مولوی مشتاق احمد بچھرایوں ضلع مرادآباد

وتلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورده اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعض مطولات
که وصول آنها ... متعسر + و علاوه برین بهم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر + لهذا بعد تالیف کتب اربعه در فن اعنی رموز اعظم و نیر اعظم
و محیط اعظم که هر سه اسم تاریخی ست و چهارم اسمار الادویه باوصف وفور علائق و کثرت عوائق که همت بر بیان جان بسته بتکلیف محنت شاقه بنظر افاده عام و نفع تام بر خود روا
داشته بتسوید این کتاب جامع الفوائد پرداختم + و در سرعت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیز از جان محمد فضل خان اعطاه الله علماً نافعاً و فهماً کاملاً و عزیزی تلمیذ رشید حافظ
قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن برین نسق انسب نمود که اولاً مقدمه متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آنها
بطریق کلی مرقوم شود + و سپس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی اقسام آن بقلم آید + و بعد از آن هر مرض آن عضو با استیفاء
اسباب آن بالاستقصاء و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد + و فی الحال ... علاج کلی انواع آن
مرض و بعده علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق بمعرض تحریر درآید چنانچه انصرام این امر جزیل بعون عنایت
رب جلیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم + و بخوف اطناب اسهاب محل ایجاز و اختصار غیر مخل بعبارات سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت آورده و بنظر کثرت فوائد و مناسبت
اسم خود بکتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم + اگر از اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یاست جدا سازند تاریخ ختم این تصنیف ... علت ... آید + اغلب که مطالعه
آن طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسخه نویسی نماید و در معالجات عوض مطلب استاد کامل بکار آید + و برای طبیبان ... و ... گردد باشد و اتفاق تحریر
این نسخه در عهد ملازمت دولت بخدمت مطلع نجوم سپهر ابهت کامرانی قسیم رسوم جوهرشناسی قدردانی رئیس سجاده کیوان بارگاه جبین سعادت ... دولت ... بحشمت
قهرمان ... مهر رفعت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهر الوف عطاوات مصدر صنوف انصاف مرکز دائره امن و امان موصوف بخلاق ... زمان ...
و غربا نوازی ... بنده پروری کرم سازی افتخار مسند امارت و ریاست فخر و سادهٔ سیاست و حراست ... مکارم کرم و ... احسان ... انعام عام مظلوم نواز ...
علم و هنر طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون مشرب ...
محروق بعض امور ضروریه در اتمام بقیه جلد ثانی آن تعویق نمود و انفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب
هلال رکاب قرین جاه با الشان جلائل اخلاق و امتنان مزین مناقب متجاوز از شرح و بیان مخزن آلاء الطاف معدن اصناف اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم الاحسان
قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود و کرامت مصدر تفضلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا ... نوازش
و نوال مهر سپهر عظمت و اجلال جهان همم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریادلی گوهر شاهوار بحر بذل دانشور حمیده شیم سحاب نظر عطا ...
درة التاج قیصر جود گلدسته بند بهارستان امارت و سروری چمن آرای ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبائی ...
آب فرق افتخار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر سپاه بخش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ... تبدیل لکهنؤ بمقام ...
مرام اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده میفرمودند و از چندی بتجویز حکام این ورد رونق افروز ملک مالوه قریب ... اند زید الله دولته و اقباله ...
و ظله ممدود و عمده مطلوب باد مشرف گردید و بنظر هنرپروری و جوهرشناسی خیلی پسند فرموده بهر افاده عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع نظامی فرمودند الحال مؤلف
بر جلد ثانی بسبب کمیابی نسخ آن و کثرت شوق مشتریان این کتاب نایاب در مطبع رنگ افروز گلشن ... زینت اندوز محفل ... جوهر معدن فطنت و
دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون وضع حسن معاش کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته اطوار حسن تدبیر مجربه شعار
قیصر سیان اهل زمان محبوب عماید نزدیک و دور منشی نولکشور صاحب مالک مطبع اوده اخبار زاد فیضه ... دوم

التماس بخدمت ناظرین با انصاف و دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر ترجمه اکثر کتب طبیه و منقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان
و سوء فهمی خطا ... چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و پیداست که در ترجمه کتاب غلط بالضرور

فہرست جلد اول اکسیر اعظم

خطا ناشی میگردد و اگرچه راقم در تشریح مقامات مشکوک حتی الوسع بتصحیح مطالب آن پرداخته نا عجبی نیست که در ترجمه بعض عبارت الفاظ تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد
اگر در مقامی غلطی سفا یا از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخه منقول عنه گردد حسب امکان باصلاح آن پردازند و اگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری یا تغییر
آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان است بوقوع آمده باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول * و اگر ازین مجموعه
انتفاعی حاصل نمایند مؤلف عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که سخن کرامت گناهگار انند * والله عفو غفور و هو قریب مجیب و منه الاستعانة
فی البدایة والنهایة اکنون نام کتب معتبره که خلاصه مطالب و اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی
ازان برای اطلاع ناظرین بقلم می آید و آن موجز قرشی ست و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل الله تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد
والد ماجد غفر الله لهما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیه شرح آن مسمی بفوائد شریفیه
تصنیف حکیم شریف خان و حاشیه میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیه حکیم احمد اسد خان و جامع الصناعه حکیم کاظم علیخان محمد شاهی و کامل الصناعه علی بن عباس
مجوسی و مائة مسیحی ابوسهل مسیحی و قانون شیخ بو علی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق اسد خان و ذخیره خوارزمشاهی
سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفی علائی و زبده آن و نهایة الرض محمود و فردوس الحکمه علی بن ربن و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی و
جواهر طالیس اسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول ثابت ابن قره
و اصول التراکیب خجندی و معالجات صیدنه و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات انطاکی و جواهر نفیس ملا ابیذیمیا خلیفه بقراط و معالجات ایلاقی و شرح آن از
علامه سمانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر و من لا یحضره و بر الساعه و شامل الادویه و مقالات و کناش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی
و ترویح الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن هبة الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن قرح قمری و نزهة البهجه و تذکره
و مجسطی و درر غرر بهرجا تصنیف داود انطاکی و تذکره سویدی و منهاج البیان ابن جزله و تقویم الابدان آن و منهاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل
تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیذیمیای بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانیین جالینوس
و میامر و نبض الکبیر و اسرار الانسان و حیلة البرء و مفتاح و حنین تحلیل فاضل ابو الفرج و کتاب ادویه قلبیه شیخ الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن هبل و جامع ابن بیطار
و جامع بغدادی و مقالات حنین و شمس الدرر و زمرد اخضر عبد العزیز و زاد العماد و خلاصة العلاج میر عوض علی و خلاصة التجارب میر بهاء الدین و دستور العلاج و طب کی
و مجربات حکیم علی و رساله مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم جمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض العمل
و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشره کامله حکیم علویخان و لب لباب حکیم صدر الدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زلیخا و انوار
سید نور علی اکبرآبادی و انوار العلاج سید نور الله تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء الله خان و معالجات افضلیه حکیم محمد افضل خان شاهجهان آبادی
و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبرآبادی و شفاء الجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناء الله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان
که استاد حکیم شهباز خان استاد الاستاد والد ماجد مؤلف بودند و نافع الامراض و خزانة العلاج و ریاض العمل جدید هر سه از تالیف حکیم بایزید و کفایه منصوری
و تصانیف خمسه حکیم ارزانی و زاد غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابو القاسم و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع
حکیم علوی خان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی و قلانسی و شاهی و علوی خانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر
و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفه و قادری و نقش هندی و اسدی و مجموعه بقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجاله نافع و قرابادین
حکیم مهدی و حسن الشفاء و معمولی حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب ادویه هندیه مثل دارا شکوهی و تکمله هندی و دستور الاطبا معروف بطب فرشته
و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات هندی و طب سکندری و طب حفیظی و منافع کبیر و خیر التجارب وغیرها و اقوال حکمای متقدمین مثل
ابن ماسویه و ابن صهار بخت و ابن سیاره و ابن سرابیون و اسحق ابن حنین و ساهر و ثابت ابن قره و ابن زهر و ابن ماسه و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن

و واقد و ابن رضوان و فالقی و مالقی و فلفلیبی و سفیان و مهندس و بیاذق و مکی و اسحاق ابن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن زهر و ملی و شریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن حیان و جبل و اسرائیلی و حوز و ابن ماجه و ابن مجون و ابن بطلان و ابو جریج و ابو اشعث و ابن جزار و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابوریحان بیرونی و ابو الکتابی و ابن رقیه و ابن مسکویه و ابن دریس و ابو الخیر و ابو الفتوح و ابن فهدون و مداینی و احمد و اسکندر افرودیسی و تجلاج و دیلمی و موسی بن عمران و هبة الله و یحیی و بختیا بن سعید و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوقلس و ارجیجانس و ارباسیس و ماسویه و شمعون و مهراریس و یوحنا و سرافیون و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و سورانس و قیوما و شموئیل و ارمانیدس و اسکندرون و سلیمین و کسوفقراطیس و لیناییوس و لیناپوس و میقوس و لیقودس و مانیوس و مانیس و مغنس و ماسونیوس و مارینوس و مسندلیس و هیوفقراطیس و هیوفوطس و بوقیتون و برلونیون و بونیوس و بولوغیوس و انطلس و طیماوس و بیغورس و فسطس و راوس و اهرن و اسقلیبیوس و غیرهم که ذکر آنها موجب طول لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة و بعد ذلک فی المقاصد الخمسة

حسبی الله و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم الدلیل و به المعونة و التوفیق و منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبعی در بدن انسان که ازان بالذات آفت در فعل بلا واسطه واجب گردد و آن دو قسم ست مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که نوع واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که ازان دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض مفرده سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولاً و بالذات آنرا عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام سوء مزاج ست و سوء مزاج عبارت از غلبه کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آنرا سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای مرکب از اعضای مفرده واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه وضع او با اعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضای مفرده را که ازان مفصل مرکب ست عارض گردد و گاهی مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرده جنس ست بنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب و امراض تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی ازینها بود و ازان حاصل شود منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت میباشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط وقت ابتدا زمانی ست که دران مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید دران ظاهر نباشد و تزید وقتی ست که دران اشتداد ساعت بساعت ظهور کند و انتها وقتی ست که دران مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانیست که دران کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط امعان نماید انتقاص مرض ظاهر تر گردد و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و بجالینوس گوید که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده و ذات الریه و یا عسر المعرفة بود مثل امراض جگر و مجاری ریه یا زهره و یا غیر مدرک باشد مگر بتخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در محل خود بالاصالت بود و شرکی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا سلیم باشد یا غیر سلیم و مرض سلیم آنست که در معالجه که منزله او ست مانعی نباشد مثل تپ که بادی امری دیگر مقتضی مضاد صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج بچیزهای سرد و طب ست و استسقا محتاج باشیای سخن و مجفف و مرض غیر سلیم آنست که بادی مانعی مقترن بود و در تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخا و تلیین و بطولات و غراغر و مانند آن مسکن وجع ست و این تدبیر نزله را مضر بود بهر آنکه درین تدبیر صواب تجفیف و تقویت ست و مثل سعال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج باشیای ملین و مغری ست و اسهال بچیزهای قابض و مجفف و پیدا آنکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک بود و معهذا کم قلیل الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان بحمیات
بلغمی مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض امراض
منتقل شوند با امراض دیگر و منقلع گردند و دران چیزا و بود مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و بثور
و تشنج امتلائی را شفا دهد و کذلک ذرب رسد و زلق الامعا و ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون از آن هر مرض سوداوی و وجع و ورم و اوجاع
گرده و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض با امراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت ردی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام
بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاوره و مخالطت باشد مثل رمد خصوصاً
در آنکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی [illegible] و مثل نقرس
و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بگروهی یا بستگان ناحیه مختص بود و یا در ایشان اکثر افتد **طرق تشخیص** امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اولا رنگ
چهره و لمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات
و انتفاع بمبردات و حرارت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج است و اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگ و سرخی چشم و زبان و تنگی و کندی
حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و اصل
صدغین و سر و صداع و غین و خمیازه و فازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دملها در بدن و بثرها در دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه
و اشربه لذیذ شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز بپرسند و این آثار سوء مزاج
مادی دموی است و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ بهوای بارد و غثیان و قی زرد
و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و
دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی است
و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی
و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و حرارت حال در سرما نیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد ساذج است و اگر
با وجود این دلائل برودت با ترهل و تهبج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش
سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی ملمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل ببطوء و تفاوت نیز با
سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر
قشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا برطبات فی الحال از نشاف آب گرم و روغن لطیف و سرعت
قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و
اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت
و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم مناسب سودا و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانکه
که اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد آمد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم است یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبر استخوان شکسته و
جز آن هرچه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور است لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان کنیم

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر درینجا تصرف در اسباب ستهٔ ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس
و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب بر چهره و مانند
آن حسب ضد مرضیکه قصد ازالهٔ او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا درینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب ستهٔ ضروری داخل ست لیکن
چون آنرا منجملهٔ آنها احکامیست که اکثر آن در باب کمیت مخصوص آنست و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی
کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در ان زیاده کرده میشود اما **منع غذا** هنگام ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت
ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض ست و اما **تقلیل غذا** در انجا نمایند که با وجود
ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بغذا رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف
نگردد و بنقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده بمشغول بهضم غذای کثیر نشود و دائم رعایت هم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف شد یا مرض سخت قوی باشد
و کذلک باید که رعایت جانب انتهای مرض نمایند پس اگر بانتها قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا بود تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند
تا طبیعت بنضج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر منتهی باشد مبالغه در تلطیف
کنند بنا بر استراحت طبیعت و عدم حاجت بنضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل مبالغه نکنند بخوف ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل
نمایند بنا بر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر حمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذائی
وارد چون کم گردد طبیعت و را غتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی از ان صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص بمزمنه بهر آنست
که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حمیات از ان بهر آن کرده شد که مزمنه از انها یا دق باشد و در ان تلطیف جائز نبود
یا عفنی بود پس ماده آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او بتلطیف تدبیر با وجود حرارت عفونت و از مان مرض مستلزم تحلیل ارواح قبل از تحلیل
ماده است و بدانکه تقلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کمیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان
هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکه پس استکثار از ان کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی
غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست که اشتها غالب
و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادهٔ تسکین اشتها پر کردن معده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع
مواد کثیره در انجا بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد که در وی ست نضج یابد و بنا بر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه ارادهٔ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد بتکثیر
کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامیست که ارادهٔ تقویت قوت کند و طبیعت و کل معده از هضم شی کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقلیل کمیت غذا
واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هرگاه با ضعف اشتها و هضم
امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود قلیل الغذائیت تقویت معده در ان باشد مثل بقلهٔ کاهو اگر ضعف از سوء مزاج حار
بود و مثل کندر اگر با سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز
گاهی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این تقلیل کمتر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت طبیب بقوت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنا بر علم آن بحران بعید
و انتهای بعید او بسبب غلظت ماده او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود
و در ان رعایت عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادهٔ مرض باشد و اگر در ان خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و بهر قدر
که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او و جنبهٔ
و بهر قدر که مرض و اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنا بر اعتماد برای غذای وارد سابق و امید وفا ببقای قوت تا منتهی سکون اعراض و بنا بر تخفیف

از قوت وقت جهاد او و هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض بودن و حاد یا مزمن ست
باید که ازین عدول ننمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد و مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که در هیچ صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در ابتدا وقت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج
یابس و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنابر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنابر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها
طول میکشد تکثیر غذا درین امراض کرده میشود **و بدانکه** اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متغیر ست همچنین
از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطوء و از جهت قوام بغلظ و رقت که از ان متولد گردد متغیر میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت سرعت
نفوذ او و مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او و مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت ثخن قوام خون که از ان متولد گردد و استمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر و گوساله
است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب ست و کذا انجیر و طبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده مدارک
سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطی النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بمنتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع
نوبت نیز معده خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم
چون اتفاق سبقت غذای بطی الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو فاسد گردند و ایضا احتراز
نماید از غذای غلیظ البطی النفوذ و هنگام خوف از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلید حس عضو او بسبب جمع و حجز آن کنند و مثل هریسه و کله پاچه
و انهم بتر دهند و لیکن غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضت قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند
که آنرا تخلخل مسام بسبب بشرت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او و آنرا و از ان منع کنند **و بدانند** که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند و آنچه
متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار خورانند و آنچه
حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات و اطراف
بچه ماکیان و کشک جو و حریره و بقول بارد مثل اسفاناخ و خرفه و بقله یمانی و مانند آن و نان مغسول و قنبیط در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در سکنجبین تر کرده
و کمتر از ان ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزه مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف جدا مثل شوربای
چوزه مرغ و ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء القرع و ماء الخیار و ربوب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن ست و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ ست و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزه مرغ ست و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پاچه بمیل ست و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود **و اما تعدیل غذا** وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه
مرضی اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت مخالف در کیفیت مرض باشد **و اما تکثیر غذا** در مبدا امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام ست اگر مانعی نباشد و واجب ست که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند و خصوصا در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد را ازینها بحسب عادت او تدبیر نمایند **و بالجمله** در تغذیه مرضی رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و اخلاط او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سحنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

و بلد و روقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در معالجه بدو ابدانکه علاج بدو بر دو نوع ست یکی عام بسید بدن مثل استفراغ ماده و دوم خاص
بعضو مریض مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل اینها در ماده مرض عضو بود و فقط در استعمال ادویه گاهی از داخل بود کابطریق یکی از مجاری طبعی مثل دهن و بینی
و گوش و غیره رسانند پس استفراغ کنند یا حبس نمایند یا تغییر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند بی تنقیه و حبس و گاهی از خارج باشند مثل اضمده و مراهم و تکمید و تحلیل یا مانند آن پس
آن یا تنقیص از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بیفزاید مثل دوای منبت لحم یعنی روياننده گوشت و یا منع چیزی کند و آنرا رادع گویند و یا تحلیل چیزی
کند و آنرا محلل نامند و یا تغییر دهد مزاج را و آنرا معدل خوانند و این تحلیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب ست در علاج بادویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و
سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض و این چنان باشد که
تحقیق نمایند که مرض حارست یا بارد یا رطب یا یابس و بسیط ست یا مرکب و سازج ست یا مادی تا مطابق آن باستعمال مضادات استعلاج کنند دوم مراعات سبب
مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی ست یا نفسانی و بادی ست یا سابق یا واصل و بحسب آن ازاله سبب نمایند مثلاً در بدنی اگر سوء مزاج سازج بود بتعدیل آن کوشند و اگر
سوء مزاج مادی باشد تنقیه حسب ماده غالب کنند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فزع یا غضب یا فرح مفرط علاجش بازالت آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصاً
بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شی حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد
علاج بمطفیات و اگر ضد آن باشد بضد علاج کنند و اگر تغیر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر ورود سم یا گزیدن لدغ باشد
حسب کیفیت آن سم بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض
که اگر قوی باشد باستفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف ست با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج نمایند و بعد حصول
تقویت تنقیه کنند و لهذا در استعمال ادویه قویه و ضعیفه بلحاظ قوت و ضعف مریض لازم ست و مراد از ضعف ضعف حقیقی ست که از اطالت مرض و کثرت فاقه وارد شود
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبه اخلاط افتد که دریجا تنقیه موجب تقویت میشود باز اله سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ متوسط
کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی بچه قدر بعید افتاده و آن معنی ملحوظ نموده تصرف در کمیت و کیفیت
ادویه مستعمله نمایند مثلاً اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و دریجا احتیاج بدوای شدید البرد و کثیر الکمیت نباشد مگر آنکه مرض
حادث در غایت درجه افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بارد حادث شود لامحاله دلیل قوت سبب باشد و بسبب قوت قوی و تکثیر مقدار مفتقر بود مگر آنکه مرض
حادث مخوف نبود و یا فرط تسخین ضروری دیگر نظر بمزاج اصلی متوهم گردد که دریجا لت نیز درجه وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنانست که اگر مریض
طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر عتیلا بمرض حاره شوند مانچه شدید البرد باشد خاصه کافور نخورانند که ضعیف مزاجان متحمل آن نیستند و اگر به نظر بآنکه مرض
گرم شیخ را بغیر از قوت سبب نمیباشد و دوای مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب ست لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع از کی گشته و ضرری
دیگر در مآل کار محتمل ست منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ متحمل تر از طفل و پیر ست ششم مراعات عادت مریض مثلاً دریافت نمایند که معتاد بفصد
و مسهل و مقی هست یا نه و تاثیر ملین و مسهل و مقی در طبعیتش چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک در رعایت عادت ست که العاده طبیعة ثانیة و این
بدون تجربه حاصل نمیشود لهذا گفته اند بیمار را تا ممکن باشد بهمان چیزها معالجه کنند که سابق متعادل آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخست بملینات خفیفه امتحان طبع کنند
بعد به مسهل بپردازند هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم ست یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بمجاورات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت
آن چسان بوده پس موافق تقاضای او در رعایت در علاج نمایند مثلاً اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او
کوه باشد و در شمال او دریای عظیم پس در چنین شهر که بالذات معتدل ست یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم ست و من حیث المجاورت سرد از افراط در تسخین و تبرید نشاید
گرود و درجه اعتدال مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل ست او را مغیری در تغیر مزاج سکان آن اثر میکند و معلوم ست که سبب ضعیف از تدارک چیزی ضعیف
توان کرد و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که دریجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود لهذا ذکر و ایضاً در شهر بسیار گرم تنقیه بفصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود و جهت

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید نمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسہل قوی ضرورست در ینجا مہما امکن مبادرت بہ آوردن خون کنند و اگر ضرورت
آید فصد را بہ از حجامت دانند و بالجملہ حال بلد بارد در مثل حال فصل زمستان و ہوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان و ہوای حار بود چنانچہ مذکور
گردد و بدانند کہ از خواص بعض بلاد ہست کہ بعضی ادویہ در انجا عمل میکنند و در غیر آن چنان عمل نمیکنند بلکہ باطل الاثر میگردند پس طبیب را ازین امر نیز باخبر باید بود
و ہر بلدیکہ برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند ہشتم مراعات وقت حاضر و آن آنست کہ دریابند تا از فصول اربعہ وقت
کدام فصل حاضرست پس آنچہ مناسب بدان فصل ست و تدبیر فصول مسطورست بکار برند نہم مراعات حال ہوا چہ رعایت امر ہوا در اختیار دوا واجبست آن
بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنابر اختلاف تاثیر دوا بحسب اختلاف آن مثلاً نظر کنند کہ ہوا حارست یا بارد و معین دواست یا مرض پس دوا اگر محلل
یا منضج یا مسہل باشد ہوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود ہوای بارد معین او باشد پس آنچہ معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین
او ہوای حار باشد و اگر بارد بود ہوای بارد اعانت او کند پس آنچہ مضاد او باشد اختیار نمایند در ہر دو صورت و ایضاً اگر ہوا بسببی از اسباب
سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی کہ مخصوص آن فصل ست ساقط می گردد و رعایت حال ہوا در معالجہ لازم می شود دہم مراعات
صناعت بہر آنکہ ہر عمل کہ با کد و تعب و نصب باشد بتخفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک آنچہ قریب آتش
باشد و ہر عمل کہ با راحت و آرام بود یا آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک آنچہ قریب آب باشد انتباہ بعضی متقدمین با امور عشرہ مذکورہ در معالجہ
این دو امر دیگر در علاج بادویہ افزودہ اند یکی معرفت ماہیت مرض کہ آیا کدام مرض ست تا معالجہ ہر مرض بدانچہ مخصوص آن مرض باشد کردہ شود دوم معرفت
آنکہ مرض در کدام عضوست تا مقابلہ آن بدانچہ موافق آن از ادویہ باشد کردہ آید بہر آنکہ از شان بعض ادویہ است کہ در عضوی عمل بلیغ نمایند در عضو دیگر عمل
مثل آن نکنند مثل صبر و ایارج کہ این ہر دو در معدہ عمل بالغ نمایند و مثل جندبیدستر کہ در گردہ و مثانہ عملی نماید کہ مثل او در سر نکند و بدانکہ بقول شیخ الرئیس
و شراح قانون بہر علاج سہ قانونست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اعتبار آثار او بمقابلہ مرض از جہت کیفیات اولی مثل حرارت یا برودت
یا رطوبت یا یبوست و از جہت کیفیات ثانی مثل اسہال و تحلیل و ادرار و غیرہ بلکہ از جہت خواص تابع صور نوعیہ نیز و ظاہرست کہ ہدایت بسوی این قانون
اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چہ ہرگاہ کیفیت مرض شناختند واجب شد کہ از دوا آنچہ مضاد
او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند کہ این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص و مستوقد آن معدہ است پس ازین ہدایت شود بسوی اختیار
دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معدہ از ان بہر آنکہ معالجہ مرض بالضد بود و این قاعدہ نزدیک اطبا ضروری ست و قیاس و تجربہ بران دلالت میکنند اما قیاس
بنا بر آنکہ فعل ضد وارد آنست کہ بدن را بکیفیت خود تغیر دہد آنچہ شان او تغیر بدن بود چون بران وارد گردد آنرا تغیر دہد و اما تجربہ بہر آنکہ مشاہدہ میشود کہ حرارت
تسکین برودت می یابد و بالعکس و ایضاً ازالۂ مرض بالضد بہر آن بود کہ مثلاً مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین پس رد آن بطرف صحت
نباشد مگر بایراد چیزیکہ آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد است بالجملہ در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر ہر دو قوی نباشند بدوای
کم قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بہر آن بود کہ دوای واحد گاہی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای
رادع کہ در ابتدای اورام حار نافعست و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت او باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض
او بر بعض و غیر آن بود و وقتیکہ برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص بمرض بود یا نہ چنانکہ ادویۂ مسہلہ کہ استعمال او در ربیع و خریف باید نہ در تابستان و زمستان بالجملہ رعایت ترتیب
در ترتیب وقت استعمال دوا آنست کہ باعتبار وقت مرض باشد بتجربہ دریافت نمایند کہ مرض در کدام وقت از اوقات اوست مثلاً اگر ورم در ابتدا بود رادع تنہا استعمال کنند
و اگر در منتہی باشد محللات تنہا بعمل آرند و اگر میان این ہر دو باشد ہر دو را مخلوط سازند و در ہر مرض آنچہ مناسب وقت او باشد استعمال دوا بلکہ از تدبیر نیز رعایت
آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا بود مفتح سدد مع تسکین اندک بہر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ملینات استعمال نکنند کہ آنہا شدید التسدید و التقبیض اند بعدہ در تدبیر

کسر لہیب تپ بشتیر نماید استعمال نمایند پس در انتہا مستفرغات بعمل آرند و درین ہنگام باستعمال ملینات باکی نیست بعد ازان در انحطاط آنچہ حفظ قوت باو
کند استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکہ شربت تام از ترنفل برای تسخین معدہ یک مثقال ست از
سقمونیا برای اسہال دو دانگ و از غاریقون یک درم و از شحم حنظل چہار دانگ وغیر آن و بقانون تقدیر درجہ حرارت یا برودت او مثل آنکہ این مزاج بقدر یک درجہ
یا روا ست دوای حار در درجہ واحد مناسب او بود و مثل آنکہ این حرارت محتاج بدوای مبرد در درجہ ثانی ست این مبرد در درجہ ثالث ست وغیر آن مثلا اگر دوای
مطلوب یافتہ نشود و ضعیف تر یا قوی تر ازان یابند مقدار او زیادہ یا کم بحسب مقتضای حدس صناعی نمایند بالجملہ تقدیر کمیت از ہر دو جہت یعنی تقدیر وزن او
و تقدیر کیفیت درجہ او بمجموع بسبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریہ کہ از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود از سہ امر دریافت میگردد یکی از مقہ . و مرض کہ
این گاہی بحسب تغیر وقت مرض نیز متغیر میشود چنانچہ تقدیر کمیت دوا بحسب قرب بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف را لا محالہ دوای ضعیف کفایت کند
و قوی مفتقر بقوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناختہ میشود دوم از اشیائیکہ بموافقت و ملایمت
و منافرت آن دلالت کند و این دہ قسم ست جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنہ و حال ہوا و تدبیر سابق
و اکثر از ینہا مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چہار
امر ست کہ مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما **معرفت مزاج عضو** پس احتیاج بمعرفت او بہر آنست کہ چون مزاج طبیعی او و مزاج مرضی
او معلوم شد بحدس دریافت گردد کہ آن چہ قدر از مزاج طبیعی بعید شدہ پس بمقدار چیزیکہ بران وارد کنند دریافت شود و مثالش اینست کہ اگر مزاج اول صحیح بارد
بود و مرض حار بدانند کہ از مزاج او بعید کثیر شدہ پس احتیاج بہ تبرید کثیر باشد و اگر ہر دو حار باشد دران تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بدانند کہ مرض
مخالف مزاج صحیح محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد کہ چون ہر دو در مرتبہ واحد باشد و اما **معرفت خلقت عضو** پس شکل و مجاری
و اوعیہ و ہیئت سطوح اعضا در ملاست ست و خشونت از فن نظری دریافتہ دران تامل نمایند چہ باختلاف آنہا کمیت ادویہ مختلف بود و معذلک بدانند
کہ بعض اعضا در خلقت خود سہل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی ست مثل شش کہ آنرا از داخل تجاویف شعب قصبۂ ریہ است و عروق ضوارب
متفرق دران و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل ازان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سہولت نفوذ دوا بسوی باطن او و بعضی ازان
سہل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و ہمچنین بعضی متخلخل اند مثل ریہ و بعضی متکاثف مثل کلیہ و متخلخل او دوای لطیف کافی باشد و اگرچہ آن سخت
خالی از داخل نباشد بہر آنکہ نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول ازان بسوی خارج او سہل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگرچہ او را
موضع خالی بود و اکثر اعضا کہ بدوای قوی احتیاج دارد آنست کہ آنرا تجویف نہ از داخل نہ خارج و نہ از یک طرف و نہ فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل
عصب ست یا بعد ازان عضویکہ آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اوردہ و شرائین ست و پاست و از خارج مثل اعصاب کہ در تجویف شکم و سینہ است
و بعد آن آنچہ آنرا فضا از ہر دو جانب بود لیکن جرم او کثیف بود مثل گردہ کہ آنرا فضای شکم از خارج و فضائی در داخل او ست و درین احتیاج بدوای قوی
در درجہ وسطی باشد پس ازان آنچہ آنرا تجویف از ہر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریہ کہ تداوی این بادویۂ ضعیفہ کنند و بدانند نوعیکہ تجویف و تخلخل مسام
ہر دو سبب برای سہولت وصول اثر دوا بسوی عضو ست ہمچنین آن ہر دو سبب ست بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بہر اندفاع او ازان نیز و اما
معرفت وضع عضو اینست کہ وضع مقتضی موضع یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معدہ یا بعید مثل گردہ یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او لابد ست بہر آنکہ تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف ہر دو و انتفاع بوضع عضو از جہت علم مشارکت اخص الانتفاع
ست بہ نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بہر اختیار جانب جذب دوا و امالۂ مادۂ مرض بسہولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثالش
اینست کہ چون مادہ در حدبۂ کبد باشد استفراغ آن بہ بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن باسہال نمایند بہر آنکہ حدبۂ کبد مشارک اعضای بول ست
و قعر آن مشارک امعا ست و اما انتفاع بوضع عضو از جہت علم موضع عضویکہ ارادۂ مداوات او کنند از سہ وجہ بود اول قرب و بعد او ست پس

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویهٔ معتدله بکفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف دران باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل ریه یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باستبدال او بدوای قوی تر ازان و یا بزیادت در مقدار او و یا بخلط او بچیزی که آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند بهر آنکه قوت ادویهٔ معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد و خصوصا از ادویه که غذائی باشند بهر آنکه حالهٔ اعضا او را بیشتر بود و این بهر اغتذا ابدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بُعد کثیر بود درین هنگام دوا محتاج در تنفیذ بسوی قوت خائصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمدهٔ عرق النسا و امثال آن **دوم** اینست که معلوم نمایند چیزی را که با دویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالطه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با دویهٔ اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با دویهٔ قلب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزی که ازان برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او دران اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تاثیر او دران اکثر بود و آن اضرار بعضوی لزوم نماید و طریقش اینست که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب **سوم** آنست که جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلا هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی ست دوا را بحقنه رسانند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا ست آنرا بشرب ایصال کنند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا بعید از منفذی باشد و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن ست و ادویهٔ مزروقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم ست و لهذا ادویهٔ مزروقه در ازالهٔ امراض آنها قوی تر باشند و بعضی اعضاست که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متناوله گاهی بسوی آن از مری برشح از مسام غشائی که میان او و میان قصبهٔ ریه است واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد ازان بسوی رگ اجوف بعده بسوی ریه فلهذا اهتر در ادویهٔ صدر و ریه و قصبهٔ او آنست که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او ازان غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویهٔ سرفه همچنین ساخته اند و بدانند که گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت مقامی باشد و این در انجاست که ماده تمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم از آنکه جذب بدوای جاذب بود یا بامر دیگر جذاب مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پایها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعده مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از چشم و یا بعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر **دوم** مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی شریک بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت ست **سوم** مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنا بر آنکه درین جانب ست و در علل طحال از باسلیق چپ **چهارم** مراعات بُعد در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهر آنکه چون از ان قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضو مجذوب منه را معرض انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصب بود و از معرفت مشارکت بدوا مرتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و ازان بیرون آرند چنانچه فصد صافن در امراض

رحم میکنند و بدانکه چون زمانهٔ انصباب ماده طول کشد و در عضو مستقر گردد نقل او ازان مشکل بود بلکه صواب اینست که از آن عضو خارج کنند و اما قبل
ازان نقل بقریب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جاذب بسوی خلاف کنند اولا تسکین وجع
عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جاذب ست پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائدهٔ جذب باطل گردد
دوم آنکه نظر کنند تا مجاز ماده بر عضو رئیس نباشد و بتضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس بمرور ماده بران متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی ما
جذب میکند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بجگر لازم ست سوم آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در بدن
امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او ازان مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون بادی
استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع مادهٔ دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو که بسوی
آن ماده مندفع شده مخرج طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد
خروج او از آن اولی ست و اما معرفت قوت عضو و امتناع ازان از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل ست و عمده در همه مراعات حال دوم
ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویهٔ قویه کثیر المنافات برای طبیعت و ملائم
و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام بتحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر از آن هر دو زیاده تر بود طریق اول مراعات
ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بران تعظم امر ادویهٔ قویه حتی الامکان نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضای رئیسه مبادی
قوای ضروری در حیات و کثرت منافات دوای قوی آنرا و لذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آن را دریک دفعه خارج نکنند و اخراج
شدید البته نمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعهٔ و چون مراعات امر در استفراغ
مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضا تبرید شدید نمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا لیکن ضرر
در اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون با ادویهٔ محلله بر جگر ضماد کنند از ادویهٔ قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا بجهت قبض از ان
تحلیل مفرط منع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا باین مراعات قلب ست پس دماغ پس کبد و طریق
دوم مراعات فعل مشترک بهر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام بجمیع بدن باشد و اگرچه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت او لابدست لهذا
در حمیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت ننوشند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه و آنچه در مشرف
قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدید بحمیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض
تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بعفونت و قبول امراض میگرداند و طریق سوم مراعات ذکای حس و کلال آنست پس در اعضای ذکی الحس عصبی واجب ست
که از استعمال ادویه ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل تیوعات وغیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحلیل نگردد
و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل حاشا و مازریون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها بتحلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل افیون
و امثال آن بنا بر اجماد آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیدآب و مس سوخته و مانند آن
بنا بر منافات آنها با مزاج اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بود و شیخ الرئیس بیان نموده تمام شد و سوای ازین قوانین دیگر نیز
است که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر دوا ست مثلا ادویهٔ قلب که جوهر آنها شدید المناسبه بجوهر روح باید و چون دو دوا در تعدیل
مزاج مساوی باشند و جوهر یکی ازان هر دو ملائم ببدن باشد و جوهر دیگر منافی ببدن پس استعمال ملائم اوفق ست دوم اختیار جهت استعمال دوا چنانچه
ادویهٔ قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویهٔ غثیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوی مرض از اقرب
طرق باید سوم اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویهٔ سینه و بعضی دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعید از معده تا نفوذ آنها بسوی آن سریع تر بود و بعضی از آنهاست که افضل استعمال آنها بطریق حب بود مثل ادویه مستعمله برای تنقیه سر وغیر آنها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض ست که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده دران باغراض مقصوده در علاج آن کم کفایت کنند و بعضی از آنست که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعضی ادویه است که استعمال او بعد کهنه شدن بی ضرر جائز بود مثل ادویه که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعضی دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از آنست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب زبیب

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب ست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و بتاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف در آن از فوت قوت امن نباشد پس واجبست که دران اول ابتداء العلاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه معتدبه وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحاله ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل وغیره برای شدت مرض پس می باید که امر بسوی طبیعت متوکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتداء العلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت بآن وفا نکند و این هنگامی ست که قوت بسیار ضعیف نباشد بنحویکه بامقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قویتر تدریج نمایند اگر از خفیف ترغنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف برطبع ست باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت اند و درین هنگام واجب ست که دوای قویتر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف ترغنی نکند که درین حالت دران تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدیکه وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض هیجانی نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویه قویه استعمال کنند و اگرچه ماده نضج نیافته باشد و فائده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگافت و اسهال وغیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی غیر مالوف است پس امر بران عظیم گردد و خشت و هیجان مشغول بمرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات ببدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او ببدن تا زمانی که در مثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن درینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از ان باز نماند قانون واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضا بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه میباشد پس جائز ست که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این امر باشد درین صورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضا دوای واحد مالوف ببدن میگردد و از شئی مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد و اما بعض تدابیر بالوقه مثل فصد و اسهال وغیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد اینست که مثلا علاج مرض بلغمی حاجت که تحلیل بلغم بود و باذابت پس ادرار و بانضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد باذابت پس ادرار یا بانضاج پس اسهال انتقال کنند قانون استعداد انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت با بدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر حاجت در انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب معاودت هوا برای او در وقتی بنا بر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از دخل مثال اول اینست که ابدان متخلخل واسع المسام بمالیدن روغنها زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بعنبر زیاده از تحلیل گرم شود و مثال سوم اینست که بعض ابدان بروغن گل در تابستان و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معده حار در شباب [illegible] کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه تحلیل البرد از ان باشد مثل قرص [illegible] منتفع گردد قانون هرگاه مرض مشکل گردد باید که بر مرض و طبیعت بگذارند و استعمال دوای مسهل وغیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که [illegible]

در مقاومت اند و بعید ست که یکی از ان هردو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل بمرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او لا محاله ظاهر شود و گذاشتن بر طبیعت نیز اگرچه مضرست مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر بجهل بود و حصر بعد انظهار مرض و ظهور آن اکثری ست چه بسیار باشد که موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بدیا مشترک النفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب و ذات الصدر اشتباه افتد بشربت عناب و نیلوفر امر کنند و اگر در تپ عفنی اشکال گردد و ندانند که این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دهند بهر آنکه نفع این هردو بجمیع مواد ست اما برای حار بتطفیه و اما بنا بر بارد بتلطیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود یکی از ان هردو سبب دیگری باشد مثل رمد با صداع و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل اورام موجب وجع و مثل ضربه و سقطه باید که ابتدا بتسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح ست و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وفا نکند و مضعف عضو ست پس مستعد او مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد ست بموضع خود بسبب تسخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر پیدا نماید و ایضاً طبیعت بسبب اشتغال او بوجع از تدبیر مرض ذهول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال یا در مطلق وجع تخدیر حاجت افتد باید که مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجود تخدیر مالوف و ماکول ست و شی مالوف قلیل الضرر میباشد بسبب معتاد بودن طبیعت باصلاح و دفع مضرت او و مضرات مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر ست مگر آنکه وجع بمرتبه رسد که از ان خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجاوز بقوی تر از ان مثل افیون جائز بود قانون هرگاه بشدت حس عضو ایذا یابند باید که غذای صاحب او بغذائیکه صفت مغلظ خون باشد مثل هرائس سازند و روارت شدت حس عضو بهر آنست که موجب مرض میگردد چنانچه گاهی بتصاعد ابخره لازم الصعود از معده و غیره بسوی سر احساس شده و وسواس و سوء تخیل و دوی و طنین و غیره عارض میگردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از ان غلیظ قلیل الاستعداد بهر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تبرید گاهی خوف می باشد چون مزاج از سردی او مضر یا بد اما اگر خوف تبرید نباشد غذای صاحب او ببردات مثل کاهو و مانند آن سازند قانون بدانکه از معالجات جیده نافعه استعانت بمقویات قوای نفسانی و حیوانی ست مثل تفریح مریض و لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از ان سرور یابد و گاهی ملازمت مخشمین و کسی که از ان شرم نماید بنا بر منع او از اشیای مضر که آنرا طلب کند و بران صبر نماید و از حرکات کثیر سخن مشیر مواد نفع کند و پوشیده نیست که هر واحد از نفس و بدن منفعل میگردد از انچه بدیگری عارض شود چه می بینیم که هرگاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذلک چون نفس را غضب بسیار شود و بدن را غلبه صفرا و سخونت مزاج عارض می گردد و چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و یبس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و رطوبات بحالت محمود یا مذموم دفعة مستحیل میگردد و از ین قبیل ست انچه مریض هنگام دیدن محبوب او یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرور نافع باشد و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری بشهر دیگرست و از هوا بهوا و انتقال از هیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیآت و حرکات که بدان استوای عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده می شود بهر آنکه از انتقال ببلد گاهی مریض تصور شفا دران می نماید و آنرا نفع میکند و اگرچه هوای هر دو بلد مختلف نباشد و ایضاً انتقال بسوی بلد اگرچه آنرا امور ساره متجدد گردد و بدان از امور متکرره مکدره او ول خلاصی یابد تاثیر در انعاش قوتها قوی گردد و همچنین در هوای جدید تر از بلد اول تاثیر قوی می باشد با وجود تصور مریض دران شفا را و ایضاً هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار یا مسکن حار یا فصل حار بسوی ضد آنها از الهٔ مرض یا تخفیف دران می نماید و مثال انتقال از هیئت بهیئت اینست که مثلاً صاحب قرحه بر هیئتی باشد که آنرا احتباس ریم و فساد انچه گرد اوست لازم بود و چون وضع او بسوی هیئتی که ریم از ان جدا شود متغیر گردانند آنرا نفع بخشد و مثال تکلف هیآت مثل تکلف طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلف صاحب لقوه از نظر در آئینه چینی که این او عا بسوی تکلف تسویه وجه و عین او می نماید و گاهی بلا تکلف معالجات دیگر باصلاح عود می کند و مثال حرکاتے که باوی تغیر مزاج گردد حرکات اهل ریاضت ست

قانون از قوانین آنکه حفظ او واجب بود آنست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک
نمایند تا قوت را باجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگردانند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و درین
هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد خاصه غلیظ میشود و دوای قوی چون ممکن بدفع آن نباشد متوجه بسوی مواد
رقیق گردد و ضرر عظیم از ان حاصل شود و همچنین داغ و شگافت در گرمی و سردی قوی بدیر صحت یابد و مراد بعلاجات قویه همین امور مزعج طبیعت محلل ارواح
ست نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیره تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم بهدانه و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کبدلی
اقلافلی وغیره در سرما نافع باشد قانون امور یکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود آنست که در یک مرض دو استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق
تبرید باشد و سبب او مستحق التسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی التسخین ست بنابر تفتیح او و یا بالعکس
این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از ان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام و نوازل گردد پس سبب
مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی التسخین بود بهر تحلیل ماده او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق
التسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که ماده قولنج مقتضی التسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بالعکس این باشد
چنانچه در تپ صفراویه غشیه که در ان دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه
مالیدن بروغنهای گرم پس درین صور طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام از ان هر دو اهم
و اولی بمعالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج در رعایت ضدی باید کرد قانون هر امتلاء و هر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده شود
بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت از مهم از ان هر دو می نماید مثلاً در امتلاء تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلاً حار ترک چیزیکه آنرا
زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجه مرضی ابتدا کند که بدان
یکی ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا سوء مزاج
که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای لحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام ممتنع شود
بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که اولاً معالجه
سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزیکه در ان قدرے تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده دینجا اگرچه سبب
تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب
تپ ست فلهذا از زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاهے بلغمی و گاہے صفراوی بود و علاج
تپ بلغمی مخصوص بر مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی ست و سبب که آن صفراست در برابر مطابق
اند که آن هر دو حار اند و دفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج در ان گاہے بحسب تپ باشد و گاہے بحسب مادهٔ مرض که آن بلغم ست و کذلک سده
موجب تپ که علاج در ان مختلف می باشد پس باعتبار تپ بمبردات باید و باعتبار سده بمفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده میکنند بازاله آن
سده و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه در ان در عفونت بل در تپ می افزاید و معالجه سل یعنی قرحه بمجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه
محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تجفیف ست و آن مضر تپ ست بهر آنکه مجفف در حدت تپ و حرارت
آن می افزاید سوم آنکه یکے از ان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنے حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سوناخس
و فالج مجتمع شوند علاج سوناخس بتلطیف و فصد کنند و بفالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ مرض حاد ست و فالج مرض مزمن که درین خوف از ثوران خلط خانق
نیست و چنانچه استسقاء هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجه تپ مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار ست و جوهر کبد را

بلکه از دو دوا استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس اوّل دوای معده سنه مفرحه که نافع خفقان مضر جگر اند بهر آنکه بسبب غلظت و حرارت
خود در رگهای پیچیده و مجاری آن هنگام مرور خود باستند و ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب
دیگر نیز اهمال نکند **قانون** چون مرض و عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض به تبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدید النکایت باشد
و از ان خوف کنند که قوت را بتحلیل ضعیف کند درین صورت بمعالجه این مشغول شوند و اگرچه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل این
وقت محتاج بدادن دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از مسخنات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات نمایند چنانچه مخدرات
در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع ست میخورانند و اگرچه این مضرت بنفس قولنج که آن مرض ست بسبب تبرید مخدرات
موجب زیادت سبب اوست و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف معده و ضعف
اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی در ان تاخیر نمیکنند و فصد مینمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفا نمیکنند چنانچه در مرض تشنج
امتلائی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی از ان میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات عزیزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی
تشنج یبسی که از ان شدید الخطر ست حاصل نشود **قانون** بقول مسیحی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض ست نه اعراض که لاحق احوال گردد
بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود
زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت از ان رسد نسبت سبب بسوی آنست گر فرق
میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد
و سبب او زائل شده باشد و لهذا حکما باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند که بزوال او
عرض زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود و اعنایت بعرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود
بهر آنکه مرض بزوال او زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازاله مرض از وجهی
و بعرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدید تر باشد و گاهی در ازاله و قمع عادت چیزی
استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی ست که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائله او ایمن گردد بعده
عود بمرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد **قانون** بقول حکیم ممدوح معالجه امراض بفاعل حقیقة که آن طبیعت مغیره مرض ست تمام میشود و آنرا دائم
مجاهده با مرض ست و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده میکند و ازاله او میخواهد بلکه طبیعت از ان عاجز میگردد با وجود دوام مجاهده و دوا آلهٔ طبیعت
ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازاله مرض استعمال می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده نمیکند
و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن را از داخل و خارج کما ینبغی در وقت و مقدار قریب او میرساند بعده آنرا حاضر میکند آنچه سزاوارست
و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازاله امراض کثیر بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب
و دوا بر ازاله مرض قادر نباشد هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که هر مریضیکه اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نماید بعده اقدام
بر مباشرت علاج او کنند **قانون** بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نه پیوند و بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یک را
از امراض بضد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد آنگاه سن او و غذائیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بآن
معتاد بوده و صنعت و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی ست که
بوی خو گرفته باشد و ازینجاست که اهل بحر و سکان بطائح را هرگاه استعمال بر اغذیه لطیفه طیبه و آبهای شیرین سبک باز آرند لامحاله از تندرستی بیرون
برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و اشامیدن آبهای متغیر و بدبوی برگردانند یکی از اسباب ازاله مرض بوده باشد و در انجا که مزاج بیمار و رعایت آن

حرارت باشد بدارو ی قوی البرد علاج کنند و تقلیل الحرارت را بقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بطائفه از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای
آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیه جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را بر جبر و توبیخ هرگز نرنجانند و امور یکه در را
و غم و فرح مفرط اند از و موقوف دارند و با و از سخت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیارند مگر بسببی آن را و هوای خانه بفضده مرض بدل سازند
و اگر بعضی اغذیه مخالف را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سودمند را کراهیت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر با ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج بتدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی [illegible]
تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و [illegible]
باعتبار بودن سوء مزاج سافج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج [illegible]
کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تپ ربع بتریاق ست و نوشیدن آب [illegible]
غب خالص بهر تطفیه حرارت او و دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد یا [illegible]
مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ از برای آنچه در مسلک حصول ست [illegible]
یا موجب ابقای ازان از ورود و مثال این تنقیه در ربع بحرانی و در غب سقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و [illegible]
و تقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام ست و گاهی تدبیر و احد بیان هر دو جامع بود و مثل تی بالغ متواتر در تپ بلغمی که ستنوقه عفونت او معده باشد سوم آنکه [illegible]
کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه [illegible]
بسبب غلبه سوداء الجزایق ست و بهر غب بسبب غلبه صفرا بسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون [illegible]
گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از سختی استعداد باشد بعد حرارت هوا آنرا پیش از آن استعمال نماید دریافت [illegible]
عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد که امی از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی که تشخیص آن با تپ دق مشتبه گردد و چنانچه نزله
و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط [illegible]
نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و ضرر زیاده گردد و بعد تجربه انتظام نماید دوا تا ثیر کیفیه بالعرض باشد مغرور نگردد
بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلاً هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت [illegible]
افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در [illegible]
ازاله او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازاله آن در همین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت [illegible]
و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تیبیس برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از انطفاء حرارت غریزی و انطفای آن [illegible]
ماده آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت [illegible]
احداث جفاف در بدن رطب و این بسبب کثرت ورود محللات بر بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب [illegible]
بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد باسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضاً بسبب منافات که آن بنفس [illegible]
حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله ست بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاده شود حرارت [illegible]
گردد و برودت قوی میشود و تقویت اسباب او که تقن حرارت بسبب کثرت رطوبت و باسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن [illegible]
بالعرض یعنی بواسطه [illegible] چنانچه فرط حرارت ناشی از سده و تفتیح سده نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا [illegible]

مادہ پس سوء مزاج حار زیادہ کند بسبب زیادتی سبب او کہ آن سدہ است و چون مادہ سدہ متحجر شود در احداث آثار او قوی گردد بلکہ باید کہ درین آہستگی نمایند پس اولاً معالجہ بدوای جالی کنند و اگر جالی سرد مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بہتر ست و اگر این کافی نباشد معالجہ بمعتدل نمایند و اگر این ہم کفایت نکند معالجہ نمایند بدانچہ حرارت لطیف دران باشد و ازان خوف نکنند کہ نفع تفتیح آنچہ دران حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او سہل التلطیف یعنی تفتیح ست بہر آنکہ نفع کند از جہت کہ تفتیح سدہ موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج بازالہ موجب سخونت کنند و اما تسخین او حادث پس تلطیف او یعنی ازالہ آن سہل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازالہ سبب سوء مزاج حار و گاہے فرط تلطیف اگر مبردات بافراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند بسبب تکثیف واجاد او و اگرچہ بعضے مصر بر ابطال این رای اند و فکر میکنند کہ تلطیف قوی قوت را ساقط کند لاسیما آنچہ بمرض ضعیف شدہ باشد و اگرچہ تلطیف قوی یعنی تبرید مفرد اصلاح مادہ بسیار میکند مگر آن گاہی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج مواد یکہ اصلاح آن کردہ باشند و اما تسخین مزاج بارد صعب ست چون مستحکم شود بہر آنکہ مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس تدابیر تسخین بسہولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل رسوخ بنہایت سہل ست بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر رفع برودت درین ہنگام کہ قوت بسیار ضعیف نشدہ و بالجملہ تسخین بارد در ابتدا اسہل تر از تبرید حار در ابتدا ست لیکن تبرید حار در انتہا اگرچہ صعب بود اسہل از تسخین بارد در انتہا ست بہر آنکہ برودت انطفاء حرارت غریزی ست یا قریب او و بدانند کہ تبرید گاہی مقارن ترطیب بود و گاہی مقارن تجفیف و گاہی ازین ہر دو خالی باشد اما اول چنانکہ در کہ چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید او باید کہ با تجفیف بود و دوم مثل آنکہ چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکہ چون سوء مزاج با حرارت تنہا بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال باشند و تجفیف شدید الاثبات برای برودتی ست کہ حادث شدہ و ترطیب شدید الجلب از برای برودت متحد شدہ است یعنی این آنست کہ بدن چون بارد یابس باشد تجفیف شدید الاثبات برای برودت دلیل و چون رطب باشد ترطیب و شدید الجلب برای او بود اما اول بہر آنکہ تجفیف مقتضی ثبات ست و اما ثانی بہر آنکہ رطوبت سبب بلت مثل منافی برای حرارت ست پس شدید الاطفاء از برای او باشد و لازم بود کہ شدید الجلب برای برودت باشد و در تجفیف جمیع اسباب حرارت معین شوند چون افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنابر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً کثرت منع آنہا مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم و خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج در ترطیب قوی ست و باید کہ چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط سخونت و یبس گردد آنرا تبرید و ترطیب کرده بسوی اعتدال نباید کفایت نکند بلکہ آنچہ تجاوز آن باشد بسوی مزاج بارد و رطب او کہ آنرا واقع شدہ چہ آن مزاج اگرچہ عرضی ست لیکن آن برای او مثل طبعی ست و درین ہنگام باید کرد بسوی آن کردہ شود و دوا است کہ بدانند بسیار باشد کہ در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزی کہ مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکہ در تبدیل مزاج بارد باستعمال سم کہ با ادویہ مسخنہ عضو حاجت آید تا قوت سم کہ دران غوص کند بہر آنکہ سم کہ منفذ قوی در اعضا ست و ادویہ مسخنہ را بسوے آن عضو رساند و مثل آنکہ حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویہ مبردۂ قلب و اگرچہ زعفران در درجۂ دوم حار ست لیکن حاجت داعی باستعمال او با این ادویہ برای رسانیدن اینہا بسوے قلب ست و ہمچنین اکثر آنست کہ دوای قوی التاثیر باشد در تغییر مزاج مگر آن بسبب لطافت خود بیشتر نکند تا آنکہ فعل خود کند پس محتاج باختلاط چیزے کثیف و حابس خود باشد و اگرچہ آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکہ برودغن بلسان موم غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او دران نماید و در آنجا کہ تسخین بدن بسرعت منظور باشد استعمال ادویہ حارہ یابسہ حارہ نباشد و اگر چیزی ہم کودک بود ادویہ حارۂ رطبہ مناسب است و پیوستہ از دوام استعمال ادویہ و اغذیۂ حارہ و باردہ محترز باید بود چہ مداومت اشیاے گرم ہمہ روی بدن را بکاہد و حرارت غریزی را بالتہاب آرد و مورث غشی و ہلاکت گردد و ملازمت اغذیہ و ادویۂ باردہ حرارت غریزی را فرو میراند بدن را سست کند و اشتہا باطل سازد و جوانان و محرورین را بادویۂ قوی الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشائخ و کہول و مبرودین را بادویۂ بالغ البرودت چون کافور و مثل آن ہرگز علاج نفرمایند

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن وست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از آن واجب میکند که
غذای او بانهضامات مختلفه منهضم شود و در هر هضم از آن فضله جدا گردد تا آنچه مستعد از هر مرتبه بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات و سائر
حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج میباشد چنانچه در دفع او فضول معتاد الدفع راسیما در حال صحت مشاهده میشود
و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و تمام ست که آن معین دو باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از
جهت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد بعده دفع آن کنند
یا از خود بدفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن
قادر گردد و یا تغیر آن فضول چنانچه معفنه بر سبیل استعمال کنند و متعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت باموری مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله
و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کنند یا نه و اموریکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب ست تا صواب حکم در استفراغ بدان حاصل
شود و آن ده امر ست و آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملایمه و ردیه و سحنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ده
جهت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند اما امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلای اخلاط و
زیادتی آنها بر تناسب طبعی در یابند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط در یابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ
منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدید
از ضرر ضعف باشد و ماده هایج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچه بیشتر تشنج در اواخر عمل مسهلات و غشی بعد
فصد و مسهل عارض شود و ظاهر ست که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست با سهل تدبیر و یا رجای
تدارک آن خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد
احتیاج اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارت
یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا نحیف بود منع کنند از استفراغ بهر آنکه یا بسرو احدا نها رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار
رطب باشد در آن خصوصیت شدید ست خصوصا اگر رطوبت وافر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد
پس هرگاه فضول رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملایم و ردی پس ملایم مثل آنکه هرگاه اراده اسهال صناعی
کنند آن را پیش از آن اسهال صناعی یا طبعی عارض شده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا ازلاق در مسهلات مضطر
گردند چون ماده منشرب غائص در عضو باشد یا ثقل در امعا محتبس بود و اعراض ردیه مثل مستعد اذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بهر آنکه استفراغ در ذرب اندازد
و در تشنج می افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و تخلخل آن را منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در خون او بسیار
باشد مدرات و ترک استفراغ واجب ست و اغذیه که خون جید مائل ببرودت و رطوبت پیدا کند تجویز نمایند که گاهی از این مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح
مزاج خلط مغنی از استفراغ ست و گاهی قوی گردد بنحویکه متحمل استفراغات شود و کذلک به استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ
رستگاری بود اقدام ننمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطه لحم عروق را و انطباق
آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو و متجاوز بجانب ذبول هر دو
منع استفراغ کند و مراد بکمال نشو آنست که در آن زیادت در بدن ظهور نمی کند و استفراغ بنا بر بردن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و سن
که قاصر از تمام نشو و منتهی بود استفراغ مکروه تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و برودت در آن سن استفراغ آن را زیاده کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه مینماید از آنچه در شتا و صیف متحمل آن نشود و از استفراغ مفرط در حال
حذر کنند و خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب میگردد و در برد شدید انفعال طبعی از او
خفیف میشود دیگر آنکه بدن بهر حال متحمل استفراغ در برد زیاده میباشد از آنچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار حاره استفراغ حرام بود بهر آنکه
تحلیل ارواح و ضعف قوتها مینماید و اکثر مسهلات حاره اند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضاً قوت در آن ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح
و قوی ست و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و دوا جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی
بسیار بارد ایضاً منع از آن کند بهر آنکه مسام در آن متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از آن منع کند و این بنا بر معتاد
بودن طبیعت او بدفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت
پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد از آن منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت [illegible] بود و باید
که در هر استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود باشد یکی استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن از آن کرده شود و لا محاله عقب او راحت حاصل
شود بسبب زوال مؤذی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی ادویه بسبب مرور مواد بر آن عارض گردد یا ثوران حرارت یا حمی یوم
بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند سیما چون با ادویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و در آن هنگام از شرب آب
منع کنند یا مرض دیگر که ادویه مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال معاء و تقریح ادرار مثانه را بسبب مرور خلط حاد صفراوی بر آن هر دو و هرگاه چیزی ازین امور
بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنابر وقوع
عوارض مذکوره محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت مؤدی بر زوال این عارض گردد و بعده چون عارض زوال یابد راحت تابع استفراغ محسوس شود
و درین هنگام منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل و مانند تا از آن جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت [illegible]
اگر مریض را غثیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند باسهال خارج نمایند
بقراط گوید که علاج ماده سر بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعا بحقنه و علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت [illegible] بدن
و نهایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بمخرجی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکنند و این وقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر از آنکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنه لینه بسوی اسفل مایل گردانند و تقویت
دماغ نمایند تا اختلاط عقل عارض نگردد و [illegible] چون میل [illegible] بسوی بینی مثل تسعیط و تعطیس متوجه گردانند برعایت [illegible] بنابر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج
از جانب میل چیزیکه استفراغ او [illegible] مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق ایمن قریب
جگر ست و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست [illegible] اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه هنگامیکه ماده مرض بسبب خارج شود
قوتها [illegible] ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف میل
نکند و ایضاً واجب ست که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبه کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که از آن مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ از
طریق آن واجب بود لیکن [illegible] امر ضروری باشد که از آن خوف از مرور اخلاط بر آن کرده شود مثل امعا یا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از آن مندفع شود و با معا
سحج یا مقعد قرحه بود که از مرور آن مواد بر آن ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند و مایل گردانیدن او بسوی غیر آن که او صواب باشد احتیاج افتد مثلاً در صورت
مذکور دفع مواد بقی غیر او را نمایند و گاهی بر آن عضو از غلبه اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی از آن خوف خناق بود پس
باید که جمیع مواد چشم بسوی آن دفع نکنند مثلاً بغرغره بلکه در مثل این رفق نمایند و تفریق [illegible] کنند چیزی بحجامت میان دو شانه و چیزی بفصد [illegible] و چیزی باسهال

دفع سازند و گاهی طبیعت مثل این عمل کند و از جهت عادت بنا بر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق
افتد و از آنکه مرض کند و مریض را شفا دهد و گاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل کرب آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی
ساق و قدم مندفع گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دواع ست یا از بطن و احدا و درین وقت باید که تدبیر دواع او نکنند تا آنکه نقاء و عدم نقاء همه
یا بعض در یافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب ست که ملطفات مثل
ماء الزوفا و حاشا و نبرو و رنجوشانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقاً نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است
و ماده مرض حار رقیق بود پس حاجت بانتظار نضج در ان نباشد و این قول ضعیف ست بهر آنکه غرض نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل اوست و حق
آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی
است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج اوست خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق نه بر مداخل در اعضا بود که
حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هر گاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت نه جنبد تا آنکه نضج یابد و آنرا توهم
حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر ست و همچنین اگر رقیق بود و بنا بر آنکه مداخل خلل عضو باشد و در ان محتبس
آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند
قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق منشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر به طبیعت
نمایند و اگر رقیق غیر منشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد مخیه غلیظ باشد تحریکا جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه تعجیل از ین تحریک اصلا مفید
نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه و وجع ممدد زیر شراسیف و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضاً شیخ در
مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادة هایج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنا بر خوف دفع ماده بسوی مواضعی که تحمل آن نکنند لهذا بقراط
گفته که استفراغ در امراض حاده بسیار چون هایج باشند در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او مؤدی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده
بعده استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد
امر که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ ست تا منسد نباشند بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ
چون منسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از ان ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثقل یابس در امعا بود و واجب ست و ملطفات و مفتحات نیز
از ان آنکه از سده در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر در مواد غلیظ اولی ست بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکنند سیما هر گاه سده او
ناقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات
تا وقت نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشند اسهال قبل نضج نمایند و ماده لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت دفع
و از تعدیل قوام او لابد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لا سیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج
ماده مسهل دادن نشاید و قصد اذابت اخلاط غلیظ و تحلیل آن بدواهای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب ست انتظار نضج چون اراده استیصال ماده بالکلیه باستفراغ
نمایند بدون تنقیص و برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط است مثل آنکه مرض هیجان کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعض اعضای
شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از ان خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو موف نباشد و قوت
بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بران از سقوط در تاخیر دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از ان مقصود استیصال ماده بتمامه نباشد بلکه کم کردن
آن بهر تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی ست و اگر مقصود استیصال ماده
بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد بآن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره به آن مقترن

برای مجموع اخلاط زائد یا بسوی بعضی بعینه که میان آنها در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد
گردد آن استفراغ غیر فصد ست و بهر استفراغ که افراط کند در اکثر تپ پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعه و اشتداد ارواح بسبب
قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مودی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که آن را
جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر
بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج تدبیر زائد شود مثلاً هر کرا انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدر حادث
کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدر از آن زائل شود و بدانند که بقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصا در استفراغ و بلوغ
بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت بنفسه
دواء دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن افراط نیست
بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و محتد لک متوجه بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند حتی که را
ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکه بغشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او ردی
کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعة ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الالتزاق باشد یا الاختلاط [illegible] باشد در این
صورت اگرچه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیکدفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیک دفعه خلط منقلع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج بتکرار
استفراغ و اندفاع اندک اندک انضاج باقی ملتزق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن همچون [illegible]
بود استفراغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق النسا و درد اوجاع مفاصل قدیمه و در
سرطان بسبب ماده غلیظه آنها و در جرب مزمن و دملهای مزمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بخون و بدانکه فرق میان اسهال و قی و فصد در
در اخراج ماده اینست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل می نماید و قلع از تحت میکند
بنا بر غلبه قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمیباشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق
است یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف ست و بنا بر جذب مواد بسوی
جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استفراغ مواد بغیر آنکه او را میل بجهتی از هر دو جهت
علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد اوجاع ورک مزمنه مناسب بود پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف
جهت جذب مسهل ست مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد آنرا بسوی جگر مائل سازد پس
جذب از تحت باشد بعده از آن بسوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه در غیر عروق باشد مثل
مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوة جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق
نماید و اگرچه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق
قلع نماید بحسب مواضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الغذا جید الهضم باشد بهر آنکه از فضول
غذائی آن شئی معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در آن و ایضاً صاحبان بلاد حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشند
بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو بفصول مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور ست در اینجا املا
نماید بود در اینجا بندی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگانه که در جمیع امراض مادی معمول مولف ست و اکثر بکار می آید بقلم می آید طریق علاج امراض دموی
بهر تنقیه فصد یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و در زلو همین اعتبار ست لیکن در صبیان [illegible]

از تولد تا ارسال زرو میکنند وجذب زر او از حجامت قوی بود و فصد بعد از دو از ده سالگی و نزد بعضی بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت در
تاریخ شانزدهم و هفدهم ماه بهتر بود و فصد و فیکه قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال هر وقت فصد و حجامت بکار برند گرد روز بحران نکنند و
حامله و حایضه و نفسا و طفل و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی فراج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی
فراج را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بر نهار کنند که ازین تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سر و تنقیه خون از ما فوق گردن میکند و باسلیق از ما تحت گردن
و هفت اندام از تمام بدن و حبل الذراع حکم سر و دارد و ابطی حکم باسلیق و اسلیم دست راست علل جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد اسلیم
دست در آب گرم دارند و فصد عرق النسا جهت و وا لی و عرق النسا و نقرس و فصد صافن زبرای در ار حیض و منافع عرق النسا و از برای امالهٔ ماده باسفل و فصد
مابض که در باطن گونا نوست در ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی تر بود و فصد چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان در باطن
ذقن است برای خناق و اورام و زبان کنند و حجامت نقره از نفس عضو میکند و قریب آن باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و حجامت بر
ساق خلیفه یعنی قایم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی مغاک پس خلیفه اکحل است و حجامت مابین کتفین خلیفه باسلیق است و حجامت بی شرط برای
جذب ماده از جهتی بجهت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود داد ... که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز
گل سرخ و آب لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت کدو و مانند آن ... باشد و آنجا که بسبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و
علامت صفرا غیر یک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند خصوص هلیله زرد و شربت عناب و آب عدس و آب کاسنی سبز مروق مفید بود و اگر
از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبهٔ بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص ... رطوبت مثل ... و ریحان
و پرسیاوشان مانند آن هرچه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد ... سکنجبین و آب آلو
و آب بادیان و شاهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار
بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشیها انسب طریق علاج امراض صفراوی بهر تنقیه سه چهار روز این منضج بارد دهند عنب الثعلب
گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه دو تولہ دران مالیده باز صاف نموده بخورند و جائی که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در ایام مسهل مغز فلوس
هفت تولہ ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار تولہ شیرهٔ مغز بادام پنج دانه در منضج افزوده تنقیه کنند و این مسهل بارد است و اگر در روز مسهل تشنگی شود
عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دو پهر شب وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم بخورند و مسهل متواتر ندهند بلکه در میان هر دو
روز تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو تولہ اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود باز همان قدر مغز فلوس گلقند ترنجبین
تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیم گرم و شیافات اعانت کنند و یا شربت
ورد مکرر چهار تولہ در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ دو نیم درم بدستور متعارف شیاف
ساخته بردارند و بروز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کنند تا معده پاک شود در روز مسهل
اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و ادویهٔ معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین
و هر چه بارد رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سوده مسکن حرارت شدید است و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیخته
اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بیعدیل خصوصاً چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند و کافور بقدر درجه حرارت عظیم فشانند و تمر هندی ...
تمامه معدل صفرا است و از ادویهٔ مرکبه قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره است طریق علاج امراض بلغمی
بهر تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان سر واحد نیمکوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقشر یکتوله پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله دران حل نموده
یا از صاف کرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر
سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم است و بجای آب عرق بادیان نیمگرم بدهند و اگر
مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب نخودی گوشت و
سه پهر کهچری موٹهه بدهند در روز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند و اگر
حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده
گهری شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند و بران خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر باشد بنوشند
و بجای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور شد بدهند در روز دوم بدستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورانند و بعد مسهل
حب یا مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بید انجیر بدهند و بعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل است بشرطیکه مسهل قوی بود و الا
مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف و آن ادویه معده که بلغم شکن باشد بادیان انیسون اصل السوس
برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب است و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کشوث در اخراج بلغم عفن اندر عروق باشد خصوصاً هرگاه
بلغم عفونت پذیرد یا تپ باشد دوای بسیار حار ندهند و ادویه صفرا حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه معده که بلغم
حار و جوارش جالینوس است بشرطیکه تپ نباشد و اگر با تپ بود قرص گل قرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل حار و گلقند و شربت بزوری معتدل حار
دهند و از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و بجای روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن
داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هر یک
چهار ماشه بسفایج پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که
از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز باید آمیخت
مثلاً در سودای دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هرگاه
نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الذریره اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه افتیمون
هلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد زیاده نموده تنقیه کنند و در سودای صفراوی
تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی فیمابین هر مسهل استعمال
منضجات مناسب و در سودای سوداوی و بلغمی آنچه بکار آید انچه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی بیخ کاسنی بادیان هر یک
هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته
قصب الذریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج
منضج زیاده میباشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود و میان مسهلات تبرید از آنکه مربی و لعاب
گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول است و باید دانست که تنقیه هر خلط در
علاجات امراض جزئیه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را به بندند و بعد از قی مضمضه بآب گرم کنند و دهن
و در حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنه
مطبوخ مسهل است در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آب زیاده از دو

رطل نباشد و در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال بگرم استعمال کنند و بدو سه مرتبه بعمل آرند و سر را خوب براجب کنند و بعض از حقنه مسهله یا ب
بیگرم و در غذهای مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط انتهی علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی
و جزئی اورام در بحث اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد را از آن معالجه بضد آن کرده شود مثلاً معالجه امراض مزاجی
باشیائی کنند که مزاج آنها مضاد بمزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار ببارد و رطب بیابس و یابس برطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضائی
آلیه یعنی امراض ترکیب باضداد هیأت آن نمایند مثلاً علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال
نیز بضد کنند و آن جمع کردن است آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضاً حفظ از آنچه در متفرق از شئی غریب افتد ورنه متصل نخواهد شد
و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت او والا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن مافوق عنقین است نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از مافوق گردن است و شیخ الرئیس منفعت را
که غرض ما در اینجا از سر دماغ و حجب اوست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص بعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح عارض جلد سر و غیر آن
در اینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و سر و استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان موخر سر و غشای غلیظ
و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اورده و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و معصره و قمع و استخوان قاعده دماغ
و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فرع است و جمله امراض راس و اعصاب سی و شش است یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام
و انتعاش و اورام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق
و سدر و دوار و تخنج و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این
امراض به پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم امراضی
که بسبب اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخار ردی در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضیکه سبب آن اجتماع اخلاط
ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی که بسبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی اعصاب باشد چون
فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بوعلی سینا تقسیم امراض در اینجا بدو
نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکی اوجاع راس و آن شش مرض است یعنی از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم
اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت
مرض است یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب
و آن ده مرض است یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شرح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سوء مزاجات ساذج مفرد و مرکب هشت گانه و مادی مفرد
و مرکب است و مادی یا بغیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا مورم بود و یا بی ورم باشد و نسبت بسائر
اصناف امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنی رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در جسم
یا بعد او میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض از رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا در جرم دماغ
و یا در عروق و یا در حجب آن ست افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل

ادا نمجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسقط ومربع وغیر آن وازین آفت در افعال دماغی افتد ویا مجاری واوعیه او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد وسده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد وناقص بود یا کامل ویا سده در اورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد ویا رباطات حجب دماغ منخلع گردد ویا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرو در نفس دماغ یا در شرائین واورده یا حجب او ویا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او وکل ورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما در میکه از ماده بارد عفن بود شامل اورام حار باشد وماده بارد وساکن یعنی غیر عفن اورامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود ویا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال ومثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام وامراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت وگاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود وچه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب وخناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود وبسا است که سکته قاتل بسبب افتی در عضو مشارک آن رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

امور یکه از ان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر وتذکر وتصور وقوت وهم ست واحلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست وحال خواب وبیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام ولون او وطعم اعنی حرافت وملوحت ومرارت وتفاهت او وکمیت آن در کثرت وقلت او ویا احتباس آن مطلقاً وحال عروض قروح وبثور واورام بر جلد سر وحال شعر از کمیت وکیفیت ولون او وغیر آن پنجم موافقت ادویه واطعمه وانحای تدابیر ومخالفت واضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم وصغر آن هفتم شکل راس از جودت ورداءت آن هشتم ثقل راس وخفت آن وملمس واوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم وزبان وچهره ودندان ولهات ولوزتین وگردن واعصاب دهم حال قوی وافعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده ورحم ومثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد وآن عضو کدام ست واز ان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود وبدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر ست از احوال وبر آفتی که هنوز حاضر نگشته ودر زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن ووجوم یعنی غضب شدید وسکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف وقطرب واقع عنقریب واز غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیای حار یا مانیا واز ضحک بی سبب بر حمق ورعونت استدلال کرده میشود وگاه بر امراض ماضی مثل استدلالات از اورام وقروح عارض جلد راس بر بودن مواد دران واندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ وتفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد ولیکن بیش ازان استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید وپس تفصیل اقسام مذکوره ذکر نماید

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه انست که افعال وقتیکه سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ واگر افعال مئوف باشند دلالت مینمایند بر آفت آن وآفات افعال سه است که آن ضعف وتغیر وتشویش ست پس بطلان وقول کلی در استدلال از افعال انست که نقصان وبطلان آنها اگر بسبب سوء مزاجیه وسده مانعه نفوذ روح بود بسبب برودت وغلظت روح از رطوبت وسده میباشد واز حرارت نمیباشد مگر هنگامی که عظیم شود وبجدی رسد که قوت ساقط گردد واما تشویش وانچه مناسب آنست گاه از حرارت وگاه از یبوست می باشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود ومثال این در حواس ابتدا ابصر کرده میشود وپس بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد ویا ضعیف ویا مشوش ومتغیر گردد بدان فعل او از مجرای طبیعی آنکه تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نباشد مثلاً خیالات والوان ولبه وشعله ودخان ویا تخیل کند شئی موجود فی الخارج را برخلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس ومفلطح مستدیر ویا بالعکس

دیا یکی را دو دیدن و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کاین بسبب آفت
در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سرگران بود و گاه دلالت مینمایند خیالات بالوان خود بر مواد غالب
بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبهٔ خون بر دماغ و زرد بر غلبهٔ صفرا و سفید بر غلبهٔ بلغم و سیاه بر غلبهٔ سودا بر آن دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه
دلالت میکند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوئیم که قول ما که تشویش بسبب حرارت است ای حرارت غریبه میباشد
آن بحسب مزاج است نه بحسب اعراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارت غریزیه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت است یعنی این است که تشویش اگر
بسبب امر مزاجی و رضی باشد که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور را اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار
کرده نمیشود بنحوی که عارض شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خود است و خیال گاهی بسبب جیلوته مواد بروح باصره میباشد پس تجمع رنگش
بسبب باصره قوی الحس باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آن است چنانچه در بحث خیالات عنقریب بیاید و آن گاهی بسبب ذکاء
حس میباشد و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود دیگر از قریب یا آواز بلند و یا مشوش گردد و نشنود چیزی را که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از آن
آواز بر غیر هیئت مسموعه از آن برعادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه باواز آب یا بردن مطرقه یا باواز طبلها یا باصدای برگهای درخت هنگام وزیدن
باد بر آنها و یا آواز وزیدن بادها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یابس حاضر در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره محتبسه آنجا یا صاعده
بسوی آن و غیر اینها از آنچه دلالت بر آن نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هردو بسبب کثرت برودت میباشد و آنچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از
دور بسبب رطوبت بود و اما در شم پس آنکه معدوم گردد بالکل یا ضعیف و یا مشوش ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت مینماید در اکثر
امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و متعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیر منتنه خاص بخیشوم نباشد و ضعف
شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این هردو و تشویش فعل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد
مگر آنکه تغیر این هردو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص آلت این هردو در فعل بمشارکت
از دماغ و خصوصا هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعید است که این از اسباب مختصه باعصاب بی مداخلت شرکت دماغ بود و گاه مشترک میگردد
حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت مینماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفا است و هر ضعف کدورت نیست یعنی شی واحد نیستند بلکه
کدورت نوعی از ضعف است زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل الشعاع را نیک صاف می بیند و اشیای کوچک را
نیز و چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکجا میگردد در حالت ضعف میباشد و صفا لامحاله با قوت
میباشد لیکن کدورت بر مادهٔ رطب و صفا بر یبوست دلالت مینماید و گاهی این کدورت دفعة هنگامی یا بدو از آن سدر حادث میگردد و این دلالت میکند
بر وجود مادهٔ بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحو است که آنچه از قبیل تشویش است در اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد
و آنچه از قبیل نقصان و بطلان است در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه باشد متبع ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد
و لیکن حرارت ملایم قوت است نسبت بسوی برودت ما دام که منحصر از مزاج و افساد آن تعلیم نگردد و مورث نقصان در قوت نشود پس واجب است
که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر نمایند کو برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد تمیز نمایند و بطلان گاه دلالت می نماید
بر تاکید اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد و با جمله زوال از حالت صلاح
آن یا بسبب اذیت است یا بسببی در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر عضوی بسبب برودت مزاج او و بدان حس بالکلیه زائل و
باطل میگردد و از اعضای حساسه بعضی شدید القرب از دماغ اند و حکم است اینکه نباشد آفت در آن بطریق اشتراک مانند آلات سمع و شم و اکثر آفات آن عضو
شدید القرب که بتنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زائل نگردد و آن از دماغ باشد و از جهت سائر اعضای بعید تعدیل آفات خود متادی نگردد مثل حس بصر که

اکثر آنرا ضعف قوی ضرر رساند دلالت مینمایند بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا یبوست ست و بجهة سقوط قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و اعلام از جملهٔ سیاسیه هست قوت فهم و حدس ولالت مینمایند بر قوت مزاج دماغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر آن هست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و ندوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیراکه بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل مخطوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید در آن مسئله بتمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق است جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس نمی نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخییل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغیر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید بر افراط برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت و ران و بر برودت سبب بالذات ست در رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جاذب برودت اند و تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری ست نه کلی و بنا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد و گاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض می گردد بحدیکه معرفت ایشان بافعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخییل می نمایند قومی را حاضر نزد خود که آن قوم خارج وجود ندارند و تخییل میکنند صداهای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض دو قلس طبیب را عارض گردید و بعضی از آنها فساد قوت تفکر و تخییل ست یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و مبداء آن هر دو برودت وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت آنست و این اکثری ست چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست در رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آن تا بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاجتی ندارد و صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبهٔ مادهٔ صفراویهٔ حاره یا ابخرهٔ غیر مورمه و این جنون سبعی ست و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر مادهٔ سوداویه و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوء ظن و با فکر بے حاصل بود و میل از این اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی جرأت و غضب دال بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد از این خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند در آنجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امراضیکه مادهٔ آنها بارد است نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و بعضی از آنها آفت در قوت ذکر ست یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیه حبش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در آنجا واقع شد و سکنه آنجا بسبب مردهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف ذکر بسبب فساد در موخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه داشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج حار یا ماده یا بے ماده و دلالت آن بر ماده یا ابخره اولی ست و هر واحد از اینها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبهٔ برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا بانکه استیلا یابد بر عصب او و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت می باشد و گاه جلب یبوست میکند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از آن جمله است که لائق است که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد دلالت بر غلبهٔ صفرا میکند و همچنین رویت اشیای دیگر مناسب مزاج و خلط بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضاً مانند برسام امراض حادهٔ دماغیه است و همچنین احلام متفرقهٔ مخوفه که یاد نماند و فراموش کند در اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند

استدلال از افعال حرکیه

و آنچه شبیه بآنهاست از آنچه شبیه بدیهی ها دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبهٔ رطوبت فضلیهٔ رقیقه کثیره در آلات آنها در هر عضوی که باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص بآن چیزی است که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوهٔ استرخائی و بسا است که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابته از آن یا یبوست آنها عارض میگردد لیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد است مانند استرخاء و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغیر آن اگر دفعةً باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست ساذجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ است مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعةً حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر و دلالت مینماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند رعشهٔ سر پس جمیع این امراض دلالت مینماید بر غلبهٔ مادهٔ غلیظه بر آن جانب از دماغ یعنی جانب موخر از آن و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث آن بعد امراض سابق بر آن و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همان است که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاهی از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضاً اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یا یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بارد و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت است و از آنچه مناسب این باب است استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرضی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن بسوی هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود است و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت است بعده هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکشد و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیهٔ ایشان است که آن بسبب ایذای دماغ بخوابی آرد الا آنکه یبوست بر حال باعث بیداری است

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه استفراغ میگردد از شعری که میروید و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردد از مثل فضول یا بطریق استفراغ و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا بامتناع آن اما استفراغ فضول دماغی یا از خشک میباشد یا از بینی یا از گوش یا بچیزی که ظاهر میگردد بسر از قروح و بثور و اورام و یا از موی بجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از موی بسرعت انبات یا بطوء آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور است اما طریق استدلال از استفراغات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت مینماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب در کلیات معلوم شده و ایضاً دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه باز ماند از اندفاع و یا کم گردد با وجود آن یا ثقل و یا دغدغه یا لذع و یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود دلالت میکند بر سده و یا ضعف قوت دافعه و استفراغ استدلال کرده میشود به جنس ماده باین نحو که اگر لذع و دغدغه و احراق و قلت ثقل و صفرت لون و حد

وعین باشد دلالت مینماید برآنکه ماده صفراوی ست واگر ضربان وثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم رسد دلالت میکند برآنکه دموی ست واگر کسل و بلادت بارصاصیت رنگ آنها و آمدن خواب و بیهشی عارض گردد دلالت مینماید برآنکه بلغمی ست واگر کمودت لون و فساد فکر و ثقل سر اندک و عدم استوای خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت واگر چیزی ازین علامات مذکوره برای هر نوع از مواد با طنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید برآنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخاریست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران واما اگر احتباس فضول با خفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق و این باب مختص بکمیت انتفاض و امتناع ماده ست واما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی ورقت و تلخی ولذع ست دلالت مینماید بر صفراویت ماده واگر مائل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت لمس ست دلالت بر دمویت میکند و بالنج و علو یا عدم سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت مینماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و لفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم نیچ دلالت میکند و این [illegible] منتفض در لون و طعم و ملمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه و حدت آن دلالت بر حرارت مینماید و عدم رائحه [illegible] دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیا نیست که ظاهر میگردد بر جلد سر و آنچه [illegible] از قروح و بثور و اورام پس در اکثر دلالت مینماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت میکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح گردد هنگام تزید و اسباب اورام حار و بارد و صلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه وغیره در مقامش [illegible] استدلال از ان بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و علت و سرعت [illegible] و تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر [illegible] گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها ازین موافقات [illegible]

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه [illegible] او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نماند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال [illegible] آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن در یابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او و حکم آن [illegible] باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج [illegible] موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه [illegible] شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت [illegible] لا محاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و [illegible] بارده و روائح بارده خوشبو باشند مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا به بوی غیر خوشبو مثل حمائیه و طحلبیه و منتفع [illegible] آرام و سکون و دماغی که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو [illegible] و دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نقص مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه [illegible] اخلاط مثل صفرا و سودا [illegible] مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نقص اثران و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه زود گرم و یا سرد گردد آنچه بسرعت گرم شود دلالت مینماید بر حرارت مزاج آن بشرط آنکه در کلیات مذکور ست و همچنین دماغی که زود سرد گردد و یا زود خشک [illegible] و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب [illegible] لیکن فرق میان [illegible] تشقق [illegible] قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سائر علامات یبوست دماغ مثل [illegible] در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و دوم ثانی عارض میگردد مراد یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره و اکثرا در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه برودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات حادث شدید بعد تنفش یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و باز رطب گردد بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف مینماید تصرف غریب و آن عفونت است و اما اگر دماغ که ترطب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعة نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت مینماید و برودت منفذ قوت هاضمه مغیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعة حادث شود ترطب بعد از آن نیز دفعة میباشد و چون با وجود آن سده مجاری بهم رسد فضول در آن محتبس میگردد و این لا محاله موجب ازدیاد رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و مثل آن نیست که تا در باشد دفعة بود و اما سرعت و بطوء انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات است آنچه دفعة واقع شود چون یبوست یکبارگی افتد و با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن است که از حرارت واقع شود الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصا در ترطیب بجهت آنکه ضعف قوای طبیعیه تابع یکی از این اسباب است و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف به سبعه که اختیار مینماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بجهت صغر راس و کبر آن پس واجب است که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده لطیفه متوزعه در توزیع طبیعی راس است پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اول باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردائت باشد از آنچه با صغر راس ردائت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردائت در هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلها قوای سیاسیه و طبیعیه در آن و از جهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک باشد یا ردائت شکل باشد بجوج جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردائت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ نمیکند تا دام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که سر و تابع عظم عصب و اضلاع است که تابع اند عظم نخاع و قوت آن را و این هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بهیئت حسنه جید الشکل میباشد و آنچه مؤکد آنست آنست که اینجا مناسبت بسائر اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا مؤف بود چیزی که محیط بآن دماغ است یا جهت آنکه گاه زیادتی سر و عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلیه است که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز اوجاع راس صعب عارض می شود و گاه عارض میگردد هنگام کوچک میشود یا فوج و فرو می رود صنیع شده استیلای حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردائت حال دماغ می کند و اما سر بزرگ اگر بشکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت [illegible] غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ بخلاف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و لهذا آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از ابخره شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از ادنی سببی از اسباب و افعال صادره از آن صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کردی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آنرا دو نتو باشد یکی در مقدم سر دوم در موخر آن و سر دو جانب مستوی بود و سر قدر که نتو موخر بزرگ بود و آن افضل ست و شکل روی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو موخر یا سر دو مفقود بود و اینجاست که گفته اند اشکال راس چهار ست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و در اوست شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو و دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع نه دوم اند و آنکه در ... یمین و یسار او نتو باشد نه موم ست مگر آنکه سبب و ران قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت مینماید شکل گردن و سینه و مقدار آن سر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر مینماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار از آن و پوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر از آن سر دو با ضربان و وجع در اصول چشم با جس نفوذ کیموس حار در آن و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط و حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه بلمس مینماید آنرا سر از آن سر دو در نفس خود چیزیکه بلمس مینماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی دلاوی شخصی را باشد مزاجی و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست حکم قشفت یابس و بر قیاس آن اگر نباشد برد و تخشن متقشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن و بینی و کرمی ست که آنرا میخورد و لذا عه که آنرا میگزد دلالت مینماید بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله بارده مینماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع نوعیکه گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت مینماید بر شمول بیضه و شقیقه و ایضاً وجع دلالت بجهت آن مینماید مانند آنکه در پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بمشارکت جگر دلالت مینماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و موخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی در صاحبت و سرخی آن و حال ملمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال مینمایند بچیزیکه از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ مینماید در اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و ذوبان او باشد چنانچه در سرسام میباشد یا برد راس و تکاثف جلد آن مانند ...

جوہر دماغ دلالت مینماید و سیلان اشک بی سبب ظاہر در امراض حادہ دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن مینماید خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون مریض حدقه را پوشیده مانند نسیج عنکبوت بس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی که مفتوح ماند و بر ہم نزند پلک را چنانچه در قرانیطس احیاناً در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاہی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد اضمحلال قوت دلالت بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت بر ہم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون مینماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا مینماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر اوہام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و جحوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای اوعیه دماغ مینماید و کوچکی و فرو رفتگی چشم که عارضی باشد بر دو دلالت بر تحلیل کثیر از جوہر دماغ میکنند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و ہرچند که اختلاف ہیئات آن دران باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید و ہمچنین گاه دلالت مینماید بر جوہر دماغ و قوای آن و گویند کسیکه چشم او ازرق طبیعی بلمس و دود حواس او کدر باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت مینماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسیکه رگهای چشم او منتفخ سطبر و ملمس او گرم و حواس او کدر باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد و یابس ست و اما دلائل ماخوذ از حال زبان پس آن آنکه رنگ آن اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر لیثرغس و زردی آن اولاً و سیاہی آن ثانیاً بر قرانیطس و ہمچنین غلبه زردی بر آن و سبزی عروق تحت آن بر مصروعیت صاحب آن درست مینماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدید الاختصاص بدماغ ست و نیز گاہی استدلال کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن ہرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاہی استدلال مینمایند بر حال دماغ از سحنهٔ زبان پس فربہی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و ہزال آن بر جفاف و این وقتیست که سبب آن در نفس زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بران بقدر چیزیکه سیلان کند از لعاب و اگرچه این بتبعیت احوال زبان باشد پس کثرت لعاب دلالت مینماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال مینمایند بران بحال کلام پس ثقل و تمتمه و فافای آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ مینماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ مینماید و بطوء و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض از کلام کردن کراہت کند دماغ آن مشتغل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزیکه زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال مینمایند بران بچیزیکه احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم ہر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران بفقدان زبان پس عفوصت طعم او بسیار دلالت مینماید بر رطوبت دماغ و صفرا و بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس و ضعف ادراک او طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ مینماید و کذلک بطلان ذوق و گاہی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این ہمه دلائل اکثری ست و مادام که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر امزجه معلوم ست و از جهت سمن و ہزال آن پس فربہی و سرخی آن دلالت مینماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب قوت برد میباشد چنانچه در ناقهین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه یبس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت مینماید و تہبیج چهره دلالت بر غلبه مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانند که اینها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه نیست علتی در بدن که متغیر گرداند سحنهٔ وجه را اگر از جانب دماغ و گاہی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت دماغ کند و اگر مؤف باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو در امراض حاده بر استوای دماغ و برین قیاس ست انچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال گردن پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و وفور آن

می نماید و اگر کوتاه و باریک باشد دلالت این بضد آنست و اگر مهیا از برای قبول فضول نیز بود و اورام باشد بسبب این را غلبه احوال ضعف اندران نیست
بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذایی واصل بسوی گردن
میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن و رداءت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد بسبب آن قوت آن نیست بلکه بسبب ظهور اورام در گردن
نزد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمه دماغیه است بغیر از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزی که دماغ آنرا دفع کند
بسبب هجوم رخو غددی که اندرین است و همچنین است حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت میکند بر فساد
حال دماغ و ضعف بلکه بر ضعف هاضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال رقبه مذکور شده و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس این از طریق احکام
مشارکت اند زیرا که واجب است آنکه آنها مشارکت دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز توجعی از مرضی که با آنها
و یا گاهی این حادث گردد با آنها از دماغ و چون اعصاب می غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت بر قوت دماغ مینمایند و ضد آن دلالت بر ضعف دماغ مینمایند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارکت اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارکت دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسبب امر
ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا ماوف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض
که برخیزد از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در تغیر حس در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت برای
چنانچه در امراض مذکوره و یا در فرانیطس مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاهی نفس منقطع
و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی تجاویف اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن دال است بر صبار و ضیق و صغر آن بر سبات
سهری و تغیر حس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث
در عضو مشارک نیست بسبب در نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مودی گشته بدانند که دماغ ماوف ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت
مانند آنکه اگر برسد وجع و صداع تا اصول عینین دلالت مینماید بر آنکه آفت در حجب داخله دماغ ست و اگر نرسد بآن حد دلالت میکند بر آنکه سبب خارج
قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر اینها از آنچه بعض آن در ذیل ابواب دیگر گذشت

استدلال از عضوی که متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بر آن از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر
و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین مورد بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از
حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای
معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت و مره صفرا و اوجاع معده بسبب آن از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و جوع و بسا است
که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و بسا میان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و مخصوص چیزی که بآن استدلال کرده میشود موضع
وجع راس ست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بر آن وجع که ابتدا مینماید از یافوخ پس
منصب میگردد بسوی ما بین کتفین و نزد هضم اشتها آدمی یابد و گاه مریض میگردد سر بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه
بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بسا است که مشارکت دماغ بمراق و اطراف شراسیف میباشد و درین درد مائل بسیار بسوی قدام
میباشد و گاه مشارکت رحم میباشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در مراق یا یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ با اعضا بسبب صعود
ابخره بسوی دماغ از آنها واقع میشود و طریق صعود ابخره یا از نزدیکتر قدام شراسیف ست و این عام بود و پس ست شکم و معده و طحال و کبد و غیر آنها و درین

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق وتوتر وضربان عروقی که متصل بآنست وابتدای الم از مقدم سر محسوس میشود یا از قریب ناحیهٔ قفاست ودرین ابتدای الم از خلف وکشیدگی وبرآمدگی عروق وشرائین موضوع از خلقت ودر انجا ضربان محسوس میگردد وچون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک ودماغ یعنی امور عارضهٔ آنرا واجب ست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو بنفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان بر آنکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود واولاً علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود وپس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان شناسش آنست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود واز آن نوازل بسوی معده کثرت نماید وبسبب غثیان شود وپس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیارست که از آن بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکنند ودران سر الم میشود ومزاج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد ومشغول شوند بعلاجات معده وتنقیهٔ آن و از آن انتفاع نشود وپس واجب است رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه وسیاسیه وحرکیهٔ آن قوی باشند ودر استفراغ آنچه از آن مندفع میگردد ودر احتباس آن معتدل بود وبر مقاومت امراض موذیه قوی باشد ودر هنگام طفولیت موی سر آن اشقر ودر وقت ترعرع احمر ونزد استکمال خلقت ونشو مائل بسیاهی متوسط در جعودت وسبوطت وثبات او ودر مدت شباب همه در وقت خود باشد وسفیدی او استعجال نکند ونه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود وصلع نیز سرعت نماید وسوای این از لون وسحنه وانفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل امزجهٔ ردیهٔ واقعه در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت تولید اختلاط عقل وهذیان میکند ولاحق میگردد بآن طیش وسرعت وقوع بدارت در امور وافتنان در عزائم وبرودت موّلد بلادت وسکون ست ولاحق میشود بآن بطوء فهم وتعذر فکر وکسالت ورطوبت باعث نوم غرق بالکسل ست ویبوست باعث بیداری وسوء فکر وخیالات فاسده ست ودلالت مینماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد وبا ثقل دماغ نبود ودوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مائیه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مائیه بورقیه بشهادت جالینوس بر نفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آرد وجالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبهٔ سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول با دلائل سوء مزاج سازج ست ودلیل بر آنکه غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست وابوعلی سینا میگوید که اگر سده یا ضعف قوت دافعه نباشد وراقم گوید که درین صورت فرق در سوداء محتبسه از وجود ثقل راس ودر سازج از خفت آن توان کرد وچون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روئیدن موی در ابتدای ولادت یا در شکم وسواد آن در ابتدا ویا سواد آن بعد از شقرت بزردی وجعودت آن وسرعت صلع وسرعت امتلای راس وثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح واشمال آن واذیت یافتن بروائح حاره وقلت خواب یا خفت آن وظهور عروق چشم وذکا وسرعت تقلب در آرای وعزائم مانند حال صبیان ودلالت میکند بران حرارت ملمس وسرخی رنگ ونضج فضول منصبه ومستفضه واعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد یا دفی نقص فضول وسبوطت شعر وقلت سواد وسرعت سفیدی آن وسرعت انفعال از آفات وکثرت نوازل وعروض زکام بادنی سبب وخفای عروق عینین وکثرت خواب وبودن صورت او مانند صورت صاحب تنگی وبطوء حرکت اجفان وثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول وصفای حواس وقوت سهر وقوت شعر وسرعت نبات آن بجهت دخانیت مزاج در اول سن وسرعت صلع وجعودت شعر ست و اما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر وبطوء نبات آن وبطوء صلع وکدورت حواس وکثرت فضول ونوازل واستغراق نوم ست و اما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول وصفای حواس وقوت بیداری وقلت خواب وسرعت نبات شعر

در اول سن وقوت وسیاهی وجودت آن وسرعت صلع بسیار وحرارت لمس سر وخشکی آن مع سرخی ظاهر دران ودر چشم وانتقال در عزائم وعجلت
دران وقوت فهم وحافظه وسرعت افعال نفسانیه واما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک وعروق واضح وملمس حار
وفضول اکثر ونضج وشعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع وسخن وتر رطب بسوی آن سریع باشد واگر بعید از اعتدال باشد صاحب آن سقیم قابل نکایات
از حرارت وبرودت وامراض عفنیه در جوهر عود سریع وحواس صاحب آن ثقیل بلکه روشنی چشم او ضعیف باشد وصبر بر خواب نتواند کرد وخوابهای پریشان خواهد دید
واما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس خامل اللون وعروق آن خفی وهمچنین عروق چشم وبطور نبات شعر ودقیق بطی الصلع خصوصاً اگر یبس او
غالب تر از برد او نباشد ومتنفر بود از مبردات بشرطیکه کور وحواس صاف در هنگام جوانی وچون بسن پیری رسد برودی ضعیف گردد و پیر شود وتشنج وتقبض
در نواحی سر او ظاهر گردد وصحیح التشنج خفت وصحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منفتح مسالک وگاه بخلاف آن باشد واما دلائل مزاج بارد رطب
آنست که انسان دران کثیر النوم مستغرق دران ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد وایضاً بران دلالت میکند بطور صلع و
سرعت وقوع نوازل واین مزاج نیز اگر خارج از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب وجید باشد در شبهه انتباه باید انکه در اکثر مولفات اطبا بیان
دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور ست ومولف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود وهمچنین در اکثر امراض تسهیلاً للطلبة وعبرتی اشفاقاً
علی المعالجین با ایجاد طریق تشخیص پرداخته وعلامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض اعم از اصلی بود
یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج ومادی باشد یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر تشخیص او تعریف
ولوازم آن مرض وتشخیص اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از ان انکار کند وآفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر
وکدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست واگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بعد
تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند واین چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر وگرانی آن بپرسد اگر خفت راس بگوید بداند که سوء
مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت لمس سر وچشم که گرم ست یا سرد سوال کند ورنگ چشم وروی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت لمس
گرم ورنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج وحار یابس ساذج وحار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی وخواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان
کند ودیگر آثار غلبهٔ حرارت مثل التهاب در دماغ وقلق در حرکات وتشویش در تخیلات وسرعت غضب وانتفاع بمبردات وتضرر از مسخنات سوال کند
که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند واگر با این علامات لمس حار یابس وقلت سیلان فضول واختلاط عقل باشد از
دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود واگر مریض غلبهٔ
خواب غیر شدید بیان نماید واز حمام وهوای جنوب ایذا یابد وخوابهای مشوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر یافته شود درینجا
دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود وهرگاه با وجود سبکی راس لمس سرد باشد ورنگ چهره وچشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج وبارد رطب ساذج وبارد
یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل وفتور در افعال دماغی وبلادت ونقصان در تخیلات ومیل بحبس وانتفاع بمسخنات وتضرر از مبردات سوال کند اگر
باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند واگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصاً خواب ونسیان شریک بود دلیل
سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد واگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یا بود وحالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس ساذج دلالت کند
وهرگاه با وجود سبکی سر گرمی لمس وسرخی وسفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبهٔ خواب وبیخوابی از مریض کند پس اگر غلبهٔ خواب بگوید از کسل اندر حواس وکثرت
نوازل وافراط نسیان نیز سوال کند واین علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود واگر مریض غلبهٔ بیخوابی بیان کند وبا آن جفاف خیشوم وضعف حواس

و تنقیه مجاری فضول و قلت زکام و شدت حفظ و تقدم استفراغات و انتفاعات بمرطبات و سرعت انجذاب ادخنهای رطب و تضرر از آن علامات یافته شود
علامت سوء مزاج یابس ساذج مفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال دل گرانی سر گوید بداند که سوء مزاج مادی است مفرد بود یا مرکب بعده کیفیت
ملمس سر و چشم که حارست یا بارد به پرسد اگر باوجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل مواد حاره که دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم دیده از حال غلبه خواب و بیداری
سوال کند اگر باوجود گرانی سر گرمی ملمس رنگ رو و چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل انتفاخ وجه
و عیون و درور رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز به پرسد و اگر رنگ رو و چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود و پس
دیگر آثار غلبه صفرا همچون لذع و التهاب مع حرقت شدید و یبس منخرین و عطش نیز به پرسد و درینجا آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و تلخ و لذاع و گرم بود و چون
آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر باوجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض از زمان آن بود دلیل مواد بارده
بلغمی و سوداوی باشد درینصورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز به پرسد و این علامت سوء مزاج مادی
بلغمی باشد و اگر با گرانی راس سردی ملمس رنگ رو و چشم تیره نماید از بیخوابی مفرط و وسواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوء مزاج مادی سوداوی
بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوء مزاج
دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی
مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و تقعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش بگوید دلیل ریح و بخار بود و پس اگر با آن علامات سوء مزاج بارد
مدرک گردد نشان غلبه ریح باشد و اگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود و ضربان شرائین سر و دوار و طنین و تخیل خیالات فاسد بود و احیانا سهر و دوار
عارض شود بر وجود بخارات دلالت کند و هرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سوء هضم باشد
علامت سده بود و هرگاه باوجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظاهر نماید نشان ورم بود و پس
اگر آثار غلبه خون با صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض و ثقل و موجیت یا انشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا و صلابت
نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تهبج و نبض موجی باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوء مزاج و ریح و سده و ورم
یافته نشود و درین صورت سوال کند که باندک سببی همچون صعود ابخره غذائی هنگام هضم و شنیدن آواز ها و شمیدن بوهای غیر قوی مرض عارض میشود یا نه
اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ است پس اگر حواس مریض مکدر و افعال دماغی او از تفکر و تذکر و تخیل ضعیف باشد
و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج و غیر آن ظاهر بود و بسابقه مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض
از ضعف دماغ بود و اگر حواس ذکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و با دلائل اعتدال مزاج و صحت ترکیب بود و اعضای مشارک
قوی و صحیح باشد و چون بزمانه مرض طول کند مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقطه یا وجع
تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش از حدوث مرض دماغی ضرر در عضو
از اعضای دیگر مثل معده و امعاء و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا بیان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض بحسب حدوث و بطلان
و شدت و ضعف الم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود باختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و در خلا و امتلا و تقدم
ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کند که در قی صفرا بر می آید یا بلغم
یا سودا اگر صفرا بر آید و رنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن و تشنگی و غلبه مرض در خلو معده و التهاب و آروغ بد بو نیز سوال کند و این علامت ماده صفراوی
بود و اگر بلغم بر آید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز به پرسد و این نشان ماده
بلغمی بود و اگر سودا بر آید از کثرت اشتها و سوزش معده و جشاء حامض بد بو و اشتداد مرض نزد خلای معده از ریختن سودا

بر فم معده و دو غثیان و خبث نفس هم سوال بکند و این آثار ماده سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط بر نیاید پس از غلبه مرض باستعمال چیزهای بادی و در حالت شکم سیری و بعد خواب بپرسد اگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت ماده ریحی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب هنگام شکم تهی تا تاخیر غذا از وقت مقرره آن خصوصاً وقتیکه ناشتا در آفتاب مشی نمایند مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوئیدن چیزی بدبو غثیان عارض گردد نشان ضعف فم معده بود و اگر علامات ویدان امعا درک گردد بشرکت امعا باشد و هرگاه ضربه در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در مقامش مسطور گردید از آنکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی ست رئیس و مبداء حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب بازاله آن توجه بلیغ نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود بی تنقیه و در حرارت دماغ تبرید بلا مبالغه کنند بهر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق ترست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود خصوص وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود و ادویه و اشربه شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر ملین طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبه ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه و وفور و هیجان باشد فصد وداج را تجویز نموده اند ولیکن چون درین خطر ست باید که بفصد دیگر عروق سر پردازند هر چند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلاتش استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که هرگاه غلبه مواد در دماغ دریافت شود و اراده استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبه اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیه گوش و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص براس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سرو بر فصد این عروق مقدم دارند و الا در تقدیم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد با وجود غلبه اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ مشترک برای اخلاط ست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بگشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند و همچنین تا آخر فصد و در هنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بسا ست که فصد تام کفایت نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را کشاده بگشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید حجامت مجوز ست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن ست یا نه پس هر خلطی که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیه عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند و بعده به تنقیه خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مختصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج ست و الا بعد تنقیه عام بدن تا نضج آن در تنقیه دماغ تاخیر کنند و نضج ماده دماغی بمشابهت خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در انجا که مرض بمنتهی رسیده باشد و بیش ازان انضاج ماده بمروخات و نطولات و ضمادات منضجه نیز نموده
باشند تنقیهٔ دماغ بغراغر و دیگر مستفرغات مختصهٔ آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لاذع و بیمار قابل مستعد امراض
ریه نباشد و ایضاً بیمار را حاجت از نزول شئی ردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شئی از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا بغراغر دفع نماید و یا
حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه ازان خوف قتل سریع از شدت ردارت و حدت بود و قریب از مجرای خنک باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از
غرغره یافته نشود و از الاشمومات مفتحه و معطسه و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضمید سر بعد تراشیدن موی سر میکنند
با دویه که در دفع مواد محتبسه بسر سهل گردانند اگر ازان ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ ست بعد فعل ضمادات
دران بسهولت مندفع گردد با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارد ازانکه رقیق ماده مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی
فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل توام مابقی
از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند در انها باستعمال ادویهٔ حاره در بعض اوقات مثل ایارج و سقمونیا و تربد
و اسطوخودوس ازانکه باقی نماند بعد ازان سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن ازانها و استفراغ واقع بغرغره و غیر آنرا بضمادات مبرده و بعد نیز نمایند
از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی که آن نبود شده اسهال و استفراغ آن کنند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد
و هلاک نگردد و بسیار کس بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابدست و اگر اخلاط
صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات
و حمولات و حجامت ساقین و بستن رانها و بازوها و مالش کف دست و پا و تناول اطریفلات و کشنیز پردازند و تنقیهٔ عضو مشارک بدانچه مخصوص او
باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا و اگر در طحال بود با دویه که بدان خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در جگر و رحم وغیره هر یک از اعضا
هر ماده که باشد بقدر مزاج آن و ایضاً دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیه هر خلط اگر سوء مزاج باقی ماند بضد آن علاج
کنند و از جمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضتی ست که محافظت نمایند دران سر را از حرکت که با بدن حرکت ننماید و اسافل بدن تنها حرکت
کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم با پاهای خود را حرکت دهد و مالش
دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل ست و خصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد
بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیهٔ سر تمامی نمایند بریاضت خفیفه مثل مالیدن و فشردن دستانه در سر کردن و استعمال گهواره
از تنقیات خاصه است چنانچه در آخر تیئیر عس مینمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یافوخ را از پیش سر
تا بلندی عقب سر که قمحدوه نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویهٔ سیاله
بود پس ادویه را گرم و یا نیمگرم و یا سرد بحسب حاجت دران ریزند و یا پارچه را نمود به بدوا سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و انچه ازانها
لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب ست که بر سر بطنخ ازان نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد و موجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک
نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده و اطلیه و نطولات و مروخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشند تا که اثر سریعتر در
قوی تر نماید و واجب ست که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچند روز با شربه و اغذیه مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اینکه فی الجمله بدن مهیا
گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ برادهات کنند
و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضاً در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار
در حمام مضر بود و نفی از جمله تدابیری ست که نفع بسیار نمی بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بمشارکت ماده معده باشد و کثرت

فضول دران متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن قی ست و هرگاه که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن بدان مضغضه کردن زیان دارد و احتمال عطش و جوع در امراض حاده دماغی و ترک عشا واجب ست و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در امراض سر محمود ست و بقول مسیحی از مضرت راس ابحان و سموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و جمله حموضات خاصه سرکه و همچنین سکر و تخمه ست پس اجتناب ازینها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوار ست و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شمم افاویه بوده یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه بآب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید دهند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و نطول و تغلیه بارد بعمل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و پاشویه بارد و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در ترکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و جراده کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصاره الراعی و حی العالم و ماء الخیار و ماء القرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که در آن تخدیر و اخماد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار نمیکنند و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه بارده بر موخر راس که منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکنند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نمیرسد و هرگاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافعه لعاب اسبغول بسرکه و آب کشنیز و برگ آنست و از جمله معالجات نافعه بوئیدن اشیای خوشبوی بارد ست و سعوط روغنها و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانه خنک که دران شاخهای اشجار سبز در نشانیده باشند و بوئیدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقه در ملاحظه و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل نخود ماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند ان و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه تنها ساذج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا بخطمی و براده عاج و بقس و آرد جو و حنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم است و شرب مرزنجوش بکشنیز و امرود و شربت خشخاش بماء الشعیر و گویند که عوض آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حاره ذی عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افاویه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سرد بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و میش و شتر و کرنب و غیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بر سر ان خیلی مفید ست و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیره تخم خیارین یا شیره مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر ابخره زیاده بود شیره کشنیز خشک و شیره تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیره تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده و عوض شربت [illegible] آمیزند بالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیره بزر مذکوره در عرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بجای آب برآرند و بعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمرهندی یا شربت تفاح یا شربت لیمو [illegible]

طریق استعمال ادویه سعوط و نشوق و نطول شیر زن فقط یا شیر دختر مرضعه در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم خربوزه در آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته بکار برند و یا آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند و یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاهو و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شموم کشنیز سبز یا صندل سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر گل لحظه بلحظه بو بویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوئیدن جمله فواکه بارده نافع ست طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و کشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند و یا برگ خرفه جداجدا که و برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب سائیده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش بهدانه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز سائیده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران هر یک نیم ماشه همه را سائیده در روغن گل یک توله آب کشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص ... اثر روت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه نخلخه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز تر آب خیار آب کدو تر هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بیش بینی حرکت دهند و یا صندل سفید سوده کشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و بو بویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل سفید و قدری کافور و آب کشنیز و سرکه و گلاب بدستور بو بویند و یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا در ظرف گلی انداخته حرکت داده بو یابند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال گل نیلوفر یک درهم گل ارمنی نیم درهم در عرق بیدمشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوڑه سائیده آب کدو و آب خیار تر آب کاسنی سبز آب کشنیز تر هر یک سه مثقال در شیشی اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده لحظه بلحظه بو یابند و یا عطر صندل و گلاب سرکه در روغن گل آب کشنیز سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول ست طریق استعمال ادویه پاشویه بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب هر یک یکدام سبوس گندم چهار درم برگ بید خواه برگ کنار یا کدو آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها دران گذارند و ساقها بمالند از اعلی با سفل تا که خوش آید و طبع بهشت کند پایها دران دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها برآرند و بپارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد و مسد مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا زانو غرق باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پایها جهت چند ساعت مواد کرده باشند واجب ست که چون بکشایند پایها در آب گرم گذارند تا ابخره منجذبه بسوی دماغ صعود ننمایند و دفعة نکشایند و ابتدا کشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه و حجامه افتد اول حجامه بی شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه بهوای سرد نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و چادرے مابین ظرف آب و روی مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو نیکوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشه کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر عنب الثعلب خبازی هر یک پنجدرم برگ بید یا کنار نیم پاؤ سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جو خواه سبوس گندم

سه هشت نمک شوره دو درم برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند سر کاه نصف بماند نیم گرم با شوربه
کنند و گویند که غسل قدمین در وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب ممنوع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بجای گل کردن
چادر میان ظرف آب در دی جیار جائز بود طریق استعمال ادویه انکباب نطول جراده کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی عنب الثعلب پوست
خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو بستان افروز
شاهسفرم هر چه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده در آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر
آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیم کوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسپغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیم کوفته در آب پخته
تنطیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف با آب در آفتابه و یا ظرفی سر بسته
طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بگشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بر آن
روغن گل ریخته و عليل برداى بر سر گرفته بخار آن را بگیرد برای سرسام حار و غیره مفید ست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل
تناول مبردات بالجمله تسخین هوا و آتش یا بخور شبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد با ادویه گرم
نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و لخلخه حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و غار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر یا
قرنفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف
بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک و جاورس و سبوس گندم و خرقه مسخن نیز نافع و خوردن معجون بلادر و زنجبیل مربی
مومیائی مفید ست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غراغر
ادویه حار نشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر
و ماکیان و نخود آب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر کجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه
کردن سخت زیان دارد طریق استعمال مطبوخ اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف
نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون پرسیاوشان
مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی
دهند و یا حکما برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند طریق استعمال ادویه شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و
مجموعه و جند بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنبیه و نسرین هر واحد بوئیدن مسخن دماغ
و دافع امراض بارده دماغی ست طریق استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرمکی زوفا هی خشک
شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جند بیدستر فرفیون کبریت زرد بوره ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی
فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین بهم رسد و یا طبیب مناسب داند بآب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند طریق
استعمال ادویه نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام نوتنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر حسک قیصوم شجر مریم
و غیره حشایش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سر تنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده و اسر بر سر
بکشند و لوله آن را باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بر آن سر نگون دارند و بدانند که کماد و سعوط در علاج امراض دماغی

وصداع بارد ساذج و بلغمی مسطور گردد از انجا اخذ کنند و سویدی گوید که کندش باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن و کباش فرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در بهار جمع کرده خشک نموده و یا از سر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز هندی صلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس ذرور کردن و کذا سنبل هندی شرباً و ذروراً و کذا پوست جوز سبز لیبده با حنا سائیده بر سر نهادن و بمقدار مدت خضاب حنا بر ان صبر کردن هر واحد براسی بر دراس مجرب من ست و ابن بطلان و تمیمی و اقلاع و ابن جناح و ابن حنین گویند که مرزنجوش شماً و ذروراً و اسارون شرباً و ذروراً و بوف ضماداً و مبعه یابسه و یا شونیز شرباً و ضماداً و مشک شماً و سعوطاً و شرباً و ذروراً و حلبه اکلاً و ذروراً هر واحد نافع بر دراس

علاج امراض دماغی رطب ساذج

و آن سبات و نسیان ست و صداع نیز به سبب بعضی لیکن اقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلافلی و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس بریده گرم کرده تقویت دماغ با عطریات و بخور و غیره نموده بطریق انجره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و اکباب و نطول با بابونه و در ان ادویه مجففه محلله مثل مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بله و بلادت بمریض عارض شود نشوق شونیز و سعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه مسخنه مجففه مثل قلایا و مطجنات با ابزار حاره و کباب و نخود و بریان بخورند اما تقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضات و ادویه اختیار نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرقیات یا دیان نوشند

علاج امراض دماغی یابس ساذج

و آن صداع و سهر ست و سببش تناول مجففات و سفر و جماع بسیار و ناهار و نمود و ملاقات باد سموم ست مرطبات مثل شیره خرفه و آب تربز و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماء القرع و ماء الجبن بهدانه و ترنج بسیط پرورغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و نچکانیدن شیر بکلم بر سر بعد حلق راس خصوصاً شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن است و لهذا غلاف سر جاوه که از جراوه کدو و نشاسته و شکر سفید در روغن بادام پخته باشند خوردن آن مفید و ضماد که در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بما ده رقیق و نطول بطبیخ خبازی و بنفشه و شعیر و گل خطمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیم گرم بعده استبدان موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیا ست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و به ماکیان و دماغ حیوانات شرباً و اکلاً و سعوطاً و طلاءً نافع و غذا ماء اللحم و شوربای چوزه مرغ و جدی فربه و ماهی رضراضی و کله پاچه و بیضه نیم برشت و فالوده و حریره با روغن بادام و ماء الشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته است و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ هرگاه علامه دم در تمام بدن بود و در سر فقط و افزون نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهم رسد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه و مانند آن در صورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاده ازین مطلوب بود فصد صافن و حجامت ساقین یک حب نوق از کعب نمایند و فصد رگهای پا کنند و هرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت اراده استفراغ سر و عضو و فرار ماده در دماغ و اگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که از ان عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد به تنقیه سر فقط متوجه

شوند و با غلبهٔ دم از انچه اصرف در سر باشد پس انچه در حجاب خارج قحف واقع بود و درد قریب شیدن محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود درین حالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی مؤخر سر بود و اگر علت صعب باشد مثل سکته و دموی فصد دواج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر ست خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیراکه باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و ارتفاع ابخرهٔ آنها بسوی دماغ و قلب و کبد وغیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارکت نسبت جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت میفایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد و اسهال تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب واجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج سر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تطفئهٔ خون اشربهٔ بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول ست و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت دینار و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا با شیرهٔ تخم بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر مرض نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمرهندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر رب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بجای آن مرقهٔ خمیرهٔ بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه یا عناب و اصل السوس و بهدانه و بیرسیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع ملینه و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع ست بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمرهندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت دردمکرر باگلاب و عرق نیلوفر یا شاهتره و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمرهندی و سپستان با شیرخشت بدهند یا بجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذاء ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمرهندی ترش کرده و از چوزهٔ مرغ وغیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف یا بقول بارده جائز ست و از استعمال اشیای شدید الحموضة هرگاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد پرهیز کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سهر و دوار و سهر و صرع ست و سببش تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در هاجره و سهر و هم در آن ست و اولاً تبریدی که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزر قطونا و ماء الفواکه و آب انار و اشربهٔ بارده رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص امثال آن و شیرهٔ تخم بارده رطبه و سلاقات ادویهٔ بارده بتمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خار خشک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمرهندی و آلو بخارا و زرشک مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا دهند حسب [illegible] اما بقول شیخ انضاج مادهٔ حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معتدل مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در سکنجبین مرطب که در آن [illegible] باشد ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر نیز یافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصا الراعی و جمله بقول بارده با اندک سرکه برای انضاج و تفتیح آنها و اگر ماده اندک غلیظ باشد زیاده نمایند در آن بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاؤزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویهٔ مفتحه مقطعه باشد و یا افسنتین دهند

یا در خلط نوعی تشبث با عضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده با نقلاع طریق آن تا زائل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث و انیسون
و مانند اینهاست و اگر بیداری مفرط باشد و مریض را خواب نیاید پوست خشخاش در آن اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را و در انضاج مواد
حاره باکی نیست در استعمال آن و از مسهلات مواد و اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ خیارشنبر و اشباه
آنست و تقویه بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن و خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و وقت و فصل و جز آن و مسهل منقوع هلیله زرد و عناب
و تمر هندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدیدة الحرارة در امراض حاره جائز نیست
بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحرارة مانند نقوعات نمایند و بقول ابن بطلان خوردن گل بنفشه با شکر برات منقی دماغ از صفراست و طبیخ فواکه
با شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب انارین با هلیله و شیر مفید و بعد تنقیه لعاب اسبغول یا بهدانه بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق
گاوی و نبات بدهند و اکتفا بر تبرید و ترطیب خصوصا به تمر هندی و شیر و قطونا مناسب و تخلخله به صندل و گلاب و آب سیب و طلا بصندل و انزروت و
شیاف مامیثا در گلاب سوده و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید که قبل از تنقیه ضماد که امثال اشیا بر سر نکنند که در آن خوف انجذاب مواد بسوی راس ست
و استعمال غراغر منقی راس در ینجا بسبب خوف نزول ماده حاره بطرف صدر ممنوع ست و از نطولات نافع در ینجا مثل بخار سرکه است که قدری سقمونیا
در آن گداخته باشند و کندر اشتم و فقاع ترش حاد و دیگر تدابیر مثل سعوط و شموم و ضماد و تخلخله و باشویه بارده و انکباب و نطول که در امراض دماغی حار ساذج
مذکور شد بعمل آرند و هرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی و مزعفر و آنکه در آن مغز تخم کدو و خیار داخل ست نافع ست
و هرچه از ادویه و اغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند و از هرچه مولد صفراست مثل صوم و سهر و غم و غضب و ادویه حاره منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سببش استکثار اغذیه بارد رطب و دعت و سکون و تواتر تخمه ها
و استحمام عقب غذاست اولا بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و بعد ظهور نضج مسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقیه دماغ حب ایارج دهند بالجمله بقول شیخ اصول امهات
ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که در آن تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ابرسا و اذخر و حاشا و زوفا
و فودنج و سداب و برنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محلله و منضجه و اگرچه تحصیل تدبیر
در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج بهر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و وجهیست که در استعمال این
ادویه از ضعف با قوی گرایند بحسب درجات ادویه و مقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیة شدید الکیفیة باشد باید که بحسب درجات
آن ادویه حاره قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که بنابر سخونت
حجم او زیاده گردد و موجب تمدد و مولم یا ورم شود که درین صورت اول قدری از آن مستفرغ سازند و بعد از آن در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج اخلاط
خام آن ست که علاج و تنضیج با دویه معتدل الحرارة کنند و سکون و بستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد و اگر ماده قلیل الکمیة یا ضعیف الکیفیة
باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط در کمیت و کیفیت باشد ادویه متوسط الحرارة
اخذ نمایند و سزاوار ست که استعمال ننمایند سخن شدید التسخین در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن بنماید و غلظت زیاده در آن بهم میرساند و خروج
آن دشوار میگردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او بادنی شی حار ممکن ست پس غوص او با دویه
و تقطیع او باقی میماند و ادهان حاره که از ریاحین و از بار و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارده داخل اند و اگر مواد شدید البرد یا کثیر
یا عسر الانحلال باشند ادهان که از صموغ حاره و افاویه قویه گرفته باشند در روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و ارغوان و مرزنجوش نافع اند
یا نیست که در آن سه اسباب رطبه یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جوشانیده باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان بسبب

بکمال تلطیف خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیه و مروخات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهر دو دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پا بها باشد و دلک و مالش آنها بنمک در روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین بهتر آنست اما امر جامع برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنجات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی که استفراغ ماده راس بشرکت بدن بنماید حب ایارج و قوقایا ست و حب اسطوخودوس اوفق ست باخلاط محترقه که دران غلبه مرار بود و معه لک غلیظ باشد بلکه آن منشترک در اخلاط بلغمی و مراریست و قوی تر ازین همه نقوع صبر ست متخذ بآب کاسنی یا نقیع ایارج و فی سکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج ارکاغانیس و ایارج ادفس و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذلک هر انچه دران اسطوخودوس افتد و ایضاً آنزاقی بشرب سکنجبین و تخم ترب و شحم حنظل با سائر ادویه مخرج اخلاط از جهه صالح ست و با وجود این آنها راطبقات ست و اولی آن ست که با ایارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس یارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از مسهلات لائم مختصه برای تنقیه راس شبیارات ست که ازان حبوب اکبر رگ سازند تا زمانی بسیار بمعده بمانند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخوابند و ندتا حرکت و بیداری فعل را باطل نکند و خمیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطگی برای تقویت معده دران داخل میکنند و بلیله برای منع صعود بخار بدماغ از معده می آمیزند و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند مطبوخ بسبعه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شم انیست و سعوط بمرزنجوش و جندبیدستر و کندش و فلفل و خردل و معجون جامع الاسرار در تفتیح سده و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب ست و ایضاً از منقیات خاص دماغ غراغر و عطوسات ست و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب نطول و پاشویه حار بعد تنقیه عام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه ماده و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین و مسهل و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ ریاضتی که سر با بدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پای حرکت کنند تجویز کرده علاج کلی امراض راس مذکور شد و باید ان اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند و گاهی ریاضت خفیف نفس راس میکنند مثل دلک و غمز آن حتی که استعمال شانه و مهد هار از منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر تشریح غس بعمل آرند و بسا ست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و دوج حتی مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطگی و دوج و زرنباد و فای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فودنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل مانند آن ست و بقول سویدی غرغره بعصاره اذان الفار یا مویزج سکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا بطبیخ اراک یا عصاره چقندر سفید بعسل یا زوفا یا صبر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصاره انجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر یا عصاره کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد منیر منقی دماغ از مواد بارد ست و ادویه عطوسات مفتحه مجاری شم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و نیر و دحار و مانند آن ست و گاهی از بعض ادویه مذکوره اضمده و طلیه بر صداغ بعمل می آرند و ادویه سعوطات محلله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه بروغن گل و مانند آن بعمل آرند و در مرتبه ثانی بعصاره چقندر و مانند آن و در مرتبه ثالث بآب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی سعوط یک درم اذان الفار مثل او عسل و یا [illegible] بآب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس الحمار که آن کاهو دشتی ست یا [illegible] فودنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل ادیا انجره یا برگ شاہانک یا لبلاب یا سماق یا کرفس یا صعتر بشیر دختران از سیر و [illegible] گرفته و یا مر یک دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم بعسل و یا طبیخ کمون و یا جرم اسوده و یا روغن [illegible]

روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جماز النحل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ ابهل ان و یا حب بلسان و یا روغن شونیز بشیر زنان و یا جند بیدستر بروغن بادام و یا شبرم نقیع بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حضض بشیر دختران و یا زعفران و یا میعه سائله و یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت بروغن مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست و ادویه انکباب و نطول انیست اکلیل الملک بابونه حلبه تمام زوفا اسطوخودوس افسنتین اذخر بادیان بیخ کرفس پوست بیخ برگ ریحان برگ سداب غافث فرفیون حاحب الغار عشبه مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنه ترکی مرزنجوش قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فودنج شیح ارمنی هر چه از ینها مناسب داند جوش داده انکباب یا نطول سازند و ادویه یا شوئیه حاره نیست گل بابونه مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستور یکه در علاج امراض دماغی حار سادج گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل الملک بادرنجبویه و برگ سداب خاکسی هر چه مناسب داند افزایند سویدی گوید که سندروس شماً و نجوراً بلدر دیه بارده را از دماغ فرو دمی آرد و کذا مشک شماً و مسبر منقی دماغ از مواد بارد ست و بلیله کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن طوبانی را که بسوی دماغ مرتقی گرد منع کند و شم طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شرب طبیخ او منقی دماغ ست و کذا مضغ کند ربالعلک البطم یا صمغ پسته و انداختن آب دهن و کذا سعوط بعصاره گل بیخ تازه و هر واحد از ینها مجرب من ست و شرب عود یا عصاره نجور مریم بعسل یا فقاح اذخر یا شحم حنظل یا ازخرا یا فسطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری زرد یا کرکم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی یا ریوند و بلیله کابلی یا تربد یا تخم انجره سوده بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصاره فودنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یکدرم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا بنک یا اسطوخودوس دو درم بعسل و شم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دار فلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان بسته و یا بحکان کافوری و یا عصاره بصل یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جند بیدستر یا جماز النحل یا حب بلسان یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان یا بنک و مضغ بیخ شقائق النعمان هر ات یا مصطکی یا ودنیج یا خردل یا زنجبیل بمصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقلة انجره مسلوق بروغن بادام و نطوخ داخل منخرین بعصاره قثاء الحمار و شیر زنان هر واحد منقی دماغ از مواد بارد ست و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته ست و سبب او اکثار اغذیه مولد سودا ست مثل عدس و کرنب و لحم بقر اول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج مسهل آن و حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی گذشت از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بقدر ارساده مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تخفیف زیادت نکند ولا سیما که سودا غیر طبعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لامحاله احتیاج تلیین و ترطیب بود مثل عناب و نیلوفر و انجیر تر و بنفشه مربی و مانند آن و یا ماء الشعیر با شکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محلله لطیف التحلیل در درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و بستان افروز ترنجبین افزایند و اولی آنست که جمع نمایند ادویه ملینه و مرطبه را با حاره مقطعه محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصاً با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و بسا ست که زیاده کرده میشود در ان اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبیعی و محترق از بلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار باغذیه و ادویه مرطبه معدله حرارت احتراق نمایند بعده انضاج بادویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلبه ارضیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات بسیار باستعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیاهی گراید و در نبض لینت ظاهر شود بعده مسهل دهند و بعد مسهل باز منضج دهند و بعد آن مسهل نوشانند و تکمیل بعمل آرند زیرا که سودا یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر چند دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بهر نضج سودا نیز معمول ست بسفائج اسطوخودوس بادرنجبویه افتیمون بصره بصره هر یک دو درم مویز منقی بست دانه آلو بخارا ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین پانزده درم حل

کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاؤزبان گل گاؤزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی بسفایج فستقی تخم خطمی
اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده مطبوخ افتیمون و بیخ کبر زیاده
میکنند و هرگاه اراده که مسهل باشد مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت چهار توله سنای مکی هلیله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در مطبوخ افزایند
و گاهی لاجورد مغسول در جلاب حب بسته منجو رانند و بالایش مسهل میدهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماء الجبن
و سکنجبین افتیمونی مع سفوف سوداء بدهند و معجون نجاح با آب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سوداء افتیمون شش درم در یک قدح
ماء الجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و تغلیسی فولس در نضج منقی دماغ از مرة
سوداست و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا میدهند و حبوب که در آن لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و قدری
خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص است لیکن استعمال خربق بجز در احتیاط باید و بعد مسهل غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و با بابونه
بیخ کبر بمعجون بعسل در آب گرم نیز منقی دماغ است و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از
هر چه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بمرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی
و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد
چهل درم نه بار داغ کرده هر روز از آن بر نهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سوداء و تجوید هضم و ازاله فساد آن بغایت مجرب است

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار است و سببش کثرت اغذیهٔ غلیظه و سوء هضم است بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ تسبیح و افتیمون و نانخواه و مانند آن
استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شمیم
جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص است و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید است و نطول از ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک
و مرزنجوش و صعتر و فودنج بعمل آرند و از خرقه مغموس در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سر است
و تقطیر روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب و شم طیبان
یعنی یاسمین بری و شمیم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سورنجان و نرگس و سعوط مرکب بقدر دانه کرسنه به روغن بادام و روغن خشخاش و قندول
و عصاره برگ شابانگ در روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر است و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند
بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از آن بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از منفخات مثل [illegible] و جوز و خردل اجتناب کنند
و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه خلطی
نمایند که از آن بخار متولد میشود مثلاً در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در تبرید و
تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال نخلخه بارده و اشربه مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمرهندی و آلو مع اسبغول
و شربت بنفشه و آلو با نوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی صرف یا همراه
آب تمرهندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارده احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که در آن اندک قبض باشد و
شمومات ملطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه [illegible]

کنند بجذب آن طرف خلاف و تنقیه بغرغره بعده استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا مزوره انار دانه یا لیمو یا اسفاناخ یا سماق یا کدو یا غوره سازند و خوردن تان منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و کمثری منجرب ست و بعد غذا برای منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سماق و جز آن با شکر و امتصاص بهی سیب یا تا شپاتی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده اندازند و در صورت ماده بلغمی و سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و سر چه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند بالجمله مراعات خلطی که ازان بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه و غیرها واجب ست و اول استعمال منقیات مناسب و جذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا بخرقهای درشت و نهادن پا بیاد در آب گرم و نهادن شاخها بر ساقین پس حقنه بخار بعلیله مربی و آمله مربی و کشنیز خشک و اطریفل کشنیزی با یکدیگر و استعمال یا شوره برای جذب بخار از سر و بهر ماده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد

علاج امراض دماغی سُدّی

و آن صداع و صرع و سکته و جمود ست و نوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر از بلغم غلیظ لزج محدث سده گردد تا بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که دران زوفا و حاشا و غیره ملطفات افزوده باشند و بعده نضج تنقیه بمسهل حار واجب ایارج و شبیارات کنند بعده و بهر تحلیل نطولات و ضمده و شمومات و سعوطات و نطولات و غرغره که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز با انضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده تحلیل گویند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتح و شبیارات و مضوغات و ادهان محلله دائم بعمل آرند و واجب ست که در همگی نطولات سکبینج و جندبیدستر بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص نفوذ و اثر بیشتر کند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان و آزاد درخت و لادن و شبابانک که آن بروف ست و گل سوسن و نجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سده دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن و بخار مرزنجوش گرفتن مسیدی بود که شمّ شاهسپرم و کذا انیسون بریان در خرقه کتان بسته در تفتیح سده دماغ مجرب من ست و استعمال سکنجبین بزوری نیز مفتح سده ست و کذا گل نیلوفر و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مرزنجوش هر واحد شربا و شمّا و کذا سنبل و جوزبوا و انیسون هر سه مساوی مفتح سده است و تخم کرفس شمّا و شربا و تخم او و تقلیه مسلوق او و کذا عرق او شربا و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن و اسطوخودوس و سلیخه و مرزنجوش هر واحد شربا و ضماداً و مرزنجوش و کذا روغن گل قنفل سعوطا و تقلیه ترنجان مسلوق بشیره بادام اکلاً و مرزنجوش و شیح و مرزنجوش شمّا و ذروراً نافع و اگر سبب سده سوداوی غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود تدبیرش فصد ست و استفراغ سودا و استعمال ضمده و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هرگاه از علاج گرم سر ازمفرط بسوزد که آن نمایند به بردی که با ارخا بود و قبض دران نباشد و بعده از تسکین باز اعاده مفتحات کنند تا انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضا درچنین حالت استعمال سکنجبین و ماء الشعیر و غیره مفتحات بارده مناسب بود و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا ورم محدث سده گردد علامات غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود تدبیرش تنقیه بفصد و مسهل ست بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده ورمی بدانچه در علاج در علاج امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته ست در جمله اقسام ورم اول فصد سر و کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و ابتدا به ردع ماده از مبردات مذکوره مخلوط بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سرکه جائز نیست و درینجا استعمال روغن گل بسر و مغفله هی صالح به دون افراط مخلوط با سرکه بسیار و یا اندکی سر بشیانی و سرو آب عنب الثعلب و فوفل و صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبهائی که دران ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا جوشانیده باشند نافع ست و از ادویه شدید البرد مخدره مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و دران هنگام

قدری بابونه داخل نمایند تا کر شدت قوت مخدره آنها را بشکنند و کم کنند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحدة باشد اولاً آب لعوق کدو
در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند و بعد ازان دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آبیکه دران
اکلیل و بیخ مورد پخته باشند و اندهان روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط برو غن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند
و پس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده
باشند و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضاً ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات
واجب در علاجات اورام راس از فصد وغیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل
ماء الشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که دران روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ و قیقراد
مانند آن باشد با ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از روادعات بر روغن گل مخلوط بملطفات مثل حاشا و فودنج و جند بیدستر خاصتةً
پس استعمال نمایند بعنصل و سرکه آخر الطریق ضماد وغیره اگر ممکن باشد و بسا ست که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج
جند بیدستر خصوصاً برای لیثرغس بعده منضجات که دران اندکی تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتهاء تمامی اورام بارده و حاره
مرخیات را باین نوع که در باره مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار وغیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات
مثل خمیره گاؤزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح
و یاقوتی بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هر چه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حب‌های معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام
مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند ست و روغنگل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بود داخل
و مغزیات داخل ست بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب بویند و بوئیدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاؤ فقط یا با مروارید محلول بگلاب
بسیار مفید ست و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود آبا زیره خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع دمغهٔ حیوانات و لبوب
مقوی دماغ ست و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن در روغن آن بر سر
مالیدن و همچنین سر را به بخار قلیه جگر که با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یکدو لقمه ازان خوردن نافع ست و اگر سینه بچه مرغ که قریب جوانی
رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل و قدر
زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده و شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده باشد آنرا نیز در حالت
قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مرید دماغ و مقوی آن ست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هریک
ده ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ ست و گویند که تخم
حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درینحالت باستفراغ آن
پردازند بلکه آنچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن اطریفل سوده یکماشه با اطریفل کشنیزی
یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ ست بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوء مزاج حاره یا بارده بود و علامات مخصوصه آن
ظاهر باشد درین صورت در سانج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد ساذج و مادی مذکور شده و بعده ازان حسب مقتضای مزاج
بتقویت دماغ کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات بارده دماغ مثل صندل و گل گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل نیلوفر

و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج
یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شمم و شرب گلاب و
گل نفاح و گل به و شربت آمله و کافور و بلیلۂ کابلی و شمم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل
و یا فلنجه و یا مرزنجوش مخلوط بکباش و قرنفل یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا بنج باد آورد و شرب و شمم مشک و عود و زعفران
و ترنجان و تخم آن و گل بادام و شمم بوهم و جندبیدستر ان و زرفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبلیده که گل سوسنجان ست و شرب جوز بوا
و سنبل هندی و شرب و ذرور سنبل الطیب و فرنجمشک ضماد عود و دو سه از غالیه و سعد و نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان قوی شمم و
شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شرباً و ذروراً و کباش و قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک یا پوست سبز او
خشک کرده ذروراً بر مقدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول دل و مغز حیوانات و
تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و تخم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بروغن گل هر واحد مزید
جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند بیش اگر سببش کثرت جماع باشد مهیات و مولدات
منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع نمایند و اغذیه سریع الهضم لطیفه خفیفه دهند مانند شوربای چوزه مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن
گاو پخته بنان روغنی تنوری خورانند و ماء اللحم ساده شش توله و یا ماء اللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات
بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو و میش و گوسفند و شیر و مغز حیوانات و
روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده بنگرم تناول کنند و بالائی و شیر با نبات با پلاو مرغ و چلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و اگر
بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس شش ماشه و علویخان
با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا مسطور گردد و بکلام ایشان که در صداع ضعف دماغی جاید بکار برند که اصلا مخالفت ندارد بلکه نافع
نقصان دماغ صعود ابخره بدل دماغ اند حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن بادام
گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلاو و گوشت و نورمه همراه نان تنوری و با گوشت بره و دراج و معجونات مقویه دماغ و دماغ نزله بعرق زیند نسخه
تفاحه علوی خان انبست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال یک نیم
دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهار نارنج یک مثقال و دو دانگ　　علک هندی و مصطگی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته
در هاون سنگین بگلاب بسایند و عطر عنبر و نافه کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که
قابل حب بستن شود و بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد تبرطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد ازاله
مرض تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ضعف شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و دهن بادهان بارده اختیار کنند و اگر
استفراغات کثیر باشد انچه در صداع عیسی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیره مروارید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد در عرق تنبول حکیم ذکاء اسد خان هفت توله
یا شربت تنبول چهار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشکار خورانند و تخلخه مقوی دماغ نیز مفید خوردن مربای آمله و بلیله و سیب
و بهی و انناس بورق طلا و نقره و حلوا شیر خیلی نافع و کذا انوشدارو ساده و لولوی بعرق کیوره

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

قوت صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو و لحم بقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول اند مثل
برگ کاهو و خرفه و کشنیز نیز و لحم ماهی و گوشت بره شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعام ها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده

[illegible]

نشود و چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون هم دهند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلای
مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزر البنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که موجب
بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بسا ست که مودی بهلاکت میگردد و آنچه از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رود به زودی
آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و دو یا شقت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعد
تنقیه صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی شکر و عود
داخل کرده سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مرزنگوش ربع درم سائیده وقت خواب
با آب نیم گرم بخورند و اگر در ضربه ضعیف و خفیف باشد از دو دانگ مغاث تنها او مغاث هندی یعنی میده چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته [illegible]
و روغن مورد و زرده بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میده گندم هم افزایند و اگر جراحت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود
دماغ را کیان حتی الامکان بجوشانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا اثر استحاله او مغز بصفرا و از ضربه غلیان که کل او مغز منتهی است باز دارد لیکن آب مذکور
بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معده اکسب باید که حموضت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اشتداد
منبجه و حاره و سعد عسر و حریف مثل جندبیدستر و شاه ابج و جبهیر و بادرنجبویه و شراب قوی و مفتح و مونیزه شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جسته
گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود و فقط بغیر سیلان خون آنرا جاره نامند و
اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد متلاحمه نامند و اگر در سمحاق باشد
حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او گردانند با سمحاق نامند و اگر آن را بسوی خارج ظاهر گرداند و در آن ورم
حادث گردد قطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جسم او منتقل شود و نحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند
و اگر تفرق اتصال و بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال هم غلیظ شود آمه و ماموسه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند
دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و قطره بسیار ردی ست و اکثر در آن اختلاط عقل عارض شود و در آمه و جائفه
خطرست و تشنج بیشتر باید که در جراحات و اصله سوی غشای دماغ حادث میشود و اکثر خادر جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع با بطون
بلکه تا بحد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع از دماغ رسد تپ و قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن
یمین و یسر مقدم دماغ واقع شود و چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن موخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه
در موخر بود سخت تر باشد و بعید تر است که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجه سر
مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع
و آن منقله است دو مذهب ست یکی آنکه مائل بادویه ها و بیه سائله شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین ست دوم آنکه استعمال
ادویه شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع منقلع در جذب انکسار او بادویه جاذبه از مرهم و غیرها بر موضع فوق او از خارج بعلاج از عسل
و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین ست و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجیب نیست چه
جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نزف الدم
و سرعت التحام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هرقدر که در میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود

فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب ست و مالتی و غیره می نویسند که ضماد خطمی مطبوخ بشراب و کذا اقاقیا بصبر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر سائیده و کذا براده چوب شمشاد بحنا و کذا اخراطین بر زنجفل سوده و کذا زراوند طویل سوده بشراب و عسل پخته تا غلیظ گردد بر خرقه کتان مالیده نافع جراحت و کسر عظام سر ست و ضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کو فتگی تخم و عدم کسر عظم ست و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شقفنین بر شجه راس و کذا زرور و زراوند طویل و خمیر آرد گندم خشک کرده سائیده ذراج و کندر و دم الاخوین و قنبیل سوخته و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن هر واحد التحام جراحت راس میکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره ست پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ ماده غالب بقی و اسهال و اصلاح معده تعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلا اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و یا شیره کشنیز نیز افزایند و اگر تسکین ... آب تمر هندی دو توله آب لو بخارا نیم دانه شیره تخم خیارین هفت ماشه شیره کشنیز خشک چار ماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند و اگر در نبض امتلائی ... آلو بخارا و عرق شاهتره مالیده شیره تخم کاسنی شیره خیارین شربت انار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند و اگر معده ... کرده باشند و دران صفرا بسیار باشد پوست هلیله زرد افسنتین بنفشه هر یک پنجدرم تخم کاسنی گل گشوت شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بیست درم ... رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بیست درم محموده مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین و نقوع صبر سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیله زرد یا ایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت سر معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضا چون اراده تقویت دماغ و منع صعود ابخره ... از معده ... و نواحی آن کنند و دفع نمایند واجب ست که فواکه حامضه خصوصا انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و غوره خصوصا بعد از طعام بخورانند و در اتبه ... در روغن آس و قیصوم مالیدن و بعد ازان شمع سرد در روغن بابونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سر ست و اگر برگ سرد در روغنهای مذکور جوشانیده ... نیز جائز ست و جمله ربوب قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده ست پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در ربوب آمیزند و اگر در ربوب مذکوره چند لقمه نان تر کرده سحر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذا با آب انار مانع انصباب صفرا بمعده است و نیز ... دران چیزی ترش مانند غوره و انار و تمر هندی داخل باشد یا غوره کشمش و شیره بادام و یا فروره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیره بادام غذا ... است که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویه چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیه ترش و چاشنی دار ... سر با دهان با زر در طب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهار بید نمایند و اطراف و اسافل پایها بمالند و بازو به بندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطگی در گلقند آمیخته بخورند و برای اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر بدستور و یا سنای مکی افسنتین هلیله کابلی و سیاه هر یک پنجدرم اسطوخودوس بسفائج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز سرخ منقی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران بخته نیم گرم بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمده مقوی خاربطیف معده را تقویت دهند مثلا جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطگی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند و غذا قلایا و مطنجنات با فاویه حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده بمسهل سودا و حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاؤزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفائج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بیست درم تمر هندی بیست و پنج درم عناب جهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد

درم باند مالیده صاف نموده بست درم ترنجبین و دو درم گلقند مالیده باز صاف کنند و یک درم ترید و نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند بادهان و ضماد مسخنه مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دو اوقیه با فتیمون یک مثقال سوده بهر روز بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و بمزورات نخود آب بمغز قرطم و لحوم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب بویژه مویز بخورند و سایر تدابیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیره بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی کنانند و بعد نضج منضج بلغم مسهل بلغم دهند بعده دواء المسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حالمی نیز مجرب است و کذا شونیز با نانخواه و زیره حب الرشاد یک درم هر روز با آب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ با آب طبیخ اصول و حلبه و قردمانا و امثال آن دهند بعده روغن بید انجیر بنقوع صبر بدهند و حقنه از روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوء مزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد تعدیل او بر وانند بدانچه در علاج انواع سوء مزاج ساذج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین بخره هر صباح بست گندم با آب انار یا بهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو ترکرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود سعی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد ترکردن در ترشی با انیسون و زیره و نانخواه و عود و قرنفل و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب با فادیه سازند و در ان لقمه ترکرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جز آن از استعمال حموضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به ترکرده بخورند و آنچه از شرکت اعضا دیگر مثل ساقین باشد اگر در آنجا امتلا ظاهر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد تنقیح مسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون یکبار تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج بمعاجین لطیفه مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پایها از بن ران تا کف پا بربندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و پاشویه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدا ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر ازاله برودت فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد آن عضو را در آب گرم نهند بعده عصابه بگشایند و بجز قید رشته بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و شمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جندبیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فایده نشود بر موضع مبدا ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویه مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کبیکج نهند و یا فلفل و خردل و فرفیون سائیده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و عسل بلادر قوی تر از آنست و بعده قطعه اسرب بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه زود بری مندمل نشود و مدتی ماده فاسد مستفرغ گردد بعده مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت بدن بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدا حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض بازو بربندند و تدبیر مذکوره بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو است بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلاً در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هر چه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و ازاله باقی نکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این هر دو امر است اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خاییدن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز با شکر و خوردن کشنیز و بیخ آسف با مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحه و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس

و ورم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرماید

صداع یعنی دردسر

بدانکه صداع المی ست و سبب هر الم یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعةً است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هردو با هم مثل ورم و سوء مزاج شانزده
نوع معروفست که هشت از آن ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوء مزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با ماده رطب باشد که درینحالت از
جهت تبخیر یا احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سبب سوء مزاج حار یا ماده حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب از این هردو که بسبب کیفیت خود
باعث صداع گردند یا ریاح و ابخره حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آنکه در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهند شد و اسباب سوء مزاج بارد مصدع
ماده بارد بلغمی و سوداوی ست و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوء مزاج یابس کثرت جماع ست و مانند آنکه در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد و اما اسباب
تفرق اتصال یا ورم ست یا ضربه یا سقطه یا شجه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح و ابخره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از خلط میباشد بسیار است که ملتئم میگردد
و تفرق آن باقی میماند و ایذا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا ماده دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از اینها و اسباب سده در علاج
صداع سدهی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن گاه در هردو گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام می آیند و در دماغ محتقن میشوند
و سبب صداع تمدید و انضغاط میگردند و ازین قبیل ست صداع حادث از بوئیدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح نمیگردند بلکه مهیج
و مولد ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه ثقیل بطئ الحرکة و محتبس میباشند و سوداویه موحش ثابت کثیر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخره دمویه غلیظ به کثرت اند از روی قدر
و بیشتر اند از جهت کمیت و ابخره صفراویه حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ الرئیس اینهم یعنی سوء مزاج و تفرق
اتصال و ورم با صناف و انواع خود با که اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در حجابین محیط آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای
خارج از قحف و سبب مودی هرکدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و آن یا عضوی بود که میان آن و اعضای راس
شعبه عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبه عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی
مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده در اوجاع آن
بهر آنکه گرده مشارک جگر ست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازینجهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد و
آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار و نوائب باشد بحسب دوار و نوائب سببی که در عضو مشارک ست مثل صداعیکه بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد
صفراوی یا غیر آن بسوی معده ادوار بود مثل آنکه با دوار تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی میباشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای
آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی
نگردد بسوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متادی گردد و مشارکت غیر مطلقه آن ست که متادی
گردد بسوی جوهر دماغ از آن عضو شئی جسمانی و آن ماده خلطیه و یا بخاریه ست از قسم اول ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و نمد و ریاح افق
و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء قوی شده بود گاهی میباشد متادی از کیفیات مشابهی کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست ست و یا کیفیت غریبه ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد و مواد غیر غریبه در طبائع خود
بود که با شدت او کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رسانند و گاهی متادی ماده غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق
رحم و یا به شخص بعید العهد بجماع و یا بکسی که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود و بهم برسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت
فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراگنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل ست صاحب کامل گوید
که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تپ و یا منفرد بنفسه پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از امتلای راس باخلاط و بخارات حاده بود و این

یا از خلط ردی متعفن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپها
چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی ازان خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوث او بمشارکت سر و معده را
بود و آنچه خاص براس باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود
و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز
کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه
هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از کشادن سر در هوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء
مزاج یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمیکند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع نماید حادث
از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی
بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظ لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشای
بسیط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت سر و معده
را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب شراب
هنگام ترقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض صداع
حار سریع التحلل و انقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی ازان بطئ التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است و رئیس الجماعة
میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون بمرض بماند بعد حمیات حاره مثل ربع و بلغمیه بود و دلالت بر عجز طبیعت از دفع ماده
بتمامه بر عافیت یا غیر آن کند و امراضی که بدان منتقل باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم ست بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و بالجمله
دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود و یا از امری در نفس عضو و یا از سوء ترکیب آن یا بسبب قوت حس
دماغ پس از هر سبب خفیف نیز اذیت یابد و بعض صداع با عرض نبود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در
نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ابرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و
یا ازان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب بلغم
بود و یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس و ضعیف الاعضاء هاضمه
مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط
صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضاً بعضی از تناولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افاویه مصدع اند و کذا
جمله نبیذات حار باشند خواه بارد ولیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر بلکه گر کنند و اگر اذیت
بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و احتقان ماده بود
در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید
و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی می نویسد که گاهی صداع از نزول در آب سرد
بسیار و در آبهاے شبیه بالطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تزعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدید تردد ملاعبت
یا سقطه یا سقوط شئی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هواے بارد و آب سرد و اجتماع
بخارات در بطون دماغ ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

ونیز ترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ بر انگیزد و ایضاً خواب
طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از حبس بسبب انقطاع غائط و رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی
بعقب جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود
و بادی علامات ظاهر نبود بدانند که یکی ازین دو نوع ست و درین هنگام فرق میان این هر دو از نفاذ و صفای حواس و مجاری و دانچه از ذکای حس بود
باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب
مخصوص در سر باشد در اکثر اوقات ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه غضروفی را که بعضله حنجره و حلق آمده آفت رسد
الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم میتوان یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی
و ریحی و دخانی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سددی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و میبیی و جماعی و شرابی و شمسی و ضربی و شقیقه و
اتصالی و ... و ذوبی و دودی و مشارکی و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین انواع در طریق تشخیص بیان می کنم طریق التشخیص اقسام
مذکوره باید که اولا از مریض بپرسند که درد سر تنها ست یا با مرضی دیگر اگر تنها بگوید آنرا صداع مرض گویند پس سوال کنند که در عضوی دیگر پیش از صداع
ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی ست یا تری اگر سبکی
و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود و بعده بپرسند که بلمس سر گرم ست یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود و درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی
و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتداء و انتفاع بچیزهای سرد و تقدم ملاقات
آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر بلمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و درد مفرد بود هر چند که مزمن باشد
صداع بارد ساذج بود و درینحالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و ذبول و وجع بسوی مؤخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی هوا مثل
شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند
بود پس اگر بلمس گرم باشد صداع حار مادی بود و بعده رنگ روی و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ غلیظ باشد
صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین و غیره هم
کنند و اگر رنگ روی و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبه صفرا مثل تلخی
و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر باوجود گرانی سر بلمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود و بعده
رنگ روی سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی مؤخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نیز در گرمی هوا و شدت آن در
زمستان و سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال طلاء و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه بلغم مثل کسل و سبات
و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا اسفید رقیق و بعد نضج سیاه و غلیظ باشد
صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسده نیز سوال کنند و اگر باوجود سبکی سر تمدد در سر
و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر بلمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و بلمس گرم و وجع و
ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هر گاه علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی متشخص نگردد درین صورت سوال کنند از
عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر که اهم از اسباب مذکوره که مدرک گردد
سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن
بطریق نزله یا قی و اسهال یا جماع بار ها یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد

دماوی بینی حس شموم و حشیم و بطلان ذکر و حافظه و تجربه ادنی سبب بیداری نیز بود صداع یبسی باشد و الا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبو یا
خوشبو و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت و یا عروض صداع بعد از خواب بپرسند پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد
و اگر بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوئیدن چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه بود صداع ضربی و سقطی
باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه سر یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و با آن ثقل افتد و دوی
و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه به دوران عارض گردد و باشد که همه روائح بیک رائحه مشموم شوند صداع تزعزعی باشد و اگر بعد از خواب عارض شده یا
صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود و حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی رائحه بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون و زرداب از بینی دریافت داد
صداع هنگام حرکت مریض یا در وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع ضرر در عضوی
از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شده نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع
صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا یافوخ بگوید و با آن آثار مذکوره شرکت معده بود صداع معدی باشد
و اگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بسیار مائل بمقدم سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مائل
بمقدم سر گوید و نزدیک حرکت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و رائحه بدبو در بینی و دهان دریابد صداع امعائی دیدانی باشد و اگر در وسط تارک گوید
و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مائل بمقدم بگوید صداع حجابی باشد و اگر مائل بمؤخر سر
مائل بجانب محاذی علت گرده بگوید صداع کلوی باشد یعنی اگر درد گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گرده چپ بود بجانب چپ اگر در سر و قفا در سر و جانب
مؤخر سر باشد و اگر در مؤخر ترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست
یا پای بجانب سر می آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل درسام و سرسام و لیثرغس و زکام و تشنج و کزاز و قمد و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل و نقرس و
عرق النسا و حمیات وغیره بگوید صداع عرضی باشد و از زیادتی آن مرض زیادتی صداع و سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد زوال
آن مرض صداع ساکن نشود بدانند که این صداع بعد عرض مرض شده و صداعی که در حمیات بروز بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند و این نیز بزوال [illegible] زائل گردد تا اینجا
علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیری که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد و بعد ازین علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود حسب تشخیص سبب بعمل آرند

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی مینویسند که صداع اسوءست غیر آنرا از علل بد و قطع سبب مقابله آن بضد بعد زوال سبب بعد از آن جمله امور نافعه در ازاله صداع قلت اکل و
شرب است از عادت خصوصاً اغذیه مبخره و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجودیکه افراط در قلت اکل در صداع حار خصوصاً صفراوی مضر است چیزی که برای صداع
خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هر چه بحرکت آورد بدن و مواد را از جماع و فکر و غضب وغیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن
اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است و باید که مالش پاها بنحوی باشد که مریض را خوش آید و بخواب برد و فیلغریوس گفته که فصد
رگ پیشانی و التزام حجامت بسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذشتن آن نهادن در آب گرم و اندکی راه رفتن و ترک اغذیه نفاخه و مبخره و بطی الهضم بسیار نافع است
کسی را که خواهد صداع او نیز دوری زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بسا است که از ریختن آب گرم بر اطراف دست بر آن عیان محسوس گشته که صداع از سر بسوی
اطراف نزول مینماید و مؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و بسبب نزول بخره و جمع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق نوره الصبغ
که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیت مسکن صداع است و همچنین استخوان صدغ مردار خوار و سر موش بوج و زهره روباه و جلد ثعلب [illegible] تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه
جلد [illegible] نیز بالخاصیت صداع نشانند و ایضاً برای مطلق صداع سعوط مروارید محلول کم از [illegible] سوخته نیست و کذا دلک پای بانوره [illegible] و ضماد حنا به نمک طعام بعد حلق سر
مجرب نوشته و نطول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب الشفا شیر یا و طلاء [illegible] گویند که خوردن بادنجان بالخاصیت دافع صداع است هرگاه صداع از مرض الم عضو شامل گردد

او را تسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع است و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد
بدفع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و غیره و مثل البان معطره کافوری باشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد و
بسیار است که اشیای ملطفه بسبب تفتیح طرق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هرچند حار نباشند مانند سکنجبین و هر ملطف مضرت است بکسی که صداع
او علاج تبرید و تغلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده
مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آن نماید و شوربتغر و نهادن محاجم بران نیز امالۀ ماده از سر میکند ازینجاست که پاشویه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع
محرورین چنین را گفته اند و کوفتن و مالیدن سر فرو سر سانند پس عوض دو پا یا بکوبند کفها را نیز که نفع میکند و در گرفتن سر دست و ایضاً بعد تنقیه در مالیدن باشنگی
مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب عضلات گردن و استعمال تخلخه یا خوردن خربزه شیرین و همچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل خیار شنبر و گلقند و خمیره
بنفشه و شیافات و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنها مگر آنجا که نزله یار باشد روغنها دور دارند بلکه
هرچه تری افزاید ازو اجتناب واجب باشد تا زمان اجتناب نمایند و هرگاه اراده اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی و مزمن باشد اول موی سر به تراشند تا اثر دوا بعمق
تام نفوذ کند و بعد از ان اگر بتکلیل یا قوی از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بمانند و دماغ استنشاق یا استیفا از ان دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا
بر دوی تحلیل نماید معین تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام با اطلیه و اضمده از نفع بیاشد و استعمال مخدرات قوی تر داخلاً و خارجاً تا ممکن باشد نباید کرد
و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن بود باد ویه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج
نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیاناً و اغذیه مرطب صاحب صداع را مناسب نیست خصوصاً سرکه مگر در بعضی قسم مثل
صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا باعث معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضائقه ندارد الا هنگامیکه آن سرفه یا گرفتگی آواز
باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضاً جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذهاب صوت عارض شود پس
اگر دفعةً این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر بریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر
کنند و چون سعوطات محللۀ قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعیف بقوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی از جملۀ معالجات صداع نیست و آن صاحب
صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد منبجر باشد که درین هنگام قی نفع می بخشد و صداع عیله و موخر
دماغ باشد و با آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ است اولاً بقدر قوت و بعد از ان فصد و شخصی که بیاید درد در سر او انتقال می نماید و از تبرید تسکین
یابد لابد است احتراز از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانند که روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و
و مرطبات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نهایت یک سال
بران نگذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه بآب گل بطریق طبخ بآتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراده
تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویه مبخره مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و افاویه مصدعه مثل قسط و سلیخه و زعفران و دارچینی و غیرها و اغذیه
مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان و تفاحه و دیگر میوه ها و آنچه بالخاصیه مفسد دماغ است مثل خرما و حلبه و عدس و از آنچه تحریک مواد میکند مثل جماع و مسکر
و غیرها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای مصدوعین و تنبیه شیخ در علامات نضج صداع گفته که بول غلیظ
شبیه ببول خر منضج صداع است و نیز دلالت مینماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهم رسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی بول و رسوب آن در حمیات
و اوقاتی بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید فلامحاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دایم منذر بنزول الماء است

علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی است که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی دمان و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا دیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنهٔ نفسانیه مثل غضب و هم و مانند
مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام با آواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تاخیر در غذا و یا دیدن سر تراشی و یا دو نوم اندک
تفریح و یا بوئیدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطهٔ حرارت عارض
از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیهٔ حاره مثل فلفل و حلبه
و نانخواه و زنجبیل و یا مفسره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و
مثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا لسبب سبوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع شود
بالجمله تدابیر که در علاج امراض دماغی حاره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو و آب سرد
نیز نافع ست و شیرهٔ تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنپ آن عرق بیدمشک و عرق
کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیرهٔ تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر و یا کاسنی
وغیره با شربت مذکوره بدهند و در وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا و تمر هندی و خوبانی
و عناب مناسب و در حالت لینت طبع انار میخوش و به و زرشک مفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره بر آورده بشکر شیرین کرده
یک توله اسبغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش ماشه
خیسانیده با شربت مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع حامض و حلاب شکر یا شربت نیلوفر یا شربت
بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه یا نبات مساوی نافع و داشتن پارچهٔ مبلول بر روغن گل و سرکه و گلاب بر سر
بتکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن روغن گل دو جزو و گلاب چهار جزو
و سرکه یک جزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسبغول می افزایند لیکن بصورت نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه
و گلاب منع ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار و تربز و کاهو و کاسنی و خرفه
و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر و در انحطاط مرض روغن بابونه بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه
ضماد آن و شمامهٔ بقول چنین نافع صداع حار ست و بقول نعیمی شرب و ضماد عصارهٔ آن مسکن صداع حار بود و پاشویه از آرد جو سبوس گندم برگ
بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعد از آن اطراف بستن مفید ست و اگر حرارت زاید بود گل بنفشه و نیلوفر هر یک
پنج توله کدوی سبز یک عدد و بیفزایند و یا از نمک شور دو درم سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک نیم پاو تخم خطمی چهار درم
در آب جوش داده هرگاه نصف بماند نیم گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند و شموم صندل
و کافور و جراده کدو در گلاب سائیده فی الفور تسکین بخشد و هرگاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد و شمیدن گلاب و پاشیدن قدری از آن
بر چهره نیز مسکن سریع ست و کذلک آب بید و بوئیدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهار مجج و سفرجل و گل باقلا و پوست بیخ لفاح و آس
سبز و تمام هر واحد مفید درد سر حار ست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین صداع شدید الالم
معمول ست و این سعوط طباشیر نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یک ماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل روغن بنفشه
حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الاثر ست و سعوط مرداریه محلول در دفعه اول
مزیل صداع حار ست و سعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطرهٔ عصارهٔ عنب الثعلب و بعد از آن سه قطرهٔ روغن بنفشه نافع ست و کذا
دو تقطیرهٔ کافور با آب کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط روغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران یا شیر البنج سفید یا آب کاهو یا آب کاهو

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر واحد نافع صداع حار ست و ادهان نافعه طلا و سعوطاً روغن کدو و کاهو و نیلوفر و
خیار وغیره ادهان غیر قابضه است و تدهین و تسعیط بروغن بنفشه نیز برای صداع حار و یابس نافع ست و ضماد این قرص شلث در آب کشنیز سبز
یا آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول ست مرکب افیون بزرالبنج ساذج کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنج درم کندر انزروت گل ارمنی
هر یک دو درم کوفته بیخته بگلاب و آب کاهو سرشته اقراص سازند و اگر کشنیز خشک را بریان کرده بسرکه در روغن گل سائیده مکرر طلا کنند برای صداع حار
و آنکه عرض مرض پنهای گرم بود معمول استاد مرحوم ست و ایضاً آرد جو بسرکه و روغن گل و گلاب خمیر کرده بر جبهه و صدغین ضماد کردن برای صداع حار عجیب التاثیر
است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلاب و اندکی سرکه در روغن گل سرشته نیز معمول ست و در صداع شدید الحرارة گل نیلوفر کشنیز تر
گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب قدری افیون و کافور در آن حل کرده بکار برند و یا آرد جو گل بنفشه و نیلوفر بلعاب اسپغول که در گلاب
برآورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزرالبنج بلکه قدری افیون و اندکی زعفران که مصلح آن ست
می افزایند بالجمله اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح قدری
زیاده بر دیگر ادویه آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورث ظلمت بصر ست و ایضاً در صداع حار ساذج شدید الحرارة در آب خرفه و آب حی العالم و آب
و گلاب کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خانست و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بگلاب
سائیده طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل مچکند کشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یک درم افیون زعفران
بزرالبنج هر یک نیم درم نیز نافع ست و طلا از صندل بآب سوده و یا جرادهٔ خیار و یا طحلب و یا برگ حنا بآب ساده یا بآب کاسنی سائیده و یا برگ خرفه بآب
یا بسرکه سوده یا کشنیز سائیده بسفیده تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو بآب سرشته و یا قدری افیون بآب حل کرده و روغن گل آمیخته و یا کشنیز و یا کاسنی نمک یا مطبوخ
سر و پیشانی از تخم کاسنی و گلاب یا آب سوده نیز مفید ست و نزد اهل هند تضمید چوب کادو ب مساوی بآب سائیده بر سر و کذا گیرو و تخم خطمی یا برگ آن
بآب سائیده بر سر و پیشانی و کذا برگ کنجد بآب یا بسرکه سوده و کذا چوب ساج که آنرا سال نیز گویند بآب سائیده و کذا برگ بکاین بآب سائیده و
کذا بیخ انار بآب سوده و کذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سوده در صداع حار سودمند ست و نطول جو مقشر جرادهٔ کدو تخم کاهو اسپغول بنفشه
تخم خطمی نیلوفر با آب جوش داده بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سهر ست بنفشهٔ خشک جو مقشر تخم کدو همه کوفته تخم خرفه برگ کتان پوست
خشخاش و گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعده تفریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر کنند و
نطول مطبوخ بنفشه و بابونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هر گاه شاخها بر قدمین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند بآب نیم گرم یا بآبیکه در آن
ادویه یا شویه پخته باشند در جمیع اقسام صداع حار خصوصاً عند صعود ابخره بسوی دماغ بسیار نافع ست و ریختن آب سرد بسیار بر سر و اطراف در وی حتی که
سردی بقعر سر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریده یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند و بعضی نوشته اند
که سر دو قاش آن را بر تابه گرم گذارند و یکی بر دو شقیقه بر پیشانی گذاشته و هر گاه سرد شود بر تابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند همچنین تا یک گهری عمل آرند
که نافع صداع حار ست و بدانند که بقول ابوماهر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن بآب سرد فی الحال مسکن صداع حادث از حرارت
آفتاب ست و گویند که اگر این صداع ببرودی زائل نگشت و تدابیر مذکوره هیچ سودی نبخشید باید دانست که در دماغ فضله خلطی جمع شده بسبب قوت
حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او بتمر هندی و شیرخشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مبرده و انجذاب
فضول از دماغ نمایند یعنی باندک مسهل جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمرهندی با شربت بنفشه و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس و یا بآبیکه اندک
اسطوخودوس در آن خیسانیده باشند اکثر نفع می بخشد والا واجب ست که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند بفصد یا حجامت یا
تلیین و یا اسهال بهرچه حدس صائب اقتضا نماید و بعضی عصابه را که از سوء مزاج حار ساذج افتد نوعی از صداع شمسی شمرده اند و آن جدا ذکر

گردد و ایضاً بدانند که صداع حار که از تناول ادویهٔ گرم و اغذیهٔ مصدعهٔ ضارهٔ دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد اما گاهی بنفس کیفیت
حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر تدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد وغیره درینجا نیز مناسب بود و ایضاً
درینجا سوای تدابیر مذکوره بهتر بود دماغ طلا بقرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و ماميثا و تخم کاهو بآب کشنیز سبز ساخته باشند نافع ست
و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سوده سازند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و تمرهندی
و آلو و مانند اینها از اشربهٔ بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تلیین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و یا
بدون آن و یا نقوع خیارشنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع هلیلهٔ زرد
با شکر سرخ تنها و یا با خیارشنبر و شیرخشت یا ترنجبین یا آلو یا تمرهندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی سست آن برآورده از ان حب ساخته استعمال نمایند و نطول
بآب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثقل آن و طلا بصندل و نیلوفر و ماميثا بآب کدو و یا خیار و کاهو و کشنیز
تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب و قدری سرکه بر سینه طلا کردن
باین صداع نفع میکند و بولس گفته که کدام شی ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست و کذا اسعوط بآبهای بقول بارد
و ادهان بارده و بوئیدن نازبو و گلاب و قدری سرکه بران پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بران سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از
مجربات خجندی ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارد رطب بنشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از اغذیهٔ ضار
دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر پرهیز نمایند و نوم و سکون و آرام امر کنند و غذا در صداع حار کهچری یا دال مونگ یا خشکه یا ماءالشعیر یا توری
یا کدو و یا اسفاناخ یا خرفه یا بقلهٔ یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا غوره بروغن بادام بدهند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب که
شدید التطفیه ست بدهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمرهندی و چقندر با ترشی مناسب و اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم
و سیب و سماق و زرشک اولی ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی بلحم حملان اگر تپ نباشد و ایضاً در صورت ضعف قوت
و عدم تپ شوربای حلوان یا بقول مذکوره جائز ست و از فواکه نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمرهندی و خیار و شفتالو و نگتره و فالسه اقوال اطبا
سویدی گوید که شم و اکل و ضماد گل سفرجل کذا التضمید بثفل قدح بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد شاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا التضمید بحب زعرور
سوده بگلاب سرشته بر صدغین و کذا ضماد خمیر آرد و بسرکه و روغن گل و گلاب جوشانیده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین
صداع حار مجرب من ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش
بآرد جو یا بگلاب و کذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جراده کدو و کذا عصارهٔ او بآرد جو و کذا التضمید یافوخ بعصارهٔ برگ خرفه و آرد جو و کذا طباشیر بسرکه و روغن گل
و یا کافور و صندل بگلاب یا گل بنفشه کوفته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب و قدری سرکه و کذا صندل چهار درم
انزروت دو درم بگلاب سرشته و یا عصارهٔ برگ انگور و یا بزرقطونا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده و کذا عصارهٔ کشنیز و یا عصارهٔ برگ بید
و گل آن یا طحلب بسرکه و یا عصارهٔ عصی الراعی و یا کثیرا و یا عصارهٔ حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو کذا عصارهٔ ماميثا بسرکه و کذا عصارهٔ بارتنگ و روغن گل
و کذا عصارهٔ سفرجل با روغن و بسرکه و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل یا خبث الحدید بسرکه
و گلاب یا بیخ تفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین و کذا انزروت و صندل مساوی بسفیدهٔ بیضه سرشته و کذا عصیره افیون کذا اسفاناخ بسرکه
سوده بالخاصیه و کذا سویق شعیر یا آرد آن با آب انار ترش و کذا عصفر بسرکه و یا نشاسته بسرکه و روغن گل یا عصارهٔ کاهو یا تخم آن تنها یا باندکی سرکه و یا حب الآس فوق
مطبوخ و سفید آن قوی تر از سیاه ست و یا عصارهٔ آس بسرکه و یا عناب سوده بگلاب سرشته و یا حضض و زعفران محلول بگلاب سرد و صندل نافع این صداع ست و شم و اکل و ضماد بنفشه
و نیلوفر و عرق بید و قثا و خیار و شربت ضماد مغز تخم کدو و کذا روغن آن و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا گلاب و کذا کاهو و کذا تخم کرنب بستانی و کذا اسغول بلعاب گل خطمی

آمیخته و شرب ماء القرع با یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ و جیوه و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شرب او
و یا نقوع تمر هندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔ تخم خشخاش سفید به بعض اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسبغول و یا خوردن سویق و کشنیز خشک بنفس و شکر و یا کتیرا
و یا افیون بقدر عدس با شرب او و یا بخار الشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام و با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن بصاحب صداع حار سود مند
ایضاً حکیم ممدوح می‌نویسد که لعاب بهدانه در گلاب برآورده شراباً و ضماداً برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من است و کذا آنکه سر را بسرکه و روغن گل
اسفنج در آن تر کرده و ضماد عصارهٔ کنجد بر روغن گل و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی بر روغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزر قطونا با سرکه [illegible] کرده روغن گل
آمیخته و کذا عصارهٔ خرفه بر روغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا در گلاب اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا بگلاب اندک سرکه و کذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده و کذا
فوفل مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بر روغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس است مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب سر کنند
بروغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی است که حرارت از آفتاب وغیره باشد نه از
بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر امر چنین باشد واجب است که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه و حی العالم
و گل سرخ وغیره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصه عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه با این صداع بیخوابی باشد و اگر قوت مساعد
باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آب آلو بخارا و خیار شنبر و تمر هندی مسهل دهند از بقول مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا
سازند و اگر تپ نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا
و تمر هندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد سردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمحللات میل کنند مثل نطول با آب بابونه و صعتر و برگ
قیصوم و سزاوار است که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از ضماد و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا نرم متخلخل است و اگر در سر بخار
حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب است که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر خاصه بر یافوخ نهند
و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن تر کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه بویند و هرگاه درد و التهاب شدت
نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین از زعفران نیم جزو [illegible] صندل سفید دو جزو افیون سدس
جزو با آب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار با آب کاهو یا آب خرفه یا آب
پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشه تر و صندل بویند و افضل تدبیر
آن است که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب بپزند در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیخته بر آن انکباب
نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود بعده مرتبه دوم و سوم بجوشانند و در روزی مرات استعمال
کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص بر آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پای محکم بربندند و بمالند
و همچنین بدن بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسبغول بجلاب است و استفاف کشنیز
خشک با اندک شکر و لیسیدن سیب و امتصاص انار ترش و به شیخ بو علی سینا می‌نویسد که غرض در علاج این صداع تبرید است و در ابتدای آن ریختن روغن
گل خالص سرد کرده بر سر و افتقار بآن بسیار است و بهتر آنست که دیواری از خمیره وغیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر مؤخر سر استعمال نباید کرد
و اگر بروغن گل تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارده آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی نافع‌تر نبود و برای
ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکو نیست زیرا که سرکه معین بر تنفید است و گاهی نوشیدن سرکه و آب بسیار آمیخته منفعت شدید می‌نماید و از این
جمله صداع حادث از احتراق شمس است و علاج جنس نیز همین علاج است مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون و مساکن بارده و استعمال فصد

و نطولات و مروخات از جمیع ادهان بارد بالطبع مبرد و مبرد مثل همچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که درین غیر ها از همه آنچه تحریک به سختی کند از آواز قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا نکنند تغیرا و سهل بود و بصورت مهلت و سهل انکاری بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد و ازان صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب ورم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن بود که تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط سائله بود و پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران ابخره و تحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و دران خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و درینجا اگر از امر استفراغ خلط غالب غافل شوند از استعجال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پست جو در مغسول و سرد و با عنب الثعلب کوفته بستر بند و سر کرده بر سر ضماد نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نو با سرکه خمر و گلاب آمیخته بر برف سرد کرده مشوا سر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و تخم خرفه و جراده کدو و برگ بید و حی العالم باریک سوده اندک گلاب سرکه و صندل سفید و خطمی سفید آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا نیز قطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن منشای عصب است و هرگاه که ضماد گرم شود دور کنند و علاوه بدل آن نمایند و همچنین و سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب در سبوس خورده تا به سرد یا برف بنوشانند و انار امتصاص نمایند و سویق جو و شکر و گلاب مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب الادویه مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند بسهولت ساکن شود و اگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال آن مشکل است اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویه حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و جلاب بعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بدهند و بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و بنفشه تر و نیلوفر بویند و سائر تدبیر مذکور بعمل آرند و اگر صداع از حرارت مفرد و تسخین که از داخل بدن افتد لطیفه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده بآب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند و ایضاً آرد جو خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزر البنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس نیم سدس جزو همه را باریک سائیده بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو سرشته ایضاً برای صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزر البنج تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضاً پست جو بزر قطونا بآب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و هرگاه گرم شود تبدیل نمایند و هرگاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضماد نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ بآب کاهو و آب کشنیز و آب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین صفیحه رصاص نهند تا شریانین ثقیل گردد و ایضاً گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ و آب بید هر کدام ازین آبها که میسر شود جمع کرده روغن گل و گلاب آمیزند و دران اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و گلاب و سرکه که دران اندک افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن یک حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند و نیلوفر و گل سرخ و غیره که در قول مسیحی گذشت ببویند و آبیکه دران بنفشه و گل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب خرفه یا کاهو و کدو و حی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند و ایضاً آب حی العالم و آب جراده کدو و آب خیار هر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی همه اندک کافور دران حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت این سعوط قوی النفع است بگیرند سرطان نهری خوب کوفته بآب عصر آنچه صاف کنند و باندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت در بینی چکانند و ایضاً طباشیر سک هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده بآب مثل عدس حبها سازند و از یک حب در روغن گل و آب حی العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه بربندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان

دسرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر بندند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر بندند وگاه
بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارده کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت پست جو
و شکر و ماء الشعیر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره با آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و چهار و معمول از برگ خرفه و خضروات دهند و اگر طبع
قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که
نان در آب سرد تر کنند و یکساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آن را بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره
جوش کرده بخورند و اگر بنجرابی ریخته دارو از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوه های سرد و ترشی ترنج و لیمون مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار
و مغز تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب
و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی …
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده
و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن ادویه حاره و مانند آن تبرید سر بادهان
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل و برگ دبر سر و آب بید بسرکه و صندلین گلاب بنوشیدن جلاب بارد مثل
تمر هندی و آب انار بین معصور تشنجم آن سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت و صداع حادث از تخم زین قبیل است و بهتر …
آن خواب و ترطیب خوردن کاهو و خیار و تربوز است و غذا مزوره ماش و کدو و بچوزه مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید که د…
علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش بر دو کرده باشد این بر مشارکت بدن دلالت کند و در …
هنگام گشادن فصد صافن سزاوار است و جلاب بلعاب اسبغول یا شیره تخم خرفه و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یافوخ و خصوصا
بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب لخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون
و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض بسبب شدت آن نخسپد و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که در آن تبلید ماده و اضرار بحواس ذهن
و برگ کدو و کاهو سرد و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهم رسد بدستور در ظرف سربند
کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و لخلخه بارد استعمال فرمایند مثلا بگیرند روغن بنفشه و گلاب سرد و احد یک جزو و سرکه کهنه ربع جزو در شیشه حرکت دهند و اگر
خواهند آب کاهو سرد و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور در آن افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای آن
بویند و نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار در ریختن آب گرم بر سر است لیکن بسیار
ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخره حاره شربت بنفشه و نیلوفر باشکر
و جلاب و مصل انار و سیب به و امرود که هر واحد مخوش باشد و شربت پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته نقیه
و غذا کشک شعیر بشیره مغز بادام و سفید باج اگر سرفه باشد یا با آب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا خوبانی خشک …
و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو ببرف یا یخ سرد کرده نافع است بعضی متاخرین مینویسند که در صداع حار
ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا بنفشه وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار تولہ در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر …
هر یک پنج تولہ داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چهار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و وقت …
تمر هندی چهار تولہ در آب شبه و دانه یا د آثار مالیده سکنجبین ساده دو تولہ داخل کرده بدهند و لخلخه از گلاب کهنه و سرکه و آب کشنیز سبز و عرق بید …
هر واحد یک تولہ صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته …

و سرکه کهنه و روغن گل سه درم یک توله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک بر مقدم سر نهند و آنجا که خواب کم باشد سر کو را از ضماد و طلی دور کنند و بجای آن
روغن کاهو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده مفرده را حاجت بکار برند و در صداعی که از
حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسبغول چهار ماشه با آب انار ترش هفت توله و یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند
بهتر باشد و همچنین ضماد برگ حنا و گل جهندی که در موسم برشکال می روید در آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر دارد
و دوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکون در مساکن بارده مطیبه مثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و گلاب و عرق بید مشک
و مانند آن پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزد یک آب و بوئیدن گلهای سرد خوشبو توجه زیاده دارند و چون ازین تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات چاره نبود
بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشت و در اخلاط تاثیر نمود آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوء مزاج مادی بهم میرسد و محتاج به تنقیه میگردد

علاج صداع بارد ساذج

و سوء مزاج بارد مصدع نیز یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرو د آمدن در آب بارد یا آب چشمه های گرم و این نوع
صداع خبطه هم نامند و مولی تر کام میگردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل خضرات یا تناول
دوای بارد و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس دو توله بآب گرم یا بعرق بادیان و گاؤزبان
هر یک شش توله و یا بطبیخ اصل السوس و بادیان و تخم کرفس و عرق بادرنجبویه باضافه عسل نیز مفید است و کذا قرنفل سائیده در گلاب نیم پاو جوشانیده قند سفید دو توله داخل کرده
نوشیدن نافع و منقی حلو یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان شش درم اصل السوس مقشر نیمکوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع و اگر خوف تشنج
باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خطمی مویز منقی اصل السوس مقشر کوفته گاؤزبان کشنیز یا شکر یا خمیره بنفشه یا گلقند
بدهند و یا بادیان نیمکوفته ده درم پنج بادیان نیمکوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند سر گاه سوم حصه بماند صاف نموده دو توله شهد یا شربت
بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند پنج بانسه نیمکوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم درم شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و هارست ایضاً پوست
هلیله زرد و تخم جبیل کشنیز آمله پوست بلیله یا ترنگ مساوی یک دانگ کوفته در نیم آثار آب بجوشانند سر گاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیمگرم بنوشند و گاهی
فصد بالنسبه عوض تحجیل میکنند بالجمله خوردن معجون بید انجیر و تکمید سر بجز ذره گرم و چادر و انکباب بر آبیکه دران ادویه گرم پخته باشند و تضمید بمثل آن نافع میکنند
و نیز دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل دران نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلیین طبع بگلقند و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره یا شیر خشت
نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع است و بعد تلیین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق اربعه و مانند آنها قبل
از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر با دهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و انجوان و سداب و فرفیون و دهن راحت و مانند آن مفرد و مرکب مفید و
اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا انجوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و
قلیلے افیون حل کرده و یا بدون افیون و بیاره جند بیدستر یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل شود بغایت
نافع بود و ایضاً چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر بریزند تا سر او گرم گردد و چون از حمام بر آیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تب
نباشد که در حالت تپ بحمام رفتن مضر است و مضغ عنبر و راوند و مصطگی هر واحد نافع و خوردن کندر نیز نافع صداع بارد است الحاصل سر را در مسر ... پوشیده و در
مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلیین شکم نمودن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و حقنه و احتراز از سائر حرکات بدنی
و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن و رسیدن سرما بدان ضروری است و از مکمادات اسرع تسکین این صداع آنست که سبلنجه و شونیز و سعد و قرنفل و
دارچینی و هیل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و بشانیز کرده استعمال کنند و از انکباب آنکه در ... بب
جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و سر گاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر بعمل آرند تا آنکه صداع رفع گردد و انکباب بر بخار ...

آب دریای شونیز بقول ماتقی مفید ست و پستان جوشانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر انیست که جند بیدستر و فرفیون مساوی سحق کرده بروغن زنبق که دران سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط نبهدق هندی در آب سوده معمول ست و تسعیط بشیر مرزه کلکته و ناگیان هند رونهز نافع وکذا مومیائی محلول در روغن یاسمین وکذا جند بیدستر یا نوشادر در روغن شبت سعوط نمایند و یک حبه از شیطرج هندی در شیر زن یا آب و نسعیط مرزنگوش در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد انیست که شونیز را در سرکه یک شب تر کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نیز دانه بهنگره باهموزن آن شیر زنان یا شیر بز بقدار پنج قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آن را بشیر سائیده صاف نموده چکانیدن هیچ درست و سعوط یک قطره روغن تلخ نیز نافع وایضا سعوط روغن کلیجکان وکذا فلفل دار فلفل قرنفل همه یا دو یا یک بعرق پان حل کرده وکذا آب برگ درخت و نیم صاف کرده دو سه قطره ... قدری آب ادرک گرفته وکذا ابا شرنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل و با آب گرم سحق کرده وکذا گل یاسمین سه عدد در روغن پیه وکذا نوشادر و کلونجی برابر سحق نمایند بروغن گاو آمیخته مفید درد سر بارد هست و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر ست وکذا انفوخ گندم منقوع در شیر گشنیز ... که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سود مند ست زنجبیل سه ماشه ... چهار عدد دارچینی چهار ماشه تنباکو سورتی نیم پاو جوز بوا دو تولہ قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکهنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل ... ادویه در گلاب خوب ممزوج نموده بعد ازان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاهدارند صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند وکذا مغز تخم ... یا برگ کنیر خشک کرده ... آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع و از شمومات شم یاسمین و ریحان بسیار نافع ست کذا شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود ... و بابونه و زعفران تنها و بادرنجبویه و قاقله کبار عنبر یا دو غالیه هر واحد سود مند و اگر ابتدا بکفدست باندک نوشادر بمالند که آب شود و یک ... برده ... نفس بکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد ... و از نطولات نافعه انیست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم جاوشیر سبوس گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه سازج قرنفل دیان بیخ بادیان بیخ کرفس گلسرخ پودینه بری سه ابجا نشا سرچه ازینها میسر آید جوشانیده تطبیل سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد بآب او تر کرده تکمید سر کنند و ثفل آن ضماد سازند و از ضمادات و اطلیه نافعه دارچینی یا عطران قرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی دهر دو شقیقه دیا فوخ طلا کنند و مرچ یک نیم عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه دواز که صداع بارد مجرب ست و طلای قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن ... سائیده طلا کردن و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب و یا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام بر نجاسف مساوی سائیده در روغن یاسمین و روغنگل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مرسکه اکلیل الملک و فاسی خشک بابونه شونیز مساوی سائیده بآب مرزنجوش سرشته نیز نافع وکذا تضمید جند بیدستر و حب الغار و قسط و کبابه چینی در آب سداب ... بسیار مفید و اگر گوگرد عوض قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی ست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه نیکو بکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقائق النعمان بیخ و یا طلای بوش در بندی نافع ست کذا ضماد پوست نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل بچکنه سود مند و طلای نرکچور بدستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده وکذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده وکذا برگ سنبهالو با آب سائیده وکذا فلفل بیخ قدری با آب سائیده وکذا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل و نانخواه یا اجمود با آب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد هست و از بخورات بخور دخان ... وایر سا و عود و جند بیدستر و قسط و راتینج و قفر الیهود و شندروس هر واحد مفید ست و از اغذیه مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت جوزه مرغ و دراج و تیهو و غیره طیور که چاک بری و جبلی باشد با زیره جات مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و سازج هندی و نیز ... وکذا هر غذائی که مجفف دل گنند نا و سداب و سیر و حلتیت و کرویا و صعتر و افاویه و توابل سازند و بیضه نیم برشت و ذهرد و عسل و زیره باجات نافع و گوشت بخار ... شوربا جات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بجای آب ماء العسل بنوشند و غذا که پابسته مثل ... تجو ...

اقوال حکما سدیدی می‌نویسد که بابونه شرباً وضماداً ونطولاً که محلل بلاجذب بجهت تقویت عضو ست وکذا تریاق فاروق در شراب کهنه شرباً وضماداً وقطوراً روغن
شونیز در بینی وطلای او بر یافوخ وکذا اشق فرنفل شماماً وشرباً ودر سعوطاً بر مقدم سر ونارنج شماماً وشرباً وضماداً ونانخواه بدستور در روغن تخم ترنج شماماً وسعوطاً وضماداً
وتخم تلخ مشمش ضماداً و روغن او سعوطاً وخوردن خردل معتدل حقیقی مسلوق وضماد صرف بادجود مصطکی در آب گرم و یا ببرق فرنفل سرشته وکذا حب الغار مقشر و مثل
وسعوطاً ببرق فرنفل بعد خروج از حمام چند بار وکذا زنجبیل بروغن خیری وکذا خردل سوده در آب فرنجمشک سرشته گرم کرده در حمام ضماد کردن وکذا فرنجمشک
ضماداً همه در صداع بارد از مجربات من است وشرب ایرسا مطبوخ بشکر شیرین کرده و بخور مریم و عرق بادرنجبویه وطبیخ شبت وعصاره او وشیح ارمنی مطبوخ و یا بابونه
مطبوخ با شکر و بسباسه قاقله کبابه و برگ حب النیل دو درم و اکل عود هر روز یکدرم با ماء العسل گرم تا بست روز متواتر و یا جند بیدستر با ماء العسل یا بادرنجبویه خام
و پخته و یا جوزبوا و یا حرمل یا هلیله کابلی و یا شبت خام و پخته و یا مرزنجوش و تخم او مشوی و مطبوخ با فاوانیا یا کرنب مسلوق و یا مشک یا فرنجمشک یا اشق یک درم
بشراب کهنه و یا قفر الیهود و یا توم در صبر روزی دو درم وسعوط صبر یا فرفیون یا عنبر یا خولنجان یا تخم مریم یا جوزبوا یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز یا
زهره کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهره خرگوش یا کندر یا خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن
و یا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصاره قثاء الحمار یک حبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا مومیائی
یک حبه با آب مرزنجوش یا روغن زنبق و یا روغن شونیز بشیر دختران یا روغن بلسان یا عصاره کرنب یا جمله مرارات بقدر حبه با آب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود
یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا بسرکه و کندر یا زهره خروس و شحم گل یا زراوند حنظل یا تخم مریم و شبت و شیح ارمنی
تازه و یا خشک سائیده و یا رچه بسته و دارچینی سوده در پارچه کتان بسته حتی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب بلسان و روغن آن و گل یاسمین بری
و گل سوسن سفید و نیسون و روغن ناردین و سکبینج و حند قوقی و تخم او و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنه و روغن رو و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و قفر الیهود و [illegible]
و عیشران و ضماد ایرسا بسرکه و روغن یا کوفته جوشانیده بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خربق شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن گل یا بوره
و ماميران سه درم صبر سه درم با آب چغندر سرشته بر جبهه و صدغین یا یافوخ در صداع مزمن پیاز نرگس یا روغن او و محموده بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت و بیخ نبات
او بدستور بالخاصیه و تخم نمام و پودینه و آب او بسویق و تخمی لبان و سکبینج بسویق و آب سداب بسویق یا بروغن گل و سرکه و یا قطران بعد حلق راس تمام سر یا جند بیدستر
و بیخ بابونه و اشق و خولنجان بسرکه سرشته و عصاره قثاء الحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهره بز بالخاصیه و برگ غار یا عرق فرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن
گل آمیخته و یا بهر دو و یا آب فرنفل سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته و عصاره بادرنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب یا آب فرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی بر یافوخ
و تخم فنجنگشت و آب برگ او و آب نمام بسرکه و روغن گل یا اکلیل الملک بسرکه و بروغن گل یا بسفنجیج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دار فلفل و یا دارچینی و یا شبت
و یا شیح ارمنی و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط با ادویه دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس یا بورق و یا قیصوم تنها یا بزیت پخته
و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهره خرگوش [illegible] با آب سداب کنند سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن
سفید بسرکه و روغن گل و یا روغن یاسمین یا گل آن و یا برگ [illegible] یا کوفته بسرکه یا بروغن کنجد جوشانیده و یا زباد بروغن بان یا غالیه و یا نسرین و روغن او
و یا سکبینج و یا حند قوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جند بیدستر که مجرب ست یا روغن او و یا خردل بسرگین کبوتر و یا سرگین [illegible] یا تخم [illegible]
و زرنباد سوده با آب فرنفل بر کف پا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا یا [illegible] با آب فرنفل یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ کنجد بشراب
کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور بشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا حب برگ غار و مرزنجوش و یا طلق محلول [illegible] و صبر با آب
بادیان سرشته در حمام و یا زرد چوب سوده بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر به آب و نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوز [illegible] بسرکه [illegible]
صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا تانبول و یا سماک بشراب کهنه و یا زعفران الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب النیل در شراب کهنه و یا آب گندنا بسرکه و
کندر و یا عیشران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا خشا بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا پنبه دانه بصبر و عسل آمیخته و یا برگ دم

شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب و شربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول ست و دیگر اشربه مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند و هرگاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا یا امتلا از ماده صفراوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند بملینات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اول دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خیارزه هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیر خشت پانزده درم مغز خیارشنبر شش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند و گاهی برگ سنا دو درم یا سه درم یا چهار درم می افزایند و گاهی بملینات و آلو بخارا و تمر هندی عند غلبه صفرا و عدم سعال اضافه میکنند و یا تلیین طبع بمطبوخ فواکه نمایند از عناب سپستان آلو بخارا تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیارشنبر و روغن بادام شیرین و شیرخشت و ترنجبین یا بجای خیارشنبر نمایند و ایضاً نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک بیست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیرخشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت عجیب که بدین تمر هندی نیز ملین طبع ست صفت نقوع مسهل نافع صداع گرم و سرسام ... اجاص بخارا شیرخشت هر یک چهار توله مغز فلوس خیارشنبر ... چهار گشنیز در بید مشک و عرق بید ساده و عرق عنب الثعلب ... صاف کرده ... شیره مغز تخم کدو شیرین شیره مغز تخم ... از هر یک یک توله روغن بادام شش ماشه اضافه کرده بنوشانند ... که بهت صداع دموی و صفراوی عجیب الفعل ست گل سرخ ... بید مشک بیدانه سماق منقی هر واحد بیست درم و تمر هندی برگ فرپیست دانه عناب ... شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده و ربع رطل گلاب یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیره برد بادرد حسب حاجت بیاشامند و اگر مسرف باشد مع ... گل سرخ و طباشیر ... مناسب ست در میان مسهلات تبرید شیره تخم کاسنی و خیارین مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه لعاب اسبغول ... سه ماشه در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسبغول هفت ماشه پاشیده و ... و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب ست و شیرخشت کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تمام اطریفل کشنیزی و شربت عناب شربت کادی هر یک یک نیم توله گلاب عرق کاسنی بید مشک هر یک چهار توله دهند و کافور بر روغن گل بسرشته بمالند و سعوط سازند یا اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت نیلوفر بدهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود و چون مریض شکم بعده کرب و غثیان و نخس یابد مبادرت بقی نمایند سکنجبین ست ... و یا یا شوربه نمایند از سبوس گندم یا با بنفشه ... در آن بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و یا برگهای آنها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم سه قبضه جوشانیده باشند و هرگاه بعد از تنقیه سر گرانی صداع باقی باشد آبی که در آن بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ گشنیز نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضاً بعد تنقیه شیاف افیون مصری ... در داخل بینی و سر بصد عین بر صداع ... ساکن میکنند و آنچه از مرده ست سعوط از ... قدری ... گشنیز زنده کوفته ست و سعوط طباشیری ... نافع و گویند که بخشین گلاب بسیار ... تا آنکه در قعر سر محسوس شود فی الفور نفع میکند و بخشین اندک از آن بسبب ... سرسام ... بخارات صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر حرارت بسیار بود روغن بابونه بسر طلا نمایند و شمّ آن بابونج و امیرج و تا شیر باشد از طلا آن هرگاه دماغ ضعیف گردد ... استعمال نکنند مگر بعد تقویت راس و سعوط ... آنچه اسرع در تقویت ... سعوط روغن بنفشه و شیر دختران ست و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل شود آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کدو شیر دختران ست ... مریض را مضطر گرداند این دوای مخدر برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر ... اندکی کافور قیصوری در شیر دختران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل رشتی آب آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند آنست آرد جو کشنیز سبز برگ ... برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو با اسبغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و تخم خشخاش آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل رشتی با ... خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب آب یخ مو ... آمیخته طلا کنند یا صندل سفید کافور فوفل شیاف ماميثا سائیده با آبهای بارد آمیخته بکار برند و ضماد ...

مقعد ارسال کنند وازان ممتلی نشوند وچون نطولات ومروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد وترطیب شدید نبود بلکه دران اندک ردع وقبض باشد
بعمل آرند مثل آب انار وعصارات باردهٔ قابض از فواکه واوراق واصول ولعاب بزرقطونا بسرکه وآب عصی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه صداع از مادهٔ
دموی باشد وقوت قوی وسن منتهای شباب یا جوانی بود واز فصد مانعی نباشد فصد سر رو نمایند ومقدار حاجت خون برآرند واگر کفایت نکند فصد
صافن کشایند وبر ساقین یک وجب بلندتر از کعب حجامت نمایند واگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند واگر مدت او طول کند ودرد در جبهه
باشد بر موخر سر حجامت کنند وفصد رگ موخر سر کشایند واگر درد در موخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیه بدن باشد بدوای مسهل وفصد رگ
دست کرده باشند تا که ماده ازان بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد ازان سائر اضمده ونطولات وسعوطات که در علاج صداع حار سادج مذکور شد
استعمال نمایند وغذا بزوره عدس مقشر وآب انار یا آب غوره سازند واز فواکه آلو وشفتالو وعناب وامثال آن خورند ابو الحسن گوید که صداع حار مادی شدید
است بنابر بودن مادهٔ حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطه مجاورهٔ دماغ واز مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ وانتشار نور چشم بنابر مدد تشنج
واتساع ثقبه حادث میشود وگاهی از تقصیر در معالجه آن بسرسام حار واختلاط ذهن می انجامد وبعض ترقی بخارات غلیظ بسوی سر حدوث امتلاء
در انجاست واین ماده گاه از معده وگاه از عمق بدن مرتقی میگردد واین بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل کنند بهر آنکه بخارات وفضولات هرگاه از معده وصدر
وسائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شرائین صدغین واوداج را منتفخ مرتفع دریابد وهرگاه تصاعد از عمق بدن باشد سر ودست پس گوش واسع سباتین را
منتفخ ممتلی معلوم کند واز اعراض خاص این سرخی اوسع انتفاخ وثقل عظیم مع ضربان وکدورت حواس واشتیاق یا استنشاق هوای بارد وظهور حالت شبیه بخواب
مع قلت رقاد است علاجش ابتدا بفصد قیفال این کنند چون اعراض قوی باشد ودرد روز بروز متزاید دراول ماء الشعیر مقشر دو درم با دو دینار کافور وسکنجبین بنوشند وکمی
ونیلوفری در بعد از ماء الشعیر بحسب بدل طبیب ست وحل طبیب با این مطبوخ نمایند بلیلهٔ زرد بیست درم تمرهندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس
هر واحد شش درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلوبخارا بیست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف بدستور مطبوخ بجوشانند وافشرده صاف
کنند ودر یک شربت آن سه طسوج سقمونیا ودو ثلث درم تربد آمیخته بنوشند وبعد استفراغ با این مطبوخ غذا حقنه کاسنی سبوس سلاق سفید بسرکه وکشنیز سازند
وتعدیل طبیعت بنرمی کنند ونگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند وقوت مساعدت کند وسائر قوانین مانع نبود دو سه وقت استفراغ بحسب قوت
فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند واگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند وچون معلوم کنند که فضول کم شد
ونبض وقاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود وازان سرعت وتواتر عظیم زائل شود وقاروره ناقص الحمره زرد نیک قوام گردد مضائقه نیست که
بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه وگلاب وروغن گل ومبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو وآب کاسنی آب خبازی آب خیار آب برگ
اسبغول آب بنفشه آب بید جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب وسرکه که بسیار کهنه نبود واندک روغن گل خالص انداخته ممزوج سازند پس اندک
سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند وهر قدر که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند ودر آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد واگر حاجت زیادهٔ
تبرید باشد درین آبها آرد جو اندک کافور هم داخل کنند واگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی وآرد باقلا حل نمایند وهرگاه یقین زوال علت گردد واندکی
باقی ماند بقایا عسر باشد ودر انجا ماده نبود آب گرم که دران بنفشه وخشخاش وسبوس گندم وجو پخته باشند بر سر ریزند ودر آخر این صداع طبیب غلطی نکند در
نطولات قوی نفع بلکه این بحسب سبب وبحسب ماده ومزاج وبلد وفصل بود واگر متعسر گردد وظاهر شود که درینجا فضول هست فصد سر وصافن نمایند وحجامت
بر ساقین نهند وامر بمالش قدمین دائم وغسل آن تنها بآب گرم نمایند وتفتیح مسام وپاها بآب گرم که دران اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر تنقیه بی شک
منحل گردد واگر بقایا فساد مزاج محتاج تبرید وتبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد ویقین شود که درینجا ماده نیست این سعوط بکار برند عصی الراعی
برگ ورد جوش خفیف داده صاف کنند وازان دو دانگ گرفته بروغن بنفشه دو دانگ شیر دختران دو ثلث درم وبعد مسواک وشستن دندان انچه اندر دهن مانده تا در
دهن بنجه گردد پس ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته وشیشه بجنبانند وبار دیگر صاف کرده در هوا سرد نمایند ودر روز وشب

سه دفعه متواتر سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که ارادهٔ ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند نیست که بگیرند بیخ خشخاش رطب برگها از آن جدا کنند و نرم کرده
کرده آن خمیر بکنجید شیر بیرآید بگیرند در روغن بنفشه در آن آمیخته سعوط کنند و جمعی در ترطیب بلیغ ازین ندیدیم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل بصره استعمال
میکنند و در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی است نیست آب طلع آب حماض گلاب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته
پارچهٔ کتان بدان آلوده بر سر مریض نهند و هر گاه بیمار رسیده آن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هر گاه گرمی معلوم کند اعادهٔ آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع
حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تپ مضاف گردد نظر بادوار تپ نمایند پس اگر بدور غب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر تصاعد میکند
اخلاط صفراوی مع بخارات آن است و اگر ادوار آن دموی بود بنوعی که از آن نقاهت تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بر آن آید و مغلوب تقل اندک در
پلک و سرخی در چشم معلوم شود درین هنگام تیقن کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی است پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و نه بحرارت بسوی این آن
تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی سر درد پیدا شود و سر درد صداع آن
مرض عرض و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست که معرفت سبب بین اعراض خاصه در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این مفسد معالجه
است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات با ساده و یا با شکر بنوشند و رب ریباس و رب توت و غیره
رب ها ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده مطبوخ هلیله زرد و تمر هندی و آلو و عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین مقوی سقمونیا بنوشانند و اگر ضعف
یا شائبه صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی بخیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی پنج درم
بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بدان بست درم ترنجبین و شیر خشت انداخته و یا در چهار
رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده شیر خشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه بعمل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشه خشک چهار درم
انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در خرقه بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل
روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بر هم زنند و نیم گرم حقنه کنند و مزورات معمول از حوامض مثل آلو با تمر هندی یا مشمش خشک غذا سازند و اگر
طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که طعام ایشان عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضاً در آن بقول لینه مثل اسفاناخ
و لبلاب و خرفه و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه باشد و این بقول را با سرکه و گشنیز خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود
باین مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیله زرد دوازده درم تا بست درم بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه باند صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیر خشت یا شکر
طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار مقصور نشسته آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب از ده تا بست عدد که در قول ابو سهل گذشت و
یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ در جلاب یا در شربت بنفشه یا در سکنجبین یا
در آب نیلوفر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا با آب ترنجبین یا آب سیب یا آب انار و توت ترش نیز تجویز نموده و از ملینات خفیفه
سفوف بنفشه است که بنفشهٔ خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده و ثلث رطل بگیرند
و بر آن شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابو سهل بدهند و
اگر در انجا رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم در آن مطبوخ بپزند و گاهی این قرص بنفشه بدهند بنفشه
خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته در هر درم از آن نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردد
این مسهل بدهند از صبر یک جزو کتیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته با آب گرم یا مطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو افزوده مثل نخود حب
بسته اند و تا سه درم بدهند و از آنچه صداع را درین نفع داد و علاج چشم و جرب را نیکو ست این حب بنفشه است بنفشهٔ خشک دو درم تربد سفید یک درم
رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ با آب کرفس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظ از دماغ است گاهی شبیار اشه در آخر صداع استعمال

غذا شسله مونگ با روغن گاو تازه و تعالیه کاہو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت ورد و کرنب سکنجبین نیز مسہل صفراست و تنقیه دماغ از ماده بحبلیله مناسب و دیگر
خواهند در مسہل با پرده داخل کنند و الا نقوع بلیله دهند باین طور که پوست بلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا پنجاه
درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیرخشت و ترنجبین پانزده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمر هندی کنند انفع خواهد بود و یا
عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و [illegible] ثعلب
شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم یا [illegible] بقدر حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و [illegible]
روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله [illegible] جائز نیست که باعث [illegible]
و اینها اعمال آن تقبض و عصر است و این موجب تضییق مجاری و ذریعه ترقیق ماده و غلظت و تحجر و تشنج [illegible]
آن بهلاکت است و همچنین دیگر ادویه مسهله بعصر رحیبات خصوصاً در امراض حاده جائز نیست بجهت آنکه ترقیق ماده [illegible]
و این باعث هلاکت است پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد با آب آلو شرکت نمایند چنانکه [illegible]
تعدیل مزاج با شربه و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر با ضمادات و سعوطات و غیره کنند بدانچه در علاج امراض [illegible]
کشنیز و سعوط بنفشه و اگر سهر مفرط باشد قرص طباشیر کافوری همراه لعوب اشربه مناسب به یا سکنجبین [illegible]
اذیت دهد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدوی تازه یا روغن خیار یا بنفشه یا بادام [illegible]
کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین است که [illegible]
مشک سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع است و ایضاً سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت [illegible]
چکانیدن از مجربات اوست و یا افیون کافور زعفران هر یک مساوی با آب سائیده و حب ها بقدر عدس سازند و یک حب از آن در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند
و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ تخم کوفته [illegible] آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند [illegible] صداع از مجربات رازی است و
ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یافوخ نافع و ضماد کاهو بگلاب یا خیار سبز کوبیده بدستور و همچنین ضماد شیافات ابیضا و صندل و گل سرخ مفید و بنگام شدت
درد بر صدغین لاذن معمول بچسپانند و بالایش صفحه باریک سرب بندند و این نطول نافع است آب کدو و [illegible] کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن بنفشه
نیلوفر گل بید و برگ آن همه [illegible] در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسبغول پوست خشخاش گل سرخ تخم کاهو برگ
بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک افیون خصوصاً هرگاه درد شدید باشد دران آب گداخته نطول نمایند که صداع حار مع السهر نافع است
و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افضل ادویه [illegible] غائله است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو زیاده کنند و اگر
التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کما که در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد در اینجا نیز از مجربات
احقر است و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انار و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی متاخرین
می نویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو هر یک ده عدد تمر هندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک [illegible] توله خیسانیده
مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند و از سبوس
گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف آب
حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیاناً برسد همان ساعت غشی احداث نماید و برگ مفاجات بکشد کذا فی [illegible] و غذا خرفه و پالک که از [illegible] ترش
باشد همراه نان تنک دهند و روز پنجم یا ششم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم
تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه [illegible] گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار و عرق نیلوفر [illegible] آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که نصف ماند مالیده صاف نموده

نقوع بلیله

نسخه مطبوخ آلو

ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک هفت توله گلقند شربت دینار دیگر بزوری البیلجی علو بخارائی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب برگلاب تنها اکتفا نمایند
و وقت شام غذا شوله اسفاناخ و خشکه گیلانی با اسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج دینار انارین چهار توله داخل کرده سبوس اسپغول نه ماشه خورانیده بنوشانند بعد ازین
نسخه سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علوی خان بدهند پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقیه سفید قوام ساخته
از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت زنگتره هر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنیزی معمولی پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه نیز داخل است و وزن همه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شهد خالص و وزن همه ادویه است جهت منع بخار اشد در منع درد صداع این سفوف مجرب
و از مجربات راقم است کشنیز سه وزن درسرکه تر نموده بدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله نبات سوری یک نیم توله عود زرشک یک توله سفوف ساخته از دو درم
تا دو مثقال با آب سیر صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه درد باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها یا با شیر مرزنجوش ده صبح بدکه اگر از صفرا
باشد بطبیخ هلیله و افتیمون و سقمونیا اسهال دهند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا خلط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شبیار یا نقوع صبر تنها بنوشند و از ان نیست که در آب
کاسنی بنهند صبر خالص را یک کپتاتر کنند تا آنکه حل شود بسیار صاف کرده بنوشند و اگر حاجت تقوی تر ازین باشد حب قوقایا خورند و تبرید بکشکاب اندر باقیسن کنند و اگر درد ساکن نشود و ادام
کنند که بیچاره خیری محتاج تحلیل است پس ضماد معمول از بابونه و خطمی آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را بخواب باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و سرگاه بعد تنقیه ماده
سوء مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب کافور و صندل اندکی سرکه طلا نمایند و با شیر زنان سعوط کنند روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید سر تقوی
نماید نیست که بگیرند شیاف ابیض یا تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و فوفل افیون سرکه گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر ادنی
حرکت خون ببینند علاجش فصد است تا که اندک خون برآرند و اگر آثار دم یافته شود با استفراغ مثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد و الا بر نقاشت و چیزیکه در ان خشونت
و عصر نباشد مثل شیر خشت و شربت فوکه آب لبلاب دگاهی شاهتره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد با شرب در طبقات معده بود که
انرا برنیاید و از مسهلات فرقه ازلاق نباید استفراغ با ایارج فیقرا مع سقمونیا گردد یا آنرا بر نقاشت افزایند و یا بطبیخ هلیله نسخه قرابادین تنقیه نمایند بعد ازان
تعدیل مزاج بچیزیکه دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن با غذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج و
صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجه سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب بادیه حرارت و اسباب بادیه پیوسته و از لطوخات نافع صداع این قرص زعفران است
و بهر نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال مر دو مثقال عصاره غوره و قلقدیس و صمغ عربی واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار پنج مثقال این ادویه
را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی بهتر آن است
که اندک افیون با گل بنفشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند والا این قرص درین زمانه در صداع یا در بیشتر کمتر فائده
میکنند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بسبب آنکه فصد استفراغ صفرا با خون می نماید و حرارت را کم میکند چه صفرا
غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیار شنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بست درم تمر هندی مثل او و در دو رطل
آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیارشنبر مالیده مکرر صاف کرده یک مثقال روغن بادام شیرین بران انداخته بنوشند
نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی عدد تمر هندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا بده اوقیه باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی بست درم سقمونیا
مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیم گرم بنوشند و آلو بخارا مقوی سقمونیا و یا شربت ورد و سکنجبین یا آب لبلاب بکار برند و این مطبوخ
مخرج مره صفرا است بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین هر یک پنج درم
شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه اضمده و طلاها
و لطوخات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از لطوخات و ضمادها حذر کنند که این صداع را زیاده کنند بسبب

طلا قطعهٔ اسرب باریک نهاده ببندند تا حرکت شریان منع گردد و از صاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول با لعوق بدر طب دهند و بجز استعمال فردرات
اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض بسرکه یا زردهٔ بیضه بسرکه یا جوزهٔ مرغ مسلوق با آب غوره یا بسرکه و کشنیز جائز دارند ابن الیاس
گوید که علاج این نزدیک بعلاج صداع دموی است جز آنکه در معالجه این میل باشیا می بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله باید و ایضا حل
طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیلهٔ زرد و کابلی نمایند و با سکنجبین ساده و شربت دو رود دهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش و رب
فواکه بارده و خمیرهٔ بنفشه بدهند اگر بادی سرفه و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزوره ماش مقشر یا اسفاناخ و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی آواز
نباشد با آب انار میخوش معصور بتسخیم نهاده شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزوره آلو جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا زرشک مغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت
نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بماء الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و بادهان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط
نمایند و جرادهٔ کدو و خیار و عنب الثعلب سرد کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر به و برگ نی سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند
نیز نافع بود اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر رسد و کافور و صندلین و گلاب بویند و ایضا ضماد سویق جو
بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسبغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد
اندک کافور دران افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دودی و طنین باشد مبرد است توبه ازان در دارند در روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنهای که در ان
حشایش ملطف مثل بابونه و شبت و حلبه مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم
بجوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر مغز بادام سازند و دست و پا با آب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم
باشد آب انار میخوش بتسخیم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماء الرائب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بجوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در مساکن بارده
نشانند و زیر بادکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند و انچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و مشمش و تماهن و به و امرود است و انچه مهیج صداع
حار است قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و شیر و شهد انجیر و جبن و حلبه و شیر دهند فوفل و بخور باشیاء
گرم مثل کندر و مشک و غالیه و ادویه و صبر و بوهای بد قوی الرائحه مثل بوی مردار و جلو و رطب گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران است و انچه منفر دماغ
بنجا صیبت است کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائیکه
اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیلهٔ زرد ده درم تا بست درم و کوفته در سه رطل آب تر نموده با آتش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست
درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا
بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم
آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم و در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیار شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند
صفت حبی که اسهال صفرا و جذب آن از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ و دو حبه تربد سفید
مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیلهٔ زرد یکدرم کوفته بیخته با آب خالص شیرخشت حبها سازند و این یک شربت
صبح بخورند و این حب نیز اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیرخشت یک مثقال سقمونیا مشوی یکدانگ تربد مصمغ یکدرم رب السوس یکدانگ سائیده
بمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت الو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف
کند و شربت خاص پنجاه درم نوشیدن صداع حار و حمیات گرم و یرقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بذائقه او قبول
نکند نیکوست زیراکه غثیان و کرب نمی آرد و صفت آن در قول حب جائی گذشت و این صداع حار را بساعت تسکین دهد افیون یا مطبوخ پوست خشخاش یکدرم
سائیده با آب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو با آب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع است صفت حبی که سر اسهال صفرا نماید بگیرند هلیلهٔ زرد ده عدد

کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آبش بگیرند
دیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند و مکرر تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملایم گذارند تا غلیظ شود و دست را
بروغن بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را برفق برآرد و نقوع مطبوخ هلیله بنفشه تجندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین ساده
استعمال کنند اگر بادی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیره بنفشه مع سپستان اگر باسعال بود و تلیین طبیعت بلینات و حقنها کنند نه بقی که آن مصدوع را
شدید بضرر است مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع است اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنجدرم هلیله کابلی پنجدرم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم
برسیم معهد دو شربت ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی است آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای مشوی یک درم
زعفران نیم درم تربد یک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع است در برفق اسهال کنند
حرارت پیدا نماید سبوس گندم در حریره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بیست عدد سپستان بیست عدد نیلوفر چهار درم شا
هتره پنجدرم در سه رطل آب بجوشانند تا کم از رطل باند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا پنجدرده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت و رفع
تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسپغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند که تنقیه می‌کند و سبب تحلیل
کنند و ادهان معروف بارد مستعمل در صداع نطوخا و سعوطا نیز ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف است و تنها
سعوط و شموم و ضماد و نطول را اقوال سابق گذشت و بهنگام شدت درد این لازق بکار برند بزر البنج شیافت مامیثا فوفل گل سرخ صندل سرد هر واحد یک جزء افیون
عشر جزء با آب روی تاک سرشته بر صدغین بچسپانند و بالایش قطعه باریک سرب بندند و این دوا سر درد حار را که بسبب حرارت باشد نافع است تخم کاهو و
خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسپغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قوی نشوند مگر آنکه درد بحد غشی رسد
و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و تخلخه با نغات طیب الرایحه مثل آب سیب و به و گلاب و غیره است در شیشه مثقب بصندل و کافور و مشک کنند و ادهان
طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن گویا که آن لفظ عجمی ست گویند مخلخله یعنی مخلخله و معروف چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات
بالمخلخل المخلخلات شاهد آنست و این مخلخله مبرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار است صندلین گلاب آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل مخلوط ساخته ضماد کنند ابن بوح
گوید که اسهال بمارالفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک ازان در سابق مذکور شده و یا آب کاسنی بنفشه بند و جوش داده کف دور کرده بر دارند و یک اوقیه
صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را حیری از اجابت مسهل باشد یک درم یا دو درم کثیرا دران حل
کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و تقعیر سر برسد و بر دماغ کشنیز خشک یک درم یا دو درم شکر خورند و نقوع مشمش
و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و تخلخه معمول از روغن گل ده جزء گلاب سرکه خمر هر واحد یک جزء بر هم زنند تا یک ذات گردد و بر سر
سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده بر سر بد نمایند و یا حشایش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز سبز یا برگ کاهو یا
عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط طباشیر و شکر که
آنها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آبها یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط طباشیر
و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بر روغن بنفشه یا شیر دختران با سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سرنجارات بسیار باشد مبردات مخدره مثل
عصاره خشخاش و سیر و بچ و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده و آبش بر سر ریزند و شیر زنان یا شیر خر
بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض آن ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین
صندل و کافور و آب سیر و بچ و آب بیخ طلا سازند و غذا بیست گندم مکرر با آب گرم شسته و شربت آب برف مفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبرید نمایند
تا منقطع گردد پس چیزی از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین ترش بران ریخته بخورند و بدارد که از کدو و خرفه و بقلة یمانی و سرمق و خباز بها ساخت و آب غوره

و گلاب و سیب و به و امرود و خرنوب شامی و زرشک و ریباس و مشمش و آلو سازند و اگر هم خوابی باشد که و دکا بود شطف و چاربر روغن بادام دهند و آنچه نفس صداع
حار ست خرما و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و لحوم و بادنجان و مغز چلغوزه و بادیه و غیره است که در قول ابن ایلیاس گذشت و مضرت دماغ در علاج کلی امراض دماغی
مسطور شد گیلانی می‌نویسد که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع فواکه تمرهندی اسهال صفرا و تسکین می‌نماید و اگر با آب گرم آمیزند بسرعت اسهال آورد و باید
که سقمونیا و صبر نوشته دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا با شربت مذکوره یا در آب انار یا شکر یا در آب تمرهندی و شکر یا در رب آمیخته داده میشود در اسهال می آرد
و درین نوع در شربت بیشتر از دو می مبالغه نمایند پس مشغول در آب انار مصورین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو دهند و
ساعت اشنجو و در نیم ذرماء الجبار نوشند و هنگام شب مشغول آب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف مبرد دهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشنیز
خشک مساوی با همچند آن شکر آمیخته سفوف سازند و نخلخه معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سائر مشمومات بارده که در صداع حار سازج بویند و ضمادات
و قطورات که در اینجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد از بزرقطونا و غیره و سعوط افیون و کافور در آب برگ بید حل کرده و این هر دو نسخه در قول مسیحی
در علاج صداع حار سازج مسطور شد و از آنچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر از وقت آن اجتناب
واجب ست و از اغذیه حاره و اشربه حاره و مهیجات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد گل بنفشه در
آب جوشانیده پای تا زانو در آن نهاده بدست همی مالند و از بالا نیز همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده و صاف نموده
نیم گرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بر کف پا سودمند ست و باقی تدبیر همانست که در قول ابن ایلیاس گذشت و بصورت احتقان اخلاط غلیظه در تحلیل محللات
و تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائز ست

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی ست در عروق سر و سردی اغشیه و اسباب و استکثار اغذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام
عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اول لابد از نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند و یا خطمی مویز منقی مصطکی و دو درم اصل السوس
گاؤزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیره بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و اصل السوس
مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه مصطکی و دو درم هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ شش ماشه مویز منقی
بسته دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند در روز دوم لعاب تخم کنوچه چهار ماشه با شربت
بنفشه یا شربت مصطکی و دو درم دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم هلیلجات هر یک شش ماشه بیفزایند و اگر
غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و یا بیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب
گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم مصطکی و دو درم گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک یک مثقال در دو رطل آب یا عرق
عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند تا سه رطل نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره سنای مکی هلیله کابلی
هلیله زرد افتیمون بصره بسته هر یک دو درم مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت و ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و گاهی تربد سفید
از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیله بدهند و منضج و مسهل
مذکور بحذف خیارشنبر و روغن بادام جهت بدرقه آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مداومت بایارج فیقرا اوفق نوشته و اگر از استعمال ایارج قلق
و اضطراب و بطور عمل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام در آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم علی
سرهندی نیز در تنقیه بدن از بلغم عجیب الاثر ست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد بمساوی سفوف سازند و سه درم با گلاب یا
آب نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین مدبر و هلیله زرد و دار فلفل هر یک یک جزو زنجبیل نیم جزو سائیده بعسل سرشته

کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند و اگر مانعی از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل بعض زیاده کنند حبس او
کوشند با آنکه خون طرف موضع دیگر بستن بازو در آنها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد مسخن بقفا و ... تسخین رگ اجوف کنند
تا که آنچه در سر است بسوی آن منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود و علاج بعد استعمال همه
تدابیر مذکوره داغ وسط سر است و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه و روس و
سائر بلدان شدید البرد باشد ابن هبة الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زنبق بر سر مالند و
آبزن که در آن سداب رطب و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و نمام و پودینه و برگ سرو پخته باشند به سر ریزند و به بخار آن انکباب سازند و جند بیدستر و مرزنجوش
و مشک نشوق کنند و بکندش عطسه آرند و به سکنجبین عسلی محلول با آب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد
دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جند بیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یکدرم این ادویه بشراب سرشته بر صدغین طلا نموده
بر آن پارهٔ اسرب بندند و مریض را جلنجبین بخورانند و غذا به نخود آب نیم برشت و در روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان زیت دهند و شراب
عسلی یا خمر کهنه سازند و از نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بر آن داغ نهند و اگر ساکن نشود
گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار
شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من است برای انواع صداع بارد
و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر غاریقون کبابه هر واحد چهار درم
مرزنجوش زعفران حلتیت هر واحد سه درم صمغ را در شراب حل کنند و ادویه را سائیده همه بسه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از مثقال تا چهار درم و قوت این
تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه است و اصلاح راس شعر با طلا و بخور آن میکنند و در امراض حاره نیز عمل میکند اگر عقب آن شیر یا گلاب نوشند
و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ است مجموع یا منفرد و سعوط مر محلول در آب خالص یا شراب و سکنجبین جند بیدستر و زعفران
سودمند است و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بجای سرشته در شب بر سر طلا نمایند نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه
دفع نماید خصوصاً اگر بعصارهٔ قثاء الحمار آمیزند و چسپانیدن سفیدهٔ بیضه بکندر نافع مسکن است و با این همه مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات
دماغ بالخاصیته و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و منجرات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از بیمارستان نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا
به تنقیه بدن کنند بمسهلات خفیف شربتی با ایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد از آن حب قوقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد بخورانند و نسخهٔ
حب صبر اینست صبر سقوطری سه درم مصطکی ترید بلیلهٔ کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم با آب کرفس حب سازند شربت سه درم
وقت خواب با شربت [illegible] در هفته و نسخه حب قوقایا اینست سقمونیا یک نیم درم ترید پنج درم باقی اجزاء مع اوزان همان است که در آغاز قول مسیحی
گذشت شربتی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع است بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو
درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز ماند پس و ثلث رطل از آن صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا یا یکسا درم ایارج
فیقرا و یک درم تا یک نیم درم ترید بنوشانند و خوردن دو مثقال اسطوخودوس با عسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن است ایارج فیقرا
یک درم شحم حنظل ربع درم ترید نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند و این یک شربت است
و اگر از این فائده نشود این نقیع ایارج با روغن بید انجیر بنوشند بلیلهٔ زرد هفت درم بلیلهٔ سیاه و کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطکی سه درم افسنتین تخم
کشوث هر یک پنج درم شاهتره دو درم بادآورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا در آن حل کرده
هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر بنوشند و این بهر تنقیه سر و معده نیکو است و گاهی بدل ایارج در این آب [illegible] میکنند و از ده تا سه

نسخهٔ معجون
نسخهٔ حب صبر
نسخهٔ حب قوقایا
نسخهٔ نقیع

اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه ده درم حب ایارج شاد با آب نیم گرم که در آن شکر حل کرده باشند بخورند و اگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار مثل ایارج
جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل و تحقنه نمایند و
بعده غرغره باسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند و بعد از آن سکنجبین عسلی محلول در آن ایارج فیقرا و یا مری یا ایارج فیقرا و غرغره که در باب فالج و لقوه بیاید
بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه است ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و بیخ کبر کوفته
در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف اقتباس کرده
که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس یا شربت اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اصطمخیقون یا قوقایا به نسخه
علوی خان باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید شش ماشه زنجبیل سه ماشه پوست هلیله زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه مغز فلوس خیارشنبر و
ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت ده پاس نخود آب بچه فرنج دهند و وقت شام نان خشکه زیره کی در توقیه
یا دیان تخیر کرده یا شوربای مرغ خورانند و تبرید این دوا بدهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک توله شربت دینار نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ
اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه و شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کنوچه هفت ماشه
پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج باقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غرغره و اطریفلات و دیگر
تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی نخود آب با شیره حب النیل سفید نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات است و اگر
با شیره بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده خیار شنبر دو توله داخل کرده دهند مؤلف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده
برگ گاوزبان اصل السوس هر کدام یک درم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده صاف نموده
شربت الاصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد از آن پرسیاوشان سه درم انیسون یک درم بادیان مصطکی هر کدام یک درم
جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و شوربای جوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده را بمسهلات
بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اصطمخیقون تنقیه کنند و بعد از آن بار دیگر توجه بانضاج و تلطیف گردد و اگر احتیاج شود با استفراغ باقی ماده را قلع نمایند آنگاه
باستعمال غرغره و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند است مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا
یک درم جوز بوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر با دهان حاره چون روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول
با آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و خیری و بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سودمند است ضماد ازین جزا بعد تنقیه گذارند صبر زعفران جند بیدستر
هر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب ساییده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در مجربات خود
نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب است و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب بر بخار آن نیز انفع است و همچنین اگر موی سوخته
انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب ترفل ساییده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذا [illegible] هرگاه مغز تخم مشمش تلخ ساییده بر سر ضماد کنند یا بروغن
در طلا نمایند یا نشوق کنند و ایضا براده چوب شمشاد هرگاه با [illegible] ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل صندل بیخ بید انجیر مساوی
در آب [illegible] بیخ ساکهی باریک ساییده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه با [illegible] سوده در انگوره پر کرده در گوش نهند که گوش از آن پر شود
بعده در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی و وسط سر طولا یازده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع مزمن زائل گردد
و کذا تعلیق جلد سر هدهد و [illegible] و دفعه النضج [illegible] اگر صمغ عربی ده جزو زعفران افیون مرکی [illegible] سیاه دشان هر واحد یک جزو باریک سوده به سفیدی
بیضه آمیخته بر کاغذی که از سوختن [illegible] کرده باشند طلا کرده بر شقیقه چسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض در جمیع عضو است اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد قیفال نمایند و بعد نضج ماده منضج سودا تنقیه از مسہل سودا و حب
افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضاً بہر نضج سودا بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته بسیاوشان شاہترہ گاؤزبان
بادرنجبویه بادیان افتیمون در صرہ بسته مویز منقی ہر یک بقدر حاجت جوشانیدہ صاف نمودہ با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند
و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ ہر یکے سه درم جوشانیدہ صاف نمودہ با شربت گاؤزبان بادرنجبویه ہر واحد دہ درم بنوشند و یا گاؤزبان چہار درم
اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر خشبش غافث از ہر یکے نیم درم بادیان یک درم مویز منقی بیست درم جوشانیدہ صاف کردہ با بیست درم سکنجبین بزوری بنوشند
چند روز تا آنکه مادہ نضج یابد و قارورہ غلیظ گردد پس متوجه اخراج سودا شوند مثل مطبوخیکه دران پوست ہلیله کابلی ہلیله سیاہ و بسفایج و افتیمون و
اسطوخودوس غاریقون لاجورد مغسول حل نمودہ باشند و یا مطبوخ ہلیله سیاہ دہ درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاہترہ از ہر یکے پنج درم تمر ہندی فلوس خیارشنبر
گلقند ہر یکے بیست درم دران مالیدہ صاف کردہ بران ترید مجوف یکدرم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال یا [illegible]
بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخود آب جوجه مرغ یا گوشت برہ و یا شیر غالہ شیرخوارہ فربه باشد و طبیخ گاؤزبان مویز منقی بادرنجبویه [illegible]
افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سودا است و اگر خواہند شاہترہ بسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب
سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت
پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و منضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاؤزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج مادہ نمودہ بہر تنقیه آلو بخارا عناب
سپستان خطمی زرشک پوست ہلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیدہ صاف نمودہ ترنجبین مغز فلوس مالیدہ باز صاف کردہ روغن بادام
شربت شاہترہ اضافه نمودہ بنوشند و اگر مسہل قوی تر خواہند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد ساییدہ سردارو نمایند و یا منضج و مسہلی
که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسہلات قوی [illegible] درین جایز نیست بلکه بر عرق و مدار [illegible] بعد نضج تمام و تقاضای
قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باہم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات و غیرہ نافع بہر دو استفراغ نمایند [illegible]
و منضجات و مسہلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی [illegible] بلغمی است و بعد تنقیه تقویت به دواء المسک و
و مفرحات یاقوتی نمایند و با ہلیله مربی با اسطوخودوس سودہ آمیخته بخورند و بالایش شیرہ مغز تخم ہندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوڑہ شربت بنفشه بنوشند
و یا عود صلیب یک ماشه سودہ بدواء المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیرہ تخم خشخاش چہار ماشه شیرہ مغز بادام چہار دانه شربت انار شیرین دو تولہ
بنوشند و ہلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سودہ آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریرہ بادام و خشخاش و حلوای آنہا و پسته و نارجیل
و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاؤزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید است و
تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع است و تدہین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته
و روغن بادام بر سر بستن مجرب است و کذا شیر بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع
معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضاً بعد تنقیه بہر تبدیل مزاج روغنہای گرم و تر مثل روغن
بابونه و روغن زعفران یا روغنہای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم با ادویه قلیل الحرارت
مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا بلغمی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیار است تا آنکه زائل گردد حرارتیکه کامنه در ان
سودا چنانچه در خاکستر و آتش میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار
نمایند و بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد صداع باقی باشد [illegible] اطلیه مثل اسطوخودوس
نمایند و یا دبید اورد تالیف علویخان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از مرزنجوش [illegible]

وضماد چهار دار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا اوش در هندی جدوار قرنفل سفید ست و یا مرکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند و پارچه بدان
آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم ست و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح تخم البنج سفید زعفران جند بیدستر کوفته بیخته بروغن گل
و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته با آب و روغن بنفشه یا بادام یا روغن نرگس داخل کرده در بادیان
سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون یورق حل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو جو مقشر دو جزو همه را کوفته
وفرفیون در روغن نیلوفر حل کرده باهم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادهٔ احتراقی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز
سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک نخود در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بر نهار
در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن نیز قوی شدید النفع ست و کذا زهره گاو نیم سه درم کافور نیم درم
سعوط کردن و شموم مقوی رئیس و قاطع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا مشک سازج
با تمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده ببویند و بوئیدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول مطبوخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاوزبان برگ
چقندر سبوس گندم بعمل آرند و انکباب برآن و تضمید ثفل آن نمایند که بعد تنقیه تمام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حل و اطراف آن و بابونه اکلیل الملک
حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر بخار او دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی باشد روغن شبت
بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوزه مرغ و گنجشک و کبک
ساده یا با چقندر و گزر و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضه نیمبرشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا انبرنجو بهضم جوارشات معتدل مفرح بخورند
و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل قطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکه کهنه و باقلا و کرنب اجتناب
ضرور ست اقوال اطبای متاخرین می نویسند که اولا مطبوخ افتیمون نو اسکه علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج مسهل کل یک نیم توله هلیله سیاه
یک توله خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سرد ار نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون
تنقیه کنند و صبح تبرید از آب کدوی مزلی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته و ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب
گاوزبان پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک هفت ماشه گلاب بیدمشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش توله برآورده شربت
گاوزبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمونی
ایشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر دختران و نخلخه از روغن بنفشه و کاهو و آب هیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد
از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر
در دماغ اند ماء الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفایج
و حجر لاجورد و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که پیه بط بگدازند
و اندکی جند بیدستر بدان حل کرده سعوط کنند و یا اندکی آب مرزنجوش با اندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ بیضه رقیق آمیخته
سعوط کنند و در بینی چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد بمادهٔ سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت حسب آن عمل نمایند
از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد ازان تبدیل مزاج بطریق مذکور
استعمال مولدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزیکه آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و درینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد
کاهل گفته و آنرا ذکر کرده و تعلیم یاد داده عیسی گوید که اگر صداع از مادهٔ سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن سوسن
و یا روغن نیلوفر یا نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه

و برگ سداب و قرنفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان و نخود سفیدباج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است
اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان و اسطوخودوس و قنطوریون دقیق و حشیش
غافث هر واحد سه درم افتیمون پنجدرم بسفایج کوفته و تربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطگی و سداب هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس
و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید صاف کرده بر آن این ادویه برای تقویت اندازند
تربد سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای
تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود جرجانی و ایلاقی بنویسند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حبها که در
علاج مالیخولیا بیاید باید کرد و همه تدابیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست هلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون
دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت است و این نقوع صبر [illegible]
نافع است و نسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس هر یک دو درم
سنبل و قصب الذریره هر یک سه درم ستا و شحم حنظل مطروح و وزن صبر ده درم ابن الیاس و خجندی میگویند که اسهال سودا باسطوخودوس و شیرازی [illegible]
در قول مسیحی گذشت و ایارجات و حبوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و ترطیب راس با دهان حاره رطبه نیم گرم مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین کنند
و باید که هر روز جلاب از بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان دو درم و شکر یا گلقند ده درم بنوشند و مزوره نخود بشیره قرطم غذا سازند و بجهت
[illegible] نضج تنقیه دماغ حب ایارج و شبیار یا حب صبر یا نقوع صبر یا مطبوخ افتیمون نمایند و یا این حب افتیمون بدهند که اسهال سودا و تنقیه سر از ماده
سوداوی بی غائله کند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر واحد یک درم کوفته بیخته بعرق بادیان
حب بسته بدارند و این یک شربت است بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بارد مزمن سوداوی نطول
مطبوخ بر سر می نهم و ایضا روغن او گرفته بر سر میگذارم و صحت میشود و ایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب و مسهلات تو به تو بتکرار
نمایند زیرا که سودا اخلاط غلیظ است بسهولت برنمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورد و از اغذیه بارده و حامضه مثل مصلیه و دوغباج و سکباج
و اهالیه و لاحشه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و بقی اگر فضله در معده منحصر
بود و اگر ماده در سر محتقن باشد قصد تنقیه راس به غرغره نمایند از ایارج و یا سکنجبین عنصلی و از پوست بیخ کبر بعسل سرشته و با آب گرم حل کرده و سعوط [illegible]
مصفی یا به بط با قدری آب مرزنجوش کنند و اگر بعد تک آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه و شیر دختران در روغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند و روغن
سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و آبیکه در آن بیخ سوسن آسمانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای لطیف مثل نخودآب و زیرباج جوزه
مرغ و گوشت حملان معمول [illegible] سازند و شراب رقیق نوشانند و اندک حلوای شکری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر سر ریزند و از اغذیه
شدید الحرارة و از طول اقامت در جای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

و ریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود و در سر محتقن گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب عرق بادیان جوشانیده و گلقند داخل
کرده بنوشند و نوشیدن شیره قاقله کبار مجرب سویدی است و نرم داشتن طبیعت مناسب است بابونه و اکلیل الملک و شیح و برنجاسف و نمام و برگ غار و شبت
و پودینه و سداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیمگرم بر سر ریزند و تخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بوره ارمنی سعد هر یک نیم درم [illegible]
تکمید نمایند و اگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند و با آب آن نطول سازند بهتر باشد و با دیان مرزنجوش در آب پخته بر بخار او سر را دارند و مالیدن
روغن بابونه و شبت بر رگهای گردن و کتفین و صدغین نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند و شمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب این بیطار است

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انثیین و مراق وغیرہ آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ
متادی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بران
هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد و الا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر و دست
و پا بروغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از برنج و ماش مقشر و اسفاناخ و کشنیز
و کاهو مناسب ست ابن هبة الله در کتاب مغنی می نویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیره تخم کدو
شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بآب زرشک یا آب عنب الثعلب یا بازرنگ اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال
بخیار شنبر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شربت بنفشه و نشوق صندلین و آب
حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بارتنگ و جراده کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بمطبوخ افتیمون و حقنه بآب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن
سوسن و نرگس سود مند و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب
و آنجا که سبب ورم ضربه یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز بر گیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرد آب یا ماده مائی از سوراخ
گوش وغیره بر آید در اکثر صداع زائل میشود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی می نویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر جا که ضربان باشد آنجا ممتلی بود و رگ با گوشت مزاحمت کند
تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد بسبب ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط ست اگر خلطی غلیظ سرد باشد
علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه بایارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه با دهن الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه مشک و جند بیدستر
و مرزنجوش ببویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره بایارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه و دخانه خوش هوا سرد باید
و آواز ها از آن دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند و ضماد
سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بخته در ده استار
روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود و این ادویه در آن اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و نیم گرم بر سر نهند و روغن
بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد
از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبرداتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و
دیا را به بندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و ایضاً مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که در آن اندک برودتی باشد
آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب با نعناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بسا ست که درزهای سر ایشان از هم
جدا گردد و اگر دست بر جلد سر ایشان بمان موضع گذارند فرو رود پس علاج آن طلای زد چوبه نرم سوده مخلوط بروغن گل سرکه نیکوست بعد از آنکه سر را بآب و نمک شسته

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج
دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل زمانی نیز مفید گفته اند و اگر دواء المسک بارد خورند
گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده نوشند برای تقویت دماغ و دل مفید ست و اگر در مزاج
برودت باشد اسطوخودوس و برنجاسف سوده با اطریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک

در اکثر اغذیه ادویه داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره و ریاح ردیه آن صعود نماید و روغن قرنفل و دارچینی و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر بمالند و بعد تدهین سر بعض دهان حاره قرنفل سوده بپاشند و روائح خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرین و عنبر و گلاب و صندل بگلاب سوده ببویند و دواء المسک معتدل تناول نمایند و بوئیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند یا بز بریده یا پیاز بریان نموده با کشنیز و زیره باندکی آب پخته و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیز ثانیاً بریان نمایند و بعد از ان اندک زعفران و مشک داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آرند و مریض ردای بر سر او کشیده سر دیگ اندک اندک بگشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بسبب اشتمال قوت بخار آنرا بگیرند و بدانند که در جمیع تدابیر رعایت قبض و تهیج و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که بادی باشد و تقویت آن بمقویات سر و ادویه و اغذیه خوشبو که در ان تلطیف و قبض و منع اسباب محرکه باشد و اگر سبب فاعل مقارن سبب منفعل ضعیفی اجتماع اخلاط ردی حار یا غیر حار در معده میباشد و درین صورت تنقیه بچیزیکه لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محمودیت دم که از ان پیدا شود جامع قوت محلله یعنی با حرارت بود و قابل انهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت در ان یافته نشود خصلت اولی یعنی تولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست و باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان بمثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و بقراط ایشانرا رخصت شرب شراب مطلقاً داده و جالینوس امر بمزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندک از ان بنان بخورند مؤلف اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس و بادام و عطر عنبر و سهاگ و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه هیل و قرنفل و اشنه هر یک دو ماشه سوده بر آن پاشند و این تفاحه علویخان ببویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله اشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و کیتکی و یاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب و عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این کلاه مقوی دماغ تالیف علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطگی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زرنباد هر یک سه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یک درم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند و خوردن اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن آمله مربی و به و سیب مربی با طباشیر و ورق نقره بسیار مفید ست و همچنین زرده بیضه مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی و یا نبات و صاحب دارا شکوهی گفته که اگر سوء مزاج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا شوربای بچه مرغ و شلغم و ازه بنان روده دهند و بجای آب برگلاب و عرق گاوزبان اکتفا نمایند

برای کلاه مقوی دماغ

علاج صداع قوت حس دماغی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه و اضمده مخدره گذشت بعمل آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن و نان شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندک کوکنار و یا شمه افیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا و طلای تخم کاهو و کوکنار و افیون سوده مند ست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر ضماد نمودن مفید و طعامهای مغلظه باید خورد مثل کله پاچه بره بکشک جو و گندم پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز بیزند و شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب ترویج نوشته در ذکای حس دماغ و حرارت مزاج آن بنوشیدن پست جو در آب انار امر کنند و اغذیه غلیظ مثل رؤس و اکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند و مصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب ترپزه و خیار هر یک نیم پاو و شربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسپغول هفت ماشه بشیره بزر روغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند و بر تارک سر بمالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشخاش و شیر دختران هر یک سه ماشه در بینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو و شربت الٰهی علوی خان در عرق شاهتره و یا بماء الجبن بنمایند و غذا کله پاچه بز و قلیه بچه بز و بچه گاو

هفت ماهه که در آن برگ کاهو و کشنیز سبز افتاده باشد بنان سمید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر و خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن در دفع این درد از مجربات علوی خان ست و کذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار حبه در مربای ترنج یک تولہ آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و بادی علامات ظاهره نبود و از ادنی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آنرا خفیف نیز گویند و اسباب سوء مزاج یابس مصرح یا مجففات خارجی ست تحلیل و احراق مانند بادهای گرم و سمومی و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن مجففات طبیعیه مثل برد مزاج شیخوخت و یا عارضیه یکدفعه و یا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا ترک آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه یا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففه آن یا تناول غذای یابس یا قلیل الرطوبت و یا مجاورت اعضائی که جفاف و یبس بهم رسانند و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرطه همه مجفف اند بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و رعاف قویه از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست و مشارکت آن راس مثال استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف تحلیب رطوبات که سبب عطوسات و غرغره و غیر اینها و ایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست و هر چند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض و نفاس بسیار بهم میرسد بالجمله شربه مرطبه مثل جلاب با آب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزرقطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند و ایضاً همه تدابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه یا سکنجبین ساذج و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماء الشعیر که دران تخم خشخاش سفید یا شیره آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو و خیار دهند و زردی بیضه نیمبرشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در ماء اللحم گلاب و آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شوربا برگ کاهو و قدری کشنیز سبز یا لاسم کدو و خیار داخل کنند و ادهان مرطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع با آب خیار و تراشه کدو و آب برگ بید یا گلاب و بدون آن سازند و جراده کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دارچینی و شهد و ماء اللحم فروج ساخته استعمال کنند و بر زردی بیضه اقتصار ورزند و روغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی و نسخه معمولی و خمیره خشخاش و سفوف و ضماد لبوب و حلوا و معجون راحت و روغن حنا مرکب ست ضماد دیگر در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن موی سر و سعوط آن در ترطیب اسرع ست و شراب ممزوج با آب بسیار چنانچه نوشته اند و با آب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم فقط یا اندک افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و انکباب بر پیچ کدو و جراده او و برگ کاهو و تخم او و پوست خشخاش و تخم او و گل بنفشه و گل نیلوفر برگ بید شاهسفرم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یک دسته در دیگ پخته سر بسته بپزند تا مهرا گردد پس انکباب بر آن نمایند و بخار را تا بوله آفتابه استنشاق کنند نافع بود و سکون در مکان بارد و نزدیک آب فواره ها و خواب و استحمام با آب شیرین و تدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که دران کدو پخته باشند و کله پاچه جدی و حملان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استنشاق رائحه تحت لخلخه روغن و آب نیمگرم

یا مانند آن مفید دا اغذیه و ادویه گرم و تیز و حالی بکار برند که موجب زیادتی یبس گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسد
و ثوران ابخرهٔ خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران
دلالت کند پس تنقیهٔ بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع
مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخارات رب سیب صغیر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر بمالند یا سرکه
و دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و با غذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع
ترک کنند و بقدر ضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلا تحلل در تو هضم و تکثیر تبخیر می نماید و اگر فصل
گرما و بدن نقی و سن شباب بود آب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و نخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این
مشایخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس
تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیوب و غیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و لقمهای لذیذه کنند و قدح
عسل که دران قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر نوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته
یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیهٔ مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او رسد
و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا چلاؤ مفید است و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخلخهای که
طیب الرائحه بوده بویند و لخلخه آنها کنند و عود و عنبر قسط شیرین مشک صندل سفید قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات
و قصه ها و دیدن اشیای مرغوبهٔ لطیفهٔ موزونه و بالجمله اشتغال بهرچه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس گردد نافع است و از هرچه منکر و ناخوش آیند باشد
اجتناب نمایند مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل
و اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در انتهای پختن آن قطعهٔ به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور
بعد غسل و بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضا زردهٔ بیضهٔ رقیقه آنرا موافق است
طبری گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و روائح طیبه بویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین بکار برند
از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آنها جمع کنند و بکافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند
و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه از ان ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل نیمبرشت و لحوم حملان مضروب
بشیر دهند و چوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشائش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحهٔ آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و تقنیه اعصاب محمود
ملائم مزاج بنوشانند و امر بعشرت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود
و الا از اشیای مذکوره هرچه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع
از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجهٔ آن بعلاج صداع حار مادی برابر است غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد و
صداع بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجهٔ این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیهٔ معده سکنجبین با آب گرم و یا سکنجبین و آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین
و گلاب نیمگرم مکرر قی کرده افشردهٔ فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بیدمشک و آب یخ یا افشرده پرورده دهند و یا شیرهٔ زرشک و
خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بیدمشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله و آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند یا بجوهر

دوغ گاو مالیده صاف کرده وکذا خمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده و درد و دقیقه آن یک دانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر
داخل کرده و تنقل حب الآس و با ریباس و امتصاص سفرجل بر شراب وکذا ریباس و تخم گل سرخ و اکل حماض سماقی مسلوق بروغن بادام وکذا کاهو وکذا
غذای تفاحیه که بآب سیب ترش و قثا و مغز چلغوزه پخته باشند وکذا حماضیه و ترشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند وکذا حصرمیه که دران قطعه کدو و
قثا پخته باشند وکذا کشکیه وکذا اسفیدباج که با ترش آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمار ست و بقول ابن ماسویه و مدائنی مخمور
از تشمم کافور و از طعام و شراب که دران کافور باشد حذر کند که دران هلاکت اوست ابن وافد وغیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن کذا زعفران
بسفنج و یا مخلوط در طعام یا شراب وکذا اکل فستقین وکذا ابوال شتر وکذا روغن کنجد سه جرعه و اکل قنبیط بزیت انفاق پخته وکذا العجه المعموله بزرده بیضه و مغز بادام
و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس و سعتر و کشنیز خشک وکذا الفستق المقلی بشکر شیرین کرده هر واحد دافع خمار ست و ضماد عصاره قنطوریون نافع صداع خماری ست
ابن زکریا گوید که صاحب صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی بآب گرم
و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب نیمگرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت
یابد بحمام استعمال نمایند بعده چون جوع صادق بحرکت آید با غذیه لطیفه غیر حاره مثل نان مغسول و عدسیه و رشتا اغتذا نمایند و بیضه نیمبرشت آنرا نافع ست و
کاهو لطیفه منع بخار صاعد کند و آب نوشند مگر آب خالص رب سیب و ماء الرمان مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض ترنج ممزوج با آب هند و سیب و امرود و به مجوف زنند
ارزنند و هم داخل حمام شوند و آب شیرین نیمگرم بر سر بسیار ریزند و بعد راحت از طعام دراج و چوزه مرغ و لحم بره و ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و جمیع انواع
صداع یا ماده یا بخارات منع میکنند و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد
تا آنچه در سر قرن ست تحلیل یابد و اگر از آن بقیه باشد بطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا میفرماید که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال
تنقیه معده بقی ست اگر تحمل قی کنند بآب نیمگرم و سکنجبین آب نیمگرم و بتنبیهات لهبیه در حلق کما از قرا بادین ست و اگر قی واجب نبود یا استعمال و جائز نباشد اسهال بایارج
فیقرا و مثل آن کنند تا الیه فضول در معده محصور نگردد و اگر به بخار بانی از مرض حار مثل ورم و از استعمال دوای حار باشد اسهال بطبیخ اهلیله یا شربت خوا که مسهل کنند اگر تفصل از
مثل این اشیا کراهت کنند با آب انار این منتج تنقیه مقدی بهیه بنیای اندک اسهال آن ورنه و از حرارت او خوف نکنند اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند
تا آنچه از شراب در معده ایشان ست منهضم گردد و این برنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا بنمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول بابونه ریزند بعده
داخل حمام کنند و تعریق سر بروغن گل سرد و غیر شدید التبرید نمایند و بعده سوختوره مانند آب آن آب کرنب خاصیتی که برای منع بخار از سر و رآنست غذا سازند بجهت الشدید پس
آنگاه بیا گر غذا آبکامه و چوزه سازند اطلاقا کنند شاید که سیب در پی تحت خوان ستولد از آن قوت او بتحلیل بخره باشد باید که فواکه قابضه بهند و بحر آب چیزی دیگر نیاشامند مگر
آنکه معده ضعیف بود و خوف استرخای آن باشد که درین حالت از اشکنار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصه و رب آن و ترشی ترنج خاصه و رب
آن و به و سیب و امثال آن بنوشانند و کشنیز خشک با همورن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد
اعاده او دران روز و روز فردا کنند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار بریزند و سبب استطاعت
باوردن خواب مشغول شوند بعد از آن چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل از آن قطع کنند که آن در آخر او را مضر ست و اگرچه
در ابتدا برای تقویت سر منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که بوقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن
بکار برند که این بغایت نافع و مجرب ست چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام ماهی رضراضی مرغ خصی و چوزه مرغ ماکیان
و بابقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت بالجمله باید که انتظار هضم بخواب یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت پذیرد
بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بر اکل قدری نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند باید که از سرکه ساده
و مری اجتناب نمایند اگر لابد باشد تا نخورش بغیر تند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل التحلیل

تطبیل نمایند و لحوم خفیفه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرنب زرشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوفته بیخته بوزن سه درم از آن با قیراط کافور و او قیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته به نهار قی بخوبی گردد و معده پاک شود و صلوب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ سقمونیا یا هم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال زود تر افتد و ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یک ساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد و بعده طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاهو باندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای قوی تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و امثال آن صلوب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد مگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد بهراسد رب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته بالای آب بخورد و بدانند بهتر شربتی که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت وی آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید مروق ممزوج با آب مساوی آن بخورد و بشب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد در آن حرکت و ریاضت نکند این معنی در همه انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور از دو جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج با آب غوره یا آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصةً اگر اندک نمک آمیزند و تخم ترب باشد و اگر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوئیدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بران پاشیده سخت سود دارد و گاه صبح آنروز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد و شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند هر که پنج سعد کوفته بخورد آنروز نیست نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار آرنده است و روغن گاو فاد زهر شراب است تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع حادث از شرب شراب کثیر بسببش امتلاست که از صعود بخارات حاره بسوی دماغ و غشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقیب شرب نبیذ ظاهر گردد و چون معده وا درد از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای غیر او از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربة لطیفه محلله و قطاعه بخارات مثل فقاع ساده معمول کشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب است و داخل اندک سنبل در آن بهر تعطیر و تقویت معده بهر هضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت دست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و مردی را از افاضل دیدم که دایم با آمیختن آب غوره بر فقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بران میکرد و در آن هنگام فقاع جوش میکرد و کف بسیار بران می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده میخورانید و حل طبیعت به سرعت میکرد پس از غرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت نحدر میکرد و دوا آنچه علاج سر بدان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند بوئیدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و گاه بر ریحان گلاب ممزوج بسرکه میپاشند و بکافور خوشبو میسازند و از آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا آنچه قریب قیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضاً روغن گل مضروب با آب خیار و لعاب اسپغول و آب کاهو و آب بید است و ایضاً صندل با گل آزاد درخت اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر هر دو و درین صداع احتیاج استقصا و مبالغه زیاده ازین نیست بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی دراز باقی اند اولاً تنقیه مریض باین مطبوخ سنا تمر هندی سی درم آلو بخارا بیست عدد عناب مثل آن توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشانیده و یک رطل

نسخه مشروب خمار

نسخه مطبوخ مسهل

بعداً دی ازان صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین و مدت پنج روز بدهند بعد ازان لزوم شرب ماءالشعیر نمایند و غذا با سفاناخ و سائر فردرات و مغز خیار ریسر کرده سازند و اگر زوال صداع مشکل گردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب انار میخوش و سکنجبین نمایند و پست جو با سرکه پخته روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع بجز و مؤخر دماغ میل کند بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کردم اینست که بگیرند آب جراده کدو و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خبازی و همه را در شیشه کرده بالای آن اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند و زیر او آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و کف دران ظاهر شود پس شیشه را برآورده بدارند تا سرد گردد و در زیر آن مدر فرو نشینند پس صاف کرده بر برف سرد کنند هرگاه که شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد گردد بر تارک سر نهند که این در اکثر از ساعتی صداع را زائل کند و این بسیار دیدم که امر بریختن آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک ست و این بهر آنست که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از تسخین مستفرغ میگردند پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده میشود و خطا دنداین صداع را از بقول خشخاش رطب قطف و ملوخیا و شاخ خرفه و مانند اینها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا بدبو مانند مردار و حلتیت و بخار گوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه و کدو بار دبو یانند و اگر با وجود حرارت تجفیف و یبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلا بکافور اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک باسعاط ادهان رطبه سبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کذلک بالعکس و روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت ست و بوئیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراده کدو و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع دخل عظیم ست و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و باشیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهر حال تنطیل راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دهان مضاده آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه و تغذیه باغذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بارد نمایند طبری گوید که علاج صداعیکه از شم روائح طیبه حاره باشد تقویت دماغ بریختن آبهای نیم گرم اولا بر سر و پوشیدن آن و امر بافشاندن بینی دائم ست پس تشمیم اضداد آن روائح در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه عند تاذی باترج و مانند آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن اونقی بود و درانجا تپ نباشد بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی باتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلع یک درم در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه ازان ممکن باشد مرة بعد اخری این تلطیف حدت روائح و دفع بقیه آن کند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران اسغول مضروب بسرکه و عصاره مامیثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هرجا که اشاره بتبرید مزاج دماغ میکنم مراد ازان ترک افراط دران و عدم ادخال در سبر و چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و بیروج لفاحی میباشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم سیدار و این مخدر را ازان قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح عزال و قاذورات و جلود متعفنه باشد مریض را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کهنه ببویانند و دو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حار باشند یا بارد ببویانند و استنشاق ادهان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر در جوانان و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن در پیران و سرد مزاجان نمایند و فکر این امر کنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل ست زیرا که بدماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی ازان متشنج گردد و حجاب موضوع بران متقلص شود و در بدن سه عضو را خواص در میل بروائح طیبه و نفرت از روائح کریهه است و آن دماغ و معده و رحم ست چون بر یکی ازین اعضاء چیزی یعنی بوی بد و غلظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شدید این

حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد و بعد از آن واجب ست که نگاه کنند اگر دران جا جراحت باشد اولا
علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اولا بدست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع با دویه مقویه نمایند مثل اضمده که آبهای
آب مورد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اخلاط آنها اشیائی باشد که دران قبض لطیف و تحلیل اندک بود مثل گل سرخ و اکلیل الملک
و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی بشراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم میکنند و گاهی بسبب
درد و خوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب ست که از حمام و شراب و غضب و منجرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بورم شروع
کند دران وقت لابدست از استعمال قوابض قوی القبض و التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و آب اینها نطول و ثفل آنها ضماد سازند
بعد از ان بدوائی که با وجود آن دران تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل مرد و طرفه و بید و کنند رو و اگر ضربه تزعزع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس
آب یا شربت عسل باید کرد که از ین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر اکیان بقدر یکه
ممکن باشد باید خورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تا چهار خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل
مینویسد هر که را از ضربه یا سقطه که بسر واقع شود صداع عارض گردد باید که در ابتدا اولا مبادرت بفصد سر رو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن بر آرند و اگر
فصد بسبب سن و وقت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تپ باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا بموضع علت نریزد و بعد از ان
آبیکه دران مورد و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باندک گل ارمنی سائیده ضماد کنند و پاره پشم که بروغن گل
نیمگرم تر کرده باشند تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و برجیر و بادروج و شراب قوی و مشمش و مویز
شیرین حذر کنند و این ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و مغاث و ماش هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم مر
یک درم همه را باریک سوده به آب مورد سرشته ضماد سازند و ایضا آس و جوز السرو بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ
چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند و آب او نیم گرم بران ریزند و ایضا آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر سودر ترکرفته
بمضوع خوشبو ساخته ضماد کنند نفع بخشند و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای مخلل
دماغ ظاهر گردد یا بی درد شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیمگرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن
بنفشه یا روغن نیلوفر نیمگرم ریزند و اگر ازین اختلاط ذهن عارض شود و گیجی و آزد چو بنفشه و روغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بروغن گل
در ورم دماغ و غشای او بهر آن مخلوط میکنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران تسکین
ست و نه تحلیل و اورام حاره نه در ابتدا و اورام بارده مانند فرفیون مع غیره اشیای حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو
وجه ست یا آنکه سر را الم رسد و شجه واقع نشود و یا شجه والم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه
شجه در شجاج سائر اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجه شجه معالجه صداع ست مگر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به
تضمید و تکمید او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است و یا
بروغن گل که دران قدری بازو ولادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند و الا نایکه کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته
سفیداب مغسول بران ریخته از آتش فرود آرند و هرگاه نیمگرم شود مانند سفیدی بیضه مانند کی آمیخته بهم زنند تا که سرد شود و بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین
انداخته حل کنند پس آب را بریزند و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم ست و اگر درانجا جراحت نبود و نه قرح و فسخ بسبب آن الم بحجاب
موضوع برسد و موضع سقطه یا ضربه باشد و این تهیج حجاب نبودی گردد و علاجش بتسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر آنها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی
گردد و مواد را قبول نکند بعده بچیزیکه محلل و ملین باشد مثل موم و روغن یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل الملک در آخر آن ضماد کنند و اگر بعض تحلل یابد

قصد بهر دو قیفال کنند و تنقیهٔ بدن او از اخلاط نمایند اگر قوانین آن را واجب کنند و اگر اعراض عظیم گردد و موذی بود ورم شود در هر دو نوع این صداع یعنی آنکه با وی شجه باشد و آنکه با شجه نباشد اما آنچه با وی شجه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی ست که با ورم باشد مراهم مفید ورم مثل مرهم مرداسنگ اسفیداج و مرهم اسرب مغسول و تضمید راس بچیزیکه ورم را تحلیل کند مثل صندلین و شیاف ماميثا و آبهای محلله و ورم پس اگر عقل مریض مائل گردد بی شک ورم بحجاب موضوع بر قحف از اندا خل عام شده باشد و علاجش درین هنگام سرسام حار ست اگر عقل مریض مائل نشود امر وران آسان ست ورم با صلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسان تر بود و غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از ان غافل نباید شد و تضمید سر باشیای سرده در وقتی و با شیای محلله در وقت دیگر و بهترین چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم استعمال کنند تعزیق راس ست بروغن گل نیم گرم علی الدوام و تضمید او بمرهم اسرنج و اسفیداج آب حی العالم و عصی الراعی و آب خطمی و خبازی تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی و برگ اسبغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل بران اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع بغایت نافع ست و علاج جراحات ها لمکه تا ام دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد نسخهٔ مرهم اسرنج بگیرند اسرنج پنج درم و پارچه با آب تر کرده با وی بیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی با آب نیمگرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد هرگاه اسرنج دران ظرف زیر آب در نشیند آب صاف که بالای آنست از پنبه برگیرند و اسرنج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج ست بعد از ان وزن کنند و برابر او سفیدآب رصاص و مثل یکی ازین هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بجز یک جزء موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و دوباره بر آتش گدازند و با آبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر از ان آبها آب برگ بزرقطونا ست پس در هاون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیدی تخم بیضه بران انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر منتج بسوی سر و آنکه تغذیه کثیر نباید واجب ست اگر قوت مطاوعت کند که بر ماء الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس برین اقتصار ورزند و این صعب ترین صداع بر طبیب ست اسمعیل و یوسف مینویسند که بعد فصد یا حجامت طبع را بآب فواکه و فلوس خیار شنبر یا بحقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه است کشک جو بنفشه خطمی در پارچه کتان بسته هر یک بست درم هر سه را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من باند صاف کرده ده درم روغن گل ده درم روغن بنفشه دو استار فانید و نیم درم بوره یا نمک اندرانی حل کرده بکار برند چندانکه وزن همه صد درم یا صد و ده درم باشد و ایضا برگ چقندر بپزند و از آب وی هفتاد درم و آنکاسه ده درم روغن بنفشه ده درم آمیخته بکار برند و این حقنه قوی ست برگ چقندر قدری بابونه شبت هر یک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم ست و صاف کرده یک درم بوره و یک درم نمک و ده درم عسل دران حل کنند و آنرا که تپ آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب الثعلب بمقدار پنج درم فلوس خیار شنبر دهند و آنرا که تپ سخت گرم نباشد آب کاکنج و آب عنب الثعلب هر یک سی درم بستانند و پنج درم فلوس خیار شنبر و دو درم صبر یک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند و تدبیر ضماد آنرا که با ورم تپ باشد از آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضا عدس سماق گلنار گل سرخ برگ مورد و پوست انار همه بپزند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند با روغن گل و ایضا برگ مورد گلنار و پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و اندکی مشک و عود خام و قصب الذریره بکوبند و شراب کهنه بران چکانند و با هم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد و این ضماد معتدل ست انار ترش و شیرین با پوست شگافته در شراب کهنه بپزند بسایند و ضماد کنند و ایضا که معتدل ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن با این آب و شراب کهنه آمیخته دو سه جوش بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته با وی بجوشانند و بدست الیده بیفشارند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند ایضا ضماد محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه تر کرده بدان بسرشند و بر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند و آنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر بیخوابی

قوی‌تر باشد روغن بنفشه فرمودن بهتر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده‌تر و طعام کشکاب و مزوره کدو و مغز بادام
دهند و آنرا که دماغ بجنبید اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع تزعزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تپ نبود زرده بیضه مرغ
نیم برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب و به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و
اندکی مر آمیخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیر بر نهند صبر انزروت کندر
هر یک ده درم دم الاخوین مرکی هر یک پنج درم همه را سائیده بسفیده بیضه مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک بر جراحت
بپاشند روا باشد و در هر دو روز یک بار بگشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و اگر در جراحت ضمادهای مذکوره مانع ورم نهند ضماد یا روغنها نیمگرم بر نهند و آنرا که عقل
شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد باقی علاج در جایگاه جراحات یاد کرده آید

علاج صداع تزعزعی

جهت اماله ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سر و کشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیار شنبر یا مسهل بارد و یا
بحقنه لین کنند و اگر تپ نباشد بحقنه حاد و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعده ضماد مقوی چون صندل و فوفل و گل ارمنی در روغن گل و تخم خرفه و آرد جو با قلا ضماد
سازند و اگر برگ مورد و مرزنجوش و نمام و برگ انگور باریک سائیده ضماد کنند بغایت نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تپ نبود مثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ
و مورد و قصب الذریره و شب یمانی ضماد کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو بویند و اگر تزعزع از ضربه باشد اسطوخودوس و مرو و مرزنجوش سائیده با جلاب یا شربت صندل
بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و بزغاله و بره و گوساله سازند و بالائش قدری آب انار میخوش دهند و باغذیه مبردات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و تقویت
و سکون و سکوت و نوم طویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است طبری گوید که علاجش فصد قیفال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از ان
مانعی نباشد و شمیدن روایح طیبه مشاکل مزاج او و در وقت [illegible] و تسعیط باین سعوط روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر دختران یک درم
حضض هندی تازه بوزن دو شعیره در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا گداخته شود و بقدر احتمال مزاج سعوط کنند و ضماد سر این ضماد بگیرند آب برگ بید و
شیر دختران باهم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده و در آن اندکی حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد و بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و
صداع باقی ماند مرتفع راس بر روغنهای نیمگرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او با این الم سرد و مستحیل گردد که درین صورت بر سر او
روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بلیغ ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیمگرم است که گاهی از سائر معالجات
غنی میگرداند ابن هبة الله مینویسد که سبب تزعزع راس اخلاط غلیظ بارد است که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس
ثقل در سر و کدورت حواس است و این مرض مانند مقدمه سکته بود پس طبیب باید که باحساس حرکت تزعزعی مبادرت کند به تنقیه بدن از حبوب مخرج اخلاط غلیظ
مثل حب صبر و مانند آن و بعد تنقیه بالمسهل که در آن اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و بخلخلیه و بخور کنند و آب که در آن گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند
و از امتلاء و اغذیه مرطبه و نافخه غلیظه عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور و غیر آن با سپید تناول کنند و
اعانت بهضم کنند شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه و مرزنجوش و بابونه و فقاحهای ادویه محلله بر سر بپاشند و به آنچه خشخش سر را بمالند پس اگر طبیعت قبض بود حقنه بعمل آرند و
اگر غثیان محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیرا که اخلاط غلیظه در معده جمع شود و از آن بسر رفع گردد لاسیما بعد خوردن ترب با انجیر و ماء العسل و جلاب قی بسهولت
می آید و دفع کیموس طبیعت سهل میشود از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این [illegible] نقل شده که از این تکثیر بسیار ممکن است که مریض از سکته شود قصه کوتاه علاج اصلی باید باذن الله تعالی نمود

علاج صداع نومی

درین صداع واجب است که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تنقیه بدن و دماغ از آن ماده کنند که بطریق مذکور در اقسام
علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شده بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن با طلیه و ضمادها و غیره نمایند بالجمله

و بر سر آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کردن با این صداع نافع ست و بهترین ماء خاکستر چوب انجیر ست و اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود لیکن از تنقیه بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل لبان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده ردیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر و حب مصطکی و قوقایا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویه قاتل کرم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب این سعوطات و عطوسات منقی دماغ بعمل آرند بعد از ان برای دفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس بدان نافع ست بالجمله آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم ست اینست که طلثیث و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و نیب و شریفه و سنبهالو و امر بیل هر واحد با صبر و حضض سوده آمیخته مجرب ست و کذا قطور مخرج والد ماجد غفر الله له در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب معمول و نفوخ برگ چرچٹه و بھنگرہ و شکر خام هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم ست و اگر ایلوا در آب کیله صبر و حضض جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب ست و کذا ایلوا و افسنتین سوده تا سی گرفتن بغایت سودمند و همچنین بندق هندی در آب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب با آب سوده و کذا روغن بادنافع و گویند که تخم حنظل دو جزو مرو شیح هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو با یکدیگر سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب ست و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم ست و مجرب و آب برگ سرس با صبر و ایارج آمیخته بدستور و آنچه بعد یک ساعت از چکانیدن ادویه آب برگ کشنیز تازه در بینی چکانند و تبدیل بیرحاره بایسته بر تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر بارده بعمل آرند نطولات و سعوطات که در صداع حار مسطور گردید بکار برند و بعد از ان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیه لطیفه غیر مزوره که در ان کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند هندی گوید که لا کی امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام بآب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام و تحلیل فضلات و تقلیل مواد محتبسه متعفنه که از ان کرم تولد میکند صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیره بنفشه یک توله و مویز منقی دو توله و برنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز زیاده جهت تنقیه دماغ حب ایارج وقت شب یک توله آب نیم گرم بخورانند و صبح این مطبوخ و سعوط خود وس دهند سعوط خود وس نه ماشه افسنتین پرسیاوشان برنج کابلی و رمنه ترکی بسفایج هر یک هفت ماشه سنا مکی یک نیم توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یک نیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیار شنبر شش توله شربت الٰهی علو بنجانی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب برگلاب و عرق افسنتین اکتفا نمایند و وقت دوپهر نخود آب بچه مرغ و وقت شام شله مرغ دهند و همین مطبوخ چهار پنج مسهل دهند تا ماده مستاصل گردد تا سه بر آید و روز دیگر این تبرید دهند افسنتین و رمنه ترکی هر یک یک ماشه سوده و شربت بنفشه یک توله آمیخته بلیسانند بعده شیره بادیان و پودینه هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه و عرق شاهتره و اذخر هر یک هفت توله گلاب نه توله بر آورده شربت افسنتین شربت [illegible] هر یک یک نیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط شونیز تنها و با تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم و رمنه ترکی کشنیز خشک هر یک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و برگ کشت و قیصوم اشنی هر یک سه ماشه حضض [illegible] هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات ست و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که در ان صبر و مر هر یک سه ماشه باشد و باید که اول آب کشنیز سبز و یا خشک [illegible] در سر [illegible] ادویه مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز پست شوند پس از بوی دوا متوحش گریخته بسهل محدورات از داخل [illegible] این قطور [illegible] ماده باقی نماید که جمای مرده و زنده بر می آرد اگرچه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا میکند لیکن باید که اول تقطیر [illegible] هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار و باید شیر [illegible] با خر یا زن [illegible] شده [illegible] در آواز در کام سوراخ میشود و در آخر اعتقال اللسان میگردد و بعضی را در تمام

سر ورم پیشود بلکه تا بسینه فرود می آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد پیشانی می ترقد و بهلاک می انجامد

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیر مطلقه میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعه طبیعیه یا کیفیت غریبه ردیه غیر طبیعیه که منسوب بسوی جوهر بود نیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در بعض اعضا اخلاط سمی ردی الجواهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت بکیفیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بساست که کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول ماده موذیه نیز میگردد بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می باید و غذای جید را که بسوی آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب آنست مانند آنکه گرم گردد از آن دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت ست مقرر ست که عضو چون ضعیف گردد قبول مینماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک راس اول و اولی همه معده و رحم و انثیین ست بعد از ان حجب مانند حجاب حاجز و صدر و غیر آن پس مراق بعده فی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارکه دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله بقول شیخ در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجبست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نمایند بدانچه مخصوص و باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معذلک تقویت راس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا مقویات باردہ مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و اما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو عصاره او یا از اثل ساخته باشند بعمل آرند و هر گاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض منتقل بمرض شده و یا سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس ماده و کیفیت را یافته بحسب آن عمل نمایند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجبست که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ هر خلط در امراض دماغی شرکی معدی بتفصیل مسطور شده و در حالت تنقیه بعد آن باغذیه لطیفه محموده خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد از ان حسب واجب بکیفیت میل کنند و معذلک از ان تحلیل بهضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید را اختیار نمایند و بهتر آنست که بعد نزول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل و با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالای آن نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمه نان با آب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار بسیار ترش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضا تقویت راس و دماغ طلیه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا انفع حامض نیز نافع ست گاهی بمطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی و ترنجبین ده درم تلیین طبیعت بکنند بعد تنقیه تطفیه حرارت بمطفیات مذکوره نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زعرور و لیمو کنند و تقویت دماغ بشمومات و لخالخ بارده مثل آب خیار و صندل و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد صندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب بدانچه در صداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و ابخره مرتفعه را قبول نماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و آبیکه دران بابونه و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای بارد سریع الهضم مقوی مثل چوزه مرغ که با آب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا مزوره تمر هندی مغز بادام و کشمش یا مزوره ماش مقشر مغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب تر کرده باشند نیز مفید و کذا مزوره انار ترش مجلی بنان نقی و باقی علاج همانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هر گاه صداع بسبب خلط ساکن در معده باشد باید که قی بعد از تحریج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود به سکنجبین و نمک و آب گرم و یا بسکنجبین و ماء الشعیر قدری نمک جریش و یا تخم خربزه و سرخ خیاری

وتخم شبت باریک سوده سکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و سرق و خبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرای مستکن در معده آورد و جالینوس گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معده او صفرا مجتمع گردد اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از صداع نکند صداع ظاهر شود و پس هر روز قبل از انکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذا است اگر بر ایشان سهل بود و اگر قی سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید بعده کنند لیکن اقتدا را او اندک باشد و صاحب و را مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع صبر و هندبا افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم شکاعی بادآورد هر واحد سه درم پوست هلیله زرد ده درم مویز منقی و تمرهندی هر واحد بیست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهار رطل بماند و صاف کرده در شیشه انداخته بروز در آفتاب و بشب در جای گرم نهند و هر روز ربع رطل از آن با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کثیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا زیرباج بچه مرغ یا رمانیه بروغن بادام بدهند اگر این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند بر آن سرکه کهنه پنج رطل و آب شیرین ده رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بردارند شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند پوست هلیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده با آب بهی حب سازند یک و نیم درم خورده بالایش آب شاهتره مروق ربع رطل تا ثلث رطل با شکر سلیمانی ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمرهندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیه بدن تضمید سر با ضماد نافع صداع حار ساذج که مذکور شد باید کرد و این ضماد مقوی سر بعمل آرند تا مانع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده با آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاهتره و آب گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که میسر شود یا مانند اینها از انچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که ساقین بعصابه بربندند و پاها مالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیلة البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا شد که در معده باشد بر صباح حریره معمول از مغز نان با آب انار مزمز یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معده او و قمع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر ماند بجهت انار ... اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معده او صفرا نریزد و صداع آنرا عارض نگردد و درین خوردن مستعمل داشتن اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و در جمیع نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعةً بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده مجتمع در معده می باشد و لا شارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج بآب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة است تعدیل این فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد مطبوخ شبت و ترب و اصل السوس یا سکنجبین عسلی و نمک قی آرند و اگر ترب بخورند و بالایش کلم یا چغندر با شبت پخته بنوشند و بعد از ان قی نمایند نیز خوب است و بعد قی گلقند و هلیله مربی و مانند آن بخورند خوردن سه درم حبی که از سنبل الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو و صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سرهندیست و تلطیف ماده بمنضج حار نموده مسهل بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الهضم مثل جوزه مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارده بلغمی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقیات قوی تر و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار و طبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین درین نافع است یا داغ خفیف بر صدغین بنوعی که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آله داغ سلاک باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند و باید که غذای او عصیره یا سازند تا ده روز چیزی نخایند و قوت غذا او اگر یا وقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و همچنین قوا بعض بر شریان

صمغ عربی بچسپانند و انزروت و زعفران بدان مخلوط سازند و گاهی بران قطع ا مرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع تسکین دهد و ایضاً چوب
می بندند و اما دماغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو صمغ عربی و یک بالای نقره نرم و مؤخر سر ست و باید که بهر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی گوید
که هر گاه صداع از فضول بلغمی متحقق در معده باشد امر یقی از ترب قطع منقوع در سکنجبین عسلی با آب شبت و نمک جریش یا با ماهی شور نمایند و صاحب او را
از شرب آب یکساعت منع کنند و بعد از ان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقیّه مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر
مساوی باریک سائیده بعسل سرشته با آب گرم بمالند یا اندکی نمک بنوشند و پر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده
کوشش کنند و بعد تنقیه آن ماء العسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد از آنکه باندکی و زان مضمضه کرده باشند و حب
معروف بحب قوقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز اطریفل صغیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخمر بعسل نیز نافع
بود و چون هر روز دو مثقال از ان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز بسه شب وقت خواب یک
مثقال با آب گرم بخورند و ایضاً چون حب سه و سه درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون
و نمک هندی و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست ترپد سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک
هندی مثل این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده با آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده
است هلیله کابلی و ترپد سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطگی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند
و این نقوع صبر نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطگی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان
و انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش
رطل آب با آتش ملائم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر ست افسنتین رومی
پنج درم اسارون سه درم مصطگی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل
آب گرم بران انداخته در روز با آفتاب و در شب بجای گرم بدارند هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا ایشان شوربای
اسفیدباج گوشت گوسفند نر صغیر باشد و لحم نخورند یا کبوتر بچه نخود آب مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان با ضمده مسخنه ملطفه
کنند تا منع تولد بلغم کند مثل این ضماد بگیرند سک را مکی لادن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطگی هر واحد دو درم مشک یک دانگ
همه را باریک سوده در آب نام یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلو ضماد سازند و فلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چقندر و آب
مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول مطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون
و زیره و مصطگی مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر
دهند و این نسخه سعد سنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد و صاف کرده و بمقدار
نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده با آفتاب تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه
درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه که در صداع بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ
کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که در همانجا مذکور شده خرمای قسب و
زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم خربزه سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و دران نمک طعام سه درم
عسل بیست درم حل کرده بنوشند و بریشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و تخم سرمق و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم
جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا کامخ مطبوخ تحلیل تقویت راس بخورات خوشبو موافق مثل ند و عنبر و مشک نمایند

وغذا مزوره نخوداب بصعتر و اگر یبس ساکن نشود این حقنه حاد بکار برند بگیرند شاهتره پنج درم حلبه بزرکتان هر یک ده درم انجیر عناب سپستان هر یک بیست عدد
خطمی و تخم کتان صره بسته سه درم حسک یابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل باند صاف کرده بران
بوره ارمنی یک درم نمک طعام نیم درم عسل و مری و روغن کنجد هر یک ده درم یا شیره حل کرده استعمال نمایند و ایارج جالینوس ایارج ارکاغانیس این علت را نافع است
ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ و تخم قطف و پودینه بستانی و جوز القی و کنگر زد و نمک ان هر کدام ازین اشیا بعد از انکه ترب با کلیه یا نخچه
مطبوخ بشبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون افضل ترین هر دو است و مویز منقی
وغذای او نخوداب مطیب بزیره و اسفیدباجات و قالوجات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر مصول بخردل
و مری و زیتون المارو تان خورش بمری و انجیر و رماء العسل مخر کرده بدهند و لحوم صید موافق تر است برای ایشان و خاصة لحم خرگوش بریان یا کباب
کرده با ازیر و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویا اندازند و ماء العسل آب افتیمون و مطبوخ مصطگی بنوشانند و این دوا قوی تر برای صداع بارد است
بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی و در روغن گاو و روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر ماده سوداوی باشد قی
نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویه قویه بهر قی ماده سودا افتیمون است که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خربق دور نموده ترب را قطعه قطعه
کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد ابیض هر واحد یکدرم خردل نیم درم در شهد سرشته و طبیخ
شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دواء المسک و حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی
از ماده سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد بایکفی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور
شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس و هند و این نقوع صبر نافع سودا است هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر مویز منقی
پنجدرم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینه جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یکدرم سازج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد نیم درم
همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار دانگ از ان گرفته صبر یکدرم غاریقون چهار دانگ بایک سوده بروغن بادام شیرین یکدرم اندوخته
بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع است هلیله کابلی و سیاه و هندی و صبر بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنجدرم غاریقون چهار درم
شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و
باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغاله و بره و چوزه مرغ فربه و نان سمید و زرده بیضه نیمبرشت و حریره مصول از مغز گندم و شکر و
روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک و مانند آن کنند و از اغذیه مولده سودا اجتناب نمایند و حمام معتدل الحرارت آب شیرین غسل کنند و هر روز دو
وقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب آن بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل
ماهی تازه و مالح و ترب و خربزه و سرمق و بقله و خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین با آب گرم و مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته
یک مرتبه یا دو مرتبه اگر زمانه ربیع یا سرما باشد و این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره
هر واحد پنجدرم هلیله آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد عناب مثل آن و انجیر ده عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث
گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس تخم کاسنی تخم کشوث تربد بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه
فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و بعد از ان صاف کرده این دوا برای تقویت اعضا اندازند تربد سفید افتیمون
غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک سائیده در مطبوخ انداخته سحرگاه بگیرند بنوشند ابن الیاس
گوید که اگر صداع از انصباب اخلاط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوز القی و کنگر زد کنند و جلاب با درنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند
و غذا مزوره از آب نخود و شیره تخم خرفه طعم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر بشمومات حار رطب مثل نرگس یاسمین و عنبر و استعمال مفرحات

وسعوط آب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع ست و اگر ماده ریحی باشد تنقیه معده بقی کنند پس بمستفرغات که روغن بید انجیر دران داخل نمایند
بعمل آرند و اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطگی هر یک دو مثقال جوشانیده صاف
نموده دو درم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند نافع بود و جوارش کمونی و فلافلی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت
معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن سوسن و آب سرد و اثل و سنبل و سعد و آنچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند
و مالیدن دست و پا بکیسه حمامی و یا بپارچه درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب نیم گرم و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده
که از ماده ریحی باشد بگیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیه معده بقی کنند پس ایارج فیقرا دهند بعده ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر
بروغن بید انجیر دهند و صفت ماء الاصول انیست پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر یک پنجدرم مصطگی
نانخواه قردمانا پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند
حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب ماء الاصول حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از ان هر بامداد
مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و در هر هفته یکبار ایارج فیقرا یا دواء المسک حلو یا مر یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند
و روغن بید انجیر و مصطگی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن سود دارد و آنچه بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران
مصطگی اندازند و گلقند با مصطگی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پایها از زیر ران تا بقدم نیک بالند و اندکی کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار
از سر باز ماند و اگر صعود ابخره از معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره بر آورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به
و امرود و سماق و آشامیدن بزرقطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت بنفشه و حماض و لیمون و تمر هندی و آلو و بالو و مانند آن با اسپغول و امثال
آن و تناول نان بسیر که همه مانع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از دور آن نافع و کذا چند لقمه نان با لبن یا انار میخوش و آشامیدن رب حامضه مثل رب ریباس و
غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده رطبه طیب الرائحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سودمند ست و اگر بعد ازین تدابیر صداع
باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یک دو ساعت در بیت وسط نشینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع
بحال خود باقی ماند باید که طبیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب تولد بخار و حدوث صداع ست پس متوجه معالجه آن بعلاج خاص آن گردد و تقویت
معده مثل مصطگی و گلقند و مانند آن نافع بود و هر گاه طعام تناول نمایند و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک با شکر بالای طعام بخورند و اگر از فرط
سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزر کتان مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات
مناسبه نمایند خصوصا شمّ مرزنجوش که گاهی تنها سبب خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر
صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه در معده بسوی سر صعود کند تقیا و ادویه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان اذخر هر واحد ده درم پودینه
کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد پنجدرم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنجدرم سلیخه نانخواه قصب الذریره هر یک سه
درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک رطل و قیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز
بدارند و بخورند یک اوقیه تا دو اوقیه با سه درم روغن بید انجیر بنوشند که این وجاع راس فرسنه ببرد و اگر حاجت بجوفی از معجونات افتد ایارج فیقرا و امروسیا و تریاق کبیر و
مثرودیطوس و دواء المسک مر و حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض
دماغی شرکی برای ضعف فم معده گفته باشد بخورند و یا هریره مغز نان یا آرد گندم مثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بشکر آمیخته تقویت فم معده کنند
و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بلقمهای که در جلاب سافرنج یا بافادیه تر کرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکور استعمال نمایند بسیار
منتفع شوند و هر گاه انحدار طعام و انهضام آن معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها فاکهه مثل سیب بهی و ناشپاتی یا نان

یا بزشیدن تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد شربت است جو منتفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و مثل کلہ پاچہ مطبوخ بسماق و کشک جو و ہریسه بلحم گوساله و ماہی تازه غذا سازند و اگر بالفیت طبع باشد که گاه بہم و اکثر بعد اجابت پیچش یا صداع لاحق شود طبا شیر دانه ہیل تیلے سبز ہر واحد یک ماشه سوده با آمله مربی یک عدد سرشته بخورند با لایش شیره بہدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی ہر یک پنج توله شربت بزوری شربت ہر یک یک توله داخل کرده بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلیین طبیعت با بانج و قلیل و گلقند نفع میکند و در ہفته یکبار وقت خواب مصطگی یک مثقال یا دو چندان آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شرب آب سرد ہیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و با وجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب توشیدنی نیز قدری از آن بیامیزند تا از نکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی و غیره مینویسد که گاہی صداع عقب استکثار طعام بسبب تخمه استرخا و ضعف معده افتد و تدبیرش قی آب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بجوارش شہریاران و حقنه و تکمید و تنطیل سر آب گرم ست یا اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و نیشم پاره در روغن چکا آغشته در گوش نهند یا روغن گل نیم گرم چکانند و مومیائی و چند بیدستر و فرفیون و مشک در روغن زنبق یا بنفشه و بینی چکانند و بعد تنقیه معده بالتقویت معده پرداخت یا ہلیله مع مصطگی یا رب به و سیب بخوره و مانند آن غذا سریع الهضم مثل جوزه مرغ سازند

علاج صداع شرکی کبدی

صفراوی و امعائی و اطرافی ہیچ بشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت ہیجان او آب انار رو غوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمر ہندی بنوشند و آب سرد بر بہار پیاشامند و نان و سرکه بخورند تا بخار صاعده بسوی سر راه منع کند و دیگر تدابیر مانع بخارات از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تفصید کبید با فصد حسب ماده خاصه ازین قسم نافع ست و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیره تخم خرفه شش ماشه شیره خشخاش چہار ماشه در آن کشیده با شیر کیمیا شش سوده با فیده بنوشند و گاہی عوض ہر دو شیره شیره تخم کاہو شیره تخم خیارین و گاہی در شدت آن عوض نقوع عناب شربت عناب شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نیلوفر و سکنجبین تلیین از آلو بخارا و عناب آلو سیاه تمر ہندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چہار توله مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده تا بنوشند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا سمط مغسول و ماشه جواہر مہره یک ماشه در گلقند گل ملکی یک توله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوڑه پنج توله تخم فرنجمشک ہفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق راس شک پران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بچوال دو زسور اخها بسیار نموده گرما گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل شیر ان و سه گہری سوا اثر بالا و در روزی سه چہار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاء و قدمین و بدن و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضاً در صداعی که از کرم معده و امعا باشد تنقیه بحب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چہار ماشه برگ شاہتره بادرنجبویه برنگ کابلی کوکلاوی ہر یک شش ماشه برگ سنا یک توله نیم پوست ہلیله زرد ہلیله سیاه ہر یک دو توله گلقند عسلی چہار توله شربت دینار چہار توله مغز خیار شنبر ہفت توله شکر سرخ چہار توله روغن بادام تلخ ہفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دو پہر نخود آب گوشت بچه گاو دہند و وقت شام نان با شوربای گاو در روغن شیرج و صبح این دوا بدہند مقل ازرق یک ماشه مصطگی دو ماشه سوده در ہلیله مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش شیره زیره سیاه دو ماشه انیسون ہر یک چہار ماشه بادیان صعتر ہر یک ماشه لعاب گاوزبان چہار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاہتره ہر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حب حرف ہفت ماشه پاشیده دہند و ہمین نطرس چہار سهل بکار برند بعده جہت منع بخارات قول کرم اطریفل قبیلیه علو بخان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس در مثانه ترکی انار دانه ترش ہر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نہار بخورند انتہاء تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلیست که ہر یک آن در مقام خود ذکر خواہد یافت لیکن بعضی از آن که کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات امراض حاده بعضی از علاج آنها در اینجا نیز مسطور میگردد

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند در صداعی که با نزله باشد در آن تبرید و ترطیب سر بروغنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه با ستفراغ مواد از فلوس خیار شنبر

تا آب فواکه و بنفشه و امثال آن پستین دست و پا و مالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شوند و در نیجا بعض تراکیب اطبای ساتذه کرام که مخصوص صداع نزلی حار و مرکب
و بارد ست جدا جدا مسطور میگردد اگر با نزله حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب ایلیله کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشند
و بهر چه در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی تولهٔ خورده عناب پنج عدد اصل السوس چار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات
داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس بهدانه کنند و یا ایلیله مربی خورده شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند و اگر
خواهند اطریفل کشنیزی بجای ایلیله مربی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کوکنار هر یک یک توله در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و نزله بند و پاشویه و تبرید بدستور
استعمال نمایند و اگر با صداع درد و با زو ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عناب سپستان گاوزبان پرسیاوشان
تخم خطمی خبازی داده بعده گل سرخ سنای مکی نیز اضافه کرده جوشداده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیرهٔ بادام داخل کرده دهند و اگر از مغز فلوس کراهت آید ایلیله زرد
ایلیله سیاه تربد سفید اضافه کنند و بعد مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده بخورند اگر نزله باز نه ایستد خیرهٔ خشخاش کوکناری اضافه کنند
و نزله بند نیز نهند و لعوق معتدل برای سرفه و ناس نزله که در آن مشک و سنبل الطیب است بکار کنند و برای سرفه اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان نبات
جوشانیده همراه لعوق مذکور بدهند و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم بشدت باشد بهدانه عناب در آب جوشداده شربت بنفشه خاکسی داخل کرده بنوشند و قرص مثلث
در آب سوده بر صدغین طلا نمایند و پاشویه نیز کنند یا اگر شدت درد باشد فصد سر رو کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر
صداع و ضربان بشدت مع تپ باشد بهدانه گاوزبان سپستان هر دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوشداده شربت بنفشه خاکسی داخل کرده دهند و افیون
بزرالبنج کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار ایلیله مربی کوفته با اسطوخودوس
سوده ممزوج نموده بخورند بعده شیرهٔ مغز تخم کدو هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوره بنوشند غذا یخنی پلاو کم روغن بخورند و ایضاً ایارج فیقرا بروغن بادام چرب
کرده با اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند و بالایش لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت
بنفشه بالنگو پاشیده بنوشند النگو برای قبض و اصلاح معده کنند از ایارج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت سینه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین شیرهٔ
کشنیز خشک دهند و ایضاً اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنجدانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره [illegible] جوشانیده صاف نموده شیرهٔ مغز
تخم کدو شیرین شش ماشه شربت بنفشه دهند روز دوم شیرهٔ مغز تخم هندوانه روز سوم شیرهٔ تخم کاهو و خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس
سوده افزایند و تخم خطمی موقوف **فائده** اگر سرفه نباشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید است و شاهتره هم در نوازل معمول ساتذه است و اگر با نزله مرکب
باشد اسطوخودوس گل نیلوفر کدو چار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چار ماشه می افزایند و بجای شربت
نبات میکنند و گاهی اطریفل کشنیزی افزوده میشود و گاهی برای نحس سر شیرهٔ مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً ایلیله مربی خورده شیرهٔ اصل السوس نبات سفید حل کرده
بالنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل منظور باشد اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنجدانه
جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بعد نضج سنای مکی فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام شش ماشه ایلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار [illegible]
کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس مسلم توله کشنیز خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه
جوشانیده صاف نموده عفص [illegible] چهار ماشه سوده پاشیده غرغره کنند و ایضاً اگر با تپ بوی دماغ بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار
ماشه جوشانیده نبات دو توله خاکسی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و درد لهات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست ایلیله زرد اصل السوس
گل خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بدهند که نسخهٔ منضج ملین مرکب است خطمی خبازی که چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه زوفای خشک سه ماشه
جوشانیده غرغره کنند که بلغم دماغی از حلق دفع گردد و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج باستعمال آوردن مفید است و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنجدانه
گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر با نزله بارد باشد پس اگر با تپ [illegible]

بود گاوزبان پنج ماشه گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوکنار دو سرخ نبات تولہ در عرق گاؤزبان پاؤ سیر جوشانیده صاف کشیده بنوشند و
افیون زعفران قرنفل زنجبیل هریک یک ماشه در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ که مثل ورق تراشیده باشند سوزن زده ضماد نموده بر صدغین بچسپانند و از عنب الثعلب
گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک هریک یک تولہ سبوس گندم چار تولہ برگ کنار پاؤ آثار در ده آثار آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود در روز دیگر همین نسخه دهند و ایضاً اگر
با ضعف دماغ باشد دارچینی ماشه سوده با اطریفل زبیبی تولہ بسرشته بخورند و گاوزبان شش ماشه در عرق شاهتره پاؤ سیر جوشانیده نبات دو تولہ حل کرده بنوشند و روز دوم گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس
چهار ماشه افزایند و اگر یبوست نیز باشد عوض صلیب ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته شیره تخم خشخاش چار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو تولہ داخل کرده برای ترطیب دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که بعرض حمیات و امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشند دام مرض یا بنوبت عارض شود و با نقضای آن زائل گردد و بعد زوال مرض یا انقطاع نوبت باقی ماند آنچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که سبب خود بینی تپ را بیفزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول آنچه با وجود شدت حمی و اشتعال او بشاکلت بول خر میشی گردد غلیظ شدن آن بران دلالت می نماید لیکن مشابهت او به بول خر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع [illegible] الحال و گاهی بر انحلال ماده و زوال آن پس واجب ست که بسائر دلائل رجوع کنند و بعضی گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت [illegible] قال است هنگامی که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغییر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد علامت بحران برعاف می نماید و بسا است که دلالت میکند بر بحران قئ و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوی سر حادث میشود و این ابخره گاه بجهت خود تنها گاه بکیفیت خود و تنها گاه بهر دو وجه حدوث صداع میکند و در تنبیه این احوال از تلیین طبیعت و جذب مواد باسفل از مالیدن پاها و مانند آن چاره نباشد دیگر تقصیر بحدت ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تطفیل و تضمید باشیای بارده مقویه است و اگر بسبب کثرت ابخره باشد دلالت میکند برین احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت اشتعال علاجش تطفیل و تضمید باشیای محلله مقویه قلیل الحرارة است و وجوب تفریغ و جذب بسوی اسفل اینجا قوی تر است بالجمله اگر سبب این صداع حدت اخلاط و ابخره و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه در روغن گل سرشته بر پیشانی طلا کنند بتکرار که برای این صداع مجرب استادی مرحوم ست و لخلخه از سرکه و گلاب و آب کشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین ضماد پوست در بندی بسرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پاها گذارند خوب بمالند و ساقها به بندند و بهر چه دافع ابخره از سر باشد بخورانند و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدابیر و ادویه مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در حمیات افتد استعمال طلیه عاطفه ابخره بر سر مکروه است و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آنرا فائده میکند ایضاً و مینویسد که صواب علاج او اینست که بر روغن گل معمول از زیت یا بر روغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند بگرم در سرما و در گرمی تپ سرد کرده و اگر با وجود شدت تپ و تطول از طبیخ جو و خشخاش و بنفشه و گل سرخ آنرا نافع ست اگر ابخره ایذا بحدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی از این استعمال نکنند بلکه بعد تفریغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل زیت که در ان نمام و عصی الراعی و مرزنجوش مع عصاء الراعی در ان جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدما طلای بابونه تجویز کرده اند و اگر شدت درد باستعمال مخدرات و منومات مضطر گرداند باید که اندکی از ان بحذر و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد بسوی [illegible] جو و بزر قطونا شیر یا و ضماد آبکاری بر بندند و گاهی تضمید بکشنیز و روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن هم استعمال تدبیر صداع حاری و رینجا بسیار مفید ست و باید که هنگام کشادن اطراف را بآب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و بنفشه و خشک با آب پخته بعد حلق راس ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود بحجامت بمکبین یا ساقین و چسپانیدن زلو میان مکبین و زیر ذقن و امثال آن و هرگاه صداع بعد تپ امراض حاده باقی ماند اغذیه با دو رطب بدهند و بر روغن گل مع روغن بابونه تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه بر سر مالند بعد [illegible] ادویه لطیفه [illegible] آن اعانت طبیعت بر ازاله سبب صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تپ از شدت حرارت بود فقط گیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه خمر ربع جزو

وخوب برهم زده بر سر ریزند و دو ران پارچه کتان تر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر برف سرد کرده بعمل آرند و پایها خوب بالند و عضلات ساقین
بعصابها بر بندند و ایضاً بصندل و گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر ضماد کنند و آبیکه دران بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد و گرم و نیم گرم در سرما بر سر ریزند
و اگر با آن بیخوابی باشد شیر دختران بر سر دوشند و اگر این صداع از خلط متحقق در معده حادث شود بسکنجبین و آب گرم امر بقی نمایند تا معده ازان خلط پاک گردد و اگر از خلط
در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیه بدن ازان خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تپ از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر با ضمدهٔ مقویهٔ آن مثل
ضماد مرتب از صندل سفید بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانند تدارک او بطبیعت گذارند و ادویه مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت صداع و ظهور عجز طبیعت
از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقیناً دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات
میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بقی نمایند بسکنجبین و آب گرم و دیگر مقیآت بارد مثل طبیخ اصل السوس و بیخ خیار و چقندر و مانند آن
و اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در مراق و سائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بتلیین طبیعت کنند بمزلقات خفیفه مثل
نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمر هندی با شیرخشت و یا شربت آلو و نیلوفر و یا آلو منقوع در جلاب بعد حل شیرخشت سوزن تا منتفع شوند و یا
شربت بنفشه و شربت تمر هندی و شیرخشت قلیل الوزن بمقدار پنج درم و یا شربت ورد مکرر با آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و جمله علامات
میل ماده بطریق بول محسوس گردد با دراربول علاج کنند از سکنجبین یا شربت بنفشه و دو درم شیره تخم خربزه و تخم خیار با لعاب صمغ و یا ماء الشعیر با جلاب و یا قند
و خوردن بهی مانع بخار و مدر است و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و دغدغه در بینی بر نبض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند ببوئیدن سرکه و گرفتن بخار
آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه خراشیدن بینی بچیزهای درشت و نظر نمودن بسوی چشمهٔ آفتاب یا اشیای سرخ و گذاشتن فتیله پودینه دشتی و تفاح
از خرد کندش بزهرهٔ گاو سرشته و اگر بنبض موجی زخم نرم و جلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلک و شرب ادویه و نطول بر سر باید که معتدل باشند و اگر
شائبه لذع و وجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمدهٔ حاره جذابه مثل نعناع و کرفس بروغن زرد کهنه بران موضع استعمال کنند و یا محاجم بلا شرط
بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده مندفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد ازان تدبیر نضج و انفجار ورم کنند تا ماده از همین جا دفع
شود و رنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس است پس دماغ را ایذا دهد

بیضه و خوده

مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر و انطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سر است و خوده مثل دائره گرد سر میباشد و بر
صداع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله آن درد سر است مثل بیضه سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر و ثابت مزمن بطی التحلل عسر الانقلاع
شدید الصعوبه که از ادنی شی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسخنات و استماع اصوات نوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت مشتد گردد حتی که
صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و باستنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند و بشرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی
و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر گشادن چشم تمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر نباشد و هر ساعت در یابد که سر او می شکند یا منجذب میشود و یا می شگافد بغیر ضربان
شرائین صدغین و خلف اذنین در اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضاً فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند
صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی و صوتی از تحریک ابخرهٔ محتبسه و برای نوائب او اوقات راحت و سکون بود چنانکه
برای صرع میباشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنا بر شدت درد بکوری ادا کند و جالینوس در اپیذیمیا نوشته که این صداع مقدمهٔ نزول الماء باشد
اسباب این مرض بقول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیهٔ دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی درین کیسه یا

حدوث فلغمونی در دماغ یا حمرۂ دماغ یا ورم بارد در اجزای اندرونی سر و بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب مولد او خلط ردی ست یا ورم حار یا بارد یا آنکه بیشتر از ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود و پس اگر سبب او که ورم بود یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه دریابد و رنگ رو بسبب رنگ بخار زرد یا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد امراض حادث میشود و بنا بر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفه بدنی غذائی و نفسانی و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول موذی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد با متلای راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد موجب این علت بود و هرگاه سوء تدبیری نمایند ضرور درین علت مبتلا گردند و طبائع مستعد با متلای راس ابدانی ست که در ان ریاح حار بخاری متولد شود و آنکه در رقم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید می باشد گاهی از خلط حاد و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرار الاطباء مسطور ست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع می باشد و اگر افتد در مدت دو چهار روز بهلاکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور همان طریق ست که برای تشخیص امراض دماغی مادی و دوری و انواع صداع خلطی و بخاری و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس قلاع ست یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ وغیره یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود و پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تهیج وغیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سوداء مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددے و منتقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با لهیب و لذع بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد و ایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه وغیره علامات مخصوصهٔ هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ بود و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم برآمده و احساس حاسهٔ شم برائحهٔ دم و تغیر طعم دهن بحلاوت و عطش باشد و در خواب اشیاے سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهاے زرد و رویت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهیج وجه و کثرت ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و چرک چشم و تغیر طعم دهن بمائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و حبس و وسواس و حزن و اشتهاے کاذب و بطوء حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی و معده و تقلص ملتحمه و رویت خوابهاے مشوش و اشیاے سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد **علاج** بعد تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیهٔ خلط غالب از بدن و سر بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه خوب بر هم زده بر سر بزنند و ایضاً در ابتدا اطلیه بروادعات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافع و بطبیخ خشخاش و شبت و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سرهندی نوشته که در حمیٰ دموی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرپهوکه مساوی ست چه این دوا تنقیه از صفرا و اختلاط بخون می نماید و ثوران او ساکن میکند و از کهار منضجات و منقیات دم مستغنی می سازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب مفید بود و کذا است خوردن گلقند شکری با هلیلهٔ زرد و گل بنفشه و طلاے افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته اند و چون حال بصلاح گراید تغذیه بلطائفے که خالی از تبخیر باشد مثل مزورهٔ بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکے از لحوم سریع الانهضام لطیف مثل چوزهٔ مرغ مطبوخ آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و بعد ریح اعاده بعادت او نمایند در مادهٔ حار و بارد مرکب و فصل گرم و مرض

مزمن که دفعه راحت و دفعه ظهور صعوبت شود بعد فصد سر رود و برآوردن خون بقدر پاو سیر این دوا سود مید هد سپستان پانزده دانه خطمی اسطوخودوس هر یک
شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شیره مغز تخم کدو هندوانه چهار ماشه شربت
بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که دران صمغ سرس داخل ست بآب سوده بر شقیقه ضماد می کرده باشند و اگر خلط بارد
باشد بعد تنقیه مداومت بخوردن گلقند عسلی مع اهلیله کابلی و اسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مرکی بآب نمک مفید بوده آبیکه دران ادویه قلیل الحرارة
مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و تفاح اذخر و نعناع رطب و مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل
نشود ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینه نهری و بری و برگ غار و قصب الذریره و شونیز مخلوط سازند و اگر ماده مرض خلط
غلیظ باشد ادویه مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور واندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویه ملزقه مثل زعفران و مر و دم الاخوین
و صمغ عربی واندکی افیون طلا سازند و آبیکه دران ادویه محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در ماده غلیظ که با وی حرارت شدید
نباشد اولا ادویه مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد ازان آنچه تلطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و قطر دن بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویه معطسه
خفیفه بعده معطسات قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی باندک زعفران درین باب از مجربات ست و افیون مرکی زعفران جند بیدستر سوده بآرد جو و آرد خطمی و
آرد برزکتان آمیخته بآب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خوده و شقیقه است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در غالب ایام
این مرض از سردی میباشد بنا بر آن زمان مرض حتی که قسم حار او مستحیل ببارد میشود پس معالجه او بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تحذیر ازان و آنچه تجربه کرده ام تنقیه
استعمال مثرودیطوس و تریاق ست و سعوط بآب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در تنضیج و تنقیه مواد این بیضه بپردازند که در صداع بلغمی نوشته شد
و تقویت معده و دماغ باطریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل زنجبیل تخم با درنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن
بابونه و نرگس سرشته نیمگرم بر همه سر نهند و بالایش تکمید از زیره کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلاب و کیوڑه گرم تر
نموده بکار برند و این تدبیر نیز از مجربات ست حجر ارمنی و نطرون و حجر قیطلی و دار شیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یک ساعت بجوی مالیده بعده
برگ حنا و شبت هر دو تازه اشنه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده با آرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود دگراگرم بر همه سر نهاده و از عصابه محکم بربندند بالجمله چون علت
طول کشد و متمکن گردد ادویه قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و بهنگام شدت درد و اضطرار درین نوع از مخدرات ضرر زیاده میشود
و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش بعلاج اورام راس نمایند **اقوال حذاق** طبری مینویسد که صداع معروف به بیضه دو قسمت یکی آنکه از بخارات متصاعد بسوی
سر ساکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات ساکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشد
یا سوداوی یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد ازینها علامت خاص ست که بران دلالت کنند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب
خارج اینست که فصد قیفال کنند مع رعایت قوانین فصد چه اگر سر را بیضه حادث شود و آن ضعیف القوة باشد تاثیر غموض و استرخای جفن اعلی بهم رسد زیرا که قوت
ز فصد منحرف گردد و این را روفس درکتاب خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه باین دوا نمایند ترنجبین خرا شیده چهار
درم آلو بخارا سی عدد عناب پنجاه عدد اهلیله زرد بست درم سنا و افسنتین هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یک شربت ازان بنوشند و بعد اسهال تغذیه بزیرباجات
عدسیات سازند و اگر استفراغ یکدفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان نافع نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران
سبوس جو کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در شیر و ز قبل از غذا بر سر ریزند و اگر ازین زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا پوست خشخاش هر واحد
یکدرم در آب کاسنی بست درم حل کرده آرد جو خطمی برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده بآب نیمگرم بشویند و در شب باز
اعاده آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور بعده این ضماد متواتر و بترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد تنقیه بدو فصد و در جمیع این معالجه بهنگام استعمال ادو مراعات قوانین آن واجب ست تا خطا واقع نشود و بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که بیضه گاهی

هیجان میکند و یا متولد میشود از نزول در آب سرد بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب بارد بهتر آنست که حجاب تحف زیاده از واجب سرد میگردد
پس بخاراتیکه از ان تحلیل میشد دران محتقن میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخاراتی که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد و چون این
باشد مراعات قوانین واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع ابهل یا زرشک ریوند و عناب امر کنند
و نسخه آن اینست بگیرند عناب جرجانی تخم دور کرده یک رطل بغدادی و ابهل یا زرشک تازه منقی از دانه یک رطل ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف
این همه را در ظرف غضار یعنی آوند گل پاکیزه خوشبو کنند و بران آب گرم چندانکه بپوشد و یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و چهار روز در آفتاب
نهند بعده مریض هر روز یک قدح از ان با ده درم شربت عناب بسرکه بنوشند یا این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخورده یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر
صد درم پوست بیخ کاسنی یکدسته در سرکه بمقداری که آنرا بپوشد سه روز تر کنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدان ناتا مروق گردد و باز دیگر صاف
کرده از ان سکنجبین بپزند بقوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با ده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سائر امراض دموی را شفا بخشد
و اگر این مرض از بخارات دموی محتبس زیر غشای موضع تحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوئیدن بنفشه
و سعوط کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند و بعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند سوسن و صعتر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ او سبز اندک و
عصاره برگ انگور یا قداح او اندک و همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه دویست درم باشد در سرکه سه صد درم حل کنند و بران سی درم روغن بید و بنفشه اندازند
باتش نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یکدرم ازان سعوط کنند و دو سه دفعه بعمل آرند که این در معالجه نوع دموی بالغ النفع
است و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیه باین طبیخ اهلیله کنند بگیرند اهلیله کابلی پنجاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طائفی منقی بیست درم و بدستور
مطبوخ جوشانیده یک شربت ازان بگیرند و دران یکدرم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آمیخته بعد پنج روز نیم هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و
چون دوا اخراج گردد غذا زیرباج حلوا دهند و از سائر اغذیه ردیه مقوی ماده مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد دیا سه شربت حب اجب بنوشند و میان هر شربت
فاصله ایام بحسب قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض ازان متغیر نشود
و اگر این کفایت نباشد از آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر
کافی نبود روغن سوسن و روغن ناردین و روغن قسط بمالند و مصطگی و عود خام بخایند و جلنجبین مصطگی بخورند و اغذیه ناشفه قلیل الرطوبة تناول کنند و اگر این هم
کفایت نکند این ضماد بعمل آرند آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر مرو بابونه و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکه ممزوج با آب
خوب آمیخته قدری روغن یاسمین یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده
بسوی تنقیه بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود و ج و زنجبیل
هر واحد نیم درم بیخ سوسن و مویزج هر واحد پنج درم همه را نیمکوفته سی درم مویز منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدر یکه بپوشد بران انداخته در آفتاب بگذارند تا آنکه
جوش خورده ساکن گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بحقنه لین که دران اندک
شحم حنظل پخته باشند بروغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل تحف باشد بر علاج مذکور اینقدر زیاده نمایند
که شرب نقوع مذکور ترک بکنند و بروغن مصطگی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج در روغن خیری
جوش کرده اندکی ازان سعوط کنند که این در معالجه او بالغ النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج تحف بود علاجش استفراغ بطبیخ
اهلیله است اگر مانعی ازان نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخه او اینست بگیرند پوست اهلیله زرد و تمر هندی منقی از لیف و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب
جرجانی پنجاه عدد کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین سه درم تربد کوفته دو درم بدستور مطبوخ پخته یک شربت ازان بگیرند و سطبوخ سقمونیای مشوی حل کرده نیمگرم
بنوشند و بعد این مطبوخ بجو و زصبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند و شربت ماء الشعیر که دران جلاب و نخل یا طلع باشد و اگر یافته نشود عناب و سپستان جوشانیده باشند لزوم

نمایند و اگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد
دو کف همه را بپزند تا مهرا شود و پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جو کوفته کدو جراده خیار هر واحد یک کف
شاخ نرم بید یک باقه بنفشه با دام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر هم زنند
و مدام بر سر ضماد نمایند و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یکدرم صندل سفید سوده یکدرم همه را در شیشه
کرده مخلوط نمایند و دائم تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت مامور به است زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط
و تحلیل آنست لا در نوع سوداوی از آن زیرا که در آن تقویت این خلط ست و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث
هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدر یکه بپوشد بران
ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح با ده درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک
قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی محقق در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بیضه باهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا اکثر صداع برقانی
میگویند و علاج این علاج مذکور ست غیر آنکه در علاج این ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بروغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بعینه
تشک زایل آن مینماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این شر و اعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز باستفراغ از
مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا بشیر مرطب پر دار از شیر بزی یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب
نیمگرم که در آن حسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول اهلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر ست چون مثل
یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او مصطگی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاوزبان و برگ بادرنجبویه و شکاعی و شیح زیاده کرده مثل اطریفل
معجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورانند و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن
بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعده از آن بآب نیمگرم بشویند و اگر
امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب این نقوع صبر بنسخه که سابق مذکور شده
می نوشانند و در آن اهلیله سیاه و افتیمون و افسنتین می افزایند و هر روز یک قدح از آن نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدحی از شیر بزی نمایند
که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس مالیخولیا منتقل میگردد پس عدول زند بسوی تدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی
در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور شد و در آن اینقدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زایل نشود سعوط باین روغن
نمایند بگیرند و از شیشعان یک ... برگ لسان الحمل یکدرم و برگ بادرنجبویه یکدرم و فیل گوش اگر یافته شود یکدرم و اگر یافته نشود اندکی بگیرند و بجوشانند همه را در روغن بنفشه بجوشانند و بدینها
سعوط کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ انفع ست و بدانند که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط او ست اگر نوعی
با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آن نهایت موقوف بر طبیب است و هر گاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی از اجزای
ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در بیضه خون بسیار ست و سبب اول یعنی موجب این صداع
ابتدا و سبب محرک او خون باشد فصد نمایند اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بارد ست و مدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتدا روادعات استعمال کرده
باشند لطولات آنکه در آن محللات اندک و سخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل فقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی
مذکور شده استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند و بچیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطگی در بیضه خلطی سودمند ست و در هر سه شب یکبار
این نمایند و در استفراغات این حب وقتا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی از آن افتد بعده طبیخ خیار شنبر بچهار مثقال روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ
تنقیه دماغ واجب و باشیای مقوی آن که معلوم شده باید کرد و از ین قبیل ست شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و

گاهی با وجود این صبری آمیزند تا بتقویت تحلیل جمع شود و بضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد لازم نمایند و چون مرض خطاط نماید حمام و ضمده
قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حار است پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد
و مغز خیارشنبر بروغن بادام چند روز متواتر بنوشانند و سعوط مومیائی و روغن بنفشه ایشانرا نافع است بدانکه بیضه چون طول میکشد تحلیل مزاج برودت میگردد و لهذا
از سبب حار باشد پس بیضه مزمنه را قلع نمیکند مگر دوائی که قوی التحلیل و الاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب شلیثا و دواء المسک مانند آن که هر کدام از آن در شیر
دختران حل کرده باشند ایشانرا نفع میکند خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است اما غذا
از آنچه مولد خون نباشد حتی که عدس بروغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر بتنقل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه باز داغ غذا نماید باک نیست و
اما طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندک نمایند و غرض اعظم در آن تحلیل باشد و از این اطلیه فیلون و دم الاخوین و زعفران و صمغ است هنگام ضرورت موجبه تخدیر از
صدغ تا صدغ و بگیرهان طلا نمایند و از این قبیل است زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقرا بادین و الواح ادویه مفرده جمع
کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده بارد حب بلسان نافع است سعوط عصارهٔ قثاء الحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فاوانیا بقدر فلفل
بروغن بادام و کذا قرص کوکب بقدر مذکور بروغن مسطور و کذا اقاقلة کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام
و شرب و ضماد دواء المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته نمک آب در حمام و کذا فرفیون یکدرم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا
نمک طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا رماد بسر که سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا نعنع و گل خیری و
روغن گل و کذا حنا آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز
هر واحد نافع **ابن الیاس** گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و
علاجش تقویت دماغ و سر است بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد از آن تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده باید
و حبوب و اشیا رو حل طبیعت بحقنه حاد و حمولات و نوشیدن جلاب سعوط از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم شکر سفید ده درم و غذا نخود آب ماش مقشر و
شیرهٔ مغز بادام و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیم گرم از آن بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول است
و لیکن بهر حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را انفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم
کوفته بجو شیده آب کرنب حبها سازند و این یک شربت است و این حب قوقایا آنرا بسیار نافع است عصارهٔ افسنتین صبر سقوطری هر واحد یکدرم سقمونیا نیم دانگ
شحم حنظل دو دانگ کوفته بجوشیده آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است **ابن نوح** گوید که این صداع زائل نمیشود لیکن معالجه آن بهر حال باین طریق
نمایند که آب خیارشنبر منقوع سبستان بقدر شکر جو با یک مثقال تا سه مثقال روغن بیدانجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی
در شیر دختران سعوط کنند و ایضا نیم درم از آن بجو رانند و دواء المسک مر و طلای صدغین با دویه لازوردیه اربعه که در آخر قول **شیخ** مسطور شد بسفیدهٔ بیضه سرشته
در پاره کاغذ طلا کرده نافع است آب ریاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و
مصطکی و دادن فلونیا و سعوط این بشیر دختران حل کرده نمودم و در رسائل **شیخ گیلانی** مینویسد که این دو اصداع مزمن را نافع است چل درم شونیز چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار
بسایند و بروغن سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و داخل بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و دیگر عصارهٔ قثاء الحمار
در بینی داخل کنند بهتر بود و یا بنویسد فی د و بینی دهند و اضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد و جاع باردهٔ سر را نافع است بگیرند جوفاریقون چند بیدستر برگ
سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعضی اوقات درد شدید عارض شود که طاقت برداشت
آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سر است بگیرند عصاره جوفاریقون شانزده درم افیون دو درم انیسون بزر البنج زعفران بنج
سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظ در دماغ منفعه را

نفع بخشد و این دوا نیز او جاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جند بیدستر یک جزو در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و امر کنند که در آبزن در آید و اندک مکث دران نماید پس برآید و حسب عادت استحمام کند و اگر دوای مذکور یکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضاً بگیرند حب الغار مقشر دو درم خردل یکدرم و بآب سوده ضماد نمایند و این دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد آن در حمام در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه وقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند حکیم **شریف خان** در حاشیه شرح اسباب مینویسند که گاهی درد بعد فصد هیجان میکند بسبب تحریک ابخره محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را جائز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول رب جیب منجوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا بفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق دیگر زیر قصاص شعر و اگر صحت نیابد شریانین پس گوش که منتفخ باشند ببرند بعد از ان حبس خون بلازوقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیر یا خاکستر بود از کنند و اگر کفایت نکنند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از حکایت بعضه خلاص میگردد اند بگیرند تربد و غاریقون و ایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج لک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جندبیدستر عود هندی قاقله کبار ودونج سعد کرباکیترا مغز پنبه دانه هر یک سه درم کوفته بیخته دو سه چندان عسل مصفی که از یک رطل آب برگ مرزنجوش یا برگ کرفس تسقیه آن کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحق گفته که هشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک یکدرم بوره سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرر این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر تراشند و بحجر مصری یا نطرون بخار ندپس بحنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این حب بدن و اعضای سر را پاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب او را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنجدرم مقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفته اول هر روز دوازده قیراط استعمال کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و برهمین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقاء تام حاصل شود و متقدمین در زمانه قدیم برین حب اقتصار میکردند بهر آنکه او را مغنی از مثل ایارج جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع ست

شقیقه

و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف سر ست و یا حصول خلطی ردی یا ریح دران شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج نیز میباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در اغشیای خارج قحف و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بمواضع مذکوره میرسد یا از اوردہ و شرائین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و عجب او که بنا بر قوت خود از طریق درز با دفع میکند و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر امر اندر شرائین سر میباشد و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد **طریق تشخیص** اسباب این مرض باید که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن لمس موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی سر لمس بارد بود از حال کشیدگی در سر و احساس دوی گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود اگر مریض در جواب اول گرانی سر گوید و با آن لمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گرانی سر لمس سرد بود حال تسکین درد بسخونات و طول زمانه مرض و کثرت عروض زکام در سر را نیز پرسند و این نشان ماده بارد ست بعده آثار مخصوصه هر خلط از رنگ چهره وغیره که در بحث بعضه مذکور شد دریافته حکم بر ماده خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده بر مواد

مرکب حکم نمایند و هرگاه با وجود آثار مادهٔ مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع با قی ست یا بدون قی اگر با قی باشد و از قی تسکین یابد مادهٔ شقیقه در معده
باشد و شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد و با وی قلق بسیار بود اشک مفرط و انتفاخ هر دو شریان پس گوش بود مادهٔ آن در عمق بدن یعنی عروق منقسمه در اعضای اصلی باشد

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب در شقیقهٔ بخاری و ریحی انچه در علاج صداع بخاری و ریحی گذشت بعمل آرند و در خلطی هرچه از تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و
سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصاً رگ پیشانی و بناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول وغیره سائر تدابیر همان نهج و بطریقیکه
در بیضه وخوده گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض درینجا مسطور
میگردد چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصهٔ این علت [illegible] از مجربات ست بزرالبنج زعفران بسباسه صمغ عربی کتیرا حب کاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی
چهار ماشه در گلاب سوده بر پارهٔ کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده در ان سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویهٔ مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تجربه کاغذ تنها
و همچنین بجز پارچهٔ کبود و دارالی بسبز نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از ان یک عدد زردهٔ بیضهٔ مرغ و اگر بیضهٔ رنگ پشت باشد بهتر ست گرفته بر روی کیسه
ریخته و سوراخ گوش جانب علیل بران نهاده خواب کنند و یا همچنان بیدار باشند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همچنان سه چهار روز متواتر بعمل آرند که مجرب ست و اگر دو عدد فتیله
از پارچهٔ کبود و هیچ مختصر ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه یا بادام نیمگرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تسمهٔ چرم بود ار که حجم دو انگشت در عرض
باشد محکم بران گردانیده بر پس سر او بندند و تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند
که در هفته صحت کلی میشود و مجرب ست مسیحی گوید که در شقیقه اولاً تنقیهٔ بدن بفصد اگر دموی باشد و یا بادویهٔ مسهل ماده نمایند بعد از ان شق علیل سر و عضل صدغ
را با پارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد از ان ادویهٔ مسخن یا مبرد بحسب مادهٔ مرض بران استعمال کنند و ادویهٔ مقوی راس که در ان قبض باشد مخلوط سازند و مجوسی
گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنها و ضمادها موافق آن بعده باجتذاب ماده بسوی سفل
از حقنهای لینه اگر مادهٔ حار باشد و اگر بارد و غلیظ بود بحقنهای که دران ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیهٔ معده
بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط ردی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از ان که ممتلی و
سریع الحرکة یابند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سائر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم و ذکر بعض ادویه که بالخاصیة در اقسام
شقیقه نافع ست موی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنهٔ فرنگی و همچنین استخوان صدغ زخم [illegible] بر جانب یمین و بیسار بر یسار آویختن و ایضاً
تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهرهٔ بز جوان و کذا برگ شاهسفرم و کذا اسفر [illegible] بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خسته
خوبانی و کذا روغن سونیز و کذا بندق هندی و ایضاً آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهرهٔ مرغابی بروغن بادام و کذا آب گشنیز سبز و شموم مصطگی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل
یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سندروس و قطور [illegible] آب سوده در گوش مخالف جانب درد و هر واحد مسکن وجع شقیقه ست
و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هند ست و کذا بخور سپند در کاغذ
مالیده فتیله ساخته و کذا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ ارنڈ آب شسته برنج ساٹھی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب و
بی نظیر گفته و همچنین تخم املیه سائیده آب نیمگرم ضماد کردن و ایضاً بیخ دستاره تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد
و روغن بماند بر سر بمالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشانست

علاج شقیقهٔ حار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصلهٔ چند روز و
تلیین طبیعت بملینات مثل ماءالفواکه یا خیار شنبر و بدون آن یا مطبوخ خیار شنبر و اطلیه که در ان زعفران باشد مثل زعفران و حضض بگلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت مادهٔ صفرا در معده نقوع صبر بآب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع
شقیقه سود مند است و ایضاً در شقیقهٔ حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلو بخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث بآب کوکنار مجرب است
و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش و مانند آن بر سر
ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیم گرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات و لطوخات معمولی
بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با اعیا باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جوشانیده صاف
نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و نخلخه و پاشویه بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از مادهٔ دموی و صفراوی مرکب باشد بعد حجامت
قفا لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شیرهٔ کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بزر البنج افیون زعفران صمغ عربی مغز بنفشه شگفته
کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و در مادهٔ مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده باطریفل سرشته بخورند بالایش گاو زبان عناب بنفشه در عرقیات
جوشانیده خمیرهٔ بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سپند در بگیرند بعده دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر با نزله و درد چشم باشد عنب الثعلب
هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف
نموده نبات دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهار ده زلو بنهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم آمیخته
همراه عرق کیوره هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاو زبان سه
ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه
بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یک ماشه حضض مکی دو ماشه
بگلاب و سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد آب کشنیز تازه
و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند آبیکه در آن صندل سفید یک شب خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور کردن شقیقه را زائل کند و در
خلاصه است که برگ مرده بشیر زنان سائیده بجامه پالوده سعوط کردن در شقیقهٔ حار فی الحال درد را ساکن سازد و الا همانجانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی
صحت شود اقوال حکما سویدی گوید که تمر هندی و شیر خشت با ملازمت سرکه تند با آب ممزوج همراه نان اکلاً و حماض در سرکه پخته ضماداً و در حمام و اکلاً و جفت بلوط و
نیلوفر و شیر ضماداً و آب کشنیز سبز سعوطاً هر واحد شقیقهٔ حار را نافع است حکیم بایزید مینویسند که طلای برگ کشنیز و گلاب و صندل و گلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر بهر کدام
که بدست آید و بر موضع درد دو سه جا کلک زده زلو بر آنجا چسپانیدن نفع بین میدهد و کرر تجربه در آمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود ندهد بر دو رگ
صدغ جانب درد بریده داغ دهند تا از حدوث نزول الماء ایمن گردد و غذا درین علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان چوچهٔ مرغ مرغن دهند لیکن
اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب برگلاب و آب سرد برابر ممزوج قناعت کنند بلکه آب بتمامه بگذارند و برگلاب تنها و با آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند
شیخ میفرماید که علاجش فصد است بنحوی که در بیضه و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه صدغ و از آنچه شقیقهٔ حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی است شربتی
از آن دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و در آن فصد رگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه
کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست بیخ لفاح و شب یمانی و بزر البنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم
شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع میکند عباس گوید که اگر از حرارت باشد و درد شدید بود این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد و زعفران و کافور باریک
سوده بقدر دو حبه با آب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند و اگر در آن اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و غشی
عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند ابن هبة الله گوید که در مادهٔ حار یعنی خون و صفرا فصد سر رو بانجانب

شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیه صفرا مثل صبر و هلیله زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین که از آب غوره ساخته باشند یا آب انار نمایند و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت وی را شیره تخم خرفه و ماء القرع بسکنجبین شکنند پس اگر طبع قبض شود با آب آلو و یا تمر هندی و جلاب تحریک نمایند و اگر نرمی طبع افراط کند رب قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر ابخره بسیار باشد کشنیز خشک کوفته با شکر بخورند و بصندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را با آب نیم گرم بشویند و اگر درد قوی باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزه مرغ با آب سماق یا سرکه دهند انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد با آب لونجار و تمر هندی یا معجون بنفشه باین هر دو کنند و آب کشنیز و سرکه و روغن گل و افیون طلا نمایند و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب و شوط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار را لا تنقیه بدن ست اگر مانعی نبود و بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم آن مطبوخیست که در آن هلیله زرد و تمر هندی داخل ست بعد از آن ده روز صبر کرده تنقیه سر بحب جالینوس کنند و آن معروف بحب قوقایا ست بعده بمزورات کاهو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و مرخشوق مسلوق و لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند و هرگاه در علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در ان امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند و فضول مجتمعه در سر باقی ماند آب نیم گرم که در ان خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان باین لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یکدرم بزر البنج دو دانگ صمغ صاف یکدرم افیون مصری نیم دانگ کثیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ بمقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از ان که شدید الحرکة و کثیر الانتفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شود و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرایین کردند و ضرر بحرکات چشم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرایین در احول همان و زحادش گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و ما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدم که سل آن کرده باشد و ایضا تبر آنها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این دو رگ را قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم تبر آنها در مرد کلان بر قیاس مرتبر طفل جاری نمیشود و هنگام تبر و داغ بیشک شقیقه زائل میشود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشد و در هر نوع صداع طبیب را مراعات مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبعی متغیر شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا باعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو زائل نمیشود لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر در ان جراحت بود فراهم نشود و اگر چه بود مندمل نگردد و بسا گاه این تغیر عضوی را اجتناب و تعدیل بدن بدرجه اولی واجب باشد

ضماد لازق

علاج شقیقه بارد

در بلغمی نضج ماده بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطکی انیسون بادیان مویز منقی و در سوداوی بنضج و تنقیه سودا پردازند و بعد از تنقیه دو نیه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد و هر چه در ینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث با آب حنا سوده معمول ست و طلای مر و زعفران اندکی مشک با آب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع شقیقه مزمنه است و روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش بچکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با مسکه گاو سائیده برای شقیقه کبیر السن مفید ست و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک پنج درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی نام قسط اکلیل الملک هر یک پنجدرم و رین کذا افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان دو درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع نهند و اگر شقیقه بلا یورش نزله بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو تولہ در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس

گندم و نمک تکمید سر کنند و آس تنباکو بگیرند و خاکستی باندکی نمک مثل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست و حب هندی معمول حکیم شاه محمد و کذا الفتوحات معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفید ست اگر امر شند گرد و ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یکدرم بدهند که برای شقیقه و اکثر انواع صداع مجربست و طبیخ بابونه و شیح و صعتر و شبت و غیره حشائش حاره بر سر ریزند و حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علویخان در قوانین العلاج مینویسند که در شقیقه کهنه ضفدع کهنه را گرفته شکم آن شگافته پاک نمایند و بجوال و زسلوا نها بسیار کرده موضع درد را بروغن زرد چرب نموده گرما گرم بران بندند بعده بحکم ویک ساعت نجومی بدارند و بعد هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت بپنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجربست و باغذیه لطیفه مثل جوزهٔ مرغ و گنجشک باداز چینی و یا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت با دار چینی غذا سازند

ذکر بعض ادویهٔ یونانیه

سفید شقیقه بارد ضماد سوی سوخته و کندر و صبر مساوی بآب قرنفل سرشته در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط و ضماد روغن تخم شمش تلخ و ذرور یسباسه بر سر و غذا کبک و دراج و گنجشک و شفنین و ظبی و ارنب و بچهٔ مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجربست و ضماد و بیضه سودی چه با لید بروغن گاو آمیخته بریافوخ و روغن نار دین و مرزنجوش با آب قرنفل سرشته و برگ راسن تنها و بشراب کهنه پخته و تخم قثاء الحمار در زیت کهنه پخته و زهرهٔ زخمه کبابه سوده با آب صبر آمیخته بریافوخ و عود برهغن بان بریافوخ و برجانب درد متواتر و خرنوب نبطی و ظلق محلول در زن او صبر آمیخته و با آب بادیان سرشته بریافوخ و قلقل زرق بسرکه و ثوم و بصل و بصل و سرگین کبوتر تنها و با خردل و یاسمین یا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته در حمام و اشنان سبز مثل او صبر در حمام و اکلیل الملک بسرکه پخته در حمام و یاسمین بری در حمام و راکث در شراب کهنه و خشک محرق با صبر مساوی بسرکه سرشته و خطمی تنها و با کندر و حرف با روخشکا و اقسیا و خربق شامی بروغن نار دین و مجموده بسرکه ما میران و صبر مساوی با آب صبر تازه و آرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته و کتیره و شاخ انگور سوخته در حمام و ما زو یک جزو زعفران و جزو با آب قرنفل همچنین ضماد زرنباد و با آب سائیده در اقسفل و قدم و سعوط بسباسه بروغن بنفشه و سوسیانی یک حبه با آب مرزنجوش و نیز بروغن بادام و بیخ و برگ قثاء الحمار پخته بشیر خشتر آمیخته و خون حجمه یا زهرهٔ آن بروغن بنفشه در جانب صحیح و فرفیون و قیراط نیم حبه بید ستر و روغن بادام آمیخته و روغن یاسمین و روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن روز متواتر و مروارید محلول و زعفران نیم جبه و بید ستر و زهرهٔ بز نیم حبه مثل عدس با خفته و یک حب بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یا زیت حلکرده اگر حرف باشد در جانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز و روغن تخم تریخ و شرب ضماد و شیح ارمنی و راسن و عصاره قثاء الحمار و حب لغا با شراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل و جوز السرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل مخلوط بروغن خیری زرد و مغز بیدانه و مثل او صبر سنبل سرشته و مغز ختیا رشنبر و را وند و بلسان و زوفا و تخم خرا در نرگس و قصب الذریره و شحم و ضماد و روغن قثا و یا سمین و عرد ال گل بابونه و روغن سنبل بری و شرب شحم و ضماد شونیز و حب لغا ربسطیکی و انیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک و جوز بوا و سجم و شرب ضماد و شحم مرزنجوش و بخور و ضماد سند روس و کبریت و شحم برگ غار یالیه و فطول و ضماد راسن و نقلج اذخر و اکل شحم شبت و اکل ضماد حند قوقا و اکل لحم بازی و بقله یادیان و نان در شراب کهنه تر کرده تنها و چند روز لحم بقر و ثوم و عود و یکدرم بگلاب هر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن و هلیلهٔ کابلی و اکل و ضماد و سعوط زهرهٔ بز سوده و گویند که برگ طرفا مرکی سند روس و قند سفید خسته شفتالو و تلخ مساوی با آب فرنجمشک تازه سرشته بخور کردن نافعست و بقول انطاکی اختلاط مرکی با ادویهٔ شقیقه مقوی فعل آنهاست و نفع عجیب سریع نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه بسایند تا که مشابه کشک جو گردد و بر سر بمالند صداع و شقیقه در زمان اندک نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کردن جوز بوا سوده بر شقیقه همچنین خوردن تریاق کبیر و ضماد بدان و کذا کسه ضماد و شمیم گل نرگس و ایضاً فلفل سیاه دو نیم عدد و نخود مقشر دو نیم عدد در آب سائیده بر شقیقه طلا کردن و کذا قطور آب زنجبیل تر و قند سیاه سه قطره منخرین و بقول رازی اگر نمک نیم رطل و ریک رطل آب حلکرده دران حنا بسرشند و بعد ستردن موی سر آن بر سر خضاب نمایند و تمام شب بدارند شقیقه و بیضه و هر صداع مزمن را زائل کند و بصحت تجربه بعضی رسیده و هرگاه آب پیاز نرگس با نصف آن روغن بپزند و بر سر بمالند بسیار نافع بود

ذکر ادویهٔ مجربهٔ هندیه

برگ نیب و برگ کهکلی هر یکی یک جزو زرد چوب ربع جزو کوفته بیخته در آب دریا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از ین نیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده

بجانب صحیح سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چوک قلیان قدری و سیر یک عدد در اندکی آب سائیده پارچه بدان آلوده
بجانب صحیح سعوط کنند نیز مجربست و کذا ریٹھه در آب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجرب در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که مغز جمال گوٹه با آب سوده قدری بر سینک
برگ صدغ گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح الجربات مسطور ست که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه مخالف درد طلا نمایند همین که سوزش معلوم کنند با آب نیمگرم
بشویند درد شقیقه فوراً دور میشود و سعوط شوره فقط یا با نصف وزن فلفل با آب سوده در منخر مخالف و کذا از فلفل یک عدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای شقیقه از
مجربات استاد مغفور ست و سمند پهل با آب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجربست و اگر اندکی انگزد در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود
و فلفل سیاه بروغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب سائیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمند ست سعوط زعفران و تاک کیسر
نیز مفید ست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه دار دو عدد سوده در آب کریله تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفید ست لیکن سوزش بسیار می آرد قدری
شیر عورت همراه این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر خر سعوط نمایند و ایضاً گل و پهر یا که وقت دوپهر میشگفد ورق گل آن مالیده با آب او سعوط کنند و یا پنج قطره
آب برگ تازه پو در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد و سرگین مگس سیاه ای دو شیر مادر بپسر سائیده در بینی چکانند و در چشم نیز کشند
و یا بگیرند دو و نیم برگ گل رواسن و نیم عدد فلفل گرد با آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس در اندک آب باریک سائیده در پارچه پوٹلی بسته بطرف درد دو و نیم قطره
در بینی چکانند و یا تخم مهوه چهار عدد فلفل گرد با آب سائیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر ڈوره بنڈال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره بچکانند میلان ماده شقیقه
بسکند و درد و ریساز و یا نوشادر و هلدی آمیخته شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند و یا صابون لاهوری در اندک آب بالای سنگ سائیده
در چشم جانب مخالف درد یا هر دو چشم کشند حب هندی که بجهت درد شقیقه و سفیده سر مجرب معمول حکیم شاه محمد ست و در سبل و غیره امراض چشم منفعت عظیم دارد ایلوه زرد چوب هر یک
یک ماشه جاپهل دو ماشه زیره سفید اجمود هر یک سه ماشه کوفته بیخته با آب نکهلی چار رده حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند یا قدری آب ناس بجهت شقیقه و درد سر تلخی سمندپهل یکعدد
مرچ سیاه دکهنی یک عدد نوشادر یک ماشه هر سه را کوفته بیخته ناس بگیرند بطرف آفتاب نموده اقوال اطبا شیخ الرئیس میفرماید که از اطلیه اصحاب شقیقه زعفران ست
و بضماد معمول از سداب مع روغن گل منتفع میشوند و کذا لک بطلای قرص بولس و کذا ضماد حب الغار و برگ سداب یک جزو خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و
ابلغ ازین قیروطی ست که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داغ بخشند و اگر ماده شدید البرد باشد بفرفیون و خردل و عاقرقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقه
مزمن که بران مدت دراز گردد او بهرحال بارد بود و محتاج بتحلیل و تسخین قوی باشد چون اطلیه و نطولات حار استعمال کردند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش
عضله صدغ جانب وجع از انگشت یا پارچه خشن قریب قت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج تجدید آن باشد و در وجع ضربانی طلای افیون با زیت و تنوفیس
بر شریان صدغ جانب علیل و بستن عطفه سرب یا چوب منهدم بران از نبض قوی می محدث وجع ضربانی منع کنند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زنی برای شقیقه مزمن
و بعضی چنین نوشته اند که بیخ بنڈال و افسنتین در آب و روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود پس بر شق علیل آب و روغن نیمگرم بریزند و ثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با حمی بلغمی
زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هرگاه مرض طول کند صمغ سداب و پوست بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان
سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم سعوط روغن پسته و ساعت در رد البسوی کتفین فرود آرد و انتفاع یابند صاحب کامل
گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و اضمده و نطولات و اجتذابات ده بحقنه ساکن نشود و مدت آن طول کشد این حب هند جیمبر بخیه درم فرفیون دو درم و نیم و پوست خربق هر واحد پنج درم
شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم نطرون سه درم مقل چهار و نیم درم با آب کرنب افشرده حب سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و
ایارج جالینوس با نقوع صبر که در صداع گذشت بدهند چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را با پارچه درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره عمل آرند و این
طلا نمایند فرفیون چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مر صافی و جندبیدستر هر واحد یک مثقال باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس
گفته که من دوا از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون
سوده انداخته حل کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب و بروغن بادام

تخم بابونه با آب مرزنجوش و تخم خاوی شق علیل سعوط کنند نفع ظاهر بخشد و همچنین به روغن خسته مشمش و اگر این سعوط بعمل آید نافع بود جند بیدستر و جاوشیر و زعفران هم وزن خردل
مساوی سائیده با آب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حلکرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجه شقیقه بارد یا بلغمی باین دو نماید
که در آب مرزنجوش فرفیون حلکرده در گوش چکانند و شرب شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام ردی ست زیراکه ارتفاع
بخارات بسوی سر میکند و درد اشتداد می نماید سعید مینویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد یعنی سودا یا بلغم باشد تنقیه بدن با دویه مستفرغه آنها مثل حب قوقایا و یا
ایارج نمایند و مصطگی بخایند و آب دهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطگی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصاً عضله صداع زاید ست و
پارچه پشمی بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری از ان در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی
دارند که پرهیز شفا امید به امراض را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیه بدن بشوربای قنابر و عصافیر و لحوم مطبخ آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف بصر شروع
گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود و مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج صداع بلغمی سوداویست
و شقیقه بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزوره نخود و آب شیره قرطم دهند و بعد نضج خلط تنقیه بدن باین حب مصطگی اقیقون نمایند تخم سفید
بست درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و تفاح اذخر هریک دو درم زعفران نیم درم افتیمون و شحم حنظل هریک پنجدرم مصطگی یکدرم کوفته بیخته
با آب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال این حب از رستاقی ست علاج شقیقه سوداوی نوشیدن جلاب بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر
سفید ده درم ست و غذا مزوره نخود و آب شیره قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیه بدن بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و تقویت سر بتنقیه باشمومات حار رطب و تطلیل سر بعشا
مرطبه احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقه بلغمی و سوداوی را تناول ایارج الملک بسیار نافع ست جند بیدستر یک نیم درم ناتخواه زعفران تخم کرفس هریک
چهار درم افسنتین و صبر سقوطری هریک شش درم سنبل الطیب بانج هندی مرمکی مشک هریک دو درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم بجلاب نیمگرم
ده درم انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب کنند و درینجا بر فصد شریان و داغ آن افزوده میشود اگر ماده کهنه شود در شقیقه بارد کثرت الطوخ بسیر صبر کنند و سعوط
بلبلاب با آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزه ست سنای مکی قرنفل بسباسه افتیمون
یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن جزو بعسل معجون سازند شربتی از ان سه درم و شحم حنظل بحنا و کبابه مخلوط کرده بسرکه که دران اشق
و صبر حلکرده باشند سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست و همچنین سعوط با آب چقندر ممزوج بروغن خسته مشمش طبری گوید که در شقیقه بارد آب در چشم نازل شود و
باطل میگردد و مجرای نور بسته میشود و علاج این مشکلتر از شقیقه حار ست پس اگر ماده آن در معده بود تنقیه بدن باین مطبوخ کنند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هریک پانزده درم
هلیله شیر آمله و کل افتیمون کمازریوس اسقولوقندریون و سنای مکی اسطوخودوس هریک چهار درم قنطوریون و افسنتین حشیش غافث هریک سه درم تنکاعی بادآورد و گل سرخ و اصل السوس
مقشر بابونه البحوس هر واحد پنجدرم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم از ان صاف کرده یکدرم
غاریقون و یکدرم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند و ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد از ان هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیه غلیظه و پرخوری و شب خوری هرچند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات و اسفیدباجات
و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حاد و قاروره را رنگین نیابند ترب را
بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه به بندند و امر بقی نمایند با ستقصای تمام تا معده نقا یابد و چند
روز راحت دهند و چیزی به مزورات زیاده ننمایند بعد از ان بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر نافع نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز دیگر راحت
دهند اگر مرض نقصان نپذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت قبض ماند پس اگر این
تدبیر کفایت نمود بهتر والا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و تدبیره ام احدی را که این مرض
عارض شده و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر نمود و مرض او زائل گشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و ناتخواه و مصطگی هر واحد یکدرم

ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیزهره نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را با ریک سائیده با آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن دو مثقال و ثلث وزن کرده با نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرهیز دو روز بدهند و غذا شوربای اسفیدباجی که دران نخود و لبیا پخته باشد بیاشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر و الا النظر بنبض و قاروره و سحنهٔ مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیر و چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن بلسان خوشبو مالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و تحنک بدان بر لوق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند و به مواضع ملتهبه غذای او حریره معمول از نشاسته و سپیدهٔ بیضه سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این لهیب آن موضع را زائل کند و بهتر آنست که طبیب هنگام استعمال غرغره ازین اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطرست و اگر این کفایت ننماید باندک روغن مصطگی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگردد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد بتر داغ دهند یا بتر او بداغ یا مرهم کنند که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب باعتدال بوده باشد و بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن و حبس عرق بصمامه و ادخال آهن تحتا و قطع او بداغ بران حدید یا حرارت آلهٔ داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد و در انجا تشنج حادث نشود و راست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد بتر و داغ واجبست که بر سر گردن و جمیع بدن تریح نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظا و بغذا او دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد و محشی شرح اسباب نوشته که حقنه ها درین باب نافعست و کذا ضماد حنا با آب نمک سرشته و این مروخ نافع رسوده مندست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک ده درم قصب الذریره سنبل الطیب ساذج هندی قرفه اشنه جند بیدستر قسط مرزنجوش دارچینی هر یک بست درم بیخ بنفشه و صعتر هر یک سه درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا سه حصه اگر دو صاف کرده روغن کهنه آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و گرم بمالند و بخور مرطب سعوط آب چقندر ممزوج بروغن تخم شمشش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست همچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجربست بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جند بیدستر مجموع بقدار عدس و روغن بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در ساعت شقیقه را نفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک درم مرزنجوش دو درم گل ارمنی درم صمغ عربی انزروت مرکی هر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور یک حبه سائیده با آب آمیخته بر سر گذارند

عصابه

و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر گشادن چشم قادر نباشد و بسته و افتاده و از روشنی متنفر بود و پیدا در پیشانی او میطرقه شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و در شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و تمام زائل میشود بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود و الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که درد شقیقه در طول میباشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرم ست از بدن و احتباس آنها بنا بر کثافت جلد و انسداد مسام و رپیش سر موضعی که عصابه می بندند و از جهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن در صدغین و جبینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر اند و قوی سبب است یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصعد طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک تعان کرد مثلا از مریض پرسند که درد روز و شب می ماند یا نه و پیش از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن بآب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سرد ناشده برهنه کردن

و نضج باد عوض آن نجار او شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه
بادیان بیخ کاسنی شگوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد نضج باده شاهتره نه ماشه اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک
پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله با روغن زرد شش ماشه افزوده مسهل دهند بعد دو مسهل از نضج واده حب ایارج بدستور معمول خورانند

حس

مرضیست که هرگاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد
و لهذا صاحب ترویح این مرض را بعلت فردوسی ساخته و سببش ابخره سمیه متحللة حاده لذاعه قلیل المقدار است که بحد صداع نرسانند و از عضو دیگر بسوی
دماغ برخیزد و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجبه جرب مسام را لذع میکند و خارش می نماید و تحقیق می آید خاریدن آن و این از
جهت ماده شدت گرمی اخلاط و تغیر آنها بکیفیت لذاعه حریفه میشود و بقول طبری این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کند
و اگر غلظت یابند و زیر جلد باشند جرب یا بثرات نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع دقیق متفاوت و قاروره حاد و رقیق القوام می باشد علاج
بهر منع ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن ادویه سرد و تر و آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیره خرفه و خیارین و کاهو و کشنیز با شربت
نیلوفر و با شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول لعاب تخم بهدانه ماء القرع آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه شربت خشخاش آمیخته
نوشیدن نیز مفید بود و هکذا دیگر در علاج عصابه گذشت نافع ست و اغذیه مرطب مسکن بخارات رطب چون ماء الشعیر با کاهو و پالک و کدو و شیره مغز بادام پخته و
شیر بز و قند سفید بدهند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت از آن زائل شود و حاجت تنقیه افتد دران هنگام از مسهل صفرا
و یا مطبوخ افتیمون و تمر هندی با افتیمون و هلیله زرد با شیر خشت و ترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر یا شربت دینار و دیگر لعابات بدهند
و هر چهار دار اول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط بر ساقین و قدمین نهند
و بعد تنقیه اطلیه و نطولات و روغن های سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماء الجبن و آبهای مذکوره بنوشند و بعضی متاخرین مینویسند که آب تربز
یا ماء القرع یا ماء الخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه بشربت نیلوفر و سکنجبین تفاحی علوبخارانی هر واحد یک نیم توله
بدهند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب نوشانند و فرنی شیر بز دهند و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن و تبدیل حس مطبوخ هلیله و یا شاهتره و یا
ماء الجبن بشربت آلو علوبخارا دهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره مدبر شاه از رازی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سر و کنند و جهت تعدیل
مزاج اطریفل کشنیزی دهند که دران هموزن همه ادویه کشنیز باشد و یا این سفوف دهند تخم شاهتره کشنیز خشک هر یک دو توله با شیر یک توله کوفته بیخته قند سفید
همچند آن آمیخته دو مثقال بخورند ثقل راس در تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس با گرانی سر علامات غلبه هر خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال
شیبارات نافع بود و در ثقل مؤخر فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصاً اگر ثقل بسوی خلف سر باشد یا فصد رگ یا شریان پس گوش پردازند خصوصاً هرگاه
ثقل بسوی قدام سر باشد بعد از نضج مطبوخ هلیله یا ایارجات حسب اخلاط غالب تنقیه نمایند و تغذیه با اغذیه لطیفه مثل نخود آب با شیره قرطم یا ماء الشعیر یا شوربای لحوم خفیفه سازند

سرسام

یعنی آماس سر و آنرا سرسیموس نیز گویند و سرسام بحسب اصطلاح اطبا بر دو قسم ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورم اغشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف
محل و ماده مختلف ست مثلاً آنچه در حجاب رقیق یا غلیظ و ملغ سودای جرم دماغ از ماده گرم افتد قرانیطس گویند و ماده آن یا خون صفراوی یعنی مخلوط بصفرا
بود و یا صفراوی خالص غیر مختلط و غیر محترق که آنرا مره صفرا گویند یا مرای محض یعنی صفرای طبیعی احمر اللون غیر مختلط و غیر محترق و یا صفرا مخلوط با یک بلغم یا صفرای
محترق مائل بسوداء و این بدترین انواعست و در اکثر لایدهم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منقضی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر و تناول حلوا یا
گوشتها و از نشستن و راه رفتن در آفتاب پیدا افتد و بعضی دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص نامند و ورم نفس جوهر دماغ را اگر از خون و اسنفقن افتد

فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرای صرف عارض شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود
حمرهٔ بهیم نامند و ورم خاص تجویف شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده
بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی
این را لیثارغس گویند و سرسام غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در
تپهای گرم و اوجاع عصبی و از اخلاط محترقه در قعر معده و از اورام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در برسام بمشارکت حجاب و از اورام آن و سائر عضلات صدر
و در ورم مثانه و رحم و معده مشهور میشود طریق التشخیص اقسام مذکوره باید که اولا این امر دریافت کند که سرسام حقیقی ست یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از تقریر
مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیر حقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعةً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل
بتدریج و اندک اندک واقع شود و بلزوم تپ که اکثر در غیره و زشدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولا علامات او ظاهر شود و بعد
از آن مرض دیگر بهم رسد عبث اطراف و اضطراب نفس مضطرب بتغیر منتظم و امتداد سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب
که از آن بر جهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده مانند اشتباه مشوش و از آن دهشت و بی‌حیائی
و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام تکلم و خشونت و کبودی آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب و اندک شرب آن و سردی اطراف و دولی
مائل بر قشعریره و نبض صلب صغیر و آخر انقباض و اول انبساط او سریع تر بود و نشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهی مریض عظیم ممتد اثر گردد سرسام حقیقی باشد
پس در این صورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکورهٔ آن با حمره و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و زوغی برآمدن
اشک چشم و حرکت از آن و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و دوام قوت
برخاستن بغیر حاجت یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه حاده و اشتداد آن و تعب و بیخوابی و مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت عطش و
اضطراب و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و
کثرت تشنگی و قاروره احمر ناصع یا تاری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مائل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون
و ضجر و عظم نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری تمرد
و احیانا عروض کزاز یا قی و غشیان و فرط میلان مریض با فتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که درین ورم
از سختی آماس و دردهای سر از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر بشگافد و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات است اگر
اندر سر وجع و التهاب شدید بود و ملمس چهره سرد و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدید تر بود و نشان حمره باشد
و این نیز در اکثر روز سوم بقتل میرساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد قوبا در دماغ بود و گاهی صبیان را حمره در دماغ عارض میشود پس
یافوخ فرو می نشیند یعنی تارک سر منجذب میشود بطرف داخل و چشمها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر حرقت و التهاب باشد مثل حمرهٔ آتشین باشد چهره
بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلوها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره
و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمهٔ شقاقلوس ست و بعد بطلان حس بتمامه شقاقلوس گردد و نزد
جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام ست و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی با لزوم تپ نرم و صغر و صلابت
و بطوء و اختلاف نبض مع جنون و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مردها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و گشاده ماندن چشم و خشکی
بینی و زبان دائما و کثرت تنفس بنوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بدو تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره ترنجی و یا فستقی بود سرسام سوداوی
باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریضی و لینت و بطوء و موجیت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و ثقل و تشنج

وخصوصاً در صفراوی و چون درین مرض افتند بدماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد و خصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند
و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا و یا کاه می چینند و گاه چشم بپوشند و گاهی کشاده دارند و صیحه کنند و گاه از کلام
فصیح کسل نمایند و ارادهٔ تحریک زبان نکنند و گاه ایشانرا تقطیر البول حادث شود و این و حمیات از دلائل قوی بر سرسام حاضر است و از آلامیکه در اعضای ایشان
باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو دردناک ایشان را بسختی مس کنند المی نیابند و گوئیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزه های اشیا از
لباس و گاه از دیوار ها بچینند و اشباح غیر موجوده خیال کند و دست پیش چشم همین جنبانند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه عمل
کنند و تمیز باطل شود و هذیان کثیر تلفظ نماید و چون ورم مائل بخلف یعنی مؤخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید
و فی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بسوی آن اقدام نماید پس طلب را و یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن و در آن طلب نماید و بسوی آن
اقدام کند و باز آنرا فراموش سازد و اگر ورم بجمیع جهات دماغ مستعمل باشد این همه علامات ظاهر گردد و اگر با آن دماغ ورم کند چهره و چشم سرخ گردد و چشمها بیرون
خاسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام تعلیم می آید بهران نظر دارند و سپس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سر رو کنند و اگر در سه روز اول
اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفتهٔ اول بروز یکه مناسب دانند بگشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سر رو یافته نشود و هفت اندام
کشایند و ایضاً اگر مادهٔ شدید التوجه بسوی سر باشد درینصورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی است و اخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل
ارتعاش نبض یا انخفاض و اختلاف آن بلا انتظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند و در
ضعف قوت اندک بر آرند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابهٔ فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات مریض وا نشود و احتیاط
نمایند که بیمار بسبب بی شعوری خود عصابهٔ فصد نگشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند
و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی از آن باشد رگ پیشانی کشایند و اگر امتلا بسیار باشد حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند و
همچنین در صبیان و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر نبوده در فصد دو روز یا
سه روز تاخیر کنند پس بعد استقرار ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد در روز اول و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرور است و بعد فصد استعمال حقنهٔ لینت
مثل روغن گل بماء الشعیر یا آب زیت و عند احتیاج بقوی تر از ین که در درجهٔ لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال لخلخه سریع الاثر است و تلیین و تسکین با نهادن
جذب ماده انفع الاشیاست و پاشویه بدستور و حجامت ساقین با شرط در دموی و بی شرط در غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدهین سر به روغن گل بهرکیف نافع
مطلقاً و همچنین ماکیان یا کبوتر را بر سر مریض بنحوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد گرما گرم بربستن از اقسام آن مجرب است گذا ناهی و جلد سر بره در حال سلخ آن بر سر
گذاشتن مجرب است و چون تپ لازم این مرضست تدبیر تپ مد نظر دارند و جهد و قصد تنویم بمطولات و سعوطات و ضمادات از اهم مطالب است و در نطول که جهت آوردن خواب
استعمال نمایند خشخاش نیز اندازند و برای اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز افزایند و خانهٔ تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر و از اشیای براق روشن و [illegible]
مریض کلام بسیار روا دارند و آواز قوی نکنند پیش او ذکر چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش فریاد نماید لاسیما وقت بحران و باید که جلیس مریض [illegible]
و تفیق بران باشند تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند و هرگاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز در گذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند یا سبات [illegible] گردد
مبردات قوی خصوصاً خشخاش هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام پودینه و شمام و اکلیل الملک امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان [illegible]
بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را به روغن [illegible] نیمگرم باید داشت و اگر بسبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد [illegible]
و بر مثانه و [illegible] روغن زیت نیمگرم و یا روغن گل یا روغن بابونه مالیده بعد از آن بآبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک [illegible] نطول کنند [illegible]

بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند و یا اسفاناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ زنبه کشایند که همان آش می‌دهند
و در دو سه روز هذیان را زائل نماید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم مطبوخ فواکه تلیین طبع نمایند و بجای آب بر عرق نیلوفر و گلاب اکتفا
نمایند و وقت شام غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک ۶ ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک ۳ ماشه و عرق بید ساده
و گلاب و عرق نیلوفر هر یک هفت تولہ بر آورده شربت نیلوفر چهار تولہ داخل کرده اسپغول ۶ ماشه پاشیده بنوشانند همین سان سه چهار بار تکرار مسهل نمایند جهت تبرید دماغ
سرکه و گلاب و روغن گل بر یافوخ مالند و بعد حصول تنقیه بنا بر تعدیل مزاج قرص کافور ۲ ماشه سوده در شربت نیلوفر یک تولہ آمیخته بلیسانند و بالائش شربت بزوری بادرد
سه تولہ در عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت تولہ بنوشانند و غذا شوربای بچه مرغ شیر خواره بنان تنوری دهند و در تبرید زیاده اعتدال مرعی دارند و در بودن اضطراب و بیخوابی شیره
تخم خشخاش کاهو و گلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند بمقداری که او را بیخبر سازد تا آنکه مجال یابند با هتمام تحلیل ورم مشغول شوند ایضاً او میگوید که در سرسام
صفراوی اول فصد باسلیق کنند و خون افر گیرند و آب انارین معصورین با شحم او نه تولہ با شربت نیلوفر چهار تولہ دهند و آب هندوانه و خیارزه و کدو هر کدام از اینها که بدست
آید بنوشانند تا چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و از برگ بید ساده و تراشه کدو و خیارزه و سرکه و روغن گل کاهو بر پیشانی و صدغین یا فوخ ضماد کنند
و روغن کدو و کاهو بر برف سرد ساخته بسرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند بروغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد از
درین باب از مجربات است کشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بعمل آرند و همچنین این لخلخه آب گل سد اگلاب آب کشنیز آب نیلوفر
تازه آب برگ بید ساده عرق بید مشک هر یک یک تولہ سرکه مقطر یک نیم تولہ کافور چهار حبه حضض بوش و ربندی مغز تر بر صندل سفید مغز تر بر هر یک سه ماشه
و این پاشویه کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب سبز گل کیوڑه تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک ۳ تولہ تخم خطمی گل
هر یک چهار تولہ گل نیلوفر هفت تولہ جوشش کرده بکار برند و این دوا او هند آلو بخارا را بست و پنج عدد خوبانی ده عدد در آب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده صبح
آب زلال گرفته بشربت نیلوفر چهار تولہ شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیارین شیرین و ترنجبین هر یک
شش تولہ گلقند شیر خشت هر یک چهار تولہ شربت آلو علو بخارائی و یا شربت ورد مکرر هلیلجی یا شربت آلو مسهل ایشان چهار تولہ روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند
بجای آب عرق کاسنی گلاب بنوشانند و غذا وقت شام کھچڑی بنوباش که در آن اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین کدو هر یک ۶ ماشه لعاب
بهدانه ۲ ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت تولہ بر آورده شربت نیلوفر چهار تولہ سبوس اسپغول ۲ ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده
بنوشانند همین نمط سه چهار مسهل دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا بدستور بوده شیر زن از پستان بر سر دوشند و طباشیر زرشک هر یک ۲ ماشه سوده در شربت
انارین دو تولہ آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو تولہ در گلاب و عرق مکوه هر یک هفت تولہ دهند و روغن بنفشه کاهو و کدو و شیر زن مساوی در بینی چکانند
در روزی ده دوازده بار و غذا شیر برنج دهند و یا مطبوخ قطور و یا مطبوخ تخم خیارزه یا کدو و همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها الا رگ اسیلم از دست چپ کشایند
کذا فی الحال رفع هذیان و اختلاط نماید و اکثر که بعد زوال سرسام تمامه سهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر پردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش اندکی با بونه
و تره خشک کدو و اگر نطول کردن فراموش کرده باشد بعد یکه از علاج کلی گذشته پردازند و شیره قرطم و تخم خربزه هر یک ۶ ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک دو تولہ بدهند و شیره
گل بنفشه یک تولہ در گلاب یا د آثار و شربت بنفشه شکر چهار تولہ هر روز سه چهار بار یا روادن بول برانند و آب سرد اصلا ندهند سویدی گفته که بنفشه جو مقشر کوفت
اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و بان سفید بغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجرب یافت و از اطبای دیگر نقل کرده
شربت نیلوفر بنفشه یا شربت نیلوفر و یا ماء القرع و یا شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه بشربت اجاص و یا شیره تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیره
تخم کدو با سکنجبین یا ماء الشعیر مطبوخ در آن قطعه کدو تنها یا نیم خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماء الشعیر بروغن کدو و شربت خشخاش و یا شربت بنفشه یا آب
تربز بشکر و یا بیخ فلفل تخم درم هر روز و یا افیون ثمن درم و بقدر بیخ تا ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است و یا نطولات **نطول**
مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا اجساد ده کرده

نیلوفر وکذا بابونه جو مقشر گل بنفشه وکذا تخم کاهو بابونه جو مقشر گل بنفشه وکذا نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر وضماد جراده کدو یا روغن او ویا آب کاهو یا حی

سرکه وحی العالم ویا آب برگ انگور و سرکه وآب سیب ویا آب عنب الثعلب و روغن گل یا آب مذکور و سرکه وگلاب یا آب خیار ویا جراده کدو وآب قثاء یا قثا

سائیده بروغن گل و وضع روغن کدو وشیر زنان بر سر ویا مسکه یا روغن گل وآب عنب الثعلب وتبدیل آن هر ساعت وقرانیطس صبیان یا روغن مذکور

پوست خربزه زرد باریک سائیده ویا تنها پوست مذکور ویا طلب شم زعفران که منوم ست وخولان وسعوط بروغن بادام وروغن فندق مساوی وغذا

کاهو خام وپخته مطیب بروغن بادام ویا اسفاناخ یا سرمق بروغن بادام ویا ترتیزک ویا فوخ ویا عدس مقشر بشیره بادام وکشنیز خشک ویا بقلة یمانی بروغن ویا خرفه بشیره

بادام وآب انار میخوش ویا خیار ویا قثاء مقشر ویا ماش بروغن بادام وکشنیز سبز وشیره بادام وغسل پاها بسبوس گندم ونمک جریش وآب گرم ودلک عضو آنها دائم

بهترین علاج سرسام حار ست مسیحی گوید که در ابتدا فصد کنند واسهال بماء الفواکه نمایند وغذا ماء الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب حال دست مریض وصحت بحال بقدر

دم واثب بر سر او سرکه وروغن گل بریزند وهرگاه علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود ومنفعت

بزرگ مینماید واخراج خون در یکبار بمقدار کافی کنند وروغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند تا بر تعدیل مزاج دماغ وتقویت آن معتدل گردد وهرگاه مرض به منتهی

رسد ومریض را بیخوابی واختلاط کلام باشد بگیرند بنفشه خشک پوست خشخاش جو مقشر وتخم کاهو وبیخ لفاح وگل نیلوفر وپوست کدوی تر وگل بابونه وافتیمون

در آب بجوشانند تا آب سرخ گردد وپس نیمگرم بر سر بریزند ما ظلت باز آب در آفتاب نموده گرم کرده همچنین چند مرات تطول کنند بعده تعریق سر بروغن بنفشه مضروب با شیره

کدو یک روغن نیلوفر وروغن تخم کدو نمایند واگر هذیان واختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند وهوای مسکن سرد کنند واگر طبیعت قبض باشد بحقنه لین

اسهال آرند وشربت بنفشه با آب انار میخوش آنها نافع ست نافع تر ازین ماء القرع بجلاب ست غذا از کدو واسفاناخ وبقلة یمانی وکاهو وخیار وقثاء وماش

مقشر وعدس مقشر وجو مقشر با بادام مقشر سازند وهرگاه مرض در انحطاط شروع کند ودر قاروره نضج ظاهر شود ومرض خفت پذیرد بیضه نیمبرشت وماهی تازه وچوزه

مرغ غذا سازند وهرگاه مرض زائل گردد تا زمانه دراز تناول غذائیه که دران حدت وحرارت باشد حذر کنند وهمچنین از تعرض بحرارت آفتاب هر تدبیر که سر را گرم

کند ونگاهی دارد باین مرض احتباس البول عارض میشود وپس آب مطبوخ بابونه واکلیل الملک بر زهار ریزند وروغن شبت وروغن بابونه بمالند صاحب کامل و

جامع گویند که اول دران ابتدا الفصد سر وباید که چون قوت وسن وفصل وغیره مساعدت کنند واگر قوت قوی باشد چندان خون بر آرند که غشی عارض شود لاسیما

اگر سرسام دموی باشد واگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق باسفل کنند بدان انتفاع یابند واگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند ومقدار حاجت

خون بر آرند واستعمال فصد وحجامت در روز اول ودوم وسوم باشد اگر قوت قوی بود ودر روز چهارم تعرض بدان نکنند عقب فصد انار میخوش بجلاب یا شربت

تمر هندی نوشانند وروز فصد یا اندک شوربای چوزه مرغ معمول بآب غوره وآب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیار شنبر

وترنجبین وتمر هندی هر واحد بقدر حاجت بآب گرم مالیده صاف کرده نیمگرم وقت سحر بنوشانند ویا لعوق خیار شنبر بلعوق اجاص بآب نیمگرم بدهند ویا شربت

ورد وسکنجبین وآب سرد بیاشامند واگر قوت متحمل باشد وتشنگی نبود اسهال بآب لبلاب نیم رطل یا بیست درم شکر آورند هر کدام از اینها که میسر آید وبر مریض فنا ولا

مسهل باشد بدهند واگر بر مریض استعمال حقنه مسهل باشد موافق تر بود وبنا بر انجذاب ماده باسفل لیکن بآب چقندر چهار اوقیه مری یک اوقیه روغن کنجد یک اوقیه

ویا این حقنه لین جو مقشر کوفته بیست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بیست عدد وهلیله در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند ونیم رطل از آن صاف کرده

دران ده درم خیار شنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه ویک نیم درم نمک جریش بدان انداخته حقنه کنند هر وقت که طبع قبض شود ومریض متحمل مسهل و

حقنه نباشد شیاف از خطمی وبورق وشکر سرخ وشیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند وهرگاه تنقیه بقصد تلیین طبع کردند وروغن گل بسرکه وگلاب هم کرده سرد نموده

پارچه کتان دران تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ وتقویت آن ومنع بخارات کند وبالجمله میباید که درین مرض عنایت به تبرید سر وترطیب آن بغایت

دارند وعضلات ساق بعصابه بر بندند وقدمین بمالند وهر صبح ماء الشعیر چهل درم باده درم شکر طبرزد اگر فصل گرما باشد بارد واگر سرما بود نیمگرم بدهند وچون چهار ساعت

بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده بآب سرد بدهند واگر معده مریض ضعیف باشد قبل تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب وآب سیب بنوشانند واگر حرارت قوی با

ماء الشعیر با آب انار بدهند و یک نیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو و قثاء و خیارین و تخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در غب ۶ درم از ان
با ربع رطل آب انار میخوش و شربت تمر هندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش و تشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود ماء الفواکه شوی یا ماء الخیار بدهند و
مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج باندک جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و
شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت ملعقه یا دو ملعقه بدهند و غذا بحسب جوب قوت و قرب منتهای مرض بعد آن باشد
پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود به ماء الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت
ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که اشبحه و مزورات معموله بکدو و قطف و اسفاناخ دهند و یا کعک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثاء و مغز خیار
تازه بخورانند و اصلاح مزورات بمغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد و مفروش ببرگ خلاف و گلسرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل بسیار باید
و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و هوای آن ظروف وسیع پر از آب سرد که دران برف انداخته باشند نهند و بادکش از بعید بجنبانند بنوعی که هوا بمریض سرد
برودت او بدان موذی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة باشد بعد از ان در اعراضی که با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود
بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد بپارچه کتان در لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده
بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بهرو و لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بروغن کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن
گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند که طبیخ کله پاچه اختلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد
تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران نباشد باید که حیله ها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب و علاج
خوبست و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و اصول و مطبوخ بطریق اسفیدباج خورانند و شیر دختران باندک روغن بنفشه بسر مالند
و جو کوفته و مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش باپوست و کاهو و تخم آن و بیخ افاح به آب شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج در ان تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر
را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا بوزن دو حبه بگلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض
گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او ببدی دراز گردد و این از جهت ورم از صفرای محترقه میباشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و در بروی آن
بغض و دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر داشته باشند و کلام لطیف ترک کنند و شخصی که از ان در صحت بغض و عداوت بوده
کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و بچیزی که او را بغضب آرد یا غمگین سازد تحریک او ننمایند که آن در حدت مرض او بیفزاید و هرگاه بیمار را اسبات عارض شود
و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی بقعر بدن و انخماد آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و
اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص یا شربت آن بدهند و یا شافه
بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو با گل قبرسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب به بدهند و به را
بکنند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و
بتدبیری که در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون
وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که در ان کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت
ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت بچه مرغ و دراج یا تیهو یا کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک
اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض از عاج او و کثرت کلام بدان کنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت
ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض با نحطاط شروع

کنند باید که تدبیر مریض بتدبیری نمایند که در وقت مرض میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد از آن تدبیرش بطریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی نوشته‌اند
که در سرسام دموی بعد فصد سر و نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این لخلخه بار و ببویانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل اندکی
کافور بهم بزنند و بکار برند و این نطول سرد بسازند بنفشه نیلوفر هریک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه با آب بپزند و سر آفتابه را پوشیده دارند چون حرارت
آتش کمتر شود سر آفتابه پیش روی مریض بگشایند تا بخار را در بینی کشد و در طشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار کشند تا بخار آن
بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او بچکانند و اصل در استعمال لخلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر
ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن بیامیزند و اگر در ابتدای اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال باین حقنه لین نمایند کشک
جو ده استار بنفشه نیلوفر هر واحد یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم
از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیز بروغن گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر اندکی سقمونیا بکار برند
و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الفواکه از تمر هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت
نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شب سی درم تمر هندی و سی عدد آلوی سیاه در آب تر کرده بیست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و
شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر در آب انار ترش شیرین بدهند و جذب ماده باسفل کنند بمالیدن پاها وغیره که مذکور شد و در ابتدای
مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش شیرین باندک جلاب یا سکنجبین ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای ملین چون
شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب یا شربت آلو یا آب میوه با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد
و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون
بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و ببویانند و آنجا که ماده مرض صفرای محض باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل
آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد با تسکین و تعدیل استفراغ باید کرد و ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت
ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو و آب تمر هندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت
شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه درین علت موافق باشد و وقت نیمروز
شربت از خیار ترش یا شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش مقشر یا کاهو و اندک کشنیز تر بدهند و مزوره خیار
همه بروغن بادام و اگر ترشی خواهند مطفل از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش و مزوره ساق
و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندک کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی کشک جو
سبوس گندم هر یک یک مشت همه را در دو آثار آب بپزند تا بنیمه آید مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه در آن حل کرده بکار برند و این
حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضه مرغ دو عدد همه را باهم بزنند و بکار برند و آنجا
که مسهل حاجت آید از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت سازند و اگر از سرفه ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ
هنوز حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و
اندکی سرکه بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد روغن ببویانند گویند نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند
و هر شب ناف و مقعده و کف پای وی را بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی بچکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم
و کشک جو و بنفشه در آب بپزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غشیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب به و رب
ریباس و رب غوره و شربت لیمون و ناردانه یا رب سیب بدهند و بر معده بعود و زعفران و مورد تر و آب سیب ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف

آرد و قرص طباشیر بشربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شعیر بسماق و جاورس بمغز بادام بریان سازند و چون
عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به و مورد تر و بدان روغن گل آمیخته بپزند تا آب فانی شود بر فقاره و مفاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن
آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد
باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بیست عدد تمر هندی سی درم مویز منقی پنجدرم برگ عنب الثعلب یک باقه کشوث یک باقه ترنجبین پنجدرم همه ابدستور
مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته بمقدار هفت درم یا کم یا زیاده بحسب قوت علیل مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضاً اسهال صفرا
بماء الفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاجست و همچنین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و طلع یا جمار خشک نمایند اگر عظم و تزاید مرض
گردد و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر از ان قطع کنند زیرا که در ان غذائیت ست و اگرچه اندک باشد و بربا رالقرع مشوی بجلاب اندک و بربا الخیار و آب هندوانه شکر
یا بجلاب اندک و برلعاب اسبغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد کحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر دختران بر سر دوشند و بجرادۀ کدو
و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب با دیک سوده بروغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند و هر گاه بسبب انحطاط
مرض و تناقص آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر درانجا سرفه یا ضعف معده نباشد با ماء الشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی و تخم آن افزایند و
هر گاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن خلاف نوشانند و اگر
در بعض عضوی تشنج و یا در چشم انتشار نماید هرگز دیگر بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض از ان شفا یابد و بغذای خود عود کند و چون بغذا او قوت عود کند
لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین بر طبیب ست بهر آنکه تغیر این مرض بتغیر سریع و حرکات او
مختلف بسیار میباشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند مزورات حصرمیه باشد بعد از ان بچوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا باردو سازند
بانیطور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس از ان بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعده اغتذا بدان نمایند اما علاج
سرسام دموی آن اینست که در ابتدا بفصد سر رگی که عادت فصد او بسیار باشد بپردازند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند بعد از ان چند روز توقف کرده
رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس از ان اگر متحمل اسهال باشد بمطبوخی که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر
سکنجبین معمول با آب عناب یا آب به یا آب سیب یا مجموع اینهمه سازند و باید که سکنجبین نصف سرکه نصف ازین آبها داخل کرده بپزند سرکه و روغن گل بهم زده
و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت شراب و خشخاش داخل شود زیرا که دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض
در سر گذارند بلکه از ان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک بسوی دهن جاری شود و چون علت منحل گردد مزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی و سلوق
مطیب بسرکه و کاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات مرض و تقلیل مقدار و تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای نقیه
ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر دوا و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات
بتدریج نقل کنند اول درجه بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس مقشر باشد بعده گوشت بزغاله شیرخواره نقل نمایند و از امتلاء و تخمه حذر کنند و دیدم که بعضی اصحاب
سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بغذا تخمه بهم رسید و از ان حمیات مختلف الادوار عارض شد و بعضی را دق لاحق گردید ابن الیاس گوید که اگر سرسام از خون
باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سر رو نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج
خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب با زعناب و آلو بخارا هر واحد بیست عدد تمر هندی
و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بیست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بیست عدد و شکر
سفید بیست درم سازند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر
کنند و درین علت تعجیل اولے از تاخیر ست باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

هر یک بست عدد در یک نیم آثار آب بپزند تا بنیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا
در آخر روز ماء الشعیر دهند و چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود لخلخه بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و
روغن گل سازند و اطراف با آب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و اندکی نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار زیر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه و تر
و گل خشخاش و نیلوفر و سیب و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و نقله از آلو و شیرین مقشر ملوث بشکر
سفید سازند و آب تربز پنجاه مثقال بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا
باشد علاجش صرف عنایت بتبرید سر و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تغریق راس بروغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و جهة
قبول آن ماده را و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن و آب نقوع مشمش و آب انارین معصورین بشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمر هندی
ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر واحد بست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش
و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام ازینها که بنوشند نافع است و لخلخه بارد که در دموی گذشت استعمال
نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب سبز بر سر نهند و بر فرش مصندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام
صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال برفق کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند
بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی جو مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بست عدد و نیلوفر چهار درم سنای مکی پنجدرم و در چهار
رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و دران ده درم شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران بیخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر لطفیه حرارت غریبه
بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین روغن کدو هر یک یک اوقیه خوب بهم زده بدان حقنه کنند
که این لطفیه عجیب لهیب و حمی و سرسام و احوال آن نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درینوقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته
که سرسام بجمیع اجناس خود قتال است و در حمیات حاده چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نماید و نجیب هندی
گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و تلیین طبیعت به آب فواکه مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخلخه و شمومات
بعمل آرند و از اغذیه ماء الشعیر محض با آب انار دهند اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر یاوه سهو و
شربت خشخاش و از اغذیه ماش بمغز بادام شیرین یا ماء الشعیر بمغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه های لینه مسهلات مشترکه مسهل مثل شیرخشت و ترنجبین
و تمر هندی در روز پنجم و یا دوازدهم کنند و این مطبوخ نافع این علت است و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه
سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین یکدرم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند برای
تلیین شربت تمر هندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک
سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک پنجدرم رب السوس دو درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص
سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع است بنفشه خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت نوشته که در سه رطل
آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبة الله گوید که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ
پیشانی و بینی بگشایند و اخراج خون مقدار حاجت بیکدفعه نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع با آب تمر هندی و شربت
بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت قبض باشد شربت آلو و خیارشنبر با آب تمر هندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند
و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد از آن قصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند
و اگر از مشروبات اسهال نشود حقنه لینه بعمل آرند و اگر مریض قریب بهلاکت رسد و بحرانی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول [illegible]

گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سرد مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بروغن نیلوفر
و بنفشه در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم بخوابانند و چون صلاح یابد مزوره ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول با آب گرم و شکر و
آب سرد بدهند و چون آثار صلاح پدید آید و تپ ساکن شود غذا مزوره ساق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد
بصحت عود کند در حمام داخل نمایند و بچوزه مرغ و دراج و ماهی صحوری غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده
بعادت او نمایند انطاکی گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید باخراج ماده بدانچه تعدیل او کنند از مسهل وغیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در
برسام بسبب احتمال عطسه که آنرا مضر است و صاحب سرسام حار کثیر تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن با آرد جو و سرکه
سرشته و خوردن عدس بروغن بادام و طلای سر بجراده کدو و روغن گل و شیر زنان و زعفران مجرب است و شستن پا بها بطبیخ سبوس و نمک مجرب و هر گاه قرائین
منافی گردد و در قوت احتمال یابند فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین نمایند و درینوقت بنفشه و انچه از ان سازند بکثرت خورانند گیلانی می نویسد که سکنجبین
درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار از ان دماغ و عصب را ضرر دارد و همچنین شربت آلو از ان بسیار نیک است بهر آنکه درین باب
با وجود قمع و تبرید و ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت است و درین لذع نیست که دماغ را و انچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضا بسیار
کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه مخلوط گشته بچیزی که تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد
و حذر از شراب اولی ست اگرچه ممزوج باشد و از همه انچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کند و از جمیع مسخنات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد
و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید تر بود زیرا که از شان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اکثر حار اند و از اشربه نافعه آن شربت
صندل ست و ماء القرع با آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور دهند و هنگام خواب دو درم
اسبغول بجلاب بارد بخورانند و طلب خواب باشربه منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در
ماء الشعیر پزند و طلای پیشانی بقیراط افیون و مثل او کافور سازند و حقنه لین سرد مرطب که دربنجا استعمال کنند اینست و نسخه آن همانست که در قول
جرجانی گذشت و دران سفیده بیضه خام داخل ست و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و لین طبع و هنگام قرب منتها بنوشانند و علاج
قسم دموی اینست که قبل از زوال عقل فصد قیفال نمایند و خصوصا اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بدو روز
یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تعویل بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لا محاله بمیرد و دراک قوت قوی از قوت افعال
اعضای رئیسه شناخته می شود پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد
جگر صحیح قوی بود و هر گاه این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعده میان
هر دو شانه بعد ازان بر نقره و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرند و اگر فصد این عروق باخراج دم باحتیاج
کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر بسکنجبین و خصوصا معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و
بعده در روز غذا بماء الشعیر رقیق مفرد یا بسکنجبین سازند اگر سرفه و ضعف معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارده مثل حقینه
و کاهو و سرمق و ملوکیه و بقله یمانیه و کدو و خیار و قثا و ماش و عدس مقشر و جو مقشر معمول با آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به و سیب اگر
طبع نرم بود و اگر قبض باشد با آلو بخارا و تمر هندی دهند و اگر طبع مائل بقبض باشد بهر روز آب آلو با ترنجبین یا شیر خشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه
لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال باشد ماء الفواکه و بنفشه و لبلاب و خیار شنبر وغیره دهند و از غذا بماء الشعیر مرکب بعناب و آلو در روزی
یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و بزرشک یا سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانه ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و تغلیظ
آن بیفزایند تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کنند

از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمه و هیضه و حرکت بسیار اجتناب نمایند مؤلف خلاصه گوید که در سرسام دموی اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسبغول و خاکشی دهند و روز هشتم ملینی دهند باین وجه مغز فلوس خیار شنبر نزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات است سنای مکی یک جزو گل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک هر کدام بقدر مجموع باده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آب مذکور بخیسانند و تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبة و اگر طبع و زعیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص طباشیر با رب به و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیری که در قول انطاکی گذشت بعمل آرند و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد در ینوقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و گل بنفشه بر سر و گردن نطول نمایند و سر بیمار آن وا رند و مکرر دیده شده که ماده سرسام بحران انتقالی القحف ریخته در زیر جلد باعث اورام عظیمه صلبه گردیده واز مداومت تطلیه آب کشنیز تازه تحلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنه مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراویست ماء الشعیر سی درم روغن گل ده درم لعاب اسبغول بست درم بکار حقنه کنند و گاهی خمیره بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید است عناب سپستان هر یک ده عدد جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنجدرم نیلوفر سه درم چقندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت و فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد پنجدرم بوره ارمنی یکنیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بحران شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمرهندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه پنج مثقال گلقند ده درم بدا وند نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیار شنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال خمیره بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یکدرم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر رو بسیار نافع است و حکیم علی نوشته که در فلغمونی مبالغه در اماله مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولا بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر ورکین پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شمومات باردة مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذلک لطوخ اطلیه و اضمدهٔ بارده و منومه بر سر چنانچه در جمره مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام حقیقی است و سبب فلغمونی تعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب صفرا بود و علاجش بمثل سرسام دموی سوداوی نمایند

علاج حمره و جمره دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراویست مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علی الخصوص نافع حمره است روماش زرده در روغن گل و شیر زنان و زرده بیضه نیم برشت آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا استعمال جراره کند و خیار پوست خربزه عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در احتیاط استعمال سکینه آرد ماش بقدر کف گل بنفشه مثقال فاوانیا دانگ کوفته بشیر زنان و روغن گل زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف ماميثا صندل سرخ کوفته با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این انیر قسمی از سرسام حقیقی نوشته و گفته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله دو سه روز رگ پیشانی و یا بینی گشایند پس بمعالجه سرسام صفراوی پردازند و شیخ میفرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صداع حار نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بجای ماده چون حاد شاگرد و در سایر اعضا می‌نماید ... مسکرد و کی منبسط زیر جلد و درین حمرت در جلد ظاهر میگردد و درم فرو رفته

در عمق لحم واین را جمره بجیم نامند و جمره فلغمونیه نیز واین را بجهت مشابهت بجمره نار و حرکت آتش و سرعت التهاب بدان نامیده اند واین نوع گاه عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید و گاهی زائل میگردد بحسب قلت ماده و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خونی ست که باختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و جوش میخورد و رگهای باریک رامی شگافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میریزد و چون این علت در دماغ پیدا شود و آن از ارتقای خون فاسد باختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و او آنست که در جلد منبسط میشود پس در اینجا اندر غشای موضوع بر قحف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بن هر دو منبسط گردد و یا این خون فاسد در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق ست در دماغ عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ متحمل مثل این الم نمیشود نمی بینی که اکثر بمشارکت عضو بعید متالم میگردد فکیف که او بنفسه متالم شود و ماده حاده اکال او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حار آنست که آن عقل را ازائل میکند و با وی تپ مطبقه میباشد و چشمها سرخ میگردد و با این علت تپ و زوال عقل نمیباشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتهب مییابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش آنست که فصد قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین هر دو و رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بگشایند بعده بشربت الشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و قطف و کاسنی و حریره های معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی ظاهر بمشاکلت نمایند و لزوم این ضماد بر سر او نمایند چراده کدو و مغز خیار برگ عنب الثعلب صندل سفید حضض اطراف بید برگ بنفشه نیلوفر برگ اسبغول بمقدار لائق علت گرفته با ریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند یا سفیده تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند اما وقت ظهور نقصان و کمی در علت بعده جو مقشر برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف عنب الثعلب دو کف بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده نیم گرم بر سر ریزند و نقل آن تکمید سر نمایند و اگر ببینند که از بن بیماری قلق میشود در هوا سرد کنند پس بر سر ریزند در هر روز به دفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضمادات بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن سیب سیاه و هر دو را نرم کوفته در سرکه خمر و روغن بنفشه بسرشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط یابد و قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند باین مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خیارزه هر واحد دسته ثمر هندی سی درم ترنجبین بست درم آلو بیست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر قوت شامی هم رسد و کف کبیر هلیله ابدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده شربتی از ان بقدر قوت علیل و فصل گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر دران مالیده نیم گرم بنوشانند اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند و هرگاه اندک بقیه مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که دران اقلیمیا نباشد و انزروت و بشیر خر پرورده باشند بقدر الموجود و در شیر دختران حل کرده اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار دران انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر از بن راحت یابد و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر و شش نهادن یا رجه مبلول بآب طلع و گلاب با اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض بجائی که دران هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از مشی در آفتاب و قرب آتش حذر کنند و برگ بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض آب عصی الراعی بشیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشد و گاهی عصی الراعی و طحلب و برگ اسبغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد میکنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما نطول صلاحیت استعمال ندارد مگر در آخر این مرض اگر این علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مریض نمش بنفسجی ظاهر شود بیشک علیل هلاک گردد و اگر حمره را بعد ظهور تپ زرد گردد و اسهال او را عارض نشود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند صاحب شرح اسباب مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد قی بر تها رحادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش بفصد شافی کرده فاذر هر و نار جیل دریاقی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعد لیشر خش بیاید هر آنکه از قانون و شرح آن حمره و عطاش در صبیان بوضوح احد ظاهر میشود و رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن

از ورم ست لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد خواهد که بر دیوار بر جهد و گاه بر بستر بغلطد و گاهی بقوت و گاهی بضعف بیفتد و معذالک
در نبض او تغیر بتواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و باشد که شهوت طعام باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشد بسرفه خارج گردد و این
مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از ان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال
مصروعین بود و بعد از ان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها باختناق بود و شیخ میفرماید بعید نیست که بسبب این علت مشارکت
دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل نفس باشد چون آنرا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و اورا مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد
و عطش بتخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد و قرشی میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که و با عارض میشود
و احدی را ندیدم که از ان خلاص یافت کسی را ندیدیم که در اول روز از ان بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود ضجر و قلق آنرا اشتداد می نماید
و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه یکبارگی ایستاده میشود و همواره حال
همچنین می باشد تا آنکه سست میگردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را اینوقت قرب موت عارض میشود و اطبا از مشاهده این بعض
حیران میشوند و اکثر بمریض نسبت میکنند که او این افعال باختیار خود میکند بار اده اظهار آنکه مرض او شدید ست و در نفس لام چنین نباشد پس گاهی بعض
اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان ان افعال
خود که میکنند عذر می نمایند و میگویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسیکه سبب آن آنها میکنند در آن از حال صحت تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم
بران زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض درین باب میکنند تا آنکه مریض هلاک میگردد و این مرض عارض میشود وقتیکه عفونت شدید در قلب پیدا میشود و از ان
انطفای حرارت غریزی لازم میگردد و کرب شدت میکند و درین هنگام در نفس تنگی عارض میشود و بسبب تخفیف اعصاب محرکه بنا بر قوت حرارت و چون این
اعصاب خشک میشوند بر تحریک تام متمکن نمی باشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت غریزی و نبض ایشان را تواتر و سرعت
عارض نمیشود بنابر آنکه حرارت غریبه تا بجگر و مجاری بول نمی رسد میگردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود گیلانی مینویسد امید ست که بر قرشی این امر مشتبه باشد
زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض میباشد و کازرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است و مثل این در کتب طبیه ندیدیم و نه از کاملی او ایجی و شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اگر شد آفت و ابطای برواست و بجا آورد یا میگرداند بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده بمسهل سودا و حب
افتیمون تنقیه نمایند و بهر تبرید و ترطیب ماء الشعیر بشیره خشخاش و ترنجبین و جهت تقطیع و تلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات
مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک تولہ سائیده بشیر دختر یا بزآمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع یبسی و خشکی بینی و دماغ فائده
تمام میکند و نطول بابونه نمام گل سرخ اکلیل الملک برگ خشخاش برگ چقندر بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس
نیز افزوده اند و ایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیمگرم بر سر نطول
کردن سودمند ست و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و ایضاً روغنهای مذکوره
و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم و تعدیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی برگیرند و غذا ماء الشعیر و برنج و مانند آن دهند و در انحطاط
مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند اقوال مهره صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند
و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر بمالند و شیره خرفه
و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بیدمشک هر یک هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده
بنوشانند و غذا شیر برنج و یا مهلبه شیر برنج و یا آش جو بشربت نیلوفر و انار شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ

بمار الجبن کنند و بعد انفراغ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترش بر نسخهٔ رازی همراه عرق شیر علویخان بکار برند خجندی گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه
واصل السوس مقشر نیکوفته وگاوزبان هریک دو درم وشکر سفید ده درم نمایند وغذا ماء الشعیر ونخود بروغن بادام دهند و بعد ظهور نضج تام در قاروره مسهل
بمطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشنیز هریک دو درم مویز منقی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج هریک سه درم شاهتره یک قبضه عناب ده
عدد فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند هریک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند وغذا بعد اسهال در آخر روز ماء الشعیر
مع نخود بخورند و این نطول نافع این مرض است بابونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و تدهین سر بادهان فاتره رطبه مثل روغن بادام و
روغن بنفشه نمایند و در نسخهٔ ابن الیاس در مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنجدرم یا درنجبویه دو درم حوض شاهتره و عناب گلقند است و در نطول ریحان
بجای شاهتره طبری گوید که در سرسام سوداوی مرگ استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم ماء الشعیر بجلاب یا شکر نمایند و غذا بزورات مرطبه مثل ماش
و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنجدرم عناب سپستان آلو شیرین
هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی از ان حسب قوت مریض صاف کرده هفت درم فلوس خیارشنبر
دران مالیده اندک روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در حلق او وجور کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض قبیحه پیدا شده ظاهر میشود
از هجوم مریض بر انچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان گیرد و هرچه نزدیک دندان او آید قطع آید و چون مثل این افعال
ظاهر شود پس سبیل او آنست که بنوشند و تبرسانند تا از ان باز ماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد در تدبیر دیگر استفراغ او دو نمایند اگر قوت او متحمل آن باشد و شیر
یا شیر دختران بر سر دوشند و برین ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه ببرد و دران شیرمایه جدی بمالند تا منجمد گردد و بعد از ان برگ خبازی و برگ بقلهٔ مبارک سائیده
بر سر نهند و بالایش شیر منجمد گذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیارزه بینی چکانند و چون حالت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی و مانند آن غذا سازند
و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و ابتدای لحم برجوع کنند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبهٔ مرض از بیان
سخنهای نیک یا بد کرده و نزدیک او کسانی باشند که از ان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که موانست و سخن خوب و تسکین
نفوس آنها از ضروریات است سعید گوید که علاج حسن با استفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و بسفایج و افتیمون
و یوه دینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماء الشعیر بشربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و ماء الجبن بنوشانند و آبیکه دران جو مقشر کوفته
و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند به مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند و نخود و
مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست تا ظهور
نضج ماء الشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و بروغن بنفشه و کدو تدهین سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بعد انچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت نمایند
گیلانی مینویسد که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و ماء الجبن
دهند و اصلاح مزاج باشیای مرطبه که بادنی ادنی اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه باندک محللات بر مقدم راس بریزند

علاج سرسام بلغمی

که لیثرغس نامند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بعد نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هریک سه درم
پوست بیخ کرفس یکدرم جوشانیده صاف نموده یک نیم توله گلقند حل کرده باز صاف نموده بادو توله سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر
تپ زیاده باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هریک پنج توله مالیده نوشانند و نطول از برگ آس جوشانیده روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند
و یا شونیز و سعوط و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق انداخته قی آورند و پوست سر بزغاله گرم گرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار است و معمول
انیست که مرغ خانگی یا کبوتر بچه را ذبح نموده بنوعی که خونش بیرون نرود و یا بر سر مریض افتد شکم شکافته گرم گرم بر سر بندند و هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه

بسرکہ با دو وزن آن روغن گل یا روغن سوسن ترکردہ بر سر نہند و روز سوم بجای سرکہ سرکہ عنصل نمایند و جند بیدستر قدری بیفزایند و یا پودینہ زیادہ کنند و ضماد
بموی سوختۂ انسان با سرکہ سرشتہ بر سر نافع ست و این ضماد و الد علوی خان بغایت سودمند کما دریوس گل بنفشہ اسطوخودوس ہر یک دو مثقال جند بیدستر کہ انگ
عود ہندی عود صلیب ہر یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفتہ بیختہ بروغن گل و نار دین ہر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زردہ بیضہ یک عدد
آمیختہ بعمل آرند و اگر حاشا و پودینہ بری و بابونہ و مرزنجوش و بادیان در سرکہ کہنہ بختہ مقابل بینی بخور دہند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازہ سائیدہ بسرکہ
آمیختہ بر ساق و ران و قدم ضماد کنند جذب مادہ باسفل کنند و ایضاً بہر جذب مادہ حقنہ ہای حادہ و حمولات قویہ و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایہا بکار برند
و از آب سرد سخت پرحذر باشند و حوض و عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیہا اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن
آوازہای قوی و تحریک و جز آن بہر حیلہ بیدار سازند خصوص در روز و مدام اطراف و را بچیزی درشت بسختی چندان بمالند کہ بیمار الم آن دریابد و بیدار ماند و محاجم
بغیر شرط بر پای نہند و باید کہ در ان ادویہ حارہ چندانیکہ بختہ باشند بشویند و ہرگاہ مرض بانتہا رسد ضمادات محلل صرف مثل جند بیدستر و پودینہ و صعتر و حاشا و عاقرقرحا
و خردل و عود صلیب بآب نمام یا مرزنجوش با قدری سرکہ عنصل و زیت بی امتزاج رواع استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز ہشتم از مسہل بلغم و حسب ایارج تنقیہ نمایند
و در صورت بیہوشی آب نیمگرم و نمک در حقنہ کنند تا افاقہ شود و پس مسہل بدہند و بعد از تنقیہ و مفارقت تپ فلاسفہ و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش جالینوس و عنبر
یا دواء المسک معتدل بدہند و یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب الثعلب و کیوڑہ و شربت بزوری معتدل بخورانند
و گویند کہ جند بیدستر را خاصیت ست در تقویت اعصاب باید و دفع او درین مرض پس استعمال او با دویہ مسہلہ و غیر مسہلہ بدون او بحسب مقتضای حال اولی
است و غرغرہ منقی دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضاً بہر تسخین دماغ و تحلیل مادہ مابقی عطوسات مثل کندش و جند بیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند
و چون نسیان لازم این مرض ست و اہتمام بیمار در اندفاع بول و براز بتکلیف خبردار باید ساخت و نطولات مدر بول بر مثانہ او باید ریخت و غذا از اول تا انتہا آب نخود
حلوان یا چوزۂ مرغ یا نخود آب بہ ابازیر بختہ و در انحطاط شلہ یا شوربای کبوتر و گنجشک و خروس و دراج و تیہو با مصالح حار و شبت بدہند و باقی تدبیر از علاج امراض
دماغی و رمی بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت برگیرند اقوال اکابر سویدی مینویسد کہ خردل کوفتہ بآب قرنفلی کہ آن قرنجشک ست بعد حلق راس ہر یا لوخ
ضماد کردن مجرب ست و از حکمای دیگر نقل کردہ کہ ضماد عصارۂ نمام بسرکہ و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفتہ بسرکہ بختہ و روغن گل آمیختہ و کذا نسرین مطبوخ
بسرکہ و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکہ نرم شود با خردل سائیدہ بر یافوخ و کذا جند بیدستر بسرکہ و روغن گل حل کردہ بعد حلق راس و کذا پودینہ بستانی بجند بیدستر و سرکہ و
روغن گل و کذا طلای سرکہ عنصل در روز و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکہ و روغن گل در حمام و کذا موی سوختۂ انسان بجند بیدستر بر جبہہ یا فوخ و کذا
بابونہ و کذا برگ فنجنکشت و تخم او بسرکہ و زیت و شرب ضماد آب نعنع بستانی بسرکہ و روغن گل و شرب ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفتہ در پارچہ بستہ
مدام و یا مویزج باریک سائیدہ در خرقہ بستہ دائم و یا صعتر و رشب و روز چند بار و یا پودینہ کوہی و دشتی بدستور و یا حاشا بدستور و شم و ضماد پودینہ مع جند بیدستر و
کذا حاشا تنہا یا بروغن بان و سرکہ و سعوط نسرین بسرکہ و نطول جند بیدستر در سرکہ و روغن گل حل کردہ بر پیشانی و یا فوخ و دلک اطراف بنطرون مع زیت و یا تخم
انجرہ نیز آمیختہ و یا تخم انجرہ و نطرون و عاقرقرحا و تدہین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کردہ بعد حلق راس و شرب سنا و یا
و یا صبر و یا فلفل سفید بجند بیدستر و ماء العسل ہر واحد و غرغرہ خردل بآب بادیان و کذا پودینہ و حاشا و فرفیون بروغن گل و سرکہ و کذا طبیخ پودینہ تنہا و کذا سکنجبین عسلی
و کذا شیرۂ مغز بادام بعسل ہر واحد نافع لیثر غس ست **مصنف اقتباس** گوید کہ اول بہر نضج مادہ شربت اصول علوی خان یک تولہ یا دو تولہ گلقند عسلی
دو تولہ بلیسانند و بالائش شربت اسطوخودوس منضج چہار تولہ در عرق بادرنجبویہ و عنب الثعلب ہر یک ہفت تولہ داخل کردہ بنوشانند و یا این ماء الاصول ہند پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی ہر یک نہ ماشہ اصل السوس مقشر بیخ کرفس ہر یک ہفت ماشہ فقاح اذخر انیسون ہر یک چہار ماشہ مویز منقی یک تولہ اسطوخودوس نہ ماشہ
انجیر زرد چہار عدد بادرنجبویہ پنج ماشہ گلقند عسلی چہار تولہ سکنجبین عنصلی دو تولہ داخل کردہ بکار برند و غذا نخود آب بچۂ مرغ دہند و یا شوربا یا نان خشکا رو تا روز سوم جہت
نضج مادہ و تقویت دماغ سرکہ کہنہ و روغن گل و گلاب برابر آمیختہ نیمگرم بر تارک بمالند و روز چہارم بر ایارج و قسط تلخ و جند بیدستر ہر یک سہ ماشہ اضافہ نمایند و این

نخلخه بو یابند شونیز بریان و قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک چهار ماشه جندبیدستر سه ماشه روغن گل و زنبق و نرگس هر یک یک توله و سعوط و پاشویه و طلا و ضماد تا یک هفته بکار برند کم
این همه بنابر جذب ماده و امالهٔ ماده بینا شد و پس از تنقیه هرگز بکار نبرند و اگر احیاناً استعمال کرده شود موجب هلاک حامل میگردد و کذا فی النبض الکبیر سعوط انیست سنبل الطیب
و شونیز و کندش و تربد سفید و دارشیشعان و جندبیدستر هر یک سه ماشه بکار برند و پاشویهٔ انیست اکلیل الملک و صعتر و سداب و بابونه هر یک سه توله برگ کنیر و سبوس نخود و گندم
و برگ کنار هر یک ده توله نمک طعام ده توله بدستور معمول بعمل آرند و این ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یکتوله دال بنو ماش مقشر بشیر نرسوده برگ مورد و فرنجمشک
هر یک دو توله عود و حلیت و درم جندبیدستر یک ماشه مصطگی سه ماشه در گلاب و روغن گل و زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد
و در این اثنا بفاصلهٔ یک دو روز بفتیلهٔ صابون طبع را بگشایند و روز سیوم اگر بهوش باشد تلیین طبع نمایند باضافهٔ برگ سنا دو توله و ریوند خطائی و تربد سفید هر یک شش ماشه
و زنجبیل سه ماشه و خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه و شربت اسطوخودوس مسهل علوتجان چهار توله در ماء الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب
حب ایارج نه ماشه بخورانند و وقت دو پهر نخود آب مرغ دهند و وقت شب نان بشوربای مرغ و روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند باضافهٔ شربت نه درم جار سه چهار توله
و حرف هفت ماشه و همین نمط سه چهار مسهل دهند و یا زیاده تا تنقیه تمام حاصل شود و اگر هوش و توشیدن نداشته باشد بحقنهٔ حاده علوتجان استفراغ نمایند لیکن
نخست باید که بآب نیم گرم و نمک هندی حقنه کنند در روز دو سه نوبت و یا کم و زیاده تا با فاقت آید پس تنقیهٔ دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل
مزاج و تقویت دماغ معجون فلاسفه و فلافلی و شجرنیا دهند و مصطگی و اسطوخودوس هر یک دو ماشه در گلقند عسلی یک توله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است ترنجبین جند
یک ماشه در عسل یکتوله با ماء العسل و کذا قرنفل و کذا کت جدوار رابو سهل گوید که معالجهٔ لیثرغس باستعمال حقنهٔ حاده باید کرد و چون بدن نقی و مرض بانحطاط خلط بلغمی
از سر منحط گردد و ضماد معمول از روغن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بر سر نهند و همه بدن خاصته اطراف را بروغن گل که دران نطرون و عاقرقرحا حل کرده باشند بمالند به ایشان
ضماد معمول از جندبیدستر و حاشا و پودینهٔ کوهی و سرکهٔ عنصل بر سر گذارند و ساقین و پایها بسرکهٔ عنصل بمالند و سکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج و اگر علت
طول کند و عطسه ظاهر گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند و منقیات سر از حقنه ها و ادویهٔ مدر بول استعمال کنند بو علی مینویسد که اگر عائقی مانع نباشد خون در بدن
غالب باشد اولاً فصد کنند بعد از ان حقنه های حاده استعمال نمایند و جذب مواد باسفل کنند و بریشهٔ ملطوخ بخردل و عسل قی آورند و مریض را در خانهٔ روشن
بدارند و از استفراغ در سبات بالحاح و انتباه منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روغن گل و سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد ده روز از ابتدای مرض جندبیدستر بدان
مخلوط کنند و بجای سرکه سرکهٔ عنصل بگیرند و آب سرد ندهند مگر اندک و در ابتدا خاصته و هنگام انتها خصوص در آخر آن بالکل منع کنند بعد از ان زیت و نطرون
و تخم باذریون و فلفل و عاقرقرحا و مانند آن بر بدن مالند و نطولات قوی التحلیل و شمومات و عطوسات و غرغرها نافعه که دران حاشا و زوفا و پودینه و صعتر باشد و غرغرهٔ عسل
و عنصل و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و چون عنصل خصوصاً رطب بر سر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند و ایضاً سائر محمرات و لطوخ خردل
بر سر استعمال نمایند و مدام دلک اطراف و غمز آن کنند تا آنکه سرخ شوند و مریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است و چون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکنند و بعضی
از ان بکنند بر قفا نزدیک نقره محاجم ناری بسیار نهند بغیر شرط و گاهی هنگام احتیاج باستفراغ خون با شرط محتاج میشوند کسی را که از ایشان غذا دهند مثل آب ترمس و آب
نخود و باب کشک غذا سازند و چون غذا دهند بر غمز اطراف و چند ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود و اگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و
شاه تره چون ارتعاش بعض ظاهر گردد دو ثلث مثقال جندبیدستر با اندک سقمونیا که کمتر از یک دانگ باشد بخورانند و اگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف اطراف در تب باشد از سقمونیا اجتناب
کنند و بر جندبیدستر و بر تبدیل مزاج بدون استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که بحقنه ها باشد و اگر بغیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یکدرم با ربع درم شحم حنظل
و ثلث درم ایلیا و یکدانگ مصطگی بخورانند اگر تپ شدید الحرارة نباشد و اعتماد این امر باشد که این دوا اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا اشیاف منع استعمال
این ها در ان بردارند تا که هر دو بر اسهال اعانت کنند بعده تکلیف بر از آنرا آگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و براز عارض شود بر کنج ران و شکم از آب طبیخ بابونه
و اکلیل الملک و بنفشه و اصل السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض بانتها رسد و انحطاط پذیرد مریض را در گهواره و موج نشانند بعد از ان
اندک ریاضت تدبیر نا قهین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجهٔ صاحب لیثرغس بحقنهٔ حاده باید کرد تا ماده از اعلی باسفل جذب کنند و در خانهٔ وسیع معتدل

و در روغنی که در تابستان باعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با آبیکه اندران زیرهٔ کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب مع زیت مغسول
و زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون تب محسوس نباشد یا این ماء الاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هریک ده درم تخم کرفس بادیان
انیسون هریک سه درم مصطگی سنبل الطیب هر کدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام یکنیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هریک سه درم مویز منقی بست درم
همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم
افزوده نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکنجبین را فردوسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجبست که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض با نحطاط
آید جندبیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و کندس عطسه آورند و اگر دران جا تب ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم ندهند
و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تب قوی باشد بر بادیان مع ماء الشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند و
ما سوای این از اشیای باردهٔ رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان خاصةً احتراز
نمایند که آنها سر را ضرر دارند و ایضاً ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و عضل ساقین و بعضاً به محکم بربندند و ساعد بمالند و کف پا باندک بورهٔ ارمنی
و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل باندک سرکهٔ خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخارات را تا از بدن
را قبول نکند و اگر تب نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته مطبوخ غاریقون و حب ایارج و بعد ازان
حب قوقایا تنقیه نمایند و نسخهٔ مطبوخ غاریقون افتیمون سنای مکی پنجدرم اسطوخودوس دو درم تربد مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ هر کدام
سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط بلغمی
پاک شود و نفس و دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جندبیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو صبر دو جزو صمغ را در آب شهابنج تر
بعد ازان ۱۲ در بینی چکانیدن ۱۲ شلوبحی ۱۲ صح صمغ ۱۲
کرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه باندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن سوسن و روغن زنبق
و سرکهٔ عنصل و آب نمام یا آب شهابنج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعمل آرند جندبیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بورهٔ ارمنی خردل هر کدام
سه درم کوفته بیخته با آب نمام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکهٔ عنصل بر پیشانی و موخر سر طلا نمایند و شم فلفل و جندبیدستر و فرفیون و مانند آن عطسه آورند
و اگر فائده نشود باندک شلیثا یا آب شهابنج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بعسل و سکنجبین عنصلی سرشته ذا طریفل کبیر بدهند و ایارج فیقرا
و سکنجبین غرغره هم کنند و غذا نخود آب بشبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای تیهو یا گنجشک یا طیور اسفید باج پخته بدهند و عسل بخورانند و مشک و
غالیه بویانند و بکنند و ند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح بیمار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و خدر و ارتعاش و
سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینهٔ کوهی جوشانیده باشند
بقدر چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان اثرذیا یا بیدا دو بعده تا استعمال ایارجات اطلیهٔ مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد بعمل آرند نمام مرزنجوش
بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد تراشیدن موی سر بدان تکمید نمایند و روغن ناردین و روغن قسط و
روغن قثاء الحمار اندک جندبیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضی ازین روغنها باندک سرکهٔ عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام بروغن خسته
شمش و روغن غار بخورانند و فرفیون و جندبیدستر بویانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض بتدبیر سن ملطف و بسائر تدابیر مذکور در صورتی ست که تب محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویهٔ قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجهٔ مریض بحسب تدبیر مذکور با حتیاط نمایند و
علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد نشانند
و بر سر او نطول کنند منفعت بیش نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان بعد اغذیهٔ موافقه
شراب ریحانی اندک اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزئید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج اما نیست که

نسخهٔ مطبوخ غاریقون

اولاً بهر منع ماده از سر خرقه بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند تا دو روز و استنشاق این نمایند و روز سوم دران سرکه عنصل و اندک جند بیدستر
مخلوط سازند و بعد روز چهارم بحقنه حاده معمول از شحم حنظل و تخم انجره هر واحد یک جزو و قرطم دو جزو و پودینه دشتی یک مشت و پوست بیخ کبر بپزند و اقراص یا و
آنرا گرفته استار مری و نیم درم روغن زیت یا کنجد آمیخته حقنه کنند و شافه بردارند اگر ازین مانعی باشد ایارج فیقرا یا شحم حنظل سحق نموده اندرد اگر یک نیم دانگ شحم حنظل
مثل و افتیمون و غاریقون و دیگر دانگ مقل و یکدرم ایارج فیقرا حبها ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افتیمون هلیله کابلی و یکدانگ مصطگی کنند جائز بود و استفراغ
باین ادویه در صورتی جائز است که تپ حار نباشد و اگر تپ بران آسان باشد و الا تدبیر آن نمایند بعد ازان باستفراغ مذکور بپردازند و بعد تنقیه معده گلقند و
مصطگی و معاجین محلل رطوبات مثل معجون بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین چیزی که رطوبت را بادرار کم نماید و مفاصل و اطراف را بروغنهای گرم بقوت بمالند و مشک و عود
و امثال آن ببویانند و جند بیدستر بسرکه عنصل و شراب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیه عطسه آوردن سودمند است و موی سر تراشیده ارزن و
نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ باشیای مقلل رطوبات بادرار بول و حقنه ها نمایند و غذا نخود آب با ابازیر و آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت
ماء الشعیر باشد نخود و مساوی جو و اندکی زوفا و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ با هر تره حرارت شدید تر باشد نخود و جو مقشر نما بیندازند اگر چه مقشر و کرفس بپزند و نکوست و بعسل و
روغن بادام بنوشانند جائز بود ابن الیاس مینویسد که جلاب از بادرنجبویه و اصل السوس هر واحد سه درم و شلیر سفیده ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر مقشر کوفته
با نخود و چغندر و حل طبیعت بحبوب مسهله و حقنه های مطلقه مذکوره در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل در ابتدا کنند و بعد ازان وضع اطلیه محلله
و نطولات لطیفه مثل بابونه و شبت و مانند آن بعمل آرند بعده شونیز و کندش عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود زهره گاو یکدرم شحم حنظل نیم درم
بوره ارمنی نطرون هر یک سه درم شکر را بر آتش قوام نموده ادویه کوفته بیخته بران پاشیده ازان شیاف بسازند و بروغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند تجندی
گوید که با بادیان و مصطگی و انیسون گلقند عسلی بدهند و تلیین طبع بحقنه های حاده و حبوب کنند و کندش و جند بیدستر عطسه آورند و یا ایارج فیقرا تی کنند و بروغن قسط مفاصل
را بمالند سعید گوید که چون طبیب احدوث این مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت
فصد واجب بود تا که از حدوث ورم در مقدم دماغ ایمن گردد و اگر از فصد مانعی باشد واجب است که حقنه نمایند تا ازین ارتفاع ابخره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنه
مستعمل درین مرض حاد بود بسبب غلظ فضول محدث آن و نسخه حقنه حاده همانست که در قول ایلاقی گذشت و بعد نضج تنقیه بدن با ایارج فیقرا کنند و گلقند بخورانند
و آب گرم بنوشانند و ادویه مدره مثل آب مطبوخ بادیان و زیره سیاه و نانخواه بشکر بنوشانند و جوارشات حاره لطیف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطگی و زنجبیل و بلادر
بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدلک اطراف و بدن از روغن با اندک تخم انجره یا نطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استنشاق نمایند چون حال مریض صلاح یابد نخود آب
و قلایا و مطجنات غذا سازند و از بهرشتی رطب منع کنند قرشی دکاء و زوفی مینویسد که در ابتدا حقنه های لینه بعمل آرند تا مواد غیر منضج یکبارگی متحرک نشود و بعد ازان متوسط
میان لینه و حاده بکار برند زیرا که درین هنگام ماده اندک نضج میابد بعده عند قرب انتهاء و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیه بلغم بادویه مخرج آن کنند و تدبیر صداع
بلغمی بدون مسخن بسیار از جهت تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا با اندک تربد و غاریقون و مقل بدهند و شربت بادرنجبویه و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که
جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیه غرغره و معطسات برای اخراج بقایای ماده واجبست امام بقراط گفته که معالجات بر پنج قسم است علاج ماده که در سر است بغرغره و آنچه
در معده باشد بقی و آنچه در امعاست باسهال آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفصد گیلانی گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افتیمون و بسفائج
و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله سیاه بدهند و چون تنقیه بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکه و آب حبق و اندک جند بیدستر
بر سر ریزند و مفاصل و اطراف را بروغن گرم که دران اندک عاقرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند بمالند و شیاف و طبوس ایشان را نافع است و اگر در احشا ورم
حار باشد معالجه باضمده و نطولات کنند و خردل مسحوق بسرکه یا جند بیدستر یا موی سوخته یا صوف سوخته ببویانند نفیسی شرح اسباب مینویسد بعضی گویند که ماء زهره
مخلوط را چون بر سر صاحب لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشد و متقدمین گفته اند که اگر خون شقشقین را بروغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند ورم را نفع دهد و همچنین خون [illegible]
جالینوس گفته که این نفع بجهت آنست که خون روغن را حرارت می بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علوی خان مینویسد که مریضان

نیست که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در اورام حاره و بارده منفعتی خاص ست زیراکه از مجربات نافعه است بستن کبوتر بچه و چوزه مرغ شکم شگافته بر سر بودی که
خون او بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این طیور را منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جائز ست که در اجسام این طیور باشد و خون آنرا
افادهٔ حرارت لطیفه کند چنانکه روغن گل افاده سید بدو یا پیچ لوغاذیا اکلاً نافع وکذا ضماد آن بر سر صاحب لیثرغس چین روغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شیافه
نافع ست بورهٔ ارمنی گل بنفشه قنطوریون دقیق بسفائج فستقی هریک دو درم تخم حنظل یکدرم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده
بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر پنج انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صداع بارد بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش ازاله سبب ست مثلاً آنچه بسبب تصاعد ابخره حاره از حجاب صدر یا تورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از ان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب
و در ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق با شرط کنند و ماء الشعیر یا شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه با نبات بیاشامند
و گل نیلوفر و برگ کاهو و کافور تر کرده ببویند و بهر جذب فضول باسفل حقنه عمل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منفجه که دران حرارت بسیار
نباشد مثل آرد جو و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هرگاه حجاب دماغ نیز ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله
یا منفجه مثل بابونه خطمی آرد باقلا تخم کتان بآب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان یا ترنجبین یا بماء الشعیر یا شیرخشت و یا ترنجبین نمایند و آنچه
بسبب مشارکت در اورام مثانه و رحم وغیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال [illegible]
عرقیات و اشربه و سعوطات بارده کافی ست و یا شوید حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و لخلخه تقویت بدماغ دهد بکار برند و ایضاً در بیهوشی
و تپ بجهت تصفیه ابخره سر لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده ناشتی باشد بنوشانند و گاهی در تپهاے
هذیانی بجهت طرد ابخره مهبسله طریفل کشنیزی همراه آب تمر هندی آلو بخارا و آلو بالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب
اسپغول بدهند مولف **اقتباس العلاج** مینویسد که گاهی خداوند سرسام غیر حقیقی بی ظهور تپ آثار ورم دماغ سخت متحرک بیقرار باشد و جمیع امراض که
در علاج حمرهٔ دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز دوم و یا سوم بمیرند و بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید
آید و قی زنگاری و کراثی کند از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر شود و بکثرت شکم ورم کند و بهلاکت انجامد و بیش آنست که مادهٔ سمی در حجب دماغ
و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو حادث شود از احتباس خون و یا استحالهٔ خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن در روح نفسانی و
حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه در ایام وبا اکثر وقوع این علت بکرات و مرات بمشاهده آمده پس اول رگ سر بزنند و وقت ظهر رگ پیشانی و وقت
عصر رگ بینی و یا صدغین اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام کشایند و خون کثیر بیکدفعه گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پنڈول گویند بگلاب سرشته
بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ داودی و آب گل سداگلاب و گلاب کهنه هر واحد یک توله روغن گل یکنیم توله عرق بیدمشک دو توله صندل سفید گل ارمنی
هریک سه ماشه کافور دو ماشه لخلخه سازند و این دوا بدهند زهر مهره خطائی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده یکنیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انار پنج توله
آمیخته بلیسانند بالایش شیره تخم خرفه و مغز تخم پدینه و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هریک ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بیدمشک [illegible]
و گلاب هریک هفت توله برآورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیموی هریک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان [illegible]
دهند و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز و یا روز دوم مغز خیار شنبر با گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و یا از شیر [illegible]
بعمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر با گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تام دارد و کذا در سرکه معتدل
سه توله و گلاب نیم پاؤ گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده میکند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرود کشند و باقی همه تدابیر بحث
تپ وبائی بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس بزودی بی تدبیری دیگر صحت یابد کذا فی شرح ایلاقی علامه سمانی

عطاش

و آن ورم حار خفیف ست که در دماغ صبیان حادث شود و نشان عطاش علامات حمرهٔ دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و این مرض را عطش کاذب گویند پس به تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیرهٔ مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند از پوست کدوی تر و خیارین و برگ خرفه و برگ عنب الثعلب و قدری سرکه و یا آرد جو و سفیده آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سرد کرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو و تخم کاهو با شیر دختران باندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید ست هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طلا با شیر یا شیرهٔ خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب اسبغول به روغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و تخم بگو رده و بلیلهٔ درست با در آب بجوشانند که نرم شود برآورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته یا پارچه بران بربندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد همچنین ضماد آمله با آب سائیده یا با آب کدو و روغن گل و زردهٔ تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا اکلیل الملک و آب برگ عنب الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید مرقوم است و طلا با شیر زهر مهره زرد و مهره یک مثقال سرخ سائیده بخورانند بعد از ان شیرهٔ تخم خرفه بریان شیرهٔ تخم کاهو و عرق بارتنگ و عرق کیوره و گلاب آورده ربع شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بریان بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض آن رب به کهربا میکنند و عرق بید مشک میدهند و گاهی دوا در ضعف انیز مینوشانند و نشاسته باندکی گل ارمنی و عنب الثعلب و روغن گل طلا کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت یا آب عناب با شیر خشت نافع بود و در ضعف آشجو در صورت اسهال طفل پست جو و مانند آن هرچه قبض باشد بخورانند اگر محتاج فصد گردد دایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند از تخمه و لحوم و حمام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم ست یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و بانگشت فرو نتوانست شد و لذع و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف و آنکه ورم حار ست یا بارد بلمس و لون و موافقت و مخالفت چیزی که باو رسد دریافت کنند دوم ماشرا آن ورم دموی رو و پیشانی ست و گویند که قسمی ست از فلغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود و هرگاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد باشد که بنابر عظم سبب اعضای داخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کنند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که در رگهای سرش نگافته باشد که ورم فرود آید تا سینه یا زو مشتمل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غشیان و شدت وجع و ضربان لازم وی ست بالجمله علاج ماشرا جدا گفته میشود و علاج قسم اول بعد از اختلاف آن که کدام نوع ورم ست از کدام خلط بهرسیده از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند بدانچه در باب اورام خواهد آمد بعمل آرند و حجامت با شرط از فصد زیاده ترنفع دهد

علاج ماشرا

آنچه از فصد سر رود و دیگر تدابیر مبردهٔ مرطبه و ملین طبع در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و سرسام دموی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین زیاده باید نمود و بعد فصد سر بود فصد جهر و رگ زیر زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و شتر بین نیز کشایند و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار نمایند و کافور نیم دانگ طبا شیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک هر کدام یک ماشه حب بسته خورانیدن با لعاب اسبغول یک مثقال شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر واحد ده مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول کثر متاخرین ست و طلای صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض گل بوش دربندی گل قیمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ آب کاسنی و کاهو سبز و سرکه مثل علوشی است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع ست و بعد از ان اضمده با رده رادعه بیشتر بعمل آرند و روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و شیر خشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن بسوی ظاهر اشیای سرخ بنگرند و گویند که نطول گلاب و آب برگ سرو صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید همه یا آنچه حاضر باشد بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بجدی کنند که غشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش با شیرهٔ

تخم خرفه و طباشیر بدهند و مزوره عدس بکدو و آب نارنج ترش یا باسفاناخ و قطف تغذیه فرمایند روز دوم اگر مرض را تزاید و قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت بر آرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و مزورات مذکوره اغتذا نمایند و طلای زرد و صندلین با آب برگ کاسنی و آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر سهر در مرطب مثل ماء الشعیر وغیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تلیین طبع بماء الفواکه یا ترنجبین و ماء الشعیر نمایند سهر هندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض بعد سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع مشمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد دهندی باین نوع که خربق سیاه فلفل گرد صندل سرخ اصل السوس حنا تخم قرطم گلنار زیره سفید نگل نیلوفر کالی زیری نیل کنهی برنی درامه سرچهوکه در آب بپزند که مهرا شود پس بهمان آب که باقی مانده باشد ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد ترسند که تعدیل آن بدیگر اجزای باردا میشود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب در بحث اورام خواهد آمد ان شاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل قحف بالای غشای صلب و یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس گر داخل قحف بود چشم کشاده مانده و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه ورا سر برداشتن و چشم باند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت فشرکنند و بدان سبب دهن رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن به تماسه بحال خود باشد و به انگشت قرو و نشست بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گریه بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر دو تقدیر محصور در مکان است یا غیر محصور که بغور بند فرع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد بجوی که بغیر اندفاع پذیرد تدبیر شق آنست که اول موی سر بتراشند بعد از آن بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم خشک از زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره اسرب بالای آن ببندند و اگر لیمون را دوپاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار تکمید کنند چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بران ببندند تا شد روز شراب و روغن گلی بران چکانند پس رفاده را واکنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها و الا مرهم مدمل علاج نمایند و اگر در رویدن گوشت دیر گردد استخوان را اندکی تراشیده بران مرهم نبت لحم گذارند تا آنکه گوشت برویاند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی ست مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط معاً یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ ست که باهم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی ست که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر بهم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد یا بواسطه مزاج او در قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کن حار معد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و تساوی میباشند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غالب میکنند علامات و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه میباشد برای هر یک از ان هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابو سهل و ابن هبة الله وغیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم ست و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفرا حادث میشود پس بهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و چون جواب دهد بدشواری با تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان و نگریستن متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه میبایی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار

بالجمله درین مرض هنگام غلبهٔ بلغم سبات ثقیل میباشد و هرگاه پلک بگشایند تغمیض میگردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب برنگ گچ و قلقی مدرک میشود و وقت غلبهٔ صفرا
هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار میشود و هذیان و قصد حرکت مینماید و چشم بدون تغمیض دامی کند و ایضاً از علامات خاصهٔ این مرض ست که صاحب او بر پشت افتاده
مانند و افتادن او بر پشت غیر طبیعی بود و چهره او متهیج منتفخ نماید در رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و در اغلب احوال با یک چشم او ببالا کشیده باشد مثل
صاحبان سرسام و گاه چشم بگشاید تا سبات غالب نگردد و مثل صاحب شخوص برهم نزند و اگر سخن گوید کلام او را انتظامی نباشد و چون علت صعب و قوی گردد چیزی رقیق که
اندر حلق او اندازند در گلو بماند یا از بینی او بیرون آید و این علامت ردیست و علاج او درینوقت بغایت مشکل و در اکثر او قات بول و براز او محتبس باشد یا اندک آید
و ضیق النفس عارض شود و این نیز مهلک بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال باختناق رحم مشابه میگردد ولیکن چهره بیمار در اختناق رحم بر حال خویش میباشد
و نبض با تمدد و تشنج و ضعف بود و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض چهره متهیج بود و رنگ او متغیر شود بحسب غلبهٔ خلط و درینجا بر علیل بتکلیف سخن کردن و جواب
دادن ممکن بود و در حالت اختناق اینچ تکلیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد بلیثرغس هم بقرانیطس پس تغییر لون و عروض سهر و تفتیح عین احیاناً و تیزی نبض
و سرعت و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از لیثرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عروض قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغم درین از قرانیطس
تمیز نمایند علاج بدانکه مدار علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج بادویه و اغذیه است پس هرچه در علاج قرانیطس و لیثرغس
مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبهٔ هر خلطی کمال حدث بکار برده بمعالجه پردازند و بعد فصد حقنهٔ لینه دهند و در حدت بقدر غلبهٔ ماده صفرا
یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیهٔ ماده مثل ایارجات مقوی بغاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا غالب بود استفراغ
بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیهٔ غلیظه دریافت شود از تنقیهٔ معده نمایند و غذا موقوف دارند و اگر
سبب او امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات راس اقتصار نمایند بتدهین سر و شم بیاه الشعیر و بعده بعلاج
صفرا پردازند و سکنجبین دهند و تعدیل طبیعت بنقوع مناسب و شربت نیلوفر نمایند و در معدل و مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویهٔ چندان بارد
باشد که در قرانیطس بکار میبرند نه بحدی حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و بحسب ظهور غلبهٔ یکی از هر دو خلط ادویهٔ او نیز غالب دارند و بقدر
مساوات هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس و جو مع بابونه و اکلیل الملک و شبت
استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش در آن زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودینه و فودنج بیدستر و صعتر اندران
افزایند و حال ضماد و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد استعمال اطاو از نطولات وغیره هرچه مائل ببرودی باشد اجتناب کنند و بر ملطفات اقتصار
ورزند و حجامت نمایند و بعد از ان بتدبیر تا همین پردازند باستنشاق روغن بنفشه و دوشیدن شیر زن یا شیر خر یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش سفید
و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبهٔ بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش دادن مضائقه ندارد و بر مذهب
کسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب بحبوب و حقنه جات و تنقیهٔ راس حسب مقادیر خلطین
و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب اجب و بدانند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش در علاج سبات سهری نگاشته
در قول سمرقندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که از افق علاج این مرض در ابتدا حقنهٔ لین و بعد نضج تلیین طبیعت بنقوع افسنتین ست و روغن شبت بر سر طلا نمایند
و تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر امتلا باشد مزوره زیرباج یا نخود آب سازند پس اگر چهره مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی باشد
فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا اغلب بود حقنهٔ لین از ادویهٔ مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد با ضافهٔ اندکی از ادویهٔ مسخنه و مخرج بلغم بعمل آرند
و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنهٔ مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سداب در روغن شبت بسرکه آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبهٔ سبات
کشیدن و کندن موی سر علیل درین علت نفع بلیغ دارد و ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن و دماغ بحبها و حقنه ها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است
بنفشه خشک ده درم تربد یکدرم هلیله زرد یکدرم بادیان تخم کرفس تمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته آب بادیان سرشته حب سازند

گواهی دهد و قاروره غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن از آن دشوار بود و رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر لمس گرم و رنگ رو و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن ممتلی بود و سائر آثار غلبهٔ خون یافته شود سبات دموی باشد و اگر نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد سبات خفیف بود و سبات از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب بران گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب شراب کثیر یا قوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از ابخرهٔ معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا خون حیض یا نفاس در رحم و علامات امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات گرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه بر صدمه یا کسر قحف یا سقطه و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات بهیج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف بدن بران گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قرب موت مسبوت آنست که هرچند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکبارگی تمام غائب شود و تنفس کم گردد کذا فی المطبی و سبات که از بخارات ردیه و سینه باشد چون در امراد او اهمال نمایند مودی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد و ابن الیاس گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی بامراض مذکوره گردد و شیخ میفرماید که اول حواس کند در خواب و سبات معطل شود و آن ابصر و سمع است پس واجب بود که آفت در سبات در مقدم دماغ باشد بمشارکت او فساد خیال نیز الا اگر مقدم دماغ سالم بودی و فساد موخر دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل و انتشار نشدی و خواب نبودی بلکه بطلان حس گشته بالتمام شدی و حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این در مرض دیگر و ذکر مخصوص واقع میشود و فرق در سبات و صرع و سکته آنکه در صرع حرکت نبودی و آن حس را بالکل باطل بسکته حرکت را بالکلیه باطل میکند چه آن در تنفس مانع بود و باقی میماند واجبست که سده واقع در سبات تام نبود و نه بسیار کثیف الا ضرر تنفس میکرد و هر سبات که متعلق بسوء مزاج بود آن لا بسبب رطوبت باشد تا نیا بسبب

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بجا آن او دیه قوی تر بعمل آرند و ایضاً در سبات سهری که از خام بلغمی بود سنون شبیه انیسون یا سکنجبین یا انیسون و درم سکنجبین عسلی ده درم و آوردن بجند بیدستر و فلفل بشونیز یا ز نچکلی و تخم کتانی خرد و خوردن تریاق اربعه و اثاناسیه کبیر و شربت دیطوس و دوا المسک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس و کذا اجاول مصطکی نوشادر و آمیخته با عرق بادیان و تکمید سر بسبوس گندم و نمک مفید و تنطیل آب مطبوخ سداب و جند بیدستر و عاقرقرحا و شیح و تنسمید با جاوشیر یا حلتیت و مرزنجوش و سداب و بابونه و روغن ناردین و روغن مشک و روغن قسط و زنبق و یاسمین و بابونه و شبت مع جند بیدستر و فرفیون و ضماد از جند بیدستر و خردل و جوز و متصل بکیرد و مشک انداختن دو گاه زیاده کردن نشود و دران مویزج و عاقرقرحا از هریک قند قلیلی با گلاب و سرکه و دوام بوئیدن مشک و جند بیدستر و شونیز سخت نافع است و غسل آوردن بر بعض کندن موی سر سود مند باشد تدهین سبخت و دستها و ساقین و فخذین و بدین باستواری مفید و غذا نخود آب بشیرهٔ قرطم و یا المحوم مرغ و دراج و مانند آن با نخود و دوا چینی و خولنجان و تنقل حلوای عسل و زنجبیل و جته الخضرا و اجتناب از اشیای بارد کنند و آنچه از استعمال مخدرات پدید همان مخدر تریاق و شیح و کدر باب سموم خواهد آمد نیز استعمال نماید چه جا و قی حنوبیسکر اگر از سوء مزاج سرد ساده باشد مشک و مرزنجوش و جند بیدستر و عود و فادانیا و مانند آن بوییدنی و ضماد از جند بیدستر و فلفل و مانند آن و تغییر که در سبات رطوبی باید ضماد بر سر تا سبق و دلیل و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه نخواه و زیره و کروایا و سیر و حلتیت و مغز جوز و امثال آن بهبود تمام نخود و شوربای گنجشک و مطنجن و مانند آن فرمایند

علاج سبات رطوبی

در رطوبت سادج آنچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بکار برند چون مرج و دریای آن و دریای آن ز نجبیل نخود راند و ضماد از جند بیدستر و فلفل و از خردل و قسط و جوز السرو و فرفیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخود آب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از دان و مطولات اجتناب کنند و مشک و جوزبوا و در علاج بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی پردازند و یا در نخیوچه گاو زبان انیسون هریک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوری ده درم حل کرده نیم گرم بنوشانند یا آنکه دران مویز منقی ده درم مصطکی انیسون بادیان هریک نیم مثقال جوزبوا چهار درم جوشانیده باشد بدهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بتنقیه قوی و نسب ایارج و دوای عصارهٔ ریوند نمایند و شیاف بردارند و بکدامی حیله قی آرند و اکثر بلغم در معده نیز می باشد پس تنقیه او بقی و بمقطعات بلغم نمایند و آنچه در علاج

سوء مزاج بلغمی معده بیاید و مرو خردل بعد حلق راس بمالند و لطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غرغره بکار برند و استعمال
شبیبت اسطوخودوس بتقلیل غذا مفید بود و گویند که حب قاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خوص عجیب ست و فضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلافلی
واطریفل کبیر ست و ساقین محکم ببندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در مواضع بارده و مظلمه بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در آن روشن نمایند

اقوال حذاق سویدی می نویسد که پارچه بسرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ نهادن در ابتدای مرض وکذا بوئیدن پارچه که بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین
ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن وکذا خردل کوفته با آب فرنجمشک که آن قرنفلی ست سرشته ضماد کردن وکذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من ست و جاوشیر
تا و شربا و ضماد آورده روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد تمام بسرکه و روغن گل پخته بر یافوخ و دلک اطراف و بطرون یا عاقرقرحا
یا تخم انجره و مهره و اهر نفاع [illegible] و تکمید سر بنمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا نخود آب با نطیب بروغن جوز مهره نافع است
ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر متبک در مقدم دماغ باشد اولا برای جذب بخارات باسفل حقنه حاد بعمل آرند و بعض باد رخانه و [illegible] متوسط الغلظ [illegible]
حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیر ست در سه روز اول و بعد سوم روز قدری جند بیدستر با پودینه
و حاشا با قیح بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود فاوانیا باریک سائیده اندر بینی در ساعت بیدار میکند وکذا تمریخ اطراف بروغن و ناردین
یا عاقرقرحا یا تخم انجره وکذا از قاقلی و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سرکه عنصل آنرا نافع است و تضمید سر و دست و ران و ساق یا صقیل و
عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مفرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و جند بیدستر بویانند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره بایارجات یا سکنجبین عنصلی
کنانند و اگر مرض طول کشد و اوی ارتعاش بهم رسد جند بیدستر بویانند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جند بیدستر و خردل بر آن طلا کنند و مداومت
اگر طبع قبض شود حقنه حاد بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری و مانند آن استعمال و بعد انحطاط مرض سواری و مشی در [illegible] و حمام و تدبیر [illegible]
بعمل آرند و غذا نخود آب بروغن جوز و خردل دهند و ماء العسل و حب قوقایا بنوشانند مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم غلیظ [illegible] در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بایارج
و لوغاذیا یا ایارجات کبار است و دهن روغنهای گرم بر سر مالند و آبهای گرم بر آن نطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد و رطب یا ماده
بلغمی باشد پس در سبات که از سوء مزاج بارد و رطب بود تدبیر سخن محفف استعمال نمایند و آن اینست که بر سر آبیکه در آن شبت و بابونه و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف و صعتر و
عاقرقرحا و جوز بوا و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت یا بعضی از آن جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول بخفت خردل و اندک عیوج و عاقرقرحا و قسط
سداب باریک سوده باید کرد و تدهین بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب با اندکی فرفیون و جند بیدستر نمایند و [illegible] نمایند و قبل ساق را محکم ببندند
بر بانها تفصیل [illegible] سوده و بعاقرقرحا باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و بادویه عطسه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا نخود آب با زیت و عسل و شبت [illegible] دارچینی
و خولنجان دهند و عسل با [illegible] و حبة الخضرا بخورانند و از شرب آب سرد و خواب در مواضع بارده اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول و استعمال ادویه
مذکوره ابتدا باستفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و بحقنه های حاده وغیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و تجویزات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیرات امثال آن
استعمال نمایند سعید گوید که اگر سبات از امتلاء بلغم اکثر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه معده بحب ایارج نمایند و بعد تنقیه سر که خمر و روغن گل بر سر ریزند و ماء العسل و شراب
و سکنجبین بخورانند و آب نیم گرم بنوشند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند
و بشدت بو دینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج
بعلاج لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک ست و ترتیب آن چنان باید کرد که اول رقی فرمایند با دویه قوی پس تنقیه بدن بحب اصطمخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاده بعمل آرند و
بعد تنقیه بدن و حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت را ببرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطول
محلل و غرغره و عطسه آوردن و اعضای سافله را بستن و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را بتحشیم آرند [illegible]
و کاری بالند که غضبناک شود و صفت حب اصطمخیقون از قرابادین شاپور بن سهل گیرند ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد افتیمون اسقاطیح [illegible]

ده درم شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی
دو درم و نیم این نسخه را نسخه گزیده میگویند نوع دیگر بلیله کابلی شش درم هلیله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید
هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یکدرم فانید چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانید را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویه بدان سرشته
و بکوبند تا همه یکذات گردد پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست حب ایضاً صبر سقوطری سه درم مصطگی یکنیم درم سائیده با آب کرنب سرشته
حبها سازند شربت دو مثقال حب ایارج ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی با آب کرفس حبها
سازند دیگر ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم تربد سفید هشت درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و هر هفته دو درم یا دو درم و نیم بدهند صفت
حقنه حاده شحم حنظل هشت بسفایج ده هشت پودینه دشتی یک دسته کوچک افتیمون هشت در یکنیم آثار آب بپزند تا بثلث رسد صاف نموده مقدار صد درم آب او بگیرند
و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ تربد اسطوخودوس هر یک پنج درم بدستور معمول
در آب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله ده شربت معتدل ست دیگر صبر سقمونیا شحم حنظل مصطگی عصاره افسنتین و اگر نباشد افسنتین همه مساوی با آب کرفس
حبها سازند شربت یکدرم یا یک مثقال این نسخه جالینوس ست و اگر یک درم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیه نواحی
دماغ کند و مراعات معده و تنقیه آن بنقوع صبر و ضمادهای مقوی کنند صفت نقوع صبر هلیله سیاه بلیله آمله بیخ بادیان بیخ کرفس اذخر اصل السوس هر یک
ده درم سنبل خوشبو قصب الذریره هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم آثار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیده صاف
نموده یک اوقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه حسب قوت مریض صفت ضماد که تولید بلغم در معده
باز دارد سک و رامک و لادن و عود خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطگی هر یک دو درم مشک دانگی همه را سائیده با آب مرزنجوش یا با آب تمام سرشته در وقت
خلو معده بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد صفت غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سبات و رعشه و
فالج را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سوده بسرکه عنصل یا ماء العسل سرشته و حبها ساخته وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی
یا در آب کامه حل ساخته غرغره کنند و بفلفل و کندش و خردل باریک سوده عطسه آورند و نطول که در لیثرغس مذکور شد بکار برند مصنف حاوی گوید که اگر از
ماده بارد خام رطب باشد جلاب از بادرنجبویه و انیسون هر واحد دو درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند غذا نخوداب بشیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه
بدان باین حقنه کنند خار خسک شبت بابونه سنای مکی هر یک هفت درم بادیان اصل السوس هر یک سه درم حلبه تخم کرفس هر یک دو درم اشق مقل هر واحد نیم درم سکبینج
یک دانگ در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل آید صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بان پاشیده مری سه روغن زیت و عسل سرخ هر واحد ده درم دران
حل کرده نیم گرم حقنه کنند و خورانیدن دواء المسک حلو بشربت بادرنجبویه نافع است و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و بروغنهای گرم نشوق سازند و
طیوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نمام و صعتر بویانند و مریض را گرسنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و آبزن و تسخین بدن و دماغ و معده کنند
و این مرض را نفع بلیغ دارد زنجبیل فلفل و وج شونیز قسط تلخ هر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هر یک ده درم جندبیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع است و خوردن تریاق و جوز و سداب و نارجیل و قلایای مطبخه و
کثیر الابازیر و صباغات متخذ از خردل و مری چند نافع بود و از اغذیه نخوداب و زیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شرب
شراب بسیار مضر است و درین مرض می افزاید و ماء العسل ساده و این ماء العسل بافاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل بطریق جلاب بپزند و کف بردارند و
چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطگی هر یک مثقالی کوفته بیخته در صره بسته بجوشانند و استعمال نمایند طبری گوید که اگر
مانعی نباشد ابتدا باسهال طبیعت اولا باین مطبوخ نمایند هلیله سیاه و کابلی و اصفر تخم دور کرده هر یک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس
و جنبیش غافث و قنطوریون و بسفایج و شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل السوس مقشر و تربد ها میان

وفودنج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و صره افتیمون در دیگ بیاویزند
هنگام جوش حرکت ندهند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزی از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بست درم ازان بگیرند اگر مزاج مریض
متحمل این باشد والا بوزن هشتاد درم گرفته یکدرم غاریقون و یک طسوج خربق سیاه و یک دانگ بسفایج ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته دران مالیده نیم گرم بنوشند
واگر از اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود درین ماء الاصول بنوشانند بادیان پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن انیسون هر واحد سه درم فقاح اذخر پانزده
درم مویز منقی بست درم مصطکی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفته سه درم عنبر اگر یافته شود ده درم همه
را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطبا هنگام عصر اخلاط درین ماء الاصول انشنه و گاه دیدم که آن دار شیشعان بست می افزایند و بعضی هوم المجوس و اصل السوس
و برگ شبت زیاده میکنند و مختار من اینست که ازین چیزی کم نمیکنم پس صاف کرده هر روز بست درم با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند تا هفت روز
برین مداومت نمایند و غذا درین ایام مزوره باج حلو و یا نخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمه غلیظه منع کنند بعد ازان شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند
واگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد ازان بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یکدرم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه تر کرده خشک نموده
یکدانگ غاریقون سفید ملائم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یکدرم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حبها مثل فلفل سازند شربتی
ازان سه درم و ثلث و این دوا انگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد و اگر یک شربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین دران
بحسین تدبیر بدهند و بدانند هر کسی که درد دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضه و استنشاق حذر کنند و بعد این استفراغات اگر مزاج او
حدت نپذیرد استعمال آب گرم در استنشاق او و مضمضه بدان و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر بالکباب برین آب نمایند بگیرند یک کف هر واحد از شیح
و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیر و یک کف خطمی سفید و یک کف نمک اول سبوس و نمک و خطمی را در پارچه صره بسته
را بجوشانند تا خشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند و دو بار یا سه بار این عمل کنند و اگر این فائده نکند تلطیف تدبیر یا استقصا نمایند و ماکول و مشروب
او وزن کنند و گرسنه دارند و امر لشم مشک و شونیز و جندبیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بر مقدم راس این ضماد کنند بابونه اکلیل الملک
هر واحد ده درم صبر و مر و سعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن از موم و پیه بط و چربه مرغابی ساخته ادویه مذکوره مخلوط سازند و هرگاه مزاج
او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او بتدبیر سبات ارقی نمایند **مؤلف** اقتباس گوید که در سبات بلغمی و بخاری اول اطراف را به بندند بستنی سخت تا بهوش آید و این پاشویه
کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب برابر تا دو سه روز بر تارک سر بمالند و روز چهارم
جندبیدستر و شونیز و برنجاسف هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنه حاده علوبخانی بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج
فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوبخانی و شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند
و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون بیخ کرفس و کرفس هر یک هفت ماشه
انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف و یا تودرین نه ماشه پاشیده بنوشانند دو وقت و دو پهر غذا بدستور دهند و همین نسخه تا سه چهار مسهل از اده جهت
تعدیل مزاج و تنقیه مابقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار توله داخل کرده دو بار
روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطکی جندبیدستر هر واحد یکدرم صمغ عربی دو مثقال بابونه یکتوله در روغن
سداب آمیخته بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان روده دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در لیثرغس نوشته شد در زوال این علت از مجربات است

علاج سبات دموی

مبادرت بفصد سرد یا هفت اندام کنند و بعده بهر اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هرگاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت
نقره اولی است و حقنه معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسرکه کنند و غسل پا بطبیخ بابونه و کلک

از نان سبوس گندم سازند و ادویه سرد خشک مثل شیره کشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین دهند و تلطیف غذا پردازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی دموی و سرسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد علامتش آنست که سبات خفیف بود و مریض از آن بسرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد مثل ماء القرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه خمر بهم زده بر سر مالند تا سد رفع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا شوربا آب یا مزوره زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود ابن نفیح گوید که اگر از رطوبت و مجتمع در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بچیزهای بارده مثل به و روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنه بار دیگر بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل السوس و برگ خطمی هر یک یک کف و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن یک سکرجه آب ترنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن تابع تپ و مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد مثل معده و مشارکت پیدا نمایند آنچه در مقام هر یک مسطور گردد مع تقویت دماغ بمثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فواکه مقوی بر سر و استعمال شمومات بارده خوشبو و نطولات مبرد پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند و آنچه در حمیات و در ابتدای دوار آن افتد یا شوصه و درد اطراف و در کاتی آن بچیزی در شیء دوام نکند [illegible] سرکه و گرفتن بخار آن و تفریق راس و روغن گل مع سرکه کشیده و آب حصرم و آب انار و بعض نیز مفید بود و تنقیه بدن از ماده تپ نمایند پس تقویت دماغ بشمومات و غیره کنند و انصباب بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنه یا حبوب مسهله و مطلسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آورند مفید بود در صورت تخمه خوردن سفوف بادیان و انیسون و زیره سفید نافع و در سبات دیدانی قتل و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت افاقه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب ردی الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد است پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد علامتش در نوع طبری بیاید و علاجش فصد قیفال است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبی است و اکثر احوال او زیراکه سبب موجب این بخارات حاده حاره یا رطوبت و یا یبوست است که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی میشود و مزاج دماغ را متغیر و فضول محتقنه آنجا را گرم میکند و اعراض او آنست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد گویا که خشک شده و هرگاه ترکیب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد گاهی قلق کند و ضیق النفس [illegible] هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بر آن گران باشد علاجش بفصد [illegible] مسهل [illegible] هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد مسهل نوشانند و حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند چون از فصد مزاج او متغیر شد غذای او ماء الشعیر و کشک و مزورات مبرده مثل زیرباج و اسفیدباج ماش و کدو سازند اگر این تدبیر ترطیب ننماید امر باستنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر زنان یا خیار [illegible] [illegible] نمایند بگیرند [illegible] بنفشه نیلوفر [illegible] و کف و حی العالم [illegible] و عصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسپغول و آذان الفار یعنی [illegible] [illegible] باقلا [illegible] در آب [illegible] بگلاب بر آن نمایند اگر این کفایت نکند شیر دختران بروغن بنفشه سعوط کنند و جمیع تدبیر او بمرطبات نمایند [illegible] سفید [illegible] روس هر یک کف [illegible] و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و بروغن بادام بنوشانند [illegible] اگر این هم کفایت [illegible] بسوی [illegible] سبات [illegible] شیر حار سعوط کنند مثل [illegible] و خطمی و سبوس [illegible] بنفشه و خبازی و نیلوفر [illegible] [illegible] شود [illegible] سبات از ابخره غلیظ [illegible] بعد بند شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل

دسرکه برابر آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلا شرط میان دو شانه نمایند و مصطگی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به ویا انار دو توله و ورق طلا یکعدد آمیخته در عرق کیوڑه هفت توله بنوشانند اگر بهوش آید بهتر والا سعوط لیکه در لیشر غش مذکور شد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس اندکی شوربای بچه بزدهند و دوای مذکور صبح و شام نوشانند در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند در روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک با شوربای مرغ ثرید نموده بوزن یک فلوس اول روز دهند تا سه وقت بهمین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم دو وزن ویا دو نیم وزن زیاده کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید و باید که مصطگی سه ماشه در انوشدارو ی ساده نه ماشه آمیخته با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی کیری انبه ویا ترشی انبه خشک در گلاب ویا آب کشنیز بر آهن سوده بمیل زر در چشم کشیدن و دو سه روز اکل پیاز دوا لا بعد هفته رگ ناق ویا پیشانی زنند و استعمال سعوط مذکور در یک ساعت سه چهار بار وضماد دال ماش مدبر بشیر بز در روغن گل وسفیدی بیضه بر پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه وفادزهر بزی یک ماشه در بالای جعفرات گاوی دو توله ونهادن شیشه حجامت بر کتفین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار نارنج ودوغ گاو مساوی که با سنگ یشب سه بار و همچنین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب و غذا در دفع سبات هیضه و منع قی و اسهال و دفع دیگر اعراض آن مجرب ست و اگر در سبات هیضه وبائی بعد زوال در روزی دو سه نوبت اجابت طبع شود و نفخ هم باشد بادیانه شیره بادیان نه ماشه و الاچی کلان چهار عدد و زیره سفید چهار ماشه نبات سه توله دهند در روزی دو بار و اگر در ین اثنا اشتها کم باشد مصطگی سه ماشه سوده در شربت انار منعنع یکتوله بلیسانند و غذا کھچڑی بنو ماش بریان بدهند که فلفل گرد و زیره سیاه و الاچی کلان در میان افتاده باشد

علاج سبات غشی وضربی

اگر از تحلل ارواح باشد علاج غشی نمایند بهر تقویت و تکثیر ارواح شوربا های لحوم لطیفه و جرعات قلیه و دکباب ها و ماء اللحم و مفرحات و دوا ء المسک و مثرود یطوس و شربت انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء اللحم در گلاب و آب سیب آمیخته یا مفرح بارد ویا دواء المسک بارد و گلقند و نسترن و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بید مشک ونیلوفر ویا طباشیر و صندل سوده با شربت مذکوره سرشته بدهند و ایضا در مثرودیطوس لطباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار بایدداد و صندل و گلاب و کافور بویانند ودر مزاج بارد دواء المسک حار و مفرح حار و شربت سیب یا مثرودیطوس در ماء العسل یا در شراب انگوری ویا ماء اللحم با اندک شراب مانند آن بکار برند و ایضا عود هندی و مشک و عنبر و فادانیا و جندبیدستر اکلا و شما استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هر چه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود و در علاج صداع ضربی مسطور شد بعمل آرند و مقویات سرو رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس انگاه در آگاهیدن سعی نمایند باستعمال مقویات دماغ که در علاج امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط درین باب از مجربات صاحب اقتباس ست برگ مورد یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتوله شیر زنان سه ماشه ویودار دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یکماشه **اقتباه** شیخ میفرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن و دیدن اشیائی ست که بصاحب او غم آورد و ازادویه مسهره طلای مخرین بفلقنه است و سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پایها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری مسبوت میگردد و بقول قرشی تکلف انتباه اگرچه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مورد جید و مفیق بخاصیت و کیفیت هر دو است و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تغلیل سر بطبیخ شبت ونمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تقطیر سرکه و آب نمام در بینی و مشک بگلاب مجرب ست و در حالت افاقه غاریقون بروغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند و بران طبیخ افتیمون یا خیار شنبر بنوشند و لصبه و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یک نیم عدد در لعاب دهن اسپ سائیده بمیل در چشم کشیدن مزیل سبات ست و کذا سفوف زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه چای خطائی و بادیان خطائی و بن نوشیدن نیز مفید و ذکر باقی اشیای مسهره در آخر بحث سهر می آید **سبات اطفال** گاه باشد که خواب طویل با کسل و ثقل و ماندگی مفرط باطفال عارض شود و آنرا مباری گویند بهترین تدبیرش آنست که روز اول یک مگس بر پروده با یک ماشه اجواین مصفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس با همان قدر اجواین بدهند و همچنین تا هفت روز یک یک مگس هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چاردهم یک مگس بماند درین عرصه مرض اگرچه قوی و مزمن باشد زائل گردد وقتی نمی آید مگر وقتی که ماده مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود و آنرا مباری نامند استخوان باشه دو درم مرداریدو سرخ بسبد و سرخ هر سه با آب سائیده هفت روز بخورانند

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست سافج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شوره در دماغ و حمیات حاده بنا بر تصاعد بخارات یا لذعه لاذعه بسوی دماغ و تجبت و وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و غم و الم سخت و فکر و تشویش و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیهٔ دماغ و تناول غذای بادانگیز مشوش اخلاط و احلام مفزع در خواب مثل با قلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد سببش بورقیت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی در آفتاب در ایام گرما یا از بیداری ضروری برای حراست چیزی یا در سفر بر دماغ غالب شود و موجب سهر گردد **طریق تشخیص** اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی ست یا تری و در سر سبکی ست یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت راس و حواس بیان کند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر با خشکی و سبکی آثار حرارت مثل لهیب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش در قعر چشم نیز باشد سببش حرارت و یبوست سافج بود و اگر خشکی با گرانی سر نگوید با آن علامات غلبهٔ سودا مثل توحش و تشویش احلام و فزع و برجستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی گرانی تاریک روح و سائر علامات غلبهٔ صفرا ادراک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هرگاه مریض در بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم چرک ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم و غذای نفاخ و روشنی خوابگاه و امثالها بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هر سببی از این اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد اشتداد سهر عروض سرفهٔ خشک در همه اقسام نشان موت ست و گاهی این مرض مؤدی بتشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا میگردد و بهلاک می انجامد

علاج سهر یابس

هر چند بعلاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربه مرطبه شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو نبات سفید داخل کرده بنوشند و هر صبح نوشیدن ده درم شربت بنفشه یا شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت ماء الشعیر بشیر میش و روغن بسکه سود مندست و سفوف کشنیز بریان تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید بریان هر یک ده نیم مثقال شکر سفید ده مثقال بقدر ده مثقال بخورند و گاهی مغز بادام مقشر و مغز تخم کدوی شیرین هر واحد ده نیم مثقال نیز اضافه کرده شود و سفوف حکیم محمد دوال علوی خان و حریرهٔ خشخاش و خمیرهٔ آن و عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلا و قرص منوم بارده که در قرابادین مسطورست استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب کشنیز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو و مغز تخم خرپزه و مغز بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو درم سائیده قرص نموده بر یافوخ بندند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو سائیده در روغن کدو آمیخته و یا آب کاهو و بشیر زنان در بینی چکانند و خشخاش سفید و تخم قنب هر یک یک تولکه کوفته در شیر گاو یا آب نیز بلند سر دکرده بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر بز سائیده بطور حنا بر کف پا بندند و شیر بز و یا روغن قنب یا روغن بنفشه یا روغن بادام و یا روغن کدو در آب برگ حنا بر کف پا بمالند و نیز بوی آب یا گلاب یا عرق بید مشک تر کرده نزدیک بالین دارند و بو بیند و از آب برگ کاهو و کشنیز سبز و شیرهٔ تخم خشخاش و روغن نیلوفر و خلوفه نمایند و روغن خشخاش و روغن ابو سلیمه و روغن کدو بهو کرده و بنفشه بر سر بمالند و شیر بز بر سر دوشند و تدبیر از ان شیرپیش ست و اکباب بر بخار اطعمهٔ مرطبه اکل آن و شمیدن بنفشه و نیلوفر و ضماد خشخاش با آب بنفشه ترو کاهو ملحوق بحال آرند و اغذیهٔ مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیرهٔ خشخاش و کاهو و شیر بز و فرنی و یا مزورهٔ ماش مع کدو و یا ترب و روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل پا بآب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز و بیخ و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و نیم کوفته و یا شورباهای کله پاچه گوسفند و فراصله یک شیر بر سر ریزند و یا بیداران بشویند و اگر یبوست با حرارت بود ادویهٔ مبرده که در علاج امراض دماغی حار سافج گذشت با ادویهٔ مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و صفراوی نمایند و در اثنای تنقیه قبل و بعد آن تدبیر طب دماغ ملحوظ دارند یا استعمال اشربه و نطولات و غذاهای مرطبه و حجامت و شیر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف و و صدغین بهوائی آنها بروغن بنفشه و بادام و تخم کدو بچکانیدن و نهادن بینی و گوش و صدغین و شیرهٔ اشخاص و سائر تدابیر که سابق گذشت عمل آرند و بقول ابن جزله تا چو سهر سوداوی زائل کند اقوال حکما صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل

مزاج روغن بنفشه یا بادام و شیر زنان در بینی و گوش چکانند و شیر بر کف دست و پا بمالند و پنبه مندوفه بشیر زن تر کرده بر تارک سر گذارند و این نسخه بو یانند آب کشنیز سبز و
کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب و کدو و گلاب و روغن گل و روغن کاهو و روغن یاسمین و عرق بید مشک هر یکی و مثقال شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی
و شیاف مامیثا و گل داغستانی هر یک سه ماشه سحیق نموده بکار برند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه بچه بز
بنان گندم دهند شیخ میفرماید که آنچه بسبب یبس باشد باید که صاحب او غذای مرطب استعمال نماید و استحمام معتدل خاصه پیش از کسی را که حمام خواب بیارد و آن شخص
غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و برآن یبوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط ردیه باشد که حمام فوران آن نماید و واجب است که فکر و حیل و تعب ترک نماید
و سکون و راحت اختیار کند و ادهان تفریق راس و روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استعاط آن خصوصا روغن نیلوفر لاسیما
سعوطا و دلک اسفل قدم بدان نماید و اما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیرش بادقی و ترطیب است ادویه و استعمال مثل حراده کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و
عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سر است ایلاقی و جرجانی می نویسند که آسایش جویند و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند
و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره نیم گرم در گوش چکانند و لعاب اسپغول برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و بیه غاز
خوردن سودمند بود و گرمابه و آبزن معتدل سخت نیک است ابن الیاس گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تفریق سر بروغن بنفشه و
کدو و ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جو و استعمال حمامات و شمومات خوشبو و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن مرو و افلاح
است و تنقل بمغز بادام و خشخاش خواب آورد و حمام رطب با آب شیرین اگر خواب نیارد علامت ردی است دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه
و ده درم شربت خشخاش با آب بنوشند و غذا مزوره ماش بکدو و اسفاناخ و کشنیز تر دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و آنچه خواب قوی آرد بوئیدن افیون و بیروج است شیخ
گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو و شیر دختران کنند و آبیکه در آن پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خجندی گوید که تبدیل
مزاج بمرطبات صرف کنند اگر حرارت نباشد و یا بمرطبات مبرده داخلا و خارجا اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری
و آواز اشجار متحرک و اصوات طیبه لینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب سید مع استعمال آن بر تدبیر نیا و بهار مرطبه چیزی نیست و کذا شراب ممزوج
با آب بسیار لیکن اگر فائده نکند بدانکه سوء مزاج با فساد اخلاط قوی است که حمام آنرا تحریک نموده و بخار آن بسوی دماغ متصاعد میشود درین صورت باید که تنقیه بدن
از آن اخلاط نمایند و استعمال مطبوخ افتیمون ساده یا ممزوج بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و مغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و
صماخ و سره و خصیه و مقعد بروغن بنفشه عراقی و سعوط آن بالغ النفع است و گاهی احتیاج بآمیختن اندک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند
اقراص مثلثه و ضمده و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست
و پا بمالند و با وجود این شربت خشخاش و شربت کاهو و سائر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماء اللحم و لحوم ماکیان فربه مطبوخ بنخود مقشر و سائر لحوم رطبه خورانند و ایضا مشتمل
که در آن کدو بگوشت بچه مرغ رطب پخته باشند و قلیه کدو و خیار و پیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوء مزاج یابس مع ماده سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع
سوداوی است مع ترطیب دماغ و آنچه از ماده صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن و سر از صفرا است و ترطیب سر و تبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متاخرین می نویسند
که سهر سوداوی پیران را نیز افتد و علاجش بدستور مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جهت تعدیل امزاج استحمام و دلک و تدهین و این نطول نعم العمل آید.
کشک جو و گل بنفشه و خطمی و سپستان و گلاب و گل کرفس هر یکی و مشت و بکو و برگ آن هر یک یک مشت و شبت بید ساده چهار مشت در گلاب و آب جوشانیده بکار برند و بعد از آن
طعام مناسب خورده آسایش نمایند سویدی از اطبا نقل کرده که ضماد گل خشخاش و تخم آن و آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او تنها یا با طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته
سرشته و روغن گل و حنا و تخم آن و شربت طبیخ خشخاش و شربت نیلوفر و طبیخ جو بشکر و روغن تخم خیار و ماء القرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بنان
گندم سفید پاشیده پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز بعد طعام و یا تخم آن دو درم و باقلا کدو خوب پخته بروغن بادام و شم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و
گل کدو و روغن بنفشه و دستنبویه و سعوطا روغن نیلوفر و روغن گل خیار و روغن بنفشه و تکمید بطبیخ بنفشه اسفنج تر کرده هر دو حد در طب و آنچه منوم است

علاج سهر رطوبی

که از رطوبت بود رقیق افتد و سهر پیران اکثر ازین قبیل بود و بعد تنضیج ماده مطبوخ بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی و غیره او قلیل الحرارة
و گلقند باید که مسهل بلغم که از ان ادویه شدید الحرارة دور کرده باشند بجهت ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا تخم حنظل هلیله زرد مرکب سازند صواب باشد و اگر
رطوبت زائد باشد بدل هلیله تربد مجوف نمایند و گلقند سکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و بروغنهای شیرین مائل بحرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و خیری مدام
تقریق راس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای حریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بماهی رضراضی و شوربای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان فربه و دراج و غاله بالک و کدو و قلیل
کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصالحین دهند و غذا زرشکیه و غیره و هر گاه این
نوع سهر در سن پیری عارض شود علاج او مشکل بود و لیکن باید که صاحب او مطبوخ کشک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد و اگر حرارت
غالب نباشد بدن جوهر مقشر بعمل آرند و ایضا نشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن ایرسا یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدری برگ کاهو یا تخم او
اندازند جالینوس گوید که من هر روز برای خویش قلیله از کاهو میسازم و در حینی اندر ان داخل میکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول رازی شبت را طبخ کردن نیز منوم است

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره دیاقوذا ساده دهند و تخلخه استعمال کنند و شستن روی و استعمال نطولات مرطبه و مالیدن روغن خشخاش و کاهو بر صدغ و پیشانی
و انداختن تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و پاشویه و دلک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده شده آنست که
سلیخه یک جزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو بروغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضا بوئیدن
آن و کسی که بقدر دانه کرسنه ازین دواء بخورد خواب معتدل آرد و اگر خلط یا بخار متصاعد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک و بابونه و بنفشه بر پیشانی ضماد کنند و اگر
سبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شده و اگرچه ماده سهر آور صفرا و سودا و بلغم شور است اما
گاهی بسبب فساد خون نیز سهر در بدن و گرانی گوش و سر و بسبب غلظ خون سرفه هم عارض میشود و درین صورت بادیان اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان قصب الذریره
گلوی سبز هلیله سیاه جوشانیده شهد خالص داخل کرده دادن و فصد و مسهل کردن نافع است و سعید گوید که اگر سهر بسبب اخلاط ردیه موجوده در معده یا در جسم باشد
که بخار آن بسر ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا باسهال و یا بقی و بعد تنقیه غذای مریض با غذیه جید الکیموس مثل چوزه مرغ و ماکیان و گوشت حملان صغار و ماهی
صغوری سازند و کاهو و بقله یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن طبخ نمایند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوء هضم و امتلای معده و غموم و آلام و
افکار باشد بهر دفع تخمه و امتلای معده را از طعام بقی و استفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف خورند و بجودت هضم کوشند
و ازاله هر واحد از اسباب مذکوره نموده تدارک مابقی بتبدیلات مناسبه کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که ارق از غم و عشق و
فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود و علاجش اجتهاد در ازاله سبب است و بیشتر با این سهر تپ بود لاسیما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منزوی گردد و
از ان حمی یوم حادث شود و شدید ترین این انواع آنست که باوی اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوتست و اگر بسبب دردی باشد تدبیر او
تسکین وجع است و علاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد در فصل او مسطور بود و ایضا در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بیهوش گردد پس روغنهای
محلله حاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطکی و سورنجان تلخ و جند بیدستر نیم گرم بمالند و اگر از ورم سوداوی بود هرچه در علاج سرسام سوداوی گذشت
بعمل آرند و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند حاکم در ذکر تدابیر داویه منومه که اکثر مسهوریان را نافع باشد از آنجمله
آنچه باصحاب حمیات و غیرهم خواب آورد این ست که وقت شب دست و پای صاحب سهر محکم موثق بر بندند و بر تکیه بنشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و
حاضرین مجلس بر وی داستانها و حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بگشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند
و کف پای او را بروغن مناسب بمالند و از جمله منومات غنای خوش و آهسته است که ایقاع او ثقیل متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار

وگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که در آن خوف اختلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم از آن بخورانند یا اندکی از آن در ماء الشعیر یا شربت نیلوفر
بدهند و یا اندک افیون تنها یا با زعفران در روغن بنفشه آمیخته بمو یا شند یا داخل بینی را بدان چرب کنند و کسی را که سهر او از نحافت مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه ریاضت کند
و استحمام نماید پس قبل طعام بعض چیزهای مسدده بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و ادهان
مرطبه منومه مانند روغن بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملائم و سواری کشتی در آب شیرین
نیز خواب می آرد و همچنین ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و شستن روده دست و پا با آب سرد نافع است و نوشیدن قدری از قرنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر
بستن نیز منوم است و چون راشته شبت تازه اکلیل طوق سازند و بر سر گذارند خواب آرد و گویند که اگر شانه مستعمل را گرفته بر آن زیر چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه
زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد و انطاکی گوید از آنچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش تخم گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که
خواهند مساوی گل حنا و آس باقلا هر واحد نیم جزو صبر و زعفران قدری همه را بجوشانند تا مضمحل گردد و صاف کرده آب را با یکی از روغنها بپزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه
مجربه در دفع صداع و آوردن خواب است بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر در آن بگدازند بغایت نافع بود و تقطیر با دویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا النطول آب آن و کسی را که
این خواب نیابد و در صحت و طبع نباید داشت و گویند که از خواص است نهادن زعفران و صبر یا بیخ برگ کاهو که سر آن سبز باشد سوی سر مریض باشد زیر تکیه خبر علم و همچنین خوردن
بیخ تنها و حلبه بطریق دم تخم خشخاش کاهو بشکر و بوئیدن عنبر سر و هندی گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بدستور بسازند و آوردن خواب بیهوش مجرب
آزموده است و تسعیط بدان افضل است و بیدی آن بمقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته آن استعمال کرده میشود و تقویت دماغ بسیار
میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراد در مجربات خود ذکر کرده که از جوزماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان سفید و صمغ عربی آرد جو مساوی تفاحه ساخته
بوئیدن مجرب است و ایضا سه عدد یا پنج عدد حب کل کنج بلع کردن خواب آور است لیکن سکر نیز می آرد و زعفران مرد و اقحوان و صبر شش هر واحد نیم درم ساده نهادن بالخاصیت خواب
می آرد و اگر کاهو و لفاح و بزر البنج و افیون هر یکی یک درم کوفته بیخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب است و شمیدن یا در جیب داشتن و تسقیه و کذا خوردن
باقلای رطب و نوشیدن آب نقوع آن و کذلک طلای روغن بیخ بر جبهه و خوردن بزر البنج سفید نیم درم خواب می آرد ابو منصور گوید که استنشاق روغن که در آن شبت
پخته باشند خواب آرد و کذا روغن که در آن خشخاش و بیروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و بیروج و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوئیدن خواب
آورد و محشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی شمام زهره رد باه جالب نوم در ساعت است بالخاصیت و کذا بوئیدن هر مخدر مثل افیون و کاهو و کافور
و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب مستغرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آرد و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا شم اقحوان رطب
و وضع او زیر وساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که شرب جوزماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و دیسقوریدوس گفته که شرب حماما و ضماد او بر
بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شربت تام آن سه درم است و ابن زهری نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و رازی
نوشته که طلای سر و تنطیل بر آن با آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوزماثل خربق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش
بزر البنج تخم کاهو هر یک دو جزو نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود و بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب
بر تارک سر و کف دست و پا بمالند و این سفوف منوم است کندر عود قماری هر واحد یک درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بست درم
کوفته بیخته شربتی یک درم و این طلا خواب آورد گل بنفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یکی دو درم سائیده با آب کاهو تر بر پیشانی
طلا نمایند سویدی می نویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده و طبخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بط بدون اختلاط غذای
دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ بیروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل دوپشته (هندی بفشته ۱۲) و مراجها مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند
مجرب است و تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کل کنج نیز از مجربات اوست و نطول بطبیخ برگ بیخ یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و ضماد روغن
بزر البنج در یکی با آب حل کرده و صبر و باقلا با آب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن افیون یک دانگ عصاره بیروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده و افیون

بسلامت باشد هرچه بیند درست بیند و هرچه بشنود درست بشنود لیکن هرچه دیده و شنیده بود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر یا آفت در مؤخر
دماغ بود و اگر بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت حصول مطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر ضبط صور محسوسه [illegible]
باشد و خواب بکثرت بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هرسه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان
یا آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سببش
تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی ست و حذر کند از آنچه نا حذر کردنی ست و نیکی جوید از آنچه لایق طلب نیکی نیست و امید دارد بچیزی
که قابل امید نیست و طلب کند چیزی را که نا طلب کردنی ست و کاری بکند که ناکردنی ست سببش تشویش فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را بخلاف آن صورت
دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و ببیند اموری را که در خارج وجود ندارد مثلاً بیند از جا بجنبد و گاه از
دیوار برآمده و اشخاص کاذبه روشنی یا آب پیش چشم خود ببیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر جمع گردد یا سه
علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در دو قوت و دو بطن دماغ یا هرسه باشد لیکن هر گاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از بعض
وجود کسل و ثقل از حرکت و سدر و خدر که علامت برودت ساذج ست نیز برسند بعد از آن سؤال کنند که خواب بسیاری آید یا کم و در سر گرانی محسوس شود یا سبکی و رطوبت
از بینی و دهن و چشم می آید یا خشک ست و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بحفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از
بینی و دهن و چشم بیان کنند و امور ماضیه فراموش کرده باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود
سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشد و برخلاف امور حالیه قلیه در نباشد و کلام سریع متتابع بر ان جاری شود یا شد
و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف میکشند و مزاج یابس [illegible] و نبض صلب صغیر و قاروره
در اغلب سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد و هر گاه تشویش در قوتی از قوتهای مذکوره دریافت گردد و آثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس [illegible]
و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز برسند و اگر تقدم ورم دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان یافته
گردد سببش همان باشد و فرق میان آفت از تشویش فعل قوت میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور
یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بتبع آن
مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود سهل تر از آن باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بتبع آن
مرض فکر و آفت آن ذکر نماید و گویند که علم هر یک از انها آنست که با ضحک و سکون باشد و از ضد آنها آنکه با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول [illegible] غلبه نسیان
مع صحت بدن منذر با امراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ
را انعدام و را بعضی هلاک الذکر نیز میگویند و او آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب
هرگز دیده نشود و احیانا اگر دیده هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بمجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان بهیمه باشد مثل مجانین
و اهرن گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض میگردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هرسه قوت واحد ست مگر فرق همین قدر ست که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد
خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقره و ترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از اسباب محدثه آن مثل نوم [illegible]
و گشنیز و مبردات مثل عدس و شیر و آنچه باخاصیت مضر باشد مثل سیب کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان گشنیز [illegible]
و برنجاسف و بادروج نیز محدث نسیان ست و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و [illegible] نیز موجب نسیان ست و روغن [illegible] و رازی گوید که افراط در جماع [illegible]

و سهر مفرط و افراط در ادمان سکر مورث نسیان است و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مفرط نسیان است و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان او و هدهد و چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع است و مغز جوز هندی و گرده گان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و گنجشک بالخاصیت مزید جوهر دماغ و مفید نسیان است و گویند که اگر علاج نیک مثقال یا یک نیم درم یا دو درم با آب و شهد هر روز بخورد تا هشت روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هرچه فراموش کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضه همه حیوانات نافع چنانچه بیضه ماهی درین باب نفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برهم ڈنڈی کوفته بیخته بقدر یک توله با شیر گاو تا پانزده روز خوردن سود مند است و کثرت فکر و تقاضا بحث و مذاکره در علوم عقلیه و درس تدریس فن و مجادله و خواندن و مواظبت آن نمودن و سرود و نشاط و استماع اصوات حسنه و بوییدن گلها و خوشبوها مقوی و مذکی ذهن است سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب است خصوصاً اگر با شکر خورند و کذا خوردن مویز سرخ بنهار و کذا تعلیق دندان کفتار و کذا اخلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نان اندرانی و نوشیدن شیر بز تازه که در آن قلب خلد یک شبانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خشخاش و یا تخم ضیمران و یا نسرین و یا صمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضه مرغابی و یا تخم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا ابریشم و یا جگر گرگ بریان کرده و یا تخم با کیانج یا دماغ آن و یا تخم دراج و یا مغز بادام شیرین با شکر و یا بلیله هندی یا گوشت جرز و تعلیق قلب کفتار و مغز استران بر ذراع و کذا مخالیب آن بر مریض و نهادن شاخ بز زیر و ساده هر واحد نافع اقسام نسیان است و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد در جلد هدهد پیچیده با خود داشتن و قربت زن نکردن و حیوان بچه از حیوان باشد نخوردن فایده عظیم خارق آرد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بروغن بسته مجرب است بولس در کتاش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معالجه مرکبه کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنه های مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غراغر بکار برند و ادهان مثل روغن گل و روغن آس و روغن برگ مصطکی و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً ترطیب سر بسرکه و روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارد تعدیل نمایند و سوای تنقیه آنچه در پنجا مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج منضج بلغم تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حاره و حب ایارج نمایند و جندبیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج ماده بلغم مطبوخ اسطوخودوس دیان بسفایج یا در بخور عتب الثعلب هر یک هفت ماشه فنطوریون دقیق در ربیع عقرقرحا شکاعی با دآورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز یا زیاده تا ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخود آب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعد تنقیه دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و برگ سنا یکنیم توله و ترنجبین و مغز خیار شنبر هر یک شش توله شیر خشت چهار توله خمیره بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده نموده دهند و غذا وقت شام بستور و بجای آب تمام روز نیم آب و العسل معمول بعرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه فنطوریون دقیق بادیان رومی و خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله جوش کرده شربت صندل و بزوری حار هر یک دو توله تودریین یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نسخه چار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب اثر عظیم دارد لبان ذکر وج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دار فلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند یا جمله بعد تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون وج و معجون جدوار علویخانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علویخان و معجون سیب سدید گازرونی و معجون اذراقی و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادین مسطور است حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون بلادر در تقویت ذهن عجیب است فلهذا بلادر را بر حفظا مند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یک درم رسانند و غراغر و شمومات و عطوسات و سعوطات و اطلیه و ادهان وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضاً غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا بعسل آمیخته استعمال کنند و گاهی مرزنجوش و زوفای خشک پوست بیخ کبر می افزایند و عطوس بکندس و جندبیدستر کنند و در بینی دمند و سعوط جوزبوا و شیح ارمنی و قرنفل مرزنجوش

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک دانگ را با آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نیز مفید است و ایضاً بهر تعدیل مزاج بوره ارمنی
خردل جندبیدستر سداب بری با سرکه عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابوجریج گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب بری سائیده
در آب بیزند و بعد حلق راس و دلک آن بسیار چه درشت تا آنکه سرخ شود بر موخر سر طلا کنند که کدام ضماد نافع تر ازین ندیده ام و ایضاً در حمام سر را بجز فه شستن
بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین و مانند آن ببویند و غذای یابس خفیف قلیل مثل عصافیر و قنابر و غیره طیور یابسه کباب کیان و شوربا آن با توابل حاره
مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و ساذج هندی و سنبل بوا و زیره و درین قسم مناسب از بقولات بارد رطب خصوصاً کاهو و قلبنیا و جمیع اغذیه مرطبه اجتناب نمایند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه

که نافع نسیان بارد رطب است بوئیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع بقرنفل و بسباسه و ساذج و کندر مجرب است و مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیتی است
در تجفیف رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دار فلفل مزیل نسیان است چون بعسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکب
مساوی الاجزا بخورند و خوردن هلیله مربی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادر و وج را خاصیتی است در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط
مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیله کابلی بعسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم و فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا ایرسا و یا فلفل بو کنند
هر یک دو درم سائیده هر روز یکدرم با ماء العسل که عجیب است و یا جعده جبلی و یا شاه بلوط هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جوزبوا و یا حب البلسان
... و یا وج با شکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یکمثقال یا خردل تنها بر نهار و یا مخلوط با غذیه یا کندر بعسل سرشته و یا یکمثقال از آن با آب یکشبانه روز تر کرده چند روز
نوشیدن یا اقتشار کنند و یا نمام تنها و یا اسطوخودوس یا اکلیل الملک دو درم بعسل پنجدرم و یا انجدان یا تخم بادرنجبویه یا فلفل سفید و یا افقاح اذخر و یا دارچینی لا سیما که با هلیله کابلی و آمله
ضماد نمایند و یا ... نیم اوقیه خصی لبان ربع اوقیه شربتی از آن پنجدرم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید با ماء العسل یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا بودینه جبلی و یا
... و یا اسقیل ... یا عذبه بعسل یا حلبه یا دار فلفل با شکر هر روز یکدرم و یا بخور ... و ضماد انجیر و خردل سائیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر بروغن
... کرده یا ... تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز برابر سائیده بسرکه سرشته و کذا خردل و آب
... نسرین در سرکه پخته و کذا نمام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شرب شمیم ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان سداب صحرائی هر واحد
... بروغن ایرسا دائم و یا مشک یا جوزبوا و یا نسرین یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت و دواء الک بر موخر سر
... یا بروغن ... یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط زهره کبک را اول هر ماه و یا روغن خردل یا خردل سوده و غذا تیهو بریان یا مطبوخ ایام ...
و یا ... یا اقتشار ... بسیار روز ها هر واحد نافع نسیان است اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم علوی خان مفید نسیان و امراض باطنی بارده
و نهایت مقوی دماغ بارد است و حافظه را قوت دهد ... الانفع است عاقرقرحا قرنفل بودینه و قشر ... هر واحد یکنیم مثقال گل بابونه دو مثقال ...
... هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دار فلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی پوست بلیله وج ترکی
... بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک ده مثقال شهد خالص یکصد و شصت و
... مثقال مویز شسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق بادرنجبویه هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق ... هر یک ...
صبح با گلقند در دیگ ... بجوشانند تا ... شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بفشارند صاف نموده و در عسل داخل کرده باز بجوشانند و کف آن گرفته قوام ...

کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده ببیزند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک یک مثقال بخورند مقوی حواس و ذهن ست که فکر و تعقل و ارواح و تقوی قلب و محرک باه شک عنبر مصطگی
درگلابی که قدری صمغ عربی دران حل کرده باشند حل سازند و عود کوفته بیخته دران آمیزند و خمیر کرده فتیله ها باریک سازند و بسوزانند و اگر خواهند در شمع گذارند تا که شمع روشن
باشد بوی آن نیز باشد و اگر دود آن بلباس رسانند معطر سازد و ایضاً که تقویت ذهن و دماغ و تذکیه حواس نماید و ازالهٔ خفقان و غشی کند عود هندی قسط شیرین صندل سفید
هر واحد یکجزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند و عند الحاجت بسوزانند بخار آن ببویند که حفظ بیفزاید و نسیان دور کند مجرب ست شونیز بلیله کابلی
هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید دو چند خوراک یک مثقال دوای هندی دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان لند لکیه سیاه پان نهاده بکار لند
که متصل شود بس آن برگ را با بیره پان چنانچه متعارف ست بخورند و مداومت نمایند که مجرب ست و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهند ایضاً که در تقویت حافظه
باد از اسهر مجیب خفیه ست مال کنگنی مقشر سه جزو دار فلفل زنجبیل هر یک و نیم جزو قرنفل یک جزو ساییده بروغن گاو لت کرده بعسل سرشته شربت سه درم بخورند ایضاً جهت فراموشی
نافع پیپل پلدی کوٹ شیرین بچ سونٹهی اجمود سندهی زیره سیاه نمک سنگ مساوی باریک ساییده هر روز یک درم بشهد و روغن بخورند ایضاً از تکملهٔ زرد چوبه
پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح و شام بخورند سفوف حفظ که جهت نسیان بالغ النفع ست و در تنقیه دماغ و تولید حرارت غریزی موثر کند
هفت درم مصطگی چهار درم دار فلفل عنبر گاؤزبان بادرنجبویه هر کدام یک درم کاکنج یانزده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم با آب گرم و در تحفه دو قادری دارچینی
عوض عنبر ست نوع دیگر برای انسان کند وج ترکی زنجبیل هر یک پانزده درم سعد کوفی سلیخه دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم
سعوط که حافظه قوی گرداند و ازالهٔ نسیان بلغمی نماید بعد تنقیه عام و خاص استعمال کنند مشک یک حبه جندبیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند شربت
اسطوخودوس که نسیان و سبات مفید و جهت تنقیح مواد سوداوی و بلغمی و دماغی بسیار نافع اصل السوس یک درم بنفشه گلسرخ هر یک هفت درم بسیاوشان اسطوخودوس
فاد انیا گاؤزبان بادیان تخم کرفس تخم هر یک ده درم مویز منقی بست درم سپستان سی عدد همه را کوفته جیسا نیده بجوشانند و باسه رطل شکر و عسل شربت سازند و از ده درم
تا پانزده درم با آب گرم بدهند شربت ابریشم با دو سیائی تالیف حکیم علویخان مقوی دماغ ست حال دماغ را که مزاج آن مایل ببرودت و رطوبت بود نیکو گرداند و
ذهن و فکر و حافظه را قوت دهد و رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زایل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب بهی و تاب و خیار
خیسا نیده بجوشانند تا نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوت آن بآب برسد پس تفشرده ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوشبو صاف در رطل در آن حل کرده و اسطوخودوس
زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک و مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم زیر آن کنند و دائم
کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل آید و شربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه را بمالند و بگلاب شسته بفشارند و کیسه دور کنند و یک لمحه دیگر بر آتش نهند که رطوبت
گلاب بعد بشود پس عنبر اشهب و سیائی اصیل هر واحد یک مثقال مصطگی رومی هلاک لانباط هلاک السلطان هر یک و مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک تبتی
جدوار خطائی هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو بهم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی مثقال
کدو رنسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب و تقلیل سبات سلیخ کنند گرفته تکمیله موضع نمایند معجون نافع نسیان امراض دماغی بارد مقوی اعصاب و هاضم طعام و نافع سلس البول و ادرار
بعد تنقیه بلغمی آید و دافع بلغم موافق مشایخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه و فایده او ست گل بابونه سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل جوزبوا آمله بوست
بلیله زرنباد سورنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک ده مثقال عسل سه چند شربت دو درم معجون جدوار مجرب برای نسیان حادث
از برودت و رطوبت جدوار فادانیا عود هندی بسباسه بخدان بابونه اسارون برگ سداب ذخر مکی انیسون جوزبوا دارچینی دار فلفل کندر سعد هر یک سه مثقال

ومرزنجوش و مانند آن کنند و این دوا ذهن بفزاید و حفظ دماغ از تباکی بلغم دران نماید فلفل دارفلفل وج دارچینی قرفه سنبل رومی هریک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم
زعفران دو درم عود خام ده درم مشک یکدانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یکمثقال و این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد
ده درم فلفل و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و مربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم ازان بخورند نسیان را زائل کند **نجندی**
گوید که اولاً نضج ماده بگلاب یا زیاده بخویه و اصل السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخوداب بمغز قرطم و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحقنه ها
قوی کنند و بقراط درین مرض از استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس میباشد پس هرگاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آنرا اعصاب قبول
میکنند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنه ها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر ازان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج
جائز داشته اند یا ایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر و دینه مشک جوزبوا شیح هر واحد یک درم سائیده ازان مثل تفاحه ساخته دائم بو بیند مفید بود و این نطول
نافع ست بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یکشبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بسرشند همیشه آن نافع
و استعمال دارفلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر خلط کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران است در قول
شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه بشارت و کهانت رسد و باید که صاحب این از البان و از انچه ازان سازند اجتناب نماید و یکمثقال ازان بگلاب خورند و معجون [illegible]
نافع ست و معجون لبان بسیار مفید است **ابن نوح** گوید که علاج او حقنه های حاده است و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال
بایارجات مذکوره در باب لیثرغس و لیا و شم جندبیدستر و دیدینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب با دهان و تمائیل حاره لطیفه و تناول بلادری و تعطیس بفلفل
و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و تافسیا و جندبیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع اعضای
بارده مسترخیه و مخدره استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخوداب بخردل و حریره معمول از بادام
و عسل سازند و ماء العسل با آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر حمام داخل کنند و انکباب بر آبهای ملطفه محلله مثل آب بابونه و مرزنجوش و مانند آن
نمایند و وج مربی برای حفظ نیکوست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و در آب زنهار بشویند و بانگشت فشرده در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته
در جو دفن کنند و باقی ترکیب بجاست که در قول جرجانی گذشت و چنین است طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده
بدستور سابق بعمل آرند **انطاکی** گوید شک نیست که نکایت درین مرض غالباً از برودت میباشد پس مناسبت اعتنا بتنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و
گل سماجین آنچه بالا دریں تدهین بروغن خلوق و این معجون از تراکیب ها در نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجربست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی هر واحد
هفت درم شونیز مصطگی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم صبر یوند غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یک نیم درم قیراط بعسل
بسرشند شربتی ازان یکمثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر علاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده تطویل و ترغیب باشد باقی هلیله جات
و براده آهن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند **طبری** مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین تنقیه آن بحقنه ها
وادویه مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیه دماغ باشد این حب تنقیه کند سنبل الطیب سلیخه قرنفل هر واحد یک درم مصطگی اسارون گل سرخ
هریکی دو درم افسنتین بسبایج هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب صاف
مثل فلفل حبها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و دو یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و تحنک با ایارج فیقرا
کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک حبه جندبیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن
سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و این سیار سعوط جندبیدستر حل کرده میده نقشت و بزهره کلنگ مع روغن یاسمین سعوط
میکنانید و اثر نیک میکرد و بعد ازان لیثر بسر بخور و حشن کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک حبه باد آورد یکدرم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت
سه درم همه را باریک سائیده بسرکه کهنه و اندکی زهره زرگاو آمیخته بعد حلق راس و گلک آن طلا کنند و اگر بحدت این ضماد بیمار صبر نکند اندکی از روغنهای گرم

وخشخاش نافع وطلای صندلین باشد کافور تعدیل مزاج حار بسرعت میکند و تخم کاهو کدو مغز البیخ دو دانگ یک دانگ افیون نیم دانگ کافور دو دانگ در سرکه سائیده ابن صید عین
طلا کردن نیز مفید واقع میشود یا دماغ ورم و رطب نیست سبوس گندم سفید و آرد جو و اقاقیا و صندل سفید گل سرخ و بنفشه و ثمر طرفا هر یک یک درم کافور ربع درم در سرکه تر کرده خشک نموده در گلاب
بسهولت سازند و بخور آن کنند و اگر برگ کدو و جرادهٔ آن و برگ کاهو و تخم آن و تخم کاهو و خشخاش و پوست و گل آن نیلوفر و برگ بید گل شاهسفرم در گلاب جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند تبرید و
ترطیب ریاضت ترک کنند و غذا از حریره و فالوده سازند و کاهو و شوربای چوزهٔ مرغ و کشکاب و اسفاناخ کدو فربه دهند و اگر تپ ظاهر گردد از تدابیر مذکوره باز مانند بلکه فصد قیفال و سائر
تدابیر قرانیطس نمایند و در حالت وجود ماده صفرا تنقیه و تعدیل و بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد عمل آرند ابن الیاس گوید که گاه نسیان از سوء مزاج حار
بلا ماده میباشد علاجش تنقیه دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشائش بارد و رطب مثل بنفشه و نیلوفر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو تفریق راس
بایکدیگر غذا و صباح جلاب و شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا حریره معمول از مغز گندم و شکر فائق سازند و یا بگیرند عناب سپستان هر یک بیست عدد بنفشه
پنج درم شکر و ترنجبین هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و شیره بادام و اسفاناخ و کدو دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند تناول مویز
منقی و جوز هندی درین علت نافع است **و مؤلف جامع** گوید که اگر تشویش خیال از غلبهٔ صفرا در مقدم دماغ یا سوء مزاج حار بلا ماده باشد تنقیه دماغ از صفرا بحقنهٔ لینه و مطبوخ
هلیله و مانند آن که در سرسام گذشت و تبدیل مزاج باطلیه و ادهان و نطولات بعد تنقیه بارد و مساقج در ابتدا کنند **انتباه** نسیان که از ازالهٔ ورم دماغ بود هر چه در علاج
قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری گذشت حسب ماده و ورم بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذهن و هذیان

و این هر دو از قبیل آفات ذهن و اصناف آنست یعنی آفتی است در افعال فکر و تمیز بسبب تشویش **و صاحب بحر** گوید که اختلاط عقل تشویش و شوریدگی است که بجنون نرسیده باشد
و هذیان یاوه‌گوئی است بالجمله اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مره سودا یا سودای صفراوی یا سودای سوختهٔ دم حاد یا صفرا یا بلغم عفن [illegible] چنانچه در لیثرغس حرارت
و یبوست ساذج بود و اگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده و فم معده و مراق و رحم و اوعیه منی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخارات حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت ساذج مرتفع از عضو [illegible]
کامل گوید که اختلاط ذهن یا با تپ بود و یا بی تپ آنچه با تپ باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث شده در غشیهٔ دماغ بود و یا در برسام بسبب آنکه حرارت حاده [illegible] دماغ [illegible]
و یا بسبب قوت حرارت در حمیات حاده بود و این بسبب تصاعد بخارات تپ و ضعف حاصل باشد **و گیلانی** میگوید که گاهی علت حادث میشود از قبیل سموم و کثرت سهر و تناول
اغذیه ردیه و احتباس چیزی که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض و گاهی این مرض از قبیل بشارت و فرح [illegible] گاهی این اعراض بسبب ورم معده و احشا ظاهر میگردد و در ابتدا [illegible]
کم بود و بعد عظیم گردد و تابع او اعراض مره سودا شود و گاهی این اعراض خفیف میشود [illegible] یا بانواع استفراغ یا بخروج ریاح کثیر یا بقی یا برعاف و اگر چیزی از زبان [illegible] دلالت کند که مره [illegible]
[illegible] ظاهر گردد [illegible] دلالت نماید بر آنکه مرض در دماغ است **و طبری** گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازم یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر میشود [illegible]
[illegible] تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت میکند بر آنکه سبب آن خلط رطب غلیظ مرتکب در دماغ است و این محتاج است بمعالجه [illegible]
[illegible] و در وقت دیگر زائل میگردد دلالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ متصاعد میشود پس تحلیل میگردد باعانت طبیعت [illegible] و بعد از آن عود میکند
[illegible] معاودت تحلیل [illegible] دیگر بسوی دماغ [illegible] پس لازم گردد بالجمله [illegible] اختلاط عقل آنست
که با خنده و آنکه با سکون باشد و ردی تر آنست که با اضطراب و ضجر و انتقال بود و اگر معذلک [illegible] باشد ردی تر بود **طریق تشخیص** این مرض اسباب
آن باید که مریض را المی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل است و چیدن ریزه [illegible] جامه و تحریک [illegible] و ریزه
[illegible] در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بعض مریض از مردم و توهم [illegible] خود و اسب یا طیور و غیر آن اصناف خوف که [illegible]
[illegible] از علامات مشترکهٔ انواع این علت است پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض مذکور در تپ عارض شده یا بی تپ
اگر در تپ عارض شده باشد و بادی علامات سرسام یا برسام یافته شود پس سببش سرسام یا برسام باشد و اگر [illegible] و مرض مذکور یافته شود سببش صعود بخارات حاره از
جمیع بدن باشد و اگر بادی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پای و غیره [illegible] معلوم میشود یا نه و آنچه از [illegible]

اکثر عارض شود و نیز آن فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در ضعیف و نحیف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی مخالطت
آنها بخون هیجان میکند و گاهی هیجان او بسبب ثوران سودا با دوار بود و مستعد مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهر بهم رسد یا از ان سیلان خون
معتاد یا قی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول رح و فتش مالیخولیا غلمان و خصیان را عارض نمی شود مگر در
ندرت و مالیخولیا متمیز نمیشود چون ابتدا نماید با نسان مگر حذاق اطبا را و بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد
و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیر الفکر میباشند و بقول شرفیه مستوفا شنوند طعام در مالیخولیا ردی ست بهر آنکه او از
یبس میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره و قروح عارض شوند بهبوت قریب دلالت کند طریق تشخیص مالیخولیا و اقسام
آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض سوء ظن و سواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی خصوصاً و مراقی بود
آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادات از ان خوف نمی کنند ظاهر شود و اصناف
این خوف بسیار است چنانچه بعضے از انها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضے خوف جن کنند و بعضے خوف سلطان و بعضے
از سارق و بعضے از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلاً بعضے خیال کنند که ملوک یا سلاطین بوده یم و خوف
انتزاع ممالک خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طاس گشته ایم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شده ایم و یا از کسر تیر ترسند پس بعضے از ان خنده
کنند خصوصاً کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی از ان گریه کنند خاصةً کسے که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از ان خواهش موت کنند و بعضے از ایشان بود
از معتاد از موت بترسند و ایضاً بعضے را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستند و هلاک شوند و بعضی را وهم شود که او را نسبت
و سبب این وهم ماده ریحیه باشد و آن ماده عضو را سبک دارد و بعضے را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این وهم خشکی مزاج
و یبس ماده سوداوی باشد و بعضے را وهم شود که بار بحلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده بدان مشغول بوده باشند
مثلاً اگر مریض لشکری باشد دعوی بادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسے دشمنی داشته باشد وهم کند که قوی قصد او کشتن
او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند و علی هذا القیاس
و بدانند که قاروره اصحاب مالیخولیا در ابتدا رقیق صاف مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور که هر ان نبض
مخالف میباشد و خصوصاً در هنگام تزاید مرض گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم رسند حمیات مزمنه مختلفه است بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت کنند
که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم السهر و الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز و زمین بنگرد
و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان او تیره نماید و ملمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق قلیل النضج بوده
و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سعی با فتاب و بکثرت تناول اشیای حاره و بخاره در دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت شود و اعراض
این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و سهو و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص به دماغ باشد پس اگر این
علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز برجا بود و آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر و تمیز و خرد
او باطل شود و قول و فعل و با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها و فکرها و قول
و فعل او همه تباه گردد آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال عوقی و آنچه با در از ار رعاف
معتاد یا از مقعده یا از حیض مستفرغ نشد و کثرت موی بدن لا سیما بر سینه و تقدم استعمال اغذیه مولد سودا همچون گوشت نمک سود و ماهی شوره با دنجان
و مانند آن و ادویه محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب که و حمیات مزمنه مختلطه مدرک گردد مرض
مشارکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن بی ساعت تخمه و امتلا و خوردن منفخات و در وقت هضم و اکثر هیجان آن در معده از وقت

تناول غذا تا انضمام آن و سکون درد بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم التهاب مراق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده باشد
و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف و ورم کبد و سده ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت جگر یا ماساریقا
باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال شدید شدید و احیانا تپ کهنه بادی لاحق گردد و گاه طبیعت نرم بود و گاهی به لذع سودا در طحال
یا در فم معده الم و اجیب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و ابتدا الم بلفوق و تهوع و غثیان و حزن و کرب و قلق و تنگی سینه و فساد هضم
و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش در شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس درد میان کتفین و معده
خصوصا بعد طعام تا هضم و بالتمام و احساس ارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مرارگی گاهی ترش و مقرس دندان و بلغمیت
و مرارت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم با وجود ورم سوداوی در مراق و اختلاج
اندر مراق و اعضا در بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد **و ایضا** ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت و در بعض اقسام و حرقت فم معده
و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس تخلخل سوزن در پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصا اعالی او و گاهی گمان تپ شود و گاهی احساس
درد مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج دمامیل و گاهی قشعریره و لرزه اعضای بدن و سوزش کف دست و پا و گاهی سرخی تنها یا سائر بدن و ضعف و
قلبیت و کثرت لازم مرض و خیزدان حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه گاه یک جزء و نمودن و گاهی معلوم شدن خشیدن
برق پیش چشم و خشونت چشم و ثقل جفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطرار از حرارت و یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال در امور
که لائق استعجال نباشند و صبر در اشروع و طیش و حقد بطی کمتر و در امور سهل که در آن کمتر فشاید و صداع و نسیان و فواق احیانا و دفع ریح متواتر و خفقان و عسی قلبی و
گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق است لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست **و بدانند** که از امراض کثیر المشابهت باین مرض ریح البواسیر است
ازین جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بفوق و گاهی بتحت و در سینه تنگی او ضیق النفس و غثیان **و ایضا** قروح مری
و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد ازین جهت که درد سر و درد زیر استخوان های سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد و یا بالای ناف هرگاه در
قعر معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک است در میان هر دو **و فرق** در مراق و ریح البواسیر آنست که حبس ریح در آن
مقعد و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدید تر از مراق میباشد **و فرق** در مراق و قروح مذکور آنکه در قروح مع التهاب سینه و پشت و درد کتفین
و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصا نمکین و بزرگ محسوس میشود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال بر می آید و باقی علامات مراق نمیباشد بالجمله هرگاه محل
علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع است و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم لزوم غم شدید و چشم و بشره
سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل و ران و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم و سریع و حمرت
قاروره بود سوداوی دموی باشد **و اگر** با کسل و قلت حرارت ملمس سکون و کم گوئی و تری منخرین و بر داشتن بر و هر وقت از دست و غلبه سبات و بطوء نبض
و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد **و اگر** مع کثرت اضطراب و هیجان ادنی جنون مثل ایذا و کثرت بیداری و غضب و حسد و نعره زدن و ضرب و شتم و دریدن جامه
و زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بلا ترتیب و یبس و لاغری آن و فرو رفتن چشم و اضطراب زبان و سن
شباب و مزاج اصلی حار و سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد **و اگر** کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت و تغیر
رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی اکثر و تیزی اندک بود و گر وقت تحریک و که ضجر حقد چندان کنند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سوداوی
طبیعی احتراقی باشد **و بدانند** که تدبیر بالتقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر تسخین مرطب بر دموی
و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و محرق آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب خمر کهنه حار
و مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید بهیج حرارت محلل محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کند **و ایضا** احتبا

چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره منع نشود که اندر آن سر آنها

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکه مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجب است زیرا که معالجه این در ابتدا اسهل است خصوصاً که صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتها مشکل خصوصاً که مطیع طبیب
نباشد و بهر حال از طرق صاحب حزن این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب هوای خانه در تابستان یا حین تعطیر خانه و پوشانیدن
لباسهای سفید و فرش سفید و بویانیدن لخالخ و ادهان و روائح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه جیدة الغذاء و مفرحه مخصوص چون غذاء ... بقوت معده و تبرید و تر کردن بدن با اغذیه
مواقفه و بزرگ حمام معتدل الهوا پیش از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیر است و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی شده باشد انگبین آب نوشیدن یا کی بزار دوغ تازه خفته که
برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اغتنا بترطیب دماغ و شربا و ضماداً حتی الامکان از تسخین زیاده بایدکرد و از آنچه بر قیمت الطیب است ... و کذا دوشیدن شیر بر
طلای سیه کیان نیم گرم عجیب است و مشغول داشتن بطرب و سماع و لهو و غلامی تام است و بوسته جمیلی زرد و سبزها و نشستن در مکان ... از کثرت جماع و تعریق بسیار و حرکت
شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاده کنند مانند عدس و کرنب
و بادنجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نبوذ و از اشیای حریف و مالح و شدید الحموضه و گوشت گاو و اسپ و شتر و سبع و صید
دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک سود و پنیر خشک و ترش و نان جو و ... از اجتناب ضرور است بلکه واجب است که چربیات و شیرینی با اغذیه تناول کنند بقدری که چربی سبب
تدخین و شیرینی سبب تحلیل نشود ... ایشان مضر است و کذا اکثار روغن زرد بسبب قبول و تدخین را بسرعت پس پرهیز نمایند و البان و او مغه و اکثر اقسام سفید بود
الا و ... و چیزی که در آن بعض عفونت باشد و یا بالفعل گرم مضر بود و چیزهای سیاه حتی که ... هم درین علت مضر باشد و همچنین فکر و تنهائی و تعب
و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سائر تدابیر مجففه جهت آنکه عمده حلل این مرض تیبیس است و چون اراده تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش
و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب لایق علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و مضعف روح و مانع انحدار و تسدید مسام است با تسخین مثل بابونه
و اکلیل در نطولات باید کرد و بالجمله قانون علاج مالیخولیا آنست که مبالغه در ترطیب نمایند و بعد از آن در استفراغ سودا قصور نکنند و هرگاه فساد طعام خصوصاً
ترشی و جشاء و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد پرهیز باشند و اگر ماده سوداوی متمکن در
دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ ماده و آن گاهی بحقنه و گاهی بقی بود مگر کسی که معده او ضعیف باشد آنرا درین مرض قی البته نشاید حتی که
مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب با نطولات و ادهان حاره و در آن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس داخل کنند تا خلط بتحلیل تنها بدون تلیین در آن
و کذا بهر ترطیب تنها بدون تحلیل در آن غلیظ نگردد و اگر سوداء بعید از حرارت باشد شیح و برگ غار و پودینه بر مرطبات زیاده کردن باکی ندارد و استعمال اغذیه مولد خون محمود
مثل ماهی ... و اطعمه لحوم خفیفه و بعض دقات و شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره و اگر مزاج مائل بحرارت
باشد بمفرحات معتدله و اگر شدید الحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرودة و حال مزاج از نبض دریافت نمایند و چون عروق ممتلی باشند و سودا دموی بود
فصد هفت اندام کشایند بلکه در هر حال واجب است که ابتدا بالفصد کنند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها باشد یا پیری مزاج مستولی بود و در رگ
صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ هم منشع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل تر است پس از هر جانب سر که احساس ثقل نمایند از
همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اگر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب شوند و گویند که اگر رگ اکحل ظاهر نباشد
فصد سر و کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و عدم امتلای پس گرفتن خون ... ممنوع است و باعث زیادتی تجفیف
و یبس و هلاکت است و فصد صافن اولی از فصد قیفال است برای جذب ماده بسوی مکان بعید خصوصاً در زنان جهت آنکه اعضای ایشان را مشارکت رحم میباشد و فصد
صافن رای را حیض میآید و اگر خون کم و متعفن بدماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد است و مسیحی گوید که اگر این علت از سودا در سر تنها باشد فصد رگ پیشانی
کنند و اگر از خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مجوسی نماید که در بعض مواضع اگر ذبیله مانند احتراقی پیش از فصد منضج بدهند ماده سودا السبب کثرت پوست

ترش رازی و خمیره مروارید و خمیرهٔ ابریشم علوی خان همراه عرق سیب و نبرد و عرق شیر مرکب تا آنجا که ورم کبد یا معده یا رحم و یا آب کبد و یا استسقا باشد علاج و رام
کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن بتدبیر مناسب بدانند که در زوال همه انواع
مالیخولیا جماع کردن خصوصاً با محبوب خوب صورت اثری عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته و مشغول شدن
طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب صلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام و شراب کنند که تا هضم
اول شده و بر خلو معده هرگز نکنند لیکن بعد از ان نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا بغایت مفید است بنا بر سقوط بخارات
رطبه بدماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پا بپا فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام بآب سرد غسل کردن و سر بآب سرد فرو بردن
و تا دیر در ان چشم کشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتن پشت و
پس سر که منبت اعصاب است بمثل روغن بادام شیرین و خسته زردآلو و بستن حنای سبز با برگ کشنیز برابر بر کف دست و پای مع اندکی سرکه و گذاشتن
بیضه مفید است و چند اشخاص را دیدم که سعود بخارات از سر انگشت پای بدماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت بچه بز
شش ماهه بروغن ماده گاو پخته بنان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در بیست روز مهلت
صحت یافتند بخاصیت آن نه بطبیعت از مجربات است شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس شده باید که تسخین کلی بمفرحات
گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس مانند آن مشغول شوند و معالجه سر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از مستحبات است که بتسخین و ترطیب باشند
باید کرد و مالیخولیای قوی حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حاد دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که از نطولات زائل میگردد و اگر مرض حار
هنوز باقی بود این علامت موت است چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر عجیبه در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که در ان ساکن بود و از صناعتی که کرده باشد
و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوی افضل این همه است مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا سیر در آفتاب یا شرب واقع میشود یا اخذ
ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث میشود و علاجش ترطیب سر است بنطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم کدو
و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماری های گرم نوع مالیخولیا پدید آید و هر که اندر ان بیماری
تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نطول و ضماد و شموم مرطب در ان کفایت باشد
طریق ماء الجبن که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب است
اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقرر اند اطبا که ماء الجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و مفتح و جالی و مسکن
و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و در ان قوتی است که با وجود قلت حدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب سمیت از لذع
و تحلیل اخلاط حاده و تلیین مجاری اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی میماند اذیت ببدن
نمیرساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج سواد کثیف و محترق یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و این
خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات است و با وجود اسهال
غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان و تشقیق و ظلمت بصر و
انصباب مواد بسوی چشم و بالشعر و رقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حدیثه و قدیمه مثل آتشک و جرب
و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک در ان داخل نکنند بلکه ترشی نیز و بهترین
ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است چرا که در و هیئت مائیت و جبنیت معتدل است و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار است و در شیر میش جبنیت
افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب تر است و بنا بر ضرورت اگر شیر بز هم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو و اسپ ماده

بجهت مالیخولیای مراقی نافع است و ماء الجبن شیر بز برای مصروعین صالح‌تر است و روی‌تر ماء الجبن آنکه از شیر بز باشد و ماء الجبن شیر شتر بجهت سده و استسقاء و کلف مناسب
است و بهترین فصل استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بوده باید که بگیرند بز جوان یک رنگ که سرخ باشد بهتر و الا سیاه رنگ و قلیل الشعر و صحیح البدن
بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و حمل بر و نزاز زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز و همچنین هنگام استعمال
ماء الجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقول [illegible] و برگ پستان و کنار سبز داد باید کرد و دانه او جو نیم کوب
و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خوردن او بسبب [illegible] هضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه بز را ریاضت
و حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود و پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی‌دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملایم دو سه جوش
دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب تر کرده میمالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین ساده بزوری یا سرکه انگوری
یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک توله یا زیاده از آن اندازند و از چوب تر انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود و پس ظرف را از آتش
فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر و الا قدری نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تا کف کند [illegible] صاف نموده شربت
نیلوفر یا هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دسومت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اجزای دهنیه
منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آن را در آب گذارند و صبح صاف کرده بکار برند و آغاز
آن را شروع کنند به یک توله یا ده توله هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل برسانند [illegible] قدر دارند بعد از آن [illegible] هر روز کم نمایند و به مقدار
روز اول رسید بعد سه روز ترک کنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم چنین کم و زیاده از یک [illegible] رطل موقوف برای طبیب است حسب شدت
و خفت مرض و ضعف و قوت مریض استعمال نمایند و گویند که ادنی شربت او هفت درم است و شربت متوسط یک رطل اگر مزاج قوی باشد تا دو رطل نیز جایز
داشته اند اما اگر با ماء الجبن [illegible] مسهل [illegible] کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بخوف افراط اسهال [illegible] سوم و هشتم و دهم و دوازدهم سفوف سودا یا لاجورد
وغیره تخریج مواد سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده سفوف [illegible] همراه او در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و یا بعد
سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه به سفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ از ماء الجبن مسهل دهند و گاهی برای
[illegible] سیاه یک شب با ماء الجبن ساده میدهند و روز دوم مسهل [illegible] مقویات [illegible] دماغ و معده [illegible]
[illegible] مناسب بدهند بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند بعد [illegible] یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد
چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون وغیره [illegible]
همراه ماء الجبن خوردن نیز [illegible] اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماء الجبن تنقیه تام نشد و در میان [illegible] ماء الجبن مناسب نباشد
در ایام [illegible] مسهل [illegible] شیر خشت و ترنجبین وغیره ادویه مناسبه با ماء الجبن بدهند بعد از آن سفوف و حب و شربت اگر حاجت باشد بکار برند
گاهی برای [illegible] تنها شیر خشت و ترنجبین کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند بالیده صاف نموده بدهند و هر گاه جهت امراض
سوداوی غیر حار مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب باشد سفوف سودا [illegible] ماء الجبن میداده باشند
و اگر افتیمون و [illegible] هندی مساوی در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی‌بدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بارد [illegible] باید کرد جالینوس
گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته بیخته در ماء الجبن آمیزند اسهال قوی‌تر گردد و آنجا که در بعضی امزجه حاره یا [illegible] ماء الجبن برای تبرید [illegible] حرارت و هیجان اخلاط حاره استعمال
کنند اگر از اشربه و سفوفات [illegible] مکروه [illegible] باعث ضرر گردد و اگر صرف ماء الجبن همراه شربت نیلوفر [illegible] مروارید [illegible] آن [illegible]
[illegible] مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هر گاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد و آن را دو سه [illegible] فاصله کم از یک ساعت نباشد
و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن [illegible] کرده اند و بعضی مسهل قدم

نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفائج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هر یک پنج درم و گاهی تربد سه درم اضافه کرده باشد و کوفته بیخته دو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجورد مستعمل با ماء الجبن برای دفع مواد سوداوی حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد
مغسول هلیله سیاه هر واحد ده ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفائج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه تخم
شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجورد مغسول افتیمون پوست کابلی اسطوخودوس هلیله سیاه هر یک
هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یک و نیم ماشه گاهی لاجورد مغسول غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد و سنای مکی و گل سرخ هر واحد یک جزو سفوف ساخته
حسب مزاج داده میشود صفت سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک ده درم بسفائج حب النیل سنای مکی هر یک
سه درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت سکنجبین افتیمونی نسخه حکیم علوی خان نافع برای جمیع امراض
سوداوی خصوصاً قلیکه با ماء الجبن آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفائج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب سیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی
تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس زبیب هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی
افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد ده عناب هر یک بیست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه اجزای کوفتنی را کوفته تمامی ادویه سوای افتیمون در یک من سرکه
انگوری سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود
آورده کیسه افتیمون را در آن بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس فشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم
شکر سلیمانی یکصد و بیست و پنج درم گلقند آفتابی بیست و پنج درم در آن حل کرده بجوشانند و کف آن گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاده بقوام آورند پس در کوزه
در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماء الجبن و قوتش تا یکسال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس ده درم بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفائج سنای مکی
پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انجیر کوفتنی شصت و نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آرند صفت شربت افتیمون نافع مالیخولیا
و خفقان مستعمل همراه ماء الجبن نیز موافق امزجه حاره افتیمون سه تولہ گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر کشمش تخم کاسنی تخم خیارین هر یک
یک تولہ آلوبخارا بستانی پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمر هندی چهار تولہ اندازند قند سفید سه چند بدستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا مسهل بی زحمت منضج
اگر بیخوابی بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماء الجبن همین شربت مستعمل آرند مغز خشخاش ده گل بنفشه گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون
سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم خشخاش دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند
و اگر صفراویت و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب نه دانه زیاده کنند و اگر بلغمیت
زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد و بادیان دو درم در نسخه شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیده در شربت
آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق هلیله مرکب داده میشود و بسیار مفید می افتد صفت شربت مخرج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه
همراه ماء الجبن برای تلیین طبع استعمال کرده میشود و بدون تنقیه تنها نیز گاه گاهی مستعمل می آید و همواره معمول راقم است گاوزبان هفت درم نیم گل بنفشه
ربع کم دو درم گل سرخ یک درم ربع بیخ بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس برگ سنا هر یک دو نیم درم نبات سفید گلاب هر یک آثار
شب ادویه را در آب بخیسانند صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین شیرخشت داخل کنند در آن وقت در سا اگر خواهند اصل قوی خواهد شد
و در تدبیر با دوین معمولی وزن گاوزبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم گل سرخ دو و نیم درم اسطوخودوس عوض برگ فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور +

علاج مالیخولیای دموی صفراوی

فصد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ خون مقدار وافر از آن برآرند بعد از آن فصد صافن نمایند و گاهی فصد صافن از سر زود یا بفاصله دو سه روز مسیکنند و اخراج خون از
جبهه و انف نیز مفید است بعد از فصد برای ترطیب تقویت دماغ مربای آمله یک عدد شسته بورق نقره یک عدد پیچیده بخورانند و بالایش شیره مغز تخم تربز شیره تخم کاهو هر واحد یک تولہ

در آب کاسنی سبز مروق و آب شاهترهٔ سبز مروق هر یک پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ شب جوشانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله مالیده
باز صاف کرده و روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت
باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب شیرهٔ خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله
گلاب چهار توله شربت بنفشه و کاسنی هر شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد سر و صافن
خون بقدر پاؤ سیر هر یک و نگیرند بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیرهٔ عناب عرقیات خمیرهٔ صندل یک توله داخل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا و بعده سه روز که باز
در سر قرار گیرد فصد سر و بکشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب بلیله مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یک پاس از غذا خورانیده صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیرهٔ بنفشه
سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند در هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه و در نخود بسفائج ماهیله زرد هر یک شش
ماشه افزوده گلقند عوض خمیرهٔ بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون بچه ولایتی هفت ماشه در نقوع و مغز فلوس
شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول مسلم شش ماشه
پاشیده بعده دوم مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدستور مسهل بدون مغز فلوس روغن بادام داده تا سه چهار روز در میان تبرید نموده تنقیه نمایند و باز تبرید و
مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیرهٔ مغز تخم کدو و خیارین خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ مغز تخم تربز
چهار دام سوده در شیرهٔ نبات سوم نیم پاؤ حل کنند ایضاً اول تبرید شیرهٔ مغز تخم تربز عرقیات شاهتره شربت نیلوفر اسپغول با لعاب آن بدهند بعده فصد باسلیق
و آخر روز تبرید بدستور بعد از آن در منضج مغز تخم خیارین افزوده بدهند بعده چراسته افتیمون گاوزبان اصل السوس بخیزند سنای مکی مغز فلوس ترنجبین شیرخشت
روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس شیرهٔ تخم مغز بدهند آب آلو بخارا عرق شاهتره شیرهٔ صندل بالنگو اسپغول پاشیده
نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره عمل آرند و دواء المسک بارد
با شیرهٔ تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حدت تا وقت ضرورت تبرید تنقیه بعد از فصد و تبرید است
ماء الجبن با سفوف سودا سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و ماء الجبن همراه شربت بزوری گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس ... توله گلقند
ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند اگر سفوف حرارت کند اعتدال
دو ساعت دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهرهٔ خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول و سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق
کیوڑه گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاؤ یا نیم آثار رسد دو دو توله کم نمایند
ایضاً اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل این طریق مستعمل است که روز اول از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه
عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفائج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه برگ
سنای مکی یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت دینار هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند روز
دوم تبرید لعاب بهدانه ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله دوری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند از یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند

بعد فراغ از مسهل با خمیرهٔ گاوزبان مفرح زرشکی استعمال کنانند ایضاً هر گاه در ماء الجبن بسبب بدن شیر از آب لیمو یا سکر ریزش نزله بطرف و رسد لقوع ادویهٔ نزله همراه
ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن بحرارت یا تشنگی زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موسم گرمی ق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر لیمون کوفته در شربت بنفشه
سرشته همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفری خاکشی با شیرهٔ تخم خورانند دیا قوذا العاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون بشیر تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا سنای مکی در اخلاط محترقه و کذا خوردن
هلیلهٔ سیاه پنج درم یک درم محرا مکی مغسول ربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخوین هر روز نیم
مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچهٔ انار شیرین بشربت سیب و کذا آلو و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر یا شربت آن بماء الشعیر و
یا شربت بنفشه بماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن کاهو در حمام و شمّ گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول مطبوخ گل بنفشه در حمام و
یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر با اسپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن
بادام و لحم برهٔ شیر خواره و لحم حملان و ضیح و سرطان نهری و تنقل بنیشکر نزد احساس سوزش مرهٔ سوداء و اصد سفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود
ابخرهٔ صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آملهٔ منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک
هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال ... سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوره
بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیای حادث از سوداوی صفراوی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله
منقی هر یک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی سرشته حبها
ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که در آن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت است در هفته یک مرتبه این حبوب را استعمال نمایند تا آنکه
مالیخولیا زائل شود و در نسخهٔ دیگر که آنهم در اخراج سوداء و مرهٔ صفرا مجرب بقید آمده است وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد
و افتیمون و غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مرهٔ سوداء لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده با آب نیم گرم
داده میشود خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته
کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک ده درم یاقوت چهار دانگ برگ گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم
ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبر اشهب کافور هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب پنجاه مثقال عرق گاوزبان هر یک
پنجاه درم قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه موافق محرورین قسمین رافع خبث النفس و وسواس خفقان حار و
نافع مالیخولیا که از احتراق خون صفرا باشد مروارید ناسفته کهربای شمعی ابریشم محرق طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان
ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال گل سرخ مغسول فوفل دکهنی هر یک شش مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره
هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چند آن سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بید مشک گلاب هر یک پنجاه مثقال جواهر را بر سنگ سماق
با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرقها و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که سن دو مثقال قوت رسانی درین دواء المسک

داخل کردیم و اثر مرض بسیار یافتیم و اگر خواسته باشند که مشک داخل نکنند و بر عنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان می‌نویسند که درین صورت آنرا دواء المسک نتوان گفت بلکه
مناسب آنست که آنرا دواء العنبر نامند روغن لبوب سبعه که صداع حار و یابس و سرسام سوداوی و سهر داوی و سهر نیز مفید است مغز تخم کدو مغز تخم کاهو تخم خشخاش
مغز بادام شیرین کنجد مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مساوی گرفته مثل روغن بادام روغن آرند و بمالش و سعوط نمایند و هم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم ارشد علی خان
امطلب فی نافع مالیخولیا و خفقان و یا خاکستی و برای رفع تپ دق است شیر آب گرز آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند گاهی آب شیرین آب ناشپاتی عرق گاوزبان و شیلوفر
عرق بید مشک گلاب سیب سیر واحد یک آثار عنبر اشهب ماشه برای تقویت دل و معده اضافه کرده میشود بجای شیر بز شیر گاو بوزن سه آثار و آب برگ آب نیشکر
هر یک سه آثار گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا و جنون بهترین پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند
تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده شکر یک من اضافه کرده بقوام آرند بعده نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نموده بقوام
آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا یا بسبب شیر در آفتاب یا از خوردن اغذیه و ادویه حاره بهم رسد تپ دق را رافع است گوشت
بزغاله گوشت بره جوان گوشت ماهی شیشما به کلیا یا بچه بره یا بزغاله جوان گوشت بچه مرغ از استخوان و چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک رطل در دیگ نقره یا مس
تازه قلعی داخل کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانه هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بران پاشیده با آتش ملائم کباب نیم پخت نمایند بعد از ان در گلاب
عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق سیوتی عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرورت عرق کشند هشت نه آثار سیب
در ان سیب امرود بهی شیرین زعرور کرده تر ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید گل آن گل سرخ باقلای تر گاوزبان گل گاوزبان
هر یک نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ و بهمن سفید هر یک دو توله تودری سفید و سرخ هر یک یک توله داخل کرده و آب عرقهای مناسبه را حسب الاحتیاج اضافه نموده بقدر هفت آثار عرق
کشند و عنبر اشهب بقدر یک درم در پنجه بندند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جهت اخراج سوداوی و سودای صفراوی
و سودای موی بهتر از مطبوخ افتیمون ست و بلا اذیت بود سنای مکی چهار مثقال بنفشه شاهتره هر یک سه مثقال بجوشانند چون بجوش آید تمر هندی آلو بخارا هر یک
پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیرخشت خمیره بنفشه هر یک پانزده مثقال فرو ده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر باشد و اگر
شیرخشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیارشنبر داخل کنند مفرح از برای صاحب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد
مغسول هر واحد شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو توله تخم خرفه مقشر چهار توله مغز خرفه چهار توله مغز تخم خیارین سه توله عنبر اشهب ماشه ورق طلا نقره هر واحد
ده ماشه نبات سفید توله شربت قوام آورده عرق بید مشک عرق گاوزبان هر واحد پاو سیر بدستور مرتب سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نهایت نفع است از برای ضعف قلب و خفقان
و سودا و مالیخولیا که حادث از سودای سوخته و از صفرا و خون سوخته بود و مجرب حکیم میر علی تقی ست یاقوت سرخ مروارید کهربا صندل سفید کشنیز خشک هر یک دو درم طباشیر
بهمن سفید گل سرخ گاوزبان هر یک چهار درم بهمن سرخ ورق نقره پوست بیرون پسته هر یک یک درم تخم خرفه مقشر ده درم ابریشم مقرض دوازده درم گل ارمنی مغسول نیم درم
عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یک درم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زمردی بارد جهت تفریح و دیگر امراض حاره و منع بخار سوداوی
و تعدیل مزاج جگر و تقویت اعضای رئیسه بغایت مفید ست مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زمرد
سبز ورق نقره هر یک ده مثقال مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم گل ارمنی ابریشم مقرض بهمن سفید و سرخ گل گاوزبان و درونج طباشیر سفید هر یک پنج
مثقال آلو بگلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بیست مثقال ادویه صلایه کردنی را صلایه کرده و کوفتنی را کوفته بیخته با شکر ترنجبین شیرخشت و شربت

سیب شیرین وامثال آن چهار صد مثقال بسرشته در بعضی مرجه عنبر اشهب انیه وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان
شنجرف هر یک چهار مثقال اضافه کرده باستعمال آن مدة بسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد سه انگشت اندام اگر ضعیف شده بنا شد دیاده صفراوی تنقیه
بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از تسخین نگاهبان باید بود و آنکه از بابونه و آنچه در قوت آن
باشد در استعمال نطولات لابدست و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب طبوخ افتیمون
سه اوقیه یا ده قیراط عصاره افتیمون در آب حل کرده تجرع کنند و ایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه درین مرض سکنجبین مگر
آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حار است پس سرکه نافع ترین اشیا بود خصوصاً عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکه عنصلی و همچنین سرکه که اندران جعده
یا بزراوند داخل کرده باشند و ایضاً سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که دران
کافور و مشک افتد یا روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر بوی کافور و مشک باشد و سایر خوشبو های بارد رطب خصوصاً نیلوفر و صاحب **کامل** گوید که اگر این
مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آن مراخواب نیاید و کثیر الهذیان و هیجان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل است برآنکه مرض از صفرای محترقه است و آنرا
جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این در خلط حدت بیفزاید و در مریض اهیمان و هذیان زیاده گردد
لیکن باید که تدبیر خواب آور بپردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا بشربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت ازان شربت بنفشه
و شربت خشخاش بنوشانند و با بچه حملان و بزغاله باید و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقله الحمقا کدوی پخته و ماهی تازه و صحنوری و تنهی زرده بیضه نیمبرشت و سفرجل و نارنگ
و خیار و هندوانه اسا زند و از فواکه انگور رسیده شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سایر که پخته سهل الانحدار از موضع اول خورانند و از تمامی
اغذیه مولد سودا مثل بادنجان عدس و کرنب و لحم البقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از اشیا
حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر ایشان نطول مرطب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و مقشر کرده
و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطور نمده دران تر کرده باندکی روغن بنفشه
در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و باندکی روغن بنفشه آمیخته دران نمد تر کرده بر سر نهند و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی
چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب اهم این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تمام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او بادویه مسهل
صفرای محترقه مثل طبیخ افتیمون و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب باغذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد ازان معاودت دوای مسهل که
اندک قوی باشد حب اسطوخودوس غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب آن او کنند و اگر ازین حرارت عارض
شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر بشربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا
یا شحم حنظل اندکی سقمونیا کنند و لعاب بشوربای معمول از خروس پیر بشیت و نمک بسفایج کوفته و مغز قرطم نمایند ایضاً ممدوح الیه نویسد که اگر این مرض از بخارات
متصاعده بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود از فصد القیفال
بناشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در
اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض

از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند و در اول روز غذا زیرباج جوزهٔ مرغ یا اسفیدباج آن یکدیگر یا اسفاناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و نیشکر دهند و در روز دوم مزورات مذکورهٔ سابق ماء الشعیر مع ثفل آن یا شربت خشخاش و مانند آن دهند و اگر غلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مرهٔ صفرا باشد باید که تنقیهٔ بدن بادویهٔ مسهلهٔ خلط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل بتدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و آن دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیلهٔ زرد کوفته و تمر هندی از تخم ولیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد هلیلهٔ آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد هفت درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر ازین مطبوخ اسهال نشود این حب بهند ایارج فیقرا و پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یکدانگ کوفته بیخته بآب حب سازند و این یک شربت تام است بعد از ان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر والا تا یک هفته راحت دهند و بتدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحرارة داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن که در آن بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه سفرد بآب بیدن و سر مالند بعد از ان آب مذکور نیم گرم بران ریزند تا ترطیب بدن کنند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت و روغن آب نیم گرم بر بدن باقی ماند بعده بار چهار بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد از ان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود بمقدار یکه مریض متحمل زیادتی آن باشد و کمیت خلط آنرا واجب کند و ایضا واجب ست که در سائر ادویهٔ مسهله و غیر این عمل نمایند یعنی تقدیم دوای ضعیف نمایند بعد از ان انچه قوی تر از ان باشد و بعد از ان انچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض ادوای قوی دفعةً از ابتدای امر نه دهند و همین طریق در تدبیر کسی که مزاج دماغ غلبهٔ صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویهٔ حارهٔ حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کند شیخ گوید که اگر سببش سودا از احتراق صفرا باشد او را اشربهٔ باردهٔ رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و ماء الجبن و شربت خشخاش دهند و تفریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام شیرین کنند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت ست و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و یا بحب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و چون تربد سفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل روغن بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر بآب به یا بروغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصةً اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی و ابو منصور و خضر و غیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا الفصد الحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر وجود ماده در عروق دماغ کند درین هنگام بند کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و یا آب انار میخوش نوشانند و بنان سمید بحکم الصنعت و شوربای لحوم جوزهٔ مرغ و جدی و حملان بکنند و کاهو و اسفاناخ و مرق بخته غذا سازند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر ببویانند و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون تیز یابند فصد صافن کشایند و خصوصاً اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد حقنه لین که در ان انکه عادت بود و معمول از نیلوفر و بنفشه و برگ کاهو و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه ماده ببینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون ثلث درم صبر یک و نیم درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول یک درم حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قد یا خربق تنها گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد بار یک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف

بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز ده درم باده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدید افتد در هر خوراک آن کافور ریاحی یک شعیره افزایند و احیانا آب مغز خیار و بادرنگ بجلاب بدهند و از اغذیه و اشربه حاره اجتناب نمایند.

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد درینجا نیز ابتدا بفصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد باید که در ابتدا
مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر ابتدا بمسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند ولی اوّل
و اگر حاجت افتد ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از مفرح و دلکوس
و دواء المسک حاره و مفرح حاره و ماء اللحم مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیره ابریشم حاره و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و
ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل و ماء الجبن در مالیخولیای سوداوی اینست که گاهی شیر بز پاو آثار همراه اسپغول نه ماشه
باتاکشنی میدهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو تولہ بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالائش شیر بز نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز می افزایند
که عسر بول را هم مفید می شود و تا به هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک سرخ آمیخته بخورانند و گل خطمی چهار
ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالائش بدهند و گاهی بعد مسهلات زرنباد یک ماشه سوده به هلیله مربی یکعدد سر شسته همراه
شیره تخم کاسنی شش ماشه نبات دو تولہ بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی دوم روز مسهل مصطکی سوده بهلیله مربی سر شسته تناول نمایند بالائش مویز منقی ده دانه
عنب الثعلب تولہ جوشانیده گلاب چهار تولہ نبات دو تولہ داخل کرده تودری گلگون پاشیده باز اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس
سوده با اطریفل صغیر سر شسته بخورند بالائش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بنوشند و دوم روز سعد کوفی یکماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه
سوده با اطریفل کشنیزی تولہ سر شسته همراه مویز منقی ده تولہ گل بنفشه ۳ ماشه بعرق شاهتره پاو آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه سوده
با اطریفل کشنیزی تولہ سر شسته بعد آن شیره تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول ۳ ماشه عرق شاهتره پاو آثار گلاب چهار تولہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کرده بنوشند و اگر
پوست بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند مجرب سوداوی است و کذا خوردن
ثلثه تربجان مسلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا اغذیه چوزه مقشر و شیر تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر هر واحد
مجرب او ست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و یا پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یک ساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول
از یک درم تا ده درم نفع مبین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک و یا درونج و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده یا
دراز سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل نشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و یا تخم افتیمون
بسکنجبین و یا افسنتین با افتیمون آمیخته که از آن قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک و یا جاشا که فعل آن هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است
و یا حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ کبر به سفیداج هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن بعرق گاوزبان بشکر
و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو [illegible] نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شراب ریحانی یکساله و یا ماء الجبن
بمغز قرطم ساخته همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکارع و سعوط بندق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه
و ضماد آرد و سلت با آب چغندر و روغن بادام آمیخته بر سر و یا نان آرد نخود [illegible] پخته نیم گرم بر سر و [illegible] حب بلسان یا مصطکی و هم چنین ماکیان فربه و نان گندم سفید و بچه [illegible]
بادرنجبویه بشیره بادام و [illegible] بروغن بادام و حریره آرد سلت و شوربای مسلوق و مطنجن بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطنجن بروغن بادام و ماهی صخری تازه
بریان [illegible] و بقله یمانی مطنجن بروغن بادام و بیضه ماکیان نیم برشت [illegible] و تنقل بپسته و فندق [illegible] و حرکت مرة سوداویه [illegible]

اقوال مهره مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا اکحل کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار زیاده از آن خارج کنند و اگر

سیاه و ختا شدفی الفور بند نمایند و غذا ما سفید با جات لینه مرتبه از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناخ و کدو و کاهو و بقلة یمانی و زرده بیضه نیمبرشت و مخ
مقشر و شیر تازه ساز ند و از تناول اطعمه سوداویه مثل عدس و کرنب و باذنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز نر و شتر و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب جهد و معاشرت به
گرسنگی و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق ممزوج و استحمام بآب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیه خلط سودا کنند و نمایند و در
ابتدا اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن بحسب مقدار خلط سازند و
اگر این کفایت نکند تا یکهفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد از آن تنقیه معده از قی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم تطف و جوز القی و تخم ترب در آب خوب
بجوشانند و باو می اندک سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشانند و پیش از این چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد از آن قی آورند اگر استفراغ کما ینبغی گردد
بهتر و الا مرتبه دیگر استعمال نمایند و بعد از آن سکنجبین که در آن ترب و چوب خربق خلانیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون بنوشانند هلیله
سیاه ده درم بسفائج پنج درم سنای مکی تربد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل آب بجوشانند
تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون بر آن انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک هندی
نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دوا نبود ماء الجبن با نمک هندی
و افتیمون و هلیله سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم باهم سرشته بخورند نافع بود و اگر از این
تدبیر مرض کم نشود باید که بدن را آنا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکوره استعمال نمایند بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس با مطبوخ مرکب
از هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه استعمال کنند بعد از آن که
مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و بتدبیر مذکور پرداخته باشند و تعدیه تنقیه بدن در امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت او در ابطال فزع و
وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که در آن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر آن سهل باشد آبیکه در آن
بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پا بچه چوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر نیز بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض است و نسخه آن در قول گیلانی گذشت
و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آنرا قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند و کسی که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع است افتیمون بست
درم بسفائج غاریقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم بدستور حب سازند شربتی از آن دو درم تا
چهار درم بو علی گوید که بعد نضد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل ببرودت در یابند تنقیه بحبوب مرتب از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا با نضاج نمایند بعده در اول امر او تخفیفه
که در آن افتیمون و شحم حنظل و اندک سقمونیا داخل بود تنقیه سازند بعد از آن بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود با یارجات کبار استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج تنقیه باشد
خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب مرتب از این هر دو بلا خوف و بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر الشیانرا استعمال این ادویه مذکوره در ماء الجبن بطریق مداومت و تقلیل
مقدار از دوا انفع میکنند و اگر از این نفع متر تب نگردد اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیما بین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان
اطریفل با افتیمون باین صفت آزموده است بگیرند اطریفل سه درم و افتیمون یکدرم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدوا اقوی از ایارجات کبار و حبوب کنند تا آنکه مرض زائل گردد و ایضا
قی استعمال نمایند خصوصا اگر ببینند که در معده چیزیست که در مرض می افزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی آبی کنند که در آن پودینه و کنگر زد و تخم ترب باشد و ترب
در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب او یک استار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند
و هرگاه تنقیه کرده شود و قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتیمونی درین باب مجرب النفع است و چون مرض مزمن گردد دلی بخر یق
کنند و مضوفات و غرغره معروفه استعمال کنند و مشمومات خوشبو و مشک و عنبر و افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه این مرض از غلبه خلط سوداوی
و مره سودا به بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبه دم دلالت کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در آنجا حاجت اخراج
خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و با خبث نفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب آید

مطبوخ افتیمون

افتیمون

بعد ازان تنقیهٔ بدن او بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعده چندی روز از اغذیهٔ رطبه دهند و بر بدن او آب نیمگرم که در آن بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند و
اعادهٔ تنقیه بمطبوخ چنانکه قوی تر از اول باشد باید کرد و چندی روز راحت دهند و تدبیر ترطیب بتدبیر مرطب سازند بعد ازان بعض حبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح
از سکون مرض و تراجع عقل مریض پدید آید همین تدبیر بعمل آرند و اگر فائده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ افتیمون و غاریقون
و اسطوخودوس و حشیشه غافث و بعد خورانیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد چندی روز راحت دهند و غذا
لحوم حملان و جدی و پاچه آنها بطریق شوربا یا مطنجن بزیت غسیل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته و مغز بادام خورانند و از بقول مثل بادرنجبویه و پودینه
و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد این دوای مرکب از لاجورد و ایارج بدهند
ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یکدرم قرنفل بست حبه باریک سوده بحریره بیخته بشربت سفرجل یا شربت پوست ترنج
بسرشند شربتی ازان یک مثقال تا دو درم و این در هر هفته یک دفعه بدهند که دوای نافع این علت ست و ازین عدول نباید کرد که بارها بتجربه کرده ام و چون ازین تدبیر
مرض صلاح یابد و عقل مریض عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که بتقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این چنان باشد که نظر کنند
اگر در بدن او حرارت نباشد و نبض سریع و ملمس بدن گرم نبود دواء المسک حلو و مر بقدر حاجت بدهند و اندک تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند و اگر
در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان و کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی عود
خام هر واحد یک درم تخم بادرنجبویه پنج درم لسند و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بحریره بیخته بپیچ دو درم بشراب که در آن گاوزبان جوش
کرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جزو سعد پنج جزو قرنفل مصطکی سنبل الطیب
اسارون هر واحد سه جزو قرفه زرنب هر واحد دو جزو سیل اسباسه قاقله جوزبوا هر واحد یک جزو همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه وزن شش مثقال بگیرند و یک رطل آمله
و هفت رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف کرده ثفل او دور کنند و آب آمله او در دیگ انداخته بر آن یک رطل فانید سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد از آتش
فرود آورده ادویهٔ مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال و نیم صفت معجون دیگر مفرح نفس محمود برای فهم محسن بدن نافع خوف عارض و رداءت فکر و سائر اعراض سوداویه
بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قرفه و جوزبوا و بهمن سفید و سرخ و درونج و تخم بادروج و نارمشک و سک هر واحد یکجزو مشک عنبر جزو نیم
باریک کوفته بحریره بیخته بگیرند بلیله کابلی بست عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند تا
آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یکدرم دیگر مثل آن حرمل پنج درم کمافیطوس ریوس اسطوخودوس کمافیطوس برگ بادرنجبویه مرزنجوش افتیمون هر واحد ده
درم سه رطل آب بران انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده بگیرند مویز منقی و کشمش یکرطل کوفته آب مذکور اندک اندک بران ریزند و باریک بسایند تا بقوام عسل آید و درو
انداخته نیز بر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و فرنجمشک و زعفران و بسباسه و پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی دو درم باریک
کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی نهاده بدارند و هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد چون صاحب
او ازان بر آید و در اوقات راحت بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و هم باید اصحاب این مرض را که چون ازان خارج شوند از اغذیهٔ مولده سودا مثل شراب کهنه
حاد و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیهٔ محموده مثل نان سمید و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی رضراضی و حمام آب شیرین و دلک معتدل
و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب آمیخته که کهنه باشد و نه نو بمقدار یکه سرور آرد و
سکر نیارد بنوشند و بچیزیکه مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول بتناول ادویهٔ مسهل سودا که لطیف باشد و تناول
او پیش ازان مسهل بیج و تعاهد نمایند طبری گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی ناسد حادث می شود و این نوع بحسب فصول سال
و اغذیه و تسن تدبیر و فساد آن متغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق است و تغیر همه تدبیر او بمرطبات و صبر ان
چندی روز بعد فصد بعد ازین این ماء الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان اذخر و گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان هر واحد یک باقه

مصطکی سنبل الطیب حب الآس تودری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ جمسفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه وگاوزبان هر واحد یک کف مویز منقی یک کف
همه را خوب بجوشانند و از آن مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده آب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد و هر روز بست درم از آن با سه درم
روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند بعد از آن چون
یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بست درم هلیله کابلی ده درم افسنتین رومی هفت
درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کمازریوس و شکاعی و بادآورد جعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد پنج درم سنا
سبستان پنج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جمسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک وگاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر آمله
و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند قانون او اینست که هفت چندان آب انداخته باتش معتدل بجوشانند و در طبخ آن
احتیاط کنند تا مکدر و فاسد نگردد و بعده یک شربت از آن بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته در آن انداخته تا دوازده ساعت بگذارند
بعد از آن جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه در آن بسیار تازه
مر اسوده بعسل سرشته در آن بمالند و نیمگرم بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدبیر مرطب بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای چوزه مرغ رطب و حریره شیر خر که در
مینا باید و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جراده کدو استعمال کنند و نطول که در مانیا خواهد آمد
بسر ریزند و چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض بر آرند بعد از آن چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر در غذا و لزوم
ابزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد از آن بمقدار بقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود مداوا بما [illegible] و
خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس او را بریاحین خوش رنگ و خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که در صحبت او
رغبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نه بینند و قبل هجوم ظلمت استراحت نمایند و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب
خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنج درم زراوند مدحرج
و طویل و عود هالج و درونج و غاریقون سفید ملائم و تربد سفید مجوف وگاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد دو درم
جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یکنیم درم مامیران و بهمن و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و حشیش غافث و فو و فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و بادیان
دارچینی و قرنفل و پوست سلیخه و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی و افتیمون و اسقیل مشوی هر واحد هفت درم بزرالبنج سفید یکدرم و دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی
و سقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنجدرم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده و دو درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسه چند عسل کف گرفته
و عسل [illegible] سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریزه کاه ده روز دفن کنند شربتی از آن سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مریض و سن و مزاج
و فصل و در هر ده روز یک شربت این دوا بخورانند و درمیان آن سعوط و بالش بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند غذای او اسفیدباجات
و زیرباجات شیرین از پاچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل لحم بقر و مکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که گوشت
خار پشت اصحاب صرع و مالیخولیا را انفع است بهر آنکه در آن قوت محلله اخلاط سوداوی هست و آنرا تریاق المجانین نامند ایضاً او گویند که نوع دوم مالیخولیا آنست که از اخلاط
سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیه مرطبه مثل چوزه مرغ و حریره شیر خر و تفریق راس بروغن بنفشه نیمگرم
و روغن گل است و سرکاو و بتجربه تمهیدی معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خر یا شیر زن تر کنند و هر روز تبدیل
شیر کرده و در آفتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست سلیخه و چوب درج هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه پنجدرم
سقمونیای مشوی در سیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسه کره عسل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک متوسط نموده دو مثقال با آب نیمگرم بخورند و یکدو دفعه باین
حب تنقیه نمایند بعد از آن ده روز راحت دهند و ماء الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعد ده روز لزوم اسفیدباجات پاچه جدی یا حملان یا ماکیان

و زیرباجات مرتب ازان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون و سنا و هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین حشیش غافث قنطوریون
دقیق بسفائج جاده هر واحد چهار درم برگ بسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر باقلای کبیره پوست بیخ بادیان باقه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ
همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل کرده [illegible] بنوشند
و بعد ازان دو روز دیگر راحت داده با بین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بسر دوشند ساقین و قدمین بروغن گل نیم گرم بمالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیم گرم
بسیار بر سر ریزند و از جماع بالکل منع نمایند و درین دو روز اسفیدباجات و حریره مرتب از نخود سفید و آب پاچه مطبوخ در تنوره و زیرباجات شیرین بمقدار اشتها خورانند و از
عروض تخمه یا سوء هضم مریض حفاظت نمایند بعد ازان شربت بالوغاذیا باین نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفائج هر واحد پنجدرم مویز سیاه شیرین بست درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هر گاه سوم حصه شب باقی ماند بالوغاذیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشانند
و بعد خروج ازین دوا پانزده روز پرهیز کنند و زیرباجات معمول با اطراف جدی و چوزه ماکیان اقتصار ورزند بعده بتقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی
ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحویکه اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد غذای او مغز سر بره باشد اگر معده او متحمل این بود و مرغ خصی فربه و جوزه ابات مرتب با شکر سفید
و نشاسته و سمید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود سائر اغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه مثل آنها در قوت نباشد و تخصیص این نوع مالیخولیا بمن رسیده و در انتها
سعال الجرس کثیر الهذیان و دائم الوسواس بود با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل و کم گردید ابتدا بضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته و
گرم گردیده فصد هر دو قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون
آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بارد جید الکیموس دهند و تا یک هفته برین تدبیر باشند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
اخراج خون بمقداریکه مناسب دانند بیکدفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیکبار قوت صعود بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان
را رگ مابض یا صافن کشایند تا ادرار حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد
یکهفته راحت دهند بعد ازان ماء الجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یکدرم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد
یکدانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر و الا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور اثر
صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداریکه مناسب حال مریض باشد و ایارج فیقرا و [illegible]
افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و سنا و سقمونیا و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا [illegible]
بدهند سکلند رگوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم بدهند و دیگر جا میگوید که یکدرم باکم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ده روز یکبار یا دو بار [illegible] اطریفل
کوچک و یکدرم ایارج فیقرا و یک درم افتیمون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این تدبیر [illegible] مریض بر حال خویش باشد تا امید شفا باشد [illegible]
نمایند که هنگام تغیر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان [illegible] باشد و این [illegible] نافع است خون را از خلط سودا [illegible]
[illegible] هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک [illegible] درم [illegible] اسطوخودوس [illegible] غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم [illegible]
همه را [illegible] شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد [illegible] تحمل [illegible] نکند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هر یک [illegible]
سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد [illegible]
شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول [illegible] طعام چیزهای لطیف چون ترب [illegible] کرفس و سداب [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] کرفس و سداب و ترب زیاده [illegible]
[illegible] افسنتین [illegible]
[illegible] سودا با خون مختلف باشد [illegible]

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و راسب باشد لهذا سیر و دوالی و داء الفیل از آن پیدا شود و علاج این مشکل تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد
و غیر متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از انجمله باشد و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق باشد و در
تجارب محمد زکریا است که جوانی صاحب مالیخولیا را نزد یک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همی کند بدین و در بیضه او غلوله سخت ظاهر شده بود مثل فلکه
چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان بر آرند که رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خواهند داد
وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بیضه او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر خلاصی
یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هر یک ده درم بسفایج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت درم
همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه بسه [illegible] و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و این مفرح
صاحب مالیخولیا را مناسب است و نسخه آن همان است که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن درینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک است و وزن
هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم آمله منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم ابن الیاس مینویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن از سودا باشد
فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیه دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید
که از تنقیه ابدان و اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخوداب دهند
و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره سابق و مطبوخ هلیله زرد و سیاه و حقنه های حاده و لینه مذکوره در باب نسیان و سبات حسب وجوب نمایند و بدوشیدن
شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب او از اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و جداء
و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و ادمان حمام و ترک تعب و بالجمله همه آنچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن
یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاو زبان هر یک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخوداب بشیره مغز قرطم و بعد نضج تنقیه
بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه و نیلوفر هر یک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون نجاح
پنج یا هفت مثقال در آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بست درم بسفایج و ایارج فیقرا هر واحد
ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شبرتی از آن سه درم و دواء المسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخه او
همان است که در قول ابن عباس گذشت لیکن وزن هلیله کابلی چهل عدد و هر واحد از ادویه دو درم و مشک تبتی یک دانگ و قاقله عوض سک است باقی بدستور شربتی یک مثقال
و اگر بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود اعسر علاج و ابطا برء و اردء از سائر انواع باشد علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از خلط سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن و ایارج
روفس و جالینوس و لوغاذیا و معجون نجاح بکرات و مرات و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاو زبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و از گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب
بشیره مغز قرطم و اندکی ماش مقشر دهند و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع است
صفت ماء الجبن بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک اوقیه سکنجبین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف نموده آب او بنوشند و شوربای خروس [illegible]
بالبسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس برای تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنه لینه که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند با اضافه بابونه و غیر آن
و آنچه نشاط آرد چون سماع و اخبار ساره و ملاقات شخصی که موانست باشد و تغریق راس بروغنهای مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نطول آب تخم خطمی و غیر آن که در قول
صاحب کامل گذشت و لیهیا از آن دوشیدن شیر از پستان بر سر و نهادن پنبه بشیر تر کرده بر آن و سعوط بادهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب از عرق گاو زبان با شکر ده درم
و یک مثقال از این مفرح دهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم ربا سه قرفه تخم فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک خالص [illegible] کوفته بیخته بشربت سیب یا ترنج
بسرشند و این دواء المسک حلو ایشان را نافع است مروارید ناسفته کهربا ابریشم خام مقرض هر یک دو درم مشک خالص یک نیم مثقال تخم فرنجمشک تخم نام تخم مرزنجوش مصطکی

و پوست خشخاش نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبهٔ خون چندان محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و تدبیر بترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت
قلب بکوشند و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج بتنقیه بآن محتاج باشند ماء الجبن بانیصورت است که بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ سفید که پشت سیاه و از زادن او کم گذشته باشد
مقدار دو رطل و در دیگ گلین نو بجوشانند و بچوب انجیر که سر او را مقشر نموده و کوفته باشند حرکت همیدهند و بعد از آنکه دو سه جوش آید سکنجبین بسیار ترش بقدر ده وقیه بران انداخته بنهند
تا سرد شود و صاف کرده افتیمون پنجدرم بر روغن بادام چرب ساخته دران بخیسانند صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول و حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب الاجورد و معجون نجاح سرشته و در ورق نقره پیچیده بخورند و بامداد ماء الجبن با مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت بنوشند و اگر طبیعت بلید و تطبیل با
ماء الجبن ساده عجیب النفع است و تصرفات بحسب مزاج اندران جائز است چنانکه گاهی تمر هندی دران بخیسانند و گاهی بنفشه سفید و شیرین ساخته بنوشند و گاهی [illegible] افتیمون با
گاوزبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب و دیگر بعد از فراغ اسهال و در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر اطراف سود
است و باید که مجلس او را باز نار بارده و میاه جاریه و اوتار و سازها و الحان دلکش آراسته دارند و در جمیع احوال از رعایت تقویت قلب و تفریح آن غافل نباشند و بمفرحات و مبدلات تفریح و تعدیل
وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی ابوعلی و دیگر بابها از مجربات است گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سوداوی طبیعی آنست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند اقدام
و تقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند و زمان را برای او از جمیع فصد با تنقیه و صاف کنند و اگر فصد ممکن نبود تدبیر طبیب بتنقیه نماید کنند که در قول ابن [illegible] گذشت و
بماء الجبن سهل فرمایند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاج او بعلاج خفقان حار نمایند و معجون
نجاح و معجون افتیمون بشربت بادرنجبویه برای ایشان نافع است و این مطبوخ افتیمون برای این علت و جمیع امراض سوداوی از مجربات است گاه و بهق سیاه سفید و بواسیر و سبب سودا
بسفایج کوفته چهار درم ترید کوفته یکنیم درم سویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون در او انداخته یک جوش دهند و
صاف نموده و ثلث رطل از آن بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یکدانگ بعسل سرشته ساعتی قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ را گرم نموده بنوشند و این برای
جمیع امراض سوداویه و قولنج رائق النفع میگویند و شوربای خروس پیر است که آب نخود و شش درم بسفایج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا از
احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور است و این معجون رائیات ستوده اند که هلیله جات و افتیمون و فستقین و اسطوخودوس مساوی اند که معده کوفته با عسل سرشته بعده
خربق سیاه و سقمونیا پیش از تقویت داده در هر روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین مینویسند که در مالیخولیای سوداوی بتنقیه از عناب
ده دانه گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی کوفته هر یک دو مثقال جوشانده صاف نموده یک تولهٔ گلقند مالیده باز صاف کرده ده درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند
و تعدیل غذای او نخود آب با مغز بادام و اسفاناخ با ماش مقشر و گوشت بره و بزغاله شیرخواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه و کدو
بدان کنند و بعد از آنکه طبیب بدن رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد بمطبوخ افتیمون و بسفایج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد تنقیه
باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنجدرم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج مقشر نیم کوفته افتیمون هر یک سه درم گل سرخ چهار درم
علی الرسم مطبوخ نموده صاف کرده در آن چهار درم فلوس خیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک ده استار در آن حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین یک مثقال
بران ریخته نیمگرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر میگردد یا این مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته هر یک پنج درم کاسنی گاوزبان
بادرنجبویه بلیله کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده نیمگرم بیاشامند و ایضاً تنقیه بحبوب افتیمون بکنند
برای ازالهٔ ماده باقی فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و بعد از مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بسر در چکانند و آب نیمگرم بر سر ریزند و بسا قیر بتدهین سر و بدن
بروغن بنفشه و روغن گل نیمگرم بپاشند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه بشوربا و آب نخود نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند و ایضاً بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ بکار بندند
و مداومت بر تناول آنها و شربت و اکلیل الملک اصل السوس بسر بپزند و از ان مناسب چون روغن بنفشه و کدو و بادام بر سر مالند و اغذیهٔ مولد خون صالح و لطیف مانند ماهی رضراضی
یا یخنهٔ بزغاله و لحوم خفیفه مثل تیهو و دراج خورانند مؤلف غفرالله گوید که شخصی را مالیخولیای نایبه بود که در اول موسم بهار پدید آمدی و تا شروع زمستان بماندی و در ابتدا هیچ معالجه سود
نشدی و پیش از ظهور نوبت بیک هفته در دو سه عارض میشد پس در شروع در دسر تا یک سال و ایام خام بماندی بعده زردی بصفره بسنگینی پشت و زعفران سیلان شدی پس یک تولهٔ سعوط آمیخته نمک

سودا بیا شند و بنا بر آنکه مانع انداز تولد ریح و بخار که بتصاعد خود لسوری راس ایذا میدهند و اگرچه انتفاع باشیاء بارده انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست ولیکن بارده چون رطب باشد ازان
مادۂ سودا متولد نمیشود و ایضاً مادۂ حاصله متبخر نمیگردد و امید است که طبیعت بران استیلا یابد و اصلاح آن نماید و باآنکه تدبیر مغلظ مولد بلغم بمناسبت که مقاومت سودا میکند و تدبیر
ملطف بنابر سهولت انفعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا مینماید و بنفع خروج بلغم لزج و اسهال بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم
آنها است بلکه استفراغ ازان بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل میشود و با آخره قلت می پذیرد اما نافع بالذات استفراغ سودا است و گویند که ادویه مبرد اگرچه مبرد
مرض نباشند لیکن منفعت باشند لیکن از جهت ضعاف معده مضر اند پس بباید که با آنها ادویه مقوی معده آمیزند و با وقتی مبرده مرطبه استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مسخنه بعمل آرند گلقند و سکنجبین سفرجلی
و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید است تدبیر مراق حار مزاج اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود و ترک استفراغ
و ادویه حار کنند و بترطیب و تبرید مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از مادۂ محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ماء الجبن
و شاهتره شدید النفع است و آب عنب الثعلب مروق با ترنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر روق است و اگر بهم نرسد شیر زنان نیز نافع
و شربت نیلوفر و شربت عناب نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل بگلاب بر جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره خیلی سود مند است
و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین رمانی و سفرجلی وغیره نافع شناسند و گاه گاهی تلیین طبع بملین یا بحقنه لین یا از قبیل مسهلات نمایند و سفوف
سیهودا با ماء الجبن بمناسبت و سایر مراقی نیز اکثر بماء الجبن زائل میشود و در پنجاب طریق رانی جاسم است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه
در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته سونف منقی شاهتره و آلو بخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام
و اکثر در ماء الجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت عجیب باشد و ماده اندک ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین و توله تخم خرفه
یک توله خار خسک نه ماشه در ماء الجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند بچکانیدن شیر
دختران و آب نیمگرم بسیار بر سر و مالش آن با دهان مرطبه مذکوره و ایضاً بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح
و اطریفل کشنیزی معمول ذکاء الدخان و خمیره خشخاش کوکناری و زرد و خمیره ابریشم بارد علوی خانی و خمیره عود ترش و معجون نقره و طلاء و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی
بارد دهند و شربت الغذا و شراب الصالحین و عرق شیر در پنجاب بسیار نافع است و یا خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیره تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا دیگر
اشربه مناسبه چون گلاب و عرق بید مشک و شیره کشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب یا شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک پاشیده حسب حاجت استعمال نمایند
و ماء الشعیر بشربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و انکباب و نطول و ضماد و سعوط و سعولی که بهر یکی مقرر اند درین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت
وحدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزوره بارده مانند کدو و بقلۂ یمانی بروغن بادام دهند و اگر در بدن ضعف باشد بچوزه مرغ و کله گوسفند و بزغاله غذا سازند
لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب یخنی با افشرۂ لیمو و تمر هندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند ذکر بعض تراکیب نافع مراق حار مزاج
از مطب اساتذه کبار اگر بیخوابی باشد نمک درشیر بستن آمیخته سرکه درست و یا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و این
نقوع در هر ماه پنج شش مرتبه استعمال کنند آمله کشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه مویز منقی چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند ایضاً
اگر با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیره کاهو شیره تخم خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه
داخل کرده بدهند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید و زن شیرجات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر ابخره و بخارات
متصاعد شوند تدبیر مذکور وقت تصاعد بخارات هلیله صبح دهند و اگر تشنگی بسبب دردسر قی نیز باشد شیره خیارین و خار خسک و عرق شاهتره و گلاب آورده شربت بزوری
داخل کرده بنوشانند ایضاً برای دفع سوزش گلو و سر از بخارات صفراوی محترقه تبرید باشیرۂ زرشک هفت ماشه و عرقیات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
باشد کشنیز هفت ماشه در گلاب چهار توله ترکرده صبح یک یک بسر سوزن برداشته بخورند و گلاب بنوشند دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و جهانیدن بخارات
گرم و درد اعضا و گاهی عرق آمدن و آتشک کنند باشد آمله مربی یک عدد و عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله با اطریفل کشنیزی یک توله شیره خیارین شش ماشه

شربت نیلوفر دو تولہ یا اطریفل یک تولہ شیرہ تخم کاسنی شش ماشہ لعاب اسپغول نہ ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ نبات یکنیم تولہ یا شیرہ خیارین بجای کاسنی باز بعد فصد ہفت اندام الحجین
خورند دیگر برای احتراقی مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن و افروختگی کہ با اضطراب و نزلہ و قبض باشد ہلیلہ مربی بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بعدہ کشنیز خشک کشمش برادہ صندل
سفید شش ماشہ در عرقیات نقوع کردہ صبح خام مالیدہ صاف کردہ شیرہ تخم خرفہ شیرہ تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کردہ اسپغول پاشیدہ بنوشند باز بعد سکون طبیعت فصد از باسلیق
خون بادو سیر بگیرند بعد از آن نسخہ عرق شیر تیار سازند و دیگر کہ با نفخ و عطش و ضعف اشتہا بود گلقند سکنجبین ہر واحد یک تولہ در گلاب نہ تولہ عرق کاسنی سہ تولہ عرق عنب الثعلب
چہار تولہ مالیدہ بدہند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیرہ خیارین ... و بشام عرقیات دہ تولہ شربت انار دہ تولہ و غذا اشلہ دہند دیگر برای ابخرہ یابسہ و بیخوابی ہلیلہ مربی
بورق نقرہ پیچیدہ لعاب بہدانہ عرقیات گلاب کیوڑہ شربت بنفشہ دہند و سعوط شیر دختر یا روغن ... یا از تخم خشخاش تخم کاہو بشیر گاو سودہ نمایند ایضاً برای منع صعود
بخارات و خفقانیت کشمش شش ماشہ زرشک ہفت ماشہ در عرق کاسنی پنج تولہ گلاب چہار تولہ تر کردہ صبح مالیدہ شیرہ خرفہ شش ماشہ شربت بزوری دو تولہ
داخل کردہ دہند و یا گاؤزبان کشنیز خشک صندل سفید ہر یک شش ماشہ کشمش یکنیم تولہ شب خیسانیدہ مالیدہ صاف نمودہ شربت انار دو تولہ داخل کردہ
دہند و اگر طبع قبض بود چند دانہ آلو بخارا پنج دانہ مویز منقی دہ دانہ گل سرخ زرشک گاؤزبان ہر یک چہار ماشہ خیسانیدہ گلقند دو تولہ یا خمیرہ بنفشہ سہ تولہ حل کردہ
بنوشند و یا برادہ صندل سفید شش ماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ ابریشم مقرض چہار ماشہ آلو بخارا پنج عدد شب تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت انار و یا شربت سیب
دو تولہ داخل کردہ بخورند و یا صرف برادہ صندل سفید و کشنیز خشک نیم کوفتہ شب خیسانیدہ صبح آب زلال آنرا با نبات سفید و شیرہ خرفہ آمیختہ بنوشند ایضاً
برای صعود ابخرہ و دوار و درد سر ہلیلہ مربی یک عدد با شیرہ خیارین شش ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت بزوری دو تولہ و غذا ایلاؤ و ضماد کاہو کاسنی صندل کشنیز با آب کشنیز
و اگر بسبب خشونت ہلیلہ خشکی کند بجائیش خمیرہ گاؤزبان ہفت ماشہ کنند و یا دواء المسک بارد ہفت ماشہ با شیرہ کاسنی پنج ماشہ و خیارین شش ماشہ و شربت بزوری دو تولہ
دہند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت کہ از شربتہا ... کنند ایضاً برای درد سر و خشکی بینی از بخارات علاج زرشک
طباشیر کشنیز خشک لب سبز ہر یک یک ماشہ سودہ با آملہ مربی سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ تناول نمایند بالائیش عرق صندل عرق گاؤزبان عرق کیوڑہ گلاب ہر یک سہ تولہ
شربت گاؤزبان دو تولہ بنوشند و یا شیرہ زرشک ہفت ماشہ بجای زرشک سودہ کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دہند و ...
مصطکی ماشہ سودہ بروغن گل حل نمودہ بر سر معدہ کنند و برای ... گل گاؤزبان ... ہر یک ... ماشہ گل سرخ سہ ماشہ سودہ با شربت عناب دو تولہ
سرشتہ ہمراہ عرق عنب الثعلب بدہند بعدہ کاسنی ... رند و دیگر کہ با مراق توحش و خفقان زیادہ باشد طباشیر ... سنگ یشب مروارید سودہ با شربت انارین سرشتہ بخورند
و عرق کیوڑہ گلاب عرق گاؤزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاؤزبان بنوشند و اگر ... آثار سردی ... محسوس شود لاجورد اضافہ کنند و بجای شربت گلقند
نمایند و اگر یبوست طبع باشد جوارش انارین نہ ماشہ خوردہ شیرہ کاسنی چہار ماشہ شیرہ خیارین پنج ماشہ شربت بزوری دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ اسپغول پاشیدہ بنوشند ایضاً
اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق دہ تولہ شیرہ خیارین شش ماشہ شیرہ بادیان چہار ماشہ شربت بزوری دو تولہ دہند و اگر خواہند شیرہ مغز تخم کدو بجای خیارین
و گلقند عوض شربت کنند و گاہی قرص گل صغیر و یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کردہ شود و آملہ مربی یک عدد شیرہ خیارین شیرہ کاسنی ہر یک شش ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ
گلقند دو تولہ یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشہ پاشیدہ نیز نافع است ایضاً اگر مراق با نزلہ و سرفہ بود شیرہ تخم خشخاش ہفت ماشہ ہمراہ جوشاندہ خطمی چہار ماشہ اصل السوس
بہدانہ ہر یک سہ ماشہ و نبات یک تولہ خورند و یا ہلیلہ مربی یک عدد و یا خمیرہ گاؤزبان ہفت ماشہ و یا دواء المسک ہفت ماشہ ہمراہ شیرہ خیارین شش ماشہ عرقیات شربت بزوری
دہند ایضاً برای خشکی و سوزش حنجرہ حار یابس مراقی و بیقراری معدہ و نزلہ بہدانہ سہ ماشہ سپستان پانزدہ دانہ ... ہر یک شش ماشہ در آب گرم خیسانیدہ شیرہ مغز تخم
کدو شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ بنوشند یا لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ کاہو شیرہ خیارین شش ماشہ عرقیات دوازدہ تولہ شربت نیلوفر دو تولہ دہند ایضاً برای
نزلہ و قلاع و ورم بن دندان و لہاۃ و درد سر عناب پنج دانہ سپستان پانزدہ دانہ گاؤزبان خطمی ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ خیسانیدہ شیرہ خیارین ہفت ماشہ
شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ دہند و شام خمیرہ گاؤزبان خمیرہ خشخاش ہر یک سہ ماشہ ہمراہ عرق گاؤزبان خورند و یا اطریفل کشنیزی ہمراہ شیرہ خیارین شربت نیلوفر دہند و
یا برای نزلہ و ابخرہ کشنیز خشک یک ماشہ سودہ با اطریفل یک تولہ آمیختہ با شیرہ مغز تخم ہندوانہ شش ماشہ و یا شیرہ خرفہ شش ماشہ و شربت انار شیرین خورند

ایضاً برای نزله و حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یکماشه سوده بگلقند یک توله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیمکوفته هر یک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله و قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یکماشه سوده بهلیله مربی یک عدد سرشته بخورند و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یکتوله شربت لیمو یکتوله سرشته بخورند بالایش شیره دانه هیل دو ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکنیم توله بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود و شربت شش ماشه با ورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوڑه هر یک سه توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و اگر بموسم تنقیه بود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک هاضم برای معده و شربت گڑہل و آلوبخارا و شربت لیمو برای صفرا اختیار کنند ایضاً در سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان و کیوڑه و عرق هیل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم توله سکنجبین پنج توله عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با آواز و ریاح بواسیری باشد شیره دانه هیل شیره بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند ایضاً برای دفع قبض اصحاب مراقیه هلیله مربی با جوارش ملین پنج عدد شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض بواسیری و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی راس و مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض کور نزله حار نیز باشد دانه هیل یکماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً که درد معده و سوء هضم دقی باشد حب جیلی و ریائی با آب پودینه سوده خورده بالایش آلوبخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی و غیره کنند و اگر بعد مدتی وجع الفواد و حرارت مزاج بهم رسد سنبل یا شیطره دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی ده توله آلوبخارا ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه سنای مکی یکتوله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت دینار دو مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت معده مصطکی یکماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یکماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری با زرشک شش ماشه دهند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و هضم گلقند بطبیخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق اثر مجرب است و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق باشد بهر تقویت معده بروغن گل و سنبل و مصطکی بگرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ پنج و برگ فرنجمشک و شبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و ضماده معمولی و حب مقل ملین و غیره که در قرابادین مسطور شد بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سود دهد و زردی بیضه و مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملایم نافع حب شاه سنقرف مسهل سازند و شربت آن درینجا بغایت مفید است و گویند که سی درم شیر شتر فینتین بدهند و مسهل قوی از اوده یشتدید الحرارت و قی درین علت مضر است مگر کسی را که قی بآسانی آید و مواد در فضای معده باشد و دوالمسک معتدل علی خانی مجرب النفع است و نوشیدن شیر شتر بجهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقیین بارد المزاج معمول است و ابن سیرافیون گوید که تدهین جگر بروغن سوسن نفع عظیم بین دهد

ذکر بعض تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذه کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبر هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک سه ماشه نبات یکتوله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض نفخ و نزله و غیره باشد مصطکی سوده با هلیله مربی سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب دو توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و بادرنجبویه دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفائج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً در حالت نفخ و پوست خشک یکماشه الائچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی هر یک ماشه خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چار ماشه جوشانیده سکنجبین لیموئی حل کرده بنوشند یا مصطکی سوده بخمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند

وشیرهٔ انیسون دو ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلقند هر واحد یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبت دهان و
خیالی بهضم طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده با دهن [illegible] بعده سرشته بخورند بالایش عرقیات شربت بزوری دو دو توله بالنگو چهار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان و بی
طبیعت باشد مسهل بود و اصلاح معده بجوارش عود و هفت ماشه و شیرهٔ دانه هیل سه ماشه و عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضاً برای آروغ ترش اندریاح
سوء مزاج روی نوشدارو ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطکی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه در عرق
بادیان پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند داخل کرده دهند که مجال [illegible] است ایضاً اگر نفخ مراقی مثل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون
بادیان دانه هیل مصطکی هر واحد یک ماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ اصل السوس هر یک چهار ماشه در شربت بلیله مربای [illegible]
گرم و گاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطکی دو ماشه عود و سنبل الطیب هر یک یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سده منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضاً برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم عود [illegible]
ماشه مصطکی پودینه خشک دانه الایچی خرد هر واحد دو ماشه سوده بسکنجبین توله سرشته همراه شیرهٔ کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معده
مراقیین مصطکی طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله دهند ایضاً برای درد معده و کثرت
آب دهن و قی در جوارش عود دانه هیل خرد و طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله یا گل سرخ گاوزبان هر یک
چهار ماشه عود یک ماشه مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب و گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و [illegible]
و روغن مصطکی بموضع نفخ مراق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش مذکور با شیرهٔ بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله بدهند و یا زرنباد سوده بجوارش کمونی آمیخته
با شیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان ده توله بنوشند
یا انیسون یک ماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضاً برای دفع تحلیل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادیان بادرنجبویه بادیان خطائی صعتر فارسی هر یک
سه ماشه برگ [illegible] چهار ماشه عود صلیب یکنیم ماشه مویز منقی ده دانه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاؤ بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده
بنوشند ایضاً برای ثقل که از احتباس ابخرهٔ مراق و دفع ریاح از اسفل و قبض بواسیر و تفتیح آروغ مراقی و دفع [illegible] طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل هر یک
نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضاً برای درد محاذی قلب که در تنفس [illegible] نباشد و با دو ضماد زائل نشود
اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز بنوشند ایضاً
برای درد کتفین از صعود بخار بارد مراق مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند
و یا عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه
جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضاً برای قی و سوزش معدهٔ حامله مراقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالایش سنبل الطیب
چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبات معده و نفخ شکم و صلابت و درد [illegible]
هضم و مزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پاؤ گلاب چهار توله جوشانیده صاف کرده گلقند نسترن دو
توله داخل کرده دهند یا بجای اسطوخودوس و افسنتین دانه هیل سه ماشه نانخواه سه ماشه کنند و ضماد صبر وغیره نمایند ایضاً برای سوء هضم و لینت طبع
[illegible] در اجابت از حرکت بواسیر [illegible] عود مصطکی پودینه هر واحد یک ماشه سوده بگلقند آفتابی یک توله سرشته تخم [illegible] شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان
و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالایش
دارچینی مصطکی عود غرقی اصل السوس مقشر و بیخ عقربی جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی خورده بالایش دارچینی مصطکی مویز منقی
عود غرقی نیمکوفته دانه هیل کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند **فائده** بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار آید و این یا از عدم هضم جید معدی باشد و یا از

نوازل دماغی و یا از بردی و یا از ضعف هضم کبدی پس بدماغی اطریفل اسطوخودوس و حب جدوار و معجون نجاح و در معده جوارشات هاضم و در هر دو اطریفل کبدی مشتمل
بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد در نسخه افزایند و گویند که تدبیر این مرض حذاق یونانی منفرد دانند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و اسهال با ایارج می آیند
پس احتراق زیاده میگردد و سنا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق با نضج آن میکنند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن محتاج می [illegible]
اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق بارد المزاج نافخ باشد و بادی و بلغمی و سبب بود آب افسنتین سه اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصارهٔ آن ده قیراط [illegible]
حل کرده بخورند و بدیگر اوقات پیوسته تنقیه و تلطیف نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بران نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب [illegible] استعمال
کنند و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه بالیتم [illegible] یا اسفنج در آب گرم اغشته بران موضع نهند و استعمال [illegible] بر معده و ما بین کتفین نیز
نافع است و کذا گذاشتن محاجم بی شرط مگر آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه بنوشیدن تخم کرفس و زیره و انیسون و اشترغاز
دران این بذور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاهی مراقی مزمن بقی کردن از خربق سفید محتاج گردد
صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند با سکنجبین که دران شبت و ترب و پودینهٔ نهری و خربق سفید جوشانیده سکنجبین
عسلی آمیخته باشند یا مرقع یمانی و جوز القی و تخم ترب و مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته با آب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیهٔ معده بقی کرده شد
تا سه روز راحت دهند و نان سمید یا شوربای چوزهٔ مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیه موافقهٔ مرض مالیخولیا نمایند و بعد ازان بادویهٔ مسهله
برای تنقیهٔ خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون مقوی با ایارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح نه بینند این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی دهند بگیرند هلیله
سیاه و پوست هلیلهٔ کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کمادریوس کمافیطوس پودینهٔ نهری گاوزبان حشیش غافث هر واحد
چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید
صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام
طلوع آفتاب بنوشند و غذا ایشان شوربای لحم حمل یا جدی یا پاچهٔ سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون پدید آید
همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فائده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با آب مطبوخ هلیلهٔ سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج
هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویهٔ حاره نباشد و ازان ایذا یابد ماء الجبن مع شربت سکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند هلیلهٔ سیاه
و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم با ماء الجبن بدهند ابن هبة الله گوید
که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر و تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از سوختن آن متولد میشود و سپس طحال ازان
بسیار اخذ میکند و هرگاه ازان متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیهٔ آن بمطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشربت شیرهٔ تخم خیارین [illegible]
بشربت غوره و شیرهٔ زرشک و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی با سکنجبین کنند و اغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و بره مرتب با بهای بارد [illegible] حصرم [illegible]
دهند و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی ازان ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر از کثرت ریاح و شدت النفاخ شکایت کنند امر بجماع معتدل
نمایند و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در مالیخولیای مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که باسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد [illegible]
آنست که تلیین طبیعت نمایند با افتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز ازین مرکب بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود تنقیهٔ معده و اخراج اخلاط آن باسانی کند و هرگاه عادت
باین طریق نمایند معده و امعا بران مستمر گردد که ثقل را دفع کند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین رومی دو درم گل سرخ بست درم تربد سفید خراشیده چهار درم سنبل الطیب دو درم
و در بعضی نسخه با مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را در [illegible] آب بپزند تا نصف بماند صاف کرده هر بامداد [illegible] درم ازین شربت با
بست درم شکر سوده بخورند و در نسخه که جهت ضعف معده بارد و سوء القنیه نیز مجرب نوشته صرف غاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب [illegible] بجوشانند تا بثلث رسد
صاف نموده با صد و بست درم قند بقوام آرند و صاحب تحفه وزن تربد هفت درم و سنبل چهار درم عوض غاریقون نموده و دیگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده [illegible]

تنقیهٔ معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و هرگاه این امور ثلثه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و مادهٔ مرض منقطع گردد و ماء الجبن مع سنا و شیرخشت بسبب ماده و شیر گاو طبع را نرم کند
اندکی آن اسهال انگیزد و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود و گوشت حیوان که برای او بگیرند برف و یخ نگیرد و زنهار باید کرد
تا نرم شود و آنچه از آن بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینهٔ نهری و زیره و انیسون و تخم کرفس
از آب جوش آنها نیده و در وی شانه گاو و پیچ کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صعتر و کندر را اضافه نمایند قوی تر گردد و قولس گوید که جهت
تنقیهٔ سودا ده درم افتیمون با ماء الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد با ماء العسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه مقوی معده و
مقوی آن و مدر بول است و تصفیهٔ خون از خلط غلیظ باد و ادرار بول کند و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد و روفس گوید جماعتی را دیدیم که افسنتین استعمال کردند
و از این علت خلاصی یافتند و ابو الخیر حماد گوید که من این را آزموده و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حدوث ورم
مراق باشد و سبب آن از اخلاط سوداوی غلیظ حادث میشود و از ان بخارات مرتقی میگردد علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیر حاده است و هر روز جلاب
بادرنجبویه یک درم گاوزبان یک درم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنا هر واحد نه درم و شکر ده درم و فلوس
خیارشنبر در آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و قرطم بنفشه و روغن سوسن بر مراق ریزند و این تدبیر حقنی است که در مزاج حرارت نباشد
و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ تماما نمایند و ترطیب مزاج دماغ باید و شیدن شیر بران و ریختن آب گرم بسیار کنند و جلاب نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب هر یک ده درم در آب بادرنجبویه
شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم از ان در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزورهٔ ماش بمغز بادام و کدو دهند ابن نوح
گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم قرطم بنفشه و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن با دویهٔ محلل نفخ مثل نانخواه و تخم کرفس و زیره کنند و ضماد
را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آنرا بردارند بپارچه بپوشند و محاجم بلا شرط بر مراق نهند طبری گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی است و ترک استفراغ
مگر هنگام ضرورت شدید اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد جوجهٔ مرغ و تیهو و زردهٔ بیضه و مانند آن دهند و در هر چهل روز فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر
واجب و تحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد از آن بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماء الشعیر و شربت خشخاش کنند و شب وقت خواب
جلاب معروف بجلاب جالینوس دهند و آن شکر سفید و گلاب مطبوخ برگ بادرنجبویه و عود خام است و از این بتقویت معده انتفاع می یابند و بعض متاخرین ذکر کرده اند
که جلاب جالینوس عصیر عنب با صول است و آنچه ذکر کردیم غیر اینست و از غم و تاذی و تعب کلام احتراز نمایند که این در کرب و غم می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد از دوم
تناول جلنجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب زبیبی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول است ترک اخراج آن
نبوده چه در ان خوف فساد یا تعفن است پس استفراغ آن بخیارشنبر که در آب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر بینند
که معده او متالم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خاکستر بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد
دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر یک باقه سپستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقه کبیر همه را بدستور مطبوخ حقنه
بپزند و از ان بقدر حقنهٔ واحد بمقدار قوت مریض بگیرند و اندک بورهٔ ارمنی سرخ و هفت درم شکر در ان حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه فضول زائل
گردد بعد از ان بتدبیر محلل تدبیر بر حسب وجوب حال اعاده نمایند بعد از ان بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و قشف و یبس ظاهر گردد لزوم ماء الشعیر
و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقلة یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض بر پرهیز صبر نکند و در قوت او نقصان بینند غذا از تیهو و جوجهٔ ماکیان
و مغز سر بره دهند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معز الدوله را در اهواز عارض شد و قاروره او سفید خام بود بسبب میل
حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابو حکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضا صورت اعراض او نیز غلط کرد که آن
شکایت تمدد جنبین و سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و معذلک قاروره سفید خام بود پس آنرا حب منتن خورانید و از ان مزاج او گرم شد
و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابو حکیم داد و بعد شفاعات آنرا مقید ساخت و ابو نوح طبیب از فارس باهواز وارد گردید و او مرض را فاصلح

نوازل دماغی و یا از سرد و یا از ضعف هضم کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویه مرکبه مسطور گردد **ذکر ادویه مرکبه نافع مالیخولیای مراقی**
اطریفل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سر و مانع صعود ابخره از معده و اعضای
دیگر قرنفل شاهتره الایچی خرد دسلیخه مصطگی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک
یک نیم توله پوست هلیله زرد ترید موصوف هر یک سه توله کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند
قدر خوراک یک توله تا دو توله است **اطریفل زمانی** جهت اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جمله مجربات است و اثر آن در تنقیه معده
و دماغ از اخلاط ثلثه بتجربه رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع و مداومت آن جهت قطع نزله مجرب و بجمیع امزجه موافق است
و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک ده مثقال ترید موصوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر
هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته بیخته به روغن چرب کرده بدارند و عناب صد عدد
سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیره هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام
آورده ادویه بسرشند قدر شربت آن برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و بنا بر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال **شربت دینار کبیر**
نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه باین شربت بعد از فصد و نضج ماده باز الاصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان
پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه گاؤزبان افتیمون اسطوخودوس
هر یک چهار درم بسفایج فستقی ترید موصوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج مثقال
جمله ادویه را در نه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یک من قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم ریوند چینی
سوده دران حل نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم با آب گرم
ضماد که در مالیخولیای مراقی بعد تنقیه نفع دهد مصطگی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون سعد شبت پودینه دشتی بیره کوهی انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با آب [illegible]
کنند یا در آب جوشانیده صاف نموده در مثانه گاو انداخته کماد کنند و اگر به دارچینی زرنباد اضافه نمایند انسب است و گاهی ازین ضماد مصطگی
گل سرخ اسارون سعد دور نموده بجای آن اکلیل الملک بابونه برگ نمام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده نطول کرده میشود برای
تحلیل ریاح بارده مراقی مفید می افتد **عرق هلیله** دافع سوداء و مقوی دماغ و حواس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی کشنیز خشک هر یک نیم آثار
پوست بلیله آمله هلیله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاؤ آثار اسطوخودوس ساذج هندی گل نسرین گاؤزبان هر واحد نیم پاؤ عود غرقی گل گاؤزبان
ابریشم مقرض برادۀ صندل سفید هر واحد پنج توله بسفایج نیم کوفته شش توله سنبل الطیب دو توله شب در آب خیسانیده صبح بقدر ده دوازده
سیر عرق کشند نوع دیگر معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود ابخره و کابوس اسطوخودوس
دوازده توله کشنیز خشک سه پاؤ پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ پنج توله گاؤزبان مویز منقی هر یک نیم پاؤ هلیله سیاه پاؤ آثار تا چهار شبانه روز خیسانیده
هفت آثار عرق کشند دوم در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاؤ و مویز منقی یک نیم پاؤ مرقوم و آمله و پوست بلیله هر یک پاؤ آثار و عود غرقی چهار توله
زیاده است و نوشته که نافع صداع و مرض سوداوی دماغی است **عرق شیر** بجهت ترطیب سوداوی مزاجان از حکیم نافع خان شیر بز
دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ تودری سفید گاؤزبان بادرنجبویه [illegible] گل گاؤزبان اصل السوس
هر یک دو توله عناب صد عدد دارچینی نارمشک هر یک شش ماشه آب سیب شیرین پاؤ سیر آب لیموی شیرین دو آثار آب [illegible]
آب نیشکر هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب به شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی [illegible] هر یک چهار توله

بادیان سبز دو آثار صندل سفید چار توله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند عرق گاوزبان عنبری صاحب مالیخولیا و توحش و خفقان و
ضعف دل و جمیع امراض سوداوی را نافع است گاوزبان گل گاوزبان هریک نیم پاو صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج گل سرخ
گل نسرین هریک ده درم عرق کیوره بیدمشک هریک دو رطل عنبر مشک هریک نیم درم در دهن نیچه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دو دانگ ده درم
عرق چوب چینی که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد و قوت باه بی حد آرد و مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این
عرق را برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود عجیب و غریب برآمد و نفعی کرد که از حیطه تحریر و تقریر بیرون ست و معمول حکیم شریف خان صاحب
چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پاو بالا الایچی سفید کباب چینی قرنفل جوزبوا بسباسه سعد کوفی سافج هندی عود غرقی بهمن سرخ
بهمن سفید درنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب اشنه گاوزبان صندل سفید درونج عقربی خصیة الثعلب مصطکی پنج بنفشه ولایتی از هریک
نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت و نیم شیشه عنبر اشهب شش ماشه
مشک یک توله و سه ماشه زعفران نیم پاو بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه معجون مفرح که جهت مالیخولیای مراقی نافع ست هلیله سیاه و
آمله از هریک دو جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشک ابریشم مقرض از هریک یک جزو کوفته بپزند بشربت سیب سه وزن مجموع ادویه
معجون سازند خوراک سه درم معجون برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید
هریک ده مثقال زعفران جوزبوا سافج هندی قرنفل بسباسه دانه هیل عود قماری هریک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هریک
سه مثقال قند سفید شکر سفید هریک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب
سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هریک هفتاد مثقال بقانون معجون سازند معجون نافع مالیخولیا
مراقی مانع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هریک دو درم دانه هیل پوست ترنج
مصطکی عود غرقی سافج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنب هریک درم مویز منقی دو توله شربت انار
ولایتی چهار توله شکر سفید پاو آثار معجون سازند مفرح بارد جهت تقویت و خلل مراق هلیله مربی آمله مربی هریک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و
عرق عنب الثعلب هریک پاو آثار بجوشانند تا مهرا شود و پارچه بیز نموده با نبات سفید یک نیم پاو بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هریک سه ماشه
مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین هریک شش ماشه گل گاوزبان دو ماشه سائیده مشک خالص چار سرخ سوده آمیزند پس ورق نقره
دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه مفرح بارد کافوری مخترع حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض
سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان حار و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد
نهایت مفید ست مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هریک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی صندل سفید
طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس هریک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک
ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هریک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عرق بیدمشک بقدر ضرورت نبات
و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند و باسائر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یک مثقال و اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هریک مثقال داخل نمایند
بهتر ست و در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هریک چهار دانگ ست و بهمنین و خیرلواه بادرنجبویه هریک یک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده
و نوشته که جواهر را بگلاب یا بآب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بحریر بیخته عسل سفید ده مثقال شربت سیب
شربت فواکه هریک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گاوزبان وغیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ در آن حل کنند
پس ادویه را و ادویه دیگر را با شربت فواکه و صندل ترش و عرقیات و تخم فرنجمشک بخورند انتهی گاه در مرض مراق لعاب تا حد افراط آید و لیکن بعضهم حید سعدی باشد یا از نوازل

پس بحث کرد از آنچه ابو حکیم بدان معالجه آن کرده بود و نظر بقاروره و نبض او نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بارد است و اشاره بشرب مسهل نمود
و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی در سینه او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز سقیه نمود و متی ابو نوح در اهواز مقید بود و بعد
ازان یهودی معروف بوهیب و در رشد و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابو حکیم و ابو نوح نمود و قاروره و نبض آنرا بالغلطی انداخت و بمسهل اشاره نمود و امر
بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در حمام کرد و مسهلی که نوشیده بود
آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یک سال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از اطبابت توبه نمود و بعد ازان
ابو عبد الله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابو طاهر عیسی بن ستیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز فرستد
و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابو عبد الصمد البصری را باهواز فرستاد و معالجه آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بحل طبیعت
نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از خدام حرم معروف بنبت اسرائیل طبیب وارد گردید و اشارت بشراب
شیر خر نمود و آن قریب بماء الشعیر است در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و ازان خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر در ترطیب
صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریقی نموده که زنان [illegible]
و تفرقه میکنند و ازان مناظره کردم و آن زن را در طب ارجح زنان و فهیم بمعالجه حافظ در امورات کثیر الدراست بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که
آن بشیر خر اراده ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده بر آنکه امر میکنیم بشیر خر و شیر زنان و ماء الجبن و مانند آن در
جائی که اراده ترطیب و کسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت ازان جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خر آنرا منع نیست و اگرچه جالینوس
آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بدترین چیز درین مرض استفراغ بادویه
ردیه و هر چیز که معده و صاحب آنرا ایذا رساند مضر است و آنچه قدما باختلاف صفات و رای خود ها در نیمرض ذکر کرده اند هنیست که این مریض را علاج بترک
ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب و آب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه مزاج
علیل حار باشد و اگر مزاج مریض باین مرض بارد بود تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجبویه برگ مرو
جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف و اشنه اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهرا شدن حشایش بگرم بر سر او دائم ریزند که
تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معده او باین ضماد کنند برگ مورد برگ جمسفرم هر واحد یک کف سفرسیب خوشبو بمقدار
واجب کعک شامی و سک [illegible] هر واحد اندک حصص ازان کمتر گاوزبان برگ بادرنجبویه برگ مامیثا هر واحد اندک صبر اندک ازان صبر طلب اگر یافته شود اندک ازان مصطکی
اندک ازان همه را سوده بشراب ابیض یا شراب سیب ساده سرشته بر تمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی است که مزاج حرارت
اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معده او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیشش مامیثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد
سوده باب سیب آمیخته پارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام ازان جدا کنند و از چیزیکه بر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ماء الشعیر و حریره
معمول از آب سبوس است تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج و اسفیدباج بچه مرغ و تیهو ازان بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و احتمال
صبر بر طعام اندک بود ماء الشعیر بمطبوخ خشخاش بنوشانند و تغذیه آن بلحوم بره و بچه ماکیان سازند و نبیذ ابیض معتدل البیاض و نبیذ خوصی نوشانند و اگر فضول
در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او ببرگ بنفشه و آرد جو و اندک
خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و حصص اندک کوفته بیخته بگلاب و قلیلی از روغن خیری دایما وقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هر روز
کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آنرا ظاهر شود اجازت جماع اندک
دهند و بعد آن محافظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد بحقنه مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیه بدن و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کنند

بمار الجبن و بنفشه مطبوخ با فسنتین نمایند صفت آن بگیرند از افسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده و در پارچه صره بسته و در دیگ سنگین تو بمقدار یک رطل صغیر شیر
بر آن اندازند که علف آن حشیش فسنتین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه باشد اگر این میسر نیاید والا از جو کوفته مقشر و اصل السوس سپید
و مانند آن بود و آن صره را که دران افسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش تخفیف دهند بعده شیر را صاف کنند و بر آن اندکی سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معده او تحمل
آن باشند والا جلابی که مذکور شده آنرا بنوشانند که این تقویت معده او میکند تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کنند و از غذای اندک [illegible]
کنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب خوصی بنوشانند و از بلد سکونت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل او رای واجب کند و همچنین از [illegible] باشد که این تدبیر تمام
در امر اوست و اگر مزاج مریض بارد باشد [illegible] تدبیرش همین تدبیر نمایند از ضماد معده و احشای او سوای آنکه در ضماد [illegible] مصطکی [illegible]
اندک افزایند و اشیای مبرده از آن ضماد بکاهند و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن [illegible] باشد بنشانند [illegible]
که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر بادنی تغییر متغیر گردد بیکی ازین کیفیات مائل شود و میل او تدبیر بطرزیکه مخالف کیفیت [illegible] و اگر این علت [illegible]
در معده باشد و مزاج او بارد بود لازم شربت سکنجبین سکری عنصلی نمایند و نانخواه جوشانیده بسرکه عنصل سازند و دائم استفراغ [illegible]
و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نقوع هر روز قدح بنوشانند [illegible] گاوزبان عناب سپستان
اصل السوس موم المجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد [illegible] فسنتین [illegible] افتیمون [illegible]
اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت [illegible] آفتاب گذارند بعده [illegible]
یک قدح ازین آب بیک وقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود اصلاح غذای [illegible]
نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم [illegible] هر روز اندکی ازین معجون [illegible]
دهند بگیرند هلیله جات ثلثه و بلیله و آمله مساوی مصطکی اندک و افتیمون و فسنتین هر واحد مثل یکجزو از هلیله جات کوفته بیخته بعسل [illegible]
سیاه و سقمونیای مشوی آنرا قوی سازند اگر در معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند [illegible] ورم [illegible] چون از [illegible]
پاک گردد از عود و او امیر نباشند هرگاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه مولده سودا جسارت نماید و مضرترین اشیا برای صاحب این مرض ریاضت [illegible] باید که مراعات او
و حفاظت معده او نمایند و ندیدم کسی را که این مرض عارض شد و از ان تساهل نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد [illegible] مزاج [illegible] و انحلال قوت [illegible]
تخصیص را که این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او متشنج گردید [illegible]
استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا بطریق معالجه آنها قریب یکدیگر است و زیادتی و کمی [illegible]
واقع میشود اندکست و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند [illegible] طول [illegible]
فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسر البرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی مناسبت [illegible]
آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس هذیان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره مالیخولیا
از ترطیب و تحلیل و استفراغ بمهلت و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم و جماعتی که دران اصحاب علوم [illegible] جمع گردند
و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد احوال [illegible] و تقویت قلب ایشان [illegible] اصحاب مالیخولیا [illegible] تقویت قلب آنها تقویت
قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثر نیک ظاهر گردد [illegible] دیدیم که خود را [illegible] اجتناب از مردم و ترک اشتغال [illegible]
نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق لزوم نمود و هلاک شد منجمله آنها [illegible] عیسی ابن [illegible] البصری
و عمرو بن ثقیف اند که بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم بیماری [illegible] مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم [illegible] افکار [illegible]
می گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که نفس خود را [illegible] سماع

او مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسیم و نفیس خود مستغرق نگردد که این مؤدی با مانت سامعه و توهما
و افساد سیاست بدن او و نظام این میشود ایضاً حکیم ممدوح مینویسد جمیع انواع مالیخولیا چون با خر رسد و قشف باقیماند و اراده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر از نوشیدن
ماء الجبن بعد اصلاح شیر و استجادت نیست بعد از آن آنچه بماء الجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از اخلاط باقی مانده
بماء الجبن فسنتین را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر قشف و یبس و جفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام و ترنجبین و تخم خیارین و تخم بادرنگ و مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد واجب است که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در
ماء الجبن اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص ریوند و قرص زرشک و قرص گل و مانند آن مضاف سازند و شدیدترین مرضی که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان
اسود معروف بیرقان سندیست و این بسبب وقوع سده در عروق کبد و طحال میباشد و معالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر و ریوندی و قرص اسقولوقندریون
باید کرد و گاهی عقب این علت دوامیل و خراجات و خصوص در مراقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه منحل و رقیق شده نیست گردید و بعضی از آن خارج شد و بعضی
باقیمانده و بعروق دقاق آمده ما بین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت بینید یقین کنند که عروق خالی شده و مریض صحت یافت و آنچه از علت دوامیل و خراجات باقیمانده
و بیرون هنگام بهترین اشیا پرهیز شدید است و تغذیه با غذیه صالحه ناشف قلیل الفضول و نشانیدن او در چشمه کبریتی و شبی اندک مدت و لزوم مالش بروغنهای مجفف منشف
مثل روغن گل و زیت مغسول از زیتون خام و روغنی که دران بیخ درخت انجیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید کرد که این دوامیل قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی است که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی خوف
کلی نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و تدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند ایضاً موصوف الیه امراض معده
در باب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شده حرارت بران غلبه کرده و معده و میان کتفین او متألم گردیده بسوء
و غم و فکر او کثرت نموده و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب فادیه او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و هر طبیبی که
می آمد در معالجه بر طریق اطبا سلوک مینمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هرگاه امر آن بادشاه متقادم شد برئیس بصره که من همراه
او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بودم مرض او را شناختم و ماء الشعیر و حریره خندروس و ادم و چیزی صلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب نمود
و زنی طبیبه ارشد شده اشارت بشرب شیر خر نمود و در بین بادی خطای او ندیدم بسبب قرب هر دو طریق در معالجه و آن بادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع باستفراق
و حریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و آنچه در معده او بود در تکثیف زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از ان انتفاع
یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت و اما
اطبای ناقص چون این مرض را ندیدند بسبب جهل خود با بدن مریض جنایت کردند پس تأمل باید کرد آنچه در وصف این مرض و اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم تا صورت
آن بر شما مخفی نماند و گوییم که در علاج آن بر طبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا وجهی نباید کرد بهر آنکه طریقی که در آن غذا از معده نافذ میشود در ورم مسدود بود و خلط سبب
مرض غلیظ عسر الرضی ست و اگر امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بر مذهب روفس در فصد برای این علت صافن است پس باسلیق
و اگر بعد فصد امتلا در بدن علیل معلوم شود بحقنه های لینه مثل آب چقندر و آب جو و آب سبوس گندم و خطمی و لبوب امعای اندک و روغن بنفشه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده
او برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه و اندک و سپید برگ مورد تر ضماد نمایند و اگر از سردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید که مریض
از دوام ماء الشعیر و حریره خندروس نماید و در اغذیه لحم سینه تیهو سوده و اگر نباشد مزوره مکبه و ماش اختیار کنند و بعضی از لواموزان در بغداد بود و مریضی که آنرا منبع مراق بود در آن
وارد شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیاست و سفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانیدند و استفراغ او با طریفل مقوی با ایارج نمود و مرض زیاده شد و مریض مشرف بهلاک گردید
و در امر او بابو ماهر موسی بن سیار طلب مشوره نمود و او امر بماء الشعیر و حریره خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری نمود و
اندک شراب ابیض رقیق آنرا نوشانیدند و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ او بنفشه و خطمی

مرتب از عجز ادویه کند و در آب سیر داشتن آن کنند و مریض را اجازت جماع نباید داد و نافعترین اشیا که در معالجه این مرض دیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصد صافن و حقنه های لینه و ترطیب بغذاست و گاه بندرت قی آوره این مریض سرخ ناصبع بود و در بحالت و ترطیب فراینده یا مار شعیر جمانه حضری بپزند و غذای او بزلیجات ضروره شیرین سازند و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذاست مؤلف **اقتباس** می‌نویسد که بعد از فصد باسلیق چپ در مردان و صافن در زنان بهر تعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان تخم
بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا بنخود آب بچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ و یا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسلیم چپ
بگشایند و منضج السعال بیچ با درنجبویه گل سرخ هر یک نه ماشه در ینج گل گاوزبان هر یک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یک عدد در عرق
و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک ده توله خیسانیده صبح جوشانیده و گلقند چهار توله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حصول نضج مسهل
سنای مکی هر یک توله بلیله سیاه کشنیز توله افتیمون چهار ماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت چهار توله شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب اسطوخودوس یا حب افتیمون نه ماشه در معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند
و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا در بهر نخود آب مرغ وقت شام شله مرغ و پلاو و نان خشکار تنوری بشوربای مرغ ترید کرده دهند و دیگر
جواهر مهره یک ماشه در خمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده در هند یا آلو بخارا مغسول مصطکی هر واحد یک ماشه با مربی یک عدد با خمیره گاوزبان ساده
یک توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیره تخم خرفه و بادیان هر یک ماشه الایچی کلان پنج عدد در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب
هر یک هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه سیب چهار توله داخل کرده تخم خرفه یا تخم بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه باز بهر تعدیل مزاج
خمیره گاوزبان عنبری یا دوا المسک جدواری همراه عرق عنبر یا زرد و تخم بالنگو بکار برند و از مبخرات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر شقیقه در حین بکارت مرات یک دو
هر سال سه چهار بار کنند امید که تمامه زائل شود و اگر چه عسر البرء است و بعد از هر چهل روز فصد اسلیم کردن استعمال این علت میکنند و باز احتیاج بتدبیر دیگر نمی افتد و برای
آوردن خواب نمک سیاه و شیر پنیر آمیخته بکف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بار با تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام الیقان ادویه
کاسر ریاح چون زیره و قاقلین و دارچینی و زنجبیل و مصطکی افکنند و اطریفل اسطوخودوس یا تریاق و معجون نجاح نفع بعمل آید و این مطبوخ بهمه اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی سبب
گل سرخ دو مثقال افتیمون کشنیز درم افسنتین یک درم گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و آیین دوا تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع است گل سرخ دو ماشه گاوزبان
سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم خرفه کشنیز سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الایچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دو ماشه در گلاب نه توله
و آب باران دو توله گلقند یک نیم توله جوش کنند که بر سه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوچه مرغ بنان خشکار تنوری دهند لیکن باید
که تا پنج روز الایچی یک عدد گاوزبان و تخم شاهتره هر یک دو ماشه و گلقند یک توله گلاب چهار و نیم توله زیاده کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن
ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور بنوشانند که مکرر بتجربه رسیده و کذا شمشاد مغسول دو ماشه در اطریفل افتیمون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم است مانیا و دار الکلب و قطرب یعنی مانیا عبارت است از جنون سبعی و دار الکلب یعنی آنیا است و ماده فاعل این
مرض سودای محترق از صفرا یا از سوداست و قطرب که جنون مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفرای محترق است و قطرب قسمی است از مالیخولیا و سبب او
دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق است و ماده او از ماده مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود و طریق تشخیص
از اقسام مذکوره باید که اولا دریافت نمایند که با جنون تب هست یا نه اگر با شد و قاروره سفید و رقیق باشد و جنون شدید با هذیان و اختلاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی
شامل بود و صبار آن باشد و اگر تب نباشد درین صورت اگر دیوانگی با اقدام و سبعیت و اضطراب و غضب و ترشروئی و سرعت شدید و نظر صاحب او مثل نظر
درندگان باشد و هر چه باید بشکند و بدرد و بدن لاغر مائل بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره زیتی رقیق و گاهی مائل بناریت بود مانیا باشد و اگر سوء خلق و غضب و
ایذا مختلط بلعب و موافقت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود دار الکلب باشد و اگر بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

وازمردم بگریزد و در گورستان و ویرانه پنهان شود واکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک زبان
و بینی و چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خر و سگ آواز کند و گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود و قطرب باشد **وفرق** در آنکه ماده قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق
چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او
مائل به سیاهی بود سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد
وگویند که ماده مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن ماده این علت سودای محترق از صفرا یا از سودا است و آن ردی تر است از جهت ماده و ماده
مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو نیست که اکثر مالیخولیا از حصول ماده سودای
در اوعیه دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد
بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود **وفرق** در حمره دماغ و مانیا آن است که صاحب حمره در بر
خود احساس بنماید التهاب و حرقت نهجیکه بر آن مخفی میماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمی باشد و عقل او ثابت می باشد و نظام
کلام او متغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با ظهور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد
جهت آنکه درین ورم نیست **ولذا فرق** درین مرض و در سرسام حار آنکه وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم آن و فرو رفتن
چشمها و بدن اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در داء الکلب اعتقاد و بدبختی باشد
چنانکه در مانیا میباشد و آن بدموجب اقرب است واکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت رداءت اخلاط در آن و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد وزیدن
باد شمال اشتداد می یابد جهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد به بواسیر و دوالی **و گویند** که اگر بسبب مانیا و داء الکلب حرارت جگر و یبوست آن باشد
و عقب او استسقا عارض شود برطوبت آن منحل و زائل گردد و بشیر این علت بمشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات منذره مانیا کابوس
با حرارت دماغ و امتلای قدمین از خون و سرخی آن و بستن خون در پستان زن است و چون دوالی در آخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال و زوال آن
مینماید و بسا است که عارض میگردد مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران نیست و در اکثر اشتداد او مانیا دلالت بر بحران آن مینماید **و شیخ** سفر باید که صبار احنون سفر تا
که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه مسرسم میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس سفر در هذیان و اختلاط عقل می باشد
و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبار ابود و ایضاً گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در صبار احنون تام
میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبار آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود و پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود و با ول وهله
خود جنون حادث کند و با وی یا بعد آن ورم پیدا کنند بسبب صبار اباشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و در صبار احنون و ورم هر دو یکبار گی از
ماده حادث میشوند و یکی از ین هر دو سبب دیگری از انها نمیباشد و اگرچه گاهی هر واحد از ان هر دو سبب زیادتی دیگر میگردد و هرگاه صبار اظاهر شود با سهر یا و خواب
مضطرب و ترسیدن در خواب و جستن و نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشمها و اضطراب آنها و گرانی در انها و تو یا که در ان چیزی افتاده است
و گاهی در ان زردی میباشد و در انجا احساس تمدد و تیزی قفا و وجع بسبب تصاعد بخار میباشد و ایضاً در چشم اشک بغیر اراده و بغیر یک چشم سیلان میکند بعد از ان
چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشن و خشک شود پس در آخر آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود حتی که تحریک پلک دائم
جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت آن باقی ماند و برچیدن ریزه از جامه و گاه در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت بسبب
یبس زیاده گردد و گاهی صبار اغیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون باید که اولاً اعتنا بامر سر و تر طیب آن کنند بانیطولی که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو

و خشخاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و بنفشه جوشانیده بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و مریض را راست بنشانند تا نطول بر مقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بروغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و یا روغن کدو و یا شیرین بشیر دختران در بینی چکانند و شیر زنان یا شیر بز بر سر دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بروغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و ساقها و رانهای او ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و اگر درانجا سهر باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند با آب انار شیرین یا بماء القرع یا با آب آلو بخارا یا بماء الشعیر بنوشانند و اگر قبض طبع باشد حقنه های لینه مثل حقنه معمول از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خارخسک و روغن کنجد تازه و امثال آن نمایند و شکر سرخ و نمک نان بعمل آرند و غذا اگر حرارت شدید باشد کدو و خیار و اسفاناخ و پالک و کاهو و ساق و سطنچ در روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد چوزه مرغ و دراج و لحم بره و پاچه بره و زرده بیضه و ماهی تازه کوچک و شراب ممزوج با آب بسیار دهند و هرگاه در دماغ چیزی تر طیب حاصل شود و احتیاج بتنقیه بدن باشد بمطبوخ معمول از هلیله و غیره آنچه اسهال فضول صفراوی محترقه کند استفراغ نمایند جهت جالینوس اخلاق بینیکسند که علاج این بعلاج سرسام حار نزدیکست اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون روی کم شود و بهر وجه که ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند و در هر اندکی مدت تنقیه سودا نمایند و آنجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افسنتین افتیمون هر یک چهار درم بسفائج نیکوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیکوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد تمر هندی بست درم فلوس خیار شنبر بست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ سقمونیا در آن حل کنند و بدهند و این نسخه مثل دستور العمل است و اطبا لائق هر شخص در کمی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند و برعایت معده مصطکی و انیسون افزایند و گاه بسیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بست درم شربت خشخاش سه درم روغن بادام بدهند صفت شربت خشخاش آب نیلوفر و آب بنفشه و آب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبا گفته اند که جوز النبج ناکوفته یا رسکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بدست بمالند و افشره آب را صاف کنند و یک من شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام و آبزن و النشوق روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذاهای سبک سریع الهضم جید الکیموس چنانکه معلوم شده بدهند و اگر از کشکاب ملالت نماید شربت مذکور با آب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا تلیین و ترطیب نیز کنند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سوداوی باشد در هر چند شب دو درم حب شبیار دهند صفت حب شبیار ایارج فیقرا و افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یکدرم بدستور حب بسازند و اگر فضله صفراوی سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیله زرد افتیمون هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت یک مثقال و جهها بقدر حاجت باید داد و افراط نشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند و نطولات چند اگر توانند بکار برند چنانچه اگر در یک روز پنج بار بعمل آرند شاید خاصه بعد از تنقیه صفت نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشنک جو برگ بید گل سرخ برگ کوک بابونه هر یک بست برگ سورد تر برگ عنب الثعلب هر یک مشتی همه را بجوشانند و در حمام پیش سر او بخار دهند و آب آن نیمگرم بر سر ریزند و کله و پاچه بره بپزند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و پسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست خشخاش و بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی دران اندازند و قبض طبع روا ندارند تا بخار بر سر صعود نکند و رانها و ساقها پیوسته ببندند و میمالند و پای در آب گرم نهند و بشویند و اگر دران آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو و بادام بنفشه پرورده روغن آن بکشند و در بینی اش بچکانند و بر ناف و مقعد و کف پای بمالند و اگر روغن کدو با شیر زنان یا بسفیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد داد و نیه مدر بول و دراند و شراب رقیق سفید ممزوج موافق بود رطوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را بر انگیزاند یا خویشتن را صدمتی رساند ببندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند و بیمار را دران بند کرده معلق بیاویزند صواب

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

قرشی گفته که نیم درم افیون با آنکه جنون را در یکروز دو ره رسانند لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی آدمی سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن حبه یا روغن بادام نافع جنون است و گویند سنگی که در شکم خطاف

یافته میشود و اگر بسایند و بآب و شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد است که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و در کتابی مرقوم است که اگر نبش کژدم و ناخن سگ و ناخن باخه در پارهٔ چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز میمانند و هم سفید صرع است و تشخیص مکفت کار دماغ بوم یک انگ گرفته یک حبه کافور سوده دران ممزوج نموده و یک انگ خون غراب آمیخته بقدر دو جو چند قطره شاهسفرم سعوط نمایند در ازاله جنون مجرب است و بعضی گویند که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و لذا البقلهٔ آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا اسپیغول و گلاو شاه و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب است و از حکمای هند نقل کرده که شهرسنا و کذا اترنجان و کذا افتیمون بطریقیکه در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت اوقیه شیر تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست بیخ گاوزبان و کذا شحم حنظل و برگ و مصلح نیز تا سه ناصع عربی یا کتیرا و اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا خون ضبع و کذا جگر رخمه خشک بریان کرده سائیده و کذا مصطگی و کذا آمله و کذا پودینه نهری و کذا بنگ و کذا اکلیل الملک بمثقال بعسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریرهٔ آرد مسلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب و کذا دارشیشعان و کذا افر بخشک و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون است و کشنیز سبز سفید وسواس حارست و تخم او بغایت قوی است لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهرهٔ کبک و نطول طبیخ اکلیل الملک نیمگرم بر سر در حمام در هفته روز یکبار نیز نافع وسواس سوداوی است و تعلیق سنگی که در حوصله بعض ماکیان برمی آید بر صاحب جنون سودمند است انتباه جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از مادهٔ تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی است و جذب ماده بحجامه فخذین و ساقین و ریختن آب نیمگرم بر سر و دوشیدن شیر بنهادن پنبه بشیر آلوده یا خیار کدو یا خیار بر تارک سر خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب و راحت اختیار نمودن و سکنجبین بشیرهٔ خرفه و خیارین نوشیدن مفید است غذا ماء الشعیر و ماش مقشر بمغز بادام و در صورت ضعف با گوشت جوزهٔ مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول ادویهٔ حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مبخره مثل پیاز و سیر و خردل بسبب تبخیر و یا عقب جلوس بسیار یا مشی در آفتاب تموز بسبب جفاف دماغ و یا از بیداری بسیار و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بترطیب مزاج دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان مرطبه مصروف دارند و از استعمال کافور محترز باشند

علاج ماینیا و داء الکلب

بعد نضج و ترطیب تنقیه سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماء الشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد بوئیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمر هندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو بشیرهٔ خشخاش یا روغن بادام و فالودجات قلیل الحلاوة بشکر و روغن بادام و تغریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا با آب انار شیرین نافع است ابن هبة الله گوید که در ماینیا و داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال ماء القرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع باب تمر هندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر کنند و غذا از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنه لین بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج و برهٔ شیرخواره و ماهی صخوری قوت را یاری دهند و شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از ان صرف عنایت بعلاج سهر نمایند باینطور که موی سر تراشند و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر نیکوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و بتشوق افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر رو کنند خصوصاً اگر جنون از خون محترق حادث شده باشد و اعادهٔ تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا کافلاح حاصل شود شیخ سفر باید که اگر غلبه سفر اد بد بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سوداوی صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون سا فج هشت درم با سکنجبین و بحجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سهر نمایند اگر امتلای دموی یا سوداوی دموی دران باشد فصد رگ زیر زبان کشایند و مداومت تنقیه او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یکجزو و سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار از ین ساخته تنقیه کلی در شب های متفرق هر شب ده درم بخورند و این حب نیز نافع است افتیمون بسفایج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هر واحد یکدرم اسطوخودوس ده درم نمک هندی

تخم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله جاشا خربق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم بسکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره بسکنجبین سقمونیا کنند و چون از استعمال حبوب
سوء مزاج حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب بنطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه شدیده الترطیب باقیه نشود الا باید
پس در ان بابونه داخل کنند و گاهی در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوذا بآب انار شیرین میشود تا ترطیب کند یا بشربت آلو تا تلیین نماید و یا بماء الشعیر و روغنها در بینی بسیار نافع است و چون
نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کرده حیله نمایند در تنویم آن بدانچه خواب آورد از نطولات و ادهان مسبته خاصة روغن کاهو و از اشربه آنچه مرطب باشند مثل شربت خشخاش بنوشانند
و مثل سکنجبین و آنچه در ان تلطیف و تخفیف و تقطیع باشد بهم باید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثقل بسوی سر مرتفع نگردد و باید که در آب
ایشان بیخ بادیان و شبت و تخم آن بنوشانند و بیخ کرمه بسفانا که آن فاشرا است نافع بود و شربت از ان هر روز مثقالی و اگر بنوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی
بنشینند که از ان حیا کند و بترسد و او را بزرگ داند و مدام رانها و ساقهای آن بربندند تا بخار باسفل جذب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطب باید مگر با وجود رطوبت آن از انچه
محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار مضر است و سائر علاجات آن بدانچه حذر از ان واجب است مثل علاج مالیخولیاست و چون انحطاط
شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان است باقی همان است که در قول جرجانی گذشت طبری گوید که انچه در ابتدای علت مانیا و
داء الکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض است از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بدوا و غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذای ساده و این شربت دائم
بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته در این آبها سه شبانه روز تر کنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یکصد درم و ربع بالنگیم [illegible]
سفید غیر کوفته داخل میکنند بعده افشرده آب صاف گرفته شکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذا است بعد از ان چون مرض سکون یابد منضج
قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده بست درم ترنجبین پانزده درم برگ عنب الثعلب
یک دسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را بسه آثار مطبوخ بپزند و در ان دو دانگ افتیمون و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشانند
و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد از ان در طریق دواء الزوم ماء الشعیر با شربه مذکوره نمایند و در اغذیه مزورات معمول باشد
و اسفاناخ و کاهو مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد جوزه مرغ رطب جو ذابات بخشخاش مغلف بران بفرایج و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر و
ماش مقشر و مدققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تدرو و زرده بیضه نیم برشت مغسول بروغن بادام و آب شیرین بدهند و طریق غسل آن اینست آب شیرین در پاتیله کرده بالایش
اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فانی گردد پس بیضه در ان بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بر زردی
اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر حماض و طلع یافته شود اندکی از ان بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند و
چون مرض منتشر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب شیشه با بینا آب برگ عنب الثعلب جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو و سفیده بیضه و
شیر دختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و بمختلف بحسب اعراض مرض و قوت ادویه گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول از این آب سازند بگیرند بنفشه خشک و بنفشه تر و
سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته برگ اسپغول یک دسته برگ خبازی یک دسته همه را در آفتابه
آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد بعده نیم گرم بر یافوخ و شئون از بلندی یکشبر بریزند و بعد ریختن این بپوشیدن سر و سکون و خواب امر کنند و اگر زمانه زمستان باشد از
تعرض هوا احتراز کنند و اگر فصل تابستان بود بموضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه و دوغ و مثل
و اشربه مرتب از سرکه پرهیز باشند که مورث یبس اند و بدانند که برای تطفیه اخلاط صفراوی دو طریق است یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت پذیرد سوای آنکه کثرت یابد
بمخففات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده در بلادی که تحمل سکنجبین ضروری باشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و احتداد
و فساد آنها بماء الشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوق و کاسنی و قطف و مانند آن کنند پس در هر دو حال و تفرقه بینهما تامل نمایند و بدلکهای این مریض ساقین
و قدمین آن و تمریخ سوای فخذین بروغن بنفشه و روغن گل نیم گرم باک نیست و آب بسیار در این مرض نوشانیدن این حریره امر کرده بگیرند شیر ماده خر که آن را اندک
پیه و برگ بید و کاسنی و خطایش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و از ان شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات

[illegible]

سفید حریره سازند و بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر میشود و بقایای مرض زائل میگردد و زنی که تقشف و یبس و سوء حال بهزال پیداشت علاجش
در بغداد با این حریره کردم و از اطعمه ردیه پرهیز او کنانیدم پس بدن او رطب گردید و تقشف زائل شده و در ترطیب بدن صحیح بهتر از این و اقرب تاثیر چون تدبیر مزاج موافق
او باشد چیزی ندیدم سویدی گوید که در ماشیا شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و تنطیل راس بماء الشعیر مرات کثیر در حمام و تضمید سر بجراده کدو و یا بمغز تخم کدو سوده با چیزی دیگر
کدو سرشسته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا اسفیدباج و مطبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن شیر بز تازه دوشیدن آن بر سر خوردن
مسلوق بروغن بادام که در ان شیره خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا الفیجه بتقلیه یمانی مسلوق بروغن بادام و کذا البقله الخرفه و طیب بروغن بادام و خوردن خیار سبز
پوست او بعد قطع او یک شبانه روز و کذا قثاء تازه بنفشه و کذا غذای بچه ماکیان با شیر بشت و کذا پاچه جدی شیرخواره و گوشت او مسلوق و مطنجن بروغن کنجد تازه و کذا
محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیرخواره و لحم او مطبوخ و مطنجن بشیرج تازه همه از مجربات من است و بقول ابن بطلان و غیره تنطیل راس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن و
کدو طبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده بآب کاهو سرشسته و کذا از پوست خشخاش با برگ سوده
و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهوی خام و مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا ماهی تازه رضراضی بریانی بروغن کنجد تازه و کذا ماکیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو و
پشت او مرقه حنطه هر واحد نافع و بقول رازی شرب بنج فاشرا هر روز یک مثقال تا بیست روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیر از ماشیا نجات یافته مصنف قمامیس
می نویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک را داء الکلب نائبه بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی و گاهی در سالی دو بار
پدید آمدی پس من ماء الجبن بشربت آلهی و حب لاجورد علوی خان دادم در یک سال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار و قطرب

در صبار ابتدا بتعدیل تنقیه و جذب ماده از سر هرچه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب زائد بسیار و مدام اطراف بندند و در قطرب بعد چند فصال کنند و چند اوقیه
خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب بآب نیم گرم پر ریاحین مطیب تا بنفشه و نیلوفر
و مانند آن نمایند پس هرگاه قوت عود کند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر و پی در پی نمایند بلکه بتدریج
و دیر دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن است که در ان معجون نجاح حل کرده باشند و بعض از تنقیه مقویات قلب مثل دواء المسک معتدل و دیطوس دهند
و نطولات و آبزن و تعریق سر بروغنهای سرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارده مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب آب بنفشه بمقدار دو درم و عناب ده عدد با شکر
سفید ده درم و اغذیه مرطبه مثل مزوره آش و مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوای پالوده و بالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ بمبالغه
کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که در ان بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند و بروغن خشخاش
و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا
ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه و یا سع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ بقله یمانی سرخ و پوست خشخاش و تخم بنفشه
و در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیر المائیه و شفتالو و خربزه زرد همه مجرب سویدی است و بقول ابن بطلان شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بچوزه مرغ مسلوق و
مطنجن بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطنجن بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تنطیل سر بآب
طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آنها مدام و تضمید سر ببابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای ماشیا در قول سویدی گذشت مفید باشد
و اگر از انواع علاج فائده نشود بر بندند و طمانچه های سخت بر سر و روی او بزنند بحیثیکه رنج و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سود ندهد بر بخت
بر تارک سر داغ دهند که بافاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نیز نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیاست چون از صفرا و سودای محترق
باشد و واجب است که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و از آن غشی مقارب کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات طیبه نمایند با ادهان
سه روز بنوشانند بعد از آن تنقیه با ایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و بادهان ترطیب بسیار نمایند

و تحلیل نمودمات کنند تا تسخین ادویه مذکوره که لابدست مع حرکات بدنیه و ریاضتی مریض جمیع نشود بلکه احتیاج آن است که تسخین قلیل باشد و مقویات آن کنند و ترطیب بدن و تنویم نمایند تا مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیر است و احیاناً افیون خورانند تا فکر او منقطع و طبیعت او ساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکند بتداوی نادر پردازند و بر سر روی او بنشانند و بر یافوخ او داغ نهند مجوسی گوید که علاج قطرب فصد سرر و در وقت هیجان مرض است و خون آنقدر برآرند که غشی ظاهر گردد و اغذیه جیده الکیموس بمقدار صالح بخورانند و در آبزن آب گرم شیر بنشانند و ماء الجبن با سفوفی که اندران هلیله سیاه و شیر آماده و افتیمون و بسفائج و مانند آن افکنده بدهند و تنقیه بدن آن بعد سکون اندک بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و سعرنبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود و طبیخ منوم بر سر ریزند گیلانی گوید که بعد فصد و ترطیب تنقیه بحقنه های لینه مذکوره در باب قرانیطس و مانیا بعده بمطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشائش معتدل الحرارة مثل بابونه و اکلیل الملک و ادویه مبرده مثل بنفشه و برگ خبازی و خشخاش و مینا و ریحان و جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر ریزند و سعد را باریک کوفته نیم پخته در لعاب حلبه آمیزند بعده در آب گرم حل کنند تا رقیق گردد پس غرغره بدان نمایند اگر آنرا سهر لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو و بیخ اضافه کرده دائم بعمل آرند و بر روغن بنفشه استنشاق نمایند و شخرین را بانک افیون طلا کنند و درمیان استفراغ فاصله ایام نمایند و اسفیدباجات معمول از ماش مقشر و سرکیان غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هرگاه ماده حدت پذیرد از غرض طبیب تبدیل مزاج دماغ او باشد تا بیکه بدان میریزند و روغن گل نیم گرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد به روغن گل و به روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین و تحلیل بود به روغن یاسمین و به روغن خیری و به روغن قسط البحری مانند آن و از تنهائی منع کنند و با مردم عقیل بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین روع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محترقه بسهل [illegible] باشد آنرا بدهند و باید که از حال قبل از مرض بپرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دهند و در اطالت خواب [illegible] نمایند

عشق

و این مرضی است وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او است بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع ممد او باشد و اکثر بسبب غلبهٔ عشق و شدت حب او نظر او عیوب معشوق محبوب او پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق یعمی حس العاشق و یصمه عن ادراک عیوب معشوقه و سبب آن الهام و القاد نفس عاشق است محبت معشوق را السببی اسباب سبب بدنی او ارتفاع بخار ردی است بسوی دماغ از منی محتقن و بعده احتراق خون بنابر دوام فکر و از علامات او است که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد و سرنگون خاموش بسهوت باشد و نبض او مختلف و غیر منتظم شود خصوصاً وقتیکه ناگاه معشوق را ببیند یا نام او یا خبر او بشنود و بیرون صفیر [illegible] و قاروره صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته یا تهیج پلک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند یا خبر خوش میشنود و اکثر آه سرد کشند و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نمایند و از استماع ذکر فراق بگریند و حزنی در روی پیدا آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانیکه گمان عشق آنها باشد یاد کنند و صفت حال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همان است علاج در ترطیب بدن و دماغ کوشند با غذیه و اشربه مرطبه و حمام و تدهین و سعوطات و نطولات طیب و غسیل آب نیم گرم شیرین و توسع در اغذیه مرطبه و نشانیدن در امکنهٔ طیبه خوشبو و بساطین مفرحه و تفرج و سیر و دو سیر صحرا با گلزارها و مجالست با ندمای عقلا و شنوانیدن اسمار و حکایات زهاد و عباد نافع است و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوخته یافته شود و قوت قوی باشد بعد ترطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و به تشفی و امیدواری او پردازند و بعد حصول قدری قوت تدبیر تنقیه او کنند بعده تدبیر ترطیب و تنویم نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد و خمیره یاقوت علویخان خورانیدن از مجربات است و بمهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر ازان تدبیری نیست و اگر بوجه شرعی میسر نباید وصف حسن و شمائل معشوق دیگری پیش او کنند و هرگاه عشق اول کم شود و پیش ازانکه عشق دوم محکم شود بشغل مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت و تفهیمات دوستان او بهٔ الکفایت باشد و نیز از جمله تدابیر صواب آنکه پیر زنان بگفتن عیوب معشوق پردازند [illegible] از خصال [illegible] معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و صید و انواع لعب مثل نرد و شطرنج و غیره و تخویف حاکم وقت و انواع غموم عظیمه و اشتغال بعلوم خصوصاً آنکه دران تحقیر و مذمت لذات جسمانی و تمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در مجاهدات و مسائل دقیق مثل هندسه و حساب و جماع [illegible] خصوصاً با آنکه در صورت و شمائل قریب بمعشوق بود و هر واحد مزیل عشق است و اگر مجرد باشند متاهل گردانند و بشغل خریدن کنیزکان و طریق جماع با ایشان و سفر بعید و سکر

سنوا تردائم نیز مفید باشد و بالجمله عمده معالجه آن مشغول داشتن او است بشغلی و عملی و صنعتی و همی مخالف شغل هم او که او را از وی باز دارد و عشق عاشق و معشوق را فراموش نماید و مشغول داشتن او را بخصومات و منازعات و باز داشتن این امر دخل تمام است و در طب فریدیست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد نمودن بگویند همچنانکه آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان بن فلان سرد گردان سه بار گفته سرد کنند بعد از آن آب بوی عاشق بنوشانند و بر سینهٔ عاشق بزنند در عمل سه روز عشق فراموش میکنند و ایضا اگر پارهٔ سنگ مرکه بر آن تا سه هیچ سوفی نوشته باشند قدری از آن بسایند و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده بخیر بعاشق بخورانند خاصیت دفع عشق میسازد و در تحفه مرقوم است که اگر کوزهٔ نو از موی سر زن بخور کنند و از آن کوزه مرد را آب بخورانند دفع عشق آن میشود و متنفر از آن میگردد و دستور میگوید مینویسد سنگی که بعض اوقات در حوصلهٔ ماکیان یافته میشود و مشابه بحجر مها میباشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند ازاله عشق نماید و اگر آن سنگ در آب بیندازند و عاشق آن را بنوشد در زوال عشق مجرب است و تعلیق عظم القلق بر عاشق نیز دافع عشق است و گویند که اگر کند نشتر بآهن عاشق بی اطلاع او ببندند ازاله عشق کند و مجرب یافته است و همچنین نوشیدن آب غسول یا رچه برگردن معشوق گردانیده باشند و کذلک خوردن چهار شعیره نیل هندی تا کبد و اشر طبیخ حرمل و کذا اشربه خیار قبیح مقوی از جلوس در مقابهٔ مخاطبین در مکان مخاطبین استراحت نافع و نوشیدن شربت باذرنجبویه صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که باذرنجبویه گاو زبان مروارید یا مرارید چینی مر زنجبیل شمر ماخوذ مصمغ معجون خام بسیده هر واحد یکمثقال کوفته بیخته در رب سیب سه وزن ادویه آمیخته هر صباح یکمثقال خوردن در مزیل عشق است الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیر سود مند نشود بمقوی ادویه مخدرات مثل افیون و قنب و بیخ و بنج لفاح غافل دارند تا اتفاق بدید آید آنگاه بدستور معالجه مالیخولیا پردازند کذا فی الاکسیر بیا

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر است وقت برخاستن و مهیا شدن بسقوط و دوار و دوران سر است یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجمله اجزای خود دائر است یا بیمار چنان پندارد که جمیع اشیا گرد او همی گردد پس نمیتواند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بسا است که از آن دو از تا کراهت کند و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج و کف دهن و حرکات مضطرب در ینجا توان کرد و ایضا دوار بعلی ثابت ماند و صرع دفعة افتد و صاحب او ساقط گردد و افاقه یابد و سبب سدر یا خاص دماغ است از سردی یا از اجتماع خلط یا از غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خدری گویند و یا الم دماغ از ضربه و سقطه بسر و از صداع و دوام حدت تب و آنرا سدر سوء المزاج نامند و ابن الیاس گوید سدر آنست که انسان در بینایه گویا دخان از بدن او بسوی سر متصاعد شود و خود را گویا در تاریکی یا ضبابه در چشم خود ظلمت و در گوش طنین مییابد و ماده این مرض سوداوی بود و سبب او را گردش روح دماغی است با عث حرکت او و بینه انسان بنفس خود و یا اشیاء دائره و شفاف روشن و یا وقوع ضربه و سقطه بر سر و یا فزع دفعة و یا ضعف مرض و یا رسیدن گرمی و سردی دفعة بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق و مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و دل و جگر و شریانها و رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین و بالذات دماغ بجرد مشارکت معده فم معده و یا وقوع بحران و این ابخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و دموی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون بود و هم بصفرا و بلغم آمیخته بود و بخار بسوی سر نیز بود و مسالک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ اعصاب است و مسالک بخار دل و جگر و طحال عروق و شرایین پس گوش و گردن و ایضا شیخ گفته که مشارکت دماغ با معده بطریق مشارکت عصب بود و گیلانی مینویسد که این وقتی باشد که واصل از معده بسوی دماغ کیفیت ساذج بود و الم مفرط باشد و عام جمیع بدن بود پس مشارکت بمعده تنها نباشد بلکه بهمه بدن باشد و اما اگر واصل بسوی دماغ ابخره و ادخنه باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب بود بلکه جمیع مسام اعضاء متوسط میان دماغ و معده صلاحیت نفوذ آنها در خود دارند و نیز شیخ میفرماید که سدر شدید مشابه صرع میباشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر سدر و دوار آورد بسبب حصول ماده بود بلکه بنابر اذیت دماغ بکیفیت سوزش سدر و دوار گردد مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود و خصوصا کسی را که تحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن ایذا یابد و مشارکت آن دماغ گردد و دوار آرد طریق تشخیص اسباب سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد اولا از آن بپرسند که پیش از این وقوع ضرب بسر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر از آن انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سوال کنند اگر گوید سببش سردی دماغ باشد و الا سببش خلط بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلادت حواس نیز از علامات وجود ماده بارد است و اگر دوار باشد نخستین سوال کنند که مرض دائم و یکسان میماند یا گاه گاهی عارض می شود و در امتلاء و خلو معده اختلاف می پذیرد و اگر دوام و لزوم او بگوید و در پری معده و گرسنگی متغیر نگردد و هضم صحیح بود سبب دوار در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائره شفاف و یا ضربه و سقطه بسر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی یا گرمی

بعد از انفتاح یا داخل بہر سند اگر تقدم یکی ازین اسباب متقرر گردد سبب مرض ہمان باشد و الا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم بپرسند اگر یافته شود
دلیل مواد در دماغ باشد و ابعده بودن دوی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار ہم بپرسند اگر این ہم باشد بر وجود ماده بخارات و ریاح دلالت کند
پس نوع ماده را از رنگ چهره و ملمس و نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه بہر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد متشخص نمایند و ایضا کثرت آب دہن و
خواب و ثقل بشی باشد سوی مزه دہن و عسر حرکت و سکون دوار از رسیدن گرمی بسر و کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و لین نبض با ضعف و بطوی آن و بیاض قاروره و غلظت آن بماده بلغمی
سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک در ابتدای دوار و شیرینی دہن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التہاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دہان و
عطش و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و نارنجیت بول بماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت نبض و قلت آب دہن و خشکی
زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بماده سوداوی دلالت کند و اگر بعد از وضع و ضرباشت دوار گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند که در
درکدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد ہضم و اختلاف حال قوارد و استلا و خلای معده و درد معده و سر و نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی
وا از مرضی دائم یعنی بغیر طلب و بغیر اراده و اشتداد مرض ہنگام اکثار طعام و عند گرسنه و تناول شی بیخر بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار بعد در معده معلوم نشود و دوار غلبه
معده عارض شود و از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراقی یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در ہمان عضو باشد و اضربان شدید در شرایین همه عضو گردن
یا ا لمس گرم شود تمدد و انتفاخ و دواجین ہنگام ابتدای دوار و فلو و نفخت در دوار از انضغاط عروق مذکوره بانگشت یا بستن بار دہم ببرند یا اطلای او دیه قابضه بران نیز دلالت بر
وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا دارد و آیضا بقول انطاکی اگر دوار بعد ہضم تیوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دہد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرایین پس
گوش بر وجود سوء مزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت دران شاہد بود و اگر سعد کالک گردن ستعد باشد بر لیافت وجود در سر بلغم یا صفراوی
معروف بعرقین سباتیین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا ورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت تکلم و اصغوی چیزی موجب
از تقدم یا ساق بعضی گوید ماده مرض ہمانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام ہر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه ہر خلط که سابق مذکور شد
نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر بردوت ماده دلالت کند و نوبت او غیر طویل با حرارت گواهی دہد و وقوع
امراض دیگر امراض دیگر خصوصا در حمیات و بحران دلیل سدر و دوار بحرانی است و از مان آنها مثل صرع و سکته است و گاهی صداع و دوار عارض شود و دوار از ابتدا میکند و گاهی با

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی دران تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب او باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصا در ریاحی نمایند و در دستار سرکه
ادویه مخصوصه آن عضو یا دویه دماغی ہمانیز ند و بعده والم مرض اعضا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجربات و جذب اخلاط از دماغ است که در علاج طنین بیاید
و خاریدن پایها و شوئیدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او ببرگ جوز و مورد نافع و حقنه ہا و فتایل اگر ریحی باشد فایده نیکوست و گویند که مرق
شود در ابتدای دوار رحیمیست و در جمله اقسام آن ہرگاه نوبت ہیجان کند بیک اسافل و نہادن پاہا در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ
باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضا در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غراغر
نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن بحسب مواد استعمال نمایند و گویند واجب است که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدوران و از بلندی بپستی دیدن
و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خائیدن کشنیز تر و خام تنہا یا با گندم بریان ہمه انواع دوار و سدر را مفید است و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم
تخم خشخاش سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد از ان متصل نان بار و غن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سود مند است و این معجون در اقسام سدر و دوار
حار و بارد از مجربات انطاکی ست حب بلسان کشنیز خشک تخم شاہتره ہر واحد پنج درم گل سرخ تربد شحم حنظل ہلیله زرد مصطکی ہر واحد سه درم بعسل مصفی سرشته
شربت سه مثقال داطریفلات مطلقا کثیر النفع ست و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و روفس گوید که استعمال آب در سدر
بہتر از استعمال شراب ست و جالینوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد اوست در ربیع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او

و لحوم دراج و تیهو بطریق اسفیدباج یا مطنجن با مشوی دهند و عسل مجمر یا بطم و حبة الخضرا بخورند و از اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان منع کنند و نیز دیک شراب و جماع نمایند تا نگردند و سکون و راحت و قلت حرکت اختیار نمایند و شرب عرق بادیان یا نقل مهابی در دار بار و مجرب بود و بیوی است و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی و حب بلسان تنها و بطبیخ افسنتین رومی یا و و مثقال از ان منقوع صبر منقوع ایارج و کذا انیسون بریان و بیخ فاشرا مکید رم بشراب یا یک مثقال تنها و قند و طبیخ عود و بلسان و طبیخ خولنجان و هلیله کابلی و قنطوریون و شحم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افسنتین بصبر و طبیخ تمام بشکر و حماما و کذا مصطگی و انیسون مکه مثقال سوده لگلقند عسلی و وا ده درم آمیخته و عود غرق مثقال کنند نیم درم سوده در گلقند عسلی آمیخته و آب شبا بانک مع حنطیانا و فلفل و قیصوم بشکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر واحد شیر یا نافع و ذرا و ند مدحرج و شاهسفرم و بابونه هر واحد شیاگ و ضماد او ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و در و نج و دار فلفل بعسل و سکبینج و سرکه باسعد هر واحد شیر یا و ضمادا و سعوط مرو میانی یکجبه به روغن بادام تلخ و کذا رتیه یکجبه به روغن کنجد و کذا جند بیدستر به روغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان و کذا حلتیت یا قطرات شیر زنان و عطوس بخرد کندش و با عدس تلخ سوده ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان و یا سیر گین کبوتر مع بابونه و یا روغن بابونه و یا صعتر و یا قیصوم و یا برگ غار یا قرنفل و حمام و نطول بطبیخ اکلیل الملک و صعتر و شیح جبلی و برگ ترنج هر واحد در حمام و یا بطبیخ مرزنجوش و یا بخار سرکه یا جعده مع حلبه سفید است و مشک مرزنجوش شیاگ و شیر یا و شنوقا و خردل یا کندش کوفته بخرقه بسته شمامه کردن بشرب تخم سداب و روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سداب و سرکه جوشانیده و بعسل بقوام آورده و یا بآب گرم آمیخته و غرغره کنند بآب بادیان و یا عاقرقرحا و یا شونیز و یا کندش بسکنجبین و یا فلفل و تناول خردل بخیسانیده و سعوط و بخور بطبیخ بابونه در روغن و شب جند بیدستر و اکلیل الملک یا نمام یا برگ غار بلیه ستو نافع

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیر کلی در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد بعمل آرند و الفنا در دموی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد و ریدین بهر دو گوش کشایند که بقول شیخ این افضل علاج است بجمیع اصناف دوار مادی و حجامت نقره بر سر نیز نافع است و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سود مند است و پس از فصد تلیین طبیعت بطبیخ هلیله یا فواکه یا ماء الفواکه یا خیار شنبر و شربت ورد و یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید بلعاب اسپغول و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع زرشک آلو بخارا و شربت نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب و بید مشک و امثال آن دهند و بعد فصد سر درد و حجامت شیره تخم کاهو و قرطم و عناب با شربت نیلوفر یا بنفشه یا عنبین مجرب انطاکی است و نوشیدن آب تمر هندی و شکر هر یک ده درم یا آب انار مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب یک ده درم یا شیره تخم خرفه و اسپغول و جلاب و خوردن انار میخوش و به میخوش سودمند است و استنشاق بآب گشنیز و سعوط سرکه و روغن بنفشه و یا کافور و صندل و گلاب و تغریق مالش سر بروغن گل و سرکه و وضع ضمادات بارد نافع و گویند که در ماده حار لیمو و تمر هندی عجیب است و دوا المسک بارد و طبیخ اطریفل و کشنیز و نقیع آن مفید بود و نقوع آمله و کشنیز و گل نیلوفر با شکر سفید نافع و شیره خشخاش ده درم و کشنیز یکدرم سفوف و مرکب با آب شیره پر آورده بقدری شکر شیرین ساخته نیز سودمند است و مطبوخ سرکه که و کشنیز و پوست هلیله زرد نیم کوفته هر یک ده درم تا یک هفته نوشیدن نیز مفید است و اگر دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند و یا برگ بید انجیر بالند فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیز نمایند و شیخ میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد یا سبب آن اخلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه بآب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از ان بخورات و عطوسات و شمومات که در ان مشک و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هرگاه نوبت هیجان کند استعانت بالش اسافل بدن کنند

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد نضج بهتر تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع صبر و ماء الجبن نیز موافق است و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد ده درم سنای مکی پنج درم گل سرخ پنجدرم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بده اوقیه آید صاف کرده نیمگرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید بآب تمر هندی یا انار دانه و شیره تخم خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین و یا آب آلو و جلاب و یا اطریفل کشنیزی و قرص عنبر با عرق زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مدام ببویند و تضمید صدغین بصندل و گلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آب آلو و زرشک و مانند آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که در ان ترنجبین حل کرده باشند و شربت نیلوفر

بلیمو و تبرید بماء القرع و گلاب و آب هندوانه بقول انطاکی نافع و شراب آب لیمو و شربت آن مجرب و مفید است و شیرهٔ خشخاش و ماء الشعیر نیز نافع بود مجوسی گوید که اگر دوار و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند و تنقیهٔ بدن و دماغ بحب هلیله و مطبوخ آن با تمر هندی نمایند و نسخهٔ مطبوخ هلیله همان است که سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشه چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و سرکهٔ کهنه در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا مزوره آب انار میخوش و غوره تنها یا بچوزهٔ مرغ دهند و کاسنی و کشوث بسرکه خورانند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که بعد قی بآب نیمگرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه نمایند و از نقیع مطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیلهٔ زرد با شکر همراه ماء الجبن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور ترش بسازند و خمیر نان بآب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام پست جو و کشنیز خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد قی و تنقیهٔ صفرا از سر و بدن بمطبوخ هلیله و یا بحب بنفشه مقوی بسفوف بنا اشربهٔ ترش دهند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و شیرهٔ بادام دهند و تقویت راس بشمومات بارده مقویهٔ دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل و سیب و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب و سرکه کنند و هر گاه آس تنشق نمایند طبری گوید که دوار که از اخلاط حار محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بعد چند روز از فصد تلیین طبیعت با مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین فیطوریون شیش غافث اصل السوس مقشر هر واحد چهار درم تمر هندی منقی از لیف و تخم بست درم ترنجبین بیست درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد مویز سیاه منقی پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت از ان گرفته دو ثلث درم غاریقون و یک درم تربد و سه طسوج سقمونیا مشوی بجلاب سرشته دران مالیده بنوشند بعد پنج روز اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سه بار بنوشند و حقنه درین نوع سود بلیغ نیست و اگر باین تدبیر دوار زائل نشود و ادخال فتیله در بینی برفق عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو و شیر دختران دو جزو و آب خطمی تر یک جزو در شیشه خوب باهم زده بقدر یک درم گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک دو کف در ظرفی سر بسته جوشانیده بر ان انکباب نمایند آب را بر سر ریزند یا فعالت تلطیف غذا نمایند و بر شربت ماء الشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد اولا معالجه بتسکین مزاج او نمایند بعده اعاده علاج مذکور کنند و گاهی تضمید راس باین ضماد کرده میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا بزر قطونا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو و سه بار در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر ضماد کنند و ابن هبل بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل میشود و بعطوس و نطول و انکباب امر نمیکرد و میگفت چیزی بهتر ازین ضماد در دوار صداعی حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد نضج بادویه منضج بلغم تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس و حب علوی خان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماء العسل که دران خردل و عاقرقرحا داخل بوده باشند و یا از سکنجبین عنصلی یا ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر وغیره بطریق شبیار استعمال کنند و بهر تسخین دماغ شمومات حاره همچون مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش و نمام و یاسمین مدام بویند و تنطیل و انکباب آب نیمگرم که دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نمام وغیره جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه بر سر پیچند و عطوسات نافع است و گویند که اگر بعد تنقیه تمام گل سرخ ده درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هر یک نیم درم کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته و یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی که در علاج کلی دوار گذشت و دبید الورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشدارو و لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه وغیره مفید و غذا گوشت ماکیان بمصالح حار مناسب و تلطیف تدبیر و امر بحرکت کنند انطاکی در تذکرهٔ خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماء العسل و نهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجرب است و در نزهه گفته که با ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص لک بماء العسل یا حب صبر بآب مویز علاج کنند و بعد از ان بعصارهٔ قثاء الحمار و زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و از ان طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید که تنقیهٔ دماغ و عروق آن با ایارج فیقرا محمر بعسل کنند و اسهال بحب ایارج و حب قوقایا و بعد از ان بلوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس نمایند و مصطکی و مومیج میکنند

سدر حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن است از فضول بحقنه قوی بتدریج و اولاً بحقنه لینه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و به تناول کافنه امر کنند و شربت عسل ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر بایارج کنند و تقویت معده و تنقیه آن بایارج و قی بجز دواء اشبت و عسل نمایند که سدر از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون درین مرض اخلاط و کیموس را بسر راه انجره درشت نمایند و عطسه آورند و سکنجبین فرفیون و شونیز بوئیدن و در حمام آب گرم یا آب جوشانیده مذکوره دید دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند بر روغن مصطکی و آب مرزنجوش اندک و روغن قسط اندکی سعوط کنند و دلک سر بسیار نمایند و گاهی بیخ حنظل سوده در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده میشود و ایضاً از بابونه با صعتر پخته و ایضاً برگ انجره و بیخ فوه سوده و ایضاً با بخدان سیاه با خطمی آرد که سرشته ضماد کنند

علاج سدر و دوار دماغی سوداوی

اولاً نضج منضج سودا یا مطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس بیک دو درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش مقشر و شوربا معتدل دهند و بعده تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون لاجورد و اندکی شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا مطبوخ هلیله و ترید نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه ابتدا نمایند هر جهد ملکیده هم افتیمون بسفایج اسطوخودوس ترید موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه ده درم با آب بادیان جوشانیده شربت بنوشند و بیخ ... عقب آن جلاب سعال شکر سرخ ده درم با آب نیم گرم بیاشامند برای تنقیه در سدر سوداوی نیز مفید است و اگر ازین علاج حاصل نشود حقنهای حاده قویه بتدریج استعمال کنند بعد از آن غرغره بمعطوسات و شمومات که در آن مشک و جندبیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید است و هرچه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدر و دوار ریحی و بخاری

آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم ... سر بسته مفید است و تحلیل ریاح بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویه محلله ملطفه مثل مرزنجوش و پودینه و اکلیل الملک و بابونه و صعتر و بخار و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید صبر زعفران جندبیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن و عاقرقرحا خردل قرنفل با آب تمام و سرکه عنصل طلا کردن مفید و یا حبین و عقاقیر سحنه بوئیدن سودمند و چای خطائی بعد از ارجینی و بادیان خطائی و هیل ... نیم درم شکر دو توله در ... آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده ... مفید است و دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سود است آن واجب است که امر کنند بخائیدن زوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم بنگردد دانه کی ازین اشیاء مصنوع طبع کنند و اکثر ارباب این نوع دوار را خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لا سیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حکه دائم امر به دخول حمام و ریختن آب که در آن جوشانیده مذکور پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر و کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد تمر هندی منقی هر یک سی درم افسنتین هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد پنج درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت از آن گرفته نیم درم ترید و یکدانگ سقمونیای مشوی در آن حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که ماده بخار کدام خلط است پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطفای ابخره نقوع مرزنجوش کشنیز خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف پنبه دانه و سفوف کشنیز و غیره بعمل آرند و معجون کشنیز و مفرح بارد و مفرح کشنیزی در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام واجب شناسند و طبری گوید که انجره حار اگر قوت مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول با آب مطبوخ شبت و تخم گزر در آن

تسکین نمایند و شربتهای فواکه چون شربت انار و بهی و سیب و زرشک و غوره و ریواج همه این نوع دوار را نافع است و شیخ میفرماید که اگر سبب در عضو دیگر باشد معالجه همه بدانچه
واجب بود باید کرد و تقویت راس و در ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از قبل شرائین باشد فصد هر دو
شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معده ریاحیه بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شده و صاحب این از شرب نبیذ که
دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد اگر مزاج متحمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حار باشد علاجش تنقیه معده بمطبوخ سنا و هلیلج و شرب ماء الشعیر باید
و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکة و متنفخ زیاده
باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیه بدن بفصد قیفال و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از وداجین باشد
فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از ناذوی سپر گلنار و اقاقیا
بر شرائین طلا ساخته بالایش قطعه اسرب نهاده به بندند و قصد معالجه عضوی کنند که از ان بخارات بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا
ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیه راس از فضول مرتقیه نمایند و بتقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی انچه در اخلاط معده گفته شد بعمل آرند و سفوفات
و معاجین مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول و اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در
بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برادهٔ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیلم از دست چپ و تضمید طحال باضمدهٔ محلله کنند و در بخارات
رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک بادویه مخصوصهٔ آن بحسب ماده و مزاج علیل نمایند
بطریقیکه در مقام هر یک مسطور است و از عضو بدکو جذب ماده کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک و غیر آن بحسب مزاج وی و دماغ را باطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند
تا فضول را قبول نکند و بدانند که دوار دائم خاصه در پیران مقدمه سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا
و یا حب شبیار و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و آنچنان دوار که عقب خشک شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و دوار از سکته حادث گردد علاجش نیز
همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب شبت در دو حجب دماغ حادث میشود علاجش علاج صداع حار و بارد بحسب واجب است

لوی

که آنرا فیخج و فیخذ و بیخذ نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی زده است یعنی منقطع العصب و این حالتیست مثل ماندگی که هرگاه عارض شود انسان خود را سپید و خمیازه و فازه کثرت پدید و
رنگ وی بشقیم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است بواسطهٔ کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و ناگواریدن طعام و تناول اغذیه مولده ریاح و اکثر اینحالت
بعد از خواب عارض میگردد علاج تنقیح و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد هفت اندام کنند و ملطفات و مقلات خون و صفرا دهند و بعد تنقیح بمسهل صفرا تنقیه آن
نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال بی تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و دعت و سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و مانع بخارات است کشنیز
خشک بریان کرده سه توله گل سرخ دو توله آمله اصل السوس مقشر هر یکتوله نبات مساوی همه شربتی دو مثقال با شربت بنفشه یا شربت پرورده گوارشنش و کشتی
خشک یا شکر سفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه بلغم نمایند و خوردن سفوف وج و مربای آن و مضغ آن نافع باشد و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری او بگیج

کابوس که بیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی است که آدمی در خواب خصوصاً که بر پشت خوابیده باشد خیال میدارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینه او نشسته است و او را
همی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود با آنکه حرکت نماید و فی الفور بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی
خیال کند که شخصی با وی اراده مجامعت میکند و گاهی بعد از آن رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظه است در حالت سکون حرکت و
ماده آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمه صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سرما بسر در خفته و نزدیک وقت خواب
نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بسکاری و صاحب سوء هضم و آنکه اغذیه غلیظ بسیار خورد و آنکه ریاضت و حمام کم کند عارض میشود

داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جند بیدستر یک ماشه سائیده و عود صلیب یک ماشه سائیده در عسل یک توله آمیخته خورانیده بالائش عرق اسطوخودوس شش توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل آرند و غذا کباب و شوربا با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه دهند شیخ در علاج کابوس بلغمی و سوداوی مینویسد که اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد با این مسهل انتفاع یابند بگیرند حب غاریقون یک درم با ثلث درم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل و دو دانگ افتیمون اگر قوت قوی باشد و الا حب ایارج دهند و مطبوخ افتیمون و ایارجات کبار مثل ایارج قیناء العطار و ایارج روفس خاصة و بعد ازان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیزهائیکه ازان انتفاع یابند خوردن سفوف اسطوخودوس است جالینوس گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ تام باشد فصد کنند و حماقن کنند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه منع نمایند و به تدریج تقلیل مقدار غذا کنند و اگر این چنین ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعده تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لازم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعده تا پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باندک ازان تحنک سازند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل نمایند که باین طریق بالشک مرض زائل شود و سویدی مینویسد که قی کردن بجوز القیء و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا صمغ حرشف و نمک و غرغره بطبیخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماء العسل آمیخته و تعطیس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و تنطول بمطبوخ شبت و تدهین موخر سر بروغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر و روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا پانزده حبه بماء العسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و یا قردمانا یک درم و یا سکبینج نیم درم و یا فرفیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جند بیدستر یک درم مخلوط در شراب کهنه دو سه مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گل فرنجمشک و یا ثمر او پانزده عدد بماء العسل و یا افسنتین و زوفای خشک و سیسالیوس هر واحد جوش کرده و یا طبیخ افتیمون دو توله بعسل یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر نیکوفته بشکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک و یا نان سمید در شراب قابض کهنه تر کرده و غذا دراج و یا جوزه مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا لحم سمن که آن فرج است بریان و زیرباج بعسل و سرکه و یا قنابر مسلوق نافع است

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه ماده سودا بمسهل و حب افتیمون و یا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شده و ماء الجبن بنوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علوبخان با عرق اسطوخودوس دهند و روغن نرگس و آب ریحان و آب بید و گلاب و فاوانیا سوده در شیشه کرده بوئیدن مفید و خوردن بادرنجبویه سه درم بعسل تام النفع است و استعمال معجون نجاح کثیر المنفعة و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب سویدی است و این عرق هلیله مرکب نیز درین نوع معمول اسطوخودوس دوازده توله کشنیز خشک سه پاؤ پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ گاوزبان هر یک نیم پاؤ مویز منقی یک نیم پاؤ هلیله سیاه پوست بلیله آمله هر یک پاؤ آثار عود غرقی چهار توله تا چهار شبانروز خیسانیده هفت آثار عرق کشند عرق اسطوخودوس که در کابوس بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات همراه اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمون علوبخان بعمل می آید اسطوخودوس دوازده توله کشنیز خشک سیزده توله پوست هلیله زرد و کابلی و بلیله و آمله و هلیله سیاه هر یک شش توله گل سرخ پنج توله یک شبانروز خیسانیده عرق کشند شربتی از پنج تولا تا نه توله معجون مسهل از حکیم علوبخان نافع از برای کابوس بارد حادث از بلغم و سودا مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی هر یک هفت مثقال انیسون و قوقو و بانه حب بلسان از هر یک سه مثقال فاوانیا عود هندی برگ سداب تخم سیسالیوس از هر یک دو مثقال سکبینج یک مثقال فرفیون نیم مثقال گلقند شصت مثقال عسل مصفی یکصد و سی مثقال گلقند را بگلاب و عرق دارچینی از هر یک نیم من تبریز حل کرده خوب بمالند و جوشانیده بپالایند و عسل را صاف نموده دران داخل کرده بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بریزند و داخل نمایند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب و مشک از هر یک ثلث مثقال داخل نمایند قوی تر میگردد مولف جامع الاسما مینویسد که شخصی را این مرض بسیار عارض میشد از هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله هر یک سه دانگ سنای مکی چهار دانگ گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آب گرم سکنجبین سه درم حل کرده باشد یا در آب انجبار حب ساخته هر یک شربت وقت خواب خورده با آنکه گرم دادم و همچنین دو شب متواتر بعده هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت و بسیار مصر و عیان را باین حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و اذخر و سداب و آجده و قسط نیمگرم بر سر بمالند و مغز تخم بید انجیر و چهار دانه و قرطم و ارزن هر یک شش توله نمک لاهوری

بیخ قولنج کوفته در پارچه محمودی بسته در روغن شیخ صنعان تر نموده تکمید بهم کردن از مجربات است و مشمومات حاره مثل جند بیدستر و مشک و عنبر و غیره بویند و ضمادات محلله مسخن و مانع برای
نزول ابخره دماغی از ان مثل خردل و جند بیدستر و نطرون بسرکه و عنصل آمیخته بر سر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با مصالح گرم دهند و هرچه در علاج امراض دماغی بارده گذشت بعمل
آرند و تعلیم گاهی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید پس باید که جند بیدستر بویانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و طفلی که در خواب بترسد سبب آن دیدن خوابهای هولناک بود
بباعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمودن آن صورت در خواب در ینصورت بکدام حیله خوف از و نمایند و بران چیز دلیر گردانند و عود صلیب نوشانند و در گلو آویزند و گویند که
غسالهٔ بیخ پسته نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و همچنین جند بیدستر بایان با نبات و یا کشنیز خشک بایان با نبات دادن سودمند است و اگر بسبب ابخرهٔ متوشه از
امتلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم و لطیف دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شبها یا با اصطلحی و دانه هیل یا زهر مهره بلیسانند و یا بادیان برگ بود دینه جوشانیده نوشانند و اگر سهیم گرما
بود صرف گلاب بعرق بادیان با زرشک و هیل و کشنیز در ان جوشانیده بنوشانند و مرضعه را فاقه کنانند و اطریفلات خورانند و گاهی این حالت مقدمه صدری و صبحی باشد

صرع

و آن مرضی ست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بزمین بیهوش بیفتد و اکثر دست و پا کج گردد و اضطراب کند و کف در دهن آید
و این گاهی با دوار محدود و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات او مختلف باشد و این مرض را صبیانی جهت کثرت عروض آن بصبیان و یونانی فارون یعنی ام الصبیان
و قسیا بجهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنابر اخبار صرعی بحوادث غیبی یا بسبب علاج او بکهانه که قسمی از عود صلیب ست و ابراقلسا مشتق از ابرقلس یعنی اعتقیه (?)
دانستند و تشنج سغیر باید که این مرض بسبب قروح سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی آنه آفتی که بطون مقدم دماغ را سده عارض شود پس سده غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطون مقدم
در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیه و از تمکن لقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب القامه باقی ماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از یبس و یا از تقبض
بسبب موذی مع صرع همچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از یبوست نبود بهر آنکه دفعةً افتد و تشنج یابسی دفعةً نیفتد پس بسبب صرع یا تقبض دماغ برای دفع شئی
موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعه یا رطوبت ردی الجوهر است و یا خلط محدث سده غیر کامل در بطون دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاهی صرع از خلط بسبب احداث
سده در بطون دماغ نبود بلکه بسبب حرکت و جنبه که در خلط افتد بسبب غلیان از حرارت مفرطه بود که دماغ را ایذا دهد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ دماغ باشد
چنانچه رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس ست و این یکی از اسباب صرع میدانند و چون در بعضا اخلاط ساد باشد معذلک دماغ برای دفع موذی نیز منقبض گردد و مثال آنکه
معده را فواق و تهوع عارض شود و اما افاقه یا بسبب اندفاع خلط یا بسبب تحلل ریح یا بسبب اندفاع موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع بود بسبب آنست که ماده
منتشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود و بسبب یعنی اتباع عصب بهر دماغ و تأذی او بچیزی که دماغ متأذی گردد و استلای او از خلط مندفع و در مبادی آن اعصاب
عوض او زیاده شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نه از قبیل استرخا بهر آنست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ درین دفع چیزی از نفس خود میخواهد دفع نماید
و انعصار حاصل میشود و هر تشنج بادی یعنی بلغمی منقطع نمیشود و صرع تشنج بادی است پس آن نیز از تب منقطع باید اگر از ماده حار نباشد و چون او را هم نفس گوشش (?) در گردن و نواحی
آن عارض شود گاهی صرع را حل کند و ماده او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بعضی صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که گاهی صرع بغیر ماده و فقط بسبب
اگر باین قول مراد آنست که سبب بخار یا کیفیت بود که دماغ را رسد و دران نقاص پدید آید میتواند و اگر مراد آنست که سببش سوء مزاج سافج است در دماغ افتد و صرع آرد
این وجهی ندارد چه اگر این کیفیت دماغ متمکن شود صرع لازم و دائم در آنجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکه سبب صرع آنست که دفعةً حاصل شود و فی الحال زائل گردد
یا غالب شود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصل نفس دماغ نبود بلکه ماده و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متأذی گردد و منقطع شود و این لا محاله از عضوی دیگر بود و لهذا در صرع در
صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود و بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکته بسبب اختناق و استکراه نفس ظاهر شود و گویا که صرع
تشنج مخصوص اولا بدماغ است و تشنج صرع مخصوص اولا بعضوی دیگر ست یعنی اگر تشنج اولا دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولاً بغیر دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند
و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف است و صرع عطاس کبیر و دفع قوی ست مگر آنکه اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوة و ضعف ماده و دفع صرع
بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن و سهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی بعرق بسیار منحل گردد و جرجانی مینویسد که صرع علتی ست که آلات حس و حرکت را

بی نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سده غیر تام ست که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پیدا آید و اگر سده تام بودی حس و حرکت بتمامه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست آن ست که تحت سقف در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا رسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل شدی و دم زدن از حال طبیعی نگشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و دراز تر باشد یکبار شود و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و ماده صرع و ابخره و کیفیات ردیه را زود قبول کند و بیرون دفع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود و اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند باندک سببی مدد وی حرکت کند و تشنج و صرع آرد بالجمله سبب این مرض سده غیر تام ست که از خلطی یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب و اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر سبب آماده این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء است و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا یونانی ابی لیمسیا گویند بمعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن ردی تر و قاتل ترین انواع صرع است و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب آن ست بالتمام از اخلاط غلیظه بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالت قریب به سکته گردد و فرق فیما بین از زبد بیفکند و اگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعا و رحم و او عیه منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم باشند چنانچه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی به صرع لسعی و ماده صرع در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مخلوط بسودا بسبب ندرت صفرای صرف نیز اگر صفرا بسیار مخلوط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی و بلغمی باشد باهم و سودا در اکثر محدث این علت شود و بقراط گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبوی یابند و سبب صرع دماغی لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سده آرد و بقول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه بارادة منع کند و این سده یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و یا آن ورد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بنفسه در کند پس سرا و بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران ست حرکت کند و انسان بر زمین افتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود یا در جوهر دماغ و نفخ او باشد و آن ردی تر ست و یا در اغشیه دماغ باشد و این از ان خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی ردی تر ست و اگرچه بلغمی بسیار میباشد بر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید گاهی صرع ارتعاشی و اضطرابی بود و بلغمی باشد و آنکسی که صرع کند همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از سودا باشد و این بدتر از اول ست بر آنکه درین نوع انسداد تام مسالک روح دماغ است و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح با کیفیتی سازج از کیفیات اربعه اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح یا بکیفیت خود ایذا رساند بجوهر بسبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بتکاثف ماده ذات قوام بود و بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح از ان و یا بکیفیت خود ایذا رساند یا بحجم و یا باجرام یا بسمیت و رداءت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رساند و دماغ را منقبض سازد و عضوی که از ان بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و الیٰ غیر ذلک و سائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن در جمیع اعضای بدن نیز باشد حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا خلط دیگر در منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس حرارت غریزی از ان منقطع گردد و آن مواد در آنجا میرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت ردی گردد و از ان بادوار بالغیر و ادوار محدود ماده بخاری با کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و از ان منقبض شود و تشنج گردد و حرکات او

بسبب ضعف مشارکت شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی اطلاع بر غذا و هنگام بودن فم معده قوی الحس فواق بهم رسد و فواق نوعی از تشنج است و هرگاه دماغ را از مثل این سبب تشنج و انقباض عارض شود در همین وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس وغیره حکایت کرده اند و من نیز مشاهده نمودم که بعضی چنان باشند که مصروع اتفاق چیزی ثقیل بر سر دارند و گفته اند پای نخود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و ازین قبیل است صرع که بسبب دیدان یا حب القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب بیشتر بود و نوعی از آن و از قبیل اوست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک جماع عارض شود و در رحم آن بکیفیت سمیه تحلیل گردد و آنرا حرکات و تبخرات بادوار یا بلا ادوار باشد و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی مرد را اتفاق افتد که در او عنین است از منی بسیار جمع شود و منی اکثر در سر دشده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهم رسد و ایضاً زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد و چون وضع حمل گردد و ماده در بطن بسبب صرع شود و صرع زائل شود و از من حکایت کرده اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میکرد و دیگری را صرع از کتف شروع می شد و صرع که از معده و از مراق و بسبب تخمه باشد و مورث سده یا در عروق گردد پس غذای محمود را قبول نکند و خلط در آن فاسد شود و یا اندران غذای محمود بسبب سده محتقن مانده و فاسد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد رجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب اینکه طعام غیر منهضم عارض شود و بهر حال صرع بشرکت باشد یا بغیر شرکت مع اقسام صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و یا در بطون دیگر مشترک گردد و دلیل این در قول جرجانی گذشت و در اکثر امر بر صرع تشنج تقدم کند پس صرع افتد و این بهر آن است که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد پس هرگاه سبب موذی مندفع گردد یا ریح تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع در بینی و در حلق رسیده شود و بیشتر صرع از تشنج محسوس بود و این از بهر آن است که ماده فاعله آن رقیق باشد و با امتلا فعل کند نه بر دارت شدیده و صرع که جوانان را بهم رسد اگر بعد بیست و پنج سالگی افتد بسبب بیبسی که در دماغ و شاهسته در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف از حدت آن و اطالت نوائب آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند اما مشایخ را صرع سدهی کمتر بهم رسد و گاهی اسباب محرکه صرع را اسباب خارجی اعانت کنند مثل بایقی در اول و نشر و تخمه و مثل قیام بسیار در آفتاب بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضاً جماع بسیار از اسباب است و از اسباب آن تخمه و سکون و قلت ریاضت یا کثرت ریاضت بر امتلا بسبب تحرک اخلاط بتحلیل غیر تام و امتلای تجاویف از آن و کذا آنچه بضعف قلب باشد از خوف یا وقوع انهدام شدید و آواز قوی دفعتاً و کذا صاحب معده ضعیف و ایضاً شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب اسباب قریبه میگردد و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات خصوصاً آنچه طول کند و ربع خاصةً بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او ماده صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزه قوی که آن فضول دماغی را بر کند و عرق که تابع لرزه بود آنرا کم کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین بیشتر صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع بدان خلاص یابد و بعضی گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب مصاحب بود زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید و اما سوداوی سدتام کند و از آن قلت اضطراب عارض شود و رو فس گوید که هرگاه برص بنواحی سر و پیشانی مصروع پدید آید بر اختلال ماده صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده بند و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد و بیان مستعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین را سنان را مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر را مثل اصحاب تخمه و کسالت و بلاد و بلاد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این با سر را از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قابل تر است و صاحب کامل گوید که اکثر مصروعین بر وقت در صرع می میرند بهر آنکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض کهول و شیوخ را بسبب یبس اعضای ایشان کمتر حادث میگردد و سبب کف دهن دفع طبیعت است خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنابر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و خجندی گوید که سبب کف غلظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب و اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج است و ابن ماسویه گفته که کف حادث در دهن مصروع گویا که تنقیه دماغی اوست از رطوبت و سبب تخمیر یعنی آواز که از بینی خارج میشود سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبه ریه و حنجره بعضی بر بعضی است و صرع نصف سکته است و آن سکته قصیت چنانکه سکته صرع طویل است طریق تشخیص باید که اول این مرض را مشخص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض را بعده محل ماده آن و نوع ماده هر محل را دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبالی میشود و خوابها چگونه می بیند اگر زبان زرد باشد

و رنگهای سبز یا سرخ بیند و گرانی سر هنگام غضب یا بعد نفخ شکم و ثقل حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کند بدانند که صرع ست بعده دیگر علامات
آن مثل نسیان و خوف از چیزی و تنگ دلی و بیصبری و غضب از ادنی سبب و کف در دهن آمدن و جستن عضلات روی و چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و در آخر گشادن جمیع
بدفعات و نرم شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن و بعد آن همچون خواب آلوده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز بپرسند و صاحب کامل گوید که گاهی تقدیم مینماید بر علت صرع قبل حادث شدن
آن خبث نفس و نسیان و صداع و امتلا در سر و آلام مختلفه چون این علت مستحکم شود از علامات خاصه سائر اصناف آن ظهور کف در دهن ست و اضطراب و علاماتی که بعضی مصروعین را
سوای بعضی عارض میشود آن سقوط و صیاح و مضغ زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال بر صرع بادویه صارعه میکنند چنانچه گویند اگر مصروع جاذبه ابتداء
که سلخ کرده باشند بو شود و اندر آب رآید صرع کند و همچنین خوردن جگر تیس بان کرده و شمیدن بوی آن و دمیدن مر در بینی و بخور رفته و مرو شاخ بز و زفت یا لبس صرع آورد
بعده صرع سهل و مشکل را چنان دریافت کنند که اگر اعراض سلیم تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی الفور برخیزد و بعطوسات و شمومات و تحریک
افاقه زود دست حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر در تنفس بعد صرع و قلت افاقه بشمیمه و تعطیس
بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که تدخین بحلتیت نمایند هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد و الا فلا و بقول شیخ صرعی که در آن اضطراب
بود و جمود در آن نباشد و یا جمود در آن طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق بعده تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از مریض سوال
نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و از استفراغات کما بیش می گردد و یا در عضوی دیگر قلقی و یا گاهی بر آمدن کرم از شکم و یا صعود
چیزی از جای بسوی دماغ معلوم میشود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس
و اضطراب در حرکات و رداءت سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان دائم با بلادت و رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی ست پس اگر با صرع در قرب نوبت
آن ثقل محسوس نشود بلکه دوی و تمدد دریابد و تشنج او شدید بود صرع دماغی ریحی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصه هر خلط دریافت نمایند
پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء و اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوا دریابند اگر کثرت
و غلظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب مولد بلغم نیز سوال کنند و این نشان ماده بلغمی ست
اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن و سبات اکثر و صرع در ازتر شدید تر و در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود در آن
سبات کمتر و سر و دماغ خفیف تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحبش مائل با خلاط فاسده حالت مثل
مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود و تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مجفف مولد
سودا نیز بپرسند و این علامات ماده سوداوی ست اما اگر سودا از دردی خون طبیعی بود صرع با استرخا و قلت کلام و سکون و صاحبش خداوند افکار ساکن باشد و اگر
از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط او جنونی و مع کثرت کلام و صیاح و صرع او مضطرب و خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود اگر سودای او رقیق صفراوی
باشد و اگر سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سرخی رو و چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن بینند حال کاهلی و کندی حواس با
کثرت آب دهن و بینی مع حرارت و بر آمدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل ماده دموی ست و اگر
زردی رنگ چهره و چشم بود و کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض قی در آن زمان معلوم گردد
و این آثار ماده صفراوی ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلو معده و نرمی طبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلای آن از غذا و فساد
پس از اختلاج در فم معده لاسیما عند تاخر غذا و رعده و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب نزدیک نوبت صرع و اختلاج لب و پیچیدن دهن از آن و تشنج و انتفاخ شکم و خفگی گلو
و نعره زدن خصوصا در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول و براز یا مذی یا منی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط بر روی خود بعد نوبت
یا اغما بدون سقوط و خفت نوبت صرع با زوال و با استعمال قی و عند نقای معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی ست و احوال دال بر فساد معده مثل بطلان اشتهاء و
فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بر آن گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلاء و تخمه و سیلان لعاب از دهن و غیره آثار بلغم یافته شود ماده بلغمی بود و اگر با

کہ آب از بینی او بسیار آید و اگر باز احتیاج افتد یک دفعه دیگر بعمل آرند و کفوف البنج حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و خربق سفید و زنجبیل و مرزنجوش و فرفیون جند بیدستر و اسطوخودوس عاقرقرحا و فاوانیا مفرد و مرکب سائیده مفید است و از وجورات نافعه در حال صرع عود صلیب است و اربکیا ساشه در عرق بادیان سائیده در حلق چکانیدن بهم رسیده است و یا حلتیت جند بیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان افسنتین زبیره کرمانی جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده و جور کنند بهوش آرد و کذا عود صلیب عود هندی جند بیدستر پوست ترنج مشک سائیده در عرق بادیان وجور کردن معمول و اگر روز یکشنبه گوش خر برند و پاره پاره بخون آن آلوده بدارند و عند الحاجت قدری ازان بآب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیت سود مند است و خون خرگوش نیز همین اثر دارد و از بخورات بخور فاوانیا و عود و سم اسپ و قنه و اشنه و اظفار الطیب و قفر الیهود هر کدام که باشد و کذا مغز تخم شرنفیه سائیده در پارچه فتیله ساخته و یا بند جامه در روغن فساطس تر کرده دود آن پیش بینی او نمایند و بخور تاج خروس نیز نافع است و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع ببویانند نفع میکند و از شمومات سدا و بادوار المسک در حالت صرع و قرب است بجیب الفعل است و بوئیدن عاقرقرحا و جند بیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قنه و فاوانیا سوده در صره بسته و بتفاحه ازان ساخته و روغن یاسمین و کذا کندش سائیده در صره بسته بو یاشیدن بقوت عطسه آورد و کذا خردل سائیده و بوئیدن پیاز و بابه کرده نیز نفع میکند و کذا شم مرزنجوش و شبت مفید **و در حالت افاقه** درین مرض تنقیه خلط غالب بمرات خصوصا در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگرچه استعمال فی مفرط الصرع دماغی مضر است اما بجمیع انواع صرع فی نافع گفته اند اگر گاه گاهی بمقیات مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و بماء العسل قی فرمایند مناسب است و ادرار بول و حجامت ساقین و فصد صافن سیما در ربیع کنند و اگر صرع باد دار عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند در ربیع برای استظهار و خلط غالب را اخراج نمایند و اگر از فصد مانعی نباشد فصد کنند چه افصاد او در ربیع و خصوصا از پای نفع بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او نرسد و بعد استفراغ بجهت ماده تنقیه راس نمایند بغراغر جاذبه و بتقویت دماغ بپردازند و سکون و آرام غیر مفرط بمصروعین اولی است اما بعد تنقیه بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و سر راست و ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آویخته مدارند و اسافل بدن را تحریک نمایند از اعالی بدهند و از آنچه ماده را باسفل بدن رساند مالش بدن است بتدریج از بالا بزیر و باید که از سینه و پشت او بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دو دست شدیدتر از اول باشد و درین حالت سر راست بماند و بعد از مالش چند قدم برود پس گاه مواد باسفل منجذب گردد و دلک سر بشانه جائز بود و بعد تنقیه و جذب مواد باسفل محاجم و داغ بر سر بجهت تسخین دماغ نیز صرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو و یا بر تارک سر و حجامت بر شرطه بس سر و بین الکتفین و بر ساق و بر عراق و مشی معتدل درین باب تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیه و اسهال و رعاف دادن چند روز ادخال حمام و غرغره مری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت الشراسیف و تسخین سر بدستور مذکور باک ندارد و هر صبح اشربه ملطف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما با آب گرم و در گرما با آب سرد و شربت افسنتین سکنجبین بزوری که دران صعتر و زوفا و بادیان و افسنتین باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سلیسالیوس هرچه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه و گردن و فقرات پشت و صدغین و سفیدون بمغز ساق گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین است که سافسیا و ارجو طادریسکه شجرة التفاحه تسمیه اند و مدام ببویند و مداومت جند بیدستر و عود صلیب و مشک به غرض نفع بلیغ میدهد و تنزو ماده عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع اندا ختن معمول است و آویختن لعل و یاقوت و زمرد و الماس و عاقرقرحا و حلتیت هر واحد در گردن مصروع بسیار مفید است و گویند که تعلیق نر مرد و شرب آن جهت قطع ولادت مانع عروض صرع است و آویختن دم و موش در صاحب صرع مجرب است پس انزد و از نشستن جای باد و تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در آفتاب و جایگاه بلند و در عجله و گردون که بهندی گاڑی و رتهه نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند.

ذکر ادویه یونانیه مفید اقسام صرع

هرگاه بچه خطاف را در روز اول تولد قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف الالوان و دوم یکرنگ بر آید پیش قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچه گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و بتجربه شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و بعرض بشگافند و مشقوق بسیار در بر سر مصروع آویزند و عصابه بسته قوی و مرا سپید و گاو می آویزند تا یکسان زایل شود پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجر الدجاج که از معده ماکیان بر نگ کبود می آید تعلیق او بر مصروع

مزیل صرع ست و طبری گوید که چرک گوش بغل در قطعهٔ جلد صرع کرده بر سر صاحب صرع آویختن نفع میکند و دلیسقوریدوس گفته که اگر از اصابع الصفر کف کامل گرفته در خانه آویزند سکنهٔ آن از صرع نشود و رازی گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز دافع صرع ست و ابن تلمیذ هم گوید که اگر قطعهٔ جلد بهمه و در کیسان موی انسان بسته در گردن مصروع آویزند نافع بود و نوشیدن پنیر مایهٔ حیوانات خصوصاً خرگوش با سرکه از مجربات ست و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافع ست و سعوط استخوان سوختهٔ انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یکمثقال از آن با شکر متواتر خوردن مجرب ست و جالینوس گوید دیدم که شخصی استخوان انسان بصره و عین سیداد و خلقی کثیر از آن شفا می یافت صاحب خلاصه می نویسد که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه سائیده هر یامداد دو درم از آن بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سود مندست و اگر احیاناً عود کند هفت سرمگس کنده باقدری آب سائیده در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حلتیت با سکنجبین خوردن بسیار نافع است و گویند که فعل او مثل فاوانیاست و قتیکه سعوط کرده شود و ابن سطاریه گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازالهٔ صرع مجرب ست و مالقی گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط دماغ او مع سرکه دافع صرع است و کذا دماغ خشک کرگس بقدر عدس در آب چقندر یا بالطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن و جالینوس گفته که خوردن مارقشیشای ذهبی با عسل نافع صرع ست و هم او گوید که خوردن سم خر سوخته یکمثقال مفید صرع است هرمس گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت دارند صرع دور کند و کذا جگر حمل بریان بقدر یک مثقال با سرکه خوردن بصرع نفع دهد بغدادی می نویسد که سم خر اہلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هرگاه جگر خر بریان کرده بخورند نافع بود و ابن نوح گوید که گوشت حمل بریان یا مطبوخ بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ بشبت و مشوی نافع صرع ست ابن سرافیون گوید که خوردن خربق درین مرض بعد یاس مجرب ست و سنا شافی ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که خورانیدن جندبیدستر شربت کامل هر روز و غذای حب ساده در ازالهٔ صرع مجرب ست سویدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اقحوان تا سی روز مزیل صرع و مجرب من است و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال از آن تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی در آب عنب مجرب بلا تخلف ست و شم غالیه و کذا اسکشهر با و قیماً و نفخاً و سعوطاً بروغن و کذا آشا با نمک لسداب و جندبیدستر در روغن تخم عود صلیب پنج روز متواتر و کذا نخود سیاه مسلوق مطیب بزیت خوشبو و صعتر اکلاً و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیة الثعلب کبیر اکلاً و شعر انسان سوخته مشموماً و کبریت احمر شرباً از مجربات اوست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضهٔ سنگ پشت و سم حب حمار وحشی محرق و بزرالنوی خر و اسپ و تخم حبه رومی و الفحهٔ اسپ ماده و قنه و آب طبیخ نخود سیاه و لک و تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و افسنتین و حجر القمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و الفحهٔ مهر و حب صنوبر صغار و قفر الیهود و سلیخه و بلع جگر کبک در ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحشی در اول ماه چند روز و کذا جوف ابن عرس سوخته سائیده هر روز یک مثقال بشراب تا یکسال متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب و کذا پر اسپ بسرکه و کذا انفحهٔ ارنب بسرکه یا بالعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده لبکبر در اول و وسط هر ماه و کذا خون خشک او و شرب تخم آس بری یا برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب و کذا اکل حنا یکدرم بشراب و کذا مداومت اکل من و کذا از طلا و نقره خالص مساوی صفحه ساخته در شراب یکشبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحهٔ مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب در ظرف طلا و کذا زهرهٔ سنگ پشت نهری بعسل و کذا کهربا دو درم بسرکه و کذا اظلاف جاموش سوخته سوده مثقالی بآب و کذا زوفای رطب بصمغ عربی و کذا مرارهٔ خروف خشک کرده سوده لبکبر و کذا دماغ تیهو بسرکه و یا خون او بشراب و یا بالعسل و کذا فوه بعسل یا بشراب و لعق زهرهٔ خروس بعسل و کذا زهرهٔ ساو می و کذا مرارهٔ سمانی و کذا زهرهٔ گوسفند و سعوط دماغ خروس یا زهرهٔ او و یا زهرهٔ سنگ پشت و یا خون او و یا دو حبه ربته بشیر دختران و یا زهرهٔ گرگ بیک حبهٔ مشک یا سکبینج بشیر دختر و یا زهرهٔ خروس یا آب چقندر سه دوام و یا بول قنفذ و خون او سه روز متواتر و یا بروغن یاسمین و یا زهرهٔ باشه یا آبشنا با الف یا زهرهٔ کرکس حاضر باشد بشیر دختر و یا زهرهٔ کفتار و اکتحال بزهرهٔ خروس و تعلیق درخت سداب مع بیخ و شاخ و برگ در خرقهٔ کتان بسته بر گردن مصروع و کذا ارنهٔ صحیح و کذا یکشبر جلد حمار وحشی بر سر و تبدیل آن در هر سال و کذا اسوی سنگ سیاه و کذا بیخ فاشرا و کذا قلادهٔ فاوانیا و بسدی رومی سی مثقال و کذا زمرد و کذا اشنه ستقنقور و کذا بنج و کذا فادزهر معدنی و کذا الکتمکت و کذا اطراف بادروج

وقلب خطاف در جلد ابل پیچیده وکذا چرک گوش اسپ در جلد بغل کرده وکذا حجر القمر وکذا زبد البحر وخاتم حافر ایمن حمار وحش و یا زبرجد و یا دہنج وغذا ملبسان الحمل
مسلوق مطیب بزیت یا بہ روغن بادام ہمرات کثیره و یا چقندر مسلوق مطیب بخردل و بانان حواری شراب قابض

ذکر ادویه ہندیه نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیل بآب سائیده وکذا بول فیل وکذا رتن جوت سائیده وکذا فلفل گرد در زہره کهوس پر کرده در سایه خشک نموده سائیده بقدر دو برنج نفوخ کردن وکذا ایتھ سع پوست وتخم سائیده ناس گرفتن وکذا آویختن جوز بوا و یا حلتیت در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع و استخوان وسرگین گرگ باخود داشتن وخاکی که خوک بران بول کند نیز با خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع ست وپوشیدن انگشتری سُم خر بروز سه شنبه در انگشت دست چپ وکذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته وسعوط برگ جیت یعنی بروا سن نیز مجرب ست وکذا نفوخ سفنر تخم مهوه نیم عدد فلفل سیاه دو نیم عدد باریک سوده مجرب واگر شیر اگ بر ہر دو کف پا بسیار مالند و فلفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند که ہزار پایه که بہندی کهنکهجوره گویند در ظرفی کرده دہن آن بند نموده بسوزند و از ان سعوط نمایند دو کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب محرکه صرع انتقال بسوی ہوای سعین صرع ست چنانکه از اسباب مزیل صرع انتقال بسوی ہوای سعین ازاله آن ست وکل حرارت مفرط شمسی یا ناری وجمله برودت و جماع بسیار وکثرت باران و باد شمالی و جنوبی اما شمال و بلاد شمالی بسبب جمع مواد و منع تحلل او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط و تملی دماغ و ترقیق و تثویر آن و زمستان بسیار ہیجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد اخلاط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب قوی نبودی عارض نشدی و در روائح طیبه نظیر گاهی تحریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و دائر مثل دولاب و بر بالا و از بلندی به پستی نگریستن و بسیار نشستن در حمام و استحمام قبل از ہضم و ریختن آب گرم بر سر و تناول چیزهای مولد خون بخاری و سوداوی مثل شراب کدر و کهنه نیز و مضر بود آنچه از شراب نو صاف نبود و رقیق نباشد و صرف تاکی بر دماغ و کرفس خاصةً بخاصیتی که در ان ست و عدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه با بنک چو مخلوط سازند و باقلا ایضاً و ثوم بنا بر امتلای سر از بخار و پیاز کذلک و بنا بر آنکه جوہر او مستحیل برطوبت ردی میگردد و شیر ایضاً و حلویات و کثرت دسومت در طعام و تمامی مغلظات و نفاخ و قباض و بارد و کل حریف حاد و ہیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تثویر اخلاط و تحریک آن و تخمه و سوء ہضم و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیه قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و برق و توپ و تفنگ و کوفتن طبل و آواز شہیر و اصوات صلاله مثل صوت جلاجل و آواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد و ہمچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده و نور چشمه آفتاب و از ملامست حرکات قویه مثل حرکات باد تند و گاهی صرع از ریاضت بر امتلا و از جماع ہیجان میکند ایضاً شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین اینست که اغذیه محموده که آنرا ترطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند و از امتلا و سوء ہضم حذر کنند و این چنان باشد که پیشتر از تمامی شکم ترک غذا کنند و کسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد بسه حصه کنند و یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد بعد از ریاضت لطیف و کثرت شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد اندک از شراب کهنه مروق و مائل بعفوصت بخورند و مضرترین اشیا با ایشان تعب اعقب استحمام ست وایضاً سردی شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده ننشینند و مصروع از جمیع لحوم غلیظه و قوی الغذا و ہمه انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهارپایان بزرگ اجتناب نمایند و بر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزه مرغ و دراج و تیهو و کنجشک اہلی و کوهی و قنابر و شقنین و جدی و غزال و ارنب اقتصار ورزند و گویند که لحم خنزیر وحشی آنرا سخت سودمندست و گوشت بره را بنا بر تخفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستوده اند چنانکه حلویات و دسومات و مانند آن بر آنها مکروه دانسته اند و از بقول اجتناب کنند حتی که از قطف و بقله یمانی چه جای غیر آنها و خصوصاً کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصیتی ست و اگر ناگزیر باشد شاہتره و کاسنی استعمال کنند و در کاهو بنا بر تغلیظ ابخره و حس رخصت داده اند و من بهتر نمیدانم و ہمچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده اند و من آنرا مکروه میدارم و استکثار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی و دموی و اما چقندر در آب پخته بزیت و مری بومانند آن اصلاح داده و اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جائز ست و شمیدن بوی سداب نیز بجمله بقول نافع بود و چون اندک شبت و سداب در طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع فواکه رطب و غلیظ اجتناب کنند

والا بعض قوابض بر طعام بقدر قلیل برای تشدید فم معده و احدار غذا و تلیین طبیعت و منع بخارات بدهند و واجب است که از جمیع اغذیه ثقلیه بخاریه مثل شلغم و ترب و کرنب
و گزر و فطر و بادنجان و ایضاً از جمله اشیای حریف و مبخر احتراز نمایند و خردل از ان جمله است که ایشان را ایذا رسد به تبخیر و اسالت فضول بسوی دماغ و توجه او در یختاب سوی
آن و تقرع او دماغ را بحرافت خود و از سکر و مهب ریاح و امتلا پرهیز ند و از اغتسال بآب گرم بنابر ارخای آن و بآب سرد بنابر تخدیر و ضرر آن بروح خاص اجتناب
کنند و اگر مصروع را امتلا از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیه مشبعه مثقله مخدره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب بسیار
مضرت و اما اندک از ان تنشیط نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار از آب مضرترین اشیاست و قیلوله کثیر و بالجمله خواب بسیار
و خصوصاً بر امتلا بسیار مضر بود و افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح است و معذلک دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکه صرع است
که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیه بدن اگر احتیاج بریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد ایضاً شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا را متقدمین در
منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بروی رطب مخصوص تر بود و از ادویه که مدام باید نوشید غاریقون و سیسالیوس و اسقولوقندریون و زراوند مدحرج و فاوانیا
ست و هر وقت بآب بخورند و استیثاق نموده که هر روز بقدر بندقه از شاذریطوس دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این از انجمله است که بدان عالمی شفا یافته و بعضی
برای ایشان استحباب نموده که زبد البحر هر روز دو بار و جعده بخاصیتی که در ان ست و ایضاً خنثی که آن بیخ اشراس ست بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود دواء الاسقیل
ست باین صفت بگیرند عنصل و در دیگی که در ان سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و در ان چهل روز بگذارند تا در آفتاب در برج اسد قبل طلوع ستاره شعری یمانی بست روز
باشد و دیگ را مغروز بجنوب در آفتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت باجزای او یکسان باشد پس دیگ را بگشایند و عنصل را که مثل مطبوخ شده
باشد افشرده عصاره او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه از ان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد اسقیل را پاره کرده در آب و سرکه بجوشانند و صاف کرده از ان سکنجبین عسلی
بسازند و از ادویه جیده برای ایشان اینست که بگیرند سیسالیوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند مدحرج و بیخ فاوانیا هر یک دو مثقال جندبیدستر و قرص اسقیل
هر واحد یک مثقال و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یک درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مصروع از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملائم
ملطف مجفف شمالی بود مثل انتقال در اسنان از سن طفلی بسن شباب در منفعت برای مصروعین و هرگاه مصروع عین الالتواء عضو بالتشنج او عارض شود بمالش
روغن مناسب و آب نیمگرم و غمز قوی آن را ابرا کنند مسیحی گوید میباید که در جمیع انواع صرع از همه آنچه صعود بخار بسوی سر و امتلا و تشدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا و
کرفس و خردل و باقلا و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته و در خمیر او اندک کشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند و از
بقول کاسنی و پودینه و چقندر و از طیور شفنین و عصافیر و قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکو است و در طبیخ انیسون و دارچینی و کرویا داخل کنند
و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگرچه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصه بعد طعام اجتناب کنند
و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر دفعةً از ان در هوای سرد بیرون نیایند و عقب آن بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت است و همچنین طبیخ زوفای
خشک چون در زمستان بسکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوارست که صاحب این مرض از جمیع اطعمه مولد بلغم و سودا
مثل لحوم بقر و تیوس و حرفان و خنانیص و بهرالنس و بطات و سموک و کمات و فطر و نان فطیر و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خربزه اجتناب نماید و ایضاً از ثوم
و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روائح بد بو مثل جاوشیر و سکبینج جندبیدستر
و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مثور علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا و فنجنکشت ان را نافع است و
غذا نان که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعده بسوی دماغ میکند و نانخورش او
بلحوم طیر لطیف مثل چوزه مرغ و دراج و تیهو و ماهی رضراضی مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسیر که و مری و زیت و کرویا و سرکه اشترغاز و سرکه عنصل باشد و نان مبلول بشراب کهنه
رقیق باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بلطم بخورند و امتصاص نیشکر و تناول شکر طبرزد و فانیذ سکری و جوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت تو مثل سواری
اسپ و تحریک پی سپیدان و لعب چوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الحرارة استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث

نمایند و بعضی قید با گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا بوی دهند پس اگر عطسه آید امید صحت او دارند و از جرجانی و ایلاقی و غیر آن می نویسند که نگاه
کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعامهای سخت
چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبةً و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج
مضرت دارد و اگر باد رنجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بپزند سود دارد و اگر حقنه بپزند و با آب کامه و روغن زیتون مثل اچار لب اندر پیش از طعام
بخورند طبیع را نرم کنند و بدین سبب نافع بود و افیثمون و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها باد را بول بیرون آرد و بوی
چیزهای سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جاورس و بارود زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری
شنود که از آن غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سیب و جوز و بیضه مرغ و جرجیر و از دویدن و اسپ تاختن و خواندن بسیار خصوص با آواز
بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در دموی نهایت مطلقاً بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتداء العلاج او نمایند پس
تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر آن اصل باشد و یا معده مطلقاً و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود بدهند و مداومت
تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع بود و این
معجون از اختیارات مجربه است اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون
خروس و زهره آن و مرارهٔ گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد و عنبر هر واحد نیم درم در شکر سقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ
افیثمون یا آب سویز و در خواص آمده که فاوانیا و سداب و دماغ هدهد و دم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع
کند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب در حمل یا سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلاء و نقره خالص هر واحد مثقالی
ساخته در همان ساعت مذکور صورت از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن اصلا
صرع نکند و صرع اسپ را نیز عارض می شود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن بینی او بر لطوخ سازند و طبیخ
سداب بحلتیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ می‌فرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بغاریقون و مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع
از بلغم خام باشد اگر غلبه خون دریافته شود فصد کنند و اگر امتلاء مایه بود و ضعیف القلب یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصاً در فصل ربیع و بعد چندی ورگ
زیر زبان بکشایند و در هفته سه بار چند بار از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر
می افتد بعد یکهفته بالجمله بعد از فصد یکهفته راحت داده اسهال بمشروبات و حقنه قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم سپید انجیره و غیر آن نمایند و بازه آسایش دهند بعده
اگر حاجت باخراج خون افتد فصد صافن و یا حجامت بر ساق کنند و حجامت مؤخر سر و میان کتفین نافع و بازه راحت دهند پس اسهال آورند و مواد را تا حصول
صحت از پس هر استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد از این غراغر و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون انتقال یابد بشبابانگ و بابونه و مرزنجوش
سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ معجونات مسخنه از اضمدهٔ خردل و مانند آن نمایند و سداب بو یانند و واجب است که مسخنات و مبدلات
مزاج دفعةً استعمال بیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر از این ضرر در افعال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا اگر نمایند و
تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر و کذا جند بیدستر بر سر و در منخرین و کذا ضمادها بابونه و تخم کرفس مساوی بابونه
عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا خبث الحدید پرورده و روغن سوسن یا روغن یاسمین بر یافوخ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطراف
خواهند آمد در اینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و بلاد و مرغ و لوه در آخر بخورانند و بعد طعام بمعاجین مقوی دماغ

بانه بخار که دران عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید ست مانند جوارش مصطگی مرکب علوی خان و معجون اسطوخودوس الشاں و حب عود صلیب که در قرابادین مسطورست

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده بمنضج بلغم نموده از مسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و بالقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس پرسیاوشان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سپستان بیس دو ماشه عود صلیب یک ماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده افتیمون زنجبیل تربد هریک شش ماشه سنای مکی یک توله فلوس خیار چنبر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن روز نوبت نباشد که مضرست و گاهی حب النیل وبسفائج هم در مسهل افزوده می شود حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب قوقایا و حب علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغراغر و عطوسات و سعوطات ماده باقی را استیصال سازند مثلاً ایارج فیقرا در آبی که صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعمل آرند و از کندش و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر یک درم اسطوخودوس بماء العسل سعوط کنند تنقیه تام دماغ کند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشر الشیر بز سائیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس مغز بندق هندی دارچینی مساوی دیا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و حاشا و جند بیدستر بسیار مفید ست و کذلک دارچینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جند بیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز ناسته روز شفای کلی بخشد و ایضاً بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج بمعجون سیسالیوس و سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و دواء المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسود سلیم و اصفر سلیم و سوطیرا و شلیثا نیز نافع ست و یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند و بالائش گل بنفشه پرسیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند حل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و با در نجبویه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع ست و عرق مندی مرکب نیز مفید ست و کذا مربای وج و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و اسطوخودوس و نمام و عود صلیب بر سر نطول نمایند و سر بر بخار آن دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند بنحیکه دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و گنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبة مثل شفنین بمیز بکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیه بارده احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادر نجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار دو توله عود صلیب یک نیم توله نبات برابر خوراک دو مثقال فقط کذا بعض ادویه مرکبه که در صرع بلغمی معمول ست اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیه اخلاط غلیظه بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع ست از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله سنای مکی تربد سفید بسفائج اسطوخودوس افتیمون هریک پنج مثقال غاریقون سفید مصطگی رومی فاوانیا تخم سیسالیوس حجر ارمنی مغسول هریک و نیم مثقال مویز منقی دانه برآورده ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام سی مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بپزند تا مهرا شود و صاف کرده با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را آن لسرشته بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال تا شش درم اطریفل مسهل منقی دماغ ست و مجرب در صداع مزمن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله آمله بسفائج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هریک دو توله تربد موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند خوراک تا دو توله بعد نضج بشربت اصول و گاهی اضافه کرده می شود زنجبیل نیم درم حب اسکندر صرع و فالج و لقوه و رعشه و شب کوری بلغمی را نافع و اخلاط لزج را دفع کند شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق سیاه مقل ازرق

هریک یک جزو فرفیون نطرون هریک نیم جزو کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی یک درم حب فاوانیا مسهل منقی دماغ از علوی خان فاوانیا یکدرم
دو مثقال جندبیدستر مشک تبتی هریک یک درم حب السلاطین مدبر هریک نیم درم مقدار نخود حبها سازند خوراک سه عدد نوع دیگر درین باب حب الملوکیه
برگ انگور سبز سه توله تربد سفید اسطوخودوس مغز بادام هریک دو توله زنجبیل عود صلیب فلفل گرد هریک یک توله کتیرا دو مثقال حبها بقدر نخود سازند
شربتی سه عدد وقت خواب و دو حب وقت صبح بآب گرم حبی که برای صرع نظیر ندارد از بیاض استادی مرحوم صبر سقوطری مقل ازرق هریک یکجزو
سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یک مثقال و برای طفل خرده قیراط حب صرع افتیمون اسطوخودوس بسفایج نمک هندی
غاریقون سفید هریک نیم دانگ تربد موصوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هریک یک دانگ ایارج فیقرا نیم مثقال کوفته بیخته
بآب سرشته حبها سازند یک شربت ست حب نافع صرع گوشت سنگ پشت سه توله عود صلیب سه درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم
عسل بقدر فلفل حبها سازند و دو صبح و دو شام بخورند دوائیکه از برای صرع مزمن نافع از حکیم علوی خان قرنفل جوزبوا عود قماری عود صلیب وج ترکی
زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته و روغن ناردین داخل کرده اندکی ازان گرفته نشوق نمایند و باقی را بر سر طلا کنند
ایضاً مجرب برای صرع از والد حکیم محمد وج قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس عود صلیب تخم سیسالیوس هریک نیم درم مصطکی ربع درم
جندبیدستر جدوار خطائی هریک دو قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس هریک یک اوقیه سرشته در دو حصه نمایند یک حصه را صبح
با عسل پنج مثقال درگلاب و عرق افسنتین حل کرده بنوشند و حصه دوم را آخر روز با گلاب سه مثقال نبات سفید ده و دو درم تخم خرفه خشک بنوشند
دوای سندی صاحب تکمله هندی مینویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ بتسعیط آب بارکنانی یا بندال باید که سونتهه پپیل مرچ کباب چینی جوزبوا مصطکی جندبیدستر
عاقرقرحا چهناک سفید مساوی کوفته بیخته بآب برگ دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند سعوط
جهت صرع منادی از مجربات استادی مرحوم بارکنائی خرد خشک کرده کاپهل تکهانی هریک شش ماشه کوفته بیخته ناس تنباکو بوزن چهار ماشه آمیخته
دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند سفوف تالیف حکیم اکمل خان که برای خندروسه و دست دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع مفید گفته
درنباد مصطکی ابریشم مقرض پودینه تخم بادرنجبویه گاوزبان قاقله صغار هریک سه ماشه جدوار افتیمون عود غرقی هریک یک ماشه عود صلیب
دارچینی سلیخه سنبل الطیب هر واحد دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه بهمنین شش ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته نبات سفید هم وزن ادویه
داخل نمایند خوراک شش ماشه بعد قهاوه اشربه مناسبه شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی و مفتح سده و نافع صرع است اسطوخودوس
ده درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هریک پنج درم زوفای خشک ابرسا سنبل الطیب انیسون بادیان
هریک سه درم مویز منقی هشت درم انجیر زرد هفت عدد و عسل و قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور شربت بسازند خوراک تا هفت مثقال عرق
مرکب که نافع صرع و ام الصبیان و هاضم طعام و دافع نفخ معده است صعتر فارسی ربع رطل انیسون کاشم خولنجان نانخواه بادیان هریک دوازده مثقال
عود غرقی چهار مثقال بدستور عرق کشند عرق سندی مرکب صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را نافع است و فساد خون را دافع سندی
شاخ و بیخ پنج آثار بادیان یک آثار بهنگره لگل برگ و شاخ و بیخ یک آثار دارچینی جوزبوا زنجبیل اجواین قرنفل هریک یک دام علی الرسم عرق کشند معجون الیهود
از جالینوس است و بتجربه حکیم موسن نیز رسیده عاقرقرحا ده مثقال کوفته بیخته در صلایه سنگ با سرکه کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند خوراک سه درم تا دو درم
سه درم بآب گرم یا بدرقه مناسب معجون ابن ماسویه برای صرع بلغمی و سوداوی نفع کثیر و سریع بخشد زعفران یک درم حب الغار
سلیخه اکلیل الملک اظفار الطیب هریک دو درم سنبل الطیب اذخر مکی هریک دوازده درم قصب الذریره ده درم دارچینی مویز منقی علک البطم هریک
بیست و چهار درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند خوراک یک درم معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر دران
هفته هر روز مقدار جوز بخورند صرع دران هفته نشود و بمداومت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه را ببرد افتیمون اسطوخودوس

بسفائج عاقرقرحا مساوی با سکنجبین عنصلی یا زبیب معجون سازند معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم مصروع ساخته بودند مجرب
برای صرع است هلیله کابلی تربد سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب هر یک سه مثقال اسطوخودوس یک مثقال هلیله سیاه آمله هر یک شش مثقال دارچینی چهار
مثقال بروغن بادام شیرین پنج مثقال عسل سه وزن ادویه بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک یک مثقال معجون نافع صرع که با خفقان و وحشت مزاج باشد
پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هلیله سیاه پوست هلیله کابلی کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده اسطوخودوس هر یک دو نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی
قرنفل هر واحد یک درم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هر یک دو درم مویز منقی یکچند عسل دو چند معجون عود صلیب
نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا پوست هلیله کابلی هر واحد یک درم جند بیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل سنبل الطیب علک البطم
مصطکی زرنب درونج هر یک دو درم عسل سه چند خوراک از یک مثقال تا یکنیم مثقال معجون قیصر صرع و فالج و خفقان بارد و دردسر که از سردی بود
و تنگی نفس و فواق امتلائی را نافع باشد و سده بگشاید مشک دو دانگ درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته هر یک نیم درم جاوشیر یکدرم جند بیدستر رب السوس
سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه افیون میعه زعفران سنبل الطیب دارفلفل هر یک سه درم عسل ده چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود یا یکدرم معجون سیساليوس
که جهت صرع بسیار نافع است از شرح حکیم علی و گوید که در صرع بلغمی مثل این دوائی نیست تخم سیساليوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هر یک ده درم
عود بلسان حب بلسان قردمانای تازه دوقو حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو نیم درم غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل مقوم با آب عنصل که عسل از آب
عنصل برابر قوام نموده باشند معجون سازند شربتی یک مثقال و اگر با سکنجبین عنصلی بسرشند هم خوبست و در نسخه دیگر حرف یکنیم درم عود صلیب دو نیم درم
نیز داخل ست معجون اسطوخودوس از علوی خان که در صرع بعد طعام استعمال کرده می شود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفائج عود صلیب
هر یک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال معجون جامع الاسرار تالیف انطاکی که مجربست برای تنقیح سدد
و تقویت دماغ و ازدیاد قوه در عقل و حفظ و تنقیه ریاح و سردی و بالجمله نافع سائر امراض دماغ ست ترکیب او را یاد دارند پوست هلیله کابلی یک جزو غاریقون زنجبیل
کشنیز خردل اشنه تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود هندی هر واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد ثمن جزو انچه
حل کردنی ست در گلاب حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با همچندان شهد کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و گاهی آنرا با آب بادیان و کرفس سرشته حب ها
بسازند و گاهی دران تخم حنا همچند صبر افزوده میشود و بغایت نفع میکنند و گاهی حل کرده طلا میسازند و بدان سعوط مینمایند مولف گوید که اگر این
معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که بالخاصیت مضر صرع ست داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیساليوس یا انیسون اضافه سازند
اقوال حذاق مولف خلاصة العلاج می نویسد که نخستین بنضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین مطبوخ عنب الثعلب بادیان گاوزبان اصل السوس
اسطوخودوس سیساليوس هر کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده بدهند و در
مقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و بعد نضج با ایارج فیقرا و غاریقون و سیساليوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد ازان بحب اسطوخودوس
تنقیه دماغ فرموده بمعجون زبیب و معجون سیساليوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک سوده با عسل سرشته یکمثقال با بیلک
ودران اسطوخودوس جوشانیده باشند بدهند و اگر احیانا باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و هرمس و لوغاذیا کبیر بدهند
این معجون در ایام راحت مناسب است سیساليوس اسطوخودوس هر کدام ده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته
با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال و اگر درین ایام حرارتی عارض شود بسکنجبین اطفا نمایند و باز بالعلاج نخستین مشغول
گردند و دوائیکه دران غاریقون یک مثقال ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت باعث تنقیه خلط محترق است و معجون انطاکی که بعد
ذکر او نوشته شد به مفید اقسام صرع مسطور شد نیز از مجربات ست سویدی گوید که شرب بیخ و تخم سیساليوس و اسطوخودوس و افراط الفار
و عصاره آن و آب شاهانگ و دارشیشعان و ایرسا و تخم گذر و بهنگ کابلی و کمافیطوس و شیح ارمنی و حماما و خربق سیاه و برگ غار

و روغن ابهل و تخم بادروج و تقلا و وداشنه و جاوشیر و ج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع وکذا غاریقون تنها و بسکنجبین عنصلی و سه اسطولوسات ازان بجلاب وکذا ابطافلن
ایلیا و قیه بشراب تا سی روز و کذا اطریفل بیخ و برگ ساق و بشراب و کذا ابرسا یک مثقال بعسل تا سی روز و کذا اسکبینج تنها و با صمغ بطم و فقاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز
یک مثقال تنها و بشراب و کذا اکرم بیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب و کذا فلوس کرم سود در اول طلوع آن سوده و کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن و بصل العنصل مشوی
یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ با آب یا دو درم ازان سائیده با گلقند عسلی سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا اللادن بیخ دانگ با سکنجبین عنصلی
و کذا تخم حنده قوقا و یا آب آن بعسل و یا بقلاده مطبوخ و کذا تریاق فاروق بطبیخ صعتر و نانخواه و زیره و کذا زراوند مدحرج با آب سرد و کذا خربق سفید یک نیم درم با [illegible] نیم درم
سقمونیا سه درم و کذا بیخ اقحوان مثقال هر روز بطبیخ فاوانیا سی روز متواتر یا هر روز دو درم بشراب ریحانی لست و پنج روز متوالی و کذا اقاقلو کباره دو درم و کذا فاقلد
بسکنجبین و کذا افنطوریون دقیق تنها و با اسطوخودوس و کذا مرکب قسطرن با آب گرم یا بشراب لیست و یک روز و کذا اشیطرج و زرنباد و جنطیانا و تخم بادرنجبویه و اشق یک مثقال
قسط و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا انگدان دو درم و کذا زهره پالغ با سکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت با آب و کذا ایونیه چینی دو درم هر روز تا مدت پنج روز
متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دارچینی با آب و کذا اصل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز ده درم ازان نوشیدن عجیب است و کذا
روغن اصل با آب مرزنجوش و کذا اصل ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم ازان نوشیدن و کذا حلتیت بموم پیچیده بلع کردن
و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا پانزده یوم نوشیدن و کذا حب البان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل با سعیه سائله یا بنگ یا اشق و سعوط
آب سداب یا حلتیت با آب مرزنجوش یا آب سلق و یا قاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب یا آب شبا بانک یعنی برنوف و یا دو پنج سوده
بمشک آمیخته سه حبه و یا زهره سماق با آب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک و زعفران و آب سداب بهم بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنوف
و روغن حب عود صلیب ابوسهل گوید که اگر اخلاط بلغمی باشند تنقیه بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع است شحم حنظل اسطوخودوس حب النیل سقمونیا هر واحد
یک جزو و ایارج فیقرا چهار جزو و غاریقون دو جزو و تربد پنج جزو و منفعت شیاف ریطوس عظیم است چون در یک شربت آن نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل آمیزند و همچنین ایارج
جالینوس پنج درم و لوغاذیا چون مطبوخ هلیله سیاه و افتیمون و بسفائج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بجوشانند و بعد استعمال این اشیاء اسهال غرغره [illegible]
و منقی فضول غلیظه مجتمعه اولاً فاولاً استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین زوفای خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و در هر اندک مدت قی استعمال کنند
باسلیطور که اطعمه مالحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف و معاجین منقی مسهل
مزاج مثل شهرود یطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون دائم العمل آرند و نسخه آن همان دوای قرص اسقیل است که در علاج کلی در قول شیخ گذشت
لیکن در ینجا وزن حب الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا سه مثقال و جند بیدستر دو مثقال است باقی بدستور بار العسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا عظیم المنفعه است
چون تنها سوده بعسل آمیخته در هر اندک مدت یک ملعقه ازان با آب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد ده جزو
غاریقون پنج جزو و قردمانا حلتیت خوشبو زراوند مدحرج هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع است چون
در ایام بهستان و خریف بطبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند بیخ زوفای خشک عاقرقرحا
هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل تر بعسل قوام نموده ادویه مذکوره بدان بسرشند بوعلی می نویسد که در صرع بلغمی افضل چیزی که بدان
استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس است استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم شب عظیم النفع است و اگر با بلغم امتلای خون یابند فصد نیز بطریقی که در
علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج و قرص خاصه نافع است قی [illegible] و [illegible] میشود [illegible] که بعد
نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک مثل [illegible] حلو و شربت اسطوخودوس [illegible] تنقیه بدن پس تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا کنند و یا
دوای معمول از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کتیرا و مقل ازرق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیله کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر یک ربع درم
دهند اگر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و یا این معجون زبیب بدهند هلیله کابلی و زرد و بلیله و آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم

[illegible]

[illegible]

عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز منقی یک رطل بسرشند شربتی پنج درم و با اطریفل صغیر ده درم مقوی با ایارج فیقرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یک درم مثقل ازرق
و کثیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شربت سکنجبین عنصلی نافع است گویند که آن در چهل روز شفا می بخشد و شربت اسطوخودوس مقوی
دماغ و مقوی است و این معجون سیسالیوس در صرع مجرب النفع است چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن جلنجبین با آب گرم مالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب الغار
زراوند مدحرج فاوانیا حلتیت طلیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال بعسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند
ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج بتنقیه نفس دماغ از فضول مابقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد و این سعوط خفیف است بگیرند [illegible] هندی ربع درم
و در آب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوی تر ازان است صبر عصاره قثاء الحمار ربع درم با ماء العسل استعمال نمایند و واجب است که عقب سعوطات روغن گل
نیم گرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت بتبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و بتشمیم مثل سداب و مشک
و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از جندبیدستر و غیره اشیای مضره که سابق مذکور شد پرهیز نمایند صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد باید که
تنقیه بدن باستعمال قی با ادویه مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی بآبی کنند که دران ترب و شبت و بوره جوشانیده باشند
با سکنجبین عسلی و قبل از دوره بعمل آرند بعد ازان حب اصطمیخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذیا با آب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فاوانیا بدهند و غرغره
با ایارج فیقرا و یا اندک روفا و خردل با سکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضا این معجون که از قبیل ایارجات و درین مرض عجیب النفع است بدهند و نسخه او همان است که دران
[illegible] است و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال ازان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا بدهند بطور [illegible] در قول صاحب خلاصه
[illegible] شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع است حب و هفت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه همه مساوی جریش سوده بقدر یک درم گرفته
در [illegible] کاویده [illegible] و دور کرده پر نمایند و باب انگور و مویز پخته پر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح بپارچه باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض
عود کند امر حجامت نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضا درین باب مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع است اگر یکی ازین هر دو بقدر حاجت بدهند
و ایضا صاحب [illegible] این دوا بدهند غاریقون یک مثقال زراوند مدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد برابر آمیخته با آب نیم گرم بخورند که بلغم محدث
این مرض را باسهال برآرد ابن هبة الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند و جلنجبین
بخورانند و غذا نخوداب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبة کثیر الحرکة مثل عصافیر و دراج و مخالیف [illegible] بدهند و بحرکت معتدل امر
نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل آرند و از بقول بارده و اغذیه بارده حذر نمایند و طبیخ مرزنجوش و [illegible]
[illegible] و فاوانیا نشوق کنند و در گردن آویزند [illegible] و ایلاقی مینویسند که استفراغ بحب اصطمیخیقون باید کرد و اگر هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا
بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یکدرم خورد هم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافع ترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک یکدرم شحم حنظل
دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک [illegible] و نیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت است و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشد و از
معاجین کبار مثرودیطوس و معجون هرمس سوده داده و ابن سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افیون نیز افزایند
صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنه قوی کنند و هر صبح جلاب با بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک دو درم
و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخوداب شیره مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یکدرم تربد و صبر سقوطری
هر یک نیم مثقال انیسون و حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کثیرا و مصطگی هر یک دانگی کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حبها سازند و
یا بحب قوقایا و یا بحب اصطمیخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بنخوداب گوشت دراج و باکیان و تیهو و دارچینی اقتصار نمایند و جندبیدستر در روغن زنبق
حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج به تریاق اربعه نمایند و بعده به تناول مثرودیطوس و یا بمعجون سیسالیوس کنند و نسخه آن در قول ابوسهل گذشت لیکن در [illegible]
سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل است شربت یکمثقال خجندی می نویسد که هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و سیسالیوس هر یک دو درم و گلقند پانزده درم

بنوشانند و غذا امزوره نخود و کبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج بحب ایارج تنقیه کنند یا باین حب و نسخه این همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا
وزن ایارج یک مثقال و تربد و روغن بادام چرب کرده یکدرم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و افتیمون یکدرم ست و این حقنه برای آن مناسب ست بسفایج
اکلیل الملک هر یک پنجدرم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یکی دو درم بورق تربد سفید هر یکی درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنج درم حسب رسم مرتب کرده بعمل
آرند و معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصا بلغمی را نافع ست و یا سیسالیوس عاقرقرحا حلتیت زراوند مدحرج هر واحد یکدرم
کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین نسخه که هیچ اشراس ست ده درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای او نیکوست
و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع خلط غلیظ میکند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و دران سه قوت ست که بدان تنقیه رطوبات
میکند یکی تنقیه و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین بسکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد
اسهال متواتر کنند بقوقایا و حب اصطمخیقون و افضل ازان این حب ست و نسخه او همان ست که در قول ابو سهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون شش درم و تربد
هفت درم ست شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان اینست که در یک شربت مثرودیطوس باید و دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که باین خلقی بسیار
شفا یافته و اگر فائده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مرزنجوش کنند و قوی تر ازین ست که در یک رطل سکنجبین عنصلی
ده درم خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا دراج و تیهو و قلایا و مطجنات بلحم … جوان دهند و اگر …
شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین … ذکر کرده که باین معجون صرع زائل میشود سیسالیوس حب الغار …
سه درم زراوند مدحرج فاوانیا هر یکی دو درم جندبیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه ادویه را … کرده بعسل کف گرفته یا بسکنجبین عنصلی
بسرشند و ثابت گفته که تدبیر در صرع اینست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق تمامه … تریاق اربعه ست هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شربت سکنجبین عنصلی
کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس هر یک ده درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنجدرم غاریقون دو درم و بآب عنصل تر افشرده مثل او و عسل
انداخته بقوام آرند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافع ست و علی بن زین گوید که صرع … و اول در علاجش فصد است بعده …
این واصرع را انفع میکند بگیرند حرمل صد درم و در بول گاو و … سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته … هر یک پنجاه درم
و بگیرند … صد درم و در بول گاو … یک شبانه روز تر کنند پس بجوشانند خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز
بدارند و هر روز حرکت دهند یک مرتبه و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم بآب گرم تا دو هفته بخورند و … گوید که صاحب صرع را این شیافه نافع ست
افسنتین تخم جرجیر هر یک چهار درم نمک سکبینج هر یک پنج درم کوفته بعسل شیافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند طبری میگوید که اگر
صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص براس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولا و بستن ساقین و الیدین و قدمین و تضمید آنها باین ضماد ست خردل پنجاه
پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویز کوهی پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکه عنصل آمیخته بساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد قیفال و اکحل کنند پس ازان بحقنهای
مذکوره در امراض بارده سر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی سادج هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا ده درم سوده حب ساخته سه درم بدهند و دو
یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل ان سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده بعطسه آورند و تلطیف تدبیر بسیار
کنند و این نوع صرع مخوف گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم جاوشیر دو ثلث درم زوفای خشک
و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکه کهنه صد درم و یک درم کندش و یک درم لسان کوفته دران انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم باقی ماند
سوده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد پرهیز تام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می بخشد و این علت بد سوم است بسی
سن ادراک و بعد تجاوز کند ازان … بیشتر و دیگر … ذکر کرده که پسری مصروع را علاج کردم و آنها … عظیم مشرف … آن هم … بعده بمرض حاد …
سرسام حار مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق فاوانیا در گردن مصروع ست و بعضی

قد یاد کرده اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که بمزاج شارب اولائق بود زیاده کنند صرع حل کنند و باول مجلس اسهال خارج شود و شخصی از تلامذه بختیشوع ابن جبرئیل برای حل این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیله سیاه و قنطوریون و چندان بجوشانند که مهرا گردد پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند و از ده درم تا بست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد گیلانی مینویسد که حکما اسهال و تنقیه دماغ باین حب قوقایا ستوده اند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم دانگ سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم با آب حب سازند و این یک شربت است و این دوا که ثابت بن قره وصف آن کرده بنوشانند پوست هلیله زرد ده درم هلیله کابلی پنج درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله و بسفایج را در شش رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل باقی ماند بعده سایر ادویه دران داخل کرده بجوشانند تا یک رطل بماند پس مالیده صاف نموده دو ساعت پیش از این این دوا خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یکدانگ کوفته بیخته بعسل سرشته و قدر درم بخورند و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا بگلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده باسفل ببستن اطراف و نهادن آن در آبهای محلله و بوضع محاجم و دلک عمل کنند و تقویت راس بمثل روغن مورد و سوسن و یاسمین کنند و غذا مزوره زیرباج و آنچه در قول ابن هبة الله گذشت بدهند و دارچینی و کرویا و انیسون و انگشتفر در اغذیه ایشان داخل کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه استعمال کنند و در ایام خریف و شتا و ربیع بر ناشتا بخورانند و تریاق و مثانیه نیز بسیار نافع است و مداومت شرب سکنجبین عنصلی تنها یا بطبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند که از ان نفعی بین ظاهر میشود و بهر آنکه جالی رطوبت است و چون تنقیه بدن کرده شود قصد تنقیه سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزیکه جلب رطوبات بلغمی از سر کند مثل سکنجبین و اقوی از ان مری نبطی است و آنچه در قول ابن نفیس گذشت و نشوق که در قول ابن هبة الله مسطور شد بعمل آرند و سداب خشک گشت و بوئیدن وفا و انیا ببویند و پرهیز از اشیای مضره مسطوره سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیه مسهل سودا حب افتیمون دهند و بقول حکیم علی شریف در منضجی که بهر صرع بلغمی گذشت بادرنجبویه و افسنتین گل نسرین تخم خربزه گل بنفشه برگ طرفا افزوده روز مسهل با ضافه افتیمون و بسفایج مسهل دهند و بقول شیخ بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجر لاجورد و حجر ارمنی اسطوخودوس و بسفایج و هلیلجات مناسب و بقول قرشی اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک درم حجر ارمنی لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کثیرا رب السوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته بروغن بادام چرب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کردن منقی سودا است و مسیحی گوید که در ماده سوداوی تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب ایاصر حکیم اکمل خان و اطریفل اسطوخودوسی علوی خان که منقی بلغم و سودا است نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بنشتر طبلیکه در مالیخولیا گذشت خون بر آرند بعد فصد بیکهفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و ماء الجبن دهند و بگلاب و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده در بعض اوقات بنوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب بنسخه کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا و سونیز مقشر خردل جوشانیده صاف نموده آب نیم داخل نموده غرغره کنند بالجمله بعد از تنقیه دواء المسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجرب نجم الدین و اطریفل زبیبی و سفوف راوند بنسخه شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه ده درم بتریاق اربعه کشتقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب خیری استعمال نمایند و از امتلا منع کنند و غذائیکه طیب مولد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت چوزه مرغ و ماکیان فربه گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت معتدل کنند و تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمغز ساق اشتر و روغن گل بر قفا و صدغین و سینه تمریخ نمایند و عطوسات مثل مشک و جندبیدستر و شونیز و نطولات ملطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده در بینی دمند که در صرع سوداوی و بلغمی مفید و از اغذیه مولد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیز دهند و از استعمال ادویه موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند مجوسی گوید که اگر این علت از مره سودا باشد باید که صاحب آنرا مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل زبیب دهند و در بعض اوقات ایارج مجمر بعسل و ایارج روفس بدهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند خجندی مینویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل السوس هر یک درم افتیمون نیم درم با گلقند پانزده درم

قند بقدر یک انگشت بالای آن باشد بربندند و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند و یا در گندم یا خاکستر دفن سازند و بعد پانزده روز برآرند تا عسل و سرکه بگدازند و اندکی از این قوام
بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و بهمان شکر یا عسل حسب طبیعت مریض انداخته بقوام آرند و هر روز بر شربت مداومت کنند و تا نخورش بدان سرکه نمایند و بر غذای لطیف
و اوقات و اقتصار ورزند و اگر قوت متحمل باشد و سودا بسیار با این مطبوخ استفراغ نمایند گل سرخ افسنتین پنج سوسن آسمانجونی هلیله سیاه بقدر شربت بالغ جوش داده صاف نموده
یکنیم درم ایارج فیقرا یکنیم درم غاریقون و یکدرم تربد سوده بعسل سرشته دران حل کرده بدهند و شربت ازان بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خورانند تخم خربق سیاه
تنبیر ترکرده خشک سوده یکنیم درم و اگر ببول و حجر ارمنی مغسول کنند اولی بود حنظلیا یکنیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یکنیم درم افتیمون یکدرم افسنتین یکنیم درم نمک هندی نیم درم
کنند شبی چهل در سرکه یک هفته ترکرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن پاک کرده باریک سوده یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محموده مشوی دو ثلث درم همه را سوده به سرکه عنصل
قوی سرشته شل بحجم نخود کرده در ظرفی سربسته یک روز در آفتاب نهند و پنج روز پرهیز کنند و غذای او نخودآبی اسفیدباج که دران نخود بسیار ریخته اند یکچند باشند بعده حب
مذکور سه درم و ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند و بعد خوردن او تا پنج روز هم پرهیز کنند بعد ازان شربت دیقوس و ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون
القرع یا بخورانند و مختار اینست که امراد بان امروسیا و صفر سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان در وقتیکه جائز بود و به خورانیدن این ادویه الحاح نکنند
بلکه میان دو راحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر و مر هر واحد سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یکدرم قصب الذریره و قیلی هر واحد دو درم همه را کوفته
بآب سورد تازه و اندکی سرکه آمیخته سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنه های حاده لذاعه بغیر آنکه دران صمغ باشد بلکه لذاع بورق و نمک بود بعمل آرند و از آنچه دائم
درین علت بخورانند این حب است که تاثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند بدین حب شفا می یابند شحم حنظل ریزد خربق سیاه تربد هر واحد یکنیم درم حب النیل یکدرم و
دو ثلث درم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یکنیم درم ماهی زهرج دو دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نوشادر هر واحد دو دانگ السوس یک درم سوم المحروس [illegible] درم کوفته بیخته بقدر فلفل
حب سازند شربت یکنیم مثقال از این حب [illegible] با شربت بدهند میان هر شربت او فرق هفت روز کنند و هرگاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت او مطاوعت آن کند دران توقف نباید کرد و
هرگاه اخلاط مستعد الخروج باشد بنوشانیدن ماء الاصول ترقیق آن کنند و بعد ازان شربات مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن یا باسلیق [illegible] و گاهی اسیلم نیز کشایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیه ماده بمسهل سودا نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یکدرم با اطریفل سرشته بدهند سودمند بود و عرق گاؤزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک پنج توله با
شربت انارین دو توله و یا هلیله مربی یکعدد و بورق نقره یکعدد پیچیده و طباشیر یک ماشه سوده با شیره دانه هیل سه ماشه شربت انارین دو توله حل کرده بدهند و اگر طبع
قبض بود بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاؤزبان شاهتره بسفایج سیاوشان اسطوخودوس یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و از دانه هیل مصطکی هر واحد یکنیم ماشه سوده گلقند سه توله سرشته گلاب پنج توله عرق گاؤزبان پنج توله شربت بادرنجبویه دو توله تقویت
معده نموده باشند و تضمید معده بصندل گلاب یا بعود و سنبل و مصطکی و گلاب و تغذیه بگوشت جوزه مرغ و بزغاله با ماش و مغز بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک یخنه سازند

علاج صرع معدی صفراوی

شربت تخم ترب پوست اصل السوس بیخ خربزه هر یک شش ماشه جو مقشر دو توله در آب یک آثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه توله آب ترب پنج توله سکنجبین
چهار توله داخل کرده بعد خوردن [illegible] مونگ رقیق قی کنانند و هلیله مربی با آب گرم شستیه یکعدد بورق نقره یکعدد پیچیده بدهند یا [illegible] کشنیز خشک چهار ماشه و تخم کاهو [illegible] ماشه
شربت نیلوفر دو توله بنوشانند یا تمر هندی چهار توله گل سرخ شش ماشه برادهٔ صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب [illegible] توله عرق کیوڑه دو توله خیسانیده و صاف
شربت انارین دو توله بدهند و در صورت احتیاج مسهل از مسهلات معده چون عناب گل بنفشه و آلوبخارا اضافه کرده مسهل صفرا دهند یا از [illegible] هلیله زرد یا مطبوخ [illegible] و کاهو
بنفشه تنقیه معده کنند و تبدیل مزاج [illegible] و طباشیر و کشنیز خشک و مانند آن نمایند و تضمید معده [illegible] یا سوده و تغذیه [illegible] ساخته و گوشت بزغاله با تمر هندی و [illegible]
و یا سماق و یا غوره و کشنیز خشک کنند تفهیم در صرع معدی که از حرارت ماده در معده باشد و در گرسنگی بهم رسد علاج صرع بخاری و معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب مشاهده
من اینست که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می آمد و همین حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت دغدغه در معده خود می یافت آنرا دوائی مشتی قوی دادم

و تسخین عضو و تفریج و غیره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بید انجیر مرکب بماء الاصول و طلای او بر سر و بر عضو علیل بی اثر تسخین اسلی از مجربات حکیم عابد
سرهندی ست و معجون فیقرا نیز در صرع شرکی معمول ست و ضماد تفسیا دو مثقال جند بیدستر سه مثقال فرفیون یک مثقال موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل مرهم ساخته بر
عضوی که ماده صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر و کذا الطوخ آن عضو با کتکت سوده و در صرع دماغی ضماد مثل بر سر نافع ست و در صرع لسعی هر چه در باب تدبیر
سموم خواهد آمد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال دران حل کرده دادن نیز سودمند ست غذا نخود آب
اشبیه مزعفر طرم دهند اقوال حکما شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که بسبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بر بندند صرع را منع کند یا
خفیف گرداند و بعضی بر سر انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که ازان بخار بر خیزد داغ می نهند و زائل میشود و ایضا او مینویسد صرع که از تصعد بخار بارد از عضوی باشد بالای
آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتفریج و تسییل زرد آب و در وقت
سکون بادویه که قرحه کنند و سیلان ریم نماید و باحراق ماده بمثل طلای ثافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی دران نوبت بعد رجعه استعمال زراریح و کبیکج و سرگین باز و بلادر
و غیره رسد و اگر احتیاج بشق عضو شود شرط زنند عیسی گوید که اگر بسبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از طلوع آن فوق آن موضع برباط محکم
بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعده آن موضع را بخردل و فلفل و فرفیون و عسل طلا در طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا محاجم مص کنند تا زمانی دراز بند بل شدن
ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفار راعی و شیطرج طلا می کنند مجوسی مینویسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار بارد یا لسب از بعض اعضا
بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوری که مذکور شد به بندد و بادویه محرقه مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون و زراریح
ضماد کنند بعد ازانکه تنقیه بدن بحب اصطمخیقون و غیره حبوب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون چهار دانگ
بسفائج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده با آب بادیان بجوشانیده سرشته حب سازند و خشک کرده از دو درم
و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیه بدن از بلغم کند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک سائیده با آب
حب سازند شربت دو نیم درم با آب نیمگرم و تا سه درم بحسب احتمال علیل طبری گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد و خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضربه و فساد عظیم گردد علاجش اینست که ابتدا ببستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی که
بسته اند شرط زنند و بران محاجم نهند و تا زوال ایام معهوده صرع آن موضع را بسته دارند بعد ازان این مطبوخ نوشانند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم بلیله آمله
شیرازیه هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بهرو بسته ایرسا هر یک شش درم تربد کوفته نود موکا فیطوس
کمازریوس هر واحد سه درم پودینه کوفته دو درم جعده پنج درم مویز منقی بست درم بدستور مطبوخ بپزند و صد درم بالقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون و دو
ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و پرهیز تام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند مزاج
را تعدیل کنند اگر مستغیر نشود لزوم معجون شرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام ازینها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت او متحمل استفراغ زیاده
ازین باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصا نمی کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست و علاج مخصوص
این نوع بستن ساقین و شرط او و وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشگافند و از التحام منع کنند تا آنکه ازان زرد آب بسیار جاری شود و
اخلاط نازل گردد و ازین موضع سائل شود و نپندارند که فائده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق است مسیح گوید که اگر
سبب فاعل صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت بشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل طلا در وزنیت بران عضو طلا کنند
تا قرحه گردد و بران شرط زنند و خردل طلا کنند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و شرودیطوس نمایند و بتقلیل غذا
امر کنند جرجانی در ایلاقی مینویسد که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعیدتر چون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت بر آن
ازان موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را

پارچه درشت بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و وقتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار از ان بپالایند و طلائی که در قول عیسی
گذشت بر آن موضع نهاده بربندند و این دوا نیز دو تر ریش کند ذراریح و کبیکج و سرگین باز هر سه را بالعسل بلا درشته بر نهند و بربندند

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آنرا ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ محرق باشد و سبب تسلط بر اکثر کثرت رطوبت
و سوء هضم مرضعه و تناول آن غذای مخلط مثل لحم و تمر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان افتد اگر چه حار
نیز باشد و حرارت ایشان این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح از ان میگردد و اعصاب ایشان نرم و قابل نفوذ آن ریاح میباشند فلهذا اکثر حدوث صرع با ایشان از ریح بود بهر آنکه
رطوبات ایشان سوء هضم نیست و صرع صبیان سهل البرء است و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود و سبب یکی رطوبت مزاج و دماغ ایشان
بالطبع و دوم رداءت تدبیر پس اگر این بسبب مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوء تدبیر باشد حدوث او بعد از ین بود و صبیان را چون معالجه کما ینبغی
نمایند اکثر از ین مرض صحت یابند و از ان خلاص شوند و مؤلف جامع گوید که صرع عارض الصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضی صرع
صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را بکثرت استعمال مبردات هلاک می نمایند پس بقول
صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان این امر نکند که صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتماد بر علامات نماید و ایضا بعضی
گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را عارض نمیشود مگر از ماده بلغم و زائل نمیگردد مگر بمسخنات و بدون ملاحظه اسباب و علامات بتسخین می پردازند و اکثر جا خطا واقع
میشود پس اولی آن است که اولا ملاحظه اسباب و علامات ماده حار و بارد نمایند بعد از ان بمعالجه آن پردازند و تحقیق نزد محققین آن است که صرع و ام الصبیان هر دو مترادف
اند و این مرض را ام الصبیان از ان گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت دماغهای ایشان و بسبب ضعف اعضا و شرب تناول غذای ایشان بغیر ترتیب
و بعضی گفته اند که اگر متواتر و پی در پی واقع شود ام الصبیان است و الا ریح الصبیان و آنرا فزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته اند که این مرضی است شبیه بصرع
نه صرع واقعی و اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا بسه سالگی نهایت تا پنج سالگی عارض میگردد و بعد از ان بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزدیک اطبا افراط رطوبت مزاجی
و لبنی و ضعف حرارت است و گاهی سبب او تخمه حادث بمرضعه یا بنفس طفل بود و بواسطه مادت ریح حادث از ان بشیر و سبب او نزد غیر اطبا اثر جن است و شیخ میفرماید که صبیان
را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت و گاهی وقت غرغر ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا با ایشان باقی ماند تا
زوال این مرض از ایشان قبل نبات موی جهد کنند و بعید تر صبیان از صرع کسی است که در ناحیه سر او قروح و اورام عارض شود و منخرین او سائل باشند چه دماغ را از رطوبتی که اصل
خلقت باشد چرا که آنست که پاک کرده شود و پس گاهی در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت بتنقیه یا بمرور پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نیابد و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد
علاجش خفیف بود و بعد بلوغ زائل شود اگر سوء تدبیر و ترک علاج اعانت او نکنند و بعضی متاخرین می نویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد و
مخفف را منهدم گرداند چه که درزهای آن از هم جدا گردد که چون انگشت بر ان موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شکم و بطون ایشان است
که صعود بدماغ نماید و چون رداءت دارند احداث این علت مینمایند پس اگر رداءت کمتر بود بتدابیر لائقه اصلاح و شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل الرداءت قابل العلاج
آن است که نوبتهای آن دیر دیر آید خصوص که هر دفعه از دفعه دیگر دیرتر و ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که ماده آن بسیار ردی و مستولی بر جمیع بطون دماغ باشد آن است که زود زود
آید و هر دفعه از دفعه دیگر زودتر و قوی تر بیاید و بقراط گفته که عروق صبیان تنگ است و در خون ایشان حرارت کم پس گاهی صرع انجماد خون ایشان میکند و هلاک میسازد و البته گاه
این مرض واقع شود طفل بیهوش میگردد و دست و پای می پیچد و کف بدهان می آرد علاج در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پای چیزهای خشن
بمالند و ملاحظه ازانکه اضطراب کنند باز دور انها محکم بندند و چند بیدستر یا سداب با شبت یا مرزنجوش ببویانند و جهت ازاله تشنج روغن گل یا روغن بابونه نیم گرم آمیخته بر بدن بمالند
بعده ملاحظه نمایند اثار خلط غالب را اگر آثار غلبه صفرا از حرارت ملمس بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و شدت سرخی ظاهر باشد حجامت ساقها با نشرط نمایند و تلیین طبیعت
باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیر خشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب الثعلب

و سنای مکی و هلیله و شیافات لینه هم میکنند و ترنجبین و شربت لیمون و مطبوخ گاوزبان و اصل السوس و برین نوع از مجربات صاحب شفاء الاسقام است و شیر زنان هم در شیاف و حقنه بدان آلوده و تارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سر دو انستن نافع بود و از استعمال مخالفات و کذا مبردات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر در طب الاطفال از شربت و اضمده و سعوطات وغیره هرچه در علاج امراض دماغی حاره صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد دیعمل آیند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارده رطبه استعمال کنانند تا شیر او بارد گردد و اگر آثار اثر رطوبت و بلغم ظاهر بود و تپ و تشنگی نباشد و این نوع اکثر افتد بعد از نضج مسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل غاریقون و تربد نه شاید و عود صلیب با قرحا و پوست بیخ کبر اصل السوس هر واحد یک دو سرخ سفر غلوس گلقند هریک یک ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز بطفل و شیر خواره مفید است و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ سه ماشه سپستان و گاوزبان و عود صلیب بادرنجبویه بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده سفرغلوس ترنجبین شیرخشت بقدر حاجت مالیده صاف نموده روغن بادام قدری برآن چکانیده نیمگرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل بدین نمایدشان استعمال کنند مکی از شیافات مناسبه و بعضی بادخال حب السلاطین قدری درین مطبوخ امر کرده اند و ایضا نوشته اند که خورانیدن حبا و شیر و حب السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصاره ریوند با شیر مرضعه بیز نافع است و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد بطفل توانا در حالت کثرت غلبه برودت جائز بود و ادویه مسخنه مثل جند بیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف دست و پای و سر او بمالند و این حب بعد تلیین و مسهل است کندر جند بیدستر صبر هر سه برابر گرفته در آب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و اگر عود صلیب و مشک خالص عوض کنند و صبر داخل کنند و در غلبه برودت قدری عود و جوزبوا افزایند و در عرق دارچینی حب بقدر نخود سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یکماشه جدوار شش سرخ جند بیدستر سه سرخ انیسون پنج سرخ دانه هیل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانه سونگ حب ساخته یکی صبح و یکی شام در شیر دایه سائیده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفید است و جدوار نیم دانگ با شیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب است و در نوبت صرع یا استعداد نوبت آن دست و پا بستن و حجامت بران نهادن و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جند بیدستر اندرون گوش و سوراخ بینی و کف دست و پای هم و دادن پنیرمایه خرگوش از نیم دانگ تا یکدانگ با آب حل کرده فائده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجربه است که داغ زعفران با آتش سرخ کرده میان دو ابرو بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه شود و باز عود نمی کند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قبض طبیعت نه واندارند و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلیکه عمرش قریب سه روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق نره و ماده عود صلیب بیمیان کبود در گلوی او منضجات دادند و لیه و تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نمودند بعد از آن حب معمولی که مذکور شد دادند پس امر بداغ از زر چهان میان هر دو ابرو نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند و حب مذکور استعمال فرمودند و در میان هر مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت و بعد صرع فراد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض است

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا در روغن سائیده قدری قلیل از آن بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق درخت سداب مجرب است کذا گریخوه و رسیلة حسنین تعلیق عود صلیب و شنگ زبرجد و زبد البحر و بقول جالینوس بارقشیشا و سرگین فاخته و بقول رازی موی سگ و حجر الماس و فادزهر معدنی و جلد شیر و شعر و چوب راک هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع است و گویند که تعلیق بلادر یا انیاب ثعلب یا دندان گرگ یا سبلای کورموش یا نخوه بر صبی مصروع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله است مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند بطفل نیم مثقال و به دایه دو مثقال خورانیدن نافع صرع اطفال است و کذا چند عدد کرنجوه بجای معصفر بسته در کلاه طفل آویختن و کذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده کمال مفید و مؤثر است و نهادن قدری سداب خشک زیره و ساده طفل مفید و جند بیدستر مشک خون خرگوش خشک کرده سوسمائی اصیل سرطان بحری مفرداً و مجموعاً استعمال کنند و گاه گاه بچیل دریائی بقدر برنج اسپ سائیده داده باشند و یا برگ نقوم نصف عدد در طول یه لو چراغ گرم کرده و آبش افشرده قدر تیل با قلفل گرد یا دار فلفل درمان سائیده بنوشانند و یا کرمی که در چوب

درخت چاک سینی میباشد و آنرا اگر بطوطی بخورانند در شیر یا در حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورت ماهی و کوچک میباشد همین اثر دارد و همچنین کرمی که بر دیوارها
مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خربزه نافع ست و قدری چوب پیار انگا با فلفل سیاه مساوی سائیده مفید ست و چکانیدن چند قطره خون گرم شیره در گوش و بینی
و طلای آن بر سر شونیز تام ست و کذا خون اخیل که بهندی لال گویند و بعضی گویند که اگر ازان ابالاسی سر طفل ذبح نمایند و خون آنرا اگر گرم بر سر او بمالند بالخاصیة انواع این مرض را
نافع ست و عسل با آب برگ لیسانند و چند بید ستر یا پودینه و زیره سیاه در آب سائیده بنوشانند یا تریاق اربعه بخورانند و خون گوشت یا خرگوش در حلق چکانیدن فوراً دفع میکند
و صعتر فارسی کندر کف دید یا مصطکی سنبل الطیب در گلاب سائیده بر شکم ضماد کنند و سعوط ملح درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی سائیده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از
خون کشف یعنی سنگ پشت و آرد جو و عسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح و یکی شام بخورانند دافع صرع اطفال ست و پوست بلیله زرد تر به موصوف پودینه با عنبر مساوی
کوفته بیخته در شیر یا در آب یا در عرق گرم طفل یکساله را یک ماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام الصبیان و وبه اطفال ست و این دوا مشهور ست و بای نسوت
و پودینه است و صعتر چند بید ستر زیره کرمانی مساوی سائیده سه حبه ازان در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول ابوعلی سینا اکثر صحت می بخشد و ایضا زنجبیل خردل کاشم نانخواه
سوده در عرق گاوزبان حل کرده وجور ساختن مجرب ست و چند بید ستر حلتیت باریک سوده بقدر چهار جو در شیر مرضعه حل کرده طفل را در اول شهر سه روز دهد و در وسط
شهر و آخر آن سعوط کنانند که مجرب بعضی علما ست و بغدادی گوید که سعوط پوست بندق هندی و تبخیر بمغز او مزیل ریح الصبیان ست و ابن تلمیذ دوا از الفصل
تشمید و قدری سداب ساخته در ازاله صرع صبیان تجربه کرده و ابن نوح گوید که عاقرقرحا سوده بعسل سرشته در سه روز ملعقه دادن دافع صرع ست سیما در صبیان
و گویند که اجود ازان فاوانیا ست و بقول رازی اگر شونیز سبز که سائیده در عسل آمیخته بدهند برای صرع اطفال اگرچه ضعیف بی نظیر ست و این دوا احقر نیز تشخیص نموده که مجرب
بلا تخلف ست و دیگر دوائی که در صرع بزرگان مذکور شده درینجا هم سودمند بوده باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود و گویند که اگر قیصوم سوده مولود را در ساعتی که
تولد کند بلیسانند صرع عارض نشود اقوال اکابر شیخ میفرماید صرعی که آنرا ام الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی اطبا از قبیل صرع صفراوی باشد و بهذا علاج
آن امر بتبرید و ترطیب قوی بدن از آبزن و سعوطات بارده رطبه و دوشیدن شیر بر سر نموده اند و اگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزی که شیر او را سرد کند و نشستن در خانه
سرد یا سرد آبه خوش بجای امر میکنند و مشابه است که این نوع دیگر الشیان صرع صبارانی یا مانیائی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطبا مشهور نیست ایضا و مینویسد که معالجه صرع
صبیان باید طوری کنند که اصلاح غذای مرضعه نمایند و مائل بحرارت لطیفه گردانند یا بوجود جودت کیموس مرضعه را از جمیع اشیا که مولد شیر مائی یا فاسد یا غلیظ باشد پرهیز کنانند
و از جماع و حمل او را منع نمایند و طفل را از چیزیکه در ان سافصت و انزعاج باشد مثل آوازهای بزرگ و بلند مثل آواز طبل و بوق و رعد و جلاجل و آواز صنائع و از بیخوابی و غضب
و خوف و سردی شدید و گرمی سخت و سوء هضم اجتناب کنانند و تکلیف ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بر آن حرام است پس اگر محتاج استفراغ بود ادویه که استفراغ
بلغم برفق باشد بعمل آرند و گاه گاهی قی کردن بماء العسل الشبان سود دارد و گلقند شکری و عسلی بخورانند و سداب و سایر ملطفات ببویانند. بهر حال تشمیم مشمومات که مذکور شد گاهی
ایشان را کفایت کند جرجانی و ایلاقی مینویسند که باید دانست هر صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان نباشد و در ان اعتماد بر علامات سوداء باید کرد و بر علاج که واجب گردد تا
را باید فرمود و او را از جماع منع باید کرد و کودک را نگاه دارند تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از گرمای سخت و سرمای سخت و ناگوار بدن نگاه
نگاه باید داشت و سداب بویانیدن سود دارد و حبه جبس دیاری گفته اند که گاهی صبیان را تشنج یابس حادث میشود و عامه آنرا ام الصبیان نامند پس در آبزن روغن بنفشه نیم گرم نشانند
و شیره و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و موم و روغن بنفشه و لعاب اسبغول بر سر بطوخ نمایند و اگر طبع قبض گردد بشیاف سمهای حرکت دهند و از اطلاق و مسهل سعتر [illegible] نشوند
و از ان حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا نیم پخته پسر دوشیده که بصرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند بعضی گویند که بشیر دختر یا پسر و روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام مسعوط کنند
و شربت بنفشه با آب سرد و یا لعاب اسبغول با شکر و یا لعاب بهدانه با شکر و یا لعاب خطمی و بزر قطونا با شکر و یا شربت نیلوفر با ماء الشعیر و یا ماء الشعیر ساده بروغن بادام و شکر و یا مطبوخ
قطعه کدو با شکر و یا آب انار شیرین و لعاب اسبغول بروغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند و بر پشت و گردن روغن بنفشه و روغن کتان و بر سر و
گردن و پشت روغن اترن بمالند و تعریق سر و عنق و صلب بشیر نمایند و خطمی و گل بنفشه سائیده با آب و روغن کنجد پخته نیم گرم بر سر ضماد سازند و یا چوب بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه بروغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و در آب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیم گرم بنشانند و آب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو و نیلوفر و یا مطبوخ

نسخه دوای ام الصبیان [illegible]

آب مرزنجوش در بینی مفید بود و خاصه در ابتدای شهر و قبل نوبت و استشمام صبر و زعفران نمایند تا آنکه عطسه آید و خردل سائیده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن
بدماغ و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و پرهیز مرضعه و اصلاح حال شیر آن و اجتناب از اشیای مبخره و مولدهٔ بلغم ضرورست و چون اکثر مادهٔ این مرض رطوبت بود در
ابتدای ماه که زمانه النور باشد اطفال این مرض بیشتر افتد باید که طفل و مرضعه او را از تدابیر بارده مرطبه باز دارند و اندکی جندبیدستر و عود صلیب و مشک سوده همراه او را بخورانند
خصوص در شبها و هنگامیکه طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند و یا سوء تنفس و بیخوابی بود که آن از علامات تقدمه این مرض است و نیز بر بنا گوش و گردن و سر بینی و ناخنها و دست و پای
طفل بمالند و در پارچه قدری جندبیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین دارند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دواء المسک حار و
حافظ الصحة برای اصلاح شیر دهند و طفل را از اجتماع آوازها مثل رعد و تفنگ و از غسل بآب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرکهٔ صرع
محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیه غلیظه مرطبه و بقولات و اشیای شیرین و چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز نمایند و باید که دایه طفل حامله
نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بدخول حمام بر ناشتا امر نمایند و طفل را قبل از شیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیره و سادهٔ او سداب و شبت بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سدهٔ تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را از نفوذ
بجانب دماغ بیکبارگی منع کند و این مرض دفعةً افتد و هرگاه عارض شود چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و به پشت یا بپهلو افتاده یا نشسته بود و بر همان حال ماند و مثل خفته
بود پس بقول شیخ اگر بادی حالات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سهل نبود بلکه در بیجا کف در دهن باشد و ذی قرات مثل اختناق رحم بود و با غطیط باشد و این صعب تر
بود و بر عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس دلالت کند و سخت تر آنست که دران نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او چیزی که بچکانند
فرو رود و از بینی بیرون نیفتد او اگرچه امیدوار تر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف بود علاج
او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند و بدان فالج عام بهر دو شق مراد ایشان باشد و اگرچه اعضای حس سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند چنانچه این
در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع دفعةً بصحیح عارض گردد پس سکته افتد یا تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود و لیکن اگر
او را تب آید و ماده بگدازد خلاص یابد و بدانکه سکته اکثر بذی سنان و ابدان در تدابیر رطبه افتد و خصوصاً اگر در آنجا با رطوبت برودت نیز باشد و اگر بصاحب مزاج حار یا یابس
عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هرگاه ماده فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه مادهٔ سکته که در یک جانب جاری شود فالج احداث
نماید و اکثر سبب سکته در بطنین موخر دماغ بود و کسانیکه بسبب سوداویت خون بفصد محتاج باشند هرگاه فصد کنند از ان راحت یابند بیم باشد که از تاخیر فصد سکته
یا فالج افتد و استدلال بسکته دائرهٔ تناول ادویهٔ حارهٔ حاده است که هرگاه ادویهٔ حاره زیاده تناول نمایند دوره زودتر آید و صاحب کامل گوید که گاهی سکته از استیلای
شراب و سکر عنیف حادث شود و این نوع سکته قتال است مگر آنکه با وی تب آید یا آنکه قی کند در ساعتیکه خمار او منحل گردد و سکته که دران نفس محسوس بود امیدوار تر ازان است که دران
کف دهن ظاهر شود چه کف نشان عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس است و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر و معظم بود و غطیط یعنی
خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس و اشکار او مسموع گردد و هرگاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برود و گاه علت قوی
بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از معطسات عطسه نیاید و در دهن کف آید و این همه علامات ردی است و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود و لیکن بلا انتظام
باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت صعوبت علت است و کسی را که اختلاج همه اعضا عارض شود پس او را سکته واقع شود و نزد هلاک گردد و جرجانی
گوید آنجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر گشاده شود بفالج کشاده شود یا بلقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد و بدین سبب علاج بحقنه و شیاف و مسهل
قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب دوا ابلی تنقیه ماده ادویه و اغذیه گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت آید و بجانب دماغ رود و سبب سکته
گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امر علاج نپذیرد خاصةً قسم صعب از ان و اگر ضعیف باشد و با اندک غطیط و جید التنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد و تا ممکن بود
دران جهد نمایند الحاصل سبب سدهٔ سکته یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی است دفعةً بدماغ یا المی شدید

از ضربه و سقطه بر قحف که باعث ورم نگردد یا ایذا از بخارات اخلاط فاسده یا بخار عفن وبائی با کیفیت ردیه سمیه چنانکه در صرع مذکور شده و باعث امتلاء خلطی غلیظ بود که بطون دماغ را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که مجاری روح یکبارگی پر سازد چندانکه روح قلبی را مجال نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را اختناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج بود یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی ماده سوداوی باشد و عام است که اخلاط مذکوره ورم سده کنند و از جهت امتلاء و از جهت تمدید موجب سده شوند و این فی الحقیقة قرانیطس و یا لیثرغس است که بسکته منجر گشته و این نوع سکته صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بعد ورم باعث سده گردند و این قسم در اکثر سهل بود طریق تشخیص این مرض و اسباب آن بدانکه گاهی انسان را احیانا سکته صعب عارض شود که در آن نفس ظاهر نبود و نه کف آید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحب او مشابه مرده بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و بتدبیر خلاصی یابد و سالم گردد لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز باشد تاخیر کنند مگر وقتیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده شود پس درین صورت طبیب را باید که اول فرق کند در میان مسکوت و میت و او چنان باشد که پنبه منفوش یا پشم یا پر باریک کبوتر و غیره را بر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا مرده لیکن در اثنای این عمل آن پنبه از تنفس مردم و باد محفوظ دارند و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود و الا میت و ایضا در ظرفیکه بغایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب اندازند و آن ظرف را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود و الا فلا بالجمله هرگاه معلوم شود که مریض زنده است بهر تشخیص این مرض از مقربین او حال تقدم عوارضی که مقدمه سکته اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و بهم سودن دندان در خواب و انتفاخ عروق گردن و سردی دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلجی و آسمانجونی یا مائل بسیاهی و رسوب نخالی دریافت نمایند و بعده بهر ادراک اسباب مرض حال تقدم رسیدن سردی شدید بدماغ و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل در عضوی بپرسند اگر رسیدن سردی یا ضربه و سقطه بیان کنند سبب همان باشد و اگر تقدم خللی در عضوی گویند سکته ایذائی دماغ بمشارکت آن عضو باشد و الا نبض او ملاحظه نمایند اگر تب معلوم شود و از تقدم ظهور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درین صورت سبب او ورم دماغ بود و اگر تب نباشد بر روی و چشم و سینه و وسع بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود مشابه مخنوق بود و رگهای گردن ممتد و ممتلی و عرق پیشانی ظاهر گردد و تنفس بی غطیط باشد و دیگر آثار غلبه خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود سکته دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا مدرک گردد سکته سوداوی باشد و اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و دلایل دیگر معلوم شود سکته بلغمی بود

علاج سکته بلغمی

اگر با وجود آثار غلبه بلغم بر چهره مسکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن یا بتقدیم ایارج فیقرا یا حجامت مع الشرط بالای شرط بر قفا نمایند و دهن او را بهر حیله که ممکن باشد بگشایند و بپر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده در ایارج فیقرا آلوده بحلق او رسانند حرکت دهند تا قی آید و یا شبت و کندش جوشانیده شهد و نمک آمیخته در گلو ریزند و بپر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائده تمام دارد و اگر دندان بهم نشینند گره زیره دندان نهند و بعده سعوط دیطوس یا تریاق فاروق نیم درم در ماء [illegible] یا سکنجبین یا ماء العسل یا مطبوخ افتیمون و دارچینی و قاقلین و بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطگی افتیمون زیره سیاه جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم بدهند و یا عود صلیب به عرق کیوره یا گلاب سوده در حلق ریزند و یا سداب جند بیدستر عود صلیب اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش جالینوس در عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاؤزبان حل کرده در حلق چکانند و یکمثقال حلتیت در ماء العسل حل کرده چکانیدن نیز مفید بود و سر و ساق و بازو و بعضا بها محکم بندند و کف پا سخت بمالند و میگویند که در جمیع انواع سکته نافع است و حقنه حاده که در آن قنطوریون دقیق و شحم حنظل و فرفیون و امثال آن باشد و شیاف بعمل آرند و کندش و فرفیون جند بیدستر فلفل یا مشک و غالیه و سداب ببویانند و یا بازرد و جند بیدستر باهم بآب سوده بخرقه آلوده در بینی او بدارند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه برابر سوده بکرات و مرات سعوط کنانند تا بهوش آید و یا کندش و شونیز و فلفل و جند بیدستر و خربق و مشک خالص یک یک ساخته در بینی دمند و یا سداب عوض شونیز و خربق و مشک داخل کنند و یا شحم حنظل یا قثاء الحمار نوشادر و کندر فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدمند تا عطسه آید و دیگر سعوطات قویه کمادات و ضمادات و نطولات محلله برای تسخین سر استعمال کنند مثلا آب سداب آب مرزنجوش تنها یا مرکب در بینی چکانند و اگر زهره کلنگ یا دیگر طیور افزایند یا صرف یا باضافه صبر و کندش و شونیز

وعصارهٔ افسنتین و طلای خردل در آب بیجان قرنفل که مسمی به فربخشکاست وکذا خردل تربیت وکذا جند بیدستر تربیت وکذا کباشه قرنفل وکذا جوزبوا وکذا روغن زیت که دران
پودینه پخته باشند وکذا گوگرد وکذا روغن عاقرقرحا وکذا روغن گل نیتی دران عاقرقرحا پخته وکذا گل سوسن وکذا شکر و روغن گل نیتی وکذا روغن بلسان و زیت کهنه و ضماد سعده
و سنبل هندی و جند بیدستر مصطکی و کباشه قرنفل و سوم روغن بان و سعوط خردل با جند بیدستر و روغن بادام و یا آب مرزنجوش و قندریون به روغن بادام بسائیده به روغن بادام و یا کبریت تقدم عدس
و یا جاوشیر و یا به روغن قسط و با عصارهٔ افسنتین و تنجو و جند بیدستر و گوگرد و شته و ظفار الطیب هر واحد و شم شونیز و قنه دائم و سرکه عنصل و جاوشیر و غالیه الفاس کهنه ترازنج جنطیانا
و برگ درقلی کوفته در خرقهٔ کتان بسته بوئیدن با عطسه آمیده وقی باد خیال به پر مرغ مطبوخ به روغن گند و صمغ حرشف و با مطبوخ لبشیح و جوز القیء و حمول به روغن بلسان و زیت
کهنه و حقنه به طبیخ با نخواه وکذا ایسورهٔ ایمنی و آب چقندر و بسفایج و غاریقون وکذا ایرارهٔ شرکانو مع ادویهٔ حقنه وکذا ایارج العسل مع دیگر ادویه وکذا آب طبیخ مخلوط بالعسل کذا
شحم حنظل وکذا روغن بادام تلخ وکذا آب طبیخ قنطوریون دقیق وکذا آب چقندر رومی با شکر و نمک طعام و محموده و نفوخ فرفیون و عاقرقرحا و شرب سنبل هندی یا خاکستر
شاخ کرم با آب سرکه و یا برگ کرنب یا آب آن و یا شحم حنظل با القرو با مطبوخ حاشا با مصطکی و با شراب عسل و یا شراب سونیز و یا طبیخ قنطوریون با عسل و یا سرکه عنصل و یا بیخ
سوسن و یا جاوشیر و یا به روغن قندول و یا حرمل و یا جنطیانا و یا به روغن بلسان و زیت کهنه و یا سکنجبین عسلی و یا معقل فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جند بیدستر حب شحم حنظل
هر یک و ورم شربت از مثقال تا دو مثقال حب سن و قوت و لتق عسل دائم و شرب صباد شونیز وکذا روغن غاره و غرغرهٔ طبیخ ... با شحم حنظل و یا مرزنجوش و یا
ایارج فیقرا و سرکه و غذا چوزه مرغ نیم بریشت مصطکی و دارچینی پخته و یا کبوتر بچه که بسیار گرم و ورگرده باشند تنها یا نخود سرخ پخته و یا آب نخود سرخ مطبوخ مطیب پخته
وصفت ... سکته است اقوال حکما مسیحی گوید که اگر سکته بلغمی باشد سر شقش و رکشادن دهن و ادخال پر مرغ به روغن تر کرده و با ایارج فیقرا آلوده باید کرد تا قی آید بگیرد
شحم حنظل نخود ... و قنطوریون دقیق ... و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بجوشانند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل از آن گرفته حقنه کنند پس اگر
بسرعت خارج شود و خلط بر نیاید اعادهٔ آن باید کرد تا بسیار خارج گردد و کندش و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق با معجون بلادر در
ماء العسل یا طبیخ ایلیون حل کرده در حلق اندازند و ... آهن گرم قریب سر دارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده به خردل سوده و جند بیدستر ...
طلا کنند و سداب و قرنفل و شتا و جند بیدستر و لبسا سر بیویانند و بعد افاقه تا چهار ده روز همین تدبیر نمایند و بعد از آن روغن بید انجیر به طبیخ اصول و ایارج فیقرا بنوشانند
پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند و غرغره به سرکه عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل استعمال نمایند
و به فلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آرند و غذا اسفیدباج گنجشک و قنابر بچه که بسیار ترید نخود دهند و ماء العسل مطبوخ با فاوانیا و جندبیقون و شراب ... بنوشانند ...
عسل بنوشانند و بعد به انحطاط مرض به حمام داخل کنند و عرق آورند و به روغن ناردین که دران فرفیون و جند بیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند شیخ ...
که با سکته ... از بلغم اگر علامات غلبه خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنهٔ قوی بعمل آرند و شیافات قویه بردارند که دران صمغ و زهرهٔ گاو افتد بعده
چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده ... حب اسیدن الشیان حب فرفیون است و بعد از آن بر سر و اعضای او کمادات ...
معمول از آنچه دران حشائش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر جوشانیده باشند و از روغنها
که دران قوت این حشائش باشد روغن سداب استعمال کنند و گاهی دران عاقرقرحا و جند بیدستر و جاوشیر و قنه حل کرده می شود ...
گوگرد آمیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و سنبل و بسباسه و جوزبوا ... باشد سود بود ... و روغن گرم مسخن و آب گرم و نمک بمالند و فقرات را
به روغن زنبق تمریخ نمایند و ... خردل و سکبینج و جند بیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جید برای ایشان روغن قثاء الحمار و روغن سداب ...
استعمال معمول به زیت کهنه است یا ترکردن عنصل رطب در روغن مذکور تا چهل روز ... دران ... که بگیرند زیت کهنه ... قسط و سنبل ...
و بپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا ... مذکوره ساخته و هر روغن که برای ایشان استعمال کنند اصلاح او و تغلیظ کردن او از موم نمایند تا ...
ماند و سائل نشود و می باید که از مروخات ضعیفه ... اگر فائده نشود به قوی تر نقل کنند و بعد تنقیه به حقنه و غیره ...
که در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر

نهند و اگر قی ممکن نباشد بادنجان بر روغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل آرند و خصوصاً چون در فم معدهٔ او امتلا معلوم شود و تجربه بران تقدم نمایند از قی نفع نشود بدیا بسیند
و در قی فائدهٔ دیگرست که تنوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکته را در طب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد که ازان خفت یابند و
گاهی مبادرت بداشتن کرده و در دهن که در صرع مذکور شد کرده می شود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بید انجیر بطبیخ
آب سداب هر روز دو درم بماء الاصول بنوشانند و به تدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر بیند قدر تریاق
و مثرودیطوس و از شلیثا و انقرویا و سنجرینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جند بید ستر مثقال بماء العسل و سکنجبین عسلی یا سکنجبین بقدر یا قدر ایشان
و عوض آب ماء العسل ساده یا با فاوید بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و معطس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط حسب ماده به
قفا و نقره نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آن روز روغنهای گرم بمالند و از غراغر نافعه برای ایشان بعد تنقیهٔ کلی طبیخ حاشا
و پودینه و زوفا و مانند آن ست در سرکه مخلوط العسل و ایضاً آب چقندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی تر ازین
آن ست که بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و مویزج و بورهٔ ارمنی و گل سرخ و سماق کوفته بمیفختج سرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره در طبیخ
زوفا با مصطگی استعمال نمایند و قریب باینست چون بهمین طریق بعمل آرند فلفل و دار فلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل و مرزنجوش
و خردل ست مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق آمیختن ناگزیرست و وج از اشیای نافعه درین باب ست و تاثیر او قوی ست و مالش بروغنهای حاره
مقوی روح که در اعصاب ست و برای جوهر اعصاب محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه
و شبت و روغن اذخر خصوصاً بر سر چه درین اعتماد با مراس واجب ست و خصوصاً که روغنهای کوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشد
و تغذیه اصحاب سکته لطیف تر از تغذیه صاحبان صرع ست و صواب تر آن ست که در روز بریان تنها اقتصار نمایند و نان با نخود خشک ایشان را نیکوست و شربت
بر طعام مضرترین اشیا برای ایشان ست و چون ارادهٔ انعاش قوت کنند اگر قبل غذا ریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند باک
نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضاً بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیه بخره غیر منهضمه
متحلل میسازد بسبب منع آن هضم غذا را و قومی جو را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته اند و مویزه با دام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشان ست و شراب نیز
ایشان را موافق نیست بر آنکه دران فضلیت و کشنیز برای آنکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب اوست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط میان
هر دو ست و چون سکوت را تب آید در علاج او توقف کنند تا آنکه بشناید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت آنرا بگذارند و اگر چنین نباشد بلکه تب بسبب
ورم و عفونت بود آن مهلک ست و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد لیکن اگر و به مستفرغ استفرغ انه یادهٔ فاعل آن نمیکنند هیچ کسی گوید که اگر چیزی از
علامات داله بر غلبهٔ خون ظاهر نباشد باید که مریض را پرهیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مرض تحریک نمایند و چون ازان تجاوز کند
و مریض کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زبیب و انیسون یا بریان کرده دران [illegible] صاف کرده باشند [illegible]
عضل ساقین و بازو محکم ببندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنهٔ حاده مثل این حقنه استعمال نمایند. بابونه اکلیل الملک حاشا [illegible]
شبت [illegible] قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد [illegible] عاقرقرحا قثاء الحمار خربق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم [illegible] سداب [illegible] هر واحد
چهار درم تخم بید انجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد دو درم [illegible] پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند [illegible] نیم رطل ازان صاف کرده [illegible] و سکنجبین [illegible]
و قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بورهٔ ارمنی یک درم روغن زنبق ده روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد [illegible] حقنه کنند که نافع ست پس
سعوط القوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده با اندکی روغن خیری سعوط کنند و اندک [illegible]
سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک [illegible] افشرده [illegible] بر روغن چرب کرده
با [illegible] آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق [illegible] نیم درم [illegible] استعمال حسب حاجت یا اندک معجون بلادر

با آب مطبوخ انیسون و مصطکی بدهند و گاه گاهی عسل بلیسانند و تکمید سر به آب مطبوخ بابونه برنجاسف صعتر پودینه قرنفل سلیخه بسباسه شونیز عاقرقرحا نمایند و ما طلیه
که در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تابه آهن گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخود آب بزیت مغسول و زیره اندک
نان خشکار دران مالیده بدهند و مدام تا گذشتن هفت روز همین تدبیر بعمل آرند و اگر افاقه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر افاقه نشود و
امر او صلاح نیابد مارالاصول بروغن بید انجیر که دران ایارج محمر بعسل مالیده باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیده دهند و این سه روز
تا پنج روز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخود آب باشد و بعد ازان این حب از دو نیم درم تا سه درم بدهند تربد خراشیده ایارج فیقرا هر واحد یکدرم
هلیله کابلی حب النیل هر واحد چهار دانگ شحم حنظل شیطرج هندی جاوشیر هر واحد دو دانگ جند بیدستر تکیه انگ همه را نرم سوده جاوشیر را در آب گشنیز حل کرده
سرشته حبها سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و تیادریطوس و شرودیطوس بتدریج دهند و بعد ازان تریاق کبیر بدهند و غرغره بایارج و
عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخود آب به کبوتر بچه در پرواز آمده و گنجشک و قنبره باشند و شربت عسل با فاویه ساخته و خندیقون و شراب ریحانی بمقداری که ذهن
او را متغیر نگرداند یا نبیذ زبیبی و عسل بنوشانند و چون مرض بانحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین هرچه حاضر باشد و
دران اندک جند بیدستر و عاقرقرحا حل کرده باشند بر سر مالند و باید که از دادن این معجونات در اوقات شدید الحرارة و بلدان حاره اجتناب و حذر کنند.
و کسیکه در بدن او حرارتے ظاهر شود دران جودت تمیز بعمل آرند طبری گوید که سکته حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم است یکی آنکه سکوت
غطیط مشبه بغطیط نائم و کسیکه از سکته غطیط کند و در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت مفرط این در بدن
ظاهر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول این است که خرقه باریکه دران صبر و افسنتین تر کرده باشند آغشته به
سمابه پیچیده بحیله ممکن باشد در دهن انداخته تا فم مری رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بجنک بالسنیاتی بحرکت آید و به حقنه حاده که دران
سکبینج و جاوشیر و قنه و جند بیدستر و فرفیون اندک از انها باشد بعمل آرند و اگر این هر دو علاج فائده نکند سعوط بروغن که دران فرفیون و جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگرچه در سعوط خطر است و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینه همین است و دران اینقدر زیاده نمایند که
آئینه گرم کنند و بر سر کلاه نمد نهاده بران آئینه گرم گذارند تا نمد و دماغ ازان گرم گردد و ایارج محلول بآب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم ببندند و در
بینی او فتیله ملوث بجاوشیر و جند بیدستر و مشک نهند و نطول روغن زنبق سی درم فرفیون سه درم بیکجا گرم بر یافوخ و شئون ریزند و در هر دو گوش وی فتیله
ملوث باین روغن نهند و یکبار بآب گرم و بار دیگر بحقنه های حاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکته منحل شود و علامت خلاص ظاهر گردد لزوم اغذیه گرم مثل
کبوتر بچه در پرواز آمده مطبوخ نخود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون کبیر بخورانند
و در هر چهل روز حقنه حاده بعمل آرند و مابین حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل شرودیطوس و ارکاغانیس کنند و در هر فصل از دو
فصل سال ایارج لوغاذیا یا آب هلیله سیاه و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم یک دفعه در سه روز بدهند باین طریق
که قسط تلخ و عود و وج هر دو در شراب کهنه بجوشانند و تریاق دو دانگ فضه داده دو سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند
تا آنکه گرسنگی سخت ظاهر شود و بعده آنچه دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد انحلال تریاق از
معده در ظهور گرسنگی قی کنانند خلطی لزجی برآید که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا [illegible] گرم بمالند و تدبیر
سلفوجین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویه حاره محلله دائم زیاده نمایند تا سکته عود نکند چه اگر اعاده نماید یکبارگی بکشد ایلاقی
و جرجانی می نویسند آنجا که سبب سکته بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقنه قوی و شیاف
مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سبب بلغم غلیظ لزج
باشد امید کمتر بود و پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بحقنه تیز و اگر بباشد که مریض

طعام غلیظ یا بسیار خورده است جهد کنند تا دهن او بگشاید و برهم چرب کرده یا بانج غیقه آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تهوع و تحرک آن را فائده کند جمیع بدن و دماغ را گرم گردد و اگر بدستور روغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او به روغن گرم بمالند و پای او را به روغن قرفیون و روغن قسط و زعفران و مانند آن بمالند بعد از آن تسخین راس او بتسبیط (؟) عبیری باطلاف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و شمرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کرده در حلق او بریزند و اگر حاضر نباشد معجون سیر یا دواء الکبریت یا شلیثا جائز باشد و اگر یک مثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در ماء العسل حل کرده بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر مسهل دادن ممکن باشد نافع تر از حب قوقایا (؟) نیست صفت آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل نیم درم شربتی یک مثقال بعد تنقیه به آب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد صفت حقنه حاره شحم حنظل قنطوریون باریک یا نخود اشبت حلبه سداب بخدان هر واحد یک مشت سکبینج دو درم بوره ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم ادویه در یک آثار آب بپزند تا بمقدار نیم آثار باز آید صاف کرده در استعمال آرند گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید باز اعاده آن نمایند تا رطوبت بسیار فرود آرد صفت روغن فرفیون که بر مهره‌های پشت و گردن مالند بگیرند آب سداب کوفته افشرده یک آثار و روغن سوسن ده استار آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر هر یک سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون هر یک مثقال سائیده در روغن گرم آمیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند والا زیت اگرچه ضعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند صفت روغن قسط بگیرند اصل اذخر راسن وج سنبل هر یک ده درم قسط سی درم در یک نیم آثار آب بپزند تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن زیت پاو آثار انداخته باز بپزند تا آب بسوزد و در آن سه درم جندبیدستر و مثقالی فرفیون حل کرده بکار برند صفت روغن اسقیل بگیرند عنصل مقشر چهار اوقیه در روغن زیت یک آثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد و نطول که بر سر و فقار پشت و گردن ریزند اجزای آن همان است که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است و تدبیر تسخین دماغ بصفحه آهنی گرم کرده تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل چنانکه در قول مسیحی گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای کماد که در قول شیخ گذشت در صره بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهرهٔ کلنگ یا آب سداب یا آب مرزنجوش یا جندبیدستر سوده با ماء العسل حل کرده سود دارد و بارزد و جندبیدستر بویانند صفت حبی که معروف بحب بیمارستان است بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت است محمد بن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سود مند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و عرق آرد و اخلاط را بگدازد و باد او و مقدار یک باقلا در شربت عسل یا ماء العسل حل کرده بدهند و اصل در علاج این مرض آنست که این ترتیب مذکور مرعی دارند و تا نخست تنقیه قوی نکنند استعمال سعوط و روغن و نطول روا نباشد و اول روغن ضعیف تر استعمال نمایند مثل روغن سداب ساده و روغن سوسن که در آن صبر حل کرده باشند اگر از این انتفاع نیابند قوی تر از آن بکار برند و روغن سوسن گرم از آن بهترست و مدت بسیار باقی مانند و هرگاه بهبود آن پیدا است و چهار روز بر این تدبیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و اضمادهای مذکوره در هر هفته یک شربت بر سینه یا حقنه کنند و غذا نخود آب بدهند یا شوربای کنجشک یا کبوتر بچه و تیهو و دراج یا مشتر بچه و اگر یابند آنچه بجوشانند بخورند موافق باشد بعد بیست و چهار روز هر صبح روغن بید انجیر با ماء الاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبیر و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس جالینوس و مانند آن بکار برند باقی بعلاج فالج و صرع نمایند ابن الیاس گفته که در حالت سکته استعمال بخور و دیگر طلا و ضماد گرم و حقنه حاد نمایند و هر یک از آن سابق مذکور شده بعده هر صبح جلاب یا انیسون و بادیان و گاوزبان هر یک سه درم و گلقند عسلی دو درم بنوشانند و غذا مزوره نخود آب یا شوربا حسب قوت طبع و لحوم کنجشک کبوتر تیهو با فلفل و دارچینی دهند و بعد تنقیه براین نهج دماغ حبهای ایارج یا حب لوغاذیا و هر هفته یک یا دو بار حسب قوت و امکان بدهند و سعوط زهرهٔ کلنگ با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج اشیا تا آنگاه است که از بیست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون از این علت صحت یابند لابد است که در فالج یا لقوه بسبب کثرت ماده و قلت آن افتند و حق آنست که این مرض از الوت است و علاجش صعب بود و مرضی شدید تر از این نیست و بعض اوقات معاجین کبار خورانند انطاکی گوید که بدایت به چیز محلل و مفتح از تکمید و تنطیل و روغنها باشیای حاره حتی که تکمید بنان و خرد قرحا باید کرد و بعده مشطاسات پس حقنهای حاره پس آنچه جذب ماده بأسفل بکار برند و طلای بدن علی الدوام بگوگرد و سرکه و سپیده و روغن زنبق

و طلای سر بخند بیدستر و شونیز کنند و بمثل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو و بعد آن بند فلفل کندش چاوشیر هر واحد سه جزو و شونیز خردل مرزنجوش
هر واحد دو جزو اشق مشک هر واحد نیم جزو بآب کرفس سرشته بقدر نخود حبها سازند و چون افاقه شود به روغن بمالند و باسفیدباجات غذا سازند و تریاق با مثرودیطوس
دهند و تریاق الذهب مجربست بآب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود جاوشیر بدهند و بعد دو هفته ما ء الاصول به روغن بید انجیر و شکر بنوشانند
و ایارج جالینوس با لوغاذیا دهند و این روغن در علاج این و سائر امراض بارده مجربست و معروف به روغن مبارکست ثوم شامی یک ایه قیچله شونیز هر واحد نیم اوقیه
جندبیدستر میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه ادویه را چندان زیت بسایند و بالتقطیر نمایند و حفظ او نمایند که مجربست بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن
بان بجلتیت است و این معجون از مختارات مجربهٔ من است فلفل سفید و سیاه دار فلفل دارچینی آمله هر واحد ده درم تخم کرفس غاریقون مصطکی مقل حب الصنوبر
هر واحد پنج درم جندبیدستر شحم حنظل هر واحد سه درم بسبه چند آن عسل بسرشند شربتی از آن سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی نزد وی تمام فصد سر و از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن هم صاف نیز بکشایند پس حجامت ساقین
و فصد رگ بینی نمایند و بعد از هر دو ساق و بازو به عصابه مستحکم ببندند و کف پا و پر بمالند و صل السوس بنوشانند و صاف نموده شربت لیمون یا سکنجبین به عرق گاوزبان داخل کرده
در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنه متوسط بعده بحقنه حاد و تلیه نخان نمایند و چون بهوش آید غرغره بسکنجبین و آب گرم کنانند و به تنقیهٔ دماغ بنفشه دهند و بعد از تنقیه
مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه بر سر و هم بر سر بمالند و شمومات بارده مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه بوئیده و سکنجبین بنوشند
و در آخر برای رفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطکی حل کرده و شربت بزوری و جوارش مصطکی و جوارش زنجبیل مکرر
استعمال نمایند و اعاده حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و به جلاب یا ماء الشعیر رقیق یا مزوره بنوماش و مغز بادام قناعت ورزند و تدریجا
نخود آب شوربا گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقهٔ مریض خاشیه بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و صبح مطبوخ شاهتره و عنب الثعلب
و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه و مویز منقی دو توله خوبانی پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک پاؤ آثار خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر
شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده تا ز صاف کرده شربت سنا چهار توله شربت ورد مکرر الملیح دو توله اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه
داخل کرده بنوشانند و بجای آب بر گلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دو پهر نخود آب بنوماش دهند و وقت شام شله بنوماشی که در شوربای بچه مرغ ساخته باشند خورانند
و صبح تبرید از گل گاوزبان و سیاوشان اصل السوس حب الکاکنج هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و گاوزبان هر یک شش توله جوش کنند که نیم آید مالیده صاف نموده
شربت بنفشه و یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم خرفه نیم کوفته هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بستور همین نمط چهار پنج مسهل داده بعد لات خون اعمال آرند و شخصی را در سکتهٔ
دموی همان وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده خون قریب سه پاؤ گرفته امر بمالیدن همه بدن به روغن مبارک کردم و گفتم که دوالی بحجم و انگشت در عرض و یک درعه در طول
از چرم گاومیش ساخته بر روغن مبارک یا بر روغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و می‌بست چند روز ادر آب گل سعد الگلاب حل کرده بوبانید چنانچه همین تدبیر تا به وقت عصر
بیمار بهوش آمد و پس تنقیهٔ بدن کردم طبری گوید که علاج سکتهٔ دموی اولاً فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در بلدهٔ ترنی عالیجه صاحب سکتهٔ دموی بفصد
کردم و باندک سعی بکشاد و بعد آن احتیاج اسهال نشد زیرا که فضول و خون مشابه بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود از حمل آن قوی ضعیف شده بود پس چون که
فصد کرده شد همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود باستفراغ آن بحقنه و حب و تمریخ و اسخان سر کردم و در سکتهٔ سوداوی اولاً
فصد باسلیق بعده حقنهٔ معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر کسب از سودا
و بلغم باشد اول فصد صافن و یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود و پس حقنه‌های معتدله یا سائر تدابیر سکتهٔ بلغمی و دموی و آنچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

آنچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه افتد مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر و کشایند و حقنه‌های مناسبه بکار برند و در تسخین دماغ و تجفیف و تلطیف او بیشتر

بر یک حال مانند مثلاً اگر ایستاده و یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل ماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم صحیح قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که بی تپ نمی باشد و صرع که با تشنج و کف دهن می باشد و فرق میان مرض و در سبات آن است که در ینجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعةً و نبض بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در آن عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض لین و امکان تکلم و جواب بتکلف می باشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق مجمود چیزے داخل نتوان کرد و مخصوص بنوع ضعی میبود بخلاف سکوت که بر پشت افتاده باشد بالجمله سبب این مرض سده است که در بطن مؤخر دماغ از خلط بارد یابس غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوه های سرد خام و نوشیدن آب سرد بعرف و غسل بآب بسیار سرد حادث شود علاج اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر و کنند و یا حجامت ساقین نمایند و الا شیاف گرم و حقنه مخرج سوداویه با استعمال نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و بلیله کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از آب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یک رطل و روغن کنجد ده درم و بوره ارمنی یکدرم و شحم حنظل یکنیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و جند بیدستر فرفیون در روغن زنبق آمیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن بابونه و وفای خشک اکلیل الملک شبت با سرکه عنصل آمیخته بر مؤخر سر ضماد کردن مفید است و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش قدری جند بیدستر آمیخته بر مؤخر سر بمالند و ریاحین حار مثل یاسمین و نسرین و غالیه و مشک بویانند و داغ بر پس سر نهادن مجرب از یست و تدبیر سکته و سبات و تسخین بنار و دثار وادهان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد پردازند و بعد از افاقه منضج سوداء دهند و یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم انیسون ده درم و گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضج ظاهر گردد مسهل سوداء حب افتیمون دهند و یا مطبوخ که در ان افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماء الجبن مع سفوف سوداء نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشند بحقنه لینه اقتصار ورزند و [illegible] و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخود آب گوشت دراج و تیهو با شیره قرطم سازند و در انحطاط مرض گلقند عسلی بدهند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر دارند و ایضاً ادهان مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و ناف و خصیتین بمالند و انطول بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای چوزه مرغ با نخود و شیره بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند است و از اغذیه مولد سوداء پرهیز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویه سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعه حار لطوخاً و سعوطاً در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد و سعوط بحلتیت خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع است سویدی گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطول بطبیخ شبت یا اکلیل الملک و شرب و ضماد غاریقون یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شحم حنظل یا سنا مکی یا زنجبیل و شحم [illegible] کبوتران و شرب و شم جاشا و شم و ضماد سنبل الطیب و تخم برگ دفلی سوده در پارچه بسته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار سائیده نافع است و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیده بآب و روغن بنفشه پخته نیم گرم ضماد کنند بسرعت شفا بخشد و غذا چوزه مرغ و دراج و بچه حملان و اعضای او بریان پخته و زرده بیضه نیمبرشت مفید و ضماد فرفیون یک درم در روغن زنبق ده درم آمیخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند است و اگر با جمود سهر باشد مرزنجوش سه جزو گل بنفشه یکجزو بر سر ضماد کنند مؤلف اقتباس مینویسد که اول حقنه حاده [illegible] بعمل آرند و یا این شیاف بکار برند مغز تخم بید انجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه شکر سرخ نه توله و زهره گاو و نمک هر دو سه توله و سکبینج و سقمونیا هر یک یکنیم توله و روغن زیت دو توله بعد از ان محجمه بی شرط بر ساقها نهادن و عضلها و صدغین [illegible] پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سر بینی او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را گرفته رنجانیدن [illegible] بدن مع مالیدن بشدت تمام زود تر آگاه میسازد بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه و بوهای تیز همین اثر دارد و پس از آنکه آگاه شدن جهت تنقیه سوداء [illegible]

الاجورد علیحده و باحب غاریقون ایشان یا سطبوخ افتیمون اهلیلجی ممدوح الیه بدهند و پس از حصول تنقیه بهر تعدیل مزاج معجون نجاح و اطریفل افتیمون علوی خان خورانند و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب ماء العسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند و از هرچه سردی افزا و خشکی افزا بود حذر نمایند محشی شرح اسباب نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصعص اندک روغن بلسان و روغن بید انجیر و قدری بورهٔ ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و بحکم بادشاه امیری را دیدم که معالج او علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت بوده است و چون دانستم که مرض او جمود است معالج او را از دادن تبرید منع کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بسکته انجامید و مریض هلاک گردید طبری گوید که حقنه بعمل آرند و مرسه درم صبر پنج درم جندبیدستر سنبل الطیب یکدرم سائیده آرد کرسنه سی درم آمیخته روغن قسط و ناردین یا روغن بلسان داخل کرده در آب واندکی سرکه کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصعص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن ناردین بر همه بدن بمالند و تغریق سر به روغن نجار نیمگرم کنند و هر وقت مشک و جندبیدستر بو یانند و چیزی خوشبو متوسط الحرارة در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر تا وقتی باستعمال آرند که مزاج علیل بحرارت تغییر متغیر نشود و هرگاه متغیر گردد صداع در مؤخر سر بالضرور ظاهر شود و درین صورت فصد رگ پیشانی کشایند و تبدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد چه توسط بود بهر آنکه اندک حرارت این مرض را منحل میسازد چنانچه از تب حاد گاهی انحلال فالج و تشنج امتلائی میشود و این مرض از امراض مزمنه است که بقیه آن مدت مدید میماند و صاحب این علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که دران خوف هلاکت است و آنچه صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زهره کلنگ و جندبیدستر و مشک ست مفرد و مجموع و بدین دریافت قوت و مزاج علیل و قبل از تنقیه عود قوت و عقل مریض باستعمال سعوط نپردازند که در ابتدای مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون الفقر دیا باید داد و استعمال غرغره مویزج و عاقرقرحا اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصب

و آن ده مرض ست یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف ثلثه یعنی مزاجیه و آلیه و تفرق اتصال است و اورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبعیه و حاسیه و محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب مدخل عظیم است فوق از عصبیان حرکات عنیفه مثل پیچیدن بر ریسمان ست و برداشتن چیزی گران و جز آن هرچه دران تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس و لین و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع مثلاً گاه التواء اعضا و گاهی تشنج آنها و سوء مختص بعصب میکنند و اکثر علما ما بیکه از ان بمعرفت احوال دماغ پی میبرند بیشتر آنها از ضرر افعال و از ملمس ست و گرمی و سردی و سختی و نرمی و خشونت و ملاست که در جلد و سر یافته شود و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد برودت و یبوست ساده یا ماده بلغمی و سوداوی میباشد پس هنگام تشخیص سبب مرضی از امراض عصبی فرق در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج ساذج بود و اگر دفعةً واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج رطب یا لمس چنان تمیز نمایند که بر عضو پارچه روغن بمالند اگر زود خشک کند مرض بتدریج افتد بیشک سبب مرض سوء مزاج یابس باشد اگر عضو بسخونت غریبه گرم نشده باشد و الا رطب و فرق در بلغمی و سوداوی از برودت و حرارت ملمس و دیگر علامات مخصوصه به یکی در تشخیص امراض دماغ مذکور شده باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج وغیره مسطور گردد و علاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد و درینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در امراض عصب باستعمال ادویهٔ قویه مستفرغه خواه مسهله در ابتدا التعجیل نکنند بلکه در آخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصابات مستعمله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند بنسبت ادهان بباعث بطو نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی قصد عنایت طبیب بطرف مؤخر دماغ باشد و بعده بمبدا عصبی که محرک عضو مریض بود مگر آنکه این امراض در ریه باشند که درین صورت قصد جمیع راس خصوصاً مقدم آن کنند و جماع مفرط و خواب امتلا و شرب آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کهنه و تازه و سرکه ضار ترین اشیاست باعصاب و همچنین کل حامض و باقلی و مبرد قوی و فصد کثیر مضر است اما شراب کهنه واندک کل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی بارد رطب ساذج

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر است هرچه از مطبوخات و مروخات و ضمادات و کمادات و نطولات حاره که در علاج امراض دماغی بارد ساذج گذشت بعمل آرند

وخصوصًا آنچه که دران دہنیت باشد یا روغن بود بسبب لیث او زمانہ طویل و تاثیر قوی مناسب جوہر اعصاب است چہ اعصاب بنا بر استحصاف جوہر خود قلیل الانفعال او وہم
است و ازینجاست کہ درو یہ و غذہای گرم مثل دردی زیت و دردی روغن کتان بسبب طول زمان ملاقات آنہا با مراض عصب بارد موافق بود وصلابتا و را
ملائم باشد و ہرگاہ شحوم استعمال نمایند باید کہ پیہ درندگان بکار برند و روغن قسط و روغن جند قوقی شدید الاختصاص باعصاب است و از مبدلات کہ درینجا بدان
احتیاج اکثر افتد ادویہ مسخنہ است مثل ضماد خردل و تافسیا و ضماد زیت و استعمال زیت کہ دران ثعلب و ضبع جوشانیدہ باشند و صمغ صنوبر بسیار نفع دہد و قوم قرحا
مرزنجوش سویہ نج ملکہ اوقیہ نطرون خردل یکدرہ و اوقیہ فلفل یکدرم فرفیون یک اوقیہ جند بیدستر چہار دوقیہ سودہ در روغن غار مخلوط نمودہ ضماد کردن نیز مسخن
عصب است و اشیای مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات وج سرخی و جند بیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان است و اسطوخودوس خاصۃ و شربت ازان
ہر روز وزن یکدرم است کوفتہ باشربت عسل سرشتہ بدہند و ریاضت معتدل و ادہان حار نافع بود و نطولات قوی تر مفید باشد و کثرت اکل سیب بہی و انار
و انگور مضر عصب است و کذا الاطعمہ مرطبہ و شوربای چرب و ثرید ضرر دارد و قلیہ خشک گوشت سرخ در روغن جوز یا زیت بریان کردہ با توابل موافق است

علاج امراض عصبی یابس سازج

و آن تشنج و تمدد و رعشہ و خدر است ہرچہ در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و ماء الشعیر بروغن بادام یا ماء القرع یا ماء الخیار یا آب انار شیرین یا آب تربوز و جلاب بدہند
و اگر قدری شراب رقیق بعض را بی نقصد بیامیزند نافع باشد و کذلک الاستحمام و در آب نیم گرم نشستن سفید باشد و در وقت خواب لعاب اسپغول با جلاب یا روغن بادام دہند و اگر
تب باشد شیر تازہ یا ماء الجبن ساذج بروغن بادام بنوشانند و آبزن یا نطول از مطبوخ برگ بید و گل کدو و بنفشہ و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاہو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و
برگ چقندر و یا صرف آب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن یا نگاہ کہ دران ایل و بید جوشیدہ باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد ازان بالیدن روغنہای مرطب مثل روغن بنفشہ و کدو و سودمند
است و اگر ازین آبہا و روغنہا و مطبوخات رطب چرب حقنہ سازند نفع شدید نماید چنانچہ ابن سینا ہمین عمل اختیار میکرد و آبزن از شیر یا روغن کنجد نیمگرم نیز سفید بود و در مفاصل و منابت
اعصاب نیز روغنہا استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و بادہان و عصارات مرطبہ سعوط نمایند چنانچہ شیر زنان و روغن نیلوفر در روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشہ آمیختہ
و یا لعاب اسپغول با آب گل خرفہ بر سر نہند و الضماد از بنفشہ و خطمی و آرد جو با لعاب اسپغول و روغن کدو یا شیر زنان آمیختہ بر سر و عضو ماؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت
و ہوای بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیہ مرطبہ مثل حریرہ چرب کہ از نشاستہ و روغن بادام و نبات سفید ساختہ باشند یا گوشت حلوان یا بچہ حلوان با اسفاناخ و روغن بادام یا چوزہ مرغ
یا ماہی ضرضی دہند و اگر تب باشد گوشت حلوان مع بقول رطب مثل کدو و خیار و یا مغز بادام یا مغز و ماش با مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفہ و سرطان بدہند باقی پرہیز رطب از علاج تب دق اخذ کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوہ و رعشہ و خدر است باید کہ تا چہار روز عوض آب غذا ماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض قوی داشتہ کند تا ہفت روز ماء العسل بجای غذا اکتفا ماء العسل
سازند مثلاً اگر مزاج مریض برودت زیادہ باشد شہد یکجزو و ہشت جزو یا چہار جزو آب گرم تلخ نیم گرم بنوشانند و کف برارند ہرگاہ سوم حصہ بسوزد صاف کردہ در شیشہ انداز نگہدارند و بدہند و یا
در یکجزو شہد شش جزو آب انداز چون نصف بماند صاف کردہ بدہند و اگر برودت زیادہ باشد شہد یکحصہ و آب دو حصہ بجوشانند چون دو حصہ بماند صاف نمودہ بدہند و اگر در ماء العسل
بجای آب قیات مثل عرق بادیان یا عرق گاو زبان کنند بہتر باشد و اگر قوی تر خواہند دارچینی زنجبیل مصطگی زعفران سنبل قرنفل خولنجان جوز الطیب جاسہ کوفتہ بقدر حاجت در صرہ بستہ در
اثنای جوش داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکاء اللہ خان عوض ماء العسل دہند و روز پنجم یا ششم شوربای کبوتر و مرغ بیرون روغن بدہند و روز ششم منضج بلغم بدہند
و اگر غلبہ برودت محسوس گردد منضج شایش مثل انیسون تخم کرفس و فاحی خشک فقاح اذخر قنطوریون دقیق سیسالیوس ناخواہ فودنہ و اصول مثل بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر
بیخ کہ حسب حاجت در منضج افزایند و یا ماء الجبن یا ماء الاصول سیکنجبین دہند گاہی منضج از اصل السوس بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب
فقاح اذخر گاوزبان ہریک چہار ماشہ گلقند عسلی چہار تولہ مطبوخ کردہ بدہند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طرح ساختہ گل بنفشہ عنب الثعلب ہریک چہار ماشہ
تخم کاسنی دو تولہ زیادہ میکنند و اگر حرارت زیادہ تر باشد بادیان و فقاح اذخر نیز حذف کردہ تخم خیارین می افزایند و در آخر سوم منقی بست دانہ سپستان چہار دانہ اضافہ
سیسازند بالجملہ اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تپ باشد ادویہ باردہ مثل بنفشہ و نیلوفر و کاسنی و خیارین خصوص بہ در منضجات بہ اصلاح دہند و اصول نیز دہند لیکن در ان

سوم حب ایارج داده روز دوم از مسهل برای نضج ماده و تقویت دماغ گل گاؤزبان سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه بیخ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده
گلقند حل کرده اول اطریفل مربی خورانیده بنوشانند ایضاً در خلل خفیف دماغ که حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم شود
از گاؤزبان چهار تولہ در سه آثار آب جوشانیده عسل پاو آثار داخل کرده باز جوشانیده بدهند و گاؤزبان گل گاؤزبان هریک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه
نبات یک تولہ در عرق بادیان پاو آثار جوش داده بطور قهوه بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سه روز که تخفیف شود و قبض باشد گلقند عوض نبات کنند یا
بادرنجبویه گل بنفشه گل سرخ هریک هفت ماشه گاؤزبان گل گاؤزبان هریک پنج ماشه عوض بیخ کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده منضج رسانند و
بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشه سنای مکی یک تولہ تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت تولہ روغن زرد پنج ماشه اضافه کرده مسهل دهند و بدستور روز نهم
تبرید و بعد دو مسهل چند روز منضج داده حب ایارج خورانیده و بعد تنقیه معجون فلاسفه دهند ایضاً بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل در منضج بلغم
گاؤزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بیخ بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز سیوم اجزای مذکوره و سنای مکی و مغز فلوس گلقند و روغن بادام در منضج
اضافه کرده مسهل دهند و بعد تنقیه کامل شود عرقی عود صلیب مصطگی سوسنجان هریک نیم ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند و عود صلیب
سوسنجان بتدریج اضافه کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند ایضاً اگر در فالج از گرمی ادویه منضجه اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض شود و ادویه
شدید الحرارة از منضج موقوف نموده گل بنفشه گاؤزبان تخم خرپزه تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق مکوه و عرق گاؤزبان غرغره کنند و عناب در دهن دارند
و یا منضج از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه گل گاؤزبان هریک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق مکوه شش تولہ عرق گاؤزبان پنج تولہ شربت
بزوری معتدل دو تولہ نیم گرم بدهند و اگر اسهال زیاده بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چهار تولہ داخل کنند و روز شانزدهم اسطوخودوس گاؤزبان تخم خطمی
اصل السوس پرسیاوشان هریک شش ماشه بادیان نه ماشه سپستان نه دانه سنای مکی تولہ تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خرپزه نه ماشه عود صلیب
چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت تولہ ترنجبین چهار تولہ گلقند سه تولہ
عرق بادیان پنج تولہ روغن بادام شش ماشه داخل کرده غاریقون سه ماشه خورده بنوشند و بعد پر نخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ و بعد پنج روز دیگر اصل السوس
بجای عناب تخم خیارین در نسخه منضج سابق افزوده دهند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز سیوم در آخر شب حب ایارج نه تولہ روغن بادام
دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و مکوه بخورانند و صبح بسفایج چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویه
و پرسیاوشان در نسخه مسهل اضافه کرده بدهند و روز دیگر بدستور منضج گل بنفشه گل گاؤزبان گاؤزبان هریک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه
عود صلیب چهار ماشه تخم خرپزه نه ماشه در عرق مکوه دوازده تولہ عرق بادیان نه تولہ شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند روز بستم در منضج
خطمی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه بادرنجبویه برنجاسف هریک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند بجای شربت بزوری
داخل کرده دهند تا چهار روز همین منضج داده روز بست و چهارم حب ایارج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه کاسنی شش ماشه
سنای مکی تولہ گاؤزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خشکدانه هریک شش ماشه بسفایج فستقی چهار ماشه مویز منقی نه دانه تخم خرپزه پرسیاوشان هریک نه ماشه
شب در عرق مکوه عرق بادیان هریک دوازده تولہ تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند روز دیگر گل بنفشه
گل گاؤزبان تخم خرپزه هریک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاؤزبان و عرق مکوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده
شربت بزوری معتدل انداخته نیم گرم بنوشند ایضاً در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب
مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده تودری سفید پاشیده دهند بعد از نضج ماده روز مسهل بیخ کاسنی
انجیر زرد سنای مکی افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند شیرخشت هریک چهار تولہ روغن گاؤ شش ماشه داخل کرده
داده شد بعد دو مسهل تا دو روز بجهت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطگی سوده یک ماشه بهلیله مربی یک عدد شسته همراه اسطوخودوس گاؤزبان

هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو توله حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل دوم بدستور دهند بجز آن بر سه هلیله
افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت اعضای رئیس و درد پای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطگی سورنجان هر یک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری
سفید پاشیده دهند و روز دوم بجای شربت گاه گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد پا است جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت عضلات ایارج
در فالج پیدا شده باشد چون درد پای باقی ماند باز سورنجان سوده همراه هلیله مربی و مصطگی در نسخه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ
اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام تخم کاسنی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه
با عرق بادیان ده توله دهند بعد از انصرام مسهلها و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زیاده بود یک دو بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در نظر معده در ابتدای فالج و در شب آب
نمیدهند بلکه در وقت تب و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سورنجان مصطگی هر یک یک ماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه
مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو توله بدهند و در سوم بیخ تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هر یک چهار ماشه در منضج بلغم اصل السوس پنج کرفس
افزوده بعد نضج ماده روغن گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بید انجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و
بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح بدرقه دهند بعد معجون به نسخه حفظ که در آن جوزبوا و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس هر روز خورانند ایضاً
در فالج عضوی که بعد فی الجمله ... اقتدار العسل در عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره
عرق عنب الثعلب و گاوزبان تر کرده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بجای آب عرق مکوه ایضاً در فالج مع اللقوه درد پا و بعد مسهلات
سورنجان سوده با اطریفل صغیر سرشته بالالیش گلقند و عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده
با گلقند یا با سورنجان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالالیش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم خرفه خشک پاشیده دهند ایضاً در فالج مع اللقوه
بعد تدابیر معموله و مسهلها مصطگی سوده هلیله مربی سرشته بخورند بالالیش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی
برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا ماء الحمص و قلیه و روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطگی سوده هلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس
عود صلیب سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلاو مرغ
باز جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یک توله باز شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق
عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعد فلاسفه
دهند ایضاً برای فالج مع اللقوه که صاحبش را رعشه و غنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات و مشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام
و روح ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره به آب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار
گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یک توله در عرق گاوزبان دوازده توله جوش داده بدهند
و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هر یک دو ماشه مقل ازرق یک ماشه کوفته بیخته با عرق
بادیان دهند ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل
دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا امار العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه یا امار العسل یا و آثار و اگر بعد مسهلات
بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً بعد تنقیه برای تعدیل و
تقویت درین مرض دواء المسک حلو خورده بالالیش عرق بادرنجبویه و بادیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آمیخته بنوشند یا معجون سورنجان

خورده بالائش بادیان بیخ بادیان سورنجان بوزیدان هر واحد یکمثقال جمع شائیده شربت اصول داخل کرده بنوشند و تریاق فاروق که مقوی حرارت غریزی است بقدر نخود در شهد خالص آمیخته بخورند بالائش عرق گاوزبان بنوشند ایضاً که زنی را لقوه بجهت تپ شود و از استعمال مسهلات فالج بهم رسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحت کلی نشود بار چه در روغن دیودار علوی خان آلوده در روزی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علوی خان یک توله همراه عرق تنباکو هفت توله بخورد و وقت شام مرچ ترکی و شونیز و جوز بوا هر واحد یکماشه در عسل یک توله بلیسد ثابت و یک دو دوره هر روز سه چار مرتبه از شبشعان زنجبیل فلفل گرد بورهٔ ارمنی هر یک سه ماشه سائیده بر زبان بالد

ذکر ادویهٔ مفردهٔ مفیدهٔ استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا بآب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل بلادر نیم درهم مغز جوز بوا مدوف و یا روغن مرزنجوش یا حب فلفل و یا آب مطبوخ کفری و یا بیخ سوسن و گل او و یا آب بیخ یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا فرفیون ربع درهم سکبینج مثقال اشق هر یکی نیم درهم و یا سکبینج یکدرهم با آب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بجلاب یا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست ریته بآب بگرم و یا طبیخ دار شیشعان و یا بلبخ جاشنا و یا رب مسلوق مطیب برنیته و یا فوه الصبغ بعسل و یا نمر قندول و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا دارچینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا لحم افاعی و یا لحم شغانین و شرب و تمریخ بروغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پسته تریخ و تخم آن و یا عاقرقرحا ببرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن قندق و یا روغن سیب اسقیل و یا روغن آس و شرب ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجه و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا خاکستر چوب انجیر کرده با نگار آن نموده باشند و یا روغن غار و یا زیت که شحم حنظل در آن جوشانیده باشند و یا فرفیون یکدرهم در زیت ده درم حل کرده و یا فرفیون و شبه بید ستر بروغن قسط و یا میعه سائله مطبوخ بزیت یا تنها و یا جند بید ستر و روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا فقاح خطمی بزیت و یا روغن حنا و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن خردل و یا روغن زهر قندول و ضماد خردل بقرنفل و یا سداب و یا شیطرج با آب و قرنفل سرشته و یا تافسیا و یا خردل سوده در قیروطی بروغن بادام و سوسن آمیخته و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا غذیه و یا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریای شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ فنجنکشت و تخم او و یا مرزنجوش یا فودنج یا کرنب و یا آب کبریتی آمیزش طبیخ ثعلب بزیت و اکلیل یابان و تخم کرفس یا نانخواه تا آب فانی گردد و یا آب کبریتی و غرغره طبیخ بیخ کبر و حقنه سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد نافع است

بیان ادویهٔ مفردهٔ نافع فالج

سویدی گفته در فالج خوردن زنجبیل مربی و دوستن جوزبوا در دهان و مانند آن و کذا اکل لحم غزال ایام کثیر و کذا مغز حب الصنوبر کبار از نیم درم تا دو درم با تقلیل یا عسل یا زبیب و کذا خوردن بچه کبوتر که سرگردان او دور کرده جوشانیده و آب بینداز ند و در آب دیگر بپزند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ نشستن و کذا غذا کردن با آب نخود سیاه و دراج بچه و بزیت و صعتر مطیب کرده و کذا خوردن عود الصلیب از مجربات من است و همچنین تا در یطوس هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب صحیح است و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصارهٔ بقله او یا آملج یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جند بیدستر یا عسل بلادر یکدرم بروغن جوز یا خصیة الثعلب یا حلتیت یکدرم تنها و مع فلفل و بعسل و یا یکمثقال ملفوف بموم و یا نیم درم از آن یا سکبینج نیم درم همراه شراب تا پنج روز متواتر تا شبت یا نفط سفید در آبزن حمام و لبد مغموس در آبزن یا الشراب نیز یا مغز حب القطن یا تربد یا روغن بلسان یا ثمر او یا شیطرج بعسل یا شقاقل یا شحم حنظل یا سداب مطبوخ با آب تا نصف بماند و یا بقدر یکدرم با العسل تا سی روز متواتر یا سکبینج یا ماردین یکدرم یا سنجاله تا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز او مشوی یا معجون بعسل یا سرکه او یا سکنجبین او یا دوام یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفا خشک یا دار فلفل بعسل یا دروغ بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا یا اشقال الشراب یا عیشا بلیج دو درم یا عصارهٔ قثاء الحمار یا الک یا روغن جوز الاکل یا دوقو یا بیخ راسن بعسل یا نانخواه تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا افسنتین بعسل تا سی روز متواتر یا جوزبوا یا شونیز یا بزر نجدو نذ مدحرج یا دارچینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا غاریقون یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنها یا با آب مرزنجوش در حمام یا طلا یا مغز مثقال بماء العسل یا عنبر یا مویزج یا جوز السرو یا بقه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن آجبه یا بیخ

یا دآورد یا بندق یا روغن او یا نافسیا به روغن زرد مخلوط یا پنج نبات او باریک سائیده در حریر آمیخته یا شحم قاوندی چهار درم در شوربای دراج
و ماکیان یا ابهل یا صدف بحری سوخته یا اشق مثقال بعسل یا دارشیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض با آب نخود سیاه یا مرغ مطبوخ تا ایام کثیره یا
فلفل سیاه هر روز نیم درم بیک مثقال ایارج یا فوه الصبغ ایام کثیره با ماء العسل یا ادهان وج و مربای آن یا تخم سداب انجیر مثقال و یا ده عدد یا ریوند تنها و یا با ایارج
لوغاذیا یا اسندروس یا فلنجمشک یا از علک البطم و فقاح اذخر و سکبینج حب بسته یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او یا برطلیه پخته مطلب بزیت و یا تخم او یا اسقولوقندریون
یا تخم تربه و جند بیدستر و مساوی یا جنطیانا یا روغن نارجیل یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره
عاقرقرحا به ماء العسل و یا شحم حنظل و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط سوسمبای یک قیراط با آب مرزنجوش و یا یک حبه از ان
به روغن زنبق و یا دانگی از ان به روغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا به ته و یا عنبر و یا روغن یاسمین و یا شاهبانگ و یا روغن
نرگس و یا آب اسقولوقندریون به روغن بادام و شم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و داشتن آنها در مکان و یا کندش کوفته
در صره بسته و یا مرو و مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جند بیدستر و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا افربیون به روغن زیت و کذا
جاوشیر ببعض روغنهای گرم و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن یاسمین بری و کذا شحم قاوند
در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن زقوم و کذا روغن بان که دران مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده
در زیت جوشانیده و کذا خاکستر تاب و زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا اسندروس بزیت و کذا بورق
و علک البطم و کذا روغن نارجیل و طلای جند بیدستر به روغن بان پرسم و یا قسط تلخ و یا لبابسه مخلوط به روغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته
بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا ببعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته و ببعض روغنهای گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن پخته
جوشانیده و یا سپنج و یا روغن حنا بیخ سوسن و موم و یا شاهبانگ و یا بورق و روغن بان و موم و ذرور عاقرقرحا باریک سوده بر مقدم
سر و عطوس بصمغ سداب و ادخال بقدر ادویه فالج مقوی فعل آنهاست و استعمال وسمه یعنی برگ نیل در حقنه فالج نیز نافع است و کلم ادویه
که ... باشد که در فالج و دیگر امراض عصبی بهمی مستعمل است ایارج فیقرا که اکثر اقسام صداع را نفع می کند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند
و فالج و لقوه و استرخای زبان و وجع مفاصل و قولنج سفید و دفع قولنجی نماید و با اطریفل منقی دماغ است و با گلقند منقی معده و گویند که بگرده ضرر
دارد و مصلح آن عناب است سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی اسارون زعفران هر یک یکجزو صبر سقوطری دو چند همه ادویه
شربتی دو درم بعسل و آب گرم در حالتی که معده از غذا ممتلی نبود ایارج لوغاذیا صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و صمم و بهق و برص
و جذام و درد گوش و سینه و نقوه و غیره امراض بارده مادی را نافع بود شحم حنظل پنج درم پیاز عنصل بریان غاریقون سقمونیا خربق
سیاه اشق اسطوخودوس هر یک چهار و نیم درم افتیمون کمافیطوس مقل صبر هر یک سه درم جاوشیر فاریقون انیسون سافج هندی
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج مرجاوشیر جند بیدستر سنبل الطیب فطراسالیون زراوند طویل عصاره
افسنتین فربیون حماما زنجبیل هر یک دو درم جنطیانا اسطوخودوس هر یک یک نیم درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از
شش ماه استعمال نمایند ایارج جالینوس فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع است و بدن را از فضول غلیظه لزجه مختلفه پاک کند و استرخای مثانه
و خروج بول بی اراده رفع نماید شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل بریان اشق سقمونیا خربق سیاه فاریقون فربیون هر یک شش درم بسفایج
افتیمون مقل ازرق کمافیطوس سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر
جند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم دران داخل کرده اند همه ادویه را کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس هر مرض متولد از بلغم خام و سودا را نفع کند

وده وار و صداع و تشنج و فالج وغیره امراض را مفیدست شحم حنظل دو اوقیه فراسیون اسطوخودوس غاریقون سیاه سقمونیا فلفل دارفلفل هریک چهار اوقیه
پیاز عنصل بریان فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج سنبل فرنجمشک پودینه کوهی زراوند مدحرج هریک
دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال ایارج روفس نافع بلغم و مره سودا است شحم حنظل بیست درم
صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم کمازریوس بیست درم سکبینج جاوشیر هریک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی
زعفران زنجبیل جعده مرمکی هریک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان از دو مثقال تا چهار مثقال آبزن مخترع حکیم علوی خان
برای فالج و استرخا و دیگر امراض دماغی بارده مجرب النفع ست بگیرند آب کبریت و اگر نباشد آب خالص بیست من و بجوشانند و بران گل بابونه و
اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار از خرمی برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس بیخ سوسن تمام گل یاسمین سفید وج ترکی فوه الصباغین
پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب چوب چینی هر واحد دو کف انداخته بپزند تا ثلث
آب بماند صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در همین جوش
در ان اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را در ان بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند و
قلت و کثرت آبزن بجهت احتمال طبع مریض ست و بعد خروج بر عضو مؤف روغن قسط یا روغن گرگان بمالند تریاق کمانیه منافع این تریاق
از منافع تریاق اربعه است بصرع و فالج و لقوه سود مند و باد را بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار
مرمکی قسط تلخ زرد چوبه جنطیانا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا دو سال سی ماند
شیاف ریطوریس اکبر جهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض عتیقه مزمنه بارده رطبه و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم
و تاریکی چشم و بهق و جذام و برص و قولنج و استسقا نافع ست و استعمال بی مشقت کند و مدر بول و حیض بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار
سال باقی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل مرمکی جنطیانا حب بلسان فقاح اذخر سوختما هریک
دو درم زعفران دارچینی وج مصطگی روغن بلسان هریک سه درم سنبل الطیب سه درم و نیم کمازریوس قسط افتیمون هریک چهار درم
اسارون سلیخه سقمونیا هریک شش مثقال صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته
با سه چندان عسل بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون و سلیخه و سقمونیا
هریک شش درم ست و مو و حماما یک یک درم جلاب معمول در اکثر امراض دماغیه عصبیه سوداویه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده
باشد و در لقوه و فالج بجای ماء العسل بعمل می آید قند سفید یک رطل در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر واحد یک رطل
و گاهی عوض گلاب عرق بهار نارنج داخل کرده می شود همه را بر آتش ملائم بپزند تا مثانتی پدید آید پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس
هریک ده مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده با آن ضم نمایند و بر آتش گذارند
که با ثبت نشف شده قوام معتدل ماند و در شیشه نگاهدارند و هرگاه که تقویت و تفریح منظور باشد با قند عنبر اشهب دو دانگ زعفران
یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتی که تسخین زیاده تر مطلوب گردد بعضی افاویه چون دارچینی جوزبوا بسباسه مصطگی در میان آن افزوده
شود جوارش اترج نافع لقوه و فالج و استرخا و مقوی معده و دماغ و اعصاب و مجرب النفع ست تالیف حکیم علوی خان شهیر
اطباء منقی ستی مثقال یک شب در عرق بهار نارنج و گلاب هر واحد یک صد و پنجاه مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند
که مهرا شود و از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون انیسون نانخواه بهمن سفید دارچینی

سعد کوفی طالیسفر سلیخه قوقل گل سرخ قاقله ہیل فرنجمشک کندر مصطگی ہریک سہ مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاہ عود صلیب عود ہندی قرنفل ہریک دو مثقال زعفران عنبر اشہب مشک ترکی ہریک یک مثقال ہمہ ادویہ کوفتہ بیختہ بدارند و عسل مصفی سہ چند ادویہ ور آملہ داخل کردہ بقوام آرند پس ادویہ بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درہم وگاہی چند بیستر حب دارخطائی ہریک یک مثقال داخل می سازند حب ایارج بہ نسخہ معمول خود جمیع امراض بلغمی جہت تنقیہ دماغ و اعصاب رئیسہ از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف ہریک یک درم حب النیل غاریقون افتیمون ہریک نیم درم شحم حنظل نمک ہندی ہریک نیم دانگ ہمہ را کوفتہ بیختہ بآب بادیان بسرشند و حب سازند جملہ یک شربت ست و طریق استعمال آن در مقدمہ کتاب مسطور شدہ و در نسخہ معمول حکیم ذکاء اللہ خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کثیرا ہریک چہار سرخ عوض افتیمون مرقوم فوعد بگیر ازوالد حکیم علوی خان برای فالج و لقوہ و صرع و استرخا و مالیخولیا و درد معدہ نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثہ و غلیظہ از دماغ و معدہ و مصلح قرح و بثور سوداویہ مقل ازرق افتیمون پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ سنای مکی عود صلیب افتیمون ہریک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ اسطوخودوس ہریک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سہ درم کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب ساختہ حبہا سازند و بورق نقرہ پیچیدہ دو مثقال بآب گرم وقت شب یک پاس باقی ماندہ بخورند دوا ء المسک حار جہت فالج و لقوہ و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض باردہ را نافع ست بہ نسخہ معمول حکیم بقا خان مشک خالص سہ ماشہ جندبیدستر یک درم بہمنین سنبل الطیب قاقلہ قرنفل سازج ہندی ہریک دو درم مروارید ناسفتہ کہربا بسد ابریشم مقرض زرنباد ہریک دو مثقال نبات یا عسل سہ چند بدستور معجون تیار ساختہ بکار برند روغن بیدانجیر کہ مسہل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات ست و در امراض باردہ دماغی و قولنج وغیرہ شرباً و طلاءً مستعمل میشود مغز تخم بیدانجیر برآوردہ بریان نمایند و کوفتہ در آب بجوشانند و کف ہمی گیرند و در ظرفی تا تمام کف گرفتہ شود و آب زرد بماند پس از آن کفہا را بجوشانند کہ تمام روغن صاف برآید روغن بیدانجیر مرکب لقوہ و فالج را نفع دارد و سدہ جگر و سپرز بکشاید و قولنج را دفع کند تا نخواہ صعتر پودینہ کوہی تخم کرفس انیسون مصطگی اسارون ہریک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن خشک ہریک دو درم شیطرج ہندی مقل ہریک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد ہریک سہ درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابہ دار فلفل جوزبوا بسباسہ شونیز قسط کرویا ہریک چہار درم جملہ نیم کوب ساختہ در آب بخیسانند تا دو روز نرم شود صاف نمایند و صد و پنجاہ درم روغن بیدانجیر آمیختہ بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم تا سہ درم با ماء الاصول و بالشہ از این روغن نیز نمایند روغن قسط بہ نسخہ معمول نافع بہ قوت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط دہ درم ابہل زنجبیل اشنہ سنبل الطیب سازج ہندی قرفہ بیخ عاقرقرحا ہر واحد پنج درم قرنفل چہار درم شب در سہ رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون بیک رطل آید صاف نمودہ با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند بعدہ جندبیدستر فرفیون جوزبوا مصطگی ہر واحد یک درم سائیدہ آمیختہ بکار برند روغن اسقیل تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیرہ پیاز عنصل چہار اوقیہ بکارد چوبی تراشیدہ در یک من روغن کنجد پزند کہ ہمراہ شود از دست مالیدہ صاف نمودہ عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط تلخ فرفیون ہریک یک مثقال مشک نیم مثقال سودہ اضافہ نمودہ بکار برند روغن حب از اختراع موصوف الیہ جندبیدستر فلفل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت ہریک دو نیم درم عود صلیب سہ درم نیم کوفتہ در یک رطل لبن ادمی یا روغن سداب داخل کردہ در شیشہ کردہ در آفتاب دارند تا یک ہفتہ و ہر روز دو مرتبہ برہم زنند و روز ہشتم بمالانند و بفشرند و باز ادویہ مذکورہ داخل کردہ تا یک ہفتہ در آفتاب بدستور دارند و بجنبانند و روز ہشتم صاف نمودہ باز ادویہ مذکورہ سحق نمودہ داخل کردہ تا دو ہفتہ در آفتاب دارند پس بکار برند روغن قاوندی مرکب از ترکیب ممدوح الیہ

کہ در فالج و مفاصل وغیرہ معمول قرنفل عود صلیب سلیخہ سورنجان تلخ راسن عود بلسان ہر یک پنج درم سنبل الطیب سافج ہندی
بیخ سوسن قرفہ قسط تلخ ہر یک دہ درم نیم کوفتہ در دہ رطل آب شیرین یک شبانہ روز خیسانیدہ روغن زیت دو رطل داخل کردہ بجوشانند
کہ آب رفتہ روغن بماند مالیدہ صاف نمودہ شحم قاوندشانزدہ درم موم سیاہ چہار درم دران گداختہ حرمل سہ درم جند بیدستر دو درم سودہ
آمیختہ بکار برند روغن کلان معمول برائے فالج و لقوہ وغیرہ امراض باردہ قسط جراوندہ افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج ہر واحد
سہ ماشہ عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن قرفہ اشنہ راسن سلیخہ مر قرنفل صعتر نانخواہ بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون
سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابہ بسباسہ دارفلفل کندر ہر یک دو ماشہ مغز بادام تلخ شش ماشہ شونیز مغز تخم بید انجیر مقل
چہار ماشہ مصطگی دو و نیم ماشہ ہمہ ادویہ را نیم کوفتہ در چہار آثار آب یک شبانہ روز تر کنند بعدہ بجوشانند ہرگاہ آب سوم حصہ بماند صاف
نمودہ روغن گل روغن بابونہ روغن سوسن روغن بید انجیر ہر کدام نیم پاؤ آمیختہ باز بجوشانند کہ آب تمام جذب شود و روغن بماند
پس مشک دو ماشہ عنبر اشہب چار ماشہ جوزبوا دو ماشہ فرفیون جند بیدستر ہر یک سہ ماشہ بسیار باریک سائیدہ حل نمودہ نگاہ دارند
روغن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و ہر قسم باد موم یک آثار نمک شور سہ آثار ہر دو را در دیگ انداختہ و
بطریق گلاب بکشند مثل عرق بر می آید آن را نگاہدارند و بر بدن عریان شدہ بمالند و می باید کہ بعد از مالیدن دو گھڑی پارچہ بر بدن بنشینند
تا باد بر بدن نرسد بعد دو گھڑی پارچہ بپوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبہر پاؤ آثار نوشادر شورہ قلمی
ہر یک یک چھٹانک شنگرف یک تولہ قرنفل جوزبوا گل دارچینی افیون ہر یک نہ ماشہ باہم کوفتہ بموم و نمک مخلوط کردہ در ظرف انداختہ بتیہ
وصل کردہ بطریق گلاب عرق کشند و در شیشہ بدارند و قدرے گرفتہ مالش نمایند و یا لا پنبہ کہنہ ببندند برائے امراض باردہ و ریحی مجرب
است باد و قرع انبیق کشند و بعمل آرند روغن جواصل معمول جہت فالج و وجع مفاصل و جمیع امراض باردہ دماغی جواصل
یک عدد سنبل الطیب بسباسہ سورنجان ابوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ نی زیرہ عود صلیب دارچینی ہر یک دو ماشہ
قسط بحری قرنفل ہر یک سہ ماشہ زعفران نیم ماشہ خفاش زندہ دہ عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کردہ گلاب نیم من و
آب دو من بر سر آن ریزند و بر آتش گذارند کہ روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند روغن مجرب بجہت خدر و رعشہ و فالج و استرخا
و مفاصل باردہ و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان قصب الذریرہ قسط تلخ ہر یک سہ مثقال اذخر سورنجان کبابہ چینی ناردین اسارون
ہر یک دو مثقال زرنباد دار شیشعان عاقرقرحا مغاث بغدادی ابوزیدان ہر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفتہ با سہ پیالہ آب
بجوشانند آن مقدار کہ یک پیالہ آب بماند پس خوب مالیدہ صاف نمودہ روغن گل و روغن یاسمین و روغن بابونہ و روغن زنبق
ہر یک دو مثقال داخل کردہ بجوشانند چندانکہ آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جند بیدستر فرفیون ہر یک سہ مثقال
جوزبوا زنجبیل ہر یک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفتہ و بیختہ در ہاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بر آن چکانند
و بدستہ بمالند تا تمام روغن بآن مخلوط گردد بعد ازان موم سیاہ معتدل قدری دران حل کنند و در شیشہ نگاہدارند روغن برای اختلاج
و غیر آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل جوزبوا فلفلموبہ مال کنگنی خردل فرفیون ہر یک یک تولہ روغن کنجد شصت تولہ اجزا را مثل
غبار سایند و بعد ازان در کھرل انداختہ صلایہ نمایند تا دو پہر اندک اندک روغن انداختہ بعد ازان خوب مخلوط نمودہ در آفتاب یا
در جای گرم بر منبت اعصاب تا یک پہر خوب بمالند سفوف اترج از اختراع حکیم علوی خان کہ خوردن آن بعد از تنقیہ با یارجات
برائے فالج و استرخا مفید پوست زرد ترنج بادرنجبویہ فقاح اذخر آملہ منقی پوست ہلیلہ کابلی ہر یک پنج مثقال اسارون بہمن
سرخ بہمن سفید دارچینی سلیخہ قردمانا ہر یک سہ مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشہب جند بیدستر ہر یک نیم مثقال ورق طلا

کماذریوس ہریک چہار دانگ جوزبوا زراوند طویل بسفایج رازیانہ بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کرفس سنبل رومی عود خام سنبل الطیب
قسط تلخ فاوانیا تخم سیسالیوس اسطوخودوس ہریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چہری پانزدہ مثقال کوفتہ بیختہ ہر روز یک مثقال
صبح با دہ مثقال عرق بادرنجبویہ بخورند **شربت ابریشم** نافع برای فالج و لقوہ و صرع ابریشم نیم آثار در آب آہن تاب تا سہ شبانہ روز خیسانیدہ
بجوشانند و صاف نمودہ اسطوخودوس پاؤ آثار گل گاؤزبان چہار تولہ گاوزبان نیم پاؤ علیحدہ خیسانیدہ جوش کردہ صاف نمودہ ہر دو
آب را جمع کنند و با عسل و نبات ہر دو یک نیم آثار بقوام آرند پس عود ہندی مصطگی دانہ ہیل دارچینی عود صلیب سادج ہندی بسفایج
خولنجان وج ترکی سنبل الطیب قرنفل ہریک یک تولہ بسباسہ جوزبوا زعفران ہریک شش ماشہ عنبر اشہب نہ ماشہ سائیدہ داخل
نمایند **شربت عسل** در جمیع امراض بارد عصبی و دماغی بعد تنقیہ و صحت جہت تعدیل مزاج و تقویت مستعمل ست و خصوص
فالج و رعشہ را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند و کف آن را بردارند پس قرنفل خولنجان مصطگی
دارچینی عود دانہ فاقلین بسباسہ جوزبوا اسارون ہریک دو درم فلفل سیاہ یک درم کوفتہ در صرہ بستہ انداختہ جوش دہند و صرہ را آنافانا مالیدہ باشند
و بعد قوام فرود آوردہ صرہ مالیدہ دور کردہ نگاہدارند و اگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بہتر ست **طلا** برای فالج و لقوہ از حکیم اجمل خان
سورنجان بوزیدان قسط تلخ خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود ہندی عود صلیب عاقرقرحا ہمہ را بگلاب سودہ بر فقرات پشت و محل
فالج طلا نمایند و در لقوہ بر سر و فقار گردن کنند **طبیخ ضبعہ عرجا** برای فالج و استرخا و خدر و تشنج امتلائی نہایت نافع ست مرزنجوش
بابونہ حلبہ حرمل شبت برگ غار سداب زنجبیل ہریک یک من مجموع را در نہ صد من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعہ عرجا زندہ
دران اندازند و بجوشانند تا مہرا شود پس آب آن را در تغار کلان یا در حوض کوچک اندازند چہ بگذارند و تر کنند و سہ من روغن
زیتون داخل کردہ مریض را دران بنشانند و مرۃً بعد اخریٰ چنین کنند **عرق تنبول** خوشبو جہت فالج و لقوہ و جمیع امراض بارد
دماغی بی نظیر دارچینی چار سیر جوزبوا بسباسہ ہریک دو سیر فوفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد ورق گل سیوتی کہ بفارسی گل مشکی گویند
چہار سیر عود ہندی نیم سیر زعفران چہار تولہ ہمہ را نیم کوفتہ ہفت صراحی عرق قرنفل کہ بگلاب کشیدہ باشند بر روی آن ریختہ دو شبانہ روز
بگذارند پس آن را عرق کشند و عطر آن را گرفتہ علیحدہ نگاہدارند و عرق آن را در شیشہا کردہ جدا نگاہدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال
بنوشند و اگر مسکر خواہند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند **عرق تنباکو** از اختراع متاخرین ست برای فالج و لقوہ و استرخا و استسقا
و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معدہ و تفتیح سدد و ہضم طعام و آوردن اشتہا و رفع صداع بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد
خشک چہار من تبریزی و اگر تنباکو تر باشد سہ چہار یک من تبریزی نانخواہ صعتر ہریک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب حاشا ہریک دو مثقال
ہمہ را در چہار من تبریزی آب یک شبانہ روز بخیسانند پس عرق بکشند و ہر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول حکیم اکمل خان** کہ در
فالج و غیرہ امراض بارد دماغی مستعمل برگ تنبول پختہ سہ پاؤ نانخواہ خولنجان زنجبیل ہریک پاؤ آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسہ قرنفل ہریک
نیم پاؤ عرق دارچینی دو شیشہ عرق بادرنجبویہ شیشہ گلاب چہار شیشہ بدستور معمول عرق کشند شربتی از چہار تولہ تا ہفت تولہ **عرق کیتکی اجمل خانی**
کہ ہمان نفع دارد گل کیتکی دو عدد جوزبوا بسباسہ وج ترکی بادیان خطائی ہریک نہ تولہ گلاب پنج شیشہ عرق بادیان چہار شیشہ بدستور مقرر عرق
کشند شربتی از چہار تولہ تا ہفت تولہ **عرق تنبول ذکاء اللہ خان** کہ دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی ہریک چہار اوقیہ جوزبوا
بسباسہ عود ہندی قرنفل گل سرخ ہریک دو اوقیہ برگ تنبول پختہ سہ پاؤ نبات سہ آثار بدستور عرق کشند خوراک از ہفت تولہ تا نہ تولہ
یا شربت تنبول چہار تولہ و تخم شربتی ہفت ماشہ **عرق چوب چینی علوی خان** کہ در فالج و امراض بارد دماغی معمول چوب چینی سہ
صد مثقال درونج عقربی خولنجان تودریین شقاقل سنبل الطیب فاقلین بہمنین جوزبوا بسباسہ ہریک پانزدہ مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هریک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هریک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هریک یک درم زعفران
پنج درم آب بلسکر و گلاب کهنه هریک پنج آثار دستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بست و پنج توله عطوس که تنقیه دماغ کند و لقوه و فالج و صرع
را سودمند است کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جند بیدستر هرکدام یک درم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یک نیم درم خردل
دو درم شونیز یک درم کوفته بیخته اندکی از آن در بینی دمند غرغره مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان
خردل زرنباد دارفلفل زنجبیل شونیز سادج مویزج عود هندی هریک سه ماشه وج ترکی عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب
هر واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند هرگاه نیم سیر آب بماند صاف نموده
عسل سفید دو توله نوشادر بوره ارمنی نمک هندی در آن حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر که بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سر
مجرب است نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هرکدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بوره ارمنی هرکدام چهار درم زوفای
خشک هشت درم صعتر ده درم بیخ سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دارفلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از آن با یک
درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر است گلقند عسلی که در امراض بلغمی مستعمل می شود برگ گل سرخ
یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود و تا چهل روز در آفتاب گذارند در تحفة المؤمنین بطریق معجون
گلقند شکری لعوق نافع فالج و لقوه و در امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه قرنفل سیاه دارفلفل خولنجان از هر واحد شش ماشه دارشیشعان
قرنفل وج عاقرقرحا برابر ساییده با عسل دو چند ادویه بسرشند و بعمل آرند ماء الاصول و البزور از مجربات والد علوی خان مستعمل برای
انضاج ماده فالج و لقوه و استرخای بلغمی و امثال آن تا چهار درهم ایرسا فاوانیا هریک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قردمانا پوست
بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هریک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم
بیاشامند و گاهی درین نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس و کمادریوس و حاشا و اسطوخودوس و اسقولوقندریون و قنطوریون دقیق هریک یک مثقال
اضافه میکنند و بعوض عسل یا گلقند شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی از اینها بوزن ده درم
داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی سیاه و
هریک دو مثقال اضافه کنند و گلقند آفتابی یا سکنجبین معتدل یا بارد نمایند معجون سیر معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و
بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی
را برافروزد و پیران بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و باشه وزن عسل و شش درم
روغن گاو بر سر آن ریزند و بالکلیه بکفگیر ممزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد
مصطکی قاقله صغار و کبار پوست بلیله کابلی دارچینی زنجبیل هریک ده درم عود خام زعفران هریک پنج درم خوراک هفت ماشه
تا یک توله نوع دیگر تألیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم است و مداومت آن در ایام
زمستان تا چهل روز مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هریک بست و پنج مثقال بسفایج بلیله سیاه پوست بلیله کابلی عنب الثعلب هریک دوازده مثقال
و نیم همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده صبح بجوشانند که ثلث بماند مالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل
در آن مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود پس دو رطل شیر تازه گاو در آن انداخته بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف
نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و لمحه لمحه کفچه زنند تا سوخته نگردد پس سه چند عسل بقوام آورده ادویه زنجبیل
فلفل سیاه و سفید و سلیخه و کبابه و دارفلفل و قرنفل و خولنجان و بهمنین و شقاقل و گل بابونه و مرزنجوش هریک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هریک یک مثقال

هر یک یکدام پخته برگ بکائن برگ سنبھالو هر یک پاؤ آثار درد و آثار آب جوشانند هر گاه نصف باند در جای محفوظ از هوا بخار آن گیرند جوگراج گوگل جهت فالج و لقوه
و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونٹھ پیپلامول چیته حب پیپل مینگ. در روغن گاؤ برشته اجمود سرسون زرد زیره سیاه زیره سفید
ہینگ اندرجو تلخ پاوه بای بڑنگ گج پیپل کٹکی تیپس بھارنگی پنج مور یا جمیع اشیاء را مساوی گرفته و چند آن ترپھله گیرند بعده هموزن مجموع ترپھله اشیای
سابق گوگل پھلسیا بگیرند و همه را سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه با آب گرم وقت شب بخورد خوراک تمام یک توله است نوع دیگر
تالیف چند حکیم فتح الله و این در فوائد مذکوره قوی تر از نسخه اول ست دار فلفل فلفل بھنگره هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ دیودار سو هر عاقرقرحا فلفلمویه
زرنباد بروا حلتیت شش درم تیجبیل جند بید ستر هر یک دو درم پوست چیته کباب تخم سن هر یک سه درم پودینه پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته
گوگل را نرم بکوبند و به روغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای سوده قدری قدری داخل کنند و قدرے روغن بادام
بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود یک توله شربت کامل ست حب جیپال در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت مستعمل گیرند
جیپال یعنی حب السلاطین و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان دو مغز آن ست دور کنند و مغز او در پارچه باریک صره بسته
سرگین گاؤ در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای دیگ نهاده صره را در آن آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق باند و بته دیگ نرسد و دیگ را بر
آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته اندکی هلیله سیاه و لاجورد باهم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و
تا پنج حب بخورانند حب هشتمی برای اخراج مواد بلغمی و ازالهٔ درد اعصاب سابقین قدیمین مجرب نوشته بگیرند هلیله سرخ و زرد چوب نمک لاہوری
مساوی کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا دهند ایضاً
اخلاط از دماغ و بدن بر آرد ایلوه سقوط سنای مکی هر چهار مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب یک درم تا سه درم بخورانند
ساج پنج توله املتاس در آب گرم حل ساخته بدهند و بعد مسهل حب تخم سنبی مداومت نمایند حب تخم سنبی که آنرا حب بقل و حب لقوه نیز گویند در فالج و
لقوه و صرع بعد فراغ از مسهل برای تعدیل مزاج سپید سہاگه مرچ سونٹھ لونگ دار چینی کباب چینی عاقرقرحا گج پیپل بھنگره تخم سن مساوی گوگل همه کوفته
بعسل سرشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته با آب گرم فرو برند حب تلیس معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه بعد
مسهلات برای تعدیل مزاج العمل می آید عاقرقرحا فلفل گرد دارفلفل هر یک سه ماشه پیپلامول شش ماشه زنجبیل سونٹھ تیلیه هر یک یک توله حماله دیه کوفته
به قند سیاه و روغن زرد بقدر حاجت سرشته بمقدار مونگ حبها سازند خوراک یک حب تا دو حب نوع دیگر فالج و لقوه و ریاح هر قسم را دافع و نافع بچھنیا
بچھناک یکدرم فلفل زنجبیل سہاسه جوز بوا اقاقیا هر یک یکدرم ... آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو سه حب و بعضی در این نسخه
پاره و گندھک آملہ سار نیز داخل میسازند پرهیز از بادی و ترشی ضرور ست حب سیماب برای فالج و لقوه و مانند آن از بیاض استاد مرحوم تخم دھتوره سیاه سیماب
هر یک ده ماشه در آب ادرک کھرل نموده بمقدار ماش حب بسته بخورند حب نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارد بلغمی سفید درد کمر ریاح آن کچله پانزده عدد
در آب تر نمایند و بعد هر سه روز تبدیل آب کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آن تراشیده بسوزن هر گاه دو دو آن روغن گرد و از آتش بر آورده سائیده برابر آن فلفل گرد
سوده آمیخته حب بقدر فلفل بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند حب سرخ که آنرا اندر بھیروں گویند معمول حکیم کلو صاحب بچھناک سفید مدبر شیر ماده گاؤ
پیپل مرچ سیاه سہاگه شنگرف مساوی کوفته در آب لیمو کاغذی تا دو روز یعنی هشت پاس کھرل نمایند و بقدر دانه جوار یا نخود حب بسته در سایه خشک
کرده نگاه دارند در لقوه یک حب فرو برند و یک حب در روغن کنجد یا روغن گل حل کرده بر عضو کج شده ضماد نموده وقت شب بپوشند و بالائش پارچه بسته
بندند و از هوای سرد پرهیز نمایند و در سپیده با آب ادرک یا برگ پان و برای تپش با شکر سرخ و در اسهال با افیون خالص بدهند و این حب را حضرت استادی
مفتی محمد شرف الدین صاحب غفر الله له نیز اکثر در امراض بارده مثل صداع بارد و نزله و سرفه و حمیات مزمنه و جز آن استعمال میفرمودند و در طب فرشته
نیز نوشته که این حب شنگرف برای حمیات بلغمی ... مفید است ... حب سیاه ایضاً مستعمل حکیم ممدوح ...

بعده شوربای کبوتر یا روغن سپید دهند بعد ازان شوربای دو کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز مینمودند بعده درین شوربا غله گرم بقدر سه توله می افکندند
پس ازان در حبوب غله می افزودند بعده دران برنج داخل میکردند بعد ازان روز شانزدهم و هفدهم به تنقیه عام استفراغ ماده مع مراعات حال مانع می فرمودند
پس در روز بست و دوم و بست و پنجم یا بست و ششم و بست و هشتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال می نمودند و باید که میان همه دو یا سه استفراغ استعمال
منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس استفراغ نمایند بعده اعاده منضجات کنند بعد ازان مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس زیرا که ماده این مرض
بارد متمکن در اعصاب است صفت منضج از صناعت ابن اسطوخودوس انیسون قنطوریون دقیق فقاح اذخر بادیان نانخواه خشک قردمانا سیسالیوس
بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی ازین دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در دو رطل آب بشب تر کرده صبح جوشانیده گلقند دو مثقال داخل
کرده صاف نموده بنوشند چند روز به نهار تا آنکه اثر نضج ظاهر شود بعد ازان تنقیه تامه بعمل آرند با فزایش برگ سنا سه درم مغز فلوس پانزده مثقال شکر
سرخ ده درم و روغن بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بتقوی تر ازین در اول مرتبه یا در مرتبه ثانی افتد بران تربد سفید محکوک یکدرم یا یکنیم درم غاریقون
نرم سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد ازان یک روز راحت دهند بدادن گلقند با عرقیات عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعده مسهل بازدهند و روز منضج داده
حب ایارج یا حب منتن وغیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف مغز فلوس فقط یا مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن به ادویه حبوب
مذکوره سازند و در آخر شب حبوب با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند و حب ایارج درین مرض کثیر المنفعت است و استاد کامل
المعی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیروی الشان میکنم و استعمال حبوب بعد النضاج و تنقیه عامه باید کرد و در استعمال آنها باید رقیقه مطبوخ
و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب منتن همان است که در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا پوست بلیله زرد و انیسون و خربق سیاه
فرفیون و جندبیدستر است و وزن همه اجزا مساوی و نسخه حب شیطرج همان حب شبیار است که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض بلیله نوشته و عاقرقرحا یکدرم
افزوده و حرمل بجای خردل آورده صفت حب بارستانی که ستوده شیخ الرئیس است ایارج فیقرا یکدرم جندبیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون یکدانگ کوفته
بیخته حبها سازند و جمله یک شربت است و حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل است و بتجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر هریک هفت درم
باریک سائیده در نیم رطل روغن نرگس آمیزند و این سعوط نافع است زهره کلنگ جندبیدستر کندش سکبینج مساوی کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیر زنان
حل کرده دو قطره در بینی چکانند و شمامه نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علوی خان همان نسخه تفاحه است که در علاج امراض دماغی از ضعف
دماغ گذشت لیکن درینجا عوض اشنه جوزبوا است و تا پوست ترنج وزن هریک یک مثقال و عنبر یک نیم مثقال و روغن نرگس و روغن یاسمین هریک
یک مثقال و بهارنارنج و علف هندی و گلاب مطروح است و نوشته که ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده صلایه کنند تا قابل انعقاد
گردد و بشکل سیب ساخته دائم ببویند ضماد تالیف الدعلوی خان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب و محلل است بعد تنقیه استعمال نمایند جندبیدستر
عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوزبوا برگ مورد سورنجان بوزیدان قسط تلخ سعتر بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس
مساوی سائیده بروغن قسط آمیخته بر سر و فقرات گردن و خلف ضماد کنند نفوخ نافع عاقرقرحا قرنفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی دمند نشوق
نافع مومیائی قیراط در روغن نرگس و یاسمین و سوسن هریک دانگ مشک جندبیدستر هریک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع کندر
مصطکی زنجبیل قرنفل وج ترکی کوفته بیخته بقدر جوزبوا حب بسته دائم در دهن دارند غرغره قویه مستعمل بعد تنقیه وقت استعمال خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر
مساوی کوفته بیخته بطبیخ زوفا آمیخته غرغره کنند معجون منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد برنگ کابلی جوزبوا هریک مثقال حب النیل
شش مثقال تربد سفید شکر سفید هریک بست و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بسرشند شربتی
پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخها در اقوال دیگر بیاید مؤلف اقتباس سے نویسد که در فالج بلغمی اول فصد
دن اگرچه اثری عظیم دارد بجهت آنکه مخرج اخلاط اربعه است و منقی سده و منقی عصب از آفات ناسده لیکن اگر برگ سعاجات

باشند بکار برند و آن مثل مثرودیطوس و معجون هرمس و زرنباد فاسی بسکنجبین عنصلی است و مسهل مثل ایارج فیقرا مع غاریقون و شحم حنظل و هرگاه رعشه بدین تدبیر بگذرد
و شیطرج و حقنتین اسهال آورند و بعد از آن غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغره با ایارج ارکاغانیس در سرکه عنصل حل کرده
و تریاق است و مصطکی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و پوست بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و وج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخایند و هرگاه یک هفته
دیگر یا زیاده بدین تدبیر بگذرد دیگر بدو پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و قنطوریون دقیق
و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و فودنج و تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جندبیدستر یک درم
همه را در ده رطل آب بجوشانند تا یک رطل از آن باقی ماند صاف کرده اندک روغن کلکلانج یا روغن سداب بر آن ریخته بنوشند و گاه گاهی حقنه حاده مثل حقنه که
از شبت و بابونه و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم سداب کوفته و قنطوریون دقیق و
زیت کهنه و مری و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هرگاه مرض با نتها رسد ایارج جالینوس و لوغاذیا و ثیادریطوس بکار برند و هر روز معجون بلادری بقدر نیم مثقال با آب
انیسون بخورند و موضع مؤف و فقارات پشت را بروغن ناردین و روغن قسط که در آن جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربای
کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و نخود آب بروغن جوز و خردل مناسب و بهری و کف خردل با نخود شش سازند و لحوم صید افضل از لحوم اهلی است مشوی یا مطبخ یا قلیه ساخته بخورند و
در طعام ایشان روغن جوز و زیت و صعتر و مری و انجدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل سازند و شراب کهنه و ماء العسل بافاویه و حب غاریقون بکار برند و نبیذ
رقیق ترک نمایند و استحمام با آب گرم موافق نیست و هرگاه علت با نحطاط رسد استحمام با تشمیر نمایند و در بعضی اوقات … البس لازم گیرند و اشربه مرطبه کم کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
با آب مطبوخ فودنج و نانخواه و تخم سداب بر آی تبدیل مزاج استعمال نمایند و از ادویه مسهله نافع این … ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار
هر یک پنج درم فرفیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل … نیم درم صمغ را در آب سداب حل کرده آمیخته حبها
سازند و این چهار شربت است دیگر تربد و صبر هر واحد یک درم شحم حنظل شیطرج هر واحد … نیم درم حبها سازند و این یک شربت است دیگر
حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل هر واحد یک درم صبر دو درم با آب گندنا حبها سازند … دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او بمقدار
او استعمال نمایند و از مروخات نافعه این روغن قسط است قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد … اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه را در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا زیت کهنه
حل کنند ایضا دو اوقیه موم در یک رطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون نو سوده در صلایه حل کنند تا … ایضا در روغن سوسن جندبیدستر و میعه سائله حل کنند ایضا
این روغن شونیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یک جزو هر دو را جدا جدا کوفته پس با هم سوده در روغن بگشند و یا روغن حب قرطم با این هر دو بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل و
نفط سفید با این می آمیزند ایضا این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیم کوفته و ابهل … وج از هر یک اوقیه سنبل … اوقیه در یک رطل زیت و آب بپزند و این روغنها
را بدین نوع استعمال نمایند که تمریخ گردن و فقرات پشت و عضو مؤف بعد دلک بپارچه درشت و یا بعد تکمید با آب … مرزنجوش و نمام و شیح و قیصوم و حاشا و برگ ترنج و نانخواه
و صعتر و مانند آن … اشیح و پودینه نمایند و بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج … در دهن … بعده بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا دهن
… پاک شود و … فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسه آورند و ماء مرزنجوش
… و چقندر و سکبینج و زهره کلنگ و باز و شیر و خرس و کلاغ و شونیز سحوق … کهنه سعوط کنند و یا شونیز و پودینه … جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد یک جزو کندش
صبر کدام دو جزو با ماء مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و یک حب در آب مرزنجوش سوده عطسه آورند و هرگاه از سعوط … سوزش در دماغ پیدا شود شیر زنان در بینی چکانند
و ایارج فیقرا و شونیز بریان و فرفیون و کندش و مشک و عنبر و کندر و نمام و مرزنجوش و یاسمین و سوسن و رازقی هر چه ازین جمله است ببویند و نمک سیاه و بوره سرخ و نطرون و فلفل و
جندبیدستر سوده در روغن بنفشه یا زیت آمیخته در حمام بدن بالیدن نافع است و این حقنه بعمل آرند مغز قرطم دو کف شحم حنظل تخم سداب انجیر هر واحد یک کف نیم کوفته در دو رطل آب بپزند تا سوم حصه آن
باند صاف نموده دو درم بوره ارمنی سوده بیامیزند و استعمال نمایند حقنه دیگر بادیان پنج درم خار خسک و سداب یک یک قبضه بجوشانند و از آب بقدر نیم رطل گرفته یک اوقیه روغن
سداب آمیخته وقت خواب بعمل آرند و ایارجات کبار چهار اوقیه آب که در آن هلیله کابلی و افسنتین و بسفایج و مویز منقی و نمک اندرانی جوشانیده باشند بخورند و

یا این مطبوخ بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخه وج هر یک پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم
در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کرده نیم رطل ازان با یکی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویهٔ مبدل مزاج مستعمل درین مرض این معجون است
نسخهٔ آن همان معجون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی بعسل درین مرض نافع است و همچنین مغز حب الصنوبر کبار مقشر چون
بعسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قوی ست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج هر واحد ده درم [illegible]
خشک حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر چهار درم به روغن جوز لت کرده بعسل بسرشند و این معجون در جمیع امراض
بارده رطبهٔ صعبه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تاثیر و منفعت قوی دارد ابو منصور گوید که استعمال اسهال با دویهٔ قویه تا در چهارم
اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقنهٔ حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویهٔ ملطفهٔ خلط
مثل تریاق و مثرودیطوس با آب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی و قردمانا و تخم سداب دائم بخورند و بعد یک هفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و در ابتدا
غرغره با دویهٔ ضعیفه مثل مرزنجوش و صعتر و نانخواه و دانه و صبر مساوی الاجزا نمایند و هرگاه دو هفته بگذرد با دویهٔ قویهٔ مذکوره در باب صرع و ایارج ارکاغانیس غرغره
سازند و بعد ازان روغن بیدانجیر و روغن کلکلانج با ماء الاصول قوی بنوشند و نسخهٔ آن همان ست که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا وزن
بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جندبیدستر دو درم ست و نوشته که در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند و
هر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آن را نفع میکند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ به روغن قسط و سوسن
و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شحم حنظل نفط سفید بعد دلک تکمید بدستور نمایند و [illegible]
ادویه که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا بر حنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برآرد و تنقیهٔ سر کنند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسان ست و یا
بصابون و در آب چقندر گداخته بر حنک طلا کنند و ادویهٔ معطس که بجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون
و یا یک طسوج جندبیدستر با آب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و جمیع مرارات مذکوره و زهرهٔ گرگ و بز بقدر دو شعیره
بشیر زنان مجرب ست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتیم و آن شونیز ست که
یکبار در سرکهٔ تند تر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدیم و مریض را یکبار باستنشاق آن امر کردم و یکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم
و بعض قدما گفته اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از شمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخود آب
مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بلعف خردل و مری نبطی و روغن جوز و افاویه کثیره بلحوم مسطوره و کباب با افاویه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک
نمایند و نخود آب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را نفع بلیغ می نماید و از جمیع نبیذها که ترطیب دماغ می کنند و ریختن آب گرم بر
بدن و دخول دران آب که مرخی اعصاب ست حذر کنند مگر آنکه آب یا چشمهای گرم باشد و ریختن آب سرد استواری و سختی اعصاب ایشان
کند و نسخهٔ حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت و این حبها نافع این مرض ست صبر سقوطری سه درم
پوست بلیلهٔ زرد ده درم زنجبیل خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دارفلفل هر یک نیم درم شیطرج وج نمک هندی هر یک دو درم فانیذ چهار درم سائیده بآب گندنا
سرشته حبوب سازند شربتی دو درم و نیم و روغن سوسن سفید فالج این ست بگیرند سلیخه و قسط تلخ و حب بلسان و زعفران صحیح و مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل و قرفه
هر یک نیم اوقیه جوشکوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بران ریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در آفتاب دارند بعده صاف کرده استعمال نمایند
و ترکیب روغن سداب بگیرند روغن کنجد سه من و برگ سداب تازه چهار اوقیه [illegible] بر آتش نرم بجوشانند [illegible] تا آب بسوزد و روغن باقی ماند از
آتش فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که من چندبار فالج را انجام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در یک پا باشد نفع حقنه دران بهتر بود و بقول جالینوس کسی
که استفراغ بسیار رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب بکن مگر به خلو شکم خضر بن علی [illegible]

می‌نویسند که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی و عسلی منضج یا مطبوخ اصول کنند بعده منضجات قوی‌تر ازان مثل
شربت اصول کبیر که دران سنبل و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس و تخم کرفس و انیسون و بادیان و اصل السوس با درنجبویه و گل گاوزبان و سیاه‌وشان و سکنجبین
عنصلی و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام و عند منتهای مرض بمسهل و حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز بمنضجات و مقویات و مسخنات اعاده نموده باستفراغ پردازند
و اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز هفتم مسهل نباید داد اما اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه مرچه مسخن و منقی اعصاب از خلط بادی باشد
مثل گلقند عسلی کهنه با آب گرم بدهند و قدری تریاق با آب طبیخ مصطگی و انیسون خورانند و هرگاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن با این حب استعمال کنند تخم حنظل
سقمونیا نمک هندی مقل کتیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا غاریقون یک یک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یک مثقال سائیده بروغن بادام آلوده کنند
و بعسل یا بشیرج سرشته حبها سازند و حب ابیت که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی و واجب است تلطیف غذا و در ایام اول بآب نخود بعسل یا ماء العسل تنها اقتصار
نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر ازان آب بچه مرغ بشبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا الف آن مفرد و مجموع
بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافع است یا با زیره مذکوره و بهری و یا عصافیر مبرزه و
کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو با زیره مسطور بخورانند و گوشت بز که دران تخفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستوده است لیکن بنسبت لحوم موافق
مفلوجین ناقص الحرارة است پس میباید که با توابل گرم بخورند و مزوره رشته شیر برنج الشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد و مصطگی و نخیل
و کندر و فلفل اکثر بخایند و بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز چلغوزه که مسخن عصب و
مقوی آن است و مویز بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافع است و ترک عشا واجب و
نطول برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب و رطبه صحرائی و شیح و قیصوم و برگ فنجنگشت مساوی جندبیدستر نصف یک جزو
در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده دران مریض را بنشانند و همراه بسیار بریزند و گاهی دران اسطوخودوس یا درنجبویه
و نمام و مانند آن از محللات می‌افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی و یا روباه در آب زیت یا هر دو بپزند و دران زنده یا مذبوح مخنوق اندازند و چون مهرا شود
دران نشینند و یا در زیت کهنه که دران جندبیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و دماغ از فضلات
استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط یا روغن غار یا روغن بید انجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار یا نفس شحم ثعلب فالج را بسیار نافع است و در علاج او
مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و کندر برای تنقیه سر و دماغ و تحلیل فضول موجب بقیه علت اکثر ببویند و در هر اندک مدت بمثل
اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیه معده گردد و ازان ابخره رطبه صعود نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر بتسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت هر دو نماید و چون
قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و تحریک اعضای مسترخیه ریاضت قوی کثیر سریع در آفتاب گرم کنند و آب شوره و کبریتی و سیاه حمامات بشویند و اندفان
در ریگ گرم و تمرغ دران نفع میکند جرجانی و ایلاقی میگویند که طریق صواب به علاج این علت آن است که در ابتدا العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت
روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا اصلاحیت او دارد حقنه حاده است و دیگر اشربه ملطفه منضجه چون ماء الاصول که سخت
قوی نباشد و مثل زوفا خشک با سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس یا بادیان و مسهل سبک مایه چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل اندکی نان
بماء العسل یا طبیخ نخود و با ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک بخورد و بعد اشتهای کاذب و صبر بر گرسنگی
و تشنگی نیز خیلی سودمند است و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض آب بهتر از شراب باشد بهر آنکه شراب باده را با عصاب فرود آرد و ایضا شراب در معده او
ترش گردد و سرکه شود اما سرکه مضرترین چیزهاست با عصاب و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب بهمه
اخلاط است و حال او معلوم شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا سجزینیا یا انقردیا با شراب کهنه یا ماء العسل حل
کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب باشد و بعد استفراغ بتبدیل مزاج بتریاق و مثرودیطوس

و سائر معاجین مذکوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مفلوج را ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدهند و یک یک مثقال هر روز بیفزایند تا پنج مثقال برسد و محمد زکریا از خود حکایت کرده که همانا
کنند در علاج فالج آنکه در هر هفته استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر گردد و هر روز جوارش بلاذر یا ایارج هرمس دهند تا مزاج او بگردانند و روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید منفعت
این حب بزرگ است و بسرعت اثر میکند حلیت شحم حنظل جند بیدستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم سقل چندانکه او و بیه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت است و این
سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر دو احد نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربت صحیح بدهند که این سفوف را خاصیتی ست درین علت و یا جند بیدستر قنطوریون
دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم فرد مانا دو درم باید و اوقیه آب با بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و قنطوریون دقیق و مری و روغن زیت سازند جایز است
هر چند روز از این نوع حقنه بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه محجمه ناری بر سر عضله ها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابه نشستن و ریگ گرم و در آب کبریت و آب دریای شور
نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن باواز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد
و چون مدت دراز گردد ایارجات کبار باید داد و تمریخ نقار پشت و سرهای عضلات بروغن قسط و قرد در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و مدار الاصول بروغن ابنجیر
و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع تر است و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز چلغوزه بعسل بالخاصیه سود دارد و این ضماد نافع است روغن زیت
کهنه نیم من موم زرد بیست درم فرفیون پانزده درم موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و یا روغن حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش پنج
هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یک درم فرفیون یک اوقیه جند بیدستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر بروغن سوسن و موم زرد و
پیه سائیده و باز رد باهم یکجا ازند و جند بیدستر و قسط سائیده سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد جوز السرو
ابهل و مورد و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر روناس بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم بر
عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریای شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرم کند و اگر آب سرد
عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک شود و ابن ماسویه گوید بسیار دیدم که مفلوج
را اسهال افتاده فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب و امرود و انار اعصاب را مضر است و اطعمه مرطبه و شوربای چرب و ترید زیان دارد و قلیه خشک و گوشت
مشرح برده بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانید و مغز جوز و حبة الخضرا و چلغوزه
و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز حبة الخضرا نیم رطل بکوبند و با سه چند عسل بسرشند و فلفل دارچینی دار فلفل هر یک ده درم سوده آمیزند و
پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالائش ماء العسل بنوشند سخت موافق بود و شیخ الرئیس میفرماید واجب است که مفلوج در اول ظهور مرض اقتصار بر
مثل ماء الشعیر و ماء العسل دو سه روز کند و اگر قوت متحمل باشد تا چهار ده روز نماید و اگر متحمل نباشد بلحوم طائر خفیف غذا دهند و در گرسنه داشتن و اغذیه بالطیف گردانیدن بسیار
زمانه دراز تشنه داشتن کوشش نمایند و تنقل بمغز چلغوزه ایشان را نفع کند بخاصیتی که اندر آن است و بدانند که آب بهتر از شراب است بهر آنکه شراب منفذ مولود را اعصاب است و
شراب بسیار گاهی در ابدان ایشان ترش میشود و سرکه میگردد و سرکه مضرترین اشیا بعصب است و ایضا میفرماید که اگر علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب باشد واجب است
تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بد آنچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض
کنند حب فرفیون و حب ایارسامی و حب اصطمخیقون و حب منتن و ایارج هرمس است و ذکر کردن بخربق سفید با عصارهٔ ترب که در آن قوت او باشد و کذلک سائر مقیات انها نافع
است و گاهی تریاق از یک دانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیکدرم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی بجند بقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی سکنجبین
یا جند بیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند است و واجب است که کثیرا قوی حقنه کنند و بشیافات قوی اماله مواد با سفل نمایند و بقدر نهایت
بادهان قویه بالنده و مروخات حاره از ادهان و ضمادات محمره که مکرر ذکر یافت نافع است خصوصا چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و در بیخ سوسن ادویه چیده
تحلیل ترجیح میبایاید و ایضا بعد استفراغ و تنقیه تا مدت گذاشتن محاجم که سر آنها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات مناسب تسخین آنها نفع میباید و گاهی احتیاج
محتبس باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بزور بمکند اگر غیر ناری باشند و بزودی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیره بشند اگر استرخا بسیار متفرق

باشند و اگر استرخا اندک باشد یکجا بگذارند و بعد از آن زفت و صمغ صنوبر بر آن نهند و همچنین ضماد حار مثل ضماد آرد شیلم و بیخ سوسن و بصل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع
بود و تا حصول تحمیر و تنفطات تبدیل نموده باشند و ضماد شیطرج هندی عظیم النفع است و او نزد اکثر مغنی از ثافسیا و خردل است و ایضا ضماد زفت نافع خصوصا
بنطرون و کبریت و درلک زیت و نطرون و آبهای کبریتی و آب دریای شور نطولات ملطفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند و آن محسوس
نشود و این مؤدی بآفت و تقریح شدید گردد پس واجب است که از وی احتراز کنند و حال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود و حمرت او متعدی از
جلد نشود و بفشردن انگشت متفرق گردد و مکان غمز سفید شود پیدا است که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر تر باشد ضماد موقوف دارند و وجه
تعرف این نیست که ضماد هر وقت دور کنند و حال او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند و اگر اعاده آن واجب شود اعاده نمایند و پیدا است که نفوخ کنند در
بینی آنها و امثال آن بنا بر تنقیه و ازاله مواد مرض از طرف علت بسیار نافع است و شترابه کهنه اندک جمله امراض عصب را خیلی سود مند و بسیار از آن مضرترین اشیا بعصب است
استعمال موج مربی نافع آنها است و کذلک ایارج مخلوط مثل جند بیدستر خوردن و بتدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع و همچنین دهن بید انجیر بماء الاصول نوشیدن
بسیار مفید و بعضی علاج فالج بخورانیدن یکمثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا میدهد و واجب است که چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا
اندر معده دیرتر باقی مانند و اثر بیشتر کنند و بسیار است تمام روز مکث کنند و بعده عمل نمایند و بسیار باشد که شب نیم مثقال فلفل با همچندان جند بیدستر وقت خواب بخورانند و
ایشان اشتلنیا و [illegible] و دلیلوس و شلیثا و ناشدة الفرد با خیری نیست و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدید النفع است خصوصا چون هر روز دو بار صبح و شام با ماء العسل استعمال
نمایند و رتة ایضا عجیب است و چون عضو اقبال بصحت کند واجب است که بعد از این ریاضت آن کنند و بعض بسط آن نمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند و گاهی منتفع میشود بحبی
و بصلاح و قرارت جمیره نفع یابند و بعد استفراغات و انتفاع بدان حمام طویل یا لبث با آب حمات استعمال کنند و در آخر امر و بعد استفراغات که مختص بتحلیل است سزاوار آنست
که تحلیلات بملینات سازج نباشند تا عضو استحجر نکند بلکه بادنی قبض لیمو و از این جهت واجب است که تحلیل بمثل انیسون و مصطگی و جند بیدستر و اذخر و مانند آن از اشیای
حاره قابضه باشد صاحب کامل گوید که رای بعضی متطببین که در ابتدا افصد ریض کنند تا بلغم با خون برآید از رگ اکثر این رای مفید نمیشود زیرا که فصد حرارت کم میکند
و برودت مزاج را قوی مینماید و آنچه سزاوار است که علاج صاحب فالج و سهر خار اول امر بدان کنند آنست که گلقند عسلی هفت درم با سکنجبین دران انیسون و زیره و نانخواه و
مصطگی جوشانیده باشند بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری با آب طبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل آرند و اگر مرض قوی باشد تا هفت روز و درین ایام خبز
انزاد و پیه سوای رواین که ریند بدهند و از طعام و شراب باز دارند و منع کنند و بعده روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد شرودیطوس بدهند و غذا نخود آب بیشه عصفور
و زیره و دار چینی و شبت [illegible] نان خشکار [illegible] خورانند و آبیکه دران مصطگی جوشانیده باشند بنوشانند و بعض اوقات ماء العسل دهند و آب بر ندهند بلکه آنرا تشنه نهند و
حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنه خفیفه بعمل آرند بگیرند بابونه خارخسک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کف زیره تخم کرفس هر واحد
سه درم قرطم کوفته ده درم حنظل یک عدد همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده دو اوقیه روغن خیری و ده درم مری و اوقیه شکر سرخ و عسل ده درم بوره ارمنی
یکدرم انداخته نیمگرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کند باید که مدوای لطیف مثل این حب بهال آورند بگیرند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم نمک سیاه و دو دانگ شحم حنظل ربع
درم باریک سائیده با آب حب ساخته با شکرگرم دهند و بعد از آن با ایارج فیقرا یکدرم با سکنجبین و آب تلخ غرغره نمایند و بعده ماء الاصول موافق قوت و ضعف مرض و حسب مزاج مریض و سن و فصل
ترکیب دهند مثلا اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل بارد باشد ماء الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج وغیره حار بود ماء الاصول غیر قوی بدهند و اگر قاروره رنگین و مریض خشک
بدن و فصل گرما باشد از دادن ماء الاصول وغیره حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند و ایضا از استعمال ماء الاصول قبل تنقیه بدن بدانچه مذکور شد احتراز نمایند که
مبادا در بدن خلط مستعد تعفن باشد و آنرا متعفن سازد و تپ آرد و از علاج مرض بجنب واجب باز آید صفت ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست
بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم مصطگی سنبل الطیب زنجبیل دار شیشعان عاقرقرحا حب بلسان اسارون هر واحد درم حلبه پنج درم
فقاح اذخر [illegible] سلیخه عود بلسان [illegible] هر واحد سه درم سکبینج اشق جاوشیر هر واحد درم مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز
چهار اوقیه از آن گرفته با یک مثقال روغن بید انجیر و نیم مثقال روغن بادام تلخ و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند صفت ماء الاصول که در حرارت کمتر از اول است پوست

بیخ

پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر و فقاح آن سلیخه انیسون هر واحد سه درم مصطگی سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم مویز منقی بست درم هر دو
چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن بید انجیر و هفت درم گلقند بنوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بید انجیر بدهند و روز دوم
ماء الاصول قوی تر ازان که دران روغن بید انجیر زیاده باشد تا ایارج فیقرا نصف مثقال باشد بعد ازان هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بید دو درم و ایارج یکنیم درم برسد پس اگر آثار نضج
بول یعنی رنگینی دران ظاهر نشود ماء الاصول زیاده کنند و دران نیم درم سکنجبین یا مالیده بدهند بحسب ملاحظهٔ قوت مریض و رنگ بول پس گاه آثار نضج در بول ظاهر شود یک روز
مریض را راحت دهند و نخود آب و زیت مغسول غذا سازند بعد ازان این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاه دو دانگ
همه را باریک سائیده بآب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت تامه است و روز مسهل شوربای تیهو یا دراج یا قنابر یا کبوتر بچه در پرواز آمده معمول بنخود و زیت و شبت
و خولنجان و دارچینی غذا دهند و سه روز راحت دهند و هر روز هفت درم گلقند شکری یا عسلی با آب نیمگرم باید داد و روز چهارم ایارج فیقرا دو سه درم صعتر فارسی زنجبیل خردل
هر واحد یکنیم درم نوشادر عاقرقرحا مویز هر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سوده یکدرم ازان با سکنجبین و آب نیمگرم آمیخته غرغره کنند و نخود آب غذا سازند بعد ازان
قاروره را ملاحظه نمایند اگر آثار خامی دران معلوم شود باز اعادهٔ ماء الاصول بروغن بید انجیر بنحویکه مذکور شد سه روز یا پنج روز بحسب معاینهٔ آثار نضج نمایند آنگاه بحسب مقتضی بهمان آورند
صفت آن سکبینج اشق جاوشیر جربل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر مرو تربد هر واحد پنج درم فرفیون جندبیدستر هر واحد یکنیم درم ادویهٔ خشک را سائیده و صموغ را در
آب گندنا حل کرده باهم سرشته حبها سازند شربت سه درم بآب گرم نوع دیگر ایلیا کابلی پنج درم سکبینج اشق جربل جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ازرق شحم حنظل
حنا انزروت هر یک دو درم فرفیون جندبیدستر سقمونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یکی دو دانگ ادویهٔ خشک کوفته بحریر بیخته صموغ را در آب گندنا حل کرده باهم سرشته
حبها سازند شربتی ازان سه درم و بعد دادن این حب سه روز راحت دهند و دران ایام هر روز هفت درم گلقند با آبیکه دران انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند بدهند و
بنخود آب گوشت کبوتر بچه پروازی یا قنابر غذا سازند و روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زوفا بیخ کبر انار دانه مویز بورق هر واحد یکجزو ایارج فیقرا دو جزو باریک
سائیده با سکنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کندش و عاقرقرحا و صبر و نوشادر و مرزنجوش و خربق سفید و زنجبیل و مشک و بورهٔ ارمنی هر کدام ازینها که حاضر باشند بقدر نیم دانگ
باریک سوده ازان عطسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هرگاه قبل نضج و استفراغ بعمل آرند بمریض جنایت عظیم کرده باشند بهر آنکه اجزای لطیف خلط
تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و دران هنگام علاج سود ندهد و بعد ازان اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود بهمین تدبیر مداومت نمایند و الا بعض حبوب قویه یا این
حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شیبار است که در قول ابو منصور مسطور شد و نوشته که بآب سرشته حبها سازند شربت سه درم صفت حبی که برای شخصی که فالج
جانبی است و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بتکلم قادر نبود تالیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد سه درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل دو درم
شیطرج بوزیدان بیخ عاقرقرحا دارفلفل هر واحد نیم درم سکبینج جاوشیر مقل هر واحد چهار دانگ مرو فرفیون جندبیدستر هر واحد نیم درم ادویهٔ خشک را باریک سائیده بحریر بیخته و
صموغ را بآب گندنا گداخته باد ویه سرشته حبها سازند شربتی سه درم بآب گرم صفت حب فرفیون نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحسب نقطه نمایند نافع بود و چون تنقیه
بعض این حبوب کردند اعادهٔ غرغره نمایند و با آن سعوطات سنخهٔ ملطفه استعمال کنند تا تنقیهٔ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغنهای گرم محلل مثل روغن ناردین قسط
و فلفلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کهنه و مانند آن بمالند و اگر بینند که مرض بسیار قوی شده در روغنها چیزی از جندبیدستر و فرفیون مخلوط سازند و بعد ازان
که جانب علیل را بخرقهٔ درشت بمالند حتی که سرخ گردد روغن بمالند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواه و مانند آن که در
قول مسیحی گذشت طبیخ نموده بر جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخائیدن مصطگی و راتینج و علک و قرنفل کنند و غذا نان خشکار پاک محکم الصنعت نخود آب و زیره و دارچینی یا بکبوتر
بچه پروازی یا گنجشک یا قنابر بکف خردل و چقندر بزیت و مری و خردل هندی و نمک طعام الیشان نمک اندرانی بریان بعسل سرشته مطیب بصعتر و انجدان و شونیز و انیسون باشد
و عسل بخورند و پسته و حب بطم و حبة الخضراء و مانند آن خورند و سمک هندی گفته که جوز سفر بعصب خاصه عصب زبان اوقنا غورس گفته که جوز ثقل زبان پیدا کند خاصه صبیان را
و شراب کهنه اندک بمقداریکه تفریح نفس و تسخین معده کند و مسکر نباشد بخورند زیرا که مسکر سستی دماغ و عصب بسیار ضرر رساند ازان حذر کنند و جندبیدستر یا شراب عسل نوشند و در
آخر احوال از آب خالص حذر نمایند و شراب بدو در نجبا ممزوج بعسل یا مطبوخ بمصطگی مناسب و مرزنجوش و نمام و نرگس ببویند و در حمام گاه گاه بعد نضج داخل شوند قبل از غذا و بیرون آب گرم

ان ریاحین حاره پخته باشند بر بیزند و این تدبیر بعد تنقیه بدوای مسهل بعمل آرند اگر ازین تدبیر فائده معلوم شود بر همین مداومت نمایند مع احتیاط از عروض گرمی مفرط بلند و اگر عارض
دهند روز راحت دهند و لاسیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما متفاوت مرض بیفزاید و اگر با وجود استعمال این دو مرض اثری از صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس
ایارج لوغاذیا لیس ایارج جالینوس لیس معجون بلادری پس تریاق کبیر بترتیب هر واحد لشربت تام استعمال نمایند بحسب مشاهده قوت مریض و قوت
ضعف آنها و معذلک بیمریض با غذیه مذکوره و کذلک نطولات و ادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند
اگر تابستان قوی الحراره باشد ازین ادویه قوی الحراره بمریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما سندلک قی با ادویه و اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و
ت تدبیر علیل با این همه تدابیر نمایند و دران اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر دادن ادویه حاره ادمان نمایند تا
ل مرض حادث پدید آیند و هلاک نگردانند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحسب بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند
ن الیاس و خجندی بینویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوایل السبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو ضعیف
رض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم با ده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب با نمک قرطم و الله
او دارچینی و غیره ابازیر و افاویه تا هشت روز و درین ایام آنرا ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقنه حاده
حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماهیزهره تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون هر واحد نیم درم
هدی بلیلج دانگ مقل یکدانگ همه را کوفته بیخته با آب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال نیک آرد و در آخر روز غذا نخود آب با نمک قرطم و لحم گنجشک و
سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب آن بقدر ثلث برگ قسط مرزنجوش حلبه جاجسک و اکلیل الملک
سیدا لجبر یا تخم آن و مرماحوز و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و بزر کتان و اصل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را در سه رطل
زیند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم عسل بیست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده پاشیده حقنه
و اگر خوف سحج و زحیر بسبب حدت نمک بوره باشد بدل آن آب گیه نکنند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلت متحمل آن حقنه نباشند این حقنه بعمل آرند و اجزای آن سوای
دسبوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیحی گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه بماند شکر سرخ و
وهری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون مثرودیطوس تریاق کبیر و جوارش بلادری است و هر کدام
شود یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکور بدهند و نسخه
در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحسب متانت صغیر باید تنقیه کنند نسخه آن تخم حنظل پنج درم کتیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر یک
م هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه لزجه است نسخه آن ایارج فیقرا و خردل پنج عاقرقرحا
ی پودینه ابرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید بالش اعضای علیله
ن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید نمایند و خائیدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع است و بوشادر
ن بلسان بر سر الیشان طلا کنند و انچه تنقیه خلط از دماغ الیشان کند عطسه آوردن است بسنبل و مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش و یا
دسهل رکب طسوج در روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و ریاحین بویند و سکنجبین عنصلی بازوفای خشک نافع است و ایضا خوردن ایارج فیقرا در هر هفته
عمع دهند و ابتدا نوشیدن این ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نانخواه
بذتستو نیز هر یک دو درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آید صاف کرده هر روز دو اوقیه با عسل یا فانیذ هر کدام که باشد ده درم بنوشند و در هر هفته
خوردن مثرودیطوس یا تریاق کبیر با شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و ریختن آب گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند طبری
ید فالجی که با وی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت با ستفراغ از ادویه حاره کنند

از استحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن ایمن نباشند و ثانیا آنکه این مرض طویل است اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و مستقصا در علاج او ممکن نباشد و آن را غذا هم
ندهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل بقراط گفته و سبب ثالث
آن است که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او از آن ممکن نیست زیرا که در پیچها و عروق متصل نیست
و نظیر تقویت است که فضول در آن رجوع کنند پس طبیب محتاج این امر است که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول نکنند ممکن نبود
و نه تنشیف خلط غلیظ و نه انسان عرق تفضول کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که با سخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد
از آن حل آن بتدریج بطریق جلا و بطریق حفظ قوت و عضو پس درینصورت واجب است که در علاج فالج ابتدا امتناع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بر نخود آب یا ترنجبین و از تناول
بدون اجازت خوردن گوشت آن و با نخود آب و در آن زیت رکابی شیرین داخل کنند و مرس جلنجبین با بزور دهند زیرا که مالک امر در معالجه فالج حفظ صدر است بهر آنکه
اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر میریزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلیغ گر از فقار رقبه بر آمده و نفس بدان تمام بلیشود ضرر میرساند و هرگاه
ضرر بآن واقع شود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد نفس دفعة انقطاع می پذیرد و این که مسمی بلیس الجلنجبین است حفظ صدر از انصباب رطوبات میکند
صنعت آن گل بادیان تخم کرفس انیسون زوفای خشک مرزنجوش مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس همه را در آب بجوشانند حتی که نیم رود و قوت
آن در آب آید صاف کرده جلنجبین نیشاپوری بمقدار دو حب خوب بمالیده با اصاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض کنند
و بر این تدبیر تا پنج روز اقتصار ورزند و بعد از آن نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس گاه در نبض او بی سرعت و در قاروره اندک نضج پدید آید در آن وقت این
حقنه استعمال نمایند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ جمسفرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم باوزان
مناسب بجوشانند حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته و تلث درم بورق و ده درم روغن غار و ده درم روغن بیدانجیر داخل کرده
بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیائی که تسخین مزاج
کنند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن با شیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد یک شربت این حب
بخورانند نسخه آن بگیرند آب کرنب و آب گندنای نبطی و آب برگ ترنج و در آن سکبینج و جاوشیر جند بیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم اشق دو درم
تر کرده در آفتاب بدارند تا بگدازد پس بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم اشنه تخم کرفس هر واحد یکدرم انیسون
یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو تلث درم شحم حنظل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر فلفل
حبها سازند و سه درم و تلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در پرواز آمده مطبوخ با نخود و زیت و با سفیدباج معمول از قنابر و عصافیر
که در آن بیخ گندنای نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی مدام زیر زبان دارند و بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل در سکنجبین
حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن زنبق پس بروغن قسط و روغن ناردین و روغن مجموعه بمالند و چون برین تدبیر شب
مذکور علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول با این نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و مرزنجوش هر واحد دو درم پوست بیخ کرفس و
بادیان و برگ جمسفرم و اشنه و سلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطگی چهار درم تخم کرفس انیسون و ارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب
بپزند تا یک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندر آب اگر موسم گرما باشد و هر روز پانزده درم از آن با یکنیم درم روغن بیدانجیر
یکنیم درم روغن بادام تلخ بنوشند و بعده هفت روز یک شربت حب مذکور دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل آرند و در مطبوخ
آن پنج درم شحم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از آن صاف کرده و ده درم روغن ناردین پنج درم روغن قسط ده درم
نفط اسفید بر آن ریخته در حاقن حل کرده حقنه کنند بعده بروغن مجموعه و روغن بلسان تدهین نمایند و علاج سعوط و تسعیط کنند نسخه آن روغن [illegible]
هر واحد دو تلث درم گرفته در آن یک انگشت مره گاو یک حل کرده سه قطره بر نهار در مدت شش روز این سعوط بعمل آرند و بعده در [illegible] معجون اطریفل [illegible]

یوم نمایند و از تریاق ربع درهم تا نیم درهم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یک روز یکی ازین هر سه بدهند و یک روز راحت داده ثانی
بدهند و بعد یک روز ثالث بخورانند این طریق معالجه این مرض است و زیادتی و نقصان دران بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند بعضی می نویسند که گاهی
استرخای نصف بدن در عرض واقع میشود و اکثر دران اسفل بدن مسترخی و لاغر میگردد و این دوا برای او ستوده اند روغن حب الفلفل و نه علک البطم هر یک سه اوقیه موم دو اوقیه و نیم
[illegible] نیم اوقیه فرفیون قدر ما کند [illegible] شیح هر یک درم جاوشیر قنه عاقرقرحا هر یک چهار وقیه [illegible] مرتب ساخته طلا نمایند و مؤلف شخصی را که نصف بدن اسفل او مسترخی و
لاغر شده بود باستعمال معجون خشبه و مالش روغن مال کنگنی امر نمود و در اندک مدت لاغری پایهای او دفع گردید و از مشاهدهٔ این حال اکثر کسان متعجب بودند و گویند که
گاهی حادث میگردد از قولنج استرخای اعضای بدن هنگام دفع طبیعت فضول البته بسوی عصب در علاجش علاج استرخا بجز آنست که عنقریب بیاید و گاهی استرخا هر دو پای
بسبب [illegible] ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض میشود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد و انطاکی گوید که علاج خاص استرخا بحسب نطع و مبداء عصب مسترخی است پس قصد او کنند و در
علاج مثل قطن [illegible] مطلقا و استعمال نیم درهم عسل بلادر با مغز جوز و طلا بفرفیون و خردل و روغن غار [illegible] المحاره و سداب [illegible] زیت و شحم حنظل و [illegible]

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادویه [illegible]
قطع بلغم نکنند خاصة در فصل گرما و گویند که آشامیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تغذیه نخود و برنج با آب لیمون تسکین
حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات یا آب آهن تاب بدهند و بعد تسکین حرارت بتدریج
علاج فالج متوجه شوند و ایضا بصورت اجتماع تپ باین امراض تا مقدور مدرات مثل خیارین و غیره باید داد و اگر کفایت نکند ناچار شیرهٔ مغز بدهند و دانه نیز
خوب است بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند و یا سکنجبین بزوری بارده استعمال کنند و
روغن حنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده و شیرهٔ مغز تخم تربوز می افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه
[illegible] جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کهچری و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بهدانه می افزایند و بجای نبات شربت انار
شیرین میکنند بالجمله هرگاه تپ از تپهای خلطی مثل غب خالص یا غیر خالص و یا نائبه بلغمی و یا ربع با فالج یار گردد درین وقت رهائی ازین مشکل گردد و علاجش
معالج بعسر گردد پس نگرند هر تپی که از تپها مذکوره باشد علاج بهیچی کنند که نخستین بازاله تپ کوشند و آنچنان باشد که مثلا اگر تپ صفراوی بود سکنجبین ساده و شربت بنفشه
هر واحد یکنیم توله در عرق کدو و کاسنی هر یک هفت توله بدهند تا هفت روز و روز هشتم مغز خیارشنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف
نموده شربت دینار معتدل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق کدو دهند و وقت دو پهر آش جو شام
[illegible] ماش کچری مرغ خورانند و صبح تبرید از شیرهٔ تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و همچنین مسهل
سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس بمعالجه فالج متوجه شوند بدستوری که مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن تپ نمایند که
در جاهای گذاشتن باید و گاهی در فالج عضوی مع تپ باینطور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره
اصل السوس تخم خیارین نیمکوفته هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سنای مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آثار شب بخیسانند
صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیارشنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین شاهتره انجیر در
منضج میدهند و در مسهل موقوف میکنند [illegible] و از ایارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه و بالاکثیرا یک ماشه سقمونیا [illegible] شحم حنظل یک ماشه گوله بسته
[illegible] حب بسته یکتوله وقت آخر شب [illegible] مسهل سوم داده صبح بدرقه بدستور میدهند ایضا در فالج مع حمی در ابتدای موسم گرما که بعد خوردن ادویه حاره مثل قرنفل و جوزبوا و علاج
هندیان گلو بند کلام ساقط شده بود استاد برای تسکین آن اندکی نضج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل خاکشی افزوده شربت
[illegible] برای او را اراده است که انجوزه و قرنفل لطیف یافته مهیاج بود و جوزبوا و قرنفل چند مقوی اعصاب دانند اما بنابر عروض تپ و اخفان حرارت در [illegible] حلق و گلو بند کلام

ساقط شده بود چون بهوش آمد قدری گلاب دادند و گلاب چند در فالج ممنوع ست لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و ازان تخفیف شد روز دوم شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت بنفشه محض برای تسکین تپ دادند هر گاه اندکی آرام گشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب یک یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض بارده اعصاب ست افزودند بعد ازان نسخهٔ مسهل از مویز منقی دو توله زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس اصل السوس گل سرخ هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی یک توله گلقند سه توله جوشانیده دادند روز دوم به بدل چهار ماشه زنجبیل یک ماشه در جوشانده و فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند چند دست اسهال شده بود لیکن به تقاضای اصول که بعد ازین دادند و گل سرخ و گل بنفشه وغیره حشائش که برای تپ حادث اخلاط اصلاح اخلاط کردند بازدوم روز مسهل آماده باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو توله دادند و بعد نضج در رفع ضعف مسهل روز دوم تجویز فرمودند اگرچه از تقلیل مواد نفس کم شد اما بجهت بقایای ماده که بعضی عوارض ازین مستتری کسل و سرفه باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب با دیان جوشانیده نبات خالص داده بعد منضج داده در مسهل دوم سه ملینات افزوده مسهل دادند و باز منضج با دیان پرسیاوشان خطمی اسطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان و عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای اندراره و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل سوم با تنقیه فرمودند برای دردگلو و امارات عزوره با دیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی تخم کنار برگ حنا ماز و جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تپ شباب فصل صیف از خوردن جیره چاره سنه دیان و شوربای کبوتر اعتماد و تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شوربای مرغ چه چون دماغ مشوش شده بود از تراشه کدو و لعاب اسپغول و روغن گل قیروطی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر دماغ درهم شد لاعلاج خواهد شد اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجب ست که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین با گلقند بهترین دوا و درین فقره ایلاقی ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که بسبب فالج او روزه داشتی و حرارت مفرط بود و او را ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بحکم و تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت گیلانی نیز نوشته که بعضی اطبا این فالج را استعمال انواع اشیای حاره بر کرده به هلاکت رسیدند و از دست ایشان بسیار شفا می یافتند یا اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند و درین فالج بود و تار و رید او سرخ و طبع او قبض و سوء تمیز که ابو محمد بن زکریا بشرب شربت اجاص و ضیمیسر که بزریت و جلوس در آب سرد او را امر کرد و شفا یافت و در بعضی از ساعات جماعت مفلوجان بود که بر ایشان باران افتاد و در دقیقه صحت یافتند خجند گوید که اگر با فالج تشنگی قوی و تپ و حرارت باشد علاج ایشان بشرب بنفشه تنها یا بشربت لیمون و خیرهٔ بنفشه و استعمال عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود و ابن الیاس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولا تسکین حرارت بشربت سیب یا سکنجبین ساده نمایند و غذا امروز بریان مزاوره ماش دهند و هر گاه حرارت تسکین یابد ابتدا العلاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج ست که با وی مزاج مفلوج گرم میشود و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و مریض هلاک نگردد و به تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول و آب بهدانه و ماء الشعیر بنوشانند و غذا از مزورات سازند و اگر قوت اطاعت کند به استفراغ بحقنه لینه اقتصار کنند مثل حقنه بزرکتان و خار خسک و بابونه و اکلیل الملک و انجیر و خطمی و سبوس و شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هر گاه مریض متحمل اشیای مذکوره باشد موقوف دارند الا از تنقیه و حقنه لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او به روغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند و با عصاب مضرت نرساند و اگر رای واجب کند قیروطی از روغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب حی العالم ساده کند و مدبر ساختن آن مجموع یا مفرد از آن منع نکنند و باین طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج باعتدال نیاید بر طریقهٔ مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت با این حال ست

علاج استرخا و فالج دموی و دودی وغیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند با احتیاط تمام بعد تحقق غلبهٔ دم و باقی تدابیر هر چه در علاج امراض عصبی دموی گذشت بحسب احتیاج بکار برند

وانچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل آرند و صاحب اقتباس گوید که اگر بسبب خون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول
فصد قیفال کشایند و تا شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا ندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنگی تنقیح شده بیشود و حاجت تدبیری دیگر نمی افتد و
بعد ازان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که چقندر در ان افتاده باشد با نان تنک دهند و بر گردن و
روغن گل با نمک یا روغن شیح صنعانی آمیخته بمالند و بجای آب برگلاب عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت تنقیه آید مسهلات مناسب خون مع مقویات دماغ بکار
برند و اگر بسبب قطع عصب افتد لا علاج است و اگر بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گوید که تا غلبه خون متحقق نشود بر فصد اقدام نکنند و
در ابتدا اقوفل صندل اقاقیا مامیثا و دیگر رادعات مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید هر چه ازان بهم رسد با عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله گوید که اگر بدن ممتلی
باشد رادع استعمال نکنند مگر بعد تنقیه از خلط غالب و تر باید هرچه رادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر و روغن گل آمیخته بعمل آرند و در انتها و انحطاط مرخیات محلل
چون گل خطمی و بابونه و برگ چقندر با روغن گل و موم مصطگی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این اضمده ورم ست نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد باشد بر عضو متورم
حب الغار میوه خشک مرجوز السرو زعفران جند بیدستر شب یمانی در روغن قسط که موم یا پیه در ان گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید با فتیلین حرمل
در زهره گاو مجرب است و در ورم صلب سبع داوی لبستن صمغ اسرب و تضمید جدوار و شنیز رومی خطائی نافع و اگر بسبب استرخا ضربه و سقطه بود و انچه دفعة عارض شود
دلیل گسستن عصب است و آن لا علاج بود و انچه اندک اندک بعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند درین صورت تنقیه بدن
کنند بفصد و مسهل و ادویه محلله و مقویه چون مرو جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون با موم و یا پیه و روغن گل آمیخته بر جای سقطه یا ضربه و بر مبدأ اعصاب عضو
مفلوج بچسپانند و گل سرخ فاوانیه قسط تلخ هر یک دو مثقال موم سپیدای و ارائی زفت رومی هر واحد یکمثقال برگ سوسن دعفاث هندی یعنی سپیده کاشغری یک و نیم مثقال
موم سپیدای و زفت را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان و روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا مشتمل هم شود و نیمگرم بر موضع ضماد کردن نیز نافع است
الجه منصوری گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضوی که ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب مغز تخم بیدانجیر مقل سیاه اشق هر یک بطبیخ موم و روغن سوسن و صاحب
کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالجه او باصناف اضمده بران انگشتها
کردند و صحت نیافت و من سبب ان پرسیدم گفت که در سفر میان زمین در وقت شام از چهارپایه افتادم و بر دوشانه ام بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده
که ازان حس بانگشتها رسید و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب را ورم در اول امر لاحق شده پس مرهم بران عصب نهادم شفا یافت و
ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صورت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن
او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه انچه از نخاع بعد گردن است بتمامه مسترخی شد و با وی عضلات ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه
وضعیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجره او بسبب تعطل صوت او گذارند و من ازان منع کردم و قصد علاج موضعیکه بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز سوم
تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پاهای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود انچه جالینوس ذکر کرده و من در ارجان بخانه علی بن موسی حاجب سید آبادی
غلام او را دیدم که از چهارپایه افتاد و در ان روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت
بعصبی رسیده که بسوی دست آمده یا از ورم یا از انصباب مواد که مجری را مسدود ساخته و معالجه او بوضع اضمده محلله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت
یافت صفت ضماد مذکور بگیرند حب الغار قسط فشار کندر هر واحد ده درم سپیدای یا سپیا پانزده درم صبر مکی آمل جوز السرو ورق گل سرخ شب یمانی هر واحد هفت درم زعفران
جند بیدستر هر واحد چهار درم فرفیون شش درم حضض را یک گلنار اقاقیا سنبل هر واحد پنج درم مصطگی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با موم در روغن بان و دین
یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ تصریح نموده که در استرخا که از صدمه افتد علاج او دشوار است اگر کوفت بسیار بعصب رسیده به شود و اگر عصب بسیار کوفته گردد امید
نجات نبود و انچه ازان امید وار باشند واجب آنست که در ان ابتدا بفصد کنند و بهر حال معالجه باینطور نمایند که نظر کنند که آیا آن ورم پیدا کرده است یا جذب ماده پس علاج
بحسب آن واجب نمایند و باید که در علاج این در هر عضوی که عارض شود وضع ادویه به موضع ضربه و بر مبدأ آنکه ازان عصب بعضو مفلوج آمده باید کرد و اما نهادن ادویه بر نفس

عضو مفلوج نفع معتدبه نمیکند بلکه بر طبیب نهادن آن بالای منابت اعصاب واجب تر است که مقصود از آن دو امر است یا تسخین یا تبدیل مزاج و گاهی احتیاج می‌افتد
به تقریب عضو مضروب و متورم اخذ در انحلال محاجم نهند تا جذب خون از آن جهت با انتظام بدن کنند و اگر سبب تفرق والی فقار شود بر فقار بپردازند و بقول شیخ فالج حادث
از زوال مهره اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد تدبیر خلع متوجه شوند و با ضمادهٔ قابضهٔ مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند
و اگر از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو است با ضماده و کمادات و ادهان و معاجین مسخنه
بنوعیکه در علاج امراض عصبی بارد ساذج و یابس ساذج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهل است بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و مثرودیطوس زائل شود و باشد
که ضماد و روغنهای گرم کفایت کند و آنچه ازین نوع بشرب آب سرد و یا شناوری در آن باشد از برای او حمام یابس علاج تام است و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف
عضو بران دلالت کند ترطیب باغذیه و اشربه و اطلیه نمایند بنوعیکه در علاج امراض عصبی یابس گذشت و علاج استرخای لب و حنجره و مری و مثانه و جز آن هر یک در مقام خود گفته شود و اگر
استرخای بحرانی باشد روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و سیاه دانه بر آن بمالند و کذلک ادویه مقوی عضو و مانع انصباب مثل بابونه و
اکلیل و مرزنجوش و رب السوس و کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته بمالیدن مفید بود روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجرب است و گویند که روغن بلسان را دوین با پیه
منفعت عظیم است و خصوصاً هرگاه بیخ و بید چندان از روغنهای مذکوره آمیزند و انجمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و ابقای غلیظ از ماده صعوبت نیفزاید مگر آنکه
که ماده بسیار قلیل باشد و اگر حرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دواء جوز رومی که در قرابادین مکتوب است
و ادهان که شدید القوة و کثیرة الترکیب باشند مثل روغنهای مذکوره سابق و روغن [illegible] و روغن [illegible] از صمغ [illegible] در تجربه بالخاصیة نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان
بچیزهای مقوی مبرد نفع یافته اند و علاج آنها که بادویه حار کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بدان بسیار منبسط میشد و چون تبرید
عضو کرده شد عضو به برودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج آن است که ادویه مفردات مثل
بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فودنج باشند بدان و دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال این اشیا نفع بسیار
میکند مجوسی گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع قولنجی مرکب باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی باشد با استرخا مرکب دو علاج واحد است یعنی آنچه در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای متخلخله
اضمده مرکب از ادویه قابضه و مسخنه مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مویزج [illegible] استعمال آن ضماد کنند و اگر تشنج یبسی باشد نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنه
مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای مرخیه ملینه مخلوط ببعض چیزهای مسخنه مجففه مع دلک لین بعمل آرند
و هرگاه تشنج و استرخا در اعضای متخالفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول باندک بورق و اشخار باید کرد و آب دریای شور که در آن
قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنگشت و خیری و مانند آن پخته باشند بر عضو نطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کبریتی غسل کنند و اعضای منقبض [illegible]
بزنند و بر اعضای متشنج اضمده لینه چون ضماد معمول از لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمده ملینه که در باب [illegible] گذرد
استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل است و صاحب ادهان معتدله و بادویه متخذ بجوز رومی و صمغ بلاطی انتفاع یابد و قولس گفته که بسیاری از
ایشان باشیای مقوی و اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع به ده کس دیدم و ابوال ایشان مدام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج از چیزی بارد نمیکردند و به
دادن ادویه حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عارض شد و من معالجه ایشان بالش و روغن شبت و جند بیدستر و روغن بنفشه
یکجز و بر عضو و نوشانیدن آب عنب الثعلب [illegible] درم فلوس خیارشنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین مثقال بر آن چکانیده بر روز و غذا از مزاج بچه مرغ کردم و نافع شد

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین می‌نویسند که گاهی بهوای متعفن صورت فالج میگردد و علامت فالج وبائی این است که یکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصاً بجانب [illegible]
چشم و بیهوشی و هذیان و اول تغیر رنگ [illegible] نمی‌کند پس فالج افتد و بهیات مذکوره هر لحظه زیاده میشود و اکثر در روز اول تا سه چهار ساعت [illegible] مرگ مفاجات میکشد و بعد سوم
و چون از ایام مذکوره بگذرد [illegible] اکثر اشخاص را احیان اتفاق می‌افتد که اول اندک صفرای کراثی قی می‌اندازند و همان وقت بیهوش می‌شوند و بعد

قوی سمی و سریع البرء است زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار عصبه یا قطع عصب و عضله یا انقطاع غیر تام یا آنکه از اخلاط حاد اکال [illegible] عصب افتد
و آنکه در امراض معده و رحم و شانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس عارض می‌شود و آنچه از دیدان عارض گردد از این قبیل است و بدانکه از تشنج ردی
آن است که خاص در لب یا لب و زبان باشد چه سبب او از نقص دماغ میباشد و هرگاه در تشنج بدن پیشتر قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوی خلف مائل گردد تشنج در عضلات
خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند ممد افتد و گاهی تشنج چندان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان بر هم سایده و هرگاه از تشنج میر بدن بعد [illegible]
تتابع فواق و بحق و هر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و او از علامات موت است و در اکثر فاقد دلایل و اماره حدوث تشنج صغر و تفاوت نبض است اولا بعده انتقال و بسوی [illegible] و اختلاف در
وضع و سرعت و بطو یعنی رگ کشیده باشد همچو روده که سر او بکشند عرض او بکاهد و دراز کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای اجزای [illegible] مختلف
باشد و سرخی رو و در اکثر ظهور جوان و میلان در چشمها و انقطاع یا دشواری در تنفس و نتواند که نفس بکشد مگر با الم بسیار و گاهی صاحب آن بدان ماند که میخندد و در اصل خنده نباشد و قبض شکم
و بند شدن احتباس بول و گاهی عدم احتباس و خروج او مثل ماء اللحم خون و با نفاخات و عرق و فواق و سهر و صداع و رعشه و درد زیر مفصل گردن و در میان کتفین و نزدیک مفصل [illegible]
و از علامات ردیه در تشنج امتلائی کثرت ریاح در معده است و تمطی خصوصا اگر با او [illegible] تنفخ کند و در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج در شکم نیز از علامات ردی است و [illegible]
تشنج امتلائی در فالج و لقوه و سکته آن است که در ابدان [illegible] و در شهر گرم و با الشبان حادث شود و اقل حرارت و ضعیف آن است که در مشایخ و در شهر سرد و در زمستان افتد و از
دلایل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض حاده [illegible] تشنج با حمیات عروض تحیر در چشم و بهم سودن دندان و سرخی دست و پا و سیاهی زبان و کشیدگی جلد سر و
پیشانی و سرخی بول [illegible] سفید آن و ضربان [illegible] و گاهی شکم خشک یا تشنج شود و قبل تشنج در خواب [illegible] رنگ بسرخی یا بسبزی یا تیرگی میل کند و
نفس مختنق شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تپ باشد اگر گرمی آن تپ و طول مدت او بدان درجه نباشد که رطوبت اصلی را محترق و فانی سازد [illegible] بسبب
حرارت تپ رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هرگاه انسان را تشنج باشد و تپ ربع آنرا حادث گردد از آن تشنج
زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی است و علامت بودن سبب تشنج حرارت ساذج و از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذهن و فواق نیز علامت نا امیدی است
و کسی در تپ قشعریره و سر یا بدو بول و بار هم آید و باد و عرق بسر او در آن گیرد و چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب امتلا باشد و ماده خناق که در بحران [illegible] تشنج
گردد از نبض ظاهر شود و ماده ذات الجنب که در بحران میل بایین نماید بر آن شدت ضیق النفس دلالت کند و تشنج پدید باشد و هرگاه ماده سرسام در بحران آن منتقل تشنج گردد چشم [illegible]
بر هم زدن و دندان سائیدن گیرد و بعده چشم جوان گردد کج شود و پس تشنج پدید آید طریق تشخیص بدانکه تشخیص اقسام تشنج بطور استفسار نمایند یعنی اول سوال کنند که مرض دفعة
عارض شده یا بتدریج اگر دفعة بگوید بدانند که تشنج مادیست یا ایذائی پس فرق میان این دو چنان کنند که بر اسباب خارجی و مشروبات مخلل اعضای عصبانی نظر کنند یعنی از حال
گزیدن جانوری زهردار یا خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب یا وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید پرسند یا از تقدم وقوع آکالی یا بخاری و وجود غثیان و حرقت معده
سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا شانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دهن وقت خواب دریافت نمایند پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ایذائی
باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر در اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که مادی و ردی باشد و اگر مابعد از تشنج حادث شده باشد تشنج از [illegible]
بسببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی از بعد [illegible] اعضا و سرعت [illegible] بحران بالند و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه [illegible]
آن و بلغمی از ثقل و کسل خصوصا وقت حرکت و تمدد جلد و غلیظی نبض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ بدن و تبدیل گوشت و نرمی و سردی ملمس [illegible] تشنگی و بسیاری
خواب و تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی از لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر [illegible]
و آنچه از ورم دموی یا صفراوی [illegible] از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدد عضو متورم و سرخی چهره و درد موضع و ضربان و حرقت و صفراوی [illegible]
که از لوازم جنس هر ورم است پوشیده [illegible] اگر مریض جواب سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند [illegible] عضو متشنج مائل بسبب جهت [illegible] و عضو لاغر و باریک [illegible]
از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید [illegible] امراض حاده و حمیات محرقه [illegible]
بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقه یا جهد [illegible] رطوبت از شدت برد و از خوردن ادویه مخدره اتفاق افتاده باشد تشنج یبسی باشد

و غذا نخود آب بشیرۂ قرطم و روغن جوز و بعده مالش بدن بروغن بید انجیر و قسط و زنبق و جند بیدستر و فرفیون و تمام مرز نجوش و مانند آن کنند و تطلیخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک نطول سازند و بجاورس و سبوس و نمک تکمید کنند **طبری** گوید که در تشنج امتلائی از غذا البسته چهار ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاحب گرم گردد بعده این حب بخورانند دار چینی جاوشیر نمک نفطی هر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس با دیان انیسون جند بیدستر عصارۂ سوسن سقمونیا ی مشوی هر یک نیم درم سکبینج شونیز سانج هندی هر یک یک درم حرمل دو دانگ ادویه خشک کوفته بیخته و صمغ را در آب کرائث گداخته بسرشند و مثل عدس حبها ساخته بعده بمقدار دو نیم درم بدهند و اگر مرض مشکل گردد با اصول روغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس یک شربت دیگر از ان حب بدهند و اگر علت منجل نگردد احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافته شود حقنۂ مذکوره جهود داده لیکن غس یکدو دفعه تعجیل آرند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بهترین شیافها که استعمال او در مالش بر این مرض بید ام این روغن ست که اهل بصره آنرا مجموعه مسمی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن حب الغار و روغن شمش و روغن غار بالسویه و برای آنکه جند بیدستر و اندکی مشک اندخته جوش خفیف دهند و این روغن مجموع جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر باعتدال انجامد و در عضو تیس پیدا کنند چنانکه روغن ناردین و روغن قسط احداث یبس نمایند اما استعمال غرغره و سعوطا درین مرض بعید ست مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیه دماغ باشد که در ان هنگام انسب ست استعمال کردن غرغره و سعوطات و تکمید و تضمید بعد تنقیه بحسب مذکور و حقنها و تهم او گفته که شخصی را از روساء دیدم که در مطعوم خود اسراف میکرد و شبی بخواب رفت در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او منقطع بود و آنچه میگفت مفهوم نمیشد و از ان تعجب و متغیر مزاج و بر جماعت اطبا امر او مشتبه گردید من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسانست و اشاره باستفراغ و غرغره دعنا بنا یارجات کردم و حقنها و اخراج او نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و از ان تعجب میکرد حتی که آنرا اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت از ان سالم ماند

علاج تشنج یبسی

کر تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات علاج امراض دماغی یبسی و عصبی یابس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو موف را در روغن کنجد یا مسکه نیمگرم پیوسته غرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو بدهند و ماء القرع و ماء الخیار آب هندوانه و آب انار شیرین با نبات نیز مناسب ست و بشیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب سبعه سعوط سازند و بالنده خرفه بلعاب اسپغول آب خرفه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر ماده و شیر میش تازه در صورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آن نهایت مفید ست تشنج و سر بغایت سودمند ست اگر اسپستن حکیم و نبشق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی ابتدائی مجربست و قیروطی معمولی سفیدا کاس بیل و روغن کنجد و آب بخته بعضو متشنج بستن عجیب الاثر ست و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سد اگلاب و گل گلنار برگ بید ساده و کشیپ بید و جو مقشر هر یک تولہ گل حنا یک نیم پاؤ آب هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج آثار آب یا ی شیرین دو آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند در روز چهار پنج بار بعده روغنها مرطبه مالند و اگر ادویه مرطبه در گلاب جوشانیده آبزن کنند نافع بود و همچنین آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جرادۂ آن و جرادۂ خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر و کلف در آب جوشانیده صاف کرده استعمال کردن و بعد فراغ از ان روغن بابونه یا روغن بنفشه یا بادام بر بدن مالیدن و آبزن علو می خان و ضماد الیشان نیز انفع ست جلوس در آبزن ات و قتی جائز ست که تپ نباشد و اگر با تپ باشد تر طیب دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مرطبات شدید الترطیب اختیار نمایند و در خانه سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که در ان شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست و هر گاه در ان ادویه تقیع مشمش تر کرده باشند قوی گردد و غذا شوربا یا پایچه گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالوده و حریره نشاسته گندم و نبات و روغن بادام و مزورۂ ماش با مغز بادام و کدو یا کاسنی و خرفه و شورا مانند برگ کاهو و کشنیز تازه و یا گوشت گوساله یا بقول مذکوره دهند و بیضه نیم برشت و شوربا و حلوا ن و جوزه مرغ بادام و پسته و غیره هر چه مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس که از جمود رطوبت باشد علاجش سوای تنقیه همانست که در تشنج امتلائی گذشت **اقوال مهره** سوید گوید که در تشنج یابس هیچ ضماد در وفای رطوبت و تلیین عصب او ز روغن کنجد و ضماد کنجد مسحوق یا لعاب بهدانه و روغن بادام بر قفا و غذا الشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج با آب بسیار بهره و نافع تشنج یابس ست **صاحب جامع** کبیر گوید چیزیکه تشنج یابس خلاصی بخشد این تدبیر ست که در آب و روغن نیمگرم نشینند و حلق موی کنند و آبها و لعابات از اشیای لطیفه ضماد نمایند و در خانۂ که در ان عرق نیاید سکونت ورزند و بر مثل بنفشه و نیلوفر

اب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر جنیدان بران چکانند که احتمال تشرب آن نماید پس بر سر [illegible]
[illegible]ردن و اعضای متشنجه بمالند و هرگاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او افزایند قوی تر گردد ملیسی گوید که تشنج یبسی به نمی توانند شد و بر حال
معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بروغن بنفشه نطول سازند و بشیر دختران و روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین سعوط کنند و در آبیکه دران بابونه و بنفشه و برگ
کاهو و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم بنشانند و ترطیب زبان او بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن
بادام و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در آب بپزند تا بقوام آید و بران روغن باد
ام انداخته بنوشند و یا حقنه لینه استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ با ماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن بادام شیرین
بیاشامند و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بزرکتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته بریزند و مداومت استعمال شوربای چوزه و آبزن و
روغن و اغذیه مرطبه و شراب اندک ممزوج با آب بسیار نمایند شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعب است و اوفق علاج او آبزن و مالش روغن مرطب عقب آبزنست
حرارت اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و تدهین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر سازند و الا از آبیکه دران برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو
و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از آب کدو یا آب خیار و یا کل آبزن از گلاب که دران چیزی ازین اشیا پخته باشند و یا آب هندوانه و یا آب بید و مانند آن مرتب
سازند و چون حقنه ازین آبها و روغنها و مطبوخات رطبه و سمیه سازند شدید النفع باشد و بر [illegible] عضلات روغنها استعمال کنند و تفریق بعد تفریق مع عنایت
بلیغ بسیار و ترطیب بانچه در ترطیب دماغ معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا
باشد و اگر چیزی ازین اشیا اندک شراب ببعض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب ممزوج با اندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت
نمایند بغیر تحریک یا لزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیمگرم غرق سازند و بر طیبات [illegible] عصارات سعوط کنند و ترطیب [illegible]
سازند و باید که شب وقت خواب لعاب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند خوردن ترنجبین ایشان را نافع است خصوصا اطفال را و اگر نتوانند مرضعات را
بدهند و اما غذای اصحاب تشنج یابس همه آنچه ترطیب و تلیین کند و جمیع حریرهای چرب نرم معمول از آش جو و روغن بادام و شکر سفید باشد و ماء اللحم متخذ از گوشت بچه
میش و بچه بز و گاهی دران بقول مرطبه که اذیت بشکند داخل کنند اگر در انجا حرارت باشد و اگر شراب اندک برای تنفیذ بهان آمیزند بعید از صواب نباشد خصوصا
بدن حرارت مفرط نباشد و همچنین اگر شراب با آب مشروب آنها ممزوج سازند جائز است ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد علاجش عسر البرء است و نمیتوانند
اصلاح یا بدلا سیما هرگاه با وی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس حادث شود علاج قبول نمیکند و به نمیشود الا آنکه تدبیر صاحبان دق تدبیر مرطب سازند
پس اگر آنجا تپ باشد ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در آب کدو بپزند منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با اندک روغن
بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابها مع روغن بادام شیرین کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند
و ماء القرع با شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر شود شیر بز
وقتیکه بدوشند بنوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر ولاسیما بر سر بدوشند و نطوخ سر بلعاب بزر قطونا و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن او از ناحیه روغن بنفشه و
آرد جو و بنفشه خشک کوفته پخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که
دران روغن بنفشه نیمگرم با شیر تازه باشد اول روند و آخر آن بعد از آنکه ماء الشعیر یا بعض حریره ها یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بروغن
بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن بادام مضروب بشیر دختران یا شیر خر پیه دان بمالند و خرقه درین آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شوند و آثار اصلاح پدید آید برین تدبیر مداومت نمایند و اگر
بماند نشود حقنه مرطبه که دران آب پاچه و کله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و بزرکتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده
و [illegible] روغنها سه مرطبه و شیر دختران انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع تشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق البقر و موم
سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر لزوم موضع بالیه غیر مملحه [illegible] نافع باشد و ایضا مالش از پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند

و این ضماد نافع ست بگیرند کنجد و بزرکتان و جو هر واحد یک جزو و باریک سایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته
بر عضو متشنج ضماد نمایند و هرگاه در بعض اوقات طبیعت قبض گردد تلیین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان لیسه باید کرد و غذا باید که یا بچه حملان و جدی و بیض
و اکارع خنازیر و لحم حمام و نیم ضو و اسفاناخ دهند تا چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی ها ربی مطبوخ بطور اسفیدباج یا بحریره معمول از مغز گندم و شکر طبرزد و روغن بادام
و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین مانند آن دهند و از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک عدس منع کنند خجندی و غیره مینویسند که ترطیب
بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماء الجبن و شوربای لحوم حیوانات فراریج و جدی و حملان و جلوس در طبیخ برگ کاهو و برگ کدو
و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باید کرد و لحوم سریع الانهضام
مذکوره بخورانند و آب نیم گرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین بهتر است طبری گوید که آنچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد
ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و ترطیب غذای او کنند و اسفیدباجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و بگیرند موم و روغن از
روغن بنفشه و تسقیه آن با آب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو ایم تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس
در آبزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه و رطب و فیلگوش مانند آن که در ان لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای سرد مفرط
و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حاره و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیدیم حذاق اطبا را که معالجه این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند و صالح تر آنچه در امر این
مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و ابن سیار صاحب این مرض را امر با حقنان از ادهان مثل روغن خیری
و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن با اضافه میاه محالله می کرد

علاج تشنج ایذائی

در ازاله و منع سبب موذی کوشند مثلاً آنچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخود آب و هر چیز که در باب
سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از خلط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو با ضمده و نطولات و ادهان و غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد بپردازند و آنچه از وجع
عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هر چه بهر دفع ضرر سرما در
آخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و آنچه از ورم و قطع عصب یا ازرقی زنگاری یا انصباب صفرا و در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان
عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در شرکی که هر نوع که باشد اولاً علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد ازان تمریخ عضو متشنج با دهان معتدله
نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی صفرای حاد یا خلط عفن بر آید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولاً و بعده بهضم
و تقویت معده و امعا و تعدیل مزاج و دماغ و تمریخ عضو متشنج با دهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ میفرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره و خفیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل الخروج از ان میباشند
و کذلک از تشنج یابس بسرعت خلاصی مییابند و باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج
نمی افتد مگر از تپ بسیار صعب تمام حکیم کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضاً این بسبب کثرت تناول اغذیه و ضعف
عصب و لینت آن و سهولت تمدد او است و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و از امور داله بر حدوث تشنج بصبیان تپ حاده دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ و
سیاهی زبان و خشکی آن و سرخی چشم و جلد است بالجمله تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب امتلائی و یبسی و ایذائی آنچه گفته شد استعمال نمایند و طفل بسیار خرد شیر تنها
دایه را دهند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضاً در امتلائی بادیان دو ماشه عنب الثعلب یک ماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده کالقند قوام
مالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تپ زیاده باشد اصل السوس دو ماشه عناب سه انه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی شیافات گرم مثل فتیل آرند و روغن قسط

ر روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل دهند و بنان و عسل یا نخود آب جوزه مرغ و کبوتر غذا سازند تشنج یبسی که بعد از حمیات و استفراغات
حادث گردد و بتدریج پدید آید و این به اطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید آمیخته
بر سر و مهره‌های گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآن چرب دارند و ایضاً روغن بنفشه غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان
بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین درین باب میفرماید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت نیز حکم ترنجبین دارد و ابرد انا لشست و اگر بسبب قبض
طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند اسکات کنانند و اگر ضرورت
شد افیون بمرضعه و طفل و هند و درا رجوجه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت بر آمدن دندان میباشد بنا بر قرب دماغ انچه که در تسهیل نبات
اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند
و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و شیخ فرموده که تشنج بصبیان بسیار افتد بسبب تری دماغ و اعضای آنها و فساد
هضم خصوصاً وقت نبات اسنان پس معالجه بروغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند
و غذای آنها باغذای مرضعه سخن و خفیف و لطیف سازند

تمدد و کزاز

مد کشیده شدن عصب است از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا به پیش یا پس خمیده سازد یا بهر دو طرف بکشد و گردن
راست بماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خواند
است و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز روی تر آنست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه این
تشنج در اعضای قدام باشد کزاز قدم گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد
از اسباب تشنج است یعنی خلفی و قدامی لهذا حاد تر و بحران او سریع تر از تشنج بسیط بود و تا روز چهارم که روز بحران او ست خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت مییابد
تشنج و تمدد در اکثر امراض از درد خالی نباشد و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلائی است یا یبسی یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممتلی افتد هرگاه بر تمام
ان مستولی شود و ازین جهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیانا عارض شود از یک عضو بیش نبود و هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد بدان
سبب صعب و زود گشاده شود و ایضاً در تمدد و کزاز امتلائی ماده آن اکثر بلغم و رطوبت است و خون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در آید و خود بخود
یا بمعاونت مبرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن و یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن که بدان برسد منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او
بانقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بتغیر نقصان در طول عارض شود و نفوذ ماده کزاز که برین صفت باشد مشابه نفوذ ماده
استرخا بود در آنکه سرد و یا تمدد جرم عضو در عرض لازم نیست مگر آنکه ماده استرخا رقیق مرخی بود و ماده کزاز جامد صلب که عضو را منعطف و منقبض شدن نمیدهد و یا منجمد
شد یا ماده کزاز در وسط عضله یا وتر یا عصب واقع نشود لیکن در اصل و مبدء آن افتد پس عصب یا وتر در طول رفع کند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا در آنجا ورم
عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلاء حرکت
اخلاط و خصوصاً در طغیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنا بر احتقان فضول خصوصاً در زنان عارض گردد زیرا که اعصاب ایشان ضعیف تر است و تمدد و کزاز که
پیوسته می افتد عرض عضله کم میگردد و طول و تشنج یابس بر عکس پیشتر شود و لهذا تشنج یابس زیاده تر در کزاز یابس دیده میباشد و گاهی تمدد ایذائی بسبب ریح و موذی
با غیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بسبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع از قی عنیف و استفراغ کثیر الاذیت بسبب
ایذای اوتار یا عصب از معده و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از سبب
ی و ماده بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود همچون غدد امتلائی مسدود مسالک روح و این اکثر بعد ابدا افتد و گاهی بواسطه هیئت غیر طبعی عضله بسبب

مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس وغیره ادویه خفیفه نوشیدن نافع بود و دبیه انه و جاورس نمک طعام و شونیز و جوز بوا هر احد یک تولہ در پارچه بافته دو تو بسته و روغن
بابونه و خیری بر آتش نهاده آنرا تر نموده تکمید نمودن سود مند ست و ایضاً در کزاز ما ء الاصول و حبوب منقی دماغ بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته بدهند و اگر بمنوز
گردن بگو ماند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه ماء الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن در عرق گاؤزبان وغیره جوشانیده شهد داخل کرده بنوشانند
و بر روغن جندبیدستر مالش نمایند هرگاه گردن بکشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهار دهم مسهل معمولی دهند و اندکے
در گردن عارضه درد کشش ران باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار کزاز پیدا شود بعد فصد صافن
استعمال حب اذاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب ابو الفاکی و روغن بابونه نیم گرم در شبانروز ده دوازده بار سود مند ست و اگر بسبب احتباس حیض باشد
اول فصد صافن کنند و بهراورار این مطبوخ نوشانند مشکطرامشیع فوه بادیان بادرنجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک شش ماشه پوست
خیارشنبر سه تولہ پوست جوز بیک نیم تولہ پرسیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه تولہ گلقند عسلی چهار تولہ مالیده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای مرغ
بنانی دهند تا حصول النضج وادرار خون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج مع اضافه برگ سنا یک نیم تولہ ریوند خطائی تربد سفید هر یک شش ماشه خیارشنبر هفت تولہ شربت دینار
چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید معجون سیر علوی خان شش ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده اول
بخورند بعده مشکطرامشیع تخم قرطم تخم خربزه بادیان هر یک شش ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری چهار
چهار تولہ صرف نه ماشه دیا تودری پاشیده بنوشند سمین شرط چهار بیخ مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و معجون سیر علوی خان بعمل آرند و این معجون علوی خان
در تمدد و کزاز بعد تنقیه جهت تحلیل ریاح غلیظ معمول زراوند طویل دو تولہ زراوند گرد سه تولہ زرنباد درونج عقربی قاقله صغار هر یک تولہ عود مصطگی زنجبیل هر واحد یک تولہ
بسفایج سه تولہ کوفته بیخته نگاهدارند لیس گل گاؤزبان بست و پنج تولہ در پنج رطل آب شیرین شب خیسانیده صبح بجوشانند تا یک ثلث بماند مالیده صاف نموده
بعده نگاهدارند و مویز منقی بیست تولہ هم بدستور مطبوخ نموده بهر دو اضم ساخته نبات دو آثار اکبری شربت انار و لایتی شصت تولہ بقوام آورده عنبر اشهب یک مثقال
در کیوره حل کرده و ادویه مذکوره آمیخته در ظرف چینی نهند شربتی دو مثقال بعرق نانخواه و یا تنبول **اقوال اطبا** سویدی گوید که در کزاز سکنجبین شربا و مرخا بروغن بان و کذا الغذ
طبیخ نخود سیاه مطیب بخیت و صعتر بحری من ست و شرب ریوند و یا قنطوریون دقیق دیا عاقرقرحا بسرکه و یا دهن اکارع مخلوط بغذا هفت روز متصل و یا حلتیت بقدر
دو شرابست یا شهد درم حلتیت بعسل یا مقل ارزق و یا فورس لقلفل و یا طبیخ بادیان بشکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای بلیون و یا تخم آن بشکر و یا طبیخ صعتر بعسل یا مرقه نخود
سرخ مطیب بمغز بادام مقشر یا زیت طیب یا لحم سلحفاة نهری یا بیخ انجدان بقدر ملعقه با بیخ وقیقه شرب عسل یا قسط هندی و یا جندبیدستر ربع درهم یا ابهل یک درهم بدفعات یا طبیخ بیخ
کرگ یا اورده یار بسا و نا و هیچ که نفع عجیب دو یا اکل خصیه الثعلب بعد شرب شراب اسود یا صدف بحری سوخته یا قیشاخ گوزن سوخته سه درم با آب مرزنجوش تر سرشته بقدر
بیضه خوردن و یا سکنجبین و فقاح اذخر و علک البطم و یا ماء ورد یا قوت ده درم مربع درهم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب تریخ قنه و یا روغن خردل **تمریخ** بعاقرقرحا شو
بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاء الحمار و یا روغن خیری اصفر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط بر روغن حار آمیخته و یا زهره گرگ بر روغن بان یا پیه گرگ لیشت بحری **تکمید** بنمک و سبوس
گندم و یا صوف مرعزی و زیت کهنه گرم تر کرده یا قطعه نمد و یا روغن کنجد گرم کرده یا زیت گرم کرده در مثانه پر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده **و ضماد** روغن سداب و حاو شیر معده و
یا عود اقرحا باریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا روغن یاسمین **و سعوط** بخیری اصفر و روغن سداب یا روغن نرگس یا زهره گرگ بر روغن بادام و یا روغن شونیز
و یا عنبر بروغن بادام **و نطول** بطبیخ عاقرقرحا و روغن آنچه اداست مضغ عنبر و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شادنج هر واحد نافع ست **ابن هبة الله**
گوید که علاج ممتد او تابع فصل غلیظ بحقنه کنند و بعد از ان اسهال بدن بحبوب سهله یا ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندکے تریاق با آب نیم گرم دهند و تکمید سر و ...
با آب طبیخ مرزنجوش بابونه و اکلیل الملک برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بعده آب مرزنجوش سعوط کنانند
و غذا مزوره و سپیاج یا لحوم قنابر و عصافیر سازند و تحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد **محشی شرح اسباب** می نویسد که درین مرض جاورشیر
بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از ان باشد بادی اشق یا حلتیت بقدر دانه کرسنه دهند گاهی بعسل طبخ مینمایند تا بلع او نمایند و هر گاه بقدر یک نیم درم

یا آب طبیخ زوفا خورند و برمقعد روغن سداب بجاوشیر بطبخ کنند و این دوا کزاز خلفی را نافع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی القدر یک نیم درم وقت خواب بدہند و این انتصاب نفس را نیز نافع ست و استعمال تریاق فاروق بقدر کنار با آب گرم بعد تنقیہ بدن نافع و همچنین دوا المسک حلو و مرو شرو دیطوس و ایارج ارجیجالس تنقیہ بدن و نفع بکزاز سفاید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل تخم حنظل صبر تربد سفید مد بر پوست ہلیلہ زرد انزروت سفید ہر واحد یک درم صمغ زاد در آب گندنا حل کنند و ادویہ باقی را سائیدہ بیامیزند و حبہا ساختہ از دو درم تا سہ درم بحسب قوت مریض و حرارت ہوا یا برودت آن بدہند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز ست خواہ از امتلا یا از یبوست باشد پیہ گوزن و بط و مغز ساق گاؤ و شتر و چربی حلبی و پیہ ہا گداختہ موم سرخ اضافہ نمودہ بر عضو بمالند و این معجون علوی خان اگر بعد تنقیہ استعمال کنند مر انالہ کزاز و تمدد بی نظیر ست برگ سداب خشک جند بیدستر مرکی مشک حلتیت ہر یک ربع درم فقاح اذخر پودینہ گرم حرمل سکبینج جاوشیر مقل ازرق علک البطم ہر یک یکدرم ہوفاریقون محروث ہر یک دو درم تخم شوکۃ بیضا دو مثقال تخم حرمل یک مثقال خصیۃ الثعلب سہ درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا نمک طبرزد ہر یک نیم مثقال کوفتہ بیختہ صمغ را در عرق گل نارنج حل کردہ با چہل درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینہ یا چینی داشتہ تا چہل روز در خاکستر جوپ گذ دفن نمایند شربتے از دو درم تا چہار درم با طبیخ عود بلسان و جنطیانا و بادیان و قنطوریون دقیق و بادرنجبویہ و تخم کرفس و بلیون ہر یک دو درم لشکر و عسل ہر یک نیم اوقیہ و چوب الیہ را باریک تراشیدہ با آتش گرم کردہ بر موضع کزاز ببندند و ہر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبہ عمل کنند کزاز شدید صحت النفع بخشد و قرشی گفتہ کہ آنرا بموضع کزاز بگذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز ست و گویند کہ چون بیضہ سائلہ را طبخ نمایند و بر عضو طلا کنند حذر و کزاز دو عشرہ نافع بود و اسکندر گفتہ کہ دوشتن چجیر ابنی در کف نافع کزاز ست گیلانی گوید کہ اولا اعضای منجذبہ را بہیئت مناسب و بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعیہ حادث محفوظ دارند و بر روغن سداب یا بروغن قثاء الحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدہین و تمریخ لین نمایند و باید کہ تغذیہ بحریرہ معمول از آب نخود روس و جو سازند و رقیق سریع النفوذ بنوشند مگر آنکہ تپ باشد پس باید کہ ماء الشعیر استعمال نمایند و حیلہ بخواب آوردن کنند و ہشتداد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلا و معالجہ ورم حار با دویہ خاص او نمایند و ایضا گاہی امتداد از قی شدید بعنف معدہ افتد و شربت طبیخ بیخ شوکۃ یہودیہ و تخم شوکۃ بیضا و تخم شوکۃ سہریہ آنرا نافع ست و بعضے عصارہ قنطوریون دقیق فقط بنوشانند ہر گاہ مرض امتلائی بود و اولی آنست کہ لطوخ اعضای ایشان نیز بطبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر استداد در پایہا باشد محاجم بر عجز و فقرات سفلے نہند و اگر در ہر دو دست باشد محاجم میان ہر دو شانہ و بر فقرات کہ قریب ناحیہ علیا ست و بر عضل کہ موضع او بلند تر از راس کتف ست بگذارند و باید کہ ہر کسی را کہ امتلای کزازی عارض شود و در ابتدا مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیا صوف در زیت کہنہ یا در روغن قثاء الحمار مع جند بیدستر نہند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چہ محاجم قارعہ تحلیل می کند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینہ در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع شانہ و گردہ نہند و واجب ست کہ اخراج خون از ایشان بقدری باید کہ بسیار نبود و نہ اندک و در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفتہ اند کہ سزاوار آنست کہ استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبہ خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا کہ این مرض در اکثر از رطوبات کائنہ حادث میشود و بعضے اطبا در ان بغیر تامل فصد کردند و مریض ہلاک گردید

علاج تمدد و کزاز یابس

ماء الشعیر بروغن بادام یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجای شی النطول با آب نیمگرم استعمال کنند و ترطیب راس بنہادن پنبہ مبلول بشیر خر نمایند و النتن بدن بروغن بنفشہ و تغذیہ بشوربای حملان و ماہی نیز صغیر نافع بود و ضماد از پیہ بط و ماکیان و مغز ساق گاؤ و موم زرد و روغن گنجد نمایند و این آبزن علوی خان کہ از حکیم شریف خان بعض تصرف نیز کردہ اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع ست یا بچہ بز و کلہ حمل و بچہ ماکیان و جو مقشر و لعاب سپستان و الیہ قطعات کردہ و تربز و خیار و بادرنگ بابونہ و گل خطمی و اقحوان و برگ کدو و برگ چغندر و قطونا و بہدانہ ہر یک بقدر مناسب در آب خالص و آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب بہ شیرین ہر یک بقدر حاجت بپزند تا مہرا گردد پس صاف کردہ روغن تخم کدو روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بدان انداختہ بقدر دو فنجان از ان بگیرند و باقی نیمگرم مریض را بنشانند تا سرد گردد و مریض را از ان بیرون آرند

که هر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد و انچه تا مدت شش ماه طول کند در اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر بفالج یا سکته قوی بود و لهذا بارها
بسیار دیدیم که اولاً لقوه بهم رسید و بعد ازان سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت است و اگر ازان تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته بیرون آید و لقوه جانب چپ
عسر تر از جانب راست باشد **طریق تشخیص** درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوه استرخائیست
یا تشنجی و این چنان باشد که اولاً از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک سده در استخوانهای روی یا خدر در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمه روی پرسند و بعد ازان بیمار را گویند
که آب در دهن گرفته بر دو بیفگند بر چراغ که مقابل نهند نفخ زند اگر آب مضمضه است بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضاً آب در دهن بر یک شق
باز نتواند داشت و معرفت شق ماؤف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و صلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد و ایضاً نقصان یا بطلان حس آنجا
بهم رسد اختلاج دران شق و ضعف مضغ آنجانب و ریختن اشک از چشم آن طرف بران گواهی دهد و تشخیص لقوه استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس بعض جلد و عضلهائی
وجه لمس کنند اگر حواس مکدر باشد خصوصاً در لقوه در جلد جبهه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد دران نبود و جلد از نواحی گردن مائل و متباعد باشد و
رو کردن او بسوی گردن متعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحدر باشد بحدیکه حرکت دادن نتواند آنرا و پلک بالا بدان منطبق نگردد و تکلم لبطی بود و بسبب ثقل زبان و ضعف
غشائی حنک محاذی آن پلک مسترخی و مترهل و رطب نماید لقوه استرخائی بود و **اگر** حواس مکدر نباشد در اکثر و جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و
عضلات تمدد صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و در گردن او از ان مشکل تر باشد و با آن آب دهن در اکثر قلیل بود و بر انطباق پلک جانب صحیح با هم قدرت نبود
و بیشتر صداع لاحق شود لقوه تشنجی باشد و اما شناخت تشنج یابس و رطب لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و انچه از آماس عضله گردن افتد لقوه ورم آن شاهد حال
الیست و ایضاً این نوع لقوه بیشتر در اطفال ظاهر گردد **علاج** در خانه تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامه ازرق یا اسود بر سر نهند و بر رو برقع و چیزی سطر فالبسوند و جوز بوا
یا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان خایند و آئینه چینی پیش نظر گذارند که دران رو بتکلف بینند و از روشنی شدید و آب و از هوای نمناک و جای سرد و مولدات بلغم و سودا
اجتناب ورزند و باقی تدبیر از اکتفا بماء العسل ترک آب و غذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک اعلاج قوی درین اثنا و بعد نضج و تنقیه بلغم و استعمال ماء الاصول و
حبوب و غراغر و سعوطات و غیر آن هر چه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند و باید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب ادویه حاره و نیز درین ایام از حرکات خارجی مانند غراغر
و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد بر دیگر میگردد و نیز ماده موجوده خام رقیق دفع میکنند و غلیظ آن باقی مانده باعث زیادتی نکایت میگردد و همین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحرارت
ممنوع ست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بحقنه لینه بسیار لین مضائقه ندارد و جوز بوا و آب باعرق بادیان عمده نمکرم بر کله مسترخی تا نیم سال بندد و ایضاً گاهی در لقوه
خفیف تا چهار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان پنج بادیان پر سیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند
و در روز هشتم بسبب خفت مرض مسهل میدهند بعد مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده مینوشانند و همین بر روغنها معمول میکنند و بعضی برعایت
حرارت منضج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله و منضج مذکور را فروده تودری سفید پاشیده داده بعد نضج و قبل ایام بحران مسهل با کلی زنجبیل
ترید سفید هلیلجات ثلثه فلوس خیار شنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل با منضج اصل السوس گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پر سیاوشان
هر یک چهار ماشه زوفا خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات برای رفع خفقان و قبض فلاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده
نبات یک نیم توله داخل کرده مینوشانند و **ایضاً** اگر در لقوه تپ شود گاوزبان پنج بادیان هر یک پنج ماشه پر سیاوشان پنج کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دهند
غذا آب گوشت و وقت تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه منضج اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاهی در لقوه مع تپ عناب
گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سرخ بگلاب سائیده
افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات خاکشی پاشیده روز دیگر پر سیاوشان شاهتره افزوده و گلقند بجای نبات میکنند بارعایت
حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی
پاشیده میدهند باز اطریفل می افزایند و در لقوه مع الخفقان همه تدابیر دستور و ابریشم خام گاوزبان مویز منقی جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند بالجمله

نیده گاهی برای تقویت دماغ و جگر دیقیه مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشانده عنب الثعلب بیاد شان سوختہ منقی اسطوخودوس
ت داخل کرده مید هند و ایضاً جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالائش عود بلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاؤزبان و بادرنجبویه
رق دارچینی هر یک چهار تولہ جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلغم گوشت دراج نخورند و در لقوه استرخائی هر حسب
علاج استرخا گذشت و در تشنجی هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضاً در استرخائی بعد تنقیه ضماد بقر نقل و جوزبوا و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل
فرفیون هر یک یکتوله جندبیدستر شش ماشه مشک و عنبر هر یک نیم مثقال تا یک مثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهره کلنگ و آب
بہ چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار برمی آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهره هر پرنده همین اثر دارد و اگر تشنجی باشد
با دادن مغز تخم بیدانجیر بریان کرده سه تولہ جوزبوا نیم تولہ جندبیدستر یک تولہ اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یک و نیم تولہ در شراب کهنه و روغن راست برابر سرشته
بیشه کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضاً در تشنجی که سببش امتلا بود خواه یبوست تکمید بحارات مرخیه از شاهد بر روغنهای نیم گرم پر کرده و
دهن بر روغنهای نیم گرم بغایت مفید ست **و ایضاً** بعد تنقیه بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل ماده باقی از سر غرغره و عطوسات و سعوطات و مشموسات و شمومات
استعمال کنند چه استعمال غرغره و سعوطات درین مرض واجب ست و مضوغات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر ست اما سبب درین مرض غرغره و سعوطات و ابتدا
مضرست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط العمل نیارند مگر بعد استفراغ ماده که متوجه بموضع معلول ست و بعد تنقیه بدن که بغایت
بیع الاثر ست و ایضاً بعد تنقیه استعمال دواء المسک حار و جوارش سقف و جوارش اترج علوی خان و حب سیماب بیش و اذاراقی و حب سیاه بہ نسخه قرابادین ل
ت حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سداب عشبه عاقرقرحا هر یک سه تولہ جوزبوا چهار تولہ در عرق بادیان و و تشه
ن کرده در شبانه روزی چهار بار بعمل آرند و بعد ازان گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط
احت هر دو هم وزن آن آمیخته بر سینه آهنی بجوش ملیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هر یک یکتوله جندبیدستر هفت ماشه آمیخته بر سر و گردن و روی نیم گرم ضماد کنند جهت استرخائی
نجی هر دو از مجربات ست و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیه بارده و میوهای تر و آب خالص احتراز و رزند و از روشنی دیگر و حرکات نفسانی نیز
تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه که سببش ورم عضله گردن باشد هرچه مناسب حال ورم بود در ادرام و خناق بیاید بکار برند

ذکر ادویه مفرده یونانیه

لقوه را نافع ست تخم عود الفرج باریک سائیده در زیت جوشانیده شماً و تدهیناً و جوزبوا بمصطگی مضغاً و عنبر شماً و شراباً و بخوراً و مضغاً و سعوطاً و روغن بادام و کذا عسل
مصلح بروغن جوز نیم درم شرباً هر واحد مجرب ست و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و تخم حنظل در حقنه و افتراش رطبه و تعلیق قطعه پوست فاشرا بر لقوه و شم شونیز
ان یا سرکه کنند بروز و شب چند بار و یا قطران و یا گل سوسن و روغن اکت و عرق یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و نطول مرزنجوش در عسل و حب بلسبر که دران خردل کوفته جوشانیده
نقه هر روز **و اکل** جندبیدستر سه حبه با آب طیبه و یا عود الفرج بعسل و یا سکبینج تنها و نفقاح اذخر و صمغ بطم حب ساخته و یا تخم قندول و یا روغن گل آن و یا بقله رطب و یا تخم
نج با فرفیون تنها و یا ربع درم از ان سکبینج و مقل و اشق هر یک نیم درم حب ساخته و یا وج و یا جوزبوا و یا آذریون با آب بیخ و تخم آن و یا حماحم بشراب و یا فلنجه و یا ترب
تخم نیم درم و یا تخم حنظل و یا خردل و یا پنج فاشرا و یا مغز تخم بیدانجیر ده عدد تا بست عدد و یا روغن آن و یا طبیخ عشبه و یا ربوب محرق بعسل و یا عسل و یا ماء العسل و یا روغن حرمل
مرزنجوش یا آب نوف یا عصاره قثاء الحمار و یا جوزبوا و یا روغن بلسان نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سنبل الطیب و یا طالیسفر یک مثقال و یا دارچینی و یا زرنباد و یا
قاقل یا افسنتین سفید و یا نارجیل هر روز یک درم و یا افراسیون بعسل و یا لحم الثعلب و یا اکل بعسل سیر بستانی و سیر بری بعسل و یا طبیخ با خوردن درم گلقند و یا نام و یا روغن بطم و یا طبیخ کر
و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا نفقاح اذخر و یا الچی و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطوریکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا بدو یا زیره بعسل و یا شنبلید
یا دارچینی و یا طبیخ حاشا بده درم گلقند هر روز **و سعوط** جندبیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش یا زهره کلنگ بروغن گل
آب مسقور در جانب صحیح و یا زهره مذکور یک قیراط به دهن آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح و مرارة کرکی در جانب لیفن و یا روغن

عاقرقرحا و یا آب صعتر بری یا یک حبه مشک و یا روغن پودینه و یا مویزج یکجبه شونیز سه حبه و روغن بادام یا شیر دختر تا سه روز یا شونیز در سرکه یکشبانه روز تر کرده خشک
کننده سائیده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید ست یا زهره کلنگ یا زهره غلیه یا زعفران و آب طبیخ یا خرزه لبقر بقدر عدس و روغن بادام
و یا آب بیخ رطبه یا حاشم بشیر دختر و یا آب قسط یا روغن اذ و یا مومیائی یک انگشت و روغن بادام تلخ و یا روغن ضیان و یا عصاره قثاء الحمار بشیر زنان و یا عصاره عرطنیثا بشیر زنان
و یا زهره ماهی بروغن بادام و یا زهره گربه بروغن بادام و یا فاد زهر حیوانی یکجبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره
و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شاهبانک و یا یکجبه جاوشیر به آب مرزنجوش و یا جاوشیر و چوج و صمغ سداب هر یک ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرم دانه
یک قیراط بروغن بادام و یا انزروت و مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط با آب مرزنجوش هر واحد نافع و اگر از لقوه تنقیه رشد بیداحق شود مومیائی معدنی
بروغن زنبق سعوط کنند **و سعوط و شرب** روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر و یا سداب و یا روغن قرطم **و عطوس** بجند بیدستر و یا فرفیون و یا
زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یکجبه با آب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصاره قثاء الحمار و یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید **و شرب و شم** جند بیدستر و یا یاسمین
و یا قرومانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه **و غرغره** آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر با آب مرزنجوش و یا طبیخ خردل
و یا ایارج فیقرا با آب مرزنجوش **و شرب و غرغره** پودینه و روغن آن و یا افسنتین و یا زوفای خشک و یا زنجبیل و یا بورق **و تدهین و جبهه**
بفرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا روغن بطم و یا مویزج بروغن بان و یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن حبة الخضرا و یا روغن خردل و یا روغن بیدانجیر
و یا روغن ضیان و یا غالیه و یا بیه خارپشت و یا روغن بطم مخلوط بجند بیدستر و یا روغن بابونج یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت بار در هفت روز و یا روغن
آجر **و ضماد** مرزنجوش ربع درم فرفیون و یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا **و انکباب** بر بخار طبیخ قیصوم و اثل و مرماحوز و تمام و غیر آن که
در قول مسیحی در بخور خواهد آمد **و مضغ** قرومانا بکنند و یا عاقرقرحا بکنند و یا زنجبیل مصطگی و مویزج و یا مویزج مع کنند رو یا صمغ سرو و یا اشج و یا میلیکا بلی
و غذا ابعصا فیر در آب نخود سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویه هندیه

که مفید لقوه است بعد فاقه نهادن جوزبوا و دهن نان ماش سیاه از یک طرف پخته بطرف خام بروغن بیدانجیر یا روغن کنجد که دران عاقرقرحا سوده آمیخته یا شیده
مالیده برلیس کردن و بر هر دو کله بندند و روغن نارجیل و تاتوره بر رو و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینگے که حب لقوه و حب مقل
نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب بجهلاک یا حب اننا بهیرون یا حب کحیله بخورند و از وج خراسانی بست درم زنجبیل زیره سیاه هر یک هفت درم
با صد مثقال عسل معجون ساخته یک مثقال مدام خوردن نیز مجرب ست و تخم سن بیخ درم بشهد آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شونیز و سپند
در آب بیخ چقندر و بیخ حنظل سائیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات است و نوشادر با آب سائیده سکنجبین آمیخته
غرغره سازند و نزد بعضے حلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدری دارچینی و جوزبوا و قرنفل ریزه داخل کرده مجرب است باقی
ادویه در فالج مذکور شد **اقوال حکما** مسیحی گوید که تدبیر مستعمل در فالج در این مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ
کبر و مویزج و فلفل مطبوخ بسماق یا انار دانه ترش و یا با ایارج فیقرا و حاشا و پودینه دشتی مع سیاد عنصل میباید که غرغره بعد تنقیه بدن با ایارج جالینوس و لوغاذیا استعمال
کنند و بعد تنقیه مسهلات نفع میکند تکمید و انکباب با آب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از آن بزهره کلنگ در آب چقندر یا
با آب مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بجبلهنگ مقدار حمصه و بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم کرده
انداخته باید کرد و بستر روس تبخیر نمایند و غذا آنچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند و در خانه تاریک مدام کنند و دهن را
بجانب مائل جوزبوا بگیر ند و کلندر و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و هر روز اندک بلادری در روغن بیدانجیر بماء الاصول و ایارج فیقرا بخورند و موضع را
بروغن قسط یا بغالیه یا بروغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و فقار پشت را بسک کنند که دران حاشا و پودینه و زوفای خشک شانیده باشند

نیکرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نو اعادهٔ تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطنیثا نمایند صفت دوای معطس
نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارده عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ خربق سفید که بر موضع دخان آویخته باشند تا سه ماه چهار مثقال صعتر زراوند طویل [?]
هر واحد نیم مثقال حب بلسان یک نیم مثقال کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند دوای دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیه دماغ بقوت کند کندش
هفت جزو فلفل سیاه و سفید هر یک دو جزو صبر یک نیم جزو شونیز دو جزو کوفته بحریر بیزند دیگر برای لقوه جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال
همه را کوفته بیخته در بینی دمند و گاهی با آب مرزنجوش سرشته حبها ساخته با آب اذان الفار سعوط میکنند بوعلی سینا مینویسد [?] آنست که ملقو را تا روز چهارم و هفتم
بادویهٔ قویه مستفرغه باید تحریک نکنند و ایضاً غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخود آب بزیت و تخفیف نکنند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد
در روز دوم بحقنهٔ شدیدة اللینة تحریک نمایند و مبادرت بغرغره در ابتدا مضر ست که گاهی جذب مادهٔ غریب کند و مادهٔ خام قریب را تحلیل نکند و لقوهٔ تشنج
اولی ست با آنکه استفراغ او بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضج بالکلیه یابد و استعجال بدوای حاد مضر ترین اشیاست و در دست
ترین معالجه آنست که بتخفیف ماده و تغلیظ آن تیبیس عصب کنند پس تاثیر دوا در ان ضعیف گردد بلکه بدان صبر اولی ست و واجب ست که معالجه فالج و تشنج
چنانچه معلوم شده بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هرمس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه تجربه است
زنجبیل و [?] هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوزه بخورند و باید که ماء العسل از ایشان قطع نکنند و بعضی اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه
آنست که بعضو علیل پیه و شحم جانوران وحشی طلوخ نمایند و اولای وحشی با این تدبیر خرگوش و کفتار و روباه و بز کوهی و گوزن و گور خر ست و سپس آهو و مانند آنکه در لحم او
نرمی باشد و واجب ست که اگر مرض رطب باشد شقی را که در نصب امرض ست بهیئت طبیعی بر بندند اگر تشنجی باشد اولا ابتدا بتلیین او کنند بعده بتحلیل آن و اگر
علامت غلبهٔ خون و یابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلا شرط بر فقره اولی نهند و شک نیست که مادهٔ فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل جبهه تا
پیدا شده لهذا بهتر آنست که ادویهٔ محمره بر فقرات گردن و بر کلیه نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار از ان بسوی عضل جبه می آید و اما عضل جفن از این جمله نیست
و تدبیر آن تنقیهٔ جبهه و مقدم دماغ ست و همچنین تکمید خشک بر این فقرات و کاله و دلک آن و دلک سر نیز و خصوصاً بر گرسنگی شدید و ایضاً انچه ملقو را
نافع میکند ادامت نشستن در حمی و لطخ مواضع مذکوره بسرکه است و خصوصاً چون در ان سرکه ملطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیب ست
و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و مانند آن کنند و زیرا که بمثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند برگ لبن گوش او داغ نهند و باید
تکلیف غرغره بیشتر از خیار او کنند و سفوفات خاصه هیچ و جوز بوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از سفوفات ایشان هلیلهٔ سیاه است و باید که مضوغ را در شق
علیل نگه دارند و در خانهٔ تاریک نشینند و تدبیر به کلکلنگ یا شیوط یا باشه یا کرک یا آب شهبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده بروغن سوسن یا فرفیون
بمقدار عدس یا شیرزن سعوط کنند و معالجه بچیزی منتفی آنکه در علاج امراض راس بلغمی مذکور شده بهر وجه باید کرد و از سعوطات مجربه برای آن رشته است که آن بندق
هندی ست و خاصه پوست بالای آن و اذان الفار و عصارهٔ قثاء الحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی سخن مع المقطیس باشد مثل جندبیدستر و شونیز و غیر مخلوط
میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفار ست و چون بوزن یکدرم از آب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کلی بخشد
و گاه امر بنظر کردن دائم در آئینه شکسته میکنند پس قدری بهوا میکنند بهتر ان آن آئینه مشوش نظر در ابرا و جه ست و آن آئینه چینی ست و چون صبیان را
در آخر [?] لقوه بر بند شفای ایشان در اطریفل صغیر ست تا هفت روز بخورانند و غذا نخود آب دهند صاحب کامل گوید باید آنست که علاج لقوه مثل علاج فالج
و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آفت ست هرگاه مادهٔ فاعله هر دو مادهٔ واحد باشد و آن بلغم و رطوبت ست و فرق میان هر دو آنست که مادهٔ محدث فالج در سائر بدن
یا در یکی از هر دو شق آن پیدا شود و انچه لقوه حادث میکند آن در عضله شدق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا انچه در ابتدای
فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماء الاصول و تنقیه بحبوب بعد از ان چون استفراغ بدن و تنقیه دماغ کردند غرغره مذکوره
پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض ست بلکه مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و حب [?] مساوی همه را کوفته

با صبر پخته بوزن یکدرم ازان با سکنجبین عنصلی و آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سعوط که نافع آنست بگیرند شونیز و صبر هر واحد یکدرم کندش جندبیدستر فارسی هر واحد
دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را با یک سعوطه آب سداب
سرشته مثل عدس حبها سازند وقت حاجت یک حب یا دو ازان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا بسعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن
و باید که سعوط بزهره کلنگ باز و شیر هر کدام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند نفع کند جالینوس در کتاب میامر ذکر کرده
که شونیز در سرکه تند تر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوط دیگر بگیرند صبر و مر و زعفران کندش و جند عنصل هر واحد یک جزو زهره کلنگ
و جندبیدستر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده با آب سرشته با آب مرزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر بعض مرزنجوش سنج معدنی [illegible] سوده دو حبه باندک روغن جوز سعوط
کنند منفعت بین یابد و اگر عقب سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران با روغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و یا پارچه کتان
بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد ازان نطولات و ضمادات و مروخات و ادهان که در فالج گذشت استعمال نمایند و الفش حنظل و فلک
غیر مائل کنند و صاحب او را امر بگرفتن بخار شراب که دران سنگریزه گرم انداخته باشند باید کرد و شق مائل را عصابه بر بندند تا آنکه بخود رجوع کند و در دهن قریب شق علیل
که آن غیر مائل ست جوز بوا یا هلیله کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و راتینج و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر
زیت بسعوط ورق و خردل و بهروزه فلفل یا علک شونیز سرشته مریض را بمضغ آن بر نهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که دران
شحم حنظل جوش داده باشند در دهن گیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن تلطیف اخلاط بلغمی و تحلیل او از دماغ
نماید و مریض در خانه باشد و در روی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور عود سازند و غالیه و لادن
و مانند آن ببویند و بالجمله تدبیری که در باب فالج مذکور شد بهمان ترتیب بعینها استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سرسام مهلک ست و ازین بیش [illegible]
و علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود درین علت هنگام قرب موت و این تجاوز از حد معالجه است بسبب قرب موت طبیعی گوید که طبیب باید که
مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه و حقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او و ماکول
و مشروب او کند تا آنرا سرسام حار یا برسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن
او هر روز مریض ماء الجبن با آب گرم فقط و غذا نخود آب بزیت بغیر ادخال گوشت دران باید داد و چون معلوم گردد که شکم معده او پاک شده جلنجبین را در آب زوفا
بمالند و [illegible] باشد که بگیرند تخم کرفس با دیان و انیسون مساوی بمقدار واجب با این اندک و زوفای خشک صعتر ضم کنند و بنوشانند تا قوت آن بجوش بر آید پس بنقند
عسلی بمقدار واجب ان باید بنوشانند چند روز و بعد حقنه لین مشتمل بابونه و اکلیل الملک و نمک کوهی و قرطم و بزر کتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی
و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه انچه در حقنه بر آید سلیم بود چیزی بدان مختلط نباشد بعد ازان رجوع کنند در تدبیر او و بنوشانیدن ماء الاصول
با روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعده تنقیه باین حب نمایند نسخه آن سکبینج نیم درهم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را
در آب کرنب نبطی مخلوط بشراب کهنه تر کنند چون بگدازد و تخم کرفس پوست بلیله حب الغار عصاره سوسن هوم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی
هر واحد یکدرم ماهیزهرج عود الوج زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم و ثلث منقیه
با این حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر جندبیدستر و مقل در طبیخ او ضم نمایند و بعد طبخ مالیده
بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالایش مقدار واجب روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان هر کدام ازینها که بخواهند یا همه
بمقادیر معتدله ریخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا بمجموع و متفرق یکبار [illegible] و مکرر نیز
در شراب سلس یک دفعه در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض انچه ازان منحل شده و
انچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای واجب کند در اشیای مسخنه زیاده کنند

اندر ابتدای علت سختی زبان دار داز بهر آنکه هرچه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر شود علاج و دوا دادن دشوار تر شود اثر کند بدین سبب
زود ولی تر آنست که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد حقنه کنند و جز منع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضاً با تب هم نشاید
و تدبیر صواب آنست که چون چهار روز بگذرد ایارج فیقرا یک مثقال بسبیل شبیار بخورند و بعد یک هفته بحقنه حاد استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش حرمل قرطم حلبه
تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم قرطم قنطوریون باریک هر یک کف عسل و روغن زیت کهنه و هر یک [illegible] اوقیه همه را بدستور
مقرر بپزند و صاف کرده بکار برند ایضاً تخم کتان پنج درم سداب شبت هر یک شش درم همه علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند
و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان دشتی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و سرکه
که اندران صعتر و غیره ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و ابرو و پیشانی بمالند و از آن سرکه در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی فرود آید
و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با آتش چوب گز و بخار آن بر سر دارند و در لقوه تشنجی نخست عضلها را
نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند [illegible] گردن و بر سر نهند
و از بهر عضلهای چشم دماغ را بایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن زکریا از قرابادین قدیم نقل کرده
که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و شب و روز از آن بیرون نشود تا باد او را نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند تا وقت نیم روز در ساعت
غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یک روز صبح ناشتا در بینی از آن طرف که چشم منطبق نشود بست و یک قطره روغن جوز یا روغن حبة الخضرا نیم گرم بتفاریق
بچکانند و اندر جانب دیگر شش قطره چکانند پس بابونه صعتر پودینه دشتی اندر ظرف سربسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته چادر پیچیده سر بخار آن دارد تا عرق
بسیار آید پس عرق پاک کرده روی و سر به پارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبة الخضرا گرم کرده بر سر و روی و بناگوش و پس گردن بمالند
و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و بعد یک ساعت همین عمل تمام
از آنکه در یک روز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یک روز همچنین بعمل آرند و هر که بعد یک ماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و با نجا در ین مرض
از لبابه بینجا طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که در آن قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافع است و روغن ناردین [illegible]
علت سود ندهد نیست از بهر آنکه او قابض است و ایضاً ابن زکریا گوید که طعام از ملقو باز گیرند تا بدن او گرم شود و رگها خالی گردد پس بخار بدوای مذکور دهند و روغن
قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضرا بر سر و گردن نیم گرم بمالند و اگر تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جندبیدستر نافع تر است بهر آنکه بخود [illegible]
و با اینهمه هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و او مثل غبار سائیده بروغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست و اعتماد
در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط است و ادویه که ترکیب سعوط از آن سازند آنست جندبیدستر فرفیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل زنجبیل کندش
عرطنیثا خربق سفید چیلهنگ تربد مرزنجوش زوفا فسیا نوشادر بوره ارمنی خردل زهره عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر وج و نسخه سعوط دیگر در قول مسیحی گذشت و گاه
از سعوطها المی بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان باندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و خطمی و سرکه و سفیده بیضه مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و حجامت بر
پس گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد و تا چون ادویه دیگر گرم کند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن و عضله فک سود دارد و غسل کردن بآب شور
در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریای شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که تحریک ملقو تا روز هفتم نکنند
چه از ان خوف مرگ مفاجات و سکته است علاجش علاج فالج است و استعمال غرغره بایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و اندکی از بوره [illegible] و روغن زنجبیل
زهره کلنگ نمایند و حقنه حاده مذکور در باب فالج بعمل آرند و بعد تنقیه تام به بخار آب ملطف که در آن نمام و مرزنجوش و صعتر و نسرین و شیح و مرماحوز و جندبیدستر و مانند آن پخته باشد
انکباب نمایند و کندر و مصطگی و حلتیت بخایند و در دهن جوز بوا و فلفل و دار فلفل و قرنفل بدارند و مضوغات را تاثیر عظیم است در معالجه لقوه هر روز بعد از [illegible] و بان [illegible]
و باد و بخیه [illegible] یک دو درم با گلقند [illegible] ده درم بنوشانند غذا مزوره نخود و مغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه اگر این [illegible] حاصل نشود حقنه غیر حاده بکار برند [illegible] حار مجفف ماده

ومطلقاً آن استعمال نمایند **تجشندی** گوید که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض میشود وبسبب ورم لقوه عارض میگردد ومرض خناق باشد ولقوه این را
مرتبه مشاهده کرده ام ودر لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با انجبین بدهند وگویند که حق آنست که استعمال بدوای
حار نکنند حتی که ماء العسل که آن تخفیف ماده کند پس تاثیر دوا در آن متعسر گردد وبعد هفتم روز ما ء الاصول بنوشند وحقنه لین مع ادنی حدت بعمل آرند وعلاج لقوه
قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره وتعطیس واستعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی است واخص ادویه اندرین نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب جالینوس است
صفت آن صبر عصاره افسنتین مصطکی یکدیک جزو سقمونیا شحم حنظل یکدنیم جزو کوفته بیخته بآب خالص یا بآب کرفس مطبوخ سرشته حبها سازند شربتی یک
مثقال **جعفر بن علی** گوید که انچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که مثلی حلیه را با بندق هندی بجوشانند ونجم دران نجات بخشند حب قوقایا
هست که مغز بندق هندی ربع درم دران اضافه کرده باشند وخوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا هر شب وقت خواب درمبادی عدول نکند از شربت
اسطوخودوس ثعلبی علو مذکور تنها یا بشربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت ودر آخر آن تریاق وخوردن این مرکب آخر آن
عجیب ست **صفت** آن اذخر بسلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرورد قرنفل مساوی کوفته بیخته یک مثقال از آن هنگام
خواب بخورند وخوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست واستاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند سخونت مزاج امر میکرد اصل السوس
مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد اوقیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمه آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند قبل از تخم
سنجبیه یک نیم درم بخورند ونصف باقی بشب همچنین استعمال نمایند ودو هفته اول غذا معتدل در رطوبت مثل نخوداب بزیت سازند
مثل رطوبت مثل عسل تناول نمایند وچون صلاح یابد عصافیر وقنابر وکبوتر بچه پروازی ودراج بخورند واز اطعمه بارده منع کنند **انطاکی** گوید
علاجش بعد یک هفته انچه در سکته گذشت باید کرد وانچه مختص بلقوه است اینست که سداب وخبازی وسبوس گندم وخطمی وبابونه در ظرف
سفالی خوب بجوشانند وبخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند وبعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز
زائل کند وبخور حبوب ظرفا واکل وشرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه وفالج ست واز مجربات خواص اینست که حروف ناری را مبسوط
بر ظرف چوب گز وقتی که قمر در یکی از بروج حاره باشد نوشته روبروی بیمار بدارند تا مکرر در ان نگاه کند صحت یابد وحروف آتشی اینست
ا ه ط م ف ش ذ **مؤلف** جامع الصناعة گوید که چون مریض را در خانه تاریک بنشانند وتا سه روز چیزی از ادویه واشربه واغذیه ندهند
وروز چهارم ماء العسل اندک بدهند وبعد هفت روز ایارج فیقرا بآبیکه دران مصطگی جوشانیده باشند بخورانند وسه شربت آن در سه روز
متوالی بدهند وغذا نخوداب که با کبوتر بچه در پرواز آمده پخته باشند بسازند این مرض زائل شود واگر قدری از علت باقی ماند چند بیدستر
بسایند واز آن بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد ومن بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر علاج کردم وصحت یافتند
ملا نفیسی مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر وانضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز پنجدرم گلقند
یکدرم انیسون ونیم درم مصطگی ویک نیم دانگ عود بخورانند وآب نیمگرم یا ماء العسل بنوشانند وامر بخائیدن مصطگی وریختن آب دهن کنند وغذا نخوداب
بزیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند وبعد روز چهارم ایارج فیقرا وحب صبر بسنبل شبیار بخورانند وبعد روز هفتم حقنه حاده بعمل آرند وبعد
چند روز حب قوقایا دهند وبعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا وزنجبیل بماء العسل کنند وروی او بآب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر ومانند آن بشویند وبران انکباب
کنند ویا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند تبخیر کنند وروغن بانبویه سازند وجانب مسترخی وجه را بالغالیه بروغن سداب که دران فلفل وجند بیدستر حل کرده باشند مالش
کنند وبخائیدن عود وسعوط بدان واجب تر ست لیکن تا چهل روز نکنند وسعوط بخیری جائز نبود واین طلا نافع ست صبر ومر وجندبیدستر هر واحد یکدرم زعفران
دانگ طلا نمایند وسعوط کنند وفلفل نافع ست وهلیله کابلی در دهن نگاه دارند وگاهی از این علت صحت می یابند بحسن تدبیر در غذا وامتناع از شرب آب تا بیست روز باشد یا شصت روز و با
پرهیز از غرغره وغیره هماهنگ است که در قول طبری گذشت **شریف خان** مینویسد که غذای ملقو در ابتدا ماء العسل باشد بعده نخوداب معمول از لحوم کبوتر بچه پروازی

و روغن مطلیب بزیره و نمک مضبت و اجرام آن بخورند لیکن بعد تنقیه پاک کنند و لحوم صید صبر زیاده باشد اولی از اهل سنت استاد کامل المحققین خواجه آگاه است که فوزکاهی تا پنجروز تا هفت روز حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نبیذ دهند و عوض آب شبه امام از اول بعد بر ماء العسل اقتصار میکنند بعد از آن مرغ جوانی کبک تیهو و گنجشک کبوتر و غیره میفرمودند باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضای عصبانی را موافق است و تنقیه اول با یارجات پس بحبوب کنند و معمول در زمانه من این است که اول تنقیه عام بمطبوخ سنا و خیار شنبر کنند بعده بحبوب مثل این حب کرمتصل یکی بعد دیگری در دهن مانند آب و فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند الفیه فصیل قدری عنبر در شراب حل کرده و با ریک بسایند و لقدر کنار حب امثالی حب بندند و از حکیم علوی خان نقل کرده اند که چون نیم درم کرفس مخلوط انگقند عسلی ده درم بخورند تا سی و در روز لقوه را زائل کنند و چون نیم درم کلنگ مخلوط با آب چقندر سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکبا بکار بردن سیم که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور تالیف علوی خان لقوه استرخائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا و چوب تمران و فانیذ هر یک شش جزو عنبر عود هندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس مقل کندر حصی لبان فادانیا هر واحد یک نیم جزو کوفته با آب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقوه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند و چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکبا بآب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب حرمل بابونه و اکلیل و برگ غار سازند و چون عرق بپدید آید چهار عصابه هم گرد و سعوط بجبل بهنگ اقدر دو جبه نمایند از این طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده ملقو بدان سعوط کند هر روز بقدر فلفل سه روز صحت بخشد محمد زکریا گفته کسی که مستعد لقوه باشد حجامت در آن می اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یک وقت حجامت کردند و قبل از حجامت بیضه کباب خورده بودند هر دو بهمان روز به لقوه افتادند یکی از آنها پیر و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضاً گفته که مردی حجامت استعمال کرد و بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان بعد تنقیه سریع النفع است نوشادر شونیز هر کدام پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویز منقی بوره ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دار فلفل پنج سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بپزند و دو درم از آن بیک درم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر است و این عطوس نافع را پاک سازد و لقوه و فالج و صرع را سود مند است کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جند بیدستر هر کدام یک درم سداب خشک خردل شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یک نیم درم کوفته بیخته اندکی از آن در بینی دمند و این سعوط بلیغ النفع است برای کسیکه چشم او مائل گردد در مرض لقوه باشد سکبینج دبورق هر دو در بول اسپ سرشته اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد و بعد از آن جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دمند بعد اندک روغن بنفشه سعوط کنند غرغره از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانه ترش زنجبیل نیمکوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند و از مویزج عاقرقرحا قرنفل دار فلفل عود خام عود صلیب نبات دسافوج سندی زنجبیل بجلات جوشانیده با ضافه اندکی سرکه عنصلی غرغره کردن در لقوه معمول حکیم شریف خان است اگر روغن بلسان مشک سعوط کنند از مجربات است و اگر غاریقون مغز بادام هر یک پنج درم شیر خشت انجیر هر یک ده درم اسارون پنج درم از جمله حبوب ساخته پنج روز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در لقوه از مجربات حکیم عماد الدین محمود است و اگر مرزنجوش هزار اسپند قیصوم سداب سرکه با آتش چوب گز پخته بخار گیرند و بعد پاک کردن عرق با نجر قد ه درست در روغن جوز جند بیدستر حل نموده بمالند یا جند بیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هرگاه خداوند لقوه فالج و رعشه ابدان سرد شده و ضعیف و لاغر گردد و از حس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یک دانگ تا سه دانگ یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویز و عسل بدهند فی الفور بحال آید انشاء الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه است چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه است یکی ضعف قوت محرکه آن یا از عروض خوف و وصول شئ مفزع هائل مثل نظر از جای بلند و رفتار بدیوار و ملاقات دشمن هائل و ذی مخاطبت محتشم و هیبت غیر آن آنچه قوت نفسانی را منقبض سازد از غم و خوف و فرح شدید و تشویش نظام حرکات قوت و غضب مجلب فتنه یا از حرکت سریع بود و یا از کثرت جماع سیما بر امتلای معده و موجب قوت ده نقاهت بعد از مقاسات مرض و افراط استفراغات یا از کبر سن پیری واقع شود و دوم ضعف آله حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بجهت فالج است چنانچه از سوء مزاج بارد عصب شرب شراب کثیر

...بر و کثرت شرب آب سرد و ادویه مبرده و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود در عشه که به پیران افتد از ین قبیل ست
...لشار اغذیه خواه حار خواه بارد باعث تبرد مزاج ست بسبب انطفای حرارت غریزی و انغمار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بمجرای طبیعی
...سنده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت یا از غلبه یبوست بر عصب باشد **سوم** ضعف قوت و آن هردو و این یا از اسباب خارجی
...ز رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط بغایت سرد و بغایت گرم در عضوی
...شه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هردو دست سوای پاها و یا در سر فقط افتد بسبب وصول آفت بعضله سوای عضله دیگر و رعشه که در هردو دست سوای
...پا باهم آن باشد که سبب در اصل نخاع نبود بلکه در شعب فقه بسوی دست یا از عصب بود و یا بنا بر آنکه سبب در اصل نخاع و نبت او باشد لیکن نفوذ بسوی اقرب
...قرب جوانب کند و طبیعت حفظ نفوذ آن سبب در ان رسیدنش باقصای او کند و یا بهر آنکه روح محرک در اسافل بدن قوی تر و شدید تر ست بنا بر حاجت آن اعضا
...روح مذکور پس اعضای اسفل بدن از اسباب غیر قوی انفعال شدید نیابند پس اگر آله منفعل شود بر قهر او قوی گردد و دست بمثل چنین روح قوی چنان
...ست کذا قال الشیخ فی القانون و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب احداث رعشه ثابت برودت مضعف عصب
...یا رطوبت با آنکه رخی کمتر از ارخای رطوبت فاعل فالج و لهذا رعشه بمثل شیخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث
...جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام با فراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا
...پیدا کند **تشخیص** اسباب رعشه چنان کنند که ببینند اگر مریض پیر باشد بسبب پیری باشد و این علاج پذیر نبود الا بسبب که رعشه گاهی گاهی عارض شود
...دائم نباشد اگر احیاناً ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و غیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب
...یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویه بارده یا رسیدن سردی شدید یا زخم گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر
...بیان کند و با آن ضعف موجود باشد بسبب نقاهت بود و اگر مریض به یکی ازین اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره
...تقدم عروض تخمه یا ترک ریاضت پیر سند اگر باشد سبب رعشه سده خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو و نقش نگاه کنند اگر لاغر باشد رعشه که بران یابند بسردی
...بیبس پیوسته باشد و اگر سبب رعشه اجتماع خلطین بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصه هر یک نمایند **علاج** ایلاقی و جرجانی گویند
...رعشه سوای پیری ضعف گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب و در یاسنو آب معاون نافع بود و هر گاه در رعشه احتیاج بتنقیه افتد جلدی در
...ویه قوی نکنند که باعث ایهان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف بقوی گرایند و بهمه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام بیشتر عنایت بطرف
...رعیت دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الهضم دهند و شراب و آب سرد مضرست و بهترین آبها قلیل الضرر درین مرض آب باران ست و اگر دران گاؤزبان
یا گل آن ترکرده عرق کشیده نوشند بهتر باشد

علاج رعشه بارده

...سوء مزاج بارد و سادج عصب باشد بتسخین مزاج انچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویه گرم مثل ماء الاصول ابالان
...ن و روغنهای گرم قوی خصوص روغن قسط و ناردین و روغن کلکلانج نافع و غسل با آب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفر یحنی و مالش شدید عضو مفید
...بس کثیر در خانه گرم و حمام و در آفتاب گرم و اغذیه نخود آب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبة الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و حلتیت بماء العسل
...ست خوردن بیخ سوسن سوده با شهد یا عسل یک مثقال و مالش روغن و چینی الفع ست شربت اسطوخودوس علاج عصب رعشه بارد را نافع ست و رعشه که از آب سرد افتد
...ن خردل و مالش روغن قسط نیز آنرا مفید بود و انچه از رسیدن سردی شدید بود روغنهای گرم چون زیت که دران جند بیدستر و عاقرقرحا و حلتیت حل کرده باشند بر عضو
...هم سوده ... و اگر سبب رعشه بارده رطوبت فرجی یا سده خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود ساخته هرچه از تنقیه و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی
...استعمال نمایند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثل انضج ماء الاصول ماء الاصول اول با روغن بید انجیر و دیگر ادویه مسهله سرد ساخته بدهند بعد حب شبطرج و حب منتن ...

نولوقند بون خورانند و از دماغ خرگوش بریان کرده انتفاع بسیاری یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل با آب مطبوخ تخم خطمی و برگ امونیون و قیه بنوشند و همچنین عصارهٔ غافث با آب خورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص در سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر یکدرم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا عدیک حب بقدر یا بشربت عسل تجربه کرده شده و حب تریاق از یکدرم تا یک نیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجربست طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد باد باشد پرهیز لطیف ست و اقتصار بر حمل بکسال بر بیان بزیست و منع از اکثار از ان و نوشیدن شراب کهنه بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب شیطرج و سکبینج و حب اصطمخیقون و حب لفظ و یا این حب بگیرند سکبینج و صماف و حلتیت هر یک نیم درم جاوشیر یک نیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگدازند بعده تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یکدرم صمغ سداب خرفیون و جندبیدستر هر واحد دو ثلث درم سقمونیا از قشر او چوب پاک کرده یقون و تربد هر واحد دو درم جنج یک نیم درم مشک ربع درم همه را کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته حبها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حبوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی از ان سه درم با آب نیم گرم ... روز ... بعده با این نفع و حقنه کنند نسخهٔ آن خارخسک یا بونه اکلیل الملک و بوقه بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت هر واحد یک کف قنطوریون دقیق باقی کبیر تخم حنظل ... ده درم جاوشیر سکبینج مقل فرقیون هر واحد پنج درم تا آنکه صموغ بگدازد بعده بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط و روغن ناردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران ریخته در باردن حل کنند بعده حقنه کنند و این بالغ ترین حقنهاست برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعه است که در تشنج گذشت اندک جندبیدستر مشک جوش داده بر اعضا بمالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و اهر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس ادفات کنند و بران اوامت نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این در یک روز اثر میکند لیکن در استعمال اکثر الکبیارست و آن اینست که در کبد و طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و بهترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مرا خبر از فعل تریاق درین علت نشئی بسیار عجیب داده اند شخصی معروف بابوالنجیب را دفعةً تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند بهمان روز صحت یافت سعید گوید که رعشه حادث از غلبه سوداء و بارد یا از کیموس غلیظ صحت میابد بانچه خبر دادن بیشود و علاج بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند لی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در آب کبریتی نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف مطجنات و لحوم صید سازند و قنابر و عصافیر خورانند و در استعمال اغذیه مسخنه اسراف کنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت سبب محدث رعشه است ابن الباس گوید که علاج آنچه گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا مزورهٔ نخود به بقدر قرطم و اندک مشتی و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جندبیدستر نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و زنبق بمالند و در آفتاب حمام گرم و تمریخ بر طابق گرم عرق آورند و لحوم جزور و اسپ ایشان را نافع بود و خوردن زنجبیل مربی سیکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیه مفید است و صاحب رعشه را دلک اعضا و مالش بروغن جندبیدستر و روغن بابونه و غیره دادن حاره محللا نافع است و مری ضعیف را دیدم که بعشله و اعارض شد پس آب مالح کثیر الملح نوشید و اسهال قوی آمد و صحت یافت گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند سیما در صبیان باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطبه و هنگام سکون تب اقرب تبه کهنه یا بروغن قثاء الحمار مالش نمایند و صوف بروغن بابونه تشریب داده بر اطراف نهند و هم بر فقرات اولی از گردن تا اول فقرهٔ پشت گذارند پس اگر رعشه مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز نشانند و یا در آب نیم گرم و اگر در انجا برودت باشد آنجا عسل و جندبیدستر نوشانند و مسکن او در هوای معتدل گرم باشد و غذای سریع الهضم مثل حریره با غذا سازند بعده طیور و ماهی آنچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تب زائل شود در حمام داخل کنند و از آب سرد و شرب شراب اجتناب نمایند

علاج رعشه شرابی

در رعشہ کہ بسبب کثرت شرب شراب بود گویند کہ این دوا از مجربات ست بیخ مہک محکوک سودہ سہ ماشہ در عسل یک تولہ آمیختہ تا یک ہفتہ بخورند و یا مغز بادام چہار عدد با ریسا سہ ماشہ با شہد یک نیم تولہ بخورند و بقول مسیحی وغیرہ درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن مورد و روغن حنا با اندک سرکہ آمیختہ و تناول اغذیۂ مغلظ خون مثل کرنب و عدس و لحم گوسالہ و ادمغہ و مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ مادہ کنند و استعمال روغن قثاء الحمار و مانند آن و اوست الشعر و روغن سوسن و روغن حنا قوی را در ینباب خاصیت عجیب ست شرباً و تمسیحاً و ہمچنین اگر رطبہ نہا ضماد نمایند و صاحب کامل گفتہ باید کہ اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکہ خوب مخلوط کردہ ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید کہ این درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت بز مطبوخ بعد سرکہ و کرنب و لحوم عجاجیل وغیرہ بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع ست **طبری** گوید کہ ترک شراب یکبارگی کنند و منع از اطعمۂ مبخرہ و غلیظہ و اقتصار بر لحوم حملان صغار و جدی و جوجہ ماکیان و زردی بیضہ و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکہ نیم گرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصا الراعی و حی العالم اندک در سرکہ کہنہ بجوشانند تا قوت او در سرکہ اخذ کنند بعدہ بروغن گل و گلاب زنند و خرقہ بدان آلودہ دائم ایام متوالی بر سر نہند و حفظ مزاج او از تغیر کنند چہ اگر مزاج بدن تغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلائل امتلاء معلوم شود تنقیہ بحقنۂ لین کنند و چیزی از ادویۂ بنوشانند بہر آنکہ ہر چیز کہ معدہ او را ایذا دہد بخیر بسوی سر او کند و آنچہ تبخیر بسوی سر یا ایذا بمعدۂ او نماید در تعاشی او افزاید و بعض ادویات اشیای حارہ کہ در نہایت حرارت نباشند مثل شاہسفرم و مرزنجوش منقوع در سرکہ و شیش ماہیتا و گل و گل سرخ اگر زمانہ او باشد بعد پاشیدن سرکہ بران و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیم گرم بر سر نمایند و دران بسیار ننشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد کند و صاحب این نوع تحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشہ

در رعشۂ جماعی کہ از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصاً بر امتلاء و بہر تقویت ہر چہ در فصل ضعف باہ برای تدارک ضعف گفتہ شود و آنچہ در علاج صرع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازہ و مالش بدن بروغنہا و خوردن بیضۂ نیمبرشت نیز مفید بود و حکیم علوی خان این دوا را از مجربات خود نوشتہ اند و مؤثر کہ در رعشہ بخشند باشد یک عدد و بیخ مہک مقشر سہ ماشہ تا یک ہفتہ وقت صبح بخورند و ایضاً ثمر موز پختہ یک عدد مصطگی رومی دانہ ہیل یک ماشہ نبات یک نیم تولہ سائیدہ خورانیدن نافع نوشتہ و ہمچنین زردی بیضۂ مرغ خام اول بنوشند بعدہ در پوست آن ہمانقدر روغن گاو گداختہ تنہا و ہمین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیختہ لیکن قبل ازین با انگبین دو ماشہ قرنفل یکماشہ شکر تیغال سفوف ساختہ بخورند و گویند کہ شرب جاوشیر در رعشۂ جماعی سودمند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انقطاکی **و رعشہ** کہ از اجتماع اخلاط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبۂ خون و مسہل صفرا دہند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا بزیرباج یا شوربا جوزۂ مرغ با آب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاہی در رعشۂ بفصل تابستان اول از لعاب بہدانہ عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر تسکین حرارت کردہ بازماء الاصول میدہند و گاہی بعد مسہلات برای تسکین حرارت آملۂ مربی ورق نقرہ با لعاب بہدانہ در عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب عرق کاسنی بر آوردہ شربت اسطوخودوس داخل کردہ میدہند **و رعشہ** کہ از یبوست عارض گردد بسیار ردی ست لا علاج گفتہ اند بہر حال معالجہ بمرطبات مثل شربت بنفشہ و شربت... و غذا مزورۂ ماش بکدو و مغز بادام و حریرہ مرتبانیں شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیر مثل تدبیر علاج امراض عصبیہ یابس کنند شیخ بیسی جویند و این آبزن علوی خان کہ دران بعض تصرف حکیم شریف خان کردہ اند استعمال نمایند یا آنچہ بر غالبہ عدد سر آن سہ عدد ماہی تازہ یکعدد سرطان نہری دہ عدد برادہ گندم خیارہ و بادرنگ مغز ہندوانہ ہر واحد یک رطل مقشر گل نیلوفر و تخم خرفہ تخم کدو تخم کاہو ہر یک نیم رطل در آب سیر بسیار یا آب شیرین بپزند تا آنکہ مہرا گردد پس صاف کردہ روغن بنفشہ و کدو اضافہ کردہ در ظرفی کلان اندازند و مریض دران بنشیند تا آنکہ سرد گردد و بعد ظہر از ان باین روغن نشوق نمایند آب کدو آب خیار آب بادرنگ ہر یک دو درم آب نیلوفر دو دانق روغن بنفشہ چہار دانق ہمہ را بجوشانند تا روغن بماند و آنچہ از فانی شود بکار برند **و آنچہ** از خوف و غم و غضب وغیرہ اعراض نفسانی باشد بتفریح دلجوئی و امیدواری و خواب راحت مانند آن ہر چہ مناسب بود تسکین نمایند **و آنچہ** از نقاہت افتد بعد ازالہ سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و تکثیر غذا و نوم معتدل و طیب واندکی شراب العاشق قوت کنند **و آنچہ** از زخم و گزیدن حیوان حرق نار باشد ہر چہ در مقام آنہا بیاید استعمال نمایند و ایضاً در گزیدن حیوانی سمی خوردن تریاق بشربت بادنجویہ و غذا مزورۂ نخود و ازالہ سبب مناسب بود

ارتعاد

عبارت ست از پریدن اعضا مانند برق و خواب و بیداری و سببش غلبهٔ رطوبت ست در دماغ وگاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب میباشد پس انچه از غلبهٔ رطوبت باشد بتدریج پدید آید و دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یک دو ساعت هیچ نباشد و باز چون مستیقظ (مستیقظ) بیوشد و نزدیک بخواب رسد ظاهر گردد و همچنین در روز و شبها باشد که دست و پا بلکه همه بدن از بستر خواب یک جب یا زیاده بپرد و از خواب هم در بیدار (بیداری) و آنچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره در آن ظاهر باشد لیکن یک بیک افتد و زود زود پدید آید وگاهی این مرض بسبب بودن سرطان در ایستان و یا ورم صلب و یا بسبب سوختن جانب جگر و خصوصا از باد و افتد و این هر سه قسم علاج عملی نپذیرد الا انشاء الله کذا فی الاکسیر یا – و راقم مشاهده کرده که زنی را بعد تولد بچه این مرض افتاده و در سه روز هلاک گردید علاج در رطوبی جهت نضج ماده این نضیج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی قنطوریون قیق و ریوند چینی هر یک ...(نه) ماشه اسطوخودوس هر یک نه ماشه قنطوریون قیق و ریوند عقربی عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یک توله بسفایج بادرنجبویه شکاعی باداورد هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله شب در عرق اذخر و اسطوخودوس ابریشم ساده خیسانیده صبح کافته عسل پنج توله اضافه نموده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعده یک پاس نخود آب مرغ نوشانند و وقت دوپهر غذا نان تنوری بشوربای کبک و یا دراج و یا تیهو (تهو) خوراند و بجای آب عرقیات مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایای علوی خان و شبیار مع اضافه بعضی ادویه مسهله مانند سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آن روز نخود آب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تبرید عود صلیب سوده اجر و مقسول (مغسول) مصطگی هر واحد یک ماشه در دوالمسک تلخ نه ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون قیق افتیمون بسفایج گل گاو زبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده شربت اسطوخودوس علوی خان دو توله داخل کرده تودری نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند همچنین هفت چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علوی خان با شربت اسقیل دهند و این کما و بسیار مفید ست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جوز بوا بسباسه حب کاکنج هر یک چهار درم گاورس و یا روغن بیست توله شگوفته و پارچه سفید بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع جند بیدستر یک ماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب هفت حبه در شربت یاقوت علوی خان یک توله بلیسانند و اما در شرابی اولا ترک شراب کنند و اگر دفعةً نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب سیر ماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج علوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علوی خان بعمل آرند و روغن قادندی مرکب اسقیل و جند در رفع این علت عظیم الاثر ست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یک ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه شونیز و اسطوخودوس هر یک ماشه در عسل یک توله و کما داز شونیز و پنبه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفید ست و حب جند و حب فادانیای علوی خان که بهر صرع نافع و درین باب اثری عظیم دارد

خدر

و آن عبارت ست از نقصان یا بطلان حس لمس بسبب ضعف قوت سبب پس آنجا که سبب قوی بود قوت حرکت نیز ممتنع گردد و تغیر در حرکت نیز راه یابد و درین حالت تا که مستحکم نشود خدر یا رعشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد وگاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در آن عضو چیزی همچون حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود بسبب سوء مزاج بارد یا امتلای عصب از خون و سبب خدر امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعصاب اعضا و آن را دو سبب ست یکی ضعف قوت چنانچه در آخر حمیات ردیه حاره و وقت غشی قریب موت افتد دوم فساد مزاج آله بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب یا حار مثل خوردن بیش و گزیدن مار و یا بحرارت شدیده مثل حمام شدید الحرارة و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارد یا خارجی چنانچه سیر برف و موضع بارد و یا سده از اخلاط غلیظ مثل لعاب بلغم خام شود وگاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب سیدن نوک نشتر در فصد عصب یا سده از ضغطه و ورم

و خراج و ربط رباط و ورم شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بر یک هیئت و وضعی که بآن خون یا خلط دیگر بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان یا تحت فقا موجب انضغاط نخاع و محدث سده گردد و گاهی خدر از یبس و جفاف مسدد مسالک افتد و ازین قبیل ست خدر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که گاه صاحب مزاج حار یا یبس از خوردن دوائی حار یبوست زیاده میگردد و در اطراف او خدر می افتد پس باعضای دیگر متادی میشود و گاهی عارض شود سده بسبب استرخاء حاشیت از رطوبت سانح که تابع او استرخاء و انطباق مجاری بود و بالجمله اسباب خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این سهام رفته هلاک کنند و اگر در شق نخاع بود خدر در همه تن سوای اعضای رو افتد و اگر در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب یا در شعبه بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبه او بدان عضو پیوسته و خدر یا در چون مزمن و مستحکم شود و طول کند باسترخا مؤدی گردد و بسیاری خدر منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو هرگاه دائم گشته گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر روی منذر بلقوه باشد و خدر مراق منذر بمالیخولیا است و خدر تابع حمای حاده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب امراض دماغی و استفراغات زائل نکند و عقب او دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و راقم گاهی دوام خدر مقدمه جذام مشاهده نموده **طریق تشخیص** اسباب خدر آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض و غیره دریافت نماید اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی یا قرب موت یافته شود سبب خدر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تپ حاره و غیره یا تناول چیزی از قسم سموم یا دیدن حیوان زهردار یا حمام شدید الحرارة یا رسیدن سرد شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بر یک هیئت و شکل تا زمانه دراز پرسند پس هر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب خدر همان باشد و اگر این اسباب یافته نشود بر علامات مخصوصه مواد نظر کنند مثلا اگر ترهل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود و نبض متفاوت و قاروره سفید غلیظ بود خدر بلغمی و رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ و دو چشم و امتلای عروق و ثقل سر و خواب مفرط و یا سرخی عضو مائل بسیاهی گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مختصه سودا یا صفرا یا ریح یافته شود سبب همان ماده باشد **و اگر** عضو مفلوج و سلامت بود و تقدم استفراغات کثیره یا محللات مفرط اتفاق افتاده باشد خدر یبسی بود

علاج خدر بلغمی و رطوبی

بطوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عناب لسان الثور بیخ کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر زرد سه عدد جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده بدهند و بعد نضج مغز خیار شنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزوده بدستور مسهل بدهند و در صورت حرارت مزاج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عوض بادیان بیخ بادیان می افزایند بعده از حبوب مسهله مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه میکنند و بعد تنقیه ادویه مسخنه مثل تریاق و مثرودیطوس و فلاسفه و دواء المسک حلو و مرداطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس سفوف و معجون حکیم اکمل خان که در فالج مذکور شده و شربت اسطوخودوس علوی خانی و نسخه معجون مفید خدر بلغمی و سوداوی استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بروغن قسط و فرفیون مریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و جوارش بلادری بدهند و عاقرقرحا مویز بار یک سوده بسرکه کهنه آغشته بر وی طلا کردن معمول ست و طلای عاقرقرحا بآب یا شراب یا روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خان ست یا فلفل سیاه سوده در شیر انگ ساوی آمیخته هفت روز طلا نمایند و از آب سرد پرهیز نمایند و روغن موم و روغن حکیم میرزا سلیمان روغن لطیف حکیم علوی خان و ضماد ایشان نیز مجرب ست و اگر ازین ادویه فائده نشود حجامت مع شرط کرده شب یانی تنکار در آب لیمون سائیده بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هرگاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل ارشیشعان در سرکه سائیده طلا کنند و طلای روغن هرتال از مجربات الدرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک آن و خوردن غذای لطیف مثل نخود آب مفاج نافع ست و یا نخود آب دهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنبر و تیهو خورانند و آنچه در علاج فالج گفته شده همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که اکل لحم تازه ولد لک نوعی از غار پشت ست بدفعات کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که روز آنرا حب المحلب خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که یا نزده روز آنرا حب المحلب خورانند و کذا نبات انجره مسلوق بروغن بادام خوردن و گل دبار یک سائیده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان نهری ده روز متصل درین مرض مجرب ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب فنجنوش یا قسط بماء العسل در حمام و یا فرفیون بزیت یا ایرسا و یا برگ سوسن و گل او و روغن او یا عاقرقرحا بسرکه و یا سورنجان با عنبر بید بسیار و یا لحم قنفذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید بماء العسل عوض آب یا عنبر و یا بازنبو که آن حیه سائله ست و یا لحم گورخر و یا اکل بقله شهتره و شرب عصاره آن و یا بابونج بروغن

بدنضج ویا طبیخ حاشا ویا طبیخ تخم کرفس تنها و یا ایارج فیقرا ویا زنجبیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر ویا جعده جبلی و یا جنطیانا تا سه درم با عسل و یا اشق دو درم
ویا جاوشیر با عسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب گرسنه خورانیده باشند ویا حلتیت نیم درم چند روز ویا سکبینج نیم درم با شراب کهنه تا پنج روز متواتر ویا روغن او
بجوش یا با آب برنوف ویا خولنجان ویا روغن زقوم از پنج درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و ویا نخود سیاه ویا نخود سرخ یک شب در سرکه تر کرده خوردن و
ویا اصل الزبیب الصفر ویا حرمل ویا کندر ویا بیخ فاشرا و شرب و طریخ فرفیون بروغن قثاء الحمار سرشته ویا بدر حبشی ویا عاقرقرحا ویا سکبینج ویا روغن آجر ویا روغن
یا روغن حب الغار ویا قطران ویا روغن بلسان و یا میعة الرمان ویا سنبل الطیب یا روغن بان یا روغن لطم ویا روغن سداب یا روغن شونیز بر قفا و فقار پشت
قسط هندی بروغن بان یا قیروطی بروغن سوسن میعه سائله ویا قیروطی لعاقرقرحا ساخته ویا روغن بیدانجیر ویا شحم حنظل در روغن زیت جوش داده ویا روغن خردل
ضماد نخود سفید ویا روغن قسط ویا فرفیون یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت ویا مویزج سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته ویا کبیکج و فقلح اذخر و شلک آمیخته ویا سکبینج بروغن
سرشته ویا طبیخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه آمیخته ویا جندبیدستر بروغن بان یا عنبر محلول بروغن بان یا خردل بروغن قثاء الحمار ویا بورق
مذکور ویا زرد و یا موم و زیت کهنه ویا روغن زنبق با موم و جندبیدستر ویا سلیخه ویا جعده جبلی ویا قیروطی بروغن سوسن عاقرقرحا و جاوشیر ویا مشک با روغن بان بر فقرات
ویا فرفیون یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته ویا حرمل و شموم و مضمغ و بخور عنبر و شموم و شربه شک شونیز و دلک حنظل سبز و نطول طبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعوط بروغن
نافع خدرست صاحب تکمله و غیره اطبای هند نوشته اند که انکوزه نیم درم همیشه بخورند که لفالج نیز نافع آید و گویند که بر عضو خدر شرط زده توتیای سبز و نوشادر در آب
سائیده بمالند و حسب حاجت مکرر بعمل آرند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز ناشتا دو درم با آب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیز نمایند و کی آنکه درین شناگاه گاهی تنقیه میکرده
عمال خاکستر تال که در آب دهی خورده گشته باشد تا چهل روز و زرد کنار روغن و از مجربات استاد مرحوم است و اگر سیماب بچهناک هر یک نیم درم کهرل کنند پس حب سیاه چهار جزو
و زرکه سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعده شیره برگ آک داخل کرده خوب کهرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب البقائیست مسیحی گوید که هرچه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند
و اغات تقدیم حقنهای حاده نمایند پس اسهال بحب شیطرج و حب منتن کنند و هرگاه بدن از ماده پاک گردد روغن بیدانجیر یا روغن کلکلانج یا ماء الاصول بیاشامند
وضع را بروغن قثاء الحمار و روغن فرفیون یا روغن قسط که در آن جندبیدستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و اعطاء بادویه
این علت منذر بفالج است لهذا در آن تهاون نباید کرد که مودی بفالج گردد و تدابیر مذکوره در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج سیلادری معاجین قوی التسخین و التلطیف
مجوسی گوید که چون سبب حدوث خدر مثل سبب حدوث فالج است الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب ضعیف است لهذا در علاج خدر با دویه که در مقدار و قوت کمتر از ادویه
الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد ماء الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج بدهند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند
تن دهند و بعد تنقیه بالطول ادویه مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری ویا یاسمین و بان و مانند آن بمالند و صبر و مر در آب پودینه حل کرده و عاقرقرحا و مویزج با یک
هر دو بسرکه و آب پودینه سرشته بران ضماد کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوی الانهضام باشند مثل نخود آب زیت و زیره و شبت
بریان دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در امر خدر و عنایت بچیزی که در آن بنوشانند تعهد نمایند که امراو مولد باشتر حا
و علاج مشکل شود طبری گوید بنظر مزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای قوی الحراره
کنند و ذکر کردیم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحراره و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منشفه مثل روغن قسط و ناردین و فرفیون و سداب جبلی و غیره
ج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یا سوء تدبیر یا اکثار اشیای مرطبه خدر می اندازد پس واجب است باشیای مفرط الحراره علاج
تا خدر زائل نشود و این اشیای حاره بسائر اعضا و مزاج مضرت رسانند و مودی بتشنج و فسادی گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه معالجه آن حقنهای معتدل
ن متوسط الحراره مثل روغن خیری و روغن بیدانجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بروغن مجموعه که آن روغن خیری ویا سمین و بیدانجیر و روغن
مجموع است بغیر آنکه در آن چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را مسهلات متوسط الحراره مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غیره
ج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در هر مزاج که باشد متعسر گردد مریض ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از این ایارج جالینوس مقوی

بر بید وبخار ریقون دو سه دفعه خورانند ومدت در شرب ما و الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد ومالش عضو خدر بدست یا خرقه گرم کرده اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست ودرامر انواع معالجات خدر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجه او مثل معالجه رعشه وفالج قریب بیکدیگرست وبعض صاحب خدر بهر گاه حمام باشد به بطے متفاوت بود وقاروره او سفید غلیظ و باید که غذای او آشیای مسخنه مثل گنجشک کبوتر بچه پروازی وزیت رکابی ونخوداب زیت ولحم حملان یکساله باشد واز معجونات جوارش کسری که معروفست وجوارش عنبر ست وتریاق اربعه استعمال کنند وامر کنند دائم بخائیدن مصطکی وکندر وریختن آب وهن وخدر در مزاج رطب مثل فالج ولقوه بحسب عضو خدر بود **انطاکی** گوید که به خوردن زنجبیل وثبت لزوم نمایند وفلفل سیاه بزیت مطلقاً استعمال کنند وانچه در رعشه مذکور شد بعمل آرند وتریاق الذهب مجربست وکذا شرب زهره ماده گاو وبا بموزن آن روغن کنجد مجرب **محشی** شرح اسباب نوشته که ادخال قرطم در حقنه مسخن عصبست چنانچه مذکور شد رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم ومثل آن سکبینج بخورند وچند روز بر این مداومت نمایند خدر را نفع بخشد وخوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود واز تجربیات ابن زهرست که صاحب خدر در قریب مکانی که اندران یا زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کند وابن زهر گفته که چون کبوتر را دانه کرسنه بست روز بدهند عوض آنه دیگر بعد از آن گوشت او بخورند خدر را نفع کند وچون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع ومجرب نوشته وهمچنین اگر ده روز حب المحلب خروس را دهند ورازی نوشته که خوردن خردل وضماد آن نافع خدرست وضماد وش باسرکه مجرب من ست وهمچنین گفته که مربای دارفلفل خدر را نفع میکند ومالقی نوشته که چون فلفل را سوده در زیت بپزند به صنع خدر نهند بسیار نافع بود وکذا طبیخ فرفیون شربا وطلاء نافع ست وابن بیطار طلای روغن کنجد وزهره ماده گاو مساوی بر خدر مجرب ومزیل آن بالاشتباه نوشته وایضاً گفته که اگر لحم ملح خشک کرده دلدل بخورند در ازاله خدر مجربست ودر تحفه نوشته که شرب بول بقر برای دفع این مرض مجربست وکذا زیت الفاق بیست درم ومثل او عسل ثلث اوکنند واگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند واز آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند ومجربست ورازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا وحب الغار ومیویزج وفرفیون در زیت بجوشانند وبورق وخردل هر واحد اوقیه فلفل جند بیدستر هر واحد دو اوقیه همه را کوفته بروغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدر ضماد کنند خدر را دفع کند وحکیم علوی خان این روغن امجرب نوشته

صفت آن تخم حرمل فاوانیا سورنجان جوزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب ایرسا سنبل الطیب شبت نیز عاقرقرحا حب الغار گل حنا تخم حنظل پوست بیخ بید انجیر گل گاوزبان هر یک ده مثقال همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کنجد بپزند تا آب فانی گردد ودرین روغن یا نسرین سیائی وعنبر هر یک ده مثقال روغن بلسان تخم خربق ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز ولبسته هر یک پانزده مثقال آمیخته بگدازند پس فرفیون جند بیدستر هر یک ... مثقال مشک یک مثقال آمل کرده حل کنند بعده در روغن مطبوخ اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد وضماد علوی خان وملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجربست موم زرد پیه خربق ماکیان هر یک ده مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد اشق جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جند بیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دانگ حرمل خردل هر یک ده مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو ... فلفل سیاه غبار آسیاه هر واحد یک نیم مثقال ادویه کوفتنی را کوفته وگداختنی را گداخته آمیزند وضماد کنند **مسوح** نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته وبیخته در روغن ... کهنه آمیخته استعمال کنند واین شموم نافع خدرست شونیز عنبر مشک کوفته در صره کتان بسته ببویند واین سعوط نافع سنطا فلفل شونیز عنبر در آب ... انقا ... استعمال ...

علاج خدر دموی وسوداوی وصفراوی

در دموی فصد کنند وخون افر برآرند وتقلیل غذا نمایند وبعد چند روز مطبوخ هلیله اسهال آرند ومبردات مثل روغن گل مع سرکه وکافور وصندل بر عضو طلا کنند واشربه حامضه بنوشند ونوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم النفع ست وبزوره سماق وحصرم غذا سازند واغذیه مولد خون ترک کنند وانچه که موجب انصباغ نضج عضو بهیئت واحد تا زمانه دراز ودر اکثر تغیر هیئت کفایت کند. **ودر خدر سوداوی** از تنقیه وتعدیل هر چه در علاج امراض ماشی سوداوی مذکور شد بعمل آرند واگر سر بچو که شاهتره چرائته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بموزن گرفته بقدر نیم توله در پارچه ... آب ترکنند وصبح آن آب ابریزند وادویه مذکور سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند وهمچنین تا ... استعمال نمایند ... نان گندم خشخاش نمک ... در ازاله خدر از مجربات ست ومعجون نیب الطریق شاهتره که در قرابادین مسطور شد نیز مجربست **ودر خدر صفراوی** علاج امراض ... صفراوی ...

علاج باقی انواع خدر

ر لوثه و بعضی بدان و بطبقه قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا و لحمه موق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و پلک و قرنیه هر سه افتد مثل تحجر زائد
یله و بعضی از ان عام بجمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوبه بطبقه قرنیه عارض آن و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و طبقه ملتحمه را عارض شود
شتر و بعضی بدان و پلک و ملتحمه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب ست باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل دبیله و بعضی
ست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان بغیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمد و بعضی باطنی
التعرف مثل احوال و وجع باصره در زیادتی غلظ و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی تخمین
یعنی شناخته میشوند همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصبه نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت اوجاع و دقت
او و بغیر عسر التشخیص لیس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی ست یا شرکی و در طبقات ست یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جرأت بعلاج نکنند **طریق التشخیص** بدانکه شناخت
مرض چشم از ده وجه کنند یعنی از کمیت او و کیفیت و ثقل از ملمس او و حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدار او در عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه از ان سیلان شود
انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چیزی
آید یا نه پس اگر سبکی چشم و عدم خروج چیزی بگوید مرض ساذج باشد درین صورت ببینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و رگهای او غلیظ و فراخ
و اکثر شبی بعید انتفاع از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق و خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد
بارد ساذج بود و اگر ملمس صلب و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس
الکل شبی بعید نسبت بقریب چیزی بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چیزی بیان کند مرض مادی باشد
اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک با انتفاخ و درد عروق و ضربان صدغین با هم چسپیدن پلکها مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی مائل بزردی
اشک قلیل گرم حاد و خشن و التهاب و قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و التزاق پلکها و چیزی
یار و تهیج و اشک کم بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل با تیرگی رنگ و قلت التصاق پلکها و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود مرض سوداوی باشد **و بعده** بصورت تحقق
ی از اقسام مذکوره ببینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطه
سبب اخلل قحف باشد ابتدای وجع و الم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر بادی کثرت عطسه و دغدغه بینی و خارش
هم و حکه بینی بود بر ماده حاره و اگر انچه سیلان یابد غلیظ بارد بود بر ماده بارده دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت با حجاب
خارج قحف باشد و از ان ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و مضرت انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد
با سرخی چشم و درد و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود **و اگر** اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلای معده یافته شود و باقی و تهوع و کرب
معده بود و حال آفت معده و اشتهاء و هضم از بیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبه ماده و جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد رنگ شان تبدیل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد **و اما** طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در
فصول علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب ست بقلم می آید و بعد از ان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

حافظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب ست که از جمیع مضرات بهر احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر وجه
ها مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف ست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود در اکثر زیراکه اکثر اجزای آن دماغیست و اگرچه دران
عروق و شرائین بیشتر از استحقاق مقدار او ست لهذا مزاج خاص آن حار رطب اکثر باشد بسبب کثرت نفوذ روح در اورده و شرائین با تحت آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت
تمام شود و حرکت مجفف و محلل ست اعانت کند و در اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بهر آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر ست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت و فراخی رگها

وحرارت ملمس وسرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل بسیاهی بود مگر در بعضے که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و کم‌لون و در اکثر ازرق باشد و بر رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد مگر در بعضے که مزاج چشم آن یابس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر کوچک بود و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان بالغایت صحت گردانیده شود زیرا که امزجه و ترکیب مردم مختلف اند و جز این نیست که قبول کند هر واحد از ایشان صحتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم و جمیع انسان شبیه یکدیگر باشد بهر آنکه قوتها و مزاجها مختلف اند بجهت آن پس ممکن است که چشم هر سن لائق آن سن باشد و چشم در صحت خود یا صحت تامه فاضله باشد و دران احتیاج بتغیر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم دران کفایت باشد یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود و این یا بسبب مزاج و ضعف بنیه آن باشد و یا بسبب آنکه مهیا بدان **اما تدبیر صحت** در اشخاص ردی المزاج و بنیه احتیاج دران بسه امر باشد یکی آنکه سبب فاعل امراض این صحت این تعدیل مزاج و ترکیب دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول **اما تعدیل** امزجه خارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند با حیلے باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی را که این حاصل شود باید که از ان با دویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک بغیر تحفظه تدریج نمایند و هرگاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از ان قصر نمایند و راحت دهند و ضعیف تر عود کنند انهمه مع تعهد تنقیه باشد و اما اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن مع ذلک مختلف بود چه تسخین ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کشد دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر سهل باشد و اما در ترطیب و تیبیس خطر متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد **و اما تقویت** قوای عین احتیاج دران بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و آن چنان کنند که از ان خون معتدل القوام متین مولد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود غذا که سزاوار است نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و کم گردد و نه بسیار که آن فاسد گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصه جماع نکنند و ایضا خواب نکنند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخره نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا تاخیر کنند و ابتدا کوچک کنند و بهتر شراب رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکنند بلکه تا ابتدای نشو مع تنقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل نبق و زعرور و گلقند و جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از قطرات و اکحال و قطورات اما قطرات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمان جوفی است و تعدیل ریاضت حسے بقراءت دقیق گاه گاهی و کذلک نظر در آب و اشیای جیده **و اما اکحال** و قطورات فضل دران دخال ادویه تفه است که دران تخفیف قلیل و تحلیل و قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه توتیا مربی و آثار شیرین که انسان بدو سازند و آن معروف است کذلک اثمد است اکتحال بخصوص خاصه دران حال که رطوبت رقیق باشد **و اما تنقیه** چشم از فضول دران احتیاج به تنقیه بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است این مثل مشی آهسته بود و اگر آن با سکون سر و نواحی آن باشد افضل بود مثل ریاضتی که انسان دران پای خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و بعد از ان از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امر این تصعد از معده بود و آنچه دران نفع کند بعد طعام تناول قصب یعنی خام کم نمک است و همچنین کشنیز خشک بشکر و نبق نیکوست و کنار و زعرور و لیمو است و از اجتناب نیز که و بقول مثل کرنب و پیاز ثوم و بصل و شفتالو و خربانی و احتراز از امتلاء و تخمه و فساد هضم و تعهد تلیین طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم است لهذا اسهال اگر مفرط نگردد چشم را بسیار نفع کند **و اما تدبیر صحت** که مهیا بحدوث سوء مزاج با فساد بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین امر و اکثر این دماغ باشد که امتلاء بدان حادث شود و این تمام میشود بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلاء خاص بآن باشد و یا مع استفراغ همه بدن اگر امتلاء عام بود دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیا دران نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که مهر الحنه طبیخ او را بشکر یا بعسل بحسب اختلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام آورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه و اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و دران بعض اقویت یا با برودت یا با حرارت باشد بحسب و آب عوز طلای جیاست و همچنین آب عوسج و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هرکدام ازینها که باشد منفرد یا با اقاقیا و زعفران و گاهی بتضمید جبهه بثفل این آبها با سفرجل کوفته یا بسبب کوفته سکنند و گاهی دران نوفل و اندک زعفران اضافه نمایند و پوست خربزه ضماد نیکو برای مواد حارست دیگر مازو و اقاقیا

و فوفل هر واحد ربع درم اپست جو مثقالی بزر قطونا یکدرم به آب آس سرشته برپارچه مالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا دو جزو اقاقیا دقاق کندر هر واحد یک جزو نیم جزو افیون ربع جزو به سفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد جید برای مواد بارده کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یکدانگ بآب برگ تیتون سرشته استعمال کنند دیگر کبریت زرد دو جزو چند آن بورق مر و کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت بآب حی العالم سبز سرشته بعمل آرند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و ماق میکنند و گاهی باستفراغ از سد طریق با ماله مواد بسوی غیر جهت چشم مینمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم است و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و سیف و غیره شده و آفتاب خصوصا در حالت کسوف و برف و دوام نظر الطرف یک چیز و قرائت خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم و غضب و رعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلاء و طعام شب و خفتن بر پشت تا زمانی طویل خصوصا بزیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربه غلیظه بدگوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای حریفه مثل گندنا و جبیر و جبه قرقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویه مفرده مضر عین و آن یا مخدرات است مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا انکه کیفیت غالب باشد مثل سرکه و انچه صوت و مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل بیش و زرنیخ و بلادر و ادویه مرطب نیز مضر چشم است در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم بالطبع در اصل خلقت و کذا اغذیه مالحه و اشیای لذاعه حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین محلل آن و انچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادرنج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق است و کثرت استفراغات مثل فصد خصوصا حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخار از آن بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلیها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مولدات خون کدر از اشیای مالحه حریفه و غیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن اگرچه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و بآهستگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در آب صافی شیرین و گشادن چشم اندر نسبت جوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف بمقدار معتدل که باعث تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلغم و استعمال ادویه مقوی مجفف باعتدال و کذلک انچه در آن جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری و بابونه زنجوش و آب بادیان تازه و آب عنصره و دوام اکتحال بآب بادیان یا عصیر آب بادیان سوده عجیب و عظیم النفع است در بردن نیز عجیب است و اکتحال بخاکستر سرگین و انزروت شب و زعفران و مشک چشم را تقویت دهد و صحت و را نگاه دارد و منع از قبول نزول آب نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا در ماهی دو نوبت باعث امان از جمیع اوجاع و امراض چشم است و بحقیق آب نیکو صاف و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل شاذنج و اکتحال بجواهر نیز مقوی بصر است بقول طبری و رازی و اطبای هند اکتحال بخون سرخه یکبار حفظ صحت چشم و تحلیل رطوبت غلیظ نماید و اکتحال قشر بیضا و لبده و شادنج مغسول سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و سادج هندی و تقطیر آب باران که در آن هفت روز بادیان تر کرده باشد در چشم سرو را حافظ صحت عین و مقوی آن است و همچنین اکتحال بشهد هر شب بمرود و ایضا مرجان و اقلیمیای فضی و زعفران و حضض و شکر و اثمد محرق و میران و صبر و ایضا بنیدان هندی و سرمه و عبهر و کرمه و نظر بسوی زمرد و سنگ سبز و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا بر پشت چشم و گویند که دارچینی و کندر و سلیخه و قرنفل کحلا و شربا نافع است و خوردن اطریفلات معاجین مناسبه و دن اشیای جمیله و استفراغات معتدله و تنقیه دماغ و تقویت آن و منع ابخره نافع چشم است و گویند که خوردن دارچینی فلفل سیاه زعفران و بادیان بمانند کی نمک الله رانی و کذا معجون ادام بانبات و جمیع مغز باقلا سقوف بادیان و صل السوس و شکر بدو است حالیه و آملج و مربا و به گفته بقول حافظ صحت چشم است و اطریفل صغیر قوی تر النفع است حفظ صحت آن و مداومت ایشان بهیئت نافع چشم است

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار است و در بیاض تا پنجاه مرض و شمار کرده لیکن جمله منحصر در سه جنس یعنی مرض مزاجی سادج و مادی و مرض ترکیبی و مرض تفرق اتصال

مثل جراحات و اورام ست پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و دران تدبیر اورام نیز داخل است و اصلاح هیئت و آن بال و محاجر
تدبیر اورام و هر دو احد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب علاج امراض چشم صرف عنایت است باصلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ و یا
از دیگر اعضا بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جمله منجر و بدگوار و تقویت چشم باضمده و طلیه و تبدیل مزاج
عارض آن و هرگاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا العلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد یا متوقع و علاج ثانی تقدم
بالحفظ بمنع سبب و دست مثل استفراغ عند غلبه مواد و تطفیه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول و تمام شده باشد و مستقر یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان
نباشد بلکه در اوائل حصول باشد و علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما تقدم بالحفظ بنا بر آنکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود است و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی
اما در ساذج ادویه معدله مبدله متناوله و موضعیه کفایت باشد و ادویه مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند و
در اغذیه و اشربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی ازاله ماده لابد است یا از همه بدن یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد لیکن گاهی
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج به تعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد و نحو آن و حجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی بادرار و بتعریق
و باین هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که بجز ان کمی نباشد و دران از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هرگاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون
دوم خام شدن مواد بارده به نقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد است رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج میکند مواد
را از موضع قریب از چشم فلهذا ادرار آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض ست و فصد
باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم نفشاده و دو معه و دو شریان و صداع و شقیقه نفع
میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل سر و امتلای چشم نافع و گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشایند و اقیفال ست پس عروق نواحی سر لیکن عروق پس سر
در نقل از موضع نافع تر بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفال لیکن باشد اگر یافته شود
حبل الذراع و اگر آن هم یافته نشود اکحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عند از مان مرض امر باخراج خون از
رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنه همین به تنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب
مواد بسوی اسفل تقویت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی موخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع ست و لیکن چون در آنجا امتلای بدنی
نباشد که باوی خوف تصعد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در فرود آوردن مواد نافع تر ست و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او
بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض مادی چشم نافع ست و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم هلیله ست زیراکه آن با وجود استفراغ او تقویت معده و منع
انصباب مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که دران لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن اسهال
بنفشه بتلیین و ازلاق است و اسهال هلیله بعصر پس اگر مسهل او است باشد با عمل هلیله مقدم بود و منع یا بطلان ازلاق گردد درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد
تا در فعل سابق تر باشد و چون از هر دو ضعیف العمل اند لابد ست از تقویت و تحریک بمثل سقمونیا و اندک از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود
بکتیرا و [illegible] باشد [illegible] اگر مواد چشم با کیفیت دماغ اگرچه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود و [illegible] فق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از
[illegible] باشد [illegible] باشد مثل ازرق قیلوست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معه ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج
[illegible] حب [illegible] و اگر مواد حار رقیق باشد آب انارین [illegible] با هلیله و شکر [illegible] گاهی [illegible]
[illegible] بنفشه و هلیله زرد و خطمی [illegible] با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی [illegible]
روغن بادام [illegible] گاهی [illegible] سپستان کنند و گاهی ریوند [illegible] و سقمونیا [illegible] افزایند و گاهی [illegible]
[illegible] نمایند و اما تقویات مستعمله برای تبرید و تلیین [illegible] مقوی هلیله حذف کنند و [illegible] بنفشه

وسنا والسنا تنہا محذوف نمایند و ہمچنین درین ہنگام اشربۂ باردۂ لطیفہ مثل شربت آلو با شربت بنفشہ و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاہی بقائل لطیفہ مسہلہ
و حقنہا احتیاج افتد **صفت** فتیلہ شکر مقوم باندک سماق بورق و قوی تر ازین آنست کہ سنا و گل بنفشہ ہر واحد ربع درم سقمونیا اندکی بیفزایند حقنہ
خفیفہ ماء الشعیر شصت درم آب چقندر دہ درم فلوس خیار شنبر دہ درم روغن کنجد و شکر سرخ ہر واحد پانزدہ درم **و اما قی** اگرچہ نفع مسکن بسبب تنقیہ مواد لیکن بشدید المضرت است
بسبب تہییج و تحریک آن **و اما** ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد کہ آفت چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد **و استفراغ دماغ** بعد تنقیہ عام بمسہلات
مثل حب ایارج و ارسال علق بر صدغین مع مواد حارہ و حب ایارج و شبیارات و اطریفلات و مانند آن در مواد باردہ و مرکبہ و بادویہ کہ استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویہ مستعملہ در بینی چون
سعوطات و عطوسات **و استفراغ چشم** یا بسبیل صرف مادہ از انست و یا بسبیل تجلیب مادہ ازان پس صرف مادہ اولاً از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت امتلای
مادہ در ہمہ بدن اول بحسب خلط غالب تنقیہ عام کنند و پس ازان تنقیہ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیہ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل مادہ چشم و امالہ و اخراج
او از راہ بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما تجلیب ازان بادویہ مدمعہ یعنی اشک آور و محلات بود و گفتہ اند کہ جذب مادہ باستعمال عطوسات و مدمعات
و فصد رگ گوشہ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیہ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون مادہ از منقیات چشم است و اصل بزرگ است در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواہ
شرکی و ایضاً میگویند کہ در امراض مادی ہرگاہ احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و مادہ در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بہترین عضوی کہ مادہ نقل کنند
منخرین اند باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب باکثر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخار انگیز نیز از اقسام استفراغات مادہ چشم شمردہ اند و ہرگاہ مادہ از
عضو دیگر آید تدبیر و تنقیہ عضوی کہ ازان مادہ بچشم می آید از واجبات است **و بدانند** کہ اگر مادہ چشم رطوبت غلیظ یا ریحی باشد بعد تنقیہ عام بمسہلات مناسبہ تنقیہ دماغ
بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان مانقی را نہ بالا فرو کشند و چشم را باب حلبہ و شیر تازہ بشویند و بعد تنقیہ مادہ ادویہ موافقہ در چشم کشند و حمام نمایند و اگر مادہ
رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسہل دہند و پس ازان مادہ را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجہی قبل از تنقیہ جائز نیست و گفتہ اند خفت
مواد ازان خاصۃً اگر دوای محلل باشد مگر دوای سہل عند الضرورت و در مادہ ریحی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر مادہ دموی باشد فصد کفایت کند و اگر
کہ باوجود کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون پری رگہای چشم ازان امتلای عروق برحال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن
مفید است و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سودمند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام
نافع گفتہ اند و وقتیکہ تنقیہ و تدبیر صائب سود ندہد معلوم کنند کہ در چشم سوء مزاج ردی یا مادہ خبیثہ کثیفہ در طبقات مستکن است کہ غذای عین فاسد کند و یا آنکہ دماغ ضعیف است
و ازان نزلہ بسوی چشم متوجہ میشود ازینجاست کہ گفتہ اند گاہ باشد کہ بدون آنکہ ورم در چشم ظاہر باشد بواسطۂ دوام نزول مادہ بچشم منفعت علاج ظاہر نشود پس اگر مادہ
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگہای پس گوش و شرائین صدغ و نہادن داغ بران مناسب است و حجامت نقرہ و ارسال علق بر جبہہ نیز قریب بنفع
اوست و تضمید با ضمادہ مقویہ ادعیہ بر جبہہ مفید و از جملہ ادعیہ پوست خربزہ است برای مادہ حار و قلقدیس برای مادہ بارد و اگر مادہ از داخل قحف آید درین حالت
تنقیہ دماغ بفصد و اسہال و دیگر تدابیر منقیہ دماغ باید کرد و ہر چہ در سبل گفتہ شود مفید بود **و ایلاقی** و غیرہ مینویسند کہ اسباب امراض مادی عین ہفت گونہ است یکی ضعف
مزاج چشم حتی کہ مادہ نازلہ را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معدہ و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را کہ بسوی آن از احشا متصاعد
شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی کہ دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیہ در بدن چہارم ضعف قوت غاذیہ چشم و عدم امکان
ہضم غذای وارد بدان و بسبب آن اجتماع مواد زائد دران پنجم وسعت منافذی کہ ازان اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضیق منافذی کہ
ازان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم ہفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب ہموارہ نزول فضلۂ غیر منہضم بسوی آن پس طبیب را واجب است
کہ تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد و شیخ میفرماید کہ از ادویہ چشم بعضے مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب آب عصی الراعی و آب کاسنی
و آب کاہو و گلاب آب گل سرخ و لعاب اسپغول و سفیدہ بیضہ مرغ است و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمہ و
اقلیمیا و بعضے ازان قابضات اند مثل شیاف مامیثا و صبر و فیلزہرج و گل سرخ و زعفران و بعضے ملینات مثل شیر و مغز بادام سودہ و سفیدۂ تخم مرغ و لعاب بہدانہ

وخطمی و خون فراخ و بعضے منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران منفنج و خصوصاً نان درآن تر کرده و بعضے محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضے مخدرات مثل
عصارهٔ لفاح و خشخاش و افیون جرجانی گوید که جملهٔ ادویهٔ چشم هفت جنس است یکی ادویهٔ قابض و این دو نوع است نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصارهٔ
اود و عصارهٔ لحیة التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم درد سند آب کمتر آید و نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد و آن اقاقیا است
و آب غوره و عصارهٔ سماق و عصارهٔ مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت بصر تیز تر باشد و خواهند که
آب از رفتن در چشم باز ایستد دوم ادویهٔ منضج و محلل چون آب حلبه و حضض هندی و بزر و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مرکی اما قوت تحلیل مر
از همه زیاده است و زعفران با قبضے که در وی است منضج و ملین است و کندر همچنین منضج و مسخن است و این ادویه در علاج اورام و بثور و قروح چشم و برای تحلیل رطوبات
غلیظه و ریم پس قرینه بکار آید سوم ادویهٔ مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این را بضرورت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند چهارم
ادویهٔ مسدد و منافذ کشاده و مفرح و این دو نوع بود نوعی خشک چون ارضی و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول و ارزیز سوخته و گل شاموس و نشاسته است این ادویه رطوبات
زائد را کمتر کنند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر در چشم قرحه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرحه قرینه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد و نوع دیگر
نرم و لزج و تر و حاجت باینچنین ادویه برای چهار غرض است اولاً آنکه سوزنده نیست و ثانیاً آنکه هنگام احتیاج بطول بقای دواء در چشم و منع سیلان آن ادویهٔ لزج چون کتیرا
و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویهٔ حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم بادی آمیزند و رابعاً آنکه برای رفع
خشونت و لذع متولد از مادهٔ حاره حاد ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند پنجم ادویهٔ کشایندهٔ منافذ و آن دو نوع است یکی چون [illegible]
و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ منضج و محلل بس طبقهٔ قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منفذها قوت ادویهٔ مذکوره بخوبی
رسد و دیگر ادویهٔ سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول الماء را باز دارد ششم ادویهٔ تند زداینده و این نیز دو نوع است اول زدایندهٔ چرک قرحه چون
اقلیمیای کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زدایندهٔ سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته هفتم ادویهٔ معفن که محرق و خشن
است چون زرنیخ و زنگار و این طرفه صلابت و جرب مزمن و خشک و لیشه را بزداید گیلانی گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور باید اول اختیار جوهر دوا
زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویهٔ مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست و نه آنچه در آن کیفیت غالب باشد مثل حریف و [illegible]
ترش و اشیای لذاعه و آنچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید و ثانی اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع
مرض بود و پس معالجه حار ببارد و بارد بحار کنند و بالجمله علاج تمام میشود بضد و ثالث اختیار مقدار دوا و پس هر دوائیکه آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی است
از دوائی که نیست چنین و همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد تکثیر آن اسلم است از دوای بسیار قوی و در امراض مزمن تکثیر محلل اولی است الا النسبة که در امراض مقبل
بسبب غلظ جرم مزمن و قلت شرف او و رابع اختیار کیفیت دوا در درجهٔ او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و آنچه قبل او است موقوف است بر معرفت
طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سحنه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلقت و وضع و قوت او و بسبب آنکه مزاج
چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از آن مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه آنچه بمقدار او و قوت او وافی برگردن بسوی
مزاج طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقلهٔ فضیه است که دفع بسوی آن ممکن بود دیگر فضائی که در داخل وسط او هم فضائی که در داخل چشم است سوم فضائیکه
در داخل بینی است زیرا که او را اینجا منفذ طبیعی است فلهذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کنند در آن از ادویه قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما
وضع چشم مشتمل بر وضع و مشارکت است اما وضع چشم ظاهر است که آن از معده و جگر بسیار بعید است فلهذا اثر ادویه با وی از اینجا نمیرسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس
بجز دوای شدید القوت در آن تاثیر معتدبه نکند فلهذا عمده در معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب است که قوت دوا بمقداری نباشد
که به مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم با عضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ است و چرا نباشد که آن مثل جزو او ست و طریق نفوذ مواد
از داخل او بسوی آن فراخ است و آن عصب تجویفی است فلهذا واجب است که ادویه مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویة قوی الردع باشند لیکن بحدیکه موجب تعقید

وتکثیف طبقات عین گردند چه آن جنس فضول ودران زیادتی مواد وجمع کند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار است ارواح او بسیار بود و دوا این
منع میکند از انکه دوای چشم قوی اللطیفه باشد تا اجماد مزاج روح نگرداند و از انکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نکند و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج
به دوای قوی باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیائی که ذکر او کردیم امر دران ظاهر است و خامس اختیار وقت ای وقت استعمال دوا و این وقت گاهی
معتبر بحسب فضول سیال بود پس اولی موسم استعمال ادویه محلله قویه شدید الجلاء سرما است نه گرما و ادویه قوی الردع و شدید البرد گرما و ادویه مستفرغه با ربیع و تیر
است نه سرما و گرما در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ بادویه مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویه رادعه در ابتداء و ادویه محلله
در آخر کنند و میان این هردو زمان هردو را مخلوط سازند و اولا رادع را قوی تر نمایند و بعده محللات اقوی سازند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضا مواد که اراده
تحلیل آن یا استفراغ آن کنند اولا در آن منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال و این باید که ادویه اورام چشم قطورات باشد
زیرا که دوا آیا پس میان پلک و مقله متوقف شود و فائده المرسانند ادویه ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و لیکن هرگاه احتیاج نفوذ دوا به اطراف نواحی چشم
باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویه مبرده طلیه خاصة مسکن وجع هر روز بلکه در روز چند بار جائز است و چنین نیست ادویه حاره که
دران واجب است تفرقه ایام و از ینجاست که گفته اند و اکثر ما علی الاتصال حیثیم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه از اذیت مرتبه اولی آسوده
باید پس باز عمل آرند بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سحری از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو حار باشد
بشب یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشد در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال حسب نیات خواب کنند الا بعد انحدار
و در نزول الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض بعض عین نشسته و در امراض پلک سرنگون نشسته کحل استعمال نمایند و عند استعمال رو بالا نشسته
و اگر در امراض جفن باشد جهد نمایند که وصول کحل با جفان باشد فقط تا مقابله خشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و مثل بیاض باشد مانند آن مطلوب بود میل را
بسوی مقله رسانند و بر موضع مرض استکاک نمایند و در تقطیر چشم را با ابهام و سبابه دست چپ کشاده از دست قطور را بچچه میل بریزند و بهتر میل از نقره باشد و در علاج
چشم و رطوبت آن از طلا سازند اگر اراده تقطیع ماده باشد یا از آبنوس عمل آرند اگر اراده تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد استعمال میل را
بشویند و جوهر میل باید که از اجسام مناسبه کحلی باشد که دران بنشیند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس و مانند آن بود و شکل او مستدیر مائل بطول باشد و سر او چنان باشد
که بسهولت کشاده شود و سنگ که بر آن سایند شیافات و غیره از جنس مس بهتر است یا تخته آبنوس باشد و هر چیز که بران سایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج بعض
عصابه نهادن فائده بود خصوصا بعد قدح و قطع سبل و در اطفال بسبب حفظ ضماده و غیره و در آخر مرض برای حراست چشم از هوا و برای ضغطه عین منتوان برای منع اوجاع
و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صداع و نفع رفاده در جحوظ و نتوء بیشتر است و هفتم آنکه ادویه که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج دران بعمل بالید باشد بعضی ازان معدنی
و بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی است و جمله این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن و لابد است که خالی از
کیفیات ضاره باشد و واجب است که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب است
که در تصغیر اجزای آن بسایند در مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصغیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقه و صفیق تنگ
مسام مع ترتیب تصویل با آب چنانچه در توتیا و شادنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام نمیرسد بسبب کیفیت
یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طریق احراق آنست که در کوزه جدید کرده بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت
سحق گردد چنانچه با قلیمیا و زاجات و سواد سند و حدید و شیح و دهنج و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق به غسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب این
برای ازاله ترشی او که مضر چشم است و دفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که دران کیفیت ضاره بعین است و بسیار ادویه است که سحق او با اختلاط آب یا رطوبت
مائی جید میشود مثل احجار اکثر معدنیات و بعضی ازان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر اما سحق صمغ بغیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق موجب
ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که از برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن او در آب یا مائی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب

بخیسانند پس از خرقه صفیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج بسائیدن باشند چنانچه در اشیاف سکبینج
بعمل می آید و ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده سائیدن قوت و از یاده میکند و
ادخال مشک قوت ادویه را اقصر چشم و در طبقات میرساند و ادویه جدا جدا سائیده باوزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع در صلایه باهستگی بسایند و از گرد و آفتاب
محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که در ان تغریه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها ببعض بچسپد و باید که آن مغریات نافع امراض باشند که
برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و ملطفات آب باشند آن و
اولی اوقات که در آن ادویه چشم از شیافات و ذرورات مانند آن بسازند فصل ربیع است بسبب اعتدال هوا در ان پس ادویه متکرج نخواهد شد چنانچه در سردی سرما
و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرما الکیل و اول ربیع شیافات اولی است تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا ابتیاع
که تخفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز است و همچنین اکتحال آنها که مذکور شد پرورند و در آخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال
و شیافات در ظرف علیحده بدارند تا هر واحد از آنها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدین سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم
میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد و آن
یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال چشم** بادویه قلیل التجفیف غیر لاذع چون سرمه و
زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم است مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف اوست مثل ادویه مذکوره
نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است لهذا و اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کم کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضو یکه قوی گردد ماده
مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم است و اکثر علاج چشم مرعی دارند بالجمله علاج مفصل او و علاج اورام بفصول علیحده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذاعه و ناخسه و ضربانیه حادث و ضاغطه و خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او
و ملاقات پلک بمواضع موجعه آن و تحریک کردن آن از هر طرف چون درد های چشم شدید باشند پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و طبیعت بر اوجاع او تا مدت
طویل کمتر بود و چون درد آن طول کشد فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس مستعد امراض شود بالجمله اوجاع چشم را اکثره سبب است **طریق تشخیص اسباب او**
اولا چشم را ملاحظه نمایند اگر در ان آثار اقسام رمد یا سبل یا جساءت ملتحمه یا بثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد از ان در فصل
علیحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود در ین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد است آیا ضربانی و مسلی است یا ناخس یا ثقیل یا ضاغط
یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقه سرگاهی لازم
باشد و گاهی شد از صداع حدقه و شقیقه عین باشد **و اگر** درد ضربانی یا صداع باشد از ورم عنبیه بود **و اگر** درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی شود و عروض
درد در حرکت حدقه و ضاعف گردد بیچ و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود از سرطان قرنیه باشد **و اگر** در چشم الم ناخس بگوید
و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا رطوبت زجاجیه باشد پس اگر سبب خشکی آنها
مجاری مغذای او بود و هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک هم آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم
بر آید و ذائقه دهن بی مزه گردد **و اگر** درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک آید و هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک باهم نپیوندد و در ضعف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه
عنبیه باشد **و اگر** درد شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم بر چیزی یکسو بر اشک بود از ضغطه جلیدیه باشد **و اگر** وجع شدید و قعر چشم باشد و با آن انتشار نور
و جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد **و اگر** در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر بعد اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه
مشیمیه باشد **و اگر** با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم و معوی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم موضع غیر معین باشد

و اگر صفراوی بود با احتراق والتهاب وحرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با الم ثقیل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف و غیر آن باشد و اگر
با وجود درد در عمق چشم چنان نماید که چشم بازپس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد و اگر التوای چشم بجانبی با الم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقه صلبیه باشد
و اگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند برآمد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پرده صلبیه باشد علاج درد چشم دردناک میل
نیند از ند بلکه او و یه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله چکانند و هر مرض چشم که با درد صعب بود اول التسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بهر تسکین
وجع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملائم و آواز آب و شجر و آسیا و غیر لطیف مع قلت روشنی و مسکن و ترک حرکات عنیفه
و اما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول فصد سر و نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد نضج ماده مسهل حب ایارج دهند
و هر چه در شقیقه مسطور شد بعمل آرند لیس بهر تسکین درد و حرارت و ورم ماده آب عصی الراعی و سفیده بیضه مرغ و شیر دختران در چشم قطره کرده و آنکه شیاف مامیثا و حضض
سوده آمیخته بچشم نهند و سر و کرده چند قطره روغن گل آمیخته بچکانند تا که مثل مرهم شود هر ساعت در چشم قطور سازند و لازق بر صدغین بچسپانند و اگر فائده نشود شریان صدغ
قطع نمایند و در علاج مهارت روا ندارند تا بکوری نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج شدید نه کنند لیکن بهر تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و بماء الجبن با چهار
افتیمونی و سفوف سوداوی حب لاجورد یا بجای الفواکه و خیار شنبر با تمر تلسکین طبیع نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و جلاب و شربت نیلوفر بدهند و به اغذیه جید الکیموس
مطلبه که در آن حرارت نباشد و بلحوم خفیفه طیور مثل دراج و چوزه مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریره جو با اصل السوس مقشر کوفته و گاؤزبان و گل بنفشه
هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاس یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند یا ماء الجبن با یکی از اشربه مذکوره یا شیر خر یا شیر بز و یا شیر گاو نیز نافع است و بقول جرجانی منضجات سودا
استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف مسهل و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیله کابلی و هندی و بسفائج
و نمک هندی و غاریقون ترتیب سازند و سفوف مسهل اینست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاؤزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ
و کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من است و شیاف ابیض یا سفیدی بیضه نیمبرشت و یا شیاف مامیثا در
شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیده بیضه با اکلیل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب الثعلب
ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و هر شب قیروطی زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه
که در آن ملینات و مغریه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و اغذیه حار اصلاً استعمال نسازند و نطول نمایند بآبیکه در آن بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و گل نیلوفر
جوشانیده باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم
مخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود تحلیل شود والا وقوف آن کفایت باشد و اگر
آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب آب گل سرخ و سبد گلاب هر یک سه تولہ تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشہ در عرق بید مشک یکتوله ضماد کنند بسیار
مفید است و گویند که هرگاه ورم ساکن گردد توتیای مغسول و شادنج مغسول و نشاسته هر واحد یکدرم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیمدرم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال
نمایند و شیافات لینه مسکنه وجع استعمال کنند و لعابات مرخیه مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع است از اغذیه مولده سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو
اجتناب نمایند و آنچه از رسیدن غذا بر جاجیه باشد بسبب سده بود بحسب ماده در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلاً در ماده بارد مطبوخ بادیان و بیخ اذخر و افسنتین و تخم
کشوث بقدر سوت بیاشامند و در ماده حار مطبوخ تخم کاسنی و اصل السوس و عنب الثعلب منقی شاهتره همراه سکنجبین بدهند و شربت بزوری و قرص ریوند و امثال آن استعمال کنند و سداد
ماده حار نادر بود و بعد انفتاح سده بهر ترطیب جلیدیه برگ خطمی که در سرطان گذشت با اضافه سفیده بیضه مرغ بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند و روغن بنفشه
یا کدو در بینی چکانند و ایضاً برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوط از مسکه گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط خواب و تناول
اسفیدباجات و سمک و کدو و شیر تازه و لحوم جیده لحم ماکیان فربه و زرده بیضه نیمبرشت بعمل آرند و از هر چه مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند

و زعفران سوده در خرقه بسته ببویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در ادویه محلله داخل کرده استعمال نمایند
و در ابتدا بهر تسکین درد به گل سرخ و موز و در شراب پخته یا به زردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند **و انچه** از ورم سوداوی یا بوست صلبیه باشد در صورت ورم
بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد و بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا مستفرغات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاوزبان تنقیه بدن کنند
و بهر ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عنب الثعلب
و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید ست و چشم بسته دارند و بهام الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار مرطب بر دارد بخار سازند پس اگر مرض زائل نشود
شعیر رزین یعنی جو بالیده تسکین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بربندند و هرگاه
ورم نضج پذیرد و حجم کم گردد بآب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر آب ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک مانند آن نکباب نمایند **و انچه** از التوای
صلبیه باشد ایضا در ترطیب مزاج کوشند اکلا و شربا و طلوءا و استنشاقا و تمریخا و طلاء و سعوطا و قطورا و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب عنب الثعلب و
قداح سپید و آب جو ادو کرد و تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در بیمار ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب
و بشیشه منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر سر اندازند **و انچه** از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب
ایارج تنقیه نمایند بعده غراغر منقیه از مویزج و عاقرقرحا و مری و مانند آن استعمال کنند و مصطگی و کندر و زنجبیل و وج تنها یا با مویز مرکب ساخته بخایند و سعد اسود
بر زبان بمالند و مدام شیاف احمر حاد یا آب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیه نا شفه مثل قلایا و مطجنات گوشت تیهو و کباب دراج اختیار کنند و اگر قوت و سن
و فصل مساعدت کند فصد سر رو نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنه منقیه امعاء از رطوبات غلیظه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد
یا وی صداع عارض شود درین صورت معالجه چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد ست

مرض رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه ست و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متاخرین رمد درد چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حار باشد یا بارد
چنانچه از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم ست یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه ست پس اگر بعد عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا در دیج گویند و به یونانی کیموسیس نامند
و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تخثر نامند و به یونانی
طاراکسیس گویند یعنی اضطراب این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بمجرد احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه علت میشد
و همچنین اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا معاونت کند میتواند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد انتقال یافت
به یونانی افوکما نامند و رمدیکه تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و رقس در کتاب العین گفته که رمد سه صنف است اول تکدر یکه عارض چشم گردد از
غبار یا دخان دوم ورم حار ملتحمه سوم انکه آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد به سه قسم بدین طور نموده
یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود و دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی
مذکوره دوام و کثرت پذیرد و تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فزونی از جمیع بدن بدماغ صعود کنند
و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود خصوصا اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب
از هر دو نوع است بسبب کثرت و حرارت اخلاط و در رود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک از شدت ورم گند
که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص رحمه الله دکیست یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا لون
صفرا که در این انواع کنید... و است و بالجمله ماده رمد حقیقی نیز مثل ورم دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب بیرون باشد و خلط مورم گاه در چشم تولد کند گاهی از دماغ بسبیل نزله
آید طرق حجاب خارج سر از طرق حجاب داخل گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم آید خصوصا و قتیکه مزاج چشم عارض شود و آن از ضعیف قابل مواد اعضای دیگر گردد اند

و بعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود وقتیکه آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که آنچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا در آن متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن خواه کل بدن باشد وقتیکه در بدن سوء مزاج مفسد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهم رسد از تعب یا غضب یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید یا بجهت امتلای کثیر از مواد در بدن عند احتباس استفراغ آنچه استفراغ آن ضرورست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از انقضای مدت یا قبل از وقت و خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال می یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین میباشد پس حج او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در عصاب گاه در سمحاق و گاه در ام غلیظ و گاه در ام رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بسبیل تبخیر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعده از معده بسوی سر و از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم ولیکن رحم چون از دماغ بسیار بعید است ماده بچشم از رحم آنگاه منتقل شود که امتلا کثیر و سوء مزاج مفسد مواد و مزاج آن بکمال شدت باشد و از ینجهت اکثر این عند احتباس طمث یا نفاس خصوصاً اگر رحم مستعد لک ثوف بود چنانچه عند وضع حمل یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت مینماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که عضای ماضمه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابد است که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه مادهٔ مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع مینماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو عالی برسد و مضمران ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت ابخره لازم شود و چون چشم را با عضای رأس اتصال بسیار و مشارکت تمام بنسبت هرگاه در سر مواد بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متفق شود بآن سببی که سیلان دهد مواد را یا با رخای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا بانسداد مسام ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع بسیار و یا امریکه بفشارد مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد و تکثیف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه حادث میگردد و چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع نفس از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره در ان بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و در رطب بهم رسد و از ان اشک بسیار سیلان یابد و گاهی بسبب دور و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذوی ادوار و نوائب میباشد و ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیر منتظم و گاه میباشد با نظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شر آن و اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن ماده صفر است و رمد دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سوداء کم است اکثر رمد با دوار صفراوی بود و نوبه هیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت روز باشد ولیکن در خاصه صفراوی که در او وجع شدید بود و باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که وجع شدید باشد بحران قریب بود و گاه نوبه روز بروز میباشد پس اگر معه آن شدید الحراره و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت لذع باشد و ماده باشد که نوبه هر یک ازین هر دو غب بود و پیش پس یکدیگر و باین سبب علامات ورم صفراوی نبود بحران او قریب باشد اگر با آن ورم سرخی قلت وجع باشد هر روز نوبه ماده دلیل بلغمیت ماده است این طویل المدة میباشد و گاه نوبه آن ربع میباشد و این سوداویست رمد سوداوی طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از ان نیز و سبب اشتداد وجع در رمد یا خلط لذاع اکال است و یا غلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت آن دلالت کند و وجع ممدد دال بر کثرت ماده دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد در جمیع انواع رمد چون اشتداد کنند اول رمد تخفیف میابد در سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک و لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و بقراط گوید که چرک رطب سلیم ست لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء ست الا آنکه خوف قرحه چشم باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم آید چشم جراحت کند و اگر زمانه سیلان چرک و اشک و ورم دراز کند شعر منقلب بود یا قرحه میباشد و رمص بر نضج یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه با نضج بود و با وی چشم معادل اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و رمص صغیر الحب بر خیر دلالت کمتر کند و قطعهٔ کبار

رمص بهتر از صغار بود و حدوث التصاق با جفان دلیل شروع نضج است چنانکه بقول جالینوس ما دامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل زمان ابتدا بود
و چون ابتدا الغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسپد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج است و چون کم گردد رمص بسیار غلیظ
شود زمان کمال النضج باشد و ارجیجانس گفته فضل رقیق که آن رمص نباشد در اکثر امر صاحب خود ساکور میگرداند و با رمص مخوف نیست و مامون از کوری
و قروح ردیه است و خداوند چشم جاحظ قابلتر بعظیم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان انتها نماید و بقیتر رمد با سهل
طبیعه زائل گردد و رواست رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارده از منه
بارده بعکس این باشد و ابدان صلبه ابر بلاد بارد شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نجی که بلاد گرم رمد پیدا میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه انسان
هنگام دخول آن گمان میبرد که رمد عارض شده و ثابت گوید که گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و علی بن عیسی
از ارسطو نقل کرده که رمد ضعیف با تپ نمیباشد مگر شدید رتا پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود خصوصاً در البستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد شدید
تپ شدت کند سبب آفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا
باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر سرخی اندک بود سودا باشد طریق تشخیص انواع و اسباب رمد باید که اولاً دریافت نماید اگر...
با سرخی قلیل سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سهر یا ضربه یا هوا شدید یا دیدن
چیزهای بسیار روشن یا نظر بچشم مرمد یا خوردن اغذیه مضر چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سهر مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود و اگر مفرط یا سرخی و
انتفاخ و دمعه و الم شدید لذاع اکال و ممدد باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرضی عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن
چشم مشکل گردد و گاهی اجفان از داخل بشگافد و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم همچون گل سرخ باشد و ... بود و بعد تشخیص رمد حقیقی نوع ماده او تشخیص کنند
باین طور که اگر شدت و حفت وجع بیرسند اگر وجع شدید گوید ماده حار بود و بعد بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و بپرسند که درد ممدد و ضربانی است یا ناخس محرق
پس اگر سرخی شدید یا کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و درد ممدد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبه خون از عظم نبض و قانیت بول و کسل و نعاس و ثقل راس و تجهیم
از وجه و حلاوت فم و تخیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیه مولد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود ماده دموی
باشد و اگر سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و در اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ
و تخیل شعله و نیران در خواب حدوث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویه مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود ماده صفرا
باشد و اگر وجع غیر شدید گوید ماده بارد بود و بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم از لین
ملمس و سردی و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب از دهن و بطان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و براز و سن طفولیت و شیخوخیت و فصل
سرما و برودت مزاج و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کدورت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب و ... سرخی اجفان و قلت التصاق از آن
مرض و با صداع غالباً و دیگر علامات سودا مثل تحول عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوء اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشباح
تاریک سیاه و مخاوف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم و حزن و خوردن اغذیه سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات
وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع ممدد بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریحی باشد پس اگر...
بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود و مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد تشخیص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اگر دوران باز ائل سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش بسکتر از علاج رمد حار نمایند ادویه مبرده مقویه چشم استعمال کنند مثلاً پارچه بگلاب تر کرده
بالای چشم بنهند و عصاره صندل سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازه کشمش سائیده قرص بسته بر چشم نهادن نیز ...

و شیر دختران یا سفیدی بیضهٔ مرغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف ابیض براو یا استعمال نمایند و شیاف ابیض بارد و کافوری در چشم کشند و آهن گداخته
که عصارهٔ عنب الثعلب برای رمدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع است معذلک علاجش سکون و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جایی
تاریک است که در بن شفای دست شیخ میفرماید که اگر با سبب معین تکرار امتلای خون یا ماده دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان
و سفیدهٔ بیضه و غیره کافی گردد و در تکدر که از ضربه انتشار خون گردد اگر گرم پر کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بسا است که تکمید آن به نمک یا قند
و در دهن گل یا طبیخ عدس تکرار و یا تقطیر شیر زنان بسیو و از انیسون گرم کفایت کند و الا شیاف ابیض و طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و تکمید که از سوی
عارض شود نافع بود بشرطیکه نوبت به مده و ورم نرسیده باشد و بدن ممتلی نباشد و آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و بعضی
تکمید طبیخ بابونه و شراب لطیف بعد ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سرمی و یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب
آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر بخار و ناشتا بود و آنچه بسبب ضعیف باشد اول جمع کنند پس علاج تکمید نمایند و گاه
بعد حک ... باشد احتمال حک نکند پس تلیین و تنقیه بدن و دماغ برفق استعمال نمایند تا آنکه تحمل حک گردد و بدانند که
تکمید اگر بسبب اشیای گرم باشد اشیای بارده و ادویه و اغذیه دهند و تدبیر مسکن نمایند و اگر بسبب تعب بود و دعت لازم گیرند و اگر بسبب غبار یا دخان باشد ...
نقل کنند و اگر بسبب صداع احتراقی باشد تدبیر اصلاح تعدیل مزاج او نمایند ... و اگر بسبب تب یوم باشد تدبیر ... تعدیل او کنند ...
تکمید و از اول ... کثیر النفع و مجرب است بگیرند زعفران صبر حضض فوفل عصاره مامیثا صندل سرخ گل سرخ هر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته چنیده شیاف سازند هر یک
بوزن یک مثقال و سایه خشک کرده عند الحاجت یکعدد از آن در گلاب یا آب کشنیز تازه سائیده بر پلک ... و ضماد کنند و اگر درد سر و چشم باشد ... شیاف ... و چون
ابتدا ... گردد ... بروغن ... و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند ... الزعفران ... ضماد نمایند و اگر ... چشم ... سرکه ...
و شیاف ... اکحال ... اگر این تدبیر کفایت نکند ... فصد اسهال نمایند و شیر در چشم چکانند و اگر وجع بسیار باشد ... طبیخ اکلیل الملک ... ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف است بقدریکه نیک هضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و احتیاط
آنچه مولد خون ... باشد و اجتناب از مبخرات و تخم و سوء هضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حمام ... حرکت ...
و نوم ... مولد اخلاط غلیظ باشند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر ...
اشیای ... و کثرت کلام و صیاح ... و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله ...
و انگور شیرین ...
... مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم صاحب ...
... در غذا ... الشعیر ... خالی باشد نه ممتلی و آب بسیار ننوشد ... لباس و سفید نباشد و ایضاً در رمد و سائر امراض مادی چشم
اعلای ... سر و چند ... بستی ... بود و گریبان گشاده دارد و از تدهین روغن بر سر و تقطیر آن در گوش چشم صحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود
کشیدن ... شانه کردن ... سفید ... که موی سر بلند ... نباید داشت ... بقول جالینوس حلق راس
بعد ... نافع ... اگر ... آفتاب ... آتش ... چیزهای براق ... بلکه فرش ...
سیاه و یا سبز بود ... و پارچه سیاه ... سفید ... ظلمت باشد ... و ایضاً صاحب ...
تا شب خواب آید و حتی المقدور تدبیر خواب آوردن کنند ... شمامه لفاح و افیون ... علاج ... باستعمال بعضی ... مثل خوردن
شیره تخم خشخاش و تخم کاهو یا استعمال شمه از افیون باشد و النشوق محلول آن در روغن بنفشه مناسب خواب ... نماید ...

واگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بر آن سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و از جهت تلیین طبیعت و اماله و منع ابخره در علاجش ملحوظ
دارند و فصد سر رو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برآرند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بسا است که
فی الحال صحت می بخشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی است بلکه اسهال خلط غالب بعد از فصد لابد است و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد
از مجربات انطاکی است بهتر بگیرند گلقند سی درم شکری در چار و عسلی و بار و تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در چندان
آب بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر حاجت بلیغ اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته
شب در گلاب و چندان ترکرده صبح صاف نموده سی درم عقید مسکه در آن حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند این اشرب علاج است
خصوصاً هنگام غلبه رطوبت یا اصلاح اغذیه و منع خوشبوها و آنچه مخرج ارواح باشد و کمی انزروت که در علاج رمد حار در ذیل فکر ادویه نافع ورم حار چشم مسطور
گردد و در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و ادامت نظر بسوی خضره که در جوش باشد در دفع رمد مجرب است نقوع
بلیلجات و کشنیز و جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد و یا حقنه و حجامت و غیره کنند و گاهی
فصد قیفال کفایت نکند و به قطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی است که ماده از شرائین خارج بچشم آید و حجامت
نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند بآنکه حجامت نقره بعد فصد بالغ انفع است و ارسال
زلو قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و **جالینوس** گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوار است فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند
فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و **بقراط** نوشته که جمیع اورام عین به تحلیل می برد فصد و آشامیدن دوای مسهل و **فیلغرس** نیز گفته سزاوار است
که ابتدا نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و **سرابیون** گوید که چون چشم عضویست کثیر الحس و سریع القبول بهر امراض واجب است که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه
استعمال ننمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و در روز دوم یکمرتبه
اگر مانعی نباشد که مناسب سنت برای جذب ماده منتقله بچشم و بعد از آن بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب
و ترنجبین یا ایارج فیقرا و یا اندک ترید یا شبه بعید دیگر بی تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیاتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران
یا آب کاسنی تازه یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر منقطگی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیه تام بدن حاصل گردد و بعد از آن متوجه ادویه
موضعیه گردند و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام است **بالجمله** چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیده رقیق بیضه مرغ دائم روز
و شب یا شیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ
نورسته کلم یا برگ نورسته سفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گل سرخ و روغن گل کدو و گلاب مانند آن
سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا اندکی سرکه و یا آب جلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده رادعه و در انتها
رادعه مخلوط بمحلله نافع است و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید است و اکتحال بذرورها یا در ابتدا صرف و در انتها باضافه مامیثا و زعفران
و انزروت مرضاوی نافع و در **طب ملوکی** است هر رمد که با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آن ادویه که صداع حار را نافع است یا تلیین طبیعت و آنچه پاس
مبیا بر قلت حمرت باشد نافع است آنرا حب هلیله یا ترید سرشته و آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب انار و سویق جو و گندم با شکر خورانیدن و کشنیز خشک
با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمد است خصوصاً اگر تکمید و تسکین درد نماید که این علامت نضج
ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید آب نیمگرم با اسفنج یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او دو یکبار یا دو بار فائده بسیار حاصل میشود و گاهی
بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید مطبوخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید با تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که جذب
مواد بیشتر از تحلیل کنند و از نجاست که گفته اند حمام حا قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد است و کسیکه مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکمید منع است در ابتدا

قبل از تنقیه استعمال روادع نیز ممنوع است بلکه بعد استفراغ طبیخ در چشم حلبه چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که دارد از سایر ادویه بیشتر
بیشتر است و محمد زکریا گوید که چون در علت خفت بهم رسد و وجع تسکین یابد و موجع کم گردد و اول فصد و مسهل بعمل آورده باشند مریض را بحمام برند چند مرتبه متوالی
آنکه بقیه این مرض بدین تحلیل می یابد و چون در چشم رطوبت و ثقلی باقی ماند در بعض در چشم پاشند و گاهی بعد تنقیه سنون شیاف ساقی و مانند آن ادویه بعد آنکه احتیاط
اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب ماده دیگر بسوی چشم نباشد و ایضا گاهی غرغره بعمل می آرند الحاصل جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام است از تنقیه بدن
و استعمال ادویه رادعه اولا و محلله ثانیا اگرچه این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی ست استعمال ادویه قوی و بسیار دفعة جائز نبود یعنی قمع و ردع یا تلطیف
و یا تحلیل و جلا بسختی مس مولم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض رادع معتدل و نوع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که بتخفیف بلا لذع
بود و مکسور العنف و اللذع باشد با اختلاط مثل سفیده بیضه و شیر زنان که بچکانند بسختگی که شیاف را بران بسایند پس شیاف را با سفیده بیضه یا شیر سوده در چشم
بچکانند و بقراط نیز در ابیذیمیا نوشته که درد الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا حمام یا اکتحال نماید بادویه که در آنها لذع نباشد و طبری و امثال آن گویند که
رمد اعتبار زمانه ابتدا و تزید و انتها و انحطاط است پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادویه قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد
و در تزید حفظ مزاج و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد یا ادویه قابضه و در انتها و انحطاط آنچه جالی و محلل صرف باشد بعمل آرند و در ورم چشم طبیب اکتحال و مبرد مسکن
و ثوران نماید پس سبیل او اکتحال جالی و محلل ست بعد از استعمال او والا تکدر نور چشم و تبرد عین عارض شود و هرگاه این بطول انجامد مودی بسبل العین و ذهاب نور گردد
و انجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و مسهل ادویه موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف ابیض و سائر مغریات قبل از تنقیه بدن و سر نهی ست چنانچه جالینوس
در میامر گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و سدد طبقات ست موجب وجع شدید و بسا ست که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه و تاکل آنها میگردد
و لهذا شیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد و استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بتدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند
و بعد از ان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر این اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع است
و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضر ست و در سکه دران ضرورت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب می
چشم و یا بجهت امتداد ملتحمه از امتلای ماده رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تلطیف ست و سفیده بیضه مرغ در چشم چکانیدن علاج تمدد اجفان
چشم و تحلیل و نقل ماده ممدده بجانب مخالف بحجامت و دلک و تنقیه از ان و گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حاره استعمال میکنند و شیر زنان از انجاست لیکن
او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و بعد نرم کاملا پاک کنند و ایضا منجمله آن سفیدی بیضه مرغ ست و کذلک لعاب اسپغول و بهدانه
که در جمیع اینها انضاج است و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضر نکند و سفیده بیضه از شیر انفع ست و اگرچه شیر جالی و منضج و مسکن ست
جهت آنکه سفیده بیضه با وجود تلیین و تملیس و تغریه او چسپنده بسطح عین و مسدد مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد معین بر طول بقای وی ست در چشم و اگر بجای وی
لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تملیس و تسکین وجع ست و روغن گل ازین قبیل ست مگر روغن از دهن چشم استعمال نکنند بالجمله واجب ست که
مستعمل در چشم و خصوصا در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه در ایلسن بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم او نیز ادویه مستعمله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد
و باید که خوب باریک بسایند تا خشونت او برطرف گردد و اگر ممکن بود تقطیر می جز اختیار کردن اولی ست ایضا سیل بچشم رسانند و در رمد بکار نبرند و در دوا حار استعمال کنند هرگاه
در شدیده یا ضربان مفرط و التهاب شدید باشد و واجب ست که عدم تنقیه چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل میکنند و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند و بست چشم نمایند
و اگر احتیاج بسن فتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیه چرک برفق بیشتر عنایت مصروف ارند چه از تنقیه چرک تخفیف وجع و جلای چشم و گشادگی ادویه مستعمله حاصل میشود
و رازی در حاوی نوشته که هرگاه با رمد رمص بسیار باشد خرقه نرم یا پنبه از سر میل پیچیده با آب تر کنند و بملایمت چرک را ازان پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهتر است و
در چشم ذرور ابیض یا شیده رفاده گذاشته ببندند و در فاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن را در هر اندک زمانی برگردانند و چرک بسفوف پاک نمایند و در سان
شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و بفشارند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون رمص خارج شود همان ساعت

وجع تسکین یابد و خواب آید و اگر بکلی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند و واجب است
که در ابتدا اکتفا بقوی دقابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف القبض
نیز در انتها با نتها دو منع ماده کفایت نکند و بتکثیف طبقه ظاهر ضرر کند و در ان ماده منبار شود و پس هرگاه چیزی ازین مضر تنها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم
تدارک آن نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول بآب اکلیل الملک نیکوست قوی تر از آن با وجود امتلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول
ابتدا با شدید نمایند و گاهی بعد استعمال منضجات خصوصاً وقتیکه بادی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر ماء العسل و ماء السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن حاجت افتد
و اگر زین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک آن چیزی صبر که دران تکثیف نباشد اضافه کنند و گاهی اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل عصارهٔ لفاح
و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگردانند لیکن تا ممکن بود ترک آن اولی است و اگر چیزی از ان بضرورت استعمال نمایند قدر یضر و نه زیاده
با حتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بسفیدهٔ بیضه ممزوج با آب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی با نقدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت
تحلیل اعانت کند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر ماده رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه بسا کار دست و عقب او
در دلشود و اگر طبیب اعتقاد دارد که مخدرات جهت مضرت او به بصر مکروه است لیکن افیون در اوجاع اکاله غیر مجدده شفای عاجل است و جالینوس حیلة البرء
گفته که مخدرات مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف ابصار اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم ست و لیکن خوف انست که بعد از ان ضعف بصر بهم رسد پس باید که جهت
تدارک آن بعد از استعمال شیافات مخدر استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی ست و گویند که خوردن مخدرات اولی است از ایراد آن بچشم و مصلحات او کرده
تریاقیت باشد مثل زعفران و جند بیدستر و مشک و عود و استعمال نمایند تا کسر غائلهٔ آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفاً و شیاف ورد در وجع صعب بدل آن
است **و بقول** جالینوس در انتهای درد شدید بعد فصد و سهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزر البنج و زعفران و مر یقدر باقلا ببینند و یا شربت
خشخاش یا افیون تنها یا بشیخ و کخواب آرد و مرض صحت یابد این رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج **و گاهی** رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق تقطیر
تریاق و جبابی خارج باشد لیکن رادع شدید الردع نباشد که بسبب شدت تکثیف احتباس ماده باعث اشتداد وجع گردد بلکه رادع نیکو مثل پوست خربزهٔ قثائی
است خاصه که خربزهٔ زرد و شیرین و مثل شیاف ماميثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران اند دوشنا از آنها مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی باشد
و کذلک گ عوسج و طلای پوست و عنب الثعلب نیز نافع است اما اگر ماده شدت احدث الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل مازو و گلنار و سک استعمال نمایند
و تضمید بآنها مجاری نوازل بر شقیقه آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی ست که ماده حار باشد و تقویت اجفان و تبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بارتنگ و عصارهٔ برگ
بید نمایند ایضاً ضماد برگ گل از مرکبات ضماد صندل و خولان و زرد و مهره و احنکیر و زعفران نیم جزو ست چون نفوذ ماده از مساق باشد سنبل و کاسنی و اقاقیا
بآب گشنیز و اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف ماميثا حضض صبر از هر یک زرد و منساوی زعفران نصف جزو و ایضاً آرد عدس پوست خشخاش
یا با بیض مرغ قطور نام ساخته ضماد کنند و با برگ دران گلسرخ و آس برگ بید و بنفشه و عدس پخته باشند روی بشویند و اگر شستن بآب گرم منع کنند آن تکثیف نیز در آنجا
نماید و اگر ماده نازله بچشم بسیار گرم نباشد ضماد آسیاد سرد کنند یا سفیدهٔ بیضه مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف قابض مقوی عضو مع تسخین باشد
مثل لطوخ صبیاتی و گر یدهٔ ورق بجهه و حقن بعمل آمده و اکبر بیت وقت فلونیا و تریاق کبیر مانند آن بچشم ضماد نمایند چنانچه با سر خود در کتاب تمام و کمال نوشته
و هرگاه علت مزمن گردد و فصد یا تنقیه شریان پس گوش نمایند و هرگاه ماده مستفرغ گردد و درد بغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف بر دیده یا بریده
سائیده در چشم قطور کنند لیس بعید نیست که در یک شب مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیه ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل
بکار برند و بصوت محلل بعض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تنها کفایت کند و سعوط بشونیز و روغن بادام و قثاء الحمار کلی [illegible]
ردست مطلقاً **و ایضاً** جهت رد بطول انجامد و بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه علاج سر
گردند از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد از ان حمام با آب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نه بخشد ضمده قابضه استعمال کنند اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ عروقین

صدغین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیهٔ کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریباسیس در آنکه گویند که چون مدتی گذرد و بطول انجامد
و ماده در طبقات چشم رسوخ یابد این هنگام بهترین تدابیر حجامت اخدعین و انداختن زلو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصد و چون نضج
یابد حمام نافع است و ضماد زعفران و عصارهٔ مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف رمدی ابیض سود مند و هر گاه با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر بطول
انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم مادهٔ ردی متمکن است که غذای دارد چشم را فاسد میکند
و یا در چشم سوء مزاج ردی است که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول مینماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بملینات مثل سفیداب و اقلیمیای
ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحلاً و طلاءً بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم باصلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله بر دماغ تا رک سر
مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع
استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و گل سرخ و اقاقیا و کشنیز خشک با آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک
مع اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و اریجالس گفته که صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوامی مسهل استعمال کنند و در گرمی
آب سرد نشیند و چیزی گرم نشمد و ترشی و مالح نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض نهد او اول
فصد کند و بساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و بر عطش مصابرت کنند و مرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک برب عنب نهد که مسکن الم است
و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب تنقیهٔ بالغ کرده شود و با وجود آن رمد بر حال خویش
باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردند زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و گذارد رمد حادث در زمستان
و امزجهٔ بارده و بلدان بارده طویل المدة و علاج آن صعب میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو را از طول مرض با تدبیر صائب ملال و کلال بهم نرسد و
از پرهیز و تدبیر بیزار نشوند و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد یکی از دو دست خود را بچشمی که رمد دارد بانیطور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ
باشد دست راست بران نهد و کواکب بنات النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت بیک آید که بگوید هفت شش
پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید بتحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند روزیکه شروع
گردد همان روز آب برگ حشوره نیمگرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیب کذا آب زرد چوب سوده نیز نافع است و اگر شیر درخت بر چشم کشند در چشم
فوراً آرام سکیند و یا وه که دوای هندی است در آب سائیده گرداگرد چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی است هرگاه انبهٔ خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی
چشم ضماد کنند در یک دو زیر مد فائده بخشند و اگر موسم انبه نباشد اچور در ظرف آهنی با آب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرداگرد چشم ضماد نمایند و قدری از ان در چشم
کشند و اگر آب لیمو بر آهن پهن گذارند و با آهن پارهٔ دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب را بر پلک چشم گذارند دو سه بار تکرار نمایند
بهمه اقسام رمد مفید است و اگر انبهٔ خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب تر شود و بر چشم بندند همین عمل کنند و قیمهٔ گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که
گرم شود پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب الوجع لاعدیل له و اگر پاره رسوت گیرو پوست هلیلهٔ زرد هلدی افیون هر یک ماشه لوده پهٹکری بریان یک و نیم ماشه
با آب بسایند گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر پهٹکری بریان یکماشه افیون یک سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوٹلی بسته بر چشم بگردانند و
قدری ازین بچشم قطور کنند نیز در انواع رمد همواره معمول است و اگر زیرهٔ سفید لوده پهٹکری بریان مساوی باریک سائیده با قدری مغز گهیکوار آمیخته پوٹلی بندند و در آب تر کرده بر
چشم بگردانند و شب این دوا را بپارچه گسترده و بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور پوٹلی بعمل آرند در دو روز رفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکملهٔ هندی
مرقوم است که اگر رسوت هلدی پهٹکری لوده پٹهانی هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یکعدد کوفته بیخته در شیرهٔ برگ تمر هندی دو پوٹلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم
مفید است و در بیاض الدمرحوم مسطور است که قرنفل یکعدد پهٹکری زعفران لوده پٹهانی افیون زرد چوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوٹلی بسته در آب کوکنار
تر نموده باشند و پوٹلی را تر نموده بچشم بگردانند که رافع درد چشم است و ایضاً پوٹلی مشهور اهل هند برای درد چشم اینست که لوده پهٹکری مرداسنگ هلدی زیرهٔ سفید

ہر واحد یک ماشہ افیون دو سرخ مرچ سیاہ چہار عدد نیلہ تھوتھہ یک سرخ باریک سائیدہ پوٹلی بستہ در آب پوست خشخاش تر کردہ بر چشم بگردانند و در ذخیرۃ التجارب ست کہ پوست خشخاش پھٹکری لودھ برگ سرس سفید گھیکوار از ہر یک دہ درم کوفتہ پوٹلی بستہ در آب کوکنار ہر روز پوٹلی نو بعمل آرند و اگر آن آب در آب حل کنند و یک زمان نگہدارند تا آب تہ نشین شود بعدہ لودھ پٹھانی بقدر ہفت ماشہ در آب مذکور بسایند و در پوٹلی بستہ در میان آب بدارند و زمان زمان گرد چشم پوٹلی مالیدہ باشند برای رمد مفید بود و ضماد رسوت کہ با شاف افیون زعفران ہر واحد یک سرخ پوست ہلیلہ کابلی ہفت ماشہ در آب حب بستہ وقت حاجت با آب سائیدہ بالای چشم نیز رافع درد چشم ست و اگر ویو وار دار ہلدیہ کوفتہ بیختہ در شیر زن یا گوسفند انداختہ بر آتش گذارند چون بجوشد کف آن را گرفتہ در چشم کشند نافع بود و گویند کہ این دوا برمد دموی و صفراوی مخصوص ست و بلغمی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلئین بکار برند و در صفراوی تلئین فقط نمایند و تلئین بطبیخ ہلیلہ و کشمش و مغز فلوس مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد حقیر استعمال چنین ادویہ حادہ در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیرہ سفید لودھ پھٹکری بریاں زرد چوب گل ارمنی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ زرد انزروت ہر یک سہ ماشہ زعفران افیون خالص ہر یک یکماشہ قرنفل دو عدد عنب الثعلب چہار ماشہ صندل سرخ دو ماشہ کوفتہ بیختہ با آب عنب الثعلب سبز حب نمودہ نگہدارند و با آب مذکور سائیدہ ضماد نمایند کہ نافع درد چشم و ورم ست حار باشد خواہ بارد و کذا لک ہلدی افیون ہر واحد یک ماشہ لودھ پھٹکری ہر یک دو ماشہ کوفتہ بیختہ با آب حل کردہ بر چشم طلا نمودن در ہر قسم رمد معمول مؤلف بقائی ست و گویند کہ اگر ہلیلہ آملہ ہر یک یکجز و اصل السوس چہار جزو و بشمیرج پنج جزو کوفتہ در آب برگ تمر ہندی سائیدہ شیاف سازند و در سایہ خشک کردہ با آب خالص حل کردہ در چشم چکانند در ہر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویہ مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند کہ مجرب ابن ماجہ ست و کذا زردی بیضہ و روغن گل و زعفران کہ مجرب سویدی ست و در نسخہ ارسطو شیر زنان نیز داخل است و کذا افسنتین سطبیخ پختہ و کذا گل سرخ خشک در شراب پختہ و کذا سفر جل مشوی مدقوق و کذا اسکنجبین با آب سیاہ ریحان رگلاب سرشتہ و کذا حلبہ خشخاش یکجا با گلاب سائیدہ و کذا لعاب حلبہ و کذا تخم بادروج بشراب و کذا عدس و سفر جل بریان روغن گل و کذا عصارہ برگ بیدرج بسویق شعیر و کذا نشاستہ و سفیدی بیضہ و آرد جو و شیر دختر حل کردہ و کذا سیب شیرین مشوی سائیدہ و کذا کتیرا بگلاب و کذا زعفران با کلیل الملک با آب کشنیز سبز زردی بیضہ با آب طبیخ خشخاش یا بعصارہ بیخ یا با آب طبیخ آس سرشتہ و کذا آب کاسنی و آب خرفہ با آب بہ و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافہ کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سودہ و آرد جو و زردہ بیضہ حل کردہ و کذا ملح جبلی سودہ بحریر بستہ بسکہ مغسول آمیختہ و بر آتش پختہ حتی کہ منعقد گردد و کذا حماما زردی بیضہ مسلوق روغن گل زعفران حل کردہ و کذا شراب کہنہ بسویق جو و کذا برگ بنفشہ سبز سودہ بروغن گل و شیر دختران آمیختہ و کذا فوفل مرو زعفران مساوی و زردی بیضہ روغن گل آمیختہ بصوف مرعزی یا پنبہ آلودہ و کذا گنجد مطبوخ بشراب کہ مسکن ضربان و محلل ورم و بانفع رمد صعب ست و کذا بیخ تخم خشخاش یا پوست خشخاش مساوی سائیدہ و آرد جو سہ جزو آمیختہ و کذا آرد جو و اکلیل الملک گل بابونہ کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازہ با شہد بسفیدی بیضہ آمیختہ و کذا زردی بیضہ خام یا قدری پختہ و کذا سویق شعیر و برگ بنفشہ سبز و کذا شادنج مغسول و کذا گل سرخ خشک مطبوخ کہ مجرب سویدی ست و کذا افیون قطرہ بر پیہ حل بر چشم و کذا بزر قطونا و آب عنب الثعلب روغن گل و کذا طحلب برگ خشخاش و عصارہ حی العالم کہ عجیب است و کذا موم سفید یکدرم بروغن گل شش درم بر آتش نرم گداختہ وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گل سرخ خشک مطبوخ اکلیل الملک و بعد التحلل زردی بیضہ و اکلیل الملک و کذا زردی بیضہ عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم سائیدہ بشراب حلو پختہ و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضہ روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب حلو آمیختہ و کذا عصارہ اکلیل الملک زردی بیضہ و کذا غبار آسیا بجہ و کذا آب عنب و زردی بیضہ مسلوق و کذا سفنج و اکلیل الملک و زعفران بقدر کرسنہ و افیون مخلوط کردہ و کذا زعفران گل سرخ و زردی بیضہ و کذا آرد گندم رب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب و قطور سفیدی بیضہ در ابتدای رمد صعب و مفری و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت است و کذا تقطیر او در حمام بعد نقای بدن و تنقیہ حال تسکین [illegible] و کذا آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون و شیر دختر بر سنگ سودہ و کذا نشاستہ در شیر دختران حل کردہ و کذا سفنج در آب گرم تر کردہ بمرات و کذا کنار و اکلیل الملک بطبیخ آن و اکتحال بمغاث کندر و کذا بشیاف نشاستہ دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی ہر واحد یکدرم افیون نیم درم باریک سائیدہ و کذا عنب الثعلب یا با بستن [illegible]

مسکن وجع ست وکذا شیاف ابار عینی و **نطول** حلبہ واکلیل الملک مطبوخ و **غسل** عین مع ام آب بابونہ و **تعلیق** یک مگس زندہ کہ در پارچہ ململ بستہ بند مجموع یک زندہ بماند و بربازو یا گردن بیاویزند وکذا التعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ و اگر در چشم چپ باشد بر مقابر مانند کذا التعلیق پا سرطان بر چشم نیز مسکن وجع ست

ذکر ادویہ مانع رمد

اگر گل منڈی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند و ہر گاہ چند حب از ان فرو برند سالہا حسب عدد حبات مسلوم علی الرشح شوند و بہ تجربہ رسیدہ و از مجربات بعضی متاخرین ست کہ اگر گلنار را از درخت او روز شنبہ یا چہار شنبہ قبل از طلوع آفتاب بدہن قطع کردہ بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال بقولی ہفت سال از درد چشم و رمد امان یابند و از جالینوس منقول ست کہ اگر گلنار را کہ بقدر حب الآس باشد ہفت عدد ہا بلع کنند تا ہفت سال از رمد در امان باشند وکذا التعلیق ذباب بخرقہ بستہ بر بازو و سویدی نوشتہ کہ اگر بیخ عصی الراعی در نقصان ماہ قلع کنند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من ست فرازی می گوید ہر کہ عجب ثمان بلع نماید بان سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دہند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیدہ گرداگرد ضماد کنند و پارچہ نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای گھرہ معمول و حب مدد در آخر بحب سرخ نیز معمول ست شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر زن یا سفیدی بیضہ حل کردہ و یا قطور مسکن وجع چشم چکانند و گاہی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند و صباح لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ کشنیز خشک شربت بنفشہ بنوشانند و شیاف مامیثا یا آب کشنیز تازہ سودہ اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع است اگر درد شدید بود افیون از ہم ضم نمایند وکذلک طلا و قطور آب کشنیز سبز یا شیر خر یا شیر زنان مسکن ہر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار ست بقول جالینوس لعاب بہدانہ تنہا اقوی و اگر برگ کشنیز تر مقدار وافر بگیرند و بدون آنکہ بچینند بر چشم نہادہ بر قادہ خیر محکم ببندند روزی دو سہ بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و از روت بسفیدی بیضہ یا شیر دختر یا شیر زن سودہ بچشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشہ و سکنجبین لعاب چشم میکند و بر رمد حار نفع میرساند و اگر سکرہ و تکیا سہ بار بگذارند و بر خرقہ ضماد کردہ بچشم وارم نہادہ درعین شدت ضماد نفع عجیب کند و پنیر تازہ تر و گوشت تازہ و زردہ بیضہ ہر یک از ین بروغن گل سرشتہ نافع رمد و مسکن درد است و ضماد آرد جو با سفیدی بیضہ بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و ہمچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گل سرخ تازہ ہر واحد مانع نزول مواد بچشم ست و ضماد برگ کاسنی وکذا خار خسک تر فقط یا آرد جو مجرب و مسکن عجیب ست و اگر ازین تدبیر فائدہ نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس لو در بناگوش و نقرہ گردن ہفت ہفت عدد بچسپانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیہ شود نضج مادہ از منضج صفرا نمودہ از مسہل صفرا تنقیہ کنند و حب ہلیلہ خورند و در صورتیکہ مادہ مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسہل سنای مکی یکتولہ تربد نیم ماشہ داخل کنند و عوض حب کوکب تنقیہ از حب ایارج ہم مضائقہ ندارد و استعمال حب ذہب و حب بنفشہ نیز نافع بود **وایضاً** در دموی بعد فصد سر رو و شربت شربت بنفشہ چہار تولہ در عرق مکوہ و بید سادہ و نیلوفر ہر یک پنج تولہ داخل کردہ و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کردہ و طلای شیاف مامیثا در آب مکوہ و کشنیز سبز یا در شیر زن و یا زن بر گرد چشم و صدغین و پیشانی و روز سوم یا چہارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین روز پنجم تلیین طبع بمطبوخ فواکہ جالو علوی خان و حب بنفشہ با ضافت خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین سادہ و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور با ضافہ تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج و جہت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیزی نافع ست و در صفراوی بعد فصد شربت ماء الفرع نہ تولہ با شربت نیلوفر چہار تولہ و یا آب انارین معصور تخم ہفت تولہ با شربت ورد یکر اہلیلجی دو تولہ تا سہ روز و بروز چہارم تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ یا منقی جامض کہ مقوی لبنا یک نیم تولہ و با ضافہ خیار شنبر و ترنجبین ہر یک ہفت تولہ و شربت الو مسہل چہار تولہ و روغن بادام ہفت ماشہ تبرید از شیرہ خیارین و خرفہ ہر یک نہ ماشہ لعاب بہدانہ و ریشہ خطمی ہر یک سہ ماشہ در عرق نیلوفر و کاسنی بید سادہ ہر یک پنج تولہ بر آمدہ و شربت نیلوفر چہار تولہ کردہ اسپغول نہ ماشہ پاشیدہ و بعدہ قطور شیاف ابیض و بلعاب اسپغول طلای حضض سہ ماشہ در آب لیموی کاغذی مفید تعدیل ...

در بهر دو برای تحلیل بقیه ماده اطریفل کشنیزی با عرق شاهتره استعمال کنند و شربت استعمال معجون بنفشه به گلقند خصوصاً هرگاه حرکت کثیر باشد نافع است و برای تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه با اطریفل کشنیزی دو توله سرشته معمول استاد مرحوم است و کذا لوده پتهانی سیده گرم نیز در تسکین درد مجرب است و ذرور بیض یا ذرور خام یا شیاف منجح یا شیاف بر بویه یا شیاف جالب النوم یا شیاف شب یمانی که بآب انار پیسانیده بعمل آرند و بعد تنقیه اکتحال انزروت مکی ده جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو چشمیزج یک جزو باریک سوده برد الیوم است و گل ارمنی عصاره مامیثا بوش در بندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته بیخته بآب کشنیز یا لعاب اسپغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هرگاه بشوبند از آبی که دران کوکنار و برگ سیب جوشانیده باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند و ایضاً در رمد حار صندل سفید مامیثا حضض گل بنفشه فوفل هر واحد سه ماشه در شیر دختران یا تر ضماد نمایند که بدون تنقیه در یکروز تسکین درد نماید و یا تخم کاهو قشر گل بنفشه صندل سرخ و سفید بآب لیموی کاغذی که قوی تر از انست و یا گل ارمنی سه ماشه بآب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضه یکعدد نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه در آب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پهتکری یک ماشه افیون بقدر نخود در آب برگ تمر هندی بقدر دو فلوس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف مامیثا گل سرخ حضض صبر صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده بآب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که در ابتدا سود دارد و یا رسوت یک ماشه افیون زعفران هر یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت بآب سائیده بالای چشم ضماد کنند و اگر گیرو چهار جزو افیون یک جزو حضض هلیله سیاه زرد چوب هر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته بآب نقوع کوکنار سائیده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده رمد و سرخی چشم سفید و ضماد زرده تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه در آخر رمد مفید است و پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله حضض گیرو برگ تمر هندی افیون شب یمانی بریان زیره سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع است و اگر پهتکری بریان لوده پتهانی هر واحد یک ماشه افیون نیم ماشه برگ تمر هندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پوتلی بسته بآب تر کرده زمان زمان بر چشم بگردانند برای رمد بی نظیر و معمول است و ضماد شب یمانی بریان شش ماشه لوده پتهانی پوست هلیله کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی با دسته مسی بآب انار ترش سائیده بهم بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع است و کذا ضماد آرد جو ده درم باقلا پنج درم اقاقیا یکدرم سفیده تخم مرغ یکعدد بآب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته نافع درم و درد چشم است و رسوت و پوست کوکنار و پوست هلیله زرد پهتکری سفیده کاشغری بآب تمر هندی در ظرف آهنی سوده بعد فصد سر و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفید است و ضماد پهتکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو در آوند آهنی با دسته آهنی حل کرده برای درد چشم از مجربات است و کذا ضماد پتهانی لوده پهتکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یکماشه مفید و ایضاً برای درد بسیار پوست هلیله زرد پهتکری رسوت مرداسنگ پوست خشخاش بآب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون تر عفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می آید و یا گیرو رسوت صندل سرخ بآب عنب الثعلب روغن گل و در چشم ضماد کنند و یا رسوت پهتکری بریان افیون هر یک سه ماشه بآب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر لوده پتهانی آمله در روغن گاو بریان نموده بآب سرو سائیده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب است اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیله سیاه کافور پتهانی رسوت بآب برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب طلای پوست هلیله زرد گیرو رسوت هلیله زنگی نیز مفید درد چشم است و اگر تمر هندی تخم دور کرده در آب تر نموده مالیده صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پهتکری پنج سرخ دران آب انداخته در ظرف آهنی بپزند تا غلیظ گردد و بر داشته طلا کرده باشند نیز نافع رمد است و اگر تمر هندی نباشد آب برگ او بگیرند و برگ بانسه سائیده تکیه بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبهی سائیده بر چشم سه روز بستن برای رمد سود مند است و کذا برگ پنبه در دوغ جوشانیده سائیده بر پشت چشم بستن و کذا لوده شش درم پوست هلیله زرد دو درم بآب برگ انار سائیده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم سه روز نهادن مفید و بقدر چهار توله برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر قفا بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازاله رمد از مجربات مشهوره است و اگر صبر شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی بآب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد ساکن کند و محلل و

حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع است و کذا عصارهٔ آمله که همواره معمول است و گویند که جهت رمد کهنه که هیچ دوا به نشود بگیرند پهٹکری سفید
بریان کرده شش و در روغن زرد سه ماشه بسوزند که سیاه شود و بریان کرده ماشه افیون در ظرف آهنی از دستهٔ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل جشمیدج تالیف علوی خان جهت
رمد مزمن نافع است و کذا کحل بلکا یا سفید و غذا مساحب حار کدو یا لکه خرفه و مونگ یا نان با بیخ و زردی بیضهٔ نیمبرشت و صفراوی ماءالشعیر با شربت نیلوفر و عناب و اغذیه ترش
شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی شکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون است سفید بود لیکن ترشی صرف مضر است و جمله اغذیه نافع صداع حار
و آنچه مانع صعود بخار بدماغ بود مثل بزرقطونا بجلاب سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام بصاحب مد نافع بود و از جمیع لحوم و خمر و حلوا پرهیز کنند
و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای چوزهٔ مرغ جائز است و هرگاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش با اقلا و زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرشته
طلا نمایند و دوم اطلاء بن زعفران مامیثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف یکجز و شیاف ساخته کحلاً و طلاءً استعمال کنند که عجیب الاثر است و باید دانست که در رمد
بعد فصد یا حجامت قفا گاهی جوشانده باین طور سپستان عناب شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و عناب
سپستان خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر یا
شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و رسوت هلیله سیاه پهٹکری مرداسنگ با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج
نمایند و سفیدهٔ بیضه در چشم چکانند و بشیر دختران بشویند رمد دموی را در یکروز ساکن کند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابد است که در مسهلات
آنچه مخرج بلغم است مثل تربد و هلیلهٔ کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیرا که بعید است که صفرای او خالص بغیر بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض مائی صفراوی و
یا آلو بخارا اقراصیا زرد آلو خشک تمر هندی هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم سنای مکی چهار درم گل بنفشه پنج درم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت
عدد همه را جوش داده صاف کرده بست درم ترنجبین دران حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد با آب گرم محلول دران شکر سرخ [illegible] نمایند و بعد اتمام
فعل شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد بزرقطونا پاشیده دهند و غذا دو پهر آب گوشت چوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازه دران پخته بخورند و دائم صندل و نیلوفر و غیره
خوشبوهای بارده ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی است و لعاب اسپغول با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی ازان با شربت آلو بخارا به التسکین صفرا دهند و یا لعاب بهدانه
شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماءالشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست خصوصا
که سرفه خشک باشد ایضاً ماءالشعیر عظیم النفع است برای رمد که در مادهٔ او حدت باشد و اگر چه سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش بدهند و اگر در ماده
نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش که در خیار و خرفه بنوشانند و بعد ازان ضماد بارده مثل بزرقطونا با آب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم [illegible]
ممزوج باندک سرکه بشویند و لعابات شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیرهٔ خیارین
شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر بدهند و بعد از تنقیه استحمام با آب شیرین نیمگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند
و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید برگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب شدت حرارت رمد از خرفه
و عنب الثعلب آب بگیرند و دران قدری روغن آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انتها زردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند
و طلا عصارهٔ برگ یا آب عنب الثعلب لعاب اسپغول سفیدی بیضهٔ مرغ باهم سرشته نافع رمد صفراوی است و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر [illegible]
داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب است و ایضا کافور یک جز و لودهٔ افغانی سه جز و سائیده در پوٹلی بندند و تا دو گهڑی در آب تر کرده بعده از آب برآورده بالای چشم
گردانند و قطره در چشم بچکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب بتجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی مانده در بعض در چشم اندازند یا شیاف ابیض
بغیر افیون و سفیدی بیضه و شیر دختران حل کرده بچکانند و زرده بیضه بروغن گل بر پلک نهند یا ببندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند که
درد شدید آرد و هرگاه درد ساکن شود و رمد بتحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد و رمد صغیر پاشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و اذا که منع کنند مگر آنکه از امتلاء [illegible]
ابخره و تقویت معده باشد مثل مرودانه که کذا سیب یا شفتالو و انجیر یا انگور و [illegible] مشمش و خیار و موز و غسل مضر است و غذا مزورات مانند مزوره ماش با سفیدی [illegible]

و مغز بادام و مزوره آلو و آلو بالو نافع است و لیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده جو مقشر و بالجمله در اشربه و اغذیه ایشان رعایت تلیین طبع و تلطیف
و تسکین باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین بتون تنضیج نمایند و قدری
کشنیز خشک برای منع بخار در طعام داخل کنند و ابن سویع گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم ذرور صفر و سفیدی بیضه حل کرده
چکانند و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و مامیثا و زعفران و خولان در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که بجهت رمد باشد بعد
نضج بعد استفراغ بفصد و مسهلات و حقنات ضماد از پوست انار مطبوخ بزرکال و مسحوق مخلوط بمنفحه یا عسل نمایند و تکمید او با اسفنج حار مدام کنند و تضمید با کرسنه یا گندم
مطبوخ بشراب عسل یا ضماد با اصل السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مبطی و مسلط است و جالینوس
و بسیار خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون است و بعد از آن استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تبرید رمد حار نمایند و آنچه قول او در ذیل
اقوال حکما مسطور گردد و نفیس گفته سزاوار است در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت و تلیین معتدل بعد از آن تکمید موضع باسفنج و تضمید با کرسنه و غیره
که مسطور شد و اگر دران تاکل بهم رسد عدس با عسل یا با آب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مؤلف است اگر سرخی در ابتدای
بود اطریفل همراه عرق شاهتره و یا عرق نیلوفر و عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یک ماشه زعفران
چهار سرخ پھٹکری لودھ پٹھانی اقاقیا انزروت پاو هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری با آب سائیده پنبه بدان آلوده بر پلک
بیمار به سرخی چشم و درد کنند و قطور آب مغز گھیکوار وقت خواب به چشم نیز رافع سرخی است و چوب درخت گز از بالا خراشیده سائیده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن
برای سرخی چشم عجیب الاثر است و برودہ کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفید است و اگر پھٹکری زرد چوب لودھ پٹھانی هر یک نیم توله قرنفل یک عدد شیره
تمر هندی که زرگران در ان زر و نقره صاف میکنند و می مالند بقدر سه که ادویه و بان سرشته شود ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و در پارچه پوٹلی بندند
و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بچشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برآمد آمدن دهند که عقب آن شفا است
و سرخی چشم و درد آن در یکپاس دفع کند و پوٹلی پھٹکری و افیون و مغز گھیکوار که در علاج کلی مذکور گشت نیز برای دفع سرخی چشم معمول و مجرب است و ایضا برای
دفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نمکچه هلیله زرد مساوی کوفته در گلاب سائیده بالای چشم طلا نمایند و چشم کشایند تا قدری در چشم رود و آب سوزان
خارج شود پنج شش کرت چشم بپوشند و بکشایند باز خواب کنند مجرب است و اگر برگ عنب الثعلب سوخته نیز کشوش سوخته مروارید ناسفته طباشیر مقناطیس
سوده بغسول ریگی که زرگران جلای نقره باو میدهند مساوی ذرور سازند جهت دفع حمرت چشم و مداد جلای آثار طرفه مجرب نوشته و شیاف حنا و شیاف
دیگر که دران زبد البحر است مفید و اگر هلیله زنگی نهایت خورد دو عدد افیون خالص چهار سرخ گیرو دو سرخ قرنفل از ظرف گل نصف در آب چاه سائیده در ظرف
گل بدارند و گرد چشم طلا کرده باشد در دفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز ادامت نمایند و ایضا برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونٹھ دو ماشه
موتھہ چهار ماشه پیج دو ماشه پاو بالا گوند ناگوری نمک سانبھر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه و اگر نباشد گیرو اندازند همه را کھرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت
حاجت بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لودھ پھٹکری هلیله زرد با آب سوده همین عمل کند و کذا لودھ جدوار پھٹکری افیون پوست خشخاش با آب سوده نیم گرم گرد چشم ضماد
کردن و همچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد رسوت پھٹکری مرداسنگ با آب تمر هندی و گلاب سوده نافع است و کذا ضماد بادام گیرو و دھتورہ پھٹکری
هلیله زرد و قرنفل نیم گرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان هلیله سیاه هلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب و در
چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون منڈی نیز سرخی چشم را نافع است و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود و بعد حجامت قفا اطریفل
صغیر سود میدهد و از کوکنار و عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره دو سه چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ تنبول مقابل
چشم برای محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آنچه هلدی بشیر سوده بر شقیقه و چشم موضع ضماد کردن
اطریفل کشنیزی خوردن سفید بستر و گاهی در سرخی چشم بے درد مع خارش و ریم غلیظ بستن برگ لیمو بروغن چرب کرده بر چشم فائده میکند لیکن گاه ریم و حمرت بر زود

نافع امراض چشم است و هر که برین اداست نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله کشنیز
گل سرخ صمغ فارسی هر یک یک توله بادیان هفت توله یعنی هم چند همه ادویه و در نسخهٔ مفتاح المجربات دو چند همه ادویه است کوفته بیخته بروغن
بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید مقوم ساخته شربت خوراک دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند **اطریفل حماطیقون** نافع
از مبادی اورام و مواد حار چشم انزروت مربی در شیر خر ده درم شیاف ماميثا پنجدرم صبر دو درم افیون زعفران هر یک یکدرم اگر گرما باشد
ماميران نیم درم و اگر سرما بود مر نیم درم اضافه نمایند و نهایت باریک نموده بکار برند **برود کافوری** سرخی و گرمی چشم را مفید است
توتیای کرمانی باب غورهٔ انگور پرورده پنجدرم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **برود فربع** جهت رمد حار بغایت نافع است
توتیای کرمانی را کوفته بحریر بیخته در آب کدو تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر بار باریک سوده استعمال نمایند **برلیو ماشیافی** ست که چشم را
در یک روز باصلاح آرد ورمد را دور نماید و ضربان بنشاند و وجع ماده کند شیاف ماميثا انزروت مربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا
یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته باب باران یا بادیان بسر شند وقت حاجت بسپیدهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده بعمل آرند **حب بلیله** جهت اقسام صداع
و مالیخولیا و امراض سر و چشم سفید و همواره معمول پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش
ماشه غاریقون سفید نرم تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول هر یک هفت ماشه کوفته بیخته باب تازه حبها بندند خوراک یکدام بروغن بادام
چرب کرده بورق نقره پیچیده باب نیم گرم وقت پنج شش گهڑی شب باقی مانده و اگر لاجورد نباشد صبر مصطگی رومی هر یک دو درم عوض آن
کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر نیز بهمان وزن اضافه نموده میشود **نوع دیگر** مختصر و معمول و جهت امراض سر و چشم فائده عظیم دارد
هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی آمله بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یکدام وقت شب بعرق مناسب یا باب گرم بخورند و بالای آن هرگاه دو سه گهڑی روز بر آید مطبوخ مناسب بنوشند **حب ذهب** صداع
و درد چشم را نافع است صبر سقوطری بست درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران هر یک سه درم گل سرخ پنجدرم کوفته بیخته بگلاب حب سازند
شربت دو درم **نوع دیگر** مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیلهٔ زرد دو مثقال و
نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند **حب سرخ** که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخر رمد و سبل مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون
یکدرم زنجبیل ربع دام صمغ عربی ربع دام همه را کوفته بیخته اگر ورم باشد باب کشنیز سبز و اگر نزله بر چشم افتاده باشد در آب کوکنار حب بندند و در سایه
خشک نموده بالای چشم در آب ساده یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند **حب سبز** مجرب برای امراض مذکوره پهٹکری دو دام
افیون یکدام حضض چهار دام برگ نیم پنج عدد زعفران پنج سرخ همه را سائیده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده بدسته
آهنی خوب کهرل کنند ابتدا ... بر آتش گذارند تا آب او جذب شود و لائق حب بستن شود پس حب بسته بکار برند و گاهی یکدرم صبر هم داخل میکنند
حب رمد نافع درد چشم و ابتدای سبل و ظفره و جرب همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو
کاغذی ... در ظرف آهنی حل نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند و باب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند در زمستان اندک
گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیرهٔ برگ تمر هندی صاف نموده بگیرند و از ان حل سازند **ایضاً** که برای درد رمد بهتر ازین دوائی نیست
پهٹکری بریان دو دام ... ماشه افیون پنج ماشه در یک پاؤ آب لیمون کاغذی در کڑاهی آهنی انداخته بآتش نرم کنند و بدسته
حل سازند تا قابل حب بستن شود ... و طلای رقیق بر چشم نمایند و اندک از ان در گوشهٔ اندرون کشند **ذرور ابیض** که در رمد مجرب است
انزروت را با شیر ... قریب سرد شدن رسیده باشد بگدازند و احتیاط کنند که نسوزد پس بگیرد
انزروت ... سائیده در رمد بکار برند **ذرور چشخام** که در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشخام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و سرگین خر بخته

یابد و ازان دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت مدبر در شیر خر بدل مامیران کنند میشاید **ذرور کافوری** که حرارت چشم و رمد خفیف را دور سازد صدف سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند **ذرور ملکایا** که در بیچ و ابتدای رمد نافع انزروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **ذرور** که جهت درد چشم اطفال در رفع ثقل و صلابت اجفان آنها همواره معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو مقشر چهار جزو ذرور بسازند و پلکها بر داشته پر کنند و بند کرده بالای چشم مالیده از نان گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و تسکین زیاده مطلوب بود برگها و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم بندند **شیاف ابیض** جهت همه امراض حاده و تحلیل اورام و منع آن معمول نشاسته یکدرم سفیداب ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بلعاب اسپغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را نافع بود و در وصب را بنشاند سفیداب هشت درم صمغ عربی پنجدرم افیون کتیرا هر یک یکدرم بسفیدی تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند **شیاف ابیض انزروتی** ابتدای رمد را نافع بود سفیداب ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض کافوری** که رمد موی و صفراوی را نفع کند و درد آنرا بنشاند سفیداب مغسول شش درم انزروت مربی بشیر خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنجدرم افیون نیمدرم کافور سه دانگ همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته شیاف سازند در سایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر دختر سوده استعمال کنند **شیاف بر یوما رازی** نوشته که در اکثر انواع رمد سود مند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا مس سوخته مرکی حضض هند بید ستر کندر هر کدام یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و دماق و التصاق پلک مجرب است سماق بیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بطریق متعارف شیاف سازند **شیاف شب** که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالیده شده منتفخ گردد پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس با آتش ملائم بجوشانند که محو و بجوف آب شود هرگاه که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود زود و تر بر آورده در ظرف چینی نگهدارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند **شیاف کافور** جهت رمد گرم مجرب است سفیداب ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیمدرم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علوی خان** بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای الحلیل چون با شیر خر سائیده استعمال نمایند نافع بیشتر از جهت سفید سائیده با شیر خر خمیر کرده به آتش ملائم بریان نمایند پس دو مثقال از این انزروت مدبر بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیده کاشغری هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا** جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاؤ شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب نیب حل سازند هرگاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبد البحر** نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد و رسوت افیون توتیای سبز مساوی بآب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج** که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی بآب نارنج پرورده ده درم کتیرا

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یک درم سفیداب قلعی هلیله زرد سیاه هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند شیاف که جهت رمد مجرب رازی عجیب النفع است دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر یک یکدرم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بیخته باب کاسنی سبز شیاف سازند و در همان آب سوده اکتحال نمایند شیاف دروی صعوبت درد چشم را در حال بنشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بآب باران شیاف سازند شیاف جالب النوم جهت وجع شدید و تهییج اورام نافع واز الضباب مواد قوی التحلب مانع مامیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت مربی افیون مرزاج سوخته هر یک دو درم بآب باران شیاف سازند و به سفیدی بیضه بکار برند شیاف مسکن تسکین درد در یک روز و تحلیل ورم در یک ساعت کند جند بید ستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیر هشت مثقال مس سوختهٔ مغسول چهارده مثقال اثمد اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال بآبیکه در آن گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند ضماد که وجع شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف مامیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز و وقتیکه وجع و ضربان شدید تر بود با طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند طلا که مجرب و بیرد الساعة نوشته شب یمانی سوخته با سدس وزن آن سیماب سحق کرده و مسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند عصارهٔ آمله که در رمد بعد چند روز معمول است و خیلی سودمند لیکن در ابتدای رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه دو درهاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آنرا در پارچه بیفشارند و بر آتش ملائم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا جست نگاه دارند و وقت حاجت قدری از آن بآب سوده در چشم کشند غسول که در رمد حار و حکه دمعه حار معمول است پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هر سه برابر نیم کوفته بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفع بر چشم زنند باز بهمین آب چشم بشویند قطور که جمیع اقسام رمد را نافع است بهدانه جو مقشر تخم کشنیز هر یک بست دانه حلبه بنجدانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند گهرهٔ معمول از برای درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از آن افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دستهٔ آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون خالی گردد بعد از آن بهمین دستور آب لیمون داخل کرده باشند تا که بخوبی وجه مخلوط شود جهاب بسته نگاه دارند وقت حاجت بآب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندکی در چشم هم بیندازند کحل معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده به آتش ملائم بریان نمایند پس بگیرند از آن شش ماشه و چاکسو در کیسه کرده میان نیزه ساعتی گذاشته بعد ازان آب و سرگین داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست چاکسو نرم شود پس آنرا بر آورده مقشر نمایند از مقشر آن و سفید کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید یک توله همه را نرم صلایه نموده در چشم کشند کحل تشمیزج تالیف حکیم علوی خان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع بگیرند تشمیزج مدبر مقشر یعنی با آب کوزه شسته و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیدهٔ قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

اقلیمیای ذہبی حضض مکی ہر یک یک مثقال کوفتہ بیختہ مانند سرمہ در چشم کشند و اگر خواستہ باشند این شیاف ساختہ وقت حاجت بالعاب
حلبہ سائیدہ شب در چشم کشند **کحل** ملکایا محلل و ملطف و جالی بود جہت آثار مرض صعب و اقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر خر
نشاستہ شکر سفید ہر یک بجدرم مغز چشم یک درم کحل سازند گویند کہ بعد تنقیہ برد الیوم ست **کحل** بابت شاہ رفیع الدین صاحب
جہت سرخی چشم او نوازل و محد بصر و رافع رطوبت است منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک تولہ سیماب دو ماشہ مامیران
پنج ماشہ سنگ بصری ہفت ماشہ سرمہ توتیائے ہارونی پھٹکری بریان ہر یک یک ماشہ اول سرب را گداختہ سیماب انداختہ
عقد نمودہ لبسانید پس دیگر ادویہ آمیختہ سحق بلیغ نمودہ بکار برند **کحل** کہ در جمیع انواع رمد مجرب النظا کی ست انزروت را باسفیدی
تخم مرغ سرشتہ بر چوب گز گذاشتہ در تنوریکہ قریب بسرد شدن رسیدہ باشد بدارند تا خشک شود بعد ازان برآوردہ با مثل آن
شکر طبرزد و نصف آن ہر یک از زعفران و چشم سائیدہ در چشم کشند و دیگر اکحال کہ بقایائے رمد را نافع ست در علاج ضعف بصر
خواہد آمد **معجون منڈی** نافع امراض چشم و سرخی آن پوست ہلیلہ زرد و پوست بلیلہ پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ آملہ کشنیز خشک
شاہترہ اصل السوس ہر واحد یک تولہ گل منڈی برابر ہمہ ادویہ قند سیاہ سہ چند جملہ ہلیلجات را بروغن چرب کردہ بقند بقوام بسرشند
خوراک دو تولہ **اقوال حکما** بقول شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار
صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بہ طبیخ ہلیلہ استفراغ فرمایند و اگر در مادہ اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضاً اگر دانند
کہ مادہ در حجب دماغ متشرب ست تقویت مطبوخ با ایارج فیقرا کنند و گاہی درچنین حالت بر لقوع صبر اقتصار نمایند و اگر خوف حرارت
باشد در آب کاسنی یا آب باران لقوع کنند و واجب است کہ بعد تنقیہ تامہ متوجہ معالجہ چشم گردند و دران ابتدا کنند بہ تضمید چشم بادویہ
مبردات دافع مواد از چشم از عصارات باردہ مثل عصارۂ برگ بارتنگ و برگ بید و کاسنی و خرفہ و عنب الثعلب
سبز و کشنیز تر و از لعابات باردہ مثل اسپغول و بہدانہ و سفیدہ بیضہ و شیر خر و شیر دختر ہر یک ازینہا مفرد و مرکب
در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضہ با شیاف ابیض کہ مغری و مبرد و مسکن وجع مصلح غلظ لذاع است و دیگر
شیافات رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعہ چندان مبالغہ نکنند کہ طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد
و درد اشتداد نماید و گاہے قدری افیون می افزایند کہ وجع را تسکین شدیدی بخشد لیکن گاہی بنابر تخدیر و خام کردن مادہ
بصارت را ضرر رساند و مرض را طول دہد و شیاف وردی در تسکین التہاب و درد عظیم المنفعت است و دیگر ادویہ
مفردہ رادعہ مانند مرداسنگ و کتیرا و حضض و گل سرخ و سرمہ و اقاقیا و مامیثا و صندل و مالکو و گل مختوم و گیرو و فوفل
و ہلیلہ زرد و ہلیلہ سیاہ و گل نیلوفر و نشاستہ و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازہ و سائر
عصارات باردہ و صمغ عربی و غیر اینہا ست پس ہرگاہ روع مادہ باستفراغ و جذب آن بجانب خلاف جہت و استعمال رادع
نمودند بتدریج و آہستگی منضجات شروع کنند یعنے اول مخلوط بہ رادع استعمال نمایند بعدہ منضج صرف بعمل آرند و ایضاً
اول رقیق مخلوط بمثل گلاب و البان کہ دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدرے
انضاج است و مسکن وجع بود و لعاب بہدانہ شدید الانضاج از انست و تسکین میکند و لعاب حلبہ و
آبے کہ دران حلبۂ مغسول جوشانیدہ باشند جید الانضاج و مسکن وجع است و این اول دوائے است
کہ ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتغلیظ چیزے از منضجات احتیاج افتد باید کہ استعمال
بہ لعابات نمایند و اگر بہ تبرید آنہا حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصارۂ شجرہ کہ آنرا بہ یونانی اطماطا و بفارسی رشک

ونیز هیبده نامند مجرب است و در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بخاصیت و قوی النفع است و بعد از ان انحطاط نمایند از اشال این عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که دران انزروت سفید خصوصاً مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هرگاه مرض بانحطاط شروع کند و در استعمال محللات بادویهٔ قوی تر از انها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران و مر تکمید کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد آن استحمام بآب گرم یا تکمید کنند انفع بود و پس ازان شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع است استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و دامت بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعده مغز نان بآنها بیامیزند بعد ازان مغز نان و منفجّج تر کرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد فصد بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی در ان ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی شستن روی بآب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند **گیلانی** گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند و اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه خون بر آرند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج تبرقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات خون حمام ست و ضعیف ازان تکمید و تنطیل بآب گرم یا بآبیکه دران حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد ازان تلئین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسیحی بیاید یا بحب ذهب یا سیب بنفشه یا مطبوخ خیارشنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند تربد و شاهتره و هلیله سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی بشیره تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاهر الحلاوة باشد زیرا که حموضت مضر است بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این مضر تر در رمد است و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو به روغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیهٔ تام یابد در چشم اولاً قطور بکار برند و میل قریب او نبرند و نه دران ذرور و نه دوای حاره استعمال کنند و خصوصاً اگر درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیرین و شیر دختران و سفیدهٔ بیضه و گلاب و آب کشنیز و بر هم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانهٔ کم روشن بنشانند و بروی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر حل کرده در چشم چکانند **صفت شیاف کافور** که در ابتدای رمد نیکوست سفیدهٔ ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم کف دریا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یک درم کافور نیم درم شیاف سازند **صفت شیاف اصفر** که استعمال او در وسط رمد صالح است صمغ و سفیداب هر واحد دو درم کتیرا و حضض هر واحد یک درم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر

شیاف کافور

شیاف اصفر

امراض عین

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و ثابت بن قره گفته که من معالجه جمیع انواع رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد از آن باسهال بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و در آخر باین مطبوخ خیارشنبر بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در آب بپزند و صاف نموده بگیرند از آن دو ثلث رطل و در آن مغز فلوس خیارشنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین بر آن چکانیده نیمگرم بیاشامند بعد از آنکه بدو ساعت پیش از آن یکدرم غاریقون با جلاب سرشته خورده باشند و اقراص صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عند الحاجت بآب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجه چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفیده بیضه مرغ بهم زده ... چشم را بآب سرد ممزوج باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان ... در چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین است و اگر بدین تسکین نیابد شیاف ابیض ... و شیاف احمر و شیاف خلوقی در وسط مدنافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد ذرور ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند ذرور اصفر آنرا نافع است و مسیحی گوید که رمد ورم حار ملتحمه است پس اگر در اینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد او درد و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و ترنجبین و غاریقون نمایند و اعاده اسهال کنند تا تنقیه سر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع است هرگاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب منقوع سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه مثل آلو و تمر هندی و بنفشه هلیله زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال آرند بعد از آن آب کاسنی که در آن صبر منقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند و هرگاه بدن تمام از ماده پاک گردد اول سفیده بیضه رقیق در هر دو روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران شیرخوار یا شیاف ابیض که از سفیداب پنج درم و انزروت سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد دو درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیده بیضه رقیق ساخته باشند و اگر ... ماده ... در چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلنار و اقاقیا و مامیثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گل سرخ ... شیاف ... بآب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و ... را بآب برف ... قدری سرکه بشویند و تبرید ... در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را ... کنند و ... انزروت سفید بشیر زنان سوده در آفتاب خشک کرده باز سائیده بکحل آرند و هرگاه مرض بانحطاط آید ... بیضه ... گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد صبر و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر در اینجا صداع و ضربان باشد در آب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال آرند بعد از آن در ذرور ... قدری از مامیثا و زعفران و مر و سنبل افزوده بکحل آرند صاحب حاوی صغیر گوید که در رمد حار فصد سر رو از جانب علیل کنند و شربت عناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا ... چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب ... عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انار ... مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر بدهند و اسهال طبیعت بطبیخ هلیله زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها حضض و اقاقیا و مامیثا بر چشم ضماد سازند و اغذیه بارد رطب مثل مزوره نارنج مغز بادام و شکر ... غالب ... و شیاف ابیض کافوری اکتحال نمایند و اگر درد و حمرت و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و عصارات بارده مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز و عنب الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن بهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد بآب عنب الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و ... گلاب و آب ... بشویند ایلاقی مینویسند که رمد یا از ماده دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا و یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر رو کنند و خون بمقدار واجب بمرات بر آرند اگر حال مریض مساعدت کند و اگر حاجت فصد بر قدم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله مانند آن مثل خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت سازند و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیره ... بنوشانند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشانند بهتر ... کنند خواب آید ... آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات معدل مزاج باشند ترکیب داده اکتحال نمایند و انفع آنها در شیافات ... یافته میشود

وترکیب این شیاف بر دو نوع است یکی آنکه دران ادویهٔ قابض و رادع اکثر باشد و این را بسفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه
دران ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و الطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف
مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ کسفرهٔ جلی و آرد جو و بزر قطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی
بیضه سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جندبیدستر و زعفران و فلفل
و راتینج طلا سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصةً از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع
و دافع حدت ماده است و شیر زنان هم چنین مسکن درد است لیکن دران قوت جلا و تنضیج است و لعاب بهدانه و شیر و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع است و شیاف
ابیض بشیر زنان و در ابتدا رمد نافع است و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه صمغ
اطلیه مذکوره استعمال کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود شیافهای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و لعاب آن شیاف
ملکایا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ باقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان
رطوبت و رمص یا یبس و التصاق زائل گردد و این علامت نضج ماده و انحطاط مرض است درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این چیزها
زائل نشود با حمر حاد حاجت آید و بعده در آخر امر ذرور اخضر کشند و اگر با اینهمه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که بلک چشم جرب دارد پس علاج جرب
باید کرد ابو الحسن گوید که در رمد دموی سبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات بر آرند بحسب قوت و کثرت ماده و ادویهٔ قابضه
و در ابتدا باستعمال کحل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه وجع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند
و افیون و بنفشه و نیلوفر بویند و انار میخوش و سیب ناشپاتی و جز آن استعمال کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع و شربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و
حلوا و شرب شراب و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هرگاه علت بتسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و در رمص
بکار برند و چشم را با آب یا جین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پاک باز کرده بشیاف احمر حک کنند و غبار الکحل
نمایند و در آخر بتهو و فروج غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب آلو بمنه
و آب آلو و آب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر انچه در رمد دموی گذشت بعمل آرند احمد بن هبة الله گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی
علت است اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس طفا و تعدیل مزاج بمثل شربت
انار میخوش نمایند و عناب و آلو و قراصیا از هر احد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در آبیکه دران اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس
ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یک نیم اوقیه شربت مرتب ساخته بیاشامند و تلطیف غذا نمایند
بمزورات معموله از شکر و لیمو یا فلفل یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیهٔ مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیهٔ متبخره مانند
عدس و باقلا و از اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پا بسا لنگیا بمالند و ساقین بربستالند و در ابتدا
شیر زنان رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید و وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند
و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و در وقت انحطاط انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند و طری گوشت
که بعد فصد سر رو بتلیین طبیعت بگیرند طمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک
برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیم گرم بنوشند غذا از مزورات
عدسیه معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن هند و ظاهر الحلاوه باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضرست بعد از ان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی بشیر خر
پنج درم نشاسته شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یک دانگ

کوفته بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف با آب خالص در ابتدای رمد حذر کنند
پس اگر شیر دختر یا سفیده بیضه دستیاب نشود در آب باران یا آب مطبوخ تخم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بپشت خوابیده چشم را باهستگی اندک
اندک هر قطره و بعد ساعتی بچکانند تا دو روز و در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیه چرک از چشم می نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ بمیل
استعمال کنند تا دو روز صبح و شام بعمل آرند و بعد عمل شیاف چشم را بر فاده مبلول بگلاب معصوب ببندند و بعد یک ساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند
و بعد از آن ذرور انزروت مربی بشیر خر سه درم و نشاسته یک نیم درم و شکر سفید یک درم ساخته در چشم کنند و بهترین ذرور آنست که کهنه بود و بعده بدستور رفاده
مذکوره ببندند و بعد یک ساعت وا کرده صاف نمایند تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصی الراعی و برگ عنب الثعلب اطراف
کاسنی و قدری انزروت ... سائیده و بسفیده بیضه یا لعاب اسبغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند صبح بآب نیمگرم
بشویند تا حصول صحت اکتحال ... کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی حفافت و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم بآب نیمگرم لازم گیرند
و از غذا ... بالمره ... کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود شیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکند باحمر لین حک نمایند و اگر ازین
... غلیظ است و اگر با وجود آن درد و داخل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که در طبقه ملتحمه فضله بسیار است
پس ... فصد قیفال ... استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از اکحال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود باجفان و عند اصول اشفار نظر کنند پس اگر
آثار شرناق یافته شود ... رجوع کنند که شگافته خارج نمایند و اگر شرناق یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد با آهن بخراشند تا خون غلیظ
از روی سائل شود ... اکتحال نمایند و گاهی رمد و موی عارض میشود و آن آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان نیز سرخ گشته
غلیظ میشوند ... باشد که اجفان ... نشوند و هرگاه هوای بارد بدان رسد درد سر پیدا شود و اطبای حران آنرا رمد علقی گویند و
اکثر این ... سبب این علت صداع بیضیه است که از اجتماع بخارات حاده غلیظه ... در غشای خارج قحف افتد و علاجش فصد
قیفال ... و اخراج خون ... سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی در چشم اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین
اقتصار ورزند و از اشیای سخت ترش مثل ... و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب
ماء الشعیر لازم گیرند و از هوا احتیاط کنند حتی که علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض آنست که ملتحمه زرد میشود بعد سرخی بعده شیاف ... اکتحال نمایند و اگر
... شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بسر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بچیزی
که ... مثل خون بال کبوتر ... و غیره علاج میکنند اکتحال مینمایند و ازان صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند و هم
... علاج عام ... آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزیکه مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر چه بدان اکتحال نمایند اگر جامع برد
و قبض باشد بهتر است زیرا که برودت تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف ابو ماهر جمع است
... سرخ یک درم ... و ثلث درم و اقلیمیای ... دو دانگ اقاقیا نیم درم توتیای هندی دو دانگ نشاسته یک نیم درم و صمغ ... صمغ عربی
هر واحد یک درم و انزروت مربی یک مثقال کوفته بیخته در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده تحقیق اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته
... انار بری و الا تخم انار ... سائیده بلعاب اسبغول و روغن گل سرشته بر خرقه کتان آلوده بگذارند و چشم را بر فاده ... ببندند و بعد ... چشم را
صاف کنند و بر پلک ... دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربیع باین مطبوخ
تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد ... عدد ترنجبین پانزده درم تمر هندی سی درم هلیله ... هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم خشخاش
یک کف جو شکسته مالیده صاف نموده یکصد و سی درم از آن گرفته ده درم فلوس خیار شنبر در آن مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو اوقیه داخل نموده
بنوشند و بعد از آن غذا ... مزوره شیرین بدهند و بسوی چشم بنگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و ...

هر واحد یکدرم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب الثعلب مروق
یا شیر خر یا بهر دو سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر و هرگاه
در چشم علامات نضج ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست هرگاه چشم بجنبانند سیاهی و غشاء از وسخ باشد و چون از بینه آن آغاز اجزا زند بغیر الم زائل
شود درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر نیم درم نشاسته شیرین الطعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک سائیده بحریر بیخته ذرور سازند و زفاده بگلاب
تر کرده شوربت بر بندند و بعد یک پهر در و در چشم را کشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت شیاف ابیض مذکور
در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال نمایند و به پلک
مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف
گردد و التصاق و بعض زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار بر زورات
لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود به چشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند دخول حمام و تکمید چشم بآب گرم و اکتحال بشیاف احمر لین و برود بنفسجی لازم گیرند
و واجب است که صلابت اجفان را همچنین ترک ننمایند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان است و دیگر ادویه که در ابتدای رمد و انتها و انحطاط او طبیب
استعمال نماید نسخه قطور است که یکی ازان معروف به قطور مسکن است و در ابتدا العمل آرند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند چشمیزج و بهدانه شیرین و تخم
خبازی هر یک ده عدد بکوبند و نشاسته نیم درم و چهار مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض مکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین
بران ریخته بجوشانند بآتش ملائم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این
تسکین درد و دمعه نماید و بعد تسکین ورد و ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد دوم قطور محلل است در تزید مرض استعمال کنند بستانند از چشمیزج و بهدانه هر یک سی عدد
بکوبند و انزروت سفید یک نیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملائم بجوشانند تا گداز شود و صاف نموده در چشم چکانند
و این محلل و مطفی و منضج است و از ترکیب ابن علی صغیر است سوم قطور مستعمل در انحطاط است بگیرند از رصاص و اسرب برکفه دست بمالند حتی که کف سیاه شود
بعده قدری گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکارد بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتدبه جمع شود بعده بران شیر دختران زبستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم
چکانند و این قطور مسکن و محلل است و از خروج بثره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع است

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی البرء است و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف قروح عین است بالجمله و در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و لباست
که بتکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج برادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت و اگر
شیاف سنبل به بعضے آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد آبیکه دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند
اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن روی بآبیکه دران قلقدیس
حل کرده باشند باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا بگوگرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع است و ضماد برگ بید انجیر سوده بشبت و برگ خطمی
بشراب پخته مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیماب کشته حصه آن سائیده بسکه کاو آمیخته بر پلک طلا کردن بر الساعة است و تقطیر آب حلبه و لعاب
تخم کتان در چشم رمد بارد نافع است و بعد از ابتدا شیاف احمر اکبر و شیاف احمر لین و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر و تضمید برگ کبر تنها بکار برند و
مفردات مخصوص مواد بارد مثل مر و زعفران و کندر و سنبل و جند بیدستر و قدری اس سرخ و صبر خاصة و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای سبز و جدوار و قرنفل
فلفل و مرداسنگ و پا و لوده پتهانی و زره و چوب آب بادیان و آب عنب الثعلب ست بقول دیسقوریدوس کندر و دخان کندر مسکن اوجاع بارده چشم ست که ازا اکتحال
آب برگ ترنج **وازمرکبات** مثل شیاف اصطفطیقان احمر لین و شیاف شادنج اکبر و شیاف وردی منجمله آنها جید و بالغ است و ضماد اشنه تسکین اوجاع

چشم کنند و تدبیر لطیف حمام استعمال نمایند و بقراط گوید که در رمد باید غرغره و حقنه و مسهل و حمام نافع است و ریختن بر سر آب مطبوخ بابونه و گل سرخ و مرزنجوش اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیه معده با شاشیدن ایارج فیقرا و غاریقون از بهر و بعد یک مثقال شیر نافع است اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون نیست و بعضی گویند که اگر آن وجع باشد جوز بوا و زعفران و افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین یا ماء العسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخود آب با روغن بادام سازند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم مسهل بلغم و حب ایارج دهند و نقوع صبر و آب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد بجهت تعدیل ست و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک نه ماشه افسنتین قنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار توله پنج شش روز داده جهت تنقیه بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا یا ایارج نه ماشه خورانیده صبح مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان چهار توله روغن بادام سه ماشه اضافه نموده بنوشانند بجای آب عرق بادیان و باکاوزبان بنوشانند وقت دو پهر نخود آب دیا آب بنوشانند و وقت شام نان تنک با دال بنوشانند بخورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور با اضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله صرف دیا تودری سفید نه ماشه پاشیده بنوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس علوی خان استعمال کنند و ایضاً بعد از آن بهر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و دمعی بگلاب نیم گرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار باشد شبدیه بستر زعفران را بنفتج ضماد نمایند و لعاب حلبه مغسول و لعاب بزرکتان در چشم بچکانند و بشیاف ابیض اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال ابیض و در بعض شیاف احمر لین کشند و این هنگام اکتحال بشیاف بر رو بسیار نافع است و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف ابیض شافی بود و هرگاه مرض زایل شود شیاف احمر لین و ذرور صفر و اغبر استعمال نمایند و اگر مدتی طول کشد و سرخی چشم و دمعه زایل نشود بجز توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار برند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا جوزه مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد در نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل ست و باید که روادع ذرور باشند که در آن با قبض اندک گرمی و تلطیف باشد مانند مر و انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع ست و کذالک استعمال بخارات و غراغر منقی دماغ از بلغم خصوصاً غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می بخشد و همچنین سعوط با آب چقندر یا بندق هندی و رطب گزیده بنده نوشته که علاج رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف ابیض با لعاب حلبه یا لعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و سوت مرمکی بر چشم و تغذیه نخود آب با شیره مغز حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب منضج از بادرنجبویه و بادیان هر یک دو درم و بیخ بادیان و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد سه درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و پنج درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیه بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضاً این طلا علوی خان در رمد بلغمی و ریحی و نزلی مجرب ست نخود کابلی مع پوست یک نیم توله کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس خوب حل کرده ضماد نمایند و انطاکی گوید که در بلغمی اولاً بشرب غاریقون با آب عسل تنقیه کنند بعد بوضع احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای ندوی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر سفید و کذا دم الاخوین و زعفران و ممیثا و اقاقیا و صبر مساوی افیون نصف یکی و کحلاً و طلاءً نیز نافع رمد بارد ست و ابن لسوع گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و منفخ محلول بشیر زنان در چشم بچکانند و اکتحال بزعفران و مر و توتیای محلول سازند و لشونیز و عصاره قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصاره قثاء الحمار و مانند آن در بینی دمند و بقول اهل هند در رمد بلغمی آب برگ سهجنه قدری گرفته بشهد آمیخته در چشم کشیدن یا رچه بسته خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت می نماید و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و یا آب برگ آن قطور ساختن مفید ست ایضاً چون بعد تنقیه در رمد نفخ و سرخی باقی باشد ضماد از سه چوب زنجبیل کوکنار هر یک سه ماشه افیون یک نیم ماشه در آب برگ مکوه سبز عظیم الاثر ست و یا زرد چوب سه ماشه یا زیاده در آب پوست خشخاش سائیده بر پنبه ضماد و فوله بقدر خانه چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته باز خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون لیس بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالائش برگ تنبول بسته گذارند در سه روز دفع مینماید و اگر تنها یکی از اینها بهمین نهج بعمل آرند همین اثر دارد و همچنین زعفران سوده سفیدی بیضه مرغ بکیند و هر روز چند نوبت پنبه کهنه ادو چوب گرده

تکمید کردن عجیب الاثر ست و باقی نسخهاے ضمادات و بوطی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور ست حسب حاجت از انجا بر گیرد

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند با غذیه و ماء الشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد مکروه است بنا بر آن یا بسپستان
و بهدانه و سپستان گاؤزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیره مغز بادام شیره کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر
و شربت خشخاش به بهدانه و حریره خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز بهدانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه
نبات روغن گاؤ و نیز برای رمد سوداوی مفید است و بنفشه و ابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذالک تضمید پلک با لعاب حلبه تخم کتان و زرده بیضه
نافع و قیروطی از شیر خر بجای که با دام شیرین طلا کرده قطورات شیر سفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در چشم چکانند و نیلوفر و بنفشه و برگ خطمی و بقشر سپستان و غیره
در آب پخته انکباب سازند و آبزن بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیره سپستان و غیره در مرطبات در چشم چکانند و شیاف ابیض با شیر دختران استعمال کنند
و اگر حدت بسیار باشد از ادویه و اغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی بهر روز حلابی از بابونه و گاؤزبان و عناب و سپستان
و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب یا شکر شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب الاجوره نمایند و غذا
نخود آب و یا ماش یا گوشت بزغاله کنند پس در چشم لشه شیاف ابیض با شیر دختران یا لعاب بیخ خطمی و در انتها شیاف و ... و از ... درین قسم
احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویه لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و چوزه مرغ غذا سازند
ماء الشعیر و دیگر اغذیه و اشربه مرطبه دماغ خورند و بعده ترطیب و نضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بهر تلیین طبیعت شربت بسفایج نیز نافع ست یا ماء الجبن
با افتیمون و هلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون علوی خان یک توله با سه ماشه ... دهند و شیاف احمر لین با آب کاهو ضماد
نمایند و ایضا بعد تنقیه ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف ... اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت درم ... سوخته مغسول یکدرم یا و بالا اقلیمیای قفصه
سنبل الطیب هر واحد یکدرم علی الرسم کوفته بیخته با آب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند با آبیکه در آن بابونه و
گل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصار بر شیاف
نمایند و اگر خواهند بعد از ان کحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند ببوییدن
عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاؤزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و از مستفرغات قوی ترک نمایند و از اغذیه
مولد سودا پرهیز نمایند و شراب بنوشند و انطاکی گوید که در رمد سوداوی اولا تنقیه بشرب سنا و مویز پس با فتیمون نمایند بعده شیاف مامیثا بکار برند و نوعی از رمد است
که با آن صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب است مطلقا و از کلام طبری مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از انصباب صفرای
محترق بر ملتحمه یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود یبس و جفاف و تحلل و لاغری پیدا کند و از اثر رمد یابس گویند و آن بدترین انواع
رمد و عسر العلاج ست و علامتش رویت جفاف و ضمور ست در ملتحمه و غور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیانا و حمرت جفان و عروض صداع و اکثر
و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل ست مطلقا و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزوره ماش و آب باقلا بروغن بادام
و بصورت ظهور سرخی در قاعده لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر بز که بانفحه بزغاله بسته باشند بعد
تعلیق بر کاسنی و گیاهای تر تازه و تسعیط بشیر دختران یک جزو و آب عصی الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب جرادهٔ کدو همه مروق کرده یک جزو و روغن
کدو یا نیلوفر یا بنفشه یکنیم جزو در شیشه جنبانیده بعد استنشاق بآب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارد نمایند و بقول رطب مثل کاسنی و برگ خشخاش
و کاهو و بقلهٔ یمانی و بقله مبارک و اسفاناخ بخورانند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض ساده نافع و این قسم رمد با کتحال کم
احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل میشود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض

چیزی بهتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آبزن و حمام باعتدال و سفر تراز جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت است و گاهی بحقنه مرطبه مثل ماء الشعیر مطبوخ لعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیه درین علت سماک رضراضی است

علاج رمد ریحی

شیره بادیان شیره تخم کشوث با گلقند عسلی بدهند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه ملوه هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و غذا شوربای بچه مرغ بنان تنک دهند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر سداب ملوه قنطوریون غلیظ هر یک یک توله بر چشم ریزند و سبوس گندم و چادرس داز ابن و سمسم و پنبه دانه و سبوس نخود و نمک لاهوری تکمید کنند و بحمام نشانند و بعصیر و مامیثا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیافات مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل بنهند برگ قنب و سنبل الطیب هر یک سه ماشه یا زیاده که قرص برابر چشم بسته شود و زرد چوب سه ماشه آمیخته در ماهی تابه بروغن زرد گاوی بریان کرده بر رفاده نهاده نیمگرم بعصابه ببندند فی الفور تسکین درد و دفع سرخی مینماید و یا این ضماد که قوی تر از اول است لعل آرند برگ قنب یک نیم توله مامیران چینی زعفران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد و یک سفیده بیضه یا انسیسون هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بنهند و مجمره ناری پر پیس سر نهادن عظیم الاثر است و همچنین خوردن جوارش مصطگی مرکب علوی خان و این معجون ایشان که در طرد ریاح بغایت مفید است تکل گاو زبان شش توله باد بالاشب در آب دو نیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیده صاف نموده پس مویز منقی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نموده با نبات نیم آثار و شربت انار یا نند ده توله بقوام آرند ودرو زنجبیل دار چینی زرنباد قاقله هر یک شش ماشه زرباد عود صلیب عود مصطگی بسفایج زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بیخته عنبر اشهب نه سرخ در عرق کیوره حل نموده در قوام مذکور بیامیزند شربتی از شش ماشه تا یک توله بعرق بادیان هفت توله و املاح و جند بیدستر و سنبل الطیب نافع است و ملح سلیمانی بی عدیل است و گویند که اول بشاپیخ مغسول اکتحال کنند و چشم را بآب گرم بشویند بعده بشیاف احمر اکتحال نمایند بعد از ان بیلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا بر بخار طبیخ کاه گندم و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و شبت و صعتر و دار شیشعان و پودینه مفرد و مرکب انکباب و بآب آن نطول و بثفل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع است و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب است بالجمله معالجه او بنطولات و کماوات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس انفع است و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هیجان درد بشدت زیاده از اول بنابر منع ریح از تحلل میکند چنانچه جالینوس گفته که ضرر نماید از استعمال افیون هنگامیکه وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد از ان شدت نماید بلکه درین استعمال تکمید و انضاج بحمام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیه بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از امتلاء معده بر حذر باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصه نزله حار و بارد که در فصل نزله مسطور گردد نوع نزله تشخیص نموده تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزله حار آنچه در رمد حار گذشت و در نزله بارد هر چه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی چشم و سرفه و تلخی قارورة باشد خمیره خشخاش شش ماشه همراه شیره عناب لعاب بهدانه شربت بنفشه بدهند و شب یافی برشته افیون در آب لیمو پخته و قدری آب داخل کرده بر چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیره کاهو شش ماشه شیره کشنیز خشک چهار ماشه بنات لیلنیم توله کنند باز و منضج صفرا خبازی چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب الثعلب گل سرخ ساهستره تخم کاسنی گلقند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده دهند و بمضمضه لعاب اسپغول یک توله آب عنب الثعلب تازه ده توله نیمگرم نمایند و بجهت نضج مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و غرغره بزر البنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده کنند یا از فوفل چهالیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزر البنج نمایند باز حب ایارج تنقیه دماغ بدستور معمول کنند بعد از ان اکتحال

ولذا حضض کی و **اکتحال** زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارۂ عنب الثعلب و اگر آن شیافات مانع انصباب مواد بسایند فعل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوختہ مغسول بہرات و یا اثمد مربی آب کماۃ و یا دخان کندر و یا لبد و یا دخان قطران و یا دخان میعہ و یا توتیای کرمانی مغسول بہرات بعد تنقیۂ بدن **وتناول** تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول مواد است

علاج رمد مرکب

وعام است کہ مرکب از دو مادہ باشد یا زیادہ مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر ہمین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی برآورند بالجملہ علاج رمد مرکب عسر درست و صعاب دران آنست کہ استفراغ خلط غالب بالترتیب کردہ باشند و بیشتر ہمہ در مسہل و احد اخراج می یابند سیما مثل لوغاذیا کہ مخرج جمیع اخلاط متمیز بعضی ازان از بعض ست پس اگر مادہ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسہل صفرا ہمانست کہ در علاج رمد حار گذشت و اگر مادہ مرکب از خون و خلطے دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسہل مخصوص وی نمایند و تدبیر کلیہ در قول ایلاقی مذکور شد برگیرند و ایضاً در مادۂ مرکب از صفرا و بلغم و غیرہ اسطوخودوس گل بنفشہ ہر یک چہار ماشہ شاہترہ پوست ہلیلۂ زرد ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ شہد داخل کردہ بنوشند و گاہی کاسنی شش ماشہ کوفتہ بجای ہلیلہ می کنند و گاہی پرسیاوشان شش ماشہ و نبات عوض پوست ہلیلہ و شہد می کنند و گاہی در ہمین نسخہ شیرۂ تخم خشخاش شیرۂ مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی خوردہ شاہترہ اسطوخودوس ہر یک شش ماشہ پرسیاوشان پنج ماشہ پوست ہلیلۂ زرد کشنیز خشک ہر یک شش ماشہ بعرق شاہترہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ بدہند و گاہی بدون اطریفل و شاہترہ و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیرو یا پھٹکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سودہ ضماد می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کردہ با اطریفل صغیر سرشتہ ہمراہ لعاب بہدانہ عرق شاہترہ شربت بنفشہ بدہند و اگر رمد با حول بود اسطوخودوس پوست ہلیلۂ زرد جوشانیدہ شہد داخل کردہ بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دہند و باز اسطوخودوس سودہ با اطریفل کشنیزی سرشتہ بخورند و شیرۂ خشخاش داخل کردہ بنوشند و گاہی اسطوخودوس سودہ بہلیلۂ مربی سرشتہ یا با اطریفل کشنیزی سرشتہ ہمراہ شیرۂ عناب عرق شاہترہ نبات یا شربت بزوری داخل کردہ بالنگو یا اسبغول یا شفیدہ بدہند و باز حب ایارج سودہ چہار ماشہ با اطریفل کشنیزی سرشتہ ہمراہ عرق شاہترہ و عرق عنب الثعلب دہند و اگر رمد با طحال بود بعد فصد سر رواز جانب طحال عناب گل بنفشہ جوشانیدہ شیرۂ کاہو شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ بدہند و روز دوم اسطوخودوس شاہترہ گل نیلوفر جوشانیدہ شربت بنفشہ خاکشی بعدہ مسہل معمولی باز عناب اسطوخودوس بہدانہ جوشانیدہ شربت بنفشہ شیرۂ خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خوردہ شاہترہ گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیدہ نبات داخل کردہ بدہند و خوردن اطریفل بادیان و معجون منڈی نیز در رمد مرکب مفید ست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان چہار ماشہ زردچوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمر ہندی قدری سائیدہ در پوٹلی بستہ اندر آب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطرہ کنند نافع بود و ایضاً لودھ پھٹکری بریان ہر یک شش ماشہ جوزبوا نیم عدد قرنفل زعفران ہر یک نیم ماشہ گیرو افیون سپیاری چھالیہ ہر یک ماشہ ہلدی چہار ماشہ باریک سائیدہ حب بستہ دارند و با آب سائیدہ در چشم کشند کہ نافع درد چشم ست و بابت شاہ صاحب نافع رمد است کہ دار ہلد پھٹکری ہلدی ہلیلۂ زرد ہلیلۂ سیاہ ہر یک شش ماشہ زعفران افیون ہر یک یکماشہ حب بستہ بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سہ ماشہ لونگ یکعدد نیلہ تھوتھہ یک سرخ مصری پھٹکری افیون ہر یک یکماشہ برگ نیم برگ ببول ہر یک دو نیم عدد برگ املی سہ عدد کھرل نمودہ گولی بستہ وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضے اطبا است و اگر رسوت پنج ماشہ مصری افیون ہر یک یکماشہ نیلہ تھوتھہ دو سرخ قرنفل دو عدد ہمہ را بآب سائیدہ از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز بآب بیندازند دو وقت صبح و شام استعمال نمایند برای آشوب چشم و درد مجرب نوشتہ اند و گویند کہ در سہ روز فائدۂ کلی بخشد و ضماد پھٹکری خام زنجبیل گیرو زردچوب ہر واحد ماشہ افیون دو ماشہ بآب کوکنار سرشتہ نیز نافع رمد ست و لذلک برابر ہلد و سرخی پھٹکری بریان لودھ رسوت گیرو یا زردچوب ہر یکماشہ قرنفل افیون ہر یک نیم ماشہ در ظرف آہنی بدستۂ آہنی حل نمودہ نیم گرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لودھ رسوت پھٹکری مرداسنگ ہیرۂ سیاہ ہر یک دو ماشہ ہلدی کوکنار ہر واحد یکماشہ افیون نیلہ تھوتھہ ہر واحد بقدر نخود با آب سائیدہ گرد چشم طلا کردن ہم صاحب فکائی ست

علاج وردینج

که بعض اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده اند و جالینوس یک مرتبه از امراض جفن و مرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد وردینج گردد تدبیرش از فصد و حجامت و استفراغ وغیره مثل رمد حار است و گویند که اول فصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مریض کودک باشد حجامت پس سر یا بین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کند و گاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسبغول با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و بماش مقشر و اسفاناخ و کدو غذا سازند و ادویهٔ مسکن حدت و حرارت و طین مغری مثل سفیدهٔ تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض در آن حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند و اگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار برند و اسبغول مضروب بآب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب خرفه و آب حی العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر بعمل آرند بعد از آن مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیار شنبر و شربت ورد مکرر استفراغ نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن و رمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده بسفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان گداخته در چشم چکانند و عصابه بر بندند در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرور مذکور بکار برند چشم را بعصابه ببندند و تا ذرور خوب در چشم متحلل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند و باز ذرور پاشیده بدستور اول بعمل آرند و بعد از کشادن عصابه چشم را بمیلی که قدری پنبه بران پیچیده باشند باهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن در ذرور مذکور از زروت حدر بر دو جزو نشاسته یک جزو باشد و باید که در ان قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف مامیثا بآب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و پرحذر باشند که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر با وجود این تدابیر در وجع تسکینی حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی با دو حبه حلبه تر کرده بچکانند و بآبیکه در ان اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یک درم کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان در آب عنب الثعلب تر کرده ضماد نمایند و اگر درد شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو پنج لفاح نصف جزو کوفته در آب کشنیز سبز و زردهٔ تخم مرغ سرشته تضمید کنند و اگر سبب درد انصباب مادهٔ حار از سر باشد با وجود ضمادهٔ مذکوره سویق شعیر بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و یا بزر قطونا بآب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره سرشته و مانند آن هرچه مبرد و قابض باشد و بسبب آن تقویه جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد و تحلیل ورم و رفع سرخی بذرور صفر صغیر و شیاف احمر لین دست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک تکمید چشم نمایند و اگر بقیهٔ غلظ از ان باقی ماند ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بلحوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هرگاه چشم خوب پاک گردد و ورم تحلیل پذیرد و کحل بر مادی اکتحال سازند و اجفان را بشیاف احمر لین حک کنند و اگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حک او بشیاف اخضر کنند که محلل غلظ اجفان است **اقوال بعض حذاق** ابن جبانس گفته که زردی بیضه و شحم اوز آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر وردینج صعب نهند که در ساعت تسکین الم او میکند و کذا برگ گل سرخ باریک سائیده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر قطعهٔ کتان کشیده بر وردینج گذارند که فی الحال مسکن وجع است و زعفران سائیده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم وردینج عجیب است **شیخ الرئیس** میفرماید که وردینج اگر از ورم حار باشد و از جمیع وجوه استفراغ بدن و عروق سر و حجامت کرده شود و مثل شیاف ابیض از روادعات و مثل عصارات لین بارده استعمال کنند و اضمده از خارج مثل زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل الملک بست و پنج درم بیرون دهٔ بیضه سه عدد و نان سپیده پانزده درم در رب انگور تر کرده آمیزند و مانند مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامیزند و طلای مامیثا و حضض و صبر نیز مفید بود و انچه مجرب است سفیدهٔ بیضهٔ مرغ با شحم خروس است که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه گذاشته بر چشم نهند و کذلک گل سرخ در رب انگور تر کرده با زردهٔ بیضه سائیده بر چشم گذارند و هرگاه درد شدت کند زعفران مسحوق در شیر زنان و آب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند و باید که در وردینج بعلاجات خارجی مشغول شوند و بتقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت و حال محتمل باشد

و در وردینج موج منقرح اکتحال بانزروت وزعفران وشیاف مامیثا وافیون مساوی باریک سائیده مجرب کحالین ست و اگر وردینج بعد ارمد غلیظ بارد باشد
باایارجات البته استفراغ نمایند ولعابات لین در آب کرنب مطبوخ اوگرفته استعمال کنند وبباست که آب عنب الثعلب منزوج می نمایند وگاهی هر دو زعفران می افزایند
ابوالحسن سعید دمشقی مینویسد که سبب او یا ماده دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند ویا ماده صفراوی حاد باشد و بر ورم دموی الم شدید
حمرت و در اکثر انشقاق پلک وخروج دم رقیق ازان دلالت کند و بر صفراوی بقلت ورم وشدت حرقت وحکه وصفرت رنگ استدلال نمایند وتدبیر نوع اول
فصد ست اگر ممکن باشد والا حجامت واگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعه او کنند واصلاح غذای او نمایند وزردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند و
شیر در چشم بدوشند و تا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند و در روز چهارم ذرور ملکایا کحل آرند و هرگاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند و آرد جو وعدس
و پوست انار وگل سرخ کوفته بیخته در آب و روغن گل پخته بر پلک ضماد کنند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور اصفر استعمال نمایند و علاج نوع ثانی
باستفراغ اگر ممکن باشد و باصلاح غذا کنند و بعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سائیده بر چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد ازان در آخر ذرور
اصفر یا کحل آرند و پلک را اسفل بیاضه شیاف لین و ابیض بچکانند انطاکی گوید که وردینج غالباً باطفال عارض شود بسبب فرط رطوبت و اکثر از ماده خون افتد
و از سودا حادث نشود اجماعاً و در حدوثش از صفرا و بلغم اختلاف ست و اصح آنست که از بلغم نیز حادث شود و سببش فرط امتلاء یا شکیبیت یا انفجار رگ
یا ضعف اعضا و از رنگ او اصل او که مفرد ست یا مرکب شناخته میشود و علاجش آنست که مبادرت بفصد نمایند و در اطفال شرط زنند و در اطفال
شرط زنند بعده اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هر دو اصلاً حکماً بلکه وردینج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد والا
از مجربات وران بیه خرس سفیدی بیضه ست و انزروت بزعفران وشیر زنان شیر دختر و عند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب و حضض هندی
جائز ست و در وقت سواد بمثل افیون وگل سرخ وزعفران از خارج طلا و گیلانی مینویسد که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض آنست که ذرور اصفر
صفیر نپاشند و شیاف احمر لین بکار برند بعد فصد و حجامت و اگر مریض مدرک باشد دوای مسهل بنوشانند و بصبر و حضض شیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند
و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش تکمید نمایند و تلطیف غذا بمزورات و بچه مرغ و مانند آن سازند و این شیاف وردینج نفع کامل نماید اگر در آب عصی الراعی
حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفیداب ارزیز مغسول حشیشه معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا کهربا گل [illegible]
خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده با ریچه بیز کرده بگیرند حضض یک درم وافیون خالص دو دانگ و هر دو
در شیر دختران حل کرده ادویه مذکوره آمیخته شیاف پهن بقدر عدس سازند و در سفیده بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
بعد استفراغ بفصد در یک روز وردینج را زائل کند و این ذرور نافع ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یک نیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یک درم
سرخ نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده دو سه دفعه به پرند و در چشم پاشیده بر بندند و بعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند و اعاده ذرور وقت خواب
کنند و بعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند و ضماد وردینج آنست بگیرند جوز السرو پوست پسته
رطب و عدس مقشر هر واحد یک درم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند و اندک روغن گل چکانیده مثل مرهم سازند
و وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و صمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردینج را در یک روز زائل
کند و اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی بادی قروح در مقله بود پس علاجش مشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند بعضی گفته اند علاج وردینج بعد از فصد
قیفال و حجامت و تنقیه بطبیخ هلیله و قرص بنفشه اقتصار بمزورات و ترک امتلاء و نظر بسوی چیزهای براق و اقتصار بچکانیدن شیر در چشم ست در سه روز اول و بعد ازان
طلا نمودن حضض و عصاره مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه و زرده تخم مرغ و اکلیل الملک با اندکی زعفران چون مرض از هفتم روز در گذرد اول در چشم ذرور ملکایا
بپاشند و در آخر امر ذرور اصفر اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آنرا العلاج قرحه رازی گوید که اگر در چشم کودک وردینج باشد و بر کشادن چشم قادر نبود و اگر چه دران
قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران دم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که دران مضرت بقروح هم نیست و این

سوداوی و وردیج است **و بقول ایلاقی** شیاف وردی ابیض مخصوص بوردیج است و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی اصفر استعمال کنند **و گویند** که اگر بزرالورد را با ادویهٔ مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده با اجفان ضماد کنند در اوائل رمد چشم و وردیج مجرب صاحب بقائی است و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر رمد و وردیج اطفال مجرب است و مسکن ورم والم **و گویند** که آب برگ تفاح مجرب است و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یکعدد و عنب الثعلب ده نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد علاج رمد بلغمی نمایند و ذریرهٔ کرمانی سوده در زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادر است که علیل در چشم خود ثقل و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و باوی سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا میسوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد است بر بدن محلل رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یابسه از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارات متألم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال باو متألم گردد و رطوبات چشم سخونت و جفاف و تشنج پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر دختران یا زنان که علف او از حشایش رطب لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقاً و اقدام در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و جوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و بالک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر و الحم و تناول فواکه رطب مجمود و احتقان بماء الشعیر مضروب باسفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتها رسد بآب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب و منزول قشف و راعی ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال بالکحال سودمند نیست مگر شیاف ... و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است و گاه این کحل نفع می بخشد مروارید ناسفته یک درم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری از ان در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد از ان بآب نیم گرم چشم را بشویند **و نوع دیگر** از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش و فصد کشنه پلک خواهد آمد **و جالینوس** و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبهٔ خلطی از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدیکه متلون میگردد نور خارج از ان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد در رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ مادهٔ غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات دون بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده می بینند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمیست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و بالجمله تنقیهٔ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد **و رمد** که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام بآب گرم و انکباب بمیاه محللهٔ حاره است **و رمد** که از سردی معده بارتفاع ابخرهٔ بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخرهٔ بارده بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا است **و گاهی** رمد حادث میگردد در زنان ملا از سردی رحم و ارتفاع ابخرهٔ بارده از ان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنه های حاره حاده متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بخور حاره و اجتناب از جماع **و بقول بقراط** این قسم رمد صعب تر است **و این شش قسم** رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و وردیج و دردیج جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد است که آن چشم بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و مدتیست از انها جدا میشود و بعد از ان یک جفن بجفن دیگر می چسبد و اسباب و علامات و علاج آن

ور التصاق جفن مسطور گردد و هیچ نوع از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست گردین نوع ورمد که از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل قمور مسطور گردد بعون الله الغفور

انتفاخ ملتحمه یعنی برآمدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم بارد ست که با خارش بهم رسد و حق آنست که مادهٔ ورم در جرم عضو سرایت میکند و مادهٔ انتفاخ در خلل عضوی در آید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع است ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی و تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده یا بتدریج و بی ثقل ست یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم ست یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز در ان ساعتی باقی میماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بے ثقل بود و قبل از ان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیهٔ ماق رو دهد و بیشتر بمشایخ و در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و با دمعه هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در یک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و در روز چهارم ذرور اصفر صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران با آب عنب الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و بآبیکه اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و تخم سعف(?) جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات آنچه محلل ریاح باشد بعمل آرند و در ابتدا ادویهٔ مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار میبرند استعمال نمایند و اسفنج با آب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیهٔ مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و منجر و فواکه رطب کثرت غذا پرهیزند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب نیمگرم و تضمید چشم بعدس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیمگرم نیز درین نوع مفید ست و در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده فقط یا غرغره خیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه شیاف احمر لین یا ذرور اصفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر و سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل الملک شیاف مامیثا با آب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط با اندک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش تمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد کنند زیرا که [illegible] انحدار ماده بسوی چشم و محلل ماده موجوده در وی ست و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویهٔ قابضه در ابتدا هیچ استعمال نکنند و در مائی بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک [illegible] ماشه گلقند چهار توله و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و محللات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تحلیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک با آب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار چون(?) چشم کشند و در سوداوی بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سودا نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین و ذرور اصفر آمیخته کشند و از اضمده و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص ست بعمل آرند و شیاف که در رمد سوداوی مذکور شد باضافهٔ زعفران دو نیم ماشه طلا ساخته اکتحال و مطبوخ افتیمون(?) کذا شیاف اسود و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تعطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تعطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع ست

الکمنه

بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی بر کون مده تحت قرنیه دوم برگوشه پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه بحالت [illegible] شود و ملتحمه سرخ و کدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخانی و غبار آلوده نماید و حرکت چشم دور از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت و باید [illegible] چشم خارش کند

هرگاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان بخارات سوداوی فاسد الکیفیه است زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش العلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون مع ایارجات یا ماء الجبن بسفوف ملاحم کنند و لوغاذیا با آب افتیمون مستعمل تنقیه سر بحب قوقایا و حب صبر با آب گاوزبان نافع و غرغره بخل یارج فیقرا و حج و غرغل مویزج و عاقرقرحا و فودنج و اصل السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون بصورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و در ورکهنه در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه بیاذوق و غیر آن گویند که نوعی رمد یابس مزمن است که دران حرکت نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت است بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور و عناب یک رطل تمر هندی ده درم ترنجبین بست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یک رطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و بپوشند چشم را تا آنکه دوا عمل نماید لیس چشم را صاف نمایند و بعد ازان برود سادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفیذاج مغسول در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش چشم است و بعض متاخرین انقسیم از نوع سبل شمرده

جساوت ملتحمه

و آن سختی ست که چشم را مانع جنبان باشد و سرخی و اجتماع اندکی چرک مطلب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس ست و بیشتر این مرض اصحاب امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد علاج برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و پیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل که دران افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و غاریقون باشد و حبِ ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران و زرده بیض استعمال کنند بعد به اصفر صغیر لین بشیاف احمر لین گرایند و کثرت استحمام و انکباب تکمید بآب گرم و بآبیکه دران ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضا بنفشه و بابونه و حلبه هر یک یک نیم توله جوشانیده و سر بخار آن دارند و اطلیه محلله ملینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک با آب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ و روغن بنفشه یا روغن گل که دران پیه بط گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیه سرد پرهیز نمایند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویه اشکاف آور چون برود حصرم و با سلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول آب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی و تخم کتان و بنفشه و تکمید بدان یا باسفنج یا بپنبه تر کرده نیز مفید ست و تعطیل سر بآب نیمگرم نیز سود مند و هر چه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل آرند مع زیادت در تلیین و تحلیل و ترطیب

حکة العین یعنی خارش چشم

و با وی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش رطوبت شوری ست و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن آن بعض عارض علاج چشم و روی بآب گرم بشویند و جست بر قصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و تخم انار در شراب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشار کندر محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه دران هلیله بلیله آمله بقدر یک توله جوشانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مؤلف ست و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد ست و اکتحال بحکاکه اسرب با چوب قصب یابس مع اندکی غبار فلفل و بعده شستن چشم بآب طبیخ عدس و اکثر کفایت میکند و فانوس مس در ظرف جست ساییده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجمل خان ست و برگ نیب در کوزه مطین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و اکثر امراض چشم ست و از اشیاء حاره شور و تیز پرهیز نمایند و هر چه در سلاق و حکه اجفان و جرب مذکور شد آمد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب شبیه

یا حب ایارج کنند و ماء الجبن دهند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست بعده غرغره سکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد از ان در آخر شیاف احمر حاد و ذرور صفر کبیر استعمال سازند و ادویه افتک آورچون باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل دار فلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یکدانگ بغایت سود مند ست و صبر حضض مکی پوست هلیلهٔ زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد حمام کنند و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که دران سماق خیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یکدرم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده بآب شیاف ساخته بآب سرد حل کرده در چشم چکانند حکهٔ ملتحمه را نافع بود و کذا برگ نیب فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشر بخیبل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سحق نموده شیر بز در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازالهٔ حکهٔ ملتحمه و تقویت بصر مجرب الاطبای هندست و شیاف زعفران نیز نافع آن و غذا اعتدال و چوب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند و در خارش و سرخی چشم که از بوی بغل میشود فلفل سیاه دو نیم عدد برگ نیب دو نیم عدد گل دیگدان که سرخ باشد بقدر ماشه ادچوب بانس در کاسهٔ جستی خوب حل کنند که سیاه شود و اندک در چشم کشند و کذا زهرهٔ ماهی روهو خشک کرده وزن یک دمری شورهٔ قلمی پاؤ سیر سرد در اغوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بغل بهم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی است

طرفه

و آن نقطهٔ سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید بسبب شدت امتلاء و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار و رم قبیل از تشنج یا ضربه چشم ست که رگها بشکافد یا آواز بلند و صرفهٔ قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه بشور و دمل و قرحه مودی میشود و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجهٔ حاره و صبیان را در ربیع و بلدان حاره عارض میشود علاج در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که بر بیخ پر ظاهر شود و هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون شقشقین و فاخته و دستان و خون بازوی لبط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر ظاهر نگردد پر بال این طیور رگ پر رگ تفحص نموده به تیغ حجامی خون از ان رگ گرفته گرم گرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم یکساعت بندند و اگر خواهند قدری گل ارمنی یا گیرو یا قیمولیا در آب گرم حل کرده در خون آمیخته و سه قطره در چشم چکانند و در انتها محللات مثل کندر و مر و اشق و زعفران در خون آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی و در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبه مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و مویزنج با برگ عنب الثعلب پنیر تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده بر چشم ضماد کنند و در ذخیره صبر و سرکه عوض پنیر ست یا اکلیل الملک یا دهن الاخوین با زعفران و عدس مقشر و روغن گل و زردهٔ تخم مرغ ضماد نمایند و بطبیخ صعتر و اکلیل و زوفا و انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را عصابه بر بندند و اگر شقشقین کوفته در صره بسته بآب گرم تر کرده تکمید نمایند در جاذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ بآتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب ریحان یا نبیذ بر ان پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یک دو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب اقوم ست و انکباب بر سرکه و گلاب مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الابرا ست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغز حضض هر یک چهار ماشه نافع و انطاکی گوید که تجربه از مثل ضربه باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیره خائیده نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هر دو و غیر آن اول فصد قیفال کنند پس رگ گوشهٔ چشم کشانید اگر امر او متمادی گردد و الا اسهال به نقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمر هندی کفایت کنند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و تجربه که حل خون نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر بآب صعصاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب است و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و انچه تحلیل آن کنند و بصر را تیز گرداند و مجرب ست این ست که طباشیر و روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل بسرکه و کذا اسفدروس بشیر زنان بر سنگ سائیده چکانیدن مجرب ست و چون دار چینی یک جزو کرکم نیم جزو نانخواه سدس جزو لبسایند و هر روز دو درم بخورند و از ان اکتحال نمایند دوای نکوست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان

و یا سفیدی بیضه مرغ و روغن گل هر یک نیم درم و آنچه در ضمن ضماد چشم خواهد آمد تسکین درد نماید و اگر بعد ورم چشم انجامد و بادی رمد عارض شود بسبب انصباب ماده بعد فصد
شیاف ابیض و سفیدی بیضه حل کرده چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطورات غیره که در علاج رمد حار گذشت مستعمل آرند و یا ضمادها مذکوره کنند و بعد
زوال رمد علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود ناخواه در چشم قطور کنند و بزرده بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و بآب ریاحین مانند بابونه
و اکلیل الملک تمام چشم را بشویند و اگر از این هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره و نمک خائیده در پارچه انداخته
آب او قطور کنند و پنبه را بسفیدی بیضه مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بغایت سودمند ست و اگر با وی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسبب
مقبضات مثل سنبل و زعفران مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی نخله و از آن طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج
باخراج آن چیز افتد پس اگر ریزه کاه باریک باشد بمیل بر آورند یا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آن چیز مختفی بود و از برداشتن پلک
بالا ظاهر گردد و آنچه از غبار و غیره باشد کشادن چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کند و اگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض و شیاف [illegible] علاج
کنند بالجمله در علاج طرفه تمهل نکنند که چون متحجر شود زائل نمیگردد و گاهی متعفن و متقرح میشود

ودقه

و آن بثور صلب مستدیره سرخ یا سفید ست که در ملتحمه پدید آید و اکثر یکی باشد و [illegible] و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی گرداگرد حلقه سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد
مثل دانه مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ ست در ملتحمه و نشان دموی
آن مائل به تیرگی و بلغمی سفیدی است و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده کائن از وست پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذا القیاس و این
مرض سلیم ست تا وقتیکه خرق ملتحمه ننماید و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج و دماغ ست و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نیز و بلکه [illegible]
و غلظ مواد و از اسباب مادی است و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار مع افاده گردانیدن خواب بر روی سبب عظیم است علاج اگر سبب خفیف باشد
رفاده بگلاب تر کرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلاً بفصد در بثور سرخ دموی و بمسهل صفرا و آشامیدن
و آب تمر هندی و ماء الفواکه یا شربت ورد یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا مزورات دهند و دیگر مطفیات و تلطیف تدبیر در بثره سفید بلغمی بمسهل بلغم و
حب ایارج و کذا غاریقون [illegible] و در سوداوی بطبیخ افتیمون و یا نقوع افتیمون و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع [illegible]
کشند و بعد از آن ملکا با تنها و یا ذرور وردی و یا زعفرانی پس [illegible] بار بکار برند و حکیم علی می نویسد که بعد تنقیه [illegible] آنگ و نیم گل سرخ دو درم
شیاف مامیثا هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یک دانگ باریک سائیده بآب عصی الراعی سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه [illegible]
سائیده اکتحال نمایند و بر چشم رفاده مورب بندند و بعده باهستگی کشاده شیر دختران در چشم دوشند و عصی الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب الثعلب باریک سائیده
در [illegible] آمیخته بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران خر کنند بهتر
باشد جمله را در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها یا در شیر مذکور قطوره گلاب زعفران نافع بود و در
بثره سفید بلغمی شیاف احمر لین و لاسیما شیاف کندر بکار برند و اگر دیر باشد بپیه مصطگی و عود نهند بعده لعاب حلبه با اندک صبر چکانند و در سوداوی [illegible]
بکار برند و کحل بآب بادیان که در آن اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک باشند جوشانیده
باشند انکباب نمایند و [illegible] را کوفته با [illegible] مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعد [illegible] شربت حب ایارج [illegible]
و پنج روز صبر کرده فصد قیفال کشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال باقی یا رعاف نباشد بعده اکتحال شیاف احمر لین محلول بآب بادیان کنند اگر مزاج
متحمل این باشد و رفاده بگلاب تر کرده بندند و شب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه [illegible] منفع نشود و اگر [illegible] باقی ماند توتیای هندی
و کحل اصفهانی و اقلیمیا [illegible] و خاکستر طرفا سائیده [illegible] اکتحال نمایند که [illegible] کنند و گویند که بعد از زمان [illegible] طول مدت ادویه تیز [illegible] با سلیقه [illegible]

و احمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هرگاه ماده بهم کنند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کنند روشیاف زبار سفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد
اوراق مذکوره مع اسپغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات اواین ست که بعد تنقیه بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل و بشن ملکا یا شیاف احمر لین
و تحلیل تا بیکه در ان حلبه یا اکلیل الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه با اندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف تقیح و حرارت باشد خاصه و نوع سرخ پس تقدیم
بچیزی می کنند که در ان اندک سرخ و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض از زعفرانی بغیر افیون و هرگاه امر طول کشد شیاف کنند بغیر افیون استعمال
کنند و درین وقت ذرور [illegible] نافع ست [illegible] نافع کند و پوست بیضه مغسول باشد [illegible] نافع است

توثه ملتحمه

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پیدا آید و اکثر قریب موق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد بود یا عقب
جذوح یا قروح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التیام علاج اول فصد سر و نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه بهجون ناخنه قطع کنند پس آب نمک
ساییده چند بار چکانند و زرده بیضه مرغ برشت بچشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند
تا آنکه فانی گردد بقیه آن و این مرض اکثر عود کند پس استعمال او ضرور ست

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقه چشم خرد
شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر بصاحبان امزجه رطبه و صبیان در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول یهودی در بلدان رطبه
عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتیست عسر البرء مزمن که آنرا کمال انقاد برء نیست و سببش امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ
فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد
بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از علت متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر یادی ریح
رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پرده سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سر و نمایند بعده رگ پیشانی و گوشه چشم کشایند
و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد نضج مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور تنقیه کنند بعده غراغر
منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب [illegible] صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون رابع غاریقون منفعت کثیر ست
و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه اجتناب از اغذیه غلیظه و منجره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است آنرا پس [illegible] یک درم صبر چهار دانگ
مرکی دو دانگ حضض مکی یک نیم دانگ سوده با آب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانیدن و بامر
و صبر و زعفران و کندش و مویزج مساوی با آب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الذریره گل سرخ کندش مساوی بوزن مذکور
عطوس بعمل آوردن مفید ست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بمطبوخ افتیمون لازم دارند و تقویت
چشم ببخورات مسخنه مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال کحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلا در سبل رقیق شیاف [illegible] در چشم کشند
و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع ست و تضمید و اکتحال شیاف احمر
لین و این شیاف اسود درین باب مجرب مولف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ [illegible]
آب برگ گوبهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسه روئین انداخته بادسته چوب نیب که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیاف نما
بسته نگهدارند و یک شیاف با آب ساییده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کرهای آهنی بدسته آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته
بکار برند میشاید و در هندی نیز معمول ست هنگامیکه ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و نگهدارند [illegible] صاف کرده در سا

خشک نمایند و نرم سائیده اکتحال کنند که مجرب ست و اکتحال برادهٔ مس که در بول نیسانیده باشند و کذا کحل مادی باتل او مارقشیشا از مجربات بوعلی سیناست
و اگر برادهٔ نحاس یکشبانه روز در بول کودک تر کرده با آب برورده ابقر سرشته و اصل السوس هر دو برابر درشتگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند جاعت تنقیه شقیقه
و آنجا که خارش و هیجان دهد از انزروت ابیض صمغ عربی هر واحد یکدرم نبات چهار جزو نیمه نبات طباشیر و سماق چهار جزو نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف
سماق کشند و از ادویه مرکبه شیاف صلفطیقان و شیاف اخضر و شیاف دینج که دوای سفناطیس ست و شیاف شب و جلنار و روغن که دران صابون است و حب
هندی و حب سفید و حب رمد و کحل سبل مجرب ذکاء الله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف فتح الاذن و شیاف دهنج فرنگ و شیاف یاسمین
و کاجال و کحل الجواهر و اغبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفید ست و نسخهای اینها در رمد و ظفره و اکثر در بیاض عین و نزول الماء مذکور اند و استعمال شیاف که از شب
و گلنار و عصاره لحیة التیس و نمک اندرانی و عصاره حصرم خشک کرده و صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب را نیست و از ادویه مفرده تناول و اکتحال جند بیدستر
و افیمون و کباث و قرنفل و شراب اسارون و سعوط عصاره قثاء الحمار بشیر زنان و یا شونیز بروغن بادام تلخ و یا ارته با آب مرزنجوش که عجیب است و یا شحم حنظل با آب مذکور چند بار
و اکتحال مجرب مهاد کذا زفت و کذا عصاره بقلة حمقاء و عصاره قثاء الحمار سرد و خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده
و کذا انزروت مربی بشیر خر هفت بار خشک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بابلیه سوده بعسل و کذا قلقطار
نافع سبل است و اختلاط حماض اترج و یا زنگار و یا نمک یا مشک در ادویه سبل مقوی فعل آنهاست و بعضی مجربین مینویسند که اگر زنگار و شیر دختران
سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذالک اکتحال زعفران
توبال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال بانیسون منجمله نافعات سبل مزمن ست از جهت تحلیل مادهٔ آن
و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و هلیله کلان با آب شبینه در چشم کشیدن مفید
و دوام بوئیدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و بترطیب دماغ کوشند
بدستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکتحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل باخته هلیله اکتحال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت
در رو باشد این شیاف اسود بکار برند سفیداب پنجدرم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یکدرم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده با آب شیاف سازند و هنگام الحاجة
در چشم کشند و کافور و افیون بیفزایند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند با دویه حاده و شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر بکار برند و بعد ازان اطرحما ایلیقان و ذرور
اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یک جزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده
بست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل رمد حار عارض شود و هیجان داروی سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و اضمده بارده
استعمال نکنند و به تنقیه سر و بدن و جذب ماده باسفل و اکتحال شیاف مغسول قناعت ورزند و زرده تخم مرغ بپشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضا تاکره
زائل نگردد از ادویه حاده احتراز نمایند و دوائیکه در رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب است
و اگر با خارش شدید بود و هیجان نیز مثل سماق فقط یا باندکی انزروت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا لعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول تمر و حلوا
و اجتناب از شراب و شکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون درین مرض
می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیه بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که با آهن قطع کند و
بقول بعضی شیاف قلقند بنسخه حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که دران قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی میکند
و از نقطه آن بجدید بی نیاز میسازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزوره ماش و مغز بادام دهند
و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صیاح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و تجمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار و دخان
و سرنگون کردن و طعام های بخار انگیز چون سیر و پیاز و گندنا افتند و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذا های غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید و غیره

ولبنیات وحلویات خوردن اجتناب نمایند واز استعمال روغن واضمده بر سر وکذا از سعوط ونطول قبل از تنقیه بقول حنین واستعمال ادویه حاره در ابتدا
حذر کنند وایضاً از مدرات احتراز کنند وباید که بالین صاحب این علت بلند دارند واز خواب بر قفا منع نمایند وقسمی دیگر از سبل ست که بقول حاذق
آنرا کنه گویند وآن در کتب مسطور نشده **وانطاکی** گوید که ابتدا بفصد کنند ولزوم تلیین نمایند بعد از ان غلیظ را لقطه کنند ودر رقیق وما بقی از کشوط الکحال
حاده مثل باسلیقون وبرود رفقاشین وروشنایا کفایت کنند واگر از حدت الکحال تغیر در دماغ پیدا شود ونزد انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند وتلطیف
الکحال کنند وبرود در ابعض اقتصار ورزند واز مجربات سریعه دران این محل مؤلف من ست عصاره خرفه خشک عصاره قثاء الحمار خشک هر واحد یکجزو
انیسون قرنفل زنفت هر واحد نیم جزو کوفته بیخته در سرکه اندران پوست بیضه ماکیان خوب پوشانیده وبدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند
بعده صاف کرده واگر خواهند تقیه ادویه بیرون کشند واگر خواهند تر کنند وهر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از ان صاف کرده بخورانند
واین از اسرار مخزونه است وصاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود ودران اطالت نکند وفصد رگ پیشانی وتقلیل شم وسعود وحرکت
وقرب آفتاب وآتش کند **ذکر بعض ادویه هندیه نافع سبل** پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیب گلوی سبز چرائته تلخ
صندل سرخ شاهتره خس برگ حنا گل منڈی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند وپانزده روز استعمال نمایند ویا صندل
سرخ بتول تیر پوست نیب دار هلد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بالنسه هر یک دو دام کٹکی سه دام مغز فلوس چهار دام چرائته تلخ یک نیم دام پنجیل گلو سیهه
هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند تا چهارده روز بعمل آرند واگر برگ نیب
برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوٹلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بچشم بگردانند
وقدری درچشم قطره کنند نیز برای باد سبل مفید بود وچوٹی سبز رنگ یک دام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده درچشم کشند که سبل وظفره
وبیاض را نافع ست ویا جیرک گوش النسان بشهد آمیخته شیاف بسته نگاه دارند وبآب سائیده درچشم کشند ویا مغز تخم بیدانجیر یک عدد نبات یک مثقال
انزروت مدبر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند ویا درچشم کشند ودر اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه وپیاسه هر یک یک مثقال البسوس
کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته بآب حبها بقدر ریند بندند وهر روز یکی یا کم از ان فرو برند ویا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در آوندی
نگهدارند ووقت حاجت بچشم کشند ویا صندل سرخ یک توله پھٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته بآب گھیکوار سائیده حب بندند ویک حب بآب سائیده طلا کنند هر دو وقت
واندک درچشم کشند ویا مغز سمندر پهل مغز تخم ریٹھه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلیله هلیله سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته درچشم کشند که سلاق ونزول الماء را نیز
نافع است ویا آب برگ اره آب برگ سرس هر یک یک دام صاف کرده در ظرف بے قلعی از چوب نیب که دران فلوس نصب کرده باشند بیده در آب لیموی کاغذی
کهرل کرده حب بندند وسائیده درچشم کشند که درد چشم وناخنه ودمعه را نیز مفید ویا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف
کانسی بچوب نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یک بار در میان یک میل درچشم کشند که بیاض وناخنه را هم ببرد

ظفره یعنی ناخنه

وآن زیادتی ست بلغمیه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند وگاهی از موق اصغر ویا از هر دو ویا از فوق ویا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند واکثر تا بحدقه
رسیده همانجا ایستد وغلیظ شود وباشد که از انجا هم متجاوز گردد وحدقه را بپوشاند وبصارت باطل سازد وناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق وسفید بحجم
غشا بود ومانع بصارت نشود واین نوع بسبل مشابهت تمام دارد وفرق میان هما آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید ودران عروق بسیار مشابه
وظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل وایضاً ناخنه گاهی نرم وگاهی سخت وگاهی سفید رقیق میباشد واین سهل العلاج اند وگاهی صلب سخت غلیظ
وگاهی تیره رنگ میباشد واین عسر العلاج اند وبقول نفیس ویلس بعضے از ان بالتحمه ملتزق بود واین بصعوبت منکشط گردد وبعضے بادی متحد باشد واین محتاج بسلخ نیست
وسبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظه لزجه حاصله در دماغ ست که در انجا جمع شود وبقول ارسطو ماده ظفره سفید رقیق فضله دمویه وماده کمد فضله سوداویه

و مادهٔ زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا دموی ست بالجمله چون مادهٔ آن غلیظ یابس ست لهذا اکثر عروض آن با مرضهٔ یابسه کحول و در خریف و بلدان یابسه بیشتر باشد
علاج فصد کنند و منضج بلغم دهند یا هر روز اصل السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند و بعد نضج تنقیه از مسهل حب ایارج نمایند
و غذا نخود آب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرما و حلوا و لبنیات و شهد مع ماهی و فواکه تر و بقول و گندنا
و پیاز و سیر و غیره و ادویه منجره و از طعام غیر وقت آن و عشا پرهیز کنند و منع انجره باطریفل و تلیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف قیصر
و اخضر و دینارجون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند به رفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرحه نیفتد و اگر ازین ادویه حرارت در چشم پیدا شود
فاصله داده استعمال نمایند و شیاف اسود که در سبل گذشت بتسکین نمایند و **ایضاً** اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم رونغج دو و نیم درم افیون سه ربع درم
مر صافی یک درم و ربع با آب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول بحمام روند یا بخار آب گرم بسر فرود آرند بعد
ازان باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر ابرسا لغایت باریک سائیده و یا کندر سائیده بچشم بریزند دوا از الهٔ ناخنه از مجربات حکیم علی ست
و اگر کندر بگلاب یا آب صلایه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و هلیلج کابلی را با آب سائیده بچشم کشیدن از مجربات بعضی اطبا ست و اکتحال
شهد خام مع تلخهٔ بز یا نوشادر مع نمک و یا چرک گوش آدمی با شهد آمیخته مفید بود و کذا اکتحال پھٹکری و نوشادر مساوی سوده یا شوره دران افزوده نیز عجیب است و
از نمک لاهوری یا نوشادر سبل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فائده تمام دارد و قلقدیس سوخته و مهرهٔ بز مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب
شیخ الرئیس ست و یا قلقند و نوشادر هر یک یک درم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته بشیر زن سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب است و در نسخهٔ قانون نمک لاهوری
عوض نوشادر ست و یا آس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر هر یک جزو با کاوی سبل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زنگار سوخته شش جزو و قلقدیس چهار جزو
سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفرهٔ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار آتشی هر واحد یک درم زعفران دو درم شهد ادویه را استعمال آرند
و اگر کندر زعفران هر یک یک درم زنجبیل سرخ نیم درم شیاف ساخته با آب کشنیز تازه بکشند و همچنان دو درم سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید پھٹکری هر یک پنج درم
نمک لاهوری نیم ماشه باریک سائیده دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید ست و اگر نبات و اکسیر پھٹکری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شوره قلمی هشت درم
با آب لیمو سحق کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب دارچینی دارهلد هر واحد یک دام برگ نیب شش درم کوفته بیخته
در بول گوساله شش ساعت نهاده پاس کهرل نموده حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی گهیچی سفید
هر یک یکماشه سنگ بصری دو ماشه سرمه سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد در دستور کهرل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید ست و **ایضاً** بقول اهل هند گره
زرد چوب سطبر در میان دو نان گندم نهاده و صل کرده بپزند و زرد چوب بر آورده با پھٹکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و کذا بیخ آک با آب سائیده در چشم کشیدن و
یا آب پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ بسکهپره سفیده را با آب سائیده در چشم کشند و شیاف اسود که شیاف و بیخ نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف که دران گل کتید و مغز تخم
کهرنی و آن کحل که بجهت ناخنه تجربه حکیم ذکاء الله خان رسیده نیز درین باب از مجربات راقم ست نوشادر سه ماشه شورهٔ قلمی یک توله تخم سرس فلفل گرد هر واحد
دوازده عدد توتیای سبز و سرخ باریک سائیده در چشم کشند و دوای لوبست بیضهٔ مطبوخ است که در سبل گذشت درین مرض مجرب شهد زکریا ست و برود حصرم و حب رسل
و حب که سبل را نافع ست و دوائی که ضعف بصر را هم مفید و ذرور ظفره و ذرور که بجربی نیز سودمند و شیاف بهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دهنهٔ فرنگ و شیاف عجیب و
کحل مفید سبل و ضعف بصر بهم ناخنه را مفید و اکثر این نسخها در رمد و بیاض چشم مذکور ست و **فیلغریوس** گفته که اگر ظفره سرخ قریب اهداب باشد باید که تکمید با آب نمک
نمایند و استعمال ضماد آرد باقلا و افسنتین و زوفا و فودنج و پوست ترب و موبزهنی کنند و ظفرهٔ مزمن سیاه را ضماد انجیر فربه نیکو ست و **الطاکی** گوید که علاج ظفره مثل
علاج سبل ست و کذا باقی احکام آن و آب آس که دران صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا دخان کندر و مرو میعه و قطران مساوی و مثل نصف یکی ازان هر واحد
از شب و زنگار حدیدی و دار صلابت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب ست **وایضاً** از ادویهٔ نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس و یا نمک
اندرانی و یا اصل السوس و یا عصارهٔ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بعسل یا بنمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کرم بری در عسل سوخته سائیده

و آبنوس و سنگ کرک و شقائق النعمان مساوی نشنیم که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند و خشک کرده در چشم قصب سائیده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدیست
و اکتحال زرد وند مدحرج و شیر زرق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال مامیران و شنج و مرد و بعر ضب مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض طائر سفید کذا ذکره
شنج سرطان بحری هر واحد یک جزو زبد البحر بعر ضب توتیای هندی هر یک نیم جزو سائیده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانه الائچی خرد سرمه سنگ بصری مغز تخم سرس
پھٹکری شیشه که در آئینه نصب میکنند هر واحد یکدام خرمهره زرد هشت عدد باریک سائیده در چشم کشند برای پھلی و ناخنه و دھند مجرب رسیده و کذا نبات سفید چهار درم سنگ بصری
دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یک مثقال مشک خالص یک مثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت با آب سائیده اندک بمیل
بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب ست و قرنفل چهارده عدد و تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد و شوره قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه بلدی دو درم
باریک سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب کافی ست و کف دریا اقلیمیای ذهبی هر یک ۴ ماشه سرمه صفهانی یکنیم توله نوشادر ۶ ماشه مغسول مروارید ناسفته
هر یک نیمدرم سهاگه زنگار نیله تھوتھا پوست بیضه مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر ست هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دراز فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک شش
سرخ مامیران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست و در نسخه دیگر سرگین سوسمار آبگینه مرجان
سرطان بحری ماقشیشای ذهبی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل ست و اکتحال سهاگه بریان … واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده
نیز جاله و پھلی و دھند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته با آب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت با شیر عورت سائیده در چشم کشند گاهی
و سبل را نافع بود و دوع و نیله تھوتھا و دار فلفل و سنگ بصری مساوی در آب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید ست کذا از بیضه … روغن برآورده در
یکدام روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته و در نسخه مسیحی سرطان بحری سوخته نیز داخل ست و اگر نمک معقود و بول طفل یمان
کشند … زعفران … مشک … زهره تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازاله بیاض اگرچه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب ست و سهاگه دو پاره سنگها سوخته قدری
در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد شفیع ست و ایضا ناخن فیل توتیای سبز زعفران شیر عورت … سائیده در چشم کشند
و زنجبیل پھٹکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفه ست و دار فلفل فلفل سفید هر یکدرم
نوشادر شامی یکدرم نرم سوده بیخته در چشم سه میل کشیدن و یکساعت صبر نموده با آب شسته با شهد اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ست و توتیای
هندی اقلیمیای ذهبی اثمد حبه بلیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا با آب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازاله جمیع امراض چشم از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست و آنچه طبری از کحال بصره اخذ کرده زجاج مختبر محرق مسحوق مغسول منخول است باضافه بوره ارمنی و زبد البحر و گفته که این نوادر ست کذا سنگی کارزنده
بر می آید و توبال حدید و یا بدل او زعفران الحدید و زبد البحر و بوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر ست و بقول
ابن حاقد و بالقی و غیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند بعده دور کرده آمله دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن آب
در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازاله بیاض قدیم و جدید نافع **و الطاکی** گوید که در بیاض رقیق اکحال جالیه کفایت کنند و غیر آن
محتاج بدان به تنقیه است هرگاه غلبه خلط محسوس شود و با وثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و با ضعف آن تلطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند
و بهترین اکحال درینجا باسلیقون کبیر و روشنایای کبیر و برود نقاشین و جوهری ست و از مجربات در جلای بیاض آنست که زهره قطونا با شکر مساوی سائیده در چشم کشند
و کذلک مغز بهدانه و مغز پنبه دانه با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و مثل او شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید ست و کذا سندروس تبری قصب سوده و این کحل از تراکیب
من برای ازاله بیاض از چشمهای مطلق حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بوره ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجزو سرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفته … عقیق پوست بیضه شتر مرغ سوخته هر کدام نیم جزو و جمله را با آب ترب و آب عوسج و آب قصب سه سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند و قیاطیران
شیاف ساخته و هنگام استعمال تبری قصب سوده بکار برند و ایضا از مجربات رطوبت ست که دو شهد … و سرکه آب پیاز سفید بقدر … افشرده و همچنین
از ترب و اولا عسل را بر آتش نرم گذاشته کف او برداشته و بعده آب پیاز پس با آب ترب پس با آب صعتر که هر یک مثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده و افشرده و آورده

در ظرف آبگینه نهد کحل مجرب است و قطع بیاض سست چون در چشم مجرور بگلاب یا شیر زنان یا شیر خر و در مبرود تنها یا با آب قصب قطور کنند و این را ازاله ظلمت بصر و قرحه
و سبل و جرب و دمعه نیز کنند و این را پوشیده باید داشت که از اسرار است و کسی که بول کودک و خون خروس و خون آن هر دو بگیرد و باهم آمیخته بچشم شاند تا غلیظ گردد و بیاض کهنه را
نماید و ازاله بیاض مجرب است از ذخائر است **و گیلانی** می‌نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیه بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بعد لانات و اطریفل صغیر
مع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسخان مثل روشنائی و شیاف اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض است مروارید ناسفته بحری سی سه زعفران مساوی کوفته
بحریر بیخته به بیاض بپاشند لاسیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان مردرونه دار **وایضاً** سقمونیا دو درم زبد البحر بورق شکر تری واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند و اگر
کلانچ جوهری سنبر یکدرم سفیدی بیضه مرغ پوست بیضه مرغ مروارید ناسفته مامیران چینی هر واحد یک مثقال زرچوبه ماشه اول کلانچ را تا ... در کهرل با آب بسایند
و بعده مروارید انداخته تا دو روز با آب برگ سرس کهرل کنند من بعد ادویه دیگر داخل کرده یک روز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب گل سرس
جوشانیده بر بندند بیاض وگل چشم اگر از چیچک باشد بفضل الهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدام پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر
حل نموده اندکی در چشم کشیدن جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان است و گویند که اگر زبد البحر بورهٔ ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید سقمونیا مساوی باریک سائیده
بیک رطل آب که مامیران درو هر یکدرم درآن جوشانیده باشند تا بیخ رسیده باشد سرشته در سایه خشک کرده مکرر بسایند و همچنین در آب آن کوزه چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از
بافته بیرون کرده استعمال نمایند بیاض را در سی روز زائل کند هرچند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف الحیل انفع است
اگر بیاض را کودی باشد مامیران اشق و مرصاف سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویه کحلیه فائده نشود و یا از استعمال
ادویه حاده بسبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد ازان ادویه مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم
و درد باشد اول الفصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف بعده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل استعمال
دوای حاد تعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیاناً در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا درد حادث
شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند **وایضاً** بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرور است
و بعد از آنکه زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر وغیره استعمال کنند و بعد ازان خرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد
ولیکن توقع ازاله اثر قرحه تمامه نباید داشت و همچنین توقع ازاله اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل
او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نمیشود مثلاً صداع و شقیقه دائمیکه متمکن باشد و ازاله بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه
اول بقطع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند **و باید** آنکه لازم است که وقت استعمال
دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند و بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا در چشم
استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر ... آن در ظرفی کنند و بیان یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب
تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد ازان بخم حسل یا دیگر ادویه
اکحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر غضاره چینی محرق مغسول در ادویه بیاض اضافه کنند و یا کباب سوده با آب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض آمیزند
و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندرانی انداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر او است و باید که
اگر دوا ذرور باشد بعد استعمال چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه مصبغه که
در قانون و ذخیره وغیره مذکور است برای تغییر رنگ و مشابه لون حدقه در رفع قبح منظر بکار برند **و گاهی** از کثرت بهاء در حدقه صبیان بیاض افتد و علاجش
تضمید آب عنب الثعلب بر جبهه و اجفان و استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و اکحال روانزروت و صبر و قرود م الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی
کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه و بعض قشور قرنیه حادث میشود و مائیت در دو قشر از قشور اربعه قرنیه محتقن میگردد و لامحاله مختلف میباشد بحسب موضع و غور در داریت
و غائرتر از آن روی ترست و گاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیر العدد یا کوچک و قلیل العدد بود و گاهی در لون فی نفسه
که مائیت آن صرف لبسیط نیست بلکه ممزوج بخلط است و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت
قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل و سریع النفوذ و قلیل النتو از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر النتو از انبساط آن و گاهی
در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشر اولی بود سیاه مینماید و سهل العلاج ست و آنچه غائر بود ابیض محسوس میگردد و صعب ست و کثیر التاثر
عادر دی باشد چه بتمدید و تاکیل هر دو مؤلم بود و هر چند غائرتر باشد تمدید و انتشار و تاکل در دارت او بیشتر بود و آنچه محاذی ثقبه باشد بیصارت مضرت رساند
بلکه باعث کوری ست و خصوصا هر گاه تاکل و قرحه و ماده او در اکثر مالح یا حریف اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مره صفرا و این علت عسر التحلیل و العلاج ست
علاج در ابتدا فصد قیفال نمود استفراغ بحسب خلط غالب تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از آن قطور شیاف ابیض غیر افیونی با اندکی از شیاف محلله در چشم و چون
بسیاری از آن تحلیل یافت قدر در نمایند او لا شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مر مکی محلول باشد
و سکبینج و چون تقیح گردد علاج قروح معالجه نمایند و شیح سیفر مایه ماد اسیکه صغیر باشد بادویه مجففه علاج کنند و دوای طین شاموس که از گل شاموس بیان یک وقیه و توتیا
یک وقیه اقلیمیای مغسول و سرمه مغسول هر واحد دو وقیه بال مس مغسول چهار وقیه و بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه صمغ چهار وقیه آب باران سوده شیاف ساخته
باشند با آب حلبه استعمال نمایند و هر گاه کلان گردد با آهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

و این را سبب سخت بوست قرنیه و انصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه و تغیر مزاج این طبقه باستعمال ادویه حاده اکاله و علامتش آنست که هنگام پوشیدن و کشادن
چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و بسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقه مذکور بمعاینه کننده آن نیز نماید
و تقدم تدابیر موجده اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد **علاج** اول مرطبات استعمال کنند با غذیه مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب و لحوم خفیف مثل شوربا جات
و پاچه بز و گوسفند و بیضه مرغ و فالوده متخذ از شیر و جو ان اگر با آن تب نباشد و اشربه مرطب دماغ مثل خمیره بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر بروغنهای مرطب و بیختن آنها
مع شیر بر سر و استحمام و قطورات با دهان مرطبه شیر دختران و لعاب اسبغول و جز آن که در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شده **و ایضا** بهر تبدیل مزاج مرطبات
مثل آب کشنیز سبز و آب مکو و آب برگ سداگلاب و بستان افروز همه و یا یکی از اینها با لعاب اسبغول در چشم چکانند و چو تنها با شیر بز سوده به پشت چشم ضماد سازند و
شیر دختران هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسهل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ
و نیلوفر و مکوه هر یک شش ماشه سپستان شصت عدد عناب بست عدد مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند چار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده
دادن نیز سودمند ست و بهتر آنست که ماء الجبن نوشانند و قطعه اسرب بر کف دست یا بر پاهی بمالند و سیاهی او با اندکی روغن بنفشه در چشم کشند
و لعاب بهدانه همراه کتیرا و قدری روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سودمند ست و کذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر نماید

و سببش در آمدن خلط ریحی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد و **علاج** اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه رفاده خرقه کتان
به آب عنب الثعلب و گلاب ترکرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویه محلله چون ذرور اصفر و شیاف احمر در چشم کشند و با آبهای گرم روی بشویند و بر بخار او انکباب نمایند و تلطیف غذا
کنند و بر اغذیه ناشفه خفیفه مثل گوشت تیهو و تدرو و تیهو و دراج و کنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین آن
نمایند و اگر مزاج علیل بارد یا با اعتدال باشد بر دهن مصطگی مع اندکی آب جوشانده طبیخ سعوط کنند که بسرعت زائل کند و چیزهای قابض چون شادنج وغیره در چشم کشیدن

سنوده بیخته ست و کذلک دار فلفل و ثلث درم پوست هلیله زرد و نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یک درم شادنج مغسول سرمه اصفهانی هر یک یک نیم درم باریک سائیده بحریر بیخته یک طسوج قرنفل مسحوق دران داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بعض گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک و اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و بر فاده محکم به بندند تا آنکه تمام زائل گردد

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش درد و ضربان و سرخی و سفیدی چشم و کثرت سیلان بود پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف و یا بورقی باشد ضربان در و بشدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصه آن بحسب زیادتی و کمی و کثرت و قلت حرارت و موضع حصول آن بثره اندر قشر ظاهری از قشور اربعه قرنیه باشد صافی و سیاه می نماید و صداع اندک بود و این سالم تر است اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع بود میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع و حرارت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی است بعد اندمال منع بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره بهیئتی برمی آید گویا نقطه سرخ است و رنگ قرحه در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقاً مخوف است خصوص که با وجع شدید باشد **علاج** بزودی فصد قیفال نمایند [illegible] حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا به مزورات بارده متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تلطیف مزاج و تسکین وجع با آشامیدن اشربه مبرده مثل شیره تخم کاهو و شیره تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده به پنبه پنبه کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند و یا خرقه بآن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد و اگر وجع شدید باشد قدری رسوت با شمه افیون و زعفران محلول بآب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد از ان مداوم لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از بیضه مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هرگاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکایا بشیر خر و یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند **و بعضی** گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال شیاف ابیض با سفیدی بیضه مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویه مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منکشف نگردد ذرور شادنج بران بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر بشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند **و بقول شیخ** در بثره بعد فصد خون بال کبوتر بچه یا شفنین بچکانند و سفیدی بیضه بسرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیر که دران تخم مرو تر کرده باشند و شیاف آبار در چشم چکانند بالجمله تدبیر این مرض از باب رمد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا رادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر قروح عارض گردد علاج آن نمایند **و هبة الله** و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج رمد است از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم بادویه مبرده مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکایا استعمال کنند و در انتها ملکایا تنها بهتر است و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند **و حکیم علی** در شرح قانون می نویسد که او معالجات این بعد تنقیه بدن و سر منع ابخره از تصاعد است و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح او حتی که در وی تجفیف حدت نماند و اغذیه لطیفه درین باب بهتر است و ترک لحوم اولی بعد از ان ادویه مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه مسخنه استعمال ننمایند بلکه بمجففات اقتصار کنند و مسهد هم نباشند لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصة افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمه مغسول و گل شاموس و مانند آنست و گاهی توتیا را مس محرق مغسول اضافه میکنند و ادویه با آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد و در ابتدا بر شیر تنها اقتصار کنند و هرگاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین بس حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح نمایند

ذکر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره وغیره است **برود حصرم** که بیاض و سبل و ناخنه و جرب و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری
مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل نبید چوب هر یک پنجدرم دار فلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بست روز در آب غوره
پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر بار سائیده استعمال کنند **برود اسود** که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمه توتیای مغسول هر یک دوازده
درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکدرم زعفران نیمدرم مارقشیشا هشت درم مشک کافور هر یک نه انگی صلایه کرده استعمال نمایند
حب انجن برای دفع پهوله و جاله و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پهٹکری بریان هر یک یکدام هلیله سیاه مغز تخم نیم تخم نرملی هر یک
سه ماشه نیله تهوتهه بریان مغز تخم بلبله رسوت کف دریا سمندر پهل دهنه فرنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه همه ادویه را سائیده در گلاب
یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند **حب** برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان هلیله سیاه
بلاس پاپره مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی با آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند **حرم کبیر** مجرب در قلع بیاض قوی پوست بیضه مرغ
گره سته کهنه خاکستر صدف مروارید شنج کفت دریا سرگین سوسمار و انج اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج لبسد خاکستر بازوی کرکس هر یک یک جزو حجر المسن ربع جزو
شیر ذق یعنی پس افگنده شپره نیم جزو کوفته بحریره بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته بفاده چشم بندند **حرم صغیر و حرم معسل**
پوست بیضه مرغ باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند حرم معسل نامند
و طریق تدبیر پوست بیضه اینست که آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود
تبدیل سازند و باهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور
اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد
پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از ان بچه بر آمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود **دوا آنکه** بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دار فلفل نمک لاهوری
شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا همچون غبار شود هر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند
ذرور مادی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شنج سوخته پرورده توبال مس مغسول سرمه اصفهانی
پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور هندی** که برای دفع سبل و بیاض بکار آید مغز خسته کهرنی یک عدد
تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آنبه هلدی مقشر دو ماشه قرنفل دو عدد شوره قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح ذرور نمایند
و اگر بعد فصد سر رو استعمال کنند بهتر باشد **شیاف اسود** که برای قطع ناخنه و دفع بیاض مجرب ست سرمه زنگار شادنج هر یک یک نیم درم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و شیاف
ساخته در چشم کشند **نوع دیگر** که هم باکحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیه ماده بد کهنه قطع نماید و چون طلا
نمایند سیلان دمعه و انصباب مواد را مانع آید و مجرب ست شب یمانی یکدام عالمگیری که چهار و نیم ماشه میشود رسوت نیم دام افیون سه ماشه
سفیده کاشغری توتیای سبز پوست عاقرقرحا هر یک یکماشه با آب صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت سائیده بکار برند
شیاف که برای ظفره و بیاض و ضعف بصر مجرب ست گل کنجد غنچه یاسمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم نیم کونپل [illegible] دار فلفل
گرد هر واحد صد عدد شوره قلمی شش ماشه سرمه گل دیگدان کهنه هر یک یک توله دار فلفل پنج عدد کوفته اول در شیره [illegible]
کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند و سائیده در چشم کشند **شیاف**
احمر حاد که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع شادنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته زاج سوخته
هر یک دو درم افیون صبر سقوطری هر یک نیمدرم زنگار [illegible] درم زعفران مر هر یک یک نیم دانگ کوفته بیخته شیاف سازند

شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکجا بآب لیمو سحق نمایند و شیاف ساختہ در چشم کشند **شیاف پھولی** جہت پھولی و جالہ و ناخنہ مجرب نمک لاہوری یکدرم قرنفل کلاہ دار مرچ سیاہ ہر یک پنج عدد افیون یک سرخ خرمہرہ سوختہ یکعدد و بیچہ چینی سفید یکماشہ کافور بھیم سینی چہار سرخ گھونگچی سفید پنج عدد اول گھونگچی را پوست دور کردہ سوختہ مثل انگشت نمایند و ہمہ ادویہ را در ظرف آہنی و دستہ چوب نیم کہ دران فلوس نشاندہ باشند بآب لیمون کھرل کنند پس شیاف ساختہ نگہدارند و بآب لیمو یا بآب لیمو یا آب سادہ سودہ اندرون چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** کہ جرب و سبل و معہ دگل چشم را مجرب حکیم شریف خان ست زنگار سہ درم اقلیمیای فضہ اشق صمغ عربی سفیدہ ارزیر ہر یک دو درم بآب سداب بسرشند و شیاف سازند **شیاف عجیب** برای جرب و بیاض و ظفرہ و سبل نافع نوشادر نیم مثقال بورق کف دریا ہر یک یکدرم اشق یک مثقال زرنیخ سرخ دو درم و زنگار سہ درم قلقطار شش درم اشق را بآب سداب حل کردہ و دیگر ادویہ مثل غبار سودہ آمیختہ شیاف سازند و در سایہ خشک کنند **شیاف** کہ بیاض غلیظ ببرد و باصرہ را یاری دہد از بیاض حکیم واصل خان سکبینج اشق زرد چوبہ ہر یک یک جزو کف دریا نمک لاہوری ہر یک دو جزو زنگار ربع جزو ہمہ را خوب صلایہ نمودہ بآب بادیان خمیر کردہ شیاف مثل جو سازند و در سایہ خشک نمودہ وقت حاجت بآب سائیدہ بمیل در چشم کشند **کحل یاسمین** کہ برای گل چشم بارہا آزمودہ و بہزارہا نفع نمودہ گل کنجد چہار صد عدد گل چنبیلی چہار صد عدد فلفل گرد چہار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پختہ خوب باریک کھرل نمودہ در چشم کشند **کحل قیراطی** جہت رفع بیاض بیعدیل ست و در اندک زمان قطع سیکند شیشہ سبز محرق مغسول دو درم بورہ ارمنی کف دریا ہر یک یکدرم کحل سازند **کحل فلفل** نافع بیاض و سبل و ظفرہ و ورم کہنہ و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشہ در زہرہ گاو یا بز تر کردہ خشک نمودہ آئینہ ہلدے ہموزن آن بآب لیمو تر کردہ خشک ساختہ سنگ بصری گرم نمودہ بآب لیمو چہار بار سرد کردہ مغز تخم تکفری غنچہ یاسمین ہر یک نیم درم باریک سائیدہ بکار برند **کحل صابون** کہ از حافظ عنایت اللہ بحکیم شریف خان رسیدہ و جہت بیاض و نزول آب تجربہ کردہ اند صابون بیجدام نیلہ تھوتھہ ہر یک سہ و نیم ماشہ صابون را بکارد باریک ریزہ ریزہ کردہ در ظرف آہنی بر آتش نہند تا مثل آب شود بعد ازان نیلہ تھوتھہ را انداختہ از دستہ آہنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا کہ رنگ ادویہ سیاہ شود بعد ازان فرود آوردہ نگاہدارند وقت حاجت مثل دانہ خشخاش یا کنجد گرفتہ در صدف قدری آب انداختہ دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سہ روز بار استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء اللہ خان بجہت سبل و بیاض شادنج مغسول دہ درم پوست ہلیلہ زرد زنجبیل ہر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم تیار ساختہ در چشم کشند **کحل مجرب** حکیم شریف خان برای سبل و ناخنہ و بیاض مس سوختہ شادنج مغسول ہر یک پنج ماشہ اقلیمیای فضہ دو ماشہ زنگار صبر کوبیدہ ارسنے ہر یک یکماشہ فلفل گرد دار فلفل زعفران ہر یک نیم ماشہ کوفتہ بیختہ سرمہ ساختہ در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل بیاض وغیرہ توتیای قلمی یا سیر مامیران انزروت سفیدہ توتیای باروتی ہر یک یکدرم قرنفل دہ عدد فلفل سیاہ ہشت عدد مشک خالص یک ماشہ زرد چوب زعفران نیم تولہ یا بر ابر زرد چوب سنگ مقری تیار سازند **کحل** برای اکثر بیماریہای چشم چون بیاض ظفرہ و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعہ و جرب ودر عمل ست پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ ہر واحد نیم رطل در دو سہ رطل آب شیرین یک شبانہ روز تر کنند و آب صاف گرفتہ بقدر نیم پاو یک بیست بار گداختہ در آب انداختہ سرد نمایند کہ بقدر دو درم ماندہ ازان جست سماری سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شورہ قلمی سفید گرفتہ ازان سماری چوب بار یک تا آنکہ شورہ سیاہ گردد در چشم اکتحال نمودہ باشند **کاجل** جہت سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست مامیران یک ماشہ قرنفل یک ماشہ دریا و آثار شیر پیشانہ در سایہ خشک نمایند سنگ بصری سرمہ سفید دو دھی زرد چوب پنج گلاب ہر یک یکماشہ مغز تخم کھرنی گو نیل ناگو نیل بجائیت ہر یک ہمہ را باریک سائیدہ در روغن گاو دو نیم پاو سہ روز خمیر نمایند بعد ازان بیارچہ سرخ مالیدہ فتیلہ ساختہ چراغ روشن نمودہ کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و در چشم کشند

و وضع رود و ادع قبل تنقیه و استعمال کحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن بحسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار از ان بر سطح قرنیه افتد که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند **نخستین** قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از ان در گیرد و آنرا غمی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار **و دوم** قدری عمیق تر از ان و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی بسحاب و غمام ست و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی فافالیون گویند یعنی ابر **و سوم** بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد پس هر قدر که بر حدقه بود سفید نماید و انچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارخیمون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم ست **و چهارم** مسمی باحتراقی ست و صوفی نیز نامند و بیونانی هیقیقاوما و ابقیومیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و پنبه باشد و ذات عروق شعریه بود و غور این بیشتر از دوم و سوم ست و سه از ان غائر بود **نوع اول** آنرا بیونانی بوتویون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون یعنی حب نامند و آن قرحه عمیق ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس ست **و ثانی** را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مسماری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای وسیع تر گیرد و چرکناک بود **و ثالث** را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه و با رطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در تنقیه آن مخاطره سیلان رطوبت چشم ست **بالجمله** قروح حادث در قرنیه یا عقب مده یا بعد بثور و یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر سبب قرحه از داخل بود و بسوی خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمرت آن بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این شاملترین قرحه است اگر باندک درد باشد و انچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا دبیله نامند و انچه غیر غائر باشد قرحه سطاقه گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پدید آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ منتسج برگهای سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام قرحه بود گاهی قرنیه را می شگافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شگافتن طبقات و هرگاه ریم سفید بر شگافته شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و اسلم قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه در ان اندک و انطباق پلک ممکن بود و ردی آنکه بعکس این باشد و از ان بدتر انچه بر قرنیه اسفل ناظر باشد جهت آنکه منقو بسوی این موضع سریع تر ست و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه بمقابل ناظر باشد بجهت آنکه این بصر را می پوشاند و گویند که نوعی از قرحه غریبه است که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط باشعبهای عروق کثیر و منتسج مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر طبقات را در گیرد و سپید اکثر شبکیه بود و چشم را از ان نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید **علاج** بسرعت فصد سر رو کنند و در هر هفته یا کمتر از ان قدری خون گرفته باشند و گاهی در ان حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا و حب ملهله و یا بماء الفواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حب بنفشه نمایند و ماء الجبن مفید ست و تبرید رد و سر نمایند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ با دهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم و گرمی وجه باشد عناب بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند و بقول بارده بخورند **و بقول شیخ** عمده درین باب تنقیه راس ست با غرغرات جاذبه بسوی اسفل و از جهت حجامت ساقین در ان نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید ست و در هر چهار روز بحرجات فضول حادثه از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور در رمد حار کنند و با دویه که جامع میان تسکین و جمع و اندمال قرحه باشد مثل شیاف نشاستجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزیکه در ان قوت مانعه باشد مخلوط سازند **بالجمله** بعد فصد شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض در سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و ادویه مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه در ان لذع باشد از چشم دور دارند و ادویه که در غایت بعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مرو مانند آن اختیار نمایند و ادویه قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد تسکین یابد امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده در ینصورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با آنکه در ان اکلیل الملک مخلوط شانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز و سفاده بسته دارند و گویند که اکتحال سافج هندی و اکتحال و لطوخ جفن بزعفران و اکتحال حضض بیسیار

نیز منضج قروح ست باید که بآرد جو و آرد باقلا و آرد گندم بماء العسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر ترکرده صلایه نموده
مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مورسرج گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل فقط یا لعاب حلبه مغسول
و یا شیر تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض انزروتی و در شیر زنان بعمل آرند و شیاف اباروذرور انزروت که او نشاسته سه درم و انزروت مربی سفید آب قلعی هر کدام دو درم
کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی وسخ قرحه ست و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند
و بران رفاده گذاشته بملایمت بعصابه به بندند و سنگ سوخته و شادنج هر دو مغسول مساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب ست و استعمال ذرور که در قرحه و بثره لغایت مجرب ست
و اکسیر ست و اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید **صفت** شیاف کندر که در قروح چشم مستعمل کنند انزروت نشاسته صمغ عربی کندر سفید
ارزیر مساوی در سفیدی بیضه آمیخته شیاف سازند و باقی مرکبات مذکوره در مرض رمد و بیاض چشم وغیره مسطور ست **و بقول رازی** شیاف کندر دائم در آن
بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد از ان شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر باز سیران باشد باکسیر معالجه
نمایند تا که بلند نگردد و بر نیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند **و بقول دیسقوریدس** وغیره اکتحال آبنوس محرق وغیره محرق و کذا
تخم خرما سوخته و ناردین هر دو آمیخته و کذا شقایق النعمان و طباشیر و مرو تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست بیضه مکلس و سکبینج و اشق باکندر
آمیخته و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون بشیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب و ماکیان و راسخت مغسول و قشیشا و اثیمد محرق و گل سرخ و بزر ورد و سنبل الطیب هر واحد
مدمل قرحه و مجفف آنست و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا خس بری بشیر زنان در چشم نیز التحام قرحه مینماید **و بعد اندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان پوسیده
بگلاب سائیده بران نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد از ان شیاف اخضر بکار برند و آنچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعمل آرند **و گویند** که اکتحال
عصارهٔ حنده قوقا و بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصارهٔ شقایق النعمان مطبوخ بطلاء و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن سرشته و بشیر زنان حل کرده
و یا زهرهٔ ماهی و یا مرجان و یا بول طفل نابالغ در ظرف مسی با قلعی بعسل جوشانیده و یا عصارهٔ قنطوریون و یا مرداسنج و یا زنجار محرق مغسول تکرارا و یا عصارهٔ شجار
و تقطیر چون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبا** انطاکی مینویسد که اول فصد نمایند بعد از ان تنقیه و تلطیف غذا و ترک سکون حرکت بدنیه
و نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان اذنین نمایند بعده ادویه وضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر
و لعاب حلبه ست بعده اکتحال بمرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کثیرا مساوی و طباشیر نصف کل جزو و این ترکیب مجرب است و بر پیشانی مدتی برای منع انصباب ماده مثل
آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران مطبوخ سازند و بدینها کنند و مرو سیعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر بعد
قروح اثر باقی ماند با آبیکه اندران مرداسنج و نشکار و شکر ترکرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکه سندروس بآب گلاب مجرب ست شیخ میفرماید که
بالجمله قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد اختیار نمایند و هر گاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر
سود مند ست **و از شیافات** نافعه شیاف شقاموس و شیاف فوفیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف یوریس و شیاف مالوس شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان
با حدت باشد شیاف سیار با قوت و شیافات افیون اگر بدون حدت باشد شیافی که دران مر و ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل یا آب حلبه مع
انمه کی از شیافات مذکوره یا لعاب بزرکتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با تاکل شدید باشد باستعمال اطراخاطیقون مضطر گردانند و هر گاه قرحه پاک گردد باستعمال
مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفید آب صاص مغسول و شیاف ابیض خصوصا شیاف ابار متوجه گردند و کذا کف دریا و صدف مغسول
بسفیدی بیضه یار با صدف کبیر مغسول مثل آن شادنج نافع و این شیاف لوبارس قوی ست اقلیمیا شادنج دو مثقال سفید آب مغسول و قینشاسته و افیون کثیرا هر واحد
دو مثقال سائیده بآب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضا این شیاف که باسم او ست از ان قوی تر ست اقلیمیای محرق مغسول و سفید آب هر یک
هشت درم شش سرمه محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کثیرا هشت بآب سائیده بسفیدی بیضه سرشته بدانند که اگر قرحه در چشم یسرست
باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست آنرا بخوابانند و یا بقفا بخوابند و وساده بلند از ند و واجب ست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیه ملائم چون ماء الشعیر

و جزو ورده ماش مع کدو یا اسفاناخ و مغز بادام تجویز رانند و بعد انفجار قرحه یا چوزه مرغ و گوشت چوزه مرغ و تیهو و ادویه مناسب است صاحب منهاج از استعمال آواز
بلند و قی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست و اشتغال از اغذیه مغلظه و لحوم و هر چیز گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث حمام
و ران نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تقطیر شیاف ابیض درد و بخش قرحه ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت و دی ترازین آنست که با قرحه در جفن خشونت و جرب باشد
صاحب جامع و کامل مینویسد که در قروح عین بعد تنقیه بدن بفصد و اسهال ادویه مجففه جالی منقی چرک بالغ مثل سفیداب مغسول و اقلیمیای مغسول و صمغ
عربی و شنج و شادنج مغسول و پوست بیضه مرغ مغسول و مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر قروح چشم با ورم حار یعنی رمد میباشد پس با ادویه مذکوره احتیاج
امتزاج ادویه مسکن حرارت و مغری مثل سفیدی بیضه و شیر زنان و نشاسته و امثال آن و با ادویه مسکن وجع تجدید یا نند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا شیاف
ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند چه شیاف مذکور مرکب از ادویه مجففه مبرده غیر لذاعه است و شیر مبرد و ملین جالی است پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد
بذرور ابیض مرکب از انزروت مربی بشیر خر یک جزو و از نشاسته نیم جزو ذرور سازند تا که نضج یابد بعد از ان بوردی و اکسیر استعمال نمایند و غذا می علیل
و اسفاناخ و ماش و آب انار و مانند آن سازند و آب انار و گلقند و شیره تخم خرفه بنوشانند و بنفشه تازه و نیلوفر و صندل و گلاب کافور ببویانند و از غضب و کثرت کلام
منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض در موضع تاریک باشد هر گاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در ان باقی نماند شیاف احمر لین
استعمال کنند و اگر قرحه بتا کل طبقه قرنیه انجامد و از طبقه اولی بمابعد او تجاوز کند بفصد و اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس با دوسائل اسهال
فواکه و هلیله مقوی بقدری ایارج نمایند تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و با غذیه مذکوره غذا سازند و جلاب و آب انار و شربت غوره و شیره تخم خرفه
ماء الشعیر بخورانند اگر حرارت قوی باشد و در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند بعده شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر اقلیمیای مغسول
هر واحد دو درم اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت بشیر دختران سوده بکار برند و در ابتدا
بثور و قروح نیز نافع است و در شیر مذکور پنبه آلوده بر چشم نهند و ایضاً اسبغول مضروب بگلاب و آب کشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند بسبب حدت ماده چشم را ملائم پرفاده
ببندند تا که نتو عارض نشود و اگر نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر درد شدید باشد شیاف در آب حلبه که
محلل است حل سازند و اگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض و قدری افیون و آب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح
یا آب کشنیز سرشته و دیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند و هر گاه در تسکین یا ادویه مخدره که مضر چشم و بصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان
ماده حاده منضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض یا آب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و مده خارج گردد
مرکب از پوست بیضه و شادنج و شنج محرق هر واحد یک جزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیر و شیاف ابار بعمل آرند و باید که در قرحه عمیق الورسنج و
انزروتی و اکسیر انچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تنقیه بدن از فضول دو سه بار نمایند و رفاده قوی تر ببندند و اگر اکسیر در دی
رطوبت کفایت نکند شنج محرق تنها استعمال کنند که او منفعت بین است از جهت تجفیف که در ویست و این را تا قرحه التیام و تقویت چشم
سطح او بکار برند و بعد از ان شیاف احمر لین و ذرور سادی چند روز بعمل آرند و در حمام داخل شوند و بگوشت چوزه مرغ و تیهو و حلوان غذا سازند بعده هر گاه
سخت قوی گردد بشیاف احمر حاد و اخضر استعمال کنند و در بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضاً بشیاف احمر حاد و اخضر استعمال نمایند و اگر از
پلک مسترخی گردد اقاقیا در آب جلنار یا آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند و هر گاه با قروح چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند و اگر ماده دموی باشد
فصد نمایند و اگر صفرا باشد مطبوخ خیار شنبر استعمال کنند طبری در باب قرحه چشم مینویسد که استفراغ با دویه غیر عنیف و غیر حاد و فصد قیفال کنند و اگر در مزاج حرارت باشد
نبوشند و از غذا به مزورات اقتصار ورزند بعده در ابتدا این قطور لعاب اسبغول و لعاب کندر چه لعاب در شیشه کرده با الایش شیر دختران
چشم کوفته گذارند تا آنکه گرم گردد صاف نموده در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته بر روغن بنفشه هر گاه
بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب نهند و هر گاه قرحه نضج یابد و قریب بخروج مده گردد شیاف ابیض استعمال نمایند پس هر گاه مده ظهور نماید شیاف بالشیاف

مذکور را اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و بشیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاده بگلاب ترکرده بر چشم مورب بربندند و ملاک امر
در معالجه این بستن رفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا شیر زن ده درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور
نمایند بعده شیاف آبار یکعدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران در ان ریخته ذرور مذکور را آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال
و بر چشم رفاده گذاشته بعصابه ببندند و بعد هضم مده اجفان چشم بکشایند و پاک کرده بر روی که در علاج قرحه عنبیه آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی ماند باسلیقون
در روشنائی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین کحلها جلا حاصل نشود دادویه بیاض چشم بکار برند و اگر قرحه اکال و متولد از خلط حریف باشد و دائم
در اتساع و [illegible] و زیادتی بود در ابتدای خروج مده بانزروت مربی اکتحال نمایند تا که امتصاص و اخراج مده نماید بعده این ذرور پای ماکیان سوخته باریک سائیده دم الاخوین
حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزر قطونا و شیر دختران هر کدام یک جزو قدری ازین ذرور حل کرده دائم در چشم
بچکانند و بعده پاک کنند و برود بکار برند و در هر قرحه چشم استعمال باکحال مجربه نمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس بدانچه مفجر باشد
اکتحال کنند بعده هرچه امتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان انچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام ادرانبج و صمغ عربی
و دم الاخوین و کندر و ذکر هر یک جزو سائیده و زعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را بآب حصرم پرورده در آخر قروح هرگاه
در التحام او تاخیر افتد استعمال میکنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعادهٔ آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند ایضاً موفق الله
در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز انچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو لعاب بهدانه با سفیده بیضه مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی مدقوق
با مغز پیاز در روغن پخته و در ان اندکی خطمی داخل کرده و زرده بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن برآید بشیاف ابار و
شیاف ابیض و ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه قرحه صاف گردد و بعد ازان اکتحال بشیاف آبار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد التحام برانبج و کندر و اقاقیا و انزروت
اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلبه مطبوخ با اندکی عسل در چشم بچکانند و بجا کتیرا کتان در چشم نباشند جهت آنکه جالی و منضج ست و منع مانع التحام قرحه بود و چون
احتیاج بمبرد نمودن قعر قرحه گردد دم الاخوین و انزروت و مامیران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت اشتداد یابد بشیر دختران و پستان در چشم بدوشند [illegible]
[illegible] التیام نماید و ذرورات [illegible] نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و راسخت توتیای غوره نمایند و این قول کلی ست در معالجه قروح قرنیه ایضاً طبری
در معالجه قرحه عنبیه می نویسد که فصد قیفال کنند و حل طبیعت بدفعات بسوالیه از مطبوخ سانج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا قطور حشیش ده عدد
کوفته و جوشانیده بسته عدد و انزروت دو دانگ بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بران انداخته با آتش ملائم بجوشانند حتی که طبخ یابد بعد ازان از آتش
فرود آرند هرگاه نیمگرم ماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بعده هر روز بدفعات در چشم چکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بضمور گراید و حرکت
عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند مامیران هر کدام یکدانگ فزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یک یک مشت کوفته
در آب کشنیز تر بجوشانند و در آورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته درشت بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را التصاق دهد آنرا قرحه قرنیه
گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر ده درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یک نیم درم صمغ عربی
یکدرم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هرگاه ذرور بهضم شود بار دوم شیاف مذکور بعمل آرند و بعده چشم را از چرک
پاک کرده برود و ورق نور بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمه اصفهانی یکدرم توتیای هندی یعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یکدرم کافور
طسوج باریک سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یکعدد مع شیاف آبار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده بخرقه کتان
بگلاب آلوده بر چشم مورب ببندند و واجب ست که درین قرحه قرنیه و بستن چشمها تهاون نکنند که بمواسع می آنجا مده ملاک حفظ او بستن رفاده و تقطیر هر دو شیاف مذکور
و ایضاً کدامی روغن و چربی بچشم که در ان قرحه باشد نرسانند مطلقاً که مانع التحام ست و گویند که چون انضاج را بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحه عنبیه را نافع ست
حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویه منضجه مثل لعاب کنوچه و بزرکتان و حلبه در شیر ست و یا ذرورات

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه دران مثل شیاف ابیض و شیاف مامیثا و افیون و زعفران و مر و صبر و مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با دویهٔ دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویهٔ مسکنهٔ وجع مانند بیاض بیضه و افیون و خرفه و سفیدی بیضهٔ مرغ و بیخ دیبرج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول ست و ادویهٔ مدمله مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و بید و برگ بلوط و زراوند و زبدهٔ کرمانی و ابرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویهٔ نافعهٔ قروح وسخهٔ چشم زفت و ملح و مری و عسل و ایرسا و زراوند و حب البلسان و ادویهٔ مزیل لحم زائد قروح چشم انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویهٔ مجففهٔ قروح آن توتیا و صبر و صدف محرق و تهیهٔ خزفای محرق و نوره مغسول الغسل بلیغ باشد

دبیلهٔ قرنیه

و آن عبارت ست از قرحهٔ عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه چیزی ظاهر نگردد و حجب آنرا بشگافد و کم ست که چشم از آن سالم ماند و هرچند بزرگ میگردد چرک بهم میرساند و منفجر میگردد و جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیهٔ خارجیه ست یا از اخلاط حادهٔ حریفهٔ اکاله داخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ غاریقون یا مطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مرودات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر آنچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم چکانند و بعد سه روز جل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله ست و کذا سفیداب و شرب عصارهٔ شاهتره بشکر نیز مفید و بعد سه روز زردی بیضه و زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زیره و ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک هر واحد نیمگرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد بشیاف ابار و کندری معالجه نمایند و مازو و سرمهٔ اصفهانی نیمبرشت مثل غبار سوده نیز نافع ست و چون التیام یافت بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و در آخر آنچه جالی ست مانند شیاف و زنجار و اغبر بکار برند و قلت کلام و ترک غضب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد بجوزه مرغ و اطراف بزغاله و حملان و زردی بیضهٔ نیمبرشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیلهٔ دمل و قرحهٔ سرسرج سر و رطوبت باشد و گاهی قرنیه را بشگافد و مادهٔ آن غالباً بلغم میباشد و اسباب آن امتلا و صداع بود و علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم ست و علاجش مبادرت بفصد بود پس حجامت پس استفراغ بغاریقون و آب شاهتره و ایارج کبار و از تقطیر شیر و سفیدهٔ بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیمگرم پس ممزوج بسفیداب و اگر منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

انشقاق قرنیه و موسرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمهٔ خارق بشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره از اندفاع مادهٔ کثیره قوی قوام یا یکی بخار یا بسبب داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال و قی و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشکافد و باقی قشور بیرون آید و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و در بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند و یا هر سه قشر باطنی منخرق شوند و چیزی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شکافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بموسرج ست باسم عام لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار او مختلف میباشد مثلاً اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور بر آید راس النمل و نملی و موسرج گویند و اگر قدری زیاده تر از آن بر آید مانند سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر از این هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانهٔ انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر از این نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بر آن اجزای منخرقهٔ قرنیه ملتحم گردند مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری را ثولولی خوانند با آنکه جوهر قرنیه و عنبیه شبیه به قبره و نفاخه آن میباشد پس فرق در انشقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخهٔ قرنیه و بثرهٔ آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی و سفیدی چشم و دمعه و ضربان میباشد و زیر میل منغمز میشود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین و فرق در نتو چیز و عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این هم رنگ عنبیه میباشد در سواد یا در اشهله بخلاف نفاخه و بثره که برنگ او و غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضاً علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طرف از سفیدی چون طوق محسوس شود بخلاف بثره و از این معرا باشد علاج خرق و نتو مادامیکه در طریق تکون باشد علاجش علاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

بآب شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا آبزن حار یا زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال نمایند و اغذیهٔ جیده الکیموس معتدل المقدار بارد رطب اختیار کنند و جلاب آب انار میخوش و شیرهٔ تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضهٔ رقیق یا شیر دختران و بعد از آن شیاف ابیض محلول بشیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیداب قلعی یکدرم کوفته بخته با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر دختران حل نموده پارهٔ پنبه را بدان ترکرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزر قطونا ممزوج بگلاب و آب کشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب علت ماده بعمل آرند و بر چشم نهاده گذشته ملائم به بندند تا که نتو ننماید و چون بینند که نتو مینماید در شروع در آنست محکم به بندند رفاده را و گاه گاهی بکشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض مانند کی افیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته بآب کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویهٔ مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و در این هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان مادهٔ حاده با نچه باعث نضج ماده باشد مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا ماده اخراج یابد و بعد از آن شیاف مدمل مرکب از زرده بیضهٔ مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین شیافات ابار نیز مفید ست و بالجمله با دامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود اول ابراء آن ضماد قابضه مع جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل پست جوز آب و دانه کی زعفران و مثل غنچهٔ انار و زیتون و زردهٔ بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهر اباندکی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه خرق عارض گردد پیش از آنکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق پردازند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و نبرد و بتمام ادویهٔ قابضه غیر ذی خشونت چون شادنهٔ مغسول و اقلیمیا نقره و لسید و شنج محرق مغسول و ودع محرق مغسول باریک ساخته یا مانند آن مثل سعد اکسیرین که نافع ترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی حل کرده چکانند بهتر باشد یا توتیای کرمانی مربی با آب برگ زیتون یا آب آس یا شادنج مغسول و حضض با سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص و اقلیمیای فضه و صمغ عربی بعمل آرند و رفادهٔ غلیظ نهاده دائم چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و در نتو عظیم ذرور صندی نیز مفید بود رفاده مدور بمقدار خانهٔ چشم ساخته بر چشم نهند و بالای آن صفیحهٔ اسرب بوزن پنجدرم تا ده درم نهاده بعصابه محکم به بندند و اگر عوض قطعهٔ اسرب خریطهٔ سرمهٔ مسحوق بر بندند اولی و معمول همین ست و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و در آن سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالایش صفیحهٔ اسرب بر بندند و بعلاج قرحه و بثره معالجه کنند و شیاف مدمل و دیگر شیافات و اکحال مفید قرحه و سور سرج بکار برند و ایضاً بقول شیخ در نتو و فی ابی معالجات بما لحات قابضه نمایند و بسر که و آب گرم و یا آبیکه در آن گل سرخ جوشانیده باشد بر رفق تکمید سازند و سازند و شیافات قابض اکتحال کنند و از اشیای نافعه در آن آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و از ادویهٔ مفرده قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و ابار ست و از اکحال از زرد و جزو سرب محرق مغسول و جزو و از شیافات شیاف اغبرو زیتون و ارقطیین یا ابرباس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف بریلیوسلیس ست و از ذرورات اکسیرین سودمند ست و کذا ذرور که در سور سرج بغایت مجرب ست و بعد چکانیدن شیاف چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب و سرکه که در آن عدس جوشانیده باشند ترکرده بر بندند و گویند که این شیاف به بعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب الفقع ست بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یکدرم اقاقیا یکدرم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طباشیر شامی ربع درم جدا کوفته بیخته وزن کرده در هم نموده سحق بلیغ نمایند و بآب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محلله نافع قروح یا انچه در آن قبض باشد بسایند و بکار برند **و بدانند** که هرگاه قرحه و نتو شروع کند بستن چشم برفاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پرخوری و امتلای تخمه و خوردن اغذیهٔ بخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مکرر مجرب ست شرط بر قفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیهٔ خفیفه بخورند و اگر محتاج مسهل باشد مطبوخ هلیله با فواکه مقوی یا ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و حلبی و نفاخی فرمن سساری و فلکی لا علاج اند و قرحی قطع اقسام سور سرج سکنند و ترک او صواب ترست و گاهی از سور سرج خون سائل شود و پس بذر و شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضرب خون کبوتر یا خون شفنین در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز و در روز سوم آب نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران در آن بچکانند

وهلیلهٔ زرد و مامیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شیاف مجموعه بقائی و هلیلهٔ زرد و انزروت هر دو مساوی باریک سائیده و در آنکه
از مجربات انطاکی ست در موق اکتحال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مامیثا یکدرم زعفران دو دانگ
صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یکدانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشهٔ چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا میفختج پخته بر چشم نهند نافع بود
و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته اسفنج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق بتمامه فانی و مستاصل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود هرگز علاج
نپذیرد **و دمعه** که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضاً لحم کاهو بپیشانی و مستاصل شد باشد انبات لحم او ممکن نبود هر گلاب گذاشته و سفیدهٔ
بیضه آمیخته بر ماق گذاشتن و مبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نموده و یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کشیدن دمعه
را که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعه نوشته که اگر دمعه حادث از مستی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بسوید و اندکی از آن گرد چشم طلا کند
در ساعت تسکین پدید و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند آنرا در زمان قلیل تناول انچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و لبسایند هلیله کابلی
تا مانند غبار گردد و بمیل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا و مازو باهم سوده بر کف پاها و سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند و کذا اکتحال لاجورد
و غیر مغسول که مجرب سویدی ست و یا تخم خیار مغسول و مامیثا و یا مروارید و یا هلیلهٔ زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد خشک شدن
باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ میباشد خشک کرده سائیده و یا حجر مغناطیس در شیر دختر سوده و کذا التقطیر سرکه و آب
در چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبرباریس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضاً مغز تخم هلیلهٔ زرد دو حصه مغز هلیله
سیاه سه حصه مغز [illegible] آمله یک حصه حب بسته با آب سائیده در چشم کشند و غسول ترپهله و سرمهٔ سفید مگرم و عصارهٔ آمله و طلای کهره و شیاف سماق نیز سوده ست و اکتحال
باسلیقون و توتیائی و سرمهٔ مفید دمعه که سرد و پوشیدن سر و نهادن مشک و قرنفل در کلاه برای دمعهٔ بارد نافع و کذا در کباش و قرنفل نیمدرم سوده بمقدم سر و یا پوست
جوز خشک کرده و یا برگ [illegible] و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا عود الفرج دو درم کباش و قرنفل یکدرم باهم باریک سائیده و اکلیل و اجینی و ضماد عصارهٔ قنطوریون
دقیق بر پیشانی و یا قطور عصارهٔ برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان
صمغ صنوبر و یا مرارهٔ سلحفاة و یا شنگرف و یا دخان رانیج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضهٔ شترمرغ و یا دخان صمغ البطم و یا عصارهٔ برگ زیتون بری و یا اشق و یا
سوخته و یا پوست بیضهٔ سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهرهٔ خروس و یا زهرهٔ ماکیان و یا دارچینی و یا بادیان و یا مرقشیشای فضی و یا ذهبی
یا نحاسی نافع ست و گویند که ادخال دخان نیز نافع ست کذا دخان صنوبر کبار و کذا مصطگی و کذا نحاس محرق و کذا امشاک کذا آب [illegible] اکحال دمعه مقوی فعل آنهاست

شرابت

و دمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و یا ضعف هضم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و اغذیهٔ منجره مثل عدس
و باقلا بپرهیزند و در مادهٔ حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعهٔ حار مذکور شد بعمل آرند و گویند که رب هلیلهٔ زرد دو درم مع بنفشه سه درم حبوب ساخته خوردن برای دمعه
که وقت حرارت زیاده سود عجیب و کذا نوشیدن ماء اسکره و اکتحال شادنج مغسول و توتیای مغسول و مرقشیشا هر واحد یکدرم مروارید بسد هر واحد نیم درم شیاف مامیثا
صبر هر یک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و بلیج [illegible] تا که غلیظ شود در چشم کشند نیز مجرب ست و در مادهٔ بارد بعد تنقیه بحب قوقایا و ایارج
جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و غول حمام هر روز بسیار و گلاب بعد حلق سر و جوز بوا مدام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یک بعد خوردن و اطریفل
شلیلجم و کاه کهنا انکباب کردن و اغذیهٔ سریع الهضم مخلوط با شیای ملطف و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در هر سه روز وقت شب حب شبیار از ایارج
مجر یک جزو زراوند دحرج و خبث الحدید فولاد و هلیله کسیر که به بریان بروغن بادام هر یک ربع جزو در شب ساخته از دو دلمه درم تا یکدرم بخورند اگر مزاج احتمال کند بمقدار
بفزایند گلنار فارسی رسختج توتیای سندی کحل شلوه هندی مغربی از هر واحد یکدرم طباشیر بریان نیمدرم کلش [illegible] بریان نیمدرم همه را سائیده بطریق اکتحال نما
و لبساست که کفایت می نماید انزروت و توتیا و سرمهٔ اصفهانی **بقول جالینوس** درین نوع تنقیهٔ راس و علاج بشیافات قابضه باعتدال مثل آنکه از مامیثا و
زعفران بسازند و شیاف سنبل و معجون الشراب [illegible] و آورده که بهر دمعهٔ بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه و برود دمعه و برود اسود و حب نافع دمعه

بعده خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تقویه بصر و انبات لحم مجرب ست **وبعضی** متاخرین می‌نویسند که در دمعه ضربی وسقطی فصد کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج وغیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف مامیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه زرده بیضه مرغ وسنگ بصری روغن نبق سرشته ضماد کنند و در دمعه کهنه یکسال‌نیم ساله که از ضربه بود در هر هفته دو بار قی کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه با گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاؤ و غذا شوربا سنگ‌خوره و دراج بنان تنوری دهند بجای آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمه اصفهانی در برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیه مرغ و زردک و کبوتر بنان خورانند **تعلیم** گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک بچکد و منقطع میشود و این را آکتین گویند و سببش مرض غلظ در پلک بالا مع نتو در باطن او و حفظ کاک‌ افتیم یا قرنیه ست و این مرض عند امتلای بدن از مواد وپری معده از طعام و شراب در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می‌پذیرد و علاج حسن تنقیه بمسهل و پرهیز از اغذیه غلیظه مبخره و تقلیل غذا و تجویز هضم و تکمید بپلک با آب گرم و تضمید او با ضماد محلله مثل مامیثا و مرزنجوش و زعفران بعد تنقیه استعمال بعض انواع محللات رطوبت چون بالیقون و شیاف احمر لین ست و بقول امین الدوله از اشیای دمعه نافعه درین نوشادر مسحوق ست و همچنین فربیون مثل در پیاز و اکتحال آن و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود هر دو علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند و مداومت بحمام نمایند و شیاف و بینارجون در چشم کشند و باید که حب شبیار و قوقایا در هر هفته بخورند و غذای مجفف لطیف مانند کبک و دراج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری کرده با دیان داخل کرده باشند دهند و عوض آب عرق بادیان یا در تجویه الکحل و زنجبیل و سرمه سیاه و سفیده از هر یک برابر ساییده در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه از دماغ بطبقات چشم ست **علاج** سنگ بصری با آب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی سبز کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یکدانگ سفیده اب مغسول یک مثقال بگلاب سائیده و طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود و آثار وجود ماده حاد ظاهر باشد اول مسهل صفرا دهند و یا بماء الفواکه یا مطبوخ ادویه یا مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلوبخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا امرق کدو ماش و مغز بادام وکدو بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا القیفال نمایند و حجامت کنند بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر مفید و شیاف سماق و عصاره آمله برای حرارت و سوزش چشم معمول مولف ست که ضماد کاسنی سبز و کشنیز سبز و کاهو سبز و اگر اینها بهم نرسد تخمها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو سائیده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حنای سبز برگ گلاب سبز هر یک هفت ماشه شب در آب شیرین خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این نیز مفید ست شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز هر یک ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز بعمل آرند اگر صحت نشود فصد سر رو کشایند و تلیین طبع بآب فواکه و یا بطبیخ هلیله فواکهی حلوی خان که در آن شربت دیگر الهلیلجی باشد یا بکنند و غذا نخود ماش با اسفاناخ وخرفه با برنج دهند و بعد از تنقیه این کحل اشک آور بعمل آرند فلفل دار فلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه حضض مغسول شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ سائیده در چشم کشند و تعاهد حمام نمایند و گویند که اگر ازین دوا صحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی تبرید و خیار القیون نمایند و جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند دو درم بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حلان و نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه مبخره مثل فلفل یا قلیه و گوشت گاو و میش و عدس و جغرات با کچری بنو ماش وغیره باشد در وقت شروع هضم غذا و تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود و بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود سفوف شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الایچی کلان هر یک سه درم نبات بمانند شربتی نه ماشه و خایند و ازیاں در نیمبرشت و همچنین الایچی کلان بریان و هم مصطگی و جوارش آن جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خایند کشنیز خشک مع آن از مجربات ست و همچنین سفوف نمک یا گلاب و آنچه بسبب سم سیرو و نیاح شود ادویه چنانچه در اصحاب الیرقان بیان شد باید آید علاج آن بعمل آید

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از آن رمد وغیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و بآب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پلک برداشته ببینند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند و الا نشاسته باریک سائیده در چشم ریزند و دمانی بدارند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان هندی آنرا طالب العین گویند و نطیه نیز نامند در چشم آویزد و درد و سوزش در چشم پیدا نماید و درین صورت فی الفور چند قدم باز پس روند و آب نیمگرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته بچشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند بعده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا بآب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مثقوب ذی اضلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بگشایند و آب گرم دران ریزند و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطور بکار برند در مدت گذشت بعمل آرند و اگر خون زائد و بدن ممتلی از اخلاط باشد فصد و تنقیه نمایند تا ماده بچشم نرساند و آنجا که چیزی درشت چون ریزه شیشه باشد آن در چشم افتد بموچینه بردارند و بپنبه مشند و قدری شیر زنان ترکرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه آهن بود و بشدا بیرون نیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنانچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر همین نهج فرموده بودند و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسپد و مشکل برآید پس روغن زیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هرگاه فلس مذکور بچسپید سیاهی چشم نتو پذیرد و از ملتحمه جدا شود و فلس ظاهر گردد پس میل مضلع بردارند و بعد برآوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی ماند بچیزی ملس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زنان و سفیدی بیضه و درد و ورم تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ بعمل آرند و بر درد مداوی و مانند آن برای نشف رطوبت و جلای آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول ست که اکتحال سرمه مزیل قذی و مصفی بصر ست و اکتحال او در اثر رمد خصوصاً با شکر و نشاسته در چشم مخرج قذی و کثیر الفوائد برای چشم و چسپانیدن برگ شاهسفرم بر چشم جذب می نماید آنچه در چشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته دران و اکتحال قلقطار صاف بیگرداند چشم را از قذی و بعض گاهی باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بخلد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی مقشر برابر بهم اسوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی ردیه گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بچشم برسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل صفرا یا ماء الفواکه تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه مرغ و روغن گل آمیخته پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کشنیز سبز ضماد کنند و یا تخم خطمی تخم خباز در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض او قیمولی بشیر زنان حل کرده در چشم بچکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ دو جزو زرد چوب حضض گل ارمنی مامیران زعفران مصطگی هریک یک جزو با آب یا زردهٔ تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی با ادویهٔ مذکوره زنجبیل بابونه گیرو قرنفل مرداسنگ اضافه نموده اضافه نموده بهم سائیده گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد نیمگرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع ست با اندک تسخین و همچنین آبیکه دران خشخاش اکلیل الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشد و ضماد افیون زعفران پھٹکری مرداسنگ با آب سوده نیز مفید ست و اگر لوده پٹھانی میدهٔ گندم روغن زرد هریک نیم دانگ شکر سفید چهار ماشه در آب سرشته دو قلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و بعده بر چشم ببندند برای تسکین وجع ضربه چشم از مجربات استاد مرحوم ست اگر خون در موضع ضربه منجمد شود و درد قوی پیدا آید چوب سبز درشت گرم سوزند و آبیکه ازان بیرون آید بران موضع بمالند که در حال خون متلاشی گردد و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطگی هر دو سائیده بزردی بیضهٔ مرغ سرشته گرد حلقهٔ چشم ضماد سازند و آنچه در طرفه مذکور شد بکار برند و بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ پلیل و زنجبیل طلا سازند و ضماد نخواه العسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف قوتیج و کذا آرد فالی خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا از اوند بسرکه و کذا حسل نمک و کذا تخم لطا و خردل نیز نافع که دم تحت العین ست و آنجا که از تیغ یا سنگ وغیره تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیر آن نیز فصد و تلیین ست و بهر اندک مدت پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شادنج مغسول یا اندکی کافور یا دم الاخوین بران افشانند و محکم ببندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیای کرمانی پرورده پاک کنند و زردهٔ تخم مرغ تنها یا برگ آس سوده با روغن گل و آب کشنیز سبز بهم سرشته بپارچه آلوده

بر پشت چشم نهند بعده باصلاح جراحت کوشند بنوعیکه در قرحه مذکور شد و در چشم نواب احمد یار خان بزرگ جیب ساج خلید و از بر آورد دلش اندکی خون بر آمد حکیم کبیر علیخان شاگرد
حکیم علویخان انزروت مدبر و مرهم الاخوین حضض مکی هر واحد یکماشه در شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد با انگشت لت کرده در چشم چکانیدند و بالائش قرص از برگ
قنب ساخته زرد چوب مامیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینه نه ماشه در آن اخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیمگرم بر چشم بستند و تا سه روز بسته داشتند روز
چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پیدا آمد چشم را در گرفت پس هلیله سیاه حضض مکی مامیران چینی هر یک سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده
ساعت بساعت از میل در اکتحال فرمودند و زرد چوب مخاط هندی زعفران انگور شفا هر یک ماشه در آب برگ عنب الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد

انتباه هرگاه چیزی قاطع بچون آهن و نی وغیره بطبقه قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند و یا جزوی از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد

حول و اعوجاج نقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز بیند
و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتدبه در بصارت پیدا نکند و اعوجاج نقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و درین نقبه
معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حول استرخای عضله است از عضلات محرکه مقله یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات استرخای
عضله اکثر بسبب مواد رطبه بلغمیه گاهی از سده دمیه یا سوء مزاج بارد رطب یا تفرق اتصال واقع در عرض آن میباشد و تشنج بباعث امتلای بلغمی و یا غلبه یبس
و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضا در استرخای بلغمی ثقل و عدم وجع
و حدوث آن بعد از نزلات لازم است و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب یا فج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب
مبرده مرطبه میباشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعتهً میباشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس و عقب استفراغ زیاده
بدن و ریاضات کثیره و تدریج و بجوانان عارض گردد و تشنجی ورمی وجع در انقلاب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات
سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج است یا بکودکان یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس
اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض شود و سبب زوال ثقبه عنبیه یا ورم عنبیه است و علامتش وجع و صداع است اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس
آن و نشانش خمور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرط یا ملازمت صوم خصوصا در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه مانند عدس
و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک مطر بست چشم میباشد علاج حول استرخائی و تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم با شربت اصل و گلقند
یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غرغره نمایند بدستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم
کشند و با آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمه ممزوج به بندق
هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا القطران قنه مخلوط بسعوط و کذا اکتحال بسلیخ و بسبب حول که باسفل باشد از استرخای عصب بود دران معالجه بدانچه استحکام
نماید مثل تضمید پیشانی با آس مانند و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود بفصد قیفال و تنقیه و منع غذا و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیره تخم خیارین و شربت بنفشه
و قرا صیا و آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ در چشم و طلا نمودن زبره بعصاره ماهیثا و صندل با آب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده کنند
طلا بروغن سفرجل یا روغن بنفشه و طلا شیر یا گلاب یا آب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود باستفراغ از حب صبر یا ایارج لوغاذیا و مقوی تریاق و غاریقون و شحم حنظل و عصاره
حنظل و ریوند و قیق و حب انند آن علاج کنند پس آبکیه و اکلیل الملک تمام و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد از ان بکارش
الحج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد رطب یا فج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفیدباجات مستعمل با ابزار حاره و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال باشد
لاعلاج است و تشنجی یبسی که اکثر بسوی فوق میباشد بتقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش روغنهای رطب بر سر وغیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد
پردازند و شیر خر و شیر دختر در چشم چکانند و تقطیر خون شقیقین و یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل و اندکی شراب بر پستان چشم سفید و اندود اشربه مرطب مثل شربت بنفشه

و شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شیرهٔ تخم خرفه و ماء الشعیر دهند و اگر تب نباشد شیر خر بدهند و غذای مرطب بنوشانند و شیر بز دوشیده و بر دهن بادام قریب نفع او ست و استعمال
ماء الرمانین با شکر و الکباب بجای آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکو فته و مانند آن جوشانیده باشند نافع ست و آنچه از زوال طبقات رطوبات بود تدبیر آن تنقیهٔ دماغ از
رطوبت مولد ریاح ست باستعمال ایارجات حبوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد از ان بهر تحلیل ریاح آبیکه در ان بادیان اصل السوس بابونه اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده
باشند تکمید چشم نمایند و بطبیخ زیره و شیح و صعتر و زوفا و مرزنجوش نطول سازند و مامیران یا زردچوب با آب بادیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود تنقیهٔ معده بقی و اسهال نمایند
و جوارشات گرم محلل ریاح خورانند و تجوید هضم نمایند و کحل بخان سندروس در جمیع اقسام حول مادی معمول ست و بعضے گویند که چون آمله به قطعهٔ آهن بسایند تا مثل سرمه گردد
اکتحال آن حول را مفید ست **و بقول طبری** و حکیم علی گاهی حول بزرگان را از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و علاجش علاج این امراض است
و گاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود و سبب درین حصول ریاح غلیظ
در رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعةً بسبب زوال طبقهٔ صلبیه بریاح غلیظ بخاریکه زیر او در آید عارض گردد حول بسوی فوق باشد گویا که بیمار بدان
بدان طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه بسبب زوال طبقهٔ مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صاحبش بهر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که بیند نظر او
بحول باشد و آنچه از زوال طبقهٔ شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینهٔ خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعةً بسبب
تزعزع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدیه بود حسب زوال او حول پدید آید پس اگر بسوی فوق زائل
شود هر چیز را که به بیند دو چیز نماید و اگر زوال او باسفل باشد هر شیی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع
کثرت ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نه بیند و سیلان چشم او بسوی فوق باشد گویا که ببالا می نگرد بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند و اگر تقلص و زوال او باسفل باشد حول
مع شخوص چشم بود و هرگاه چیز را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعید به بیند بهتر بیند و اگر حول دفعةً از نقصان رطوبت بیضیه یا سیل او بجانبی بسبب وقوع ضغطه
یا حرکت بخارات غلیظ حادث شود با حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه به بیند اغبر اللون برنگ طبقهٔ عنبیه بیند و اگر حول اغلب از زوال عنبیه عارض شود سیل او بجانبی از عرق
موق باشد و مع ضعف وقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول تزعزع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پدید بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حول غیر
ثابت بود و ساعتی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی ابصار مائل شده کشیده میگردد بعده ساکن شود و زائل گردد بعد از ساعت و این
اکثر بشبان حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر ست و زیادت و نقصان در ان بحسب مزاج و سن باشد بالجمله ریاح غلیظ بخاریکه بسوی سر و چشم مرتقی شود یا از معده
بنا بر اجتماع اخلاط در ان متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار امتلای معده از غثیان و فتور شهوت و فساد هضم و تخیلات روبروی چشم در اوقات
امتلا دریافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خبث النفس و تقلب و دوار و ارتفاع بخارات گرم بسوی راس و سرخی روی و چشم در وقتی و سکون آن در وقت
دیگر معلوم کنند و هر چونکه باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر دریابند و استفراغ ماده حسب امکان
بموجب قوانین او نمایند و هرگاه ارادهٔ تنقیهٔ معده کنند و اکثر با ایارجات یا صبر یا مصطکی که هر کدام ازین هر دو را بسقمونیا تقویت داده باشند استفراغ او نمایند و بهترین
چیزها که برای تنقیهٔ معده بشرط عدم مانعے درین مرض خواه در غیر آن استعمال نمایند این حب ست که افسنتین رومی خالص زرد ده درم گل سرخ یک و نیم درم مصطکی سه درم
تخم کرفس انیسون هر واحد دو و ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند
و سه درم از ان با آب نیم گرم بدهند و سه یا هفت روز در میان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مبخره پرهیز کنند و از طعام شب منع سازند و اگر ارادهٔ استفراغ بدن
باشد بمطبوخ افتیمون تنقیهٔ او نمایند و برای تقویت در ان صبر و مصطکی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار بعمل آرند اگر مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیهٔ بدن بهترین صادق دلیل
برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند و رفاده که در ان اسرنجه مثقوب الوسط بشکل چشم ساخته نهاده باشند بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم ببندند و روی و چشم
و گوش را از هوای بارد محفوظ دارند و ایضاً بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد ازین تدابیر سعوط حسب
مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد بروغن مصطکی و فاردین و اگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و تضمید سر حسب واجب نمایند

وگاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و با وی اختلاج و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ بمسهل حب ایارج و غرغرهٔ منقی راس از رطوبات و تنقیهٔ معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیهٔ ناشفهٔ صالح الکیفیت است بعده اسرب بشکل عین مثقوب اوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم بندند و گویند که حول مزمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود **و در اعوجاج لقیه** که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب کنند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ ماميثا بآب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملتهب تسکین یابد باستعمال محللات نمایند مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعیکه در حول تشنجی یبسی گذشت و آشجو دیا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فروج و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و استحمام بآب شیرین نیم گرم خصوصاً بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب بر بخار آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر پیکوفته جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیهٔ مواد رطب بمثل دواء التربد که از تربد بیدرمه درم و مصطگی و زنجبیل هر واحد یک درم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند پنج درم بآب گرم بدهند و قلایا و مطبخنات خورانند و کحل عزیزی یا باسلیقون اکتحال نمایند **فائده** حول که بصبیان شیرخواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل بجنبش آید و مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا اسفل بود برروی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ کرده شده باشد بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هر دو موق باشد یا رخ بر گوشهٔ چشم که مخالف گوشهٔ مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعه ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور رنگ اجراس مصوت بدان طرف نهند و سر به آب یاسمین پرورده با مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی افشرده اثمد در آن پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصارهٔ برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون و اندازند و دایه اغذیهٔ لطیفه و سهل مثل تیهو و جوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصوصاً در صورت بودن صرع سبب حول اغذیهٔ بخار انگیز داده و مجففا از دایه در روا دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند ادویهٔ منقیهٔ رحم مثل فرزجه نادوار المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلاء دم یابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل را الوزن یکحبه معجون سکلینج و دو حبه با بانگ شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل را القدر یکحبه اشتها با بانگ بموزن و روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کفهای او باکثر اوقات دلک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله در آن باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق و دق عنیف و صداع قوی و نعرهٔ سخت و طلق شدید و تنزه و از هرچه موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقهٔ مقله و عضلات حافظ علاقه مذکوره و انهتاک آنها و در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل نمیکند و آنچه با انهتاک و باشد بطلان بصری نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریح افتد سببش انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد و اکثر جحوظ سعی و سومت محسوس میشود یا تورم در قرینه میباشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین و رازی گویند که هرگاه نتوء عین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضلهٔ ممسک عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نتوء از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسیده **تشخیص** اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده یا ضعیف گشته اگر باطل شده باشد از انهتاک عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نتوء مقله عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده بپرسند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر بگوید خلطی باشد و الا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود و حال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد بعد و اگر

و مشک و مروارید ناسفته یا بول نعجه در صلایه مس سائیده تا سیاه گردد یا قطرون در آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب گذاشته تا غلیظ گردد یا زبادت کبد ضبع خشک کرده سائیده یا از زردت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهره کبز وحشی و جبلی یا زهره کبک با آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهره حربا یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل در آن فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا بعر ظبی وقت تولد او گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباش قرنفل یا عصاره برگ عرب یا شیر عرب یا دار فلفل و مشک یا صدید جگر بز که بریان در ج و شونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند یا انا غالس العسل یا افسنتین یا آب انار شیرین و آب انار ترش و عسل هر واحد یک جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده در ان انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهره غزال در وی خمر یا زعفران یا عصاره برگ طرخشقوق یا آب سرس یا مغز سمندر بحیل در بول بز سائیده یا نمک لاهوری یا دار فلفل بجمرات سائیده و یا زنجبیل با آب سوده یا آب گل کسوندی یا آب شاخ نرم سهجنه یا عسل آمیخته یا بلیله و دار فلفل بشهد آمیخته تا یک هفته یا فلفل سیاه در زهره ماهی روهو تر کرده خشک نموده سائیده یا بلیله سیاه و زنجبیل و فلفل کوفته بیخته حب ساخته با آب سائیده هر واحد مفید ست و اکتحال بزهره گرگ بره الساعه ست و آب درک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات الد مرحوم ست و صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال نمودن یا چرک قلیان عوض فلفل گرفته بدستور تعمل آوردن مجمع عمل راقم ست و کذا شیاف و منبع الاذن مجرب اکتحال شیاف مرارات درین باب از مجربات حکیم علی ست و اگر سونٹھ مرچ پیپل با تخم کرنجوه هلدی دار هلد نمک سنگ پوست بیخ ارنڈ و سنکهه یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب یمانی بریان هر واحد یک توله نبات دو توله هشت پاس در آب لیمو کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن نیز اعشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول ست و اگر آب سداب آب کشنیز مساوی بجوشانند تا به نیمه آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یکدانگ سافج هندی مامیران چینی بلیله زرد هر ا یکدرم سرمه ساخته بعمل آرند و این کحل فلفل درین باب از مجربات صاحب مجموعه لقائی ست فلفل سیاه یکماشه در زهره گاو و یا بز بقدری که تر شود تر کرده خشک ساخته آنبه هلدی یک ماشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده مغز تخم کهرنی سنگ بصری که در آب لیمو چهار کرم کرده سرد نموده غنچه چنبیلی که خام باشد هر یک نیم درم کوفته بیخته در سنگ سماق مثل غبار سائیده بکار برند و این کحل جهت سبل و بیاض و ظفره و رمد کهنه و عشا عین نیز نافع و کحل روشنائی دیده و جصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان و فیلمون با هم یا بول ابل یا آب کندنا و باسلیقون و شیاف حاد و شیاف اکسیر و ضماد عصاره کراث السماق نیز درین باب مفید ست و مؤلف قبایس گوید که این علت بترکیب خون کمتر باشد پس اول رگ قیفال زنند و بفاصله سه چهار روز رگ ماقین و یا صدغین کشایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس تالیف علوی خان کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش اهلیلج خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون خفاش گرما گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر ست و همچنین خون و پیه مرال بوم و همچنین خوردن کباب جگر بز در طریقیکه از ان بجگر گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و وج را با دو کی بوره که ادنی سوده در چشم کشیدن از مجربات ست و لیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یکعدد و شب یکشنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطره خون تازه خرگوش در چشم چکانند و یا لحم ماهی روهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر بسبب صعود بخارات بد بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی کتیرا در سرمه آمیخته اند در چشم کشند و پنبه بند و فه بشیر بز که چهارم حصه آن روغن گل بادامی باشد و هشتم حصه روغن بادام بنفشه بهتر نموده بیمار که سر نهند و در روزی بست و پنج مرتبه بلکه زیاده تخم فرنجمشک هفت ماشه شربت لاچی و سکنجبین سیب لیمونی علوی خان هر یک یک نیم توله در عرق ابریشم ساده و گزنهر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه و مزعفر بز فاله بنان و پلاو مرغ کبک و اسفاناخ در ان افتاده باشد اگر مریض مطول باشد هم نافع بود و اگر در ریح البواسیر کهنه بخار بدماغ رفته شب کوری پیدا کند در وقت نصب سر بر بخار طبیخ شلجم دارند چندانکه عرق بسیار آید و از پنبه کهنه لحمه لحمه پاک سازند که تمام خشک شود پس آنوقت حب سیاه بسرمه در برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب از ده پانزده مرتبه که در یک هفته صحت الشفاء شود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در آفتاب اندر هوای گرم افتد پس آب یخ یا سرد در دو القرع در چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سدا گلاب روغن کدو آب کاهو هر یک یکدرم نبات چهارم حصه بمیل در چشم کشند و ایضاً سرمه که بگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع و اهرن و رازی گویند که فلفل ده درم دارچینی یکدرم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم سائیده اکتحال کردن و ایضاً ده درم از ان خوردن در ازاله عشا عجیب مجرب ست و طبری گوید که اگر ترب مع بادیان و دار فلفل جوشانیده بر آن انکباب نمایند شب کوری را اصلاح دهد و اگر

بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یکدرم و دار فلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یکدرم سافج دو درم مرزنجوش درم سائیده در شراب کهنه بسرشند و بر آفتاب سمی
بطبخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز باریک بسایند و بآب بادیان سرشته بظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته اکتحال نمایند در یک روز
شب کوره را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ نمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده در آفتاب بجوشانند
تا مهرا شود بران انکباب نمایند و هرگاه نیمگرم بماند بجوشانش مذکوره تکمید چشم کنند و یکدرم دار فلفل و یکدانگ بادیان سائیده جگر بز را به آتش نهند هرگاه کف ظاهر شود ادویه مذکوره
بپاشند تا که جگر بریان گردد بعده از آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکور که بران منجمد گردد بگیرند و باریک سائیده اکتحال نمایند **و از معمولات** ابوعمران بن موسی
بن سیار است که تنقیه صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و آب سرگین اسپ مکرر اکتحال سازند که در اندک مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض
دشوار گردد حقنه محلل سطور باید انکباب مبین کرده شراب مع بادیان بران پاشیده و دلک بان بسعد استعمال کنند **و آنجا که** سببش ارتقای بخار معده باشد آمله یا گلقند و اهلیله
مربی و یا سفوف حیلیکه و خیالات مسطوره سست بخورانند و اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات کذا ابدا رجینی یا بمشک و از فلفل و عصاره قثاء الحمار با تخم خرفه بالسویه نرم سوده بسیار
نافع است و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال به تریاق فاروق با عسل اگر بدن محتاج تنقیه باشد ایارج و بعد از تنقیه بدن نفع بخشد **و آنجا که**
بسبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیه غلیظ پرهیز کنند **جهر** یعنی روزکوری سبب عدم رویت در روز رقت روح
باصره و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضے سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت
نظر بسوی خطوط دقیقه و بآواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصاً بسوی قرص آفتاب در کسوف و خسوف کلف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در محرورین
و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصاً دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهای ازرق خصوص که احداب اشقر باشد بجهت زیادتی تحلل عنبیه رقت روح میباشد و اکثر
این رقت از قلت روح و در شب نیز باصره ضعیف میباشد و موضع حدقه آن خائر فرو رفته بود **و بقول جالینوس** سببش افراط تحلل روح است و اکثر عروض آن بچشم ازرق
و اشهل بجهت تحلیل مفرط نور چشم در ازرق میباشد **و بقول بعضے** سبب آن یبس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجه یابسه کهول و فصل خریف و بلدان
یابسه میباشد و این مرض مخوف است بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد
دلالت بر آنکه اسباب و حدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا متفرق گرداند و نشان این سبب قلت اشک و خفت موفره
است و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کثرت صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود **علاج** در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلا لعاب بهدانه
لعاب اسپغول شیره تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق مقشر آمله هر یک یک ماشه سفوف کرده با شیره کاهو
شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دادن نیز مفید است و نوشیدن آب تربوز و شیر و آب انار مع شکر و گلاب و شیره تخم خرفه یا یکی از اشربه مذکوره نیز مسکن
حدت است و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه و گرد سماق در گلاب و آب نیم حل کرده در چشم کشیدن
عظیم الاثر است و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور در سیماب شدید النفع است و شیر دختر با شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی چکانند
و اندکی کافور در شیر دختران و العبه ادهان مذکوره و یا سفیده بیضه مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع است و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند یا بابونه
اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و ایضا ترطیب و تقویت دماغ با غذیه
مرطبه و جوزه مرغ نمایند و تغلیظ خون با غذیه لزجه مثل هریسه و کله پاچه و نان تابه و دال ماش سنهری کنند و کاهو و کشنیز خشک و تره در طعام زیاده اندازند و از فواکه
انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم دران بکشایند و شیاف وردی با شیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشادنج مغسول و سرمه اصفهانی در آب
لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و بآب شیرین نیمگرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون دران داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون گاه
گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حار و صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید است و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج
و دخول در حمام بطور عیب کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و لخلخه گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخلخهای مقوی و مرطب دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سودمند

و استنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و اکتحال رسوت بگلاب سائیده و مولف اقتباس گوید که طبیبا شیر سنگ محک سرمه سفید هر یک یکماشه سائیده در روغن گاو
و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زنان بروغن بزو برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر یک برابر و نبات همچند
آمیخته دو مثقال با شیره گل بنفشه یک تا ده و تخم کاهو چهار ماشه در شربت به و نیلوفر هر یک دو توله و تخم شربتی هفت ماشه خورند و غذا قلیه تورمه به غاله با نان تنوری سازند
در دو سه هفته صحت یافته و صاحب نزهه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از تجربات است و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب کشا نیدن و از
گلاب و روغن گل و سرکه لخلخه سازند و از اشیای حاضه مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت و هم جستن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و شی
و سایر مستفراغات اجتناب نمایند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیه آن نمایند و جهر خلقی لا علاج است

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از آنست که ثقبه عنبیه یا عصبه مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره در ان منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق در اتساع ثقبه و عصبه
آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا باشد بخلاف اتساع ثقبه که در ان تمام چشم سیاه می نماید و بالجمله گاهی این مرض عقب صداع شدید یا سرسام یا ماشرا
بسبب در آمدن خلط غلیظ یا بخارات حاده غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه بچشم بواسطه کشیدن طبقه عنبیه بسوی
اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب آن نفس حدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه یا از یبوست عنبیه یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم او
و یا از رطوبت که باعث استرخای عضله ممسکه فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شکلیه باشد و اتساع طبیعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی بدان
رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه است که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شکلیه افتد و گویند که از انتشار در کثر ضعف
بصر و در اکثر فسا بصر حادث میشود و تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت دفعة زائل
شده یا بتدریج اگر دفعة بگویند از تفرق اتصال عصبه یا شکلیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا بعد ضربان و تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض نباشد
حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مریض از این امراض پیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض
اقرار آن کند سببش همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده کشاده گردد و ضعف بصر
اشتداد کند و در برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویه مرطبه کمتر و تنگ گردد و تقدم سهر و یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد
و اگر با وجود انتشار نور در طبقات همین تحویل و بر آمدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب باثقل بود از استرخای عضله ممسکه فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسند
که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه و در ابتدا و بعد خواب فرق در بصارت در رویت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر بگوید که پیش روی خیالی معلوم میشود
که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دوپهر و گرمی هوا و بعد حمام یا پس ضعف بصر کم میگردد
و چیزهای بعید نسبت با شیای قریب خوبتر بنظر می آید سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی
کوچک تر مینماید و ضعف در بصارت و رطوبت و سیلان اشک بود و عیدان الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرینه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم منتشر گردد سببش امتلای
عنبیه از رطوبت باشد علاج اتساع طبیعی آنکه از تفرق اتصال شکلیه بود لا علاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لا علاج ست تدبیرش ترطیب جسم
بر طبات بدستوریکه در ضعف بصر مبسی و سل العین مذکور شد خواه آب ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و حمول
بیکام و طبیخ کشند بدو باغذیه مرطبه مثل گوشت حملان چوزه مرغ فربه زرده بیضه نیم برشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیه خلط یابس کنند و تنقیح سده نمایند پس مطبوخ حشایش
رطب مثل بنفشه و نیلوفر و بنفشه بر سر ریزند و از مستی و آفتاب و جماع و اغتسال بآب شور و سفر دریای شور و گریه و نظر و کرسته امثال آن منع کنند و وقت خواب آب با قلا
و یا مغز نان میده در شیر دختران شیر در چشم ضماد سازند و روائح طیبه معتدله ببویند و اطراف سبزه بینند و سر در وقت اختیار کنند و گویند که شراب انبیذ کثیر المزاج شدید النفع ست
و اگر این حالت بشدت باشد باقی او شیخ و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار باشد و فصد رگ موق اکبر و حجامت موخر سر و اکتحال با دویه محلله و تنقیه بیاض دو مرتبه دو

اتساع ظربی می آید حسب حاجت بعمل آرید و بالجملہ تدبیرش بفصد و تنقیہ حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضہ و شیر زنان تازہ دوشیدہ
و لعاب بہدانہ رقیق و شیافات بعض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیافات معتدل طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد بمثل خطمی و اکلیل الملک و بابونہ نطول سازند و شیاف
معتدل در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیہ آنچہ باعث تفتیح و تحلیل بود مانند حلبہ اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچہ از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد
و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقرہ و فصد عروق صدغ و قطع آنہا نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن زیر ہر دو گوش در اکثر نافع تر بود بعد تنضیج مسہل بلغم
و حب ایارج تنقیہ کنند و باید کہ کثرت استفراغات بمسہلات نکنند تا قوت را ضعیف نکنند بلکہ گاہی استفراغ در ہر دہ روز یکبار بیک درم یا یک نیم درم حب قایا در آن کفایت
بعدہ یا بحامہ و عسل جوشانیدہ یا بایارج فیقرا محلول بماء العسل یا بادیان و اندکی تخم تحلیل در ماء العسل جوشانیدہ غرغرہ نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ کہ در فصل لقوہ و فالج
مذکور شد بعمل آرند و آب حقند ربع بندق ہندی و با آب سداب یا زہرہ خروس و روغن بادام سعوط کنند و آب نمک خصوصاً ممزوج بسرکہ بر سر ریزند و در ہمہ تحلیل باقی رطوبت
آب بادیان و عسل و حلتیت و فلفل و سکنجبین و اشق و جز آن کہ تحلل شیاف ذہب الحدت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مراہم مثل مرارہ یا شیشہ وطہ و برو کلنگ کذا اقلیمیا ہر قسم او و کذا مرواہ
و کذا آب عصارہ بادیان سبز دہ درم عسل پانزدہ درم جوشانیدہ تا قوام غلیظ گردد و کذا شیاف و دہ مقوع سماق حل کردہ و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازہ
و در آفتاب منعقد ساختہ شیاف سبہ و کذا فرفیون دو درم فلفل چہار درم مثل غبار سائیدہ بزہرہ گاو شیاف ساختہ بہر دو نافع ست و حلتیت اکحلا و کحلا در ازالہ
مجرب را ست و بقول ربیا سیس شیاف متخذ از عصارہ آس زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و یا بلیلہ زرد با آب بادیان بظرف مسی یا سنگ سائیدہ خشک کردہ و فلفل
نیم درم توتیا یکدرم کف دریا یک نیم درم کحل صفہانی دو ثلث درم سائیدہ بامداد و شبانگاہ پیش از غذا اکتحال کنند و یا باسلیقون یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف
مرارات در چشم کشند و دیگر کحلہا کہ در باب خیالات نزول الماء مذکور گردد بکار برند و قطار حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیہ اشربہ ملطفہ بعمل آرند
و قلایا و مشویات مرغ و بچہ کبوتر و کنجشک بخورند و از اغذیہ غلیظہ مرطبہ مثل بھیجہ و کوشت گاو و میش و ثرید پرہیز نمایند و تعہد استعمال اطریفلات و جوارشات مجففہ و استعمال حمام و
باد و یہ حارہ و بوئیدن ادویہ حارہ مثل سداب خردل و فلفل و مرزنجوش ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شراب ترکردہ بسر بستن بجائے عصابہ ضماغطہ فم عصبہ سو ہے اجزائے
مذکورہ نافع بود و صبر سقوطری حضض ہندی زعفران سنبل ہندی یا شیاف انزروت بشیر زنان بج در دہ ہر یک یک جزو دار چینی ربع جزو ہر یک جدا جدا کوبیدہ بحریر بیختہ وزن نمودہ با آب
بادیان و گلاب سرشتہ شیاف سازند و استعمال کنند تا سہ ہفتہ کہ این دوا نافع انتشار حادث از اتساع عنبیہ مجوفہ است و ایضاً صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب برگ بید ہر یک
چہار درم رب عنب دوا و قیہ در یک رطل آب و یک آہنی بجوشانند و بر بخار آن انکباب نمایند و آنچہ عقیب ضربہ و صدمہ افتد فصد سر رو و حجامت ساقین لیس مرہ بشرط
بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع کہ بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنہ لینہ یا مطبوخ فواکہ کنند و مبردات استعمال نمایند و بر صدغین صندل و شیاف ماميثا و
گل ارمنی و حضض طلا کنند و با آب سرد یا گلاب سرد کردہ روی بشویند و نیلوفر یا آرد باقلا مقشر یا آرد جو با آب برگ بید یا بات کاسنی یا آب خرفہ ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا
صندل و فوفل و برگ خلاف و گل آن ہر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضہ ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلودہ بر چشم نہند و اگر حرارت ساکن نشدہ باشد آب کشنیز سبز و عصارہ
شراب آمیزند بعدہ آرد باقلا بنفشہ خطمی برگ حسک کہ مغاث ہندی ست و بہندی میدہ لکڑی نامند یا زردہ بیضہ ضماد نمایند و بعد انحطاط و سکون الم بابونہ و قیروطی از روغن گل ضماد
افزایند و یا آرد باقلا بشراب سرشتہ و یا خطمی و آرد باقلا و بابونہ بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گلسرخ نیم درم در سفیدہ زردی بیضہ بیختہ و کذا عصارہ حشوق و کذا عصارہ عنب الثعلب کذا
ثقاسنہ در زعفران نافع این مرض نوشتہ اند و روز اول و دوم خون شقنین و فرخ در چشم چکانند و روز سوم شہد رن لبسیر ا ہر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج حارہ علاج کنند و شیاف ابیض یا
سفیدی رقیق بیضہ حل کردہ اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و ارکنہ زعفران مر ہر واحد یک جزو زنجبیل نیم جزو شیاف ساختہ اکتحال کنند و اندکی حمام یا
مسہلات و اغذیہ غلیظہ و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز واجب دانند و اگر مرارہ جدی مرارہ کلنگ ہر یک مثقال زعفران یک درم فلفل یک … …
پنج مثقال و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیدہ بعسل آمیختہ بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع سخت سود مند است و در اتساع ضربی نیم مثقال … سائیدہ
خشک کردہ اکتحال کنند و ایضاً زہرہ رو صحرائی یک مثقال سرگین سمار یا ول خشک کلیم مثقال نطرون یک مثقال فلفل زہرہ کلنگ ہر واحد نیم مثقال زعفران یک مثقال … نیم
خربق سفید یک مثقال سائیدہ در آب بادیان سائیدہ بعسل آمیختہ استعمال نمایند و آنچہ بسبب صدع یا سرسام یا مانند اعراض گردد علاج آن اصلاح و قطع نمایند چہ این اکثر اتساع … …

اگر عنبیہ سالم باشد و اتساع ثقبہ تا اکلیل نبود و لہذا لازالہ امراض سابقہ و تنقیہ بفصد و مسہل و حب ایارج و قطع شریان صدغ شیاف مرارات ہرچہ در سابقہ در نزول الماء بکار آید بایں حفظ بصارت باقی استعمال نمایند و گویند کہ حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارہ بادیان بشیانی کہ از عصارہ بادیان و زعفران ساختہ باشند و شادنج کہ در آب مورد پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سود مند است و صاحب کامل گوید کہ انقباع ثقبہ کہ او انتشار است زائل نمیشود و جز لا علاج است مگر آنکہ بکحل اصفہانی و توتیای ہندی و اقلیمیای فضہ و اقلیمیای ذہب و سائر کحلہا کہ در ان قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان مینویسند کہ شخصی را اتساع تا اکلیل رسیده بود بسبب موجود بودن آثار امتلا بفصد و تنقیہ بدن و سر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مولف نیز مصدق این قول است چنانچہ کنیزی شد اہم را بود مبتلا شدید و فقد بصارت یا طل شد چون بچشم او نظر کردم دریافتم کہ اتساع ثقبہ عنبیہ عارض شده باستعمال سفوف اجابت اطریفل و کحل مقوی ابصار نمودم در چند روز بصارت او عود نمود

ضیق

و او آنست کہ ثقبہ عنبیہ از مقدار معتاد تنگ تر شود و اربا سیس گویند کہ ضیق حدقہ یا منع حدقہ تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبہ باشد و این اگر طبعی بود نہ بجہت افراط محمود باشد و اگر مرضی بود از اتساع ردی تر باشد و گاہی باشد و مودی گردد و سبب او غلبہ یبس یا رطوبت مفرط و قرنیہ یا عنبیہ از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع خلط غلیظ در ثقبہ و یا مبین قلت بیضیہ و یا ورم طبقات یا زوال عنبیہ بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض است طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر ضیق بادرد و ثقل در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیہ بود لیکن فرق در میان ہر دو از علامات مخصوصہ زوال عنبیہ کہ در فصل او جامع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب معتاد کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود و تدبیر سابق بر آن گواہی دہد سببش یبوست و قلت بیضیہ باشد و اگر در چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعہ و سیلان غیره دریافت شود و تدبیر ما تقدم شاہد او باشد از رطوبت بود و اگر در حرکات چشم محسوس نشود و از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبہ باشد علاج آنچہ از یبوست بود تدبیرش بمرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات رطب و غیره نمایند چنانکہ در علاج امراض یابسہ ماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیہ نرم و چرب مثل گوشت دست و شانہ حملان و بزغالہ و جوزه مرغ دہند و ماء الشعیر و شربت بنفشہ یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر دہند و روغنہای مرطب مثل روغن کدو با شیر نوشند و شیر زنان بر سر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سفیدی رقیق بیضہ و اندکی زعفران آمیختہ در چشم چکانند و روغن بنفشہ و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند و لعاب اسپغول و آب خرفہ و آب بید و آب کاہو بر سر نہند و ایضا عصارات مذکوره بر سر ریزند و یا بنفشہ نیلوفر و مغز تخم کوفتہ و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر بر سر ریزند و از شیر حلیب بر سر ضماد کنند و بر روغن بنفشہ یا روغن کدو یا روغن بادام و شیر تعریق سر نمایند شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند و ملازمت تمام مرطب رنجیتن آب شیرین نیمگرم بر سر و نشستن در ان و غوطہ زدن و چشم گشادن سود مند بود و در ریاضت و تعب ترک نمایند و اگر گرمی یابس چشم حرارت محسوس شود و اشیای سرد که مرطب باشد استعمال نمایند و ایضا در یبوست صرف گاہ گاہ از استعمال چیزی کہ در ان قدری حرارت باشد بنا بر جذب مادہ مرطب بسوی چشم اکلا و طلاء باک نیست و استعمال و نمک سرد و در چشم بی و در بینی تا زمان اندک بعد ہضم غذا برای جذب غذا بسوی آن واجب است زیرا کہ گاہی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و ہر گاه کہ کمال جاذب استعمال نمایند معاودت بر مرطبات کنند و آنچہ از رطوبت باشد بمسہل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیہ کنند و در صورت خلط غلیظ با استفراغ مراعات ترطیب نیز ملحوظ دارند مثلا منضج خلط غلیظ سکنجبین بزوری با گلقند با آب گرم و یا مطبوخ اصل السوس پرسیاوشان تخم خطمی ہر یک سہ درم مویز سرخ منقی سہ درم انجیر خشک پنج دانہ با شربت لیمو یا شربت حصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطوخودوس ہر واحد یک درم غاریقون سفید ترید ہر یک نیم درم آب بادیان تازه و روغن بادام سرشتہ حبہا ساختہ یک شربت یا دو نموده تکرار نمایند و سائر تدابیر این مثل روغن قسط مثل حب سنت و اکتحال عین باشق محلول با آب رازیانہ مروق با افیون نمایند و بعد تنقیہ افادیہ مناسبہ مثل بابونہ و اکلیل الملک و ترنجبشک در آب پختہ بر سر ریزند و باطریفل صغیر مداومت نمایند و با سلیقون روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات یا شیاف متخذ از آس و زعفران سیاه و سعد بگلاب در چشم کحال معروفہ کہ در آب ضعف بصر طولی و نزول الماء و خیالات نافع است بکار برند و اگر از عاقرقرحا یک جزو زنگار جاوشیر ہر واحد ربع جزو شیاف ساختہ بطبل آرند در این باب مجرب است و باشق جاوشیر زعفران زنگار ہر واحد یک درم خلط زعفران چہار درم گرفتہ شیاف ساختہ در چشم اکتحال نمایند و نسخہ خلط زعفران این است زعفران سہ درم عصاره شبانی صبر فرشتہ صمغ عربی ساییده مثل غبار بسایند و بقول فیلسوف شیاف کہ از زنگار اشق ہر واحد یک جزو و زعفران یک جزو و ثلث صبر ربع جزو و مشک نیم جزو ساختہ باشند نافع

و کذلک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین و سل سه مثقال زعفران و مثقال صمغ عربی یک مثقال بعسل سرشته استعمال نمودن و ایضا فلفل اشق هر واحد ده جزو روغن بلسان ده جزو و زعفران یک جزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل سرشته بکار برند که این نسخه ابهرست مالیدن بسر بقوت رطوبت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع ست و تقاید قلیها و مطلقات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا نزول عنبیه باشد تدبیر ورم حسب مزاج مریض فصد و تنقیه بدن و وضع محاجم و حقنه و استعمال شیافات و اکحال مضاد سبب فاعل و ریختن آبهای محلله بر سر و اصلاح مزاج و پرهیز نمایند بطوریکه در علاج اقسام رمد و اتساع و در حدقه گذشت و ایضا در ورم حار و فصد و نطول که در قسم سببی گذشت و طلا ما مثل سائیده با گلاب و آب حی العالم بر چشم و شستن چشم بشیر زنان و چکانیدن سفیده تخم مرغ در چشم و در ورم بارد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم با آب جلبه و آبی که در ان اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و استعمال عین الشیاف سنبل نافع ست علاج نزول عنبیه در ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید یکی را بعد اندمال قرحه قرنیه غیر غائر ضیق عارض شده گاهی بجلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصاره شقائق النعمان و بعصاره بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

و آن چیست که در هوا و بروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصر که بسبب آن غبار خفیفه که در هوا موجود است و ابخره غذائیه که بدن از ان خالی نیست محسوس شود دوم آفت طبقات چنانکه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی مانده و آن خارج محسوس نشود و صاحب او را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار و هیئت آن آثار متخیل شود سوم آفت رطوبات و این یا از نقص جوهر رطوبت بود که متخیل بدان گردد بسبب عروض سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس و غیر آن مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت چهارم ورود ابخره از خارج چشم و این یا عرضی غیر متمکن بود و آن از جمله بخارات جمله بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این مقدمه نزول الماء است و از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار از ان بسوی دماغ است دوم امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار از ان سوم حصول رطوبات بلغمی غیر صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط پنجم حصول خلطی از اخلاط دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم ششم حائل شدن شظایای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر هفتم کثرت رطوبت بیضیه هشتم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص اسباب مذکوره آنست که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید بپرسند که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث ثور یا رمد چشم یا جدری یا رمد یا قرحه قرنیه و غیره بیان کنند سبب خیالات بقیه همان مرض باشد و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره ننماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شئی مسخن یا ملاقات آن هر دو و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمه نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سوال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاهی کم و گاهی زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم میباشد درین صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه مبخره و یا در بحرانات یا بعد قی و یا غضب و غیره محرکات افراط زیادتی میشود سبب صعود بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان با این قسم و خفت بخارات بعد از قی و تنقیه معده و تناول اشیای مانع بخار مثل کوب و کشنیز و قابضه و یا منقی معده مثل ایارج و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات بانحطاط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم جهت فهم ماده بخارات مذکوره از علاماتیکه در تشخیص امراض ماضی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات جهت تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشد و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند علامات اقسام مذکوره یافته نشود سبب ذکاوت حس باصره باشد و تعیین اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردند سبب بخار اخلاط محرقه یا

و اگر گوید که گاه گاه چیزی چون مار و شراره آتش پیش چشم متخیل میگردد سببش بخارات حادّه دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش مینماید سببش ابخره صفراوی باشد و اگر گوید
که خیال مایل بسفیدی و مثل ابر صاف مدرک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضاً اگر گوید که هنگام عطسه یا بیست چشم خیال متخیل میشود
که چیزها سفیدی بتاریج فرو می آیند و بالا روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس میشود
که شخصی ایستاده است سببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان خیالات رگ میگردد که چیزی از بلندی پیش می افتد سببش امتلاء و بخارات دماغ
باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزها بسیار مینماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و پوشیدن حجم سطح بصر [illegible] باشد و اگر گوید که وقت فرو بردن سر
متخیل میگردد که آب در پیش ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم خیالات معلوم میشود که گویا پیاده و مساک واقع است
سببش نقصان رطوبت بیضیه است الحاصل بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی مقادیر آنها بس صغیر و کبیر باشند و گاهی در قوام آنها بس کثیف و رقیق حتی
باشند و گاهی در اوضاع آنها بس متخلخل و متکاثف و ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها بس مثل مار و پشه و مگس و رشته و مو باشند و گویند که چون خیالات مشتمل بر یک
دیگر بمانند که کدورت بصر و ضعف آن بیفزاید یا آن چشم از نزول آب ایمن باشد و ایضاً خیالات که زائل نشوند و عود کنند و زیاده گردند و نقصان پذیرند مقدمه نزول الماء باشد
علاج آنچه از ذکای حس بصر باشد اغذیه غلیظه مثل هریسه کله پاچه وغیره خورانند و هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ مذکور شده بکار برند و آنچه از بقیه اثر بثور
وغیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و یا باسلیقون است و هر چه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور و قروح چشم مذکور شده بعمل آرند و ایضاً بعد تحلیل حجم آن حمام
و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکتحال جالیه مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از تکدر رطوبت باشد هر چه در باب ضعف بصر از تکدر
رطوبت بیضیه مسطور گردید بکار برند و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنجا که تکدر از ماده رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بانچه جالی و محلل رطوبات
باشد مثل شیافات مرارات و مشابه آن نمایند و آنچه مقدمه نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء می آید و آنچه از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع ماده تنقیه از
فصد و مسهل وغیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شده بعمل آرند و اگر سنای مکی مویز منقی تخم کرفس هر کدام ده درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنج درم
پوست بلیله زرد سه درم در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید در ماده سودا و با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند بجهت خیالات
که ماده آن در دماغ باشد از مجربات الفاظی است و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح و شربت خشخاش استعمال نمایند و لعوقات مداومت کنند و ایضاً بعد تنقیه بحبوب
و مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و غیره و مطبوخ بنفشه و مطبوخ بلیله و اسطوخودوس وغیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر اطریفل زمانی و اسطوخودوس و معجون نجاح
و جوارش کندری خورانند و جهت تقویت بصر شیاف باسلیقون کحل عنبر در مادی در چشم کشند و دماغ را از ابخره و فضول بارده و غلیظه امل روغن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مراره آهو و مراره
باز و مراره خرگوش سفید سنگی و یا آنچه میسر شود چهار درم مروارید ناسفته یک درم لب نیم درم تنکار ربع درم آب برگ گشنیز تازه و شیر زنی که دختر زائیده باشد بران مرارات ریخته
خشک نمایند و مروارید و لب و تنکار جدا جدا سحق بلیغ نموده همه را ترتیب با آب برگ گشنیز تازه نموده خشک سازند و با شیر زن [illegible] سحق نموده خشک کرده با آب گشنیز
همه سرشته شیافات سازند و در سایه خشک کنند وقت حاجت حل نموده اکتحال نمایند که مرض قدیم را نفع بخشد و در ابخره حاره اطریفل کشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل
کرده بنوشند و یا گشنیز خشک آمله جوشانیده نبات داخل کرده و یا شیره گشنیز خشک شیره تخم کاهو عرق شاهتره نبات بیاشامند و بخار بسوی اسفل جذب کنند و صندل گلاب بوینده
و بر صدغین طلا نمایند و در ابخره سوداوی دماغ اطریفلات و خمیرجات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و آنچه از تصاعد ابخره معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه وغیره بحسب ماده ابخره
نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معده و صداع شرکی معده گذشت و بطوریکه در مقاله امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در [illegible] معده
باشد آب مرزه آب شبث و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات و امتلاء شدید قیات قی نمایند و اگر تنقیه آن بقی ممکن نباشد صبر نیم مثقال
و غاریقون سفید دو دانگ با دو مثقال اطریفل صغیر اسنجیده حب ساخته با آب نیم گرم بخورند تا تنقیه معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز از آن نمایند بعد تنقیه دماغ بحسب ایارج یا قوقایا
و یا با یارجات کبار نمایند پس بغرغره اصلاح غذا مثل نخود آب چوزه مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهره کبک زهره باز زهره روباه زهره کرکی زهره کرگس زهره تیهو سلحفات
نخله بعسل صافی نموده با آب رازیانه عرق ممزوج نموده اکتحال نمایند اگر قند سفید سنا مکی هر کدام یک جزء تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزء

مصطکی ربع جزو در ده مثل آن آب بجوشانند تا ربع بماند و بسازند مطبوخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخره معده باشد از مجربات صاحب نزهت است
و گویند که اگر از حبوب سلائمه فائده نشود تنقیه بلوغاذیا بعد نضج بماء الاصول پرهیز و ایضا استفراغ بصبر و افسنتین و مصطکی و اصلاح اغذیه و تقویت معده بصبر و سنبل الطیب
مصطکی و آرد جو و خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الا بجزاء سفرجل خوشبو و قرنفل و عصاره حصرم و امثال آن نافع و تنقیه معده بایارج فیقرا و بعده دو روز استعمال
مطبوخ تخم کرفس و انیسون مراحد بعده استعمال معجون عزیزی و تقویت معده بمصطکی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل بلیله مربی و غیره نیز مفید بود و اگر معده حار باشد
بمطبوخ بلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضا در مادهٔ بلغمی قی بادویه مذکوره و استعمال حب هب یا ایارج فیقرا تنها و با اطریفل کشنیز و حب شب
متواتر سخت سودمند است و غذا گوشت ماکیان با نخود پخته و مصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر بمشارکت معده از یبس باشد تعرض باستفراغ ننمایند و در علاج او نیز شیر
ماء الشعیر و تمرین صندل سفید و گلاب قصار و رزند و آنچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و ماء الجبن و سفوف
لاجورد و حب و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هرچه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند و اگر فائده نشود بقطع و داغ شرائین صدغین پردازند و آنچه بسبب امتلای
شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون افرا گیرند بعده مسهل صفرا دهند و مطفیات خون که در امراض موی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت
و شیرینی پرهیزند و آنچه از [illegible] یا رطوبت باشد بقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام بآب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتاده بعمل آرند و از کثرت
شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات پرهیزند و سهر طویل و جماع و شب خواری ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در فصل اتساع بهر اتساع رطوبت
مذکور شده بدان توجه نمایند و آنچه از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق ثقبه عنبی مذکور شده و هرچه در ضعف بصر عنبی خواهد آمد بکار برند ++

نزول الماء

و آن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه ما بین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت مختلف باشد
در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود که اگر بنسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد و بصارت بالکل باطل شود
قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق مصاص در صبب یعنی بمیل مجوف آب را بکشند و درین خطر است و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت بند شود و جهت دیگر باز شود
و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی یا بعضی او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر
بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شیٔ واحد تمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر تمامه بنظر درآید و این از بهر آن باشد که هرگاه آن چیز در مقابل مسدود
افتد هیچ از آن مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این ماده ناقص گاهی بفوق و گاهی باسفل و گاهی گرداگرد مانند هاله واقع شود و وسط او خالی باشد
و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شیٔ دیده شود و در وسط او [illegible]
روزن یا مغاک متخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار است و گاهی متوسطی باشد بنسبت ثقبه که مملوی نماید ثقبه را و زیاده بران نمیباشد و این اولی بقدح و
قابل قدح است و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگرچه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر
اضوا نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و درین تقریب هم چسپیدن از جهت دشواری منقلع میگردد و گاهی بزودی از موضع خود منفصل میگردد و گاهی در
رنگ باشد که بعضی او هوائی اللون و بعضی او بیضی جصی و بعضی او بیضی لولوی و بعضی او بیضی مائل بزرقت فیروزی و ذهبی و بعضی او صفر و اخضر و بعضی او اغبر و اسود
بود و قابل تر از همه بهر علاج از جهت لون هوائی و بیضی لولوی است و آنچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و اما جصی و اخضر و کدر و شدید السواد و اصفر
قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی است که گاهی بسیار صلب میشود و آن لا علاج است و از اقسام او غمامی و زیبقی و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز [illegible]
و این همه غیر قابل قدح است و قسمی از اقسام آب است که آن را ماء منتشر نامند و آن آبی است که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق یابند آن را و کمال نیابد بطول
زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد در بعضی اوقات زیاده و در بعضی اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح که گفته آید و قابل ترین اقسام
آب برای علاج از جهت قوام آب رقیق است که هرگاه بران انگشت غمز کنند حدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کنند جمع شود و [illegible]

این بقدح باشد گاهی تجربه این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران پره نفوذ نهند پس پنبه جدا کرده بسرعت بنگرند که آیا در آب حرکت محسوس میشود یا نه اگر حرکت آب دیده شود
قابل قدح باشد و الا نه و اگر از بند کردن یک چشم ثقبه چشم دیگر فراخ گردد لایق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه یا مرض دماغی حادث شود
عسر البرء است بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف دماغ دائم مائیت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قابل قدح آنست که سفید و صافی
و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه زند خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالید پراگندگی در اجزای آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی
در یابد اسباب نزول الماء یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر است یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه باقی یا رسیدن سردی شدید از
خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار سرد یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشائخ و ازین جاست که گفته اند نزول الماء بیشتر
مشائخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین مبرودین را اکثر و بعد از امراض طویله می افتد ایضا کسی
مداومت نماید بر اغذیه غلیظه و امتلا و مانند آن بجهت آنکه مستلزم کثرت فضول و ابخره است و خواب بعد غذا و قی در بستر هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت
سخت و جماع قبل هضم و سخت شدن آب شدید الحرارة بر بسیر نیز از اسباب نزول نوشته و بفشردن سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات در عین الکحل عارض میگردد بعضی
گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از ان غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان حدقه متولد میشود بالجمله ازین اسباب مذکوره اگر نزول یکبارگی
افتد ضرورت علامات فارقه نبوده اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن دریافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای نزول
آنست که اکثر اوقات خیالات بهیئت پشه و مگس و موی و دود و شعاع و مانند آن بجهت اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات منذره نزول
و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر مع افزونی کدورت چشم و خلل بصارت در بعضه خفیفا در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت و کثرت باشد و در سوء
هضم و معده تفاوت در خیالات نشود و در استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید
و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و شاید روشنی مثل چراغ و ماه مضاعف بیند گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ
بیش نباشد و فرق در سده عصبیه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمض یک چشم ثقبه چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود دیگر آنکه آب شدید الغلظ و با سده باشد
و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نبیند این نیز دلالت بر سده کند علاج هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل
باطل نشده باشد بتنقیح ماده پرداخته تنقیه بدن از مسهل بلغم نماید بعده بحب ایارج و شبیار و قوقایا تنقیه دماغ کنند و غرغره با ایارج و سکنجبین دیگر غرغره و سعوطات و مفرغات منقیه
دماغ از رطوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ است مگر از جهت سختی تحریک آب است لیکن بعد تنقیه کامل مضائقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه
با ایارج فیقرا و حب هفت حب صبر بطریق شبیار متواتر کنند و در بعد منضج ماده بلغمی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند اگر قوت ضعیف یا
در هر سه روز یا در هر هفته یکبار حبوب مذکور یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ افتیمون دهند و حبوب که بکار برند باید که کلان نسازند تا آنکه قوت فرا حرارت بود اطریفل یا ایارج
بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصا ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس دهند و روغن گویند که تنقیه به شحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد تنقیه ملازم
اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس معجون وج و معجون فلاسفه هندی و معجون البلاذر حب کوکب و دواء المسک کثیر النفع است و استعمال زنجبیل
سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با وج و بادیان و زنجبیل مساوی با عسل از هر یک یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مثرودیطوس جهت
ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع است و همچنین مداومت فوق استعمال بلیله مربی یک عدد هر شب و ایضا شربت بادیان پوست بیخ او و برگ او یا مرزنجوش
یا برگ تربچ مربی بالعسل و یا بلیله کابلی مخلوط با افتیمون و یا عصاره حبلی بصیر یا وج و یا اسکبینج و یا غاریقون یا ادمان اکل هلیون یا لعوق صبر بالعسل تا بست روز صبح و شب
همراه مفید است و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آججی یا زهره خروس چند مرتبه و یا عنبر و کذا سعوط حجر البقر بقدر یک عدس با آب چقندر
و یا بقلیمون که مجرب سهیلی است و ادامت سعوط معمول و بلوع مفید نزول و استعمال وج مع سرکه تا شش ماه نافع است و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و مشک و نجمین
مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و دالبیدک و دهن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این است که داغ پخته بر شریان

صد تغییر بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد بعد داغ سر و زحرام مغز بران بماند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند کار نزول رطوبت تیز اود بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر رشته پرهیز درست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند کار رسال علق چند بار غیر در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویه لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب از سکبینج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم بحلل آب ست یا ریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر تیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل سیلوتی برکنند رگرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می فروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را از یاده خیلی مفید بود و اگر پوست زرد داخل سنگ این جزر را چون خوب شسته خشک کنند و مثل از نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع و بالخاصیت مفید اکتحال عصارهٔ اطلاهم نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگره خوردن با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سر خفاش سوخته بعسل سخت سودمند ست و مثل عصارهٔ درخت بادیان خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب و در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا داغ خفاش با روغن با عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر برای تحلیل آب نازل بمیدیل و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند و غذا صاحب این مرض باقله خشک چون گوشت کباب و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطنجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و حتی الامکان از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذره نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و آواز های بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بجای آب عادت ماء العسل نماید بغایت مفید بود و واجب ست که صاحب او از امتلاء طعام و آب بسیار و شراب شیر و کثرت جماع و حمام مفصل و فریاد و دویدن حذر کنند و برخوردن طعام نیمرو و بر قصار و ماهی تازه و نمک سود و فواکه و بقول طبری حموضات و عراق و لحوم غلیظه مثل لحم بقر و جاموس و میش و دیگر مغلظات و مبخرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمک سود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزند و اما اگر مریض جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم دانند بفصد اجازت دهند

و نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولاً علاج صداع نمایند و بعد از ان بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بعد تنقیه راس التفتیح سده و قوع در این فائده نمی بخشد لما قلنا سابقاً ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع است اکتحال مغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصارهٔ خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارهٔ شقائق النعمان و مامیران و خاکستر پیاز و عنصل و عروق لسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رته سوده و کذا مغز سر شش بعسل آمیخته و کذا غاریقون کذا زهرهٔ فرس الماء رسیده زن گذاشته بعسل آمیخته تا بست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارهٔ فراسیون تنها یا بزهرهٔ جرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که بهترین ادویهٔ نزول ست و کذا مر در آب طبیخ کرکم و فربیون و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا مر در آب کمات پرورده و کذا زهرهٔ کرکی یا طیهوج خشک کرده سائیده با آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا کماذریوس و کذا ذریوس و کذا انقط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا داغ خلد و زعفران و فلفل سیاه بمشک آمیخته و کذا مر بمشک آمیخته و ضماد زهرهٔ حجل تبکرار بعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه بدستور آمیخته و یا مرزنجوش یا مر سوده با آب سیخته یا با روغن سوسن بیخته گرد اگر چشم و کذا برگ نرگس خشک سائیده در حنا آمیخته بسر هر واحد نافع نزول الماء نوشته اند دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و کنجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نموده قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارهٔ کفتار و باشه و عقاب و باز و کرکس و سنگ پشت بری مخلوط بعسل کذا النفع ادویه است و عقرب بحری و زهرهٔ بز بفراسیون آمیخته زهرهٔ خرگوش با کیان و بقر وحشی و حمار نافع دیگر بقول رازی اگر زهرهٔ شبوط و حده و حجل خشک کرده سائیده با آب بادیان مروق بسرشته شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع ست دیگر بقول از عجائب اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده با هم آمیخته اکثر در ما ابتدا مفید میشود دیگر بقول ثابت بن قره اگر بار قسط شامی

در کوزهٔ گلی نو گل‌اندوده سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزهٔ شیشه گران ماتور تا هفت روز داشته برآرند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده در چشم کشند
درین باب سخت سودمند ست و این شیافات نیز از مجربات اوست پوست سلیخه کوفته بیخته بزهرهٔ آهو و خرگوش یا کبک تر سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده سرشته
خشک نمایند و بآب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست دیگر اگر سر فرشکه را در پیه ماهی [illegible] بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود برآورده باریک
بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آن در چشم کشند آنگاه سودهٔ سرطان را بطریق سرمه اکتحال کنند و بر [illegible] همچنین عمل نمایند
بینائی چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال ست دیگر اکتحال توتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی هر دو را بآب بادیان پرورده نافع بود
باسلیقون کبیر یعنے او کحل بروشنائی و اقسام او بقراط ست تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق و سطبری پلکها را نافع ست کف دریا
اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندرانی سافج هندی سفیدهٔ ارزیز فلفل سیاه دار فلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل دواله
هر یک یک درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته هر یک پنج درم مامیران نوشادر زردچوب دارچینی هر یک سه درم پوست بلیلهٔ زرد چهار درم کوفته بحریر بیخته
استعمال نمایند و اگر خواهند شیافات بسازند و اگر عصارهٔ مامیثا بهم نرسد بجای آن شیافات مامیثا اندازند برود دیگر برای ابتدای نزول و خیالات نافع و لتنقیف رطوبات
کنند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز دافع ست سافج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته دو درم سرمهٔ اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده بکحل
آرند حب ایارج که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح ست مصطکی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون افتیمون
شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد یک درم تربد موصوف ستاکی کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند بعده بیارند اسطوخودوس گل سرخ گل بنفشه پوست بلیلهٔ زرد
پوست بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه گاوزبان هر واحد یک درم در نیم آثار آب بجوشانند وقتی که این قدر آب بماند که دران ادویه خمیر کرده شود مالیده صاف نموده ادویهٔ مسحوقه را که در
دران خمیر کنند و بقدر مونگ حبها سازند و بعد نضج مواد حب مذکور [illegible] باشد یکپاس شب باقی مانده بآب گرم خورند و بخوابند روز بعده وقت صبح حب [illegible] همراه
این طبیخ بخورند گل بنفشه نه ماشه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه نیم کوفته شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش دهند یا خیسانیده
و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دو پهر آب یخنی خورند و سه پهر کهچڑی [illegible] حب
ذهبی که درین مرض بکار آید و تنقیهٔ مواد ها از سر و چشم نماید صبر ده درم تربد موصوف هفت درم پوست بلیلهٔ زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم مصطکی گل سرخ
هر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه و داء الثعلب
نافع و هر گاه یک درم از آن با یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست بلیلهٔ زرد هر یک یک درم کوفته بیخته
حب سازند حب کوکیا [illegible] مفید دردسر و تنقیهٔ صفرا و جمیع فضول دماغی و برای داء الثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آزموده و جهت نزول الماء سودمند
صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصارهٔ افسنتین مصطکی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ این جمله یک شربت ست و در جمیع اوقات
حتی که [illegible] داده شده نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم حبوب درین مرض مجرب شده باید که کلان بسازند تا در معده دیرتر مانند حب جدوار جهت منع نزول
تقویت دماغ خصوص مادهٔ نزول چشم بعد تنقیهٔ دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مسهل انفع ست افیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس صمغ عربی هر یک یک درم
زعفران پوست بلیلهٔ زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک دو درم بآب صمغ حبها بقدر مونگ و فلفل بسته از [illegible] شروع
نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیرینی و تره و سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول الماء در ابتدا بچشم کشیدن مانع نزول ست و در
انتها اضمحلال نمودن نفع بسیار رساند [illegible] بلیلهٔ مغز خسته آمله بآب صاف تا شش پاس سحق نموده حب سازند و یک نسخهٔ حب نافع نزول در سبل گذشت دوائیکه مجرب
شیخ الرئیس ست حب الغار ده حبه صمغ عربی یک حبه هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند ایضا که در ابتدای نزول عجیب الاثر ست پنبهٔ سوخته یک جزو
خاکستر غوک بحری دو جزو سائیده در سبل و چشم کشند حکایت [illegible] روغن آجر که لقوه و فالج و امراض بارد را نافع دارد و جهت سم عقرب و افیون و بزر البنج نفع
کثیر دارد خشت پختهٔ سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بعد هر قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس از روغن [illegible]

و در شیشه که گل حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و باحتیاط در شیشه نگاهدارند و شیر یا دو مروخا بکار برند سعوط
که برای نزول و تنقیهٔ دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاکنهل چهار ماشه کوفته بیخته
قدری قلیلی استعمال نمایند **شیاف مرارات** که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید ست از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر سکنت و قوتش تا دو سال باقی میماند
اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر هر یک دو درم
زهرهٔ کفتار افیون هر یک یک درم زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و گاو و گرگ و غراب یا زهر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان
یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری زهرهٔ شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها روا نمانده باید که آب بادیان اکتحال نمایند شیاف که قائم مقام شیاف
مرارات ست جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار بتجربه رسیده آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون نوشادر
هر یک یک درم بآب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا** که از شیاف مرارات بهتر و لیکن غافل است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر ست
و ضعف بصر رطوبی را بغایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بست درم بآب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند بسرشته بگذارند که خشک شود بتحلیل فلفل
دار فلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم بآب بادیان تازه سائیده شیاف
ساخته استعمال نمایند **شیاف دهنهٔ فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر ست و سبل و بیاض ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل ناخون نیل
تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ مسی هر یک دو ماشه مارقیشیای ذهبی تخم کهرنی سفید پیپل
کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته با هم یک ساخته در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن بآب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاهدارند و در نسخه
معمول صاحب مفتاح وزن دهنهٔ فرنگی چهار ماشه است و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ بهم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند **کحل معمول** در نزول هلیلهٔ زرد مع خسته سوخته
حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دار فلفل ده عدد صلایه کرده بعمل آرند ایضاً توتیا تر از اول دار فلفل
پرچه چینی صادق هر یک دو درم بندهٔ اسپ که در لبن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق نافع
توتیای کرمانی مغسول و تبال مس سوخته مروارید لسبه سانج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم شادنج مغسول
شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان که در منع نزول و تحلیل آب خاصیت
عجیب دارد مروارید سرمه مارقیشیای ذهبی سوخته پوست هلیلهٔ زرد فلفل گرد مشک ورق نقره بدستور تیار ساخته اکتحال نمایند و گاهی ورق طلا و سنگ بصری
مامیران چینی اضافه کرده میشود **کحل معمول** حکیم واصل خان که بر هر تا زموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد و کهنه را هم نافع ست و تقویت بصر کند سنگ بصری
گل چنبیلی تازه هر یک دو دام مغز گهونگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه مرچ سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی
یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم برآورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس دران انداخته بند کرده بالای دیگدان آویزان نمایند که دود با تش
رسد در چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیموی دیگر پر کرده نگاهدارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسی از چوب نیم که فلوس حسب دران چسپانیده باشند
و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دواها که نگاهداشته اند داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت
مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاهدارند وقت صباح یا شب یک یا دو میل قدری در چشم کشند و بعد
چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند یک شب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود **کحل سقوطی** که جهت ضعف بصر
و غلظ روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخهٔ آن اجزای همان شیاف جلا ست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران حضض کتیرا صمغ اشق مس سوخته
زنگار و قلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخهٔ زعفران همان ست که در ادویه بیاض چشم
شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و دال هفت ده ماشه و نیم و نیله تهوته سه ماشه و یک سرخ ست باید که یک روز درمیان دو دانه در چشم کشند

واز ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند **معجون** که بعد تنقیهٔ دماغ استعمال آن در ابتدای نزول
و خیالات بهتر است وج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند و چند عسل قوام نموده باشند
بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند **معجون** که مسمی بفلاسفهٔ هند است در تقویت دماغ و منع صعود بخارات و خاصةً جهت نزول و اکثر امراض
چشم مفید و بی بدل است هلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه دارفلفل تربد موصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با
قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند و روغن گاو قدری بدستور مقرر بقوام آرند **نفوخ** برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه
قرنفل الائچی خرد هر واحد پنج عدد دارشیشعان شش ماشه سنبل الطیب دو نیم ماشه سائیده نفوخ کنند **ذکر ادویه مفرده** نافع نزول الماء مغز گهونگچی سفید در
آب لیموی کاغذی کهرل کرده باریک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که نافع نزول است و کذا اکتحال تخم نیلی بعسل سائیده و کذا نوشادر سوده و کذا ابرهٔ
کلاغ بنیم وزن عسل آمیخته نافع دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد و در منع آن مجرب و عجیب است شیرهٔ برگ تمر هندی بوزن ده فلوس در جام پهول بادستهٔ
چوب نیم که فلوس برسوش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود بعد از ان در شیر زن که بسر داشته باشد چهل پاس کهرل نمایند بکار برند دیگر مغز
هنگوت دو جزو افیون یک جزو بآب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چرک گوش آدمی و انگوزه مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن
دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد هلیله تهوتهه دو دام کته سفید پوست هلیله زرد هر یک سه ماشه پهٹکری بریان پنج ماشه بآب سائیده شیاف سازند و
در سایه خشک نموده اندر چشم کشند دیگر که مانع نزول آب است و افزون شدن نمیدهد حلتیت نیلی سنگ بصری توتیای سبز پهٹکری بریان هر یک چهار درم
بادام تار آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان هند است شب یمانی دو ماشه در ظرف
گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود دو قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود آرایش گرفته بسایند و قدری بآب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم
طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع است و کذلک حب ذهب و آنچه در ان ادویه مثل قنطوریون قثاء الحمار واقع شود
و از جملهٔ ادویهٔ قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی است و آنچه بسیار مجرب است سرطان سوخته بعسل
در چشم کشیدن و شیاف اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره است و قوی تر از ان شیاف مرارات مارستانی و شیاف مرزنجوش است و روغن
بلسان در ان نافع بود و آنچه در ابتدای آب نافع است این است که بگیرند زهرهٔ نرگاو جوان صحیح البدن در ظرف مسی قریب به روز تا دو هفته بگذارند بعده مر و
زعفران هر یک ده وزن زهرهٔ سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو و حلتیت یک جزو و نیم سکبینج
پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یک جزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو بآب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند و هم او می گوید
مردی را دیدم از طلبهٔ علم که او را نزول الماء عارض شده بود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شورباها و مرطبات و اقتصار بر مشویات
و قلایا و استعمال اکحال ملطفهٔ محللهٔ جالیه نمود پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی
نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آلهٔ معروف بانبوبه که از برنج و آبگینه می سازند بر هر دو شریان صدغین نهند و عقب
اذنین بآب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء زائل کند و چون آب رقیق شود بشیاف مرارات و شیاف بریدو ما اکتحال
نمایند که از قدح غنی سازد و از تالیف من منجمله ادویهٔ عظیم النفع این است که توتیای کرمانی مازوی سبز توبال مس هر یک سه درم سرمه چند اقاقیا قلقطار سوخته
سفیداب دخان سقف خانه مس گردان هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و از طرلفلات
مواظبت نمایند و گفته که این سرمه جلیل النفع است چنانچه زنی پیر ساله را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشته بود سه سال بر این حال گذشت
و جملهٔ کحالین اتفاق بر ان داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریضه از ان می ترسید پس بگفتهٔ من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور مواظبت نمود
و مرض او زائل شده بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سر و چشم او شدید الرطوبت باشد خوب است و اکتحال زهرهٔ افعی بعسل سرشته

از معمولات حکیم ممدوح ست واگر آب بادیان تربت مثقال عسل صاف ده مثقال زهرهٔ کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند تا غلیظ شود
پس بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول ست محمد زکریا گوید که زهرهٔ گاو یک عدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگدازند و یک درم
حلتیت اندازند تا حل شود پس یک درم روغن بلسان داخل کرده بگدازند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب ست و بیاض و انتشار
را نیز فائده تمام دارد و مرهم توتیا بتحلیل حلتیت با دیان بسیار و یا بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده انطاکی گفته که در ابتدا مبادرت
به تناول ایارج کبار و غاریقون و دواء المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس بر بشیر زنان و مرارات خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت و آب بادروج بارد
و دیگر بارد مزاج مثل زیت کهنه بعسل و مشک و مرداریا بحلول و کحل نوکس حجری نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه و مارقشیشا سوخته کحل ساخته در چشم کشند که خاصیت
عظیم در منع آب و تحلیل آنچه نازل شده میدارد اگر رقیق و صافی باشد حب صبر تر قیح و حاوی صغیر گویند که در ابتدای نزول بعد تنقیح بمطبوخ بادیان ده درم بادرنجبویه اصل السوس
سقمونیا نیم کوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تغذیه بمزوره نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا
پرهیز از اطعمه بارد رطب و غیره اکتحال بشیافات حاده و اکحال مبدوه آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارهٔ بز کوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال
افیون نیم درم سکبینج یک نیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و بآب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته بگلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدای نزول الماء
نافع بود و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از آن ایمن سازد تنقیه دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بحبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان ابتدا
و طبیخ وج و طبیخ دارفلفل و طبیخ مامیران و طبیخ عروق الصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک مسکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک
نموده بتحلیل فلفل دارفلفل مامیران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده با آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند بسی حدت بصر و منع نزول الماء سودمند ست
و گاهی یک حبه مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت تنقیح این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان مکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل السوس
سقفنیج کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه شطوره بون قیلفون افسنتین هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیره بنفشه گلقند عسلی هر یک دو
توله بالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبابه سنگخواره بنان خشکه تا یک هفته و بعد حصول نضج جهت تنقیه دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیار
۹ ماشه بعرق مکوه فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله هلیله سیاه سه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک ۹ ماشه بتحلیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت
توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بعرق مکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دو پهر نخود آب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابق دهند
صبح باز مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه افسنتین چهار ماشه تمر هندی بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و با تودری و یا کوچه یا شیشه
نوشند و بجلاب مطلا سه چهار مسهل کنند و روز انتهای تنقیه بحب شبیار و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف و نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه
شده باشد سود ندهد و باید که تنقیه دماغ بارها و مرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تام جهت تنشیف
رطوبات اشیای مسدده و ملطفه و مجلیه مانند شیافات مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر بصلاح نیاید بعد یک سال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا
بعد تنقیه تبرید شریان صدغین کنند و داغ با آهن دهند و بگذارند که پخته شود و ریم کند و تا چهل روز بمالایند و اگر در بین ایام ریم بند شود و اندکی تیز ابنیاده باز ریم را جاری سازند
و مقویات چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون ها خورانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نماید که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر از اعتدال
کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رد کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ با ایارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز مهلت داده
تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر یا فتیمون و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد از آن قدح کنند
و اگر تاخیر قدح بسببی بود اکحال و شیافات مبیده آب استعمال نمایند و لزوماً پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلا می یابد گر استفراغ
مسهلات جاری بود بحقنه لینه بدفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تیقن انقطاع بدن از قدح بپردازند یا باکحال و شیافات مرارات اکتحال نمایند و مارقشیشا را در کوزه کرده گل حکمت
گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو از او و بادخان سقف مس گران اقلیمیای ذهبی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تشقیه کنند و خشک کنند و همچنین دیگر

مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دهم آنکه بسبب ماده
در تقلص نخاع باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه و ضاغطه که عارض گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض
شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت بجفت ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف
یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظر بقرص آفتاب و آتش مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی
اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محلل مودی گردد و اولا بسبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل ست آنچه از طول مقام در تاریکی و برآمدن ازان بروشنی
دفعة حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مودی بترقیق روح نگردد و گاهی بسبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت
روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصا حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیه یابس و قلیل الغذا مثل قدید و عدس
کرنب و بادنجان و غیر آن و یا ورود چیزی شدید الحرارة در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم حاده در صحرا چنانچه مسافران را در گرمی قوی و کمی آب در تمام اطراف
مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر و یا بسبب ضعف مقدم دماغ
صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر بسبب طبقات خارج
غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی ست آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر بواسطه احتباس بخار در ان
فضل رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تخشف خصوصا عنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با آثار قروح ظاهر یا خفی یا ندبات
انشقاق و یا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبیعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض
تآکل یا بسبب نبات غشا بران چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق و چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه و منفذ عارض شود یا از
ضیق غیر طبیعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علیحده مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ
یا رقت جلیدیه بود یا از تغیر رنگ او بخلط غالب یا از خشونت او و یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات فضلی
دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبه خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت ماده لذاع و قابض حریف یا یبس شدید
دماغ بسوی عصبیه مجوفه برسد و اول در معاینه خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر ضعف قوت او یا
شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه و یا کدورت آن باشد و سبب کبر او فضول در منضم رطوبت جلیدیه بود حتی که
فضول او کثرت پذیرد و یا از زیادتی ماده دران بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او بهنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبه
حرارت یا یبوست بران یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت ماده مغلظه بود مثل سودا و یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقده یا حالت مائیت بسوی
و سبب رقت او یا غلبه مائیت مخالطه بود و یا ترسیل حرارت لین و سبب کدورت آن که اخلاط رطوبات و اجزای مغیر اشفاف شود و آن یا از غلبه مواد سوداوی بدن یا
دماغ و غیر آن باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه ببصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب فساد او غذای غیر معتدل بر جلیدیه
قوام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبیه مجوفه باشد و این یا از ضغطه عصبیه بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حاره یا بارده و یا از انهتاک
بسبب ضربه و سقطه شدیده که بسر رسد عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود
سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود و بپرسند که پیش از آن
کثرت صوم یا فرط استفراغات یا کثرت سفر و سهر یا ملاقات غبار و انما اتفاق افتاده است یا نه اگر یافته شود و آن آثار نزول الماء و انتشار نباشد و دفعة ظلمت چشم
و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بتنقیه سودا ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه
نقطه پرده یا شی سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگریستن سوی زمین صاف و روشن نماید و ایضا در وجود خلاء

خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بحالت طبعی نماید رنگ و شکل طبقات غور
کند پس اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر بدیده ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مرض باشد و اگر
طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقه عنبیه یا قرنیه باشد و اگر قرنیه را مانند ابر و غمام دیده شود
سبب آن شبیه اشیا یا خیالات بیند که گویا دخان یا ضباب است سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغات
بسیار و ضعف یا لاغری یا کمال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا مشی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی
یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبه خلطی از اخلاط اربعه بر
جلیدیه باشد پس اگر غلبه بلغم است همه اشیا سفید بیند و اگر خون است سرخ و اگر صفرا است زرد و اگر سوداست سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم است آسمانگونی و در خون
نیز همین بیند و بحسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان بنظر آید و اگر ازینها هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیاء قریب خوب می نماید یا از بعید و چیزهای بعید درست
و خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس میگردد
و با وجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضا قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و در رقت روح را کثرت
ضعف بصر در روز نسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و آنچه از سوء مزاج بدن باشد علامات آن موجود بود و آنچه از
ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و آنچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف حواس دریافت شود
و اما رقت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی مفرق بصر و قلت تضرر از جوع و اغذیه یابسه دریخا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب و در زمستان و
در روز ابر لازم بود پس آنچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و آنچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب دهد که از بعید نسبت بقریب صاف
می بیند سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را یونانی قرقیاسیس نامند و درین صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و ایضا
غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر بشعاع و تعب و گرمی و زیادتی آن
بتعب و باغذیه غلیظه پس آنچه از سبب بادی بود بتقدم آن و آنچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و آنچه از کثرت فضول و ابخره باشد بکثرت رطوبات چشم و ضعف هضم
دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه کدر و مظلم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بانچه مصفی و مرقق خون باشد و تضرر بدانچه
خون را غلیظ کند مثل عدس و قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهده لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهده سواد در انجا اگر بعض اجزای او را آفت
رسیده ظلمت و علامت غلبه ماده که آثار این علت باشد لازم بود و اگر مریض گوید که راست و چپ بنسبت پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم بقفل کشیده میگردد
سببش ورم طبقه عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حالت
روشنی و در روشنی آفتاب و در هر وقت چشم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که از گردانیدن حدقه خشونتی
و درشتی در حدقه معلوم میشود و قبل ازان رمد عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه یا خشونت عنبیه مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرئیات خردتر از انچه که هستند
بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقه است اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از مقادیر خود می نمایند و کلیت چشم
و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض سیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیا نسبت بهیئت او خرد بیان کند
سببش ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود و از تقدم وقوع ضربه بر سر باقی شده سوال کنند اگر مریض اقرار ضربه کند سببش همان باشد و اگر بعد ضربه
و سقطه سر باقی شده یا اول نتو چشم و بعد ضمور پیدا شده باشد سببش هتک عصبه باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبه مزاج بارد در تمام بدن
یا در دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که هم چشم از حالت صحت بزرگتر شده یا کوچک پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی اشک غلیظ همی آید و در گوشه چشم چرک اندک جمع شود
بی جمع و بدون حمرت و مردمک بوجه احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصا در حالت بیضمی و تخمه و نزد تناول اغذیه غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزهای بعید بتر از

اشیاے قریب بنظر آید و در روشنی و نیمروز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج بارد رطب بادی یا شد یعنی مادی پس اگر
بعد نوشیدن آب و خوردن اشیاے رطب در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخارات از معده موجود بود برد و طب بخاری در معده دلالت کند
و اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت یک باطی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار متحقق گردد و بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و ممتلی بود و سرخ
و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و بیاض یا نخس و الم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم
و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن و کدورت عین و خشکی آن و دیدن غبار پیش چشم و غلبه ضعف
بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب تدبیر مبرد و مرطب درک گردد سببش سوء مزاج یابس بود و ایضا باید دانست
که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت نیمروز اشتداد کند و رطب ضد این باشد و علامات اقسام ورم صلبیه مجوفه در بطلان بصر گذشت

علاج کلی اقسام ضعف بصر

باید دانست که تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب است که در امراض چشم مبحث تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیائی نافع آن مذکور شد
و ایضا بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلاء واجب است بلکه تا نیم هضم غذا صبر کند و هر چه طبع را قبض کند و ادامت جماع نیز مضر است ...
... و لحم افعی مطبوخ ... در جذام مفید ... موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلغم مشوی و مطبوخ خصوص برآتش
چوب گشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن شلغم با نبات بسیار مقوی بصر است حتی که ضعف مستقدم را زائل کند و اکل ... تیز کند و با روغن ... عدس
خاصیتے ست در ظلام بصر و ثوم و خمر و لبن قریب او ست و نظر در آبی که عند کسوف عکس آفتاب دران افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت ...
و هر اشیائ و عصاره و آنچه ... بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصر است و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و اخلاط او در اکحال است و اکل بادیان
یا هلیله زرد یا زعفران یا کبابه قرنفل یا جوزبوا یا مغز بادام یا حب الصنوبر مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر ... اکتحال
خرمای سوخته و یا حجر بحار تنها و یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن یا ابریشم محرق و یا اقلیمیا
ذهبی یا زهره خروس با عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یک شبانه روزه یا اثمد ساده یا ... آب کماه مطابق حدیث شریف و یا مروارید ...
مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول ... یا توتیا مثل او و اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد ساده ... مرقشیشا و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مغسول
دو درم مرقشیشا مغسول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مغسول پنج درم مثل غبار سائیده و بر آتش با آب مرزنجوش چند بار تسقیه داده خشک نیم درم کافور چینی
قیراط ... درم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعده برآورده خشک نموده ... بوزن
او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصارهٔ کدو بری یا صمغ اجاص یا مرجان سرخ و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصر است و از ادویه مقویه بصر اکل حب
بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب ... و دارفلفل مخلوط بطعام و افتیمون خردل رطب ... و مداومت لحم دراج و غزال و بیاز مشوی و
عصارهٔ فراسیون بماء العسل و اکل کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و شرب عسل ... حلتیت طیب سرکه عنصل و کرکم و کبابه قرنفل و بلیله کابلی
و اکتحال شکر عشر بلبن انسانی و شکر ابلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا با عسل و آب ... عصارهٔ کرفس و خون حدا خشک کرده سوده و عصارهٔ ...
و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهرهٔ گرگ با عسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن ... سوخته خاکستر
سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شرابیج او وقت خروج برگ او بر می آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ ... چشم ... دو درم ...
... هر واحد نافع ست و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بالعسل و کذا عنصل بالعسل و کذا ... و اقلیمیا و شادنج باریک سوده بیخته و کذا مرجان و
کذا زهرهٔ مادهٔ گاو سیاه و کذا میل طلا و کذا سلیخه و کذا آب عنب الثعلب نیز مقوی بصر است علاج ضعف بصر که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی
باشد در ساذج ادویهٔ حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل السوس ... اسطوخودوس جوشانده نبات داخل کرده دهند و گوشت تیهو و ماکیان و دراج با

بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع است و اگر دو جزو نیم جزو خستهٔ بلیلهٔ [illegible] گرفته سرمه [illegible] و یک مثقال فلفل داخل کرده سائیده اکتحال نمایند ازدیاد بصر و معتدل
است و برودت دران نیز نافع است و اکتحال صبح و شام بدین کحل [illegible] آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیافات مرارات خصوصاً مرارات [illegible] النفع است
مرارات قوی مثل زهرهٔ باز و کرکس است و در طاول [illegible] نیز مفیدست چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل یکجا نموده بسایند تا که سیاه شود و اکتحال نمایند این از [illegible]
آب بادیان تریخ استاد صبر یک تخم درم [illegible] دو درم آب [illegible] انارین [illegible] شیشهٔ چینی بخو شانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد بعده با آب باران یا آب بادیان
یا آب انار حل کنند و میل در چشم کشند و فلفل یک درم و دارچینی نیم درم [illegible] پنج درم [illegible] سه بار یک سائیده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد
باشد از مجربات داود انطاکی و حکیم علی است و حکیم ذکاء الله خان می نویسند که کحل زعفرانی [illegible] تجربه استعمال کردم و سود مند یافتم و اگر توتیا را سه بار هفت روز در آب
بادیان تر نموده خشک سازند و سائیده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال به فلفل مجرب است اگر تخم [illegible] در آب لیمون سائیده در چشم کشند تاریکی چشم را دور ساخته بصر را
مجرب است و ایضاً غنچه یا سمین [illegible] کرده [illegible] سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر است و کذا اکتحال زردچوب در شیرهٔ بادیان حل کرده نافع و اگر گره زردچوب را در
لیمون کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمون خشک شود پس زرد چوب برآورده سائیده در چشم کشند جهت [illegible] مجرب است مغز تخم بندق هندی در آب لیمون کهرل کرده حب [illegible]
صبح بلعاب دهن سائیده در چشم کشند که نافع ضعف بصر است و اگر مغز تخم بلیله زرد دو عدد و از فلفل پنج عدد فلفل سیاه یک عدد در آب آمله تازه کهرل کنند بعده [illegible] سیاه
شود و حب بسته با آب سائیده در چشم کشند نیز مفید [illegible] و اگر [illegible] فلفل یک جزو [illegible] خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر امراض چشم غیر از رمد
مجرب است و اگر دار فلفل کم اندازند نافع تر [illegible] باشد در بیاض والد مرحوم مرقوم است که از سرب صاف ورق پتر ساخته قطعه قطعه نموده برابر او فلفل سیاه
آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد برای دفع جاله و ظفره و سلاق و اکثر امراض چشم [illegible] مفید است و اگر دار فلفل یک ماشه سرمه [illegible] بلیله زرد هر واحد دو ماشه در
گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر است و در نسخهٔ دیگر [illegible] مقشر [illegible] ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل درخت نیب در سایه خشک کرده
و برابر آن شورهٔ قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن بسبل و ظفره هم نافع است و اگر مغز [illegible] چهار عدد فلفل سفید هشت عدد کات سفید برابر همه
سنگ بصری برابر همه [illegible] در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا ده هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری [illegible] قلمی یا
نقره شورهٔ قلمی غنچه یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک تولہ باریک سائیده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین است و سیماب اسرب صبر نبات سفید توتیا قلمی ساده
کافور مشک قندی سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گره داده همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و [illegible] اکحال صحیح مجرب است و کذا [illegible]
سرمه هر واحد یک جزو [illegible] بلیله هر دو [illegible] گرفته سوخته [illegible] جزو با آب کشنیز پرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف او توتیا چهار قطعه نهاده
سر او بدستور بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب [illegible] زده در سایه [illegible] تا خشک شود قطعات مذکوره برآورده اجزا ملتصقه از وی [illegible] پاک کنند و باریک سائیده
اکتحال نماید مجرب است و بعضی قدما این دوا را از غیر محققی [illegible] پنج درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا زعفران دارچینی هر واحد یک درم
سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است و کذا سرمه و توتیا مساوی و مشک اندکی سوده بغایت مجرب است و عنبر لولوی و برود جالینوس و برود فارسی
و کحل روشنائی و شیافات جلا و شیافات یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف حکیم اکمل خان و کحل تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاهجهان بادشاه و کحل حکیم علوی خان
و کحل حکیم اجمل خان و کحل ثابت و [illegible] خان کحل مبارک و کحل باره و کحل بطلمیوس و کحل الجواهر همه مفید است و از ادویهٔ منقیهٔ عین از رطوبات [illegible] بصر
روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال روغن بلسان و خولان و [illegible]
و شیطرج و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ [illegible] و آب [illegible] و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ [illegible] و آب شقائق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او و عسل و آب [illegible] که در آن دار فلفل [illegible] کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ ضبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ کرگس و زهرهٔ [illegible]
و مرارهٔ قبج و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس [illegible] و نشادر [illegible] و دارچینی و حب البلسان و آب [illegible] هر واحد نافع است
راس به روغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت روی از چشم و محد بصر است انطاکی گوید که در ضعف بصر [illegible] و [illegible] کنند علاج کنند بعد از ان اکتحال [illegible]

و بعد طعام بحمام روند چنانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر بمالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران بسعوط کشند
بیضه در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بوئیده و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکه گاو بر سر مفید است و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد
و چشم دران گشادن چند مرتبه سخت سودمند ست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا اکتحال بدان و روغن بنفشه و روغن
روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و لبسد بر آب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع استفراغات و محللات اشیای یابس و جوع و جماع
و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ مبخره و هوای گرم اجتناب لازم ست و ایضا در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیهٔ مذکوره با مراعات جودت هضم
و اجتناب از محللات و جماع وغیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبه مقویه و دوام فرح و سرور و نظر بسبزه زار
و دوام اکتحال بسرمهٔ مربی بآب عوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظه چنانکه الکبوس مثل هریسه کله پاچه و گوشت
بچه گاو و اشامیدن ماء الشعیر یا شربت خشخاش احتراز از نظر کردن باشیای مخیرهٔ روح مثل چیزهای بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود
و اکتحال بابریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لازم آید که آب شیر زنان تقطیر
شیاف ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکوره باشد اکتحال بشیر حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید و گوینده چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب
بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش بطور است و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه مانند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول
کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حار مجفف باشد اخراج آن نمایند بطبیخ مثل ماء الجبن و بعد ازان بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر سببی
دشوار است و لا سیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره حمی افتد علاج او بشراب و نطول و روغن و شیر
و استحمام و ترتیب سائر تدبیر کردم لیکن جالینوس گوید که هرگاه استقصا نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دورتر ازانچه مقوی
بود خالی نباشد و آن هر دو قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار
گریستن یا نقاهت باشد بروغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و اکباب بر چشمه آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان
علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه و خشونت عنبیه آنچه از غلظ و تکدر بود بعد از ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیه
آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان وغیره بدستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بعد از نضج سودا بمطبوخ
گاوزبان و بسفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم یا بهلیله هند سفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که
در ان افتیمون و بسفایج و اسقولوقندریون و مصطگی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علویخان خورانند و حب ایارج سیاه علویخان که در اقشار بیان
و سرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوا ازان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که موجب امتلا نگردد و استحمام
نمایند و تدهین قدم و تلطیخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت عنیف
و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحه حریفه اجتناب کنند اگر شاف عدسی
مغسول سه درم زنجبیل نیم درم لبسد دو درم پوست بیضه مرغ دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته دو ثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد ازان شیاف
مرارات و با پنج روز تعطیل کنند و بعد ازان همچنین تا مرض زائل گردد و اگر غلظ بیضیه تا مانع ست و آنچه در ابتدای نزول الماء مفید ست حسب حاجت بعمل آرند و ایضا اگر
غلظ رطوبت بیضیه بسبب ماده مخالطه باشد بمعالجه استفراغ آن ماده مثل ایارج فیقرا و حب قوقایا کنند و همچنین حبیکه از غاریقون و شحم حنظل و حجر ارمنی و مانند آن
ساخته باشند بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سکنجبین بزوری و عنصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و روشنایا و امثال آن و آنچه بسبب
مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماء الشعیر با سکنجبین نفع ظاهر ست و آنچه از برد مجمد باشد بملطفات حارهٔ مذکوره کفایت باشد و آنجا که رطوبت بیضی
یا از فرط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد تنقیه باطلا نمایند و ایضا در تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و
جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف و مطبوخ الشعیر مقشر و شیر بز و جوذابات معمول از حنطه
و نیم کوفته گندم که دران لحم جدی صغار و بچه ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماهی مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام شیرین و اسفاناخ و ملوخیا

والتزاق داخل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج عدسی مغسول دو درم کهربا یک درم توتیای هندی توتیای کرمانی دار فلفل هر واحد نیم درم کحل اصفهانی یک درم مروارید ناسفته دو درم بسد عقیق بحری سرخ که مشهور به عقیق معروف ست هر یک نیم درم سیلیقه هر دو دو دانگ باریک سائیده بعده نشاسته یک درم و نمک هندی یک درم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوب یا شیخ باشد دار فلفل باشد یک دانگ اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلا روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکند بعد سر روغن بنفشه پاک کرده یا شیاف فرسعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند و ابرشی و آفتاب و اغذیه یابسه منع کنند و اگر ضعف بصر فقط بتغیر بیضیه و بعض التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد به ماء الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند و سر و کنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه مبخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند و بر اغذیه لطیفه اقتصار و رزند و اگر تنقیه باشد بحب صبر یا حب ایارج یا توقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بری یا بمرزنجوش و عاقرقرحا هر دو سائیده در سکنجبین حل کرده غرغره نمایند و سعوط مصطگی فایده آب و دهن بر یزاند و هرگاه در هر دو حالت مذکوره پا ساخته چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی هر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یک درم مرزه اصفهانی یک درم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده بحریرگیخته در آب خوب حل کرده صبح و شام در چشم کنند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیده و قدری روغن بنفشه و اندکی لعاب اسبغول آمیخته کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه و داقیق شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت اسطوریا یک سترحی گرده چشم اثار ترش باریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل مرهم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن شیاف یک بیالا کفایت نکند قدری حضض و اندک کندر و انزروت و اندک خاکستر چوب انگور اضافه کرده با آب باران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض مشتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هرگاه درین قسم صداع حادث شود و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند ازاله حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بروغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند و اگر ازین فایده نشود شیاف ابیض یک دانگ در شیر دختران یک درم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع سفید خام باشد و طبیعت باعتدال بوده و نبض بطو معلوم شود بروغن مصطگی و روغن یاسمین یک دو قطره سعوط کنند و اگر ازین فایده نشود حب ایارج و غیره

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بعد تعدیل با شربة اللائقه هر خلط چنانچه مندرج است مطبوخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب بخار آب و سرکه باهم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها برای تحلیل بقیه ماده شیاف احمر لین استعمال کنند بالجمله اگر از غلبه خون باشد فصد و حجامت نموده تلیین طبیعت بمطبوخ نواکه و هرچه در علاج طرفه گذشت بعمل آرند و اگر از غلبه صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله و قرص بنفشه وغیره که در علاج یرقان عنقریب خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد مطبوخ افتیمون یا ماء الجبن و سفوف سودا و جز آن که در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و هرچه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سایر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیه مناسبه مصلحه هر مزاج غالب بر بدن و اکحال محلله ماده باقی و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضا استعمال ادویه مقوی چشم و رادع ماده مثل تقطیر گلاب اسباق در صفرا و دم و کاهی استعمال عصاره کاهو و خرفه و تضمید بدان میکنند و اکتحال شیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار جماع در سودا و در صورت زرقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقه چشم نمایند اقتیا ضعف بصر که از تشنج یا تقلص طبقه عنکبوتیه حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست مدرک گردد و درین صورت به ترطیب بدن هرچه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و به مطبوخ ادویه مرطبه چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض از زرده نافع ست و هرجا که علامات تشنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیه بایارجات و غرغره و استعمال اکحال محلله نمایند و سعوط که در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعفی که بسبب ضغطه و ورم و ماننده آن که عصبه مجوفه باشد اگر بسبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر بسبب یبوست باشد هرچه در علاج

ضعف بصر سبب گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد باخراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین مزاج چشم بچکانیدن شیاف ابیض افیونی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بعزره و مامیثا با حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن با بکه در ان حلبه جوشانیده باشند و گلابی که در ان اندک زعفران حل نموده در انتهاء انکباب بخار آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مرارات جند بیدستر با شراب سوده نمایند و هتک عصبه لا علاج ست و آنچه ضعف بصر از ورم طبقه عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه مقدم دماغ و ضعف او و خشونت قرنیه و آثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک همانست که در فصل هر واحد مسطور شده آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامت او در خیالات و علاج در اتساع گذشت و آنچه از حلیه باشد در تاریکی و سبل العین و یرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هر یک علیحده مذکور خواهد شد ✤ ✤

بطلان البصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست که سوای اسباب مشارکت دماغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت مجرده ملتقات یا مسبل رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لا علاج ست و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر بآنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود و یا در ان سده مائی باشد و یا درینجا سده نبود بلکه در عصبه مجوفه بود از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی قعقسه یاد و عضلات او یا تابع ضغطه عارض مقدم دماغ و یا از هتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یبوست بجمع مستحصف آن و این را ملقو یا گویند و لا علاج ست و درینجا چشم متخلخل شهلا بیا شد و اما اگر ثقبه سلیم بود یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق او باشد بالجمله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان ست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم ماده عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب و رنگ رصاصی باشد ماده رطب بلغمی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد ماده سوداوی بود و اگر بعد ضربه و یا سقطه که بسر رسد او لا جحوظ عین بهم رسد بعد از آن فرورفتگی و بطلان عین شود از هتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعة حادث شود سده عصبه باشد و ایضا امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بینند اگر اتساع در ثقبه بهم نرسید بدانند که سده است و اگر با فقدان بصر ضعف آن ضرر در سایر حواس مثل ماغی و صداع و دوی و طنین باشد و یا از پیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در دماغ ست و عروقی را بعد تولید روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت هیچ نبود مصطکی عود سوده با طریفل کشنیزی سرشته خورانیده بالاش نگاه و زبان جوشانیده نبات داخل کرده داده شد از تماما بخارات نفاس به دماغ بود بعبارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در سیاهی تاریک عارض شود و اگر بسبب دیدن موضع تاریک تا زمانی طویل و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر بسبب دفعة بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در ان نشسته باشد سببش انتشار نور رقت آن بود علاج آنجا که سبب بطلان بصر سده عصبیه از ماده غلیظ لاجمه در تجویف عصبه باشد تدبیر نضج ماده بلغم و استعمال ملطفات مفتح سده است مثل گلقند عسلی با آب گرم یا با آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا عنصلی یا شربت اسطوخودوس با آب رازیانه بعده استفراغ آن بمسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا حب ذهب و یا حب شبیار یا بایارجات کبار و غیره و مطبوخ هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک پنج درم مویز منقی بیست و پنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صاف کرده سکنجبین پاک کرده بیست درم هلیله بازصاف نموده صد درم از ان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیم گرم بیاشامند و هفته دو مرتبه بنوشند و غرغره با ایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکوره در سبل و اکتحال بآنچه باعث تفتیح و جلاء و تلطیف گردد مثل روغن بلسان که در ان مرمکی شوط حل نموده باشند و اکتحال بدارچینی و فلفل سفید و آنچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سده عصبه مبالغه با استفراغ باقی از رحم ز باب ضعف بصر سده که سبب آن رطوبت ضاغط باشد تدبیرش نیز باین قسم مذکور ضعف بصر ست باستفراغ رطوبات و استعمال معطسات و غرغره جاذبه رطوبات و حقنه ها

ذرور ادویه مرکبه مقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست اغبر لولوی که جهت ضعف باصره وسبل وجرب وشرناق مفید بود توتیای
کرمانی شسته شخ سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنج درم صلایه کرده در چشم کشند برود جالینوسی که بغایت مقوی حافظ چشم
وقاطع دمعه وقالع بیاض وحکه وجرب مزمن ومحلل اورام ست صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول مغناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای
کرمانی سافج هندی مس سوخته هر یک یک جزو واثمد ازو چشم انزروت کف دریا هر یک ربع جزو یا یک ساخته آب انارین پنج مرتبه بپرورند و
در هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده در چشم کشند برود یارسی قوت باصره بیفزاید ومحافظت چشم نماید توتیا مارقشیثا اقلیمیای نقره هر یک پنج درم
سنبل سافج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند برود برای تقویت
بصر وحفظ صحت آن پوست بیضه مرغ چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند جید اهر سرمه تالیف
حکیم محمد رضا خان حکیم علویخان لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیثای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم مروارید
ناسفته دو درم لسان البحر محرق مغسول طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک نیم درم انزروت مربی دونیم درم پوست هلیله زرد سه درم
کافور قیصوری یک دانگ سرمه اصفهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر کحل سازند حب معمول حکیم شریف خان بجهت اکثر امراض چشم و
تقویت بصر ودافع بیاض ست زردچوب زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله بلیله برنگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ سوخته هر یک یک درم مثل
سرمه سائیده بآب برگ نیم وشیره سیاه وآب کهرتوه خمیر کنند ویک شب نگاهدارند صبح گولی مقدار حبه بندند ودر سایه خشک ساخته بکار برند بجهت
پروال بآب کاینجی وبرای بیاض کهنه با شیره کهرتوه وبجهت گل چشم نو با شیر عورت وجهت امراض دیگر با شیره سیاه وبرای دهند آب بادیان سائیده
در چشم کشند حب دیگر زعفران سرمه صندل سفید دارچینی اشنه کافور دار فلفل سافج هندی نارمشک برابر گرفته باریک سائیده حب سازند ووقت ضرورت
سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصر وسبل ودمعه مفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب هر یک سه ماشه فلفل گرد بست ویک عدد
آب لیمون دو پاس کهرل کرده حب بسته دارند صبح بآب سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصارت مغز دانه هلیله وبلیله دارفلفل دارچینی آمله
سنگ بصری اصل السوس بقشر مساوی کوفته بیخته حب ساخته بآب سرد در چشم کشند دوائیکه حکیم علی در رساله مجربات خود می‌نویسد که در جمیع امراض
چشم نافع ست ومجرب الاوسبل ونزول آب که تجربه شده ودر اوائل نیز جائز ست پوست هلیله کف دریا چشمیزک شیر ماده شتر که در بیابان
خشک شده می‌یابند زاج سفید وکات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی نه جزو بغایت نازک بسایند وبآب شیاف سازند ودر چشم
کشند ذرور مامیران جهت اختلاج دائم چشم وامراض بارده مزمنه وتقویت بصر بغایت مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار فلفل
توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر وسبل وجرب وظفره وبیاض مزمن شادنج
مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه درم دار فلفل
سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار ونیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یک درم مثل غبار صلایه نمایند واکتحال کنند
سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند ونبات همه برابر آمیخته هر روز
یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سودمند ست وهر که برین مداومت نماید از ضعف بصر ایمن باشد وهرگز در علت کوری در
پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند شربت منڈی مفید ضعف بصر
نافع رطوبت دماغ مانع ابخره از دماغ گل منڈی یاو آثار شکر سفید سه پاو در یک نیم آثار آب تر نموده صباح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه
بماند صاف نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاهدارند خوراک تا چهار توله شیاف یاسمین نافع باکثر امراض چشم خواه در طبقات

و رطوبات خواه در ساقین باشد خصوص وقتیکه احتباس مواد باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز نوشته غنچه یاسمین سپید سنگ بصری توتیای هر واحد
زعفران شورهٔ قلمی مغز تخم سرس همه مساوی کوفته از پارچه بافته گذرانیده در سنگ سماق با شیرهٔ لیمون تا یک هفته سحق کرده شیاف ساخته نگاه دارند
و بآب سبینه بر سنگی که سائیده نشود سائیده با میل جهت در چشم کشند و اگر در چشم گل یا پرده باشد یا موی مژه ریخته باشد بآب دهن سائیده صبح از خواب
برخاسته بکشند شیاف که از جهت غشاوه و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فلفل دار فلفل قرنفل توتیای سبز هر یک نیم جزو مامیران چینی مرکی مشک
حضض هندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمهٔ سفید سرمهٔ سیاه هر یک پنج جزو کوفته بیخته سه روز در آب لیمون سائیده شیاف سازند ایضاً جهت
ظلمت وغیره امراض معمول است نیله تتو [illegible] سه ماشه کف دریا اصل السوس سرمهٔ سفید آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید مامیران چینی توتیای هر واحد
پوست بلیله هر یک شش ماشه چاکسو و درچه یعنی شکه سنگ بصری هر یک یک توله بآب غوره یا آب باران شیافها سازند کحل برای اکثر امراض
چشم چون ضعف بصر و دمعه و حمرت و بیاض و ظفره و سبل و جرب مجرب و عمل است پوست بلیله زرد و پوست بلیله آمله هر واحد بقدر نیم رطل گرفته در دو رطل
آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جهت بقدر نیم پاو یک صد و بیست یا رگذاز کرده در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند
از آن جهت بسمار بسازند و در چوب نیب نصب نمایند و شورهٔ قلمی سفید گرفته از آن بسمار یا ریک بسایند که رنگ شوره سیاه گردد در چشم کحل نموده باشند
کحل مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید معمول است فلفل شانزده عدد دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد
یا ریک سائیده بکار برند کحل که حکیم اکمل خان برای نواب مجد الدوله بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب است و لقایای سبل و دمعه را نیز
نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول بیست ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کهرل کرده سرمه سازند کحل از تالیف
حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و لقایای رمد و سبل بسیار مستحسن است سرمهٔ اصفهانی دو توله مروارید سائیده سنگ بصری
هر یک شش ماشه [illegible] یک مثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده یا ریک نموده در گلاب خوب حل ساخته بکار برند ایضاً
[illegible] جهت کشته که از [illegible] آید یک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف مامیثا نیم توله ادویه جدا جدا سائیده بعده مخلوط نموده در آب
باران یا گلاب بسایند بعمل آرند برای تقویت و تزید بصر و لقایای رمد و سبل و دمعه نافع است کحل معمول و مجرب حکیم ممدوح جهت روشنی
چشم و دفع غبار یعنی دهند و لقایای رمد و تقویت بصر و سلاق جهت بالی شش دام سرمهٔ اصفهانی یک دام مامیران چینی پنج سفیدا دانهٔ مهو
سفیده هر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب یک پاو آثار کلی خام چنبیلی شش ماشه اول جست را در کرچهٔ آهنی گداخته اگر گل چنبیلی کشته از پارچه
بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آتش بکشند تا همه کشته شود در نیم پاو گلاب تر نموده دو روز نگاه دارند پس ادویه مثل غبار بسایند و در جست انداخته
کهرل کنند و وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند و هرچند گلاب داخل خواهند کرد و کهرل خواهند ساخت خوب خواهد شد و بدانند که گل
چنبیلی که از برای کشتن جست مذکور است سوای کلی چنبیلی خام که آن در ادویه داخل میشود می باید کحل که شاهجهان بادشاه خود استعمال میفرمود
کافور ریک دانگ زعفران مشک خالص سافج هندی هر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی هر واحد
شش مثقال مارقشیشای ذهبی توتیای کرمانی هر یک هشت مثقال سرمهٔ اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمه و مروارید و هر دو
اقلیمیا مارقشیشا هر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق بآب باران صلایه کنند و دواهای دیگر نیز یار یک مثل غبار کرده باهم آمیخته در ظرف آبگینه
نگاه دارند کحل مقوی مستعمل در ضعف بصر از حکیم علوی خان [illegible] سرمه [illegible] توتیا [illegible] هر یک یک توله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی
و ذهبی محرق مغسول هر یک هفت ماشه ابرک سیم محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه مامیران چینی سه ماشه ورق طلا دو ماشه زهرهٔ آهو زهرهٔ
دراج هر یک یک ماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند نوع دیگر که بجهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض چشم را سود دارد

سرمہ سہ تولہ سنگ بصری یک تولہ مروارید دو تولہ ماميران شش ماشہ مرجان یک تولہ وسہ ماشہ ورق طلا چہار ماشہ عنبر ادو ورق طلا جدا جدا باریک
ساختہ چہار روز بآب بلیلہ کھرل کنند و تا چہار روز دیگر بگلاب کھرل نمایند و روز نہم اوراق طلا نیز بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف آبگینہ
یا چینی طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید کہ کھرل سماق یا عقیق باشد۔ نوع دیگر یادگار حکیم قاضی الدین خان سرمہ ہندی سرمہ سفید سرمہ سیاہ
ہر یک یک تولہ گرفتہ در پیہ گردہ بز پیچیدہ در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود ہر دو قطعہ را در گلاب خالص سرد نمایند بعدہ ماميران
چینی زعفران ہر یک دو ماشہ مشک خالص دو سرخ افزودہ ہمہ را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نمودہ خشک کردہ استعمال نمایند کحل مبارک
منسوب بحضرت علی کرم اللہ وجہہ کحل اصفہانی دہ درم توتیای کرمانی نمک اندرانی ہر یک یک درم ماميران چینی ربع مثقال کافور ربع [illegible]
طریق ساختن این ست کہ پنج عدد بلیلہ زرد را خستہ دور کردہ بکوبند و در آب شیرین با داروہا بجوشانند تا ربع بماند صاف کردہ در ہمان آب
ادویہ بسایند تا مثل غبار شود از پارچہ دارائی گذرانیدہ بکار برند کحل بابت واسع خان می گفت کہ در تمام عمر شش بار در چشم کشیدہ بودم
تا حال کہ عمر بنود سال رسیدہ محتاج عینک نیستم جہت قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام قرنفل دو دام فلفل گرد چہار دام برگ نیب سبز پاؤ
آثار سنگ بصری دو دام برگ گھیکوار کلان دہ عدد ماميران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علیحدہ علیحدہ در آب بسیار باریک سائیدہ در پیالہ چینی
جدا جدا نگاہدارند بعد از ان جست را در کرچھہ آہنی بآتش تیز گداختہ در آب قرنفل ہفت بار سرد کنند و ہمین دستور در آب فلفل ہفت بار سرد کنند باز
گداختہ بدستور اول در آب گھیکوار ہفت مرتبہ سرد کنند باید بگذارند و بدستہ آہنی در ہمان پیالہ آہنی حل کنند تا کہ جست مذکور خاکستر گردد بعد از ان
ماميران و سنگ بصری سائیدہ داخل نمایند اگر سرمہ سیاہ بسازند برگ نیب و ساگ چولائی کہ مذکور شد یا دو دام فلفل گرد منجملہ چہار دام در وقت گداختن
جست داخل نمایند و آن خاکستر را در دو روز بر سنگ صلایہ سازند کہ سرمہ شود بس پارچہ بیز کردہ صبح و شام در چشم کشند در ہوای گرم سرمہ سفید بکشند و
در ہوای سرد سرمہ سیاہ باشد کحل بابت راجہ جی سنگھ جہت تقویت بصر و سبل و ترول و دیگر امراض چشم سرمہ سنگ بصری ہر یک دو تولہ جست کشتہ
یک تولہ کف دریا و ارہلد ماميران چینی ہر یک شش ماشہ سونا مکھی مروارید مرجان مشک کافور بھیم سینی نیلہ تھوتھہ توتیای ہاردی ناف شکھ شب یمانی
پرشتہ مرچ سیاہ ہر یک سہ ماشہ چاکسو شیر بادہ شیر پارچہ غوری ہر یک یک تولہ چاکسو را در سرگین گاو میش جوش دہند و قتیکہ نیم پختہ شود برآوردہ خشک کنند
و ہمہ ادویہ را جدا جدا کوفتہ بیختہ در کھرل انداختہ ہشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعدہ از چہل پاس برآوردہ چہل روز نگاہداشتہ استعمال نمایند کحل
برای روشنی چشم و رفع رطوبت نافع از بیاض استاد مرحوم سرمہ اصفہانی چہار تولہ مروارید ناسفتہ ماميران چینی ازرون توتیا کف دریا سنگ بصری [illegible]
شادنج مغسول زرنیخ جوت حضض ہر یک شش ماشہ بدستور مرتب سازند کحل بازو تقویت بصر نماید و دمعہ را باز دارد و حکہ جفن را سود دہد شادنج عدسی
سادنج ہندی ہر یک دو درم دار فلفل دم الاخوین ہر یک نیم درم روی سوختہ مازو ہر یک یک درم قاقلہ مشک ہر یک دانگی کافور یک طسوج کوفتہ بیختہ
بدان اکتحال نمایند کحل کہ صحت چشم را نگاہدارد توتیا دو درم شیاف مامیثا سہ درم صبر سقوطری حضض ہر یک یک درم کافور دانگی کوفتہ بیخت
بآب غورہ یا آب سماق پروردہ در سایہ خشک کنند و سودہ صبح و شام در چشم کشند کحل معروف بدوار الکاتب جہت حفظ چشم و [illegible] رطوبت و تقویت
نظر سود دارد شیاف مامیثا بزرالورد ہر یک دو درم سرمہ اصفہانی مربی بآب باران دو درم ہلیلہ زرد نیم درم آب غورہ انگور یک درم کافور دانگی بدستور
مرتب سازند کحل الجواہر کہ جہت تقویت باصرہ و طبقات چشم و پاک و رفع غشاوہ و دمعہ و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض ست
و صاحب تحفہ گوید کہ حقیر و والد حقیر این نسخہ را استعمال نمودہ و باعتدال اقرب ست سرمہ اصفہانی دہ درم توتیای ہندی کہ غیر قسم حاد است مارقشیشای ذہبی
مرجان سرخ دہنہ فرنگ عقیق سرخ فیروزہ ورق نقرہ ماميران چینی فلفل سفید سادج ہندی اقلیمیای نقرہ یا طلا ہر یک چہار درم سرطان نہری شش درم مروارید
ناسفتہ یاقوت سرخ بسد لعل زمرد زبرجد ورق طلا دار فلفل ہر یک دو درم زعفران سہ درم لاجورد مغسول توبال مس سوختہ شادنج مغسول ہر یک چہار درم

صلایہ کردہ استعمال نمایند نوع دیگر ہمیشہ در سرکار نواب زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک ہندی قرنفل دار فلفل ہر یک
یک درم نمک اندرانی ساذج سفید زنجبیل فلفل سیاہ سنبل الطیب سرمہ اصفہانی سرمہ سرخ زعفران لسان احمر ہر یک دو درم سرطان سوختہ مامیران چینی
مرجان صاف نوشادر زرد چوب ہر یک سہ درم پوست ہلیلہ زرد مروارید ناسفتہ ہر یک چہار درم صبر سقوطری عصارہ مامیثا یاقوت فیروزہ ہر یک پنج درم
کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقرہ ہر یک دہ درم گلاب دو پیالہ ہمہ را در سنگ سماق کھرل نمایند چون سرمہ سا شود بعمل آرند کحل الجواہر مجرب
متاخرین کہ در تقویت نظر و ازالہ کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل ہر یک دانگ شادنج قاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا ہر یک یک درم توتیا
طباشیر و بنج ہر یک یک مثقال لعل فیروزہ مارقشیشا سفید ابی نشاستہ ہر یک دو درم مروارید لسب پوست ہلیلہ زرد ہر یک سہ درم انزروت چہار درم
آب غورہ پنج درم سرمہ ہشت درم نوع دیگر بصر را قوت دہد و تیز گرداند سرمہ اصفہانی ہفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای طلا دوازدہ درم مروارید ناسفتہ
سہ درم ساذج ہندی دو درم زعفران نیم درم صلایہ کردہ در چشم کشند نوع دیگر سرمہ اصفہانی یاقوت رمانی مارقشیشا شادنج عدسی مغسول فلفل
دارفلفل ہر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از ہر یک یک مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ توتیای کرمانی مغسول چہار مثقال بدستور مقرر
کحل سازند کحل الجواہر کہ حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاہی نقل کردہ اند مشک یک دانگ مارقشیشا ہر دو اقلیمیا فیروزہ زمرد و بنج فرنگ
لاجورد مغسول مروارید ناسفتہ لسب ساذج ہندی دارفلفل ہر یک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری ہر یک سہ درم توتیای کرمانی پنج درم
کحل اصفہانی دہ درم علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ناسفتہ مرجان قرمزی اقلیمیای ذہبی اقلیمیای فضی پوست ہلیلہ زرد دہنہ فرنگ
سرمہ اصفہانی عقیق سوختہ ہر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزہ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی
ہر یک یک مثقال بدستور مرتب سازند کحل الجواہر کہ حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکہ معظمہ بہ ہندوستان در مرشد آباد برای
نواب شہامت جنگ دیوان صوبہ بنگالہ ترتیب دادہ اند باصرہ را قوت دہد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع ست مروارید ناسفتہ
یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر از ہر یک سہ مثقال مامیران چینی ساذج ہندی اقلیمیای فضی از ہر یک یک نیم مثقال سرمہ اصفہانی
دہ مثقال سرمہ را پارچہ پارچہ کردہ [illegible] طلا در دنبہ میش تازہ ورق کردہ بآتش اخگر بسوزانند تا دنبہ سوختہ شود و سرمہ بحد احتراق نرسد پس در گلاب
یا شیر خر سرد نمودہ کوفتہ بیختہ تا دہ روز بگلاب صلایہ نمایند پس یک ہفتہ در آب یخ پروردہ نمایند و اگر زیادہ نمایند بہتر ست پس از آب یخ برآوردہ
خشک کردہ با سائر ادویہ ترکیب نمایند یعنی جواہرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایہ نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ مجموع را یک جا بالای
سنگ سماق صلایہ نمودہ تا نیکو ممزوج شود پس در ہر دو جزو ازین یک جزو کاجل داخل نمودہ بچشم کشند نسخہ کاجل مذکور این ست
موم سفید ہفت و نیم مثقال بروغن گاو تازہ گداختہ سی و ہفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک مثقال کہ چہار و نیم مثقال دران کندر
گداختہ باشند مجموع را در چراغ کردہ فتیلہ از پارچہ کتان دران گذاشتہ بطریق معمول دودہ بگیرند پس آن دودہ را با گلابی کہ دران برگ
مورد جوشانیدہ باشند در ہاون سنگی بمالند و قطرہ قطرہ داخل نمایند تا تمام جذب شدہ نیکو ہموار گردد پس با سرمہ مسطور ممزوج نمودہ بکار برند
معجون کہ باصرہ را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع ست زنجبیل وج ترکی ایارج فیقرا ہر کدام
یک جزو حلتیت ربع جزو کوفتہ بیختہ بآب بادیان تازہ یا عرق بادیان و شہد بقوام آوردہ بسرشند و ہر روز بقدر فندقی بخورند

ادویہ محللہ ملطفہ مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل الملک و بابونہ و شلجم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیدہ بر بخار او انکباب نمایند و بآب آن اسفنج تر کردہ تکمید کنند و پوست خربزہ و یا تخم آن کہ باید بہ میان تخم آن خشک کردہ باشند در آتش انداختن و دود آن گرم بسیار نافع و مجرب ست و اکتحال میل در ثوم فرو بردہ و خوردن ثوم و ضماد ملک بگندم خوب بریان کردہ لشراب کہنہ بجائی سرشتہ و خوردن نان آرد گندم کہ دران عصفر سودہ آمیختہ بجز صرف سرشتہ پختہ باشند با داء ثوم ہمہ در قمور برفی از مجربات سودمند ست و ضماد زرنیخ برتابہ خوب بریان کردہ سودہ لشراب بجائی سرشتہ بر پلک سودہ اکتحال براۂ عقیق نیز نافع و اگر حدوث آن از روغنی شدید باشد اکتحال لسبزہ اصفہانی و یا سرمہ دودہ روغن بنق نمایند و یا این کحل بگیر نانخواہ انار و بہار بورہ زرد و گل ارمنی از ہر یک سہ درم و اول توتیای ہندی یک درم قلقنت و برادۂ طلا نیم درم نرم سائیدہ در گلاب یک ہفتہ بخیسانند و ہر روز سہ چہار مرتبہ آن را حرکت دہند پس باروییہ اول مخلوط نمودہ در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بہدانہ سہ روز خیسانیدہ سحق نمودہ در سایہ خشک نمایند پس اضافہ نمایند بر آن یک دانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سودہ استعمال نمایند و اگر از روت بشیر خر پروردہ با میران چینی کحل نمودہ مساوی کوفتہ بختہ بآب بادیان تازہ و شراب کہنہ سودہ خشک نمودہ و ہمچنین دو سہ بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سودہ در چشم کشند باعث تصفیہ عود نور باصرہ میگردد و اگر از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محللہ بکار برند مثلاً شلجم قطع نمودہ یا کوفتہ و برگ سیر تر یا پوست خشک آن و زوفا خشک و اکلیل و بابونہ و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیدہ انکباب نمایند و شراب بر قطعۂ مس گرم کردہ انداختہ بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سودمند و از مجربات یونانیہ و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسہ آورند و اگر دران سرخی ہم رسد و زائل نگردد مساورت بفصد قیفال نمایند و بعد از ان صبح بحمام برند و بعد بر آمدن از حمام قہوہ آب نیمگرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین ہم زائل نشود معاودت فصد و اسہال و تکمید بشراب و انکباب بمیاہ مذکورہ بدستور نمایند و بعضی گفتہ اند کہ علاج این قسم مسعفہ دن شلجم مطبوخ بلحم حمل ست و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز دران داخل کنند و گویند کہ ثوم در شیشہ انداختہ آب بران ریختہ بجوشانند ہرگاہ پختہ شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض با یارجات و مانند آن کنند و گاہی درین علت بغرض تحلیل رطوبت و تنقیہ سر امر میکنند چنانچہ درین مدیان اکتحال کنند انیست کہ دارچینی یک دانگ قرنفل یک قیراط سافج ہندی دو دانگ قلمیای ذہبی از قشیشائی ہی بکلس ہر واحد یک دانگ سائیدہ ذرور نمایند و سزاوار نیست کہ علاج این رمد بمبردات کنند بلکہ محللات نمایند چہ سبب قوی تر دران حقان بخارات ست بسبب سردی و تکاثف و ہرگاہ رمد کم گردد ہر روز عطسہ آورند و غالیہ ببویانند و بالجملہ علاج این رمد راتبہ مخالف علاج سائر اقسام رمد ست زیرا کہ سبب انقباض مادہ او بردوہ حقان بخارات ست و گویند کہ عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیلہ بعسل و آب پیاز آلودہ نہند و اغذیۂ گرم خورند و اندر حمام تاریک ہر روز آب بسیار گرم کہ دران بابونہ و اکلیل و نخود کابلی و بادیان ہر یک سہ تولہ جوشانیدہ باشند ریختن و ینبہ را دو سہ گز دادہ بستن نفع عظیم ست و ہمچنین بطبیخ کاہ کہنہ شستن و شیاف احمر حاد کشیدن

سبل العین

علتی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاہی بسبب غلبۂ یبس و زوال صفای رطوبات باصرہ بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت اصلی بمشائخ اکثر افتد و گاہی عند قرب موت واقع شود و این ہر دو لاعلاج ست و گاہی بجوانان عارض گردد و اینا اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست رجاجیہ یا جلیدیہ یا بیضیہ است و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سہر و عروق مشیمہ خواہ شبکیہ یا ضعف قوت غاذیہ چشم یا استعمال مخدرات بسبب برد و جمود آن و شیخ میفرماید کہ غور عین و صغر او در حمیات و خصوصاً سہریہ و عقب استفراغات و سہر و ہم و غم می افتد و در سہر چشم خواب آلودہ گران یا دشواری حرکت در یک سوی حدقہ بود و در غم ساکن الحدقہ باشد و بعضی مردم را اختلاف تنقیص بابن در سردی شدید و گرمی شدید عارض شد پس چشم شق یا ردہ را غور و صغر لاحق گردید و گیلانی گوید کہ سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال است و این نقصان گاہ بسبب استفراغ محسوس بود چنانچہ ہنگام کثرت اسہال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچہ بعد تعب و سہر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حادہ خاصۃً سہریہ و مثل آنکہ از تاخر التحام ثقب عین بعد قدح چشم افتد کہ اکثر ازان رطوبات و روح تحلیل شود و گاہی از انقطاع مادہ رطوبت عارض شود چنانچہ

بهنگام صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیهٔ یابسه و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد پس باوجود غور چشم خشک باشد
و یا لقرصیت آن در غذا ضعیف گردد و اگرچه غذا بسیار بود چنانچه در سیل بود پس چشم کشیده المفعول باشد و بهمین دو سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن
بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود
و اگر جوان باشد ببینند که تپ دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین
کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن ضربه شده یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سببی ازین اسباب که نماید سبب
مرض همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدهٔ شبکیه باشد هرچه در فصل اوجاع عین بهر تفتیح سده مذکور شد بعمل رسانند و در باقی اقسام ازالهٔ سبب نمایند و ترطیب
بدن و دماغ کوشند به تناول مغز تخم کدو و اغذیهٔ رطبه و دسمه مثل لحوم حملان و بیضه ماکیان و اسفیدباجات و بسکوت و نطول آب نیمگرم بر سر و سعوط بشیر زنان و روغن
بنفشه و سفیده بیضه که مجرب سویدی است و امثال آنکه در علاج ضعف بصر یبسی وغیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از
استعمال مخدرات بود مرطبات مثل ماء الجبن وغیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدل تفتیح سده و ترطیب بدل ازاله و تدبیر لطف و
اقتصار بر اغذیهٔ مولده دم محمود مثل لحوم جدی و حملان و جوزهٔ مرغ و زردهٔ بیضه نیم برشت و مانند آن نمایند و حبس نفس بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیمگرم
که در آن خشخاش و بنفشه و نیلوفر و مقشر جوشانیده باشد بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد چند
بسوی طبیعت اورد کنند و از مشی در آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال باب شور و کوب بحر و شمیدن اشیاء تند مثل کبریت و مانند آن اجتناب نمایند
و آرد باقلا یا مغز نان سمید در شیر دختران لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روائح طیبه معتدله بویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض مشائخ افتد کمتر زائل شود
لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار بر اغذیهٔ لطیفه محموده و منع از ریاضت عنیف و جماع نمایند و اغذیه اوفق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و بایام طبیخ مسخن مقوی گرده و منضج بخار محمود
بسوی راس حقنه نمایند مثلا بهمین قدر و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که مهرا شود و صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری در روغن یاسمین و روغن کنجد
واجب بران بیخته خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود و نیمگرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بر روغن مجموعه تدبیر مبلغ نمایند و شیخ باشد یا شاب بدین مرض فصد نکنند و شراب معتدل
و ریاضت طبیعیه نوشند و این همه مرطبات محموده چشم و روح می افزایند و هر اینجا روح و رطوبت محموده افزاید سل العین زائل کند گیلانی مینویسد که علاجش حیله کردن در جذب مواد
بسوی چشم است و این بریاضت و جدال و کثرت کلام و مالش سر و روغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن او بآب نیمگرم و اغذیه مرطبه حاصل شود و همه طلاها
و حموضات و اشیاء حریفه مضر بود هرگاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند سرب و بران اندک روغن بنفشه ریخته بانگشت خوب بمالند تا ازان چرک سیاه
بر آید بعده آنرا بشادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته و اندک سرمه اصفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده اینست که از توتیا نشاسته و اقلیمیا فضه هر یک یکدرم
شیاف ماميثا ثلث درم مروارید نیم درم صبر یک دانگ بگلاب سائیده استعمال نمایند و این دوا با وجود تخفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که دران تقویت و تخفیف فضول است

زرقه

یعنی کبودی چشم و آن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشم نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتو و عظم رطوبت جلیدیه است
یا کثرت زجاجیه خواه ورم طبقه صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج بیضیه است از رطوبت غالبه چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبهٔ رطوبت و خامی آن قبل از نهوض می باشد
و این را اسکندر برص العین نامیده و مثل برص مشکل علاج پذیرد و یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشائخ و صاحبان امراض یابسه
بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض مشائخ از فرط یبس عین لاحق شده و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است تشخیص اسباب
مذکوره باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که یا نتو اکبر است یا لاغر اصغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم صلبیه و
مشیمیه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبهٔ خشکی بدن مثل شیخوخت و بطلان بصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان بیضیه باشد
و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبهٔ رطوبت دریافت گردد قیاس چنین باشد که از رطوبت بیضیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد

و بنفشه و شیر زنان و خرو اکحال صبر و برادۂ آبنوس با ریک سودہ نافع ست و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و ہر صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب نیم گرم بشویند و تقویت معدہ و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر کہنہ منع کنند و تنظیف مو سر نمایند و چشم را بشیر بشویند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادۂ دموی بود بجہت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و ضربۂ آنرا فلغمونی گویند و یا از غلبۂ صفرا بر بدن و سر باشد و آنرا حمرہ نامند و یا از مادۂ رقیق خواہ غلیظ بلغمی بود و آنرا ورم رخو گویند و یا از مادۂ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند تشخیص این اسباب چنان کنند کہ رنگ ورم ملاحظہ نمایند و از انگشت بران غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التہاب بود ورم صفراوی باشد و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و در دکتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیرہ نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در ہر چہار نوع آنچه در باب اورام مطلق خواہد آمد بعمل آرند و ایضا در دموی و صفراوی فصد سر رود و اگر بالغی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید یکہ در دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر ہندی و آلو بدہند و تنقیه بمسہل صفرا یا در نقوع مذکور شاد یوست ہلیلہ افزودہ مغز خیار شنبر دہ درم و شکر حل کردہ صاف نمودہ روغن بادام بران بیختہ نمایند و یا طبیخ ہلیلہ بیاشامند و ترک لحوم و استعمال مزورات کنند و بہر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و ماہیثا بآب کاسنی و آب کشنیز تازہ و یا گل سرخ و روغن گل یا طباشیر بآب سرد و یا کشنیز تر یا خشک در سرکہ و یا فوفل در گلاب سائیدہ و یا آرد جو بگلاب یا آب کاہو سرشتہ بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانۂ تزید بمطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف ورد و مصبر با کشنیز تازہ سودہ ضماد کنند و در انتہا و انحطاط حضض اضافہ نمایند و بآب اکلیل الملک و بابونہ و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر چوب بگلاب بر سنگ سائیدہ پنبہ آلودہ بر پلک متورم گذارند در روز دو سہ بار عجیب الفعل ست و بہر ورم صفراوی در ابتدا صندل و ماہیثا بآب عنب الثعلب ضماد نمایند یا برگ کاسنی و کشنیز و کدو بکار برند و دائم پلک را بآب سرد بشویند و در تزید شیاف مذکور را بآب مطبوخ بابونہ و گل بنفشہ طلا کنند و در انحطاط بآب مطبوخ گل بنفشہ و خطمی و بابونہ و اکلیل الملک سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیہ بمسہل بلغم و حب ایارج سرکہ خمر با آب گرم یا گلاب آمیختہ اسفنج تر نمودہ بر پلک گذارند و بعدہ بآب مطبوخ بابونہ و اکلیل الملک و گندم و حلبہ نطول نمایند و بصبر و حضض و شیاف سنبل حفیظی و طلا کنند و نیز با بن ہر دو شیاف الکحال طلا نمایند و ضماد از برگ شبت و سپیدی تخم مرغ تازک با ندکی صبر نیز مجرب ست و در ورم سوداوی بعد تنقیہ بمسہل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد ادویۂ محللہ ملینہ مثل پیہ مرغ و پیہ قاز بروغن زیتون کہ دران اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کردہ باشند آمیختہ بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبہ و اندکی اشق محلول بسرکہ نہند و یا افتیمون ہندی و حضض و صبر و شیاف ماہیثا ضماد کنند

کدکدہ دل

و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دموییت ست کہ در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیہ غلیظہ مثل ہریسہ و کلہ پایچہ و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصا اگر در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند کہ کدکدہ وریست صلب کہ در پلک پیدا شود و مشابہ تولد دل باشد و در ابتدا و عوام آنرا دل نیز گویند فی الحقیقت قسمی ست از تحجر و علاج او علاج تحجر ست و بقول صاحب ثابت دل ورم صلب ست کہ در باطن جفن اسفل یا در ظاہر آن یا میان ظاہر و باطن پیدا شود و مادۂ آن خون و صفراست و در ان وجع مانند وجع دمل اعضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد دمل بثرۂ بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات ست و مادۂ آن خون مخلوط برطوبت غلیظ ست علاج فصد سر رود و تنقیہ بمسہل صفرا یا مطبوخ خواہ کہ نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب کم نمایند و چشم را در شب ... بآب گرم بشویند و بران نطول سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف ... در چشم کشند و اگر مادہ صفراوی پیدا شود لعاب اسبغول ... بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعدہ موم روغن نشستہ آخر نطول بمطبوخ اکلیل الملک بابونہ و روغن بنفشہ و روغن گندم با اندکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کہنہ شدہ مرہم داخلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون از ان برآید و خود بخود بند گردد و اگر ورم یا آفتی دیگر در چشم بہم رسانیدن نمود صبر بران باشند و بقول صاحب یادہ کہ جمع نشدہ باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازہ طلا کنند مرہم کافوری یم کنند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خوش و نرم سودہ بروغن بنفشہ نیختہ ضماد کنند و چون تحلیل انجا مد بشگافند و اگر در داخل پلک باشد بعد برگردانیدن

زرده بیضه مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن زرده یک شبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم سود نهند و بقول بعضی علاج کمنه برده

تحجر

و آن ورم صلب صغیر ست شبیه بغده که مزمن گردد و تحجر یابد و بعضے این را غدد سه نامند و سببش اجتماع ماده غلیظ سوداوی ست که در پلک متحجر و متحجر شود و از ماده بلغم غلیظ نیز میباشد و در امزجه یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد و مزاج یابسه عارض میگردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و تسهیل و حب ایارج یا قوقایا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و پیه شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و آب گرم تطول سازند و چشم را شویند و سفنج بآن تر نهند و بعد نرمی ماده متحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلا بار منسول تحجر جلد را نافع ست و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید مرهان و مشک و سرگین سوسمار مساوی وزن مجموع سرمه بار یک سوده تحجر پیشینه تحجر را مفید ست و توتیای هندی و نوشادر بآب سوده تکریر بر تحجر نهادن ابتدا و عا و غیره اشق مساوی بسرکه خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از ایلاس ست و اکباب آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بعلوک انجاماده منضج بران گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن افشرده ماده آن که غده کوچک مانند عدس یا تند یا ماده یا مثل قطعه کف بر آید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور صفر پاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کناره جراحت را بمقراض ببرند و بعده اسفنج بران نهند و بآب بشویند تا زود مندمل نگردد و بقیه ماده بر آید و عضو تمام پاک شود بعده علاج قروح اجفان نمایند

عقده

و آن افزونی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی ست و مثل تحجر و لعقاد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیره ادویه محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه بخود بآسانی حرکت نماید و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته بر آرند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده شگافته بر آورند و بعد شگاف ذرور و خائیده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطر ست بهتر ست که بداخلیون و امثال آن در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و از آن متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن و سطح جلد یاد نجانی نماید و دران عروق منتشر باشد ایضا باین ادویه حاده متعرض نشوند بلکه در هر اندک مدت تنقیه دماغ از سودا کرده باشند و ماء الجبن نوشانند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیه محلل ماده سوداوی بکار برند

شرناق

یعنی او را طلس آن زیادتی ست نرم از ماده شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی میباشد و حرکت آن بحال دشوار میگردد و ماده آن پیچیده و غیره متحرک بود بخلاف سلعه و غده و سببش انصباب رطوبت غلیظ ست بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثیر البکا و رمد و نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه و دشواری نظر بآفتاب و چراغ و روشنی و احساس غلظه و ظهور انتفاخ و نتو میان دو انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب ورا نزله و رمد اکثر عارض شود علاج فصد سر روکنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال بمسهل مناسب حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی بایارج فیقرا و اصلاح غذا بگوشت طیور و تلطیف و تبرید و تعدیل مزاج و پرهیز از مغلظات و دخول حمام نمایند و بآب گرم که دران ادویه محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال محلله بعمل آرند مثلا شیاف ماميثا و صبر و جندبیدستر و سک و اقاقیا و قندی زعفران طلا نمایند و یا عدس مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول از روود صفر پس از روود اغبر پس باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصاره ماميثا هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته بآب سوده سرشته بر پلک طلا کنند و در نسخه دیگر مر و لسد عوض سنبل مرقوم ست و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه فلفل زنگار هر یک سه درم اقلیمیای ذهبی سفیدی بیضه مرغ بر پلک اشق یک درم صبر سقوطری نیم درم کوفته بجز بیخته بآب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر از تدبیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند بعده ...

مادهٔ آن نمک بران باشد و یا بچه لبسر که تر کرده بعد دو سه روز دوم اگر از رمد در امن باشد ادویه مطرقه که در ان حضض و شیاف ابیض یا شیاف زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری ذرور جهت
باشند و مبرفاده بر بنیاده و صبح باز نمایند اگر ورم نمیده باشد بران هم گذارند و بر جوالی آن حضض یا شیاف طلا کنند و اگر ورم حار هم رسیده شیاف ابیض یا صندل و فوفل با آب کشنیز تازه طلا نمایند

برده

آن دانه صلب مستدیر ست که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ ست که بحرارت متحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه به تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادهٔ آن از کیفیت حریفه و لذاعه خالی نباشد و ازین جهت گاهی درد کند و گاهی خارش خارش آمیز یعنی با خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب
و پیران و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه ست علاج اول تنقیه بدن بفصد و مسهل و حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویه منضجه ملینه
که در آن تحلیل باشد مانند مطبوخات لعاب حلبه و تخم کتان اولاً استعمال کنند بعده ادویه قوی تر از ان بر دارند و بهر نضج مانند ضماد و خمیر نان گرم مکرر بعمل آرند پس محللات مقطعه
که خالی از تلیین و اندکی نضج نباشد مثل اشق و قنه و اشنج و صمغ البطم و انزروت بر دارند و بسرکه و در روغن زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی جاوشیر و موم سفید در روغن گل
و درین افزوده قیروطی ساخته بعمل آرند و یا حیرک خانه زنبور صرف بر آن الطوخ کنند و یا صمغ البطم و انزروت و روغن گل و سرکه را ان فرمایند و یا موم زرد در روغن گل و علک البطم
حل کرده و خانه زنبور حل کرده با اشق مخلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد با حلتیت بسرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته
و طلا ایرسا سوسن یعنی کنند و مرهم داخلیون یک جزو و اشق نیم جزو و موم شیبانی بوره ارمنی سرکه حب نیم جزو بدیروی روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضاً ضماد انجیر بالعسل و شراب
و سپیده پخته تا بعد اگر درد قنه افزوده سائیده و کذا موم گرم و کذا آرد جو لبشراب و عسل سرشته و کذا الصمغ و کذا الصمغ عربی با آب حل کرده و کذا امیعه سائله و کذا مغز نان بالعسل سرشته
و کذا قلیمیا و کذا اسقل زرق با آب حیوانی مالیدن و کذا بورق سه جزو و میعه سائله نیم جزو آمیخته و کذا میعه سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و در روغن زیت و کذلک ضماد
با انجیر پخته یا خاریدن بسرکه انجیر و بعد ازان اکتحال نمایند با اصفر صغیر و شیاف احمر لین بعده با ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع ست و اگر بدوا تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه سر
پلک را بشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعده نشگافتن یک ساعت بگذارند تا خون از ان بر آید پس بهر اندمال ذرور اصفر بران پاشند و اگر شیاف زیاده بود بسوزن در ته
ذرور مذکور بپاشند تعلیم طریق دیگر علاج برده و دست کرده هم پیشتر نقل است سنفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشک آرد و یا عطس کند در چشم کحل
نمایند بلکه آنچه منضج و مرقق ماده باشد بعمل آرند مثل این قطور شیرخشت کوفته ده دانه بورق کوفته یک درم بهدانه خیرین کوفته ده دانه انزروت سفید خیری لیشیر خر دو دانگ
جمله را در شیشه کرده بران شیر آمیخته بر آتش غال برق بیزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید بر دارند هرگاه نیم گرم بماند در یک روز سه یا چهار بار در چشم چکانند
و این صلابت بر دو را تحلیل دهد گاه تحلیل آن شکل گردد بستانند شیر و اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده و در روغن بنفشه
و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفیده بیضه مرغ آمیخته با هم بیامیزند که مثل مرهم گردد بعده بر پلک بالا ضماد نمایند و سست بربندند که لزوم این ضماد نضج برده
می نماید و اگر صلابت زیاده گردد بعد ازان بر دارند و قطع کنند و یا دویه مجففه معالجه نمایند و هرگاه برده منفجر و متقیح شود علاج او الزام قطور و تنقیه جفن بالمر نیز قطور نا
و زرق مضروب بسفیدی بیضه کنند که برده را استیصال کند و هرگاه دبیده ماده باقی نماند و نضج حاصل شود بشیاف اثار و شیاف ابیض شیاف کنند و اکتحال نمایند و این شیاف
بهر قروح و جراحات اجفان چشم تاثیر نیک دارد و دیگر نادر کند سرمه را نضج دم الاخوین انزروت سفید آب لشاسته صمغ عربی مساوی کوبیده بدان هر یک جزو و زعفران
ربع جزو و ریه تا نیم نصف جزو و اقاقیا گل سرخ هر واحد ثلث جزو باریک سائیده آب بیزند و لشیر خر و سفیدی بیضه رقیق سرشته شیاف کو چک سازند و اگر از ان قی و دیسازند جائز ست

شعیره

آن ورمی ست صلب طولانی الشکل مانند جو که بر کناره پلک یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کثیر و اقرب بدمویت بود و ازین جهت
اسیلان می یابد و هرگاه با آن حرارت و حدت باشد مستحاله بسودا و یت می نماید و نزد بعضی مادهٔ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادهٔ او فضله غلیظ
متحجر دمویه ست و بیشتر از حرکه یا لسته کحول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی ست سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن قسم شبیه
بشعیره می باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود بخلاف شعیره که صلب منعقد و رنگ آن هم رنگ پلک باشد و درین نوع بعد شب خوابی طعام و افراط در اکل ماهیگیر

و بگرمی سنگی زمانی طویل و تکمید با آب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون خالص باشد و تحلیل کشرهٔ که در هندی آنرا گهانجنی و گونجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد
علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و ملیلهٔ هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغرهٔ بحسب مزاج
و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمهٔ غلیظه کنند و به بخار آب گرم و بر آبیکه دران ادویهٔ محلله جوشانیده باشند انکباب سازند
و اکثر بحمام روند و بآب گرم نطول نمایند و در ابتدا بعصیر حضض و ماشیا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و یا صبر و ارزیزوی خطائی بآب عنب الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز
طلا سازند و یا ختمه خبازی و روغن گل سرشته ضماد کنند در روز اول [illegible] گیر و ملیلهٔ سیاه با آب کوکنار طلا کردن و کنار موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده نیم گرم گذاشتن یا
خرمهرهٔ کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی پاک سائیده [illegible] انگشت [illegible] خرمای سرخ خسته خرما یک عدد در آب سائیده طلا کردن و بعد از ظهور نضج زغال کشند [illegible]
یا اندک زعفران آب سائیده ضماد نمودن اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب با آب سائیده و یا حلتیت بسرکه حل کرده نیم گرم طلا ساختن و خانهٔ زنبور طلا کردن [illegible] گهانجنی
معمول ست یا بحماه در شعیره بعد از ابتدا با موم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با مغز نان آمیخته کرده یا بعسل شهد
ضماد نمایند و یا میعه بران مکرر بمالند و یا آرد جو بپروزه باچربی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت مفید شناسند و ضماد پشک سوسمار و یا صمغ عربی بسرکه و یا بورق [illegible]
میعه و موم و پیه آمیخته و یا بخبز نشاسته عسلی پخته تا مهرا شود سائیده میعه افزوده و یا آرد جو عوض بخبز پسته و پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده
و یا مقل ازرق با آب دهن صائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق با آب سوده و یا آرد گندم با آب و عسل پخته و قدری اضافه کرده نیز نافع شعیره
و اگر از قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلای سکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کماد به پیه گداخته یا آرد
جو و قند یا بشیر گرم کرده یا نان گرم مکرر به تبدیل یکی بعد دیگری و گندم خائیده و ماش خائیده بستن و تکمید به بیضه ذبابی که دران مگس انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه
متغیر گداخته گردد و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر یا خون ورشان یعنی کبوتر صحرائی و خون خفاش و کذا ضماد لقمه یک جزو که دران نوره [illegible]
یا سه بس جزو داخل کرده باشند با آب یا سرکه سرشته و طلای ارسیا سوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون برود نافع ست همچنین طلا بموم شمع و روغن گل گداخته مگس
سر بریده سائیده آمیخته بعد شستن با آب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بزاج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک [illegible]
همه سودمند ست و کذا فاربیون پاک بشیاف احمر حاد و اخضر مفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل بسرشانند و نان میده و قدری [illegible] آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کند
و اگر در جفن ورم چشم و سرگرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیه بدن و دماغ بشیاف ماشیا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند یا بماماثیا و مرصافی و حضض با آب کاسنی
و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضا بدان طلا کنند و آبیکه دران جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بعلاج عدم قبول مواد [illegible]
توتیا و سرمه و سایر مقویات چشم و شیشه دران اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود بشگافند یا بمقراض قطع کنند و یک ساعت بگذارند که خون از آن برآید [illegible]
برآن پاشند و تبرید حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تبدیل طبیعت بسکنجبین یا بماء القرع یا بماء الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره تخم انار کوبیده و بسرکه و روغن
گل آمیخته بر چشم میگذارند و [illegible] کنند مرصافی گلنار حضض دم الاخوین سرمه اقلیمیا [illegible] سفیداب قلعی مساوی باریک سوده بحریر بیخته اکتحال میکنند [illegible]
میگردانند و اگر در چشم المی پیدا شود علاج رمد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصا که آن الم بسبب بعد قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم واقع باشد [illegible]
تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند مثل مزورات و شوربای چوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته و ارقیطیا سوخته [illegible] مساوی نرم سائیده بحریر بیخته
سحق نموده اکتحال نمایند یا بر اسفان بدان ضماد کنند و حنین گوید که شعیره اگر از اثر قرحه باشد [illegible]

توثه اجفان

و آن گوشت زائد نرم ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بنهایت بالائی جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه توت باشد و با خارش چشم
و لذع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و لباست که خون از آن ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف مادهٔ آن از
دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس کهول و در خریف و بلاد یابسه باشد و آن مرضی سلیم ست علاج فصد قیفال

پس عرق جبهه ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا حب افتیمون و هندی و اسهال القرص بنفشه مطبوخ بلیله و غاریقون و حب صبر نیز مفید گفته‌اند و از اغذیهٔ مبخره و حاره اجتناب کنند و سفوف کشنیز سبع بکار نمایند پس شکر طبرزد یا توتیا یا آهن بکار نمایند و ذرور صفر و شیاف احمر بران گذارند و اگر بکلی زائل نشود بشیافات اکاله و ادویهٔ حاده مثل شیاف اخضر و دشتائی و لک نمایند و باز زنگار و شب یمانی و اشجار و نوشادر برابر یا توتیا کنند و هنگام استعمال دوای حاد چشم را بخمیر سر نمایند تا سیاه و منفسخ شدن توته دوای حاد بعمل آمده و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه بشیر بشویند و بعد زوال آن ذرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می‌آید استعمال نمایند و بالجمله علاج آن علاج جرب قوی است و علاج تآلیل آهن نیز و اسلم است از استعمال ادویهٔ حاده پس اگر بعد زوال آن مشکل گردد بنقاش گرفته از مقراض قطع نمایند و ذرور صفر بران باشد و بعد ازان شیاف احمر و اخضر و باسلیقون بکار برند و توتیه که یا تآلیل جفن باشد مرهم زنگار استعمال نمایند و اولی حک آن بحدید است اگر باستعمال دوا زائل نگردد و باید که استعمال آن نمایند چه اگر ازان بقیه ماند باز عود نماید و بعد از قطع برای آب نمک زرده خاتیه بجوشانند و بعد ازان بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل ممزوج ضماد کنند تا ورم نکند و اگر گوشت نماید و اگر استعمال ممکن نبود بعد از قطع ادویهٔ حاده مذکوره و ضماد مذکور استعمال کنند یا مرهم زنگار و توتیا و شکر بکار برند

تآلیل جفن

و آن اجسام مستدیره صلب است که در بیخ پلک و سائر بدن پیدا میشود و سببش ماده غلیظ سوداوی بلغمی است و گاهی سوداوی و بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی و یا سوداوی است پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی است و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثؤلول لحمی برآمده بلند سر تیز را قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم را مسماری نامند و یا ثؤلول بزرگ در جفن حادث گردد و مزاج آنرا فاسد گرداند و غذا را که بران وارد گردد بطبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب تآلیل بسیار بهم رسد و چون آن ثؤلول مبدا یا قطع زائل گردد باقی تآلیل نیز برطرف شود علاج تنقیهٔ بدن و دماغ از خلط غالب و اصلاح غذا نمایند و در دی زیت بقوت هر روز چند بار بمالند و صاحب ترویج گوید که مالیدن کبر رطب بقوت چند مرتبه مجرب است و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کرانج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین بروغن بنفشه نافع است و کذا شوئیدن جفن بطبیخ گندم و ضماد بسرکه یا شاخهای حرفه و بالجمله هر دوائیکه دران تلخی و قبض باشد نافع بود و طلا بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد یک جزو و شق ربع جزو کوفته بیخته بآب سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود تآلیل را از موچینه گرفته باشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس باله تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی خون ازان برآید پس زاج و دم الاخوین بران پاشند و یا پنبه کهنه بروغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرحه گردد بملحمات قروح علاج کنند + + +

سلعهٔ جفن

و آن ورمی است از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بران غشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم میباشد و با آن شحمی پیدا شود و بقول بعضی سلعه دبیله بلغمی است که از اخلاط محصور در غشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بالعسل و شحمی یعنی حشوان شبیه بشحم و عصبیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه است اگر بلغم غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر ازان غلیظتر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که در خراجات وجع می‌باشد و حرکت نمیکند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بجوزی محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و بعضی آن دهلی باشد شهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصبیه باشد و چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس لحم باشد لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر بصاحبان مزاج بارده و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف است علاج تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بتبرید و ایارج نمایند و بعد ازان استعمال ضمادات مانند ترمس آرد جو مویز کهنه سرشته بسیار مرهم داخلیون و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود بنشتر بزنند و اخراج خون نمایند پس برآن ادویهٔ اکاله مثل الاشکافند و مع غشای او برآورند و بعد ازان ذرور اصفر بپاشند و اگر بقیه ازان بماند روغن گاو یا دوامی حاد نهند که پوسیده گردد و تمامه خارج شود و گویند که در شهد یک ماه بیا پارچه تر کرده بآب گرم و ضماد مویز دانه بیرون کرده بگذاشتن ادویه اکاله بعد شگافتن جلد بعمل آمده در آنجا نهند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع است و باقی علاج آنچه در سلعه مطلق خواهد آمد اخذ کنند

قروح و تاکل جفن و انخراق آن

مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست علاج فصد سر رود تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه یا با آب انار ین کدر آن پوست بلیله زرد خیسانیده باشند و یا بشربت ورد مکرر و یا باهلیله زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قامع صفرا مثل رمانیه و تمر هندیه و مزوره آب انار میخوش و شوربای چوزه مرغ و اجتناب از اغذیه مولد صفرا مثل ماهی نکنند و شیر و ماش و عدس کنند و بعد از آن گل مختوم با آب کشنیز و یا سفیداب بروغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب بروغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض با آب کاسنی و عصارهٔ مامیثا و صبر و خولان و زعفران با آب کاسنی خواه گلاب و یا حضض مکی و مرصاف و زعفران محلول بسرکه و یا شیاف ماميثا و صندل و عدس با آب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و بعده درین ضماد دیت اثیانا و مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زرد و مرتبه لسبرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و بجهت ارخای مطلق خواهد آمد نافع ست و گرد اثمد افزوده کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن مثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال بشیاف احمر لین و بعد از آن برود کافوری نیز سود مند ست و دیگر اطلیه مفید سعفه پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زرد و مرتبه لسبرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و بجهت در نمله مطلق خواهد آمد نافع ست

ثار فارسی جفن

و آن بثور سیاه است با سعی و رطوبت سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التهاب رنگ آن مائل برادیت علاج بعد از تنقیه ماده بمطبوخ فواکه و هلیله زرد و تعدیل مزاج بشربت انار و سکنجبین بمانی ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد از آن پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مهرا شود بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ ماده این مرض میگردد و هرچه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند

شری

و این مرضی ست که بر پلک ابتدا حکه و بعده ورم شبیه بگزیدهٔ مگس یا پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادهٔ آن مائیت مادهٔ صفراویه یا دموی یا بلغم شور یا مرکب از آن و گاهی تنها بلغم باشد و در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد قیفال و اسهال بمطبوخ فواکه یا تمر هندی و بلیله زرد و خمیرهٔ بنفشه نمایند تا لطیف تدبیر و اقتصار بر مزورات مبرده قامعه صفرا و لطفی و مسکن غلیان ماده مثل مزورهٔ آلو بخارا و آلو بالو و انار و غوره و عدس مقشر و ماء الشعیر مغشوش بآب فواکه کنند و شیاف مشوی و اکتحال بگلاب که در آن بلیلهٔ زرد خیسانیده باشند قطور و ملعاب اسپغول و گلاب طلای جفن سازند و هرچه در فصل شری بیاید حسب حاجت برگیرند و با تغییر داشته

خشونت جفن

و آن لشت که بعد از حکه در باطن پلک درشتی مع سرخی و سیلان اشک بدون بثور حادث شود و باشد که با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقب رمد بهم رسد و بعضی خشونت را از اقسام جرب شمرده اند سببش رطوبت شور یا رسیدن غبار یا دخان بچشم ست علاج فصد سر رود حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع است و مسهل صفرا و بلغم و یا پوست بلیلهٔ زرد بیست درم نیکوفته در شیشه کرده آب حصرم بران انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده در نصف آن پانزده درم شکر سفید داخل کرده بیاشامند و قرص بنفشه نیز مفید ست و بعد از تنقیه پلک را بشیاف احمر لین یا اصفر لین یا حاد بحسب حاجت بخارند و یا باسلیقون اکتحال نمایند و هرگاه حرارت و حدت پیدا شود باکتحال شادنج مغسول تسکین نموده بشیاف احمر لین بخارند و در اغبر بکار برند و تدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویه حاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها شاید مگر بعد تنقیه بفصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گفته اند که اکتحال سنبل رومی و یا شب بعسل آمیخته و یا عکر زیت کهنه و یا مر تنها و مع سنبل هندی و یا روغن گل و یا توبال نحاس یا قلقدیس محرق مسحوق بسفیدهٔ بیضه آمیخته و یا دخان مر و یا خردل سوده با آب آمیخته و یا باسلیقون با سرکهٔ ممزوج با آب یا از نبات جدید و یا عصارهٔ حصرم و یا اشق و یا از بدالبحر و یا زنگار مخلوط با ادویهٔ خشونت اجفان که مقوی فعل آنهاست و یا گل سرخ و یا دخان نفت و یا دخان مرد اسپ سوخته و تقطیر نشاسته محلول در شیر دختر یا سفیدهٔ بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان و غلظ آنهاست و اگر با خشونت گرمی مفرط باشد و قرحه پیدا کند ادویهٔ بارده لینه که در قروح عین مذکور شد استعمال نمایند و بعضی خشونت را بعسل دلک می نمایند و این هنگام حرارت جایز نبود و بعضی از شادنج حک میکنند و بعضی بمعرفه میل میخراشند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد از آن بر آید و خشونت تحلیل یابد و باید که اثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال ننمایند که از جهت قبض موجب فرط خشونت میگردند

حکۃ اجفان و ماق

و آن خارشی ست که در باطن پلک بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی چشم و سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت معتد به و بثور متقرح و منشق نبود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح بورقی ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول بالینوس آفتاب و غبار نیز حادث شود

علاج تنقیه و اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج آنچه در حکۃ العین گذشت بکار برند مثلا کاسنی تازه با تخم آن کوفته بروغن گل برپلک ضماد کنند و تضمید تخم انار ترش نیز مفید ست و مازو و هلیله سیاه ضماد کردن نیز مفید و تریخ بادام رطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل بهی سماق تخم انار ترش هر یک جزو ضماد نمایند و شیاف سماق با برود حصرم یا توتیای مربی بآب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را بآبیکه در آن گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید بآب گرم نیز نافع ست اگر فائده نشود فصد سر و کنند و بعد از ان فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل حب ایارج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ماء الجبن بحسب خلط غالب دهند و دوا لایق آن مکرر دهند بعده اکحال سعه مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار محلول با کحال فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکه مخلوط بآب بهی واحد جالب سعه و نافع حکه جفن است و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم و عصفور و نقل بانجیر و مویز و مانند آن و ترطیب مزاج بدوام حمام بآب نیمگرم و مروخات بادهان شیرین مثل روغن گل بنفشه و نطولات بر سر و اشربه مرطبه مسکن لذع و حدت ماده درین باب سودمند است و اگر با حکه رطوبت باشد دو آسیه ارسطراطیس یا ارسطوطلین نافع بود و بقول روفس قطور سرکه ممزوج بآب مریل ... است و اکتحال آبنوس محرق ... و کذا خولان و کذا کمدر و کذا صبر و کذا آب پیاز و مثل و توتیای کرمانی و کذا دخان بطم یا مر یا میعه باقطران یا زفت یا کندر یا قطن محرق مفید و کذا کمید نحرقه که در آب یک رطل سماق یاسه اوقیه جوشانیده باشند تر کرده و کذا توتیای کرمانی ده درم هلیله زرد صبر سقوطری فلفل را فلفل پیران زرد چوب هر واحد یک درم مثل غبار سایند و از پارچه گذرانیده بآب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکه ماقین ست و جالینوس گوید که هرگاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه بسهل استعمال نمایند چشم و جع و ضربان و باعث آن انصباب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نافع ترتیب ادویه و اغذیه حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف است

جرب الاجفان

و آن خشونتی ست که در باطن پلک با لاخارش و نیز بهم رسد سببش رطوبت ردیه مالحه بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر که اول باحداث خارش ایذا کند بعد آن خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد و پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد از ان بثور صغار مثل حب پیدا شود و عند استداد شقاق در حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلا و سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و کثرت حدوث آن بعد از قروح عین در مد بود و آن چهار نوع است اول را انبسط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه میباشد و از مداومت غبار و دخان و حر شمس و بعد از رمد ظاهر میگردد و از اهمال مریض در پرهیز و تدبیر معالج در تنقیه خلط و دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب قوتین مثلا استعمال هر دو است نیز بدان سبب قدری از فضول غلیظه کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه زیر غشای پلک محتبس باقی مانده در آن حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را بیونانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول ست گاه عقب رمد پیدا شود گاه بدون رمد از بخارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن متمکن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و از آن قشور رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نماید و یا حک کنند از دمعه و سبل و بیاض عین بهم رسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این اقوی از دوم است و گویند که بدترین انواع جرب است و سببش فساد خون و حدت و احتراق اوست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع شکل دانهای انجیر ست اسفل آن مستدیر و سر آن نیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان درد گردد و این را بیونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی و سوقی بلغت ایشان معنی انجیر ست و نزد این سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در بعض شقاقی پیدا میشود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که در ان شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف ست بعضی گویند که چهارم را بردی نامند

و آن شبیه به برده بود و این نوع بارد و بسا است که بی رد حادث گردد و صورتش آنست که دانه سفید زیر پا لاظاهر گردد وقتی بالم و گاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد ازان الم زیاده گردد و باشد که با تغیر رنگ پدید آید و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسده حریفه لذاعه و رطوبت غلیظ است و بعضی گفته‌اند چهارم را عدسی گویند و آن شبیه بعدس سیاه است که قرحه گردد و بالای آن خشک ریشه پدید آید و این قوی‌ترین انواع جرب است و مرض است طویل و سبب آن فساد خون و حدت آنست و بقولی ماده سوداویه منقطعه است و این را یونانی طوخسیس یعنی محجب نامند و گفته است که این دوی منقلع گردد و بسبب غلظت کثرت ماده خصوصاً چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب را خشونت و صلابت زیاده و طول المدت است لهذا صعب‌ترین انواع است خصوصاً که بطول انجامد و علیل پیر باشد

بالجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پوست مریض برگردانیده در باطن آن نظر کنند اگر در آن سرخی بسیار و خشونت اندک و نبور صغار منبسط با وجع و دبیب باشد قسم اول بود و اگر در آن دانهای خرد و سفید سر شبیه بحصف مدرک گردد با وجع شدید و ثقل پلک و خشونت و سعه زیاده از اول قسم دوم باشد و اگر در آن غلظ و خشونت شدید باشد و در باطن پلک شقاق مانند شقاق که در انجیر باشد یا ظهیا معلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدید نبود قسم سوم باشد و اگر میل او بسیاهی کبودت و خشک ریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت در آن زیاده از انواع دیگر و طویل المدة بود و با شعر زائد اول باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی‌ترین انواع جرب آنست که بعد از رمد بهم رسد و سالم‌ترین جرب آنست که بر آن حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی عمیق و در ابتدا صغیر باشد و با وی در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکه بهم رسد و از آن مرض غلیظ بود و در آن شبیه بانشقاق محسوس گردد و بعض غلیظ باشد و عقب رمد و قروح بهم رسد اکنون بدانند که چون بسبب مغایرت اسبابی اقسام جرب بدا و اتی جمیع اقسام بیک تقسیم میسر نیست بلکه در بعض ایشان اشکال است و در بعضی زان مغایرت دیگر لهذا اولاً علاج کلی اقسام جرب نقلم می‌آید و بعد ازان علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولاً معالجه رمد قروح متوجه شود و بعد ازان متوجه علاج جرب گردند و ایضاً اگر با وی امراض دیگر باشند اولاً اهتمام شدید تر ازان بهر دو نمایند و چون با جرب ورم و تقرح جمع شود ادویه حاده قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن بصورت غلبه خون فصد قیفال است و مداومت استفراغ هر چند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع در طلب احوال تنقیه بدن به دوائی مسهل مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبر یا نقوعات یا شربت ورد و بنفشه یا طبیخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیله زرد و شکر یا مطبوخ مقوی تنقیه بدغاریقون و ایارج فیقرا یا مطبوخ افتیمون و یا حب صبر و حب بهی و فوقایا و حب افتیمون بحسب حاجت نمایند و ایضاً بهر تنقیه سر و چشم غرغره مثل سکنجبین یا ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر چند بید ستر بیاد شیر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس مقشر روت هر کدام یک درم کندش پنج درم باریک سائیده در آب چغندر یا چوبش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیه تام بر آن مواظبت نمایند و جمیع انواع جرب مجرب است و قبل از تنقیه استعمال مضر و بعد از تنقیه مداومت اهتمام باین تدابیر هم سازند و انچه موجب امتلای راس و مغص معده از کموسات و فضول انجره ردیه گردد و اجتناب ورزند بلکه از آواز شدید و حرکات عنیفه متعبه و جماع و غضب و کثرت کلام و پست نمودن بالین و طول سجود و از غبار و دخان و بوئیدن روائح مسخنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از هرچه باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم و چهره گردد منع نمایند و تخفیف غذا و تلطیف او و ترک عشا کنند با وجود این تدابیر لابد است استعمال تلطیفه و ترطیب برای تعدیل مزاج مثل آشامیدن آش جو بشکر و نقوعات از عناب و آلو و زرد آلو و مانند آن خصوصاً مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب سپستان که اگر قبل از وقت هفت روز بدهند و بعد تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب است و استعمال بقول بهر دو مرطبه مانند خیار و خیار زه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک شیرینیها و چیزهای شور و مجففات و ترک لحوم حتی المقدور مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند گوشت بزغاله و چوزه مرغ فربه و مسمه و نان آرد گندم پاکیزه و خبیث الطبخ و زرده بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز مانند آن مناسب غذا بقدر معتدل و چند دانه حبه موصفیه بازوی پستر مثل غبار سائیده پلک منقلب ساخته بر آن بپاشند و سه ساعت بگذرانند که معمول است و کافور در آب حلکر و نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال جالیات مثل گلاب با نمک یا سرکه یا شکر نیز مفید است لا جرم که ازان قشور مثل پوست جدا گردد و خاکستر سوی انسان و حضض و صبر و احد تنها سوده بند بود و قطور ابتداء بنا رسیدن درسه روز قلع آن سیکند بعد ازان کحل الجلا از زنگار مثل و ساوه باشند و چکانیدن گلاب در آن آمله کرد باشند بپاشند و اکتحال بسرمه حضض و سماق

عجیب نوشته اند و کهربا یک جزو قشور نحاس دو جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو کوفته بیخته بشهد آمیخته استعمال نمایند و یا صبر سوخته نوشادر هر کدام
چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست چپ و مسهل شیافات لینه و مرارات و دیگر ج
وابار ادویه ناجعه است و نسخهای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شد بعده اعاده فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان
این قدر و ترکیب بنما بند از مجربات ناجعه صحیحه است خاکستر موی انسان صبر مازو هر واحد یک جزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو
سائیده مکرر کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا مازو و عصاره قنطوریون صحت یابد و با شیاف علاقی و شیاف غوره و شیاف ... و شیاف سماق کحل ارند و حک
جفن بشیاف احمر و ذرور اصفر و با باسلیقون و بعد از ان باغبر نیز مفید گفته اند **و ایضاً** اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و با اقلیمیای ذهبی و یا سرطان بحری
محرق مغسول و یا ابرضه و یا زبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا توبال یا عصاره پوست زردالو و یا پوست بیضه مکلس با بول صبیان معقود در ظرف مس
مسحوق و خون حجل خشک کرده سائیده و یا زهره کلنگ یا کبش یا ذیب یا خروس یا خمس یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آبیه پیاز مساوی و یا زبد البحر
و یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده و یا تخم بجای شکر نموده و یا قلقطار محرق و یا قلقدیس محرق یا اشق در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل یا زعفران
و یا زبیبا و شان یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا حضض با بصفین قطع کرده میل در آن نموده و یا عصاره فراسیون هر واحد نافع جرب است و کذا ضماد موی
انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفای رطب مخلوط شحم اوز و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود
با عصاره قنطوریون دقیق در آب حل کرده و بعده حک جرب با آب نار ترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا
حجر اسیوس یا زنج و یا زفت بپارچه مالیده و کذا تخم سماق یک اوقیه در یک رطل آب جوشانیده و در آن پارچه تر کرده و ذرور کباش قرنفل باریک سائیده
بعد قلب جفن الم شدید می آرد دو تا دو ساعت بدان صبر نمایند که بعد از ان نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت شیاف ساخته و کذا از زنگار نیز مفید
و اختلاط نوشادر دوا و به جرب و کذا احق اکحال جرب در صلابیه **بس** و دسته آن مقوی فعل آنهاست و چنین گوید که از زنگار سه درم اسفیداج دو درم نیم
سائیده با آب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول اهرن ذراریح و شادنج مرو زاج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته
اکتحال نمودن جرب یک را زائل کند و بدانند که بقول اکثر حادث از ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقای بدن لا سیما مع هیجان آن
با مریض آفت نیارد **و اقوال اطبا** بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد از ان شیاف اخضر لین نافع است و اگر قوی تر از ان خواهند احمر حاد و احمر
حاد و طرخاطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بمراره بز و زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها
و باسلیقون و شیاف رمادی جید است و دوای ارسطراطس سخت سود مند است و یا کبریت مس سوخته شانزده جزو اقلیمیا چهار جزو قرنفل هشت جزو مر دو جزو
و زعفران دو جزو زنگار پنج جزو صمغ بیست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا قرنفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران حضض هر کدام شش درم
سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله باکحال ماده جالبه دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند و تکمید چشم
به بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک و تعاهد حمام و از اکحال موافقه برای جرب بارد و ... و اقوی از ان روشنائی و شیاف سنبل است و چون در جرب حکه شدت پیدا
گردد بشادنج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هرگاه خارش در بن مژه سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بر دهن گل
مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد عدس و تخم رمان که در باب حکه گذشت
بکار برند و شیاف السماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب حکاکی ...
حمام و تدهین سر و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال با دویه جالبه دمع است و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب احتیاط نماید مگر نزد اضطرار ...
و قبل از تنقیه بدن نیز دست بان نبرند یا سرافیون ... نوع اول جرب ... و به جاده ملطفه جالبه دمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند
و اگر با جرب رمد بهم رسد با دویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب صلابت در چشم بهم رسد ... تا کل آن نماید استعمال ادویه غیر ملطفه نمایند و اگر جرب

بطول انجامد تا آنکه در اجفان از دو نوع اخیر جرب بهم رسد پلک را بشکر طبرزد و یا آهن حک نمایند و بعضے آنرا بحجر فیشور حک نمایند **ابوالحسن فیلسوف** در کتاب غنی
می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن ست اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پیدا میکنند و بعده تنقیه پلک
را منقلب ساخته بشیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر یا باسلیقون و یا روشنائی بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه
حاده موقوف کنند و باصلاح مزاج پردازند و بشادنج تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین و اغبر و اگر کفایت نکند بادویه حاده
اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین بفصد دست یا پیشانی یا تنقیه جفن کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا قادین بخارند تا آنکه پلک در رقت بحالت اصلی عود کند بعده
آب زیره بچکانند و بر چشم زردی بیضه در روغن گل نهند و روز دیگر ذرور اصفر یا اغبر بپاشند و هرگاه حدت حک ساکن گردد پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین بخارند پس از ان دهن
جفن باقی مانده بهمی تعدیل عضو مریض را در حمام داخل کنند **شیخ** میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب بحدیدست یا بادویه حاده مانند زبد البحر خصوصاً قسمی که معروف
بقیشور ست و یا به برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران و مرقشیثا شیاف ساخته بدان حک نمایند **امین الدوله** گوید که علاج نوع سوم و چهارم مجملاً استفراغات و
استعمال و اکحال و ترک منجات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام ست و مفصلاً فصد قیفال و عرق جبهه یا ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب حک
محتاج گردد بشیاف احمر لین حک نمایند بعد از ان اغبر یا ذرور اصفر بپاشند **یهودی** گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصلی عود باز
آید پس زعفران مسوده بر بیضه بر آن بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند تا هشت ساعت ببندند پس باز نمایند و فردای آن بشیاف احمر لین اکتحال کنند
و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم است بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیار است بنوشادر پس ذرور لین بران بپاشند و اگر زمستان بود بعد از حک مغز بادام
و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزرده تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند و حاصل کیفیت حک آنست که پلک را با انگشت برگردانند و باطن آنرا بپاره نبات یا زبد البحر
و یا به برگ بید انجیر یا بچوب آن و یا بمحک مذکوره شادنج وغیره و یا باله ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد از ان بشادنج مغسول اکتحال کنند و **رازی**
گفته که آله معروف بوره مضمی ست که سر آن بشکل دینار میباشد و حک میفرمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از ان بر آید بعد از ان باید که زیره بخایند و آب آن در چشم
بچکانند و روز دیگر ذرور اصفر بپاشند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد **ابن ماسویه** گفته که جرب با ظفره اگر غلیظ و مزمن باشد علاج هر دو بقطع
است و اگر رقیق باشد بادویه جالیه مانند مس سوخته و قلقند و زهره خنزیر و نوشادر و زهره کلاغ و اگر فائده نشود ادویه اکاله معفنه با آن مخلوط نمایند و ادویه که در ان
نفض بسیار باشد نیز جرب را قلع مینماید و اگر با جرب سبل باشد بادویه مذکوره چیزی از ادویه جرب مثل صطفیقان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت و قرحه و تاکل باشد ممکن نیست علاج آن
بادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد **حنین** و رازی گویند که چون جرب مزمن گردد ابتدا بفصد دست نمایند بعده فصد جبهه و ماقین نمایند
و بر جفن زلو اندازند مرة بعد اخری و حک بعد فصد و زلو و بعد فصد ماق استعمال نمایند که این بهتر از آنست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از انچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بطبیخ اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب یا شکر آمیخته بیاشامند و با نقوع هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت و با قرص بنفشه تنقیه
ذخیره بدهند و بعده از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر در چشم کشند و پلک را بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف صطفیقان و شیاف
اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور اصفر کبیر شیاف احمر حاد اکتحال
کنند و شیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی بشیاف احمر لین حک نمایند و بعد از ان اغبر و نیلوفر نیست حک بشکر طبرزد
و اگر زائل نگردد و بوره حک نمایند پس آب زیره نمک خائیده بچکانند و بعد زرده بیضه مرغ در روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از ان بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین درد حک
ذرور اصفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیه لطیفه خفیفه محموده مثل چوزه مرغ و تیهو و مزورات تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غلظ و صلابت
باشد بعد تنقیه نشتر خفیف بر آن زنند و قبل حک نمایند و بعد از ان بدو یا بسپیل از سرکه اندکی ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعده اکتحال بروشنائی و باسلیقون کبیر لازم گیرند
و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در نشتر شید رزان بجدید بالی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و در بدن ماده و امتلای نباشد به بخار آب گرم و تکمید بدان

و پرهیز و تنقیه مع تحلیل می باید و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید بآب نیمگرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر رو اسهال بمطبوخ هلیله یا افتیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعصارهٔ حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف خولان و ذرور اصفر صغیر و روشنا یا اکتحال کنند و یا شیاف عدسی دو درم روسختج یک نیم درم کثیرا نیم درم رصاص محرق که ابار است یک درم صمغ عربی میعه یا بسد محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بخته بسحق بلیغ نموده بآب باران یا آب جوشن داده صافی چوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از ان بآب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن و بمیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را به برود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق غشای صحیح و افساد جفن دارد و مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضاً استعمال روغنها و اکتحال باشیاف حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد از ان برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و اهتمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیه بدن بادویه موافقه سریع الزوال ست و باید که این کحل بعمل آرند سفیداب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غراغر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر یا زبد البحر یا حدید بخارند و بر آن آب نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضه مرغ و روغن گل نیم سوز بر چشم ضماد نمایند در روز سوم یا چهارم و بعد از ان بشیاف معسول یا غبر اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بجدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعده ذرور اصفر صغیر و بعد از ان شیاف احمر لین و حاد و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند و بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت متحمل بود چند بار متوالی فصد قیفال گیرند و اسهال بمطبوخ افتیمون بچند دفعه پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیه مولد خون کثیر پرهیز نمایند و بغذای اقل و الطف اقتصار ورزند و بعد از ان شیاف احمر حاد و مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد و اشتامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح خمیره بنفشه مع ترنجبین و غذا مزورهٔ ماش مع اسفاناخ مفید بود و پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد بآله و ورده حک نمایند بلاهیت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر از ان التیام پذیرد بهتر و الا موم صاف و روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب مغسول پاشیده بهم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بر آن ریزند و بمالند و همچنین باز آب بر ان ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری از ان بگیرند و برسنگی گذارند و بر آن اندکی انزروت بشیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری از ان بگیرند و زیر پلک بگذارند و به چشم ره داده بآب کاسنی و بآب برگ عنب الثعلب تر نموده گذارند و به بندند و مریض را به پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر بینایی پس چشم را بگشایند و از پنبه بملاهیت پاک کنند و اکتحال به برود بنفسجی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود بشیر دختران در آن بدوشند که پاک میگرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسا است که انتفاع می یابد بحک شکر طبرزد بدون حدید

علاج جرب بردی و عدسی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکوره بالا نمایند و بچیزها یا باعث تدمیع گردد و مصوص رطوبات کنند اکتحال نمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترقیق ماده گردد مثل قطور و ضماد و غیره که در تعلیم فصل مجرده مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک بجدید نمایند پس ادویه مجففه و شیافات اغبر و غیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر بالزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود به کاد

چشم گرم گردد باد و یه مذکوره آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال بساذج و زعفران و مُر فشیشای محلول بآب واندکی سبز است و حک نمایند
باطن پلک را بشکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع است صبر
ده درم سکبینج پنج درم مقل دو درم شبرمی شش نیم درم و این کحل نافع بود در وسخ نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را ببهرکه کهنه سائیده خشک کرده اکتحال نمایند و گاهی
نفع میکند آنرا اشاونج و مس سوخته هر یک پنج درم دار فلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بخته استعمال کنند و در جدسی تنقیه بمسهل سودا و حب افتیمون مکرر نمایند
و مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و ماء الجبن بمرات مع حب لاجورد و سفوف آن دهند و سعوط مذکور و غرغره بکار برند و بلطیف تدبیر و حک به برگ انجیر یا شکر طبرزد
و یا حدید باستقصا کنند و گویند که این کمتر باد و یه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را بر گردانند و حک نمایند باآله آهنی که آنرا ورده نامند و استیصال آن نمایند پس ادویه مذکوره
که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا خبث الحدید کهنه و این دوای تالیف حکیم کبیر علیخان مجرب است
حضض مکی پوست هلیله سوخته شیاف مامیثا صبر جسته نیب سرمه هر یک شش ماشه در گلاب صلایه کرده بمیل در کشند و هرچه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که یونانی بوسیا گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک ست که بریختن مژگان و تقریح اشفار مودی گردد و اکثر بعد از رمد بباعث سوء تدبیری در علاج
و کثرت استعمال مبردات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان امزجه یابسه را و در سن جوانی و
تابستان و بلده حاره بهم رسد و سببش ماده غلیظ رد یکه بورقی ست و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفه آن تحلیل برد و بحد سوداویت رسد و تشخیص
هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنه مزمن ردی در تازه آن خارش ماق
و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار با انتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد و بجهت فرط خبث ماده سر آن تاکل آن بمقابله
علاج در سلاق تو تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویه لطیفه اقتصار کنند
و بمارالفواکه تنقیه سازند و بعد از ان گلاب که در آن سماق و پوست هلیله زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این و اسلاق بود
که حادث از بوئیدن بوی بقول و توابل و مستنفعات بسبب حدت و حرارت آنها مثل بخارات داخلی باشند نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ یا تخم انار ترش بگلاب
و یا برگ خرفه یا کاسنی و کشنیز بروغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضماد کنند و یا سفیده بیضه مرغ بروغن گل و پاره پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر سماق
تخم انار گل سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و با اکباب نمایند بر بخار آب گرم و سعوط بروغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات است
و بقول اطبای هند گل فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از سپیاری چهالیه بسایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چرم دلو کهنه بر انگشت
بسوزند که زغال شود و سائیده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و یا آب برگ
دهتوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه در آن تر نموده در سایه خشک کرده فتیله آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست بقدر دو دام
در ظرف آهنی بر آتش انگشت گذارند و ده آب ساگ تهجوه اندک اندک بر آن چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیده در چشم کشند سلاق
را نافع بود و حکه و دمعه را نافع بود و یا پشک کور موش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سائیده بعسل طلا کنند و یا بیخ بسکهپره سفید در سایه خشک کرده بآب سائیده در چشم
کشند و یا پیچال کیوتر در شهد آمیخته بر پلک طلا کنند و یا از سرگین خر بطریق پتال جنتر روغن بر آورده بر پلک بمالند و یا پارچه کهنه باریک یا پنبه سه بار در آب هلدی سه بار در شیره
مولهٹی تر کرده خشک نموده فتیله آن ساخته بروغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بیخ آک سوخته خاکستر آن بآب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و سرخی
و غلظ اجفان فرو نشاند و اکتحال او تیای سبز بآب عنب الثعلب نیز مفید است و یا صدف سوخته سائیده در چشم کشیده باشند و یا کیچلی بار سوخته با روغن کنجد بر قرحه بمالند و یا
گرفته سر آن و در نموده خشک کنند و بآب سائیده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپیاری چهالیه داخل ست در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کهنه بگیرند
باریک سائیده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوٹلی بندند و در تهالی پهول پوٹلی را بگردانند و روغنی که در ظرف جمع شود گرفته در پلک چند روز بمالند از مجربات ست

و اگر بگیرند زلوی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کاسنی ازان صاف میکنند بپیچیده در چراغ نهاده روغن گل بران اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای آن
ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ سلاق بتجربه رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی ست و اکتحال بعصارهٔ زیتون بری و با
آب انارین معصور شحم در ظرف مسی بی قلعی جوشانیده و یا آب بیخ خنثی بشراب کهنه و مرو زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید و یا خولان بآب حصرم یا گلاب برسنگ
سوده و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصارهٔ لبلاب و یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مرو کندر و بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق ست
و شیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید ست
و در سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد والا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند و بعده فصد رگ پیشانی کشایند و تنقیه
بمسهل حب ایارج یا بمطبوخ هلیله و غاریقون و غرغره با ایارج فیقرا و عسل و مداومت حمام و تکمید و انکباب بآب گرم نمایند و بعد تنقیه و پرهیز از اغذیه مولد خلط حار و ساد
اغذیه محمود الغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مردار سنگ سوده بروغن گل با حضض و شیاف امیتا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران
بآب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و بشیاف احمر لین یا حاد و یا بدو حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود در روشنائی و کحل جلا های عزیزی استعمال کنند
و نسخهای آنها در فصول سابقهٔ امراض عین مسطور شده اند و این روغن سلاق نیز معمول ست نیلا تهوتهه یک دام جوز بوا یک عدد هر دو را در یکدام پخته ریسمان گرداگرد
مثل گنبد بپیچند و در بست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگهدارند بعد ازان در آوند کاسنی گنبد مذکور را بسوزند و ریسمان سوخته از کار و بیرون شد و روغن
باقی را در آن گنبد کنند هر روز تا که ریسمان بخوب وجه سوخته شود بعد ازان تا هفت روز از چوب ڈهاک که در و فلوس چسپانده باشند در ظرف کاسنی نموده در چشم کشند
که بهتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت سبل و دیگر امراض چشم نیز بتجربه رسیده و مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یک درم با شراب عفص بسایند که مثل شهد
گردد بیرون چشم ضماد نمایند مجرب ست و سرگین موش سوخته نشگوفه سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن لدفع سلاق مزمن ست و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد ازان
استعمال شیاف سماق و ذرور بقدر بسی حضض و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد ازان استعمال ادویهٔ مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر و مربای هلیله سود مند بود و توتیا اقلیمیا امیران
زبد البحر هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید و یا مغز بادام تلخ مغز خسته
عناب پوست سفالین کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل حسب در چشم کشند و کذا خاکستر بطاوس و کذا خاکستر
پارچه صافی ظرف کاسنی مجرب ست و در سلاق حادث شود بعد ر مدلج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در
سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بو علی سینا ست و در نسخه احمد بن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته شیاف سازند و بر سنگ
در گلاب سوده اکتحال نمایند و اگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود و باریک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد هر
یک مقدار خمس آن اضافه نموده با شیره برگ تمر هندی بدسته چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیرهٔ مذکوره تسقیه دهند چنانکه حلقی
کامل از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگاه دارند و هر روز در چشم کشند در رو پانیدن قره و ازالهٔ سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی ست
و سندروس زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب است اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بار کتانی تر دیاک کنند بعد ازان سر بخار
آب گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور نبات بآب کهرل کرده حب ساخته باشند بآب سائیده در چشم کشند درین باب
مجرب اهل هندست و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسوی مقشر نیله تهوتهه بریان مساوی در روغن گاو
سه روز در آوند کاسنی بدسته مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هرگاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند و
اشک آید و قره بریزد و اشفار منفرج گردد و بعد تنقیه بدن و سر لزوم پرهیز با حفظ مزاج و نوبت شیاف دینارج و احمر لین ابیض مجموع را بآب بادیان سوده اکتحال کنند
و جمع کردن شیاف ابیض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت ماده ست لهذا جالینوس گفته که بر ادویه سلاق انزروت مسکن حدت اضافه نمایند و هرگاه
سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد پس بحجر ارمنی اکتحال نمایند و آنچه در انتثار موی اشفار باید بکار برند و مکرر بحمام روند و بآب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق

اکتحال بشیاف لادن نیز مفید ست احمد ابن ثابت و امین الدولہ گویند کہ سلاق از رطوبت مالحہ بورقیہ بہم میرسد و فصد در آن جائز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب و منع نمایند و بہ برود و حصرم و احمر لین اکتحال کنند اما در سلاق قرمز فصد ساقین جائز داشتہ اند و گویند کہ ہر چہ جرب اجفان را نافع مسلاق قرمز را مفید ست

استرخای جفن

یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و ازان جہت دشواری بر داشتن او بسبالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا تابع رمد یا لقوه یا فالج یا قطع و تر حامل پلک و نزد یا شد و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت ورمی ست کہ عارض عضلہ جبہہ گردد و گفتہ کہ گاہ مسترخی میگردد جفن بیک طرف بہر آنکہ مسترخی میگردد عضلہ آن طرف بالجملہ تشخیص اسباب مذکورہ چنان کنند کہ اگر تقدم امراض مذکورہ یا تفرق اتصال مدرک گردد سببش ہمان باشد و الا از غلبہ رطوبت بر جفن بود و تقدم مرطبات نیز برین گواہی دہد علاج بعد نضج مسہل بلغم و حب ایارج تنقیہ نمایند و اطریفل با ایارج خورانند و غراغر و عطوسات منقیہ بعمل و بعد تنقیہ مداومت اطریفل صغیر درین علت نافع شناسند و صبر اقاقیا حضض مرکی زعفران بآب مورد بر پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرکی مازو و مامیثا در سوت و آس مفید بود و بعدہ کحل کہ از شب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر معات ساختہ باشند استعمال نمایند و گویند کہ اکتحال بدخان پیخ شالی و دخان پیخ صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب مرداسنج نافع استرخای جفن و از اشیای مرطبہ منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید کہ فصد ہر دو رگ مخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا از حلیلہ کابلی کم پوست بیرون لبستہ جوز السرو حد نیم درم تخم انار دو درم کوفتہ بیختہ را یکپنج درم بآب بجوشانند تا گداختہ گردد و صاف نمودہ ادویہ مذکورہ در آن حل نمایند و اندکی اسطوخودوس و روغن گل در آن آمیختہ بر پارچہ مالیدہ و پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و انچہ اشک باعتدال درد و اکتحالی نمایند و از اغذیہ مبخرہ مثل باقلا و مانند آن و دیگر مبخرات احتراز کنند علاج استرخای تابع لقوہ و فالج علاج آن ہر دو مرض است و انچہ از قطع و تر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد کہ منع ابصار نماید و بعلاج دیگر زائل نشود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعدہ دوختن بر آن موضع ذرور اصفر یا ملکایا بپاشند و بر آن قطعہ کاغذ بچسپانند و از مرطبات پرہیز نمایند

شترہ

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج ست بحدیکہ بیاید بلکہ کما ینبغی منطبق نگردد یا متقلص گردد جفن اعلی و منقلب گردد جفن اسفل و بالجملہ سہ نوع ست و ہر یکی از انواع ثلثہ یا خاص بیک پلک بود و یا عام ہر دو باشد یکی آنکہ پلک کوتاہ گردد بحدیکہ سفیدی چشم رانپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جہت علاج یا سوء خیاطت و این چنین چشم را ارنبی نامند بجہت مشابہت چشم صاحب آن بچشم خرگوش و گویند کہ این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجہت رخاوت آن و این را شترہ بالحقیقت نمی گویند بلکہ انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان مادہ لطفیہ است کہ ازان تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای ہر دو عضلہ است و یا از تشنج عضلہ مشیلہ آن و یا بجہت رفتن جزوی از اجزای جفن و یا بسبب حک ردی یا قرحہ اکالہ و سبب استرخای عضل یا انصباب مواد رقیقہ باردہ رطبہ است بسوی عضل و ارخای آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن یا وقوع سدہ از مادہ رطبہ غلیظ و درین نوع چشم ضعیف گردد بسبب تراکم غبار در آن دوم آنکہ بعض سفیدی را نپوشد و این را قصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول ست لیکن کمتر ازان و گویند کہ درین قصر از یک جانب تنہا باشد بجہت استرخای عضلہ مطبقہ و تشنج دیگری سوم آنکہ جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این از غدہ یا سلعہ یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحہ یا بدون قرحہ یا امتداد یا تشنج عارض جفن اندمال قرحہ بہم رسد و گاہی این ہمہ از تشنج عضل مطبقہ جفن میباشد و گویند کہ درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت مادہ لطفیہ است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جفن یا بسبب چسپیدن مواد بدان و کوتاہ گردیدن طول آن و یا بسبب غلبہ یبس بر آن و این اکثر نیست و گویند کہ گاہی شترہ از اذیت غشای موضوع بر تحت بعلتی باطنی یا بسبب ضربہ و سقطہ یا قرحہ سر یا جبہہ بسبیل تشنج ابتدای حادث شود و گاہ از سوء امساک ہر دو جفن رفت لقطہ سبل و گاہ از ضربہ سر خصوصاً نزد بر آمدن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد و گاہی تقلص و التواء جفن قریب موت افتد و تشخیص اسباب شترہ چنان نمایند کہ اول مدت عرض او از مریض بپرسند اگر از ہنگام ولادت خود گوید خلقی باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال

یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثؤلول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر یکی از عوارض مذکوره پاک بود ببینند که در جفن رطوبت است یا لاغری و پژمردگی
و خشکی و آن معلوم شود و اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره و غشاوه افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای
رطوبی باشد و اگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر از مجففات
نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کنند سببش تشنج یبسی بود و الا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بعد صعود یافت نمایند پس اگر
تقدم نزله بیان کنند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سده مواد رطبه بود و اگر بملاقات سردی بگویند و عدم ثقل پلک و تضرر بمبردات و انتفاع از مسخنات
بآن باشند از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سر بگویند سببش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق و اثر قرحه التحام آن شد
علاج پلک را از موضع ملتحم باز نشگافند و در میان شق فتیله بمرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند تا در میان آن گوشت
بروید و در شتره خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و مابین شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و امین الدوله گفته که شتره خلقی و آنکه از قطع جفن باشد
لا علاج است مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و آنچه از شتره که از غده یا سلعه یا ثؤلول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بجد بدیست لیکن عمل حدید
بعد از نقاع بدن بفصد قیفال و اسهال بطبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویه حاده استعمال کنند مثل زنگار در آب حل کرده بر آن نمایند و سحق نموده بران موضع
بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مسحول طلا نمایند و آنچه در محل [illegible] گوست استعمال نمایند و ایضا آنچه از زیادتی لحم و قرحه عارض در اجفان باشد
در ان استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخا است و بالجمله اگر استرخای عضلتین
از تفرق اتصال بود لا علاج است و آنچه از سده و یا ماده بارده رطب بود باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب اسطوخودوس یا حب قوقایا نمایند بعد از آن
بر موضع مسترخی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و مامیثا و آس بگذارند و شیاف که در شتره ناق گذشت طلا کنند و یا کحل ابونیک کشند و شق ربع جفن را
ضماد نمایند و عصاره برگ اطراف نرم بیلیق و یا اقاقیا با آب آس قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهترین تحلیل کند و آن مرزنجوش و صعتر و سنبل الطیب را
بکار برند و اقاقیا عصاره مامیثا و مر صافی و صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته با آب مورد [illegible] شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بحاورس گرم تکمید نمایند و آنچه
در شتره گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استفراغ کنند و تکمید و تعریق سطر بان تلیینه نمایند و روغنهای محلله بمالند و بر موضع تشنج
چیزی که ارخا نماید مانند پیه بط و روغن گل ترموده بگذارند و انکباب بخار آب گرم و تکمید با آب گرم از پنبه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و خطمی
و امثال آن طلا نمایند و لعاب حلبه تطبیل فرمایند و اگر تشنج یبسی باشد بهر ترطیب فضلات روغنها و اشربه و اغذیه مرطبه و تعاهد دخول حمام با آب شیرین و انکباب
بر بخار آبیکه در آن گل بنفشه و نیلوفر و جو نیکوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس و اسپغول با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه
و کدو و بهی و در تشنج مذکور رفته بعمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد در آن نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از نادیت غشای تحلیل مجفف باشد
علاج نپذیرد و بالجمله تضمید بمرطبات و تغریق سطر بان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط بادهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر
مائل بهر ترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدبیر چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء امساک جفن نزد نقطه سبل باشد نظر کنند که کدام موضع طبقه ملتحمه چیزی از اصول جفن
چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید شتره بحلیل آن گردد باستعمال اطلیه
و رفاده و سلول ملطفات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر زائل نگردد بدستکاری بپردازند و در شتره ضربی و سقطی اول
ازاله سبب نمایند بفصد و مسهل بعده ادویه که در ضربه و سقطه بیاید بعده مقویات چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربه که از ان استخوان برآید لا علاج است و تلیین
و تمریخ و احتراز از آنچه موجب سعه گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف و مانند آن فی الجمله فایده بخشد **انتباه** احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه قابضه مجففه
مانند ذرور صغیر و امثال آن حذر نمایند مگر بعد از عمل حدید ذرور صغیر بپاشند و آب برگ در چشم چکانند و رفاده نهاده ببندند و صبح بگشایند پس اگر ورم حادث شود
بعلاج آن بپردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور صغیر بپاشند و اصلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا هر دو گاه بپلک دیگر تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موق می چسپد و سبب آن قروح عین یا جفن ست بواسطهٔ طول انطباق پلک دران یا خطای کحال نزد لقط سبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب مانند آن که بر زیره و نمک طلوع نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا ردیست از خلط حاد و لذاع اکال مثل خون محترق است نجای عفلات و انسلاخ در اجفان که از دماغ بچشم ریزد و یا مرتفع گردد به تبخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این مرض بندرت مولودی بود لیس اولا احوال تقدم و قوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مریض بپرسند بهر کدام از ینها که اقرار نماید سببش همان باشد و الا اگر حرارت سعر التهاب پیشانی معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تحلب خلط حاد از دماغ بود و گرنه حال حساس الم در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم وغیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی بگوید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و بحسب خلط غالب مسهل دهند و تعدیل مزاج بدن و سرد چشم و سیما عضو فاعل مرض کنند و ایضاً اگر بسبب تحلب ماده از دماغ باشد فصد سر و کشایند و اگر بسبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشیافی که از اقلیمیای ذهبی و توتیای کرمانی و سفیداب قلعی مغسول و سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول و قلعی محرق مغسول کنند از هر یک ۶ درم و دم الاخوین افیون هر واحد یک درم انزروت مربی بشیر خر یک نیم درم کوفته بیخته بآب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند و ذرور انزروت غیر مربی جایز نیست چه در انزروت حدتی ست که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصاق می گردد و چون آنرا بشیر پرورده نمایند حدت آن زائل می شود و بعد از ان اگر موضعی در پلک کشاده باشد دران میل نداخته هر دو پلک را جدا نمایند و شیاف ابیض و ابار اکتحال کنند و عصارهٔ ماميثا و حضض و صبر و مرصافی بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و عیلان و ادهان مع العنبه و گلاب بر چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور ابیض که انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضاً بعد تنقیه و اصلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را مورب بستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق ست و چون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسپد در بعض را بر پشت بخوابانند و بحیله زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق اصغر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدریکه میل نفوذ کند پس میل را زیر جفن داخل کنند و بصنارهٔ آنرا معلق گردانند و اندک آنرا بطرف بالا بکشند و پلک را بمبضع از طبقه چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقهٔ چشم بریده نشود و بعد شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خائیده در چشم چکانند و زیر پلک پارچه کتان کهنه نرم بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده گذارند و بدان رفاده تر کرده نیز بر پلک گذارند و بعصابه سبک بربندند و صبح بکشایند و اعادهٔ این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق طمانیت حاصل گردد بکشایند و شیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیاف ابار و شیاف احمر لین می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را باکتحال اثمد و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک باهم بچسپد باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند

جسا الاجفان

یعنی صلابت و یبوست پلک مع غرق و ریح در جسا الملتحمه آنست که دران صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار می باشد و در چشم تمدد از شدت جفاف بهم می رسد و درینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم می رسد بطوریکه بدشواری بند نمایند و بکشایند و با وجع و حمرت بدون رطوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی توانند که بدون مالیدن چشم بکشایند و اکثر خالی از اندک چرک یا لبس صلب نمی باشد و سیلان اشک بآن نبود و مگر بعض جسا الاجفان که دران خارش بعد ورم انصباب ماده باشد آنرا یبوست عین و یبوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت جفن بعد جرب دو وقت حادث می گردد یکی در هنگامیکه از مشی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد آنرا برسد و دوم نزد برخاستن از خواب خصوصاً در شبهای مستان و گاهی عقب جرب حادث می گردد و گاهی بعد مدار گذاشتن اطلیه بارد بر پلک عارض می شود بالجمله سبب این بخارات غلیظ یا بسه است که دران حدت لذع مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصباب خلط غلیظ یا بس بسوی پلک ست یا سرد هی نکایت آور یا بقایای ریده که در علاجش خطا خصوصاً در فصد واقع شود اگر خلط اکال بود چه آنرا لازم بود گویا که این فی الحقیقت

تشنج است و گاهی از فرط یبس بود و اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب این در پلک اصالةً باشد اگر حالت مذکور لازم بود والا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست
ساذج یا خلط غلیظ لزج یا یبس است پس اگر پلک خشک و لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود
علاج تشنج یابس آنکه آب گرم تر نموده بدان تکمید جفن ملائم نمایند و اگر اسفنج نیابند همی کوفته در خرقه کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت
انحمام با آب شیرین نیم گرم کنند و بعد از آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیده و زرده بیضه مرغ بروغن گل بر پشت چشم نهند و یا زرده بیضه مرغ در روغن بنفشه
و پیه مرغ نهند و روغن خصوصاً روغن بنفشه بسر و پلک بمالند و دوام تغریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان حسب مقدور باید
و سعوط با اشیاء و ادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند و اگر با یبوست دلائل ماده صفراوی یافته شود مسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل سفیده
و سفیده تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که در اینجا ماده غلیظ مجففه محتاج تحلیل است قطور لعاب حلبه و تخم کتان که از بذر تازه بر آورده باشند تحلیل نمایند
و قیروطی پیه مرغ و لعاب اسپغول و موم و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین باب مجرب است و بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب اسپغول داخل سازند و بنفشه پخته ضماد ساختن
و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف اسطراطیقون و شیاف احمر لین جهت تحلیل ماده غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان اشک و غلظ
اجفان و حمرت آن باشد عدس مقشر و تخم انار کوفته و بنفشه سرشته بروغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و به بندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیره بنفشه
یا تمر هندی و شیر خشت و ترنجبین کنند و در آخر اکحال محدعات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی نمایند و اگر جسا تا ملتحمه منتهی گردد تدبیر آن از
فصد و مسهل و غیره در جسا ملتحمه گذشت بعمل آرند و درین مرض احتیاط از مجففات و تعب و سفر و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر آفتاب و دخان و امثال آن نمایند و تناول
اغذیه خفیفه لطیفه مرطبه نقه مثل شوربای گوشت بزغاله و بچه گوسفند یکساله و جوزه مرغ و حریره روغن بادام و زرده بیضه نیم برشت اکثار نمایند و مرق و ثرید و فواکه رطب مثل
زرد آلو و انگور و حلویات چرب لازم گیرند و چون اکثر ماده این بخارات خلط یابس سوداوی می باشد آن بدن را انضاج اخراج تحلیل باید که اولا منضج سودا دهند چون جرعه
مغز قرطم و تنقیه و شیره تخم ... آن بخورانند و بعد از آن تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و اطریفل کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند
و بعد تنقیه بر آبیکه دران ادویه محلله مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل الملک کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران در چشم
دوشند و اکحال که دران حل نموده در چشم چکانند و ایضاً العبه مانند لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی با مامیران چینی و شادنج عدسی و صباغی
سرمه سا نموده اکحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن نشود در گرد و بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم را بمالند و با آب گرم تکمید نمایند و سعوط با آب مرزنجوش
و زهره کلنگ و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز تنقیه مفید است و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبه و تخم کتان و اسپغول
تخم خطمی خبازی بهم را شراب ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب آورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند
که این دوا جمیع صلابات جفن را بعد تنقیه بدن تحلیل میدهد و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا مجرب است قیر آمیخته و کذا مغز ساق بقر بروغن کدو و موم آمیخته
و کذا شحم بط و موم گداخته و کذا مرکی سوده بر پلک و اکتحال زنگار بعسل آمیخته و بعد از آن تکمید با اسفنج مبلول در آب گرم و کذا اکتحال مرکی هر واحد نافع صلابة جفن است
و انطاکی در تذکره میگوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصاً شحم بط و ماکیان و شیاف احمر بارد و سفید
بیضه با آب کشنیز در حار و عدس و شحم انار و مامیثا مطلقاً بروغن گل و آنچه ذکر شد کذلک و بعسل در حار و انیسون شیر زنان در آن و با آب کشنیز در بارد و در بزرستقطونا
می نویسد که ابتدا بتنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد والا بزنگار و عسل و کذا مر بکار برند و بهترین شحوم در اینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقر است و از العبه حلبه و کتان
و روغن بنفشه را درینجا خاصیت عجیب است و در سدید العین ترطیب و تکمید و تنطیل بطبیخ اشیاء مرطبه و تدهین سر بادهان مرطبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج بتنقیه نباشد

غلظ اجفان

مرضی است که در آن باطن پلک گنده و متکاثف و اندک سرخ میگردد بحدیکه گمان جرب میشود و چون پلک را برگردانند صاف از خشونت و خالی از جرب باشد و اعراض جامعه
سلاق و جسا تمی باشد و ایضاً تابع جسا انتفاخ نیست بخلاف این و گویند که غلظ مخصوص بپلک بالا است بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاهی هر دو و بقول بعض

غلظ هر دو جفن را عارض میگردد و جسا یک جفن را تنها و سبب آن ماده غلیظ و احتباس ابخره در آن ست و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد
جهت تحلیل لطیف ماده آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن ماده بارد رطب ست و ایلاقی گوید که سبب آن خواه ست بعقب طعام و اغذیه مولد مواد بارد رطب و بخار غلیظ و نفیس
گرمانی گوید که سببش بخارات غلیظ یابسست چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسا جفن نیز میباشد لیکن بخارات موجب صلابت و جسا یابس بوست زیاده دارند و درین مرض میل
به رطوبت بیشتر و بیرون لذع بود زیرا که اگر لذاع باشد سلاق از ان حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد از مشی در عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب
نیم و خفا از شبهای سرما و گاهی عارض میشود بعد جرب و بسا است که بسبب گذاشتن اطلیه بارده جفن بهم میرسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا کنند و باید یا مهی چوزه مرغ و کبوتر بچه و بیضه
نیم برشت نمایند و باید از غذا و عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیذ اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل استطوخودوس علی الصباح
بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و شستن و سوخته و نارین سوخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و ماميثا و زعفران و مرکی بالای پلک طلا سازند و
مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا میل و شیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و لطوخ شیاف زعفران
در باطن پلک اگر مالش نباشد نیز نافع ست و اگر غلظ بر آمده و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را برگردانیده بمجه قلیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخراشند
و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج بادویه میگردد که دران حدت بمقدار عظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیه بدن بقصد و غیر آن استعمال کنند خصوصا
فیقیلهٔ چشم با آن تهیج باشد بجهت آنکه ادویه حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نماید بشدت الوجع و جلبها المادة الیها

تهیج جفن

ورم رخو ست که بسبب نفوذ ریح بخاری در بین جوهر آن بهم رسد و حدوث ریاح مذکوره نیز و ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیق و بخارات کثیف
ضعف هضم و سوء هضم و در سهر و حمیات مزمنه و سهر یه و در ابتدای استسقا و سوء القنیه و اورام رطبه باشند و ذات الریه و شیر غسل این مرض عارض شود و فی الحقیقه عرض
امراض مذکوره ست و چون تا همین را حادث گردد اکثر میشد بلکس مرض بود خصوصا هرگاه با تهیج دیگر اعضا ظهور نمیرا باشد بالجمله الفراد ورم رخو جفن عقب ضعف کبد و معده
و بعد فساد هضم و ضعف حرارت عزیزی و بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور یا عنکبوت یا پشه
و مانند آنها بهم میرسد علاج تدبیرش از اله سبب ست و تکمید بسبوس گندم در جاورس و نمک یا طبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و مکوه و سنبل هر یک چهار ماشه در شاه
گوسفند انداخته و لطوخ جفن بسرکه و بوره ارمنی و تخفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بطبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره و مانند آن
مفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات ست و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیه آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند و صبر
بسرکه طلا کنند و بسرکه و آب نیمگرم بهم آمیخته پلک را بشویند و آنچه بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و آنچه از
گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک سریت بمالند و آنچه در تابستان افتد شیاف سنبل و خولان آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند
و بقول انزی اول بگلاب بعده با آب گرم صرف تکمید نمایند و بران عصابه نرم بربندند و در تا همین ضماد سیون از مجربات ست و همچنین شیاف مامیثا و صبر آبکوه و کلر ونده

ثقل اجفان

و آن گاهی از تهیج و سبات میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت و جسا
پلک یا بسبب شترناق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و بکحل الجواهر و یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویه مرکبه نافعه آن شیاف اسطوخیسا نیمون ست

اختلاج جفن

و آن حرکت عضلات پلک ست سبب آن ریاح بخاری غلیظ ست که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد بریاح تحلیل
منحل میشود علاج برای تسخین و تحلیل تکمید جفن نمایند مثلا اسفنج یا بمطبوخ اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تر نموده بدان تکمید کنند بعده بروغن سوسن یا روغن شبت تدهین نمایند و اگر
فائده نشود و بدن ممتلی نباشد جندبیدستر بروغن نرگس که بالخاصیت مفید ست اکتحال کنند و اهیعی با آب سوده طلا نمایند و زرد و مامیران بکار برند و هرچه در اختلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کمودت وخضرت جفن

کبودی وسبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه ولطمه وگاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند ومسهل دهند وصندل ومرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده ویا سفال نو برهم سوده ویا تخم ترب بآب سوده ویا زرنیخ وسرکه طلا نمایند ودر آب گرم نمک آمیخته پنبه نو بدان ترکرده بر پلک نهند ویا نمک بآب سوده نیم گرم بر پلک گذارند ویا زرنیخ زرد وحجر فلفل ومرداسنگ ونمک اندرانی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند ووقت حاجت سوده طلا نمایند واگر طول کشد برهم داخلیون ضماد کنند واگر ازین هم تحلیل نه شود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری برهم زدن پلک است وآن زیاده از قدر حاجت وبی اراده مرض است وسبب آن یا قذی خفیف است ویا بثره چشم وجفن یا اصحاب تحفظ وکسالی را که مهیای تمدد باشند نیز افتد ودر امراض حاده مثل تمدد ویا تشنج است وگاهی حسب عادت در حالت صحت از تمکن عادت می باشد ومحرور الدماغ را نیز علاج آنچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همان است که در فصول آنها مذکور شد وآنچه درجبلت در حال صحت بود لا علاج است وآنچه از حرارت مزاج دماغ بود درمان تنقیه ماده دماغ نمایند ودر سایر تعدیل مزاج وصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشت ودر مقاصد است که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر وصبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند

قمل وقمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود وقمقام از قمل کوچک بود با پایهای بسیار ریزه وگندم رنگ یا باحمرت وغبره بجهت کثرت حدت ماده این وقلت رطوبت ولهذا خارش درین زیاده از قمل می باشد وبعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل است سرخ یا پایهای بسیار ریزه ودر پهن از قمل مدور شکل وآنرا که پایهای او ظاهر بود وبزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند وآنکه در غایت صغر بود وسفید باشد صئبان نامند وعلاء نفیس گوید که قمقام متشبث بمسام غائص آن می باشد حتی که گمان کنند نهان هرگاه بسوی او نظر کنند که آن اصول شعر است که قدری ورم کرده پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن رسد سرهای او خارج می شوند واحمد گفته که سبب قمل وقمقام وقردان رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بناحیه جلد دفع می نماید پس اگر کم است از ان قمل تولد کند واگر بسیار است وغلیظ تر قمقام واگر از ان زیاده غلیظ تر بود قردان بهم رسد بقول ابن تلمیذ قمل وقمقام در جفن از امتلای راس از اخلاط غلیظ بهم می رسند ولصاحبان مزاج حار رطب وپیران ودر زمستان ودر بلدان رطبه عارض می شود وبقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظه ردی فضول بسیار می خورند وریاضت کم می کنند وبدن کثیف می دارند وحمام نمی روند بهم می رسد وتولد قمل از مواد صفراوی وسوداوی ومرضی نمی باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده صالح قریب بفساد باشد بجهت صعود او از بدن بسوی سر وچشم ودفع طبیعت بسوی جلد وبیخ موو عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد می گردد وهمچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب جفان ومنبت مژگان بنحو مذکور قمل وقمقام دران پیدا می شود وتولد آن گاه داخل مسام می باشد وازین باعث خارش ودغدغه وبخار بدین تخلخل مسام دران هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید وگاهی نزد ظاهر جلد می باشد ودرین صورت باعث خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن وگزیدن آن عضو را علاج اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ماء الاصول نموده تنقیه بدن بمسهل از رطوبت عفنه بمسهل حب ایارج یا حب قوقایا ایارج جالینوس نمایند وگویند که صبر دو درم دارچینی مصطگی سه واصد ربع درم نیز منقی ماده مولد قمل وقمقام است وبقول انطاکی تکثیر تناول این دوا در زمانه قمل مطلق نافع لیکن وزن صبر نیم جز ودو دیگر یک یک جز وست وبعد تنقیه غرغره متصل بنهار ودر حمام از سکنجبین خردل ومثال آن یا ایارج فیقرای محلول بماء العسل یا آب گرم یا بموم وعسل یا کثیر غلط کنند وبعد ازان بآب دریا آب شور یا آب شوره تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا آب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا نطرون یا بوره ارمنی یا نقوع حنظل بید ستر مگر چشم را شویند پس روغن خسته زرد آلوی تلخ در مژگان بمالند ویا صبر مویزج طلا نمایند ویا سرکه عنصل بشویند ویا مرمکی ویا زراوند طویل سوده بروغن سرشته بر پلک طلا کنند ویا شب یمانی تنها یا آب چقندر روغن زیت وکبریت بیده یا بوره تنها باریک سائیده بر اجفان بمالند ویا شب یمانی بالمناصفه وزن آن زنجبیل سائیده بمیل آلوده بمالند ویا صبر بوره ارمنی زهره واحد نیم جزو اضافه کنند ویا سرکه عنصل سرشته بپلک ملحق دست داشته باشند پلک بمالند پس جفن را بشویند ومویزج وبوره ودوای نیکوست آنرا سوده بمالند ویا این کحل شب یمانی سوخته یک توله مس سوخته مویزج حنای خشک حضض یک نیم توله در آب مطبوخ افسنتین تا دو پاس صلایه کرده بکار برند همچنین اکتحال بکحل روشنائی وشیاف اخضر وطلای مویزج شب یمانی بشکل نمک اندرانی مساوی کوفته آب شیخ ارمنی سرشته بر جفن نافع وکذا زرنیخ سرخ ومویزج صمغ عربی سوده طلا کردن واگر خاک معادن شیاف فرایند ومساوی گیرند قوی تر گردد وکذا لطوخ اجفان بزیت که دران کبریت حل کرده باشند وکذا شب یمانی یک درم مویزج یک درم صبر نیم درم بوره نیم درم مثل غبار سائیده

در سرکه عنصل حل کرده بر طرف جفن یا لیدن قاتل قمل است و اگر میل را در سیماب فرو برند و بعد از آنکه رائحه سیماب از آن اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را می کشد بجهت آنکه رائحه سیماب کشنده
آن است و سائر حیوانات صغار را نیز و دوائی دیگر باید که بیخ آن را می کند و بعد از آن است که سیماب با آب برگ حنا یا عنبر یا اثمد بهیئتی با انگشت حل کرده بمیل مالند و ترک عشا و امتلا و کثرت دخول
حمام و شراب و انکباب بر آب شور و استعمال ریاضات مفید و اجتناب از اغذیه غلیظه کثیر الفضول میوه های تر تازه و شیر و انجیر واجب است و بعضی مداومت اکل انجیر خشک سفید گفته اند و غذای محموده لطیفه
مثل نان گندم سفید و چوزه مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد و طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قمل و قمقام اگر بر بیخ مو چسپیده اند و حرکتی ندارند ماده آنها غلیظه خام بود و اگر حرکت
دارند ماده آن لطیف باشد پس بحسب ماده متوجه تنقیه آن گردد یعنی رقیق را بدوای ضعیف القوة و غلیظ را بدوای قوی استفراغ نماید و ماده غلیظ بدوای خفیف قالع نگردد بلکه معالجه آن باین
ترتیب نماید که تا هفت روز بارد الاصول و هندبا و شربت انجیر که یک من انجیر سفید زرد در سه من آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده آب بگیرند داخل کرده بجوشانند و بعد مهرا شدن لیده صاف نموده شکر
داخل کرده بقوام آورند پس بیست درم آن با بیست درم ماء الاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون نوشانند و صلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد چهل روز گذشتن …
از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج و یک شربت حب قوقایا بدهند و بعد تحقق نقای بدن انیسون و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و … و مرزنگوش … از آن برناشتا نمایند بعد آن …
… و حب مویزج بوره ارمنی برگ خبازی هر واحد یکدانگ نمک سوخته یک قیراط … توتیای کرمانی و روغن … مویزج هر واحد یکدرم … اصفهانی در روغن … جوشانیده
… کوفته بحریر بیخته میل آهن یا مس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کند و اگر سیماب … بجهه علامت … کرده بمیل مذکور اکتحال … نمایند … رسد بلکه بر اجفان …
… اگر زوال آن دشوار گردد بر روغن بید انجیر یا روغن نار دین … روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بید انجیر با حریره سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال …
نمایند عاقرقرحا … حب النیل … کوفته و آرد کرسنه باندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژگان سببش یا از جهت ماده غذای شعر بود و یا از جهت موضع منبت شعر آنچه از ماده است یا بسبب قلت ماده غذا بود چنانچه در داء الحیا و امراض حاده صعبه که دران … خون
کم گردد و حرارت تحلیل یا بعض ناقهین راهم می رسد و یا بسبب کثرت ماده زیاده از حد لائق و یا بسبب غلظت ماده و احتباس و عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد ماده و میل
آن بحدت و حرافت بجهت مخالطت اخلاط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب منبت مو باشد مانند آنکه در داء الثعلب و جذام واقع می شود و گاه ماده فاسد می گردد از
اصل تولد خود بنگامیکه غلبه یابد بر خون باشد چنانچه نزد استسقا و اما آنچه از جهت موضع است یا بسبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام و یا ورم و یا
تاکل اجفان بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و تقدم امراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه نیز …
اقرار کند از قلت ماده غذائی باشد و اگر یبس جلد و لاغری و باریکی مو باشد از اتساع مسام بود و اگر صلابت جلد یا قوت مو باشد از ضیق مسام بود و اگر صلابت و غلظت و سرخی و
خارش موضع با لذع شدید بود از ورم و تاکل … شد و اگر … بمالند پس اگر بعد مالیدن زردی بجفن محسوس گردد و بالتهاب … در تابستان … جوانی افتد از اخلاط محترقه صفراوی باشد و اگر
کدورت جفن یا لاغری و یبس و آثار غلبه سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبه بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبه بلغمی ظاهر باشد از کثرت ماده غذا باشد
و اگر این علامات هم نباشد و تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار دریافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام مسام بود حالانکه اگر … اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و تاکل و خارش … باشد
سببش سلاق بود و اگر علامات مذکوره … آفت محسوس ظاهر نباشد سببش یا قلت ماده غذائی و یا … ماده … بیخ اجفان … داء الثعلب و یا از دیگر اسباب مذکور باشد

علاج انتثار اهداب بسبب ماده

آنچه از قلت ماده غذا بود معالجه او انعاش قوت است بتوسیع اغذیه جیده مرطبه باستعمال ادویه جاذبه ماده شعر باجفان مثلا گوشت حملان زرده بیضه نیم برشت خورانند و …
سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آن را حاصل نگردد نظر نمایند بسوی
تغیر مزاج آلات غذا یا بحال کبد و اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضا بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن نمایند و بعد
از آن اکتحال بچیزی که باعث تدمیع نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل … روشنائی نمایند و اگر سادج هندی مامیران اهلیله زرد سیاه
مکه یکدام مشک یکدانگ سوده اکتحال نمایند انتثار و دمع را منع کند و اصول شعر را گرم نماید و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه سر … نمایند

تربیع موضع نمایند واگر باین تدابیر مو در روئیدن تاخیر نماید علیل را اغذیہ مقویہ مثل کباب بار اللحم تغذیہ کنند وجماع نماید وحرکت اندکی زیادہ از قدر عادت کنند وبآب گرم کہ در آن
بیخ بابونہ وتخم پیاز جوشانیدہ باشند شستن موضع لازم گیرند واگر بسبب خلط بلغمی باشد بمسہل وحب ایارج وحب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیہ کنند وحجر لاجورد وحجر ارمنی
کبریت سوختہ سم بز سوختہ سرمہ اصفہانی حنای سوختہ مساوی نرم سودہ اکتحال نمایند وچون موبر دمیدن ابتدا نماید اندکی آب بادیان وقت بر این کحل افزودہ بسرشند وخشک نمودہ
استعمال نمایند واگر جمیع برآمدہ توقف نماید بحجر طبعی بلند نگردد اندکی سرہ کاذبران کالند وبر جمیع تدابیر مذکورہ مریض از اغذیہ مولد خلط محمدشاہ آن علت اجتناب نماید سمرقندی قرابادین خود
گفتہ کہ علاج ریختن اشفار کہ بسبب داء الثعلب باشد آن ہست کہ میل را در آب پیاز فشردہ فرو برند وبر موضع آن ہر روز چند مرتبہ بمالند وطلا نمایند با طلیہ مختصہ بداء الثعلب

علاج انتشار اہداب بسبب موضع

آنچہ بسبب کثرت رطوبت مرخیہ موجب اتساع مسام ومنافذ اہداب باشد وعلامات غلبہ بلغم مدرک گردد استفراغ بمسہل بلغم وایارجات وحبوب وتدبیر مجفف وریاضت نمایند وبیدار
وتقلیل غذا واکتحال بانچہ باعث تدبیج وامتصاص واستفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد وخضر حاد نمایند وایضا برای اتساع تقبہ اہداب بلیلہ کابلی آملہ ہر دو سوختہ آس محرق کوفتہ
بحریرہ بیختہ اکتحال نمودن مفید ست وآنچہ از ضیق مسام جلد باشد مگر بحمام روند وروغن بنفشہ ورغن بادام بر چشم گذارند ونطول بمرطبات مثل روغن بنفشہ وروغن نیلوفر بمکیم
بچشم نمایند وآنچہ از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اہداب نظر کنند اگر جلد محرق ومسام منعدم شدہ باشند لاعلاج بود واگر مسام فاسد وجلد محرق نشدہ باشند بایلزکل
بپوشند وخاکستر دوخاکستر تیصوم وگل ارمنی سوختہ سرامیک درم فرفیون تازہ دو حبہ شادنج عدسی پنج درم باریک سائیدہ بیختہ اکتحال خفیف بدان نمایند حتی کہ بمیل مانند رانچہ او متعلق گردد
پس اگر از این کحل متغیر گردد استعمال ترک کنند وتبرید چشم او بشیاف ابیض نرود وشبحی نمایند آنچہ بسبب آکل سلاق باشد تدبیرش مسطور شد وبعد استعمال ادویہ محللہ شیاف
ودیمیج بحجر ارمنی اکتحال نمایند کہ بسیار نافع ست انتشار حادث از خلط حاد را مصلح خلط ومقوی عضو ست وشیخ میفرماید کہ اکتحال بسرگین موش محرق وبخیر محرق بعسل وخصوصا
براسہ انتشار سلاقی نافع ست ومحلل غلظ رطوی جفن ست وآنکہ برای ریختن قرہ کہ با سرخی وخارش شدید وتاکل اشفار باشد تجربہ رسیدہ این ست کہ اثار اباحجمیع
اجزاء اللہ اکبر بیند تا ظاہر شود در موضع علت بچسپانند وبعضی گویند کہ این دوا از مسکنات حدت صفرا ومنبت اہداب ست واین کحل تالیف حکیم کبیر علی خان از مجربات ست محتمہ خبر یا خستہ
بلیلہ زرد ہر دو سوختہ سنبل الطیب حجر لاجورد شستہ ہر یک سہ ماشہ حضض چہار ماشہ تاک کشنیز سبز صلایہ کردہ بکار برند واقلیمیا قلقطار زاج مساوی سائیدہ نیز معین روئیدن
اشفار ست وبقول ایلاقی زبل فار سرگین بز خاکستر قیصوم مساوی اکتحال کردن نافع ست واگر در اجفان غلظ باشد آنرا ازالہ کنند واگر اثمد رصاص محرق کہ نیم درم توبال نحاس
زعفران گل سرخ مرکی سنبل الطیب کعنبی سہ ارفلفل کہ ربع درم خستہ خرمای سوختہ سہ چند جملہ دوا سائیدہ بروغن بلسان آلودہ استعمال کنند شعر برویاند وصاحب علاج چشم طفل وغیرہ گفتہ
علی بن عیسیٰ گوید کہ چون انتشار اہداب شد امر باید مودی بنا صور بیگردد ودو سباست کہ دیمبی سوراخ میکند وازان کم بروی آید وایضا امین الدولہ گوید کہ در علاج آن تاخیر نمایند کہ چون
مزمن گردد مودی بنا صور بیگردد ودر کتاب ترجمہ مسطور ست کہ اگر رصاص سیاہ یا روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا کہ روغن غلیظ گردد طلا نمایند موی پلک ابرو وغیرہ برویاند

شعر منقلب وشعر زائد

شعر منقلب آنست کہ موی مژہ بر موضع خود بروید وسر آن واژگون بسوی داخل چشم باشد ودر ہنگام حرکت پلک در چشم نخلد وازان اشک برآید وبدان سبب چشم ضعیف وستعد
قبول مواد گردد وازان سبل ودمعہ وحکہ وحمرت وجرب وضعف بصر عارض شود وشعر زائد آنکہ موی زائد در باطن جفن اعلی بر غیر موضع قرہ بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود
در چشم نخلد وضرر بصر رساند واگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کمتر ببصر رساند ملکہ برجا ہتہ آویختہ بود در ہنگام رویت اشیا بر ظاہر آنہا خطوط سیاہ دیدہ شود وسبب
تولد شعر منقلب اینجا اند کثرت رطوبت عفن غیر شدید الرداءت در حدت ولذع ست کہ در جرم پلک نفوذ نمودہ وتجمع گردد وبعضی سبب کثرت انجرہ ردیہ متولد از رطوبات عفنہ مجتمعہ
در جفن وبعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشتہ اند واکثر صاحبان امزجہ رطبہ پیران ودر زمستان وبلدان رطبہ بہم میرسد وعسر البرء ومورث بود وبیشتر در جفن اعلی می افتد
وبقول بعضی سبب شعر منقلب اکثر نزلہ ردیہ ست یا رطوبت یا کجی تقبہ مسام بجدی کہ نفوذ نماید دران باستقامت علاج بعد از نضج مادہ تنقیہ بدن ودماغ بمسہل وحب ایارج
وشبیار یا بمطبوخ افتیمون وحب قوقایا یا حب اصطمخیقون دیا مطبوخات دیگر سبزاروشل تربد وغاریقون وایارج فیقرا ہر یک نیم درم نمایند واگر مزاج گرم باشد بمسہل مناسب چون حب ہلیلہ
تنقیہ کنند واطریفل مربا بلیلہ ہلیلہ زرد باشکر وسطوخودوس بخورانند وغراغر اوسعوطات ومضوغات مثل غرغرہ بایارج فیقرای محلول بآب گرم وسعوط فلفل کنند مثل وموضع مصطکی

و قرنفل و جوز بوا در مزاج بارد و بلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب او از هن بعمل آرند و گویند که فصد عروق راس در جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت غیر طبیعی
و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار و امتلا و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض
استعمال ادویه منقیه جفن مثل سلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و احضر حاد و ذیرج استعمال نمایند و نسخهای آنها در امراض چشم مسطور شده و اگر با آن دمعه یا اخلاط فاسده باشد
شیاف اهلیلجی بکار برند و اگر افربیع وزن آن اهرد و را سائیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو افیون هفت جزو حضض پانزده جزو شکر بست و یک جزو بعسل سرکه
در ظرف مس یا چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر ایلوه گیرو گل چمیلی منسل کنیری سجی تولهٔ از هر یک یک باشد
خوب سائیده مثل سرمه در چشم کشند پر بال و نیز مانی را مفید و مجرب ست و اگر زلوی کلان یک عدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس سر و دم آن از هر دو انگشت بخش نمایند
تا بمیرد و در آفتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بیفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند در منع روئیدن شعر زائد و در پاشیدن آن مجرب ست
اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را بر کنند و نوشادر بجا رند و شیر انجیر و خون صفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بموضع نتف بمالند و طلا کنند و طلای
خون قنفذ و زهرهٔ آن خشک کرده با بهن صائم حل کرده و یا هندبه سیاه فزوده هر سه مساوی گرفته تا یک ببه بهن روزه دار سرشته نیز مفید ست و کذا زهرهٔ خاما لادن زهرهٔ
کرگس نافع و گاهی ازین جمله زهر یا خون قنفذ و هندبه سیاه شیاف بشکل فلس ماهی ساخته در سایه خشک نموده وقت حاجت آب دهن روزه دار یا شخصی ناشتا حل نموده
استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر میکنند و از معالجات جیده آنست که زهرهٔ قنفذ و خاکستر خاما لادن و هندبه سیاه اجزای مساوی نرم سوده بخون کبوتر سرشته قرص سازند و استعمال
و کذا زهرهٔ کرگس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا با آب گندنا خصوصاً که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر با صدف باشد بهتر ست و ایضاً سحاله حدید زنگ خورده
با آب هان بر موضع نتف طلا کرده یک ساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف موافیون و زعفران و رخون فاخته سائیده طلا کنند یا سفیده
موچگان ... مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر با آب گندنا یا قطران و یا زهرهٔ هدهد و خاکستر با زریون همین منفعت دارد و دو اشق سوخته و غیر سوخته بسرکه کهنه حل کرده بر موضع نتف
طلا کردن مجرب ست و یا سهاگه تیلیه باریک سائیده در آب لیموی کاغذی تر کنند و فتیله آب لیمون خشک گردد سهاگه را باریک سائیده بعد از آنکه موی را کنده باشند بانگشت بمالند
و اگر زرد آلو بلعاب اسپغول سرشته طلا نمایند تحذیر موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی الحال خون شتر و روغن کجله بر آن مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد
یکمثقال کافور نیم دانگ سائیده بعد از قلع مو بر آن موضع ضماد کنند و طلای خون صفدع سبز خون کنه سگ خاکستر با زریون در سم آمیخته نیز نافع ست و کذا طلای موضع نتف
بخون خرپا و خاکستر زنبور بسرکه آمیخته و زهرهٔ کفتار و خون یربوع و شیر سگ و آب شابتره بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون جرد و قنفذ مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع نبات شعر
و کذا اکتحال آبنوس و خون خرس خشک کرده سائیده و زلو در کوزهٔ رصاص نهاده تا آنکه بمیرد و بعده سائیده هر واحد بعد نتف شعر مفید اقوال محمد بن تبریزی گفته که سنجرت را گرم کرده
هفت بار در آب کشنیز سبز سرد نمایند و باریک سائیده از پا بچه گذرانیده شعر زائد را بکنند خوب بمالند که دیگر بار عود نمیکند و مجرب ست و سویدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل
حکمت نموده سوخته بر شعر منقلب بجای موی را بسیار باریک نماید که تخس نکند و مجرب همین ست و گویند بعد نتف مو نوشادر نیم سوخته مخلوط کرده در چشم کشند و در برگ سوسن سفید نیز
مفید گفته اند و حکیم مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی زاج سائیده یا توتیا و زنگار باهم سائیده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغه در سفال آب ندیده بسوزانند و خاکستر آن بمالند
در منع بر آمدن موی بغایت قوی ... گویند که اگر در یک سیر سرکه دوازده عدد دو لوچه اندازند و در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز آورده موی چشم و دیگر جاهای کنده سر کهٔ
مذکور را بمالند باز موی نیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سائیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب ست و تا بت ابن قره گفته که علاج عجیب
آنست که از هر دو نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکه کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشته و بقول صاحب حاوی صغیر صدف محرق و مصطکی و قطران
مساوی کوفته بیخته با شراب انگوری آمیخته سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و سیوقوطوس گوید که موی زائد در روز سیوم یا هم بر کنند و در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند
هیچ یا هفت عدد زلو را در کوزهٔ گلی سوخته خاکستر آنرا سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمی روید و طلای تخم افعی بعد نتف موبا لخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند و قطری از بعض ...
نقل نموده که اگر موی را از منقاش طالیقون نتف نماید خاصیت او ست که دیگر بار نروید و بعد از آن کحل توبال که از روسختج طالیقون توبال حدید بحجر معروف ... با عرق ...
و خاکستر پوست بیضهٔ مرغ و صدف سوخته و توتیای کرمانی و سرمهٔ اصفهانی مساوی سوده بحریر بیخته ساخته باشند اکتحال نمایند که تجربه رسیده و چنین گفته که موی را منقاش ... مذکور ...

قبل طلوع آفتاب در اول ماه برکنند پس آن موضع بزهرهٔ بز بمالند که دیگر باز عود نمیکند و شیخ داؤد گفته که هرگاه علت کهنه گردد او دیه وضعیه کمتر نفع میکند اما قبل از ان اکثار آنها مع تو الی استفراغات فائده میکند و این شیاف در ضفدع کثیر النفع و مجرب ست بگیرند خاکستر قشر زاج مرتق علیق محرق هر واحد یک جزو صباره قلیمیا ی فضه هیچ سفیده ارزیز هر واحد نیم جزو آرد باقلا ربع جزو پوست بیضه سوخته مروارید محلول هر یک عشر جزو خوب بسایند و بخون ضفدع و قطران آب بلح صباره شیاف سازند و خشک کرده بعد تنقیه مکرر استعمال نمایند و گویند که اکتحال صباره بنج و خون سنگ پشت و خون ضفدع مع کافور در بیرون نیز نافع ست و اگر ازین تدابیر فائده نشود و پلک را برگردانند سوی آن دارند یک یکی بکنند و بیخ آنرا بسوزن باریک سر آن کج بود و اگر سوزن را زطلا باشد بهتر با آتش گرم نموده داغ دهند و در یک دو روز یا سه روز داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود و بعد ازین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام چشم را از خمیر سر د نموده پر کرده باشند تا گرمی بچشم نرسد و بعد از داغ بسفیده بیضهٔ مرغ و روغن گل موضع سفت را طلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از آن دیگر عود نمی نماید و اگر موهای بسیار باشد صاحب آن از تشمیر نجات می یابد الا اتمام عمر در اذیت می باشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن ست و در قطع آن موضع گاهی شعر منقلب بر خشته بمصطکی یا بلبلاب یا صمغ یا دبق یا انزروت یا سریشم یا قند یا بقیراطی یا صبر از روش کند و کنند جملول السفیده بیضاء موی با لبی می چسپانند و بعضی علاج آن التشش قسم تقسیم نموده اند یکی اکتحال بالکحال دوم بعد تنقیه دوم قلع موی سوم داغ آن چهارم تشمیر و هم التصاق موها بطبعی این ست و هر آنچه مسطور شد تشتم النقش و بر اکثر کتب مسطور ست و در آن کلفت بسیار ست و از آن مرض غیر تیقن بود ازین جهت ترک ذکر آن انسب نمود

التصاق اشفار

یعنی بهم چسپیدن مژگان و سبب آن رطوبت غروییه ست و اکثر این علت با رمد عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود و بجهت اندفاع ماده نضیجه منعقده دغرویه شود می جفن علاج انزروت بشیر خر پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سائیده بر موضع آن بپاشند

بیاض اهداب

یعنی سپیدی موی مژگان و آن فساد و ضعف بصر ست و سبب آن مادتی رطوبت بلغمی ست بجهت کثرت بلغم و برودت مزاج بعضی سبب آن علت بیسین نیز نوشته اند و فرق فیما بین آن وجود آثار امتلا و رطوبی ولاغری و خشکی جفن با زبکی مو و سیبی توان کرد و گویند که این بیاض بالطبع عارض نمیگردد چنانکه باقی موهای بدن عارض میشود بهر آنکه بسبب صلابت و قوت محل غرس آن رطوبات بشیبه کمتر قبول می نماید علاج ورلعبی بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج و شبیار تنقیه بدن و سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه بهلیله کابلی و غاریقون و ایارج فیقرا بعد از نضج تام بعد از آن تا پنج روز تناول اطریفل کشنیز وم وقت خواب و غرغره با ایارج فیقرا و مضغ مصطگی و قرنفل مفید ست و مداومت زنجبیل مربی و هلیله مربی اطریفل بالکل نافع و اجتناب باید از تناول اطعمه و فواکه رطب و بقول بارده مانند تره و نیز کوک صعتر و لوبیه و جمله البان بسیار مضر اند و شقایق النعمان تنها یا زیت یا پیه زرسوده بر پلک بندند یا حلزون یا حیوانی که زحون است سوخته و یا فندق سوخته پنجم خرنوب سپیه بز صحرائی سر خشته را اشفار بمالند و گویند که چون فندق را با پوست او سوخته بار یک سوده بر یافوخ طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند سیاه شود و بقول انطاکی اکتحال بخشته خرمای سوخته نفیت و مسکود اشفار ست و بعضی گویند که اگر حجر البقر را سوده با آب مرشته بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه بروید و اکتحال بزهره کلاغ مخلوط بزهره خروس بکحل سیاه میگرداند و میل الکحل و توتیای آلوده بشیرهٔ انار بالیدن تحلیل رطوبت میکند و آنچه از بیسی باشد تر طیب مزاج دفع یبس بدن کوشند نوعی که از امراض یبسی را ذکر یافته و بشقایق النعمان اهداب را خضاب نمایند

غرب

و آن ناصور ست که در گوشهٔ چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی غرب خراج کوچک ست که در ماق اکبر بهم رسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند که غرب در حقیقت خراج و بثره موق اکبر ست قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ غرب بمعنی ناصور مذکور بطریق مجاز ست و اولی تعکس این ست بجهت عدم شهرت اسم خاص سوای غرب بمعنی این ناصور بخلاف خراج که قبل از انفجار و گردیدن ناصور آنرا اخیلوس نامند و جالینوس اطلاق اسم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقت دبیله نیست وسع او گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض میشود که چون انگشت بر آن گذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن هم رنگ جسد بود و در می که آنرا اخیلوس نامند نوعی از آنست که سیلان می یابد آنچه در آنست بسوی بینی خصوصا وقتیکه چشم را بانگشت بمالند و نوعی از آنست که سیلان نمی یابد آنچه در آنست بسوی انف و چون سیلان نیابد متعفن گردد و بطول زمان بمنزله ناصور شود یا بجمله سبب وقوع ورم یا بثره است در موضع مذکور بجهت انصباب ماده یا بورتی حاده ردی الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن بسبب این مرض افرجه رطبه صبیان را در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و او یا از خارج موق افتد و آن اسلم دیار است و تحت جلد یک جفن یا هر دو گاهی منفجر میگردد و بجانب بینی از ثقبه که در میان بینی و چشم ست و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار سوی یا بسوی چشم بالجمله بعضی

مثل پنبه سفید می باشد خصوصا رگی که قریب بیخ انگشت و غلیظ تر بود و در عسل فرو برند و برآورده بر غرب نهند که تنقیه آن کند پس موضع را با سفنج و ربار العسل تر کرده بشویند
و باشد که دیگر بار این رگ میانه نی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی و نمک خائیده بر غرب نهادن بتکرار نیز ناصور را پاک کند و اگر اراده اندمال آن باشد
برگ خبازی تنها بر آن نهند و یا صبر و مصطگی و دم الاخوین و انزروت و سرمه و شب یمانی هر واحد یک جزو کوفته بیخته با آب کاسنی بری حل کرده بعد افشردن غرب در چشم بچکانند سه قطره
که فاصله میان هر قطره یک ساعت زمانی باشد و در بعضی نسخه گلنار یک جزو زنگار ربع جزو نیز داخل ست و گفته که این ادویه را خشک سوده موضع منفجر را بدان کبس نمایند و یا سفید
قلعی گلنار فارسی هر یک یک درم دم الاخوین مرصاف هر یک یک درم انزروت بشیر خر پرورده یک نیم درم کندر نیم درم کوفته بحریره بیخته خوب سحق نموده بر موضع غرب ذرور نمایند و رفاده
بر آن بندند و یا شیاف غرب بشیر دختران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطور روز و در زمانی صالح فاصله باشد و یا چرک ناصور را از پنبه کهنه پاک کنند و نمک را
خائیده یا پر سیاوشان خائیده بر آن بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرور نمایند و همچنین ذرور استخوان سوخته سر انسان
نیز مفید بود و آب برگ توری خصوصا جنگلی در ناصور انداختن نهایت نافع ست و ذرور بابونه نیز برای غرب منفجر مجرب نوشته و بازریج را با بول کودک بسایند و
خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد افشردن و پاک کردن آن و یا عسل و زراج و یا آس و یا صمغ بطم و برزکتان سائیده فتیله ساخته و یا نطرون و شب یمانی
هر واحد نیم درم کندر هر واحد یک درم سوده در غرب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته و یا نیلوفر تنها یا با سرکه سرشته و یا جاوشیر و روغن جوز و یا بارتنگ مخلوط بنمک و یا پوست
بیخ کبر و یا عصاره برگ او و یا آرد خندروس با آب پخته نیز نافع غرب ست صفت شیاف غرب که در ناصور گوشه چشم و دیگر جاها نیز معمول ست صبر کندر انزروت گلنار دم الاخوین
سرمه شب یمانی هر یک یک درم زنگار دانگی و نیم به گلاب شیاف سازند و در مجموعه بقائی وزن صبر و کندر هر یک درمی و دیگر ادویه هر یک نیم درم و زنجار ربع درم ست و نوشته اند که
وقت حاجت ناصور را خوب بفشارند تا ریم از آن خارج شود و پس بسا بر خلاف جانب ناصور بخوابانند و شیاف را در آب حل کرده سه چهار قطره در ماق بچکانند و میان هر دو قطره
زمانی صالح تخلل دارند پس علیل را سه ساعت بر همان هیئت گذارند و هر روز این علاج را اعاده کنند تا حدیکه از فشردن چیزی نیاید و در مقام دیگر تحریر کرده که چون بسوده شده روز بیاران شیاف را
بکشند زرداب ریم را کما ینبغی از چشم بر می آید و در کند و بقول سید جرجانی آب سداب تازه با آب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید ست و مواظبت بر آن ناکل می کند غرب را و یا برگ سداب
و یا خشک با آب انار ترش سائیده فتیله آن بسوراخ غرب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال و اصلاح لحم می کند لیکن در ابتدا سوزش می آرد و بعد از آن نمی کند و فتیله از زنگار معقود بکنند
و اشق نیز نافع نهادن مرتها مفید بود و زرد چوب یک جزو نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن تجربه ست و بعضی نانخواه نیم جزو نموده و مر یک جزو افزوده اند و ایضا دوای مرکب از برادهٔ مس و شب
نوشادر نافع ست و آن ادویه بالغزراج و صبر و انزروت و قشور کندر سوخته و ما میثا مساوی موق گذاشتن ست و صبر تنها مع نشاء کندر بدستور و یا شهد خالص بر آتش گذارند تا غلیظ شود
قدری کف دریا و مازو باریک سائیده آمیزند و فتیله بدان آغشته در ناصور نهند و بقول اطبای هند دو پارچه سنگ جراحت گرفته روغن بید انجیر بر یکی انداخته از دیگری
بسایند چون غلیظ شود بفتیله آلوده در ناصور نهند و یا چند قطره روغن بید انجیر در کتوره بهول انداخته از فوفل مسلم چندان بسایند که رنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد بفتیله آلوده
در ناصور نهند و یا چیکٹ چراغ که در دیوار می چسپد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسپانیده باشند و یا برگ هتوره خشک کرده و یا گل تنها کو مساوی روغن گاو حل کرده بکار برند و یا
چرک نی قلیان و افیون مساوی سوده فتیله کرده نهند و یا سمندر سوکهه باریک سائیده با آب آلوده فتیله کرده نهند و یا برگ نیب کے کنار پیوندی سائیده بر پارچه آلوده بچسپانند و یا کته ابلوه
بول صبح مساوی سائیده بر غرب استعمال نمایند و یا زبان سگ سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند و یا گلو زرد چوب روغن جوشانیده صاف کرده بدارند و قطور سازند و یا عدس مقشر
و پوست انار کوفته بیخته چسپانند هر گاه دهن ناصور بند شود و ورم کند تخم کنوچه کوفته با آرد گندم آمیخته بشیر دختران یا شیر خر پخته قدری زعفران آمیخته بر وی گذارند یا دیگر ادویه منفجره
که مذکور شد استعمال نمایند و بعد گشادن دهن او ادویه مدمله بکار برند و گویند که چون منفجر گردد بفشارند و چرک آن را بر آرند و بر نمایند آنرا بمغز جوز الریح یا بروغن جوز که آنرا خاصیتی عجیب ست
در اندمال آن و ایضا مرکب از آس یا دو شاب سرشته خشک کرده آنرا و شیافی که در آن ذراریح داخل ست و بول صبیان می سایند مجرب علی سیناست الطاکی گوید که انچه در شعبه و
حساء الاجفان گذشت بکار برند و چوب خلنج سیاه در آن گذارند و یا بونه بجوز کنند و آب بهی تر زده و ارضماد کنند و از مرداسنگ و آس و شب و نطرون کنند و زنگار بسرکه یا آب با رتنگ شیاف ساخته
در کنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد و یا انفی را دبلی شود بطبیخ عدس با شیح یا زعفران و مومیایی یا آرد جو و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند بعده معالجه بشیاف مذکور نمایند که آن مجرب من ست
محمد زکریا گفته که صحت غرب بسیار مشکل ست و سخن در آن خارج از مقصد مگر آنکه من یافتم رایی و علاجی که در چند ماه صحت یافت بحدیکه مانند صحیح گردید و آن شیاف غرب ست که عند الحاجت

با آب حل کرده ناصور را افشرده از چیزی پاک نموده سه یا چهار قطره ازان بچکانند و صاحب آن بر آن چشم بخوابد و باید که فاصله مابین هر قطره زمانی صالح مقدار یک ساعت باشد در روز دیگر نیز ناصور را افشرده شیاف دران بچکانند و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را افشارند و ازان چرک بیرون نیاید و بعد ازان ترک نمایند که تا چند ماه خشک می باشد و بهتر آن است که اندازه نمایند غور غرب را بمیلی که بآن میل عمق قوام اصیلی معلوم می کنند پس سر میل پنبه نرم پیچیده و در ادویه فرو برده درآن گذارند خواه دوا اسیال باشد یا ذرور خشک و باید که بچکانیدن شیاف غرب و غیره ادویه بعد تنقیه غرب از چرک گوشت فاسد باشد مثلا از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد را با مرهم زنگار دور نمایند اگر متصل با جفان و غائر باشد و یا بقطع از حد بیگانه از اجفان جدا بود و غائر نباشد پس ازان تنقیه با مرهم نگو دهی بشویند پس شیاف غرب محلول با آب یا زرد یا دیگر ادویه دران بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید و سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا نهند و چون استعمال نمایند چشم را بعصابه بربندند و مریض حرکت نماید و بنشیند و لا بد است در ابتدا مرجع کردن بایارج و ادویه دوائیکه دران قوت قابضه مقوی جزای عین باشند مانند زعفران نافع باشند بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب هم تقویت عضو بهر منع قبول موادی که محلل آن را جذب کنند و آنچه گفته شد در ابتدای انفجار است و علاج چون آن داغ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال و یک دیگ بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیله مبلول بول طفل را بدیکه و دیگ آلوده دران فرو برند و یا زنگار را با شنجار و اشق یا ابهر که سرشته بفتیله و ریا منو و اخل کنند و بعضی گفته اند اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد بایستی داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر قلیل الحلم خاکستر کرم از هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ ربع جزو حضض دو جزو زنگار مبلول بپاشیدن سرکه بمس ربع جزو شاه بیخ یک جزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و بربندند و گویند که چون کهنه و ناسور گردد علامتش آن است که چون انگشت بران گذارند آن را صلب یابند گرا ز زیر انگشت نلغزد درین هنگام واجب است که داغ نمایند میل مدور را که از طلا باشد بهتر بود در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه بجوشد اطراف آن گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان بعد ازان معالجه نمایند بمرهم سفیداب اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس ازان فتیله پنبه کهنه بمرهم زنگار آلوده بآن زرد داخل نمایند و روز دیگر بپنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده و داغ بآهن اسلم العافیت است چون عفونت غرب باستخوان یا دویه تنقیه نگردد و بنگافند و گوشت فاسد مرده را دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بخراشند و دوا سه مدمل لحم دران نهند و به بندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بسا است که محتاج می گردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست را مائل بناحیه انف دارند بناحیه ماق که سیلان نیابد بطبقات چشم و سوراخ نمایند بناحیه بینی در عظم بآلهٔ مدور الراس حتی که نفوذ کند آن موضع متصل آن انف گردد بعد ازان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان برآید که این نشان نفوذ آن است و درین وقت داغ او کامل متحفظ مقله حاصل گردد و پس داغ دهند و ادویه ازان بپاشند و بربندند و یا دران فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و حنا یا شیاف آبی کاسنی و آب حی العالم لطوخ سازند در روز بروز فتیله با قوی تر نمایند تا آنکه باین جراحت وسیع تر گردد و پس اندمال نمایند و گاهی بعد ازان پارچه استخوان بر می آید و بسا است که بی نیاز می گردانند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب است که چون داغ دهند و بران روا ابیاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه بآب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق بیخ سرد کرده چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد خطر می گفته که استعمال داغ در چشم خطر و لهذا بعض فاضل آل ترا واقل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و او با مهر وصف او نموده و آن این است که بگیرند قمع مس یا مانند آن ظرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد و پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محلل ناصور تجاوز نمی کند و مریض صحت تام می یابد و بعد ازان مراهم مدملة استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا است لیکن واجب است که ملاحظه تلطف بسیار در علاج آن نمایند و احتراز کنند ازان که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده گذارند تا خشک کند و بسته شود زاج سوخته و انگبینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه تیز اگرچه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند

غده

قال جالینوس لحمی ست زائد در ماق اکبر و در اکثر زیادتی لحم ماق اکبر است از مقدار طبیعی بهر تنقیه که میان بینی و چشم واقع ست و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک از نفوذ در تنقیه و جریان او بسوی بینی می گردد و کثرت صدوث امراض مادی در چشم لازم این ست و گاه تابع آن غرب می باشد و گاهی ازان تقلص جفن بند موق عارض می گردد

و بقول شیخ گاهی این لحمه عظیم می گردد بحدیکه مانع بصر می شود و بیشتر اجتماع فضول غلیظ است در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیار است و گاه حادث می گردد از غرب که او را کثرت رطوبت و امتلاء چشم لازم بود **علاج** با دویه ظفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج جالینوس دهند و بعد تنقیه بدن و دماغ از خلط اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشد ادویه حاده اکاله مثل زنگار و کبریت و مرهم زنگار بران گذارند و باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دینارج و شیاف قیصر و شیاف زنگار استعمال نمایند یا زنگار و نوشادر و سرب و مساوی آب سائیده بر غده گذارند و بران مداومت نمایند و اگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بگیرند و بملایمت بسبالا اندکی بکشند و بمقراض بسیکین مبالغه در قطع و استیصال آن نمایند و بعد عارض گردد و بعد قطع زیره کرمانی و نمک خائیده در خرقه انداخته در چشم بچکانند و زرور اصفر بران پاشند تا باقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زرده بیضه مرغ و روغن گل بهم آمیخته آلوده بر چشم گذاشته و به بندند تا دو روز هر روز صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد استعمال کنند و بعده مرهم صندل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن ورم و بثره اذن و طرش و ثقل سمع و دوی و طنین و صفیر و قرحه و آکله و ناصور گوش و دخول هوام و تولد دیدان گوش و دخول آب و سیماب در گوش و سده گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام بیخ گوش و قلاع اذن و مرض و انقلاع اذن و ضرب اذن و کنون گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبیه مفروش در صماخ است و آن عصب احوال سمع مانند جلیدیه است در احوال ابصار و صماخ مثل ثقبه عنبیه است و منفعت گوش ادراک مسموعات است و آنرا اصناف امراض ثلثه از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض می گردد و اکثر از امراض و حمیات صعب حادث می شود و کسیکه خواهد که گوش او از آفات امراض محفوظ ماند لازم است که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و باد سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از آبها و حیوانات که داخل گوش نگردد و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیه غلیظه بارده مولد ریاح و حاره بنجره و مسکرات و قی و نبی و اکل قدیم لحوم بطیو و عدس و باقلا و بادنجان مانند آن و تخمه و امتلاء و خصوصاً خواب بر امتلاء و کثرت کلام و سخن کردن باواز بلند و نعره زدن و عطسه بسیار و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری نیز ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یک بار روغن بادام تلخ در ان بچکانند که این دوای عجیب است در حفظ صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش اورام و بثور و قروح پیدا نه شود چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بثور در گوش و التهاب در گوش و سده ریاید شیاف ابیض در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را در هفته یک بار بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده محلول و روغن بادام تلخ یا روغن اشنه زرد آلوی تلخ محافظ صحت قوت سامعه و مقوی آن است و گویند که نهادن فتیله عسل غلیظ القوام و یا عسل بروغن بادام تلخ یا بروغن جوز یا بشحم بط آمیخته فتیله آلوده و یا سکنجبین مخلوط بشحم بط و یا قرطانا مثقال شحم ابولیم مثقال آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته هر واحد منقی گوش و حافظ صحت آنست و قطور عصاره افسنتین یا زهره گاو یا روغن تلخ و روغن حنظل که شحم حنظل یا در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصاره شبت و قطور میعه سائله و روغن کرنب و ادویه مفتحی از روغنهای مناسبه جوشانیده و قطور عصاره عنب الثعلب محلول در دهن از ادویه مناسبه امراض اذن را نافع و مقوی آن است و آنچه در گوش چکانند و یا از خارج بران گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیم گرم باشد و ایضاً ادویه سرد و یا سخت زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجه جمیع امراض اذن بتدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعةً جائز نیست که به سبب آن یا بار مؤذی می گردد و نیز باید که در امراض حادی تنقیه تنفاق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات و ضمادات و اطلیه و نطولات و مراهم و غیرها بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از آنها و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز است زیرا که در ینجا خلطی نیست که انتظار نضج و تنقیه آن کرده آید

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثره یا بسبب تفرق اتصال حادث شود و سوء مزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر

در آفتاب یا ایام سمائم عارض شود خصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از آن بسردی دفعة و یا غسل نمودن بآب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه در آن قوت
حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی وغیره و یا موضع ادویه حاره بر گوش و یا بخار با مادهٔ دموی و یا صفراوی باشد و یا بخار بدون ماده بسببی از اسباب مضاده اسباب مذکوره
باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان اند و زیدن باد سرد شمالی افتد و خصوصاً که انتقال نماید بدان هر دو دفعة از گرمی آب سرد و یا آبیکه در آن قوة شیء بارد غالب باشد
یا وضع ادویه بارده و یا بخار و یا ماده ریحی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سوداوی در گوش حادث بسبب ورم بثره در آن یا اورام
و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مانند ریح ممدوده یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی ست که در گوش
تولد یابد یا آبی ست که در آن داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا کرمی که در آن تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه یا ضربه حادث می گردد و صعب ترین
اوجاع گوش وجعی ست که از ورم گرم خالص بهم رسد و لاسیما چون ماده روی بود و این باتپ لازم می باشد خصوصاً وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف
خارج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکوره ما قبل گاه باشد که دفعة هلاک می گرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را پیشتر از مشایخ بهم رسد
و بزودی ایشان را هلاک می گرداند و بسا است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح می گردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک گرداند و اگر متقیح گردد و در انجا علامات
محموده بود رجای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش می باشد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی در گوش
کمتر افتد و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النفیس الکبیر **طریق تشخیص** اسباب در گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر
در گوش بپرسند اگر اقرار کند بامری از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً در ریح گوش لحوق گرانی گوش در هنگام دخول آب و دخول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام بعد دخول
آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب وجع همین باشد و الا دست بر گوش و سر بنهند و حال شدت
و خفت درد از مریض سوال کنند اگر بلمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارده حاصل شود سببش سوء مزاج حار ساذج
یا ریح حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یافتن ارتفاع مثل شعله آتش از گوش بسوی سر
و خشکی اصماخ بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد گرمی بلمس و سرخی گوش و چشم و روی و سبکی گوش وغیره علامات سوء مزاج
حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضه آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن هوای گرم
بگوش و مشی در آفتاب یا ایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حادث گرمی در گوش و سر درد و موخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح مذکور از ریختن
آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و لطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطور از همان باشد
و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش تصاعد ابخره
ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی بلمس و سرخی رنگ سخت و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود درد با ضربان شدید بود سببش از امتلاء
مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت بلمس چه و سر و شدت درد گرانی اندکی با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از مادهٔ صفراوی باشد و اگر
با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تپ گرم لازم و درد و ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی یافته شود از ورم حار
اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی بلمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم بالفعل یا بالقوة
تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد و یا دوی طنین یا درد در مؤخر سر و یا غثیان معلوم
می شود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و یه در دلط و یکه گویا چیزی بزور در گوش فرو میرود محسوس می گردد و ملاقات سعال و بلوی بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد
از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی طنین معلوم می شود و با آن سرگران و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارده در سر و گوش باشد و اگر گوید که درد در مؤخر سر و بشوی بعد که حرکت شعر
می گردد و اتفاق غسل بآب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر باشد و اگر غثیان بیان کند و مانند صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر
استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسره مذکوره نکند از تقدم وضع ادویه بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کند

سبب تپ لسیما از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد ساذج در سر و گوش گرانی بیابان کند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد سببش ماده بلغمی باشد و اگر خواب کم باشد و مخرین خشک و زیاده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیانا گرمی از گوش بیرون آید سببش تحلل ریاح در گوش باشد **انطاکی** گوید که وجع اذن بخش ضربان ست و این نزد ذات عضو نادر باشد و از قبیل دماغ و معده متأیا یکی از ان اکثر بود و علامت مستقل خاص بیان سلامت دیگر اعضا ست و آنکه بتغیر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت درد هنگام خلو آن یا شروع طعام در هضم ست و غیر این بود و تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر ماده بخار باشد دوی و طنین بود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و نخس و تمدد و اختلاف استلذاذ بمبرات بود و در بارد بعکس این باشد

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و مهب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه منجره اجتناب واجب بود و انکباب بر نطول و تکمید بآب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوصا اوجاع عصبانی ست و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف ماميثا ست مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده بقول جالینوس افیون را در روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که بسبب غلاظت روغن خوف آن ست که افیون در گوش بچسپید و موجب زیادتی درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنا بر رقت حالی از غسال مانع چسپیدن افیون می شود و با وجود آن اعانت تسکین نافع تر از روغن ست و باید که استعمال مخدرات که در وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب وش گرمی گوش ست و خاکستر افیون در تحذیر و تخفیف قوی تر از افیون ست پس آنجا که درد شدید باشد افیون یا سوخته بقدر جند بیدستر آمیخته در گوش چکانند که جند مصلح آن ست و هرگاه که ضربان در دشدت کند و خوف تشنج بود پس لابد ست از استعمال مرخیات زیرا که درد گوش هلاک ست بسبب قرب بدماغ در از رضا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بجز آب گرم تنها و یا ادویه مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی در ان پخته بتوسط انبوبه نیز مرخی و مسکن مغنی از استعمال مخدرات ست و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب لبوشتر یا سرگین اسپ و یا حمر و کذا ماء ورد و شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب ست و قطور سفیدی بیضه مرغ ممزوج بروغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب که باشد بی نظیر ست و کذا قطور موی انسان سوخته بروغن گل و کذا عصارهٔ اکلیل الملک بنفسج و اگر خشخاش سوده آرد حلبه آرد برگ کتان بپزند تا مهرا شود و ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور افیون و زعفران مرمرخ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا قطور روغن تنفج آب برگ آن در هر دو مفید **گیلانی** می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر اپیه بیار از هر دو مساوی زعفران بقدر ربع و احد بکار کنند تا زعفران حل شود صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند و زمانه بر آن صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آرند که بجهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب ست و در ازاله آن تخلف نمی کند لیکن استعمال این در اکثر اقسام درد گوش بارد معمول راقم ست **بعضی** گویند که چون نمس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا اخولان چهار ماشه افیون یک ماشه عسل پنج ماشه بفتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید ست و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم بشراب زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند و چند بار تسکین وجع نماید و کذا تقطیر فلونیای رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی بینی بعطوس یا بسوی دهن از غرغره فرود آرند و بقول رسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در وجع گوش ما ست و طرف چپ در چپ **صاحب** درد گوش نزدیک درست و **انطاکی** گوید که در اورام گوش استعمال مرخات اولی ست و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پر قریب بمقعد کنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار ساذج

و از ریاح بخاری تبرید از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاهتره درین تبرید افزوده می شود و یا تبرید بشیرهٔ کاهو و شیرهٔ کشنیز خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و مهاد و در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و در روغن گل باندک سرکه جوش داده نیم گرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار و در گوش چکانیدن نیز فائده می کند و روغنهای و امثال بارد مثل روغن گل و کدو

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و مضمضہ بدان و مالش کف پاست و آنچہ از ریاح حارہ حادثہ از گذاشتن ادویہ گرم در گوش باشد فصد سر رو کنند و ادہان بارد
در گوش چکانند و ضمادہا بارد ضماد آن ادویہ مثل برگ عنب الثعلب برگ خرفہ و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و بآب آنہا گوش را بشویند و بچکانند
شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیر دختر یا قدری روغن بادام نیز مفید بود و نزد کمال شدت حرارت این ادویہ و آبہا بہ برف سرد کردہ بکار برند و چکانیدن ماء القرع
تنہا نیز عاجل النفع ست و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تمر ہندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر نوشند و شیر بز کہ بآب غورہ یا آب انار
منجمد کردہ باشند بہ سر نہند و ہر گاہ بگدازد جدا کنند و اجب نیست کہ طبیب گمان این امر نماید کہ مریض در اول معالجہ منتفع خواہد شد بمقابلہ مرض باضداد ادویہ کہ بیان
کردہ اند زیرا کہ ادویہ اولی اخلاط و عضو را گرم کردہ اند و در ان عضو و اعضای مجاورہ آن نکایت پیدا کردہ اند پس اولا علاج باستخراج آن اخلاط فاسد
و ازالۂ حدت آنہا از عضو نماید بعد از ان ابتدا بہ تبرید عضو باضداد ادویہ مہیجہ مرض کند **اقوال حکما** سویدی می نویسد کہ قطور روغن بزر البنج و کذا آب گشنیز
و آب غرب کہ آن صفصاف ست و کذا آب حشیشۃ الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیدہ و کذا آب انار ترش لشحم آن افشردہ بعسل آمیختہ و کذا
آرد باقلا بروغن گل آمیختہ و کذا آب شجرۃ البق بہ پوست انار جوشانیدہ ہر احد نافع درد گوش حار ست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن گاؤ سے مسکن وجع
حار ست مسیحی گوید کہ ہر گاہ درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضہ نیمگرم تنہا و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون
بشیاف ابیض و روغن گل و اندک سرکہ حل کنند و گاہی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشہ و عصارۂ بعض بقول باردہ مثل عنب الثعلب و عصای الراعی و کشنیز سبز
در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم ست کہ تبرید دماغ بمطفیات مذکورہ در علاج امراض حارہ دماغی نمایند و در گوش
روغن گل نیمگرم و سفیدۂ بیضہ بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسا ست کہ روغن بنفشہ بکافور وجع گوش را از روغن گل زیادہ تسکین میدہد بسبب
ارخائیکہ اندر آنست و ایضا شیاف مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضہ یا مانند آن در گوش بچکانند و سفیدۂ بیضہ را تنہا خاصیت عجیب ست و یا شیر با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز چکانند و بہتر شیر آنست کہ از پستان بدوشند کہ او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سہ چند
آن سرکۂ خمر بجوشانند تا آنکہ سرکہ برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند کہ برای ضربان خیلی مفید ست و ہمچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال
آن و کذلک عصارات کہ مثل عصارۂ پوست کدو و جرم اوست و نیز استعمال ضمادات سرد از خارج گوش و بعضی ذکر کردہ اند کہ آب لبلاب در مثل این حالت
بسیار نیکوست و عصارۂ شہدانج رطوبت و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و از ان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چارہ نباشد و طریق آنہا
در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر و قرشی می نویسند کہ تعدیل مزاج نمایند با ادویۂ باردہ مثل روغن بنفشہ بشیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو
و خیار با روغن بنفشہ تنہا یا روغن نیلوفر با اندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاہی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و ضمادات باردہ
کشنیز و کاہو ضماد کنند و گاہی احتیاج بعصارۂ بیخ برای تخدیر می افتد و گاہی بآب گرم نطول میکنند و گاہی بر بخار آن گوش می نہند و تسکین وجع آن میکنند زیرا کہ
آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چہ مزاج گرم باشد و از استعمال ادویۂ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار زیرا کہ آنچہ تبرید بارد گوش را مضر شدید
ست نماید و تلیین طبیعت نمایند بہاء الدین گوید کہ آنچہ منفعت آن بتجربہ رسیدہ است روغن گل ست تنہا و بآب عنب الثعلب آمیختہ و جوشیدہ و گوش بر بخار
طبیخ خار خسک و عنب الثعلب و بنفشہ و اشنہ و بر بخار آب گرم کہ بیخ در زمین فرو برند و بر کشند و آب گرم بدان ریزند و [illegible] و شیاف
ابیض بسفیدۂ تخم مرغ سودہ چکانیدن و ہمچنین سفیدہ و روغن گل با ہم و روغن گل و آب کشنیز و سفیدہ با ہم ضم کردہ و روغن گاؤ سے نیمگرم

علاج درد گوش حار مادی

باید کہ در دوی فصد سر رو نمایند و بعد از ان شیرۂ کاہو یا منقٰی تنہا خواہ بلعاب بہدانہ و اسپغول ہر یک چہار ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ حل کردہ بدہند
نیلوفر خطمی عنب الثعلب منقع نمایند و در آخر [illegible] بخورانند و اگر حاجت بود تلیین بمسہل صفرا نمایند و در صفراوی تمر ہندی دو سہ تولہ گل بنفشہ نیلوفر خطمی ہر یک
چہار ماشہ عرق مکوہ عرق گاؤزبان ہر یک نیم پاؤ گلقند یا شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو تولہ بدہند و عناب ہفت عدد زرشک یکتولہ

آلو بخارا هفت دانه سپستان بست دانه بخیسانید و بعد نضج بمسهل صفرا و حب هلیله تنقیه نمایند و بعد ازان تدابیری که در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند
اقوال الاطبا ابو سهل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال بعده
تنقیه خاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب حبه و ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید باندکی سرکه نیم گرم چکانند یا شیر زنان
از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسهال شکم بهلیله زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اندر
گوش اندازند پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش تقره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور گردد و هرگاه در روی درد التهاب درد با
انتشار پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه خطمی آرد جو شیر زنان آب کرده ... ضماد سازند **بو علی** می نویسد که اگر سبب درد گوش امتلاء بدن باشد
باید که استفراغ نماید ... جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بمنقیات راس از ماده حار کنند بدانچه در علاج صداع حار دماغی معلوم
کرده اند بعده ازان تدابیری که در ساذج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه درد گوش از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی
خون در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله
و شکر یا لبلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جرادهٔ کدو باندک روغن گل نیم گرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه وقتا
بعد وقت تقطیر نمایند و یا پنبه پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که دران شبیار جوشانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم
با قدری سرکه خمر و روغن گل چکانند نافع بود **صفت** دوای نافع در گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره هر واحد نیم جزو باهم خوب آمیخته در گوش
چکانند و یا ماء القرع و روغن گل شیر دختران در گوش تقطیر نمایند همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشند و اندک بلاج صبر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشند و درد ساکن
شود و حوالی گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند
و یا اندکی از عصارهٔ تفاح با قدری روغن بچکانند که این تخدیر و تسکین جمع نماید و نشاید که به استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد **ایلاقی** گوید که اولا تنقیه
نمایند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بالفصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله کنند و اگر ماده
غلیظ باشد حب شبیار و توقایا و فیقرا دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه باندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض
بسفیدی بیضه یا شیر دختران یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب تسکین جمع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع است و اگر یک جزو روغن گل را به سه جزو سرکه جوشانند تا آنکه سرکه بسوزد
پس در گوش چکانند درد را ساکن کند و خردل الطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنهای بارد و سوده **ابن هبة الله** گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند
و اگر ازان مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از خلط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا آب تمر هندی یا شربت نیلوفر یا
لعاب اسپغول بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جرادهٔ کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند
و اگر درد سخت و لهیب شدید باشد اندکی افیون یا شیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و استعمال ادویهٔ شدید التبرید حذر کنند مگر هنگام ضرورت
و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب ببویانند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بچه مرغ دهند **ابن الیاس** گوید که اگر
سببش غلبه خون باشد فصد سر رو نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جرادهٔ کدو و خیار بروغن گل در گوش چکانند و بضمادات بارده مثل گل و صندل یا
و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس بروغنهای بارد مثل روغن بنفشه و گل نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفیدهٔ بیضه بروغن بنفشه یا روغن گل بهم زده
در گوش چکانند و هر صبح جلاب از عناب ۵ عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین پنج درم و یا خمیرهٔ بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام دهند و تنقیه
بدن بمطبوخ فواکه و هلیله زرد کنند و اگر سببش غلبه صفرا باشد ادهان بارده مذکوره در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و هر صبح آب
انار بین لشحم آن افشرده بقدر ده اوقیه با ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر با تپ حرارت مزاج باشد و مزوره ماش بمغز بادام اگر با وی تپ حرارت
نباشد **مسیح** عرض می نویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بکشایند و در دموی صفراوی جو و بنفشه و آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده مصاف نموده بدهند بعد ازان

پنبه بر میل باریک پیچیده دران آلوده درگوش بکرات ومرات گذارند واز خارج بملینات منضجه ضماد نمایند واگر درد شدید القوة نباشد واز ابتدا تجاوز کرده باشد
باید که درگوش پیه روباه یا دردل امرهم باسلیقون بروغن گل یا روغن حنا و یا پیه بط یا پیه زخمه یا مرهم ازپیه اکتیان مع بط پچکانند وهرگاه ورم شدید الحرارة نبود
دران دوای معمول زپیه بزگداخته بعسل ومیفختج وزوفای رطب هرواحد مساوی پیه مذکور آمیخته درگوش گذارند وانچه قوی تر ازین است وبقوت نضج می دهد این است
مرداسنگ سفیداب هرواحد دواوقیه کندر غبار آسیا راتیانج هرواحد سه اوقیه زیت یکرطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب تخم بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند و
گاهی احتیاج بجذبات افتد پس بطریقیکه در باره سائح مذکور گردد استعمال نمایند وچون تحلیل بعده که دو لعاب بزرکتان بروغن گل یا روغن بابونه وسائر اشیا که
درباب قروح گفته شود استعمال کنند مجوسی گوید که هرگاه درگوش ورم حار پیدا شود عارض شود باید که فصد سر رو نمایند واخراج خون بحسب طاقت مریض وسن ومزاج
و دو وجوب بکیت مرض کنند بعد گوش شیاف ابیض وشیر دختران حل کرده چکانند و بدوشیدن شیر از پستان درگوش مرکنند که این تسکین وجع کند واز خارج
بپشتی اسپغول بآب کاسنی وآب کشنیز وآب عنب الثعلب مانند آن ضماد کنند واین ضماد بعمل آرند با اقلاد آرد جو هرواحد یک جزو نیلوفر بابونه واصل السوس
هرواحد دو جزو بنفشه بیخ خطمی هرواحد سه جزو همه را باریک سائیده بآب عنب الثعلب و روغن بنفشه وآب کشنیز ولعاب سرشته ضماد نمایند وبا غذیه صاحبان تپ
غذا نمایند واز اغذیه حاره وبجره منع کنند واگر با وی تپ باشد رشیر افزایند واگر ورم باین تدبیر ساکن نشود وبدانند که ورم جمع می شود وریم می کند پس
لعاب تخم کتان ولعاب حلبه بشیر دختران هرروز دفعات درگوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد از ان بعلاج قروح معالجه نمایند واگر ورم بتحلیل انجامد
واز ان بقیه غلیظ باقی ماند بابونه واکلیل الملک بآب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته با قدری روغن بنفشه نیم گرم درگوش چکانند واگر این ادویه با در آفتاب پخته هم
آن ابو سهل ... آن بگوش ساخته بدان انتفاع یابند و بقایای ورم را تحلیل کند وآن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل بود ... گوید که اگر از فصد ... تقفال
مانع باشد حجامت کنند بعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند و تسهیل گوش بآب حی العالم وآبهای مذکوره نمایند و تدبیر مرض ... صاحبان حمی کنند واز
تفتیح سازند پس اگر ازین ساکن نشود و ورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول ولعاب بهدانه ولعاب تخم مرو درگوش چکانند بعده اگر از اعراض ... ساکن شود و ورم
تحلیل شود واگر ساکن نگردد روغن گل و روغن بنفشه نیم گرم درگوش چکانند واگر بعض ورم بسبب کثرت ماده خارج گوش میل کند این ضماد نمایند آرد باقلا آرد جو آرد گندم
هرواحد یک جزو نیلوفر بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هرواحد دو جزو کوفته بیخته بآب عنب الثعلب و روغن بنفشه نیم گرم ... ضماد کنند وهرگاه ورم بشگافد و ریم جاری
گردد روغن گل وشیر دختران درگوش چکانند وهرگاه قرحه پاک گردد بمرهم مرداسنگ مرکب علاج کنند وچون صلاح یابد بجوز رده آب نخوره وسماق درد آمیخته ... مرهم
مطبوخ بابونه آبها غذا سازند ابن الیاس گوید که اگر در گوش ورم پیدا شده حادث شود وآن باشد فصد وتلیین طبیعت با الفواکه وشیرخشت وترنجبین یا بمطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله کنند وسهل جلاب با عناب عدد و بنفشه ترنجبین درم وشکر سفید ده درم بنوشند وغذا ماء الشعیر مع خشخاش و بعده گوش را بآب کشنیز
ترو صندل ... عنب الثعلب طلا کنند واگر درد ساکن نشود نیلوفر ... درم بابونه بنفشه خطمی بیخ آن هرواحد پنج درم باقلا جو هرواحد ده درم باریک سائیده بآب
عنب الثعلب و روغن بنفشه وآب کشنیز ضماد نمایند واز تناول لحوم حذر کنند واگر از ماده بقیه غلیظ باقی ماند اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در آفتاب آب جوشانیده ضماد نمایند
حاله آن گوش بدارند وانچه تسکین وجع حادث اندر ورم شود کند تقطیر چربه افیون مصری با دو حبه جند بیدستر وشیر دختران است وباقی در قول مجوسی گذشت ابو منصور
گوید که اول فصد قیفال نمایند و تلیین بطبیخ مطبوخات لینه کنند وبرگوش سفیده بیضه نیم گرم با شیاف ابیض یا آب پوست کدو بروغن گل ومانیثا بشیر دختران چکانند که تسکین
دهد کنند واگر وجع صعب گردد دران چیزی از روغنهای بارد یا آب البقول بارد که در علاج سابق گذشت چکانند واگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد پیه بط یا تخم
مرغ گداخته بکار برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد واگر جمع نگردد آن شدید المخطر بود بعده اگر لهیب ضربان ساکن نشود باید جو مطبوخ در طبیخ برگوش ضماد نمایند وبا آرد
باقلا و بابونه و بنفشه خشک و با آرد جو و خطمی اکلیل الملک ضماد کنند و بهم بقدر با آتش نهند و آب که از ان سیلان کند در گوش چکانند و یا بگیرند آب عنب الثعلب و روغن کنجد
گرم کنند و بران آرد گندم پاشیده ضماد کنند و یا آب کرنب و روغن سوسن گرفته یک جوش داده بران آرد باقلا پاشیده نیم گرم ضماد سازند وغذا اسفیدباج یا ناریاج
یا زیرباج با سرکه زیت واشیای حامضه دهند و چیزهای حریفه مثل سیر و پیاز و کندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند خضر گوید

گر فصد و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یا بشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مثل
اسفاناج و کاسنی اقتصار ورزند و در ورم غائص باشیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل با اندک سرکه پخته در ابتدا نافع ست برای ردع ماده و بعد از ان روغن گل
بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیم گرم بروغن بادام شیرین در گوش چکانند و اگر
به نشود تخم مرو در ان افزایند **النطاکی** گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصاً هرگاه بادی اختلاط ذهن و حرکت سر و اسهال باشد و غایت
چیزیکه در علاج اورام زیاده کرده شود ملازمت تلیین ست بملینات مناسبه در اوایل و نافع ترین چیز با قطور روغن گاو کهنه ست بمثل انفتح امزروه سه ملفا
و روغن گل در ورم حار و روغن بابونه در بارد **گیلانی** گوید که اگر مشارکت وجع گوش عصبه مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آن از منقطع و گاه
چند وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی بادی تپ بود در ان وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که تورم جانب منخ
گاه مؤدی بتجزیه در ورم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ الان سرسام پیدا شود و علاجش آن ست که تضمید گوش از خارج نمایند بدانچه مذکور شده و در
گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان رفق نمایند و اگر از ان سیلان کنند و از ان انداخته ثقبه گوش باید و عف نرم یا اسفنج تازه در همان وا
کرده بند سازند و بالجمله گوش یا چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال
طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر یکدفعه و ماده دفعه نمایند و لزوم ماء الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند قطور ... برگ
برگ بنفشه و برگ خطمی و حصی الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی همه را باریک سائیده بران اندک آرد جو که آن را کوفته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بران
دوبیه اندازند و جزوی و افر از شیاف ماییثا بران انداخته صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر حمرت ظاهر در سطح گوش و ...
سرخی اندران باشد واجب ست که از نکایت عصبه مؤدیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او چکانند در ان بپزند
سفیدی بیضه مخلوط بشیر دختران ست که دائم بپزند و اگر از این ساکن شود بهتر و الا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و در ان بوزن یک ...
حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تا بفصد قیفال ...
مذکور شده و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب و ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل نمایند تا آنکه
صحت او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد از ان نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند ... درهم و
سنبل الطیب نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر از این ثقل زائل نشود در ان تریاق الاذن اندکی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در
یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بارد بالفعل آن را استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ساذج وریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی باشد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یک توله در دیگ ... جوشانیده به
بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیب جوائن یا تر نگ جوشانیده و یا پشک بز یا جوائن و بول انسان جوش داده نیز مفید ست و روغن بابونه و روغن ... نیم گرم کرده
در گوش چکانند و چکانیدن روغن تربچه روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب ست و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند بیدستر و فرفیون نیز در یکی از ین ... بکار برند
و روغن ... کهنه در گوش انداختن مسکن درد آن ست و یا قسط حرمل رنجبیل آب ... سائیده قرص بسته در روغن ... صاف کرده بدارند و چند قطره نیم گرم در گوش بچکانند
و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول ست تخم ... کوفته افسنتین رومی هر واحد ده مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ سه مثقال داخل کرده بار
بر آتش ملائم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جند بیدستر حب الغار هر واحد یک دانگ مرکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند ...
در گوش چکانیدن درد ساکن می کند و گاهی ثوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند در درد بارد وریحی را مفید می شود و همچنین آب برگ ... معمول ست
و بگیرند کرده ... و قدری از پیاز و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آن بگیرند و در گوش چکانند بجهت گرانی گوش ...

وایضاً خردل کوفته بروغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ عنب الثعلب بخار نهند و کذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک در آب پخته و در بارد و ریحی را مجرب ست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاورس نیز مجرب و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و در ان تیل اقر پر کرده بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش نداز ند درد را زائل کند و این مجرب ست و همچنین تریاک کاویده در ان روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن و کذا روغن حنظل چکانیدن در ریح بارد گوش مجرب ست و کذا مهاو ار در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیم گرم قطور کردن ازاله در دمی نماید و آب ادرک و روغن کنجد و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیم گرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هند ست و کذا برگ آکهه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و باندک روغن کاو چرب کرده بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آک پیچیده پس گرم کرده فشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط بماء العسل همین عمل دارد و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب بروغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع و مومیائی اصیل یک حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب ست و یا آب سیر تر بزهره گاو جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ مرسن یا آس فکنده نمک قدری آب حل کرده و کذا آب برگ کهیکوار نیم گرم قطور نمایند و یا گهونگچی مقشر در روغن تلخ سوخته صاف کرده در گوش چکانیدن وایضاً برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک با شیره برگ پان در گوش انداختن و سونتهه و افیون و بیخ ارنڈ بر حوالی گوش طلا کردن مجرب ست و نیز تکمله هندی ست و اگر بزر البنج جبل هر یک دو درم کوفته در نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانیدن نصف بماند مالیده صاف نمود با ربع رطل روغن کنجد داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب ست و بعضی مال کنگنی نیز همی افزایند و اگر فتیله را با آب مرزنجوش تازه تر کرده مغز استخوان شفتالو سائیده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب ست و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو گلنار حل کرده در گوش نیم گرم چکانیدن نیز مسکن درد و تنها نیز مفید ست و یا کچله قدری با آب سائیده در گوش مخالف نیم گرم چکانند که نافع درد گوش بارد ست و بدانند که درد گوش ریحی تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک نافع و کذا تکمید بپاره پنبه در زیت نیم گرم آلوده سود و سند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع ست و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جند بیدستر و یا ثوم مطبوخ در زیت مفید گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا اشق کوزن بروغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ و کذا نفط او در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان سهر واحد محلل ریاح بارد گوش ست و کذا زوفای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار اسطوخودوس شبت عاقرقرحا پوست خشخاش تمام بقیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هر چه میسر شود در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و تبغل آن ضماد و با آب آن نطول سازند که در درد گوش ریحی و بارد را نافع ست و اگر کنجشک تر خانگی را گرفته دم او کنده و پرهایکه حوالی مقعد ش باشند دور کرده و برآن را در سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمام جذب کند جدید کنجشک با ساعده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و هیچ از گوش سمی آید و درد زائل می شود و این علاج از مخترعات انطاکی ست و تخلخل می کند و ابو منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظ عجیب مجرب ست بجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب پیسته مخلوط بعسل نیم گرم چکانند و تقلیل غذا امر کنند و آنچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیه بمسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد بادویه مقوی معده و سر و سایر اعضا استفراغ فضول کنند و این دوا همین نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین یک ثلث درم تخم کرفس یا دیان ریوند سوس هر یک نیم درم بجنبیل فلفل سفید مامیران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی ربع زعفران یا مع قرنفل یامع سنبل سعفر حل یک دانگ همه را بوزن چهار درم بسایند و در حصه کرده با آب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف از ان بخورند و بخواب که دهان اندک پودینه نهری پخته باشند غذا سازند و سه روز صبر کرده نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا بفصد در اول این علت واقع شود مؤدی بسرسام بارد گردد و آنچه در گوش ها این مرض شود و آن بسیار نافع ست و آنرا در اسرع مدت زائل کند این ست که بگیرند روغن خیری روغن یاسمین و آن مغز پیاز معروف سبلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر یک نیم درم فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یکدانگ گل اقحوان یک مشت جوشانیده صاف کرده یک جزو از ین روغن با یک جزو روغن نار دین کرده فتیله آلوده در گوش نهند تمام روز بدارند و در شب تجدید فتیله دیگر نموده بر گوش آلم بخوابند اگر ممکن باشد و الا بهیئت خواب نمایند که خیلی مفید ست و در یک دو روز ازاله آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بید انجیر و غیره با آب پیاز و سداب و شراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع ست و لشوربای گوشت

نخشک بری یا اہلی مع نخود و دارچینی غذا سازند **وآنچه** از ریاح غلیظ متحلل از فضول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیهٔ دماغ بمسهل گرم و حب ایارج و غراغر نمایند و سائر
تدابیر بدستور سابق بعمل آرند و چکانیدن زہرهٔ گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی بلغمی ست **وآنچه** از ریاح متولده از مشی در یوم بارد در ہوای سرد باشد تسخین
گوش بمالیدن و چکانیدن روغنہای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نہادن گوش و گذاشتن تخم برتابه گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و
مرزنجوش و تمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نہادن خردل کوفته با دہان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچه نازک بسته گرما گرم بر گوش و استعمال
کمادات مذکوره در صداع بارد یا بزیت نیمگرم پنبه تر نموده سودمند ست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درین صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و اخلاط
بسوی سر منجذب نشود و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر می کنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و آنچه ازین ہم عظیم تر ساز موافق ست که بگیرند تریاق الاذن در ثقبهٔ گوش
بدان طلا کنند و از شبیه آن زا ہمیشه نماید که فی الحال تسکین درد نماید و بلوم کبوتر بچه و کنجشک مع شلجم غذا سازند **وآنچه** از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تسخین سر باشد
سیما بخرا و بروغن خیری و روغن ناردین وغیره ادہان حاره و قطور آنہا در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد
و ازین غافل نشوند **وآنچه** از استعمال ادویهٔ بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابلهٔ آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله
او بصمغ سداب و فرفیون اندک و روغنہای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندکی زباد که معروف بمشک ابیض ست
باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجهٔ این امراض بتدریج باشد و بر گوش ہجوم بادویهٔ قویه دفعةً نکنند **اقوال اکابر** سویدی گوید که قطور روغن حب مشمش
تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و ابن الطیب دیگر نقل کرده که قطور شونیز و بیخ رجل الحمامه و برگ لبلاب و سلخ الحیه و پیاز عنصل و عصاره قرفیون و حنظل تلخ و زہرهٔ ثعلبان
و تخم حدق و موریز و ثوم ہر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنہا یا با زوفای رطب یا بروغن شقائق النعمان و یا شحم اوز و بیخ درم
و زعفران یک درم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن یاسمین و روغن ناردین یا پیه ماکیان یونان و آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش و کذا الادہان
مثل روغن گل تنہا یا با ضافه آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جند بیدستر یک حبه بروغن ناردین یا بروغن بان و
کذا بول گاو تنہا یا بنطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زہرهٔ کبش و کذا سلخ الحیه بشراب کہنه جوشانیده و کذا مصطکی قیراط در روغن یاسمین حل کرده
و کذا کاکنج و کذا افسنتین مطبوخ و کذا جند بیدستر بروغن سوسن یا بروغن قنبیل محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کہنه و کذا آب سداب در پوست
انار پخته و کذا عصارهٔ الغار و شراب کہنه در روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکهٔ عنصل و کذا آب گندنا بسرکه در روغن گل و کندر و کذا مرارهٔ شیر زنان و کذا آب برگ
درواقون و کذا آب شکران و کذا الیسون بروغن گل پخته و کذا شحم حنظل دو درم اسنان ثوم سه عصاره سداب ده درم زیت بقدر غمره جوشانیده تا روغن بماند و کذا
روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ و یا بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بشراب کہنه و روغن گل و کذا روغن بیخ
و کذا آب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بشراب کہنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا مشک بسرکه و کذا قطران با آب مطبوخ
زوفای خشک آمیخته و کذا زہرهٔ رخمه بروغن بادام تلخ در گوش چکانند و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری اصفر و آب
حنظل یونان و کذا فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب تمام و کذا ذراریح در زیت انداخته ہفت روز در آفتاب نہاده پخته صاف نموده و
کذا عاقرقرحا زہری خشک کرده بسنبل الطیب سائیده و کذا آب مشلطرا شیع و شیر زنان و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر آمیخته و کذا
حلتیت و زنجبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کہنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل ہر واحد در گوش چکانیدن
سفید و چنین بخار باد و بیخ و فراسیون و مرزنجوش و قوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر نخود بجلاب و کذا
ادہان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل الملک مطبوخ و کذا فتیلهٔ انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر ہر واحد یک درم زعفران
دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجہت طرش و طنین بارد مسطور گردد ہر واحد نافع درد گوش بارد ست **مسیحی** گوید که
ہرگاه وجع عقیب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که دران سداب پخته باشد در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در ہر اوقیه ازان

یک درم فرفیون و یک درم جندبیدستر حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت ننماید مسهل حب نوقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف کهنه بنوشانند و هرگاه درد گوش از سوء مزاج بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا روغن غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر یا بارزد بروغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب ترکرده در گوش نهادند لیس اگر نزد اب از آن سائل گردد روغن شهدانج آنرا نفع کند شیخ می فرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق یا از خارج باشد لازم ست قطورات از روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که دران سیر پخته و صاف کرده باشند و یا زیت بفلفل و فرفیون و جندبیدستر و یا غالیه مقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسا ست که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشند و خواب کنند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب دوی و طنین آنچه برای درد گوش مادی که سببش بلغم و خلط لزج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آن را نفع کند و از چیزها که آن را لائق بود این ست که محجمه یا آب گرم پر کنند و حوالی گوش بچسپانند و آب سداب و ماء العسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن و یا جندبیدستر با وی بعد از آن که دران پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سکبینج بروغن گل یا عصاره لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد مثل فرفیون و جندبیدستر و روغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع و بید و ازاد [illegible] بیشتر که برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل ببرودت باشد زیت انفاق ست که دران خنافس یا خراطین یا کرمی که زیر جراد می باشد جوشانیده باشند و یا زهره ماهی بزیت انفاق یا پیه و دل یا روباه یا رخمه یا کلنگ یا روغن عقارب که آن بسیار نافع ست و یا آب مرزنجوش تازه یا مطبوخ برگ غرب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط دران گداخته و اگر مائل ببرودت بشدت باشد زهره کرگدن و بروغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد و پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب ست و در معالجات اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا است که بشیر چکانیدن ست و همچنین قرص زعفران و قرص کوکب و یا افیون و جندبیدستر و زعفران بشیر زنان و واجب ست که تا ممکن در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر ست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد آن جندبیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جندبیدستر می سازند که آن را باریک سائیده پس افیون سوده با وی آمیخته بشراب صرف قرص بندند گیلانی می نویسد که معالجه وجع بارد کرده می شود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بادیان و مانند آن و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که دران ثوم پخته باشند و اگر حاجت بقوی تر افتد روغن جندبیدستر و روغن فرفیون چکانند و بر حمام رفتن مواظبت نمایند و شراب کهنه صرف خورند و انکباب بر طبیخ پودینه و شبت نمایند و یا بگیرند جندبیدستر دو حبه و افیون یک حبه و در روغن زنبق یا شراب حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقر که بر آتش بنهند و سائل شود نیم گرم بچکانند و غذا مزوره زیرباج یا نخوداب دهند و هرگاه اصلاح یابد قلیه و مطجن گوشت مرغان غذا سازند و دائم تکمید بزیت یا بروغنی گرم نمایند و صوف بدان ترکرده بگوش نهند

علاج درد گوش بارد مادی

نضج ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج مذکور شده و دیگر بخورات و قطورات محلله بکرر استعمال کنند و ادهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیم گرم در گوش چکانند و اگر نسج عنکبوت بروغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور آب افسنتین با زهره بز و روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جاموش یا نرگاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند برای تحلیل ماده که از قطورات آرام نشود انکباب بگل خطمی گل بابونه اکلیل الملک برگ کتان تخم مرو تمام مرزنجوش پرسیاوشان هریک شش ماشه زوفای خشک شش ماشه جوشانیده معمول ست و عنب الثعلب پوست خشخاش هریک چهار ماشه دارچینی زوفای خشک هریک سه ماشه تمام دو ماشه مرزنجوش آرد جو پرسیاوشان هریک چهار ماشه از انبوبه بخار گرفتن نیز نافع و بدانند که در دو سه بار از انکباب اگر ورم یا بثره باشد می شگافد و ریم بر می آید و گرنه معلوم می شود

گر درد سابق یا از نوازل ست و در صورت نزلہ اول به تنقیہ دماغ متوجہ شوند بطریقیکہ در علاج نزلہ مذکور شد بعدہ بخور بزر البنج گل بابونہ بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب ہر یک نیم دانگ برگ فنجنکشت افتیمون ہندی سبوس گندم ہر یک سہ تولہ استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض مذاب در روغن بابونہ و
زنبق آمیختہ در گوش چکانند و این بخور حکیم علوی خان ہمای درد گوش نزلی از مجربات ست کوکنار سہ تولہ مرزنگوش چوب چینی عشبہ مغربی تخم لالہ صحرائی
بزر البنج عنب الثعلب ہر واحد یک تولہ بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزلہ اخذ کنند **اقوال حکما** ابوسہل می نویسد کہ اگر درد گوش از امتلا حادث
شود اسہال خلط نمایند بعدہ تنقیہ خاص دماغ بغرغرہ سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی فتد بعضی از حجامت کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس
وار جیالنس استعمال نمایند بعدہ استعمال ادویہ سعوط کنند و اگر وجع از اخلاط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجہ بادویہ قوی لتقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار بعسل امتخی یا سرکہ
آمیختہ در گوش چکانند و یا زہرہ گاو و بعضی دہان سختہ مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیختہ بچکانند و یا آب برگ حنظل تازہ یا روغن بادام تلخ یا
روغن ترب یا آب برگ شہدانج چکانند اگر درد از سدہ باشد این دوا وجع گوش را نافع ست علک یک دقیہ روغن خیری دو دقیہ روغن بادام تلخ نیم
دقیہ روغنہا را بجوشانند و علک را دران بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینہ بدارند و بہنگام حاجت سہ قطرہ ازان نیمگرم در گوش چکانند و این نیز دوا نافع
وطنین را نافع میبہ سائلہ چہار درم روغن خیری یک اوقیہ آمیختہ بانگشت بدارند تا آنکہ غلیظ گردد در ظرف آبگینہ بدارند و ہر قدر کہ لازم شود قوت او زیادہ
گردد و این دوا وجع گوش صعب را مفید ست بگیرند زہرہ گاو و بآن روغن خیری بریزند و بآتش نرم بپزند تا آب زہرہ فانی شود و روغن بماند و در شیشہ کردہ وقت
حاجت بہنگام استعمال نمایند **شیخ** می فرماید کہ سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجبست کہ تنقیہ ناحیہ سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج باشد بحبوب
شبیار و غرغرہ تنقیہ نمایند پس اگر از ریح متشکن در ناحیہ گوش بود باید کہ بعد اسہال بخورات ملینہ و قطورات لینہ نیز استعمال نمایند بعدہ بتکرار تصد نقص خلط
بمستفرغات عضو کنند **صاحب کامل** گوید کہ درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید کہ نظر کنند اگر در بدن علامات غلبہ بلغم و رطوبت ظاہر شود
مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغرہ بایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد ازان بعض روغنہای گرم مثل روغن ناردین و روغن قسط
و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب کہ آنرا موافق و نافع ست و یا آب مرزنجوش افشردہ بچکانند کہ مجرب ست و یا بگیرند کندر و باریک سائیدہ واندک
شراب حل کردہ روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیختہ اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبہ دران تر کردہ در گوش نہند و یا بگیرند اندکی مرمکی در بول گاو حل کردہ
نیمگرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب قدری آب مرزنجوش بران قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعدہ این روغن در گوش
بچکانند کہ آن برودت و ریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازہ و باریک سائیدہ در انار کاواک کردہ باندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیدہ
در جوش دادہ در گوش چکانند و اگر درد از برودت باسیلان رطوبت از گوش باشد قدری زہرہ خرس یا زہرہ کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کردہ بچکانند
و یا بگیرند فرفیون و کندس یکجا باریک سائیدہ بروغن گل حل کردہ در گوش بچکانند **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحب قوقایا کنند و جلنجبین بخورانند
و غرغرہ بسکنجبین و ایارج برای تنقیہ سر کنند و بعد تعریق در حمام پر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونہ ریزند و روغن بابونہ در گوش بچکانند و کمند عطسہ
و غذا بمزورہ زیرباج یا نخوداب سازند و بعد صلاح نقلا یا وطعمنات و کباب ہند **ابن الیاس** گوید کہ در سوء مزاج بلغمی ہر صبح جلاب با دیان و بادرنجبویہ ہر واحد دہ
درم باگلقند دہ درم بنوشند و غذا مزورہ نخوداب با شیرہ حب القرطم و گوشت ماکیان و تیہو خورند و تنقیہ دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغرہ بایارج فیقرا
بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان روغنہای گرم مثل روغن زنبق وغیرہ چکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد مادہ سوداوی باشد
ترطیب باشربہ و اغذیہ حارہ رطبہ نمایند و تنقیہ دماغ بحب اصطمخیقون و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازہ بر سر ریزند و روغنہای گرم تر مثل روغن گل و بادام شیرین در گوش
چکانند **خجندی** گوید کہ در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوس گاؤزبان تخم بادرنجبویہ و گلقند کنند بعدہ تنقیہ بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی ہمان ست کہ در
قول سابق گذشت **انطاکی** گوید کہ در باردین یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و بطبیخ صعتر و بابونہ و اسپیل الملک سداب نطول سازند و بشونیز دود
جاورس و سبوس مرکب و مفرد گرم کردہ تکمید کنند و روغن قسط و بابونہ و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات ماہرای تحلیل ریاح و مادہ و تفتیح سدا این ست کہ بگیرند سیر یک دقیہ

قسط جند بیدستر مصطگی هر واحد ربع اوقیه سداب یک درم همه را در وه چندان بول بزگاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند
واز جید مجرب روغن بادام تلخ بازبا دست این همه مع تقویت دماغ و حبس ابخره بشربت لیمون واسطوخودوس مع کشنیز و صعتر بکار برند واز مجربات من صبح بکار برند سر و
تقویت دماغ و معده بنوعی که جمیع حواس را صاف کند این شربت ست صنعت آن بهی عامر و هر واحد یک جزو پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک
هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در وه چندان آب بجوشانند تا چهارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده بچندان آن شکر ربع آن آب لیمون
اضافه کرده بقوام آرند و نگاهدارند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس ست و این بعینه علاج اورام سلیمه اعنی ظاهر گوش است و اورام غائر
باطنی در علاجش نیست چنانچه در وجع گوش از ورم حار مذکور شد الیضًا در نزهه نوشته که تنقیه بلغم با ایارجات و تنقیه سودا با فتیمون و مطبوخ آن کنند و
بهترین ضعیات قثاء الحمار غرغره و قطور او روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و ترب و سداب بلادن قطور کنند و هیناً و غرغره هست کندا شونیز و زیت و روغن
روباه و دم غابی و ماکیان مجموع و مفرد و زباد با قنه و مصطگی و لادن باسرکه و عسل و روغن بان و شب و زعفران مع خولان گیلانی گوید که گاهی احتیاج می شود
باستعمال ادویه که نضج و تقطیع نماید مثل بورق بسرکه و عسل و منبره پیش بزیت و شراب یا با روغن بادام یا آب کندنا و آب پیاز بنیمگرم بعسل تقطیر شرین اگر درد شدید
باشد و اگر مزمن بود و سمع مضطرب گردد باید که اشیای قوی تر ازین ادویه مثل عصاره دم الاخوین و عصاره لوف و عصاره کرنب هیناً و مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد و ورمی

منضج بلغم و هند و عنب الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیمگرم نموده گرد اگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده
بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن رندکنه با مسل اشق
وانزروت چکانیدن نیز نافع ست و بقول اطبای هند فوفل بسمار تخم کریله گیرو زیره سیاه کچله مساوی باب سائیده نیمگرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و گیرو
هر یک دو درم زنجبیل یک درم سائیده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب سائیده نیمگرم گرد گوش طلا کنند و اگر ورم
تحلیل نشود و تبیه انفجار او باشد بات [illegible] منضج نمایند و بزر کتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل الملک گل خیرو عنب الثعلب هر واحد یک توله برگ نیب پنج توله
[illegible] و اده انکباب نمودن منضج شود و مصفی جرک قرحه ست و اگر برگ نیب تنها جوشانیده انکباب نمایند و یک دو قطره از طبیخ ادویه در گوش چکانند نیز مفید بود
[illegible] کوفته چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه درم را پخته منفجر می گرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزر کتان آمیخته همین عمل دارد و آب کنوچه
و شهد بدستور یا پوسته گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب الثعلب و گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب و سنبهالو و سرد هر یک [illegible]
تو [illegible] گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یک توله جوشانیده بخور دهند و لعاب حلبه و عسل لعاب کتان و آب برگ سنبهالو و افیتمون هندی هر یک سه ماشه
نیمگرم چکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیه ریم آب برگ نیب
پیاز و عسل مساوی در گوش نمازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده می شود و پس از پاک شدن ریم جهت اندمال صدف سوخته
بورق بریان برابر در مرهم شافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بهبودی مندمل گردد خرمهره زرد سوخته چرم کفش کهنه سوخته
مرد اسنگ کتهه سفید هر یک سه ماشه باریک سائیده بکار برند و دیگر ذرورات و مراهم مندمله که در قرحه گوش هاید بکار برند و در ورم سوداوی که نادر افتد تنقیه
سودا بمطبوخ افتیمون علوی خان و حب افتیمون کنند بعده ادویه ملینه محلله ماده سوداچون حلبه بابونه و اسفنج و موم و زیت ضماد کنند **اقوال الاطبا**
مجوسی می نویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت بمطبوخ غاریقون مقوی با ایارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند و یا این حب [illegible]
ایارج فیقرا یک درم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ افتیمون یک دانگ همه را باریک سائیده باب حبها سازند و این یک شربت تام ست و بعد
تنقیه دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب رطبه و بابونه و اکلیل الملک و اصل السوسن برگ غار و مرزنجوش تمام هر واحد
یک جزو قیصوم و حلبه تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک سائیده باب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل خاگینه پخته گرد گوش ضماد نمایند که

اورام بارد را تحلیل نیک دهد و اگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حند قوقی و صعتر و مرزنجوش در آبها به خوبی بجوشانند و بر سر آنکه نیز آبه
انبوبه نهاده از آن بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند بپیه بط و ماکیان گداخته اند که پشک بز سوده آمیخته
و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد با سهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی یا ایارج کنند و مریض را جلنجبین بخورانند و سکنجبین نیز بنوشانند
و بر سر او آب طبیخ ریاحین حاره مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش بچکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضماد محلله
ضماد کنند و اگر امر بصلابت انجامد پیه بط بروغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضماد محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه بحبوب
و ایارجات و تلیین طبیعت پیش از مسهل هرچه در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شده مع التقلیل لتسخین در ابتدا بلکه مع اندکے از ادویه بارد
برای ردع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس یا معلی علی الشربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و دهنهای
گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و لضمادات محلله ضمید نمایند و بحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل لیمون و زردی بیضه
نیمبرشت کنند و بعضی نوشته اند که بعد تنقیه و دلک زبان و کام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود و رم خوگوش را نافع بود و بعده از پیه بط و
روغن سوسن بسادی قیروطی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد نقطه سفید یا زعفران یا روغن نرگس
یا افسنتین یا مسکه یا جندبیدستر و افیون و شیفتنج هر واحد نافع ورم بارد گوش ست و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن با آتش پخته منضج و مفجر ورم
گوش ست و چکانیدن پیه روباه نیمگرم در گوش هم منضج ورم ست بعد انفجار ورم علاج قرحه گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

آنچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر رو کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیمگرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید
و یا دوای مذکور بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد کنند و ایضاً تدهین گوش بروغن کنجد نموده چند شبت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند
و انیسون باریک سائیده بروغن گل آمیخته و یا زهره و عسل و یا زردی و سفیدی بیضه باهم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس
نان بعسل سرشته فتیله آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خون در گوش منجمد گردد دواء مخرج آن در سدد
مسطور گردد و هرگاه ورم پیدا شود از فصد و تلیین وغیره حسب مزاج مریض آنچه در اورام گوش مذکور شده بعمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال نکنند
و چون ریم کند و ریم بشکل مده باشد که از خراجات عفنیه خارج میشود و در گوش با وجود وجع لهیب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار
نافع ست بگیرند آس و صعفر بزرگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دو رکرده هر واحد دو ثلث افیون یک نیم دانگ همه را البسابند بعده بمزاج بعضی
نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا البسر که حل کرده در گوش چکانند والا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملایمت نهند و بدانکه درد گوش که
بسبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد و بدان رجوع نمایند

وجع گوش اطفال

درد گوش که بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت پیدا باشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی
گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و عفص و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرکی و تخم حنظل
و اهلیل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خائیده در گوش چکانند
و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده
بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن استه شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهره گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بجائن و با دیان
و هیل خائیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیمگرم چکانند و آب برگ سدسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خائیده و یا اندکے افیون

بشراب دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه یا برگ عنب الثعلب و برگ نیب یا برگ بکائن در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن پیه ولفین کاهل فرنگ دیل نامند در هر قسم اوجاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع است و اگر درد با سرخی گوش خواه تیره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیب جوشانیده در گوش انداز ند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیمگرم چکانند یا انکباب از ابهل وگل بابونه و برگ گیندہ بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و بادیان خائیده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمند است و اگر بسبب ورم گرم باشد و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و ضماد زنان بر گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی ست و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت در ان بهرهٔ و بحدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و لعید نیست که وقر مانند بطلان عام مر صمم را باشد و دران تجویف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس بحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق بالعکس می نمایند بالجمله طرش نقصان سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع کم شدن تجویف صماخ و بسبیل مجاز هر یکی بمقام دیگر اطلاق می یابد و این را کری و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از وقی هم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لاعلاج ست و انچه عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضاً قریب بیاس و عسر العلاج ست و اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن انچه در سن پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد مانند مشارکت دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول روئیدن دندان و یا عند اوجاع اسنان واقع می شود و گاه بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه و یا بثقبه و یا بقوت سامعه میباشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوء مزاجات مفرد و مرکب که دران می افتد بیشتر بارد میباشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی میباشد و ماده یا از دماغ فرود آید یا از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بساست که چون اسهال مراری محتبس میگردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت بحبس و منع آن بپردازند و مرض آلی در عصبه مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاوه از چرک یا ثؤلول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا اخلاط منعقده یا نفخه دران بهم رسد و تفرق اتصال دران گاه از جراحت و صدمه خارجی گاه از قرحه و تآکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند ثؤلول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا اخلاط منعقده چسپیده بصماخ یا جمود مده از درمیه انفجار یا بد و خارجی مانند ریگ یا گل یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا انجماد خونی که خارج رفته باشد و از گوش قدری برآید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در مشایخ یا طول مرض و ضعف قوت و این مرض گاه دفعة و گاه بتدریج اندک اندک واقع و گاه بر سبیل بحران او یا بر سبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن گرانی سر بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنانکه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه دفع بحران طبیعت نیز در بحران ماده را بناحیه گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد و نزد بحران بسبیل مجاورت و اکثری در رشا سند یا بین عرضی بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد و قوت سامعه طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال ماده آن مرض یا بمشارکت اسنان باشد و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاج و غیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت خصوصاً در حرکت زبان نیز شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین ریم یا خون از گوش برآمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود پس قرحه یا انجماد خون یا هتک عصبه باشد و الا در ثقبه گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثؤلول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا چرک بسیار باریک یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود حسب آن باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبه گوش ظاهر و مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع ضربان و تمدد و طنین و دوی و غدغه گوش بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کنند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه ثقل و وجع

ضربان و تمدد بود از ورم ثقبہ خارج عصب باشد و اگر ضربان ہم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبہ صفرا یا سودا
یا بلغم دریافت شوند سببش مادہ صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دہان و حرقت و التہاب و حمرت ولمس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات
خالی بودن آن از طنین و عروض آن در انتہای امراض حادہ و حمیات صفراوی بمادہ صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر
مبردہ و تخمہ و امتلا دلیل مادہ بلغمی ست و اگر با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافتہ نشود و از سدہ غلظی باشد بعدہ وقت خفت مرض و وضع ثقل پرسند اگر خفت ہنگام
خلا یا امتلای معدہ و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر مادہ متصاعد از معدہ دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر مادہ نازل از دماغ گواہی دہد
و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل مادہ متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج سائج باشد
پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسند اگر باشیای باردہ متاذی گردد و مرض ہنگام سردی ہوای صبح و شام زیادہ شود و باشیای گرم انتفاع یابد
از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التہاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد
و اگر دوی و طنین ہم بود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مضعفہ بپرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چہرہ و غور چشم نیز بود و بچیزہای مرطب انتفاع یابد از یبوست
باشد و اگر دوام دغدغہ در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش برآید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکورہ ہیچ یک نباشد بسبب اختلال از ضعف قوت سامعہ باشد

علاج طرش حار سائج ومادی

در حار سادہ باشربہ و اغذیہ و نطولات و قطورات باردہ کہ در وجع گوش حار سائج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی مادہ مبردات مثل ماء القرع
و ماء الخیار و آب تربوز یا شیرہ تخم کدو یا شربت نیلوفر یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاہو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنہای مبرد در گوش
چکانند و انار را با پوست کوفتہ بیفشارند و اندکی سرکہ و کندر و روغن گل داخل کردہ جوش دہند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاہو یا آب برگ حی العالم (?)
چکانند یا در دوای مذکور داخل کردہ در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاہے کافور در آن حل میکنند
و اگر گل بنفشہ گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش دادہ شیر گاو و روغن بنفشہ داخل کردہ یک جوش دیگر دہند پس از آتش فرود آوردہ اندکے (?)
تا کہ حرارت او معتدل ماند بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی ہرچہ از تنقیہ و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور
شد بعمل آرند و ہرچہ باشد مادہ را باسفل فرو کشند و بعد تنقیہ دواء الرمان کہ در قول ابوسہل خواہد آمد بہتر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند
و ایضاً در صفراوی آب ترب یک تولہ آب انار ترش چہار ماشہ سرکہ و روغن گل ہر یک شش ماشہ نیم گرم کردہ در گوش چکانیدن مفید بود و نسخہ بنفشہ (?)
ہر یک نیم تولہ شب در آب تر کردہ صبح جوش دادہ صاف نمودہ روغن گل دو تولہ داخل کردہ بپزند تا روغن بماند یک دو قطرہ مدام در گوش
اندازند و اگر بمزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشہ و اسپغول دہند و ترک سموم و اغذیہ گرم مولد صفرا کنند و گویند کہ اگر آب
پیاز و زہرہ گاو در پوست انار گرم کردہ بچکانند بالخاصیہ فائدہ دہد و بزعم قومی کافور شدید النفع ست در طرش و شیخ می نویسد شاید کہ ہمراہ
طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر ہمہ تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابوسہل گوید کہ طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست
و اگر حادث قریب العہد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیہ صفرا است از سکنجبین ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب
و استحمام باب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر باوجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً تکمید بخار افسنتین مطبوخ در آفتابہ بتوسط انبوبہ
نمایند و ہمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغرہ کنند بعد ازان بگیرند انار ترش و دانہ و شحم او برآوردہ ہر دو را فشردہ آب و ہمان پوست او بدارند (?)
و کنند و سرکہ و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند **شیخ** می فرماید اولاً کہ ہم واجب ست کہ ہمہ آنچہ در گوش
چکانند نیم گرم لغیر بارد و لغیر حار باشد و این قول کلی ست بعدہ تفصیل امور ان میکنم کہ در طرش صفراوی باید کہ استفراغ صفرا بمسہل کنند
زیرا کہ بسیار باشد کہ اسہال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکہ اکثر اسہال صفراوی عارض شود و حبس کنند

و صمم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرای محترق بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده و حمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسهال ماده به مخرج صفرا است مثل مطبوخ هلیله مقوی با ایارج و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحمام بآب شیرین کنند و از تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با ترنجبین و یا خمیره بنفشه با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر اگر با تپ باشد و الا مزوره بنوماش بمغز بادام و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن یا مطبوخ هلیله که در آن سه درم از سقمونیای مشوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تمام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب العهد حادث از مرۂ [illegible] بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری بمطبوخ هلیله کنند و تدبیرا و بعد تنقیه بتدبیر مبرد و مرطب نمایند و امر باستحمام و تخویف از اخذ اغذیه حاره مولد مرۂ صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی می نویسد که اگر سوء مزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط است پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحب ذهب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یک مثقال و ایارج فیقرا همچندان حب بسته دهند نیز ماده صفرا را از سر فرود آرد و این اطریفل کشنیزی منع بخار ساز دماغ کند صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویه است خجندی گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیره بنفشه و شربت عناب یا شربت تمرهندی و آلو دهند و تلیین بحقنه لینه یا با آب انار مع شیرخشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل باندک سرکه در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد رگ موی فصد کنند و استفراغ صفرا بطبیخ فواکه نمایند و شربت آلو و نیلوفر و بنفشه بنوشانند و ترک لحوم کنند و بر مثل اسفاناخ و خرفه و ملوخیه و خیاری و کدوی مطجن بروغن بادام شیرین و حمص مقشر بمناسب انتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو بچکانند یا روغن گل باندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و ترطیب قوی بآب کاهو یا شیاف مامیثا بروغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیم گرم بچکانند انطاکی گوید که در طرش حار اولا فصد قیفال بمخالف بکشایند و بعد سه روز محاذی بعده تبرید بماء الشعیر و تمرهندی و دوای صفراوی بخیار و شیر نمایند یا طبیخ هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد از ان اگر درد نیز باشد افیون در بول نرگاو و یا زهره نر یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازاله طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیره بنفشه بماء الشعیر و شربت خشخاش و شرب حب پاپیا و مالش آن بروغن گل است و در نیز هم گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ است و این گاهی خود بخود زائل شود و اگر بخار رقیق باشد و الا از مجربات من دران معجون بنفشه و تریاق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش است هر کدام از ینها که بهم رسد

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت بلا ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد و سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند و روغن یاسمین و روغن سوسن و قسط و شبت با اندکی جندبیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقحوان اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم پودینه مرزنجوش خشک تمام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث از برودت ساذج و ماده غلیظ نیز نافع است و بقول رازی قاقله کبار شیر یا قطوراً اسود مشترک بود و اگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه بمسهل بلغم و حب الایارج الکبیر و قطور روغن [illegible] که در قرابادین مسطور است در ازاله طرش مجرب است و هر چه در علاج درد گوش بارد مادی

مذکور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس بخورند یا اسطوخودوس شش دانگ با اطریفل صغیر سرشته بخورند و بالایش عرق گاوزبان هشت توله عرق عنب الثعلب پنج توله بنوشند و شربت
اسطوخودوس نسخه بقائی نیز مفید است و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطگی هلیله کابلی کندر هر یک جزو باریک سائیده بعسل
سرشته وقت خواب بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم سعوط کنند و گویند که هر دو طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر بخورند
و از اغذیه مولد بلغم پرهیز نموده آب نخود و آب بلجوم حبیبه مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب شرب پخته در گوش اندازند و روغن خسته زرد آلوی تلخ مجرب است و کذا
روغن خسته شفتالو و بقول فیلغرس از روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل هر دو برابر نیمگرم چکانند و ایضا جند بیدستر و بورق هر یک ماشه در طبیخ
خربق و یا شراب کهنه آمیخته چکانند و اگر انجیر سفید لحم و عسل بستانند دبوره و خردل قردمانا کوفته بدان سرشته و فتیله ساخته در گوش نهند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب
شحم حنظل مساوی کوفته بیخته در زهره گاو شیاف ساخته وقت حاجت به روغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن همیشه معمول است و کذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و تقطیر
آب مطبوخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض والد مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و انکباب مرزنجوش مفید و قطور آب سیر و زهره گوسفند در قدری روغن جوشانیده
نیمگرم و نفوخ دو عدد فلفل سیاه سوده با شونیز هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یکدام نیم پاؤ ادرک پاؤ سیر نیمکوفته در آب بجوشانند صاف نموده
روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول است و یا زهره گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره
بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن بهارک و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مولف راقم است در قرابادین مسطور شد در این باب اکسیر الاثر است و اگر خربق سفید یکدرم جند بیدستر
نیم درم نطرون دانگی کوفته بیخته بسرکه کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع است و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش زوفای خشک همه ست حشیش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند
و بظرف محکم ببندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر گوش بخار آن دارند و در مرضی که از اخلاط غلیظه بود یا سوداویت داشته باشد چوب چینی دو چند یکجزو داخل کنند
برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان است یا طبیخ جند قوقی و برگ شبت مرزنجوش و تمام بابونه سعتر و بابونه بر سبیل گردانیدن گوش تکمید نمایند و سداب
صعتر و افسنتین با سرکه و زیت آب نمایند و با شونیز بخار آن گوش سازند و مصطگی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال مهره
سویدی می نویسد که قطور شیر شفنین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان بشراب کهنه و یا روغن عقار الحکار و یا فرفیون یکدرم در زیت ده درم جوشانیده و یا زهره رخم
بزیت کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه دلفین و شحم حنظل جوشانیده و یا روغن گاوی و یا بیضه مورچه سوده بزیت کهنه یا روغن کتان جوشانیده و
با آب فراسیون تازه و یا بسد در روغن بلسان به روغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت آمیخته و یا عفص بزیت پخته و یا بول یکساعت نیم جزو و یا
زهره بزغاله در پوست انار جوشانیده و یا زهره خلد به روغن گل و یا آب صعتر و یا برگ زیتون سائیده بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده به روغن بادام تلخ آمیخته
و کذا انجار طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا ضماد کردن خردل سوده در عرق فنجنکشت آمیخته بر سر و کذا فتیله
قطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا بخور مرزنجوش با حشیش آن و یا آب دریای شور جوشانیده
و کذا بخور کبریت و کذا فتیله از پیه کرکس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و کذا زهره جل و روغن هر واحد نافع است و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و هر چه در
قول شیخ بیاید نیز مفید است ابو سهل گوید که هرگاه طرش از اخلاط غلیظ چسپنده باشد حمام بآب شور استعمال کنند و در گوش جند بیدستر و روغن سداب و آب
سداب و روغن شبت با عسل و زهره گاو جوشانیده چکانند و هرگاه مزمن شود باید که بسیار روغنها این دو ابعال کنند بورق سوده در ماء العسل و سرکه بجوشانند در گوش چکانند
بعده فتیله از خردل و انجیر کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضا آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ واقعه بخار ادویه محلله در آنجا به سهولت
بروغن آن نهاده گوش بر آن گذاشته انکباب نمایند بعد در گوش این شیاف چکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جند بیدستر زراوند مدحرج عصاره افسنتین
هر یک نیم درم فرفیون یکدانگ قسط ربع درم در زهره گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند که این
در وجع بلغمی ریحی و دوی و طنین ریحی و طرش حادث از اخلاط غلیظه را بالغ النفع است و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد اقراص خرانق استعمال
نمایند نسخه آن خربق سفید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند خشک کرده وقت حاجت

بسرکه یا زهرهٔ گاو ویا آب افسنتین حل کرده نیمگرم در گوش چکانند شیخ الرئیس می فرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغنهای گرم که
دران جندبیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان وقسط و یا روغن بادام تلخ وعصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهرهٔ گاو یا پیه گاو یا روغن کنجد که دران
شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع ست وقطور بول گاو که دران مُر حل نموده باشند وعصارهٔ قثاء الحمار نیز نافع و اگر مادهٔ بارد محتقن باشد
این همه بعد استفراغ ماده باستفراغات عام بدن وخاص دماغ وبعد استعمال نطولات معروفه وخصوصاً آنچه دران برگ ویهست وتخم آن افتد بکار
برند ودر یافتت درین شدید النفع ست وهمچنین صیاح شدید واصوات بوقات ومانند آن در گوش واز جمله ادویهٔ نافعهٔ آن عصارهٔ سداب بعسل ست
یا جندبیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که باریاح غلیظ باشد وبول بز وزهرهٔ آن خصوصاً با تنه وآزاد ادویهٔ مجربه درین آن ست که بگیرند جندبیدستر سه درم خربق یکدرم
نطرون یک نیم درم وسائیده در آب سداب قرص سازند وازادویهٔ ادهان مناسبه حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه ودر نسخهٔ دیگر خربق سه ربع درم ونطرون ثلث درم ست
بدستور استعمال نمایند ویا بگیرند کندش و زعفران و جندبیدستر مساوی از هر یک یکجزو وبورهٔ وخربق و زهرهٔ گاو هر یک چهار جزو بشراب حل کرده استعمال نمایند ویا بگیرند صبر
جندبیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند ونیز روغن ترب وروغن مویزج شدید النفع ومجرب ست وعصارهٔ افسنتین ویا بیخ آن ویا عصارهٔ ترب
با نمک نافع ست خصوصاً وقتیکه با سیلان رطوبت وسده باشد وفتیلهٔ از خردل وانجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب ست وبساست که زیاده می نمایند درین نطرون و
چکانیدن آب برگ یای مغز نیمگرم بسیار نافع ست وچکانیدن خربق اسود وحرارت همگی خصوصاً زهرهٔ بزبا روغن گل مفید وبعضی گفته اند چون اسهل را در روغن کنجد
در ملعقهٔ آهن بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع ست ونیز روغن شبت وغار وسوسن و ناردین هر یک به تنهائی ویا مجموع با جندبیدستر یا کف افسنتین
یا عصیر سداب سفید وچون طرش نفخ بهم رسد نافع ست ابزاآب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط بزهرهٔ شبوط وزهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو بروغن گل
یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه وچکانیدن آب مطبوخ افسنتین واسطوخودوس ومرزنجوش ویا روغن مصنوع ازینها که در آب مطبوخ اینها روغن گل و یا کنجد
داخل نموده بپزند تا آب بسوزد وروغن بماند فاز عجوب مجربه برای طرش حادث از سده ویا از خلط غلیظ ویاریح آن ست که بگیرند شبد سفید بیست درم شحم حنظل ده درم
وانزروت دو درم ونیم وکتیرا هفت درم وپوست هلیلهٔ کابلی ده درم فاز آن حب شبیار سازند شربتی ازان بوزن یکدرم وگوییم مثل عارضین شبوی راس کلام
که جمیع آنچه از ثقل سمع واوجاع گوش وریاح آن ودوی آن وطنین آن کائن بسبب مادهٔ بارده وبرودت باشد پس از ادویهٔ مشترکه برای این همه بعد از تنقیهٔ بدن
وراس این ست که در گوش بورهٔ ارمنی بسرکه وعسل ویا زهرهٔ گوسفند بازیت وشراب یا بروغن بادام تلخ ویا آب گندنا یا آب پیاز بعسل یا شیر زنان وچکانیدن
دو قطره از قطران صبح وشام یا خربق ابیض یا اسود یا بعضی ادهان مناسبه خصوصاً بروغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین وآب پوست ترب وکذالک روغنی که دران
پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار با فرفیون یا جندبیدستر بروغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید ویا بگیرند علک البطم یک دو قیه وروغن خیری
ده اوقیه وروغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند وسه قطره ازان صبح وسه قطره شام استعمال نمایند وهمچنین عسل لبنی با روغن خیری وکذا آب برگ
حنظل تازه وکذا عصارهٔ لوف وشیرهٔ حبشیان در نفع شدید وقوی ست وباقی ادویهٔ مشترکه که در باب وجع گوش بارد مذکور شد واگر این مرض صبیان را بهم رسد روغن داد
که دران سداب ومرزنجوش پخته باشند یا آب وهمین کسی که صعتر نیک ندارد خائیده باشد انتفاع یابند واز کمادات نافعه آن ست که بابونه وشبت وبرگ غار
ومرزنجوش وپودینه دشتی خشک وعاقرقرحا جوشانیده بدان گردن وسفل گوش را تکمید نمایند وکذالک نطولات مذکوره در امراض راس ودر ظرف لوله دار ساخته
محاذی لولهٔ او گوش را بدارند تا از ان بخار او داخل گوش گردد واستفراغ برای طرش وفق آنست که کثیر العدد وقلیل المقدار باشد در هر بار یعنی
بتفاریق واندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند ونضج ماده وفا کند واز ان نضج کامل وتنقیهٔ تام حاصل گردد وسر هندی نوشته که این همه قطورات
که نتیج ذکر کرده ومجرب ست برای صلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظ هرگاه بعد تنقیهٔ تام دو قطره صبح ودو قطره آخر روز از هر چه ازینها میسر آید در گوش چکانند
صاحب کامل گوید که طرش هرگاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ واغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال تدبیر
مقطع ملطف وشربت ایارجات واستعمال غرغره وسعوط بدانچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد وپرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد وصفت دوای طرش بگیرند

خردل باریک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر جندبیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند
ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه طرش از ماده غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا و مرکب شحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویه محلله چکانند و آنچه
در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض بیکبارگی افتد طبیخ افسنتین و زهره گاو و زهره ماهی شبوط و زهره سنگ پشت بر روغن بابونه و شبت و آب پیاز و عسل و روغن ...
چکانند سعید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار است و باید که استفراغ بدن بایارجات و تغرغر بسکنجبین عسلی و سعوط
بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جندبیدستر وغیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و اهرن بدخول حمام نهار ناشتا کنند و تقلیل غذا نمایند و از
اغذیه مولد بلغم حذر کنند ابن نوح گوید که معالجه بادویه مقطعه ملطفه خلط خام و تغرغرات دائم بایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام بآب حمات نیکوست و جندبیدستر
که مذکور شد و زهره ببر و بیر زه(?) در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از ان صوف باین بول تر کرده
در گوش بدارند و یا زهره گاو با بول ... بچکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز شدید ...
بدهند بعده در گوش بانبوبه بزور بدمند تا گوش بکشاید **ابن الیاس** گوید که اگر صمم بسبب ماده بلغم منصب بعصبه مفروشه آله سمع باشد هر صبح جلاب از
انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و لحوم فاضله بمغز حب قرطم و فلفل وغیره دهند و هرگاه نضج تام در ماده
ظاهر گردد تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن خسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا
روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش با اندک زهره کلنگ بچکانند و یا فتیله خردل و انجیر در گوش بدارند خجندی و قرشی می نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد
بپیه و روغنهای گرم خصوصا روغن ترب و روغن غار وغیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصیتی انفع عظیم است بتقطیر آن یا بهی شوربه گرم کرده
از اله ثقل سمع کند و چون پیه کرگس بگدازند و نیمگرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربه شربت اسطوخودوس بآب گرم یا عسلی
حلوه دهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و کذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و هر شب
گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند و **نطول** اکلیل الملک و بابونه و سبوس گندم و خطمی و برگ غار و کذا لک مرزنجوش و بادرنجبویه جوشانیده بر بخار او انکباب دهند و بآب او
نطول و تنقل و ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا نفع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان
و نطولات مذکوره **انطاکی** گوید که در طرش بلغمی تنقیه بایارج مکرر نمایند و بسعوطهای ... طبیخ افتیمون ... و جندبیدستر در زیت که اندران عرب(?) و مصطکی و حب الغار
پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمم این است که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و در ان زباد و حب الکهل(?)
ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره کبش سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید
و اگر عسل طلا در زباد گداخته هر روز در گوش نهند صمم را نافع کند و این همه بعد تنقیه دماغی بکار برند **ایضا** او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است
که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زیره(?) کهنه و زیت که در هر کدام از این هر دو اصل السوس و سداب و حب ...
پخته باشند و از مجرب این است که زباد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیمگرم چکانند و ایضا عنصل و شحم انار ترش و پوست او و حنظل ...
صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند **گیلانی** از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از ان بوده باشد استفراغ بحب ایارج
و حب قوقایا و حب صبر بسه شربات در مدت بست و یک روز کنند بعد از ان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند بعده آنچه در گوش چکانند و بدان
تکمید کنند این است که بگیرند افسنتین رومی خالص نیم آثار ... بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگذارند تا آنکه بخار او انکبات ممکن گردد پس سر را فوق به ...
و تنقیه گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و آنچه در مثل این بکار
سرکه و بورق جوش کرده است و از ادویه بالغ النفع درین باب این است که بگیرند سلیخه ... سرکه بدفعات شسته خشک
و بعده کوفتن در زهره گاو حل کنند و بر آن اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر از ین بکشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا ...

و زهرهٔ گاو یک جزو و سرکه کهنه پنج جزو و پیه بط یک جزو و روغن انار دو جزو و بهم زنند تا یکذات گردد بعد از ان در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا آلوده
در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بکشاید فهو المراد و الا بگیرند انجیر سیاه و تخم او سوای تخم او بستانند یک جزو و بوره نیم
جزو و هر دو را باریک سایند و بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش نهند ارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش بدارند
و بکمید گوش بدان نمایند و گاهی نمد و ضطرار این دوا استعمال کرده میشود بگیرند بول گاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی سرکه خمر بجوشانند همه و در دیگ سربسته
بجوشانند بعده سر دیگ کشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش این ست که بگیرند عرق سیاه سوده بعسل حل کرده در گوش
اندازند و این وزنکه شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع ست بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو و بورق حسب لعاب چند بیدستر
از اهد نیم جزو بعده بگیرند شراب کهنه بمقدار یکدو و آمیخته شود و بجوشانند تا منعقد شود پس از ان شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین او نمایند

علاج طرش ریحی

هر چه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته طبیخ منضج محلل داده جهت تنقیه دماغ شب ایارج جالینوس با روغن خورانیده صبح در منضج برگ سنا
یک توله هلیله سیاه دو توله مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند وقت شام غذا شوربای مرغ و کبک
با نان خشکار تنوری خورانند روز دیگر مطبوخ منضج شربت بزوری سه توله و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا دو پهر دستور و همین نمط سه چهار
مسهل داده بعده خود وس سه ماشه سوده در جوارش مصطگی علوی خان یک توله آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و این بخور نمایند قیصوم تمام
مرزنجوش بادیان بابونه نکوه هر یک یک توله جوشانیده بکار برند و روغنهای محلل با جند بیدستر در گوش چکانند مثلاً مرزنجوش افسنتین گل و پنج بابونه صعتر اکلیل
سنبل الطیب دارچینی تخشیان برگ دفلی هر یک نه ماشه نکوه یک نیم توله جوکوب نموده در یک نیم پاؤ آب شب خیسانیده صبح بپزند که نهم اشو و سوم حصه بماند بالیده
صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک ۲ توله داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بیزالبیج قسط تلخ گل بابونه صعتر هر یک نه ماشه
جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر ست و انکباب بر گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده
و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ۵ درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس گل مرخ هر یک پنج درم
در ده آثار آب بجوشانند هرگاه سه آثار باند سر گوش را بر بخار آن دارند و باب آن تعطیل حوالی گوش و سر نمایند و چکانیدن آب در سوراخ گوش نیز و برای طرش ریحی
بعد تنقیه و آنچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع ست گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تقطیر محللات ست
مثل این که بگیرند بوره نان یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد و در حمام
تقطیر نمایند و اول طبیخ حشائش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم
فرفیون حصه هر یک ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی از ان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع نو و کهن را که از برودت
و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکو ست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع ست

علاج طرش ورمی

اگر بسبب اورام حار یا بد مجاورت شود و تدبیرش بنحوی باید که در وجع گوش حار ورمی و بارد ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار در عصبه باشد علاجش
فصد قیفال و حل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله و مانند آنست و غذا بماء الشعیر سازند بعد از ان روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر در قوی گردد بگیرند
افیون یک طسوج و جند بیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بحیله دیگر در گوش رسانند لیکن باهستگی بهترین ادویه که استعمال نمایند این
قرص ست بگیرند افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو و به برگ اسبغول و برگ بارتنگ و عصای راعی گرفته عصیر بپزند تا غلیظ گردد بعد از ان این حشائش برآورده بکوبند
و بیفشارند و باین آب قرص هر دو ادویه مذکوره بسایند و خشک کرده بتغیر نان حل نموده بر میلی که بر آن صوف پیچیده باشند در ان فرو برده اندر گوش چکانند

و سوراخ گوش را بصوف بند سازند و اگر زین پاکی نشود معلوم نمایند که ورم در طریق نضج و جمع مده است و چون ریم کند معالجه با دویه قرحه گوش نمایند و در علاج او مسلک تنقیه گوش برفق مسلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض فلا ید و این دوا آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و با آب قطره اکلیل الملک حل کنند و اندکی افیون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و نیز او گوید که از صمم نوعی ست که حادث شود و بیش ازان نبود و آن عسر البرء باشد و این چنانست که در تجویف صماخ پیدا گردد و حتی که تنقیه را بند کند و بعد ازان صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا دران ثؤلول یا لحم پروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و لیبب خفای او از حس که نگردد لیکن اولی آن است تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر بوقت اضطرار و ایضاً او گوید که آنچه عجیب النفع ست در ازاله صمم حادث و طرش خصوصاً آنچه بعد اورام و القیحار آن باقی ماند این ست که بگیرند سیر خشک و دانه و بیاورده از پوست او خوب پاک کنند بعد ازان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران اندازند و بجوشانند تا آنکه دانها ی وی سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع ست بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا ده هفته هر روز و شب مکرر دو سه قطره ازان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته اند و گویند که دران عمل مشک و جندبیدستر و مورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل امثال آن نافع ست و در یبوست بی ماده بهر ترطیب مزاج دماغ انکباب بخار آب شیرین و قطور شیر دختران در گوش و ریختن روغن گل و تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن مالیدن شیر یا و روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ و صداع یابس و تشنج یبسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ ز یبسی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب و اغذیه رطبه و شراب طرب و خواب بخور روغن معتدل و آب نیکو گرم بر سر و تدهین سر و قطور روغن بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی و یا بلغمی و برسام و غیره باشد تنقیه صفرا یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی رفع ضعف مرض دل بعده تقویت دماغ نموده روغنها نافعه چکانیدن و در طرشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همان است که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شد و خصوصاً در قول انطاکی گوید که ضماد بابونه و اکلیل الملک آرد جو و روغن گل بخته گرد اگر گوش نافع صمم حادث بعد مرض حاد ست و اگر شاخ شجرة البق را از یک طرف آتش برنهند و رطوبتی که ازان چکد در ظرفی گرفته اندر گوش چکانند همین عمل دارد و بهر جا که غلبه سبب بحران انتقالی باشد و آن بانقلاع تدد بود استفراغ یا ایارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ و روغن قسط و روغن سذاب و جندبیدستر و فربیون چکانیدن و ایضاً اگر بعد تپ تنقیه عارض شود حب قوقایای خالی نه باشد باطریفل مسطور و شیاف قوقا یا آنچه سبب جوز بوا و مرزنجوش و گل بابونه و افسنتین ابهل اکلیل الملک گل بنفشه هر یک نه ماشه در سه ثلث آب باشد اگر شفا یک نیم تولد بشب آب باو تر نموده صبح بجوشانند که چهارم باقی ماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه بران آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس دران جندبیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بعد ازان در گوش بچکانند و گویند که طرش حادث عقب حمیات مدن عکس ست زیرا که دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی ست و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل یا جندبیدستر حب الغار و روغن گل نافع ست و حادث بعد از سرسام واجب ست که دران ابتدا باستفراغ با ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر یا روغن گل با روغن تنها یا روغن بادام شیرین و با آب ترب و غیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند و ابن مسعود گوید که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همان است که بهر یبوست ساده گفته شد و آنچه بسبب بادو رقم یا ازدم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک علیحده مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند و طرش که بعد ازقی بسبب تعب و اخلاط بسوی دماغ اند علاجش تسکین اخلاط ست و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زائل می گردد

دوی و طنین و صفیر

آواز هست که آنرا انسان در گوش خود می شنود بدان سببی از خارج صدای آن می برزگ تر و کم تر و طنین تیزتر و باریک تر می باشد و صفیر آواز ه حادث از نفوذ ریاح از مجرای تنگ مسام الگوش

مستطیل ست وچون سبب آواز حرکت وتموجی ست که عارض هوا گردد وبجاسهٔ سمع برسد پس واجب ست که سبب این عارض یعنی دوی وطنین وصفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این موج هوا
از خارج نیست بلکه از داخل ست دهوای داخل بخارات مصبوبه در تجاویف دماغ وهوای راکد اندران ست پس این تموج اگر خفیف باشد حرکت دوی پدید آید واگر بصماخ می خورد
طنین باشد واگر اندکی از آنها میل بخروج نماید وبآن حرارت لطیفه بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت وتموج هوا وبخار اندرونی اذن دوام خالی نیست یکی آنکه خفی
وآهسته باشد که هوا وبخار مصبوب ازان مقدار حرکت خالی نباشد وادراک این حرکت خفی یا بسبب کامی حس باشد ویا بسبب ضعف قوت سامعه که ازان فی قوت منفعل
پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی وطنین بشنود وهمچنین صاحبان ضعف قوت از
حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند وطنین ودوی دریابند واین قسم بنا قیمن افتد واین هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر وفوق حرکت خفی باشد
وسبب آن وجود محرکی ست که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید واین محرک یا ریح متولد در ناحیهٔ راس متحرک ست یا آن ست که منحل می گردد از فضول موجوده در سر
ویا آواز صدمه که اکثر در گوش متولد می شود ویا جوش ریم در نواحی او ویا حرکت کرم متولد در مجاری آن یا اضطراب وجوش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج گرم
چنانچه بعضی مریضان را در حمیات وابتدای نوبت حمیات می افتد ویا امتلای مفرط در بدن یا خاص سر چنانچه عقب شکر کثیر وعقب خواب بعد از طعام پدید آید
ویا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف وبعد صدمه یا ضربهٔ دماغ وعقب فکر عظیم می شود ویا مادهٔ غلیظ لزجه منصب بسوی گوش که اندک اندک
تحلیل گردد واز حرکت تحلیل طنین ودوی تولد نماید پس این دوام کند ویا شدت خلاء گرسنگی واضطراب در رطوبات مبثوثهٔ بدن وساکن دران وتوجه طبیعت
تحلیل وتحریک آن بسبب نیافتن غذا ویا تناول دوایهٔ محرک بخارات ومصعد بسوی دماغ مثل فلفل ومانند آن یا طعامهای منجر محرک هوای گوش وبخارات
ساکن چون سیر وگندنا وامثال آن ویا ادویه حابس اخلاط ورياح در نواحی دماغ مثل ادویهٔ قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ
وگوش می باشد وگاه بمشارکت معده واعضای دیگر مرسل ریاح وابخره بسوی آن **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت
لازم ودائمی ست یا نه اگر اقرار آن کند وآواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مسکن بر نفس یا صماخ گوش باشد واگر گوید که گاه ساکن می شود وگاه هیجان می کند
بسبب امتلاء وخلای معده بوقت حرکت وعند اشتداد گرمی یا سردی وآواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال
یا روده یا رحم یا معده باشد بعده به بینید که تپ نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تپ ودرد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد واگر صرف تپ بود
سببش اضطراب اخلاط باشد واگر تپ ودرد نبود به بینند که مریض ضعیف نقیه هست یا نه اگر نقاهت وکدورت حواس وضعف افعال انسانی یافته شود وپیش ازین امراض
عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه ودماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج سیاری بود ودر حاره وقوع این فی عقب النهاب باشد وتقدم استعمال ادویهٔ حاره وسهر
شد نیز بران دلالت کند واگر بارد بود بخلاف این باشد واگر مریض ضعیف نباشد وجود وغدغه در گوش وتقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد
در گوش باشد والا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن ادویهٔ
حاره واغذیهٔ منجره یا استعمال ادویهٔ قابضه بر سر بپرسند پس اقرار بهر کدام ازینها که نماید سببش همان باشد والا سوال کنند که گرانی در سر وگوش وتمدد معلوم
می شود یا نه اگر در سر وگوش هر دو گرانی وتمدد گوید وطنین لازم بود از انصباب فضلهٔ دماغ بسوی گوش باشد واگر در سر گرانی ودر گوش تمدد بیان کند وطنین
نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید واحساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور می کند یا از جانبی بجانبی منتقل می شود سببش ریاح وابخرهٔ منحل از
فضول مجتمعه در سر باشد واگر گرانی وتمدد وغیره هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی وخفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست وتقدم
ناخوردن ونایافتن غذا ویا تقدم حمیات ویا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلاء وبیوست باشد واگر بدن صحیح ودماغ سالم ودیگر حواس قوی وذکی باشد
واز تناول غلیظات ومسکرات خفت یابد ودر گرسنگی هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد **علاج** وجمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب وآتش وحمام بسیار گرم
وحرکت عنیف وقی وآواز بلند وکثرت کلام وجماع وامتلای طعام واز تمامی منجرات همچون سیر وپیاز وگندنا وشراب وگرسنگی بسیار وخواب برامتلاء وتداخل و
قبض شکم اجتناب لازم شمارند وتلیین طبیعت در اکثر انواع ودلک شدید اطراف ونهادن ودر آب گرم ومنع ابخره مثل کشنیز خشک وخشخاش وبهیدانه ... ودوام

گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیة نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران ست و در امتلائی اول تنقیهٔ بدن یا سر
بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع ست و در مشارکی تنقیهٔ عضو فاعل مرض خصوصاً معده اگر تصاعد بخارات از آن باشد
بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب ست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص معدی ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ بخوردن
اطریفلات و مانند آن و مالش بمثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول و سن
مرعی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم فرمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بعد انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه
اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند
صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیکوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بسر آن ریخته
باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون بیلادر دهجور خورانند و یا جند بیدستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل مذکور یکتوله
آمیخته دهند و اگر جند بیدستر نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی زنجبیل دانه قاقله کبار هر یک یکتوله مصطگی دو توله
نبات سفید برابر همه بتی دو مثقال با گلاب قرنفلی نوشیدن فائدهٔ عظیم دارد و با جوارش مصطگی مرکب علیخان هم بهتر از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات
و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن مورد بادام تلخ تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه بحبوب مسهله بکرات و مرات و بعد از ان استعمال
مصطگی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه توله تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید می شود و گرفتن بخار مرزنجوش جادرس مطبوخ در آب نیز مفید و اگر شانه باین مطبوخ پر کرده تکمید
گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس شکاعی شیح صعتر حاشا جعدهٔ خشک اصل فطراسالیون تخم حنظل جوز السرو کمافیطوس فراسیون شبت
پودینه جمله یا هر چه ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ جند بیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جند بیدستر مساوی حب
ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب ست و اگر یکی را از روغنهای گرم با آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب
یا روغن گل ازین قبیل ست و قطور زهرهٔ گاو با آب گندنا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جند بیدستر خربق
مرمکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمند ست و قطور عصارهٔ برگ پان یا برگ آکیا یا ادرک
یا آب پیاز نافع و ترب یا پیاز را کاویده در آن بعضی روغنهای گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص وی را نافع ست مغز
بادام در بول گوساله سائیده نیمگرم چکانیدن ست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذلک صبر در آب سائیده نافع ست و یا افسنتین با بابونه در سرکه جوشانیده گوش
بر بخار آن دارند و بعده آب زهرهٔ گاو یکتوله روغن گل روغن مغز خستهٔ شفتالو هر یک دو توله با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم
افیون غالباً در آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درینجا نافع ست **اقوال حذاق**
سویدی گوید که از آنچه چند دل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن در ازالهٔ دوی طنین مجرب ست مرزنجوش قیصوم بجورا و قطور آن نافع و کذا تبخیر گوش بسرکه یا
زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل پخته و یا روغن غار بر روغن گل و شراب کنند و یا بول بقر یا آب پیاز به روغن گل و یا عسل نمک اندرانی
سوده آمیخته و یا روغن نسرین یا سرکه و روغن گل و یا روغن پسته تخم مرغابی و یا مومیائی به زیت و یا جند بیدستر سائیده و یا بورق بشراب کنند و یا زهرهٔ حباری یا روغن
نارجیل و یا ماهی زهرهٔ گاو با سرکه آمیخته و یا روغن ناردین تخم بطیخ و یا روغن قنب بصل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم روغن
سداب یکنیم درم سرکه سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و پیاز زهرهٔ بز با آب گندنا و یا کمون سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفید ست
بقول جالینوس نیز چکانیدن پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست مسیحی گوید که اگر با گرانی سر

بعد ازان تنقیه بحب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند بعده غرغره بآب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط بجند بیدستر در گوش چکانند بعد ازان انکباب
بربخار آبهای ادویهٔ ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام برخلو شکم و گرسنگی کنند و دواء الفوتنج انفع الاشیاست نسخهٔ آن پودینه بهری و کوهی
سیسالیوس فراسیون هریک دوازده درم تخم کرفس بابونه حاشا هریک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل جبل و چهار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی
یک درم بآب گرم **انطاکی** گوید که بعد تنقیه هرچه در علاج دردگوش بارد و طرش بارد ذکر کردیم بعمل آرند و آب نسرین مع قطران را قطور او ریحان با شراب در ینجا خاصیتی است
گیلانی می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیهٔ دماغ بحبوب ایارجات و عطوسات و بنوشیدن
ماء الاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بر آبیکه دران ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه وغیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول بجند بیدستر یا فربیون
وغیره و اسهال بحب قوقایا بایارات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان بحمام و تلیین طبیعت دائم است و در طنین حادث از ریاح نهادن
گوش بر طالق گرم و انکباب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از صعب ریاح و قرب آب اغذیه مبخرهٔ نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و ایضا
از علاجات عامهٔ طنین این است که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل برطوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطگی و هلیله
سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه رطوبت را از سر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع است در ازاله دوی و طنین خواه مزاج مریض
حار باشد یا بارد لیکن استعمال و بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و هر مزاج مائل ببرودی
تعطیس بسیار موافق است و از علاجات خاص این است که بگیرند جند بیدستر و لنظردن و خربق سیاه و سائیده بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر
طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یمانی سوخته و مرکی سائیده بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی و طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیرجات با طباشیر وغیره و طیوب موافقه و ادهان مقویه و غیرآن که در
علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت سیب شربت ترنج هرکدام که باشد ده درم بیاشامند و
مشمومات عطر دهند و تیز ببویانند و اغذیهٔ مقویهٔ عطریه خورانند و ماء اللحم بدهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته بگوش چکانند و یا اولا گوش را بآب افسنتین بشویند
پس روغن گل مع سرکه و اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع است و ملازمت اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی
در ناقهین تقویت گوش بمثل روغن مورد و روغن بید و تکمید بآب مطبوخ و افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع **صفت** ماء اللحم که در ینجا بکار آید گوشت
بزکاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه کنجشک نر خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک سا ذج هندی آمله پودینه پیاز هریک سه توله و سیر و نمک اندازانی بقدر حاجت
بروغن گاو بریان کنند بعده دارچینی قرنفل لاچی کلان هریک دو و نیم توله در آخر انداخته خوب پخته گرده سرد ساخته از دهنیت صاف نموده بخنی چهار چهار
گوشت بپارچه بافته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس شش توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بست و پنج توله زرنباد شش سعد سنبل الطیب گاؤزبان بهمنین
هریک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک عنبر هریک شش ماشه زعفران نه ماشه ورق نقره شش شیشه بکشند شربت از پنج توله تا نه توله

علاج طنین حسی

که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربهٔ مغلظه سرده دهند و تقطیر ادهان سرده و مرطبهٔ مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون یک
روغن بادام شیرین و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری فیون حل کرده در گوش بچکانند و اگر مزاج بارد باشد
حب الصنوبر و جند بیدستر نیز اندکی بیامیزند و چکانیدن روغن بنج نیز سودمند است و یا شوکران سوده و جند بیدستر بروغن مع سرکه بچکانند و چکانیدن خاکستر فیدل ...
بزرالبنج هریک سه ماشه در روغن گل و روغن ریحت آمیخته و یا روغن جوزماثل تنها نیز مفید و یا روغن بزرالبنج یا دو حبه روغن مورد و یا بادام کوبی چکانند و
حافظ الصحت و برشعثای لثغاکی خورانند و غذا کلم یا بچه و هریسه فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هرچه در علاج امراض دماغی از ذکای حس مذکور شد بکار برند

علاج طنین یبسی

که از کثرت یبس و خلا باشد اشربه و اغذیه مرطب سریع الکیموس غیر سنجیر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالوده جات بروغن بادام دهند و تقویت و ترطیب
دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و
آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و تغاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد رطب شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در
گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تحذیر روغن بیخ نیز دچکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تب افتد بعلاج تب مشغول شوند و اگر در تب بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تب زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا بخار انگیز
حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن آب بارد بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و
تقطیر روغن گل و سرکه برهم زده و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنها ست و آنچه بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحه گوش و کرم گوش
بدستوریکه در مقام هر یک مسطور ست باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بسر لاحق شود حسب
سبب بعلاج امراض دماغی خاری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او باشد
اعاده اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض ماده مندرجه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در
باب طرش بکار برند و ادویه مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصة تقطیر عصارهٔ افسنتین بروغن گل یا سرکه و روغن سوسن و تدبیر ناقهین دارند

قرحه داکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب آکله ماده ردی حریف اکال لحم ست و هر گاه قرحه کهنه شود ناصور گردد علاج
اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از آن خلط محمود پیدا گردد از بقول و لحوم و امالهٔ تدبیر حسب حال بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از آن
غذای غیر حاصل شود پرهیزند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و تخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی اماله ماده اول بسوی بینی بعطوسات و بسوی
دهان بغراغر و مضوغات و اسهال قوی سازند و بالجمله اولا برای تنقیهٔ ریم فتیلهٔ پنبه کهنه بعسل آغشته در روغن گرم کرده یا بشیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب کنیب
یا روغن تخم آن بشهد آمیخته در گوش اندازند و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و بجوز برگ نیب نیز منقی ریم گوش ست و قطور زهره گاو و انزروت شهد نیز برای پاک
کردن ریم نافع و یا بادیان نیکوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیهٔ چرک قرحه معمول ست بعد از آن فتیله بشهد آلوده
انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب ست و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت
ریم گوش که با ریم و قرحه بود معمول ست و گاهی قدری نمک مرکی بعسل می آمیزد یا فتیله از کاغذ ساخته بعسل و زرده تخم مرغ آغشته انزروت دم الاخوین سفید قلقطار سقوطری
سوده بر آن پاشیده شب وقت خواب گوش گذارند و بجای آن بجو اینند و اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوخته بادویه مذکوره آمیزند و اگر محتاج تسخین و تحلیل باشد
کندر سوخته شفتالوی سوخته و مرکی و بهروزه اضافه کرده بعمل آرند که برای ریم گوش و قروح آن سیلان رطوبات ریم مجرب از لوئنجات ست و تقطیر مرهم اسفیداج روغن گل
حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماء العسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب مرهم زنگار بعمل آرند اما لازم ست که اول گوش را بپنبه بر سر میل پیچیده با آهستگی از ریم پاک کرده باشند
بعد از آن دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر و دم الاخوین عصاره لحیة التیس بکار برند یا گلگل [illegible] اینها ساده بگوش نهند و کذا نفوخ
طاوس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرد و مجموع نافع و ایضا برای خشک کردن ریم گوش ست بیضه مرغ و [illegible] هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش
دمیدن مجرب ست و توده پهالی و پهکری سوخته باریک سائیده در گوش انداختن قریب بنافع اوست و اگر گهیکوار با آب سائیده نیمگرم در گوش چکانند یا فتیله بعسل آغشته قلقطار
سوده بر آن پاشیده بگوش نهند و یا کف دریا برشته در آب برگ نیب بشهد حل کرده در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده چکانند ریم را

خشک کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون و قدری جند بیدستر سائیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم نیب برای درد که بسبب بند شدن ریم
قرحه باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل می کند و حضض و افیون در شیر زنان حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از قرحه مولم باشد مفید ست و کذا قطور شیر زن و شهد
جوشانیده در گوش انداختن جائی حرکت مسکن وجع و کرب و بیقراری ست بعده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو در روغن گل جوشانیده نیم گرم اندازند و اگر درد بسیار باشد
و ریم اندک اندک آید از برگ فنجنگشت و نیب و شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت نانخواه بزر البنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ شبت یک
دو ماشه عسل و روغن گل هر یک یک ماشه نیم گرم چکانند تا خوب پاک شود بعده بهر اندمال مرهم باسلیقون یا مرهم مصری بکار برند و بقول فولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد
و قرحه قریب العهد بود در ان شیاف مامیثا کفایت می کند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضاً در قرحه کهنه و پر چرک مرهم مصری
و مرهم باسلیقون کبیر بعمل آرند و این مرهم هو جوه در روغن تخم نیب حل کرده نیم گرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمول ست انزروت سرخ سفیداب
از هر یک یک درم هو جوه دو درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم ساخته بکار برند و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مرکی آمیخته چکانند و اگر
بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بدبو بسیار بر آید قطران در روغن بادام انگریزی و یا ولایتی حل کرده حاسبه مانند آب برگ نیب آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن
نقای تام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم الاخوین و انزروت و مرداسنگ سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفید ست و ایضاً
خاکستر بیضه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل و هیچ تیر هر دو سوخته هر یک سه ماشه در مرهم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثر ست انزروت زنگار
دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغره هر واحد یک درم توتیای سبز دو درم شب یمانی یک مثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل پانزده توله بدستور مرهم سازند **اقوال**
حکما سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مده جاری قطور زهره جاموش و یا آب حشیشة الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب غرب یا آب بیخ خفنج یا روغن تخم تنبول یا آب
برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بروغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب یا آب عصی الراعی یا با زهره که بسیر شود بعسل آمیخته و یا لاذن در
شراب کهنه حل کرده و یا زهره بلح و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن آمیخته و یا عسل و نمک اندرانی آمیخته و کذا انفع در گوش و کذا فتیله با افیون و مر و صبر
و زاج در عسل سرشته آلوده نافع ست و ایضاً برای قروح گوش فتیله از زعفران بیافته و یا زرنیخ سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده قطور آب لبلاب بروغن گل
یا آب عصی الراعی یا زوفای رطب یا شحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب با بیخ لحیة التیس و یا آب فراسیون یا آب پودینه بشراب کهنه یا مومیائی بقدر کرسنه در روغن گل یا آب
صعتر و یا آس یا بورق بشراب کهنه و یا مسکه و یا صبر با آب بارتنگ یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره بزغاله در شیر دختر یا بشیر بز و یا حب کاکنج و یا آب برگ چقندر
و یا کندر سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهره خرس یا زهره بخنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند دحرج و یا ترمس تلخ بعسل یا
برادهٔ آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده ده روز در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند
و یا در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی در آن حل کرده هر واحد مفید ست و گوید که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافع ست **جالینوس** گفته که شیر و عسل
و ترقی با آب شراب نیم گرم و آب پیاز سفید و بیضه قطوراً در اوجاع گوش و قروح آن شدید المنفعت ست و هم او گوید که قطران شدید النفع ست در قروح کهنه زیرا که تنقیه
بقوت می کند و همچنین زیت که در آن خنافس پخته باشند و قنطوریون الطبیخ باشد و گوید که این بصحت تجربه پیوسته مرهم احمر که از زردچوب یک جزو و مرداسنگ دو جزو در روغن زیت
یا روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحه گوش ست **مسیحی** گوید که چون ریم گوش کم کند و از ان مده خارج شود مامیثا سوده بعسل یا انزروت سوده در شیر زنان
جوشانیده یا مرهم سوده بروغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته با اندکی سرکه آمیخته چکانند پس اگر
خروج ریم طول کشد ماء العسل نیم گرم اندازند و مکرر چکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شده بعد از ان این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین کندر
و خبث الحدید و زنگار و در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده در ان گردانیده در گوش نهند و باید که با ماء العسل معالجه نمایند تا آنکه ریم [illegible] بگیرند انزروت کندر دم الاخوین
سوده بفتیله ملوث بعسل آلوده استعمال کرده می شود و اگر از گوش ریم بدبو مع زرداب آید بگیرند اندک خبث الحدید باریک سائیده بار دیگر به سرکه بسایند و در آفتاب بنهند تا آنکه بقوام
عسل گردد آنرا در گوش چکانند و هرگاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو و عسل یک جزو و زنگار نیم جزو همه را بپزند تا بقوام عسل آید و نیم گرم در گوش چکانند صاحب **کامل** گوید

که هرگاه درم حار و بثره گوش بشگافد باید که روغن گل که اندران اندکی مر و افیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت و دم الاخوین و کندر و مر و شیاف مامیثا مسا
باریک سائیده بعسل سرشته فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آنکه گوش را از ریم با پنبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندکی
ازان در گوش چکانند و ازان فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک ساده و بعسل سرشته
فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر بمدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ۵ درم سرکه خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کف او دور کرده زنگار دو درم
سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجرب ست و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول از
مرداسنگ و زرد چوبه نافع ست شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی ازان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحه ظاهر را بسرکه
و آب یا بسکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و مورد اسفنج یا پنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد و بعد ازان آنچه مجفف باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش نهند و گاهی زرد آب و ریم را روغن شهدانج نفع کند و اولی آن است که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد بلکه واجب که آن را بشویند بچیزی که دران
قوت جلا و تنقیح باشد مثل مری و آب حل کرده بروغن گل آمیخته و ایضا آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی ازان قریب العهد و بعضی مزمن
می باشد و معالجه قریب العهد مثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصا با عسل آمیخته نفع کند و همچنین
آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مر مکی مساوی در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب ست و یا دم الاخوین کف دریا انزروت بوره ارمنی مر مکی کندر
شیاف مامیثا مساوی سائیده بر فتیله عسل آلوده بران پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشند و گوش را بشراب کهنه بشست
صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجرب ست و اگر قرحه بادرد بود علاج بخبث الحدید سوده با کتیرا نمایند و به مجففات ادویه مسکن وجع آمیزند
و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفران ست و گاهی بوقت شدت درد احتیاج آمیختن اندکی افیون گردد و گاهی قرص انزروت آنرا
نفع کند و همچنین خسته هلیله و مازو هر دو سوخته بروغن خیری و دردی روغن کتان آمیخته مفید ست و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون باهم مخلوط کرده نیز نافع و اما
قرحه عمیق مزمن بسیار وقت گاهی به برهنه شدن استخوان منجر می گردد و بران تسلیع مجری و کثرت زرداب بود دلالت کند پس محتاج گردد بمثل قطران مخلوط العسل و مثل زهره گاو
و یا سنگ پشت بشیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قردمانا و زراوند با بخیه تخم دو کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین سایر ادویه و آرا دویه
قویه درین باب توبال نحاس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگ خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه چندان تا مثل عسل گردد
در گوش چکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این هنگام از مان کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسط است شب یمانی سوخته بمثل او عسل است و گاهی مر ان هم
زیاده کرده می شود و قوی تر ازین ترکیب مرهم زنگار است زنگار و قشور نحاس هر واحد چهار درم آب گندنا یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هر گاه ریم بسیار کثرت نماید لابد است
از استعمال فتیله و در زهره گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی ازان خبث الحدید مغسول مکرر بر تابه بریان کرده در سرکه پخته استعمال کردنیست اگر ریم مزمن باشد بلکه
تلخ مصر و شب و روغن گل یا آب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش نهادن و گاهی جمع با استعمال صبر و افیون و زعفران بعسل سرشته محتاج گردانند و چون بینند که رطوبت با دویه مجففه
منقطع شد روغن گل در گوش نهاده تا خشکی نشود ساقط گردد و بعد ازان ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجب است که حبس صدید نه نمایند بلکه بمنع تولد او و تخفیف قروح پردازند و بسیار
معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بخرقه بند می کنند برای منع سیلان ریم ازان و مریض را بخواب بدان طرف منع می نمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد و بسبب بعضی لحم رخو که در بیخ
گوش است مائل می گردد و در انجا ورم پیدا می کند و بعد نضاج آنرا می شگافند و علاج آن می کنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود و ایضا در باب جمع گوش نوشته که اگر قرحه متوطن
باشد حضض و افیون بشیر ملکوده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بست عدد و بورق و افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران شش دانگ قنه و مر هر واحد یک نیم درم و بسرکه سائیده
خشک کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلاقی وجه جانی می نویسند اگر قرحه خارج منفذ صوت بیرون
گوش باشد بنحوی که بنظر در آید بسفنج یا پارچه بغسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را هر روز بمرات در گوش چکانند و چون
پاک شود ذرور مجفف بکار برند و این مرهم سفید اسفیداب بقید سفیداب مرداسنگ یک یک جزو روغن یک جزو بجوشانند و بدان سرکه نیم جزو اندک اندک اندازند تا قوام او هموار گردد

وجالینوس گفتہ کہ بول نابالغ در پوست انار در گوش چکانیدن نافع ست وآین مرہم مصری جلا وتنقیۂ قروح نماید زنگار کندر سرکہ عسل بمساوی جوشانیده
مرہم سازند وگاہی سرکہ وعسل دوچندادویہ می کنند واگر در گوش خشک ریشہ باشد وریم بند گردد وبسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند باقی در قول
شیخ گذشت الطاکی گوید کہ مرہم سفیداب انزروت بعسل یا برگ شہدانج معروف بحشیشہ بکار برند وچون روغن گل باہمچندان سرکہ بپزند تا آنکہ روغن بماند
در گوش چکانند بغایت نافع بود وباقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید کہ در خروج ریم از گوش اولی آن ہست کہ مبادرت در حبس او نکنند
خصوصاً چون زمانہ کثیر بران گذشتہ باشد زیراکہ حبس او گاہی سودی بضرر عظیم مثل طرش وصمم وثقل سمع وغیر آن می گردد وباید کہ غذا معدل مزاج بدن ودماغ
دہند وآین مرہم سفیداب کہ آن مرہم ابیض ہست مانع حرارت مفرط واحتراق شدید ونافع قروح اعضای عصبانیہ ہست اگر با حرارت باشد سفیداب ایک
پنجدرم مرداسنگ پنجدرم موم یک اوقیہ روغن گل شش استار بدستور مرہم بسازند وغسل گوش از ریم بروغن گل وشیر دختران کنند ویا باء العسل
دو سہ مرتبہ واگر فتیلہ را با دویہ خمسہ معروفہ درین باب وعسل آلودہ در گوش نہند گوش را از ریم پاک کند وتسکین درد نماید وآن ادویہ انزروت وصبر ومر
کندر ودم الاخوین ست وگاہی زہرۂ کرکا ویا اندکے عسل آمیختہ یک قطرہ از ان در گوش چکانیدہ می شود ومرہم رسل درین باب بسیار نافع ست بفتیلہ استعمال کنند
کہ آن تنقیۂ ریم والحام جراحت کند اگر حاجت تنقیۂ زیادہ باشد اندکی مرہم زنگار آمیزند واگر حاجت الحام بیشتر بود با روغن ودیودار مخلوط سازند ومرہم کبیر درین باب
عظیم النفع ست میر بہاء الدین وغیرہ می نویسند کہ اگر قرحہ بعد از درد بسیار ورم ظاہر شدہ باشد بحال باید گذاشت تا آنچہ بالو دنی ہست بپالاید ودست
ہیچ دوا نباید کرد تا آنکہ خوب پاک گشتہ خود بخود بند گردد بجز تنقیۂ بدن وتلیین طبیعت وتقویت دماغ بمقویات وترک گوشت وچیزہای غلیظ وباد انگیز وسرد وہوا و
از ہوای سرد محافظت نمودن وپنبہ در سوراخ گوش نہادہ استحمام کردن ہر روز لحظۂ واگر ریم ابیض چرک در شقفۂ بود روغن بادام کوہی یا بادام تلخ گاہی چکانند
واگر کہنہ گردد فتیلہ بعسل آلودہ ودرا نزروت سودہ گردانیدہ نہند وشیاف مامیثا بسرکہ وسفیداج بیضۂ مرغ سودہ گاہی می چکانند وبعد آخر استعمال مراہم منبت
ومصلح چون مرہم شافی وباسلیقون واسفیداج سفید آید وآین مرہم اسود نافع ست بگیرند موم وزفت وعلک وزیت اجزای مساوی ہمہ را بگدازند
تا منحل ومختلط گردد بعدہ برداشتہ استعمال نمایند وزبد البحر ودم الاخوین کندر بساوی مرکی نصف جزو بروغن گل آمیختہ نیم گرم قطور ساختن در گوش را کہ با قرحہ
وچرک باشد نافع ست وانزروت بست جزو گلنار کندر ہر یکیہ دہ جزو زراوند پنج جزو باریک سائیدہ ذرور ساختن برای تنقیۂ قروح وتجفیف رطوبت اثبات لحم سودمند ست
ومرہم ابیض ومرہم باسلیقون بروغن گل آمیختہ در گوش نہادن مفیدست واگر تعقد وصلابت اندرون گوش افتد مرہم داخلیون وپیہ بط یا پیہ ماکیان بعمل آرند
وافیون پوست انار مرکی کندر سنبل الطیب ہر واحد دو مثقال جندبیدستر پنج مثقال سرکہ وشہد بقدر یکہ ادویہ سرشتہ شود استعمال کردن اورام وریم
در دہن گوش را نافع وہمچنین زعفران کندر افیون ہر واحد یکدرم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار ہر یکیہ یکدرم سرکہ خمر پنجاہ درم پوست انار
تخم گل وفنجنکشت در سرکہ بپزند تا مہرا شود ودیگر ادویہ سودہ خشک بر آن بپاشند وبردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کردہ قطور کردن اوجاع گوش
وریم را نافع ست طبری گوید کہ قرحۂ گوش کہ بغیر تقدم ورم ظاہر شود موضع او قریب باشد یا بعید وصدید پیدا اندک بود علاجش تنقیۂ بدن از فضول بفصد و
استفراغات ودیگر اگر احتیاج آن باشد وپرہیز ست بعدہ شیاف مامیثا یکدرم وشیاف ابیض کہ انزروت آن مربی بشیر خر باشد یکدرم صمغ عربی دو دانق کندر
ہر یک یک نیم درم سائیدہ بسرکہ سرشتہ شیاف سازند وہنگام استعمال در سرکہ حل کردہ در گوش چکانند واگر مدہ بسیار باشد خبث الحدید در سرکہ
تر کردہ در آفتاب گذارند تا قوت او برآید از ین سرکہ اندکی گرفتہ شیاف مذکور در ان حل کردہ بکار برند وگاہی بمداوای این قرحہ صدید گوش باین شیاف
می نمایند کہ انزروت یکدرم ومر کندر ونطرون وزعفران ہر واحد نیم درم افیون یکدانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم ہمہ را سائیدہ شیاف سازند وہنگام
ارادۂ استعمال بروغن گل وپیہ بط کردہ پنبہ بدان آلودہ در گوش بدارند ونظر کنند بسوی صدید کہ سائل می شود واگر آنچہ ہمہ بپنبہ باشد لیکن اگر آن پوشیدہ
این دوا بدون پنبہ در گوش اندازند وسوراخ گوش بند کنند بعدہ اگر مدہ زائل شود وسیلان شئی مثل رطوبت گاہ گاہی باقی ماند حضض در شراب کہنہ
حل کردہ بگوش چکانند وہر گاہ رطوبت زائل گردد وصلابت باقی ماند ادویہ محللہ بشحم بط حل کردہ یا پنبہ آلودہ در گوش نہند واگر صلابت وسخ

و یا روغن مغز خستہ شفتالوی تلخ یا زہرہ گاو چکانند و عسل و سرکہ و روغن گل ہر ہا آمیختہ نیم گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش کہ از کرم باشد نافع ست و یا آب برگ شفتالو
آب برگ ترب آب برگ پودینہ پورہ ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج ہر واحد یکدرم و نیم و رشنہ ترکی نیم درم در سرکہ سائیدہ بکار برند و ایضاً آب برگ خوخ و شریفہ و
افتیمون ہندی و تخم کشنیز ہر واحد سہ ماشہ سرخس قنبیل لشیم ارجوان بحری سوختہ ہر یک دو ماشہ روغن خستہ خوخ روغن بابونہ روغن زنبق ہر یک سہ ماشہ درد روغ
ہفت ہشت گرہ در گوش اندازند و یا شراب کنند ہفت ماشہ عسل دہ ماشہ و نیم روغن بنفشہ بادام روغن خستہ خوخ ہر یک پنج ماشہ یا دوا لابیضہ سنگ پشت
عدد سفید کی بیضہ مرغ یکعدد در ظروف مسی کنند لیکن قلعی نباشد تا چہار ساعت بحوشد حالکردہ افسنتین سہ ماشہ صبر دو ماشہ قطران یک ماشہ و نیم سودہ آمیختہ
بفتیلہ صوف کنند آغشتہ در گوش نہادہ دست بہمان جانب داشتہ خواب کنند و بعد یکساعت بیرون آرند کہ ہمہ کرم بیرون آیند مجرب ست و دیگر ادویہ
قاتل کرم کہ در صداع دودی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از دو روز کہ کرم از گوش بیرون کنند یا فتیلہ از صوف ساختہ و بسرین آلودہ در گوش در آرند و کرم و غیرہ کہ
بدان آویزد بیرون آرند و یا گھلکی بار یک سودہ در بینی دمند و چون عطسہ آید دہن و بینی را بستہ کنند و سر بطرف گوش علیل کج نمودہ عطسہ بگیرند تا کرم بیرون افتد
و بعد از آن تنقیہ دماغ بحب ایارج و غیرہ نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیہ بدن و دماغ پیش از قبل اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قسم باعث تولد کرم باشد علاج
آن نمایند و گویند کہ اگر ہزار پا در گوش رفتہ باشد گوشت را در رق نمودہ زرد چوب کوبیدہ بران پاشیدہ بر گوش گذارند و یا در سرکہ یکعدد سوراخ نمودہ در
گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند کہ بوی سیر از گوش بر آید بران چسپد پس باہستگی آن سیر را از گوش بر آورند تا آن ہزار پا از گوش بر آید

اقوال بخار سعیدی می نویسد کہ قطور عفص سائیدہ باب بادیان حل کردہ و کذا وارشیشعان سائیدہ بروغن خیری آمیختہ و کذا آب برگ غار و روغن آن و کذا
بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیدہ و کذا آب عصی الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب چرب کہ از روغن قثاء الحمار و کذا مازو بروغن آمیختہ و کذا شاخ گوزن سوختہ
باب بادیان و کذا بورق سائیدہ بروغن بادام تلخ و کذا آب دہن صائم و کذا فلفل بر سوختہ بروغن بید انجیر آمیختہ و کذا آب بروغن آمیختہ و کذا گل کرم بروغن بان
آمیختہ و کذا فلفل سفید و کذا شحم قطاۃ بروغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان نہادن و توتیای ہندی سودہ بروی بیضہ سرشتہ
در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم کندنا یا تنبو در گوش و فتیلہ از گل خوخ ساختہ و یا از خربق سیاہ بقطران سرشتہ فتیلہ ساختہ ہر واحد قاتل دیدان گوش ست
ابو سہل گوید کہ برای کرم گوش آب کبر بسرکہ آمیختہ در گوش چکانند و کذلک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکہ و جرم خربق و
عصارۂ افسنتین و کذا آب پودینہ نہری و اشک سقمونیا بسرکہ جوشانیدہ در گوش چکانیدن و آب شیح و آب مرزنگوش و آب ترب و افتیمون بگوگرد و بورق
و زراوند طویل ہمچون سائیدہ در گوش دمند کرم را قتل کند و ہمچنین عصارہ خوخ و ہمچنین آب حل کردہ **ابو علی** می نویسد کہ از عصارات خصوصاً برای کرم
آب بیخ کبر ست و آب بیخ فرصاد و آب تمر ہندی و آب برگ ماہو و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شفتالو یا برگ
صنوبر و خصوصاً چون بسرکہ جوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ و یا افتیمون یا ماء العسل با این چیزہا و کذا آب پیاز کہ مجرب ست یا تخم پیاز
یا ماء العسل و بعض مرارات و خصوصاً اگر در وے اثار یح شحم آن کرم کشد و ہمچنین طبیخ کبر تازہ یا آب در آب ترمس صبر باب نیم گرم و قسط سودہ یا عاقرقرحا
و این ہمہ در کرم انجع و اقوا است و آنچہ برای کرم آزمودہ است این ست کہ بگیرند شراب دو درم عسل سہ درم روغن گل یکدرم و دو سفیدی دو بیضہ آمیختہ نیم گرم در
صوف آلودہ بگوش پر کنند و بر ہمان گوش تکیہ کردہ ساعتی بخوابند بعدہ یکبارگی آن صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آید و گاہی ہا ی اذیت کرم نفع می کند
ریختن آب کاہو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این ہر دو یا تحلیق آنہا یا آب بیخ کبر یا آب مرزنجوش یا آب مرزنجوش یا بول عتیق و باقی سابق گذشت **انطاکی** گوید کہ تقطیر
و استنشاق ہر دوای تلخ کرم را از گوش بیرون خارج کند لیکن ہمچو دردینیا صبر قسط و قثاء الحمار و روغن بیخ قند و سداب تخم شفتالو و تخم شمش ست و آب ترمس و برگ شفتالو و
قطران و زرنیخ و قنطوریون و افتیمون فاسد حضض ست اقتباس ق شدہ کہ اول فصد قیفال کنند و بفاصلہ سہ چہار روز تنقیہ دماغ بحب ایارج و قوقایا و
مطبوخ افسنتین یا اسطوخودوس علاج آن نمایند بعدہ در قتل و اخراج دیدان کوشند و آن چنان باشد کہ اول مطبوخ افسنتین و درمنہ و ترمس و ابہل و صعتر
ہر یک یک تولہ در نیم آثار آب جوشانیدہ بنہانند کہ سوم حصہ باقی ماند پالیدہ صاف نمودہ در شبانہ روز ہفت ہشت مرتبہ چکانند و پنبہ کنند و گذارند تا ہموارہ دوا آن دخلی نباشد

و چون معلوم شود که کرمها کشته شده‌اند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو و سنبهالو و شریفه و افتیمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر قطران هر یک
سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبارگی
و یا شراب کهنه یک توله عسل یکنیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یکنیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ‌پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه
بکار برند و یا تلخه بر و عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضه گنجشک سه عدد داخل آرند و یا سعوط از برگ خرهره که دو دو چوب گزر زده باشند و
تربد سفید و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفتالو و
شونیز سنبل و آب طبیخ ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن تخم منه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افتیمون ولایتی هر یک یکنیم ماشه صندل ازرق سه ماشه بکار برند
گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و بیخ سرخ‌ریا و بادام تلخ جبلی و اندکی سقمونیا و کوفته بسرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود و صاف نموده بدارند بعده
لحم بقر را آتش بشنند تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن مذکور آمیخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شود و گاهی
روغن مسطور تنها استعمال کرده می‌شود و گاهی این روغن را بی این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می‌چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود بآله بیرون آرند
و اگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا جاذب خشک گردد و اگر با حیوان سمیت باشد پس
دوا الترياق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیمگرم بدفعات در گوش چکانند و اگر از آن وجع زائل شود بهتر و الا بگیرند خاکستر افیون اندکی
مرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر ورم پیدا شود بسبب خبث آن حیوان درد و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و بعد تنقیه استفراغ او نمایند
و از پستان زن در روزی بدفعات شیر بدوشند و مرهم تریاق در آن گرم سازند پس اگر ورم صلب شود و دیر زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسیار زنند و بران خاکستر خرمهره
و اندک زرنیخ طب مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و هلاک مرد درین جمله
مراعات مزاج علیل است تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا می‌شود دو نوع می‌باشد یکی اغبر مشابه مگس سگ و دوم
سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس دوا بوره ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند در آن تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس و سقمونیا هر واحد
یک دانگ خربق یکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند و یک دو ساعت راحت دهند و آن روز شیر زنان بچکانند و عقب آن پاک کنند
و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرد آب از آن سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر
گلنار مازو سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنگار استعمال نمایند و گاهی
برای تقتل کرم در گوش عنب سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس یا زنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده می‌شود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از آن بر غیر استقامت باشد
و بدان سبب آب در گوش در آید و ابتدا دوی و طنین در گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع تخفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب بسیار بشدت درد
بعد یک دو روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در
صماخ بسبب چسپ محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بسا است که بمرض سکته و درد شدید بسوی شود علاج چاره دخول آب
در گوش آن است که برپای جانب آن گوش بایستند و سر بدان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بدان پای بجهند تا آب بیرون آید و اگر بر
نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته بر جهند و دو دفعه کف دست را
جدا نمایند تا هر دو آب بر آیند و صاحب مزمن گوید که آب را مکرر خارج می‌کنند بنحویکه در گوش آب تا پر شود پس دفعه واحد نگون نمایند که آب اول و ثانی
هر دو بر آیند و کذا زیت و روغن کنجد نیمگرم و یا آن را در گوش نهاده دم بکشند که دفعه جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و بسا است

که سعال و عطاس آنرا اخراج نماید و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا جانب گوش ماؤف بخوابانند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند یا چوب صنوبر یا بادیان یا بردی که بفارسی پیرز گویند و امثال آن که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را چندانکه توانند در گوش در آرند همچنان یا پنبه بر آن پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعةً بیرون کشند که تمام آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبه آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی از آن باقی ماند پس باهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل نمایند تا آنکه آب تمام برآید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی تو تیر در بیناب صوف آنچه آ که آنرا در گوش پر کنند پس آورده بیفشرند و مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر آنرا به مرده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب جان گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آن را بیرون آرند همه آب نشف کند بعون عز و جل یا رشته های خام منقوش الراس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بمرات این عمل نمایند و گاهی از زیادة آب را بر می آرند بنحویکه سر او را در گوش کنند و عمود او بکشند که با وی آب منجذب می شود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد باید که بدهان یا با نبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشد نشف کنند و در گوش چیزی از دهان ملطفه یا روغن گل یا سفیدهٔ بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه مبلول برهم با سلیقولن وو دوشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب است و یا آب ترب مع برگ یک حصه زهره چهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن روغنها و شیرها نیمگرم مکرر متوالی کفایت می کند و خصوصاً چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش و اکلیل الملک بابونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو بشیر زنان گرم گوش ضماد کنند و ابن ماسویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند دخول آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کدو نیمگرم بمرات مفید بود الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش در آمده بتدابیر مذکور اخراج او نمایند و اگر از آن غافل شوند موذی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی و خصوصاً روغن بیخ عقرقرحا نیمگرم در گوش پس انقلاب بسر و تعطیس بکندس و جند بیدستر و بند کردن دهن و بینی است بعده میل از رصاص یا طلا بگیرند و سر که با آب لیمو بر آن مالیده در گوش نهند تا ساعت زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بر آن چسپیده باشد پاک کنند و بار چند کرت بدستور عمل نمایند تا باقی نماند و میل صاف برآید از آن بعده مثل روغن خیر قطار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر بحرارت گردد تسکین آن نمایند

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم است یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش می باشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی مغطی باشد و در داخل مفتوح و خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل گردد و اول و ثانی لاعلاج است و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روئیدن گوشت زائد بعد از قرحه یا از تولد ثؤلول یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن دران و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که ثقبه یا مجاری عصبه را مسدود سازد و مبان سبب نشان معلوم کند که دائم گوش و مسدود است و بباست کاین بعید ریح شدید غلیظ حادث شود تشخیص بنحو مذکور این اسباب که اولا محاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش نظر کنند اگر بران غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثؤلول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة یا نوا یا حیوان محسوس گردد بسبب همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم میشود یا نه اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر تمدد بیان نماید ریحی باشد

علاج سدهٔ لحمی و غشائی و ثؤلولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب تر است گاه دران دستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بود پس غائر را باله دقیق قطع نمایند و ظاهر را باله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود بعده در بهر دو دواء مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله تا انقطار را شیشه بنهند و در لحمی عارضی

وثولولی اگر ممکن باشد قطع نمایند والا مراہم اکاله برا بنهند وجالینوس گوید اگر خرق سیاه بقدر خشه باریک کوفته بعسل سرشته در گوش گذارند گوشت زائد را بخورد و یا مدام بآب گرم و نطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته زنگ سبز در سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم و ثولول را بسوزد و بعد از ان علاج قرحه نمایند و حکیم علی می نویسد که اگر درانجا لحم نابت باشد آن را بتراشند پس ذرور اصفر دران موضع گذارند و بخرقه کتان بپوشند و اگر ورم حرارت عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر دران موضع نزف الدم عارض شود بر بیخ گوش پارچه مبلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود ان شاء الله تعالی و ایضا او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ ست حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یکنیم دانگ روغن عقرب دو درم و قنبار الحمار نیم دانگ وجعده یک نیم دانگ همه را سائیده بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثولول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیله پنبه کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلقطار و لوف و خرق مساوی سوده بطریق ذرور بران استعمال می کنند و ثقبه را بند نکنند تا زرداب سائل شود و بر شکلی بخواهند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مراهم رسل اگر تنقیه و التحام منظور باشد و یا مرهم زنگار اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر التحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند و مرهم کبیر مؤلف با نافع ترین مراهم درین همه امور ست

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد و ان از روغن نهالی که خفته او نماید بچکانند پس با آله برفق برآرند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا زنبق وغیره آن نیمگرم بگیرند و بچکانند بعده جند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یک حبه تخم گل و دو حبه و یا با سر تنباکو و یا با فتیله کاغذ وغیره عطسه آورند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریشم بران آلوده اندر گوش دارند و بسنگ پره رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن هوا او برآورند و یا بعد تلطیس بدهن مص کنند و اگر گوش ورم کند علاج آن با دویه مناسبه ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ می شود و اخراج آن مشکل می گردد درین صورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند تا اجزای او آنچه جدا گردد و بمنقاش برآرند و احتیاط نمایند که آنچه در گوش منشعب نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سدهٔ خلطی وریحی

هر چه در وجع گوش بلغمی و ریحی و در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت بعمل آرند و ایضا تقطیر روغن سوسن یا آب زهره گاو در آب چقندر نافع ست و آب شنداب و آب فلفل با خاصیتی ست در ازاله سده گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سر بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا یا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد از ان غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین و آب نیمگرم کنند و یا خردل فارسی و پودینه کوهی و حاشا و مانند آن باریک سائیده بماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و کندش و شونیز و صبر عطسه آورند و بعد تنقیه دماغ در آب سداب و مرزنجوش و تمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون بقدر قوت مرض و احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و خردل باریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش نهند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سگ که آن نیز نافع ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش چکانند و شیخ گوید که تقطیر روغن سداب و تبخیر بطبیخ انیسون در تفتیح سدهٔ گوش مجرب بس ست و تقطیر روغن مشمش تلخ و روغن شبت و روغن

تخم ترب و روغن خستہ خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار برنجاسف و ماء خردل مطبوخ بمرات ہر واحد تفتیح سدہ گوش می نماید و بالجملہ بعد تنقیہ
ہر چہ محلل باشد مثل سیر در روغن بید انجیر و نطرون و غیر آن کہ مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سدہ و سختی

روغن بادام تلخ نیمگرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابہ او گوش بدارند تا آنکہ چرک بگذارد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را
بر بخار طبیخ بابونہ و اکلیل و بنفشہ و عنب الثعلب و بیخ لالہ ہر یک یکتولہ در ظرف گلی جوش کردہ بوساطت نی و یا بظرف لولہ دار در روزی دو سہ مرتبہ متواتر
دارند تا دیر و ہمچنین در شب و چون سرد شود بار دیگر آنرا گرم کنند و روغن عقرب و روغن بنفشہ بادام و سرکہ کہنہ برابر آمیختہ نیمگرم چکانند و بر جانب مخالف بخوابند
تا نرم گردد آنگاہ در حمام رفتہ غسل نمودہ گوش را بر تابہ آن نہند و الا بالہ منقی گوش چرک بیرون آرند و بسا ست کہ نفوخ زاج در ان نافع آمدہ و ہمچنین
قردمانا یک مثقال بورہ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقداریکہ در ان ادویہ سرشتہ شود ازان فتیلہ ساختہ در گوش نہند و یا زہرہ بروغن فراسیون
آمیختہ یا آب فراسیون بچکانند یا بورہ ارمنی با در سرکہ حل کردہ بگذارند تا جوش او ساکن شود بروغن گل آمیختہ قطور نمایند و یک روز بگذارند پس
گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم و ورک کردہ آمیختہ حب ساختہ در گوش نہند و روز سوم بر آرند کہ ہمراہ او چرک بسیار بر آید و گاہی درین قردمانا و انجرہ
می افزایند و آنچہ قوی تر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شہد سرشتہ در سرکہ بگذارند و بگوش چکانند و ساعتی بران صبر کنند
بعدہ بماء العسل یا باب گرم بشویند و یا فتیلہ از کاغذ مصری ساختہ تخم حرمل و سہاگہ بریان ہر یک سہ ماشہ در روغن عقرب آمیختہ در گوش نہادہ
سہ روز بگذارند و روز چہارم یک دو لحظہ در آفتاب گرم نشانیدہ بزودی فتیلہ بیرون آرند چرک تمامہ گداختہ بفتیلہ آلودہ بر آید و بار دیگر ہرگز جمع نشود
و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و از انجملہ فتیلہ در زیت و روغن بابونہ و روغن ناردین آلودہ ہست و بہترین چیزہا کہ سدہ و سختی
و غیرہ را نافع ست انیست کہ فتیلہ از حرف و بورق در سرکہ ساختہ تا سہ روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند کہ چرک بسیار بر آرد و ایلاقی خردل بجای حرف
نگاشتہ و در نسخہ خجندی وزن حرف یک جزو و بورق ربع جزو ست و نوشتہ کہ در انجیر خشک سرشتہ فتیلہ سازند و محمود در سمانیہ الغرض گفتہ کہ
ہر دو دوای مذکور مساوی گرفتہ باریک سودہ در عسل آمیزند و بر فتیلہ طلا کردہ در گوش سہ روز بدارند و ہر روز تجدید فتیلہ کنند و ہمچنین فتائل
بعسل مفید و آنچہ قوی تر ازان ست بچرک بر آرد و عصبہ را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخہ آن در علاج طرش بارد در قول ابو سہل
مذکور شد و گیلانی می نویسد کہ صبر و مر و کندر ہر واحد نیم اوقیہ زاج ربع اوقیہ سائیدہ قرص سازند و وقت حاجت بسرکہ در روغن گل سودہ در گوش
چکانند و یا بورق باریک سائیدہ در سرکہ آمیختہ و در سدہ کہ از خون جامد باشد آب گندنا و سرکہ بچکانند و آب کرنب با سرکہ یا عسل آمیختہ نیمگرم چکانیدن
نیز خون را کہ در گوش بستہ باشد بگذارد و قطور شیر با پیہ گوش و سرکہ ہمین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی ست و در غیر آن حرافت مادہ و گاہی بعد از ضربہ و سقطہ بسبب ازعاج رطوبات یا بعد قرحہ عارض گردد علاج
اول تنقیہ رطوبات بروغنہا و ادویہ جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازہ بروغن گل ورم کنند بعد ازان تجفیف او بصبر محلول در آب بارتنگ و
حضض و مر مکی و حب الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر بازو باریک سائیدہ بسرکہ کہنہ جوشانیدہ تقطیر نمایند رطوبت صرف کہ از گوش سائل
شود قطع کند و قطور روغن زیت کہ دران خنافس نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیدہ صاف نمودہ باشند درین باب مجرب ست و کف دریا و یا شیجار دوا
بیخ سوختہ باریک ساختہ پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سہاگہ بریان سائیدہ در گوش اندازند و بالای آن قطرہ چند آب لیمو چکانند کہ رطوبت
باز ایستد و بدبو و ورشود دیگر ادویہ مجففہ کہ در قرحہ گوش مسطور شد نافع ست و بقول سویدی قطور پوست انار بآب جوشانیدہ و کذا پوست
انار ترش در شراب پختہ و کذا برگ مورد و برگ بارتنگ اقماع گل سرخ ہر واحد بسرکہ جوشانیدہ و کذا زہرہ بلح و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک اندرانی

سده باشد از خارج ضماد کنند و باقی مجموعه را بعمل آرند و در سر قیراج آب گندنا و سرکه برابر بجوشانند و برنجیته چکانند و انطاکی در کتاب الکلی نوشته که دماغ عروق پس هر دو گوش قطع عادت سیلان خون بجای آن گوش میکند

حکهٔ گوش

سبب خارش گوش انصباب رطوبت مالحه بورقیه است علاج فصد قیفال و تنقیه بسبر کرده جوشانیده صاف نموده چند قطره نیمگرم بچکانند و بالعفص انفعا چون روغن خسته زرد آلو و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا افسنتین را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده بعمل آرند و چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده میکند و یا قدری حلبه کوفته در شیر زنان برهم زنند یا بپزند تا قوت او بیرون آید صاف نموده نیمگرم بچکانند و فتیله بعسل آلوده نهادن نافع است و کذا فتیله بروغن گل سرکه آغشته نهادن و یا مرد و جوشانیده چکانیدن و آب برگ ترب یا عسل گرم کرده چکانیدن نیز مفید و کذا قطور بول ماده گاو و دختر و یا صبر بروغن گل و یا یاسمین حلکرده در گوش بچکانند و یا حضض هندی بقدر ماشه در آب یا شیر زن سوده صاف کرده نیمگرم بچکانند و بالای آن سهاگه بریان باریک سوده با آب حلکرده چکانند و یا گوگرد با آب شور بجوشانیده بچکانند بعده روغن گل ندارند و گویند که اذن اطفال گر از ریح باشد علاجش بعلاج ورد گوش رد نمایند و روغن بابونه بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیله بروغن گل آلوده در گوش بگذارند و یا ترب تازه را کوفته با سرکه همراه بپزند و روغن گل در آن ریخته بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس صاف نموده چند قطره نیمگرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس بیخ گوش را بهندی ورام حادث در لحوم رخوه خصوصاً در لحم غددی است مثل گوشت نغل یعنی بغل و این را نبات الاذن و باربطوس و فوسیلا نامند و این مرض خطرناک است بجهت سرعت قبول فساد و شدت حس و قرب دماغ و لهذا اکثر منقول بسرسام و اختلاط عقل می گردد و بسا است که از شدت الم هلاک می گردانند و همچنین حال جراحات اینجا است و اگر طاعونی بود بسرعت قتل می کند بجهت رداوت و سمیت او و اسلم این ورام آن است که بر سبیل بحران جید باشد و بآن علامات نیک بود مثل وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت وغیره که در مبحث بحران مسطور است و چون از بحران باشد و بآن علامت نیک نبود و یا پیش از وقت بحران عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض می شود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام است یا از ماده حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی و یا دموی باشد و یا از سوداء و بلغم طریق تشخیص اقسام این ورم باید که اولا برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند بعده حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او پرسند پس اگر رنگ او سرخ و رگها برخاسته و با گرمی تلمس و ثقل و ضربان مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد سوزان و لمس سخت گرم و التهاب و بلا ثقل بود و ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترهل و انتفاخ و رخاوت ولین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بلغمی باشد و اگر با صلابت و قلت درد و اندک ثقل بود سوداوی باشد علاج در هر نوع بتدبیر مناسب علاج کنند چنانچه در اورام خواهد آمد و اگر بالفعل غبا شد فصد و اسهال کنند و گاهی بعد فصد و قبل و حجامت و زلو استعمال می نمایند و بعده اضمده حار رطب مرخی مسکن در دبعمل آرند هر چند نه ابتدا باشد مثل شبت و بابونه و بزرکتان و روغن گل و موم و پیه بط و مانند برگ کرنب بروغن زرد بجنته نیمگرم نهادن بالجمله درین ورم استعمال ضمد را دع جائز نیست بخلاف سائر اورام بجهت آنکه ماده منصبه بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف است یعنی دماغ و نیز در دع باز می گردد بسوی آن و خطر عظیم روی نماید و ایضاً در ورم حار پس گوش بعد تپ و درد سر و درد اندرون گوش بیدانه عناب سپستان در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و ضماد قیروطی روغن گل و آب عنب الثعلب سبز نیم گرم نیم شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو کوفته عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوشانیده پاشویه کنند و بعده دیگر گل خطمی بنفشه عنب الثعلب هر یک شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه کنار چهار عدد در شیر گاو پاؤ سیر جوش داده بخور رسانند و گل خطمی عنب الثعلب تخم خیار شنبر در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته با لعاب حلبه و ماء العسل سرشته نیز در ورم حار گوش و پس گوش را بعد فصد نافع است و کذا کف آرد جو آرد باقلا بابونه گل بنفشه تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن برای رجع که بسبب درد بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قیروطی معمول از پیه بط بزنند و ضماد نمایند در ورم خارج گوش و تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مولف است و گاهی بعض ادویه محلله مثل بابونه و خطمی و صبر از زرده بعمل مد و گاهی تا آثار بلغمی جوشانیده ادویه

حوالی آن خشک نشود و سوراخ گردند مرهم ازین اجزا ترتیب سازند علک البطم زفت عنبر هست موم صمغ کمون فلفل سیاه اوقیه بوره چرک خانه مگس عسل قرد با خاکستر
پوست بیخ کبر عاقرقرحا سکبینج میش و تخم حرمل و خصوصاً شحم حنظل و تناول و ترکیبی سیما برای سوداوی و عصاره برگ پانع یا کبیان کبریت ماده گاو و مخ ماده گاو و
خصوصاً خشتی و ادهان بارده برای ماده گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای ماده سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و بیدانجیر و هرگاه این اورام
مشکل گردد مرهم راتینج نافع بود و صاحب جامع سعید گیلانی از طبری نقل کرده اند ورمی که در اصول اذن پیدا می شود صلب گردد یا نه عظیم می پذیرد و گاهی
از ضربه و لطمه حادث می گردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطبا درین هر دو قسم این ورم فرق نمی کنند و در ابتدا بمبردات و رادعات ماده ضماد می نمایند
و مریض را ازین تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخله و آلات تنفس هلاک می کنند و واجب ست که در ابتدای این ورم که از تنقیه یا لطمه
یا ضربه حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل موم روغن و مهره محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین جمله مبادرت بفصد یا
اسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب ماده ضربا اعضای داخل باشد واجب ست که تضمید و تکمید نمایند یا شیای که ماده را بسوی
خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و خمیر ترش مضروب بروغن و یا تخم مرد سفید مدقوق بحب الرشاد مضروب بزردی بیضه اندکی از روغن خیری
و یا گندم مطبوخ بشیر میش حتی که مثل خاگینه گردد و مانند اینها و اگر باین تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و امر مص او کنند تا آنکه ماده بسوی
خارج منجذب گردد و هرگاه یقین حصول ماده و غلظ و نضج آن شود ورم را شگافته دهند و آنچه دران ریم باشد به نیشتر و نهادن رفائد
عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه بعده بمراهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت
و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام ست در ابتدا و هرگاه جراحت خشک گردد یا نه و صلابت
حوالی جراحت باقی ماند مرهمی که دران شحوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بارتنگ و برگ حماض هر دو در سرکه کوفته یا شراب پخته ضماد کنند که
تحلیل و تسکین میدهد و درین همه علاج واجب ست که در سوراخ گوش فتیله مبلول در نیل بسرکه حل کرده و روغن گل آمیخته نهند و بهترین اشیا در تحلیل صلابت
اصول گوش بعد از قرب انضاج این ضماد ست که نیل یک جزو خاکستر حلزون پنج جزو بموم روغن آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را بطین احمر مطبوخ
بآب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد می کنند و اگر درینجا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند
حکیم جالینوس و ایلاقی می نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیاده نشود با سرکه یا
با آب کشنیز تر ساییده بعد تنقیه بدن از ماده سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند تذنیب گاهی ورم در نرمه گوش حادث می شود و گنده شده مانند زنجدام می گردد
و دران بعد فصد و مسهلات معجون عشبه همراه عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار مفید می افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی ست که در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض با طفال عارض می گردد بسبب رطوبت جلد
و افراط در شیر خوردن ایشان بسبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح ست بیان موضع علاج حجامت بین الکتفین نمایند و با بیخ گوش زلو چسپانند و اشربه
بارده رطبه مثل نیلوفر و بنفشه و عناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و از اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد ازان مرداسنگ سفید
کرده که در تنکار سوده و تنبیل و برگ حنا و بیخ پده و کات هندی سفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند و روغن گل
چهار سیست مرغ و شهد برای تقطیر استعمال می کنند با اول کودک یا آب آن پخته ضماد کردن یک لحظه سوزش می نماید لیکن بغایت مفید ست و دیگر
جراحات رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار رسخنج توتیای کرمانی کوفته
بیخته بشیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب ست و اگر اول موضع را از آبی که دران سبوس جوشانیده
باشند بشویند بعده سفیداب و دم الاخوین گلنار فارسی سوده نثور کنند نیز مجرب ست زرد پوست انار گلنار زرد و ند قلقطار زاج مازو توتیا مس سوخته

یک مثقال مرکندر قلقند بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سائیده مجفف قوی ست وکذا انزروت لیسه کف دریا بورهٔ ارمنی دم الاخوین زنگار ضماد الحدید
بعد سحق نافع و مراهم مصری و ابیض هر دو نافع اند و طبری گوید جراحاتیکه در بیخ گوش حادث شوند در آن خطر عظیم ست و هرگاه ازرق می شود و ورم می کند
هلاک می نماید پس هرگاه جراحت درینجا واقع شود واجب ست که فصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بحقنه لین کنند و در ابتدا باین مرهم علاج کنند که سپیداج
ماکیان روغن گل موم و قدری شنگار و سفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت مضغه منع کنند و بعد
روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قحل و یابس نماید سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از مقدار
واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار وافر و راتینج و گلنار بقدر اندک و در هاون رصاص بمالند و سرکه
داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد و گوش را بآن طلا نمایند که منع ورم و تسکین حرارت جراحت و ازاله رطوبت و انبات لحم کند معالج رعایت نماید که اصول اذن
ورم نکند و چون ورم کند و سرخ گردد و تبرید او باشیاف کور نمایند و سرکه و روغن گل و شیر زنان هم مانند آن در گوش چکانند و باشنا سید یا بالشعیر کروم نمایند و از ضرورات قیمار بدان کنند

رض اذن

که مجازا انکسار الاذن نیز خوانند و آن عبارت ست از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربهٔ قوی مفرق الاتصال ست
علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر دو ثلث درم و مر دو دانگ مغاث داقاقیا هر واحد یکدرم و راتینج دو دانگ صفا نیم درم سائیده
ضماد کنند و در نسخهٔ حکیم علویخان روسنج عوض راتینج ست و نوشته که این ادویه بسفیدهٔ بیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بران ضماد نمایند اگر انکسار
از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فسخ یا [illegible]
آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد صبر اقاقیا کندر بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته و یا سفوف نان بعسل سرشته بقول ایلاقی [illegible]
و کندر تنها هم از ادویهٔ نافعه رض اذن ست و ضماد کنند محلول بزیت و یا زفت با شیر و یا نوره و کندر و یا مرد صدف مکلس نفع می کند [illegible] گوش گذا
ضماد پیاز بلبوس بسویق یا بزردی بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و عسل یا بخمیر گندم یا بالعسل و خمر آمیخته نافع شرخ اذن و بقول [illegible] ضماد [illegible] صدف و
یا ماهیشا و مرهم دو یا بلحم صدف وکذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست بالجمله بعد سه روز ضماد برفق تمام جدا کردن بتلیین [illegible] کنند یک شبانه روز
بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف ورم باشد بسمسم کوفته یا بخندروس بآب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوار ست که درین مرض [illegible]
یا بر باط خفیف باشد و در گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر امر خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن امتلا باشد که از آن خوف ورم [illegible]
نواحی سر بود پس فصد لابد ست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند و ضمادهٔ مذکوره استعمال نمایند و [illegible]
بآهستگی گشاده نظر کنند اگر شکل و وضع ظاهر گردد حلزون خرد بسایند و بلبن زنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل را
مع شیر دختران خوب باهم آمیخته بچکانند و دیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند و اگر از ان ماده ترشح نماید بران این مرهم بیرانداز گذارند صمغ بطم و زفت [illegible]
و [illegible] اول [illegible] موم [illegible] بترتیب کنند و [illegible] باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بمالند و این مرهم مخصوص باعضای غضروفیست گویند که این [illegible] علاج [illegible]

انقلاع اذن

یعنی برآمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا ورم و یا ریاح ضاغط علاج برای اماله ماده فصد باسلیق نمایند و در آن بموضع خود بجا نشست
کنند و رفاده نرم نهاده بعصابه بربندند و بعد هر سه روز بکشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن درد باقی ماند بقیروطی مرکب از سپیداج و روغن گل
که در آن آب برگ خطمی و خبازی و آب بزرقطونا و آب جرادهٔ کدو و آب کشنیز انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر درد
ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه در روغن گل بران بپاشند و شکل ضماد ساخته بربندند

ثقب اذن

و آن حالتی ست که گوش متنفر متاذی می گردد از شنیدن آواز عظیم و حاد بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه و یا ضعف قوت قابضه بسوی سمع فقط بنسبت
این مرض بحاسه سمع مثل بنسبت ضمور ست بحاسه بصر علاج تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و مشمومات و مرخات وغیره مقویات
دماغ بکار برند و انچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض الانف

یعنی بینی و آن نوزده مرض ست یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و اورام و بثور بینی و قروح و ناصور الانف و بواسیر الانف و از بیان و سرطان
و عطاس و رض الانف و جفاف الانف و حکة الانف و احتباس شی در الانف و سدهٔ خیشوم و نتن و دیدان الانف و انتفاخ الانف و انقباض الانف
تنبیه می فرماید که بعض معالجات مختص براه بینی نیستند مثل غراغر و اطلیه سر و بعضی از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و شمومات
و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند و دا بدهن نزدود بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت
مائل و خم سازند پس دوا بزور بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا می شود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر والا بروغن بنفشه
و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط بمنون پارچه باب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن
حرفه بر سر شیر یا دوشیده یا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه و اغذیه و نطولات
و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند و در سادج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض
دماغی مفصل مذکور شده باید که در نطولات و اطلیه و اضمده صدر مقدم راس باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه ست یا بطلان و ضعف از حس خوشبو و بدبو و یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو و
هر دو صورت مرض مذکور یا سوادی بود و آن لا علاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده ست و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن
از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه و رث آفت عظیم باشد یا سده در سوراخهای عظم
مشاشی مصفاتی واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و یا در بطن مقدم آن یا در زائدتین شبیه بحلمتی الثدی افتد و
آن یا سادج بود یا مادی و تشخیص اسباب چنان باید که نظر کنند که مریض سخن از بینی می گوید و در کلام او غنه هست یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود و بدید
در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد نظر در آید سبب سده همان باشد و الا از مریض بپرسند که نفس از بینی بتصعیب بیرون آید یا
بر بینی آید اگر گوید که بمشکل بر می آید و یک تنفس تمام مسدود و مانند سده ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی آید ثقل مقدم متصل متحرکات نیز در یابد و سیلان رطوبت از بینی
ممتنع باشد از سده خلطی باشد و اگر کلام مریض حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سده مصفات بود و اگر با وجود
عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت بر آید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت با حرق لازم
دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوء مزاج سادج
باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات حار و رسیدن
هوای گرم بگوید و در مقدم سر پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه قطورات بارد و رسیدن هوای سرد بگوید
و قلت رطوبت از بینی بر آید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حاده مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس امثال آن بگوید از سوء مزاج یابس باشد
و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج رطب باشد و دیگر
علامات سوء مزاج سادج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سدهٔ خلطی و ریحی وغیره و سوء مزاج هیچ یک یافته نشود سببش ضعف

ومنقطه بینی باشد واگر انثم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود **والنظاکی** گوید که سبب خشم فساد مزاج ودماغ متعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در عصب
است پس اگر حار باشد بآن احساس بالتهاب ناخس کند ومواد رقیق وانشک وسرخی وتیرگی رنگ واستلذاذ باشیای بارد بود واگر بارد باشد بعکس
این بود مع زیادت ثقل در چهره واحساس بضیق مجاری وثقل او وتکثف آن واستراحت بنهادن مسخنات از کماد یا غیر آن **علاج**
درچشم سدی خلطی وبلغمی فلفل وشونیز وکندش ومشک سائیده سعوط کنند ودر سرکه بجوشانند ودر شیشی انداخته پیش بینی دارند وشونیز وخردل وشحم
حنظل وپودینه ومرزنجوش وتخم کرفس وزیره سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند وصاف نموده از آن بر مقدم سر نطول کنند واگر ازین تدبیر
فائده نشود بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم وحب ایارج تنقیه نمایند ودر مطبوخ انجیر عسل ومری آمیخته غرغره کنند ودیگر غراغر منقیه مثل مویزج ودنا قرقرحا وخردل
کوفته بعمل آرند وبعد از تلطیف وانضاج بماء الاصول تنقیه بحب قوقایا بزر سفید وایضاً برای تنقیه ماده دماغ اطریفل مقوی با ایارج واسطوخودوس وشربت
اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد ویا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی وبلغمی باشد بهراه مثلی اگر اراده نضج باشد نافع است ونوشیدن مطبوخ
اصل السوس وبادیان باشکر نیز منضج است وهمچنین نخوداب بگوشت طیور صالح ومزوره بمغز بادام مناسب وایضاً استفراغ فضلات بشبیارات وغراغر وسعوطات
ونشوقات وشمومات ملطفه ومانند آن که در علاج امراض ماشی بلغمی وسدی مسطور شد نمایند وبعد تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند وفلفل وکندش وقرحا وشیر وقرنفل
وجندبیدستر نشوق کنند ودارچینی کاشم وارچینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سده بینی مفید ومعمول است وکذا
نقل دررروغن نرگس گداخته واجوائن خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب **اقوال اطبا النظاکی** گوید که معالجه خشم بارد شرب
ماء العسل است چند روز بعده گلقند بدستور بعد از ان تنقیه تا ایام ایارج لوغاذیا وشحم حنظل وجندبیدستر وسقمونیا مساوی بماء العسل وروغن بادام سرشته
حب ساخته شربت یک مثقال سعوط بکندش وجندبیدستر وزعفران وزرد چوب وشونیز ببرکه سرشته هنگام استعمال آن بگلاب حل کرده وملازمت تکمید بجاورس
نان ونرته گرم نمایند واز مجربات برای آن این سعوط است که حلبه وشونیز مساوی سائیده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند وکذا روغن تنبیز
که قوی النفوذ سریع النفع برآید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب است وقائم مقام لفظ بلکه این اعظم از ان است وهم او
گوید که از علاج نافع در تقویت شم وتخفیف مواد سائله وتفتیح سده انیست که شونیز را بازیت خوب بسایند واستنشاق نمایند بعد به کردن دهن آب در
قلب راس لیشست وکذا بورق ونمک وکندش وشحم حنظل ونوشادر وقرنفل وزهره ماده گاو وروغن گل وموم مجموع ومفرد وغالیه اگر حرارت نباشد مقوی
مجاری هوا است وعنایت بدین مواضع است واز مجربات انیست که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند ودهن با آب به کرده سعوط کنند وبعد از ان
با آب چقندر وعسل سعوط نمایند وچون نسرین وقرنفل سوده در روغن زرد بپزند وسعوط کنند سده بکشاید واخلاط منعقده را حل سازد **گیلانی**
می نویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یک مثقال هر شب به هلیله مربی هر صبح مداومت نمایند وبعد تنقیه بدن ودماغ بینی را خوب بنشانده سرکه تند ببویند که
بغایت مفید است **طبری** که بعد تنقیه دماغ بحبوب وغراغر لزوم حمام واستنشاق آب گرم بسیار نمایند بعده عطسه به زعفران آورند وپرهیز لازم گیرند
اطعمه غلیظه لزجه منع کنند وچون سده بکشاید وخشی لزج باقی ماند انکباب بعمل آرند وبعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده رقیق شده وبر صدر ریخته
درین وقت شربت خشخاش وشربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد وداعم عطسه آورند وتعطیس قبل از ترطیب وترقیق ماده وفتح طرق
محدث انفجار عروق ومورث رعاف وصداع است **بعضی گویند** که قطرات آب چقندر در بینی وهمچنین آب اذان الفار وسداب وبول شتر بعد
کشت دل سده محلل بقیه ماده است وانکباب طبیخ شعبان سداب وخیربرگ ترنج اسطوخودوس وافسنتین انیسون سلیخه سیسالیوس نوه الصبغ قرطم قنطوریون
خرد ماتا کیانه کاشم بیخ کبر کشوث کما فیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین یا در نجبویه سیاوشان جوشانیده مفتح سده است وهمچنین عاقرقرحا
افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن وروغن بنفشه نیز مجرب است ویا بول شتر اعرابی در آفتاب گذارند تا خشک شود
وقت حاجت با آب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد وخربق سیاه بوره ارمنی شونیز مساوی سائیده بزهره گاو آمیخته

و در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است و کذا جند بیدستر مرمکی هر واحد یکدرم مشک زعفران افیون هر واحد یکدانگ بعدس درم باریک سائیده حب سازند و در آب مرزنجوش
حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صورت باشد مفید و کذلک دوام اشتمام مرزنجوش و شمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش را خاصیت
عظیم است و نفستین را درین تاثیر قوی ست مطلقا و مدام میعه خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سویدی گوید که قطور آب برگ انجره
و کذا سائر مرارات و کذا دوائی که معروف با بوال ابل ست و آن آنکه معظمه می آرند و شونیز هر دو مساوی سوده با آب چقندر حل کرده و کذا مرزنجوش و شونیز
در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن انجره و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجره و شم کندش یا عاقرقرحا
سوده در خرقه کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم است و نسرین شما و سعوطا و آب چقندر بعسل سعوطا و کذا لخلخه و کذا پوست ریته بقدر فلفل در روغن
بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم ست و دیگر ادویه مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود و برای خلط لازج مصفات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده بازدر روغن زیت
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز بعمل آرند سده مصفات بکشاید و مجرب ست و اگر سوزشی بهم رسد
روغن بنفشه چکانند و اگر شونیز و زرنیخ سرخ و پودینه مساوی کوفته در کوزه نو کرده آتش تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن بریزند و
در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هر گاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبه چهارم خشک ساخته قدری
از ان بر آتش گذارند و انبوبه بران داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن بستانند تا سه روز هر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشه یا
روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصفات باشد نیز سودمند ست و همچنین بقول جالینوس شونیز زهره کلنگ شحم حنظل خربق سفید
برابر بسایند و بول شتر اعرابی بران ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانه عدس حبها سازند و در وقت حاجت از ان در قطره روغن
مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب ست و دیگر ادویه مقطعه ملطفه
چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب یا شونیز با آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و با ادویه ملطفه مثل طبیخ بابونه و شبت
و فوتنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و دران فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه دماغ نافع و همچنین
عطسه بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تضمید بجند بیدستر و پودینه جبلی و حاشا با سرکه عنصل سرشته مفید و مرزنجوش نان خواه صعتر و سداب
تمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سده مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیخ کوفته بیخته درین باب مجرب ست
و اگر سبب در بطون دماغ باشد بعلاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکمله هندی گوید که اول دماغ را حب ایلوه پاک سازند بعد بجهت تنقیه نفس عضو
آب بارکتائی یا بنرال یا آب کریله یا توئبری تلخ سعوط نمایند بستر بول شتر یا گاو تازائیده یا شراب تقطیر کنند و بکرات از ان بشویند و از پھکلی و شاک
و میتی و کاپھل و امثال آن ناس بگیرند و یا ناگکیسر دانه الایچی خرد چھڑکیسر سونٹھ بقدر یک ماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم تورئی دشتی
سفوف کرده ناس او بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس با آب او تنطیل نمایند بقول سرهندی عاجل النفع ست
و اگر خشم از سده ریحی باشد اول بدستور تنقیه دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه مقل ازرق یک ماشه در اطریفل اسطوخودوس یکسانیم توله ورق نقره
یک عدد بخورند و دیگر معاجین محلله ریاح بعمل آرند و شونیز بزر البنج بابونه دار شیشعان بکوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در سفالکاوا انداخته
تکمید نمایند و جند بیدستر سه ماشه هزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یکتوله آمیخته قطور بینی سازند و دار فلفل
و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بمطبوخ تخم کرفس خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر وغیره ادویه محلله مذکوره
انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قندس فلفل سفید سوده در سده ریحی جالینوس ستوده است و نفوخ پوست بیخ قسط
هندی خشک کرده سائیده نیز نافع ست و دیگر ادویه مفتح سده که مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه

و یاسمین مفید ست و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و بودینه مرزنجوش سداب صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن بینی رسانیدن نیز شم بارد و رطب را نافع ست و تسعیط اد هان حاره که در آن فرفیون و جند بیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک بکجبه در روغن خیری یا در روغن بان حل کرده درینجا نافع ترین ادویه است و دخان کبریت نیز مفید شم ست و بابونه اکلیل الملک صعتر نمام شیح مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و مداومت خوردن پیاز و شلجم و سیر کنند تا و قطور روغن قسط و جند بیدستر در بینی و بالش آن بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل با آب حی العالم و یا روغن نیلوفر بقدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب آلوده اندر بینی گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد روغن نیلوفر و بنفشه اگر تخم کدو و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش ببویند و چون سنگ گرم کنند و سرکه بر آن پاشند و چشم پوشیده بخار آن بینی رسانند از نکه این عمل شم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و با قلا بسرکه تر کرده بر آتش نهاده دود آن گرفتن و تبخیر صندل سفید و دخان گل سرخ و برگ آس و نخود سفید و ایضا بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ بید خطمی تخم کدو برگ خرفه جوشانیده بخار آن دارند و از آب آن نیم گرم نطول نمایند که جهت شم حار نافع ست و بقول انطاکی در سوء مزاج حار دموی و صفراوی فصد سر رو یا رگ پیشانی کنند بعد مسهل مبرد و بعد استنشاق نمایند و ماء الشعیر بعناب و تمر هندی چند روز بنوشند بعده این حب بخورند صبر سقمونیا مساوی غاریقون ربع جزو واحد حب فلفل مساوی بسازند شربت مثقال و اگر از سوء مزاج یابس باشد علاج این قسم نباید داشت زیرا که امراض جلد و بصعوبت قبول می کند مگر آنکه مریض طفل باشد که گاهی صلاح می پذیرد بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمه چاشنی قلیل وقت الفجر مانند آن بربن نمایند و گوشت جوزه مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و اسمای شکر و روغن بادام اقتصار ورزند و ماء الجبن و روغن بادام و جلاب و سکنجبین و بعضی اوقات بخورند و هر گاه از ماء الجبن ایمنیت طبع زیاده از آنچه واجب است بهم رسد ترک کنند و یا با آن چیزی قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی و قطوط و اثمیت و چون جلیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد بشیر دختران و بروغن کدو و بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بضد آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شده استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای بینی بسبب خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات در آن منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و با طریفلات مداومت نمایند و اگر بسبب جنگ بالقوه و اگر متصل آن نباشد سماق و سعد بر شیاف مضغ کنند و بر زبان بمالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر از ورم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الانف یا مرض انف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی شم بتبعیت مرض آتشک عارض می شود و علاجش بدستور یست که بدو فقط علاج آتشک کنند و انشاء الله تعالی عاجود با زرنگ شنگرف بزر البنج زعفران مساوی بهم آمیخته ماند تنباکو چند دم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب ست

فساد شم

عبارت از تشویش فعل شم است در بعضی دماغ و تنها و تمامیه بدتر ست مجرای طبعی و تشخیص اسباب و اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روایح را بیک نحو احساس کند سببش عروض یکی از اقسام سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روایح مختلفت دریابد سببش نوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکیفیت و اگر بعض روایح محسوس شود و بعضی نه پس اگر چیز های خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد راضی و مسیحی و سمرقندی حصول ماده عفنه در مقدم دماغ یا در زائد تین شبیه بسر پستان ست و یا وقوع قرحه متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از آن منفعل نگردد و بقول انطاکی سده مجاریست خاصه پس یا عفد نشود و اگر لطیفه و بو خوشبو چنین باشد و اگر چیز های بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع ماده خبیث دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ یا بدان و زائد و وقتیکه حرارت محرقه در آن که بدبو ماهیت فرسانده پس هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته منفعل نگردد و نزد انطاکی سبب این قرحه یا اخلاط متعفن میان منفذ دماغ بود که بهوا از آن متکیف گردد و علامت آن این از سعد خفت آن وقت استلذاذ هذیان شی خوشبو مثل قرنفل ست و کاین کدو دماغ از دماغ آن بیک حالت بود و اگر مریض خوشبو یا بدبو مدام بهم یابد و حال آنکه چیزی از آنکه موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع سوء مزاج از روی ساذج از علامتیکه در شم مذکور شده نماید و ایضا اگر چیز های بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار یا یابس باشد

در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته و گل ملتانی گیرد و صندل هر یک یکماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند و اقاقیا خشک با بیضه و مکیه ساخته بر یافوخ نهند و یا آب
پودینه با کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته بکوبند و قلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند و یا کندر و صبر و گلنار و زراوند و زنده و قلقطار و غبار آسیا و جبسین خاکستر
کاغذ مازو مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حنظل کاغذ سوخته مازو دم الاخوین سوده نفوخ کنند و یا بفتیله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم علیست و یا بقول صاحب شفاء الاسقام آهک سفید زنده در بینی دمند مرة بعد اخری بعد از ان فتیله بسپیدی بیضه تر کرده در آهک آلوده در بینی
در آرند و بقول شیخ سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید رعاف است
و گویند که اگر شاهتره تازه را بسایند و آبش را بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهتره خشک را با آب سائیده بنوشند برای رعاف حادث
از حمیات وغیره مجرب است و اگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفیداب قلعی قشار کندر چرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته و اگر نباشد شاخ
بز سوخته گل قیمولیا گل شاموس گل سفید براده آهن و سرانقا قاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربا شمعی صدف پشت سوخته نشاسته کوفته بیخته قدری در آب بید
کرده در بینی دمند و قدری با آب بارتنگ و آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسج عنکبوت ساخته با آب سرگین خر تازه تر کرده با ادویه سرشته
در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب است و مخترع والد حکیم علوی خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی فرو کردن و باقی
با آب آس سرشته ضماد نمودن مجرب سویدی است و تعلیق زمرد است نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب او است و گویند که تعلیق عقیق که رنگ آن
مثل آب لحم باشد و کذا مجرب حاجی و کذا یاقوت و کذا سنگی که در قانصه چکاوک برآید نیز نافع و قلقطار نفوخاً و لثوقاً و طلاءً علی الانف و سرگین اسپ محرق
سوده بکار برند ضماداً و بفتیله آلوده در بینی نهادن و خضاب هر دو دست بسرکه لیش و کذا حنطیا نای رومی ده درم حنا بیست درم ترکیب تا [illegible]
شب متوالی دهر روز با آب سرشته شستن مفید است و در خواص آمده که کعکب یا بعض بخون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف است و بباید که
پیش از این تدبیر ذلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو بازو و تدبیر بر ران و خصیتین بعصابه محکم نیز فایده می کند و کذا بستن خنصر
بنصر انامل [illegible] سائل نافع و گویند که خصیتین در عروق در سرکه نهادن از ان وقت خون بند نماید و بر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد [illegible]
اطراف و شربتی نوشیدن و در دهن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جگر طلا کردن و یا
خرف [illegible] تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کاهو و عناب و ریباس و رب به یا شربت سیب گلاب یا رائب ترش یا شربت
خشخاش نوشیدن و عدس مقشر [illegible] پخته با آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد و خوف سقوط قوت نباشد فصد سر
باید که کشایند از جانب محاذی منخر که از ان خون برمی آید و خون اندک اندک بتفاریق بر آرند و مجرب [illegible] شرط بر ساقین و فخذین کنند و بر دوش و شکم
محجمه [illegible] نمایند و گویند که شیخ مجرب نموده زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف و در انتها وقت
ضرورت حبس بکوشند و پیش از ضعف ازاله [illegible] و یا حجامت و اگر امتلای خون و ورود عروق باشد فصد سر ضرور است و الا فصد استعمال مبردات
و تقلیل غذا مناسب و در مشایخ هر ازاله حجامت [illegible] بجای فصد باشد و جالینوس گوید حالی که با تپ باشد فصد او را زایل کند و بقول رازی نهادن
اطراف در آب گرم قاطع رعاف است و فصد رگ کتفی از خلف الفم از فصد مرفق است و گویند که در رعافیکه از سعوط دوای حاد هم رسد آشامیدن [illegible]
[illegible] لعاب زهر مهره خطائی جواهر مهره خاکستر [illegible] هر یک یکماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته لیسیده بالائش شربت سیب انجبار هر یک دو
توله و عرق بید مشک و عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بلعاب [illegible] سوده و سعوط آب برگ بید ساده و آب نیم [illegible] و شیر زن
[illegible] و ضماد هم [illegible] تراشیدن [illegible] صندل سفید هر یک [illegible] توله روغن گل یک نیم توله
[illegible] ساختن ضماد [illegible] ابریشم [illegible] سرد کردن [illegible] تازه یک [illegible] نهادن پاره برف [illegible] در بینی و ضماد خشکه [illegible] است
[illegible] اگر رعاف [illegible] عارض شود [illegible] فصد [illegible] گرفتن [illegible] پاره برف در بینی گذارند [illegible] بر پیشانی و تارک

لهیب سیج در امعا و وجود وجع بعد استقرار طعام در اسفل معده قریب ناف و وجع اندک زقرحهٔ فم معده استدلال کنند و اگر قرحه هم در فم معده باشد و هم در قعر آن نشان هر دو پیدا بود
یا بجمله قرحه در هر موضعی که باشد الم دران موضع محسوس گردد و فرق میان قرحهٔ معده و قرحهٔ امعا بموضع وجع وقت دخول طعام کنند و وجود وجع وقت انحدار طعام از معده و درد
زیر ناف بود در قرحهٔ امعا بود و خروج قشر در قرحهٔ معدی اکثر در قی و بندرت در براز و در قرحهٔ امعائی کثرت قشر دقیق ازان در براز باشد و در قرحهٔ معدی وجع در نواحی
امعا نمی باشد بلکه فوق آن بود و خروج قشر در قی نمی باشد مگر در قرحهٔ مری یا معده و واجب ست که چون ارادهٔ امتحان معرفت موضع وجع نمایند مریض را چیزے که
دران سرکه و خردل باشد بخورانند **علاج** بتنقیه معده ماء العسل دهند و اگر حرارت غالب بود ماء الشکر یا ماء الشعیر نوشانند و بعد ازان ادویه مثل دم الاخوین کندر
هر یک یک درم گل ارمنی سه درم گلنار کهربا گل سرخ هر یک دو درم یا همه مساوی سفوف ساخته با رب سیب در ربه بدهند و یا کندر و دم الاخوین کهربا گل ارمنی
هر یک [illegible] باشد در شربت خشخاش ده توله آمیخته بلیسانند با گلاب نه توله و شربت مورد سه توله و باید که در سحق ادویه مبالغه نکنند تا در معده دیرتر بمانند و بلع کردن
[illegible] دادن درین باب اثر عظیم دارد و هر چه در قی الدم بیاید بکار برند و این قرص نیز نافع ست خشخاش دو درم صمغ عربی کتیرا هر واحد یکدرم گلنار
گل سرخ حب الآس عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا زعفران کهربا هر یک نیم درم همه را کوفته بیخته بآب سماق لت سرشته قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یکمثقال با آب سرد
یا بلعاب اسپغول و یا قرص کهربا شش ماشه کندر یکنیم ماشه دم الاخوین دو ماشه سائیده در رب به آمیخته بخورند و آب بارتنگ سیزده توله شربت به شیرین دو توله نوشند و قبول
زعفران هر یک نیم دانگ [illegible] سنگ یکمثقال سفیداب ارزیز نیم درم روغن گل یکدرم علی الرسم ضماد کردن مفید بود و نوشیدن روغن بنفشه ممزوج بموم و گلاهی قرطاس
[illegible] قروح معده مجرب انطاکی و سرهندی ست و گفته که اگر قروح چرک بسیار داشته باشد و قوت قوی بود جائز ست که اندک زرنیخ ضماد
[illegible] این الم است و از غذای جید انیست که غرلوب شامی سوده در شیر جوشانیده استعمال نمایند و سویدی نیز از روفس بن سمجون و ابن جنبله نقل کرده
که غرلوب شامی و شیر تازه و کاغذ مصری سوخته و بردی سوخته هر واحد نافع قروح معده ست بالجمله هنگام استعمال مدملات از تنقیه چرک غافل نباشند بلکه گاه منقی و گاه
مدمل و این بهتر نیست که چرک پاک نشده باشد زیرا که با وجود چرک در قرحه اندمال آن دشوار ست اما از منقیات قوی اجتناب نمایند تا موجب ازدیاد قرحه
نگردد و تا کر قرحه بسیار کهنه نشود تنقیه با ایارج نباید کرد و هر چه در قروح و بثور مری گفته شد علاج انیست و تا وقتیکه بثور ریم نکرده باشد فصد باسلیق کنند و [illegible]
[illegible] در علاج ورم حار معده گذشت بکار برند و دوغ گاو سیاه با طباشیر و تخم زرشک هر واحد دو ماشه نیز جهت بثور معده مجرب ست و یا سکنجبین ساده در گلاب و
[illegible] کاسنی یکوه هر یک پنج توله نوشانند و غذا آشبو شربت نیلوفر دهند چهار پنجر ورداده خیارشنبر هفت توله در گلاب نیم آثار گلقند چهار توله روغن گل هفت ماشه
[illegible] صبح تبرید شیرهٔ کاسنی و خیارین و خرفه هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب یکنیم با شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول نه ماشه سه دهند و همین [illegible] چهار
روز داده جهت تعدیل شربت صندل دو توله در عرق بید مشک گلاب هر یک پنج توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و اگر بثور از خوردن چیزهای حار بالفعل مثل نقره گرم [illegible]
[illegible] شیر تازه نوشانند و مسکه و بالائی شیر با نبات خورانند و با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین هر یک [illegible] ماشه تخم کاهو مقشر هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک [illegible]
ماشه شربت نیلوفر چهار توله در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله دهند و غذا شیر برنج و فرنی شیر [illegible] و فالوده بگلاب دهند و بثور که از تناول حار
یا از تناول چیزهای تیز یا نکار چون ذراریح و بلادر و امثال آن بود علاجش در محل هر واحد مسطور ست و اگر در قرحهٔ معده قبض زیاده بود خیارشنبر هفت توله ترنجبین
نه توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام و یا گل نه ماشه و یا ماء العسل نوشانند تا رفع قبض شود و جلا تام حاصل گردد پس دفع ترشی و غیره که در قول جرجانی بیاید بشد
با صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ مساوی دو درم تا معده بصلاح آید و اگر آکله گردد و در قی و براز پارچها یا العفن شدید برآید و غشی افتد زهر حیوانی و
[illegible] ارخطائی و یا گل مختوم و غیره در آب بارتنگ دهند و هر چه در قی الدم گفته آید بکار برند و غذاهای قابض ترش تریاقی دهند و چون نوبت بتاکل رسید میگردد
الا ماشاء الله شیخ میفرماید که جراحت تازه معده را با دویه قابضه معالجه کنند و اغذیه سریع الهضم خورانند و ادویه قروحیه که دران زنگار و سفیداب و مرداسنگ و توتیا و
مانند آن [illegible] قروح معده و اکثر آن اول بتنقیه از ماء العسل یا جلاب نمایند و باید که در منقی قوت تنقیه نباشد که ایذا و تقریح زیاده از نفع نماید بلکه در
[illegible] که جلا و غسل و لیسوای اسفل باشد و اگر درینجا تاکل و گوشت مرده بود بعد [illegible] منقی لحم میت و لحم [illegible] علاج کنند و برای او ایارج فیقرا اوفق ست چون تنقیه یابد

سر نهند و بعد برآوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش یا بادام و شیر زنان یا خر مساوی در بینی چکانند و یا سرگین تازه گاو بهم سرکه بر کف دست و پای و خصیه چسپ
دارند و ضماد از پشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داؤدی و گل کوکنار و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نیم ماشه بر پیشانی و صدغین و یا فوفل نهند و یا آب یخ
و یا بشوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیز نمود غذا دوغ گاو یا برنج یا باقلای ماست دهند و اگر از بوئیدن مشک و عنبر افتد شیر زنان و تخم
و روغن مغز تخم کدو و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو تولہ و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولہ حل کرده بنوشانند و غذا آش جو
نیلوفر و سپندوار ماء الفرع یا ماء الجبن از شیر خر و شربت نیلوفر بنوشانند و اصحاب قرابادین مرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ بقر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب سائیده در حوض? بخورد مجرب ست و اگر غبار برنج که بهنگام کوفتن و سفید کردن او بهم رسد در بینی
سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی مجرب است بتجربه رسیده و صاحب جوامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً رعاف عادت را از حجاب
دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع بآن می نماید و جمله انواع لطوخات الانف قوی العمل است ذکر گویند که رعاف گاهی از گرمی و خشکی بود و این
علاجها مفید نباید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر بمالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور درین روغنها حل کرده چکانند
بغایت نافع بود و درد برطرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیره مغز تخم کدو شیره مغز تخم تربوز لعاب کثیر العاب بهدانه با هم
آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند می کند و مجرب است و شیخ می فرماید که رعاف بحرانی را مانند آن و آنکه از نفس خود واقع شود
سبیل علاج او آن است که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسا است که نوبت بخروج چهار رطل خون می رسد و درین حالت واجب است که
هنگام شدت افراط رعاف بحبس او پردازند و اما غیر آن را علاج با دویه حابس رعاف نمایند و در رعافی که بسبب استعداد بدن و صفراویت او افتد و دوام استفراغ
صفرا از آن قبل زحمت اوست و تعدیل خون آن با غذیه و اشربه مطفیه واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس رعاف نمایند چون باریک بکشایند از جانب مقابل
مشارک خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جایز است چون بعد سقوط قوت رسد و در آن هنگام بگیرند صبر و کندر و مرد
جزو در آن فتیله سبل بسرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر هر مساوی کوفته بیخته فتیله پارچه کتان بسرکه تر کرده
بدوا آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع است توضیح ادویه حابس رعاف مغون یا قابض اند
و یا مبرد مغلظ مجمد و یا مغری لزجه و یا جاذبه کاویه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از انها بحسب سبب موجب استعمال نمایند اما قابضات
مثل عصاره لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به و عصی الراعی است و اما
مبردات مغلظ بعضی از آن مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور و بزرالبنج و تخم کاهو و عصاره
برگ او و برگ بید و آب شگوفه خرما و قاقلی و عصاره بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و سریش و گل ارمنی و گل
مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره و ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو و لیکن واجب است
که انها را باحتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشک ریشه پیدا می کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد می گردند و اما ادویات ذی خاصیت
مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانه عنکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ و یا ضماد و طلا
و یا شموم و یا حشو استعمال می نمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شگوفه خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه مدام در بینی چکانند و یا عصاره تخم خرفه
شگوفه خرما مع عصاره لحیة التیس مع کافور بعمل آرند و ایضاً آب یخ مع عصاره گندنا و یا آب یخ مع قطور نمایند و آب کشنیز بمرات و یا عصاره قاقلی غیر مطبوخ و یا آب
خیار مع کافور و یا عصاره بادروج با کافور و یا آب بارتنگ با گل مختوم و کافور که مجرب سرهندی است و یا عصاره عصی الراعی با آن هر دو و آنچه درینباب
بالغ النفع است آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ بینند زنگار و حماض و سرکه اندکی اندکی قطور نمایند
و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده بآب بارتنگ بجهت قبض و تبرید و ایضاً آبی که در ان افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع و عفص سوخته

در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید وکذا سعوط اختائی بقر محرق بسرکه مخلوط و یا خون حداة و یا کافور دو حبه با آب آس تازه و یا مدا دلبسرکه حل کرده و
یا عصارهٔ مامیران و یا آب گندنا بسرکه و کندر و یا شهد بعصارهٔ بلح حل کرده و یا عصارهٔ سداب بسرکه و یا عصارهٔ برگ انجره و یا قلقطار بعصارهٔ کراث
و یا صب البان و یا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ مغیلان وکذا آب کاهو با کافور وکذا عصارهٔ برنجاسف بسرکه و کافور و یا آب پوست
طلع بروغن گل و یا پوست بیضه سوخته با آب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرهٔ آبی مالک و یا حلزون بری بسرکه سائیده و یا آب هوفاریقون بهم ازحد
قاطع رعاف ست و هلیله گل معصفر انار خام برابر سوده با آب سعوط کردن منقول از اهل هند و معمول والد مرحوم ست و مولف گاهی درین بعض ادویهٔ دیگر
مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کرده بعمل آورده و سریع الاثر یافته و یا کندر افیون کافور هریک یک حبه با آب سائیده و در بینی چکانند و یا کاغذ
سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو سوخته در سرکه سرد کرده پوست انار ترش کندر مر صدف سوخته شادنج مغسول هریک یک جزو کافور ربع جزو کوفته بیخته
با آب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چهار دانگ افیون کندر مر صدف سوخته شادنج هریک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه
سوخته عصارهٔ لحیة التیس گلنار دم الاخوین هریک چهار درم بکوبند و بیزند و بعصارهٔ بادروج و عصارهٔ لسان الحمل سرشته و خشک کنند و سه بار چنین کنند پس
قرصها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت بجزئی مناسب سائیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازو سبز سوخته در سرکه
سرد کرده ده مثقال شب یمانی اقاقیا هریک پنج مثقال عصارهٔ لحیة التیس زاج سفید سوخته هریک هفت مثقال زاک سک هریک ده مثقال کافور
قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند **واما لنشوقات** پس
استنشاق آب سرد ممزوج بسرکه نافع ست و اگر در آب ملاسنبر و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف را که انفتاح دهن
رگ بینی باشد مفید بود وکذا عصارهٔ سراج القطرب کذا پشک شتر سوده وکذا زاج وکذا غبار الرحی وکذا کهربا هر واحد نافع ست **واما فتائل** پس
فتیله در سیاهی و ادوات آلوده زاج سوده بران پاشیده و یا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در بینی نهند و ایضا از عصارهٔ
برگ خرنوب پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارهٔ گندنا و کندر فتیله سازند و آنچه مجرب ست فتیلهٔ رسوت سوخته و آب بادروج ست و ایضا فتیله از
غبار آسیا و دقاق کندر صبر بسرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ الرئیس ست و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و فشار کندر با آب بادروج وکذلک فتیله
از گلاب تر کرده در قلقطار و صبر آلوده و یا فتیله در آب گندنا تر کرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا فتیلهٔ اسفنج و زفت گداخته در سرکه تر کرده و یا
فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج واندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سمرقندی ست و بقول صاحب کامل بهتر اجزای اول مساوی
با ریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیلهٔ کتان طلا کرده در بینی نهند و یا فتیلهٔ پشم خرگوش در کندر صبر که بسفیدی بیضه سرشته باشد آلوده و ایضا فتیله
زاج سوخته دو جزو افیون یک جزو در سرکا آمیخته و یا فتیلهٔ پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و فتیلهٔ نورهٔ مغسول بسفیدی بیضه
مجرب ست و یا پشکل گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیله و کاغذ بسیاهی آلوده و ادویهٔ ازان پاشیده در بینی گذارند و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار
محرق یا بسرکه سرشته ساخته در بینی گذارند و یا بقول قرشی افیون نیم غبار آسیا گلنار مازو سپید اهر یک نیم درم سوده با آب سرگین خر سرشته بجاله عنکبوت آغشته
در بینی گذارند و کافور به پیشانی لطوخ نمایند و یا اقاقیا و قنابه کنند و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش با آب گندنا یا با آب بادروج یا با آب
فتیله ساخته در بینی نهند و یا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلوده بعمل آرند و ایضا قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ
گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیلهٔ خرقهٔ کتان بران آلوده در بینی نهند که مجرب ست
گیلانی ست و کنه فرق السمک سوخته و مثل او کافور سوده بسرکه آمیزند و فتیله بهان آلوده در بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و یا بقول مسیحی فتیله
خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق مطفی بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در بینی نهند و اگر مازو و شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیله
کاغذ که بمداد تر کرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب ست و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه با آب گندنا سرشته فتیله ساخته

در بینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یکدانگ کوفته بیخته فتیله کتان تازه سرگین خر آلوده در بینی گردانیده
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و بذره سوده آلوده و یا بقلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیله برگ بیخ سوده و کذا فتیله صدف مع لحم او کوفته و کذا القفح ارنب با آب
کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته و کذا از قنه ساخته در بینی گذاشتن نافع ست **و اما نفوخات** حضض تنها سوخته یا در پارچه کتان
بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضا لوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خضر سفید یا نوره مطفی و همچنین نثار کنند
و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذا لک پوست ثمر و لب مجفف مسحوق مجرب و بگیرند تکرک در کوزه کرده تجهید گل و خمانید و اگر
با آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن ببندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند که فی الفور رعاف
بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب ست و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد باریک سائیده با شوبه در بینی
دمند و ایضا چراتیه و گل ارمنی و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مرمازو هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام هوالی دمند و نفوخ قرن ایل
قشر بیضه و بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب الاثر ست در حبس
رعاف و یا دارا فی صرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آنرا در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد و مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر سوده یا سرگین
خشک سوده نفوخ کردن مجرب ست و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اقاقیا [illegible] رعاف ست و سرمه
قاطع رعافی ست که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق ست و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته دم الاخوین
غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد ست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر اشنه [illegible]
منسول مجفف لغایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته بسرکه سرد کرده [illegible]
انار ولایتی صدف سوخته شاخ [illegible] منسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارا فی سبز کهنه سوخته [illegible] سوخته شاخ
گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه بکار برند و ایضا نفوخ شب یمانی و سرمه و کذا لک نفوخ شقائق و اگر گل مختوم شب عصاره لحیه التیس
کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قاقیا [illegible] کافور سوده و یا مازو سرمه سوده همین اثر دارد و یا وقاق کنند و دم الاخوین انزروت [illegible] یا
سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین [illegible] زاج سوده [illegible]
در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکور آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و ودع سوخته یکدانگ جزو قلقطار نیم جزو باریک سوده در بینی دمند
و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله پارچه کتان که در آب برف و سرکه تر کرده باشند
بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را بگلاب تر نموده [illegible]
از آن با شوبه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان ست و ایضا قشار کندر نشاسته دم الاخوین صمغ عربی مقناطیس سوخته
گل مختوم گل شاموس کافور نشاسته آبنوس حضض شاخ بز محرق [illegible] محرق گرد آسیا باریک سائیده بطور استعمال نمودن از مجربات حکیم محمد هادی
والد حکیم ممدوح ست و حضض گل ارمنی کندر سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربا ماهی سوخته [illegible] کوفته
بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند و اگر
شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته و ودع سوخته منسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته در بینی دمند
رعاف شدید باز ایستد و جالینوس گوید که سرمه یک جزو شب یمانی مازو گل ارمنی [illegible] کهربا ربع جزو مثل غبار سائیده بس با آب برنج سرد آب
اس یکدیگر جزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت سائیده بطریق
نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدن بگل و در آب سرد سرشته خیلی نافع ست و گویند که نفوخ برگ سداب یا لیمو یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک انجرہ سودہ وکذا خون خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا فوہ الصبغ وکذا بردی سوختہ وکذا مازو مثل غبار سائیدہ وکذا
مازو محرق وبلوط محرق مطفی بسرکہ وکذا زاج سودہ وکذا اسفنج محرق وکذا اقلیمیا سودہ وکذا کشنیز خشک بریان باریک سودہ وکذا پوست بیضہ وکہربا و دودغ سودہ و
کذا کبد ماغر سوختہ وکذا زیرہ کرمانی سودہ نیز بہر واحد قاطع رعاف ست ونفوخ حجر احمر رومی سودہ مجرب سویدی ست واین قرص نیز عجیب ست قرطاس
محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیدہ باب آس سبز قرص سازند و خشک کردہ باریک سودہ نفوخ نمایند و بدانند کہ
ہرگاہ نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند تا آنکہ بسوی دہن نازل شود از خون تبرق نمایند ویا بیکبار نفوخ یا شونیز نمایند واما ضمادات فی اطلیہ
تکمیدہ آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس وگلاب ہمہ را سرد کردہ خرقہ کتان تر نمودہ بر پیشانی گذارند وکذلک جمیع ادویہ باردہ قابض مجذر معروف
بکار برند وعصارات باردہ قابض مثل عصارہ اطراف بید وعوسج وشاخ انگور و برگ مورد ومی وعصی الراعی حل کردہ ضماد وطلا نمایند وضماد برگ خلاف وکرم و
کشنیز وسنداچل وگل سرخ تازہ وبسرکہ کہنہ اندکی آرد جو سرشتہ وکذا طلای راس و جبہ بگل ارمنی واقاقیا وآرد عدس وگلنار وصندل وکافور وقدری افیون
مجرب حکیم علاء الدین ہندی ست ویا گل ملتانی مغز تخم کدو کشنیز خشک آملہ خشک بر پیشانی ضماد نمایند واگر رعاف شدت نماید عصارہ لحیۃ التیس گل ارمنی
آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار عرق مساوی کوفتہ بیختہ باسرکہ تند سرشتہ
بر جبہ و یافوخ ضماد نمایند ویا بقول مسیحی وجرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصارہ لحیۃ التیس گلنار صندل ومانند کی کافور و افیون بسرکہ سرشتہ برجبہ
پیشانی طلا نمایند و طلای جبہ و جبین محرق مغول و سفیدی بیضہ سرشتہ مصطکی کندر بان باشیدہ ویا جبین عدس گل ارمنی نافع ست واگر
ہر دو انفحہ آب سرشتہ برجبین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند ویا بقول صاحب کامل حل آب شدید البرد بر سر ریزند بعد از ان مازو
پوست انار گل سرخ مکی یک جزو عدس مقشر دو جزو و خشخاش ہمہ را سائیدہ در آب آس وگلاب سرشتہ بر جبہ و یافوخ ضماد کنند واگر خرقہ کتان بگلاب کہ
برف سرد کردہ باشند ترکردہ بر تارک سر شد قوی تر خواہد بود ویا لوبیا سائیدہ مطبوخ بسرکہ ضماد نمایند ویا گل ارمنی عصارہ لحیۃ التیس آرد عدس آرد جو گلنار
یک یک جزو کافور وافیون نیم جزو باریک سائیدہ بسرکہ سرشتہ ضماد سازند وگویند کہ سرگین کبوتر یا خر سوختہ بسرکہ بر حوالی بینی طلا کردن بی بدیل
ست ویا آرد عدس آرد لوبیا صندل [illegible] کشتہ وقدری کافور در آب آس بسرکہ سرشتہ بر طلا نمایند واگر آرد جو گیرو گل ملتانی آملہ ہر یک سہ ماشہ
نشاستہ صندل سرخ گیرو کہ گل جامع ہر یک نیم تولہ کافور افیون ہر یک یک ماشہ باسرکہ وگلاب یا آب برگ یا آب کشنیز سبز بر پیشانی و تارک سر طلا نمایند از مجربات
حکیم شریف خان صاحب ست وکذلک نشاستہ صندل سرخ گل ملتانی بسرکہ وگلاب سائیدہ بر پیشانی طلا کردن و ایضا عدس مقشر صندل سفید خطمی
[illegible] وانکہ کافور در آب سودہ بر یافوخ و پیشانی طلا نمایند کہ مجرب ست ویا صندل سرخ تخم کاہو آب کشنیز آب خیار آب خرفہ کافور شاہترہ گیرو مساوی
کوفتہ طلا نمایند وایضا [illegible] گلنار اقاقیا عصارہ لحیۃ التیس افیون صندل سفید از ہر یک سہ درہم کافور دانگی بگلاب سائیدہ بر پیشانی ضماد نمایند کہ
برای رعاف قوی تر و مجرب ست ویا اقاقیا نشاستہ گل ارمنی گلنار مساوی کوفتہ بیختہ باب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بارتنگ سرشتہ طلا نمایند
وایضا ضماد برگ آس سائیدہ وکذا اکلیل [illegible] وکذا [illegible] وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوختہ بسرکہ پختہ وکذا زبل حمار وحشی
بزردی بیضہ وکذا افیون بگلاب حل کردہ ہر واحد نافع ست وکذا آملہ در شیر [illegible] سودہ وقوی تر ازین انیست کہ آملہ گل سرشود و دوخانہ آہن گران آرد نخود
ہر یک ہفت ماشہ در آب گل [illegible] سائیدہ ضماد نمایند واما شمومات سرگین خر تازہ شمیدن نافع ست وکذا گلاب کافور وسرکہ
و صندل بوئیدن وکذا شم [illegible] کافور بتنہا وکذا شم عودی مجرب نافع واما حشا یا [illegible] فی [illegible] وبسر [illegible] بیضہ [illegible] یا سائیدہ
کہ از ضمادات [illegible] بینی را بر [illegible] بقول شیخ در رعاف صعب کاین از غلیان حرارت شدید یا انفجار شرائین لابدست از فصد سرد و باریک
مقابل منخر سائل و از حجامت در خر سر بشرط خفیف در پستان مقابل تعلیق [illegible] بشرط دگاہی با خراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت افتد
کہ غشی کند چون [illegible] غشی گردد فی الفور ساکن شود واین در رعاف شدید حاضر بکار برند بلکہ واجب ست کہ فی الفور مبادرت کنند چون بشدت

وازالبان وسموک ونمک سوده وگوشت شکار حذر نمایند پس اگر ورم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج تساوی و مداد چینی
مثل نیم جزو ازان و کافور مثل ربع جزو از اجزای آن و جمله نیسا بیند و در سرکه کهنه حل کرده و فتیله ساخته در هر دو منخرین نهند و اگر خون بند نشود آب سرد بر
سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آهک در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر نقره نهند و ساقین بر بندند و در آب
گرم پاها نهند و این هر دو علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم و تا سه درم بقدر قوت علیل و قلت اعراض
بالغه ازان بدهند و گاهی رعاف غیر ازین سبب بباعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدوث خون و غلیان او در جگر و عروق
حادث می شود بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود به تبرید مزاج و شم سرکه و کافور منقطع گردد و اگر
رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بحسب امتلای بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب است و اگر سبب اندفاع او بطریق بحران
باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد و در مداوات او طریق قطعیه بطور امراض حاده مسلوک نمایند و بر تقلیل غذا
اختصار کنند و باصلاح او بپردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد به تسکین تعدیل و تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله مذکور در بینی نهند و
بر بازو و ساق بر بندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه چوزه مرغ و مزوره اقتصار ورزند و لخلخه اقماع برگ اسپغول و
برگ بارتنگ هر واحد یک باقه در آب بپزند تا مهرا شود و آب او و گل طلا صفیر بگیرند و بران روغن سرد که در روغن گل قدری جوز السرو جوشانیده باشند حتی که قوت
او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بست درم ریخته حقنه بعمل آرند و باب قثاء و آب بادروج آمیخته بقدر سه درم ازان سعوط نمایند و استعمال قلقدیس وغیره که
مذکور شد در همه انواع رعاف جایز است و ابن سینا امر می کرد که غری اسفنج سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و فتیله بدان آلوده در بینی نهند
فی الحال رعاف منقطع می شد و من دیدم که در زنان ضعیف از نشانیدن در آب سرد این رعاف بند می گردید و بعض اوائل ذکر کرده اند که اگر قثاء الحمار را با
زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شامه سازند و هر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب است و گاهی رعاف بسبب شگافتن رگی از شدت ضربه حادث
می شود و این اگر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش آن است که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد ازان مریض را تریاق کبیر از یک
مثقال تا یک نیم مثقال در دو دفعه بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و بشمیدن ادامت کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در آب سرد بیکساعت
بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین را قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و بمضمضه سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف از شرب
تریاق با تر شریان منقطع گردید خلاص مرجو بود و اگر رعاف شریانی در امراض وبائی افتد علاج نپذیرد بنا بر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق تبرید و تسکین
خون و اصلاح او مسلوک نمایند و بفصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد بسیار محمود بود
و کذلک اسهال و فصد پس باید که از انها احتراز نماید بقطع آن بپردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا اماله بفصد و بستن اطراف
و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هرچند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا واجب باشد پس فصد
قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و سعوطات دهند به تبرید مع ربطات مثل کشنیز و کدو و استنشاق
شب و کافور نمایند و دمیدن و طلا کردن خاکستر جمله و سیاه و سرگین خر و کذا شیر با زیره بسرکه و آب گندنا و از جهت قطع نهیست که بگیرند آب بلخ
سبز با آس هر دو یک جزو و آب کشنیز نیم جزو با هم آمیزند و اثمد یک جزو شادنج و گل ارمنی هر یک نیم جزو که با ربع جزو سائیده با آبهای مذکوره که مثل بن
باشد تسعیط داده شیاف سازند و خصیت سوده استنشاق با نفوخ سازند که بهر دو طریق مجرب است و خوردن براده شاخ زنگار مشهور نیست و چون
قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف ببندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود لا محاله بمیرد و کسی که بعد گزیدن
افعی رعاف کند قطعا هلاک گردد خصوصا اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی معلوم می شود که رعاف اگرچه در بعض حیوان بشر بعافیت و بحران برای
امراض باشد لیکن کثیر ان حیوان افراط می گردد که بسیاری را هلاک می گرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و خاصه از

مرطبات مشهور گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات دریجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و حرارت و نار بسیط باعث مرض عظیم و افراط رعاف
می باشد پس در رای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت و در رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه بادام با اندک مسکه فائق تازه ممزوج کرده
باستنشاق آن بکرر بعض امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و مرتبهٔ دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد از آن
مدار معالجه من برای رعاف همین شد و این امر قرار یافت و جائی تقصیر نکرد و فقط و در عهد حکیم علوی خان بسبب وقوع جنگ عظیم و بلاء هندوستان میان اولاد بادشاه
اورنگ زیب تپ وبائی عارض شد و بحران برعاف می گردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون یک یا دو یا چهار بار جاری می شد و هر کسی
که رعاف او بتدبیری که کردند و خون او زود محتبس می گردید صحت می یافت و هر که حبس خون او بتدبیر کردند یا بحران و برعاف نشد هلاک شد و مقصود از بیان
این دو قول از خیر الاطباء متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی است فتذکر

تدبیر رعاف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد و خصوصاً در امراض حار دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد و عند ثقل راس و ازینجهت قدما آلتی رعاف آور
ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن احتیاج برعاف باشد علاج نمایند و از تدبیر ضعیف دغدغه باطراف نبات بینی خش است
خصوصاً آنکه بر نبات اذخر بدید مانند زهره و در هند بفتیله برگ درخت لرزان ... و قیاساً معمول از نقاح اذخر و پودینهٔ دشتی و کذا از کل
انجره و کذا از خیره و السیا ... از ادویه معاده مفتحه مثل کندش و سونیز و فربیون کوفته بزهرهٔ گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی در آورند و گویند که شحم افیتمون
و یاسمین بری و فرنجمشک و شاه ... بقوت مدام رعاف آورد و کذا نام ... و سعوطاً و صمغ سداب آب مرزنجوش سعوطاً و اکل کرسنه مولد رعاف است

زکام و نزله

دانستن الضباب فضول دماغی است و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبدای علت واحد است یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ می شود لیکن نزد بعضی
اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص است و آنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر
فرود آید و منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد وجه و بالجمله بسوی مقدم اعضای سر ریزد آنرا زکام خوانند و قیاس شد بدماغ مانند قیاس مرض ذرب است بمعده و
نزله روی است سبب اکثر امراض میشود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه و بجانب مری و معده جاری می گردد و اکثر قرحه درانها پیدا می کند و بقیه شهوت کلبی از آن
تولد می یابد و گاهی عصب بسوی اعضای بعید تر جاری میشود و گاهی از آن متولد می گردد خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصه و لاسیما چون نزله حار حاد بود
و اوجاع معده و اسهال و سحج بهم ... شود یا ترشح باشد و ایضاً از آن قولنج حادث می شود خصوصاً از مخاطی خام از آن و کذلک سبب ورم گوش و صدر و وجع
جنب و وجع دندان و ربو و شقیقه و خدر و صمم و فالج و دار الفیل و دیگر امراض می گردد و اکثر تابع نزله سرفه و گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می باشد
و سبب این مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی است خاصه یا خارجی از آفتاب و سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا پوشیدن ادویه گرم مثل مشک و جند
و زعفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگداز و سائل سازد و بسبب سخونت دماغ از جمیع بدن بخار
منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا وارده خارجی از غسل با آب
سرد و هوای بارد یا شمالی یکشف ظاهر سر که بسر رسد و منع تحلل رطوبت دماغی نماید و آنرا از طریق عصر بیرون کند و خصوصاً چون سر دران برهنه کنند
و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تحلل مسام حادث می شود که بدن را برای قبول گرمی و سردی مهیا
می سازد و نزله پیدا می کند خصوصاً بعد فصد بسیار و همچنین در سوء مزاج حار که لاحق بدن گردد از تخلخل مسام حدوث نزله گردد و برودت مزاجی
هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشایخ که نضج نمی یابد آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت اوست جهت آنکه چون بسوی دماغ بارد در مشایخ و ضعفای
دماغ غذا میرسد بسبب ضعف او آنچه بسوی او نافذ شود تمامه منهضم نگردد و فاضل می باشد و نازل می گردد و ایضاً بخارات کثیف شود و تحلیل نیابد

و گرانی سر و صدغه و خارش لهات و لثه و گوش و دردی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام بارد متشخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس ذائقه ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در سر و چشم درک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس قدری چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله یخنی ماده است و آن چنان باشد که قوام او را اعتدال رسانند یعنی غلیظ را باستعمال ملطفات رقیق و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند یا غلیظ را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و در امر یخنی غفلت و مسامحت روا ندارند که بطول انجامد بلکه پیش از نضج ماده آنرا دفع و اخراج نمایند بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولید اکثر امراض گردد به تخصیص که فرود آید و امراض مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب شوصه و درد معده و تخمه التهاب قرحه و اسهال مائی و قولنج و مفاصل و مانند آن باشد که ماده غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا جرح یا صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سدر آرد لهذا گفته اند که ماده در دماغ موجود باشد زکام و نزله را بند نکنند بلکه ماده آن را بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بند شود باستعمال مفتحات و مرققات افتتاح و اخراج کنند و بالجمله درین مرض نضج و تنقیه خلط منع البخره و تقویت دماغ و معده ضروریست و صاحب این مرض را لازمست که تقلیل طعام و شراب نماید و هر آنکه ممکن بر تشنگی و گرسنگی و کم خوابی مصابرت کند و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد یا لحوم لطیفه مثل لحم جدی و فراریج و بکشک شعیر در نزله حار و لحوم یابسه مثل عصافیر و تیهو و دراج و بریان باشد و با آنها در یار استعمال نمایند و از شراب و اغذیه مبخره مثل جوز و پنیر و کشته و پیاز و گندنا و سیر و جبر چیره و گوشت غلیظ مثل گاو و میش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و غضروفی و ترش و فواکه رطبه و درد و دهی باد سرد و آب سرد و آب جاری نشستن پرهیزند و خواب زکام و نزله پیدا کند و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع سر را روغن نمالند و از خفتن بر پشت و خواب روز و فصد مگر بعد از طعام خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن و از امتلا و تخمه و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود از بخور و انکبابات و غیره جاری کنند و نزله تا از حلق و صدر سیلان کند و عطسه درپی آرد امالة نمایند و خداوند این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعض صور مثلا اگر ماده کثیر حار بود و خوف افتادن آن بطرف ریه و صدر و ثقل و قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت فصد و اسهال هر دو باشد ابتدا بفصد نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد پس سه روز مناسب بود و عطسه بسیار از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضار است منع نضج و جذب فضول دیگری کند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فضول نضج یافته پس اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید بمسکنات او که در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ باقی و در آخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تب بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و در آن زیاده مکث نماید و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه حدت فضول می کند و چون با نزله خشکی پستان دریابند و لیل ماده بسوی جنب باشد پس مجاورت ضماد نمایند و تدخین اکثر آب آرد و استعمال حب السعال برای خشونت صدر است نه بهر سواد سر و هر که با نوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا نافع ترین علاج و مجرب ست و حرکت اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود بعد از آن استعمال تکمیدات و تبخرات مع رعایات عدم استعمال آن قبل تمام نضج و کذلک مالیدن پاها زیر زانو برکف و عنق و معجون طویل النفع تا هفت روز بهترست و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام بیرد الساعه بهتر و دلکی سر

زود تراشیدن و سر خاریدن و شانه کردن بنحویکه شانه بقعر موها و پوست سر رسد مسام را بگشاید و مادهٔ نزله را دفع سازد و جمیع اطعمهٔ مغریه بلغم نزله را نافع است
انطاکی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیهٔ دماغ ست بهر آنکه اگر آنچه میان منزول ست اگر وجود مس را فاسد کند و مظلم گرداند بعد ازان حفظ اعضا
از سائل گر مضرت بدان یا نشد و این یا منع بود مطلقاً یا بازالهٔ آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای فکب باقی ماند در بینی و لثه متعفن شود و التهاب آرد
بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینه و معده و قصبهٔ ریه کنند و کذا از اعضای سافله اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قاروره متغیر گردد بعد ازان
حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل بطلاق وافی ست و از خواص ست که مزکوم چون خرما ببوید بعده صبر آن
در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آن را بگشاید منتقل گردد و کذلک سرگین استر چون بران تفل کرده آن را اندازند و باید که در مدت
مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمده بهر که او بان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات ازان دفع گردد و گویند که گل ارمنی شماً و شرباً مانع حدوث نزله
است و کذا ضماد باقلا تنها و یا در سرکه یکشبانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا تصمید غبار آسیا و کذا عود الفرح و کذا کندر سوده در سفیدهٔ بیضه سرشته
بر خرقهٔ کتان مالیده بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل ست و همچنین شمه ازو سبز و یا تخم عود الفرح و یا سندروس و یا شوکهٔ مصریه و یا جوز السرو و یا
برگ شهدانج و یا کبر با هم واحد سوده بر مقدم راس و تغذیه بماش نافع ست و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی ست چنانچه مانند
از کلام شیخ و قرشی و غیرها مستفاد می شود که علاج نزله و زکام منحصر ست در شش اغراض یعنی تقلیل ماده که موجب تحلیل و استفراغ و تلیین ست مقابله سبب فاعل
یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام و تحریک او بطرف دیگر یعنی اماله ماده بجهت مخالف و تقدم منع آنچه ازان متولد شود مثل خشم و قروح الف یا
مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان ست و در هم آنها اما تقلیل ماده باستعمال تنقیهٔ بدن ست در حار بفصد سرو و مسهل مخرج اخلاط حاره
و حقنه جاذبه ماده باسفل و در بارد با دویهٔ مسهلهٔ بلغم راس از مشروبات و حقنات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلاً یکشبانه روز و اما مقابله سبب فاعل
در حار چند کنند به تبرید راس بدانچه مبرد بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر ناهار و ریختن آب برد ست و پا و مسح اطراف و سره و مقعد و مذاکیر و آنچه متصل باشد
بر دهن بنفشه و استعمال نطول از جوشانده بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و میل با غذیه خفیف سرد و مرطب بالقوه مثل کدو و ملوخیا و اسفاناخ
و در جمله هر یک ازینها مطبوخ مطیب بروغن بادام برشته و اما در بارد چند نماید چنانکه در هر عطاس ابتدا کند بتسخین سر و تکمید بخرقه گرم تا آنکه گرمی او
بدماغ محسوس گردد و حفظ سر ازین سخونت و اگر احتیاج تکمید از نمک جاورس و غیره گاه از آب بسیار گرم چندانکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات منضجه
محلله دران استعمال کنند و اطراف و سره و مقعد و مذاکیر با دهان حاره چون روغن شبت و بابونه و مرزنجوش مالند و قوی‌تر ازان روغن سداب و روغن بان و
روغن خار و روغن سوسن ست و صابون رومی سر بشویند لیکن باید که بسر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده تفتیح مسام جلد
راس ست و تدهین باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنها ست و اگر تدهین لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او
جائز بود و چون در نزله بارده بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید که بعد ازان بمثل آب صابون و مانند آن بشویند و با غذیه خفیف
و لطیف و مسخن و مجفف ملین صدر میل نمایند و گاهی احتیاج باستعمال ادویه محمره باشد مانند آن دران سرگین کبوتر و خردل و انجیر بود و دیگر و ثانیاً
فقد بلکه باستعمال فراغ حاجت آید جهت آنکه تسخین سر و تجفیف او مانع ست برای آنکه حادث شده و مانع ست از بهر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد
باید که درین نوع نزله اندر حمام قلیل نضج داخل نشوند بلکه تکمیدات یا لبس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بو داده در خرقهٔ کتان نیلگون و نهادن
صوف در روغن حار مسخن تر کرده اندر گوش درین نافع ست و بقول بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل خارج کنند مثل بوئیدن لیمون و کشنیز
سبز و کاهو و مانند آن و اجود و افضل مانند خورانیدن اغذیهٔ سرد و تر چون قرعه و ماهیچه و اسفاناخیه و کزبریه بگوشت بزغاله و تدهین مهره های گردن و پشت و خصیه عظیم النفع
است از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا حاشیه دادن شربت نیلوفر چهار تولکه در عرق نیلوفر نه تولکه و اگر زیادتی تبرید حاجت آید انار
می خورش دهند و ماء عرق بید مشک و اقتصار به انشاس سیبه مرکب غذا القلیه بجانیه سرتی بگوشت حلوان اما در بارد بتسخین دماغ کوشند از داخل

باید

وخارج مثل تکمید جاورس و اناج بزرالبنج و بابونه و نمک هندی هریک دو توله و بوئیدن عنبر و مشک و شونیز بریان هریک سه ماشه مجموع یا تنها در لته کبود بسته و بخور
سندروس و کندر با مرزنجوش و بقول صاحب خلاصة التجارب سر بر بخار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفید ست و از داخل مثل شونیز و زرنباد و بسباسه
هریک یکماشه در عسل دو توله و ایضاً تخم بادرنجبویه بکنیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه در یک توله عسل و غذا کباب دراج و لوه بنان و بجای آب ماء العسل
دهند و خائیدن مغز بادام با نبات و چلغوزه عظیم الاثر ست و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان نزله اغر مجمده بارده مثل غرغره با آب بارد و لعاب [illegible]
آب عدس و با آب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک بارد بالفعل برای حاره و برای بارده [illegible]
خصوصاً در بارده مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب را بلع نمایند و مثل شربتی که در حبس نزله آن را خاصیت ست
چون شربت خشخاش ساذج برای حاره و شربت کوکنار خشخاش که دران مر و غیره داخل باشد برای بارده بدهند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر [illegible]
بنابر منع نزله از صدر و هرگاه محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماء الشعیر دهند و مثل بخورات [illegible]
با شکر برای حاره و بارده هر دو مجرب ست و شونیز برای بارد بخور را دشمونا و قسط ایضاً و کذا بخار شراب یا عسل بر سنگ آسیای گرم انداخته [illegible]
می کنند تجربه بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه است و بخور طرفا و گل سرخ برای حاره و کذا لک شکر طبرزد با [illegible]
نیلوفر و نخاله منقوع در سرکه در حاره بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع ست و بعض متاخرین گویند که برای منع سیلان [illegible]
در حاره شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و مکوه دهند و غرغره از عدس مسلم و مکوه و کوکنار هریک [illegible]
صاف نموده حضض نه ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یکتوله سائیده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید ست [illegible]
خشخاش دهند و اما در بارده این مطبوخ دهند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان هریک هفت ماشه مکوه گل بنفشه هریک [illegible]
چهار توله مالیده صاف نموده و غرغره از بزرالبنج و بادیان و شفاء الحیات و عنبر و کوزمازج و کوکنار هریک [illegible] ماشه کنند و بجای [illegible]
سه ماشه و یا حافظ الصحة در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام ماده حاره [illegible]
خشخاش کاهو و لعوقات بارده و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ ماده حاره تا لعمق بدن نبر رد یا استعمال [illegible]
تا که بغلظ خود ایذا نرسانند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حاره بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش [illegible]
عرق مکوه و گاوزبان دهند و حضض نبات در دهن دارند و در بارده بهر ترقیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس [illegible]
بادرنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و بجای آب ماء العسل نوشانند و اگر حاجت [illegible]
بحب قوقایا و ایارج علوبخان کنند و بسبب تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بنفشه و حب سماق و حب ماهی حب چوب چینی دهند [illegible]
حابسه استعمال نمایند و اما تحریک او بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد بعطسات و بهر آنچه لذع منخر نماید طرف بینی [illegible]
سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقره اماله کنند و همچنین انکباب بر مطبوخ ریاحین جاذب ماده بسوی بینی و اوده به معطسه مثل خربق سفید و جندبیدستر و غاریقون
و کندس و فلفل و خربق ست مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شلخ با دروج [illegible]
است و لطوخ باطن بینی بدوای معطس بهتر ست از نفوخ او دران و ایضاً جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب [illegible]
معطسات تند مثل بوی زنجبیل و کندش و فلفل و گل چینیه و زنبق و امثال آن بعمل آرند و سعوط علوبخان از مجربات ست و اما تقدم [illegible]
صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن باغذیه باشد در حاره بتمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول اش جو بجمیع بنفشه و آب انار شیرین و استعمال
حریرۀ نشاسته و آرد جو و باقلا بشیر اگر تپ نباشد و اگر تپ بود شیر مضر باشد و استعمال لعوقات لینه و اشربۀ زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارده مثل
تمریخ صدر بروغن بنفشه و روغن بان و فیروطی حار و استعمال حسوهای حاره بلینه مثل طریه بشهد و مثل آب سبوس گندم بروغن بادام و عسل

دیغل نان بمفتح و استعمال لعوقات ملینه حاره و اشربه زوفائیه حاره و ایضاً زوفا نمناع و مطرکه شراب آب گرم در اوائل نافع ست بجهت نضج او و دفع غائله آواز اعضای نفس بنا بر انفتاح تلیین قبلیه بصاحبان نزله موافق نبود و گاهی در ابتدا النفع دارد و اما بعد از نضج معتدل از آن موافق بود و برای نزله حار شراب ممزوج لازم است و زهومات در رقیق نمایند اسنع نضج می نمایند و گویند که برای حفظ قصبه ریه و سینه و حجاب که گذارند مادهٔ نزله اندتا از آن لذع و آفت عظیم نرسد حریره باوغراغر و مطبوخات حابسه حبوبات مثل حب سیاه و حافظ الصحة استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه بزرکتان صمغ عربی ملوکوکنار هر یک دو توله شربت شگوفه پنبه پنج توله

علاج زکام و نزلهٔ حار

سپستان عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نه ایستد صمغ عربی کتیرا هر واحد یکماشه در خمیره خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یکماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور از این ادویه حب بسته بقدر دانه مونگ فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی نشاسته حب ساده در دهن گیرند و عنب الثعلب کرنارنج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار زرد تخم کاهو عوض کرنارنج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته بعمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علویخان ست و یا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب بابونه خرد بابونه کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم ست و اگر عناب پنجدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنجماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مقشر شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین برای تغلیظ ماده رقیق خشخاش بزرالبنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یکتوله در نیم سیر آب بجوشانند تا پاؤ سیر بماند غرغره کنند و بهر منع نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا در روغن بادام و شکر پخته باشند نیز نافع خوردن دیا قوزا مفید و ایضاً در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه و اصل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام و شراب آش جو تنها دیا با شربت بنفشه و یا خشخاش و یا نیلوفر و استادی مرحومی در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوای گاوزبان در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده شیره مغز تخم کدو و خاکشی افزوده می دادند و گاهی جهت نضج نزله حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیره خرفه نه ماشه شیره مغز بادام پنجدانه شیره تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یکتوله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده می دهند و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل نضج مادهٔ حلق و قصبه ریه شیره مغز بادام چهاردانه شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یکتوله صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده می دهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یکدرم کتیرا نیم درم دارچینی دو ماشه سپستان هفت دانه نبات مصری یک نیم توله در پاؤ آثار عرق گاوزبان جوش دهند و قتیکه نصف ماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله و ابتدا از نخودین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه می دهند و کذلک دانه هیل دو ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو سرخ نبات یکتوله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله بلغم سینه بهای نضج خمیره خشخاش خورانیده سپستان عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که در آن عناب سپستان و خطمی خشخاش پخته باشند یا شربت بنفشه یا خمیره آن نضج و تغلیظ نزله کرده نمایم و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر است و شربت خشخاش همین عمل کنند و بقول صاحب حاوی در زکام حار تغلیظ ماده و تسهیل نضج و تقویت او نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و غذا

مزورۂ ماش مع مغز بادام دہند و اگر با سرفہ و صداع باشد طبیخ بنفشہ سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیرۂ بنفشہ یا شربت بنفشہ و اگر بیخوابی باشد شربت
خشخاش و مزورۂ ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاہو و سفید و حکیم علی نوشتہ کہ اگر نزلہ سائل حار باشد جبہہ و اجفان را باقلیمیا بیس عدس مطبوخ نمایند و بعضی اقلیمیا بیس را
در آب حل کردہ ازان روی می شویند و اگر نزلہ از عیر و رم حار باشد و علامت قریب جلد بود جبہہ را بچیزی از برگ علیق تر کوفتہ و یا از آب خرفہ و یا آب بہی و آرد جو و یا
بازرو سودہ بشراب سویق یا شوکران و اسپغول با آب عنب الثعلب یا حلزون مدقوق مع خزف و از بنا گوش تا بنا گوش دیگر ضماد نمایند و یا کچلہ یا پخچہ مبرد و
قابض باشد ضماد کنند و گاہی آرد گندم جوپوش و مرو کنند بسفیدی بیضہ بر جبہہ مطوخ سازند یا طباشیر مرو قاق کنند بسفیدی بیضہ استعمال نمایند و گویند کہ گل
بنفشہ و کذا خشخاش سفید و کذا اقتیل شربا و ضمادا و بزرالبنج سفید شربا و غرغرہ برگ اجاص ضماد عصارہ برگ انگور بسویق و کذا عصی الراعی و کذا اسحاق در عصیر
حماض جوشانیدہ ہرگاہ قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نہادن نافع نزلہ حارست الحاصل در انتہا بہر امالہ مادہ نزلہ از حلق بسوی بینی مدام عطسہ
آرند و بوئیدن صندل سرخ لبدر سودہ زکام گرم را بکشاید و ہمچنین سبوس جو با سرکہ بوئیدن و برای سدۂ بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکہ
تر کردہ بر آتش نہند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سگ جون بسوزند و کذا انکباب بخار حجر آسیای گرم در سرکہ سرد کردہ و نخالہ منقوعہ در سرکہ بر آتش اندازند
و یا شکر طبرزد و برگ مورد سوختہ بخار گیرند و انکباب بخار طبیخ بابونہ بنفشہ جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر بطول
انجامد در مرض دیر کشد پیچیدہ نشستہ را بر آتش نہند و کافور بران پاشیدہ چادری بر سر کشیدہ بخار او در بینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکہ خیسانیدہ بر آتش گذاشتہ نیم گرم بخار او
بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشہ ثمر طرفا ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ در سرکہ کہنہ تخمیبانند و خشک کردہ نگاہ
دارند و وقت حاجت بر آتش سوختہ دود آن بگیرند در زکامی کہ از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شرفیہ وزن جملہ ادویہ
دو چند آنہا نوشتہ و کشنیز و آملہ یک یک درم افزودہ بعد مرا نخین بخور آن امر نمودہ و بخور زجاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حریرہ سبوس و حسو لوز و یا
دال مونگ با خشکہ و مزورۂ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجلہ و سرمق و بقلہ یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیہ شود بعد از نضج مسہل
صفرا و حب بنفشہ تنقیہ کنند و مسہل از بنفشہ و عناب و سپستان و ریشہ خطمی و خبازی و بہدانہ و اصل السوس مقشر نیم کوفتہ جوشانیدہ فالیدہ صاف کردہ
مغز خیار شنبر شیر خشت ترنجبین دران حل کردہ باز صاف نمودہ روغن بادام بران چکانیدہ نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعدہ بآب
نیم گرم استحمام نمایند و تریاق الفاروق و حب الشفاء علوی خانی و موبرمد بہر منع نزلہ مجرب است و کذا حب نزلہ بہ نسخۂ حکیم محمد باقر و حکیم احمد و معمول حکیم علی اکبرخان
و والد حکیم علوی خان و بہ نسخۂ بیاض حکیم اکمل خان و خمیرۂ خشخاش کوکناری و دوا فوزات و رب خشخاش و سفوف نافع نزلہ و شربت نزلہ و فرپادزہر
و شربت گاوزبان و شربت خشخاش و لعوق نزلہ حار و لعوق شمعون و لعوق حمیر و قرص نزلہ سند تالیف حکیم محمد ہادی و طلاء و لطوخ نزلہ خلد و لطوخ
مجرب حکیم اکمل خان جوشاندہ ... برای حار معمول لیکن بدانند کہ در صورت کثرت مادہ نزلہ تا نخست تنقیہ دماغ نشدہ باشد حبس نزلہ روا نیست
کہ موجب فساد می گردد و آنجا کہ مادہ سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سر رو نمایند و تبرید یکہ در علاج امراض حارہ دماغی گذشت بدہند و یا لعاب
بہدانہ سہ ماشہ لعاب ریشہ خطمی شیرۂ تخم خیارین ہر یک ہفت ماشہ نبات یک نیم تولہ دہند و روغنہای سرد چون روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از کافور
و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام کہ در صیف عارض شود تبرید کند با طلیۂ مادہ سیما خرقہ کتان با آب کاسنی تر کردہ مکرر نہادن سریع النفع است
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ تخم کاہو عرق شاہترہ شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ دہند و باز شیرہ تخم تربوز بجای شیرہ کاہو و شربت
بنفشہ عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سودہ برای سرفہ افزایند و ایضا بعد فصد و منضج بارد سپستان بیست دانہ تخم خبازی چہار ماشہ اصل السوس مقشر پنج ماشہ
عوض کاسنی و شاہترہ و گل سرخ داخل کردہ شب در عرق شاہترہ و مکوہ و گاؤزبان ہر یک ہفت تولہ خیسانیدہ شربت بنفشہ یا نیلوفر چہار تولہ داخل کردہ
بنوشانند و غذا آش جو شربت بنفشہ یا نبات و یا اسفاناخ یا بیخ خورانند و بجای آب عرق مکوہ و نیلوفر و سہ چہار روز ہر دو وقت دوا دادہ خیار شنبر و
ترنجبین ہر یک شش تولہ خمیرۂ بنفشہ و گلقند ہر یک چہار تولہ شربت سناسہ چہار تولہ روغن بادام ہفت ماشہ افزودہ مسہل دہند و پیراسہ نگ و شام

شلغم کیجی و صبح تبرید لعاب بہدانہ و ریشہ خطمی ہریک سہ ماشہ عرق مکوہ و نیلوفر ہریک ہفت تولہ شربت نیلوفر چار تولہ اسپغول یا تخم ریحان نہ ماشہ پاشیدہ دہند و ہمین ہمہ سہ چہار مسہل مادہ جہت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یکتولہ وقت شب دہند و صبح شربت خشخاش سہ تولہ در عرق مکوہ نہ تولہ و اگر مادہ بسیار غلیظ بود و زکام با صداع و شقیقہ شدید منذر بسرسام و با تپ باشد بعد فصد سر رو و تبرید و ضماد و سعوط صداع حار روز ششم برای نضج مادہ گل بنفشہ خطمی ہریک شش ماشہ سپستان یازدہ دانہ بہدانہ سہ ماشہ اصل السوس چہار ماشہ خیسانیدہ شیرۂ تخم کاہو شیرۂ تخم تربوز ہریک شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ بدہند و روز ہشتم عناب پنج دانہ گاؤزبان خبازی پرسیاوشان گل نیلوفر ہریک چہار ماشہ تخم خیارین کوفتہ شش ماشہ مویز منقی دو تولہ خیسانیدہ افزودہ شیرجات موقوف نمایند و چون نضج مادہ از قارورہ ظاہر گردد روز دوازدہم اسطوخودوس چہار ماشہ سنای مکی یکتولہ گل سرخ چہار ماشہ در طبیخ مذکور فلوس شش تولہ ترنجبین چہار تولہ روغن بادام شش ماشہ اضافہ نمودہ مسہل دہند و بجای آب عرق مکوہ دو بار بدہند و آب روز دوم تبرید از لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کاہو شربت بنفشہ اسپغول پاشیدہ دہند باز مسہل و تبرید بدستور و اگر با نزلہ و زکام حار بواسیر و قبض و تپ نیز بود سر و غلیان رطوبات بدنی باشد تبرید از شیرۂ عناب دہ دانہ شیرۂ کاہو یا شیرۂ مغز تخم کدو شش ماشہ عرقیات شربت بنفشہ یا شربت نیلوفر خاکشی دہند بعد تسکین برای نضج مادہ عناب بہدانہ بہدانہ سہ ماشہ بنفشہ خبازی اصل السوس ہریک چہار ماشہ سپستان پانزدہ دانہ خیسانیدہ شیرہ کاہو شیرۂ مغز تخم کدو ہریک شش ماشہ گاہی شیرۂ خیارین شربت بنفشہ دہند باز برای نضج مادہ سوداوی خطمی شش ماشہ گاؤزبان چہار ماشہ در نقوع اضافہ کردہ شیرۂ تخم کدو و خیارین موقوف کنند و خاکشی شش ماشہ افزایند پس اگر آثار غلبہ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی دہ دانہ زوفا پرسیاوشان ہریک سہ ماشہ افزایند **نکتہ** بدانند کہ در نزلہ حار شیرجات مثل خیارین وغیرہ می دہند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سودہ پاشیدہ می افزایند برعایت معدہ تا از شیرجات معدہ خراب نگردد و بعضی گفتہ اند کہ شدت حرقت چشم و کثرت اشک را کہ در زکام عارض شود و استنشاق آب بسیار گرم بتکرار فی الحال **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشہ و بعدہ اندک آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت دماغ بشم روائح بارد مثل بنفشہ و نیلوفر و بعد نضج مادہ دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوس سرکہ ترکردہ و ہمہ از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیہ بمزورہ آب انار و احتراز از امتلا و تعرض ہوای گرم ست **ابوسہل** گوید کہ در علاج زکام کائن از حرارت دو می آنست کہ ازان رطوبت رقیق حاد سائل شود آنچہ مغلظ و مبرد این مادہ باشد استعمال کنند و شربت و یاقوتہ صبح و شام دہند و در روز اندک اندک بنوشند و ہنگام خواب غرغرہ بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سودہ بجلاب آمیختہ لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش و در حریرۂ معمول از شکر و نشاستہ و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشہ و خشخاش مع پوست و باقلا مع پوست کوفتہ و جو با بوشہ برگ کاکنج و برگ درخت گل سرخ استنشاق نمایند و ہنگام شدت از گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفہ سرشتہ بر سر و پیشانی و چہرہ ضماد سازند و با روغن بید کہ دران خشخاش مع پوست کوفتہ و برگ مورد کوفتہ جوشانیدہ باشند بر سر بمالند و از باقلا در سرکہ ترکردہ خشک نمودہ و پسند روس و مسک و صندل و کافور تبخیر کنند و بر بخار سرکہ کہ دران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کردہ انداختہ باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند غذا حریرۂ معمول از نشاستہ و آرد باقلا و جو مقشر و کدو و خرفہ و کاہو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد دران بچہ ماکیان دراج یا ماہی رضراضی داخل کنند و جلاب شربت بنفشہ و آب انار بنوشند و اگر بلغم نرم باشد خربوزہ شامی از دانہ پاک کردہ کوفتہ در آب جوشانند صاف کردہ تخم خشخاش بریان سودہ و اندک صمغ عربی سودہ داخل کردہ بنوشند و غذا کعک جو بریان و بادام بریان و پنیر و نمو رخشک کردہ و گوشت و زردی بیضہ در سرکہ جوشانیدہ کہ بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سودہ پاشیدہ باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکہ ترکردہ با بوئیدن از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و جو و باقلا ہریک در سرکہ ترکردہ تبخیر نمایند **تفریح** در زکام و سوی فصد سر و تلیین طبیعت بنقوعات مذکورہ و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نمایند و اگر سدہ باشد مادہ خوب اخراج نیابد بسنبل الطیب سندروس نبات سفید کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشہب عود بر آتش گذاشتہ تبخیر نمایند کہ جہت

تفتیح سده در زکام و موی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام و موی ست و ایضاً در صورت آثار غلبهٔ خون بعد فصد
شیرهٔ تخم کاهو یکتوله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیسانیده می دهند و بعد چند روز
اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس می کنند و افیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیهٔ ماده بماء الفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر و
مزورات مذکوره و بهر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و شونیز
خشک و عنبر اگر سده افتد نیز مفید ست **انطاکی** گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد بهر دو واجب ست اگر زکام خاص بسر باشد و الا بهفت اندام
اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه و در مداومت استعمال روغن کاهو نشاید بسبب آنکه خواب آور ست و خواب درینجا
مضر ست و مثل کدو و خرفه و قطف و در غذا مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید مشک و رفتن باید کرد و از حبوبات نهادن برگ کنار و سپیدهٔ تخم مرغ در مبلول لعاب ست
یکبار کافور و طلا اگر و بخور الغیر اگر ماده منحدر بود در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف احتباس ماده در ان باشد واجب ست استعمال بیدانه و رب ها مثل
مثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و افیون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند و اگر
... نباشد تمر هندی زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار نیست که چون مقشر دو اوقیه گلقند و خمیرهٔ بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس پرسیاوشان و تخم
خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهارصد درم آب بجوشانند تا بپنجاه درم بماند صاف کرده شربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ است
و اگر حاجت بطول انجامد بستر در ان طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه ست **ایضاً** در نزهه می نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از مصدر تجاوز نکرده باشد بعده
از نوم شربت الشعیر مع آن تخم خشخاش سوده تا نضج یابد و طلا بروغن مورد و فصول بدان دهانند و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب ست کذا استعمال بیان **طبری** گوید که
در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد از ان تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوی شیرین سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی ترنجبین بپخته نمایند و دو سه روز
بر شربت آتش جو شربت خشخاش اقتصار ورزند **ذکر ادویهٔ مرکبه نافع زکام و نزلهٔ حار بخور** نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاجی حسین
تلمیذ والد علویخان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزوی اگر نزله
بارد باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی و اندکی چند بید ستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند پس
بمالن بخود قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثقل آن را بر سر ضماد کنند **ترکیب موبر** از حکیم واحد علی مرحوم که جهت جمیع انواع زکام و برای هر مرضی که از نزله
پیدا شده باشد مثل صداع و درد دندان و غیره و از برای صداع مطلق مفید ست و نزلهٔ حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزلهٔ بارد و هر مرض بارد رطب مفید ست و
بالخاصیت مفید بود زیرا که مزاج این موبر فی الجمله سرد ست و در اصل حاره الیته مفید ست پس بهتر آنکه و نزله بارد و حرارت بلا ادویهٔ حاره که مناسب اوست باشد ضم نموده
استعمال نمایند که اکسیر الاثر ست تخم دهتوره سیاه سه توله اجوائن خراسانی یکنیم توله هر دو را در یکنیم پاؤ آب جوش دهند هر گاه آب بقدر نیم پاؤ بماند از پارچه صاف نموده
در ظرفی نگاه دارند تا در وان فرو نشیند پس آن صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده یکمیزده موبر سرخ کلان پاو آثار گرفته تخم آن دور نموده در ان آب بنهاده و با آتش نرم
بپزند تا آب جذب شود و درین اثنا از چمچه حرکت می داده باشند تا موبر در دیگچه بسوخته نگردد بعده از دیگچه بر آورده در آفتاب خشک کنند و روزی خشک شد بهر شده
خوراک از ربع تا نصف موبر ست و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود کمتر بقدر دو سه دانه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب مصلح این موبر
است و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک موبر بخورانند هم دفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر و مسبت است **حب بنفشه** جهت تنقیه در زکام و
نزلهٔ حار معمول بنفشه تربد موصوف رب السوس گل سرخ هر یک یکدرم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب تازه سرشته حبها سازند شربت یک شربت
است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است **حب نزله** نسخهٔ حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته زعفران مساوی
کوفته بیخته بآب حب سازند **نوع دیگر** از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطگی کتیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ لفاح
مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حب سازند **نوع دیگر** از حکیم ممدوح مفید ...

بزرالبنج زعفران ہریک یکتولہ رب السوس ہفت ماشہ کتیرا چہار ماشہ سائیدہ حب بقدر مونگ بستہ در سایہ خشک نمودہ یکحب صبح و یک شام بخورند حب نزلہ معمول حکیم علی اکبر خان بزرالبنج بست و ہشت مثقال تخم کاہو صمغ عربی بیخ لفاح تخم خشخاش ہریک سہ درم زعفران دو درم افیون مصری پنج درم و نیم نبات سفید سہ درم کوفتہ بیختہ باب حب سازند بقدر ماش وقت حاجت یکدو حب فرو برند نوع دیگر معمول حکیم موصوف و از تالیف والد حکیم علویخان کہ نفث الدم و سرفۂ نزلی را ہم نفع دارد و تسہیل نفث می کند افیون بزرالبنج مصطگی کتیرا کہربای شمعی صمغ عربی نشاستہ تخم کاہو گل گاؤزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح ہر کدام دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس دو و نیم مثقال ریوند چینی یک نیم مثقال کوفتہ بیختہ باب کوکنار بقدر فلفل حبہا سازند و بورق نقرہ پیچیدہ نگاہ دارند خوراک دو حب در نسخۂ دیگر وزن افیون چہار مثقال و بیخ لفاح و زعفران ہریک یک مثقال ست حب نزلہ کہ نزلہ و سرفہ را نافع و ممسک ست از حکیم احمد افیون بزرالبنج نشاستہ تخم کاہو تخم خشخاش سفید صمغ عربی ہریک یک مثقال بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ باب کوکنار سرشتہ حبہا برابر فلفل سازند خوراک دو حب باب نیم گرم حریرہ معمول برای تقویت دماغ و نزلہ خشخاش سفید شش ماشہ مغز بادام ہفت عدد نشاستہ شش ماشہ ہمہ را شیرہ گرفتہ نبات داخل کردہ بجوشانند با آتش ملائم تا مثل حریرہ شود گاہی اندکی زعفران اضافہ می نمایند و بجہت منع صعود ابخرہ کشنیز خشک داخل کنند نوع دیگر بگیرند سبوس گندم یکقبضہ در آب تر نمایند و صاف نمودہ بر آتش بگذارند و نشاستہ ہفت درم شکر سفید دہ درم روغن بادام پنج درم اضافہ نمایند و بملائمت تحریک کنند کہ پختہ شود بیاشامند ایضاً کہ برای تقویت دماغ و رفع نزلہ و تولید منی معمول ہست مغز بادام مقشر دو تولہ تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین پنج درم بیخ عشقہ یکتولہ نبات چہار تولہ روغن گاو یکتولہ بدستور حریرہ کنند و اگر بجای آب عرق بید مشک و عرق گاؤزبان داخل نمایند بہتر ست و در نسخۂ دیگر مغز پنبہ دانہ یکتولہ نیز داخل ست ایضاً برای نزلات نافع مغز تخم خربزہ تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر ہریک پنج مثقال ہمہ را در عرق بید مشک و عرق گاؤزبان شیرہ کشیدہ نبات سفید ہفت و نیم مثقال کتیرا نشاستہ صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان ہریک چہار دانگ تخم مرو کوفتہ یک مثقال یا دیا قوزا شربت نیلوفر ہریک پنج مثقال عوض نبات افزودہ بپزند و بکار برند حسو ہی لولو جہت زکام و نزلۂ حار یابس بسیار مفید نشاستہ آرد باقلا آرد جو مقشر با بیکہ دران صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا حل کردہ باشند بپزند و روغن بادام شیرین داخل کردہ بقوام حریرہ آرند و گرم گرم بخورند **خمیرۂ خشخاش سادہ** کہ در زکام و نزلۂ حار معمول ست و جہت سرسام و رفع بیخوابی و صداع مفید و منع نزلات حارہ و اصلاح ریش سینہ و خشونت و دفع درد سینہ و تعدیل اخلاط محترقہ و تسکین حرارت مزاج نافع ست کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند یا پوست را جدا نیمکوفتہ و تخم را نرم سائیدہ یا دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداختہ بقوام خمیرہ در آرند قوت آن تا دو سال باقی می ماند و اگر در قوام رقیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیرۂ خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا ہریک یکدرم تخم خرفہ مقشر کشنیز مغز تخم تربز ہریک دو درم باریک سودہ ضم ساختہ اگر خواہند قدری زعفران نیز آمیزند **خمیرۂ خشخاش** نافع زکام حار پوست خشخاش بست و پنج عدد در آب خیسانیدہ صبح بجوشانند و صاف کردہ با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرۂ تخم خشخاش شیرۂ مغز تخم کدو شیرین شیرۂ مغز بادام ہریک یک تولہ افزایند تا بقوام آید **خمیرۂ خشخاش کوکناری** بجہت زکام و نزلہ و سرفہ و صداع و شقیقۂ بخاری منع صعود بخار معدہ و دماغی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول ہست و بسیار خوش ذائقہ و خوش رنگ پوست خشخاش دہ مثقال جوکوب نمودہ در آب باران سہ رطل بخیسانند و صبح جوش دہند و بمالند و بفشرند و با نبات سفید یک رطل بقوام آرند بعدہ مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تربوز تخم خشخاش سفید ہریک دو تولہ باریک ساختہ طباشیر کتیرا صمغ عربی ہریک نیم تولہ جدا جدا خوب باریک ساختہ دران مخلوط سازند و زعفران ہفت ماشہ مشک یک ماشہ بعرق کیوڑہ و عرق بید مشک سنگ سماق حل کردہ بیامیزند و ورق نقرہ دو تولہ یا یکتولہ انداختہ نیز معجون کش در ہم نمایند و بقدر یک تولہ ہمراہ عرق گاؤزبان یا قہوہ گاؤزبان و نبات سفید و دانہ الایچی بخورانند **خمیرۂ خشخاش زرد** معمول جہت ترطیب و تقویت دماغ و نافع نزلہ و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار دو نیم دام جوکوب نمودہ در دو سیر آب کنند بعد یکشبانروز بجوشانند تا نیم سیر آب بماند صاف نمودہ تخم خشخاش و مغز بادام ہریک دو نیم دام در قدری آب شیرہ برآوردہ با آب کوکنار ضم ساختہ نبات سفید یکنیم پاؤ گلاب نیم پاؤ داخل کردہ بقوام آرند و زعفران نیم ماشہ در قدری گلاب سودہ چون قریب انعقاد شود داخل کردہ بہ تیر مخلوط سازند کہ ہمہ رنگین شود رب خشخاش از تالیف قدماجست

نزلات حارہ بغایت نافع است کوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یکشبانہ روز در چہار و نیم صد مثقال آب ترکنند و بجوشانند تا بہ نصف رسد پس صاف کردہ با ہفتاد و پنج
درم شکر یا عسل یا شلث بقوام آرند کہ مثل لعوق شود بعدہ اقاقیا زعفران مازو عصارہ لحیۃ التیس ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ بسرشند و گاہی سادہ ساختہ می شود بغیر
ادویات **سفوف** نافع نزلہ و دافع سہر پوست مع باغ کشنیز مقشر تخم کاہو تخم خشخاش ہر یک دو مثقال اصل السوس بادیان دارچینی ہر یک یک مثقال کوفتہ بیختہ سفوف
سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیہ بعمل آرند **ایضاً** زکام و نزلہ را بعد تنقیہ مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست ہلیلہ زرد برابر نبات برابر کوفتہ بیختہ صبح
از سہ درم تا شش درم خوردہ باشند **شربت بنفشہ** کہ زکام و نزلہ حار و ذات الریہ و ذات الجنب و صداع و درد چشم و درد گردہ را نافع بود و بول براند و سینہ
نرم کند گل بنفشہ خشک ہفت و نیم مثقال در آب ترکنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشہ تازہ باشد با و آنا بگیرند و ہمین طریق ساختن شربت
نیلوفر است **شربت خشخاش** معمول در نزلہ حار کہ با حرارت و قبض بود و مفید سرفہ یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بہدانہ مغز تخم کدو مغز تخم
خیارین تخم خطمی ہر واحد پنج مثقال شیر خشت سی مثقال کوکنار نیمکوفتہ و تخم خطمی و صمغ و بہدانہ در آب تر سازند بعدہ بآتش ملائم بجوشانند تا بہ نصف رسد صاف نمودہ
سی و سہ درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیرہ برآوردہ صاف نمودہ داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت نزلہ**
جہت نزلہ حار و دفع قبض بی عدیل و معمول استاذی درم انجیر زرد سہ دانہ عناب بیست دانہ سپستان پنجاہ دانہ پرسیاوشان سہ درم حب الآس کثیرا ہر یک پنج درم
تخم خطمی ہفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید ہر یک پنج درم جو مقشر پانزدہ درم خمیرہ بنفشہ سی درم ترنجبین یکصد و نیم پاؤ شربت سازند **نوع دیگر** کہ جہت نزلہ حارہ
بارد و خبیث معمول برای تحریر بن بعضی اجزای حارہ آن کاستہ و برای ہر دو نوع معتدل لیکن بہمہ حال داشتہ بکار بردہ می شود و اعانت بر تسہیل نفث و دفع
عسر و تسلیس نفس ہم می کند بنفشہ نیلوفر ہر یک چہار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس فای خشک پنج بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی
تخم کتان گاؤزبان ہر یک ہفت درم انجیر زرد بیست دانہ عناب سی دانہ مویز منقی چہل دانہ سپستان پنجاہ دانہ آنچہ کوفتنی است جوکوب کردہ در [illegible] رطل آب
بخیسانند صبح بجوشانند ہرگاہ نصف ماند مالیدہ صاف نمودہ ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کردہ بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا ہفت
درم **شربت گولر** دافع نزلہ حار و سرفہ و ضیق النفس کہ از نزلہ حار بود و باشد از مجربات میر قاد دہلی بنارسی گولر خام یک آثار پاؤ بالا چہار پارہ کردہ سپستان
تخم پالک نیمکوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ ہر یک یک چھٹانک عناب ولایتی پاؤ سیر ہمہ ادویہ را شب بآب تر نمایند و صبح جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ شکر پاؤ
شکر سفید انداختہ قوام نمایند و دو تولہ ناشتا با آب حل کردہ تا حصول صحت نوشیدہ باشند بلا ناغہ پرہیز از ترشی بادی روغن تلخ و جغرات و شیر ماجب بود **طلاء** کہ
نزلات کند [illegible] بلوہ گوند ببول نشاستہ کتیرا اسپغول چہالیہ ہر واحد سہ ماشہ افیون بزرالبنج ہر واحد یک نیم ماشہ کوفتہ بیختہ بر روی کاغذ سوسن زدہ طلا
نمودہ بر صدغین بچسپانند **قرص نزلہ بند** تالیف [illegible] پدر علوی خان کہ در منع سیلان نزلات از سر باعضا بسیار مجرب مرکی صبر سقوطری
صمغ [illegible] صمغ عربی نشاستہ [illegible] کتیرا اکاکیا اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف مامیثا ہر یک یکدرم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ
بآب کہ ریان برگ مورد جوشانیدہ صاف نمودہ باشند سرشتہ اقراص زنند و وقت حاجت بسفیدہ تخم مرغ حل کردہ بر روی سر پارہ کاغذ مثل درہم [illegible]
کردہ باشند مالیدہ دو قطعہ بر صدغین و یک قطعہ بر یافوخ بچسپانند **ایضاً منہ** صمغ [illegible] پوست در بندی شیاف مامیثا ہر یک دو دانگ انزروت سفید
مرکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد ہر یک یکدانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفتہ بیختہ بسفیدہ تخم مرغ سرشتہ اقراص سازند و در سایہ خشک نمایند
بر [illegible] مقدار دانگی دستور نسخہ قبل بکار برند **لعوق** جہت نزلہ حار مغز بادام مقشر سہ درم کتیرا چہار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی دو درم ہر یک کوفتہ
بیختہ با ہموزن فانید برابر فانید تخم خرفہ مقشر کوفتہ آمیختہ بمویز منقی لعوق طیار سازند **لعوق** کہ نزلہ و زکام حار را بغایت سود مند است خشخاش سیاہ و
سفید ہر کدام ہشت اوقیہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ سہ اوقیہ بہدانہ تخم خطمی ہر کدام یک اوقیہ صمغ عربی کتیرا ہر کدام نصف اوقیہ [illegible] از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب ترکردہ
بجوشانند تا نصف ماند صاف نمودہ صمغ و کتیرا باریک سائیدہ لعاب اسپغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافہ کردہ بجوشانند تا بقوام آید بردارند و پیوستہ از کف
اندکی از آن بلیسند **نزلہ بند** معمول حکیم اکمل خان تخم کاہو تخم خشخاش افیون زعفران بزرالبنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا اکلیل سرخ انزروت اگر حاجت

باشند کافور قیصوری نیز اضافہ نمایند و ہمہ ادویہ را سائیدہ بسفیدۂ تخم مرغ آمیختہ بر کاغذ یکہ از سوزن سوراخ کردہ باشند مالیدہ بر شقیقہ بچسپانند

علاج زکام و نزلہ بارد

اصل السوس نیم کوفتہ گاوزبان شش ماشہ نبات سفید دو تولہ جوشانیدہ صاف نمودہ بنوشند و یا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک یا بریان عوض
گاوزبان کنند و با عسل بدہند و گویند کہ انجیر زرد سہ اوقیہ صعتر بابونہ ہر یک نیم اوقیہ جوشانیدہ نوشیدن زکام بارد را مجرب است و اگر اصل السوس گاوزبان بادیان
ابریشم خام ہر واحد یکدرم سپستان عدد مویز منقی ہر یک ہفت و نیم مثقال تخم خطمی سہ درم جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید داخل کردہ بدہند و اگر حاجت تلیین
باشد ترنجبین و خیار شنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینہ حارہ ہمراہ جوشاندہ و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشہ
و شربت عسل و خطمی بنفشہ حلوا و خمیرۂ بنفشہ و خمیرۂ اسطوخودوس نیز منضج است نگاہی در نزلہ بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع اخلاط سکنجبین و شربت لیمو
[illegible] حموضت لذع و خشونت می کنند و باید کہ در رب اصل السوس غیرہ حل کردہ بدہند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آن است کہ
علاج باشد [illegible] تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینہ در بہ نمایند مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک یا خمیرۂ بنفشہ مفید است و تکمید
به بخار [illegible] و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جبہہ و صدغین را تکمید کنند و بابونہ پرسیاوشان زوفای خشک زنجبیل تمام قیصوم جوشانیدہ
آب آن بر سر ریزند [illegible] آن را [illegible] نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از مشمومات مانند شونیز بریان کردہ و انیسون بریان در صرہ بستہ و عنبر و مشک
عود ہندی و عطر آن نافع و ماءالشعیر است و پا در روغنہای گرم و چرب کردن ناف [illegible] مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار باشند و تشنگی
کنند و اگر سدہ [illegible] شربت کہ از بنفشہ و عناب و مویز و انجیر پختہ باشند جہت تفتیح خوب است و بابونہ و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشہ و خطمی جوشانیدہ
بخار گرفتن و تنقیح مادہ و تفتیح سدہ خطمی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانہ روز در سرکہ تند تر کردہ بسایند و باندک روغن زیتون کہنہ سعوط کنند فی الحال
سدہ بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سدہ نماید و مداومت مانع زکام است و انکباب بر مطبوخ طرفا و ہمچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونہ در نزلہ بارد
مفید است و نخالۂ گندم در آب و سرکہ جوشانیدہ سر بر بخار آن داشتن نیز مفتح سدۂ زکام است و اگر لادن و چوب گز و شونیز بجوشانند و سر بر بخار آن دارند سدۂ بینی
بکشاید و بخور حاجی حسین کہ در ادویۂ زکام و نزلۂ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر ہر یک دو ماشہ زنجبیل سہ ماشہ کوفتہ اندکی سرکہ آمیختہ در
پارچہ بستہ بوئیند زکام بستہ جاری کند و شمامۂ مشک و عنبر و لادن و قطران و جندبیدستر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتہا برای امالۂ نزلہ از حلق بسوی بینی ناس
حقانی و غیرہ سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر ورق تنباکو یکتولہ عطر عود یا عطر مجموعہ دو سرخ آمیختہ استعمال نمایند نیز زکام بعد نضج مواد برای اخراج امالۂ آن
از جانب حلق معمول است و سعوط تخم ترس برای سیلان نزلہ از بینی نافع و بہر قطع سیلان لادن و عود و قسط و شونیز در سرکہ تر کردہ بر آتش بسوزند بخار آن ببینی کشند
و بخور کبریت نیز حبس زکام می کند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب است و اگر کندر میعہ سائلہ قسط شیرین سندروس مساوی کوفتہ بیختہ حب سازند و بر آتش نہادہ بخار آن
بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از تبخیر کنند و یا شونیز در سرکہ تند سائیدہ بر سنگ تفتہ یا خشت گرم ریختہ چادر بر سر کشیدہ دود آن بگیرند و استعمال
دیگر ادویۂ مرکبہ مسطورہ شود و حب جاجت مفید است و در نزلۂ بارد کہنہ استعمال حب غاراقی و لیس النان حب [illegible] در معمول حکیم شریف خان است و بر تارک سر [illegible]
سیاہ [illegible] آب برگ تنبول حل کردہ مالیدن در رفع نزلۂ کہنہ مجرب است و اگر دار شیشعان و تخم قرنفل ہر یک ماشہ جوز بوا یکعدد عاقرقرحا ہشت ماشہ دار فلفل فلفل سیاہ
ہر یک ہیچ ماشہ سائیدہ گرم کردہ بر سر ضماد نمایند در رفع نزلات باردہ نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کندر زفت گل بابونہ سنبل الطیب ہر کدام یکجزو روغن گل یا
نرگس موم سفید از ہر کدام چہار جزو موم را در یکی ازین روغنہا گداختہ ادویہ را کوفتہ بیختہ با آن بسرشند و بر پارچہ مالیدہ بر سر گذارند و دو سہ روز بستہ دارند برای زکام
و نزلۂ کہنہ مجرب است و باید کہ در نزلۂ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماءالعسل بدہند بہتر باشد و غذا حریرہ کہ از سبوس گندم و مغز بادام و شہد پختہ باشند
بدہند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلجم و گزر و غیرہ کہ در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید است بیان ادویۂ مرکبہ کہ در زکام و نزلۂ بارد مستعمل
اطریفل مقوی دماغ نافع نزلہ مفید آلات صدر و ملین آن پوست ہلیلہ زرد کابلی پوست ہلیلہ آملہ کشنیز خشک مغز بادام ہر یک یکتولہ تخم خشخاش

تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند و خوب
باهم مخلوط نموده حبها مقدار نخود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشت
طبیعت بیفزایند و عورتی برای درد پای و تولول فم رحم استعمال کرد زائل شد و بهر گاه همنین شقاقل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مغزیات مثل فندق و مانند آن
اضافه نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بی عدیل گردد و چون این هر دو حب را بجهت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز
بلادر با ادویه مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی غائله بود **خمیره خشخاش** معمول نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست
خشخاش یکسیر در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس سست مالیده بجوشانند تا به ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یکسیر با در آن
سائیده گرفته با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطگی زعفران هر یک دو توله سوده
آمیزند و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** که برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی در انتها بکار آید
برگ فلفل تر گرفته بر جای بلند در باد و صیانه بیاویزند که خشک شود پس از آن شش درم بگیرند صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا
سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آن نافع و قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید
بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم فطراساليون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون
هر یک یکدرم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند و در ظرفی بردارند وقت حاجت بعد
شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده باب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی نیز داخل می کنند و هر قدر که کهنه شود نافع تر باشد
فلونیای فارسی نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلاوت دماغ و بدن کند فلفل سفید
بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب ملی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر
یکدرم زرنباد و درونج هر یک نیم درم مرداریدا مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند
و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی از آن یکدرم باب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض باب سماق و
هر قدر که این دوا کهنه گردد جید تر بود نزله بند از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطگی بیخ لفاح
در گلاب سفیده تخم مرغ سوده بر کاغذ یکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسبانند **ناس** نزله از مجربات اکبری
تنباکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدری ناس بگیرند **ناس محسن خانی** برای نزله
از بیاض حضرت استادی غفر الله له دم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر کوفته بیخته ناس بگیرند **ایضاً** منه
نوشادر چونه قدری باهم سوده بر کف مالیده ببویند ماده مجتمعهٔ نزله بازود فع شود **ناس** برای نزله از خط عموی صاحب مرحوم منقول تخم سرس یا چھڑ
یک توله کایپهل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند **ایضاً** برای نزله از بیاض والد مغفور سمند پهل دوازده عدد قرنفل
بست و پنج عدد نکچهکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک تی در آب ادرک باریک سائیده در سایه خشک کنند و باز سائیده پارچه بیز نموده نگاهدارند صبح و شام
بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست ریٹھن که جیت می نامند خشک نموده یکتوله مغز تخم سرس یکتوله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک
سائیده سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله و شقیقه مزمن که سدهٔ آن بکشاید تخم کہل شش ماشه مغز گهونگچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر یک ماشه
کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیهٔ دماغ و جاری نمودن آب از بینی دارشیشعان یک دام کوفته
آدوره کہ بندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل ده عدد باریک سائیده بکار برند **ایضاً** برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد نکچهکنی سه ماشه فلفل
گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگاهدارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزله و سردی دماغ نکچهکنی مشک خولنجان زنجبیل سنبل زعفران

دارچینی هر یک یک ماشه مثقال سورنجی یکدام سائیده قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزلهٔ بارد از مجربات ست و کرات و مرات بتجربه رسیده
برادهٔ اسرب دارشیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل و دهن صلایه نموده بکار برند **ایضاً** قوی تر از اول برگ خطمی دارشیشعان فلفل گرد تخم ریحان
عقل بیر مساوی صلایه نموده بکار برند **ایضاً** گل روناس سیاه گل یاسمین برگ روناس برگ کنبر تربد سفید زنجبیل عقل بیر هر یک یکتوله سائیده بعمل آرند
نوع دیگر قوی تر برای نزلهٔ بارد و تنقیهٔ دماغ برادهٔ اسرب سه توله فلفل گرد یکتوله مرد ارسنگ سماق سه پاس صحیح ... نمایند که سر سه سا عود بلسان کشت ... یا جیک دشتی
یکتوله در شیر عشر حل نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده اندک روغن گاو تازه بر تابه آهنی بریان کنند و غنچهٔ یاسمین نا شگفته
برگ خربزه در سایه خشک کرده هر یک یکتوله سنبل الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز سائیده بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در نزلهٔ بارد بخور
شرب عود و ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بروغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نارگیل که در اوائل ربیع برآمده
خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباب تر نفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا بسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور ...
مقدم سر و بخور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و قدری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر داشتن آن تا زمان خضاب حنا
و بعده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر هر واحد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم
بخور کبریت و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و شرب نطول مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل دوا به نزلات چون باب مرزنجوش یا بروغن غار لسر شته ...
فرنجمشک و کذا بهار و طبیخ آن و کذا حماما و کذا سنبل الطیب کذا خراما و بخور و شم و ضماد دارشیشعان بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع ست و شرب طبیخ
بیخ اذخر و فقاح آن و کذا قرو مانا سائیده بعسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا قنتوریون قیراط در علک الانباط آمیخته حب ساخته و کذا حریره نشاسته بشکر و مغز بادام و کذا
اشق دو درم و کذا بیخ یبروح شت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه الولو ساست بشراب ...
و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب بعسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینهٔ دشتی یا مخلوط بجریره و کذا تربد سفید بنا بر تنقیهٔ ماده و کذا شحم حنظل و کذا سیر
بعسل و شراب و کذا حلتیت **وطلای** عود الفرح به عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و کذا نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در
شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خراما و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر **و نطوخ** داخل بینی ... یا آب
فرنجمشک یا مرزنجوش حل کرده **و بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماما و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان **و شم** زیره بسرکه سرشته یا گل بابونه
یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و **سعوط** سنبل الطیب و کذا روغن خیری و کذا ... شقائق النعمان
کذا زهرهٔ کرگس که نافع نزلات عظیم ست و کذا زهرهٔ غراب بروغن بادام تلخ **و ذرور** بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و ابرسا و بهار و سنبل و صباغ و گل
اقحوان و دماغ خشخاش خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی میعهٔ خشک و مافریون و سلیخه و مشک و سنبل الطیب حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینهٔ دشتی
و ریحان و کذا اشک صبر و نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و بنفشه هر کدام که باشد با یک سوده **و تدهین** مقدم سر بروغن قیصوم که چون گل برگ نارگیل و در زیت انداخته
بعمل آورد و در آفتاب دارند و یا روغن بابونه و یا زیت ... سداب یا بهار و یا اقحوان معمول بزیت و یا روغن قسط یا غار و یا روغن تخم ترب یا خیری و یا گل قندول و یا نسرین و یا
بان هر چه از این روغنها بهم رسد نافع نزلهٔ بارد ست **و مضمضه** طبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلهٔ بارد ست و کذا تغذیه کرنب با کباب آمیخته و ماهی و سفیان و ابن ماجه
گویند که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات ست و چون غاریقون با ادویهٔ نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد **جالینوس** گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه
گردند و بر آن تشنگی آب بخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یک شبانه روز صحت یابند **سعید** گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال
حریره بشکر و روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین و تقرص بنفشه و یا منقوع و شربت بنفشه در بخش آب گرم بر مقدم سر و انکباب به بخار آب گرم و شم رائحهٔ جادهٔ مثل
مرزنجوش و تمام و بخور ربعود و ندو در حالت طول زمان سیلان شم انیسون گاه گاه نه متصل و تلطیف غذا و لا دادن نخود آب و بعد از آن نیز ... نافع ست **ابن الیاس** گوید
که اگر بسبب زکام رسیدن سردی بسر باشد تسخین سر بخرقهٔ گرم و بکمادات مسخنه و تبخیر بنید و نطولات و مشمومات حارّه و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض نا شد تسبل بیخ درم و

بنفشه و نیلوفر و اصل السوس و پرسیاوشان هر یک سه درم و شکر و ترنجبین هر یک ده درم ملین نمایند و غذا مزوره نخود آب ماش و نخود آب دهند و انکباب
بر جوشاندهٔ حار مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری نشود تجفیف به جلبان و قرطاس مانند آن نمایند انطاکی
گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدرے فلفل منضج سریع زکام و نزلات بارد ست و کذا بخور ریگالو و کبریت و خوردن آنها و اگر با آرد باقلا بسرکه ترکرده
در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد از قرنفل و عاقرقرحا و برگ جوز شامی هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند و کذا
نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل الملک گل حنا یک مثقال بماء العسل سه اوقیه بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات است گیلانی
می نویسد که مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان و اصل السوس و عسل یا فانید بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه مطبوخ انجیر و مویز
و اصل السوس و خمیرهٔ بنفشه و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانید بادام و از بقول شلجم و گزر و پیاز جوش کرده و از لحوم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه بکشک
گندم نافع و حلوا متخذه از مغز نان میده و فانید و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکو ست و آنچه نزلات بارد را نافع ست بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوز بوا سه درم
زرفت سه درم و از آن اقراص سازند و به پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شربه او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن
گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریرهٔ معمول بعسل مفید مهراریس گوید که چون اصداف محرق بسرکه سائیده مابین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و
اسرار است ابن بختیشوع گفته اگر خواهد که در زمستان زکام نشود گل نرگس ببوید و هر روز سه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان می نویسد
که بوی نرگس در بعض امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزلهٔ بارد آب بسیار گرم بر سر ریزند و هرگاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور
سخونت یابد بگیرند خرقهٔ کتان و باتش گرم کرده بر یافوخ نهند و هرگاه گرمی او معلوم شود فی الحال ساکن گردد و بعضی گویند که نزله کننده را گرامی دوا فائده
نمی کند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعد تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین مانع بخار اطریفلات ست و گویند که ایارج فیقرا
لنضج و استفراغ می نماید مواد عاصی نزله را و بقول ایلاقی کسی را نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس مساوی حب
ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد و مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت دواء آن ست که آنچه از آن نازل شود بارد غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید سر
از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آنکه گرمی او بقعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و
اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط تا از خشکی غضاریف
منجذب گردد و ماء العسل و طبیخ زوفا و سکنجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان اندک فلفل سائیده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در بادیان
با عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعه سائله یا مثل آن عسل مصفی بپزند تا بقوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تحلب و تجفیف ماده کنند همچنین
اگر فودنج با ماء العسل سرشته و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان ست صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام
بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند سر آنکه حمام در آخر زکام بسیار نافع ست و منقی بقایا ست و قبل از آن تهییج بدن و پایها و مفاصل و ناف و مقعد بروغن
گرم نافع ست و غذا آب سبوس و حریرهٔ آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر ازین زردهٔ بیضه نیمبرشت و مری ست و جوجه مرغ و هریسهٔ آرد باقلا
و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب از حلق فرو بردن نافع زکام بارد ست و داشتن فتیلهٔ پنبه کهنه
در بینی برای امالهٔ نزله بسوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز پسته در شیر عورت سائیده نافع نزله و منقی دماغ از رطوبت ست و سعوط شونیز
سوده در روغن گل و سرکه تربت مفتح سدهٔ زکام ست و ایارج و بول و گوشه و نشاسته و کتیرا و سپاری چیالیه هر واحد یک نیم ماشه انیسون اجوائن
خراسانی هر واحد شش سرخ در آب سائیده بکوزهٔ کاغذ سوزن زده طلا نموده بپزند و چسپانیدن ملین نزله ست و طلای قرنفل سائیده بر یافوخ
نافع نزلهٔ بارد ست تقلیع در زکام بلغمی که سالمترین انواع زکام ست نیز بکار آرند و مطبوخ ادویهٔ لطیفه مثل اصل السوس منقی و بادیان و بیخ بادیان
اسطوخودوس سیاوشان و گاوزبان خشک بیخ سوسن و چای ختائی و بادیان ختائی و مانند آن حسب حاجت بنوشانند یا اصل السوس با شربت اسطوخودوس

دماغ یا در مقدم آن یا در انجا که بینی بدان متصل است و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنا بر نزول اخلاط ردیه بسوی او علاج این دشوار
است و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه آن **طریق تشخیص** این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مریض نقصان یافت گردد سببش خلط عفن
در عظم مصفات باشد و الا نبض را ملاحظه نمایند اگر تپ باشد و با آن صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد در نه اندرون بینی نظر کنند اگر بواسیر و یا قرحه
در منفذ بینی یافته شود سبب او همان باشد و اگر اثر سده یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او نباشد یعنی یا ریه یا معده باشد و اگر نهیم نباشد سببش فساد استخوان
مصفات باشد **علاج** اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که از ان بخار بر خیزد از ماده عفن نمایند بعده بهر تبدیل رایحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند
و سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فتیله بشراب تر کرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سنبل الطیب و قرنفل هر یک سه ماشه
سوده بران پاشیده بهند و بهر مصباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی الف باشد بمسهل و حب ایارج تنقیه دماغ
کنند و سکنجبین بوزوری قوی الدافعه کثیر البزور و کف خردل بچند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل الطیب و قرنفل و گل سرخ و سعد و سکنجبین پودینه در شراب
جوشانیده غرغره کنند و پس از ان نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ قصب الذریره و گل نسرین و سعد و سنبل الطیب مجموع یا آنچه میسر شود و سعوط بول شتر
شستن بینی با آن مجرب است و تخلف نمی کند و صاحب شفاء الاسقام گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف است و قطور زیت و عصاره فوتنج نیز
نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد در بینی دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند و ایضا سعوط دوس
گل منقا و فوفل پوست اهلیله زرد و اصل السوس و گل خطمی سفید جوشانیده نبات داخل کرده برای آنکه از دماغ او بوی بد می آید می دهند و اگر جوز بوا و دارچینی
و بسباسه و قرنفل هر واحد یکدرم کوفته بیخته باشند غلوله بسته بخور ند و بول شتر بهر روز سعوط کنند بد بوی بینی دور کند و اگر بلیله سیاه چهار درم و توتیای هندی درم
قرنفل سپید ده عدد و فلفل سفید که از دکن می آورند بیست دانه کوفته در آب برگ تنبول سائیده حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند
بهر عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و بادزهر از شیشعان و آس و صبر و کافور و مشک همه مفید است و اگر
آمله یکدانه به سر سائیده با یک سیر آب سیاه کنند بیامیزند و سه درم بهر روز بخورند نیز نافع آید **اقوال حکما** گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود و درین هنگام
باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد بهر دو قیفال و با دویه مسهله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که در ان صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه بعمل آرند
صاحب هادی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب نه عدد و آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مع مغز
بادام و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ او یا نقوع مشمش نمایند و غرغره بسکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا با دوچ سوده بدهند و هر صبح بینی را
با آب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مرچها ندر آب نعناع حل کرده در بینی چکانند **طبری** گوید که بعضی که از رطوبت متعفن متمکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج متحمل باشد استفراغ
عام بطبیخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص بحب ایارج یا حبی که در ان صبر و مصطگی بود یا بر گرد و تنقیه معده بحسب مزاج او چند فساد نمایند و اکثر استنشاق کنند بعده عصاره
پودینه و عصاره بگیرند یا شراب کهنه و انفیون پنج جزو بادام سوده نمایند بعده قلقطار یکجزو زاج کرمانی یکجزو خردل سفید نیم جزو باریک سائیده بدفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مذکور
پاک گردد و بعده سنبل الطیب یکجزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو سائیده بشراب کهنه تسقیه شوده خشک سازند بعده با آب نارنج مع قشر و شحم او تسقیه دهند و
خشک کنند و بدفعات کثیره همین عمل نمایند تا آنکه طعم و رائحه متمائل بتلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز با این دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال
این دوا تمام جان دو در حادث شود این علاج ترک نموده بمعالجه بعد و تسکین فرج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر نجر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت در مصفات
و فضول لزجه در معده کنند و اگر بد نجر او صعب گردد و نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد یک مثقال آب پودینه نهری یکجزو و شراب کهنه یکجزو و اذان الفار
یک جزو و مقدری بول شتر که مقدار دو درم او یکجزو قلت و اجزای سیاه مذکور کل مقدار رطل صغیر باشد بعده در آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد بعده بقدر
دو درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر منخیته بازور آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد بعده سنبل الطیب یک درم و قرنفل یکدرم آمیخته در آفتاب
دارند و بعد خشک شدن سائیده در بینی دمند و دران اسراف نمایند که اکثر رعاف می آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ بر آید بند نکنند

وهرگاه افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف می‌کنند و باز معاودت بعلاج او نمایند و این ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه **بعضی**
مجربین می‌نویسند که عنبر و زعفران بآب نعناع سعوط کردن مجربست و یاسمین بهر طوری که استعمال نمایند مجربست و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم و دو
ثلث درم و موی یعنی ریشه و آلان یک درم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و در و سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و بروغن نرگس و روغن بنفشه
سعوط کردن مجرب و کذلک خردل برگ پودینه تازه سائیده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل الطیب پودینه در بینی
دمیدن و یا قسط از کندر ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک سائیده قدری از آن در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل الطیب گل
سرخ قرنفل بآب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند از آنکه بینی را بشراب شسته باشند و یا مرکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الذریره سک
هر یک یکدرم و نیم زاج قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بشراب تر کرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته در نی
انداخته در بینی دمند و یا حماما زدنهای خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند **ابن ماسویه** وغیره گویند که قطور آب
لبلاب و روغن گل عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مرصافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا بوا شادر و شب بسرکه و کذا بول ابل که دوائیست و از مکه سعظه می آورند سائیده بروغن گل آمیخته و کذا سعد و رسر که جوشانیده
و نفوخ شب درم و مر واحد چهار درم قلقطار و مازو هر واحد یکدرم بعد شستن بینی بشراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ فربیون
در داخل بینی و کذا میعه سائله چهار درم حماما یک نیم درم و مشرب دار شیشعان هر واحد سفیدتین الف ست و اگر قصب الذریره و نسرین و نیم درم و قرنفل
هر یک درم مازو و مر هر یک نیم درم مشک یک حبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود **صاحب تحفه** هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و چهر سوده نافع
گیرند و در علاج الغرباء مسطورست که آب کدوی تلخ یکدو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک بآب تر کرده و در شبنم نگاه دارند و صبح یکدو قطره بچکانند نافع
بدبوی بینی ست **شیخ** می فرماید که بعد تنقیه بدن و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات وغیره استعمال نمایند اما فتائل مستعمل
این مرض بهتر آن ست که قبل از آن بینی را بشراب بشویند بعده استعمال نمایند منجمله فتائل مجربه فتیله از مرد حماما و اقاقیا ست که بعسل مرتب کرده باشند یا اسحاما
و گل سرخ بروغن ناردین و دیگر فتائل بسیار اند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب الذریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری مشک
بمجموع یا مفرد بحسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیله مبلول بشبث رقیق که بران ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی
پاشیده باشند و همچنین برگ مورد و قصب الذریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یکدرم مر و مازو هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا ثلث اندرانی
هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله بعسل تر کرده بدان پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط العصاره پودینه بهترست و از سعوطات نافعه آبها بول خر بهست و آن
تخلف نمی‌کند و از مجربات جیده آن ست که قرص الندرسوندون که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دار شیشعان بشراب ریحانی
قبلی جید ست چند روز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات نیست که باطن بینی را بالقلقطار لطخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسایند پس در آب سوده در بینی
طلا کنند و لطوخ دوای قریطن استعمال نمایند و آن اینست که مر مکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یکدرم و سدس درم بعسل سرشته
و از نفوخات قوتیج تنها باریک سوده بوزن یکدانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان در بینی
نفوخ سازند و از نشوقات آنچه مجربست دار شیشعان بآب یا بشراب پخته چند روز استعمال نمایند و آنچه بتجربه رسیده در علاج او خاصة چون درد داغ یا
مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغ ست بیمین یا فوخ و الیسار او مقابل او ذنبین مائل بصدغین یا داغ بر وسط سر **طبری** گوید که اگر علت بحوالی عظم نافذ
شود و عفونت در آنجا پدید آید پس قلدفیون در عسل حل کرده بفتیله آلوده در بینی گذارند بعد از آنکه قدری روغن گل سعوط کنند در رعایت مزاج دماغ علیل که هر
تا گرم نشود و عقل و متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر زنان و بروغن گل و روغن بنفشه و ماء القرع و امثال آن آنچه مسطفی و مسکن باشد سعوط نمایند و اگر
مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد و بخار ... بعلاج سیلان الانف و قروح او باشد بعلاج بیش چه مسطور گردید

بیاید بحسب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بناصور منجر می گردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در باب سرطان الانف خواهد آمد تعلیم در ملک شکال
آنکه بر چیزی می مالد سوزش می کند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آبله هندی می نامند اگر زود علاج نکنند هلاک میکند علاج آنست که [illegible] و نمک آمیخته در بینی مالند تا آبله
شکسته شود و از حدت سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل میکند و نکهکنی بلغت هندی است ماخذ مشک [illegible] غبار پاسیده در بینی مالند تا عطسه آید [illegible] مریض [illegible] شود

قروح انف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتیست که ریم کند و مبداء تولد او در بینی یا انفس بینی است چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا دیگر کاز بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد ازان قرحه گردد و گاهی قرحه رطب از رطوبات فاسده که از دماغ بسوی بینی نازل شود و حادث گردد و گاهی قرحه یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ می فرماید که گاهی از بخارات حاده یا بدیه و یا از نوازل حاده قروح متعفنه و یا خشکریشه و یا قروح ساعیه در بینی پیدا می شوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب ساذج و قرحه رطب منتن و قرحه بثره کوچک است و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خولوس نامند **طریق تشخیص** اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی منجمد شود و وقت خشک جدا میگردد یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاد عفنه بود و اگر از مدت دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بثور متقرح بود قرحه بثره باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی و تلهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب فرنجیا و انواع نار فارسی پیدا شود و [illegible] داخلی عفن بود **علاج** شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضوی است رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجب است که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی ادویه مجففه برای قروح بینی در خشکی کمتر از ادویه مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجففه قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیاء در غایت تخفیف است قروح عین محتاج باشیاء اول حدود در تجفیف ست بعده اگر سبب سیلان مواد و بالقصد الخر باشد باستفراغ و ضماد و جذب بسوی ناحیه دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد ازان بفصد منخرین تا فصول متوجه بسوی او قبول کنند پس تدبیر اتفاق نمایند و اگر یافته نشود حجامت النقره یا کاهل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دموی بود [illegible] باشد بعده باستعمال حبوب یا ارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر الانف و در بیان قروح قریبه الانف نیز نافع است نگاه بلعابات مانند آن نیز مفید حتی که نرم گردد و جمیع قروح خفیفه [illegible]

علاج قرحه یابس

که کثیر الوقوع است تنقیه سوداوی احتراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غذا مزوره ماش نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم روغن بنفشه و روغن کدو یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و لعاب مالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را بآب گرم بشویند و بخارات کتیرا بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم و مغز در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می نمایند و مرهم حب السفرجل درین باب همواره معمول است [illegible] خطمی از مغز ساق گاو و پیه [illegible] روغن بنفشه بادام دو جزو و کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برای تلیین داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و شحم ماکیان و سپا مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده بلعاب بزر قطونا [illegible] خطمی آمیخته و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و باهم بجنبانند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی بینی که مشابه حقیقت یابس باشد [illegible] پخته روغن او گرفته استعمال نمودن اکسیر است و صندل سفید و عفص ملی سوده بگلاب [illegible] روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل [illegible] آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

و یک نسخهٔ مفید خشکریشه بینی و تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحه یابسه اول فصد باسلیق کنند و بفاصله سه چهار روز رگ قیفال
زنند و بعد منقیه با رالجبن بشربت شاهتره در بر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود بعده شیر زنان یا بز یا خر از پستان دوشیده
بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و بنفشه و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه روغن گل هر یک یک نیم
توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم بسازند و بهتر آن است که پیه بز نیز با آن
همراه بسیست نرم کرده بر آن طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعاب‌دار بشویند و بروغن گل فقط چرب سازند و این مرهم
نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه کتیرا دو ماشه
بدستور مرهم سازند و این قوی‌تر است حکاک اسرب هلیله زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل هر یک
یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که سر گزان را بدست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و بعد اصلاح بپذیرد و سائر مراعاتی که در حفظ انف
گفته اند درینجا بکار برند که مفید است گیلانی گوید که این دوا نافع است بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیزند ایضاً هلیله
زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یکدرم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را در روغن
گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است ولا سیما آنچه مائل به یبس مزاج
باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی الاندمال که ماده آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل است صفت آن بگیرند
تخم به خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعده لعاب مذکور یک مثقال روغن گل یک مثقال موم سفید
نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ می فرماید که قروح یابسه را معالجه کنند بموم و قیروطی و مرهم مجلوه بنصف وزن آن مغز ساق گاو در
همچنین روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نیز دهن بنفشه از آن روغن گل است خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغن بنفشه مع
کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع است و ایضاً فتیله در قیروطی زوفای رطب ... بعده موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید بعد نسخه ایاالفلوس مغز ساق گاو عوض پیه ایل است و ایضاً موم و روغن گداخته هلیله زرد یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی ... بعد فصد
سر و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که انسب ادویه با اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تسکین
ابخره بخار و منع او از صعود بمثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بذر قطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهی محتاج گردد بفصد سر و حجامت
نقره اگر سبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی ماده کثیر الانصباب بسوی بینی باشد از مطبوخات ایارجات و اطریفلات

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و فیقرا یا ازخود و سکنجبین بزوری یا سنبل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی
در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یکدرم و مرکب دو درم سفیداب
قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرو جوشانیده با آن قرحه را بشویند و
قطره آب سلق تنها و یا بهر کلنگ و لذا فتیله با آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی است و اگر ضعف کلی مرداسنگ با آب و یا گلاب سوده
اندرون بینی ضماد نمایند برای خشکی بینی نافع بود و در تکمله هندی درین نسخه صبر هم داخل است و یا از پوست هلیله زرد و با خیری و پیه مرغ و یا روغن گل طلا
نمایند و در قروح انف که مبتلی بجلا است بجهت بودن ماده آن در اوائل شیرین غیر شدید الحرارت که حریف باشد و صالح و آن را قروح شهدیه و شیرینیه
بجز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا بموم و پیه ماکیان طلا بیت کنند و قوی تر از آن مرهم سفیداب

است و خصوصاً مخلوط بلعاب بهدانه و اگر اراده زیاده تخفیف باشد خبث فضه دران داخل کنند و گاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده می کند و هرگاه مرض اندک شدت کند این مرهم را استعمال نمایند سفیداب بکر طل مرداسنگ سه اوقیه خبث الرصاص سه اوقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار اوقیه ازان مرهم سازند بروغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هرگاه علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب طب چهار درم شب دو درم بروغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخهٔ جرجانی و ایلاقی شب هموزن مرداسنگ است و سداب دو درم و سرکه ممزوج و قوی تر ازان اینست زاج سیاه و قلقند و مرهم واحد هفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس از هر واحد چهار جزو کندر یک نیم جزو کوفته بیخته در سرکه یک طل دهشت اوقیه در ظرف مس بپزند تا بقوام عسل آید ازان لطوخ نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزو درین نسخه درم است

علاج قرحهٔ منتن و کهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون و اخلاط او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و تدبیر مبرد و مرطب آشامیدن مطبوخ عناب و شکر و غذا مزوره ماش مع مغز بادام و تنقیه بمطبوخ فواکه و حب بنفشه و شیر سفید است بعده استنشاق روغن گل مضروب با آب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب تیر ید بینی و جبهه بضماد صندلین و شیاف مامیثا و حضض و بوش در گلاب و آب خرفه یا آب حی العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا آب انار بنوشانند و بسویق جو و شکر و یا سرکه بریت و مزوره آب انار یا آب سیب و آلو و قوت غذا سازند و سعوط بعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن عفص و یا صبر با آب بارتنگ حل کرده و یا عصارهٔ سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارد باشد باید اجزای لطیف مادهٔ حار تحلیل شود و کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تخفیف خربق سفید و عرق مساوی بار یک سائیده در بینی دمند و بعده بسرکه انگوری قرحه را بشویند و مرکی باریک سائیده نفخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود پس ادویه مجففه استعمال کنند و سعوط بعصارهٔ ابرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل یا آس سوده مطبوخ بشراب کنند و یا زرنیخ سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکه و عسل در بینی گذارند و گویند که در قرحهٔ کهنه مرهم اسفیداج با ضافه عسل و سرکه نافع است و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرکی هر یک تولد زراوند اقلیمیای انقره هر یک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهار و نیم ماشه گلنار یک ماشه بوره ارمنی چهار و نیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هر یک شش ماشه اسرب سوخته کندر هر یک سه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه و حبس خون بینی نماید و جهاتیه دو ماشه قرنفل سنبل الطیب گل سرخ هر یک سه ماشه مر مازو هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف است و یا سعد مازو زعفران کوفته بیخته بیه ماکیان و روغن گل گداخته بیامیزند و بعد آنکه بینی را با آب صابون شسته باشند بکار برند که مجرب است

ولقول مسیحی ادویه مصلح قروح ردیه انف مجففه و منقی اند مثل پودینه که عصارهٔ او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند و یا بگیرند شب و زرنیخ سرخ چهار جزو مازو یک جزو و در نسخه یک جزو در بینی دمند بعد شستن او بشراب یمانی و در نسخهٔ دیگر مر دو درم عوض رو سخیح است و قوی تر ازان اینست که قلقدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی سائیده و خنثل و سرکه تر کرده و درین دوا گردانیده در بینی نهند و ایضاً برای قروح منتنه زاج قلقطار شب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج از هر واحد یکجزو کندر ثلث جمیع اجزا نیس سه اوقیه ازان در یک طل آب بپزند تا بقوام عسل آید و بطریق فتیله در بینی داخل کنند و جالینوس گوید که چون فاوانیا و قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند و بعد طلا نمایند بعد پاس صحت بخشد و گویند که این بارها تجربه رسیده و ایضاً سعوط زنگار بعد پاک کردن دهن مناسب برای قروح خبیثه و منتن انف مجرب است و اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحه کهنه انف مجرب است و چون انار ترش گرفته آب جدا کرده ثقل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته با آب انار سطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است و سعوط عصارهٔ ابرسا تازه نیز نافع و خوش است و ایضاً مغز تخم زردآلو یک جزو و سیماب نیم جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یک جزو باریک سائیده بسکنجبین استعمال کردن ناصور بینی را تجربه شیخ است و شیخ می فرماید که قرحه که بسوی او مادهٔ حریفه یا ردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و اسهال دران لابد است و بسا است که احتیاج اسهال بایارجات کبار افتد و اصحب که مدام اورا بفلوس نماید

ناصور بینی

استعمال نمایند بعده ادویه شدیدالتجفیف استعمال نمایند و ازین قبیل ست که بگیرند قشور مس قلقدیس زرنیخ سرخ و خربق سیاه سائیده در زهره گاو تر کنند و چند روز در آن
بگیرند پس استعمال نمایند و گاهی بدان حماما در ریودینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و بارزد زیاده کرده می شود و دوای روفس مجرب ست و آن انیست که سعد
و شب یمانی و بارزد و مرمکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدیدالوجع را علاج کنند با شرب محرق مغسول و اسفیداج و
مرداسنج و بروغن گل و موم اقاقیا مرهم سازند و قروح شبریه را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و کافور قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره
باین مرهم کنند سفیداب بگیرند طلی مرداسنگ سادتیه خبث رصاص محرق اسادقیه بشراب و روغن مورد مخلوط سازند و آزاد دویه مشترکه انیست که بگیرند آنرا
در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص نیز خوردن نیز علاج او می کنند گاهی مخلوط بشراب و گاهی بسرکه
و گاهی بسرکه و آب بحسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترک النفع باکثر اقسام انیست که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را باهم بسایند و
بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسفیداج سوخته در حکم خبث اسرب ست و عصاره چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع ست
و انطاکی گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه مواد بفصد و رطبین و تنقیه باقی مطلقاً نحو مثل کبریت و زرنیخ و طبین و رنجتین و روغنها اندر بینی و ریاسمین و
نفع چیزیکه مجفف و مدمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد و **بدانند** که قرحه انف را حکمای هند پینس نامند و از مجربات بابرنگ شنگرف
بزرالبنج زعفران مساوی سرمه سا نموده ناس گرفتن و هلدی دارچینی جاوتری لونگ بوزن برابر سائیده در شهد و چندان آمیخته هر روز نهار ناشتا خوردن مفید
نوشته اند و ایضاً زنجبیل دار فلفل دانه الایچی خرد هر واحد یکدرم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و بقدر ده ماشه وقت شب می خورده باشند

بواسیر الف و ارتیان و سرطان

بواسیر الف لحم زائد ست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و ماده این بلغمی ست و علاج این سهل ست
دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارت و الم و ماده این دموی بود سوم تیره صلب و ماده این سوداوی ست و گاهی این شدیدالصلابة با درد شدید بود خصوصاً
اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب است لاسیما هرگاه زرداب بواز آن سائل شود گاهی باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و شکل بینی فاسد کند و
بسبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر ست و آن سرطان باشد و ارتیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه بواسیر انف
ست که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب رطوبت از وی سائل شود و این ورم کثیر الارجل و اسفنجی نیز نامند از جهت مشابهت بماسیه
روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسرطانیت گراید و سخت شود و در دالم گردد و گاهی آن موضع همه سبز شوند و کشیده
گردند و در باطن بلکه کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که بمیل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب شکل ثولول بود دانسیس امراض سرو
ثولول پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم الحجم بود در گاهی سرخ و سبز منتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شود ارتیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعد
صفای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس ادنی بذیرد و در
کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آن را اعلق
نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی ست در عروق داخل بینی و سبب ارتیان ماده روی مائل ببلغمیت و سبب سرطان سودای محترق ست

علاج بواسیر الف

فصد سر کنند و زلو بچسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبرید ی که در رعاف گذشت بدهند بعد از آن بمسهل با رد و حب ایارج تنقیه نمایند و گاهی
فصد عوض تبرید عناب خشخاش بیخ شاهتره گل بنفشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده می دهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی
بیخ کاسنی آلو بخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب تشریح و جا دهی بعد از فصد حجامت
قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزوره ماش با شیره با دام بغیر ین بعده مسهل بمطبوخ نوا که دیا مطبوخ ہلیله و حب ایارج و گاهی در بواسیر

مرمن مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سر رو تبرید شیره عناب شیره کشنیز خشک شیره کاهو عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان شربت بنفشه
داده منضج و مسهل و حب ایارج می دهند و شیاف مامیثا و رسوت صندل سرخ حضض گل با آب کشنیز سبز ضماد می نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد
ادویه خفیفه و در مزمن ادویه حاده قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه بقول شیخ فتیله معمول از پوست انار ست که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و از ان فتیله
دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجربست لیکن نفع ادویه ظاهر نشود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرمکی نیز داخل می کنند و فتیله بسرکه ترکرده و بدوا
آلوده می نهند و یا فتیله بشحم حنظل و یا ادجوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه ترکرده تنها و یا بعد ترکردن آن در آب مذکور و
یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده و یا از عقید آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله بعسل و گل سرخ در روزی چند بار بتکرار
بکار برند و یا نفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرند **و صاحب خلاصه** گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن را در ظرف مسی اندک
بجوشانند و در همان ظرف نگاهدارند و ثفل او را خشک نموده باریک بسایند و بآب کور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند و در مدت دراز بواسیر بینی بی مشقت قطع کند و مثل
ادویه حاده دیگر از اوجاع و وجع ورم خالی ست و اگر اندک زنگار و نوشادر دران اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجربست **و جرجانی** و ایلاقی گویند که آب انار
مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یک روز نهند روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و از ان شیاف سازند و بآب کور ترکرده در بینی نهند و بعضی گویند که
شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قویتر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش بکوبند
و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات سبب
بدارند و یا توبال مس سائیده بشراب سرشته داخل بینی بطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر الف را دور می کند و گویند
که آب بوقت و روغن گل و نشوق ابرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر الف ست و کذا قلقند بعسل و یا قاقلی تازه در بینی گذاشتن
و بجمله ادویه حاده قویه انیست که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله آغشته در بینی نهند و اگر قویتر خواهند حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو
مهره و راجو سائیده بران موضع بچسپانند و یا لاهی آن مرهم زنگار نهند که بسیار معمول ست و اشنی ار و آنکه در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده می کند
اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و اشنان و مرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقه کتان با سرکه آلوده در ادویه مذکوره بگردانند و در
بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاء الاسقام مجربست و اگر زنگار و نوشادر اشخار سوده بشهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و الگوشت و شیرینی
بپرهیز نمایند نیز مجرب بعضی احباست و یا بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هر واحد یکجزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه سه جزو
سائیده فتیله خرقه کتان بشراب ترکرده با این دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی زاج و توبال
مس زراوند دحرج هر یک دو نیم درم کنند و چهار دانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد بفتیله استعمال نمایند **و گیلانی** گوید که بگیرند قشور
یکی دقیه و قلقدیس هشت درم فندبیچ سرخ نیم اوقیه و خربق سیاه ربع اوقیه کوفته بیخته در بینی دمند که دوای جید ست منفعت او در ده روز ظاهر می شود و ایضاً بگیرند
پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهره گاو و حماما و مرمکی و پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یکدرم سائیده
خشک استعمال نمایند **و بعضی** گویند که کندر یکدرم شب ماز و قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار هر واحد هفت درم سرکه
یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند و شب یمانی مرسن خته قلقطار قلقدیس زرنیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی
کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا با آب انار ترش و یا شراب انگوری امثال آن سعوط کردن بغایت مجربست و اگر فتیله بآب انار ترش یا سرکه انگوری
یا آب پودینه یا شراب انگوری ترکنند و این داروها بران پاشیده در بینی نهند نافع تر باشد و اگر فائده نشود فتیله بمیاه مذکوره ترکرده قلقدیس قلقطار و
اشخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آن ست که بعد نشتر یا خراشیدن موضع این ادویه
استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت فرد نے

بینی را ببرد و تو بال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن می کند و **الطاکی** گوید که آنچه مجرب ست انیست که شب یمانی قلقند و زنگار مساوی و ملیلیت مثل آن همچون غبار سائیده با قدری سرکه و عسل لبرشته و فتائل ساخته در بینی نهند یا خشک و در بینی دمند و دیگر ادویه حاده اکال چون فلد فیون و دیک بدیگ هم مفید بود و اگر ازین تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد ادویه اکاله مثل زنگار و رصاص با اعصل مجفف پر مرغ که با رجه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا مابقی را بخورد پس مرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل تنقیه استعمال ادویه حاده و دستکاری ما کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با دویه حاده باشد یک روز پیش از آن گوشت زائد را بعرق غشن و لک نمایند بعد از آن باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سور بینی باین ادویه نمایند کرادل القفر یا زفت رطب بدرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر انفع بخشند و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد وانچه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر الف مولودی بود و آن لا علاج ست

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سر رو و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علوی خان و حب تا یا ای ایشان فتیله کرباس بهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شافه دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب سرکه در بینی گذارند و ایضاً لعاب حلبه سرکه و گلاب و روغن گل برات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ بحب ایارجات حضض یکی زوفای رطب روی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران زلو چسپانند یا ببضع شرط نهند و خون برآرند و صاحب شیخ گوید که طلا با زنگار و زبان و ماء در بجبوبه اصل السوس بشکر و شهد و بعد نضج تنقیه دماغ با یارجات و طلا بمرهم عکر زیت و مرداسنگ ببعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق بعمل آرند **طبری** گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر بحب ایارج پس غرغره بعاقر قرحا و مویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن است و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه مبخره بسوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد نمانی مع لزوم پرهیز باقی تحلیل گردد و در ان ایام بدوای محلل مثل مرو حضض ضماد نمایند و انچه بر حال خود باقی ماند مرهم صافی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زوفای رطب یکدرم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یکدرم باریک سائیده لعاب اسپغول و لعاب حلبه برآورده مع عکر زیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و در وقت داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ بعمل آورده شود و خون سیاه غلیظ از ان خارج شد پس آن بیشک صحت یابد و اگر خون سائل از ان رقیق شیخ باشد از داخل و خارج بران زلو چسپانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و اجب است که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذر کند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرند عروق سفیده دو درم خربق دو ثلث درم و طین کرآن عروقی ست که بدان صوف می شویند یکدرم و حضض نیم درم و همه را باریک بسایند و در حریره بیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دوای خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بهان بچکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیاست برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و از ان قیروطی بسازند و بنهند بر آتش با شد که قدری سفیداب قلعی بهان اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرکها و خارج شود و مجتمع گردد بعده آب از ان دور کرده قدری سفیداب رفیق بضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مده که از ان سائل می شود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار داخل کنند و زیاده کنند و اگر بحدید علاج کنند با یکه دستکار را مهارت باشد تا اطهای بینی از قطع محفوظ ماند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ می فرماید که در اربیان

در آخر امراض دماغی عند نضج ماده دلیل خیر ست و اهل هند گفته اند که موافق ترین اوضاع صاحب عطسه آنست که سر خود مایل به پیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده
در روی یکسو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود و علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن
روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر به ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر انداختن روغن نیم گرم
در بینی و گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و فرنجمشک کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه باز دارد و فرکردن
اشتنان (؟) صیهات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط به آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس ست و سعوط آب گل خطمی با روغن
گل پخته مفید و به شدت صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان
فراخ کشادن و چشم آوردن و نظر نیز بسوی فوق و در چیزی کردن و بر بستن غلطیدن عضلات را بر روغنهای مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بنا گوش
و استغراق در خواب و انتباه باعث جلب یا منع عطاس اند و غمز موطن باطن خنصر با ابهام و سبابه و نیز بعضی دلک باطن خنصر و بنصر با ابهام در منع عطاس مجرب ست و گرفتن
بینی و دهن از دست بقوت نیز نافع ست و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذیع و مقام در هوای روی و غیر آن که باعث عطسه شود
ضرور ست و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس پوند هر یک چهار درم باریک سائیده در آبکیه
یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده باشند حبها بقدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس یک تا نه زایل
شده و در استعمال یک هفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع ست و گزران حبها با مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد
تبرید دماغ و تسعیط به روغنهای مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی باطلیه بارده و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام بآب شیرین
نیمگرم مناسب ست و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آنچه از رطوبات دماغ باشد تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندکی باقی ماند نشوقات
و مستنشقات موافقه بکار برند و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر یکیه بر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند
و اگر از رسیدن بخار گرم بمبدا عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب تشیم (؟) صفادع و عرق بید هر یک یکتوله ساخته ببویند
و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم ببندند و اگر مقدمه زکام باشد تدبیر زکام بعمل آرند و اما بوئیدن حتما
افیون علوی خان نگاه گل سر شو عظیم الاثر ست و همچنین سر برجو رقند (؟) و زعفران داشتن شمیمه عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی
بسر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی او مند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بز بر آتش بریان نمایند و آبی که از ان سائل شود نیمگرم در بینی
چکانند و بپوشانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دار شیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه
سائیده و مالیدن سر طفل بخرقه خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان
مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از ان باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید و گاهی زبان طفل بخرقه خشن می گیرند و دگر
کشیده نگاه می دارند تا آنکه آب لعاب بسیار از دهان او بر آید عطسه او زائل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیمگرم که در ان سبوس و پوست
خشخاش جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوة و البنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او می گردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت
خشخاش و یا تمرذاکه (؟) بالالا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیارین و تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه سائید بلعاب اسبغول حبها بقدر
عدس بطریق ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگاهدارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند و دو دانگ رب السوس و عود انگ ماهی که آن را سمک الیل (؟)
نامند دو درم تخم ... بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بآن طفل را لعق کنانند که اثر نیکو می بخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان
تاثیری نیست و تجویز اکسیر ... در حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تبخیر سر بمبردات از عصارات
مثل آب کاسنی و کشنیز سبز و کدو و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاهو و از روغنها مانند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجب ست که اول حجامت ساقین

نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و هرگاه شروع تبرید نماید بسای مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس می کند ضمیمه هرجا که بعلت آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح ست مثل کندش و خربق سفید و جندبیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم و در شیر عشقه تر کرده خشک نموده و خاکستر یا جیک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دار شیشعان و صندل و سمندر پهل و نوشادر و صعتر و نکچهکنی و خربق و نکچهکنی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلموبه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ ازان نمایند و یا بپر مرغ در بینی تصرف نمایند و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آن ست که محرورین این ادویه بوینند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته بوییدن نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعةً گرم گردانند عطسه آورند و نظر در قرص شمس ازین قبیل ست و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زرد آلو و بوی گل سرخ معطس محرورین ست و لطخ باطن الف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط اوست چه درین صورت از نفوظ او بسوی نفس و دماغ امان نیست

رض الف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه ضربه و سقطه باشد یا متصدی شود و یا غضروف الف بشکند و جالینوس گوید که رض الف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست والا بعد ده روز علاج قبول نمی کند و مورث خشم و تشنج منظر و نفطس می گردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کنند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد میل بسطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیات و مر سوده بلعاب تخم باز تنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی ازان است شکسته شود از شکستن و خوف ورم بود پس بزودی فصد سر کنند و لیّن طبیعت سازند و پرهیز از اغذای غلیظه نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مودی بسرسام نگردد اضمده بارده بر سر استعمال کنند و بعد ازاماله باده آلهٔ که مسمی بهنشال و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمنقاش دهن او فراخ می باشد بدست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کنند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت ثانی امساک او نمایند و بعد ازان پارچه برانبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی شند و ایضاً اطلیهٔ نافعه درین انچه بر کسر گذارند صبر با نش مر زعفران ملک سنگ گل ارمنی گل رومی خطمی گل عدس ست باب ثل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای مصبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز بگذارند بعده باهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و در هر سه روز بر آرند اعاده او نمایند تا آنکه علت زائل شود و انچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف الف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا می باشد و یا در بهمه بدن چنانچه در آخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاج نافع ترین چیزها دران ادهان و عصارات بارده رطبه باشد مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسبغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز ساق بقر و اپلی و غیره و استحمام نیز مفید بود و روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و در تقطیر یا شیر و بسعوطات البان و ادهان و امغده و اغذیهٔ بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و قریب هم حمام نمایند و [illegible]

بپزند و خیار و ترب نخورند و در بینی ادهان مذکوره چون کافوری که بروغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر در بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه بکار بردن نافع بود و انچه جالینوس گفته و حکیم علی نیز ذکر نموده قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر با سپغول مضروب بروغن بادام و روغن کدو و سعوط آن است و آنکه از خلط لزج بود بعد تلیین خلط بتقطیر روغنهای مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیه ماده و بدن و دماغ بمسهل حب ایارج و قرص بنفشه و غرغرها و سعوطات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که حلبه را در روغن بسته کرده در سعوط مذکور رسد مفید این قسم است و حکیم علی می نویسد که درین نوع اول باب گرم استنشاق نمایند بعده بروغن بنفشه بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از ان طعام بخورند و اگر آن شوربا باشد اولی است

حکه انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حاده لذاعه از ماده حریفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر است و احساس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و قروح بینی و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که آثار زکام یا دود یا شور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مریض را پیش چشم همچون جهیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر قرحه پیدا شود سببش زایل گردد و اگر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در انجه بعد تعدیل مزاج با کول مشروبه تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار بر همین الف بروغنها و سعوطات نمایند و بهر تقویت دماغ صندل بگلاب و کافور و روغن گل بویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیبه است در استیصال ابخره حاره مطلقاً و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن جنین چون الان لطوخات خشخاش نیز نافع حکه انف است و گویند که اول رگ قیفال زنند و بفاصله سه چهار روز رگ ارنبه کشانید و بعد یک هفته تنقیه دماغ و بدن بحب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد و غرغره علوشیاف و یا آب با شربت ورد و نکرا الطیب نمایند و بعده جهت منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل کشنیزی دهند و غذاهای کم بخار و ... بدهند و در مقدمه رعاف فصد سر و کنند و آنچه در بحث رعاف از اشربه و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و جدری و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکه انف شیرین اطفال سرکه یکبار و مرتبه بمالند و اگر از بن زایل گردد نوشادر و در سرکه حل نموده بمالند علامت بران بمالند و اگر این هم زوال نپذیرد مستحکم باشد سیر و زرنیخ بمالند که دران فرو برنمکه دران قدری زنجبیل بسیار سرکه بمالند

حرقت انف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار دردی اثر کند سوزش حادث شود علاج پارچه بگلاب صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل با آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی التهاب در ان است و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات و تسکین حرارت با استنشاق روغن گل مضروب با آب حی العالم یا روغن نیلوفر و نیکی گلاب نهادن پارچه مبلول بصندل و گلاب است و اگر حرارت بسوی سر و طرف دو بطون دماغ متعدی گردد روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل کدو و گل خشخاش و مانند آن ببویند و طبری گوید علتی است که در بینی ظاهر شود و از ان در چشم اشک آید و انسان را از ان حالت صعب بهم رسد و آن است که می یابد انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از ان چشمهای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت می کند بر بخارات حاده لذاعه که از سبب اجتماع اخلاط حریفه لذاعه در بطون دماغ متحلل گردد و چون این بخارات رده می شوند در بینی محتقن می گردند و احراق شدید پیدا می کنند و بهر که را زکام افتد و خشم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاده در ابتدای زکام جاری می شود هم بسوزند سببش آن است که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع می باشند پس هرگاه مسام مصفای بینی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس گردند

از عروق مجاری می شوند و با آن چیزی ازان اخلاط حریفه بماده مختلط می گردد و سوزش مجاری پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در رعاف و سعوط دخلی
دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب ست و قصد و تنقیه این اخلاط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه
مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش پیا شامند و در اغذیه و ادویه آنچه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بخورانند پس این نقوع استفراغ او بتدریج می نماید و تبدیل
مزاج اعضا اولی می کند و اصحاب سوء مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن می نمایند و تغیر مزاج دفع می کند و در امراض راس مسطور شد

احتباس شی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجاری بینی علاج اول بروغنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره ازان در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر
بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و بهنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچیز بیرون افتد یا بآله مناسب بر آرند و بدانند که اکثر بهنگام تناول
طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر با طفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجاری بینی بر آید و تعفن پذیرد و بر نجانند و توحش و جوالی
و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی از اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست
خود را بجانب بینی برد و بمالد و تدبیرش همان ست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود
او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن را بلا فاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح ست ازان قوی تر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن یبس خیاشیم
طفل می باشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسب ست و تدبیر ترطیب یافوخ او با دهان مرطبه مناسبه و پاک نمودن بینی از [illegible]

سده خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل و ست که شی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکریشه دانه
نشان این سده است که غنه و آواز پیدا می کند حتی که منع می نماید فضله لزج را از دخول خیشوم پس ظنین که این ازان حادث می گردد علاج در خلطی بعد از نضج
بمنضج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط نیم درم حبها سازند و با آب مرزنجوش
رطب سوده سعوط نمایند و هرچه برای خشم سده مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری خرط بینی از میل خاص
بالف که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج
قرحه یا بسر عمل آرند و گیلانی گوید که اگر سده از اخلاط غلیظ لزج باشد اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده مهلت دهند بمقداری که میان دو
مسهل واجب ست پس تنقیه سر بحب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نمایند و موافق ترین آنها حب صبر ست بعد ازان غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل
کوفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد بمرزنجوش و زعفران عطسه آورند که این سده را بگشاید پس لزوم پرهیز و منع از اغذیه
مبخره و غلیظه و لزجه نمایند که باین طریق سده بگشاید و اگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند امر نمایند بانکباب بر آب گرم بطریقیکه در باب زکام گذشت که
این نشف و تحلیل رطوبت نماید و اگر بعد ازان سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده و بسوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شربت خشخاش و شربت عناب لزوم نمایند
تا آنکه سرفه زائل شود و امر بافشاندن بینی دائم و عطسه آوردن نمایند و این بهر آن ست که ماده بشربت خشخاش غلیظ گردد و بافشاندن بینی و عطسه بیرون آید
و بدین طریق در نه وقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب ست که طبیب درین معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر موخر نماید مورث رعاف و صداع گردد
زیرا که عطسه آوردن قبل از ترقیق ماده عروق را بشگافد و حرکت دهد و اگر سده از روئیدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود با آهن تعرض ننمایند
لیکن اگر گوشت نابت باشد آن را بجز اشند برشته گره دار از موی بافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را بکشند
تا آنکه گوشت زائد بجز اشد بعد ازان رشته بیرون آورده فتیله بسرکه و نمک آلوده نهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمراهم معمول از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ علاج
کنند و از استنشاق آب سرد منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و تعاهد بفصد سر رو نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را با آهن قطع

نام کتاب	قیمت
زاد غریب۔ از معالجات حکیم صادق علیخان حاذق	۳ر۹
قرابادین قادری۔ از حکیم ارزانی۔	عہ ۹
علاج الابدان۔ از حکیم عبدالحق	ار۹
بہج الحذاقت۔ از حکیم قدرت احمد۔	ار۹
رسالۂ تدابیر علاج ہیضہ۔ از حکیم شفاء الدولہ بہادر موسوم بحجۃ الواقیہ	ار۶
ترجمۂ کلیات قانون۔ از علامہ حکیم فتح اللہ شیرازی ایک حصہ پانچ مین سے نہایت عجیب کتاب ہاتھ آئی جو زمانۂ شہنشاہ اکبر مین فارسی ترجمہ ہوا تھا۔ کاغذ سفید۔	عکار پا
معدن الشفا سکندر شاہی از حکیم بہوہ خان۔	۔ے پ
ام العلاج۔ از حکیم امان اللہ فیروز جنگ۔	۲ر۳ ۹
احکام مسہلات بطریق کلیات از حکیم شمس الدین۔	۶ پائی
رموز محمد وحی۔ از حکیم محمد زمان خان متوطن جاؤرہ۔	۹ پائی
منظر الشفا۔ از حکیم منظر علی۔	۶ر
ملخص فصول بقراطی۔ مولفہ مولوی غلام حسنین کنتوری۔	۴ر
کتب طب اردو	
تشریح الاسباب مع نقشہ بروج فلکی مصنفہ حکیم قاضی الٰہی بخش۔	۸ر
رسالہ زبدۃ المفردات مع رسالہ	

نام کتاب	قیمت
نظم بارق از حکیم سید علی حسین صاحب	۲ر۹
زبدۃ الحکمت۔ یہ تینون فصلون کے خورد و نوش کا طریقہ حفظ صحت مولفہ حکیم مولوی محمد قمر علی۔	ار۶
رسالہ تعریف النبض۔ مولفہ حکیم مرزا بشیر احمد۔	۲ر
شفاء الامراض۔ از حکیم محمد عبدالحکیم صاحب۔	عہ پ
ترکیب العلاج مع ترمیم و اضافہ نسخہ جات مولفہ حکیم امیرالدین خان جدید الطبع۔	عکے پ
رسالہ واقع طاعون۔ مولفہ راے ہزاری لال ہیڈ ماسٹر اودے پور۔	۳ر پ
مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ ہر مرض کے نسخے مولفہ سید فضل علی تھیو ڈاکٹر۔	۳ر۳
طب احسانی مولفہ حکیم احسان علی	۳ر۹
مجمع البحرین۔ از حکیم حیدر خان حاوی طب یونانی و ڈاکٹری۔	۔ے پ
علاج الغربا۔ مترجمہ حکیم اصغر علی	۸ر
اردو ترجمہ کلیات سدیدی فن اول۔ مترجمہ مولوی حکیم سید عابد حسین لکھنوی المخاطب بہ عالم فاضل۔	۱۲ر پ
اردو ترجمہ معالجات سدیدی فن دوم مترجمہ مولوی حکیم سید عابد حسین لکھنوی المخاطب بہ	

نام کتاب	قیمت
عالم فاضل۔	۱۲ر پ
اردو ترجمہ معالجات سدیدی فن سوم و چہارم یکجائی مترجمہ مولوی صاحب موصوف۔	عکار پ
ترجمۂ طب اکبر۔ از حکیم محمد حسین نہایت سلیس مرغوب عام۔	عکار پ
اکسیر القلوب۔ ترجمۂ مفرح القلوب از حکیم محمد نور کریم۔	عہ ر
تحفۃ الاطباء۔ مولفہ حکیم سید مشرف حسین خیرآبادی۔	ار۶
ترجمہ قرابادین شفائی مترجمہ حکیم ہادی حسین مرادآبادی	۶ر
قرابادین ذکائی اردو۔ مترجمہ حکیم ہادی حسین خان۔	۱۴ر
بحر محیط طب مین بےنظیر کتاب حاوی علم نظری و عملی مع جملہ اقسام کے جسکے سبب سے آدمی طبیب حاذق ہو سکتا ہے مولفہ علامہ حکیم اصغر حسین فتح آبادی کامل دو جلدون مین بہ تفصیل ذیل۔	
(جلد اول) نظریات تا بیان ہانہ حرق	۹ر پ
(جلد دوم) تا بیان چھوٹے پھنسی	۸ر پ
قانون عشرت۔ علاج ہر قسم خصوصاً تپ دق از حکیم عشرت حسین	۲ر۳
رسالہ مزیل الاوہام۔ ہر مرض کے مجربات نسخے از حکیم میرزا محمد کاظم صاحب۔	۴ر
ترجمہ زاد غریب۔ مترجمہ حکیم	

نام کتاب	قیمت
محمد ہادی حسین خان۔	۶ر
مخزن سلیمانی۔ ترجمۂ اکسیر عربی از حکیم محمد شمس الدین۔	للعہ پ
ترجمۂ ہر دو جلد قرابادین کبیر مشہور و معروف مترجمۂ حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی۔ کاغذ سفید	ے ر پ
تریاق مسموم علاج زہر مار مع اشکال اقسام سانپون کے مولفۂ حکیم حبیب الدین احمد۔	۲ر ۱/۲
ترجمۂ قانون شیخ الرئیس۔ حکیم ابو علی سینا عبد اللہ بن حسین جسکا ترجمہ اُردو سلیس از جانب مطبع حکیم غلام حسین صاحب کنتوری نے فرمایا کاغذ سفید کامل پانچ جلدون مین۔	لعہ پ
جلد اول۔ امور کلیہ طب	عہ ر پ
جلد دوم۔ ادویہ مفردہ۔	عہ ر پ
جلد سوم۔ امراض جزئیہ۔	ے پ
جلد چہارم۔ امراض عامہ۔	عہ ر پ
جلد پنجم۔ قرابادین و مرکبات۔	صہ پ
ترجمۂ علاج الامراض۔ از علامۂ حکیم شریف خان دہلوی مترجمۂ حکیم ہادی حسین خان۔	عہ ر پ ا ر
دستور النجات عن مصائب الحمیات اقسام تپ مع علاج بقاعدۂ یونانی و ڈاکٹری مصنفۂ حکیم اصغر حسین۔	۵ر
جواہر النفیس۔ فی شرح ارجوزۂ شیخ الرئیس	

نام کتاب	قیمت
عربی با ترجمۂ اُردو از حکیم محقق ابو عبد العزیز محمد پٹیالوی مترجم و شارح کاغذ سفید ولایتی۔	عہ ر
مجربات اکبری۔ مترجمۂ حکیم واجد علی موہانی۔	۵ر
طب نبوی۔ انتخاب علاج احادیث نبوی سے مولفۂ حافظ اکرام الدین	۲ر
رموز الحکمت۔ علامات سے شناخت انجام نیک و بد مع تدابیر مولفۂ حکیم رجب علی۔	۲ر
معالجات احسانی سو لائل تشخیص مع علاج مولفۂ حکیم احسان علی۔ کاغذ حنائی۔	۴ر ۳
مرکبات احسانی بطور قرابادین کے بترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔	۶ر
رسالۂ قارورہ۔ نہایت عمدہ رسالہ مولفۂ حکیم غلام یحییٰ۔	ار
عجالۂ مسیحی۔ معالجۂ امراض بائی و سوء ہضمی مولفۂ حکیم سید محمد ولی۔	ار
تریاق ہیضہ مصنفۂ حکیم سید علمدار حسین۔	ار
رسالۂ معالجۂ تپ و لرزہ۔ از علمدار حسین صاحب۔	۲ر
کیمیائے عناصری ترجمۂ قرابادین قادری مترجمۂ حکیم نور کریم	۴ر ۲
علاج بر محل۔ ترجمۂ کتاب انگریزی	

نام کتاب	قیمت
فرسٹ ایڈ ٹو انجورڈ مصنفۂ ڈاکٹر سمول آسبرن صاحب بہادر مترجمۂ منشی زوار حسین صاحب مترجم اودھ اخبار کاغذ سفید ولایتی چکنا	صہ پ
ایضاً کاغذ رسمی۔	عہ ر پ
ترجمۂ ذخیرۂ خوارزم شاہی کلیات و معالجات طب مین اعلیٰ درجہ کی کتاب مشہور عام ہے اس کا ترجمہ اُردو کامل پورے دس حصہ مین منجانب مطبع حکیم ہادی حسین خان نے بہت سلیس اُردو مین فرمایا۔	عہ پ
امرت ساگر اُردو۔ مجربات علاج بیدک مترجمۂ پنڈت پیارےلال مرحوم۔	عہ ر
مجموعۂ میزان الطب اُردو مع پنج رسالہ نفیس دیگر مترجمۂ حکیم صلوۃ علی	۸ر
اکسیر الامراض مصنفۂ حکیم سید علمدار حسین۔	۸ر
مطلوب الطالبین خطوط التعلاجی	۲ر ۱/۲
مجربات بشیر۔ علاج قوت باہ از حکیم بشیر احمد۔	۲ر
اُردو و ترجمہ دستور العلاج فن طب مین نہایت جامع و نافع کتاب ہے جملہ ابواب طب حفظ صحت و امراض و علاج اسمین مذکور ہین	عہ ر
ترجمۂ کفایۂ منصوری۔ مترجمۂ حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی	عہ ر
قرابادین احسانی۔	۵ر

به عون شافی حقیقی و فضل جزیل مربی احسن مطلق نسخه
دستور العلاج اطبا ذخیرهٔ اکسیر صفت بیهمتا تاثیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عالم معروف به
مجلد دوم
اکسیر اعظم
بار سوم
بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافهٔ تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر
در مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ بطبع مزین مقبول جهان و جهانیان باشد

فہرست جلد دوم اکسیر اعظم

دستور العلاج اطبا ذخیرهٔ اکسیر صفت همتا شیر کیمیا مجرب قلوب مقبول عالم معروف به
مجلد دوم
اکسیر اعظم
بار سوم
بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافهٔ تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر
در مطبع نامی منشی نولکشور لکهنؤ به طبع مزین مقبول جهان و جهانیان باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض شفت و شدقین یعنی لب و کنج دهن

و آن یازده مرض است یعنی سوء مزاج لب و تشقق لب و تقشر و تعفن و جفاف لب و ورم لب و بثور و قروح لب و بیاض شفت و بواسیر لب و اختلاج شفت و تقلص شفتین و تشقق
شدقین بدانکه پوست لب با گوشت او آمیخته است و چون پوست اعضای دیگر از گوشت جدا نیست و مزاج و ترکیب او همچون مزاج و ترکیب مقعد است در هر دو نهایت
مجری و امعا اند لب ابتدا و انتها از طرف اعلی است و مقعد ابتدا و انتها از سوی اسفل و بسبب اتحاد مزاج و ترکیب یکدیگر امراض هر یک همچون امراض دیگر است مثلاً
شقاق که بلب عارض شود مقعد را نیز حادث گردد و همچنین بواسیر که بشفت و مقعد هر دو پدید آید و انواع امراض که بدیگر اعضا افتد مثل اقسام سوء مزاج
اورام و جرح و قروح و مانند آن بهر دو عارض شود و سوء مزاج که بلب افتد آنرا احتیاج علاج نباشد مگر آنکه محکم باشد یا مضرتی از ان ظاهر گردد لیکن
سوء مزاج رطب لب را از بس ضعیف کند خصوص بعد تناول اشیای مرطبه حتی که از تحریک آنها در تکلم عاجز آید بالجمله تشخیص سوء مزاج لب چنان باید کرد که اگر مریض
شکایت سوزش لب کند و ملمس آن گرم باشد و از هوای سرد و آب سرد راحت یابد سوء مزاج حار باشد و اگر در هوای سرد و سردی صبح و شب لب کبود
گردد و حس او باطل شود سوء مزاج بارد باشد و اگر لبها خشک بود و بقدر پوست باریک از ان جدا شود سوء مزاج یابس باشد و اگر لبها فرو آویخته و سست
و نرم باشد سوء مزاج رطب باشد علاج در سوء مزاج گرم پارچه کتان با آب برگ کاهو یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز سبز یا آب برگ بارتنگ یا آب کاسنی یا آب
عنب الثعلب یا بگلاب تر کرده [illegible] سرد نموده بر لب نهند و یا اسپغول بگلاب تر نموده [illegible] سرد کرده بر لب گذارند و خشک شدن ندهند و یا صندل سفید
و قدری کافور بگلاب سوده بر لب طلا کنند و گاهی لعاب بهدانه و اسپغول افزوده میشود و در سوء مزاج سرد مشک سوده بروغن بان یا عاقرقرحا سوده با روغن
یاسمین و یا [illegible] بروغن نرگس یا روغن سوسن طلا کنند و در سوء مزاج خشک [illegible] روغن بادام [illegible] لعاب اسپغول [illegible]
[illegible] و در سوء مزاج تر [illegible]
[illegible] تشقق و تقشر یعنی ترقید لبها و جدا شدن پوست [illegible] علاج [illegible]
روغنهای مرطب [illegible] لعاب بهدانه [illegible] تخم کتان [illegible]
و طلای مغز بادام [illegible] تشقق لب را نافع بود [illegible] سوده بر لب [illegible]
و یا لعاب بهدانه [illegible] روغن گل [illegible] روغن گل [illegible] روغن گل

باشد و سوزش و خلش بیشتر کند غالباً صفراوی بود و اگر سفید و سرد و نرم باشد و درد کمتر کند بلغمی بود و اگر لب کبود و سخت باشد سوداوی بود علاج در ورم دموی فصد سر و یا حجامت قفا نمایند و عناب بعرق شاهتره مالیده شیرهٔ کاهو و شربت بنفشه خاکشی بدهند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول آرد جو بر لب ضماد نمایند و صندل سرخ و سفید با آب کشنیز تر یا کاسنی یا گلاب سوده طلا کردن نیز سود دارد و کذا اشیاف مامیثا و بوشن هندی بدین آبها سوده طلا نمودن و حضض و عنب الثعلب سبز با گلاب سوده طلا کردن نیز در ورم حار لب نافع و کذا حضض و اشیاف مامیثا و چوب گوسفندی با آب ضماد کردن مجرب نوشته و اگر سوخته حضض فلی جدوار گیرد هر یک ماشه با آب کشنیز سبز ضماد نمایند در روز دوم صندل سرخ مامیران چینی افزایند نیز برای منع و تحلیل ماده ورم نافع بود بالجمله بعد تنقیه دوای محلل مع القبض مثل حضض و بابونه و آرد جو بگلاب آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و در انتها قیروطی روغن بادام و موم استعمال نمایند و از آب گرم [illegible] و در ورم صفراوی تبرید و منضج و مسهل صفرا دهند و تنقیه بجار الفواکه و نوشیدن شربت غوره و آب انار نیز سود دارد و ضمادهٔ مذکوره بعمل آرند و ضماد عنب الثعلب و فوفل گلنار گل سرخ یا سرکه و گلاب ساییده نیز در ورم حار لب معمول ست و در ورم بلغمی بعد نضج ماده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ضماد محلل [illegible] و بابونه و اکلیل الملک طلا سازند و در ورم سوداوی منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و مبیح ضماد گرم محلل العمل بنا بر تندی ادویه باشد استعمال نمایند و [illegible] نشود و اطلیه که در سرطان بیاید بکار برند و در ورم ترهلی بهدانه عناب سپستان و عرق شاهتره جوش خفیف داده نبات داخل کرده بنوشانند و [illegible] هر یک سه ماشه در آب کشنیز سبز ساییده ضماد نمایند و ضماد سوخته صبر زرد جدوار با آب عنب الثعلب تازه نیمگرم نمودن نیز محلل ورم ترهلی است و گویند که تقلیل غذا و ترک عشا لازم شمارند و از تعدیل و تنقیه هرچه در اقسام قلاع و ورم زبان و ورم لثه بیاید نافع شناسند و آنچه از گزیدن حیوانات عارض شود و آنچه از سموم بهر گزیدن موریچه مسطور گردد بعمل آرند

ثبور و قروح لب بسبب ثبور زیادتی خون یا صفرا یا سودا بود و گاهی از حرارت معده و بخارات آن عارض شود چنانچه در حمیات حاره بدین سبب بثورها بر لب ظاهر آید و بسبب قروح در اکثر تقیح ثبور یا ورم ست علاج در ثبور فصد قیفال کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون با ارجبین تنقیه نمایند و در سوخت صندل سرخ با آب عنب الثعلب ساییده ضماد نمایند یا موم و روغن بادام و کافور طلا کنند و برای قروح مرهم سفیده و قیروطی که از موم و روغن خستهٔ زرد آلو یا روغن گل ساخته مرداسنگ بازو ساییده در آن آمیخته باشند بکار برند و هرچه بهر قلاع دموی مسطور گردد بعمل آرند و طلای بزرگ کابلی مقشر هلیله بلیله آمله کوفته بیخته بعسل سرشته برای جوشش و ورم و شقاق لب نیز سود دارد و شیخ می فرماید که ادویهٔ موضعیه برای قروح از قوابض مثل هلیله و حضض بزرور دو جو [illegible] و زرد چوب بگیرند و اکثر دهنهٔ فرنگ سم سوخته و موی سوخته و اشنه در ان نفع می نماید و در دهنهای که در آن استعمال میکنند روغن مشمش و روغن جوز هندی است و بقول انطاکی شنگرف و سفیداب کذا آب حصرم و بقول جالینوس بیخ سرخ و روغن گل و موم زرد و کذا توت شامی سبز خام نافع ثبور و قروح و شقاق است و چون قرحه اکله گردد تدبیرش مثل اکلهٔ دهن و قروح و آکله لثه نمایند و یک نسخهٔ مرهم مفید آکلهٔ لب در تشقق لب مسطور شده

بیاض و شقاق یعنی سفیدی لب سببش فساد خون باختلاف رطوبت بلغمی خام و نقصان حرارت غریزی اعضای سر در و ست و بقول رازی گاهی بیاض و شقاق بر سوء مزاج کبد دلالت کند علاج بعد نضج مسهل بلغم و حب شبیطرج که در برص برای تنقیه معمول است تنقیه نمایند و اصلاح غذا کنند و از اغذیهٔ مغلظه مثل هریسه و بقول پرهیز نمایند و تحلیل و تلطیف مادهٔ بلغمی کنند و با دهان لطیفه چون روغن یاسمین و خیری و ناردین و روغن خلوق سود دارد نمایند و شیطرج تخم انجیر دشتی بسیار که سوده جای سفید را خراشیده بمالند و دیگر ادویهٔ محمره مثل خردل و عاقرقرحا و غیره طلا نمایند و مرهم زنجار و ادیه شرح قرنفل جوز بوا مصطکی کباب سا ساییده و روغن گاو آمیخته نیز نافع و اگر با وجود سبب بیاض بیبوست ساده یا حرارت غریبه مستولی گردد بیاض با تشقق بود در این صورت بادویهٔ مذکوره مرهم روغن پیه با کتان بطلا بمالند و همین نافع حلقه و برنابینده و هرچه بهر تشقق لب مسطور شده بکار برند و بصورت سوء مزاج کبد اصلاح او نمایند لهو استرخای لب عرضی ست که لب زیرین سطبر شود و در میان آن شق گردد و باشد که پاشند توت سیاه پیدا شود و پیوسته درد بود و یا مشابه بداء الفیل بود و با ورم باشد گاهی بهر دو لب منتشر گردد و سببش انصباب خون محترق است از شعب عروق و اجتماع او در بین علاج فصد سر و چهار رگ نمایند و حجامت

قفا کنند و مسکنات خون و لعابات دهند و مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون ماهلیجی و بسفایج و بادنجبین وحب لاجورد و سفوف آن تنقیه نمایند و هرچه در لواسیر مقعد بکار آید مفید
شناسند و بعد تنقیه عدس بابونه خطمی اکلیل الملک بازردی بیضهٔ مرغ و پیه کیان ضماد سازند و خبث الحدید مرداسنگ سفیداب زعفران شب یمانی مساوی باریک
سائیده و موم را بروغن جوز هندی یا روغن بادام گداخته آمیزند و مرهم ساخته استعمال نمایند و اگر فائده نشود بران موضع زلو چسپانند بعده دوای حاد
که در لواسیر انف گذشت بران گذارند و اگر بر سوزش دوای حاد صبر نتوانند کرد روغن زرد کهنه بدوا آمیزند و یا شرط زده بعد اخراج خون سرکه و نمک بمالند مگر
در لواسیر سرخ رنگ که او از خون شریانی میباشد شرط زدن نشاید و بعضی در لواسیر مزمن بصورت عدم انتفاع از ادویهٔ مذکوره بشگافتن لب و طول
قطع کنارهٔ اندرون جراحت و خیاطت آن و من بعد پاشیدن گل سرخ و زعفران و دم الاخوین و انزروت برای جستن خون و بعد اندمال آن بمراهم امر کرده اند

اختلاج شفت یعنی جستن لب اکثر بمشارکت فم معده عارض شود خصوصاً وقتیکه با آن غثیان و فواق باشد لاسیما در امراض حاده اوقات بحران و این نوع
مقدمهٔ قی باشد و گاهی بمشارکت دماغ بواسطهٔ عصب که از دماغ و نخاع بسوی لب آمده عارض گردد و این نوع مقدمهٔ لقوه و صرع باشد و منذر بدان است
و گاهی از تولد ریح غلیظ در لب افتد و گاهی از امتلای عروق و فواق لب از خون و انفصال ابخرهٔ ریاحی از آن حادث شود پس قسم اول را بوجود غثیان و
بحران و ثانی را بخلل افعال دماغ و ثالث را بعدم علامات اقسام دیگر و غلبهٔ ریاح و رابع را بعلامات غلبهٔ خون دریافت نمایند علاج آنچه بشرکت معده بود
قی کنانند و مسهل بلغم و صفرا تنها یا مرکب دهند پس مقویات معده استعمال نمایند و آنچه بمشارکت دماغ باشد تنقیهٔ آن بمسهل و حب ایارج نمایند بعده
بمویزج و عاقرقرحا و مانند آن غرغره کنند و تدبیر خفیف لقوه کنند و آنچه از ریح باشد هرچه در اختلاج مطلق گذشت باستعمال آرند و آنچه از امتلای خون
باشد فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ پنج شش روز فصد چهار رگ یا رگ زیر زبان نمایند بعده بمطبوخ آلو و تمرهندی تلیین طبع کنند پس در تفتیح مسام کوشند و گویند
که بعد فصد و حجامت و تسکین دم باشربهٔ حامضه و تقلیل غذا و تفتیح مسام باستعمال مفتحات از دهان و قیروطیات نمایند

تقلص شفتین یعنی پیچیدگی و برگشتگی هر دو لب سببش یا نقصان ماده در اصل خلقت است و یا تشنج امتلائی و یا استفراغی و گاهی وقت قرب موت عارض
شود و بالجمله از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت حادث شده اگر از ابتدای پیدائش خود بیان کند مولودی باشد و اگر عروض او بعد از تولد بگوید تشنجی باشد
بعده فرق در تشنج مادی و یبسی از تدبیر مقدم و بدانچه در تشنج مطلق مسطور شد نمایند علاج در مولودی اگر مریض طفل و در نشو باشد اصلاح آن بکشیدن
و راست نمودن و بملائمت مالیدن و بر همان شکل بستن ممکن است و در تشنج امتلائی تنقیهٔ بلغم و تدهین با دهان حاره نمایند بدستوریکه در تشنج امتلائی
مذکور شد و تشنج استفراغی علاج پذیر نیست

تشقق شدقین یعنی کنج دهن گاه باشد که از سر رطوبتی شود در هر دو گوشهٔ دهن فرود آید و بدان سبب دو دری شقاق بهم میرسد و سفید و سبز مینماید و گویند
که اکثر بطفلان عارض میگردد بسبب بودن مادهٔ خبیثه از والدین و گاه مردان بزرگ را افتد و سببش مادهٔ خون صفراوی سوخته بود یا سودای محترقه و یا خون
با سوزش و کشیدگی می باشد و رنگ آن سرخ مائل بسیاهی و یا سفیدی باشد و بسا است که چون در خانه یکی را حادث شود پس اکثر یا همه اهل خانه را سرایت
کند بسبب مجاورت و نوشیدن و خوردن آب و طعام در یک ظرف مانند آتشک علاج فصد سر رود و در اطفال زلو چسپانند یا حجامت قفا نمایند و
بعد نضج مسهل دهند و مانند و در سرکه چوبتا عید[?] مضمضه کنند و سرمه را در آب انار ترش آب سماق آمیخته طلا نمایند و صاحب اقتباس العلاج می نویسد
که در نقاعه[?] که آنرا بهندی باچهه گویند در طفلان زلو چسپانند و در جوانان فصد قیفال نمایند و جهت تنقیهٔ سودا مطبوخ افتیمون فواکه بادنجبین
بسفوف سودا و حب لاجورد دهند و از چیزهای گرم و خشک و شیرین اجتناب ورزند بعد از تنقیه مراهم و العبه بکار برند و این قیروطی مفید بود موم زرد
دو توله روغن گل پنج توله آب کشنیز سبز و آب همیشه بهار هر واحد یک نیم توله روغن خشخاش روغن کدو هر واحد یک توله لعاب اسپغول کتیرا هر یک
چهار ماشه کشنک جو هفت ماشه قیروطی سازند و مدام بدین چرب دارند و کذالک کات هندی مرداسنگ پشم خرگوش سوخته هر یک ۲ ماشه
بمسکهٔ گاومیش آمیخته نافع و کذا بسد بروغن بادام تلخ و کذا طباشیر و اندرجو هر یک ۳ ماشه در پیه رودهٔ آهو بسیار فائده میکند

و حضض و مرداسنگ برابر در آب کستان افروز و سداگلاب و کاوه سوده مفید و حب باپیله سیاه آتشکی خوردن و با آب سوده ضماد کردن مجرب است و حجر الیهود در روغن گل سائیده و کذا سفال کهنه که بر چاه یافته می شود سائیده هم نفع میکند و گویند که اگر از روغن بادام و کدو و موم قیروطی سازند و دران آب انار میخوش و آب سماق داخل کرده در هاون سنگی نیکو سوده طلا سازند سود دارد و اگر دران دم الاخوین نیز داخل کنند بهتر باشد و مالیدن دم الاخوین بروغن کدو سوده و اندک سپید بیضه و لعاب اسبغول نیز سخت مفید است

امراض وجه ولحیه یعنی چهره و کله

ورم چهره اگر علامات ضعف جگر یافته شود مهیج باشد و اگر آثار نزله پیدا بود از نزله باشد و اگر ورم با خارش بود با شرا باشد علاج تدبیر مهیج در سوء القنیه بیاید و اگر عنب الثعلب خطمی در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی جوشانیده صاف نموده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بیاشامند برای مهیج وجه و سختی شکم و خروج بلغم مخاطی و برای زیر مفید است و اگر بسبب نزله باشد علاجش علاج نزله است و اگر بسبب شرا باشد علاجش در بحث اورام خواهد آمد و در امراض راس نیز مسطور شده و مردی مراقی که حرارت احشا مفرط و صداع مراقی دائمی داشت بقولات زردک تر بسیار خورده و از گرمی شکم بول بحمرة و آب بسیار شکم سیر نوشیده عوارض زکام و نزله و سرخی رخساره و ورم چهره موهم بجا شرا پیدا شده چون فصل … فصد … موقوف شده داشته بالفعل برای نزله و اصلاح خون نقوع بهدانه … خطمی شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر … اصل السوس گاوزبان هر واحد چهار ماشه سپستان بست دانه تمر هندی دو توله شب در آب خیسانیده صبح نیم گرم مالیده صاف نموده شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو … شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده داده شد در پنج شش روز گرمی مزاج و غلیان خون کم شد و ورم برطرف گردید و بلغم نضیج یافته از دهان بسیار برآمد و نجات یافت

ورم کله و رخساره اکثر این ورم دموی میباشد و گاهی از نزله علاج در دموی … فصد … و لعاب بهدانه شیره عناب عرقیات شربت نیلوفر دهند و عنب الثعلب گل خطمی مغز فلوس ضماد کنند و اگر بهمراه شرا باشد ادویه تبرید با جوش داده … اگر فائده نشود … در جوشانده تخم خطمی اضافه نمایند اگر قدری ورم باقی ماند برای تحلیل خبازی سپستان در جوشانده افزایند و خاکشی پاشیده بدهند و در ضماد محللات مثل بابونه اکلیل الملک زیاده کنند یا فصد … کنند و بهدانه عناب سپستان تخم خطمی در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر یا نبات داخل کرده بیاشامند و آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عنب الثعلب یک یک ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند بعد دو روز … ورم که قدری گره باقی ماند نسخه جوشانده سابق عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس … افزایند و در نسخه ضماد مذکور مغز فلوس یک توله بابونه نه ماشه عوض آرد جو داخل کنند و ایضا در ابتدا برای ردع و تحلیل ضماد … کشنیز تازه سوده … صندل ست ضماد … سوده بورم اندرون رخساره مفید است و ضماد پوست سنبل سوخته با روغن کنجد نیز نافع ورم رخساره است و کذا آرد جو آرد … برابر … آمیخته طلا کردن نافع ورم رو است در ورم کله از نزله جدوار ماميران چینی با آب کشنیز سبز ضماد و بازدکره بانج عاقرقرحا عنب الثعلب کتیرا هریک چهار ماشه جوشانیده مضمضه کنند مضمضه عاقرقرحا نیز از بانج خولنجان فلفل سیاه جوشانیده نیز مفید بود و برای ورم و نخس کله در رخساره بسبب انصباب نزله حار شیره عناب شیره تخم کاهو نبات داخل کرده … غرغره نزله و فصد سر رو بعد سه روز مسهل و ضماد از جدوار و پوست خشخاش با آب کشنیز سبز بعمل آرند و ایضا در ورم کله از آب مطبوخ برگ بید شسته پوست صندل سرخ جدوار گیرو با آب عنب الثعلب تازه بر رخساره ضماد کنند و بعد دو روز … افزایند … ورم رخساره … گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بشیر گاو پخته روغن گل ممزوج نموده ضماد نمایند که منضج و مفجر است و تشبیه باد شنام و کلف نیز از امراض وجه است و سرده در امراض جلد مسطور خواهند شد انشاء الله القدیر

امراض فم ولسان وحنک

یعنی دهان و زبان و کام بدانکه امراض دهان پنج است یعنی بثور دهان و قلاع و آکله و کثرت بزاق و بخر الفم و امراض زبان یازده است یعنی بثور و ورم و ثقل و بطلان ذوق و عظم اللسان و ضفدع و حرقت و شقاق و جفاف و حکه و تفتت و زبان کثیر مریض میگردد زیرا که رطوبت حار مثل بزاق و لعاب بجهت بران منصب گردد آنرا بیشتر تحلیل میدهد معتدل

حرکت او دائم سست یا بالجمله جمیع امراض زبان هفت قسم ست یکی آن امراضی که آفت ببطلان یا ضعف یا تغیر در حرکت او پیدا کند و این چنان باشد که حرکت زبان
از حال طبیعی از آنچه عادت بوده باشد برگردد دوم امراضی که آفت مذکور در حس لمس یا حس ذوق حادث کند و اکثر ازین دو حس یکی باطل یا ضعیف یا متغیر شود
مثل ذوق بدون لمس سوم مرض سوء مزاج و تغیر آن چهارم مرض آلی که عظم یا صغر یا فساد شکل یا فساد وضع پیدا کند چنانچه مسترخی شده دراز گردد و از دهان بیرون
آید یا تشنج کند و منبسط نگردد پنجم انواع تفرق اتصال ششم مرض مرکب از سوء مزاج و تغیر شکل مانند یکی از اقسام اورام هفتم مرضی که بمشارکت اندام
دیگر افتد بدانکه امراض زبان گاهی در زبان باشد خاصة و گاهی بشرکت عضوی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت دیگر حواس و از مشارکت
رخسار و لب در اکثر امر خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و ریه و صدر باشد اول نوعی از آفتها دران عضو بوده باشد **و شناخت** انواع
سوء مزاج زبان از هفت وجه باید کرد یکی از رنگ او که سفید ست یا زرد یا سرخ یا سیاه دوم از حس طعم که موصوف در می یابد یا حلاوت
یا تلخی یا مرارت یا بشاعت یا عفونت یا قبض سوم از تری و خشکی او چهارم از حرکت او نزد کلام که حرکت او سبک ست از عادت یا سنگین پنجم از شکل
او ششم از اورام و بثور که بران عارض گردد هفتم از نرمی و درشتی او اما شناخت از جهت رنگ چنان ست که سفیدی او بر مزاج بارد و ماده بلغمی و
زردی او بر صفرا و سرخی او بر خون و سیاهی او بر سودا دلالت کند و گاهی سیاهی او دلیل احتراق ماده بود و این در امراض حمیات حاده باشد که از اول
سرخ بود پس زرد پس سیاه گردد باندازه شدت تب احتراق ماده و گاهی دلیل موت حرارت غریزی و قرب مرگ باشد و در اکثر احوال رنگ او دلیل بر
اعضای دیگر باشد چنانچه زبان اگر سرخ و درشت باشد دلیل ورم دموی در سر یا در معده یا در جگر بود و اگر سفید باشد دلیل برودت معده و جگر باشد و
دلیل ماده بلغمی در سر بود اگر در انجا حرارت مضعف بلغم نباشد چنانچه بیشتر در حمیات زبان سفید گردد با وجود گرم بودن این همه اعضا و گاهی دلیل قیلان باشد
اگرچه رنگ بدن خلاف او بود و شناخت حال زبان از طعم او چنان ست که احساس تلخی دلیل اجتماع رطوبت رقیق مع حرارت ضعیف در جمیع بدن
در معده یا در سر ست و شیرینی بر غلبه خون و تلخی بر غلبه صفرا و طعم ناخوش بر بلغم متعفن و فاسد و عفوصت و قبض و بر غلبه سودا دلالت کند و بالجمله طعم او نیز گاهی
دلیل غلبه اخلاط بر تمام بدن یا بر معده و یا بر سر باشد و شناخت حال زبان از جهت تری و خشکی چنان ست که نگاه کنند اگر زبان خشک باشد و سطح دهان صاف این را خشکی
حقیقی گویند و اگر با خشکی سطح دهان رطوبت لزج باشد این دلالت بر خشکی در جوهر او نکند بلکه دلیل آنست که رطوبتی غلیظ از دماغ نازل میشود یا از تحت ابخره
غلیظ صعود میکند و حرارت مرض آنرا لزج و خشک می نماید پس بر طبیب واجب ست که هرگاه بیمار از خشکی زبان بسیار شکایت کند این حال تامل نماید تا بحقیقت
آن واقف گردد و شناخت حال او از گرانی و سبکی در سخن گفتن چنان ست که گرانی زبان گاهی دلیل امتلای عروق دماغ از خون یا از رطوبت و یا دلیل
ضعف قوت باشد و شناخت شکل او از تشنج چنان ست که اگر تشنج دران عصب افتد که حرکت زبان بهر سوی دهان بدانست زبان را بهر طرف
نتواند برد و اگر در یک عصب افتد زبان بر سبب طرف آن عصب کج گردد و اگر دران دو عصب افتد که فرو کردن زبان بدان ست زبان را فرو نتواند کرد و تشنج یا از
خشکی باشد یا از امتلا و تشنج خشک عقب استفراغات افتد یا از حمیات محرقه و آنچه از امتلا افتد دفعة افتد و شناخت حال از بثور و تفرق اتصال زیر عنوان
قلاع و اکال خواهد آمد و حال ورم زبان همچون حال ورم لب باشد چنانکه مسطور شد و شناخت حال از درشتی و نرمی زبان چنان ست که درشتی او تابع خشکی او
و نرمی تابع تری باشد بالجمله امراضی که بزبان تعلق دارد بعضی از ان مرضهائی ست که آفت دران خاص بزبان ست و بعضی شرکی ست که بمشارکت دماغ یا معده
یا ریه و صدر بهم میرسد پس معالجه شرکی بمشارکت مع سر یا معده یا ریه ست بدانچه اصلاح او نماید و در باب هر عضوی از اعضای مذکور مضبوط ست و معالجه
خاص آن بشرط تنقیه باسهال و این نافع تر از ادویه مقیئه است و بعد از ان مزاج و قابضه و محلله مقطعه ست بلطف که اثر قوت آن بزبان رسد و شرب
در معالجه زبان مناسب آنست که بعد طعام استعمال آن کنند و گاهی معالجه بمضمضها و ذرورات و دلوکات و غراغر میکنند و بعضی در دهان و حبوب که بدهن مخدر از ادویه
که در ان قوای مذکوره باشند بحسب حاجت نیز مستعمل میشوند و حبهای مسکه می باید که مفرطحه باشند تا ملاقات آن بزبان مقدار اکثر باشد و اثر آن قوی تر
گردد و واجب ست که در استعمال ادویه دهن و زبان چون از جنس مضرات حلق و ریه باشند احتیاط نمایند تا چیزی از ان بسوی حلق و ریه سیلان نماید

بثور دهن و زبان سبب آن خون حادست که باختلاط قدری صفرا یا تاثیر حرارت غریبه یا تناول سمیات محرقه خون سخونت پذیرد و میل بظاهر جلد نماید
و درد او شدید میباشد حتی که از خائیدن چیزها بلکه از مطلق حرکت منع میکند و از ماده بلغم و سودا نیز افتد و شیخ میفرماید که بثور دهن بیشتر بسبب حرارت نواحی سر و معده
و بخارات آن باشد و گاهی بدین سبب در حمیات عارض شود و گفته اند که چون در حمیات حاده بثور سیاه که در زبان پدید آید بیمار در روز دوم هلاک گردد
طریق تشخیص اقسام این بثور باید که حال شدت و خفت درد از مریض بپرسند اگر درد شدید گوید از ماده حار باشد و اگر درد خفیف بیان کند از ماده بارد بود
بعده برنگ بثور نظر کنند که رنگ سرخ بر ماده دموی و سفید بر بلغمی و سیاه بر سوداوی دلالت کند و وجود آثار گرمی دماغ بر حرارت سر و علامات گرمی معده بر حرارت
معده گواهی دهد **علاج** در بثور دموی فصد سر و حجامت نقره کنند و گاهی بتکرار فصد حاجت افتد بعده تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ هلیله یا فواکه نمایند
و اشربه حامضه مثل سکنجبین و شربت انار و آلو و تمر هندی بیاشامند و غذا مزورات از حصرم و انار و مغز بادام و اسفناج و ماش سازند و در ابتدا مضمضه کنند
بسرکه و گلاب یا بسرکه که در آن گل سرخ و برگ عنب الثعلب و برگ کاسنی و عصی الراعی و کشنیز و عدس جوشانیده باشند بعد از آن متوالی مضمضه نمایند یا با آب
کاسنی و عنب الثعلب و کشنیز و عدس مضمضه کنند و درسوت بگلاب یا آب لیمون یا سرکه سوده بر زبان بمالند بعده مضمضه بآب سرد نمایند و اگر سوزش زیاده بود
روغن گل در دهن بگیرند که برای بثور زبان و قلاع نافع ست و قیروطی که در آن گلنار و گل سرخ و کشنیز و طباشیر سوده آمیخته باشند یا قیروطی روغن بادام با کافور
در دهن طلا کنند و گویند که عصاره بطیخ تازه و مطبوخ صندل سرخ بر آهن سوده و مضمضه اکل سمه که و کذا مضمضه بمطبوخ برگ عنب الثعلب تازه و پوست
انار و کشنیز و عدس مساوی بسرکه جوشانیده هر واحد مفید بثور دهان و زبان ست و اگر جوز السرو عدس مسلم کوه حب کاکنج کشنیز برگ ریحان مامیران چینی هر یک
نه ماشه شکر العشر و نیم توله در گلاب پخته مضمضه کنند درین باب از مجربات ست و بقول شیخ مفردات نافع بثور حار در ابتدا که احتیاج تبرید و تجفیف افتد
هلیله و مازو و تخم گل و نشاسته و کزمازج و شیاف مامیثا و گلنار و کثیرا و صندلین و گل سرخ و طباشیر و سماق و عدس و گل ارمنی و پوست انار و عفص و بلوط و
و فوفل و عصارات بارده مانند عصاره کاهو و عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و اطراف انگور ست و بثور دهن اکثر صبیان بشکر طبرزد و کافور شفا می یابد
و ادویه حاره که در آخر برای تحلیل ماده احتیاج بآنها می افتد مامیران و دار شیشعان نانخواه و پوست جوز بوا و سعد و زعفران و جوز السرو و گاو زبان و عاقرقرحا و قرنفل
و پودینه و سک ست و فیما بین ابتدا و انتها ادویه بارده و حاره مخلوط سازند و از ادویه قویه مرکبات ست و گاهی در بثور منقرحه احتیاج باستعمال زنجار
میشود و برای بثور دهان که غلیظ و مزمن شده باشد مطبوخ دار شیشعان یک اوقیه عروق چهار اوقیه مامیران ربع اوقیه صبر دو درم زعفران یک مثقال مجرب ست
و همچنین آبیکه در آن قرنفل و جوز بوا و دار شیشعان مساوی یا متقارب الاجزا جوشانیده باشند و هرگاه بثور تقیح و تقرح شروع کند لعاب مستخرج از تخم کتان
و تخم مرو و تخم ریحان و تخم خطمی و یا این بزور منفرداً و جو و شیره تنها یا مع چیزی ازینها استعمال نمایند و گاهی مطبوخ بزر کتان با انجیر و روغن زرد
و آرد گندم و نشاسته بحسب حاجت افتد و بعضی اطبا گفته اند که در علاج بثور دهان هیچ دوائی بهتر از گرفتن روغن نیم گرم در دهن نیست و از کلام
طبری مستفاد میشود که گاهی بثور منقرحه صغار در دهن و زبان ظاهر میشود و در اکثر بنوع قلاع دموی تحلیل میگیرد و او با حرارت و حدت
و لهیب میباشد و صاحب او بهوای بارد و آب سرد راحت می یابد و بآن در تسکین وجع ساعتی منتفع میشود و بعد از آن زیاده می پذیرد و علاج آن
بفصد و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و تمر هندی و آلو بخارا ست بعده فصد چهار رگ و حجامت قفا و اگر قوت وفا کند پس مضمضه بعدس و کشنیز
خشک و عصی الراعی و برگ عنب الثعلب و شاهتره که در سرکه و آب جوشانیده ساعت بساعت کنند و اگر قدرے از قرنفل این دوا در
دهن بگیرند در تسکین وجع و حرارت ابلغ باشد و چون بثور صاف شوند و درد کم گردد برود طباشیر و تخم خرفه و تخم گل و گلنار و نشاسته صمغ عربی و کثیرا
و کشنیز سوخته و گل سرخ و قدرے کافور باریک سوده بر بثور پاشند و در دهن گیرند هرگاه درد تسکین یابد همین ذرور در روزے دو سه مرتبه
و هنگام خواب استعمال نمایند و غذا رائبه و حصرمیه مانند آن باشد و چون ایام این قروح بطول کشد بشرط یا ولک بسرکه و نمک و علاج کنند
تا آنکه پوست بجا شود و خون برآید بعده بروغن گل صرف مداوا نمایند که مندمل شود و بهتر در قلاع حار بیاید حسب حاجت بعمل آرند علاج بثور بلغمی

وسوداوی نیز مثل علاج قلاع بلغمی وسوداوی بود ومرد حضض وقشار کندر سوده پاشیدن یا بالعسل آمیخته مالیدن جهت بثور دهان که بلغمی بود مفید ست قلاع یعنی
جوشش دهن وآن قرحه ایست در جلد دهان وزبان بانتشار واتساع بحدیکه تمام دهان را فراگیرد وباشد که بسبب کثرت ماده ورداءت آن بطبقه داخلی آن
مری ومعده برسد وفرق در قلاع وبثور قسم آنست که قلاع غیر متفرق مع نتو وتعفن بود وبثور خلاف این باشد واکثر متاخرین قلاع را بقسم یعنی دموی
وبلغمی وسوداوی نوشته اند وگویند که قلاع از ماده صفرا محض کمتر پیدا آید لهذا قسم صفراوی ننوشته اند وگویند که هیچ قسمی از قلاع نیست که صفرا دران ممزوج
نباشد ودر اکثر وشیخ الرئیس می فرماید که قلاع از هر خلط عارض میشود وبرنگ او شناخت میگردد ومثلاً سفید آن بلغمی باشد واو لذاع ودر اکثر
از بلغم شوری باشد وقلاع زرد صفراوی بود وشدید الالتهاب از دیگر اقسام او می باشد وقلاع سیاه سوداوی باشد وسرخ ناصع دموی بود واسلم و
سهل ترین انواع او ابیض ست پس احمر پس صفر وخبیث‌تر وبدترین اقسام او سوداوی ست ازرق واخضر مهلک ست مثل اسود وملتهب وگاهی از اصناف قلاع
شدید التاکل وبعضی ازان ساکن تر باشد وگاهی با ورم بود وگاهی مفرد بی ورم وهر قرحه که در سطح دهن وزبان افتد بجهت حرارت لازمه ولین جلد ورطوبت
آن موضع بزودی انتشار واتساع پذیرد ومادامیکه قرحه در سطح جلد است جالینوس آن را قلاع میگوید وهرگاه متعفن گردد واندر گوشت فرو رود آن را قلاع
متاکله یا قروح خبیثه میگویند وجمهور اینچنین قروح را آکله نامند واین نوع در علاج محتاج با دویه کاویه باشد وچون باران بسیار آید قلاع کثرت پذیرد وخصوصاً
وبائیه بسیار افتد وقلاع در کودکان بسبب رداءت شیر یا سوء انهضام آن در معده بیشتر عارض میشود وبقول طبری قلاع دموی اکثر در محرورین وآنکه در ماکل
حارات وشرب نبیذ صرف نماید حادث میشود وبعضی از اوائل گفته اند که خوردن خرما موجب قلاع دموی ست بسبب تسخین دم وفساد خون واکثر از خوردن سیماب وبیش
وبلادر قلاع وآکله واورام وقروح نیز عارض میگردد وبالجمله تشخیص اقسام قلاع همین ست که از رنگ وبر خلط فاعل استدلال نمایند چه لون او دلیل خلط
محدث اوست وایضاً بلغمی قلیل الوجع وصفراوی شدید الالتهاب وبا تلخی دهن وسوداوی با الم وخشکی دماغ بود وقلاع کثیر التحلب ردی کثیر اللعاب رطب میباشد

علاج کلی انواع قلاع

باید که اول استفراغ خلط غالب فاعل او از تمام بدن نمایند وفصد نافع تر ست در اکثر اقسام اگر مشارکت تمام بدن بود وهفت اندام واگر از بعد فصد قیفال
بعده رگ زیر ذقن ویا رگهای زیر زبان وچهار رگ خاصه بکشایند که فصد او در جمیع امراض حاره دهن نافع ست پس ترا دویه که در بثور دهان مذکور شده
استعمال کنند وقلاع قوی را که رطوبت وصدید وماده بسیار داشته باشد با دویه قویه وضعیف را بالضعیفه ومتوسط را بدواهای معتدل معالجه نمایند وچون قرحه
از جلد خشک ودر زیر زبان تجاوز کند وباستخوان این هر دو موضع رسیده باشد با دویه بسیار قوی مثل فلافیون با اقاقیا کثیر محتاج گردد وواجب ست که از
جمله روغنهائی که از زیت هم اجتناب نمایند تا تزیید عفونت واتساع قرحه نماید مگر آنکه مقصود ازان تعدیل یبوست ادویه باشد ودرین وقت روغنهای
قابض مثل روغن آس وروغن گل مناسب ست وهمچنین از روغن زرد وتمامی دسومات احتراز نمایند که ازان فساد وتعفن وتشقق قلوس پیدا میشود ومنجر
بهلاکت میگردد وچون قلاع بدین مرتبه رسد علاج او خیلی دشوار گردد ومی باید که درین وقت ملاک امر در علاج او استفراغات بود وارسال علق معا [illegible]
حفظ اعضای رئیسه با دویه مقوی آنها مثل جوارش آمله وغیره مناسب مزاج وحفظ معده وامعا از نفوذ که ریم منصب از قرحه بسوی آنها اگرچه اندک باشد قرحه را
میکنند وعلاج او صعب تر میگردد وقلاع احمر دموی را اوفق ادویه در ابتدا قابض اندک ومبرد وبعد آن محلل بلا لذع ست واشقر که از دم صفراوی شده و
اصفر را ادویه زائد التبرید وغیر آنها باید اول مجفف وبعد بکیفیت معتدل ودر آخر مجفف ومحلل قوی می باید ودر همه رعایت سن ضروری ست صبیان را ادویه
ضعیف تر ومصلح شیر وشبان را ادویه قوی تر استعلاج نمایند وبسا ست که صبیان را اغذیه تنها نفع بخشد واگر طعام خوار باشند هر قسمی را [illegible]
واز ادویه مشترک النفع جمیع اقسام قلاع عصاره برگ حنا ست که بآن مضمضه نمایند ویا برگ خشک او ودر آب ترکرده خوب بلیده بکار برند واگر کافور [illegible]
بقدر قوت مرض ومریض وشدت حرارت ماده افزایند قوی تر گردد وکافور را خاصیت عجیب ست در قلاع دموی وصفراوی وسوداوی [illegible]
ذرور سائنده وذرور طباشیر تنها هم درین باب نافع ست واقاقیا نفع میکند وقروح فم واصل السوس نیز جید ست وکعب گاو زبان سوخته هکذا

شیر سوخته هر واحد ازین هر دو تنها و یا کتهه سفید سائیده مجرب ست و مطبوخ حضض مجرب بقول ایلاقی و جرجانی حضض و سرکه جوشانیده مضمضه کردن قلاع سرخ و سفید را مفید و سند روس و گلسرخ مطلقاً اعظم و اصح الادویه ست و بکاین سوخته در دهان پاشیدن نیز نافع و مضمضه بآب بارتنگ نیز قروح و بثور را سود و ارد و مضمضه بماء العسل و آب انار دانه ترش و اسپیغان و کشنیز و سرکه و بلیله و گلنار و نار دهر واحد مفید اقسام قلاع ست و مرجان در آب تاج خروس سوده مالیدن برای قلاع مجرب ست و کذا فلوس خیار شنبر بگلاب سوده در دهان مالیدن نافع و گل سرخ ترنجبین کشنیز مساوی سوده پاشیدن نیز قلاع سرخ و سفید را مفید و صاحب بقائی گوید که زرد چوب بیخ سوسن هلیله برگ چنبه که گلی است مشهور کوفته با شهد سرشته مالیدن برای قلاع سرخ و سیاه نافع و با الایچی کلان یا دیان نبات مساوی کوفته در دهن اندک اندک گیرند و یا بیخ سوسن مع نبات لحظه بلحظه در دهان دارند و ترنجبین و صندلین و طباشیر مستور سفید و یا زاج سفید کاغذ سوخته با زر سبز کنند و حنا و زعفران برابر کوفته بیخته در دهن اندازند و یا کتهه سفید دانه الایچی کشنیز خشک شب یمانی سوخته برابر کوفته در دهان پاشند و نیز اگر کنند و یا کاغذ سوخته عوض کشنیز کنند و یا عدس مسلم سوخته و کتهه سفید مساوی سائیده بپاشند و یا دانه الایچی و فوفل سوخته و مالیدن برگ خیار شنبر و خائیدن برگ توت و کذا پوست گوندی با کتهه سفید و مالیدن و نوشیدن برگ نازک مغیلان و مضمضه شیره برگ ریوند در آب تر کرده تنها یا با دال عدس خیسانیده کار اضافه کرده هر واحد مفید اقسام قلاع ست و طباشیر گل مغره کافور زرد ورد ساختن و قلاع بارد و سفیدی بعضه سرشته در قلاع حار مجرب نظامی ست و زرد ورد گل سرخ گلنار تواکهیر دانه الایچی خرد کتهه سفید کباب چینی اصل السوس مقشر کوفته بیخته پاشیدن نیز جهت هر قسم قلاع مجرب معمول است و گلی جوهل گا و زبان سوخته کتهه سفید خرفه زرد ورد سماق زهر مهره تخم کاهو کباب چینی دانه هیل طباشیر شیر خشت سوده پاشیدن نیز برای جوشش دهن معمول ست و یا گلسرخ جوسوخته چوب انگور سوخته ککاپن سوخته زرد ورد طباشیر کات سفید دانه الایچی کلان کباب چینی سماق کوفته بیخته در دهان پاشند و یا مسلک گل سرخ برابر کوفته بیخته پاشیدن برای قلاع مجرب صاحب بقائی است و دانه الایچی مورتل گشته کشنیز سوخته پهٹکری سوخته مساوی کوفته بیخته در دهان پاشند که جوشش زبان و قلاع را انفع تمام دارد و مجرب نوشته و مانند شب یمانی هر دو برابر سائیده مالیدن جهت اقسام قلاع مجرب صاحب تحفه است و پلیله آمله گلسرخ گلنار هر یک هشت درم نمک لاهوری دو درم آرد جو دوازده درم نمک را بآب دهن مزوج کرده با عسل سرشته لبوب ساخته تا بصلابه کرده با دویه سوده آمیخته بمالند که جهت جوشش دهان مجرب صاحب بقائی ست و مغز املتاس بگلاب مالیده و کذا مطبوخ ترپهله و کات سفید مضمضه کردن صاحب تکمله هندی بجمیع اقسام قلاع نافع نوشته و مضمضه ترپهله و بیر و برگ و شاخ چنبیلی و همچنین ببرگ پوست ارسه پوست درخت ذالسنبر پوست و انجبر زرد و املی المکاک نیز کتان جوشانیده صاف نموده قدری زعفران و صبر زرد ورد و روغن خیری داخل کرده مضمضه کردن برای قلاع بارد و در آخر قلاع حار نافع ست

علاج قلاع دموی و صفراوی

تبرید بلعاب بهدانه و شیره عناب و شیره مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر دهند و یا لعاب اسپغول عوض لعاب بهدانه کنند و یا شیره بزر بارده مثل خرفه و خیارین و کدو و کاهو و کاسنی هر یک هفت ماشه بشربت نیلوفر چهار توله دهند و برگ حنا در آب تر کرده مالیده صاف نموده کافور دران حل کرده مضمضه نمایند و گاهی کتهه سفید سوده هم می افزایند و ایضاً مضمضه از لعاب اسپغول و آب کشنیز سبز مفید ست و گاهی حضض نیکی سوده افزوده میشود و صندل سفید بگلاب سائیده بر زبان مالیدن فائده میکند و کذا مضمضه پوست درخت گوندی نافع و اگر درین کات هندی داخل کنند نافع تر باشد و طباشیر گلسرخ کتهه سفید مغز کنول کته کافور زرد ورد کوفته بیخته بر زبان پاشند و ترک لحوم و حلویات و مالحات نمایند و اسفاناخ هندی و رومی که دران نبوباش جدا داخل کرده باشند و یا دال مونگ مقشر کم نمک با برنج دهند و در صفراوی شیره با شربت نیلوفر بهتر ست و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رود و چهار رگ حجامت نقره یا زیر ذقن کنند و آنجا حجامت حسبانیدن زلو نیز بکار برند و اگر احتیاج مسهل باشد بعد نضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا شیاهتره دهند و تعدیل مزاج بنقوعات مثل عناب و آلو بخارا و نیلوفر و کشنیز خشک و خوبانی و کاسنی و خیارین و با شربت میوه مثل شربت لیموه و شربت حصرم و شربت انار نمایند و اغذیه بارد خورانند و ترک لحوم کنند و یا عناب عرق شاهتره تر کرده مالیده صاف نموده و شربت نیلوفر یا کاسنی داخل کرده بنوشند و طباشیر کتهه سفید الایچی خرد زهر مهره سوده در دهان پاشند و یا بعد فصد

سرد و چہار رگ زیر زبان ہیدانہ شاہترہ عناب بعرق شاہترہ دہ تولہ جوشانیدہ صاف نمودہ شیرۂ تخم کاہو شیرۂ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ
بنوشند و رسوت خالص بگلاب سودہ بمالند و بآب کشنیز مضمضہ کنند و اگر درد بسیار بود و دندان ہم جنبش کنند بعد فصد ہیدانہ عناب جوشانیدہ نبات داخل کردہ دہند
و گلنار پنج ماشہ کوکنار یک عدد عنب الثعلب کشنیز خشک کزمازج ہر واحد شش ماشہ بزر البنج دو ماشہ عدس مسلم یکتولہ در آب سیاہ جوشانیدہ صاف نمودہ لحظہ بلحظہ مضمضہ
کنند و ایضاً در قلاع و جوشش عدد عناب شاہترہ بعرق شاہترہ جوشانیدہ شیرۂ مغز تخم ہندوانہ نبات سفید داخل کردہ اسپغول پاشیدہ بنوشند و بآب کشنیز سبز و لعاب
اسپغول مضمضہ کنند و اگر جوشش دہن در موسم سرما از خوردن ادرک عارض شود عناب شاہترہ برسیاوشان گاوزبان بعرق شاہترہ جوشانیدہ شہد حل کردہ
بنوشند و عنب الثعلب کشنیز خشک بزرکتان گلنار جوشانیدہ عفص یکی سودہ پاشیدہ مضمضہ کنند و اگر جوشش مع سرفہ و ذبول و حمی عفنی و حرارت مفرط باشد
شیرۂ تخم خرفہ شیرۂ تخم کاسنی شیرۂ بادیان شیرۂ تخم خیارین شربت بزوری بارد خاکشی دہند و اگر سرفہ زیادہ شود اصل السوس افزایند و برگ سپستان و برگ
یاسمین برگ حنا پوست گونتی ہریک شش ماشہ جوشانیدہ مضمضہ کنند و بجہت آخر روز کشنیز خشک سہ ماشہ گل طباشیر الائچی ہریک یک ماشہ سودہ بخورند
یا لیکن شیرۂ خیارین شیرۂ تخم کاسنی نبات بنوشند و در شیرۂ تخم کدو چہار تسیر کشنیز خشک لعاب اسپغول رسوت طباشیر زرد سودہ آمیختہ مضمضہ نمایند یا قرص طباشیر یا
شیرۂ خیارین و شربت نیلوفر دہند و بآب عنب الثعلب تازہ رسوت سودہ پاشیدہ مضمضہ نمایند یا کوکنار برگ کوکنار برگ حنا تخم مرو ہریک شش ماشہ آب عنب الثعلب
تازہ دہ تولہ رسوت دو ماشہ سودہ پاشیدہ مضمضہ کنند یا عفص یکی یک ماشہ سودہ پاشیدہ افزایند یا الجملہ بعد تنقیہ ذرورات مجففہ کہ دران ادویہ قابضہ و دابغہ
باشند بکار برند مثلاً زرورد طباشیر تخم بارتنگ ہلیلہ زرد مع خستہ کزمازج ہر دو سوختہ گلنار سماق برگ بارتنگ تخم باغی ہر دو در سایہ خشک کردہ
ہریک سہ ماشہ زراج بریان دو ماشہ کافور یکماشہ سائیدہ بکار برند و این نسخہ قوی تر ست کشنیز خشک صندل سفید گل حنا گل سرخ گلاب تخم تاج خروس
طباشیر سفید کتیرا سماق عدس ہریک سہ ماشہ کافور دو ماشہ سودہ بپاشند و این ذرور برای اقسام قلاع حار معمول ست زہر مہرہ سودہ طباشیر زرورد گل نیلوفر
تخم خرفہ مقشر صندل سفید و سرخ گل ارمنی شیاف ابیض [illegible] حضض یکی عدس مقشر گلنار مغز کنول گٹہ کوفتہ بیختہ بکار برند و بوقتیکہ حرارت باشد کافور
اضافہ نمایند و ہر گاہ تحلیل منظور باشد کبابہ عنب الثعلب خشک سائیدہ بپاشند و ذرور تخم کاہو مقشر تخم خرفہ ہریک یک درم طباشیر توا کھیر کبابہ چینی [illegible] پھول
دانہ الائچی ہریک دو ماشہ کوفتہ بیختہ نیز معمول ست و گاہی بنابر شدت حرارت نیم ماشہ کافور اضافہ کردہ میشود و گل سرخ گلنار توا کھیر کتھہ سفید شیرہ سفید
تخم گل ہریک سہ ماشہ کافور یک نیم سرخ کوفتہ بیختہ پاشیدن نیز جہت جوشش دہان کہ از گرمی بود نافع ست و یا کافور کات سفید تخم کاہو تخم خرفہ زرورد
سماق دانہ ہیل طباشیر گلنار صندل سفید کشنیز خشک کبابہ چینی سودہ در دہن پاشند و ایضاً ذرور زہر مہرہ پوست تربوز سوختہ جو سوختہ نافع ست و حضض یکی
یک سیم درم گل سرخ طباشیر سماق عدس مقشر ہریک سہ درم تخم خرفہ چہار درم سائیدہ بزبان پاشیدن قلاع سرخ را مفید ست و طباشیر سفید جو سوختہ مقشر
مساوی سائیدہ پاشیدن نیز جہت قلاع احمر مجرب ست و ذرور گلنار زرورد ہر دو فقط یا مع اقاقیا و ہلیلہ زرد و سماق و کشنیز خشک قلاع سرخ را نافع ست و
سماق و گلنار و کافور و صفراوی سفید و حصار و حی العالم و کشنیز و آب غورہ بعسل و گل ارمنی یا مختوم و کتیرا [illegible] دموی و صفراوی ہر دو را نافع بود و یا اول
لعاب اسپغول شیرۂ کشنیز خشک شیرۂ عنب الثعلب مضمضہ نمودہ بعد آن طباشیر زہر مہرہ گل ارمنی زرورد کات سفید مغز کنول گٹہ کبابہ چینی الائچی خرد
سودہ در دہان پاشند و مضمضہ سماق عنب الثعلب [illegible] حنظلی برگ کوکنار فوفل برگ حنا مازو جوشانیدہ صاف کردہ کات سفید سودہ داخل کردہ
نیز معمول ست و کذا آب کشنیز سبز لعاب اسپغول شیرۂ عنب الثعلب شیرۂ کشنیز خشک کات سفید سودہ داخل کردہ مضمضہ کردن و ایضاً پوست خشخاش
عنب الثعلب عدس کشنیز خشک جوشانیدہ بسکنجبین سادہ مضمضہ کنند و یا پوست کچنال پوست جھربیری پوست کیکر پوست [illegible] مازو
سپاری چھالیہ کات سفید جوشانیدہ مضمضہ نمایند و مضمضہ مازو گلنار بسرکہ جوشانیدہ [illegible] جوشانیدہ و کتا پوست انار پوست درخت گولر
کتھہ سفید جوش دادہ ہر واحد نافع قلاع حار ست و اگر از صندلین گل نیلوفر گل سرخ و گل سیوتی ہلیلہ اصل السوس الائچی خرد طباشیر گلنار کتھہ سفید سماق و حب ساختہ
در دہن دارند برای قلاع حار مجرب ست و گویند کہ در صورت غلبہ صفراویت بعد تنقیہ و تلطیف زیادہ از دموی گل سرخ شکر کتیرا [illegible] اسپغول بنوشند

دهن واشتن از علاج دیگر مستغنی میسازد اقوال الاطباء شیخ الرئیس میفرماید که ادویه صالحه برای قلاع حار مثل مضغ برگ علیق و مثل عدس بسرکه و جمیع مخها چون بسفرجل
مخلوط سازند نافع بود خصوصاً مخ گوزن و گوساله و سیب قابض و امرود قابض و زعرور و سفرجل و عناب و اطراف انگور و حماض بستانی و آرد عدس و آرد برنج
و قوی تر از آن ذرور مازو و طباشیر و گل سرخ و اقاقیا و مانند آنست و با ایشان رامع قوابض مثل طباشیر و گل سرخ و مازو قوت عجیب ست در قلاع و کافور در
قلاع شدید المنفعت ست **صاحب کامل** و جامع و خلاصه طبری و گیلانی گویند که در قلاع دموی بعد فصد قیفال بطبیخ هلیله و شاهتره و تمرهندی تنقیه
کنند و بعد از آن عرقین زیر زبان و رگ زیر ذقن چهار رگ کشایند و باغذیه محموده از مزوره معموله بآب انار و عدس یا آب حصرم یا سماقیه غذا سازند و بآب تنک
که دران سماق مالیده باشند مضمضه نمایند و یا بگلاب که در آن کشنیز خشک سماق جوشانیده باشند یا بآبیکه در آن برگ خلاف یا برگ زیتون و گل سرخ جوشانیده
باشند بقدری رب توت و یا بآب کشنیز سبز مع رب توت و یا بآب لعاب نکو بانکی روغن گل و یا بآب عصی الراعی و آب خرفه که در آن سماق مالیده باشند و یا بگلاب
که دران گلنار و کزمازج و کشنیز خشک جوشانیده باشند یا بگیرند آبیکه دران پوست انار و آس و گل سرخ و مازو و عدس مسلم جوشانیده آب برگ عوسج یا آب برگ
حماض یا آب برگ علیق آمیخته باشند و یا بسرکه که دران کشنیز خشک عدس و گل سرخ و عنب الثعلب جوشانیده باشند و کشنیز خشک گل سرخ سماق عدس طباشیر
گلنار و قرنفل مساوی کافور ربع واحد کوفته بیخته در دهان پاشند در ابتدا و ذرور گل سرخ پنجدرم نشاسته تخم خرفه هر یک سه درم زرورد عدس مقشر شکر طبرزد
هر کدام چهار درم قاقله زعفران هر کدام دو درم کافور دو دانگ کوفته بیخته بر زبان و دهان ذرور نمودن نیز قلاع حار و تپنده را فائده دهد یا برد و صندل سفید
گل سرخ زرورد تخم خرفه عدس هر کدام سه درم سماق کشنیز خشک بریان طباشیر هر کدام دو درم کافور زعفران هر کدام نیم درم کوفته بیخته در دهان بپاشند
و پس از آن کشنیز خشک سماق در گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و ایضاً گل سرخ تخم خرفه هر یک شش درم نشاسته گل قیمولیا هر یک نیم درم عدس
مقشر کشنیز خشک هر کدام یکدرم کافور زعفران هر واحد یکدانگ سوده خشک استعمال نمایند و گاهی این ذرور را در آب کشنیز حل کرده مضمضه کنانیده می شود
و یا سماق گل سرخ طباشیر تخم خرفه صندل سفید نشاسته هر کدام چهار درم عدس مقشر کشنیز خشک هر کدام شش درم نشاسته مامیثا حضض [illegible] شیری
هر کدام دو درم زعفران یکدرم کافور نیم درم سائیده بعمل آرند و چون مرض بانتها رسد بآب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز که دران حضض جوشانیده باشند مضمضه نمایند
و بعد نضج مرض مرهم سفیداب باقدری کافور بران گذارند و در وقت انحطاط بآبیکه دران اصل السوس و عاقرقرحا و دارچینی جوشانیده باشند مضمضه کنند و اگر اندرین
قروح تعفن راه یابد و رائحه کریهه ظاهر شود مضمضه بسرکه که دران اندکی نوشادر و زرنیخ و امثال آن از ادویه داخل کرده باشند بدفعات نمایند تا اجزای
فاسد برآید و رطوبت خشک گرداند و اگر از لذع سرکه خوف کنند بجای او زعفران آمیزند بعده از گل سرخ و سعد و عدس و برگ آس بسرکه پخته مضمضه کنند و این
اشیا قبض اندک دارند پس اگر رائحه شدت کند و اشیای قابضه گلنار و مازو و سبز و اندکی خرنوب و پوست انار زیاده کرده بدان سرکه مضمضه نمایند و سرقسمت
در دهن گیرند بعده بقلاع نظر کنند اگر تشنف رطوبت و ابتدای تخم ظاهر شود و صحت یابد و اگر حرارت و ورم نماید تبرید او باین برود نمایند برگ عنب الثعلب
خشک یک جزو گل سرخ طباشیر تخم خرفه آرد عدس نشاسته هر واحد دو جزو کشنیز سوخته سماق منقی هر واحد یک جزو مغز بادام مقشر سه جزو کافور از ربع
جزو تا یک جزو بحسب حاجت زیرا که استعمال کافور مفرط ممنوع ست و اگر قلاع صفراوی باشد در تبرید و ترطیب افزایند و اسهال بآب تمرهندی
و شربت بنفشه نمایند و مبردات نوشند و مبردات غذا سازند و بآب کشنیز یا آبیکه دران لعاب گرم جوشانیده باشند مضمضه نمایند و هلیله و صندل
سفید و زرورد و عدس مقشر و کشنیز و طباشیر در دهن بپاشند ایلاقی و جرجانی گویند که علاج صفراوی قریب بعلاج دموی ست الا ادویه که در دهن
بکار برند صاحب صفراوی دران محتاج با دویه سرد و مفرط باشد و در هر دو نوع گرفتن شربت توت در دهن و مضمضه بطبیخ برگ زیتون و برگ
حماض و سماق خرفه و نرک با برگ و نافع ست و کزمازج حنا آرد عدس گلنار طباشیر سماق سوده در دهن بپاشند و در صفراوی صندل و کشنیز خشک و
نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاده کنند و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب عدس و کافور و صندل موافق صفراوی ست و مضمضه بطبیخ کزمازج
و حب الآس در سرکه پخته و سماق و عدس و گل سرخ در گلاب تر کرده نافع ست و اگر بعد مضمضه سوزش یا خشکی دهان افزاید روغن گل در دهن گیرند و اگر لعا

از دہن حائل باشد مازو دو برگ عنب الثعلب خشک سائیدہ در گلاب حل کردہ در دہن گیرند و اقاقیا سودہ بگلاب حل کردہ و آب عنب الثعلب و اندکے سرکہ آمیختہ در دہان
گیرند و ساعتی بعد از ان بیرون ریزند و باشد کہ کثرت لعاب علامت صعوبت مرض ست صاحب **ترویح** وحادی گویند کہ در قلاع دموی اگر مزاج محتمل
باشد و مریض طفل نبود فصد باسلیق و حجامت و فصد رگ زیر ذقن و چہار رگ کنند و از اشربہ مثل شربت عناب و اشربہ حامضہ و آلبالو ریباس مع تخم بقدر
سہ اوقیہ مع شکر و ترنجبین ہر یک دہ درم ہر روز بنوشند و از فواکہ سیب ترش و امرود دہند و بقدر اشربہ ماش و عدس و مغز بادام بآب فواکہ ترش کردہ و آلو
و تمر ہندی و شکر بخورند و تلیین طبیعت بآب فواکہ و نقوع مشمش یا مطبوخ فواکہ یا تمر ہندی و شیر خشت در یوند کنند و دہن را در روزی سہ چہار بار بسرکہ و گلاب
و روغن گل ممزوج بشویند و سماق گلنار گل سرخ طباشیر عدس سودہ در دہن بدارند و کبوس گل سرخ سماق کشنیز بریان طباشیر تخم خرفہ تخم کاہو صندلین
فوفل عدس آس گلنار ہر واحد یک جزو کافور ربع جزو نیز نافع ست و ذرور گل سرخ سماق گلنار نشاستہ تخم خرفہ تخم کاہو صندل سفید صندل سرخ طباشیر فوفل ہر یک
دہ درم کافور نیم دانگ بر زبان پاشیدن و بعد آن بگلاب و سرکہ و روغن گل مضمضہ کردن نفع بین می نماید و ہمچنین تخم خرفہ مقشر شیاف مامیثا صندل گل ارمنی
گل قیمولیا حضض ہر واحد یک جزو زعفران کافور ہر یک ربع جزو مفید ست و چون بانتہا رسد مضمضہ آب عنب الثعلب وغیرہ کہ در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند
و عند انحطاط بآب مطبوخ اصل السوس و قاقلہ و انجیر و بابونہ و لعاب بزر کتان مضمضہ نمایند مسیحی گوید کہ اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و اگر ممتلی نباشد حجامت نمایند بعدہ
طبیخ ہلیلہ و شاہترہ بنوشانند پس از ان رب توت و طبیخ سماق و اطراف آس و زیتون طبیخ عدس و گلنار و حب الآس و طبیخ حنا بگلاب و طبیخ انار قابض بشحم و قشر
او و گلاب کہ در ان صندل سرخ و فوفل و آس خشک و کشنیز خشک جوشانیدہ باشند و آب عنب الثعلب کہ در ان حضض و عصارہ لحیۃ التیس و برگ بنج پختہ باشند مضمضہ
نمایند و اگر از ین تدبیر خشکی در دہن عارض شود بعد از ان بروغن گل نیم گرم مضمضہ کنند و اگر از دہن لعاب بسیار بسبب وجع شدید برآید اقاقیا سودہ بآب عنب الثعلب
حل کردہ اندکی سرکہ بران چکانند و مضمضہ نمایند و اگر قلاع بسیار حار باشد گل سرخ سماق نشاستہ گلنار برگ حنا تخم خرفہ عدس مقشر صندل سفید طباشیر مساوی کافور
قدری قلیل سائیدہ در دہن گذارند و در قلاع کثیر الرطوبت و الحرارۃ مامیثا و طباشیر و برگ بارتنگ و بزر ورد و ہلیلہ زرد و گلنار و کزمازج و برگ زیتون مساوی سائیدہ
قدری شب یمانی سوختہ افزودہ استعمال نمایند صاحب **شفاء الاسقام** گوید کہ در دموی بعد فصد قیفال و حجامت نقرہ یا تحت ذقن و فصد چہار رگ و اسہال
مضمضہ نمایند بآب سلق کہ در ان سماق جوشانیدہ باشند و ذرور سماق کشنیز گلنار طباشیر عدس کافور ہلیلہ زرد در دہان اندازند و در صفراوی استفراغ صفرا بآب انار ترش
مع ہلیلہ یا بنقوع مقوی یا بطبیخ فواکہ نمایند و سماق و گلنار در دہن گیرند و کافور را درین خاصیت عجیب ست و کذلک در سوداوی و عصارہ حصرم نافع و بآب کہ
در ان برگ زیتون و برگ حماض جوشانیدہ باشند مضمضہ نمایند و حنا و آرد عدس در دہن پاشند و ہر روز سہ چہار بار دہن را بسرکہ و گلاب و روغن گل بشویند **سویدی**
گوید کہ آس رطب سائیدہ بسرکہ آمیختہ در دہن گرفتن برای قروح فم مجرب ست و گفتہ کہ اکل بقلۃ حمقا خام و کشنیز و کذا استعمال آب انار ترش بشحم او افشردہ تنہا یا بعسل
در ظرف مسی بی قلعی جوشانیدہ تا قوام غلیظ گردد و کذا مضغ گل سرخ تازہ و کذا کبوس بردی سوختہ و یا بآب طبیخ سرطان نہری آمیختہ و کذا مضمضہ طبیخ برگ حنا
و زر ورد و کذا مضغ ثمر خام علیق و کذا مضمضہ بآب بستان افروز و کذا طبیخ جوز السرو و کذا ذرور گل نیلوفر و سفرجل خشک سائیدہ و کذا برگ عوسج و کذا حضض کی بآب کشنیز سبز و کذا رصاص
محرق بعصارہ آس و کذا آب برگ مشمش ہر واحد نافع **ایضاً** و گفتہ کہ مطبوخ زبان بجولات در گلاب حل کردہ و کذا عصارہ حی العالم تا زمانہ طویل در دہن گرفتن
برائے قلاع حار مجرب ست و مضغ برگ جنازی یا عوسج و یا طرخون و مضمضہ بآب توت شامی و کذا آب جنازی و کذا آب برگ و اطراف ثمر علیق و کذا برگ و تخم و بیخ حماض و گل
بیخ در سرکہ جوشانیدہ و کذا صندل سرخ بار یک سائیدہ با آب عنب الثعلب و حضض و بیخ علیق و کذا زرور و سماق و زعفران و طباشیر در گلاب آمیختہ و کذا حب الآس بآب حماض
آن و کذا صندل سرخ و سماق بگلاب و ذرور طباشیر نشاستہ تخم خرفہ زرورد و گلنار و زعفران سماق کلیلہ مساوی کافور ربع یک جزو و کبوس رب السوس و امساک آن و دہن را
ہر واحد مفید قلاع حار ست حکیم **علی** گوید کہ مضمضہ بآب تخم خرفہ مضمضہ حنا و گلنار بسرکہ آمیختہ و ذرور آکلہ قروح فم و عفونت آنہا مجرب ست یا بگیرند صندل سفید گل سرخ زرورد
عدس مقشر تخم خرفہ ہر یک سہ درم سماق کشنیز ہر یک پنج درم ہلیلہ طباشیر ہر یک دو درم کافور زعفران ہر یک نیم درم بار یک سائیدہ بر موضع بثور و قلاع گذارند
و گاہی حضض و کبابہ و پودینہ نہری و قاقلہ و شکر طبرزد و فوفل بحسب اعراض و اوقات زیادہ میکنند و گویند کہ تخم گل و برگ آن طباشیر نشاستہ عدس تخم خرفہ کشنیز

سماق حنا عاقرقرحا ہر واحد یکماشہ کافور یک سرخ در دہن انداختن قلاع احمر را بعد فصد نفع تمام رساند صاحب تکملۂ ہندی گوید کہ بعد تنقیہ کشنیز خشک نشاستہ یک گلنار
سدس طباشیر سائیدہ پاشیدن و رسوت بگلاب سائیدہ بر زبان مالیدن و آملہ یا حضض در دہن داشتن ہمہ برائے قلاع حار مفید است

علاج قلاع بلغمی

اصل السوس قشر بیخ سیاوشان گاوزبان دانہ ہیل در عرق بادیان جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید حل کردہ بنوشند و عاقرقرحا گجراتی مامیران چینی تخم ترب
نیم کوفتہ در سرکہ جوشانیدہ صاف نمودہ مضمضہ کنند و یا مامیران چینی و مصطگی و مکوہ و حب الآس ہر یک نہ ماشہ عناب ہفت عدد جوشانیدہ بکار برند و اگر مامیران نباشد
زرد چوب بدل آن نمایند و گاوزبان سوختہ الایچی خرد شب یمانی سوختہ سیاہی تا بہ سائیدہ در دہان پاشند و مضمضہ از مغز فلوس و آب کشنیز سبز نیز مفید بود و اگر تنقیہ
حاجت افتد بعد از نضج بماء الاصول مسہل بلغم دہند و گلنار مامیران قاقلہ مساوی سودہ در دہن پاشیدن نفع میکند ذرور زبرد ورد و کبابہ ہم درین باب نافع و ہمچنین
ہلیلۂ زرد اقاقیا گلنار کزمازج برگ زیتون طباشیر سودہ پاشیدن قلاع ابیض را سودمند ست و گویند کہ اگر کتھہ سفید شورۂ قلمی ہر یک نیم تولہ سائیدہ قدری بر زبان
پاشند برای قلاع بلغمی بتجربہ رسیدہ و ذرور طباشیر اقاقیا ہلیلۂ زرد گلنار قاقلہ مساوی ہم نافع و کتھہ یکدرم دو ع سوختہ سہ عدد نیلہ تھوتھہ سوختہ انزروت قاقلۂ صغار
برگ تنبول سوختہ ہر واحد یکدرم مجرب ست و آنچہ در قلاع کہنہ و بلغمی معمول و مجرب ست انیست کہ کتھہ سفید طباشیر دانۂ الایچی زیرۂ گلاب زیرۂ گل سیوتی ناگرمتھہ
کباب چینی ہلیلہ سیاہ باربکاین سوختہ از ہر واحد یک ماشہ سیاہی تابہ مغز المقل خشک ہر یک دو ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ بر زبان بپاشند ہر قدر کہ صلابت کنند
قوی تر خواہد شد و یا مصطگی مرکبابہ کندر اقاقیا مامیران سانج ہندی ماز سوختہ برابر و یا دانہ ہیل کتھہ سفید زیرۂ سفید سعد تخم کتان ہلیلہ سیاہ ہر دو سوختہ مغز خیار
شنبر در سایہ خشک کردہ سیاہی تابہ ہر یک چہار ماشہ بکار برند و مضمضہ بر نجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار ماز و مساوی جوشانیدہ نیز مفید بود و یا عاقرقرحا
زرد چوب جوشانیدہ مضمضہ کنند و یا بطبیخ پھٹکری تمضمض نمایند و تمضمض با بیکہ از زیتون ملح درتہ ظرف مترشح شود از تجربات استاد صاحب شفاء الاسقام ست و خوردن
جلنجبین نافع و گویند کہ زراوند دحرج و کذا نمک سوختہ و کذا مضمضۂ گل سرخ بشراب جوشانیدہ و کذا مضغ برگ زیتون کوفتہ نیز مجرب ست و کذا دارشیشعان سائیدہ
بگلاب آمیختہ و یا بشراب قابض جوشانیدہ در دہن گرفتن و کذا طبیخ بیخ بنطافلن و کذا اکبوس قلقطار و کذا بورق العسل سرشتہ سوختہ سائیدہ و کذا برگ زیتون بری
خشک سائیدہ و کذا نہادن برگ کبر تازہ سودہ بر قروح و کذا مضمضہ بعصارہ یا مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب کرنب و کذا آب شاہسفرم و کذا ببرگ اجاص
در شراب جوشانیدہ و کذا آب حصرم بعسل یا بشراب آمیختہ و کذا اثر خصی الکلب کوفتہ و کذا قرنفل کوفتہ در آب عنب الثعلب جوشانیدہ ضماد و شنجار و یا ماز و بعسل
و یا بسرکہ و یا شب مخلوط بعسل و مضغ برگ غفثی و ذرور نمک و آرد جو سرشتہ در کوزۂ مطین سوختہ سائیدہ ہر واحد نافع ست و سویدی گوید کہ کبوس نیل ہندی
مجرب من ست و کبوس فاکستر بادیان و بیخ کبر نیز مجرب نوشتہ اند و مضمضہ بسرکہ کہ دران شبت دعذبہ جوشانیدہ باشند مفید قلاع سفید ست صاحب خلاصہ
و کامل گویند کہ بعد از تنقیۂ بدن بحب صبر و غرغرہ بعاقرقرحا و مویزج مضمضہ بسرکہ کہ دران مامیران و ہلیلہ و عاقرقرحا جوشانیدہ باشند و مالیدن شکر طبرزد و یا شب یمانی
و زاج بعسل سرشتہ و غرغرہ بطبیخ مرزنجوش و برنجاسف و برگ زیتون و عاقرقرحا انانکہ صبر و زعفران حل کردہ بغایت سودمند ست و اگر ماميثا ہلیلۂ سیاہ طباشیر
قاقلہ گلنار کبابہ عاقرقرحا زعفران سنبل الطیب سعد کوفی مساوی کوفتہ بیختہ استعمال نمایند درین نوع فائدہ کنند و در آخر مرض برائے تحلیل بقایای مادہ مضمضہ بطبیخ
انجیر و اکلیل و لعاب بزرکتان بامدکی روغن خیری مناسب است و ایضاً مضمضہ بشراب کہنہ عفص مع قدری عنبر مفید صاحب حاوی و ترویج گویند کہ ہر صباح جلاب
از گلقند دہ درم و بادیان و اصل السوس ہر یک سہ درم بدہند و غذا مزورۂ نخود بلحوم جید اگر با آن تب نباشد و الا مغز بادام سازند و بعد ظہور نضج در قار ورہ
بحب ایارج و مطبوخ کہ دران تربد و غاریقون باشند تنقیہ دماغ نمایند و با بیکہ دران عاقرقرحا و تخم شبت و نانخواہ جوشانیدہ باشند غرغرہ کنند و بسرکہ کہ دران
مامیران و تخم ترب و ہلیلہ و عاقرقرحا جوشانیدہ باشند مضمضہ نمایند و یا مرزنجوش و برگ زیتون و بزرکتان و اکلیل الملک در آب جوشانیدہ مضمضہ کنند ایلاقی
و جرجانی مینویسند کہ مامیران برگ زیتون کزمازج سعد قاقلہ شب یمانی ہلیلۂ زرد برابر کوفتہ بیختہ بدہان گرفتن قلاع بلغمی را در ابتدا نافع ست و در قلاع بلغمی مزمن استفراغ
بحب صبر و ایارج فیقرا وقتاً فوقتاً نمایند و برگ زیتون اقاقیا ہر یک دہ درم شب یمانی قلقطار ہر یک یک نیم درم ایرسا سعد ہر یک دو درم زعفران کبابہ

ہر یک چہار دانگ سائیدہ ذرور کردن قلاع بلغمی فرمن قلاع سوداوی تازہ راسود دارد و نمک سودہ بعسل سرشتہ در دہن طلا کردن قلاع سفید را سودمند ست معطر بعدہ مضمضہ
باتکامہ و سکنجبین ضروری نافع و کبابہ و عاقرقرحا و سعد و زعفران و فلفل برابر در دہان پاشیدن مفید اطبای ہند گویند کہ برای انچھر یعنی قلاع شدید نیلہ تھوتہ
بسوزند کہ سفید شود نرم سودہ بقدر یک سرخ بپاشند و آبیکہ جاری شود دہن پائین دارند تا بریزد و اگر خواہند بیڑۂ پان بخورند و یا پھٹکری گجراتی کہ سفید باشد
باریک سودہ بر انچھر بمالند و دہن کشادہ دارند تا رطوبت بیرون آید و ایضاً برای جوششہای دہان و زبان کہ بہندی چھالہ نامند زاج سفید ہفت ماشہ
مرواسنگ کات ہندی ہر یک دو ماشہ طباشیر سہ ماشہ نرم سودہ قدری بر زبان بمالند و زبان را از دہان برآورند آب و رطوبت لزج بسیار ازان دفع گردد پس
دہن را بشویند و قدری کات سفید نرم سودہ بران پاشند جہت رفع سوزش و بدمزگی آن درچند مرتبہ کہ چنین کنند شفا یابند مجرب ست و مغز کرنجوہ و نمک
سنگ با آب لیمو سائیدہ بر زبان مالیدن نیز بمرض انچھر نافع ست و اگر قلاع را از برگ بید انجیر یا توری خراشیدہ طباشیر کتھہ سفید کبابہ چینی سنگ جراحت الاچی
سرخ توا کھیر شورہ قلمی برابر کوفتہ بیختہ بمالند جہت قلاع شدید کہ مثل خارہا بر زبان می رسد و اہل دکن آن را انچھر می نامند نفع عجیب مے بخشد و معمول و مجرب است

علاج قلاع سوداوی

اگر مادۀ آن سودای طبیعی باشد و این کمتر افتد و رداءت اقل دارد علاجش بعلاج قلاع بلغمی نمایند مع زیادت ترطیب و اگر سودای احتراقی باشد و این بیشتر ردی تر
بود تدبیرش بعلاج قلاع دموی و صفراوی کنند مع زیادت ترطیب بالجملہ درین قلاع عنایت بترطیب بیشتر مرعی دارند و بعد از نضج مادہ منضج سودا از مسہل سودا تنقیہ کنند و یا
مطبوخ بادرنجبویہ و گاؤزبان و اصل السوس یا شکر بدہند و بمزورۂ نخود و شعیر مقشر با دام یا بلحوم فاضلہ اگر تب نباشد غذا سازند بعدہ بمطبوخ افتیمون و حب آن تنقیہ
نمایند و معجون نجاح و ماء الجبن و عرق شیر بدہند و مغز ساق گاؤ و یا مغز ساق گوزن یا بط و روغن بنفشہ و روغن بادام بمرات متوالیہ یا مسکۂ تازہ بمالند تا جلد نرم
شود و سیاہی برطرف گردد و بعد ازان ہر روز چند بار بخائیدن برگ حنا امر کنند پس ازان بسرکہ کہ دران کشنیز خشک و مازو و پوست انار و گلنار و سماق جوشانیدہ باشند
مضمضہ و غرغرہ نمایند و یا بطبیخ سماق و گلسرخ و کشنیز و گلنار و آس و خرنوب و مانند آن از ادویۂ قابضہ بتکرار مضمضہ کنند و در آخر مرض بآبیکہ دران انجرہ و شبت
و اکلیل الملک و بابونہ جوشانیدہ باشند مضمضہ کنند شیخ می فرماید کہ طلاء العسل کہ دران مویز منقی و انیسون مساوی سرشتہ باشند درین قسم نافع ست و اگر دریجا درم
نیز باشد از آب بادروج یک سکرجہ و روغن گل نیم سکرجہ و عدس نیم سکرجہ و زعفران دو مثقال مرہم ساختہ استعمال نمایند طبری گوید کہ انجح ادویہ کہ من بآن
معالجہ این علت میکنم اشیای قابضہ است کہ دران قوت تلطیفہ باشد مثل گل سرخ و گلنار و مازو و پوست انار و مانند آن و اقتصار از اغذیہ برحسو کہ معمول از آرد عدس
یا مغز ساق ایل و بقر کہ این تنہا آن را زائل میکند و گویند کہ برگ زیتون و خاکستر راز یانہ درین نوع مجرب ست صاحب اقتباس گوید کہ بعد تنقیۂ سودا فصد باسلیق
یا صافن نمایند و بفاصلہ دہ دوازدہ یا پانزدہ روز منضج و مسہل سودا دہند و یا ماء الجبن نوشانند و بعد از تنقیہ جہت تعدیل این عرق شیر دہند شیر بز پنج آثار
بسفایج دروج عقربی ہر یک یکنیم تولہ گل سرخ پنج تولہ خیبہ نیم آثار برگ گاؤزبان ابریشم خام ہر یک ہفت تولہ تخم شاہترہ و بادرنجبویہ ہر یک ۹ تولہ کشنیز خشک
دو و نیم آثار نبات سہ پاؤ و آب کدو آب لیمو شربتی ہر یک یک آثار گل نیلوفر نیم آثار آب خیار و تربز ہر یک سہ نیم پاؤ شب خیسانیدہ صبح پنج شیشہ عرق کشند
شربتی از ۸ تولہ تا بست تولہ با تخم شربتی و یا تخم شاہترہ و یا تخم بادرنجبویہ ہفت ماشہ غذا انچہ در مالیخولیا نوشتہ شد بدہند و این ذرور از مجربات ست
پوست مغیلان کنزمازج فوفل شاخ گوزن مازو ہر یک سوختہ گل کرنہ و سیوتی و سدا گلاب ہیل بوا گل نیب گاؤزبان طباشیر زہر مہرہ حضض ہر یک چہار ماشہ
کافور دو ماشہ نافع بلا تخلف ست و کذا برگ زیتون سہ تولہ شب یمانی قلقطار ہر یک پنج ماشہ پاو بالا ایرسا سعد ہر یک سہ ماشہ و نیم زعفران کبابہ ہر واحد یک ماشہ و
یک سرخ مجرب و گل بنفشہ چوب چینی ہر یک شش ماشہ عناب پنج عدد صندل سرخ چہار ماشہ برگ تاج خروس یکتولہ جوش دادہ صاف کردہ غرغرہ نمودن نافع جوشش دہن
و مری و بثور سوداوی کہ از ارتفاع ابخرۂ معدہ باشد و تالیف علویخان و مجرب النفع ست و لودہ گل ارمنی فلفل سیاہ ہرکدام چہار ماشہ شب یمانی سہ ماشہ توتیای
سبز دو ماشہ باریک کوفتہ صبح و شام بر زبان بمالند و سر فرو دارند تا رطوبت بیرون آید برای قلاع فرمن در دو بار کفایت میکند و قلاع بلغمی را در یکبار کافی است
و اگر بعد ازان حرارت محسوس شود از ہفت درم تخم کاسنی شیرہ گرفتہ بنوشند جرجانی گوید کہ برائے قلاع سوداوی کہنہ زرنیخ سرخ عاقرقرحا شب یمانی

مرایرسیا و نوشادر مساوی سائیده بقطران بسرشند و در صرّه بعده در گل گرفته با آتش بسوزند بعده سائیده در دہن پاشند و یا زرنیخ سرخ و زرد و بورق و شب یمانی
و زاج کفشگران و قلقطار ہر یک سه درم کف دریا یک نیم درم مازو پوست انار ہر یک چهار درم اقاقیا دو درم ہمه را بقطران سرشته بسوزند و باز سائیده
بکار برند و بعد ازان بسرکه که دران حب الآس و گزمازج پخته باشند مضمضه نمایند بعده بگلاب و روغن گل مضمضه کنند نافع آید انشاء الله تعالی و در نسخه کامل
وزن زاج و قلقطار یکنیم درم ست و چون متعفن گردد و بوی بد آید معالجه آکله و لثه و امثال آن نمایند جالینوس مے گوید که چون زاج را در شراب قابض بجوشانند
و بآن مضمضه کنند قلاع عفنه و نتن دہان را بغایت سودمند ست مسیحی گوید که قلاع اسود عفن را برگ زیتون خشک برگ علیق اقاقیا ہر واحد ده درم شب یمانی
قلقطار سعد ہر واحد چهار درم زعفران یکدرم اصل السوس آسمانجونی پنج درم نافع ست و در نسخه جامع وزن شب و قلقطار و صعتر ہر یک دو درم و اصل السوس سه درم
صاحب حاوی گوید که اگر قروح و بثور سیاه شوند و متعفن گردند و رائحه متکره پدید آید زاج قلقطار و فوتنج گلنار گل سرخ سماق شب یمانی مساوی سوده بپاشند
بعد ازانکه دہن را بسرکه و گلاب که دران برگ ہیل و جوز السرو و فوتنج جوشانیده باشند بشویند و گویند که کموس گل حنا و صمغ آن و کذا حنا بسرکه سرشته و کذا سک
بعسل و کذا برگ سرو سائیده بعسل آمیخته و کذا جوز السرو و رب انگور و کذا سماق و عسل و کذا عصاره حی العالم و قلقطار و کذا مضمضه روغن سفرجل و کذا ضماد حسک
خشک و جوز السرو سائیده ہر واحد نافع ست و زنگار محلول بسرکه و عسل قروح ردیئه فم را مجرب سویدی ست و ضماد مویزج بعسل آمیخته و کذا شحم اوز و آب عنب الثعلب و کذا شب
و مازو مثل غبار سائیده و انگشت بربت تر کرده بدان آلوده و شبح مغز سماق بقدر آرد آمیخته نان آن پخته بعسل آمیخته بر قلاع و مضمضه بطبیخ ابرباریس و یا تخیض بقر
بعسل ہر واحد نافع قلاع ردی ست انتباه قلاع سوداوی که در مرض آتشک عارض شود لعاب بہدانه شیره عناب در عرق شاہتره بر آورده شربت بنفشه داخل
کرده بنوشند و از پوست کیکر پوست سرس کر مازج گلنار در آب جوشانیده غرغره سازند و یا اطریفل صغیر خورده بالایش عرق شاہتره عرق عنب الثعلب بنوشند
و عنب الثعلب پوست خشخاش کشنیز خشک بزر کتان جوشانیده حضض کی سوده پاشیده مضمضه سازند و اگر از خوردن ادویه آتشک عارض شود فصد سرو کنند در روز
دوم مغز خیارشنبر ہفت توله گلقند چهار توله در گلاب پاؤ آثار مالیده صاف نموده روغن بادام ہفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب بنوشند
و وقت شام کهچری رقیق بی نمک خورند و دو سه روز مسهل بتکرار استعمال نمایند یا شاہتره ترنجبین شش توله و شربت دینار چهار توله و بعد از تنقیه این مضمضه کنند
گل کنیر گل ببول بیخ کنیر پوست بیخ ببول و چوب گلاب و الایچی کلان تخم پوست نیم کوفته و چوب سدر و کتهکی ہر یک یک نیم توله براده شیشم سه توله عناب ہفت عدد
مکوه یکتوله در گلاب و عرق شاہتره ہر یک نیم آثار جوش کرده در شبانه روز چهل یا پنجاه بار بکار برند بسیار مفید ست و ایضاً از پوست کچنار و غیره مضمضه کنند و زہر مہره
گل نیلوفر زرد و رد طباشیر ہر یک سه ماشه تخم خرفه صندل سفید گل ارمنی گلنار عدس گل ہمیشه بهار ہر یک ہفت ماشه کافور یکنیم ماشه ذرور سازند و حضض ہندی
سه ماشه در آب برگ کریله دای خانگی حل کرده بر زبان گذارند که از مجربات ست و ایضاً مغز خیارشنبر در گلاب و یا آب برگ مکوه و ہمچنین شیاف مامیثا در آب گل سدا گلاب
و شیر خشت در دہن داشتن ہمه انواع را مفید ست و مضمضه بطبیخ پوست درخت مغیلان و پوست بیخ کنار دشتی و پوست درخت تمر ہندی و کذا تر پهله و موچرس و کوکنار جوشانیده
قدری روغن بید انجیر داخل کرده برای قلاعی که از خوردن سیماب شنگرف و رسکپور عارض شود مفید دانند و سنون حمر تالیف و الد علونجان و سنون دیگر که منع جوشش
دہن آتشک کنند و دران زرد و نده حرج و برگ مورد ست و دیگر نسخها که در مرض آتشک انشاء الله تعالی مسطور خواہند شد ہمه نافع شناسند

علاج قلاع صبیان

اکثر از فساد شیر یا تخمه عارض میشود و پس از رنگ آن ماده قابل او شناخته ہر چه در اقسام قلاع بزرگان مسطور شد بحسب ماده خفیف تر ازان استعمال نمایند
و سزاوار ست که از نزول لعاب مخلوط بدیم قرحه بسوی معده احتیاط بلیغ نمایند که آن اکثر طفل را ہلاک کند بالجمله در قلاع دموی دوای لین مع اندکی قبض مثل
زرور و عدس کشنیز و آب حصرم بعسل یا گل ارمنی و تخم خرفه و کثیرا بگلاب کفایت میکند و اکثر در رنگ بنفشه گل سرخ سائیده نیز کفایت باشد و در بلغمی قدری زعفران
بیفزایند و خرنوب تنها بیشتر و گاؤ زبان سوخته و آرد جو بریان در دہن پاشیدن نیز مجرب ست و ترنجبین بگلاب سائیده مالیدن ہم جلیل النفع است
و بلیله زرد یا حضض بگلاب سوده مالیدن نیز سود دارد و گلنار فارسی و سماق و پوست انار شیرین و شاخ بکاین سوخته و عاج سوخته ہر واحد یک یک سوده پاشیدن

سفیده سیاهی تابه و لگن دمعمول بدستور و ذرور کافور یک سرخ کلکن دمعمول سدمر سفید کشنیز خشک الایچی سفید کاکرا سنگی زیره گلاب کلنار تخم کاهو آمله اسود
یک ماشه کتھه سفید سه ماشه کوفته بیخته نیز قلاع اطفال وغیره را نافع و گفته‌اند که مسلوخ سوت ملیٹھی کھیل دہان کوفته بیخته واگر بجای خواهند قدری کافور و کتیرا افزوده
پاشیدن جهت قلاع هر قسم اطفال مجرب دمعمول ست و ذرور طباشیر و دانه ہیل و کتھه سفید شیر مجرب بهر قسم قلاع ست واگر کباب چینی و غبار گل کادی انضافه
نمایند سریع الاثر گردد واگر کشنیز گلسرخ سماق هر یک یکجزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته خشک بپاشند و یا در موم روغن آغشته طلا کنند جهت قلاع سرخ اطفال نیز نافع
پوست لکاین سوخته کتھه سفید مساوی سائیده و کذا انبات سفید و قدری کافور سائیده و کذا اسوی ملح لسان سوخته تنها و در ملتی لعسل آمیخته هر ساعت در دهن پاشان
نشاسته با آب حل کرده و در دهن مالیدن مفید ست و کذا مغز فلوس خیار شنبر یک توله در گلاب مالیده صاف نموده کتھه سفید سوده سه ماشه تنکار سوده سه ماشه آمیخته آبکرده مسر افزوده
مکرر بر زبان مالند و عصفر بری و کذا اسکنجبین العنصلی و کذا مازو بسیار بالعسل و کذا عصاره مامیثا نافع واگر ازین تدبیر فائده نشود حجامت نقره یا زیر ذقن کنند و بعد
بچسپانند واگر سببش فساد شیر باشد تبدیل مرضعه یا اصلاح شیر او فصد یا حجامت و پرهیز کنند از اغذیه ... سماق یا آب انار یا طباشیر عدس مقشر سماق
وحصرم و دانه سازند و دانه میویا سیب یہی و انار ترش ... آب انار بپاشانند و تبرید مزاج او ... واگر طفل ... و اقاقیا باشند
آبهای مبرده اندکی بپاشامند و با بیکه در ان سماق و عدس و گل سرخ ساییده باشند مضمضه نمایند و در دهن طفل قدری گلنار و گل سرخ و طباشیر آرد عدس سماق بپاشند
و ذرور سماق و طباشیر و کشنیز و گل سرخ و تخم خرفه و برگ زیتون خشک و برگ عوسج سائیده بعد مسح دهن بروغن بادام در دهن پاشیدن نیز مفید بود و بقول حکیم اکمل
گل سرخ سماق کشنیز خشک گلنار مساوی باریک سائیده بحریر بیخته در روغن گل و موم سفید حل کنند و بر زبان طفل طلا نمایند و یا سفید آب مرداسنگ مساوی در روغن گل
و موم گداخته و قدری کافور حل کرده بر موضع قلاع طلا کنند و مرداسنگ بر سنگ سوده بر خرقه کتان طلا نموده بر زبان گذارند و ابو سهل گوید که هرگاه بصبیان معتاد
بنبا ول غذا قلاع حادث شود نان بعدس متقشر مطبوخ با آب انار دانه خورانند و سیب عفص یا عفص و غبیرا و زعرور دهند پس اگر با قلاع سرخی در رنگ و لهیب در دهان با
باب کاسنی و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضه سازند و اگر قلاع بطفل غیر معتاد با کل چیزی باشد این تدبیر بمرضعه استعمال نمایند و عنب الثعلب تخم کاهو و کشنیز در نوع دوم
و صفراوی سود مند ست **و در قلاع صفراوی** تنقیه مرضعه بما الفواکه نمایند و اگر مرض قوی باشد مطبوخ هلیله زرد دهند و غذا مثل نوع اول سازند و در دهن طفل طباشیر
گل سرخ صندل سفید آرد عدس کشنیز و اندکی کافور بپاشند و ذرور مغز تخم کدو و بهدانه و گل بنفشه و زرور سوده نیز در مبادی ظهور قلاع و بثور دهن نافع ست و بعد
چهار روز تخم خرفه و نبات و طباشیر و زرور مساوی سوده بپاشند و گاهی کفایت میکنند بهدانه و گل بنفشه سائیده مع نبات و مغز تخم کدو مضروب لشربت نیلوفر و نبات
و آنچه عظیم النفع ست مسکه مغسول بگلاب مضروب در شربت حصرم و شربت نیلوفر و شربت لیموست و گاهی کفایت میکند مثل آب کاهو و عنب الثعلب خرفه
و رب توت ترش تنها یا رب حصرم در روزی چند بار مالیدن چون ماده دموی و صفراوی باشد و هرگاه یک هفته بگذرد گلنار و جفت بلوط و خرنوب سعفته ذرور کنند
واگر طفل را با جوشش دهن اسهال و تشنگی و کرب باشد مروارید طباشیر زهر مهره سوده همراه شیره خرفه لعاب بهدانه عرق کیوڑه عرق نیلوفر عرق شاهتره رب شیرین بار
بدهند که مجرب ست **و در قلاع بلغمی** که قلاع رطوبی نیز گویند و این بصبیان از زیادت شیر مرضعه و غلظ او بیشتر افتد ذرور اصل السوس مقشر کوفته قوی الاثر ست
و فرلکی و مازو سبز قشور کندر باریک سوده در شهد آمیخته مالیدن ... صبیان قلاع ایشان خصوصاً بلغمی را نافع و شستن دهن بشربت عسل یا ماء العسل ...
چیزی از مجففات مذکوره در ماده بلغمی غلیظ مفید ست واگر احتیاج بتجفیف قوی تر افتد بگیرند عروق و پوست انار و گلنار و سماق هر یک شش ماشه مازو سبز چهار ماشه
شب یمانی دو درم کوفته بیخته ذرور سازند و سلیل چینی زرور و خاکستر سوخته شوره قلمی پھٹکری دانه الایچی بیخ مرجان سوخته اکثر مفید ست و گویند که پنجال کلال چشم کم
باز و جره دو ماشه ست بقدر دو سرخ در دهان پاشیدن خیلی مفید است و کذا تنکار سوده سه ماشه شب یمانی چهار سرخ توتیای سوخته چهار سرخ در شهد
خالص آمیخته مالیدن و کذا خاکستر پاچند شتی که از ریگ صاف باشد یک توله بگیرند و توتیای سبز سوخته سه ماشه سائیده آمیزند و در دهن مالند و بقول نسخه زهره سلحفاة
مائی نیز شدید المنفعت ست در قلاع بارد خصوصاً برای صبیان چون شکر آمیزند و طبیبی دیگر نسخه آمیختن سرکه نموده و گفته که مالیدن مراره سلحفاة در ازاله قلاع
صبیان مجرب ست و بقول ایلاقی و جرجانی تدبیر کم کردن رطوبات مرضعه کنند و هر صبح جلنجبین بقدری مربی بدهند و غذا قلیله خشک نخود و آب زعفر زیره و کرویا دهند

آن سازند و در دہن طفل اندکی مامیران و سعد و حنا و غب یمانی بپاشند و ذرور شاخ گوزن سوختہ نیز مفید ست و بقول طبری و صاحب جامع اگر طفل صغیر باشد تنقیہ مرضعہ بمطبوخ افتیمون بعدہ بحب ایارج نمایند و بعد ازان غرغرہ بعاقرقرحا و مویزج و پس ازان مضمضہ بمطبوخ سعد یکدرم بیخ سوسن دو درم مویزج یک درم عاقرقرحا فلفل زنجبیل ہر یک نیم درم و در سرکہ و شہد زیادہ ازان جوشانیدہ بعمل آرند و ساعت بساعت در دہان نگہدارند و از اغذیہ ہم مزورۂ زیرباج مع عسل اقتصار ورزند و ایضاً بفلفل و عسل در دہان مرضعہ طلا نمایند و دہن طفل بعسل بطوخ کنند و بشکر طبرزد یا نمک سودہ بشہد آمیختہ دلک نمایند و در قلاع سوداوی کہ ردی ترین اقسام ست اگر بطفل عارض شود کمتر نجات یابد چہ اکثر مودی بہلاکت میگردد تنقیہ مرضعہ از سودا کنند و از اغذیہ غلیظہ و مولد سودا پرہیز کنانند و بشوربا غذا سازند و در دہن طفل پوست انار شیرین و مامیران و سعد و حنا سودہ بپاشند و اگر ذرور دشوار باشد زبان و اصل زبان او بدوا بمالند و اگر ادویہ در آب بجوشانند و دہن او بشویند جائز ست و اگر طفل طعام خور باشد از جنس ہمین اغذیہ بدہند و موم سفید را در روغن گل بگدازند و بران اندکی سفیدآب ارزیز و قدری سفیدی بیضہ مرغ بعد فرود آوردن از آتش بیامیزند و در ہاون خوب حل کنند تا یکسان گردد پس باخلاص چند بار شستہ بر قلاع بمالند و بقول طبری کفایت میکند بطوخ دہن بمغز ساق گاؤ و اول حتی کہ سیاہی دور شود بعدہ ذرور گل سرخ و گلنار و کشنیز سوختہ وقت خواب بپاشند و این ذرور نیز بسیار نافع ہست و اثر محمود دارد و ہلیلہ زرد سوختہ حنا سوختہ کشنیز سوختہ طباشیر گلنار مساوی سودہ بپاشند و مولف رسالہ امراض الاطفال می نویسد کہ ندیدم طفلے را کہ این نوع قلاع باو عارض شدہ ہلاک نگردید لیکن علاج کنند بمثل ذرور برگ تیون خشک و اقاقیا و تسبیح قطا و ایرسا و سعد و زعفران و گاہی احتیاج بمثل فلدفیون افتد و خائیدن کبابۂ و چکانیدن آب او در دہن طفل نیز مفید و طبیعت طفل را نرم دارند بملینات لائقہ و شیر در دہن بدو نرسد بدون آنکہ او بمکد و گویند کہ از طفل قطع شیر کنند و در حلق او حریرۂ مناسب بچکانند

آکلۂ دہان

قرحہ ایست مانند جوشش دہن لیکن فساد این بیشتر و انتشار این زود تر بود و با رائحہ کریہہ باشد و از کلام شارح اسباب در بحث قلاع ظاہر میشود کہ ہمیں زیادتی در آکلہ منتشر نگردد بلکہ غائر بود و قروح منتشرہ ساختہ اند و انتشار از کلام ماتن و ظاہر میگردد بالجملہ سببش انصباب اخلاط عفن لذاع حریف اکال ست اندفاع این و صفیہ یا ارتقای آن ز بدن و اجتماع او درین محل و در عفونت ہوا بسیار واقع میشود علاج قصد کنند و زلو چسپانند و حجامت بکار برند و بعد نضج تنقیہ سودای محترقہ بمطبوخ افتیمون و حب آن نمایند و شربت با الشعیر لازم گیرند و بسرکہ و آب سماق و رب غورہ مضمضہ کنند و با عدس و کشنیز و سماق و گل سرخ و مکوہ ہر یک یک تولہ در سرکہ پختہ مضمضہ نمایند حتی کہ از انتشار و تاکل باز ایستد و تدبیر یکہ در قلاع دموی گذشت اینجا نیز مفید بود و ہر گاہ از انتشار متوقف گردد فلدفیون یا قرص سورنجان یا قرص زرنیخ بمالند و یا در سرکہ حل کردہ مضمضہ نمایند و دائم در دہن گیرند تا گوشت گندہ ہر دو قرحہ را از بیخ پاک کند و گوشت تازہ برویاند و اگر سورنجان و زرنیخ اثر نکند زنگار یکجزو و در ان زیادہ کنند و بعد استعمال ادویۂ حادہ مضمضہ باشیای قابضہ نمایند مثل آس و گلنار در سرکہ پختہ و یا بگیرند آس و پودینہ نہری ہر واحد یک باقہ و گلنار و کزمازج و عاقرقرحا و ماز و سبز و پوست انار ہر یک بقدر حاجت در آب و سرکہ بجوشانند تا غلظتے پیدا کند بدان مضمضہ نمایند و اگر آکلہ اندکے باقی ماند توتیا یکجزو زرنیخ مرکند گلنار سفیدآب ارزیز ہر یک نیم جزو سودہ از پارچہ گذرانیدہ بر مواضع بقیہ آکلہ بپاشند و مضمضہ گلنار و کنار و ماز و کزمازج جوشانیدہ حضض مکی سودہ نیز در آکلہ معمول ست و گاہی روغن گل و شہد افزایند و گاہ گاہ برای زدائیدن مادۂ فاسد غرغرہ بسرکہ و شہد نمایند بالجملہ ہمچنین گاہے ادویہ مسکن مادہ و مجفف و قابض و گاہی ادویہ زدائیدہ گوشت فاسد بعمل آرند و اگر سنگ جراحت کزمازج پوست کنار و برگ ابرار بعسل جوشانیدہ صاف کردہ مضمضہ نمایند و بعد و سنہ رد گلنار و ماز و اضافہ کنند برای گندہ شدن دہن و فاسد گردیدن گوشت دہان و جاری بودن خون ریم نیز مجرب ست و گلنار فارسی گل سرخ عدس مقشر پوست انار شیرین ماز و پوست بلیلہ زرد پوست بلیلہ و ہلیلہ کابلی گل بستان افروز جفت بلوط گاو زبان سماق مساوی در یک نیم رطل آب بجوشانند ہر گاہ ثلث بماند صاف نمودہ مرجان سفید بسد یک درم کوفتہ بیختہ افزودہ مضمضہ کردن در آکلہ معمول حکیم اکمل خان ست اگر عنب الثعلب پوست خشخاش کشنیز گلنار ہلیلہ سیاہ حب الآس زرورد گل تاج خروس برگ حنا گل بنفشہ ہر یک شش ماشہ کزمازج چہار ماشہ عدس مقشر تخم کاہو ہر واحد یک تولہ در آب سیاگ سرخ و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز ہر یک پنج تولہ آب برگ ہو ... تولہ آنجا الص ... و آثار جوشانیدہ صاف نمودہ لعاب اسپغول ... حضض گل ارمنی

صندل سرخ اقاقیا ساییده یک باشد اضافه نموده غرغره نمایند جهت اقسام آکله و قلاع و خناق نافعست و ذرور شعر و ذرور قرطاس و ذرور دیگر که دران گل سفید
و سنگ بصری ست نیز جهت آکله نافع و سنون که جهت آکله بهترین دواهاست و دران برگ سداب داخل ست و سنون تحم مالیف الد علوی خان نیز در ازالۂ آکله مجرب معمول
و گاهی از استعمال ادویۂ حاده سوزش بسیار پیدا شود و لعاب بهدانه یا اسپغول یا روغن گل یا بشیر تازه و شکر مضمضه نمایند و در آکلۂ آتشکی که لهات هم ساقط شده باشد
بعد فصد و منضجات و مسهلهای معمولی شربت شاهتره و اطریفل کشنیزی یا اطریفل شاهتره خورند و عناب اصل السوس گاوزبان شاهتره گل بنفشه تخم خطمی تخم خبازی جوشانیده صاف
نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و غرغره گلنار فارسی جوز السرو جوشانیده و ذرور کاغذ سوخته و فوفل سوخته انزروت سفید سوده بعمل آرند و ایضاً برای آکله
آتشکی و سوراخ کام و آب بینی از راه بینی برآمدن و دوران سر عناب شاهتره عرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و اگر ازین برودت زیاده محسوس گردد
اسطوخودوس عنب الثعلب اصل السوس قصب الذریره جوشانیده شهد داخل کرده بیاشامند و مضمضه معمولی بعمل آرند و ایضاً عناب شاهتره قصب الذریره صندل سرخ
کشنیز خشک جوشانیده شربت نیلوفر آمیخته نوشیدن مفید و در آکله و سوراخ کام با ورم بینی عناب شاهتره پوست هلیله زرد کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده
شیره تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کرده دهند و زلو و رفقا چسپانند و در آکله که بعد حصبه حادث شود عناب بهدانه جوشانیده نوشیدن و مضمضه معمول و ذرورات
معمولة العمل آوردن نافعست اقوال اطبا بقول شیخ الرئیس بهر قلاع خبیثه زاج بکثرت نافع و در آکله لابدست از استعمال زنگار مع قلقطار و زاج و دهنج یا زاج
و شب یمانی و گلنار مساوی و یا قرص موساس یا تحمل حرحا طیقون بعصاره قابض مثل عصاره حصرم استعمال کنند و شب یمانی و زاج مثل غبار ساییده در دهن پاشیدن از ادویه
مشترکه قلاع و آکله است و باز بهر قلاع خبیثه زاج نافع ست و خصوصاً چون بسرکه و نمک بجوشانند و مضمضه نمایند و خاکستر با ذریون را خاصیت عجیبست در قلاع ردیه و از
از ادویه مشترکه ست در اصناف قلاع و همچنین لسان الثور و زرد ماء النحاس و ورد محرق مسیحی گوید که در آکله و دهن خون جاری باشد از ان فادزهر نافع شد مرد و نوشادر و بیخ
سوسن هر واحد یک درم نافع و ایضاً زرنیخ سرخ و عاقرقرحا مساوی ساییده و قطران هر شیشه بسوزند و استعمال کنند و بعد از ان بسرکه خمر که دران حب الآس کرده باشند
جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر عفونت شدید باشد فادزهر معمول از اقاقیا و زاج مخلوط بشراب عسل استعمال نمایند و اگر حاجت بقوی تر افتد بدل زاج زنگار
کنند و در استعمال این ادویه حاده در موضع عفن احتیاط نمایند تا بموضع دیگر از دهن نرسد و در حلق فرو نرود صاحب کامل گوید که اقراص زرنیخ نیز بجهت آکله عفن
و قروح لثه و تاکل آنها نافعست و غاریقون دوای نافع ست در جمیع قروح و بثور مثل آکله عفنه زبان و دهان چون آن را بر آن موضع خوب بمالند و بعده بروغن گل و
گلاب مضمضه کنند و در تحفه ذرور که از سید جرجانی در قلاع سوداوی منقول شد نیز قلاع متاکل را نافع نوشته گویند سرکه که دران برگ زیتون و بیخ او جوشانیده باشد
نافعست و ایضاً حضض مطبوخ در سرکه او را خاصیت بلیغ ست درین علت چون از استعمال آن لعاب سایل شود و آب عنب الثعلب ساییده بسرکه آمیزند و بدان
مضمضه نمایند که کثرت لعاب بر نهر ضعوبت امر دلالت میکند و اگر از پس آن خشکی و درد ظاهر شود بروغن نیمگرم مضمضه کنند و ذرور کتیرا و نشاسته و طباشیر و نشاسته
استعمال نمایند و گویند که معجون لوزی بماء الشعیر و تر طم بخورند و کثرت تناول صموغ مثل صمغ عربی و کتیرا نمایند که این علاج خوبست و طلای مرداسنگ بروغن گاو
مجرب ست و اگر خشک شود با دام و صمغ صنوبر بران ذرور کنند و این وقتیست که بران گوشت فاسد باقی نماند و الا صمغ لشکر و چون بعض کثرت پذیرد مگس و نیک
استعمال کنند و بقول جالینوس در روسختۂ طلا و لاجورد و در بعض مجربست و سویدی از اطبا نقل کرده که در آکله قسم زرنیخ سرخ و روغن گل و موم و کذا اسفیداج که
آن جنس بهی و جسل الحمارست و کذا آب تار تر شن لشحم آن در ظرف مسی بی قلعی خوب بجوشانند تا قوام آن غلیظ گردد و کذا ابردی سوخته و کذا اکبوس تخم و کذا زبد البحر
و کذا برجع النعمان سوخته و مثل آن زرورد ساییده و کذا اسعد و کذا قرطاس مصری سوخته و کذا قلقطار و کذا قلقدیس و کذا زاج و کذا سندروس که مثل [illegible]
نیست و کذا برگ عناب خشک سوده که مجربست و کذا قصب فارسی و مومیخ و قسط هندی مساوی مثل غبار ساییده و مضمضه [illegible] و کذا [illegible]
هر واحد نافعست و کذا لطوخ مرارة السلحفاة نهری و کذا زاج اخضر در قیروطی روغن گل موم آمیخته مفید لطاکی گفته که لسان الثور [illegible]
خاصیت ست سلطان مراد در مجربات خود مینویسد که چون کات سفید سندی شوره قلمی مساوی سوده در دهن ذرور کنند قلاع خبیثه [illegible]
کثیف و غلیظ مثل بلدنجان و لحم بقر و قدید و عدس و باقلا و مثال آن پرهیز کنند و تشمیم خوشبو مثل گل سرخ و گل بنفشه لزوم نمایند [illegible]

کثرت بزاق

یعنی بسیاری لعاب وسیلان او از دہن خواہ در بیداری و یا در خواب و پیش حرارت و رطوبت فم معدہ است یا برودت و رطوبت بلغمی معدہ و یا کثرت رطوبت دماغ و یا تولد کرم در شکم و بقول شیخ گاہی بسبب استیلای حرارت تنہا نیز عارض میشود چنانچہ مردم روزہ دار و متقلل غذا یا فاقد اوراز بزاق دائم عارض گردد و بعد خوردن طعام ساکن شود **تشخیص** این اسباب اگر مریض شکایت سیلان لعاب در خواب کند و در بیداری دہن خشک باشد از کرم شکم بود و اگر در بیداری فقط یا در بیداری و خواب ہر دو بیان کند پس بپرسند کہ در وقت خلو معدہ و قلت غذا زیادہ میشود و یا در حالت امتلای آن اگر کثرت آن در خلو معدہ گوید از حرارت و رطوبت باشد و اگر در امتلای معدہ بیان نماید حال ضعف ہضم و غلظ لعاب و ترشی دہن نیز بپرسند و این علامت برودت و رطوبت ست و اگر کثرت سیلان از بینی و دہان مع آثار نزلہ و گرانی سر و کدورت حواس باشد از غلبہ رطوبت دماغ بود **علاج** اگر از حرارت و رطوبت باشد فصد باسلیق کنند و شیرہ زرشک با سکنجبین و شربت انار بنوشند و رُب فالبضہ حامضہ چون رب بہ و غورہ و انار و سیب و شربت امرود و ریباس بخورند و یا یکی از اینہا بقدر دہ درم با گلاب دہ درم ہر صبح بنوشند و ہمچنین فواکہ قابضہ باردہ چون سیب و بہ و زعرور بخورند و بطبیخ سماق و گلسرخ و گلنار و عدس مسلم و آس و تخم مورد و برگ و اطراف توت و ترشی و اطراف کرم ہر یک یکتولہ مضمضہ نمایند و کاسنی تازہ باندکی نمک بخایند و آب آن فرو برند و خوردن آب انار و سماق و گل ارمنی نیز نافع و ہلیلہ و شکر مساوی بقدر یک درم با آب گرم بہنار خوردن بسیار مفید ست و کذا سفوف سویق گندم و جو بہنار خوردن سود مند و گرفتن عصارۂ آس یا برگ انار مطبوخ و رب آقاقیا و یا با زو و عنب الثعلب مطبوخ در سرکہ تند و یا آب سفرجل و یا قوۃ الصبغ ہر واحد در دہن گرفتن نیز نافع و ملازمت اکل شربت گل مختوم و گل ارمنی و لذا النعناع و سفرجل کفایت میکند و اگر ازین ہا فایدہ نشود فصد بکنند و بنا برین حصوبت نقوع آلو و حب بنفشہ کنند و غذا از ماہی و بیض نیمبرشت و گوشت حلوان و جوجہ مرغ و طیہوج نمایند یا آب حصرم یا آب سماق و اگر از برودت و رطوبت بلغمی باشد اصلاح و نضج بلغم منضج و اسہال بلغم و حب ایارج نمایند و ہر صبح گلقند دہ درم و یا جوارش مصطکی و عود و جوارش زیرہ و امثال آن تناول فرمایند و کرات و سرکہ پختہ و یا آب جوش ملوح یا قشار کنند و در دہن گرفتن و زنجبیل خوردن نیز مفید ست و ایضاً برای رطوبت معدہ مطبوخ شبت و تخم ترب و اصل السوس و نمک و عسل و سہ روز بخورند و قی کنند و در ہفتہ یکبار از ایارج فیقرا یکمثقال تا دو درم و نمک ہندی ثلث مثقال و انیسون تا تخواہ ہر یک دانگی حب ساختہ با سکنجبین عنصلی یا بزوری بخورند و بعد از آن اطریفلات و ہلیلہ مربی و جوارشات گرم چون کمونی و فلافلی تناول نمایند و کندر و مصطکی مدام بخایند و آب آن در دہن فرو ریزند و یا انتہا و بیخ زبان با ایارج بمالند و آب سماق یا حصرم بنوشند و سنا ہی مکی نہ ماشہ با گلقند دو تولہ ہر ہفتہ خوردن و زیرہ و مصطکی و نمک و خردل خایدن از مجربات استاد مرحوم ست و تناول کاسنی سبز یا سفوف خشک آن و یا یک درم نمک تنہا ہر صبح از ادویہ مشترکہ ست و بعد از اطریفل صغیر ز دو مثقال تا پنج درم بخورند و استعمال مسواک تا زمانی طویل و دوام نمایند و خوردن سفوف خردل و شکر انفع است و ہمچنین تناول پست گندم با قدری خردل خشک و نوشیدن مری بہنار نافع و یا خردل یک درم حرف دو درم کوفتہ بیختہ با مری بخورند و یا تخم کرفس چہار درم مصطکی یک درم عود خام قرنفل نیم درم کوفتہ بیختہ بعسل کف گرفتہ معجون سازند و سہ درم تناول نمایند و اگر مصطکی اقاقیا قرط ہر کدام یک جزو پوست خشخاش نصف جزو سنبل الطیب ربع جزو مقل عشر جزو ہمہ را کوفتہ بماء الآس کہ در آن گل ارمنی حل کردہ باشند سرشتہ قرص سازند و وقت حاجت بقدر احتمال بسرکہ سودہ استعمال نمایند درین مرض مطلقاً از مجربات صاحب نزہت ست و در رطوبت کہ از دماغ منحدر گردد چنانچہ اکثر اطفال و مشائخ را حادث میشود بعد تنقیہ دماغ بحبوب غرغرہ با ایارج فیقرا نمایند و دیگر ادویہ کہ در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد بعمل آرند و فلاسفہ و اطریفل صغیر صرف یا مقوی با ایارج فیقرا نیز نافع و از ترشی و البان و فواکہ رطبہ پرہیز ند و یا جہت تقطیع مواد نزلہ اسطوخودوس و زنجبیل کہ ہر یک ماشہ اصل السوس مقشر پرسیاوشان زوفای خشک ہر یک ہفت ماشہ مویز منقی سہ تولہ انجیر زرد پنج عدد جوشاندہ سکنجبین عنصلی مرکب سہ تولہ حل کردہ دہند و بعد ہفت ہشت روز تنقیہ بمطبوخ اسطوخودوس مسہل علوی خان و حب قوقایا و ایارہ کنند غذا شوربای مرغ و نخودآب نان ردہ تنوری دہند و بعدہ جہت تعدیل مزاج ہر چہ در نزلہ گذشت بکار برند و لیسیدن این سکنجبین عنصلی درین باب از مجربات ست پیاز عنصل سہ پاؤ بکار چوبین تراشیدہ در پنج آثار سرکہ کہنہ بجوشانند کہ خوب مہرا شود و بہ نیم آید پالیدہ صاف نمودہ نگاہدارند و بگیرند اصل السوس مقشر زوفا خشک اسطوخودوس پرسیاوشان گل گاوزبان غاریقون سفید پودینہ اسپاقردیانا ہر یک سہ درم انجدان زنجبیل کاشم سداب

قرنفل خولنجان عاقرقرحا ہر یک یکدرم کوفتہ بیختہ بگلاب حب ہا ساختہ در دہن بدارند و اگر در لثہ عفونت مستحکم شود بعلاج آکلہ رجوع نمایند و بحسب ضعف قوت سبب ادویہ قویہ
و غیر قویہ استعمال نمایند مثلا در سبب قوی کہ رطوبت و صدید بسیار از ان آید فلدفیون و سورنجان بکار برند و نیز در اعتدال و در زمند کور ہا باشند و اگر سبب ضعیف باشد آرد
عدس و آرد برنج بر دندان ہا پاشند و لیکن در ہمہ باید کہ اول مضمضہ بسرکہ نمایند و بعد از ان دواہا پاشند و اگر حب یمانی سفید بریان ستہ نیم تولہ سائیدہ در گلاب نیم آثار
انداختہ نگذارند و مضمضہ نمایند نیز نافع بود و شیخ می فرماید کہ دائم بتنقیہ دندان اعتنا نمایند و بسرکہ و گلاب بشویند و اگر ازین فائدہ نشود و در اینجا عفونت زیادہ باشد
بعد از ان کزمازج و فوفل و اگر مزاج بارد باشد عاقرقرحا و سداب و ساذج ہندی و عود و مصطکی و پوست ترنج و قرنفل و کبابہ و بسباسہ و جوزبوا و قاقلہ و کندر و سعد بخایند و بر لثہ
صبر و مر و مانند آن بمالند و بسرکہ عنصل مضمضہ نمایند و بانیسون و طلا یا نبید حاد بمالند و اگر ازین ہم قوی تر باشد سورنجان بخایند و آب دہن بریزند و اگر زائل نشود و عفونت
ظہور یابد نماید قرص زعفران کہ از زاج سوختہ یکجزو و بیخ سوسن و زعفران ہر واحد نیم جزو کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ قرص ساختہ باشند در دہن و لثہ بمالند
و بعد از ان بسرکہ صرف یا ممزوج بگلاب مضمضہ کنند و بقول ایلاقی و جرجانی این قرص را در سرکہ یا آبیکہ در ان ہلیل پختہ باشند حل کردہ مضمضہ کنند و قوی تر
ازین آنست کہ بگیرند کاغذ سوختہ ستہ درم زرنیخ دو درم و نیم سک سماق زنجبیل فلفل سوختہ قرص فلدفیون ہر واحد دو درم و ازان دو کث یا لصوق سازند و خرقہ
کتان بران گذارند و اشنا تنہا چون بر عفونت استعمال کنند اقلاع و اسقاط آن نماید گوشت جید بر آرد و اگر بعسل آمیختہ استعمال کنند جائز ہست انچہ تجربہ شدہ اقاقیا زرنیخ
زرد زرنیخ سرخ نورہ شب یمانی ست کہ بسرکہ قرص سازند بعدہ در ماء العسل یا طبیخ اہل بسایند صاحب جامع و کامل گویند کہ علاجش فصد یا حجامت نقرہ و
قطع چہار رگ و اسہال بمطبوخ ہلیلہ و تمر ہندی و استعمال دوا ہای حاد ست و لثہ را بعسل بمالند حتی کہ خون ازان بر آید بعد از ان مازو و پوست انار و جفت بلوط بار
سائیدہ با آب آس یا بگلاب سرشتہ ضماد نمایند و اگر فائدہ نشود داغ دہند و بعد آن بآبیکہ در آن گل سرخ و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و مانند آن پختہ باشند مضمضہ نمایند
مصنف حاوی و ترویج گویند کہ بعد فصد و حجامت نوشیدن شربت عناب شربت اجاص یا جلاب زعفران آلو بخارا ہر واحد دہ عدد تمر ہندی دہ درم
و غذا مزورہ ماش بمغز بادام یا از زرشک یا از آلو بخارا مع مغز بادام و ترک لحوم و حلویات قطعاً و تنقیہ دماغ بحب بنفشہ و تلیین طبیعت بمطبوخ ہلیلہ و نقوع
فواکہ مع نیم دانگ سقمونیای مشوی و شیر خشت و تمر ہندی و مضمضہ بسرکہ کہ در ان گل سرخ و مازو و آس و گلنار و غیرہ پختہ باشند و استعمال سنون مطیب نکہت
مثل اقاقیا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و رامک و مصطکی و فوفل و عود خام و سک و قرنفل و ہلیلہ زرد ہر واحد ہفت درم مشک و کافور ہر واحد دو دانگ
باریک سائیدہ بحریر بیختہ وقت حاجت و یا گل سرخ زرد رامک و مصطکی و اقاقیا و سک و ہلیلہ زرد و قرنفل و عود ہر واحد یکدرم کافور و مشک ہر واحد یک قیراط
سائیدہ مفید ست و اگر فساد لثہ بسبب انصباب رطوبات عفن از دماغ باشد مسہل بلغم و حب ایارج تنقیہ نمایند یا دیگر ایارجات بخورند کہ بقول جالینوس در آنہا تطییب
نکہت نیز ہست و بسکنجبین و خردل غرغرہ کنند و بعد از ان قرنفل سعد سنبل الطیب سک در شراب جوشانیدہ غرغرہ سازند انطاکی گوید کہ تنقیہ دماغ با ایارجات صرف
نمایند اگر آب دہن و دلاعت (?) و لزوجت بسیار باشد و تشنگی کم بود و الا بسقمونیا بیامیزند و اگر حیفافت (?) مع طعم حموضت و عفوصت باشد مثل لاجورد و افتیمون آمیزند
و چون تنقیہ حاصل شود بمضمضہ سرکہ کہ اندران مورد و مازو و گل سرخ و صندل و صعتر و فوفل و بسباسہ و سنبل خوب جوشانیدہ باشند لزوم نمایند کہ مجرب ست
و اگر دندان سیاہ باشد عنصل اضافہ کنند یا عفونت باشد اشنا را فزایند طبری گوید کہ بطرف مزاج علیل و قوت او نظر کنند و سببی کہ رطوبت را در بطون دماغ
متعفن ساختہ استخراج آن نمایند و بانقطاع آن سبب پردازند پس اگر قوت و سن مساعدت کند فصد قیفال یا بین کشایند و از اطعمہ برافضل و الطف او اقتصار
ورزند و از اطعمہ غلیظ مثل لحوم بقر و نمکسود منع کنند و حلاوات جملہ ترک نمایند و اگر از ان صبر نتواند آنچہ از شکر سفید ساختہ باشند تناول کنند و بسرکہ کہ در آن برگ
آس و گلنار پختہ باشند و عصیر انگور مضمضہ نمایند و اگر مریض گل بخورد از ان قطعاً منع کنند کہ طین شدید ترین اشیا ست در افساد عمور (?) بعدہ استفراغ بدن بمطبوخ
افتیمون نمایند بعدہ تنقیہ راس کنند بحب صبر یا حب ایارج یا ہر دو و اگر قوت مساعدت کند و در بدن فضول باشد بعد از ان ہر روز حب الآس و برگ او
و پوست بیخ کبر دو تر و فقاح (?) خشک و صعتر فارسی و پوست درخت توت و کزمازج و عاقرقرحا و فلفل سفید ہمہ مساوی کوفتہ بدان سرکہ کہنہ بمقداریکہ بپوشند انداختہ
در آفتاب گذارند اگر گرما باشد دہ روز و در سرما بیست روز و بعد کہ ادویہ سرکہ را جذب نمایند و قلیل یا خشک شوند باز بسایند بعدہ اندکی شب یمانی و قدری نوشادر در آن اطل

کردہ در سرکہ آمیختہ بدارند و بقدر حاجت گرفتہ بدان مضمضہ نمایند و با ہر روز از دو القدر استعمال در سرکہ حل کردہ مضمضہ کنند بغاریقون پس اگر مزاج عمور گرم گردد با آب سرد و روغن گل مضمضہ سازند و تا انقطاع رائحہ برین تدبیر لزوم نمایند و اگر مریض محتاج باستفراغ زیادہ باشد و قوت اطاعت کند از ان امتناع نیست و این حب مصلح این بخر و مطیب رائحہ ست بگیرند تار مشک یک جزو و سعد نیم جزو و گل سرخ دو جزو و قاقلہ صغار یکجزو و قرنفل یکجزو سائیدہ قدری قلیل کافور آمیختہ حبوب بہن مثل عدس سازند و زیر زبان نگاہدارند و زبان را بر عمور بگردانند و اگر ازین حب در مزاج عمور گرمی پیدا شود تخم خرفہ و طباشیر و نشاستہ در آن حب عدس اضافہ کنند و قدر کافور بیفزایند و مسواک استعمال نکنند کہ ازان دندان او حرکت کنند و ضعیف شوند و فضول بران منصب گردد و گاہیکہ از انصباب فضول این حاصل شود و یقین شود کہ بدن و راس مریض از فضول پاک گردیدہ مسواک بآہستگی استعمال نمایند یا بچیزی خشن دلک سازند و آنچہ از فساد عمور و عفونت آن مع خروج خون از اصول دندان باشد علاجش زائد بر علاج مذکور بحسب زیادتی اعراض آن باشد و باید کہ تنقیہ بفصد و اسہال کنند و حفظ مزاج و قوت نمایند و بر لطف اغذیہ اقتصار کنند و پرہیز دراست معمول لسماق یا آب غورہ یا آب زرشک صبر کنند و مورد و گلنار در سرکہ تند پختہ بدفعات کثیر مضمضہ نمایند پس اگر خون منقطع نشود فصد چہار رگ کنند و قفا یا خیار در سرکہ تر کردہ مکرر مضمضہ کنند تا خون تازہ از لثہ ظاہر شود بعدہ شب یمانی و نمک و اقاقیا و مر مساوی در سرکہ منع ... بیخ کبر جوشیدہ بدفعات مضمضہ کنند و ہرگاہ الم در لثہ ظاہر گردد بروغن گل مضمضہ سازند و اگر این دوا اثر نکند فاد زہون استعمال کنند گویند کہ این حب مسانیدی کہ در آن اریال داخل ست نیز مفید ست و اریال دوای ہندی ست مشابہ قرفہ القرنفل ابن بیطار گفتہ کہ اجماع کردہ اند اطبا بر جودت تاثیر او در اوجاع فم معدہ و قروح و تنقیہ عمور و منع او از تعفن بگیرند کہربا و اریال ہر یک ربع رطل و با آب بشویند بعدہ بران ہفت و نیم رطل آب انداختہ بجوشانند تا آنکہ یک رطل و بالا باقی ماند بعد ازان قدر نظیف مطلی بطین از خارج بپزند تا بقوام عسل آید و در ظرفی برداشتہ در سایہ خشک نمایند بعدہ بگیرند ازان بست مثقال و سائیدہ بجریر بیپزند پس قرنفل جوز بوا عود ہندی ساذج ہندی صندل سفید کبابہ ہر واحد یک مثقال مشک نیم حبہ کافور ثلث درم کوفتہ و بجریر بیختہ بیامیزند و حبہا مثل نخود سازند و در دہن دارند و اگر عفونت در تعفن دندان باشد حک کنند و یا بسوہان تبرانند اگر در طرف او باشد و یا بہ کنند اگر عفونت قریب بیخ دندان باشد و اگر قلع دندان بسبب مانعی مثل ورم لثہ یا ضعف مزاج و غیرہ ممکن نباشد اصلاح مزاج او و تنقیہ او نمایند و صاحب و از البان خرما اجتناب کند و لیکن کہ در ان عاقرقرحا و کرمانج جوشیدہ باشند و یا بسرکہ عنصل مضمضہ نماید و سنونات طیب استعمال کند و حب لمسک در دہن گیرد و اسنان و لثہ را ہر صبح و شام بخرقہ خشن بمالد و بخلال پاک سازد و در بست روز تخلل بمالد اگر در لثہ حرارت بود و بروغن بلسان اگر در ان برودت مفرط باشد و مصطکی و قرنفل و عود بقدری مویز و عاقرقرحا بخاید و ہر صبح در تاکل دندان باید یکبار پیر و ہر نظافت و جلا زیادہ الیجر نمک خاکستر صدف بلیر پیر دندان مالند و باز مضمضہ بسرکہ تنہا نمودہ این سنون مالند گل سرخ سوتخم مورد مصطکی رامک زاج ہر یک دو درم قرنفل شش درم و باز مضمضہ تیز آب شب یمانی کنند و ایضا بہر پوشیدن بوی سنون آس مازو سعد مصطکی و گل سرخ و رامک استعمال نمایند و اگر استرخاے گوشت لثہ باشد و آن سبب در حدوث عفونت بود تشدید او نمایند بدانچہ در بحث استرخای لثہ مذکور گردد و مضمضہ از سرکہ عنصلی کہ در ان بیخ کبر و بیخ کز و گل کز و تخم مورد ہر یک یک تولہ پختہ باشند کار برند و پیوستہ چیزہای قابضہ خوشبو ذی تریاقیت در دہن دارند این سفوف نیز مطیب و مقوی لثہ است صندل گل سرخ ہر یک پنج درم سعد ابیض پوست ترنج اذخر و رامک کزمازج ہر یک شش درم قاقلہ کبابہ بسباسہ قرنفل مصطکی عود ساک ہر یک سہ درم سودہ سنون کنند و ایضا قرنفل صندل بزرورد ہر یک پنج درم ہلیلہ پوست ترنج کزمازج ہر یک دو درم عود ساک ساذج کبابہ مصطکی ہر واحد یکدرم سائیدہ سنون نمایند و اگر آرد جو و انجبار سوختہ بسوزند و شاخ گوزن سوختہ ہر یک پنجدرم کزمازج کف دریا نمک اندرانی ہر یک سہ درم گل سرخ سعد صندل ہر یک چہار درم فوفل ہلیلہ رامک ہر یک دو درم قرنفل مصطکی عود ساک ہر واحد یکدرم مشک کافور ہر یک یک دانگ و نیم سودہ استعمال نمایند طیب نکہت و تقویت لثہ و جلاے اسنان نماید

علاج بخر از تعفن خلط در معدہ یا در جلد دہن

اگر بسبب خلط صفراوی عفن در معدہ یا در جلد دہن باشد آب تمر ہندی شیرہ زرشک یا شربت انار شیرین و سکنجبین بنوشند و حب مسک کہ از مسک و کافور ہر یکدانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید ہلیلہ زرد ہر یک دو درم فوفل کبابہ ہر یک یکدرم کوفتہ بیختہ بگلاب حبہا سازند در دہن دارند نافع تر چیزہا در ینجا

تناول شمش رطب ست پس ناردہمچنین مجرب دن تربزیا خیار یا آلو ترش یا شفتالو و اگر مشمش رطب حاضر نباشد آب نقوع خشک آنرا بر نہار بنوشند و بدین آب مضمضہ نمایند
و با نقوع جامفل استعمال نمایند و استعمال پست جو با شکر و آب برف یا ثلج آمیختہ نیز نافعست و ایضا برای تطفیہ حرارت معدہ آب انار بشکر سفید و ترنجبین و یا تمر ہندی
بشیرخشت و ترنجبین و یا ماء الخیار مع شکر و یا آب تربوز بشکر سفید بدہند یا بگیرند سکنجبین سادہ دہ درم و مع برف بنوشند و یا ہر روز شیرۂ عناب دہ عدد و شکر سفید
دہ درم و سویق شعیر سہ درم بیاشامند و نقوع فواکہ نیز نافع و غذا از درہ رمانیہ یا حصرمیہ یا زرشکیہ یا ریباسیہ یا سماقیہ و لحم بچہ مرغ بخورند و شرب گلاب با صبح قلیل
از غذا نیز مفید بود و کذا شرب مضمضہ بزر قطونا نافع و لحم سفید اترج در بخر کہ از حرارت بود مجرب نوشتہ اند و سعد سنبل عود گلنار صندل سفید پوست ترنج قاقلہ
رامک مساوی سائیدہ حبہا بقدر نخود ساختہ شب و روز یک حب در دہن دارند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد فصد کنند و مسہل صفرا دہند و یا استفراغ صفرا باب
انارین و ہلیلہ مدقوق منقوع در ان یا نقوع مقوی یا مطبوخ فواکہ نمایند و استعمال حبوب صبر نیز مفید و غذای لوبا شبای غسال مزفیر مستحیل بصفرا سازند و دلیل
صلاح بخوردن آن مبادرت کنند تا حرارت معدہ بجوع مشتہیہ نگردد و بعد ازان لوب فواکہ قابضہ مثل سیب بہ و شربت توت بدہند و نقوع آلو و اطریفل کشنیزی خورند و
خوردن انار و امرود و بہ نیز نافع و از گل سرخ صندل سفید سعد ہر واحد یکدرم کافور دو قیراط ہلیلہ بلیلہ ہر یک سہ درم پوست ترنج یک مثقال طباشیر نیم درم کوفتہ
بیختہ با آب بہ و یا امرود یا گلاب سرشتہ حبہا سازند و در دہن بگیرند و آب کاسنی و قرص زرشک و قرص کافور و اغذیہ ترش از آب غورہ و سماق و زرشک و
انار و آب لیمو نہایت نافعست و اگر بسبب خلط بلغمی باشد اول بطبیخ تخم ترب و شبت و سکنجبین قی کنند بعدہ گلقند و سکنجبین آمیختہ بلیسند و با اطریفل
صغیر یا کشنیزی و جوارش عود مداومت نمایند و اگر احتیاج مسہل باشد از مسہل بلغم و حب ایارج تنقیہ کنند و خوردن ایارج فیقرا شربت متوالیہ نیز مفید بود و بعدہ
مطبوخ و دارچینی قرنفل فوفل ہند مصطگی سہ ماشہ و یا اطریفل اسطوخودوس یکتولہ آمیختہ بدہند و کثرت خوردن کرفس و نعناع و مصطگی و قاقلہ و قرنفل کنند بخایند و عود و زنجبیل
سعد کوفی کبابہ کوفتہ بیختہ بشہد سرشتہ حبہا سازند و در دہن گیرند و یا این حب در دہن دارند گل سرخ صندل ہر واحد دو درم برگ ترنج یکدرم عود نیم درم دارچینی سعد
صعتر ہر واحد یک مثقال سائیدہ بشراب یا گلاب سرشتہ حبہا سازند و جوارش اترج بخورند و یا جوارشی کہ از سک المسک قرنفل جوزبوا کبابہ ہیل زنجبیل ہر یک
نیم جزو قرفہ اطراف آس طلب ملہ سعد سنبل پوست ترنج فقاح اذخر مصطگی ہر یک یک جزو درمویز منقی دو چندہمہ معجون سازند و ہر روز بقدر جوز با شراب
ریحانی یا گلاب بخورند و یا اطراف آس اہل و صعتر و جوز السرو مصطگی مساوی در مویز منقی سرشتہ صبح و شام بقدر جوز بخورند و برگ تنبول با فوفل جوزبوا و
قرنفل دعا قرقرحا خوردن خیلی مفید و انطاکی گوید کہ اگر بخر متعلق از صدر و معدہ باشد تنقیہ مطبوخات مشتمل بر سوسن و بادیان و صندل و انیسون و بزر مقلہ
و سکنجبین مصنوع از عسل کنند بعدہ کہ اندران مورد و بازو و غیرہ کہ در قسم اول بمضمضہ گفتہ شد بنوشند کہ این از مجربات است و این ست داز ادویہ نافعہ لیست کہ بگیرند
سک قرفہ و قرنفل و سعد و سنبل و پوست ترنج و جوزبوا و عود و ہر دو قاقلہ مساوی و در گلاب در ظرف منتک حل کردہ باشند سرشتہ حبہا سازند و آنچہ تجربہ کردہ ام اینست
کہ بگیرند عاقرقرحا لادن صمغ عربی صنوبر مصطگی قرنفل عود کشنیز مساوی و با شنبلیل استعمال نیز چند آن آب ذکور خشک کنند بعدہ بصمغ عربی و نشاستہ سرشتہ
حبہا سازند و ہم او گوید کہ این معجون عجیب الفعل و النفع ست در قطع بخار ردی بد انکہ ہر گاہ معدہ و دندان و جلای صوت و ہضم تقویت و تطیب نکہت و سرخی
و تشدید اسنان و لثہ کند و بالجملہ منافع او در معدہ و دہن بسیار است بگیرند طباشیر برگ آس قرفہ آملہ سعد سنبل پوست ترنج فقاح اذخر مصطگی ہر واحد یک جزو
قرنفل جوزبوا کبابہ قاقلہ کبار زنجبیل ہر واحد نیم جزو [illegible] عود ہندی گل سرخ صندل سفید رب آس بسیاسہ صمغ عربی برگ ترنج کندر صعتر سوختہ اطفار الطیب
فلفل طباشیر سماق گل ارمنی مروارید اشنہ سنبل سوسن حجیرہ تخم کرفس [illegible] ہندی نعناع خام کافور نیم ہر واحد ربع جزو کوفتہ بیختہ در گلاب و آب
سیب و شراب خوشبو سرشتہ ترکردہ پس عسل انداختہ بر آتش ملایم حرکت دہند تا بقوام آید و تا استعمال بخورند گاہی حبہا سازند و خوردن اطریفلات
و زنجبیل مربی نیز مفید و برای مطلق بخر استعمال برگ آس و جوز السرو صندل و عود و آملہ منقی سائیدہ بعد مسہل سرشتہ حبہا ساختہ گاہی بہ ہر انبہا یا نعناع
یا تمام اضافہ می کنند و گویند کہ مداومت بخوردن قرص سعد قطع بخر کند و کذا اطلای حدید در دہن گرفتن انتہی شیخ و صاحب مغنی نوشتہ اند شربت لیمو یا سکنجبین
بشراب یا ریحانی و ترک شوربا و اغذیہ حریفہ و استعمال غذیہ مقطعہ مثل لیمو و حریقہ و شربت راعسل یا ماء الشکر با آب گرم نافع نوشتہ شیخ گفتہ کہ بعد

در دماغ بود و در مخرج عصب که بسوی زبان آمده و محرک آنست وگاهی در نفس شعبه که بسوی آن رسیده وگاهی در نفس عضل و سببش یا استرخای زبان ست یا تشنج یا تمدد یا انصباب آن یا ورم یا تعقد یا قرحه و بثره یا تفرق اتصال گسستن عصب یا قصر و کوتاهی رباط یا اندفاع فضله از دماغ یا آفت عضلات حنجره پس استرخا زبان منجمله اقسام استرخای مطلق ست و سبب او رطوبت رقیق بلغمی وگاهی رطوبت دموی مائی میباشد وگاهی استرخای زبان بدان حد رسد که کلام معدوم شود یا متعسر گردد و اگر استرخا ضعیف بود در کلام تغیر و لکنت پیدا شود و از ان ست فافا و تمتام و بعضی صبیان را مدت بعجز از کلام طول کشد و بعضی مردم الثغ و فافا چون مرض حار عارض شود بسبب ذوبان و تحلیل رطوبت زبان کشاده گردد و همین سبب ست که چون طفل الثغ جوان شود و رطوبات او معتدل یا به نضج گردد و سبب تشنج زبان یا امتلای عضلات محرکهٔ زبان ست از رطوبت غلیظ ممد عضله یا سوداوی منقبض یا تحلیل رطوبت اصلی زبان و خشکی عضله آن از حرارت مفرط و سبب تمدد اندمال جراحت و بقای گره در انجا ست و سبب تفرق اتصال یا از خارج بود مثل صدمه یا از داخل مانند قطع خلط حاد و سبب کوتاهی رباط یا خلقی باشد یا اندمال قرحه آنجا و سبب اندفاع فضله از دماغ تورم دماغ ست و دفع مادهٔ آن بسبیل بحران بسوی اعصاب زبان و سبب آفت حنجره یا تمدد یا استرخای حنجره باشد تشخیص اسباب مذکوره باید که بسوی زبان نظر کنند اگر دران ورم یا تعقد یا قرحه یا بثره محسوس گردد سببش همان باشد و الا حال تقدم و وقوع سرسام یا صدمه موخر سر بپرسند اگر مریض اقرار تقدم سرسام نماید سببش انصباب فضله آن باشد و اگر بوقوع صدمه اقرار کند سببش گسستن عصب محرک زبان باشد و اگر از هر دو انکار نماید به بینند که در زبان کوتاهی یا تمدد معلوم میشود یا نه اگر کوتاه بود زیر زبان رباط او ملاحظه نمایند پس اگر رباط کوکشیده نماید سببش قصر او باشد و الا سببش تشنج زبان باشد بعده به بینند اگر زبان لاغر و خشک نماید و تقدم حمیات حاده یا استفراغ بسیار بران گواهی دهد تشنج یبسی باشد و الا امتلائی بود و اگر در زبان کوتاهی و تمدد و لاغری و خشکی یافته نشود سببش استرخای زبان باشد پس برنگ زبان نظر کنند اگر زبان سرخ و با حرارت باشد استرخا از رطوبت دموی بود و اگر کثرت سیلان لعاب انتفاع بقابضات بیشتر از محللات باشد از ماده رقیق مائی بود بعده بسوی حواس دماغی و حرکات تامل نمایند اگر حواس و حرکات سالم باشند استرخا خاص در زبان باشد و اگر کدورت حواس یا بلادت حرکات دریافت گردد استرخا در زبان بشرکت دماغ باشد چنانچه در فالج و اگر ازین اسباب هیچ یک نباشد و آواز دادن و آغاز سخن دشوار بود سببش آفت حنجره باشد

علاج ثقل زبان از استرخا

بعد نضج تنقیهٔ بلغم نمایند بدستوریکه در استرخای مطلق مسطور شده و بقول شیخ اول تنقیه با ایارج صغیر مثل ایارج فیقرا و شحم حنظل و نمک هندی و بعده بایارجات کبار کنند بعد ازان فصد تنقیهٔ دماغ با دویهٔ خاص آن مثل قوقایا نمایند و بایارج فیقرا غرغره کنند و اگر با رطوبت غلبهٔ خون نیز محسوس شود فصد عروق زبان و حجامت زیر زنخدان ضرور بود و بعد از تنقیه معجون سیر و فلاسفه و معجون اسطوخودوس و جوارش هندی و معجون هندی خورند و علاج بغراغر و دلوکات انسانی و ضماد است تحلیل زبان کنند و ادویهٔ مخصوصهٔ موضع و در اکثر امور لکنت محللات مقطعات و ملطفات و تغرغر و تمضمض با نهاست و آن مثل صعتر و ماشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر بلکه مثل خردل و کندش ست انیمه گاهی خشک سوده بر زبان مالند وگاهی در آب جوشانیده بحری و عسل که عنصل آمیخته غرغره کنند وگاهی دلک زبان به عنصل و جوشانده و بیخ زرنب یا مصل حتی که لعاب بسیار ازان سائل گردد و نفع میکند و غرغره و مضمضه سکنجبین عنصلی بسیار نافعست و بیخ استرخا و ثقل زبان را نیز خیلی مفید و هرگاه استرخا شدت کند و امتناع کلام گردد بقدری فرفیون و کندش سوده مدام زبان و بیخ آن را بمالند و واجب ست که این دو در اثنای آن برگردن و مؤخر دماغ نیز بنهند وگاهی از مثل این ادویه حبوب ساز نند و بچیزی که مانع از سرعت انحلال آنها باشد مثل لادن و عنبر در آمیخته و مجموع را بریشم نیز ببندند و از علاج الظلم و ورم غلیت بکدر مثل نخود حبها ساخته یکی ازان پیوسته زیر زبان نگاه دارند مدام سکنجبین عنصلی که دران قدری و ج جوشانیده باشند یا نوشادر و فلفل و خردل عاقرقرحا زنجبیل موبیزج بورهٔ ارمنی صعتر نمک هندی شونیز حرف زنجبیل کوفته بیخته و در آب گرم آمیخته یا کوفته جوشانیده غرغره و مضمضه نمایند چندروز متواتر و احتیاط کنند که آب آن از حلق فرو نرود که درین باب مجرب ست و یا زنجبیل عاقرقرحا دارچینی هر یک سه ماشه و ج خردل قرنفل هر یک دو ماشه موبیزج دار فلفل فلفلمویه واحد یک نیم ماشه جوشانده غرغره نمایند و یا صعتر نمک هر یک جزو عاقرقرحا خردل هر واحد نصف جزو زنجبیل ثلث جزو نوشادر ربع جزو در آب جوشانیده غرغره کنند

و مضمضه خردل از نوشادر هر یک سه ماشه زنجبیل عاقرقرحا صعتر فلفل شونیز نمک هندی هر یک سه ماشه در آب جوش داده نیز مفید ثقل زبان بلغمی ست و کذا مضمضه بمثل وج و عاقرقرحا و سرکه و خردل و صعتر و زنجبیل و قرنفل نافع و مضمضه از رغوه خردل و عسل نیز از مجربات ست و یا بطبیخ بیخ کبر و خردل و صعتر و اندکی عاقرقرحا مضمضه نمایند و یا خردل نیم کوفته و عاقرقرحا کوفته جوشانیده قدری سرکه داخل کرده بعسل آرند باید که بعد مضمضه سر و زنجبیل و دار فلفل و نوشادر و زنجبیل و عاقرقرحا و تنکار و زنجبیل و صعتر و بوره ارمنی هر چه از نها میسر آید بعسل آمیخته بر زبان مالند و یا سماگه و نوشادر و فلفل گرد و زنجبیل هر یک سه ماشه نمک طبرزد دو ماشه و یا زنجبیل زرنب شونیز هر یک سه ماشه بسباسه پنج ماشه قرنفل چهار ماشه نمک طعام هفت ماشه سائیده بر زبان مالند و وج تر کی و جوز بوا در دهان دارند و یا نوشادر و عاقرقرحا خردل بچاون سوده بمالند و گاهی دلک زبان بعفص یا بعسل که در آنها اندکی نوشادر باشد نفع بخشد و از تشیعان گل سرخ هر واحد یک مثقال اذخر قرنفل فرفیون هر یک نیم مثقال نرم سائیده با مومیائی یا لادن یا عنبر اشهب سرشته حبها ساخته زیر زبان داشتن و آب دهان ریختن از مجربات والد مرحوم ست و یا از چینی حما ما شیل الطیب هر کدام سه درم سافیج هندی نانخواه زراوند دحرج و طویل تخم کرفس شبت مصطکی انیسون حب البیلسان دوقو هر کدام یکدرم مروارید کهربا هر یک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و یکدم از آن با آب گرم بدهند که استرخای زبان را سود دهد و شخصی که از غایت استرخا مقطوع التکلم باشد باین منتفع گردد و شیاف که در جمیع امراض زبان مجرب ست و وجع ترنادو مثرودیطوس و سنجرنیا و سوطیر اتریاق الذهب لنقر و یا نیز شربا دو دلکا نافع و اگر عاقرقرحا دارچینی مویزج خردل قسط هندی جندبیدستر ساذی باریک سائیده بلعاب خردل حبها ساخته و یک حب در دهن دارند نیز مفید بود و داشتن پوست بیرون پسته در دهن در ثقل زبان مجرب سویدی ست و مداومت خوردن کبریت مضغ کنند مخلوط بمویزج و فلفل بعرات و خوردن خردل و روغن آن و خوردن بان و تشنج و شرب طبیخ آن و غرغره بطبیخ تخم حنظل بعرات و خوردن بورق مخلوط بنان و شونیز مخلوط در طعام و شرب مومیائی قیراط بجلاب مداومت اکل فندق و شرب جندبیدستر الهها ایارج یک ده هر واحد نافع و رازی گوید که کثرت اکل جوز مورث ثقل زبان ست و اگر از استعمال محللات تخفیف حاصل نشود و لعاب رقیق پیوسته از دهان همی آید باید دانست که ماده مرض رطوبت بغایت رقیق سیال ست درین صورت محللات را با قابضات ممزوج نمایند چون از تشیعان گل سرخ و قفاح اذخر بلطباشیر بسیار باشد که در اینجا و دلک زبان و مضمضه بجوا هر قوابض سود دهد مثل عسل و حصرم و آب تفاح که با فرح و زنجبیل در آب سائیده بر زبان ببرند از مجربات حکیم علی ست و اگر استرخا بمشارکت دماغ باشد مریض را در اعضای دیگر نیز گرانی محسوس شود و معجون زبان فالج بروغن بید انجیر و ایارج الاصول و مثال آن علاج نمایند و سعوطات و غراغر و غیره تدابیر که در لقوه گذشت استعمال کنند و چون گویائی طفل بطی گردد مدام بتحریک زبان و دلک و تسییل لعاب زبان پردازند و چون عسل و نمک اندرانی و سرکه در دلک زبان و استعمال کنند نفع بخشد و اجبار آن بر کلام محرک زبان و گشاینده کلام ست

علاج ثقل زبان از تشنج

اگر تشنج امتلائی باشد تنقیه بدن و دماغ نمایند بمسهل بلغم و حبوب و ایارجات و غراغر منقیه بدستوریکه در تشنج امتلائی مذکور شد مع مراعات مزاج دماغ تا گرم نشود و مودی بسرسام حار نگردد و بعد از آن برای تحلیل بطبیخ حلبه و انجیر و روغن شبت و روغن مرزنجوش غرغره کنند و اگر بروغن شبت یا روغن بابونه غرغره نمایند و در دهان دارند نیز مجرب ست و ادویه محلله لینه مثل بابونه و اکلیل و رطبه و مرزنجوش و شبت در آب جوشانیده بر قفا ریزند و تکمید بیخ گردن و تضمید پس گردن بهمین ادویه نمایند و روغن خسته زردآلو بر زبان مالند و در دهان دارند و تعریق سر بروغن گرم کنند و حلوا از روغن سداب یا روغن شونیز یا روغن جوز یا روغن بادام تلخ یا روغن حبة الخضرا یا آرد حلبه یا بادیان و عسل مرتب ساخته بر قفا ضماد نمایند و آنچه در علاج ثقل استرخائی گذشت حسب حاجت بعمل آرند و صاحب کامل گوید که اگر ثقل لسان از تشنج امتلائی و استرخای عصب باشد علاج او تنقیه بدن از حب ایارج و حب قوقایا و غیره ادویه منقی بلغم نمایند و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و تدبیر مبرد و مرطب کنند و تدابیر او تبدیر مسخن مجفف نمایند و بعد تنقیه بدن غرغره با دویه که در بحث فالج مسطور شد مثل ایارج فیقرا یا عاقرقرحا و مویزج مع ماء العسل یا سکنجبین عنصلی و آبیکه در آن صعتر و تخم جبلی و مرزنجوش و مانند آن جوشانیده باشند استعمال نمایند و زبان را با ایارج فیقرا و خردل و عاقرقرحا بار یک سوده بمالند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام هر واحد پنج درم خردل عاقرقرحا شونیز هر یک درم جندبیدستر دو درم سائیده موم بروغن زنبق بقدر حاجت گداخته

آمیزند و برقفا ضماد نمایند و بالجملہ علاج او بسبب طول زمان مرض ترک نکنند چہ فضلات غلیظہ لزجہ در مواضع ضیقہ بصعب بطی الانحلال میباشند و اگر تشنج یبسی باشد
علاج نپذیرد ولیکن برای تخفیف یا بصورت مبین قلیل بدستوریکہ در تشنج یابس مسطور شد شیر با و غرغرۂ و تمریخ آب ترطیب کوشند و اغذیۂ مرطبہ و استحمام تخفیف نہ بہانہ
اختیار کنند و از بنفشہ و خطمی و موم سفید و روغن بنفشہ ضماد سازند و بر مہرہ ہای گردن و بن گوش مالند روغن بنفشہ یا کدو یا بادام بمالند و نیمگرم در دہان بدارند و بشیر زنان و
شیر خر و روغن ہای مذکور در روغن نیلوفر و آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کشنیز تر غرغرہ و مضمضہ کنند و بر پس گردن ریزند و یا آب نیمگرم
و عصارات رطب نیم گرم و آبیکہ در آن بنفشہ و نیلوفر و جو نیم کوفتہ جوشانیدہ باشند بر موخر سر نطول کنند و ایضاً روغنہا و اشیای مرطبہ مثل لعاب بہدانہ
و لعاب تخم مرو و خطمی و پیہ بط و ماکیان استعمال نمایند و یا ضمادہ مرطبہ مثل قیروطی معمول از روغن بنفشہ و موم سفید یا روغن نیلوفر مرتب از روغن مغز تخم کدو
بر قفا ضماد کنند و یا شحم بط یا ماکیان و الیۂ میش ضماد سازند و اگر این شحوم را بقدری روغن بنفشہ بگدازند و با اندکی بنفشہ و نیلوفر کوفتہ بیختہ و لعاب
بہدانہ آمیزند نافع باشد و ماء الشعیر و شیر خر یا بز بنوشند و باین شیر یا روغن بنفشہ آمیختہ غرغرہ سازند

علاج ثقل زبان از دیگر اسباب

آنچہ بعد از سرسام عارض شود چون مزمن گردد علاج نپذیرد اما در ابتدا بدستور استرخای زبان استعمال محللات و نطولات بابونج و انکباب بر بخار آن و مالیدن زبان
بچیزی مسیل لعاب و قاطع رطوبات غلیظہ مثل نوشادر و نمک اندرانی و غیرہ نافع بود و فصد سر و رگ زیر زبان بسیار مفید ست و ایضاً اگر با تپ باشد عناب پنج دانہ
اسطوخودوس چہار ماشہ جوشانیدہ شیرہ خیارین ہشت ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی پنج ماشہ بدہند و آنچہ بسبب ورم یا قرحہ یا بثور باشد علاج آن باید بدستوریکہ
در مقام ہر یک مسطور شدہ و آنجا کہ بعد اندمال جراحت زبان گرہ و انعقاد در زبان افتد برای تلیین او لعبہ و شحوم و ادہان بر زبان مالند و آنچہ از گسستن عصب
زبان افتد لا علاج است و آنچہ بسبب کوتاہی رباط حادث گردد رباط مذکور را اندکی در عرض قطع کنند یا احمق بخوف قطع شریان لیتہ بسکر و گلاب مضمضہ سازند
و زاج و مانند آن دویہ یا بسیدہ در آنجا بپاشند تا خون بند گردد و اگر از قطع ترسند چنان کنند و آنچنان باشد کہ رشتۂ ابریشم در سوزن کردہ زیر رباط
در آورند و باحتیاط ببندند تار گہا در رشتہ نیاید و بریدہ نشود و آن رشتہ را بگذارند و حرکت دادہ باشند تا وقتیکہ رباط قطع گردد و رشتہ بیرون آید و علاج
آفت عضلات حنجرہ مانند علاج استرخا و تشنج امتلائی و یابس زبان ست الا آنکہ درینجا غرغرہ استعمال کنند و آنجا مضمضہ و دلوکات و ادویہ مسکہ در دہان حبس کنند
و مریض ہنگام سخن گفتن نفس باز کشد و عظیم کند و بتحریک صدر ردی از ہوا دہد تا عضلۂ حنجرہ را بقوت بجنباند و سخن گفتن آسان گردد

بطلان و نقصان ذوق و فساد آن

بدانکہ آفت بر قوت ذائقہ از سہ وجہ وارد میشود کہ آن نقصان و بطلان و تغیر ذوق ست و ہر واحد از اینہا گاہی بمشارکت اعضای دیگر باشد و گاہی بسبب مرض
خاص زبان از سوء مزاج یا مرض آلی یا مشترک و طریق شناخت آن در آغاز امراض فم و لسان مسطور شد از آن امتیاز نمایند بالجملہ مراد از بطلان ذوق
آنست کہ ہیچ مزہ از طعمہا محسوس نشود و این گاہی بدان حد رسد کہ در حس لمسی زبان نیز فتور افتد و علیل میان حار و بارد امتیاز نکند قطع نظر از حلو و حامض
و نقصان ذوق آنکہ مزہ طعوم ضعیف تر مدرک گردد حتی کہ دریافت نشود مگر طعم بسیار غالب بیشتر اہل ہند را بسبب کثرت تناول برگ تنبول ضعف
حاسہ ذوق عارض میگردد و از حیثیت در طعام نمک افادیہ چندان بکثرت میخورند کہ بر تناول آن غیر الہنیان قدرت ندارند و باکل طعامہای کہ در آن نمک
و توابل باعتدال باشد رغبت نکنند و آن را عدیم اللذت پندارند و سبب بطلان و نقصان ذوق در آمدن فضول رطوبی ست و بعضی آن و فساد ذوق
عبارت از تغیر ذائقہ است پس اگر سبب قوی باشد بدون چشیدن چیزی مدام طعمی از طعوم مناسب مادہ چون تلخی یا شوری یا مانند آن بر زبان محسوس
گردد و اگر سبب ضعیف باشد ہنگام خوردن چیزی طعمی خلاف طعم آن چیز مدرک شود و جمیع مطعومات را بیک ذائقہ پندارد و سبب فساد ذوق غلبۂ خلطی از اخلاط
اربعہ است بر زبان یا بر جمیع اجزای دہن یا بر معدہ یا سائر بدن و شناخت خلط غالب از طعم آن خلط توان کرد بدستوریکہ در شروع امراض دہن بیان
مذکور شد لیکن اینقدر خیال دارند کہ در صورت احساس شیرینی اگر علامات غلبۂ خون یافتہ شود دلیل غلبۂ خون باشد و اگر آثار غلبۂ بلغم موجود بود نشان بلغم حلو

باشد و بصورت ادراک تُرشی اگر علامات غلبهٔ بلغم یابند بر بلغم حامض دلالت کند و اگر نشان سودا دریافت گردد بر غلبهٔ سودا گواهی دهد و مزهٔ نمکین دال بر بلغم شور
باشد علاج اگر بمشارکت دماغ یا معده و یا غیر آن باشد اصلاح حال آنها نمایند بدستوری که در امراض هر واحد مسطور ست و ایضاً آنچه بمشارکت دماغ و معده باشد
اگر مزاج حار و ماده رقیق بود بحب بنفشه تنقیه کنند و بعد تنقیه سه روز اطریفل صغیر خورند و اگر ماده غلیظ باشد با یارج فیقرا و حب قوقایا تنقیه نمایند و اگر مزاج بارد
و ماده سخت غلیظ باشد بایارجات کبار تنقیه کنند و بعده غراغر مذکوره بکار برند و اگر بغیر مشارکت باشد علاج نفس زبان حسب واجب بفصد و اسهال و تبدیل مزاج
نمایند پس اگر مزاج حار و ماده رقیق حار باشد بسرکه و گلاب یا شربت توت و آب کشنیز تر مضمضه کنند و اگر ماده غلیظ باشد بسرکه عنصل قلع آن نمایند و اگر سخت
غلیظ باشد غراغر مذکوره را استرخای زبان استعمال کنند و در اغذیه اشیای حریفه مثل اشترغار و سرکه و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه و پلنه خام بکار برند و ایضاً
در بطلان ذوق بعد نضج مادهٔ بمنضج بلغم یا ایارج الاصول از مسهل بلغم و حب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند بعده بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل بسرکه مضمضه و
غرغره سازند و نانخواه و دیگر اشیای تیز مثل فلفل و خردل و فصل بخایند و اگر بسرکه عنصل و سرکه کبر و خردل و عاقرقرحا و فلفل و صعتر و حاشا در دهان گیرند
و بر زبان مالند نافع آید و نمک خردل نانخواه کوفته بسرکه آمیخته در دهن نگاه داشتن مفید و منقول از بیاض استاد مرحوم ست و یا زنجبیل فلفل دارفلفل زردچوب
هر یک یک ماشه نمک سنگ سه ماشه بر سفال بریان کرده سوده سه روز بر زبان مالند تا لعاب بسیار برآید و اگر حرارت مزاج ازین تدابیر مانع آید سکنجبین عنصلی
و گلقند بخورند و ریباس و گل سرخ و سماق جوشانیده سکنجبین یا ترنجبین یا مری آمیخته مضمضه و غرغره نمایند طبری و صاحب جامع میفرماید که اول تعدیل مزاج
نمایند و هرگاه مزاج باعتدال گراید و قوت و فصل و سن مانع نباشد تنقیه باین مطبوخ کنند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین افتیمون اسقوقندریون
هر یک پنج درم اسطوخودوس حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی بادآورد بسفایج هر یک چهار درم فودنج ایرسا هر یک سه درم عنصل مشوی پنج درم
تخم کرفس انیسون و بادیان هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده صد درم ازان بگیرند و نیم گرم با این حب بیاشامند غاریقون یک و نیم درم خربق سیاه
یک دانگ ایارج فیقرا دو ثلث درم بعسل سرشته حب سازند بعده هفت روز صبر کنند پس تنقیه راس نمایند بحب ایارج و حب صبر و حب منتن که هر سه بقدر سه درم و
نیم باشند بعده غرغره از مویزج یک درم عاقرقرحا دو ثلث درم خردل اسود یک درم سعد دو ثلث درم رب السوس نیم درم سائیده در عسل محلول بمری آمیخته نمایند
بعد ازان بآب گرم که دران اندکی از روغن بید انجیر یا روغن یاسمین چکانیده باشند سه چهار بار غرغره کنند پس بغیر غرغرهٔ مسطور بدفعات کثیر غرغره سازند و میان هر غرغره
فاصله سه ورده بدهند و اگر فائده نکند تریاق کبیر متواتر بر زبان مالند و هر روز دو دانگ معجون نقره یا بخورند و بعده حمل بریان غذا سازند و باندک سرکه کلنگ و روغن
مصطکی و روغن بان و روغن سعوط کنند و اگر معده او بسبب انجلاب رطوبات از بسوی معده ضعیف گردد بحقنهٔ موافقه تنقیه نمایند و معالجه بعضی درین علت قبل تنقیه بنوشانیدن
ایارج الاصول بروغن بید انجیر بتقویت با ایارج و اصلاح غذا کرده شد و صحت یافت و آنچه خلقی بود و یا از ضربه و سقطه افتد علاج نپذیرد و در فساد ذوق تنقیه
بدن بحسب خلط غالب کنند بعده دماغ و دهن و زبان را باستعمال غراغر مناسبه پاک نمایند و تبدیل مزاج هر واحد ازینها کنند لذا آن خلط کنند پس اگر مجموع طعمها تلخ
دریافت گردد تنقیه صفرا بمسهل آن نمایند و غرغره سکنجبین یا خل کنند و اصلاح مزاج و تعدیل غذا و دلک زبان بمحللات مقطعه سازند و اگر شیرین معلوم شود
در صورت غلبهٔ خون فصد کنند و مسهل صفرا دهند و الا از مسهل بلغم تنقیه کنند و اگر ترشی محسوس گردد در صورت غلبهٔ سودا تنقیه آن نمایند و الا در ترشی
و شوری بیرد و مسهل بلغم دهند و بیرد و مضمضه و غرغره که برای بطلان ذوق گفته شد حسب حاجت ازان مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا در سرکه و
گلاب جوشانیده در ازالهٔ ناخوشی طعم دهان مجرب و نافع و از بیاض استاد مرحوم منقول ست و ایضاً زیاده بار غرغره بمری و سرکه و نمک خردل مفید ست

عظم اللسان و اولاع آن

بدانکه سطبری زبان گاهی بدان حد رسد که در دهن نگنجد و از دهن خارج گردد و مریض بر رد آن و بر ضم هر دو لب بران قادر نباشد و این را اولاع اللسان نا
و بقول شیخ عظم زبان گاهی از غلبهٔ خون و گاهی از کثرت رطوبت بلغمی مرخی میباشد و نزد بعضی سببش انحدار رطوبات فضلی دماغی ست که زبان آن را تشرب
کند و اولاع گاهی بسبب ورم عظیم زبان و گاهی عند خناق عارض میشود پس در عظم زبان به بیند اگر رنگ زبان سرخ و علامات غلبهٔ خون و حرارت

یافته شود و از رطوبت دموی باشد و الا از بلغمی و در اولاع اللسان ورمی از رنگ زبان بر خلط فاعل و استدلال نمایند و دیگر آثار هر ماده که در ورم زبان مسطور شد بدان توجه نمایند و در اولاع خناقی وجود خناق بدان گواهی دهد علاج در عظم دموی و آنچه از ماده حار باشد بعد فصد قیفال و رگ زیر زبان و تنقیه بمسهل صفرا و نوشیدن اشربه مطفی و مغلظ خون مثل شربت انار و ریباس و عناب مدام مقطعات حامضه قابضه مسیل لعاب مثل مصل و ترشی ترنج و ریباس و انار ترش بر زبان مالند و لسماقیه و حصرمیه غذا سازند و در رطوبی بعد تنقیه بمسهل بلغم و ایارجات بنوشادر و نمک مع مصل و یا بنمک یا نوشادر بسرکه و یا زنجبیل و نوشادر و بسرکه و یا بعاقرقرحا و نوشادر مدام دلک زبان نمایند یا بگیرند زنجبیل و فلفل و دار فلفل و نمک لاهوری و باریک سائیده بر زبان بمالند که بحجم خود عود کند و بقول بعضے شوره و نمک بر زبان مالیدن و از مطبوخ تخم کتان و حلبه و انجیر مضمضه کردن عظم زبان را نافع ست و گویند که دلک زبان بمعجون انقرویا زبان را بسرعت لاغر کند و لا از فلاسفه در امراض زبان کثیر المنفعت ست خصوصاً در شیخوخت و گنجشک لحوم بریان غذا سازند طبری و صاحب جامع می نویسند که در اولاع اللسان اگر سببش کثرت خون حاد باشد فصد قیفالین نمایند و میان هر دو فصد فاصله سه روز دهند بعده بمطبوخ هلیله و تمر هندی وغیره تنقیه نمایند و اگر نوشیدن دوا دشوار باشد بحقنه لینه استفراغ کنند و بعد تنقیه تام این حقنه بعمل آرند جو مقشر کوفته صد درم و عناب پنجاه عدد و سپستان یک کف و برگ اسپغول یا تره گیر خبازی یا قه سبوس گندم کف مغز بادام مقشر کوفته بست درم همه جوشانیده صاف نموده بست درم روغن بنفشه و سی درم شیر زنان بران ریخته یکبار صبح و یک مرتبه وقت خواب حقنه کنند و غذا نمایند بمزوره زیرباج یا حسوه آب سبوس که بران مقدار صالح از شیر خر ریخته باشند و آبیکه دران گل سرخ و عدس و تشنیز خشک هر واحد یک کف جوشانیده باشند صاف نموده و هم وزن آن سرکه آمیخته مضمضه نمایند بدفعات متوالی و غرغره مبادل با این آب سرد کرده بر زبان بپیچند و بشیر دختران مضروب بآب طلع سعوط کنند و اگر این تدبیر فائده نکند فصد هر دو رگ زیر زبان کشایند و از تغیر مزاج و انحلال قوت و انحلال طبیعت علیل غافل نشوند و از رعاف حذر کنند و اگر یکی از این اسباب پیدا شود بمعالجه او متوجه شوند و دران استقصا نمایند تا مودی بهلاکت نگردد و اگر سببش صفرا باشد بهمین تدبیر علاج کنند الا در مسهلات چیزی از سقمونیا زیاده کنند و کشوث تازه بسرکه بخورند و مزورات او بآب حصرم سازند و اگر سببش رطوبت رقیق فاسد باشد حقنه که در لقوه و فالج بکار آید استعمال نمایند و بایارج غرغره سازند و زبان را بایارج و تریاق و انقرویا و لوغاذیا و مثرودیطوس بمالند و اگر مزاج بحدت متغیر گردد این اشیا استعمال نکنند حتے که مزاج او عود کند بعده بمعالجه او اعاده نمایند بدستوریکه مسطور شد و در بعض اوقات زبان بعسل تنها و یا با صعتر بمالند و گاهی عند تغیر مزاج محتاج بفصد باسلیق یا حجامت ساقین میشوند و چون ورم بتحلیل شروع کند و لعاب منقطع نگردد بسرکه که دران گل سرخ و گلنار و مازو و مانند آن اشیا قابضه جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر سببش سودا باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و غافل نشوند در علاج و مبادرت نمایند تا که مزاج متغیر بحدت نشود و فصد نکنند و چون در مزاج حدت پیدا شود و فصد باسلیق نمایند و در ابتدا آشامیدن اگر از استفراغ مانعی باشد مطبوخ لین دهند بلطیف ترین اغذیه اقتصار کنند و بحفظ قوت و مزاج پردازند و چون عقل او متغیر گردد بعلاج مالیخولیا مع علاج زبان مشغول شوند و از آن غافل نشوند تا ورم صلب نگردد و از جنس سرطان نشود و اولاع اللسان که در خواتیق عارض شود علاج خناق نمایند و شیخ مے فرماید که استرخاے زبان چون بصبیان عارض گردد پرهیز و تغذیه بعصافیر و نواهض کفایت کند

ضفدع اللسان

و آن ورمی ست مانند غده سخت که زیر زبان حادث گردد و چون بزرگ شود منع تکلم کند و الم شدید آرد و مدام لعاب از دهن سیلان کند و تشبیه او بضفدع بهر آنست که رنگ او مرکب از سرخی رنگ زبان و سفیدی ماده و سبزی رگهای او همچون لون غوک بود و نزد بعضے وجه تسمیه آن بضفدع بجهت مشابهت بسبر ضفدع است و لهذا بعضے قدما این مرض را رؤس الضفادع نامیده اند و ماده آن خون غلیظ یا بلغم غلیظ لزج باشد و فرق میان هر دو ماده چنان کنند که ملاحظه نمایند اگر ضفدع سرخ و با سوزش باشد از ماده دموی بود و اگر سفید سخت باشد بلغمی بود علاج در دموی بتدبیریکه در اولاع دموی گذشت بدهند و فصد سر رو نمایند و زلو بچسپانند و بمسهل صفرا تنقیه دماغ کنند و در بلغمی بعد از نضج مسهل بلغم و حب ایارج دهند و بعد از تنقیه نوشادر و مازو باریک سائیده بپاشند بر زبان مالند

و سرکه و نمک در دهان دارند و چون سود ندهد ادویه اکاله مقطعه مثل نوشادر و زاج سوخته و زنگار و بیخ سوسن و مرمکی و سهاگه و سورنجان تلخ مساوی با سرکه سائیده
بر ضفدع بمالند و دیگر ادویه حاده قویه که در بواسیر الف و قلاع گذشت و فصد رگ زیر زبان بعمل آرند و ضماد بورق و زنگار و کذا گلنار و زاج و کذا اقلیقطار و مازو
و زاج مساوی و بعد آن مضمضه ببرگ زیتون و پوست بیخ کبر نافعست و اگر ازین تدبیر هم صحت نشود شق کنند و ماده آن بیرون آرند و بعد آن رو دل آن
بسرکه و آب مضمضه نمایند و بازاج سوده بچسپانند و بمراهم ملحمه تدارک جراحت نمایند و باصلاح مزاج پردازند و بقول شیخ از ادویه ممدوحه دران مالیدن صعتر
فارسی و پوست انار و نمک سنگ است و زاج سوخته و سورنجان و اسفیداج بیضه سرشته زیر زبان نهادن مجرب است و گویند که شب یمانی بیخ سوسن زعفران مرمکی
بازو مساوی کوفته بیخته بر ضفدع مالیدن مفید است طبری گوید که چون ضفدع صلب گردد صعتر نیم درم زوفای خشک یکدرم آهک صدف سوخته دو درم همه را
سائیده با مثل آن شکر طبرزد در ریش آمیخته بر موضع ضفدع بمالند تا خراشیده شود و بعد ازان مضمضه بسرکه که در آن شاخ آس و گلنار و قشار کندر جوشانیده باشند بکنند
پس بروغن گل مضمضه نمایند تا وجع ساکن شود و اگر خون ازین موضع برآید ذرور گلنار یکدرم قشار کندر یک درم مرد ثلث درم با سرکه سائیده صاف نموده دیر
موضع مستقر بداشته و چون ایام ضفدع بطول می انجامید ابو ماهر علاج او از آهن می نمود باینطور که از درم مرد و قیران زیر زبان را بقناره گرفته بکشند
که در بریدن آن بسبب عدم جستن خون خوف هلاکت است پس گوشت صلب را ببرند و پنبه کهنه بسرکه و اندک نمک آلوده در آن موضع برکنند و روز دوم پنبه را
برآورده مرهمی که دران سفیداب و مرداسنگ و روغن گل و موم باشد دران گذارند و اگر بر موضع مواد منصب گردد وضع محاجم بر ساقین و تحت ذقن نمایند و تلیین بحقنه و
ملینات طبیعت دائم کنند و اگر ورم عظیم گردد حتی که زبان عظیم پذیرد و از حرکت او را منع کند زیر زبان نشتر خفیف بزنند و قطران در سرکه حل کرده بمالند و این قوی است که بالذات
در دهان باشد و اگر بادی الم باشد آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب تخم انار ببری اگر وقت دموی باشد و الا آب تخم انار کهنه که بران اندکی سرکه چکانیده باشند بگیرند و آنکه
با میشا اگر یافته شود و الا شیاف او محاول در سرکه بگیرد و بر همه بپیچ و زن آنها سرکه غیر کهنه بیزند بعده خرقه کتان با آن بها آلوده بر زبان بپیچند و در بعض اوقات
امر کنند که این آبها ساعات متوالیه در دهن گیرند که ازین تدبیر ورم تحلیل گردد و اگر قوت اطاعت کند طبیب فصد بدفعات متوالی منع نکند و از تلیین طبیعت نیز گاهی
مانع نباشد و ابو ماهر گاهی امر میکرد که عدس را بجوشانند حتی که منتفخ گردد پس در سرکه جوشانیده این عدس را مع لعاب روغن بگیرد و ایضا گاهی امر میکرد که عدس
را کوفته بیخته در دهن بپاشند آنچه در معالجه او هنگام عظم لسان مع وجع بعد تنقیه بفصد و اسهال استعمال کرده میشود سعوط البشیر دختران بدفعات کثیر است و این تدبیر
دقیق است که مزاج بکیفیتی متغیر نگردد و اگر مزاج متغیر شود و معالجه زبان متورم ترک کنند و در اصلاح مزاج مشغول شوند و هرگاه مزاج باعتدال عود کند بتدبیر که
مذکور شد بمعالجه آن استمرار نمایند و اگر بعد معالجه مزاج او بحالت طبعی رجوع نکند و عقل او متغیر گردد این علامت هلاکت مریض است پس درینوقت بعلاج او
مشغول نشوند و بعض اطبا در ضفدع بعض آن از انبوبه ام میکنند تا آنکه لشگافد بعده معالجه بمراهم می نمایند و از رسیدن آب سرد بآن منع میکنند و وقت تشنگی
آب سرد بقمع در حلق او می ریزند و گویند که آب کاسنی و آب کاهو و عنب الثعلب نافع ضفدع است که سببش حار باشد و کذا زرور د سائیده در گلاب آمیخته در دهن
گرفتن و کذا طبیخ تازه مالیدن و کذا جمرات مفید و چون بعد سقوط کیسه ضفدع سرفه شب پیدا شود اصل السوس اسطوخودوس عناب گل نیلوفر خطمی عنب الثعلب جوشانیده نبات
داخل کرده بدهند و بیخ بنفشه و برگ سپستان برگ چنبیلی سه ربع تولہ جوشانیده غرغره نمایند و غرغره کوکنار و عنب الثعلب از فلفل بزر کتان اصل السوس خطمی بزر د ضفدع میکنند

حرقة اللسان

سبب سوزش زبان حرارت شم معده یا دماغ است چندانکه بهیچ تپ نرسد و یا تناول چیزهای تیز و شور و تلخ و بغایت شیرین مثل عسل و عطش شدید و یا ریزش ماده حاده محرقه
لذاعه بر زبان و غلظیت این اسباب در پن مثل حمیات حاده و اورام باطنه است و طریق تشخیص این اسباب همین است که اگر با تپ و ورم انتشا بعده سببش همان باشد
و الا بعلامات مخصوصه حرارت دماغ و معده که هر یک بجای خودش منفصل مسطور است نظر کنند هرچه ازان هر دو یافته شود باعث حرقت همان باشد ورنه حال تناول
اشیای مذکوره بپرسند علاج در جمله انواع مریض را از خوابیدن بر پشت و از دوام کشادن دهن منع کنند و چیزیکه از مغز تخم خربزه و خیارین و کدو و بادام شیرین
و نشاسته و کتیرا و تخم بہی ساخته باشند مدام در دهن دارند و لعاب دانه آلو بخارا و دانه تمر هندی و شکر و جمار و عصارات سبزه

مرطبه چون آب کاهو و کشنیز تر و آب خرفه و آب بارتنگ و عنب الثعلب و لعاب اسبغول و بهدانه در دهن دارند و بدان مضمضه کنند و القصاء سرکه و گلاب مانند آن و آنجا
که سببش حرارت معده و دماغ بود لشرب این چیزها نیز نمایند و دیگر تقویات ملینه و مبردات معده و دماغ بنوشند و کافور بر زبان مالند و در صورت انصباب خلط
حار بدستور نزله حاره مسهل و غرغره تنقیه نمایند و مضمضه از روغ برای حرقت زبان که از اشیای حاده باشد بر الساعة نست وانچه تابع حمی یا ورم شکم باشد علاج
آنها نمایند و فصد باسلیق و دادن آب عنب الثعلب با شکر و آب کاسنی مانند خیارشنبر و کشکاب بروغن بادام نیز ورم اندرون شکم را نافع و واجب است
که درین مرض بمزاج مریض نظر کنند اگر احتمال فصد و اسهال داشته باشد یکی از ان یا هر دو بعمل آرند و بقول شیخ اگر درینجا خلط لزج باشد بروغن مسح بر زبان کنند
و تعهد تدهین زبان و سر و مضمضه با دهان مثل روغن نیلوفر و بنفشه و روغن گل و موم روغنات و العبه عصارات و شحوم طیور نمایند و بعضی علاج این بدلک نعناع
میسازند و ایضاً از سرکه که اندران مورد و گلنار جوشانیده باشند مضمضه سازند و گیلانی گوید که بمزاج مریض نظر کنند اگر متحمل باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و لزوم
شرب سکنجبین نمایند و از اغذیه بر زیرباج اقتصار در زند بعده هر روز سه مرتبه مضمضه کنند دفعه اول بآب گرم و دفعه دوم بشیر تازه و سکر العشر و دفعه سوم
بسکر و روغن گل پس اگر از حک لسان باسنان لعاب بسیار از دهن جاری شود همین سرکه مضمضه کنند و ساعت بساعت در دهن دارند تا آنکه مرض زایل شود
و اگر مزاج مریض متغیر نشود و قوت ضعیف بود فصد قیفال کنند و معاودت بنوشیدن مطبوخ کنند و در مطبوخ بر هلیله و تمر هندی و عناب و آلو و گل سرخ و بنفشه تا آن
آن زیادت نکنند بعده برگ مورد و نمک چند مرتبه بخایند و اگر زایل نشود هلیله زرد سوده بر زبان بمالند یا در دهن دارند و بعد طعام با هلیله در دهن بگدازند
و آب دهن بریزند و بعد هضم طعام آب دهن فرو برند و بعد تنقیه موافق نافع تر از هلیله زرد درین مرض نیست و هرچه در شقاق اللسان بیاید اینجا نافع تنما شد

شقاق اللسان

یعنی ترقیدن زبان و این از خوردن مانع آید و هرگاه چیزی ترش یا شور بوی رسد سوزشی لاحق گردد سببش یا یبوست مزاج دماغ و سرایت آن بزبان یا بخارات
اخلاط محترقه محتبسه در معده و یا خوردن اشیای تیز چون آهک وغیره باشد و تشخیص این اسباب چنان کنند که اولاً از مریض حال خوردن چیزی تیز بپرسند
اگر اقرار آن کند سببش همان باشد والا از حال تقدیم مجوانی و دیگر آثار یبوست دماغ سوال کنند اگر باشد از یبوست دماغ بود ورنه آمدن جشای دخانی
و آثار فساد معده و خروج اخلاط سوخته احیاناً بقی دریافت کنند که این نشان صعود ابخره معده است علاج اگر سببش یبوست دماغ باشد لعاب اسبغول
یا ماء الشعیر تجرع نمایند و ماء القرع و عرق شیر ساده و دیگر مرطبات دماغ که در علاج امراض دماغی یابس مسطور شد بدهند و اسبغول تنها یا با قدری
نبات و یا بهدانه و یا کتیرا در دهن گیرند و در آب از آنها لعاب برآورده مضمضه کنند و در دهن گیرند و کف خیار که از دکان قصاب آن بزرگ بگیرد و قیروطی روغن بنفشه
و هرچه مرطب باشد بر زبان مالند و روغن بادام و روغن کدو و یا شیر دختران و لعاب اسبغول و روغن بنفشه برهم زده و بتی کانند و هر روز روغن بنفشه
مع روغن زرد و مصفی بر زبان مالند و اگر فائده نشود از ماء الشعیر و روغن بنفشه بدفعات کثیر حقنه کنند و ماء الجبن اگر وقت او باشد و الا شیرخر
بنوشند و کله پاچه و نیمبرشت و گوشت چوچه مرغ و حلوا ان بخورند و از چیزهای ترش و تیز و نمکین اجتناب نمایند و ترک جمله استفراغ و جماع
کنند و اگر از ارتفاع بخارات معده باشد تنقیه معده از ماده محترقه نمایند و اطریفلات و هلیله مربی و آمله مربی و معجون مرجان بخورند و کشنیز اکثر بخایند
و اشیاء مسطوره بعمل آرند و پستان در دهن دارند و اگر از خوردن چیزهای تیز باشد تدبیر ترش بدستور بالیدن اشیاء مرطبه مذکوره و قیروطی خاییدن مغز بادام
و نارجیل وغیره است و مضمضه بماء الشعیر یا شیر کاخرفه یا کشنیز در شقاق نیز مفید و اگر بهدانه پستان در آب جوشانند و شیره مغز تخم کدو و شیره تخم خیارین بشیر
تازه برآورده آمیخته مضمضه نمایند نیز ترقیدگی زبان و جفاف آن را نافع است و لیست در شقاق گویند تخم خرفه در آب سائیده مضمضه کردن نیز نافع و اگر گاهگاه سنگی
دانه سپل بوده گجراتی سنگ جراحت زیره اسفید طباشیر کافور سفید سوده در دهن پاشند و تنها شیر برنج بخورند سود دهد و هرچه در حرقة اللسان گذشت حسب حاجت بکار برند

جفاف اللسان

یعنی خشکی زبان سببش حرارت و یبوست است چنانچه در حمیات صفراوی و دق وغیره حادث شود و یا الغراق رطوبت تنج بر سطح زبان و فرق در هر دو سبب

از زردی و خشونت زبان و دیگر آثار غلبهٔ صفرا و در قسم اول وجود رطوبت لزج بر سطح دهان و لزوجت و عذوبت آب دهن و در قسم دوم توان کرد **علاج** در اول تبرید دهند و هر چه در قلاع دموی گذشت بعمل آرند و مورد و گل سرخ گلنار لیسرکه جوشانیده مضمضه کنند و یا بلعاب اسپغول مضمضه نمایند و لعاب بهدانه با آب نیلوفر و شکر آمیخته بر زبان مالند و در دهن دارند و اگر بشیرهٔ مغز تخم کدو یا تخم خرفه بیفزایند بهتر باشد و بشیرهٔ تخم خرفه یا آب خرفه یا آب تربز و خیار و بادرنگ مضمضه کردن نیز مفید بود و مالیدن روغن بادام و قیروطی بروغن بنفشه و روغن کدو هم نافع و مالیدن تخم و جاج و عسل و کذا روغن شعیر بر زبان دافع خشونت لسان ست و اگر در معده مادهٔ صفرا باشد بعد از تنقیهٔ آن و تمضمض بلعابات لعاب اسپغول چهار ماشه با سکنجبین تفاحی لیمونی دادن عجیب الاثر است و اگر از مرور هوا لیبوسی دهن باشد کثیرا با شکر مساوی در دهن داشتن از مجربات ست و آنچه در تشقق اللسان گذشت در اینجا هم نافع آید و در قسم دوم سکنجبین بلیسند و چوب بید در سکنجبین یا آب خربزه و شکر تر کرده همچون مسواک بر زبان مالند و سماق مخلوط بعسل و یا نعناع بستانی بر زبان مالند

حکة اللسان

یعنی خارش زبان سببش اخلاط حادهٔ محترقهٔ لذاعه است که از دماغ بر زبان ریزد یا از معده یا سائر بدن لیبوسی او مرتقی گردد و گاهی از خوردن بعض اشیا مثل قلقاس خام و زمین کند وغیره نیز عارض شود و درین مرض زبان سرخ گردد و انسان دائم بدندان بخارد و از مضمضه با آب گرم یا شوربای گرم راحت یابد **علاج** تنقیهٔ ماده نمایند بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و نوشیدن سکنجبین لازم گیرند و هر روز سه بار مضمضه نمایند اول با آب گرم و مرتبهٔ دوم بشیر اندکی شکر آمیخته و مرتبهٔ سوم بسرکه و روغن گل و مضمضه بمطبوخ هلیله بلیله آمله عظیم الاثر ست و خائیدن هلیلهٔ زرد و مالیدن آن بر زبان در استفراغ مادهٔ حار زبان اثر تمام دارد و بقول طبری هرگاه از خاریدن زبان بدندان لعاب دهن بسیار سیلان نماید بسرکه که دران برگ آس یک باقه و حب الآس یک حفنه و قطران و عاقرقرحا و مویز هر واحد اندکی جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ساعت بساعت در دهن گیرند و اگر صحت نشود و قوت ضعیف نگردد فصد سرو و اسهال بمطبوخ افتیمون مرتبهٔ دوم مع تمر هندی و آلو بخارا و عناب و گل سرخ و بنفشه و مانند آن کنند بعده برگ مورد مع نمک چند بار بخایند و زبان را بهلیلهٔ زرد سوده بمالند و ایضاً هلیله در دهن دارند و بعد غذا آب دهن فرو ریزند و هرگاه طعام هضم گردد آنچه در دهن جمع شود بلع نمایند و درین مرض نافع تر از هلیله بعد تنقیه چیزی ندیدم و بقول صاحب ترویح علاجش ترطیب بدن بملازمت شربتها مثل سکنجبین شربت نیلوفر و شربت خشخاش و بنفشه و ترک تناول اشیای حریفه و حاده و مضمضه بادهان بارده رطبه و شیر و شکر بسرکه و روغن گل و اخراج اخلاط محترقه بمسهلات موافقه و نهادن هلیلهٔ زرد در دهن و دلک زبان بدان ست

تقشر لسان و حنک و شدقین و عمور

یعنی جدا شدن پوست باریک زبان و کام و کنج دهن و بن دندان و سببش یا از خارج بود مثل شرب آب یا ای شوربا یا کل نمک شور و مانند آن یا از داخل مثل تصاعد بخارات حادهٔ لذاعهٔ حریفه از بدن که دهان را خشک و متقشر گردانند چنانچه اگر آدمی خرقه سر دهن یا کام خود بمالد پوست باریک سفید از آن جدا شود بی آنکه درد کند **علاج** تدبیرش بفصد سرود و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله وغیره مثل علاج قلاع دموی نمایند و ایضاً بعد فصد تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر هندی و آلو بخارا و افسنتین و شاهتره و ترنجبین و خیار شنبر بدفعات متوالی اگر قوت محتمل باشد و مضمضه بسرکه که دران شاخ آس و گلنار و گل سرخ جوشانیده باشند و تغذیه بحب بهی و سماقیه نافعست و اول در علاج این مرض استعمال چیزی ست که جامع تلیین و قبض بود و چون این مرض بطفل صغیر عارض شود علاج مرضعه نمایند بدانچه ذکر یافت و در دهن طفل نمک سوده بمالند بعده دهن او بشیر مرضعه بشویند که دیگر و نزد زائل شود و صاحب ترویح گوید که علاج این مرض فصد قیفال و آشامیدن اشربهٔ بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و عناب ست و تنقیهٔ بدن بطبیخ هلیلجات در او ند مع خیار شنبر و گلقند و مضمضه بگلاب که دران سماق خیسانیده باشند و همچنین مضمضه بسرکه که دران قابضات مثل آس و گلنار و گل سرخ و مازو و پوست انار و مانند آن جوشانیده باشند.

حکة الحنک

یعنی خارش کام سببش حرارت دماغ یا معده بود و یا ریختن بلغم شور از دماغ یا مقدمهٔ نزله و خشکی منخرین با سوزش و بیخوابی بر حرارت مزاج دماغ دلالت کند و کثرت تشنگی

مع قی وغثیان وتلخی دهن بحرارت معده گواهی دهد علاج در هردو نوع رگ قیفال زنند وتنقیه دماغ وبدن بمنقوعات بارده نمایند ومضمضه بسرکه انگوری یا مقطر و گلاب کنند وبرای تسکین حرارت شیرهٔ خرفه وخیارین وبزروبه هریک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت سیب ترش چار توله سبوس اسپغول هفت ماشه یا تخم ریحان چار ماشه دهند واین حب در دهن دارند نشاسته طباشیر کتیرا مغز تخم خیارین وکدو وتربز وبهدانه هریک دو درم وشیر خشت یک توله بلعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند واگر از بلغم شود باشد تنقیه دماغ وبدن بمنقوعات حامضه نمایند ومضمضه بآب کشنیز سبز وکاسنی وکاهو سبز ومقطر هریک چار توله وزرشک سیاه چار توله دهند غذا آش جو خورانند وآلو در دهن دارند واگر معقد مزمن نزله وزکام باشد معالجه آنها پردازند

ورم الحنک وبثور آن

یعنی اماس کام وبثرهٔ او سبب ورم خون حاد الکیفیه یا رطوبت قلیل الحرارة است وسبب بثور ریختن خلط گرم وتیز از دماغ یا خوردن جوز وشیرینیهای بسیار پس سوی ورم وبثور نظر کنند اگر رنگ او سرخ وبا سوزش وخارش وتشنگی ودرد باشد دموی بود واگر سفید وبی درد باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد سر رو کنند وبفاصله سه چهار روز چهار رگ یا رگ زیر زبان زنند وادویهٔ بارده ذی لعابیت مثل بهدانه وکتیرا واسپغول در دهن دارند واز اینها لعاب کشیده مضمضه کنند وتنقیه بمنقوع حامض کنند ویا مسهل صفرا دهند وهرچه در قلاع وورم زبان دموی گذشت بعمل آرند وایضاً طبیخ هلیله وشاهتره ویا شربت بنفشه مکرر دیا شربت ودر کره حمام که دران ترنجبین بست ورم یا خیارشنبر وورم یا لبده روغن بادام بکار رم اثر ورده باشند بعد تنقیه دهند یا آب فواکه وشیرخشت او او دهند ودر ابتدا امور دو گل سرخ وگلنار وبیخ عنب الثعلب برگ علیق بسرکه جوشانیده مضمضه نمایند وایضاً بعد تنقیه با آب کشنیز سبز وهمیشه بهار وکدو هریک سه توله صندل سفید سوده نه ماشه رب توت سیاه سه توله مضمضه کردن برای بثور خشک معمول ست واز اطبا شنیده گشته تخم خرفه ونشاسته کتیرا صمغ عربی دو آرد جو سه از کافور ورم حب ساخته بکام چسپانند ودر نسخه طبی تخم کاهو تخم کاسنی صمغ فارسی آرد ماش نیز درین داخل است ودر انتها با بونه بنفشه تخم مرو در آب جوشانیده بهتا شیر با لیده صاف نموده مضمضه نمایند غذا مزورهٔ اسفاناخ وخرفه با برنج سازند وبثور که از خوردن گردگان شیرین باشد دران نیز اول فصد کنند ومسکنه بعده بیش نهند واکلات گلاب پخته با آلو وشیرهٔ زرشک وکاسنی وخیارین هریک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه وگلاب عرق نیلوفر هریک هفت توله شربت نیلوفر وانبرباریس هریک دو توله تخم شربتی پنج ماشه دهند غذا آش جو بشربت نیلوفر ومضمضه بسرکه وگلاب مساوی ویا آب کشنیز تر وسماق وگلاب مقطر هریک سه توله مضمضه کنند ودوام کتیرا در دهن دارند وروغن گل یا کدو یا کاهو یا سرد در دهن گیرند چون گرم شود تبدیل نمایند که عظیم النفع است ودر ورم رطوبی هرچه در قلاع وورم زبان بلغمی مسطور شد بکار برند ویا تنقیه مطبوخ افتیمون وحب ایارج سازند وبعد تنقیه کرنا یح عاقرقرحا در آب کامه جوشانیده غرغره کنند واگر زوال او دشوار گردد غرغره با ایارج تلخ بعمل آرند تا آنکه تهیج تحلیل یابد واز غذا به نخوداب اقتصار کنند واگر قوت ضعیف گردد تهیم مثل بریان دهند واگر مزاج متغیر گردد سه شنبه اتریفل جبیار بدهند وبهترین چیزها برای این مرض بعد تنقیه غرغره لعاب عاقرقرحا مع سرکه کهنه است وبقول صاحب شفا الاسقام این ورم دواوم خورده قریب اکثر از نزلات حاد شود

آبله کام وسوراخ آن

گاه باشد که بسبب نزول مواد حاره حاده یا بسبب مادهٔ آتشک در کام آبله افتد ویا در آنجا قرحه بلا ذرهٔ بحری کشاده گردد وبدان سبب غذا در سوراخ بینی شود وبخره بو شد انداده بینی بر آید علاج فصد نمایند وعناب وشاهتره وغیره ادویه مصفی خون بیاشامند ودر نسخه که برای سوراخ کام نافع ودر حب آتشک دهن مسطور شد وبمسهل تنقیه کنند وبعده اطریفل شاهتره وشربت شاهتره استعمال نمایند وغرغره پوست انار گلنار گل سرخ حب الآس کزمازج جوز السرو در آب جوشانیده صاف نموده برای آبله کام بتجربه فقیر رسیده وغرغره تخم گل سه ماشه پرسیاوشان زوفای خشک کشنیز خشک هریک پنج ماشه عدس مقشر هفت ماشه گلنار چهار ماشه پوست خشخاش کلان یک عدد جوش داده عسل آمیخته برای سوراخ کام در بیاض والد مغفور مفید نوشته ودیگر پوست خشخاش کشنیز خشک گلنار هلیله سیاه حب الآس برگ مورد زرد وگل تاج خروس برگ حنا هریک شش ماشه کزمازج مازو سبز هریک پنج ماشه عدس مقشر کوفته در آب برگ بارتنگ هفت توله آب خالص نیم پاؤ جوشانیده صاف نموده حضض گل ارمنی صندل سرخ اقاقیا هریک سه ماشه سوده بران پاشیده

بار غرغره کردن برای سوراخ کام مجرب مؤلف حکیم شریف خان ست و ایضاً برگ حنا گلنار فارسی اقاقیا برگ مورد کشنیز خشک کزمازج پوست بیخ گوندی پوست بیخ چنبیلی گل سیوتی هر واحد یک توله جوشانیده صاف نموده غرغره کردن بعد از آن کتهه شسته دم الاخوین کهربا کشنیز خشک طباشیر فوفل سوخته اقاقیا زرورد عصاره لحیة التیس هر یک یک ماشه سوده پاشیدن برای آنکه قریب ملاوه مجری بسبب مرض آتشک یا بسبب نزول مواد حاره حادة گشاده شود منقول از والد حکیم ممدوح است و آنچه احقر درین باب مکرر تجربه نموده اینست که سیماب سه ماشه قند سیاه دو دام خوب باهم بکوبند تا یکذات شود پس چهار پاسین پان خواه سبز صلایه کرده چهارده عدد حب بندند و یک صبح و یکی شام خورند اگر دهن جوشش نماید چهال کچنال با آب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و یکبار طفلی ده ساله را که بسبب کشادن مجرای کام غنه عظیمه را آواز ظاهر شده بود چنانچه سخن او مفهوم نمیشد یک ازین حبوب وقت صبح تا چهارده روز داده شد بعنایت شافی مطلق درین مدت سوراخ فراهم آمد و صحت کلی یافت و شخصی راجپ مرد اسنگ که در آتشک پسیاخته میشود و معمول جناب والد مرحوم ست درین مرض اوهم و لحو له تعالی صحت یافت و طوائفی را از هلیله کلان و غیره و هر یک بست ماشه توتیای سبز ده ماشه در آب لیمو کاغذی یک صد عدد کهرل کرده حبها مقدار کنار شتی بسته یکی صبح و یکی شام خورانیده شد صحت یافت و باز همین مرض عود نمود باز دیگر همین حب باستعمال آمد شفای کلی حاصل شد و دیگر حب توتیا که دران فلفل سیاه داخل ست و در ذکائی مسطور ست و حب سیماب سم الفار و روغن بکنه که در مجربات اکبری مرقوم ست نیز درین مرض نافع و گویند که شخصی را از جراحت کام مجرای بینی و حلق یکی شده بود طبیبی گفت که سرپنجه خرچنگ بریده در آتش بسوزند بعد از ان مغز سر او گرفته با یک سپیده قدری از ان در بینی انداخته بپندند ازین تدبیر جراحت مندمل گشت و برگ انبه که پخته و خشک شده باشد دو دام در قلیان کشیدن زود از سوراخ کام می نماید و کذا اگر فتن و دخوری که دران سپند دو اتاست و در ذکائی مسطور ست نافع بود و گویند که نهادن مازوی سحوق بر لقبه حلق و کشیدن دخان گل سمین در یک هفته اندمال آن بکند غذا دال مونگ مقشر یا شوربای گوشت بز بدهند و پرهیز از شیرینی و ترشی و لبنیات و فواکه نمایند

امراض اسنان و لثه

یعنی دندان و بن دندان بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس دندان منجمله استخوان ست و حس دندان بسبب عصب دماغی لین بان ست چون متألم شود بدین سبب محسوس گردد و از آنچه عارض شود از ضربان و اختلاج دران و لیکن است که حکه و دغدغه محسوس شود و دران امراض بسیار عارض میشود چنانچه استرخا و تحرک و انقلاع و تغیر لون و رجوع او و شکستن و بخار بر روی او و تاکل و تعفن و تکسر و اوجاع شدید و حکه و ضرس که نوعی از اوجاع اوست و عجز از خائیدن شیرین و ترش و تضرر از گرم و سرد و قلت صبر بر ملاقات یکی از آنها یا هر دو و کذا عارض میگردد او را تغیر در مقدار کبرن بالطبع که طول کند و عظیم پذیرد یا سوده گردد و صغیر یابد و نزد اکثر عارض میشود دران نوعی از ورم و استدلال بر مزاج دندان از بن دندان و رنگ او باید کرد که اگر سرخ باشد مزاج دندان دموی بود و اگر زردی زند صفراوی و اگر سفید باشد بلغمی و اگر رنگ تیره باشد سوداوی بود

تدبیر حفظ صحت دندان

طالب صحت اسنان را واجب ست که رعایت ده چیز نماید اول آنکه احتراز نماید از تخمه و کثرت اکل و از غذای مبخرات و از تواتر فساد طعام و شراب در معده و آن قی نماید خصوصاً چیزهای ترش با شد که بسرعت قبول فساد نمایند مثل شیر و ماهی شور و سحناه و خواه بسبب سوء ترتیب استعمال آنها مثل تناول یا تاخیر استعمال غذائی که اشتها شدت کند و طعام فاسده بسوی معده منصب گردد یا جمع کرده شود اغذیه که دران جمع کردن ممنوع ست یا خوردن غذای لطیف و رقیق بعد غلیظ و یا تناول چیزهای نازک مثل ماهی تازه و خرد بعد ریاضت و تعب یا کثرت شراب و حرکت بر غذا دوم آنکه قی بسیار نکنند و عادت آن نماید خصوصاً اگر آنچه بر آید ترش باشد سوم آنکه نخایند چیزی علک خصوص که شیرین بود چون حلوای سوهن و ناطف و انجیر خشک اجتناب نماید چهارم آنکه بدندان چیزهای سخت مثل بادام و جوز و فوفل و امثال آن نشکنند پنجم آنکه از ترشیها که دندان را کند کند چون فواکه خام عفص ترش و نرنج و انار بسیار ترش پرهیز کنند ششم آنکه چیزی سخت سرد یا گرم نخورد خصوصاً از پس یکدیگر بلا فاصله مانند آنکه بالای چیز بسیار سرد فی الفور چیزی بسیار گرم نخورد و بالعکس هفتم آنکه چیزهائی که دندان و گوشت بن دندان را بخاصیت ضرر دارند چون گندنای خام و جوز و خربزه و کنجد و غیر آن نخورد هشتم آنکه بعد خوردن چیزی خصوصاً بعد حرما و لحم دندان را از هر چه مابین

آنها بمانند بخلال پاک نمایند بنحویکه دندان وحوالی آنرا آسیب نرسد نهم آنکه برای تنظیف دندان مسواک لازم دارد و بملازمت آن را بگردانند و استقصا نکنند تا گوشت
بن دندان بجز اشد و آب دندان و تیزی آن برود و نزلات دماغی و بخارات معدی را مهیای قبول نشود و باید که مسواک از چوبی گیرند که دران قبض و تلخی بود
مقوی دندان باشد مثل چوب اراک و زیتون و چوب مجمل و ریشه برو مادامیکه مطلع از حقیقت چوب مسواک نباشند در استعمال آن مبادرت ننمایند چرا که بعضی چوبها
بمجرد رسیدن بدندان دندان را ساقط میگردانند و گویند که مسواک بیخ جوز لثه را قوی گردانند و از تاکل مصون دارد دهم آنکه وقت خواب وقبل از قی و بعد آن دندان
را بروغن چرب کنند اگر مزاج دندان گرم باشد روغن گل یا روغن آس بکار برند و اگر سرد باشد روغن بان یا ناردین یا اذخر یا بابونه یا مصطکی و مانند آن از روغنهای
گرم مالند و اولی آنست که اول شهد بمالند اگر در مزاج برودت باشد و یا شکر مالند اگر میل مزاج ببرودت یا قلت حرارت باشد و بعد ازان بروغن چرب کنند مع اصلاح
دماغ و معده و اگر در سه ماه جهت تقویت یک دو مرتبه مضمضه یا سنون مقوی مناسب بعمل آرند اولی وانسب بود و سر خرگوش سوخته سوده بر
دندان مالیدن و کذا نمک بعسل سرشته سوخته و ناسوخته مالیدن و سوخته بهتر است و یا ازان بندقه ساخته و در خرقه گرفته بدان دلک اسنان نمودن و کذا کف
ترمس مالیدن و ایضا شب یمانی بریان کرده و در سرکه خمر سوده مانند سرمه کرکی مالیدن و همچنین بیخ یتوع یعنی درخت شیر دار در شراب پخته بدان مضمضه کردن
در سه ماهی دو بار این مضمضه بکار بردن گوشت بن دندان را سخت کند و مواد را از بن دندان پاک نماید و دندان را از وجع سلامت دارد و شیخ میفرماید که چون
این دو دوا استعمال نماید باید که بعد او دلک بعسل یا شکر بعده دلک با دهان بطریقیکه مسطور شد بعمل آرند و چون دندان را نوازل عارض شود واجبست که طبیخ اسطوخودوس
قابض تا دیر بدهن نگهدارند و برگ سیسبانی و نمک دو سوخته دوام نمایند و حکیم علی در مجربات خود نوشته که جهت حفظ صحت دندان در اول یا سه سال فصد چهار رگ نمایند تا صحت دوام یابد

قول کلی در علاج دندان وادویهٔ آن

بدانکه از ادویهٔ دندان بعضی حافظ اند و بعضی معالجه و بهر تقدیر که مزاج اصلی دندان خشک است ادویه برای حفظ صحت اسنان ورد آن بسوی واجب را اکثر امر مجففات
باید و در سردی و گرمی معتدل مگر هنگامیکه زوال مزاج از اعتدال بسوی برودت یا حرارت بهر تبدیل مزاج مجففات حار یا بارد بحسب تقاضای مزاج
اختیار نمایند و افضل ادویهٔ اسنان آنکه دران تخفیف و تنشیف مع جلا باشد و اگر اندفاع فضول بسوی دندان باشد تحلیل با عتدال و منع ماده منجلب بسوی آن
نیز باید و مجففات بعضی بارد اند و بعضی حار و بعضی معتدل پس مجففات بارد و مائل ببرودت که بجموضت یا عفوصت خود مثل غوره و ترشی لیمو کنند بیخ دندان
نیاز دارد آن سماق و صندل و کافور و گل سرخ و تخم گل وگلنار و دم الاخوین وکز مازج و مازو و کهربا و مروارید و فوفل و آرد جو و پوست درخت توت و برگ آن و بیخ حماض
و خشک نمایند و تخم مورد و اقاقیا و سماق و طراثیث و حب بلوط است و مجففات حار و مائل بحرارت بعضی ازان آنست که حرارت در جوهر او باشد و بعضی ازان آنست
که حرارت اکتساب باشد و آنکه حرارت در جوهر او است مثل نمک سوخته و شبنج سوخته و سعد سوخته و غیر سوخته و دارچینی و زرنباد و فقاح اذخر و ثمر کبر و پوست
بیخ او که قوی تر از ثمر او است و عود و مشک و سیاوشان سوخته و غیر سوخته و برگ مورد و برگ اسل و ساذج هندی و شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و پودینه و خاکستر
او و مصطکی و آبگینه سوخته و خاکستر بورق و زراوند مدحرج و خاکستر چوب انگور و خاکستر سر خرگوش و خرما سوخته و اسل و عاقرقرحا و شیطرج و کندر و تخم حنظل است و آنکه
حار بقوت نگذشته مثل خاکستر او است و اگر آنرا سوخته در سرکه سرد کنند اقرب باعتدال گردد و خاکستر شاخ انگور و خاکستر نی و مانند آن و مجففات معتدل مثل شاخ گوزن
سوخته مغسول است و مثل جوز دلبیه پوست درخت صنوبر و ایضا چون ادویهٔ مجفف معتدل خواهند مجففات بارد را با مجففات حار که مسطور شد بحسب احتیاج ترکیب نمایند
و از سنونات جیده مجربه حافظ صحت اسنان آنست که شاخ گوزن سوخته کزمازج سعد گل سرخ سنبل الطیب هر دو احد یکدرم نمک لاهوری ربع درم سوده بکار برند
و دیگر سنونات در ابواب مستقبله مسطور خواهند شد و از اقسام ادویهٔ دندان سنونات است و مصبوغات و مضمضات و لطوخات و مخضمضات بر دندان یا بر کام و مضوغات
و دلوکات و حقنوبات و سعوطات و غرغره ها و کمادات و کاویات و قالعات و بخورات و سعوطات و قطورات در گوش و مستفرغات ماده و فصد و حجامت از قریب
موضع نیز از علاج دندان مستفید اند و از ادویهٔ اسنان بعضی محلله و بعضی مبرده و بعضی مخدره است و استعمال مخدرات و اسنان بعید تر از خطر است لیکن بکار آن ...
جوهر دندانست و همچنین ادویهٔ تحلیل قوی التسخین مثل حنظل و خربق و قثاء الحمار و غیر آن استعمال نکنند مگر وقت ضرورت و از وصول آنها و نیز مخدرات

جوش داده در دهن گرفتن نیز نفع کند بعده تدریج محللات منضجه اختیار کنند و از سیلان ادویه قویه از ان بسوی جوف احتیاط نمایند و ایضاً تدریج باستفراغ از نفس عضو باسال
علق بر لثه یا فصد رگ زیر زبان یا حجامت بشرط زیر کله نمایند و اگر درد اشتداد کند بیخ دندان عاقرقرحا مع کافور بچسپانند و اگر شدت درد وازدیاد پذیرد اکثر باستعمال
افیون بروغن گل حاجت افتد و هر قدر که از ان خلاصی یابند ترک اولی بود بلکه واجب ست که بانضاج مشغول شوند و اگر سبب نقص دندان یا در عصب بود از ماده
نبود بلکه سوء مزاج ساذج باشد بدانچه ضد او بود از ادویه دندان علاج نمایند پس اگر سوء مزاج ضعیف او حار باشد بروغن بارد المزاج نیمگرم نموده مضمضه نمایند بعده آنرا
بارد بالفعل استعمال کنند و اگر سبب سوء مزاج او بارد باشد بدل در دهنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن بان استعمال نمایند و زردی بیضه مشوی گرم گرم یا نان گرم
زیر دندان گیرند که این هر دو تدبیر در سرد و سوء مزاج حار و بارد نفع میکنند و اگر سوء مزاج مع ماده حار یا غلیظ یا کثیر باشد بحسب آن تنقیه کنند و واجب ست که در تحلیل
ابتدا نمایند بدانچه بارد و رادع باشد و اگرچه این در ماده حار زیاده باید و در غلیظ اندکی و از اشیاء قوی الردع خصوصاً در مواد بارده شب جوشیده در سرکه سرکرده
بمثل او و نمک ست که باریک ساخته استعمال نمایند بعد از ان مضمضه بشراب کنند و از انچه صلاحیت ردع دارد مازو ست پس اگر ماده حار باشد بعصارات مبرده
علاج کنند و تدبیر تعدیل او نمایند و اگر این فائده نکند تدبیر تحلیل ادویه با تخدیر او نمایند و اگر ماده کثیر یا غلیظ باشد بعد از علاج زمانه ابتدا که مذکور شد ایضاً تدبیر تحلیل نمایند
و اولی آنست که در مضمضه با سرکه روغن گل نیز باشد چه بسیار باشد که سرکه رطوبات اصلیه را بعد فضول جذب کند و گاهی احتیاج جمع ادویه قابض محللات افتد زیرکه
عضو یابس ست **و ادویه محلله** مستعمله در اوجاع اسنان که محتاج تحلیل باشد بعضی از ان مضمضات ست و در جمیع آن واجب ست که بمدت طویل در دهن
بگیرند و آن مثل سرکه ست که در ان سلیخ الحیه جوشانیده باشند یا سرکه که در ان حنظل پخته باشند و آن قوی و بسیار نافع ست و اگر سردی ظاهر شد بشراب نبیذ یا زنجبیل
یا عاقرقرحا یا حلتیت مع خردل یا پوست کبر یا پوست صنوبر یا پودینه یا برگ لبلاب یا جعده و پوست اصل کبر یا آب پخته و همچنین برگ غار و فلیفلمون و کذا چوب تخم مع عاقرقرحا
یا سرکه که در ان کندش یا شد یا عاقرقرحا و کزمازج در سرکه یا مرزنجوش خشک یا بیخ قثاء الحمار یا عصارهٔ او در سرکه یا مع خردل بهر دو مطبوخ در سرکه یا کبیکج مطبوخ در سرکه و
برای وجع ضربانی مازوی خام بسرکه جوشانیده یا شاخ گوزن مطبوخ در سرکه عنصلی یا سوده در سکنجبین آمیخته و بعضی از ان غرغرات است مثل آنکه در مضمضات مذکور شد
و همچنین مویز جبلی و ثوم در آب جوشانیده غرغره کنند و دهن کشاده دارند تا لعاب کثیر سائل شود و بعضی از ان مضوغات ست که از ادویه مذکوره اخذ کنند و مثل
او ست که پودینه جبلی و عاقرقرحا و فلفل سفید و مر در گوشت مویز سرشته بندقه سازند و یکی از ان بخایند و بعضی از ان لطوخات و طلیه لصوقات و ضمده است که
از ادویه محلله معروفه بگیرند و بمثل عسل یا قطران جمع کنند یا تنها محلول در آب یا در آب فقط بسرشند یا بگیرند کرنب و حضض و طلا کنند یا برای اضراس خردل مسحوق بگیرند
و بر بیخ دندان نهند و انچه مجرب ست آنست که بگیرند مغز تخم شفتالو و نصف او فلفل سائیده و بقطران سرشته بدندان مالند یا بران لصوق سازند یا تریاق
تنها لطوخ سازند یا حلتیت تنها یا سکبینج یا اسطوخان یا سورنجان یا شونیز سوده بزیت سرشته لطوخ کنند و ایضاً از مجربات آنست که فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل
و مویزج هر واحد یک جزو بوره ارمنی نیم جزو باریک سائیده بر دندان و لثه مالند که شدید النفع است و گاهی بر کله مثل خطمی یا بابونه و شبت و حلبه و برگ کتان بطبیخ
یا روغن ضماد کرده میشود و جالینوس گفته که حکیم سام ابرص چون بر دندان موجع متآکل نهند وجع او ساکن شود و بعضی از ان کمادات ست از خارج و واجب ست
که با قبل از طعام بدو ساعت یا بعد او بچهار ساعت استعمال کماد نمایند و این محتاج الیه برای شدت وجع ست مثل نمک و حب و بر زیت گرم یا بموم گداخته تکمید کنند و
گاهی کله را تکمید بغیه تکمید میکنند تا که ماده بسوی او منجذب گردد و هرگاه کله ورم کند درد ساکن شود خصوصاً چون دندان را بروغن جوش کرده در ینوقت داغ نهند و بعضی
از ان کادیات ست و تدبیر داغ چنان کنند که زیت را بعض ادویه محلله مذکوره یا تنها جوشانیده و مثل گرم کرده در ان زیت فرو برده و در صوف اندوخته بر دندان
دردناک نهاده باشند در اورده داغ دهند و گاهی بر حوالی دندان دردناک موم یا خمیر آرد یا چیزی دیگری چسپانند و گاهی در داغ کردن بسوی بیخ دندان از بربه باریک
حاجت می افتد تا در ان قوت کاویه نافذ شود و هرگاه از معالجات فائده نشود دندان را بمیل گرم کرده بمرات داغ دهند حتی که در داغ او مبالغه کنند درد ساکن
شود و دندان را بشکند و بعضی از ان لوکات ست از انچه مذکور شد بسازند و زنجبیل بعسل و لوک جید ست و ایضاً سرکه و نمک مع تخم حنظل و عاقرقرحا ست و بعضی از ان
دخن و بخورات ست و بهتر آنست که در انبوبه گیرند و گاهی از محللات مثل عروق حنظل و تخم او یا خردل یا عاقرقرحا یا برگ آس یا جعده یا برگ سداب گیرند و بعضی از ان سعوطات

محللہ است مثل آب قثاء الحمار یا آب بیخ چقندر یا رطبیہ آب مرزنجوش و بعضی ازان قطورات در گوش جانب وجع است مثلاً ہمین قطورات در گوش قطور کنند یا آب گشنیز
سبز و بعضی ازان حشو متاکل ست اگر سبب وجع از تاکل باشد و باید کہ برفق استعمال کنند و سیخی پرنکنند کہ درد زیادہ کند چون سک مع سعد و مع مصطکی و قوی تر
ازان حلتیت مع کبابہ یا شونیز مسحوق تربیت یا فلفل یا دردی سوختہ یا افیون یا عاقرقرحا ست یا بدواء مغز تخم شنقابو و فلفل مذکور پر کنند بلکہ در وجع حاد بادیہ
بارد و در بارد بحار حشو نمایند و بعضی ازآن قلوعات ست و آن علیحدہ مسطور خواہد شد و استعمال آن جائز نیست مگر آنکہ درد در نفس دندان باشد نہ در غیر آن و
اما ادویہ مخدرہ گاہی بوجوہ مذکورہ استعمال کردہ میشود لیکن بہتر آنست کہ بطریق لطوخ یا حشو بعمل آرند با وجود آنکہ گاہی بطور مضمضات و بخورات بکار می برند
پس بگیر بزرالبنج و افیون و میعہ و قنہ ہر واحد دو درم فلفل حلتیت ہر واحد یکدرم در عقید انگور ازان شیاف سازند و بر دندان دردناک نہند یا بستانند افیون و
جند بید ستر مساوی و بقدر یکدرم حبہ بروغن گل در گوش جانب درد چکانند یا لطوخ از بیخ بیروج سازند یا تبخیر بزرالبنج بطریق مسطور نمایند یا بیخ بیروج تنہا یا مع بزرالبنج
بشراب جوشانیدہ در دہن گیرند و گاہی مخدرات مثل فلونیا خورانیدہ میشود و شاکی درد شفا می یابد و ازان در دہن میگیرند و خواب آرد و از جملہ آنچہ خدر میکند
بغیر اذیت گرفتن آب برف سرد کردہ در دہن ست تبکرار حتی کہ دندان را خدر کند و درد البتہ ساکن شود و اگرچہ گاہی درابتدا زیادہ گردد و گویند کہ
تعلیق بیخ کبیکج یا شیطرج و یا بیخ کرفس یا عظم میت و یا بلور اغبر و یا ناب ضبع و یا ضرس ارنب و یا ضرس میت و یا بیخ ذنب الاسد برگردن صاحب وجع دندان زائل میسازد

علاج درد دندان حار

تبرید لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ مغز تخم تربوز در عرقیات برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بدہند و یا تمر ہندی دہ درم عناب دہ عدد و شکر سفید دہ درم
و ہندوانہ عنب الثعلب کزمازج گلنار پوست خشخاش کشنیز خشک بزرالبنج ہر یک نیم کوفتہ ہر واحد یکمثقال عدس مسلم چہار درم در سہ پاؤ آب جوشانند چون نیم آب
آب بماند صاف نمودہ مضمضہ کنند و گاہی صندل سرخ و فوفل جوزالسرو برگ مورد برگ حماض عنب الثعلب پوست انار گل سرخ افزودہ میشود و تحریک دندان را
نیز نفع می بخشند و اگر پوست ہلیلہ عنب الثعلب بزرالبنج پوست خشخاش در آب جوشانیدہ صاف نمودہ سرکہ گلاب و روغن گل آمیختہ مضمضہ نمایند نیز مفید ست
و یا صرف سرکہ و گلاب آمیختہ در دہن دارند و یا سماق در زرورد دران افزایند و یا آب سماق باندکی آب بارتنگ مضمضہ کنند و یا بسرکہ و روغن گل و آب خیار و آب
کاہو یا آب کشنیز یا آب خرفہ مع یکحبہ افیون بعمل آرند و اگر درد بغایت شدید باشد کافور را در سرکہ و گلاب حل کردہ نیمگرم مضمضہ نمایند و یا کافور و افیون ہر دو
آمیختہ بر دندان ضماد نمایند کہ معمول ست و روغن گل کہ قدری افیون در آب حل کردہ در آن آمیختہ باشند در دہن دارند یا پنبہ آلودہ در دندان نہند و نیز
اندکی افیون بخورند و بر دندان مالند و سنون زرد استعمال کنند و بعد از رائیدن ابتدا قدری مصطکی و روغن گل گداختہ نیمگرم در دہان دارند و ہنگام شدت درد افیون
و کافور باندکی عاقرقرحا سودہ در بیخ دندان بچسپانند یا بمالند و بکرات بعمل آرند و اگر بدین تدبیر فائدہ نشود در بادی فصد سر رود و چہار رگ کنند و یا زلو بلثہ چسپانند
و یا حجامت ذقن نمایند و یا فصد رگ زیر زبان کشایند و بعد از نضج مسہل صفرا دیا بصبر و پوست ہلیلہ زرد و تمر ہندی و شکر طبرزد و یا مطبوخ ہلیلہ و یا مطبوخ
فواکہ تنقیہ نمایند و غذا امزورہ ماش یا شیرہ مغز بادام و یا تمر ہندی با شیرہ بادام و شکر و یا رطبیہ با شیرہ مغز بادام و شکر مناسب ست و بر ثین بر دندان بمالند
و اطریفل کشنیزی یکتولہ خوردہ عناب گاوزبان در آب یا عرق گاوزبان مالیدہ صاف کردہ شربت بنفشہ داخل نمودہ بنوشند و یا بعد فصد سر رود عناب کشنیز خشک
خطمی گاوزبان در عرق گاوزبان شب تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ و خاکشی داخل کردہ بدہند و از پوست کیکر و پوست سرس برگ چنبیلی کشنیز خشک
عدس مسلم جوشانیدہ مضمضہ کنند و نمک ہندی پھٹکری ہر یک نیم تولہ سودہ در عسل خمیر کردہ در ظرف آہنی سوختہ و شاخ گوزن سوختہ فوفل سوختہ کزمازج
سنبل الطیب گلنار اقاقیا سورنجان ہر یک شش ماشہ پوست ہلیلہ زرد سعد کوفی اذخر بابونہ ہر یک چہار ماشہ کوفتہ بیختہ سنون سازند و اگر از نزلہ باشد
کوکنار بزرالبنج شہدانج غدبہ عدس مسلم بیخ شہدانج بکوہ ہر یک نیم تولہ عناب ہفت عدد جوشانیدہ مضمضہ کنند و از سیاہی تا بہ نمک طعام سنون نمایند و در
دندان کہ بسبب نزلہ حار بارد خفقان و لہو اسیلیر شدہ تدبیرش در بحث رید گذشت و اگر با نزلہ و درد گوش و صداع بود اسطوخودوس گل نیلوفر ہر یک چہار
ماشہ جوشانیدہ شربت بنفشہ داخل کردہ دہند و در تر دوم عناب پنج دانہ افزایند و کوکنار بزرالبنج کشنیز خشک خولنجان ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ

مضمضہ کنند وگاہی عنب الثعلب عاقرقرحا عوض کشنیز وخولنجان میکنند واگر درد با جوشش دہان بود کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار گل سرخ ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ
مضمضہ نمایند وفصد ومطفیات خون بعمل آرند وبعد از زمان مرض نمک فلفل عاقرقرحا خولنجان شب یمانی بریان ہر یک دو ماشہ سنون لبسایند واگر
کشنیز خشک مازو پوست خشخاش گلنار بزرالبنج عنب الثعلب حب الآس ہر واحد دو درم نیم کوفتہ جوشانیدہ صاف نمودہ افیون یک ماشہ کافور نیم ماشہ
گلاب بست وچہار درم داخل کردہ مضمضہ نمایند در ساعت تسکین درد نماید واگر مضمضہ بآب کشنیز سبز آب بارتنگ سبز آب عنب الثعلب سبز لعاب اسپغول
آب برگ خرفہ وکافور قدری بعمل آرند جہت درد دندان حار وقلاع مفرط الحرارۃ نیز نفع میکند ومضمضہ پوست درخت سرس پوست درخت کچنال در
آب جوشانیدہ قدری کتھہ سفید داخل کردہ نیز برای وجع اسنان نافع ست وہمچنین چھال کیکر وادام کوکنار دو عدد ہر دو را جوکوب کردہ در نیم آثار آب جوشانند
ہر گاہ نصف بماند نیم گرم مضمضہ نمایند وکذا اسکاکائی بجہ ونیتی وفوفل ہر یک کوفتہ برگ چمبیلی عدس مسلم بارتنگ پوست ہلیلہ زرد ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ مضمضہ
کردن فی الضماد بیخ شفتالو برگ چمبیلی برگ سپستان ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ مضمضہ نمودن نافع واگر پوست انار کنہ مازو حب الآس گلنار کوکنار ہر یک یکجزو
پوست درخت توت دو جزو در آب جوشانیدہ سرکہ کردہ مضمضہ کنند تسکین درد دندان کند ومواد ردیہ را از ریختن باز دارد ویا پوست خشخاش اسپند
برگ کیت برگ سرو پوست مغیلان پوست انار گلنار زردچوب جوشانیدہ مضمضہ نمایند کہ جہت نزلہ ودرد دندان از مجربات والد مرحوم ست ومضمضہ
بسرکہ کہ در ان حب الآس جوشانیدہ باشند ویا بآب عنب الثعلب صرف وکذا اسپغول با سرکہ آمیختہ بر دندان نہادن وکذا مضمضہ بطبیخ جوز السرو یا پوست درخت
مولسری ویا بیخ انار ویا پوست ببول یا پوست درخت سرس وکوکنار یا برگ چمبیلی نیز نافع وخائیدن برگ وساق خرفہ وتخم آن مسکن وجع دندان حار ست وکذا
مضمضہ بعصارہ حماض یا بطبیخ آن در سرکہ وکذا از دوغای مطبوخ بسرکہ نیز مسکن درد ست وہلیلہ باریک سائیدہ مالیدن نیز مفید ویا سپاری چھالیہ سوختہ با
تخم خرفہ سائیدہ سنون سازند ویا پھٹکری بریان ومسی مساوی گرفتہ بمالند ویا چھال نیب چھال ببول شاخ بیا بالسہ ہر یک ریزہ ریزہ کردہ جوش دہند تا آب سوم
حصہ بماند اول نکباب بر ان نمایند وچون دو انیم گرم بماند مضمضہ نمایند وتا دیر آب در دہن داشتہ بر آیند واگر روغن گل وسرکہ ومصطگی ہر واحد قدری
گرفتہ باہم جوش دہند واندکی افیون حل کردہ مضمضہ نمایند اکثر اقسام درد دندان را مجرب ست **اقوال اطبا** بقول جرجانی وایلاقی اگر مادہ مرض حار باشد
مضمضہ بآب عنب الثعلب آب کشنیز وآب برگ بارتنگ در دہن داشتن مفید واگر حرارت مفرط باشد در ین کافور زیادہ کنند یا بجای آن در ابتدا ادویہ باردہ کہ در ان قبض و
خشکی معتدل باشد استعمال نمایند وبعد زمانہ ابتدا بتدریج ادویہ محللہ بعمل آرند وادویہ باردہ قابضہ کہ بدان مضمضہ کنند مثل آب سن طلب بسرکہ سست آب
برگ بیتون بآب عنب الثعلب سرکہ کہ در ان برگ آس جوشانیدہ باشند وآنچہ مائل باعتدال ست مثل روغن گل کہ در ان مصطگی جوشانیدہ باشند وروغن
آس است وچون پختہ وروغن گل با دو جزو شراب انگوری بجوشانند تا نصف بماند جید باشد وچون درد عظیم باشد عاقرقرحا سودہ مع کافور بر دندان نہند واگر درد
افراط کند افیون بروغن گل بسرشند ودر آن پنبہ آلودہ بر دندان نہند ویا فلونیا نہند بعدہ تلافی ضرر آن بادویہ محللہ بتدریج نمایند وتریاق الاسنان نیز مخدریہ
درد و نبشاند وہیچ تدبیر در تخدیر اسنان بہتر ازین نیست کہ برف یا آب سرد کردہ بران در دہن گیرند وہر گاہ نیم گرم گردد تجدید آن کردہ باشند تا آنکہ درد ساکن
گردد وگاہی در مرتبہ اولی ازین درد زیادہ میشود بعدہ چون اعادہ وتکرار کردہ شود بالکل زائل گردد وحکیم عابد در شرح اسباب نوشتہ نیز مینویسد کہ چیزی دیگر نیابد
مثل این نیست وچون تخدیر درد ساکن شود بعد از ان محللات از خارج استعمال نمایند حکیم شریف خان در حاشیہ کتاب مذکور مینویسد کہ استعمال مخدرات بارد
بالفعل قوی غیر مخلوط بادویہ حارہ از خطر خالی نیست بنا بر رایت نکایت بسوی دماغ واماتت حرارت غریزی از عضو چندان میکنند کہ بعد استعمال محللات
از خارج اصلاح می نماید الطاکی گوید کہ علاج درد حار دندان اگر با درد دندان ورم آن بعمل نشدہ باشد فصد چہار رگ کنند والا بعد ویا شیاف بعد از ان
تنقیہ بآب آنار کنند کہ در ان ہلیلہ جوشانیدہ باشند وگاہی نقوع آن مسحوق کافی شود ویا بآب تمر ہندی وماء الشعیر نمایند وسکنجبین آب لیمو یا در این تمام جہت
عجیب تشربت ورد واز مجربات من این مطبوخ ست جو مقشر سی درم تخم قرطم پانزدہ تخم کاسنی وخشخاش مرزنجوش کشنیز خشک [illegible]
کوفتہ [illegible] چہار رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف کردہ بنوشند اگر حاجت بمزید اسہال بود در ان پانزدہ درم ترنجبین حل کنند [illegible]

وازین جمله در وضعیات ثابت که افیون درم برگ آس بزر البنج آنچه میسر آید در روغن بنفشه وسرکه جوشانیده جنبا بنهند واگر ضربان ودرم لثه شدت کند بران زرو چپانند و مضمضه بکبوس بسرکه افیون و بزر البنج و برگ صفصاف بهترین ادویه ست طبری گوید که اگر درد در بیخ دندان باشد یا در عصبه او که محیط است او بعد فصد و تنقیه به بهیز برگ آس و پیاز عنصل در سرکه کهنه پخته مضمضه کنند والا بشراب قابض عفص مضمضه سازند لیکن بدو که مذکور گردد استعمال نمایند واگر دندان صحیح باشد و اشتباه شود که ایا وجع در دندان ست یا در عصبه که بسوی اصل او آمده وعلاج مذکور دماغ سود نه دهد تنقیه بدن سازد و تکمید و پرهیز نمایند و غذای الطف اقتصار ورزند واگر کفایت نکند بر عود تسرط زنند و باد و یه مستفرغه و منقیه بمالند واگر فائده نکنند سعوطات موافقه بعمل آرند وجع دندان با قلق بدون حدت مزاج و اخلاط حار کمتر عارض میشود پس شیر دختران و قدری آب عصی الراعی و سفیدی بیضه و روغن بنفشه سعوط نمایند واگر این کفایت نکنند در گوش جانب دندان درد ناک اندازند و تغریق سر بروغن بنفشه نمایند واگر انهم کفایت نکنند در جانب مخالف فصد استعمال کنند واگر ازاین تدبیری سود ندهد باید دانست که فضول بسوی اصل دندان و در عصبه ریخته است و دوا بدان نمیرسد پس لا بد است از قلع سن استعمال ادویه اصل و قشر گلنار و مازو و پوست انار و بزر البنج در سرکه جوشانیده خشک کرده وبدان سرکه غرغره کنند وگاهی دران گل سرخ و عدس وکزمازج و مانند آن بحسب منه زیاده کرده میشود و هرگاه مزاج متغیر شود این جزو نیز بتسکین وجع استعمال نمایند تخم خرفه طباشیر نشاسته آرد عدس کتیرا خشک سعد گل سرخ گلنار سماق مساوی واندکی کافور و این بهترین ستون دست برای تسکین حرارت دهن باید که بر دندان نهند و بعد ازاستعمال کنند و در دهن گیرند که تقویت بیخ دندان و تنقیه عمور و ازاله وجع کند صاحب مغنی میگوید که هرگاه چیزی نفع نه بخشد بیخ دندان شرط زنند که اکثر بعد یاس ساکن میکنند و از آنچه مسکن وجع ست تواتر استعمال دوائی است که از افیون و بزر البنج و اطراف صفصاف ساخته باشند و بر دندان نهند و در سرکه حل کرده بدان مضمضه نمایند حکیم علی گوید که نهادن زلو بر بیخ گوشت دندان فی الفور درد ساکن کند و بعد از برآوردن خون مضمضه کنند با بابونج و فلفل عاقرقرحا که بسرکه جوشانیده گلاب آمیخته باشند قرشی گفته که مضمضات بگرم استعمال نمایند حکیم شریف خان گوید که این علم اکثری ست و در بعض جا ضرر میکنند و بارد نفع می نماید مثل شیاف شنبر ضروری نیست که بانضاج مواد تسکین میدهد ثابت بن قره گفته که متقدمین در علاج اسنان اجماع نموده اند برآنکه سرکه و نمک آمیخته در دهن گرفتن و فصل ادویه آنست و نمک به حال بسیار کم استعمال نمایند مع ادویه دیگر مناسب آب بعمل آرند واگر شحم حنظل و صبر مساوی در رگ سنگی یا مغز قلم آهن به روغن زیتون و سرکه جوشانیده در گوش جانب دندان درد ناک قطره قطره بچکانند ضربان سن را نافع ست سویدی از اطبا نقل کرده که مضمضه بزر البنج و یا بیخ توت یا برگ جوزبوی و یا برگ فاد یا بیخ آن و یا بیخ خطمی یا تخم آن هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا مضمضه آب کاسنی سبز و طبیخ بلیله و طبیخ بیخ طرفا کوفته و برگ توت و شوکران و خربق شامی یا حنظل هر واحد و خوردن افیون و بزر البنج بعسل نصف درم لقدر باقلا و نهادن صمغ توت زیر دندان و قطور بول انسان سوخته بروغن گل در گوش و کذا ضماد آن و مالیدن گل سرخ و امساک موم زرد و روغن زرد و پنیر تازه در دهن و قطور بیخ خشخاش کوفته در روغن جوشانیده در گوش مخالف سن وجع همه مفید درد دندان حار ست

علاج درد دندان بارد

اصل السوس مقشر گاوزبان پرسیاوشان انیسون نمکوفته نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و همین ادویه را جوشانیده مضمضه کنند و یا بسرکه که در ان بیخ بابونه عاقرقرحا و صعتر جوشانیده باشند مضمضه نمایند و گاهی زوفای خشک بیخ کبر هم افزوده میشود و مضمضه بطبیخ کندش و اصل السوس هر کدام یکجزو زر ورد دو جزو نیز درازاله درد مجرب ست و حلتیت یا ثوم را بریان نموده گرم بر دندان نهند و فلفل عاقرقرحا زنجبیل شیطرج بورق باریک سائیده بمالند و بعضی در سرکه آمیخته مضمضه ان نوشته اند و تریاق الاسنان بر دندان گذارند و بر شعثا بخور دهند و بر دندان مالند واگر حاجت تنقیه شود بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و نوشیدن سکنجبین عسلی گلقند هر یک ده درم و یا سکنجبین عنصلی نافع و هرگاه آب سرد بنوشند انبوبه ابریق وقت نوشیدن مائل بجانب غیر وجع دارند تا آب بارد بجانب [illegible] ناریل و جوز و خوردن انجیر و جوز مع اندکی برگ سداب مفید مغز حب صنوبر کبار و بادیان و داشتن ما العسل کثیر الافادیه در دهن و استعمال طعم سیر ثوم و توابل حاره و زعفران نیز درد بارد دندان را نافع است واگر بسبب نزله باشد سعوط خود و چهار ماشه پرسیاوشان شاهتره هر یک شش ماشه عناب پنج دانه عنب الثعلب دو تولہ جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و کوکنار عنب الثعلب برگ کتان بابونه گل خطمی جوشانیده مضمضه نمایند واگر بدین تدبیر

درد ساکن نشود میل آهن یا طلا در آتش سرخ کرده و انبوبه بر دندان ماؤف گذاشته میل را درین انبوبه در آرند و بدندان درد ناک رسانند و زبانی شالته نهاده دارند و بارها اعاده کنند
و اگر از داغ نیز فائده نشود و دانسته متوهم نباشد از زنبور قلع نمایند و یا ادویه قالعه که در بحث تدبیر قلع دندان خواهند آمد بر دندان نهند و در وجع ریحی بعد تنقیه دماغ محللات
مثل سکنجبین و قنه و حب ال و دیگر ادویه محلله که مسطور شده استعمال کنند و تکمید بسبوس گندم و نمک و یا بوره و جاورس و مضمضه بادیان و انیسون و زیره هر کدام درمی در آب جوشانیده
نمایند و صمغ بطم و فلفل و پوست بیخ کبر و شب یارک ساخته در عسل آمیخته بر دندان مالند و از آب سرد و اشیاء بادی و بلغمی پرهیز کنند و چیزهای محلل ریح بخورند
و گویند که افیون جند بیدستر مساوی بروغن گل گداخته در گوش جانب دندان درد ناک چکانیدن درد ریحی دندان را ساکن کند و ایضاً وجع دندان که از اشیاء
بارده و آب سرد عارض شود ایارج فیقرا یا مصطکی بروغن گل بمالند و آنچه در بحث ضرس بیاید مفید شناسند بالجمله در وجع بارد همه ادویه محلله که در علاج کلی
درد دندان مسطور شده آنچه تعلم می آید استعمال نمایند چنانچه زنجبیل و سیر یا عاقرقرحا و صعتر و خردل العسل مجموع یا منفرد بکار برند و مالیدن عسل با فلفل سوده در تسکین
درد دندان رطوبی و نزلی بتجربه رسیده و بدستور فلفل و پوست خشخاش را در گلاب جوشانیده مضمضه کردن و از بیرون طلا نمودن رجال درد ساکن کند و کوفته نمک
گل تنها کوما لیدن نیز معمول ست و فلفل گرد یا مساوی کوفته بیخته بر دندان مالیدن و بالای آن بیڑه پان خوردن نیز برای درد بارد دندان معمول و شب یمانی
مالیدن نافع و کذا فلفل و گلاب یا سرکه جوشانیده مضمضه کردن مجرب و مضمضه از تخم شبت و زیره کرمانی و اذخر بابونگی عاقرقرحا نیز سود مند ست و مضمضه بنبیذ تیز بالخم
تنها یا مع عود صلیب مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و یا بجای آن خل که در آن پودینه و زوفا و عاقرقرحا و بیخ قثاء الحمار جوشانیده باشند مضمضه نمایند و قدری
ثوم جوش کرده بر دندان نهند و اگر سهاگه بتیله بر آتش نهند و از دسته آهنی صلایه کرده بعده از آتش فرود آورده باز صلایه کنند بمالند بسیار مجرب ست و اگر
نیله تهوتهه سوخته برابر او افزایند نیز مجرب ست و صرف توتیای سبز سوخته مالیدن و لعاب دهن بیرون انداختن از مجربات صاحب گنج باد آورد ست و ادرک
ورق ورق کرده و نمک سوده بر آن پاشیده گرم نموده در دندان درد ناک گذاشتن درد بارد در ساعت ساکن کند و در بیاض والد مرحوم نوشته که پاؤ از سینه گاو گرفته
و نمک و فلفل بر آن پاشیده کباب کنند و آن را گرم گرم بقدر برداشت در دندان نگهدارند که بجهید چون سرد شود دو دیگر کنند برای درد بارد نافع ست و کذا تخم حنظل در روغن گاو جوشانند
و کفی که از روغن بر آید بر سر میل پنبه پیچیده گرفته بر دندان درد ناک گذاشتن از مجربات آن مرحوم ست و صمغ سجینه در دندان گرفتن و هلدی را سوده مضمضه کردن یا جوشانیده مضمضه
کردن و همچنین مضمضه بطبیخ اسپند مسکن درد بارد ست و برگ لونگ زیر دندان گذاشتن و یا جوشانیده مضمضه کردن مفید ست اگر فلفل سیاه نیله تهوتهه بریان کتهه سفید نمک سیاه
برابر سائیده بمالند و آب بر یزند جهت درد ضرس نافع و یا سهاگه مرچ سیاه با آب برگ دهتوره سائیده بمالند و کسی را که بلادر نقصان نکند بقدر یک سرخ از آن تراشیده
در برگ پان مع مصالحه انداخته زیر دندان نهادن و تفل آن و خائیدن و آب آن را ریختن جهت تسکین وجع آزموده بعضی مجربین ست و یا لیمو یک عدد کتهه دو ماشه مسی و ماشه روغن
بادر یک ماشه در ظرف آهنی خوب مخلوط کرده بر آتش انگشت جوش دهند تا غلیظ گردد و پس نگاهدارند و وقت شب بر دندان درد ناک بمالند و بالای آن گلوری
پان بخورند و آب دهن انداز ند و زبانی بر آن صبر نمایند که برای درد و استحکام دندان در بیاض استاد مرحوم نافع نوشته و خرمهره زرد سوخته نیله تهوتهه مازو سبز
هیرا کسیس نمک لاهوری پهٹکری بریان مرچ سیاه دار فلفل مساوی سنون ساختن برای درد دندان از مولوی جمال الدین صاحب مرحوم منقول ست و یا نیله تهوتهه
بریان زیره سفید بریان کتیرا خشک زنجبیل قسط تلخ سفید نمک سنگ مصطکی هر واحد یک درم فلفل سیاه نیم درم سوده بمالند و در حین استعمال از آب گرم پرهیز کنند و یا
نیله تهوتهه بریان نمک سانبهر کتهه سپاری برگ گاه گاه بر دندان مالند و اگر ریوند چینی با مساوی مسی آمیخته بمالند فوراً تسکین میدهد بعضی بر آن زرورت نیز آمیزند و سنون کتهه
سفید پهٹکری بریان هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته دو ماشه دانه الائچی سفید یک ماشه کوفته بیخته مالیدن برای درد و استحکام دندان مجرب احقر ست و یا فوفل سفید بریان
کرمانج کلان و خرد کات سفید مازو مصطکی پهٹکری بریان کسیس هر واحد یک توله توتیای سبز سوخته شش ماشه کوفته بیخته سنون سازند که برای درد دندان مجرب ست
و اگر پای پٹرنگ سی و هفت دانه کباب چینی هیژده دانه عدد ریٹها یازده دانه کونپل درخت چهاؤ یکدام در یک سیر پاؤ آب جوشانند چون سیوم حصه ماند صاف کرده
مضمضه نمایند نافع درد دندان و استحکام ست و یا پوست درخت سرس چهار توله برگ جنبلی دو توله پای پٹرنگ سه ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و نیکو بعمل آرند
که جهت درد دندان که از هیچ دوا نشود خواه از کرم بود یا از ورم معمول استاد مرحوم است و در نسخه دیگر پوست خشخاش سه توله نیز داخل ست و مضمضه

عنب الثعلب و کنار اسپند هر یک یک توله مجموع شش ماشه در آب پخته برای درد دندان که از نزله بارد و رطوبت بود و احتراق های لثه را مفید است و عاقرقرحا بزر البنج هر یک
شش ماشه عدس یکتوله پوست خشخاش هفت ماشه جوشانیده مکرر مضمضه کردن جهت درد دندان که از برودت و رطوبت خصوص از ماده نزله و ریاح بود نافعست
و مضمضه خربق سیاه عاقرقرحا نیمکوفته در سرکه جوشانیده نیز مفید درد دندان بارد است و کمون صعتر در سرکه جوشانیده مطلقاً نافع و مجرب است و نمک فلفل و عاقرقرحا
پوست بیخ ببول شب یمانی بریان سوده بر دندان مالیدن و لعاب انداختن نیز معمول ست و برگ تلسی مرچ سیاه سائیده غلوله کرده زیر دندان نهادن
و کذا پوست درخت آک یک ماشه در برگ تنبول پیچیده بر دندان نهادن مفید بود و اگر نوشادر بقدر جوار در پنبه پیچیده زیر دندان دردناک نهند و لعاب
هر چه بر آید بر آوردن دهند درد رفع شود و همچنین عاقرقرحا مصطگی برابر گرفته قدری موم آمیخته بقدر نخود زیر دندان نهادن و لعاب از دهن ریختن نافع درد دندان
ست و سنون پچله سوخته با قدری نمک سوده بلی ازاله وجع شدید نافع و کذا لک پھٹکری بریان یکدرم کرنجوه سوخته دو عدد نیله تھوتھه بریان یک ماشه نمک
مرچ سیاه دوازده عدد کوفته بیخته مالیدن و تنباکو دو جزو فلفل گرد یکجزو سائیده بر دندان مالیدن نیز در دندان بارد را نافع و سپیاری سوخته کتھه فلفل دراز
هر سه مساوی نیله تھوتھه ربع یکجزو کوفته بیخته بر دندان و بیخ آن مالیده ساعتی سرنگون کرده رطوبت دهن بر آرند و بآب نیمگرم مضمضه نمایند که نافع درد هر قسم است
و کرنجوه سوخته با قدری نمک آمیخته مالیدن و کذا بچ و مرچ سیاه سائیده مالیدن مفید درد بارد ست و اگر سونٹھ هلدی مرچ سیاه نمک لاهوری تنباکوی خشک همه ادویه برابر
سائیده بر دندان مالیده لعاب از دهن بر آرند بعد ساعتی گلوری پان خورده از یک آن دندان لشویند و پس از آن گلوری دیگر بخورند و بعد دو گھڑی اگر خواهند
آب بخورند و رفع درد دندان بارد و نیز ورم لثه بی نظیر است و پوست درخت بڑ سائیده زیر دندان دردناک گذاشتن و از آن سنون ساختن نافع ست
و کذا فلفل حرمل زنجبیل مرمکی از هر یک قدری با نمک سائیده مالیدن نافع درد بارد ست و صمغ سرو مرچ سیاه برابر سائیده سنون ساختن درد و وجع را زائل کند و دندان را
محکم نماید و یا پوست ببول دو دام کابچل دو ماشه اسپند سه ماشه کوفته در یک پاؤ آب بجوشانند چون نصف بماند وقت خواب مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا عدس
پوست خشخاش بکر بعسل آوردن نیز مفید و پھل پاه که مانند کشمش میباشد جوشانیده نیمگرم مضمضه کردن هم نافع و کذا مضمضه برگ بید مجنون جوشانیده مفید درد
دندان ست و مضمضه برگ پیاز انسر و پوست درخت کچنال و پوست درخت سرس نیمکوفته و برگ اروسه و کابچل جوشانیده هر واحد مفید درد دندان بود
و اسپند سوده بآب نیمگرم بر رخساره محاذی درد دندان طلا کردن سودمند ست **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که مضغ مونج و ضماد آن بسرکه سائیده در وجع اسنان
بارد مجرب یافته ست و صمغ بزرالبنج سائیده بقطران آمیخته و کذا اسکات مردجوزه و اهل و سنبل و عاقرقرحا آمیخته و کذا فلفل و افیون و مر مساوی بعسل سرشته
و کذا قفر الیهود سوده و کذا تخم کراث بقطران سرشته و کذا عود و ق اصفر خائیده و کذا مامیران خائیده و کذا حلتیت و کذا هر واحد سود دندان موجع و ضماد حلتیت و عصاره خشخاش
بیخ و کذا ور بورق و کذا نانخواه و عاقرقرحا الشطرج و کذا قطران و کذا خولنجان و کذا دار چینی و کذا بیخ بادآورد و بیخ شکاعی پخته و کذا شیطرج هندی و زیت و نوشادر و مازو و عاقرقرحا
مساوی بقطران سرشته و کذا اسپنل هندی و کذا حماما و کذا قطر اسالیون و کذا تنکار و بورق و کذا الفطر و کذا فراسیون تازه و کذا حب الزلم و مضمضه با نخواه و پودینه
و کذا شونیز و چوب صنوبر کوفته و کذا برگ مینوست و کذا بیخ ولیف حب الغار و کذا جوز و لیف کذا بیخ مشحیر بان و کذا اطالیسفر و کذا عود الفرح و کذا برگ فنجنکشت و کذا بیخ
خیری اصفر و کذا اهل هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا مازو و بزرالبنج و بیخ قثاء الحمار و پوست بیخ کبر و کذا بیخ یا تخم هلیون و کذا برگ اسپندان و عصاره آن و کذا بیخ خنثی و کذا اسعد
و کذا امو و کذا بیخ و کذا مازریون و کذا بیخ سوسن اصفر و کذا بیخ قرصعنه و کذا قطر اسالیون و کذا کما ذریوس و کذا خولنجان و کذا غاریقون و کذا فلفل السودان هر واحد
در آب جوشانیده و کذا برگ طرفا و کذا ابرسا و اذخر و جوز السرو و مر و کذا بیخ سوسن ابیض هر یک در شراب جوشانیده و کذا اکلیل بسرکه و عسل و کذا شهد در سرکه جوشانیده
و کذا عصاره برگ فاشرا بعسل آمیخته و گرفتن روغن حب البیخ و تدهین آن بر مقدم سر و کذا روغن بیض و کذا فراسیون خشک جوشانیده و کذا سنج گرم در دهان و قطور
آب پودینه و جند بیدستر مساوی در گوش و کذا روغن خردل نیمگرم بر دندان و کذا اطریفل زیت پخته در گوش مخالف جانب نیمگرم و کذا عصاره بیخ خنثی و کذا عصاره
قسطرون در گوش و کذا عصاره انا غالس منخر مخالف دندان موجع و دو ناگ گرم بر دندان طلای بیخ خنثی در سرکه سائیده بر سر انگشت پای ناحیه ضرس موجع و کذا قیر بر ناخن انگشت
ناحیه ضرس موجع هر واحد مفید درد دندان ست صاحب کامل گوید که تنقیه بحب ایارج باید که ایارج فیقرا بر دندان بمالند و بمار العسل که در آن زوفا و پودینه

جوشانیده باشند مضمضه نمایند و یا سرکه که دران حب الغار یا برگ او یا پوست بیخ کبر و عاقرقرحا پخته باشند در دهن بگیرند و بدان مضمضه کنند و یا قدری بیخ قثاء الحمار جوشانیده در دهن گیرند و یا خربق سیاه در سرکه جوشانیده در دهن بگیرند و خراطین در روغن سوسن جوشانیده نیز نافع ست و اگر ساکن نشود قدری فلونیای رومی یا فارسی یا تریاق کبیر در سرکه حل کرده بپارچه یا پنبه در دندان نهند و یا افیون بخرقه در دندان نهند و آب آهن فرو ریزند و دواء الکبریت و سنجرینیا مسکن وجع است و یا تخم حنظل در سرکه پخته مضمضه کنند و یا خسته مشمش و نمک سائیده در سرکه سرشته در ضرس نهند و یا بر دندان مالند و یا زنجبیل در سرکه و عسل پخته نهند و یا بر دندان دردناک بمالند و یا فلفل پنج درم عاقرقرحا میویزج هر واحد دو درم بورق سه درم کوفته و بعسل سرشته در ضرس بگیرند و یا افیون میعه سائله سرشته بر ضرس نهند. مسیحی گوید که چون با وجع دندان لهیب در دهن در روی و ضربان نباشد و عقب تخمه و تناول اطعمه بارده کثیره عارض شود باید که اسهال القوقایا نمایند بعده مضمضه و غرغره با بیکه دران اذخر و فلفل و یا سرکه که دران جوز سرو و اهل و یا دران عاقرقرحا و فوتنج و صعتر جوشانیده باشند استعمال کنند و تکمید کاه بجاورس گرم نمایند و بیخ دندان دردناک بعاقرقرحا و میویزج و خردل و شیطرج و بورق و فلفل و زنجبیل بمالند و ازان در پنبه گرفته بر دندان نهند و اگر کفایت نکند در بیخ او چند بیدستر و حلتیت و فلفل و زنجبیل و سعد و اندکی افیون و عسل سرشته نهند و تقلیل طعام و تکثیر حرکت و حمام نمایند و اگر ازین هم ساکن نشود آهن گرم کرده بمرات بر دندان نهند ایلاقی گوید که اگر ماده این علت بارد باشد اولا باستعمال ادویه رادعه مقوی اسنان ابتدا نمایند تا که ماده را کثیر قبول کند مثل عفص ... بریان بسرکه سرد کرده و نمک مساوی چون بر دندان نهند و باز و سوخته بسرکه سرد کرده رادع ست و بعد ازین بروغن گل بسرکه یا شراب انگوری مضمضه نمایند و روغن گل با سرکه هم رادع ست و هم محلل و بعد سه روز ادویه محلله استعمال نمایند و چون ماده ریحی باشد هم ادویه محلل استعمال نمایند مثل سکبینج و جندبیدستر و بادیان و تخم حنظل و عاقرقرحا و حلتیت و خردل و زرنیاد و قثاء الحمار و کندش و ثوم و صعتر و مرزنجوش و مانند آن و ازان با نمک در صره بسته گرم کرده از بیرون تکمید کنند تا ماده را از اصول دندان تحلیل کند و ورم پیدا کند و چون آماس گیرد درد ساکن شود و ادویه محلله ورم را زائل کند و بابونه و خطمی و برگ کتان حلبه در آب یا شراب بپزند تا مثل فالوده گردد و انفجار بر کله ضماد کردن محلل قوی ست و گاهی زعفران و حلبه را اضافه کرده میشود و مضمضه باین نیز نافع ست و چون دهن از روغن بابونه یا روغن شبت نیم گرم پر کنند تسکین وجع دندان نماید انطاکی گوید که هر چیز گرم بالفعل یا بالقوه مثل زرده بیضه گرم و نان گرم در دندان گیرند و فلفل و زنجبیل و سیر در دهن نگهدارند مجربست و از مجربات من دران این دوا است و این نافع هر علت بارد از دماغ بسوی فم معده ست گلقند عسلی سی درم انیسون قرطم تر بد هر واحد ... درم تخم شبت صعتر هر واحد پنج درم صندل سه درم مصطکی یک درم بدستور مطبوخی که در علاج درد دندان حار گذشت بجوشانند و کذا انقل الی الصل الاصل زعفران انضج ... این دوا است صعتر ... قسط عاقرقرحا هر واحد پنج زنجبیل سعد سنبل کرکم قرنفل هر واحد چند بیدستر یک ... چندان آب بجوشانند تا ربع بماند در دهن گیرند یا به پنبه چند مرتبه گرم نهند و گویند که فلونیا و برشعثا و تریاق درین نیکو ست و از وصفات ناجیه انکیست چند بیدستر حلتیت مرزنجوش دار فلفل زنجبیل میعه بزر البنج فلفل بعسل سرشته نهند رازی گفته که روغن گاو یا روغن کنجد نیم گرم در دهان گرفتن تسکین درد کند بنابر آنکه روغن تلیین عصبه میکند و تا موضع بعید نفوذ می نماید بگرمی خود ماده را تحلیل میکند و انگزه و خردل در سرکه جوشانیده مضمضه کردن ماده را تحلیل نماید و یا تخم حنظل و عاقرقرحا و گلنار مساوی مطبوخ بسرکه یا بشراب نیز محلل ست و لیکن بیوسته دندان یعنی حفظ مزاج طبیعی آن باید که ادویه قابضه یا قسه مثل اقاقیا و گلنار و مازو یا محلله بیامیزند و مضمضه خربق سفید و عاقرقرحا و شیطرج نیم کوفته در سرکه جوشانیده تحلیل ماده کنند و در حاوی کبیر نوشته که جماعتی شهادت بتجربه داده اند که این دوا وجع را زائل کند بگیرند تخم بنج استار کندر نیم مثقال برگ آس یک کف در سرکه بجوشانند و بچوب صنوبر حار کرده صاف نمایند و نیم گرم در دهن دارند بعده بجاورس محلول در روغن بلسان بر دندان بمالند و اگر روغن بلسان میسر نشود بدل او روغن زیت گیرند و ایضا پوست بیخ کبر زراوند مدحرج عاقرقرحا الشراب و دلج او در سرکه بجوشانند تا النصف بماند در دهن بگیرند و یا تخم حنظل دو مثقال حرمل چهار مثقال در شراب یا سرکه بپزند یا عاقرقرحا و میویزج در سرکه پخته استعمال نمایند و اگر بوره سوهی و فلفل سفید و عاقرقرحا هر سه با میویزج منقی سرشته قرص سازند و خائیده و لعاب آن فرو ریزند بالخاصیت ماده را تحلیل کند و معجون فلافلی میویزج عاقرقرحا زنجبیل هر یک ... دو درم بورق سه درم بر دندان مالیدن محلل مواد غلیظه ست و تریاق اربعه و سنجرینیا و تریاق کبیر بر دندان گرفتن

نافعست و داغ علاج مجرب است خصوصاً اگر ماده در جوهر دندان باشد و ایضاً قرنفل زنگار عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته جبها بقدر نخود ساخته در پنبه پیچیده در دهن دارند و لعاب دهن بزیر اندازند که مجرب است و کذا بیخ کبر بدندان دردناک خاییدن در ساعت ساکن کند بعضے گویند که برگ کیسکیج چون برعضد جانب دندان دردناک ضماد نمایند مسکن وجع در ساعت است حکیم عبدالعزیز نقل کرده که اگر مازو گلنار اقاقیا مومیائی انسان نمک اندرانی کوفته بشکل آن آرد جو و عسل سرشته بسوزند و ذرور او استعمال نمایند سائر اوجاع دهن و دندان را مجرب است و درین باب مثل او ترکیبے نیست و بصحت تجربه پیوسته و در عظیم النفع است و اجماع واقع شده برآنکه شیطرج هندی چون مضغ کنند و یا در دست مخالف جانب ضرس دردمند بدارند هرگاه بران یک شب کامل بخوابند اوجاع دندان را تسکین دهد حکیم علی شریف می نویسد که اگر رطوبت غالب بود برگ شاهتره و بکینج هر یک دو توله جوشانیده مضمضه کنند

علاج درد دندان از تولد دیدان

تخم گندنا و تخم پیاز و سیر و تخم ترب با پیه بز یا موم آمیخته بسوزند و بخار آن بتوسط انبوبه بدندان کرم خورده رسانند و گاهی بزرالبنج بدل سیر و تخم ترب کرده می شود و در شیخ نوشته که بزرالبنج و تخم گندنا هر واحد چهار درم تخم پیاز دو نیم درم و پیه بز سرشته و جبها بقدر یکدرم ساخته از یک حب تبخیر نمایند و بانگ پارچه سانوی تخم سنر بسته در قدری آب بجوشانند پس با این آب مضمضه نموده پوٹلی را در دندان گذاشته بخوابند و بکار بعمل آرند و اگر از بانگ مضمضه کوفته بیخ بشش صره بسته بجوشانند و یکی از آن گرفته در دندان گذارند و چون سرد شود دیگر گذارند و همین طور همه پوٹلی بعمل آرند تا آنکه تمام کرم بر صوح جمع شوند و در تسکین درد بیحد بهتر باشد و اگر کیله با ریک سائیده در دندان زاندرون و بیرون نیکو بمالند و بگذارند که لعاب دهن بیرون آید نیز در قتل کرم و تسکین درد مجرب است و یا با نیم رطل شنے و شیرا از آب نمایند بعده سبوچه گلی حرد گرفته یک سوراخ کوچک در دو سطح او و دیگر سوراخ عریض در پهلوی او کنند و این ظرف را بر پشت پر آب و از گون بدارند و دو دانگ دیگر آنکه آهنی که سر او عریض و دم او طویل باشد گرم کنند و بر سر آن تخم پیاز یا تخم بهنگ یا تخم و روغن کنجد تر کرده نهاده در سوراخ پهلوی ظرف واژگون در آرند و بیمار دهن خود را واکرده بر سوراخ وسط ظرف مذکور بدارد و چون دود او موقوف شود دیگر همچنین بعمل آرند که ازین تدبیر دیدان خارج شوند یا سنون برنگ کابلی و بزرالبنج و تنباکوی سورتی بمالند و مضمضه با آب برگ شفتالو تنها یا با قدری زرد اونند طویل نیز برای ساقط کردن کرم دندان بغایت مجرب است و کرم ابریشم یا تخم بهٹ کٹائی یا تخم پیاز سوخته دود آنرا بواسطه نے آهسته آهسته کشیدن نیز برای قتل دو دندان معمول است و بیخ و برگ و شاخ و گل و بار کٹائی تازه کوفته آب بگیرند یا بجوشانند چندروز متواتر نانشتا مضمضه کنند و اگر سلیه تخو قدری با بیخ کٹائی جوش داده مضمضه کنند نیز مفید بود و اگر عرق گوگرد بقدر یک برنج در پنبه نهاده بر دندان کرم وار نهند و پارچه بران گذارند یا آنکه اندک گوگرد را در سرکه حل کرده بدستور نهند و یا چوب بلیم را نرم سوده بر دندان کرم ناک گذارند برای تسکین درد و کرم دندان مجرب است و نهادن اندکے کافور و حلتیت در سوراخ دندان نیز برای قتل کرم معمول است و قطور آب برگ حشیش و دتوره در گوش مخالف صاحب درد دندان که از کرم باشد نیز مجرب است و اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هر کدام سه دانگ سائیده در دندان متاکل بر کنند و بالای آن اندک موم گذارند نافع بود و کذا زاج و نوشادر سیر کردن نیز کرم بکشد و بدستور خربق معجون بعسل بغایت مجرب است و همچنین پر کردن ثقبه بمویز و حلتیت و بورق ارمنی همین اثر دارد و اگر پنبه در قطران آلوده بر دندان گذارند نیز کرم را ساقط کند و اگر بزرالبنج و پیه بز و راسن ہموده بنادق بسازند و دود آن بگیرند دود دندان بکشد و بدستور بخور را نیز بیخ و مرزنجوش یا نمک اندرانی بگیرد و سه درم جزو شیخ و جزو گوفته بعسل و شراب سرشته اقراص سازند و بسوزند تا دود آن بدان رسد و نیز دود گلنار و مازو و نخود را کوفته و ذرور سرشته در سوراخ ضرس نهند و خاییدن فرنجمشک بخور تخم گندنا سوده بقطران سرشته مجرب و کذا بیخ کاکنج نیز مفید و اگر تخم حنظل بیخ حنظل تخم پیاز سپندان برگ سداب جده حرمل عاقرقرحا سم الفار مجموع یا مفرد بر آتش افگنند و قمع بر سر آن نهاده طرف دیگر قمع بر دندان نهند تا دود دیدان رسد و جمیع دندان خصوصاً کرم خورده را ساکن کند و تحلیل ماده نماید و سلیخ بیخ چیته در گوش بالقمع درد و کرم دندان است و مضمضه بسرکه که صعتر و حرمل و حاشا و ران مطبوخ باشند و مضغ جوز کند و ریحان قرنفل و سعد نافع و سنون فلفل سریع الاثر است و اگر این ادویه تسکین نیابد داغ دهند بدستوریکه در قسم بالا گذشت و اگر داغ هم سود ندهد با بخور بر کنند یا شیر لبنجر و حلتیت بهم سرشته در ضرس متاکل گذارند که او تو و منقلع شود طبری گوید که بگیرند قطران یکجزو مر دو جزو ورد مادرشیخ یکجزو کوفته بقطران سائیده در ثقبه نهند که فی الحال دیدان را قتل کند و یا زرد اونند حرج

و بیخ پرسیاوشان و بزرگ همه کوفته و عسل و جوز آمیخته بقطران بسرشند و در سوراخ دندان گذارند و بهتر از این همه و قتل دیدان متولده و ضرس آنست که بیخ و برگ و تخم سیر و مرساوی کوفته در سرکه جوشانند تا سرکه غلیظ گردد بعده دوا مع سرکه در سوراخ اندازند که قتل دود و محل تحرک مجتمعه در آنجا کنند و یا نوشادر یکجزو و مر یکجزو و بیخ دو جزو و خاکستر نشاره ادیم یکجزو همه کوفته در سرکه و قطران و عسل سرشته در سوراخ پر کنند و بعد استعمال این بسرکه حب الآس مضمضه کنند و ساعتها در دهن دارند و اگر چیزی از دسومات بخورند بسرکه مضمضه کنند و سعد بخایند که این منع تولد کرم نماید اگر در ضرس سوراخ باشد انطاکی گوید که در کرم دندان مضغ شیح و قیصوم و محاب و پوست بیخ توت و حب لغار و بخور تخم گندنا و پیاز و موم زرد یا بیه نرسرشته بقمع نافعست اهل هند می گویند که عاقرقرحا یکجزو و نوشادر و افیون هر یک نیم جزو در سوراخ دندان کرم خورده گذاشتن نافع است و کذا زنجبیل نرم سوده بعسل سرشته در سوراخ نهادن مسکن درد دندان و نافع کرم خوردگی ست و اگر سهاگه با موم جمع کرده در سوراخ دندان کرم خورده بگذارند درد ساکن شود و اگر تخم بسباسه و اک عادت سازند کرم بدندان نمی افتد و نافع درد دندان ست که اگر از گرمی باشد و سهاگه بریان نمودن تخم بر آتش نهاده از دست آهنی صلایه کرده از آتش فرود آرند و باز صلایه نموده بر دندان مالند که نافع درد دندان و کرم خوردگی آنست و چون برگ یاسمین یکبیست اسبغه یک تخم تولد ریک تا آب بجوشانند و هرگاه یاد آثار بماند صاف نموده مضمضه نمایند نافع کرم دندان ست

علاج درد دندان از دیگر اسباب

اگر از ورم لثه و تزید اسنان باشد علاج آن نمایند بدستوریکه در بحث ورم لثه و تزید اسنان خواهد آمد و درد که با ورم لثه بود قلع دندان دران فائده نمیکند و درد دندان که از تحرک آن باشد اگر جنبش کمتر بود تدبیر استحکام نمایند بانچه در بحث تحرک اسنان می آید و اگر جنبش آن زیاده بود باز کنند بدین علاج نیست وانچه بسبب تاکل دندان عارض شود علاجش از بحث تاکل اسنان جویند و آنچه از پوسیدگی ساقع بنابر عدم غذا و یا منع ماده باشد علاجش استعمال مرطبات و تدهین بمسکه و روغن بنفشه و پیه مرغ و پیه بط و مانند آنست و از اغذیه مخبخه و استفراغ و جماع منع نمایند و از اغذیه مرطبه مثل لحم جدی و جوزه مرغ خورند و شیر اسپغول مروج بنوشند و لشیر زنان و روغن بنفشه سعوط کنند و بعد طعام در حمام داخل شوند و در حالت دران نه نمایند و ضعو سکره با قلا و نشاسته و شیر بز و روغن بادام و شکر سفید مناسب بود و دائم با خند نان میده و طبیخ او لشیر خوردن او لشکر اهر کنند و هرگاه دندان بحالت اصلی عود کند صوبل و انگل سرخ و طباشیر و آرد عدس و کزمازج و سماق دیگر مقویات تقویت دهند و درد دندان که از انکسار یا انصداع دندان بسبب اجتماع ماده ردیه دران دندان باشد چون آنکه حرکت نماید و یا چیزی از خارج به بیخ آن رسد فصد و استفراغ نمایند و اصلاح مزاج کنند اگر تغیر شده باشد بعده باصلاح غذا پردازند و عاقرقرحا افیون قسطور کندر ساییده در شیر سرشته بد نهاوت بر دندان نهند و اگر ازین فائده نشود مضمضه بسرکه که دران گل سرخ و گلنار و پوست صنوبر و بزرالبنج جوشیده باشند استعمال آرند و اگر تدابیر مذکوره کفایت نکند برهیت یا آهن داغ دهند

تحرک اسنان

جنبش دندان یا بسبب بادی مثل ضربه و سقطه باشد و یا بسبب و اصل مثل رطوبت رقیقه مرخی لثه و عصب مشدد دندان و یا تاکل عارض منابت اسنان و توسع آن و یا غایته یبس محدث لاغری دندان و یا نقصان لحم عمور و یا ورم و یا ضعف و قلت خون آن باشد و تحرک اسنان که بسبب کثیر سن تقیه نیست فندان الصبیان عارض میشود و آنچه بسبب نقصان لثه و لاغری دندان بمشایخ می افتد بهر دو لاعلاج است تشخیص اسباب مذکوره اولا از مریض بپرسند که گاهی صدمه بدندان رسیده است یا نه اگر اقرار آن کند سبب جنبش دندان همان باشد و الا بسوی لثه و دندان نظر کنند اگر در گوشت لثه نقصان نماید سببش نقصان لثه باشد و اگر ورم نماید و با درد و ضربان باشد سببش ورم لثه بود و اگر لثه سفید نماید و چنان محسوس گردد که دران خون نیست و آن بمشایخ اکثر افتد سببش ضعف لثه باشد و اگر دندان لاغر نماید و بدن نیز لاغر و خشک و چشم غائر بود سببش یبوست دندان باشد و اگر دندان فربه و لثه مسترخی نماید و لعاب دهن آید و در بیخ دندان سردی محسوس گردد سببش کثرت رطوبت باشد و اگر ازین اسباب هیچ نباشد سببش تاکل کنارهای استخوان که دندان در رسته است و نظر تمی آید خواهد بود و با لجمله اکثر جنبش دندان

که باشد باید که صاحب آن از خائیدن اشیا بدان دندان و از کثرت کلام اجتناب کند و بدست و زبان آن را حرکت ندهد و مهما امکن چیزهای نرم بخورد و اگر علاج سود ندهد و جنبش بسیار باشد و درد پیدا کند دندان را بر کنند و یا بادویه قالع بر کنند.

علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت

بادویه گرم قابض علاج کنند مثلا عاقرقرحا پوست بیخ کبر جلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و شب یمانی کزمازج گلنار هر یک یکجزو گل سرخ دو جزو باریک سوده سنون سازند و سنون معمول که در آن کچهه و سپاری و ابهل است و سنون زبد و دیگر سنونات و اطلیه که قابض و مجفف باشد استعمال نمایند و بعد از نضج بمسهل بلغم تنقیه کنند و از چیزهای سرد و تر پرهیز نمایند و قرنفل مصطکی سعد گل سرخ گلنار سنبل الطیب جوز السرو مساوی سوده شب وقت خواب سنون کردن در تحرک اسنان که از رطوبت بود معمول است و کذا قرنفل سوخته کات هر یک دام یکجزو و فلفل سفید دار فلفل نمک سنگ مصطکی هر یک دام دو جزو سوده سنون کردن درین کار بغایت مفید است و اگر تنها کوی سوده فلفل سیاه برابر بیامیزد هر روز سه مرتبه بمالند برای رطوبت نزله و ریاح که موجب درد باشد و بجهت استحکام دندان و لثه و رطوبت لثه معمول است و سنون سپاری عاقرقرحا فلفل سیاه مصطکی سعد کوفی گلنار مازو کزمازج پهتکری کتهه مغز خشته [illegible] مفید و همچنین سپاری چهالیه سوخته کتهه سفید دار فلفل هر یک چهار ماشه [illegible] بریان یک تولچه کوفته بیخته سنون ساختن و کذا ازو فای خشک اخولنجان گلنار هر یک سه ماشه عاقرقرحا شش ماشه کوکنار سه ماشه [illegible] کتان سه شش ماشه بزر البنج چهار ماشه جوشانیده مضمضه کردن نافع و سنون مازو سوخته مصطکی لیسیره و اقاقیا انار ترش و سماق و شب یمانی کثیر الفائده است و کذا سنون حضرت شیخ فرید قدس سره نیز بی نظیر است و دو سوخته و اسرج مساوی سوده مالیدن از مجربات اهل هند است و کذا سون کهتی شنگرف [illegible] باریک سوده در آب لیموکهل کرده بر دندان مالیدن و بالای او گلوری پان خوردن برای استواری دندان مجرب الیشان است و لوده پٹهانی باریک سوده سنون کردن حرکت دندان که از رطوبت بود زایل کند و خائیدن بر طرف مقوی لثه و مستر خیه است و ادامت مضمضه بطبیخ دار شیشعان مانع اسنان را مفید لثه مسترخی است و شیلم [illegible] در روغن بریان کرده زنجبیل کتهه سفید سپاری سوخته برابر بیامیزد سنون ساختن لثه را محکم کند و درد دفع نماید و پهتکری سوخته سوده برابر آمیخته مالیدن [illegible] محکم نماید و کذا پهتکری بریان یکجزو توتیا سبز سوخته ربع جزو کات یکنیم جزو کوفته بیخته سنون ساختن استحکام دندان نماید و یا توتیای سبز [illegible] در سوختن و بریان کنند که سوخته شود بر گیرند در سکوره بند کرده سوزانیده نیم دام و سنگ جراحت یکدام آمیخته سوده استعمال نمایند و یا کات سفید [illegible] گل سپاری [illegible] گلنار هر یک یک تولچه مصطکی نیم ماشه الایچی سرخ شش ماشه مسی یکتوله سپاری بریان یکنیم توله کشنیز بریان [illegible] سنون سازند و اگر سپاری مازو پلادر هر سه سوخته سنون سازند و لعاب از دهن بیرون نیاید دندان محکم شود و درد دور گردد و گلنار شب یمانی یکتوله مو چرس شش ماشه نیم کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف بماند مضمضه نمایند که نافع درد و استحکام دندان متحرک است و ایضا پوست ببول دو توله کاکهل سه ماشه اسپند سه ماشه کوفته در یک پاؤ آب بجوشانند چون نصف بماند وقت خواب مضمضه نمایند و هر چه در استرخای لثه باید **اقوال اطبا** حکیم علی در مجربات خود نوشته که هیچ چیز دندان ضعیف و جنبان را و گوشت بیخ دندان را که سست و نرم شده باشد از فصد چهار رگ نسبت و فائده این تجربه ظاهر شود و مدت بسیار بماند **مسیحی** گوید که سماق پوست انار ترش خشته بلیله زرد سک حقیقت بلوط گل سرخ گلنار مازو کزمازج شب یمانی مساوی کوفته بیخته بر لثه بمالند و اگر حاجت بقوی تر از این افتد درین ادویه پوست بیخ کبر عاقرقرحا و ایارج فیقرا افزایند و اگر ازین فائده نشود داغ دهند **شیخ** گوید قوابض مسحوقه مثل مضمضه بابیکه دران کنار و برگ سرو جوشانیده باشند و یا نبیذ مویز که دران شب یمانی و نصف وزن شب نمک مطبوخ باشد و یا آبیکه سکبینج دران جوشانیده باشند استعمال نمایند و شب یمانی دو درم نمک یکدرم سوده آمیخته بر بیخ دندان لصوق نمایند و یا قنطوریون مع زیت و یا بیخ سوسن و پوست سوسن هر یک چهار جزو و شب یکجزو بر بیخ دندان بچسپانند و یگر ند خاکستر طرفا و نمک مساوی و یا شاخ گوزن سوخته و نمک بعسل سرشته سوخته هر واحد یکجزو و مرو زعفران و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو جزو و سداب خشک سماق گلنار هر واحد سه جزو و از ان سنون و لصوق سازند و ایضا قوابض مخلوط بصبر و قلقطار و اقلیمیا بکار برند و بهترین سنون درین باب اینست که سه گل سرخ سنبل الطیب نمک اندرانی کزمازج شاخ گوزن سوخته

مساوی بعمل آرند یا نوشادر و شب یمانی نشاسته برابر سوده بمالند طبری گوید که علاج این نوع تنقیهٔ بدن است بدانچه در باب فالج و لقوه گذشت و غرغره که در آن باب گذشت بعمل آرند و آنچه بعد به رهیز که مذکور شد استعمال نمایند و چون تنقیهٔ بدن و راس کرده شود بحسب امکان غرغره کنند و عمور را تریاق کبیر و کالنج نیز اگر مزاج مریض یا هوا و وقت و بلد مانع نباشد و اگر این زائل نشود امر بغرغره ایارج نمایند تا ادهن و عمور بعد معتدل الغذا ادهٔ گردد و بعده گلنار و آس و پوست انار و عفص بلوط و شب یمانی کوفته بانگبین و عسل و آب بجوشانند حتی که مثل مرهم غلیظ گردد پس بگذارند تا سرد شود بعد از آن بر عمور دندان ازین دوا نهند تا ایام متوالی و هرچه در دهن جمع شود بریزند و اگر ازین معالجه صحت نشود بر داون تریاق و دلک عمور بدان و در بعض اوقات بدادن معجون انقردیای کهنه معمول از بلادر محلول بنوشادر بهر اصلاح آن اقتصار ورزند و از اطعمه ردیه منع کنند و تدبیر او تدبیر مفلوج نمایند و حفظ مزاج کنند و ادویه حاده چندان استعمال نکنند که مزاج او گرم گردد صاحب جامع و کامل گویند که سنون کن نافع را که هلیله زرد هریک ده درم گلنار گل سرخ سماق هریک پنج درم عفص بلوط بلوط و شب یمانی یکی حب الآس صندل سفید هریک دو درم کوفته بیخته نافع است صاحب حاوی مینویسد که سماق تخم گل عفص بلوط شب یمانی سعد گل سرخ طراثیث قرنفل کزمازج صندل سفید رانک هلیله زرد مورد حب الآس مساوی کوفته بیخته بشب یا در روز سنون کنند و بعد استعمال آن بسرکه و گلاب مضمضه نمایند که لثه مسترخیه و اسنان را محکم کند و اگر شب یمانی در گلاب و سرکه جوشانیده مضمضه کنند نیز دندان را قوی گرداند جرجانی از جمله ادویه قابض نوشته که بگیرند گلنار پوست انار ترش هریک شش درم زرنیخ سرخ شب یمانی هریک سه درم گل سرخ و سماق هریک هشت درم سنبل الطیب و اذخر هریک دو درم همه را کوفته بیخته بر دندان برا گنند و گفته که این همه ادویه بعد تنقیه با ایارج فیقرا باید و اگر این علاج اثر نکند داغ باید کرد چنانکه در درد دندان مذکور شد و گویند که در اکثر حالات کثرت مضمض بسرکهٔ کهنه که دران نمک حل کرده باشند نفع میکند سویدی گفته که کبوس و سنون قرنفل مکی در تشدید لثه مسترخی مجرب من است و کذا کبوس قطران ده صد درم نمک ده جو هریک ده درم همه را آمیخته در کوزهٔ گلی کرده و سر او مطین نموده در آتش نهند روزی بدارند پس بر آرند ساییده بکار برند و ایضاً نوشته که عصارهٔ حسک تربنج بری و بحلی سوخته و گاوزبان سوخته کاغذ سوخته و سویق شعیر ملح اندرانی و نمک اندرانی بریان در سرکه تر کرده و عصارهٔ لف کرم و اطراف نرم و برگ او و حب لبان و حب صنوبر کبار و مرجان و بلوط سوخته و نمک مساوی و کعب البقر و کذا مضمضه بعصارهٔ گاوزبان و سرکه عنصل و زیت انفاق و آب زیتون اخضر مملوح و عصارهٔ زیتون سبز و مرو و سرکه یا شراب قابض آمیخته و آب حصرم و عصارهٔ شاهتره سبز و طبیخ پیخ انار ترش و حب الآس ده درم و شراب کهنه و طبیخ برگ شجر مصطکی و طبیخ لبنی و عصارهٔ اناغالس یا طبیخ او و زنگار العسل بسرکه و عود الفرج کوفته در سرکه جوشانیده و کذا داشتن پوست هلیله در دهن و کبوس رو در دو یا سنباذج و یا صدف کبار محرق و یا حنضض کمی و یا عقیق و کذا ضماد زنجار حدید یا خولان هندی یا ثمر کرم بری و کذا اکل ملح دام طیب مع پوست او و هر واحد مفرد آنافع لثه مسترخیه مقوی اسنان است

علاج جنبش دندان از ورم حار لثه و ضربه و سقطه دندان

در هر دو نوع تدبیری که در علاج درد دندان حار گذشت بعمل آرند و آنچه و فصل ورم لثه خواهد آمد بکار برند و سنون زنند و سنونی که دران پوست مغیلان چهار تولهٔ آسیت و آنکه دران کهربا چهار ماشه داخل است استعمال کنند و ایضاً در ورمی بعد تنقیه از فصد و حجامت نقره و مسهل در ابتدا ادویه بارده قابضه چون طباشیر و پوست هلیله زرد و گلنار و سماق برلثه بمالند و با آب بارتنگ و خرفه و دیگر مضمضات بارده که در قلاع و مومی مذکور شد بعمل آرند و در انحطاط بچیزهای محلل چون آب شیر و رد و خشخاش مضمضه نمایند طبری گوید که بعد فصد قیفال و تنقیه بدن بطبیخ هلیله زرد و کابلی و تمر هندی و آلو بخارا و عناب و سپستان و برگ عنب الثعلب و کشوث و تخم کاسنی و توت شامی خشک و فلوس خیارشنبر مانند آن از اشیای ملطفه که دران قوت اسهال صفرا مع تصفیه دم باشد غرغره عدس یک کف گل سرخ اندکی عصی الراعی یک باقه جوشانیده صاف نموده دو چند آن سرکه متوسط در کفگی داخل کرده مدام نمایند حتی که وجع تسکین یابد و عمور بدندان ملتزق گردد و اگر ازین ملتزق نگردد برود گل سرخ طباشیر گلنار کشنیز سوخته آرد عدس ساییده بعصارهٔ زرشک سرشته دائم برین دندان ملتصق سازند تا تشدید و التزاق او نماید و چون اثم لعفن یا بتر ندیر و علاج او نمایند و ایضاً در ضربی و سقطی بعد فصد قوابض مشدده و بارده و تدهین بروغن گل و روغن مصطکی بکار برند و هرگاه تنقیه و سنون قابض فائده نشود بیخ دندان را آهن گرم داغ دهند یا از تار نقره و زر به بندند بعده ادویه قابض بپاشند تا مستحکم شود و سنون مصطکی سعد سنگ جراحت

گلسرخ است و همچنین بطبیخ آن و کذا کات بگلاب و کذا کف دریا و تخم گل و مضمضه بطبیخ آن و خائیدن تخم و گل مولسری و کذا نشستن زیر دندان نیز اثر تمام دارد و بلیله محکم
میکند دندان و لثه را و سندروس سوده مالیدن جید الاثر است و مصطگی سوده بمالند و بخواب روند و اگر چهال کچنال چهال جهربیری ببابلسه کتهه سفید سپاری
چهالیه تازه و سبز در آب جوشانیده هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند جهت درد و تحرک دندان مجرب است و همچنین عدس مسلم کزمازج گلنار کوکنار برگ آس حب الآس
پوست مغیلان در آب جوشانیده صاف نموده قدری پهٹکری سوده اضافه کرده مضمضه نمودن سودمند و سنون فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ جفت بلوط
حب الآس مساوی در تقویت و تشدید اسنان مجرب حکیم شریف خان مرحوم است و دو نسخه سنون که حکیم اکمل خان جهت نواب مجد الدوله تجویز کرده بودند نیز
برای تقویت لثه نافعست و سنون جامع النفع از مجربات حکیم علی و دیگر سنونات معمولی که در قرابادین مسطور شده درین باب مجرب **اقوال اطبا** سویدی گفته
که عصارهٔ تیل در تقویت لثه و استحکام دندان مجرب من است و مقلع برگ علیق کوفته و تمر خام او و تنبول و ضماد لونه و زرنیخ سرخ و مازو در سرکه سه روز تر کرده تا
آنکه قوام غلیظ گردد و کذا قیشور گرم کرده در شراب ریحانی پنج بار تر کرده سائیده و کذا اجیده جبلی و کذا پوست بیخ کبر در سرکه پخته و کذا برگ توت سیاه سائیده و کذا
بارتنگ خشک در سرکه و روغن آس آمیخته و کذا زیت بری و کبوس لند رو مضمضه عاقرقرحا مطبوخ در سرکه و یا بشیرخره ایضا ادویه دیگر تیل غله و برگ اثل و قرن ایل
سوخته و برگ مشمش و عصاره او و عصاره بارتنگ یا خشک آن سائیده و سنگ مرمر به نمک اندرانی مساوی و عصارهٔ قنطوریون دقیق و عصاره قشر بخشک یا طبیخ یا
لبن او تنها یا طبیخ برگ سرو یا طبیخ غدیه فلنجه هر واحد مقوی لثه است قرشی گوید که ضعف اسنان را قوابض مثل مازو سوخته و نمک اندرانی بریان هر دو در کمر سحق کرده و
زیره گلاب کلنار و اقاقیا و سنون سوریجان و مضمضه بگلاب آب آس و سماق نافعست و صفت سنون سوریجان ملا سدید چنین نوشته سوریجان فوفل سعد کزمازج
گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید گل سرخ شب محرق مصطگی بسرکه مساوی سنون سازند و اقسرائی گفته که سنون سوریجان اسم سنونی ست که لثه را بسیار
محکم کند و صفت او اینست عروق صفر شش درم شب یمانی گلنار هر یک سه درم مازو پوست انار هر یک یکدرم سماق یک نیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند
و مراد از عروق صفر عروق زعفران است و گویند که این نسخه در اکثر امزجه تجربه کردم و نافع یافتم شیخ می فرماید که سنون جید مقوی اسنان اینست سعد سه درم
پوست هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده درم دار چینی سه درم شب دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر دار فلفل مشک زعفران هر واحد یکدرم نمک پنج درم
سماق دو درم کزمازج سه مثقال قاقله چهار درم زرنباد نشاسته ده درم گلنار چهار درم سائیده استعمال نمایند و کذلک صندل سرخ کبابه فوفل هر واحد پنج درم
قرفه دار چینی یکدرم تخم چهار درم به نشاسته گندم بیامیزند و ایضا بگیرند کشک شعیر و کوفته در عسل و قطران قندی آلوده قرص سازند و در کاغذ پیچیده بخشت پخته
نهاده در تنور گذارند چون رنگ او سیاه شود برآرند و یک جزو از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد جزو سائیده سنون سازند گاهی
از شعیر محرق مذکور بست جزو میگیرند و از سعد و فوفل و کزمازج هر واحد چهار جزو و از زنجبیل یک جزو و سنون میسازند صاحب جامع و گیلانی گویند که صندل
سفید گلسرخ رامک سعد هر یک چهار درم طباشیر کزمازج جفت بلوط شب یمانی هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد سه درم سائیده سنون کردن مقوی اسنان
و مشدد آنست و همچنین اگر شب سرخ بسرکه جوشانیده مضمضه کنند دندان را بغایت قوی گرداند مسیحی گوید که ضعف اسنان را لثه غنچه گلسرخ مع اقماع و تخم گل
و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه سحق کرده در امک حب الآس مفرد و مرکب هر دو بطور لصوق بر دندان استعمال نمایند و یا در آب دبابه در کمر جوشانیده
مضمضه کنند و کذلک شب مطبوخ در سرکه که دران این ادویه پخته باشند و همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا مازو مطبوخ بسرکه حتی که مانند مرهم شود و قوی تر
ازین نوشادر و مویزج جبلی است بهر دو در ماء العسل مضمضه کنند و اگر معده لکته و وجع پیدا شود بروغن گل یا روغن مصطگی که در سه اوقیه روغن گل یک اوقیه
مصطگی آمیخته باتش ملایم پخته باشد مسح لثه نمایند ایضا او گفته که ضعف لثه را مضمضه با بیه دران گلسرخ و عدس و قشر و شعیر مقشر اصل السوس جوشانیده باشند
نفع میکند و اگر بگیرند قصب و سعد و دران زرنیخ بعسل سرشته تر کرده بسوزند بعده بخاکستر او سنون سازند جلای دندان و استحکام لثه کند و چون مضمضه و غرغره
یا یارج کنند بعده سنون بهل و پوست بیخ کبر مساوی استعمال نمایند دندان و لثه را قوی گرداند و جلا دهد و کسیکه بنا بر حرارت احتمال این نشاید
بهل او تخم گل زرشک کزمازج برگ سنو برگ زیتون هر واحد ده درم و پنج بارتنگ سه درم و شب یمانی یکدرم و نوشادر نیم درم استعمال کنند

ضرس

یعنی کندی دندان و آن حدتیست که دندان را عارض گردد بسبب تحلیش و سبب کند خواه از خارج بود مثل تناول چیزهای ترش یا قابض یا عفص خواه از داخل مثل صعود اخلاط ترش یا بخارات آن از معده و گاهی تابع تصور وهمی بود چنانچه مشاهده کسی که ترشی خورد **تشخیص** این اسباب باید که اولاً از شاکی ضرس حال خوردن و دیدن خورندهٔ اشیای حامض وغیره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الحال آمدن آروغ ترش و کثرت آب دهن و قی ترش بپرسند که این نشان اجتماع خلط ترش در معده است اگر سایر علامات غلبهٔ بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگر آثار سودا مدرک گردد مادهٔ سودا باشد **علاج** آنچه از خوردن ترشی و غیر محنت باشد اگر مزاج گرم بود برگ و ساق خرفه یا تخم خشخاش بخایند و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیم کوفته در آب تر کرده عوض و استعمال کنند و لبشیر تازه تنها یا خرما در ان تر کرده و یا بزیت انفاق یا شیر خر نیمگرم کرده و یا لعاب اسپغول مضمضه نمایند و در دهان نگاهدارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر و یا درونج بخایند و یا نمک جریش بخایند و بمالند و یا بروغن زنبق یا زیت دو سه بار بمالند و در دهن گیرند یا شوربای اسفیدباج سمین یا روغن بادام شیرین یا روغن ناردین در دهن گیرند و مضمضه بروغن نیمگرم و آب گرم و آب دریا شود بسیار نافع و مغز پسته و مغز جوز و فندق و نارجیل خاصة و مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یا کوفته بمالند و حلوای معمول از روغن بادام و زردی بیضه و عسل و بر دندان گرفتن بلیغ النفع است و علک الانباط یا مصطکی یا موم زرد خاییدن و ر وی روغن زیت که در ظرف مسی آتش یا در آفتاب نهاده با شد یا صطرشوه یا مالیدن سود وارد و اگر برگ قاقض سبز مضغ نمایند و از سر انگشت سبابه تا دیر بمالند ضرس را که از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشد همان وقت زائل کند و مجرب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و یا مسهل سودا نمایند بعد از ان ادویه مذکوره بخایند و بمالند و معجون فنداد لیقون خوردن و حب الغار و مغز بادام تلخ و زنجبیل و دارفلفل و نمک طعام و شیر تیوع و عنصل مشوی و طحال مشوی خاییدن و بر دندان مالیدن سخت سودمند است و کذا اگر تیخ بروغن بان و مالیدن زهرهٔ گاو نافع ضرس **علاج ضرس** بدام ایارج میکرد و زائل میشد و بعضی زائل کرده اند که چون صمغ یا سداب بکوبند و بر دندان بمالند فی الفور ازاله ضرس نماید و امساک طلای گرم در دهن و ضماد فلفل سیاه و یا عاقرقرحا هر واحد جریل بعد انسان الطاکی گوید که علاجش دلک بجاوشیر و ملازمت مضمضه بگلاب و روغن آس که درین هر دو سنبل و سعد پخته باشند و از آنچه این علت را نفع کند همه قابض و خوشبو مثل مانند سبز و گل سرخ و اقاقیا و صندل است و نمک و خرفه را درین نفع عظیم است و گفته اند که هر ترشی مضعف و مضر اسنان است مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خاییدن کشنیز و داشتن روغن گل در دهن مفید و چون طول کشد تنقیه با ایارج و مالش آن لابد است طبری گوید که هرگاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب دشوار گردد علاج او بتقویت اسنان نمایند بدانچه در وجع اسنان گذشت و اگر ضرس در اکثر اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد باسلیق و مطبوخ افتیمون وغرغره با ایارج نمایند و از اطعمهٔ ردیهٔ مبرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیای بارد ضرس عارض گردد درینصورت اول نان گرم و کباب گرم یا زردی بیضه نیمبرشت بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم برآید بعد از ان در روغن گل اندک مصطکی حل کرده گرم نموده بدهان گیرند و روغن ناردین و سوسن بمالند و یا ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند تریاق کبیر یا بروغن بلسان دلک کنند و موم زرد بخایند و بقول صاحب مغنی سببش رطوبت باشد پس تنقیهٔ فضول رطوبی نیز ضرور بود

ذهاب ماء الاسنان

یعنی رفتن آبداری دندان و او حالتیست که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد نتوانند و از ملاقات آنها اذیت یابند و از خاییدن اشیای سخت عاجز باشند و اکثر بسبب برودت مکثف افتد و آن مقدمهٔ وجع اسنان بود و گاهی از حرارت مجفف عارض شود و این کمتر بود و فرق در سرد و سبب از وجود سرخی رنگ و حرارت ملمس او ملمس دندان در حار و از عدم این آثار در بارد توان کرد **علاج** در بارد باد یان دو درم جوشانیده با گلقند عسلی ده درم بدهند و اگر اسطوخودوس باشد بخیه مکوه اصل السوس بجوشانیده بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و مغز تخم قرطم خورند و حب الغار شب یمانی بازو زرا وند طویل مساوی کوفته بیخته سنون سازند و بنان گرم و زردی بیضهٔ بریان و طحال بریان و عنصل مشوی کوفته بکنجد سرشته مدام تکمید نمایند و اگر ازین تسکین نیابد ایارج فیقرا بمالند

واگر ازین هم فائده نشود تریاق فاروق و روغن بلسان بمالند و روغن خردل گرم کرده در دهن داشتن و مالیدن بسیار نافع بود و از قطران گرم کرده بمرات مسح دندان نمودن خیلی سودمند ست و همچنین خون مرغ و خون تیهو و طحال بسرکه پخته بر دندان طلا کردن و اگر فائده نشود بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده تدابیر مذکوره بعمل آرند و این دوا محرک سیاه دندان و نافع جمیع امراض اسنان و مقوی آن و اصول اوست بگیرند شاخ آس و طباشیر زرنب قلاح او بطول چهار انگشت و بیخ کبر و اطراف او و بیخ کاکنج و جوز السرو و گل سرخ و براده دندان فیل و شب یمانی هریک بوزن مناسب علی قدر قوت و ضعف او و همه را در سرکه بجوشانند و مضمضه نمایند و آب در دهن بریزند و اکثر کسان درین علت طحال جمال استعمال می نمایند بطوریکه کباب بر آتش ساخته میخورند و بر دندان طلا میکنند و مرض بالخاصیت زائل میشود و اگر بسبب حرارت بود مدام روغن گل که در آن کافور ربع جزو و صندل تنها یا با کشنیز و تخم خرفه هریک یکجزو حل کرده باشند بمالند و برین لعاب اسپغول بگلاب حل کنند و خائیدن برگ و ساق خرفه و تخم آن تنها یا تخم مغز بادام سودمند ست و کذا مالیدن سیب لطرونیه کیانی هرچه بیرون لاع حار گفته شد بعمل آرند و اگر فائده نشود فصد و استفراغ نمایند

تاکل و ثقب اسنان

سبب پوسیدن و سوراخ شدن دندان رطوبت ردی ست که دران نافذ شود و متعفن گردد و باشد که بسبیل حرارت یا برودت یا حرارت محدث این مرض گردد و دم او زنگ دندان بسبزی یا زردی یا سیاهی بحسب اختلاف رطوبت باختلاط اخلاط مختلفه متغیر شود علاج تنقیه مواد ردی از مسهل و حب ایارج نمایند و تقویت معده و سلیله مرلی و اطریفل صغیر کنند و از اغذیه بر قلایای مبرزه معطر بدار چینی وغیره اقتصار ورزند و مضمضه سنون از مقویات دندان کنند و ایضاً بهر تقویت دندان تا مواد فاسد را قبول نکند چیزهای قابض و مانع تاکل مثل حضض و نار دین و سعد و مازو و عاقرقرحا بمالند و بسرکه که دران قوابض مثل آس و گلنار و شب جوشانیده باشند مضمضه نمایند و سک و مصطکی و اندکی کافور دران پر کنند و بعد تنقیه جوهر فاسد آن بسوهان بتراشند تا بمجاور ادمتعدی نشود و ایضاً حشو سوراخ تاکل بمثل حلتیت و زباد و گل سرخ و مرصافی و سندروس و میعه و شبیر و مشک و مصطکی و امثال مفرد و مرکب بحسب قوت سبب و ضعف او بهترین ادویه ست و بقول جالینوس افیون و بزر البنج درین مرض کافی ست و تسکین وجع کنند و گویند که از اجود ادویه محلله رطوبت خراق سیاه سوده بعسل سرشته پر کردن است که درین باب عجیب لیل افسنتین پر کردن جاوشیر و کاواک دندان نیز نافع می کند تاکل اسنان را و اگر فلفل عاقرقرحا بارزد مساوی سائیده بعسل سرشته در سوراخ دندان نهند نافع بود و درد ساکن کند و شونیز بریان در سرکه کهنه سائیده در ضرس متاکل نهادن منع از زیادت تاکل می نماید کذلک عاقرقرحا و مویز و زنجبیل و قوه هریک سه درم فلفل سیاه شش درم سائیده بسرکه سرشته نهادن اگر این ادویه را خشک گرفته در ضرس متاکل کهن نمایند یاد لک کنند درد ساکن کنند و اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هر واحد نیم درم باریک سائیده در ضرس متاکل پر کنند جال و درد ساکن کند و یا سعد و سک مثل فلفل و حضض و نار دین مصطکی و شونیز دوقیا عاقرقرحا هر واحد یکجزو حلتیت کبریت نوشادر مویزج بزر البنج هر واحد نیم جزو باریک سائیده بقطران و میعه بیامیزند و در هلیله بسرکه و عسل حل کرده در آن متاکله را طلا نمایند که درین باب صاحب تنقیح بطبیخ النفع نوشته و سنون احمر و سنونی که در لفت اسنان می آید نیز نافع گویند آنجا که سوء مزاج حار بود افیون یا کافور پر نمایند و آنجا که سوء مزاج بارد بود حلتیت یا ثوم در سوراخ پر کنند و دیگر ادویه حار و بارد و مفید دندان که در آغاز امراض دندان مسطور شد بهر تعدیل سوء مزاج حار و بارد بعمل آرند و اگر تاکل اندک بود بسوهان بتراشند تا مستوی گردد و باقی آنرا چند بار بآهن داغ دهند و بعد ازان بروغن زیت و آب مرزنجوش مضمضه نمایند تا دیگر خورده نشود و اگر تاکل افراط کند و در اسنان تغیر بهم رسد اسهال صفرا و ترطیب تدبیر نمایند اقوال اطبا انطاکی گوید که اجزای شجر زیتون و صمغ آن برای تاکل بغایت نافع و کذا مصطکی و سک حشو او قطران و بزر البنج مضمضه و سعد و فلفل دلکا و کذا خردل و حرف شیخ الرئیس می فرماید که غرض معالج تاکل منع زیادتی آنست و این بتنقیه جوهر فاسد ازان و تحلیل ماده مودی بسوی او و منع دندان از قبول این مواد و الطف مواد ازان با ستفراغات حاصل شود و ادویه مانع از تاکل مجفف اند پس اگر تاکل قوی باشد احتیاج بسوی دوای قوی شد التجفیف والامتحان افتد و اگر ضعیف باشد انچه دران تجفیف ضعیف بود مثل آس و حضض و نار دین کفایت کند و استعمال این از هر صنف که مذکور شد نمایند و اکثر از قسم حشو از ین بعمل آرند مثلاً سک و سعد و یا سک و مسک تنها پر کنند که منع تاکل و تسکین وجع کند و یا مصطکی و سعد و یا مرو یا

ویا مازو و حضض یا میعه و افیون ویا قنه و کوکرد و حضض یا علک البطم و فلفل ویا سک و علک البطم و پودینه ویا شونیز سوده در سرکه و شهد سرشته پر نمایند
ویا کبریت بطور حشو یا طلا بکار برند ویا زنجبیل کوفته بعسل و سرکه بیخته پر کنند که بغایت نافعست ویا حلتیت و قطران ویا شیح و حلتیت ویا حلتیت تنها و
بموم پیچیده تا تحلیل نگردد که آن شدید التسکین بود وجعست ویا صبر تنها و مع ادویه ویا حضض و زاج و حشو کافور بغایت نافع و مانع زیادتی تاکل و مسکن الم
ست و باید که بدانچه در بحث وجع اسنان گذشت استعانت نمایند و گاهی درینجا اطلیه از جند بیدستر و عاقرقرحا و افیون و اقنه مساوی ویا فلفل و قاقله بعسل
ویا عاقرقرحا و مر بعسل و حبة الخضراء بالعسل ویا خاک پاک که بران سرکه انداخته باشند و بجوش آورده باشند ویا جگر عضایه ویا کبریت بدو مثل آن حضض ویا فلفل
و صبر مجموع ویا بورق و عاقرقرحا ویا قنه و بزر البنج ویا میعه و افیون استعمال می نمایند و دوای جید انیست که بگیرند بورق و بزر البنج هر واحد دو جزو و عاقرقرحا
و فلفل هر واحد یکجزو و افیون سه جزو بر موضع متاکل نهند و ایضا بگیرند میعه و فلفل و ابهل هر واحد یکجزو و مویزج و تخم انجره و افیون هر واحد نیم جزو بکار برند و گاهی حشو و
طلا معا استعمال می نمایند و گاهی بر موضع فلدفیون قوی ویا سورنجان ویا آهک و جند و نوشادر و ثقب و مر و مازو و اقاقیا و ابرسا یک یکجزو ویا عفص سوخته و کف دریا
میگذارند و گاهی دران قنه زیاده کرده میشود و گاهی مضمضات که در دهن دارند نفع عظیم می نمایند چنانچه بیخ کبر بسرکه بجوشانند حتی که نصف سرکه برود و در دهن بگیرند و گاهی
قطورات در ثقب تاکل استعمال میکنند مثل زرنیخ در زیت گداخته جوش داده در تاکل چکانیدن و از آنچه درین باب نفع میکند انیست که در جانب سن ماکول
روغن بادام بچکانند ایلاقی و جرجانی گویند که چون ثقبه دندان وجع را امر مخلوط بقطران ویا شونیز و مویزج و بزر البنج سائیده ثقبه سرشته پر کنند نافع بود و دیگر
دوا بسیار پر کنند که درد زیاده کند بلکه بقدری که جای تنفس باقی ماند و چون قطران بعسل آمیخته گرم کنند و وقت گرفته اند ثقبه دندان گذارند حفظ از تاکل
مفرط و تسکین وجع نماید و کذا عاقرقرحا افیون زعفران بقطران و عسل آمیخته نافع و بدانند که سبب ثقبه حدت ماده تا از السوی دندان ست پس اگر ماده اندک باشد از
یک دندان زیاده سوراخ نکند و ادویه مجففه نهادن کفایت کند و اگر ماده بسیار باشد اول تنقیه بدن و دماغ نمایند بعده علاج دندان کنند و خلاصه کلام طبری در مقام
انیست که ثقب درسن از انصباب خلط حاد اکال لسبب عروض اکال سن حادث میشود و علاجش فصد ست اگر دو امین آن مناسب کنند و استفراغ مناسب بحسب مزاج
علیل و تنقیه دماغ و بآبکه در آن آس جوشانیده باشند سرکه در روغن گل داخل کرده بدفعات کثیر مضمضه نمایند و سعد بخایند و بر زبان عود بمالند و لعاب دهن بریزند تا
رطوبت منجلب مجتمع در دهن خارج شود و اگر با آن درد نباشد سعد گلسرخ گلنار قشار کندر ماند و پوست انار بزر البنج بر دندان فلفل سوخته شلغ گوزن سوخته
شبیحانی اجزا مساوی و مر و بلیله سیاه هر دو اندکی آمیخته بسایند و در اصول سنان عود بمالند و در ثقبه پر کنند و اگر اندکی افیون و بزر البنج افزایند بهتر باشد
و اگر درد نباشد متعرض بقلع آن نشوند ویا بگیرند تخم خرفه و طباشیر و گلنار و مازو سوخته و عدس مقشر و اندکی کندر سائیده در سرکه بجوشانند حتی که منعقد و غلیظ گردد
بعد فتیله از پنبه ساخته درین دوا آلوده در ثقبه نهند که تقویت دندان و حفظ از خلخلت و سیح و ازاله وجع نماید و اگر درد اندکی باشد منع از قلع نکنند و باید که آن فتیله را
هر روز بر آرند و بانکی سرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نموده تجدید فتیله هر روز همین طور کرده باشند و دیدم شخصی را که درین ثقبه لحم روئیده بود حتی که بالای دندان
برآمده و صاحب و از قطع اشیا متاذی میشد و تا آنکه از آن سیلان دم نماید بر موضع صبر می نمود پس او بارها اشاره بقلع دندان او نمود و هر گاه قلع نموده لحم نابت
باقی ماند و بران شی اکال نهاده شد حتی که بحالت اصلی رجوع نموده بعده بر بیخ دندان از سرکه مانند و پوست انار و غیره که مذکور شده نهاده شده و زمانی صاحب
از آن متاذی بود بعده صحت یافت و موضع محکم گردید مسیحی گوید که در ثقبه اسنان ماکوله موخته حلتیت یا بورق یا بسحر نیا یا تریاق یا مر یا قطران یا میعه
سائله یا بارزد یا صمغ البطم یا قنه یا فلفل یا بیخ حماض یا عود بیخ یا پوست بیخ کبر یا زاج یا خبث العسل یا مویزج یا شونیز مفرد یا مجموع بحسب حاجت سائیده
از خارج بمالند ویا از داخل اکال پر کنند ویا بگیرند مازو و لوزن و سوخته بعسل سرشته در تاکل بچکانند ویا خردل بعسل بسرشته در ثقبه پر کنند ویا مویز بفلفل بکوبند و پر کنند
یا بزاج حشو نمایند و اگر وجع شدید باشد در تاکل فلونیای فارسی مع افیون اندک پر کنند ویا عاقرقرحا در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و کدو تلخ پوست بیخ کبر برگ کبر در
سرکه پخته در دهن نگهدارند و کذا اندرا و عاقرقرحا چون بسرکه بجوشانند حتی که نصف بماند تا دیر مضمضه نمایند ویا فلفل و زنجبیل سائیده بعسل سرشته در تاکل بنهند و از خارج
طلا سازند ویا فلفل یک درم عاقرقرحا مویزج هر واحد چهار درم بوره ارمنی شش درم بعسل سرشته پر کنند و از خارج بمالند ویا بگیرند کبیکج و کندر و فلفل و قطران سرشته بسایند

پس اگر تآکل قلیل باشد بسوہان ستبر اشد تا مستوی گردد و باقی را داغ خشک به زیت مع آب مرزنجوش جوشانیده دهند که آن تنقیه و تقویت می نماید و تآکل را زائل دارد و اگر سیاهی را
با بن طرق داغ دهند ساقط شود و تآکل نماند سوید می نوشته که در تآکل اسنان پر کردن قنه و یا قطران برای تسکین درد مجرب است و مشو مغز تخم تلخ مشمش و نمک و سرکه و یا
کندر و حلتیت و یا صمغ زیتون و یا صمغ سماق و یا شیره انجیر و یا بیخ فلفل الماء و یا صمغ اندراسیون و یا تنکار و یا عاقرقرحا و یا قطعه بیخ یاسمین و یا جرک بن لفلفل و یا اوعسا لبیخ گرم یا تخم
خربا سوخته بجزدل سائیده در عسل سرشته و یا زنجفر و یا زجاج مثل قنبیل سائیده و با فربیون بعسل و یا صمغ سداب هر واحد در ثقبه تآکل گرفتن مرزنجوش و زیت بدهن قطور آب برگ انجیر
بری و اطراف نرم او و کذا رغوه بورق در دندان متآکل ضماد بیخ زیتون سوده و یا برگ لسان مطبوخ بسرکه مضمضه بدان و کذا مضمضه پوست بیخ گاو زبان
بسرکه و شراب جوشانیده هر یک مسکن درد و مانع از دیاد تآکل است و نعناع بستانی نیز مفید و بقول رازی حجامت بشرط و جمیع اسنان متآکل را نافع است

تفتت و تکسر دندان یعنی ریزه ریزه شدن و شکستن دندان

وفرق در هر دو همین است که در تفتت اجزای صغار از دندان منفصل شوند و در تکسر اجزای کبار از آن جدا گردند و اکثر سبب این استحاله مزاج دندان برطوبت بود و
گاهی از یبوست شدید عارض شود و فرق میان هر دو بسبب ازلاغری و باریکی و خشکی دندان و وقوع او اکثر بناقهین مرتاضین و مشایخ در طبیعی فندان در رطوبی
توانکرد و ایضاً تغیر رنگ یا تآکل دندان بر رطوبت مادی دلالت کند علاج در رطوبی منع ماده و تقویت دندان بقوابض قوی چون شب یمانی و مازوی سوخته و غیر آن
کنند و رشد باید کرد و بعد از آن ادویه محلل استعمال نمایند و شب و نوشادر در این قوی التاثیر است و خرق سیاه العسل سرشته خیلی سودمند و سنون سعد سه درم
هلیله زرد نمک هندی هر یک پنج درم قرفه زرنباد هر واحد پانزده درم دارچینی کزمازج هر یک سه درم شب یمانی زعفران سماق هر یک دو درم عاقرقرحا
هفت درم نوشادر فلفل سک هر واحد یک درم قاقله گلنار هر کدام چهار درم کوفته بیخته برای تقویت دندان نیز نافع است و در نسخه جرجانی وزن زرنباد
چهار درم است باقی بدستور و یا گیر کشنک حجر کوفته و آن را بالعسل و اندکی قطران آلوده در کاغذ پیچیده در خشت و در تنور گرم نهند تا سیاه شود پس یکجزو از آن
با عود خام و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یکجزو آمیخته بسایند و بکار برند و باقی تدبیر از بحث تآکل اسنان اخذ کنند و در یبسی که عسر العلاج است تا به
منع زیادتی مرض اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و غیره اسفاناخیه و ادویه مرطبه دهند چنانچه در علاج امراض یابس دماغی و تشنج یبسی و غیره مسطور شد و از مجففات
پرهیز نمایند و لعاب بهیدانه و اسپغول و سفیدی بیضه مرغ و شیر خر در روغن بنفشه مجموع یا آنچه بهم رسد باهم آمیخته بر دندان نهند و بدان مضمضه کنند و بادیان بارد
رطب مثل روغن بنفشه بادام که درین باب بغایت مفید است تدهین نمایند و نیم گرم کرده در دهن دارند و مسکه و شحم بط طلا کنند

تغیر رنگ دندان

سببش انصباب ماده ردی فاسد از دماغ و نفوذ او در جوهر دندان است که آن را بحسب رنگ خود متلون گرداند لیس در صورت غلظ ماده یک دندان یا زیاده
از آن بمنافی در از لون طبیعی برگردد و چون ماده رقیق باشد در جمیع دندان بسرعت منبسط گردد و مجموع را متغیر سازد و بالجمله استدلال بر نوعیت ماده فاعل از رنگ
دندان توان کرد مثلاً اگر رنگ زرد باشد بر صفرا و اگر سیاه بود بر سودا و اگر بادنجانی باشد بر خلط محترق که در آن قوت دم و عفونت او بود و اگر سبز باشد
بمواد مرکب از صفرا و سودا و اگر سپید باشد بر بلغم غلیظ دلالت کند علاج حسب ماده از فصد و قیفال و حجامت و مسهلات و حبوبات و غرغره تنقیه
تنقیه بدن و دماغ نمایند مثلاً اگر رنگ زرد بود مسهل صفرا و حب بنفشه یا حب هلیله دهند و یا بهلیلجات و شکوفه و تمر هندی و شیرخشت و مانند آن تنقیه
صفرا نمایند و از بیخ کاکنج و جوز السرو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند بعده بروغن گل گرم کرده و یا زفت در سرکه پخته و یا از پوست بیخ کبر مع مصطگی کوفته
بروغن گل پخته طلا سازند و بهتر آنست که با آب عنب الثعلب سبز و سرکه مضمضه نمایند و یا آرد جو و آرد عدس و خطمی در سرکه و آب عنب الثعلب پخته بر دندان گذارند
و اگر سیاه باشد تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و ایارج نمایند و عسل دو جزو و آب بیخ جند و سقمونیا کوفته یکجزو بجوشانند تا ثلث بر دو صاف
نموده مضمضه کنند و قدری بیخ کبر و تنتین افتیمون داشته و مصطگی در روغن گل پخته طلا کنند و بمالند و رعایت عمود مرعی دارند اگر ورم کند یا مزاج او
بحرارت متغیر گردد استعمال این مضمضه و طلا ترک نمایند و بسرکه و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضه کنند و سنون قرنفل پنج درم فلفل دو درم حماما یک و نیم درم

سماق نیم درم مازو سوخته یکدرم سوده بر دندان مالیدن نیز سیاهی دندان ببرد و در نسخهٔ دیگر پوست بلیله زرد و در نسخهٔ صدف سوخته چهار درم زبد البحر
دو درم عوض قنبیل است و در تحفه عفص سوخته پنج درم عوض مازو ست و مجرب نوشته و اگر رنگ حبشی و طلقی بود تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و یا بمطبوخ
ترید و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا نمایند و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند و روغن مصطگی نیمگرم بمالند بعده اگر مرض در کنارهٔ دندان باشد بسوهان بسایند
و اگر در جمیع دندان باشد ضماد بیه مرغ و شحم بط و شحم اوز و شحم حباری و موم در روغن خیری گداخته و قدری زرنیخ سرخ وانکی نشاسته طلاء آن
آمیخته بر دندان گذارند و از هوا تا چهل روز محفوظ دارند و اگر مریض طفل باشد ده روز طلا نمایند و اگر مرض در سطح ظاهر دندان باشد بآبگینه یا بآهن بخراشند و خون
خفاش و خاکستر سلخ الحیه متواتر مالیدن و کذا خردل در شراب سرشته طلا کردن حبشی را نافع و حفظ صاحب این علامت از هوا و شرب آب سرد و اشیاء بارده بالفعل
ضرورست و گویند که بعضے بسبب غلظ ماده و لزوجت او متعسر العلاج ست و نافع ترین ادویه درین قسم و رباد نجانی آنست که حنظل از تخم پاک کرده در سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و بر دندان طلا سازند و علاج بادنجانی قریب علاج اسود ست و علاج اخضر مرکب است از علاج سیاه و زرد نمایند و دوای مجرب بود برای
جمیع انواع او بعد تنقیه هرگاه غیر کهنه باشد و دندان متحرک نبود آنست غاریقون خاکستر کرم گل سرخ مصطگی هریک یکجزو توبال مس عروق هریک نیم جزو کوفته
در سرکهٔ آس بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس سرکه بریزند و بار دیگر بروغن گل درین بجوشانند تا آنکه غلیظ شود بر دندان طلا نمایند و آنچه در دهن جمع شود بریزند از
صاحب حاوی گوید که بعد تنقیهٔ بدن و دماغ از اخلاط موجبه غرغره بآبیکه در آن بیخ کبر یا دیان جوشانیده باشند ادویه جالی دندان مثل شاخ گوزن سوخته بیخ
نی فارسی سوخته بر دندان مالند و شاخ گوزن سوخته و بیخ نی سوخته و پوست بیضهٔ شتر مرغ سوخته و آرد جو سوخته و پوست بیضهٔ ماکیان سوخته و کف دریا و شبح
سوخته و سرطان سوخته هر واحد سه درم سنباذج نیم درم کوفته بیخته سنون سازند که درین باب بغایت نافع ست و یا بگیرند عدس مقشر و جو کوفته و خطمی در سرکه کهنه پخته
مضمضه سازند و یا بگیرند حنظل منقی از تخم یکدرم و فلفل دو درم در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند شیخ می فرماید که علاج تغیر رنگ دندان بدانچه محلل و مخرج ماده
و جالی باشد مثل فلفل و بورق و قسط و زراوند مدحرج و حلتیت بجا لیات که در علاج حفر مذکور کردند آمیخته باید کرد و سنون زراوند یکجزو و شاخ گوزن سوخته
دو جزو مصطگی سه جزو روغن گل پنج جزو سوده استعمال کردن نیز بهتر است و یا قیشور و نمک بریان و شکوفه اذخر هر واحد چهار جزو و سعد پنج جزو و سنبل الطیب یکجزو
فلفل شش جزو سوده بمالند که دندان را سفید گرداند و یا بگیرند نمک سوخته سه جزو و سماق دو جزو و سنبل الطیب یکجزو و یا خاکستر صدف چهار جزو و گل سرخ
پنج جزو و سعد سه جزو و فقاح اذخر یکجزو سائیده سنون سازند بقول سید جرجانی اگر تغیر لون در بیرون دندان باشد بسنون جالی علاج کنند و اگر بیشتر باشد
علامت کثرت ماده بود پس ابتدا تنقیه بدن از حب قوقایا و ایارج و حب صبر کنند و بعدی و ایارج فیقرا غرغره کنند بعده سنونات بکار برند و سنون قسط زراوند مدحرج
حلتیت هریک سه درم کف دریا سقمونیا قلی سنباذج هریک دو درم نیز محلل ماده است و در نسخهٔ دیگر سعد پنج درم عوض حلتیت ست انطاکی گوید که در
مجرد تغیر رنگ دندان جلا بمنقیات کافی باشد و از مجرب خاکستر شبح و صدف و اظلاف و شیح لیکر است و اینکه بگیرند گلنار و بلوط و مازو و فلفل و گل سرخ
مساوی و بقطران سرشته بر مسواک و استیاک آن مداومت کنند و نمک شکر و اشخار در اینجا مزید اختصاص ست بعضی اوائل ذکر کرده اند که مضمضه
بآب نمک خصوص که شبیه بانطرونیه باشد مزیل تغیر رنگ دندان ست دیگر مازو زنجبیل زبد البحر و ارفلفل تا قلهٔ صغار هر واحد دو درم نمک بریان ده درم
جو سوخته هفت درم و گاهی عود سوخته پنج درم مشک سه درم اضافه نموده میشود کوفته بیخته سنون سازند که جالی دندان و دافع زردی و سیاهی آن
و مطیب نکهت و مقوی اسنان ست و اگر زبد البحر نمک برشته هریک دو درم زراوند طویل سک حب الآس هریک سه درم عود سوخته جو سوخته سفال چینی
کز مازج گلنار عاقرقرحا قرنفل سماق هندی گل سرخ سعد سماق هریک پنج درم کوفته بیخته بر دندان مالند بوی دهن خوش کند و دندان را سفید گرداند

حفر و قلع

و آن چیزی ست مانند سفال که در بیخ دندان منجمد شود بنوعی که قلع او دشوار گردد و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد و سبب تصاعد بخارات غلیظ
از اخلاط مجتمعه در معده ست که بظاهر دندان نشینند و چون آن را پاک نکنند و از مسواک و سنونات غفلت ورزند و هنگام خواب دهن بند دارند و قبل هضم خواب

کنند و ریاضت کم نمایند حفر و قلح حادث شود و شناخت خلط محدث بخارات از رنگ حفر بنوعی که در تغیر رنگ دندان گذشت باید کرد علاج تنقیه بدن و معده
بفصد و مسهل از خلط غالب کنند و سنون جالی مانند زبد البحر و خاکستر صدف و نمک و شاخ گوزن سوخته سائیده بر دندان بمالند و گاهی آبگینه سوده و شیح سوخته و
سنباذج افزوده وزن هر واحد سه درم و سنباذج نیم درم میکنند و مسواک نمایند و آنچه مستحکم باشد باهن از دندان جدا کنند پس سنونات جالی استعمال نمایند و بعده
دندان را بروغن چرب سازند و شیخ می فرماید که ادویه جالی و منقی مثل کف دریا و نمک العسل سوخته و خزف چینی و خاکستر صدف و خاکستر بیخ نی و زراوند دحرج و
شعیر سوخته و نمک اندرانی مساوی گرفته سنون سازند و اگر خواهند جلا زن سوخته اضافه کنند یا آبگینه و قیسوم سوخته یکجزو و فلفل یکجزو و دو درم ماش سه جزو و [illegible]
جزو و جص سوخته دو جزو کوفته استعمال نمایند و اگر مفرط و قوی باشد زنگار بعسل آمیخته بمالند و اگر مستحق [illegible] باشد آن بیامیزند بعسل پاک کنند و آنچه دندان را
فی الحال سفید کند سفال ظرف چینی سوده یا آبگینه سوده یا [illegible] و سنباذج و سنگ الماس سوده است و گویند که شیح و مرجان و خزف چینی زاج و پوست بادام
سوخته هر واحد جز جالی دندان ست و کذا پوست سلحفاة محرق و نمک اندرانی مساوی و کذا [illegible] کذا خاکستر [illegible] کرم و کذا زراوند دحرج و کرسنه مساوی [illegible]
تمضمض بسرکه [illegible] هر واحد نافع حفر ست صاحب کامل گوید که آنچه جالی اسنان ست بگیرند آرد جو بعسل سرشته سوخته و طین محرق هر واحد سه درم
زبد البحر و شیح سوخته و سرطان بحری و پوست بیضه سوخته هر واحد دو درم باریک سائیده سنون سازند که جلای قوی نماید و ایضا شیح محرق و حجر [illegible]
زبد البحر و شاخ گوزن سوخته و نمک اندرانی هر واحد یک جزو بیخ نی سوخته دو جزو سنباذج ربع جزو و ریزه ظرف چینی نیم جزو همه را باریک سوده بر دندان بمالند
نمک اندرانی و آرد جو مساوی کوفته بعسل سرشته بسوزانند و بیخ نی سوخته هر واحد سه درم شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه شتر مرغ سوخته هر واحد دو درم
بورق و ریزه ظرف چینی هر واحد یکدرم سنباذج نیم درم جمله باریک سائیده سنون کنند که قوی الجلا است انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب آنچه مناسب آن باشد
واجب است مثل ایارج در بلغم و طبیخ افتیمون در سودا و طبیخ هلیله در تغیر صفراوی و تمر هندی بماء الشعیر در حفر اصلی ازالان و فصد چار رگ حجامت [illegible]
نیست و در خواص یونانیه است که هر که شفا از حفر دوست دارد حجامت منتهای طرف اعلی از گوش [illegible] کند و من دیده ام [illegible]
با وجود نفع بالغ او در علل اعضای باطن امراض اسنان خصوصا حفر را نفع کند بشرط مخالف جهت و فصد و از جانبین چون مرض عام بود [illegible] بعد تنقیه اگر ماده
صلب باشد باهن زائل آن کنند و الا سنونات جالیه کافی باشد صاحب خلاصه گوید که اگر صدف مروارید یک جزو عقیق سرخ برگ مورد گل سرخ هر کدام
نیم جزو و نمک اندرانی شب یمانی نوشادر و سپنج هر کدام ربع جزو همه را در عرق لیمون یک شب تر کرده صباح [illegible] مجموع آرد جو اضافه نموده با عسل سرشته
بکوزه نو انداخته بگل حکمت گرفته بسوزانند و باریک سائیده استعمال نمایند دندان را جلا دهد و تغیر رنگ اسنان و حفر را زائل سازد [illegible]
و خون او باز دارد و مجرب انطاکی ست طبری گوید که مرض معروف [illegible] علتی ست که در بیخ دندان [illegible] میشود و از آن دندان [illegible] میشوند و [illegible]
[illegible] اخضر اللون می نشینند و اکثر با آن عمور فاسد میگردد و سببش بخارات رطوبی غلیظ است که در آن حدت و حرارت اندک باشد و بطول زمان
در آن منعقد گردد و [illegible] از رطوبت قلیل ست که بخارات سوداویه کثیر با آن مختلط گردد و اگر رطوبت بسیار بود و اندک حرارت [illegible] در اصول اسنان
حاصل شود و اگر حرارت شدت کند و جزو رطوبت کثرت پذیرد و چیزی حدت با آن شامل گردد در بیخ دندان [illegible] حادث شود و علاج قادح انست که اگر [illegible]
مانع نباشد فصد قیفال نمایند و استفراغ اول بمطبوخ افتیمون بعده بحب ایارج نمایند و میان مطبوخ و حب ایارج فاصله هفت روز [illegible] و تغذیه باشیای
ناشفه مثل تیهو و تیتر و قلایا و زرده بیضه نیمبرشت و مزوره زیرباج شیرین بعسل سازند بعده آنچه بر دندان ست از آهن [illegible] داخل
و خارج دندان را صاف کنند بعده مضمضه با آب گرم که در آن [illegible] باشند [illegible] بعسل [illegible] بر دندان طلا نمایند
[illegible] و عاقرقرحا غرغره کنند اگر مزاج گرم نباشد و بروغن مصطگی [illegible] آن [illegible] نمایند و اگر در عمور فساد باشد قادح با آهن ببرند و سنون تخم خرفه و طباشیر
و آرد باقلا و آرد عدس و کشنیز سوخته و گل سرخ و زبد البحر و نمک اندرانی و شکر طبرزد و شعیر محرق [illegible] مساوی باریک سائیده بر دندان [illegible]
بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نمایند و اگر قادح اصفر اللون باشد مطبوخ هلیله زرد مع تمر هندی [illegible] بگیرند پوست هلیله زرد [illegible] درم تمر هندی

سی درم و ترنجبین منقی پانزده درم و آلو بخارا بست عدد و عناب سه مویز منقی پانزده درم و اصل السوس مقشر پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بیک رطل آید پالیده صاف نموده ده درم مغز خیار شنبر در آن مالیده با نصاف کنند و نیم گرم بنوشند بعد از آن آنچه بر دندان باشد دور کنند و سنون مذکور دلک نمایند و بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه سازند و اگر قلاح سیاه باشد علاج او مرکب ازین دو علاج نمایند صاحب حاوی گوید که تنقیه فم معده بقی و جید و مسهله و تناول نقوع مشمش و ماء الفواکه نمایند و لزوم مسواک سازند و سنون جالی که در علاج تغیر رنگ دندان مذکور شد استعمال نمایند و از خوردن سموک و حلویات و مانند آن اجتناب ورزند انتباه بعضی کسان که توجه بتصفیه دندان ندارند اجزای غذای ماکول در اصول اسنان باقی مے ماند و اول حجرک گردد و بعد زمانی همان اجزا حجر است و همان متحجر میگردد و پس قبل از انکه سفال گردد بمسواک سنونات جالی زائل توان کرد و بالجمله در دفع حجرک استعمال سنونات مذکوره کافی ست و دیگر ادویه مصفی دندان مثل سنون صدف سوخته اسپند تخم ترب سفید و اگر سپاری چهالیه سوخته کات سفید بریان فلفل دراز هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته یک ماشه کوفته بیخته سنون سازند برای حجرک دندان نافع و سنون استعمال چینی کت و یا اشخار نمک اندرانی هر یک درم جو سوخته عود سوخته عاقرقرحا هر یک دو درم قرنفل کبابه چینی هر یک نیم درم کوفته بیخته مالیدن دندان را جلا دهد و محکم سازد و گوشت لثه بروید و بوی دهن خوش کند و سنون نمک و شکر و زبد البحر مساوی نیز مصفی دندان ست و اگر اشخار زرنیخ زرد سوده مثل آن آرد عدس گرفته در سرکه بسرشند و بکوزه مطین کرده در آتش نرم مشوی سازند و سائیده بعد مضمضه بسرکه استعمال کنند در آخر روز و بشب روغن گل و مسکه بمالند درین باب مجرب است و ایضاً بقول سویدی سنون مروارید عقیق و کرک و مقل حجازی و قیشور محرق و قرن غزال محرق و قرن ایل محرق و بلوط محرق و نمک بعسل سرشته سوخته و کذا اسفیداج محرق و نمک سادی و کذا ابرد فتا کوفته و کذا اشخار سفید و کذا زجاج سوده و کذا خاکستر طرفا و نمک اندرانی مساوی و کذا خولنجان هر واحد جالی دندان ست و خشتیته الزجاج و کذا البسد محرق مجرب ست گفته که اگر قطران حبه ارز نمک جریش و اوقیه آرد جو دو اوقیه آمیخته در کوزه گلی کرده سرش بند ساخته سه روز در آتش بدارند پس آورده سائیده بمالند و جلا و تقویت دندان و تشدید عمور مجرب ست

تزید اسنان و طول آن

بدانکه گاهی که دندان غذا را قبول میکند همچنین مع او منصب بسوی خویش را قبول مینماید و در حجم عظیم می پذیرد و در غلظی افزاید پس گاه بسوی او ماده منصب گردد آنرا ممتلی گرداند قوی از ورم وردی ظاهر گردد و آن گاهی با وجع بود و گاهی بدون وجع و آنچه با وجع باشد دلالت بر انصباب خلط حار کند مثل اورام گرم آنچه بلا وجع باشد بر انصباب خلط رطوبی دلالت کند مثل اورام رخوه گاهی دندان در طول می افزاید حتی که از سائر اسنان دراز شود و سبب منع دندان دیگر از مضغ گردد و سببش یا صلابت بودن دندان مذکور از سائر اسنان فی خلقت بود و یا حدوث ورم در آل و یا انقلاع او از بیخ که در آن تکرر است علاج اگر با وجع بود فصد سر رو تنقیه بدن بمسهل و اصلاح غذا کنند و بسر تخدیر نوشیدن ماء الشعیر که دران اندکی خشخاش سفید بیخته باشند لازم گیرند و از غذا مزورات متخذ کنند و بعد ردع ماده مضمضه با آب سماق و آب عنب الثعلب و گلاب مع سرکه و روغن گل نمایند و جوز سرو و کذا مازج و مازو در سرکه سرشته بر دندان گذارند یا گل سرخ آرد باقلا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو خطمی نیم جزو در سرکه بجوشانند حتی که مثل فالوده گردد قدری ازان روغن گل چکانیده در تمام روز و هنگام خواب شب بر دندان نهند و ایضاً خاکستر چوب انگور و خاکستر کشنیز خشک بسرکه سرشته بر دندان طلا نمایند و بهتر آنست که گلنار و سماق و آرد عدس و تخم خرفه و طباشیر سائیده بسرکه سرشته و ضماد ساخته بر دندان گذارند که مجرب صحیح بلا خطا است و دیگر اطلیه بارده قابض بسرکه سرشته برای نهادن مفید و اگر بلا وجع باشد بعد نضج بمنضج بلغم یا مطبوخ اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان مع گلقند تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه دماغ بحب ایارج و یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا نمایند و تناول سکنجبین سکری یا عسلی حسب مزاج لازم گیرند و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و شونیز و مری و مانند آن کنند و بمحلل مثل سعد و مصطکی بخایند و لعاب دهن فرو ریزند و بر روغن مصطکی و روغن بابونه و مانند آن که تسخین و تحلیل دماغ و تحلیل رطوبات منجذبه در بیخ دندان کند سعوط نمایند و در اوقات قطران بر دندان طلا سازند و بشراب مضمضه کنند و تریاق یا مسکاک با سداب سرشته بر دندان بمالند و باشیای ناشفه مثل قلایا و کباب لحم حملان که بر آن شراب کهنه پاشیده باشند غذا سازند و ثوم بروغن بریان کرده بر دندان مالیدن و کذا خوردن آن درین باب اثر عظیم دارد و اگر تزید سن در طول بسبب صلابت بودن او باشد دندان را

درد و انگشت و یا آلۂ قابضه گرفته بسوهان بسایند حتی که مستوی گردد و بعده تحبب لغار و شب و زراوند طویل سنون سازند و بهتر آنست که روز سوهان کردن اکل و شرب تمام روز بلکه دران شب نیز ترک نمایند و این عمل در اول نهار کنند و اگر بسبب ورم بیخ او طول پذیرد علاجش بفصد قیفال و استفراغ بدانچه لائق بود و بعده حجامت نمایند و اصلاح غذا کنند و در ابتدا بهر دع آب عنب الثعلب و آب برگ علیق و عصارۂ برگ گل سرخ رطب مضمضه نمایند و در انتها محللات مناسبه استعمال کنند و اگر بسبب انقلاع او از بیخ بنابر وقوع مادۂ ورم در بیخ او باشد پس اگر از عصب جدا شده باشد لا علاج ست و اگر از ان جدا نگردد و تعلق و ردی باقی بود و فصد سر رو و استفراغ ماده نمایند و تمضمض بسرکه که دران قدری حنظل مع شیب یمانی جوشانیده باشند و بموضع او ذر کنند و تار نقره یا طلا بسته بهمسایۂ متصلگی سوده تشدید او نمایند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته بران گذارند و بند و دیگر اشیای قابضه بیخ او را تقویت دهند تا مواد فاسده سوی او منصب نگردد

حکة الاسنان

گاهی بسبب نوشیدن آبهای مختلف ردی الکیفیت و یا خوردن غذیۂ حریفه خلط حار بالح یا عفن لذاع حریف متولد گردد و قدری از ان بطرف بن دندان گرائیده خارش در دندان بالغه پیدا کند چنانچه مریض یکساعت از بر هم سائیدن دندان و خائیدن اشیا باز نماند علاج تنقیۂ بدن و دماغ از سودا بمسهل سودا و حب افتیمون یا بمطبوخ افتیمون و حب آن نمایند و از گلاب و سرکه و یا سکنجبین ساده و یا عنصلی مضمضه سازند و از اشیای تلخ و تیز و نمکین پرهیز کنند و بقول صاحب حاوی هر صبح آب خرفه پنجاه درم و یا سکنجبین بیست درم و یا آب تربوز سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا عناب و آلو بخارا هر یک ده عدد و شکر سفید ده درم بیاشامند و غذا مزورۂ ماش و یا کدو مع لحوم جدی و چوجۂ مرغ سازند و تنقیۂ بدن از اخلاط ردیه حریفه بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله نمایند صاحب شهی می نویسد که بهر قلع این علت بعد انضاج او بماء الاصول تنقیه بسفوف حب النیل و روغن گاو بریان و زنجبیل و سنا و تربد و افتیمون مساوی سود مندست و بقول طبری و صاحب جامع درین مرض تنقیۂ بدن باین مطبوخ نمایند شاهتره با قد افسنتین کف اسقولوقندریون حفنه هلیلۂ سیاه و کابلی و زرد هر یک پنج درم اسطوخودوس برگ جبسفرم کف افتیمون سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هفت درم شکر داخل کرده نیمگرم بنوشند و تنقیۂ راس بحب صبر یا حب ایارج خورند و اگر از نبض و قارورہ تغیر مزاج بحرارت معلوم شود بهر تبدیل مزاج ماء الشعیر دهند تا آنکه بحالت طبیعی رجوع کند بعده بآب بیخ کرفس و سرکه کهنه و گلاب اندکی روغن گل و قدری بورق بر هم زده در روز و شب بدفعات مضمضه نمایند و یکروز راحت داده استعمال کنند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد بسرکۂ عنصل مضمضه سازند و اگر باز مزاج متغیر گردد تسکین آن نموده بسرکۂ عنصل بیخ دندان بمالند و لعاب دهن فرو ریزند و اگر ازین فائده نشود و بیخ نماض بری در سرکه پخته مضمضه نمایند که بلا شک صحت بخشد و گاهی درین علت پوست انار و تخم انار مدقوق بروغن گل و سفیدی بیضه بر بیخ دندان طلا می کنند و اگر مزاج مریض مائل ببرودت باشد بسرکه که دران عسل و قطران پخته باشند مضمضه و طلا بر دندان نمایند

صریر الاسنان فی النوم

اکثر کودکان و پیران و زنان درخواب دندان میسایند سببش ضعف عضلات فکین ست و آن مثل تشنج آنهاست از کثرت انصباب رطوبت دماغ و یا تولد بیخ غلیظه در آنها و یا تولد دیدان در شکم بسبب ارتفاع بخار که دماغ را ممتلی گرداند علاج بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیۂ دماغ نمایند و غرغرۂ منقی دماغ بکار برند و برای تقویت دماغ و عصاب و غنهای حار خوشبو که دران قوت قبض باشد مثل روغن زنبق و قسط و روغن خلوق و سوسن و خیری بر گردن بمالند و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورند و یا هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و بادیان هر واحد دو درم مع گلقند ده درم بیاشامند و غذا مزورۂ نخود مع مغز حب القرطم سازند و از امتلا خصوص غذای شب منع کنند و ایضاً بعد تنقیه کمادات بدانچه تشدید نماید مثل قرنفل و مازو و بلوط و دارچینی و زرنباد و صعتر بکار برند که در اکثر امراض اسنان مجرب ست و مرض مذکور که بصبیان عارض میشود در اکثر بعد بلوغ خود بخود زائل میگردد و اهل هند گویند که پر نیل کنجشک در گلو آویختن عجیب الاثر ست و کثرت صریر الاسنان منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا فالج ست و یا بر کرم شکم دلالت کند و اینچه از دیدان باشد و ذی قرابت بود و عند وجع شدید و با قبض نیز عارض میشود و در مرض حاد و جدری مکبی که عادی آن نباشد ردیست و در حمیات منذر بمرض جنون و موت فجئی ست و علاجش بعلاج آن مرض نمایند

تسهیل نبات اسنان

تدبیری که دندان صبیان بآسانی برآرند نیست که چون اثر برآمدن دندان ثنایا ظاهر شود شحوم وامخاخ داد مغز وخصوصاً دماغ خرگوش که بعد طبخ از سر او برآورده باشند دمغز استخوان ساق گاو وچربی ماکیان بر لثه بمالند وحکیم شریف خان در منهیه حاشیه شرح اسباب می نویسند که در زمانه ما استعمال دماغ خرگوش کرده شد سودی نه بخشید بلکه ضرر عظیم از تورم لثه وغیره بهم رسید ومالیدن شهد ومسکه وهمچنین چیزهای نرم وچرب مثل چربی بط ودهن بادام ومغز ساق گاو وخایه مرغ وروغن زرد وروغن سوسن نافعست ومالیدن شیر سگ نفع کلی میکند وگویند که شیر سگ بر لثه مالیدن درین باب بالخاصیه نافع ومجربست وهرگاه دندان آغاز کند از خائیدن چیزهای سخت بازدارند وسر وگردن وفکین ونواحی بناگوش به روغنها چرب دارند ونیم گرم در گوش چکانند وبصوت مفرح ودر روغن نگهدارند وهنگام اشتداد وجع آب عنب الثعلب در روغن گل باهم خوب آمیخته نیم گرم بانگشت آلوده برین دندان بمالند که درد را بازدارد والیضاً هنگام وجع دایه بانگشت خود لثه طفل را بیزور بمالد تا رطوبت از لثه سائل شود بعده با دویه مذکوره مسح لثه نماید وذلک لثه بمسکه گاو هر روز بمرات وخوراندن کرنب یا عسل وموم وحک خفیف لثه بشعیر وتدهین لثه بمغز مشش تعلیق ناب کلب وکذا حلزون وکذا اناب خرس وکذا دندان اسب بر طفل نیز تسهیل طلوع اسنان می نماید ودر کتاب خواص مرقوم است که آویختن صدف در گلوی طفل بالخاصیه تسهیل نبات اسنان میکند وکذا التعلیق لب بالای کور موش دندان بآسانی برآرد وهمچنین تعلیق بیخ سنبها بود وگاو بالخاصیه مؤثر است شیخ الرئیس میفرماید که گاهی صبیان را عسر نبات اسنان عارض شود ودردمند شوند ولب سست که بمشارکت آن اسهال حادث شود واحتیاج تعدیل بوضع اطلیه بر شکم وشرب عصارات ادویه قابضه ویا قبض شکم عارض گردد ومحتاج استطلاق بشیافات وادویه ملینه شود بالجمله علاج اسهال واعتقال در مقام خود مسطور گردد اگر وقت نبات اسنان عارض شوند تدبیر آن از آنجا اخذ کنند

تدبیر قلع اسنان وتفتیت آن

شیخ الرئیس میفرماید که گاهی امر اسنان مؤدی بتمادی میشود تا آنکه علاج قبول نکند ویا چندانکه تسکین ایذای او از آفت کنند باز عنقریب عود کند ومجاورت اسباب اسنان مضرت نماید وبسوی اصلاح او سبیل یافته نشود ودوا سود ندهد ودرد پیدا کند پس علاج او بقلع نمایند از ادویه یا بانبور وقلع که بانبور نمایند بعد جدا کردن گوشت محیط بیخ دندان باید کرد ومی باید که قبل قلع تأمل کنند که علت در نفس دندان است یا نه اگر نباشد وسبب لثه یا در عصب تحت دندان باشد قلع نتواند واگرچه از قلع قدری تخفیف وجع میشود لیکن زائل نمیشود وبلکه عود میکند وتخفیف او بسبب تحلیل ماده فی الحال ووصول ادویه بسوی او میشود وچون حاجت بقلع افتد وبیخ آن محکم باشد باید که ادویه استعمال نمایند تا بیخ او سست گردد ودندان بآسانی افتد زیرا که در قلع دندانیکه متحرک نباشد وبیخ او محکم بود در اکثر خطیر است گاهی فک را برهم میگرداند وکناره او میشکند ووجع شدید هیجان میکند وگاهی درد چشم وتپ وصداع هیجان می نماید وچون بدانند که قلع دشوار است وبعض تحمل او نمیکند در تحریک او بشدت صواب نیست که این مزید وجع است وباوجود آن گاهی اتفاق افتد که علت در دندان نباشد وقلع که با دویه کنند بهتر است که اول حوالی سن را بمبضع شرط زنند پس بران دوا استعمال نمایند ویا گوشت بن دندان را بناخن گیر جدا نمایند وبران دوا نهند تا قوت دوا اثر در بیخ او رسد از جمله ادویه قالعه آنست که پوست بیخ توت وعاقرقرحا سائیده در سرکه آمیخته در آفتاب نهند یا بجوشانند حتی که مثل عسل گردد پس بر بیخ دندان هر روز یک بار طلا کنند ویا عاقرقرحا سوده در سرکه تا چهل روز در شمس نهند اگر سرکه خشک شود دیگر اندازند بعده بر موضع مشرط بچکانند ویک دو ساعت بران بگذارند پس بکشند که منقلع شود ویا بدل عاقرقرحا قثاء الحمار کنند ویا شیر وگیرند ویا زرنیخ لیکن پرورده طلا کنند که بیخ دندان سست کند ویا تخم انجره وقنه مساوی بگیرند بسته چندان برگ انجیر بکوبند حتی که بقوام عسل آید ویا تخم انجره وکندر مضاعف او گیرند ودر بیخ ضرس نهند وطلا برگ انجیر نیز در تی آنست قلع بسهولت کند ودر دو سه کرت تنها عجیب ویا بگیرند پوست بیخ توت وپوست بیخ کبر وعاقرقرحا ومازریون وشیر شبرم وزرنیخ زرد وپوست بیخ حنظل هر یک یکجزو سائیده بسرکه کهنه بسرشند وحوالی دندان بآن طلا کنند تا یک هفته این عمل نمایند ودر روز هشتم حوالی سن نیشتر زنند ودو بار طلا کنند بعده دندان بکشند واگر خارج نشود دیگر سه بار چند روز طلا کنند بعد از آن بکشند ویا عروق صفر وپوست توت هر واحد یکجزو زرنیخ زرد دو جزو بعسل سرشته مدتی حوالی سن نهند که قلع او کند ویا بیخ قیصوم وشیر تیوع یک یک جزو بیخ تیوع دو جزو وبران گذارند واگر دندان ضعیف باشد موم وعسل در آفتاب بگدازند بعده زیت بران بچکانند او امر بطبع اوکنند

ویا صمغ عربی و زیت بیخ جتی که مهرا شود و بیخ دندان را نشتر زده بدان چند بار مسح کنند پس جذب نماید و یا پنبه را در شیر انجیر و شیر یتوع تر کرده بر دندان نهند یا عاقرقرحا با صمغ عربی بر آن گذارند که برای قلع معمول است و یا پوست درخت شاه توت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و زرد چوب و شبرم و بیخ قثاء الحمار مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته بنهند پس طلا کنند و اگر بیخ قثاء الحمار بعسل سرشته یا مع میویزج بعصاره کرنب سرشته و یا اسان الحمل خشک کرده سائیده و ثلث آن زرنیخ زرد اضافه نموده و یا کندر در شیر توت سرشته و یا بیخ حنظل سه روز در سرکه تر کرده سائیده و یا صمغ زیتون و یا زاج سبز بسرکه تر کرده و یا زاج سرخ و شیر یتوع یا شبرم و یا عاقر زیت به آب حصرم جوشانیده و یا پوست بیخ ینبوت و یا قنه و زاج سرخ و یا برنجاسف و عاقرقرحا و تخم انجره و فلفل ازرق و بلعید سائیده بر دندان نهند تسهیل قلع اسنان نماید و بقول انطاکی قثاء الحمار حنظل عاقرقرحا برگ زیتون و صمغ آن صمغ سماق هر چه از این میسر آید بسرکه یا در روغن زیتون و اغیره بپزند تا مثل خمیر گردد پس در بیخ دندان یا در متاکل پر کنند که بسهولت قلع کند و بدانند که در استعمال این دوا احتیاط باید که اثر او به قالعه به دندان دیگر نرسد و بهتر آنست که دندان صحیحه را بموم یا خمیر ملفوف سازند و بهر تفتیت دندان متاکل که آن مثل قلع بلا وجع است آرد گندم بشیر یتوع سرشته ساعات بر آن نهند و بعد هر سه ساعت تبدیل آن کنند تفتیت کند و تخم مازریون سوده و شیر شبرم چون بقطران سرشته در سن پر نمایند تفتیت او نماید و با شیر انجیر و بلعید سرشته با هم سرشته در سن اکل نهند که تفتیت آن کند و گویند که تعلیق بیخ کرفس برگردن بخاصیت درد دندان را نفع میکند و تفتیت آن هم می نماید و یا شیر انجیر در حنبلی در سرکه پرورده و توبال نحاس مجموع بر دندان متاکل نهند که آن تفتیت او نماید و بعضی نوشته اند که توبال مس را نرم سوده با شیر انجیر ممزوج نموده و پنبه بدان آلوده بر دندان بیخ لذا ار و یا زنجبیل که چهل روز در سرکه خیسانیده باشند نرم کوفته بران بپاشند و باید که قبل از استعمال مفتتات دندانهای دیگر را بروغن چرب نمایند تا اثر دوای مفتت بدانها نرسد فقط. تذنیب ابن تلمیذ بجمله امراض دندان حدة الاسنان نیز نوشته و گفته که علاج او در کتب مشهوره نیافتم و شخصی را دیدم که او باین مرض عارض شد و سر دندان او چنان تیز شد که انگشتان از مس او متالم میشدند و در بعض اوقات عند التکلم چون زبان مس میکردند متالم میشد و قطع میگردید و خون از آن جاری میشد و علاجش بفصد علاج مرض ضرس نمودم و از آن صحت یافت و بعضی نوشته اند که گاهی سن زائد متولد میشود پس نظر کنند اگر در بیخ دندان دیگر باشد آنرا منشار گویند قطع کنند بعده از سوهان بسایند اگر چیزی از آن باقی ماند و اگر در بیخ دندان نروید بلکه خارج از آن باشد باید که بانبور بر کنند

اورام لثه یعنی آماس گوشت بن دندان

و آن اکثر حار بود دموی باشد یا صفراوی و گاهی از رطوبت فضلیه نیز عارض شود و در اکثر بسبب نزول ماده از سر بسوی او عارض گردد و گاهی بمشارکت معده بود که ماده از وی بسبیل تبخیر میان غشای او که متصل بغشای فم است صعود کند و در لثه نفوذ نماید و همچنین گاهی در ابتدای استسقاء عروض سوء القنیه بسبب صعود ابخرهٔ فاسد بسوی او عارض گردد و گاهی ورم او ظاهر قریب سهل التحلل سریع القبول لدی علاج باشد و گاهی غائر عسر التحلل بطیء القبول برای علاج و گاهی باتپ باشد و استدلال بر جنس ماده برنگ و لمس لثه کنند اگر سرخ و ملتهب هم باشد ماده حار بود و پس نظر کنند که ورم بسیار است یا کم اگر بسیار باشد و با درد و ضربان بود و دیگر آثار غلبهٔ خون نیز یافته شود ماده حار دموی باشد و اگر ورم کم و شدت درد و حرقت بود ماده صفراوی باشد و اگر رنگ لثه سفید و ملتهب بود ماده از رطوبت بلغمی باشد و تبرید عناب هفت عدد بعرق شاهتره ده توله مالیده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله با کشنیز سبز شش ماشه داخل کرده دادن و در دهن چسپانیدن و گلنار گل سرخ عدس مسلم فوفل چهالیه سوخته مازو مساوی سائیده سنون ساختن و یا نبر در دو دیگر قوابض مثل گلنار و آس با دندان آن شیره چسپانیدن نافعست علاج در ورم حار مثل علاج قلاع حاره و درد دندان حار از تبرید و فصد و مسهل علاج نماید و ایضاً در ورم دموی بعد فصد قیفال چهار رگ و ارسال علق و یا نشتر بر نفس لثه و حجامت زیر ذقن اسهال بمطبوخ هلیله و مار الفواکه و شیر خشت و ترنجبین و ریوند و یا نقوع مقوی و یا مطبوخ فواکه هلیله زرد و شاهتره نماید و در ابتدا بهر ردع ماده با آب خرفه و عنب الثعلب بارتنگ مضمضه کنند و در دهن دارند و کنار و روغن آس مفید و همچنین مضمضه عدس و کشنیز خشک و گلنار و مورد و صندل سرخ و فوفل و سماق در آب جوشانیده نافعست و کذا برگ یاسمین و پوست درخت گوندی و پوست درخت مولسری جوشانیده مضمضه کردن سود مند و غذای بارد مثل سماقیه دهند و در سخطاط مضمضه با آب کشنیز و روغن گل نافع و ایضاً پوست هلیله زرد و عنب الثعلب نیز نمک اسپند [illegible]

پوست خشخاش دو عدد و بزر البنج دو درم در نیم آثار آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده مضمضه کردن ورم لثه و درد دندان را نافع است و مازو سوخته و سرکه
سحق کرده و خولان و توت شامی هر واحد مفید ورم و قاطع خون لثه است و در وقت شدت ضربان گذاشتن نیز بر لثه سخت سود مند است و اگر ورم تسکین یابد و در لثه اثر محکمی از ورم
باقی ماند روغن گل یا بادام در آب گرم آمیخته مضمضه نمایند و لثه را بروغن چرب دارند و در آخر بجوزه مربی مطبوخ بآب سماق یا آب انار یا آب انبر باریس غذا سازند و اگر
ورم عظیم بود و بتدابیر مذکوره تحلیل نشود با آهن بشگافند پس معالجه جراحت و قروح نمایند و گویند که مضمضه از پوست درخت سلطان الاشجار برای ورم لثه بلا تحلیل
مجرب است و کذا مضمضه خیار شنبر در ورم لثه بعد زمانه ابتدا که زمانه استعمال منضجات است نافع و منضج است و پوست انار گلنار کرمازج مازو برگ مغیلان در سرکه
جوشانیده در دهان گرفتن و مدتی داشتن در ورم لثه و نزف خون آن را صاحب تکمله نافع نوشته و در ورم صفراوی اگر مانعی نباشد نیز فصد نمایند و تنقیه صفرا
بمطبوخ هلیله و یا آب انار بن هلیله که مقدار سه درم پوست هلیله زرد شب در آب گرم خیسانیده باشند و صبح بنوشند نافع است و باقی ادویه بدستور بکار برند و گر شد
بعمل آرند و برعلو ریشتر زدن و بعد از تنقیه بیخ عنب الثعلب در سرکه جوشانیده مضمضه کردن مفید بود و قبل از تنقیه تمضمض بانشیای مسطوره جایز نیست که منع تحلیل
نماید و در ورم بلغمی آنچه در قلاع بلغمی و در درد دندان بارد گذشت استعمال نمایند و در ابتدا بتلیین و تقطیع ماده مضمضه بماء العسل یا با آب گرم یا با شهد و روغن زیتون
و یا بعسل و روغن بابونه آمیخته و بعد ازان بادویه محلله چون بابونه و اکلیل و مرزنجوش و حلبه و تخم کتان در آب جوشانیده مضمضه کردن مفید است و شب یمانی زرد جوب
سائیده مالیدن نافع و یا عاقرقرحا سیاه عدس برگ عنب الثعلب جوشانیده مضمضه نمایند و فلفل سیاه پھٹکری بریان هلیله سیاه نمک سنگ سائیده بمالند و گویند
که مضمضه گل سرخ یا برگ اجاص مطبوخ در شراب قابض و کبوس صبر و شب و ضماد قرن ما عز و گرفتن مصطکی بآب گداخته در دهن هر واحد مفید ورم لثه و قاطع خون
آن است و یا توتیای سبز و گل دیگدان مساوی سوده بر بن دندان بمالند و دهن کشاده دارند تا لعاب برآید و سنون سعد کوفی پوست هلیله زرد کرمازج و دارفلفل
عاقرقرحا فلفل گرد کشنیز خشک مساوی بمالند تا آب از دهن روان شود که مجرب علوی خان است و کذا سنون زنجبیل سون مکی با برگ کسیس کتھه هر واحد یکدام هلیله
بریان نیم ماشه استعمال نمودن درد و آماس بن دندان را دور کند و دندان را محکم نماید و سنون زند درین باب معمول است و پوست درخت گبه و ببیل در آب جوشانیده
گرما گرم مضمضه کردن برای درد دندان و ورم لثه نافع و اگر زنجبیل نمک سنگ مرچ سیاه گل تنباکوی خشک که در بینی میکشند هر پنج ادویه برابر سائیده نگهدارند
و هر وقت که خواهند قدری بر دندان مالند و دهن واکرده سرنگون دارند که لعاب برآید و بعد یک گھڑی گلوری پان بخورند و از یک دندان نشویند بعده گلوری دیگر
خورند و بعد دو گھڑی اگر خواهند آب بخورند درد دندان و ورم لثه را دور نماید و مجرب است و چون سیاه شود نیز هر دو وزن برابر در حلیم نهاده بجای تنباکو در قلیان
کشند که آب دهن بریزد نیز نافع درد و آماس لثه است و کچله سوخته بطوریکه خاکستر نشود و زگال گردد و افیون سوخته و شاخ گوزن سوخته و بان کوڑیه تیسط
تانخ فلفل سیاه شب یمانی سرخ بریان مساوی کوفته بیخته سنون ساختن برای درد و استحکام دندان و دفع ورم لثه که از کثرت ماده نزله بارده بهم رسیده باشد مفید است و نخود سیاه خیسانیده
با آب نیم گرم مضمضه کردن نافع ورم لثه است **اقوال اطبا** شیخ میفرماید که اگر ماده ورم لثه حار باشد استفراغ و فصد جهار رگ نمایند و در ابتدا بمضمضات مبرده که در آن قبض باشد
مثل گلاب و رائب و آب آس و آبهای برگ توابض بارده و مطبوخ گلنار و آب بارتنگ و لعوق مبلوط و عصاره لبلاب الحمقا علاج کنند و بعد از زمانه ابتدا بربت انفاق و روغن شجر مصطکی و
روغن آس که در هر اوقیه او سه درم مصطکی باشد و روغنگل که در آن سنبل گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند مضمضه نمایند و روغن شجر مصطکی را قوت شدیدیست در تسکین اوجاع
اورام لثه و خصوصاً حدیث او را که قامع و غیر مخشن است و خص منافع او در حال وجع است بعد ازان مثل عصاره ایرسا که رطب باشد استعمال نمایند که آن غیر ان رسائل کهنه و ست
دهد و از ادویه نافعه عصاره برگ زیتون یا وردی خمر و یا عصاره سداب یا روغن حبة الخضرا و یا مطبوخ زراوند است و اگر ورم حار غائر باشد که بار و بیس نامند بادویه تحلیل
نشود و بلکه متقیح گردد پس گاهی احتیاج بعلاج آهن افتد و لباس است که جوهر او با نبات لحم جدید مودی گردد و هرگاه ریم کند بران زنگار و مازو و یا قشور مس
بیرکه سوده چند روز استعمال نمایند و یا زاج سوری سوخته مع مازو بکار برند و چون لثه مدام متقیح متورم باشد و به نشود و بداغ احتیاج افتد و بهتر آنست
که بگیرند زیت جوشش کرده بصوفیکه ملفوف بر میل باشد و چند بار بر لثه نهند حتی که لاغر و سفید شوند و اگر ورم از رطوبت فضلی باشد در ابتدا بر غنهای گرم
بعسل و زیت مضمضه نمایند بعده محللات قویه استعمال کنند صاحب جامع و کامل گویند که علاج بثور و ورم حار لثه و خروج دم ازان فصد قیفال و حجامت زیر ذقن

نمایند و چون علت متمادی گردد قطع چهار رگ یا فصد دو رگ زیر زبان کنند و تنقیه بدن بمطبوخ مناسب نمایند و مضمضه بسماق در گلاب پالیده و غذا با غذیهٔ لطیفه مثل لحم
جوزهٔ مرغ و تیهو معمول بآب انار و آب زرشک کنند و طراثیث قرظ شب شرخ پوست انار ترش سماق مساوی در آب خوب جوشانیده مضمضه نمایند و اگر این دوا
باریک سائیده بر لثه نهند منفعت بین نماید و قرحه انیسون خشک سا زدو یا برگ سرو و جوزا و گلنار و مازو و کندر مساوی در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند و مضمض آب
عصی الراعی و آب عنب الثعلب مع سکر نیز نافع و یا بزر ورد و سماق مساوی در گلاب پخته صاف نموده قدری آب عصی الراعی و آب بارتنگ آمیخته مضمضه کنند تا قطع
دم و نفع به ثبور و ورم حار لثه میکند **صاحب شفاء الاسقام** گوید که چون با ورم لثه وجع دندان باشد تخم خرفه کشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سفید
عود الفرج کافور اجزای مساوی سائیده اول سرکه و گلاب در دهن ساعتی بگیرند بعده دوای مذکور بر لثه و دندان ذرور کنند و آب دفع نیز نمایند **صاحب حماد**
گوید که در ورم حار فصد سر رو و حجامت و شرب جلاب هر صبح از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر سفید ده درم و یا آب انار ین معصور مع تخم لثه قیمه با شکر و
ترنجبین هر واحد ده درم و غذا مزورهٔ آلو یا تمر هندی یا لیمو یا نارنج مع مغز بادام و شکر و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و فصد چهار رگ نافع ست
و مضمضه بسرکه کهنه و گلاب یا آب سماق مع سرکه نمایند و این دوا در علاج او شافی و کافی ست بگیرند گلنار مازو جوز السرو پوست انار ترش طباشیر گل سرخ
طراثیث فوفل سماق اجزای مساوی کوفته بیخته بر لثه بپاشند که آن را منفعت عجیب ست و یا مضمضه بآب عصی الراعی و آب عنب الثعلب سرکه کهنه و گلاب و یا
بآب سماق مع سرکه نمایند و از شرب شراب سوم و شیر نیمها قطعاً پرهیز کنند و انار میخوش امتصاص نمایند و امرود و خوبانی رطب شفتالو و سیب بخورند و باید که شور را
در روزی چند دفعه بمالند **طبری** مینویسد که گاهی حمره در عمور از فساد دم بصفرا و انصباب خون بعضو ظاهر میشود پس اگر عمیق باشد فلغمونی بود و اگر سطح عضو بگیرد و عمیق
نگردد حمره بود و گاهی در عمور وجع شدید و حرقت مع ادنی ورم ظاهر شود و حذاق اطبا آن را حمره نامند و علاجش فصد قیفال یا باسلیق کنند اگر طبیعت یا هوا یا بلد مانع نباشد
بعد استفراغ بدن باین مطبوخ پوست هلیله زرد سی درم تمر هندی پنجاه درم آلو و عناب هر یک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد هفت درم کشنیز خشک
کف برگ عنب الثعلب اگر رطب باشد یا قدر کبیر توت شامی مجفف کف کبیر ترنجبین بیست درم همه را در چهار رطل آب بپزند چنانکه یک رطل و ربع آید مالیده صاف نموده
فلوس خیار شنبر پانزده درم مالیده باز صاف کرده نیم گرم بنوشند بعده بر عمور شرط زنند و عمق شرط حسب علت باشد و بعده بسرکه که در آن آس و بیخ عنب الثعلب جوشانیده باشند
مضمضه متواتر نمایند و هرگاه وجع ساکن نشود مضمضه بروغن گل کنند و اگر درد ساکن نشود بسرکه و آب عنب الثعلب و آب جراده کدو و خیار ترش که در آن گل ارمنی
حل کرده باشند مضمضه نمایند که تسکین وجع کند و باقی ماده را تحلیل نماید و از غذا مزورهٔ متخذه از آب حصرم و یا عدس مقشر و سرکه اقتصار ورزند و این علت
چون عمیق بود و مرض بسرعت به شود و هرگاه عمیق بود پس تدبیر او بعلاج بخر الفم که از فساد عمور عارض شود باید کرد **مسیحی** گوید که در فلغمونی لثه که مع ضربان
باشد اول فصد قیفال کنند و اگر کفایت نکند فصد جهارگ زیر زبان نمایند و یا حجامت استعمال سازند و اسهال بدانچه منقی راس و معده باشد مثل ایارج و غیره
آورند بعده بسرکه و گلاب غرغره نمایند و مضمضه بدان کنند بعده روغن گل در دهن بگیرند و برگ آس رطب بعد خائیدن در دهن گیرند و یا بعصارهٔ او مع شراب قابض
مضمضه سازند و عصارات این عمل نمایند و برگ زیتون تر و برگ عنب الثعلب و آب سماق و آب پوست انار و آب حی العالم و آنچه در آن فقاح اذخر مع شکر و جوز السرو پخته باشند نیز نافع ست

لثه دامیه

عبارت ست از برآمدن خون بن دندان خود بخود یا برسیدن چیزی بدان بسبب ضعف قوت غاذیهٔ لثه است یا کثرت خون در بدن و ابن تلمیذ گوید که از لثه وقتی خون
آید که کثیر الرطوبة متخلخل جرم رخو شوند و لهذا در علاج او تجفیف و تصلیب و تسدید مسام او بادویهٔ قابضه واجب ست یا بجمله فرق در هر دو سبب عدم علامات غلبهٔ خون در سبب
اول و وجود آن در سبب ثانی تواند و علاج در ضعف غاذیهٔ لثه سنونات قابض مقوی لثه مثل مازو و مورد و عدس بریخته و طباشیر و سماق و قرظ و یا گل سرخ و پوست انار
شاخ گوزن سوخته اقاقیا کندر گلنار شب یمانی پوست بیرون پسته پوست تخم مرغ حضض مکی حب الآس دم الاخوین فوفل بیخ انجبار کشنیز خشک کزمازج خبث الحدید
خرنوب جفت بلوط پوست هلیله زرد و کابلی هلیلهٔ سیاه گاوزبان سوخته کاغذ سوخته بلغار نیم سوخته کتھه سفید سنگ گل ارمنی همه یا آنچه میسر شود بالند و سنون سازند
حکیم اکمل خان درین باب معمول ست و اگر فوفل بریان پوست بادام سوخته هر واحد یکتوله سماق ششماشه گل سرخ مازو هر واحد یکدرم پوست انار مصطکی

هر واحد سه ماشه سنگ جراحت و دو درم دم الاخوین و انزروت هر واحد دو ماشه توتیای سبز بریان یکنیم ماشه کوفته بیخته سنون سازند خون آمدن از لثه بازدارد و دندان را
جلا دهد و مستحکم نماید و در جمیع نفع عجیب بدیل و بی نظیر است و یا بگیرند شب یمانی سوخته و در سر که بسرکه سرد کرده باد و چند آن نمک طعام و یکنیم وزن آن زاج سرخ سائیده بر بن دندان
بپاشند این نسخه شیخ است و در خلاصه زرد و مساوی مجموع داخل است و در موجز بزر ورد عوض زاج مرقوم است و در نسخه دیگر سماق سه جزو عوض زاج است و پاشنده اما
نمک سوده بسوزند که مثل زکال گردد و یکجزو از آن بگیرند و از گل سرخ دو جزو سوده بکار برند و ایضاً بگیرند آس و عدس مقشر یک یکجزو سماق و زاج سرخ هر واحد دو جزو
و قفاح اذخر سه جزو آمیخته استعمال کنند و سنون کزمازج گلنار فارسی طباشیر سپستان پوست انار تر گل سرخ شاخ گوزن سوخته نیز مفید است و سنون دم الاخوین گلنار
کتھه کباب چینی مصطکی پوست مغیلان مساوی وقت شب مالیدن و گلوری پان بالای و خوردن برای لثه دامیه و تحرک دندان و جمیع آن جامع النفع است و یا گلنار
مازو عدس اقاقیا شب یمانی کندر بزر البورد مساوی کوفته بیخته بر دندان بمالند که حبس خون لثه نماید و اگر بعد مالیدن این سنون دندان کندی کنند با آب برگ و ساق
خرفه مضمضه نمایند و بعده مغز بادام خورند و اگر عود بسوزند و خاکستر آن با همچند شب یمانی برشته سوده بمالند نیز مفید بود و اگر قدری نمک لاهوری داخل نمایند
قوی تر گردد و مازوی سبز و تخم خرفه را در آب سائیده صاف نموده مضمضه کردن نیز نافعست و کذا العصارة آس و اگر پوست انار سوده در آب آس سرشته نان
لیسانند و سائیده بپاشند قطع خون کند **اقوال اطبا** صاحب تفریح فصد باسلیق یا حجامت و فصد چهار رگ بعده تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر طلا کنند
سوده بعسل آمیخته و یا باهل العسل سرشته و سنونات مقویه در همین مرض نافع نوشته و در شفاء الاسقام هست که برای لثه دامیه و استحکام دندان متحرک بلد البحر نسب یمانی
اقاقیا گلنار فارسی سماق پوست انار هر یک دو جزو مازوی سبز سه جزو نمک طعام یکجزو کوفته بیخته سنون نمایند و بعد از آن بسماق که در گلاب خیسانیده باشند
مضمضه کنند **و گویند** که سنون فوفل کات هندی هر یک سه مثقال کزمازج عاقرقرحا اقاقیا هر یک دو مثقال نیز مجرب است و از مجربات صاحب اکسیر انیست که
عدس را گرم نموده در سرکه سه بار سرد ساخته یک جزو بگیرند و حضض و صبر و شب یمانی هر کدام نیم جزو کوفته بیخته سنون سازند و آنچه چنین تجربه کرده و این سنونات
کثیر الاجزا مغنی یافته اهل پوست بیخ کبر هر واحد یکجزو ست که هر دو را کوفته سنون سازند بعده غرغره با ایارج فیقرا و کسی که متحمل تلخی آن نباشد بگیرند البورد و اگر با فته
نشود گلسرخ و زرشک کزمازج و برگ سنوبر و برگ زیتون مساوی از جمله ده درم و از بیخ بارتنگ سه درم و شب نوشادر دو دانگ سنون سازند **و الیاس** گوید که بسماق و گلاب
شراب یا سرکه که دران برگ آس یا زیتون پخته باشند مضمضه کنند و اگر خون منقطع نشود جفت بلوط پوست انار گلنار کزمازج مازو سماق شب آس مساوی سائیده بر لثه
ذرور سازند که تشدید لثه و قطع خون جاری از آن نماید **مسیحی** گوید که در سیلان خون از لثه سنون کزمازج سماق هر یک سه درم عصاره لحیة التیس گل مختوم اهل هر یک درم
دار چینی نیم درم سائیده بر لثه بمالند و یا بگیرند شب یمانی و برگ آس مساوی و بمالند **و بقول اهل هند** سنون صمغ پلاس ده ماشه و مازو سائیده و چوب درخت جامن سوخته و چوب
مولسری سوخته و چوب درخت کچنال سوخته و سنگجراحت سوده و گلنار پوست انار سائیده و مسواک از چوب نرم ببول و از ریش برگد هر روز تازه گرفته و مضمضه بطبیخ
انار و گلنار و مازو و عدس هر واحد نافع لثه دامیه است و هر گاه سبب این مرض کثرت خون باشد فصد سر رو و چهار رگ نمایند و مطفیات خون نسخهای معمول نمایند و با دویه
باردة قابض مضمضه کنند و تقلیل غذا نمایند و ترک لحوم و حلویات کنند و بر مزورات قابض با زرد اقتصار ورزند و گویند که اگر از فصد سر رو و چهار رگ یا زیر زبان فایده نشود مسهل سودا دهند و بعده مضمضه
شراب تند و فوفل خسته اینه شاخ گوزن کزمازج همه سوخته کنند گلنار طباشیر هر یک هفت ماشه بسبیج ماشه گل یاسمین سه ماشه سنون سازند و همه آنچه در استرخای لثه بیاید بکار برند

قروح لثه و تاکل و ناصور آن

قرحه تفرق اتصال ست که در گوشت افتد و ریم کند و قروح لثه یا ساذج یعنی بی ورم و بغیر عفونت باشد و یا متعفن و یا با ورم و این را قرحه خبیثه گویند و یا با تاکل بود و دوا این
آکله خوانند و ناصور عبارت ست از قرحه عفنه عمیقه که در گوشت نفوذ کرده باشد و ریم و آب زرد از ان پالاید بالجمله این مرض عسر البرء ست اکثر بهلاکت می انجامد و چون مزمن
گردد تپ دق شریک او شود و سببش ماده حاد عفن باشد و سبب قرحه خبیثه خون سوخته یا سودای سوخته باشد که از سر فرود آید و گاه باشد که بخارات سوده ادویه اشتغال
بیالا رود چنانچه در صاحبان آتشک پدید آید **علاج** اما علاج قرحه ساذج بعلاج قلاع نمایند و فصد سر رو و چهار رگ کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله و شاهتره
بهیند و بسرکه که دران عدس و کشنیز خشک جوشانیده باشند مضمضه نمایند و کافور سوده بپاشند و از پوست انار و گلنار و مازو و شب یمانی و کات هندی و سنگجراحت

هر یک سه ماشه سنون سازند و اگر قرحه قوی و کثیر الرطوبت باشد ادویه قوی التجفیف بکار برند بعد مضمضه بماء العسل و گویند که سنون سندروس و گل سرخ بسیار نافع ست و کذا کز مازج
دانه زرد چوب و کندر دم الاخوین و زراوند و ایرسا و طباشیر و اقاقیا و گل سرخ و گلنار و عفص بلوط همه منبت لحم قرحه است و لادن کذا زنجفر و کذا افیون انه سنون شیر بر لثه
نهادن و کذا کبوس کرسنه و زراوند مدحرج و کذا پوست سبز جوز و یا برگ آن سائیده و کذا گل ارمنی و کذا کبابه چینی و کذا مضمضه بآب تازه کذا مضمضه برگ زیتون تازه
سوده هر واحد نافع قروح لثه است و سفیداب و آب خرفه و سرکه در قرحه سیاره و زنگار العسل و سرکه و سعد و بارود و خاکستر صدف و نمک سوخته در رطوبات زرد و آتش علاجها
و عتیق و در لطبیب کثیر الرطوبه نافع ست و سنون سعد طباشیر گل سرخ حب الآس گلنار فوفل اقاقیا کز مازج کات هندی هر واحد یک جزو سماق سه جزو برای
قرحه لثه و دور مجرب ست و مضمضه حکیم علوی خان که دران پوست ببول نیز داخل ست بدستور معمول و هلیله سیاه و مازو و خبث الحدید و خزف محرق نیز مجرب
طباشیر گل سرخ هر واحد سه جزو مروارید گل ارمنی بریان دم الاخوین هر واحد دو جزو مرجان سوخته صندل سرخ صاف کابلی کز مازج مامیران هر واحد یکجزو کوفته بیخته
سنون سازند که جهت امراض حاره و رویانیدن گوشت لثه و قرحه آن تجربه حکیم ذکاء الله خان و شریف خان رسیده و سنون منقول از حکیم اکمل خان و سائر ادویه
قروح نافع و آنکه شروع در تعفن کند باید که بحبل اصل و خشک علاج کنند و اگر نفع نکند مازو یکجزو مرهم جزو بروغن گل آمیخته استعمال نمایند و از مضمضات نافعه
مضمضه بسرکه عنصل تنها یا قدری مرکی دران حل کرده و یا بشیر خرست و با آبیکه برگ زیتون و یا گل سرخ و عدس و مازو و پوست انار دران جوشانیده باشند و در قرحه متآکل
اگر غائر باشد و کذا اگر در ناصور لفلفیون و مانند آن ادویه حاده که در آکله قسم گذشت علاج کنند و بعده بران ادویه قابض چون مازو و گلنار و حب الآس و عفص بلوط
و فوفل کز مازج و گل سرخ و جز آن که در علاج تحریک اسنان از نقصان گوشت لثه گذشت بپاشند و آنچه درین باب مجرب ست سنون کز مازج عاقرقرحا سرخ
سه درم مامیران یکدرم هلیله زرد دو درم گل سرخ ده درم قلی نوشادر کبابه زبد البحر هر واحد نیم درم گلنار زعفران هر واحد یکدرم کافور ربع درم ست و بقول مسیحی این
سنون مصلح بثور و قروح و محرک اسنان و وجع و ضربان ست و ایضا سنونهائی که دران زراوند و قلقطار و توبال نحاس و زرنیخ داخل باشد و ادویه متوسطه قروح
و ناصور لثه اینست که بگیرند عاقرقرحا بیخ سوسن هر واحد یکدرم سماق مازوی بی سوراخ گلنار تشیعانی هر واحد دو درم و سائیده بر لثه بچسپانند و بر متآکل متوسط و صغار نا استعمال
نمایند و کذالک گلنار و خبث الحدید سائیده بر لثه بچسپانند بعده بسرکه عنصل و یا بسرکه که دران برگ زیتون جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ایضا استعمال فلونیا موضع
متآکل سودمند ست و فوتنجی و معاجین مانع عفونت محلل ماده که دران حاصل شده و معجون حنل نافع و ایضا در قرحه مزمن متعفن مضمضه بسرکه کهنه تنها و یا بسرکه
که دران مازو و تیپانی جوشانیده باشند مفید ست و سنونی که دران برگ سداب ست برآکله و ناصور لثه افشاندن مجرب معمول ست و کذا سنونی که
دران موی سوخته انسان داخل ست در قروح و خون و ریم آمدن از بن دندان عجیب الاثر ست و زرنیخ سرخ زرنیخ زرد و بول طفل سرشته سوخته باشیدن برای
متآکل و جریان خون لثه بعدیل و مجرب ست و ایضا برای متآکل و فضله انسان سوخته مجرب و منبت لحم ست و سنونی که دران آرد کرسنه سوخته است همین فرو دارد و بیخ کبر و اصل
عاقرقرحا ایرسا کرسنه کرده مساوی نیز مجرب ست و سنون اشسیعان نافع و اگر نوشادر یکدرم قلی آهک زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هر یک پنج مثقال کوفته بآرد جو سی مثقال آمیخته
دلیکه سرشته و خمیر کرده در تنور بگذارند تا سوخته سیاه گردد و برآورده بسایند و بر لثه افشانند و بگذارند تا آب بیخ لثه از ان برود پس بگلاب بشویند نیز حبت مدن خون از بیخ دندان و عفن
و فساد آن و بوی گندن بوی آنرا بسیار مفید و مجرب ست و بقول سویدی عدس مقشر زرنیخ و قلی سفید سائیده بآب سرشته در اشنه بقصب سبز پر کرده خرقه کتان مبلول بر ان پیچیدن
و در آتش نهادن تا قصب بسوزد برآورده سائیده بر لثه منقرحه ذرور کردن و مرات استعمال نمودن قبل استعمال او مضمضه بسرکه تند کردن بعد از ان بر لثه که از ان خون آید
مسکه و روغن گل و پنبه نو نهادن مجرب صحیح ست و کذا قطران و نصف وزن آن نمک اندرانی در کوزه گلی کرده بر آتش بسوزند و باریک سائیده بدارند و مثل آن بر آتش گرم
کرده در گلاب بعده گرم کرده در سرکه تند سرد نمایند تا هفت بار بعده باریک سائیده و در قطران محرق بیامیزند و بر لثه کبوس نمایند که مجرب ست و هم او گوید که کبوس
قیشور و زجاج مثل غبار سائیده و کذا اکل بادام شیرین مع پوست و کذا شرب بیخ خنثی نافع و سنون مر نوشادر بیخ سوسن زرنیخ سرخ عاقرقرحا مساوی
کوفته بیخته استعمال کردن نیز آکله و ناصور لثه و رفتن خون را نافع و کذا کات هندی قسط شیرین توتیای بریان زنجبیل مفید و اگر ازین ادویه فائده
نشود و لابد ست از قلع فیون باید که آنرا بر لثه بمالند و بعد آن بسرکه حب الآس مضمضه کنند و یا بعد مالیدن آن سنون مذکور که دران کز مازج و قرحا

هر واحد نیم درم ست بدون قلی مرتب ساخته بر لثه بپاشند و بعد از آن با یارج فیقرا سنون سازند و بر مضمضه سرکه که دران عاقرقرحا و کزمازج و صبر در جوشانیده باشند
مداومت نمایند و آنچه قریب فاذفیون ست آنست که بگیرند شب یمانی و آهک نزده و مازو و زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد مساوی یکیک سوده و اسفنگی از ان
گرفته خوب دلک نمایند بعده ساعتی صبر نموده بروغن گل مضمضه نمایند و گاهی دران اقاقیا داخل کرده میشود و بهتر آنست که در سرکه قرص ساخته خشک نمایند
و وقت حاجت سوده بدستور استعمال کنند که در قرحه متعفن و آکله عجیب ست و همیشه معمول و گاهی بر زرنیخین و آهک اقاقیا و قرظ اقتصار میکنند و یا زنگار
و دیگر بر دو یک استعمال نمایند تا آنکه گوشت فاسد ببرد بعده ادویه منبت لحم مثل انزروت و دم الاخوین و پرسیاوشان و گلسرخ ذرور سازند و بروغن گل دهن غسل
بشویند بطوریکه باین هر دو اشیا موضع مرض رنگ شبانه روز بر نمایند بعده منبتات لحم رجوع کنند و باید که دوائیکه بر موضع ناصور استعمال کنند حفظ او در اسنان دیگر
بروغن گل نمایند و لعابیکه از دهن آید فرو نبرند بلکه بیرون اندازند و گاهی عمور را بمبضع میشگافند تا که ریم از ان خارج شود بعده بآب سرکه و یا آب شهد مضمضه میکنند
پس از ان مضمضات دیگر بعمل می آرند و گاهی اول بعلقیات خون داده بعده حجامت بعد از ان زنو بر عمور بسیار سائیده من بعد ناخن گیر در عمور هی خلانند و گاهی داغ
باهن نفع میکنند و تاکل و عفونت و فساد ساقط می نماید بعده لحم صحیح می رویاند و گاهی بدین طور داغ میدهند که روغن گل را خوب بجوشانند و بر سر میل صوف بسته
در روغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصور داغ نهند حتی که موضع حوالی اسنان سفید گردد و گاهی بمیل زر داغ میدهند و بعد از داغ مازو سائیده بران بپاشند و یا سندروس
با زاج و مع ثلث آن مر استعمال کنند که لحم بر دیاند و لثه محکم کند و بعضی مازو سوخته درم و مرکینیم درم مثل غبار سائیده بعد داغ برلثه کبوس نمودن نوشته و گویند
که فصد باسلیق و اسلیم درین مرض نفع کثیر دارد و لیکن فصد چهار رگ شدید المنفعة است **اقوال اطبا** صاحب مغنی گوید که در قروح لثه سورنجان با آب سماق بر لثه
بمالند و اگر قروح عفن و تابع او نقصان لحم باشد علاجش اول بفصد و اصلاح مزاج نمایند و لثه را بقلقدیون بمالند و بعد از ان بسرکه که دران برگ آس پخته باشند
مضمضه کنند و لثه را بروغن سرخ نمایند و در آخر با آبیکه دران مازو و پوست انار جوشانیده باشند مضمضه سازند برای سختی لثه و از البان سموک اجتناب کنند و جوزه
مرغ با آب سماق تناول نمایند و فواکه ترش و قابض بخورند و از امتلای لحم و طعام منع کنند و اگر در دهن بوی بد باقی باند کافور یا عود یا پوست ترنج در دهن گیرند و بسعد
و صندل و گل سرخ سنون سازند **صاحب حاوی** گوید که گاهی در لثه قروح و نواصیر حادث شود و علاجش در کردن جزهای متعفن از انست و تنقیه بدن
و دماغ از فضول رویه بحبوب ایارجات و شبیارات و فلدفیون بدان استعمال کنند و بدان لثه را خوب بمالند حتی که لحم عفن فاسد را بخورد و مستاصل سازد بعده
بسرکه که دران گلنار و مازو و سماق و جوز السرو جوشانیده باشند مضمضه نمایند تا لثه را سخت کند و بعض اطبای اقدمین در معالجه او داغ با آتش تجویز کرده اند
اگر این دوا فائده نکند **جرجانی و ایلاقی** منقول است که سبب تاکل لثه گوشت بن دندان انصباب خلط حاد درانجاست که گوشت را بسوزد و بخورد اگر خلط اندک
باشد یا تیز بسیار نباشد مرض سهل تر بود و اگر زیاده و تیز بسیار باشد علت صعب تر بود و علاجش اول فصد قیفال یا حجامت پس گردن ست و اگر کسنه گرد و چهار
رگ یا دو رگ زیر زبان کشادن بعده تدبیر تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر و مطبوخ هلیله و مانند آن از جمیع لحوم و شیرینیها و از شیر و دوغ و جوز پرهیز باید کرد
و طعام از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و لیمو شوق بدهند و تا که مرض مستحکم نشده باشد سماق را در گلاب تر کرده بدست مالیده صاف نمایند و بدان مضمضه
کنند و یا حب الآس نیکو فته در سرکه بپزند و صاف کرده مضمضه نمایند و شب یمانی را بکفچه آهن بر سر آتش نهند تا جوش آید و در سرکه اندازند پس خشک
کرده نرم سوده یک جزو او با دو جزو نمک طعام سوده بیامیزند و بر جای علت بپاشند و ماهی تریخ نمک سوده را بر آتش نهند تا بسوزد پس آنرا کوبند
و یک جزو او با گل سرخ دو جزو سوده بر آن موضع پاشند و قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار و کزمازج و گلنار و جوز سرو برگ سرو همه با آب سماق پخته صاف نموده
مضمضه کنند و اگر همین ادویه سائیده بر موضع مرض بپاشند سود دارد و آنرا که گوشت بن دندان کمتر شود کندر و زراوند مدحرج و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ
سوسن مساوی با انگبین و سرکه عنصلی سرشته طلا کنند و هرگاه مرض مستحکم گردد قرص نوشادر بسرکه حل کرده بدان مضمضه کنند بعده بآب غوره یا با آب سماق و یا
بگلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزش این دوا نباشد مضمضه بروغن گل نیمگرم کنند و یکساعت در دهان نگاه دارند و غذی باین قرص علاج کنند
حتی که خون بد پاک شود و نشان آن آنست که خونیکه بعد از ان آید جید اللون و خوشبو بود بعده برای سختی گوشت بن دندان و اندمال جراحت برگ آس

بودینه دشتی گلنار کزمازج عاقرقرحا مازو سبز پوست انار ترتیب همه را نیمکوفته در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر مرض قوی تر باشد عوض آن ترمس نوشادر فلدفیون
استعمال نمایند حتی که خون از وی سائل شود پس دهان بشویند و روغن گل طلا کنند تا سوزش بنشاند بعده با دویه قابض که مذکور شد مضمضه کنند و یا عدس گلنار
وکزمازج وگلسرخ جوشانیده مضمضه نمایند و هرگاه مرض انحطاط نماید و اندک بماند ذرور توتیای هندی با آب غوره دو درم و نیم مرمکی زرنیخ کنند گلنار سرکه درم
سفیده ارزیز یکدرم سوده بپاشند و احتیاط کنند که این دویه بحلق فرو نرود و هرگاه موضع پاک گردد مرهم سفیدآب طلا کنند تا گوشت بروید و بآبهای
ادویه قابض که مسطور شد مضمضه نمایند تا گوشت سخت شود صاحب کامل وجامع گویند که علاج نقصان لحم لثه و تاکل او فصد قیفال و حجامت نقره
شرب مطبوخ هلیله و تغذیه با غذیه میبرده مطفیه مثل لحوم طیر وجدی بسماق و آب انار و حصرم و امتصاص انار و تناول سیب مرود و اجتناب از اغذیه شیرین لحوم
کثیر الغذا و استعمال دوای حاد مثل فلدفیون در دلک جید لثه و لحم عفن بدان مع اندکی سرکه حتی که خون برآید و گوشت گند را بخورد و مستاصل کند بعده مضمضه
سرکه بعد ازان بروغن بهرات و بعد پاک شدن موضع از لحم عفن نهادن مرهم سفید و مرهم مرداسنگ برای انبات لحم و مضمضه بگلاب که سماق و مازو و جوز السرو در آن
جوشانیده باشند برای سختی لثه و اعاده بحالت طبیعی و گاهی داغ استعمال میکنند چون زدوای حاد کار برنیاید صاحب ترویح گوید که در نقصان لحم لثه و
تاکل آن علاج قلاع قوی دلفیون نمایند و غذا سماقیه و ریباسیه و زرشکیه دهند و بعد ازان بطبیخ سماق و برگ تیون و یا بطبیخ عدس و گلسرخ و کزمازج
نمایند پس چون موضع پاک گردد مرهم سفیدآب و مرداسنگ طلا نمایند بعده بطبیخ سماق و قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار ترش و جوز السرو مضمضه کنند
طبری و صاحب جامع گویند که گاهی ناصور در عمور حادث شود و چون ترویح دم ازان طول کند و عفونت و دوام نماید و در معالجه او خطا واقع گردد علاجش
تنقیه بدن است از سودا و بلغم اگر زیاده و قوت مساعد و بدن ممتلی باشد بمطبوخ افتیمون بعده بحب صبر و بسفایج از اغذیه غلیظه و اقتصار بر مزورات اگر قوت شده تا
کند و اگر ضعف ظاهر شود تغذیه بیضه نیمبرشت و مرغ و چوزه مرغ سازند و در ابتدا ایرسا یکدرم اشنان سبز دو دانگ حب بلسان سیاه یکدانگ گلنار گلسرخ سبز و زرد جلیله یکدرم
سرکه خشک کرده جفت بلوط خاکستر قیصوم هر یک نیم درم سائیده متواتر بر ناصور بپاشند با احتیاط تا دوا به بیخ دندان صحیح نرسد لعاب دهن فرو نبرند و چون آن ناصور
ظاهر شود پس کف دهن بشویند و بروغن گل مضمضه سازند و بسنون سعد گلسرخ گلنار قشار کندر هلیله سیاه مازو پوست انار بزر البنج براده عاج سوخته شاخ گوزن
شب یمانی اجزا مساوی الاهلیله که بایدو سائیده سنون سازند و گاهی درین مرض تقلیع دندان که بران ناصور باشد حاجت افتد و استعمال دوای حاد
وران بعده علاج بمرهم سفیدآب و مرهم مرداسنگ نمایند و استعمال جمیع ادویه آکله در ناصور اکثر صحت بخشند و آن مرضی مسمی بباردلیس که آن تغیر ورم حار لثه بعده
تعفن لثه است و ازان سقوط لثه و رداءت بوی دهن عارض شود و علاجش مثل علاج ابتدای ناصور است مصنف اقتباس گوید که در ابتدای ظهور تفرح فصد قیفال کنند
و بفاصله سه چهار روز رگ زیر زبان و یا رگ چهار رگ کشایند و یا حجامت زیر زنخ نمایند و یا زلو گذارند و بعد یکهفته جهت دماغ مطبوخ افتیمون مسهل علو بخانی و
حب ایارج دهند و اضمده لشیر خرکنند و اگر میسر نشود لشیر بز و یا بطبیخ برگ تیون و گلسرخ و گل سدا گلاب کشنیز و عدس مسلم و تخم مورد و برگ حنا و انگور شیرا و گلنار
یکتوله و سرکه عنصلی سه توله و روغن گل یکنیم توله مضمضه سازند و ازگل سرخ و زرورد و طباشیر و سماق و سنون سوخته و تخم زرشک سوخته و کشنیز
زهر مهره خطائی سه ماشه کافور یکماشه ذرور سازند و غذا بنوماش با پالک هندی و رومی و خرفه با نان و یا برنج دهند و اگر ضعف بسیار بود شوربای سرنجاد و یا گوشت
پایچه یا چوچه مرغ کم روغن دهند و از سبزیجات و مسکرات مثل شراب تنباکو سیر و پیاز و با قلاه گوشت گاو میش جنبانیده زنند و مثل ان آب سرد و اگر از ین تدبیر فائده
نشود ماء الجبن یا چوب چینی بندبا عشبه دهند و اگر از استعمال اینها هم صحت نشود فلدفیون لکار برند تا گوشت زائد بخورد و این مضمضه کنند گلنار سماق عدس مسلم
جوز السرو عود صلیب ماوه کشنیز صندل سفید هر یک ماشه در گلاب و سرکه و اگر از ین اهم سودی حاصل نشود بروغن گل و داغ دهند چنانچه سابق مذکور شد

الیولیس

وآن لحم زائدیست که در اکثر در لثه ضرس آخرین همه دندان حادث شود و بعقب ورم گرم که لطیف او بتحلیل رود و باقی صلابت بماند و صاحب کامل گفته که خنزیر
ماکولات و ضرس و چسپیده هست با لحم جدیده این مرض از کثرت خلط غلیظ است علاج تدبیر مثل علاج ورم لثه است و زاج سرخ یا سبز و مرهم دار یک سائیده بر گوشت

فرو می گذارند تا آنرا بخورد و جالینوس گوید که اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد فلدفیون بر آن ضماد سازند و باید که بعد ازان سنون که دران کزمازج و عاقرقرحا هر یک یک درم ست و در علاج قروح لثه گذشت بپاشند و بعده بایارج فیقرا سنون سازند و بمضمضه سرکه که دران عاقرقرحا و کزمازج دو درم جوشانیده باشند مداومت نمایند و از اغذیه غلیظه و شیرین موذی لثه مثل شیر و خرما و رطب و انجیر و خربزه اجتناب ورزند و اگر لحم غلیظ باشد دستکاری نمایند بدین طریق که لحم زائد را بمنقاش یا بصناره معلق سازند و بلقمادین قطع کنند و مضمضه بسرکه یا شراب نمایند و باکلیل الملک یا سماق یا گلنار سائیده ضماد آن موضع نمایند و بگلاب مضمضه سازند و بعده راست ملحمات و یا مراهم مدمله مثل مرهم سفیداب کافور و روغن گل علاج کنند و لفقه موضع نمایند تا دران لحم زیاده نشود پس اگر ازان زیادتی ظاهر شود بدستور اعاده معالجه نمایند و صرف عنایت باصلاح مزاج مریض فرمایند و فاضل سرهندی نوشته که عورتی را انجر مرض عارض شد و مانع اکل و شرب گردید مگر بهزار تدبیر با یک اندک اندک آب و شیر می نوشید و جراحی او را قطع نمود و استیصال او نشد و چیزی ازان باقی ماند و از جهت عود نمود و عجب آنست که انچه لحم زائد ساقط شده بود از داخل و خارج اسنان مختلفه برآمد بعده امر او طول نمود و از دهن او صفاق مضاعف برآمد و علاج سود نکرد چنانچه اکل و شرب بالکل موقوف شد و میر دولت حکیم شریف خان مینویسند زنی که حال او قریب بحال عورت مذکوره بود علاج او نمودم و بعد فصد سر رو و چهار رگ زیر زبان و ارسال علق و اسهال امر بقطع لحم زائد و استعمال دوا کردم مرض مستاصل گردید و در زمانه احقر پسر دختری ده ساله مبتلا باین علت گردید و جراح نصرانی بعد شق جا بجا از شدق تا مفصل فکین قطع آن لحم نمود و صحت یافت

استرخای لثه

گاهی لثه مسترخی و مترهل میگردد و سببش یا سوء مزاج بارد رطب یا حار رطب یا تفرق اتصال بود و کثرت تناول اشیای شیرین نیز مرخی لثه است پس اگر استرخا اندک باشد انچه برای ضعف اسنان که در علاج تحرک دندان گذشت مفید ست درینجا کفایت کند و آن مثل تمضمض ست بمطبوخ قوابض مجففه حاره و بارده حسب مزاج و تمضمض به مطبوخ لبکبر درین باب شدید النفع است و اگر استرخا بسیار باشد بر لثه نشتر زنند و خون صالح بقدر کفایت بگیرند بعده چون خون بایستد مضمضه بمطبوخ قوابض بر وجه مذکور و استعمال سنونات قابضه مجففه نمایند و انچه درین باب از مطبوخات موافق ست کزمازج کوفته سه درم برگ حنا دو درم زراوند یکدرم ست جوشانیده بدان مضمضه نمایند و یا گلنار پوست انار هر یک شش درم زرنیخ سرخ شب یمانی هر یک سه درم گلسرخ سماق هر یک شش درم سنبل الطیب تفاح اذخر هر یک ده درم بگیرند و ازان مطبوخ لعوق سازند و اگر گل سرخ باقماع او و قلفل هر واحد هفت درم جفت بلوط گلنار حب الآس هر یک چهار درم خرنوب نبطی سماق منقی ارمال هر یک پنج درم بعد مضمضه استعمال نمایند لعوق صالح ست و گوشت لثه سخت کند و نیز صاحب ذخیره ادخال عاقرقرحا بدل قلفل درین ترکیب آورده است و فصد چهار رگ نافع ست و تحنک بایارج فیقرا و تمضمض بسرکه عنصل و بسرکه حنظل نیز ممدوح ست و سنونات مقویه بعمل آرند و گویند که گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس هر یک چهار درم خرنوب نبطی سماق عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک سائیده بیخته بر لثه افشاندن لثه را محکم سازد و استرخا زائل کند و هر چه در علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت و لثه دامیه گذشت بکار برند و امین الدوله گفته که علاج او مثل علاج فالج ست و در علاج استرخای لثه تعجیل ننمایند زیرا که تابع او سقوط اسنان ست و بعضی متاخرین مینویسند که تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ اسطوخودوس و مسهل مقوی لسناد و حب ایارج و قوقایا نمایند بعده جهت تنشیف رطوبت و تقویت لثه سنون از فوفل و پوست جوز و پوست بادام و پوست هلیله و خرما همه سوخته و مازو نیم سوخته حب الآس گلنار اقاقیا مصطکی هر یک دو درم سازند و قوی تر اینست که گلنار سماق گل سرخ جفت بلوط سعد شب یمانی طباشیر فوفل سوخته کزمازج تخم مورد پوست هلیله زرد هر یک یکدرم شب سنون سازند و صبح بعسل و سرکه عنصلی و گلاب مضمضه کنند و اگر قوی بود فصد چهار رگ کنند و مضمضه بقوابض نمایند و نجاح نسخه چهار روز نشتر زنند و سنون از خاکستر پوست هندوانه و برگ مورد و زیتون و تنبول و پوست هلیله زرد و زرورد و شب یمانی و گلنار و فوفل سوخته مازوی نیم سوخته هر یک سه ماشه شب با لید صبح بطبیخ مورد و بگلاب مضمضه نمایند و معاجین مقوی معده هر شب استعمال نمایند ٭

لذع لثه

گاهی در لثه اطفال لذع و خارش عارض میشود پس اگر در هنگام نبات اسنان بود بموم و روغن گل تکمید کنند و بمسکه تازه و شحوم و امخاخ که در تدبیر تسهیل نبات

اسنان مسطور شد بمالند و بهره و کاهی گردن را بروغن بادام بمالند و اگر در وقت دیگر بسبب انصباب بلغم مالح یا مواد حار بورتی از دماغ ایشان باشد تنقیهٔ بلغم و مواد حار نمایند و لثه را بروغنهای مذکوره بمالند قطعاً منجمله امراض لثه یکی نقصان لحم لثه است و علاج او در تحرک اسنان و تاکل لثه مسطور شد دوم تشقق لثه و علاجش مثل علاج تشقاق لب ست سوم نتن لثه و علاجش در باب بخر الفم مذکور شد

امراض اعضای حلق

بدانکه حلق عبارت ست از فضائی که مشترک میان مجرای نفس و غذاست و از آنست زوائدی که آن لهات و لوزتین و غلصمه باشد و لهات یعنی ملازه جوهر لحمی ست صنوبری شکل معلق بر منتهای سقف حنک و اعلای حنجره و مثل حجاب ست قصبهٔ ریه و مری را و لوزتین که آنرا اللغنغتین و نغانغ نیز گویند دو پاره گوشت عصبی مثل دو غده اند که در بیخ زبان هر دو جانب راست و چپ مائل بسوی بالا روئیده که گویا دو گوش صغیر اند و غلصمه لحمی ست صفاقی که بحنک چسپیده و زیر لهات آویخته منطبق بر سر قصبهٔ حنجره و بین قصبهٔ ریه ست و قصبهٔ ریه مجرای نفس و مری مجرای طعام و شراب و بهر واحد ازین امراض سوء مزاج و اورام و تفرق اتصال عارض میشود و بقول شیخ کلام کلی در معالجات اورام عارض در نواحی حلق و حنجره و غدد که مطیف اوست و لهات و غلصمه و لوزتین آنست که اولا تنقیه سر یا ماده فاعل مرض بفصد و اسهال کنند و ماده را بجهت مخالف جذب نمایند هر چند بوضع محاجم بر مواضع بعید مقابل او و بربط اطراف بسختی باشد و باید که ابتدا باستعمال ادویهٔ قابضه ممزوج بچیزی که دران اندک جلا باشد مانند عسل بدان نمایند و بهترین آنها رب پوست گردگان سبز و رب توت است و در ابتدای ورم لهات یا خناق مبادرت بغرغرهٔ سرکه ممزوج بآب باعث ردع و منع و تجفیف رطوبت بسیار ست و ازین دوا هست مانند شب و مازو و گلنار که هر یک پنج درم گرفته سوده و دو انار یکی ترش و یکی شیرین با پوست پاره کرده بپزند تا مهرا شود و بدست مالیده فشرده دانه از وی دور کنند و باز بپزند پس دویهٔ مذکوره آمیزند تا مثل لعوق گردد و قت حاجت آب حل کرده غرغره نمایند و نیز تراشیدن موی یا فوخ پس طلای عصارهٔ اقاقیا بران نافع است و این تدبیر در اوائل ست پس تدریج استعمال منضجات نمایند بعده مفتحات قویه تا بدرجهٔ مثل نوشادر و عاقرقرحا برسند و انچه بنفوخ میکنند درین وقت عطوس بمانند قسط و کندش و برگ فلفل و مرزنجوش ست و از اشیای مجربه که باخاصیت در اورام خوانیق و لهات و لوزتین عمل کند و بالجمله جمیع اعضای حلق را نفع عظیم بخشد انیست که بگیرند خیوط ابریشمی که بارغوان بحری رنگ نموده باشند به پیچند بگردن افعی تا خفه گردد و آن خیوط را بر گردن کسی که اورا خناق و اورام مذکوره بهم رسد ببندند نفعی عجیب بجا دارد و زرد شوقع نمایند و شیر از ادویهٔ شریفه است در ابتدا و انتها که رادع و ملین و مسکن وجع ست و لازم است که تامل نمایند در استعمال ادویهٔ قابضه یا محلله یا منضجه و نظر کنند بحال بدن در نرمی و سختی او پس تقویت بخشند قوت را و در صلابت تلیین فرمایند درین همچنین رعایت سن و مزاج و زمان و عادت مرعی دارند و گاهی محتاج میشود در اورام لهات و لوزتین در استرخای آنها بقطع و از وجوه علاج عضو موضع ست و آن سه موضع بود یکی قریب بفقار زائل دوم در اورام لهات و لوزتین که دران احتیاج بر داشتن آنها بسبب سقوط بسوی فوق باشد سوم در اورام بلغمی چون منفذین بند گردند پس استعانت بغمز بهر تنقیهٔ لطیف او نمایند

اقسام خناق

و آن خناق مطلق و ذبحه و خانقه و خناق کلبی ست و اطبا را در استعمال این الفاظ اختلاف بسیار ست شیخ الرئیس تابعان او و مثل ایلاقی در میان خناق و ذبحه فرق نه نموده اند بلکه هر یک را بجای دیگر اطلاق می نمایند و اکثر متاخرین ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره را که مانع نفس و بلع گردد خناق مطلق گویند و ورم حار را که در عضلات طرفین حلقوم حادث شود و ذبحه خوانند و جرجانی گوید که ذبحه ورم حار باشد در هر دو عضله که بر سر مری در هر دو جانب حلقوم اند و آنرا بعربی انتفاخ نفنغ نامند و لوزتان نیز گویند و این ورم از گوش تا گوش در پیش حلقوم مانند طوق سرخ ظاهر شود و در خناق دشواری دم زدن را گویند و صاحب شفاء الاسقام گوید که ذبحه ورمی ست در عضلات موضوعه در دو جانب حلقوم که آنها بلع میباشد و یا در عضلهٔ موضوعه بر دو جانب حلقوم و در رباط مری و سببش دم حار و غلیظ فاسد ست و اکثر متولد میشود از کثرت تناول لحوم و شیرینی و شرب خمر و ترک استفراغ فصد عادت و بلا سبب گویند که ذبحه

قسمی از خناق ست که بسبب ورم غلصمه حادث میشود و پیش حلق از گوش تا گوش مثل طوق ظاهر شود و لهذا مسمی بذبحه ست و صاحب کامل و تابعان وی مثل صاحب
جامع گویند که حدوث ذبحه از ورم حار ست که عارض میشود یا بعضل حلق و یا بعضل مری پس اگر در عضل داخل باشد آنرا اسوتنجی گویند و این ردی ست منع از
ازدراد میکند و اگر در عضل خارج باشد آنرا فوتنجی نامند و صاحب این علت را عسر نفس و ضیق و انتصاب او و تپ و نقصان در صورت و وجع در حلق و سرخی
در گردن و روی و تمدد و عسر در بلع و غور عینین عارض میگردد و اما حدوث خوانیق از ورم حار بود که بعضل حنجره عارض شود پس اگر ورم در عضل خارج باشد آنرا
خوانیق مطلق گویند و اگر در عضل داخل بود آنرا خوانیق کلبی خوانند و عارض میشوند برای اصحاب این علت اعراضی که عارض میشوند اصحاب ذبحه را بعینه مگر آنکه
این صعب تر و شدید تر بود و دهن صاحب این کشاده میباشد و بر فرو بردن چیزی از اطعمه قادر نباشد و بسا ست که در حلق او چیزی رقیق هم فرو نرود و بسا
که در ازدراد آن جهد کند و از بینی خارج گردد و صاحب تقویم با این اسباب برآنند که ورم عضلات خارج حنجره خناق مطلق ست و ورم عضله حلق و مری و ورم
عضلات داخله خناق کلبی و مذهب ابن ابی صادق اینست که هرگاه در اجزای دهن و خارج اثر ورم ظاهر نباشد و آماس در عضلات داخل حلق مختص بود آنرا
ذبحه گویند و علی بن زین در فردوس الحکمه نوشته که خناق پنج نوع ست بعضی عارض مجرای طعام میگردد و بعضی عارض مجرای هوا و دو نوع دیگر در عضلات ملتفه
که در هر دو طرف این دو مجری اند و نوع پنجم زائل شدن فقرات رقبه است بسوی داخل و این را خناق کلبی نامند و طبری گوید که علت معروف بخانقة از جنس ذبحه
ست و آن ورم لوزتین و هر دو عضل موضوع در دو جانب حلقوم و عضلات داخله حلقوم و عضله لطرجهاریه و راس مقصار و عضله شبیه تشبیه بلام کتابت یونانی ست
که مشترک است با نواحی مری و طرف حلقوم و بیخ زبان و چون این مرض مهلت نمیدهد صاحب خود را لهذا خانقه نامیده اند بالجمله شیخ می فرماید که خناق
عبارت ست از امتناع نفوذ نفس بسوی ریه و قلب و آن از اسباب بسیار عارض میشود مانند استعمال ادویه خناق و در ادویه سمیه و مانند جمود خون یا شیر
در بعض احشا و لیکن مراد ما ازان درینجا آنست که بسبب ورم در آلات نفس قریب بحنجره بهم رسد یا بسبب عجز قوت محرکه از تحریک آلات استنشاق
و یا بسبب انطباق بود و ظاهر ست که ورم چون عضو مجاور را انفشار دهد پس منافذ حار میکند و ایضا چون قوت محرکه عضلات حنجره و مری از تحریک و فعل او بسبب
یبس یا استرخا یا تشنج یا آفت دیگر عاجز شود حیوان را امکان تنفس نماند و اگرچه مجری غیر مسدود باشد و انطباق بسبب مزاحمت عضو مجاور بود و مثل زوال فقرات
گردن بسوی داخل که بسبب ضربه یا سقطه واقع شود و این لاعلاج ست و یا بسبب ورم عضلات فقار و رابطه آن یا ورم مری و عضل باطن فقرات رابطه
او یا ورم عضله داخل حنجره یا عضله مابین مری و حنجره و یا بسبب تشنج یا یبس یا امتلائی که در عضلات فقار افتد و تشنج یابس ردی تر ست و یا بسبب ریح غلیظ که در
مفصل فقار در آید و یا بسبب ماده حاده که در مفصل در آید و یا بسبب رطوبت مزلقه که بداخل زوال فقار نماید و این اکثر اطفال را بسبب نرمی رباطات
و اعصاب و امتلای دماغ ایشان عارض میگردد و آنچه در فقره دوم و در ما فوق او باشد خطر آن بیشتر ست و آنچه زیر این باشد سالم تر ست و آنچه در فقره
اولی باشد در کمال رداءت و خطر ست و از باب مجاور ست که بسبب بدان عارض شود و اسباب خناق بقول جرجانی پنج نوع ست یکی تناول ادویه مولد این
مرض بخاصیت مثل سمارو غ و خربق دوم ورم عضلات حنجره و حلقوم و مری و رباطها و غشاهای آن یعنی عضله سر حلقوم یعنی غلصمه سوم انطباق حنجره و حلقوم بسبب
خشکی یا تشنج یا یبس عضلها و رباطها و غشاهای حنجره و حلقوم چهارم زوال مهره گردن باندرون بسبب آسیبی که بدو رسد پنجم کشیدن مهره گردن بسبب تشنج
عضلات حنجره و حلقوم و بعضی استرخای عضله فاتح حنجره و ورم ریه یا ریم متولد دران یا در فضای سینه و تولد کرم در معده و روده و امتلاء متواتر باسباب
مذکوره افزوده اند بدانکه ورم خناقی بحسب موضع علت منقسم بچهار قسم میگردد زیراکه یا ورم در عضلات خارج از حنجره مائل بسوی قدام یا بسوی داخل یعنی
متصل بدهان و زبان محیط بلوزتین که سهل ست چه که ورم و حس ظاهر شود و سرخی او در مقدم گردن یا صدر پیدا آید و این سالم ترین اقسام ست و یا در عضلات خارج
از حنجره مائل بطرف خلف در عضلات مری بود چنانکه ورم و سرخی در تنگ او در داخل دهن ظاهر گردد و بسا ست که تا فقرات و نخاع مشارکت مینماید گردد
و یا در عضلات باطن مری باشد و درین تنگی نفس بمجاورت بود و ورم در حس ظاهر نباشد و یا در عضلات داخل حنجره و غشای مستبطن او بود و این بدترین
انواع اربعه ست و ایضا بحس ظاهر نبود و جمیع علامات خناق کلبی موجود باشد و گاهی ازین اورام دو دو یا سه یا چهار مجتمع شوند و بقول شمعون و رازی

خوانیق حادث میشود یا در مری و یا در طرف قصبهٔ ریه و این هر دو یا ظاهر باشد یا غور ظاهر که بنظر نیاید و یا در حنجره و این هر پنج قسم باشد و تسبب این اورام سبب
سائر اورام ست و لیاسیست که بعض اغذیه را خاصیت در احداث این اورام بود مثل خندقوقی و گویند که تریاق او کاهو یا کاسنی است و بعضی گویند که
نوشیدن آب برانجیر یا موز متصل در اکثر خناق پیدا میکند و گاهی بسبب امتلائی در همه بدن نباشد بلکه بدن نقی بود و فضلهٔ ماده در اعضای مجاور اعضای حلق باشد و ورم حادث
کند و ایضاً این ورم بحسب ماده منقسم بچهار نوع میشود یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ماده این در اکثر دموی باشد و صفراوی و بلغمی نیز بود و اکثر خناق بلغمی
با طباق عضل بسبب ارخا بود و آن سلیم و صحت او سریع سهل ست و گاهی تا چهل روز طول میکند و از بلغمی بعضی آنست که تولد او از بلغم لزج غلیظ بارد بود و بعضی
از آن آنکه از بلغم لطیف حار حادث گردد و مثل این بلغم چون از سر نزول کند در اکثر او متمکن میگردد و تا نه بسوی عضلات اسفل از حنجره نازل شود و آنچه از
بلغم غلیظ باشد در عضلات اعلای حنجره بود و از سودا کمتر افتد و بعضی گفته اند که خناق سوداوی عارض نشود زیرا که انصباب سودا بسبب غلظ او از عضوی
بسوی عضو دیگر دفعةً کمتر باشد لیکن بعید نیست که اندک اندک منصب شود لیس دفعةً سبب ورم گردد و خناق آرد و اکثر ورم حار منتقل بسودا میگردد و بهر حال
آن ردی ست و ایضاً گاهی این ورم باعتبار مقدار او منقسم میشود یا عظیم باشد و آن بسیار ردی و قتال ست و یا صغیر باشد و آن غیر ذات خطر ست
و یا متوسط بود و آن متوسط ست و هر ورم خناقی یا قبل میکند و یا ماده او منتقل میگردد بعضو دیگر و یا جمع و تقیح می شود و گاهی داخل قصبه ورم کند
لیکن نوبت او با ختناق نرسد و خناق ردی که در ان احتیاج باد امت کشادن دهن و برآوردن زبان باشد مسمی بکلبی ست پس گاهی کلبی آنرا گویند که
در عضل داخل حنجره افتد و گاهی آنرا گویند که در هر دو عضل معاً واقع شود و گاهی آنرا نامند که از زوال فقار عارض گردد و گاهی خناق بذات الریه
منتقل شود و اگر ماده میل باسفل نماید و بریه مندفع گردد و گاهی منتقل به تشنج شود و اگر ماده میل باعلی نماید و بسوی اعصاب مندفع گردد و گاهی بسوی ناحیهٔ قلب منصب گردد و
دفعةً هلاک کند و گاهی بسوی معده انصباب نماید و قرب حادث شود و این سهلتر و علاج پذیر بود و هر مخنوق که بمیرد اول او از تشنج بهم رسیدن بمیرد و خناق کلبی از
روز اول تا چهارم قاتل ست و بیشتر خوانیق در ربیع شتوی بهم میرسد و رازی گفته که اکثر صاحبان امزجه حاره و صبیان را خناق بهم میرسد و در فصل ربیع و صیف و بلدان
شمالیه و آن از امراض مخوفه است اگر کلبی باشد و چون اختناق شدت کند نفس را منخری گرداند و استعانت دران بتحریک به کند و اکثر محتاج بتحریک صدر مع
گردن گرداند و بسوی سرعت و تواتر اگر قوت اعانت نماید و برای نفس مخنوق لفخه نباشد زیرا که او بنفس عظیم تمام شود و این ممکن نیست مع شدت اختناق
و گاهی خناق در حمیات مطبقه عارض شود و گاهی منذر بجدری بود و کذلک وجع حلق اگرچه از جهت خناق نباشد و عروض خناق در حمیات حاده بسیار ردی ست
بجهت شدت حاجت به تنفس و امتناع آن و چون در روز بحران عارض شود مخوف و قاتل بود و بحران در اورام خناقی لا محاله قاتل ست و یوحنا بن سرابیون
گفته اورام حلق آنچه بجانب قدام و از جانب مری باشد علاج آن سهل ست و آنچه از خلف از جانب فقره بود علاجش دشوار است اکنون بدانکه اولاً
تشخیص این مرض و اقسام او بعده تشخیص اسباب و موضع او نمایند و بعد از ان حال و از جهت شدت و خفت در ذات و رجای صحت و وسایر آثار انتقال و جمع
ماده او دریافت کنند پس هر گاه مریض شکایت وجع حلق و دشواری بلع و تنگی نفس نماید و تنفس او در ابتدا انواع مختلف باشد و بعد از ان صغیر متفاوت گردد و جحوظ چشم
بود مرض خناق باشد و اگر با وجود این آثار آواز و کلام و بلع اشیا منقطع گردد و چون مریض بتکلف چیزی فرو برد از راه بینی بر آید پس اگر لعاب از دهن
سائل شود و بخارج گلو از گوش تا گوش بگیرد سرخی مثل طوق ظاهر گردد ذبحه باشد و اگر صعوبت تنفس و قلق و ورم در بیخ هر دو گوش و هر دو صفحه
گردن ظاهر بود خانقه باشد و اگر مریض در اکثر مانند سگ دهن کشاید و زبان بیرون آید و ورم و سرخی مطلقاً در حس ظاهر نبود و اضطراب شدید بود
و بر تنفس و حرکت سر و گردن و التفات بجانبی قدرت نباشد و یا آثار زوال فقره گردن که مسطور گردید یافته شود خناق کلبی باشد و تشخیص اسباب او چنان
کنند که اگر ببصر و یا لمس دیده شود و یا اعضای مری و حنجره سخت متمدد بود و حالتی باشد که گویا صاحب او میخواهد که قی نماید خناق دمی باشد پس اگر بلع ممکن
باشد و نفس ممتنع ورم در حنجره بود و اگر بالعکس باشد ورم در مری بود لیکن گاهی ورم حنجره عظیم گردد بحدی که منع بلع نماید و گاهی ورم مری
عظیم پذیرد بحدی که منع نفس نماید و از ورم مری آنچه در اعلای مری باشد نفس را تنگ کند و آنچه در زیر باشد نفس را منع نکند اگرچه و مقدار است

آرد و ایضاً چون وقت کشادن دهان ورم دیده شود ورم در عضلات خارجیه باشد و مرض چندان خطرناک نبود و اگر ورم محسوس نگردد و هر چند زبان را بکام
بچسپاند بشدت ورم ورمی یا در عضلات داخلیه باشد و فرق میان ورم ردی که لا برء است و ورمی که آن ردائت نیست بلکه او در آخر عضل مری باشد
و هر چند که بنظر نیاید آنست که باین نفس تنگ نمیگردد و نگذرد در بلع و ردی آنست که در داخل حنجره باشد و در حس ظاهر نگردد و چیزی از بیرون و نه از اندرون
هر چند که تامل نمایند در حلق صاحب آن بلکه آن غائر باشد و بعد ازان در ردائت آنست که دیده نشود از داخل و دیده شود از خارج پس چون از علامات
مسطوره بتحقیق رسد که خناق ردی ست دریافت نمایند که ورم حارست یا بارد و این چنان باشد که حال شدت و خفت درد بپرسند اگر درد شدید بگوید
گاهی وقت اشتداد درد گردن و چهره او منتفخ شود و با تپ گرم بود ورم حار دموی یا صفراوی باشد و اگر درد شدید نباشد ورم بلغمی یا صلب بود و بعد ازین
رنگ زبان و حلق ببینند و از مریض بپرسند که ذائقه دهان چگونه است اگر رنگ زبان سرخ نماید و مزه دهان شیرین گوید و با آن چهره و چشم نیز سرخ بود و ارتفاع
و امتلای عروق نواحی حلق و سر و گرمی در حلق و ضربان عروق و وجع شدید تمددی و شدت تنگی نفس و کسل بدن باشد ورم دموی بود و اگر رنگ زبان
زرد بود و مزه دهان تلخ گوید و با حرقت موضع و التهاب و تشنگی مفرط و وجع شدید لذاع و نخس و خشکی دهن و بیخوابی و قلق و اضطراب باشد ورم صفراوی
بود و اگر رنگ زبان و ورم سفید بود و طعم دهان حامض یا مالح گوید و با سفیدی و تهبج چهره و چشم و سیلان لعاب لزج از دهان و قلت وجع با زیادتی
تنگی حلق و عدم امتناع بلع چیزی بارد و قلت تشنگی و حرارت و عدم تپ ملتهب باشد ورم بلغمی بود پس اگر ماده بلغم رطوبت لزج بارد باشد ورم در حوالی
لهات و حنجره بهم رسد و بعضلات فروتر ازان سرایت نکند و اگر ماده بلغم لطیف حار باشد بعضلات و اجزای دیگر سرایت نماید و در آنجا ورم بهم رسد اگر رنگ ورم و ردی
تیره نماید و ذائقه دهن ترش و عفص گوید و با آن صلابت ورم و خشونت عضو و خشکی زبان و کام و عدم احساس تمدد در موضع ورم باشد اما عرض آن اندک اندک و
تدریج و گاهی انتقال آن از ورم حار باشد و ورم سوداوی بود و اگر ترکیب علامات اقسام مذکوره یافته شود ورم مرکب باشد و اگر این علامات اورام یافته نشود نظر
کنند اگر گردن بسوی داخل کشیده نماید و مغاک بجای فقره گردن محسوس گردد و از لمس درد نماید و حلقوم بیرون خیزد و مریض سر نتواند برداشت و چپ و راست
نتواند دید و دهان کشادن نتواند و چون بر قفا بخوابد تواند که چیزی فرو برد خناق از زوال فقره گردن بود و اگر این آثار هم یافته نشود و در دهن یبوست بسیار باشد
و از آب گرم انتفاع یابد و با تقدم اسباب مجففه باشد از یبس اعصاب نفس بود و العلامات استرخاء و تشنج دریافت نمایند آثار هر کدام ازان که یافته شود
سببش همان باشد و اگر این هم مدرک نگردد و حال تقدم تناول دوای خانقه و سمیه و یا کثرت استحمام بپرسند و العلامات جمود خون و شیر در معده آثار ورم
و تولد دیدان و استرخای حنجره نظر کنند آثار هر کدام ازین اسباب که یافته شود سبب خناق همان باشد بعده نظر کنند اگر ضیق نفس کشاده ماندن دهن و صعوبت
بلع بحدی که چون صاحب اراده نوشیدن آب یا چیزی مائعی نماید از منخرین بر آید و برآمدگی هر دو چشم و خروج زبان مع ضعف حرکت او باشد و تکلم بنهایت ضعف کند
بحدیکه گویا صدا از بینی او بر می آید خناق شدید باشد و تنگی حلق و دشواری نفس با تپ شدید نیز نشان صعوبت خناق است و اگر خناق بحدی منع تنفس نماید چون صاحب
مستلقی گردد نفس او بالکل بند شود و چون مستلقی نگردد نفس دشوار باشد و همیشه گردن خود را کشیده دارد برای آنکه شاید باین حیله نفس بر آید مضطرب باشد و انتصاب
را دوست دارد و نتواند که بر پهلو بخوابد خناق ردی باشد و بقراط در اپیدیمیا گفته که بدترین اصناف خناق آنست که در حلق و گردن ورم و سرخی ظاهر نگردد و با آن وجع
شدید و انتصاب نفس باشد که در روز اول تا چهارم میکشد و اگر زبان مریض ورم بیرون بر آید نه علامت ردی بود و چون نفس تنگ گردد و محتاج باخراج بخار دخانی شود تا آنکه قوت
تنفس احتیاج یابد و رطوبت با نفس بر آید و باهم مختلط گشته کف در دهن ظاهر شود و درین حالت امید زندگانی نباید داشت و علاج او نباید کرد با وجود آنکه گاهی مخنوق را زبد از دهن میگذرد
و سقامی یابد و لیکن این قلیل ست که قوت و اشتهای غذای او بحال باشد و چون رنگ چهره مخنوق سبز گردد و گوشه پلک های او بسیاهی گراید امید از حیات قطع باید کرد
و کذلک چون نبض او صغیر گردد و اطراف سرد شود و زبان غلظ پذیرد و سیاه گردد زود هلاک شود و هر گاه با خناق ردی تپ شدید جمع گردد علامت قرب موت
بود و گویند که اگر رنگ مؤخر گردن مخنوق از سرخی معتاد او بسفیدی یا سبزی متغیر گردد و در بغل و بیخ ران او عرق سرد آید در یک دو روز بمیرد و هر گاه تنفس بشدت حرکت
تمام شود و بعد تنفس سینه و پره های بینی بجنبد مخوف باشد و اگر سرخی حلق از داخل بسوی خارج ظاهر گردد و درین وقت اکثر چشمها بکشایند افاقه یابند

علامت رجای صحت بود که تا کی هرگاه نفس متغیر گردد و تنفس بنفس قصیر شروع کنند و همچنین اگر ورم در جانب مقابل حادث شود با دمی ملید خلال ست و اگر در ورم ضمور و اضمحلال بدون انفجار از خارج باستراحت ظاهر گردد و انشان انتقال خناق بود دلیل خبیث ست که در ینوقت تنفس والانتظام نمایند اگر ورم عظیم گردد و بعد ازان با دی حادث شود دلیل انتقال ماده ست بسوی ریه و حدوث ذات الریه اگر نبض متشنج بود دلیل توجه ماده ست باعصاب حدوث تشنج عنقریب اگر نبض بسیار ضعیف و صغیر و متفاوت گردد و خفقان هیجان کند و حرارت عزیزی تحلیل شود و غشی حادث گردد دلیل انتقال ماده ست بناحیه قلب انصباب بران و اگر در معده و غثیان پیدا شود دلیل انصباب ماده است بمعده و اگر دران اندک نرمی بهم رسد اندر روز چهارم گذشته باشد علامت جمع ماده و نضج و انفجار بود دگاهی در خناقی که سرخی او در گلو و ناحیه سینه ظاهر شود سرخی غائب گردد و این بد و خبیث ست یا بجهت ترجیع ماده بسوی باطن یا بجهت استفراغ و تحلیل ماده پس اگر بادی نفس آسانی پذیر د بسبب استفراغ و تحلیل ماده بود و محمود و مرجو صحت ست و اگر بسبب استفراغ نباشد بدو ردی

علاج کلی اقسام خناق

باید که در اقسام خناق اگر خون غالب باشد دران ابتدا الفصد نمایند و بعده استفراغ خلط موجب پس از نضج آن کنند و گاهی حلق یا فوج در خناق ورمی فائده میکند و بقول رازی و اسکندر اگر بدن نقی باشد حجامت در خوانیق نافع بود و اول رو ادعات پس محللات پس منضجات پس منفجرات پس مدملات استعمال نمایند و واجب ست که تبرید در صفراوی قوی تر و در بلغمی ضعیف تر و تلطیف و تلیین در سوداوی زیاده تر باشد و جمیع اشربه و اضمده و غراغر مخنوق نیم گرم باشد مگر در صفراوی که ماده آن نهایت حدت و انتشار باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره ابتدا از تنقیه مناسب نیست و در برکه استعمال غراغر قبل از تنقیه بدن خوف رجوع ماده بریه و قلب ست و در ابتدا استعمال رو ادعات و در انتها ملینات می باید و حجامت ساقین و دلک آنها و حک اطراف بسنگ و لا تیخین انتها بهر جذب ماده از حلق بسوی اسفل نیز مناسب بود و بهترین تدابیر بهر جذب ماده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن ست و اگر سبوس گندم اکلیل الملک بابونه خطمی زوفای خشک نمک در آب بپزند و یا بیاراین مطبوخ مالند تا که بسرخ شوند جمیع اقسام خناق را نفع دهد و ضماد جدوار خطائی با آب کشنیز یا آب عنب الثعلب بهترین محللات ست در خناق حار و بارد و خیار شنبر ضماد و غرغره بسیار نافع ست و اگر آرد باقلا آرد حلبه آرد جو هر کدام یکجزو خشخاش یا تخم خطمی کدام نصف جزو و شحم حنظل در خناق بارد و گل ارمنی در نوع حار ربع جزو کوفته بیخته با سفیدی تخم مرغ در قسم حار و با پیه مرغابی یا پیه ماکیان در قسم بارد سرشته مکرر بر حلق ضماد کنند در اقسام خناق از مجربات انطاکی ست و کذا غرغره بطبیخ تخم کشوث و بابونه و خطمی و پرسیاوشان و تخم ترب یکجزو تخم کرفس مجموع یا مفرد بحسب ماده بعمل آوردن مجرب و سهست و اگر روغن کنجد آب کشنیز لعاب حلبه بهر واحد یکجزو سرکه نیم جزو و عفص ربع جزو بجوشند تا روغن بماند پس بر حوالی گردن و ورم حار طلا کنند و در بارد نیم گرم جامع النفع بلی خناق حار و بارد و جمیع اوجاع حلق و مجرب ست و ضماد انبقرو خرء الحمام و سرکه در روغن گل بخته در حل اورام حلق مطلقا بالغ النفع ست و در اقسام خناق معمول مؤلف الیست که ضفدع کلان بر شکم شگافته گرما گرم بر گلو بندند و نیکه کهنه پهن نموده از آتش گرم کرده بر پشت بندند و ایضا سنگ پشت را محاذی دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بمضغ خناق برسد باذن الله تعالی در اندک وقت ورم خناق را بتحلیل آورد و ضماد خرء الطین بروغن کنجد بسیار مفید در اقسام خناق بغایت نافع ست و ضماد کبریت مطلقا و شرب و برء الساعة است و بستن برگ صبر مشوی بعد شق بسیار مفید و ایضا پستان یکجزو حلبه تخم کشوث سپر و اصد نیم جزو پوست بیخ کبر ربع جزو در ده مثل آنها آب بجوشانند تا ربع بماند اندکی روغن بنفشه آمیخته در حلق جرجره کنند که مجرب ست و از نشان ریسمان بافته در گلو بستن برای اورام حلق مجرب سویدی ست و ابن سمعون گوید که تعلیق خلیت در گلو نفع خود آشنا است و بقول علوی خان مهره که آنرا کرم الیف گویند و کاغذ از ان مهره کنند در گردن صاحب خناق و و بچه آن تخلیق و از ان آب و آتش اذن و سود ان و ضماد نمودن بان خاصیت نافع ست و بقول جالینوس طلا بمرارات مطلقا و خصوصا مراره کبش و بزگاو محلل خوانیق ست و از ان حلقی کثیر شفا یافته بهر خناق صلب گرم و در دموی و صفراوی برگ خبازی و کشنیز تر و برگ بنفشه اکلیل الملک خار خسک حلبه عنب الثعلب سبوس و و ی در آفتابه بجوشند و دهن آفتابه او محاذی حلق دارند حتی که بخار او در حلق داخل شود و ورم را نرم و تحلیل کند و چون اراده استعمال این انکباب در خناق بارد نمایند ادویه مناسب آن چیزها زیاده

وحقنه نیکی در آب بارتنگ حلکرده ساعت بساعت در حلق چکانیدن بهترین ادویه دموی وصفراوی و ذبحه است وحکیم علی گوید که نوشیدن تیراطی از موبیال
با سکنجبین مجرب برای خناق ست وانطاکی گفته که قیراطی از آن در ماء العسل حل کرده بدان غرغره کردن تحلیل خناق نماید حکیم شریف می نویسند که استعمال این خناق
بارد بلغمی وسوداوی و در منتهای خناق حار اولی ست وبقراط گوید که صاحب خناق را باید که سکنجبین سر نمایند در حالتی که بدن او ممتلی باشد جالینوس گفته که اگر صاحب
خناق را ممکن نباشد فرو بردن آب و در حلق او نظا سرنگردد رعی باید که حجامت اخدعین نمایند واگر مهلت داده حجامت مرتو نمایند بیک محجمه بعد از آن فصد رگ
زیر زبان وبهره ولب بافخرین او نمایند باید که در ابتدا قبل از این تدابیر فصد رگ قیفال وحقنه نموده باشند بالجمله اگر صاحب خناق ضعیف القوة باشد که
طاقت فصد ومسهل نداشته باشد باید که در خانه بسیار خنک آب نزا انشا نند و دائم غرغره وحقنه بعمل آرند وباید که در غیر غذا دو سه روز لیشتر قوت موقوف دارند بعد از آن جو
وماننده آن دهند واگر تنفس وبلع دشوار گردد شاخها با خمیط بر مؤخر گردن نهند که بلع چیزی رقیق ممکن گردد واز کلام وصیاح واضطراب حذر کنند وحکیم شریف خان
می نویسد برای کسیکه معتاد بعروض خناق باشد استعمال چوب چینی نافع ومانع عود آفت است وصاحب قرابادین گوید که هر کسیرا که سال بسال در موسم بهار
خناق افتد باید که پیش از حدوث آن دو از ده روز فصد کنند و بنا بر اصلاح سه چهار روز تنقیه بمسهل نمایند که از حدوث آن ایمن گردد واگر افتد بسیار ضعیف باشد
وجالینوس گوید که ضماد بزبهره گاو وعصاره قثاء الحمار وقنطوریون در هر که کمتر بعد تنقیه از مسکنات خناق ست وحکیم شریف خان می نویسد که در خناق حار
استعمال این وقتی باشد که حرارت تسکین یابد ولطیف ماده تحلیل پذیرد وکثیف ادباقی ماند وعیسی بن یحیی گفته که چون طلا معروف بصفرا خوان بسوزند وخاکستر
او ببعض عصارات قابضه آمیخته غرغره کنند وبباقی بر خارج حلق طلا نمایند خناق را بسرعت تحلیل کند ولبسیاری از فضلای اطبا شهادت او داده اند ومحمد زکریا گوید که
اگر کار بر مخنوق دشوار گردد ونزدیک بود که با ختناق هلاک شود ولشتابند وحقنه قوی بکار برند ورگ قیفال را بشایند وحجامت بر قفا وزیر ذقن با نشتر گذارند
واگر از این نفع نشود فصد رگ زیر زبان و عروق گوشه چشم وپیشانی کشایند وزهره گاو وعصاره قثاء الحمار وقنطوریون رقیق ونافع کتر سلطانی با سرکه کهنه بر حلق
طلا کنند واودینه را در سرکه پخته انبوبه بدان نصب کرده بخار آن بحلق گیرند واین دوا بحلق او اندر دمند که تجربه بسیار نافع است بگیرند تخم حرمل تخم ترب
حلتیت هر یک اربعی نوشادر مساوی همه را کوفته در سرکه ساده بکار برند اگر با این تدبیر تسکین پذیرد وکار باشد تا دکشند محجمه بر فقرات گردن نهند ولشدت
بمکند تا اساعت میسر شود و باز بردارند وحکیم علوی خان و رشتره کاما نوشته اند که غرغره با آبیکه اندران ماهی خرد که آنرا بهندی سهور گویند پخته باشند در انفجار
خناق از قسمی که باشد از مجربات ست و هرگز تخلف نمیکند شیخ الرئیس میگوید که از مشترکات میان خناق دموی وصفراوی در ابتدا نیست که از تخم
گل و تخم خرفه و نشاسته وطباشیر سماق وکثیرا هر واحد یکدرم کافور یکدانگ کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبوب بمقدار طحح سازند و دائم یک یک حب را
زیر زبان نگاه دارند ورب توت غرغره نمایند وچون تحلیل مواد منقطع گردد لازم ست که خلط نمایند برب توت مرکی وزعفران جهت آنکه مر با لخاصیة وتقویت
قبض غوص می نماید زعفران را و هر دو جامع اند در انضاج وچون دریابند که ماده میل بصلابت دارد برب توت قدری بورق بیامیزند وچون نزدیک بانتها
رسند ونیز در انتها استعمال مسکنات وملینات نمایند مانند شیر تازه دوشیده محلول دران خیارشنبر وزفت مع رب توت ویا بالطبیخ انجیر وحلبه یا ربالسوس مع
سکنجبین یا مصیر کبریت بعسل یا سکنجبین یا منقل عربی محلول برب عنب که بسیار نافع ست یا ماء الاصول مطبوخ دران مویز وتابه عفرا وانجیر ومرو زعفران وا جنبی وغرغره
سکنجبین یا ماء العسل در هر یک از نیها دو رب توت واضمده نیز برای انضاج مثل ضماد سابق تقطیر روغن بادام در گوش درین وقت نافع ست وچون در آنها
که نضج نیافته وصلب ست باید که در ادویه آن کبریت واشق نمایند وچون دانند که نضج یافته باید که سعی در انفجار آن نمایند بغرغره که دران تلیین وانفجار باشد
مثل بعض ادویه حاده در شیر واشق حل کرده غرغره کنند واگر ظاهر بود ولطول انجامد خود بخود منفجر نگردد ودمه با ادویه لا بد بنشتر زنند واز ادویه معتمد له مع
بارده ومنضجه طبیخ انجیر بحلبه وتمر وطبیخ عدس کل شرخ ورب السوس وتخم کنوچه است ولعد از آن بتدریج قوی تر بعمل آرند ورب توت وبورق ومرزنجوش
آمیزند والقصا تخم کنوچه در شیر بزواد هان سختم حل کرده وخصوصا مع عسل وشکر وغرغره بمثل ماء العسل که دران انجیر و بود ینه ومرزنجوش پاشیده نفاع
دنام واصل السوس مجموع ویا آنچه بدست آید جوشانیده باشند بکار برند وقسط بحری را در شیر دقیقه منفعت عظیم ست ودر انتها باید که تقمقمه جلاتی تام نمایند

صندل سرخ دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و ارسال علق کنند و چون قدری تخفیف شود بهدانه اصل السوس مقشر نیمکوفته هریک سه ماشه
خطمی چهار ماشه خبازی شش ماشه عناب پنج دانه سپستان نه عدد شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شیرهٔ خیارین چهار ماشه شربت بنفشه
دو تولہ خاکشی اضافه کرده بخورانند و مغز فلوس با آب عنب الثعلب سبز حل کرده نیم گرم ضماد نمایند و اگر بن دندان نیز متورم باشد بعد تبرید ارسال علق از گلنار کوکنار
هریک چهار ماشه عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک سوپاری چهالیه نیمکوفته هریک شش ماشه جوز السرو پنج ماشه نیلا لنج دو ماشه عدس مسلم یک تولہ مضمضه کنانند
بعده مضمضه مغز فلوس در آب کشنیز سبز حل کرده نمایند و کتهه سفید زرورد طباشیر گل نیلوفر عدس مقشر نشاسته گاوزبان سوخته سائیده در دهن پاشند
و اگر اسهال شود لعاب ریشه خطمی در تبرید افزایند یا از لعاب بهدانه چهار ماشه شیرهٔ تخم کاهو هفت ماشه در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده
بدهند و اگر خناق مع تپ و صداع باشد تبرید شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ عناب لعاب اسپغول شربت بنفشه خاکشی دهند و فصد سر رو بعده حجامت نموده
بر قفا نمایند بعد ازان عنب الثعلب شش ماشه عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه در عرق شاهتره پنج تولہ شب گرم نموده بخیسانند صبح خام مالیده شیرهٔ کاهو
شیرهٔ خیارین هریک شش ماشه شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند غذا قلیه و خشکه یا قلیه توری و قدری نان هم و گاهی بعایت نزله و فصل و زمان
انتها عوض تبرید جوشانده با شیرجات میدهند چنانچه عناب پنج دانه بهدانه چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت بنفشه بدهند و بلعاب اسپغول یک تولہ و آب
کشنیز سبز دو دام ربقه یات دو تولہ غرغره صبح و شام کنند غذا کهچری کم روغن و یا گل بنفشه چهار ماشه در بن جوشانده افزایند و شیرهٔ خیارین شش ماشه خاکشی چهار
ماشه عوض شیرهٔ کاهو داخل کنند و جدوار خشخاش بکی هریک دو ماشه با آب عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و یا عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه
نبات اسپغول روز دوم شیرهٔ خیارین بجای کدو و طلا گیر در سوت جدوار هریک چهار ماشه با آب عنب الثعلب تازه سرد ورم نمایند و اگر خناق با تپ و سوزش
گلو و جوشش دهن دو دانه یا الموبای الجبین زیجان نموده [illegible] آن بر حلق و فصل صیف باشد اول فصد بعده حجامت بازو بر قفا بخیسانند و عناب آلو بخارا
گل نیلوفر جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و کوکنار عنب الثعلب گلنار بازو برگ خا کشنیز خشک جوشانیده
غرغره نمایند و اگر بلع دشوار بود در آب عنب الثعلب تازه فلوس خیارشنبر حل کرده غرغره سازند روز دوم عنب الثعلب گل خطمی کشنیز خشک پوست خشخاش
جوشانیده مغز فلوس آب عنب الثعلب تازه آب کشنیز تر داخل کرده غرغره کنند و جدوار اوپس در بندی رسوت با آب کشنیز تازه بر گلو ضماد نمایند روز دیگر
باز فصد کنند و عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند یا از حجامت و غراغر و ضمادات معمولهٔ مسطوره بکار برند و گل بنفشه عناب اصل السوس جوشانیده
نبات داخل کرده بنوشانند و اگر در خناق با وجود دشواری بلع آب و طعام بالای گلو گره گرد و سن شباب باشد زلو بقفا بچسپانند و بهدانه عناب گل نیلوفر
بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم شیرهٔ خیارین عوض تخم هندوانه
روز سوم شیرهٔ کاهو روز چهارم شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین نمایند چنانچه تبدیل شیرجات معمول است و با آب کشنیز سبز و لعاب اسپغول فلوس خیارشنبر حل
کرده برای تسکین ورم و ردع و تحلیل غرغره نمایند و اگر آب کشنیز نباشد عرق شاهتره در غرغره داخل کنند و ضماد جدوار گیر و خشخاش بکی با آب کشنیز سوده
برای ردع و تحلیل بر موضع ورم نمایند غذا آب مونگ کهچری ملائم و آش جو روز دیگر مهره سوده پاشیده جهت تقویت قلب بنوشند و اگر عطش بسیار
و جوشش دهن بود و آب اندرون حلق نرود و هنگام شرب آب در گوش بجهد و در حلق تحلیل باشد شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ عناب عرق شاهتره شربت
نیلوفر بجای [illegible] مهره [illegible] باز شیرهٔ کاسنی افزایند و خشخاش بکی برای تحلیل در دهن دارند [illegible] بعده مسهل [illegible] فلوس خیارشنبر [illegible] بخارا
ترنجبین گلقند بعرق عنب الثعلب حل کرده روغن بادام داخل نموده باز و مسهل [illegible] عناب گل نیلوفر گل بنفشه خطمی خبازی سپستان شاهتره [illegible]
فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند دهند و [illegible] ضماد نمایند بعده اگر [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] لعاب اسپغول
گلاب [illegible] شیرهٔ کاسنی شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم کدو [illegible] شربت بنفشه بنوشند

وجای حکاک زلو بآب نبات ششته مرداسنگ رسوت بمالند بعده عناب گل نیلوفر آلوی بخارا لعرق شاهتره جوشانیده شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و تنور خطائی بگلاب و سرکه سوده ضماد کنند باز اگر اندکی تنجه در گلو پیدا باشند گیرو حضض مکی جدوار بعده زرنباد زنجبیل گیرو صبر زرد بآب کشنیز تازه سوده باز جدوار بسرکه سوده ضماد نمایند و اگر ورم خناق عسر بلع و کلام هم متوقف باشد بعد فصد سرو عناب گل بنفشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و کوکنار گلنار عدس ورست کشنیز خشک جوشانیده رب توت داخل کرده غرغره نمایند باز تخم خطمی گل بنفشه عناب سپستان منقی ده دانه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر با وجود تنقیه بمسهلات بسبب نکردن غرغره بلع دشوار باشد طبیخ عناب غیره باشیر جات معمولی دهند و غرغره شیره تخم مرو شیره اصل السوس شیره عنب الثعلب شیره کشنیز خشک هر یک چهار ماشه حضض مکی دو ماشه سوده پاشیده نمایند و ضماد جدوار حضض مکی هر یک دو ماشه سوده بآب کشنیز روغن گل شش ماشه آمیخته نیمگرم نمایند و انکباب پوست درخت نیب عنب الثعلب جوشانیده بخار گیرند که برای تحلیل و انفجار معمول است و اگر ماده مرکب باشد اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه دهند و غرغره کوکنار مازو کوزمازج عنب الثعلب جوشانیده نمایند و الضماد در ابتدا اگر کشنیز تازه را قیمه کنند پس بسرکه بپزند تا مهره شود بر پارچه گذاشته بر گلو بندند نیز مجرب است و اگر از برگ عنب الثعلب همین طور عمل نمایند هم نافع است و اگر رب شاه توت دو مثقال در آب کشنیز سبز سی مثقال یا آب عدس حل کرده غرغره نمایند مفید بود و غرغره با آب مطبوخ برگ دست شامی و آب برگ لبنانی فرزد و آب برگ یاسمین هر واحد سود دهند و غرغره مغز فلوس در شیره گاو زبان یا کشکاب حل کرده صاف نموده نیز برای تسکین وجع معمول و قبل از تنقیه نیز استعمال نکرده و غرغره عدس مسلم کشنیز خشک زرورد هر یک چهار ماشه سماق سه ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دو توله و حب زسماق یکماشه زرورد گلنار کتیرا یکیک ماشه ساخته در دهن داشتن از اول روز تا سوم که زمان ابتدا است نافع و اگر گل خطمی و برگ آن و تخم آن کوفته بپزند چندانکه مثل خمیر گردد و بعد از آن قدری گلاب آمیخته نیمگرم بر موضع ورم از بیرون ضماد کنند و در شبانه روزی چهار بار تکرار نمایند در کل اورام و اوجاع حلق و گلو نافع حتی که در ورم دموی و صفراوی دفع میکند و از مجربات حکیم علی است و ضماد جدوار یکماشه حضض مکی گل ارمنی هر یک دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه کوفته بیخته بآب کشنیز تازه شستر قدری گرم نموده بر گلو نیز در ابتدا معمول و ضماد جدوار زهر مهره سائیده بگلاب یا آب برگ عنب الثعلب یا سرکه آمیخته نیمگرم نیز مفید و ضماد آرد جو بآب کشنیز و سرکه مجرب حکیم علوی خان است و در ماده مرکب لوبیا افزایند و بعضی در ضماد مذکور آب عنب الثعلب یا زنگ کاسنی گلاب عرق آب کشنیز داخل کرده اند و یا عنب الثعلب گل خطمی آرد جو گل بنفشه اکلیل الملک کوفته بیخته در آب کشنیز آمیخته ضماد کنند و غرغره کوکنار عدس مقشر کشنیز خشک عنب الثعلب واحد توله بیخ سه ماشه جوشانیده صاف نموده نیمگرم در خناق حار معمول است و کذا عناب پنج دانه کوکنار پنج عدد عدس مقشر کشنیز عنب الثعلب یک توله گلنار کات سفید اصل السوس هر یک شش ماشه جوشانیده و غرغره گلنار کوکنار عنب الثعلب گل سرخ کزمازج کشنیز خشک هلیله هر یک دو درم عدس مسلم شش مثقال جوشانیده در ورد گلو و ابتدای خناق نیز نافع و اصل السوس کات سفید آبله مساوی در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کردن جهت درد گلو و خناق حار و بثور حلق معمول حکیم لقا خان است و غرغره عناب عدس عنب الثعلب تخم کاهو تخم کاسنی کوکنار کشنیز خشک در آب جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده در ابتدای خناق دموی و صفراوی معمول استاد مرحوم است و کذا عناب عنب الثعلب عدس جوشانیده در ابتدای ورم حلق مجرب و غرغره آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کوکنار تخم کاهو کشنیز عدس مقشر هر یک توله آب عناب پنج دانه گل ارمنی شش ماشه داخل نموده برای خناق حار مجرب علوی خان است و اگر در آب عنب الثعلب آب کاسنی تر آب کشنیز سبز آب خرفه هر یک پاؤ قند توت سیر قیمه غرغره نمایند برای خناق حار منقول از اکمل خان است و ایضا برای خناق و درد گلو پوست خشخاش ده عدد عنب الثعلب گلنار فارسی کزمازج هر یک یک توله عناب هفت دانه صندل سرخ نه ماشه حضض مکی هفت ماشه کشنیز خشک نیم توله برگ حنا هفت ماشه برگ نیم آب بجوشانند و در آخر جوش عدس مسلم دو توله انداز زدو چون آب یک نیم پاؤ ماند صاف نموده لعاب بهیدانه تول آب کشنیز هفت توله شیره تخم کاهو ده توله داخل کرده غرغره کنند در تمام شب و روز که جهت خناق و درد گلو مستعمل است و اگر آب کاسنی تازه آب کشنیز تازه آب برگ عنب الثعلب آب برگ کاهو شیره عدس مقشر مغز فلوس رب جوز غرغره کنند جهت خناق حار و فرمودهٔ مجرب حکیم میر محمد هادی است و کشنیز خشک عدس مقشر پوست خشخاش عنب الثعلب گلنار فارسی هر یک دو توله عناب هفت دانه جوشانیده صاف

نموده حضض مکی یک تولہ سوده دران حل کرده ورب توت سیاه چهار تولہ آمیخته غرغره کردن برای خناق حار و اورام حنجره و لهات و لوزتین و ذبحه مجرب
حکیم علوی خان ست و در نسخه دیگر گل سرخ و اصل السوس و مغز فلوس عوض عناب و شربت توت ست و گویند عصاره عنب الثعلب عصاره حب الآس یا
عصاره برگ آن و کذا طبیخ سماق کذا عصاره بارتنگ و غرغره حضض مکی و یا خولان و کذا طبیخ جمیع اجزای شجره علیق و کذا لعاب بزرقطونا و آب کاسنی
و مغز خیارشنبر و کذا طبیخ برگ طرفا ورب توت آمیخته و کذا آب برگ خلاف ورب توت و کذا طبیخ گل نسرین و برگ آن و کذا آب اسفاناخ و کذا آب حی العالم
کدو و بهر واحد نافع خناق حار ست و ضماد خولان با آب کاسنی یا آب کشنیز سبز و کذا ضماد شجره ابی مالک و غرغره نشاسته شعیر در خناق مجرب سویدی ست و
کذا شربت طبیخ بنفشه مجرب ست و اگر تا روز چهارم ورم تحلیل نشود و ادویه محلله استعمال کنند و دست از فصد کوتاه دارند لیکن اگر آماس بطرف خارج
گلو ظهور نماید وضع محاجم و ارسال علق بران سودمند بود و درینوقت مغز فلوس و شیر باده گاو که بالای آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند
و ایضاً مغز فلوس در طبیخ انجیر و یا اکلیل و غیره مالیده غرغره کردن نیز در زمان انتها معمول ست و جدوار ریوند چینی هر یک سه ماشه افیون سه سرخ
با آب نیمگرم ضماد نمایند و یا برگ بارتنگ عنب الثعلب همیشه بهار گل بنفشه آرد جو عدس جاورس هر یک تیله به گلاب سائیده در انتها ضماد کنند و آرد باقلا
نشاسته عنب الثعلب سائیده بزرده تخم مرغ آمیخته بگلو ضماد کردن نیز وقت منتهای مرض نافع ست و تخم کتان اکلیل الملک هر یک هفت درم عدس چهار درم
کشنیز پنج درم کاسنی و نیم درم فلوس خیارشنبر ده درم ادویه سه حصه کرده یک حصه در نیم آثار آب بجوشانند چون پاو آثار بماند صاف نموده نیمگرم غرغره
کردن معمول ست و کذا بیخ سوسن یک نیم تولہ گل سرخ چهار تولہ عدس نیم پاؤ جوشانیده غرغره نمودن مجرب النفع ست و ایضاً در انتهای خناق دموی
غرغره انجیر مویز منقی حلبه تخم مرو تخم کتان در آب جوشانیده بشیر تازه که مغز خیارشنبر دران حل نموده باشند ممزوج ساخته معمول ست و دیگر محللات
چون طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس و سبوس گندم و پرسیاوشان و انجیر با مغز خیارشنبر یا رب توت نافع و ایضاً در منتهی وقتیکه با خناق حار نزله باشد
کشنیز خشک پوست خشخاش بابونه عنب الثعلب گلنار گل سرخ عروق سوسن جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر مالیده باز صاف کرده حضض مکی
باشیره غرغره نمایند و ایضاً بعد آخر مرض نیم جزو رب السوس دو جزو حلتیت ربع جزو با آب کرنب یا رب عنب سرشته حبها سازند و در دهان نگاه دارند کذا
قال الرازی و اگر در خناق دموی وقت منتهی ورم صلب شده باشد آب برگ بارتنگ آب برگ کاسنی شیره جو مقشر لعاب گل خطمی شیره عدس مقشر آب برگ
خبازی آب بابونه روغن بنفشه روغن خیری بجوشانند تا وقتیکه آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیمگرم بر گردن مکرر تدهین نمایند و بعضے عوض روغن خیری
روغن گل می اندازند و اگر بعد تدهین این روغن برگ بنفشه برگ خبازی گل بنفشه جوشانیده بتوسط انبوبه بخار آن بحلق رسانند برای تلیین و تنضیج نافع تر باشد
و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل صفرا تنقیه کنند و بهتر آنست که عوض مسهل حقنه لینه بعمل آرند و اگر با وجود تدابیر مذکوره ورم تحلیل نشود و دست دراز
گرده بمنضجات ورم استعمال نمایند مثلاً خمیرمایه ترش نیم درم در شیر گاو سه اوقیه حل کرده تخم کتان پنج درم کوفته بیخته آمیخته اندک گرم نموده غرغره نمایند
و دیگر غوا نیز که در اقوال اطبا خواهد آمد بکار برند و وقت قرب انفجار تخم کاسنی کشنیز خشک عنب الثعلب گل بابونه جوشانیده صاف نموده مغز فلوس
مالیده باز صاف کرده غرغره نمایند و هر گاه ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود و باید دانست که ماده پخته شده پس درینوقت ادویه مفجره بکار برند مثلا
نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد آمیخته نیمگرم غرغره کنند و وقتیکه منفجر شود غرغره از روغن زرد و آب گرم و یا از ماء العسل نمایند و بعده بدم الاخوین
و صمغ عربی غرغره کنند و اگر منفجر نشود و باید که از انگشت و یا آله او را منفجر گردانند و غرغره تخم ترب اسپند حلتیت صبر نوشادر اشخار مساوی شهد
دو چند در آب جوشانیده نیز منفجر ورم حلق ست و ضماد خطمی گل بنفشه با آب سائیده نیمگرم بر گلو در دو سه روز خناق را منفجر می سازد و اگر سرطان نهری حضض مکی
طباشیر صمغ عربی کتیرا تخم مرو مغز بهدانه کوفته بیخته با آب حبها ساخته در دهن داشتن اعانت بر انفجار و التیام میکند و بعد از ان اگر قرحه باقی ماند علاج
قروح حلق نمایند **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که اول فصد نمایند و خون بسیار بیک دفعه نگیرند و خصوصاً چون در وقت ضعف یابند بلکه بتفاریق
در دفعات ده ده درم برای بقاء قوت تا ایامی که غذا نتوانند خورد و بگیرند و اگر طبیعت ضعف نیابند آن مقدار خون بگیرند که قریب

بغشی گردد ولیکن ملاحظه حفظ قوت نمایند که غشی طاری نگردد زیرا که غشی بسیار مضر است صاحبان این علت را موجب اجتماع سقوط قوت و عسر نفس است و خصوصاً
کسانیکه نتوانند غذا تناول نمود و لاسیما کسانی را که تپ باشد و نیز واجب است که رعایت نمایند در امر فصد امری دیگر را نیز و آن اینست که بسا است که سبب غلبه
خون در خوانیق احتباس خون میباشد خصوصاً کسانیکه را که معتاد باشند باخراج و سیلان خون مانند خون حیض و بواسیر و در مثل چنین کس واجب است که فصد
در جانب احتباس باشد مانند فصد صافن و حجامت ساقین پس هرگاه خون بسیار گرفتند مرض ایشان در همان ساعت تسکین یابد و بسا است که محتاج باعاده
فصد روز دیگر آن میشوند و در حقیقت اگر قوت برداشت مدافعت فصد تا ظهور نضج نماید بهترین تدابیر است با بقای قوت در بدن و حصول استفراغ از نفس ماده
مرض اقتصار نماید بر ارسال متواتر هفده و نه از خون ده درم یا پنج درم که تنفس سهل کند و همچنین در استعمال غراغر تاخیر کنند اگر در اینجا امتلا باشد و از
تحرک خوف جذب باشد بلکه غراغر تنقیه استعمال نمایند و گویند غرغره بآب برگ گیاهی که بشیرازی شبلاغ نامند بسیار مفید و مجرب است و اکثر حضری که
شناخته میشود بآن وقت ابتدا و انتها دشوار و اختلاط خناق حال از ورود و کثرت و دشواری آن یا وقوف آن یا اختلاط و آسانی آنست و ماده که در آنست
سست و ضرورت داعی نیست باید که فصد بالغ نمایند بلکه اقتصار نمایند بدفعات و تفاریق ده ده پانزده پانزده درم خون گرفتن اگر خناق بمشارکت عضوی
مرضی دیگر یا امتلای جمیع بدن نباشد بلکه ماده در ناحیه حلق تنها باشد و خوف وصول مدد تازه بدان نباشد درین هنگام جائز است که فصد ننمایند بلکه اقتصار
بر حجامت نمایند اگر ضرورت باشد و از بدن او اسباب تحلیل محتاج ببدل بالتحلیل کثیر را دور دارند و غذا منع کنند تا بدن او خون را در اغتذا استعمال
نماید و او را از طرف ورم برگردانند و بعد از آن متوجه تحلیل و انفجار آن گردند و اگر بدن محتاج بغذا باشد و غذا از گلو فرو نرود باید که نزد وی فصد رگ زیر
زبان نمایند تا اندک گلو گشاده گردد خصوصاً که عروق زیر زبان منتفخ بر آمده باشند و همچنین در هنگام غلبه خون در جمیع بدن و در میان فصد و تفاریق فصد
زیر زبان مجوز و نافع است و بسا است که محتاج میگردند بفصد وداج و شرط زدن بر زبان و حجامت ساق که بسیار نافع است و کسانیکه معتاد بخناق
باشند باید که قبل از حدوث آن هنگام ظهور امتلا در اول فصل ربیع فصد نمایند و از اشیای شدید النفع مبادرت باستعمال حقنه های قویه و یا فتیله های قویه است
هنگامی که تب مانع باشد که در هر وقت حقنه قوی جائز نیست بلکه اقتصار بر حقنه های لینه و یا فتیله های لینه نمایند و بر اطراف نطول سازند و بطریق طوق چیزی
پشمی بر گردن ببندند خصوصاً از صوف که بر وی زوفای رطب باشد و چند روز در زیت و یا در روغن بابونه خیسانیده باشند که این مسکن وجع است
و در اواخر جواذب مخالف نمایند هنگامی که این تدابیر نفع نبخشند و آن مانند بوره و خردل و قسط و جندبیدستر و کبریت و مراهم قویه محمره و الصاق عسل [illegible]
و بسا است که باعث تنفط آبله گردد و باید که اقتصار نمایند از آنچه تا روز سوم [illegible] با شراب [illegible] بیخ [illegible] الشعیر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] چون بلع آسان گردد [illegible] استعمال نمایند چون بلع دشوار گردد [illegible] بر گردن [illegible]
[illegible] ورم از مهره های گردن و یا [illegible] زیرا که [illegible] اندکی منفک و گشاده گردد و [illegible] رقیق [illegible] خورانیده [illegible]
بردارند و اگر چند شرط زده اندکی خون [illegible] بعده یک [illegible] حجامت [illegible]
جهت [illegible] باعث [illegible] و تحلیل کنند و البدان [illegible] بقوت [illegible] توسیع [illegible] و اگر [illegible]
غذا آن [illegible] در حلق داخل نمایند [illegible] توسیع آن نماید و یا [illegible] در حلق داخل نمایند [illegible] آن [illegible] نفس آید [illegible]
ضیق نفس شدت نماید لابد است از قطع [illegible] بر گردن و گاهی در توسیع بلع و نفس [illegible] بقوت نفع میکند اما ادویه در ابتدای قوابض باید خصوص
در دموی و افضل قوابض آنست که با قبض [illegible] لطیف باشد که بآن غوص کند و از تجربه ثابت شده که قوابض [illegible] مرکب نافع تر از مفرط البسیط اند لیکن
که در اوائل امر وجع اشتداد می یابد و محتاج میگردند بخلط ادویه مسکنه وجع و ملینه مانند شراب بنفشه و شیر تازه و لعاب بزر کتان و [illegible] بادویه قابضه
و اگر سبب آن کثرت انصباب مواد حاره باشد باکی نیست از اختلاط ادویه محلله با آنها و اگر ماده بسیار در انصباب نباشد و ورم نیز قوی نباشد
استعمال مازو و نوشادر نمایند جهت منع و تحلیل ماده بقوت را و محلله [illegible] گویند که اگر هیچ تدبیری از تدابیر مذکوره دفع خناق نگردد

ورم در داخل دهن ظاهر باشد چند شرط برآن بزنند و خون ازان بگیرند و چون رنگ ورم از سرخی بزردی بسبب استحالهٔ خون بریم متغیر گردد و نرم و مسترخی شود و نفذ
بسبب نضج و نمو بجود منفجر نگردد بادویه و غراغر مفجر مانند شیر تازه دوشیده و اوبان سخته که در آنها بورهٔ ارمنی و حلتیت و سرگین کبوتر و خطاف حل کرده باشند غرغره
نمایند و یا بطبیخ تازه و گلنار و شب یمانی و پوست انار و مانند آن از ادویهٔ قابضه مفجرهٔ اورام تجمع اجتماع القوت جذب غرغره کنند آن هنگام اگر توانند
انگشت بران بگذارند و بفشارند تا شگافته گردد و ریم آن برآید و اگر نتوانند بآلتی که آنرا میل نشان نامند و آن میلی ست سر آن تیز مانند نشتر در جوف آنست
مانند انبوبه موضوع بشگافند و بعد انفجار غرغره نمایند بروغن گاو و آب گرم یا بروغن بنفشه و آب گرم یا بشیر زنان تازه دوشیده و غسل برای تغسیل قرحه
و تنظیف آن آرند و بعد تنظیف غرغره نمایند بآبیکه دران مازو یک جزو ابرسا نیم جزو جوشانیده باشند و در ابتدا بماء الشعیر که دران عدس پخته باشند
تغذیه نمایند و بعد انفجار بحریره که از شیرهٔ سبوس گندم و روغن بادام و اندک نبات ساخته باشند و یا ماش پخته یا کدو و برنج نرم رقیق که از قاشق خورند
و دانند که هرگاه ماده ورم تحلیل یابد و یا منفجر گردد و ریم ازان برآید و باوجود آن ورم کم نگردد و راحت پدید نیاید دلیل انتقال ماده بریه یا بعضوی دیگر باشد
و آن مفصل مسطور شد صاحب کامل و جامع و حاوی و مایه مسیحی و خلاصه گویند که در خناق دموی رگ قیفال بکشایند و هرگاه سن و وقت و قوت مساعدت
کند مبلغی وافر خون برآرند و دو یا سه مرتبه بحسب مقدار مرض و احتمال قوت خون برآرند در دفعهٔ واحد لیکن بتفاریق اندک اندک بگیرند چنانکه بغشی
نه انجامد و در هر دفع بقدر ده درم خون بگیرند تا بصد درم برسد بعد ازان همان روز بلا توقف رگ زیر زبان بزنند و باشد که حجامت نقره قفا از فصد مستغنی
سازد و حجامت ساقین و وضع محجمه بین الکتفین و ساقین و نقرتین بشرط و بغیر شرط نمایند و بهر حیله که ممکن باشد اماله ماده از حلق نمایند و لعاب بهدانه و اسبغول
باشربت بنفشه و یا شربت عناب و شربت نیلوفر بدهند و روز دوم اگر از دو ممکن باشد لعاب سپستان و آلوبخارا و ترنجبین و خیارشنبر تلیین طبع نمایند از حقنه
لین مثل سنا و بنفشه و جو کوفته و سپستان و خطمی و عناب و سبوس گندم و برگ چقندر و نیلوفر و آلوبخارا و تخم کاسنی و فلوس خیارشنبر و ترنجبین و قند مانند بروغن بنفشه
بکار برند و اگر تب نباشد از شحم حنظل و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سبوس گندم و انجیر و بورهٔ ارمنی و روغن کنجد و نمک و شکر سرخ الفعل آرند و بر دست و پای
آبیکه دران بابونه و جو جوشانیده باشند بریزند و اگر بلع ممکن باشد بماء الشعیر که با عدس پخته باشند یا آب انار شیرین ترش و یا شربت بنفشه تغذیه نمایند
و مسهول از قطاع جوارش و شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و تقلیل غذا نمایند و در ابتدا بروادع صرف مثل آب عناب و عدس و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز تر و رب توت شامی و دیگر اشیای قابضه مثل آب بارتنگ و گلاب و قدری آب انار شیرین ترش و آب خرفه و یا بگلاب که در آن سماق مالیده باشند
و عدس مسحوق و یا طبیخ عدس و گل سرخ و گلنار و یا آب عنب الثعلب که دران صندل کوفته و گل سرخ و فوفل کوفته جوشانیده رب آس داخل کرده باشند و یا
بلعاب اسبغول و گلاب پرورده غرغره کنند و پیوسته پایهای او را بآب گرم و سبوس گندم و گل بنفشه بهی مالند و در حلق او گل سرخ نشاسته تخم خرفه طباشیر
شکر طبرزد و گلنار همه مساوی باریک سائیده بجر بر بیخته بدمند و روز دوم و سوم بآب کشنیز و آبیکه دران عدس جوشانیده رب السوس و روغن بنفشه داخل کرده باشند
و یا بآب عنب الثعلب که دران عدس و گل سرخ و اصل السوس جوشانیده مغز خیارشنبر مالیده صاف نموده باشند غرغره فرمایند و رب توت درین باب
عجیب الاثر ست و هر روز جلابی از عناب و آلوبخارا و تمر هندی لیشیر خشت یا ترنجبین اگر ممکن باشد بدهند و بماء الشعیر تغذیه نمایند و نگذارند که طبع قبض شود و باین نهج
تا روز چهارم بگذارند و چون انتها قریب شود بآب عنب الثعلب که دران خیارشنبر و قدری آب کشنیز داخل کرده باشند غرغره نمایند و اگر ورم تحلیل نشود و ماده
محلله چون طبیخ انجیر و مویز و اکلیل الملک و اصل السوس و سپستان و بابونه تازه و فلوس خیارشنبر و آب سبوس گندم بپردازند و زهرهٔ کبش و گاو بر حلق
طلا کنند و گویند که چون سرگین گاو و سرگین کبوتر را البته که در روغن گل پخته بر اورام خوانیق طلا نمایند در ازالهٔ آن تخلف نمیکنند و چون مرض بانتها رسد
غرغره با آب عنب الثعلب و آب بادیان خیارشنبر مالیده سپستان داخل کرده نمایند و در حلق ادویه که در ورم لهات بیاید بدمند و اگر فائده نکند سرگین سگ
که سه روز اولا استخوان خورانیده باشند گرفته خشک نموده یک جزو او با مازو و صعتر هر یک دو جزو سائیده بجر بر بیخته در حلق دمند و داخل
حلق بپر طائر و از خارج نیز طلا کنند که این دوا عجیب النفع ست و کذا غائط صبیان مجفف مدقوق بدستور استعمال کردن اگر باوجود استعمال

این ادویه مدت دراز کشید و ورم تحلیل نیابد و صاحب او وجع در حلق در یابد فصد هر دو رگ زیر زبان کشایند بعده همه ادویه محلله مذکوره استعمال نمایند و اگر ادمول
تنقیح گردد غیر از انضاج و تفجیر چاره نباشد پس با دویه منضجه مثل طبیخ انجیر مع اندکی خمیر و مفجح غرغره کنند یا فلوس خیار شنبر در طبیخ انجیر یا طبیخ مویز منقی یا لیسده
باقدری خمیر و مفتح لعمل آرند و طبیخ انجیر و مویز مع ماء العسل قوی تر است یا تخم مرو و اندک تخم کتان کوفته با شیر تازه آمیخته غرغره کنند یا عدس مقشر و گل سرخ
واصل السوس جوشانیده صاف نموده مع تخم مرو مقشر استعمال نمایند یا پیاز نرگس کوفته در آب گرم مالیده صاف نموده قدری از طبیخ انجیر و اندک خمیر
دران حل کرده نیم گرم غرغره کنند و یا آب انجیر با اندک روغن بزو قدری خمیر نیم گرم غرغره سازند و گر ورم نضج کند و نکشاید ادویه قابضه استعمال باید کرد
تا بجمع و تکثیف منفجر سازد و عفص گلنار کزمازج پوست انار شب یمانی کوفته بیخته در حلق بدمند که این تدبیر در تفجیر جمیع اورام که بعد از نضج منفجر نشود مجرب است
و چون ورم بکشاید و ریم اندوی برآید بروغن گاو و آب نیم گرم و یا زرده تخم مرغ نیم برشت روغن بادام باهم زده قدری نشاسته و کتیرا آمیخته نیم گرم غرغره سازند
و حسو معمول از سبوس و فالیند در روغن بادام بیاشامند و اگر در حلق وجع و خشونت باشد بلعاب اسپغول و خطمی و روغن بنفشه غرغره کنند و اگر هنوز قدری از
صلابت در موضع ورم محسوس گردد محللات قویه چون کبریت و سرگین سگ و دواء الحلتیت و زبل صبیان و زبل گرگ خاکستر خطاطیف (؟) مداره
قتال السمار از خارج بر حلق طلا کنند الیلاقی و سید جرجانی گویند که در خناق دموی نظر کنند اگر بمشارکت همه بدن باشد و قوت قوی بود و از فصد مانع نبود اول فصد
کنند و خون یک فصد برآرند که قریب غشی گردد و مرض فی الحال زائل شود و اگر در قوت ضعف باشد خون متفاریق هر ساعت ده درم یا پنج درم برآرند
تا سوم روز و خصوصاً اگر مرض در تزید باشد و ماده هنوز در حرکت باشد و اخراج خون دفعةً حاجت ضروری نباشد و اگر میان اخراج خون متفاریق فصد
رگ زیر زبان کنند صواب باشد خصوصاً چون رگهای زیر زبان ممتلی باشند و هرگاه بینند که بدن ممتلی نیست و ماده در حوالی حلق ست اگر فصد نکنند باید
بیشاید و اعتماد بر ترک غذا کنند تا بدن از خون غذا ماهی یابد و قوت ساقط نشود و چون از وقت تزید تجاوز کنند بنضج و تحلیل مشغول باشند و اگر در ابتدا
فصد کنند خوف ضعف قوت بود و احتیاج بتناول غذا باشد و غذا از حلق فرو نرود و تعب در ساعت حاصل گردد و از ان ضرر رسد و چون ورم حوالی
غاصب باشد و قبل گذشتن وقت تزید و حرکت ماده فصد کنند خوف نزول ماده ورم بسوی حلق باشد و خناق صعب گردد و بعد از ان حجامت بر شرط بر سط (؟)
و زیر ذقن و بر ساق و کاهل و کتف نهند و دلک اطراف و کتف بقوت نمایند و اطراف بر بندند و بعد فصد اسهال باین حقنه لین نمایند بنفشه بابونه هر یک
هفت درم عناب چهل عدد تخم خطمی ده درم سبوس گندم یک مشت همه را جوشانیده صاف نموده ده درم شکر و چهار دانگ نمک هندی ده
درم بوره ارمنی دران حل کرده و ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد درین حقنه قنطوریون دقیق سه درم و انجیر
بیست عدد افزایند و اگر چیزی بگلو فرو تواند برد خیار شنبر و شیرخشت در آب کاسنی یا آب عنب الثعلب حل کرده بیاشامند و بعد اسهال اطراف او
با تبکه و ران بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بمالند و ماء الشعیر که دران قدری عدس مقشر و دو درم تخم خشخاش کوفته بیخته باشند
بنوشند و ادویه بارده قابضه با دویه محلله آمیخته مثل بارتنگ و کاسنی و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه سائیده بروغن بادام چرب کرده و
گلاب آمیخته حوالی گردن و حلقوم و قفا ضماد نمایند و اما استعمال غرغره اگر بدن و عروق گردن و زیر زبان ممتلی باشند تا تنقیه و نقصان امتلا نیابد نشاید
زیرا که غرغره باید که بجیزی قابض بود و آن ورم را قبض و عصر نماید و از ان درد زیاده گردد و آن مواد را زیاده جذب کند و قانون در غرغره است که چیزی
قابض مثل رب جوز رطب یا شربت بالطف مثل سکنجبین آمیزند تا که قوت قابض را بسوی داخل رساند و اگر درد عظیم باشد ادویه لینه مسکن وجع مخلوط سازند
مثل شیر تازه گرم کرده و شربت بنفشه و در جمیع انواع خناق اول غرغره بچیزی کنند که دران قبض و تسکین هم باشد مثل شربت خرنوب و شربت جوز تر
و آب عنب الثعلب و مانند آن و یا عدس مقشر گل سرخ طباشیر گلنار سماق در آب جوشانیده غرغره کنند و یا گل سرخ صندلین فوفل کوفته در آب عنب الثعلب
یا آب کشنیز تر جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده غرغره نمایند و چیزی که در علاج کلی گذشت در دهن دارند و این همه تدبیر در روز اول
بکار برند و در روز دوم در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز گل سرخ و اصل السوس جوشانیده صاف نموده غرغره سازند و در روز سوم چهارم

که آن وقت انتهاست آب بادیان دران زیاده کنند و خیارشنبر یا میفختج حل کرده غرغره کنند و قیروطی موم و روغن گل ساخته بر پنبه مبلول آب بالیده
حوالی حلق نهند و خیارشنبر در طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس حل کرده غرغره نمایند و اگر این تدبیر کفایت نکند دوای زبل الکلب باین طور سازند که
سگ را به بندند و یک روز نان نخورانند و یک روز تشنه دارند پس آب نمک بیاشامند حتی که شکم او صاف گردد و سه روز استخوان الکارع بخورانند حتی که زبل
او سفید گردد پس بگیرند از ان سرگین سفید خشک کرده یک جزو و مازو و صعتر هر واحد دو جزو و سائیده در حلق او نفخ کنند و یا به مرغ بچه طلا نمایند
و در نسخه دیگر زبل کلب یکجزو و زعفران یکجزو و گل سرخ یکجزو و سماق و مر دو جزو زعفران یکجزو و بشربت توت آمیخته غرغره کنند یا بطبیخ یا پس اگر ببینند که ورم
صلب گردید مغز خیارشنبر در شیر تازه حل کرده غرغره نمایند و یا قدری لبوب در شربت توت حل کرده و یا بطبیخ انجیر یا حلبه خیارشنبر یا میفختج که دران خمیر محلول در آب
انارین و روغن بنفشه که دران خمیر مسکه و روغن بید گداخته باشند و عصاره کرنب که دران میفختج با عسل آمیزند غرغره کنند که این همه ملین و منضج اند و دیگر دوا
منضج و منفجر همان است که در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و چون ببینند که ورم نرم شد و نضج یافت و ریم کرد تفتح کنند دران دو دیه قابض شکر آب یا ادرار
بفشارد و بکشاید و آن مازو و گلنار و [illegible] مازج و پوست انار و شب یمانی است و سرگین سفید سگ شیر خشت یا بنیز با آب خیارشنبر یا آب خمیر یا ماء الشعیر یا بطبیخ انجیر منضج و
منفجر است و چون منفجر گشت غرغره بروغن گاو و یا روغن بنفشه ممزوج با آب گرم نمایند تا که موضع را غسل دهد بعده که مازج و اصل السوس هر واحد یکجزو و
ابریشم خام جزو در آب جوشانیده غرغره کنند و غذا در نضج وقت حریره باید قرشی و صاحب شفاء الاسقام وغیره گویند که ابتدا الفصد قیفال نمایند لیکن اخراج
خون اندک اندک بدفعات کنند زیرا که در فصد اول لباست که از ماده مؤدیه قدر منتشی آید و افراط در اخراج آن موجب ضعف میشود و شربت
بنفشه یا شربت آلو یا شربت توت و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر با لعاب اسپغول یا بیدانه و یا مطبوخ بنفشه و نیلوفر با عناب مذکور شکر یا آب انارین یا شربت
بنفشه بدهند و یا بجلاب هر چه در تب استعمال نمایند مراعات آن نگاه بدهند و ابتدا [illegible] مذکوره طلیات [illegible] مثل جوشانده اصل السوس
گاوزبان یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر [illegible] اگر شدت تب مانع نباشد غذا بعد دو سه روز مثل ماء الشعیر با شکر یا شربت نیلوفر استعمال نمایند و چون طبع
سهل گردد و اشتها صادق شود اسفاناخ یا ماش یا خبازی بروغن بادام [illegible] مفتح [illegible] موضعیه در ابتداء
رواد ع مثل غرغره رب توت با گلاب یا آب کشنیز یا مطبوخ عدس و کشنیز [illegible] سماق [illegible] آب انارین [illegible] بنفشه [illegible] رب حب زرشک [illegible]
[illegible] گلنار و کتیرا هر یک [illegible] و در ابتدا [illegible] زعفرانی [illegible] که زبان تر بود تا انتها
آید غرغره بخیارشنبر و آب کشنیز و روغن بادام و یا شیر تازه و عسل خیارشنبر [illegible] انتها [illegible] استعمال نمایند مثل شیر تازه مع شکر یا مطبوخ
انجیر و سپستان و سبوس و اصل السوس با شکر یا رب توت غرغره کنند یا مثل [illegible] رب توت و مغز خیارشنبر بشیر تازه تنها و یا بروغن بادام در وقت
انتها و نضج ماده بکار برند که معمول است و در زبان [illegible] لعاب [illegible] خیارشنبر [illegible] معمول است و رب توت با اندک [illegible] زعفران در زمانه
تزید و انتها مفید است و چون ورم منفجر شود بجلاب [illegible] روغن گل غرغره کنند بعده غرغره [illegible] بروغن بادام [illegible] آب گرم نمایند و یا بطبیخ
اصل السوس با اندک نشاسته و کتیرا در آب گرم استعمال کنند مؤلف اقتباس العلاج گوید که اگر سبب خناق خون صرف باشد و یا مرکب با صفرا و
یا بلغم در هر سه صورت اول رگ سر رو زنند و خون را فرو گیرند که قریب بغشی گردد و [illegible] چهار رگ یا زیر زبان کشایند [illegible]
اول تا سه روز غرغره بمغز خیارشنبر سه توله که در شیر گاو [illegible] آثار مالیده و صاف نموده باشند [illegible] کشنیز سبز و نکوه سبز هر یک [illegible]
در آب برگ کاهو و بید ساده و نکوه هر یک یک توله [illegible] و سه توله آمیخته [illegible] اگر بدین تدبیر صحت نیابد روز چهارم [illegible] یا شرط
برساقین هر دو جانب گردن کنند و وقت شام باز رگ زیر زبان و یا چهار رگ کشایند تا ماده را کم سازد و [illegible] غذا [illegible]
[illegible] نکوه و [illegible] گل بنفشه و آرد جو و عدس هر یک یک توله [illegible] سه توله و گلاب [illegible] ضماد کنند و از عناب [illegible] عدس
مسلم و نکوه و کشنیز و گلنار هر یک دو توله جوش کرده صاف نموده [illegible] یک توله آمیخته شربت توت سیاه چهار توله حل کرده غرغره نمایند و اگر

ازین تدبیر اندک بلع ممکن گردد طبع را بمغز خیارشنبر هفت توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله و شیرخشت هفت توله در عرق مکوه نیم آثار مالیده صاف کرده شربت
آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده فرود آرند و وقت شام غذا ماء العدس و بنوباش دهند و بعد سه ساعت از غذا غرغره سکنجبین ساده و شربت
توت سیاه هر یک سه توله گلاب و عرق مکوه هر یک پاؤ آثار کنند و بعد تلیین طبع روز دیگر شیره خیارین و مغز کدو و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب بهدانه یک ماشه
در گلاب پنج توله و عرق مکوه نه توله بر آورده شربت بنفشه سه توله تخم ریحان و اسپغول هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و همین نسخه چهار روز تکرار
نمایند تا تنقیه تمامه حاصل شود پس اسفاناخ و کشنیز سبز در عدس و بنوباش انداخته بنان تنک دهند و اگر ازین علاج ورم تحلیل نگردد و طبع نکشاید
حقنه معتدل علوی خان بکار برند و شیشه حجامت بر مهره دوم از مهره های گردن نهاده چیزی رقیق مثل حریره سبوس گندم بروغن بادام
پخته به نبات شیرین ساخته و یا آش جو بنوشانند و محجمه بران جا نهاده دارند تا بلع ممکن گردد

علاج خناق صفراوی

همه تدبیر از فصد و تنقیه و تبرید و غرغره و ضماد و غیره که در دموی مذکور شد بعمل آرند و ایضا تلیین طبیعت بمطبوخ الهلیلج فواکهی علوی خان و شربت ورد مکرر
سنائی یا نقوع فواکه خیارشنبر و شیرخشت آمیخته نمایند و بعد از تنقیه اند ر ابتدا بطبیخ کشنیز مکوه صندل سفید سماق عدس مسلم هر یک یک توله در رب توت سه توله
و شیره تخم کاهو و تخم کاسنی در آنها آن غرغره کنند و یا سماق را در گلاب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و یا صرف بلعاب اسپغول یا بآب کشنیز تر آمیخته
غرغره سازند و یا از عدس دو توله بزر البنج شش ماشه عنب الثعلب کزمازج پوست مغیلان پوست آنار ولایتی گلنار هر یک توله جوشانیده لعاب
اسپغول هفت ماشه رب توت دو توله آب برگ توت پنج توله اضافه نموده غرغره کنند و خواه کوکنار یک توله شیره تخم کاهو نه ماشه بفزایند و غرغره
بآب برگ حماض بسیار مفید است و بعد از روز دوم و سوم چیزهای محلل که در دموی گذشت غرغره کنند و درین قسم حاجت تحلیل کمتر است و تبرید بیشتر
مطلوب لهذا در غرغره آن استعمال کافور سوده معمول است وکذا آشامیدن لعاب اسپغول با شیره ... و شیره خرفه با شربت نیلوفر نفع تمام دارد و بیرون
حلق ضماد سبوس گندم در آب جوشانیده ساخته نموده مغز خیارشنبر حل کرده غرغره نمایند و اگر ماده کم باشد برای جذب او ضمادات جاذبه مانند زفت و
نطرون و سرکه و خردل و سداب بیرون بر حلق گذارند و اما ادویه جاذبه غیر حاده که اکثر بعمل آید آنست که غوک خشکی گرفته سرو پای او قطع کنند و
شکم او شگافته آلایش او دور کرده گرم گرم بر گلو زیر ذقن ببندند و بهتر آنست که برای جذب ماده محجمه بی شرط نهند و بقول شیخ بعد فصد درین قسم غرغره
بتبرید مع قبض باشد و گاهی استعمال مینمایند لطوخات و لعوقات و گاهی غرغرات و تقطیرات و شبوبات غرغره سکنجبین آب و سرکه ... را اول
عات و کذا رب توت خصوصا توت بری خالص بی شکر و عسل و در ابتدا قوابض مانند عصاره سماق و غوره و برگ خشک گلنار تقویت دهند و دران عسل
داخل کرده باشند و همچنین غرغره بطبیخ تخم ... و یا بطبیخ سماق ... و اقوی ازان عصاره جوز سرو است و آن از افضل ادویه این قسم را
و عصاره گل سرخ تازه و رب خشخاش چون مخلوط بقوابض نمایند شدید النفع بود و در ابتداء اقوی تر ازان طبیخ آس و بلوط و سماق و آب ... تازه و رب
پوست گردگان تازه و آب آس و آبیکه دران عدس با پوست جوشانیده باشند و آب بقابض و زعرور درانجا نافع است و شیاف مامیثا
بانچه ... مفید و لعوق از تخم گل و سماق و گلنار مساوی و اندکی کافور ساخته در حلق دمند و عصارات بقول بارده مخلوط بچیزی که دران اندکی قبض باشد
و عصاره عصی الراعی و عصاره عنب الثعلب و عصاره شاهتره ... گرم ... آن مخصوص بخناق صفراویست صاحب خلاصه حاوی و شرح موجز
گویند که علاج خناق صفراوی همچون علاج دموی بفصد و غیره نمایند با زیادتی تبرید و درین نوع بمحللات کمتر حاجت افتد و آشامیدن نقوع تمر هندی
آنار یا آب آنارین با شکر و ترنجبین بغایت نافع است و همچنین شیره تخم خرفه بشربت خشخاش و لعاب بهدانه بشربت بنفشه و کذلک رب التوت و کذا لعاب
اسپغول و آب تربوز و تلیین طبیعت بماء الفواکه نمایند و اگر بلع دشوار باشد حقنه که در دموی گذشت بعمل آرند و غرغره برب توت و شربت ...
و یا آب بارتنگ تنها و یا آب کاهو و خیار و کاسنی سفید و کذا غرغره بآب کشنیز و لعاب اسپغول که مغز خیارشنبر دران مالیده باشند در جمیع اوقات

سود مند ست و همچنین غرغرهٔ عدس و عناب که در آب جوشانیده و آب کشنیز سبز و شربت توت آمیخته نافع و لسبتن رشته الفی مخنوق یا بختن نون سنگ پشت
در حلق نیز در ازالهٔ خناق صفراوی خاصیت عجیب وارد و ضمادات جاذب بر خارج حلق نهند اگر مزاج و دماغ قوی باشند و غذا ماء الشعیر که دران عناب پخته باشند
یا شربت بنفشه دهند و ترک اضطجاع نمایند جرجانی و ایلاقی نوشته اند که اول فصد کنند و حقنه قوانین مذکور در دموی نمایند و لیس که و گلاب و سکنجبین و یا شربت
توت صرف یا ممزوج با آب غوره یا سماق یا گلنار و عصارهٔ گل سرخ تازه با آب غوره و سماق غرغره سازند و این در روز اول نفع کند و در آب کشنیز سبز
و برگ آس بلوط پخته غرغره کنند و یا عدس و سفرجل ترش و غوره و اندک خشب یمانی جوشانیده غرغره سازند و گل سرخ نشاسته طباشیر تخم خرفه
گلنار شکر طبرزد مساوی سوده در حلق بدمند و اگر در حلق چیزی فرو رود خیار شنبر در آب عنب الثعلب یا آب کاسنی حل کرده برای تلیین طبیعت
بنوشانند و اگر فرو نرود حقنه از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و خیار شنبر و روغن بنفشه و شکر سازند و چون طبیعت نرم شده باشد
ماء الشعیر با آب انار شیرین بنوشانند و اگر دران عدس پخته خوب ست و در ابتدا گل ارمنی و صندل سفید و فوفل و نشاسته ما میثا مساوی کوفته بیخته
با آب عنب الثعلب و آب بارتنگ کشنیز و گلاب و اندکی سرکه طلا نمایند و لیوه آرد جو و بارتنگ و عنب الثعلب و کشنیز تر در گلاب و روغن گل ضماد کنند و در روز
سوم بضماد دیگر که دران بنفشه است و در دموی مسطور شد و کذا غرغره که دران اندک تحلیل باشد و همانجا مذکور شد بعمل آرند و چون مرض بانتها رسد غرغره سبوس
و خیار شنبر که گذشت بکار برند ؎

علاج خناق بلغمی

بعد از نضج منضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند یا حقنه حادهٔ متخذ از طبیخ سبوس گندم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و انجیر و قنطوریون و شحم حنظل که بوره و
نمک و شکر سرخ و مری و روغن خیری یا سوسن دران آمیز نه بعمل آرند و آنجا که بلغم ذی حرارت بود و مریض جوان باشد فصد قیفال و اکحل کشایند و اگر
علت صعب بود فصد رگ زیر زبان و حجامت قفا و زیر زنخ نیز جائز داشته اند و شربت لیمو و بنفشه درین نوع قرشی مفید گفته و از عدسیه و کتانج و حلبه و کوه
و تخم انجره هر یک یک توله انجیر زرد پنج صدد سپستان دو توله غرغره کنند و جهت نضج بزر سوسم بادیان رومی و عاقرقرحا و مویزج اضافه نمایند و گل بابونه و اکلیل
جدوار بزر کتان حلبه و کوه هر یک سه ماشه خیار شنبر یک توله و نیم صبر یک توله ضماد کنند ایضاً و در ابتدا غرغره با آب کامه و رب شاهتوت و یا بطبیخ انجیر
و تخم ترب کنند و لیکن عسل نیز انفع و در وسط غرغره بمری و عسل یا رب عنب و یا بسکنجبین عنصلی و آب ترب افشرده و یا بخردل و مویزج و عاقرقرحا و آب
پوست جوز استعمال نمایند که بسیار مفید و مجرب ست او راسم بارده بلغمیه را بجهت قوت قابضه لطیفه نفاذه حالیه که دارد و اگر با وی آب بادیان یا
عسل و قدری عاقرقرحا آمیخته غرغره کنند خوب ست و غرغره بماء العسل که در هر رطلی ازان یک اوقیه خردل سوده مخلوط ساخته باشند و یا بسکنجبین عنصلی
مع خردل و تخم ترب و یا دواء الخطاطیف بسکنجبین حل کرده نیز مفید و بقول جالینوس غرغره بمطبوخ زوفا و اندک عصارهٔ سداب و مویزج نیز نافع و بطبیخ حلبه
ده درم حب النیل پنج درم بورق و عسل و تخم ترب و خردل و تلیین مساوی کوفته بیخته در حلق بدمند و اگر گل سرخ مازو و سماق گلنار کزمازج شکر طبرزد عدس
مقشر بوده هر یک ... عاقرقرحا کبابه قاقله طباشیر هر یک ... جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق پاشند جهت خناق بلغمی که مادهٔ آن
مائیه باشد نافع بود و چون فصد و حقنه و حجامت بعمل آورند و صعوبت مرض کم نگردد و زهرهٔ بز گاو و عصارهٔ قثاء الحمار و قنطوریون دقیق و خاکستر
خطاطیف در سرکه حل کرده بر حلق طلا کنند و دواء الخطاطیف هم نشنده و اگر از خارج زبل کلب و انسان و زبل خطاطیف طلا کنند جائز است و نوشادر
خردل عاقرقرحا حلتیت نطرون فلفل ... لودینه سوده ... یا ماء العسل حل کرده غرغره کنند و ایضاً غرغره نمایند به رب جوز تخم بصل و زعفران و قدری
انیسون بادیان و یا مرزنجوش خطاطیف نیم درم و نیم عاقرقرحا جوشانیده باشند مالیده غرغره نمایند یا بپخته دران حلبه بادیان مع اندکی عاقرقرحا جوشانیده یا
و یا بماء العسل ممزوج با آب مطبوخ عاقرقرحا و مرزنجوش و عدس غیر مقشر و قدری زعفران و بداخل حلق و بخارج از خرء کلب بعسل سرشته طلا نمایند یا
بگیرند خرء کلب یک درم زعفران نیم درم گل سرخ دو درم و بارهٔ یک ساعته نیم درم ازان در ماء العسل و آب بادیان حل کرده غرغره کنند و خرء کلب

و مرو زعفران و زنجبیل و خردل و مازو و پوست انار مساوی سوده در حلق بدمند و گویند که طبیخ بیخ سوسن و کذا بیخ [illegible] و کذا اقراص لیمو غرغره و طبیخ زوفای خشک و انجیر و یا گل سرخ بماء العسل و یا مراره دجاج بعسل و یا آب شیشه الزجاج و یا تخم کرنب با آب نیمگرم و یا غاریقون مفتح و یا سماق با سکنجبین یا بماء العسل یا آب کرنب بطلی سکنجبین و یا مراره حجل و یا خمیر نان با پوست انار جوشانیده و ضماد بنجال (?) بسرکه حل کرده و کذا عصاره قثاء الحمار بعسل و کذا قطران و کذا بعر [illegible] با ریک سائیده بارد جوا آمیخته و بطلای کهنه سرشته و کذا رماد خطاف و کذا تخم کرنب و تمر سیاه و غرغره اشق و ملطوخ و غرغره مراره سلحفات و یا قیطس بکندش و یا برگ دفلی و یا اقسط و یا مرزنجوش و تخم کرنب بپیاز و یا زفت رطب سرد احد نافع خناق بلغمی و محلل ورم ست و در انتهای علت قیروطی مصنوع از روغن سوسن یا روغن حنا و موم سفید به بیرون حلق طلا نمایند و بچوبی که بر سر آن پارچه نرم نازک پیچیده باشند گلو را صاف نمودن مفید ست و اگر علت کهنه گردد دراز چینی و [illegible] بران بپاشند و یا تنقیه بلغم بحب قوقایا و ایارج و مانند آن و بحقنه حاده تقویه نمایند و گویند که در خناق بلغمی مطبوخ بادیان بیخ بادیان خطمی خبازی پرسیاوشان گاوزبان اصل السوس مویز منقی ده دانه گلقند سه توله شهد و [illegible] مسهل ترید شش ماشه زنجبیل یک نیم ماشه سنا یک توله مغز فلوس خیارشنبر شش توله افزایند و گاهی در انتها انجیر هفت دانه با درنجبویه چهار ماشه تفاح ادخر چهار ماشه اضافه میکنند و در شربت [illegible] از نزله و غیره اسطوخودوس و گل بنفشه زیاده کنند و از بادیان بیخ بادیان اسطوخودوس بزرالبنج کوکنار هر یک یک توله غرغره کنند و صندل سرخ و گیرو گل ارمنی در ابتدا ضماد نمایند و گاهی خردل فقط یک توله برای غرغره کافی میشود و غرغره مطبوخ عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل مساوی با سکنجبین عسلی و کذا طبیخ حلبه انجیر اصل السوس مغز خیارشنبر ترنجبین نافع و در انحطاط غرغره بماء العسل و نقوع سرگین خطاطیف با نوشادر نرم سوده عجیب النفع ست و گرفتن بخار طبیخ فودنج بقدر سه توله تجربه که در خناق داخل گردد و در نبوقت فائده تمام دیده و آشامیدن صبح جلابی از بادیان سه درم و شکر سفید ده درم و غذا مزوره ماش و نخود آب با شیره مغز بادام شیرین سازند و چون بسبب استعمال مسخنات در حلق خشونت بهم رسد شیر تازه دوشیده با روغن گل بهم سوده غرغره نمایند و از خارج بابونه شبت اکلیل الملک زعفران بروغن نرگس یا ناردین طلا کنند و اگر ماده جمع شود برای نضج و انفجار بوره ارمنی بطبیخ انجیر حل کرده غرغره نمایند و یا نقوع نمایند در حلق علقت و بورق و نوشادر نرم سوده تا منفجر گرداند و یا از تخم شبت و تخم مرو و تخم پالنگا و حلبه کاید یک توله و نوشادر و سهاگه و ریوند چینی یک دانگ ماشه غرغره کنند که در یک روز انفجار حاصل شود و غرغره خمیر ترش با نمک طعام و همچنین لعاب کتان و حلبه با نمک اندرانی و از بیرون طلای زفت و نطرون و خردل و سداب هر یک نه ماشه در عسل آمیخته در یک ساعت بشگافد و همچنین خمیر ترش سه توله و عسل دو توله و ریوند چینی یک توله همین فائده دارد و اگر از جدوار هندی بیستر هر یک هفت ماشه گل [illegible] یک توله در برگ سنبهالو و افتیمون هندی سائیده ضماد کنند و با آتش ضفدع خشک شگافته بندند و بعد یک پاس تجدید آن نمایند در یک شبانه روز شگافته شده برآید و چون منفجر گردد لابد عسل بالا و در حلق طلا نمایند تا زخم گرده و زرداب تراوش نماید و برآید و غرغره بعد از برآمدن زرداب بسرکه و عسل برای قطع ماده نافع ست و ایضاً بعد از انفجار روغن بادام و آب نیمگرم و عسل غرغره کنند تا از ریم بتمامه پاک شود و پس جهت اندمال آن این ذرور بکار برند دم الاخوین صمغ عربی حب الآس حجر البلتی مرداسنگ مغسول پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه دوده حمام یک نیم توله و ایضاً سیاهی تابه نمک اندرانی و ایضاً دوده حمام [illegible] نمک اندرانی هر یک سه ماشه و ایضاً نوشادر سهاگه بریان پوست انار ولایتی همه برابر با انگشت شهادت بدانجا رسانند غذا نخودآب صرف با شوربای مرغ دهند و [illegible] از استعمال مسخنات خشونت سوزش در حلق پدید آید شیر تازه گاو نیم آثار روغن زرد چهارم حصه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند

علاج خناق سوداوی

اول فصد باسلیق نمایند برای تقلیل ماده و تخفیف اعراض اخراج خون بقدر مطلوب نمایند و درین رگ وسیع کشایند تا سودا با خون نیز منفصل گردد و حجامت ساقین کنند و پاها و ساقها را بآبیکه در آن سبوس گندم و خطمی و بابونه پخته باشند متواتر بسیار بمالند و عناب گاوزبان اصل السوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و یا ماء الشعیر با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و روغن بادام بیاشامند و لعاب گاوزبان با شربت مذکوره و یا شکر نیز مفید

و بعد تلیین و ترطیب ماده از منضج سودا و تنقیه آن مسهل سودا و حب افتیمون نمایند و یا حقنه کنند باین نوع سنای مکی پنج درم قنطوریون دقیق تربد سفید هر کدام
دو درم عناب سپستان انجیر زرد هر کدام ده دانه مویز منقی ده درم اکلیل الملک یک کف بادیان مرزنجوش هر کدام دو درم همه را در سه رطل آب بپزند
تا بنصف رسد مغز فلوس خیارشنبر پانزده درم آبکامه ده درم روغن زیت روغن یاسمین هر کدام ده درم بورهٔ ارمنی نیم درم شحم حنظل ربع درم اضافه
نموده بکار برند و در نسخهٔ حاوی اصل السوس سه درم بابونه شبت هر واحد یک کف حلبه ده درم زیاده است و گویند که استفراغ بحقنه متوسط
یا بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا نمایند و در حمام داخل کنند و اطریفل صغیر خورده بالایش عرق شاهتره عرق عنب الثعلب بنوشند و غرغرهٔ عنب الثعلب
کوکنار کشنیز خشک تخم کتان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده [illegible] شش ماشه سوده پاشیده بکار برند و یا تخم کرنب و مرو کتان و اکلیل
الملک تاج خروس و بکاده هر یک یک توله یا رب جوز چهار توله غرغره نمایند و یا لسبستان و انجیر و تخم مرو غرغره نمایند یا مغز فلوس خیارشنبر در شیر حل کرده و یا مویز
و انجیر و حلبه جوشانیده غرغره کنند و یا بمطبوخ شبت و شلغم و کذا بمطبوخ انجیر و یا رب جوز که لعاب حلبه و مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند
و یا بجلاب گرم و ماء العسل و سکنجبین و یا بطبیخ اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه و یا لسبستان تازه که انجیر در آن جوشانیده باشند غرغره نمایند و بهترین تدابیر
غرغره و لطوخ از داخل و خارج بدواء الحرمل ست و دواء الخطاطیف محلول بماء العسل نیز نافع و حلبه و تخم کتان ضماد سازند و اگر بابونه شبت زعفران
اکلیل الملک کوفته بروغن نرگس خمیر کرده بر خارج ورم بندند و ورم صلب را نضج دهد و یا حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم آن و مرزنجوش
کوفته بیخته بروغن نرگس و پیه بط گداخته آمیخته بر خارج حلق طلا کنند و گویند برای ورم که بصلابت رسد انجیر بستانی حلبه در آب یا فلوس خیارشنبر پالیده
باشند بجوشانند و صاف نموده اندکی خمیر اضافه کرده غرغره نمایند و یا عدس مقشر لوبی تمر هندی مقشر گل سرخ تخم مرو جوشانیده صاف نموده رب السوس
اضافه کرده غرغره کنند و اگر بزر کتان حلبه هر یک پنج درم انجیر زرد عناب سپستان مویز منقی هر یک بیست درم پودینه مرزنجوش صعتر هر یک دو درم در
دو رطل آب بجوشانند و تا یک رطل بماند مغز فلوس ده درم مالیده صاف نموده سه درم رب انار شیرین داخل نموده غرغره سازند برای ورم
حلق و قتیکه بالکل بصلابت باشد نافع ست و ضماد مقل در لعاب و صمغ حل کرده و غرغرهٔ خمیر نان در آب حل کرده ربع آن روغن بنفشه افزوده نافع
ورم صلب ست و دیگر اطلیه و اضمدهٔ محلله آنچه در سرطان و خنازیر بیاید بعمل آرند و غذا ماء الشعیر بشربت بنفشه و روغن بادام شیرین و پرهیز از کلام و فریاد
و بر پشت خوابیدن و اغذیهٔ مولد سودا نمایند

علاج ذبحه

گویند کسی که شب تشنه بخسپد و صباح نهار آب بنوشد اکثر او را این مرض افتد و همچنین کسی را که گریه آید و خود را نگاهدارد و بالجمله از فصد و تنقیه و غرغره نیز که
در خناق دموی و صفراوی گذشت بعمل آرند و گویند که تا حصول نضج گاهی فصد کنند ده درم یا پنج درم حسب حال خون بگیرند و گاهی تلیین بماء الفواکه یا
مطبوخ یا نقوع او نمایند تا مع بقای قوت مقصود حاصل گردد و گویند که پوست بلیلهٔ زرد جوشانیده بدان غرغره کردن نافع ست کسی را که چون
آب خورد از بینی او بر آید و ایضاً گویند که غرغره بآب انار و سرکه کنند و یا آب سماق و یا رب توت و آب کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب عدس فلوس
خیارشنبر نمایند و اگر مطلقاً چیزی از گلو فرو نرود محجمه بر بهره دو درم عنق گذارند و بزور بمکند تا قدری گلو بکشاید و بلع چیزی میسر آید و بعد تنقیهٔ کامل اگر
امر مؤول بتواتر نفس و شدت اختناق گردد ضمادات جاذبه که ماده را از داخل بخارج جذب کند مانند بوره و قسط و جند بیدستر و کبریت بر خارج حلق
استعمال نمایند و گویند که طلای مرارهٔ جاموش و کذا آب پیاز و کذا اقطران و کذا نوشادر محلول بآب و غرغرهٔ مومیائی بطبیخ عدس و رب توت و شیر
و غرغرهٔ خیارشنبر و خشخاش سائیده جوشانیده بعد حلق راس بریانوخ نیز نافع ست و در معالجهٔ او تعجیل نمایند که این ردی ترین خناق ست و چون
از روز چهارم گذشت امید الشفا رست باید که لشیر تازه و لعاب تخم مرو و خمیر غرغره نمایند و چون ورم تحلیل یافت و حلق کشاده گردید و بلع آسان شد
باید که هر صبح آب نقوع مشمش پنجاه درم گاهی باشکر و گاهی با ترنجبین یا شیرخشت ده درم بیاشامند و باید که نگذارند که طبیعت محتبس ماند

و غذا ماء الشعیر به روغن بادام باشد و یا حریره آرد جو و شیرهٔ مغز بادام شیرین و روغن آن طبری گوید که فصد قیفالین و اخراج خون اندکی بنابر ابقای قوت و تلیین طبیعت بحقنه های لینه مطفیه حرارت بعده معاودت فصد روز دوم و غرغره بماء الشعیر گرم و اگر قدرت غرغره نبود ریختن ماء الشعیر در حلق بعد امساک سر و میلان او بسوی خلف نافع بود و چون مرض کم گردد و غرغره ممکن بود غرغره بماء الشعیر و شربت خشخاش و یا برب توت نمایند و دوام نمایند پس اگر مرض نقصان پذیرد و امکان تکلم شفی حاصل شود و قوت باقی بود فصد مرتبه سوم نمایند و در اخراج خون اسراف نکنند و غرغره مذکور بکار برند و چون دهن بگشاید و در حلق او ماء الشعیر در ساعت اندک اندک فرو رود و هنگامی که ماء الشعیر از معده او در گذرد غرغره نمایند و آنچه درین علت بعد انفتاح طریق و امکان غرغره استعمال کرده میشود آب برگ عنب الثعلب و آب هندوانه و لعاب بزرقطوناست که همه را در هم نموده دائم شب و روز تا ایام نضج غرغره کنند و بنوشند که این و احسن التاثیر درین مرض است و در آخر علت غرغره بشربت انار که آب او مع حب و شحم کوفته گرفته باشند و اندک نوشادر تا [illegible] بعمل آرند و چون امر صعب گردد و مرض از چهار روز بگذرد و از حلق و مری چیزے فرو نرود باید که مریض را بر پشت بخوابانند در خانهٔ سرد و دهن او بکشایند و مرضعه یا دختر از پستان خود در دهن او شیر بدوشد اگر سرفه نکند و این امر بر ان دشوار نباشد بروی دوام نمایند که علت او زائل گردد و امید صحت است و چون دهن او پر گردد اندک حرکت دهند تا بتدریج از گلوی او فرو رود پس یک ساعت او را مهلت و راحت دهند بعده دهن [illegible] بکشایند و نظر نمایند بسوی تنفس او اگر تنفس او بطی [illegible] بدانند که از دهان نفس کشد باید که او را فصد نمایند چند مرتبه و بر حلق او از خارج ضماد قیروطی روغن بنفشه و روغن خیری گذارند تا ماده را بسوی ظاهر جلد جذب نماید و گذاشتن خرقه در روغن بابونه و روغن زیت آلوده بر حلق نیز نافع لیکن روغن گل مناسب نیست زیرا که گاه رجوع ماده بسوی داخل می نماید و بهر حیله که ممکن بود ماده را بسوی خارج جلد و خلاف جهت جذب کنند و اگر قوت باقی و نفس نیکو و قوی باشد باکی نیست که حقنه نمایند دو مرتبه یا سه مرتبه حقنه لینه از ماء الشعیر و آب چقندر و آب سبوس و خطمی و روغن گل و روغن بنفشه و اندک بورق و شکر سفید [illegible] مناسب حال او اگر این تدابیر نیز سودی نه بخشند و در حلق او چیزی فرو نرود و مرض از چهارم روز گذشته باشد مریض را بر مقعده بلند بنشانند و سر او را راست مستقیم برانند و دهن مریض را باز نموده و کف دست را بر وسط سر او نهند و محدود ه گذاشته سر او اندک بسوی حلق [illegible] که بدین تدبیر اندک حلق او کشاده میگردد پس ماء الشعیر رقیق که در آن ربع وزن او لعاب بزرقطونا و اندکی شکر باشد نیم گرم بقاشق و یا بکوزه لوله داری که لوله آن نزدیک لهاة او برسد بحلق او برند و علیل اندکی سرفه و حرکتی نماید تا اندکی بحلق او داخل شود و [illegible] و در قوت و تقویتی در نفس او بهم رسد و اگر این فرو نرود و آب بحلق او فرو رود دهان خشک را در آب بخیسانند تا آنکه آب قوت آنرا اخذ کند و جرعه جرعه از آن دائم بخورانند تا حفظ قوت او نماید و اگر این تدبیر نیز سودی نه بخشد و مطلق چیزی در حلق او فرو نرود و ورم بحال خود باشد دلیل کمال صعوبت علت و زائل بودن امر است یا تقیح و یا هلاکت بسقوط قوت و درین علت بعضے اوائل گذاشتن محجمه میان کتفین و تحت ذقن و شرط ساقین و گذاشتن محجمه بران و هر دو پستان بازوها و هر دو عضل ساق پا برای جذب ماده بخلاف جهت امر نموده اند ایضا طبری نوشته که زنی را این مرض عارض شده بود او را غرغره بسرگین سگے که استخوان پاچه و فقرات گردن خورانیده بودم چند دفعه امر نمودم ورم او تحلیل یافت و باید که سگ را بسته سه روز متوالی چیزی دیگر باو نخورانند سوای استخوان پاچه و رقبه گوسفند که مفید است نه سرگین سگے که گوشت سباع و دواب خورده باشد که مهلک است و از سرگین سگ مذکور بقدر [illegible] گرفته در رب توت و یا رب جوز و یا هر دو باهم حل نموده بدان غرغره فرمایند و اگر نتوانند که غرغره نماید در حلق او بریزند زیرا که چون آن دوا بطرف حنجره و لهاة مریض برسد قوت دافعه بجهت اذیت آن بمقاومت دفع آن در آید و قائم مقام غرغره گردد و لیکن زیاده از یک دفعه این را استعمال نمایند که سبب تحریک قوت خوف هلاکت است بلکه بگذارند مریض را تا استراحت یابد و نفس او ساکن گردد پس مرتبه دیگر بهمین طریق و مدارا استعمال نمایند که این دوا تاثیر نیک دارد و فعل این از قبیل خواص است و نیز او گفته دیدم که ابو ماهر وقت هنگام صعوبت مرض آب عصی الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب برگ بارتنگ و آب برگ بنفشه و آب برگ خبازی و آب برگ خطمی تازه گرفته و همه را یکجا باندکی نوشادر و [illegible] و قدری سرگین سگ که در مقدار نوشادر باشد ممزوج

صاف نموده با رب توت و عصارهٔ سوسن ممزوج نموده غرغره کنانید بهر نحو و بهر حیله که بحلق مریض رسید صحت یافت و این تدابیر آخر این مرض ست و
لبناست که ضماد کعک محلول بآب سیب شیرین و گلاب بر معدهٔ مریض باعث تقویت آن و عدم حدوث غشی از فرط جوع گردد و بعضی اهل تجویز استعمال
فضلهٔ انسان نموده اند و جالینوس این را انکار نموده بجهت شدت بشاعت آن

علاج خانقه

جمیع اطبا اجماع نموده اند بآنکه علاجش فصد ست و چنین ابن اسحاق گفته اگر فصد نمایند و خفته می میرد بجهت ضعف و اختناق و اگر ترک نمایند فصد را نیز
می میرد بخناق و طبری نیز مصدق قول چنین ست و میگوید که بهتر آنست که اسهال فرمایند اگر از ابتدای این علت هفتاد و دو ساعت گذشته باشد و علاج
آن علاج ذبحه است و بعضی اطبا تجویز فصد دو رگ زیر زبان در ساعتی که این علت بهم رسد نموده اند و والد حکیم علوی خان شخصی را در روز اول از مرض فصد بسر
نمودند و امر او صعب گردید بحدیکه نصف شب آن نزدیک بقطع نفس و اشراف بموت از خناق گردید دران حال بفصد دو رگ زیر زبان امر نمودند و بعد فصد
حضض مکی را در آب بارتنگ حل کرده قطره قطره در حلق او ساعت بساعت تا صبح چکانیدند و قریب بچاشت آن روز ماء الشعیر رقیق با برگ بارتنگ و عدس
مقشر مطبوخ اندک اندک در حلق او بمقدار دو مثقال هر ساعت می ریختند و اول شب نیز این را مرتب ساخته در حلق ریختند بعض عوارض آن
تسکین یافت پس سائر تدابیر ذبحه را بعمل آوردند شفا یافت و دیگری را اختناق بهم رسیده بود و جمیع اطبا بفصد قیفال یا فصد دو رگ زیر زبان او امر نمودند
و از نبض و سائر عوارض او دریافتند که اگر او را فصد نمایند در همان ساعت بمیرد از جهت منع از فصد نمودند و در شیر بز تازه دوشیده سفیدهٔ رقیق
بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه و قدری سرگین سفید سگ حل نموده چند قطره در حلق او چکانیدند و چند ساعت مهلت داده باز چکانیدند و همچنین تا صبح نمودند
وقت اشراق ورم او منفجر گردید و چرک ازان برآمد و نجات یافت بالجمله مدار فصد درین علت و جمیع علل بملاحظهٔ وفای قوت ست که اگر
قوت قوی باشد و باخراج خون وفا نماید فصد واجب ست و اگر وفا نتواند واجب ست که ازان حذر کنند

علاج خناق کلبی

کلبی خناق حادث از ورم عضلات داخل حلق یا زوال فقره از فقرات گردن ست و این بدترین اقسام خناق ست در اکثر قبل از چهارم روز هلاک می سازد
ازانجاست که گفته اند بهتر آنست که بعد از چهارم روز فصد و مسهل و حقنه بعمل آرند و فصد رگ زیر زبان بعد فصد عام درین نوع نافع تر ست و دران تاخیر نکنند
بالجمله در صورت ورم عضلات حسب اراده تنقیه از فصد و حقنه و دیگر تدابیر بدستوری که در اقسام سابق مذکور شد بعمل آرند و در جذب ماده بسوی خارج بوضع
اضمدهٔ جاذب و محاجم زیر ذقن مبالغه نمایند و ایضا جهت جذب ماده باسفل محاجم بر اسافل ساقین گذارند و حمل طبیعت بحقنه که در ذبحه بکار نمایند
و اگر قوت وفا نماید فصد جهت قطع مواد بکار برند و اگر ممکن بود ورم را میل ببیرون [?] بشگافند و در حالت زوال فقرات اول ازاله سبب کنند مثلا اگر سبب
زوال ضربه یا سقطه یا ورم یا تشنج امتلائی یا ماده حاد باشد برودی فصد نمایند و مسهل و حقنه بعمل آرند و در جذب غرغره ها نیز بکار برند و اگر مشاهده دا
کنند بدو طرف گردن حجامت کنند و جائیکه ریح غلیظ و رطوبت حرکت سبب زوال فقره باشد مسهل بلغم کفایت کند و حاجت فصد نبود دیگر بضرورت
و آنجا که تشنج یابس باعث آن بود و اصلاح پذیر نبود و بعد ازاله سبب فقره را اعاده اگر ممکن باشد با دخال انگشت در حلق و غمز موضع برفق یا
بحبس نفس یا گذاشتن ضماد قابض جاذب بر فقرهٔ گردن مثل صبر و مرداسنگ [?] مرسیشن ممزوج بلعاب بزرقطونا یا آب مازو و پوست
انار و قرظ و آس و زاج و اسافقه در سرکه گداخته آمیخته بر خرقه طلا نموده گذارند تا آنکه فقره را بکشد بموضع خود و دشوار نمایند و اگر بعد رد فقره با انگشت
یا آله که مخصوص این کار ست این ضماد نمایند آنرا بهمان هیئت محفوظ دارد و بهتر آنست که بدست یا آله حرکت ندهند و بر ضماد و عنبه قابضه
ولاذعه اقتصار کنند و تنها بران موضع نهادن و بیرون کشیدن نیز اضطراب فقره میکند و بتنفس و بلع یاری میدهد و اگر در زوال فقرات مرض از
چهارم روز گذشته باشد و چیزی در گلو فرو رود و دست و پای علیل را خدر بهم رسد و حس او باطل نگردد امید خلاصی مریض ازین مرض ست

لیکن گردن کج ماند والتفات بچپ وراست دشوار باشد پس بہتر آنست کہ بعد از چہارم روز کہ فصد وحقنہ کردہ باشند غرغرہ برب سیب و رب غوره و رب پوست گردگان تازہ و شربت توت مجموع و یا انچہ بہم رسد استعمال کنند و اگر ممکن باشد و قوت قوی بود باز فصد و احتقان بحقنۂ لینہ نمایند و اقتصار بر شربت ماء الشعیر یا حسو بدل طعام تا قوت در موضع بہم رسد و علامت قوت آن زوال الم ست و در اطفال نیز رد فقرۂ زائلہ با دخال اصبع در حلق یا بجس النفس و یا بضماد مذکور نمایند و طبری گفتہ کہ فقرۂ گردن طفلی بجا شدہ قابلہ قطعۂ از جلد کہ در آن قیر بود بدان آلودہ با قتاب گذاشتست تا گرم شد و قیر ان بگداخت گرما گرم بر گردن او چسپانید چون خشک گردید فقرۂ او بجای خود آمد و بعض متاخرین می نویسند کہ این لزوق بصاحب کرد از نیز بعمل آمدہ و بسیار نافع شدہ و بالجملہ اکثر علاج وجہ از فصد و غرغرہ وغیرہ علاج این نوع ست تتمہ آنجا کہ سبب خناق ورم یا زوال فقرہ نباشد بلکہ بسبب استرخای عضلۂ حنجرہ یا یبوست عضلۂ داخل حنجرہ یا ورم وریم متولد در ریہ و فضای سینہ و یا گرم معدہ و امعا و یا انجماد شیر در معدہ یا انجماد خون در معدہ و امعای دقیق وغیرہ و یا خوردن اشیای خانقہ و سمیہ و یا استحمام متواتر عارض شود علاج ہمہ ازالہ سبب ست بانچہ در مقام ہر یک مسطور گردد و انچہ از کثرت استحمام بود شربت لیمو و نارنج دہند و الصاد بیبی آب انارین با شربت بنفشہ یا ماء الشعیر با شربت بنفشہ و روغن بادام دہند و در دوای خانق و شیر جامدہ معدہ از دوای خانقہ و شیر جامد ضرورست و اگر از احتباس استفراغات معتادہ مثل حیض و خون بواسیر باشد در اول فصد صافن و حجامت بانشرط بر ساقین و تحذین نمایند و مطبوخ مشکطرامشیع یا پوست خیار شنبر دہند و در ثانی اضمدہ و اطلیہ و بخورات مفتحہ کہ در بواسیر مذکور شد بعمل آرند

اورام خارج حلق

گاہ باشد کہ آماس بیرون گلو افتد از یک جانب یا ہر دو و بیشتر اطفال را عارض گردد و مادۂ آن در اکثر بلغمی بود و گاہی دموی بود و اگر رنگ او ہمرنگ بدن و درد کم بود بلغمی باشد و اگر رنگ او مائل بسرخی و با درد زیادہ و تپ بود دموی باشد و فرق درین ورم و در خنازیر کہ بگلو عارض شود آنست کہ آن بدون درد و با صلابت بسیار بود و صاحب کامل گوید کہ ہرگاہ ورم خارج حلق عارض شود باید کہ تدبیرش بعلاج اورام ظاہر نمایند علاج در دموی فصد سر رو کنند از طرف ورم و اگر ممکن نباشد بود و یا حجامت قفا بعمل آرند و لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ تخم کاہو و عرق عنب الثعلب نہ تولہ عرق شاہترہ پنج تولہ برآوردہ شربت نیلوفر داخل کردہ بنوشند و جدوار کبیر و رسوت با آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز یا گلاب یا سرکہ سائیدہ ضماد کنند و یا بتبرید لعاب بہدانہ دہند و ضماد گل ارمنی آرد جو در آب کشنیز سبز نمایند و اگر بسبب جوشش خون در آخر فصل ربیع از حرارت لطیف مادہ سیلان نمودہ بر گلو و گوش افتد و درد بشدت باشد و بلع لعاب بسبب تحجالہ گلو دشوار گردد در فصد سر رو و در تعمل و توقف نکنند و تبرید لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کشنیز خشک شیرۂ کاہو عرق گاؤزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ دہند و طلای ثمر با آب کشنیز سبز سائیدہ بالای گلو طلا سازند و یا عوض جدوار حضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی با آب عنب الثعلب سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد کنند و برای تحجالہ غرغرہ لعاب اسبغول در آب کشنیز سبز آب برگ حنا و شیرۂ کاہو با آب سودہ نمایند و برای درد گوش شیاف مامیثا یا مہادر با آب عنب الثعلب سبز سودہ در گوش چکانند و وقت شام لعاب بہدانہ عرق شاہترہ عرق نیلوفر عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر خاکشی دہند و اگر ورم خارج گلو برخاستہ مثل دائرہ باشد عناب شاہترہ بعرق شاہترہ جوشانیدہ شیرۂ کاہو شربت نیلوفر داخل کردہ بنوشند و موم را بروغن گل گداختہ مردار سنگ رسوت سفیداب کاشغری سودہ شیرۂ مغز تخم کدو ممزوج نمودہ مثل مرہم ساختہ بر گلو گذارند و یا اصل السوس بنفشہ تخم خطمی خیارین کوفتہ جوشانیدہ نبات سفید داخل نمودہ بدہند و ضماد جدوار با آب عنب الثعلب تازہ سودہ نمایند و یا عناب گل بنفشہ شاہترہ جوشانیدہ شیرۂ تخم خیارین شیرۂ تخم کاہو شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بنوشند و یا گلسرخ گل بنفشہ در عرق شاہترہ جوشانیدہ شربت نیلوفر داخل نمودہ خاکشی پاشیدہ بیاشامند و در آماس گلو و زبان عناب بنفشہ عنب الثعلب شاہترہ جوشانیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ آمیختہ بنوشند و سفر فلوس در عرق بادیان حل کردہ نیمگرم بر گلو طلا نمایند غذا دال خشکہ یا شلہ کھچڑی یا آش جو و اگر ورم تخفیف نشود و اکل و شرب متعذر گردد و درد در گوش نیز باشد

نصد دوم یا زلوبس گوش از لابدیات ست دلقوع عناب سپستان گاوزبان اصل السوس خطمی بهدانه در آب گرم خیسانیده شکر کاهو شیره مغز تخم کدو دانه
شربت بنفشه داخل کرده خاکستی پاشیده بنوشند و غرغره عدس مسلم گلنار کزمازج کشنیز خشک اصل السوس برگ حنا آمله کوکنار در آب جوشانیده غرغره سازند
وضماد نیز بکار برند و از گل خطمی گل بابونه گل بنفشه کوکنار اکلیل الملک در آب جوشانیده بخور گوش نمایند و اگر احتیاج باشد در گوش آب برگ نیب آب
عنب الثعلب تازه چکانند و درین ورم در انتها عنب الثعلب گل خطمی اکلیل الملک گل بابونه هر یک سه ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده نیمگرم ضماد کنند
یا گل خطمی گل بابونه سائیده و مغز فلوس در شیره بادیان حل کرده آمیخته نیمگرم ضماد کنند و دیگر اضمده محلله بعمل آرند و ضماد تخم خشخاش و شیر گاو که در اورام
خوابها آید نیز برای ورم گلو آزموده است و اگر ورم نضج یابد بکوبد زرد و بر آن چسپانیده بعده تهری برگ نیب بر آن بندند و اگر لنگا فد نشتر زنند پس مرهم
مدمله نهند و گاهی این ورم خود بخود منفجر میشود و ریم از اندرون گوش نیز می برآید درین صورت فتیله شهد و انزروت در گوش گذارند و در ورم بلغمی
جوشانده اصل السوس بادیان پرسیاوشان عنب الثعلب مویز منقی با گلقند بدهند و گیرو رسوت زنجبیل ریوند چینی مغز فلوس با آب عنب الثعلب تازه ضماد
کنند و برگ بانسه گرم کرده بر ورم گلو بستن نیز مفید ست و کذا گلی که نزدیک بیخ درخت آک باشد در آب پخته ضماد نمودن و برگ آک گرم کرده بالای
آن بستن نافع و یا گیرو زنجبیل صابون هر سه برابر سائیده ضماد کنند و یا تخم سرس کالی زیری فلفل سیاه و یا حلبه گل دیگدان فلفل گرد با آب ضماد نمایند و یا
ریوند چینی کالی زیری هلیله سیاه فلفل گل ملتانی حلبه مساوی کوفته بیخته بقدر یک توله با آب پخته نیمگرم ضماد نمایند که ورم گلو و رخسار را مفید است
و در نسخه دیگر گیرو زرد چوب آماهلدی فلفل حلبه است و ضماد عنب الثعلب کالی زیری مرچ سیاه گل کهریا مساوی با آب سائیده نیز ورم گلو و خناق را نافع ست
و اگر قوی تر خواهند مغز تخم کدوی تلخ گیرو صندل سرخ زیره سیاه پوست درخت سرس عدس مسلم فلفل گرد کالی زیری کریله خشک تخم شبت مساوی در
سرکه سائیده نیمگرم ضماد کنند که برای ورم گلو مجرب ست و اگر قریب نضج باشد حلبه تخم کتان گل خطمی گل بنفشه تخم مرو جدوار کوفته در آب گهیکوار سائیده نیمگرم طلا
کنند و بالائش برگ تنبول گرم کرده ببندند لعابیهم اکثر خنازیر در گلو پیدا میشود و در اورام مطلق مسطور خواهد شد گاه باشد که گلو بغایت عظم و انتفاخ
پذیرد و آنرا بهندی گهینگا گویند و آن کمتر علاج پذیرد و چند نسخه که آنرا نافع ست مسطور میگردد و بگیرند آهک بر پارچه ضماد کنند و بالای آن زردی و سفیدی
بیضه حل کرده طلا نمایند و بالائش سرگین کرگس حل کرده طلا ساخته بر گلو بندند و بالای آن پنبه بندند که عظم خصیه را نیز مجرب ست و یا برگ شیرازے
با مساوی نمک شور در خریطه باریک کرده برومال بر گلو بندند بهر روز ایام نفع میکنند و یا بیخ ادهاجهاڑه در بول ماده گاو سائیده نیمگرم بر گلو ضماد نمایند
و بالائش برگ پان بنگله نهاده بربندند روز سوم کشاده ضماد تازه نمایند و یا بیخ گیاه کنگهی خرد با چند دانه فلفل سیاه با آب سائیده نیمگرم ضماد نموده باشند
و یا روز یکشنبه بچه مار یا مار کوچک از هر قسم که باشد سلامت بگیرند و در ظرفی نهاده بالائش گل سر نمایند تا مار در آن پنهان گردد پس آن ظرف را در زمین
دفن کنند و بعد چهل روز برآورده گل دور کرده حلقه مار را سالم برگیرند و در پارچه سفید تعویذ نموده بر گلو بندند که بالخاصیت نافع ست

ورم لوزتین

یعنی آماس دو غده که بهر دو جانب حلقوم ست و تا به بیخ گوش رسیده و بعض متقدمین ورم حادث این هر دو غده را لوزتین نامیده و بفصل علیحده نوشته اند و در
حقیقت نوعی از خناق ست و درد بموضع لوزتین اکثر نزد بلع لازم اوست و فرق میان ورم لوزتین و ورم عضلات داخلی اینست که چون لعقوهن بکشاید زبان
بیرون آرد و طبیب در حلق او نظر کند ورم در هر دو پهلوی ملاذه دیده شود و چون در عضلات داخلی باشد هیچ بنظر نیاید و آن خالی از چهار سبب نیست یا دموی
باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و تشخیص هر سبب مثل اقسام خناق و رمی نمایند از رنگ ورم و زبان و طعم دهان و غیر آن و علاج آن نیز مثل انواع خناق ست
و شیخ الرئیس لوزتین را در فصل ورم لهاة ذکر نموده و گفته که عدس گلنار هر واحد پنج جزو شیاف مامیثا زعفران قسط هر واحد یک جزو جوشانیده صاف
نموده نصف اوربّ توت و ربع او عسل آمیخته غرغره کردن مجفف اورام نافع و منقی آنست و قطع کردن آن مثل قطع لهاة نیز نوشته و طبری
علاج اقسام این ورم چنین نگاشته که اگر ورم دموی بود فصد قیفالین نمایند اگر مانعی نباشد و الا حجامت میان دوشانه کنند و بعد از آن حقنه جو مقشر

نیم کوفته دو کف سپستان عناب بابونه هر واحد یک کف برگ خبازی برگ چقندر هر واحد یک بسته انجیر زرد سی دانه جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته و هفت درم شکر و دو دانگ بورق سوده حل کرده روغن بنفشه بست درم داخل کرده برهم زده نیم گرم بچند دفعه استعمال نمایند و اگر ورم تخفیف نیابد و خون غالب باشد اعاده فصد و گرفتن خون بقدر ضرورت و یا گذاشتن محجمه بر ساق و لزوم بماء الشعیر یا شربت عناب و غرغره بعدس مقشر و کشنیز خشک و تخم کاسنی هر واحد یک اخت تخم کاهو قدری جوشانیده شربت عناب داخل کرده چند مرتبه متواتر کنند و بعد نضج و تغیر رنگ ورم بزردی بشگافند و در صورت بقیه ورم اندکی برب غوره و رب سیب و رب ریباس یکروز غرغره سازند و یکروز بآب نیم گرم و یکروز بطبیخ عدس و غیر آن بعمل آرند **و اگر ورم صفراوی** باشد و غلبه خون نیز بود فصد و اخراج خون اندکی نمایند و تلیین طبیعت اگر منجل نباشد و غذا ماء الشعیر دهند که جمار خشک و در آن جوشانیده و رب غوره و رب سیب داخل نموده باشند و دائم غرغره برب غوره و توت سیاه و سیب ترش و یا بطبیخ عدس مذکور نمایند و لزوم بماء الشعیر نمایند و اکثر تدابیر آن مثل دموی ست مگر مبالغه در اخراج خون و بعض اطبا درین نوع تجویز غرغره بچیزی که در آن پوست خشخاش و اندکی کافور باشد نموده اند و بعد کشادن حلق و زوال تپ و بقیه ورم بعض اوائل تجویز گذاشتن ضماد بر حلق از بیرون برای جذب ماده بظاهر جلد و تحلیل ورم از قیروطی روغن خیری و روغن ناردین که در آن افاویه حاره کمتر باشد یا روغن سوسن یا روغن یاسمین و موم سفید با دخال اندک بابونه کوفته بیخته در آن نموده اند و سفا الواقع در اورام صفراوی لوزتین و ذبحه و خوانیق مجرب ست **و اگر ورم بلغمی** باشد حل طبیعت بحقنه حاده و غرغره بمری نبطی محلول در آن عسل و صبر و بعد از آن غرغره بچیزی قوی تر از آن مثل عاقرقرحا و مویزج با رب انگور مانند آن نمایند و از زوفای خشک یک کف و عصاره سوسن و مویز منقی هر یک قدری جوشانیده صاف نموده غرغره کردن برای ورم لوزتین حادث از رطوبت بلغمی جالینوس ذکر نموده و رب پوست سبز گردگان با عسل ساخته باعث تحلیل ورم بلغمی ست نه در اورام حاره حلق که موجب زیادتی آنست و بعد ازین تدابیر بصورت بقیه ورم نضج و تحمل استفراغ تنقیه بحب ایارج کنند و اگر حرارت مزاج مریض مانع استعمال آن باشد حقنه بعمل آرند و پا را بمالند و حجامت بی شرط بر ساقین نمایند و بعد از آن اگر بقیه ورم باقی ماند لزوم غرغره بمری کنند یا بگیرند انجیر زرد صد عدد یا کم و بیش و بابونه کف و اصل السوس مقشر اندک و مویز منقی کف کبیر و سپستان کف همه را جوشانیده صاف نموده رب انگور داخل کرده غرغره نمایند و اگر قدری ازین مطبوخ بنوشند نیز جایز ست و چون دهن بکشاید و تپ نباشد ضماد قیروطی که در صفراوی مذکور شد برای جذب ماده بسوی خارج بکار برند و ملاک امر در معالجه این علت جذب ماده باسفل بدن ست و چون ماده بسوی خارج منجذب گردد و باطراف جلد میلان نماید غرغره باشیای مبرده مقویه مثل آب برگ عنب الثعلب و آب کشنیز تازه و اشربه قابضه مثل شربت حب الآس غوره و ریباس نمایند تا تقویت عضو و استحکام آن گردد و دیگر قبول ماده نماید بعده با مرافت کاسنی کوفته و بروغن کنجد جوشانیده اندک خطمی آمیخته ضماد کنند که نضج و ترقیق جلد و انفجار آن کنند و بحالت عدم انفجار شق کنند لیکن شگاف بر عصب و عروق واقع نشود و دیگر بنویسند که ضماد نسرین و کذا قطران و کذا خراطین سوخته مخلوط بعسل و کذا مقل ازرق و سپوس گندم در آب عنب جوشانیده بسمن چرب کرده و غرغره اشق محلول در آب نیز نافع ست **و اگر ورم صلب سوداوی** بود تنقیه بدن بحقنه متوسط میان حاد و لین سانح نمایند و آنچه در بلغمی مذکور شد بدان غرغره کنند و تحقیق ماده بعلاجات قویه نکنند و پرهیز از مولدات سودا نمایند و اگر اندک تپ آید تسکین و تعرض ننمایند که آن سبب تحلل ماده است و اگر تپ زیاده گردد و خوف شدت مرض باشد فصد قیفال یا باسلیق کشایند و اخراج خون زیاده نکنند و از تناول طعام غلیظ باز دارند و اگر بران اقدام نماید امن از سرطانی شدن ورم و قتل او بخنق نباشد

اورام لهاة

بدانکه آماس لهاة مسمی باسمای مختلف ست بحسب اختلاف اشکال او که اگر ورم طولانی و همه اجزای آنرا فرا گرفته باشد آنرا عمودی و اسطوانی نامند و اگر مدور در سر آن باشد فقط آنرا عنبی گویند و اگر در بیخ آن باشد فقط آنرا انثی خوانند و حدوث اینها یا از غلبه خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا و بسبب نزول نوازل از سر بسوی آن حادث شود و اکثر اورام حار دموی و صفراوی بصبیان و شبان در بلاد جنوبی و فصل ربیع و صیف بهم میرسد و صداع و ضربان

در اقصای دهن یابد و وقت بلع متاذی گردد تشخیص اقسام مذکوره چنان کنند که اگر آثار نزله یافته شود سببش همان باشد والا از رنگ لهاة و ذائقه دهان حسب
ماده و دیگر علامات بدستوری استدلال نمایند که در اقسام خناق مسطور شده و ایضاً معالجه او قریب علاج خناق ست و درینجا نیز علاج هر نوع از اقسام مسطوره
میگردد و در ابتدای این ورم علاج بمس لطوخات بر نوک کنند و بیشتر استعمال نمایند که مس و بانگشت و بغیر وقت آن بباست که مودی بضرر گردد و ورم
عظیم او که قلیل الالتهاب بود بران ادویه عفص استعمال نمایند و ورم ملتهب را آنچه شدید التبرید بود مثل آب عنب الثعلب بزر ورد و گل سرخ صالح است
و این هر دو دوا را فعل قوی ست و آنچه درین باب قوی تر ست لطوخ صمغ عربی و کتیرا و انزروت و نشاسته هست و ایضاً گلنار دو جزو و شب یمانی یکجزو کوفته بیخته
بیخته در قاشقی که سر او در عوض مقطوع باشد استعمال نمایند و گاهی دران زعفران نیم جزو و کافور ربع جزو زیاده کرده بطور لطوخ استعمال میکنند و ایضاً
مازو در سرکه سوده بیشتر لطوخ کنند و همچنین آب انار ترش قابض و ایضاً اشنان سبز و طباشیر و گل مختوم و گل ارمنی و رب غوره و ثمر شوکه مصری و شب یمانی و بزر ورد
استعمال کنند و عصاره انار شیرین مع پوست او یا سدس وزن آن عسل بقوام عسل آورده لطوخ جید ست و باید که مع تفرغ قوابض و امتناع غرغره
بآب گرم نمایند که بعد این فعل قوابض دران تبلین او میشود و منع تصلیب قوابض می نماید و اگر قوابض صلابت یا انعصار موم پیدا کنند دران لعاب
صمغ و کتیرا و نشاسته و انزروت و تخم خطمی و آب سبوس گندم و غیره استعمال کنند یا گل سرخ و سماق و سدس آن عسل بقوام آرند و از خارج آنچه مخفف و قابض باشد
مثل مازو و شب یمانی بعسل آرند و دوای نافع در جمیع اوقات و احوال شب یمانی سه جزو و بزر ورد دو جزو قسط یکجزو و دست ضماد او بسیر استعمال کنند لهاة را برارد
و طلای آب انار مع پوست مجبس و عسل بقوام آورده نیز نافع ست و ایضاً شب یمانی یک و نیم جزو نوشادر یکنیم جزو مازو دو ثلث جزو زاج سه جزو و چون ورم لهاة بانتها
رسید یا قریب بود هر نوع که باشد بادویه آن مرو سعد و زعفران و مانند آن دار شیشعان و خاصه فقاح اذخر و عود بلسان آنچه بطور لطوخ و غرغره استعمال نمایند خصوصاً
چون غرغره بطبیخ بیخ سوسن و بزر و رد مع عسل باستعمال آرند و در سر وقت روغن بادام در گوش چکانیدن نافع و اگر ورم لهاة و لوزتین جمع گردد مطبوخات
که در خناق گذشت استعمال نمایند پس اگر جمع دوا هم کنند و ساکن نشود و مواد دست اسهال کنند و اگر این کفایت نکند ادویه قوی التحلیل مثل عصاره قثاء الحمار
و کبریت و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته بعسل سرشته بران بمالند و تنها در دهان نگاهدارند و اگر ورم ملتهب گردد و بطول انجامد بران حلتیت محلول
در عسل بمالند و یا شب یمانی حلتیت نوشادر مساوی سائیده بهیچ میل بر لهاة گذارند و اگر ازین دوا با سکنجبین عسلی غرغره کنند جایز ست و اگر این ورم زخم شود
پیدا کند اصل السوس جوشانیده میفختج آمیخته در دهن گیرند و جالینوس و فولس گویند که تعلیق حلتیت دو اوقیه عراقی در گلو برای ورم لهاة و غیره
بقول ولیسقوریدوس تعلیق بیخ ذنب الاسد برای تسکین وجع لهاة نافع و الدلاکی گفته که کثرت مسواک بچوب اراک باعث ورم لهاة و نتور آنست

علاج ورم دموی لهاة

تدبیرش مانند علاج دموی و خناق دموی نمایند و فصد سر رود و اگر مانعی باشد حجامت نقره و میان هر دو شانه کنند و بعد از آن تنقیه بمنقوع فواکه یا مطبوخ آن و استعمال
مسکنات حرارت خون از اشربه مثل شربت عناب و توت و ریباس و سیب و حوش بلعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم کاهو و مغز تخم کدو و کشنیز خشک و قرص
طباشیر بحسب حاجت و غذا ماء الشعیر و شربت عناب و مزوره عدس و ماش با اسفناج و کدو و برگ خرفه و کاهو و اسفاناخ و خبازی مطبب بروغن بادام اطریه و
استعمال غراغر و ذرورات و لطوخات را و در ابتدا مثلاً رب توت یا ریباس یا گلاب یا اندکی سرکه نیم گرم یا آب بارتنگ و آب گل سرخ کوفته افشرده یا آب
عنب الثعلب و آب کشنیز سبز که دران سماق مالیده یا جوشانیده باشند غرغره سازند و برگ بهول یا ثمر آن جوش داده بدان غرغره کردن نیز نافع و ایضاً
غرغره بآب انار ترش یا آب خرفه و یا آبیکه دران سماق یا پوست انار یا گل سرخ یا کزمازج یا گلنار یا اقاقیا یا عدس جوشانیده باشند مفید ست و یا گلاب
که دران گل سرخ و پوست انار و مازو و سماق و عدس و حب الآس جوشانیده باشند غرغره کنند و ذرور گل سرخ و صندل و زر ورد و کافور و گلنار سوده و ذر
بهیچه میل کوچک که در نبالای آن ملبد باشد نهاده بر لهاة بمالند و نفوخ گل سرخ گلنار مازو سبز کزمازج صندل سفید سماق شیاف ماميثا عدس مقشر
برگ سوس زرد چوب مساوی نرم سوده با نبوبه بدمند و اگر باد ه اندک با شراد و به شبه القبض استعمال نمایند بلکه غرغره گلاب سرکه یا سکنجبین ساده ممزوج

بآب نیمگرم و یا بآب کشنیز تازه یا شربت توت نمایند و اگر ماده بسیار باشد ادویهٔ شدید القبض بعمل آرند مثل غرغره بطبیخ سماق و خرنوب نبطی و مازو و گزمازج و گلنار و اقاقیا و رب جوز و کذا غرغره بطبیخ برگ و شاخ نرم جمیع اشجار قابضه و کذا برگ اجاص مطبوخ بشراب و کذا خولان و کذا عفص بنمک و کذا آب برگ مشمش و کذا آب بستان افروز و ضماد لحیة التیس سوده بعسل سرشته بر لهاة و کذا عفص مشوی در سرکه سرد کرده و کذا مازو و شب و گل سرخ سائیده بآب انار معصور لقشر سرشته و کذا خولان و شب و ضماد صندل و کبوس هلیله کابلی و هندی و طین قیمولیا و زرورد هر واحد نافع ورم حار لهاة ست و اگر از ادویهٔ قابض متاذی گردد و ازان جمود حاصل شود غرغره بآب برگ خرفه و شربت توت نمایند و کثیرا صمغ عربی لشاسته بدمند و ایضاً غرغره بلعاب اسپغول و بهدانه و خطمی و ماء الشعیر با جلاب نیمگرم کنند و گویند که اگر ورم متنفخ گردد غرغره بماء العسل نمایند تا تنقیه مده حاصل شود و بعده بطبیخ عدس غرغره سازند و کذا غرغره بمری شعیر بعد انفجار نیز مفید

علاج ورم صفراوی لهاة

اگر واجب باشد فصد کنند و خون اندک برآرند و تلیین طبیعت بنقوع تمرهندی بشیرخشت و یا فلوس خیار شنبر و ترنجبین با قدری روغن بادام و یا بآب کاسنی مروق و عنب الثعلب مروق بخیار شنبر و ترنجبین و روغن بادام و یا بطبیخ هلیله زرد و تمر هندی و شاهتره و گل نیلوفر بمغز خیار شنبر و روغن بادام و یا بماء الفواکه و شیرخشت نمایند و بعد ازان مطفیات صفرا مثل ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء القرع و شربت نیلوفر و شربت آلو و رب توت و شربت خشخاش بلعاب بزرقطونا و بهدانه شیرهٔ تخم خرفه ذکر و استعمال کنند و آنچه در مدوی ذکر یافت بعمل آرند و ادویهٔ موضعیه بارده رادعه در ابتدا مثل غرغره بآب کاسنی و عنب الثعلب و عصی الراعی و رب قابضه رادعه مانند رب توت و ریباس و سفرجل و انار و گل سرخ با خیار شنبر محلول و العبه و عصارات باید بعمل آرند و غرغره بطبیخ آلو بخارا و کذا اطریفل نهری در سکنجبین آب سائیده نیز نافع ست و انطاکی گوید که ماء الشعیر و آب کاسنی و شکر و شربت ورد و بنفشه بدهند و اگر با قبض لین مغز خیار شنبر و ترنجبین بکار برند و اگر خوف تحجر ماده باشد غرغره بخیار شنبر محلول در لعاب خطمی و لعاب تخم مرو و بهدانه و آب برگ کشنیز و برگ بارتنگ نمایند و ذرور سماق گلنار گل سرخ مازو و کشنیز خشک و فوفل سوده بمالند و داروی تبرید و چسپانیدن زلو تنقیه و مضمضه بلعاب اسپغول و آب کشنیز تازه برای دفع سوزش لهاة معمول است

علاج ورم بلغمی لهاة

هرچه در قلاع بلغمی گذشت بعمل آرند و یا بهر نضج و تقطیع بلغم مطبوخ بادرنجبویه یا شربت اسطوخودوس و شربت لیمو و یا بادرنجبویه و پرسیاوشان و اسطوخودوس خوشانیده گلقند حل کرده هر صبح بنوشند و بعد ظهور نضج اسهال بلغم نمایند بمطبوخ تربد و حب ایارج یا حب قوقایا و حب صبر و مصطگی و مانند آن و هر صباح طبخ جبین خوب دهند و بعد از تنقیه ادویه موضعیه محلله مقطعه مثل غرغره بمری و خردل و یا سکنجبین عنصلی و یا بزوری یا خردل بسکنجبین و یا خردل و عاقرقرحا بمری و یا بمطبوخ انجیر استعمال نمایند و کذا غرغره بطبیخ جاشا و سعتر و حنین و قسط و بماء العسل جوشانیده بعمل آرند و رب جوز را درین نوع تاثیر عظیم ست بهر نحو که خواهند مفرد و مرکب استعمال کنند و غرغره بماء العسل که دران مغز قرطم و تخم کشوث مخلوط باشد و تدهین بروغن قسط بقدری روغن آس آمیخته نیز نافع و کبوس لهاة بنوشادر سرشته جزو و شب و عفص هر یک دو جزو سائیده و کذا سنبل الطیب و کذا قفر الیهود و کذا بیخ یا تخم بادآورد و کذا بیخ سوسن سفید و کذا زاج و خفاش و کذا اقاقیا و قطران و کذا عسل و نمک و کذا بورق و کذا جوز السرو غرغره عصارهٔ افسنتین بنطرون و عسل آمیخته و کذا طبیخ شکاعی و کذا سنبل الطیب و کذا طبیخ زوفای خشک و کذا عصارهٔ انجره و کذا بیخ و لب مطبوخ بسرکه و کذا طبیخ بیخ سوسن سفید و کذا عاقرقرحا کوفته بسرکه جوشانیده و کذا آب قنطوریون دقیق و آب برگ و اطراف عوسج و کذا طبیخ و عصارهٔ حشیشه السعال و کذا طبیخ فاریقون در سکنجبین و کذا قطران در سرکه حل کرده و خشک بزهرهٔ نحاس و عسل و لطوخ خارج حلق برای خفاش و ضماد و صبر و کذا صمغ طب نیز هر واحد محلل ورم لهاة است و نفوخ نوشادر سوده باید نمایند و لیکن باید که مقطعات و محللات را با قوابض مثل مازو با نوشادر و نمک و شب یمانی مخلوط می نمایند برای آنکه تشنج ماده که بسبب ورم بلغمی مسترخی میشود و مانع از درآمد میگردد و در حینیکه قصد علاج استرخای لهاة نمایند و تکمیر بحبوب شبت منقبض لهاة و محلل ورم ست و غرغره تخم شبت تخم ترب بادیان در ماء العسل جوشانیده نیز در ورم بلغمی لهاة و استرخای آن بسیار مفید و صاحب ین از تناول اغذیه بارده و فواکه و بقول بارده رطب لینات پرهیز نماید و بنخود آب قلیه گوشت طیهو خفیفه و نان گندم با عسل

وزردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت اقتصار ورزند و اگر مادهٔ ورم بلغم غلیظ باشد علاجش مثل علاج ورم سوداوی نمایند با مسهل تسخین و ترطیب ++

علاج ورم سوداوی لہاۃ

تنقیهٔ سودا نمایند و یا بعد نضج تام بمطبوخ گاوزبان و شاهتره و اصل السوس و گل بنفشه با گلقند اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح یا ماء الجبن بانکنجبین افتیمونی یا بحب افتیمون و لاجورد یا بمطبوخ گاوزبان اصل السوس بسفائج افتیمون سنای مکی انجیر زرد نمایند و بعده تعدیل مزاج سودا بمثل شربت گاوزبان و بادرنجبویه و مفرحات معتدله کنند و استعمال ادویه موضعیه باشیای ملطفه محلله بمثل غرغره بماء الاصل بادیع وزن آن روغن بادام شیرین یا بمغز خیارشنبر محلول و شیر تر تازه و رب السوس یا بلعاب حلبه و روغن بادام باندکے نمک یا ماء الجبن نمک نمایند و اگر خوف صلابت ورم باشد دائم باشیای بارده مانند آب کشنیز تازه و آب برگ کاهو غرغره نمایند و در دهان نگاه دارند و بقول شیخ مازو خام یک جزو زراوند سرخ سماق سه جزو و ثلث نمک اندرانی بیست جزو کوفته بیخته با شربت توت سرشته بر لهاة مالیدن یا طلا کردن ورم سوداوی لهاة را نافع ست و از اشیای جالیه و مجففه و ریاضات اجتناب نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بماش مقشر و نخود و فالوده و حریره از نشاسته آرد گندم و روغن بادام و قند و حریرهٔ مغز بادام و مغز تخم خشخاش بخورند

علاج ورم نزلی لہاۃ

اول تنقیهٔ دماغ و تقویت آن نمایند با دویه مناسبه آن از ایارجات و حبوب مسهله و مطبوخ هلیله و غیره و بعد از ان استعمال ادویه موضعیه مذکوره در القلاع لون سرخ بیک طبیب از مواد نازله مخلوط بحب نکیه چنانچه لعن لو نمایند مثل گلنار و اقاقیا و تخم خشخاش و بزرالبنج و مانند آن نمایند نکر گلاب و سرکه و سماق و غیر آن مضمضات

استرخاء اللہاۃ

که آنرا سقوط اللهاة نیز گویند یعنی سست شدن و افتادن ملازه و او آنست که ملازه میل بسوی اسفل نماید و بموضع خود برنگردد و مریض چنان دریابد که گویا چیزی در حلق او معلق آویخته است و چون دهن را بکشاید و زبان را برآورد لهاة دراز تر آویخته دیده شود و گاهی نیز او باریک سر او مستدیر گردد و باشد که از فرط استرخا در فرو بردن چیزی محتاج بر داشتن بانگشت شود تا طعام در حلق فرو رود و بیشتر این مرض اطفال و صاحبان مزاج رطب را در فصل ربیع و سرما و بلاد جنوبی بهم میرسد و چون عظیم گردد مخوف و باعث اختناق ست و گاه با تپ باشد و گاهی بی تپ و سببش یا سوء مزاج حار رطب دموی ست و یا سوء مزاج بارد رطب بلغمی و فرق میان هر دو سبب چنان باید کرد که لهاة و کام و زبان را ملاحظه نمایند اگر رنگ آنها سرخ نماید و با گرمی و سوزش و تشنگی باشد دموی بود و اگر رنگ سفید و عدم حرارت و حرقت و با کثرت سیلان لعاب باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد قیفال یا حجامت بانشتر بر نقره یا زیر ذقن نمایند و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و هر چه در قلاع دموی و ورم دموی لهاة گذشت بعمل آرند و گلنار و مورد و گل سرخ سماق در سرکه جوشانیده غرغره نمایند و سماق گل سرخ گلنار مازو کشنیز خشک فوفل کوفته بیخته در چمچه نهاده بلهاة رسانند و یا بسرکه و گلاب غرغره کنند بعده بگل سرخ و صندل و گلنار و کافور در رب توت آمیخته لهاة را برفق بمالند و غرغره برب شاه توت و آب انار میخوش و طلای سریش کفشگران در گلاب گداخته بر تارک یا نشاسته بسرکه سوده نیز سودمند ست و یا آرد باقلا گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا کتیرا کوفته با سفیدی بیضه سرشته دموی یا فوخ تراشیده طلا نمایند و طباشیر سفید گلنار مازو و سنبل گل ارمنی اقاقیا کوفته بیخته با آب عنب قول یعنی اشترخار آمیخته غرغره کنند و یا برگ کشنیز و گل سرخ و بید ساده هر یک شش ماشه و سبوس اسپغول پنج ماشه کتیرا سه ماشه سفیدی بیضه یک عدد تبرک بشنند و با یک گلاب تر دارند و صمغ و برگ خرفه و تراشه کدو و تربوز هر یک یک نیم توله سلیخه سه ماشه سبوس اسپغول هفت ماشه روغن گل یک توله سفیدی بیضهٔ مرغ یک عدد و قوی تر از اول ست و در استرخای بلغمی قدری نمک دیگر آن که از آتش سرخ شده باشد با یک دانه فلفل سیاه سائیده ملازه را بآن بر دارند و یا شاخ گوزن سوخته و مازو و نوشادر برابر سوده بر کفچه مثل نهاده و یا بانگشت شهادت آنرا بر دارند و اگر قاشق خرد یا موم یا آرد گندم ساخته آب سیر در وی پر کرده ملازه را در ان غوطه دهند تا سه روز نیز ملازهٔ مسترخی را که باعث سرفه و شدت عوارض آن میگردد نفع میکند و گلنار و کنار عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک جوشانیده غرغره کنند

ویا عدس مقشر گلنار فارسی پوست انار مازو کزمازج پوست مغیلان سماق جوشانیده رب توت داخل کرده غرغره سازند و مازو و گل ملتانی را در سرکه سائیده
بر تارک سر ضماد نمایند که در برداشتن ملازه مجرب ست و اگر گل مذکور را بریان نمایند و قدری صمغ عربی افزایند قوی تر گردد و یا مغاث اقاقیا گل کیدان
بزر قطونا نشاسته همه مساوی سوای بزر قطونا سائیده مجموع را بسرکه که در آن برگ مورد و کشنیز خشک جوشانیده باشند سرشته موی یافوخ تراشیده بران
ضماد نمایند که ملازه را بالا نگاه میدارد و شب یمانی سائیده بشهد آمیخته بر لهاة مالیدن نیز مفید و یا از مغاث بغدادی و اقاقیا و گلنار و حالیه مکوه
و حب الآس هر یک نه ماشه روغن گل یک نیم توله زردی و سفیدی بیضه سنگ پشت سه عدد و اگر بهم نرسد عوض آن بیضه کنجشک گرفته ضماد کنند
از تخم شبت و حلبه و بادیان و صعتر و حمتین و بادرنجبویه و مکوه و اسطوخودوس هر یک شش ماشه عسل پنج توله غرغره سازند و غرغره سکنجبین و مری و خردل
و آب نمک تند و یا بماء العسل مطبوخ زوفا جهت تقطیع و تحلیل نمایند بعده باشیای قابضه محففه منشفه رطوبت مثل شب یمانی و مورد باریک سائیده
در آب تخم انار این آمیخته غرغره کنند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و نوشادر هم سوده بقاشق کوچک نباله بلند بر ملازه مالیدن و یا بانبوبه نفوخ کردن
نیز مفید ست و نفوخ بزر ورد و سماق و رب السوس و صمغ و گلنار و عروق الصفر و بلیله و شب یمانی سوده در حلق دمیدن هم سودمند و بقول مسیحی زاک
و نوشادر و شب یمانی سوده بانبوبه نفوخ کردن و بر حجیه میل نهاده ملازه را برداشتن و قدری ملازه را بآن بطرف خارج کشیدن و یا دوا بر سپیج
اوسپاشیدن نیز نافع و یا پوست انار شیرین گلنار رطبا شیر هر واحد یک جزو مازو سبز اقاقیا بادیان هر یک نیم جزو کوفته بیخته بر حجیه میل نهاده ازان
لهاة را بر دارند یا دوا بر انگشت نهاده ازان بر دارند و گویند که جوز السرو و نمک لاهوری نوشادر سماق مازو و پوست انار اقاقیا عصاره لحیة التیس
شب یمانی برگ سوس شیافت ماميثا ماميران حضض مکی ثمر طرفا و عروق آن و بیخ ورد گلنار خاکستر خطاطیف کوفته بیخته صبح و شام در حلق
نفوخ کردن برای سقوط لهاة بسیار مجرب ست و کذا فلفل سفید مرصافی هر واحد یک مثقال شب یمانی مازو سبز هر یک دو مثقال کوفته بیخته
بر لهاة مسترخی پاشیدن نافع و درج ترکی قشار کندر دم الاخوین شیاف ماميثا [illegible] فوفل نشاسته بریان زعفران عود صلیب عود هندی همه
مساوی و سفیدی بیضه مرغ بر تارک ضماد کردن مجرب شاه ارزانی ست و اقاقیا فسول برگ مورد یا تخم آن مازو بریان حضض عود صلیب عصاره لحیة التیس
اسطوخودوس دال بنوباش مقشر هر یک دو مثقال انیسون سوده زردی بیضه مرغ یک عدد و روغن گل دو توله آمیخته ضماد یافوخ نمودن از مجربات علوی خان ست
و ضماد مازو سبز قشار کندر برگ آس کوفته بیخته در سرکه سرشته نیز نافع و غرغره عدس مقشر گلنار اکلیل الملک عفص برگ حنا پوست بلیله زرد جوشانیده صاف
نموده رب جوز آمیخته مفید ست و در نسخه دیگر [illegible] کشنیز خشک زر عفص مکی عوض اکلیل و رب جوز ست و انار دانه ترش سماق مازو مساوی کوفته
در شیر تازه یک شبانه روز تر نموده بعده صاف کرده غرغره ساختن برای ملازه مسترخیه و سرفه مزمن و بیاض [illegible] الدم [illegible] و کافی مفید نوشته و مازو سبز گلسرخ
گلنار عدس سماق [illegible] پودینه شکر طبرزد از هر واحد یکجزو عاقرقرحا قاقله کبار رطبا شیر از هر یک نصف جزو و زعفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق نفوخ
کردن قلانسی مفید گفته و نفوخ اکلیل الملک و یا شب یمانی و گلنار هر دو مساوی باریک سوده در حلق دمیدن و یا بحجیه کوچک نهاده بلهاة گذاشتن و کذا
نوشادر بطور [illegible] آوردن صاحب کامل نافع نوشته و بقول شیخ از ادویه جیده برای مالیدن لهاة مسترخی گلنار و شب کافور ست و برای برداشتن آن [illegible] نوشادر
و مازو و نوشادر ست و آنچه مجرب ست بزر ورد و عصاره لحیة التیس مطبوخ در عسل یا طلا ست و گویند که ضماد نمک نفطی با عسل و کبس خوص النخل سوخته و شب
مازو و سماق و کذا [illegible] صغار در غرغره بخاکستر قصب فارسی و مازو و سماق و کذا ابردی سوخته با خوص النخل سوخته در آب یکشبانه روز تر کرده و در آن پوست
انار یا مازو و شب و سماق جوشانیده و کذا طبیخ برگ یا ثمر مغیلان و کذا طبیخ [illegible] نیز نافع ست و کبس نمک [illegible] آخر مرض عجیب النفع و غریب الاثر ست شیخ
در ورم بلغمی لهاة گذشت استعمال نمایند و بعضی قابله یا چیزی قابض مثل خاک و کیدان و یا مازو بر انگشت مالیده دو سه روز پیهم ملازه اطفال را برمیدارند
و منع از اشیای بارد و رطب می نمایند بحالت اصلی رجوع میکند و گاهی از مالیدن منفجر میشود و از آن ریم و خون بر می آید و صحت می یابد و حکمای هند مینویسند
که این مرض باطفال بیشتر افتد و زردی رنگ و ضعف و رقت براز و هزال لازم آنست و علاج میکنند [illegible] و قاقله [illegible]

بروج و فلفل و نفوخ اسرنج و سعوط زعفران و تحلیل و نهادن محجمه بر قفا بالجمله اگر حاجت تنقیه بیفتد بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و گاهی گذاشتن محجمه ناری بر نقره و یافوخ فائده میکند و هرگاه زبح لهاة ستبر شود باریک شود و سر آن غلیظ گردد و هیچ تدبیر سود ندهد زفت را در آب گرم گداخته گرما گرم غرغره کنند تا ورم نرم شده تحلیل پذیرد و بعد نرمی آن با دویه قابضه مثل عصاره لحیة التیس و سک مانند غرغره کنند و چون لهاة از استعمال مسخنات گرم و سرخ گردد با آب برگ عنب الثعلب و کشنیز سبز غرغره نمایند و اگر باین تدبیر نیز زائل نشود و هیچ آن بسیار باریک و سر آن بزرگ مستدیر بشکل دانه انگور گردد و رنگ آن سفید باشد و بسبب افتادن آن بر حنجره خوف اختناق مریض باشد ناچار مقدار زیادتی آن را قطع نمایند بطریقیکه در مطولات مسطور است لیکن این عمل بسیار خطرناک است تا فاقت قویه می انجامد تا خوف هلاکت نباشد مرتکب آن نشود

وجع حلق یعنی درد گلو

بدانکه سبب وجع در هر عضو یکه باشد یا سوء مزاج است یا تفرق اتصال پس وجع حلق حادث از سوء مزاج یا حار ساذج مفرد یا مرکب با دی دموی یا صفراوی یا بارد ساذج مفرد یا مرکب بلغمی یا سوداوی باشد و ساذج مفرد یا از اسباب داخلی از ماکول و مشروب یا از اسباب خارجی مثل گرمی هوا و سردی آن بود و مادی مرکب یا مورم باشد و یا غیر مورم یا در داخل عضو و یا مجاور آن و وجع حلق حادث از تفرق اتصال مثل ورم یا بثور یا قروح یا جراح باشد و اسباب اورام و اوجاع خناق در اقسام خناق مسطور شده و اسباب بثور و قروح جدا مذکور خواهد شد و آنچه غیر این اسباب است در نیجا ذکر می یابد و آن سوء مزاج ساذج و مادی غیر مورم است شیخ می فرماید که گاه عارض میگردد انسان را وجع لازم طولانی تا یکسال یا دو سال در حلق و این دلالت بر تحجر فضول در نواحی حلق می نماید طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً اسباب خناق و بثور و قروح حلق دریافت نمایند بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است پس هر سببیکه از آنها که یافته شود سببش همان باشد و اگر آثار اسباب آنها یافته نشود حال حرارت و برودت لمس حلق و گردن و شدت و خفت وجع از مریض بپرسند پس اگر لمس حار و وجع شدید بیان نماید سببش سوء مزاج حار بود و بعده حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن گرمی و خوردن و نوشیدن اشیای گرم بپرسند اگر سبکی در حلق و تقدم رسیدن هوای گرم یا خوردن و نوشیدن چیزی حار مضر حلق مثل زنجبیل و آبهای کبریتی و لفلفل و غیرها بگوید و با آن بول و براز باعتدال باشد و به برودت تسکین یابد و از مسخنات ضرر یابد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر گرانی در حلق بیان کند سببش سوء مزاج مادی باشد پس ذائقه دهن بپرسند اگر مزه دهن شیرین گوید و چشم و چهره سرخ و رگهای رو و گردن و سر ممتلی باشد و وجع ضربانی بود سببش سوء مزاج مادی دموی باشد و اگر ذائقه دهن تلخ گوید و با آن وجع ناخس و التهاب و کثرت عطش و خشکی دهن بود سببش سوء مزاج مادی صفراوی باشد و اگر در جواب سوال اول لمس حلق و گردن سرد و درد غیر شدید گوید سببش سوء مزاج بارد باشد پس حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن سردی و خوردن و نوشیدن چیزهای سرد بپرسند اگر سبکی حلق و تقدم رسیدن هوای سرد یا خوردن و نوشیدن چیزی سرد مضر حلق بیان نماید و با آن بول و براز باعتدال و تسکین بمسخنات و تضرر از مبردات بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد و اگر ثقل در حلق بگوید برنگ چهره نگاه کنند و ذائقه دهن بپرسند پس اگر رنگ سفید باشد و بهبزگی یا شوری ذائقه دهن بگوید و با آن کثرت آب دهن و تهبج چشم و دشواری بلع بود سببش سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر رنگ تیره بود و مزه دهن ترش گوید و با آن خشکی دهان و حالتی شبیه تمدد باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و اگر با وجود آثار غلبه خلطی علامات نزله نیز موجود باشد سببش نزله باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و تقدم آثار سبب خارجی مثل غبار و دخان و یا داخلی از تناول ماکول و مشروب مجفف یا مس مضر حلق ظاهر گردد سببش همین است بحلق باشد و باید دانست که هر چند علامات و معالجات وجع حلق مثل اقسام خناق است و از همین جهت اکثر اطبا وجع حلق را علیحده ذکر ننموده اند لیکن بتبعیت بعضی برای فوائد تا اینجا جدا مسطور شده علاج بقول شیخ در وجع حلق از هر سبب که باشد ترک کلام و ران اولی است و مقوله بعض اساتذه است که اگر وجع حلق از بخارات یا از استفراغ باشد درین هر دو حجامت و فصد ممنوع است نباید کرد و در درد گلو نزلی نزد یا حجامت بعوض فصد بعمل آرند یا بجهت اگر حرارت ساده باشد از الله بتبدیل مزاج نمایند و باشیره و غراغر و اغذیه و اطلیه مبرده که در خناق و اورام لوزتین و لهاة مسطور شده و اگر از غلبه خون یا فساد آن باشد فصد قیفال و تلیین طبیعت بادانقوا که غرغره در ابتدا

بآب کشنیز و آب عوسج با سکنجبین و بعد سه روز بمغز فلوس در شیر سرد بالیده نمایند و ایضاً عناب پنج دانه بهدانه چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و لعاب اسپغول یک تولہ آب کشنیز سبز ده دام رب توت دو تولہ داخل کرده صبح و شام غرغره نمایند و در وجع حلق و بلع مشکل حجامت قفا نمایند و خون تا پاو آثار بگیرند و لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند بعده خطمی خبازی عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و مرهم سفیده اب معمولی بچسپانند و در وجع حلق که قریب لوزتین باشد عناب بعرق شاهتره مالیده شیره تخم کاهو نبات خاکشی داخل کرده بنوشند و بفصد باسلیق خون یک نیم پاو بگیرند و عنب الثعلب کشنیز خشک کوکنار عدس درست هر یک شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند چون اندکی باقی ماند حجامت قفا نمایند و غرغره لعاب اسپغول یک تولہ آب کشنیز سبز ده تولہ کنند و حضض مکی چهار ماشه سوده ضماد نمایند و بقول جالینوس غرغره بآب عنب الثعلب که در ان تخم چهار کشنیز مالیده باشند نیز برای وجع حلق نافع و خولان بآب کاسنی یا آب کشنیز سبز غرغرهً و ضماداً وجع حلق را مجرب سویدی ست و ربا و توت غرغرهً بدستور مجرب و خطمی شرباً و ضماداً و غرغرهً و کذا غرغره آب برگ مشمش کوفته مفید وجع حلق ست و بقول روفس غرغره بطبیخ عدس رب توت شامی آمیخته نافع وجع حلق ست و اگر زائل نگردد انجیر زرد جوشانیده عسل آمیخته غرغره کنند و اگر ازین هم فائده نشود حجامت بر فقرات گردن نمایند و قدرے خون بگیرند و فصد دو رگ زیر زبان کشایند و اگر از غلبهٔ صفرا باشد فصد بشرط ضرورت و اسهال بنقوع فواکه یا مسهل صفرا نمایند و غرغره بسماق در گلاب تر کرده و یا بآب انار با تخم کوبیده کنند و اجتناب از اغذیهٔ حاره و شیرین و روغن نمایند و اگر فائده نشود بلعاب بزر قطونا و لعاب گل خطمی بروغن بنفشه تازه آمیخته غرغره سازند و عناب گل نیلوفر خیسانیده شیره خیارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غرغرهٔ تخم مرو عنب الثعلب برگ سیب تازه گل سرخ برگ خبازی آب کشنیز سبز روغن گل سرکه نمودن برای وجع حلق و سوزش دهان نافع و کذا بعد حجامت و زدو بقفا گل خطمی بابونه عنب الثعلب در آب جوشانیده سرکه روغن گل داخل کرده بخار گرفتن نیز درد و سوزش گلو را مفید ست و اگر از برودت ساده بود دفع سبب و تعدیل مزاج نمایند بشربات و غراغر و اطلیهٔ مسخنه و مانند آن که در امراض مسطوره مذکور شد و طبیخ انجیر در وجع حلق بارد بقول جالینوس مفید ست و بقول روفس غرغره سوسیائی و سکنجبین نافع و اگر از غلبهٔ بلغم یا فساد کیفیت آن مبلوت و بورقیت باشد اسطوخودوس گل نیلوفر گل بنفشه سپستان جوشانیده گلقند یا شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و روغن بید انجیر بر گلو مالند و عنب الثعلب عدس مسلم کوکنار کشنیز خشک گل خطمی جوشانیده حضض مکی یکجا ساییده حل کرده غرغره نمایند و غرغرهٔ طبیخ سنطافلن و کذا الوسط شمشان مطبوخ در آب و کذا طبیخ زوفای خشک کذا صمغ لوز و کذا طبیخ کبابه تنها و یا با اصل السوس مقشر نمک فته و کذا زبل دجاج بعسل هر واحد در وجع حلق بلغمی نافع و بعد نضج تنقیهٔ بلغم بمسهل آن و حب ایارج و یا حقنه نمایند بعده غرغره بطبیخ انجیر سرد و مویز با اندکی بورهٔ ارمنی نمایند و آبیکه در آن ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام جوشانند دهن را کشاده به بخار آن دارند تا بخار داخل حلق گردد و در انتها بورهٔ ارمنی و حلتیت و نوشادر نرم سوده بخته در حلق بدمند و غذا نخود آب یا لحوم خفیفه و اجتناب از اغذیهٔ بارده و سوء هضم نمایند و اگر رطوبت فضلیه غلیظه در حلق و حنجره مجتمع شود بعده تنقیه و غراغر محلله تعدیل مزاج بمجففات و اغذیهٔ ناشفه مثل قلیه و کباب به مصالح نمایند و بهترین تدابیر اینست که بر چوب خیزران و یا شاخی باریک نرم پارچهٔ نازک پیچیده در حلق آورده رطوبات آنرا پاک نمایند و بلوق حلتیت و دار شیشعان نافع ست و اگر از غلبهٔ سودا یا فساد کیفیت و احتراق آن باشد عناب گاوزبان اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در صورت ضرورت اول فصد باسلیق نمایند پس تنقیه بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون یا حقنهٔ متوسط بعد نضج کنند بعد ازان بغراغر و دیگر تدابیر که در خناق سوداوی گذشت پردازند و غرغرهٔ مخترع حکیم اکمل خان بعمل آرند و غذا نخود آب لحوم خفیفه مثل گوشت تیهو غالباً نمایند و اگر از نزله باشد بشربات و غراغر و غیره که در نزله مسطور شد علاج کنند و ایضاً برائے درد گلو بسبب ریزش نزله کتا لعاب بهدانه شیره عناب در عرق شاهتره عرق کاسنی برآورده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و کاهو گلنار کوکنار کزمازج کشنیز خشک هر یک پنج ماشه عدس مسلم یک تولہ جوشانیده غرغره نمایند اگر گرمی زیاده معلوم شود شیره کاهو و بهتر ید افزایند و بر پس گردن دو محجمه خالی نهند غذا دال خشکه یا نان فطیر در دال ماش تنک تر کرده یا ساگ پالک و آش جو بخورند و قابض بقرست

و اگر از یبوست باشد ترطیب حلق با شربه و ادویه موضعیه و اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شوربای پاچه بزغاله و گوشت آن و اطریه و حریره‌های مرطبه نمایند

دآبله

وجع حلق مفرط و شدیدیست که از انتوای رگ یا عصب گردن عارض شود و سببش یا تشنج رگی ست که بر گردن و ما بین کتفین پیچیده و آن شعبه الیسته از دو شریانی که از قلب صعود نموده و در گردن منشعب گشته و از آن دو شعبه عقب گوش صعود نموده و دو شعبه بغاضیه و فم مری متصل شده و یا تشنج شعبه عصبی ست که از سر بسوی گردن و حلق و سینه آمده پس تشنج شریانی از کمال شدت الم موجب سقوط قوت و هلاکت ست و تشنج عصبی قاتل نیست و عام ست که تشنج امتلائی بود و یا استفراغی و این مرض را جالینوس وغیره متقدمین بجهة طبری بیان کرده اند **علاج** اگر مزاج مریض گرم باشد اول تلطیفه آن نمایند بعده اگر تشنج امتلائی باشد بعد تنضیج تنقیه حسب ماده نمایند بعده تعدیل مزاج کنند و پرسیاوشان شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه پوست بیخ کاسنی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده نبات تمام کشتی داخل کرده نوشیدن نیز برای گرفتگی گردن و گاو و در آن و در شانه و عدم میلان گردن بجب در است و تب نافع ست و اگر تشنج استفراغی بود ترطیب بدن با دویه و اغذیه مرطبه نمایند بدستوریکه در علاج تشنج یا لبس گذشت و استعمال تمریخ بقیروطی که موم و پیه مرغ و بط در روغن بنفشه گداخته آب حرادوکدو آب برگ خبازی و آب هندوانه لعاب اسغول تسقیه داده از آتش فرود آورده در
یادن اسرب و یا قلعی و اگر نباشد در هاون سنگی بدسته بمالند تا ممزوج گردد و دائم بدان تمریخ نمایند

تفطم شجا

و آن مرضی ست شبیه بخناق کلبی جهت آنکه خناق کلبی دخول فقره گردن ست بداخل و این علت برآمدن فقره‌ایست از فصل فقرات گردن بجدیکه طول آن مانند عرض آن گردد زیرا که هر یکی از سائر فقرات مرکب از دو قطعه استخوان است باهم منطبق و هر یکی از دو قطعه چون از دیگری جدا گردد و این عرض واقع شود آنرا عظم شجا گویند و سبب زوال آن سقطه ایست که داخل منفصل گردد یا ماده حادثه اکاله که منفصل را از موضع خود زائل گرداند **علاج** اول فصد قیفال و تنقیه بحقنه لینه نمایند بعده اگر ممکن باشد انگشت در حلق داخل نموده قطعه فقره را بموضع خود رد کنند و برای استحکام غرغره نمایند بآب آس و تمام روز آنچه در دهن مجتمع گردد بیندازند و در روز دوم نیز ایضاً در حلق مریض آله رصاص شبیه بملعقه داخل کنند و چون منجذب گردد در موضع آن ضماد بچسپانند و داخل نمایند آن آله را در حلق که بر آن گل سرخ و آس و در آب لحیة التیس حل کرده مالیده باشند و بآن آله استخوان را بقوت دفع نمایند بموضع بعده بر گردن از بیرون بمقابل آن این ضماد گذارند مغاث بکجزء و سریشم جزء و بلعاب اسغول نیکو بر هم زده بعمل آرند و از مضغ طعام منع نمایند و کشکاب با آب سماق بنوشند و یا حریره و باید که طبع قبض نماید بلکه ملین باشد و چون مرض بطول انجامد فصد قیفال مرتبه دوم و سوم بحسب حاجت نمایند و در اشیای نوشیدنی مریض روغن و چربی بسیار نباشد و لباست که در آن موضع ریم جمع گردد و منفجر شود و این بدلیست چنانکه بعضی گمان کرده اند بلکه بعد انفجار گوشت صلب بدشده بر آن بیرون بیرون چون مزاج صاحب این مرض گرم گردد و باید که بتسکین آن کوشند چه گرمی موذی بکثرت مده و الم شدید میگردد

غصه طعام وغیره و شرق ماء در حلق

بدانکه گاه لقمه طعام وغیره وقت بلع و آب نوشیدن در گلو بند میشود و فرق میان هر دو آنست که غصه الیتادن شی ست در حلق و شرق فرو رفتن چیز ست در حنجره و قصبه ریه و غصه اکثر از اشیای ماسکه و شرق از اشیای سیاله بهم میرسد و معنی غصه در فارسی طعام در گلو ماندن ست و شرق را بفارسی در الفقیدن نامند **علاج** اگر چیزی ذی حجم نرم چون گوشت و نان و یا تخم انبه و یا نشسته آن چیز بغرغره در حلق بند شود قدری آب و یا چیزی سیال بیاشامند تا بسبب تری فرو رود و اگر فائده نبخشد مشت بر گردن و ما بین کتفین آهسته زنند و یا تدبیر قی کنند و الا شیشه حجامت بر مهره دوم گردن نهند و بر دو کنند و لعاب اسغول و یا خطمی و یا هلیله در آب سرد آورده بنبات شیرین ساخته بنوشانند و اگر درد و سطبری باشد لعاب تخم مرو و تخم کتان بروغن بادام شیرین آمیخته بنوشانند و یا شیر گاو و نیم آثار روغن زرد چهارم حصه نیم گرم دهند تا آنها بسبب ازلاق فرو [illegible]

بکار برند و عرق عنبر و ماء اللحم ساده هر یک پنج توله شربت عود و شربت یاقوت هر یک یک نیم توله حل کرده بنوشانند و بعد انقضای فاقه چند روز حریره که از آرد نخود و شیر و شکر ساخته باشند بنوشانند و از اشیای رطبه خصوصاً آب اجتناب نمایند و بقول ابن سرافیون اگر در دهن غریق کف نباشد فلفل و تخم قریص نیم سوده با سرکه تند مخلوط کرده در حلق او ریزند و بقول فولس در حلق او تخم انجره و تخم قریص با سرکه تیز حل کرده بریزند و هرگاه نفس در غریق نمانده باشد حکم بموت او کنند و اسحق اسرائیلی گفته که اگر چهره غریق سبز و گوشه های چشم او سیاه گردد می میرد

مخنوق بوہیق یعنی گلو بسته بکمند

تدبیر شخصی که گلوی او از کمند و رسن و غیره خفه کرده باشند اینست که کمند و ریسمان را بزودی از حلق او وا کنند پس ببینند اگر کف از دهان او برآید امید زندگانی نباید داشت و اگر کف نباید و نفس اندران باقی باشد فصد سر رو و یا باسلیق نمایند و بروغن بنفشه یا روغن بادام و آب نیم گرم غرغره کنند و اگر بهوش نیاید بیمار را بخردل سوده یا بروغن بابونه بسیار بمالند و پاشویه کنند و بعد دو ساعت حجامت بی شرط نمایند و حقنه متوسط نمایند بعده چند روز حریره آرد نخود و شیر و نبات یا شوربه که دران نان گندم تر کرده باشند یا زرده بیضه نیم برشت یا حسو سبوس گندم و روغن بادام و نبات دهند و اگر قبض باشد ماء الشعیر بروغن بادام بدهند و از آواز بلند و کلام بسیار و دخان و غبار و اغذیه حار حریف پرهیز نمایند

تعلق علق بحلق یعنی چسپیدن دیوچه بگلو

گاه اتفاق میشود که بعضی آبهای راکد که دران دیوچه های بسیار خرد باشد بسبب صغر و خفای آنها آدمی در احتیاط آن غفلت کند و آن آب را بنوشد و زلو در ظاهر حلق یعنی دهن کام یا در باطن مری و بندرت در قصبه ریه بچسپد یا بچسپد باشد که از کام بسوی بینی بر آید و در آنجا آویزد و یا بمعده رسد پس بسیار باشد که بسبب صغر وقت چسپیدن بنظر نیاید و چون زمانه معتد به بران بگذرد و خون مقدار وافر بخورد بحس در آید و بجسم او ظاهر گردد و غم و کرب و نفث الدم عارض شود و چون صحیح را ببینند که خون رقیق در نفث او می آید یا گاهی خون قی میکند حلق او را ملاحظه نمایند که گاهی بسبب زلو میباشد پس اگر در حلق متعلق بود و چیزی متعلق در حلق در یابد و اگر مری باشد دشواری بلع نیز بود و اگر در قصبه آویزد تا که صدا لنشود و سرفه بکند و فرصت ندهد و بحة الصوت عارض گردد و اگر از کام بسوی بینی بر آمده باشد گرانی مقدم دماغ و انسداد مجرای بینی بران گواهی دهد **علاج** اگر بنظر در آید از منقاش یا از زنبور بگیرند و ساعتی گرفته دارند که تعلق او کم شود پس باهستگی کشیده بیرون آرند و چون قبل از گرفتن آن بسرکه و نمک غرغره سازند تا سست شود اولی بود و اگر دیوچه بنظر نیاید سرکه و نمک و یا سرکه و انگوزه بهم آمیخته مکرر غرغره کنند و غرغره بمطبوخ نانخواه ولفوح آن در حلق نیز مجرب است و یا آب پیاز آب برگ نوخ آب برگ فنجنگشت آب افسنتین سهدی هر یک ۲ توله گلاب یک نیم توله افسنتین یک توله رغوه خردل دو توله سرکه پنج توله در روزی هفت هشت بار غرغره کنند و همچنین ورشب و یا افسنتین و شونیز هر یک یکتوله آب پیاز و قام و سرکه هر یک بست توله آمیخته غرغره سازند و خائیدن برگ تنبول و آب او فرو بردن بتکرار زلو را ساقط میکند و اگر دود گوگرد و رقابیان بطور تنبا کو بکشند چون در حلق داخل شود فی الحال زلو بیفتد و اگر گل سیاه را در حلیله نهند و بوی خلیل را بدان پر کنند زلو از هر جا که باشد جدا شده بگلی آویزد و بیرون آید و گرفتن طلب و دهان همچنین عمل کند و یا سیر بخورانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی استداد کند بعده قطعه برف یا کوزه آب سرد بر لب بنهند و بغرباید مریض را که دهن کشاده دارد تا زلو میل بسردی کند و بیرون آید و غرغره بسرکه و خردل یا قدری نمک و کذا نوشادر بسرکه حل کرده غرغره کردن و جرعه جرعه نوشیدن نیز نافع و همچنین غرغره که اقسام زاج باسرکه مجرب و ایضاً با آب پیاز و آب سیر تنها و یا با سرکه و نمک مفید و کذا لفوح شونیز خردل کوفته بیخته در حلق زلو را ساقط کند و اگر زلو در معده افتد فوراً قی کنند و الا مسهل دهند و اگر از کام بر آمده بسوی بینی متعلق گردد شونیز سوده بسرکه آمیخته سعوط کنند و اگر خون آید و بند نشود اول رگ سر روتند اگر ازین هم بند نگردد فصد باسلیق کنند و دم الاخوین و کہربا و شادنج و صمغ عربی و کتیرا و طباشیر هر یک سه ماشه سوده از قی تخاق دهند و کتیرا و تخم خرفه و عدس و گلنار خشخاش و سپیدار هر یک یک توله گوکنار و دو توله جوشانیده شربت حب الآس چار توله داخل کرده غرغره نمایند و یا سماق و کونار و گلنار و صندلین و تخم مورد

نموده حب کاکنج هر یک یک تولہ جوشانیده غرغره سازند و دم الاخوین نشاسته شاخ گوزن سوخته مازو سوخته کاغذ سوخته سائیده ذرور سازند **اقوال اطبا**
حکیم علی در مجربات خود مینویسد که اگر زلو در حلق مانده باشد نانخواه و فلفل را نازک بسایند و در حلق بدمند که زلو از نانخواه میگریزد و جای خود را
میگذارد و بعد ازان اگر بمعده رود سرکه و نمک بخورند که قاتل وست بعد ازان بلین که دفع آن کند بدهند و اگر زلو در بینی باشد دوای مذکور در بینی دمند
انطاکی گوید که اگر شیر بجوشانند و خردل و زراج و بوره ارمنی و نوشادر اندران افگنند و بران انکباب نمایند فی الفور زلو از دهان بیرون افتد و غرغره بسرکه
که دران اجزای مذکوره جوشانیده باشند ازین قبیل ست **طبری** گوید ایرسا سائیده در سرکه یا روغن گل آمیخته غرغره کردن در ینباب بعید النفع ست و گویند که
نمک طعام یک لمحه دست خورده دهن بر کوزه آب یخ داشتن و بر گرسنگی صبر نمودن مجرب ست **ابوماهر** گفته که قدرے صبر لیسو زند و مثل او
هر اصدا از صبر غیر محرق و نمک آمیخته در آب آزاد درخت حل کنند و یک **ساعت** در دهن گیرند که در ساعت زلو را قتل کند **سویدی** گوید که برگ طرفا
و شب یمانی در سرکه کنند جوشانیده غرغره کردن در اخراج زلو مجرب من ست و کذا بعد حلق وسط سر لطوخ قطران بران مجرب صحیح ست و نیز او از رازی
و جالینوس نقل کرده که اگر جسم عرس متعسر بیاشامند و به بیرون حلق و گردن ادویه بارده طلا نمایند و بسرکه تند و نمک غرغره کنند زلو برآید و **ایضا**
او در تذکره خود از حکمای هند نقل کرده که چون صاحب این مرض بر چوبی که طول آن یکذراع باشد به پیشانی تکیه کند و دهان خود را کشاده شش نوبت
بران پیشانی بزند دیوچه بیرون افتد و مجرب ست و **ایضا** غرغره عصارهٔ قثاء الحمار و کذا عصارهٔ اذان الفار تنها و بجا نشادر و خردل و کذا عصارهٔ برگ
بلسان و کذا عصارهٔ سداب و نوشادر آمیخته و کذا عصارهٔ فراسیون و ضماد بیخ قثاء الحمار و اذان الفار سائیده بر خارج حلق و نفوخ قلقنت اول
محرق و در حلق و تجرع ترشی ترنج بقدر اسکرجه در سرکه تند جوشانیده و مداومت اکل برف و شربه آب او و بلع قطعهٔ اسفنج مبلول ببرف یا آب برف
هر یک ازینها نافع نوشته **مصنف** حاوی صغیر نوشته که نفع میکند آنرا غرغره بعصیر برگ شجر بنق یا زیتون یا زنبق باختلاف نسخ و یا بسرکه که دران خردل
و حروف و انجل کنند و یا بسرکه که دران قدری ثوم سوده حل کنند و ثوم فقط خارج میکند علق را و یا بوره و خردل و نوشادر سوده در حلق دمند و نفوخ زراج نیز نافع
صاحب کامل و جامع گویند که اگر زلو بحلق متعلق گردد ثوم بخورند و یا خردل دو درم بورق چهار درم کوفته بیخته در حلق چند مرتبه بدمند و یا بگیرند
سرکه کهنه بیست درم و دران ثوم سه دانه بورق دو مثقال سوده آمیخته غرغره کنند و اگر در معده متعلق شود قیسوم افسنتین شونیز مساوی سائیده
بسرکه آمیخته بنوشند **شیخ** مینویسد که علاج زلو مدرک ببصر باخذ آن از الد میکنند و گاهی علاج می نمایند بادویه از غرغرا اگر قریب حلق باشد و از
بخورات و یا از سعوطات اگر بسوی بینی میل کند و بقیات و مسهلات و بیدان و اننذان اگر در معده افتد و گاهے بحیله های دیگر چنانچه انسان را در گرمی
یا در حمام گرم بنشانند و خصوصاً بعد خوردن ثوم و مدام آب یخ در دهن گیرد و بر تابد تا آنکه زلو موضع خود را گذاشته از حرارت گریخته بسوی سردی میل کند
و اگر برین حرارت چندان صبر نماید که خوف غشی گردد در اخراج او تدبیر نیک ست و بسیار باشد که بعد خوردن ثوم نشستن بر آفتاب کشاده دهن بر آب
تقع و چنانچه مسطور شد و اکثر تجرع سرکه تنها آنرا خارج میکند و خصوصاً با نمک و اما غرغرا پس بعضے ازان غرغره بسرکه ست و حلتیت تنها یا نمک یا بخردل
و دو چند آن بورق یا بخردل و مثل او نوشادر یا بشیح و نصف او کبریت یا با افسنتین و مثل او شونیز و یا بسرکه که دران ثوم و شیح و ترمس و حنظل و ترمس
جوشانیده باشند و یا سرکه بقدر دو اوقیه که بورق سه درم و ثوم دو درم دران داخل کرده باشند و غرغره بعصارهٔ برگ غرب خاصه و کذلک غرغره
بسرکه مع قلقطار و سرگاه دیوچه جدا نشده بمعده افتد باید که این دوا دهند شیح ارمنی قیسوم شونیز افسنتین ترمس قسط حرف برنگ کابلی شحم هر یک
دو درم در سرکه و آب پخته بیاشامند و **ایضا** اطعام کند صاحب او از سیر یا پیاز یا کرنب یا پودینه نهری رطب خردل مطبوخ بسرکه حاد حلتیت و لعبهٔ بربری
قی کند اگر قی بران سهل باشد و الا حقنه بالیج حاد قاتل دیدان کنار سپند و چون تعلق زلو در بینی باشد شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و خربق در سرکه پخته انداخته
چکانند و چون منقطع شود صاحب او از آواز بلند و کلام حذر کند پس اگر سیلان دم یا قذف او یا اسهال او باشد علاج همه آنچه در بحث هر یک مسطور ست
باید کرد **جغمینی** و ابو سهل مسیحی گویند که اگر بعد خروج علق نفث الدم باقی ماند پوست انار گلنار سماق جوشانیده غرغره کنند و اگر گلنار کندر نشاسته

یا اکحل وتلیین طبیعت بماء الفواکه وخیار شنبر نمایند وصبح ماء الشعیر نیم گرم با اندک نبات در روغن بنفشه یا روغن گل بنوشند وشب لعاب اسپغول بشکر نیم گرم وغذا آشامیدنی مثل حریرهٔ رقیق دهند وبعد از تفتیح ونضوج ریم در آخر اندکے سرکه ممزوج بآب یا ماء العسل نیم گرم بنوشند وغرغره بآن نمایند تا غسل وتنقیه آن موضع کند واگر از سرکه الم بهم رسد روغن گل ولعاب تخم کتان اندک بیاشامند وبدان غرغره نمایند واگر ثبور بزرگ باشد ودیر ماند وگوشت حلق را بخورد هر ساعت اندکی موم روغن در دهان گیرند وفرو برند تا وجع تسکین یابد و ایضاً مرهم کافوری مخلوط بزردهٔ بیضه در دهن گیرند ودر شیرهٔ قصبه زد وبعلاج آن مشغول شوند وفصد واسهال وشربت وپرهیز که مذکور شد بکار برند وعلاج آن منتشر لغرغره باید کرد واز علاج خناق اخذ کنند وحب سعال از بنفشه وکتیرا ورب السوس ومغز تخم خیارین ونشاسته ساخته بلعاب اسپغول سرشته در دهان دارند **علوی خان** از والد خود نقل کرده اند که اگر جوشش وقروح دهن وحنجره وحلق ومری باشند وتازه بود عدس مقشر پوست خشخاش کزمازج برگ حنا پوست هلیلهٔ زرد وکابلی وبلیله هلیلهٔ سیاه آمله حقف یکے سه واحد یک مثقال در گلاب وقدرے آب لیمو جوشانیده صاف نموده بقدر نیم درم سفون احمر که از گل مغره نه جزو وتوتیاے هندی بریان یک جزو ساخته باشند داخل کرده غرغره نمایند واگر میسر نه باشد ادویه را بآب جوشانیده دو دانگ سفون احمر داخل کرده غرغره کنند بعد از ان ذروری که مناسب باشد بپاشند واگر قروح وثبور از آتشک باشد کزمازج عاقرقرحا سازج هندی سلیخهٔ سیاه دار شیشعان برگ حنا چوب چینی وهر سه هلیله وبلیله آمله زریر وچوب صنوبر گلنار هریک یک مثقال جوشانیده صاف نموده دو دانگ سفون احمر آمیخته غرغره سازند **ایضاً** در جوشش حلق وورم گلو آتشکے تبرید لعاب بهیدانه شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم هندوانه عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند واگر خواهند شیرهٔ عناب شیرهٔ خیارین افزایند وفصد کنند وزلو لیفا چسپانند وبا شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ خارخسک شیرهٔ بادیان نبات دهند بعده منضج عناب گل بنفشه شاهتره خطمی خبازی خارخسک عنب الثعلب سپستان بادیان مویز منقی سپستان اصل السوس گل سرخ تخم خیارین گل نیلوفر جوشانیده گلقند داخل کرده داده مسهل دهند **ایضاً** در آکلهٔ گلو بعد تبرید ابتدا وتبرید ومسهلات کهربا سنگ جراحت سوده بر موضع آکلهٔ حلق پاشیدن مفید وحب سیماب که در آکلهٔ کام مسطور شد نیز در قرحهٔ حلق که بسبب آتشک باشد مجرب ومعمول مؤلف است

حرقت حلق

سبب سوزش حلق یا خون حاد حریف یا صفرا است وفرق درهر دو از لون وقت نبض ودیگر علامات مخصوصهٔ غلبهٔ خون وصفرا توان کرد **علاج** در دموی فصد سر رو نمایند وتلیین طبیعت باین مطبوخ فواکه عناب ده دانه سپستان سپست دانه آلوبخارا هفت دانه تمر هندی زرشک هریک ده درم شاهتره بست درم گل بنفشه سپیاوشان هریک چهار درم جوشانیده صاف کرده گلقند وترنجبین مالیده بازصاف نموده بنوشند واگر با خون صفرا باشد سنا مکی ده درم مغز فلوس خیار شنبر ده واقیه اضافه نمایند واگر یک درم ریوند چینی افزایند قوی تر گردد وبعد تنقیه معدلات مزاج از اشربه مثل شربت عناب زرشک وتمر هندی وسماق وامثال آن واز غراغر مطبوخ گلنار وسماق وکشنیز خشک وامثال آن استعمال نمایند ودر صفراوی تنقیهٔ صفرا نمایند بپوست هلیلهٔ زرد مسحوق بآب انارین مصفوریا بآب تمر هندی وشیرخشت یا باین نقوع هلیله پوست هلیلهٔ زرد وهلیلهٔ سیاه کوفته هریک چهار درم گل سرخ شش درم سنامکی هفت درم گل نیلوفر بسفایج کوفته هریک پنج درم شب در یک رطل آب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده یک اوقیه ونیم مغز خیار شنبر مع ترنجبین وشیرخشت مالیده بازصاف نموده دو درم روغن بادام حکانیده نیم گرم بنوشند وبعد از تنقیه تعدیل مزاج نمایند با شربه مثل شربت نیلوفر وبنفشه بلعاب بهیدانه ولعاب اسپغول یا شربت ریباس بآب برگ بید یا گلاب یا آب انارین وسکنجبین بلعاب قطونا یا بآب بهیدانه ویا ماء القرع بسکنجبین وغرغره بآب نقوع کشنیز واملهٔ عدس مقشر وگل سرخ واگر حرقت بسیار باشد پوست خشخاش واندکے کافور اضافه کردن مضائقه ندارد واز تناول گوشت واغذیهٔ حاره واشیای حریفه ومالحه وانچه طعمی غالب داشته باشد اجتناب نمایند وبر مزوره ماش وعدس وقرع وسماق وماء الشعیر با نبات اقتصار ورزند واز بقول خرفه واسفاناخ وعصی الراعی وبرگ کاهو وکدو مناسب واطلیه نیز نافع ست

خشونت حلق

درشتی حلق یا از مادهٔ یابس سوداوی عفص و یا از انصباب نزلهٔ حاد و یا از دوام تناول اشیای قابضه یابسه و یا از غبار و دخان و یا از آواز شدید باشد و تشخیص این اسباب چنین کنند که برنگ چهرهٔ مریض نظر کنند و مزهٔ دهن او بپرسند اگر رنگ تیره بود و طعم دهان عفص گوید و حلق خشک باشد از سودا بود و الا دغدغهٔ حلق و دیگر آثار نزله دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر این هر دو سبب یافته نشود و حال تقدم تناول اشیای قابض یا وصول غبار و دخان یا کثرت آواز بپرسند بهر واحد ازین سه سبب که اقرار کند سبب مرض همان باشد **علاج** آنچه از نزله بود علاج نزلهٔ حار نمایند و آنچه از سودا باشد تنقیهٔ بدن نمایند بفصد اگر ضرورت باشد و بمسهل سودا و ماء الجبن بتکرار تا آنکه تنقیه حاصل شود و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج شربت بادرنجبویه و لعاب گاوزبان و تخم ریحان و بادرنگ و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و صمغ عربی و تنقل بمغز بادام با نبات اگر مزاج گرم نباشد و الا تنقل لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و عرق گاوزبان و بیدمشک و بزر قطونا و بادرنگ و تنقل بمغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه کنند و غرغره باشیای مملسه نمایند چنانچه در خشونت زبان مسطور شده استعمال لعوقات و مدام داشتن حبهای مملسه در دهان مثل حبی که از کثیرا و صمغ عربی و رب السوس و نبات هر واحد یک جزء و مغز بادام مقشر چهار جزء نرم سائیده بلعاب بهدانه و اسپغول حبوب مفرطح ساخته باشند و خوردن مسکه با نبات و نوشیدن شیر تازه نیمگرم تنها یا با نبات و تناول حریرهٔ بنفشه با روغن بادام شیرین و دهن مسکهٔ تازه و بعد از آن استحمام بآب شیرین نیمگرم نیز نافع است و آنچه از تناول اشیای قابضه عفصه بود علاجش نیز همین است الا فصد و مسهل درین ضرورت ندارد و اغذیه در هر دو ضرب لطیف حار یا بارد حسب حاجت مثل فالودهٔ شکری و شوربای گوشت بزغاله و جوزهٔ مرغ فربه و اسفاناخ و خبازی و اطریه و حلوای نشاسته و شکر و روغن بادام یا زردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت یا شیربرنج با شکر سفید دهند و علاج خشونت که از غبار و دخان و آواز شدید باشد نیز همین است

اورام و قروح قصبهٔ ریه

نفس اگر تنگ و ضعیف و ضربان در وسط پشت و وجع خفیف و معه کسب حکه در حنجره و بحة الصوت باشد ورم در قصبهٔ ریه بود و اگر بوی دهان مثل بوی ماهی و نفث اندک باشد قرحه در قصبهٔ ریه بود **علاج** آنچه در اورام و خراجات ریه مسطور گردد بعمل آرند مگر آنکه در سل استعمال مسهلات جایز نیست و درینجا مسهلات خفیفه جایز است اگر احتیاج آن باشد و هر چه بهر بثور قصبه و قروح حلق گذشت نیز مفید بود و بقول شیخ اگر در قرحهٔ قصبهٔ ریه مریض بر پشت خوابیده دوا را در دهن نگاه دارد و اندک اندک آب آن را فرو برد اثر آن بزودی رسد بدون آنکه بیکبار فرو برد باشد که سرفه تهییج نماید که دوا مرخی و مغری و مجفف باشد که باعث هیجان سرفه نگردد و ادویهٔ مغریه مجففه در سل خواهد آمد و نفع ادویهٔ مجففه آنست که رطوبات فضلیه مانع التحام قرحه را زائل گرداند و فائده ادویهٔ مغریه آنست که کسر حدت ریم و مواد حاده که موجود در قرحه نماید

اختلاج و ارتعاش قصبهٔ ریه

بدانکه گاه در قصبهٔ ریه عارض میگردد اختلاج که عبارت از جستن آن باشد و ارتعاش که مراد از لرزیدن آنست چنانچه سائر اعضا را عارض میشود و سبب و اصل اختلاج قصبه ریح غلیظه متولد از خون غلیظ و یا بلغم و یا سودای محترق است و سبب ارتعاش آن همان اسباب رعشهٔ بدن است که در امراض راس مسطور شده و بیشتر ارتعاش قصبه از مادهٔ بلغمی مرخی عضل حنجره و الیاف غشای اوست که ارخای غیر تام نماید و نشان اختلاج آن بجلجه و تردد و اضطراب در کلام است ساعتی بعد ساعتی نه بر دوام و علامت ارتعاش آن لرزیدن کلام است دائم متصل **علاج** تدبیر اینها از تنقیهٔ ماده و غرغره و نخره و حسب واجب همان است که بهر اختلاج و ارتعاش سائر اعضا و امراض راس مسطور شده و نخراغ و لعوقات را درینجا تاثیر عظیم است و ایضاً طعامی که دران خردل باشد قوی النفع بود و باید که از رفع صوت تا یکباره و ضحک و غضب و از رفتار بسیار و از دویدن و جنبانیدن دستها و خواب بر غیر قفا اجتناب نمایند و اگر بر سینهٔ مریض چیزی گران چون تختهٔ اسرب یا غیره بقدر طاقت او نهند و تکلیف تکلم کنند در اختلاج که او مستلقی بود نفع شدید نماید

و در روزی چند بار همیسان عمل نمایند و طریق گویند که علاج ارتعاش قصبه الریه آنست که بسوی قوت و سن و مزاج و مریض نگاه کنند چه معالجه مشایخ که ایں مرض بانها عارض شود خلاف معالجه شبان ست و طبیب قوانین را در جمیع معالجات لا سیما در مثل این مرض بعمل آرد پس استفراغ بحقنه ها نماید و در ابتدای مرض بعد از ان با ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و مانند آن غرغره کنانند بعده اگر قوت احتمال کند تنقیه باین حب نماید عاقرقرحا خربق سیاه ایرسا هر یک نصف درم جندبیدستر حب الفیل حب الغار هر یک ربع درم سکبینج مقل شحم کرفس انیسون نمک نفطی هر یک دو دانگ جاوشیر یکنیم دانگ غاریقون یکنیم درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته مقل و سکبینج و جاوشیر را در آب کرفس و نبطی و شراب کهنه تر کنند تا نرم شود پس حل کرده ادویه مسحوقه آمیخته لت شند و مثل فلفل حبها سازند شربت سه درم و ثلث با آب نیمگرم بعد پرهیز بگیرند و تناول نخود آب پس اگر از تنقیه باین حب مرض زائل نگردد و بروغن مصطکی و روغن ناردین واندکی زهره کلنگ سعوط کنند و اگر زوال و مشکل گردد در نسخه آنچه رطوبات و ریاح غلیظ را تحلیل کند بیفزایند و اگر علت دشوار گردد و تاثیر معالجه ضعیف نماید و قوت باقی بود یک شربت ایارج لوغاذیا با آب افتیمون و بلیله سیاه و مویز منقی بدهند تا مرض متاصل گردد و اما اختلاج قصبه بتدبیر خفیف زائل میشود و در معالجه او استفراغ و غرغره کفایت میکنند

استرخای حنجره

گاه عضله حنجره که برای جذب نسیم همیکشاید بسبب انصباب رطوبات مرخیه بسوی آن مسترخی شود پس حنجره بهچنان فراهم ماند و هوا بسوی ریه منجذب نشود و اختناق آرد چنانچه در اقسام خناق مسطور شد و علاجش بعلاج انطباق مری نمایند و هرچه در استرخای مطلق گذشت بعمل آرند

امراض مری

بدانکه شیخ الرئیس قول کلی در تعداد اجناس امراضی که بمری عارض شود چنین بیان فرموده که گاه عارض میگردد مری را اصناف سوء مزاج که او را ضعیف می کند از فعل خود و آن از در او ست و گاهی واقع میشود در آن جمله امراض آلیه مثل که و اورام حار و بارد و صلب و اکثر آنچه از امراض آلیه در ان واقع گردد آن سدد و ضیق ست یا بسبب ضاغط خارجی از فقره زائله و یا بسبب ورم عضو مجاور او و یا بسبب ورم فی نفسه یا ورم عضله که ماسک ویست و از جمله امراض مشترکه که او را اکثر عارض شود نزف الدم و انفجار اوست و بیشتر این تابع خشونت شی مبلوع و حدت او میباشد پس اگر خراش در مری پیدا کند نزف الدم از ان پیدا گردد و اگر تفرق اتصال در هن رگ او نماید انفجار دم احداث کنند و ادویه مستعمله در امراض مری بعضی مشروبه اند و بعضی موضعیه و ادویه موضعیه گذاشته میشود ما بین کتفین و باید که درین ادویه قوت از عطریت باشد چنانچه در ادویه مستعمله در اضمده معده و ادویه مشروبه باید که مثل لعوقات و حسا ریا باشد تا که مرور متصل و اندک اندک بود و چون الم و وجع بمری عارض گردد تفحص نمایند که آن از سوء مزاج ست یا از ورم و یا از تفرق اتصال پس اگر از سوء مزاج باشد علامت و علاج اقسام او بدانچه در عسر البلع می آید اخذ کنند و علاج اورام و تفرق اتصال او نیز عنقریب مسطور گردد بدان توجه نمایند

عسر البلع

و او آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برد و اسباب آن یا در نفس مری باشد یا در مجاور او و آنچه که در نفس مری باشد یا ورم مری ست یا جفاف رطوبات در ان بباعث حرارت تپ و غیر آن و یا ضعفی از اصناف سوء مزاج مفرط و یا سقوط قوت و ضعف او خصوصا در آخر امراض حاده ردیه مانند غیره و یا احتباس چیزے مثل عظم یا کرم یا علق و سببے که در مجاور او بود ضغط ضاغط است و آن یا ورم عضلات حنجره باشد چنانچه در خوانیق و غیر آن افتد و یا میل فقره گردن بسوے داخل و یا ریح غلیظه مری ضاغط او و یا سقوط مقدمه تشنج و کزاز و ابتدائے آنها طریق تشخیص این اسباب باید که اول نگاه کنند که باین مرض مرضی حاد و غیره هست یا نه بعده نبض ملاحظه نمایند اگر در نبض کمال ضعف قوت مدرک گردد سببش سقوط قوت از مرض لاحق باشد و اگر با مرض دیگر و ضعف نباشد و در نبض تپ یافته شود از مریض سوال کنند که با این مرض درد نیز هست یا نه اگر اقرار آن کند و تشنگی نیز باشد سببش ورم حار بود پس جائے درد دریافت نمایند اگر درد در گلو گوید و با آن تنگی نفس بود ورم حنجره و غیره عضو مجاور باشد و اگر درد میان کتفین بیان کند ورم مری باشد و اگر تپ نباشد و اقرار درد اندک نماید ورم بارد بود پس اگر درد در گردن نشان دهد

ضعف ... قوت
...

وعند استلقا ضیق ازدیاد نماید و هنگام بلع الم نزد فقره زائله دریابد و با آن سائر علامات زوال فقره که در خناق مسطور شد یافته میشود سببش زوال
فقره گردن باشد و اگر مریض قرار در نکند و در نبض تپ یافته شود سببش جفاف رطوبات در مری بسبب تپ باشد و اگر در نبض تپ هر دو نباشد
از مریض بپرسند که این مرض بتدریج عارض شده بود یا دفعةً اگر گوید که اندک اندک ظاهر شده بود و طعام از مری بسوی معده بدیر گذرد و احساس
برودت غذا اندک بود و علامات یکی از اقسام سوء مزاج هم یافته شود سببش سوء مزاج باشد پس اگر با غلبه عطش و حرقت و حرارت در سطح دهن باشد
و بنوشیدن آب سرد منتفع گردد سوء مزاج حار باشد و اگر این آثار نباشد و بچیزهای گرم انتفاع یابد سوء مزاج بارد بود و اگر با رطوبت دهان کثرت
آب آن باشد سوء مزاج رطب بود پس اگر آثار کثرت ریح نیز یافته شود و بجشاء و دلک تخفیف یابد سببش ریح ضاغط باشد و اگر ضد آثار رطوبت بود
و از مرطبات انتفاع یابد سوء مزاج یابس باشد و اگر آثار تشنج و کزاز که در بحث آنها گذشت مدرک گردد سببش مقدمه آنها باشد و اگر هیچ یکی ازین
آثار نباشد و غدغده در مری و تنفر از غذا و خفقان و خبث نفس باشد و تقدم علامات دیدان بود از احتباس کرم در مری باشد و اگر خون از دهن
نیز آید از تعلق علق باشد علاج اگر سببش ورم حنجره یا زوال فقره بود علاجش بعلاج خناق ورمی یا زوال فقرات نمایند و اگر ورم مری باشد
علاج او کنند و اگر از سقوط قوت در آخر امراض افتد علاج نپذیرد و علامت قریب موت باشد و تدبیرش جز این نیست که بطوریکه ممکن باشد اعادت
قوت نمایند و بر مهره‌های گردن روغن بنفشه و موم روغن بمالند و اگر از احتباس کرم باشد علاجش قی کردن است و علاج تعلق علق مسطور شد و اگر
مقدمه کزاز و تشنج باشد علاجش علاج امراض مذکور است و اگر سوء مزاج حار باشد لعاب بهدانه شیره مغز تخم تربوز شربت بنفشه بنوشند و بلعاب
اسپغول آب کشنیز سبز غرغره نمایند و یا لعاب اسپغول شیره تخم خرفه و خیارین و کاهو هر یک هفت ماشه و شربت هندی چار توله و یا آب انار مع شیره تخم خرفه
و یا شربت خشخاش و عناب گلاب و یا آب تمر هندی اندک اندک بنوشند و نوشیدن دوغ ترش جرعه جرعه نیز مفید و یا آب برگ کاسنی و کشنیز تر و گل
غرغره کنند و صندل یک توله و کافور سه ماشه بگلاب و آب کشنیز سبز یا آب برگ خرفه و کاهو سوده میان هر دو کتف ضماد نمایند و [illegible] روغن بنفشه
و موم برانجا بمالند و دیگر عصارات و ادویه بارده مثل آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه بر قفا و گردن و ما بین کتفین بمالند و غذا ماء الشعیر و روغن بادام و
مزوره سماقیه و حصرمیه سازند و اگر سوء مزاج بارد باشد و این اکثر بود انیسون با دیان مصطکی سنبل الطیب جوشانیده با شربت دینار یا شربت بادرنجبویه
بدهند و یا ماء العسل نیمگرم یا مفتح بیاشامند و از عیشی تخم شبت با دیان در آب پخته غرغره کنند و سنبل الطیب و مصطکی و افسنتین [illegible]
و دیگر ضماد مسخنه که از مثل جند بیدستر و اشق و مر و فراسیون و مانند آن ساخته باشند بکار برند و بر جمیع [illegible] در علاج معده بارد [illegible]
گرم چون روغن مصطکی و قسط و مشک و [illegible] و بلسان و روغن خیری و زنبق و نرگس بمالند و غذا [illegible] شوربای گرم [illegible]
و مانند آن و عسل و بچه کبوتر دهند و اگر سوء مزاج رطب باشد شربت [illegible] سکنجبین و شربت [illegible] بنوشند و [illegible] و گل سرخ
و هلیله و انجدان غرغره نمایند و روغن زنبق و ناردین و مصطکی و قسط بمالند و اگر ماده هم باشد اول تنقیه معده از رطوبت کنند بعده جلنجبین با مصطکی
و انیسون تناول کنند و هلیله مربی و اطریفل خائیده اندک اندک فرو برند و مصطکی و قرنفل بخایند و غذا ماهی شوربا یا گوشت [illegible] و وقت [illegible]
و قلیه مقلو بمری و کمون و کرویا و مانند آن خورند و شیخ می فرماید که با دویه خوشبو که در ان قبض و تسخین باشد علاج کنند بعد تنقیه معده و اصلاح او
اگر حاجت آن باشد و آن ادویه مثل انیسون بریان و بهمن و سنبل و ناردین و ساذج هندی و کندر و دقاق کندر و مر است و اگر احتیاج بدواء اقوی
افتد ادویه مسخنه قوی تر لیکن قوابض بارد آمیزند تا آنکه برودت قوابض بارد و شدید به تخفیف مثل گل سرخ و گلنار و مانند آن منکسر گردد و انجدان درین نوع
شدید النفع است و بعضی گویند که میان هر دو شانه محجمه بلا شرط [illegible] فاصله [illegible] چهار ساعت [illegible]
مری و جهت مطبوخ افسنتین ترمدی علوی خان یا شربت دینار و [illegible] با دیان با درنجبویه مصطکی سنبل الطیب هر یک [illegible] انیسون هفت ماشه
جوش کرده شربت بادرنجبویه و افسنتین هر یک دو توله تخم کنوچه [illegible] هفت ماشه بنوشانند و غذا شوربا [illegible] مرغ بریان [illegible]

و دار چینی بادیان تخم انجره شبت سعد ملکوه هر یک یک توله جوشانیده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده غرغره کنند و از مصطگی و سعد و دج و افسنتین هر یک یک توله چند هفت ماشه بروغن بابونه سرشته ضماد نمایند بعده روغن خیری بمالند و اگر سوء مزاج یابس باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر بدهند و بشیر تازه غرغره کنند و نوشیدن شیر گاو تازه در روغن بادام یا روغن کدو و یا شیر خر یا شیر بز گرم کرده اندک اندک و یا ماء الشعیر بلعاب بزر قطونا و روغن بادام و غرغره بآن و یا شوربای چرب از سه پاکیان و مسکه و یا حسو آرد سمید و شیر و روغن بادام هم مناسب و مغز تخم کدو و مغز بادام و بنفشه و برگ خطمی و خبازی سائیده بلعاب تخم مرو و سه پاکیان آمیخته میان هر دو شانه ضماد نمایند و روغن بنفشه و موم و روغن کدو بمالند و لعوقات رطبه معتدل المزاج و زردی بیضه نیمبرشت بخورند و بقلیه کدو و اسفاناخ و خبازی و قطف غذا سازند و شحوم بطوغیره و مسکه و امخاخ بخورند و بمالند و بالجمله در سوء مزاجات مری تدبیر معده بعمل آرند چه مری در اکثر امر در مزاج خود تابع مزاج فم معده است و منقوله بعض حذاق از متاخرین ست که این مرض علاج پذیر نمیباشد

انطباق المری وفالج آن

یعنی بهم پیوستن مجرای غذا و استرخای آن و در انطباق چیزی رقیق و سبک چون آب و شوربا فرو نرود و لقمه بزرگ ثقیل صلب بخوبی خورده شود و دور زوال این علت طمع نباید داشت الا در اطفال و در فالج مری اصلا هیچ قسمی از طعام و شراب از حلق فرو نمیرود و آنچه که در حلق بنهند از راه بینی بیرون آید و سبب انطباق استرخاء عضله مری ست از رسیدن برودت بآن و انصباب خلط رطوبی بر آن و بعضی گویند که سببش استرخای عضلات باطن مری ست و الخ از انصباب صفرا و نفوذ او نیز افتد و گاهی بسبب ورم بود و هر واحد بعلامات مخصوصه خود شناخته میشود **علاج** برای تخفیف مرض تنقیه بلغم نمایند با یارجات و غراغر منشف رطوبات بدستوری که بار بار در امراض راس مسطور شد و کثرت غرغره با یا رج فیقرا همراه ماء العسل نیز نافع و بعد تنقیه برای تقویت حرکت انیسون مصطگی سنبل الطیب کندر همین جوشانیده غرغره کنند و گلقند عسلی داخل کرده صاف نموده نیم گرم قدری از آن بنوشند و مازو حب الآس را یک میان هر دو شانه ضماد نمایند و زیر زنخ محجمه ناری نهادن و یا شرط زده چند بیدستر و سکبینج و مانند آن طلا نمودن مفید بود و استعمال جوارش سفرجلی درین باب از مجربات ست و از فلفل فرفیون مویزج عاقرقرحا کندش بخور مریم بورق کوفته بیخته بآب کرفس حبهای بزرگ ساخته خشک کرده اکثر اوقات خصوصا قبل از تناول غذا در دهن داشتن بغایت نافع و نولس گوید که اگر استرخاء در آلات بلع باشد لعوق بروغن بان و چند بیدستر نفع بخشد و معمول بعضی متاخرین اینست که چون استرخای مری بسبب رطوبت نزلی عارض شود و باعث آن انطباق مری بهم رسد اول تنقیه بدن و اماله ماده از حقنه حاده نموده سنبل الطیب افسنتین قسط تلخ هر یک سه توله در آب باران نیم آثار خیسانیده صبح بجوشانند که چهارم آب بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه هر یک هفت توله آمیخته باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس مصطگی یک توله جند بیدستر چهار ماشه سوده آمیخته بمالند و از همین زرنب سعد بادیان تخم شبت درونج هر یک یک توله غرغره کنند و چون دهن اندکی کشاده شود انیسون ایرسا زرنب کندر مصطگی بهمنین هر یک سه ماشه اصل السوس مقشر اسطوخودوس هر یک هفت ماشه در عرق افسنتین و عرق عنب الثعلب هر یک نه توله جوشانیده صاف نموده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده بنوشند و تنقیه بمسهل بلغم و ایارجات کبار نمایند و محجمه ناری بر مهره دوم گردن نهند که فی الفور فائده میکند بلکه زیر زنخ و میان کتفین نیز سه چهار محجمه بنهند و چون دهن اندکی کشاده گردد سفوف بنفشه چهار ماشه شربت مسهل چهار توله در عرق کاوزبان نه توله دهند و وقت ظهر شوربای مرغ شکم سیر دهند و روز دیگر معجون ملین علوی خان چهار ماشه و شربت مسهل چهار توله بی نهادن محجمه بخورانند و اگر با این مرض بیهوشی باشد اول حقنه حاده علوی خان و یا شیاف حاده و امثال ایشان بعمل آرند و شیشه حجامت بر مهره دوم گردن و زیر زنخ نهاده بزور بمکند و همان وقت ضماد دهند و مرداسنگ و مویزج و فرفیون و قسط تلخ و افسنتین و عاقرقرحا هر یک یک توله سنبل الطیب دو توله کوفته بیخته در روغن بابونه سه توله آمیخته بکار برند تا مری بکشاید و بیوش آید پس همه تدابیر آنچه در فالج مطلق مسطور شد بعمل آرند ولیکن هیچجا غراغر بسیار بکار برند و اگر سببش صفرا یا ورم باشد علاجش نمایند

ورم مری

و آن یا حار دموی و صفراوی بود و یا بارد لین مضلب فرق فیما بین این اقسام چنان کنند که اگر مریض شکایت درد میان هر دو شانه خصوصاً وقت فرو بردن طعام و آب نماید
با آن تپ گرم و تشنگی شدید باشد ورم حار بود لیکن اگر آثار غلبهٔ خون دریابند دموی باشد و اگر علامات غلبهٔ صفرا ادراک کنند صفراوی بود و اگر ثقل و تمدد میان کتفین
بدون وجع مفرط بیان کند و تپ و تشنگی نبود ورم بارد باشد و هرگاه لرزه پدید آید ورم در نضج شروع کند و چون ریم لقی برآید ورم منفجر شود **علاج**
در ورم حار و بارد معده مستعمل است درینجا بکار برند و وضع اضمده درینجا بین کتفین نمایند و دوا اندک اندک بنوشند و ایضاً در ورم حار بعد فصد باسلیق یا اکحل
در ابتدا بهر ردع شیرهٔ تخم خرفه و آب انار میخوش بشربت فواکه بارد جرعه جرعه بنوشند و یا ماء الشعیر بروغن بادام و یا شیرهٔ خرفه بجلاب و یا آب کاسنی و کاهو
توت و یا شربت نیلوفر و عناب و سکنجبین ساده و دیگر اشربهٔ بارده بنوشند و تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه و باشامیدن شیرخشت و تمر هندی در لبوب و شربت
در دو مکرر و شربت آلو و مانند آن کنند و صندلین بگلاب و آب کاسنی و کشنیز سبز سوده ضماد نمایند و یا آب مورد و گلاب و آب به و سیب و آب برگ
خرفه و آب حی العالم مساوی با قیروطی موم صاف و روغن گل در صلایه حل کنند تا یکجا شود پس صندل سفید سوده مخلوط کرده طلا کنند و بعده آرد جو و صندل
در آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و تراشهٔ کدو سائیده ضماد کنند و در انتها بهر تحلیل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج اندکی خیارشنبر حل کرده
قدری روغن بنفشه آمیخته و یا شربت بنفشه و شربت کاکنج با اندک مغز خیارشنبر و یا ماء الشعیر آمیخته بنوشند و آرد جو بابونه خطمی بنفشه اکلیل الملک
باب عنب الثعلب یا آب انجیر و یا آب کرنب و آب کاکنج و روغن گل ضماد کنند پس اگر ورم تحلیل شود تغذیه با اغذیهٔ بارده نمایند و اگر ریم کند و شعیره
و شدت تپ ظاهر شود آب انجیر مفتح نیمگرم بدهند یا لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و آب خمیر اضافه نمایند و آرد حلبه و تخم کتان و سبوس
جواری و آرد جو و خطمی باب انجیر و روغن بنفشه ضماد سازند و حسوی آب سبوس و باقلی و شکر و روغن بنفشه خورانند و چون نضج یابد و منفجر گردد شیر بروغن بادام
بنوشند و مسکه و حریرهٔ آرد سمید و نشاسته و روغن بادام و شکر بخورند و از اشیای حاره لذاعه تا اندمال قرحه احتراز کنند و بعضی نوشته اند که اولاً
جهت ردع ماده مثل شیرهٔ خرفه و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت تولہ برآورده شربت انار ترش چهار تولہ
داخل کرده بنوشانند و صندل سفید و کشنیز سبز و ریحان و گل سرخ و مکوه و سبد ساده همه سبز هر یک یک تولہ در گلاب و آب ترش و آب مورد سوده
بر گردن و میان کتفین ضماد کنند غذا آش جو بشربت نیلوفر دهند و هرگاه ماده ردع نشود و ورم بانتها رسد جهت تحلیل شیرهٔ گل بنفشه یک تولہ و حب کاکنج
نه ماشه در آب مروق کاسنی و مکوه پاو آثار برآورده مغز خیارشنبر هفت تولہ شیرخشت پنج تولہ مالیده روغن بادام هفت ماشه شربت دینار [illegible]
چهار تولہ داخل کرده دهند و صبح آن شربت بنفشه چار تولہ در مروق کاسنی و مکوه هر یک پنج تولہ حل کرده تخم ریحان نه ماشه پاشیده بنوشند و همین عمل سه چهار بار
تکرار نمایند و ضماد آرد باقلا و بابونه و خطمی و مکوه هر یک دو تولہ روغن گل و بابونه هر یک نیم تولہ کنند و غذا شوربای بچهٔ مرغ که بنوماش مسلم و برگ کشنیز سبز
در آن افتاده باشد بروغن گاو پخته بنان تنک دهند **و در ورم بارد** بعد از نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اکلیل الملک بابونه شبت
حلبه تخم کتان در آب جوشانیده صاف نموده مفتح جرعه جرعه بنوشند و نیز ادویهٔ مذکوره سائیده ضماد کنند و یا روغنهای گرم چون روغن بابونه و شبت و زیت
و یاسمین و زنبق و بان بمالند و تجرع آب گرم مفتح یا ماء العسل و آب نخود و نوشیدن شوربای معمول از کرنب و شبت بگرم و غذا نخود آب بشبت و زیره و کرویا و
مانند آن نیز سود مند **و بقول** بعضی متاخرین در ورم بلغمی محجمه بلا شرط در هر دو شانه و صدر عاده بتواتر بنهند و رگ بشتند تا اندک کشادگی در مری رو دهد
پس گل بنفشه گل عاشقانه گل بابونه مکوه هر یک نه ماشه فنطوریون دقیق انیسون تخم انجره هر یک چهار ماشه مویز منقی یک تولہ جوشانیده عسل سه تولہ داخل
کرده دهند و جهت تسکین درد بخور بابونه سنبل الطیب اکلیل الملک برگ [illegible] هر یک دو قبضه افسنتین بادیان هر یک یک قبضه در یک سبوچه پخته
پارچه سفت بر بدن کشیده آنرا زیر نهاده سرپوش آن اندک اندک کشاده بخار آن بر آنجا رسانند و چون گرمی آن کم گردد آنگاه سه چهار خشت در آتش
سرخ نموده در دست پناه گرفته با آهستگی تمام در سبوچه اندازند تا باز گرمی پیدا کند و عرق خوب آید آنرا از پارچه کهنه پاک نمایند و این غرغره کنند تخم شبت

بادیان بکوه اسیون دارچینی بادرنجبویه تخم انجره هریک یک توله جهت تلیین طبع در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله ترید سفید ریوند خطائی هریک شش ماشه
زنجبیل دو ماشه خیارشنبر ترنجبین هریک شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند و صبح
لعاب تخم مرو گاوزبان هریک پنج ماشه شربت افسنتین چار توله تخم کشوث هفت ماشه چهار پنج روز دهند بعده جهت تحلیل سنبل الطیب بابونه مصطکی اکلیل
الملک هریک یک توله روغن قسط سوم حصه ادویه آمیخته ضماد کنند و روغن خیری در ترتیب بمالند و اگر تحلیل نشود بهر تنضیج لعاب حلبه و تخم کتان هریک
هفت ماشه خمیر تنضیج سه توله نوشانند و بعد انفجار برای اندمال صمغ عربی چهار ماشه طباشیر کتیرا هر دو یک ماشه بلعاب گاوزبان هفت ماشه شربت خشخاش سه توله
بنوشانند و یا تخم مرو پنج ماشه باشیر گاو سیاه نیم پاؤ و شربت حب الآس چهار توله دهند و غذا کله پاچه خورانند و شیخ می فرماید که در ورم مری واجب است
که ادویه موضعیه ادویه قابضه متخذ از ریاحین و فواکه بر قیاس علاج اورام معده باشند بعده در آن مثل اشق و مقل و اکلیل الملک و ابهل و انجیر و شحوم و لبان القوابض
زیاده کنند و اگر ازین فائده نشود و احتیاج بسوی تحلیل بیشتر افتد و یا ورم در اصل صلب باشد باید که بقوا الفض ادویه قوی التحلیل مثل حب الغار و عاقرقرحا
وقردمانا و زراوند و ایرسا و بلسان مخلوط سازند و لیکن بهتر است که در آن باستعمال ضماد محمرات مثل خردل و ثافسیا و غیر آن که در دبیلات مذکور شد بکار آید
حاجت افتد حتی که بسرگین کبوتر و مانند آن و اما ادویه مشروبه در علاج ورم حار لعوقات می باید تا هر دو را و اندک اندک بود و در اوائل ورم حار لعوقات
مثل عدس و طباشیر بلعاب مثل اسپغول و تخم خرفه و بار القرع و مانند آن باشد بعده مخلوط از رادع و محللات میل کنند چنانچه در آن چیزی از انجیر و بادیان
و رب السوس و تخم کتان آمیزند بعد از آن خرما و حلبه زیاده کنند و احسا استعمال نمایند و در ابتدا بر رادع مثل آنکه از آرد جو و عدس بریان و غیر بریان و شکر بادام
و شکر لیسا زند و چون بنضج شروع کند حسو از شیر و سبوس گندم بروغن بادام و شکر اختیار نمایند بعد از آن آرد کرسنه و آرد نخود در آن داخل کنند و چون قریب
بانفجار رسد اندکی ایرسا و بادام تلخ و فراسیون و قدری قلیل خردل و انجیر و خرما داخل نمایند و در اورام بارد آنچه در اورام بارد معده بیاید اخذ کنند و ملینات
و منضجات در آن استعمال نمایند از داخل مثل لعوقات و احساکه برای انضاج ورم حار مذکور شد مثل آرد کرسنه و آرد جو که در آن عسل و قدری ایرسا و غیر آن
باشد و از خارج اضمده منضجه که مسطور شد و از انجمله حلبه و بابونه و اکلیل الملک و مقل و صمغ بطم و اشق و ایرسا و اندکی عطر است و اگر میل تنضیج و تسخین
کند آنچه گذشت و هرچه در باب اورام معده بیاید بعمل آرند

تفرق اتصال مری

سببش انشقاق عروق آنست از امتلای خون یا حدت آن و یا ضربه و سقطه و جراحت و علامتش برآمدن خون ست از قی و در ما بین کتفین و فرق میان اسباب
مذکوره چنان کنند که اگر امتلای بدن و عروق از خون و سائر علامات غلبه دم یافته شود سببش امتلای خون باشد و اگر آثار غلبه صفرا مدرک گردد از حدت خون
باشد و الا حال تقدم حدوث ضربه یا سقطه یا جراحت دریافت کنند علاج اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و صمغ عربی نشاسته کتیرا گل ارمنی
دم الاخوین کهربا نرم سوده اندک اندک تنها بجلاب نبات یا شربت حب الآس سرشته لیسانند و یا الشیر خیره و یا شیره دهند و یا لاک مغسول با شیر تیزیا
حب حابس الدم یا قرص کهربا دهند و عقب او آب مدهند و غذا زردی بیضه لبسازند و هرچه در قی الدم بیاید بکار برند و بقول شیخ فرق در علاج انفجار ورم
مری و علاج انفجار ورم از معده آنست که در اینجا حاجت بادویه ذی لزوجت و علوکت بود تا دفعته بسوی معده دفع نگردد بلکه بر موضع انفجار بمهلت چسپیده گردد تا از آن
فعل قوی ظاهر گردد و اگرچه قوت او از راه عروق نیز رسد لیکن بسبب طول مسالک و کثرت انفعال در مسالک ضعیف شود و بقول گیلانی باید که در اینجا ادویه
از جنس لعوقات باشند و نیز عفونیه که در دهان گیرند ادویه که بسوی معده بسرعت نازل شوند و ایضا باید که استعمال دوا مرات کثیر باشد نه یکبار

قروح مری

سببش انفجار ثبور یا اورام مری ست یا مرور ماده حاد بران موضع تندی و مانند آن و لعیبیت که از نوازل حاره حادث شود و فرق میان قرحه و ورم آنست
که در قرحه درد و سوزش هنگام خوردن چیزی شور و تیز و ترش اگرچه آن چیز اندک بود زیاده شود و طعام چرب نشود اگرچه لقمه بزرگ از آن خورده شود درد کمتر باشد

بخلاف ورم مری که دران لقمهٔ بزرگ از هر قسم طعام موجب زیادتی الم میگردد و قرحهٔ مری که از تقیح ورم و انفجار او افتد علاج او دشوار بود و در اکثر امر منجر بهلاکت باشد و فرق درین قرحه و در قرحهٔ معده آنست که درینجا وجع او باین کیفیت محسوس شود و در قرحهٔ معده در دوره شکم باشد و علامات دیگر از تهییج غثیان و سرعت اطراف و خشکی کام و زبان و غثیان و آروغ بد بو و در هر دو یکسان بود تا قرحه کهنه نشود آروغ بد بو نگردد و علاج اول برای تنقیهٔ قرحه از ریم دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر اندک اندک بنوشند بعده بهر اندمال قیروطی مرتب از موم سفید و روغن گل و زردهٔ بیضه و یا مرهم ابیض که از زردی بیضه و سفیدهٔ ارزیز و روغن گل ساخته باشند اندک اندک بلیسند بیک دفع و یا مرهم مذکور نه ماشه در روغن گل دو تولهٔ و شیر مادهٔ گاو سیاه زنگ یکنیم پاو نیمگرم بنوشانند و آنچه جهت سرعت اندمال اطبای دم الاخوین صمغ آمو بادو صمغ عربی کتیرا سوس اسبغول رب السوس هر یک هفت ماشه سفوف ساخته یکمثقال با شیر بدهند و غذا مهلبی شیری و یا شیر برنج بی نمک و هند و دیگر ادویه که استعمال نمایند لزج و غلیظ باشند و یا آنها با ادویهٔ دیگر مخلوط سازند و باقی علاج این و علاج قرحهٔ معده یکسست و هر چه در
بثور و قروح حلق گذشت حسب حاجت بکار برند

حکاک مری یعنی خارش مری

چون عارض شود مریض از تنحنح و تنخع و پیچیدن سر و گردن صبر نتواند و از بلع اشیای یابسه لذت یابد بسبب اجتماع اخلاط حریف حاد لذاع ست در معده و تحرک آن بسوی مری علاج بهر تنقیهٔ معده شربت تخم ترب لوبیا جوشانیده صاف نموده سکنجبین حل کرده بنوشند و قی نمایند و دیگر مقیئات مثل آب اصل السوس و تخم ترب و کنگر زد و بیخ خربزه و خریزه بحسب اقتضای وقت و ماده و مسهل مناسب بعمل آرند بعده برای تقطیع ماده سکنجبین عنصلی یا با سرکه کهنه غرغره کنند و بعد از تسکین حکه در شیر تازه شکر یا عسل آمیخته جرعه جرعه بنوشند بعده کندر و صمغ بکار برند و بعضی نوشته اند که بعد قی بعقابات مناسبه شیرهٔ خیارین مغز تخم کدو و پرده هر یکی نه ماشه لعاب اسبغول و بهدانه هر یک سه ماشه شربت بنفشه چهار تولهٔ بدهند و یا شربت کدو و یا قوت هر یک پنج تولهٔ در عرق گیوڑا و بید مشک هر یک هفت تولهٔ حل کرده بنوشانند و از شیر تر نیم آثار روغن کدو و روغن گل هر یک یک نیم تولهٔ غرغره کنند و غذا کلیه ماهچه ترکه دران چقندر و یا تنک افتاده باشد یا برنج دهند و گویند که نوشیدن شراب که شیرین نیز درین مرض نافع ترین اشیاست و حکیم علی گوید که اگر زائل نشود تربیه بسیار در اول طعام بدهند بعده شوربائی که دران شبث برگ او و شبت پخته باشند بخورند و آب گرم و شراب قی شابی نوشیده پر مرغ بروغن بادام آلوده در حلق انداخته تحریک نمایند و قی کنند و این دو بار در روز متوالی بعمل آرند پس مداومت نمایند بعد هفت روز بر شوربای گوشت گردن جدی و اگر زائل نشود صبح شیر بشکر بنهار تجرع نمایند که بعضی اطبا این را بغیر استفراغ استعمال می نمایند

فساد صوت یعنی آفت آواز

بدانکه آواز موقوف ست بر عضلاتی که قریب حنجره است و بر هوا و بر حنجره و جسم شبیه بلسان مزمار و آنچه گرد اوست و بر حجاب و عضلات صدر و ریه و غضاریف و اعصاب و امعا پس آفت هر واحد ازینها آفت صوت ست حتی که چون هوا آفت پذیرد یا ضعف مزاج عارض شود امر صوت مختل گردد و آفت صوت یا ببطلان یا نقصان یا تغیر ست و تغیر او بر چند قسم ست یعنی بحوحت و حدت و ثقل و خشونت و ارتعاش و جهارت و خفائی و قصر صوت و غلظ او و دقت و کدورت و ظلمت و سبب این آفت یا سوء مزاج ساذج ست یا مادی و خصوصا نزله یا انحلال فرد یا سوء ترکیب یا ورم یا وجع یا ضربه یا سقطه و گاهی آفت در نفس حنجره بود و گاهی بمشارکت اعصابی که بعضلات آلات صوت رسیده و گاهی بمشارکت دماغ و گاهی بمشارکت عضو مجاور از اعضای غذا و نفس مثل معده و کبد و طحال و غشای قاسم صدر و ضیق صدر و ریه که اورام این اعضا و امتلای آنها و تفتح آنها از کمال انبساط منع کند و آواز را تغیر دهد و گاهی بمشارکت عضو متصل با اعضای نفس و غذا مثل فقار چون از موضع خود زائل شود و از کمال انبساط منع کند و گاهی تغیر ریه و حنجره برطوبت یا بیبوست یا خشونت و یا ورم حنک مغیر صوت گردد و کذلک قطع لهات و لوزتین که صاحبش چون آواز دهد مثل دغدغهٔ قریب به لسوی تنحنح برای دفع موذی احساس کند و گاهی عسر تصویت عند صیاح بسبب الم بقرع هوا بقصبت عارض شود و حرارت آواز را بزرگ گرداند و برودت تیز و صغیر سازد و یبوست خشونت دران پیدا کند و رطوبت بحت الصوت آرد و ملاست

تبدیل صوت و تحلیس آن نماید و چون ریه برطوبت ممتلی گردد و قصبهٔ ریه صافی نباشد انسان را آواز دادن بصوت عالی ممکن نشود و گاهی آواز در ثقل و خفت ادب صوت قصبهٔ ریه و ضیق بود و سعت حنجره و ضیق او مختلف میباشد و چون آفات مذکوره در اعضای صوت شدت نماید آواز باطل گردد لیکن واجب نیست که آن کلام باطل شود چه کلام بنفس معتدل اتمام یابد و تا دم زدن برجای باشد الاخفی گردد و چون آفت بعضل ثابت مختص بعظم لامی رسد بحوحت در آواز پیدا گردد و همچنین گاه بعضل محرک باسفل حنجره رسد آواز خناقی گردد بلکه اکثر از ان خناق پیدا شود و اگر بعضل محرک قابض رسد آواز تنگی گردد و چون فعل آنها باطل گردد آواز باطل شود و چون دیدن هر دو استرخای غیر تام و حالت تشنج پیشه حادث شود آواز مرتعش گردد و چون رطوبت بجدار ها رسد بحۀ الصوت بهم رسد بحوحت هر گاه از رطوبت عارض شود اگر اندک کثرت یابد آواز را مرتعش گرداند و اگر بسیار کثرت پذیرد آواز باطل شود

انقطاع الصوت

عبارت از بطلان صوت بالکلیه نیست بل حالتیکه با وجود آن انسان بر آواز دادن حسب عادت و لوازم او بسهولت قادر نباشد و در اکثر عارض میشود در حالتیکه در حنجره و آلات او و آنچه قریب از آلست موجود باشد و گاهی عارض میگردد بسببی که در اعضای دیگر باشد و طبری گوید که گاه منقطع میگردد صوت از انصباب ماده بسوی عضلات متمم آواز محیط بحنجره و یا از رسیدن آفتی بعصب راجع بسوی بالا و از آنجمله انصباب ماده بسوی اصول انهاست و گاه آواز منقطع گردد از ضعف و خلل عضلات موضوع میان اضلاع و با جمله اسباب او بسیار است جالینوس در مقاله رابع مشرحاً بیان نموده و جرجانی گوید که مزاج حنجره که فاعل آواز است معتدل میان تری و خشکی است و تغیر آواز و بطلان او بیشتر از ان باشد که مزاج در تری یا در خشکی از اعتدال خارج گردد پس هر گاه در رطوبت از اعتدال بسیار دور افتد آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود آواز بگیرد و با جمله فرق میان این هر دو کیفیت چنان کنند که نظر نمایند اگر آواز مرتعش و ثقیل و کدر و لرزان باشد حال عدم وجع و تقدم تناول اغذیهٔ و اشربهٔ مرطب و مقام در هوای رطب بسر رسد اگر این امور یافته شوند سببش رطوبت باشد و اگر آواز صفیر و تیز بمچون آواز کلنگ باشد و خشونت و وجع و تقدم تناول طعامهای خشک و مقام در هوای خشک کرده باشد سببش یبوست باشد
علاج آنچه بسببی در اعضای دیگر باشد تدبیر ش بالا اجمال آنست که اگر از سوء مزاج در بعض عضل یا آفت او باشد بدانچه واجب است علاجش باید کرد یعنی چون سبب بعینه دریافت گردد درین وقت بهترین وجوه علاج او مقابله بسبب و رفع او بلا تامل کثیر در وجدان اسباب بعوارض و علامات نماید و در ابتدای انقطاع صوت محسوس گردد واجب است که قبل از استحکام و قوت بعلاج او مبادرت نمایند پس بگیرند زردی بیضهٔ را نیم برشت نماینده و کنجد مقشر و شیر تازه هر واحد یک ملعقه و آب بیاشامند تا سه روز و باید که انار شیرین املیسی در پارچه پیچیده بجا کستر گرم دفن کنند چون نرم و پخته شود برآرند و سلوه دور کرده آنچه در میان او است بچیزی حرکت دهند و قدری شکر در ان انداخته بنوشند و انقطاع صوت که اسباب آن در حنجره و آلات او باشد در اکثر بواسطه دو کیفیت رطوبت کثیر سائل بسوی حنجره و آلات او و رطوبات او باشد و دوم جفاف غالب بر حنجره و آلات او باشد حادث میشود پس اگر بسبب رطوبت باشد لعوق انجیر بلیسند و یا بگیرند مر و زعفران و لعقه عنب سرشته لعق نمایند و یا بگیرند زعفران سه درم و نیم مر دو درم رب السوس کندر هر واحد یک درم رب عنب یا بعسل بقوام آورده سرشته حبوب سازند بقدر باقلا و دائم یکی را در دهان نگاهدارند و یا بگیرند زعفران بکجزو و حلتیت نیم جزو عسل سه جزو بسرشته پنجه زیر زبان بدارند و لعوق کرنب نیز نافع است و خائیدن شاخهای تازهٔ کرنب و فرو بردن آب و اندک اندک مفید و اگر لعوق کرنب قدری حلتیت در آن آمیزند و آرد کرسنه و طبیخ حلبه و کراث شامی و نبطی و پیاز و عصارهٔ او و توم و لبلبه و انگور شیرین و لعوق زنجبیل نافع و از اغذیه مثل الکارع و خصوصاً الکارع بقر سفید و باید که عصب فقط از ان بخورند و خصوصاً بعسل یا مطبوخ بعسل و گویند که فوه الصبغ و شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و کذا کتیرا و عسل و کذا صمغ خطمی و کذا مغز دجاج و کذا میعه سائله هر واحد نافع انقطاع صوت است و طبری گفته که اگر این مرض از انصباب فضول بسوی عضلات باشد علاج بحقنه ها کنند اگر قوت اطاعت کند و از فوق مثل قی و مطبوخات مسهله و غیره جائز نیست و اگر مزاج حار باشد و قوت قوی فصد نیز نمایند و اگر مزاج گرم حاد نباشد و قاروره سفید خام بود مدام بمویزنج و عاقرقرحا و رب توت و سلیه یا شیرهٔ خردل سیاه برب عنب شیرین غرغره نمایند و از اغذیهٔ رطبه و بارده

منع کنند و بربرب‌ها جات شیرین معمول از هجوم حلاوت اقتصار ورزند و اگر مزاج متغیر بحرارت و تپ نباشد و سبب آن اخلاط رطوبیه باشد و اگر بسبب یبوست باشد
روغن بنفشه تازه و شیرین یک یک ملعقه با شکر طبرزد وقت خواب بدهند و لعاب اسپغول با شکر بسیار نیم گرم و اغذیه مرطبه لینه مثل شوربا مرغ فربه و طبیخ
اسفاناخ و خبازی و زردی بیضه نیم برشت و استحمام آب شیرین نیم گرم سود دارد و اگر تپ نباشد شیر تازه با شکر و بی شکر و مسکه و آرد سفید و شکر نافع
و تسییط به معدلات مزاج دماغ نمایند و فتیله به روغن گل و سرکه تر نموده برای تحلیل بخارات متصعده در گوش نهند و انجیر انقطاع صوت را از رطوبت باشد و فوائد از
یبوست نافع است و دوا را لیتین لعوق بنج و استنشاق بخور صوت بحت را مفید است

بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز

وا سباب و علامات است که مذکور شد و بعضی مجمله اسباب مذکوره مشتمل است یعنی نزله حاره و سوء مزاج حار یابس و حار و سارع حنجره و سوء مزاج رطب یا یابس حنجره
و تصفیه صیاح شدید برای بحت الصوت بیان کرده اند و جرجانی گوید که اسباب آن انواع سوء مزاج باشد و رنج و ماندگی و آواز بسیار و بیداری شب
و تناول طعامهای خشک آماس حوالی حنجره و شیخ می فرماید که گاهی بحت الصوت بسبب آلات تصویت بنابر حدوث اعیا با آنها یا بسبب ورم گشتن
در آن آلات و جادرا و ورود اوست طعام عارض شود و گاهی بسبب بر خشش حر مفرط که متحرف گرداند مزاج را و سهر و ادویه و اغذیه محففه و کثرت صیاح و تحلب
و سیلان او بطبقه مستفیض حلق و حنجره افتد و گویند که گاهی بسبب فساد ریه بود و چنانچه بحت در بین را عارض شود و بقول بقراط بحوحت که مشایخ عارض گردد
زائل نشود و چون هبوب شمالی یا ریح خریف ادجنوبی یا باران باشد بحوحت دران بسیار حادث شود و چون صاحبان بحت الصوت را دوالی ظاهر گردد اکثر
از اسباب صلاح صوت بود و با جمله تشخیص اسباب و چنان باید کرد که اولا دریافت نمایند که بحت با مرضی دیگر مثل جذام یا ورم اعضای حلق یا حنک
یا صدر یا ریه یا زوال فقار یا ورم امتلا و نفخ معده یا کبد یا طحال هست یا نه اگر باشد سببش همان مرض بود و الا احوال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا قطع
لهات بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از مریض بپرسند که خشونت در حلق معلوم میشود یا نه اگر اقرار نماید حال احساس لذع و دغدغه در گلو
و سرفه و دیگر آثار نزله حاره نیز دریافت نمایند اگر باشد سببش نزله حاره بود و اگر آثار نزله یافته نشود و نبض صغیر و صلب و قاروره صاف باشد و آواز صغیر
و تیز و وجع در حنجره بود و تقدم وقوع حمیات حاده یا ملاقات غبار و دخان یا استعمال اشیای حاره حریفه چون ثوم و خردل و مانند آن اتفاق افتد سببش خشکی
حنجره باشد و اگر سوای خشونت و تقدم حمیات حاده عوارض دیگر نباشد و تشنگی مفرط بود سببش حرارت حنجره باشد و اگر سوای خشونت اقرار تقدم حمیات
نیز نکنند پس ملاحظه نمایند اگر موسم سرما و هنگام هوای سرد باشد یا آب یخ و برف و تگرگ خورده باشد سببش برودت حنجره بود و الا احوال تقدم کثرت آواز و قوی سخن
اگر اتفاق آن شده باشد سببش کثرت صیاح باشد و رنه حال تقدم بیداری بسیار بپرسند اگر باشد سببش همان باشد و اگر مریض اقرار خشونت حلق نکند بلکه گرانی در
حنجره و لی در بیان کند و کثرت آب دهن بود و پیش ازان استعمال مرطبات کرده باشد سببش رطوبت حنجره بود علاج تدارک این مرض بسرعت نمایند و اگر از دیگر تدابیر فائده
نشود و احتیاج تنقیه بینند حسب غلبه خلط منقیه کنند و کرنب هر چه که استعمال نمایند و کذا سعه مطلقا نافع و از دخان و غبار و اشیای حامض و مالح و خشن و حریف احتراز
ورزند مگر آنکه اراده تقطیع باشد که درینوقت با دویه لینه رطبه مخلوط کرده استعمال نمایند و بادنجان خصوصا خام و رائب انگور بالخاصیت بحة الصوت پیدا کند پس اگر
از نزله حار باشد هر چه بهر نزله حاره مذکور شد استعمال کنند و ایضا برای منع نزله ادویه مخدره مثل دیاقوذا و شربت توت و حبوب نزله و لعوقات حابس [illegible]
یا شیر تخم خشخاش با شربت نیلوفر یا شربت عناب نوشیدن و پوست خشخاش و عناب تخم کاهو و خرفه و عدس جوشانیده اندکی نشاسته و صمغ عربی آمیخته غرغره
کردن و اطلیه و لطولات مغلظ مواد و بر سر استعمال نمودن نافع است و غرغره گلنار یکمثقال پوست خشخاش عدس گلسرخ هر یک دو مثقال بزر البنج نیم درم در آب جوشانیده
معمول یا بنجان ست و یا سپستان پانزده دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم کدو هندوانه نبات سفید داخل کرده بنوشند یا بهدانه سه ماشه چای ختائی
یا دیان ختائی هر یک چهار ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیره مغز بادام شیرین شش ماشه نبات داخل کرده صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه
سوده پاشیده بنوشند و یا عناب پنج دانه اصل السوس تخم خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات توله داخل کرده بنوشند و از پوست خشخاش عنب الثعلب

بزرکتان جوشانیده غرغره سازند وغرغره کاکره سینگی اصل السوس کوکنار گلنار کزمازج عدس درآب جوشانیده نیز مفید واگر بحۃ الصوت نزلی بعد زکام وسرفه حار
پیدا شود وهمین شده منجر بسل گردد ومریض ضعیف المعده سوداوی خفقانی باشد بهدانه الاچی خورد وجوشانیده نبات داخل کرده دهند وسفوف یا حب
سرفه همراه شیره جوش داده نبات داخل کرده دادن ولعابات همراه لعوق طباشیر ولعوق سپستان بازوری وشربت فریادرس وشربت کز بیرة البر استعمال
کردن نافع واگر بسبب یبس مزاج ادنی چیز حار گرمی کند واشیای یابس بدحال سازد مسکه وفالوده یا قوتی نافع شود وطبیخ جالی با قلا سبوس گندم هر یک
چهار ماشه بهدانه سه ماشه با نبات یک توله جوشانیده مفید بود وگاهی برعایت بواسیر زبیره سفید داخل میکنند واگر وجهی سده و بند زکام باشد بهدانه سه ماشه
گل نیلوفر چهار ماشه عناب پنج دانه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره مغز تخم بهدانه شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه دهند
در روز سوم گل بنفشه چهار ماشه افزایند روز چهارم اصل السوس چهار ماشه گل خطمی سه ماشه دارچینی پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات
یک توله بطور قهوه بیاشامند واگر آواز بدستور نشسته باشد باز سپستان پانزده دانه زوفا خشک سه ماشه خطمی چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شهد یک توله
داخل کرده کتیرا صمغ عربی یک یک ماشه سوده پاشیده دهند پس اگر آواز بکشاید واندکی بلغم باقی مانده باشد دارچینی سه ماشه افزایند بعده اگر بلغم لزج
ونفث برآید اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه بادیان زوفا خشک دارچینی هر یک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده صمغ عربی سوده پاشیده
بنوشند که در آخر جالیات حار میدهند واگر از نزله بارده باشد علاج نزله بارد کنند بدستوریکه بمقامش مسطور شد لیکن درینجا حبوب ولعوقات وغراغر بسیار نافع
آید واین حب کامل مقبول ست آرد نخود بریان دو لیست درم رب السوس پرسیا لبسا اصل السوس بادیان مغز چلغوزه مغز بادام هر یک پنج درم مشک
یکدام بقدر نخود حبها سازند ایضاً منه آرد نخود دو باقلا هر دو بریان بیست ماشه کتیرا مغز چلغوزه بریان مغز بادام تلخ بریان هر یک پنج ماشه نبات سوم حصه
واین حب نیز مفید کبابه چینی قرنفل رب السوس پرسیا لبسا سه زوفا خشک بادیان فلفل سیاه مغز پسته دانه مغز چلغوزه مغز بادام دارچینی هر یک هفت
ماشه در لعاب گاوزبان سرشته حبها بقدر نخود سازند واین لعوق نافع بزرکتان بریان تخم کرنب بریان مغز چلغوزه کلان بریان رب السوس هر یک
دو مثقال پرسیا زوفا خشک مرکی بادیان زعفران هر یک دو درم سنبل سه چند قوام ساخته بیامیزند شربت دو مثقال با عرق بادیان هفت توله واگر از گریه
صیحه باشد مغز تخم کدو شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه در عرقیات برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند ولعوق لعابات نافع ست ولعاب بهدانه
واسپغول وشیره عناب با شربت بنفشه وماء الشعیر وماء الخیار وماء القرع وآب تربوز وشیر بز وشیر خر با شکر وترنجبین وهریسه مزعفر ورطب مغزی بود چون مرقه خباز
وسرمق واسفاناخ وغیره خوردن وبدان غرغره کردن مفید بود وکذا تناول شیره گندم ومغز تخم خیار ونشاسته ومغز بادام شیرین ومزوره ماش مع مغز بادام وپاچه
بزغاله گوسفند نافع واگر از سردی صیحه باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات جوشانیده صاف نموده بنوشند ویا انجیر سه عدد
مویز منقی یا یکتوله اصل السوس مقشر دو درم گاوزبان یک مثقال بادیان تخم کتان انیسون هر یک یکدرم ونیم آنها را آب بجوشانند بمرتبه که ربع آب بماند صاف کرده چند روز
بنوشند واگر از برودت هوا گرفتگی آواز ودرد سینه عارض گردد دانه هیل نیمکوفته نبات سفید در آب جوش داده بار بار تنگ داخل کرده بطور قهوه دهند واگر بحۃ الصوت
بارد باد ورفم معده بود اصل السوس چهار ماشه دارچینی عود مصطکی هر یک دو ماشه گل سرخ چهار ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان عرق عنب الثعلب یک پنج توله
جوشانیده شربت سیب شش توله داخل کرده دهند وفلفل سیاه جلیت خردل زعفران همه مساوی کوفته باشد غالص بیز ندتا منعقد گردد وهر صبح بقدر فندق تناول کنند وحب
خردل پوسته زیر زبان داشتن مجرب یا گندم مرده درم وکندر ده درم قسمی بیخته بیامیزند وحبها زنند ومغز بادام تلخ تخم کتان بریان مغز چلغوزه مساوی سائیده
حبها بسته در دهن نگاهداشتن نیز معمول ومجرب ست ویا مغز بادام مغز حب الصنوبر کبار بزرکتان بریان سرواحد دو درم انیسون بادیان رب السوس صمغ عربی قسط
یکدرم فانیذ ده درم بدستور حبها سازند یا کتیرا صمغ عربی هر یک شش درم مر یکدرم کندر چهار درم ونیم فلفل سفید بیست عدد زعفران یکدرم رب السوس
شش درم خرما سه عدد مویز منقی بقدر کفایت بدستور مرتب ساخته زیر زبان نگاهدارند یا خردل سه بیان مغز بادام تلخ فلفل دار فلفل بادیان هر یک سه درم
زعفران نیم درم کوفته بیخته بجلاب سرشته حبها بهم سازند وزیر زبان دارند ویا فلفل سیاه خردل زعفران قرنفل سنبل الطیب بامساوی صمغ عربی

برابر مجموع قند سفید بوزن همه بدستور حب ساخته در دهان نگاه دارند و دواء المحلتیت بخورند یا فلفل خردل زعفران خولنجان عاقرقرحا بالعسل سرشته بلیسند و از نسخه های
مستعمله اطبای هند آنیست که ادرک سه درم با قند سیاه کهنه پنج درم ناشتا هر روز بخورند یا خولنجان زنجبیل و فلفل سیاه خردل دار فلفل همه را کوفته بپخته
در کف برگ تنبول چهار بسته وقت حاجت در دهن داشته لعاب آن فرو برند و یا بگیرند ادرک و اندرون آن خالی کرده یکدانه حلتیت و یک درم نمک سنگ
سائیده دران پر کرده قطعه ادرک بران پوشیده در خمیر آرد گندم گرفته بخاکستر گرم نهند تا پخته شود هر روز بقدر ثلث درم ازان بخورند و یا برنج با قند سیاه
بپزند و وقت خواب شکم سیر خورده بعد از ساعتی دو قاشق آب نیم گرم نوشیده بخواب روند در سه روز آواز بکشاید و یا قدری حلتیت با آب گرم فرو برند و یا تخم تره
کوفته با آب گرم ممزوج نموده بخورند و یا مغز تخم بلیله فلفل دراز نمک سنگ مساوی بالعسل غلوله بسته هر روز یک توله دو هفته خورند و یا کباب جوا کهار سائیده
بشهد آمیخته بلیسند غذا نخود آب با شیر و حب قرطم زرده بیضه نیمبرشت با حریره نخاله و مغز بادام و شهد بدهند و تلیین طبیعت بحقنه یا مسهلات نمایند اگر احتقان
باشد و اخراج ماده بلعوقات کنند و صاحب شفاء الاسقام گوید که اگر برودت مع بلغم باشد علاج او همان ست که در ربو مسطور ست و گاهی احتیاج
می شود بمغلی حلو و بطبیخ زوفا و اگر بلغم غلیظ باشد بعد نضج بحب غاریقون استفراغ نمایند و غرغره به غوغه خردل سازند و اگر از تری حنجره باشد اصل السوس
مقشر نیمکوفته با دیان نیمکوفته پنج بادیان نیمکوفته پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و عوض نبات شهد در طبیخ
آمیخته غرغره کنند و انجیر زرد پنج عدد جوشانیده شهد سه توله داخل کرده نوشیدن نیز مفید ست و مربای زنجبیل دو توله و یا شونیز سه ماشه بالعسل سرشته
بخورند و اگر قوی تر خواهند انیسون پنج کرفس پرسیاوشان [illegible] اول افزوده جرعه جرعه بنوشند و تخم شبت پنج کبر نیز زیاده کرده و شهد
آمیخته بدان غرغره نمایند و حلبه مغز چلغوزه رب السوس میعه هر یک سائیده با شهد خالص آمیخته بلیسند و انجیر و مویز و مغز پسته شور بریان بخورند و استعمال
لعوقات مناسبه مثل لعوق کرنب و لعوق حب القطن لعوق زنجبیل و لعوق انجیر نافع ست و غذا نخود آب با گوشت دراج و تیهو و سنگخوار و هر روز زردی بیضه نیمبرشت
بیضه مرغ نیمبرشت و فلفل سیاه و شهد سرشته حبها ساخته مدام در دهان داشتن سود مند ست و خولنجان در دهن داشتن و خائیدن نیز بحة الصوت رطوبی و نزلی
را مجرب ست و حلتیت محلول با آب نیم گرم یا ماء العسل خوردن بدستور جوکته بریان بقدر کف دست خوردن عجیب الاثر ست و اگر حاجت تنقیه بود بعد نضج
این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس اذخر هر یک هفت ماشه پرسیاوشان انیسون اسطوخودوس هر یک سه ماشه عنب الثعلب
نه ماشه جوشانیده اسطوخودوس منقی چهار توله داخل کرده پنج [illegible] نهاده تنقیه بحب شبیار کنند با اضافه سنا سه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک
نه ماشه زنجبیل سه ماشه و شربت اسطوخودوس خولنجان چهار توله و خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه در ماء الاصول عوض شربت
منضج و غذا نان گندم ثرید شوربای مرغ دهند و روز دیگر ماء الاصول مذکور با اضافه شربت بزوری حار چهار توله و تودری یا حرف نه ماشه دهند و همین نسخه
سه چهار مسهل نموده این غرغره کنند پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم شبت انیسون بادیان هر یک نه ماشه در ماء العسل پخته و جهت تعدیل مربای
زنجبیل بخورند و یا شونیز سه ماشه سوده در عسل یک توله بلیسند انجیر هفت عدد جوش کرده عسل سه توله داخل کرده تجرع نمایند و دیگر لعوقات و غرغرها بکار برند
و نضج می فرماید جالینوس که در انقطاع صوت رطوبی مذکور شد همه مفید ست و مفصل عسل و روغن گاو و منضج مفید بود و اعصار آرد باقلا و بزرکتان و آرد کرسنه
ضماد [illegible] و انیسا که در درجه اول حار است و کذلک اطریه و شیر لیس و روغن زرد و عقید عنب و اصل السوس رب السوس لب باقلا العسل و طبیخ انجیر لیس و منصل و مانند آن
و صاحب کامل گوید که هرگاه بحوحت از رطوبت حادث شود و با آن خشونت و حرارت نباشد باید که صاحب او آبیکه دران انیسون و بادیان جوشانیده باشند
بقدری ماء العسل غرغره سازد و حریره از قطاعه جواری العسل در روغن بادام ساخته بنوشند و یا آب مطبوخ بیخ سوسن آسمانجونی مع عسل با قدری از فراسیون
و قنطوریون غرغره کنند و یا غرغره بخردل مقشر و رب العسل نمایند و لعوق حب القطن بدهند و اگر مدت مرض دراز گردد و بعد استرخای حنجره و انقطاع صوت کشند الاصول
پوست بیخ کرفس [illegible] پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک چهار درم مصطکی سنبل الطیب هر یک یکنیم درم اسارون سافج هر یک
دو درم قنطوریون دقیق و تلینا فطر اسالیون بیخ سوسن هر یک درم اصل السوس مقشر نیمکوفته پنج درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی بست درم در چهار رطل

آب بآتش ملائم بجوشانند تا بیک ثلث آید چهار اوقیه از آن صاف کرده بوزن یک مثقال معجون قرطی در آن مالیده نیمگرم بنوشانند و غذا شوربای ماء الشعیر نخود و شبت و کمون و
روغن بادام شیرین ساخته و اکثر اوقات حب الصنوبر کبار لشکر و پسته و گاهی بادام مغز بخورند مسیحی گوید که اگر ثقل صوت از رطوبت باشد چندانکه بسبب آن در حلق خرخره
پیدا شود بلعاب خردل و جلاب غرغره سازند و یا فلفل و زنجبیل بعسل سرشته حب ساخته در دهن گیرند و فلفل حلتیت خردل مساوی بعسل سرشته بقدر فندق حب ساخته
هر روز سه بار در دهن گیرند انطاکی گوید که از مجربات است عسل بلعوق کرنب خصوصاً بحلتیت و میویزج و اکل حلاوات و مثل بادام و پسته و نیمبرشت بعسل است و
نزد اهل هند پان کتکلی چرخ خراسانی یا نانخواه خولنجان و فلفل بشهد آمیخته بقدر یکدام صبح و شام لیسیدن بحة الصوت بلغمی را نافع است اگر از خشکی حنجره و قصبه باشد لعابات
نیمگرم و حسوات چرب بخورند و لعاب بیدانه و لعاب اسپغول و عرقیات برآورده همراه شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر بنوشانند یا لعاب اسپغول صاف شده روغن بنفشه یک توله و شربت نیلوفر چهار
توله بدهند و آنفا ماء الشعیر با روغن بادام بنوشند و یا مطبوخ سپستان تخم خطمی خبازی هر یک سه درم با شکر ده درم بدهند و روغن بنفشه و روغن بادام اندک اندک تجرع کنند
و غرغره بدان سازند و آشامیدن شیره تخم خرفه و شربت نیلوفر یا آب انار شیرین و ترنجبین برای دفع خشکی که از اغذیه و ادویه حریفه حاصل شده باشد نیز مفید است و بعد از آن
در دهان دارند و شوربای مرغ فربه و اسفاناخ و خبازی بروغن بادام و زرده بیضه تناول نمایند و دیگر ادویه و اغذیه مرطبه چون شیر تازه و مسکه با شکر و حریره
سبوس گندم در روغن و نبات و در شیر پخته و یا آش کدو و کشک جو و یا آش [illegible] و یا دماغ شیرین با پاچه بزغاله و گوشت آن بخورند و کتیرا نشاسته صمغ عربی
رب السوس مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مساوی سوده حب ساخته در دهن دارند و اگر خواهند قدری نبات هم داخل نمایند و خشخاش را حل نموده
با مسکه و شکر آمیخته مثل لعوق اندک اندک بلیسند و هر سه اجزا مساوی گیرند لعوق لعابات نیز مفید است و از روغن بنفشه و نشاسته و کتیرا و گل خطمی و موم و پیه
گرده بز قیروطی ساخته تمریخ گلو و سینه نمایند و سر چیره در قسم آینده و در سعال یابس بیاید استعمال کنند و اگر از کثرت آواز قوی و یا بسیاری [illegible] باشد
شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و یا مغز تخم تربزه و خربزه عوض خیارین هر یک نه ماشه گرفته و خشخاش
هفت ماشه مغز بادام چهار ده عدد و شربت صندل و انار هر یک دو توله عوض شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و یا لعاب بیدانه بجلاب ماء الشعیر و روغن
بادام بیاشامند و از مسکه تازه گداخته و شکر یا از روغن بنفشه غرغره نمایند و از مغز تخم خیارین و مغز بادام و تخم خطمی و کتیرا و صمغ بیدانه
و لعاب اسپغول لعوق ساخته بلیسند و یا مغز تخم کدو و نشاسته افزوده در لعاب اسپغول حب ساخته در دهن دارند و سپستان ده دانه
تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده با شربت بنفشه ده درم جوشانیده لعوق سازند و کتیرا نشاسته بران پاشیده بخورند و گرد
کردن نوع یعنی گوشت بسینه بمالند و صمغ عربی نشاسته کتیرا تخم خشخاش مغز تخم کدو و بنفشه رب السوس سائیده بلعاب اسپغول [illegible] حب ساخته
در دهان دارند و حریره که از شیر تازه و نشاسته و روغن بادام و شکر سفید ساخته باشند تناول نمایند و زردی بیضه نیمبرشت بی نمک شیر برنج و فرنی
بادام و اطریه و شوربای مرغ و اسفاناخ و خبازی بخورند و آب نیمگرم استحمام کنند و خواب خصوصاً بر پشت و راحت اختیار کنند و دیگر اشیای ملینه مرطبه
نرم خشونت بعمل آرند و بقول قول قوس و رازی قبل منقوع در عسل بحة الصوت حادث عقب صیاح را نافع و اگر ماده نزول نماید و ورم و درد پیدا کند
فصد کنند و بعلاج خناق حار رجوع نمایند و حبوب ملینه منضجه و کذلک غراغر و لعوقات ملینه که از آن علاج خناق حار نمایند نافع است و درین نوع چون
احساس جامع تعریه و جلا بالذع مثل آنکه از آرد باقلا و برگ کتان ساخته باشند و قوی تر ازین صمغ بطم است و شراب در ابتدای بحة الصوت و رسے مضر
است و در انتها شراب حلو با کثر داشته اند و شرب مطبوخ و دری نفع میکند و بولس گفته که چون این مرض از ورم حار قصبه یا حنجره یا سرد پیدا شد باید که
اول استعمال علاج مسکن کنند مثل لعوق که بآن نضج [illegible] و کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و تمر [illegible] و آنکه در آن [illegible] پخته باشند مثل عسل در
قوام باشد و حب سعال زیر زبان نگاه دارند و چون درد و ورم تخفیف گرد و احساسکه بعسل و کرنب و کراث مطبوخ سازند استعمال نمایند و آن
ادویه که اندک بکار مے برند مثل رب مستخد از لبنی و کندر و اصل السوس و علک البطم و میویزج و فلفل و قنه و دارچینی و سلیخه و امثال
آنست و گیلانی مے نویسد که اگر بحة الصوت از کثرت صیاح بنا بر تسییل حرارت رطوبات را بسوی حنجره و قصبه عارض گردد بگرند

و بهبوط آواز و ملت در حمام گرم و هر آنچه مستدعی نفث و تعجیل آن گردد بعمل آرند و بعد خروج از حمام چیزهای لطیف تناول نمایند و اطعمه لطیف خوابیدن نیز نافعست صوت غلیظ سببش اتساع مجاری صوت ست از رطوبت و امتلا یا آواز قوی بسیار یا کثرت دمیدن نای بوق علاج هر چه و انقطاع صوت رطوبی بحة الصوت رطوبی نوشته گذشت بکار برند صوت دقیق یعنی آواز باریک سبب آن ضد اسباب صوت غلیظ ست و بیداری و اعیاد ترنم خصوصا بعد از طعام یا ریاضت متعب انواع استفراغات گاه سرد نیز آواز را دقیق کند چون آواز صبیان و زنان و خواجه سرایان علاج دعت و سکون و ریاضت معتدل اختیار نمایند که بدن فربه گردد و با قوتهای مرتبه یا عرق و شیر و عنبر و زرد کرده بیضه مغز بادام یا لبابات بخورانند و اغذیه معتدل لطیف سریع الهضم چون زرده بیضه نیم برشت یا نمک سلیمانی یا نبات بخورند و خاگینه بیضه مرغ و قلیه نرگسی گوشت گنجشک و دراج تیهو و مانند آن تناول کنند و حمام معتدل صبح استعمال کنند و از خوردن حامضات و قابضات و مجففات و آب کشیر پرهیز نمایند و آنچه از سردی باشد هر چه در بحة الصوت بارد گذشت بکار برند و با اغذیه که در آن سیر گنند نا اقتدا اغذا کنند صوت کدر مظلم یعنی آواز تیره و تاریک که آن را ازلیست مشابه آواز آنها و بعض اسباب سببش تنزل رطوبت بسیار غلیظ است در حنجره و قصبه علاج ریاضت و مصارعت و حبس نفس و مالش پهلو و سینه و خرقه خشن و تعریق در حمام نمایند و اغذیه ملطفه مقطعه مانند ماهی نمکسود و مری شوربا مرغ و دراج کرکس یا نان تنوری استعمال کنند و غرغره بخردل و مری و تنقیه بحب فالیقون سازند صوت مرتعش یعنی آواز لرزان هم آن دو نوعست یکی ارتعاشی و آن دایم بود دوم اختلاجی آن گاه باشد گاهی نه و سبب ارتعاش صوت ماده غلیظ ست که در عضل قصبه و غشای او افتد بالجمله اسباب علاج او همانست که در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه گذشت و بعد تنقیه ماده حب غاریقون معجون لوغاذیا یا در طبیخ افتیمون حل کرده بنوشند و حقنه تیز بعمل آرند و بمری و ایارج فیقرا و مویزج غرغره کنند و اغذیه لطیفه چون قلیه و کباب و قلیه آبا و مانند ماهی شور بخورند و حب حبه دل و دهن ... گویند که بهترین اغذیه مقویات مثل پاچه و عضل و آنچه در آن تغریه و قبض باشد مانند دل حیوانات و امثال آنست

امراض ریه و صدر یعنی شش و سینه

بدانکه ریه را عارض میشود جمیع امراض مختصه باعضای متشابه الاجزا و امراض آلیه خصوصا سده در عروق آن اجزای قصبه آن خصوصا عروق خشنه و در ظل جرم آن اسباب سده تمامی امراض آن پیدا شود حتی الطباق و امراض مشترکه بالجمله امراض جزئیه ریه و صدر بیست و هفت مرض است یعنی تنفس[1] و عسر التنفس[2] و تقاصر النفس[3] و ضیق النفس[4] و انتصاب النفس[5] و ربو[6] و بحوحه[7] و سعال[8] و خرخره[9] و نفث الدم[10] و ذات الریه[11] و اورام بارده ریه[12] و اجتماع آب در ریه[13] و بثور ریه[14] و دبیله[15] و سل[16] و نفث المده[17] و ضعف الریه[18] و اوجاع صدر و ذات الجنب[19] و خناق[20] و شوصه[21] و ذات الصدر[22] و ذات العرض[23] و برسام[24] و تفتیح[25] و تقلص حجاب[26] و جمود الصدر[27] و امراض ریه اکثر در زمستان و خریف افتد بسبب کثرت نوازل خصوصا در خریف مطیر بعد صیف شمالی یابس چه هوای بارد ریه را ضرر دارد و دیگر کسی را که در هوای گرم حمام بسیار کرده و بحرارت شدید ابتلا یافته باشد و اکثر امراض ریه یا امراض کبد متساوی گردد چنانچه شدت برد و شدت حر او باستسقا متادی شود و همچنین امراض حجاب بطریق تشخیص امزجه ریه باید که بآواز مریض گوش دارند اگر آواز عظیم و ثقیل باشد و نفس عظیم یا متضاعف و گرم و سینه وسیع و عظیم و نبض در اکثر احوال عظیم و سعال یابس و در اکثر از هوای گرم و افراط عطش که بهوای بارد و زیاده از آب تسکین یابد سوال کنند که این نشان مزاج حار ست و اگر آواز و نفس صغیر و باریک باشد و سینه تنگ و ربو و سعال بود و حال تغیر بهر چیز بارد و کثرت تولد بلغم و خروج آن بپرسند که این آثار مزاج بارد ست و اگر بحوحت صوت و عجز از ارتفاع صوت و با کثرت فضول و سرفه و خرخره سینه و تهیج ملکه و ترهل جمع و نرمی نبض و عدم تشنگی باشد دلالت بر مزاج رطب کند و اگر آواز خشن همچون آواز کلنگ و با قلت فضول و سرفه یابس خصوصا در حالت گرسنگی و تشنگی و لاغری و سرعت تواتر نبض با صلابت و در اکثر بارد باشد دلیل مزاج یابس بود و هر یک ازین امزجه گاه ریه را طبیعی میباشد و گاه عرضی و فرق میان هر دو چنان کنند که اگر مزاج طبیعی باشد علامت او بالطبع واقع شود و همیشه ظاهر باشد نه آنکه بسبب عارض پیدا گردد و اگر عرضی بود علامت او نیز عرضی باشد و در حالت تغیر مزاج حادث گردیده باشد مگر آنکه علامتی از جنس آن باشد که واقع نشود مگر بالطبع فقط که درین صورت آن علامت مزاج طبیعی باشد مثال آن عظم صدر یا صغر اوست که این نباشد مگر طبیعی و بدانکه از اخص دلائل داله بر احوال صدر و ریه نفس ست در حرارت و برودت و عظم و صغر و سهولت و عسر و نتن رایحه و غیر اینها از احوال آن و کذلک آواز نیز مانند که صوت خناقی دلالت می نماید بر آنکه آفت در عضل باسط ست و ابحی بر آنکه در عضل قابضه ست اگر آفت در عضل باشد و نیز سعال و نفث و نبض دلالت می نماید و کیفیت دلائل نفس

و سعال و نفث عنقریب ظاهر شود و کیفیت دلائل صوت مسطور شد و نبض آنچه واجب میکند بحسب امزجه و امراض و در مبحث آن مضبوط است و چون ریه مجاور قلبست استدلال از احوال آن بر احوال این قوی تر است و تنفس دالت میکند بر احوال ریه بتوسط دلالت او بر احوال قلب و نبض اول دلائل است بر آنچه متصل شعب شرائین عصبیه ریه است و سعال نیز دال ترین دلائل است بر آنچه متصل بقصبه و لحمیت ریه است و احساس ثقل در سینه دلیل خاص است بر آنکه ماده در ریه است و احساس لذع و نخس دلیل خاص است بر آنکه ماده در اغشیه و عضلات است و فرق درین هر دو آنست که نفث تغیر نبض از حال الم و غشا اکثر بود و ایضاً اگر وجع مائل بسوی باطن باشد در غشیه بود اگر بسوی ظاهر مائل تر باشد در عضلات بود و خروج نفث بسعال بخفت و آسانی دلیل آن باشد که ماده قریب از اعالی قصبه و حوالی آنست و بر آمدن نفث بدشواری و سعال شدید دلیل آنست که ماده غائره در قعر ریه است و گاه با آفات اعضای صدر و ریه علامات اعضای بعیده مثل ورم و آماس قدم بحسب حرارت سرخی رخسار و ورم پیدا شود

علاج کلی امراض ریه

باید که تامل نمایند آنچه در باب بدو و اقسام تنفس ذکر یابد و از آن نقل کنند بغیر آن از امراضی که بسبب مشارکت باشند و گاه ریاضت زیر مثل آواز بلند و نفس عالی نافع دویدن بشدت بجهت تلطیف فضول آن کرده میشود و برای استعمال ادویه صدر بهتیئتی خاص است یعنی باید که از قبیل لعوقات استعمال نمایند و در اکثر امر و در دهان نگاهدارند و آنچه از آن منحل گردد بتدریج اندک اندک فرو برند تا مدت عبور آن در مجاری قصبه ریه طول کشد خصوصاً وقتیکه بر پشت بخوابند و تمامی عضلات متصل بقصبه و ارجا یابند و اقرب جوهر او الی فضول ریه جائی است که قریب بمجری است و از آن جهت انتفاع کثیر حاصل گردد اگر از آن مانعی نباشد و مواد که در ریه حاصل میگردد گاه از جنس رطوبت میباشد و گاه از جنس قیح و چرک و گاه از جنس خون و مواد حاره رقیقه و گاه دشوار میباشد انتفاث و اندفاع مواد ریه بجهت غلظت و لزوجت او که نرم میگردد و قابل دفع قبول کند و یا بجهت رقت او که ریه دافعه لزوم او نتواند بسعال بلکه رطوبت از ریح لعقب می ماند پس ریح از آن جدا میگردد و بغیر قلع و آن بجای خود باشد و یا بجهت شدت کثرت مقدار آن که هر چند دفع نماید باز باقی می ماند و هنگامی که اخلاط صدر ریه غلیظ باشند مبالغه در تخفیف آنها نمایند بلکه مشغول تلیین و تقطیع آنها مع تحلیل بعد از آن گردند و تقطیع اهم از تحلیل بود یعنی عنایت تقطیع زیاده تر از تحلیل باشد و باید که در جمیع این ادویه با عسل و جز آن خلط نمایند زیرا که بدان قوت نافذه در جالیه ملینه ست و ایضاً اولی آنست که ادویه صدر به شربه و لعوقات لذیذه باشند و ادویه صدریه مفرده و مرکبه آنست که منفعت صدر باشند و آن از مرتبه ست مرتبه اولی مثل باقلا و ماء العسل و تخم کتان بریان و بادام و شراب حلو است و از ادویه بارده تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو ست و اگر بروغن زرد اقتصار کنند انضاج او بیشتر از تنقیه او باشد و اگر آنرا بعسل و بادام تلخ بلیسند تنقیه او زیاده تر از انضاج گردد و قوی تر از آن فانیذ طبرزد و بادام تلخ و سکنجبین عنصلی و حلبه و کندر و تمر هندی بیرون ست و قوی تر از آنها زیره و فلفل و کرسنه و بیخ سوسن و بیخ جاوشیر و جندبیدستر لبعسل و عنصل و شربت و عسل ... ست و پودینه کوهی و زراوند مدحرج و شونیز و کرمسک زیره ... باشد بر خرف بادو و نوره خشک کرده حتی که سفید گردد و بعسل سرشته و تکمیل با سن چون در ادویه داخل نمایند و آب او شد انفع است و پودینه منجمله آنست که تسهیل نفث نماید و سیسالیوس شدید المنفعت است و لبوب نافع و منقی لبسیار است خصوصاً خام لبیده آنچه بکباب بریان کرده باشند و زعفران تقویت آلات تنفس و تسهیل نفث بسیار کند و این دوا صلاحیت شربت بهم رساند و از ادویه مرکبه حب افلاطون آن حب معروف است و شربت زوفا بنسخ مختلفه و دوای ... و دوای سقلینا و ... و دوای جالینوس و شربت خشخاش بنسخ او خصوصاً چون ماده شده سیال رقیق باشد کان مغلظ و معین قوام و مهیای خروج نفث است و دوای ... و دوای بلادریلیجات و تخم تنفیث اخلاط غلیظ و مدد کند انیست که گیرند سکنجبیج و مرا و احد مثقال قردمانا دو مثقال افیون مثقال جندبیدستر مثقال بشراب حلو سرشته نیم مثقال بخورند و اگر مقدار افیون کم از نیم مثقال کنند بهتر است و آنچه مجرب است که کنند چهار جزو مرو دو جزو لیبده قیه سکنجبیج بپزند که مثل عسل گردد و بلیسند یا عصاره کرنب بمثل او عسل با آتش ملایم بپزند تا منعقد گردد و ایضاً از مرو و فلفل تخم انجره و سکنجبیج و خردل حبها ساخته صبح و شب وقت خواب بخورند و ایضاً خردل یکدرم عروق نه قیراط افشار الحاد انیسون هر واحد یک نیم قیراط یک شربت کنند اخراج فضول کثیر نماید و تنقیه بلا اذیت کند و از ادویه قویه درین باب

انیست که محروث و خردل و تخم انجره و عصاره قثاء الحمار و ایرسا جمله بعسل لیسرشند و برای اخلاط مائل بحرارت حلبه دو اوقیه بزرکتان یک نیم اوقیه کرسنه نیم اوقیه مغز پنبه دانه نیم اوقیه رب السوس ده اوقیه جمله را سوده بروغن بادام لت کرده بعسل بیامیزند و ایضا سپستان و انجیر سفید و مویز منقی و اصل السوس و پرسیاوشان در آب خوب بجوشانند و آن را بنوشند و اگر درین آب اسفاناخ بجوشانند نافع بود و بدانند که اکثر محتبس میگردد چیزے در صدر و آن قابل نفاث میباشد مگر قوت از ان ضعیف بود درین هنگام واجب ست که بعطاس سعوط اعانت نمایند

کلام کلی در نفس

بدانکه نفس عبارت از حرکت انقباضی و انبساطی آلات تنفس ست که آن اتمام می پابد و حرکت دو سکون میان آنها که از ان دو حرکت یکی حرکت انبساطی جاذب نسیم بارد و دوم انقباضی دافع هوای گرم و اجزای محترقه روح ست و از ان دو سکون یکی سکون ظاهری میان آخر انبساط و اول انقباض و دوم سکون باطنی که میان آخر انقباض و اول انبساط است بر قیاس حرکت نبض مگر آنکه حرکت نفس ارادی ست ممکن ست که انسان آن را تغیر دهد بباراده خود از مجرای طبیعی و حرکت نبض طبیعی صرف غیر ارادی ست یعنی نمی تواند باراده آن را متغیر گرداند از مجرای طبیعی و فائده تنفس چون نبض ترویح روح حیوانی ست بجذب نسیم بارد از خارج و دفع بخار دخانے و حرکت نفس معتدل طبیعی خالی از آفت اتمام می یابد بحرکت حجاب فقط و اگر احتیاج بزیادتی افتد حرکت حجاب تنها بدان وفا نماید و بالضرور عضلات صدر مشارک شوند مثلاً هرگاه خواهد که نفس عالی شاهق کشد که محتاج بجذب و دفع هواے بسیار ست لامحاله حجاب و عضلات صدر تمامے یا بعض و حسب حاجت بحرکت در می آیند و از اینجاست که در هنگام بلند خواندن تا مدتی و یا فریادی در پی کلالی در آنها هم میرسد و آواز گرفتگی و اسباب تنفس نیز مانند نبض سه گونه است یعنی فاعل و آله و حاجت فاعل قوت حیوانی ست و آله حنجره و حلق و شش و حجاب و عضلات سینه و عضلات اضلاع بعضهم و حاجت جذب هوای تازه و اخراج هوای گرم دخانی ست هرگاه که این هر سه اسباب بر حال طبیعی باشند نفس معتدل طبیعی بود و هرگاه که یکی و سبب ازین اسباب ثلثه از حال طبیعی متغیر شود از اقسام نفس غیر طبیعی پدید آید و آن عظیم و صغیر و شدید و شاهق و ضیق و طویل و قصیر و سریع و بطی و متواتر و متفاوت و حار و بارد و متصل و منقطع و مرتعش و مختلف و مضاعف و منتصب و منتن و خناقی و مستکره و ذو فترات و منقصف و عسیر و مترخی و قسری و متتابع و متقلقل ست و دال بر امور محموده و یا مذمومه و از نیها هر یک را اسبابی ست و هر واحد دلیل ست بر امری خاص و بحسب اختلاف امزجه و اسنان و اجناس و عوارض بدنیه و نفسانیه مختلف میگردد مانند نبض و بدانند آفاتی که در اعضای نفس عارض شوند و از انها در نفس خلل کرده یا در اعضای نفس اولاً و بالذات باشند بغیر آنکه اولاً در عضو دیگر که نوعے از مبادیت برای افعال این اعضا داشته باشد عارض شوند یا در مبادی آن اعضا و یا در آنچه مشارک باشد بمجاورت مثلاً افتند و اعضای نفس حنجره است و ریه و قصبه و عروق خشنه و شریانی و حجاب و عضل صدر و صدر نفسه لیس آفتے گاهی در صدر بنفسه هم رسد اگر ضیق و صغیر باشند و بدان جهت در نفس آفت حادث گردد و اما مبادی آنها دماغ و نخاع باشند زیرا که منبت حجاب اند و اما اعضای مشارکه آنها بمجاورت مثل معده و کبد و رحم و امعاء و سائر احشا اند و آن آفات یا سوء مزاج مضعف حار یا بارد یا رطب یا یابس ست و هر کدام از انها ساذج باشد یا مادی از خلط محتبس در ان و یا منصب بسوی آن بسیار لزج یا غلیظ و رده و قیح منجمده یا ماده مذکور ست در ینجا و یا از ریح و یا بخار و یا مرض آلی یعنی مرض ترکیب ست از فالج و تشنج و یا انحلال فرد یعنی مرض تفرق اتصال از گسیخته شدن و شگافته گشتن و یا متعفن و منفرج و متاکل شدن و یا از ورم بارد یا حار یا صلب و یا از وجع شدید و بدانکه نفس قوی ترین دلائل ست بر احوال امراض باطنه و قائم مقام نبض ست بعد مراعات عادت در ان چنانکه رعایت امر طبیعی معتاد در نبض نیز کرده می شود زیرا که هر انسان را نبضے لائق سن و فصل و بلد وغیره میباشد و کذلک نفس و آن هم امر طبیعی ست و ایلاقی و جرجانی چنین نوشته اند که سبب تغیر نفس از حال طبیعی آفتے باشد که در شش و سینه افتد و آفت این هر دو اندر حال بیرون نباشد یا خاص درین دو اندام افتد یا بمشارکت اندامی دیگر افتد آنچه خاص سینه و شش را افتد چهار گونه باشد سوء مزاج ساذج و مادی و ورم و تفرق اتصال و گاه سوء مزاج رطب بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند یا در عضلهای حنجره و حلقوم یا در عضلات سینه و پهلو و در غشیه رباطهای

این اعضا استرخا پدید آید وگاهی سوء مزاج یابس بدان حد رسد که تشنج یابس پیدا شود ونفس دشوار گردد وسبب دیگر درین صدر اجتماع خلط در قصبهٔ ریه وفضای
صدر باشد واین خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون وتفرق اتصال از قرحه در صدر یا ریه یا انقطاع عروق وانشقاق او یا ضربه از خارج تولد کند وهر آفتی که
سینه وریه را مخصوص باشد بدون سرفه نبود اگرچه بی ماده باشد وآفتی که بمشارکت عضوی دیگر باشد یا بمشارکت دماغ بود چنانچه در صرع وسکته یا بمشارکت
نخاع چنانچه در تشنج واسترخا ویا بمشارکت قلب که دران نوعی از انواع سوء مزاج یا آفتی دیگر پدید آید لیکن سوء مزاج ممکن العلاج است وآفات دیگر مثل ورم
وتفرق اتصال قلب علاج نپذیرد ونفس ودباطل گردد وآدمی هلاک شود ویا بمشارکت دیگر احشا مثل معده ورحم وکبد این نیز بسبب سوء مزاج وانواع اورام
وتفرق اتصال باشد لیکن ورم احشا علاج پذیرد ومهلت علاج دهد وتغیر نفس باندازهٔ آفت باشد ویا بمشارکت جمیع بدن واین در تپ بود وگاه
تغیر نفس بسبب ضعف عضلات صدر باشد واین ناقهین را افتد اکنون اقسام نفس که مسطور شد مع اسباب ودلائل آنها جدا جدا ذکر می شوند

نفس عظیم

عبارت از انجذاب هوای بسیار ست بیک دفعه زیاده از مقدار معتدل که منبسط گردد بآن اعضای نفس بجمیع جهات انبساط وافر وهمچنین دفع بخار دخانی بیک دفعه
وسبب آن همان اسباب ثلثه نفس عظیم ست یعنی قوت قوت وشدت حاجت ومتابعت آله واین دال بر کمال صحت بدن وتقویت روح حیوانی وحرارت غریزی است
ونفس صغیر ضد نفس عظیم ست وگاه میرسد از شدت حرکت اعضای نفس حسب استنشاق بطریق انبساط حرکت از قدام بر ترقوتین واز خلف بکتفین واز هر دو
جانب بعظم لحم کتف وگاه استعانت می نماید بمنخرین در اکثر احوال وگاهی مختلف میگردد حال در انقباض وانبساط از جهت عظم وصغر پس گاه انقباض عظیم تر از
انبساط وگاه انبساط عظیم تر از انقباض میباشد واین بحسب ماده واحتیاج ست بهر یک که احتیاج قوی تر باشد حرکت آن نیز عظیم تر میباشد یعنی اگر احتیاج
بنفض بخار دخانی زیاده باشد بسبب کثرت کمیت ویا حدت کیفیت انقباض عظیم تر نفخی میباشد واگر احتیاج باطفای نائره بسبب باشد انبساط عظیم می باشد
وچون اتفاق افتد در انسانی که عظیم الاستنشاق باشد یا که صغیر الاستنشاق وعظیم الاستخراج نفس بود دلیل آنست که حرارت غریزیهٔ او ناقص و
غریبیهٔ او زائد ست وجالینوس در شرح کبیر گفته ما دامیکه حیوان صحیح باشد در هنگام نفس حرکت نمی نماید اسفل صدر او فقط وچون حرکت شدید ویا ادرار
تپ عارض گردد وحرکت می نماید عضلی که میان اضلاع اوست وچون شدت حاجت زیاده ازین بهم رسد حرکت میکنند اعالی صدر او نیز واسباب حرکت این
اعضا بعنف چهار امر ست یکی شدت حاجت بنا بر التهاب حرارت نواحی قلب وریه دوم ضعف عضلهٔ محرکه خواه در نفس خود ضعیف باشد ویا بمشارکت
اصول ضعیف گردد مثل ضعیفی که در آخر دق وسل وجمع مده بهم میرسد که ضعیف میگرداند قوت آنرا ویا بجهت علت آلیه که مختص بآن باشد ویا بمشارکت
از تشنج که عارض گردد ویا فالج ویا سوء مزاج ویا ورم ویا غیر آن سوم مانعی که عارض عضل گردد مانع انبساط آن شود مثل امتلای معده از اغذیه ویا ریاح چون
از حد درگذرد ومانع میان حجاب وانبساط گردد وبه تنهائی نتواند که منبسط شود چهارم ضیق منافذ حنجره وجداول قصبهٔ شش ازین اینچه متصل بآنها ست از منافذ
نفس مثل تخلخل ریه که چون ممتلی گردد از اخلاط ویا دران سده وورم بهم رسد وهمچنین مردم صاحبان ربو وسده وذات الریه اند واز جملهٔ اموریکه محتاج بنفس عظیم است
بسبب غفلت مع حاجت وقلت حاجت ست حتی که طول کند مدت میان نفسین احتیاج افتد بسوی نفس عظیم برای تلافی اینچه دران تقصیر واقع شده مثل نفس
صاحب اختلاط عقل اگر قلیل ولبسیار بار نباشد که بر میگردد ازان بعده امعان میکند دران واز جملهٔ ازین حاجت عظم نفس نائم ست زیرا که در نوم بسبب کثرت
ابخرهٔ دخانیه وغفلت از اخراج نفس بارادہ لامحاله محتاج بنفس عظیم میگردد وهمچنین کسیکه مزاج قلبش بسیار گرم نباشد که اقتضای تواتر نماید [illegible] نماید آنرا
حتی المقدور وبعد ازان تلافی نماید بعظم آنرا که بعد افعت فوت کرده باشد بالجمله علامات [illegible] بیان فرق میکنند میان اسباب حرکت جملهٔ صدر آنست که اگر آن بسبب
حاجت باشد وقوت قوی تنفس بسیار رود وخال او ودر نفخهٔ او باشد ولمس هوا که خارج میشود [illegible] بود [illegible] باشد و آثار
التهاب در صدر ووجه وچشم وزبان وخشونت آن ودیگر از اسباب حرارت موجود بود واگر بسبب عظم نفس حاجت نباشد واین علامات یافته نشود وقوت ضعیفه باشد
که نتواند که بسط تام دهد پس ضیق منافذ مذکوره باشد واگر اعضا تمام مهیای حرکت باشند وحرکت تمام نیابد لعدم حاجت ونه منبسط گردند بانبساط تام ولقبعه

حاجت بلکه نفس از منخرین برآید و عند ذلک نفس نفخه هم نباشد و دلیل آنست که قوت محرکه عضل مأوفست و چون ضیق از رطوبت در قصبه و اعضای قریبه او باشد مع
علامات ضیق خرخره در نفس باشد و صاحب آن به تنحنح محتاج بود و این علامت زیاده بر علامت ضیق نفس کلی ست و اگر چنین نباشد دلیل آنست که ماده زیاده
عوض نموده از آن و چون ضیق خرخری دفعةً حادث شود نشان سیلان ماده نوازل تیبوریه ست و یا سیلان ماده قیح از عضوی غیر لبوبی سوی ریه اولاً و لبوبی قصبه ثانیاً
نفس شدید و او آنست که نفس را با عظم او بقوت و تکلف بکشد بسبب قوت قوت و شدت حاجت و عدم مطاوعت آلات و این مخیله ای نفس عظیم ست که ستر احد
از انقباض و انبساط بقوت قویه باشد و این شاخه میشود و باین طور که قطعه کثیره منقوش را که قریب بهم گذارند بشدت جذب دفع آن نمایند نفس شاهق یعنی نفس بلند قرن
قسمی از نفس عظیم است که محتاج میشود و در آن تحریک اعالی عضلات صدر و نمیرسد حاجت و در آن تحریک حجاب و اسافل عضل صدر و این را نفس عالی نیز گویند و این یا بسبب شدت
حاجت بسیار و یا بسبب فساد منفذ و یا بسبب عدم تمکن حجاب و اسافل صدر بر حرکت بجهت عروض امری باشد و اکثر این نوع نفس در حمیات و بائیه حادث میشود نفس صغیر و او
مقابل نفس عظیم ست که جذب و استنشاق هوا کمتر از مقدار معتدل نماید و بآن انبساط اعضای نفس در جهات کمتر از معتاد واقع شود و همچنین اخراج بخار دخانی کمتر از
معتدل و سببش ضد سبب نفس عظیم ست و یا آفت عارض آلات نفس که بجهت آن عاجز باشند از حرکت عظیم و این نفس دلالت بر ضعف قوت نماید اگر متواتر
بود و بر قلت حاجت چون مع تفاوت بود و از این جهت دلالت میکند بر انطفای حار غریزی و اگر این در امراض حاره باشد دلالت بر موت کند و شیخ میفرماید
که گاهی صغیر میشود نفس بسبب وجع چون حائل گردد وجع میان اعضای نفس و حرکات آن بطوریکه چون حجاب تمام انبساط منبسط گردد آنرا حصول
وجع شدید و در اعضای نواحی صدر یا در معده و نواحی آن لازم شود و این را لابد ست که مع ضعف و تواتر او سریع باشد و چون قوت ضعیف بود و شریک
در زمانه قصیر آنرا ممکن بود و گاهی نفس صغیر میشود یا بسبب ضیق شفتین و نفس بادی صغیر گردد یا بمعنی که آنچه از هوا داخل و خارج شود اندک باشد و اما حرکت
حجاب و صدر در بقوت عظیم باشد و یا بسبب ضیق صدر در خلقت و با این نفس صغیر گردد و چون حجاب نیز صغیر باشد و این نیز سریع بود و گاهی متواتر شود و اگر حاجت
شدید گردد و چون با او تفاوت نزدیک شود بر موت قوت دلالت کند و چون بآن تواتر مقارن گردد دلالت نماید بر وجع اعضای نفس و قریب او از معده و
مانند آن و یا بر قرح و اورام ایشان چون مع تواتر سرعت باشد و الا گاهی بسبب ضعف قوت باشد و علامات اسباب نفس صغیر مقابل اسباب نفس عظیم بقیاس آنها
معلوم گردد و آنچه صغیر او از وجع باشد پس از ضیق جدود وجع بر آن دلالت کند و التهاب صاحب وجع اگر احتمال وجع کند و بر آن صبر نماید ممکن ست که نفس او عظیم
گرداند و معذلک گاهی در میان نفس او نفس عظیم واقع شود و بجهت شدت حاجت و یا غفلت از وجع و صغر حادث از ضیق خلاف این باشد و جمیع موارد نفس طویل و او آن
که طول کند و زمان مدت تحریک حجاب در استنشاق او در دو آنکه قوت تصرف کند در هوای بسیار سبب آن قلت حاجت ست و گاهی منع میکند او را عظیم مرابع وجع یا ضیق
نفس طویل را استیفای مبلغ استنشاق مبلغ عظیم و سریع قائم مقام آن هر دو گردد و اکثر با ضیق مجاری مثل مجاری قصبه ریه میباشد و استنشاق هوای کثیر چنانکه در عظیم سریع
میباشد و طویل نیز باشد لیکن فرق بطبات مدت و طول او کنند غایت آنکه منجذب میشود هوا در نفس طویل در زمان طویل نفس قصیر او مخالف طویل ست و چون طویل آنست که
در زمانه حرکت طویل باشد لاجرم نفس قصیر آن باشد که زمانه حرکت در آن قصیر بود و حدوث نفس قصیر بر ضعف قوت یا بر دوام حال آله متحرکه باشد و چون تواتر بآن مقارن
گردد سبب او وجع و آفت در آله نفس و حوالی او باشد و چون با او تفاوت نزدیک شود بر موت حرارت غریزی دلالت کند نفس سریع آنست که حرکت آن در زمانه قصیر یا
مع کمال حاجت نه مثل قصیر و صغیر یعنی زمان حرکت کوتاه گردد بدون آنکه در انجذاب هوا قصوری واقع شود سببش کمال شدت حاجت ست چون در آن عظیم بجهت کفایت حاجت
آنکه حاجت زیاده از آن باشد که بعظم تمام گردد و یا عظم را حائلی باشد و این حائل یا در آله بود و یا در قوت چنانچه در نبض گاهی سرعت و یکی از دو حرکت زیاده او
دیگری میباشد یعنی گاه حرکت انبساطی قوی تر میباشد بجهت کثرت حاجت بجذب هوای بارد برای تعدیل مزاج روح و قلب و گاه حرکت انقباضی قوی تر میگردد بجهت کثرت
حاجت بدفع بخار دخانی بسبب کیفیت ماده یا کثرت کمیت او نفس بطی آن ضد سریع ست و اسباب این نیز ضد آنست و گاه بطی میگردد نفس بجهت وجع چون نفس محتاج
گردد بآنکه حرکت کند برفق و ملایمت نفس متواتر و آن نفسی ست که کوتاه گردد زمان سکون میان دو حرکت نفس سببش شدت حاجت بتنفس ست هنگامی که وفا نماید بآن عظم و سرعت باز آنکه
آن هر دو را مانعی و حائلی از وجع و یا ورم و یا ضیق آله بجهت مواد کثیره و یا انضغاط و یا انصباب قیح در فضای صدر و یا امر دیگر از اسباب ضیق و یا ضعف قوت

باشد و فرق میان آنکہ از حاجت و یا بسبب جمع مدہ و ضعف باشد آنست کہ آنچہ بسبب کثرت حاجت باشد با آن علامات التہاب ظاہر بود و آنچہ بسبب الم در اعضاے
صدر کہ باشد انبساط دران نبود و نفس از منخرین زیادہ برآید و آنچہ بسبب مدہ و قیح باشد دفعۃً حادث شود و آنچہ از ضعف قوت باشد در وی ضعف و عدم عظم و سرعت
و دیگر آثار مذکورہ بود و بقول بقراط از نفس متواتر ریہ خشک شود و آلات دم زدن ماندہ گردد **نفس متفاوت** و آن ضد متواتر ست سببش قوت حاجت اگر
عظم بحاجت برسد یا برد شدید یا غایت سقوط قوت **نفس حار** آنست کہ در نفس حرارت و در لمس آلات آن نیز حرارت محسوس گردد سببش غلبۂ حرارت ست **نفس**
بارد ضد حار ست سببش انطفای حرارت غریزی و استحالہ مزاج قلب بسرودت ست و دلالت بر فوت قوت نماید و از بدترین علامات ست در امراض حارہ خصوصاً وقتیکہ
با آن نداوت و تری باشد کہ دلیل تام ست بر انحلال حرارت غریزی **نفس متصل** آنست کہ حرکات انقباضیہ و انبساطیہ با ہم متصل باشند و این دلالت بر شدت حاجت و عدم
مطاوعت آلہ بنماید **نفس منقطع** آنست کہ در میان اتمام حرکات انقباضیہ و انبساطیہ نفس منقطع گردد و باز حرکت نماید و این دلالت بر ضعف قوت و عدم مطاوعت آلہ بنماید
یا اندکی حاجت **نفس مرتعش** آنست کہ درین حرکات در آنہا ارتعاشی بہم رسد بسبب ضعف قوت و صلابت آلہ **نفس منتن** آنست از نفس بوی بد آید و این ہمہ از
عفونت ست و فرق میان این و سائر اصناف بخر آنست کہ تعفن آن در غیر حال تنفس محسوس میگردد و این در حین خروج نفس ظاہر گردد و ایضاً درینجا تعفن در بینی بیشتر از دہن
پیدا شود اگر سدہ در منخرین یا مجرای حنک نباشد و در اصناف بخر امر بالعکس باشد و ایضاً درین آفت در آلات تنفس باشد و در آن آفت در اعضای غذا باشد و این دال بر عفونت
سینہ و یا اخلاط عفن و یا مادۂ متعفن در ریہ و قصبۂ آنست **نفس خناقی** آنست کہ صاحب آن نتواند نفس را کشید مگر آنکہ دہن را باز نماید و آن ہم بدشواری تمام و عظم و
سریع و متواتر پیدا شود با عدم نفخہ **نفس متکاثر** آنست کہ نفس کشیدن صاحب آن بر آواز خوش نیاید و با شتاب آید نفس کش سببش ضعف حرارت غریزی و قوت ست **نفس**
ذو فترات این نیز مانند نفس منقطع ست و لیکن انقطاعات این زیادہ باشد **نفس منخری** نفسی ست کہ در او اینجا یعنی کنارہ بینی بحرکت در آید و این دلالت بر انطفاء
حرارت و فتور قوت و ضعف طبیعت و یا ضیق شدید خانق در ذبحہ یا جمع مدہ و انصباب آن و یا امثال ذی [illegible] **نفس [illegible] متتابع** نفسی ست کہ بعسرت و پی در پی
حرکات انقباضیہ و انبساطیہ آن واقع شود و این تابع ورم حار و یا ضیق خانق رسیدہ پیدا

کلام کلی در سوء تنفس

و این عام احوال خارج از طبیعت و تنفسی ست کہ تابع علامات حالت صحت نباشد بلکہ علامات حالت مرض میباشد مثل نفس مختلف و نفس متضاعف
و نفس متصعد و انقطاع النفس و علو النفس و تقلص النفس و ضیق النفس و انتصاب النفس ست و ہمہ اینہا گاہی و گاہ عارض میگردند این انواع نفس بسبب انواع
سوء مزاج و امتلاء و سدہ و مجاورت ضغطہ و اورام و اوجاع و موانع از حرکت و قروح و حجاب نواحی صدر و بسبب سقوط قوت از امراض حادہ و حمیات حادہ و بائیہ و
سموم مشروبہ و ہر تنفس ضیق و عسر آن کہ بسبب مادہ باشد زیادہ میگردد و عند استلقاء و [illegible] میگردد در اضطجاع بر پہلو و تخفیف می یابد نزد انتصاب بر [illegible] و خفتن و در
خواب و [illegible] مثل آنکہ از زوال فقرات و یا ورم عضلات داخل حنجرہ باشد نفس عند استلقاء مطلقاً ممتنع گردد علاج خجندی نوشتہ کہ فی الحقیقت این انفاس از اعراض امراض اند و
علاج آنہا بالحقیقت علاج امراضی ست کہ اعراض آنہا باشند بالجملہ علاج بیشتر اقسام سوء تنفس از علاج سائر اصناف ربو و انتصاب نمایند و بقول شیخ اگر سبب تنفس
حرارت قلب باشد ادویۂ مبردہ و شربت طلاء و اغذیۂ باردہ استعمال نمایند و در جای سرد جا دہند و اگر سبب کثرت بخارات در قلب تنفس باشد و یا ریح حاصل از مواضع دیگر باشد
فصد باسلیق کنند و استفراغ بماء الجبن متخذ بسکنجبین مع ایارج فیقرا نمایند و دلک دستہا و پاہا بالعنف آرند و اگر سبب رطوبت رقیقہ باشد آنچہ تعدیل قوام او و تغلیظ
نماید استعمال کنند و اگر سبب رطوبت معتدلہ مسددہ باشد جالیات مثل حب صنوبر و جوز و مویز استعمال نمایند و [illegible] آب با [illegible] یا [illegible] نفس
رطب را نافع ست و اگر سبب رطوبت غلیظ باشد استعمال منقیات مذکور در علاج کلی امراض ریہ قوی [illegible] عنصل [illegible] نمایند و آنچہ در علاج
ربو رطوبی خواہد آمد بکار برند و اگر از حنجرہ و رطوبات از مواضع دیگر آید علاج دماغی از ان بعلاج نزلہ و تنقیہ راس کنند مگر آنکہ نزلہ از ضعف جوہر دماغ باشد کہ لا علاج ست
و آنچہ از مواضع دیگر آید علاج کنند بجذب مادہ بسوی جہت دیگر بعد فصد و استفراغ و تقویت صدر [illegible] یا [illegible] سادہ
ترکیب نافع ست در تقویت راس و اگر سبب التصاق باشد آنچہ تقویت آن و تقویت روح و ازالۂ انعاش آن نماید مثل دہان عطریہ استعمال نمایند و اگر بسبب سم مری یا سوء مزاج [illegible] باشد

بدانچه درباب او گذشت علاج کنند و اگر بمشارکت معده باشد تنقیه معده و تقویت آن نمایند بدانچه درباب وی بیاید و اگر از سردی باشد مثل سنجرینیا و امروسیا و القره دیا
استعمال کنند و اگر از یبس باشد مثل فانید بشیر تازه و دیگر مرطبات استعمال نمایند و اگر از ریاح باشد کماد و ضمادات و غیره کاسر ریاح که درباب او خواهد آمد
بکار برند و بدانند که زعفران از جمله ادویه نافعه ست برای سوء تنفس و عسر او بسبب تقویت آلات نفس و تسهیل نفس. **نفس مختلف** آنست که اختلاف در حرکات
انقباض و انبساط آن بهم رسد و گاه عظیم و گاه صغیر و گاه متواتر و گاهی متفاوت و دیگر اوصاف باشد و سببش ثقل یا مجاهده علت یا [illegible] منافیست با بجانب سبب و علامت
این مثل سبب علامت نبض مختلف ست و اختلاف این نیز منتظم و غیر منتظم میباشد و بهرحال دلالت بر سوء حال مینماید. **نفس متضاعف** و آن از اصناف
نفس مختلف ست و مثال وی در نبض ذوالقرعتین ست و آن نفسی ست که اتمام می یابد انبساط یا انقباض آن با دو حرکت بحرکتین که میان آنها وقفه باشد مثل نفس
طفل که چون گریه کند در میان آن منقطع شود لهذا نفس البکا نیز گویند و سبب او یا کثرت حرارت ست بحدیکه تسکین نیابد بانچه استنشاق نماید بلکه احتیاج افتد
استنشاق قبل تمام او و یا ضعف آلات نفس ست که محتاج باستراحت در نفس باشد و یا سوء مزاج مسقط قوت مثل سوء مزاج بارد یا مجفف یا معها آلتی در
اکثر نیست و یا وجع و ورم در آلیه یا در مجاورات او مانند ورم حجاب و کبد و طحال و کبد را مشارکت زیاده از طحال ست و یا بجهت مرض آلی از تشنج یا کزاز و غیره
باشد و این اقسام علامات ردیه ست در امراض حاده و حمیات حاده و چون عارض گردد از سردی بساست که شفا یابد از تپ گرمی. **نفس متنصف** آنست
که نفس بیک نصف از صدر برآید بسبب آنکه علت و آفت در یک نصف نیست و نصف دیگر سلیم از آن نصف میتواند که نفس آید و این برآید و مراد از این نصف
نصف ایمن یا ایسر ست نه نصف فوقانی و سفلانی و در بحالت نفس از منخر موافق در جهت شق سالم از آفت سالم بود. **انقطاع النفس** گاه منقطع میگردد نفس و بحرکت
حرکت کنار [illegible] ظاهر نمیشود و بعضی را منقطع میگردد بحدیکه قطع امید از حیات میشود و حیات باقی می ماند چنانچه در حال سکته بهم میرسد و درین حال نفس
[illegible] نماید از مسام بدن چنانچه سوام نفس می نماید در زمستان زیر زمین و گاهی این از شدت برد و امتلای قالب چند نسیم بود و از آن نسان کم تنفس [illegible] باید
و باید که تمام بدان مساط سانند که از نوم طویل غرق آنرا منع کند و انقطاع نفس که در عالم حادث شود علاجش در باب خواهد آمد. **عسر النفس** داد آنست
که تصرف با دخال در هوا و سهو اشاق بود و نتواند که باسانی نفس کشد و در اکثر امراض ضیق باشد و گاهی نباشد و سببش آفات اعضای نفس ست و
یا بسبب ناری غالب بر قلب و یا برودت میت قوت محرکه چنانچه حادث شود بر حجاب از استعمال اطعمه بارده و غیره عارض میگردد و گاهی عارض میگردد
بسبب سوء مزاج عارض حجاب مثلا از سردی هوا یا از برد ضماد و گاهی حادث میشود بسبب سده یا خلط بارد و یابس یا دوای مسهل یا حقنه حاد که
از ان اسهال شود و اخلاط بجنبد و از این جهت چون فصد ذات الجنب کرده شود و خون حسب حاجت اخراج نیابد از ان عسر نفس حادث گردد. **علاج**
شیخ میفرماید که علاج عسر نفس منجمله سوء تنفس آنست که اگر از رطوبت باشد جالینوس [illegible] امر میکند بدوای مسهل معجون لعسل در هر ماه دو بار و شربت
آن [illegible] قیراط باشد و روزیکه دران این دوا استعمال نمایند تکلم نمایند و قبل آن روز [illegible] حرکت نکنند و در ساعت هفتم آن روغن [illegible]
بخورند و در عشا زرده بیضه نیمبرشت [illegible] تناول نمایند و صباح آن شوربای جوزه مرغ کوچک [illegible] استحمام نمایند در آخر آن و اگر از این
زائل نشود معجون [illegible] دوای اندروماخس استعمال کنند خصوصا اگر مرض طول کشد و اگر [illegible] در هر [illegible] باشد در هر هفته دو بار غسل [illegible] بدن [illegible]
نمایند و معطسات بسیار بکار برند [illegible] قوت [illegible] صبر [illegible] کنند و [illegible] منفعت مذکوره و این [illegible]
استعمال نمایند شیخ [illegible] مساوی حب [illegible] ساخته [illegible] بنوشند و نسخه ایلاقی [illegible]
مذکوره هر واحد یک جزو و مغز بادام تلخ و فانیذ [illegible] هر واحد یک جزو [illegible]
کرمانی هر واحد نیم جزو بقدر نخود حب سازند و بوقت سحر استعمال نمایند [illegible] کرم که تحت جزو آن باشد [illegible] کوزه گلی
بسوزند و بعسل آمیخته هر روز بقدر ملعقه بخورند و این حب تراکیب وقتی نفع نماید که سبب [illegible] باشد یعنی ضعف اعصاب و انصباب ماده بود و اگر از
حرارت باشد این قرص [illegible] سود مند ست گل سرخ [illegible] ورم [illegible] عصاره [illegible]

یک باشد مرد فلفل گرد و بهر یک و باشد سوده و در عسل یک تولہ آمیخته وقت شب یا مطبوخ چای بخورند و همچنین وقت صبح و غذا شوربای مرغ با نان زرده و بجاے
آب ماء العسل هنگام عطش بنوشند تا دو ماه ربو و بهر بدانکه اطبا را در اطلاق لفظ ربو و بهر و ضیق النفس و انتصاب نفس اختلاف است شیخ الرئیس مے فرماید که
ربو مرضی ست که تنفس در ریه دارد و نفس صاحب آن متواتر میباشد مانند نفس کسی که او را اختناق بهم رسیده و یا کسی را که غم عظیم عارض گشته و ایضاً قول اوست
که ربو و عسر النفس ست و نفس صاحب و مثال نفس متعب میباشد و آن از سرعت و تواتر و صغر خالی نباشد برابر ست که با ضیق باشد یا نه و مسیحی گوید
ربو آنست که تنفس کند انسان تنفس شدید متدارک مثل تنفس کسی که عدو و لعب کند و همچنین صاحب ذخیره گفته ربو آنست که آدمی آسوده دم نتواند زد
مگر بشتاب و تواتر همچون نفس کسی که بدود و صاحب کامل نوشته مثل معروف به ربو و بهر و ضیق النفس و انتصاب نفس تمامی حادث میگردند از سببے که در
مجاری ریه بهم رسد بجهت آنکه هرگاه ضیق در شرائین کو در آنست بهم رسد ربو و بهر حادث میگردد و هرگاه در اقسام قصبه آن باشد ضیق و انتصاب
نفس احداث می نماید و گویند که مراد او ازین بیان این نیست که ربو و بهر با هم مترادف اند و همچنین ضیق و انتصاب نفس بلکه مراد او آنست که اگر ضیق
در شرائین ست ربو بهم میرسد و چون قوی گردید بهر حادث میگردد و همچنین ضیق در اقسام قصبه ریه اولاً تا که سبب ضعیف باشد ضیق النفس
و نزد شدت و قوت سبب انتصاب نفس احداث مے نماید و صاحب حسیم او گوید که ضیق النفس عرض عام ست براے اصحاب این علت
و براے اکثر علل حادث در آلات تنفس و جرجانی فرق میان ربو و بهر چنین بیان نموده که ماده ربو محتبس در عروق خشنه می باشد و ماده
بهر در شرائین و ازینجاست که بعضے گفته اند در بهر نبض صغار میباشد و عند السعال چهره سرخ می شود و بجهت احتباس ابخره دخانیه
در ربو چنین نباشد و از کلام قرشی نیز تباین در ضیق النفس و ربو ظاهر می شود که هر واحد را ازان هر دو کذا علاج و احکام آن هر دو جدا بیان
نموده و ایضاً از تعریف ضیق النفس که در بحث او مسطور شد مفهوم میگردد که نفس در ضیق ها صغیر سریع باشد بخلاف ربو که نفس او مثل
نفس متعب بود و آن عظیم الثقیل ست با وجود یکه آن در هر دو قسم سریع متواتر میباشد و بعضے گویند که ضیق عسر النفس ست و ربو تواتر او مثل متعب
و متقدمی فیما بین ربو و ضیق النفس و بهر فرق نمیکنند و هر سه را مترادف گردانیده و گفته که ربو بهر ست و بعضے آنرا ضیق النفس نیز نامند و همچنین صاحب
خلاصه نوشته ربو عبارت ست از مرضی که در وی نفس الشدید و صاحب آن با وجود سکون محتاج تنفس متواتر باشد و این را بهر و ضیق النفس نیز خوانند
و حال آنکه نیست چنین بلکه هر یک قسمی خاص علیحده اند از ضیق و ماتن نفیسی گفته بعضی اطبا انتصاب نفس را مختص میدانند با آنکه سبب آن امتلای
اقسام قصبه ریه که آن عروق خشنه ست از بلغم غلیظ باشد و اطلاق بهر نمایند ربو و بهر را بر امتلای عروق و قید بلغم غلیظ بر آنست که او از قوی ترین
اسباب حدوث انتصاب نفس ست و مراد از عروق عروق ضوارب اند و صاحب مؤجز و ازین گویند که ربو خلط غلیظ در قصبه ریه است اکنون
باید دانست که در اسباب ربو شیخ سیفر باید که گاه در آن آفت در نفس هیچ آنچه متصل آنست از جسم مثل اخلاط غلیظه در شرائین و شعب آنها و اکثر در شعب
قصبه ریه و در خلل ریه و آن غالبا میباشد و این رطوبات یا بطور نوازل منصب بسوی آنها از سر باشد خصوصاً در بلاد جنوبیه و در کثرت هبوب
ریاح جنوبیه و یا منصب بسوی آنها از مواضع دیگر باشد مثل صدر و اعضاے تحت حجاب که چون مواد ازان صعود کند ریه آنرا قبول نماید و یا
متولد گردند در ریه از سوء مزاج آن و گاه بسبب خلطی باشد که در ریه و شرائین آن نباشد بلکه در معده منصب اند از راس یا کبد یا متولد در معده
باشد و بهر حادث گردد بمزاحمت معده حجاب را و مزاحمت حجاب ریه و شرائین او را و گاه به جهت کبد و یا غلظت و صلابت آن معین بر ربو می باشد
و گاه به جهت از جفاف ریه و شرائین و بسبب تمدد او و اجتماع و انقباض ریه در نفس بود و گاه از یبوست قریب رسیدن حدوث ماده میباشد چنانچه در
مشایخ و گاه بسبب آفت در مبادی اعضای نفس از عصب و نخاع و دماغ و نوازلی که منقطع میگردند بسوے اعضاے تنفس از مبادی
میباشد و گاه به مشارکت اعضای مجاور که مزاحمت نمایند اعضای نفس را از انبساط میباشد مانند معده ممتلی که مزاحمت نماید حجاب را و گاه بسبب
کثرت بخارات دخانی محتقن در ریه بهم میرسد و گاه بسبب احتباس ریاح در اعضای تنفس که مزاحمت نفس نماید گاه بسبب صغر صدر می باشد

واگر مادہ نزلہ حار و فصل صیف باشد عناب بہدانہ بعرق عنب الثعلب و شاہترہ و کیوڑا مالیدہ شیرہ اصل السوس شربت نیلوفر نیمگرم تجرع کنند و بہنگام عسر نفس عرق
کیوڑا شہد دہند یا بہدانہ اصل السوس گل بنفشہ عنب الثعلب سپستان جوشانیدہ شیرہ کاہو شربت نیلوفر خاکشی بدہند و گاہی خطمی و شربت بنفشہ عوض عنب الثعلب
و سپستان کاہو و شربت نیلوفر میکنند یا زبہدانہ پرسیاوشان زوفای خشک فراسیون جوشانیدہ شربت بنفشہ میدہند و گاہے عناب پنج دانہ بہدانہ زوفای
خشک ہریک سہ ماشہ اصل السوس بیخ سوسن عنب الثعلب ہریک چہار ماشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ میدہند و براسے ربو نزلی حار و موی و صفراوی
و بلغمی گل نیلوفر اسطوخودوس گل خطمی ہریک چہار ماشہ شاہترہ شش ماشہ بعرق شاہترہ دہ تولہ وسست مالیدہ شیرہ مغز تخم ہندوانہ شش ماشہ شربت
بزوری دو تولہ دہند و یا قوذا نہ ماشہ خوردہ اصل السوس بہدانہ زوفاسے خشک جوشانیدہ دہند و اگر با ورم سینہ و پہلو بود بعد فصد
باسلیق اصل السوس گاؤزبان زوفای خشک بہدانہ جوشانیدہ نبات بعدہ منضج و مسہل دہند و گاہے در مرفہ دو درد دست و پا از نزلہ
و قلعی معدہ گاؤزبان اصل السوس اسطوخودوس پرسیاوشان ہریک چہار ماشہ سپستان بست دانہ مویز منقی دہ دانہ بہدانہ سہ ماشہ جوشانیدہ
شیرہ مغز بادام چہار دانہ و یا قوذا تولہ داخل کردہ و حب جدوار و وقعہ میدہند بعدہ ہدایت در درد اطراف و قلعی ریاح معدہ سلیخہ چہار ماشہ می افزایند
یا گاؤزبان انجیر سپستان تخم خطمی بہدانہ جوشانیدہ و نبات بازدہ و حب جدوار و اگر نزلہ بارد باشد گاؤزبان گل گاؤزبان مغز بادام نیمکوفتہ تخم خطمی
ہریک پنج ماشہ خبازی شش ماشہ نبات سفید تولہ در عرق عنب الثعلب جوشانیدہ صبح بطور قہوہ بدہند و روز دیگر زوفاسے خشک پرسیاوشان
ہریک پنج ماشہ اضافہ کنند و شام سبوس گندم و نبات یک یک تولہ جوشانیدہ بنوشند و سفوف سرخ و شربت فراسیون مرتب سازند و بعد چند روز گاؤزبان
گل گاؤزبان ہریک پنج ماشہ پرسیاوشان ہفت ماشہ در عرقیات جوش دادہ شربت فراسیون حل کردہ عوض نسخہ صبح بدہند و اگر با شدت سوء تنفس
و حرارت تشنگی باشد گاؤزبان خطمی ہریک چہار ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ نبات تولہ بطور قہوہ بنوشند و وقت شدت تنفس عرق کیوڑا با شہد
نیمگرم تجرع کردن بغایت سودمند است و اصل السوس چہار ماشہ سپستان نہ دانہ بہدانہ خطمی ہریک سہ ماشہ نبات یک تولہ بدہند یا زوفاسے خشک
سہ ماشہ گاؤزبان پنج ماشہ سبوس شش ماشہ اصل السوس چہار ماشہ نبات تولہ جوشانیدہ بدہند و گاہی ابتدا بدون سبوس دادہ میشود و بسیار تخفیف
حاصل میگردد و در صورت تپ تخم خطمی پنج ماشہ عوض زوفا میکنند و خاکشی پنج ماشہ ہم افزایند و گاہے گل خطمی گل نیلوفر اضافہ مے نمایند
و در ضیق با کثرت تپ عنب الثعلب تخم کوکنار پرسیاوشان اصل السوس ہریک چہار ماشہ نبات سفید یک تولہ دہند و یا اصل السوس چہار ماشہ
گاؤزبان پرسیاوشان ہریک پنج ماشہ تخم خطمی شش ماشہ جوشانیدہ نبات سفید تولہ خاکشی داخل کردہ دہند و اگر با حبس حیض باشد عنب الثعلب
شاہترہ ہریک شش ماشہ خطمی اصل السوس ہریک چہار ماشہ بہدانہ زوفای خشک ہریک سہ ماشہ جوشانیدہ نبات دو تولہ داخل کردہ دہند
و یا گاؤزبان گل خطمی اصل السوس گل نیلوفر تخم خطمی جوشانیدہ نباشند و اگر فائدہ نشود بطریق [illegible] تنقیہ نمایند و حب جدوار خورانند و در ربو بارد
نزلی بلغمی سوداوی و سوزش سینہ صمغ عربی دو ماشہ اصل السوس گل نیلوفر ہریک چہار ماشہ زوفاسے خشک بیخ سوسن ہریک سہ ماشہ
جوشانیدہ و یا قوذا تولہ داخل کردہ دہند و گاہے در کیموس عادی افیون نزلی مزاج بدین طور تنقیہ می نمایند کہ اول منضج بنفشہ گاؤزبان
عنب الثعلب تخم خطمی خبازی اصل السوس مقشر مویز منقی پرسیاوشان سپستان شب در عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان عرق شاہترہ گرم
نمودہ تر کردہ صبح جوشانیدہ صاف نمودہ خمیرہ بنفشہ مالیدہ پنج شش روز بدہند و در مسہل زوفای خشک انجیر زرد بیخ بادیان سنای مکی افزودہ
مغز فلوس خیار شنبر شش تولہ ترنجبین خمیرہ بنفشہ ہریک چہار تولہ روغن بادام ہفت ماشہ داخل کردہ بدہند و در مسہل دوم تربد سفید خیارین کوفتہ افزایند
بعد مسہلات منضج بنفشہ اصل السوس گاؤزبان گل گاؤزبان پرسیاوشان ہریک چہار ماشہ جوشانیدہ شربت بنفشہ دو تولہ دہند بعدہ برای اخراج بلغم کہ در
حلق بند شدہ باشد زوفای خشک سہ ماشہ انجیر زرد سہ عدد افزایند یا بیخ سوسن چہار ماشہ زیادہ کنند و بجہت آخر روز رب السوس طباشیر ہر واحد
چہار سرخ زعفران دو سرخ سودہ بخمیرہ خشخاش تولہ آمیختہ خوردہ بالایش طبیخ اصل السوس چہار ماشہ و دانہ ہیل زوفای خشک ہریک ماشہ

دارچینی دو ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله دوم روز شربت گاوزبان سوم روز شهد خالص حل کرده دهند و ماء العسل از عسل نیم پاؤ عرق
گاوزبان نیم آثار تیار کرده وقت عسر بلغم بقدر چهار درم میداده باشند که جلای بلغم و اخراج آن و تصفیه صوت و تنقیه مجرای حلق خواهد کرد و لعوق بادام
و لعوق سپستان تیار کنانند و وقت صبح لعوق سپستان نه ماشه خورده بالایش شربت زوفا در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و وقت شام لعوق
بادام شش ماشه بخورند و هرگاه برودت در مزاج محسوس گردد لعوق حب الصنوبر همراه طبیخ دارچینی دو ماشه دانه هیل زوفای خشک
هر یک سه ماشه نبات توله بدهند و غذا شوربا چهلکه و برای تقویت دماغ و هضم زعفران دو سرخ مشک یک سرخ سوده بخمیره گاوزبان سرشته
با عرق گاوزبان دهند غذا پلی روغن کباب با نان و اگر تپ آید نقوع تمر هندی از عناب گاوزبان بدهند اصل السوس نبات بدهند و در آخر روز خمیره
خشخاش و خمیره گاوزبان هر یک سه ماشه سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان هفت توله بنوشند

علاج ربو بلغمی

ابریشم خام دو ماشه سبوس گندم شش ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه زوفای خشک شش ماشه اصل السوس مقشر نیم کوفته چهار ماشه
نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهند و این مطبوخ در ربو نزلی بارد نیز معمول ست و لعوقات معتدله که تسهیل اخراج بلغم غلیظ نمایند
همراه او بدهند و دیگر ادویه ملطف و محلل ماده چون مطبوخ زوفا که دران بنفشه و خمیره بنفشه و اصل السوس و پوست بیخ بادیان و زراوند و فراسیون
مویز انجیر پخته باشند باختلاف اوزان و بتدریج اندک اندک بیاشامند که بمرور خود تاثیر در آلات تنفس کند بمجاورت و نضج دهد و ایضا بتلطیف خلط
چیزهای ملطف محلل چون شربت زوفا و سکنجبین عنصلی و لعوقات گرم دهند و معجون زوفا بیشتر بعمل آرند لیکن با دویه شدید الحرارت سمی نیز دانند
که ماده را غلیظ و خشک میکنند و موجب از دیاد مرض میشوند و ایضا هرچه ماده را بیفسراند چون افیون و بزرالبنج و اسپغول و مانند آن احتراز
نمایند بخلاف ربو نزلی که دران جا این چیزها برای منع نزله توان داد و سفیده البقیر و طلی که از موم زرد و روغن کتان و پیه گرده بز ساخته باشند
و یا بروغن سوسن و نرگس و مانند آن که معین بر نفث مواد باشند بمالند و ایضا قیروطی تخم خطمی حلبه اکلیل الملک هر یک شش ماشه کوفته بیخته
بروغن بادام نه ماشه روغن گل سه توله موم سفید یک توله گداخته آمیخته بر سینه و پهلو ضماد کردن نافع ست و مطبوخ انجیر بنفشه عناب سپستان
گاوزبان بقند شیرین کرده نیز منضج و بغایت معتدل ست و اگر خواهند اصل السوس سبوس گندم پرسیاوشان نیز زیاده کنند و یا هر روز برای
انضاج جلاب با اصل السوس عرق گاوزبان و یا بمطبوخ اصل السوس پرسیاوشان و انجیر و سپستان و گاوزبان بشکر یا عسل شیرین کرده دهند
و گاهی سبوس گندم برای زیادتی نضج و جلا درین افزوده میشود و برای انضاج عنصلی علو نیز مناسب ست و عود الفرج و ایرسا و فراسیون
بتدریج دران افزایند و طبیخ انجیر و مویز و پرسیاوشان و جلاب یا شربت بنفشه نیز نافع و اگر قوی تر خواهند نیز کتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان
هر یک یکدرم بادیان دو درم بیخ بادیان نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم انجیر چهار عدد مویز منقی پانزده دانه نبات
دو توله در آب جوش داده بعمل آرند و یا گاوزبان چیده ایرسا اصل السوس زوفای خشک هر یک دو مثقال انجیر زرد ده عدد جوشانیده صاف
نموده بنوشند تا ظهور نضج و رقا رود و بعد تلطیف و نضج ماده از مسهل بلغم و حب ایارج یا حب غاریقون یا ایارج لوغاذیا یا ایارج فیقرا منقوی
بغاریقون و ایرسا تنقیه نمایند و اگر از ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یکدرم افتیمون نیم درم تخم حنظل دو دانگ جاوشیر دو دانگ کوفته بیخته
با آب کرفس حب سازند و این یک شربت ست نیز درین مرض مفید ست و یا منضج از گل بنفشه اصل السوس بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب پرسیاوشان
گاوزبان هر یک چهار ماشه زوفای خشک شش ماشه سپستان یازده دانه مویز منقی ده دانه انجیر زرد چهار دانه گل سرخ چهار ماشه بیخ سوسن سه ماشه
خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شب تر کرده صبح شهد خالص داخل کرده بنوشند و بعد از نضج روز مسهل سنای مکی مغز خیار شنبر ترنجبین گلقند
روغن بادام و دیگر اجزاء مسهل افزوده مسهل دهند گاهی در ربو بلغمی خرخره سینه درین منضج گل گاوزبان اسطوخودوس افزایند انیسون رومی

تخم کشوث هر یک چهار ماشه بسفائج بادرنجبویه هر یک شش ماشه فنطوریون دقیق سه ماشه گلقند دو تولہ عوض گل بنفشه و عنب الثعلب و گل سرخ و بیخ سوسن و خطمی و خبازی و شهد میکنند و گاهی در ربو بلغمی که با صفرا مرکب باشد در منضج اول عناب و سپستان ردمی گلقند عوض بادیان بیخ بادیان زوفای خشک انجیر شهد داخل کرده میدهند و بعد نضج سنای مکی نه ماشه تربد موصوف سه ماشه زنجبیل یک ماشه مغز فلوس شش تولہ روغن بادام شش ماشه می افزایند و در روز تبرید منضج از اصل السوس پرسیاوشان زوفای خشک گاوزبان تخم خطمی جوشانیده شربت بنفشه دو تولہ پاشیده میدهند و بعده ایارج فیقرا با مسهل مذکور یا منضج روغن تالی میدهند و چون اندکی تنفس باقی ماند عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک چهار ماشه بیخ خطمی سه ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار دانه جوشانیده نبات داخل کرده باز روز دوم ایارج فیقرا می افزایند و با مسهل تلطیف و نضج ماده اصل السوس بیخ کرفس پرسیاوشان فقاح اذخر هر یک پنج ماشه انیسون فنطوریون دقیق ایرسا بسفائج هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان عنب الثعلب هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو تولہ جوشانیده گلقند عسلی چهار تولہ داخل کرده میدهند و غذا شوربای مرغ و نخود که داده بیان شوربای [illegible] و بجای آب ماء العسل معمول بعرق بادیان دهند و بعد ظهور نضج حب غاریقون بشب خورانند و صبح در مطبوخ مذکور سنای مکی یک تولہ تربد هفت ماشه زنجبیل دو ماشه غاریقون شش ماشه [illegible] سکنجبین چهار تولہ شربت دینار سه تولہ روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده میدهند و غذا روز مسهل در شیر نخود داده و شام بمزوره [illegible] و صبح تبرید بعرق [illegible] بادام هر یک هفت ماشه خورده بالای اصل السوس زوفای خشک برگ گاوزبان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه ایرسا سه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق زوفا و بادرنجبویه نیم پاؤ جوشانیده صاف نموده شربت زوفا چهار تولہ داخل کرده [illegible] پنج ماشه [illegible] پس چهار مسهل دهند پس جهت تعدیل مزاج لعوق کتان یا لعوق [illegible] یا بادام و با سکنجبین عسلی و شربت زوفا و با لعوق کتان دهند و حب [illegible] و سیماب و [illegible] همراه ماء اللحم بدهند و اگر بعد از تنقیه و تعدیل [illegible] و یا کم زیاده بازعلیه که از این دوا دهند [illegible] زنجبیل و فلفل هر یک یک ماشه تخم کتان بریان یک ماشه عسل سه تولہ آمیخته بلیسانند [illegible] صمغ عربی که در [illegible] نوشانند [illegible] و قوی تر از آن نیست که مرکب از فلفل [illegible] صمغ عربی مغز حلغوزه زوفای خشک [illegible] هر یک یک ماشه تخم کتان بریان نه ماشه بعسل آمیخته دو ماشه با انگشت بلیسند در روز هفت هشت بار لیکن صبح و شام با این مطبوخ بدهند تخم کتان بریان نه ماشه اصل السوس مقشر زوفای خشک برگ گاوزبان هر یک هفت ماشه ایرسا سه ماشه عسل چهار تولہ و گویند اگر مرض خفیف و تازه باشد لیسانیدن که کفایت می نماید هر روز نوشانیدن شربت زوفای معمول و در عرق بادیان و عرق گاوزبان تخم [illegible] کردن در هر هفته یکبار تا آنکه ماده مستأصل و زائل گردد و نوشیدن مطبوخ زوفا و پرسیاوشان هر واحد یک مثقال عناب سپستان هر واحد ده دانه [illegible] چند روز [illegible] منضج رطوبات و مخفف آنهاست با حب الصنوبر مسهل قی کردن نفع میکند بنابر اخراج او بقایای رطوبات را و نیز سکنجبین لعوق اعضای صدر است و اگر از سکنجبین عسلی و تخم ترب جوشانیده قی کنند و سه روز و بعد قی مصطکی دانه هیل عود غرقی هر یک دو ماشه سوده گلقند یک تولہ با آب بلیسانند [illegible] تجربه بهتر است و اگر سبب بلغم باشد تخم [illegible] یک تولہ عوض گلقند کنند و بعد از قی قرار است جهت منضج و لعوقات و حبوب که مشهور است و لعوقات و ادویه که استعمال نمایند در آن جلا و انضاج ماده و تقطیع سده و تنقیه اعضای نفس و تلطیف ماده غلیظ [illegible] باشد سکنجبین عنصلی بهترین آن و لعوق عنصل عظیم النفع است و از لعوقات جیده عسل و آرد کتان و روغن بادام شیرین است و بادام مقشر و مغز پسته و مغز حلغوزه و اندکی زوفای خشک و جالا بیکه در آن اصل السوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند هرگاه بکار برند که قوی تر از آنست و تخم کتان نیم کوفته جوشانیده صاف کرده با عسل دادن وقت غایت ضیق فوراً تسکین میدهد که اعرق نا نخواه و حلبه و مویز بقدر رطل آب خوب جوشانیده یک نیم اوقیه شکر یک درهم نوشیدن مرطب النفع است و القابه تنقیه حبوب و سفوف و شربت و عرق و لعوق و معجون و مطبوخ و ماء الاصول که در بیان ادویه مرکبه مذکور گردد حسب حاجت استعمال کنند و حبوب گرم بیفته [illegible] و بیان دارند و غنند ا

درابتدا ماء الشعیر بعسل و یا عسل و اندک نان دهند بعده شوربای بچه مرغ یا خروس پیر و بعد از آن گوشت مرغ و تیهو و دراج و دیگر طیور با مصالح گرم و زرده بیضه نیمبرشت
مناسب بود و از اغذیه و اشربه و دواکه بارد رطب و کثرت امتلاء پرهیزند و بعد از طعام آب نباید نوشید و هرچند که دیرتر و کمتر توانند نوشید بهتر است و اندک
اندک خورند و یکبارگی سیراب نشوند بلکه عوض آن ماء العسل قناعت کنند.

ذکر ادویه مفرده یونانیه

که نافع ربو بلغمی است لیسیدن سیر بروغن زرد بریان کرده بعسل سرشته عظیم النفع است و کذا عنصل در آرد پیچیده بریان نموده بقدر نیم اوقیه سوده در شربت
بزوری سرشته خوردن مجرب و اگر غلیواز را تمامه سوخته قدری از آن گرفته باندکی مشک و گلاب بدهند مفید بود و ایضاً اگر یکمثقال ترنجبین سائیده در زرده
بیضه مرغ نیمبرشت بخورند و خوردن غاریقون یک مثقال تنها و یا یکدرم از آن با یکدرم انیسون نافع است و گویند که بقدر سفید دو درم بجلاب گرم خوردن
مجرب است و طبیخ قیصوم مع سداب نیز نفع میکند و خوردن مغز بنبه دانه هفت درم نیز نافع است و خوردن انجیر تر و خشک تنها و نوشیدن مطبوخ او بحلبه
مساوی و اکل او مع پودینه نهری مفید است و حب القلت سوده بعسل سرشته لیسیدن نیز نافع نوشته و بربیاوشان مجرب سویدی است و کذا
ملازمت خوردن جوزه مرغ و شرب حمل نیز مجرب صحیح گفته و عرق پوست سیر باقلا و عرق گل نرگس و عرق شقائق النعمان و عرق شبت در قرع انبیق
کشیده هر واحد بشکر نوشیدن مجرب او است و کذا تخم تمر هندی در آب ترکرده مقشر نموده سائیده و آرد باقلا و نبات آمیخته حریره پخته در روغن بادام شیرین
آمیخته نوشیدن از مجربات او است و همچنین حریره تخم خرنوب شامی ترکرده مقشر نموده سائیده با نبات پخته نوشیدن مجرب نوشته و نوشیدن سکر العشر
هر روز نیم درم تا سی روز مجرب شریف است و شرب روغن بادام تلخ و انیسا و عسل و یا سنبل الطیب یا زیره بقدر یک نیم مثقال بعسل و یا بابونه
و یا مرزنجوش و تخم آن و یا طبیخ بیخ لوف و اکل مسلوق آن و یا قفر الیهود بجند بیدستر و یا طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و یا اشق محلول بماء الشعیر و شکر
و یا طبیخ برگ کبر مع کشت یا ابسون یا طبیخ کاشم و یا گندنا مطبوخ بماء الشعیر بعسل شیرین کرده و یا آب لبلاب و یا طبیخ بخور مریم و یا طبیخ حلبه بشکر و روغن بادام
و یا تخم انجره یا برگ آن و یا ماء الشعیر پخته و یا طبیخ انیسون یا اصل السوس یا طبیخ برگ غار و یا آب بادروج یک اوقیه یا شوربای خروس پیر مطبوخ
با بسفایج و قرطم کوفته در شب و استعمال آن بصبح و یا برگ سرو و یا سقوردیون و اکل آن و یا سبوس گندم دو کف فراسیون شش درم جوشانیده
صاف نموده و با شکر و شیره مغز بادام پخته تا بقوام حریره آید و یا طبیخ قسط و تخم جزر که نفع عجیب دارد و یا طبیخ خرشف و اکل جرم آن یا قطران
و یا زهره خرس دو دانگ بجلاب و یا عرق طلع نخل و اکل کبد قنفذ و شکر و یا زرق لقلق و یا خاکستر بیه که آن را دوالنجرا است در کوزه سوخته بعسل
آمیخته و یا مر بقدر باقلا تنها و مخلوط بشکر و دارچینی و یا بیخ کرم بقدر یکمثقال و با زوفا رطب ربع اوقیه با نصف آن عسل و یا قفر الیهود و مضغ و یا اقحوان
خشک بعسل و نمک یا تخم آن و یا کراث شامی بعسل و یا نطرون بشونیز و جلاب و یا انیسون و یا برگ فراسیون مربی بعسل و یا سقولوقندریون
یکدرم با آب بادیان و بیخ و تن آن و یا کندش بعسل و یا حب الغار بعسل و یا بیخ یاسمین بری بقدر یک اوقیه کوفته در یک رطل آب جوشانیده تا نصف
بماند بشکر یا عسل بقوام آورده که مجرب شریف است و یا خولنجان و حب آن و یا زنجبیل مربای آن و یا ریه مجفف حمار وحشی باندک کتیرا و عسل یا لحم آن و یا
تخم شبت و یا عسل و یا قلب هر حیوان ماکول و یا کبابش تر کرده بعسل یا سلیخه بعسل یا ریه ثعلب بسرکه عنصل و یا حب الکلی یکدرم و یا خون جوز القبرة
ریحانی و یا لحم و شوربای آن و یا کبد و ریه میش خشک کرده و یا کماذریوس خشک بشکر و یا کرده در حمامی ایام متوالی و یا ترب نیم پخته
و یا علک البطم بعسل و یا ترنج مربی بعسل و تکثیر دارچینی در طعام و بخور زرنیخ طلقی زرد کبار و زرنیخ سرخ آمیخته بقدر نیم درم با نبوبه و یا مغز بادام تلخ و زرنیخ
آمیخته مع زراوند دحرج و یا میعه سائله و زرنیخ سرخ بقدر نیم درم و یا مغز بیدق و زرنیخ آمیخته و یا ابهل و زرنیخ سرخ مخلوط و باید که بعد این بخورات
حریره سبوس گندم و مغز بادام مقشر و شکر نیم گرم تناول کنند و گویند که بخور ریزة البیخ و تخم شبادق ساخته و کذا ضماد بیدستر و کذا پیه باکیان و ایضاً زیت نیز
نافع و مجرب کردن و ضماد سینه بسرگین خفاش که مخلوط بروغن زنبق پخته باشند مفید است و کذا تضمید صدر بعصاره فراسیون هر واحد نافع و باقی ادویه

نافعہ در باب سعال مذکور گردد

ذکر بعض ادویۂ مرکبۂ یونانیہ

کہ درین مرض از مجربات ست بجوہر کہ فی الحال تسکین بخشد و مجرب ست سلیخہ زعفران مرکی سرخ قسط شیرین مساوی باریک سائیدہ در شراب یا آب شاہ لبس بقدر یک ماشہ قرص ابستہ یک قرص در چلم قلیان بے آب نہادہ دود آن بکشند و فرد برند وقت صبح برنہار این عمل نمایند فوراً دم بکشاید **الیف** برای ربو و سعال مزمن نزلاوید صبح و مرکی و سیبہ سائیدہ قند سیاہ مساوی راتلخ برابر ہمہ روغن گاو خمیر کردہ جہار لستہ یکی بر آتش نہادہ از نے دود آن برنہار بکشند و اگر زرنیخ سرخ نیم رانلخ گیرند و بعد تخمیر حریرہ آرد گندم و مغز بادام در روغن تازہ جہت دفع مضرت دود زرنیخ بنوشند نیز مفید بود **حب غاریقون** کہ برای تنقیہ بلغم در ضیق معمول ست غاریقون سہ درم شحم حنظل فراسیون انزروت اصل السوس مقشر بنفشہ بادیان زوفاء خشک ہریک یکدرم تربد موصوف دو درم سقمونیا دو درم نیم درم با آب مطبوخ انجیر حب سازند خوراک از دو درم تا سہ درم **حب تالیف علوی خان** فلفل سیاہ رب السوس مغز بادام مغز چلغوزہ صمغ عربی ہریک یک ماشہ نبات سفید سہ ماشہ باریک سائیدہ بقدر نخود حب بندند و در دہان دارند **شربت زوفا** مجرب از برای ضیق و سرفہ و دیگر امراض صدر بلغمی و لطافت مادہ غلیظہ بادیان تخم کرفس پنج درم زوفاء خشک ہفت درم انجیر عناب سپستان ہریک بست عدد مویز منقی سی درم حلبہ چہار درم تخم خطمی اصل السوس ایرسا فراسیون ہریک سہ درم پرسیاوشان ہفت درم قند سفید دو رطل گلقند یک رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از دہ درم تا پانزدہ درم و عند حرارت مزاج کم کردہ می شود و بعض ادویہ قوی الحرارۃ و زیادہ کردہ میشود مثل گل نیلوفر و تخم خشخاش و بدل گلقند ترنجبین یا خمیرۂ بنفشہ میگردانند **شربت فراسیون** معمول در ضیق و سعال کہ بسببش بلغم غلیظ باشد فراسیون چہل درم اصل السوس زوفای خشک پودینۂ نہری پرسیاوشان ہریک دہ درم مغز بادام مغز چلغوزہ حلبہ بادیان انیسون ہریک پنج درم مصطگی دارچینی زنجبیل ہریک دو درم مویز منقی سی درم عناب سپستان ہریک صد دانہ انجیر سفید بست عدد جملہ در ہشت رطل آب گرم تر کنند و یک شبانہ روز بگذارند پس بر آتش نرم بپزند تا نصف بماند صاف کنند و با پنج رطل قند سفید بقوام آرند شربتی یک اوقیہ تا دو اوقیہ **شربت عنصل** کہ درین مرض از مجربات ست و تخلف ندارد عنصل پاو آثار انیسون دو تولہ مویز منقی چہل دانہ انجیر ولایتی ہفت تولہ شہد خالص نیم آثار اول پوست بالای عنصل دور کردہ مانند پیاز تراشیدہ باقی ادویہ را کوفتہ با ہم آمیختہ تمام شب در آب تر داشتہ صبح خوب جوش دادہ فرود آوردہ خوب مالیدہ صاف نمودہ شہد آمیختہ باز بر آتش ملایم بقوام شربت آرند و ناشتا یک تولہ بالفوع معمول بنوشند و از قی نترسند و اگر عنصل نشود مثل او حب الغار کوفتہ بعسل لیسر شدہ حب بستہ در دہن دارند مفید بود و و انیکہ درین باب از مجربات و الد مرحوم منقول است حب اول بورۂ ارمنی ہریک نیم درم نخود دن یک دانگ با عسل بخورند **سکنجبین عنصلی** کہ جہت ضیق و سرفہ کہنہ و مواد بلغمی و سوداوی و سدہ احشا و تقویت معدہ و دماغ مجرب ست پیاز عنصل دہ درم زوفاء خشک اصل السوس مقشر گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید ہریک پنج درم پودینہ بادیان بیخ سوسن فوتنج ہریک سہ درم حلبہ را در صد و پنجاہ درم سرکہ و چہار صد و پنجاہ درم آب دو شبانہ روز تر نمایند پس بجوشانند تا نصف رسد صاف نمودہ با سہ صد درم قند سفید بقوام آرند و ہر روز پنج درم با تلخ پرسیاوشان مانند آن بنوشند **عرق کزبرۃ البئر** نافع آلات تنفس صدر و مفید ضیق و سرفہ کہنہ پرسیاوشان نیم رطل اصل السوس سپستان مویز منقی زوفاء خشک بادیان تخم خطمی خبازی بیخ سوسن ہریک شش درم بدستور عرق کشند و اگر بیک ارد سیر نیم آثار شب در آب تر کردہ صبح بدستور بقدر دو آثار عرق کشند و تا چہار تولہ بنوشند سرفہ دریو و نفث الدم را مجرب ست و اگر این برگ را در عرق سابق افزایند قوی تر گردد **قہوۂ چاے خطائی** کہ برای ضیق النفس نافع ست گاوزبان اصل السوس خطمی بادیان خطائی ہریک چہار ماشہ چای خطائی زوفاء خشک دارچینی ہریک سہ ماشہ نبات دو تولہ جوشانیدہ بطور قہوہ بنوشند **مشروق معتدل** کہ تسہیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقہ نمایند و در ضیق و سرفہ ہموارہ معمول ست مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس

مغز تخم کدو پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبہ پودینہ ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا تخم کتان بہدانہ کوکنار ہر یک شش ماشہ
جوکوب نمودہ در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نمودہ عسل پاؤ آثار داخل کردہ بقوام آرند خوراک پنج ماشہ تا دو درم لعوق کہ برای
ضیق النفس مجرب است گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس بہمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید ہر یک یکدرم پاؤ [illegible] خشخاش سفید چہار
درم و نیم خشخاش سیاہ دو نیم درم مغز بادام یک نیم درم مغز تخم خربوزہ دو درم تخم کاہو مقشر یکدرم عسل سفید پنج دام نبات سفید پانزدہ دام بہ
لعوق سازند خوراک شش ماشہ ایضاً نافع ضیق النفس و سعال مزمن بلغمی اصل السوس مقشر ایرسا گل گاوزبان بادیان زوفای خشک گل بنفشہ ہر یک
یک تولہ عناب انجیر زرد ہر یک بست دانہ مویز منقی چہل دانہ تخم خطمی تخم خبازی پرسیاوشان ہر یک یک نیم تولہ جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید پاؤ آثار
عسل مصفی نیم پاؤ داخل کردہ بقوام آوردہ در آخر صمغ عربی رب السوس مغز چلغوزہ مصطگی ہر یک سہ ماشہ و اجزای دو ماشہ باریک ساییدہ آمیزند
ایضاً نافع ضیق و سوء تنفس اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی خبازی بہ پوست گندم ہر یک یک تولہ گل بنفشہ ایرسا ہر یک شش ماشہ زوفای خشک نہ ماشہ
جوشانیدہ صاف نمودہ با نبات سفید پاؤ آثار بقوام آورند و فرود آوردہ صمغ عربی رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم خربزہ مغز چلغوزہ ہر یک
سہ ماشہ گاوزبان دو ماشہ باریک سودہ آمیزند خوراک نہ ماشہ ایضاً کہ درین مرض مجرب نوشتہ افتیمون غاریقون سقمونیا ہر یک یک تولہ کوفتہ بیختہ در [illegible]
سفید شش تولہ آمیختہ ہر روز سہ ماشہ با عرق گاوزبان لیسند مطبوخ نافع ربو و سرفہ بلغمی بزر کتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان ہر یک یکدرم
بادیان دو درم بیخ بادیان نیمکوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ پرسیاوشان ہر یک سہ درم انجیر چہار عدد مویز منقی پانزدہ دانہ نبات دو تولہ در آب
جوشانیدہ بعمل آرند ایضاً کہ مجرب سویدی است اصل السوس مقشر نیمکوفتہ پنج درم بادیان دو درم انجیر سفید ہفت عدد جوشانیدہ [illegible]
اوقیہ شکر داخل کردہ بنوشند مطبوخ [illegible] اصل السوس عظیم النفع است و مطبوخ بزرکتان حلبہ ہر یک ہفت ماشہ مویز منقی یک تولہ نیز مفید مطبوخ
کہ در ربو بارد بلغمی [illegible] اصل السوس برگ سداب [illegible] ہر یک چہار ماشہ سپستان بست دانہ جوشانیدہ شہد دو تولہ داخل کردہ دہند گاہی فراسیون چہار ماشہ
بجای سداب میکنند و با بادیان اصل السوس بیخ سوسن ہر یک چہار ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ جوشانیدہ نبات یک تولہ داخل کردہ دہند و از اسارون عوض
بیخ سوسن داخل کنند اسارون جہت تحلیل بارد دماغی عصبی نافع و بیخ سوسن ملطف مادہ است [illegible] سرفہ و ضیق کنند معمول است ایضاً برای
ربو [illegible] استسقا [illegible] شش ماشہ خوردہ اسطوخودوس بادیان عنب الثعلب ہر یک چہار ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ مویز منقی دہ دانہ جوشانیدہ
[illegible] دو تولہ داخل کردہ بنوشند اگر فائدہ نشود اصل السوس پرسیاوشان فراسیون عنب الثعلب ہر یک چہار ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ مویز منقی دہ دانہ
جوشانیدہ نبات دو تولہ آمیختہ صمغ عربی کتیرا ہر واحد نیم ماشہ سودہ پاشیدہ بدہند معجون زوفا و شربت [illegible] معمول است مطبوخ زوفا کہ در ربو بلغمی معمول انجیر زرد
[illegible] ہر کدام دہ درم مویز منقی دہ دانہ تخم کرفس بادیان پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون ہر کدام پنج درم [illegible] بجوشانند تا [illegible]
[illegible] نمودہ [illegible] مثقال معجون زوفا بدہند [illegible] معجون زوفا کہ در ربو و ضیق و جہت نضج مواد منجمدہ سینہ مجرب است
سعال نزلی بارد [illegible] جرجانی خواہد آمد لعوق [illegible] منضج مواد سینہ نافع ربو و سرفہ زوفا اصل السوس پرسیاوشان مویز منقی ہر یک پنج درم مغز بادام تلخ تخم
کتان مغز چلغوزہ ہر یک سہ درم فلفل بادیان پودینہ خشک بیخ سوسن ہر یک یکدرم عسل سہ رطل شربت سہ درم معجون رب السوس نافع ربو و ضیق و تخریج
رطوبات لزجہ معدہ از صدر از مجربات حکیم علی زراوند مدحرج تخم انجرہ قردمانا فلفل مغز بادام تلخ حب الرشاد زوفای خشک پرسیاوشان ہر یک
یک جزو رب السوس دو جزو کوفتہ بیختہ با عسل کف گرفتہ معجون سازند و ہر روز سہ درم تا چہار درم بخورند و عقب آن خیسندہ بنفشہ در آب گرم حل کردہ
بتدریج بیاشامند معجون [illegible] نافع ربو و سرفہ و درد سینہ و معدہ و جگر و مدر بول و مصفی آواز مویز منقی بست پنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخہ دارچینی
شیشعان ہر یک یکدرم قصب الذریرہ قفاح اذخر [illegible] ہر یک دو نیم درم مرمکی چہار درم انجرہ حل کردنی است در شراب حل کنند و آنچہ
کوفتنی است کوفتہ بیختہ جملہ را با عسل مصفی بسرشتند شربتی یکدرم با شربت زوفا در درد سینہ سرفہ و با آب گرم در درد جگر و معدہ لعوق [illegible] کہ ضیق سعال

مساوی کوفتہ بیختہ یک ماشہ صبح و یک ماشہ شام خورند و در طعام روغن زرد زیادہ نمایند دیگر کاکڑاسنگی بھکرمول بھارنگی تلاش تیشعان مساوی کوفتہ بیختہ
یک ماشہ نمک صبح و مثلہ شام بخورند دیگر بھکرمول بھارنگی مویز منقی اصل السوس فلفل سیاہ عود مساوی در شہد آمیختہ از دو ماشہ تا چہار ماشہ دادن نیز
مفید ست دیگر تمکا بریان نمک سیاہ اشخار ہر یک ماشہ سودہ وقت خواب با آب بخورند دیگر چوب تھوہر سہ دھارہ گرفتہ اندرون آن خالی کردہ
نمک و قدرے اجواین پر نمودہ بگل حکمت گرفتہ در آتش خاکستر نمایند و یک سرخ خوردہ باشند کہ مجرب بعضے اطباست دیگر بچھناگ سہ ماشہ
پوست بیخ آگ شش ماشہ در نیم آثار و نیم پاؤ آب ادرک کھرل کردہ حبہا بقدر ماش سازند و یک حب صبح بخورند و روغن زیادہ خورند در سہ روز
مرض ربو زائل میشود دیگر بچھناگ و افیون و عاقرقرحا و تخم دھتورا مساوی بگیرند و افیون را بر آتش انگشت ملائم در ظرف آہن بریان کنند
و یا در جوز بوای مجوف پر کردہ در آرد گندم گرفتہ در روغن گاو بریان نمایند تا آنکہ آرد سیاہ گردد بعدہ افیون را برآوردہ باقی ادویہ ملیدہ بابند و در آب حبہا
بقدر نصف یا ثلث ماش بہ بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند بشرطیکہ بلغم غالب مزاج مریض بسیار بارد و قوت او متحمل باشد بلغم را بگدازد
و ربو و انتصاب نفس را دفع نماید و حکیم علوی خان مینویسند کہ اگر عدد او عوض بچھناگ کنند بے ضرر باشند و اگر سہ دو داخل نمایند ضرر او کم گردد دیگر
نمک کھاری نیم پاؤ و اجوین نیم پاؤ پھول دھتورہ شش عدد در ظرف گلی مطین نمودہ اندرون سہ آثار پاچک دشتی نہادہ آتش دہند بعدہ سائیدہ قدرے
خوردہ باشند جہت ضیق و سرفہ از مجربات استاد مرحوم مرقوم ست و ایضاً در بیاض آن مغفور مسطور ست کہ اگر آرد گندم در آب پیاز خمیر کردہ با
روغن نان پختہ بخورد مفید ست سفوف ہندی کہ از برای ضیق النفس بلغمی بسیار نافع ست برگ آکھ کہ زرد شدہ از درخت افتادہ باشد
یک آثار چونہ بری و نمک از ہر یک دو نیم دام پختہ ہر دو را در آب سائیدہ بر برگ مذکور طلا ساختہ خشک نمودہ در سبوچہ گلی نہادہ در میان آتش
پاچک دشتی تا یک پاس گذارند تا سوختہ شود قدری مناسب خوردہ باشند اقوال حذاق مؤلف اقتباس مینویسد کہ این تدبیر درین باب بسیار
مفید ست و از مسہل ہم مستغنی میسازد باید کہ وقت صبح اول سعوط ناس بنزلہ بکار برند تا رطوبت بسیار از راہ بینی و حلق بر آید و بفاصلہ چہار گھڑی
شوربای مرغ کہ بروغن بسیار پختہ باشند خورانیدہ چہل قدمی نمایند سہ چہار گھڑی تا در معدہ قرار گیرد پس جوز القی سہ ماشہ فلفل گرد دو ماشہ در
عسل یک تولہ آمیختہ بلیسانند و بالائش مطبوخ تخم شبت و ترب و شلجم و پوست سیاہ اصل السوس ہر یک نہ ماشہ بیخ خربزہ سہ تولہ با سکنجبین عسلے
چہار تولہ بنوشانند اگر قی بفراغت نیاید بپر مرغ مدد دہند و بعد دو گھڑی از مغز بادام ہفت عدد اصل السوس سہ ماشہ شیرہ کشیدہ بنوشانند و این
دوا درین باب از مجربات ست بہمنین زرنب حب السمنہ ہر یک دہ ماشہ نرکچور دار چینی ہر یک پانزدہ ماشہ عود درونج عقربی بسد گل گاوزبان
ابریسم مقرض مروارید ناسفتہ ہر یک پنج ماشہ مصطگی بادرنجبویہ سنبل الطیب ہر یک نہ ماشہ زعفران ہفت ماشہ مغز چلغوزہ مغز پنبہ دانہ ہر یک
تولہ مغز بادام سہ تولہ مویز منقی نہ تولہ روغن قسب نہ تولہ و نہ ماشہ در سہ چند قند قوام ساختہ معجون سازند شربتی از سہ ماشہ تا نہ ماشہ و اگر این مرض دورہ
کند تا چہار روز پیش از حدوث دورہ اول بدستور قی کنند بعدہ سفوف بنفشہ و یا حب غاریقون و یا این حب دہند برگ سنا تربد سفید ہر یک سہ تولہ
زنجبیل فلفل گرد ہر یک یک نیم تولہ مویز منقی پنج تولہ حبہا بقدر فلفل بستہ شربتی از نہ ماشہ تا یک تولہ مطبوخ تربد بقوی بسنا سہ چہار مسہل دادہ بعد فراغت
مذکورہ و یا حب پیش و سیماب و یا حبی کہ بالا نوشتہ شد بکار برند بفضل الہی در اول دورہ نیاید و اگر آید بسیار خفیف بود و اگر صبح یک عدد حب پیش بخورند
و وقت عصر حب سیماب سوای لہبیات ہر چہ خواہند بخورند و تا چہل روز متواتر استعمال کنند ضیق ہفت سالہ دفع شود و ایضاً برائے دفع دورہ آن
چہل روز متواتر وقت خفتن ہمراہ شیر بادہ گاو نیم آثار این دوا استعمال نمایند تربد اکبر آبادی زنجبیل ہر یک دو ماشہ سنا سہ ماشہ نبات برابر ثابت
بعدہ تربد را موقوف ساختہ صرف سنا دو ماشہ و زنجبیل یک ماشہ نبات برابر بعمل آرند غذا شوربائے مرغ بنان تنوری و اگر در ان سال دورہ بیاید
آید و خفیف شود و در سال دوم چہل روز دیگر بکار برند و چون در سال یکبار در موسم سرما دورہ شود مسہل بگیرند و این حب ہندی مفید ست عاقرقرحا فلفل
پوست انار ماجو برگ بانسہ بیخ کڑائی پوست مغیلان نمک سنگ سانبھر اشخار سفید ہر یک دو درم افیون دو ماشہ کوفتہ بیختہ با آب ادرک حبہا بقدر نخود سازند

و دو دو یان دار عدد و عرق پرسیاوشان که در ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه مسطور شد درین باب از مجربات ست شربتی ازان از ده تا بست درم و این عرق زوفا نیز
نافع زوفای خشک نیم رطل انجیر زردی عدد اصل السوس پرسیاوشان فراسیون بیخ بنفشه بادیان هر یک ده درم عناب کلان چهل عدد شربتی
بست درم مصنف خلاصه گوید که در ربو بلغمی اگر در نبض و قاروره علامات حرارت در یابند رگ باسلیق بزنند و مطبوخ زوفا و معجون آن دهند
و تا یکهفته برین نوع بگذارند بعد ازان قی و اسهال قلع ماده نمایند و چون یک عدد بار کتائی سه چهار قطعه نموده با نمک آلوده بخورند قی بفراغت
می آورد و سینه را از اخلاط پاک میسازد و چون که درباب سعال خواهد آمد برای تنقیه درینجا نیز مفید است و حب که در قول منتهی می آید درین باب نیز نافع تر
ست و بعد ازان بمطبوخ و معجون دل تا یکهفته دیگر مداومت کنند و باز به تنقیه بپردازند و همین نوع بمعالجه اشتغال ورزند تا مرض زائل گردد و این
سفوف بغایت مفید ست و سرفه کهنه و ضیق النفس را مجرب شحم حنظل بهنگره وی بودار فلفل سیاه گوگرد مغسول زنجبیل مجموع مساوی کوفته بیخته یک درم
ازان با ماء العسل بدهند و این دارو بغایت مفید ست شیرز قوم نیم دام بگیرند و در آرد گندم آمیزند و قرص ساخته بر آتش بریان کنند و بیمار را اول
تا سه روز غذای نرم دهند و روز چهارم اگر بیمار جوان و قوی باشند نصف این قرص بدهند و چون شش هفت بار اسهال گردد قدری ماست با خشکه
بخورانند و اگر با وجود آن شکم بند نشود بار دیگر همین غذا تناول نمایند و در روز دوم نصف باقی ازین دارو بدهند بعد ازان تا سه روز شوربای کبوتر با
غذا سازند و پنج شش روز دیگر هم غذای نرم باید داد و در اثنای خوردن دوا و بعد ازان تا چند روز از باد احتراز لازم دارند و در خانه محفوظ که
بسیار تاریک نباشد بنشانند که سخت نافع ست و صاحب مجربات گفته که باین دوا چندکسان از ضیق مزمن صحت یافته اند و در هنگام اشتداد عوارض قند
سفید در عرق بادیان حل کرده شیرهٔ اصل السوس را دران اضافه نموده گرم کرده بدستور قهوه نوشیدن فی الفور تسکین میدهد و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی
و لعوق عنصل عظیم سود مند ست انطاکی گوید که مبادرت بقی نمایند و تا ممکن بود تلطیف غذا کنند و اما ایکه قوت قوی باشد در فصد ترک کنند اگر تب
موجود بود و الاحسب ضرورت و اگر چاره نباشد فراخ تر اهض صرف دهند و مطلق ترشیها ترک نمایند و کذا مهنده و انده خیار و باید که سکنجبین عنصلی و نمتر
اصول یا زوفا بدهند و مروارید محلول از مجربات ماست و کذا مطبوخ فواکه با نیسون و غاریقون هر واحد یکدرم و بهر که بزر کتان با نصف وزن آن
عنصل لیباید و بعسل سرشته دائم بخورد مرض را قطع کند و کذا سندروس شیریا و بخورد اگر کسی که حلتیت نیم درم بخورد و عقب آن یک سکرجه آب مطبوخ انجیر و کرویا و
انیسون و زیره بدیر بسر که بنوشند از ضیق النفس بهر خلاص یابد و مجرب صحیح ست و مثل انیست طبیخ بچه حدات لثبت و بورق و زیره و خوردن سرطانات بریان
و طبیخ آنها نیز ایضاً از مجربات نوشیدن ماء العسل بزعفران ست قول شیخ الرئیس بدانکه شیخ علاج ربو و ضیق النفس و انتصاب النفس بسبب
اشتراک آنها در اکثر امور و اسباب یکجا بیان نموده و فرموده که آنچه از رطوبات باشد علاجش آنست که توجه بافنای رطوبات ریه بر فق و اعتدال
کنند یا باستفراغ باشد یا بتحلیل و اگر بدانند که آفت عارض دران بسبب کثرت ماده ست لامحاله استفراغ بدن بمسهل نمایند و واجب ست که ادویهٔ
ملطفه و منضجه باشند بدون تسخین شدید که مودی بتخفیف ماده و تغلیظ آن نگردد و لهذا متقدمین در معاجین ربو افیون و بیخ و بیروج بلکه بزرقطونا
داخل نکرده اند بسبب خوف آنها از غلظ و انجماد مواد مگر آنکه مراد ازان منع نزله باشد چون کثرت پذیرد دران هنگام استعمال آنها اندکی با مصلحات
جائز ست و بهمین سبب واجبست که تعدیه ترطیب ماده یعنی ترقیق و تسییل و انضاج آن نمایند چون غلیظ یا لزج باشد و بر تلطیف و تقطیع صرف
انتصار نکنند که اکثر عنف او و عصیان ماده مودی بجراحت در ریه گردد و بدین سبب جمیع ادویه مدره از جهت ادرار بنابر اخراج او رطوبات رقیق را
باین مرض ضرر میکنند و چون باربو در کبد غلظ محسوس گردد باید که با دویهٔ صدریه ادویه از جنس غافث و افسنتین و امثال آن از ادویهٔ کبدیه مناسبه
مخلوط سازند و آنچه میان امرین جامع بجمع شدید ست او مثل فوه الصبغ و نیز راوند ست و چون مریض طفل باشد ادویهٔ لبشیر با درش آمیزند و ادویهٔ
معتدله مثل آب بادیان رطب لبشیر آمیخته ایشان را کفایت کند و شوربای خروس بیر معین بر نضج و نفث ست و از تدبیر نافع استعمال
دلک سینه و متصل آنست بدستها و پارچه های خشن خصوصاً چون درینجا نفس انتصاب باشد بدلک معتدل یا بلس بدون دهن تا گاه آنکه ماندگی پدید

پس اندکی روغن بمالند و باید که در دلک بروغن در بعض اوقات ادویه محلله قویه مثل قیسور و نطرون مسحوق استعمال نمایند بعد ازان دلک شدید کنند و بقول
شارح اقوی ازاین آنست که دردی شراب سوخته چهار درم فقاح اذخر فرفیون هر واحد یکدرم باریک سائیده بروغن آمیخته برسینه بمالند و اگر ماده بسیار و مرض
مزمن باشد لابدست از تنقیه بمسهل قوی معدل از تخم انجره و بسفائج و قثاء الحمار و تخم حنظل مانند آن ادویه که تنقیه بعد از رطوبات نمایند لیکن این ادویه صرف
نباشند بلکه بمصلحات آنها تعدیل نموده باشند و از جمله تدبیر تنقیه قی استعمال صوت و رفع او بتدریج بسوی قوت و طول ست که منجمله ریاضات خاصه صدر ست
اما هنگام تنقیه مواد قلیل العمل آرند و از جمله تدابیر بعد از تنقیه بمسهلات استعمال قی متصل خصوصاً بعد خوردن ترب ست یا شرب چهار درم بورق مع پنج اوقیه
ماء العسل و این دو اقوی ست استعمال او نشاید مگر چون مرض قوی و امر صعب گردد و خربق سفید بسیار نافع ست و آن در امراض صدر مامون غیر مخوف
ست و بهتر آنست که قطعه های خربق در ترب خلانیده یک شبانه روز بگذارند بعده برآورده آن ترب را بخورند و ایضاً بگیرند خردل و نمک هر واحد
یکدرم و بوره ارمنی نیم درم و نطرون یک دانگ سوده در پنج استار آب عسل یک اوقیه آمیخته بیاشامند و باید که بعد استعمال قی بکمال احتیاط مریض را دارند
که هوای بارد بصدر نرسد بلکه ملبوس سینه را پوشیده دارند و از جمله تدبیر جید درین مرض ادامت لین طبیعت ست و تناول کنجبین قبل طعام و طبیخ
کهنه و شوربای ارمغ پیر بجزر قرطم و لبلاب و چقندر را عانت بران بیفزایند و اگر این کفایت نکند ماء الشعیر شدید الطبخ مع فرفیون اندکے یعنی از نیم دانگ
تا سه ربع دانگ بنوشند و افتیمون درین مرض شدید النفع ست اگر از آبیکه دران افتیمون جوشانیده باشند ماء العسل بسازند نفع شدید نماید و همچنین
تناول او بمثقال با سکنجبین ملین الطبع ست و کذلک انجیر و ادویه و سداب که در آب جوشانیده و ازان ماء العسل ساخته باشند نافع ست و ایضاً طبیخ حلبه با انجیر
فربه مع عسل بسیار قبل غذا بزمان طویل استعمال نمایند و بعد غذا معاودت کنند و همچنین طبیخ مویز و حلبه با آب باران و نیز از تدابیر نفس ریاضت ست که از
بطو و سرعت تدریج نمایند تا عجلت در ایشان احداث اختناق منجر بکسے ده بعقب ننماید و در غذای ایشان نیز تدریج باشد مثل ریاضت و نان ایشان
نضیج منقول از عجین خمیر بود و نقل آنها ملطفات باشد که دران حب الرشاد و زوفا و صعتر و بودینه افتد و دسومت اغذیه آنها از شحوم خرگوش و گوزن و غزال
و خصوصاً ثعلب باشد و خصوصاً ریه آن که ریه ثعلب چون خشک کنند و دو درم ازان بیاشامند دوای این مرض ست و کذلک ریه قنفذ بریست و لحوم
برای آنها مثل ماهی صخری نهری غیر آجامی و مثل کنجشک و تذرو و دراج و شوربای خروس پیر و کذا سائر طیور قلیل السمن نافع ست و گاهے لسان الحمل
در اغذیه اصحاب ربو داخل میکنند و شراب ایشان ریحانی کهنه قلیل المقدار باشد و چون اراده کثرت نضج و اعانت بر نفث کنند بسیار رقیق ازان استعمال
نمایند و شراب عسل و مویز ایشان را نیز نفع میکند و در شرابهاے شیرین معادن با شیلے ملطفه بسبب جلا و تلیین و تسخین نیز منفعت ست و باید که در
شراب و غذا فرق و ساعت کنند تا شراب غذای غیر منهضم را نافذ نکند و مواد مسدد نیفزاید و از آب یک دفعه سیراب نشوند بل بدفعات اندک اندک
نوشند و اما اموریکه اجتناب از آنها واجب ست از آنجمله جماع ست حتے المقدور و خصوصاً بر الطعام و خواب بسیار و خصوصاً خواب روز و خواب بر طعام
مضر ترین اشیاست برای ایشان مگر آنکه بسبب بیداری فتور شدید و ماندگی و حرارت در بدن بهم رسیده باشد که درین هنگام اندک خواب
بعد طعام کنند و از جمله حبوب که دران نفخ باشد اجتناب نمایند و از شرب آب خواه شراب بر طعام احتراز ورزند و اما ادویه مسهله قویه که ملائم
ایشان ست مثل نوشیدن جاوشیر و شحم حنظل هر واحد نیم درم بماء العسل ست و یا چند بیدستر مع اشق و استعمال حب غاریقون در هر ماه دو بار
لابدست چون مرض قوی گردد و ایضاً شحم حنظل نیم مثقال افسنتین سدس مثقال بآب سرشته حب ساخته بعد استعمال حقنه ساذجه یک روز قبل ازین
بمثل آب چقندر و روغن کنجد و بورق و مانند آن استعمال نمایند و ایضاً شحم حنظل دو دانگ تخم انجره یک درم افتیمون نیم درم بعسل سرشته
یک شربت سازند سه ساعت بران صبر نمایند بعده از یک اوقیه تا سه اوقیه ماء العسل بنوشند و ایضاً شحم حنظل و شیح مساوی
بورق نیم جزو بیخ سوسن یک جزو جاوشیر یک جزو حب بسته از یک نیم درم تا دو درم بخورند و بعد انتظار یک ساعت نصف قوطولے ماء العسل
بنوشند و ایضاً خردل یک مثقال نمک طعام نیم مثقال عصارهٔ قثاء الحمار نیم مثقال هشت قرص ازان ساخته دیگر روز در میان یک قرص بماء العسل بخورند

که تلیین طبیعت و تنقیت بسهولت نماید و اگر عصارهٔ مذکور نباشد بدل او شحم حنظل کنند و اما سائر ادویه پس واجب ست که دران تبدیل نمایند و دائم یک دوا
استعمال نکنند که طبیعت با الوف آن گردد و ایضاً میان ادویه و ابدان مناسبات ست مدرک نمیشود مگر بتجربه و چون تجربه کنند کرده دوای انفع نمایند و باید
که جهت مصب ماده بنزه عی دارند اگر از سر باشد تدبیر آن بعلاج نزله که مذکور شد مع تدبیر تنقیه خلط نمایند و گاهی دران مخدرات می آمیزند مثل افیون بجهت
درمنع نوازل و اما تفاریق ادویه پس مثل دوای دلیقوریدوس ست و مثل زراوند دحرج که ازان هر روز نیم درم با آب گرم بخورند و مثل سکبینج بشراب اهل و جوز [illegible]
و ایضاً فاشرا و فاشرشتین چهار دانگ و نیم بماء الاصول و ایضاً سرکه که دران تخم انجره چند بار تر کرده باشند و با ده درم تخم حرف روغن بادام بران چکانیده
و بیخ فوه نصف و ربع سکنجبین عنصلی که سکنجبین عنصلی خیلے سودمند است و عنصل بهریان سوده بعسل سرشته و دواشه بدهند و از زراوند دحرج و فونجانات و شیح و سوسن
و کمافیطوس و جندبیدستر و ایضاً مطبوخ قنطوریون بعسل و قنطوریون هر دو قسم نافع ست درین مرض در هر دو حال غلیظ عند الحرکت و در ابتدا
و دقیق عند السکون و در آخر بعسل لعوق سازند و ایضاً علک الانباط تنها یا مع اندکی عاقرقرحا و بارزد و جاوشیر خیلے نافع این مرض ست لیکن از غائله عنطبه او
بعصب حذر نمایند و دوای الکبریت شدید النفع ست و ایضاً بگیرند حرف و کندر هر واحد سی درم و زوفای خشک ده درم و بعسل آمیخته شربت
حسب مشاهدهٔ حال و ایضاً به لعاب خشک کرده پنج درم پودینه کوهی چهار تخم کرفس سافج هر واحد هشت [illegible] فلفل هر واحد چهار بزر البنج دو درم
و ازان دوا مرکب بسازند و یا بگیرند آب پیاز عنصل بمثل آن عسل فائق و برآتش پکنند تا انعقاد نمایند و بقدر [illegible] قبل طعام و مثل [illegible] طعام بخورند
ایضاً فوتنج و حاشا و ایرسا و فلفل و انیسون بعسل بسرشند و بقدر بندقه صبح و شام استعمال نمایند و ایضاً جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس و جندبیدستر و کندر
و زوفا هر واحد یک مثقال بعسل بیامیزند و آن ده شربت ست و یا بورق چهار فلفل سفید دو انجدان سه اشق و فوتنج و سکبینج بسرشند و شربت بقدر
باقلا بماء العسل یا جندبیدستر و زراوند دحرج و اشق هر واحد مثقال فلفل ده عدد در سرکه عنصل آمیزند و شربت مقدار بالا در سکنجبین و ایضاً فراسیون و قسط
و میعه و مغز چلغوزه هر واحد مثقال جعده جندبیدستر هر واحد مثقال فلفل سفید عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد نصف مثقال بعسل سرشته بقدر باقلا بماء العسل
گرم بخورند و ایضاً خردل و بورق هر واحد دو جزو فوتنج نهری عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد یک جزو بسرکه عنصل سرشته بقدر کرسنه در ماء العسل
بر نهار بخورند و یا شیح و افسنتین و سداب معجون بعسل و یا این ادویه بعسل بجوشانند و یا مطبوخ او بعسل انعقاد نمایند و اول بسکنجبین بخورند و یا طبیخ فوتنج
بشیر و خصوصاً چون درینجا حرارت باشد و بدانند که راسن و آب او درین مرض شدید النفع ست و از جمله ادویه قویه درین مرض عند صعوبت زرنیخ
بر تلیخ ست که ازان حب سازند و یا اندکی زرنیخ بماء العسل بدهند و کبریت در بیضه نیم برشت بخورند و از ادویه جیده قریب الاعتدال کمون کوفته بسرکه ممزوج
کرده است و آن بغایت بسیار نافع ست و ایضاً لعاب خردل سفید مثل او بعسل لعوق سازند و استعمال نمایند و نزد شدت اختناق و ضیق نفس لعوق
چهار درم بدو درم حرف کوفته همراه ماء العسل بدهند که در ساعت بکشاید و آن عرق النسا را نیز نافع ست و روغنهای که بر اشربیه الشان میچکانند روغن
بادام شیرین و تلخ و روغن مغز چلغوزه است و مروخات مثل روغن سوسن و غار ست بر سینه بمالند و کذالک روغن شبت و اما دخن مثل زرنیخ احمر و کبریت ست
هر دو مساوی کوفته بشحم گرده بز آمیخته قرص بسته در حلق بتوسط قمع دخان آن بگیرند و ایضاً مرد قسط و سلیخه و زعفران و زراوند آمیخته هر روز دو بار دود بگیرند
و ایضاً میعه سائله و بارزد و صبر سقوطری بدستور بعسل آرند و ایضاً زرنیخ اصفر و زراوند طویل هر دو مساوی بسایند و بسمن البقر سرشته بنادق سازند و بقدر
یکدرم ازان ده روز بخور گیرند هر روز سه بار که نفس فی الحال بکشاید صاحب کامل گوید که ملاک امر در علاج ربو حادث از رطوبات بلغمی آنست که
استعمال کنند اشیاء مسخنه ملطفه که با آنها تقطیع و تنقیه باشد تا رطوبت را افنا و قطع و جلای آن نمایند از جمله سرکه عنصل و سکنجبین آن و ماء البارج فیقرا و تخم
زراوند دحرج بماء العسل و قنطوریون دقیق در آب خوب جوشانیده آب و سکنجبین عسلی یا بعسل نوشیدن و یا بگیرند زوفا و ایرسا و شونیز هر چه ازینها
بیسایند باریک کوفته بعسل سرشته بلیسند و یا بسکنجبین عنصلی و یا بعسل آمیخته بنوشند که قوی النفع و مفتح سده و قصبه ریه مقطع بلغم غلیظ است
و سکنجبین آرد کرسنه و ترمس و بادام تلخ هر واحد یک جزو باریک سائیده بعسل سرشته لعوق کردن یا سکنجبین عنصلی آمیخته بنوشند و اگر صاحب او

احتمال حرارت قوی نماید بماء العسل یا منضج بدهند و حب صنوبر یا حب البطم بعسل نافع ست و اگر قیه یکدرم در آبیکه انجیر سفید یک اوقیه جوشانیده صاف کرده
باشند گداخته با یک درم روغن بادام آمیخته سه روز بنوشند نفع بین نماید و واجب ست که استعمال جمیع ادویهٔ مذکوره بعد تنقیه بدن بدوای
مسهل بلغم و رطوبت مثل دوای مرکب از تربد و غاریقون و نمک نفطی و شحم حنظل باشد و اگر استفراغ بدن بقی از ترب و سکنجبین کنند بدن او از بلغم و اخلاط
غلیظ پاک گردد و لعوق که از فراسیون و پیاز اسقیل بریان هر واحد یکجزو و بیخ سوسن نیم جزو سائیده بعسل کف گرفته سرشته لیسانند صباح
بقدر یک ملعقه همراه آب مطبوخ شیح یا ما شا یا برنجاسف یا پودینه بخورند و ما را لزوفا مرکب هر روز چهار اوقیه یا یکمثقال معجون قفی و یک درم روغن
جلغوزه بنوشند و اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد تریاق اربعه نیم درم در ان حل کنند و لعوق کرسنه پرسیاوشان رب السوس هر یک هفت درم
بادیان فراسیون غاریقون زوفای خشک هر یک سه درم میعه سائله صمغ البطم هر یک دو درم مویز منقی بست درم کوفته بیخته و مویز و صمغ و میعه
را در منضج تر کرده سوده و همه را آمیخته و با عسل کف گرفته آمیخته یکمثقال خوردن نیز نافع ست و کذلک حب صنوبر کبار مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر
هر واحد پنج درم تخم انجره بادیان کرسنه حلبه هر یک سه درم مغز حب الصنوبر داته مغز حب قلقل هر یک چهار درم باریک سائیده بمطبوخ انجیر و منضج سرشته
لعوق سازند و روغن بادام تلخ آمیخته بقدر یک مثقال با آب مویز یا منضج مع سکنجبین عنصلی بخورند یا حلبه مقشر و مویز و حب الصنوبر کبار یک جزو در آب شیرین
خوب جوشانیده باریک لیسانیده و بعسل کف گرفته آمیخته لعوق سازند و یا علک الانباط ربع رطل و رجند آن آب که آنرا بجوشند بجوشانند تا بقوام عسل آید فانیند
نیم رطل انداخته بپزند تا آنکه لعوق گردد استعمال نمایند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه ذکر کرده که بار هاعمل خوب کوفته آب او بگیرند و مثل او عسل آمیخته
بر آتش انگشت بپزند تا بقوام لعوق آید و قبل طعام و بعد او یک ملعقه بخورند و ایضاً جالینوس در بیمار نوشته که مویز منقی و حلبه مغسول هر واحد
یکجزو و آب باران سه جزو خوب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده عسل آمیخته بپزند و کف او بردارند تا بقوام شربت آید و بمرات متوالی بنوشند شربت
دو وقیه بریع و شربت نافع انتصاب نفس نیز مفید ست و آرد کرسنه آرد حلبه هر واحد پنج درم تنو بیز اصل السوس هر یک دو درم عاقرقرحا یکنیم درم باریک
سائیده موم در روغن سوسن یا روغن ناردین گداخته آمیخته مثل مرهم سازند و بر سینه ضماد نمایند و اغذیهٔ ایشان مشاکل در مزاج و جوهر با دویه مستعمله
یعنی حار یابس لطیف باشند و مثل تیهو و دراج و تذرو و ممعول با آب نخود و زیره و شبت و دارچینی و خولنجان و قلقل با مطنجن بروغن بادام و دارچینی و
کرویا دمری و مانند آن لیسانند و اگر احتیاج بیابس تر ازین افتد سحوم غزال و ارنب و ثعلب دهند که لحم ثعلب برای ایشان موافق ست لاسیما ریه
آن چون بغیر نمک خشک کنند و کوفته بیخته دو درم با آبیکه در ان مویز جوشانیده باشند بدهند و کذلک ریه قنفذ و اگر اطریح و کوسج ادام سازند نافع بود
و از بقول سداب و کرفس و نعناع و رشاد و صعتر رطب و بادروج و شقیقه روخردل و مانند آن ست و از فواکه یابس انجیر و مویز و حب البطم و حبة الخضرا و ماء
معمول العسل و حب صنوبر و حب البطم نافع و از اغذیهٔ مولد بلغم مثل سمن و ماهی تازه و شیر و ماست و حبوب جمله که منفخ و مزید این مرض اند اجتناب نماید
و کذلک از تمامی مولدات نفخ و ریاح و شراب غلیظ و حلو پرهیز نند و بعد غذا خواب نکنند بلکه بعد نزول او اندک از معده بخوابند و طول هم به بند
و غذا بعد ریاضت چون از تعب آن استراحت گرد و استعمال نمایند و برابدان ایشان آب مالح نطول نمایند ایلاقی و حجر جالی بنوشند و اگر
ماده در عروق و شرایین ریه و در خلل ریه باشد و مانعی نبود ابتدا بفصد باسلیق از دست چپ کنند بعده تدابیر دیگر بکار برند و در خمیر نان بادیان داخل
نمایند و شوربای خرگوش و آهو و گوزن و روباه دهند و ماهی شور بجای ماهی طریخ باشد و شش روباه و خار پشت خشک کرده بکوبند و با شکر آمیخته بدهند
که درین مرض بالخاصیت نافع ست و بعد طعام تا دیر وقت و دراز نگذرد آب ننوشند و اقل آن فاصله دو ساعت باید و هر چند کمتر خورند بهتر ست و وضع
آب ماء العسل سود دارد و مالیدن سینه و پهلو بکف دریا و نطرون سوده نافع ست و اگر از مالش ماندگی شود روغن یاسمین یا روغن شبری
اندک بمالند و آنا تیر خوردن و دواشیان باید که اول بدواهای مفرد شروع کنند مثل سکنجبین که از چهار دانگ تا یکمثقال سوده در آب سداب حل کرده
بدهند و سکنجبین بزوری و عسلی موافق ست ماده غلیظ را نضج دهد و به آسانی بر آرد و سینه پاک کند و خصوص که زوفای خشک در ان داخل کرده باشند

وهرگاه ادویه مفرد کفایت نکنند بادویه مرکب چون مطبوخها و معجونها رجوع کنند و برای تنقیه حب غاریقون بدهند یا غاریقون چهار دانگ و نیم شحم حنظل
یک نیم دانگ رب السوس بکوبند هم حب سازند و این یک شربت ست وایضاً غاریقون نیم درم شحم حنظل ثلث درم نمک طعام دو دانگ
رب السوس تخم انجره ایرسا هر یک نیم درم و آن یک شربت ست و جهت کسی که در سینه او حرارت باشد یا تپ همیگیرد از بنفشه رب السوس هر یک درم
غاریقون ربع درم کتیرا نیم دانگ حب سازند و آن یک شربت ست و غاریقون و افتیمون را در مرض خاصیتے عظیم ست و حب جاوشیر دهند و جهت دفع
مضرت آن بسبب روغنهای گرم و خوشبو مثل روغن یاسمین بمالند و هرگاه بدن با دویه مسهل پاک گردد دائم قی کردن سود دارد و ادویه و حبوب منفثه
سینه و نای افضل ازین نوع باید بگیرند عاقرقرحا و ملک الانباط و کوفته با مدکی بارزد سرشته حبها سازند و مدام در دهان دارند و اگر ازین لعوق سازند
جائز ست و باقی همان ادویه ست که در قول شیخ مسطور شده و اگر حرارت باشد آنهمه ادویه در سکنجبین دهند مسیحی مے گوید که تدبیر ملطف محلل
اخلاط غلیظه علاج نمایند و لهذا ریاضت و دلک بنظر دن سحوق و امتناع از اشیای مرطبه مثل نوم و استحمام و سکون نفع مے کند و باید که نانی که در
خمیر آن انیسون و شونیز و زیره سرشته باشند تناول کنند و از لعوق ربو و اتبدآن دهند و بعد طعام بر نان طویل آب گرم اندک اندک نوشند و نفعت
و در هر هفته دو بار تلیین طبیعت نمایند و بروغن سوسن و غار نشست و سداب که در هر واحد یا در جمیع این روغنها قدری موم گداخته باشند تمریخ صدر کنند
و نقاح قیصوم بدهند یا تخم انجره در سرکه خیسانیده صاف نموده بنوشند و یا تخم شادسود و بعسل و روغن بادام لعوق ساخته بخورند و یا بگیرند فو و
دقومانا و حب الغار در سرکه و از آن سکنجبین بعسل سازند و کذلک طبیخ زوفای خشک و فراسیون و ایرسا و کمافیطوس و جعده و دانشا و پودینه نهری
بروغن چلغوزه یا روغن بادام تلخ بنوشند و یا لعوق از ملک الانباط و عاقرقرحا و بارزد و اشق ساخته استعمال نمایند و در هر ماه دو یا سه بار ایارج غاریقون
و افتیمون اسهال آورند و هرگاه قی استعمال کنند اول با شیای خفیفه مثل ترب منقوع در سکنجبین لیمون بعده آنچه قوی تر باشد مثل خردل و بورق و سپس
بقوی تر از آن مثل اکل ترب که دران خربق خلانیده باشند بعمل آرند و بعد از آن آبیکه دران حلبه و مویز مقدار یکنیم اوقیه جوشانیده باشند بروغن بادام چهار درم
بنوشند بعده اسهال طبیعت بحقنه ها و حبوب نمایند لیکن از آن عاده کنند بر آنچه تسهیل نفث نماید مثل طبیخ انجیر و مویز بروغن بادام تلخ بعده از انجیر و
آردجو و شونیز و روغن سداب یا روغن شونیز بر سینه ضماد نمایند بعد از آن انجیر بجوشانند و صاف کرده آب او را دیگر جوش دهند تا بقوام آید پس حسابیه
پرسیاوشان و پودینه کوهی کوفته بیخته آمیزند و بطور لعوق استعمال کنند و گاهی ساذجه این مرض بای طور کرده می شود که هر روز ثلث رطل مطبوخ زوفا بدو
مثقال معجون زوفا تا یک هفته بنوشند بعد از آن بنجزول و عسل و سرکه قی کنند بعده باین حب اسهال آورند غاریقون سه ربع درم شحم حنظل ربع درم
عصاره قثاء الحمار دو دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و این یک شربت است و اگر کفایت نکنند باز اعاده تدبیر نمایند تا آنکه صحت حاصل شود و از
اغذیه غلیظه و الضدها مضه پرهیز کنند و لعوق اسقیل نافع ست و کذا دوائی که از زراوند چینی و زراوند طویل و حلبه هر واحد سه اوقیه مرفسقین فوه هر واحد یک اوقیه
زعفران یکدرم لبا زند و سفوف حب الرشادی درم کنجد بیست درم زوفای خشک ده درم فانید بیست درم ترتیب ساخته بقدر حاجت استعمال کردن
بیخ سوسن پوست و سکنجبین جعده و قیصوم و کمافیطوس و زوفای خشک و فراسیون مساوی و دوائی که دران ریه ثعلب خشک پنج درم ست و در قول
شیخ مسطور شده جمله ادویه آن کوفته بعسل انجیر سرشته حب سازند و هنگام خواب استعمال نمایند و افضل ازین همه لعوق انجیر و حلبه ایست بگیرند حلبه و شسته
با انجیر خشک بجوشانند و صاف نموده آب او بعسل بپزند تا غلیظ شود و بقوام لعوق آید و چند ساعت قبل از طعام بخورند که منفعت عظیم است و اگر
تپ نباشد والا با احتیاط استعمال نمایند تا تپ هیجان نکند و اگر هیجان کند اول تسکین آن نمایند بعده استعمال کنند طبری گوید که ربو حقیقی که از رطوبت
بارده غلیظه منصبه در اقسام قصبه ریه باشد علامتش ضیق نفس در صدر و تهیج وجه و قلت نشاط ست و نفس صاحب آن شبیه بنفس شخصی دویده و تعب
کشیده و یا بلندی رفته و کشتی گرفته یعنی متتابع میباشد و خواهش او باخراج نفس اکثر از ادخال هوا بود و علاجش اینست که اول بحال بدن مریض نظر
کنند اگر شدید الامتلاء باشد فصد باسلیق نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیزند بعده تنقیه دماغ کنند مگر آنکه مزاج علیل بارد باشد و در تاره ره او خامی بود که در تنقیه

اوقیه سه از حاوشیر یا سکبینج داخل کردن مضائقه ندارد و حاوشیر ستبر است بعد از آن بگیرند اصل السوس مقشر پنج درم مویز منقی بست درم فطراسالیون پنج درم تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم پرسیاوشان ده درم فودنج ماحاما فاشرشتین هر واحد چهار درم زوفای خشک پنج درم جمله را بجوشانند تا مهرا گردد و صاف نموده در خرف آبگینه بدارند و هر روز بست درم ازین مطبوخ بوزن پانزده درم این شربت بنوشند بگیرند انجیر سفید من صغیر و مویز منقی یک رطل صغیر و ترنجبین ده درم در ... چندان آب بجوشانند تا آنکه مهرا شود و بعده صاف نموده بقدر نصف آن عسل داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و اگر دران قدرے زعفران داخل نمایند بهتر باشد و اما غذا از لحم حمل صغیر طیبا ... که بران سرکه عنصل و مری پاشیده باشند بسازند و اگر این معالجه دران اثر کند ازین عدول نمایند و اگر ازین نجاح حاصل نشود بدین طریق دیگر که آنرا معالجه اوسط نامند مشتغل شوند و آن اینست که بگیرند اصل عنصل کلان تازه قطعها سے خرد آن ساخته مثل قلاده منتظم سازند و در ظرف اخضر که نصف او از سرکه پر باشد بند از ند سر آن ظرف محکم کرده پنج روز در آفتاب گذارند بعده پنج روز در سایه گذاشته سرکه را بکشایند و پالیده صاف نموده و وزن کرده و در یک انداخته بر هر رطل آن زوفای خشک و پرسیاوشان هر یک پنج درم حاوشیر یکدرم داخل کرده خوب بجوشانند و بار دیگر صاف نموده و مثل آن عسل یا شکر داخل کرده بقوام آرند و هر روز ده درم ازان بایکدرم این سفوف بنوشند بگیرند زوفای خشک پنج درم تخم کرفس دو درم و نیم پرسیاوشان یکدرم و ثلث عاقرقرحا یک درم مویزج نیم درم همه را کوفته بیخته و نصف وزن آن شکر طبرزد آمیخته و غذا از ماء الشعیر معسل سازند و برین معالجه مداومت نمایند پس اگر زائل نگردد با این معالجه ثالث رجوع کنند که بیان آن چنین است کنار ... یا بطریکه بگیرند ترب کلان و پارچه پارچه نمایند و برگ شبت کف کبیر سه دل کوفته یک کف دو آب تر کرده دو روز بگذارند ... تنگین آن انداخته ... در پارچه بسته اندازند و بر آتش ملائم بپزند تا مهرا شود و بعده افشرده صاف نمایند و چهار اوقیه ازان بگیرند و وزن چهار اوقیه سکنجبین و دانگ نمک سوده داخل کرده صبح کلان ازان بنوشند و اندکے بروغن بید انجیر اوده تحریک نمایند و چون تهیه دارد قی کنند و معده را کے گرم و قدرے گلاب گرم کرده بنوشند بعده پنج روز راحت داده مرتبه دیگر قی نمایند و دران ایام قی روغن خیری و یاسمین که دران قدرے مصطگی و دانه کے زوفا و اندکے مرجوشانیده باشند بر سینه مالند و هرگاه سه بار بدین طریق علاج کرده پس از بیمار دیگر معجون ... نمایند که قی کثیرا باین معجون علاج این نفس کرده و بسیارے ازان صحت یافتند چنانکه گویا ... نبوده و این معجون را جوارشان ترکیب داده اند بگیرند زوفاے خشک ده درم رب السوس سه درم و ثلث حماما فاشرا فطراسالیون کمافیطوس جعده فراسیون هر واحد سه درم افثیمون چهار درم کبریت زرد وند ... هر واحد هفت درم سکبینج ده درم فرفیون سه درم و ثلث ... مصطگی عاقرقرحا ... پنج هر واحد چهار درم و نیم انیسون بادیان صعتر هر واحد دو درم همه را بکوبند و هر آنچه سائیده نشود و سکبینج انجیر یا سرکه عنصل تر کنند تا گداخته شود پس با دیگر ادویه آمیزند جمله را بعسل کفته گرفته بسرشند و در سبوها در هفت ساعت دو درم ازان بخورند و بالای آن نبید کهنه صاف بقدر تلخ تجرع کنند و دائم سینه را بروغن مذکور بالند و کمتر باتش روغن نکنند بل بمقدار یکه تلیین نماید و غذا لحم سینه کنجشک یا فتابر سازند و اگر ازین ننموده یا ... جائز است و از اغذیه غلیظه و لطیفه بپرهیزند و ریاضت معتدل جائز است و از جماع حذر کنند که موهن صدر است و از حبوب منفخه مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن اجتناب نمایند و این معجون برائے مرض ربو بسیار نافع است اگر بدان حرارت مزاج نباشد بگیرند بارزد پنجاه درم زراوند مدحرج زوفاے خشک اصل السوس هر یک پنج درم اصل عنصل بریان سی درم و سوای بارزد بسایند بعده انجیر خشک بجوشانند و پالیده صاف نموده عسل او برآرند و مثل آن عسل سفید داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا بقوام آید پس بارزد داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد بعده دیگر ادویه مسحوقه آمیزند و این معجون هر روز بهر است در حالت خلو شکم استعمال نمایند و آن در نهایت جودت است و کثرت آن نمایند و هرگاه مزاج مریض بحرارت متغیر گردد این طریق معالجه ترک نمایند لیکن مزاج نموده بازاعاده این معالجه کنند و اگر بطلایا ازین رطوبات لزجه در اقسام قصبه ریه یا صدر باقی ماند بدین تجویز تجربه کنند که تنقیه او نماید بگیرند زوفاے خشک گوگرد زرنیخ سرخ علک الانباط راتینج پرسیاوشان مصطگی مساوی کوفته بآب بیه کرده بهم آمیزند تا جمله آمیخته شود و بنادق ساخته بر آتش نهاده تقطیع و دود آن بگیرند گاهے شب ...

[نسخه مطبوخ]

[نسخه سکنجبین]

[نسخه معجون]

[نسخه معجون دیگر]

[نسخه دیگر]

سوای تدبیر دیگر باین بجز صحت یافته و اگر خلط متعسر باشد و باقی ماند این حقنه استعمال نمایند قنطوریون دقیق و غلیظ هر واحد کف کبیر قرطم تخم کتان تخم حلبه هر ا
دو کف خطمی سبوس گندم هر واحد سه درم انجیر سفید چهل عدد سکبینج سه درم بارزد دو درم جاوشیر یک درم ورق سداب کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود پس
یک صد درم آب آن صاف نموده قدری روغن سداب روغن بید انجیر بران چکانیده نیمگرم بدان حقنه کنند و این حقنه ربو را ببرد چون از رطوبات بارد
و بصداع کهنه مزمن باشد و مشائخ را که مزاج آنها بسیار بارد باشد نیز نفع میکند و آن بسیار در اصحاب ربو کائن از رطوبات بارد و بصداع کهنه و در مشائخ
برای سعال کهنه و خشونت قصبه ریه و انتصاب نفس این سفوف استعمال میکرد و انتفاع کثیر ازان می یافتند بگیرند زرنیخ سرخ دو دانگ گوگرد یک درم
و ثلث ریه فلوس و آفتاب بدون نمک خشک کرده پنج درم سرگین خرگوش سه درم زوفای خشک پرسیاوشان زراوند مدحرج هر واحد دو درم همه را
سائیده شکر طبرزد مساوی آمیخته هر روز نهار دو درم بخورند و بالایش شربت عسل یا شربت انجیر یک دقیقه بنوشند و حکیم موصوف امر میکرد باستعمال
شربت حلبه بگیرند تخم حلبه رطل مغز انجیر و تمر هیرون سه رطل بدهند آن آب بجوشانند تا مهرا شود و مالیده صاف نموده بقدر ربع آن عسل آمیخته بقوام
شربت آرند و دوام استعمال نمایند و اخلاط و ن صغیر معروف بقلبی در کتاب کبیر ذکر کرده که در علاج ربو بر سینه و در چهار موضع بر میان پشت و مقابل آنها در دو
موضع داغ دهند بالمیل که سر او بقدر دینار باشد و آن از علاج مشهوره است

شربت زوفا مجرب حکیم

علاج ربو دخانی که از استیلای ابخره دخانی بر قلب و از اخلاط که در شرائین باشد عارض گردد

فصد باسلیق از دست چپ نمایند و برای تسکین حرارت قلب شیره تخم خرفه ده ماشه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان هر یک هفت توله بر آورده شربت
صندل شربت نیلوفر هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشند و طلای صندل و آب کشنیز سبز بر سینه نمایند و لعاب اسپغول با شربت نیلوفر و شربت
بنفشه و بهدانه و ماء الشعیر و شربت سیب و صندل و فواکه و مفرحات بارد خورانند و مداومت لعاب گاوزبان با شربت انار مفید شناسند و آنچه در علاج
خفقان حار گفته آید بعمل آرند و بقول خجندی تسکین حرارت قلب بسکنجبین ساده و شربت لیمون کنند و ترک مبخرات و تناول اشیای
مانع تبخیر نمایند و بقول حکیم علی تخم بادرنگ و آب وی مجرب است داخل مسلوق او بروغن بادام تا ایام متوالی نیز مفید و این معجون خفقان درین نوع
نیز مجرب است هلیله زرد و سرخ و سیاه افتیمون هر واحد یک درم بلیله دو درم آمله چهار درم کشنیز خشک شش ده درم روغن بادام شیرین ده درم ترنجبین
مصفی هر یک بست درم شکر سفید شصت درم بدستور اطریفلات مرتب سازند و با گلاب بخورند و یا بعد فصد باسلیق عناب بهدانه در عرق گاوزبان و کاسنی
و عنب الثعلب و نیلوفر مالیده شربت بزوری داخل کرده با لنگو یا شیره دهند و یا عناب بهدانه اصل السوس جوشانیده شیره کاهو شیره خیارین
شربت بنفشه خاکشی دهند و گاهی خطمی می افزایند و یا بهدانه عناب دانه هیل در عرقیات جوشانیده و شربت بنفشه بدهند و خمیره مروارید استعمال نمایند و گاهی
در ضیق با خفقان و سرفه و خروج بلغم خطمی خبازی گاوزبان گل بنفشه عناب جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و در مزاج سوداوی عناب بهدانه سپستان
بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی دهند یا خطمی خبازی جو مقشر در جوشانده و صمغ عربی سوده پاشیده افزایند و ایضاً در ربو از بخار
سوداوی قلب خمیره گاوزبان شش ماشه خورده اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه در عرق عنب الثعلب و کیوڑا جوشانیده
شربت بزوری بارد داخل کرده دهند و اگر با خفقان رطوبی باشد گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس دانه هیل هر یک چهار ماشه عود مصطکی برگ نعنع خشک
هر یک دو ماشه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه دهند که در تجویز هضم نیز مجرب است و یا مطبوخ ابریشم که در علاج ربو بلغمی گذشت بدهند و هرگاه احتیاج
استفراغ ماده شود بعد نضج تنقیه از مسهل سوداوی حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون مقوی بلاجورد و مانند آن نمایند و ماء الجبن با حبوب و سفوفات مناسبه
استعمال کنند و اطراف بمالند و ببندند و در آب گرم نهند و بشویند و حجامت ساقین بشرط یا بلاشرط حسب حاجت بر قدمین نهند و بهترین تدابیر آنست که نقل بهوای
بارد نمایند و اگر ممکن نباشد خانه را ابرد و اطیب سازند و بعرق انار املسی شربت و بعرق گاوزبان یا ماء الشعیر بشکر و مداومت عرق گاوزبان بشکر نیز در سوداوی
نافع است و حجر لاجورد غیر مغسول چهار قیراط خوردن ربو و ضیق النفس سوداوی را مفید نوشته اند و خوردن حجر ارمنی مغسول دو درم درین باب مجرب بدیع است

معجون خفقان

و شعیر مقشر نیز برای ربو سوداوی مفید گفته اند و کذا شیر گوسفند و ماده خر و آنچه در علاج ضیق از ابخره و غذائیه گذشت بکار برند و غذاها از شعیر سازند و گاهے نخود بماش مقشر مع روغن بادام و شعیر مقشر مطبوخ بقرع و اسفاناخ و مانند آن غذا میسازند و فواکه تر و خشک طیب الرائحه و استنشاق خوشبو و شمیدن سیب و به و امرود و خیار و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و صندل و گلاب و کافور و طلای اینها بر سینه مناسب و از اشیای یابسه و مجففه احتراز ضرور است و بعضی متاخرین منقول است که بعد فصد باسلیق یا ابطی جهت تعدیل مزاج خمیره صندل ترش رازی یک توله و رق نقره یک عدد طباشیر لاجورد مغسول یک یک ماشه آمیخته بلیسانند بعده شیره اصل السوس هفت ماشه و خیارین مغز کدو هر یک پنج ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه در گلاب بید مشک عرق گاوزبان هر یک هفت توله برآورده شربت سیب ولایتی و گاوزبان هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک شش ماشه پاشیده نوشانند و غذا شوربای مرغ بالـ۔۔ نخود دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد مطبوخ افتیمون فواکهی علوی خان کنند و یا ماء الجبن با سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت شاهتره مدبر شاه ارزانی نوشانند و بعد فراغ از ماء الجبن جهت تقویت و تعدیل مزاج یاقوتی بارد ذکار الله خان العرق شیر علوی خان و شربت گاوزبان ابریشم و تخم بالنگو و شربتی دهند و خوردن انار مجوش و موز و شفتالو و سیب و زرد آلو و شفتالو و تربز و خربزه و لیمون شیرین و قرص لیمون فائده عظیم دارد و همچنین خمیره گاوزبان عنبری و مفرح شاه با عرق صندل و گاوزبان و ابریشم و گلاب و اصل السوس با شربت صندل و سیب و همچنین قرص کافور با شربت نیلوفر و عرق بید مشک و بعضی هردم سوداوی و دمه الحار را این نوع بسیار نافع و بعد فصد باسلیق و صافن و مداومت فادزهر با عرق بید مشک شربت ابریشم و تلیلی شراب حفظ عظیم باشد و آنچاکه پیوست در ذبول باشد علاج نهد و لیکن سبوس اسپغول سه ماشه با شربت نیلوفر چهار توله و عرق بید ساده و نیلوفر و صندل هر یک چهار توله بدهند و یا شیر خوش و ترنجبین دهند اگر قوت داشته باشد و الا لعوقات مرطبه ذی لعابیت همراه عرق شیر دهند باقی از بحث تپ دق و ذبول اخذ کنند شیخ صاحب غنی منی گوید که گاهی ربو از اجتماع دو نوع حادث میشود و شدید الاعراض میباشد حکیم شریف خان مینویسند که بسیاری را از دو نوع یعنی از ابخره فاسد نزله عارض شده بر اکثر اطبا امر ایشان خفی بود و معالجه آنها نمودم و صحت یافتند .

علاج ربو ریحی

شیره تخم کشوث شیره بادیان در آب برآورده گلقند بالیده صاف نموده بنوشند و دیگر ادویه کاسر ریاح مفتح سده و جوارشات و کمادات و حمام استعمال نمایند و روغن ناردین و سداب و غار بر سینه و پهلو بمالند و شبت و بابونه و مرزنجوش بران موضع ضماد کنند و تکمید صدر و پهلو بمرزنجوش مطبوخ و کذا مطبوخات دیگر نمایند و بعد نضج منضج بلغم از مسهل بلغم منقیه کنند و معجون فلاسفه نوشدارو و سنجرینیا و امروسیا و معجون نفی بخورند و آب بادیان و شیره تخم آن و حب الرشاد و ایارج فیقرا و مهالک انیسون و جاوشیر در آب سداب حل کرده لیسانند هر واحد در این باب بسخت سود مند است و از منفخات احتراز نمایند بالجمله بقول شیخ در علاج این نوع ربو قصد دو امر باید یکی تحلیل ریح برفق به لطفات که در ربو بلغمی مسطور شده دوم تفتیح سده تا عاصی التحلیل از ان منفذ یابد فقط و گویند که در ربو ریحی این مفتح منضج که محلل ریاح است بدهند گل بابونه لسان الثور بادرنجبویه پوست بیخ بادیان هر یک نه ماشه اذخر انیسون فوه هر یک سه ماشه بادیان هفت ماشه گلقند عسلی چهار توله و بعد حصول نضج تنقیه بدن بحب فراسیون و غاریقون علوی خان با اضافه تربد و ریوند خطائی و پوست هلیله زرد و سیاه هر یک نه ماشه سنا یک نیم توله انجیر زرد هفت عدد و مویز منقی سه توله زنجبیل چار ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام شش ماشه کنند غذا نان تنک و شوربای مرغ و سنگ خواره وقت شام و صبح تبرید از مصطکی سه ماشه سوده در جوارش جالینوس آمیخته لیسانند بعده عرق انیسون بیخ کرفس ابهل از خر هر یک چهار ماشه اصل السوس پرسیاوشان بادیان هر یک هفت ماشه جوش کرده شربت بزوری حار چهار توله یا بوقت شام پاشیده دهند غذا بدستور بهین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل و تحلیل ریاح و تقویت معده جوارش مصطکی مرکب علوی خان عرق تنها کو و جدوار عنبر دهند

علاج ربو استرخائی که از استرخاء عضلات صدر افتد

حلبه داخینی جوشانیده بعسل آمیخته بنوشند و روغن نرگس و سوسن و بان و روغن شونیز بر سینه بمالند و روغن ناردین را نافع عظیم است انجیر آنچه

و شیر بزبا ریک سائیده بروغن شبت یا سداب سرشته ضماد کنند و مطبوخ نافع انتصاب نفس نوشیدن و رب السوس یک ماشه فلفل سیاه مرکی هر یک دو ماشه با عسل لعیدن و بالایش چاسے خطائی یطبوخ تجرع کردن از مجربات ست و باقی علاج همچون علاج فالج نمایند و ششش و باه خشک کرده سائیده دو درم مطبوخ مویز خوردن بغایت نافع ست و حکیم عابد نوشته که نفع خوردن ریه حرو رد اجوات سلحفاة نهری پاک کرده باقی را سوخته مع قدرے فلفل و عسل آمیخته بصحت تجربه پیوسته و حل کنجد نشفشہ هر یک ده درم زوفاے خشک هفت درم باریک سائیده بعسل لعوق سازند و استعمال نمایند و اگر برگ تنباکو و فلفل سیاه مویز منقی هر یک چهار درم مشک خالص نیم دانگ گرفته اول برگ تنباکو را در گلاب خوب سحق نمایند تا مثل مرهم گردد بعده فلفل و مشک سوده بیامیزند بعد از ان مویز منقی آمیخته حل کنند تا که جمله یکذات گردد و حبوب بقدر فلفل ساخته یک حب صبح و یکے شام بخورند و از ترشی و شیرینی و مرطبات پرهیز نمایند ربو استرخائی و بلغمی نفع تمام دارد و طبری گوید که از استرخاے عضلات صدر عارض شود انتصاب نفس و اعراض ضیق النفس بآن حادث گردد و مشهور بنفس بکائی ست و علاج این نوع علاج فالج و استرخا ست اگر مزاج بارد باشد و اکثر حدوث این علت از رطوبات بارده و ضعف حرارت می باشد و بهترین چیزها که در معالجه این لقبه نقیبه استعمال نمایند غرغره بشربت انجیر ست و در بعض احیان مومیج و عاقرقرحا کوفته در سکنجبین حل کرده و این ضماد مصطکی سنبل الطیب قصب الذریره مرصبر ناردین مشک مساوی سائیده بگلاب آمیخته بر پارچه طلا کنند و بر سینه گذارند که بسیار نافع ست و هرگاه طبیعت تنقیه شود چنانچه که در باب فالج و استرخا گذشت بعمل آرند و باقی علاج او نیز از فالج و استرخا اخذ کنند و غذا لائق این معالجه باید

علاج ربو یبسی که از یبوست ریه افتد

با دالشعیر شیر بز و شیر خرش و شیر زنان و شیر خر تازه بنوشند و شیر گوسفند با ترنجبین نیز مجرب ست و شیر بز و رطبه لعابات و لعوقات مرطبه اکثار برند و تحنین اطلیه و قیروطیات و مراهم مرطب بر سینه گذارند و از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر و دیگر مرطبات جوشانیده روغن بنفشه تازه داخل کرده آبزن نمایند اگر آن تپ نباشد و یک کف اسپغول هر صبح و شام بآب فرو بردن و مدتی دراز بران مداومت کردن فائده تمام دارد و اشربه مبرده مرطبه مثل شربت عناب و نیلوفر و خمیره بنفشه نافع ست و عصارات و دادها از در طب مثل روغن کدو و بنفشه و بادام لسیار و روغن بادام در حریره یا و شراب رقیق المزاج استعمال نمایند و شربه دو درم روغن بنفشه در حمام ربو و ضیق یبسی را نافع نوشته اند و اغذیه بارده رطبه امراق و سمه اختیار نمایند و از سمخات قوی محللات و مجففات پرهیز سازند و حکیم عابد نوشته که شخصے را این نوع ربو مع شدت تپ عارض شده بود و ادویه مذکوره فائده نکرد پس اصل السوس دو مثقال بهدانه یکمثقال پوست خشخاش یک درم پستان سی عدد نبات سفید یک توله سوای بهدانه همه را کوفته جوشانیده صاف نموده دو درم صمغ عربی سوده پاشیده دادم و سکنجبین هفت مثقال و هنگام صبح بود دو ساعت از نوشیدن این مطبوخ خاکشیر دو توله تا چهار روز نیز دادم و صحت یافت و باقی هرچه در نفس متعلق مسطور شد بکار برند

علاج ربو بارد که از برودت ریه عارض شود

سوای تنقیه هرچه در علاج ربو بلغمی و ریحی مسطور شد استعمال نمایند و نوشیدن مطبوخ حلبه مخصوص و با دیان و مویز منقی با قند شیرین کرده و دیگر مسخنات نشتر اطلیه و تمریخ صدر بادهان حاره مثل روغن نرگس و ایرسا و روغن بابونه و اکلیل الملک مانند آن سودمند و اگر حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده عسل داخل کرده بنوشند یا بقوام لعوق آورده هر صبح یک قاشق بخورند نیز مفید آید و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی و لعوق عنصل در ربو بارد سخت سودمند ست

علاج ربو ورمی که از ورم ریه یا حجب یا کبد یا طحال یا خناق باشد

علاج امراض مذکوره نمایند چنانکه در محل هر یک مذکور ست و طبری گوید هر ورمی که در ریه حادث شود یا منضج شود و یا صلب گردد و غرض در معالجه ورم تلیین و تحلیل ست اگر حار باشد و از جنس ذات الریه بود و اگر رخو بود از جنس بود و انتفاخ باشد و علامت ورم صلب در ریه آنست که بادی انتصاب نفس بغیر وجع و نفث باشد و اگر رخو بود انتصاب نفس یا وجع اندک و نفث باشد و اگر ورم حار از جنس حمره یا از جنس بیلات باشد انتصاب نفس با لم شدید و خشکی دهن و سرخی رخسار و عطش و حاجت با ستنشاق شدید و سرعت و تواتر نبض بود و علاج این نوع ربو علاج ذات الریه است

و آن فصد باسلیق و تلطیفه بماء الشعیر و تضمید صدر با آرد جو مخلوط با آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی ست و چون درد ساکن شود لقیر و طلی متخذ از آب جراده کدو و آب کشنیز و آب برگ بزرقطونا و خبازی و موم و روغن که تسقیه باین آبها کرده باشند تمریخ صدر نمایند و اگر لهیب شدید باشد موم و روغن موقوف سازند و خرقه را باین آبها تر کرده بر سینه گذارند و قبض طبیعت صاحب این مرض روا ندارند و اگر قبض شود و لهیب او زیاده گردد این حقنه بعمل آرند بگیرند جو مقشر یک کف و سبوس و خطمی هر واحد یک کف در صره بسته و عناب سی عدد و سپستان یک کف پرسیاوشان یک باقه کبیر بنفشه یک کف صغیر جمله را بجوشانند تا مهرا گردد و مثل حسو شود بعده بقدر حقنه از آن صاف نموده با روغن بنفشه بیست درم و شکر سفید پنج درم و اندکے بورق در آن بمالند تا یکبار گرم و نیم گرم حقنه نمایند و در وقت اندیاد لهیب و قبض طبیعت همین حقنه بکار برند و اگر قوت قوی باشد اعاده فصد نمایند و باید که دوائے مسهل

ازفوق استعمال نمایند و باقی علاج او علاج ذات الریه ست

علاج ربو حار و غیر آن

اگر از حرارت ریه عارض شده باشد و لثوعات و مزورات و اطلیه مبرده علاج کنند و باشد که نزد فرط التهاب قلب و ریه احتیاج بکافور افتد و تسخیم مبرد باید که دران مراهم مبرده و غیر طلیات مبرده استعمال نمایند و آن در حقیقت قسمی از سوء تنفس ست و تضییق النفس و شربت خشخاش و شربت بنفشه و شربت آن بماء الشعیر و لعوق سپستان و نوشیدن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و شکر و بنفشه و مانند آن کافور را مفید گفته اند و حی العالم و لعاب بزرقطونا و آب برگ خرفه و موم سفید و روغن بنفشه بر سینه ضماد نمایند و ربوکه از امتلای معده بود و تدبیرش تنقیه معده است بقی و حب ایارج و مانند آن و تقلیل غذا و تجوید هضم و تقویت معده و آنچه در امراض حاده روز بحران ظاهر شود و علامتش نشاید کرد و بقول بقراط علاجی ندارد

سعال

بدانکه سعال که بفارسی سرفه نامند از حرکاتی ست که طبیعت دفع می نماید بآن اذیت را از عضوی و آن عضو در سعال ریه و اعضائے متصله بآن و یا مشارکت آنند و سعال ریه و صدر را مثل عطسه است مر دماغ را در حرکت از بهر دفع موذی و اسباب سرفه بقول جرجانی سه نوع ست یکے اقسام سوء مزاج ساده بود یا با ماده دوم انواع اورام و قروح و بثور ریه سوم رسیدن چیزی موذی ناگاه بآلات تنفس از خارج چون باد سرد یا دود یا غبار یا غیر آن یا فرو رفتن چیزے بغفلت در مجرائے نفس و اگرچه حرکت سرفه از آلات تنفس ست لیکن بسیار باشد که این اعضا سالم بود و بسبب مشارکت همه بدن چنانچه در حمیات یا بمشارکت یک عضو چون معده و مری و جگر و طحال و پستان سرفه پدید آید و هم او گوید که باعتبار انواع سوء مزاج و انواع ریشها و بثره ها که در ریه و آلات تنفس افتد سرفه اصلی شش نوع ست یکے سرفه بسبب سوء مزاج گرم ساده دوم سرفه بسبب سوء مزاج سرد ساده و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سوم سرفه بسبب سوء مزاج گرم با ماده چهارم سرفه بسبب سوء مزاج سرد با ماده و این نوع را سرفه تر گویند پنجم سرفه بسبب آماس و ریش آلات تنفس ششم سرفه بسبب بثرات السعال این چنان باشد که هرگاه جگر گرم بسیار شود خون متولد هم گرم باشد و هم غذائی که از آن بریه آید گرم بود که بسوزاند ریه را و دران بثور پیدا شود بسبب آن بعربی بثرات السعال گویند و گاه از این خون در ریه خلط هم رسد سرفه باشد و گاه عارضی باشد و تابع مرض دیگر پیدا گردد و محمد زکریا در فاخر نوشته که سرفه یا بچیزی در ریه می باشد که محتاج باخراج ست و آن چیز یا ریم و یا خون و یا اخلاط غلیظ و یا رقیق و یا دست که دائم از سر فرود آید و قصبه ریه را دغدغه نماید و یا بجهت رطوبت ریه ست و یا یبوست و حرارت آن و یا مدد شده و ریم و دران خواه حار دموی و یا صفراوی و یا بارد بلغمی و یا سلب باشد و یا بجهت هوائے باردکه بریه رسد و تشنج می نماید که سرفه یا بسبب خاص در ریه باشد و یا بسبیل مشارکت و سبب موجب سعال یا باد ست یا داخل و اسباب داخله یا مادیه سعال چیزے از اسباب خارجیه ست که اعضائے صدر و ریه را در مزاج و هیئت آنها متوحش گرداند یا تفرق اتصال آن کاین مثل سرما که بریه با عضلات صدر رسد یا التهاب و یا غیر آن رسد از هوای مستنشق یا آب سرد مشروب و غیره و یا شئ از اسباب بادیه مخشنه

یا شئی مبیس یا مخشن مجرای ریه مثل دخان یا غبار یا طعم غذای ترش یا عفص یا حریف یا شئی غریب که در قصبهٔ فتد چنانچه سرفه بسبب سقوط چیزے
از طعام یا شراب درین مجری از غفلت یا اشتغال بکلام عارض میشود و یا چیزیکه مهیا گرداند برای تفرق اتصال از استعمال ادویهٔ مقرحهٔ
ریه و اما اسباب و اصله سعال ها تند آنست که از اسباب بدنیهٔ سخنهٔ مزاج یا مبرده یا مرطبه یا مجففه بغیر ماده و یا بمادهٔ دموی یا صفراوی یا بلغمی رقیق یا
غلیظ و یا سوداوی عارض گردد و از سودا کمتر افتد و عام ست که اخلاط مذکوره از بالا فرود آیند و در فضاے قصبه بریزند و لذع کنند یا در
ریه مستقر شوند و یا مندفع از معده یا کبد یا طحال یا از بعض اعضاے صدر بسوے بعض آن و یا متولد دران باشند و گاهی بسبب تفرق اتصال
یا بجهت اورام و سدد در حجاب یا در ریه یا در حلقوم و جمیع مواضع قابلهٔ این مواد و بنا بر آفات ریه و حجاب حاجز و حجاب میان ریه و قلب باشد یا
اسباب سابقه امتلاست و تقدم اسباب بدنیهٔ اسباب و اصلهٔ مذکوره و سعال حادث بمشارکت مثل سعالی ست که بمشارکت ورم جگر و آفت
آن و مری و فم معده و لپستان و طحال افتد و یا بمشارکت تمام بدن در حمیات خصوصاً با تپ محرقهٔ یا حمی یوم تعبیه و مانند آن و یا با تپ و باے
افتد و یا بمشارکت بدن بغیر حمی باشد مانند سرفه حادث از وقت شیخوخت و بدانکه سعال یا یابس ست یا رطب در اصطلاح اطبا یابس
آنست که نفث با وی نباشد و رطب آنکه با خروج نفث بود و سرفه یابس از سوء مزاج حار یا بارد یابس سافج مے باشد و گاه
در ابتداے حدوث اورام حاره در نواحی صدر تا حصول نضج مے افتد چنانچه در ابتداے ذات الجنب و گاهے با ورم صلب سعال
یابس مے باشد و گاهی بسبب اورام کبد و نواحی معالیق و بندرت در اورام طحال و گاه بجهت عدم نضج ماده چیزی ازان بسرفه مندفع نمیگردد و گاهی
بسبب امتلای فضای صدر از ریم افتد و بدانکه گاه بندرت در سرفه چیزی سخت مثل حمص و تگرگ برآید و سبب او تحجر خلط غلیظ است از حرارت ریه یا
تحلیل لطیف و اسکندر و فولس و شیخ الرئیس این را مشاهده نموده اند و حکیم عادی خان مینویسد که من شئی صلب را مشاهده نمودم که از سرفه شخصی
و لیکن بصلابت حجر نبود و از اجسام غدویه صلب تر بود و بقول شیخ سعال شدید اکثر موجب نفث الدم میگردد و سفر در زمستان در ربیع شتوی بسیار
حادث میشود و گاهی در ربیع معتدل و نیز عند هبوب باد شمال زیاده می افتد چون صیف شمالی با قلت باران و خریف جنوبی با کثرت باران باشد
سعال در زمستان بسیار بهم رسد و بقول رازی صاحبان مزاج رطب و پیران بادان شمالی را در فصل خریف و ربیع سرفه بسیار عارض مے شود
و آن از امراض مخوفه است اگر از جهت ریه باشد و اشتداد یابد و بقول صاحب کامل گاهی صاحب سعال حادث از انصباب نزله بریه را حمیات
مختلفه عارض میگردد **طریق تشخیص اسباب سرفه** هر که شکایت سرفه نماید از و بپرسند که سرفه خشک ست یا چیزے رطوبت دران برمے آید اگر
خشک گوید سوال کنند که در جائی درد معلوم می شود یا نه اگر درد در حلق یا سینه یا پهلو یا معده یا جگر بیان کند و با آن آثار ورم مری یا ذات الریه یا اجتماع
مده در صدر یا ذات الجنب یا ورم معده یا ورم کبد نیز یافته شود سببش ورم این اعضا خواهد بود و اگر از درد انکار کند بپرسند که سرفه کدام وقت شدت میکند
اگر در نصف شب بعد خواب گوید و علامات نزله از نزول چیزی بسوی سینه و دغدغه در حلق و تمدد در جبهه و سدهٔ منخرین و غیره نیز بود سببش نزله حار باشد و اگر شدت آن
عند امتلای معده و هضم غذا گوید سببش مشارکت معده باشد و اگر زیادتی سرفه هنگام سردی هوا و تناول اشیای بارده گوید و کمی آن وقت گرمی هوا و تناول اشیای
حاره باشد و رنگ چهره رصاصی یعنی سفید مائل بسبزی و قلت عطش و تقدم اسباب مبرده مثل سکون در مکان بارد و تناول اغذیهٔ و اشربهٔ مبرده و بوئیدن
اشیای بارده باشد سببش برودت ریه بود و اگر هنگام گرمی بگوید و با التهاب صدر عطش دائم که تسکین او بهوای بارد بیشتر از آب سرد باشد و سرخی چهره
و عظم نبض و نفرت از حرارت آفتاب و حمام و آتش و راحت از هوای سرد و اشربهٔ بارد و تقدم قیام بسیار در هوای گرم و تناول اغذیهٔ و اشربهٔ گرم و
کثرت شمیدن روائح حار بود سببش حرارت ریه باشد و اگر گوید که وقت سخن گفتن و خواندن از غبار و دخان الم بهم میرسد و از هواے گرم و اشربهٔ
حار سرفه زیادتی میکند و نبض سریع و بول گرم و تند باشد سببش تبور ریه باشد و اگر وقت حرکت و گرسنگی و تناول اشیاے یابسه زیادتی سرفه بگوید
و عند سکون و پری معده و استحمام و شرب مرطبات مثل شراب ممزوج و ماء الشعیر خفت رو نماید و به لاغر و نبض سریع و متواتر و ضیق النفس و تقدم اسباب

مجففہ مثل کثرت استفراغات وجوع وصوم وجماع وسکون در مساکن حارہ یا لبسہ نیز باشد سببش یبوست ریہ باشد و اگر سرفہ بایت محرقہ یا حمی یوم یا وبائی بود سببش مشارکت ہمہ بدن باشد و اگر با صلابت طحال بود بمشارکت طحال باشد و اگر ہیچ یک از علامات مذکورہ یافتہ نشود و تقدم اسباب مخشن قصبہ ریہ مثل رسیدن غبار یا دخان یا خوردن اشیای ترش یا عفص یا حریف و یا وقوع چیزے در حنجرہ بپرسند ہر کدام از اینہا کہ اقرار کند سببش ہمان باشد و اگر مریض در سوال اول بر آمدن رطوبت در سرفہ بگوید پس جنس نفث بر جنس مادہ دلالت کند یعنی از رنگ خلطی کہ در سرفہ خارج شود و وجود ثقل در سینہ و دیگر علامات مخصوصہ غلبہ ہر خلط بر نوع مادہ استدلال نمایند و خروج خلط لزج بسرفہ شدید و عروض سرفہ بعد زکام دلیل نزلہ بارد ست و لین بشرہ وجہ و عروض سعال بمشایخ و مرطوبین مثل اطفال و اناث و اصحاب دعت و استسقای زقی بارد و رطب و کثرت خرخرہ خصوصاً در خواب و بعد او و تقدم اسباب رطبہ مثل مقام در مواضع رطبہ و تناول اشیای مرطبہ و استنشاق آنہا نشان سعال رطوبی ست و اگر با سرفہ علامات قروح ریہ از نفث خشکریشہ و مدہ یا طائفہ بسیرم ریہ یا حلق شعبہ قصبہ ریہ حدوث آن بعد از نوازل اکالہ و نفث الدم یا اورام و دبیلہ ریہ و صدر بود سببش سل باشد و اگر سرفہ با کثیر مردم صغار یا کبار عام بود و از شدۃ آن قی کنند بلکہ بول و براز ہم خارج گردد و عدم تشنگی و سقوط اشتہا بود و در آخر نضج رو دہد بہا فتد سرفہ وبائی از عفن ہوا باشد الفونل بدانکہ گاہی با سرفہ بارد نزلہ بارد نیز شریک گردد و نزول شی بسوی صدر محسوس شود و از جذب مادہ بسوی بینی سرفہ کم گردد و در ابتدا چیزی بسرفہ بر نیاید و بعد از آن بلغم خام سفید و یا مائل بزردی و سبزی بر آید و گاہے با آن تپ لاحق شود و سعال کہ از سوء مزاج ساذج افتد با نفث نمیباشد و آنچہ با مادہ بود با نفث میباشد لیکن ضرور نیست کہ آن مادہ محدث سعال باشد مثلا حدوث از سوء مزاج ساذج باشد مثل حرارت و با وجود آن چنان اتفاق افتد کہ در جوف ریہ اندک بلغم باشد و این حرارت آن را بگدازد و در نفث بر آید و گمان شود کہ سرفہ از بلغم ست و سبیل تحرز ازین غلطی آنست کہ اگر نفث در ابتدا ظہور نماید و بسرعت منقطع گردد بدانند کہ این نفث از غیر مادہ مرض است و اگر اندک تا آخر کند بعد از آن بزیادتی نضج زیادہ گردد آن نفث از مادہ مرض باشد و گاہی چنین نباشد اگر در ریہ بلغم شدید الغلظ و اللزوجۃ باشد پس در اول امر حرارت بلطف آن و طبیعت بر اخراج آن قوی نباشد و بعد از ان حرارت قوی گردد و چندانکہ حرارت در شدت زیادہ شود تلطیف او بیشتر آید و خروج او اسہل گردد و ایضاً اکثر سرفہ یابسی مادی کہ با ان نفث نباشد بسبب ضعف قوت دافعہ صدر و ریہ یا انقای مادہ از ان میباشد و فرق فیما بین آنہا اینست کہ آنچہ از انقا باشد بعد انحطاط مرض و خفت اعراض بعد نفث کثیر النضج بود و آنچہ از ضعف دافعہ باشد با آن قوت ساقط و ضیق در نفس بود و آنچہ از خامی مادہ باشد اگر بعد گذشتن مدت طویل بر مرض بود با ان اعراض صحت و ضعف قوت باشد و اگر در اوائل مرض بود با ان اعراض غیر مشتد باشد و آنجا کہ نفث نہ رقیق باشد و نہ غلیظ نہ در ابتدا و نہ بعد او پس سببش خشونت صدر باشد و سعال بالنفس گاہی بسبب ورم صلب ریہ نیز بود و جالینوس گوید ہر کرا سعال با وغدغہ قصبہ ریہ عارض گردد سبب آن نزلہ باشد کہ از سر فرود آید پس اگر با آن نفث نباشد مادہ منحدرہ رقیق مائی حاد بود و ہر کرا سرفہ بہم رسد و وقت تکلم و کشادن دہن ہیجان نماید بحیثیت علتی داخلی نباشد بلکہ بسبب خشونت قصبہ ریہ یا بسبب رسیدن سردی بدان باشد و بقول بقراط گاہ صاحب تپ را سعال عارض شود و اگر تسکین سعال نکند تپ اگرچہ خفیف شدہ و در تزید با نتہا رسیدہ باشد در اشتداد بسوی ابتدا رجوع میکند و اکثر این سرفہ شدید و نائبہ سرفہ بان طویل میباشد و چون در سرفہ مادی بسبب عارض نفث محتبس شود و یا بہا گرم شوند مادہ عفونت پذیرد و در تپ عفنی یا دق افگند

علاج کلی سعال

بقول شیخ اشیای حارہ ترقیق مادہ میکنند و نفث بہ آسانی بر آرند و باردہ مثل شربت خشخاش و حریرہ خشخاش جمع میکنند مادہ را برای انصباب مگر آنکہ چون قوی باشد آنہا کنند منجمد میگردانند حاصل آنکہ گاہی محتاج میشوند در تہیہ مادہ برای نفث بسوی اشیای حارہ و این ہنگامی ست کہ مادہ شدید الغلظ باشد و ارادہ اندک تلطیف او کنند تا مہیا بخروج از نفث گردد و گاہے درین احتیاج مے افتد بسوی اشیای باردہ و این وقتی ست کہ مادہ شدید الرقت بود و ارادہ تعدیل قوام او نمایند تا خروج او بنفث سہل گردد زیرا کہ ہر دو اعدا از افراط غلظ و رقت مانع از نفث ست و در اکثر احتیاج باشیای باردہ

بیشتر افتد زیرا کہ مانع از نفث در اکثر رقت مواد میباشد مگر آنکہ مادہ لزج شدید التشبث بجرم ریہ یا شدید الغلظ باشد و شربت زوفا صالح ست چون
ارادۂ جلای خلط غلیظ محدث سعال کنند درینوقت او بہتر جالی ست و اما خلط رقیق را شربت مذکور صلاحیت ندارد و قوابض قوی مجاری نفس را تنگ
می سازند و ماء الشعیر بہتر جامع برلے نفث ست بنا بر انضاج و تعدیل قوام و تعزیہ وغیرہ و گویند کہ سرفہ ہرچند از بلغم بود اما بے حدت نباشد و
اصلاح حدت بمسکنات کنند و سعال کہ با اسہال باشد ادویۂ او مثل نشاستہ و صمغ بریان نمودہ بکار برند و شربت حب الآس و قرص آن و شربت
انار و صندل و خشخاش درین حالت مفید شناسند و جالینوس گوید کہ اگر در سرفہ مادۂ غلیظ بر آید تلطیف آن بہ پودینہ و زوفاے خشک کنند و
اگر رقیق باشد تغلیظ آن بہ نشاستہ و ارزن نمایند و اگر لزج باشد تقطیع آن بسکنجبین و اشباہ سے حریفہ سازند و اگر بسیار باشد حتی کہ مریض از کثرت آن
ضعیف گردد استفراغ بدن بدواے مسہل کنند و اہل ہند می نویسند کہ اگر کاکڑا سنگی را کوفتہ بیختہ با آب حب بندند بمقدار فلفل و در دہن دارند ہر گونہ سرفہ
را نافع ست و ایضاً اگر برگ جبہ سفید بقدر ماشہ با چند دانہ فلفل سیاہ در آب سائیدہ صاف نمودہ بقدر نیم قدح بنوشند جمیع اصناف
سرفہ را زائل سازد و لیکن احتیاط آنست کہ در سرفۂ گرم و خشک استعمال نکنند و صاحب شفاء الاسقام می نویسد کہ استادمن صاحب سعال را
امر میکرد کہ بگیرند ہر صبح یک انار شیرین و دران سوراخ کردہ تخم او برآوردہ روغن بادام دران ریزند و در خمیر گرفتہ بجا کستر گرم بریان نمایند پس آب
او مص کنند و تفل او اندازند و یا رب السوس در دہن گیرند و اگر با سعال نفث الدم باشد دم الاخوین یک مثقال با نبات پنج درم بدہند و عرق
حشیشۃ السعال ہم نافع ست و خطمی بجوشانند و آب او سرد کردہ عوض آب استعمال نمایند و یا عناب و یا اصل السوس سہ درم گاوزبان پرسیاوشان
ہر واحد یکدرم در آب بخیسانند و آب او بدل آب خالص بنوشند و بقراط گفتہ کہ آب باران نفع میکند سعال را و خصوصاً چون اشربۂ سعال بآن
بجوشانند و خوردن ہر لقدر باقلا سعال مزمن و عسر النفس انتصابی و وجع جنب و صدر را نافع ست و خوردن جلغوزہ مع زردی بیضۂ نیمبرشت سرفہ کہنہ را
سود میدہد و باید کہ در سعال تدہین صدر و مابین الکتفین نمایند بروغن بادام شیرین و موم کہ دران مصطگی بر آتش گداختہ باشند و از اشیاے مالح
و حریف و حامض و عفص و سرخ و دران نفخ و قبض باشد مثل سفرجل و بلح اجتناب نمایند و گویند کہ از انجیر رطب احتراز کنند [illegible] و ادویۂ مخشنہ [illegible] مثل
کاسنی و گل سرخ و گلقند و ہلیلہ و در اکثر اقسام سرفہ مضرست و تقلیل خواب بسیار در روز در جمیع اقسام سعال خصوصاً آنچہ از نزلہ باشد ضرور باید کرد
و شیخ در قرابادین قانون نوشتہ اند کہ این دوا جمیع اصناف سرفہ را نافع ست و انقطاع صوت را اصلاح دہد بگیرند پوست خشخاش مع تخم او ثابت سی و ہفت
عدد و کرفس جبلی مسحوق سہ ربع رطل و سعفن منقی و ریوند چینی و گل سرخ و اصل السوس و گلنار ہر یک دو تولہ و یک ماشہ پاؤ بان دارچینی پاؤ کم دو ماشہ
سنبل الطیب دو ماشہ پاؤ بالا ادویہ را کوفتہ در آب باران یک قسط پاؤ بالا خیسانیدہ سہ روز بگذارند بعدہ بآتش ملایم بپزند تا ثلث
آب برود آن افشردہ صاف نمودہ صمغ عربی کتیرا ہر واحد ربع رطل مرکی ثمن رطل رب السوس ربع رطل مصطگی زعفران ہر یک ربع درم خوب باریک
سائیدہ با آب مذکور تسقیہ نمایند بعدہ میفختج ششن رطل بران ریختہ بار دیگر بآتش ملائم بپزند تا انعقاد یابد پس در ظرف آبگینہ بدارند و ہر نوع
سعال را بدان علاج کنند حکیم عابد نوشتہ کہ این دوا بتجربہ صحیح یافتم و گویند تدہین مقعد بہر روغنی کہ باشد مسکن سعال ست بالخاصیت و کذا تدہین سرہ
بروغن بنفشہ و یہودی گوید کہ چون سرفہ شدت کند محجمہ بر فقرۂ ثانی نہند و بولس بستن اطراف مفید نوشتہ و طبیخ دوا وقیۂ گاوزبان بشکر نوشیدن مسکن
سرفۂ قوی ست فی الحال و پوست انار شش ماشہ بلیلہ چہار ماشہ کتیرا صمغ ہر واحد دو ماشہ بروغن بادام چرب کردہ حب ساختہ استعمال کردن
اکثر انواع سرفہ را مجرب است و کذلک مغز بادام و شکر ہر واحد یک جزو و مویز نیم جزو مجرب و اگر از گل پستہ و بلیلہ مساوی در آب ادرک حبہا
بقدر مونگ بستہ در دہن نگاہدارند برلے اکثر اقسام سرفہ مجرب نوشتہ و اغذیۂ سعال مزورۂ نشاستہ و حریرۂ بادام و شکر و مزورۂ ماش و خبازی [illegible]
و خرفہ و کدو و بیضۂ نیمبرشت و حسوئیکہ از گندم و کرسنہ و عسل بروغن بادام سازند و حلوای نشاستہ و شکر نافع ست و کذا خوردن بادام شیرین با عسل [illegible]
مغز حلغوزہ و پستہ و خربزۂ شیرین و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام قاطع سعال مزمن ست و کذلک فندق سودہ بماء العسل خوردن سرفۂ مزمن را

صحت بخشند و گویند که در مرضی که کهنه گردد هیچ تدبیری سردی فزا هرگز استعمال نباید کرد خصوصاً در سرفه مزمنه و آنچه درین باب آزموده اند چهار چیز ست
یکی خون گرفتن و نفس را گرم داشتن خصوصاً در سحرگاه که بیدار شوند سر و روی را از هوا نگاه داشتن و سخن نگفتن دوم را بمقعد در فرو گرفتن و با آهستگی گذاشتن و
مرکی یا صمغ عربی یا کرنگبین در دهن داشتن و آب آن فرو بردن و بر رو خفتن سوم خواب کردن بشرطیکه بمنوبات واقع شود تا منع ریختن مواد در
خواب بر شش نیز کند سوم استعمال مسکنات و مجففات اخلاط ست چون برشعثا دمزید عمر و حافظ الصحت و امثال آن و با آشا طعامهای نرم لزج و
شیرین و چرب چون هریسه باندک شکر سرخ و پاچه که قند بران سوده پاشیده باشند چنگال خرما و کافی شکری یا عسلی و نان و حلوای بادام و نان و فرنی
بروغن بادام و زیربریانی کم نمک ماننده آن چهارم استعمال ادویه مقوی ریه بالخاصیت چون شش گورخر و روباه و گوشت راسو و موشک برای خارپشت
در سایه خشک ساخته سه ماشه یا زیاده بانبات برابر خورانیدن و یا با زردی بیضه مرغ وقت صبح بجای غذا دادن و شحم گوسفند و جند سفید آن بانبات نیز
بغایت نافع ست و همچنین زرده بیضه مرغ با مرکی و گویند که در میان هر دو کتف تا آنجا که دست مریض بر قفا برسد بر هر جا سه چهار یا زیاده بقدر احتمال قوت
زیره چسپانیدن همه انواع سرفه کهنه را مفید ست کذا فی المحیط و سرفه که از کیباس علی الاتصال باشد در میان هر دو شانه تا سرین یکهزار شاخ حجامت بلا
فاصله کشیدن و همچنین بر هر دو ساق سرفه را ساکن میکند

علاج سرفه نزلی حار اگر از نزله حار رقیق عارض گردد

تدبیر یکه بهر نزله حار در بحث زکام در بو مسطور شد بعمل آرند و مبادرت بعلاج این زیاده کنند که اکثر منتقل بسل میگردد و شربت خشخاش و دیاقوذا و غراغر و
حبوب و لعوقات مانع نزله استعمال نمایند و گاهی درین مرکبات افیون داخل میکنند و افیون تنها کثیر المنفعت ست و کذلک با بزرالبنج و تخم خشخاش و
کاهو و لعوق خشخاش نیز حابس نزله حار ست و گاهی بهر اماله ماده فصد قیفال میکنند و گاهی برای تسکین و تنضیج العبه مثل لعاب بهدانه و سپغول با شربت بنفشه
نیلوفر و مانند آن استعمال مینمایند و گاهی دران زیاده کرده میشود شیره مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز و تخم کاهو و گاهی مثل بهدانه و عناب و سپستان جوش داده با شربت
مذکور میدهند و گاهی دران شیره حبوب مذکوره داخل میکنند و گاهی اصل السوس تنها یا مع گل نیلوفر و بنفشه و خطمی و خبازی و گاوزبان و مانند آن می افزایند و
گاهی باین مطبوخ دیاقوذا یا خمیره خشخاش میدهند و برای اسهال فلوس خیارشنبر و روغن بادام و ترنجبین و شیرخشت حسب حاجت در مطبوخ مذکور زیاده میکنند
و عند حرقت بقیروطی و العبه مناسبه بر سینه طلا نمایند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ بدهند و ایضاً تخم خطمی خبازی هر یک پنج ماشه عناب هفت دانه
سپستان بیست دانه جوشانیده شربت عناب یا شربت خشخاش دو توله داخل کرده دهند و یا شیره عناب شیره اصل السوس شیره خشخاش نبات بدهند
و یا قوذا شش ماشه صمغ عربی کتیرا هر یک نیم ماشه سوده بهم آمیخته بخورند با لیسش سپستان گاوزبان اصل السوس مقشر کوفته بهدانه گل بنفشه جوشانیده
شربت اعجاز حل کرده دهند و لعوق شمعون و حب نزله و حب زعفران و حب النشاط و حب سعال و سفوف سرخ و سفوف خشخاش و قرص
آن و شربت فریادرس و لعوق سپستان حسب حاجت استعمال نمایند و گاهیکه در سرفه خشک نزلی و تپ این دوا میدهند که تخم خشخاش صمغ عربی
کتیرا کوکنار مغز بهدانه مغز بادام هر یک دو ماشه سپستان دو دانه مغز تخم هندوانه دو ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه
حبها سازند و در دهن نگهدارند و تخم خشخاش چهار ماشه کوکنار پنج ماشه تخم کاهو پنج ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه گوند کتیرا هر واحد یک ماشه
مغز بادام پنج دانه در پیاله آب بجوشانند تا سوم حصه جذب شود و غرغره نمایند و از صمغ عربی کتیرا افیون شکر تیغال هر یک یکمثقال زعفران نیم مثقال
شکر سفید پنج توله دستور معمول لعوق تیار سازند بالجمله در سرفه نزلی حار که با تپ باشد شیرجات و لعابات صرف یا با لنقوع یا مطبوخ برای تسکین
حرارت و هیجان تپ تا سوم روز نهایت پنجم روز میدهند و چون اعراض تپ و نزله سکون یابد لنقوع یا مطبوخ مناسب وقت باید داد و اگر تسکین
هم منظور باشد طبیخ با شیرجات دهند و غلبه سرکرا باشد رعایت آن زیاده کنند مثلاً در ابتدا لعاب بهدانه شیره اصل السوس شیره تخم کاهو
شربت بنفشه خاکشی میدهند پس گاهی شیره مغز تخم کدو و گاهی شیره مغز تخم تربوز شیره عناب شربت خشخاش بجای شربت بنفشه و گاهی عوض کاهو

وشربت بنفشه شیرهٔ خیارین وشربت بزوری برعایت ادرار گاهی شیرهٔ خیارین وباز شیرهٔ عناب وشربت خشخاش عوض شربت بنفشه وگاهے
شیرهٔ عناب شربت نیلوفر وصمغ عربی کتیرا اسوده پاشیده بجاے اصل السوس وشربت بنفشه وگاهے شیرهٔ خارخسک وخیارین بجاے کاهو بیاری
او راد وگاهے شیرهٔ مغز تخم تربوز بعرق شاهتره شربت نیلوفر عوض کاهو وشربت بنفشه وگاهے شیرهٔ خشخاش ولعاب اسپغول بجاے بهدانه میکنند
وگاهے تبرید بجهت آخر روز لعاب اسپغول یا بهدانه همراه عرق شاهتره وکیوڑا وشربت بنفشه یا شربت نیلوفر میدهند ویا خیسانده باین طور دهند که
دیاقوزا شش ماشه خورده عناب پنج دانه سپستان بست دانه بنفشه گاوزبان خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه در آب گرم ترکرده شیرهٔ خیارین
شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند ویا سپستان خطمی ریشه خطمی اصل السوس بهدانه در آب گرم خیسانیده شیرهٔ
خرفه شربت بنفشه داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند ویا جوشانده بهدانه اصل السوس چار ماشه ویا گل بنفشه شش ماشه عوض اصل السوس
ویا بهدانه نموده همراه یک دو شیره وشربت مناسب مثل شربت بنفشه وشربت خشخاش وشربت نیلوفر بدهند وگاهی تخم خطمی شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت بنفشه
خاکشی بجای اصل السوس کنند باز بجای تخم تربوز تخم خیارین ویا گل بنفشه بهدانه تخم خطمی جوشانیده شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند
وگاهی عناب عوض گل بنفشه وعوض شیرهٔ اصل السوس وخیارین شیرهٔ مغز تخم کدو کرده میشود ویا اصل السوس تخم خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ
مغز تخم کدو شربت بنفشه خاکشی بدهند وگاهی بهدانه سپستان خبازی شربت نیلوفر عوض خطمی وعرق عنب الثعلب وشربت بنفشه میکنند ویا عناب گل بنفشه
بهدانه اصل السوس جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند باز تخم کدو موقوف در روز سوم بادیان نبات عوض خیارین
وشربت برعایت تقویت هضم وگاهے شیرهٔ تخم تربوز بجاے کدو وخیارین درین نسخه میکنند ولهذا یکبار و روز بجای بهدانه خطمی بجای عناب دوا وبجاے
شربت نبات وشیرهٔ مغز تخم کدو موقوف میکنند ویا سپستان بهدانه خطمی جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز نبات بدهند وگاهی گل بنفشه در طبیخ وشیرهٔ کاهو
بجاے تخم تربوز وکتیرا اسوده می افزایند ویا عناب خطمی خبازی گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ کاهو وشیرهٔ اصل السوس شربت دیاقوزا خاکشی
روز دوم شیرهٔ خرفه بجای تخم تربوز کاهو روز سوم شیرهٔ خیارین به تبدیل شیرجات لعبه شیرهٔ بادیان وکتیرا اسوده پاشیده میکنند الحاصل هرگاه کرب
وبیقراری از مرض بسبب هیجان وسوزش مواد بنا شد طبیخ صرف دهند مثلا برای سرفهٔ نزلی با تپ عناب خطمی بهدانه جوشانیده نبات صمغ عربی کتیرا یک یک
ماشه سوده بدهند وگاهی بجای نبات دیاقوزا وشیرهٔ خشخاش افزوده میشود وبجهت تلیین طبیخ گل بنفشه ومویز منقی بفیز ایند وصمغ وکتیرا وخشخاش
ویاقوزا مغلظات وقابضات دور کنند وبجهت آخر روز گاوزبان چار ماشه سبوس گندم شش ماشه سپستان پانزده عدد شربت دیاقوزا دو توله
جوشانیده صاف کرده بطور قهوه نیم گرم بدهند وگاهے در نسخهٔ اول بنفشه خیارین کوفته عوض خبازی میکنند وگاهے صرف بنفشه می افزایند ویا دیاقوزا
میدهند ویا بهدانه عناب سپستان اصل السوس جوشانیده شربت بنفشه بدهند وگاهی بنفشه گاوزبان خبازی اضافه کرده میشود وگاهے برای نزلهٔ حار که
با تپ باشد تخم کاهو بهدانه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی میدهند ویا بنفشه اصل السوس هر یک دو درم عناب پنج دانه سپستان یازده دانه مویز منقی
پانزده دانه تخم خطمی خبازی بهدانه هر واحد یک مثقال جوشانیده بدستور بعمل آرند ویا سبوس گندم یک توله پوست خشخاش یک عدد صمغ عربی
دو ماشه سپستان پانزده دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند واگر خفقان هم باشد گاوزبان یک مثقال
افزایند واگر تپ زیاده بود تخم خطمی گل نیلوفر دو درم افزایند وبعده حسب حاجت رفته رفته همه مغلظات موقوف کرده ملطفات عوض آن کنند مثلاً
اصل السوس سپستان جوشانیده نبات دهند پس گاهی خطمی گاوزبان وگاهے بهدانه خطمی بادیان ومویز منقی پرسیاوشان وگاهی گل بنفشه بادیان مویز منقی
پرسیاوشان عوض اصل السوس وگاهی زوفای خشک گل نیلوفر مویز منقی ویا دیاقوزا عوض سپستان ونبات وگاهی بادیان زوفا بیخ بادیان مویز منقی بتدریج
عوض سپستان میکنند وگاهی بهدانه عناب بنفشه گاوزبان خبازی شربت بنفشه عوض نبات وگاهی بادیان اسطوخودوس گل بنفشه عوض سپستان وگاهے
مویز منقی پرسیاوشان وزوفای خشک شربت بنفشه عوض سپستان ونبات وگاهی گاوزبان کاکڑا سنگی دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه عوض سپستان میکنند

اکنون نسخہ چند برائے سرفہ نزلی مع عوارض دیگر قلمی میگردد مثلاً برائے سعال کہ با تپ و درد سینہ باشد سپستان خطمی خبازی بہدانہ اصل السوس بعرق
عنب الثعلب جوشانیدہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ دہند یا بہدانہ سہ ماشہ سپستان نہ دانہ تخم خطمی شش ماشہ نبات تولہ بطور قہوہ بنوشند و
اگر با ضعف قلب بود گل خطمی عناب گاؤزبان بہدانہ جوشانیدہ نبات خاکشی و آخر دزد و ار المسک معتدل عرق عنب الثعلب و اگر با ضعف دماغ بود گاؤزبان
گل بنفشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ تودری چہار ماشہ پاشیدہ و اگر با تہیج چہرہ باشد گل بنفشہ اسطوخودوس بہدانہ جوشانیدہ نبات و اگر با صلابت معدہ
باشد اول عناب پنج دانہ گل سرخ گل نیلوفر ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ بعرق شاہترہ دہ تولہ جوشانیدہ شیرۂ کاہو شش ماشہ روز دوم شیرۂ خیارین
شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ روز سوم دیاقوذا یک تولہ بعدۂ اصل السوس چہار ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ افزایند بعد ازاں اصل السوس
خطمی خبازی جوشانیدہ شیرۂ مغز تخم سنبہ دانہ شش ماشہ دیاقوذا تولہ دہند چہارم روز شاہترہ شش ماشہ زہر مہرہ یکماشہ بر عایت نفث الدم فزایند
و اگر با قبض و تپ باشد عناب گل بنفشہ اصل السوس جوشانیدہ شیرۂ خیارین شربت بنفشہ خاکشی دوم روز شیرۂ مغز تخم کدو سوم روز ترنجبین
بجای شربت بجہت تلیین طبع دہند و اگر با تپ نباشد پرسیاوشان چہار ماشہ مویز منقی سہ تولہ بعرق شاہترہ دہ تولہ در نسخہ اول افزایند و دوم روز گاؤزبان
و کبیت آخر روز گاؤزبان سبوس گندم شش ماشہ سپستان پانزدہ دانہ شربت دیاقوذا تولہ بطور قہوہ نیم گرم بدہند و اگر با سہال و تپ بسبب ہیجان تپ
دق باشد کافور صمغ عربی نشاستہ کتیرا اصل السوس مغز بہدانہ کوفتہ بیختہ بدواء المسک حار روشتہ باشیر جات مناسبہ دہند و کذا در سرفہ کہنہ و تپ
ضعف و لاغری و کم غذائی شیرۂ اصل السوس شیرۂ کاہو شیرۂ خیارین عرق عنب الثعلب شربت بزوری بارد خاکشی دہند روز دوم قرص طباشیر ملین دہ
تناول نمایند با لالیش دوا بنوشند روز سوم طباشیر سہ ماشہ صمغ عربی کتیرا دو دو ماشہ کافور یک سرخ سودہ بخورند بعد ازاں آب تربوز پنج تولہ شیرۂ خیارین
شیرۂ خرفہ ہر یک شش ماشہ شیرۂ بادیان چہار ماشہ شربت بزوری بارد دو تولہ از عرق کیوڑا ... بہ تخم ریحان پاشیدہ افزایند و اگر با خفقان حار
و تپ باشد صمغ عربی یک ماشہ سودہ با مربی ملحمہ سرشتہ بخورند با لالیش شیرۂ خیارین شیرۂ کاہو ہر یک شش ماشہ شیرۂ دانہ ہیل چہار ماشہ عرق
صندل پنج تولہ عرق کیوڑا سہ تولہ خمیرۂ صندل خاکشی داخل کردہ دہند روز دوم شیرۂ اصل السوس چار ماشہ اسپغول شش ماشہ پاشیدہ افزایند و اگر
قدری خون آمدہ بند شود و تنگی نفس عارض گردد بہدانہ جوش دادہ شربت بنفشہ داخل کردہ دہند و اگر با شکستگی اعضا باشد اصل السوس گاؤزبان بہدانہ
جوشانیدہ شربت بنفشہ داخل کردہ دہند و اگر با تپ و درد گلو باشد بہدانہ سپستان خطمی خبازی جوش دادہ شربت بنفشہ خاکشی دہند و غرغرہ از عنب الثعلب
کوکنار کرمانج کشنیز عدس مسلم جوشانیدہ نمایند و اگر از خوردن شیر نہیا غثیان شود صمغ عربی کتیرا خطمی خبازی مغز بادام مقشر تخم کاہو مقشر تخم خشخاش
ہر یک سہ ماشہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کردہ در لعاب بہدانہ و لعاب اسپغول چہار ماشہ حب سازند و اگر در سرفہ خون آید شیر مایہ خرگوش یکدرم
با آب بارد بدہند و یا بارتنگ سائیدہ دو درم با آب بارتنگ دہند یا گل ارمنی یا گل مختوم با آب سرد یا آب بارتنگ بدہند یا ماء الشعیر بکدرو یا آبہ بیخ
مطبوخ بکنند دہند و اگر کفایت نکنند فصد کنند و اندک اندک خون بچند دفعہ برآرند و بدانند کہ گاہی در سرفہ نزلی مزمن جہت نفع نزلہ حار طبیخ بطور
قہوہ میدہند مثل عناب بہدانہ تخم خطمی سپستان سبوس گندم جوشانیدہ نبات داخل کردہ و گاہی اصل السوس عناب گاؤزبان سپستان نبات جوشانیدہ و
گاہی جو مقشر پرسیاوشان بجائے عناب و گاؤزبان میکنند و یا بہدانہ اصل السوس جو مقشر زوفای خشک نبات جوشانیدہ بدہند و گاہی پوست خشخاش
عرض جو مقشر میکنند و یا گل بنفشہ خطمی خبازی زوفای خشک بادیان نبات جوشانیدہ و یا بہدانہ سہ ماشہ بنفشہ خطمی ہر یک چہار ماشہ الایچی خرد یک ماشہ
سپستان پانزدہ دانہ نبات دو تولہ جوشانیدہ بطور قہوہ گرم بنوشند و یا گاؤزبان اصل السوس ہر یک چہار ماشہ گل ... الایچی ... سبوس گندم چہار ماشہ
ابریشم مقرض بہدانہ ہر یک سہ ماشہ نبات جوشانیدہ شیرۂ کاہو داخل کردہ و گاہی در سرفہ نزلی حار ہر گاہی کہ مادہ غلیظ باشد تخم خطمی کتیرا بہدانہ
تخم خشخاش سفید زوفای خشک اصل السوس مویز منقی انجیر زرد جو مقشر عناب سپستان جوشانیدہ خمیرۂ بنفشہ مالیدہ صاف کردہ میدہند و اگر روغن بادام
دو درم بیفزایند بہتر باشد و یا بہدانہ سہ ماشہ باقلا کوفتہ چہار ماشہ سبوس گندم شش ماشہ نبات یکتولہ جوشانیدہ بطور قہوہ بنوشند و شربت عنب الثعلب

اصل السوس عدس مقشر کشنیز خشک کو کنار جوشانیدہ غرغرہ نمایند

ذکر بعض ادویۂ مرکبہ کہ در سرفۂ نزلی حار معمول مؤلف ست

تریاق النزلہ لعوقی ست کہ در منع نزلہ و رفع سرفۂ نزلی و اسہال دماغی مجرب ست اسطوخودوس دو نیم درم گل گاوزبان حب الآس کشنیز خشک ہر یک پنج درم تخم کاہو دہ درم بزر البنج پوست خشخاش ہر یک یازدہ درم تخم خشخاش سفید بست درم شب در آب خیسانیدہ صبح بجوشانند پس صاف نمودہ قند سفید یکصد و پنجاہ درم داخل کردہ بقوام آرند پس گل سرخ کشنیز مقشر رب السوس نشاستہ صمغ عربی کتیرا مرکی ہر یک دو نیم درم باریک سائیدہ دران آمیزند خوراک نیم مثقال **حب نزلہ** کہ در سرفۂ نزلی و بیخوابی معمول ست بزر البنج زعفران افیون تخم کاہو صمغ عربی اصل السوس مقشر کندر کتیرا مرکی بہیدانہ مساوی بآب سودہ حبہا مثل فلفل سیاہ سازند و وقت خواب سہ حب فرو برند و ہنگام شدت سرفہ یک حب در دہن دارند **حب السعال** بہ نسخۂ معمولی صمغ عربی کتیرا نشاستہ اصل السوس مقشر ہر واحد شش ماشہ افیون خشخاش سفید مغز بہدانہ ہر واحد چہار ماشہ زعفران دو ماشہ مغز بادام دہ عدد بلعاب بہدانہ حب سازند بقدر نخود یک حب در دہان دارند **نوع دیگر** کہ ہموارہ معمول ست صمغ عربی نشاستہ کتیرا ہر یک سہ ماشہ مغز بہدانہ مغز تخم کدو مغز تخم خیارین ہر یک دہ ماشہ مغز بادام مقشر تخم خشخاش سفید ہر یک چہار ماشہ نبات سفید ہفت ماشہ کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول حبہا سازند گاہے رب السوس چہار ماشہ شکر تیغال سہ ماشہ عوض مغز کدو خیارین داخل کردہ میشود و اگر سرفۂ بلغمی باشد مویز منقی چہار ماشہ زعفران یک ماشہ نیز افزایند و یا قوت دوا مجرب و معمول در امراض صدر و ریہ و سرفہ و مانع انصباب نزلہ از سر بسوی اعضا خشخاش سفید مع پوست بشرط تازہ دہ عدد تخم سپستان گل بنفشہ گل نیلوفر گاوزبان ہر یک سہ مثقال اصل السوس مقشر پنج مثقال عناب سپستان ہر یک دہ دانہ ادویہ را نیم کوفتہ جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید سہ وزن خواہ بست و پنج دام داخل کردہ بقوام آرند **شربت خشخاش** کہ جہت سرفۂ خشک و سل و منع نوازل مجرب تخم کاہو بزر البنج ہر یک سی درم خشخاش سفید و سیاہ ہر یک صد درم اصل السوس دوازدہ درم در پانصد درم آب طبخ دہند تا بہ دو صد درم آید صاف نمودہ لعاب اسپغول پنجاہ درم ترنجبین یا نبات صد درم داخل کردہ بجوشانند و بقوام آرند **لعوق سعولن** کہ در نزلہ و سرفۂ حار بی عدیل و قبض ندارد و بلغم پختہ بسہولت برمی آرد و ہمیشہ معمول کتیرا صمغ عربی نشاستہ مغز تخم کدو مغز بادام ہر یک دو تولہ قند سفید نیم رطل دوائیہ سودہ قند بقوام آوردہ آمیزند و اگر قند را در عرق بیدمشک حل کردہ بقوام آرند بہتر ست و اگر اصل السوس یک تولہ افزایند و یا مغز بہدانہ نیز اضافہ کنند قوی تر گردد خوراک یک تولہ **لعوق خشخاش** کہ برای سرفۂ نزلی بی نظیر ست اصل السوس پنج درم تخم خطمی بہدانہ ہر یک ہفت درم در دو صد و پنجاہ درم آب شب تر کردہ صبح بجوشانند تا بنصف رسد با صد و بست درم قند سفید بقوام آورند پس مغز بہدانہ صمغ عربی ہر یک دہ درم کتیرا چہار درم خشخاش سفید خشخاش سیاہ ہر یک پنج درم نرم سودہ بیامیزند قدر شربت شش ماشہ

اقوال بعض مہرہ

شیخ سفیر باید کہ اگر در ینجا مادۂ رقیقہ باشد بہ یا قوذات ساذجہ و لعوقات خشخاشیہ و لعابیہ تفتیح دہند و ایضا او گوید کہ اگر در منع او احتیاج باستعمال مخدر افتد استعمال کنند و ہر وقت و در شب خاصۂ حب نشاستہ زیر زبان نگاہدارند و لقوابض کہ نہ طعم آنہا ترش و نہ عفص باشد غرغرہ سازند و یا قوذات ساذجہ دہند گیلانی و حکیم جانی و ایلاقی و مسیحی می نویسند کہ آنچہ نزلہ را منع کند و غلیظ آن نماید نوشیدن شربت خشخاش و غرغرہ با آن ست و از آنچہ وقت خواب بدان غرغرہ کنند آب مطبوخ گل سرخ و عدس مقشر و خرنوب شامی ست و اگر علامت غلبۂ دم باشد فصد کنند و خون بحسب قوت و زمان برآرند و تقلیل غذا نمایند و شراب ترک کنند و از خواب بر قفا حذر نمایند و حقنۂ لین بعمل آرند و ہنگام صبح و یا قوذات و جاشتگاہ ماء الشعیر کہ با سپستان و عناب پختہ باشند بشربت بنفشہ یا شربت نیلوفر و روغن بادام بران چکانیدہ بنوشند و وقت خواب لعاب اسپغول با شکر بیاشامند و در شیرہ ورنہ این لعوق کتیرا نیم جزو مغز بادام دو جزو سودہ در جلاب آمیزند بخورند و اگر سرفہ افراط کند این حب سعال نشاستہ کتیرا رب السوس ہر یک نیم درم افیون نیم درم در لعاب اسپغول یا بہدانہ حب ساختہ وقت شب در دہن دارند و تخم خشخاش مدقوق با مویز منقی نافع ست و این لعوق این سویہ نیز مفید تخم خشخاش بست درم

تخم خشخاش سیاه دو درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خیار بیدانه هر یک پنج درم اصل السوس مقشر بست درم اسپغول پنج درم ادویه کوفتنی را کوفته در آب باران
دو آثار یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و لعاب اسپغول و لعاب تخم خطمی علیحده بگیرند و کتیرا و صمغ عربی علیحده در نیم رطل آب باران حل کرده بدارند و مطبوخ را مالیده
صاف نموده آمیزند و نیم آثار شکر داخل کرده بقوام آرند و اگر ماده غلیظ باشد شربت صحیح با ماء الشعیر یا شربت بنفشه دهند و در ماء الشعیر وقت طبخ چهار درم خطمی و ده
درم اصل السوس و یک کف باقلای مقشر یا اندک بنفشه یا روغن کدو داخل کنند و اگر پنج درم خمیرهٔ بنفشه در آب باقلا مالیده صاف نموده نیم گرم بنوشند
جائز ست و تلیین طبیعت نمایند باشیائی که مسخن نباشند مثل این مطبوخ که آن صالح ست هرگاه ماده در صدر یا شد و حاجت باسهال افتد سپستان ده
عدد عناب ده دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس مقشر پنج درم انجیر زرد ده عدد در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند نصف او مع ده درم مغز
خیارشنبر ده درم ترنجبین و پنج درم خمیرهٔ بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب بست عدد سپستان پنجاه عدد انجیر زرد سی عدد اصل السوس نیم کوفته پانزده درم مویز منقی ده درم
کشک جو یک مشت خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی کتیرا بیدانه هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده سه اوقیه ازین یا چهل درم
گرفته با پنج درم خمیرهٔ بنفشه حل کرده گرم کرده هر صبح بنوشند که نافع سعال نزلی حار و ملین طبع ست و بعد دو ساعت روغن بادام یا روغن کدو قدرے
فانیذ بنوشند و این شربت نیز ملین طبع ست عناب سی عدد بنفشه بست درم هر دو را در یک نیم من آب بجوشانند تا به نیم من آید صاف نموده بقدر نیم سیر
گرفته ده درم مغز فلوس خیارشنبر و بست درم ترنجبین و ده درم شکر دران حل کنند و سه درم گاوزبان کوفته بیخته بران پاشیده بنوشند و اگر در سینه سوزشے
و حرارتی باشد موم روغن از روغن بنفشه و روغن گل ساخته و باب خیار و کدو و آب خرفه مساوی لسقیه داده بپارچهٔ آلوده سرد کرده بر سینه گذارند و تراشیدن
موی سر و طلا بوره ارمنی در حمام مفتح مسام و محلل ماده نازله از سر بسوی صدر ست و گاهی برای نزلات حاده لعوق خشخاش دیگر بدانکه در قول صاحب
کامل می آید استعمال می نمایند و ایضا مسیحی گوید که نزله حار را این لعوق نافع ست مغز تخم خیار مغز بادام و تخم خطمی هر واحد شش درم صمغ عربی کتیرا
نشاسته هر واحد سه درم ادویه را کوفته باین مطبوخ بسرشند اصل السوس مقشر کوفته عناب سپستان مویز منقی با آب شیرین بجوشانند تا پخته شود صاف نموده
ادویه بیامیزند و قدری ازان بروغن بادام بلیسند و اگر بسبب عطش باشد در مطبوخ بنفشه و در لعوق روغن کدو و لعاب اسپغول آمیزند و حسو سبوس و آرد
باقلا و روغن بادام و خشخاش سفید غذا سازند و سینه را بقیروطی روغن شیرین و موم و کتیرا تمریخ نمایند و اگر زمانه سرفه دراز گردد از نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم
خیار مغز تخم کدو تخم خشخاش مغز بادام مقشر باقلا مساوی و نصف جمله نبات سفید سائیده با لعاب بهدانه حب بقدر نخود سازند و دائم در دهن دارند و با سپستان
یک بعد دیگری و بیدانه و کتیرا و صمغ اندک اندک در دهن گذارند و اگر سرفه شدت کند از نشاسته و کتیرا و مغز تخم کدو و رب السوس بعصارهٔ کاهو سرشته
حب سازند و چون سعال و خشونت صدر مع حرارت و التهاب کهنه گردد کتیرا و صمغ عربی هر واحد بست درم در آب بپزند تا آب مثل عسل گردد و بعده در آن
روغن بنفشه و لعاب اسپغول بیامیزند و بهم زنند تا هموار گردد و مدام ازان بلیسند صاحب کامل و جامع گویند که اگر سرفه از نزول ماده بسوی
صدر و ریه باشد و مریض نفث معتدل القوام انداز باید که اشیائی که اعانت بر تنقیهٔ ماده صدر نمایند بدهند و این مطبوخ همین فائده دارد بگیرند عناب
و سپستان هر واحد یک کف مویز منقی بست درم انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم تخم خبازی و خطمی هر واحد چهار درم
بنفشه سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده چهار اوقیه ازان بگیرند و دران خمیرهٔ بنفشه پنج درم مالیده و روغن بادام شیرین
یک مثقال بران چکانیده نیم گرم بنوشند و غذا مزوره چقندر و اسفاناخ و خبازی و حریرهٔ آب سبوس و آرد باقلا یا ماء الشعیر که دران کراث شامی پخته باشند
مع شکر بدهند و مویز خراسانی و انجیر خشک مع بادام مقشر یا مع پسته بخورند و مسکه با شکر یا بالعسل اگر حرارت نباشد بدهند که این جمله منقی صدر و معین بر
نفث ماده اند و لعوق خیارشنبر نیز درین باب نافع ست بگیرند فلوس خیارشنبر و در اندک آب گرم بمالند و صاف نموده با قدرے قند یا عسل
بر آتش نرم منعقد سازند و قدرے کتیرا و صمغ آلو سوده آمیزند و وقت حاجت با قدری روغن بادام شیرین استعمال نمایند و در دهن پارهٔ رب السوس یا
صمغ هر وقت بدارند و این حب نیز استعمال کنند کتیرا صمغ آلو هر واحد ده درم مغز تخم کدو خربزه و خیار هر واحد سه درم آرد باقلا پنج درم فانیذ برابر همه

[illegible]

[illegible]

کوفته بیخته بلعاب بزرکتان سرشته مفرطح لبسازند و زیر زبان نگاه دارند و اگر با دهٔ نازله بسوی صدر رقیق حاد دائم السیلان باشد باید که فصد قیفال کنند و بحسب احتمال قوت و مساعدت سن و زمان خون برآرند و ماء الشعیر غلیظ القوام که دران عناب و خشخاش و سپستان غیر مدقوق پخته باشند بشربت خشخاش دهند و حریرهٔ شیرهٔ خشخاش باندک نشاسته و کتیرا و نبات ساخته دهند و لعوق خشخاش معمول با دویه و شربت خشخاش معمول بپوست او و شکر بخورانند و بنان آرد جواری مع خشخاش و بادام مقشر ساخته و حسای معمول از اطریه و آرد عدس و مزوره ماش و کدو و عدس غذا سازند و این لعوق نزلات حاده را النافع بکند تخم خشخاش سفید کوفته ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد چهار درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد سه درم باریک سائیده و فانیذ محلول بگلاب سرشته استعمال کنند و این لعوق نیز نافع ست خشخاش مع پوست یک رطل عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد جمله را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده فانیذ خراسانی یک رطل یا منفج یک رطل داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا بقوام لعوق آید بعده کتیرا صمغ هر واحد هفت درم نشاسته پنج درم باریک سائیده آمیزند و ایضا این لعوق نزلات حاره رقیقه نازله از سر بسوی سینه را نافع ست بگیرند خشخاش سفید و سیاه هر واحد بست درم اصل السوس مقشر کوفته سی درم بهدانه تخم خطمی هر واحد پانزده درم جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب بخیسانند بعده بپزند تا بنصف آید و بران کتیرا هفت درم و صمغ عربی پنج درم و بهدانه پنج درم هر واحد خوب کوفته و شکر طبرزد دو رطل و نیم انداخته بر آتش معتدل بپزند و اگر حرارت زیاده نباشد منفج داخل کنند و بقوام آرند تا مثل لعوق گردد در ظرفی برداشته استعمال نمایند و اگر نزله شدت کند و آنچه از سر فرود آید رقیق باشد و این تدبیر در قطع او سود ندهد سر را بآبیکه اندک افیون دران حل کرده باشند بالیده موی آن سترده و گل مختوم یا گل ارمنی بآب بارتنگ سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و روغن بید که دران خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد پخته باشند بر سر بمالند تا دماغ بدان قوت یابد و ماده غلیظ گردد و از آنچه بهمین فعل وارد حرف و سرگین کبوتر خشک و ثافسیا ست چون باریک سائیده بآب اثل و آب برگ مورد سرشته بر سر طلا سازند و بخار سرکه که دران سبوس گندم و باقلا پخته باشند استنشاق نمایند یا سنگ را گرم کرده در سرکه که دران سبوس جوشانیده باشند انداخته بر بخار آن انکباب نمایند و صندل و کافور بر اخگر گذاشته بخار او استنشاق کنند اگر حرارت قوی باشد و این جمله بجهت تخفیف و تغلیظ ماده اند و حتی الامکان خواب کم نمایند که ماده غالبا وقت خواب بر سینه ریزد و بالین غیر مرتفع باشد و غذا حسوی معمول از نشاسته و آرد سپید و غیره که مذکور شد دهند و اگر باین تدبیر اصلاح نپذیرد لعوق خشخاش معمول با دویه بدهند که آن مغلظ مواد ست بگیرند خشخاش تازه با پوست یکسر رطل و در ده رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف نموده عسل مصفی یکرطل و منفج دو رطل اضافه کنند و اگر حرارت قوی باشد فانیذ عوض عسل گیرند و باز بآتش ملایم بجوشانند چندانکه بقوام لعوق آید پس از آتش فرود گرفته اقاقیا مازو سماق زعفران گلنار عصارهٔ لحیة التیس هر واحد یکدرم باریک سائیده اضافه نموده بر هم زنند و بردارند و قومی دران قدری افیون اضافه کرده اند و اگر ازین ماده منقطع نشود بخورات که در علاج زکام مذکور شد تجویز نمایند و اگر ازان هم منقطع نگردد بر سر داغ دهند و آن خطر دارد حکیم علی بعد بیان قول صاحب کامل در شرح قانون نوشته که لعوق سپستان با شیر زنان و شیر خر برای خشونت صدر و حرارت بدهند و یا از اصل السوس و کتیرا و فانیذ و بهدانه و صمغ یک جزو خشخاش یک نیم جزو نشاسته نیم جزو معجون سازند و بلیسند و جائز ست که ازان قرص یا حب سازند و استعمال کنند و آنچه نزله را منع کند و تغلیظ ماده نماید خوردن خشخاش ست بهر طریقی که باشد و کذلک اگر ازان ناطف و حلوا بروغن بادام سازند و انشوقات مذکور در باب زکام حار استعمال نمایند و باستنشاق گلاب تعهد کنند و بخور بباقلا که در سرکه تر کرده باشند و بشکر و سندروس و صندل و زعفران و کافور نمایند و حریرهٔ آرد باقلا بدهند که دران قوت جلاء و دفع نزله اعانت بر نفث ست و نشاسته نیز دران اضافه نمایند و روغن بادام و شکر طبرزد اندازند و طبیخ عدس بکدو و روغن بادام که بران قدری کتیرا پاشیده باشند بدهند و اگر غذا قوی خواهند زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و ماهی شده یه البیاض بروغن بادام بریان و آرد جو و کشنیز خشک خورانند و آب باقلا بروغن بادام و حسوی متخذ از باقلا و جو مقشر و خشخاش سفید و روغن بادام شیرین و فانیذ لبسازند و لقلبه یمانی یا کدو مع فراریج و اطریه نافع ست و شربت الیشان شربت بنفشه و جلاب

و ماء الشعیر و سکنجبین و آب انار شیرین ست و از آنچه نافع نزله و معین بر سرعت نفث ست او امت تجرع آب گرم و تغرغر با لسست و گرفتن چوب عال در دهن
تغلیظ ماده و منع او از سیلان می نماید و اگر امر شدید گردد موی سر تراشیده بورهٔ ارمنی در حمام بران بمالند تا آنکه جلد سرخ گردد و بخرقه درشت بمالند تا سرخ
شود و اگر کفایت نکند خردل سوده بمطبوخ انجیر سرشته طلا نمایند و بگذارند تا آبله ها افتد لیکن زمانی طویل مندمل شدن ندهند و یا بموضع شیون خصوصاً آنچه بر وسط
سر فوق یافوخ ست داغ دهند لیکن داغ خفیف بدهند که دران خطرست و این علاج جمیع نزلات را که از سر بسوی صدر و معده و چشم نازل شوند نفع میکنند
و عمل جید مقرون بتجربه ست لیکن بدانند که این تدابیر بکمال تدبر و مراعات مزاج استعمال نمایند که حار مزاج بدان ضرر می یابد و بیشتر دران خوف حدوث
سرسام ست لهذا گفته اند که تدریج در علاج از اسهل باقوی نمایند تا آنکه آخر علاج طلا بخردل بعد ازان داغ باشد بعضی متاخرین می نویسند که در نزل
نزلی امالهٔ ماده معطسات بسوی بینی کنند و منع نزله از نزول بسوی قصبهٔ ریه بدیاقوذا و ماء الشعیر با تخم خشخاش و کتیرا خشک غرغره بمغلظات مثل
پوست خشخاش و بیخ لفاح نمایند و خوردن اندکی فلونیا در حبس نزله بغایت نافع و غرغره بمطبوخ عدس و عناب و سپستان و خطمی و خبازی و خشخاش سیاه و
او نیز تغلیظ حبس نزله می نماید و لسپاست که مضمضه بآب بیخ نفع میکند و غرغره بطبیخ پوست خشخاش و بزر البنج و باقلای مقشر کوفته و برگ آس و تخم کاهو
و گل سرخ و بهی گل ارمنی و تناول تخم خشخاش کوفته اندک اندک با شکر نیز مفید و دیگر مطفیات و مغلظات مثل آب خرفه با دیاقوذای ساده استعمال نمایند و حبوب
مغلظ مواد که دران مخدرات باشد در دهن نگاهداشتن مفید ست و از انجمله این حب ست تخم خشخاش پوست خشخاش نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی
مغز بادام شیرین مقشر باقلای مقشر کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته حبها سازند و مدام در دهن دارند و لعاب فرو برند و غذا از بقول بارده مثل اسفاناخ و کدو
قطف و خیار و خرفه با روغن بادام و مزوره ماش بمغز بادام شیرین و اسفاناخ و باقلای مقشر پخته با روغن بادام و روغن تخم کدو و ماء الشعیر و حریره جو مقشر
باقلا و نشاسته و آب سبوس یا از نشاسته و شیر جو و نبات و روغن کدو سازند و اگر طبیعت نرم باشد لسپت جو و شربت حب الآس و اطریه بخورانند و اگر حدت
و رقت نزله بسیار باشد ماء الشعیر با سرطان نهری که اطراف آنرا بریده و با آب خاکستر و نمک شسته باشند طبخ نموده بدهند

علاج سرفه نزلی بارد

و ماده این در ریه غلیظ تر و لزج شده محتبس میماند آنچه بهر نزله بارد در بحث زکام و در پو مذکور شد بکار برند و تنقیه فضول نازله بسوی ریه و صدر بعد نضج نمایند و اماله
نزله از ریه و صدر بطرف بینی و تقویت راس و تسخین آن کنند و اصل السوس سپستان پرسیاوشان زوفای خشک جوشانیده شکر سفید داخل کرده بنوشند تا نضج تام
شود و یا گاوزبان مویز منقی انجیر زرد سبوس گندم عوض سپستان و شربت بنفشه عوض شکر داخل کنند و از بزر البنج و کوکنار یک یک توله و خیار بیخ حبس لعوغره
نمایند و حب الشفا مجرب ست و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد بهر تلطیف و نضج ماده زوفا انجیر حلبه اصل السوس ابریشم جوشانیده عسل آمیخته
بنوشند و از رب السوس و فلفل سیاه شکر مساوی حبها ساخته در دهن دارند و اگر در سینه حرارت بود اصل السوس سپستان جو مقشر جوشانیده ترنجبین و روغن بادام
داخل کرده بدهند و غذا مزوره ماش مع نخود مساوی بمغز بادام دهند و ایضاً برای سرفه و نزله و بلغم سینه و تپ گلوی سبز یک توله صمغ عربی اصل السوس
پرسیاوشان زوفای خشک بیخ بادیان هر یک ماشه جوشانیده شربت انجبار دو توله داخل کرده معمول ست و ایضاً برای این سرفه مویز منقی پرسیاوشان
اصل السوس و زوفای خشک جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و یا اصل السوس بادیان اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده
بنوشند و یا گاوزبان اسطوخودوس دارچینی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات حل کرده بدهند و اگر گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه اصل السوس دو درم
پوست خشخاش یکعدد صمغ عربی نیم درم سپستان یازده عدد تخم خطمی یکدرم مویز منقی یازده دانه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده بنوشند لسپت مجرب
و گاهی درین نسخه سبوس گندم یکتوله عوض بادیان و مویز منقی و خطمی داخل کرده میشود و اگر با ضیق نفس باشد تخم کتان نیز زیاده کنند و ایضاً برای
سرفه شدید گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس مقشر شکوفته هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند بعده
زعفران اضافه کنند یا تخم خطمی خبازی بعده کوکنار افزایند و یا حب جدوار افیونی خورده ابریشم خام سه ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان

سه ماشه بنفشه زوفا پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و در آخر روز دارچینی لاچی خرد گاوزبان جوشانیده شربت بنفشه حل
کرده بدهند و اگر با رطوبت معده باشد برشعثا یک سرخ بجوارش مصطکی شش ماشه سرشته بخورند بالایش شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ دانه هیل
سه ماشه شربت بنفشه دو توله بنوشند و اگر بلغم در سرفه بر بنیاد پستان اصل السوس دارفلفل اسطوخودوس جوشانیده نبات دهند و از فلفل یک عدد
برای تقویت معده و محافظت معدهٔ بارد از ضرر پستان که مضعف معده است و برای تقطیع بلغم داخل میکنند و اگر بمشارکت جگر و طحال باشد عنب الثعلب
مویز منقی پرسیاوشان بیخ سوسن زوفای خشک جوشانیده نبات سفید داخل کرده قرص گل سوده پاشیده بنوشند و جوشاندهٔ اصل السوس تخم خطمی
خبازی زعفران کوکنار جوش داده نبات داخل کرده نیز مفید سرفهٔ نزلی بارد است و یا اصل السوس خطمی خبازی مویز منقی گاوزبان دارچینی جوشانیده
نبات حل کرده بدهند و بدانند که دادن جوشانده بطور قهوه بجهت نضج نزلهٔ بارد از دماغ می ریزد نیز معمول ست و اینجا دوای حابس نزله
نیز ضم باید کرد مثلاً اسطوخودوس سبوس گندم و دارچینی غیره دهند و یا دارچینی بادیان خطائی چای خطائی دانه هیل اسطوخودوس سبوس گندم جوشانیده
نبات داخل کرده بدهند که برای تحلیل و تقطیع و تلطیف مادهٔ غلیظ النضج معمول است و یا گاوزبان اصل السوس هر یک چهار ماشه کاکراسنگی دو ماشه
سبوس گندم چهار ماشه نبات دو توله جوشانیده و گاهی ابریشم نیز می افزایند و گاهی در مزاج نزلی عراقی برای تقویت معده و سر جلای رطوبت سینه
سینه الاچی سه ماشه بادیان چهار ماشه سبوس گندم شش ماشه نبات توله جوشانیده جرعه جرعه میدهند و گاهی اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه
می افزایند و گاهی در سرفهٔ مزمن چوب چینی چهار ماشه در عرق گاوزبان پانزده توله شب خیسانیده صبح جوشانیده چون نصف بماند می نوشانند
باقی نسخه های جوشانده که مسطور شد اگر خواهند بطریق قهوه بدهند حب سلاریس حب عطائی و خمیرهٔ خشخاش حار و یا قوفای علوی خانی و سفوف
سرخ و شربت زوفا و اعجاز همه مفید است و برشعثا و حب جدوار معتدل و تریاق النزله و لعوق بزر البنج برای حبس نزلهٔ بارد همیشه معمول است و هرگاه
سرفه شدت کند و بسبب غلظ ماده و تحجر آن نفث ظاهر نشود پیه گردهٔ بز و روغن یاسمین هر دو را بر آتش گذارند تا جوش زند بر سینه بمالند تا سینه را
نرم کند و اخلاط کثیفه را مستعد دفع سازد و اسطوخودوس بدو چند آن عسل مصفی پرورده نمایند و بر حسب مثقال آن را با فادانیا و مصطکی معرکی هر یک
دو دانگ نرم سوده آمیخته با آب بادرنجبویه چهار اوقیه بیاشامند و یا مغز بادام و پنبه دانه و قرطم هر واحد یکتوله رب السوس سیاوشان بیخ کرفس
گاوزبان هر یک هفت ماشه بزر البنج پنج ماشه پوست خشخاش صمغ عربی هر یک چهار ماشه سائیده به ترنجبین پنج توله سرشته حبها بقدر نخود بسته در دهان دارند و
این غرغره نیز مفید بزر البنج پوست خشخاش گلنار عدس مقشر اصل السوس عنب الثعلب هر یک باشد و غذا گوشت مرغ و جوجهٔ آن و کبوتر بچه بروغن
گاو و مصالح گرم بریان یا شوربای آنها یا نخود آب مطیب باندک روغن و دارچینی وغیره و اطریه با فانید یا عسل مصفی نیز نافع است و از فواکه انجیر خشک
مغز گردگان و بادام تمکین دهند و ماء العسل تنها یا با فادیه حسب حاجت عوض آب بدهند و موی سر تراشیده بران خردل سوده و ثافسیا و سرگین کبوتر
با عسل انجیر مطبوخ سرشته طلا نمایند تا آنکه آبله بهم رسد و مندمل شدن ندهند و اگر این تدبیر نیز سودی نبخشد باید که بر سر دو داغ نهند

ذکر بعض ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه نافع سرفه که از نزلهٔ بارد باشد و همواره معمول ست

حب جدوار که بجهت سرفه و نزله مجرب است افیون یکتوله زعفران دارچینی زنجبیل مقل صمغ عربی کتیرا هر واحد یکنیم ماشه جوزبوا بسباسه تخم خشخاش مغز بهدانه
مغز بادام شکر تیغال جدوار عنبر اشهب مروارید سوده و اگر نباشد زهر مهره سوده هر واحد یکماشه حب سازند شربت حسب مزاج حب سلاریس
برای سرفهٔ مزمنه که مانع خواب باشد افیون نیم ماشه صمغ عربی یک ماشه میعهٔ سائله کندر رب السوس مرکی هر یک دو ماشه حب برابر فلفل سازند بجوان
یکعدد حب و بطفل نصف یا ربع حب حسب سن و سال بدهند حب عطائی که در سرفه و ضیق بغایت نافع زراوند دحرج افیون هر یک یکمثقال
علک البطم میعهٔ سائله کندر مرصاف هر یک سه مثقال حبها ساخته از دانگی تا نیم مثقال با شربت مناسبه استعمال نمایند خمیرهٔ خشخاش حار
که در نزله و سرفه مجرب و تقویت معده کند و قبض نسازد پوست خشخاش شصت توله قرنفل یکتوله سنبل الطیب دارچینی مصطکی جوزبوا هر یکنیم توله همه را

جوکوب نموده جوشانیده صاف کرده شیرهٔ تخم خشخاش و مغز بادام هریک هشت توله در آب مذکور برآورده با نبات سفید بقوام آرند و در آخر زعفران دو ماشه
در بیده مشک سوده حل کنند و اگر قبض بسیار بود دو توله بنفشه در جوش داخل نمایند و اگر در آخر یکماشه مشک و یکماشه عنبر داخل کنند بهتر باشد **دیا قوذا**
تالیف علوی خان برای سرفه و ضیق بارد نزلی موثر منقی اصل السوس مقشر هریک پنج توله تخم خطمی چهار درم بیخ بادیان یک توله پرسیاوشان و زوفای خشک
اسطوخودوس هریک سه ماشه بزرالبنج عود صلیب هریک نیم توله پوست خشخاش مع تخم ده توله در آب باران یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و
صاف کرده با نبات سفید سه وزن ادویه بقوام آرند بعده مصطگی زعفران دارچینی هریک سه ماشه کوفته بیخته دران آمیخته نگاهدارند **لعوق بزرالبنج**
مانع نزول نزله بارد و بر سینه و مفید سرفه و مقوی دماغ و معمول و مجرب بزرالبنج دو توله زعفران فلفل گرد دارچینی قلفلمویه زنجبیل هر واحد یک توله مشک
عاقرقرحا مصطگی هر واحد شش ماشه دارفلفل قرنفل هریک سه ماشه جوز بوا کبیده شهد نیم آثار شهد گرم کرده ادویه سائیده آمیزند خوراک دو ماشه **شربت**
که در پنیاب نافع اصل السوس مقشر بادیان تخم خطمی پرسیاوشان هریک دو درم زوفای خشک حلبه تخم کتان هر واحد یکدرم سپستان سی درم پوست خشخاش مع
تخم یازده عدد بایا و سیر شکر سفید به دستور شربت سازند که مفید ست **لعوق خشخاش** پوست خشخاش مع تخم سی عدد سپستان سی عدد بادیان تخم خطمی
هر واحد یکتوله در نیم آثار آب جوشانیده چون بصنعه بماند صاف کرده در پاؤ آثار شکر بقوام آرند بعده اصل السوس مقشر دو درم صمغ عربی یکدرم کتیرا سائیده
آمیزند در وقت خواب و صبح بقدر دو توله بخورند که نافع است **لعوق** تالیف حکیم غلام امام که خیلے سودمند ست اصل السوس مقشر مویز منقی هریک چهار درم
پوست خشخاش مع تخم هفت عدد سپستان هفت ده عدد بزرکتان سه درم انجیر پنج عدد بیخ بادیان سیاوشان تخم حلبه هریک دو درم سنبل الطیب گاوزبان
تخم خطمی بنفشه بیخ سوسن بادیان و زوفای خشک هر واحد یکدرم در سیر آب بجوشانند که یک پاو آثار بماند صاف نموده یک پاو قند سفید بقوام آرند بعده
بادام کنشاسته مغز چلغوزه هریک چهار درم کاکڑا سنگی دو درم رب السوس صمغ عربی یک یکدرم دارفلفل نیم درم مرکی یکماشه سائیده آمیزند و یک مثقال تا دو مثقال بخورند

ذکر بعض ادویه هندیه که درین نوع سرفه نافع ست

اگر مرکی صمغ عربی کتیرا سائیده بشهد آمیخته بلیسند سرفه نزلی را مفید ست و مرکی با زردهٔ بیضهٔ مرغ نیز فائده بسیار میکند دیگر تخم تاتوره دارفلفل هر دو
مساوی کوفته بیخته بآب صمغ عربی حب بقدر نخود بندند و یکی بدهند که مجرب ست دیگر فلفل دارفلفل مغز کنجوه تخم کٹائی سهاگه بریان کتهه سفید هر واحد
یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بکپاس بآب ورک کهرل کرده حب بقدر فلفل بندند و شب در دهن دارند دیگر قدری خشخاش بریان کرده سائیده با قدری
نمک لاهوری و اندکی فلفل گرد آمیخته نگهدارند و بقدر یک ماشه در روزی دو سه بار خورند دیگر پوست خشخاش مشروط چهار عدد و نمک لاهوری دو ماشه در
یک نیم پاو آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف نموده وقت خواب بنوشند دیگر گندم چهار درم در پاؤ آثار آب جوشانیده یک دو ماشه نمک انداخته
صاف نموده بنوشند دیگر پوست درخت ببول یکدرم در پاو آثار آب بجوشانند وقتیکه سوم حصه بماند صاف نموده بنوشند و یک هفته بعمل آرند دیگر دار چینی
فلفل پوست بلیله قرنفل هریک یک جزو کتهه سفید چهار جزو کوفته بآب مطبوخ پوست مغیلان حبها ساخته استعمال نمایند که مجربست و ضیق النفس را نیز نافع
دیگر زعفران لبسباسه زرنباد جدوار فلفل سیاه قرنفل هریک دو ماشه تخم دهتوره یکماشه قند سیاه برابر همه حبوب ساخته استعمال نمایند دیگر ثمر جوزماثل چهار عدد جوز
خراسانی برگ بنگ هریک دو توله در آب یا و سیر بجوشانند چون آب بنصف رسد صاف نموده مویز منقی چهل عدد انداخته باز بجوشانند تا خشک شود
هر روز چهار مویز خورده باشند که برای سرفهٔ نزلی بارد و حار هر دو مجرب ست **اقوال بعض حذاق** شیخ الرئیس نوشته که در نزلهٔ بارد دیاقوذا مع
زعفران وغیره نافع ست و هم او گوید که از حبوب مجربه مسکن سعال کهنه زردی حب میعه معروف ست و ایضاً بگیرند میعه و حب بیدستر و اسارون و افیون
مساوی و از ان حبها ساخته در دهن دارند و ایضاً بزرالبنج شش جزو مغز چلغوزه سه جزو زعفران یک جزو و میعه سه جزو نیز حب سازند و ایضاً میعه دو درم و افیون
و فلفل هر واحد نیم اوقیه دهن بلسان زعفران هر واحد دو درم بقدر کرسنه حب سازند و گویند که این حب مستعمل جالینوس ست رب السوس یک مثقال
میعه یک مثقال افیون زعفران مرکی هر کدام نیم مثقال بعضی انگور سرشته حب سازند و یکے از ان بدهند که سرفه را ساکن گرداند و خواب آرد

که اگر حرارت باشد سعیه را ساقط کنند ابو سهل گوید که اگر سعال از نزله از برودت باشد گلقند عسلی با آب مطبوخ انجیر و مویز و اصل السوس و پرسیاوشان
و بیخ بادیان و روغن بادام شیرین استعمال کنند و سینه را بموم سرخ که در روغن نرگس یا روغن سوسن گداخته باشند بمالند و آب بادیان سبز مروق
با شکر طبرزد بنوشند پس اگر کهنه گردد بزرکتان اندکی بریان کرده سائیده و انجیر را جوشانیده صاف نموده عسل واصل کرده بقوام آورده بیامیزند
و بلیسند و اگر با رطوبت غلیظ لزج باشد اندک فلفل سرمه سا نموده بیامیزند و یا پودینه و تخم ترب و صمغ بطم و میعه سائله و عسل باهم سرشته استعمال کنند و
انجیر خشک با جوز برای سعال مزمن بارد که از آن رطوبت غلیظ لزج برآید تناول نمایند گیلانی می نویسد که علاج سعال حادث از مادهٔ غلیظه که از سر
بسوی ریه نازل شود تکمید سر بپارچهٔ گرم یا بجاورس گرم ست تا آنکه گرمی او بغور دماغ برسد که در اکثر باین منقطع میگردد و دوانکباب بر بخار شراب
کوران سنگ گرم انداخته باشند و برای جذب ماده از حلق بسوی منخرین شونیز بریان انیسون و قسط ببویند و ماء العسل مطبوخ زوفا بنوشند و
بزرکتان بریان بعسل سرشته تنها یا با قدری فلفل بدهند و لعوقات مجففه مثل لعوق کندر و لعوق عنصل و لعوق کرنب استعمال نمایند و قرص ماء العسل
سرشته صبح و شام خوردن نفع میکند و آنچه قطع سیلان و تقویت راس بغیر اسهال می نماید حب صبر مغسول سه درم تربد دو درم رب السوس
یکدرم ست از دو درم تا سه درم از آن بخورند و حمام استعمال نکنند مگر بعد نضج و بدن و قدمین و جمیع مفاصل بدن و ناف و مقعد را بروغن گرم بمالند
و غذای آنها آب سبوس و عسل و روغن بادام و بدانچه در زکام بارد مذکور شد باید ساخت و هم او گوید که سعال نزلی که از تصاعد ماده از معده بسوی
دماغ و انحدار او بسوی ریه و صدر باشد علاجش تنقیهٔ معده بقی و اسهال و تقویت معده است صاحب کامل و جامع گویند که هرگاه سعال از ماده
بارد غلیظ لزج باشد که نفث او دشوار گردد باید که تدبیر مسخن ملطف و مقطع و منقی از اغذیه و ادویه بپردازند اما اغذیه خبز خشکار و لحم دراج و تیهو
تذرو مطجن بزیت دهری و صعتر و کمون باشد با نخود آب بزیت و شبت و دارچینی و خولنجان و باید که عسل و سکنجبین که آن عسل یابس ست
تناول نمایند و گرماهی شوربا بدک خردل بخورند نفع یابند و سلق مطیب بخل خمری و زیت و خردل و ترب و کراث شامی بریان و مانند آن مفید
و پسته و چلغوزه و مویز منقی بخورند و احیانا بادام تلخ خورند و شراب کهنه معتدل المزاج بنوشند و تقلیل غذا نمایند و در حمام بعد ریاضت معتدل و قبل
غذا داخل شوند و استعمال هوا زیاده از آب نمایند و اما ادویه باید که بار انزه فایده بدهند باین طور که عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بست درم
انجیر سفیده دانه پرسیاوشان اصل السوس مقشر کوفته بنفشه تخم خطمی خبازی فنطوریون غلیظ هر واحد چهار درم بیخ اذخر و فقاح اذخر و زوفای خشک
هر یک سه درم زراوند مدحرج مصطکی عنصل بریان هر واحد دو درم همه را در چهار رطل آب بآتش ملائم بجوشانند تا یک رطل آب بماند صاف نموده هر روز
چهل درم از آن با یکدرم تا یک مثقال معجون لعوقی بالیده و یکدرم روغن بادام شیرین یکدرم روغن بادام تلخ بران ریخته نیمگرم نموده بنوشند و باین نوع تا سه روز
یا پنج روز بعمل آرند و چون اخلاط نضج و تلطیف یابد ادویه مسهل بلغم و اخلاط غلیظه بدهند و این حب بعد از بنابات نافع ست بگیرند تربد سفید یکدرم غاریقون چهار دانگ
نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل تخم کرفس هر واحد ربع درم کوفته بیخته بآب سرشته حبها سازند و بآب نیمگرم استعمال نمایند و این یک شربت ست
و آن حب نیز مسهل بلغم و از اول قولنج ست تربد سفید غاریقون ایارج فیقرا هر یک درم رب السوس تخم حنظل نزروت هر کدام نیم درم نمک سیاه گلسرخ
هر کدام یک دانگ کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو و نیم درم تا سه درم با آب گرم و بعد از آن باستعمال سکنجبین عسلی بزوری مداومت کنند و اگر زمانه تابستان
باشد قی با آب ترب و سکنجبین و آب گرم در هر هفته یکدو بار حسب اغلبیه فضول نمایند و آب سرد بسیار نباید خورد و در اکثر اوقات ماء العسل بنوشند و لعوق
تخم کتان با عسل سرشته بدهند و اگر قدری فلفل سیاه اضافه نمایند بهتر باشد و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد این لعوق استعمال نمایند
تخم کتان بریان یک جزو کندر نصف جزو قردمانا زیره سیاه هر کدام ربع جزو همه را کوفته بیخته بعسل نرگس و عسل لبنی هر کدام جزوی بسرشند هر روز بمقدار
یک ملعقه از آن ناشتا بخورند و مثل آن وقت خواب شب استعمال نمایند که در تقطیع بلغم غلیظ سینه و تلطیف آن بغایت قوی النفع ست و حب صبر مغسول
که در قول گیلانی گذشت مانع سیلان نازل از سر بسوی صدر بغیر حرارت ست و این سفوف نیز همراه آن بدهند حلیله کابلی ده درم شونیز چهار درم انیسون

بادیان هریک دو درم زراوند مدحرج یکمثقال پودینه نهری صعتر فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته هر روز یکدرم تا یکمثقال با یک اوقیه سکنجبین عسلی ممزوج باب گرم بخورند
و در بعضے نسخه اسطوخودوس دو مثقال نیز داخل ست و وزن زراوند مدحرج دو مثقال و پودینه و صعتر هر واحد یکمثقال و هر شب سینهٔ مریض برغن سوسن
یا نرگس بمالند و صبح بآب که دران بابونه و اکلیل الملک برنجاسف و مرزنجوش پخته باشند نیم گرم بشویند و تکمید راس بجاورس گرم و پارچه مسخن و انکباب به بخار
شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند بعمل آرند و ببویند و شونیز و امثال آن ماده را سخن بکشند جرجانی و ایلاقی میفرمایند سرفه که از سوء مزاج بارد
مادی بود سببش نزله باشد و علامتش ربو و ضیق النفس ست پس رعایت قانونی که در علاج آنها مذکور شد باید کرد و اگر حاجت به تنقیه آید بحب غاریقون کنند و
نسخهٔ صحیح این مطبوخ چهل درم با پنج درم جلنجبین و دو درم روغن بادام بدهند انجیر زرد مویز منقی هریک چهل عدد اصل السوس پرسیاوشان بیخ بادیان هریک
هفت درم همه را در دو من آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نگاه دارند و اگر ماده غلیظتر باشد بروغن بادام تلخ بنوشند و اگر در سینه اندکی حرارت باشد قدری
کشک جو درین مطبوخ بپزند و اگر حرارت و خشونت زیاده باشد ماء الشعیر که دران چهارم کشک جو نخود و یکدرم بادیان و چهار درم اصل السوس مقشر پخته باشند بدهند
لیکن ماء الشعیر کسی را دهند که در معده او ترش نگردد و این شربت زوفا درین نوع سرفه موافق ست انجیر شکری ده دانه مویز منقی ده درم حلبه مغسول بادیان
تخم کرفس پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون هریک پنج درم همه را در سه من آب بپزند تا یک من آید صاف نموده هر صبح سی درم ازان گرم کنند
و دو مثقال ازین معجون زوفا آمیخته بدهند رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان هریک ده درم فودنج نانخواه فلفل هریک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج
هریک پنج درم و در بعضے نسخه ایرسا و حرف هریک پنج درم نیز داخل کرده همه را کوفته بیخته بشهد مصفی بسرشند و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ را
نضج دهد بگیرند زوفای خشک پودینه اصل السوس خردل فودنج نانخواه فلفل انیسون تخم انجره مساوی و با شهد مصفی بدستور معجون سازند شربت یک ملعقه و این حب
نیز تنقیه سینه از ماده غلیظ نماید رب السوس پنج درم فلفل فودنج نانخواه مرکی مغز بادام تلخ هریک دو درم حلتیت یکدرم بعسل سرشته حبها زنند و پیوسته در دهان
دارند و آنرا که بشب آرام نباید این حب مفیدست میعه سائله کندر مساوی افیون ربع درم حبها بقدر دانگے ساخته بشب در دهن دارند و اتخم کتان
بریان دو جزو فلفل یک جزو بعسل مصفی سرشته لعوق سازند و اگر پودینه کوهی یا تخم ترب عوض فلفل کنند روا باشد و یا جاوشیر خردل مغز بادام تلخ مساوی
بعسل آمیزند و بکار برند قطران با انگبین سرشته نافع و صبر سقوطری بشهد سرشته در دهن داشتن مفیدست و این معجون بنسخه عیسے بهار بخت نافع بگیرند
مغز بادام تلخ هفت درم بارزد میعه سائله هریک چهار درم زعفران جاوشیر هریک دو درم بعسل بسرشند و این لعوق نیز از دوست پرسیاوشان چهار درم
فلفل ده عدد مغز چلغوزه ده دانه قیه ناردین یکدرم عسل و روغن چندانکه بدان سرشته شود و این لعوق نیز نفع میکند بارزد حلبه هریک دو درم زعفران یکدرم
جاوشیر مرکی مغز بادام تلخ هریک چهار درم بشهد بسرشند و لعوق سپستان نیز سینه را پاک کند و کذا استعمال مرتبا زرالدین فلفل و فانیذ مساوی و استفراغ با ایارج فیقرا و رفوس موافق بود

علاج سرفهٔ رطوبی

اصل السوس مقشر انجیر زرد مویز منقی نبات سفید جوشانیده بدهند و اگر قوی تر خواهند پرسیاوشان زوفای خشک بادیان بیخ بادیان تخم کرفس فزایند و شربت
زوفا و خمیرهٔ بنفشه بآب گرم بخورند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب غاریقون تنقیه نمایند و زوفا و ایرسا و گاوزبان و ترمس و سپستان ریوند خطائی و شربت دینار نیز
در مسهلات داخل میکنند و ایارج روفس و رنیباب نافعترین مسهلات ست دیاسناے مکی پنج درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم انجیر زرد ده عدد مویز منقی
پانزده درم بادیان خباری پرسیاوشان زوفا گل بنفشه هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف
نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شکر هر واحد ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و این حب زیر زبان نگاه دارند رب السوس
پنج درم بادیان فلفل فودنج نانخواه مغز بادام تلخ هر واحد دو درم حلتیت یکدرم کوفته بیخته بعسل حبوب مفرطح سازند و غذا نخود آب گوشت مرغ بمغز بادام
و قرطم سازند و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شهد آمیزند و نوشیده قی کنند و جهت نشف رطوبات لعوقات گرم مثل لعوق عنصل که در تلطیف و
تحلیل بغایت نافع است استعمال نمایند و حب حکیم محمد زمان همراه مطبوخ مناسب بدهند و یا ایرسا و زوفا صمغ عربی رب السوس اصل السوس انیسون مصطکی هریک پنج ماشه

مغز بادام مغز پنبه دانه هر یک یک تولہ در عسل سرشته حبها ساخته بدهند و مطبوخ اصل السوس خطمی بادیان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد اسطوخودوس
سه ماشه باشد نیز سرفهٔ بلغمی و کوتاهی نفس را نافع ست و دارچینی بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو تولہ داخل کرده دادن نیز مفید و کذا
اصل السوس زوفای خشک مویز منقی دارچینی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه نبات داخل کرده برای سرفه و لبوب بکدر از عفونت
بلغم نافع که همه ملطفات ست و جالبات نزله انجا ممنوع ست و معجون زوفا مجرب حکیم علی درین باب بغایت نافع و رُبّ السوس زوفای
خشک ایرسا مغز بادام تلخ هر یک چهار درم حلبه تخم انجره هر واحد یکدرم کوفته بیخته با عسل آمیخته حسب حاجت بخورند و در حمام عرق آورند و غلی جلو یا
ترنجبین بدهند و اغذیهٔ ناشفه چون قلیهٔ بریان و کباب و نان خشک بعد تنقیه تناول کنند و ریاضت متعب قبل طعام خصوصاً حرکت صدر بقرائت الحان
و ذلک اختیار نمایند و از اشیای رطوبت افزا و لحوم چرب پرهیز کنند و باقی تدبیر از علاج سرفهٔ نزلی بارد اخذ کنند و دو درم یا یکدرم را تلخ سوده بر حریرهٔ
سبوس گندم پاشیده هفت روز خوردن نفع میکند لسعال مزمن و تنقیهٔ صدر و ریه مینماید و بقول ثابت خوردن انجیر خشک با مغز بادام یا مغز جوز سرفهٔ مزمن
رطوبی را زائل کند و یا بگیرند پودینه تخم ترب صمغ بطم میعه سائله و بعسل سرشته استعمال کنند و اگر کبوتر صحرائی ذبح نموده همچنان در بال و پر بسوزند یکحبه
خاکستر آن با برگ تنبول بدهند برای سرفهٔ بلغمی بغایت سودمند ست و بقول سویدی شربت طبیخ فنطوریون دقیق و لعوق تخم کتان شش درم و بیاز
عنصل بریان سه درم معجون بعسل شربت بمضغ مصطکی و خوردن خرما و شربت نفط سفید و طبیخ بیخ مازریون و عصارهٔ حشیشة الزجاج و اصل السوس مقشر
کوفته و حلبیت در بیضهٔ نیمبرشت و خوردن حلبه و شربت طبیخ او مع انجیر و شربت حب بلسان و تخم حنظل و روغن بلسان و طبیخ زوفا در اسن بعسل دو درم و عصارهٔ
عنصل بعسل و خوردن عنصل مشوی بشکر یا عسل و پیاز بریان و کرسنه مطبوخ بروغن بادام و پودینهٔ کوهی مع انجیر و شربت طبیخ ایرسا و عود بلسان
و فراسیون با عسل و جرم او بعسل یکرو خوردن تودری و پسته و انجیر و گرفتن دخان زرنیخ زرد یا سرخ مخلوط بشحم در قمع و شربت طبیخ زوفای خشک
و جوز السرو و اسقولوقندریون و ترب و سکر العشر و سیساليوس و طبیخ گاوزبان با انجیر یا مویز منقی یا بعسل هر واحد مفید سرفهٔ مزمن ست و تهم او گوید که
عرق گاوزبان بشکر شیرین کرده در سعال مزمن مجرب من ست و سکنجبین نیز نافع و را تینج یک مثقال سوده بلعوق بیضهٔ نیمبرشت آمیخته ناشتا خوردن و حریرهٔ
سبوس گندم بمغز بادام و اصل السوس مقشر کوفته و انجیر فربه پنج عدد لسعال مزمن نفع عجیب بخشد و مجرب ست و خوردن تخم لبلاب و مغز چلغوزه بشکر
و تخم کشوث و گزربریان و مربای بعسل نیز مجرب و دارچینی کوفته و خطمی و صمغ او و خردل بعسل و ترنجبین و رطب بجلاب و بادام شیرین و طبیخ کرفس و سلیخه
و بیضهٔ سنگ پشت و بندق هندی و سداب نیمبرشت با تخم غاریقون و دو درم رب السوس یکدرم و قنطوریون غلیظ همه نافع سعال مزمن اند

ذکر ادویه مفرده

مفید سعال بلغمی پوست بلیله مغز تخم کدو بیخ فلفل گرد صمغ عربی اصل السوس کاکڑا سنگی مساوی کوفته بیخته حب بقدر نخود سازند و دو حب در دهان دارند که مکرر
تجربه رسیده و دیگر فلفل سه ماشه دار فلفل شش ماشه پوست انار یک تولہ قند سیاه دو تولہ جواکهار یک نیم ماشه ادویه کوفته بیخته بقند سیاه سرشته حبها
بقدر نخود سازند و یک حب بخورند و دیگر ایلوه زعفران هر یک سه ماشه ریوند چینی دو ماشه بلیله کابلی یک ماشه فلفل گرد زنجبیل عاقرقرحا هر یک شش
ماشه همه را کوفته با آب ادرک برابر نخود حب بندند و بجوان دو حب و بطفل یک حب بدهند و دیگر مرچ دهی و نخود بریان مقشر هر سه مساوی در شیره ادرک
حب بندند و حسب حاجت بدهند که مجرب نوشته و دیگر فلفل گرد یا نخواه دار فلفل نمک لاهوری نمک سیاه سهاگه هر واحد یکدرم برگ ارنڈ سه یا زده عدد در سبوچه
گلی نهاده دهن آن بند کرده در آتش نهاده بسوزند و برآورده سائیده نگهدارند و هر روز بقدر چهار سرخ از آن در پان خورند که معمول و بسیار مفید ست
بعضی نوشته اند که بعد سائیدن برابر آن صمغ عربی سوده افزایند و بقدر یک ماشه از آن خورند و دیگر دار فلفل در پارچه نم داده پیچیده زیر خاکستر گرم بقدر یک ساعت
بدارند بعده در سوسن مانند که دانه‌های دار فلفل جدا شود و یک تولہ از آن بگیرند و سهاگه بریان خولنجان هر واحد یک تولہ فلفل دو تولہ عاقرقرحا نیم تولہ کوفته
در گلاب ماند آب نخود استه در سحق بلیغ نموده حب مقدار نخود و بدهند و یکدو حب بخورند که سرفهٔ رطوبی و ضیق بلغمی را مجرب است اهل هند ست و دیگر پوست بلیله زرد و بلیله

و آمله کاکڑاسنگی زنجبیل دارفلفل کٹکی بھارنگی پوست بیخ انجیر هریک دو درم نمک سنگ نمک سونچر نمک سانبھر سجی جوا کھار هریک یکدرم کوفته با شیر آکهه
حب سازند خوراک نیم ماشه دیگر مرچ پیپل زنجبیل عاقرقرحا میٹھا تیلیه هریک یکدرم حلبه یعنی میتھی پنج درم کوفته در آب بیخ سانٹھی بقدر موٹھ حب سازند یک
حب بخورند نیز برای امراض مذکور نافع است دیگر مرچ پیپل هر واحد یکدرم تخم کٹائی لوٹه سجی هریک دو درم کوفته بیخته به آب برگ بانسه حبها بقدر کنار بندند یکی
صبح و یک شام بدهند دیگر دارفلفل تخم کٹائی نمک سانبھر برابر کوفته بیخته برگ تھوہڑ در آب جوشانیده شیره آن گرفته بدان دوا را آمیزند و حب بقدر کنار صحرائی
بسته یک صبح و یک شام استعمال نمایند دیگر زنجبیل دارفلفل سجی لوٹه فلفل گرد مغز تخم کونج هلدی جوا کھار کوفته بیخته مقدار کنار دشتی حب بندند و با آب
نیم گرم وقت شب یک حب بخورند که از علوی خان منقول ست دیگر بیخ آکهه بیخ مرچ سیاه جوا کھار مساوی سائیده بقدر فلفل حبها سازند و بوقت شب
یک حب در دهن دارند مجرب صاحب تکمله هندلیست دیگر طباشیر پنج ماشه دارفلفل چهار ماشه زنجبیل سه ماشه فلفل ناگکیسر الایچی تالیس پتر پترج
هریک دو ماشه نبات همچند سفوف ساخته سه درم بدهند دیگر گویند که اگر چرچٹه با برگ و شاخ و تخم و بیخ خشک کرده بسوزند و نیم سیر زین خاکستر
در ده سیر آب بجوشانند تا یکسیر بماند نصف ازین خاکستر جوشیده مع آب نیم آثار گرفته با دو نیم پاؤ دارفلفل کهرل کرده حب بقدر کنار دشتی بندند و یک
حب هر صبح بخورند و نیم سیر آب با خاکستر که باقی مانده دران نیم سیر جواین انداخته وقت خواب یک کف بخورند از روغن پرهیز کنند برای سرفه بلغمی تازه
و کهن و ضیق حدیث و مزمن مجرب و ممتحن ست دیگر اصل السوس صمغ عربی هریک چهار جزو دارفلفل یک جزو شکر برابر سفوف ساخته بقدر دو مثقال چند روز
خورند منضج ماده سرفه و مبرد نفث ست دیگر پوست اناردانه دارفلفل کاکڑاسنگی هریک شش ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هر واحد یک توله و
بلیله دو توله کوفته بیخته سفوف سازند و در روز بدفعات قدری قدری بخورند که برای سرفه و ضیق معمول ست ایضاً اصل السوس سه جزو کاکڑاسنگی
صمغ عربی پوست خشخاش سوخته لسباسه هر واحد دو جزو دارفلفل سهاگه بریان پوست بلیله مغز تخم کونچ کات سفید قرنفل پوست انار دلائتی هر واحد
یک جزو سفوف ساخته بقدر مزاج خورانند که درین باب العمل آمده دیگر کاچهل زنجبیل پهکر مول کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل مساوی سائیده هر روز یکدرم
با عسل بیخته بخورند نافع سرفه بلغمی و ربو و در قطع بلغم بمنزله سیف قاطع ست دیگر مغز تخم ریٹهه نافل دارفلفل پوست خشخاش صمغ عربی کاکڑاسنگی
اصل السوس مساوی سائیده هر روز نیم درم بدهند دیگر دارفلفل اصل السوس طباشیر مساوی هر روز سه درم وقت خواب با آب گرم بخورند دیگر
صمغ عربی شکرتری هریک ده درم عاقرقرحا بیخ سوسن هریک دو درم سفوف ساخته هر روز دو درم بخورند دیگر سهاگه کاکڑاسنگی قرنفل
پهٹکری بهارنگی پوست بلیله دارفلفل نمک سنگ چیته مساوی زنجبیل برابر همه کوفته بیخته با آب حبها بقدر کنار خرد سازند و وقت خواب یک دو حب
بخورند ایضاً بیخ کٹائی خرد اصل السوس کاکڑاسنگی خولنجان پوست بلیله کوفته بیخته در آب مطبوخ پوست مغیلان حب بقدر نخود بسته در دهن
دارند دیگر شاخ را در پارچه پیچیده گل حکمت کرده در تنور بریان نمایند پس فشرده آب او با نبات یا تنها نیم گرم دهند و خوردن سه درم برگ بانسه
با یکدام شهد ممزوج کرده نیز نافع دیگر نمک سانبھر پاؤ آثار مغز کهیکوار یک آثار پاؤ بالا و یک گلی ته بته نهاده سر آن بستر لوش پوشیده گل حکمت
نمایند و خشک کرده در بست و پنج آثار پاچک دشتی آتش بجقر دهند بعد سرد شدن برآرند و از چهار سرخ تا یک ماشه بدهند که قاطع بلغم و نافع سرفه و ضیق النفس
و هاضم طعام و مصلح معده مرطوب ست دیگر پوست بلیله کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل شب یمانی تنکار بریان شیطرج قرنفل نمک سنگ
زنجبیل مساوی بقدر کنار خرد حبها ساخته یک حب صبح و شام بخورند دیگر تخم سنوار سائیده بقدر چهار ماشه سه هفته خورند سرفه بلغمی را نافع ست و
برگ کیله سوخته خاکستر آن با قدری نمک آمیخته در روز چند بار قدری قدری خوردن همین عمل دارد دیگر دارفلفل بر چلم نهاده مثل تنباکو کشند که مفید
سرفه مزمن ست و کنجاله هر قدر که خواهند در روغن زرد بسوزند و سائیده وقت نهار دو سرخ از ان خورند دیگر آرد موٹھ در شیر مدار سرشته قرص ساخته
بر انگشت بسوزند و باریک ده بقدر دو سه سرخ در برگ تنبول بخورند یا با عسل آمیخته بلیسانند که مفید سرفه بلغمی ست دیگر تیزاب نمک سانبھر نمک لاهوری نمک
سیاه اجواین نمک نفطی سهاگه بریان دوا را در سبوچه گلی کرده گل حکمت نموده در چقر نیم درعه از پاچک دشتی آتش دهند بعد سرد شدن برآورده برابر آن

صمغ عربی آمیخته نگهدارند و گاهی شه ازان خورده باشند نیز مفید بود دیگر پهلانمک سنگ پوست انار مغز تخم کونج خاکستر برگ ردسه خاکستر جوالنسه هر واحد
یک جزو بلیله و ارفلفل فلفل گرد هر یک نیم جزو سفوف ساخته یک ماشه صبح و شام خورده باشند در سه روز آرام شود و اگر با لون کوفته بعسل آمیخته لعوق
نمایند نافع سرفهٔ بلغمی و مانع مواد از سینه و دافع درد پهلوست دیگر سنای مکی هشت توله سنبل الطیب چهار توله لونگ الایچی سفید هو بیر هر واحد یک توله
کبود رکهری دو توله نبات مصری چهار توله شهد نیم آثار همه را کوفته بیخته در شهد آمیخته وقت خواب دو توله بخورند که برای سرفهٔ بلغمی و ضیق مجرب نوشته
دیگر توتیای سبز بکیرانگ سائیده در قند سیاه حب ساخته فرو برند و اگر خواهند قدری آب بالای آن بنوشند تا هفت روز در سه روز اول گرمی و قلق
زیاده می آرد و قی و اسهال هم می آید و چون اسهال و قی مضطر سازد کهچری با روغن بسیار بخورند و بعد سه روز هیچ اضطراب نمی آرد و سرفهٔ بلغمی
و ضیق النفس مزمن زائل میسازد لیکن نازک طبعان و ضعیف مزاجان را نباید داد و تا کار بد دوای دیگر بر آید باین دوا جرأت نشاید **قول**
ابو منصور در سرفه که از رطوبت ریه باشد خیسرهٔ بنفشه بروغن حب صنوبر یا روغن پسته یا روغن بادام و انجیر و خرما و مویز بخورند و بر سینه روغن سوسن و
نرگس و موم بمالند و یا مطبوخ زوفا که در ربو گذشت بدهند و به کندر و میعه سائله در دهن دخان بگیرند و این معجون سعال بخورند مغز چلغوزه سه درم مغز پسته
پنج درم مغز بادام ده درم لعاب تخم کتان ده درم فانیذ مثل مجموع معجون ساخته مثل جوز دهند و گلقند عسلی با آب مطبوخ انجیر و مویز و بیخ بادیان خورند
و چون کهنه گردد بزر کتان بعسل سرشته بخورند و چون نفث غلیظ باشد مطبوخ زوفا باین قرص بنوشند بادیان تخم کرفس رب السوس برسیاوشان مغز
بادام تلخ مساوی بلعاب بزرکتان قرص ساخته سه درم بدهند و غذا حریره آرد باقلا یا آب باقلا بروغن بادام و عسل بدهند **قول صاحب**
قانون و شارح آن شیخ می فرماید که علاج سوء مزاج رطب و رطوبت در نفس بمجففات ناشفه مخلوط بجالیه نمایند و این ترکیب بعین صفت است
گل ارمنی کتیرا صمغ عربی هر واحد یکجزو پودینه زوفای خشک حاشا دارچینی ایرسا برسیاوشان هر واحد نصف جزو بعسل بقوام معجون سازند و استعمال
کنند و هم او گوید که اگر ماده غلیظ باشد تحلیل و جلا بشرط مذکور در بحث ربو کنند بطوریکه تسخین زیاده نکنند مگر باعتدال بلکه جهد نمایند در آنکه تلیین و تقطیع
و ازلاق حاصل شود و منقیات که در بحث ربو مسطور شد استعمال نمایند و آنچه درینجا مخصوص است علک انباط العسل است و یا قرطم و یا سعد بمثقل
از عسل و یا رب السوس و کتیرا و قنه و مغز بادام شیرین ساده و گاهی صبر بعسل در دهن میگیرند و نفع بسیار می یابند و یا بگیرند سه عنصل سالم و دو چندان عسل و
نصف آن روغن زرد و چهل عدد فلفل سوده بیامیزند و بغیر انفلاج العقاد نمایند و صبح و شام بلیسند و ایضا هفت عروس کرات شامی بگیرند و در سه رطل
آب بپزند تا ثلث بماند صاف نموده و باقی عصارهٔ قشر او و عسل مخلوط سازند و بپزند و ایضا بگیرند در طب هشت جزو مغز چلغوزه یکجزو و صمغ بطم یکجزو و
مویز چهار جزو و عسل بقدر کفایت و ازان لعوق سازند و دوای جیدا نیست که بگیرند پودینهٔ نهری پنج اوقیه مغز چلغوزه و تخم انجره هر واحد اوقیه
بزرکتان و فلفل هر یک سه اوقیه و بعسل لیسیدنی و استعمال نمایند گویند که این دوا برای سعال کائن از ماده غلیظ که نفث آن دشوار باشد مجرب
است و تحلیل و تقطیع و تلیین و ازلاق آن نمایند و از نفث ماده را دفع میکنند و یا بگیرند خردل ای لجیم پنج جزو سوسن هشت جزو زعفران فلفل هر واحد دو جزو کرسنه
بیست جزو و بعسل کف گرفته لیسیدنی و یا بگیرند زعفران و سنبل الطیب و فلفل هر واحد یک جزو فراسیون زوفا هر واحد سه جزو مر و سوسن هر واحد دو جزو و بعسل
مصفی لیسیدنی و برای مزمن قطران بعسل بلیسند و یا قسط هندی با آب شبت مطبوخ بقدر سکرجه مع ملعقه روغن کنجد و ایضا بزرکتان بریان بعسل تنها یا مع فلفل
و سیوم حصهٔ آن با پودینه و ایضا لیسیدن عسل یعنی با عسل بخل و بزرجاوشیر و خردل و با دام تلخ و ایضا مثرودیطوس نافع و هم او گوید که گاهی در ال
کننده رطب ذخن مذکور در باب ربو استعمال میکنند و اگر رطوبت منتن باشند زرنیخ احمر و نیز و ارنب و آرد جو و پوست پسته بزردی بیضه سرشته قرصها
بقدر یک یک درم ساخته در آفتاب خشک نمایند و سه بار ازان بخور کنند و ایضا زراوند و مر و میعه و بارزد مساوی زرنیخ سرخ برابر همه در روغن گاو
سرشته بندقه سازند و یکی ازان بر آتش نهاده بقمع دود بحلق رسانند و گویند که اگر زرنیخ و میعه و مغز بادام و مغز چلغوزه مساوی بیکجا نمود بخور کنند
نیز برای سعال مزمن نفث منتن سود مند است و باید که بعد ازین تنجیر حریره آرد گندم بمغز بادام روغن تازه جهت دفع مضرت دود زرنیخ استعمال نمایند

و شارح گیلانی می نویسد که ملاک علاج او تنقیهٔ بدن از بلغم لقی و اسهال بعد النضج ست اگر دریجا امتلا از بلغم باشد و اگر نباشد طبیخ زوفا باین نسخه انجیر سپستان
هر واحد ده درم حلبه پنج درم اصل السوس ده درم پرسیاوشان هفت درم بیخ کرفس بیخ بادیان تخم بادیان زوفای خشک هر واحد ده درم تخم انجره پودینه
فراسیون هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بنوشند و این دوا بخورند تخم کرفس بادیان اصل السوس زوفاے خشک پرسیاوشان
تخم انجره ایرسا قردمانا فلفل زراوند دحرج مغز بادام تلخ حرف هر واحد پنج درم بعسل سرشته مثل جوز بدهند که مده و جمیع اخلاط غلیظه را از سینه
خارج کند و لعوقات گرم بلیسند و حبوب حاره مثل حبیکه دران رب السوس پنج درم ست و حب میعهٔ سائله که در علاج سرفهٔ نزلی بارد در قول جرجانی
مسطور شد در دهن دارند و آبیکه دران افسنتین و بادیان بقدرے عسل جوشانیده باشند غرغره کنند و حریرهٔ متخذ از سبوس جواری بعسل و
روغن بادام بنوشند و بآب مطبوخ بیخ سوسن آسمانجونی و قدرے عسل زنجبیل مربی غرغره سازند و عسل و شونیز اندکے بخورند و اگر این رطوبت طول کشد
ماء الاصول بنوشند و در بعض اوقات چند دانه مغز بادام تلخ و مغز چلغوزه و پسته مع شکر و عسل بخورند و غذا گوشت بریان و کباب و شوربا نخود
سازند و نوشیدن نبیذ کهنه و خوردن مویز و حمام حار معرق و ریاضت متعبه قبل طعام لاسیما حرکت صدر بقدر ادت نافع ست و از شوربای جوجه مرغ و
فواکه رطب اجتناب نمایند و مطبوخ مذکور در قول جرجانی نیز منضج ست و شربت آب بادیان رطب مع شکر طبرزد نافع ست واگر شدت کند تخم کتان
بعسل سرشته صبح و شام بآب انجیر و مویز منقی بخورانند و اگر از بادیان رب السوس هر واحد یک جزو مغز بادام تلخ سه جزو فانید برابر همه حب ساخته
در دهن دارند سینه را پاک کند و خرخره و ضیق النفس ببرد و اگر با رطوبت غلیظ لزج باشد بگیرند تخم ترب و پودینه و بزر کتان و در عسل بسرشند
و یا عسل انجیر بعسل نحل جمع کنند و میعهٔ سائله و علک البطم و هر اجزاے مساوی افیون ثلث جزو بقدر دانگے حب سازند و دو سه حب در
دهن دارند که سعال شدید را منع کند و در سعال رطب که مریض بسیار نفث کند و آنکه هر گاه نفث نکند ثقل آرد و نفس او تنگ گردد خشخاش و افیون و
تخم کاهو و بزر البنج استعمال نکنند و خوردن انجیر خشک در سعال مزمن را نفع کند و تقلیل غذا کنند و غذا اسفیدباجات و کرنبیه بگوشت و اندک فلفل و
کنجد کشک حنطه بفانید و قدرے دارچینی و کراثیه و براے ایشان قلایا و شوا از لحم ارنب و طیور بری و حلواے خرما و فانید و روغن بادام و لعاب
حلبه صالح ست و عوض آب جلاب یا شربت بنفشه بنوشند و اگر ماده غلیظ باشد ماء العسل با فادیه بنوشند سیما اگر ماده غلیظ تر باشد و هم او گوید دواے که
در سعال رطب بے نظیر ست بگیرند میعهٔ سائله و افیون و روغن بلسان هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو آمیخته بدارند و هر که عادت خوردن
افیون ندارد نیم دانگ از ان بخورد و فائده او به بیند که بغیر او ندیده باشد و در ظرفی بدارد که روغن بلسان را جذب نکند

علاج سرفهٔ بارد

مطبوخ که در سرفهٔ رطوبی گذشت بدهند و آنکه خفیف ست امور حاره چون مصادفت هوای سرد و مجاورت برف و استعمال آب سرد سبب باشد
نخستین ازاله سبب کنند بعده جهت گرمی شش حتی الامکان حبس دم نمایند که آن ریه را فی الحال گرم میسازد و همچنین استعمال هوای گرم و حمام اگر
احتیاج بعلاج قوی تر افتد حب از میعهٔ سائله بعسل ساخته زیر زبان دارند و ترنجبین ده درم در مطبوخ اصل السوس انجیر و مویز منقی و پرسیاوشان
و بیخ بادیان و روغن بادام تلخ آمیخته با مثقال معجون فقی بنوشند و شربت زوفا ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند و انجیر با نخود بریان بخورند و طبیخ زوفا
و اسارون و انجیر و غیره نیز نافع ست و ایضا از شربتهای نافعه بادیان رطب مطبوخ مضعف بشکر طبرزد ست و یا در روی قطران ملعقه یا علک البطم بعسل
بخورند یا روغن بلسان یک سبیج تا یک مثقال بدهند و کذا لک کبریت مع بیضهٔ نیم برشت و لعوقات لعابات حاره مثل لعوق معمول از بادیان و تخم کتان
و حرمل بریان و حلبه و مغز چلغوزه و پسته و بادام و صمغ آلوده کتیرا و فانید بلیسند و عوض آب ماء العسل یا ماء السکر بنوشند و عسل تنها
یا مع تخم کتان بریان بخورند و گاهے قدرے فلفل اضافه کرده می شود و کذا لک از لعابات گرم مثل لعاب حب الرشاد و بزر کتان مساوی
بعسل سفید قوام نموده لعوق سازند و کذا سکنجبین عسلی و آب انار شیرین مقدم بعسل خوردن تریاق کبیر و گلقند عسلی نیز مفید ست و شربت انجیر

پانزده عدد و مویز منقی لبست عدد و اصل السوس مقشر ده درم و پرسیاوشان پنج درم زوفای خشک سه درم ایرسا دو درم چنانچه رسم است بپزند و صاف نموده
با شهد بقوام آرند و با دواء المسک یا سنجرینیا یا مثرودیطوس به بهند و سینه را بروغن سوسن و نرگس و خیری و یاسمین و موم زرد بمالند و غذا نخود آب
بادام چینی و زعفران دهند و ایضاً حسا سبوس گندم بحلبه و روغن و انجیر و خرما و عسل یا فانید پخته و اصول کرات شامی و حلوا متخذ از خرما و فانید و روغن بادام
و لعاب حلبه و کرنبیه بلحم سمین و مغز پسته و اندکی فلفل و کشک گندم بفانید و فلفل و دارچینی و کرانبیه به بهند و اطریه بفانید و از او ان روغن پسته و چلغوزه
و حبة الخضرا نافع است و از لحوم گوشت فراریج و خروس و شوربای آنها و شوربای گوشت حلوان و نخود آب بمغز قرطم و مزوره باقلای مقشر
بمغز بادام و فراخ مع نخود دهند و نقل پسته و چلغوزه و مویز منقی مع حلبه انجیر و بادام است و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام سعال مزمن را قطع کند
و از اشیای بارده و هوای سرد و کثرت شرب آب سرد و استحمام اجتناب نمایند و در هوای گرم و حمام نشینند و بقول سویدی شرب جاوشیر یک درم
در جلاب یا میعه سائله دران و بخور قصب الذریره تنها و مع صمغ بطم و کذا شراب عسل و طبیخ کرنب و سکنجبین زفت یابس مخلوط با بادام مقشر
و شکر و کذا علک البطم و قردمانا و دارچینی و مغز پنبه دانه و طبیخ کماذریوس و روغن بندق و مغز آن بعسل و خوردن ثوم و گرفتن مرلقیه با قلاده در دهن
و مقل ازرق و بخور کوبریت (ای خانه زنبور عسل) نخل و شرب بقر الیهود و لادن و حب البطم هر واحد مفید سرفه بارد مزمن است و گویند که این حب سرفه بارد را نافع و داروی
عجیب الاثر است دارفلفل نیم دانگ و سورنجان هر کدام یک درم مویز منقی دو درم کوفته با آب ادرک سائیده حبها بقدر دانه مرشف بسته نگهدارند و یک
حب از ان بخورند و یکی زیر زبان نگاه دارند و گویند که لب است که با سرفه بارد و نزله باشد درین صورت آنچه در سرفه نزلی بارد گذشت نیز بعمل
آرند صاحب کامل گوید که در سعال بارد یابس که در زمستان یا نزد هبوب شمال حادث میشود باید که حسو معمول از سبوس بعسل و روغن
بادام استعمال نمایند و لفلوس خیارشنبر که در آب مطبوخ بادیان یا مفتح مع آب بادیان کنند و ترنجبین ده درم در آبیکه بادیان جوشانیده باشند دهند
و این لعوق بخورانند بزرکتان حلبه بزر مرو جوز السرو مغز پنبه دانه هر واحد یک جزو صمغ انزروت نیم جزو باریک کوفته بیخته و بران فلوس خیارشنبر بقدر لائق
داخل کرده بلیسند و گاه گاهی این حب در دهان دارند مغز پسته مغز چلغوزه مغز پنبه دانه مغز حب البطم هر واحد پنج درم صمغ آلو و کثیرا هر یک
درم باریک سائیده و بوزن او شکر طبرزد آمیخته بلعاب تخم کتان بسرشند و حب ساخته استعمال نمایند و غذا الشوربای فراخ نواهض نخود و شبت و دارچینی
خولنجان یا الشوربای قنابر یا مزوره معمول بچقندر و روغن بادام و کشنیز و دارچینی سازند و پسته و انجیر خشک و ناطف عسل و پسته و بطم بخورند و اندکی شراب
که دران قدری شیرینی باشد بیاشامند و چیزهای سرد نه دهند و تقلیل شرب آب بارد کنند و ایضاً او گوید که اگر سرفه از برودت باشد تدبیر که در علاج بحة الصوت
رطوبی مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن سوسن و موم بمالند

علاج سرفه حار

شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه شیره مغز تخم کدو در عرقیات برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و دیگر مبردات چون لعاب
اسپغول و بهدانه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده آب تربوز آب انار شیرین اشربه مذکوره داخل کرده و ماء الشعیر و خمیره بنفشه و لعوقات
بارده استعمال نمایند و صندل و کافور و تراشه کدو و آب کشنیز تر و آب کاهو و گلاب آمیخته بر سینه طلا سازند و یا از بنفشه و نیلوفر و برگ بید ضماد نمایند و یا در قیروطی
روغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم کافور آمیخته طلا کنند و یا قیروطی اخضر بمالند و یا آرد باقلا بسفیدی بیضه و روغن بنفشه و موم سپید ضماد کنند و از میوه با تربوز و انار شیرین
خورند و صندل و کافور و خیار شگافته و بنفشه و نیلوفر تازه ببویند و کتیرا سه نیکو فته یک جزو مغز بادام مقشر دو جزو کوفته در جلاب حل کرده
مدام اندک اندک بلیسند و نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار مساوی ترنجبین پاک کرده همه ادویه را بلعاب
یا اسپغول حب ساخته بوسته یک حب در دهان دارند و سپستان در دهن گیرند و اگر ادرا بپزند و لعاب برآورده شکر آمیخته بقوام لعوق آرند نافع باشد
و طعام از کشک جو و اسفاناخ و باقلاء ماش مقشر و کدو و برگ کاهو با روغن بادام سازند و از لحوم احتراز نمایند و گویند که در میان هر دو کتف

آنجا که دست مریض از قفا برسد سه عدد یا پنج عدد دلیوچه انداختن فائدهٔ تمام دارد و شیخ و شارح قانون می نویسند که علاج سعال حار مطفیات معروفه از
عصارات و ادهان و اطلیه و مروخات نمایند بعد فصد قیفال یا باسلیق اگر امتلا باشد و جلاب نیز نافع ست و نوشیدن لعاب اسپغول و شربت بنفشه و نیلوفر
و یا قوذای ساده صبح و شام و کذلک لعوق خشخاش ساده و لعوق خشخاش که دران خشخاش سفید و سیاه دو اوقیه است مدام لعق کنند و از رب السوس
بنفشه هر کدام ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه ترنجبین هر واحد پنج درم بلعاب بزر قطونا و بهدانه قرص ساخته مقدم با ماء الشعیر و شربت بنفشه بخورند
و آب انار مقدم بشکر طبرزد ایضا نافع و لعوقات ایشان از لعاب بزر قطونا و بهدانه و نشاسته و صمغ عربی باید و لعوق لعابات که در اکثر قرابادینات مسطور
ست و جوب نافع سعال حار استعمال نمایند و گاهی دران مخدرات می آمیزند و در سعال حار ساذج و با ماده تجربه رسیده که شیره خشخاش زیر زبان نگاه دارند
و در روز و شب بقدر هفت درم تا ده درم استعمال نمایند که مسکن سعال حار و عطش و ملین طبع ست و ایضا رب السوس ده درم نشاسته کتیرا صمغ بادام مقشر
صمغ بنفشه هر یک پنج درم سائیده بلعاب بهدانه سرشته حبها مفرطح سازند و در دهن بدارند و ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بروغن بنفشه
نوشیدن بسیار نافع ست و خصوصا چون یبس غالب گردد و اغذیهٔ ایشان از بقول بارده و لبوب مثل قثا و کدو و خیار بروغن بادام و باقلا کوفته مطبخ
بروغن بادام و روغن کدو و ماء الشعیر و حریره معمول از جو و باقلا و نشاسته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اگر طبیعت نرم باشد سپست جو بشکر و
اطریه دهند و اگر کار باشتداد انجامد ماء الشعیر و بطانات مقطوع الاطراف مغسول بآب خاکستر و نمک دهند صاحب کامل گوید که هرگاه سعال
از حرارت حنجره مع تپ باشد باید که در ابتدا فصد قیفال کنند و تدبیر او تدبیر صدر مرطب مثل ماء الشعیر که دران عناب و سپستان و کتیرا پخته قدری
خمیرهٔ بنفشه مالیده و روغن بادام و روغن کدو بران چکانیده باشند باید کرد و طعام مزورهٔ اسفاناخ یا سرمق یا خبازی بروغن بادام یا مغز بادام
سوده نمایند و انار شیرین و نیشکر و موز و بادام رطب بشکر و خوخ و خیار و قثا دهند و از اغذیهٔ ترش و نمکین و صیاح و کثرت کلام و دخان و غبار اجتناب نمایند و گاه گاه
لعاب بهدانه و بزر قطونا با قدری شکر طبرزد یا فانید تجرع نمایند و همه آنچه در معالجهٔ خشونت حنجره مذکور شد بعمل آرند و این لعوق نیز نافع ست بگیرند مغز
تخم خیار و قثا و کدو و مغز بهدانه تخم خرفه هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ بادام هر واحد سه درم طباشیر دو درم فانید بست درم باریک سائیده
بلعاب بزر قطونا یا بهدانه سرشته روغن بادام انداخته بلیسند و اگر ازین ادویه حب پهن بسازند و در دهن نگاه دارند نیز مفید ست و هم او گوید که اگر
سعال از حرارت صدر و ریه باشد باید که صاحب او را الفصد باسلیق امر کنند وقت حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و کتیرا
و جز آن که مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن بنفشه و نیلوفر که دران موم سفید گداخته باشند بمالند و بقیروطی مبرد ضماد نمایند صاحب مغنی قدیم
گوید که علاجش بفصد باسلیق و شرب ماء الشعیر و استعمال لعوق خشخاش و خمیرهٔ بنفشه و لعاب بجلاب و شیرهٔ تخم خرفه بشربت خشخاش و امتصاص انار شیرین
و اکل حسو نمایند و غذا مثل باقلا بروغن بادام و اسفاناخ یا بیضهٔ نیمبرشت سازند صاحب شفاء الاسقام و قرشی گویند که در سرفه که از سوء مزاج
حار یا بالیبس یا هر دو باشد ماء الشعیر مبرد مثل شیرهٔ تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش و شربت بنفشه و روغن بنفشه یا روغن بادام شیرین
بدهند و خمیرهٔ بنفشه بهتر از شربت اوست و لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول بشکر و بزور مذکوره سوده بشکر طبرزد و یا با الخیار بجلاب و لعوق انار شیرین
و شربت او و شربت نیلوفر و حب متخذ از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش هر واحد یک درم کتیرا رب السوس نشاسته هر واحد ربع درم
بشربت انار سرشته استعمال نمایند و گاهی درین حب تخم خرفه می افزایند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت قلب مفرط باشد احتیاج بکافور افتد
لعوق از کتیرا و جلاب و روغن بادام و یا صمغ سفرجل و کتیرا و نشاسته و بادام و مغز تخم کدو مغز تخم خیار بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و صمغ بادام ده درم
گرفته در یکصد درم جلاب و دوصد درم آب و پنجاه درم روغن بادام بپزند تا آنکه بقوام عسل آید مدام استعمال نمایند و اغذیهٔ اصحاب سعال حار و یابس
مزورهٔ کدو یا خبازی یا ملوخیه یا بقلهٔ یمانی یا خرفه است و این مزورات ساده بی گوشت باشند اگر تپ لازم بود و اگر تپ نباشد جائز ست که دران گوشت
بزغاله جدی یا حمل لا سیما با بچهٔ او داخل نمایند و با زردی بیضهٔ نیمبرشت بدهند و اگر آنرا بطور حسو بخورند فی الحال نفع بخشد و رب عنب بلیغ النفع است

وایضاً اگر احتیاج بلحوم افتد باسپیده باگندم یا برشته مع بعض بقول مذکوره بخورند و حلوا از نشاسته و شکر و کدو رطب یا مغز تخم او و روغن بادام جید ست و بالجمله در علاج این قسم سرفه مهلت روا ندارند که چون شدت کند و حرارت قلب غالب شود و بدق انجامد سویدی می نویسد که شرب حضض هندی یا لعاب بهار الشعیر و بار القرع با نبات و اصل السوس و شیره مغز یک اوقیه و روغن خشخاش و حب الآس سفید و تخم خطمی بیخ و صمغ او و خبازی و عناب هر واحد نافع سعال حار ست و کذا خوردن شاه بلوط و یا لعاب بجائی بروغن بادام شیرین و یا کدوی مطبوخ باطریه یا بهدانه مدقوق یا کثیرا النشکر شیرین کرده یا تخم خشخاش کوفته تنها یا با مویز منقی یا اسفاناخ بروغن بادام بریان و کذا کاک قطف یا مغز تخم خربزه یا صمغ عربی یا حسوی با قلا النشکر و روغن بادام مفید ست و گوید که ماء الشعیر محکم الطبخ و کذا تخم خشخاش کوفته و پوست او خوب پخته مالیده صاف نموده با نبات سفید لعوق ساخته و همچنین ماش بروغن بادام و اسفاناخ پخته مجرب ست

علاج سرفه یابسی اگر تپ نباشد

بهترین اشیا نوشیدن شیر خر و شیر بز ست که چیزی رطب و مانند آن خورانیده باشند و لعاب اسپغول ده درم آب خیار سه اوقیه النشکر ده درم و شیرخشت ده درم بدهند و مغز بادام و کثیرا با شکر و کذا شیر مقشر بروغن بادام و شکر و ایضاً شیره بادام با شکر همه از مجربات ست و کذا کاک مسکه تازه با نبات تا چهار ده روز خوردن و شیر بز سیاه یا سرخ یک رنگ با طباشیر سائیده در سرفه که بسبب حرارت و یبوست بود نفع بسیار دارد و حکیم علی گوید که اگر تپ و لین الطبع نباشد انجیر زرد پنج عدد عناب ده عدد سپستان بست دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس پرسیاوشان هر واحد پنج درم در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده هر روز سه اوقیه بنوشند و اگر خواهند با این قرص بیاشامند بادیان رب السوس پرسیاوشان مغز بادام مساوی بلعاب بزر کتان قرص ساخته سه سه درم بخورند و لعوقات شیرین مثل لعوق صنوبر تناول نمایند و غذا شوربای گوشت حلوان چرب بشحم ماکیان و گوشت ماکیان فربه و پاچه بهتر ست و فالوده رقیق النشکر و روغن بادام و خشخاش نفع میکند و اگر تپ باشد استعمال سائر مرطبات مشروبه و غیر مرطبات مبرده معروفه کنند و استعمال ماء الشعیر بروغن بادام و ترطیب قدم مدام بروغنها و نوشیدن حریره های بادام مرطب نافع و باید که ماء الشعیر در روز دو بار بنوشند یکبار وقت صبح و مرتبه دوم بعد سه ساعت هر بار بقدر نیم رطل و در آب زن نشاسته و غذا کدو و کشنک بروغن بادام و مانند آن باید و هنگام خواب لعاب بزر قطونا و ماء الخیار و ماء القرع بحلاب بدهند و حمام رطب و ریختن آب شیرین بر سینه نافع و نوشیدن لعاب بهدانه و اسپغول با شکر و لعوق خشخاش و حسوی سرخ و شربت عناب و قرص خشخاش نافع سعال و کذا ماء الخیار سه اوقیه با نیم اوقیه شربت نیلوفر یا لعاب بزر قطونا و شیره مغز تخم کدو با جلاب شکری مفید و شربت خشخاش و آش جو که در آن سپستان و عناب و بنفشه پخته باشند بروغن بادام بدهند و در غذا قلت و خیار و اسفاناخ و کدو و روغن بادام داخل سازند و اگر تپ باشد شیر بز بنشیرخشت و چوزه مرغ و بهند و حریره از جو مقشر و خشخاش سفید و شکر و روغن بادام سازند و بجای آب جلاب و شربت بنفشه بنوشند و صمغ در آب تر کرده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بجوشانند تا غلیظ شود و هر وقت آهسته لیسند و یا لعاب بزر قطونا در جلاب پخته روغن بادام داخل کرده بنوشند و ایضاً عناب پنج دانه سپستان بست دانه بنفشه شش ماشه در آب خیسانیده مالیده صاف نموده لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه رب خشخاش یا شربت آن داخل کرده نوشیدن سرفه خشک را نافع ست و حب مرطب از رب السوس ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هر واحد پنج درم و بعضی خشخاش و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا و بنفشه هر یک پنج درم می افزایند و مغز بادام بست درم شکر بوزن مجموع عوض رب السوس و تخم کدو و خرفه داخل میکنند بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها ساخته در دهن نگیرند و قیروطی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید و کثیرا و عصارات مرطبه مثل آب کاهو و آب پنیر تازه ساخته بر سینه نهند و نافع و مقعده پاشنه قدم بروغن بادام چرب سازند و در آب نوشیدنی بهدانه و شیرین و تخم خطمی اندازند سویدی گفته که حسوی نشاسته و بادام و شکر و ترنجبین محلول در ماء الشعیر و شیر گاو و زبان بحار الشعیر و شکر و عصاره او و عرق او و طبیخ او النشکر و صمغ عربی یا کثیرا بماء الشعیر و شکر و کذا سپستان و کذا اسکه النشکر و بروغن بادام و طبیخ عناب و کذا بنفشه هر واحد نافع سعال یابس ست و خوردن خبازی بروغن بادام بریان یا ترمس شیرین یا خوفه یا ماکیان فربه بمسکه پخته یا روغن گاو و شکر یا گنجد مقشر یا شکر نیز مفید ست و لعوقات مرطبه مثل این لعوق بزر قطونا بهدانه هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید

ده درم اصل السوس مقشر کوفته پستان هر یک هفت درم در سه رطل آب باران بخیسانند و بآتش ملائم بپزند تا یک رطل بماند مالیده صاف نموده دو از ده اوقیه منضج و ده درم ستا(؟) فانیذ و هفت درم از هر یک صمغ عربی و کتیرا کوفته آمیخته بقوام آورده استعمال نمایند و حریرۂ مغز بادام شیرین کتیرا آرد جو تخم خشخاش سفید کوفته با شیر تازه و نبات پخته تناول نمایند

علاج سرفۂ دموی

فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و لعاب بهدانه شیرۂ عناب شیرۂ مغز تخم کدو در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و در آخر روز لعاب اسپغول عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و شرب ماء الشعیر و لعاب اسپغول و خمیرۂ بنفشه و وضع اطلیۂ بارده بر سینه لازم گیرند و آنچه در علاج سرفۂ حار گذشت حاجت بعمل آرند و مسهل صفرا تنقیه نمایند و یا تلیین طبیعت بماء الفواکه یا باین مطبوخ نمایند عناب سی دانه بنفشه خشک ده درم در دو رطل آب باران بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و در آن شیرخشت ده درم خمیرۂ گاوزبان تازه هفت درم حل نموده صاف کرده بیاشامند و اگر خمیرۂ گاوزبان بهم نرسد گل گاوزبان یا برگ آن سه درم کوفته اضافه مطبوخ نمایند و بعد از تنقیه و تلطیفۂ مزاج تسکین حرارت نمایند باشامیدن ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر یا بنفشه و استعمال لعوقات بارده مثل لعوق که از مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر و کتیرا با طبیخ عناب و سپستان و تخم خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و نبات یا فانیذ ساخته باشند و اطلیۂ بارده بر سینه و تمریخ بقیروطی اخضر که در آن تسقیه بآب بقول بارده مثل کشنیز و کاهو و مانند آن داده باشند و اگر حرارت در جگر بود تسکین آن نیز بمبردات کنند و قرص کافور و روغن کدو و روغن بادام و دوغ و آب لیمو خورند و درینجا استعمال حموضات جائز ست و گفته اند کسی را که سرفه از کثرت و غلیان خون باشد اگر فصد نکنند اکثر منجر بسل میشود و یا درم ریه میگیرد و پس بر فصد اکحل علاجش منحصر ست و ایضا سرفۂ خشک که از امتلاء دموی در ریه باشد حجامت میان کتفین نافع گفته اند

علاج سرفۂ صفراوی

لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه شیرۂ خیارین دو توله یا شیرۂ مغز تخم کدو دو توله یا شیرۂ مغز تخم هندوانه دو توله با شربت عناب یا خشخاش یا بنفشه و یا گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر پنج ماشه خطمی خبازی هر یک چهار ماشه خیسانیده همراه اشربۂ مذکوره استعمال نمایند و حب السعال در دهان دارند و یا قوفوا با لعابات بدهند و درینجا نیز استعمال حموضات منهی نیست از ینجاست که گفته اند در بعضے اقسام سرفۂ حاره افشرۂ لیمو و انار ترش نفع عظیم دارد و بعد از نضج ماده بمنضج صفرا از مسهل صفرا تنقیه نمایند و خبازی و خیارین و خوبانی و شربت ورد و تمر هندی و مسهلات لین داخل میکنند و بعد تنقیه از مغز تخم کدو و خیارین و تخم خربزه و بهدانه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه تخم خطمی و خبازی هر یک پنج ماشه کتیرا سه ماشه بلعاب اسپغول حبها بقدر نخود ساخته پیوسته در دهان دارند و عناب آلوبخارا هر یک پنج عدد و مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات داخل کرده بلین دافع تلخی دهن ست و گاهی گل بنفشه شش ماشه داخل کرده شیرۂ مغز تخم کدو شش ماشه شربت بنفشه سه توله عوض نبات میکنند که ملین ست و گاهی وزن مویز منقی دو توله و آلوبخارا ده دانه میکنند که ملین و نافع بحارا سر و سینه و تپ و سرفۂ صفراوی دائمی ست بعد حجامت قفا مینهند

علاج سرفۂ سوداوی

حریرۂ سبوس گندم بقند یا شهد شیرین کرده دهند و بعد نضج ماده بمنضج سودا از مسهل آن تنقیه نمایند و اطریفل یا بسوس گل گاوزبان صمغ عربی هر واحد هفت ماشه اطفاء الطیب شکر تیغال(؟) شیرخشت هر یک پنج ماشه بروغن بادام چرب کرده در شربت انار ولایتی سرشته حبها بکار برند و تدبیر خفیف از بالا بعمل آرند و غذا نخود آب دهند که از گوشت مرغ یا گوسفند جوان یا حمل صغیر ساخته باشند و اگر اصل السوس و فای خشک گاوزبان و مویز منقی جوشانیده نبات داخل کرده بطور قهوه بنوشند و گاهی شیرۂ مغز بادام بفزایند برای سرفۂ مواد سوداوی متعسر النفس که وقت سرفه بدحال شود گویا از سرفیدن قی خواهد شد نافع است

علاج سرفۂ وبائی

گویند که این قسم سرفه از تعفن هوا بمردم کثیر پیدا میشود و باعث هلاکت طفلان و بزرگان میگردد پس در بزرگان رگ هفت اندام زنند و خون از گیرند که

قریب بفتنی رسد و در کودکان زیر بهر دو پستان زو چسپانند و جهت نضج ماده اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر یک هفت ماشه ایرسا اذخر انیسون هر یک سه ماشه
پوست بیخ کاسنی ابریشم خام بادرنجبویه هر یک نه ماشه مویز منقی یک توله سپستان چهل عدد آلوبخارا عناب هر یک پنج عدد جوشانیده گلقند عسلی خمیره بنفشه
هر یک دو توله دهند و غذا نخوداب مرغ مزعفر با شوربای مرغ بنان زده دهند و بجای آب عرق بهارنارنج و بادیان اکتفا ورزند و بعد هفت هشت روز یا زیاده
جهت تنقیه برگ سنا دو توله آلو ده عدد گل بنفشه یک توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک یک نیم توله خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت
پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ افزوده دهند و بجای آب عرق گاوزبان و بهار برابر آمیخته نوشانند و وقت دوپهر نخوداب
مرغ و شام شوربای مرغ که فائق آب لیمون کاغذی و انار دانه ترش باشد نان ثرید کرده و روز دوم شربت رب السوس جوزبوا هر یک یک ماشه
سوده در شربت سیب ولایتی یک توله ورق نقره یک عدد آمیخته بلیسانند بعده اصل السوس برگ گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه زوفا خشک
هر یک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه در عرق بهار و گلاب و گاوزبان هر یک نه توله جوش کنند که بنیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه چهار توله تخم کنوچه
یا شربتی نه ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج مفرحات و مقویات اعضای رئیسه که دران حموضتی باشد با عرق کیوڑا
و بید و بیدمشک و صندل و عرق عنبر بکار برند چنانچه که دران انار دانه و چوا کهار است بنسخه قادری درین باب نیز مجرب بلا تخلف است و این حب نیز مجرب است
ست رب السوس گل گڑ و بنفشه و سیوتی جوزبوا مرکی زوفا ایرسا بادرنجبویه چای خطائی هر یک سه ماشه صمغ عربی یک توله مغز بادام سه توله زعفران نیم ماشه
حبها بقدر نخود سازند و این دوا در کودکان و بزرگان بسیار مفید خاکستر ماهی بهور و نمک طعام بقدر ذائقه مردکلان را سه ماشه در برگ تنبول یا در عسل یکتوله
و در کودکان از یک حبه تا یک ماشه بدهند و همچنین خاکستر مرغ سلیمانی و سنگ خواره و مرغ عیسی که بهندی جهاپل گویند و تخم آزاد درخت و همچنین مرغ سیاه کشته
در یک آثار روغن و یا زیاده پخته وقت تناول طعام در هر غذا آمیخته خوردن و همچنین مرغ حق گو و کذا فاخته هر واحد نافع لیکن باید که بالاے اینها آب
تا دو گهڑی نباید نوشید و این دوا نیز مجرب است گل رو آهن سیاه یک توله برگ تنبول مورد سه عدد در گلاب و عرق گاوزبان هر یک یکنیم پاو بجوشانند
که چهارم حصه بماند مالیده صاف نموده عسل سه توله و کودکان را بوزن دو سه ماشه و تنبول نیم یا یک عدد و عسل شش یا هفت ماشه بدهند و ایضاً فلفل سیاه
یک ماشه مغز بادام پنج عدد نبات یکتوله مسکه گاوی سه توله دهند و این حب مجرب است چوا کهار عدد و ارزعفران فلفل سیاه و سفید لسباسه هر یک دو درم
انار دانه ترش یکنیم توله صمغ آلو بالو یک توله مرکی یکنیم درم خوبانی هفت عدد در گلاب تر ساخته لب گرفته ادویه آمیخته حبها بقدر نخود بسته در دهن دارند تنها
نافع و گاهی با شیره بادام هفت عدد و برگ تنبول پخته سه عدد در گلاب نیم پاو شربت فریاد رس سه چهار توله و گاهی بالائی جغرات ترش نبات دو نیم توله
اول لیسانیده بالایش افشره زرد آلو هفت عدد آلوبخارا پنج عدد در عرق بهار نیم پاو گلاب چهار توله شربت نیلوفر و اصل السوس هر یک دو توله مفید
شده و گاهی وقت شب سه ماشه مرکی خوردن و صبح جوزبوا دو ماشه اصل السوس سه ماشه در شربت تنبول و عسل هر یک یکنیم توله و بالایش شیره بادام
هفت عدد لسباسه یکنیم ماشه و برگ تنبول چهار عدد و لعاب گاوزبان هفت ماشه و شربت فراسیون سه توله غذا پلاو مرغ و ملجن بجغرات گاوی و بالائی هم میدهند
و مفرحات و حموضات مثل لعاب گاوزبان و آب انار چین و گلاب و کیوڑه و عرق بهارنارنج و نقوع آلوبخارا و خوبانی و ترشیهای دیگر و جدوار و شربت تنبول
و شربت فریاد رس حریره که دران پوست خشخاش و زنجبیل است مفید بود و حجامت بی شرط بر مهره دوم گردن متصل پشت سرفه کهنه و شدیده را
نفع می بخشد و آب معصور انار میخوش مشوی کرده مردم کثیر صحت یافته اند و صفراوی مزاج را در زمستان که هیچ علاج منتفع نشده بود نیز مفید شد

علاج سرفه از خشونت قصبه ریه بسبب غبار و دخان و نعرهای قویه وغیره

هر چه در علاج سرفه یبسی و حدت الصوت صیاحی مذکور شد بکار برند و یا شیره تخم خیارین و کدو هر یک نه ماشه و کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و بید سیاه هر یک هفت
توله گلاب پنج توله لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر چهار توله اسبغول هفت ماشه دهند و آشامیدن مسکه در شیر گاو علاجی شافی بود و همچنین روغن بادام
در بینی کشیدن و غذا شیر برنج و رشته با شیر و اماج جو و شوربای بزغاله شیرخواره مزعفر دهند و ایضاً بهر تحلیل لعوقات و احسا و حبوب جالسه

بدہند و شربت بنفشہ و شربت خشخاش ہر یک پنج درم در آب نیم گرم بنوشند و لعوق بنفشہ و کتیرا و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خشخاش سفید باریک ساختہ
بلعاب اسپغول و بہدانہ سرشتہ بلیسند و اگر روغن بنفشہ یا بادام و مانند آن بیفزایند بہتر باشد و از جو مقشر خشخاش سفید سائیدہ بآب و شکر و روغن
بادام حریرہ پختہ بنوشند و قدرے بہدانہ یا کتیرا در دہن گیرند و از مغز بادام مقشر مغز تخم کدو و مغز بہدانہ بلعاب اسپغول حبہا ساختہ پیوستہ در دہان
دارند و گاہے نوشیدن لعاب گاؤزبان و شکر دران کفایت کند و یا بزرقطونا بہدانہ گل بنفشہ بآب باران پختہ مالیدہ صاف نمایند و فانید و روغن
بادام شیرین داخل کردہ بقوام لعوق آرند و از آتش فرود آوردہ کتیرا مغز تخم کدو مغز تخم خیار خشخاش سفید نرم سودہ مخلوط نمودہ یک اوقیہ
لعوق نمایند و این لعوق نیز نافع مغز تخم خیار زہ مغز تخم خیار مغز تخم ہندوانہ مغز تخم کدو تخم خشخاش سفید ہر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاستہ
ہر یک شش درم ترنجبین منقی دو رطل ترنجبین را بآب ہندوانہ حل کردہ صاف نمودہ بآتش ملائم بپزند تا بقوام عسل آید بیست و چہل درم روغن بادام
دران ریختہ دو جوش دادہ فرود آرند و ادویہ را نرم سائیدہ ممزوج نمایند شربتی از پنج درم تا ہفت درم و یا این لعوق حب القطن بدہند مغز بہیدانہ
دانہ مغز بادام مقشر ہر یک چہار درم رب السوس پنج درم کوفتہ بزردہ بیضہ مرغ چہار عدد و روغن بادام آمیختہ لیفانید مقوم لیسر شند و اگر در مزاج
حرارت نباشد عسل عوض فانید کنند و این حسو نیز نافع ست آرد باقلای مقشر سہ اوقیہ نشاستہ یک اوقیہ کتیرا دو درم با آب حل نمودہ و خوب
پختہ روغن بادام و فانید یک اوقیہ و نبات دو اوقیہ داخل کردہ بپزند تا بقوام حریرہ آید بنوشند و اگر با این نوع سرفہ حرارت و عطش باشد این
حب استعمال نمایند مغز تخم کدو رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم ہندوانہ نبات ہر یک دہ درم تخم کاہو تخم خشخاش سفید ہر یک پنج درم
صمغ عربی کتیرا نشاستہ آرد جو مقشر بحریرہ پختہ ہر یک ہفت درم مغز تخم خیارین پانزدہ درم مغز بہدانہ ہشت درم کوفتہ بیختہ بلعاب بزرقطونا سرشتہ
حبوب سازند و دائم یک حب در دہان دارند و اگر حرارت بافراط نباشد از رب السوس پرسیاوشان گل بنفشہ کتیرا صمغ عربی نشاستہ بادیان
ہر واحد یک درم مغز بادام مقشر آرد باقلا ہر یک چہار درم تخم خشخاش سفید دو درم شکر سفید دوازدہ درم زعفران نیم درم کوفتہ بیختہ بلعاب تخم مرو
سرشتہ حب سازند و پیوستہ یک حب در دہن نگاہدارند طبری گفتہ کہ علاج این قسم سرفہ فصد و استفراغ و تفقد مزاج ست اگر مزاج حاد در بیابید
ماء الشعیر خورانند و دائم نمایند سینہ را با شیائے ملسہ مثل کتیرا یا صمغ عربی و رب السوس و لعوقات متخذ از لعاب بہدانہ و فانید و کتیرا و مغز
بادام و مانند آن و لعوقات متخذ از ترنجبین و مغز بادام شیرین مقشر و مغز بہدانہ و نشاستہ و مویز منقی و گاہ زیادہ کردہ میشود بران رب السوس
و اگر با آن قرحہ باشد از اشیای مدملہ مانند کندر و ادویہ با سائر ادویہ مذکورہ علاج نمایند **صاحب کامل** گوید کہ چون سعال از خشونت حنجرہ و قصبۂ
الریہ عارض شود علیل را از اغذیہ و ادویہ معرفیہ ملسہ مثل خمیرۂ بنفشہ بروغن بادام یا لعاب بہدانہ و فانید و روغن بادام و حسوی معمول از آرد جو و آرد
و نشاستہ و شکر یا فانید و روغن بادام و شربت بنفشہ با اندک لعاب بہدانہ بدہند و بیضۂ نیمبرشت و مسکۂ تازہ بشکر طبرزد بنوشند
و یا بگیرند مغز بادام مقشر و باریک سائیدہ بجلاب سرشتہ بلیسند یا بگیرند کتیرا و صمغ عربی و لعاب بہدانہ و مغز تخم کدو ہر واحد یک جزو باریک
سائیدہ بجلاب لیسر شند و روغن بادام آمیختہ لعوق سازند و صبح و شام بخورند و قطعۂ کتیرا یا چند دانہ بہدانہ در دہن دارند و یا این حب سعال
مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بہدانہ ہر واحد پنج درم کتیرا صمغ عربی صمغ بادام شکر ہر واحد سہ درم باریک سائیدہ بلعاب بہدانہ یا لعاب اسپغول
حبہا سازند و اگر برای لذت جزوی از شکر یا فانید آمیزند جائز ست و ہر وقت در دہن دارند کہ مملس خشونت ست و ایضا بگیرند موم سفید
سہ درم روغن بنفشہ دہ درم گداختہ فانید یا شکر طبرزد داخل کردہ لعوق سازند و گاہ گاہ بلیسند **صاحب مغنی قدیم** مے نویسد کہ علاج
سعال اندک تابع خشونت قصبۂ ریہ و حنجرہ خوردن خمیرۂ بنفشہ مع روغن بادام و نوشیدن آب عناب مع لعاب بہدانہ و شربت خشخاش یا بنفشہ
و غذا بیضۂ نیمبرشت ست و اگر سعال زیادہ باشد فصد قیفال کنند و ماء الشعیر کہ دران سپستان پختہ باشند بشربت بنفشہ و روغن بادام بنوشند و غذا
اسفاناخ سازند و از اغذیۂ بالیہ و حامضہ و صیاح اجتناب نمایند و ایضا درین نوع غذا آش مغز بادام یا آش آرد باقلا بمغز بادام

و شکر و سویق نشاسته بروغن بادام و شکر بدهند و این قسم سرفه سهل العلاج ست بعرض دیگر مثل سل و ذات الریه و ذات الجنب منتهی نمیگردد

علاج باقی اقسام سرفه آنچه از بثور ریه عارض شود و این را شرقات السعال گویند

بعد تنقیه مادهٔ او که خون صفراوی میباشد فصد باسلیق و حجامت کنند و مسهل صفرا یا ماء الفواکه مع خیارشنبر و جلاب شکری و آب غول دهند و آنچه در علاج سعال و سوء مزاج هر چه در بثور حلق مسطور شد استعمال نمایند و اگر در بیخ اخراج کشته متاکل باشد بموم و روغن مع زردی بیضه تمریخ نمایند و سرفه که از خوردن اشیاء ذی حدت و افتادن چیزی مثل آب و طعام و جز آن در قصبهٔ ریه حادث گردد محتاج تدبیر نیست و بزوال سبب زائل شود و باشد که آن چیز ثقیل بود و بیم باشد که نوبت بهلاکت رسد درین صورت محاجم بی شرط بر مهرهٔ دوم گردن نهاده بر در تمام نهند و سینه و حلق بمالند و قی کنند تا باشد که آن چیز از قصبه برآید و سرفه که از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیهٔ معده است بقی و اسهال و تقلیل غذا پس تدارک سرفه بشربت بنفشه و شربت زوفا و اگر سرفه بسبب ذات الجنب و برسام و ذات الریه و ذات الصدر و نفث الدم و سل و خناق و ورم کبد و طحال و فم معده عارض شود علاج مرض اصلی کنند مع رعایت سرفه مثلا آنجا که بسبب ورم محدب کبد باشد علاج بمدرات مثل مغز تخم خیارین و بادام تلطیف کنند و با آن اصل السوس و تخم خطمی نیز آمیزند و این ضماد نیز برای تحلیل آن ورم جگر باشد سود و آن سنبل الطیب نیم درم ریوند چینی یکدرم صندل سرخ سفید بابونه اکلیل الملک تخم کاسنی تخم کشوث گل نیلوفر هر یک دو درم گلسرخ چهار درم بنفشه گل خطمی آرد جو هر یک هفت درم کوفته بیخته با آب کاسنی و سبد طلا کنند و این قرص هم سرفه و ورم جگر را مفید بود لک مغسول نیم درم ریوند چینی یکدرم طباشیر یک مثقال تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر یک یک نیم درم تخم خرفه تخم خشخاش صمغ عربی رب السوس هر یک دو درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک سه درم شکر تیغال دو درم با آب دواء شربت خشخاش و طبرمی گفته علاج سعال حادث بمشارکت کبد خواه بسبب حرارت کبد باشد بحدیکه عارض گردد و در ریه بثور ات یا بسبب ورم کبد باشد چنانکه انجذاب نماید اقسام قصبه را و تشنج گرداند آنرا السبب تخدر اسیلیق فصد کنند و بعد آن اصلح بست سخونیدن یا بغیر بطریق لزوم و مالیدن بر کبد صندلین مع ده با آب عنب الثعلب و آب کاسنی مانند آن باید که مبالغه در تبرید کبد ننمایند بلکه چند روز توسط را ملحوظ دارند و در ضماد است سرکه اندکی فوفل و یا را آنکه و یا قصب الذریره داخل نمایند و اگر بمشارکت طحال بود شربت کوبره البصل لعوق آلت ...

سعال اطفال

اکثر بسبب شهرت رطوبت میباشد و نشان آن ظهور آثار غلبهٔ رطوبت است و گاهی از خشکی قصبه عارض شود و سرفه خشک آن دلالت کند و گاهی بسبب خول دخان غبار در حلق ایشان سرفه حادث میگردد و سرفه بالای تیزی افتد علاج در رطوبی علاج سرفهٔ رطوبی بزرگان باید کرد و اگرچه سرفهٔ ایشان بلغمی باشد اما چیزی شدید الحرارت و یبوست ندهند که در اکثر بسبب تغلیظ و تجفیف باعث تنگی نفث و تب محرقه و ذات الریه میگردد لاسیما که با آن تب باشد لیس باید که چیزی بهت بر نضج مادهٔ آن مستعجل بسعی شود و بعده تلیین مثل شیرخشت و تخم خیار شنبر نمایند و مسهلات قوی ندهند و ایضا برای نضج ماده اصل السوس پرسیاوشان گل بنفشه تخم خطمی خبازی عناب زوفا جوشانیده کافند با نبات شیرین کرده بیاشامند و اگر بلغمیت غالب باشد پرسیاوشان زوفای خشک مویز منقی عوض بنفشه خطمی خبازی داخل کنند و بعد روز مغز فلوس و شیرخشت افزوده مسهل دهند و اگر مغز فلوس عمل نکند برگ سنای مکی در مطبوخ مذکور بعنوان افزوده و سینه را بقیروطی که از موم و روغن بادام ساخته باشند چرب سازند و قدری پشم نرم گوسفند بگیرند و چوب گز داشته بر سینه بندند و دایم لسته دارند و شبها در روز دو بار تکرار عمل نمایند و چند بند شربت ساییده بر سینه و تنقیه و بناگوش کف دست و پا بمالند و آب سرد مطلقا نخورانند و اگر برودت و رطوبت غالب باشد اندکی عسل با آب ممزوج کرده نیمگرم بخورانند و اگر ازین کفایت نشود گاه گاهی انگشت را بعسل آلوده و بران ادویه قیقرا پاشیده بر حنک بن زبان بمالند تا قی کند چه قی برای اینجا اثری لغایت نیکوست لیکن بعد از نضج ماده در زردی بیضهٔ سنگ پشت بقدر نخود با نبات سوده خورانیدن تجربه است و لعوق شربت زوفا ازین قبیل است و اگر مرکی بقدر باقلا وقت خواب در دهن کنانند و هنگام صبح حلوای مغز بادام یا بادام مغز کردگان بخورانند سرفهٔ مزمن زائل گرداند و آب پیاز پخته هر صباح یک قاشق دادن و سینه را چرب نمودن و پشم بر دو گزد داشتن بسیار اکثر فایده دهد و چون سرفه با نزله باشد آب گرم بر سر او بسیار ریزند و وقت سحر که هنگام حرکت نزله است حلوای بادام عسلی

بخور رانند و سر و سینہ را پوشیدہ دارند کہ خوب گرم بماند و اینجا کہ سرفہ بلغمی با حرارت باشد بہدانہ اصل السوس مقشر گل بنفشہ گاؤزبان عناب جوشانیدہ بدہند
و اگر تلیین مطلوب باشد ترنجبین شیرخشت افزایند و مغز فلوس نیز سودمند است و بہترین اغذیہ ماش و برنج با شیرہ بادام و یا کھچڑی بسیار کم روغن ست
لعوق سپستان مطبوخ بشیر زن تا آنکہ بقوام عسل آید و یا آب بادیان رطب برای ایشان کفایت کند و زبان طفل را بعسل و نمک کنند و بیخ زبان را
بانگشت غمز نمایند تا بلغم بسیار قی کند و صمغ عربی کتیرا مغز بہدانہ رب السوس فانیذ ہر یک قدری در شیر مادرش یا بشربت انار شیرین یا بعسل بدہند و یا ازان
لعوق ساختہ بلیسانند و اگر بلغم بسیار باشد قدری حلبہ باریک سودہ اضافہ کنند و مرضعہ را از اغذیہ مولد بلغم منع نمایند و اگر از افیون نشاستہ صمغ عربی
رب السوس مساوی بقدر نخود حب ساختہ بدہند سرفہ خشک را کہ بشب شدت کند و در منع نزلہ و صبیان را کہ از شدت سرفہ قی کنند نافع ست و گوشت
کہ طبیخ بادیان و پودینہ بعسل لعوق کردن مفید و سفیدی کہ درمیان سیاہی چشم گوسفند میباشد خشک کردہ سائیدہ بقدر حبہا یا نبات در شیر مرضعہ
حل کردہ صبح و چہار کردن عاجل النفع ست و نقوع پوست خشخاش اندکی سریع الاثر او ست و زبل غراب در صرہ بستہ بگردن طفل آویختن برای سعال مجرب ست
نفع دارد و گاہی در سرفہ اطفال مع تپ بلغمی عناب اصل السوس ناگاہ سیر جوشانیدہ خاکشی پاشیدہ میدہند و ناگلیسر جہت سرفہ بلغمی داخل میکنند نہ برای
تپ و یا خطمی اصل السوس عناب شکر سرخ جوشانیدہ بنوشانند و بلیلہ و عناب سوختہ و رب السوس و نمک وقت شب لیسانیدہ باشند و از افیون میعہ
سائلہ کندر مرمکی ہر یک یکجزو زعفران نیم جزو باریک سائیدہ برابر مونگ حب بستہ یکدو حب بدہند و یا مغز فندق مغز چلغوزہ حلبہ مساوی با عسل سرشتہ
بخورانند و اصل السوس دارچینی نبات سفید سفوف نمودہ بدہند و یا بزرکتان یکماشہ قرنفل یک عدد دارچینی یکماشہ جوش دادہ صاف نمودہ با نبات یا
شربت زوفا بدہند و در صورت حرارت مزاج مغز بہدانہ مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام رب السوس کتیرا صمغ عربی کوفتہ در شیر یا آب گرم دادن معمول علیہ
دست و اگر بہدانہ صمغ عربی کتیرا فلفل سیاہ سعد کوفی نشاستہ زوفای خشک خولنجان بادیان دانہ ہیل ہر یک نیم درم اصل السوس مقشر یکدرم انجیر زرد دو عدد
مویز منقی ہفت دانہ سائیدہ با برابر عسل آمیزند و حسب مزاج لیسانند در سرفہ اطفال مکرر بعمل آمدہ و کتیرا و شکر سائیدہ در شیر زن یا شیر بز حل کردہ در
سعال مزمن اطفال مجرب سویدی ست و ہم او گوید کہ نیل ہندی سعال صبیان را نفع میکند و کذا با دیان رطب جوشانیدہ صاف نمودہ شیر زن یا بز افزا
نمودہ نوشیدن مفید و یا مغز تخم خیار یکدرم تخم خشخاش کتیرا ہر واحد نیم درم در طبیخ دہ عدد سپستان حل کردہ بشکر شیرین ساختہ بنوشانند و زیرہ سیاہ
بعسل سرشتہ بعسل لیسانیدن مسکن سعال بلغمی ست و تعلیق حجر اسفنج در گردن طفل سعال شدید را ساکن کند و شرب آب فشردہ برگ سبز غبیرا بشکر نیز
مفید و دادن در روغن گل حل کردہ یا فوخ طفل چرب کردن مسکن سعال صعب ست و تعلیق پای غراب زرعی بر صبی ہمین عمل دارد و کذا نگبین نیز نافع ست
و لعوق بیخ راسن ہم مفید و اہل ہندی نویسند کہ اگر کاکڑا سنگی سائیدہ بعسل آمیختہ طفل را بلیسانند بحسب سن خرخرہ سینہ و سرفہ بلغمی را نافع ست و دامت آن
بطفل شیرخوارہ موجب فربہی و توانائی ست و اگر سہاگہ نصف خام و نصف بریان بوزن آن فلفل سیاہ در مغز گھیکوار کھرل سازند و برابر نخود حب بستہ
بخورانند نیز برای سرفہ بلغمی اطفال نافع و یا زنجبیل کاکڑا سنگی انیس دانہ الایچی سفید برابر کوفتہ بیختہ بعسل لعوق سازند و یا چہار آب کوکنار تر کردہ خشک نمودہ کلاہ
آن بر سر طفل نگاہدارند و اگر انیس بیخ خراسانی ہر یک چہار ماشہ سہاگہ بریان کاکڑا سنگی موتھہ پیپلا بانسہ پیپل ہر یک نیم تولہ مویز منقی دو دام عسل کشمیری سہ دام
کوفتہ بعسل آمیختہ از دو سرخ تا دو ماشہ بحسب سن و توانائی در شیر دایہ یا آب گرم بدہند جہت سرفہ بلغمی و خرخرہ و ضیق و سوء تنفس طفلان مجرب ست
و کذا لک پھکرمول کاکڑا سنگی پیپل بیخ پوست بیخ جوانسہ کوفتہ بیختہ بشہد آمیختہ بقدر قوت و سن دادن و ہمچنین موتھہ تیس بانسہ پیپل کاکڑا سنگی کوفتہ
بیختہ بعسل خمیر کردہ نگہدارند و وقت حاجت بقدر سن و سال در شہد حل کردہ بدہند کہ از مجربات ست و یا پوست التاس و اصل السوس نمک شور ہر یک مساوی
نیکوفتہ در کوزہ گلی پر کردہ و سرش بند نمودہ در آتش بسوزند چون سوختہ شود برارند و از چہار سرخ تا یک ماشہ با اطفال دہند کہ نافع سرفہ بلغمی اطفال است
و اگر کاکڑا سنگی انیس دار فلفل اصل السوس صمغ عربی مساوی کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ لعوق نمایند برای سرفہ قی اطفال نافع ست و اگر از صمغ عربی
یکنیم تولہ کتیرا نشاستہ ہر واحد یک تولہ اصل السوس مقشر نیم تولہ قند سفید دوازدہ دام عالمگیری لعوق سازند و در صورت کثرت حرارت مغز تخم کدو یکتولہ

اضافه نمایند نافع سعال است و همچنین مویز منقی و ج کاکڑا سنگی دار فلفل آمیخته لعوق کردن قوی تر از استعمال صرف کاکڑا سنگی است و کذا اگر موتهه اصل السوس مقشر کوفته بیخته در شهد خالص آمیخته قدری از ان بشیر مادرش آمیخته در حلق چکانیدن نافع و یا خسته هلیله یا چهوهی مکا یا ماهی خرد بهور هر واحد سوخته با نمک خورانند و یا عسل و قدری نمک در آب حل کرده بر آتش گذارند تا مروق شود پس زلال صافی آن بیاشامند و ایضاً آب برگ ارد سته آب برگ و عسل ممزوج کرده قدری کاکڑا سنگی و دار فلفل سوده آمیخته بلیسانند و نیز رب السوس انگریزی که بزبان اهل فرنگ میکرس گویند مفید است و همچنین شاخ گوزن سوخته و کذا برگ پان بنگله با اجواین بر روی چراغ گرم کرده و خائیده لعاب آن در دهن طفل انداختن مفید و ایضاً سمند پهل پیپل برابر وزن کوفته بیخته در شربت بنفشه حب بقدر نخود بسته یک حب بخورانند اکنون بدانند که اگر با طفال از خشکی قصبه سعال عارض شود حلق و سینه را بموم روغن چرب کنند و لعاب بهیدانه باندک نبات نیمگرم ساخته بدهند و اغذیه مرطبه خورانند و هرچه در علاج سرفه یبسی و سرفه از خشونت قصبه ریه بزرگان مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر صفراوی باشد رب توت و یا رب آلو قبل از غذا بخورانند و مرضعه آن را اغذیه دافع صفرا دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد او را تنقیه فرمایند و اگر طفل را مسهل دهند مثل سنا و غیره ادویه حاره نباید داد و اگرچه بعد اخراج ماده تعدیل آسان است لیکن چون سرفه صفراوی یبوست بسیار دارد از سنا وغیره اکثر منجر بشروع دق می شود و اگر در سرفه صفراوی و تپ چنین خطا واقع شود روز دوم مسهل لعاب بهیدانه شیرهٔ مغز تخم کدو دهند و شیرهٔ عناب شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه خاکشی برای تسکین حرارت و ترطیب می دهند بعده مسهل بدون سنا بالشیره خطمی و روغن بادام جهت محافظت امعا از ماده سا حجه استعمال می نمایند و در سرفه اطفال که بسبب دخول دخان یا گرد و غبار در حلق ایشان حادث گردد نبات یا شکر یا عسل یا ترنجبین یا شکر تیغال هر کدام که میسر آید و مناسب باشد بلیسانند و چکانیدن شیر مرضعه تنها کافی است و مالیدن روغنهای مناسبه بر حلق و سینه و خورانیدن اغذیه چرب و نغز ده بیشتر اگر تواند نموده و الا خورانیدن شیره و آب گوشت مناسب و هرچه در علاج سرفه از خشونت قصبه بزرگان گذشت و مناسب باشد بعمل آرند

خرخرهٔ عظیمه

یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید سببش کثرت رطوبات در ریه است علاج تدبیرش بعلاج سرفه رطوبی نمایند و ایضاً در اطفال عسل گرم نموده چند قطره بدهند و تخم کتان کوفته با عسل سرشته یا زیره کوفته بیخته با عسل سرشته یا رب السوس در شیر حل نموده اندک اندک خورانند و صلاح شیر مرضعه تبدابیر حاره یا البته بقدر اعتدال نمایند و طفل شیر بسیار ندهند و از هوای سرد و اغذیه بارده و آب سرد طفل و مرضعه را باز دارند و از گریه نیز خصوصاً در ابتدا و بناگوش و حلق و سینه را چرب نمایند و اگر تبدبیری قی آورند اولی است و باید که دران زمان گریه نماید و گاه گاهی حلوای مغز بادام و عسلی یا علوای چلغوزه بخورانند و باب گرم بدن شستن نافع است و اگر کاکڑا سنگی سرخ رنگ یک توله اصل السوس سه ماشه کوفته بیخته مویز منقی یازده دانه صلایه کرده بشهد آمیخته نگهدارند و بطفل شیرخواره و مادرش خورانند نیز نافع خرخرهٔ سینهٔ اطفال و مفید تپ بلغمی و ادامت آن بطفل موجب توانائی آنست و اگر مویز منقی سه توله مغز چلغوزه دو توله انجیر سه عدد و بزر کتان اصل السوس مقشر هر یک دو درم سه عدد و ارفلفل خولنجان هر یک یکدرم مشک یکماشه سائیده با عسل مساوی سرشته بدهند خرخرهٔ سینه اطفال و سرفه را نافع است و بدانند که گاهی این مرض مقدمه صرع و یا منذر بدان می باشد و تدبیرش نسبت کچنه بید ستر تنها و یا با عود صلیب سائیده بر بینی و گوش و شقیقه و کف دست و پای او بمالند و اندکی بخورانند و آنچه صرع را مفید و مضر است این را نیز منفعت و مضرت دارد و همچنین گاه این مرض از بجا شدن عظم رقبه و یا استرخای آن بسبب رطوبت عارض میگردد درین صورت قابله انگشت در حلق طفل فرو آورده و بران گذاشته بجایش برگرداند و اگر سر انگشت را بعض اشیای قابضه مثل پوست انار و مازو و سماق و امثال اینها نرم سوده آلوده نماید بهتر است و خورانیدن اندک آب سماق مفید

نفث الدم

عبارت است از برآمدن خون از دهان و آن یا از دهان و اجزای آن باشد مثل لثه و یا از اجزای حلق مثل لهات و حنک یا از منخر بجانب حلق فرود آید و یا از ریه

ویا از دیگر اعضاے تنفس مثل حنجره وقصبه ریه ورگهاے او ورگهاے سینه ویا از اعضای دیگر منجمله اعضاے باطنی مثل مری ومعده وجگر باشد و
سبب قریب جمیع اقسام خروج دم از فم جراحت ست وآن یا بسبب بادی باشد ویا واصل ویا سابق وسبب بادی یا ضربه یا سقطه بر سینه یا جگر
یا بر حجاب ست ویا شی قاطع یا سرفه شدید یا آواز قوی یا حدت آواز بلا تدریج یا ضجر وخشم واین بیشتر بمجنونان وکسانی راکه خشم گیرند از هر چیز بهم رسد
ویا تی سخت خصوصاً در مستعدین لنفث الدم ویا تناول مسهلات حاده واغذیه حاره مثل سیر وپیاز ویا خوف ویا غم ویا هم که باعث حدت خون گردد
ویا خواب بر زمین بے بستر ویا چسپیدن زلو در حلق ودخول او در حنجره ومری ویا مقام در هواے گرم وسرد ویا وثوب قوی ویا حمل شی ثقیل ویا کثرت
استعمال حمام واما سبب واصل یا در عروق باشد ویا در غیر آن وآنچه در عروق بود یا انقطاع ویا انصداع ویا انفتاح وسعت آن باشد از قوت که بهم
رسد یا از حدت ماده که در میان رگ باشد ویا از کثرت دم ویا استرخا ویا تاکل از حدت خلط ونزلات حاده مریه یا بلغمی مالح که از سر بر صدر وریه نزیده یا بجهت
سخافت عضو وترشح خون از آن واکثر متسع میگردد منافذ میان اجزای قصبه وشرایین زیاده از حد طبیعی پس ترشح می یابد خون از آن بسوے قصبه
وآنچه در غیر عروق باشد در سینه وشش ومعده وجگر جراحت یا قرحه حادث از جراحت یا از تاکل وتعفن بود وچون از عضو چیزی منقلع گردد منجر بقرحه
میگردد وگاه از ورم دموی ریه میباشد که ترشح می یابد از آن خون ونفث الدم که از ورم ریه باشد سلیم ست زیراکه دموی ست وترشح می یابد
از آن ماده غیر محقونه وغلیظه وگاه یافته میشود در نفث الدم ریه همه این اسباب مگر چسپیدن زلو واما اسباب سابقه اسبابی ست که مقدم باشند بر این
اسباب واصله آن یا کثرت ماده ست بسبب کثرت اغذیه وترک ریاضت ویا بسبب ماده فاضله از قدر ضروری طبیعی چنانچه عارض میگردد هند ترک
ریاضت واحتباس خون که عادت دفع آن باشد مثل خون حیض یا بواسیر یا رعاف یا قطع عضو مثل دست ویا که بسبب او از خون در باقی اعضا جمع شود وامتلای
دموی حاصل گردد ویا حدت ماده است مثل نزله حاده مریه یا بلغم مالح یا رقت دم ویا شدت حرکت آن یا ریاح که در عروق محتبس گردد ولشگافد خصوصاً
بو رنجیدن یا استعداد آلات حادی ماده بسبب برودت مقبض که دشوار گردد انبساط آنها ومطیع قوت محرکه نگردد ویا حرارت خارجی یا داخلی ویا یبوست که
بسبب تخفیف وتکثیف باندک سببی مستعد شگافتن گرداند ویا بسبب رطوبت مرخی که وسیع گرداند مسام آنها را ویا ملاقات شی خارق اکال یا قطاع یا معفن
وبدانند که چون امتلای دموی در جمیع بدن وبهم رسد کما عارض شود طبیعت متوجه دفع خون فزونی میگردد بهر طریق وجهت که اورا ممکن بود واگر شده الاستعداد
یا قریب تر از مکان فضل باشد دفع می نماید آنرا بنفث ویا بقی ویا برعاف ویا ببواسیر ویا طمث واگر عروق قوی باشند وشگافته نگردند ونگذارند که خون در
الکیفیة از آنها اخراج یابد وامتلا بر حال خویش ماند بمرگ مفاجات بکشد بسبب انصباب آن خون تجاویف شرایین کبار که در قلب ولسوی قلب ودماغ د
هر گرا نفث الدم از ریه افتد بیم آن باشد که قرحه ریه اورا عارض گردد وچون بعد از نفث الدم که محتبس گردد باز نفث الدم بهم رسد خوف آنست که این
نفث الدم ثانی بسبب قرحه باشد که جراحت اولی مستحیل بدان گشته واکثر دم منفدث رعافی باشد که از سر بمجرای حلق ولسوی ریه سیلان نماید ودرین
خطری نباشد وچون نفث الدم از نواحی ریه آید دو خوف بآن متعلق باشد یکی خوف از افراط او دوم خوف از جراحت او که قرحه نگردد وگویند که نفث الدم از اعراض
ریه وامراض مخوفه است چنانچه بقراط گفته که خروج دم از فوق هر نحو که باشد علامت ردی ست واز اسفل هر نحو که باشد علامت جید ست
بعضے گفته اند که مراد او از فوق نفث الدم باشد زیراکه رعاف مطلقاً ردی نیست مگر آنکه بند نگردد ومراد او از اسفل بواسیر ویا طمث باشد زیراکه
خروج آن با سهال جید نیست وشیخ می فرماید که هر نفث الدم مخوف نیست بلکه آنچه محتبس نگردد ویا با تپ باشد وهمچنین خروج او از اسفل بطریق بواسیر
یا حیض مطلقاً جید نیست بلکه جید آنست که بقدر معتاد باشد وزیادتی آن خصوصاً که منقطع نگردد البته ردی ست وبیشتر نفث الدم بسبب [illegible] ی ورم کبد یا
طحال میگردد ونفث الدم که از سینه باشد دران خوفی نیست که دران چه از ریه باشد واکثر بزودی زائل گردد واگر زوال نپذیرد دران نائل قرحه ریه
شود واگر چه بسیار باشد که آن موضع سینه که خون از وی برآید قرحه گردد وناصور شود ونفث الدم دوام نماید وچندی بایستد وباز برآید واکثر
نفث الدم از صدر بکسی عارض میشود که اورا نزلات بیشتر حادث گردد وسینه او تنگ باشد وآنچه از سر بسوی صدر او نازل شود فضول رقیق حاد بود که

بجهت خروج نجح آرد و جراحت در اعضای صدر پیدا کند و سینه تنگ را انصداع عروق بسرعت میشود بسبب آنکه عروق او ضعیف ضیق و دقیق می باشند

طریق تشخیص اقسام نفث الدم باید که اول محل علت دریافت نمایند و این چنان باشد که اولاً از مریض هرچند که خون بتفل بر می آید یا بتنحنح یا
بتنحنح یا بقی یا بسعال اگر برآمدنش بتفل و بزاق گوید از دهن و اجزای آن مثل لثه و غیره باشد و اگر بتنحنح گوید و رنگ خوناب بود از لهات و حنک و از
بینی باشد که بجانب حلق فرود آید و باین نوع تقدم عادت رعاف و حصول خفت سر از ان بعد از تنقل و دیگر علامات رعاف مثل سرخی چهره و تاریکی پیش چشم
و عدم زبدیت خون و حدوث نفث الدم دفعة و احیاناً با اندکی رعاف نیز موجود باشد و اگر بتنحنح گوید از قصبه ریه و حنجره باشد پس اگر با اندک سرفه برآید و در
مقدار اندک و کلفت ناک و با درد بود از قصبه باشد و اگر خوناب و بی سرفه بود از حنجره باشد و اگر بقی گوید از مری یا معده یا کبد یا طحال باشد و فرق درین
اعضا بوجود آفت از وجع وغیره دران عضو که خون ازان بر می آید باید کرد و گویند که اکثر آنچه از کبد می آید در اسهال کبدی میباشد و آن علامت ردی است و کم
بسعال گوید از قصبه یا ریه یا صدر باشد بعده رنگ خون و قوام او و مقدار او و زبدیت او و قلت و کثرت سعال و وجع دریافت نمایند اگر خون کم رنگ مائل
بزردی و رقیق و قلیل المقدار از خون عروق و کلفت ناک بود و بسرفه ضعیف آید و بی درد باشد و ایضاً در چند روز بند شود و باز دفعة برآید و رنگ مائل بسفیدی
مثل رنگ ریه بود از جوهر ریه یعنی گوشت آن باشد و اگر خون سرخ مشرق در رنگ شبیه تر بخون شدید القوام از قوام خون گوشت ریه و در غلظ کمتر از خون جگر بود و در مقدار
زیاده تر آید و بی کف و گرم تر باشد از عروق ریه باشد و اگر خون سیاه رنگ غلیظ و جامد و اندک اندک برآید و بند نشود و با قدری کف و بسعال شدید آید و با وجع
بود و عند الاستلقا سرفه و درد زیاده شود از صدر باشد و اگر خون خالص شدید الحمرة بسیار دفعة برآید و قلیل الزبد بود از انقطاع و انشقاق عروق
باشد پس اگر ترتیب و اسباب متقدمه محدثه حدت خون و تدبیر مسخن یافته شود سبب انشقاق حدت خون باشد و اگر از برآمدن خون راحت و سبکی حاصل شود
و آثار امتلا پیدا بود سبب امتلای خون باشد و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا سرد سهوای بارد یا تقدم استعمال اشیای مولده ریح وغیر آن منجمله اسباب شق
عروق یافته شود سبب انصداع عروق همان باشد و اگر رنگ خون قلیل الحمرة مثل آب شسته گوشت بود و اندک اندک شروع کند بعده روز بروز حسب ازدیاد جراحت
و تاکل و انسلاع منافذ مقدار آن زیاده گردد و اکثر دفعة بکشاید و خون بسیار برآید و با ریم یا قشور یا جزوی از گوشت ریه بود و با سینه باشد و تقدم اسباب تاکل
از تناول اشیای حریفه مثل زاج و مانند آن یا نزول نوازل حاره حریفه و اسباب حدت دم نیز یافته شود از تاکل باشد و اگر خوناب برآید و از خروج
آن راحت و سبکی یابد و در ابتدا کمتر از خون خارج بسبب انقطاع و انشقاق در اول امر و بیشتر از آنچه خارج میشود از تاکل در اکثر آید و بی درد بود و از انفتاح عروق
بسبب امتلا باشد و ایضاً انقطاع خون که عادت خروج آن باشد مثل انقطاع حیض و بواسیر و طول زمانه فصد نیز بران دلالت کند و اگر خون بسیار اندک آید
و علامات ذات الریه وغیره حاضر باشد از ترشح ورم دموی باشد و اگر خون [illegible]

علاج کلی اقسام نفث الدم

بقول جرجانی و ایلاقی طریق منع خون از دهن بر چهار وجه است یکی فصد بشرط عدم مانعی دوم اماله ماده بسوی اسفل سوم تعدیل مزاج عضو چهارم استعمال
ادویه حابس دم اما تدبیر فصد چنان باید که اگر خون از سینه و ریه آید رگ باسلیق کشایند و اگر از کام و ملازه برآید رگ قیفال زنند و اگر از مری و معده
و جگر آید رگ اکحل باید زد و هرگاه این مرض بسیار افتد هرگاه در تن خویش گرانی و امتلای دم معلوم نماید مبادرت بفصد کند خصوصاً کسی که سینه او در خلقت
تنگ باشد یا فصل ربیع باشد و اولی آنست که اول بهر اماله خون بسوی اسفل رگ صافن زنند بعده برای تقلیل ماده سینه و ریه و منع حدوث ورم فصد
باسلیق کنند و خون بتفاریق گیرند و چون حیض زنان و وقت او بقدر کفایت جاری گردد بدان نفث الدم آنها زائل شود چنانکه گاهی در ایشان احتباس
حیض نفث الدم حادث گردد و اما تدبیر اماله ماده از فوق باسفل مالیدن اطراف بسوی اسفل و بستن آنها و نهادن محاجم بر ساق و رگ صافن یا بعض دلک کشیدن
و حقنه کردن است و اما تدبیر تعدیل مزاج عضو آنست که صاحب نفث الدم از جمیع اسباب محرکه دم مثل اغذیه و ادویه مسخنه و از حبس و حرکات و ریاضات سخت
و تعب و از کثرت کلام و افراط حمام و آواز بلند و خشم و ضجر و شرب شراب بسیار و کنند و از نظر کردن در اشیای سرخ و از جماع و نفس عالی اجتناب نماید و از ادویه چرب لفظه

ومفتحہ چون صبر وکرفس وسداب وگندنا وہنیز کہنہ وخربزہ وعسل وجملہ شیرینیہا ومالح وشور وتیز طعام پرہیز کند واز اغذیہ موافقہ برای التیان ہر چہ مغری مسدد باشد
وجملہ لحم وجملہ ہر دوم مانع از غلیان او و ازین قبیل ست شیر مطبوخ و دوغ گاو وپنیر تازہ وفواکہ قابضہ وزیت انفاق تازہ وآنرا کہ تسکین حرارت حاجت
بیشتر باشد طعام او از غورہ وسماق وزرشک ودانار دانہ وترشی ترنج وبرگ حماض باید با چوزہ بریان پختہ اگر تپ نباشد واگر باشد مزورات وماء الشعیر
مجیہ بکدو ومغز بادام ومسکہ دہند وہر صبح شربت ریباس وگل ارمنی بیاشامند وآنرا کہ حرارت قوی نباشد شیر تازہ بی نمک وپنیر تازہ ومطبوخ ومصفیٰ دوغ
گاو کہ بیاچہ بپزند وحریرہ کہ از جاورس ونشاستہ کعک سازند وزردہ بیضہ نیمبرشت وگوشت دراج وتیہو وتذرو وماہی تازہ ومانند آن مناسب بود وگاہ
گاہ انتفاع می یابند باغذیہ چرب ومیاہ شبیہ شدید المنفعت اند وبہترین آبہا جہت تشنگی آب باران ست یا آبی کہ در ان گل ارمنی انداختہ باشند و
آب معدن آہن وآہن تاب بدستور واما تدبیر منع خون وآن استعمال ادویہ حابس خون باشد کہ نگاہ کنند تا خون از کدام عضو می آید واسباب آن دریابند
بعدہ بعلاج ہر واحد کہ جدا جدا مسطور گردد مشغول شوند ابن ہبل قزوینی گفتہ کہ علاج کلی عام نفث الدم اینست کہ اگر از انفتاح اوعیہ باشد تنقیہ مواد
آن اوعیہ منفتحہ کنند واگر از انصداع وانخراق باشد التحام آن نمایند واگر از تاکل اوعیہ باشد تنقیہ موضع متاکل کنند وحالی کہ انفتاح یافتہ با دویہ قابضہ
لزاقہ وباغذیہ مولدہ اخلاط محمودہ وادویہ رویانندہ گوشت اصلاح می یابد مسیحی گوید کہ اگر از انفتاح افواہ آوردہ باشد اشیاء کہ قابضہ اورا نفع میکنند
واگر از انشقاق باشد اشیاء مغریہ مجففہ بلا لذع مثل گل قبرسی واگر از اکال باشد اشیائی کہ گوشت برویانند وابن زر ادویہ منبتہ لحم بود واز اغذیہ اشیائی
محمود الکیموس گاہی در ادویہ نفث الدم ادویہ منومہ داخل میکنند برای آنکہ خواب آورد وبسبب برودت خود انجماد خون نمایند وہم او گوید کہ اگر خون
بتنخنخ وتنحنح بر آید در ان خطر نبود واگر بقی خارج شود ایضا در ان خوف کمتر ست واگر بسرفہ بر آید آن مخوف ست و در ان باید کہ ابتدا بفصد باسلیق کنند و
تنقیہ بدن از اخلاط غالب نمایند واین قرص کہربا بخورانند کہربا دم الاخوین گلنار ہر واحد سہ درہم کہربا پنج درہم شادنج گل مختوم ہر واحد دو درہم تخم بنج
درہم ریوند چینی افیون ہر واحد یک درہم دہ قرص ازین تیار سازند وہر روز یکی از آن با آب یا در ورج یا آب خرفہ بدہند واگر امر سخت باشد یک قرص وقت
شب دہند وباز و در ان ببندند واطراف وخصوصا سینہ را بمالند واگر در سینہ جائی درد کند قرص مذکور در سرکہ وآب حل کنند وضماد کنند ہم وسماق سازند و
گل مختوم اندک اندک مص کنند بپشت خوابیدہ در اکثر اوقات واین قرص نیز نافع ست اقاقیا چہار درہم گل سرخ گلنار ہر یک ہشت درہم صمغ عربی دو درہم
کتیرا یک درہم در آب باران بقدر یک مثقال قرص سازند شربت یک قرص ایضا دیگری ... افیون ہر واحد چہار درہم فلفل سفید ... فلفل دار زرد زبر ...
زعفران ہر واحد دو مثقال العسل ہشت چند قدری وادن نافع ست واین دوا نفث الدم حادث از فتح یا شق یا اکال را نافع ست طباشیر گل سرخ
گل ارمنی گل مختوم شادنج ہر واحد شش درہم لسبہ کہربا مروارید ناسفتہ ہر واحد پنج درہم صمغ عربی کتیرا ہر واحد شش درہم تخم خشخاش سفید
تخم خیار بزر الورد تخم بارتنگ شاخ گوزن سوختہ ہر واحد ہفت درہم اقاقیا عصارہ لحیۃ التیس رب السوس ہر واحد پنج درہم نشاستہ بریان
شش درہم کوفتہ بیختہ سہ درہم با آب باران بدہند وہم او گوید کہ ہرگاہ خون بسعال بر آید پنیر مایہ خرگوش یک درہم با آب سرد بخورند یا تخم بارتنگ دہ دو
درہم با آب بارتنگ وگل ارمنی یا گل مختوم با آب سرد یا آب بارتنگ یا آب فی تریا یا ماء الشعیر بکنند یا آب بیخ مطبوخ بکنند وبدہند واگر کفایت نکند فصد کنند و
خون اندک اندک بدفعات بر آرند صاحب مغنی قدیم می نویسد کہ در علاج نفث الدم قصد دو چیز کنند یکی کیفیت دوم کمیت خون علاج کمیت بتقلیل آن و
کیفیت بتعدیل او وطبری گوید کہ علاج جمیع انواع نفث الدم در جنس واحد ست وآن آنکہ واجب میکند انصباب خون بسوی مواضع مذکورہ یا کمیت
او باشد یا کیفیت او اما کمیت چون زیادہ شود وبدو عروق ممتلی گردد بعض عروق از ان بسبب ضعف او از حمل آن منصدع شود واما کیفیت چون
تیز گردد وطبیعت اکالہ وقطاعہ او اعادت شود سبب عروق ... آن متاکل شوند وخون بسوی مواضع ... از اعضا منصب گردد وعلاج آن
فصد وامالہ مادہ است بطریقی کہ مسطور شد بعدہ لزوم شربت ماء الشعیر بگل مختوم وشربت ریباس ورب حماض ورب حصرم واکثر او تناول طعام و
او سماقیہ ورمانیہ ومانند آن سازند واگر حبس او دشوار گردد این اقراص بدہند کہ بقطع نفث الدم از ہر موضعی کہ باشد کفایت کند وہمہ را

ازبده نیز پاک نماید بگیرند رب السوس سه درم تخم بارتنگ دو درم عصارهٔ لحیة التیس عصاره هیوفاقسطیداس سه درم بسد کهربا هر واحد دو درم مروارید ناسفته یکدرم ریوند چینی خالص دو درم صمغ عربی و فارسی و کتیرا و نشاسته هر واحد دو درم و نیم ترنجبین منقی چهار درم ودع محرق گل ارمنی گل قبرسی گل شاموس هر واحد سه درم کندر رانیج هر واحد یکدرم سنگ الابهاطه دو درم سماق را در سرکه گداخته ادویه دیگر کوفته بیخته آمیزند و از اسبغول الطلیخ او لعاب برآورده آمیخته همه را بسرشند و مقدار یک درم قرص سازند و هر روز یک قرص با دو رب آس و رب حصرم بدهند اگر شدت بهر قیمانع نه باشد و اگر سعال شدید باشد قرص با رب السوس یا شیره بهدانه بدهند که تنقیه صدر و قطع نفث الدم کند و با این قرص که مختار روش ست نیز جاعی از نفث الدم شفا یافته کهربا عصارهٔ لحیة التیس کندر حضض هندی بسد صمغ عربی و فارسی نشاسته هر یک سه درم رب السوس زوفای خشک گل نسرین هر واحد دو درم مغز تخم خیار و قثا و خربزه و تخم کدوی شیرین هر واحد پنج درم قطر اسالیون کنیم با ریک سائیده بجلاب قرص سازند و این قرص مختار بعض متاخرین از افاضل اطباء حرامین ست و صالح ست برای نفث الدم از هر موضع که باشد و برای منع اعادهٔ قرحهٔ آن و قیام دم نیز نافع و آن نادر عجیب ست بدفعات تجربه نموده ام بگیرند حضض مکی گل سرخ لسان الحمل هر یک دو درم گلنار رقی اقاقیا هر یک یکنیم درم صمغ عربی کهربا هر واحد یکدرم و ثلث عصارهٔ لحیة التیس گل مختوم گل ارمنی گل شاموس هر واحد سه درم کندر چهار درم زعفران دو دانگ بوزنیم درم پوست انار یا تخم او با زدوهٔ شیرهٔ هر واحد یک درم نشاسته بریان سه درم و نیم همه را سائیده و آب اسبغول جوشانیده و لعاب گرفته بسرشند و بقدر یکمثقال قرص ساخته در سایه خشک نموده هر روز یک قرص بشربت حب الآس بخورند و غذا عدس با ورس مقشر بریان و کعک مدقوق سازند و اگر سعال نباشد رمانیه و سماقیه و حصرمیه دهند

شرح قانون

مثل قرشی و گازرونی مینویسند که چون نفث الدم حادث گردد از اسافل مثل رگ صافن و عرق النسا کشایند و فصد تضیق کنند تا خون بسوی اسافل منجذب گردد و فصد تضیق و تنگ کشایند که نفث خون بسیار بر آید و اراده تقلیل دم و امالهٔ جهت مخالف نمایند و معذلک ضعف باشد و اما چون امتلا عظیم باشد و هنوز خون بسیار بنفث خارج نشود و قوت قوی و سن و فصل مساعد باشند فصد واسع جائز ست و منع نوازل جاره بسوی صدر بشربت خشخاش مع دم الاخوین و صمغ کنند اگر سببش نزله باشد و دوای نافع مشترک جمیع اصناف نفث الدم شربت انجبار با رب بارتنگ کهربا و دم الاخوین و صمغ عربی هر واحد نیم درم ست و گاهی بقدر یک شیره کافور زیاده میکنند اگر با غلیان و فرط حرارت خون باشد و گاهی بقیراط افیون حاجت افتد اگر غلیان دم شدید تر و امر عظیم تر باشد که آن بسبب تغلیظ قوی و تنویم فی الفور بند میکند و لعوق از انجبار و دم الاخوین و کهربا و بسد و طراثیث هر واحد یکمثقال کتیرا و نشاسته و صمغ عربی بریان هر واحد یکدرم افیون ربع درم تا سدس درم باریک سائیده بشربت انار شیرین سرشته بقدر یکمثقال بلیسند و عوض آب بیاره بارتنگ بنوشند و اگر عطش شدید تر باشد شیرهٔ تخم خرفه با آب برگ او و گل مختوم و طباشیر بدهند و بر سینه پارچه در گلاب و صندل آلوده نهند و غذا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت که بران دم الاخوین و کهربا و کندر خشک پاشیده باشند یا لحم جدی که با خیار و بارتنگ و کشنیز و زرورد پخته باشد استعمال نمایند لیکن نفث المدة حادث از کثرت خون و وجود تپ ترک لحم و اجب ست مگر آنکه خون با فراط خارج شود و خوف ضعف باشد و برگ خرفه غذای جید ست در ابتدای این مرض و لو شیدن عصارهٔ او بتنها نافع ست و بارتنگ کشنیز پسته و دار الشیشعان خصوصا که دران عناب عدس و بارتنگ برای تغلیظ دم پخته باشند و دم الاخوین برای التحاق دهن رگ بر اجسام بریان پاشیده باشند نیز غذای خوب ست گیلانی گوید که اکثر اسباب عروض این مرض حدت حارث در اخلاط و لاسیما در خون از قبیل حرارت عارضی مزاج میباشد و آن منجر با نفتاح فوهات عروق و انتقاش دم میگردد و لهذا ادویه لعابیه هنیه مغریه باردهٔ رطبه مسکن حدت اخلاط در این باب نفع بسیار بمشاهده میرسد و ازین قبیل ست که بگیرند تخم خیارین تخم خربزه و تخم خرفه و تخم کاهو هر واحد سه درم باریک سائیده شیره برآورده صاف نمایند و پنج مثقال شربت انار شیرین یا میخوش داخل کرده هر روز صبح و شام بنوشند که بغایت نافع ست حکیم شریف خان خلف الصدق ایشان می نویسند که در اقسام نفث الدم تبرید بلعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شیره پوست بیخ انجبار

شیره خرفه سیاه در آب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر تپ نشود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گلنار دهند و اگر سبب آن
نزله باشد تدبیر حبس نزله نیز کنند و غذا آش جو و کهچڑی مونگ مناسب ست و باید که درین مرض مدام رفع قبض طبع نمایند باستعمال مزلقات و ملینات
زیرا که قبض بسیار مضرست و او اکثر بسبب استعمال حوابس و قوابض عارض میشود و عند وجدان حرارت نواحی صدر بقیروطی بارد طلا نمایند و این سفوف از ادویه
مجربه سمرقندی ست طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم نشاسته تخم خرفه هر یک پنج درم بسد مروارید کهربا خشخاش ربالسوس اقاقیا عصارة لحیة التیس هر یک
سه درم افیون دو درم باریک سائیده اسبغول بست درم آمیخته دو درم با آب عصفور برگ انگور بدهند و بهتر آنست که با آب برگ بالسنه مروق آنرا بدهند
که از عجائب ست و اگر حرارت شدید نباشد کندر دو درم درین سفوف آمیزند که آن با وجود حبس دم و تخفیف قروح و انبات لحم صحیح قوای ادویه بسبب
زیادت حرارت اسبغول گاهی زیاده و گاهی کم کرده میشود و بعضی وزن افیون دو ماشه صمغ عربی و گلنار عوض مروارید بسد نوشته و شربت انجبار دو توله جهت
آمیختن با آب مروق بالسنه افزوده اند و این سفوف دیگر نیز در منافع مثل او ست کندر گل مختوم هر یک پنج درم گلنار دو درم صمغ عربی هفت درم بسد کهربا
هر یک سه درم باریک سائیده بعرق گاوزبان بخورند اکنون باقی ادویه یونانیه و هندیه قابضه که با کثر اقسام نفث الدم مشترک النفع اند مرقوم می شوند

ذکر ادویه یونانیه حابس دم

بعد فصد قرص کهربا با شیره تخم خرفه و شیره کشنیز خشک و عرق بارتنگ و شربت انجبار و تخم بارتنگ بدهند و دم الاخوین سه درم روغن زرده تخم مرغ نیم بیضه
مجرب ست و دیگر گل مختوم گل ارمنی هر کدام دو درم کهربا صمغ عربی نشاسته هر کدام یک درم با بعضی اشربه قابضه بدهند و مجموع پنج شربت ست و دیگر خون بز
در حالتی که بعد از فتح بیرون آید قبل از آنکه ببندد نصف اوقیه با قدری سرکه آمیخته یا تنها سه روز ناشتا بخورانند که درین کار فعلی عجیب دارد و دیگر کهربا
دم الاخوین اقاقیا طباشیر کتیرا تخم بهیدانه کوفته بیخته سفوف ساخته با شیره تخم انجبار بخورند و دیگر نفث الدم را که از سینه باشد بهدانه در عرق
بیدمشک جوشانیده صاف نموده شیره تخم خرفه شربت بنفشه تخم بارتنگ داخل کرده بنوشند و دیگر شادنج عدسی یک درم یا یک مثقال با آب خرفه یا آب
عصی الراعی یا آب بادروج و ادا ... ست و شیخ ... با تخم بارتنگ شربت انجبار ازین قبیل ست و دیگر از تجارب ابن بیطارست که بهدانه دو درم
تخم کدو هفت عدد در ظرف گلی در جوشانیده دو درم با شکر آمیخته شب وقت خواب بخورند و بعد از آن آب ننوشند همین دستور صبح بدهند غذا جوشانیده عدس
و دست و دیگر ورق اطراف زرشک و گل سرخ حب الآس بانی مازو اقاقیا گلنار ... هر کدام سه درم خرمای تخم دور کرده هژده درم موم بروغن آس
گداخته سی و شش درم بدستور مرهم ساخته بر خرقه طلا کرده بر سینه ضماد نمایند برای نفث الدم سودمند ست و در آنجا که خون بقی همی آید بر معده
یا کبد و در آنجا که از دماغ آید بر تارک سر ضماد کنند و دیگر آب خیار خصوصا با بعض مغریات قابضه اندک اندک نوشیدن مفید و اگر شاخ گوزن سوخته
با ادویه قابضه آمیخته استعمال نمایند نفع کثیر دارد و کذلک آب لسان الحمل و ایضا ثمر درخت غرب که بفارسی بید گویند بوزن یک درم نافع ست و ...
کشنیز با آب بارد بوزن سه درم ... ایضا بسد و گل شاموس نافع ست و حب الآس و تخم بارتنگ دو درم در آب بارتنگ یا در آب گل سرخ
تازه بغایت نافع و خصوصا بریان کرده مفید ایضا پنیر مایه خرگوش و آهو و بزغاله در گلاب یا در مطبوخ عفص یا با آب بادروج خصوصا برای آنکه
از صدر آید نافع ست و گل مختوم و یا گل شاموس باید که هر که مفید و حی العالم با مثل آن نشاسته و کذا شب یمانی و در زرده بیضه نیمبرشت خوردن
سودمند و دیگر ابریشم ماهی نفث الدم کهنه را نافع و چون او هر صباح گردد گاهی ربع درم بزر البنج بماء العسل میدهند و دیگر تخم کراث نبطی و حب الآس
مساوی کوفته دو درم با آب عصی الراعی نفث الدم کهنه را نافع ست و دیگر کهربا عصارة کراث شامی یک اوقیه و سرکه نیم اوقیه ... بنوشند و یا
اسفنج سوخته با قدری نبیذ قابض بدهند و دیگر جالینوس علاج نفث الدم بتریاق و مثرودیطوس و ادویه خوشبو میکرد که آن طبیعت را به تحلیل عروق
دران دانم جراحات تقویت میدهد و کذلک قرص کوکب و دوای اندروماخس و قنطوریون هم خون باز دارد و هم سینه را پاک کند اگر تپ نباشد
باشد با آب بدهند و اگر تپ باشد با نبیذ قابض داخل ... طبیخ قنطوریون علیفا علاج میکنند و دیگر عصاره بارتنگ و عصاره گاوزبان عصاره

برگ خرفہ ہر یک دو درم بگیرند و شاخہای گل سرخ تر و نازک یک اوقیہ بکوبند و بفشارند بی آنکہ آب بپاشند و صاف نمودہ ہمہ را بیامیزند و دران قدری
گل مختوم حل کردہ بنوشند مفید بود و دیگر بگیرند عصارۂ شاخہای گل سرخ و دران عصارۂ ہوفقسطیداس و شادنج و شاخ گوزن سوختہ آمیختہ بنوشند دیگر از
موافقہ مطلقا برای منفوث شربت عناب و خشخاش و نیلوفر و آس و صندل ست و غذا عدسیہ باشد و ماء الشعیر بشیرۂ خشخاش یا مغز بادام و اگر باسرفہ
نباشد اشربۂ حامضہ مثل شربت انار و لیمو و شربت حصرم و مانند آن و غذا سماقیہ و حصرمیہ و ریباسیہ و زرشکیہ خصوصا مطبوخ با کارع و آزاد و بآب
بارتنگ تنہا یا گل ارمنی یا گل مختوم یا با قرص کہربا و یا عصارۂ خرفہ با گل ارمنی و مختوم و شادنج مغسول مع تخم خرفہ حابس خون ست و از اقراص
بقول شیخ اینست اقاقیا گلنار گل سرخ عصارۂ لحیۃ التیس جفت بلوط قشور کندر مساوی ایضا بزر البنج پوست بیخ تفاح گل بحیرہ کندر اقاقیا تخم خرفہ
تخم بادروج گلنار کافور اقراص سازند خوراک دو درم با نیم اوقیہ آب یا شراب عفص یا آب بادروج ایضا تخم خشخاش گل مختوم ہوفقسطیداس
کندر کافور با آب بادروج بدہند و قرص بنسخۂ ابن سرابیون کہ دران صمغ بادام ست ہمین عمل دارد و دیگر این قرص نیز جید ست طین بحیرہ لسبد و کثیرا [illegible]
گل سرخ ہر واحد دو جزو کہربا صمغ نشاستہ ہر واحد یک جزو آمیختہ قرص سازند شربت چہار مثقال برای محموم در عصارۂ قابضہ و بغیر آن در شراب قابض و از
ادویۂ منفعہ بر سینہ در گرما روغن بہ و در سرما روغن سنبل ست و از اضمدۂ مشترکہ آرد جو و قاقیا کندر اقاقیا اسفیداج بقطیبہ است و چون خون بند شود و
بالمحاجم راحت از مفرحات قابضہ و منع درم بجمیع [illegible] و جذب مواد باطراف و تبرید سر نمایند و سرکہ ممزوج چند بار بنوشند و از امور مذکورہ بعد
احتباس نیز بعض از نماید و دیگر گویند کہ استعمال [illegible] کہربا و کذا [illegible] ہر واحد نیم مثقال اسفیداج بقطیبہ مجرب ست و طبیخ فوفل جید ست و [illegible]
بآب بارتنگ جید ست و قے کند بغایت مفید [illegible] کہ تازہ ہم نافع ست [illegible] دو درم شیر خشک بریان بآب بارتنگ خوردن حابس نفث الدم
میکند و بقول سویدی طبیخ بیخ [illegible] و تخم او و شرب خشخاش سیاہ و شیر غنم بکثیرا و کذا شکوفۂ علیق و آب آن و عصارۂ لحیۃ التیس و شکوفۂ او و عصارۂ [illegible]
کرم و اطراف تازۂ او و شرب فقاح کرم سہ درم صبح و [illegible] و [illegible] کرم و شرب گل ارمنی و خولان و مروارید دو درم و باقلی [illegible]
آرد آن و نشاستہ و کہربا یکدرم یا نیم درم شربا و تعلیقا و یاقوت شربا و تعلیقا و کندر بآب بارد شربا و تعلیقا و شرب عصارۂ عصی الراعی و اکل حب الآس رطب
یا بسیارہ و سفید و شرب عصارۂ [illegible] و [illegible] و شرب عصارۂ بیخ [illegible] و کذا ثمر او لشیرۂ تخم خرفہ و شرب طبیخ [illegible] و زہر [illegible] و خوردن [illegible]
مازو سوختہ بسرکہ خاموش کردہ و شرب [illegible] بآب و اکل بابونہ و شرب طبیخ او و گلنار و اقماع ورد و جماز نخل و طلع او و بیخ خلاف و صمغ عربی بریان
و اقاقیا و بردی سوختہ و کعب [illegible] سوختہ بعصارۂ عصی الراعی و شرب مطبوخ نشاستہ و ضماد پوست انار سوختہ بعسل بر سینہ و شرب آب شکوفۂ او و نقوع
انار دانہ خشک در آب باران و ثمر مغیلان و عصارۂ برگ [illegible] و طبیخ برگ [illegible] و بزر البنج ربع درم بجلاب [illegible] مع خشخاش سفید و سرطان سوختہ در ماء الشعیر و قرطاس
مصری سوختہ و عصارۂ برگ اسپغول و بیخ او و سنگ قیطی و اکل بسر و شرب طبیخ او و کدر [illegible] مطبوخ با طریہ و بسد و صمغ یکدرم و دم الاخوین و زبرجد شربا و تعلیقا
و عقیق تعلیقا و شرب پوست بیخ انجبار یک مثقال و افیون [illegible] مثقال صمغ عربی نیم مثقال گلنار نیم مثقال بعصارۂ بارتنگ یا عصی الراعی و کذا استعمال
عنب الثعلب و ضماد پوست انار ترش بسرکہ سرشتہ بر سینہ و اکل سماق و نوشیدن [illegible] خام و شرب تخم کاہو و کذا طین رومی بصمغ عربی و گلاب
مخلوط و کذا دماغ و پیہ لعبا [illegible] آسیا سرشتہ بقدر یک باقلا خوردن و موی انسان سوختہ بالخاصیت و شرب طبیخ قوه [illegible] بصمغ قرظ و نقوع زرشک با
گل ارمنی و کذا تخم بارتنگ کوفتہ و کذا عصارۂ برگ اولبست درم لشادنج مغسول یک مثقال و جلاب پانزدہ درم و یا عصارۂ مذکور با یکدرم کہربا و
اکل کاسنی ہر واحد حابس نفث الدم ست و ایضا او گوید کہ ہمنی و صوف سرخ بستہ بر صاحب نفث الدم تعلیق کردن مجرب من ست کذا استعمال پوست
بیخ انجبار یک مثقال با رب انجبار دہ درم صبح با آب خبازی و در دہن گیرند و اندک اندک فرو برند و اگر بعصارۂ او صمغ عربی لعاب قطونا آمیزند عجیب النفع در
شفای نفث الدم و بیعدیل ست و ضماد زرد رو با قماع او و عدس مقشر و گل ارمنی و کافور بگلاب بر سینہ و بین نافع و از ادویۂ حادہ زراوند ست و کذا شرب
جوز السرو کوفتہ دو درم تنہا یا بشراب و کذا عصارۂ نعنع بری و فقاح او خردل طبیخ حلبہ و شرب یک حبہ مومیائی و کذا عصارۂ نیل طبیخ او و ورق و کرفس

او بقدر سہ مثقال یا یکتولہ در یا دو آثار آب بر آوردہ با قند سفید یا عسل بدہند کہ در حبس خون از مجربات ست و عرق برگ مذکور بطور گلاب کشیدہ نوشیدن
نیز نافع و دیگر خاکستر برگ انگور دو سہ ماشہ با شیرۂ برگ مہیچی یا شیرۂ تخم خرفہ یا شیرۂ خیارین و شربت مناسب مجرب والد مغفور ست و گولر خام نیز مفید
و یا برگ انار یکدام با آب سائیدہ نبات انداختہ خوردن مفید ست دیگر گولر خام کوچک یک آثار پاؤ بالا گرفتہ نیکو فتہ در دو نیم آثار آب بجوشانند
و چون ششم حصہ آب باقی ماند از پارچہ گذرانیدہ در قند سفید نیم آثار بقوام لعوق آرند و از یک تولہ تا دو نیم تولہ بلیسند و اگر لیشہ انجبار گرد آسیا
سنگ شیم یا ہی فتشار کنند رب السوس حب الآس نشاستہ صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید لسد محرق اقاقیا دم الاخوین ہر واحد یک درم باریک سودہ بیا میزند
نافع تر باشد و دیگر گوبھی با آب سائیدہ بقدر یک دام بخورند نفث الدم و قی الدم را نافع ست و تخم خطمی با ئین خرد کوفتہ بیختہ با آب سفر خوردن نیز نافع
نفث الدم ست و از افزیہ مفید نفث الدم تری و کدو و ساگ پالک و خرفہ و ساگ سرخ و عدس مقشر ست

علاج نفث الدم از جرم ریہ

اول بعلاج کلی از فصد و اما لہ مادہ و تعدیل مزاج بطریقیکہ مذکور شد مشغول شوند و اگر طبع قبض باشد مسہل نرم یا حقنہ لین تلیین نمایند و این مسہل نرم
ست بنفشہ دہ درم آلو سیاہ عناب ہر یکی سی دانہ سپستان ہفتاد دانہ ہمہ را بپزند و مغز خیار شنبر پانزدہ درم و چہل درم شیر خشت حل کردہ صاف نمودہ
بدہند و حقنہ از چقندر سبوس گندم بنفشہ برگ خطمی کشک جو جوشانیدہ صاف نمودہ چہار درم بورہ سودہ و پانزدہ درم شیر خشت حل کردہ بعمل آرند و حقنہ
دہند یا سرطان پختہ و اگر تپ سخت گرم باشد کشکاب و ربا القرع و عرق عنب الثعلب بپزند و غذا اکتفا کنند و اسفاناخ و ملوخیا و کشکاب جو دہند و مغز بادام در روغن بادام
و بعد زوال تپ ادویۂ حابس خون مثل آب بارتنگ تنہا یا بگل مختوم و یا آب برگ خرفہ بگل یا گل ارمنی شروع کنند و آب عصی الراعی بہترین ادویۂ این ست
و شادنج عدسی مغسول بدستور زیرا کہ ہم منع خون و ہم تخفیف جراحت کند از یک نیم درم تا دو درم یا یکے از انہای مذکور بدہند و در آب نوشیدنی
صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنج تر کردہ صاف نمودہ بنوشند و از برگ بارتنگ و برگ خطمی و آرد جو مخلوط بگلاب بر سینہ ضماد کنند و موم مصفی در روغن گل
گداختہ با آب عصی الراعی آمیختہ بر صدر طلا کنند و ہر دو نسخہ سفوف کہ در قول حکیم شریف خان مسطور شد درین باب نافع ست و کتیرا صمغ عربی نشاستہ کہربا
گل ارمنی ہر واحد یک ماشہ سودہ بشربت خشخاش دو تولہ سرشتہ خوردہ بالائش لعاب بہدانہ شیرۂ تخم خرفہ در آب بر آوردہ شربت انجبار دو تولہ داخل
کردہ نوشیدن نیز معمول استاد مرحوم ست و این سفوف تالیف حکیم اکمل خان نیز معمول ست ریشہ انجبار ولایتی دم الاخوین صمغ عربی کہربا اقاقیا
مروارید صندلین لسد سرطان سوختہ تخم کاہو نشاستہ ہر واحد یک درم خرفۂ مقشر دو مثقال تخم خشخاش دو درم کتیرا رب السوس گل ارمنی ہر واحد یک مثقال
گل داغستانی نیم مثقال گل نیلوفر سہ درم زہر مہرہ سائیدہ سہ ماشہ کافور قیصوری از یک ماشہ تا نیم درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند و شش ماشہ تا یکتولہ با شربت
مناسب بخورند و اگر بسبب بر آمدن خون از ریہ نزلہ حاد باشد رعایت قانون مذکور از فصد و حقنہ و جذب مواد و بستن اطراف و دلک او یا روغن گرم باید کرد
و در ربا الشعیر فواکہ قابض مثل حب الآس و بہ و امرود و زعرور بپزند و قرص کہربا و رب بہ بدہند و با لجملہ تدبیر تعدیل حدت نزلہ و حبس آن نمایند چنانچہ در بحث نزلہ گذشت
و درین قسم لعابات زیادہ مفید ہند و ایضاً شکر تیغال ست گلگل خطمی صمغ عربی کتیرا ہر یک ماشہ کوفتہ بیختہ بخورند بالائش سپستان لست دانہ بہدانہ سہ ماشہ
گل بنفشہ چہار ماشہ جوشانیدہ صاف کردہ شیرۂ تخم کاہو شش ماشہ در عرق بارتنگ پنج تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ بر آوردہ شربت خشخاش دو تولہ داخل
کردہ بارتنگ پاشیدہ بنوشند و یا بعد فصد لعاب بہدانہ لعاب اسپغول عرق شاہترہ شربت بنفشہ صمغ عربی کتیرا ہر یک ماشہ سودہ پاشیدہ بدہند بعدہ بر نضج نزلہ
عناب بہدانہ جوشانیدہ شیرۂ بیخ انجبار شیرۂ کاہو و یا قرص کہربا سودہ یک ماشہ دہند یا شیرۂ مغز تخم کدو یا عوض شیرۂ خرفہ شش ماشہ شیرۂ اصل السوس چہار ماشہ کنند و یا
بہدانہ عناب گل بنفشہ چہار ماشہ اصل السوس چہار ماشہ جوشانیدہ شیرۂ مغز تخم بہدانہ شیرۂ خیارین شربت نیلوفر اسپغول شش ماشہ داخل کردہ دہند و یا بہدانہ سہ ماشہ سپستان پنج دانہ
پختہ شدہ در عرق عنب الثعلب و شربت بنفشہ داخل کردہ بدہند و اگر ضیق النفس نیز باشد بہدانہ سہ ماشہ سپستان نہ دانہ جوشانیدہ صاف کردہ شیرۂ اصل السوس شربت
بنفشہ بارتنگ داخل کردہ دہند اگر بعد اکل لعوقات حار تولہ افتد و تشنگی آن فت رسد بعد فصد عناب سپستان بہدانہ خطمی بیخ انجبار جوشانیدہ شیرۂ کاہو و شربت خشخاش

صبح ودیاقوذا نه ماشه بشام دهند بعده رب السوس کثیرا صمغ عربی شکر تیغال سوده بشربت خشخاش سرشته بخورند بالایش جوشانده مذکور صبح ولعوق معمول وحب غریٰ السماک استعمال نمایند بعده شیره خرفه کوکنار افزایند بعده قرص خشخاش کوفته بخمیره خشخاش سرشته همراه عرق مکوه شربت بنفشه بارتنگ پاشیده بخورند باز قرص طباشیر کافوری شیره خشخاش شیره کاهو دهند ویا کهربا طباشیر دم الاخوین صمغ عربی کتیرا النشاسته طراثیث شیرین گل ارمنی شادنج عدسی مغسول هریک نیم ماشه افیون زعفران کافور هریک دو سرخ کوفته بیخته بدیاقوذا سرشته بخورند بالایش آب برگ بارتنگ شیره اصل السوس شیره مغز تخم هندیانه شیره خشخاش شیره خرفه هریک چهار ماشه بارتنگ چهار ماشه پاشیده بنوشند وگاهے لعاب بهدانه شیره بیخ انجبار عوض تخم هندیانه وخشخاش میکنند باز تخم خطمی خبازی شاهتره هریک شش ماشه جوشانیده شیره اصل السوس شیره کاهو شیره بیخ انجبار هریک چهار ماشه دیاقوذا دو توله صمغ عربی کتیرا یک یکماشه سوده پاشیده دهند بعده اگر بند نشود فصد باسلیق از دست دیگر گیرند واین سفوف تالیف حکیم شریف خان نیز مفید است سنگ جراحت نیم درم مروارید سوده پوست خشخاش دم الاخوین هر واحد یک درم کهربا لیشه انجبار هریک دو درم نشاسته خرفه مقشر هریک دو مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربت از یکدرم تا دو درم واین سفوف والد حکیم علوی خان درین نوع مخصوص است کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر دم الاخوین لیشه بیخ انجبار مروارید ناسفته کهربا کتیرا تخم خرفه مقشر تخم کاهو فادانیا رب السوس خشخاش سفید نشاسته هر واحد یک دانگ افیون شعیره زعفران طسوج مغز بادام مقشر سه دانگ کوفته بیخته سفوف سازند نصف ازان وقت صبح آب بارتنگ واتخیف بخورند ونصف وقت شام آب بید واین سفوف از مجربات راقم ست سندروس کهربا گل ارمنی خاکستر چوب تاگور بارتنگ هریک شش ماشه صمغ عربی یکتوله کتیرا چهار ماشه دم الاخوین اقاقیا خرمهره سوخته هریک سه ماشه شادنج عدسی افیون مغز پنبه دانه هریک دو ماشه طباشیر گل ملتانی هریک شش ماشه کافور قیصوری سرطان محرق هریک سه نیم ماشه سوا بارتنگ همه را کوفته بیخته هر روز پنج ماشه بشربت دیاقوذا دو توله سرشته همراه لعاب اسپغول شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شیره مغز حب القطن چهار ماشه و بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه یکتوله شیره بیخ انجبار چهار ماشه بخورند واگر در جوهر ریه اکال حادث شود ماء الشعیر بالبان وکتیرا بنوشند واغذیه که دران کاهو وکاسنی وخرفه وگوشت چوچه مرغ ودراج باشند تناول کنند ودیگر تدابیر ومشروبات وغذا که در سل مسطور گردد بعمل آرند اقوال اطبا بعضے متاخرین می نویسند ورخونی که از ریه وبنهایت قعصبه وآنچه از شگاف رگ ریه بود چون طبیب بر سر بیمار رسد باید که همانوقت رگ باسلیق زند وخون وا گیرد وقد طب اکبر ست که فصد صافن را مقدم دارند وصاحب نزهه گفته که حجامت بانشرط بر ساقین نمایند اقاقیا مغسول گلنار صمغ عربی گل ارمنی کتیرا حضض بکی صندل سفید شیاف مامیثا هریک چهار ماشه درگلاب سوده ضماد کنند وقرص کهربا سه ماشه شیره خشخاش نه ماشه واصل السوس هفت ماشه لعاب بهدانه چهار ماشه شربت خشخاش دو توله صمغ عربی چهار ماشه بدهند واین دوا قوی ست گل ارمنی ومختوم وقبرسی وعصاره لحیة التیس دم الاخوین هریک یکماشه سوده بشربت حب الآس دو توله بق نقره یکعدد آمیخته بلیسانند بالایش شیره خشخاش وخرفه هریک نه ماشه واصل السوس هفت ماشه ولعاب بهدانه سه ماشه وگاوزبان چهار ماشه درعرق بارتنگ وبیدمشک هریک نه توله برآورده شربت انجبار سه توله تخم بارتنگ چهار ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه بدهند وایضاً دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر لسیه هریک یکماشه در شربت خشخاش یکتوله هفت ماشه وشیره انجبار وحب الآس هریک چهار ماشه بهدانه سه ماشه بریان بارتنگ وخشخاش هریک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه لعاب گل گاوزبان هفت ماشه در عرق بیدمشک وبارتنگ وگاوزبان هریک هفت توله برآورده شربت حب الآس سه توله بارتنگ ماشه وغذا آش جو لشربت خشخاش نیلوفر دهند وچون خون آمدن کم گردد سفوف حکیم اکمل خان وحب والد علوی خان با عرق کافور الیشان بدهند وغذا شوربای کلهٔ پاچه بزغاله با برنج دهند واز حرکات عنیفه اجتناب نمایند شیخ الرئیس میفرماید که در نفث الدم کائن از نفث جرم ریه دهوبه لحیه یابس گل ارمنی وگل مختوم وشادنج با آب بارتنگ دهند مبادرت بفصد باسلیق کنند از شقی که گمان تفرق اتصال دران است وفصد باریک کشایند وخون درچند دفع بفاصله ساعت وزیاده بران گیرند مع مراعات حفظ قوت زیراکه فصد خون را بسوی خلاف جهت جراحت جذب مینماید وایضاً از حدوث ورم در جراحت منع میکند واطراف بالا از بالا بپائین

در شربت حب الآس و قرص لسبد در آب باران یا آب خیار دهند و ماء الشعیر که دران پاچه بره و حب الآس به عفص و انار خام پخته باشند بیاشامند و در روز
اول هیچ طعام ندهند و برین ماء الشعیر قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد حریره آرد جو آرد باقلا آرد نخود و چربی روغن بادام شیرین یا عسل اندکی نان در ماء الشعیر
ترید کرده یا بیضهٔ مرغ نیم برشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم نیز اندکی خون بیرون کنند و غذا تا روز چهارم ازین نوع دهند که گوشت سینه و
بیمار بروغن گل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین یا روغن مصطکی و آب نی تر کوفته افشرده و ادن حلبس [?] اسفنج در سرکه و آب
ممزوج نیم گرم تر کرده بر موضع درد سینه نهند و بغبار آسیا و تراب کندر و سفیدهٔ بیضه سرشته و یا لسفرجل عفص و شراب قابض پخته کوفته ضماد نمایند و این
تدبیر قبل حدوث ورم کنند و بعد روز هفتم لشیم زوفا بروغن گل و سرکه تر کرده بر سینه نهند و اگر بروغن مورد یا روغن مصطکی و شراب عفص نهند صواب
باشد و اگر جراحت ریم کند بعلاج سل رجوع نمایند طبری گوید که علاج او تلبه ده و جذب الی السفل ست و حیله دران تسکین مزاج او و حبس دم باین
قرص ست بگیرند ودع محرق و گل قبرسی و ارمنی هر واحد دو درم و کهربای خالص یک درم و گل مختوم نیم درم و گل قیمولیا و صمغ عربی و صمغ فارسی و
نشاسته و کندر هر یک سه درم عقیق و لسبد و مروارید ناسفته هر واحد یک نیم درم همه را سائیده به آب بارتنگ مطبوخ مصفی بوزن یک مثقال قرص سازند و
هر روز یک قرص با چهل درم ماء الشعیر بدهند و اگر سرفه اندک باشد مطبوخ آش نوشانیدن نیز مضائقه ندارد و دیگر حب الآس دو کف و برگ طلا حلوا [?] آنقدر اندازند که بجوش شده
و بجوشانند تا حب الآس مهرا گردد و بعده صاف نموده کثیرا و نشاسته صمغ عربی داخل کرده باز بپزند و بقدر لعقه یا دو لعقه گرفته قرص کهربا [?] انداخته بدهند و خلق کثیر را
دیدم که نفث الدم از انصداع رگ در ریه داشتند و باین طریق شفا یافتند و اگر مزاج متحمل این نباشد و در سرفه فصل ایند با ماء الشعیر عوض این با قرص کهربا دهند اگر
شکم نرم بسیار گردد آب پست جو عوض ماء الشعیر کنند و غذای او حسوی جاورس و مرغ بریان و کعک مقوق مغز بادام بریان نمایند و اگر مزاج متحمل باشد و تب نبود نقوعه
به تیهوی بریان و سینه تذرو و زرده بیضه مضائقه ندارد و اگر شربت ماء الشعیر با آب سیب ریق بر بعض شوار باشد یا معده او بسبب ضعف هضم او نکند و تب نباشد بگیرند
بیضهٔ مرغ و سفیدی او دور کرده بر آتش نهند و بخلال حرکت دهند تا زردی منحل گردد و اندکی متماسک شود بعده قرص کهربا سوده بران اندازند و بنوشانند
و این دوا خون نیج [?] و اسهال خون را نیز قطع میکند و واجب ست که در قرحه ریه از جای ریه حذر کنند و هرگاه در ریه خشونت از ادویه قابضه پیدا شود موم و
روغن که دران کتیرا و نشاسته اندک آمیخته باشند بدهند و این معالجه طریقه حرانیین ست و اهل عراق استعمال موم و روغن بنفشه [?] میدانند و تشنیع این میکنند
و اهل حران در عوض معده موم و روغن که بران اسفیداج رصاص انداخته باشند و سفیدی بیضه که دران اسفیداج آمیخته باشند میدهند

علاج نفث الدم از انشقاق یا انقطاع عرق

اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند که قریب بغشی رسد و قرص گل سه ماشه در مربای سیب ولایتی دو توله و ورق طلا بعده [illegible] بخورند بعده شیره انجبار
چهار ماشه و اصل السوس و حب الآس هر یک هفت ماشه و خشخاش نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق بید مشک و بارتنگ و گاوزبان هر یک هفت توله
صمغ آلو بالو سه ماشه بارتنگ هفت ماشه پاشیده بدهند و وقت شام سبوس اسپغول هفت ماشه و شربت انجبار و خشخاش هر یک دو توله عرق بارتنگ
نه توله بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و خشخاش دهند و بفاصله سه چهار روز فصد صافن کشایند و دوا و غذا بدستور دارند و گل ارمنی شاخ گوزن سوخته
گل صمغ شب یمانی بریان پوست انار ولایتی عصا لیح [?] کرم دوده حمام هر یک دو درم در روغن گل آمیخته بر سینه ضماد کنند و این دوا دهند شادنج مغسول
کهربا لسبد جفت بلوط هر یک یک ماشه در شیره خشخاش یکتوله آمیخته شیره مغز بادام هفت عدد و اصل السوس هفت ماشه و انجبار و حب الآس یک یک ماشه
بارتنگ نه ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه و بهدانه سه ماشه در عرق بارتنگ گاوزبان هر یک نه توله شربت خشخاش و حب الآس یک یک نیم توله صمغ عربی یک ماشه
تخم شربتی چهار ماشه و این ضماد کنند گل ارمنی خاک کند رو غیر آن که در نوع آینده در قول ایلاقی خواهد آمد هر یک دو درم گرفته بر سینه گذارند که نفع عظیم
دارد و ایضاً اگر سببش امتلای عرق باشد حتی الامکان غذا اندک دهند بلکه تا سه روز گرسنه دارند و اگر خوف سقوط قوت باشد اقتصار نمایند دران سه روز بیک
غذا از شی لزج معتدل یا مائل ببرودت که دران تغریه [?] الصاق و قبض خصوصاً تغلیظ خون باشد مثل کله پاچه و نیمبرشت و اطریه خاصه که با عدس پخته باشند و عدس و عناب [?]

مطبوخ و تا ممکن باشد غذای قوی ندهند و هر بار الشعیر خصوصاً مطبوخ بعدس یا عناب یا سفرجل و نان در آب سرد یا در شیر حامض ترکرده بارد بالفعل اقتصار نمایند و چون مرض بطول انجامد دوغ گاو نافع ست بجهت قبض و برودت خود و همچنین شیر جوش داده خصوصاً با صمغ عربی کتیرا و پالک مغسول بنابر تغریه و الزاق آنها نافع ست و ماهی را نظرخی شدید المنفعت ست و باید که غذای صاحبان این قسم نفث الدم و آنکه بسبب انشقاق عروق از حدت خون بود بارد بالفعل باشد و نیز تازه بی نمک سخت سود مند ست و کذا حسوی جاورس مقشر یا کعک معمول بمغز بادام بریان چون این اغذیه امثال این نشست دهند باید که اختیار نمایند گوشتی سبک که از آن خون اندک یابس متولد گردد مثل گوشت قطا و شفانین و دراج مطبوخ در قابضات و مخصوصات از تشابی مجربه در قطع نفث الدم خائیدن برگ خرفه و فرو بردن آب آنست لبسا ست که در همان ساعت حبس نماید لیکن سرفه شدید نباشد زیرا که بسبب ضیقی که در آنست سرفه را زیاده خواهد کرد و آن موجب از دیاد نفث الدم خواهد شد و از ذوا که سیب به قابض عفص و عناب حب الآس خرنوب شامی و مانند آنست و چون در اکثر کتب بیان خواص سیب مسطور ست که اکثار او مورث سل ست پس اجتناب از قلیل و کثیر او دقیقه که مریض مستعد سل باشد الی و موسط دو گاه برای ایشان نقل از گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی و اندکی کافور مرتب میسازند و چون خون بند شود تا روز چهارم بکشد باید که تغذیه بغذای قوی نمایند و ابتدا کنند بمثل نان مغموس در آب سرد پس در آب پاچه و بمثل هرالیس اکارع و امثله و اگر بسبب انشقاق و انقطاع عرق حدت خون باشد امالهٔ دم بسوی اطراف و خلاف جهت و استفراغ صفرا نمایند پس تبرید قوی و ترطیب کنند و ایضاً قوابض و مغریات و ماء الشعیر با کدو و سرطان نهری استعمال نمایند و دوای اندرونا خس و دوای جالینوس نافع ست و لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شیرهٔ پوست بیخ انجبار چهار ماشه در عرق بارتنگ عرق عنب الثعلب بر آورده رب به بارتنگ افزوده دهند و یا عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شربت نیلوفر بارتنگ دهند یا بجای خیارین شیرهٔ کاهو شیرهٔ اصل السوس افزایند یا کهربا دم الاخوین نشاسته مغز بهدانه گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته صندل سرشته بخورند بالایش شیرهٔ خرفه شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر اسبغول پاشیده بنوشند صبح و گل ارمنی زهر مهره کهربا کتیرا هریک سه ماشه سوده بلعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ تخم خطمی شیرهٔ بیخ انجبار شربت بنفشه بهیت آخر روز با عناب بهدانه بعرق عنب الثعلب مالیده شیرهٔ مغز تخم کدو سه ماشه دیاقوذا داخل کرده صمغ عربی کتیرا طباشیر دم الاخوین کهربا سوده پاشیده دهند با گلنار گل ارمنی گل مختوم گل سرخ هریک سه ماشه کوفته بیخته با شیرهٔ بیخ انجبار لعاب بهدانه نبات سفید دهند و یا دم الاخوین کهربا مغز تخم کدو مغز بهدانه طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته بیخته صندل شیرین سرشته بخورند بالایش عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ خرفه شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شیرهٔ بیخ انجبار آب بارتنگ تازه شربت دیاقوذا داخل کرده دهند و چون خون بند شود صبح زهر مهره کهربا کتیرا گل ارمنی با شیرهٔ اصل السوس لعاب بهدانه شربت بنفشه خاکشی و بهیت آخر روز کهربا طباشیر دم الاخوین سوده بدوای المسک سرشته بخورند بالایش شیرهٔ کاهو شیرهٔ بیخ انجبار شربت نیلوفر بعده اگر خرخرهٔ بلغم باقی بود عناب پنج دانه بعرق شاهتره و ماء آن تاریا لیده صاف نموده شیرهٔ کاهو نبات داخل کرده صمغ عربی کتیرا نیم نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و ایضاً برای سرفه و نفث الدم دم الاخوین یک سرخ سوده بدوای المسک چهار ماشه سرشته شیرهٔ خرفه شیرهٔ کاهو هریک شش ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه شیرهٔ بستان افروز چهار ماشه زهر مهره سوده یکماشه نبات یکتوله دهند و اگر دوای المسک گرمی کند بجای او آمله مربی و عرق کیوڑه افزایند یا کهربا صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه دم الاخوین هریک نیم ماشه افیون زعفران یک یک سرخ کوفته بیخته شربت نیلوفر دو توله سرشته تناول نمایند بالایش عناب پنج دانه بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ خرفه نبات توله شیرهٔ مغز تخم کدو دهند و اگر در صورت غلبهٔ خون در فصد تساهل کنند و نفث الدم یا هیضه و تپ عارض گردد فصد جهت رعایت هیضه موقوف داشته روز دهم این مسهل دهند عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس مقشر خطمی خبازی بادیان نیمکوفته تخم خیارین شاهتره بیخ کاسنی مویز منقی سپستان گاوزبان شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند چهار توله مغز فلوس هفت توله شکر سفید دو توله روغن گاو هفت ماشه داخل کرده با زصاف نموده بنوشند و روز دوازدهم مسهل گاه باشد و برای اصلاح او گل سرخ زیاده میکنند و تبرید فیما بین مسهلین لعاب بهدانه بشیرهٔ عناب چهار قیراط شربت بنفشه خاکشی دهند اگر بعد مسهلات باز عود نماید خون بسیار آید فصد کرده ادویهٔ قویه مثل طلق محلوب

بقدر یک سرخ در سفوف داخل کرده همراه شربت به لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عناب وغیره خورانند و اگر نفث الدم با تپ و اسهال باشد لعاب بهدانه لعاب
ریشهٔ خطمی سه ماشه شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ خرفه یک دو پنج ماشه در عرق بارتنگ و عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق شاهتره هر یک پنج توله بر آورده شربت
بزوری دو توله داخل کرده تخم ریحان بارتنگ اسپغول بریان هر یک سه ماشه پاشیده دهند و صاحب شفاء الاسقام گوید که آنچه مجرب است برای
نفث الدم عرق گل ارمنی یک درم صمغ بادام نیم مثقال کهربا شادنج دم الاخوین هر واحد نیم درم زهره ربع درم سائیده در شربت انجبار و بارتنگ و خشخاش
آمیخته بلیسند و بجوی تسعیر غذا سازند و اگر قبض شکم باشد اغتذائی و حقن تلیین نمایند و این ضماد برای نفث الدم خصوصاً آنکه از انصداع عرق باشد نافع است
کندر آرد جو گلنار غبار آسیا مازو پوست انار برگ مورد کوفته بیخته با آب پخته روغن آس و روغن گل داخل کرده ضماد نمایند اقوال حکما شیخ میفرماید که اگر
سبب انشقاق رگ حرارت باشد جمله ادویه بارده مذکوره موافق است و اگر سببش یبوست باشد این کمتر اتفاق افتد استعمال مرطبات معلومه مانند ماء الشعیر البان
و ادهان و عصارات بعد از علاج کلی نفث الدم از ازالهٔ ماده بسوی خلاف جهت بفصد و مانند آن نمایند و بالجمله آنچه درین موضع لائق است از فصد غیر مشروع
از آنست که بغیر این لائق باشد و اگر سبب انشقاق عروق ریه و صدر برودت باشد که بسا علاجش آنست که جالینوس گفته جوانی را این مرض افتاد روز اول
فصد او کردم و دو بار خون گرفتم و بمالیدن و بستن اطراف او امر کردم چنانکه در جملهٔ حبس نزف الدم شرط است و غذا حریره دادم و بر سینه او ضماد قیروطی از
اقاقیا نهادم و وقت عشا برو نشستم تا سخونت آن زیاده از آن نگردد که مطلوب است و دوا را البزور خورانیدم و روز سوم بر سینهٔ او همان قیروطی ساعت
گذاشتم و آن روز غذا ماء الشعیر و اسفیدباج بگوشت بط دادم و هر گاه مزاج ریه باعتدال آمد و خوف حدوث ورم زائل شد برای تنقیهٔ ریه او تریاق کهنه
دادم و بتدریج لنتر خرد دیگر علاج نفث الدم باز آوردم و میگویم هر که این عارضه افتاده من در روز اول یافتم شفا یافت و آنکه روز اول نیافتم
احوال او مختلف گردید ایلاقی و جرجانی گویند که بالجمله بعد جذب ماده بسوی اسفل تعدیل مزاج عضو نمایند با دویه معتدله مائل بحرارت غیر شدید بقبض مثل سنبل
و سلیخه و دارچینی و سعد و قسط و کندر و زعفران و مصطکی و مر مکی و زراوند با ادویه قابضه که چهارم حصهٔ اینها باشد مخلوط کرده و اگر این ادویه را با آب جوش داده
صاف کرده ادویه قابضه آمیخته بدهند روا باشد و ادویه قابض گل ارمنی و گل مختوم است و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و کهربا و شب یمانی بریان و گلسرخ
و گلنار و طباشیر و شاخ گوزن سوخته است یا بعضی ازین بقدر دو درم کوفته بیخته با آب ادویه مذکوره یا با آب باران بدهند و یا گلنار عصارهٔ لحیة التیس حفت بلوط
خاک کندر سلیخه بسد همه را کوفته بیخته سه درم با آب باران یا نبیذ قابض بدهند و ایضاً علک کندر سه درم تخم کتان پنج درم سنبل دو درم بسد گل سرخ هر یک
پنج درم کهربا سه درم و نیم جندبیدستر یکنیم درم اقاقیا سه درم شربت یکنیم درم با آب باران و غذا دراج و تذرو و قنابر بریان کرده و یا مطبوخ با نار دانه
و مویز و بدل آب نبیذ قابض و اگر نباشد تخم ریباس در آن جوش دهند و موم مصفی در روغن سوسن گداخته و انبه رو تر آمیخته بر سینه طلا کنند و اگر آب مورد
نباشد روغن آس آمیخته دهند و ضماد قابض که مذکور شد استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر نفث الدم از شق عرق بسبب خارج از اعتدال شده باید که فصد نکنند بلکه
و اشیای معتدل الحرارة مثل سنبل و دارچینی و مر و قسط و قنتور کندر و زعفران با داروی و ریشهٔ خطمی و قنطوریون کبیر و زراوند و مصطکی استعمال نمایند و اگر در ابتدا با
افادیه مثل سنبل و سلیخه و دارچینی و قاقله بعض ادویه قابضه مانعه دم مثل گل ارمنی و گل قبرسی و کهربا و شب یمانی بریان و حفت بلوط و اقاقیا و گل سرخ و گلنار
و طباشیر و قرن ایل محرق آمیخته با آب باران بدهند و آب سیب و رب سفرجل و گلاب طباشیر و گل مختوم و ارمنی با آب باران خوردن نیز نافع است و هنگام خواب
اقاقیا گل سرخ گلنار عصارهٔ لحیة التیس حفت بلوط قشار کندر مساوی سائیده سه درم با سماق بدهند صاحب کامل و جامع گویند که هر گاه
نفث الدم بسبب برد جمیع اجزای صدر و ریه باشد حتی که انشقاق آرد استعمال فصد بهتر از آن نیست لیکن اشیای معتدل الحرارة مثل ادویه که در آن سنبل و کندر
و مانند آن باشد استعمال کنند و این دوا نافع است زعفران سنبل مصطکی مر مکی هر واحد دو درم دارچینی کندر ذکر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس گل سرخ گلنار شاخ گوزن
سوخته هر یک سه درم جندبیدستر یک درم زیرهٔ کرمانی قسط پودینهٔ کوهی فستیح ارمنی هر واحد چهار درم باریک سائیده بشراب قابض یا آب گشنیز تر بوزن
یکمثقال اقراص سازند و با آب پودینه یا با آب طرخون با شربت حب الآس بدهند و سماق و اکاکیا و آمله و گلاب و آب برنگ بر سینه ضماد نمایند و روغن آس کشیدن

قدری مرد کنند و سوده آمیخته باشند بر سینه بمالند و گویند که قنطوریون با آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن سودمند ست و در ابتدا استعمال عصارهٔ
نعناع مخلوط بعض ادویهٔ قابضه مسطوره نیز نافع بالجمله آنجا که سوء مزاج بارد کثیف بسبب انشقاق رگ باشد در تعدیل کوشند باستعمال اشیاء گرم
و تا فساد مزاج زائل شود و بعده در قبض توجه نمایند باشیای مذکوره و تدابیر حار رطب در بحث سعال و ربو مفصل مذکور شد ثابت بن قره گفته
که علاج نفث الدم از برودت ادویهٔ مسخنه است که در آنها اندکی قبض باشد و تناول لحوم لطیفه با مخافض از ادویهٔ نافعه دوای متخذ از کندر و گل سرخ
و جند بیدستر ست جرجانی می نویسد که اگر سبب بر آمدن خون ترقیدن رگی باشد بسبب حرکت سخت چون جستن و بانگ زدن و زخم آمدن یا ضربه بر سینه
اول ابتدا العلاج کلی نمایند بعده ادویهٔ قابضه مثل گل ارمنی و غیر آن با آب باران و شربت حب الآس یا شربت به دهند و این دوا نیز قابض ست گل مختوم
کهربا هر یکی سه درم گل ارمنی دو درم شبیانی زعفران هر واحد یک نیم درم شربت دو درم صبح و شام و برگ خرفه خائیدن و ازان قلیه ساختن نافع ست
و بدل آب آب باران دهند صمغ عربی و گل ارمنی دران انداخته و از سخن گفتن باز دارند و ضماد قابض که مسطور شد بر سینه نهند و اگر سبب انشقاق
عرق ریح غلیظ باشد که در عروق محصور بود ابتدا بجذب ماده بسوی اسفل بمالیدن و بستن اطراف کنند بعده ادویهٔ کاسر ریاح و مصلح انشقاق
مثل فلونیا و سنجرینیا و دهمرثا و تریاق کبیر تازه و ادویه که در علاج انشقاق بسبب برد مفرط مذکور شد بدهند و قوابض استعمال نمایند

علاج نفث الدم از انفتاح عروق

شیخ می فرماید که درینجا ادویهٔ قابضه عفصه مع تغریه استعمال نمایند چنانچه در نوع سابق ادویهٔ محتاج الیه مغریه ملحمه مع قبض اند و آن ادویه مثل گلنار و
پوست انار و سماق و عصارهٔ طراثیث و عصارهٔ عسالیج کرم و بلوط و برگ عوسج و کهربا و اقاقیا و حضض عصارهٔ گل سرخ و عصارهٔ عصی الراعی و شکاعی
و عصارهٔ حصرم و هیوفقسطیداس ست و گاه تقویت مینمایند این را و انچه ازین میسازند بشبیانی و مازوی سبز و صبر و قسنقین ازانها ادویه که با قرص
میسازند و گاهی این ادویه را با آب خالص یا در بعض عصارات جوشانیده آب آن می آشامند و گاه ازانها ضماد میسازند و بر سینه میگذارند و گاه مخلوط
مینمایند با آنها و جمع میسازند ادویهٔ نفث الدم مذکوره و ادویهٔ صدریه مثل کرفس و نانخواه و انیسون و سنبل و راکات برای رسانیدن قوای ادویه
نفث الدم بسرعت بموضع علت پیش از انکسار آنها و زعفران بهتر ازین ادویهٔ مذکور ست زیرا که آنرا خصوصیت ست با اعضای نفس و آن تا غذا میشود
و بسوی آنها سریع تر از نفوذ این ادویه و گاه مخلوط مینمایند با آنها بعضی مخدرات نیز مثل پوست بیخ یبروج و خشخاش و بزر البنج و افیون و گاه مغریات
مانند صمغ و نشاسته کنند و کثیرا و کوکب شاموس و طباشیر و بارتنگ و لعاب اسپغول و تخم و عصارهٔ خرفه و لعاب بهدانه با آنها می آمیزند مسیحی گوید که
هرگاه نفث الدم از کشادن افواه عروق در بعض آلات تنفس باشد فصد باسلیق کنند و هر چند مرتبه اندک اندک خون بگیرند و عدت سکون و ترک
کلام لازم گیرند و اگر با نفث الدم سرفه نباشد قدری سرکه ممزوج بنوشند و اگر درینجا سعال باشد از سرکه و هرچه مهیج آن باشد حذر کنند و در تسکین
سعال بکثیرا و صمغ عربی حیله کنند پس اگر نفث الدم منقطع نشود ادویهٔ قابضه مانع دم مثل گل ارمنی و گل مختوم و کهربا و شبیانی بریان عصارهٔ لحیة التیس
گلنار و پوست انار و مازو و سماق و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و عصارهٔ قرظ و لسید شاخ گوزن سوخته و شادنج و بارتنگ و عصارهٔ عصی الراعی استعمال
نمایند و این ادویه را اگر تپ و ورم در آلات جوف نباشد بشراب قابض بدهند و اگر تپ یا فلغمونی باشد با چیزی عفص مثل به زعرور و ورد و
حب الآس و ثمر طلیق و برگ عوسج و برگ انگور دهند و غذا قلیل الکمیة و در کیفیت قابض لزج می باید صاحب کامل و جامع گویند اگر نفث الدم
از انفتاح عروق حادث گردد باید که نظر کنند اگر این از امتلای خون باشد فصد باسلیق کشایند و خون بحسب احتمال قوت بر آرند و اگر از امتلای اخلاط
دیگر باشد بدل فصد دوای مسهل مثل مطبوخ فواکه و خیار شنبر و هلیله زرد استعمال نمایند و قرص کهربا از یک درم تا یک مثقال یا نیم درم گل قبرسی با آب
بارتنگ یا آب خرفه که دران قدری سماق مالیده باشند بدهند و یا گل قبرسی یک درم کهربا و ریوند چینی هر واحد نیم درم صمغ عربی چهار دانگ باریک سائیده در آب سماق
یا آب بارتنگ یا آب عصی الراعی دهند و اگر درینجا سرفه شدید باشد قرص خشخاش با اندکی کهربا و گل قبرسی همراه شربت عناب یا شربت خشخاش یا آب بارتنگ بدهند

و این قرص نیز نافع نفث الدم است گل قبرسی یا مختوم و کهربا و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و شاخ گوزن سوخته و طباشیر هر واحد دو درم تخم خرفه کتیرا
صمغ عربی کشنیز بریان خشخاش هر واحد سه درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته بوزن یک مثقال قرص سازند و یک قرص با آب بارتنگ و
آب خرفه و قدری شربت خشخاش بخورند والضا کهربا و بسد و مروارید ناسفته و شاخ گوزن سوخته و دم الاخوین و شادنج مغسول هر واحد سه درم کشنیز خشک
سماق نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ تخم خرفه هر واحد پنج درم طباشیر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هر واحد دو درم همه را باریک سائیده و بآب سماق یا
بآب منقوع گلنار و اگر سعال شدید باشد بلعاب اسپغول سرشته بوزن مثقال قرص سازند و بآب خرفه و اگر سرفه شدید باشد بآب بارتنگ و آب سماق بدهند
و این سفوف نیز نفث الدم را سودمند است تخم خرفه صمغ عربی کتیرا کشنیز بریان گل ارمنی شاخ گوزن سوخته نشاسته بزر قطونای بریان هر واحد شش درم
گل قبرسی ده درم اقاقیا ریوند چینی هر واحد سه درم تخم حماض کهربا طباشیر هر واحد چهار درم سوای بزر قطونا همه را سائیده دو درم [illegible] بمیاه
مذکوره و شربت خشخاش و عناب بخورند و بر سینه صندل و گلاب و قیروطی معمول بگلاب و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب برگ خرفه و روغن گل و موم سفید
ضماد نمایند و غذا اگر تپ نباشد جوزهٔ مرغ یا دراج یا تیهو یا تدرو مطبوخ بآب سماق یا حصرم یا زرشک یا کشنیز خشک یا [illegible] یا جواری و ماش
آن دهند و یا حسوی معمول به نشاسته و خشخاش سوده باقدری شکر بدهند و از اشیای ترش و مالح و حریف پرهیز کنند و [illegible] راحت و [illegible]
در مواضع بارده اختیار نمایند و از حمام احتراز کنند و از کلام قوی منع سازند و چون سعال عارض شود اندک لیسیدنی و آب نوشیدنی گل قبرسی
و ارمنی و طباشیر انداز ند سعید صاحب مغنی گوید که علاج خروج خون از امتلا بفصد باسلیق و تعدیل طبع بشربت بنفشه و تقلیل غذا کنند و چون خون بند
شود بجوزهٔ مرغ و آب سماق و کشنیز سبز غذا سازند و گویند که اگر انفتاح عروق از حدت خون باشد باید که بزودی متوجه حبس آن نگردند بلکه باید [illegible]
خون برآید بعد از آن مبردهٔ مرطبه مغریه مانند ماء الشعیر و بزرقطونا و شیرهٔ تخم خیارین و امثال آن علاج نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که اگر
نفث الدم کثرت خون در بدن باشد و بدان سبب رگی گشاده شود ابتدا بفصد باسلیق نمایند و خون بتفاریق در دو سه روز برآرند با حفظ قوت و
ماء الشعیر و [illegible] عدس مقشر و عناب و سفرجل و حب الآس زعرور و خرنوب شامی پخته باشد قناعت کنند و نان در آب سرد یا مزورهٔ باردهٔ [illegible]
والقوة ترید کرده بخورند و عناب تر سود دارد و خائیدن برگ خرفه و آب او فرو بردن سخت سودمند است و بعد سه روز از فصد اگر قوت مساعد باشد
تلیین طبع بآب لبلاب کوفته افشرده با شکر یا چهار درم بنفشهٔ خشک سائیده بجلاب آمیخته نمایند و اگر مطبوخ هلیله دهند جایز است و باید که مریض
راست بنشیند و حرکت کمتر کند و بر پهلو نخسپد تا اجزای سینه از هم نفتد و موضع جراحت منضغط نشود و سرفه پیدا نگردد و اگر آن سعال شدید نباشد
بسرکه و گلاب غرغره کنند تا خون که در ریه منعقد شده باشد برآید و اگر قدری ازین سرکه و گلاب بنوشند روا باشد و اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز
کنند و تسکین سعال بلعابات و لعوقات و حبوب که در بحث سرفه مذکور شد باید کرد و ادویه که درین محتاج الیه بالفعل اند مثل گل شاموقی گل ارمنی و غیره
که در قول مسیحی گذشت مفرد یا مرکب بشوربا دهند و بصورت تپ با شربت [illegible] یا حب الآس بدهند و اگر از گل مختوم و صمغ عربی اندکی کافور حبها ساخته در
دهن نگهدارند بهتر باشد و اگر تپ زائل شود و هنوز نفث الدم باقی باشد غذا پاچهٔ حملان و بیضهٔ مرغ نیمبرشت و شفتهٔ کدو و عدس و حب الآس پخته باشد و دوغ گاو
و شیر گاو جوشانیده باید داد و شیر خام ضرر دارد و ماهی تازه خورد و گوشت تیهو و دراج و قطا موافق باشد زیرا که ازین گوشتها خون کمتر تولد کند و پوست انار
خاک کندر مازو آرد جو گلنار گرد آسیا برگ مورد و اطراف انگور خرما قسب همه را کوفته بیزند تا چون عصیده شود در روغن گل یا روغن مورد آمیخته بر سینه ضماد
نمایند و اگر سببش حدت خون باشد رعایت علاج کلی در فصد و جذب ماده بدلک شد اطراف و حقنهٔ نرم باید کرد و اگر حاجت تلیین طبع باشد بمسهل نرم
از بنفشه و سپستان و خیار شنبر و ترنجبین و امثال آن بدهند و گشکاب بآب کدوی تر یا آب عنب الثعلب و سرطان پخته بدهند و لعاب اسپغول بجلاب خام [illegible]
و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب خیار و شیرهٔ تخم خرفه با شکر و کذا شربت خشخاش و شربت بنفشه دهند و همه تدبیرها آن باید که تیزی خون زائل کند
و رطوبت بفزاید و این [illegible] و طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج هر یک ده درم بسد کهربا مروارید اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس نشاسته هر یک

لیمون نیز نافع بود و بعد از این مار الشعیر که در ان قطعه کدوی شیرین پخته باشند بدهند و ماء الشعیر مطبوخ با سرطان نهری یا در ماء القرع عوض آن جاللبن نیز نافع بعد از
ادویه قابضه قاطع دم مثل بارتنگ کهربا و گل ارمنی با آب لعاب بطباط بدهند که در قطع هر قسم نفث الدم نفع میکنند و ایضاً نوشیدن آب بیخ قصب طب بقدر یک اوقیه
با یکدرم گل مختوم دکند و کذا نوشیدن بیخ باریک سوده بقدر دو سه دانگ یا زیاده تا یک مثقال حسب حاجت با آب لطباط یعنی عصی الراعی یا آب بارتنگ نفث الدم
کثیر را منع نماید و تدبیر و طلی متخذ از موم مصفی و روغن گل مشرب با آب عصی الراعی و آشخیار یا آب تفذب بسینه گذارند صاحب مغنی می نویسد که اگر آمدن خون از
نا گلی عادت از نفث و یستعا و باشد علاج و بعضد و شرب ماء الشعیر بطلان نهری پخته و شرب لعاب بگل مختوم و غذا کدو یا ماش و زردهٔ بیضه نیم برشت یا مرغ یا ماهی شعوری ست

علاج نفث الدم از صدر

با فصد و ادویهٔ حابس دم که در آنها جوهر لطیف باشد یا با آنها ادویهٔ لطیف الجوهر مثل زعفران و سنبل انیسون بانخواه و مانند آن مخلوط سازند علاج نمایند تا قوت دوا
حابسه بعید رسیده آید و روح تنها حابس میان سر دواست و اگر تقویت معده و قلب نیز مطلوب باشند بیخ انجبار کهربا مصطکی سوده بدوا را لمسک
بار و سر شته همراه گل خطمی و برگ عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده با نگو یا شیده دهند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم از ریه و صدر
باشد فصد باسلیق کنند و بسکون و دعت و قلت کلام امر کنند و ادویه قابضه مغریه دهند تا اشیای غلیظه با آلات تنفس که بالطبع الملس اند ضرر کنند مسیحی
گوید که اگر انفجار دم از آلات تنفس باشد باید که تضمید صدر با ضماد قابضه نمایند مثل ضماد متخذ از پوست انار و ترا ب کنند و از و قسب ذریره و گلنار
و گل شاموس و گلنار آسیا و برگ مالیق و برگ سفرجل و اطراف آس و امرود و برگ آن و برگ انگور و بیلو به گرم ریزند و بعد از ان روغن قابض مثل روغن
سفرجل و روغن آس و روغن گل و روغن طلع و روغن درخت مصطکی بمالند پس اگر بسبب حدت خون باشد فصد کنند و خون بجنبد دفعه مقدار اندک بگیرند
و تبرید و ترطیب تدبیر نمایند مثل ماء الشعیر و ماء القرع و اسپغول و مغز خیارین بعده ادویه مسکنه مغریه مخلوط بقابضه که آن گل ارمنی و لسد سوخته و کهربا
و صمغ و کتیرا و نشاسته است جمع نموده بعضی بشربت قابضه استعمال نمایند و یا بگیرند اقاقیا و گلنار و کتیرا و صمغ عربی و نشاسته با آب سرد بخورند بعضی گویند
که بعد فصد باسلیق قرص نفث الدم بخورند و ایضاً بسینه طلا نمایند صاحب حاوی و کامل گویند که اگر سبب نفث الدم از سبب خارج مثل ضربه
و سقطه باشد که موجب ریه اعضای تنفس رسد بعد فصد باسلیق قرص کهربا یک مثقال گل تبریزی و عصارهٔ لحیة التیس نشاسته و صمغ عربی و کتیرا هر واحد
نیم درم با آب خرفه و بریان و آب سماق یا آب عصی الراعی ملعاب اسپغول بدهند و بموضع ضربه اقاقیا و ماش و نشاسته و صندل سفید و گل ارمنی و مرکی و
صبر مساوی با آب مورد ضماد نمایند و مریض امر کنند که آفتابی نرود و کلام بسیار نکنند و تنفس شدید ننماید

علاج نفث الدم از حنجره و قصبهٔ ریه

و این بود اسطهٔ وقوع جراحت در ین اعضا بسبب وقوع ضربه و سقطه بر سینه و مقدم گردن یا سرفه صعب یا نوره قویه یا آلی تند یا ترشی عفیف یا غضب طلو
دمانند آن که موجب انصداع و انقطاع عروق حنجره و قصبه گردد اکثر عارض میشود با ادویه قابضه غرغره کنند و صب نفث الدم در دهن گیرند و باشد که بعد فصد
حاجت آید و جراحت قصبه عسر العلاج است مگر آنکه در غشای داخلی او باشد فقط بعضی متاخرین مینویسند که اگر خون از حنجره و مری و حلق آید بعد فصد حجامت
ساق و بستن اطراف قرص کهربا یا قرص طباشیر قرص خشخاش یا قرص کهل الشبه شربت خشخاش یا انجبار و یا شربت آس تو له آمیخته بلیسانند و بالائی شیره حب الآس
و بارتنگ خشخاش هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرقیات بارتنگ و گاوزبان هر یک سه تو له بر آورده شربت انجبار سه تو له
داخل کرده صمغ عربی تخم ریحان یکدو چار ماشه پاشیده بنوشند و نیم مهرهٔ خطائی دو ماشه دو اسپرمهره یک ماشه ادویه گاو بدهند که نافع است و عصارهٔ
لحیة التیس ... ... لیشب سبز هر یک یکماشه در شربت حب الآس دو تو له یا دو غ یک پاله دهند و مغز ... مغز بهمن شربت کلیاچه بزرگ توت
... ... اسفاناخ هندی و ورد و کشنیز سبز و خرفه و تعلب یمانی افاده باشد با نان تنک ... دهند با این بعولات و اول خوبابش
... ... بدهند و ... لقول مذکوره با خاصیت حابس نفث الدم است ... ... آید بعد فصد صافن

و باسلیق و حجامت ساقین یا فصد سر و ضماد قابض از اقاقیا گلنار صمغ گل ارمنی کتیرا حضض صندل سفید شیاف مامیثا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و گل مختوم و ارمنی و قبرسی عصارهٔ لحیة التیس دم الاخوین هر یک ۲ ماشه سوده لبشربت مورد و ورق نقره سرشته بخورند بالایش شیرهٔ خشخاش و خرفه و اصل السوس لعاب بهدانه و گاوزبان سبوس بارتنگ بید مشک برآورده شربت انجبار آمیخته تخم بارتنگ زنجشک باشیده بنوشند یا دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر سوده در شربت خشخاش سرشته همراه بیخ انجبار و تخم مورد و لعاب بهدانه و گاوزبان و شیرهٔ بارتنگ و خشخاش و اصل السوس و زعفرانیات برآورده شربت خشخاش و برد رنکوره بدهند غذا آش جو با شربت خشخاش و نیلوفر دهند و هرگاه خون آمدن کم شود سفوفات مناسبه حالیه با عرق کافور بدهند مسیحی گوید که هرگاه خون تنحنح و تنخع برآید دران خطر نیست و باید که بسبب توت و مانند آن که در خناق مذکور شد غرغره کنند لطیف تدبیر نمایند

علاج نفث الدم از لهاة و کام

و این اکثر از نزله نازل شود و در صورت ظهور آثار امتلا و غلبهٔ خون فصد سر و نمایند و بر نقرهٔ حجامت کنند و الا تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و یا عناب گل نیلوفر بهدانه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بدهند که برای نفث الدم دماغی نافع است و ایضاً نفوخ نما کشیر خرمهره زرد و شنجرف برای قطع خون دماغی از مجربات حکیم عابد سرهندی است و مطبوخ کزمازج دوست انار و عصارهٔ لحیة التیس برگ مورد و رب توت قابضه چون رب به و غوره در عرق درو رب توت و مانند آن ادویه قابضه غرغره نمایند و ضمادهٔ بارد و قابض که در رعاف مذکور شد یا سرکه برنگ سر قوت طلا نمایند و بعد فصد غرغره با آب خرفه و آب سماق و آب عصی الراعی و آب بارتنگ که دران گل فارسی و گل ارمنی حل کرده باشند نیز مفید بود و لقلت کلام و صیاح امر کنند و غذا از ودی بیضه و اسفیدباج دهند بعض متاخرین می نویسند که نفث الدم اگر از دماغ بود بعد از فصد سر و تبرید از لعاب بهدانه چهار ماشه و اسبغول شش ماشه و شیرهٔ بیخ انجبار و تخم خرفه هر یک چهار ماشه و شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه و غیر آن بعنوان تراکیب شربت نیلوفر و عناب جلاب هر که از ینها مناسب باشد داخل کرده صمغ عربی کتیرا دم الاخوین کهربای شمعی هر یک دو ماشه سوده پاشیده بنوشند و عرق بارتنگ سبز و عرق ده توله در تبرید نیز می افزایند و از تخم اقسیر کشنیز نیز می پیند و اگر تنزلی باشد در تبرید مذکوره شیرهٔ خشخاش و شربت آن دیاقوذا زیاده کنند و کافور دو سرخ هم درین میدهند صاحب قبساس گوید که اگر خون در دهان آید با نزله گرمی باشد صمغ عربی کتیرا طباشیر کهربا دم الاخوین سوده و خمیرهٔ خشخاش یک نیم توله آمیخته و رق نقره یک عدد چیده بخورند بالایش شیرهٔ تخم خشخاش و خرفه هر یک سه ماشه شیره ریشهٔ انجبار چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت فریادرس سه توله تخم خشک سه ماشه بنوشند و اطلیه و غراغر نزله بکار برند ✤

علاج نفث الدم از لحم و اجزای او

مثل لثه چیزهای قابض مثل مورد و گلنار و مازو و شب یمانی مضمضه کنند و ایضاً مضمضهٔ اصل السوس کشنیز خشک در آب سائیده مضمضه کردن نیز مفید است و اگر دندان متحرک تازه بود کندر دم الاخوین باریک سائیده بران گذارند تا خشک شود و سیلان خود منقطع گردد و هرچه در باب لثه و اسنان مذکور شد بکار برند

علاج نفث الدم از تعلق علق

دهان بیمار او را باید که رو به روشنی نماید زیرا که اکثر در لقبه که بسوی دماغ ست صعود میکند و در غشای مستبطن دماغ متعلق میگردد و ورم دماغ پیدا می نماید و اکثر در اصل لهاة تعلق میگیرد و مودی بورم لهاة و نزول او میگردد و تدبیرش این است که بگیرند سرکه تند و دران قدری نوشادر حل کرده غرغره نمایند و فتیلها میان آن لوده در بینی گذارند تا آنکه آن هر مانع حجب او بر سد و علق را از قرب حجب مانع کند و هرگاه سرکه و نوشادر بر و رسد بهر موضع که باشد فی الفور بمیرد و نا بخواه سوده خون بعلق رسد جدا گردد و از تدبیر موضعی که دران متعلق باشد بس بهر حیله که ممکن باشد آنرا بدانجا رسانند و اکثر اهل بصره و سکان سواحل را زلو متعلق میگردد و علاج بیرون کشیدن پوست انار و مازو و مضمضه بسرکه می نمایند و زلو فی الحال ساقط میشود و اگر زلو منظر در آید محاذی آفتاب دهن مریض کشاده بمنقاش گرفته بر آرند و بعده بسرکه روغن گل غرغره کنند و از خاییدن برگ زاو دریخته تمضمض با آب آن بغیر فرو بردن آنهم زلو برایحه او هلاک میشود و باقی تدبیر تعلق علق مفصل در امراض حلق مسطور شده

علاج نفث الدم از زخم و ورم

معده را تکلیف باشد بخورند و هرگاه مزاج حدت پذیرد بهای الشعیر تسکین نمایند و در مرهم روغن مذکور زردی گل مختوم و اندکی بوره آمیخته هر صبح بخورند و در جمله مواد را بسوی اسفل مائل سازند و بوضع محاجم بر ساقین بشرط و بستن آن و فصد صافن یا ابطی جذب نمایند که اکثر خون از امالهٔ ماده و جذب آن بخلاف جهت منقطع میشود و مسیحی گوید که اگر خون لیقی خارج شود و در آن خطر کثیر نیست باید که فصد کنند و قوابض مثل سماق و حصرم و ریباس و انار دانه که در آن سفرجل انداخته باشند و شربت انار و به و سیب بخورانند و گل ارمنی و صمغ عربی و انجبار و دم الاخوین و کندر مجموع سه درم به سفرجل بدهند و صاحب مغنی می نویسند که علاج دم خارج از مری و معده بفصد قیفال یا اکحل و خوردن قرص گلنار با آب بارتنگ و نوشیدن آب به و سیب نمایند و بیان کشنیز و صندل و گلاب ضماد کنند و غذا مزورهٔ سماق دهند و از صیاح و کلام حذر کنند و گویند که تضمید معده بضمادات قابضه مقویه نمایند و حقنه با برخی مواد بملاحت جهت تنقیه نافع ست و غذا اگر حرارت باشد بر مبردات اقتصار کنند و الا مزورهٔ زرشک یا سماق و حصرم و مثل حماض یا خرفه بدهند و اگر دوا بر پاچه بپزند سود دارد و باید که بر اغذیه آنها صمغ و کهربا باشد شیخ و جرجانی گویند که اگر نفث الدم بسبب صدمه یا ضربه باشد اول علاج کلی نمایند بعده این سفوف ریوند چینی ده جزو لک مغسول گل ارمنی هر یک پنج جزو کوفته بیخته یک نیم درم بدهند و باقی علاج از امراض کبد باید جست انتهی و اگر بشد که درین مرض خون در ریه منجمد گردد و در ابتدا که خون بر آمدن آغاز کند سکنجبین آب مرزنجوش کرده بنوشند اگر سعال شدید نباشد و اگر چوب انجیر بسوزند و خاکستر او در آب آمیزند و آن آب با داشنا بدهند خون منجمد برآید و صعتر با عسل و زوفا با سپستان و منقی بود و اگر نیم درم دبید کرکم بقدری آب گندنا و یک ملعقه سکنجبین بدهند نافع و یا از عصاره مطبوخ دو درم زراوند مدحرج سه درم روغن سوسن یکیدرم فلفل یکیدرم بذر البنج درم گل سرخ دو درم قرص ساخته در سایه خشک کرده با آب بادیان و کرفس بدهند و ایضا پنیر مایه خرگوش با آب مفید ست و جالینوس گوید که چون خون منجمد در معده یا امعا یا در صدر یا مثانه و غیره منجمد گردد ردی ست و خصوصا در صدر و دلالت میکند بران غشی و تغیر رنگ و صغر نبض و تواتر او و استرخای اطراف و اختناق و ضیق النفس و انتفاخ جدی آنرا میگداز و بقی یا اسهال خارج میکند و نیز ذو ق گفته که بهترین ادویه که خون جامد را حل کند و سائل را حبس نماید تریاق گل مختوم و اگر دیر نشود و مغز قرطم با آب گرم بدهند که درین باب خوب ست و کذا سرکه با آب طبوخ انجیر و شبت و یکسب و حلیت و ذراق و باقی تدابیر خون منجمد در امراض معده و نیست تجلب خون خواهد آمد و گویند که چون خون منقطع گردد کله پاچه بخورند و بحمام روند و از شراب قوی و غضب و جماع پرهیز کنند

ذات الریه

و آن نزد اکثر اطبا ورم حار ست که در ریه عارض شود و ورم حار بمذهب شیخ الرئیس آن ست که از ماده حار بالذات بود و در جوهر خود مثل خون و صفرا و یا از ماده حار بالعرض بسبب عفونت و ملوحت مثل بلغم متعفن که شوره و سودای متعفن حادث شود و اورام باردی مثل بلغمی و سوداوی که در آن عفونت و سخونت نباشد آنرا اطبا ذات الریه نمیگویند و لهذا ورم رخو و صلب را علیحده ذکر میکنند و ذات الریه بقول شیخ گاه ابتدا افتد و گاه تابع نزول نوازل از سر بسوی ریه باشد و یا ماده خناق بر شش ریزد و آماس کند و بذات الریه منحل گردد و یا ذات الجنب منتقل بذات الریه شود و امثال این تا روز هفتم نقل میکند و اکثر و اگر طبیعت بنفس ماده قوی شود و اکثر آن منجر بسل گردد و ذات الریه از هر خلط حادث میشود و لیکن اکثر از بلغم شور عفن می افتد چنانچه بیشتر ذات الجنب صفراوی بود و گاهی از خون حادث میگردد و گاهی از خلط محترق باشد و این در اکثر قتال ست و ابن نفیس گوید که اکثر از نزلهٔ می افتد و از صفرای خالص هم نمیشود مگر آنکه مخلوط بخون باشد و صاحب کامل گوید بسا ست که حدوث او از ماده دموی یا صفراوی باشد که بسوی ریه ریزد و گاه بسبب نزله بود که از سر فرود آید و گاهی بسبب ذات الجنب و یا ذات ... زامراض عند انتقال ماده بسوی ریه بجهت مجاورت افتد و ابن جزله در تقویم الابدان گفته که ذات الریه از ماده حار در جوهر خود می افتد و صاحب اقسرائی گوید که آن ورم از خون ست و صاحب مغنی گوید که سبب ش یا ماده دموی خالص یا مخلوط بصفرا ست و این ز هر مطلب کتاب تفسیر نیز از حدوث او بسبب صفرا و بلغم خالص انکار دارد و طبری گفته که ذات الریه پنج نوع ست و تفصیل او در آخر این فصل مسطور گردد و ابن بیطار می نویسد که آماسیدن ماده را که در آلات نفس ست ... باعث ذات الریه میگردد یا بحلیل ذات الریه بر طبق ... که اکثر امراض حادی میگردد و از روز سوم تا هفتم میکشد زیرا که از امراض حاده ست اگر تاخیر تحلیل یا انتقال یا بحران باشد علامت آنها در روز هفتم ظاهر شود ... آنکه در بحران جید قوی ست و در روز ششم اول انفساد و هلاک ست زیرا که یوم بحران

ردی ست و مادهٔ ذات الریه گاه بتحلیل دفع شود وگاه ریم کند وگاه صلب گردد وبیشتر بخراجات مفاصل وخلیف اربیتین منتقل گردد وگاه بدماغ میل کند وبقراط گفته
منتقل شود واین ردی ست وگاه بذات الجنب منتقل گردد واین اسلم ست لیکن تحلیل وی نادر باشد وگاه ماده او بجانب دل میل کند وخفقان وغشی آرد وگاه
عقب دو در موخر بازو وساعد از جانب انسی تا سر انگشتان خدر عارض گردد ونفع حدوث رعاف در ذات الریه کمتر از نفع او در ذات الجنب ست علامات
کلی ذات الریه تپ حاد بود و دائم ست بنوائب مختلف وعطش وسعال وضیق النفس شدید وحرارت مفرط نفس وثقل وتمدد در مقدم سینه وجع ممتد از
صدر تا ناحیه استخوانهای سینه و پشت وگاه در میان هر دو کتف وگاه ضربان زیر کتف یا چنبر گردن یا پستان یا در هر سه محل دائم یا وقت سرفه پیدا
شود و احتمال خواب بر پهلو وتنکلم نکند الا بر پشت وزبان اول سرخ بود بعده در آخر سیاه گردد و بران رطوبت غلیظ لزج یا تری باشد که اگر از دست لمس کنند
بچسپد و با غلظ بود ولهذا بر صاحب ذات الریه کلام دشوار بود و بسا ست که در تمدد و امتلاء تمام وجه مشارک باشد و در وجه لهب درآید و در رخسار سرخی
و انتفاخ بود وگاهی سرخی چنان اشتداد نماید که گویا رخسار را بچیزی سرخ رنگ کرده اند وخاصه در وقت شدت تپ گاه صعود بخار مثل آتش
بالا میرود احساس نماید و خفقه شدید ظاهر شود ونفس عالی سریع وسرخی وانتفاخ چشم وضعف وثقل حرکت آن زحرکت عادت و امتلای عروق آن وثقل
وتهیج اجفان باشد و در قرینه تشبیه بورم و در صدمه شبیه تموج طامع و سومت و دمن ظاهر شود وگردن غلیظ گردد و بسا ست که سبات یا سبات سهری عارض گردد
وگاه با یبهودی اطراف بود ونبض موجی لین وگاه منقطع وگاه ذو القرعتین وگاه ذو الفترة وگاه واقع فی الوسط و در اکثر متواتر یا لقاسب قوت باشد
وشدت وقلت تواتر او بحسب تپ و حاجت وبحسب کفایت قوت بعظم یا عجز قوت از آن بود پس بعد دریافت مرض باین علامات تشخیص اسباب
او چنین کنند که اگر شدت این اعراض مثل صعوبت تپ وشدت عطش وخشکی زبان و افراط حرارت در سینه والتهاب وکرب و سرفه یابس وکثرت
اشتیاق بهوای بارد وشدت صفرت قاروره مع قلت ضیق النفس وثقل در صدر وقوت دلائل حرارت بود و دیگر علامات مخصوصه صفرا یافته شود
ورم صفراوی باشد واگر این دلائل حرارت کم باشد وسرخی زبان وچشم ورخسار و در وضربانی ضیق النفس شدید بود ولزوجت زبان ولعاب دهن
وغیر آن علامات خون دریابند ورم دموی باشد و اگر کثرت لعاب دهن وثقل وضیق و سبات وقلت حرارت وضعف دلائل حرارت دلیل ورم بلغمی ست
ووجود آثار نزله بر ورم نزلی دلالت کند بدانکه نفث صاحبان ذات الریه مثل اصحاب ذات الجنب با لوان مختلف میباشد واکثر افراد نفث بلغمی بود پس
اگر نفث برطوبت پخته بسیار باسانی بر آید وحال مریض روز بروز بهتر شود واعراض کم شوند وعلامات محمود پیدا آیند تا آنکه بتدریج پاک شود وماده
ذات الریه بتحلیل دفع خواهد شد و اگر ضیق النفس خفت پذیرد وخلش پهلو حادث شود وبسوی ذات الجنب منتقل گردد و اگر از سرفه در کنار رود و درد
و درد و سائر اعراض تخفیف نشود بلکه در اشتداد باشند و در معالیق به درد و تمدد وثقل پدید آید وسرفه شدید بود و ماده نفث مندفع نگردد و در دلیل
رسوب ظاهر نشود پس اگر قوت قوی باشد ماده زود پخته شود وریم تهو ار پدید آید یا ذات الریه خراج گردد و زود بکشاید وبتدریج پاک گردد و
اگر قوت بحال وسلامت افعال نبود زود پخته نشود وعفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و بارکت انجماد وچون در اشتداد اعراض خفت ظاهر شود
و آب دهن شیرین گردد نشان آنست که ریم کرده و پخته شد پس اگر در چهل روز پاک نگردد مرض طول کند وچون زمانه بطول انجامد رسوب نضج
پاک گردد وچون ماده بسوی فضا میل کند وریم در بول بیرون آید امید سلامت ست و اگر تازگی روی برود وتپ نرم هموار گردد ودر انگشتان
گرم بود وجمله علامات سل ظاهر شود مرض بسل منتقل گردد ونشان انتقال او بصلابت در ورم صلب مذکور گردد وبقراط گفته که چون صاحبان
ذات الریه را خراجات نزدیک پستان حوالی آن ونزدیک اذنین وساعدین حادث شود وریم کنند وناصور گردد از ذات الریه خلاص یابند ولکن
خراجات در ساقین ورجلین علامت محمود ست وهم او گوید که ورم قدمین با ذات الریه نشان خیر ست جالینوس گوید اطلاق شکم در علت ذات الریه از علامات
سلامت خیر ست وهم او گوید که اگر در ذات الریه اطراف ابهام سبز گردد و بر پیشانی بخار شبیه سرخ پدید آید وچیزی شبیه بخون از آن ترشح کند و در آغاز علت
بسیار عارض گردیده باشد بیمار در روز چهارم هلاک شود گویند که چون خبث ماده بسیار گردد وقوت ساقط شود غالباً در چهارم روز هلاک گردد

وچون از هفته تجاوز کند منتقل بسل گردد علاج طریق معالجه این همانست که در ذات الجنب بیاید یا بعد فصد باسلیق مخالف در ابتدا و موافق بعد از آن
گل نیلوفر پنج ماشه عناب پنج عدد سپستان بیست دانه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و اول لقیروطی موم سفید و روغن بنفشه یا بادام یا روغن گل ضماد
نمایند لیکن پیه مرغ و لعاب ریشه خطمی اضافه کنند و بتدریج خطمی و خبازی و بابونه و اصل السوس و مانند آن زیاده نمایند و پخته بعمل آرند و اگر ماده خام و غلیظ
باشد ضماد از کرنب و برگ با وبان مطبوخ سازند و کما در رطب باشد خواه یابس نفع میکند و قرص لعوق و لعوق کتان و لعوق خیارشنبر استعمال نمایند و برای
تلیین مطبوخ لین باین نوع دهند عناب سپستان نیلوفر تخم خطمی بنفشه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر ترنجبین داخل کرده بنوشند و در این طبیخ بدون
خیارشنبر و ترنجبین در ایام غیر اسهال با شربت بنفشه دادن نیز خوب ست و گاهی دران تخم خبازی و اصل السوس مقشر و مانند آن زیاده میکنند اگر شدت
التهاب و عطش باشد سرد بدهند و اگر احتیاج بانضاج و تلیین و تسهیل نفث باشد نیم گرم بیاشامند و چون تشنگی شدت کند آب اصل السوس مع شیره تخم
خیارین بنوشند که این بهتر جالی و ملین و مملس ست خصوصاً چون شربت بنفشه دران حل کنند و اگر التهاب زیاده تر باشد لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه
بشربت بنفشه دهند و آب جراده کدو آب بید آب خبازی آب اسبغول آب برگ کشنک جو باهم آمیخته خرقه آلوده بر سینه گذارند و یا صندل
و گل سرخ و کافور بگلاب آمیخته سرد کرده بر سینه ضماد کنند و اگر ماده رقیق باشد شربت خشخاش و عناب بنوشند و یا خشخاش مع پوست او و بدون پوست
در مطبوخ مذکور زیاده کنند و خشخاش تنها استعمال ننمایند که تبلید ماده بسیار کند و گاهی گل بنفشه نه ماشه آلو بخارای شیرین ده دانه عناب پنج عدد گل نیلوفر
شش ماشه سپستان بیست دانه در عرقیات جوشانیده شیرخشت دو توله داخل کرده برای تلیین میدهند و اگر خواهند سنای مکی ترنجبین مغز افزایند و در ورم ملتهی
پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس مویز منقی زیاده کنند و قیروطی معمول بر سینه گذارند و بعضے تقدیم استعمال شیافات لینه معمول از بنفشه و سنا و خیارشنبر شکر
سرخ و امثال آن مستحسن دانسته اند که این افضل از حقنه و مسهل ست بعد از ان حقنه جائز داشته اند که این بهتر از مسهلات ست حق آنست که تا امکان باشد قبل از روز
هفتم تحریک مسهل نباید کرد و بصورت شدت ضرورت شافه یا حقنه لین بعمل آرند و غذا حریره سپوس گندم باشکر دهند و اگر ذات الریه با نفث الدم باشد عناب بعرق
نشاهتره مالیده صاف نموده لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو شیره کاهو شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز سوم شیره خیارین بجای کدو روز چهارم پنج انجبار
افزایند روز پنجم باز شیره کدو بجای خیارین روز ششم شیره خیارین بجای کاهو کنند و جهت آخر روز لعاب اسبغول شیره تخم خرفه هر یک شش ماشه شربت عناب داخل کرده
کتیرا سوده پاشیده دهند و اگر منجر بسل و اسهال گردد گل خطمی عناب جوشانیده شیره کاهو شربت بنفشه داخل کرده بنوشند روز دوم عناب ریشه خطمی بهدانه
جوشانیده شیره خرفه پنج ماشه داخل کرده بارتنگ پنج ماشه پاشیده شربت بنفشه حل کرده دهند روز دیگر شیره کافور افزایند چهارم روز قرص طباشیر کافوری شیره حب الآس
شیره خرفه شیره مغز تخم بهدانه بریان صمغ عربی کتیرا زهر مهره سوده پاشیده نبات دهند باز نوشدارو ساده چهار ماشه باز بارتنگ تخم ریحان اسبغول فزایند
و ایضاً گل خطمی سه ماشه عناب پنج دانه جوشانیده شیره تخم کاهو شش ماشه شیره بیخ انجبار چهار ماشه شیره تخم خطمی چهار ماشه کتیرا سوده یک ماشه بجهت
نضج ماده درم و تسکین آن و حبس نفث الدم معمول ست و گویند که در ذات الریه که از نزله افتد فصد قیفال مفیدست و هر گاه ورم ریه منفجر خواهد
تنگی نفس و گرانی سینه و درد زیاده شود و تپ شدت کند و آن روز که منفجر گردد و بیماری باز ماند لیکن ریم چنانچه باید خارج نشود و تنقیه نه کوشند چنانچه در
نفث المده خواهد آمد و ایضاً تدبیر انفجار و تنقیه در ذات الجنب مفصل مسطور گردد لیکن علاج سل کنند اقوال بعض حذاق صاحب علاج از کامل و حاوی و غیره نقل
کرده که فصد باسلیق از جانب مخالف در سه روز اول و بعد از سه روز از جانب موافق مرض نمایند و خون بحسب احتمال قوت و مساعدت مزاج و سن و فصل و بلد ریزند
هر گاه خون سیاه و غلیظ باشد و الا از مقدار چهل درم تجاوز نکنند و هر روز جلاب از عناب و سپستان هر کدام ده عدد بنفشه نیلوفر هر کدام چهار درم تخم خطمی دو درم
باشکر سفید و ترنجبین هر کدام ده درم و در تابستان سرد نموده و در زمستان نیم گرم دهند و غذا در ابتدا ماء الشعیر بلعاب اسبغول و روغن بادام دهند اگر حرارت
قوی باشد و الا عناب و اصل السوس و سپستان در ماء الشعیر پخته بدهند و یا بنفشه و نیلوفر و خشخاش عوض اصل السوس فزایند و با شربت بنفشه و روغن
بادام بیاشامند و بعد از سه ساعت ده درم شربت بنفشه باندک آب سرد بدهند و انجا که اسهال عارض شود از علامات بدی ست در ین صورت

مجبس او از ماء الشعیر بریان و شربت حب الآس و شربت انار شیرین و امثال آن باید کوشید و سینه را بصندل سفید و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز
سرشته و روغن بنفشه مخلوط ساخته ضماد سازند و گاهی گل خطمی و آب حی العالم افزوده روغن گل عوض روغن بنفشه داخل کرده میشود و اگر عنب الثعلب
گل بنفشه کتیرا گل خطمی سفید اصل السوس هر کدام یک جزو جوشانیده صاف نموده پیه گرده بز چهار جزو روغن کدو ده جزو گداخته باهم بجوشانند چون آب سوخته
روغن بماند سفیدا کاشغری مغسول یک جزو اضافه نموده در هاون بهسته بمالند تا مرهم شود و بدستور مرهم بر پارچه چسپانیده ضماد کنند نیز ذات الریه و ذات الجنب
را سود دارد و تا سه روز باین نوع گذرانند و در روز چهارم نزد ابتدای نضج مرض بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی صندل سفید آرد جو همه مساوی کوفته بیخته با موم سفید
بروغن بنفشه گداخته اجزا را با آن مخلوط ساخته بدستور مرهم مرتب سازند و بر پارچه مالیده بر سینه ضماد کنند و اگر در نضج توقف دریابند جابه تخم کتان آرد باقلا
هر کدام جزوی در اجزای مذکور بیفزایند و مطبوخ ازین ادویه مرتب سازند عناب بست دانه سپستان سی دانه مویز منقی ده درم انجیر سفید پنج دانه مقشر ده درم
پرسیاوشان چهار درم تخم خطمی تخم خبازی بنفشه هر کدام سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز در چهل درم ازان ترنجبین ده درم خمیر بنفشه
حل کرده و یک مثقال روغن بادام داخل نموده بدهند و وقت خواب لعاب بهدانه با شربت بنفشه بدهند و بجریره که از سبوس گندم و شکر طبرزد و روغن
بادام ساخته باشند غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد مزوره اسفاناخ و قطف و کدو و خبازی و امثال آن بروغن بادام جایز است بلکه در هنگام
ضعف قوت شوربای جوزه مرغ که با نخود مقشر پخته باشند اغتذا میتوان کرد و تلیین طبیعت در روز هشتم باین مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم گل بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی هر کدام سه درم عناب سپستان هر احد بست عدد و تخم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین شیرخشت هر کدام پانزده درم فلوس خیارشنبر
بست درم حل کرده صاف نموده روغن بادام یک درم اضافه نموده بدهند و اگر حرارت قوی باشد این نقوع مرتب سازند نیلوفر بنفشه هر کدام هفت درم آلوبخارا
پنج دانه عناب شمش سپستان هر کدام پانزده دانه خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه بست درم صاف کرده بدهند و اگر خواهند شیرخشت و ترنجبین عوض
خیارشنبر داخل نمایند و لعوق خیارشنبر درین باب بغایت پسندیده است و چون بحسب قوت و طاقت چند نوبت شکم براند سه درم اسپغول با جلاب شکر سفید ده درم
بدهند و غذا در آخر روز بقدر چهل درم ماء الشعیر با لعاب اسپغول و روغن بادام دهند و روز دوم از مسهل از گلاب عرق بید مشک شربات هر احد ده درم اسپغول
دو درم تبرید کنند و ماء الشعیر غذا سازند اگر باین تدبیر تپ و درد و نفث آن زائل شود فلله الحمد و الا روز دهم اعاده مسهل کنند تا بالکل ماده انقطاع پذیرد و بعد نضج
و زوال تپ بحمام برند و هوای آنرا معتدل دارند و از شست سینه و سر احتراز نمایند و صاحب کامل الصناعه نوشته که ذات الریه ورم حار است و تابع او تپ میباشد
و لهذا در علاج او محتاج میباشند باستعمال چیزی که در علاج اورام از تدبیر باغذیه و ادویه بکار آید مگر آنکه چون این ورم در عضوی از اعضای تنفس است و
آن اعضا املس لین اند احتیاج می افتد در آن باستعمال اغذیه و ادویه که با وجود موافقت با ورام بتلیین مغری باشند و هرگاه امر چنین باشد باید که در علاج او ابتدا
بفصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر و مانند آن و ترنجبین و بنفشه یا آب لبلاب با فلوس خیارشنبر و امثال آن کنند و ایضا صاحب جامع صغیر گفته
که علاج ذات الریه مفرد مثل علاج دموی است از غیر فصد و میل بسوی تبرید و ترطیب بیشتر از ورم دموی باشد و داشتن لعوق سپستان در دهن نفع
میکند و بروغن بنفشه و روغن بادام با کتیرا سوده و اندکی موم صاف بر سینه طلا نمایند شیخ الرئیس گوید که علاج ذات الریه و علاج ذات الجنب واحد است
لیکن ضمادات این باید که قوی تر باشند و آنچه منفذ ادویه باشد در آن داخل کنند و حرص تنقیه بنفث شدید تر باشد و بدل خواب بر پهلو بر جهت نفث خواب
پشت مائل بجهت مذکور بود و اگر طبع قبض باشد و ریه درد و زیاد این شربت بیاشامند مغز خیارشنبر و مویز منقی هر احد استار و چهار سکره آب بران ریخته
بجوشانند تا بنصف رسد مالیده صاف نموده یک سکرجه آب عنب الثعلب بدان آمیخته بنوشند و این یک شربت است برای قوی و برای ضعیف نصف
آن کافی و بعض متاخرین اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه قند سفید دو توله می افزایند و وزن مویز منقی ده دانه مغز فلوس خیارشنبر توله میکنند و اگر
طبیعت نرم و از ان خوف ضعف باشد رب حب الآس سفرجل شربت ریباس انار شیرین بدهند و اگر ورم از خلط صفراوی باشد علاج آن چنانست که در ان نفع
بخشند بسیار نافع در تلطیف لعصارات شدید البرد معلوم از بقول حشخاش و اثمار است و در تلیین انها بیاشامند مثل عصاره کاسنی یا خرفه و امثال آن و اگر استفراغ

صفرا مثل شیر خشت و تمر هندی و ترنجبین باشند آن نمایند روا باشد و الفصل البساست که دران حاجت فصد باسلیق افتد اگر امتلای خون نیز باشد ایلاقی
گوید که اگر ورم دموی باشد و علامات غلبه خون ظاهر بود ابتدا الفصد کنند و تامل نمایند که ماده درکدام جانب ست و دلالت میکند بران وجع و سرخی رخسار و قت تپ
در همان جانب و احساس ثقل آن طرف و اگر بران جانب بخوابد رطوبت از دهن بسیار بر آید پس اول فصد از همان جانب بگیرند و بعد ازان در ابتدا فصد
باسلیق از جانب مخالف کنند و اگر صاحب او ضعیف نگردد فصد اکحل و قیفال نیز کشایند و خون باندازهٔ قوت بر آرند چنانکه بعد از سه روز و گاهی دیگر نیز بشند
و در آخر یعنی روز چهارم فصد باسلیق از جانب موافق گیرند و گاهی بعد از فصد و تقلیل ماده احتیاج بحجامت سینه افتد تا بقیهٔ ماده کم شود و بظاهر میل کند و جائز
نیست دران شربه که تغلیظ مواد کند مثل دیاقوذا و اشیائی که دران قبضی باشد مثل آب کاسنی و آب سرو الا در ذات الریه که از جنس حمره باشد لیکن
اشربهٔ جالی چون ماء العسل و جلاب ماء الشعیر باید داد و در جمیع انواع او کوشش نمایند که سینه از رطوبات پاک گردد و آنرا که بسبب تپ باشربه
بارده حاجت افتد اشربهٔ بارده جالی مزید رطوبت چون ماء الخیار و آب تربوز و ماء القرع باید داد و سکنجبین که بسیار ترش نباشد سخت نافع ست و ماء العسل جلاب
جالی مرتب اند و ماء الشعیر در جلا کمتر ست لیکن مقوی قوت زیاده است و جهد کنند که معده و امعا ممتلی نمانند تا بسینه و حوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را
از غذا سبک دارند و اگر طبع بقدر معتاد اجابت نکند تدبیر تلیین طبع نمایند و دوای مسهل که در علاج نفث الدم مذکور شد بدهند و باشیای ملائم محلل
ریاح متولد در معده و امعا نمایند و تا مادهٔ آماس خام باشد غذا کشکاب و گندم آب و اسفاناخ و سرخ مرد و خبازی و باقلا و ماش مقشر باشد و اگر تپ
قوی باشد کشمش موافق ست و خندروس که بفارسی جو گندم گویند چیزی معتدل ست و اگر در سینه خشونت باشد سپستان و بنفشه و اصل السوس خطمی و تخم
خیار و صمغ عربی و کتیرا و بهدانه در ماء الشعیر و آب گندم بپزند و اگر این اجزا جوشانیده صاف نموده در آب و شکر آمیخته شربت مرتب سازند بهتر باشد و باقی تدبیر
همانست که در علاج کلی و جزئی ذات الجنب مسطور گردد و تحجندی گوید که بعد فصد باسلیق و نهر البدن هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و جلاب و عناب
و سپستان و لعاب بهدانه با نبات یا خمیرهٔ بنفشه و ترنجبین دهند و غذا ماء الشعیر مغز بادام و مطبوخ از عناب و سپستان و اطریه حسوی متخذ از برنج و آب باقلا
با خیار و خبازی و کدو باید داد و لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه اندک با نبات بلیسند و تلیین طبیعت به نرنجبین یا به شیرخشت نمایند و برای انضاج ماده ضماد از موم و روغن
بنفشه و پیه کلیان کنند و اگر ماده غلیظ تر باشد برگ کرنب مطبوخ و کمید به آب گرم و روغن بنفشه نمایند و غذا آب باقلای مقشر باز مونگ مقشر دهند
هرگاه عقب مبرسمی مزمن ذات الریه عارض شود فصد نباید کرد و هرگاه بنفشه حادث گردد اول فصد کنند و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند بعده اطلاق طبیعت
بمسهل و حقنه کنند و بعد ازان ماء الشعیر بروغن بادام و جلاب استعمال کنند و هرگاه درد اندک سکون پذیرد و حرارت تخفیف یابد حریرهای معمول از جو و بادام
و عسل استعمال نمایند و هرگاه نفث بصعوبت ابتدا کند نوشیدن طبیخ زوفا که دران اصل السوس باشد موافق تر باشد و ضماد
لازم باشد بقیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و مغز ساق ایل تمریخ نمایند و در اکثر احوال بعلاج ذات الجنب علاج کنند
که توقف کنند در فصد کسانی که ایشان را این مرض از مرضی دیگر حادث شده باشد خصوصاً اگر مرض اول مزمن باشد و در ابتدای حدوث او فصد کرده
و کسانی را که این مرض بدون تقدم مرض دیگر حادث شود باید که فصد باسلیق بگیرند اگر قوت مساعدت کند و بقدر احتمال قوت خون بر آرند و ابتدا فصد
ماء الشعیر که در طبخ او سپستان و عناب بعد تصفیه و تبرید او صمغ عربی و روغن بادام داخل کرده باشند بیاشامند و بعد ازان شیرین امرکنند
بزرقطونا و بهدانه بشربت بنفشه بدهند و اگر حاجت تلیین افتد لفلوس خیار شنبر و شربت بنفشه و لعاب اسپغول طبع را ملایم نمایند و بشربت
غرغره کنند و حریره متخذ از باقلا و شعیر رومی که پوست ندارد و آن خندروس ست بروغن بادام و نبات بدهند و بر سینه آب حی العالم
عنب الثعلب نمایند و چون مرض بچهارم روز تجاوز کند بروغن بنفشه و نیلوفر و موم و کافور تمریخ سینه کنند و طبیخ زوفا بیاشامند و تدبیر
نمایند و هرگاه تپ ساکن شود و سرفه قلت پذیرد و قوت ضعیف باشد غذا اکبد و روغن بادام یا مزورهٔ ماش سازند و چون اصلاح پذیرد
چوزهٔ مرغ مشوی اجازت دهند و از اغذیه حاره و اشربهٔ حاره و امتلای طعام تا عود صحت حذر کنند بعض متاخرین منقول است که علاج ذات الریه

حقیقی کہ فی الحقیقت ورم حار در ریہ ست از خون غلیظ بلغمی ویا خون صفراوی مطلقاً فصد باسلیق ست و اخراج خون بقدر حاجت و بعضی گفتہ اند
فصد اسیلم در ذات الریہ بہتر و اولی ست از فصد باسلیق و از سلربیون نقل میکنند کہ چون ذات الریہ بعقب خوانیق ویا ربو کہنہ ویا شوصہ و امثال
اینہا بہم رسد و فضلہ این امراض بسوی ریہ مندفع گردد درین صورت جائز نیست اخراج خون خصوصاً کہ علل ایشان منتقل از امراض قدیمہ باشد و در
اوائل اخراج برای آنہا نمودہ باشند و چون ذات الریہ ابتداءً عارض شود فصد لازم ست و اگر قوت مساعدت نماید و بعد ازان اگر قبض طبیعت باشد
استعمال ملینات کنند و بہتر درین مرض تلیین طبیعت بحقنہ لین ست و تلیین بمشروبات در امثال این امراض بسیار بد ست و این حکم قبل یازدہم ست
اگر محتاج تلیین گردند و بعد ازان در تلیین بمشروبات باکی نیست بلکہ بعد ازین مدت استعمال مدرات بہتر از ملینات ست و بالجملہ تدبیر او در جمیع امور تدبیر
حمیات حارہ باسعال باشد ویا ہر صبح گل نیلوفر گل بنفشہ عناب سپستان تخم خشخاش با شربت بنفشہ و روغن بادام یا با نبات سفید بیاشامند و غذا حریرہ با
مزورات کہ مذکور شد بدہند و بعض اطبا غذا را در روز ہفتم منع کردہ اند و بعضی گفتہ اند کہ در اول روز ہفتم تبرید و در آخر آن روز وقت مغرب آش جو
دہند و چون حرارت تسکین یابد حریرہ جو مقشر خندروس با اندک عسل مصفی و روغن بادام شیرین بیاشامند و چون نضج ابتدا نماید آشامیدن طبیخ زوفای
صغیر کہ دران زوفا نباشد و قدری اصل السوس باشد و تمریخ صدر بقیروطی از بیہ و ارنج و مغز ساق گاو گداختہ بروغن گاو تازہ نافع ست
بعضی گویند بنگرند کہ وقت غلبہ تپ رخسارہ کدام جانب سرخ میشود و گرانی در کدام جانب سینہ معلوم میشود پس از ہمان جانب رگ صافن زنند
و خون اندک گیرند و بعد سہ روز فصد باسلیق جانب دیگر کنند و اگر قوت قوی باشد از پس سہ روز فصد اکحل چپ کنند و در آخر فصد باسلیق موافق تا مادہ
تمام پاک شود و اگر جانب چپ باشد ہمچنین دران بعمل آرند و درین علت اعتماد کلی بر فصد ست و بعدہ بر حقنہ و استعمال مسہل نیک نباشد خصوصاً کہ تپ
بسیار بود و جہت نضج و تلیین عناب کلان دہ عدد سپستان ہشتاد عدد گل بنفشہ گل نیلوفر کوہ ہر یک شش ماشہ تخم خطمی خبازی ہر یک چہار ماشہ مویز منقی دو
تولہ جوشانیدہ صاف کردہ شربت بنفشہ چار تولہ داخل کردہ دہند و از صندل سفید و آرد جو و باقلا و عنب الثعلب ایضاً ضماد نمایند ویا دال بنوماش
مقشر کشنیز تر سہ تولہ تخم ریحان یک نیم تولہ سحق نمودہ سفیدی بیضہ مرغ و روغن گل دو تولہ اضافہ نمودہ بکار برند کہ فی الفور درد ساکن کند و ورم زائل
نماید و در ابتدا آش جو ویا بنو ماش باسفاناخ خورانند و اگر ضعف رو دہد پس شوربای بچہ مرغ دہند کہ جو مقشر دران افتادہ باشد و بجای
آب برگ کدو و گاو زبان اکتفا نمایند طبری گوید کہ ذات الریہ علتی ست کہ اطبا تعریف آن کردہ اند باسم فقط و تفصیل ندادہ
اند آن را بانواع آن بحسب اسباب فاعلہ و مصنفین کتابش تقلید اولین درین باب نمودہ و متعلم ناقص از اطبا جمیع انواع آنرا یک
دانستہ و علاج آن بیک دوا و یک طریق نمودہ اند و ازین جہت فائدہ بران مترتب نگشتہ و معالجات ایشان تمام نیافتہ و این مرض پنج نوع ست
نوع اول سوء مزاج بارد کہ در ریہ حادث شود نوع دوم سوء مزاج حار کہ در ریہ بہم رسد و این ہر دو ساذج بلا مادہ اند نوع سوم سوء مزاج بارد با مادہ بارد
کہ نزول نماید از سر نوع چہارم سوء مزاج حار با مادہ کہ نزول نماید از سر و از سائر اعضا نوع پنجم ورم کہ حادث گردد در ریہ از مادہ کہ حاصل
گردد از اسفل و آن آنست کہ داخل آن گردد خون کہ بریزد بتجویف صدر ویا مادہ دران حاصل گردد و نتواند مریض کہ بنفث دفع نماید آن را
و مودی بورم حار گردد و بسا ست کہ صلب گردد ویا متقرح شود و این را در قرحہ ریہ ذکر خواہیم کرد نوع اول کہ آن سوء مزاج بارد بغیر مادہ ا
علامتش سوء تنفس و خشکی دہن ویافتن سردی در سینہ و پشت بحدیکہ گویا بران آب سرد پاشیدہ اند ویا بران قمیص رطب انداختہ با پشت و رباد شمال
سر گشادہ و چہرہ او خشک مائل بکمودت بود و در جلد پیشانی او چین بہم رسد و سبب فاعلی این سردی سہ ست کہ غلبہ نماید بر مزاج قلب یا کثرت خروج
خون از بواسیر و غیر آن ویا سدہ کہ واقع شود در عرقی کہ می آید بریہ از شرایین وغیر آن و بسا ست کہ مورث آن استعمال افیون ویا کثرت بوئیدن آن
ویا بوی اسرب در ہنگام گداز ویا کندن چاہ و قنات و بوئیدن تراب بود علاج آن قطع سبب ست اگر و اصل باشد پس اول این طبیخ چند روز
بگیرند شراب کہنہ صافی جید اسپید خوشبو دوصد درم و دران فطراسالیون دو درم اصل السوس سہ درم زوفا یک درم انیسون دو درم

کنند یکنیم درم بر سیاوشان پنج درم علک الانباط یکدرم مویز منقی هفت درم بجوشانند تا نصف گردد پس صاف نموده هر روز پنج درم از ان با یک اثار
دنیم روغن مصطکی بیاشامند و غذا اسفیدباج معمول لقنابری که دران کراث نبطی داخل کرده باشند و مرق کرنب مطبوخ یا پیه جباری و این مرقه نافع ست
زیراکه آنرا خاصیت ست در ازاله سردی ریه بعد از قطع سبب فاعلی آن و اگر نفث دشوار گردد بر سینه او این ضماد نمایند موم سرخ در روغن ناردین
گداخته اندک راتینج انداخته استعمال نمایند و این ضماد نیز از انفع اشیاست مرآنرا بگیرند پیه بط پیه قاز پیه جباری پیه طائرے که معروف ببادنجان
ست همه را بگدازند و دران اندکے زهره گاو و موم داخل کرده بر سینه ضماد نمایند و دائم گل نسرین و یاسمین ببویند و اگر بهم رسد لخلخه سلیمانی
و عنبر گداخته بروغن یاسمین و باید که استنشاق او در بینی و دهان هر دو باشد و بقوت جذب نمایند و اگر طبیعت قوی و محتبس باشد بحقنه
حاده بگشایند مثل مطبوخ از بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ مرزنجوش تمام و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و انجیر و مویز و پرسیاوشان
و مانند اینها و نیز و حقنه فانیذ سنجری و شکر سرخ که آنرا میان نامند دران حل نمایند و باکی نیست بخورانیدن معاجین و تریاق و مثرودیطوس و اناسیا
بقدر برداشت مزاج بیمار و هرگاه طبیب از معالجه بر دریه غفلت کند مودی باستسقا گردد نوع دوم که آن سوء مزاج حار بغیر ماده است علامتش
سرخی رنگ لب و زبان برآوردن و تنفس و عطش شدید و التهاب سینه بحدی که دریابد که گویا میسوزد و سرفه خشک بے نفث و تب بغیر الم و درد
علاجش التزام شربت ماء الشعیر ست که دران کفری و عناب جوشانیده باشند باندک کافور و بگیرند برگ بزرقطونا و برگ خبازی و برگ بارتنگ
و برگ بنفشه و گل بید و عصی الراعی و همه را نرم کوفته صندل سفید سوده بقدر یک جزو و عصاره مامیثا نیز یک جزو و قدری سرکه و گلاب داخل
کرده بر سینه ضماد نمایند و کافور و نیلوفر و کرنب المارکه آن تحلب عرق البعض لوبق ست ببویند و گاهی این ضماد بعمل می آید بگیرند خضارکه بر او شیر باشد
و آرد جو را در اندک سرکه و گلاب حل نمایند و بران خضاره باشند و بر سینه ضماد نمایند و نفع میکند آنرا شربت لوب میخوش مثل رب غوره و رب حماض
اترج و رب ریباس هنگامیکه بهیجان ببیاورند سرفه را و باعث خشونت نگردند و اگر مرض دشوار گردد و محتاج بفصد شود فصد باسلیق نمایند و حقنه کنند
بماء الشعیر که دران عناب و سپستان جوشانیده روغن بنفشه و شکر سفید داخل نموده باشند و از غذا به مزورات متخذ از کدو و ماش و سرکه و شکر سفید
و آب حصرم یا برگ کاهو پخته همه سرد نموده اقتصار کنند و آب سرد بیاشامند نوع سوم آنکه از سردی با ماده است بیشتر عقب نزلات کثیر الرطوبت
بارده از سر بسوی ریه حادث میشود که بطول کشد سرد میگرداند ریه را و یا آنکه تر طب باید ریه برطوبت اعضا قریبه یا استیلای مزاج بلغمی
بر قلب علامتش ضیق النفس با خرخره که آواز آن شنیده شود و تهیج چهره و چشم و ثقل صدر و ورم و انجذاب بسوی اسفل و امتلاء بسبب انصباب
رطوبات و احساس ثقل در چشم و زبان ست علاج آن استفراغ بدن ست بحقنه حاده لینه و تنقیه ریه بطبیخ زوفا که دران زوفا و کندر باشد و
تضمید سینه باین ضماد سنبل الطیب زوفای خشک مر راتینج کندر مساوی سائیده با موم روغن روغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر سینه کنند و
و این حریره دهند بگیرند عصیر عنب که از خراسان می آورند و دران مویز سفید داخل کرده جوش دهند و مالیده صاف نموده و آب سبوس گندم
بر آورده داخل کنند و جوش دهند تا غلیظ گردد و فانید داخل کرده نیم گرم بنوشند که جلا و تنقیه میدهد سینه را و این لعوق نیز منقی صدر ست مویز را در آب جوش دهند
و مالیده صاف نمایند و باز جوش نمایند تا بانعقاد رسد و دران مثل او عسل خیارشنبر و بوتل و ترنجبین منقی و اندکی عصاره سوس و قدرے زوفا سوده
داخل نموده در دیگ سنگین کرده بر آتش گذارند و بران روغن بنفشه و روغن بادام بریزند و منعقد سازند و دائم بدان تعلق نمایند و نوشیدن خمیره بنفشه
عسلی در آب گرم حل کرده نیز نافع ست و یا تناول نمایند آنرا و بالائی آن آب گرم بنوشند و غذا حریره آب سبوس گندم و فانید باشد و این شربت از انفع اشیاست آنرا
بگیرند عسل سفید و دران بوتل و آنکه زوفا و اصل السوس و بلان جوشانیده باشند ریخته جوش نمایند و کف آن تمام بردارند و دائم ناشتا ازان بیاشامند و اگر ابتدا
تغیر مزاج مریض هنوز بسینه او تنقیه نیابد و عدول نمایند در معالجه بنوشانیدن طبیخ زوفا با ماء الشعیر و یا ماء الشعیر بفانید نوشیده شود انفع بخشیده ست که دران حلاوت
ماده است نوع چهارم که آن سوء مزاج حار با ماده است و این مسمی ست بذات الریه حقیقی و آن از انصباب رطوبات غلیظ بسوی ریه ست و اغلب احوال مورث رم ریه است

و علامت آن سرخی رخساره و لب و تنفس و تپ مطبقه و سرخی چشم و گاه با نفث الدم و گاه با حالتی شبیه بخناق و در حلق خشونت و در کلام بحوحت میباشد و گاه
صاحب آنرا رعاف بهم رسد و این دلیل شفای آنست و علاج این فصد باسلیق و در تفریغ باین حقنه است بگیرند برگ عنب الثعلب برگ بنفشه برگ
بزرقطونا برگ بارتنگ برگ خبازی هر واحد یک مشت بزرکتان جو مقشر نیمکوفته دو کف تمر هندی سپستان سبوس گندم هر واحد یک کف برگ
سبوس را در پارچه صره بسته همه را در آب بجوشانند تا مهرا گردد و مثل حریره شود و لیس صاف نموده صد درهم ازان گرفته هفت درم شکر سفید دران حل کرده
روغن بنفشه خالص ده درم انداخته هر روز دو دفعه بدین حقنه نمایند و لازم گیرند آشامیدن ماء الشعیر که دران عناب و سپستان و کفری جوشانیده باشند
در روزی یک دفعه یا دو دفعه بحسب احتیاج و از غذای دیگر منع کنند و اگر کفایت نکنند مزورات متخذ از مرکه یا حصرم یا کدو یا متخذ از ماش یا اسفاناخ
دهند و دائم جلاب هر وقت تشنگی بنوشند و بر سینه ضمادی که در نوع دوم مذکور شد نمایند و گاهی این ضماد کرده میشود بگیرند آرد جو با لعاب
بزرقطونا و اندکی آب انار میخوش سرشته ضماد نمایند و این نوع گاهی بدون نفث و گاهی با نفث نقصان می پذیرد و از حرکت و غضب منع کنند و این
هر چهار نوع را اطبای ناقص یک مرض پنداشته و میان آنها تباین و در علاج آنها تغایر است چنانچه بیان آن کردم نوع پنجم و این صعب و اکثر پر خطر است که از جوف
یا از بیم داخل ریه از نجا ولیف صدر بهم رسد و این چنان باشد که خون یا ماده بر تجاویف ریه داخل گردد و ریه نتواند که اخراج نماید آنرا بنفث بسبب ضعف
قوت خود یا غلظت ماده و علامت این بعینه همانست که در نوع چهارم ذکر شده و فرق میان هر دو این است که درین نوع مریض بر تکلم قادر نباشد
و نفس او بسیار تنگ میباشد و احساس بالم شدید و ضغطه و تمدد حالتی می نماید که گویا کوبیده میشود ریه او و اگر لبث این ماده در ریه بطول انجامد آنرا
متقرح و پاره پاره نماید علاجش حقنه که در نوع چهارم گذشت مگر بعمل آرند و فصد نکنند اگر قوت مساعدت نماید بعده ماء الزوفا که دران زوفا نباشد
یا شربت بنفشه یا جلاب شکری و یا شکر سفید بیاشامند و سینه را دائم بموم روغن و قیروطیات دیگر بمالند تا آنکه نرم گردد و ماده رقیق شود و ابتدا
بنفث نماید پس بزودا ابتدای نفث حریره متخذ از آب سبوس که دران مویز طائفی جوشانیده باشند بدهند و اگر تپ و سرخی قاروره و لهیب عطش نباشد
این حسو بیاشامند بگیرند مغز چلغوزه و مغز حب البطم و آرد کرسنه و آب سبوس و اندک عسل کف گرفته جوش دهند تا بقوام حریره آید و بنوشند که نفث
دفع کند لیکن بلای ریه اگر تپ و لهیب یا سرخی در قاروره باشد این حسو استعمال نمایند و ایضا نفع میکند فصد باسلیق و دادن مدرات بول اگر ازان
مانع نباشد زیرا که ممکن است که مندفع گردد این ماده بطریق رگی که طلوع نموده است از کلیتین بسوی قلب و از قلب بسوی ریه پس اگر ظاهر گردد آثار
مده در بول منفذ به است و اگر آن تپ باشد باکی نیست با آشامیدن شربت عسل ساده و تمریخ صدر با دهان حاره و اگر با آن حمی و حرارت شدید باشد
علاج آن و علاج نوع چهارم واحد است مگر آنکه این محتاج بتلطیف ماده است بجهت غلظ و نقوص قوت برای دفع آن اگر با آن تپ و حرارت شدیده
نباشد این شربت مرتب سازند بگیرند اصل السوس مقشر کوفته ده درم برگ بنفشه پنج درم ایرسا کوفته یک درم زوفای خشک درم فطراسالیون پنج درم
همه را در شراب ابیض دو روز و دو شب تر کنند پس افشرده صاف نموده و دران اندک عسل و ترنجبین و فانید آمیزند و بآتش ملائم بجوشانند تا بقوام جلاب
آید و اندک اندک بنوشند که تسهیل نفث و ترقیق آن نماید و اگر تپ باشد متعرض آن نگردند و بر حسای موصوف و بر ماء الشعیر با شکر و بر طبیخ
زوفا و تمریخ صدر اقتصار ورزند و بعض افاضل از متاخرین ذکر کرده اند که چون صاحب این علت را قی بهم رسد هلاک میگردد

اورام بارده ریه

و آن یا بلغمی است که ورم رخو باشد و یا سوداوی که ورم صلب باشد و حدوث این بر دو گونه است یکی آنکه اول ورم گرم باشد و بعد تحلیل اجزای حار
لطیف او باقی متحجر و صلب گردد و علامت این قسم آنست که ضیق و ثقل زیاده گردد و حرارت کم شود و نفث قلت پذیرد و سعال یابس متواتر گردد
دوم آنکه ماده سوداوی بارد یا بلغم غلیظ سبب باشد و علامت این قسم آنکه ضیق نفس بمرور ایام زیاده تر شود و سرفه خشک بی نفث باشد و تشنه
حرارت نبود و انجذاب بهوا متعسر باشد و گاه در ورم صلب سنگ تولد کند چنانچه بولس گوید دیدم که سنگهای خرد و درشت مثل خشک پنج عدد

گیرند و علاج نزله حار مع رعایت سرفه نمایند و بزودی تدارک کنند والا منجر بسل گشته هلاک می سازد

ذربه اطفال

که باصطلاح اهل هند ڈبه نامند و عارضهٔ پسلی چلنا بادل بیتز گویند و صاحب تکملهٔ هندی نوشته که ڈبه اطفال عبارت از ضیق النفس است فقط و این مرض
اطفال را بیشتر عارض میگردد و متقدمین ذکر آن نپرداخته اند و اکثر از ماده بلغم حادث میشود و از تپ نرم خالی نباشد و گاهی از ماده گرم افتد و با تپ محرقه
و تشنگی و خشکی لب و کام باشد و ازینجاست که گفته اند ڈبه دو نوع ست یکی آنکه ماده او گرم بود و تپ نیز لازم او ست و این نوع خطر دارد و در تپ کیفیت دق
سینه هند چون توتیای سبز و حب السلاطین و امثال آن اصلا نه دهند و بهترین تدبیر آن لعابین ست بی انتظار نضج دوم آنکه از ماده بلغمی بود و با این تپ حاد نباشد و سوء
تنفس شدید بود و این نسبت بقسم اول خطر کمتر دارد و درین قسم حسب موقع اشیای مذکوره باحتیاط باطفال دادن جائز ست بالجمله هرگاه این مرض طفل را عارض
شود تنفس عدد زود زود نماید هنگام تنفس گوی زیر ضلع افتد و با تپ و سرفه و ضیق نفس باشد علاج در نوع بارد بلغمی از منضجات و مسهلات و منفثات
بلغم علاج باید کرد و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ باید داشت و اغذیه بارد نباید داد و اگر توانند نضج ماده نموده مسهل دهند والا انتظار نضج نباید کرد و زود زود
ماده را بمسهل و قیئیات مناسبه دفع باید کرد و منضج و مسهل باین طور دهند که اصل السوس مقشر نیم کوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر زرد گل بنفشه خبازی
عناب لعاب بقدر مناسب جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بدهند و روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوسن اضافه
باید نمود و روز مسهل سنای مکی مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد قیء دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوش داده صاف
نموده شربت بنفشه اضافه کرده بدهند و یا برگ کتان زوفای خشک مغز چلغوزه انجیر خشک جوشانیده صاف نموده رب السوس سائیده اضافه نموده
بجوشانند و سینه مریض را بمنفثات مثل آرد نخود خشک مالیدن بسیار مفید ست و این گھٹی یعنی مطبوخ مسهل نیز معمول ست بادیان سه سرخ اصل السوس
چهار سرخ مویز منقی یک دانه گل سرخ یک سرخ عناب الثعلب نیم سرخ صبر زرد یک سرخ سنای مکی نیم ماشه چکا دانه و ندن دانه با یک تا سه پرسیاوشان سه سرخ
مغز فلوس شش ماشه جوشانیده بطفل شیرخواره بدهند و گاهی برنگ کابلی با دهنده تر کچور پوست هلیله زرد حب المحلب عوض سنا و پرسیاوشان چکا دانه
و ندن دانه میکنند و یا بادیان مویز منقی عناب الثعلب زوفای خشک چکا دانه ندن دانه هر یک صبر زرد پوست هلیله زرد گل سرخ هر واحد نیم ماشه مغز فلوس
یک توله جوشانیده بدهند و اگر قوی تر خواهند چوک ترید بیفزایند و حب المحلب مخرج رطوبات سینه و شش ست و بدل چکا دانه بیفزایند و آب بطفل دوا میسر گردد
نه دهند بجای آن عرق بادیان یا عرق گاوزبان بدهند و از جوش دادن مغز فلوس قوت اسهال کم میشود بنا بر آن در اطفال بسبب ضعف آنها در جوش با
ادویه داخل کردن معمول ست و اگر خون خرگوش بقدر یک سرخ در عرق گاوزبان حل کرده بخورانند و قدری از آن خون بر تارک نهند های کودک بمالند در ذربه
مجرب ست و ایضا توتیای سبز بریان و سهاگه نیم بریان هر دو مساوی در آب یا در شیر حل نموده بقدر دانه گاورس حب ساخته وقت حاجت یک حب یا دو
حب به آب یا در شیر مادرش دادن همیشه مجرب و معمول ست و جهر آب بپا حل کرده بر پهلو ضماد کنند و دیگر ادویه مسهله و مقیئه که مشتمل نیز به که مسطور گردد
آنچه در ام الصبیان و سعال اطفال مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند تا حتی الامکان ادویه بالسه ملینه بکار برند و اگر بلغم در سینه بسیار باشد تخم چهار سرخ
با آب باریک سائیده نیم گرم بنوشانند تا قیء و ذکه بلغم غلیظ را بالقی دفع میکند و مرض را رفع میسازد و اگر بسبب این مرض ماده حار باشد بهترین تدابیر لعابین
ست مطبوخ عناب و عناب الثعلب و گل بنفشه و خطمی و خبازی با مغز خیار شیرخشت و روغن بادام و امثال آن بی انتظار نضج و بعد از آن آنچه در
معالجه سرفه حاره و ذات الریه مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند گویند که توت بسیار نافع ست و غذا مرضعه و طفل غذا خوار را ماش مقشر و برنج و امثال
آن به هندی اصلاح شیر مرضعه در جمیع احوال لازم ست و استعمال اشیای خون و قامع صفرا ضرور و کذا تلیین طبع بشیافات بلینه و اگر
نزله باشد آب گرم بسر طفل بمالند تا ماده را از انصباب باز دارد و تسکین شیر مرضعه یا برگ طفل چکانیدن آن در گوش و بینی او و خورانیدن ادویه
سرفه مثل شیر تخم خرفه دهند و از خیار و حنا و کدو و خربزه و امثال آن در حالت شدت تپ منع از تناول اغذیه و ادویه حاره و کذا اشتنی محیب ناری

باشیر طبر بیلو جائی که فرو میرود همان وقت که اطلاع یابند بسیار مجرب ست والیضاً اگر تپ محرقه وخشکی دهن وبیهوشی وبیقراری زیاده باشد پارچه را
در آب برگ خرفه سبز تر کرده لحظه بلحظه بر تارک نهادن و قرص کافور بوزن چهار سرخ در آب حل کرده دادن و بعد انحطاط حرارت برای دفع تنگی نفس
حب مشک که مسطور میگردد درخواه حب توتیا که ذکر یافت بوقت سردی و نیز لبشب نوشانیدن مجرب ست

ذکر ادویه هندیه که در ڈبه طبی استعمال می کنند

ایلوه بقدر یک حبه در شیر یا در حل کرده بنوشانند و بر شکم [illegible] طلا سازند و بالای آن برگ پان بندند و چند بند ستر و کادر دهن بقدر یک تیه دادن نیز مفید ست
دیگر سلاجیت بقدر یک سرخ در بول همان طفل حل کرده شیر گرم نموده بنوشانند و یک سرخ ازان در بول طفل حل کرده بر ناف کودک طلا کنند تا کفیده نافع
آید دیگر جوانسه دو ماشه در آب جوش داده نوشانیدن نیز مفید ست و گویند که دو چهار قطره شراب طفل دادن درین مرض بسیار نافع ست دیگر گل معصفر از
نیم درم تا یک درم موافق سن کودک در بول طفل جوشانیده صاف نموده بدهند که در سه نوبت ڈبه را زائل سازد دیگر خراطین قرنفل تخم پلاس مساوی سائیده
حب سازند بقدر سرخ و یکی ازان با آب سوده بدهند در سه روز دفع شود مجرب ست دیگر بیله تقوتفه بریان یکماشه مغز ریٹھو سه ماشه مغز جمالگوٹه یکعدد در
آب ادرک سائیده بقدر ماش حب بسته یک بعد زرمیان یک حب بدهند تنقیه ماده مرض کلی و اسهال نماید و بلیغ النفع ست والیضاً ایلوه مغز جمالگوٹه [illegible] در
ظرف آهنی با دسته آهنی با بول ماده گاو نازائیده خوب کھرل کرده برابر دانه موٹھ حب بندند و یک حب در شیر بدهند تا اسهال خواهد آمد بفضله تعالی به شود
مجرب ست و بعضی سقمونیای مشوی نیز افزوده و قید سحق بظرف آهنی ننموده اند والیضاً مرچ سیاه یازده عدد مغز جمال گوٹه دو نیم عدد نیل تھوتھه یک ماشه
کھیره دو ماشه همه را سوده در لعاب بهدانه حبها بقدر دانه موٹھ سازند و طفل شش ماهه را نیم گولی و یکساله را یک گولی و دو ساله را دو گولی بدهند دیگر
حب السلاطین مدبر گل ارنی یا گیر هر دو مساوی سائیده حب بقدر فلفل بندند و یک حب در شیر مادر حل کرده بدهند تا خشکی نکند نیز برای ڈبه مجرب ست
والیضاً چوب چوکه و فلفل گرد و پوست هلیله زرد و تربد موصوف مساوی سائیده بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب دیگر نشود برگ تلوله [illegible] خشک
تخم خراسانی [illegible] چهار ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و بحسب سن و سال بدهند جهت ڈبه ریاح و نفخ شکم و قبض اکثر امراض صبیان مجرب ست و این دوا بعد از
نسوت و لودینه شهرت دارد دیگر قرنفل تخم خراسانی دار فلفل چوکه مساوی سائیده حب بقدر موٹھ بسته یک حب دادن نیز مجرب ست دیگر از بیاض الد
مرحوم بجهت ڈبه طفل قرنفل نیم عدد نانخواه ده دانه بول سرخ یک نخود همه یک عدد باریک ساخته حب بسته بدهند دیگر گیرو تخم سرخ توتیای سبز شش سرخ
در آب کھرل کرده حب بقدر دانه موٹھ بسته یک حب بطفل بخورانند مجرب ست دیگر مشک خالص زعفران جند بیدستر صبر سقوطری هر یک دو سرخ سائیده با آب
حب سازند بقدر دانه موٹھ و یک حب در عرق بادیان یا عنب الثعلب حل کرده شیر گرم نموده بنوشانند در سه روز بسه عمل به شود و معمول ست والیضاً مغز [illegible]
یک عدد توتیای سبز [illegible] یک سرخ باریک ساخته بقدر سرشف حب بندند و یکی بخورانند و اگر احتیاج شود بار دیگر دهند دیگر کمیلا آک توتیای سبز
پوست هلیله زرد [illegible] مساوی باریک سائیده حبها سازند وقت حاجت با قدری روغن زرد سائیده طلا سازند دیگر کمیلا هشت
ماشه حلتیت [illegible] فلفل حبها سازند خوراک یک حب دیگر ایلوه سهاگه مرکی مساوی سائیده بقدر موٹھ حب بندند و یکی بدهند که خیلی مفید ست
دیگر [illegible] سیاه هشت دانه قرنفل یکعدد سائیده بقدر حاجت بدهند برای ڈبه از بیاض الد مغفور منقول ست والیضاً
[illegible] بیخ جوشانیده بدهند و هلدی [illegible] سائیده دادن نیز مفید ست دیگر در تقابی نوشته که چوک مرچ هلیله نسوت برابر
[illegible] در شیر حل کرده بحسب سن و سال اطفال بخورانند که [illegible] اطفال صغار را که بعرف این دیار آنرا ڈبه می نامند نافع و مجرب ست
دیگر حب السلاطین [illegible] سائیده یک قطره نیز بسیار فائده دارد دیگر بستن برگ [illegible] نیمگرم بر شکم طفل بعد چرب کردن شکم به روغن بیدانجیر
هم نافع ست دیگر [illegible] یکتوله صبر سقوطری نیم توله کوفته بیخته با آب بهنگرا حل نموده ضماد نمایند چه که برای پهلو زدن کودکان مجرب [illegible]
حکیم فرزند علی خان ست صبر سقوطری [illegible] زنجبیل دار فلفل [illegible] هر یک شش ماشه زعفران قرنفل فلفل سیاه هر یک [illegible] ماشه کوفته بیخته بعرق بادیان سرشته

جهانبند برابر باشی و بخورد برای طفل یکساله برابر باشی و زائد را برابر بخود دهند دیگر آب برگ کریله سبز برآرند و مروق نمایند و نمک سانبهر بقدر باشی حل کرده
یک قاشق بطفل شیرخواره دهند اگر طفل زائد از یکسال باشد دو قاشق بدهند اکثر از عود این مرض ایمن سازد و مجرب و عاجل النفع ست دیگر لسن تنها
بر سنگ صلایه کرده بر پهلوی طفل ضماد نمایند و چندان بدارند که اضطراب و فغان طفل دو سه لسن را دور نموده بعد یکساعت بجوی باز ضماد کنند و بدستور دور
نمایند جلد آنجا سرخ خواهد شد و انشاء الله تعالی فوراً خفت بعارضه حاصل شود دیگر یک جوهٔ لسن را بر شعله چراغ خاکستر کرده اگر طفل دو سه ماهه باشد
چهارم حصه بشیر مرضعه حل کرده بخورانند و برای یکساله در یکبار بدهند بسیار مفید ست دیگر فادزهر بقری که آنرا گاولوچن گویند بقدر مونگ بشیر مرضعه دادن
نافع تام ست ایضاً مومیائی کانی بشیر یا در حل کرده یا بقدری شهد آمیخته لیسانیدن مفید حب گهنگرچی و دوا سیاه بقدر یک سرخ نیز برای اسهال درین مرض میدهند

سل

و آن نزد اکثر اطبا عبارت از قرحهٔ ریه است و تپ دق لازم آنست صاحب کامل گوید که آن قرحه ایست که در صدر یا در ریه حادث شود و تابع او تپ دق آید
و عوام این لفظ را بر اجتماع مده در صدر اطلاق میکنند و سل غیر حقیقی را که در آخر این بحث مسطور گردد نیز سل خوانند و معنی سل در لغت هزال ست و چون هزال
و ذبول و دق لازم این مرض ست ازین جهت این مرض را باین اسمی بدان ساخته اند و بقول طبری سل انسلال اعضاست بذوبان بتدریج تا آنکه بدن فی دبار گردد
و همچنین گیلانی نوشته که وجه تسمیه سل انسلال و تجرید لحم از اطراف عظام ست بحسب هزال و ذبول که لازم این علت ست گویند سیف مسلول یعنی شمشیر
خارج و برآمده از غلاف او و شیخ ابوالحسن می نویسد که لفظ سل بر دو معنی واقع میشود یعنی بر قرحهٔ ریه و بر حمی دق و الفاظ طبری گوید که درینجا امر سل هرآن. کر
کردم که متعلم فرق میان سل بقرحه و سل بغیر قرحه نماید و قرحهٔ سل قرحهٔ ریه و قرحهٔ ندیه و متقوره را نامند و نوع دوم تپ دق را گویند و تپ سل را بزبان یونانی
فطیسیس خوانند و اما دیگر امراض که مؤول بسل میگردند مثل ورم گرده و جراحات عظیمه و دبیلات و نواصیر مفرطه مانند آنها است و این انواع دیگر نیستند بلکه
تحت نوعی که آن از قرحهٔ ریه است داخل اند و برین همه را قیاس کنند و بعضی گویند که مراد از تپ دق لازم سل حمی ایست که نادیه خفیفه است چنانچه سمرقندی
وغیره گفته که آن مثل دق ست و حکیم شریف خان می نویسند که بعض عبارات کتب مشعر اند برانکه حمی که لازم سل ست آن تپ دق ست و بعض نهار اشعار
مینمایند بر آنکه آن مثل تپ دق نیست و حق آنست که این تپ خلطی عفنی ست و مراد از خلط درینجا عام رطوبات بدن است نه آنکه مخصوص باسم خلط است
زیرا که تپ گاهی حادث میشود از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه و اطلاق تپ درجی که از عفونت رطوبات ثانیه باشد ممنوع نیست بالجمله
اسباب قرحهٔ ریه هفت نوع ست یکی نزلهٔ حاده لذاعهٔ اکاله و معفنه که از سر بریه نازل شود و جرم آنرا فاسد گرداند دوم ماده ازین جنس که بسوی ریه از عضو دیگر
بریزد سوم تقدم ذات الریه که ماده او تحلیل نشود و جمع مده و تقرح انجامد چهارم تقیح ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الوضح و انفجار آن که ریم او بسوی
ریه ترشح کند و تا چهل روز بنفث پاک نشود پنجم جراحت ریه و تقیح آن ششم از اسباب نفث الدم از انفتاح عرق ریه و قطع و صدع او از اسباب داخلی
مثل غلیان خون و احتداد او و سعال شدید و مزمن و غیر آن که مذکور شد یا از اسباب خارجی مثل سقطه و ضربه که بدان رسد هفتم عفونت و تاکل که در جرم ریه
خود بخود افتد چنانچه اعضای دیگر را بهم میرسد هشتم تناول دوائی که موجب تاکل و تقرح جرم ریه گردد مثل زرنیخ و سم الفار

ذکر مستعدین سل

کسانیکه مستعد حدوث سل در سینه و سحنه و مزاج و سن و بلد و فصل باشند الیشان نحیف لاغر و سینه تنگ و ضیق که شانهای آنها برآمده از گوشت برهنه
و خصوصاً از خلف برخاسته مائل بسوی قدام مثل بازوی طائر و گردن باریک دراز مائل بقدام و حلقوم بیرون خاسته پیدا شوند و در سینه چنین کسان فی حوالی
آن ریاح و نفخ بکثرت می پذیرد پس اگر با وجود این ضعیف الدماغ قابل فضول باشند و سر بنضج غذا قادر نبوند همه شرائط استعداد سل تمام گردد خصوصاً
اگر افعال الیشان حاد صفراوی باشند و سحنه قابل سل بسبب نحافت با وجود علامات مذکوره بی موی سفید مائل بشقرت ست و ایضاً ابدان صلبه متکاثف
و مزاج قابل سل آنست که ابرد مزاج باشند و سن که دران سل اکثر افتد از هیجده سالگی تا سی سالگی ست و بلاد باردا کثر افتد بسبب کثرت عروض انشقاق عروق

ونفث الدم وفصلی که دران سل بیشتر افتد خریف است و چون عقب صیف شمالی یا یابس خریف جنوبی با بارش آید مرض سل بیشتر عارض شود و طبری نوشته که
اگر اتفاق آن افتد که مزاج دماغ او رطب حار باشد خطر سل اکثر و فزع اعم بود و اگر اتفاق شود که حنجرهٔ او خارج و سرین آن عاری از لحم بود دال تر
بر استعداد او بهر سل باشد وبعض اوائل گفته اند کسی که سینهٔ او از گوشت عری و گوشت رخسار او باستخوان چسپیده ولحم را نهایی او اندک و رنگ او مائل
بزردی بود مستعد بسل باشد وبعض افاضل ذکر کرده اند که مستعدین سل بر سه نوع اند یکی طویل مجنح الاکتاف صدر و صدغین عاری از گوشت غائر عینین
خارج حنجره طویل گردن کثیر التبزق ضیق النفس کثیر الانین نزد شکم سیری صغیر المعده خارج حقوین مستدلی خصیتین خشک الیتین حار مزاج دوم نحیف که اورا
سیفهٔ کثیر و نزلات بسیار بهم رسد و آن طویل الرقبه بود و چشمهای او اشک بسیار کند و مدام درد سر او بود مثل غری السمک آید سوم کسیکه مزاج دماغ او رطب
و مزاج کبد او یابس باشد و قلب مقاومت او نکند و چون مقاومت دماغ نکند سل حادث گردد و بکثرت انصباب مواد بسوی جنبین و صدر و عسر نضج آن مواد
منصبه بسبب یبس کبد پس واجب است برچنین کسان که از جمیع ادویه و اغذیهٔ حریفه و حادهٔ مسخنه و هر چه اعضای صدر را تعب دهد مثل صیاح و ضجر
و شبه بیداری اجتناب نمایند و بقول طبری صاحب این مزاج را از ریاضت البته منع باید کرد و بتودع و راحت امر کنند و اگر از کسانی باشند که کار با آتش کنند
مثل حداد و شیشه گر از ان عمل بکاری که موافق او باشد تبدیل نمایند و از جماع ضرور منع کنند و امر بتحفظ سر از نزلات نمایند و طعام او جوجهٔ مرغ و طیهوج
و خروس خصی و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت باشد و هر چه بآن او مرتب سازند بروغن بادام بسازند و حلویات بشکر و خشخاش و نشاسته مرتب نمایند و در سیر
روز امر کنند که سه وزن شیر خر بنوشند و اگر در مزاج حدت باشد دائم ماء الشعیر بیاشامند و از انفع اشیا برای وی این حقنه است بگیرند جو مقشر کوفته صد درم و سپستان
خطمی هر واحد پنجاه درم و هر دو در پارچه صره بندند سپستان یک کف عناب بیست عدد برگ خبازی برگ بنفشه برگ خطمی لاعی هر واحد با قهٔ کبیر یعنی یکدسته بزرگ تخم
کوفته پنجاه درم همه را بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگیرند کاه جو یا جو مهرا آن جدی بکوبند و کذلک سر و حلق و جگر آن بشکنند و همه بجوشانند تا مهرا شود بعده بگذارند تا روغن بر آن
جمع شود و آنرا بردارند بعده از ان حقنه هشتاد درم بگیرند و از این روغن بیست درم نانخواه سه درم آمیخته در ماءان بمالند تا یکسان گردد پس روغن بنفشه پنجاه درم آمیخته
نیمگرم نموده در هر پنج روز یکبار بر بنها حقنه کنند و ایضا گویند کسانی را که نزلات حارهٔ حاده بسوی ریه در نزول نماید اکثر این مرض عارض گردد و صاحبان
هیئت مذکوره حار مزاج میباشند چون امراض صدریه ایشان تهاون در معالجه نموده شود و ادویه و اغذیهٔ مسخنه بالبسه استعمال کرده شود اکثر منجر بسرفهٔ شدید
وسل و دق میگردند و لهذا کمال ملاحظه باید کرد و ایضا این مرض از جملهٔ امراض مسریه موروثه غیر مستحی که بمجالست و استشمام بوی نفس کند کما صرح به انزا
اجداد است رازی گفته که عمدهٔ سل عقب ذات الریه و ذات الجنب یا نفث الدم یا نزلات کثیره و یا سعال طویل میباشد و بیشتر وقوع او در امزجهٔ حاره یابسه
و در زمستان و خریف با دثار ایست و بقول ثابت کسانیکه سر ایشان ممتلی از فضول باشد و آن فضول منصب گردد بآلات نفس ایشان را سل بیشتر عارض میگردد
طریق تشخیص سل هرگاه صاحب نزله باسعال یا ذات الریه راخون و ریم بسرفه بر آید ان گیرد و لاغری و کاهش بدن آغاز کند و تپ هم لازم گردد و رخسار سرخ
شود و در شبها بعد تناول طعام تپ قوی گردد باید دانست که مریض مسلول گشت و ایضا از علامات اوست که گاهی این تپ سل بحمیات دیگر مرکب میگردد
و بدترین آنها حمیٰ سهر بلغمی شطر الغب است یا نائبه دیگر است و گاه عرق بسیار در شب یا بوقت دیگر آید و چشمها فرو رود و رخسار خشک گردد و گاهی در ابتداے
سل رنگ تیره گردد و وقت تصاعد بخارات سرخ شود و اطراف و سر انگشتان گرم گردد و اگر خشک ریشه نبفت بر آید شبهه در سل باقی نماند و لا سیما که اسباب
مذکورهٔ سل متقدم باشند و چون بدن نحیف و ذبول رسد و ناخنها کج گردد و موی بریزد دلیل صحیح بر سل باشد و گردن و پوست پیشانی کشیده گردد و در اطراف
وخصوصا پشت پای در آخر ایام ورم رخو بهم رسد کسانیکه سبب سل آنها خلط حاد و اکال باشد در آب دهن ایشان طعم آب دریا بسیار تلخ و شور بود و نبض
صاحبان سل ثابت معتدل در سرعت و صغر باشد و گاهی او را میلان بسوی جانبین عارض شود و در تکمیل قراقر پیدا گردد و شراسیف بالا آید
و تشنگی شدت کند و اشتهای طعام باطل گردد و گاهی اسهال آید و گاهی عند قرب موت حلقه ها و اجرام عروق نبفت اخراج بیابد و منفوث از عروق اگر
بزرگست اندریه است و اگر کوچک است از قصبه بسیار باشد که بالفث سنگریزه بر آید و حلقه ها از قصبه نبفت بر نمی آید مگر بعد قرحهٔ عظیم و در آخر سل نفث در آب هلاک

غلیظ گردد پس منقطع شود و اکثر بخناق بمیرد گاه مثل این نفث تاخیر نمیکنند بلکه در ابتدا هم میرسد چون سل از جنس دق حادث از مواد غلیظ باشد و چون در
آخر سل نفث منقطع گردد و هیچ برنیاید طبیب جاهل پندارد که بیمار به شده حال آنکه درین صورت مریض اکثر زیاده از چهار روز زنده نمی ماند و بسیاست که انقطاع
نفث بسبب ضعف قوت پیدا شود و درین هنگام اکثر نفس ایشان تنگ میشود بحدیکه محسوس نمیشود و بسیاست که در آخر سل سرفه ایشان شدت مینماید
و مؤدی بنفث الدم متواتر میگردد که اگر معالجه سرفه و موانع نفث نمایند هلاک میشوند و اگر بحال خود واگذارند که سرفه کنند از شدت سرفه و نفث الدم زود هلاک
میگردند و سیلان دم در ابتدا دلیل آنست که هنوز قرحه خام ست و در آخر بر موت دلالت نماید اختلاط عقل در سل دقی ست جالینوس گوید که گاهی بر سر و فک یا کتف
یا رکبه مسلول دانه بشکل باقلا ظاهر گردد و بعد از پنجاه روز هلاک شود و اگر تاریک سرا و دانه سیاه بقدر باقلا پدید آید و هیچ درد با آن نباشد و کثرت نوم و سبات ظاهر گردد
چار بعد از چهل روز بمیرد و هرگاه بر سر انگشت او سبزی پدید آید و بر پیشانی بثره سرخ بر آید و زرد و آب چرب همی آید روز چهارم هلاک گردد و قرشی گفته چون تشقیقها
فرو روند و چشمها در کوی افتند و رنگ اغبر گردد و جلد شکم لاغر شود و پیشانی کشیده گردد گویا او در حکم مرده است و چون موی بدن بریزد و اسهال ذوبانی کثرت نماید
و بوی نفث اشتداد یابد موت او قریب است و بقول شیخ صاحبان قروح ریه در خریف ضرر بسیاری یابند و چون ام تشناخت سل مشکل گردد ظاهر میگردد اند
در صاحبه دو دخول خریف بران یعنی چون موسم خریف در آید و حال او متغیر گردد دلیل مسلول بودن آن باشد بدانکه اطبا اختلاف نموده اند در آنکه این مرض
پیشود یا نه قومی گفته که آن نمیشود البته و قول جالینوس در قروح ریه آنکه اگر عارض گردد از تفرق اتصالی که نه از ورم و نه از تاکل خلط اکال باشد بلکه بجهت علت
دیگر از داخل و خارج رگی دران کشاده گردد یا بشگافد و جراحت آن هنوز ورم بهم نرسانیده و ریم نکرده باشد قابل علاج و بر ست و همچنین هر قرحه که دران نفث
حادث شود و تقیح نکرده و مندمل شود و اما آنچه از کشادن ورم یا تاکل اخلاط حاد باشد قابل برء نیست بدلایلی که در مطولات مضبوط ست و گاهی از تاکل
بعون در ابتدا باشد و در غشای داخلی قصبه افتد و در جوهر لحمی ریه نباشد قبول علاج مینماید و اما اگر در نفس عضو ریه باشد قابل علاج و برء نیست و صاحب کامل
گفته که قروح ریه عسر البرء و اعظم خطر ست لاسیما آنچه بحدوث او ریه از خلط حاد باشد که منصب گردد بسوی آن بخورد آنرا که این نوع لاعلاج ست و صاحب او
ازان نجات نمی یابد بجهت آنکه ریه در مثل این حال بزودی متعفن و فاسد میگردد و بسبب حدت خلط اکال اما آنچه از اسباب دیگر بهم رسد اگر در ابتدای حدوث
آن مریض برسد و تدابیر صائبه موافقه از ادویه و اغذیه بعمل آید ممکن ست که برء تام یابد اما چون بعد زمانی بطول طویل ملاقی گردد کم ست که ازان برء یابد لیکن
بجهت حفظ مرض و قوت که بحال خود باقی ماند زیاده نگردد و مدت حیات مریض دراز گردد متوجه معالجه آن شوند و قرشی گوید که سل در ابتدا کمتر پیشود و مستحکم
لاعلاج ست و گویند که مرض سل و دق در مشایخ بیشتر از صبیان باقی می ماند چون سلوک ایشان بر مسلک پرهیز باشد و شیخ میفرماید که قابل ترین مردم برای علاج
سل صبیان اند و سالم ترین قروح ریه آنست که از جنس خشک ریشه باشد چون با آن سوء مزاجی در عضو یا در خلط نباشد که قرحه را بالتزام بائی گرداند و گاه سل با وجودیکه
علاج کمتر پذیرد زمانه کثیر مهلت دهد باشد که از سن جوانی تا بسن کهولت امتداد یابد و زنی را دیدم که در سل قریب به ده سال و قدری زیاده بران زندگانی
نمود و حکیم علوی خان مینویسند که من زنی را دیدم که یازده سال زیاده بران مبتلا بمرض سل بود و بعد ازان وفات یافت و همچنین مردی در بنگاله بود که بیست
هشت سال مبتلا بمرض سل ماند و معالجه می نمود و بعد ازان بمرد و در تاریخ عجم مسطور ست که بادشاه اردشیر معروف به بهمن را سل بهم رسید قریب سی سال بطول
انجامید و او بقراط را از یونان طلب داشت و بقراط نرفت و اقبول نکرده و بنا بر آن فرید و ایضاً فریدون بادشاه پسر هرمز پسر کسری نوشیروان قریب بسی سال
مبتلا بمرض سل بود و طبری گوید شش مرض ست که مؤول بسل میگردد چون طبیب با مریض سوء تدبیر آنجا پیدا از انجمله اول سوء مزاج در فم معده یا در معده است
که اشتها و قلت پذیرد و اگر سوء مزاج حار در فم معده باشد یا فساد هضم بسوی خباثت بود و اگر سوء مزاج حار در جمیع معده باشد و بسبب آن بدن اغتذا
نمی نماید و غذا فاسد میگردد و روز بروز نحیف و لاغر میشود و این مرض معروف بهلاس ست و ایضاً هیلاس نیز گویند و چون معالج اصلاح مزاج معده نماید مؤدی
بنمودیات سل میگردد و دوم امراض گرده است و بول الدم و بول المده که این ضعیف میگرداند قوت را باستفراغ ریم و خون اگر در گرده رگی بشگافته گردد و یا ماده
بسوی آن بریزد و یا دران خراج بر آید یا سوء مزاجی مرکب یا بسیط دران بهم رسد یا دران سنگ خشن سخ پیدا کند و نکایت بسیار نماید و ریم بسیار یا خون

ازان سیلان یابد و این منجر شود بان بدن وسل گردد سوم قرحه مثانه است ویا سنگ خشن که موضع را عفر کند و بقوت الم و کثرت سیلان ماده و خروج مده بطول
مدت بدن را بگدازد و منجر شود بول وسل و دق گردد چهارم ذیابیطس است که آن بسبب فرط عطش و سرعت نزول البول و گرمی مزاج گرده رطوبات را فانی
میسازد و بدن را لاغر میگرداند حتی که منجر بسل میشود پنجم خراجات عظیمه است که در تن یا جانبین یا مقابل گرده بهم رسد و بجهت کثرت سیلان مده و صدید
استفراغ جمیع بدن باین حارق گردد و بر بدن گوشت و رطوبت باقی نماند وسل گردد ششم هیچ امعاست که مزمن گردد و بدان قیام دم و مده بطول انجامد
ولهذا منتفع نگردد و بسبب انحدار او بجهت فرط تنزجر قبل از هضم و بجهت ضعف قوت طبعی پس مودی شود بان وسل گردد چون از بیان متعلق این مبحث فارغ
شدیم اکنون بذکر علاج سل میگرائیم علاج در ابتدا که هنوز خون باریم و ر سرفه برآید و قوت قوی باشد بصورت آثار نزله کار فصد باسلیق نمایند که نفع آن
بتجربه رسیده و تدبیر حبس نزله کنند و بوجود اسباب دیگر فصد باسلیق کنند و هرگاه که خون بند گردد و ریم آمدن گیرد درین صورت قرص طباشیر سرطانی و قرص سرطان
کافوری با عرق کافور دهند و بعد تمکین غور قرحه اصلا علاجی نمی پذیرد جهت مانع بودن حرکت سرفه و تنفس از اندمال جراحت کذا فی الشرح الکبیر و نسبت
آنست که یک روز علاج تپ یک روز علاج قرحه کنند بلکه هر روز صبح علاج قرحه نمایند و شام علاج تپ و این تدبیر در حق شخصی ست که از روز نخست بطبیب
رسیده باشد و غذا آش جو سرطانی دهند و اگر ضعف بسیار بود دران پاچه بره و بزغاله پخته نوشانند و اگر سرفه شدید بود در آش جو عناب تخم کاهو افزایند
و هرگاه که اسهال و ورم اطراف و ضعف حرارت بشدت باشد سفوف والد علویخان و حکیم اکمل خان و عبد علویخان و حکیم شریف خان هر و جواهر وار
همراه عرق شیر دهند با جمله اول اصل السوس چهار ماشه بیخ انجبار تخم خطمی خبازی هر یک شش ماشه جوش داده صاف نموده شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه
شربت دیاقوزا یک توله داخل کرده بدهند و یا اصل السوس مقشر یک ماشه طباشیر تخم خطمی سه مهره خطائی هر یک نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم لبسان افزودن کثیرا صمغ عربی
هر یک دو ماشه کافور زعفران هر یک دو سرخ کوفته بیخته بخورند و بالایش شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه شیره گاوزبان شیره اصل السوس شربت بنفشه خالص یا شیده
بنوشند گاهی سفوف مذکور همراه شیر بز یا عرق شیر بجهت مسلول معمولست و ایضاً سرطان محرق کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز بادام تخم خطمی تخم لبسان افزودن
کیر و بیخ انجبار کافور هر یک نیم ماشه کوفته بیخته قرص ساخته یا سفوف نموده با شربت دیاقوزا شسته بخورند بالایش عرق کافور بنوشند که در سل و نفث الدم
معمولست و ایضاً وقتیکه با سل تپ عفنی یار باشد کوکنار یک ماشه صمغ عربی نشاسته کثیرا طباشیر هر یک ماشه تخم خرفه تخم خطمی خبازی هر یک پنج ماشه مغز تخم خیارین
مغز تخم کدو مغز بهدانه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته با شربت خشخاش بلیسند یا با آب عناب و نیلوفر بخورند و لعوقات بخورانند و قرص سرطان همراه
شیر خر یا زن و یا بز دادن نیز معمول ست بشرطیکه تپ عفنی نباشد و شیر زنان از پستان نوشیدن بسیار فائده میکند و اگر تپ قوی باشد ماء الشعیر با سرطان
پخته بیاشامند و ماء الشعیر مبرز بشربت خشخاش و سفوف سرطانات و شربت خشخاش مع شربت انار شیرین و شربت کدبرة البئر انار شیرین با آب خطمی
گاه با آب گاوزبان و اصل السوس مطبوخ و شکر بدهند و کثرت استعمال گلقند تازه حتی که ناشخوره شنرحمین باشد از مجربات بوعلی سیناست و اگر ازان
تنگی نفس پیدا شود ملعوقات بارده تدارک نمایند و سفوف سرطان نیز مفید است و اگر گلقند حرارت زیاده کند بدل شیره تخم خرفه و شربت انار بسکنجبین نماید و اگر حرارت
قوی باشد کافور یک سرخ افزایند یا قرص کافوری یا طباشیر کافوری اضافه نمایند و غوی السماک در آب گرم حل کرده و بشکر شیرین ساخته هر روز چند بار جرعه جرعه
نوشیدن از مجربات قرشی ست و یا خاکستر سرطان در شربت خشخاش آمیخته بلیسند و بالایش سر شیر ماهی در آب گرم حل کرده با نبات بنوشند و شیر تازه بی نمک
خوردن هم مناسب ست و اصلاح اغذیه از جمله علاج این مرض ست و غذا شوربا از گوشت بره و بزغاله و چوچه مرغ و پاچه کنند بالجمله تبرید و ترطیب و منع نوازل
پردازند و حبوب مسکن سعال در دهان دارند و لعوقات سعال دهند و قرص سرطان کافوری و حبوب سعال و شربت خشخاش هنگام شدت سرفه نیز مفید ست
و اگر نفس تنگ شود شربت بنفشه و زوفا و اگر شکم نرم گردد شربت حب الآس و خشخاش که دران قرص طباشیر کافوری یا گل ارمنی یا جفت بلوط آمیخته باشند
بدهند و اگر قبض افراط کند یا حاجت استفراغ گردد لعوق یا طبیخ عناب و سپستان گل بنفشه نیلوفر خطمی خبازی و گاوزبان مانند آن با ترنجبین و شیرخشت و مغز
فلوس و روغن بادام بیاشامند و درین مرض قبض بهتر از لین ست و تخم خشخاش سفید بنفشه خشک صمغ عربی کثیرا نشاسته سائیده بلعاب اسبغول حب ساخته در دهان دارند

دآب آن فرو برند و بدانند که استعمال قرص طباشیر کافوری وقرص سرطان وقرص سرطان کافوری وگلقند با نخاعی شستی درین مرض معمول است چنانچه برای
مسلول با تپ عفنی قرص طباشیر کافوری بگلقند آفتابی سرشته و شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم هندیانه شربت دیاقوذا خاکستی بدهند و یا قرص سرطان سوده
بگلقند سرشته بخورند بالایش ماء القرع ده توله اسپغول شش ماشه پاشیده بنوشند و یا قرص سرطان کافوری سوده بگلقند سرشته بخورند و اصل السوس خطمی خبازی بهدانه
جوشانیده شیرهٔ خرفه شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر کتیرا سوده پاشیده بنوشند و گاهی بجای خرفه بارتنگ بجای کتیرا زهر مهره و گاهی خیارین کوفته بارتنگ بجای
خطمی و کاهو و خرفه و کتیرا کرده میشود و یا قرص طباشیر کافوری بگلقند سرشته همراه شیرهٔ بادیان شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه شربت دیاقوذا خاکستی بدهند و گاهی شیرهٔ
مغز تخم هندیانه می افزایند و یا قرص طباشیر ملین بگلقند و شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ بادیان شیرهٔ کاهو شربت بنوری خاکستی و گاهی شیرهٔ خیارین عوض کاهو و قرص
گلقند برعایت صرف ادرار کرده میشود و یا قرص طباشیر کافوری بگلقند بخورند و شیرهٔ خرفه شیرهٔ اصل السوس لعاب بهدانه شیرهٔ خطمی شربت دیاقوذا بنوشند و گاهی شیرهٔ
عنب الثعلب شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شیرهٔ بادیان کتیرا سوده افزوده میشود و یا قرص طباشیر چهار ماشه سوده لبشربت دیاقوذا دو توله سرشته بالایش شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ
تخم کاهو هر یک شش ماشه شیرهٔ تخم خطمی شیرهٔ اصل السوس هر یک چهار ماشه عرق شیر چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و اگر تسکین زیاده مطلوب باشد شیرهٔ
مغز تخم هندیانه شیرهٔ تخم خیارین افزایند و اگر قبض منظور باشد بارتنگ اسپغول زیاده کنند و ایضاً در سل با نزله و سرفه و تپ گدای قرص طباشیر کافوری لبشربت
خشخاش یک توله سرشته بلیسند بالایش آب خیار مشوی دوازده دام عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دو توله یا شربت خشخاش دو توله لعاب بهدانه دو ماشه
بنوشند یا قرص سرطان عوض قرص مذکور و بجهت شام خمیرهٔ خشخاش نه ماشه خورده بالایش لعاب بهدانه دو ماشه لعاب تخم خطمی چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش
ماشه شیرهٔ بیخ انجبار دو ماشه عرق شاهتره سه توله شربت کزبرهٔ البئر شربت خشخاش هر یک نیم توله عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق بارتنگ هر یک
سه توله خاکستی شش ماشه پاشیده بدهند بانیه یا قوذا دهند اگر تپ عفنی مرکب گردد شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عنب الثعلب لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب نبات
بدهند روز چهارم قرص طباشیر ملین شربت دینار دو توله یا منضج عنب الثعلب مویز منقی سپستان خطمی خبازی بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده گلقند
آفتابی دهند یا قرص طباشیر ملین افزایند بعده خیارین کوفته تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه گلقند دو توله
یا شربت دینار دو توله یا سنای مکی افزایند و اگر صاحب زکام و نزله و سرفه و حمی دائمی را اول خون آید و نفث از معده و صدر بسبب انفجار عروق و ضیق
و بعده سل با حمی عفنی عارض شود اول از فصد باسلیق خون نیم پاو گرفته مسکنات دم و ملینات نزله و ملینات صدر بنابر حفظ مشتمل لعاب بهدانه
شیرهٔ کاهو قرص کهربا با آب بارتنگ تازه شیرهٔ تخم لبستان افروز شیرهٔ بیخ انجبار بکار برند بعده حسب تجربه اگر سل چند روز باز عوارض نزله
زائل نشود و این حالت ردی است و بعد از آن تپ دقی عفنی دیگر لاحق شود و سعال و نوازل و نفث الدم رو نماید ماء القرع دهند که در دق و سل نافع است
معمول است و در تپ کب انی صفرا و بلغم اگر صفرا غالب باشد ماء القرع و ماء الشعیر و اگر بلغم غالب باشد آب کاسنی مروق لبشربت
سرفه بمشارکت جگر باشد معمول است باز گر عوارض تخمه ظهور نماید ماء القرع موقوف نموده گلقند بعرق عنب الثعلب کرده معالجه تخمه نمایند بعده
عفنی مسهل خفیف که با سل و دق و چون حمی عفنی ملحق باشد معمول است بدهند باین طور که اول زر جوشانده باشیر خشت معمول داده بعده گل بنفشه نیلوفر
اصل السوس خطمی خبازی جو مقشر مویز منقی عنب الثعلب سپستان درعرقیات جوشانیده فلوس خیار شنبر ترنجبین گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند
وگاهی خمیرهٔ بنفشه می افزایند و در ماء القرع و عرق بادیان میدهند ماء القرع برای حرارت تپ عرق بادیان برای تقویت معده تا ماء القرع معده را خراب
نکند و جو مقشر مسکن غلیان دم و صفرا و نافع قرحه ریه و دق و درد سینه و مضر معده و مصلح آن گلقند است اما در حال قبض نباید داد چه نفاخ است و گاهی روز اول
یا در مسهل دوم عناب شاهتره می افزایند غذا در میان مسهلات دو پهر آب گوشت شام بلاؤ یا کهچڑی و در روز دوم مسهل تبرید شیر خشت معمول لعاب بهدانه
وعرق شاهتره عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنب الثعلب شربت کزبرهٔ البئر گاهی شربت خشخاش و یا قوذا گاهی شام شیر خشت لعابات با شربت نیلوفر
و گاهی سفوف سنگ گاو یا دیاقوذا دهند بعده مسهل اگر تپ باقی ماند دفع شود بعلاج مخصوص سل پردازند و اگر از مسهل گرمی مستولی و سبب است نالب گردد

عرق شیر ماء القرع و آب تربوز غذا آش جو و فیرنی خشخاش و هند و سفوف سست گلو با دیا قوزا سرشته و یا رب السوس طباشیر صمغ عربی کتیرا ست گلو شکر تیغال مغز بهدانه کوفته بیخته بدیا قوزا سرشته همراه لعابات و شیرها و عرقیات دهند و اگر در جواس انتشار رو نماید مروارید گل گاوزبان طباشیر هر یک یکماشه مغز تخم کدو چهار ماشه ابریشم مقرض سه ماشه لسیب سبز سوده نیم ماشه تخم خرفه مقشر دو ماشه کتیرا مغز تخم خطمی نیم نیم ماشه گل سرخ دو ماشه کاهو ... نیم ماشه مثلث یک سرخ ورق نقره یک عدد بشربت انار شیرین سرشته بخورانند بعد آن دوا بیا شامند و هرگاه نوبت بدبول رسد بعلاج تپ دق پردازند
و ایضاً ابتدا به معمول از سفوفات همراه شیرجات و غیره مثل شیره اصل السوس شیره عناب شیره کاهو صمغ عربی کتیرا سوده شربت نیلوفر دهند دوم روز شیره هندبانه سوم روز عوض آن شیره خرفه چهارم روز قرص طباشیر کافوری سوده پاشیده بدهند و بجهت آخر روز سبوس گندم شش ماشه بهدانه دو ماشه تخم خطمی چهار ماشه سپستان یازده دانه نبات دو تولہ جوشانیده بطور قهوه بنوشند فائده نسخه صحیح متضمن بر مصلحت تسکین ترطیب و تکثیف ست و نسخه قهوه با ویه جالیه و منقیه برای اعانت نفث ست اگر هوا بارد باشد و طبیعت بنفث قادر نبود و طبیخ منقیات باید داد و الا شیرجات مرطبه و منقیه بدهند باز قرص طباشیر چهار ماشه سوده گلقند آفتابی دو تولہ سرشته شیره خرفه شش ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شربت دیا قوزا با زآبه کدوی شیرین شیره کاهو شیره اصل السوس دیا قوزا صمغ عربی کتیرا سوده پاشیده دهند و اگر با اسهال باشد بسفوفات قابضه اصلاح کنند و کهربا مغز بهدانه دم الاخوین هر یک یک ماشه صمغ عربی کتیرا هر یک نیم ماشه سوده بخورند بالایش شیره اصل السوس شیره خطمی شیره خبازی نبات یک تولہ بنوشند بعده لعاب خطمی بهدانه جوشانیده شیره کاهو شیره خشخاش صمغ عربی کتیرا سوده بارتنگ تخم ریحان نبات بعده شیره نانخواه بریان شیره عنب الثعلب شیره مغز هندبانه بریان فزایند بعده بارتنگ دانه هیل سوده با آب پخته شیره اصل السوس شیره مغز بهدانه بریان شیره خرفه شیره عنب الثعلب شربت به شیرین صمغ عربی سوده پاشیده بازوفای خشک سوده افزایند بعده قرص سرطان سوده بدوای المسک بارد سرشته شیره خیارین شیره اصل السوس شیره کاهو عرق بادیان عرق عنب الثعلب نبات اسبغول پاشیده بنوشند باز گل ارمنی سوده باز شیره عنب الثعلب چهار ماشه افزایند فائده در نسخه اول کهربا دم الاخوین برای حبس خون و اسهال و التحام زخم شش و تجفیف آن و صمغ عربی کتیرا برای اغرا و در نسخه ثانی کهربا دم الاخوین از ضرر قبض موقوف کرده ریشه خطمی ... د میدهند و نانخواه برای اصلاح معده که از شیرجات فاسد شده باشد و برای تنقیه جرک در سینه و تقطیع مده نیز که باعث آنست و غرض کلی از جمیع تسهیل تنقیه جرک شش و حبس اسهال ست و برای موافق آمدن طبیعت تبدیل آنها کرده میشود و ایضاً اگر اسهال چهار پنج نوبت و درد اعضا و نبض ضعیف و ... ضعیف ست با شیره اصل السوس شیره کاهو هر یک چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه نبات تولہ خاکشی شش ماشه باز بارتنگ دانه هیل سوده با آب پخته لعاب ریشه خطمی شیره خرفه شربت به شیرین تخم ریحان باز شیره تخم کاهو لعاب اسبغول هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه زهر مهره یک ماشه دهند چون صرفه لیسیار باشد لعاب بهدانه شیره اصل السوس شیره خرفه شربت خشخاش زهر مهره بعد چند روز تسکین صفرا سوده قرص طباشیر کافوری سوده بدوای المسک بارد و شیره ... تناول نمایند و شیره آهن تاب نبات تولہ خاکشی بدهند و اگر از نوشیدن شیر قی شود عرق بادیان دهند و شیر موقوف کنند باز قرص طباشیر کافوری شربت دیا قوزا سرشته بالایش شیره دانه هیل شیره تخم خرفه بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه عرق بارتنگ یا قوزا با رتنگ پاشیده دهند و اگر ضعف زیاده باشد در نسخه صحیح دوا ء المسک ... دیا قوزا کنند و ایضاً در سل با اسهال سفوف الطین بروغن بادام چرب کرده بارتنگ دانه هیل سوده با آب پخته شیره تخم ... تخم کاهو دیا قوزا کهربا سوده پاشیده دهند ترکیب نسخه سوای شیرجات برای مطلق اسهال ست که تقویت باشد و شیرجات برای اسهال ذوبانی و دموی کهربا سوده کنند که ایضاً قرص کهربا میدهند که مخصوص نفث الدم و نزف الدم و در اسهال دموی معمول ست و در ابتدا اصحب جدو ... نزلات نیز فائده میکند اعتبار در انتهای سل و دق اسهال ذوبانی از لوازمات ست و اگر قوت مساعدت نکند پیش از اسهال بی مهر تجربه معلوم شده پس اگر اسهال عارض شود و تمام در تعدیل آن کوشند بدادن قرص خشخاش و غیره و دیگر قابضات و الا بهلاکت میرسند کذا فی الشرح الکاملة و گاهی از قبض در آخر سل بسبب بخارات ... در حواس خشک پیدا میشود و چون اسهال میگردد زائل میشود و اکثر ترکیب شیر که درین مرض معمول ست طریق دادن شیر مسطور گردد و ایضاً استعمال حب ...

والد علوی خان و حب غری السماک و حب سل و حب جواهر کافوری تالیف حکیم شریف خان و حب حکیم میرزا ابراهیم و حب سعال نسخه ذکائی و خمیره خشخاش و دوا یاقوت
تالیف حکیم علوی خان و روغن شهد و شربت سفوف خشخاش و سفوف صندل در تالیف حکیم شریف خان و سفوف تالیف حکیم میر محمد هادی و شربت فریاد رس و قرص خشخاش
و کافور و قرص شاه و بنج تالیف حکیم سوسن و قرص طباشیر معتدل تالیف علوی خان و قرص سل و لعوق سل و طباشیر و لعوق خشخاش حکیم میرزا ابراهیم و لعوق که در امراض صدر
نزلی و سلی بی نظیر ست و مسهل مسلول و معجون مجرب مفرح و یاقوتی نافع مسلول درین مرض نافع ست حسب حاجت هر کدام ازین تراکیب که مطلوب باشد بعمل
آرند و اگر خشخاش سفید نیم کوفته ده درم اسغول سه درم در یک رطل آب بجوشانند چون نصف بماند با یک رطل قند سفید بقوام لعوق آرند و خشخاش سیاه و صمغ
عربی هر یک دو درم سائیده بیامیزند و یکتوله بخورند نسخه مسهل و برای مسلول از مجربات حکیم اسمعیل خان ست و نوشیدن گل ملتانی دو مثقال نیز نافع قرحه ریه است
و کهاره روسه بدستور معمول برآورده یکپاو درم و کتیرا صمغ عربی اصل السوس هر یک سه درم کوفته بخته قدر حاجت دادن نیز سرفه و سل و دق را سود دارد
و کذا گلوی سبز برگ با نسخه اصل السوس جوشانیده با نبات دادن صاحب تکمله هندی برای سل نافع نوشته و گویند که استعمال شیره تخم اسفاناخ مجرب ست
و کذا مداومت شربت روغن کنجد و لعوق سوسی بردی سوخته یا کاغذ مصری سوخته با شربت طباشیر نافع سل ست و شربت خشخاش و سرطان
بالخاصیت مفید و صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی و مثل الطیب مرو یاد و رسیح و مرهم بیج علیق هر واحد نافع قرحه ریه است و خوردن گوشت بط و گوشت قنفذ و
شربت پوست بیخ گاوزبان هر روز نیم مثقال بما را الشعیر نیز مفید و شربت کچیزه خشخاش و سوز از آرد نخود سفید و شیر خشخاش با نبات ساخته مجرب خود نوشته در ابتدای
درم و یا از پوست بیخ او یکمثقال بماء الشعیر نیز نافع سل ست و فقفقی گفته که بعد نبض انسان بعد از ادمال قرحه ریه صحت یافت و کذا لک فروج کلیه شافه از ان
یافتند و لعوق تالبقی بخور و شربت تریاق خرگوش دموی اول و قرحه صدر را نافع ست و خوردن مومیائی نیز مفید گفته اند قانون چون سل را تپ دق لازم ست پس
در دق عنایت جانب ترطیب و تبرید و بدل ما یتحلل و تقویت اعضای رئیسه ضرورست و در سل رعایت ترطیب مع التجفیف زیرا که معالجه قرحه تجفیف ست
لیکن چون اکثر ادویه مجففه مانع نفث و ضار دق اند و ادویه مرطبه منفعت اکثر تلیین و ترطیب قرحه میسازند و مانع التحام زخم شش میشوند و ادویه بارده هم
نفوذ در موضع جراحت نمیکنند و ادویه حاره سرفه و حمی را که لازم قرحه ست می افزایند پس می باید که علاج درین صفات ادویه باشتراک نمایند تجفیف
با تنقیه صدید و ترطیب و تبرید با سختن بطلیف که جلای قرحه نیز حاصل آید لیکن شود که شیرجات بسیار دهند که معده را اشتها را خراب کنند و ظاهرست که
مبردات مفرط قاطعه مسیت ارواح و مخرب حرارت غریزی اند بعدد در اجتناب ضرورست لهذا گلقند را با قرص کافور ترکیب کرده میدهند و ایضاً گفته اند
که قانون کلی در علاج سل آنست که برای قرحه یکی تجفیف می باید چنانچه با دویه مثل طباشیر گل ارمنی زعفران افیون لبتان افروز کافور و دیگر الحام
بمثل صمغ عربی کتیرا النشاسته دم الاخوین کهربا و سرطان ماهی و سرطان و هر چه صمغیت داشته باشد باید کرد و دیگر تنقیه و اعراض مثل بهدانه و رب السوس
خطمی خبازی وغیره باید کرد تا جلاء تنقیه چرک بسهولت حاصل شود و سرفه رفع نماید و گاهی جهت تقطیع چرک و تقویت معده مثل بادیان
وغیره داخل باید کرد و شیرجات مرطبه مثل مغز تخم کدو و هندوانه و خرفه محض برای تسکین حدت حرارت و تعادل مجففات باید داد لیکن نه بافراط
تا ترطیب در قرحه حاصل نشود و شیره کاهو و شیره خشخاش برای جنس لات ضرورت دارند و بدانند که در غذا ماهیه یعنی بخنڈی پخته صاحب سرفه
و سل و دق را نافع ست و کذا لک توری و کدو و تنده یک حکم دارد و ایضاً در بلاد هند اکثر مریضان را نان میدهند مانند ماش و برنج جدا جدا یا باهم پخته
میدهند و نان وقتی جائز ست که مریض قوی بود و اورا اسهال نباشد

ذکر بعض ادویه مرکبه که در مرض سل معمول ست

حب غری السماک که بجهت سرفه و سل و نزله حار و نفث خون و ریم که از قرحه سل باشد بیعدیل ست تخم خشخاش سفید صمغ عربی نشاسته کتیرا
مغز بادام مقشر غبار آسیا غری السماک تخم خطمی گل گاوزبان رب السوس هر یک دو ماشه مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو مقشر هر یک سه ماشه افیون یک ماشه
زعفران نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه و اسغول حبها برابر دانه عدس سازند و یکدو حب صبح و شب بدهند حب سل سنگ جراحت ست گلو

زہر مہرہ سودہ کات سفید کتیرا صمغ عربی مغز بہدانہ نشاستہ تخم خشخاش سفید تخم خطمی مغز تخم کدو دم الاخوین رب السوس ہر واحد یک درم افیون یک باشہ
حب بندند و در صورت شدت تپ کافور یک باشہ داخل کردہ شود دیگر کہ بجہت سرفہ و سل مجرب ست نشاستہ صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر
افیون مساوی باریک سائیدہ بلعاب بہدانہ حبہا سازند حب برای نفث الدم و سل تالیف والد حکیم علوی خان کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر
پوست بیخ انجبار دم الاخوین کہربا مروارید ناسفتہ شادنج مغسول صمغ عربی کتیرا سرطان سوختہ گل ارمنی ہر یک یک دانگ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خرپزہ
ہر یک دو دانگ بلعاب اسپغول حبہا بقدر مونگ ساختہ بورق نقرہ پیچیدہ جملہ یک شربت ست نوع دیگر مخترع حکیم علوی خان کہ در سل با اسہال معمول
ست مروارید ناسفتہ کہربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی یاقوت سفید زہر مہرہ طباشیر ابریشم مقرض سرطان سوختہ پوست بیخ انجبار دم الاخوین مغز
بہدانہ نشاستہ شادنج مغسول حب الآس صمغ عربی کتیرا رب السوس بسد سوختہ اقاقیای مغسول عصارہ لحیۃ التیس طراثیث گل داغستانی گل مختوم گل ارمنی
ہر واحد یک باشہ مغز تخم کدو مغز تخم خیارین کاہوی مقشر ہر یک باشہ افیون زعفران ہر واحد یک سرخ کافور قیصوری یک باشہ بلعاب اسپغول
سرشتہ حبہا بقدر مونگ سازند شربتی دو درم الفصا تالیف حکیم شریف خان جہت منافع مذکورہ مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی زہر مہرہ خطائی لعل
سبز کہربا کافور ہر یک یک درم رب السوس صمغ عربی کتیرا نشاستہ گل نیلوفر سرطان سوختہ طباشیر کوکنار تخم خشخاش سفید گل گاوزبان ہر واحد یک مثقال
بیخ انجبار صندل سفید گل ارمنی ہر یک نیم مثقال زعفران یک دانگ بلعاب بہدانہ سرشتہ حبہا بقدر عدس سازند شربتی از یک درم تا دو درم
سفوف سرطان کہ برای سل بسیار خوب ست سرطان سوختہ دہ درم صمغ عربی گل قبرسی خشخاش سفید و سیاہ ہر یک پنج درم کتیرا سہ درم
لیسانند و بعرق گاوزبان و نبات برای تقویت قلب و تسکین سعال ماء الشعیر و شربت خشخاش برای تسکین سرفہ و با شیر خر برای تقویت و ترطیب
بدن و قرحہ استعمال کنند شربت این تا دو درم ست سفوف خشخاش کہ در ابتدای سل و سعال و خشونت صدر معمول خشخاش سفید پنج درم
تخم خرفہ مقشر سہ درم صمغ عربی نشاستہ بریان تخم خطمی مقشر تخم خیاری کتیرا ہر واحد دو نیم درم طباشیر یک مثقال بہدانہ مقشر رب السوس ہر یک
دو مثقال کوفتہ بیختہ شربت دو مثقال با شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز تازہ و در بعضی نسخہ شکر یک مثقال عوض تخم خطمی و خرفہ نوشتہ و پنج درم تخم خشخاش سیاہ
افزودہ و مؤلف برای تقویت قلب اضافہ دو درم مروارید سودہ بعمل آوردہ و اگر در سرفہ خون آید کہربا و لسان الحمل محرق اضافہ کنند سفوف ست
گلو کہ جہت سل و دق و سرفہ و اسہال ہموارہ بعمل می آید طباشیر ست گلو تخم گاوزبان ہر یک دو باشہ صمغ عربی سرطان نہری سوختہ ہر واحد یک باشہ
نیم باشہ کوکنار دو سرخ کوفتہ بیختہ با شیر زنان یا خر یا بز چند روز متصل بخورند سفوف غری السماک کہ در حق مسلول و مدقوق بیحد مفید دارد
بیخ انجبار دم الاخوین مروارید کہربا غری السماک عود صلیب رب السوس انیسون سرطان سوختہ نشاستہ بریان صمغ عربی کتیرا مغز بادام مقشر ہر یک
نیم مثقال افیون زعفران ہر یک سہ قیراط کافور قیصوری ربع مثقال کوفتہ بیختہ ہفت حصہ نمودہ ہر روز یک حصہ با شیر خر یا بز وقت صبح حصہ دوم
با عرق بارتنگ وقت شام دہند و اگر خواہند قدری لعاب بہدانہ و شیرہ بیخ انجبار نیز وقت سہ پہر بکار برند و در نسخہ دیگر طباشیر مغز تخم کدو
مغسول گل ارمنی ہر یک نیم مثقال زیادہ است و پوست خشخاش نیم مثقال عوض افیون داخل خوراک دو درم صبح و کذا شام با آب برگ بارتنگ
و آب برگ بید ہر یک دہ درم الفصا تالیف حکیم شریف خان برای سل و نفث الدم غری السماک طباشیر گل داغستانی گل رومی صمغ عربی اقاقیا
ہر واحد یک و نیم درم افیون نیم درم زعفران نیم باشہ مصطگی دو باشہ کافور قیصوری یک باشہ سرطان سوختہ یک مثقال تخم کاہو دو درم نبات یک درم کوفتہ بیختہ
سفوف سازند شربت فریادرس کہ برای نزلہ حار و سل و سرفہ رطب و یابس بابی و حمیات کہنہ مجرب گاوزبان صندل سفید عدد و عناب
پر سیاوشان ہر یک دو تولہ اصل السوس بادیان تخم خطمی گل نسرین ہر واحد یک تولہ مویز منقی بست و پنج عدد تخم خشخاش دو تولہ پوست خشخاش
بست و پنج عدد قند سفید یک آثار ہمہ ادویہ را در یک آثار آب شب تر نمایند صبح جوش دادہ صاف نمودہ بقوام شربت سازند در نسخہ دیگر
و بادیان مطروح ست و در آن مویز منقی یک نیم تولہ و پوست خشخاش دو تولہ عرق شیر کہ جہت مسلول و مدقوق معمول ست شیر خر چہار آثار شیر بز

نفث نماید لیکن دران تفرقه نیست و در شیر میش و گاو غلظت است و اگر مریض بر مکیدن شیر از پستان انسان یا حیوان قادر باشد موافق تر بود و باید که شیر از زنان
صحیح البدن معتدل المزاج باشد و زنان صحیح باشند و اگر شیر یک زن کفایت نکند از دو یا سه بگیرند و غذای آن زنان جید نیکو باید و شیر الثیان صاف و بهتر باشد
و اگر شیر زنان یا بز خواهند داد باید که چهل روز بزادن او گذشته باشد و اگر شیر شتر دادن منظور باشد گذشتن چهار یا پنج ماه شرط است و علف حیوان مطلوب از
مدلات و قابضات مثل برگ بارتنگ و بید و برگ سیب و به و امرود و برگ پستان و اطراف انگور و علیق و خبازی و خطمی و کشنیز و کاسنی و عصی الراعی و سنج کاهو
و برگ خرفه و پالک و خیار و بادرنگ و تربز و جو باشد و اگر مقصود تنقیت و جلا و تنقیه قرحه بود علف او از عناب و کاسنی صحرائی و درخت بادیان و شیح و قیصوم
و افسنتین و حند قوقی بلکه از شیرج و سوس چو نمایند و نظر دارند که حیوان را علف نیک گوارد و نشان گواریدن علف آنست که سرگین او سخت گنده نباشد
و در خشکی و تری معتدل باشد و اگر سخت گنده بود اندک از آب و گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد آب و گیاه او زیاده نمایند و هر که مشغول بنوشیدن
شیر گردد واجب است که دران رعایت سائر تدابیر و شرط نماید و الا اگر در یک شرط خطا افتد موجب ... باعث وبال گردد و پیاله چینی سفید یا نقره و یا آبگینه
از آب مکرر شسته وقت دوشیدن ظرفی که پر از آب گرم باشد بنهند و شیر در آن دوشند و بسیار آورده شیر دران قدح بدوشند و بمقدار یکه ای ما الجبن متغیر است
شروع کرده همان طور هر روز بیفزایند و در اکثر روز اول شانزده مثقال داده میشود و بعد هر روز سه مثقال هر روز بیفزایند تا چند روز بعده بر همان قدر که رسیده
باشند توقف کنند و همچنین هر روز زیاده کنند و بعد چند روز توقف نمایند بر مقدار معین تا آنکه مزاج احتمال نماید و در اکثر تا یک رطل میرسانند و ازین زیاده هم
استعمال میکنند و چون آثار تخمه و سوء هضم ظاهر شود یک دو روز یا زیاده ترک شیر نمایند یا از مقدار مشروب کم کنند اگر سوء هضم قوی نباشد و اندک قصور هضم بود
و در اکثر ایام شکر بقدر چهار درم نیز داخل کرده میشود و گاهی با شیر قرص طباشیر کافوری و سفوف طین و خشخاش و قرص آنها و قرص طباشیر کافوری سفوف
غری السماک حب السل تالیف والد علوی خان داده میشود و سفوف سنگ گلو که تخم گاوزبان دران داخل است همیشه معمول است و یا سنگ جراحت
دو ماشه طباشیر زهر مهره خطائی صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکماشه کوفته بیخته شش ماشه هر روز همراه شیر خر میدهند و گاهی قرص طباشیر کافوری بگلقند سرشته
خورانیده شیر بز پاؤ سیر شربت دیاقوزا دو توله خشخاش سوده پاشیده میدهند و سفوف البیان نافع میشود و گاهی سفوف سنگ گلو همراه شیر بز بهفت ام
صبح و دیاقوزا شش ماشه بهدانه دو ماشه رب السوس چهار ماشه کتیرا دو ماشه نبات دو توله در آب جوش داده بطور قهوه وقت شام میدهند و یا سفوف
طین با شیر خر و شربت خشخاش و یا دیاقوزا خورانیده در شیر نیم پاؤ نبات یکتوله داخل کرده با زرشک یا خاکشی شش ماشه پاشیده میدهند و گویند که استعمال خاکشی
با شیر در حمی دق معمول است و در سل ممنوع جهت تفتیح که مانع التحام قرحه است و بعضے صمغ عربی کتیرا هر یک ماشه همراه شیر بز دهند و ام و غذا شیر بزان سمید یا
صمغ عربی لعاب مصری هر یک نیم ماشه سوده همراه شیر میش چهار درم نبات یکتوله میدهند و گویند که در حالت ذبول نان با شیر خر یا بز و اندک نبات نافع است
و حکیم شریف خان صاحب مینویسند که بعض اصدقای استاد ام شیر و آب هندوانه بطریق مذکور استعمال مینمودند و دق و سل را نفع بلیغ میکرد بلکه استاد نیز بعض
احیان بر همین نهج استعمال میفرمودند و گاهی وقت لینت طبع با زرشک قرص طباشیر قابض و شربت حب الآس و شربت به با شیر میافزودند و گاهی
قرص مروارید و گاهی حب مروارید و فادزهر معدنی استعمال مینمودند و در صورت قبض طبع بر آن تابین گلقند و خمیره بنفشه باستعمال می آوردند و اگر شیر خشت
و ترنجبین وقت شدت قبض حسب تقضای رای زیاده کنند نیز مضائقه نیست و در اکثر اهل هند معتقد واجب است که لینت طبع زیاده از دو بار و
از یکبار نباشد و استاد استعمال شیر تا شش هفته و زیاده از آن می نمودند چون بمزاج مریض موافقت میکرد و هر گاه موافق نمی شد بعد چند روز ترک میساختند تا بودن
تپ عفنی برای دادن شیر بهر آن شرط کرده اند که جمله لبنیات عفونت می افزایند و اشتعال حرارت می نمایند و ایضا در دادن شیر شرط است که بعد استعمال
اسهال نیاورد چه دران خوف سقوط قوت است و ایضا عوارض ضرر معده پیدا نکند چنانچه نفخ و قراقر از علامات و المضرت معده است لهذا شیر با بادیان و شیر با مثل
گلقند برای تقویت معده همراه شیر دادن معمول بعض اساتذه است فائده آنچه مقدار شربت شیر و دیگر تراکیب استعمال آن مسطور شد معمول متاخرین و اساتذه
متاخرین بود و دستور متقدمین آنست که بعد دوشیدن گرم شیر بنوشند در روز اول نیم سکرجه یعنی مقدار پانزده درم بدهند و روز دوم ... آن و روز سوم

چهل و پنج درم و هر روز پانزده درم همی افزایند تا روز هفتم بیک صد و پنج درم برسد آنگاه همین مقدار تا یک هفته بدارند بعد از آن پانزده درم هر روز
کم نمایند و صاحب کامل گوید که بعد چیدن کفت بالای شیر بز هر روز نیم رطل با قرص خشخاش و یا سفوف صمغ عربی و نشاسته و کثیرا مساوی بقدر یک
مثقال تا دو درم و یا مع بعض سفوفات دیگر بیاشامند و هر روز نیک اوقیه زیاده کنند تا بیک رطل برسد و باید که پس یک ساعت که شیر داده باشند هر روز
نبض را ملاحظه نمایند اگر قوی و عظیم یابند شیر نیک گواریده باشد و اگر نبض صغیر یا ضعیف باشد در دادن شیر توقف کنند و در روز دیگر شیر
همی دهند از ماهی و تمشی احتراز کنند و اگر در ایام خوردن شیر تپ عارض گردد شیر موقوف کنند و بجای آن آب خیار یا تربز یا شیره تخم خرفه
یا قرص کافور دهند و اگر بسبب شیر عفونت در معده پیدا گردد طبع را بچیزهای لطیف نرم گردانند چون شربت آلو و شربت بنفشه و آب فواکه و مانند آن
دهند و بعد شرب شیر از اشیائی که جمود شیر میکنند منع نمایند و احتیاط آنست که شیر را بتفاریق خورند اندک اندک با شهد یا شکر که بهتر از شهد ست
با آن بیامیزند تا در معده بسته نشود و اگر طبع نرم باشد نمک ساقط کنند و شکر بسیار کم سازند اگر زیاده نرم شود با طراثیث دهند و اگر صرف صاحب باشد
بایک درم کثیرا و یا لعوق [illegible] مسطور گردد دهند و اگر معده ضعیف باشد با زیره و کرویا و امثال آن باید داد و ایضاً بنگرند اگر قبض طبیعت در
روز اول رو نماید روز دوم قدری شکر آمیزند اگر روز سوم نیز اجابت نشود در دو سکرجه شیر دو دانگ نمک هندی و نشاسته نیم درم تا یک درم حل کرده
بدهند و اگر باز در ششم طبع نرم نشود سه سکرجه شیر بگیرند و مقداری شکر تا شش درم نمک هندی و یک درم نشاسته و پنج درم روغن بادام آمیخته
بیاشامند و اگر طبیعت زیاده از سه مجلس اجابت کند با شیر چیزی مخلوط نسازند یا مقدار شیر کم کنند و باید که در شبانه روز اجابت طبع زیاده از سه مجلس
نباشد و از دو بار کم نشود و بر نوشیدن سه سکرجه شیر بسنده نمایند و استاد احمد فرج گوید که شیر تا نیم من تنها دهند و هیچ طعام ندهند و حیوان شیر ده را در کوه
بدارند تا گیاه کوهی خورد و آب باران دهند و اگر نباشد آب چشمه بدهند و اگر بیمار نیز در کوه باشد صواب بود و کوه آن باید که باران بر وی کمتر بارد تا هوای
او سرد و تر نباشد هرگاه که منفعت شیر ظاهر شود سه هفته بیاشامند و در شیر بز صواب آن باشد که قدری آب آمیزند و چند بار سنگ تاب کنند تا آب
از وی برود و این سنگ تاب بهتر از شیر مطبوخ بهضم میشود و شیر مطبوخ چون مسلول بهضم کند برای او غذای کافی ست و جرجانی مینویسد که این ترتیب شیر
دادن و مقدار آن از متقدمین منقول ست و اولی تر آنست که هر مقداری که بهضم شود و اعتماد بران نمایند و از اندک آغاز کنند و بتدریج افزایند و بران
مقدار که بگوارد بایستند و آنرا که تپ همی آید شیر نشاید داد اگر دوغ دهند روا باشد و همه شیرها بجا آرند و آنچه از لینت طبع مسطور شد در حق همه بیماران
اعتماد بران نشاید کرد و اعتماد بر قوت مریض نمایند تا بسبب می طبع قوت ساقط نگردد خصوصاً اگر در بدن فضله نباشد طریق دادن دوغ بدانکه اخلیلج
پداق قت شدت تپ یا سال می افتد مسلولین را بسیار نافع ست و بهتر این ست که دوغ گاو بستانند و آنرا از صافی بگذارند تا مسکه تمام از وی جدا گردد
و یک شب با نیم و نیکجای معتدل بنهند و صباح یا بعد نیمروز آنرا خوب بجوشانند تا آب که از وی جدا شده بر سر آمده باشد بجایه نیک مخلوط گردد و پس نان سپید
ده درم خرد کرده در سی درم دوغ ترید نموده بخورانند و در ده درم از نان یک درم کم کنند و دوغ ده درم افزایند و همچنین هر روز یک درم نان کم کرده
ده درم دوغ زیاده کرده باشند تا دوغ تنها باقی ماند پس بر زیادتی نان کمی دوغ اعاده نمایند و هر روز یک درم نان زیاده کنند و دوغ ده درم بکاهند تا دوغ
و نان بمقدار روز اول باز آید پس قطع دوغ نمایند و اگر کسی را در تپ باشد دوغ آهن تاب دادن مضایقه ندارد و چون منفعت آن ظاهر گردد و یکبار
دیگر همین ترتیب بدهند صواب باشد و بعضی از روز دوم هر روز پنج درم دوغ می افزایند و باز همچنین هر روز می کاهند و گویند کسی را که دادن دوغ
بیشتر بود با خواهند تا ن هر روز نیم درم افزایند و باز نیم درم هر روز کم کنند **اقوال حذاق** صاحب [illegible] کامل و غیره نقل کرده که بهترین تدبیر یکه
در صورت نبودن تپ عفنی یا سکون و خفت آن باو اقدام نمایند شیر زنان ست که از پستان بمکند یا شیر خر و اگر این هر دو ممکن نباشد شیر بز را که دو آتشه کرده اند
هر کدام ازین شیرها بطریقی که مسطور شد بدهند و اگر اولاً او را نیز از همان شیر مقرر سازند و با نان سمید بدهند بغایت مفید ست و اگر آب برگ خرفه و آب تربز
و آب خیار هر یک سیم رطل شیر بز یا بمیله با هم آمیخته در دیگ نقره یا سنگین با آتش ملایم بجوشانند تا آبها بسوزند و شیر باقی ماند و بقدر هضم بنوشند صاحب سل

ولفث الدم ونفث الدم رانفع عظیم دارد و سحرگاه با آن تپ عفنی و یا تپ لازمی قوی مشتعل باشد بهیچ وجه شیر نباید داد و سحرگاه یک مثقال قرص خشخاش
با یک اوقیه شربت خشخاش با آب آمیخته بدهند و بعد از طلوع آفتاب عناب و سرطان نهری که اطراف آن بریده و شکم آنرا صاف کرده با نمک و خاکستر
و آب نیکو شسته باشند بماء الشعیر پخته بیاشامند و اگر گوشت سرطان را بانگار کباب نموده یا با اسفاناخ یا بطریق شوربا پخته بخورند نیز بغایت مفید است و
باید که حتی الامکان در تسکین سعال جهد بلیغ نمایند که سرفه مانع التیام است و این سفوف مانع سعال و قرحه است خشخاش سفید ده درم صمغ عربی نشاسته کثیرا
طباشیر رب السوس هر کدام سه درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خبازی هر کدام پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو مغز بهدانه هر کدام هفت درم
باریک سائیده دو درم تا سه درم بدهند و بعد از ان شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت بنفشه بنوشند و ایضاً صمغ عربی به روغن بنفشه بریان نمایند
و روغن را از ان نشف کنند تا خشک گردد و باریک سوده بهمت وزن او نبات سفید آمیخته لعقاً وقتاً فوقتاً استفاف نمایند و این حب سعال
در دهن دارند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز بهدانه هر یک پنج درم خشخاش تخم خرفه هر یک هفت درم صمغ عربی نشاسته کثیرا طباشیر
هر یک سه درم باریک سائیده و نصف وزن آن فانیذ آمیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند و یکی از ان مدام در دهن دارند
و حریره که از نشاسته و شیره خشخاش و نبات سفید و روغن بادام ساخته باشند بدهند و گوشت جوزه مرغ و دراج و تیهو و ماش مقشر و اسفاناخ غذا
سازند و پاچه بره و بزغاله با برنج و ماش و کدو و اسفاناخ و قطف و حسو معمول از آرد جو شوربا و زردی بیضه نیم برشت مناسب است و ایضاً این
لعوق بدهند عناب سی دانه سپستان یک کف مویز منقی خشخاش سفید هر یک بیست درم اصل السوس مقشر کوفته بیاوشان هر یک پنج درم همه را
در پنج رطل آب بجوشانند تا نصف رطل بماند صاف نموده فانیذ و سکنجبین هر کدام ربع رطل آمیخته بر آتش ملایم بپزند تا منعقد گردد بعده مغز تخم کدو مغز بهدانه
نشاسته کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید مغز بادام مقشر مساوی بقدر حاجت سائیده آمیخته بهم زنند و مقدار ملعقه قبل از غذا و بعد از غذا بخورند و باوجود
تدابیر مذکوره از احوال نزله با خبر باشند و نگذارند که ماده از دماغ بسوی ریه فرود آید و اگر اثری از ان دریابند و قوت را قوی ببینند نشتر نه بندند فصد قیفال
کشایند و بحسب طاقت و سن و فصل و مزاج خون برآرند و بعد از آن اگر احتمال خوردن دارو باشد نقلوس خیارشنبر و ترنجبین در آب عناب و سپستان
و مویز منقی و بنفشه و مانند آن جوشانیده باشند مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده اسهال طبیعت نمایند و یا لعوق اجاص و یا لعوق
خیارشنبر و امثال آن طبع را ملائم سازند و تربد و غاریقون و مانند آنها نسازند و کیسه اول نبرند زیرا که مضرت او برای آن از منفعت زیاده است و اگر
از شربت دوای مسهل مانع باشد حقنه لین بعمل آرند و بعد از تقلیل مواد باز به تدبیر اول معاودت نمایند و سریشم ماهی یک مثقال با آب گرم کرده هفت مثقال
نبات داخل نموده صاف کرده تمام روز اندک اندک از ان تجرع نمایند که بغایت مفید است و چون کار مسلول بحد ذبول کشد تدبیر اصحاب تپ دق
پردازند و این حسو بدهند جو مقشر کوفته خشخاش سفید کوفته مغز تخم کدو کوفته هر واحد ده درم بهدانه مقشر پنج درم در دیگ سنگین با چندان آب
بجوشانند تا بپزد و صاف کرده قدری صمغ عربی و کثیرا و روغن بادام و روغن کدو داخل کرده نیمگرم بنوشند و یا شیره تخم خشخاش جو مقشر نیم کوفته
باقلای سفید مقشر هر یک ده درم در شیره خشخاش بپزند تا نضج یابد و در قوام ماء الشعیر آید صاف نموده شیر تازه مثل و مغز نان سفید نبات و روغن بادام و روغن
مغز تخم کدو هر یک بقدر حاجت داخل کرده یک جوش داده فرود آرند و مغز بهدانه و مغز تخم کدو هر واحد پنج درم صمغ عربی کثیرا هر یک یک درم باریک سائیده
آمیخته نیمگرم بنوشند و در آبزن آب نیمگرم بعد تناول حسو نشانند و شیر خر بدهند بعد از ان داخل آبزن نمایند و چون از آبزن خارج شوند بدن را به روغن
بنفشه یا روغن نیلوفر بمالند و بگذارند و وقت نصف النهار غذا شوربای جوزه مرغ معمول بقطف و ماش خیار و اسفاناخ به روغن بادام و با طریه بدرقه
و در شوربا ماش را انداخته و حریره معموله از مغز نان سفید نبات و روغن بادام سازند و ایضاً زرده بیضه نیم برشت و سائر انچه در تدبیر دق مسطور گردید بکار برند و اگر
طبیعت قبض گردد لعوق خشخاش با خیارشنبر و لعوق اجاص و مانند آن بدهند و اگر اسهال عارض شود بحبس آن مبادرت نمایند و این قرص که قوی مسکن است
بدهند صندل سفید گل سرخ صمغ عربی نشاسته بریان گل ارمنی طباشیر هر کدام سه درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر کدام پنج درم مغز تخم کدو و خیار

و مغز تخم بادرنگ بریان هر کدام چهار درم همه را کوفته بیخته کافور قیصوری نیم درم اضافه ساخته با لعاب اسپغول یا لعاب بهدانه سرشته اقراص سازند هر یک
بقدر مثقالی و یکی ازان با شربت حب الآس بخورند سفوف الطین درین کار آزموده است ۞ اگر قرص طباشیر ممسک قرص خشخاش هر یک نیم مثقال
با رب آس دهند بغایت مفید است و یا این سفوف بدهند اسپغول تخم مرو تخم ریحان تخم خرفه بریان هر یک ده درم تخم حماض صمغ عربی نشاسته بریان گل ارمنی هر یک چهار درم
حب الآس بریان سویق جو سویق نبق و غبیرا تخم زرشک هر یک و اقاقیا شش درم شاه بلوط بریان پنج عدد سوای برزر همه را جز ابریشم کوفته صبح و شام بوزن دو درم
بشربت آس و آب سیب بخورند و غذا چوزه مرغ و تیهو بجاش مقشر بریان یا زردی بیضه نیم برشته یا برنج سرخ مع جاورس مسحوق مطبوخ بمغز بادام مقشر بریان
باریک سوده بدهند و همه آنچه برای اصحاب تپ دق که با آن اسهال باشند ذکر یافته بکار برند مسیحی گوید که چون سل قرحه است در ریه مع تپ لازم در
اکثر امراض واجب است که برای معالجه قرحه اشیای حاره یابسه بهر معالجه تپ چیزهای بارد رطب استعمال نمایند خصوصاً چون بدن نحیف شده باشد
و هر واحد ازین دو غرض مضاد است مر دیگری را و مانع از استعمال وست و لهذا تدبیر این مرض صعب عسر القبول بر اطبا دشوار است پس اگر با قرحه تپ نباشد
افضل اشیا خوردن شیر است تنها یا با شکر و کذلک نان بادی بخورند و صالح ترین اغذیه بیضه نیمبرشت بعسل و حریره آرد جو و شکر و بادام و روغن بادام است
و در بعض اوقات لحوم طیور و لحوم حیوانات صغیره خفیفه بخورند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و استحمام قبل طعام و در بعض اوقات و بعد طعام در اکثر آن آب شیرین غیر حار و دخول
آبزن نمایند و از لینت طبیعت حذر کنند و هرگاه نرم شود سفوف صمغ طباشیر گل ارمنی حب الآس مساوی کندر برسیاوشان هر واحد ربع جزو تدارک نمایند
و سه درم ازان بشربت خشخاش یا رب آس بدهند و اگر سل با تپ باشد شیر دران استعمال نباید کرد و بدل او ماء الشعیر محکم الصنعة باین طور دهند که کشک جو
بکوبند و در آب بپزند پخته آلش سه چند بار و سرطان نهری گرفته پای آنها قطع کنند و با خاکستر و نمک پس با آب شیرین بشویند و با کشک در دیگ انداخته با آتش ملایم
بپزند و در بعض اوقات اکارع حملان با کشک چون بپزند و از آن آب و بیاشامند و در بعض اوقات بیضه نیمبرشت و در بعض آن ماهی تازه کباب کرده یا شوربای او
و در بعض آن حریره نشاسته و روغن بادام و نبات بدهند و اگر سرفه اذیت دهد قدری تخم خشخاش سوده در ماء الشعیر و در حسو وقت طبخ داخل کنند و آبزن
معتدل استعمال نمایند و بر سینه و مفاصل روغن بنفشه بمالند بعد خروج از آبزن راحت و سکون لازم گیرند و هرچه تعب آرد از جماع یا غضب یا سهر و غیره
اجتناب نمایند و این قرص استعمال کنند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم تخم خرفه اصل السوس گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته
نشاسته کتیرا هر واحد دو درم بقدر مثقال قرص سازند و یکی بخورند و اگر از کثرت فضول متحدر شود تنقیه بدن واجب بود و اگر ضعف قوت و حدت تپ باشد
این مطبوخ بنوشند مغز خیار تنبر پنج درم بنفشه خشک ده درم مویز منقی بیست درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل
بماند صاف نموده یک رطل صاف نمایند و ثلث رطل روغن بادام داخل کرده بپزند تا قریب النضج رسد بعده بنفشه کوفته بیخته ثلث رطل آمیزند و بر هم زنند و در ظرف آبگینه
بدارند و بقدر قوت بدهند و اگر از خوردن این مانعی باشد این حقنه لینه استعمال کنند جو کوفته بنفشه حسک پستان خطمی روغن کنجد شکر سرخ و چون بدن پاک
گردد آنچه مغری و ملصق قرحه باشد مثل حریره نشاسته و جو کوفته و باقلا و کتیرا و بهدانه و سرطان و روغن کدو استعمال نمایند و اگر در سینه رطوبت بسیار باشد
و حرارت ساکن و لین بود حریره برنج سائیده بعسل و آب سبوس لیسانند و اگر در سینه خشکی و در آواز گرفتگی باشد آب بادرنگ غیر مطبوخ یک نیم اوقیه بروغن تخم
خربزه دو مثقال و یک درم روغن بنفشه یا یک مثقال روغن مغز تخم کدو هر صبح بنوشند و بعد ساعت ماء الشعیر بخیر بنفشه و روغن بادام بیاشامند بعده حریره سرطان
که مذکور شد بخورند و وقت خواب اسپغول صمغ عربی گل ارمنی با آب یا لعاب بهدانه بدهند و اگر نفث الدم حادث گردد این قرص بخورند گل مختوم سه درم
گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر واحد چهار درم کهربا حب الآس هر واحد شش درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر شادنج هر واحد پنج درم صمغ رب السوس
هر واحد هفت درم کوفته بیخته با آب قرص ساخته با آب باران یا آب خیار بدهند و از کدو و برگ خرفه و بادرنگ و عدس مقشر مطبوخ بروغن کدو یا بادام غذا سازند
و آبی که دران گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی جوشانیده یا انداخته باشند بنوشند و دایم در دهن صمغ و گل ارمنی بدارند و بر سینه قیروطی روغن گل و موم مصفی و آب
عصی الراعی بنهند و اگر سرفه کهنه باشد و بر سینه جفاف غالب گردد این لعوق بدهند که نفع میکند بسل و تسکین سعال می نماید باقلای مقشر یک نیم اوقیه نشاسته کتیرا

قرص طباشیر سرطان

لعوق

صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خطمی ہر واحد نیم اوقیہ مغز بادام دو اوقیہ رب السوس تخم خشخاش سفید مغز بہدانہ ہر یک اوقیہ مغز تخم خربزہ مویز منقی
ہر واحد دو اوقیہ مویز را در روغن بادام یا روغن بنفشہ جوشانیدہ مغزیات را جدا جدا سائیدہ مغزیات با مویز سائیدہ مع باقی ادویہ با قدرے
میفختج بیامیزند و دائم در دہن دارند و اگر مادہ حریف از سر نازل شود این لعوق بدہند خشخاش سفید دو اوقیہ سیاہ یک اوقیہ نیم اصل السوس مقشر
کوفتہ سہ اوقیہ بہدانہ تخم خطمی ہر واحد یکنیم اوقیہ کتیرا یک اوقیہ صمغ نیم اوقیہ ہمہ را در پنج رطل آب شیرین بجوشانند تا نصف باقی ماند صاف نمودہ میفختج یک رطل
و لعاب اسپغول نیم رطل و فانیذ نیم رطل و شکر طبرزد نصف رطل داخل کردہ بآتش ملائم بپزند تا منعقد گردد و صبح دہ درم با ماء الشعیر بنوشند و شب قدر فندق
پنج درم بخورند و این حب زیر زبان نگاہ دارند بہدانہ مغز تخم کدو ہر یک ہفت درم رب السوس پنج درم کتیرا صمغ ہر واحد سہ درم مغز تخم خیار چہار درم
سائیدہ بلعاب بہدانہ حب ساختہ استعمال نمایند و اگر نفث مادہ دشوار گردد طبیخ زوفا و جوشاندہ بنفشہ بنوشند و این مطبوخ عناب سی عدد سپستان پنجاہ
عدد اصل السوس مقشر کوفتہ دہ درم پرسیاوشان پنج درم مویز منقی بیست درم انجیر پنج عدد در چہار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب صاف نمودہ
در سہ روز با خمیرہ بنفشہ بنوشند و حریرہ سبوس و فانیذ در روغن بادام بخورند و انفع اشیا برای مسلول شیر ست باید که از استعمال او منع نکنند مگر نزد تپ
قوی و اما نزد عدم تپ یا خفت او وقتی که محسوس نشود واجب ست که ترک شرب شیر نمایند و اگر در رسیدن شیر از پستان نفرت باشد بدوشند فی الفور نیم
رطل با کتیرا و شکر بنوشند و بالجملہ در جمیع علاج سل قصد نفث در رعایت حرارت تپ عدم او نمایند و از خارج ضماد با دویہ مجففہ مثل صبر و اقاقیا
و جوز السرو و مثلث و رامک و سندروس و فقاح و کرنب محرق در روغن آس و روغن گل سازند و شیخ میفرماید که تدبیر قرحہ ریہ دو امر ست یکی علاج حق و دیگر
مدارات اما علاج حق وقتی ممکن ست که مرض قابل علاج باشد و آن تنقیہ قرحہ و تجفیف او و دفع مواد از ان و منع نوازل و اعانت بر التحام ست و تدبیر
نوازل مذکور شد و آن اصل ست در علاج سل و جملہ او تنقیہ بدن و جذب مادہ از سر بسوی اسفل و تقویت سر ست تا فضول در ان کثرت نپذیرد و منع انحدار
از سر بسوی ریہ نمایند و جذب و بسوی غیر این جہت و واجب ست که تنقیہ او بالفصد و بادویہ مخرج فضول مختلفہ مثل قوقایا و خصوصاً با اضافہ حنظل و صمغ
باشد و گاہی احتیاج می افتد بدوائی که مخرج سودا باشد مثل افتیمون و لاجورد و مانند آن و لیکن بتکرار استفراغ برای تقلیل فضول حاجت آید تا آنکہ
بدو استفراغ کنند پس فصد نمایند پس راحت دہند پس معاودت او نمایند و خصوصاً در ابدان قویہ و از اشیای نافعہ در دفع ضرر نوازل استعمال قوقایا ست
و خصوصاً از خشخاش صحیح مملو از تخم و آنچہ اعانت میکند بر قبول طبیعت برای تدبیر این ست که بسوی بلادی که ہوای او مجفف باشد نقل نمایند و در
معالجہ با شامیدن شیر کنند و نصب نفس در اکثر با انضباب باشد گردن بسوی بالا و پیش کشیدہ تا وقوع بعض اجزا سے ریہ بر بعض مستوی
باشد و در تسکین سعال بما نعات نفث الحاح ننمایند که در ان خطر عظیم ست و اگرچہ وہم خفت در ان میشود و اما مدارات تدبیر قرحہ یا تجفیف قرحہ
است تا شگافتہ و کشادہ نگردد و اگرچہ بآن امید التحام و اندمال نیست لیکن در ان امید مہلت صاحب او ست ہر چند که زندگی او دشوار ست و بادنی خطا
متأذی میگردد و این مجففات قبض ریہ و تجفیف و تضییق او میکنند و اگرچہ اندمال او نمیکنند و کسی که سلوک این طریق نماید استعمال لبن نباید و لیکن مرکب
برای ادویہ سل ست و در ان مضرت لقروح نیست و اما تنقیہ قرحہ بمنقیات مذکورہ و طبیخ زوفا نمایند و قوی ترین آنہا لعوق کرسنہ بحب القطن ست و قوی
از ان لعوق عنصل التسیر ست و لیکن احتیاج میشود بجمیع ادویہ لزجہ مغریہ با آنہا و گاہی اعانت بمخدرات برای منع سعال تمکین و ابر نعل خو کردہ
میشود و درین ہنگام محتاج میشود و تدبیر نافعش قوی و این منقیات در ابواب سابق مذکورہ شدہ و در باب تنقیح نیز خواہد آمد و معتاد از انہا حسالے که سینہ و
احسائیکہ در ان کرات شامی و قند متخذ از آرد نخود و کندر و سی و کرات تنہا مسلوق بماء العسل که در ان منقیات منفثہ و ملحمات جوشانیدہ باشند و معاجین مجففہ مثل کمونی و
اثاناسیا و لعوق بزر کتان ست و مشہور دیاطوس تریاق چون بعض اوقات خصوصاً در اول و ہنگامی که نزلہ شدید نباشد نافع ست و کذا وقتی که تپ نباشد
و بجہت ذبول نرسیدہ باشد و گل مختوم و گل ارمنی در ہر وقت نافع تر ست و کذا جمیع کمادات و ضمادات و مروخات منقیہ در ذات الجنب غیرہ مسطور ست
و چون قروح صدر و ریہ کہنہ گردد و رطوبت در ریہ بسیار باشد یک ملعقہ صغیر از قطران تنہا یا بالعسل قدری زمیعہ سائلہ بالعسل صبح و شام لیسیدن نافع بود و اگر حرارت

کہ دران سرطان مادہ پختہ باشند بپاشامند و نشان ما دگی سرطان آنست کہ سوزن در رلشت او فرو برند اگر رطوبت ہمچون شیر برآید مادہ باشد پس اطراف او دو
کردہ با آب نمک و آب خاکستر بشویند تا از چرک و رطوبت لزج کہ برظاہر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد ورماء الشعیر با چوزہ و بزغالہ بپزند
و اگر طبع نرم بود و حاجت بحبس آن افتد در ماء الشعیر حب الآس بپزند و لشربت آس بنوشند و حب الآس در ماء الشعیر در سرفت درین مرض سود دارد و
اگر سرفہ شدید بود در ماء الشعیر اسپغول و تخم کاہو داخل کنند و اگر در بدن مریض فضول باشد باین مطبوخ خیار شنبر تنقیہ نمایند مغز خیار شنبر بنفشہ ہر واحد ہفت
درم مویز منقی لبست درم عناب دہ دانہ سپستان سی عدد در دو من آب بپزند تا ثلث باقی ماند مالیدہ صاف نمودہ سی درم ترنجبین در آن حل کردہ باز دیگر
بجوشانند و صاف نمودہ باز بجوشانند تا صد درم باقی ماند بنوشند و این مسہل نیز مفید است فلوس خیار شنبر پنجاہ درم بنفشہ دو درم عناب پنجاہ دانہ
سپستان صد عدد مویز منقی سی دانہ ہمہ را در دو من نیم آب بپزند تا نصف بماند صاف نمودہ نیم من فانید و چہل درم روغن بادام آمیختہ بجوشانند بالقوام
شہد آید چہل درم بنفشہ کوفتہ بیختہ لبشند و نگاہ دارند و حسب قوت مریض بدہند و اگر از مسہل انکار باشد حقنۂ لین لعمل آرند و اگر دماغ گرم باشد
و قبول انجرہ نماید و از ان رطوبت بشش ریزد اول فصد سر و نمایند بعدہ تدبیر مسہل کنند و چون تن پاک گردد ادویۂ منقیۂ مدلہ بدہند و احساء از
کشک جو و آرد باقلا و نشاستہ و کتیرا و بہدانہ ساختہ سرطان مادہ پاک کردہ دران پختہ و روغن مغز تخم کدو ریختہ با شکر یا بی شکر بخورانند و اگر در سینہ
رطوبات لبسیار باشد حریرہ از نہا ودر مقشر و آب سبوس و تخم خیار و شکر یا عسل بدہند و حب السعال استعمال نمایند و انچہ در سرفۂ رطب گذشتہ بکار برند گل ارمنی
بلعاب بہدانہ یا آب باران سخت نافع ست بجفیف قرحہ اندمال آن نماید و ہر گلی کہ شور نباشد درین باب سود دارد و مگر آنکہ ضیق النفس باشد کہ درین صورت
گل نباید خورد و اگر مادہ عسر الخروج باشد از افیون و تخم خشخاش و دیاقوذا کہ مغلظ مواد و مانع نفث اند اجتناب نمایند و این رطوبات از سینہ و بدن کمتر کنند
و قرحہ را خشک نماید صبر آب باران مغسول ترید موصوف ہر یک چہار دانگ رب السوس نیم درم کتیرا یک دانگ حب سازند و جہت تقویت ضعف طبع کم و
زیادہ کنند و اگر با ریم خون آید علاج نفث الدم نمایند محمود شیرازی مینویسد کہ ہر صبح شربت خشخاش و یا شربت بنفشہ دہ درم سکنجبین دہ درم و یا جلاب انبہ
سپستان یا عناب دہ عدد لبشکر سفید و یا ترنجبین دہ درم بدہند و غذا ماء الشعیر مطبوخ لبسرطان سازند و اگر مریض از سرطان کراہت کند با ماء الشعیر الکارع بپزند و یا حریرۂ
نشاستہ و روغن بادام و خشخاش بدہند و روغن بنفشہ و کدو و بادام بر بدن بمالند و اگر از ماء الشعیر کراہت نمایند مزورۂ ماش بمغز بادام و اسفاناخ و غیرہ کردہ
بدہند و نوشیدن شیر خر و زنان یا نعاج یا بز درین مرض نافع ست و اگر از پستان بمکند بہتر و سریع التاثیر باشند و باید کہ در معالجۂ سل از مراعات قرحہ
بدانچہ جلا و تنقیہ و تسکین سعال و التحام قرحہ کند غافل نباشند و آبزن حمام غیر حار باعتدال استعمال نمایند و بعد استحمام روغنہای مذکور بمالند و ماء الجبن
در ابتدای سل و انتہای او نفع عظیم دارد چہ آنرا در ترطیب بدن و تسمین آنہا تاثیر بیشتر از تلحیم ست باید کہ بنوشند و نان بادی بخورند و از اسہال و تلیین
طبیعت و تعب و غضب و جماع و کثرت کلام حذر کنند و این قرص برای اصحاب سل نافع ست اگر با آن نفث الدم و ماده باشد گل مختوم گل ارمنی نشاستہ
ہر واحد پنج درم سرطان سوختہ دہ درم کتیرا طباشیر ہر واحد شش درم رب السوس سہ درم کوفتہ بیختہ بلعاب بہدانہ قرص سازند شربت دو درم و این قرص نیز
نافع مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ ہر واحد چہار درم طباشیر سرطان محرق ہر واحد دو درم نشاستہ کتیرا ہر واحد یکدرم کوفتہ بیختہ بجلاب سرشتہ قرص سازند
شربت دو درم با دو وقیہ جلاب یا پنجاہ درم ماء الشعیر و این لعوق نیز نافع اصحاب سل ست باقلای مقشر مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ ہر واحد
پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہر واحد ہفت درم مغز بادام مقشر دوازدہ درم مغز تخم خربزہ دہ درم مویز منقی مطبوخ بروغن بادام دوازدہ درم مغز بہدانہ
دہ درم مغز بادام و بزور را کوفتہ آمیختہ در دو رطل آب بجوشانند تا نصف رطل آب بماند نبات سفید یک رطل داخل کردہ با آتش ملائم بپزند تا غلیظ گردد و ہر روز
دہ درم از ان بخورند و این شربت مسلولان ضعیف قضیف را نافع ست آب انار شیرین چہار رطل آب سیب شامی یک رطل آمیختہ کرد و در رطل ہمہ را در آتش
ملائم بجوشانند تا نصف بماند شربت دو درم و این با سویہ گفتہ کہ سرعت و سل امراضی ست کہ شفا نمی یابند و قول در علاج آنہا فضول ست لعبدہ این دوا
نافع مسلول بیان نمودہ کتیرا صمغ عربی گاوزبان رب السوس نشاستہ ہر واحد سہ درم گل ارمنی چہار درم گلسرخ پنج درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار

هر از انشقش و بزر بطان سوخته مغز بادام هر یک دو درم کوفته بیخته قرص سازند و یک مثقال بخورند شربت یا در الیجبن تسحه یک نزله مینماید خصوصاً آنچه از حموضات لسازند
اگر استعمال نمایند از حموضت مرتب نسازند و تجربه یک نزله ملاحظه نمایند چون محسوس گردد ترک باید کرد و طبری گوید که قرحه حادث در ریه
چون مستحکم گردد در شفای او طمع نیست و قبل از استحکام علاجش این است که نظر کنند اگر با قرحه تپ دق لازم باشد فصد کنند اگر امکان آن باشد بعده
لزوم ماء الشعیر لعناب و سپستان که بران اندکی از صمغ آلو و صمغ عربی و کتیرا انداخته باشند و سینه را به روغنهای مفتره مثل روغن گل و خیری بمالند اگر
ضرورت مزاج مانع این نباشد و ماء الفرع مشوی که بر کدو گل حکمت نموده در تنور پخته آب وافشرده باشند گرفته و بران صمغ و گل مختوم و گل نشاموس انداخته
بنوشند و وقت غذا ماء الشعیر بنوشند و بران ادویه مذکوره نیز اندازند و اگر خروج ریم زیاده باشد اندکی شربت عسل یا ماء فج نوشیدن با آنها اید و تمریخ صدر
نمایند بموم روغن که اندکی حضض آمیخته باشند و چون ریم قلت پذیرد و تپ زائل گردد این قرص دهند کند رانتیج لبد هر واحد یکدرم گل مختوم گل نشاموس مغزه
هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر واحد یکنیم درم ریوند بزر البنج هر واحد دو دانگ افیون یکدانگ همه را با ریکسا ئیده بلعاب اسپغول مغلی
مصفی سرشته بقدر یک یکدرم قرص ساخته خشک نمایند و سه روز یک قرص با ماء الشعیر یا شربت آملی زب یا سیب یا رب به دهند اگر سعال موذی نباشد
والا با ماء الشعیر تنها بخورند و اگر تپ زائل نشود و قرحه باقی بود این قرص را با ماء الشعیر که دران سرطان ماده نهری مغسول پخته باشند بدهند و اگر بسبب ثقل
علت و ضعف قوت احتمال این نشود و شیر خر بیاشامند اگر موافق مزاج او باشد و استعمال تپ بطریق استحاله شیر نماید و اگر احتمال شیر خر بسبب علت
و سوء مزاج نبود و شیر زن از پستان بمکند بعد اصلاح غذای او که باین طریق بر حاصل شود و **اقوال متفرقه** بعضی گویند که ترک فصد و استفراغ در مرض
واجب است مگر آنکه سبب حدوث او سیلان مواد از سر بسوی ریه و یا از بدن بسوی آن باشد که درین صورت بمنع آن جهد نمایند هر چند بفصد قیفال و باسلیق باشد
بشرط آنکه قوت وفا نماید و بسیار قوی باشد و اندک خون بگیرند بحسب قوت و مزاج و سن و عادت و بعد ازان اگر قوت متحمل تلیین باشد دوای ملین مانند مطبوخ
عناب و سپستان و مویز منقی و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر با فلوس خیار شنبر و خمیره بنفشه و تدری روغن بادام بدهند و اگر مریض صاحب دنب و یا ضعیف القوة
و یا به درجه ذبول رسیده باشد هرگز جرأت بفصد و اسهال بوجهی از وجوه نباید کرد بهر سببی که باشد و چون هزال و لاغری عارض گردد فصد
تام تخضیب و فربهی بدن بتغذیه و تقویت با رعایت حال قرحه و سعال نمایند بنحویکه در مبحث دق مسطور گردد و ابن سرابیون تابعان او در علاج این
مرض را ول امر حکم بفصد قیفال نموده اند از جانب علت با حساس وجع اگر مانعی نباشد و همچنین اگر بسبب نزلات منصبه از سر باشد و بعد ازان اسهال نمایند بدوای
متوسط لین بتنقیه سر کنند بدوائیکه از تربد و صبر مغسول در ربالسوس سازند و مقدار ادویه بحسب قوت علیل باشد و اگر قوت ضعیف باشد اسهال بادویه
مذکوره نمایند بلکه مطبوخ مسطور استعمال کنند و اگر نفث الدم بهم رسد ادویه نافعه سل و نفث الدم باهم بیاشامند و حبوب نافعه قرحه ریه با نفث الدم در دهان
دارند و ضمادات بر سینه استعمال کنند و اگر با سرفه شدید باشد لعوقات و حبوبات نافعه سل با سعال بخورند و اگر نزله باشد دوای قوذا استعمال نمایند
و اگر با سل عسر نفث باشد مطبوخ زوفا بدون زوفا بیاشامند و نشکر بکار برند تبریانه و مغز بادام مقشر و مویز و انگور شیرین تازه و عناب و سپستان و مانند آن
بلیغ النفع است و ابن ماسویه گفته که تناول لحم قنفذ لبسیار است که آثار این مرض زائل میکند و جالینوس گوید که مسلولین انتفاع می یابند باطلیه اضمده
زیاده از انتفاع بمشروبات و در تابستان بروغن گل و لعبیر و طی بارد طلا نمایند و در زمستان بروغن مصطکی و ناردین و مانند آن و یا لعضا معمول زکرده اسیاه و تراب
کندر و سفیدی بیضه ضماد کنند و از کلام قرشی مستنبط میگردد و واجب است که دوا و غذای مسلول از سرطان نباشد **تعلیم** آنکه سل حقیقی است و غیر حقیقی حقیقی
قرحه ریه است که مسطور شده و غیر حقیقی آنکه از کلام شیخ الرئیس و دیگر متاخرین مستفاد میشود که گاهی اطلاق می یابد اسم سل بر مرض دیگر که با آن قرحه
تپ نباشد و این چنان است که لبعضی کسان باشند که اگرچه در ریه ایشان قرحه نباشد لیکن حال ایشان همچون حال مسلولان بود در ریه آنها قابل خلاط غلیظه لزجه
از نوازل باشد که پیوسته رطوبات لزج از سر ایشان بسینه فرود آید و مجاری تنفس ممتلی و تنگ گردد و باین سبب تنگی نفس و سرفه سخت تولد کند و کار بدان رسد که ضعف قوت
و لاغری کاهش بدن پدید آید هر چند این مرض فی الحقیقت از قبیل ربو و ضیق النفس است و مرض او در حقیقت مانند اصحاب ربو لیکن در عرف اطبا مجازا

این مرض را نیز سل و مریض را مسلول خوانند و فرق میان هر دو نوع از عدم تپ و قرحه و خروج رطوبت خام نفث و درین نوع و لزوم تپ دق و خروج
ریم نفث در قسم اول ظاهرست و فرق در رطوبت و ریم از بد بوی ریم نزد نفث خواه وقت سوختن او و وقت نشستن گردیدن آن در آب بعد یکساعت بخلاف
این در رطوبت توان کرد و بالجمله علاجش بعلاج ربو و ضیق النفس نماید اگر با آن اندکی حرارت باشد علاج سل و علاج ربو مخلوط سازند و رازی گوید هرگاه که مسلول
را تپ نباشد و چیزی غلیظ چون سرگین ماهی نفث بر آید طبیخ زوفای خشک پرسیاوشان انجیر لوبیه دینه مویز منقی باید داد و لعوق از حلبه آب انجیر تخم قرطم برای
او مرتب باید ساخت و چون آب کرنب یک رطل و عسل مصفی ثلث رطل بر آتش ملایم بجوشانند تا بقوام لعوق آید برداشته و استعمال نمایند نهایت مفیدست
و صاحب زمرد اخضر گوید که گاهی مشتبه میگردد و نزلة السل مسمی بسل غیر حقیقی ست و دران تپ نباشد و علاجش منع نوازل بشربت زوفا و مانند آنست
و ایضاً صاحب اقتباس منقول است که در سل غیر حقیقی که سببش نزول رطوبات از سر بسینه و ریه باشد بجهت تلطیف ماده این مطبوخ دهند زوفای خشک
هفت ماشه پرسیاوشان برگ گاوزبان هر یک پنج ماشه ابریسم سپستان انجیر زرد چهار عدد عناب هفت عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بالیده بنوشانند
و غذا شوربا با نان دهند و جهت تنقیه حب فراسیون و معجون ترید و سفوف آن و سفوف غاریقون خورانند و در مطبوخ مذکور برگ ابریشم توله
نه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت و بنا بر چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام بدستور و صبح
رب السوس دو ماشه در شربت زوفا در حسب بمکند اصل السوس کزبرة البیر گاوزبان هر یک هفت ماشه ابریسم زوفا هر یک ماشه جوش کرده
گاوزبان و زوفا هر یک توله ماشه همین نمط سه چهار بار بعمل آرند بعده باقی همه تدبیر که در بحث ربو نوشته شد بکار برند
بر بنا بیکار صاحب آن بچهار چیز مؤل شود و بزودی هلاک گرداند اول اختناق از احتباس بلغم در حلق دوم تعفن و تآکل ریه و سینه و حجاب سوم استسقای لحمی
چهارم سحج امعا کذا فی التلخیص و گویند که سل غیر حقیقی مراد از انصباب نزله بر ریه و سینه است و بر آمدن آن بلغم و نفث علامت لعینه علاج سرفه بلغمی
بتلطیف و تقطیع ست کذا فی المدة المحتقنه و مسیحی گوید که هرگاه سل بدون تپ باشد و نفث غلیظ لزج و خروج او بتعب و سعال شدید بود طبیخ زوفا که دران زوفای خشک و
فراسیون و کرسنه و ایرسا و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن چلغوزه داخل کرده باشند بنوشند و حسوی آرد گندم و آرد حلبه و نشاسته و عسل مصفی و روغن بادام غذا سازند
و این لعوق با لطف کیموسات غلیظه صدر نافع ترست حلبه اوقیه بزر کتان اوقیه و نیم حرف نیم اوقیه مغز پسته دانه نیم اوقیه رب السوس اوقیه کوفته
بروغن چلغوزه آلوده بعسل مقوم لیسر کنند و این لعوق نیز نافع ست آب کرنب سه رطل و عسل یک رطل بجوشانند تا آب برود و عسل باقی ماند مغز پسته نیم
رطل با ریگ سائیده بیامیزند و یکدرهم با شیر خر مطبوخ با آب القند نیم رطل مع یکدرهم زوفای خشک بخورند شیر بز نیز عوض شیر خر جائز ست و قوی تر ازین لعوق عسل با شیر خر ست

نفث المدة

یعنی بر آمدن ریم از دهن بسبب آن یا انفجار ذات الریه و ذات الجنب ست و یا قرحه ریه یا انفجار ورم حنجره یا حلق یا مری یا قصبه ریه یا دیگر اجزای دهن
یا انفجار ورم اجزای سینه و قرحه آن بسبب انفجار خراج و یا خلط حاد اکال و یا نزله حاده اکاله و یا رسیدن ضربه یا سقطه بر سینه و یا استعمال ادویه حاده اکاله یا انفجار
دبیله معده یا قرحه آن گاهی عقب نفث الدم که ملتحم نگردد و عفن شود حادث میگردد و تشخیص این اسباب و محل تولد مده مثل نفث الدم نمایند یعنی اگر ریم
بتبزق بر آید از اجزای دهن باشد و اگر بتنحنح بر آید از لهات و خشکی حلق باشد و اگر بتنحنح بر آید از قصبه ریه و حنجره باشد و اگر بقی و سعال بر آید از مری و معده باشد
و اگر بسعال بر آید از قصبه ریه یا صدر باشد و ایضاً تقدم ذات الریه و ذات الجنب انفجار آنها دلالت کند و لزوم تپ دق و دیگر علامات سل بر قرحه ریه
دلیل باشد و تقدم خراج سینه و وجود وجع در صدر و خروج ریم غلیظ لسیفه شدید نشان انفجار ورم و قرحه سینه است و اکثر اوقات با این تپ نباشد و
نفث المده در زمانه حار رطب چون ربیع و بلدان شمالیه هم میرسد و آن از امراض مخوفه است و سیما آنچه بسبب انفجار ورم ریه و قرحه آن باشد و قروح صدر یعنی قروح
عضلات و غشای مستبطن اضلاع سالم تر از قروح ریه و قصبه آن و قروح حجاب ست و واجب نیست که هر صاحب نفث المده مسلول باشد تا که نفث المده
بدون سل میباشد و لیکن سل بدون نفث المده نباشد و بعضی قرحه صدر را نیز سل گویند کما مر فی السل و چون در حلق ریزه باکی و اکثر انتقال السل

پس در طشت انداخته بگذارند تا روغن و صاف بالا آید آنرا جدا کرده در پارچه سفت سه ته صاف نموده و پارچه با پارچه صاف کرده اندکی در آفتاب نهند تا رطوبت جذب شود پس بگیرند آب باران هفت آثار آب نیشکر سه آثار برگ گاوزبان گل گاوزبان تخم خشخاش هر یک نه توله افسنتین زوفای خشک اصل السوس برگ بادرنجبویه هر یک چهار توله زرنب سعد دارچینی تخم بادرنجبویه و شاهتره بادیان خطائی هر یک توله چای خطائی تودریین صمغ عربی هر یک هفت توله خاکشی انگورشفا هر یک پنج توله گل منڈی یک نیم پاو برگ روسه سه پاو گل روسه سه پاو آثار برگ ترنج و ریحان نعناع همه سبز هر یک نیم پاو قرنفل پنج توله مشک عنبر هر یک یکدرم زعفران دو مثقال قند سفید سه پاو کیوره یک آثار آب لیمون شربتی نیم آثار داخل کرده بدستور عرق کشند شربتی از نه توله تا بست و پنج توله ولیکن غذا یک وقت موقوف دارند و بر ماء اللحم اکتفا کنند و پیوسته رب السوس و شیر خشت در دهن دارند و حبوب اشنا حریره با سفوف نیز استعمال نمایند

اوجاع صدر و جنب و نواحی آن

گویند که مراد از اوجاع درینجا آنست که عام و شامل اورام و آلام و امراض باشد و اطبا در اطلاق اسامی اورام این عضا اختلاف دارند نزد اکثر اطبا باختلاف محل هر یک از آن باسمی مخصوص مسمی است چون ذات الجنب خالص و غیر خالص و خالصه و شوصه و ذات الصدر و ذات العرض و سرسام نزد بعضی متاخرین مثل شیخ و قرشی و اکثر متقدمین در اورام مذکوره فرق نیست و از الفاظ مترادفه شمرده اند بالجمله اکثر اطلاق لفظ اوجاع عموماً بر امراض مولمه این اعضا میکنند و برین تقدیر حدوث آن یا از سوء مزاج مختلف مولم ساذج یا مادی و یا تفرق اتصال و یا مرض ترکیب باشد و ساذج مختلف حار یا بارد یا یابس بود زیرا که سوء مزاج رطب موجب وجع نبود و آن یا از اسباب داخله بود مانند تناول ادویه و اغذیه و یا از اسباب خارجه باشد مثل سردی هوا و گرمی آن و مادی مختلف خواه از ماده ذی قوام یعنی اخلاط اربعه بانفراد یا ترکیب آنها یا نزله منصبه از راس باشد و آن مجاور یا مداخل غیر مورم یا مورم بود و خواه از ماده غیر ذی قوام یعنی ریح غلیظ متولد از فضول بلغمی یا سوداوی باشد یا ریح بخاری متولد از فضول دموی یا صفراوی و آن یا در اعضای صدر و جنب تولد کند و یا در اعضای غذا مثل معده و کبد و یا عروق بسبب ضعف هضم یا سوء هضم یا اغذیه منفخه مولده ریاح متولد شود و از آن اعضا بصدر انتقال نماید بجهت مجاورت و تفرق اتصال از ضربه یا سقطه یا جراحت یا قروح و امثال آنها باشد و مرض ترکیب لم باشد سده و یا تقلص و تشنج باشد و تشخیص این اسباب چنان باید کرد که اولاً ملمس عضو و نفس و نبض مریض خیال نمایند اگر ملمس گرم و نفس و نبض سریع و عظیم دریافت گردد و بمبردات انتفاع و بمسخنات ضرر یابد از سوء مزاج حار ساذج باشد و با وجود این علامات بچشم و چهره مریض نیز نظر کنند اگر در هر دو سرخی و برآمدگی عروق و در نبض امتلا و در نفث و قاروره سرخی معلوم شود و حال ثقل اعضای صدر و پهلو و وجع تمددی و ضربانی و ضیق نفس و سعال و شیرینی دهن نیز پیدا شود و اینهمه علامات سوء مزاج حار دموی است و اگر رنگ چهره و زبان و نفث و قاروره زرد نماید و حال وجع ناخس و عسر نفس و نفث و تلخی دهان و بیداری مفرط نیز پیدا شود این علامت سوء مزاج حار صفراوی بود و اگر ملمس سرد و نفس و نبض بطی و صغیر یافته شود و از مبردات ضرر و از مسخنات نفع یابد از سوء مزاج بارد ساذج باشد پس با وجود این آثار نظر بچهره و نفث و قاروره نیز باید کرد اگر تهبج در چهره و در صاحبت رنگ آن و رنگ نفث و قاروره سفید نماید و با آن نرمی نبض و رطوبت دهان و ضیق النفس شدید و وجع ثقیل تمددی باشد از سوء مزاج بارد بلغمی بود و اگر کمودت رنگ و صلابت نبض و شدت عسر خروج نفس و سیاهی آن و سوء فکر و قلق و وسواس و خفقان و دیگر آثار سوء مزاج یابس ساذج بود از سوء مزاج سوداوی باشد و اگر صرف شدت صلابت نبض و عسر نفس و خشکی دهان و بیداری و یبوست موضع و سرعت انتفاع آن بروغن را که بران مالند و منتفع گشتن بمرطبات و ضرر یافتن بمجففات باشد از سوء مزاج یابس ساذج بود پس اگر با این علامات آثار سوء مزاج صفراوی یا سوداوی مضاف گردد سبب سوء مزاج یابس همان خلط باشد و اگر با وجود علامات خلطی از اخلاط مذکوره انتقال وجع و نفخه نیز پیدا گردد از ریاح متولده از فضول آن خلط باشد و اگر با وجود انتقال در تقدم آثار سوء هضم و تناول اغذیه و ادویه نافخه دریافت گردد از ریاح معده و کبد باشد و فرق در وجع حادث از ریاح غلیظه متولده از فضول بلغمیه و سوداویه و میان ریاح بخاریه متولده از فضول دمویه و صفراویه آنست که حادث از ریاح غلیظه اندک ثابت و بطی الانتقال میباشد و وجع مائل باسفل صدر و جنب و شراسیف با سائر علامات بلغم یا سودا بود و حادث از ریاح بخاریه سریع الانتقال از موضعی بموضع دیگر

و مائل بطرف اعالی با سائر علامات غلبهٔ دم یا صفرا باشد و فرق در ریاح بلغمی و سوداوی آنکه بلغمی با رطوبت و سوداوی با یبوست میباشد و اینجا که تمدد بسیار باشد و تقدم اکثار اغذیهٔ غلیظهٔ مسدده و ترک استحمام و ریاضت و حرکت بران گواهی دهد از سدهٔ اورده یا شرائین آن اعضا باشد و تقاصیص حجاب [illegible] مسطوره گردد و کذا علامت هر یک از اورام مذکوره مع اسباب با علاج جدا جدا بیاید

علاج اوجاع مذکوره حادث از حرارت و یبوست

اگر از حرارت ساده باشد ازالهٔ سبب نمایند و ادویه و اغذیهٔ مبردهٔ موافقه استعمال کنند مثلا لعاب اسبغول و بهدانه و شیر مغز تخم کدو و خیارین [illegible] خشخاش با شربت نیلوفر یا بنفشه یا انار یا جلاب شکری دهند و در استعمال دیاقوذا برای تسکین وجع باکی نیست و طلیه و ضماده مرتب از صندلین و [illegible] کدو و گل ارمنی و آرد جو با آب عصی الراعی و آب برگ گل و آب برگ بید و آب کشنیز تازه بعمل آرند و اگر حرارت شدید باشد اندکی کافور و شمهٔ زعفران اضافه نمایند [illegible] شکر و آب کاسنی و بادیان با شیر یا همچنان سبوس جو شانیده تا آب [illegible] شکر و مسکه داخل کرده بنوشند و مغز تخم کدو و کذا ضماد برگ خطمی یا آرد جو و پوست خشخاش و اکلیل الملک و کذا خوردن سه درم لبستان و فرو ز خشک بجلاب نافع و شوربه جو یا پاچه یا با شیر برنج یا اسفاناخ و کدو و بقلهٔ مبارکه [illegible] بادام و روغن خشخاش یا ماهی رضراضی غذا سازند و اگر از حرارت مادی دموی باشد فصد باسلیق و اخراج خون بقدر حاجت و تلیین طبیعت بمثل مطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و بعد ازان تعدیل مزاج نمایند بدانچه در حرارت ساده مذکور شد بدون افراط در تبرید بلکه بچیزی که در ان انضاج و تحلیل و جلا و قوت نفث [illegible] و عناب بنفشه خطمی خبازی تخم خربزه نیکوفته و در عرق عنب الثعلب ترکرده شربت بنفشه داخل نموده بنوشند که وجع صدر را مفید و اگر از حرارت مادی صفراوی [illegible] نضج صفرا نمایند بتغلیظ آن از ادویهٔ مبرده مانند شربت نیلوفر و شربت بنفشه با عرق بید شیرهٔ مغز تخم کدو یا ماء الشعیر و بعد تنقیهٔ آن بنقوع فواکه یا خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج بانچه در سوء مزاج حار گذشت و هرچه در سوء مزاج یابس می آید بانچه معین بر نفث باده و ترطیب [illegible] و غسل باشد مثل ماء الشعیر با شکر سفید باید کرد و استعمال دیاقوذا در ابتدا برای تسکین وجع و تنویم بدهند اگر از یبوست ساده باشد ترطیب با دویه و اغذیهٔ مرطبه [illegible] مثل لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب شکری و شربت گاوزبان و دیاقوذا و ماء الجبن با شربت نیلوفر نمایند و تمریخ بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و قیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و روغن کدو که با آب جرادهٔ کدو و لعاب اسبغول و آب عصی الراعی و آب [illegible] تسقیه کرده باشند یا به کرده و آبزن نیمگرم که دران حشائش رطبه جوشانیده و ادهان رطبه بجته باشند استعمال نمایند و بجای ماء الشعیر با شیر [illegible] و کشکاب گندم مطبوخ [illegible] یا گوشت [illegible] و ماهی رضراضی شوربا [illegible] بقول اطبا شد اسفاناخ و کاهو و کدو و خبازی [illegible] ملوخیا پخته بروغن زیت تازه یا روغن بادام شیرین [illegible] نموده [illegible]

علاج اوجاع مذکوره حادث از برودت

اگر از برودت ساده بود دفع سبب و استعمال ادویه و اغذیهٔ مسخنهٔ موافقه مثل طبیخ انجیر و مویز و حلبه و زوفای خشک با شربت [illegible] و دواء الحلتیت و معجون الملک و جالینوس و تریاق اکبر نمایند و ماء العسل ساده یا مفرده بنوشند و تمریخ صدر بمثل روغن قسط و ناردین و [illegible] دلبسان مفرد یا مرکب بجند بیدستر و مقل و ثافسیا و عود قماری و امثال آن کنند و اغذیه مثل نخود آب و کرنب و طیهوج حلبه ساده یا با لحوم طیور خفیفه [illegible] صید یا مثل آهو و ارنب بریان بروغن گاو یا زیت یا روغن گردگان و همچنین طاؤس پخته با گوشت و پیاز آن نمایند و اگر وجع شدید باشد برای تسکین آن تناول مثل فلونیا و برشعثا و فیروز نوش باکی نیست و حکیم شریف خان در فوائد شریفیه می نویسند که گاه وجع صدر و جنبین و اضلاع نزد رسیدن سردی [illegible] هوای بارد یا آب سرد عارض میشود و علاجش خوردن سنجرنیا و تریاق فلاسفه و دواء المسک حار و امثال آنست و تمریخ صدر با دهان حاره [illegible] و غیر آنها از اضمده و اطلیهٔ حاره و گویند که خوردن میعه و بخار گرفتن و طلا کردن از خارج بان وجع صدر را مفید است و صاحب علاج الغربا گوید که اگر درد سینه [illegible] باشد و آن بی تپ بود و یا ارده نیم ماشه سوده یا پنج ماشه قند سیاه غلوله بسته فرو برند و بعضی بر آن زنجبیل بشرکی فزایند و یا برگ سهجنه پخته بخورند [illegible] طبیخ حلبه با عسل نیز نافع اوجاع مزمنه صدر و ضیق النفس ست و طلای قسط بر سینه [illegible] و شیر [illegible] بهم در شش [illegible] سخن مفید ابن ماسویه گوید که [illegible]

نیم کوفته پرسیاوشان زوفای خشک قنطوریون دقیق بادرنجبویه شکاعی انیسون زیرهٔ کرمانی ثار مشک هریک دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده شش درم لسفائج سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر گلقند عسلی هریک پانزده درم
مالیده باز صاف نموده روغن بادام یکدرم چکانیده بیاشامند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد تنقیه بطبیخ تربد یا غاریقون نمایند و اگر احتیاج بمسهل قوی تر
ازان باشد حب منتن و یا ایارجات کبار مانند ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا دهند و بالجمله لازم ست که مسهل بدو قسم باشد که مخرج
بلغم و ریح هر دو باشد و از مسهلات نیک گرم مائل بلطافت شر اسیعت باشد اسهال بحجر لق سیاه ست بانتها کو که بلیغ النفع ست چون نقایا یا حب
منفعت کند بسهولت باشد و دوران ارخا و جلا و غسل و تقویت باصلاح ریاح و کسر و تحلیل آن بود مثل تریاق اکبر معجون العسل مفوه و اثاناسیا و فندادیقون
استعمال نمایند و از جملهٔ ادویه عظیم النفع نوشیدن جعدهٔ مطبوخ با شربت عسل ست و یا فودنج نهری افزوده بعسل بیاشامند و اگر خولنجان سکبینج کوفته بقدر
نخود ساخته یکمثقال باب گرم بدهند در اخراج ریح کثیر و رطوبت قلیل خیلی سودمند ست و همچنین قسط و افسنتین هریک دو مثقال با شراب شیرین کهنه خوردن کذلک
آشامیدن جندبیدستر با سرکه ممزوج بگلاب و زیت کهنه خصوصاً که سرکهٔ انجدان و عنصل باشد و نیز طبیخ تنباکو و طبیخ ثافسیا اوجاع قدیمهٔ صدر و جنب حادث از
ریاح بلغمیه را نافع ست و همچنین طلاء ضماد و داخل تکمید نخالهٔ حاورس بعد تنقیهٔ تام و نقای بدن مفید و این مرهم جید النفع ست سداب زوفای خشک اسطوخودوس
شونیز قسط بحری حب الغار در شراب یا بعرق جبسفرم خوب جوشانیده صاف کنند و اندکی جندبیدستر داخل کرده بر سینه و پهلوها بمالند که مجرب ست و این قیروطی نیز شونیز خولنجان
برگ آس زرنباد فاوانیا وج زوفای خشک مساوی کوفته بیخته موم سرخ روغن زیت کهنه روغن قسط گداخته با ادویهٔ مذکوره در هاون خوب
حل کرده بر سینه و پهلوها بمالند که مجرب ست و از آب سرد و هوای سرد اجتناب ضرورست و اکثر اطفال را کفایت مینماید آشامیدن یکدرم یا ده درم نبیذ
شکری خصوصاً که دران قدری زردک انداخته باشند و جبسفرم نیز اوجاع صدر و جنبین صبیان را نافع ست و علاج ریاح سوداویه نضج دهند بایست
بمطبوخ مرتب از گاوزبان شاهتره اصل السوس مقشر نیم کوفته عنب الثعلب پرسیاوشان هریک شش مثقال گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه انیسون هریک
یکمثقال عناب ده دانه سپستان بست دانه جوشانیده مالیده صاف کرده خمیرهٔ بنفشه گلقند هریک هفت درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند تا
ظهور اثر نضج در نفث برین مداومت نمایند و بعد ازان فصد صافن کنند که انفع ست و باسلیق و اسیلم دست کشایند و خون بقدر اعتدال بگیرند پس
مریض را دو سه روز راحت دهند و دواء المسک معتدل با عرق گاوزبان و گلاب که بران تخم فرنجمشک و بادرنجبویه پاشیده باشند بخورانند و غذا
شوربای گوشت بزغاله و یا بره تناول نمایند پس اسهال سودا بمطبوخ افتیمون بنسخهٔ موافق مزاج مریض یا بحب لاجورد کنند و اگر ریاح مادهٔ غلیظهٔ متولد از
سودای بلغمیه باشد اسهال بایارج لوغاذیا و بایارج ارکاغانیس یا ایارج جالینوس فرمایند و بعد تنقیهٔ بدن از سودا جوارشات مقویهٔ معتدله مثل دواء المسک
معتدل و جوارش عنبر و سنجرنیا با عرق گاوزبان و شاهتره و گلاب جلاب شکری که بران فرنجمشک پاشیده باشند و یا شربت انجبار با عرق گاوزبان بدهند
و تکمید موضع باسفنج در شراب ریحانی تر نموده و تمریخ سینه و پهلو بروغن خیری و نرگس و بابونه و جلوس در آبزن جوشانیدهٔ حلبه محلله مرخیه مانند بنفشه عنب الثعلب
گاوزبان بابونه پرسیاوشان شاهسفرم و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شیر گوسفند و گاو و پیه و روغن بنفشه و روغن کنجد و روغن بابونه
داخل کرده نمایند و تطول شوربای مطبوخ کلهٔ گوسفند یکساله بر سینه نافع ست و آشامیدن ماء الجبن کثیر النفع ست

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح بخاریه سده

اگر متولد از خون غلیظ باشد اخراج خون بقدر ضرورت از فصد باسلیق نمایند و بعد ازان اگر طبیعت قبض باشد ملین کنند باین مطبوخ عناب ده دانه شاهتره
گل سرخ گل بنفشه پرسیاوشان زیرهٔ کرمانی هریک دو درم جوشانیده صاف نموده شیرخشت ترنجبین گلقند هر واحد ده درم مالیده باز صاف کرده نیمگرم
بنوشند و بعد ازان اگر قدری درد باقی ماند جلاب شکری ماء العسل ممزوج باب بیارد و دواء المسک معتدل و گلقند و شربت بزوری و شربت لیمو مرتب
از شیرخشت و ترنجبین دهند و تکمید موضع وجع باسفنج در سرکه تر نموده استعمال نمایند و اگر ریاح غلیظ باشد سرکهٔ انجدان یا خل عنصل بگیرند در روغن بابونه

رقیق و در تابستان آب معتدل دهند و آب سرد بایشان مناسب نیست و اگر تشنگی غلبه کند اندک آب ممزوج بجلاب یا سکنجبین بدهند که سکنجبین بسرعت نفوذ آن می نماید و دفع مضرت آن میکند و نزد انحطاط آب بیضیخ بیاشامند و از ترشی و روغن و تکلم باواز بلند و شدید و دمیدن از دهان و آب سرد و جز آن که در علاج ذات الجنب بقول شیخ می آید احتراز نمایند و بدانند که گاه برای نضج و تنفیث و تحلیل در اقسام اورام اعضاء صدر بضمادات و کمادات رطبه یا یابسه بحسبوهای ملینه منضجه منقیه بلعوقات ملینه استعانت بنمایند و هر یک آن در بحث ذات الجنب مسطور گردد

ذات الجنب

و آن دو قسم ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنست که با ورم باشد و غیر حقیقی آنکه ریح غلیظ در نواحی پهلو میان اغشیه بند شود و درد قریب بذات الجنب حقیقی پیدا کند و شیخ میفرماید که گاهی در حجب و صفاقات و عضلات صدر و اضلاع و نواحی آن اورام موذیه موجعه عارض میشود و گاهی وجع در عضلات او جاع بدون ورم از ریاح غلیظ حادث میگردد و گمان میگردد که این از ورم ست و حال آنکه نباشد بالجمله ذات الجنب حقیقی ورم حار در نواحی صدر ست اگر در عضلات باطنه یا در غشای مستبطن اضلاع و یا در حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا که دیافرغما نامند و رشق پیش یا در طرف پس یا عارض شود ذات الجنب خالص و صحیح گویند و اگر در عضلات خارجه یا در غشای خارج محاذی اضلاع بمشارکت جلد یا بغیر مشارکت حادث گردد ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و مغالط خوانند و بدترین و خائف ترین ذات الجنب آنست که در نفس حجاب حاجز باشد و آن صعب تر ست و بقول رازی و صاحب کامل اگر ورم در غشای مستبطن اضلاع بهم رسد ذات الجنب نامند و اگر در عضلات صدر عارض گردد آنرا وجع جنب خوانند و ورم حادث در حجاب را برسام گویند و طبری گفته که مرض حادث در غشای مستبطن اضلاع از ورم یا وجع یا خراج را ذات الجنب خالص حادث در عضلات موضوعه میان اضلاع و در اجزای لحمی و صفاق را ذات الجنب مغالطه نامند و ثابت بن قره گوید هر گاه ورم در حجاب باشد ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در عضل مستبطن اضلاع باشد آنرا ذات الجنب غیر صحیح نامند و بقول جرجانی و ایلاقی اگر ورم در عضلات داخل اضلاع باشد شوصه نامند و اگر در غشای مستبطن سینه باشد برسام گویند و اگر در حجاب حاجز باشد ذات الجنب خوانند لکن عالم ان اصطلاح الحاصل ماده این ورم اخلاط اربعه است و در اکثر صفرا یا خون صفراوی ست و ازین جهت نوائب باشند در حمیات او لیلو غب اکثر میباشد و بدین سبب مرمم بلغمی مزاج وی کسی را که بیشتر آروغ ترش آید این مرض کمتر عارض میشود و بعد ازان خون خالص ست و معذلک بیشتر از خون محترق افتد و گاهی از بلغم عفن شود و حادث گردد و دیر تر بماند و تب آن همچون تب بلغمی باشد و این اسلم انواع ست و گاهی بندرت از سودای عفن ملتهب افتد و این اکثر قاتل بود و بقول طبری ذات الجنب سوداوی انصباب خون حار و فاسد مخلوط بسودا است و اکالیة الکیفیة ست و همچنین مراد از صفراوی صفرا مخلوط بخون حاد و از بلغمی ورم حاد مخلوط با بلغم ست که بسبب کثرت فساد بخون از اخلاط ثلثه مسمی بدان میگردد و رنه خون خالص و بلغم خالص و سودای خالص سبب این ورم نمیتو اند شد بلکه ذات الجنب غیر خالص عضلی که از خون صرف نیز می افتد و گاه امتلای اخلاط چون در ناحیه سر یا در ناحیه صدر یا در بعض عروق باشد و منصب گردد بسوی صدر موجب ذات الجنب میشود و لهذا گفته اند که نسبت ذات الجنب نزله است که از سر بسوی سینه فرود آید و گاهی آشامیدن آبهای بسیار سرد و مقام در هوای سرد بسبب جمع او و کثرت برودت مورث ذات الجنب میگردد چنانچه حادث میکند ذات الجنب را حرارت شدید و آشامیدن شراب قوی صرف محرک اخلاط متور ذات الجنب ست و بیشتر سبب ذات الجنب ذات الریه تناول اغذیه غلیظه مغلظ خون میباشد مثل قنبیط و عدس و کلم و لحم بقر که مندفع میگردد و ماده آن بنواحی صدر و پهلو و ذات الجنب بیشتر صاحبان مزاج حار صفراوی و کهول را و در خریف و زمستان خصوصاً بعد ربیع شتوی هبوب شمال و در بلاد شمالی بسبب کثرت فضول یا تحقین فضول خصوصاً عقب ربیع پیاسه و اما در تابستان نزد هبوب جنوب و بلاد حار و جنوبی کمتر افتد لیکن چون صیف جنوبی باشد و دران باران بسیار بارد و همچنین خریف جنوبی و بارنده بود و در خریف ذات الجنب بسیار افتد و در جمله هر گاه از پس جنوبی باد شمال آید و ناگاه بر مردم زند این مرض بیشتر افتد و در غیر این فصول اهویه و در بلدان و ربیع جنوبیه کمتر واقع شود الا نادر و زنان که حیض ایشان کما ینبغی جاری باشد و بجهت آنکه مزاج ایشان مائل برطوبت میباشد بصفراویت کمتر می افتد و چون زنان حامله را عارض شود مهلک بود و در شیوخ نیز کمتر افتد و اگر عارض گردد اکثر قاتل باشد بسبب ضعف قوای ایشان از نفث و تنقیه و بقول صاحب کامل چون ملتهب بارتجاع سکند از ناحیه اضلاع

بسوی ناحیۂ ترقوہ کہ جانب ورم ست و لبساست کہ نزول کند زیر شراسیف بدانکہ در ذات الجنب خالص لبساست کہ مادۂ آن تحلیل میشود و علیل از ان خلاصی
می یابد و لبساست کہ ورم مجتمع میگردد و ریم بہم میرساند و منفجر میگردد و مدہ اخراج می یابد و در تجویف صدر میریزد و مریض بسرفہ از نفث دفع می نماید و در
ذات الجنب غیر خالص ورم یا تحلیل می یابد و یا مجتمع میگردد پس یا مادۂ آن مندفع میشود بنفث و یا دفع مینماید آنرا طبیعت در تجویف و لبسیار ست کہ
اخراج می یابد بنفث اگر قبول نفث نماید و داخل ریہ گردد و لبسیار ست کہ علیل از ان نجات می یابد و الا ہلاک میگردد و بعفن حجاب زیدہ و لبسیار ست کہ آن
ورم تحلیل نمی یابد و نفث بہم نمیرساند و نضج نیز نمیگیرد و بلکہ صلب میگردد و بالجملہ ورم ذات الجنب نیز مثل سائر اورام گاہ تحلیل می پذیرد و گاہ جمع میگردد و مدہ میشود و
گاہ صلب میگردد و لیکن صلابت در ذات الجنب کمتر باشد و مادۂ او چون تحلیل میشود قبول میکند ریہ در اکثر آنچہ تحلیل می یابد از ان و بنفث مندفع میگردد و لبساست
کہ اندفاع می یابد بجہت دیگر مانند آنکہ در داخل مندفع شود و یا بندرت جلد بشگافد و از ان خارج گردد خصوصاً چون ذات الجنب خالص نباشد و چون ریم مجتمع
میگردد و بضرورت احتیاج بنضج آن می افتد تا منفجر گردد پس لبساست کہ ریہ مدہ را بنفث دفع میکند و لبساست کہ رگ اجوف عظیم کہ بر پشت ممتد ست
آنرا قبول مینماید و در بول خارج میگردد و لبساست کہ بعد دخول در رگ اجوف بسوی مجاری ثقل میریزد و در اسہال مستفرغ میشود و گاہ اکثر طبیعت دفع
مینماید مادہ را بسوی اماکن خالیہ نحو مخدوبہ اورام در قبل اربیتین و مغابین خلف اذنین حادث میکند و بیشتر دفع میشود مادہ بسوی دماغ و اعضای دیگر شریفہ
باعث خطر و ہلاکت میگردد و لبساست کہ تنگ میکند مادۂ ریم بسبب کثرت و بند میکند مجاری نفس را و خنق حادث میکند و لبساست کہ مادہ بدین کثرت بنا
و نضج بود خواہ مدہ باشد خواہ نفث مثل مدہ لیکن قوت ساقط و عاجز از نفث بود پس واجب ست کہ درینوقت قوت را تقویت دہند تا تقویت یابد بر انقباض
شدید بہ استعمال تا فت جہت آنکہ فعل این نفث تمام میگردد بدو قوت یکی طبیعیہ منضجہ و دافعہ و دیگری ارادیہ و افعہ چون ہر دو قوی نباشند عاجز می آیند از تنقیہ
و پیدا شد کہ عسر نفث یا از قوت میباشد چون ضعیف باشد و یا از آلہ چون متاذی گردد از حرکت نفس عضو یا عضو مجاور او و یا از مادہ چون لبسیار رقیق
یا غلیظ و لزج باشد و ہر گاہ در ذات الجنب نفث محمود باشد و تنقیہ نیابد تا چہاردہ روز جمع میگردد و چون مدہ بعد چہل روز تنقیہ نیابد علیل مبتلا
بذات الریہ و سل میگردد و گاہ اتفاق نضج در روز ہفتم و یازدہم و اکثر در بستم و یا چہلم و یا شصتم میباشد و گاہ واقع میگردد انفجار قبل از نضج بسبب دفع طبیعت
مادۂ موذیہ را از جہت کثرت یا حدت او یا حرارت مزاج و سن و فصل و بلد یا تناول مفجرات از مشروبات قبل وقت از جہت خطای طبیب یا حرکت مفرط
مثل عطسہ یا میل چون قی و خشم و مانند آن یا از سقطہ یا صیحہ و فریاد او و در انفجار آن قبل از نضج خطر ست و گاہ انتقال می یابد ذات الجنب بذات الریہ کالسل
بوساطت ذات الریہ و یا بغیر واسطہ آن بفجر ریح مادہ یا مدہ متحلل از ان جوہر ریہ را بسبب ست و در ذات خود و گاہ انتقال می یابد بہ تشنج و کزاز و این انتقال
قاتل ست و گاہ بعد ذات الجنب عذر در موخر و السی عضد صاحب و بہم میرسد تا بساعد و اطراف انگشتان میکشد و گاہ میل میکند مادہ بسوی قلب
و از ان خفقان بہم میرسد کہ تابع او غشی میباشد و گاہ متوجہ بجانب دماغ میگردد و در حالت تحلیل قبل از جمع و در حالت جمع نیز و امراض دماغی مثل صداع
شدید و سرسام و اختلاط ذہن حادث میشود و گاہ منتقل میشود مادہ بسوی اعضای ظاہرہ و خراجات بہم میرسد و این انتقال جید ست و گاہ می باشد
این انتقال آن بنفوذ او در جوہر عصب تر بلکہ استخوان و حال آن دریں ہنگام مختلف میباشد گاہ جید و گاہ ردی و چون میل نماید ذات الجنب بمواضع سفلی و
بعد از ان بکشاید و ناصور گردد این از اسباب خلاصی مریض ست و لیکن ناصور از امراض خبیثہ است و متعدی میگردد بسوی عضو دیگر و اگر میل نماید
بمفاصل و ناصور گردد و نیز مریض خلاصی می یابد لیکن لبساست کہ مزمن میگردد خصوصاً کہ استفراغ دیگر ہمراہ نیابد بول غلیظ کثیر الرسوب یا نفث لبسیار نضیج بنا
و اگر یکی از ینہا باشد ناصور سلیم تر باشد بجہت آنکہ دلالت بر قلت مادۂ محدثہ خراج و امکان اصلاح او نضج می نماید و چون این خراجات خفی و غائر گردد دلالت
بر آفت و نکس مینماید خصوصاً چون دہ بہ برگردد و گاہ حادث میگردد از شدت تپ تواتر نفس از ان لزوجت نفث زیرا کہ مادۂ نفث خشک میگردد بسبب
نفث متواتر و عارض میگردد از لزوجت نفث شدت جستن مریض اضطراب و انہ یا دلیسب زیاد لیسب تواتر نفس از تواتر نفس لزوجت و ہمیشہ یکدیگر
معاون بر غائلہ میباشد و بعضے ذات الجنب و ذات الریہ جانب چپ مجاور قلب را ردی تر گفتہ اند و بعضی جانب ایمن را و حق آنست کہ ذات الجنب

جانب چپ بسبب قرب قلب وی تر و تپ او گرم تر و کرب و دیگر اعراض آن صعب تر باشد لیکن انحرارت دل بزودی نضج و تحلیل می پذیرد و ذات الجنب طرف
راست بسبب بعد از قلب سالم تر و اعراض و تپ آن ساکن تر باشد لیکن نضج و تحلیل آن دیر تر بود و ذات الریہ بذات الجنب کمتر منتقل میگردد بعکس این
بیشتر میباشد و بالجملہ ذات الجنب از امراض مخوفہ است گاہ میکشد بعظم اعراض خود و گاہ قتل میکند بخنق و گاہ ہلاک مینماید با نتقال بذات الریہ و سل
و غشی یا غیر انہا کہ مذکور شد و بدانکہ اگر با ذات الجنب نفث الدم مقترن گردد کار او مشکل بود و مثل سل استسقا کہ با آن تپ مقترن گردد پس او ل محتاج گردد بعلاج
قابض بسبب نفث الدم و ملین مسہل بسبب ذات الجنب و ثانی محتاج باشد بعلاج مسخن مجفف یا مجفف معتدل بسبب استسقا و مبرد مرطب بسبب تپ این و حتی
کہ نفث الدم عرض ذات الجنب نباشد بلکہ مرض دیگر باشد کہ مقارن ذات الجنب گردد و ہر گاہ عرض باشد مثلا از شدت ورم لشش بلوہ در ذات الجنب ضرر نمیکند بلکہ
آن علامت محمود ست تشخیص انواع ذات الجنب ہر کسیکہ شکایت درد پہلو نماید اول دریافت نمایند کہ با وی تپ و ضیق نفس ہست یا نہ اگر نباشد و با آن آثار برودت
بود ذات الجنب غیر حقیقی باشد و اگر با تپ و سرفہ و سائر علامات حرارت بود ذات الجنب حقیقی باشد پس انواع حقیقی را حسب تحصیل حسب مادہ معلوم کنند و این
چنان باشد کہ نظر بعلامات خمسہ مخصوصہ ذات الجنب خالص کہ آن تپ لازم و وجع ناخس زیر اضلاع تا چنبر گردن مع تمدد اکثر نزد تنفس و ضیق النفس
صغر و تواتر آن و نبض صلب منشاری و سعال یابس در ابتدای مرض ست باید کرد و اگر این قطعہ را یاد گیرند او سے ست اشعار رنج باشد
نشان ذات الجنب گویت گر تو گوش میداری سرفہ و تپ خلیدن پہلو نفس تنگ و نبض منشاری پس اگر این ہمہ علامات یافتہ شود و
با آن وجع ضربانی نبود ذات الجنب خالص صحیح باشد پس اگر وجع مائل بشراسیف و اختلاط عقل بسیار و اشتداد اعراض و وجع و عسر نفس و سرعت در
شدت تپ نباشد ورم در حجاب حاجز باشد و اگر وجع مائل بہر فوقہ بود و در غشای مستبطن اضلاع باشد و اگر اعراض ذات الجنب خالص نخفت و ضیق و مشابہت
نبض کمتر و بی نفث بود و بمس و ست الم یابد ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح باشد بعدہ ببینند اگر با آن ضربان و نبض ملائم بود و وجع در زیر استخوان کتف
بعد و ورم در عضلات خارجہ باشد و اگر تنفس و نشاریت نبض نسبت بورم عضلی بیشتر و ضیق النفس کمتر بود و ورم در غشای خارج محلل اضلاع باشد و اگر
ورم در نظر ہم آید جایز شتار کین باشد و این ورم اکثر منفجر میگردد و از خارج خود بخود یا بصناعت از شگافتن موجب نفس سعال نمیباشد و بعد از
دریافت حال ذات الجنب خالص یا غیر خالص نوع مادہ این مرض از میلان درد بسوی فوق یا تحت و قوت و ضعف تپ دریابند اگر وجع متصاعد
و ملتہب و تپ قوی بود مادہ دموی یا صفراوی باشد و اگر درد مائل باسفل و لینت و تپ غیر قوی بود مادہ مائل ببرودت یعنی بلغمی یا سوداوی باشد پس
در صورت تصاعد وجع و قوت تپ حال کثرت تمدد و شدت نخس ہر سند اگر مریض تمدد بسیار بیان کند و با آن سرخی رنگ و عظم مائل بمشابہت
و امتلای نبض و دوام و اطباق تپ و شدت ضیق نفس و نفث مائل بسرخی و تقدم استکثار اغذیہ مولد خون و شرب شراب مدرک گردد مادہ ذات الجنب
دموی باشد و اگر شدت نخس و وجع و حرقت گوید و با آن صلابت و صغر و سرعت و تواتر نبض و نشاریت بول و حدت تپ و شدت آن بہ و غشی
و نفث مائل بزردی و شدت عطش و اشتیاق ہوای بارد و ہذیان بود صفراوی باشد و بصورت تسفل وجع و خفت تپ کہ سکون عوارض و کثرت ثقل و
تمدد و صداع دائم و کثرت سبات و سیلان اشک و لین نبض و اشتداد تپ ہر روز و نفث مائل بسفیدی و عدم نضج بود بلغمی باشد و اگر تیرگی و سیاہی رنگ
و شدت نخس و تمدد و خشکی دہان و درشتی و سیاہی زبان و لاغری عینین و یبس صدغین و قوت و اشتداد حمی بدور ربع و تاخر نفث و لطوء و عسر خروج آن و
آن مائل بسیاہی و کمودت بدون سبب ظاہری مثل غبار و دخان و خوردن چیزہای صابغ بود سوداوی باشد و بالجملہ نوعی کہ اشتداد نوائب تپ بر خلط فاعل
دلالت کند چنانچہ شدت نوبت تپ بطور غب بر مادہ صفراوی و اشتداد آن بطریق ربع بر مادہ سوداوی ہمچنین بر مادہ فاعلہ برنگ نفث دریافت
شود چنانچہ نفث سرخ در ابتدا قبل از نضج بر مادہ دموی و زرد بر مادہ صفراوی و اشقر بر مادہ مرکب از صفراوی و خون و سفید پیش از نضج بر مادہ بلغمی و سیاہ و تیرہ
بر مادہ سوداوی دلالت دارد و بدانکہ کہ بسیار باشد کہ در آخر ذات الجنب اعراض سرسام چون خفقان و ہذیان و تنگی و تواتر نفس و تشنگی و غشی و کرب و قی و ہوس
و حدت تپ و تغیر عقل پدید آید و فرق مابین سرسام و ذات الجنب و بیانچہ در سرسام خواہد آمد باید کرد و گاہ ذات الجنب حادث میشود بسبب سعال و حمی و ضیق النفس مشابہ بذات الکبد

و بحران تام بصحت و یا بهلاک منتهی یابد و بدانکه نفث ساذج بزاقی واقع بعد ایام اول دلالت بر طول علت مینماید و آنچه در روز اول و ثانی باشد بر قصر مرض دلالت کند و گاه اتفاق می افتد که توقع بحران در وقتی میباشد ولیکن امری عارض میشود که آنرا تخریب میگرداند و یا امری که آنرا بعید مینماید مثلاً چون نفث و احوال دلالت نمایند بر آنکه بحران در چهارم یا هفتم خواهد شد و بعد هفتم نفث اسود ظاهر گردد و خصوصاً در یوم سابع مثل ششم دلالت نماید بر آنکه بحران در تقدم خواهد کرد و هلاک خواهد گردانید اگر بحران تام باشد و یا هلاک نخواهد کرد اگر بحران ناقص باشد و اگر بعد از این دلیل جید دال بر نضج محمود ظاهر گردد دلالت نماید بر آنکه بحران در تاخیر نماید و بحران جید تقدیم کند خواه جود جید تام باشد مگر اورده را که واقع گردد و یا ناقص نتواند که منع ردی نماید و برابر است که آن ردی واقع بعد جید تام باشد و قتل کند و یا ناقص هلاک نگرداند و جالینوس گفته چون ابتدا نماید نفث در ذات الجنب بچهارم بحران آن در هفتم و یازدهم میباشد و تاخیر از چهاردهم نمی نماید و چون تاخیر تا هشتم نماید مرض بطول می انجامد و تاخیر تا بیستم می نماید

علاج کلی ذات الجنب و ذات الریه

بقول قرشی و صاحب شفاء الاسقام تدبیر مشترک برای ذات الریه و ذات الجنب فصد است از باسلیق یا قیفال لیس اگر خون بسیار و در انصباب باشد فصد از جانب مخالف نمایند بعده از جانب وجع بعد سه روز یا بعد یک شبانه روز و اگر خون بسیار نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشد بر فصد جانب وجع اقتصار کنند و بجنب و اجب اگر خون بقدر کفایت بگیرند از ان نجات یابد و استفراغ خلط غالب تلیین طبیعت بفتائل و حقنهای لینه باید کرد و درین امراض حقنه بهتر از مسهل است برای امالهٔ ماده باسفل و امن از حرکت مواد بسوی قلب و اگر ضرورت مسهل باشد بر ملینات مسهله اقتصار ورزند و عمده تدبیر در علاج این ورم تسهیل نفث و تلیین سینه است بمثل لعوق بزرقطونا و اصل السوس سوده در عرق گاوزبان که در ان نبات سفید حل کرده جرعه جرعه بنوشند و بر تمریخ صدر بروغن بادام و موم عادت نمایند و جمله اشربه که در ان انضاج و تلیین و تنفیث و تنقیه مع تبرید باشد اختیار نمایند مثل ماء الشعیر بشربت بنفشه یا ماء الشعیر بعنی مخلوط بمطلوک بهتر جامع است بجهت تلیین و انضاج و تنقیه و تسهیل نفث که در آنست و یا طبیخ عناب و سپستان و خطمی و خبازی و اصل السوس و خیارین بشربت بنفشه مبرد بالفعل وقت غلبه تشنگی نیمگرم نزد عدم تشنگی بدهند و در اوقات اشتداد عطش شیرهٔ خیارین در آب اصل السوس برآورده بشربت بنفشه تنها یا مع شربت نیلوفر سرد کرده بیاشامند و با آن مضمضه بشیرهٔ تخم خرفه و شکر کنند و شربت انار شیرین بعرق گاوزبان یا شربت بنفشه و نیلوفر و لعاب بهدانه دیا شربت عناب و نیلوفر استعمال نمایند و اگر ماده رقیق باشد شربت خشخاش و عناب یا مطبوخ خشخاش و عناب و سپستان و عدس و کشنیز بعض اشربهٔ مذکوره بدهند و در بلغمی تقلیل تلطیف نمایند و نزد عدم حرارت و تپ شربت زوفا استعمال کنند و اگر با ورم اعضای صدر اسهال مفرط باشد و آن بسیار بدی است مؤدی بسقوط قوت می گردد و در مثل این امراض احتیاج بتقویت قوت بیشتر است بسبب صعوبت مرض و اکثر اشیا که در ان قوت قابضه است مضر باصحاب ورم صدر می باشد و اشیای ملینه مضر باسهال است پس اختیار نمایند از ادویه و اشربه که در ان قبض بود و در ان مضرت باعضای صدر نباشد مثل شربت حب الآس انار شیرین و صندل و ماء الشعیر بریان بشربت حب الآس که درین اشربه قبض است و مضر باعضای صدر و اورام او و مزید اسهال نیست آب بهدانه بشکر وقت افراط حرارت و عطش و عدم اسهال خوب است و گاه محتاج میشوند بشربت اجاص بجهت فرط صفرا و نفث استعمال اشربه مثل شربت بنفشه و شربت نیلوفر با وجود حلاوت او تعجیل بصفرا میشود و آن شدید التلطیف بالخاصیه و شدید التلطیف است و از اغذیه در ابتدای مرض مزورات مثل ماء الشعیر بشکر یا بعض اشربهٔ مذکوره مثل شربت نیلوفر بدهند و چون مرض از ابتدا تجاوز کند و احتیاج بتقوی افتد مغز بادام مخلوط محلول در آب سرد و شکر یا شربت نیلوفر شیرین کرده یا حریرهٔ بادام دهند یا مزورهٔ اسفاناخ یا خبازی یا ملوخیه اگر اشتها قوی باشد و یا رشته و حریرهٔ سبوس گندم و حریرهٔ مغز بادام و تخم خیارین و مغز تخم کدو بشکر سفید و اجزای آن بروغن بادام دهند و عند انکسار حمی مسکه و شکر که آن معین بر نضج و نفث و مزید قوت است دهند و نحو از آن که قدری با بادام مقشر بریان آنکه طبیعت نرم باشد بدهند و بعد روز هفتم اگر قوت ضعیف باشد یا قبل از ان شوربای جوزهٔ مرغ بجو مقشر دهند یا شوربا با اسفاناخ و ماش مقشر بدهند اگر حرارت قوی نباشد و باید که درین امراض غذا بقوت بیشتر نمایند بجهت حاجت آنها با وجود مقاساة مرض صعوبت آن لیکن چون ماده مرض غلیظ است که آن محتاج بقوت قوی است و این بتغذیه حاصل میگردد و تکثیر غذا مادهٔ مرض را زیاده میکند و بدینجهت مضرت است اگر تغذیه لازم است اختیار نمایند غذا شوربای جوجه

جوشانیده مغز تخم کدو شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و دوم روز شیرهٔ کاهو و سوم روز بجای آن شیرهٔ خیارین و چهارم روز شاهتره در جوشانده فزایند
و گاهی در نسخهٔ مطبوخ اول جوشانده گل نیلوفر گل بنفشه عوض خطمی و شیرهٔ خیارین بجای کاهو کرده میشود و بعضے بعد فصد عناب ده دانه سپستان پانزده دانه
خطمی خبازی گل نیلوفر هر یک شش ماشه عنب الثعلب گل بنفشه هر واحد یک توله جوشانیده صاف نموده لعاب بهدانه لعاب اسبغول ترنجبین داخل کرده میدهند و
بعضے درین نسخه برای نضج ماده گاؤزبان پرسیاوشان اصل السوس هر واحد دو درم مویز منقی یک توله مقشر سه درم افزوده نبات عوض لعابات و ترنجبین داخل کرده
میدهند اگر با علامت ... ذات الجنب عارض شود فصد باسلیق بضرورت کرده عنب الثعلب گاؤزبان خبازی در همان نسخهٔ مطبوخ اول فزوده بدل
شیرهٔ کاهو و خاکشی بدهند و اگر درین مرض قدری خون از دهن آید و اسهال با خون نیز بود گل بنفشه هفت ماشه تخم خطمی شش ماشه عناب چهار دانه گاؤزبان پنج
ماشه جوش داده صاف کرده شیرهٔ پوست بیخ کاسنی شش ماشه شربت بنفشه دو توله بارتنگ پنج ماشه داخل کرده دهند و گل بنفشه گل خطمی تخم کتان گل بابونه
هر یکی سه ماشه سائیده روغن گل شش ماشه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و از پنبه کهنه به بندند و ایضاً اگر خون در نفث آید و عسر نفس باشد بعد فصد باسلیق
عناب بهدانه گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم بهدانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روغن گل با آب کوکنار جوش داده بمالند یا بحل
درین مرض بهدانه خطمی خبازی عناب سپستان گل نیلوفر گل بنفشه خیارین کوفته عنب الثعلب اصل السوس گاؤزبان پرسیاوشان و سه یا چهار اجزا ازین دو جوشانیده
شیرهٔ مغز تخم بهدانه یا شیرهٔ خیارین یا شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم کدو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز بادام یا شیرهٔ اصل السوس یک یا دو شیره ازین شیره جات و شربت
بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت عناب یا شربت خشخاش یا شربت شفا یا نبات یکی ازینها داخل کرده با یکی از عرق عنب الثعلب یا عرق گاؤزبان یا
عرق شاهتره یا عرق نیلوفر یا عرق بید ساده و گاهی صمغ عربی کثیرا سوده پاشیده دادن معمول است و اگر قلق زیاده باشد لعابات و شیره جات تا هفت روز
بدهند و اگر حاجت تنقیه شود هر روز مسهل همراه ادویهٔ مذکوره مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند و روز نهم عناب هفت عدد اصل السوس مقشر
گاؤزبان هر یک پنج ماشه بهدانه سه ماشه در عرق نکوه ... نقوع یا مطبوخ کرده شربت بنفشه چار توله تخم ریحان نه ماشه داخل کرده دهند و یا روز هشتم
مسهل از عنب الثعلب نه ماشه گل نیلوفر گل بنفشه خبازی شاهتره خیارین کوفته هر یک شش ماشه عناب پنج دانه سپستان بیست دانه تخم خطمی اصل السوس
گاؤزبان هر یک چهار ماشه بعرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب بشب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله گلقند سه توله
روغن بادام شش ماشه داخل کرده بدهند و دوم روز مسهل نقوع عناب بهدانه با شربت بنفشه و اسبغول مسلم دهند و اگر تسکین زیاده مطلوب باشد
شیرهٔ مغز تخم کدو افزایند و اگر غلبهٔ سعال نباشد و تشنگی زیاده بود عوض مطبوخ و نقوع جز لعاب بهدانه سه ماشه و ریشهٔ خطمی چهار ماشه شیرهٔ خیارین مغز تخم کدو
هر یک نه ماشه در عرق نکوه و نیلوفر هر یک ده توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسبغول پنج ماشه پاشیده دوم روز مسهل بدهند و اگر زیاده حرارت
زیاده نباشد پرسیاوشان چهار ماشه مویز منقی ده دانه بیخ کاسنی شش ماشه در مسهل دوم یا سوم افزایند با نقوع عناب گاؤزبان گل بنفشه عنب الثعلب در
عرقیات تر کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و برای تقویت در آخر روز خمیرهٔ گاؤزبان خمیرهٔ ابریشم همراه عرقیات و خاکشی نافع و اگر از [illegible] و اسهال گردد
و در تنقیه امتلا محسوس شود غذا موقوف و دانه شیرهٔ بهی سه ماشه عرق عنب الثعلب پنج توله گلقند آفتابی دو توله دهند بعده اگر بستگی شکم زیاده گردد شربت بعوض
گلقند کنند و بارتنگ چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر سوزش در سینه گردد شیرهٔ خرفه افزایند و بعد کم شدن حرارت شیرهٔ خرفه موقوف سازند و شربت بزوری
و شیرهٔ بادیان بجهت ادرار دهند و یا بعد فصد گل بنفشه عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم بهدانه شربت بنفشه خاکشی بدهند سوم روز شیرهٔ
اصل السوس چهارم روز اندک [illegible] خشک افزایند و بعد نضج ترنجبین مغز فلوس روغن بادام افزوده مسهل دهند و اگر بعد مسهل سوء تنفس و عدم اضطجاع به پهلو باشد
عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی دهند با منضج از اصل السوس خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بعد نضج مسهل دوم بدهند و
در سوم مسهل اصل السوس [illegible] خشک افزایند و بعد مسهل دوم اصل السوس [illegible] مویز منقی [illegible] گل بنفشه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر گرمی کنند
اصل السوس تخم خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده [illegible] مغز تخم کدو و شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه خاکشی [illegible]

بازعناب تخم خطمی عوض گل بنفشه وشیرهٔ مغز تخم هندوانه عوض هردو شیرهٔ مذکور نمایند بعده مسهل بارد از فلوس خیارشنبر ترنجبین آلوے بخارا عرق عنب الثعلب
گلقند روغن بادام دهند و دوم روز مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو شیرهٔ خطمی شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه خاکشی بدهند اگر اندکے
تنفس و سعال باقی بود بهدانه عناب جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده کتیرا صمغ عربی سوده پاشیده دهند و یا اول فصد بعده عناب گل نیلوفر بهدانه
اصل السوس جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو نبات غذا کھچڑی دهند بعده گل خطمی بجاے بهدانه وخیارین عوض تخم هندوانه وکاهو بجای
کدو کنند و اصل السوس گل نیلوفر موقوف نمایند بعده مسهل دهند و باز برای نضج اصل السوس خطمی بهدانه عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو نبات خاکشی
بکار برند بعده مسهلات برای تحلیل ورم بادیان بهدانه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو نبات خاکشی دهند و اگر بعد فصد طبیخ گرمی نماید و روز هفتم شدت مرض
وعوارض از سعال و تنفس واغما ظاهر گردد حجامت بی شرط و نطول برای آفت دماغ بکار برند پس اگر همین شدت ماند فصد کنند والا مسهل دهند و برای نضج عناب
گل بنفشه گاوزبان عنب الثعلب سپستان خطمی خبازی بهدانه مویز منقی خیارین کوفته شب خیسانیده صبح پالیده شربت بنفشه خاکشی بدهند و غذا آش جو با گل
نیلوفر و اصل السوس فزایند و اگر بعد از فصد و مسهل تپ و درد بسکون یابند سپستان خطمی خبازی اصل السوس بهدانه عناب شب در آب گرم خیسانیده صبح بعده
شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند دوم روز گل نیلوفر گل بنفشه افزایند و روز مسهل سنای مکی سه ماشه گل سرخ شش ماشه فلوس خیارشنبر شش توله
گلقند چهار توله بیفزایند و جو در آب گوشت پخته بجای نخوداب دهند و اگر طبیبے ناقص از فصد کردن تساهل کرده مسهل حاره دهد و سعال و تپ فهمیده از وهم
غافل شود و خلط ناقیماند فصد کرده عناب اصل السوس تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند چه درین مرض اول فصد
باسلیق لازم بعده منضج و منفث مثل خطمی عناب بهدانه بنفشه گل نیلوفر خبازی گاوزبان عنب الثعلب غیره و مجلی مثل پرسیاوشان زوفای خشک و شیرجات
مثل شیرهٔ تخم کاهو و خشخاش و شربت نیلوفر و عناب غیر آن می باید و بعض اطبای جاهل راه منضج و مسهل هم غلط کرده در ذهن ناقص خیال سل فهمیده شیرجات
وادویهٔ قابضه بارده مثل شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم خشخاش و طباشیر صمغ عربی کتیرا کافور رگبیره و چیزها میدهند و مریض را هلاک میسازند فاحذر و انتبه من مثل هذه الاغلاط

اقوال حکما رازی از بقراط نقل کرده که اینچه قریب است بفصد باسلیق درین علت و جمیع امراض صدر حجامت بکاهل است و بقراط در مسائل امراض حاده
گفته که هرگاه مرض اصلاح نپذیرد باید که تقویت قوت نمایند بغذا برای زیادتی قوت و تنقیهٔ علیل نفث . از آنکه هرگاه قوت قوی گردید تقویت می باید بعلاج
نفث و گفته که طبیب در ذات الجنب باستعمال چیزی که دران ترطیب و تقطیع باعتدال باشد تا آنکه آسان گردد اخراج نفث لیس چیزی که باعث تقویت قوت گردد
وماء الشعیر جامع هردو است و گفته که در ذات الجنب از نضج حذر نمایند خصوصاً هنگامیکه طبع خشک باشد و همچنین از غذا درین هنگام زیراکه این هردو موجب زیادتی واشتداد
وجع اند و نیز گفته که درین علت حذر باید نمود از تغذیه در ابتدا و در اوقات منتهی بجهت آنکه ضرر آن درین وقت شدید است و گفته که تکمید تحلیل میدهد اوجاعی را که مائل
باسفل باشد بجهت آنکه مواد آن غلیظ تر باشد و فصد تحلیل میدهد آنچه مائل بفوق است و گفته هرگاه در ذات الجنب عطش بسیار و شدید باشد باید که سکنجبین بیاشامند اگر
تسکین نماید آب خالص اندک اندک دهند و جالینوس در مقالهٔ ششم از کتاب آب های بقراط و افلاطون نوشته که بقراط صاحب ذات الجنب در ابتدای احساس وجع در پهلو
امر بتکمید کرده و تسخین آن موضع نموده و گفته که اگر بدین زائل نگردد نظر کنند که محتاج بمسهل است یا الفصد بحسب حاجت تنقیه نمایند و بعضی را تغذیه بماء العسل هنگام بحران
کافی میباشد و بعضی محتاج بماء الشعیر اند بماء العسل و بعضے محتاج با حکام اند محمد زکریا گوید گمان نمیبایم که تکمید هنگامی محتاج باشد که وجع لازم و سرفه ضیق نباشد
و نیز جالینوس گوید که بهتر در استعمال نطول صدر و تمریخ آن نمایند و آب نیم گرم بیاشامند و هم بقراط گفته که صاحبان ذات الجنب شفا یابند باسهال با ماء الشعیر پیشین
رازی گفته که در ذات الجنب نفث زرد رنگ باید که باسهال صفرا و تنقیهٔ آن بسیار کوشند و اگر سرخ قانی باشد فصد نمایند و اگر سفید باشد کما ینبغی نمایند و گفته
باید که در ذات الجنب ادویهٔ مسهله که دران حرارت و خشونت نباشد مثل آب لبلاب ماء الفواکه و خیارشنبر و ترنجبین استعمال نمایند و آنچه دران حرارت مفرط باشد
مانند سقمونیا و خشونت بود مثل صبر و هلیله استعمال ننمایند و بعض متاخرین نوشته اند که در ذات الجنب دموی بعد فصد اگر تلیین مطلوب باشد منقوع عناب سپستان بنفشه و
آلوی شیرین مویز منقی با اضافه مغز خیارشنبر ترنجبین کنند و اگر شیر خشت باشیره بنفشه یا شربت آن بنوشند ایضاً بعد فصد مانا شربت عناب نیلوفر و بنفشه

بالعاب بهدانه دهند و غذا آش جو و اسفاناخ و در ابتدا ابوم در روغن بنفشه گداخته اندکی کتیرا آمیخته تمریخ صدر نمایند و یا گل بنفشه و آرد جو بالعاب گل خطمی سرشته
ضماد کنند و هرگاه تشنه گردند لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو بنوشند و بهر تسهیل نفث آب اصل السوس و گاو زبان و شربت بنفشه و شربت زوفا دهند و
نعوق خیارشنبر و روغن بادام و کتیرا و اصل السوس کثیر النفع ست و هنگام وجع تکمید به پشم روغن گرم کرده آلوده و یا سبوس یا سرگین خر یا برگ خطمی فایا ضماد بالعسل
و عروق نمایند و اگر نفع نکند فصد ضرور بود و اگر وجه کمادات ذات الجنب که مسطور خواهند شد همراه آب کرسنه آب کلم و همراه آرد جو و سبوس لعاب کتان عوض سرکه
کنند خصوصاً هنگام سرفه شدید بهتر ست و وضع محجمه بر موضع درد لقوه نفقیه عجیب و سریع الابراد و مغنی از تدابیر دیگر ست و طبری گفته که شخصی را پهلو و سینه سخت
ظاهر شد و بران شرط زدند و نجات یافت و ایضاً اگر وجع و نخس شدید باشد بگیرند بنفشه بابونه آرد جو خطمی هر واحد یک کف و بجوشانند تا کوبیده و روغن گل نیمگرم
ضماد نمایند و اگر سرفه خشک و عسر نفس باشد و از چهارم روز گذشته و تب شدید نباشد هر روز بمثل ماء الشعیر یک ساعت این مطبوخ بیاشامند بگیر
سفیده دانه مویز منقی پنج درم اصل السوس مقشر کوفته دو نیم درم عناب سپستان هر یک ده دانه در یک نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند مالیده صاف نموده
پنج درم خمیره بنفشه دران حل نموده سه درم روغن بادام بران چکانیده بنوشند و گویند که در ذات الجنب صفراوی برای تنقیص کیست صفرای موی با فصد باسلیق در
ابتدا نیز از جانب مقابل اسهال گیرند بجهت آنکه بسبب قرب موضع علت سریع النفع ست اگر مانعی نباشد و لیکن جرأت بر گرفتن خون بسیار درینجا ننمایند چنانچه در دموی
می نمایند و با فصد صافن از انجهت نمایند بعد ازان متوجه اسهال و تلیین طبیعت گردند بمثل نقوع عناب سپستان گل بنفشه گل نیلوفر با فلوس خیارشنبر و ترنجبین در
شیرخشت و روغن بادام و در بعضی وجه مسهله بعصر مانند اهلیلجات و صبر جایز نیست و کذا اسقمونیا و ایارج و خربق که ازینهم و در جمیع اقسام ذات الجنب حتی که
بلغمی و سوداوی اجتناب اولی ست بلکه واجب ست که سعی نمایند در تسکین حرارت و قمع حدت و اصلاح کیفیت صفرا به مطفیات حرارت از اشربه که سرفه
آور نباشند بمثل شربت نیلوفر و بنفشه بلعاب اسپغول و یا ماء الخیار و یا آب هندوانه و یا ماء الشعیر سرطان و روغن بادام و غذا آش جو یا اسفاناخ و کدو و ملوخیا بروغن
بادام پخته نمایند و از ترشی و هر چه سرفه آورده پرهیز ند شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می‌نویسند واجب است که منع نماید ماده متوجه بسوی ورم را و ازان باز گردانند
با ستفراغ و بجذب بسوی خلاف و علاج فصد ست اگر خون غالب باشد چندان خون برآرند که رنگ آن متغیر گردد یعنی از سیاهی بسرخی تغیر یابد چه شدت خون
بدن و سیاهی قریب بمثل این ورم میباشد با وجود آن مراعات قوت دران واجب ست چه بسا ست که قوت در اخراج خون بهمین حد خفت نمیکند پس طبیب را
می باید که بمزاج مریض و سحنه و قوت او نظر کنند و گاهی بعد از فصد محتاج تلیین طبیعت میشوند بمثل این مطبوخ بنفشه گاو زبان هر واحد پنج درم اصل السوس تخم خطمی
هر واحد ده درم عناب آلوی سیاه هر واحد بیست عدد فلوس خیارشنبر بیست درم بدستور مرتب سازند و اگر خلط دیگر باشد استفراغ آن
نمایند بمثل هلیله و آنچه دران قبض با اسهال باشد بلکه بد آنچه دران با اسهال تلیین باشد بمثل دوائی که از بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و شکر تیغال ساخته باشند
و در شیاف سهال آورند و قومی از اهل معرفت گفته که هر چند ماده صفراوی باشد صواب تر آنست که مهما امکن استفراغ بفصد نمایند بخوف اضطرابی که اکثر
مسهل میباشد خصوصاً چون نفث بسیار صفراوی و تب شدید تر باشد که درینوقت خوف تحریک آن بسوی قلب بیشتر ست و جالینوس منع میکند از سقمونیا
نه از ایارج و خربق با هم و مدح مینماید فعل ماء الشعیر را بعد استعمال مسهل و فراغ ازان و باعمل قطع میکند فعل آن چنانچه اغذیه دیگر قطع آن میکنند و بالجمله می باید
که ملاک امر در علاج این مرض فصد از محل مخالف در روز سوم و چهارم و اقتدا بماء الشعیر ساذج یا مطبوخ بکیده و کشنیز تر باشد و تلیین طبع اگر احتیاج
آن افتد بمثل بنفشه و عناب نیلوفر و عرق این بخاصیت نافع این مرض ست و اگر احتیاج شود دران سه یا چهار حب الصنوبر حل داخل کنند و این عرق را در
حالت جلوس و ارتفاع راس و استوای سینه و گردن جرعه جرعه بنوشند که اثر نفع او در کمتر از یک ساعت ظاهر میشود و با وجود این علامت تا سبیل وجع و الم و دا
ست پس اگر الم بسوی چنبر گردن و استخوان سینه برآید فصد اولی است و اگر در طرف سر استخوان پهلو میل کند لابد ست از اسهال تنها یا مع فصد بحسب
وجوب مشاهده و این بهتر آنست که فصد تنها از باسلیق ازین موضع خون اندک میکشد و آنچه دلالت میکند بر شدت حاجت بسوی تنقیه آنست که از
تکمید و تضمید وجع ساکن نشود بلکه ازان سرد و وجع از وی یا دمی پذیرد که این دلالت بر امتلای تمام بدن نماید پس لابدست از تنقیه خصوصاً فصد چون از فصد

وسیل نیز اعراض ساکن گردد و بدانند که ماده ریم خواهد کرد و درین هنگام اعاده فصد نشاید تا ماده قوی حجم خام نماند و چون علامات نضج یابد جهد کنند که قبل از ریم شدن
بشگافت و دبیله و براز پاک گردد و بالجمله چون فصد کرده شده باشد و ماده نضج یابد و لعقت نضیج و مصالح آید و ضعف در قوت باشد البته فصد نشاید کرد بلکه درینوقت
غالباً تنفس بسبب تحلیل حار غریزی میباشد و دران فصد نشاید مگر آنکه ضعف قوت بسبب وارث ماده یا کثرت او باشد که درین حالت فصد جائز است فرق
چنان کنند که اگر اعراض مرض خفیف بود و در انجا علامات شدت امتلا نباشد ضعف بسبب تحلیل حار غریزی باشد و اگر ضعف قوت با بدن فصد و اسهال باشد
و تنقیه حاجت آید تنقیه متوسط با جاذب حسب طاقت مده حال قلت و کثرت امتلا بعمل آرند خصوصاً چون وجع مائل بطرف شراسیف باشد و بقراط در علاج ذات الجنب
شدید المیل بجانب شراسیف اشاره بتنقیه بخربق سیاه و فیلون که از جنس تنقیعات است نموده و بعد تنقیه بخفت درد اقتصار نمایند بر ماء الشعیر و ماء الشعیر مطبوخ شدید
الطبخ در آب بسیار و آب خندروس اگر احتیاج بتقویت باشد و بهند و اندوه آب عناب و سپستان و خمیره بنفشه و تخم خشخاش و روغنی که بجیزی از ینها استعمال کرده
شود و روغن بادام سیما و قومی از انار منع کرده اند و نزد من انار شیرین بد نیست و گاهی تبها آوردن نفث ازین ادویه مطبوخ استعمال می توان
جوشانده عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش و شربت بنفشه و شربت نیلوفر درین امر و از جلاب بهتر است و جالینوس ابتدای این مرض باستعمال دیاقوذا ابا [illegible]
منع ماده از انضاج و تقویم امر کرده و نزد من احتیاج بسبب او وقتی است که از شدت سرفه چاره نباشد و الا خشخاش تبلید ماده و منع نفث می نماید مگر آنکه شکر که درد با
داخل باشد دفع ضرر او نماید و باید که بجوز یعنی آنچه از تخم خشخاش سیاه سازند و آن ضعیف التبلید است موافق تر از قشر که با پوست آن سازند
و آن قوی التبرید و تبلید و تخدیر است و بوقت [illegible] و ممکن است که این تبلید ابتدا و اوائل انصباب طبعی و [illegible] مطلوب باشد و تقویم یعنی ازاله رقت
از قوام ماده وقت کثرت خونریزی از انصباب بعید التر است و باید که بجز از نفث مخلوط به باشد تنقیه آن نمایند و تقدیر غذا نمایند و کثرت در آن نکنند بلکه تلطیف او
نمایند بحسب شدت و کثرت حدت مرض و تا ساعت آن اعراض آن پس اگر ساکن و ضعیف مسهل باشد بماء الشعیر مقشر جید الطبخ غلیظ القوام غذا سازند که آن نفث
منقطع نشود بهتر است و اگر خواهند باشند یا عسل شیرین کنند و اگر حرارت در بدن [illegible] اصحاب انتصار بماء الشعیر رقیق نمایند و خصوصاً بحسب نفث
که اگر بسیار آید اکثر شده و از [illegible] باشد پس بماء الشعیر مقشر غذا سازند و تقویت دهند و اگر نفث محتبس [illegible] تلطیف تدبیر نمایند و بماء الشعیر و
الشعیر حتی الامکان انتصار ورزند و بعد [illegible] غذای البیان و در ابتدا ماء الشعیر اسفاناخ و سرطه فاتره مرتب با سپستان پوست و شکر و روغن بادام باشد و قطف و لبلاب
و بانی و اسفاناخ و کذلک جو و مانند مقشر بروغن بادام و کدو و خبازی و ملوخیا و حریره مخلوط از شیره تخم خیارین و شیره مغز تخم کدو و شکر و روغن بادام تناول
کنند و آخر ماء الشعیر که با نان خلط شده باشد و بعده آب گندم مقشر دهند و در آخر جو و گندم مخلوط کنند و باید که ماء الشعیر در هر روز دو بار یا اکثر از ان
لازم گیرند تا منضج [illegible] در اعتبار نمایند اما وقتیکه تا [illegible] غذای او در ایام صحت باشد که این افضل ذات شربات ماء الشعیر است اگر معده نقی
باشد و اجتناب از تحلیل خوابگاه او و غسل [illegible] و بعد در ورزد و با غسل مستحب باشد اگر با این آب قدری سکنجبین آمیزند اولی است و اگر طبع قبض باشد و عطش
در میان [illegible] تقاضا غالب گردد [illegible] یا تسکین باشامند و اگر بسرفه نباشد باشامیدن سکنجبین قلیل الحموضت خوف نیست و واجب است حذر از تضمید صدر او
بلکه تا تلیین [illegible] باشد و چون [illegible] در قطع غذا و تلطیف تدبیر حتی الامکان مضایقه نیست و بر موضع الم ضماد نمایند و چون مرض
طویل باشد لابد است از تغذیه یعنی آشامیدن ماء الشعیر ثانیاً و در قطع غذا و توفیر آن بهین جهت حفظ قوت چنانچه بقراط گفته که غذا در مرض طویل قطع نباید کرد
تا بسبب آن ضعف قوت نگردد و بر موضع الم ضماد نکنند تا در انضاج فضلات قوت بیفتد و آنجا که قوت بر تلیین طبیعت بخار تنفس ممکن باشد منع نکنند و حفظ لفض
از اسهال [illegible] مخلفه و اجابت باران و نزع از اجابت سست و چون در ذات الجنب اسهال حادث شود و ذات الجنب الی انحلال ذنجه عقب آن افتد
از جمله علاج از فصد و تلیین طبیعت منع کنند تا ضعف عظیم حادث نشود و تدبیر او اقتصار بر شربت سیب یا جو مقشر محض مطبوخ باشد و اگر در اقسام
ذات الجنب ضرورت فصد افتد و نضج ماده نباشد پس صواب آنست که در اخراج خون بقدر دو ثلث [illegible] اقتصار نمایند و یک ثلث آن برای فصد دوم باقی گذارند و برای
استفراغ او فصد ثانی بهتر است و بر موضع جراحت نشتر بندند و اکثر بست شکم هر روز یکبار یا دو بار از فصد ثانی بی نیاز سازد و هرگاه قوت مریض بحال باشد

وعقب فصد غشی افتد یا شدت عسر وضیق در نفس عارض گردد و دلیل آن باشد که فصد یا وه مرض را استفراغ نساخت تدبیر حقنه باید کرد و اولی آنست که
تلیین طبیعت در علاج اوجاع صدریه بزمانه ابتدا ننمایند مگر بتخفیف از حقنه یا وشیافات و از خطای عظیم ست آشامیدن مبردات شدیده مگر در صفراوی
که در انجا مبالغه در تطفیه مثل لعاب بزر قطونا و ماء الخیار و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر کرده میشود و آشامیدن مبردات قابضه نیز روا نیست لیکن نوشانیدن اشیای منضجه
بحموضات و مانند آن نیز خطا ست و همچنانکه نوشیدن آب سرد غیر موافق ست برای این مرض برای جمع اورام باطنه و مهما امکن تقلیل آن نمایند و اگر
تشنگی غلبه کند آنرا بسکنجبین آمیزند برای کسر سورت آب و تقلیل ثقل و ثبات او بلکه برای بدرقه و سقیفد در بیان انتفاع سکنجبین شدید الطبع اطلیفه او و بدانند
که در ذات الجنب چون التهاب کثرت پذیرد و استسقای تبرید نمایند پس تبرید و تبریدی که در ان جلا و ترطیب باشد مثل ماء الخیار و آب هندوانه نماینده
واما ماء القرع اگرچه بیک جهت نفع میکند لیکن لیسا ست که ضرر مینماید و تخفیف میکند یا درار و آنچه از ان اجتناب باید کرد مثل آب خرفه و آب
کاسنی ست و هر آنچه در ان تبرید و تکثیف باشد و واجب ست که منظم غرض طبیب تنفیث بسهولت باشد و خواب بپهلوی علیل انسب زیاده احتیاج بسدد او
احتیاج بجنبش اندک و باشامیدن آب مائل بحرارت جرعه بعد جرعه می نمایند که آن بار نافعست و گاهی وقت احتباس نفث زنگار و غیره از ادویه حاره و بعد روز
هفتم ماء العسل کبار میدهند و آن در ذات الجنب بلغمی مسطور گردد و اگر در احتیاج از ذات الجنب بعد انکسار حمی الغذای قوی تر حاجت آید ماهی رضراضی خورند
و کذلک نان بشکر و مسکه که این معین بر نضج و نفث ست و ماهی بریان بکرات و شیت و نمک جهد نمایند که نواحی شکم سبک باشد تا نواحی صدر را هم راحت کشند و این
تلیین طبیعت و اخراج ثفل کنند اگر محتبس شده باشد حقنه لینه مثل ماء الشعیر با اندک سپستان و چقندر و واجب ست که منع نفخ نمایند که بحجاب ثقل و نفخه درین مرض بسیار ضرر میرسانند و از شهمه شدیده
اهتمام انیست که مبادرت نمایند در تنضیج علت قبل از ریم شدن و اگر ریم گردد مبادرت به تنقیه آن قبل از تاکل نمایند و بدانکه لابد ست از طبیب بر
تسهیل نفث و سرعت آن و چون نفث ابتدا نماید و ترابید مرض از چارم تجاوز کند مطبوخ مذکور را با اصل السوس و سپستان و شاهتره قوی نمایند و چون بادنجان شلجم و قوت
قوی باشد و در عصب آب قوت بنود و در آشامیدن سکنجبین قلیل الحموضت ممزوج با آب نیمگرم ضرورت نیست تا تقطیع نماید و اگر درین حال ضرورت قبض تلیین طبیعت مثل
خیار شنبر مع شکر و ترنجبین یا شیرخشت نمایند بهتر باشد و گاهی استعانت بضمادات نمایند بضمادات وهمچو روغنهات منضجه محلله و اول آنکه استعمال در دین جهت فیرطی
مرتب از روغن بنفشه و موم مصفی ست بعده لنجوم و لعابات و غبار آسیا تدریج نمایند تا بیخ سیج قوی تر از ان مثل ضماد بابونه و بیخ خطمی و اصل السوس و بنفشه
و طبیخ خبازی بستانی استعمال کنند و اگر بتقوی تر ازین حاجت آید ماده تمام تر بود ضماد از برگ کرنب و برگ بادیان پخته سازند و ایضا ضماد متخذ از سپستان
و اصل السوس بقدری عسل و روغن بادرین و بدانند که اگر ماده بسیار باشد اضمده و اطلیه بارده ضرر کنند و اگر اندک بود ضرر نکنند بلکه نفع بخشند که از کثرت
ورم تحلیل شود و بقیه آن باقی ماند و چون غیر فصد استفراغ نافع واقع شود و ایضا طلای بارد جائز ست و این ضماد برای نضج و تسکین سود جید ست برگ بنفشه
و خطمی هر واحد یک جزو اصل السوس دو جزو آرد باقلا آرد جو هر واحد نیم جزو بابونه کثیرا یک جزو و اگر ماده غلیظ باشد و احتیاج تحلیل زیاده افتد
برگ کتان در ان زیاده کنند و در سفخنج و موم و روغن بنفشه بسرشند و اگر حرارت کمتر باشد بدل روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن خیری یا نرگس نمایند و اگر
حرارت قوی باشد بدل ادویه حاره ملحقه به نسخه اصل که زیاده کرده اند گل نیلوفر و گل سرخ و جراده کدوی تر داخل کنند و این مروخ نافع ست موم سپید لیطرا با کتان
روغن گوسفند و زوفای رطب گداخته مروخ سازند که بسیار مفید ست از اضمده که جامع انضاج و تسکین جمع اند ضماد یست که از آرد باقلا و آرد جو و اکلیل الملک
و پوست خشخاش بسازند و چون عصیده کنند و بر موضع درد بنهند و گاهی در ان استعانت بضمادات رطبه یا بسه برای نضج و تحلیل نمایند و رطوبه افق حرارت
ذات الجنب مائل بحمره ست و یابسه آنکه مائل بلغمی باشد لیکن طبیعت نفع نکند ضرر ست نمایند یا بس اگر ضرر کند ضرری عظیم نماید و اول آنها استعمال اسفنج مبلول
باب گرم ست و قوی تر از ان آب بابای قیصوم و آب نمک ست بعد از ان اگر احتیاج بضماد افتد ضماد از زبین نمایند بخار زیست و آب سرد گرم کرده و قوی تر از ان آنست که کیسه
و کرسنه و کتبرو زیت صوف یا پارچه تر کرده تکمید سازند و از کمادات یا بسه طریقه سبوس گندم ست ایضا و ارزن با نمک تکمید و قوی تر و نافع تر ست تکمید بجمیع عامه
و سافل باحل کنند چون بالبع از امتلا نباشد که جذب مواد نماید و اما فصد شبیه عالی را از قبل ان تقلیل اندکه ورم در ریه منتشر کند و بهترین اوقات فصد روز سوم

یا چهارم ست و چون ضماد یا لطخ نمایند چند کنند که بخار آن بر دی مریض نرسد تا کرب و ضیق نفس نیارد و بسا ست که مرض شدید الیبس باشد و بخار ضماد و کمال رطب معتدل که بهیر رسد و بینی رود و نفع بخشد و گاهی استعانت مینمایند بلعوقات مستعمله آنها و ملائم تر و موافق تر آنها برای محرورین لعوق موم سفید مصفای مغسول بروغن بنفشه است و خصوصاً چون درد شدید باشد و گاهی محاجم بعد تنقیه بدن بفصد وغیره و اعتماد برآنکه نقا حاصل شده استعمال مینمایند پس از وضع محاجم بجای درد نفع عظیم حاصل میگردد که گاهی درد بالکل ساکن میشود و گاهی جذب به نواحی خارج میکند و ضماد خردل اگر در مثل این موضع استعمال کنند در جذب عمل محاجم مینماید و اگر مرض تا چهاردهم باقی ماند درین وقت حجامت و تلطیف تدبیر لابد است و چون سهر شدت کند شربت خشخاش و خشخاش مناسب است و چون نفس متواتر گردد تدارک ضرر او بتر طیب بمثل لعاب اسپغول که اندک اندک از ان تجرع کنند و بمثل جلاب نمایند و گاهی از نطول آب گرم بر پهلو بنا بر تخفیف وجع و تحلیل تواتر نفس منتفع میشوند چه تواتر نفس ضار است چنانچه در ابتدای این بحث مسطور شد و بعد انحطاط ظاهر حمام استعمال نمایند و از تبرید شدید اجتناب کنند مگر در ذات الجنب که از قسم حمره باشد و کذلک از تبرید مفاط احتراز کنند و بتلطیف مشغول شوند و در آبها و اشربه اندکی بوره کراث و بو دینه در آخر بجوشانند و تخم قرطم بعسل لعق نمایند و اگر ورم عصیان نماید و جمع گردد تدبیرش جدا مسطور گردد و واجب ست که تا قبلین از اصحاب ذات الجنب از الحاحات و حریفات و امتلاء شکم سیری و مقام در آفتاب باد و دخان و آواز بلند و نفخ و جماع حذر کنند که اگر نکس شود هلاک گردند و هم او نوشته ذات الجنب که از تناول اغذیه غلیظه حادث گردد علاجش ترقیق ماده بحمام و بعد خروج از ان شربت سکنجبین و اجتناب از تمریخ روغن ست و بسا ست که این تدبیر از فصد بی نیاز سازد و جرجانی و ایلاقی مینویسند که علاج ذات الجنب دموی و صفراوی قریب بیکدیگرست لیکن اگر خون غالب باشد اول فصد باسلیق نمایند در روز اول که هنوز ماده در حرکت باشد از دست مخالف و بعد یک شبانه روز که ماده قرار یافته باشد از دست موافق و اگر قوت مریض قوی باشد خون چندان بر آرند که رنگ خون از سیاهی بسرخی بگردد و اگر اراده حفظ قوت باشد اندک اندک دو دفعه یا سه دفعه خون را بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود تدبیر اسهال او باید کرد بمطبوخ خیار شنبر یا بحقنه لین و درینجا نیز فصد کردن موثرتر از مسهل ست چه ممکن ست که مسهل اجابت نکند و اخلاط بجنبانند و اضطرابی تولد کند و در روز اول و روز سوم تا از تنقیه فارغ نشوند شربت بنفشه و شربت نیلوفر با آب آمیخته یا با جلاب رقیق دهند و اگر تشنگی غالب شود آب دهند و سکنجبین که بسیار ترش نباشد با آب ساده یا آب هندبا آمیخته و ادن صواب باشد و بعد تنقیه سر صبح خمیره بنفشه در جلاب رقیق حل کرده و روغن بادام بران چکانیده دهند و ماء الشعیر که دران عناب سپستان و بنفشه جوشانیده باشند با شکر دهند و شربت بنفشه مرکب بست درم با روغن بادام چهار درم و یا از بنفشه سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی سی عدد تخم خطمی اسپغول بهدانه کتیرا هر یک ده درم فلوس خیار شنبر بست درم شکر یک رطل شربت مرتب کرده بست درم از ان با روغن بادام بخورند و این مطبوخ مسهل ست عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین سی درم بدستور جوشانیده صاف نموده بدهند و اگر قوی تر خواهند سه درم لسان الثور یا پنج درم درین مطبوخ زیاده کنند و اگر صفرا سخت غالب باشد ده درم اصل السوس مقشر سه درم تربد تراشیده و نیم کوفته هم اضافه نمایند و اولی تر آنست که اصل السوس و تربد در مسهل بکار دهند بعد از انکه نفث ظاهر شده باشد و اگر مریض از مسهل کراهت کند سه درم گاوزبان کوفته بیخته در جلاب بدهند و حقنه از بابونه و انجیر و بنفشه و عناب و سپستان و تخم خطمی و خسک و شکر سرخ یا فانید بسازند و روغن کنجد در حقنه طعام اندک آمیزند و عوض آب جلاب هندبا شربت بنفشه و شربت نیلوفر با آب آمیخته و لعوقات و همه تدابیر منضجه منقیه که در علاج ذات الریه گذشت بکار برند و بعد نضج ماده در تنقیه آن بنفث کوشند و آب گرم و ماء الشعیر رقیق بشکر و مسکه بشکر یا عسل خواب بر پهلوی ورم معین بر نفث و منقی صدر و پهلو ست و بعد تنقیه و سکون اعراض مرض و کثرت نفث غذا از کشک جو و آرد باقلا و اسفاناخ و ملوخیا با شکر دهند باقی همانست که اکثر در قول شیخ گذشت فقط صاحب کامل و جامع گویند که در علاج ذات الجنب احتیاج باستعمال اکثر تدبیر یکه در مداوات ذات الریه مذکور شد بسبب مشارکت فیما بین هر دو بیماری شد و چون امر چنین باشد می باید که در ابتدای این مرض اگر وجع متصل بتر قوه بود فصد باسلیق از دست مخالف جانب علت نمایند برای جذب ماده بخلاف جهت و اگر مرض متمادی و ماده قرار یابد فصد از جانب علت کنند و اخراج خون زیاده نمایند و مرتبه دوم فصد کنند چون

جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین و شربت بنفشه آمیخته سرد کرده بدہند و لعاب بہدانہ و شربت آلو بخارا در اینجا که تلیین طبیعت منظور باشد مناسبت با هر صبح مطبوخ بنفشه
نیلوفر هر کدام شش درم سپستان عناب هر کدام ده عدد بدہند و غذا ماء الشعیر که دران بنفشه نیلوفر و خشخاش عناب و سپستان پخته باشند با شربت بنفشه و روغن بادام دهند و بعد
از چهار روز اصل السوس سیاوشان در مطبوخ مذکور بیفزایند و در ابتدا ضماد از آرد جو و بنفشه و خطمی با بیگرم و روغن بابونه سازند و اگر درد بجانب اسفل و نواحی شراسیف
میل کند روز هشتم اسهال با این مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم گل نیلوفر چهار درم سپستان عناب هر کدام ده دانه تخم کاسنی سه درم در رطل آب جوشانیده
تا یک رطل آب بماند صاف نموده شیر خشت ترنجبین هر کدام بیست درم مغز فلوس بیست درم مالیده صاف کرده روغن بادام داخل نموده بدهند هنگام سحر اگر زمانه تابستان باشد و وقت
چاشت اگر زمستان باشد و بعد فراغ از اسهال لعاب اسپغول و لعاب بهدانه با قند سفید باید داد و در آخر روز شش درم ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن بادام هر کدام دو درم بیاشامند
و صید و ضماد طبیخ قیروطی روغن بادام یا روغن بنفشه و کتیرا و تخم خطمی گرفته پخته و موم سفید ساخته طلا کنند و از آشامیدن آب سرد پرهیز نمایند که ممکن باشد منع نمایند و اگر لقیط زرد رقیق
باقی ماند روز سیم و دوازدهم اعاده مسهل کنند و از معاودت مسهل خوف نکنند اگر قوت قوی و مرض مستحکم باشد و اگر در ظهور نفث توقف باشد لعاب بهدانه با شربت بنفشه
و روغن بادام ساعت بساعت اندک اندک باید داد که باعث ترطیب و در القضاء صاحب حفظ الصحه تصریح گویند که اگر ماده صفراوی باشد در ابتدا بغیر فصد اینجا بنفشه و جمع نمایند و چون
خوف از انجذاب ماده بجهت و در محل خونی که در دموی ست نباید کرد تلیین صفرا و دریبلیت بجوش از مطبوخ شربت بنفشه یا نیلوفر یا خمیره بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام
اربع که باشد ده درم سکنجبین پانزده درم بنفشه و با جلاب عناب نیلوفر و خشخاش سکنجبین ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن
بادام یا شیر بادام و یا روغن بنفشه تازه سازند بعد تلیین طبیعت بمطبوخ تلیین کوشند و بعد از تنقیه تمام مبالغه نمایند در تبرید مزاج و ترطیب با شیافی که سفید زیاده کنند
مثل شیره تخم خرفه مقدار دو دانگ بشکر سفید ده درم و یا آب هندوانه و یا آب خیار بہیره از سپیا یا بکیر لعاب و لعاب سکنجبین هر کدام که باشد ده درم بدهند و غذا
ماء الشعیر با روغن بادام و در آن عناب سپستان داخل کرده سازند اگر نتیجه کمال باقی باشد و الا مزوره ماش بمغز بادام یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا کاهو یا بلوخیا یا سرمق و غیره
آن بدهند و تنقل با نار شیرین با مویز و رطب و شربت تفاح شامی و مانند آن نمایند مسیحی گوید که در ابتدا قبل از تنقیه و استفراغ در خون با سلیق از جانب مخالف کنند و خون در
مراتب کثیر مقدار بسیار اخراج نمایند و بعد تمکین سه روز از جانب محاذی فصد کنند و در غیر ان وقت بمقدار کافی خون بیرون آرند و میان هر دو شانه حجامت نمایند پس ادویه
منضج و تلیین طبیعت کنند بعده ماء الشعیر که در آن سپستان و خشخاش و اصل السوس پخته باشند با جلاب بیاشامند و مطبوخ انجیر خشک عناب سپستان خشخاش سفید
تخم خبازی و کتیرا بدهند و غذا نان سمید بشکر و روغن بادام سازند و اگر ضعف باشد و الا تا روز چهارم ماء الشعیر اقتصار نمایند و چون روز چهارم آید نفث
شروع کند پرسیاوشان در طبیخ مذکور داخل کنند و اگر طبع قبض گردد مغز خیارشنبر و خمیره بنفشه و جلاب هم گرم مالیده بیاشامند و حقنه لین بعمل آرند و با شیافی که جالب
باعتدال غذا سازند تا در نضج ماده و قلع و نفث آن اعانت نمایند مثل حسو که از سبوس و بادام و روغن بادام ساخته باشند و بجای آب ماء العسل ممزوج با آب بسیار دهند
که تسکین وجع و تنقیه ماده بنفث میکنند و اگر از ین عطش پیدا گردد جلاب با شربت بنفشه بیاشامند و برموضع وجع از بابونه و آرد جو و تخم خطمی و بنفشه و اصل السوس و روغن بنفشه
ضماد سازند و بعد تنقیه بدن در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین بر فق نشینند که این اعانت بر نضج و تنقیه نفس و تسکین وجع می نماید و بر بخار آب بسیار گرم انکباب کنند
و بیشتر بر روغن بنفشه ریزند و دهن بکشایند تا بخار در ان داخل گردد و آن بسیار مفید که آن مسقط قوت ست و آنجا که نفث از اول صرف زرد یا سیاه آید و بران ورم تابید و
حرارت تا روز هفتم ساکن نشود آن مخوف ست اگر معه ذلک نفس کشاده گردد و در سینه خرخره حادث شود و چهره سرخ گردد و چشمها کشاده باشد و لهذا و هلاک گردد و جمله ذات الجنب ورم دموی میباشد
الابعض از ان که خون صفراوی فتد و علاجش همانست که مذکور شد بعضی از ان خونی که در ان صفرا غالب باشد حادث میگردد و تدبیر آن علاج دموی نمایند و معه ذلک لطیف زیاده بلعاب ها و دوا ها
و با ماء الخیار و ماء القرع و آب خیار وانه نمایند و غذا از کشک جو و کدو و اسفاناخ و روغن بادام سازند و بعضی از ان خونی که در ان بلغم غالب باشد حادث میشود و در ان تبرید و ترطیب کم نمایند و دوا
ملطف و مقطع بیفزایند جالینوس گوید که در ذات الجنب خالص اگر تب مانع نباشد فصد با سلیق از جانب علیل نمایند و فصد مبادرت کنند خصوص چون وجع در قدر حدوث آید بلا لائق قوت و مزاج و فصل و کثرت
و در آن سرعت نمایند تا بضرورت احتیاج فصد ثانی و ثالث امکان آن باشد و با خراج خون بسیار دریافت نفث تقطیه گردد و بعد از چند روز مهلت دهند تا شش ماء الشعیر مطبوخ سپستان
و عناب با شربت نیلوفر بیاشامند و اگر تشنگی شود اندک لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بدهند و غذا از و یا ر زود ندهند تا ضیق النفس زیاده نشود و طبیعت بهضم غذا مشغول نه گردد

و بدل غذا ایشز ماء الشعیر بدہند و جالینوس بحفظ عادت در امراض حارۂ حادہ امر کردہ ومعنی او اینست کہ ہر گاہ مرض حاد بہم رسد و متحمل غذا باشد واجب ست کہ اورا ماء الشعیر اولا بخورانند برای مداوات پس بعادت او در وقت غذای معتاد نظر کنند اگر معدۂ او نقی وخالی باشد و تواند کہ باز ماء الشعیر بیاشامد در وقت غذا بدہند و این عادت در اوقات غذای او در ایام صحت او اعتبار کنند پس ہر قدر کہ معدہ نقی باشد در احتمال نوشیدن ماء الشعیر نماید بیاشامند و اگر این ترک کنند مدت مزاج بہم رسد و قوت ساقط شود و مراد از تلطیف تدبیر اعتبار عادت کہ جالینوس امر فرمودہ گفتہ ہمین ست و اگر بدن و احتمال اعتبار عادت بسبب امتلا نکنند اعتبار عادت ننمایند و بیاشامند کہ باعث امتلا نگردد و در معالجہ او مسلکی کہ سائر قوانین ورا واجب کند سلوک نمایند و نظر نمایند بطبیعت مریض کہ اگر مستقل و محتبس باشد ماء الشعیر از و قطع نمایند و اقتصار کنند بر لعاب بزر قطونا و لعاب بزر البنج بدہند لعوق خیارشنبر معمول از لعاب بہدانہ و فانیذ کہ مسہل خیارشنبر لعاب بزر قطونا و لعاب بہدانہ شیرین و اندکی روغن بادام باہم بزنند تا جملہ یکسان گردد و لعوق ساعۃ بساعۃ بدہند کہ آن تلیین شکم کند و توسیع نفس و تعدیل طبیعت نماید چون طبیعت باعتدال آید بنوشانیدن ماء الشعیر با شربت نیلوفر اعادہ کنند و لعاب بزر قطونا بدہند و باشد کہ تشنگی بہم رسد و در ایام بحران شربت نیلوفر اعادہ کنند و صلاح او در ان نمایند مثل چہارم و ہفتم و یازدہم و چہاردہم و ہفدہم بستم بدہند بسبب اطلاق ایام بحران غذا ندہند و ماء الشعیر کم کنند کہ معدہ از ثقیل نگردد و وقت استفراغ بفصد و غیرہ بدوا نمایند و حفظ عادت طبیعت کنند و نظر نمایند بانچہ صلاح یا فساد بدان آید و آنچہ مستفرغ شود از قی یا عرق یا ادرار بول یا انحلال طبیعت حتی کہ اگر علامت نقصان پدید آید بغیر نفث طبیب از ان اضطرار نکند معلوم نماید کہ فصلات بطریق مختلفہ طبیعت دفع نمود و بحرانی گویند کہ فصد یا سلیق از جانب مخالف نماید بعدہ اعادہ از جانب جمع بعد سہ روز کنند و چون تب بیاشامد از مسہل قوی حذر کنند بلکہ تلیین طبیعت بحقنہ لین بماء الفواکہ غیر ترش و خمیرۂ بنفشہ نمایند و شربت بنفشہ و نیلوفر و عناب و خشخاش و جلاب سپستان بہدانہ و عناب خمیرۂ بنفشہ روغن بادام دہند و غذا ماء الشعیر با شربت بنفشہ روغن بادام و عناب و سپستان سازند و امثال شیرخشت و ترنجبین فلوس خیارشنبر عناب و سپستان نمایند و تدبیر ذات الجنب صفراوی ہمانست کہ در قول صاحب حادی تحریر مسطور شدہ

علاج ذات الجنب خالص بلغمی وسوداوی

در بلغمی فصد کنند و ہرچہ در قسم دموی گذشت از تلیین و تضمید و تحلیل و تلطیف بحسب حاجت بکار برند و باید کہ در تلطیف افراط نکنند تا در مادہ غلظت و خامی بیفزایند بلکہ ہمگی توجہ بتنضیج و تلطیف مادہ فرمایند و مطبوخ زوفا دہند و در ماء الشعیر قدری بادیان نخود پختہ بدہند و بجای عرق بادیان یا ماء العسل بیاشامند و بہتر تنضیج و تلطیف شربت زوفا الیسند و گاہی در ذات الجنب مزمن عسل الثعلب منقی با دیان عرق بادیان جوشانیدہ گلقند داخل کردہ میدہند و بعد پنج روز فصد میکنند و ضماد از بابونہ و بنفشہ و اکلیل و باقلا و عسل الثعلب در موم روغن سرشتہ در ابتدا نمایند و در تزاید انکہ محللات مانند حلبہ و کتان و جز آن و در انتہا منضجات مثل سکبینج و اشق وغیرہ نمایند و ضماد بابونہ تخم کتان کنجد سیاہ زنجبیل ہر یک یکدام با آب سائیدہ نیم گرم بستن نافع ست و ضماد مغز تخم بید انجیر چہار تولہ در شیر تر یا در آب تازہ پختہ و زنجبیل آب پختہ نیز مجرب نوشتہ اند و اگر تا روز ہفتم ورم تحلیل نشود در صورت ہفتم تنقیہ نمایند باضافہ برگ سنا یک نیم تولہ ریوند خطائی و تربد ہر یک پنج ماشہ و خیارشنبر ہفت تولہ و شیرخشت و ترنجبین ہر یک پنج تولہ و شربت دینار سہ چہار تولہ روغن بادام شیرین ہفت ماشہ در مطبوخ زوفا و روز نہم تبرید از رب السوس و ماشہ در شربت زوفا یک تولہ و تخم طلا یک عدد و سرشتہ بخورند و زوفا پنج کرفس اصل السوس ہر یک ہفت ماشہ گاوزبان پنج ماشہ انیسون چہار ماشہ بادیان بادرنجبویہ ہر یک پنج ماشہ جوشانیدہ شربت زوفا و گاوزبان ہر یک دو تولہ داخل کردہ تخم مرو یا تودری نہ ماشہ پاشیدہ بدہند و ہمین نسخہ مسہل دہند و غذا شوربای مرغ با نان و در روز شانزدہم حب غاریقون علاوہ بخان در شب دہند و صبح در بدرقہ ہلیلجات و سنا و تربد و دیگر اجزای مسہلہ بلغم اضافہ نمودہ دہند تا خوب تنقیہ شود و سوسن رب السوس و شیرخشت و در ذات و سلیمون غیرہ منع نمودہ اند فصد را و درین نوع بلکہ امر با سہال و اخراج مادۂ بلغم نمودہ اند بجا نند این مطبوخ بسفائج بگیرند بسفائج گل بنفشہ گل سرخ اصل السوس مقشر کوفتہ تخم کاسنی ہر یک یکمثقال سپستان دہ دانہ مویز منقی دہ درم انجیر زرد پنج دانہ سنای مکی ہفت درم بالیدہ صاف کردہ فلوس خیارشنبر شیرخشت ہر یک دو درم بالیدہ صاف کردہ روغن بادام یک درم حل کردہ بنوشند و تعدیل کیفیت خلط و اصلاح آن نمایند باشتہا سیدن ماء الشعیر مطبوخ با زوفا یا شربت زوفا و اگر علت قوی باشد باید کہ حل نمایند فلوس خیارشنبر را در آب مطبوخ زیرۂ کرمانی و ناشتا بیاشامند کہ نائل میگرداند و ہم بلغمی مدا و آشامیدن گلقند با آب گرم ہمیشہ نافع این نوع ست و طبیخ زوفا و بنفشہ ہمراہ بدستور و ترنجبین سینہ بدام بموم مدہن مرتب از موم زرد و روغن

وپہلو را بموم و روغن مسح کنند وباسفید باجات غذا سازند بوعلی سینا گوید کہ در علاج بلغمی ابتدا بحقنہ حادہ واسہال نمایند وفصد نکنند ومحللات از اضمدہ وکمادات حارۂ مذکورہ کہ دران قوت باشد استعمال نمایند وچقندر وآب کرنب وآب نخود در روغن زیت یا روغن بادام شیرین یا تلخ بخورند ومطبوخ یوسف ساہر کہ با روغن بید انجیر می نوشند بیاشامند ودر سوداوی با حسای متخذ از گندم مہروس با عسل و روغن بادام غذا سازند ولعوقات لینہ حارہ بخورند وتجرع روغنہای ملینہ مثل روغن بادام شیرین واحسای لینہ متخذ از باقلا واندکی حلبہ وشیر تازہ خصوصاً شیر خر نافع ست و از انچہ دران نفع میکند انیست کہ بگیرند قسط یک درم وبملعقہ آب مطبوخ شبت و روغن بلسان یا شربت عسل بدہند واین سعال ردی را نیز نافع ست دگویند کہ اگر این دوا گرمی کند تدارک آن با شربۂ باردہ وبماء الشعیر نمایند گیلانی گوید کہ از علاجات مستحسنہ در ذات الجنب بلغمی بر طریقی کہ دیگر امراض کردہ انیست کہ حقنہ استعمال نمایند اگرچہ حاد باشد ونفع میکند وراحقنۂ حادہ متخذ از قنطوریون وقرطم ومقل وانجیر وشبت وکرنب وچسک وروغن ناردین ومری وعسل وتلیین طبیعت بآب لبلاب مع قرطم نمایند وطبیخ زوفا کہ دران زوفا وپرسیا وشان انجیر ومویز منقی وبادیان ودبستان واصل السوس پختہ باشند با روغن بادام شیرین وخمیرۂ بنفشہ استعمال کنند وماء العسل وجلاب نیم گرم بنوشند وماء الشعیر آنہا از کشک جو وگندم ونخود ہمہ جوشانیدہ با بادیان وپرسیا وشان سازند ودران انجیر ومویز واصل السوس بپزند وبران فانید وعسل اندازند واین ماء الشعیر نیز نافع ایشانست نخود جوشانیدہ یک کف شعیر مقشر مثل واصل السوس چہار درم وغذای آنہا حسوی متخذ از قطاعۂ جواری وشکر وروغن بادام وآب کرنب وآب نخود بروغن بادام شیرین وچقندر وحسوی آب جو بعسل وفانید باشد وبدل آب ماء العسل بنوشند وچون صحت یابند شوربای ماکیان مطبوخ با فادیہ حارہ دہند در حمام داخل شوند ودر آبزن نشینند واضمدہ حار مثل ضماد حلبہ وزیت یا خاکستر بیخ کرنب بشحم سرشتہ ضماد نمایند ولعوقات منضجہ ومنفثہ وحبوب حارہ بکار برند وعلاج سوداوی بفصد بعدہ بحقنہ لینہ کنند واگر درد تسفل بسوی تحت شراسیف باشد باسہال یا حقنہ نمایند واز مطفیات مذکورہ اکثر استعمال کنند ودائم ماء الخلاف تجرع نمایند وماء الشعیر اندک اندک روز بسیار بنوشند ودر آبزن بسیار نشینند وطول مکث دران نمایند وموضع را بآب گرم منطول کنند وضماد بدام بران نہند ثابت بن قرہ گفتہ اگر وجع ودر اسفل حجاب یافتہ شود ودرد رقوہ نباشد واجب ست کہ در علاج او ابتدا اسہال کنند کہ این دلالت بر میلان خلط باحتراق ورسوب او باسفل دارد وغذای آنہا آب جو بروغن زیت وبادام وعسل وفانید یا شوربای ماکیان مطبوخ نخود سازند

علاج ذات الجنب غیر خالص

ہرچہ در خالص دموی وصفراوی وبلغمی وسوداوی از فصد واسہال ولطفیۂ حرارت مسطور شد حسب مادہ استعمال نمایند مگر انتفاع باضمدہ وادویۂ موضعیہ درین قسم افزون ترست وبہ تبرید ولطفیہ در ذات الجنب خالص بیشتر ودرین کمتر بجہت آنکہ باعث انفجاج ورم ومانع نضج ست لیکن تمریخ باشیای مبردہ وبعض اشیای مسخنہ باعتدال وبحسب اقتضای قوت تپ وضعف آن مناسب باید کہ استعمال اشیای مسخنہ کہ برسانند اثر اضمدہ وادویۂ موضعیہ را بموضع ورم بیشتر باشد واین ضماد نافع است تخم مرو وکتان وگل بنفشہ وبابونہ وگل شبتو ونکوہ وتخم تمر ہندی ہر یک نہ ماشہ در آب نکوہ سبز آمیختہ خیار شنبر سہ تولہ صبر یک تولہ ضماد کنند وصاحب حاوی گوید کہ علاج ورم حادث در عضلات مابین اضلاع فصد باسلیق ست واخراج خون بحسب واجب ونوشیدن جلاب از شربت بنفشہ ونیلوفر بہر ورم ادویہ وغذا ماء الشعیر مذکور وباقی علاج او علاج ذات الجنب خالص ست وبقول شیخ در غیر شدید الحرارۃ بدلک ضماد مثل حلبہ وزفت ومحاجم علاج کنند واین ضماد نافع ست بگیرند خاکستر بیخ کرنب وبہ پیہ شیر سرشتہ ضماد بران نمایند وہرگاہ در ذات الجنب غیر خالص عضلی ورم بظاہر نماید وخود بخود منفجر نشود بر موضع ورم نشتر زنند تا ریم بر آید پس بمراہم مدملہ علاج کنند وگاہی بعد شگافتن ورم پہلو عضلی کہ در ظاہر نمایان باشد فرص تپ گذاشتہ ضماد ادویۂ معمول میکنند تا تسکین درد ہم شود وعناب با عرق شاہترہ مالیدہ شیر کاہو شربت بنفشہ بیاشامند بعدہ برای التحام موم بروغن گل گداختہ مرداسنگ سفیدہ کاشغری رسوت بار یک سودہ وشیرۂ مغز تخم کدو شیرین ممزوج نمودہ مثل مرہم ساختہ بہ بندد طبری گوید کہ علاج این جنس علاج ذات الجنب خالص دانواع آن واحدست وبسا ست کہ محتاج میگردد

ذات الجنب هنگامی که بارد گردد ماده وزائل یا خفیف شود حمی بضماد یکه معین بر نضج و تحلیل باشد و درین هنگام ابتدا نمایند بضماد منضج و مرقق ماده مثل ضماد برگ خبازی و برگ بنفشه و اطراف کاسنی نرم کوبیده و در روغن بنفشه جوشانیده و قدری خطمی کوفته دران داخل کرده و بعد ازان که چند دفعه باین ضماد کرده باشند ضماد با آرد جو و خطمی و برگ بنفشه کوبیده بگلاب و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تازه سرشته نمایند اگر ازین نفث بهم رسید و خارج گردید بهتر والا بعد زوال تپ و نقصان او عراقی القضای ایام بحارین محاجم بران گذارند و ماده را بسطح بدن جذب سازند و لشگافند آنرا خصوصاً هنگامیکه مرض از جنبی باشد که مجس ظاهر گردد و درین هنگام اکثر علیل منجر بسل نمیگردد بلکه مؤول بوجع جنب میگردد اما در ذات الجنب خالص چون ماده داخل ریه گردد و منع نفث نماید منجر بسل میگردد و نمیباشد سل درین هنگام از جهت ذات الجنب بلکه از جهت فساد ریه هر فساد ریه چون بطول انجامد مؤول بسل میگردد و درین مقام را خوب تامل نمایند که محل لغزش و حیرت جماعتی از مصنفین کتابیش ست و گویم که چون ماده در جنب مرتبه متعسر شده و تمایل انگشت و نبض نرم نشد و مرض طول کرد و قوت ساقط میگردد و ضیق النفس بهم میرسد بجهت آنکه ممکن نیست مع شدت حمی التضمید موضع با شیای منضجه مثل انجیر و بابونه و اکلیل و خردل و چون بدین ضماد نمود علیل هلاک میگردد بسبب صعوبت تپ و اگر حمی زائل گردید و ماده متعسر باقی ماند درین هنگام تضمید موضع باین ضماد نمایند بگیرند اطراف کاسنی و اطراف سلق و نرم کوفته در روغن گنجد جوش دهند و آرد جو و خطمی و برگ بنفشه کوفته بیخته بدان ممزوج نموده بر موضع مرض ضماد نمایند اگر نرم گردید شروع بنفث نمود بهتر والا این ضماد را استعمال نمایند بگیرند انجیر سیاه یک جزو نرم کوفته و بابونه و جزو و خردل نیم جزو نرم کوبیده بلعاب لیشه خطمی سرشته بدان ضماد نمایند که این ضماد نرم و رقیق میسازد ماده را و اخراج آن می نماید بسوی سطح بدن و منفجر میگردد و بقعه که ماده دران اجتماع یافته و جذب میشود ماده بسطح بدن و اگر ماده رقیق شود و منجذب نگردد بسوی سطح جلد منجذب بر رگ بران گذارند که آن اخراج می نماید ماده را بسوی سطح بدن و اگر ماده بسوی حجاب منصب گردید و داخل ریه نشد هلاک میگردد علیل بتعفین حجاب و احداث آن ورم شدید دران و اگر داخل ریه گردید و نفث و سعال خارج نشد بسبب آن ریه را میخورد و فاسد میکند و تعفین آن میمایند و امر علیل آئل بسل گردد و چون حاصل گردید دریه معالجه نمایند باین علاج که بیاشامند علیل را هر روز طبیخ زوفا که آن ترقیق ماده و جلای آن میکند و از نوشیدن آب بسیار منع نمایند بلکه بشربت عسل ساده ممزوج نمایند که معین تدبیر جلا است و اگر باین تدابیر نفث بهم نرسد دلیل آنست که ماده در اقسام ریه چسپیده و ریه از شرب آن منع نموده و ریه ضعیف منحل القوة و ماده غلیظ عسیر است و این حال مؤول بسل میگردد چنانچه بقراط ذکر کرده مصنفین کتابیش درین موضع تهاون نموده و میگویند که چون در روز چهارم و هفتم نفث نکند امر او آئل بسل گردد و حکایت این از بقراط میکنند و تفسیر کلام حکیم بقراط آنست که ذکر کردم اما آنچه در انذارات و تقدمة المعرفة ذکر نموده انیست که چون در رابع نفث بهم رسد در چهاردهم بر آید مراد او ازان و نزلات ست نه در اورام جهت آنکه مواد چون نزول نماید بسوی پهلو و تاخیر کند نفث علیل در رابع دلالت بر سلامت او و سهولت مواد و بر آمدن علیل بسرعت مینماید و چون نزول نماید مواد بسوی پهلو و تاخیر نماید نفث علیل از رابع دلالت بر صعوبت حال مریض و غلظ ماده و طول مرض مینماید و چون منحل گردد ماده از پهلو بسوی ریه نفث نکند منذر بطول مرض است و اگر در هفتم و چهاردهم نفث نماید منذر آنست که آئل بسل خواهد گردید و برین واجب است که قصد کرده شود و کلام بقراط و کلام جالینوس نه بر آنکه ذکر می کنند اصحاب کتابیش و میگویند کسی را که ذات الجنب باشد و در چهارم و هفتم نفث نماید مرادو آئل بسل میگردد و این کلام در غایت مخارفت ست

علاج ذات الجنب غیر حقیقی

شیره بادیان شیره تخم کشوث و گلقند بدهند و روغن بابونه بمالند و یا اصل السوس بیخ بادیان پرسیاوشان هر یک دو درم انیسون پودینه خشک هر یک یک درم نبات دو توله جوش داده بنوشند که برای درد ریحی سینه و پهلو مفید ست و ایضاً برای درد ریحی در اضلاع انیسون تخم کرفس هر یک پنج ماشه درعرق بادیان عنب الثعلب جوش داده گلقند مالیده صاف نموده بنوشند و یا بیخ کاسنی بادیان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک هفت ماشه عرقیات دوازده توله گلقند دو توله جوش داده بخورند که مفتح سده نیز هست و همچنین برای درد پهلو از ریاح بادیان مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و روغن گل نیمگرم کرده بمالند و اگر درد اضلاع تا به پشت باشد بادیان پنج ماشه بیخ کاسنی پرسیاوشان هر یک هفت ماشه در آب جوش داده

گلقند داخل کرده بخورند پس اگر بعد رفع ورم درد اضلاع در پشت باقی ماند عنب الثعلب هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه افزایند بعده اگر در اضلاع ریاح
و ثقل باشد و بواسیر نیز داشته باشد مقل نیم ماشه در گلقند دو توله آمیخته همراه شیره تخم کشوث پنج ماشه در عرق بادیان هفت توله گلاب چهار توله برآورده
بخورند و سبوس گندم و نمک در پارچه بسته تکمید نمایند و روغن گل بمالند و بربندند و اگر درد از کتف شروع گردیده تا پهلو و اضلاع و سینه آید بادیان نه ماشه
دانه هیل سه ماشه نبات یکتوله در آب جوش داده صاف کرده بطور قهوه بخورند و زرده تخم مرغ با قدری دارهلد آمیخته ضماد کردن نیز نافع ست و دیگر ادویه
ضمادات و کمادات محلله مسخنه بعمل آرند و اگر حاجت تنقیه افتد مسهل بلغم دهند و فصد نیز نافع نوشته اند بخروج الریح مع الدم و نفع فصد باسلیق از دست
محاذی اسرع الظهور ست و گاهی برای درد پهلو وائی ریحی زرشک با بادیان بیخ بادیان مویز منقی انیسون بنفشه خیسانیده سکنجبین ساده گلقند آفتابی حل کرده
بنوشند و بعد شش روز این حب نافع درد پهلوی ریحی ریوند خطائی تربد سفید بسفائج غاریقون هر یک مثقال شحم حنظل دو دانگ ایارج فیقرا حب النیل
نمک هندی هر یک یا کم دو ماشه پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو درم مقل کتیرا هر یک دانگی کوفته بیخته در عرق بادیان حب ساخته یکتوله یک شربت
باقی مانده همراه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب نیم گرم میدهند و صبح این بدرقه میدهند عنب الثعلب مویز منقی انجیر زرد اصل السوس بادیان بیخ بادیان
بیخ کاسنی گل بنفشه اسطوخودوس حب القرطم پرسیاوشان تخم کشوث تخم کرفس انیسون ریوند چینی گل سرخ بسفائج سنای مکی در عرق عنب الثعلب عرق
گاوزبان شب خیسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف کرده ترنجبین فلوس خیارشنبر گلقند مالیده باز صاف نموده شیره مغز بادام پاشیده بنوشند و بجای آب
عرق بادیان سه پهر شربت بزوری عرق بادیان گلقند تخم ریحان پاشیده تبرید میدهند و اهل هند گویند که اگر درد پهلو از ریح و مفرطی بود بیخ بیدانجیر
زنجبیل نیم کوفته قدری در آب جوش داده بنوشند و یا بیخ آگ با بول کودک سائیده بجای درد طلا کنند و در آفتاب بنشینند و از بیخ حارت شتی کماد نمایند و یا شاخ گوزن
با چهار پنج عدد مرچ سیاه سائیده نیم گرم ضماد نمایند تتمه بعضی متاخرین نوشته اند که گاهی ذات الجنب وبائی عارض میشود و علامتش با درد غشی ست و تب و سرفه
خفیف و غایه بحران روز اول یا در سه چهار روز هلاک میکنند باید که اول بجهت تلیین طبع رابکشایند که بهوش آید پس همان وقت از هر دو دست فصد باسلیق نمایند
و خون افزا گیرند تا سرخی در خون ظاهر گردد پس بند کنند و شربت نیلوفر و شربت سیب لیمونی علوبخان هر یک دو توله در گلاب و عرق بهار و بید مشک هر یک
پنج توله کیوره سه توله بنوشند و غذا نبوماش تنقند رو اسفاناخ هندی و رومی و کشنیز سبز در آن افتاده باشد بقطر پا آب لیمون کاغذی ترش
کرده دهند بیان تنکث بالائی جهت گاوی با برنج و خشکه گیلانی و هرپای کرونده دانبه خورانند و بجای آب برگلاب عرق بهار اکتفا نمایند و در روز
چهارم جهت نضج ماده مطبوخی دهند که در آن ادویه ذی تریاقیه و مقوی اعضای رئیس باشند چون زرنب اظفار الطیب کرفس بادیان رومی و هندی
و خطائی و امثال اینها و این مطبوخ آلوبخارا ده عدد زرد آلو پنج عدد اظفار الطیب زرنب بادیان خطائی انیسون هر یک سه ماشه بسفائج ناکوه بادرنجبویه
هر یک ماشه درونج عقربی چهار ماشه بیخ کرفس پنج ماشه اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان هر یک هفت ماشه عناب هفت عدد برگ شاهتره
چهار و نیم ماشه گلسرخ یکتوله در گلاب عرق بهار نارنج و آب باران هر یک پاؤ آثار جوشانند که ثلث باقی ماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند
و تا روز هفتم دهند و روز هشتم مسهل دهند با اضافه خیارشنبر و مغز فلوس و ترنجبین و شربت دینار علوبخان هر یک هفت توله و روغن بادام هفت
ماشه و غذا وقت شام خشکه گیلانی بشوربای چوزه مرغ که مقطر فتق داده باشند و صبح این تبرید دهند جواهر مهره سه ماشه در خمیره صندل ترشی یکتوله ورق
طلا یک عدد آمیخته شیره زرشک ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس هفت ماشه لعاب گاوزبان بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بهار و کیوره
و بید مشک و نیلوفر و گاوزبان هر یک چهار توله برآورده شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله تخم خرفه تخم خشخاش دیاشرتی نه ماشه داخل کرده بنوشند همین پنج
سه چهار مسهل داده بنگرند اگر سرفه قدری باقی مانده باشد این حب دهند مبیعه سائله و یابسه رب السوس زعفران و صندل سفید هر یک چهار ماشه زرنب سه
ماشه کتیرا اظفار الطیب اصل السوس زرشک صمغ عربی هر یک هفت ماشه انار دانه پسته و پنج ماشه شیر خشت سه توله بلعاب اسپغول بقدر
موٹھ حبها ساخته در دهان دارند و جهت تعدیل مزاج خمیره ابریشم و شربت یاقوت علوی خان با عرق زرشک دیا فوراکہ دهار تا پنج لکار برند

وگویند که در سالی که عفونت در هوا پیدا شده ذات الجنب حادث میگردید و از تدابیر دیگر فائده حاصل نمیشد طبیبی حاذق آب انار میخوش با لائیده می خورانید
در هفته صحت می یافتند و ایضا گویند که در سالی به موسم سرما هوا متعفن شده مورث ذات الجنب شده بود و بعلاج اطبای نافهم اکثر بیماران هلاک شدند
حکیم کبیر علی خان تلمیذ رشید علوی خان از فصد باسلیق هر دو دست خون وافر میگرفتند تا بیمار بیهوش آید و شیرهٔ زرشک ده ماشه و زرنب ده ماشه و اسپغول
چهار ماشه و انجیر زرد پنج عدد در عرق بهار نارنج پنج توله و بیدمشک و کیوره هر یک چهار توله و عرق نیلوفر هفت توله بر آورده شربت لیمون کاغذی و
شربت بادرنجبویه هر یک دو توله تخم شربتی یا تخم بادرنجبویه یا ریحان هفت ماشه پاشیده میدادند غذا شوربای چوزه مرغ که در آن کشنیز تر و چقندر انداخته باشند
فوق لیمو یا ابنه داده با نان تنوری و عقب آن عود ارغطائی یک و نیم ماشه در حب ارش عود ترش توله آمیخته می لیسانیدند و بجای آب چهارم حصه مقطر
در آب باران آمیخته می نوشانیدند و وقت عصر اگر اندک درد در سرفه باقی می ماند فصد اسلیم از جانب درد میکشودند و روغن قاوندی گرم کرده بر موضع درد
می مالیدند و بالای آن برگ تنبول زرد گرم کرده می بستند و تخم لیمون کاغذی هفت عدد بلع کنانیده بالایش آب انار کوهی یک عدد ... در
عرق بهار نه توله شربت سیب چهار توله میدادند از این تدبیر در همان روز همه بیماران شفا یافتند

خانقه

قسمی ست از ذات الجنب خالص که ورم آن عام بود در غشای مستبطن اضلاع و حجاب حاجز از یمین و یسار و اگر ورم در غشای مستبطن تنها هر دو جانب
حادث گردد آن از ذات الجنب خالص بنامند و بعضی این را خانقه گویند و این صحیح نیست بجهت آنکه علت خانقه حادث میگردد از ورم هر دو جانب
غشای مذکور مع ورم حجاب قاسم صدر به نصفین چنانچه مذکور شد و علامتش آنست که درد در هر دو پهلو باشد و مریض بر هیچ شکل خواب نتواند
کرد و هنگام سرفه از شدت درد بغشی افتد و استنشاق هوا متعذر شود و علاج آنچه در اقسام ذات الجنب خالص مسطور شد حسب ماده بعمل آرند
و در ابتدا فصد از هر دو جانب لازم شمارند و طبری نوشته که این مرض را احدی از متقدمین ذکر نکرده جالینوس بسوی او ایمائی نموده که استخراج او
بجز ماهر صناعت نتواند کرد و آن گفته که اعظم اعراض حادثه در آلات نفس آنست که در تمام صدر باشد و ابو ماهر این علت را خانقه نامیده و گوید که اکثر
باختناق هلاک میگردانند مثل ذبحه و این ورم در جمیع غشای مستبطن صدر و در غشای قاسم صدر به نصفین بهم میرسد چون همه غشا ورم کند نفس منبسط نشود
و مریض قادر به استنشاق هوا نباشد و لهذا است که دفعه بیهوشی که از سرفه او را عارض گردد و بر راست نشستن نیز قادر نباشد و بنا بر همین عوارض صعب
فجاءة هلاک گردد و فرق میان این مرض و میان شوصه و ذات الجنب آنست که صاحب شوصه قادر باشد بر آنکه خواب بر صدر نماید و بر پهلو و پشت مائل گردد
و از سعال خوف غشی نباشد و در این علت مریض قادر بر آن نباشد که منتصب یا قائم شود و یا سعال کند یا نوم بر شکلی از اشکال نماید مگر بشدت عظیم
و ابو ماهر تجربه کرده است که هر کسی که تا روز هفتم زنده ماند خلاص یابد و مودی انتفس یا سعال دشوار گردد و الا اکثر مریضان در روز چهارم هلاک شوند
و سبب قاتل ورم حار تخمین ست که در کمیت و کیفیت آن تغیر شدید راه یابد و متصاعد گردد بسوی این اغشیه و رجوع قبله صاعد میشوند بسوی حجاب قاسم صدر به نصفین
و منتصب گردد بر این اغشیه و ورم حادث شود و گاهی قروح در چند مواضع صدر پیدا میشوند و اعراض کوره ازدیاد پذیرند گاه دفعة بکشد و علاجش آنست که بقوت
مریض و سن و مزاج او نظر کنند اگر قوت نیک سائر قوانین جواز فصد موجود باشند تنقیه بفصد از هر دو دست و حقنه که در ذات الصدر بیاید باید کرد و بر سینه
و پهلو ضماد دیگر در همانجا بیاید و تمریخ تمام سینه و پشت بقیروطی که می آید باید ساخت و غذا ماء الشعیر لبنکر و جلاب دهند و زیاده ندهند که در آن خوف
انقطاع نفس ست و از لطیف معالجات این علت بعد تنقیه بحقنه و مانند آن آنست که هر روز یکبار حیله برای رعاف نمایند تا رعاف کنند و اگر رعاف
از خود بروز بحران آید صحت تام یابد و اگر در غیر ایام بحران آید خفت در مرض رو نماید و لیکن در عمل مذکور خطر بسیار ست چه بیشتر هلاک میشود مریض به رعاف
واقع در غیر وقت او و اگر چه آن از تنقیه هم از ایام معمولات او باشد و باید که مریض را از جمیع حرکات صدر و سعال نگاه دارند حتی که از هوای بارد و آب سرد و از
چیزی که قذف نماید محفوظ دارند و اگر چیزی که از آن سعال قذف واقع شود بهم رسد از آن قذف قی شود و باختناق هلاک گردد و در این علت گاهی ورم

متعدی میگردد وبسوی شظایا که در عضلات منقسم در صدر ست وجالینوس آنرا شظایا می‌تمم تنفس استنشاق نامیده و ازین هلاک میشود بعد ده ساعت
بانقطاع نفس چون بر مریض امر در تنفس صعب گردد و غذا ازان باز دارند و ماء الشعیر بتفاریق در دفعات کثیر دهند تا معده او ممتلی نگردد و مزاحمت بحجاب
ننماید و در تنگی نفس وقلع او زیادتی نشود و این مرض منقسم بچهار نوع میگردد **نوع اول** رطوبی ست آن از انصباب رطوبت حاده که بصفرا حدت پذیرد
حادث میگردد و این نوع اعسر نضج واقل الم از انواع دیگرست واین ز اعراض لازمه اوست و رطوبی بودن این نوع از صورت نفث متحقق میشود اگر آنچه
نفث کند رطوبت غیر متلونه باشد و طعم او طعم دسم گرم بود صحت این امر گردد که علت رطوبی ست و درین هنگام طبیب مبادرت کند بر آشامیدن شربت عسل و دادن
جلنجبین و تمریخ صدر بروغن خیری و اگر سرخی قاروره باین مضاف گردد و بر تغیر مزاج قلب که بطریق مشارکت در الم دلالت کند و نبض صاحب این نوع شدید الصلابه
نباشد و چون تب بدان مضاف شود بران خوف هلاک سقوط قوت باشد و در معالجه او زیاده کنند جلنجبین خمیره بنفشه بالیده و نزدیک خواب بخورد طعام
عسل خیارشنبر ده درم با جلاب دهند مگر آنکه طبیعت منحل باشد که درین صورت خیارشنبر نباید داد و تمریخ صدر او بقیروطی معروف بمروخ صدر نمایند پس
بستانند آب برگ بزرقطونا و آب برگ خبازی و آب برگ بارتنگ آب برگ خطمی لعاب بهدانه بعده بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر و موم روغن بسازند و با تهای
مذکوره بر آتش بسقیه دهند بعده مدام بر سینه بمالند و علامت نضج علت اندیاد نفس علیل و امکان تقلب او بر پهلو و ظهور اجتماع و تخلیص غیر منقطع در رطوبت
نوع دوم دموی ست و از اعراض لازمه او سرخی رخسار و چشم و فرط الم مع تمدد و تب مطبقه و نفث گلابی ست و فرق میان این نوع و ذات الجنب
خالص آنست که باین نوع سخن نباشد فقط و الا جمیع اعراض و مثل اعراض ذات الجنب باشد و علاجش فصد ست از هر دو دست اگر قوت صالح باشد
و استفراغ بحقنه لینه که در ذات الصدر مذکور گردد و لزوم ماء الشعیر و لعاب اسپغول ساعت زمانی و از غذا بر ماء الشعیر اقتصار ورزند و اگر اعراض عظیم
گردد و غشی بهم رسد از شرب ماء الشعیر و یا فرو بردن چیزی در حلق که نفس او تنگ گرداند در حلق او از پستان مادر دختر شیر بدوشند و بدل غذا
او همین سازند تمریخ صدر او بآب جراده کدو و لعاب بزرقطونا و آب هندوانه بروغن بنفشه آمیخته باید کرد که این تسهیل نفث او نماید و از هوا محفوظ دارند
و از اعراض لازمه این نوع نفث وردی رقیق ست **نوع سوم** صفراوی ست از اعراض او تب مفرطه و عطش و لهیب و جمع که در داخل صدر مثل لهیب نار در یابد
و عطش که تسکین نیابد و نفث اصفر و احمر لیسو او شبیه بدردی خمر مع طعم تلخ ست و این نوع شدید الخطر از انواع دیگر و سریع الزوال ست اگر تدبیر واجب
کرده شود و هرگاه طبیب را در بدن علیل فضا ظاهر گردد و قوت دران یافته شود در فصد او باکی نیست و در اخراج خون اسراف نکنند و بعد فصد این حقنه
بعمل آرند بگیرند دو کف از جو مقشر کوفته و باقه کبیر از برگ عنب الثعلب برگ بارتنگ برگ بزرقطونا و دو کف از نخاله و کفی از خطمی که هر دو در صره بسته
باشند و در وقت طبخ با دویه دیگر اندازند و بعضی حراثین گفته اند که اگر ماده صفراوی باشد دران برگ لبلاب کبیر و برگ بنفشه زیاده کنند و همه مثل دوای
حقنه بپزند بعده قدر حاجت صاف نموده بران پانزده درم روغن بنفشه خالص و ده درم روغن نیلوفر اندازند و خوب بر هم زنند تا مخلوط گردد
نیمگرم حقنه کنند و اگر درین حقنه چیزی از شکر سفید محلول زیاده کنند جائز ست **نوع چهارم** سوداویست و از اعراض لازمه او ضیق النفس مع جذب سینه
و یبس لهات و غور عینین و افکار ردیه و بکای دائم و فزع از آفات و قلت انس با انسان و نفث سیاه ست و علاجش تضمید صدر با شیای رطبه مثل لعاب
بزرقطونا و لعاب برگ بارتنگ و روغن بنفشه مضروب با نها قدری از سفیدی بیضه کنند و گاهی ضماد صدر او بآب عصی الراعی مضروب بقیروطی متخذ بروغن بنفشه
میکنند و نیلوفر و بنفشه تازه ببویند و روغن بنفشه در بینی چکانند و هلاک هر درین نوع چون تدبیر تخفیف یابد آبزن ست و لیکن با کثرت ضیق النفس
و صعوبت اعراض او را آبزن نه نشانند زیرا که از نشاندن ریه است که منفسخ میگردد و وحدت می پذیرد و ریح کثیر محتبس میشود از نشستن در آب گرم و از
دخول حمام دور امن نباشد اگر باین علت نبض علیل تنگ گردد بسبب تدبیر فاسد زانکه دفعة هلاک شود

شوصه

ورمی گرم بود در حجابی که بر باطن اضلاع خلف ست تحت حجاب معترض معروف بدیافرغما و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را گویند بعض اطبا

که متورم میگردد در ذات حجاب قتل میکند بضیق نفس و فرط الم مگر آنکه رقیق گردد و مده و مندفع گردد بسوی جلد و لحم و درین هنگام قدح شود که نهند و مداواج کنند بسوی سطح بدن و بسا است که خلاصی می یابد باین طریق و علامات و علاج شوصه مخالف از علامات و علاج ذات الجنب است و در آن حمیات کثیره
اما در علاج چنانست که صاحب شوصه را در اول امر این نمی نهند و تمریخ پهلو و سینه او هم نمیکنند و در ذات الجنب قدح نمی نهند مگر آنکه در جزوی یا در عضلات ما بین اضلاع یا در صفاق باشد و درحس ظاهر گردد و اگر در حجاب حاجز باشد قدح با فصد و نگذارند زیرا که بسا است که قطع نفس نماید و در نفعا
قدح نهند اگر تب باقی باشد و در شوصه قدح بی تردد استعمال باید کرد چون محس ظاهر گردد و صاحب ذات الجنب در ابتدا حقنه نمیکنند و در شوصه حقنه استعمال کنند
و اما در علامات چنانست که صاحب ذات الجنب را خواب بسینه او و یا تکیه بران کردن ممکن بود و صاحب شوصه امکان تحریک خواب بهر شکلی از اشکال نباشد
و باقی علاج مشترک ذات الجنب و شوصه همانست که در ذات الجنب مسطور شد گیلانی می نویسد که گاهی اقسام شوصه بعضی از بعض مخالف می باشد
زیرا که بعضی از ان قبول نضج بسرعت نماید و این آنست که صاحب او در ابتدای مرض نفث متحمل نضج بهم رسد و بعضی چیزی از ان نفث نمیکند و بعضی
متوسط میان این دو صنف است و از انها قومی صدید نفث مینمایند و قومی از ایشان غیر نفث چیزی نفث میکنند و بعضی از ان نفث غلیظ لزج می اندازند
و بعض دیگر چیزی سریع النضج نفث میکنند و علاجش آنست که ابتدا بفصد صافن نمایند اگر قوت و امور دیگر مساعد باشد و در اول از جانب آخر و
بعد تمکن و استحکام ماده فصد از جانب مرض کنند لیکن در ان خطر است چون ضعیف گردد گاهی مستولی شود و در منتهای مرض بعد از ان طبیخ عناب و سپستان
و مویز منقی و خشخاش سفید و کتیرا و خمیره بنفشه و روغن بادام شیرین آمیخته بنوشند و در غذا ماء الشعیر دهند که فعل ماء الشعیر بغذا است محمود نیست فقط
بلکه تسهیل نفث از قوت جلائی که در آنست میکند و چون نفث در صعود ابتدا نماید بعد از چهار روز باید که در طبیخ اصل السوس آش جو و خیار شنبر
بنفشه و فانید شکر زیاده کنند و گاهی اصحاب این مرض منفعت عظیم بحقنه لینه می یابند خصوصا اگر وجع ممتد باسفل و آخر اضلاع باشد زیرا که این
دلالت مینماید برانکه جزو سفلانی از حجاب علیل است و دوائیکه از خارج استعمال میکنند در ابتدای مرض قیروطی متخذ از بابونه و آرد جو و تخم خطمی و
بنفشه خشک یا تر و کتیرا و اصل السوس و روغن کنجد یا روغن بنفشه است و اما اغذیه در اول امر و در آخر او و در جمیع اوقات مرض واجب است
که رطب معین بر صعود نفث باشد مثل حسو رقیق شیرین بعسل اگر تب نباشد و آب سبوس با فانید و روغن بادام و خبازی و مانند آن و اما اشربه واجب
است که ماء العسل ممزوج با آب بسیار باشد که آن باوجود تسکین وجع جالی و غذای محمود نیست و هر کسی را که شربت او عطش پیدا کند شربت بنفشه
یا جلاب بیاشامند و گاهی دیاقوذای سانج نفع میکند خصوصا اگر مریض را سهر ظاهر شود یا چیزی از سوی سینه او بریزد و گفته اند که اگر نفث
ابتدا نماید شربت خشخاش البته نباید داد که مانع نفث و مهلک است

ذات الصدر و ذات العرض

ذات الصدر ورم گرم بود اندر حجابی که قاسم صدر است بتصفیف در جانب فوق و ذات العرض ورمی باشد در همین حجاب که در جانب فقرات پشت
حادث شود و طبری گوید که گاه حادث شود ورم یا برمی آید خراج یا حاصل میگردد و ماده نزله بحجاب موضوع بر فوق آنرا ذات الصدر نامند و ایضا گاه
این ورم یا خراج یا نزله در حجاب موضوع بر فقار مقابل صدر افتد و اهل مصر و حران آنرا ذات العرض گویند و این هر دو مرض را متقدمین سوای
جالینوس ذکر نکرده اند بلکه جمله امراض صدر را یکی گردانیده اند بر اعتماد یکه طبیب ابتدا از اعراض استخراج مواضع مرض مینماید و طبیبی که استخراج میکند و جدا میگرداند
هر یک را از دیگری بمثل این اعراض جزئیه آن طبیب کامل است و کسیکه کامل نیست در علم و عمل قدرت بر استخراج این ندارد و گمان مینماید آن همه را
ذات الجنب یا ذات الریه و غلطی میکند در علاج آن پس این هر دو مرض را ذکر کردم تا هر کسی که درین صناعت دخل دارد هدایت بیند باید اسباب
هر یک ازین هر دو بعینه اسباب ذات الجنب و علامت ذات الصدر تب لازم است و فواق و مریض از فم معده تا آخر ترقوه و نقره نحر در دناخس متطیل دریافت کند و
نظر ببالا و زیر نتواند کرد و بر پشت پهلو نتواند خفت و هنگام فرو بردن آب دهان و یا چیزی دیگر پندارد که گویا نفس او گسیخته میگردد و در حلق خود هوا میباید آنرا

بنفس بازپس میگرداند و می تواند که با این مرض وجع ناخس نباشد و ضیق النفس و عدم کثرت مشارکت نبض نیز از علامات است **و علامت ذات العرض**
آنکه مریض درد ضربانی میان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت نتواند کرد و بجانب راست و چپ نگاه نتواند نمود و چون سرفه آید قلق و بیقراری فزاید
بشدت درد و گاه از افراط الم غشی افتد و از خواب بر سینه استراحت یابد **علاج** علامات مادهٔ فاعل این هر دو مرض کذا علاج حسب آن ماده از مبحث
ذات الجنب بجویند لیکن ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض میان هر دو شانه باید کرد **طبری** گفته که در ذات الصدر اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق
و تنقیهٔ بدن باین حقنه نمایند بگیرند جو مقشر کوفته دو کف و سبوس گندم خطمی هر واحد کف هر دو در صره بسته بنفشه یک کف عناب سپستان هر یک سی
دانه برگ چقندر برگ خبازی هر یک یک دسته همه را در آب بجوشانند تا جو مهرا گردد صاف نموده در آن قندی شکر حل کرده روغن بنفشه روغن کنجد آمیخته
خوب برهم زده نیمگرم دو دفعه یا سه دفعه حقنه نمایند و هرگاه سورت مرض ساکن گردد و اعراض او خفت پذیرد تمریخ عظام صدر و موضع وجع باین قیروطی
نمایند بگیرند موم سفید و در روغن بنفشه گداخته تسقیه با آب برگ خبازی و آب برگ بید و آب هراده کدو خوب تا هند و چند دفعه بمالند پی درپی تا آنکه نفث
بهم رسد تخفیف یابد آنچه در الست از نفث و هرگاه مادهٔ حاصله درانجا غلیظ باشد و تحلیل و ترقیق نیابد بر سینه این ضماد نمایند آرد جو پنجدرم خطمی سفید سه درم
گل بنفشه سه درم کوفته بیخته در آب برگ خبازی آمیخته بر پارچه طلای سطبر نموده بر موضع وجع ضماد نمایند و چون خشک شود اعاده کنند که تحلیل و ترقیق بیدهد ماده را
و اگر در موضع مرض لهیب و حرقت و حمرت ظاهر گردد آب عصی الراعی و آب حی العالم و آب برگ خبازی و آب برگ بزر قطونا و آب برگ بارتنگ و لعاب بیدانه و امثالها
بزر قطونا همه را برهم نموده برهم زنند تا یکسان گردد پارچه را بدان آلوده بر موضع علت متواتر اندازند تا تسکین لهیب و حرقت و تعدیل مزاج و ازالهٔ حمرت
تسهیل اخراج نفث حاصل گردد و اگر تحلیل او دشوار شود بمعاودت فصد اختقان باکی نیست اگر قوت مساعدت نماید معاودت تمریخ نمایند و در یجه
این مرض سبیل غیر آنچه ذکر یافت نیست و علاج ذات العرض مساوی علاج ذات الصدر است مگر آنکه ضماد و تمریخ و وضع خرقه بر فقرات میان کتفین استعمال
نمایند و مقدار دوا را زیاده کنند تا اثر آن بدان برسد و باید که غذا درین هر دو مرض ماء الشعیر و شربت نیلوفر و حریرهٔ شیرهٔ مغز خندروس باشد اگر محتاج بزیادتی غذا
بود و لازم است طبیب که سهل انگاری ننماید در معالجه این هر دو مرض زیرا که بسا است که منبسط میگردد تا حجابین پس سبب علت خانقه عارض میشود و هلاک
میگرداند بعض متاخرین از افاضل گفته اند چون علت در جزو متصل بفقار که محاذی صدر است بهم رسد پس بمشارکت نخره و متصل بعظام قص سرایت نماید و
حجاب مستبطن حلقین را نیز مشارکت مریض اکثر در روز چهارم هلاک گردد بضیق نفس و افراط الم و اگر بزید علیل با این حال غذای او اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و بقلهٔ
مبارکه باشد باندکی نان که بلین و معین نضج اند و ابو ماهر حرانی گفته واجب است که تحریک نکند صاحب این علت را بمسهل و نه بملین و منضج نگردد و تنفس او و محتاج تنفس
عظیم نگردد زیرا که این تمام نمیشود مگر بسلامت جمیع عضلات صدر و حجاب و آن چون علیل باشند نفس او تنگ گردد و بران خوف هلاکت باشد و گویند که
قیروطی معمول و مؤلف والد علوی خان برای ذات الصدر نافع است هنگامیکه مادهٔ غلیظ و متمکن و عسر النضج باشد که تحلیل و ترقیق و تسهیل نفث میگرداند و چون
بگیرند انار شیرین و پوست سر آن بقدر درهم ببرانند و قدری از جوف آن خالی کرده آنرا بروغن بادام شیرین پر نمایند و بر آتش گذارند تا جوش بخورد و در روغن
را جذب نماید و باز روغن دران ریخته جوش دهند تا آنکه دیگر روغن را جذب نکند صاحب ذات الصدر آنرا بخورد نفع بلیغ می نماید که دوائی برابری آن نمیکند ماده
بسهول اخراج نماید و آن جمله گفته که قطائف معموله بجوز نیکو است ذات الصدر را **انتباه** طبری نوشته که گاهی در ذات الجنب و ذات الصدر اعراض غریبه واقع
میشود و ادا آنست که گاه ظاهر میشود در سینه و پهلو پس جفاف و محل و این را اعراض غریبه نامند زیرا که حادث نمیشوند مگر از بخارات حاره یا لذعه و آن چون لیسیده راس نقی
شوند بندرت نازل گردند بسبب دفع طبیعت یا ترکیب خلط ثقیل با آنها پس واجب است که صبر و جنب این قیروطی معروف بقیروطی حرانین استعمال نمایند آب جدا دو کدو آب
هندوانه آب برگ بنفشه هر واحد یک جزو آب برگ خبازی پنج جزو بگیرند و موم روغن از موم و روغن بنفشه سانقه بر آتش از این آبها دفعات متوالی تسقیه دهند
فرود آورده سرد کرده باز بر آتش نهاده تسقیه نمایند تا از این آبها قدر صالح تشرب کند بعده بر سینه و پهلو بمالند و این وقتی است که تپ خفیف بود یا کم شده باشد
و با صعوبت استعمال این نشاید و گاهی از اعراض بسبب صدد و حمرت بشره حادث شده حتی که گویا آتش بر بشرهٔ آن نهاده و دران این آبها استعمال

نمایند بگیرند آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی و آب حی العالم و باهم مخلوط کرده خرقه بدان ترکرده بر موضع ملتهب نهند و استعمال
این علاج درحالت اشتداد تپ و خفت آن باکی ندارد

برسام

نزد اکثر ورمی حار است در حجابی که مابین معده و کبد حائل است و بقول بعضی در حجابی که میان آلات غذا و آلات تنفس فاصل است و سمرقندی از اوهام
راس نزد ذکر برسام گفته که قسمی از برسام ورمی است که عارض میگردد در حجابی که میان کبد و معده حائل است و آن متصل بحجاب معترض میان قلب و معده
مسمی به حجاب حاجز است و در مرتبه ثانی در امراض صدر گفته که گاه عارض میگردد ورم در حجاب مسمی به دیافرغما و آن حجاب معترض میان کبد و معده است و
آنرا برسام نامند و لکن این اصطلاح و رازی گفته که ذات الجنب برسام است و شیخ الرئیس نیز سرسام را مترادف دانسته و گیلانی نوشته که کلام اطبا درینجا
مضطرب است که گاه برسام را از اقسام اورام اغشیه صدر مع تپ و اختلاط عقل دانسته اند و گاهی او را از حجابی که دران عقل مختلط گردد شمرده اند
و گاهی از قبیل سرسامات مع تپ شدید و تالم در صدر و اعضای او گفته اند بالجمله علامت برسام زوال عقل است و سعال بغیر نفث و شدت
تپ و کثرت حرقت و تشنگی و ورود ناخن بطرف جگر بود و هر گاه قذف و شروع افتد از شدت درد غشی عارض گردد و وسواس که کم و گاهی زیاده
شود و بیخوابی بود و اشک از هر دو چشم بی مراد آید و باشد که سرفه خشک صعب و نبض دهد ایلاقی و جرجانی مینویسند که در برسام جمیع علامات ذات الجنب خالص
میباشد و علامت خاص او آنست که درد و تمدد بسوی چنبر گردن برآید و چون با این مرض اعراض سرسام مشارکت مثل اختلاط عقل و هذیان و تواتر نفس
خفقان و غشی و صعوبت کرب و شدت ضجر و عطش و تغیر سحنه بالوان مختلفه و شدت تپ و قی صفراوی عارض میگردد و واجب است که میان
برسام و سرسام فرق کنند و آن آنست که در سرسام نخست در ذهن فتور افتد بعده سایر اعراض چون قلق و عطش و غشی و سوء تنفس و غیره ظهور کنند و ایضا
اندران در ابتدا تنفس سلیم بود و نبض با قیما و نفسا از اختلاط متاخر گردد و متواتر شود و هم از ابتدا اعراض خاصه او باشد مثلا چشم سرخ و عروق او ممتلی و برجسته
میباشد و سیاهی چشم بالا کشیده میگردد و نبض عظیم مائل بتفاوت باشد بخلاف این مرض که در ابتدای تپ غشی و سوء تنفس و درد ناخن پدید آید و
احوال چشم بسلامت میباشد بعده اعراض دیگر که مخصوص برسام است مثل هذیان و جز آن رو نماید و نبض صغیر مائل بتواتر باشد و بقول مختار ابن
هبل چون درین مرض روز چهارم خون در بول برآید مریض بروز چهاردهم بلا شک بمیرد علاج مثل علاج ذات الجنب نمایند لیکن چون این
مرض سخت واحد است چیزی زیاده کنند که دران حرارت باشد بکار نبرند بلکه بعد فصد باسلیق سر بتقویت دماغ بصندل و نیلوفر و امثالها ضماد نمایند و با کافور
وران اضافه کنند و بعد فصد باسلیق ... طبیعت را فرود آرند و تخلخله از آب برگ بید ساده و گلاب و نیلوفری سند گلاب کشنیز سبز کدو
تخم کاهو صندل ... با گل ارمنی عطر گلاب ... سازند تا بهوش آید و از بنفشه و تخم خطمی با قلا و عنب الثعلب و آب ... ضماد کنند
و غذا آش جو ... بعد فصد سر و صافن کنند و یا حجامت باشرطه ساقین جهت تحلیل و ضماد ... بابونه و اکلیل الملک ... نمایند و طین
مبارک ... گلاب ... بنفشه ... ضماد ... که از امراض حاده مهلکه است
بعده تبرید ... لعاب اسپغول ... شکر ...
و انار ... تخم ریحان ... غذا ... باشد ...
حاصل شود بعده جهت تعدیل مزاج و تقویت اعضای رئیسه خمیره صندل ترش همراه عرق صندل و شربت ... تخم ... بکار برند و غذا
شوربای چوزه مرغ ... نمک ... دهند و بقول ابوالحسن سعید علاج برسام بفصد باسلیق و اسهال با استعمال مبردات است و بقول در مداوات
مثل مداوات سرسام و مثل مداوات ذات الجنب ... از خون حادث است و بعض متاخرین دربیان ورم حادث در حجاب معترض میان کبد و معده
ذکر کرده اند که احدی از متقدمین غیر ارسطاطالیس این حجاب را ذکر نموده و او گفته که پاره از حجاب باطنی مسمی ... منبسط گشته و میان کبد و معده

حجابی گردیده و در وجود این حجاب شکی نیست و کذا در حدوث ورم آن چنانچه در ورم حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا و علاجش
قریب بعلاج ورم حجاب حاجز میان قلب و کبد ست از فصد باسلیق و حجامت با شرط بر ساقین و بر موضع درد اول ادویهٔ منضج و محلل چون
بابونه و بنفشه و خطمی و آرد باقلا و تخم کتان بآب سبوس گندم طلا نمایند و تلیین طبع بحقنهٔ لین سیال زنند و اگر بهر تلیین گل بنفشه و فلوس خیارشنبر تخم خطمی
عناب سپستان جوشانیده ترنجبین داخل کرده بیاشامند جائز ست و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز برای اسهال در برسام مفید و حقنه
از مسهل بهتر ست و باقی تدبیر از علاج ذات الجنب اخذ کنند اگر با آن سعال باشد و اگر سعال نباشد علاجش مثل علاج سرسام و حمیات حاده نمایند الا
فصد درین مرض از باسلیق کنند **قول طبری** ورمی که حادث میشود در حجاب مسمی دیافرغما آن حجابی ست معترض میان آلات تنفس و آلات غذا
یعنی حجاب حاجز میان قلب و کبد یا معده جالینوس امراض این حجاب را و مواضع کثیر سبب آنها بیان نموده و شرح تام نموده و بعض اطبا ورم این حجاب
برسام نامیده و بعض دیگر ذات الجنب خوانده و برسام عام و اکثر میان هیچ یک از اعلال صدر فرق نموده اند نزد ایشان سرسام و ذات الصدر و ذات الریه
و ذات الجنب و ورم عضلات صدر و ورم عضلات میان اضلاع و ورم غشای قاسم صدر بنصفین و ورم حجاب حاجز میان قلب و کبد واحد ست و ایضا
نزد ایشان میان مرضی از این امراض که زائل گرداند عقل را و میان آنکه زائل نگرداند عقل را فرق اکثر ازین نیست که گویند آن اشد و این اخف
و آن اصعب و این اسهل ست و ورم حجاب معترض میان کبد و قلب خواه آنرا برسام نامند یا نه از امراض صعب ست که عقل زائل میگرداند
با خطر از جهت آنکه بسوی او اعصاب بسیار از دماغ آمده خصوصاً هنگامیکه ورم او در موضعی باشد که متصل باشند بجنبین و اسفل صدر بسبب آنکه این
جزو او عصبی محض ست و سبب فاعل این ورم همان اسباب ذات الجنب ست که ذکر یافت و از علامات او ضیق النفس و اختلال عقل و سعال مفرط
بدون نفث و کشیدگی جملهٔ صدر بطرف بالا یا بسوی اسفل و از جملهٔ علامات مختصهٔ او آنست که علیل قادر بر تنفس نباشد مگر بدفع چیزی از فوق و نه اسفل
و اگر او را تهوع بهم رسد غشی عارض گردد و نبض صاحب این علت صلب میباشد و گاهی منشاری و ازین جمله امراضیست که اگر طبیب زود متوجه معالجه آن نگردد
و موضع آنرا نشناسد باسقاط قوت و الم دماغ هلاک گرداند و بسیاست که ازان علیل را کزاز و هلاک ساعت عارض میشود علاجش در ابتدا
فصد باسلیق و وضع محاجم بر ساقین و حقنهٔ لینه و لزوم ماء الشعیر مطبوخ با عناب سپستان ست و تغذیه بدان نشاید یا آنچه قائم مقام آنست از اشیائی
که دران حجم باشد و پر نماید معده را زیرا که اگر معده مزاحمت بحجاب کند غشی بهم رسد بلکه اقتصار نمایند بر نوشیدن ماء الشعیر و لهذا بعده تفریح معده نمایند
با این مرخ بکنند موم روغن از روغن بنفشه یا نیلوفر و تسقیه نمایند آنرا بآب جراده کدو و لعاب تخم قطونا بر سینه بمالند و اگر پارچه با آن آلوده بر سینه نهند
باکی نیست و از حرکت البته و از عمل چیزیکه محتاج تنفس شدید باشد منع نمایند و حدت و غضب نکنند تا احتیاج به تنفس بیشتر افتد و ریه حجاب را مزاحمت
نماید و غشی یا اختناق بهم رسد و بسیاست که این مرض بشوصه مشتبه میگردد و طبیب ناقص قدح یعنی محجمهٔ کبیره را بر موضع آن میگذارد و مریض در ساعت هلاک میگردد
و بعضی را دیدم که این مرض بهم رسید و طبیب متوسط میان اطبا قدح شوصه نهاد و علیل مختنق گردید و خون از چشم او برآمد و در کمتر از یکساعت بمرد و من در آن وقت
متعلم بودم و ابو ماهر این حکایت نمود و او بیان نمود که ورم در حجاب معترض بود و چون بقدح شوصه منضغط گردید و الم بقلب و دماغ رسید عروق و شعب متصله
با آن فشرده شد پس شعب آن در چشم بشگافت و خون از چشم برآمد و بعوض الم هلاک گردید و بر اطبائی که در صناعت مهارت ندارند مثل این غلطی عظیم واقع میشود
و فرق میان این ورم و شوصه آنست که شوصه بحس ظاهر میگردد و انبساط نفس علیل آن کمتر از انقباض آن میباشد و میتواند که تکیه نماید بجانب مخالف
علت و صاحب ورم حجاب را صغر میباشد نفس در حال انقباض و انبساط ظاهر و نمیتواند که تکیه نماید بر هیچ جانبی و شکلی از اشکال بلکه منتصب بر پشت افتاده
میباشد و عقل صاحب شوصه زائل نمیگردد مگر بندرت هنگامیکه متأذی گردد ورم بسوی حجاب حاجز و صاحب ورم این حجاب را البته عقل زائل میگردد و با جرا از
معالجات مختصهٔ این حجاب آنست که حل طبیعت او نمایند و تفریح نمایند مقعد مریض را دائم بروغن گل نیمگرم تا احساس ثقلی او محتاج تبرز نگردد و بسبب آن
او را غشی عارض نگردد و چون وضع تخفیف باید حقنه نمایند باشیای لینهٔ محلله بدون اشیای لذاعه و سینه و پشت او بروغن گل نیمگرم غرق دارند و چون

لسعت و حرارت والتهاب موضع دریابد آب عصی الراعی و آب عنب الثعلب و آب برگ اسپغول و لعاب بزرقطونا باہم آمیختہ و شیر دختران بران ریخت
بر ہم زدہ پارچہ کتان بدان آلودہ بر سینہ اندازند بر موضع الم و چون گرم گردد تبدیل نمایند و اگر خوف ضعف نباشد فصد کنند و گاہی درین مرض جذب فضول باسفل
دائم بہ بستن ساقین و وضع محاجم بران و فصد صافنین میکنند و این در شوصہ ذات الجنب بعمل نمی آرند لعلیم طبری در کناش خود در باب ششم از مقالہ ہشتم
حمی معروف بسرسام بیان کردہ و دیگری از متقدمین ذکر آن نمودہ و او گفتہ کہ برسام علتی ست معروف بہ حمای حادہ و آن مطبقہ میباشد و متغیر میگردد
بان مزاج دماغ و بسا ست کہ متالم میگردد حجاب موضوع برو دماغ و حجاب موضوع بر تحت اضلاع و این تپ از حدت یافتن صفرا یا خون یا ارتفاع بخارات
آن بسوی دماغ بود و بسیار باشد کہ جزوی ازین دو مادہ در عروق دماغ یا در غشای موضوع بران حاصل شود و حمای مطبقہ بہم رسد و عقل زائل گردد و این
مرض سریع الحرکۃ است و ایام او معدود ست و حرکات مرض را ایام معلومہ معتبر نیست زیرا کہ حرکات مرض بحسب ایام مختلف میگردد و تغیر مزاج از ابتدا
او در چہارم پس در ہفتم پس در یازدہم پس در چہاردہم پس در ہفدہم پس در بستم میگردد پس اگر حرکات آن درین ایام مستقیم و محمود باشد و سلیم الحرکات علت
محمود العاقبۃ بود و اگر حرکات او ردی باشد مرض مذموم و ردی بود و بحسب آنچہ لاحق دماغ گردد از بخارات این اخلاط و یا حاصل شود دران از اجزا
آن علت ثقیل و خفیف میباشد اگر خفیف باشد آنرا شبیہ نامند یعنی شبیہ از علت ثقیلہ و اگر ثقیل باشد آنرا برسام خوانند و اطبا در اسم این علت خطا کردہ
اند یا ناقل در اسم آن غلط کردہ و در معالجہ نیز و فی الحقیقۃ آن مرض منقسم بسہ نوع میگردد و ہر نوعی را اسمی خاص ست مثلا اگر با این علت حمای مطبقہ باشد
آنرا حمای حادہ مطبقہ فقط نامند و اگر با آن تغیر عقل و یا سدر باشد آنرا حمای مطبقہ با برسام نامند و اگر نزول نماید یا آن مادہ بسوی صدر و جنب آن ہنگام آنرا
حمای برسامیہ نامند و ازین انواع ثلثہ اگر نوع واحد باشد سلیم ست و اگر دو نوع آن ترکیب یابد اثقل و با اکثر خطر باشد و اگر ترکیب یابد ہر سہ نوع باہم
بحیثیکہ متغیر گردد مزاج دماغ و مادہ نازل بسوی صدر و جنب شود حمی مطبقہ باشد عظیم الخطر بسیار ثقیل بود و این حقیقت برسام ست بجہت آنکہ سینہ و
پہلو با آن فی الحقیقۃ علیل میباشند و اما اگر حمی باشد و متغیر گردد مزاج دماغ آنرا برسام نمیگویند الا بجہت استعارہ اسم مجاز **علاج نوع اول** کہ حمای آن
مطبقہ باشد بغیر تغیر عقل و سدر فصد ست اگر ممکن باشد و آشامیدن ماء الشعیر و رد غذا بالطف آنچہ ممکن بود و اقتصار راوند شیدن ماء الشعیر در ہم
یک دفعہ صبح برای دوا و یک دفعہ وقت غذای او برای غذا و تعدیل مرقد و دادن لعاب بزرقطونا با جلاب و یا شکر و یا سکنجبین ہنگام تشنگی و تفقد
احوال او کہ اگر متغیر گردد یا خشک شود غسل او بلعاب بزرقطونا نمایند و دہند ماء الشعیر عناب و سپستان بپزند و منع از حرکت کنند و این علت سلیم ست
چون اعراض در زیادہ نگردد و با آن شئی دیگر مرکب نشود و اگر طبیعت در بدن از فضول ظاہر گردد مبادرت بحل طبیعت او بعد فصد نماید بجہت آنکہ نضج در
قارورہ ظہور نماید بخورانیدن منضجات بعدہ حل طبیعت بخیار شنبر و ترنجبین و شیر خشت و تمر ہندی نمایند اگر ازین مانعی نباشد و قوت قوی بود و حذر
کنند از حل طبیعت در حالت ضعف قوت یا عدم نضج کہ این خیانت بود و بسا ست کہ سبب انبساط حرارت و سقوط قوت گردد **علاج نوع دوم**
کہ حمای آن مطبقہ و مزاج دماغ او متغیر باشد و در ابتدا فصد ست اگر طبیعت در ابتدای مرض منحل نباشد و اگر انحلال طبیعت در ابتدای علت باشد فصد
نباید کرد و بعدہ لزوم آشامیدن ماء الشعیر بعناب و سپستان و تعدیل مرقد و مسکن آن از گل سرخ و بید و سبب غسل لہاۃ و زبان و ہر روز یک مرتبہ
بلعاب بزرقطونا و شکر و مراعات بحارین آن باستقصا و تغذیہ بالطف آنچہ ممکن باشد از مرقہ مزورات یا نان را بآب رود تر کردہ و یا ماء الشعیر اگر تحمل
آن نکرد و ہر گاہ مرض خفت یابد و نضج ظاہر گردد و قوت نیکو و قوی باشد باکی نیست باستفراغ خفیف بالطف چیزیکہ ممکن باشد **علاج نوع سوم**
کہ مرکب باشد با حمای مطبقہ تغیر مزاج دماغ و نزول مادہ بسوی پہلو و سینہ فصد ست در اول امر اگر قوت اطاعت نماید و اگر از ابتدای مرض چہار روز گذشتہ
باشد فصد نباید کرد خواہ قوت قوی باشد یا ضعیف و لازم گیرند شربت ماء الشعیر بماء القرع و شربت نیلوفر و جلاب و تغذیہ نمایند مگر بماء الشعیر و حمایت
حرکات و ایام او باستقصا کنند و تعدیل مسکن او ببرگ بید و شاہسفرم و مانند آن از ریاحین نمایند و حوالی سر روغن و عصی الراعی کہ بران گلاب و آب
سفرجل پاشیدہ باشند بگذارند و منع نمایند از آنچہ موذی باشد از فریاد و تکلم و مخاطبہ بسیار و پیش او ذکر موتی و مرضی ننمایند و ہر گاہ افاقہ شود و [illegible]

وتقویت قلب نمایند و اگر اتفاقاً یافت در چهاردهم و هفتدهم و الا منتظر بیستم دیگر باشند و بحساب معروفه از بحارین تدبیر نمایند بحسب آن واز
غذا و استفراغ و تحریک مواد در ایام بحران البته باز دارند و چون از روز بحران بگذرد و نظر نمایند بسوی قوت و نضج مرض و اگر قوت صالح باشد
باکی نیست معاودت فصد یا حل طبیعت بالطف آنچه ممکن باشد و آنکه ذکر کردم انواع این علت را درین موضع مگر بجهت غلطی اطبا و رسم امرضها
و ضرر در آن تا دو که کلام مختصر در آن بیان نمایم و اما کلام مستقصی در آن مذکور شد بعض در علت سرسام و بعض در ذات الجنب و بعض در علل
ریه فرغما و ایضاً در حمیات بکلام اوسع و اوضح نیز ذکر خواهد یافت

تقیح و جمع مده در صدر

بدانکه لفظ تقیح در کلام اطبا بر دو معنی می آید یکی بر جمع ورم یعنی استحاله ماده اورام تقیح و مده در هر موضع از بدن که باشد و دوم خاص در امراض صدر
به امتلای فضائی که میان صدر و ریه است از قیح و مده و این حسب رای جمهور اطباست و اما بر رای شیخ الرئیس تقیح عبارت از امتلای
فضای صدر ست از جسم مائی خواه آن جسم مائی قیح یا مده باشد که انفجار یابد بسوی آن و یا خلط و رطوبت نزلیه یا صدیدیه که اجتماع یابد در آن
فضا از دو جانب یا از یک جانب بدین تقدیر استعمال لفظ تقیح بر جمیع رطوبات خواه نزلیه یا صدیدیه غیر آن در فضای صدر مجازا باشد نه حقیقی
مستعمل بمعنی قیح و مده دران و شارح قانون میگوید درینجا باید که حمل تقیح بر هر دو معنی عام باشد که علاج هر دو درینجا بحیثیت بیان می یابد و هم
که لفظ قیح و مده نزد بعض اطبا با هم مترادف اند چنانچه در لغت و ایضاً در لغت و نزد بعض ایشان قیح مده ایست که مخالطت آن با خون یا غیر آن
از اجسام غریبه نباشد و بعضی گفته اند که فرق میان تقیح و مده آنست که ماده مستحیله بسوی قروح و اورام وقتی که نضج یابد و منقلب شود صورت خلطیه
و دران باقی باشد آنرا قیح نامند و چون بحدی رسد که از آن صورت خلطیه منخلع گردد آنرا مده گویند یا بجهت اسباب امتلای مذکور یا انفجار است که ماده و فقره
منصب گردد یا قروح که در ریه بهم رسد و از آن مده و صدید سیلان نماید و این متقیح گردد بعد از بیست روز و اکثر پس بهفته آید و یا انفجار اورام نواحی صدر
و این بیشتر می باشد و این یا ریم پخته بود یا چیزی مثل وردی و گاه بسبب این انفجار رطوباتی باشد که اجتماع یابد و در ابدان تا دیر یافت تا مدت طویل
و خصوصاً که یافت اعالی مانند قراءت و بیشتر در سینه این کسان اولا رطوبات مجتمع میگردد و استحاله می یابد و مثل قیح و صدید میگردد و بعده
بسوی فضای صدر مندفع میشود و پر میگردد این فضا پس مآل این انفجار امر خالی نباشد یا اختناق میگردد از کثرت و ثقل میکند و ظاهر میگردد
این بانکه نفس را تنگ میگرداند و نفث بر نمی آید و یا متعفن میگردد اندر ریه یا در سل می اندازد و یا تنقیه می یابد بهفته مدت یک سهل از
طریق حلق و یا تنقیه می یابد باندفاع از طریق عرق عظیم و شریان عظیم که گاه بسوی مثانه می آید و ببول المده یا ببول غلیظ مندفع میگردد و سلوک
آن اولا از ورید و یا شریان بسوی کبد میباشد پس بسوی کلیه پس بسوی مثانه و ببول مندفع میگردد و گاه بسوی امعا از کبد می آید و به براز مندفع
میگردد و این هر دو محمود ست یعنی در دفع ایم بدین هر دو جانب سلامت بیشتر ست گویند که امر تقیح متوقف یکی از امور مذکوره وقتی خواهد بود که
ماده متنقل بسوی خراج عضوی دیگر نباشد و الا ماده حاصله در فضای صدر گاه منفجر میگردد و منتشر میشود و از آن بسوی … حادث میگردد و از آن
گاهی اورام خاصه اذنین و گاهی ورم در داخل سر و ابطی نزد کتفا دریا شد و گاه مندفع میگردد بسوی ظاهر صدر و انفجار می یابد در موضع که در آنجاست مثل
ناحیه … میباشد و حادث میشود و نهایت انفجارات و گاهی نافذ میگردد در منافذ … و یا در منفذ عرق … حاصل میشود و
فضای بطن اسفل و درین هنگام گاه نافذ میشود از منافذ عروق بسوی ساقین و حادث میگردد و یا خراجات و گاهی نافذ میشود در …
بسوی … میشود … حادث میشود و خراج دران هر دو یا یکی از آن هر دو یا بسوی غیر آنها از مواضع دیگر و گاه نفوذ مینماید قیح در … خراج
می یابد و این در هنگام کثرت آن و ضعف قوت و عجز طبیعت ست و حکیم علوی خان مینویسند که مردی را دیدم که مده کامله در سینه او بود و خارج
گردید از امعای او بطریق براز و از مری بطریق قی مده بسیار و هلاک گردید در چند روز و گویند که چون انفجار یابد مده بسوی فوق خطر آن عظیم

واکثر آن سل میگردد و اندفاع مده ببول نیکوتر و آسان‌تر ست اخراج آن و اقرب بخلاصی و عافیت ست از آنکه میل نماید بسوی بطن و امعاء و ببراز خارج
گردد و هر چند که خروج مده ببراز نیز دلالت بر خلاصی و شفای مریض مینماید الا آنکه خروج آن از خود دشوار است و بعضے گفته اند که اندفاع آن ببراز نیکوتر و اقرب
بخلاص و عافیت ست بجهت آنکه درین لطیف و کثیف ماده هر دو اخراج می یابد بخلاف اندفاع آن ببول که خارج نمیشود دران مگر لطیف مده و بقول
شیخ مشایخ هلاک میگردد و بیشتر در تقیح از جوانان بسبب ضعیف ناحیه قلوب ایشان و ضعف قوای آنها از دفع ماده و جوانان بیشتر هلاک میگردند در اوجاع صدر و اورام آن
از مشایخ بجهت شدت حس ایشان و معذلک بسبب حرارت مزاج آنها ماده احد و اشد غلیان در ایشان حاصل میشود پس التهاب تجاع آن شدید تر می باشد
اکنون بدانکه علامات تقیح در علامات انتقالات ذات الجنب کذلک علامات انفجار مذکور شده و اما علامات امتلای فضای صدر از قیح ثقل سینه و تحیر خشک
با بهر و ضیق النفس و وجع ست و در اکثر سرفه رطب میباشد و نفس متواتر متتابع و سرعت تکلم و تحرک پرات بینی بسوی انضمام و لزوم تپ دقیقه خفیفه با استنشاق
و چون زمان مرض بطول انجامد ورم در پشت پای ظاهر شود و اشتهای طعام باطل گردد و آن ردی ست و عدم خروج ریم در نفث و بول و براز بعد انفجار اورام
ریه و نواحی صدر نیز از علامات اوست و بقراط گفته که قیح را باین دلائل دریافت باید کرد که از صاحبان او حمی مفارقت نمیکند پس لیکن قوی میباشد و در شب
زائد تر میشود و عرق شدید مینماید و از سعال راحت می یابند و شهوة شدید بنفث نمیکنند و چشمها غائر میگردند و رخسارها سرخ و ناخنهای دست کج و اطراف
انگشتان گرم میشوند و در پاها اورام و بثور حادث میگردد و اشتهای نمیشود و در ابدان ایشان نفاخات پیدا میگردد و هرگاه مدت تقیح طول کشد این علامات ظاهر
میشود و اما علامت جهتی که دران مده باشد دانسته میشود باینکه مریض یک مرتبه بریک پهلو بخوابد و مرتبه دیگر بپهلوی دیگر پس هر پهلوئی که ثقل و انضغاط و
وجع زیاده یابد بهمان جانب علیل باشد و ایضاً شناخته میشود از آواز مده در جرجره و خضخضه آن بجانب علیل و اگر پارچه کتان بگل سرخ در آب محلول تر کرده بر
سینه بر موضع ریم زود تر خشک شود و ایضاً اگر ریم دریک نیمه سینه باشد گرانی و تمدد و گرمی و سوزش در همان نیمه محسوس شود و اگر ریم در هر دو نیمه باشد اعراض
نیز در هر دو جانب بود و اما علامات انفجار سلیم آنست که عقب آن حمی تسکین یابد و اشتهای طعام در حرکت آید و نفث و نفس بسهولت آید و با آن خراجات
در پهلو و نواحی آن حادث گردد و نواصیر شود و ایضاً خروج مده نقی سفید از نفث یا داغ یا شگاف و اما علامات ردی آنست که ظاهر شود اختناق بغیر
غشی یا منجر بغشی گردد و نبض متفاوت و ایضاً نفث ردی الکیفیة از جهت لون و رائحه و علامات سل ظاهر گردد و چون داغ کنند یا بشگافند ازان ریم حمائیه منتنه
خارج شود و امام بقراط گفته که این علت دشوار است کسانی را که تپ روز انفجار از ایشان مفارقت نکند و عطش بسیار شود و اشتهای طعام نباشد
و شکم آنها نرم باشد و آنچه اخراج یابد از مده سبز تیره و نفث بلغمی زبدی بود و هرگاه این همه یکجا جمع شود حال صاحب آن دشوار میباشد و اگر بعض ازینها ظاهر گردد
بعض ازانها سالم شوند و بعضے عطب نمایند بطول مدت و حکیم علویخان نوشته اند که بعضے را از یاران من ثقلی در پهلوی چپ بهم رسید با وجع و ضیق النفس
و حمای دقیق و سعال یابس و بحة الصوت و سقوط اشتهای طعام و عطش و غضب و بدخلقی و از معالجه من دست بر داشته در فصل تابستان باطبای دیگر رفت
و او را حمای صفراوی بهم رسید و برای دفع او مسهل آشامید و ضعیف المعده بود و اسهال بهم رسید پس بعد سه ماه از ابتدای مرض بسوی من برگشت و بعد
چند روز او را اقشعریره دیر و نافض عارض شد و ریم بسیار در اسهال و قی و نفث برمی آمد و آن مده در کمال حرارت و بدبوئی و با الوان مختلفه منکره بود
و سه روز بدین حال بود و هر روز ضعف زیاده میشد تا آنکه شب چهارم او را غشی افتاد و بعد دو ساعت با فاقه آمد و در روز پنجم وفات یافت و من مطلع بودم که نجات
نخواهد یافت بجهت علامات عطب که بقراط ذکر نموده و شیخ الرئیس فرموده که گاه متقیح نفث مینماید مده بسیار چنانچه من دیدم که شخصے دریک ساعت قریب
بدو من صغیر ریم انداخت و جالینوس مشاهده کرده که شخصے متقیح هر روز قریب پنجاه اوقیه مده قذف مینمود و فاضل گیلانی نوشته که من شخصی را دیدم که ورم
عظیم در حجاب بود و بعده ورم منفجر شد و در روز اول چند رطل ریم سفید از دهن و هر دو گوش و چشم او بر آمد و در روز دوم و سوم نیز قریب بمقدار او خارج گردید
بعد ازان هر روز قریب دو سه رطل برمی آمد و از چشم کم شده و از دهن و بینی و گوش بدستور بود و این حالت زیاده از سه ماه ماند پس اندک اندک تخفیف
یافت تا آنکه بالتمام زائل گشت و بقای تام او مدت شش ماه بود و اما علامت منفرقه میان مده و بلغم رسوب نفث در آب بعد یکساعت ثفل او رسوب است

بخلاف بلغم که بر آب طافی می‌ماند و بر آتش بوی بدهی دهد و اما علامات انتقال تقیح بسوی سل کدورت رنگ است و کشیده شدن جلد پیشانی و گردن و برزوم
کبری انگشتان و زیادتی تپ در شب و کجی ناخنها و تدسم از چشمها مع سفیدی و زردی و دیگر علامات که در باب سل مذکور شد علاج هرگاه ورم اورام
و ذات الریه عظیم او امراض نواحی صدر علامات جمع مده و تقیح مثل ضیق النفس و ثقل صدر و شدت وجع و حدت تپ پیدا نشده آن ظاهر شود باید که بعد تنقیه بدن
بفصد و حقنه و مسهل اگر بدن نقی نباشد و تدبیر ورم کما ینبغی نکرده باشند طبیعت را باشیای منضجه اعانت بر انضاج نمایند و اگر معونت بکمادات و ضمادات
باشد مثلا تکمید باسفنج گرم نموده تنها و یا بزیت گرم آلوده و تضمید مثل ضماد متخذ از برگ کرنب و برگ بادیان هر دو مطبوخ و یا آرد جو و علک البطم و [illegible]
انجیر خشک است شراب شیرین سفید مثل عصیده پخته و اگر قوی تر خواهند کرسنه کبوتر و نظر بر تقویت دهند و این تقویت در آخر نزد کشادن ورم نیست
صلاحیت دارد و نیز ایضا ضماد متخذ از حلبه و تخم کتان و خطمی و آرد باقلا و کرنب انجیر مطبوخ نیز منضج است و اگر ماده قوی الغلظ باشد علک و خرء حمام و امثال
و مانند آن افزایند و این ضماد نیز منضج خراجات و دبیلات صدر است بگیرند آرد حلبه و تخم کتان هر واحد ده درم آرد باقلا خطمی مغز تخم بید انجیر [illegible] شش درم
پیاز نرگس چهار درم علک الانباط پنج درم روغن سوسن و روغن نرگس روغن بنفشه هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را کوفته و علک را بروغن گداخته ادویه با آن حل کرده
ضماد نمایند که این منضج اورام غلیظ المادة بطی النضج است و یا بگیرند خمیر و پیاز نرگس ده درم [illegible] و حلبه و تخم کتان هر واحد نیم جزو بیخ خطمی تخم مرو هر واحد
دو جزو باریک کوفته در آب طبیخ انجیر مصفی آمیخته بر موضع ضماد کنند که این نضج جید [illegible] باید و باید که ضماد را بر گرمی خود بدارند و تکمید بر موضع از بالای ضماد و یا بحیله
دیگر و بیمار را امر نمایند که قبل از وقت انفجار بر پهلوی ورم بخسپد و از مشروبات نافع ماء العسل است و اگر حرارت بسیار باشد ماء الشعیر با اندک عسل و یا ماء العسل رقیق
کثیر المزاج با آب تنها و یا ماء الشعیر مطبوخ با اصل السوس مقشر نیم کوفته یا آب طبیخ انجیر یا حریره متخذ از انجیر و آرد جو بدهند و این قرص منضج است بگیرند تخم خطمی و
خبازی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو رب السوس نشاسته اذخر اکلیل الملک بنفشه کثیرا ادویه کوفته بیخته بلعاب تخم کتان سرشته اقراص زنند و با آب [illegible]
با اندک عسل بدهند و اگر حرارت قوی تر نباشد و قوت قوی بود مطبوخ زوفا که در آن زوفای خشک و چاشنا و فراسیون و اصل السوس و انجیر و عسل پخته باشند بدهند
و اگر این ادویه در ماء الشعیر بپزند صواب باشد و یا این طبیخ زوفا بدهند عناب بیست عدد سپستان سی عدد انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان [illegible] اصل السوس مقشر
نیم کوفته بنفشه هر یک چهار درم تخم خطمی خبازی هر یک ده درم حلبه تخم کتان هر یک [illegible] درم بیخ سوسن چاشنا فراسیون هر یک [illegible] درم زوفا چهار درم مویز منقی
بیست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز از آن چهل درم با روغن چلغوزه یا روغن بادام شیرین یک درم [illegible] بنوشند
[illegible] درین وقت [illegible] است و اگر آن را در ماء الشعیر یا در مطبوخ زوفا بپزند بهتر باشد و شربت فراسیون بغایت نافع و این لعوق نیز مفید بگیرند حلبه
تخم کتان هر واحد هفت درم آرد کرسنه تخم انجره هر واحد سه درم باریک سائیده بطبیخ انجیر سفید و روغن پسته بسرشته [illegible] و لعوق حب الصنوبر نیز منضج است
و دیگر حبوب و لعوقات مذکوره در باب سعال بکار برند و اما اغذیه ایشان وقت صعود نان با آب یا بماء العسل تر نموده و بیضه نیمبرشت و حریره های رقیق
مرتب از آرد جو و نخود و باقلا بروغن بادام و شکر و عسل باشد و نقل مغز چلغوزه و بادام شیرین مناسب چون وقت انفجار آید و نضج تمام گردد واجب
که اعانت بر انفجار نمایند که تحرک [illegible] برای مریض صعوبت است و تدبیر کشادن ورم اینست که در حلق ایشان به لبنی دود کنند و دهان کشاده بران [illegible]
تا دود بگلو فرو رود و مطبوخ زوفای قوی که مذکور شد بنوشند و اعانت با ضمده قویه مذکوره نمایند و دادن مثرودیطوس و تریاق درین وقت نافع اگر
تپ گرم و مریض لاغر نباشد و ماهی شور خورانند و از ایارج فیقرا و شحم حنظل حب ساخته شب وقت خواب بدهند [illegible] آب [illegible] بتدریج [illegible]
[illegible] یا وقت خواب بخورانند و گاهی نفع میکند انکه مریض را بر کرسی نشانند و کتفهای او بگیرند و کرسی را سخت بجنبانند و دادن خردل [illegible]
نافع است و حلتیت در شیر حل کرده دهند و نفع میکند و [illegible] خواب بر پهلوی صحیح چون اراده انفجار باشد و گاهی امر میکنند بقی بعد عشا [illegible]
[illegible] در این خطر است جهت آنکه بسا است که موت الفجأة [illegible] میکند و اکثر اختناق آرد و چون منفجر نگردد لابدست از [illegible] بسر نظر نمایند اگر
ریم سفید [illegible] خارج گردید نجات می یابد والا فلا و چون مده انفجار یافت و سیلان نمود [illegible] کم یا معتدل گردید و ممکن است که هفت و چهل روز

در عسر النفس گفته شده بعمل آرند و بنگرند اگر ریم براه بول برآید ادویه مدره و مقوی کلیه و مثانه استعمال نمایند و اگر با براز بیرون آید مسهلات پر از ند که ادویه
مقوی امعاء دران باشند و اگر از هر دو راه برآید و این نادر بود لیکن گاهی با درار و گاهی باسهال کوشند و با چیزهائی دهند که دران هر دو صفت موجود باشد
و این علت عسر البرء است الا ماشاء الله کذا فی اسرار الاطباء و صاحب یاقوت احمر گوید که علاج احتباس مده در صدر ادرار و اسهال است و از ادویه جیده
انیست که ریوند اصل السوس فلفل هر واحد یک درم حلبه انیسون گل سرخ هر واحد دو درم کوفته بیخته قرص ساخته یک درم بطبیخ بیخ بادیان و کرفس بدهند و
بعضے گفته اند نسخه که در سینه او ریم باشد باید که اجتناب نماید از خوردن کاهو و بباشاند شیره تخم آن از جهت آنکه کاهو اختناق می آرد و اگر اتفاق
تناول آن افتد باید که بماء العسل قی کنند و بعد از ان طبیخ زوفا و مانند آن انچه باعث سهولت اخراج نفث و جلا گردد بباشاند و گویند که گاه اورام
نواحی صدر ریم کند و عقب آن خفقت او نماید مریض عنقریب هلاک گردد و ایضاً اگر ورم ریم کند و بذات الریه انجامد و قوت ضعیف بود و علامت
زردی ظاهر شود زود هلاک گردد جیز جانی گوید که متقدمین تدابیر منضجه و مفتحه از ماء العسل و شربت زوفا و اضمده و لعوقات و معاجین کبار مثل اثاناسیا و
تریاق کبیر و مثرودیطوس بعد از هفت روز استعمال نموده اند و ابو علی سینا گفته که این طریق نیکوست لیکن طبیب حاذق را سلوک آن شاید چه اگر جاهلی
نوسد اگر ورد تدارک آن تواند کرد اما طبیبے که حاذق نباشد او را سلوک این طریق نشاید مگر باحتیاط تمام تا حرارت و آماس زیاده نشود و علامت منضهاء
نگردد و هرگاه ورم بکشاید و ریم آمدن گیرد و بیمار در خوابیدن خفتی یابد جهد باید کرد تا ریم بر آید و سینه پاک گردد و تدبیر او همانست که در علاج نفث و ربو
بلغمے گذشت رهبم او گوید که چون ورم بکشاید حریره ها از آرد باقلا و کرسنه و نخود و خندروس سازند و با عسل بدهند و ماء العسل درین وقت موافق ست
سینه را پاک کند و لعوق کرنب که مغز پنبه دانه دران سرشته باشند جالی قوی ست و لعوق بقلیل با شیر خر نافع و گاهی با این لعوقات چیزی مخدر چون
پوست خشخاش و تخم بنج برای منع سعال می افزایند و ایضاً حکیم ممدوح امتلای فضای صدر از قیح را ذات الصدر نامید و گفته که بعد تدابیر کرده
اگر بینند که ریم بادرار دفع خواهد شد ادویه مدره خورانند و اگر دانند که باسهال دفع خواهد شد ادویه مسهل دهند تا زود تر دفع شود و ادویه مدر و مسهل نیز
موافق مزاج و عمر و فصل و سال باید داد ابو سهل گوید که گاهی محقق میشود مده در صدر یا از ورم ریه که بسوی فضای صدر منفجر گردد و یا از خراج که در بعض
عضل صدر مثل حجاب یا عضلات که تحت اضلاع است خارج شود و معالجه نماید بدانچه منضج و ملطف است و این چنانست که ضماد نمایند با آرد جو که
با آن قدری از انجیر مطبوخ و اندکی از علک البطم و سرگین کبوتر و نطرون و خطمی مخلوط کرده باشند و گرم کرده بر عضو نهند و بالای آن تکمید یا سفنج نمایند تا حفظ
گرمی ضماد نماید و اگر نضج نیابد ماء الشعیر با اندک عسل یا حریره متخذ از آب انجیر و آرد جو بیاشامند و اگر قوت مریض قوی باشد و تب نبود یا حمی ضعیف
باشد طبیخ زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و عسل بنوشند و ایضاً بزر وفا و حاشا و لبنی تبخیر نمایند و دهن بر بخار او بکشایند و نه قی استعمال نمایند
و نه مسهل و هرگاه نفث شروع کند اعانت آن نمایند بآشامیدن طبیخ زوفا بالعسل یا طبیخ فراسیون و بیخ سوسن بماء العسل و احسای متخذ از آب
سبوس و فانید و روغن بادام و یا از آرد جو و عسل بخورند و اگر نفث دشوار گردد ماء العسل بیاشامند و قدری اصل السوس و اندکی نشاسته دران آمیخته
سند و کنجد پاکیزه نیند و دران رب السوس و فانید آمیخته استعمال نمایند و یا حب سینه را منقشر کرده بسایند و بروغن بادام و شیر تازه حریره بسازند و قدری
شهد یا فانید داخل کرده بخورند و این لعوق استعمال کنند بگیرند حب الصنوبر کبار و صغار و بادام شیرین و تلخ و بزر کتان اندک بریان نمایند و نشاسته
آرد کرسنه اجزاء مساوی عسل مشوی نصف جزو فلفل نصف جزو کوفته بیخته در عسل مقوم بیامیزند و قبل از طعام و بعد و استعمال نمایند و سینه را از خطمی و
اصل السوس و کنجد ضماد کنند و چون مرض بانحطاط آید باید که قیروطی موم مصفی و روغن حب الغار استعمال کنند و نافع ترین اشیاء در تنقیه مواد محتبسه صدر معجون [illegible]
و افضل از این تریاق الافاعی ست اگر بدن لاغر نباشد و مقدار تنقیه بدن بکشاید زیاده صدر چهل روز ست و اگر از ان تجاوز کند و پاک نگردد در سل کشد احوال او در سل مذکور

تقلص حجاب

عبارتست از کشیدن حجاب بسطح باطن اضلاع و صدر یعنی غشای آن بسوی بالا بحدیکه حال انسان چنان گردد که گویا منتصب است و نتواند که خم شود و جمع نماید شانه

خود را و این علت غریبه است که احدی از اطبای متقدمین غیر ارجیجانس ذکر نکرده و از بعض حواشین صفوان بن قیس الله الیسی انه یونانی بعربی نقل نموده و تقلص او بجهت فرط حرارت و فنای رطوبت است و انجذاب آن بسوی بالا بجهت بودن اصل و قبه آن ازفوق است و اوتار و اعصاب حجاب بسوی اصل خود تقلص میشوند و لسان است که درین مرض مختل گردد و عقل بجهت مشارکت این غشاء و اتصال این حجاب معترض کرده با فرعها ناشی شده و شرکت آن حجاب با دماغ و بیشتر زایل میگردد عقل و فقه و اگر این علت تا سحیان باقی ماند و بهبودی مختل نگردد مهلک است و از خواص علامات این علت آنست که مریض نمیتواند که زبان را از دهان بیرون آرد و قارورهٔ او حاد و سیاه باشد بالجمله سبب و علامت و علاج این مرض همانست که به تتبع سید جرجانی در تقلص نفس مسطور شده و اینجا علاجش حسب بیان طبری و حکیم ابو سحیان مرقوم میگردد و علاج تنقیه بدن نمود و فصد نمایند اگر احتیاج و باشد و مانعی نبود و باء الشعیر لازم گیرند و اگر تپ شدید نباشد با حب بزر المنقش کوفته با سبا شیرین و تنور بپزند تا مهرا گردد و مرقهٔ آن بنوشند و کشک آن بخورند و تمریخ صدر نمایند اگر التهاب شدید نباشد بقیروطی متخذ از موم و روغن بنفشه که تنقیه آن با آب جرادهٔ کدو و لعاب بزرقطونا و آب حی العالم و آب هندبا نماید و اگر التهاب و تپ شدید باشد قیروطی که دران روغن باشد استعمال ننمایند بلکه اقتصار کنند بر پارچه در آبهای مذکوره تر کرده و اگر با آن صداع نباشد و نه گرمی در سر روغن بنفشه در روغن کدو و روغن طلع در روغن بید بخورند و شیاف ابیض محلول در شیر ختران سعوط نمایند و چون طبیعت معتقل و محتبس باشد یا ابیضیا سافل و یا بدان حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه کوفته یک کف کبیر برگ عصی الراعی یکدسته بزرگ برگ خبازی یکدسته پستان یک کف و همه را در آب بجوشانند تا مهرا گردد و قند جریره شود پس صاف نموده با صد درم آن بگیرند و در و ریاوتا انداخته با سفیدی سه بیضه پانزده ده درم روغن بنفشه حل سازند حتی که مختلط گردد و بدان حقنه نمایند بمجان شهر بدون آنکه گرم کنند و تمریخ صدر بدو فقار تمام و گردن نمایند و از جماع و ریاضت و رفتار در آفتاب منع کنند و ابزن با آب نیم گرم نمایند اگر تپ شدید نباشد و نه اختلال طبیعت که بسیار نیکو است مگر آنکه تپ ضعیف باشد و حکیم معتمد الملوک می‌نویسند که مرد جوان را وجع شدید در پهلو است تا بجانب شانه و چنبر گردن بهم رسید بعقل و ممتلی و عظیم معتاد بفصد و نه شد بدید فصد نکرده بود او را امر بفصد اخراج خون بقدر دو ثلث رطل نمودم درد او قدری تسکین یافت بحدیکه تا الست نشست و با یاران خود از آخر روز تا ربع شب صحبت داشت و نماز مغرب عشا البیتاو ادا نمود و بعد از گذشتن ربع شب غشی عظیم بران لاحق شد و تا نیم شب امتداد شد و بعده با فاقه آمد و وجع شدید در پهلو از ابتدای عظام قص و فقرات محاذی آن تا چنبر گردن احساس نمود و بجد یکه شنوا است که پهلو بجوابد و بر پشت افتاده بود و سرفه بسیار در اطراف و تپ و اضطراب و خفقان قلب و اغشی در روز بعد تپ طاری میگشت و من متوجه کتب قوم گردیدم مذکور این ندیدم مگر در کتاب ارجیجانس که گمان نمودم که او را علت تقلص بعضی اغشیهٔ صدر و تمدید آن بسبب تپ حادث گشته خورانیدم او را اول لعاب بهدانه با شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و گلاب و عرق بید مشک بر معده او ثقل نمود و وجع او زیاده گردید روز دیگر عرق نیلوفر و بید مشک و عرق کاسنی با شربت نیلوفر با دام و بآبی که در آن عناب و اسفاناخ و کدو جوشانیده صاف کرده بیاشامیدن با دام نموده با تغذیه نمودم و بر سینه و تپ پهر و کتف خرقه با آب حشائش باد و رنگ شیافت با شیاف چه طین و صندلین و گل ارمنی باندکی کافور و قدری فاو انیا ترنموده ضماد کنانیدم و نیم شنبه و درم در فلوس خیار شنبر با آب کاسنی و شیرو آب عناب تقیه بهر و مبدا و ونبات ثلث حل کرده و یک مثقال روغن بادام داخل نموده خورانیدم و ابدا از دیم بهم طباشیر کافوری با آبهای مذکوره دادم و بر سینه و فقرات ضماد مذکور باندکی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو ضماد نمودم و در روز چهارم بحران واقع شد و ادرار بول بسیار ... زیاده نمود و در روز پنجم که روز بحران بود ادرار بسیار نمود و من میاه مذکوره را با سیخ را نیدم و بعد از پنجم آب ... با خیار شنبر و شیر خشت و گلقند و یک مثقال روغن بنفشه با دام خورانیدم و مرض زایل گردید و شفا یافت باذن الله تعالی و دو اسم کرد آنچه ارجیجانس نوشته درست است ... بحمد الله تعالی و توفیقه ... آمده

سوء انتصاب

گویند ... الصدر ... که ... صدر و تجویف سینه و مختلف و منقبض گردد و در انها نوعی از تمدد بهم رسد بیان سبب مرضی طبیعی منبسط و منقبض نتواند شد و نفس آن تنگ گشته گردد و صاحب او مضطر شود تا آنکه راست نشیند و سینه و گردن خود را ... بالا کشیده شود ...

که سینه را ابس و تیبس و نجم کنند و اراده حرکت و حالتی شبیه بشرق بهم رسد و غصه بهم رسد لیبسات که این مرض دفعة هلاک میگرداند بسبب رسیدن سردی به قلب و جمود حار غریزی و یا بجهت عدم تنفس و احتراق روح و فنای آن وگاه رگی از رگهای سینه با آن شگافته میگردد و نفث الدم حادث میشود و سبب این مرض رسیدن سردی ست بسینه از مصادفت هوای سرد یا وقوع برف بران یا نوشیدن آب بسیار سرد یا نشستن و غوطه زدن دران وگاهی این مرض از خوردن افیون و اسفیداج و یا رسیدن و خوردن سرد و تبرید و درین وقت گداز و حل آن بهم رسیده و علامت وجود سبب با تقدم آن و انجماد و سردی سینه است و انتصاب نفس و صغر آن و بطوی نبض و سفیدی غلظ بول و سردی اطراف و باشد که غشی پدید آید علاج بهر گرمی سینه اشربه و معاجین و ادهان و اضمده حاره استعمال نمایند مثلاً ماء العسل با هلیل و فلفل دارچینی و فلاسفه هند یا طبیخ دارچینی و قاقله و جدوار و عود و امثال آن و تناول مثرودیطوس و تریاق نیز کثیر النفع ست و معجون فلاسفه یکتوله همراه عرق عنبر نه توله و هند یا جند بیدستر نیم ماشه و عسل یکتوله و یا جوز بوا و دارچینی هر یک دو ماشه در جوارش جالینوس یکتوله آمیخته و غذا شوربای مرغ با نان و هند عوض آب ماء العسل نوشانند و مدام جوزبوا در دهن دارند و اگر قوت مساعدت کند تنقیه بدن با یارجات کبار کنند و در روغن قسط و سوسن و جند بیدستر نیم ماشه حل کرده بر سینه بمالند و کذا روغن بابونه و نفط بمالند و بنان گرم و حاورسی با سبوس گرم کرده تکمید نمایند و یا بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب بابونه و بادیان و تخم کرفس هر یک توله برگ سیرف و فنجنکشت و افسنتین و هندی هر یک توله جوش کرده و در مثانه گاو انداخته تکمید سازند و سادچ و صعتر و پودینه و حلتیت و افسنتین و فستق تلخ و جند بیدستر کوفته بیخته با عسل و روغن گردگان آمیخته بر سینه ضماد نمایند و قدری حلتیت در شراب کهنه یا ماء العسل یا عرقیات گرم حل کرده جرعه جرعه نوشیدن و بآب گرم یا آب مطبوخ حشائش گرم تکمید کردن بغایت مفید ست و تمریخ سینه بروغن بلسان بدین نحو که اول سینه را بعلامت از دست بمالند پس از آن بآب گرم بشویند و بپارچه پاک نموده روغن بلسان بمالند نفع بین پیدا بود و اکثر بهمانوقت مرض زائل میگردد و از رسیدن سردی محافظت نمایند و چون اندک تنفس نماید بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کرفس انیسون مصطکی سنبل الطیب ساذج یا بحسب اقتضا سائر ادویه طیبه کوفته بیخته در روغن خلوق سرشته زعفران و روغن بان حل کرده بر سینه ضماد نمایند وگاه وقت احتیاج مادهٔ نضج محتاج نفث رطوبات کثیر میگردد و چون بقیه مرض باقی مانده انحلال نیابد بحقنه حاده که در علاج بربوطیقی و در قول طبری مذکور شد حقنه نمایند و اگر ازین مرض نفث الدم بهم رسد معالجه او بعلاج نفث الدم حادث از سردی نمایند و باید که در علاج این مرض مهلت روا ندارند که گاهی دفعة هلاک میکند کما ذکرنا ههنا فلنختم الکلام فی امراض الصدر والریه بحسن توفیق رب البریة

امراض قلب

یعنی دل و آن نوزده مرض ست یعنی سوء مزاج و در جمیع القلب و خفقان و غشی و سقوط قوت و فقه و ورم قلب و اذ فی القلب و ورم غشای قلب و امتلای غلاف قلب و زوال عظم و ضعف القلب و تقشر قلب و تقدمت قلب و اخواد الرطوبة و علامت دفانه و جذب القلب و سوء تنفس قلب و انقطاع غذا از قلب حالتی که از غضب بهم رسد و دل رئیس مطلق و اشرف اعضای بدن و اول نابع و معدن روحی ست که آن بلاک انتظام امور بدنی ست و مبدا حیات و روح حیوانی ست و اول عضویست که نفس ناطقه بدان تعلق میگیرد بلکه تعلق او بسائر اعضا بواسطه تعلق او بقلب ست و بقول صاحب حاوی ریاست قلب اجل و اشرف از ریاست سائر اعضای رئیسه است بجهت آنکه قوام جمیع بدن باعتدال آن باعتدال روح حیوانی ست که حامل آن قوت حیوانیه و حرارت غریزیه بود و قلب معدن آنهاست و قوت حیوانیه معد جمیع قوای بدنیه از قوای نفسانیه و قوای طبیعیه است و آن اول قوتی ست که حادث میگردد و در روح هرگاه پیدا میشود و روح از لطافت اخلاط و اسطقسات گفته قلب اول عضویست که در بدن بحرکت می آید در حین تعلق حیات و آخر عضویست که از حرکت باز می ماند بهنگام وفات و بدانند که نفس حیوانی را دو قوت ست یکی قوت فاعله که فعل آن انبساط و انقباض ست و دوم قوت منفعله نزد غضب و فرح و خوف و غم و خجل و این انفعالات عارض میگردد و روح قلبی و قلب متحمل نمیگردد آفتی را که تحمل آن سائر اعضای دیگر میکنند و دران مرض متمکن نمیشود بجهت آنکه گویند ورم قلب انضاج نمی یابد اصلاً و این بسبب شرافت و جلالت ریاست او ست و قلت احتمال آفت را بسبب ولیکن محل حیات و بیان آنکه او معدن حرارت غریزی ست آنست که اگر قلب حیوان شگافته و دست دران داخل نمایند صبر بران نتوان کرد بسبب حرارت او و هرگاه امر چنین باشد سزاوار ست که کل عنایت مصروف باشد بمحافظت اعتدال مزاج قلب و حفظ آن از سوء مزاج

دیگر آن حیوانی که قلب او بزرگ باشد و با وجود آن جبن غالب بود مثل خرگوش و ایل سببش آنست که حرارت قلب او کم ست که نرسد و در و اطراف بدن و رشتی بزرگ که از
یعنی فضای قلب او منتشر میگردد و قلب او خوب گرم نمیگرداند و برای طلب انتقام وحشت بخارج منبسط نمیگردد و حیوانیکه قلب او کوچک باشد و معذلک جری و شجاع باشد سبب
آنست که حرارت در قلب او بسیار ست و بدان جهت باعث انبساط روح و بروز او برای مقاومت و قهر و غلبه میگردد و ایضا این حرارت در مکان کوچک محتقن ست
و بدان سبب شدید و قوی و راجع میگردد و بسبب انبساط روح و بروز او میشود و لیکن اکثر حیواناتی که جری اند قلب آنها بزرگ و روح نیز بسیار میباشد و قلب سبب شجاعت
خود متحمل الم و ورم و جراحت نمیگردد بلکه مرضا صاحب آنرا موت میباشد و لهذا حیوانی که ذبح کنند نمی یابند ورم قلب او از آفاتی که در سایر اعضای او یافته میشود کما
در قلب بعض حیوانات که اینچنین شده مثل گاو و الا استخوان شبیه بغضروف یافته میشود و استخوان بزرگتر و زیاده در صلابت در قلب فیل میباشد و گاهی در بعضی از گاو
و خر و ستور و یافته اند و خطا کرده کسیکه قلب را عضله گمان نموده و هر چند قلب شبیه ترین اعضاست بعضله لیکن حرکت قلب غیر ارادی ست و حرکت عضله
ارادی و شیخ داود در تذکره العجائب نوشته که گاه بندرت در بعض حیوانات قلب جانب راست و کبد جانب چپ یافته میشود و از نشان [illegible] حیات قلب
که چون از حیوان جدا کنند تا زمانی حرکت میباشد و بدانند که امراض عارض بقلب بعضی از آن آنست که عام بسایر بدن باشد مثل حمیات بجهت آنکه حمی اول قلب
عارض میشود و بعده از او بطبیعت او یا بارواح او و بعد از آن در سایر بدن منتشر میگردد و از این راه در امراض قلب شمار نکنند زیرا که آفات و امراض او قلب عارض میشود
و لهذا شیخ وغیره آنرا از امراض قلب ذکر نکرده اند و بعضی از امراض قلب آنست که عام بسایر بدن نباشد بلکه آفات کل یا اکثر او قلب تنها عارض گردد و نه [illegible]
که ظهور آفات در بدن مثل ضعف و کسل و نحافت لازم آن باشد لیکن نباشد ظهور این امراض قلبی آنچه در اعضا دیگر پیدا شده میشود و چنانچه در حمیات که اشتعال
عارض باعضای دیگر تابع شدت تسخن قلب باشد لهذا گاه اشتعال اعضای ظاهره اندک باشد و تسخن قلب باشد چنانچه در حمیات وبائیه بهم شده گاهی بعکس این
باشد چنانچه در غب لهذا چون قوت قوی باشد و امراض عارض بقلب خاصه بعضی از آن سوء مزاج ست هر گاه حدت حمی نباشد و این یا بنوع خود مورث
حمی نبود مثل سوء مزاج بارد و یا بسبب قصور از احداث او بود مثل حار که بسیار ضعیف باشد و یا بسبب [illegible] انتشار آن در سایر اعضا باشد چنانچه عارض شود در [illegible]
از شدت فساد و نحو آن که اشتعال قلب با شدت کند و فی الحال قوت ساقط نماید و بدفع عارض قوی فرصت [illegible] نباشد و اعضای دیگر سالم
باشند با وجود شدت فساد حال قلب لهذا اکثر مردم در [illegible] هلاک میگردند با وصف عدم ظهور آفت در اعضای ظاهر ایشان بلکه بسا است زمانه
مهلت نمیدهد تا آنکه ضرر در نفس و نبض ظاهر گردد تا اینجا قول نجندی بود و آن [illegible] گوید که از امراض قلب بعضی آنست که علاج او ممکن نیست بجهت آنکه
بسرعت هلاک مینماید مثل انخراق و اورام و فساد مزاج قوی و بعضی آنست که ممکن ست علاج او مثل تغیر مزاج بتغیر اندک و خفقان و غشی و ضعف غیر مستحکم
و صاحب کامل و جامع می نویسند که امراض حادث در قلب بعضی از آن آنست که مخصوص بقلب باشد و آن آنست که قلب را وجع و خفقان عارض گردد و بعضی
از آن آنست که بمشارکت عضو دیگر عارض شوند و آن غشی ست و وجع قلب یا از سوء مزاج و یا از مرض آلی و یا از تفرق اتصال باشد و سوء مزاج یا حار
یا بارد یا رطب یا یابس یا مرکب بود و در دیگر جا بسبب سوء مزاج عارض بقلب سوء مزاج یابس حار یا یابس ست زیرا که از تفرق بسرعت عارض میگردد و بعده
از آن سوء مزاج مختلف ست که از آن غشی عارض شود و مرض آلی یا از ورم دموی یا صفراوی عارض قلب یا غلاف محیط او باشد و کسی را که این عارض
میگردد تا دیر زنده نمی ماند و بسرعت هلاک میگردد و اما تفرق اتصال مثل جراحت نافذه از صدر تا قلب و هر گاه طعنه یکی از دو تجویف او ببرد
و لاسیما تجویف الیسر انسان در ساعت بمیرد و اگر تجویفی نرسد بعد اندک مدت هلاک گردد و کذلک از جمیع اسباب حدث وجع قلب انسان زنده نمیماند
تا بمقدار قوت آفت و ضعف آن و بقول جرجانی امراض و آفات که دل را عارض گردد چهار نوع ست یکی انواع سوء مزاج ساده یا مادی و مفرد
و مرکب دوم انواع اورام سوم تفرق اتصال چهارم امراضی که بمشارکت دیگر اعضا افتد و ایلاقی بجای نوع چهارم سده و پنجم نقصان روح بیان کرده
و گفته که این همه یا بشرکت باشد یا بلا شرکت و بقول شیخ وغیره گاه عارض میشود در خاص قلب پنج اقسام امراض انواع سوء مزاجات و امراض ترکیب و تفرق
اتصال و اورام و گاه امراض شرکی با جمله سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی یا مفرد یا مرکب چون سوء مزاج در قلب مستحکم گردد علاج نپذیرد و چون غیر

وضعف پیدا کند و آنچه بشرکت رحم افتد چنان باشد که بمشارکتی که رحم را با دماغ ست ابخرهٔ ردیه از رحم بدماغ صعود نماید و افکار ردیه و وسواس آرد
و از دماغ بطریق شرایین بسوی قلب نزول نماید و خفقان وغشی آرد فائده از هر عضو بشرکی که بخار صعود می نماید اول بدماغ مے آید و از
دماغ بطریق شرایین بدل رجوع می کند ازینجاست که نخست اثر فساد بخار که مخصوص بماده آن باشد در دماغ محسوس میگردد پس در قلب
آفت ظاهر میشود مگر آنجا که دماغ بغایت قوی باشد و از اثر آن منفعل نگردد می تواند که هر چند بخار بدماغ برآید دران تغیرے پدید نیاید و بدل
فرود آید و خفقان وغشی آرد و طری گوید که قلب مشارک میشود با عضای مطلقش بسبب یا مشارکت از طریق غلاف یا از طریق عصب یا از طریق رباط
یا از طریق شرایین یا اورده یا بسبب وضع و هر عضوے که درمیان قلب و میان او کدامی ازین اسباب ست نباشد دل مشارک او نشود
و متالم بالم او گردد اما مشارکت بسبب غشا مثل مشارکت میان او و میان معالیق باشد و اما مشارکت بسبب اعصاب مثل مشارکت میان او و میان دماغ ست
و اما مشارکت بسبب رباطات مثل مشارکتی ست که میان او و میان رباطات معده است و اما مشارکت در شرایین مثل مشارکت میان قلب و رحم و میان
قلب و قضیب ست و اما مشارکت در اورده مثل مشارکتی ست که میان او و میان کبد ست و اما مشارکت بسبب وضع مثل مشارکتے ست که میان او
و میان فم معده و مشارکتی که میان او و میان ثدیها و پایها ست بجهت بودن ثدیها و پایها محاذی قلب بجهت قرب فم معده از قلب بود پس هر عضو ازین
اعضا که متالم گردد بسبب آفت او اختصاص او بقلب لازم قلب آن باشد در معالجه هر عضو معلوم گردد چون مرض مشخص شود وجوه ثمانیه شیخ میفرماید وجوه
که ازان استدلال بر احوال قلب توان کرد هشت چیز ست یعنی نبض و نفس و خلقت صدر و موی که بر سینه روید و ملمس بدن و آنچه در بدن عارض گردد و اخلاق
و قوت بدن و ضعف آن و اوهام اما نبض پس سرعت و عظم و تواتر او بر حرارت قلب دلیل باشد و اضداد آن بر برودت و لین نبض بر رطوبت و صلابت
آن بر یبوست و قوت نبض و استوا و انتظام و اختلاف او نشان صحت قلب باشد و اضداد آن نشان مرض او ست و نفس عظیم و سریع و متواتر و حار بر حرارت
قلب دلالت کند و اضداد آن بر برودت او و فراخی سینه و پهنای آن که بسبب بزرگی سر نباشد بلکه سر کوچک یا متوسط و قوت نبض دلالت بر حرارت دل
کند و ضد آن اگر صغر راس سبب او نباشد دال بر برودت او باشد و موی بسیار بر سینه خصوصاً جعد آن دلیل بر حرارت دل باشد و صفای سینه و
قلت شعر آن دلالت بر برودت یا یبوست او نماید اگر کثرت رطوبت مزاج بدن و عادت هوا و بلد و سن مانع آن نباشد و حرارت تمام بدن بر
گرمی قلب دلالت کند اگر برودت طحال و کبد مقاومت او نماید و برودت بدن بر سردی دل دلیل باشد اگر جگر مقاوم او نبود و لین بدن بر رطوبت قلب
اگر کبد مقاومت نکند و صلابت او بر یبس قلب اگر مقاوم او کبد نباشد و حمیات عفنه یا صحت جگر دلیل حرارت و رطوبت دل ست و اما از طریق
اخلاق پس غضب خلاف عادت و جرأت و اقدام و خفت حرکات دلیل حرارت قلب بود و اضداد او اگر مستفاد از اوهام و عادات نباشد بر برودت او
دلالت کند و اما قوت بدن دلالت بر قوت قلب نماید و ضعف آن با عدم آفت در دماغ و اعصاب پس ضعف قلب بود و ضعف دل بسبب مزاج او
و قوت او بر اعتدال مزاج طبیعی او که عبارت از کثرت حرارت غریزی در ان روح حیوانی غیر ملتهب متدخن بل نورانی صافی ست دلالت کند و اما مزاج
عرضی او از حرارت یعنی سوء مزاج حار عارض مفرط و بران شدت التهاب و ضیق نفس دلالت نماید و لباسیت که مؤدی بآفت در نفس گردد و اما اوهام که
مائل بفرح و حسن رجا باشند دلیل قوت و اعتدال قلب بود و آنچه مائل بایحاش و ایذا باشد دلالت کند بر حرارت وی و آنچه مائل بسوی خوف و غم بود بر برودت
و یبوست او و احوال که در نفس قلب محسوس گردد مثل التهاب حرارت تپ ست که مراد او عارض شود و این تنها بر مزاج قلب دلالت کند و مثل خفقان که احساس
ازان نماید و این دلیل جمیع انواع ضعف قلب و سوء مزاج آن باشد و بر امر خاص در قلب دلالت نکند مگر بقرینه و بسیار باشد که بسبب زیادتی حس قلب خفقان عارض گردد و
از اندک سهم یا بخار که بآن رسد متاثر گردد و شیخ گاهی این وجوه هشتگانه را بده نوع شمار میکند یعنی آنچه در بدن عارض گردد آنرا قسمی برأسه میگرداند و آن
مراد از امراض مختلفه است و اکثر آن در ظواهر بدن می افتد چنانچه گاهی دفع میکند طبیعت ماده متعفنه و وافره بسوی جلد صدر و همچنین احوال نفس
قلب را قسم دیگر قرار میدهد و شیخ قسم اول را از توابع ملمس گردانیده بجهت آنکه آنچه ظاهر میشود ازان در ظواهر بدن استدلال بدان بر احوال خاص

از احوال قلب متعذر ست بسبب استنا داو باسباب مختلفه شتی و کذلک استدلال از امراض قلب باحوال او متعذر و افراد ذکر او فائدهٔ قلیل دارد لاسیما بعد علم بسائر وجوه و بعد معرفت این امراض بعلامات و اسباب آن و بدانکه گاه امراض قلب بمشارکت غیر بود و خصوصاً دماغ و فم معده و گاہی بالعکس اما مشارکت دماغ بجهت مشارکت و ترقع منهما بمحاذات ست که از دماغ بسوی قلب مواد نازل میشود و از قلب مواد حار و ابخره صعود مینماید و اما مشارکت فم معده بمجاورت و قرب بود و امراض دماغ مثل مالیخولیا و صرع از امراضی که بسرعت زائل نشوند بلکه مزمن باشند از مشارکت قلب خالی نباشند بجهت آنکه بسیار باشد که اصل آن قلب بود و اگرچه آن عضو اصلی نباشد پس گاهی قلب بمشارکت دماغ اولا باین طور میگردد که مثلاً از دماغ ماده ردیه نازل شود و بعده از قلب بخیه مناسب او باشد صعود نماید و لهذا الطبیب را میباید که از مراعات قلب در علاج اکثر امراض باخصه مزمنه غافل نباشد و گاهی منتقل شود بسوی قلب مواد و منه قصه از مثل ذات الجنب و ذات الریه و بسبب خطر عظیم هلاک گردد و صاحب خلاصة العلاج مینویسد که من صاحب مالیخولیا را دیدم که ماده محترق از دماغ او بچشمش ریخت و اندکی سرخی پدید آمد و فی الفور از انجا بقلب مندفع شده و در ساعت هلاک ساخت باید انتقال مواد امراض بسوی قلب ردی ترین انتقالات ست چه آن انتقال بسوی عضو اشرف هر عضو ست و معذلک چون ماده ردی باشد دفعةً مهلک شود و هر گاه در اخلاط چهارگانه از مقدار طبیعی نقصان افتد نخستین ضرر آن بقلب رسد و او را از مزاج خویش بر گرداند و چون درین حال حرارت صرف یا برودت صرف بقلب صاحب و هلاک گردد و اکثر بمشاهده شیخ الرئیس را آمده که بطرز ده کلام میکنند درین حالت العرق و بغیر عرق کردن میمیرند **علامات امزجه طبیعی قلب** اما علامت مزاج حار طبیعی آن فراخی سینه در خلقت ست مگر آنکه بسبب صغر دماغ از کبر راس باشد و عظم نبض و نفس طبیعی و میل آن هردو بتواتر و سرعت و حرارت صدر و بدن و بسیاری موی سیاه بر سینه خصوصاً الطرف چپ اگر ترطیب عضو دیگر یا بادیا سوا معارضه بسیار نکند و شدت غضب اگر بعادت و ریاضت نفس مانع آن نباشد و اقدام و جرأت و حسن ظن و بجهت آن علامت مزاج بارد طبیعی تنگی سینه مگر بجهت تنظر نکوره و صغر نبض و نفس طبیعی و میل آن هر دو بتفاوت و بطوء مگر آنکه سببی دیگر آن باشد که مقتضی سرعت گردد و ضعف و کسل و حلم که بطریق خلق و ریاضت نباشد و اخلاق شبیه باخلاق زنان و وحشت و حیرت و بلادت و انفعال از امور محقره و برودت بدن و صدر و عریانی سینه از موی علامت مزاج رطب نرمی نبض و سرعت انفعال از واردات مغضبه و مفرحه و سرعت انصراف از آن و رطوبت و نرمی بدن اگر معارض مقاوم آن حرارت کبد نگردد و موی قلیل نرم بر سینه و علامت مزاج یابس صلابت نبض و بطوء انفعالات نفسانیه و بطوء سکون آنها و سبعیت اخلاق و یبس بدن اگر رطوبت کبد مقاومت نماید و علامت مزاج حار یابس عظم نبض بمقدار اعتدال و سرعت آن مائل بانقباض و تواتر و نفس عظیم سریع خصوصاً در اخراج هوا و شرارت خلق و وقاحت و جلادت و سرعت غضب بجهت حرارت و بطوء رضا بجهت یبس و کثرت موی سینه و کثافت و جعودت آن و حرارت ملمس بیبس آن و علامت مزاج حار رطب کمی موی سینه و عرض صدر و عظم نبض و نرمی آن با سرعت و تواتر کمتر از سوء مزاج یابس گر و حرارت با آن مساوی باشد و سرعت غضب بدون شدت و لمس بدن گرم و تر اگر مقاومت آن کبد نماید ببرودت شدید در رطوبت و در امراض عفونت بسیار افتد و علامت مزاج بارد رطب عظم نبض با آنکه مائل بصغر و لین بدون سرعت و تواتر باشد بلکه بضد آن هر دو و بسبب میل مزاج به برودت و رطوبت صاحب آن کسلان جبان عاجز بجهت الانشاط او جرئ و غیر حقود و غیر غضوب بود و سرمی این رطوبت اگر مقاوم آن کبد بحرارت کثیر و یبوست خود نگردد و علامت مزاج بارد یابس آنکه نبض صاحب او نسبت بیمار و رطب کم بطی میباشد و بطی الغضب با حقود و اجرد و بدن و سر خشک بود اگر کبد مقاومت نکند بحسب تسخین کثیر و ترطیب قلیل نماید

علامات امراض قلب از انجمله دلائل امزجه غیر طبیعیه یعنی امراض سوء المزاج ست پس گاه دلالت میکنند بر سوء مزاج قلب یعنی که چون مزاج قلب از حال طبیعی بر گردد گاهی ضعف و ردیئی در حرکات بدنیه و نفسانیه و حالتی شبیه با عیا و انحلال قوت در وقت پدید آید و ذوبان بدن که نه منسوب باوی یا سابق یا مشارکت عضوی دیگر نباشد لاحق گردد و هر گاه درین حالت خفقان عارض شود دلیل تام بود و اگر بغشی مؤدی گردد و امر مستحکم شود یعنی محتاج بدلیل دیگر نباشد و چون سوء مزاج حار یا بارد یا یابس بلا ماده بر قلب مستولی گردد و مستحکم شود [illegible] ذوبان شروع کند نوع حار آن از دق مطلق گویند

وبارد را دق شیخوخت و دق هرم و یابس را نوعی از سل و دق و این نوع مخالف سل کائن از ریه ست بجهت آنکه دریه متوف نباشد و صاحب آن از اسعال نبود و مخالف باشد دق حار را بسبب نفوذ حرارت بآن بلکه آن قسمی از دق شیخوخت ست و اصل و استیلای یبس بر جواهر اعضاست و آن ردی ترین انواع دق ست
طریق تشخیص انواع سوء مزاج قلب باید که نبض و نفس را ملاحظه کنند اگر در عظم و سرعت و تواتر زیاده از طبیعی باشند و بآن شدت حرارت ملمس صدر و غلبه عطش که بهوای بارد زیاده تسکین یابد و استراحت ببرودت و هوای سرد و عموم لاغری بدن و ذوبان بغیر ظهور سببی دیگر و غم و کرب و مخالط با التهاب و کثرت غضب و سرخی قاروره باشد سوء مزاج حار بود و اگر نبض و نفس مائل بصغر و بطوء و تفاوت از طبیعی یا بتواتر عند سقوط قوت و ضعف تنفس باشد و یا انحلال قوت و کسالت و استراحت بچیزی که تسخین نماید از ذوق و لمس و شم و مضرت از اشیای بارده و بیرونقی رنگ چهره و سفیدی بول و کثرت خواب و فزع و جبن و افراط رقت و رحمت و تقدم استفراغات مطفی حرارت غریزی و امراض مبرده و اهویه بارده و غیره بود سوء مزاج بارد باشد و اگر میل نبض بسرعی و بطوء و اختلاف از طبیعی و سرعت انفعال از امور نفسانی یعنی خوف و فزع و غضب و غم مع سرعت زوال آنها و کثرت حدوث حمیات عفنی و بیاض قاروره و غلظ آن و کسل و بلادت و ترهل بدن و کثرت آب دهن و قلت اشتها بود سوء مزاج رطب باشد و اگر میل نبض بیبس و صلابت و صغر و تواتر از طبیعی و عسر قبول انفعالات از امور نفسانی مع ثبات او که قوی باشد یا ضعیف و لاغری و ذوبان بدن و بیخوابی و سرفه خشک بود سوء مزاج یابس باشد و بدانند که اگر با علامات سوء مزاج حار و یا بارد علامات سوء مزاج رطب و یا یابس یافته شود بسبب ترکیب امور مذکوره سوء مزاج مرکب باشد و ایضاً بدانند که سوء مزاج حار هر قدر که اشتداد نماید نبض در تواتر بیفزاید و لازم نیست که در عظم و سرعت نیز زیاده گردد بجهت آنکه عظم و سرعت بقوت قوی تمام شود و افراط سوء مزاج مضعف قوت ست و لهذا بسا است که ناقص شود عظم و سرعت و درینحالت تواتر با فراط بیفزاید و نیز معلوم نمایند که در جمیع علامات و استدلالات مذکوره چون مزاج کبد مساوی بمزاج قلب باشد بر جمله بدن آن مزاج غالب بود و اگر مزاج یکی از ان هر دو مخالف دیگری باشد قوت هر احد ازین هر دو مزاج در بدن ناقص و ضعیف گردد و باید که تفرق اتصال از اسباب بادیه دریافت نمایند و گویند که چون جرح بقلب رسد از منخر چپ خون سیلان نماید و صاحب او بمیرد و علامتش ظهور درد دست و پستان چپ و اگر ورم قبل خناق غشی عجیب و شدت لهیب در بدن و خصوصاً در نواحی اعضای تنفس و ثقل نمود ظاهر شود و بعده تابع او غشی متدارک باشد ورم حار باشد

ذکر اسباب مؤثره در قلب

و معلوم ست که این اسباب برای امراض یا حالت دیگر سبب باشند و غرض از بیان این بیان اسباب بعیده ست تا آنکه متعلم در تعرف اسباب الاسباب و دلائل موافقه هدایت یابد بالجمله اسباب مؤثره در قلب بسیار اند بعضی از ان مخصوص بقلب و بعضی مشترک بآن و بغیر آن اند مثل اسباب فاعله امزجه و اسباب فاعله اورام و اسباب فاعله تفرق اتصال مانند آن از اسباب امراض ترکیب در کلیات مذکور اند لیکن مخصوص بقلب اسبابی ست که عارض آن گردد از قبیل نفس و از قبیل انفعالات نفسانیه اما نفس چون تنگ گردد یا بسیار گرم و یا بسیار سرد شود و لازم ست که از ان بقلب آفتی رسد اما انفعالات نفسانیه پس تاثیر در قلب بتوسط روح ست چنانچه در کلیات قانون و غیره مسطور ست و هر چه از انها در تاثیر افراط نماید بحدیکه باعث اختناق حار غریزی در باطن یا انتشار آن بسوی خارج شود و بدان حد رسد که محدث غشی بهر دو جهت مذکوره بلکه موجب هلاکت گردد و منجمله آنها غضب کم ست که هلاک کند و سفر و ریاضت و جماع با فراط و مانند آنها باعث ضعف قلب اند بتحلیل روح و حار غریزی و باید دانست که فرح و سرور و غم و غضب و حزن از عمده اسباب مؤثره در قلب اند فرح و سرور تقویت و تسهیل حرکت قلب را بجهت آنکه دو امر آنرا لازم ست یکی تقویت قوت طبیعیه دوم تخلخل روح زیرا که دران حالت روح حیوانی منبسط در بدن و متوجه بخارج میگردد و حرکت میدهد نفس را و بتوسط آن سایر قوی و ارواح نیز متوجه میگردند و تابع قوت طبیعیه سه امر ست که از اسباب فرح اند یکی اعتدال مزاج قلب و روح دوم کثرت تولید بدل ما یتحلل از ان سوم محافظت آن از استیلای تحلیل بران و تابع تخلخل روح دو امر ست یکی استعداد از برای حرکت انبساط بجهت لطافت قوام دوم انجذاب او بجانب غذا بسوی آن بجهت حرکت آن بانبساط و غم مضعف قلب و تابع آن دو امر ست یکی ضعف قوت طبیعیه بجهت کثرت تحلل و استیلای حار غریزی بواسطه انحصار و انفصال از اسباب غایت و دوم تکاثف روح بسبب برودت حادث از انطفای حار غریزیه بسبب انقباض و احتقان روح پس تواتر فرح ممد روح ست برای

فرح و تواتر غم معد روح ست برای غم و خوف و غضب و خجل و مانند آن از انجمله است که تحلیل قوت حیوانیه و تحلیل روح با فراط نمایند زیرا که لازم آنهاست
تحریک روح با فراط و این مسخن و مضعف قلب ست و لسبب این حادث میشود و قلب را سوء مزاج مختلف و صاحب وی نوشته که اسباب قوت
قلب و ضعف او گاہی لسبب مزاج دم او میباشد اگر در بدن خون وافر معتدل صافی بود صاحب این دم مفراح نشاط قوی القلب مقدام باشد و از اسباب
غامه دران غرلب با نکنند زیرا که از خوفی که روح ساطع لقی پیدا میشود آن معتدل القوام میباشد و ہر گاه باین حال خون صاف باشد لیکن در سخونت
زائد بود صاحب این دم مفراح باشد لیکن بسرعت غضبناک بنابر کثرت اشتعال دم و بسرعت حرکت او و چون دم رقیق مائی باشد صاحب او جبان
ضعیف القلب غیر مستعد لفرح و غضب بود بہر آنکه روحی که از ان متولد گردد قلیل الاشتعال الثقیل الحرکة باشد لسبب دمزاج او منبسط نشود و چون دم غلیظ
کدر زائد در حرارت باشد صاحب او مستعد لغم و غضب ثابت بود که بہر و بسرعت منحل نگردد و سبب غم آنست که ازان دم روح کدر پیدا شود و سبب غضب
اشتعال روح بحرارت دم ست و سبب ثبات آنها کثافت اوست و کثیف چون گرم یا سرد گردد سخونت یا برودت آن بسرعت منحل نگردد و چون دم
رقیق صفراوی باشد ہیجان او شدید تر و انحلال سریع تر بود و صاحب او معتدل مفراح باشد و چون دم غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در حرارت
بود صاحب او شجاع قوی القلب بطئ الغضب غیر ہیجان باشد و چون غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در برودت بود صاحب او جبان و لیکن معتدل
مفراح بلید در امور باشد بسبب جبن و بلادت او برودت دم و قلت انبساط او بسوی خارج ست و سبب فرح او صفای خون آنست و چون دم غلیظ
بارد بود صاحب او کثیر الہم متوحش محزان بلید قاعد از امور رفیعه ساکن الغضب باشد پس معالج را باید که درین اسباب تامل نماید و دریافت کند که از کدام اسباب
سوء مزاج قلبی حادث شده تا معالجه بران سهل گردد و الفشاعی باید که عارف بمزاج ادویه قلبیه باشد و آنکه نفع میکند قلب را بخاصیتی که در آنست یا بسبب
مزاج او و دوائی که نفع میکند قلب را و تقویت آن مینماید بخاصیت آن دوا و تاثیر سریع تر میباشد و نفع او عظیم تر از دوائی بود که بسبب مزاج خود
نفع میکند فقط زیرا که خاصیت طبیعتی ست که یافته میشود در اجسام مرکبه از عناصر بفیضان الہی جود سرمدی و عالم علوی بجہت آنکه او را حادث شده
از امتزاج عناصر دران خاصیت مفید برای استعداد او است خاصه ست و ادویه که نفع میکنند بخاصیت مع ادویه که نفع بمزاج میکنند برای آن دو
تاثیر ست و آنچه نفع مینماید بمزاج فقط آنرا تاثیر واحد ست و دو موثر اجل نفع و اسرع تاثیر ند از موثر واحد

قوانین کلی در علاج قلب

بر حافظ صحت قلب واجب ست که نگذارد روح را از استنشاق روائح کریہه و مبخرات تناول نماید چنانکه عادت آن سازد و اکثر تدبیر بفرح و تعطیر
ملبوس نماید و مثل ماء اللحم و زردی بیضه تناول کند و وساوس و افکار را بخود راه ندہد و از طیش و غضب خود را خالی دارد و چون قلب عضو رئیس ست
اول ہر رئیس اشرف او لسبب شرافت فعل خود که ایصال حیات بجمله اجزای بدن ست و بسبب بودن او معدن ارواح برای ذات النفس شاعره
لہذا واجب ست که ہنگام حدوث مرض آن اقدام بر معالجه او با دویه مناسبه اقدام محکم بحزم کامل باشد و احتیاط در معالجه او بیشتر از غیر او بود خواه
اراده استفراغ خلط ازان کنند یا اراده تبدیل مزاج آن نمایند و احتیاط آنست که ہر دوائی که بکار برند مبدل یا مستفرغ مرکب باید کرد بچیزی که
روح را قوت دہد و بدل مخصوص باشد اما استفراغی که مثل فصد ست اقدام بران بخلاف تدابیر دیگر معین محتاج نمیگردانند بلکه اکثر آنچه دران لازم بود این
که افراط دران نباید کرد تا موجب سقوط قوت نگردد و انعاش قوت نمایند اگر قلب اندک ضعیف گردد باشیای منعش قوت مثل مفرحات
و مقویات مناسبه چون لسبب مزاج بارد یا حار ضعیف شود و این امریست که مختص بدان صرف اخراج خون نیست بلکه جمیع استفراغات ست و اگرچه
در اخراج دم این احتیاط شدید تر ست بجہت آنکه خون مادهٔ ارواح ست اگر در اخراج آن افراط نمایند ضرر بحیات رسد یا اگر دران قصر نمایند
مع وجوب آن ضرر شدید تر باشد زیرا که افراط در اخراج آن مضعف ست و اضرار آن بتدریج باشد و این ضرر در اکثر اوقات ممکن التدارک ست
و تقصیر دران مع وجوب دفعة بخنق ہلاک میگرداند شیئی که بآن استغنا از اضافت تدبیر دیگر حاصل شود آنست که اخراج خون بدو الیست که بر قلب

وارد شود و با وجود آن مثبتیر امتلای قلب از دم یا بخار میباشد و از ضرر این همه بفصد خلاص میگرداند اما باید که بضرر امتلائی دموی از فصد باسلیق راست و ضرر امتلای بخاری دخانی از باسلیق چپ دفع کنند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت بین الکتفین نمایند و اما سائر استفراغات که با دویه باشد واجب است که مخلوط نمایند تبدید مذکور در فصد تدبیر دیگر است بجهت آنکه اکثر ادویه مسهله مضاد بدن قلب اند دخانی از قوت سمیه هستند پس لازم است که با آنها ادویه قلبیه خلط و جمع نمایند و آن ادویه الیست که قلب را تقویت دهد بخاصیتی که در آنست غایت آنکه با دوای مستعمل در استفراغ خلط قلبی دویه تریاقیه فاد زهر مناسب قلب اند کی داخل باشند و اکثر نفع می یابند از این ادویه دال روح بلکه اکثر منفعت آنها بجهت دیگر نیز میباشد و این آنست که ادویه مستفرغه را نافذ میکنند بسوی قلب و باز میدارند آنها را از غیر او و در فصد و اسهال عایت تدبیر مرعی دارند و اگر در معده ضعف باشد رعایت وی قصور نشناسند و اما تبدیل مزاج متوجه میشود و تدبیر او یا بجهت تبدیل برد یا تبدیل حار یا تبدیل رطب یا تبدیل یابس چون اراده تبدیل مزاج بارد کنند باید که اختیار نمایند ادویه حاره را و مخلوط نمایند با دویه قلبیه حاره عایت آنکه از ان تحریک عنیف مر خلطی را که در قلب است واقع نشود بجدیکه تمدید جرم قلب از تمدید ریح یا تمدید ماده مورمه غیر آن نمایند و اگر اراده تبدیل مزاج حار نمایند و حاجت تبرید باشد اقتصار بر ادویه بارده صرف نشاید بجهت آنکه چون سرد کند بدی او مخلوق شده و آن روح متکون در وست جوهر است بحرارت غریزی غیر حرارت ضاره بیرون او را از سوء مزاج حار قلب تقلیل و تحلیل و تخمین و تکدر عارض میگردد و با آنها چون بر جرم قلب ادویه مطفی بار و صرف وارد کردند و با دویه حار قلبیه که از شان آنها تقویت حار غریزیست بخاصیتیکه مصاحب حرارت آنهاست مخلوط نباشند ممکن است که ضرر با صل یعنی روح رسانند و موجب اطفا و افنای باقی آن گردند و اگرچه نفع بفرع یعنی جرم قلب نمایند پس نفع تعدیل حرارت جرم قلب نمیکند که آن روح منقطع گردد چه باشد یعنی بحقیقت نفع نیست پس صحیح آنست که ادویه گرم که بدل مخصوص است با دویه سرد بیامیزند و لهذا متقدمین خالی نگذاشته اند معالجه سوء مزاج حار قلب از خلط ادویه بارده با دویه حاره قلبیه بجهت توقی آنکه اگر طبیعت قوی باشد تمیز نماید میان سرد و گرم و سیاند سرد را بسوی قلب تا حار قلبی بسوز و تعدیل آن و تقویت بابن حاصل گردد پس دوای مخلوط دو امر جمع شوند یکی تعدیل حرارت قلب بکیفیت بارده مزاجیه که بری بعض اخلاط باشد و دوم تقویت حرارت غریزی که بر آن روح بود و حفظ آن سر و از ضرر تبرید و چون بیاید دوای معتدل که تقویت روح بخاصیت نماید یا قریب باعتدال باشد شکل و زبان بدان جویند بهر آنکه دوای مفرد بهتر از مرکب و خفیف تر است زیرا که طبیعت در استعمال هر اعداد از منفعت او در موضع لائق آن متحیر نمیگردد و بجهت آنکه هر دوای مرکب بیشتر فائض میشود خاصیتی که متوقع نباشد و درین هنگام احتمال آنست که این خاصیت ضار باشد و معهذا کثرت فرصت برای تجربه و امتحان وسعت نماید بخلاف دوای مفرد و اگر طبیعت ضعیف باشد هیچ تدبیری نفع نه بخشد یعنی نه ادویه صرفه سود دهد و نه مخلوط و لیکن استعمال مخلوط درین صورت نیز بهتر است و گاه طبیعت محتاج میگردد باستعمال ادویه حاره قلبیه بسبب تقل جواهر اکثر ادویه بارده قلبیه و قلت نفوذ آنها و میل آنها بالطبع بسوی نشیب بدون نفوذ پس این محتاج گردد از تخلیط ادویه قلبیه حاره نافذه با ادویه بارده بجهت تنفیذ قوای آنها بسوی قلب از اینجاست که زعفران را در قرص کافور داخل میکنند تا آنکه قوت زعفران تاثیر کافور سائر اجزا را بقلب برای تعدیل مزاج او برودی رساند بعده قوت طبیعت منع نماید زعفران را از قلب و باستعمال کند او را در تقویت روح و اقراص کافور استعمال میکنند برای قلب و نواحی آن چنانچه در دق و حمیات محرقه و درین هنگام میباید که زعفران مخلوط باشد و گاهی استعمال مینمایند برای اعضای غذا مثل معده و درین حالت باید که زعفران را از ان ساقط کنند زیرا که درین صورت زعفران تاثیر باقی اجزا را از موضع علت برگرداند بجهتی که در ان عمل او نشاید قلب تقبل کند بالجمله هر دوائی که در امراض قلب استعمال نمایند خواه برای تبدیل مزاج او و خواه برای استفراغ ماده آن خالی نباشد از دوائی که بدل مخصوص و روح را تقویت نماید و از هر چه مقوی دل باشد از ان غافل نباید شد و نوشیدن گلاب و عرق کیوره و بیدمشک و عرق صندل در امراض قلب بسیار فائده میکند و خوردنی به انار بستوره نگذارند که طبیعت قبض شود و از بخار ثقل محتبس قلب ایذا یابد بلکه واجب است که طبیعت در امراض قلب لین باشد و در بهر برد قلب احتیاط کنند صاحب شفاء الاسقام گوید که در معالجات قلب استخراج مواد او بهتر از تقویت قلب مری نیست و مهما امکن در امراض و ترک ادویه مسهله نمایند و اگر باستعمال آن مضطر گردند برفق نمایند و ادویه خوشبو و زهریه مقویه با آن مخلوط سازند و کذلک با ادویه مسهله مفرح نمایند بجهت رسانیدن آنها بقلب اگرچه زائد در سوء مزاج حار باشد چنانچه زعفران با ادویه مبرده می آمیزند بعده تعدیل مزاج نمایند و رعایت فم معده کنند تا مشارکت قلب نباشد و اگر در علاج او بفصد حاجت آید فصد باسلیق بعد احتیاط تمام تر کشایند

واسوط آنست که در علاج امراض قلب بمقویات و معدلات اقتصار نمایند و بقول انطاکی کسیکه اراده حفظ قلب و صحت کند ملازمت باستعمال ادویه قلبیه بارده
در وقت تابستان و ادویه قلبیه حاره در زمستان مفرد و مرکب بحسب حاجت نماید و دواء المسک از ذخائر است و کذلک لک و سوطیرا و کراو دیه قلبیه آنکه ادویه که
در مفرحات بجهت ترکیب مستعمل میشوند چنانچه گاهی استعمال مینمایند برای تسخین قلب و روح و گاهی برای تبرید آن و گاهی برای تطییب و گاهی برای تخفیف نما و گاهی برای
تلطیف روح غلیظ تا آنکه منتشر گردد و گاهی برای تغلیظ رقیق و تسخین و تمتین آن تا که استمساک آرد و منع از تحلل و انفعالات سریع نماید و گاهی برای تنویر که ظلمانی آن
و گاهی برای تکثیر روح قلیل و گاهی برای اعداد آن بجهت فرح بالخاصیت اما حار مسخن مثل زرنباد و قرنفل که ندر ست و حار باسط روح مثل مشک و زعفران و زرنب
و دارچینی و قرفه است و آنچه با وجود تسخین قابض بلطف روح و ایضاً مانع از تحلیل بود مثل عود و عنبر و ابریشم و پوست ترنج و اشنه و بادرنجبویه و تخم آن و بهمنین و تخم بادروج
و درونج و سعد و سلیخه و سادج و سنبل و فرنجمشک و گاوزبان و خصوصاً شاهسفرم و تخم آن و برگ ترنج و راسن و قاقله و کبابه و شراب کهنه ریحانی و ماء اللحم صرف است
و اما بارد مغلظ روح مانع از تحلل بود و آن مثل کافور و ترشی ترنج و لیمون و نارنج و گل سرخ و آمله و طباشیر و صندل و گل مختوم و گل ارمنی و کشنیز خشک و تخم بقله و
و رب انار و سیب پخته و آب نبا و گلاب و حب الآس است و از ادویه بارده مروارید و فادزهر معدنی و کهربا و بسد نیز نوشته اند و اما مرطب روح آنست
که دران غذائیت و تولید دم لطیف باشد اما از حیوانات مثل ماء اللحم از طیور خفیفه و سپیده و زرده بیضه نیمبرشت و لحوم طلاء است و ماهی و لائم گوشت است
و اما از بقول مثل برگ کاهو و زبان ثمام و نعناع و بادرنجبویه و خشخاش و بادروج و فرنجمشک و اما از اثمار آمله و هلیله و ترنج و شیرین و امرود و پسته و پیاز و تمر هندی
و انار است و اما مفرح و مقوی قلب بالخاصیت و عدم منسوب بکیفیت معتدبه یعنی قریب الاعتدال مثل یاقوت و طلا و نقره و مروارید و بسد و فیروزه و زمرد و
گاوزبان است و آنچه این فعل تنویر بالعرض نماید مثل حجر ارمنی و لاجورد و غاریقون و افتیمون و بسفائج و دیگر مسهلات سودا است و اما مجففات بعضی
از آن حارند مثل عود و عنبر و قرنفل و مانند آن و بعضی بارد مثل طباشیر و کشنیز و صندل و مانند آن و اما مرطبات اکثر آن بارد اند و لهذا استعانت بغیر
ادویه قلبیه هنگام حاجت بسوی آنها مینمایند مثل تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کدو و مانند آن و لعاب بهدانه و بزرقطونا و ترکیب این ادویه بحسب حاجت
قوی و منافع آنهاست و از مرکبات نافعه مفرحات یاقوتی حار و بارد و معتدل و دواء المسک باقسام و خمیره باقسام است و بدانند که منجمله ادویه مفرحه آنچه
بتجربه صحیح در آمده اینست که مروارید تفریح قلب نماید شرباً و نظراً و تعلیقاً و شربت از آن دو درم است اگر پوست بیخ گاوزبان در شراب ریحانی تر کرده بنوشند فرح و نشاط
آورد و کذا القوع مرباً و خوردن شراب فرح عظیم آرد و یاقوت شرباً و تعلیقاً تفریح قوی میکند حجر الدیک که گاهی در حوصله خروس بقدر باقلای صغیر یافته میشود چون آنرا
آب اندازند و آن آب بنوشند تفریح قلب و دفع حزن مینماید و شرب حجر ارمنی بقدر دو درم تفریح قلب باخراج سودا میکند و طباشیر خوردن مفرح قلب است و شربت صندل سفید
قلب را فرح می آرد و گل سرخ تر و خشک مفرح قلب است شرباً و شماً و ایضاً شرب گلاب و شربت تفاح سیب و بهی عمل او سود و شربت فوتنج مفرح قلب در مزاج … است و منجمله آن
آنچه از حکمای دیگر نقل کرده اینست تخم فیروزه و شرب مرجان سرخ و تخم فرنجمشک و جدوار و تودری و نقره و بادروج و تخم ریحان و حریر و ابریشم محرق و کبابه بقدر
سه مثقال و تخم حماض و تخم خوشبو و نفوع حب و جرم منقی ابنر باربیس و شربت سیب طلا و زعفران و اشنه و افتیمون و بسفائج باستفراغ سودا و هیل و راسن و عود و اسطوخودوس
و کبابه و گل سوسن سفید و زرنباد و کباش و قرنفل و درونج و سنبل هندی و پوست ترنج و برگ بلی بارد مزاج و بهمنین و زرنب مزاج بارد را و گل مختوم …
مفرح قلب است و کذلک مشک و فرنجمشک و ریحان شرباً و شماً برای مزاج بارد و برگ فرنجمشک و شاهسفرم و ترنجبان خام و پخته و برگ تنبول و نعنع بستانی
و مغز پسته و سیب و عنبر و حب الآس و ریحان و لقاح و کشنیز خشک کرده هر واحد الا مفرح است و اقحوان شماً و نظراً و غالیه و ریحان و سیب و آس و گل عنبر شماً و
آذریون شماً و قطور الاسمار و نزول آفتاب برج حمل و عنبر شرباً و شماً و مضغاً مفرح قلب در مزاج است و نظر بگل ختمی مفرح قلب و منشط نفس و
مزیل هم است و منجمله ادویه مقویه قلب نسخه حکیم موصوف تجربه نموده استعمال پوست بیخ گاوزبان و حجر ارمنی بدستور است که در ادویه مفرحه مسطور شد و کذا گلاب
شرباً و شماً و گلقند ده درم که دران مشک یک حبه و صمغ عربی نیم درم مخلوط کرده باشد اکلاً و همچنین اکل لحم قلب هر حیوان ماکول اللحم و سیب شامی و گل آن
و به اکلاً و شماً و خوردن ترشک و نوشیدن القوع آن برای حار مزاج و کذا نوشیدن آب ترش ترنج نافع و پوست زرد و رقیق آن و کذا شرب سحیق عود و اسطوخودوس

علامت رجای صحت بود و کذلک هرگاه نفس متغیر گردد و تنفس بنفس قصیر متواتر کنند و همچنین اگر ورم در جانب مقابل حادث شود با وجود انحلال است و اگر ورم ضمور و انحلال بدون انفجار از خارج باستراحت ظاهر گردد دلالت انتقال خناق بود پس لابد است که درین وقت تنقل و ملاحظه نماید اگر وجع عظیم گردد و نفس بادی حادث شود دلیل انتقال ماده است بسوی ریه و حدوث ذات الریه و اگر بعض تشنج بود دلیل توجه ماده است باعصاب و حدوث تشنج عنقریب اگر نبض بسیار ضعیف و صغیر و متفاوت گردد و خفقان هیجان کند و حرارت عرضی تحلیل شود و غشی حادث گردد دلیل انتقال ماده است بناحیه قلب و انصباب بدان و اگر درد معده و غثیان پیدا شود دلیل انصباب ماده است بمعده و اگر دران اندک نرمی بهم رسد از روز چهارم گذشته باشد علامت جمع ماده و تقیح و انفجار بود و گاهی در خناقی که سرخی او در گلو و ناحیه سینه ظاهر شود سرخی غائب گردد و این بود بجهت یا بجهت رجوع ماده بسوی باطن یا بجهت استفراغ و تحلیل ماده پس اگر بادی نفس آسانی پذیرد بسبب استفراغ و تحلیل ماده بود و محمود و موجب صحت است و اگر بسبب استفراغ نباشد ردی است

علاج کلی اقسام خناق

باید که در اقسام خناق اگر خون غالب باشد دران ابتدا بالفصد نماید و بعده استفراغ اخلاط موجب پس از نضج آن کنند و گاهی حلق یا فرج در خناق ورمی فائده میکند و بقول رازی و اسکندر اگر بدن نقی باشد حجامت در خوانیق نافع بود و اول رادعات پس محللات پس منضجات پس منفجرات پس مدملات استعمال نمایند و واجب است که تبرید در صفراوی قوی تر و در بلغمی ضعیف تر و تلطیف و تلیین در سوداوی زیاده تر باشد و جمیع اشربه و اضمده و غراغر مخصوص باید که بحکم گرم باشد مگر در صفراوی که ماده آن نهایت حدت و التهاب داشته باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره ابتدا از تنقیه مناسب نیست زیرا که دران استعمال غراغر وغیره قبل از تنقیه قصد خوف رجوع ماده بریه و قلب است و در ابتدا استعمال رادعات و در انتها ملینات می باید و حجامت ساقین و دلک آنها و حک اطراف بسنگ و کاه و تسخین آنها بهر جذب ماده از حلق بسوی اسفل نیز مناسب بود و بهترین تدابیر بهر جذب ماده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن است و اگر سبوس گندم اکلیل الملک بابونه خطمی زوفای خشک نمک در آب بپزند و با بیمار با این مطبوخ مالیدن تا که بسرخ شوند جمیع اقسام خناق را نفع دهد و ضماد جدوار خطائی با آب کشنیز یا آب عنب الثعلب بهترین محللات است در خناق حار و بار و خیار شنبر ضماد او و غرغره آن بسیار نافع است و اگر آرد باقلا و آرد حلبه و آرد جو هر کدام یک جزو خشخاش تخم خطمی هر کدام نصف جزو و شحم حنظل در خناق بارد و گل ارمنی در نوع حار ربع جزو کوفته بیخته با سفیدی تخم مرغ در قسم حار و با پیه مرغابی یا پیه ماکیان در قسم بارد سرشته مکرر بر حلق ضماد کنند در اقسام خناق از مجربات انطاکی است و کذا غرغره بطبیخ تخم کشوث و بابونه و خطمی و پرسیاوشان و تخم شبت یکجزو و تخم کرفس مجموع یا مفرد بحسب ماده مکرر بعمل آوردن مجرب است و اگر روغن کنجد با آب کشنیز لعاب حلبه هر واحد یکجزو و سرکه نیم جزو و عفص ربع جزو بپزند تا روغن بماند پس بر حوالی گردن در ورم حار طلا کنند و در بارد بنگرم جامع النفع برای خناق حار و بارد و جمیع اوجاع حلق مجرب است و ضماد اخثاء البقر و خرء الحمام در سرکه در روغن گل پخته در حل اورام حلق مطلقاً بالغ النفع است و در اقسام خناق حسب معمول مولف اینست که قنفذ کلان بری شکم شگافته گرما گرم بر گلو بندند و پنبه کهنه چرب نموده از آتش گرم کرده مکرر ببندند و ایضا سنگ پشت را محاذی دهن مخنوق دارند تا بهوای دهن سنگ پشت بجمیع خناق برسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل نماید و ضماد خرء الطیور با روغن کنجد بپاشند در اقسام خناق بغایت نافع است و ضماد دوا کثیر الطاف و تشریح و برء الساعة است و بستن برگ صبر مشوی بعد شق آن بسیار مفید و ایضا پستان یکجزو حلبه تخم کشوث هر واحد نیم جزو و پوست بیخ کبر ربع جزو در ده مثل آنها آب بجوشانند تا ربع بماند که روغن بنفشه آمیخته در حلق و جور کنند که مجرب است و از خشخاش ریسمان بافته در گلو بستن برای اورام حلق مجرب سویدی است و ابن بیطار گوید که تعلیق حلیت در گلو نفع خناق است و بقول علوی خان مهره که آنرا کرم ایوب گویند و کاغذ از ان مهره کنند در گردن صاحب خناق و ذبیحه آویختن و از ان آب و آتش ادن و سود آن مجرب ضماد نمودن با نخاع حیوان است نافع است و بقول جالینوس طلا بمرارات مطلقا خصوصاً مراره کبش و بز گاو محلل خوانیق است و از ان حلقی کثیر شفایافته خناق صلب گردد در دموی و صفراوی برگ خبازی و کشنیز تر و برگ بنفشه اکلیل الملک خار خسک حلبه عنب الثعلب ساوی در آفتابه بپزند و دهن انکشته او محاذی حلق دارند حتی که بخار او در حلق داخل شود و ورم را نرم و تحلیل کند و چون اراده استعمال این انکبابات در خناق بارد نمایند ادویه مناسب آن بپزند

وخصوصاً رب سیب به که دوای نیکوست و اطلیه و اضمده از مطفیات مخلوط بمقویات قلب بعمل آرند و اگر سبب ماده باشد تنقیه آن نمایند و بعد از آن تعدیل
مزاج و تقویت قلب پردازند مسیحی گوید که نفع میکند برای زیادتی حرارت قلب چون مستحکم نشود آشامیدن دوغ و رب حماض اترج و رب تفاح و
ماء الخیار و اقراص کافور و تضمید صدر بصندل و گلاب و کافور مبرد به برف و تبدیل آن بعد گرم شدن و سکونت در مواضع بارد الهوا مجوسی گفته که چون مزاج
قلب گرم گردد فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت کنند و مطبوخ فواکه و خیار شنبر و ترنجبین بنوشند و بعد از ان
ماء الشعیر با آب انار بدهند یا دوغ گاو بقدر احتمال او دهند و بران گل ارمنی و کشنیز خشک هر واحد یک درم طباشیر کهربا هر واحد نیم درم کافور نیم دانگ
انداز ند و این سه روز بکار برند و غذا اگر درینجا تپ باشد مزوره کدو و آب انار رسانند و اگر تپ نباشد جوزه مرغ معمول بآب انار یا بآب حصرم یا ترشی
ترنج بدهند و ایضاً سویق شعیر بآب انار یا بآب غوره یا بآب ترشی ترنج دهند لاسیما اگر نبض ضعیف باشد لیکن ببرف سرد کرده باید داد و ماوای مریض
در موضع بارد و مفروش بخلاف و شاهسفرم و گل سرخ و گل سیب و گل به و اطراف آس و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور باشد و بر سینه او خرقه کتان
مبلول باین دوا یا بقیروطی معمول بروغن گل و موم و گلاب و آب حی العالم و آب خرفه و آب علیق و یا آب برگ انگور و برگ بادرنگ نهند و بآب به
و صندل و کافور ضماد نمایند و از تعب سهر و غضب و هم و غم و جماع اجتناب کنند و هنگام خواب آب انار با قدری لعاب اسپغول و گل ارمنی و تخم خرفه
هر یک بقدر حاجت بدهند و چون این را برایب بقر بنوشند و حرارت دلیسیا کن نگردد قرص کافور بآب انار میخوش و قدری آب خیار بدهند و
بجاو الشعیر که دران عناب و سپستان جوشیده آب خرفه آمیخته باشند حقنه نمایند و دست و پا گرم کنند و بران موم و روغن گل طلا سازند محمد و علی نیز نویسید
که سوء مزاج قلب اگر حار باشد هر صبح جلاب از نیلوفر سه درم و از شکر سفید ده درم و یا شربت سیب ده درم و عرق گاوزبان ده درم
و یا از شربت حماض اترج یا نارنج ده درم باگلاب عرق گاوزبان و عرق بیدمشک عرق بید ساده و عرق نیلوفر هر واحد ده درم بیاشامند و غذا
مزوره زرشک با مغز بادام و سموم جوجه مرغ و یا مزوره از آب نارنج و یا حماض بمغز بادام و شکر سازند و یا بگیرند شربت سیب درم و دران کشنیز خشک
یک درم گل سرخ نیم درم طباشیر سفید ربع درم کوفته بیخته سرشته بلیسند و اگر حرارت بسیار و عطش شدید باشد بگیرند ماء الرایب آن آبی ست که بالای رایب
طافی گردد نیم رطل و کعک ده درم بنوشند و تضمید صدر بصندل بیج گلاب نمایند و پیراهن معتدل بپوشند و زیر خیشات مبلول بگلاب بنشینند و در
مساکن بارده و در مستقبل شمال مقام سازند و این دوا نیز نافع ست بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ پنجدرم کبابه سه درم و رب سه رطل رایب ترش بخیسانند و یک رطل
ازان بنوشند و مفرح بارد که دران سرطان نهری محرق یک مثقال داخل ست و این مفرح نیز اصحاب سوء مزاج حار را نافع ست بگیرند گل سرخ طباشیر گاوزبان
هر واحد یک درم کشنیز خشک صندل سفید هر یک نیم درم تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم خیار زه مغز تخم کدو هر واحد دو درم زرشک درم مروارید ناسفته یکدانگ کهربا لسد هر واحد
یک نیم دانگ کوفته بیخته شکر سفید در گلاب بقوام آورده بسرشند شربت یک درم گیلانی میگوید که از علاجات این فصد باسلیق ست اگر علامات دم ظاهر شد
و وقت و قوت موافق باشد بعد ازان نوشیدن ربوب و اشربه بارده مثل رب حماض اترج و شربت سیب ترش و شربت به و شربت انار میخوش اگر طبیعت
نرم باشد و اگر قبض طبیعت باشد شربت آلو و شربت تمر هندی و آلوچه و مانند آن بیاشامند ماء الشعیر برب انار میخوش بعد سکنجبین بگلاب و اگرچه استعمال او مهجور
درین زمان ست بسبب بشاعت و بودن او منفخ و یا شیر تخم خرفه و یا ماء القرع و یا بماء الخیار دهند و اگر حرارت شدید باشد این قرص کافور بآب انار میخوش
و شربت سیب دهند طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار زه تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید مساوی بگیرند و بمقابله هر مثقال ازان یک طسوج کافور
آمیخته بآب سیب سرشند و قرص ساخته هر روز یک مثقال بآب سیب هفته بدهند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت نمایند و اگر احتیاج باسهال افتد
باشیای مطفیه حرارت مسهله مثل لوبخارا و عناب و تمر هندی و شیرخشت و خیار شنبر و امثال آن اسهال آورند و اگر تپ نباشد اسهال بمطبوخ هلیله زرد بقدری
سقمونیای مشوی و یا بایارج فیقرا آورند و اگر مسهل بسبب ضعف قوت ممکن نباشد حقنه لینه بعمل آرند و یا آب تمر هندی بشربت نیلوفر و شربت بنفشه
و یا لعاب اسپغول بجلاب بنوشند بعد ازان تبرید باشیای سرد مثل ماء الشعیر و ماء القرع و آب بدهند و اثر شربت صندل و آب سرد نمایند و اگر تپ نباشد شیر خر

یا گاو یا بز یا دوغ بیاشامند وگاهی ماء الرائب رائب ترش ورد و یا سه روز مید هند بطریقی که در قول محمود گذشت و یا سفوف کشنیز خشک دو درم گلسرخ
طباشیر هر یک یکدرم کافور یک قیراط بقدر یک مثقال ازان بآب سیب یا ترشی ترنج و یا رائب بقر بخورند و اگر حرارت اندک باشد و یا بعد فصد قلت
پذیرد این سفوف مناسب ست گلسرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم کافور ربع درم و سزاوار آنست که ماوای ایشان
در موضع بارد مفروش بشاخهای بید مغسول اطراف انگور مرشوش بران آب سرد مطیب به نیلوفر و بنفشه و به و سیب و صندل و گلاب با کافور نمایند و بر سینه
صندل و به کافور و گلاب این قیروطی نهند موم سفید مصفی بروغن گل گداخته در صلایه کرده بآب کدو و خرفه و خیار و گلاب صندل و کافور حل نمایند
چندانکه مجتمع گردد استعمال کنند و قمیص مصندل بپوشند و انچه وقت خواب برای ایشان نفع بخشد نوشیدن آب انار میخوش و لعاب اسپغول بگل ارمنی
و کشنیز خشک طباشیر ست و شربت صندل نافع ست و انفع تدابیر بحسب آنها انتقال بهوای بارد ست و اگر حرارت شدت کند و خوف حدوث ورم
تیره باشد و احتیاج بتجویز مسکن قوی افتد و آن مخدر افیون و غیره که در علاج خفقان حار بقول بلاتی خواهد آمد بدهند و غذای ایشان اگر تپ نباشد مزوره از کشنیز
کشنیز و ماش مقشر بکدو و یا آب انار و یا آب ترشی ترنج و یا سیب ترش بسازند و دران کشنیز اندازند و اگر تپ باشد انچه در قول مجوسی گذشت بدهند و دیگر اغذیه که در
خفقان حار خواهد آمد مناسب بود و از لحوم لحم ماکیان و دراج و جدی و حملان ماهی خرد برای ایشان صالح ست و از فواکه صالحه انار میخوش و سیب حامض و ترنج
و نان در گلاب با شربت سیب ترکرده غذای جید ست و آب نوشیدنی باید که سرد ببرف باشد و چون هزال و ضعف پدید آید هر روز بعد طعام در آب گرم نشانند
و از جمیع اسباب مسخنه اجتناب نمایند جخندی گوید که اگر سوء مزاج حار قلب مادی باشد در دموی فصد و لطیفه و اخراج خون بحسب قوت و احتمال نمایند و اگر امر
احتمال نکند اشربه بارده مختصه بقلب مثل شربت حماض و شربت سیب و دوغ گاو برف سرد کرده و شربت فواکه و شربت صندل بدهند و اقراص کافور
با این اشربه استعمال نمایند و از صندل و گلاب تضمید صدر کنند و استراحت بهوای بارد سازند و بقول با رده مثل کاهو و خرفه و هندبا و کدو بدهند و از اغذیه جوزه مرغ
بآب غوره و لیمون و زرشک بخورند و در صفراوی اشربه مذکوره و شربت تمر هندی بیاشامند و کذا مجاورت مواضع بارده خصوصاً مثلوجه محفوفه باشجار خلاف
و اوراق آن که بران گلاب و سرکه پاشیده باشند اختیار نمایند و اگر حاجت تنقیه باشد بدانچه اسهال صفرا نماید مثل آب آلو با ترنجبین و شیرخشت با شربت بنفشه بدهند و اسهال قوی مبالغه نمایند

علاج امراض قلب از سوء مزاج بارد

دواء المسک حلو و مفرح حار و شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه و شربت عود که دران زعفران و مشک و عنبر و سنبل الطیب و گلسرخ داخل باشد و عرق عنبر یا
عرق تنبول استعمال نمایند و قلیه گوشت کبک و مرغ و کبوتر و کنجشک و دراج و مانند آن بدارچینی و زعفران و زیره و قاقله خوشبو ساخته غذا سازند و سنبل الطیب و سعد
و دارچینی و قرنفل و زرنب و گل سرخ و عود با آب مرزنجوش و آب بادرنجبویه بر سینه ضماد کنند و از اغذیه سرد و آب سرد پرهیز نمایند و بادی بعد نضج ماده
بمطبوخ بسفائج تنقیه بمسهل گرم و حب غاریقون کنند پس جهت تعدیل مزاج خمیره طلای علوی خانی همراه ماء اللحم حار دهند و غذا قلیه زردک و شلجم و شوربای مرغ
بنان تنوری سازند و بجای آب ماء العسل که از عرق گاوزبان و بادرنجبویه و گلاب هر یک بست توله و عسل ده توله بجوشانند که سوم حصه بسوزد صاف نموده اکتفا نمایند و اگر تدبیر
خواهند قرنفل سنبل الطیب عود دارچینی زعفران هر یک ماشه در لته بسته در جوش آن اندازند اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج مزاج بارد قلب بمعاجین کبار و شراب ریحانی و ضمادات
معتدله یا ضمده و طلیه حاره عطره قلبیه و یا غذیه حاره بمقداری که بهضم جید یابد باید کرد و اگر سبب آن ماده باشد استفراغ آن نمایند و بعد ازان تعدیل مزاج و تقویت قلب
کنند مسیحی گوید که برای زیادتی برودت قلب چون مستحکم نگردد شراب ریحانی صرف مقدار اندک و شمم ادویه خوشبو حار مثل مشک و عود و عنبر نافع ست و تمریخ صدر
بروغن ناردین و تضمید آن بقسط و سنبل و اهل و سعد و دارچینی و فلفل و یا بسعد و آب سیب و آس و شراب و سک نمایند و گوشت قنابر و زرده بیضه و عصافیر و
قلایا بمصالح گرم بخورند صاحب کامل نوشته که اگر قلب را سوء مزاج بارد عارض گردد شربت سیب مطیب بمشک و سک و بهمه مسک بنوشند
و یا دواء المسک حلو بشراب ریحانی یا گلاب که دران عود و مصطکی جوشانیده باشند و یا با آب پوست ترنج مدقوق معصور و یا با آب برگ ترنج بخورند و ....
چیزها که درین استعمال نمایند میسوسن ازدو درم تا پنج درم و بر سینه پارچه مبلول در قیروطی معمول از اقلیمیا و مرزنجوش و شیح و شهبانج بروغن ... نهند

و موم سرخ دران گداخته نهند و غالیه بر سینه طلا نمایند و نوشیدن آب سرد کم کنند و اگر فائده نشود جوارش عنبر یا مشرودیطوس یا تریاق استعمال نمایند مصنف حاوی گفته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان هر یک درم باده درم گلقند بدهند و غذا مزوره از آب نخود و مغز قرطم مع نخود قمح و دیاج و اگر سوء مزاج بارد بسبب ماده بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح باین طور که بگیرند سنای مکی هفت درم و گل سرخ دو درم و بادرنجبویه سه درم و شکر سرخ ده درم جوشانیده صاف نموده دران معجون نجاح هفت درم مالیده بنوشند و بعد از تنقیه این معجون مفرح هر روز یک مثقال برب حماض و رب سیب ده درم بخورند مصطکی عود و دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله بهمن بوا پوست ترنج بهرد آنهم یک مثقال مشک تبتی یکدانگ کوفته بیخته برب فواکه مذکور بسرشند و مثل سنبل و سعد و سک و قرنفل را مانند آن بر سینه ضماد نمایند و فلاهی مشود بیلسبان تافعبت و دواء المسک حلو و مر هر چه حاضر باشد بقدر یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بخورند مؤلف گوید تریاق مثل بسیکه سوء المزاج بارد غیر مستحکم اگر باماده بلغمی یا سوداوی باشد بعد نضج تنقیه آن نمایند و تقویت قلب بدواء المسک حلو و مفرحات حاره و معاجین کبار و مشرودیطوس کنند و از اغذیه فراخ و عصافیر و قلیه ها بدارچینی بهند و تدهین صدر بروغن قسط و شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان نافع و از بخورات مشک عنبر عود و شمیدن نسرین و یاسمین و خیری زنبق مفید است حکیم علی گوید که شرب جلنجبین عسلی و بعده آبیکه دران عود مصطکی و پوست ترنج جوشانیده باشند و شربت سیب بطبیب مشک و بیدمشک و فاده و شلیثا و ماء العسل باین صفت بگیرند عسل منزوع الرغوه دو رطل گلاب یک رطل آب سیب ده چهار رطل شراب ریحانی نیم رطل همه را باتش نرم بجوشانند تا بدو رطل آید و هنوز گرم باشد که قرنفل سک سنبل عود هر واحد یکمثقال زعفران نیم درم در پارچه کتان صره بسته بمالند شربت هر روز ده درم تا بست درم با دواء المسک و غذا زیرباج حلوا و زعفرباج یا زیرباره و سموم غزلان و غیره مقلو نافع و از اطعمه بارده غلیظه و امتلاء و فواکه اجتناب نمایند و آب کمتر نوشند

علاج امراض قلب از سوء مزاج یابس

ماء الشعیر بروغن بادام و شکر بنوشند و اغذیه مرطب بخورند و آنجا که تپ نباشد نوشیدن شیر تازه بهترین اشیاست و قیروطی اخضر بر سینه بمالند و هر چه مفید تپ دق باشد درینجا نافع شناسند بالجمله این یبوست اگر با حرارت باشد بعلاج دق و اگر با برودت بود بعلاج دق هرم علاج کنند و ایضاً در سافج بهر تعدیل لعاب اسپغول و بهدانه و گاوزبان هر یک سه ماشه در گلاب عرق بیدمشک و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند غذا آش جو یا پاکه غرفه با نان دهند و در سادی جهت تنقیه سودا ماء الجبن دهند و بهر تعدیل لوشادی لوبی علویخان با عرق شیر حکیم شریف خان بدهند و غذا قلیه حلوان بنان تنک خورند و اگر خواب نیاید خمیره مروارید و اندحکیم هادی خان با عرق بید ساده و گلاب دهند و شیر بز بشیر در دهنی چکانند و روغن کدو و خشخاش و بادام در بینی و گوش بچکانند و پاره پنبه در شیر بز تر کرده بر یافوخ نهند و نگذارند که خشک شود و نمک سوده در شیر بلیس آمیخته بر کف دست و پا مالیدن فی الفور خواب می آرد و همچنین حنا با برگ گلاب تنها همین اثر دارد و اگر بعد تعدیل اندکی باقی ماند فصد اسلیم از دست چپ کنند که فی الحال زائل آن میکنند و علویخان در عشره کامله نوشته اند که افشره انتما از مجربات است و همچنین افشره ثمر سیاه یعنی فالسه اقوال جمهره ابوسهل گوید که نفع میکند برای زیادتی یبس قلب چون مستحکم نشود شربت شیر لشراب و شراب [illegible] بروغن بادام و بعده حریره های آرد سپید و روغن بادام و شیر و شکر بخورند بعد از ان در آبزن آب شیرین در فصل اشتعال و [illegible] صدر باین لبنین و قیروطی معمول از موم مصفی و روغن شیرین یا روغن بنفشه یا روغن کدو نمایند بوعلی سینا مینویسد که در علاج سوء مزاج یابس مزاج مفرط بغذای کثیر مرطب و نفتیپ او بدخول حمام و استعمال آبزن مع راحت و قلت حرکت و دعت و نوشیدن آب سرد بسیار نافع و اگر باسوء مزاج یابس برودت باشد از آب بسیار سرد اجتناب نمایند و تعدیل او باوویه و اشربه کنند و کثرت خواب و طعام حاره رطب نمایند و اگر بسبب ادویه باشد تفصیل علاج این در علاج دق و ذبول گفته آید ابن عباس گوید که اگر سوء مزاج یابس بقلب عارض گردد تدبیر که برای حمای دق در شیخوخی سطور گردد مثل شیر تازه و غیره و ماء الشعیر لعابات مرطبه بعمل آرند و بر سینه قیروطی سرد و مرطب ضماد نمایند و شربت نیلوفر و شربت خشخاش شربت بنفشه و مانند آن بدهند ابن الیاس گوید که هر روز

جلاب از نیلوفر و گاوزبان هر یک شش درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش با شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر بخورند و نوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و کذا شیر بز با شیر خر و استحمام بآب شیرین نیم گرم و تضمید صدر بروغن بنفشه و موم صاف و کذا اقته اندکی کتیرا سوده آمیخته مدام نافع است جندی گوید که سوء مزاج یابس غیر مستحکم اگر تابع ماده سوداوی باشد اول تنقیه سوداء چنانچه در مالیخولیا گذشت پس اقدام بر ترطیب مزاج با دویه مرطبه و لحوم فراریج مسمنه و شعیر مقشر و لعاب گندم و تواهض نمایند و شرب شراب ابیض غیر کهنه بعرق بید و روغن بادام شیرین و چیزی نافع تر از ماء الجبن با شربت مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر نیست و جلابات شکر و لعابات و شیر تازه خصوصاً شیر خر و شیر زنان و دخول در آبزن و تمریخ بادهان رطبه مثل روغن کدو و قیروطی بروغن لبوب و حلواء الشکر در روغن بادام و روغن زرد و جوزابات و سمید بروغن بادام و حریره آب گندم و روغن بادام و شکر نافع و از لعب بسهر و غضب و هرچه سبب آن اجتناب نمایند

علاج امراض قلب از سوء مزاج رطب

تقلیل غذا کنند و ادویه مجففه قلبیه چون قرنفل و زعفران و بادرنجبویه استعمال نمایند و یا دواء المسک بلح هفت ماشه همراه عرق بادرنجبویه و قرنفل و دواء عصندل مرکب علوی خان دهند و سکنجبین عسلی و شربت انار منعنع مفید بود و ریاضت معتدل و حمام خشک نافع و غذا نخود آب چوزه و گوشت بریان باید و آنجا که آثار رطوبت بسیار آید بحبّ صبر و ایارج استفراغ نمایند و ایضاً در بادی ادویه حاره مجففه مقوی قلب مثل بادرنجبویه و بسفائج و افتیمون و انیسون و درونج وغیره بهر نضج ماده دهند بعده جهت تنقیه مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و حب صبر دهند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج خمیره زهر و حکیم شریف خان با عرق قرنفل مرکب نواب علوی خان دهند و غذا شوربای مرغ بنان سازند و بقول شیخ علاج مزاج رطب قلب تلطیف غذا است و استعمال ادویه مجففه و ریاضات معتدله بتواتر و کثرت حمام قبل از طعام و خصوصاً بمیاه حارات و استنقاع کثیر در آب گرم و دوام جلوس در هوای گرم و استعمال مسهلات و مدرات و شراب قوی اندک و اغذیه محموده بقدر اعتدال نه بکثرت و اگر رطوبت با حرارت باشد از حمام اجتناب نمایند و جماع استعمال کنند و اگر سبب ماده رطوبت عارض باشد تنقیه نمایند محمود شیرازی نوشته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه سه درم بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با مغز حب قرطم و گوشت دراج و ماکیان و کباب با مصالح گرم بدهند و اگر بدن ممتلی باشد بحب فیقون یا بحب ایارج مقوی با افتیمون استفراغ نمایند و بعد تنقیه بدن این دوا مسمی مصطکی عود و دارچینی قرنفل سنبل سک جوز بوا کبابه قاقله پوست ترنج خیربوا بسر واحد پنج درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بشربت سیب مسمی شده یک مثقال از آن بشربت حماض یا ترنج هر کدام که باشد ده درم دهند مصنف شرح گوید که سوء مزاج رطب هرگاه غلبه نماید هلاک کند و اگر از آن اندک عارض گردد سکته و فالج احداث نماید و اگر از آن کثرت پذیرد غشی تواتر کند بعده موت و تناول عصافیر و خوردن دواء المسک حار و نوشدارو عود و عنبر و مصطکی تاکند و مسح صدر بروغن ... و تضمید بسعد و سنبل و قسط بآب آس نافع و بحفظ جیحی گفته که قلب بسوء مزاج رطب متغیر نمیگردد و اگر حادث شود هلاکت علاج نهد فائده آنچه مذکور شد علاج سوء مزاجات مفرد بود و آنجا که سوء مزاج مرکب از ترکیب علامات مسطوره دریافت گردد علاج نیز مرکب بعلاجات مفرده مذکوره باید کرد و طبری که اگر حار رطب باشد لباسست که علیل صحت می یابد بطریق تلطیفه اصلاح مزاج باستفراغات محموده و گاه قتل میکند با فساد قلب جالینوس ذکر کرده که سوء مزاج قلب اگر از حرارت و یبوست مرکب باشد شفا نمی یابد و اما البسائط از سوء مزاج دائم صحت می یابند و مداوات کبد و فا نمیکند ... قلب را چون هر و خروج کثیر از اعتدال یابد و اما دماغ اگر در یخال مقاومت قلب نمود و سوء مزاج حار یابس تقلب حادث شد ایضاً جالینوس بیان نموده است ... مزاج که در عضو واحد باشد ممکن نیست مگر بمداوات سائر اعضا بطوریکه تعدیل مزاج آنها یا میلان آنها بسوی ضد جهتی که عضو از آن طرف خارج شده کرده آید و کذلک حال مداوات قلب و واجب است که مائل گردانند مزاج سائر اعضا را بسوی برودت و رطوبت چندانکه مضر بآنها نباشد تا آنکه مداوات قلب از حرارت و یبوست که آن سوء مزاج شده ... ممکن باشد

وجع القلب

اگرچه قلب متحمل درد نیست لیکن بعض متأخرین علاج آن نوشته اند و مؤلف مشاهده نموده که وجع خفیف حس میماند و چون تحمل آن کرده شود ... هلاک میگردد والا وقفه شده و باید و هلاک میگردد و انما الجمله سببش که تفرق اتصال باشد لاعلاج و اگر ورم باشد علاجش در خفقان بیاید اگر سوء مزاج باشد علاج آن ... و ایضاً حکیم میر اعلی ...

نوشته که وجع القلب اگر صفراوی است بعد اخراج آن بقوع جباری و بزر کثیر المنفعة و آلو بخارا و شربت جو حم و آب انار میخوش دوازده توله مروارید ناسفته بعرق نیمقا باریک سائیده باگلاب بخورانند و یا شیرهٔ تخم خطمی و تخم پالک هر یک شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک یک توله با عرق نیمقا و گلاب بنوشانند و صدف سوخته ماشه بخورانند یا مروارید ناسفته یک ماشه صدف محرق یک ماشه ورق طلا دو عدد بشربت نیلوفر بلیسند بالایش عرق نیمقا بنوشند و اگر بلغمی است بادرنجبویه شش ماشه در عرق ارباطا گلاب شب خیسانیده بشربت گاوزبان بدهند بعد از انکه ورق طلا دو عدد حجر السم که بعرق ارباطا سائیده باشند یک ماشه بخورانند یا سافج هندی دو ماشه مصطکی یک ماشه سوده بشربت گاوزبان دو توله سرشته بورق طلا دو عدد پیچیده خورده بالایش تخم ریحان چهار ماشه شربت لیمون دو توله بنوشند و مروارید و صدف محرق و بزر بنا خیوس خبث الحدید بدین مرض خصوصیت دارد و القصا برای در جانب قلب مع خفقان آن مله مزمی بورق نقره پیچیده همراه شیرهٔ مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوڑه خمیرهٔ صندل گلقند نسترن خوردن و پاشویه نمودن و خرقهٔ کتان بصندل و گلاب سوده تر کرده بر سینه گذاشتن نافع است و اگر بجای قلب خلش دارد و رطوبات معده باشد گلقند سیوتی یک توله شیرهٔ کاسنی عرقیات شربت بزوری عرق بادیان دهند و اگر سن مخوخت داخلی مزاج صفراوی کم گوشت لاغر دل بجای یک بالشت از بالا و پائین دلا شده و تکمید و ضماد زائل نگردد و در نفس بیزاری نبود طبیخ اصل السوس گاوزبان بادیان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند تا هفت روز

خفقان

حرکت مضطربه شبیه باختلاج است که قلب را عارض گردد و سببش هر شئی موذی و مولم قلب است و آن در نفس دل یا غلاف او یا در اعضای متصله مجاوره و مشارکه با آن مثل معده و دماغ و جگر و ریه و حجب و مراق و امعاء و رحم و یا در جمیع بدن باشد و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و این ایذا گاه از مادهٔ خلطی و غیر خلطی و گاه از سوء مزاج ساذج و گاه از ورم و گاه از تفرق اتصال و گاه از سده و گاه از سبب غریب گاه از شدت حس آن و گاه از ضعف قلب پیدا شود و مادهٔ خلطی یا دموی یا صفراوی باشد که عروق قلب را پر سازد و خفقان صفراوی کمتر عارض میشود و یا رطوبی بلغمی و مائی که در غلاف دل جمع شود و یا سوداوی که رگهای دل از آن ممتلی گردد و یا ریحی و آن اغلب و اصل است و یا بخارات سوداوی و انچه از سوء مزاج ساذج باشد جهت آنست که هر سوء مزاجی که غلبه نماید موجب ضعف میگردد و هر ضعفی که در قلب حادث میشود و باد امیکه قلب بقیه قوتست بسبب اضطراب گویا که قلب دفع مینماید از نفس خود اذیت را خفقان ظاهر میگردد و چون خفقان افراط نماید منتقل بغشی میگردد و چون غشی افراط نماید منتقل بهلاکت میگردد و از سوء مزاج ساذج هر مزاج از امزجه خفقان می آرد و شدید تر درین امر سوء مزاج حار است و اسباب سوء مزاج قلب پنج است یکی اعراض نفسانی مثل غضب و فکر بسیار در مهمات دوم ضیق النفس و انسداد منفذ هوای تازه که بدل آن سوم مکث در حمام و هوای گرم بسیار چهارم تناول اغذیه و اشربه حاره و خصوصاً چون تشنه شود و آب سرد نیابد پنجم مداومت روائح عطریه حاره و اما اسباب سوء مزاج بارد قلب پس این اسباب است و اما ورم حار نادر است که در ابتدا خفقان ظاهر میکند و بعد از آن غشی پس هلاکت می آرد و حال ورم بارد قریب بحال ورم حار است لیکن آنست که این مهلت میدهد و بزودی مانند ورم حار هلاک نمیکند و لذا که تفرق اتصال و همچنین سده در مجاری خون و روح قلبی و حوالی آن و در عروق خفته از اجزای ریه باشد و اکثر در شریان وریدی بود و گاهی سده بسبب ورم عضو مجاور قلب شود و اما خفقان حادث از سبب غریب مثل حادث از اوجاع قبیحه و انتقالات مواد و اورام مجاوره و از شرب سموم و حادث از لسع حیوانات و حادث از کرم شکم خصوصاً که باعلی موافقت غذا بر آیند و ابخرهٔ ردیه آنها بقلب شد از براز مجتمع در امعاء بود و اما خفقان حادث از شدت حس قلب چنانست که عارض میگردد صاحب آن را از رقت روح پس خفقان از اندک اذیت که بدل رسد چون ریح که تولد یابد در فضائی که میان غلاف قلب است و آن یا در عروق آنست و از ادنی کیفیت بارده یا حاره و امور نفسانی و ابخرهٔ غذائی و بدنی حتی که بعد آشامیدن آب سرد بدون آنکه موذی گردد بضعف در افعال آن بخلاف انچه از ضعف قلب حادث شود و اما خفقان حادث از ضعف قلب بسبب کثرت صوم یا ریاضت یا خروج خلط یابسی با فراط یا نزف خون بسیار از بواسیر یا از فصد و غیر آن یا از سوء تدبیر در ماکول و مشروب که خون را رقیق و فاسد گرداند و گاه از خوردن گل و اقسام تنیر عارض میشود و اما خفقان حادث بمشارکت گاه بمشارکت غلاف او باشد بابن طور که عارض گردد در آن ورم یا صلابت و گاه بمشارکت معده بود بانیکه در فم معده خلط لذع زجاجی یا لذاع صفراوی باشد و یا آنکه در معده طعام فاسد گردد و یا آنکه در معده خلطی باشد و بثور و ورم در فم معده و یا آنکه حسّ آن زیاد است

در فم معده از فی غلیظ بهم رسد و بدان سبب خفقان فتد حتی که تمیز میان این و خفقان قلبی کرده نشود و بسا است که عارض میگردد و اختلاج در فم معده یا قی پی و مشابه تر بخفقان قلبی میباشد و گاه بمشارکت ریه باآنکه در عروق خشنه از اجزای آن سده بهم رسد در جانبی که قریب بقلب ست و نفوذ نکنند در آن نفس بر دیه خود و این مفتذ بضیق النفس غیر یا موسیقت بسبب او وریه و شدت اضعاف قلب یا بحالیه وجوه مشارکت اعضای مذکوره و غیر آن بقلب در ابتدای امراض قلب مفصل مسطور شده بدان رجوع نمایند و بمشارکت جمیع بدن یا در حمیات وبائیه میباشد و یا بسبب بحران بحرکاتی که عارض میگردد و اخلاط را بهنگام بحران و بدانکه شخصی که شکوه خفقان نماید بعقب رعاف و اورا تهوع باشد و صفرا بسیار قی نماید و تهوع زائل نگردد و آن دلیل است مثل تشنج در فم معده و این خفقان گاه قلبی بیاد و گاه معدی و خفقان از جمله امراض متوارثه است چون شدت کند و قلب ضعیف گردد غشی آورد و بسا که دفعةً هلاک نماید و ایضاً چون خفقان مزمن شود و از سببی که باشد ضعف دل پدید آید و بحدث غشی میگردد و بعد چند مدت بمرگ مفاجات می انجامد که افی الحسطی و کسی را که خفقان و غشی از وفی نسبت به و از قوت جسم بیاشد در اکثر فجاءةً بمیرد و شدت حرکت قلب مع سکون باقی انباض علامت موت ست طریق تشخیص باید که تشخیص جمیع اقسام خفقان از نبض مخالف مجاور از حد در اختلاف محسوس عظم و صغر و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت نمایند و اکثر مشابه نبض صاحب ربو میباشد و این فرقی ست که سبب خفقان آفت در آلات نفس باشد و ایضاً اول علامات خفقان احساس صاحب آن غیه الست خفقان را بس بصیر بحس کس آکثر اوقات مگر آنکه مریض فربه یا مزمن خفیف باشد و گاه خفقان چندان شدت میباید که صاحب آن و از از آن اشنو چون به پهلو چسپ بخسپد گفتن را ترکیه یا انسته و تشخیص اقسام او چنان باید کرد که اولاً علامات سوء مزاج اربعه و تفرق اتصال و ورم بنوعیکه در تشخیص انواع سوء مزاجات قلب مسطور شده دریافت نمایند پس کدام از انها که یافته شود سبب خفقان همان باشد و ایضاً اگر با وجود آثار سوء مزاج حار امتلاء و سرعت نبض و عظم او و تغیر رنگت خفقان بهنگام آن تعش مختلف و سرخی و غلاظت قاروره و تمدد و انتفاخ عروق و ثقل و کسل اعضاء و سستی حرکات و دیگر علامات غلبه دم مثل سرخی رنگ و شیرینی دهن و قلت شهوت و کثرت عرق بود و از جماع انتفاع یابند خفقان دموی باشد و اگر با سرعت و تواتر نبض صلابت آن و شدت التهاب و عطش و رنگینی قاروره با شراق و نارئیت او و بیخوابی و بیقراری و شدت عطش و سائر علامات غلبه صفرا از تلخی و خشکی دهن و زبان و زردی چهره و صداع و کثرت تالم در اوقات حرارت استراحت بهوای بارد و انتفاع از تدابیر مبرده یافته شود و یا تابع امراض صفراوی باشد خفقان صفراوی بود و اگر با شدت نرمی نبض و سفیدی قاروره و دیگر آثار سوء مزاج رطب بلغمی سهل و که گویا دل در آب فتاده است و خائف باشد حالتی شبیه بغشی و تنگی نفس او را عارض شود خفقان بلغمی باشد و اگر با وجود صلابت و صغر نبض و غیر آن سائر نشان سوء مزاج یابس غم و وحشت و فزع و فساد فکر و رداءت نفس و توهم و کدورت در حواس و عدم انتظام در تخیلات حال و مشابه حال ما لیخولیا و اختلاط بود و خوابهای پریشان بیند خفقان سوداوی باشد و اگر اختلاف نبض قلیل و سرعت تحلل و خفت خفقان بود خفقان ریحی یا بخاری باشد و کثرت آروغ و دیگر آثار غلبه ریاح بر ریحی و احساس صعود بخارات از ناف تا بگلو و آروغ ترش یا دخانی و سوزش چشم بر بخاری دال باشد و اگر اختلاف نبض و صغر و عظم و ضعف و قوت و کثرت با عدم علامات امتلاء در بدن بود خفقان سددی باشد و اگر با قوت و عظم نبض و صحت نفس و سلامت دیگر اعضاء و حفظ قوت خفقان از زادتی ریح که متولد گردد و او فی اذیت که بقلب عارض شود و بعد علاج قوی زائل نگردد و بدن با وجود تو خفقان سلیم و قوت محفوظ و عادت در افعال صحیح و اکثر عروض آن یکسانی که ظاهر گردد و سبب آنها تاثیر انفعالات نفسانیه قلیله مثل غضب و فرح یا غم و غیر آن خفقان لطف قلب یا دم باضعف نبض ضعف و لاغری بدن و عشرت انفعالات نفسانی بود و دون مدت بسببی حتی که از بحره غذائیه عارض گردد و بعقدم کثرت استفراغ خون یا منی یا اخلاط دیگر یا اسباب قلت تولد خون سوء تدبیر اکل و شرب و غیر آن خفقان از ضعف قلب باشد و اگر خفقان در حمیات یا روز بحران عارض گردد از مشارکت همه بدن باشد و اگر بدلائل اهل معده و شبهها و امثال آن بقی برای خیالات دیدن و معض و خفت خفقان در خلو معده مگر آنکه از اتصال صفرا بفم معده در خلو باشد و اشتداد آن در ساعت شروع غذا و در هضم یافته شود خفقان بمشارکت معده باشد و اگر صاحب خفقان حرض بر آن بود باشد و علامات او البر رطوبت ریه انسداد مجاری و ریحت ریه کو شده در اتفاق جوع بود خفقان بمشارکت ریه باشد و اگر از دهن او لعاب بسیار سائل شود و در فم معده در دو غانکس و فعةً عارض گردد و اجیانا کرم و رقی یا ابراز بریده و دیگر علامات او دیدان که در باب آن بیاید یافته شود خفقان الدیدان کم باشد و اگر آثار سم و لسع مع عدم سائر اسباب معلوم شود خفقان از سموم باشد

علاج کلی خفقان

واجب است که طبیب سبب فاعل خفقان را دریافته قطع آن نماید و در علاج و علاج سبب سلوک کند و در علاج بحسب سبب فاعل کند پس اگر از سوء مزاج ساده بود تعدیل آن کافی است

مثلا در حار مبردات و در بارد مسخنات و خصوصاً بدانچه از ادویه قلبیه باشند که در علاج قلب مسطور شدند و اگر با ماده باشد تنقیه حسب ماده لازم و نقصان
غذا و اقتصار بر لطف آنچه ممکن باشد و اگر صبر نماید ضرورات بهتر است و اگر بران صبر نکند از تهوع تجاوز نکند و از شرب شراب قطعاً منع نمایند و در تعدیل و
تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و آنجا که با خفقان تپ باشد تدبیر او نیز ملحوظ دارند و از آن
بعض ادویه مفرده و مرکبه مفید اکثر اقسام خفقان بقلم می آیند ذکر ادویه مفرده تعلیق سنگ یشب بر فم معده بالخاصیت نفع باقسام خفقان دارد و دیگر
گزر را در تنور بریان نمایند و بعد از ان که خوب پخته شود پوست آن دور کرده و خسته او را جدا نموده در ظرف چینی تمام شب زیر آسمان نگاه دارند وقت صبح گلاب قدرے
بید مشک پاشیده و اندکی قند سفید سائیده بران ریخته بخورند روز اول یک عدد روز دوم دو عدد روز سوم سه عدد و اگر موافقت نماید ازین بیفزایند از برائے
خفقان و تقویت دل آزموده است و دیگر گزر تراشیده ورق باریک کرده بر سنگ بکوبند و در صافی سفت آب آن افشرده زیر آسمان تمام شب گذارند صبح نبات سفید
یا شربت صندل داخل کرده بنوشند که همین نفع دارد و دیگر کشمش تازه کلان سبز چهل و یک عدد بلغیر غسل آن شب در گلاب صرف یا ممزوج با بید مشک که دو انگشت
بالا باشد در پیاله چینی ترکنند و در شبنم دارند صبح آن کشمش را بسوزن باهستگی پوست بردارند تا گلاب کم در نشود و لیس گلاب را همچنین باهستگی تمام در ظرفی دیگر نگاه دارند تا
در دان بیامیزند و بعده کشمش را بخورند و گلاب تنها یا با شربت نیلوفر وغیره سه توله تخم بالنگو چهار ماشه بنوشند و تا یک هفته بعمل آرند اقسام خفقان و ضعف قلب را بعدل
است و دیگر افشره انار شیرین و ترش با نبات و کیوڑه و بید مشک کذا افشره زنگتره و کوله و لیمون کاغذی و رس همه اقسام از مجربات است و کذا تخم ریحان بالنگو و بادرنجبویه
و شاهتره و شربتی [illegible] بخمشک یا درونج و دیگر چهار ایک قیراط با جلاب یا شراب خوردن مقوی قلب مفرح و دافع خفقان اذیت و باست و دیگر صاحب
خلاصة التجارب از مجربات خود نوشته که چغندر را در خاکستر گرم پخته پوست دور کرده بمیان گرم گرم ورق تراشیده و نبات سفید سوده بر تمام ورقها پاشیده بگذارند
آبی بغایت شیرین خواهد بر آمد در تمام روز چند بار بنوشند و چند روز مداومت نمایند و دیگر تخم تضید (?) یوند خطائی با آب سائیده در میان هر دو شانه بطول یک وجب با ان بچسپانند
چسپ برای جمیع انواع خفقان توحش از مجربات صاحب خلاصة العلاج است و کذا ضماد چای خطائی در گلاب و دیگر بقول سوید شرب ابریشم یا مومیائی بقدر حبه کرسنه
بجلاب و کذا گلقند یا گلاب بشکر یا ده درم عصاره گل سرخ تازه بشکر یا شربت ورد تازه یا شم گلاب یا خوردن ورق نقره یا عقیق مسحوق و تعلیق آن یا بهمن سفید
یا فادزهر حیوانی هر احد نافع خفقان است و دیگر بقول شیخ الرئیس آنچه نفع او در خفقان عظیم است خوردن یک مثقال گاؤزبان هنگام خواب چند شب متواتر است
و از آنچه تجربه شده خوردن مقدار ذوات قرنفل و کرست با دوازده مثقال شیر تازه بر ناهار و کذا خوردن یک مثقال مرزنجوش خشک با آب سرد اگر حرارت باشد یا
بشراب اگر حرارت نباشد تا ایام متوالی و از آنچه نفع می یابد صاحب خفقان آنیست که مدام بادی خوشبو از جنس مناسب مزاج او باشد و مداومت تبخیر آن و استعمال شمامه از آن
سازد که آن سریع الوصول بقلب است با هوای مستنشق و کسی را که خفقان حار باشد بر خوشبوی گل سرخ و کافور و صندل و روغنهای سرد غالب باشد مع اندک ادویه
دیگر لطیف الحرارة مثل مشک و زعفران و قرنفل مگر آنکه امر صعب بینی حرارت بسیار باشد که درین حالت بر اشیای بارد اقتصار نماید اگر مزاج بارد بود ادویه حار
مثل مشک و عنبر و روغن ترنج بکار برند و با کافور و غالیه و مانند آن از اقسام [illegible] و ملائمه بحسب مزاج استعمال کنند و ادویه قلبیه حار و بارد مذکور شده و بالجمله در هر دوا اینکه بوی
خوش دارد آن قلبی است و دیگر در علاج الغربا مرقوم است که دال نخود بقدر چهار درم ته دیگ پخته باشد در آب ترکرده علی الصباح آب صاف بشکر آمیخته [illegible] دافع خفقان است
و کذا یک پوست الائچی کلان دو دام شب در آب ترکرده صبح خوب بپالیده بشکر آمیخته بنوشند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند و دیگر گویند که اگر از تخم خشخاش [illegible] سه توله و نیم آثار شیر
تازه شیر گرفته نبات سفید [illegible] افزوده هر صباح بنوشند جهت تقویت قلب و ازاله خفقان مجرب است و اگر قبض باشد بیفزایند [illegible] تخم خشخاش [illegible] با نبات ترنجبین
افزایند و ایضاً قطعها مقشر تنبیکر سیاه در عرق کیوڑه ترکرده شب در شبنم گذارند و علی الصباح بر سبیل امتصاص بخورند ذکر ادویه مرکبه اگر عنبر اشهب مشک خالص
زهر مهره خطائی سائیده عطر صندل هر واحد یک ماشه مرجان صلایه کرده ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم ماشه روغن بادام نیم دام پخته شهد خالص هشت دام پخته همه
یکجا کرده یک روز و شب علی الاتصال بسایند و از یک ماشه شروع کنند و هر روز یک ماشه بیفزایند تا هفت روز هفت ماشه رسانند برای اقسام خفقان حار و بارد نافع و معمول
و گاهی مروارید هم افزوده میشود و ایضاً لاجورد مغسول و سرخ ابریشم مقرض چهار سرخ مروارید سوده سه سرخ کهربا صلایه کرده دو سرخ آبرله مربی یک عدد پاشیده بورق نقره

بچیده بخورند بالای آن عرق بید مشک گلاب عرق گاؤزبان عرق نیلوفر عرق کیوڑه تخم فرنجمشک پاشیده شربت سیب شیرین حل کرده بنوشند ایضاً مطلق خفقان کشنیز خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر کدام یک جزو گل مختوم طباشیر بهمن سفید مرجان هر کدام نصف جزو مروارید ناسفته کهربا مصطکی هر کدام ربع جزو عنبر مشک هر کدام ثمن جزو کوفته بیخته بنبات سفید بگلاب یا عسل بقوام آورده بلیسند شربتی یکدرم ایضاً گیلانی گوید که معاجین مفرحه یا قوتیه بسیار نافع و تریاق فاروق را تاثیر عظیم ست در ازاله این مرض و شربت گاؤزبان و سیب با بید مشک منفعت عظیم دارد و شراب درین بقیعی که در عنبر او قیمت لیکن بحسب مزاج مثلاً در مزاج حار ننبذ بلی استعمال نمایند بجهت آنکه اعدل از جمیع اقسام انبذه و اقل حرارت بسبب کثرت مائیت اوست و سائر اقسام او و اینجا که حرارت مفرط نباشد استعمال باید کرد و زردی بیضهٔ نیم برشت که بران قند سفید سوده و اندکی عنبر اشهب یا ابیض بمقدار طسوج پاشیده باشند نافع عظیم ست در خفقان جمیع اقسام ضعف قلب ایضاً استعمال تریاق و حب مروارید محلول با عود و سحالهٔ طلا از مجربات انطاکی ست او گوید انجلا سفرجلی که جاری مجرای خواص مجربه است و در جمیع انواع خفقان مؤثر این ترکیب ست مروارید ناسفته یکجزو را حل کنند و دران طلا و نقره یک یکجزو گداخته اندازند آنگاه همه را با سه مثل آن خورد و عشر آن عنبر بسایند و اندک فادزهر کانی و رگلاب عرق گاؤزبان عرق بید سائیده بشربت فواکه را بآن تسقیه داده ادویهٔ مذکوره را بآن بسرشند سه قیراط ازان در تفریح و نشاط قائم مقام خمر ست و در ازالهٔ خفقان و غشی و جنون مجرب ایضاً بقول صاحب علاج الغربا شربت ابناء گاقند سیوتی و گلقند که با عسل همراه مقوی قلب مفرح و دافع خفقان ست و این عرق کشنیز نیز مقوی قلب دافع خفقان ست کشنیز مقشر گاؤزبان هر دو دو تولہ دانہ الائچی گل نسرین گل گاؤزبان گلسرخ برادهٔ صندل سفید هر واحد پنج تولہ عود غرقی یکتولہ مشک یکماشه شیر گاو پنج آثار آب بقدر ضرورت بقوام عرق کشند فائدہ شیخ و شارح قانون مینویسند که صاحب خفقان را نوع چنانچه سابق مذکور شد که آن روی ست علاجش خصوصاً که در اینجا البقیه همی آشامیدن سویق شعیر مغسول باب گرم لیس سرد کرده بوزن ده درم شکر ست و اگر این را نیز رقی کند نفع ازان یابد و اگر از شکر بسبب بابافی در تفتیح کنند بدل او انار دانه سازند و ساقها بربندند و کافور ما نند آن با سرکه استنشاق نمایند و بر سینه پارچه مبلول آب صندلین و کافور و امثال آن نهند

علاج خفقان حار

آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده و یا خمیرهٔ صندل شش ماشه بخورند و بالایش شیرهٔ تخم خرفه مقشر شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو هر واحد شش ماشه تخم آلو بخارا پنج دانه در گلاب عرق کیوڑه عرق گاؤزبان عرق صندل هر یک سه تولہ برآورده شربت انار شیرین دو تولہ داخل کرده تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بنوشند و ماء الفواکه و شربت عناب شربت ترشی ترنج و شربت سیب همراه گلاب نیز نافعست و در صورت کثرت حرارت قرص کافور همراه تبرید دهند و اگر تپ نبود و دوغ همراه سفوف کشنیز خشک طباشیر و گل ارمنی نافع و همراه مفرح بارد انفع و سپرهن الصندل و گلاب کافور رنگ کرده بپوشند و این گلاب پاشیده باشند خصوص بر موضع قلب طیوبات بارده مثل گلسرخ و خیار و سیب به و صندل و کافور ببویند و در هوای سرد و قریب آب جاری بنشینند و در خانه آب بپاشند و بادکش بجنبانند و صندل سفید در آب کشنیز سبز سوده یا گلسرخ و صندل بگلاب سائیده بر سینه ضماد نمایند اغذیه باردی بی گوشت اختیار کنند و مربای تمر هندی و اناناس بخورند و بقول رازی سکونت صاحب خفقان حار در بلد حار موجب کوتاهی عمر او ست حکیم علوی خان در عشرهٔ کامله نوشته اند که عمر صاحب خفقان گرم زیاده از پنجاه سال نمیباشد و اگر خفقان حار دموی باشد اول فصد باسلیق از دست جانب ایسر فصد صافن کنند و آنجا که از فصد مانعی باشد بر ساق و بعده میان هر دو شانه حجامت نمایند و استفراغ منی ببدن آنحب سوده داروی جمیع مروارید ساده نه ماشه بشربت سیب لیموئی علوی خان و شربت انار ولایتی هر یک دو تولہ در عرق شیره نه تولہ دهند اگر مریض صفراوی باشد خمیرهٔ صندل ساده نه ماشه خورده شربت نیلوفر چهار تولہ در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولہ حل کرده تخم ... پاشیده بنوشند و ضماد از صندل سفید و کشنیز خشک و گلسرخ و کاهو مقشر بگلاب بید مشک سوده همه برابر بر دل گذارند و این نسخه نیز باشد آب ... یکتولہ آب گل سیوتی گلاب نیم تولہ تخم کاهو صندل سفید هر یک چهار ماشه گلاب دو تولہ کافور دو ماشه و باید که شیر بز و ربینی و گوش و شنند و بهتر ... یا ...

واگر گرمی زیاده باشد قرص کافور و شیرهٔ خرفه و کاسنی و مغز تخم کدو و دیگر همه مطفیات خون که بارها ذکر یافته بکار برند وایضاً عناب هفت دانه زرشک دو توله
تمر هندی شش توله در عرق گاوزبان و نیلوفر یا و آب انار خیسانیده شربت انار دو توله داخل کرده خواه شیرهٔ خرفه یکتوله در گلاب شش توله عرق صندل پنج توله آورده بهتر
نیلوفر دو توله داخل کرده دادن نیز مفید است و در خفقان دموی و ریاحی باید که قبل از دوره فصد کنند و لاجورد مغسول طباشیر هریک دو ماشه کتیرا یکماشه همراه [illegible]
سه توله سرشته ورق طلا دو عدد پیچیده همراه شیرهٔ مغز تخم کدو و تخم خیارین هریک شش ماشه بعرق بیدمشک و نیلوفر و گلاب و گل مشکی هریک پنج توله و شربت انار
و سیب ولایتی هریک دو توله داخل کرده تخم شربتی نه ماشه پاشیده بنوشند که در خفقان خونی و دموی از مجربات علوی خان است و مکرر بتجربه رسیده و این حقیر از اول
زهر مهرهٔ خطائی مروارید محلول طباشیر هریک یکماشه در آمله مربی یکعدد و یا در گلقند گل مشکی یکتوله ورق طلا یک عدد پیچیده شربت انار ولایتی و شربت [illegible] هر
دو توله در عرق بیدمشک شش توله حل کرده تخم فرنجمشک شش ماشه پاشیده بخورند و اگر در مزاج دموی خفقان و ریاح ضعف دل و حدوث غشی افتد پانزده روز پیش از
شروع موسم بهار فصد صافن کنند و بفاصلهٔ ده روز فصد باسلیق چپ بفاصلهٔ سه چهار روز فصد اکحل چپ بکنند و دواء خمیرهٔ یاقوت علویخانی ماشه مع ماء اللحم ساده نه توله تخم شربتی
نه ماشه غذا پلاو همراه مزعفرات گاهی و قلیه شلجمی نان روغنی دهند و وقت عصر زهر مهره یکماشه در مربای آمله یکتوله ورق طلا یک عدد با شربت سیب و انارین دو توله
عرق کیوره و بیدمشک هریک هفت توله تخم فرنجمشک شش ماشه بدهند و چون در آغاز بهار نوبت خفیف رو نماید جهت تعدیل مزاج حمام سه توله نبات شش ماشه سوده
با قند و شبنم نهاده صبح کبر البلبل شیر هریک یکماشه سوده آمیخته بخورند و بعد یکپاس غذا پلاو مع ماءالانبه کرده و انناس و [illegible] مزعفر با بالائی شیر و قورمه نان تنک
خورانند و وقت عصر خمیرهٔ مروارید علویخانی نه ماشه ورق طلا یک عدد شربت یاقوت سه توله در عرق شیر کبیر علیخان نه توله تخم فرنجمشک شش ماشه تا بیست و هشت روز
و بعد بهمه را موقوف نموده کشنیز چهل و یک عدد تراشیده قند سفید سوده پاشیده در عرق بیدمشک کیوره شسته در شبنم نهاده صبح ناشتا بخورند و آب آنرا بلع
نموده ثفل آن بیندازند و غذا بدستور و در گهواره هر دو وقت نشینند بلکه خواب هم در آن کنند اغلب که از نیم پیر دوره موقوف خواهد شد و اگر صفراوی باشد
نیز فصد نمایند لیکن خون اندک گیرند و اگر حاجت مسهل بود بمسهل صفرا با مطبوخ هلیله و آب تمر هندی خیارشنبر و شربت بنفشه بدستور فواکه حامضه تنقیه نمایند و بعد
تنقیه ماءالجبن و شیر بز و ماءالخیار و ماءالقرع و عرق شیر و هند و آب هندوانه گلاب عرق کیوره و نبات نیز برای صفراوی مفید و شربت عناب که برای
خفقان دموی و شربت اصول بخفقان صفراوی نافع است و علاج دموی و صفراوی واحد است مگر آنکه اخراج خون بسیار در دموی و اقل تبرید در صفراوی
ضرور است و تعدیل مزاج باشربهٔ مبرده و حامضهٔ مزوره متخذ با آب فواکه ترش نمایند و یا غذا هر دو نوع از چقندر و پالک و خرفه و کدو و خیار شنا و یا در قلیه نیز غالب نان
و شیر برنج و مهابیه سازند و ایضاً در صفراوی کافور دو حبه طباشیر دو ماشه مروارید یکماشه سوده با شربت انارین دو توله یا ترنج یا لیمون آمیخته لیسیده بالائی شیرهٔ
تخم خرفه یکتوله عرق کیوره عرق گاوزبان هریک شش توله شربت نیلوفر دو توله نوشیدن یا آمله مربی یکعدد بورق نقره پیچیده کافور دو حبه پاشیده خوردن و
بالائی آب زلال تمر هندی شش توله یا آلوبخارا یازده دانه با شربت انارین دو توله نوشیدن انفع است یا بسبب در اقسام خفقان حار استعمال آمله مربی و خمیرهٔ صندل
و دواءالمسک بارد و هلیله مربی همراه تبریدات معمول است چنانچه بعضی تراکیب آن در اینجا مسطور میگردد ترکیب استعمال آمله مربی آمله مربی بورق نقره
پیچیده برای خفقان حار و فساد جگر همراه شیرهٔ خرفه و شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شربت انار عرق شاهتره داخل کرده اصول پاشیده دهند و در خفقان با وسواس
بعد فصد باسلیق با شیرهٔ خرفه و عرقیات و شربت بزوری دهند و یا در خفقان حار طباشیر یکماشه سوده سرشته همراه عرق کیوره گلاب هریک پنج توله عرق شاهتره
و یا همراه لعاب اصول نه ماشه گلاب چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله شربت انار دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه و یا همراه شیرهٔ کاسنی و شیرهٔ تخم خربزه عرق کیوره
عرق شاهتره گلاب شربت انار با لنگو و یا همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو عرق کیوره شربت انار دو هم روز شیرهٔ مغز هندوانه بجای تخم کدو و یا بصورت نزله
و سرفه صمغ عربی یکماشه سوده سرشته با لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق کاوه شربت اسطوخودوس دو توله تودری چهار ماشه پاشیده و یا صمغ
عربی سوده آمیخته همراه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ دانه هیل دو ماشه عرق کیوره عرق صندل هریک پنج توله خاکشی پنج ماشه پاشیده و یا شیرهٔ
اصل السوس شیرهٔ کاهو بجای خیارین کنند و یا همراه شیرهٔ مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوره خمیرهٔ صندل یا گلقند نسترن حل کرده و یا همراه لعاب بهدانه

شیرهٔ تخم خیارین عرق شاهتره شربت بزوری بارد دوم روز بجای خیارین تخم کاسنی شش ماشه سوم روز شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه افزوده عوض آمله ملیلهٔ مربی
نمایند تا آخر روز دواء المسک حار چهار ماشه بلعاب بهدانه شش ماشه شیرهٔ کاهو شش ماشه عرق شاهتره ده توله شربت بزوری بارد دو توله دهند
و در صورتیکه از شربت خفقان تیرگی در بصارت و در سر عارض شود همراه شیرهٔ کشنیز خشک لعاب بهدانه عرق گاوزبان شربت بنفشه تخم
ریحان پاشیده تراکیب استعمال خمیرهٔ صندل با همراه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه شیرهٔ خرفه پنج ماشه عرق گاوزبان شربت نیلوفر تخم بالنگو
پاشیده دهند و یا بصورت دمویت و شوق آمدن و ضعف قلب بورق نقره یکعدد سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه لعاب گاوزبان شش ماشه
شیرهٔ خرفه شش ماشه شربت انار دو توله یا شربت گلقند داخل کرده بالنگو چهار ماشه پاشیده و یا برای همین منافع همراه لعاب اسپغول یکتوله گلاب چهار توله عرق
کیوڑا پنج توله عرق بید ساده پنج توله شربت انار خاکشی چهار ماشه آب کشته غذا شود یا بالخشک و گاهی درین نسخه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه و گاهی
شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر و گاهی شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کاسنی داخل میکنند و یا طباشیر دو ماشه سوده سرشته با شیرهٔ جات و اشربه
بخورند و یا بصورت سوء هضم یا گلقند دو توله سرشته همراه عرق گاوزبان شش توله گلاب چهار توله و گاهی طباشیر یکماشه سوده ممزوج نموده همراه شیرهٔ
کاهو شیرهٔ خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت انار و اگر در دل و دماغ هر دو آفت باشد و گاهی بدیهه گویا بکش در دماغ می رانند
خمیرهٔ صندل شش ماشه با مفرح شیخ الرئیس خورده بالایش شیرهٔ خرفه عرق کیوڑا گلاب عرق کاسنی شربت بزوری شربت انار پنج بخورانند و برای
آخر روز شربت زرشک شربت صندل در عرق بید ساده عرق شاهتره حل کرده بیاشامند و اگر از خوردن گوشت آهو خفقان عارض گردد خمیرهٔ
صندل همراه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ گاوزبان شیرهٔ خرفه عرق ملوه گلاب شربت انار تخم ریحان دهند بعد چند روز سفوف گاوزبان گل سرخ صندل سفید
آمله مقشر کشنیز خشک کوفته بیخته نبات همه وزن آمیخته همراه شیرهٔ خرفه در عرق کیوڑا عرق ملوه برآورده شربت انار تخم ریحان خشک داخل کرده بخورند
و یا برای تسکین اشتعال و حدت و حرارت دل و عطش جگر و دفع غشی و تپ محرقه و دق را خمیرهٔ صندل شش ماشه طباشیر یکماشه کافور دو جو زعفران یک جو سوده آمیخته بخورند با
آب شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خرفه گلاب عرق کیوڑا عرق کاسنی سکنجبین ساده اسپغول پاشیده بنوشند و یا بصورت نزله و زکام خمیرهٔ مذکور شش ماشه
خشخاش شش ماشه سرشته همراه لعاب بهیدانه عرق بادیان عرق گاوزبان عرق بید مشک شربت انار شیرین دهند و بصورت اشتعال دواء المسک بارد
با همراه عرق شاهتره عرق گاوزبان هر یک پنج توله خمیرهٔ صندل یک توله حل کرده بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و یا بصورت عطش مفرط و بیخوابی همراه
مطفیات و مفرحات شربت انار و یا در غلبهٔ گرمی دل و سستی بدن بورق نقره پیچیده همراه شیرهٔ کشنیز خشک عرق گاوزبان دوازده توله شربت
انار تخم بالنگو پنج ماشه و یا در صورت ضعف معده و ابخرهٔ حاره و مرهٔ صفراویه بجوارش آمله پنج ماشه سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه شیرهٔ
مغز تخم هندوانه شش ماشه با شربت نیلوفر خاکشی و گاهی عوض مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه میکنند و یا در نزله
و فالج بعد فصد یا اسطوخودوس همراه شیرهٔ خرفه و مفرحات شربت انار و یا بصورت غشی بعد فصد همراه شربت نبات بالنگو پاشیده و یا در طپش قلب بعد فصد
و یا دافعهٔ بهیدانه همراه شیرهٔ آلو بخارا ده دانه شیرهٔ تخم خرفه عرق شاهتره شربت انار شیرین **طریق استعمال هلیلهٔ مربی** هلیلهٔ مربی
سرشته بورق نقره پیچیده با شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه عرق کیوڑا گلاب هر یک چهار توله شربت انار بالنگو پنج ماشه
و یا با شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین گلاب نبات و یا در بخارات دم صفراوی که بسر صعود کنند و ضعف معده کشنیز خشک دانه هیل یک یک ماشه
سوده سرشته بورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول شش ماشه عرق کیوڑا دو توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی
جوشانده با تبرید صرف میدهند مثلاً عناب گل نیلوفر عرق صندل و عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر آمیخته و یا گل سرخ
گاوزبان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت انار دو توله و یا در صورت نزله و یا قوه همراه شربت
زوفا شربت بنفشه یکتوله عرق عنب الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل دو توله بالنگو چهار ماشه پاشیده و در خفقان بعد یا انجبین برای تپش قلب

آلوبخارا هفت دانه در عرق قبات مالیده شربت بزوری داخل کرده دهند ویا در خفقان حار لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ آلوبخارا ده دانه شیرهٔ خیارین عرق
شاهتره عرق گاوزبان نبات سفید تودری پنجماشه پاشیده ودر خفقان بعد خوردن کشته حار لعاب اسپغول شیرهٔ مغز تخم هندوانه عرق شاهتره
سکنجبین ودر خفقان از گرمی هوا واسهال لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت انار
تخم بالنگو وبصورت سوزش بول وگرمی بدن شیرهٔ تخم کاسنی نه ماشه عرق شاهتره شش توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بزوری بجای کشنیز و عرق قبات
دیگر وبالنگو نمایند ودر نسخهٔ دیگر عرق گاوزبان عوض شیرهٔ کاسنی ست وباشیرهٔ عناب شیرهٔ تخم خرفه عرق شاهتره گلاب خمیرهٔ صندل حل کرده دهند روز دوم
کاهو بجای خرفه وشربت نیلوفر بجای خمیرهٔ صندل نمایند وآب آلوبخارا ده دانه افزایند وبحبت آخر روز لعاب اسپغول نه ماشه گلاب چهار توله شربت انا
ر دو توله ودر خفقان بسبب بیداری لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق گاوزبان شربت بزوری بارد شربت انار ویا لعاب بهدانه گلاب شربت انار شربت
بنفشه عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بالنگو پاشیده ودر خفقان سوداوی شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین گلاب نبات یا شربت انار وبرای خفقان با نزله
وزکام خمیرهٔ گاوزبان خمیرهٔ خشخاش هریک شش ماشه ممزوج نموده همراه عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر عرق گاوزبان هریک سه توله شربت بزوری
دو توله بدهند وایضاً برای خفقان با کثرت نزله در کبرسن وقبض طبع گل خطمی سه ماشه گل نیلوفر سه ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده مالیده صاف کرده
شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله اسپغول شش ماشه پاشیده نافع میشود ومخفی نماند که در بعضی امزجه که حرارت قلب زائد بود
باوجود کبرسن تبرید مناسب بنابر ضعف باضمه ورطوبت معده ومانع از حرارت قلب که موجب تولید ریاح میشود اطریفل کشنیزی وشیرهٔ خشخاش گاهی
افزوده میشود واگر صندل سفید نیم توله آمله کشنیز هر واحد پنج ماشه در نیم پاو آب تر نمایند وصبح آب صاف او گرفته ودو ماشه شکر آمیخته بنوشند نافع خفقان
گرم ست وگلقند بارسنگهار که از گل آن قمع سرخ او دور کرده سفیدی گل او با دو چند شکر سفید مالیده در ظرف آبگینه کرده چهل شب در ماهتاب دارند
وهر روز یکتوله صبح بخورند نیز برای تقویت قلب خفقان حار بی نظیر ست وخمیرهٔ عباسی که از گل عباسی سرخ رنگ یک آثار عرق کشیده گلاب آمیخته
باشکر قوام نمایند ودر آخر قدری زهرمهره وطباشیر سائیده آمیخته خمیره سازند نیز نافع خفقان حارست **ذکر ادویهٔ مفردهٔ نافع خفقان حار**
نقوع آمله تنها یا با کشنیز خشک یا با لعاب گاوزبان ونبات وبالنگو خفقان حار را نافع ست واگر کشنیز خشک شش ماشه در عرق بیدمشک وگلاب
شب تر کنند وصبح مالیده شربت انار دو توله تخم بالنگو چهار ماشه داخل کرده بنوشند همان نفع دارد ویا سیب را از پوست پاک کرده قطع نموده اول
شب در عرق بیدمشک تر کرده در سایه گذارند ونصف شب برخاسته بخورند وعقب آن عرق بنوشند ودو عدد گل گرهل سرخ یا نبات دو توله وقت
صبح خوردن در ازالهٔ حرارت قلب مجرب ست ویا بهی را از پوست پاک کرده تراشیده سه توله بالای آن نبات سه توله پاشیده بیدمشک یکتوله
کیوره دو توله انداخته شب در شبنم بدارند وصبح از کارد سیم بخورند وآبش بنوشند واگر تخم ریحان یکتوله در آب تر کرده شب به هوا دارند وصبح بقدر دو دام
شکر سفید آمیخته از قاشق فرو برند برای خفقان حار بیعدیل ست واگر سه عدد گل چاندنی با سه دانه فلفل پیچیده بخورند ودو هفته بران مداومت کنند
ضعف قلب وخفقان گرم را سود دهد وحکیم علوی خان در عشرهٔ کامله از مجربات خود نوشته وهمچنین گل سداگلاب وسیوتی چهار عدد با طباشیر دو ماشه
نبات یکتوله وهمچنین گلقند اینها دافع حرارت قلب ست وبقول محمد زکریا اگر کار صاحب خفقان حار دشوار شود باستعمال افیون مداومت کند
که فائده عجیب دارد وتخم کاسنی بارد چون نیز خفقان حار وضعف دل را نافع ودرونج با قدری کافور نافع خفقان حارست واز برگ کنگهی هفت عدد
در آب شیره کشیده بقند شیرین کرده نوشیدن نافع خفقان حارست واز اسپغول یکتوله لعاب گرفته با قدری شکر بنوشند که همان نفع دارد وافشردهٔ
تمر هندی با شکر سفید نوشیدن نافع خفقان گرم ملین طبع ست واز خس که از وخسخانه میسازند عرق کشیده نوشیدن دافع خفقان گرم ست
وقابض ومجرب واگر در آن عرق شکر داخل کرده بقوام خمیره آرند ودر آخر قدری عطر خس آمیزند خمیرهٔ خس گردد ومفید خفقان ودافع حرارت
تپ باشد ودر تذکرهٔ سویدیه است که کاسنی بستانی وطباشیر وکشنیز وشادنج هر واحد شرباً وصندل مقاصری شرباً وضماداً نافع خفقان حارست

وشربت حماض اترج بشکر صاف یا تمر هندی یا انار ترش یا ریباس یا اکلیل الجبل مفید خفقان صفراویست ذکر ادویه مرکبه نافع خفقان حار اطریفل کشنیزی
که در دفع خفقان حار و منع بخار معده و مراق و تقویت دماغ و معده و دل انفع ست پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله
گل سرخ تخم خشخاش گل گاوزبان هر یک دو توله کشنیز خشک مقشر برابر همه کوفته بیخته قند سفید دو چند ترنجبین یکچند ادویه بقوام آورده مشک یکنیم ماشه
زعفران دو ماشه بگلاب سوده اضافه کنند و با عرق گاوزبان هر صبح بخورند **نوع دیگر** مسمی باطریفل کشنیزی معز که بخفقان حار و صداع و دوار
وسوزش دماغ نافع بود بگیرند هلیلجات ثلثه آمله و پوست بلیله هر یک دو درم کشنیز پنجدرم و روغن بادام و گل گاوزبان هر یک دو درم مشک
یکماشه کافور سه ماشه زعفران دو ماشه گلاب بقدر مناسب شهد خالص دو چند نبات سفید یکچند ادویه بدستور مرتب سازند **جوارش شاهی** که در
خفقان حار و مالیخولیای مراقی همواره معمولست و مقوی قلب و معده و مفرح [illegible] بیست و پنج مثقال آمله مربی هلیله مربی هر دو هسته دور کرده گلاب
عرق بید مشک هر یک هفتاد مثقال همه را در عرقیات مذکوره بپزند تا مهرا شود و صاف نموده شربت انار شیرین و ترش نبات سفید هر یک بیست و پنج مثقال
سکنجبین سی مثقال شربت نارنج شربت لیمون شربت آلو هر یک [illegible] پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب [illegible] ابریشم مقرض ورق طلا
ورق نقره مروارید ناسفته هر یک سه مثقال گل گاوزبان غنچه گل سرخ هر یک پنج مثقال کوفته بیخته کشنیز خشک [illegible] درم **صندل** معمول در خفقان
حار برادهٔ صندل سفید بیست مثقال در آب نیم آثار تر کرده یک شبانه روز نگاه دارند بعده از آن جوشانیده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند و بقدر
شش ماشه همراه [illegible] بخورند و گاهی درین نسخه [illegible] سوده یکدرم [illegible] رب انار شیرین رب سیب شیرین هر واحد ربع رطل اضافه کرده و در تقویت قلب
و دفع حرارت جگر و تسکین عطش بسیار نافع [illegible] عوض آب گلاب [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] مقوی قلب و دماغ و از برای خفقان حار [illegible] صندل سفید
بگلاب سوده بیست مثقال قند سفید یکصد و شصت مثقال عنبر اشهب نیم مثقال مشک خالص یکنیم [illegible] ورق طلا ورق نقره هر یک نیم مثقال گلاب
یکصد و شصت مثقال عرق بید مشک شصت مثقال قند را بگلاب و عرق مذکور حل کرده بآتش ملایم بقوام آرند و سفیدی تخم مرغ [illegible] آب [illegible] کرده [illegible]
تا لف [illegible] معجون [illegible] مشک [illegible] نبات سفید سوده داخل نمایند و بهم زنند پس ورق طلا
و نقره محلول داخل کرده بهم کنند پس صندل را داخل کرده [illegible] بهم زنند نگاه دارند **خمیره مروارید** نافع خفقان حار و مقوی قلب مروارید ناسفته یکتوله
طباشیر هفت ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم [illegible] هر یک [illegible] شربت سیب شربت انار شیرین هر یک هفت توله نبات پنج توله بدستور مقرر سازند
شربتی دو مثقال **دواء المسک** بارد معمول برای خفقان حار و مقوی قلب [illegible] کشنیز مقشر گل گاوزبان هر واحد یکدرم کهربا طباشیر صندل سفید گل سرخ
ابریشم مقرض هر یک چهار درم مشک یکنیم [illegible] شربت آلو شربت زرشک شربت انار شیرین هر واحد پانزده قند سفید سی درم **نوع دیگر** که معمول ست مشک
عنبر هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته کهربا مرجان گل سرخ گاوزبان طباشیر صندل سفید بگلاب سوده کشنیز هر یک سه مثقال آب سیب شیرین عرق بید مشک
هر یک سی مثقال قند سفید هشتاد مثقال **نوع دیگر** مجرب مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک [illegible] ماشه تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو هر یک دو توله صندل سفید ابریشم
مقرض غنچه گل سرخ گاوزبان هر یک یکتوله مشک [illegible] ماشه عنبر اشهب [illegible] ماشه ورق طلا [illegible] ماشه ورق نقره [illegible] ماشه نبات سفید نیم آثار شربت
فواکه یا سیب بدستور مقرر مرتب سازند [illegible] دیگر وزن صندل با گل سرخ هر یک دو درم و مغز تخم کدو شیرین دو درم و تخم خرفه چهار مثقال ست و طباشیر کشنیز
مقشر گل گاوزبان هر یک دو درم رب سیب قند عوض گاوزبان عنبر و اوراق و نبات و شربت فواکه ست [illegible] ساده که همیشه معمول [illegible]
[illegible] مشک خالص عنبر اشهب گل گاوزبان هر یک یکدرم ابریشم مقرض ورق نقره هر یک دو درم طباشیر گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید هر یک چهار درم
شربت سیب ولایتی نیم آثار نبات و گلاب هر یک یک آثار معجون سازند و سفیدی بیضه [illegible] وقت حل کردن کم کم انداخته سفید کنند **سفوف**
مروارید جهت دفع خفقان و تقویت دل نافع گل گاوزبان گل نیلوفر گل بید مشک گل سرخ هر یک دو درم مروارید ناسفته زهر مهره خطائی حجر ارمنی [illegible]
یاقوت [illegible] هر یک نیم درم گل [illegible] طباشیر هر یک یکدرم کشنیز مقشر صندلین هر واحد دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و از یکدرم تا دو درم همراه گلاب بخورند

دو مثقال

که قریب قوام آید پس آب تمر هندی و آب انار داخل کرده بقوام معجون آرند و بعد فرود آوردن طباشیر چهار درم عود یکدرم زعفران یکدرم سائیده اضافه نمایند و در
ظرف شیشه یا نقره نگاه دارند شربت از دو درم تا چهار درم معجون نقره مستعمل در خفقان حار و مالیخولیا و نهایت مقوی اعضای رئیسه است مروارید ناسفته یاقوت رمانی
زمرد سبز عنبر اشهب ورق طلا هر واحد یکمثقال یشب سبز کهربای شمعی بسد سرخ زهر مهره خطائی طباشیر کبود هر یک شش ماشه ابریشم مقرض یک توله ورق نقره
چهار توله آب سیب شیرین آب انار شیرین هر یک نیم پاو نبات سفید عرق کیوڑا عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک پاو و سیر جواهر را در عرق حل کرده با
عرقیات و نبات بقوام آورده اول عنبر حل سازند پس اوراق طلا و نقره یکیک حل کرده باقی ادویه بیامیزند و بقدر یک مثقال با بدرقه مناسب استعمال
نمایند مفرح بارد که در مالیخولیا و خفقان حار همواره معمول است مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یکمثقال گل گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدوی
شیرین تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین هر یک بیست مثقال نبات
سفید یکصد و بیست مثقال گلاب بیست و پنج مثقال بیدمشک کشمیری بیست و پنج مثقال بطریق معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یکمثقال است نوع دیگر
مختصر که در امراض حار قلب معمول گل سرخ گاوزبان هر یک دو درم طباشیر نیم درم مروارید ناسفته یکمثقال کشنیز خشک کهربای شمعی هر یک یکدرم کافور یکماشه شربت
صندل و انارین و قند سفید هر واحد یکچند ادویه بقوام ساخته آمیزند شربتی دو مثقال همراه عرق شیر ایضاً نسخه ساده که بکثرت بعمل آمده مقوی قلب دافع حرارت است زهر مهره
خطائی بگلاب سوده صندل سفید سوده گل گاوزبان گلسرخ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین کشنیز مقشر خرفه مقشر هر یک دو مثقال طباشیر سفید دو درم
زرشک محلول بگلاب سه مثقال شربت انار شیرین ولایتی بیست و پنج مثقال مربای آمله خسته دور کرده چهار عدد قند دو چند ادویه و اگر قبض منظور بود
پوست بیرون پسته یکدرم شربت حب الآس برابر شربت انار اضافه نمایند و قند برابر ادویه گیرند و اگر حرارت تشنگی با عضای اصلی باشد نیمدرم کافور
با یکدرم زعفران فزایند نوع دیگر که برای خفقان و سوزش سر و شانها بعد فصد فیقال خوردن این فائده کلی دارد مروارید کهربا مرجان یشب فادزهر معدنی
بگلاب صلایه کرده تخم کاهو ورق نقره گاوزبان لاجورد مغسول زعفران تخم خشخاش هر واحد یکدرم گل گاوزبان گل بنفشه کشنیز مقشر دانه قاقلین بهمنین صندل
بگلاب سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سرخ هر یک دو درم عنبر ورق طلا هر یک نیمدرم مربای هلیله مربای آمله هر یک دو عدد شربت آلو شربت انار شیرین
ولایتی شربت نیلوفر شربت خشخاش هر یک شش توله قند دو چند بدستور بگلاب بقوام آورند ایضاً که برای خفقان حار مجرب گلسرخ طباشیر مروارید هر یک نیم
پاو با لاگل نیلوفر تخم خرفه کشنیز خشک کهربا صندل سفید و سرخ هر یک دو ماشه زرشک پنجماشه مشک خالص یکدانگ با شربت سیب ششماشه استعمال نمایند که بغایت
مفید است نوع دیگر که خفقان و موی صفراوی را دفع کند و بسیار نافع است و مجرب و معمول طباشیر سفید گاوزبان تخم کاسنی هر یک دو درم آمله منقی پانزده درم
صندل سفید گلسرخ مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد یشب سبز یشب سفید زهر مهره خطائی سوده هر یک دو درم و نیم ورق نقره نیم مثقال زعفران نیمدرم مشک
یکماشه شربت سیب با شربت به شیرین هر یک یکچند قند سفید دو چند ادویه بدستور مفرح تیار سازند خوراک پنجماشه نوع دیگر که بجهت حرارت قلب و تشنگی
عطش کم از مشارکت قلب باشد و بجهت تقویت قوای ثلثه و بعد از مرض همواره مستعمل و سهل صدف مروارید سوده طباشیر زهر مهره سوده کهربا سوده هر واحد
یکدرم گاوزبان تخم خرفه مغز تخم کدو تخم کاهو مغز تخم تربوز مغز تخم خیار پوده گل ارمنی هر یک دو درم زعفران نیمدرم قند سفید سه چند در آب باران بقوام آورده
ادویه دیگر کوفته بیخته آمیزند و در ظرف چینی نگهدارند خوراک از پنجماشه تا هفت ماشه نوع دیگر که خیلی خوش مزه است و کثیر المنافع مشاهده شده یاقوت رمانی
یاقوت زرد عقیق یمنی یشب سبز کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق نقره هر یک یکماشه لعل بدخشی ورق طلا عنبر اشهب مشک خالص هر یک چهار ماشه زهر مهره گل گاوزبان
غنچه گلسرخ طباشیر کشنیز مقشر ابریشم مقرض صندل سفید گل ارمنی هر یک یکتوله تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو توله زعفران سه ماشه قند سفید عسل
مصفی آب سیب شیرین هر یک پاو و سیر گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان هر یک نیم پاو بدستور مفرح مرتب سازند یاقوتی بارد نسخه معمول حکیم علوی خان یاقوت
رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی ورق نقره هر یک پنجماشه لعل بدخشی زمرد سبز عنبر اشهب یکیک چهار ماشه بسد محرق شش ماشه طباشیر صندل سفید کشنیز مقشر گاوزبان
بهمنین غنچه گل سرخ ابریشم مقرض هر یک یکتوله آمله منقی دو توله ورق طلا سه ماشه نبات سفید نیم آثار آب انار شیرین پاو آثار عسل مصفی پنج توله بدستور تیار نمایند

نوع دیگر که مجرب ست یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشی عقیق یمنی یشب سفید یشب سبز مروارید ناسفته زهر مهرهٔ خطائی کهربای شمعی مرجان بسد احمر هر یک سه ماشه
در گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان سحق بلیغ نموده کشنیز خشک گل گاوزبان هر یک شش ماشه گل سرخ طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید بگلاب سوده
هر یک شش ماشه تخم خرفهٔ مقشر یک تولہ کوفته بیخته در آب انار شیرین و آب سیب هر یک نیم آثار عرق بید مشک پاو آثار قند سفید نیم آثار بقوام آرند و ورق
نقره یک تولہ و ورق طلا شش ماشه عنبر اشهب سه ماشه اضافه ساخته علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر جهت خفقان و مالیخولیا و وسواس
مفید مروارید ناسفته شش ماشه بسد کهربا لعل بدخشی یشب سفید هر یک دو ماشه یاقوت زرد یک نیم ماشه بهمنین صندلین طباشیر زهر مهره سوده هر یک
سه نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر یک یک نیم ماشه ورق نقره یک تولہ نبات
شربت فواکه بقدر مناسب بدستور مفرح تیار سازند و گاهی قدری کافور نیز اضافه کرده شده و نافع دیده نوع دیگر مقوی و معمول گاوزبان گل گاوزبان
گل سرخ صندل سفید بگلاب سوده هر یک سه درم طباشیر یشب سبز کشنیز مقشر خرفهٔ مقشر دانه هیل هر یک دو درم مروارید کهربا بسد یاقوت ابریشم
مقرض پوست ترنج هر یک یک نیم درم زرشک سه تولہ ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم شربت انار شیرین ولایتی نیم پاو قند سفید پاو آثار گلاب
نیم پاو مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یک درم مربای آمله و هلیله هر واحد پنج عدد بدستور مرتب سازند اقوال حذاق شیخ الرئیس و بعض
شراح قانون می‌نویسند که در خفقان دموی تنقیه بفصد باسلیق و اخراج خون کثیر نمایند و تعدیل غذا بکم و کیف کنند و اگر آن نوائب با فصلی
معین باشد که دران تغیر افتد مثل ربیع مثلا پس واجب ست که قبل نوبت اقدام بفصد و تلطیف غذا و تناول مقویات قلب بعد فصد نمایند
و ایضا گویند که اگر خفقان حار مع ماده باشد و تنقیهٔ آن کرده باشند و اثر آن باقی ماند یا خفقان حار بلا ماده باشد واجب ست که تغذیهٔ
صاحب او بدانچه قلیل المقدار و نافع یعنی کثیر الغذا باشد باید کرد مثل نان در گلاب که دران قدری شراب ریحانی باشد ترکرده و نان بشربت
سیب مرقه سیب و دروغ قریب الحمض غیر ترش بسیار دهند و اگر در دوغ قدرے ترشی باشد و بشکر فائق استعمال نمایند بهترین غذا
برای آنها باشد و مبالغه در جید کردن مسکه از ان ننمایند بلکه اگر از ان مسکه علیحده نکنند در اکثر اوقات اولی باشد و یا نان با فشرجات غالب حلاوت
از لیمو و انبه و رنگتره و غیره بگلاب بید مشک شکر دهند و کدو و بقلهٔ یمانی و فواکه بارده خورند و خربزه فائق را خاصیت ست در تقویت قلب مطلقا
و کذلک هندوانه در خفقان حار و اگر مریض احتمال گوشت نماید قریص و هلام از جوزهٔ مرغ و کبک و اصناف مصوص هر واحد متخذ بعصارات فواکه
و غوره و سیب ترش و سرکه کنند و مرشوش بران گلاب و عرق بید و اگر ترشی ترنج یا لیمون باشد نافع ست و اگر التهاب شدت کند آب سرد و آب برف
ممزوج بگلاب جرعه جرعه بنوشند و بشربت فواکه و سیب و مانند آن اندک اندک بیاشامند و اگر دران احتیاج امتزاج کافور باشد بعمل آرند و بسا ست که
احتیاج می افتد تا آنکه بر شرب رایب از رطل تا دو رطل بشکر فائق محلول اقتصار بغذای او نمایند و آن بغایت نافع ست و درین باب اگر خواهند بقدری مغز نان
یا کعک تقویت دهانیده و اگر قوت ضعیف و خوف انطفای حرارت غریزی باشد لابد ست اختلاط بآن امثال آن از کبابهٔ قاقله و پوست ترنج و ایضا کشنیز
و کافور مع گلسرخ و طباشیر نافع و برگ گاوزبان اقدام نمایند و از قاقله از خوف نکنند و استعمال او در هر شربت نمایند و کذا عرق آن و گاهی دران نوشیدن
یک درم ریوند خطائی در آب سرد ایام متوالی نفع میکند و در تبرید هوا جهد نمایند و نفوحات و شمومات خوشبو کافوری و صندلی حاضر دارند و شمام نخلخهٔ صندل
و کافور و گلاب نافع ست و نقل هوای بارد و اعاده صحت ساخته خفقان حار علیها باید و بر قلب ضماد مبرد از صندلین گلاب و آب هن گرفته کافور و گل سرخ و طباشیر
و عدس سازند و خصوصا در حمیات و اما مرکبات نافعه درین باب پس اینست که قرص کافور یا زعفران بشربت ترشی ترنج که دران برگ ترنج نیز داخل کرده باشند و دواء المسک
شیرین و مفرح بارد دهند و آنچه نفع بین میکند اینست که بگیرند آب ترشی ترنج و آب لیمو و سهر و گلاب بیامیزند و ترشی آنها بشکر طرز دهند بشکنند و بنوشند و اگر
قوت ضعیف و خوف عدم مقاومت حرارت غریزی با اشیای بارده باشد باشربه دیگر مثل شربت سیب و سیب مفرح و امثال آن از اغذیه و اشربه بارده
اندکی از کبابه یا قاقله یا قرنفل و مانند آن بیامیزند اگر خفقان شدید الحرارت نباشد این قرص مجرب ست طباشیر چهار درم کهربا [illegible] هندی سک واحد دو درم

قاقله قرنفل هر واحد یکدرم کتیرا سه درم کافور نیم درم باب تربجبین قرص سازند هر یک بوزن نیم درم شربت یک قرص بگلاب ایضاً درونج یک جزو کافور ربع جزو
صندل ثلث جزو مروارید کهربا بسد عود هندی طباشیر گل سرخ هر واحد نیم جزو گاوزبان دو جزو با آب سیب سرشته قرص سازند شربت از دو درم تا مثقال و قرص تبرید
در لطیفه انیست تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر گل سرخ صندل تخم خرفه گاوزبان کشنیز خشک بسد کهربا مروارید سفوف سازند و دو درم ازان بخورند که شفا یست
نیکوست و اگر حاجت شدید باشد بگیرند طباشیر صندل زرد گل سرخ هر واحد یکجزو کافور ربع جزو شربت دو درم و نسخه دیگر ابریشم سته کهربا مروارید بادرنجبویه
فرنجمشک شبیه بهمانی بیان شده جزو گل ارمنی کشنیز خشک پنج پنج جزو خوراک یکمثقال با آب بادرنجبویه است و اگر افراط نماید استعمال زیادتی کند و
خوف ابتدای تولد ورم و نحوه باشد لباست که احتیاج با شامیدن تخم نفاح و افیون فتد و بهتر آنست که از تخم نفاح تا ربع درم و از افیون تا نیم دانگ
بدوای خوشبو از مشک و عود خام هر واحد نیم طسوج و کافور طسوج و زعفران نیم طسوج آمیخته بحسب قوت و وقت و حاجت بخورانند و اولی آنست که عوض
افیون آب پوست خشخاش چنانچه معتاد کوکناریان ست بیاشامند و نفاح را شارح گیلانی مکروه میدارد و مفرح یاقوتی بارد تالیف او درین
مرض بغایت نافع ست و ازان خلق کثیر صحت یافته چنانچه خفقان بست ساله ازین زائل شده باید که باین مفرح و نبیذ سیب و رب سیب مخلوط بشکر
فائق مداومت نمایند و اگر باین شکر تیزی عنبر مخلوط سازند اولی بود و کذلک زردی بیضه نیمبرشت که بران شکر فائق با قدری عنبر سفید سوده
بپاشند و مدار تدابیر این امور نمایند و سائر آنچه مناسب آن باشد استعمال کنند مسیحی گوید که برای خفقان حار که بان علامات غلبه خون یافته شود
فصد باسلیق کنند و این قرص بخورند اگر حرارت قوی باشد و نسخه او همان قرص کافور ست که در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار بقول گیلانی مسطور
شده و هر روز یکمثقال تا مدت دو هفته بخورند و اگر کفایت نکند دوغ هر روز بنوشند و غذا جوزه مرغ و زیرباج و حصرمیه مصوص باشد و سکنجبین ساده
بیاشامند و این سفوف استعمال نمایند کشنیز خشک دو درم گل سرخ و طباشیر هر واحد یکدرم کافور یک قیراط یک مثقال ازان باب سیب یا ترشی تمر
یا دوغ گاو بخورند و اگر حرارت بعد فصد کم گردد این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیز خشک یکدرم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم
کافور یکدانگ یا دوغ گاو و باین طریق بنوشند طباشیر دو درم گل سرخ کبابه قاقله خیرلوا هر واحد سه درم در سه رطل دوغ ترش بخیسانند و در سه روز بنوشند
و این قیروطی استعمال کنند موم مصفی بروغن بنفشه گداخته در صلایه اندازند و باب کدو و آب برگ خرفه و گلاب که دران صندل جوشانیده باشند حل کنند
تا آنکه مستوی گردد و بر سینه صدر و میان هر دو شانه بان نمایند و این سفوف خفقان حار را نافع ست بسد کهربا مروارید گاوزبان شقاقل گل ارمنی هر واحد
یکمثقال سک نیم مثقال شکر طبرزد هفت مثقال کوفته بیخته یکمثقال بگلاب بخورند و اگر مقدار شربت بسیار اندک ازان بگیرند اولی باشد و نسخه سفوف دیگر
که دران شبیه بهمانی بیان داخل ست و نسخه قرص همانست که در قول شیخ گذشت مجوسی گوید که اگر خفقان از سوء مزاج حار یا رطوبت دموی باشد باید که
مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد فصد آب انار میخوش و آب تمرهندی و سائر اشیا که در علاج سوء مزاج حار قلب کرد شد بدهند و این سفوف نافعست مغز تخم
خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو تخم خرفه هر یک پنج درم زرشک گل ارمنی گلسرخ هر واحد سه درم طباشیر کهربا هر یک دو درم عود کافور مصطگی هر واحد یکنیم درم همه را باریک کوفته
یکمثقال باب انار میخوش یا شربت سیب بخورند و این نیز نافع گلسرخ طباشیر صندل سفید هر واحد سه درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم کافور
ربع درم جمیع اجزا باریک سائیده بدستور سفوف سابق استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر علامات غلبه خون ظاهر شود اول فصد باسلیق نمایند و آنچه
و عطریات بارده بکار برند و هوای خانه سرد کنند و صندل بگلاب سوده اندکی سرکه بران چکانیده و کافور دران حل کرده با آب سیب ترش و آب به آمیزند و قرص
کتان بدان تر کرده مدام بر سینه نهند و آبگینه ها ازان بگلاب آمیخته در ضماد ها استعمال نمایند و پیراهن جوز صندل که بگلاب سائیده و کافور دران حل کرده باشند
رنگین نموده در سایه خشک کرده بپوشند و هر وقت اندک گلاب بران پاشند و شربت صندل ترش و گلاب و قرص کافور استعمال نمایند و این شربت
حرارت و تشنگی نشاند بگیرند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب تمرهندی و آب شرنج و آب غوره مساوی و شکر برابر همه آمیخته بقوام آرند و
سفوف که دران شبیه بهمانی ست و در قول مسیحی گذشت دو مثقال بشربت سیب یا شربت انار استعمال نمایند اگر با وجود فصد تنقیه دیگر حاجت آید

مطبوخ ہلیلہ دہند و اگر با ترنجبین دہند اولی تر باشد و ترتیب دادن اشربہ اینست کہ صبح قرص کافور بشربت سیب یا شربت انار ترش یا آب انار یا بشیرۂ تخم خرفہ یا
با آب خیار دہند یا بماء الشعیر دہند و بوقت خواب سفوف مذکور با آب انار بخورانند و اگر از سفوف کراہت کند گل ارمنی با آب انار و لعاب اسپغول بدہند و اگر تپ
نباشد عوض این آبہا دوغ گاو سود دارد و غذا ماہی تازہ مطبوخ بسرکہ و مزورۂ انار دانہ و ریباس و حصرم دہند محمود شیرازی و خجندی مینویسند کہ اگر
خفقان از امتلای خون باشد اول فصد باسلیق چپ کنند و فصد صافن اگر مریض متحمل نباشد و ہر صبح سکنجبین سادہ دہ درم بگلاب دہ درم و شربت سیب
و ریباس یا حماض ہر چہ از ینہا باشد دہ درم بیاشامند و رایب با قرص کافور بکار برند و غذا مزورۂ انبرباریس یا حماض یا رمان یا مضیرہ یا مصلیہ
بلحوم جدی سازند و اگر از امتلای صفرا باشد علاجش مثل علاج دموی است بغیر فصد تقویت قلب بمفرحات مقویہ و تبرید او باقراص کافور و شربت صندل و
سکنجبین سادہ و ماء الرایب و تضمید صدر بصندلین و اقاقیا و کشنیز خشک و گلاب و آب طلع و پوشیدن پارچہ کتان مصندل و سکون بمساکن باردہ و شموم سیب و گلاب
و تنہا لیسیدن رب فواکہ بارد و پرہیز از اغذیہ و مزورات حامضہ مثل ماہیہ و زرشکیہ دہند و ایضاً از انافع خفقان حار است تخم کاہو مغز تخم خربزہ مغز تخم کدو مغز تخم خیار ہر واحد
پنج درم تخم خرفہ تخم حماض کشنیز خشک ہر واحد سہ درم طباشیر تخم کاسنی ہر یک چہار درم صندلین ہر واحد سہ درم زرشک پنج درم باریک سائیدہ بشربت سیب بسرشند
شربت یک مثقال از شربت حماض یا شربت فواکہ سعید بن ہبۃ اللہ گوید کہ علاج خفقان حار بآشامیدن ماء الشعیر با آب انار میخوش و الصارب سیب ترش یا رب
ترنج ہنگام لین طبیعت و رب لیمو و آب تمر ہندی وقت قبض و بنوشیدن ماء القرع بسکنجبین نمایند و اگر حرارت شدید باشد اقراص کافور بشربت سیب یا آب انار
میخوش دہند و اگر حرارت بمادۂ دموی باشد واجب است کہ فصد یا حجامت مریض نمایند و بعد تنقیہ تعدیل مزاج باستعمال مبردات کنند و اگر مادہ صفراوی باشد اسہال
بمطبوخ ہلیلہ باید کرد و رب ترشی ترنج بدہند کہ آنرا خاصیت عجیبست در امراض قلب حادث از حرارت و کذلک شربت سیب و سینہ را بصندل و گلاب و کافور طلا
سازند و لباس مصندل بپوشند و غذا از جوزۂ مرغ با آب انار یا آب حصرم یا ترشی ترنج سازند و کافور و صندل و نیلوفر و گل سرخ ببویند و از جماع و ہم و غم حذر
نمایند قرشی و سدید گازرونی و خضر بن علی مینویسند کہ اگر خفقان دموی باشد علاج بفصد نمایند و جماع و رزش موی بلیغ النفع است و در صفراوی تنقیہ مادۂ آن
کنند و بعد از ان تعدیل مزاج قلب نمایند با شربۂ باردۂ خوشبو مثل شربت حماض و سیب و نیلوفر و انار اگر با نرمی طبع باشد و الا شربت تمر ہندی دہند و ہر چہ از اشربہ
بنوشند بعرق گاوزبان عرق نیلوفر شاہی گلاب بنوشند و یا بشیرۂ تخم خرفہ اگر سوء مزاج حار قوی باشد و بمفرحات و یا قوتیہای بارد و غیرہ و لیکن بست کہ احتیاج
بکافور افتد اگر حرارت مفرط باشد و درین ہنگام واجب است کہ بمفرح یاقوتی کافور اضافہ نمایند یا مفرح کافوری دہند تا آنکہ سوء مزاج حار زائل شود و اگر سوء
مزاج مفرط نباشد بادویۂ شدید البرودۃ مثل کافور جسارت ننمایند کہ ہر چند تبرید قلب حاصل خواہند کرد لیکن اطفای روح قلبی نیز خواہند نمود و اگر ضرورت آن باشد بادویۂ حارہ
معتدل بنمایند و لہذا امر با خلاط زعفران در قرص کافور نمودہ اند و خوشبوہای باردہ مثل گل سرخ بریان آب پاشیدہ و بنفشہ و خلاف و نیلوفر و خیار و آس رطب و آب
آنہا و الیہا کافور و صندل و سیب و شامرود و بہی بوئیدہ اغذیہ رمانیہ و حصرمیہ و تفاحیہ و ریباسیہ و حماضیہ و زرشکیہ کہ در طبخ آنہا کشنیز و دار چینی داخل کردہ باشند
بدہند و سیب و ریباس و اسپغول بگلاب یا سویق باکلہ یا نرقطونا و سویق و آرد قطمی بگلاب ضماد سازند صاحب اغراض گوید کہ نزد یک من تضمید صدر
با ضمادہای باردہ نفع نمیکند مثل شمع صندل و گلاب و کافور زیرا کہ منفعت شم اینہا بیشتر میرسد بسبب آنکہ بارد و حرارت را در قلب متحقن میسازد و بخار حار را و لیسوی
دماغ مرتقی میگرداند اگر مریض در خانہ آب پاشیدہ و تبرید نمایند کثرت خرارات کنند و اقرب بیاہ جاریہ بنشینند و فرح و لذت و وسعت
اختیار نمایند و کثرت یاد کش کنند و بسوی بساتین و سبزہ و ریاحین والوان مستنظر دارند و آواز خوش و نغمات ملائم بشنوند و ابریشم بپوشند

علاج خفقان بارد

بادرنجبویہ گاوزبان جوشانیدہ گلقند بسرشند و داخل کردہ بدہند و دوا المسک مفرح بار ہمراہ عرق بادرنجبویہ عرق قرنفل یا عرق عنبر یا عرق زردک یا عرق
تنبول خورانند و مطبوخ گاوزبان با درنجبویہ ان و مویز منقی مجرب نوشتہ اند و سفوف برگ گاوزبان دو درم و عنبر نیم ہر یک بہ ماشہ زر بناد یکماشہ بشربت انار شیرین
یا بشربت سیب فواکہ سرشتہ ہمراہ گلاب عرق گاوزبان و عرق کیوڑا دادن خفقان بارد و ضعف قلب را بسبب مسہلات و ملینات مزاج ادویۂ مقوی قلب مفرح مثل

مفرحات

گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم و جوارش عنبر و دواء المسک و انوشدارو مناسب و گل نرگس و یاسمین ببویند و روغن سوسن و زنبق بر سینه بمالند و یا
سنبل الطیب و زعفران و گل سرخ در آب ریحان یا بادرنجبویه سائیده بر سینه ضماد کنند و گوشت مرغ و کنجشک با مصالح خوشبو پخته بخورند و از اغذیهٔ بارده و آب
سرد پرهیز ند و ریاضت و غضب و سخن قلب ست و ایضاً در خفقان بارد و عرق بسیار و خفگی دل جند بیدستر گل گاوزبان عود هندی عنبر اشهب مشک
دارچینی لسباسه قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه در رب بهی آمیخته همراه عرق گاوزبان و کیوره تخم فرنجمشک پاشیده بخورند و برای خفقان بارد یا
نزله عنبر اشهب سوده بگلقند سیوتی سرشته همراه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه در عرق گاوزبان چهار توله عرق کاوه پنج توله جوشانیده شربت زوفا
دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه با عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله شربت بنفشه دو توله
خاکشی چهار ماشه بدهند و یا دوا قوفا خورده بالایش شربت زوفا یکتوله شربت بنفشه یکتوله بعرق عنب الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل دو
توله حل کرده بالنگو پاشیده بنوشند و ایضاً جهت خفقان بارد و رد اریاشب مصطکی هر واحد یکماشه دانه هیل سه ماشه دارچینی گل گاوزبان عود هر یک نیم ماشه گاوزبان
بخورند و یا زرنباد و ماشه سوده بگلقند توله سرشته شربت بزوری بدهند و یا زرنباد سوده بهلیله مربی مالیده و شربت با عرقیات با لنگو شش ماشه نبات یکتوله داخل کرده بخورند
بقول صاحب ... اهلیله شهدی برای خفقان و غشی بارد زرنباد بهکمول قرنفل دارچینی سوده بعسل سرشته بدهند اگر قدری مشک و زعفران افزایند انفع بود و یا عود صلیب بدهند و دواء المسک
معتدل سرشته تناول نمایند و بالایش عرق بادیان هفت توله بنوشند و اگر خواهند دانه هیل سوده یکماشه افزایند و اگر خفقان بارد و بلغمی باشد اول تنقیه از مسهل بلغم نمایند
بعد ازان تبدابیر مذکوره دیگر معدلات بعمل و تقویت نمایند و یا از بادرنجبویه بسفائج افتیمون هر یک شش ماشه انیسون اصل السوس گاوزبان هر یک پنج ماشه ...
تخم فرنجمشک هر یک پنج ماشه و ریوند چهار ماشه جوشانیده گلقند و شربت اسطوخودوس یک دو توله حل کرده نضج داده مطبوخ افتیمون و حب صبر یا باضافه سنای مکی یکتوله یا دو
توله ریوند خطائی تربد موصوف هر یک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه بلیله سیاه یکتوله مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه و منضج مذکور
مسهل دهند و دو پهر بخورد اسبغول صبح و شام با یا بلوب باشله و روز دوم از مسهل مصطکی لاجورد مغسول یکماشه در دواء المسک خلونه ماشه سرشته در ورق نقره پیچیده
بخورند و گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس بیخ بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه جوشانیده شربت بادرنجبویه گاوزبان هر یک دو توله داخل کرده
تخم بادرنجبویه چهار ماشه تخم شاهتره سه ماشه پاشیده بنوشند و روز مسهل دوم شب حب ایارج فیقرا با غاریقون چهار ماشه حب لاجورد نه ماشه بعرق بادرنجبویه بخورانند و صبح مسهل
دهند تبرید بعد چهار مسهل داده خمیره زهر و عرق دارچینی و عرق تنبول و عرق گاوزبان عنبری مرکب و ماء اللحم بدهند و این سفوف بسیار فائده میکند
بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه توله تخم بالنگو شش توله نبات مساوی شربتی دو مثقال بعرق گاوزبان و این نسخه قوی تر ست اسطوخودوس گاوزبان
بادرنجبویه هر یک سه توله مصطکی یکتوله تخم شاهتره تخم بادرنجبویه هر یک یکنیم توله نبات برابر همه خوراک دو مثقال و عرق گاوزبان مندی و بهارنارنج و زرد
ابریشم بادرنجبویه و شاهتره و غیره اثر عظیم دارد و خوردن شلغم و زردک بدین طریق مفید که از پوست پاک نموده جوش خفیف داده شب ظرف گلی نو در شبنم
نهاده صبح نهار اندکی نبات سوده و عرق بید مشک و کاوی بران پاشیده تا یکهفته بخورند و یا استخوان زردک دو رکرده ورکد تراش کشیده اندکی قند انداخته
جوش خفیف داده همره عرق مذکور پاشیده شب نهاده صبح بخورند و آبی که گذاشته باشد بالایش بنوشند و همچنین خوردن جام با نبات و این لخلخه علاء خان
ببویند عود هندی چهار مثقال سنبل الطیب قرنفل بهارنارنج حب المحلب نخوش هر یک دو درم پوست ترنج دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال لادن میعه سائله هر یک یکمثقال
و نیم همه را کوفته بیخته بعرق بهارنارنج صلایه کرده عطر خصی لبان و عطر عنبر و عود هر یک یک دانگ داخل کرده بشکل سیب ساخته بعمل آرند و سنبل دارچینی سعد قرنفل
زرنب عود و گل سرخ تخم گاوزبان هر یک چهار ماشه بآب بادرنجبویه یا ریحان ضماد کنند و زنجبیل مربی با آب سیب سبز در خفقان بلغمی مجرب است و دواء المسک حار
شش ماشه خورده گلاب نیم پاو شربت بادرنجبویه دو توله آمیخته بنوشند و یا بصورت خفقان و عرق سر با بلیله مربی همراه گاوزبان چهار ماشه زرنباد دو ماشه
گل سرخ شش ماشه جوشانیده نبات یکتوله خاکشی پاشیده بدهند و یا خاکشی چهار ماشه بعرق صندل سه توله عرق بید مشک سه توله کیوره سه توله یک
جوش داده سرد کرده نبات توله دو اگر بادرد پهلو باشد گاوزبان گل سرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوشانیده گلقند نسترن ملیده

بدہند و بصورت غشی و عرق و ضعف زربناد سودہ بدواء المسک سرشتہ ہمراہ گاؤزبان چہار ماشہ ابریشم دو ماشہ تخم کاسنی پنج ماشہ جوشانیدہ نبات تولہ
خاکشی شش ماشہ یا بالنگو چہار ماشہ پاشیدہ بخورند و اگر خفقان بارد سوداوی باشد تنقیہ آن مسہل سودا نمایند بعدہ تبرید بسیر مذکور تعدیل کنند یا بعد از
فصد باسلیق و صافن از عناب تخم خیارین کوفتہ شاہترہ گاؤزبان بادرنجبویہ برسیاوشان عنب الثعلب مویز منقی در عرق گاؤزبان و شاہترہ خیسانیدہ
گلقند داخل کردہ منضج دہند و در مسہل گل سرخ اسطوخودوس افتیمون سنای مکی مغز خیار شنبر افزایند و اگر سودای احتراقی باشد رعایت آن خلط کہ از ان
سودا حاصل شدہ باشد نیز ملحوظ دارند گل بنفشہ نیلوفر سپستان آب کاسنی سبز مروق دہند و ماء الجبن استعمال نمایند و بعد تنقیہ اگر اثر مرض باقی باشد
اسپلم حب کشادن از ازالۂ آن بنماید و ایضاً شیر بز و ماء الجبن و افشرۂ انناس و فالسہ نافع و خمیرۂ گاؤزبان عنبری و خمیرۂ زمرد و مروارید محلول با عرقیات و اشربۂ
مناسبہ میدادہ باشند و در صورت کثرت یبس لعوقات مرطبہ مثل بہدانہ و اسپغول و گاؤزبان وغیرہ با شربت نیلوفر و عرقیات دہند و شیر خر با آب انار و روغن بادام
نیز انسب است و سعوط شیر خر آب کشنیز نمایند و مالش تخم خشخاش و تخم بنگ کوفتہ در شیر بز پختہ بکف پا ہا در آوردن خواب را نافع بیوست معلوم است کذا مکث شود
شیر بز نیم جوش حل کردہ و در کف دست و پا مالیدن فی الفور خواب آرد و ہمچنین حنا یا برگ گلاب ایضاً در خفقان سوداوی آملہ مربی شستہ بورق نقرہ پیچیدہ ہمراہ گاؤزبان
ہفت ماشہ تخم خرفہ کوفتہ نہ ماشہ جوشانیدہ شربت بنفشہ دو تولہ با بالنگو پاشیدہ دہند یا ہلیلہ مربی عوض آملہ نمایند یا ہلیلہ مربی بورق نقرہ پیچیدہ گاؤزبان شش
ماشہ جوشانیدہ خمیرۂ صندل یک تولہ داخل کردہ بنوشند و اگر حرارت زیادہ محسوس گردد شیرۂ خرفہ افزایند و بصورتیکہ ادویہ بارد بسیار مضرت کنند آملہ مربی ہمراہ شیرۂ
گاؤزبان عرق عنب الثعلب گلاب نبات سفید بدہند و ایضاً اگر سردی بسیار موافق نیاید شیرۂ گاؤزبان پنج ماشہ شیرۂ کشنیز خشک پنج ماشہ گلقند داخل کردہ بالنگو
پاشیدہ دہند بعدہ اگر در سینہ گرمی و سوزش و صداع معلوم شود شیرۂ خرفہ افزایند و یا در خفقان سوداوی لاجورد مغسول بخمیرۂ گاؤزبان ہفت ماشہ سرشتہ ہمراہ شیرۂ
گاؤزبان چہار ماشہ عرق گاؤزبان چہار تولہ کیوڑہ دو تولہ گلاب چہار تولہ شربت سیب دو تولہ تودری سفید چہار ماشہ بدہند یا لاجورد مغسول چہار سرخ بدواء المسک
بارد سرشتہ ہمراہ شیرۂ خرفہ شیرۂ خیارین ہر یک شش ماشہ شربت انار دو تولہ اسپغول شش ماشہ پاشیدہ دہند یا لاجورد مغسول نیم ماشہ بہلیلہ مربی سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ
ہمراہ لعاب اسپغول چہار ماشہ شیرۂ مغز تخم کدو شش ماشہ شربت انار دو تولہ تودری سرخ چہار ماشہ پاشیدہ و غذا یخنی پلاؤ و خشکہ با شوربا و در نسخۂ دیگر تخم فرنجمشک
چہار ماشہ عوض تودری ست و اسپغول مطروح و یا درونج [illegible] سودہ در ہلیلہ مربی سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ ہمراہ آب زردک پنج تولہ نبات تولہ تودری سرخ چہار
ماشہ و یا مصطگی سودہ بجای درونج کنند و ہمراہ عرق زردک نیم پاؤ عرق خارخسک عرق عنب الثعلب ہر یک پنج تولہ دہند یا گاؤزبان شش ماشہ گل نیلوفر چہار ماشہ
مویز منقی دہ دانہ در عرق عنب الثعلب جوشانیدہ شیرۂ مغز تخم ہندوانہ تودری سفید پاشیدہ و یا ابریشم دو ماشہ تخم کاسنی شش ماشہ گاؤزبان چہار ماشہ جوشانیدہ
نبات تولہ بالنگو چہار ماشہ و اگر با نزلہ و یا اسہال باشد مصطگی یک ماشہ سودہ بہلیلۂ مربی یک عدد سرشتہ گل خطمی [illegible] ماشہ مویز منقی ہفت دانہ در عرق عنب الثعلب
عرق کیوڑہ ہر یک پنج تولہ جوشانیدہ شیرۂ تخم کاہو شیرۂ خشخاش ہر یک چہار ماشہ شربت بزوری دو تولہ تخم فرنجمشک چہار ماشہ پاشیدہ و اگر در خفقان فصد
گلقند و مسہل ماء الجبن شروع نمایند و دران تیرگی چہرہ و سوداویت بہم رسد فصد کردہ آملہ مربی بورق نقرہ شیرۂ کشنیز خشک عرق شاہترہ شربت انار
دہند بعدہ مسہل حب لاجورد بدہند مسہل بی فصد احتراق آرد و ایضاً در خفقان بعد ماء الجبن برای طپش قلب دواء المسک معتدل ہفت ماشہ خوردہ
شربت انار شیرین دو تولہ در عرق کیوڑہ پنج تولہ گلاب چہار تولہ حل کردہ اسپغول پاشیدہ دہند و در خفقان و ضعف و غشی بارد وائی کہ در سرما عرق عرق
شود از بخارات فدائی یا مادہ سوداوی و عمر جوان صفراوی مزاج باشد گاہ آملہ کشنیز خشک خیسانیدہ نبات و گاہی ہمراہ جوارش آملہ شش ماشہ در گرما دہند و در
سرما کہ اکثر افتند و عرق سرد و غشی و ضعف طاری شود طبیخ مصطگی دارچینی ہر یک دو سرخ ابریشم مقرض اصل السوس ہر یک چہار سرخ بہدانہ یک ماشہ جوشانیدہ نبات
یک تولہ دہند کہ نفخ معدہ زائل شدہ قوت حاصل شود و گاہی عرق بادیان گرم کردہ نفع میدہد و گاہی دارچینی دو ماشہ گل گاؤزبان تولہ نبات تولہ جوشانیدہ
و اگر نبض سریع متواتر دقیق صلب باشد عرق شیر و ماء الجبن و ماء القرع تجویز نمایند و از استفراغ مانع شوند و اگر احیاناً از دوائی عرق عرق شود و دل گویا سرد
گردد دواء المسک بورق نقرہ لعاب بہدانہ شیرۂ خرفہ عرقیات شربت نیلوفر خاکشی دہند و مربای سیب مربای بہ استعمال نمایند و در طپش قلب و عطش مفرط

وبیخوابی در سن شیخوخت برگ بھنگ و خشخاش با آب سوده مالش بر پا یا برای خواب آوردن نمایند پس اگر طبع نرم باشد و دواء المسک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه عرق گاوزبان شربت انار شیرین تخم ریحان پاشیده سه چهار روز بدهند بعد از ان طبیخ گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله تودری سفید چهار ماشه دهند و ایضاً در خفقان سوداوی تجویز مسهل نمایند و بعد برای رفع اضطراب دواء المسک شش ماشه خورده اسطوخودوس چهار ماشه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شیره خرفه شیره خیارین هریک شش ماشه نبات توله بالنگو پنج ماشه پاشیده بنوشند و در سوداوی بلغمی گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بجهت رطوبت و سودا گاوزبان چهار ماشه قرنفل دو ماشه در گلاب جوش داده یکدام صبح و یکدام شام بنوشند و بعد دو ساعت قدرے شیر تازه بیاشامند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه همراه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب هریک چهار توله شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند و یا گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوش داده شربت نیلوفر داخل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده و این طبیخ دافع قبض و کاسر ریاح بواسیر و نافع توحش و خفقان سوداوی و رادع انجره بنفشه یکتوله گاوزبان بادرنجبویه دارچینی اصل السوس بادیان هریک شش ماشه سنای مکی یکنیم توله تربد سفید یک توله شکر سفید دو توله و گاهی ترنجبین دو توله شیرخشت دو توله بجهت تلیین معمول ست **ذکر ادویه مفرده** اگر سادج هندے سائیده ده درم در شکر سفید پاؤ آثار قوام نموده آمیزند و جوارش سازند تا چهار درم بخورند خفقان بارد را نافع ست و اگر برگ لیمون شیرین سه عدد قرنفل کلهدار دو عدد در اندک آب شیره برآورده قند سفید یکتوله افزوده بنوشند برای اختلاج قلب در مزاج بارد نفع دارد و همچنین گل چنبه تر و تازه چهار عدد گرفته ورق گل آن بدوام شهد آلوده بخورند و خوردن برگ تنبول نیز مفید خفقان بارد ست و سویدی گوید که خوردن لقلقه ترنجان بریان بروغن بادام و یا نوشیدن عرق او بشکر یا بشربت سیب و یا خوردن تخم او کوفته نافع خفقان بارد ست و مشک شماماً و شرباً مجرب خود نوشته و کذا [illegible] درم مروارید در خفقان سوداوی مجرب صحیح گفته و سنبل هندی داشته و کرده یا دکند روسند رومی طالیسفر و عود البخور و کبابه قرنفل و کبابه و بهمنین زرنباد و بهر حد شرباً و اظفار الطیب تنها و بخوراً نافع خفقان بارد ست و فرنجمشک و درونج و سنبل رومی و مرمکی خوزی و نخاله طلاء و مسکه گاو و هلیله کابلی و مرجان و تخم مرو گاوزبان سوده یکمثقال و گل او یکدرم و پوست بیخ او نیم درم خصوصاً مخلوط بگل ارمنی و نیل هندی دو درم بده درم گلقند و نسج و آب خلاف بشکر سفید خفقان سوداویست **ذکر ادویه مرکبه نافع خفقان بارد جوارش آمله لولوی** که حکیم علوی خان جهت نادر شاه ساخته بودند انفع ست از بهر مالیخولیای مراقی و خفقان سوداوی و صداع سوداوی شیر آمله چهارده مثقال زرشک منقی هشت مثقال صندل سفید طباشیر گل گاوزبان سماق منقی دانه هیل بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی هریک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم خرفه مقشر سه مثقال مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هریک یک مثقال نبات سفید یک صد و سی مثقال شربت آلوبالو چهار مثقال شربت انار بیست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی دو مثقال و در صورت احساس برودت در مزاج و یا قبض مصطکی رومی عود هندی پوست ترنج هریک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال می افزودند و در ترنجبین خراسانی از تخم و خاشاک پاک کرده سی مثقال و گلاب نیم من زیاده می نمودند **خمیره گاوزبان** تالیف حکیم علوی خان نافع خفقان و مزیل توحش و اگر خفقان بسبب سودای بلغمی بود و مثل بخارات گلو و کدورت دیا و پیشانی گرم باشد از خوردن این تمام عوارض دور شود گل گاوزبان برگ گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم بالنگو هریک چهار توله صندل سفید سه توله مشک خالص عنبر اشهب ورق نقره هریک شش ماشه قند سفید یک سیر بدستور طیار سازند شربت پنج ماشه **نوع دیگر** نسخه عنبری جواهر دار از تالیف حکیم ممدوح که در مالیخولیا و خفقان سوداوی معمول ست گل گاوزبان برگ گاوزبان هریک ده درم گل سرخ صندل سفید هریک پنج درم در گلاب و بید مشک هریک نیم آثار شب بخیسانیده صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف نموده با آب کاسنی مروق و آب انار شیرین هریک نیم رطل قند سفید دو رطل قوام ساخته مروارید ناسفته یاقوت رمانی لسد کهربا عنبر اشهب هریک نیم درم ورق طلا ربع درم ورق نقره دو درم حل کرده بدارند

شربتی از دو درم تا دو مثقال با عرق شیر دواء المسک معتدل نافع خفقان سوداوی و مالیخولیای مراقی و مقوی اعضای رئیسه و معده و مزیل خبث
نفس و وسواس سوداوی و محلل ابخرهٔ سوداوی و دافع صعود آن بدماغ و مکرر بتجربه رسیده مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ ابریشم مقرض دارچینی
بهمن سرخ و سفید درونج عقربی زعفران هر یک دو درم مصطکی اشنه هیل بوا هر یک یکدرم صندل سفید طباشیر صندل سرخ کشنیز خشک تخم گل گاوزبان
آمله منقی لسد تخم خرفه مقشر ورق نقره هر یک سه درم زرشک منقی پنجدرم عود هندی بادرنجبویه هر یک یکنیم درم عنبر اشهب مشک تبتی هر یک چهار دانگ
رب سیب رب شیرین قند سفید هر یک سه برابر وزن مجموع ادویه بدستور معجون معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربت یکمثقال نوع دیگر نسخه معمول
دارچینی نیم ماشه ورق نقره یکماشه مروارید ناسفته ریزهٔ یاقوت لسد کهربا عنبر مشک ورق طلا هر یک یکنیم ماشه زعفران الاچی خرد هر یک دو ماشه ابریشم محرق
سه ماشه صندل سفید بگلاب سوده گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان لسان هر یک چهار ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک شش ماشه عقیق یشب یشم هر یک شش ماشه
[illegible] ماشه تخم خرفه نه ماشه رب سیب شیرین رب انار شیرین رب به هر یک چهار درم عالمگیری گلاب عرق بید مشک هر یک سه پاو با عسل یا قند نبات دو چند ادویه
معجون سازند دواء المسک حار که در مالیخولیا و خفقان بلغمی و سوداوی معمول است درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته کهربا لسد هر یک ده درم
ابریشم مقرض شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سافج هندی قاقله قرنفل هر یک پنجدرم اشنه دارفلفل زنجبیل هر یک چهار درم مشک سه ماشه
عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس جواهر خوب صلایه کرده باقی کوفته بیخته با عسل بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
چون جدوار چهارم حصه آن بیامیزند در جمیع احوال خصوصاً در دفع سموم قوی‌تر خواهد بود سفوف مروارید علوی خان جهت خفقان و وسواس
عارض بسبب سوداے محترق مروارید کهربا هر یک شش ماشه طباشیر بهمن سفید پوست هلیله کابلی ابریشم مقرض برادهٔ صندل سفید تخم فرنجمشک هر یک یکتوله
ورق طلا بیست عدد ورق نقره یکتوله بدستور سفوف ساخته بعمل آرند سفوف زهرمهره که برای دفع خفقان و تقویت قلب قائم مقام سفوف
مروارید است زهرمهره بگلاب سوده طباشیر سرواحد یکدرم دانه هیل کشنیز مقشر بهمنین هر یک سه درم آمله بشیر پرورده خشک ساخته گل سرخ گاوزبان
سافج هندی صندل بگلاب سوده خشک کرده پوست هلیله کابلی هر یک دو درم ورق نقره نیم درم کوفته بیخته سفوف سازند و هلیله را علحده سائیده
بروغن بادام چرب کرده آمیزند و بقدر مناسب بشربت سیب آمیخته خورند سفوف عنبر معمول و مجرب جهت اکثر امراض باردهٔ دل و غشی و خفقان
بارد بدل است و فی الفور تقویت عجیبی بخشد عنبر اشهب مشک عطر گلاب هر یک یکماشه قرفه سافج هندی عود غرقی دانهٔ الاچی خرد مصطکی اسارون پوست
هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک نارمشک زیرهٔ کرمانی دارچینی اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل انار دانه جوز بوا قاقله کبابه هر یک یکنیم ماشه نبات سفید هفت درم
عالمگیری همه را کوفته بیخته عطر مالیده نگاهدارند وقت حاجت دو سه ماشه بخورند شربت مسهل بجهت کسی که از خوردن مسهل کاره بود و اخراج مواد سوداوی
و بلغمی نماید و در خفقان بارد و مالیخولیا و صرع وغیره امراض دماغی بتجربه رسیده بادیان پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه افتیمون هر یک یکتوله گل سرخ
بیخ کاسنی هر یک نیم توله گل بنفشه عنب الثعلب تربد سفید هر یک دو توله عود صلیب غاریقون نرم سفید هر یک نیم توله سنای مکی سه توله مویز منقی سی درم کشمش
چهار توله اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیله سیاه هر یک یکنیم توله ادویه را آنچه کوفتنی باشد نیمکوفته شب در آب که چهار
انگشت بالای ادویه باشد تر نمایند و صبح جوش داده صاف نموده با ترنجبین و نبات و گلقند هر یک پاو آثار بقوام آرند شربت از چهار درم تا نیم پاو بعد از
نضج مواد استعمال نمایند با عرق مناسب آمیخته نیمگرم نموده شربت ابریشم که جهت خفقان و توحش سوداوی منفعت عظیم دارد و در تقویت قلب و دماغ بیعدیل است
ابریشم زرد خام ده توله یکشبانه روز در سه آثار آب آهن تاب خیسانیده بجوشانند تا یکسیر بماند صاف کنند و گاوزبان بادرنجبویه هر یک یک مثقال
علیحده در قدری آب جوشانیده صاف نموده بآن ضم نمایند و نبات سفید هفتاد مثقال عسل خالص سی مثقال داخل کرده بقوام آرند و نیم گرم با سفید
مشک و بعد از آن گلاب برابر شیشه خرد ابریشم مقرض سه مثقال گاوزبان دو مثقال تخم فرنجمشک یکمثقال مروارید کهربا یشب صندل سفید عود مصطکی
عنبر اشهب هر یک نیم مثقال داخل کنند و گاهی از این خمیره مرتب بسازند عرق گاوزبان که در امراض قلب مستعمل است نزد کاتب پوست و استخوان پاک کرده

دہ آثار تا ہمین صندل سفید گاوزبان گل گاوزبان خولنجان شقاقل قاقلین ہر یک پنج تولہ نعناع سیزدہ تولہ عنبر اشہب سہ ماشہ بدستور عرق کشند شربتی
یک فنجان و در نسخہ دیگر کہ بمالیخولیای مراقی ہم نافع و زرنباد برگ پودینہ سیزدہ تولہ عرق صندل پنج آثار و برگ ریحان و برگ ترنج سبز ہر یک دہ تولہ
و بید مشک دو آثار زیادہ است شربت از پنج تا دہ تولہ عرق تنبول بمنافع مذکورہ برگ تنبول پختہ یکصد عدد گل سرخ قرنفل گاوزبان ہر یک پاو آثار گل
گاوزبان ابریشم خام ہر یک دو نیم دام صندل سفید چہار تولہ مشک دو ماشہ گلاب یک شیشہ آب بقدر حاجت بدستور عرق کشند شربتی نہ تولہ عرق صندل
مرکب برای امراض بارد و رطب قلب معمول صندل سفید چہار تولہ ابریشم خام دو تولہ گل گاوزبان ہفت تولہ قرفہ بادرنجبویہ فرنجمشک پوست ترنج بہمن سفید
ہر یک سہ تولہ گلاب چہار شیشہ عرق بید مشک یک شیشہ عرق بادرنجبویہ عرق گاوزبان ہر یک دو شیشہ یکشبانہ روز خیسانیدہ مشک سہ ماشہ عنبر شش ماشہ
در پنجہ بستہ عرق کشند شربتی از یک فنجان تا دو فنجان بادوار المسک حار وغیرہ آن عرق دارچینی مرکب بمنافع مذکورہ دارچینی ہفت تولہ بہمنین تودرین زرنب
زرنباد اندر جو شیرین خولنجان برگ فرنجمشک ہر یک سہ تولہ گل گاوزبان سازج ہندی اشنہ قاقلین قرفہ جوزبوا بسباسہ سنبل الطیب ہر یک
دو تولہ گاوزبان بادرنج قرنفل عود ہندی پوست ترنج نانخواہ بوزیدان ہر یک یک تولہ در عرق صندل سادہ و عنب الثعلب بادرنجبویہ گلاب
ہر یک دہ آثار عرق کشند شربتی یک فنجان عرق گاوزبان عنبری نافع خفقان بارد و مقوی قلب گل گاوزبان نیم رطل گل سرخ بسفائج اسطوخودوس
ہر یک دہ درم صندل سفید چہارم حصہ گل گاوزبان گلاب بید مشک ہر یک یک رطل مشک عنبر ہر یک نیم درم شربتی دوازدہ درم بجہت عرق بہار
دافع خفقان و غشی و ضعف و نزلہ گل ترشاوہ پنج آثار گلاب یک آثار بادیان مویز منقی کشمش ہر یک پون پاو عود زرنب بہمنین شقاقل ہر یک یک تولہ عنبر اشہب
نیم درم در پانزدہ آثار آب تر کنند و پنج آثار عرق کشند و گاہی اضافہ نمودہ میشود برگ پان صد عدد ہیل دارچینی قرنفل ہر یک یکدام دھرلہ یاقوتی
میخورانند عرق شہد نافع بیخوابی و خفقان سوداوی و مرطب بدن آب زردک آب سیب آب ہندوانہ ہر یک سہ آثار شیرہ تخم کاسنی شیرہ تخم خیارین شیرہ
مغز تخم کدو شیرہ تخم کاہو ہر یک نیم پاو شیرہ مغز بادام پاو آثار گل نسرین نیلوفر نیمکوفتہ گل گاوزبان ہر یک پنج تولہ شیرہ تخم خشخاش سفید چہار تولہ
بہ شیرین پارچہ پارچہ کردہ نیم پاو گلاب عرق کیوڑا عرق نیلوفر عرق گاوزبان ہر یک یک پیالہ شیر بادہ گاو دہ آثار بدستور عرق کشند نوع دیگر نافع
خفقان سوداوی و مالیخولیا و مقوی قلب و در ازالہ یبوست بیعدیل ست و مفید [illegible] بخصوص [illegible] شیر تازہ گاو دوازدہ آثار عرق
گاوزبان چہار آثار عرق نیلوفر گلاب ہر یک سہ آثار عرق بید مشک [illegible] سفید تخم کاسنی ہر یک نیم آثار در دیگ انداختہ بدستور عرق کشند چہاردہ
آثار و اگر مناسب دانند [illegible] صندل [illegible] عدد در گلاب و عرق گاوزبان ہر یک نیم پاو [illegible]
چون نصف [illegible] شربت انار شیرین یا شربت سیب یا نبات شیرین کردہ بنوشند مفرح حار معمول در مالیخولیا و خفقان بلغمی سعد زرد ورد قرنفل
سنبل الطیب مصطکی اسارون زرنب زعفران ہر یک سہ مثقال بسباسہ قاقلہ کبار و صغار جوزبوا ہر یک یکنیم مثقال عود خام چہار و نیم مثقال
عسل ہفتاد مثقال علی الرسم [illegible] نیم مثقال مفرح دافع خفقان [illegible] دو عدد [illegible] آملہ [illegible] دو عدد مربای ہلیلہ یک عدد
شربت انار شیرین پنج تولہ گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان زرنباد [illegible] طباشیر قرنفل صندل سودہ ابریشم مقرض دانہ ہیل فرنجمشک ہر یک یکدرم زعفران
گلاب سودہ کشنیز مقشر ہر یک دو درم گلقند نسرین یکچند قند سفید و چند ورق نقرہ نیم درم ماء اللحم کہ بجہت خفقان بارد و برای ناقہین نافع
و مقوی قلب حیوان شربت یکعدد جوزہ مرغ نر دو عدد مصطکی قرنفل دارچینی ہیل صندل سفید ہر یک دو تولہ کشنیز مقشر گل گاوزبان برگ
گاوزبان ہر یک چہار تولہ مشک ترکی عنبر اشہب ہر یک سہ ماشہ عرق بید مشک دو شیشہ گلاب ہفت شیشہ بطور متعارف چہار شیشہ عرق کشید
و در نسخہ دیگر زرنباد قرنفل یکدام دارچینی پنج تولہ است ایضاً گوشت بغلی بکسہ قلوہ مرغ یک قطعہ دراج دو عدد کنجشک ہفت عدد
سیب ولایتی پنجاہ عدد قرنفل فرنجمشک بہمنین سفید درونج عقربی ہر یک سہ درم قاقلہ صغار صندل سفید گل گاوزبان پوست ترنج
عود غرقی سازج ہندی ہر یک دو درم دارچینی ہشت درم پوست بیرون پستہ چہار درم مصطکی مشک ہر یک یکدرم عنبر اشہب نیم درم گلاب

عرق بیدمشک هریک سه رطل عرق گاوزبان دو رطل شربتی پانزده مثقال مجرب ست نوع دیگر نافع امراض باردهٔ قلب ومقوی آن گوشت بزغاله آثار
بٹیر پانزده عدد مرغ یکعدد درونج عقربی بسفائج زرنب گل گاوزبان هریک سه توله اشنه ساذج هندی زرنباد هریک شش توله بادرنجبویه ابریشم خام
هریک نه توله چوب چینی سعد کوفی برگ فرنجمشک هریک پنج توله گل سرخ تازه تاقلین هریک هفت توله مشک عنبر هریک دو ماشه بدستور مقرر مرتب
سازند شربتی از هفت توله تا بست توله نوع دیگر معمول حکیم اکمل خان در مالیخولیا وخفقان سوداوی وبرای ناقهین وضعف قلب کبوتر نه عدد و
دراج بٹیر هریک پانزده عدد مرغ جوان سه عدد گنجشک نر پنجاه عدد گوشت حلوان سه آثار زرشک پاو آثار آب بهی آب سیب آب انار شیرین آب
ناشپاتی هریک یکسیر صندل سفید سائیده چهار توله کشنیز خشک گل سرخ هریک سه توله گاوزبان نه توله اسطوخودوس دو ونیم توله گل گاوزبان هشت
توله بادرنجبویه گل نیلوفر هریک شش توله ابریشم خام چهل توله تخم فرنجمشک بالنگو هریک سه توله عود غرقی پوست ترنج هریک چهار توله گلاب عرق
گاوزبان عرق نیلوفر هریک یک سیر عرق بیدمشک دو سیر مشک نه ماشه عنبر پنج ماشه زعفران نه ماشه طباشیر پنج ماشه دانه الایچی سفید سه ماشه قرنفل
دارچینی هریک یک توله بدستور متعارف طیار سازند واگر مزاج حار باشد کافور افزایند ودر بعضی ادویه حاره لکا هند نوع دیگر تالیف والد حکیم علویخان
عظیم المنافع از برای امراض بارده ومقوی قلب وجمیع اعضای رئیسه وگرده است وخفقان وغشی بارد وضعف باه از برودت را نهایت
مفید ومجرب ست گوشت برهٔ فربه چهار پایه گوشت بزغالهٔ فربه که از استخوان وچربی جدا کرده باشند یک من تبریزی مرغ فربه سه قطعه
دراج چهار قطعه سنگ خواره یعنی لوه هفت قطعه گنجشک نر خانگی سی وپنج قطعه کبوتر خانگی نو پرواز آمده هفت قطعه همه را از چربی واستخوان جدا کرده
ورق نموده در پاتیل نقره کباب نیم خام نمایند پس دارچینی سلیخه صعتر عود هندی عود صلیب اسطوخودوس قرنفل مصطگی رومی نانخواه خولنجان
زرنباد صندل سفید شقاقل جوزبوا بسباسه دانه هیل سنبل الطیب ساذج هندی دانه هیل هریک یک مثقال نیمکوفته داخل کرده بقدر احتیاج
آب بپروی آن کرده عرق کشند واگر عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی یکمثقال بر دهان نیچه بندند خوب ست ودر نسخهٔ دیگر وزن همه ادویه دو دو مثقال
وعنبر دو دانگ ست وگلاب سه من تبریزی وعرق بیدمشک یک من تبریزی داخل ست ومشک مطروح یاقوتی نافع اصحاب مالیخولیا وخفقان وتقویت
وتفریح دل کند ومقوی دماغ ست مروارید ناسفته یاقوت فادزهر معدنی عقیق کهربا بسد یشب هریک یکمثقال ابریشم مقرض صندل بگلاب سوده
عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان ساذج هندی درونج عقربی زعفران فرنجمشک پوست ترنج هریک یکدرم کشنیز مقشر گل نسرین بهمنین دانه
هیل لاجورد مغسول افتیمون هریک دو درم مشک عنبر هریک نیم درم مربای هلیله مربای آمله هریک سه عدد شربت انار ولایتی شش توله
ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم جواهرات را در گلاب یا عرق کاوی یا عرق بیدمشک صلایه کرده وخشک مربی دور کرده سائیده ودیگر ادویه کوفته
بیخته بسه چند قند مقوم بگلاب بسرشته پس اوراق داخل نمایند خوراک دو مثقال یاقوتی جار مقوی اعضای رئیسه نافع امراض بارده ومعمول ست
جند بیدستر سنبل الطیب سعد کوفی دانه هیل دارچینی قرفه ورق نقره بهمنین هریک سه ماشه خولنجان فرنجمشک درونج عقربی ابریشم مقرض اسطوخودوس
بادرنجبویه اسارون وج تمکی هریک دو درم زعفران قرنفل مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ بوزیدان مصطگی هریک یکنیم درم عنبر اشهب یکدرم
مشک نیم درم عسل یک وزن قند سفید دو چند ادویه بدستور مقرر مرتب سازند نوع دیگر برای تقویت دل ودماغ بارد مزاج یاقوت سرخ مروارید
هریک دو درم کهربا مرجان هریک یکدرم بگلاب صلایه نمایند ابریشم مقرض بادرنجبویه گاوزبان گل نسرین هریک یکمثقال زعفران عود غرقی قرنفل
سنبل الطیب زرنباد گل سرخ هریک یکدرم مشک عنبر جدوار خطائی هریک نیم درم ورق طلا نیم مثقال رب سیب رب بهی هریک پنج توله مربای آمله
صلایه کرده ده عدد بعرق بیدمشک وگلاب وعرق بهار سه چند ادویه قند بقوام آورده آمیزند نوع دیگر که عجیب التالیف وشریف الترکیب یاقوتی
نیم درم مروارید ناسفته چهار درم کهربای شمعی آملهٔ منقی هریک سه درم گاوزبان گل سرخ هریک پنج درم بادرنجبویه سه نیم درم ساذج هندی دارچینی
هریک دو درم تخم بادرنجبویه دو نیم درم زرنباد زعفران عود هریک یکنیم درم سنبل الطیب سلیخه خیربوا قاقله حجر ارمنی مغسول بابدل آن لاجورد

مغسول مشک خالص هر یک نیم درم کندر یکدرم پاو با لاتمام درونج عقرب اشهب اسطوخودوس هر یک یکدرم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه شربت یکدرم
اقوال جهره صاحب کامل گوید که اگر خفقان از برودت باشد باید که علاجش مثل علاج سوء مزاج بارد و رطوبی قلب نمایند و این دوا خفقان حادث
از برودت را نیز نافع فرنجمشک عود هندی قرنفل جند بیدستر هر واحد یکدرم کهربا پوست ترنج گل قرسی هر واحد سه درم مشک یکدانگ کوفته بیخته آمیخته
بعسل مصفی شهد مقوم سرشته از یک دانگ تا نیم درم با آب بادرنجبویه بدهند و اگر خفقان از قبیل بخارات سوداویه باشد دوا المسک هر واین سفوف دهند
هلیله سیاه وکابلی و آمله وتخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه وگاوزبان وافتیمون وگل ارمنی واسطوخودوس وعود هندی وسعد وقرنفل وکشنیز خشک هر واحد
سه درم کهربا وبسد ومروارید وابریشم محرق وحجر لاجورد هر واحد یکنیم درم تخم خرفه ومغز تخم کدو هر واحد چهار درم همه را باریک سایید بقدر یک درم با شربت
سیب یا عرق بادرنجبویه بدهند **ابوالحسن** گوید که علاج خفقان بارد تسخین قلب است مثل جلنجبین شربت شراب و استعمال دواء المسک و بوییدن
گلاب که دران عود و پوست ترنج و مصطکی جوشانیده باشد و شمیدن غالیه و مشک و پوشیدن لباس ممسک و تغذیه بگنجشک وگوشت بریان که بران
شراب پاشیده باشند و اگر در جسم خلط غلیظ باشد بحب صبر و حب اسطوخیقون تنقیه نمایند و شرب سکنجبین قی آورند و اگر خفقان حادث از رطوبت باشد
تنقیه بدن کنند و فوتنج و نعنع خشک کهربا کوفته بیخته بشربت سیب دهند و نخود آب با گوشت بریان غذا سازند قرشی و سعدید خضر نوشته اند که در
خفقان بارد اشربه حار مثل شربت سیب ممسک و شربت ابریشم و تخم ریحان بعرق گاوزبان وعرق قرنفل ومفرحات حاره با قوتیه وغیره دهند و تریاق کبیر
نافع است وجوارش تفاح و سفرجل و اترج که با افاویه حاره مثل قرنفل وقاقله وقرفه ساخته باشند بدهند وعرق گاوزبان با تخم بادرنجبویه وتخم ریحان و شکوفه
زعفران استعمال نمایند و مشمومات حاره مثل ریحان و منثور و قرنفل و ترنج ولیمو و نارنج و برگ و شکوفه آنها و عود و مشک و عنبر بیویند و اغذیه فراریج
و دجاج مطنجن بمزورد دارچینی و قرفه و دارفلفل و بسباسه و فلفل و زعفران یا مطبوخ بشکر و پسته و یا بعسل و برنج و زعفران و اسفیدباجات قلیها و ماء اللحم و گنجشک
و قنابر و دهند و از بقول بادروج و نعناع و فرنجمشک بکار برند و بر سینه روغن بان یا سوسن یا زنبق بمالند و اگر درین روغنها قدری مشک و
زعفران و سنبل و غالیه آمیزند اولی بود و علاج خفقان حادث از سوء مزاج یابس یا رطب بدانچه مضاد آنها باشد از ادویه و اغذیه و مشمومات
حاره و بارده مخلوط برطبه و یابسه باید کرد و اگر ماده بارد بلغمی باشد بمسهلات لینه و حقنه لینه تنقیه نمایند و بعد ازان دواء المسک حلو وجوارش
عود و تفاح و اترج دهند و ریوند چینی کرم ناخورده یکمثقال حشیش غافث نیم درم باریک سوده در شربت پوست بیخ کاسنی هفت درم آمیخته از مجربات
استاد من است و کذا نعناع و شب و عود و حب الآس **ابوسهل** گوید که هرگاه خفقان از رطوبت باشد جند بیدستر و فوتنج جبلی استعمال نمایند و نافع تر
ازان دواء المسک مثرودیطوس و تریاق کبیر و شلیثا است چون هر واحد ازین بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه بخورند و این سفوف نیز نافع مسکن خفقان
خشک کهربا هر واحد پنجدرم بسد خیر بوا هر واحد سه درم قرنفل فلفل هر واحد دو درم کوفته بیخته دو درم با آب سیب بخورند و این نیز نافع خفقان بارد است
گاوزبان درونج زرنباد هر یک دو درم سائیده یکنیم درم بشراب خورند و دوای نافع برای خفقان حادث از مره سوداء الیست سازج هندی فرنجمشک بادرنجبویه
تخم کرفس انیسون اشنه هر واحد سه درم بسد مروارید هر واحد پنجدرم صبر سقوطری ده درم افتیمون هفت درم افتیمون دو درم زعفران چهار درم بادرنجبویه هشت درم
مشک دو درم خوراک یکدرم با آب مطبوخ افسنتین و این دوا برای خفقان حادث از برودت نافع کهربا جند بیدستر هر واحد درم پوست ترنج نیم درم
فرنجمشک نیم درم کوفته بیخته با آب پوست ترنج بخورند و ایضاً برای خفقان بارد مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج
هیل بوا جوزبوا هر واحد مثقال مشک یکدانگ بشراب ریحانی قرص سازند و این دوا برای خفقان و وحشت و هم نافع است مصطکی دارچینی تخم بادروج فرنجمشک
تخم بادرنجبویه تخم تمام تخم مرزنجوش زنجبیل دارفلفل مساوی کوفته بیخته و از جمله ده درم گرفته مروارید بسد کهربا ابریشم خام بهمن سفید بهمن سرخ
سازج هندی هر واحد یکدرم مشک خالص نیم درم آمیخته بعسل با هلیله مربی بسرشند و ایضاً برای خفقان و فزع سنبل دارچینی زراوند هر واحد دو درم پوست
ترنج یکنیم درم با شعرانی که دران گاوزبان جوشانیده باشند بخورند و ایضاً سنبل دارچینی سازج قرنفل سعد هر واحد درم مربا جوز عود

هر واحد نیم درم بشربت سیب بدہند و این دوا برای خفقان حادث از سودا و تنقیہ کیموس مع دماغ وادی مفید بلیلہ سیاہ و کابلی ہر واحد دو درم افتیمون قرنفل
ہر واحد نیم درم جلبہ ابرہ ثلث درم دواء المسک ہمراہ آمیختہ بشراب ریحانی بخورند و ایضاً برای خفقان نفع خشک کہربا ہر واحد نیم درم بسد بریان ہیل واحد
دو درم قرنفل نیم درم کوفتہ بیختہ دو درم با آب سیب بخورند و ایضاً کہربای بریان بسد سعد شب یمانی بریان ہر یک سہ درم زرا وند مدحرج
درونج ہر واحد نیم درم مشک یک دانگ مروارید سنبل الطیب ہر واحد یک درم کشنیز خشک ابریشم ہر یک درم کوفتہ بیختہ سہ درم با آب سیب بخورند بو علی گوید کہ در
خفقان حادث بسبب خلط بلغمی واجب است کہ استفراغ نمایند باوریہ کہ تا ثیر آنہا بقلب برسد و اوفق آنہا ایا رجات کبار مخرجہ رطوبات لزجہ است
و علاج خفقان حادث بسبب ورم سوداوی فصد و تعدیل کبد است بدانچہ در باب آن مسطور گردد تا آنکہ سدد و استوار نگردد و اگر صرف خلط سوداوی
باشد علاج و دران تنقیہ مثل ایارج روفس و لوغاذیا ست و ہر آنچہ خلط سوداوی را از مکان بعید استفراغ نماید و ہم او گفتہ کہ علاج خفقان بارد اگر با
مادہ باشد استفراغ بطریقیکہ مسطور شد باید کرد و از آنچہ در بلغمی رطب از ان تجربہ شدہ خواہ مادہ در ناحیہ قلب باشد یا در ناحیہ معدہ انیست
کہ بگیرند غاریقون نیم درم شحم حنظل یک دانگ و تربد یک درم و مقل یک دانگ و مشک نیم دانگ زعفران ہر واحد یک طسوج و عود ہندی یک دانگ نمک نفطی ربع درم
و آن یک شربت است و انچہ در سوداوی تجربہ رسیدہ انیست بلیلہ سیاہ و کابلی ہر واحد یک درم افتیمون نیم درم حجر ارمنی ربع درم و این نیز یک شربت است
و دواء المسک مرتبہ درم بشراب ریحانی بمقدار یک دران دوا گداختہ شود بخورند و اگر استعمال مسہلات قویہ بسبب ضعف قوت نتوانند یا دانجبین سکنجبین افتیمونی نشوند
و اگر ضعف مفرط باشد بر یادا نجبین اقتصار نمایند و مبالغہ در تقویت بدن و تولید خون صافی بسیار نمایند تا آنکہ اخلاط سوداویہ دران انحلال یابند
یا قوت احتمال مسہلات حاصل شود و گاہی در بدایات او بر سبیل ایارج فیقرا یکمثقال با افتیمون یک دانگ اقتصار نمایند و سکنجبین مید ہند و اما ادویہ
مبدلہ مزاج مثل تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک حلو و مر و دواء قیصر و شلیثا و جوارش عنبر و دواء قباد و مفرح کبیر و معجون نجاح و اقراص مشک است
و معجون بروقوی گرد مثل الفریا احتیاج افتد و گاہی نفع میکند آشامیدن اول مقدار یک نخود از قطعات باشی مثقال طلا کہ دران گاؤزبان ترکردہ باشند
و بہ نخود آب سحوم تنکہ شسیتہ کہ تر و قنا بر غذا سازند و از مرکبات دیگر این دوا مجرب است گاؤزبان سہ درم زرنباد درونج ہر واحد چہار درم شربت از ان
نیم درم در اول شب با او سعاد نخراودہ باید کہ با شراب ریحانی بخورند و دوا دیگر ہم آنست کہ دران ابرو جند بید ستر ست و در قول ابو سہل گذشت ایلاقی
و جماعتی گویند کہ در خفقان بارد تا کہ ہنوز مزاج مستحکم نگردد شراب صرف ریحانی مقداری کہ لائق باشد بنوشیدن مشک عود و عنبر سود دارد و غالیہ بر
سینہ طلا کردن و روغن نار دین بر بدن شربت سیب و دواء المسک خوردن در خفقان بارد زائل کند و قسط و سنبل و سعد و دارچینی و سک کوفتہ با آب سیب رطب
و شراب ریحانی سرشتہ ضماد کنند و سفوف کہربا و جند بید ستر کہ در قول ابو سہل گذشت بعسل سرشتہ بدہند و بوئیدنی امر کنند و اغذیہ مثل طعام صاحبان مزاج بارد
با دارچینی و ابازیر گرم مثل زیرہ و کرویا و نانخواہ دہند و گوشت عصافیر و کبوتر بچہ بریان و مطبوخ بتوابل موافق باشند و اگر با رطوبت بود اول تنقیہ بحب
اصطمخیقون و مرکب با ایارج فیقرا یا بحب قوقایا نمایند و اگر ایارج فیقرا یکمثقال و یک درم افتیمون سودہ با انگبین سرشتہ بدہند سود دارد و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج
لوغاذیا و شبیار و سیلوس موافق بود و اگر قی کردن آسان باشد قی نمایند و بعد تنقیہ دواء المسک حلو و مفرح حار بنوشانند و بادزہر و سفوف کہ دران شکر است و سہ درم در
قول ابو سہل گذشت با شربت افسنتین کہ دران تربد دو درم و شکر و انجل نیست بقدر بیست درم ہمگی مرہم بدہند و اگر خفقان با مادہ سوداوی باشد تولد سودا از بلغم بود
اول مسہل با این حب بدہند تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس بلیلہ کابلی ہر واحد یکجزو ایارج فیقرا نیم جزو عود ہندی نیم جزو حب سازند شربت از دو درم تا سہ درم یا تربد
افتیمون ہر واحد یک درم شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی مغسول ہر یک ربع درم سقمونیا نمک نفطی مقل ہر واحد یک دانگ خربق سیاہ نیم دانگ اسطوخودوس ثلث درم حب سازند چنانچہ
رسم است و اگر تولد سودا از صفرا باشد تنقیہ با این حب نمایند تربد افتیمون سنای مکی شاہترہ ہر واحد یکجزو بلیلہ زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد مغسول و ثلث جزو
گل سرخ شکر سطلے یکجزو و ثلث ہمہ را کوفتہ با آب سیب شیرین حب بندند شربتی چہار درم و اگر مادہ مرض سوداوی صرف باشد این حب بسیار مید ہند تا دماغ و نواحی
ان و سینہ را پاک کند بلیلہ کابلی افتیمون ہر واحد یکجزو ایارج فیقرا یکنیم جزو اسطوخودوس دو ثلث جزو خربق سیاہ یک دانگ مصطگی عود خام استعمال ہر یک نیم جزو حجر ارمنی

وازتخم هندوانه کنند واین دوا مسمن بدن ست بگیرند میده گندم وآرد نخود هر کدام سه اوقیه تخم خرفه یک اوقیه تودری سرخ تودری سفید هر کدام ده درم مغز
بادام مغز پسته مغز فندق هر کدام یک … سائیده با روغن گاو وعسل ونبات بدستور حلوا مرتب سازند وهر روز یک اوقیه تناول نمایند واگر از آمله مربی هلیله مربی یک
عدد گاوزبان گل سرخ هر یک دو درم صندل سوده ابریشم خام گل گاوزبان هر یک یکدرم کافور قیصوری … چهار تولہ کشمش یک مثقال قند سپید معجون ساخته
بخورند مقوی قلب ست … مروارید ورق طلا ورق نقره ساده سوده با گلاب وعرق گاوزبان وقند خوردن نیز برای تقویت قلب نافع والضا برای
ضعف قلب لطیفه خون … خمیره صندل شربت انار … گاوزبان ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سفید گل سرخ گل … هر یک نیم تولہ کوفته
بیخته شکر سفید دو چند آمیخته بخورند … یاقوت علوی خان همراه عرق گاوزبان … مجرب ست ذکر بعض ادویه مرکبه که در تقویت قلب معمول
ست جوارش مقوی قلب نافع خفقان … مربای هلیله پنج عدد مربای آمله چهار عدد دانه هیل سه ماشه … مقشر یک تولہ …
بقدر حاجت نبات سفید … ادویه … مربیات را … بعد از آن … کرده … سائیده ادویه دیگر کوفته
بیخته بقوام نبات بیامیزند واگر صندل سفید بگلاب سوده وزهر مهره سوده وطباشیر وورق نقره بقدر مناسب افزایند قوی تر گردد واگر مزاج بسیار گرم
نباشد بقدر یک دو ماشه مصطگی ودرونج اضافه نمایند جوارش صندلین مقوی دل ودماغ وحابس اسهال صفراوی ودافع خفقان مروارید ناسفته
مرجان هر یک نیم درم صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده ده درم صندل سرخ بدستور سوده پنج درم طباشیر سفید تخم خرفه مقشر بریان کشنیز خشک
بریان پوست بیرون پسته هر یک دو درم مصطگی زعفران هر یک یک درم مشک تبتی نیم درم آب تمر هندی … ترنج … ده درم گلاب … درم قند سفید
یک من قند را در گلاب بقوام آورده در آخر قوام آب ترنج داخل ساخته بقوام آرند وادویه سرشته معجون سازند خوراک از سه درم تا پنج درم جواهر مهره
که برای تقویت اعضای رئیسه افزایش روح وحرارت غریزی از یاقوتیها در عمل قوی ست فادزهر شش درم مروارید ناسفته لاجورد یاقوت
سرخ یاقوت کبود یاقوت زرد لشب سفید … سبز عقیق ورق نقره مصطگی هر یک دو درم ورق طلا جدوار تبتی … اصلی … عنبر اشهب مشک خالص
مومیائی اصلی هر یک یکدرم همه را باریک سوده بار در گلاب سحق کرده بقدر کنار … بسنگ خوری خوب مهره نمایند وورق طلا بر آن چسپانند خوراک از
دو سرخ تا یک … دو رتی … با مرجان ولعل وفیروزه … داخل ست حب جدوار که برای تقویت قلب ودماغ وارواح قائم مقام جواهر مهره ست
جدوار ورق طلا هر یک شش ماشه مشک خالص عنبر اشهب زعفران ورق نقره هر یک سه ماشه درعرق بیدمشک یا گلاب یا کیوڑا یا بهار بقدر نخود
حب بندند خوراک از یک حب تا سه حب خمیره صندل مقوی قلب صندل سفید بگلاب سوده مروارید بگلاب صلایه کرده طباشیر هر یک یکتوله
گل گاوزبان کشنیز مقشر هر یک دو تولہ … بیدانه سه تولہ خرفه مقشر چهار تولہ دانه هیل شش ماشه ورق نقره ورق طلا هر یک دو ماشه عنبر اشهب دو ماشه
نبات پانزده تولہ درعرق گاوزبان عرق صندل عرق نیلوفر هر یک پانزده تولہ بقوام آورده ادویه کوفته بیخته آمیزند وعنبر واوراق را بعد فرود آوردن
آهسته آهسته داخل نمایند نوع دیگر از علوی خان نافع ضعف قلب صندل سفید ابریشم مقرض هر یک شش ماشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ هر یک
یک تولہ نیلوفر دو تولہ الائچی زعفران هر یک دو ماشه قند سفید سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند شربت … دو مثقال خمیره مروارید که در
تقویت اعضای رئیسه سریع الاثر ست مروارید ناسفته لشب سبز هر یک … زهر مهره خطائی چهار ماشه قند سفید پاؤ سیر شربت سیب شیرین نیم پاؤ
عرق بیدمشک گلاب نیم پاؤ عرق صندل عرق گاوزبان پاؤ پاؤ آثار ورق طلا … ماشه ورق نقره یکتوله بدستور مقرر تیار سازند نوع دیگر معمول حکیم شریف خان
ابریشم گل گاوزبان از هر یک سه ماشه مروارید یاقوت هر یک شش ماشه مصطگی کهربا هر یک چهار ماشه مرجان صندل سفید … سه ماشه زهر مهره شش ماشه
بگلاب سائیده عرق گاوزبان گلاب عرق بیدمشک نبات هر یک پاؤ آثار شربت سیب شیرین هشت تولہ ورق نقره یک تولہ بطریق مشهور تیار
نمایند نوع دیگر مخترع والد حکیم ممدوح که بغایت مقوی دل ودماغ ست مروارید ناسفته یک تولہ لشب سوده کهربای شمعی صندل سفید سوده
طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید پاؤ آثار عسل کشمیری پنج تولہ درگلاب بیدمشک قوام نموده ادویه کوفته بیخته آن بسرشند نوع دیگر

جهت نقصان و تقویت دل و دماغ تالیف حکیم علوی خان مروارید ناسفته طباشیر صندل سفید ابریشم مقرض بهمن سفید هر یک پنج مثقال عنبر اشهب ورق نقره
ورق طلا هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ مشک تبتی نیم مثقال و سه قیراط نبات سفید گلاب بید مشک هر یک صد مثقال عسل مصفی بست و پنج مثقال
نبات را گداخته عسل را داخل نموده کف گرفته گلاب بید مشک داخل کرده بقوام آرند بعد ادویه را بسرشند شربت از یکمثقال تا دو مثقال خمیره
زهر مهره که قائم مقام خمیره مروارید است و در تقویت دل بے عدیل نبات سفید یا و آثار در گلاب یا عرق کاوی بقوام آورند و زهر مهره نگلابی دو مثقال خشک نموده
یک توله طباشیر شش ماشه سائیده در قوام شامل نموده حل نمایند نوع دیگر که تقویتی تر است زهر مهره سوده گاوزبان گل سرخ طباشیر هر یک یکدرم ورق نقره
عطر صندل هر یک نیم درم شربت انار شیرین و لایتی سه چند در کهرل کرده اول ورق نقره حل کنند بعده ادویه مسحوقه پس عطر آمیزند و نگاهدارند دو مثقال تناول
کنند خمیره زهر دار از حکیم علوی خان که در تقویت اعضای رئیسه مستعمل زهر مهره سبز یا نیم توله در عرق کیوڑه تا یک هفته صلایه کرده در مربای سیب هر بای آمله
از رخشه پاک نموده هر یک پنج توله قند سفید ده توله در عرق کیوڑه قوام ساخته عنبر یک درم به نبات سوده آمیخته بدارند شربتی از دو درم تا دو مثقال نوع دیگر
تالیف حکیم شریف خان اقسام خفقان را نافع بود و تقویت قلب بدید و تفریح تمام آورد و وسواس سوداوی زائل کند زهر مهره سائیده دو توله لاجورد مغسول بهمن
سفید ابریشم مقرض گاوزبان هر یک یکدرم ورق طلا و ورق نقره هر یک یک نیم درم عنبر اشهب یکمثقال گلاب بید مشک آب انار شیرین هر یک یک اوقیه نبات سفید
یک نیم پاو عسل سفید هفت توله شربت سیب هشت توله عسل و نبات و شربت را در آب حل کرده بر آتش گذارند و کف گرفته گلاب بید مشک و آب انار داخل
کرده بقوام آورده ادویه بسرشند خمیره یاقوت تالیف علوی خان که در تقویت قلب مجرب الثنیع است یاقوت رمانی پنج یا ده مثقال بگلاب کیوڑه و عرق بید ده
دوازده پاس بکهرل کنند و آب سیب و بهی شیرین و امرود و گلاب و عرق بید مشک هر واحد یک صد مثقال عرق صندل و گاوزبان هر یک پنجاه مثقال قند سفید
دو من طبی شربت سیب پانزده مثقال قوام کرده عنبر اشهب یکمثقال در کیوڑه گداخته فادزهر حیوانی لاجورد مغسول هر یک دو مثقال مع یاقوت مسحوق آمیخته
بعد چهار روز یکمثقال بخورند خمیره طلا از تالیف حکیم ممدوح ورق طلای یک مثقال تخم خرفه مروارید ناسفته دو نیم درم عنبر اشهب سه درم یاقوت رمانی
لعل بدخشی زمرد سبز هر واحد یک درم آب سیب و به و امرود و زرد گشت و انار شیرین نبات هر یک ده توله عسل بست توله بدستور مقرر بسازند شربتی از یکدرم
تا دو درم خمیره گاوزبان حار که بغایت مقوی دماغ و دل است و مزیل خفقان و غشی گل سرخ تراشه صندل سنبل الطیب اشنه هر واحد
یک نیم مثقال بادرنجبویه دو نیم مثقال گل گاوزبان پنج مثقال گاوزبان ده مثقال همه را در دو رطل آب و گلاب بجوشانند و جوشانده صاف نموده با یک
رطل قند قوام نمایند و کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یکدرم سائیده حل کنند شربت دو درم با عرق بید مشک و گلاب خمیره گاوزبان عنبری
مقوی دماغ و قلب و مفرح و مداومت آن مفید انواع مالیخولیا و اقسام خفقان گاوزبان سه اثار گل گاوزبان کشنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل
سفید تخم فرنجمشک هر یک یک توله عنبر اشهب یک نیم درم سوای عنبر همه را در دو آثار آب شب تر نموده صبح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده با نبات
یک آثار و عسل مصفی یاو آثار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند ورق طلا و نقره شش ماشه اضافه کنند هر چند که حل کنند خوب شود شربتی از یکدرم تا دو درم و
سه درم و چون درین ترکیب مروارید یاقوت زمرد زهر مهره یشب هر یک یکمثقال اضافه کنند حکم تریاق بهم رساند و در اسهال دموی و بواسیر انفع بود خمیره
ابریشم از اختراع نواب معتمد الملوک بعهد محمد شاه بادشاه که مقوی قلب حار است و دافع وسواس و خفقان حادث از اخلاط محترقه سوداویه و تفریح و
نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه گردد و معده است و اصلاح حال گرده نماید و گرمی آن زائل گرداند و ذیابیطس یا دفع عطش که از گرمی
گرده باشد دور کند و دیگر منافع بسیار دارد و هیچ ضرر درین ترکیب نیست و مجرب است ابریشم خام پنجاه مثقال در آب باران طلا تاب دو من عرق بید مشک
گلاب هر یک یک من تبریزی عرق گاوزبان عرق نیلوفر هر یک نیم من عرق بهل عرق صندل هر یک پنجاه مثقال دو شبانه روز بخیسانند بعده صبح بجوشانند
آنقدر که وزن آب رفته وزن عرقها بماند پالیده صاف نمایند و نبات سفید نیم من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین یا شربت سیب شیرین
شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت ترنج هر یک پنج مثقال داخل کرده بجوشانند و کف از او دور کنند و بقوام آورده مروارید ناسفته

واگر گرم خواهند تا چهارده پانزده سیر بگیرند چون یک آتشه طیار شود این ادویه سه شبانروز بخیسانند روز چهارم عرق دو آتشه کشند ادویه اینست قرنفل دو توله
صندل بگلاب سوده دو توله عنبر لادن سه توله عود یک توله نبات سفید یک سیر دارچینی سه توله گاوزبان سه دام ادویه نیم کوب کرده در عرق یک آتشه انداخته
بعد سه شبانروز عرق کشند و درین وقت صندل دو توله مشک یک ماشه عنبر لادن یک توله در پارچهٔ تنک بسته مهرهٔ آن در بهبکه اندازند و چون دو آتشه
طیار شود اگر موسم گلاب باشد پنج سیر برگ گل که زردی و سبزی آن دور کرده باشند بگیرند و در پارچهٔ پاکیزه بسته بسر دیگچه یا مرتبان چینی کنند و عرق دو آتشه
گرم گرم بران ریزند و لبریز نهند و نزد حدت کم شود استعمال کنند عرق شیر مقوی قلب و دافع خفقان کشنیز مقشر گاوزبان هر واحد دو توله گل نسرین الائچی خرد
نیم کوفته گل سرخ برادهٔ صندل گل گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام دو توله عود هندی یک توله مشک که در نیچه بندند بقدر یک ماشه شیر ماده گاو
پنج آثار آب بقدر ضرور بدستور عرق کشند عرق رنگتره مقوی و مفرح قلب و مقوی بدن آب رنگتره آب زردک آب نیشکر کشمش سبز هر واحد
ده آثار جوز بوا بسباسه هر یک چهار توله قرنفل دارچینی گل گاوزبان هر یک پنج توله شکر طبرزد پانزده آثار عود غرقی دو توله عنبر اشهب چهار ماشه مشک
سه ماشه عرق کشند و اگر خواهند که منشط نمایند پوست کنار صحرائی دو آثار همراه آب با کشمش و شکر طبرزد در خم اندازند هرگاه جوش خورد ادویه نیم کوفته
اندازند وقتیکه از جوش نشیند عرق ملائم کشند و زعفران و مشک و عنبر در صره بسته در بهبکه اندازند و بقدر برداشت نوشند عرق سیوتی
که بسیار خوشبو و مقوی دل و دماغ بارد است دارچینی چهار دام جوز بوا بسباسه هر یک دو دام برگ تنبول سفید صد عدد گل نسرین یک سه آثار زعفران
چهار ماشه بدستور عرق کشند عرق فواکه جهت تقویت قلب حار بی نظیر و در امراض سوداویه قلب حکم تریاق دارد و تسکین حرارت معده
و قلب نیز کند معمول و مجرب آب انار ولایتی شیرین آب بهی شیرین آب سیب شیرین آب ناشپاتی هر یک یا نیم سیر آب لیموی شیرین سه آسیر آب کاهو سبز
یک نیم سیر آب کشنیز سبز یک سیر آب زردک آب کدو هر یک سه اسیر آب هندوانه آب خیار هر یک یک سیر پاو بالا گاوزبان گل نیلوفر بادرنجبویه ابریشم مقرض
صندل سفید هر یک پاو سیر طباشیر سفید شش توله کشنیز مقشر نیم پاو شیر سیزده آثار همه را با شیر در دیگ کرده عرق کشند عرق عنبر در تقویت دل و
دماغ و جگر بیعدیل و جهت رفع غشی هر قسم و اعادهٔ قوت بسیار سریع الاثر است چنانچه بعضی زنان از کثرت خروج خون حیض و بعضی مردان از افراط جریان دم
بواسیر بحالت تباه رسیده بودند بمجرد آشامیدن این عرق بحال آمدند و فوائد عجیبه و غریبه ازین عرق مشاهده نمودند مشک خالص یک مثقال عنبر اشهب
مصطکی رومی هر یک دو مثقال زرنباد عود غرقی کبابهٔ خندان اشنه سنبل الطیب بهمنین شقاقل مصری ساذج هندی دارچینی زعفران قرنفل
تودریان گل سرخ طباشیر سفید قاقلهٔ کبار و صغار خس پوست ترنج ابریشم خام صندل سفید برگ ریحان تازه سعد کوفی قرفه کشنیز خشک گل گاوزبان
انیسون درونج عقربی پوست بیرون پسته هر یک پنج مثقال آب سیب ولایتی نیم سیر عالمگیری آب انار ترش یک سیر عرق بید مشک عرق
گاوزبان عرق بادرنجبویه هر یک دو نیم سیر گلاب قسم اول پنج سیر دواهای کوفتنی نیم کوفته همه را با عرقها یکجا کرده شب نگاه دارند و صباح آب سیب و انار هم
داخل کرده در دیگ انداخته عنبر و مشک در نیچه بسته عرق کشند قدر خوراک از یک فنجان قهوه خوری تا چهار فنجان و طبیب را بحسب مزاج و حالت
مریض درین عرق بعضے تصرفات جائز است چنانچه جهت تقویت معده آب بهی یک سیر و جهت تسخین و تقویت آن بهارنارنج پنج مثقال و جهت حابس
طبیعت گل سنجد یا سنجد داخل کنند عرق ابریشم علوی خان که در تقویت قلب مجرب است ابریشم خام پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک
صندل سفید هر یک ده مثقال بهمنین خولنجان ساذج هندی هر یک پنج مثقال گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی دانه هیل هر یک
سه مثقال نعناع خشک هر یک شش مثقال زعفران عنبر اشهب هر یک یک مثقال آب سیب و بهی و امرود و گلاب و عرق بید مشک عرق
دارچینی هر یک نیم من تبریزی برگ تنبول یک صد عدد شربتی یک فنجان غالیه تقویت قلب و دماغ نماید و خفقان را نافع آید عنبر اشهب چهار
ماشه عود هندی هفت ماشه صندل سفید سه درم مشک دو ماشه عنبر را بگلاب گرم بگدازند و دیگر ادویه سائیده بیامیزند و ببویند الکحل
مقوی قلب معمول گل گاوزبان گل نیلوفر گل سرخ گل بید مشک تازه طباشیر هر یک یک توله برادهٔ صندل سفید چهار توله قرنفل

الایچی سفید دارچینی هر یک چهار ماشه مرغ جوان یک قطعه ادویه را با گوشت مرغ خوب بکوبند که یکذات شود پس بگلاب عرق بید مشک آب صاف بقدر حاجت
عرق کشند نوع دیگر نافع برای ضعف قلب جهت ورم و حرم و عطش دور و رحم هنگام آمدن حیض مجربست گوشت بزغاله فربه یکمن و چهار یک من تبریز مرغ
جوان فربه دراج تیهو هر یک پنج قطعه مجموع را از چربی و استخوان پاک کرده ورق ورق تراشیده در دیگ نقره کباب نیم خام نموده طباشیر سفید کشنیز مقشر خارخسک هر یک
دو و نیم مثقال فوه دو مثقال غنچه گل سرخ گل گاوزبان هر یک ده مثقال دارچینی دانه هیل هر یک یکمثقال و دو دانگ نیم کوفته داخل کرده عرق بید مشک عرق گاوزبان
عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر عرق خارخسک آب انگور هر یک دو رطل آب خالص بقدر ضرورت داخل ساخته عرق کشند پس عرق مذکور و عنب الثعلب گل بنفشه هر یک
بست و پنج مثقال صندل سفید هفت و نیم مثقال گل گاوزبان پنجاه مثقال گل سرخ تازه دو رطل گل سیوتی یک رطل داخل کرده بمرتبه دوم عرق کشند و در وقت
عرق کشیدن عنبر اشهب مشک خالص زعفران هر یک یکمثقال در کیسه کتان بسته در ظرفی که در آن عرق چکد اندازند نوع دیگر که بجهت تقویت اعضای رئیسه
دماغ و معده مفید است شیره مغز بادام شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین هر یک چهار مثقال خس هندی ساذج هندی صندل گل سرخ گل نسرین کشنیز مقشر
ثعلب مصری هر یک سه مثقال دانه هیل قاقله ابریشم مقرض گاوزبان گل گاوزبان پوست ترنج پنج مثقال تخم ریحان تودری بادرنجبویه برگ بید عود هر یک
دو مثقال سنبل الطیب زرنباد جعفر کبابه اشنه زرنب خولنجان سعد قرنفل طباشیر دارچینی درونج نارمشک بسباسه فرنجمشک هر واحد مثقال برگ تنبول
بست و پنج عدد جمیع ادویه را از زمین کوفته سه شبانه روز در آب گلاب تر کنند و گوشت بزغاله یک ساله بهفت آثار انبساط استخوان جدا کرده آب یخنی برآورده با ادویه آمیخته
عرق کشند و زعفران و عنبر و مشک هر یک نیم مثقال را در صره بسته بر دهان نیچه بندند که عرق بر آن چکد و اگر گرم زیاده خواهند عوض گوشت حلوان
گوشت طیور اندازند پس مرغ یک قطعه دراج دو قطعه تیهو چهار قطعه کنجشک سیزده قطعه از تمام اینها که پاک و صاف باشند کباب نیم خام کرده یا آب یخنی برآورده
با ادویه عرق کشند معجون طلا که نهایت مقوی و مفرح است طباشیر چهار و نیم ماشه دانه هیل درونج عقربی عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان بهمن سفید
تودری سفید بوزیدان هر یک سه و نیم ماشه سنبل الطیب ساذج هندی سعد کوفی ابریشم مقرض هر یک دو و نیم ماشه دارچینی سه ماشه بسباسه جوز بوا
گل سیوتی گلنار هر یک دو ماشه قرنفل یک ماشه مروارید ناسفته دو توله یاقوت سرخ لعل بدخشی زمرد بی جرم خوش رنگ هر یک یکتوله کهربای شمعی
بسد مهره خطائی هر یک سه ماشه یاقوت کبود زبرجد هر یک شش ماشه بسد مرجان سنگ یشب هر یک نیم ماشه رب انار ولایتی رب بهی رب ناشپاتی رب
سیب هر یک نیم پاو آب انگور شیرین دو توله شهد خالص پاو آثار نبات سفید نیم آثار و نیم پاو عرق کیوره و گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آثار مشک خالص ماشه
عنبر اشهب یک و نیم توله زعفران سه ماشه ورق طلا دو و نیم توله بدستور یاقوتی مرتب سازند خوراک دو ماشه نوع دیگر که در تقویت قلب و تفریح مستغنی از سایر تدابیر
ست نبات سفید نیم سیر عسل مصفی هفت دام آب سیب نیم پاو و دو شاب سه دام و گلاب بقدر حاجت بقوام آورده عنبر اشهب با نبات صلایه کرده یک توله
و در آن حل سازند بعده ورق طلا یکهزار عدد و نیم یاس نداخته خوب حل کنند بعد از آن مشک خالص نیم توله صلایه کرده داخل نموده چندان بر هم زنند که یکذات شود و برای
سفید رنگی آن سفیدی بیضه مرغ سه عدد اضافه کرده می آید مفرح یاقوتی بارد حکیم علی که در تقویت دل گرم مزاج بی نظیر است و مقوی جمیع اعضای
رئیسه است و معمول یاقوت رمانی لعل بدخشی یشب کافوری ورق نقره کافور قیصوری هر یک یک ماشه بسد گل ارمنی کزمازج تخم مورد گل بنفشه گلنار فارسی
ورق طلا عنبر اشهب مشک تبتی هر یک یک ماشه مروارید ناسفته بادرنجبویه گاوزبان تخم فرنجمشک زعفران آمله منقی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم شبت هر یک
پنج ماشه صندل سرخ صندل سفید هر یک یکتوله و سه ماشه زرشک دو و نیم توله طباشیر سفید هفت ماشه تخم کاسنی ده ماشه شربت انار شیرین شربت سیب
شربت حماض هر یک چهار توله و دو ماشه عرق کاسنی ده توله نبات سفید شش توله عسل مصفی بست توله عرق بید مشک چهار توله بدستور مرتب سازند بجهت
خائفین محرورین نیز مفید است و سریع الاثر است و بسیار جلیل القدر مفرح یاقوتی معتدل از اول بجرات حکیم ممدوح گفته که از جمیع مفرحات اکتفا باین
مفرح و مفرح ماقبل میکنیم و در امراض مختلفه میدهیم و گاهی از هر یک قدری ممزوج کرده میدهیم و نافع می آید و از جمله منافع این مفرح آنست که کثیر
الاستعمال [illegible] نافع است و در امراض جمع و تقویت آن و حفظ جنین بغایت موثر و تام النفع و معمول و مجرب بلاتخلف مروارید ناسفته زعفران گاوزبان

طباشیر دانہ الایچی سفید درونج عقربی زرنباد شقاقل عود غرقی بادرنجبویہ ہر یک شش ماشہ مربای سیب دو عدد مربای بہی سہ عدد مربای ناشپاتی سہ عدد مربای آملہ
دوازدہ عدد آب انگور ولایتی آب انار ولایتی ہر یک پاؤ آثار عرق کیوڑہ گلاب خالص ہر یک نیم آثار عرق بید مشک یک نیم پاؤ نبات سفید نیم آثار مشک خالص ہفت ماشہ
عنبر اشہب نہ ماشہ زعفران شش ماشہ ورق طلا دو تولہ بدستور معجون ساختہ چہل روز در غلہ جو داشتہ از دو ماشہ تا چہار ماشہ خوراک ست **یاقوتی معتدل**
کہ برائے تقویت اعضائے رئیسہ ہموارہ معمول ست مروارید ناسفتہ شش ماشہ یاقوت رمانی لاجورد مغسول ہر یک ہشت ماشہ کہربای شمعی ماشہ گل گاؤزبان
بادرنجبویہ کشنیز مقشر طباشیر دانہ ہیل بہمن سرخ بہمن سفید صندل سفید ہر یک یک تولہ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم ہندوانہ تخم خرفہ ہر یک دو تولہ ابریشم مقرض
زعفران ورق نقرہ ہر یک شش ماشہ عنبر اشہب چہار ماشہ مشک خالص ورق طلا ہر یک دو ماشہ شربت فواکہ دہ تولہ شربت سیب بست تولہ نبات سفید
نیم آثار گلاب عرق بید مشک عرق شاہترہ ہر یک پاؤ سیر اول قند را با عرقیات بقوام آوردہ ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ ضم نمایند وجواہرات را بگلاب سودہ اضافہ کنند گاہی
عوض شربت فواکہ شربت انار شیرین و ترش و شربت بہی و شربت امرود ہر یک دہ تولہ و شربت زرشک نیم پاؤ گرفتہ وزن نبات سہ پاؤ ساختہ و بادرنجبویہ
برعایت حرارت مزاج طرح نمودہ و بسیار مفید یافتہ **نوع دیگر** کہ بسیار مقوی ست یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید ہر یک یک مثقال
لعل بدخشی فیروزہ ہر یک چہار ماشہ زمرد سبز دو ماشہ عقیق یمنی یک مثقال یشب سبز چہار ماشہ یشب سفید نیم مثقال مروارید ناسفتہ یک مثقال کہربای شمعی
لاجورد مغسول ہر یک نیم مثقال تخم فرنجمشک گاؤزبان پوست ترنج ہر یک نیم مثقال ابریشم مقرض برگ قرنفل یا عوض او سادج ہندی گل نیلوفر صندل
سفید گل سرخ عود قماری قرنفل دارچینی قاقلہ کبار ہر یک چہار ماشہ پوست بیرون پستہ بادرنجبویہ درونج عقربی گل مختوم عنبر اشہب گل دارچینی بہمن سفید ہر یک
یک مثقال آملہ مقشر پوست ہلیلہ کابلی ہر یک دو نیم مثقال عصارہ زرشک سہ مثقال گل ارمنی سنبل الطیب سادج ہندی بہمن سرخ ورق طلا ہر یک
نیم مثقال طباشیر سفید شش ماشہ مشک خالص یک نیم ماشہ کافور پنج سرخ نبات سفید نیم سیر بدستور مفرح مرتب سازند **یاقوتی** مقوی اعضائے رئیسہ
معمول گاؤزبان گل گاؤزبان صندل سفید بگلاب سودہ گل سرخ ورق نقرہ ہر یک سہ درم طباشیر یشب سبز کشنیز مقشر خرفہ مقشر دانہ ہیل ورق طلا
ہر یک دو درم مروارید کہربا بسد یاقوت ابریشم مقرض پوست ترنج ہر یک یک نیم درم زرشک سہ تولہ شربت انار شیرین ولایتی نیم پاؤ قند سفید پاؤ آثار
گلاب نیم پاؤ مشک عنبر ہر واحد ربع درم زعفران یک درم مربای آملہ ہلیلہ ہر واحد پنج عدد بدستور سازند **اقوال بعض اطبا** صاحب
اقتباس نوشتہ کہ اگر ضعف قلب بسبب کثرت سیلان خون بواسیر یا حیض و یا دیگر استفراغات باشد جہت امالہ اول دست و پا را بنوار محکم ببندند
و رگ صافن و باسلیق زنند و موافق قوت خون بگیرند و طباشیر لاجورد مغسول گل ارمنی ہر یک یک ماشہ در خمیرہ گاؤزبان عنبری علوی خانی نہ ماشہ
سرشتہ با عرق عنبر شش تولہ دہند و یا ادویہ مذکورہ در آملہ مربی یک عدد و ورق نقرہ یک عدد آمیختہ با لعاب گاؤزبان ہفت ماشہ در عرق شاہترہ و گاؤزبان
ہر یک پنج تولہ و کیوڑہ چہار تولہ تخم بالنگو ہفت ماشہ پاشیدہ بخورانند و یا مزورہ گیلانی یا ماء اللحم دہند و ایضاً برائے ضعف و اختلاج قلب جوارش
دو ماشہ و دواء المسک شیرین علوی خان نہ ماشہ ورق طلا دو عدد سرشتہ شربت کیوڑہ و سیب ہر یک دو تولہ در عرق افسنتین و کیوڑہ ہر یک چہار
تولہ گلاب ہفت تولہ عرق بہار کرنہ سہ تولہ تخم بادرنجبویہ پنج ماشہ بدہند مسیحی گوید کہ نفع میکند برای ضعف قلب دواء المسک و مثرودیطوس و این دوا
بگیرند مصطکی دارچینی دارفلفل تمام فرنجمشک یا درونج خشک بادرنجبویہ سادج ہندی کشنیز خشک سنبل الطیب ہر واحد یک جزو کہربا بسد مروارید طباشیر
ہر واحد نیم جزو مشک سدس جزو در عسل ہلیلہ مربی بسرشتند و یا قدری آملہ و ہلیلہ سیاہ جوشانیدہ آب او چہار جزو و بیک جزو عسل آمیختہ بقوام
آرند و ادویہ را بآن معجون سازند و بخورند و بر سینہ لطوخ حارہ و غالیہ مالند و بخور و شراب ریحانی و لحم جدی و ماکیان و زردی بیضہ نیم برشت استعمال
نمایند و راحت و لہو و سرور اختیار کنند و از جملہ تعب خاصہ نفسانی مثل ہم و غم و سہر و غضب اجتناب نمایند و ہم او گوید کہ از ادویہ نافع قلب بالخاصیت
بسد و کہربا و مروارید ناسفتہ و سندروس و ابریشم خام و بہمنین و آملہ و کشنیز و بادرنج و گاؤزبان و بادرنجبویہ و فرنجمشک و پوست ترنج و عود و مشک
و عنبر و مصطکی و غیر آن از افادات **صاحب کامل** نوشتہ کہ از ادویہ مفردہ در تقویت قلب و عقل او عود ہندی و مشک و قرنفل

و مصطکی و کهربا و لسبد و مروارید و ابریشم خام و آمله با در نجبویه و کشنیز خشک است و دیگر ادویه مفرده مقوی قلب در قوانین کلی علاج قلب مسطور شد بحسب مزاج مریض اخذ نمایند

علاج خفقان از ذکای حس قلب

اغذیه معتدله مثل کلیاچه و هریسه تناول کنند و تقویت قلب بادویه مقوی قلب قابض نمایند و مخدرات و مسکرات مثل آب کوکنار و افیون و بزر البنج باستعمال آرند و حشیش منشطه و مسکر مخترع علوی خان بخورند و بزر البنج و بابونه و سبوس گندم و کوکنار و برگ سرو هر یک پاو آثار جوش کرده بر سینه انکباب نمایند و اندکی کوکنار در گلاب و عرق بید ساده و دادن عظیم الاثر است و همچنین برگ بنگ بهمه انچه در علاج امراض ناشی از ذکای حس مسطور شد حسب حاجت بکار برند

علاج خفقان شرکی

اگر از مشارکت معده باشد باصلاح معده بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشات حار و بارد حسب مزاج بخورند و تنقیه معده بسبب غلبه خلط نمایند چنانچه در محل آن مفصل مرقوم گردد و بقول صاحب حاوی در صورت اجتماع خلط لزج در معده هر صبح اصل السوس نیکوفته سه درم جوشانیده صاف نموده بشکر شیرین کرده بنوشند و غذا مزوره بخود مغز قرطم بدهند و بعد از ان تا یک دوران تخم شبت و تخم خربزه نیم کوفته جوشانیده باشند قدری نمک و عسل حل کرده بنوشند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده بحلق گردانیده قی آورند انگاه بجوارش عود و مصطکی و عنبر و مفرحات یا قوتی حار قلب و معده را تقویت دهند و اگر با بلغم غلیظ لزج سودا یار باشد و در قی با بلغم سودا بر آید و ترشی دهن و سوء فکر باشد بعد نضج باین حب تنقیه نمایند تربد سفید افتیمون هر واحد یک درم حاشا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر واحد یک انگ سقمونیای مشوی نیم دانگ نمک نفطی یک دانگ اسطوخودوس نیم درم مقل یک دانگ کوفته بیخته باب بادیان یا آب شاهتره سرشته حبها سازند و صبح خورده تا دو پهر انتظار اسهال نمایند و چون تا رسحت ظاهر شود و بعد از ان جوارشات مذکوره بخورند و اگر با بلغم صفرا باشد و صفرا با آن در قی بر آید و عطش لسبب باشد هر صبح جلاب با تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره بخود و ماش مغز بادام سازند و تنقیه معده باین حب کنند تربد افتیمون سنا سے کی شاهتره هر واحد یک درم هلیله زرد و گل سرخ لاجورد مغسول هر واحد نیم درم کوفته بیخته باب بادرنجبویه یا آب بادیان یا آب گاوزبان حبها سازند و سحرگاه بخورند تا نیم روز بران صبر کنند بعده جلاب بارد با شکر سفید و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان سه درم بنوشند و در آخر روز غذا از آب گوشت بخورند و بعد تنقیه رب مقوی قلب و معده مثل رب سیب و به و حماض و لیمو و مانند آن بخورند و غذا مزوره از آب انار یا زرشک یا تمر هندی به بخود و مغز بادام و شکر سفید سازند شیخ الرئیس می فرماید که خفقان بمشارکت معده اگر از خلط غلیظ باشد علاج لقی بعد طعام و بعد تناول ملطفات مثل عصاره ترب در سکنجبین بعده اسهال بایارجات کبار مثل لوغاذیا و تیادریطوس یا ایارج فیقرا متوی بشحم حنظل و غاریقون و افتیمون باید کرد و اگر بسبب صفرای لذاع باشد علاج بتقویت معده برب فواکه عطره مثل سیب و به خصوصاً بعد طعام و امرود و مانند آن و با مالهٔ طبیعت بلین و اجتناب از انچه مستحیل بخلط مراری گردد و تدبیر تعدیل معده کنند و کذالک اگر طعام دران فاسد گردد باید که تدبیر آن نمایند بانچه تقویت معده بر هضم چیزے نماید که دران فاسد شده چنانچه در باب معده مذکور گردد و همچنین قطع سبب بان تدبیر نمایند و کذا با وجود آن منفعل یعنی دل را تقویت دهند تا که تاثیر قبول نکند و بر قطع سبب بدون تقویت منفعل اقتصار نمایند بلکه واجب است که معه تعدیل تقویت قلب بادویهٔ قلبیه کنند الکنون چند نسخ مطبوعه اساتذه مفید این نوع بقلم می آیند بادرنجبویه گاوزبان آمله هر یک چهار ماشه سنبل الطیب دو ماشه جوشانیده نبات سفید داخل کرده دهند و بصورت قبض و حبس مواد رطوبی و بخارات بلغمی و احشا دواء المسک همراه گل بنفشه شش ماشه سپستان سه ماشه اصل السوس کوفته چهار ماشه گاوزبان خیارین کوفته هر یک شش ماشه بادیان نیم کوفته چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو تولد دهند و برای تلیین و اخراج مواد غلیظه معده دواء المسک معتدل خورده گل بنفشه ماشه سپستان سه ماشه اصل السوس چهار ماشه سنای مکی نه ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند سه تولد غذا شوربای قلیه یا خشکه و بصحبت اجتماع سودا و معده با لنگوا اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات تولد و برای ضعف قلب سوداوی و تقویت معده گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه بادرنجبویه یک ماشه قرنفل یک عدد عود دو ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و ایضاً گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه

بادرنجبویه چهار ماشه سنبل الطیب دو ماشه کشنیز خشک تبراده صندل سفید هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در خفقان با ضعف هضم
دواء المسک معتدل پنج ماشه یا جوارش عود پنج ماشه سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت سیب بخورند و در صورت خفقان
با ضعف هضم و نزله مصطگی سوده یک ماشه تخم صندل دو یا قوت اهر یک شش ماشه سرشته همراه بنفشه چهار ماشه زوفا خشک سه ماشه جوشانیده
نبات یک توله بدهند و در خفقان با سوء هضم دواء المسک معتدل شش ماشه خورده گلقند دو توله بعرق کاسنی و عرق عنب الثعلب هر یک پنج
توله مالیده تخم خرفه خشک چهار ماشه پاشیده دهند و برای بخارات معده و سوء هضم و ضعف معده و سقوط اشتها انوشدارو سه توله بعرق
کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت انارین دهند و ایضاً برای ضعف معده و خفقان و بول زرد دواء المسک دو ماشه گلقند ماشه
سرشته و طباشیر مصطگی با گلقند و یا هلیله مربی معتدل است و برای ضعف معده حاره و قبض طبع و خشکی دهان شربت انار بعرق کاسنی غذا یعنی مرغ فربه
و در ضعف معده گرم شربت دهان گلقند شربت لیمون و نوشدارو و شربت انار و ایضاً طباشیر یک ماشه گلقند یک توله بالاشین سکنجبین گلاب
و در صفرای با رطوبت معده آمیخته جوارش طباشیر مسهل بعد تنقیه صفر مربای هلیله اطریفل مبرد مجفف معده و جوارشات مجفف غیر مسخن معده نافع است
و ایضاً شیره تخم خیارین شش ماشه عرق بادیان دو توله گلاب سکنجبین ساده باز کاسنی بجای خیارین و شربت انارین بجای سکنجبین و عرق کیوره
اضافه کنند و در صورت ضعف و گرمی و تشنگی و غثیان زرشک مقشر سوده طباشیر بهمن سفید دانه هیل هر یک چهار سرخ سائیده در ربّ رنگتره آمیخته
همراه لعاب بهدانه شیره خرفه عرق شاهتره عرق کیوره گلاب ربّ رنگتره خاکشی بدهند باز پودینه خشک برای غثیان و با تنگی نفس خاکشی همراه
اسهال افزاید و در صورت تبخیر و ریاح معدی هلیله مربی یک عدد بادانه هیل و مصطگی یک یک ماشه و اطریفل کشنیزی تالیف حکیم ذکاء الله خان مفید بود
و خمیره گاوزبان یا خمیره مروارید با گلاب و شربت اسطوخودوس و بزوری مرکب پاشیده معمول است و انوشدارو لولوی و جوارش شهر خاص حکیم اکمل خان
و جوارش آمله و جوارش صندل و جوارش زعفران و خمیره صندل حامض و دواء المسک معتدل علوی خانی و معجون صندل نافع و اگر از مشارکت مراق
باشد علاج مراق نمایند و ایضاً در مزاج مراقی حابس بخره مثل کشنیز و عود و غیره و قمعه صاف مفید و اطریفل کشنیزی تالیف ذکاء الله خان و انوشدارو
لولوی علوی خانی و دواء المسک معتدل علوی خانی و شربت العفرا و شراب الصالحین و معجون صندل نافع و گل نیلوفر چهار ماشه سبوس
گندم نه ماشه سپستان ده دانه جوشانیده قدری شکر انداخته نوشیدن برای خفقان مراقی و نزله نافع است و ایضاً برای خفقان و
مراق دواء المسک معتدل لورق نقره پیچیده بخورند بالایش عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت انارین آمیخته بنوشند و همراه
تنقل مربای سیب مربای آمله مربای تمر هندی و شکاری و ترنج و جهت خفقان و مراق و نزله و بواسیر زرنباد یک ماشه سوده بدواء المسک بهمنت
ماشه سرشته بخورند و شیره عنب الثعلب چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه لعاب گل خطمی لعاب بهدانه هر یک سه ماشه در عرق کیوره عرق بید ساده
شربت انار شیرین داخل کرده تخم خرفه خشک چهار ماشه پاشیده بنوشند و در نسخه دیگر عرق شاهتره و شربت به دو توله بجای شربت انار است و ایضاً
خفقان مراقی که از خوردن معجون حار هندی برای باه از حرارت جگر و احتراق عارض شده باشد شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه شیره تخم کاسنی پنج ماشه شیره
مغز تخم کدو شش ماشه گلاب چهار توله عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت بزوری تودری سفید دهند و دوم روز خاکشی بجای تودری و سوم روز
بعده برای احتراق در مواد فصد نمایند و از عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله مالیده شیره کاسنی شش ماشه شیره دانه هیل سه ماشه شیره خیارین
شش ماشه عرق کیوره دو توله نبات توله داخل کرده تسکین داده تجویز مسهل کنند و منضج از عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه زرشک منقی گاوزبان
هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شاهتره تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند بعده نضج از قاروره دریافته فلوس
خیارشنبر شش توله روغن بادام پنج ماشه داخل کرده مسهل دهند و فردای آن تبرید آمله مربی یک عدد لورق نقره یک عدد پیچیده گلاب چهار توله عرق کیوره
دو توله نبات یک توله بدهند و بحیثیت آخر روز تبرید لعاب اسپغول وغیره و اگر در تبرید ثانه پیدا شود مدرات مع تجویز هضم و منقی ریاح از شیره نانخواه

شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه عرق بیاست شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه دهند و روغن بابونه گرم کرده بر موضع درد بمالند و باز طبیخ
اسفنج مدر و مفتح زیاده و با قسم از گل سرخ بادیان کرویا پرسیاوشان بسفایج هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه تخم خربزه شش ماشه حب قرطم نه ماشه بعرق بادیان
ده توله گلاب عرق کیوره هر یک چهار توله جوشانیده گلقند سه توله بدهند و جوز بوا بروغن گل سوده گرم بر مثانه بمالند و باز برعایت اسپغول و بوا سیر مقل یکماشه سوده
با طریفل صغیر بعرق دهند باز الایچی خورد سه ماشه بادیان بسفایج چهار چهار ماشه جوشانیده نبات در غذا زیره کنند جانوره ارند و طباشیر سوده بمفرح شربت با عرق بیات
بدهند و اگر از به بهیری قبض شود آلو بخارا ده دانه بعرق بادیان ده توله مالیده نبات دو توله داخل کرده دهند و اگر اسهال زرد رنگ از ضعف هضم و خرابی معده
عارض شود طباشیر یکماشه سوده بجوارش انارین شش ماشه سرشته عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق کیوره هر یک پنج توله شربت به شیرین دو توله با زرشک
یا تخم ریحان چهار ماشه بدهند و ایضاً برای خفقان مراقی شیرهٔ خیارین کاسنی هر یک شش ماشه عرق شاهتره شربت نیلوفر دو توله اسپغول چهار ماشه پاشیده دوم
روز بجای شربت گلقند برای تجویز هضم سوم روز آمله مربی [illegible] غذا [illegible] آب کاسنی سبز مروق ده توله شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله با قرص
زرشک چهار ماشه یا قرص گل صغیر چهار ماشه یا قرص طباشیر چهار ماشه به تبدیل همراه آب کاسنی مروق از هفت توله تا پانزده توله دهند و این نقوع نیز برای
خفقان مراقی نافع نوشته برگ بید وریحان چهار ماشه افتیمون چهار ماشه بسفایج سه ماشه گاوزبان شش ماشه در یاد آثار عرق عنب الثعلب گرم کرده خیسانیده
نموده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند بعد چهار روز آب زلال مغز فلوس خیارشنبر دو توله در گلاب نیم پاو شب ترکرده گرفته باشند با نقوع
مذکور اسفنجه بجای نبات ترنجبین حل کرده بنوشند و اگر بمشارکت دماغ باشد برای تقویت آن آنچه در علاج ضعف دماغ گذشت عمل آرند و از شدار وی کو بجویزند و اگر از سده
افتد علاج آن چنانست که در علاج ربو و غیره امراض بیه مسطور شده و اگر بمشارکت امعا باشد و از تولد دیدان عارض شود بقتل و اخراج آن کوشند بطریقیکه در فصل دیدان [illegible]
مع تقویت قلب با دویهٔ قلبیه یا بحرکه منصاعد از دیدان را بقبول نکنند و اکتفا ادویه که ذی عطریت و مقوی دل و مخرج سودا باشند مانند افتیمون اسطوخودوس بسفایج و درونج
دیا در بجنبه و پیچ کبر و [illegible] احتمال آنها بیشتر از دیگر ادویه داخل سازند و غذا ابر گوشت گوسفند و شیر پنج اکتفا کنند و اگر از مشارکت اوعیهٔ منی و رحم باشد
بسبب انجرهٔ منی و احتباس حیض علاج فرمایند و پنج آن رگ صافن و یا باسلیق زنند و شیره صندل مرکب علوی خان همراه عرق کیوره دهند و فرزجات و مطبوخات
از مدرات حیض [illegible] کشاینده و شرب [illegible] در این باب مجرب است و اگر بمشارکت همه بدن باشد بصورت تپ علاج آن نمایند بنهجیکه در باب حمیات
خواهد آمد و هرگاه در آخر تب غیر خالص و شطر الغب اختلاج قلب پدید آید خمیرهٔ مروارید با ماء اللحم و عرق زردک دهند و در حالت شرب سموم و لدغ
حیوانات زهردار ازاله سم نمایند بدانچه در بیان سموم مسطور گردد و بیشتر در تقویت قلب کوشند هر دوائی که دهند دران قدری تریاق [illegible]
و غیره بسیار باشد

غشی

عبارتست از معطل شدن اکثر قواے محرکه و حساسه از افعال خود بسبب ضعف قلب و قوای محرکه آلات نفس و حس لمس که آن قدری باقی میماند و بعضی شده و
بعضی رسیدن ایذا بقلب است از تحلل روح یا از احتقان آن بسبب افراط استفراغ یا وجع یا امتلا یا از انجرهٔ ردیه یا سم یا ورم وران یا ورم مجاور آن بجهت آنکه شدت
اسباب خفقان باعث غشی است و کمال قوت غشی [illegible] بسبب ضعیف باشد حالتی میان غشی و افاقه رو دهد و قوت ضعیف و گاه زردی و صاحب شفاء الاسقام
می نویسد که سبب او یا نوعی است که بر قلب [illegible] وارد شود چنانچه نزد نوبت حمیات و نسود صاحمای و بائی بسبب مادهٔ خانقه و وصول انجرهٔ فاسده
وارواح کدره بسوی قلب [illegible] نزد اوجاع لسع و استعمال سموم و تنعم بخبیثه و وصول انجرهٔ دخانیه [illegible] مثل دخنهٔ اتون و مانند آن و بدنیه مثل بخار فاسد از عضو
باشد معده و مثل آن بسوی قلب که بدان سبب قلب منقبض گردد و گاهی بسبب [illegible] که بسوی فم معده صعود کنند و یا بسوی مزاج [illegible] یا مادی باشد که بقلب
عارض گردد و روح بجانب قلب بسوی آن مجتمع شود و یا از قلت روح و قلت آن بسبب تحلل مفرط چنانچه نزد گرسنگی و استفراغ مفرط و وجع شدید بسبب استفراغ
ارواح برای مقاومت و گاه بمشارکت معده یا عضو دیگر مثل رحم [illegible] باشد و گاه [illegible] گاه از انسداد شریان و وریدی [illegible] است که در آن

هوا از رہ بسوی قلب میرود و از انسداد مسالک ابہر آن شریانی ست کہ دران روح از قلب بجمیع بدن سلوک می یابد و قرشی در شرح قانون نوشتہ کہ اسباب
قریبہ برای حدوث غشی سہ نوع ست یکی امر در قلب چنانچہ آنرا ضعف شدید از انقباضی کہ بآن ارواح کثیر بسوی شرائین مندفع می شود عارض گردد دوم امر در
روح چنانچہ بسیار اندک باشد حتی کہ انقباض قلب موجب برای نفوذ شی کثیر از روح بسوے شرائین نباشد یا روح شدید التحریک بسوی داخل باشد حتی کہ
باطراف شرائین ظاہرہ نافذ نشود و اگرچہ انقباض قلب قوی تام باشد یا روح فی نفسہا بسیار بود سوم امر خارج ازان چنانچہ شرائین منجمد باشند کہ برای نفوذ روح
کثیر بسوی اطراف ظاہرہ او مطاوعت نکنند و اسباب بعیدہ غشی اسباب این ہر سہ سبب ست و طبری گوید کہ کل اسباب مہیج غشی چہل و ہشت سبب است و
آنجملہ اسباب تحت چہار جنس ست اول سقوط قوت و ہمہ انچہ مشاکل اوست تحت او باشد دوم استفراغات و انواع ہمہ استفراغات تحت اوست سوم آلام
اصناف کل آلام تحت آنست چہارم آفات و نکایات کہ بنفس اعضا واقع شوند و قریب باین قول سعید ابن ہبۃ اللہ گفتہ کہ سبب غشی و انحلال قوت حیوانی دفعۃ
یا امتلاست یا استفراغ یا الم یا سوء مزاج و استدلال نمایند بر امتلا تخمہ و بر استفراغ بہ نزف و اسہال و بر الم بآفت حادث لفم معدہ یا رؤس عضلی است
و بر سوء مزاج حار بحمیات محرقہ و بربار و بعلت مسمی بولیموس و مجوسی گفتہ کہ غشی انحلال قوت حیوانیہ است دفعۃ یا از امتلائی کہ بر قوت ثقل آرد و آنرا منضغط
سازد چنانچہ عارض میشود از امتلای عروق از اخلاط و امتلاے دماغ چنانچہ در سکتہ و یا از استفراغ کہ تحلیل قوت و افنای آن
نماید چنانچہ در استطلاق شکم و شرب دواء و عرق مفرط و خروج خون بفصد و رعاف و حیض و نفاس و خروج ریم از خراج و امساک از طعام و تعب شدید و مانند آن
حادث می گردد و یا از سوء مزاج حار چنانچہ در حمیات یا بارد چنانچہ در بولیموس عارض میشود و یا وجع شدید کہ تحلیل قوت و استفراغ روح نماید مثل درد و ورمے کہ
در فم معدہ باشد و در قولنج و در ورم مفاصل و غیر آن از امراضیکہ ازان اوجاع شدیدہ حادث شود و وجع در باب استفراغ داخل ست بہر آنکہ استفراغ روح
می نماید و ایضا گاہ حادث میشود غشی در اختناق رحم عند ارتفاع بخارات باردہ از رحم بسوی قلب و بسیاست کہ حادث می گردد غشی از فساد جوہر عضو و موت آن
و فساد شدن بخارات بارد ازان بسوی قلب و ایضا غشی حادث میشود از ورمی کہ بقلب عارض گردد و آنرا غشی قلبی گویند و این نوع موت دفعۃ بہم
میرسد و ایضا گاہ غشی در ابتدای نوائب حمیات ظاہر میشود یا بسبب وجع کہ حادث گردد از حرارت و یا بسبب انصباب خلط عفن در وقت نوبت تپ بسوی معدہ
کہ تثقیل گرداند قوت حیوانیہ را و یا آنکہ صاحب تپ را ورم در بعض اعضای جلیلۃ الخطر باشد کہ چون مادہ درین وقت بسوی ناحیہ ورم بریزد دران زیادتی
نماید و وجع او شدت کند و غشی حادث گردد و یا صاحب حمی را ضعف در فم معدہ باشد پس قبول کند انچہ از اخلاط بسوی آن منصب گردد و بعدہ اگر غلیظ باشد
ثقل و انضغاط قوت آرد و غشی حادث کند و اگر ردی مزاج بود ازان وجع بہم رسد و تابع او غشی باشد و گاہ عارض می شود غشی از عوارض نفس یا از فزع بسبب
دخول حرارت غریزی و قوت حیوانی بسوی قعر بدن دفعۃ و یا از غضب بسبب خروج حرارت غریزیہ و تبدد آن اکنون باید دانست کہ سبب کلی غشی سہ امر
ست یکی تحلیل روح قلبی بواسطہ فرط استفراغ یا کثرت فرحت و لذت دفعۃ یا شدت وجع یا سموم حارہ دوم احتقان روح در قلب بباعث امتلای مفرط
از شرب شراب و اخلاط و ابخرہ ردیہ یا غم و ترس عظیم ناگہانی یا سموم بارد یا حدوث سدہ در شریان وریدی و در ابہر سوم قلت تولد روح بسبب وقوع
سوء مزاج در قلب و استعمال اغذیہ فاسدہ بالجملہ ہر کدام ازین اسباب ثلثہ کہ باشد ضعف در قلب می آرد و ضعف قلب باعث ضعف جمیع قوتہاست
چہ مدد ہمہ قوی از قوت حیوانیہ قلبیہ است و آن موجب غشی میشود و قریب اینست انچہ شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند کہ سبب غشی ضعف قلب
و اجتماع کل روح در انست بواسطہ یکے از سہ سبب یعنی بسبب تحرک او بسوی داخل چنانچہ بعد استفراغات قویہ از فصد و اسہال و در فزع مفرط
میباشد و یا بسبب احتقان او در داخل پس تنفس نمی یابد چنانچہ در انسداد ابہر و یا بسبب قلت در قلت او پس حاصل نمی شود بہ موجود در معدن و چون غشی از
جملہ امراض وحیہ است پس لاجرم یا از قبیل امتلاے مفرط باشد یا خلو زیادہ از انچہ باید یا انسداد مانع چیزے کہ ازان و بسوی آن جاری میگردد
و اسباب این یا امتلا از مادہ خانقہ بکثرت یا سدہ باشد و یا استفراغ محلل روح و یا عدم بدل ما یتحلل و وجع شدید و ضعیف ترین مردم از روی صبر بران
کسانی ست کہ منسوب نہ بہ ریاضیان و نہ بصحیحان باشند مثل صبیان و آنکہ قریب الشبان باشند و مشایخ و ناقہین و امتہبان و ریسمن

احتمال آن می کنند و این بسبب قوت قوی اعضا باشد و احتمال او و بیشتر یا بیشتر از گرما مبتلا شده و یا سوء مزاج ساذج مستحکم یا عظیم که دفعةً عارض گردد و یا وجع شدید
و یا ورم و یا ضعف از قوای مبادی رئیسه خصوصاً قلب پس دماغ پس کبد و یا ضعف عضو مشارک مثل فم معده و آفت عضو دیگر و یا ضعف حمل
بدن و هزال و نحافت او و آفت جمیع اعضا و یا استیلای عارض نفسانی و اکثر این بمشایخ و ضعفا و ناقهین افتد و یا وصول کیفیت مضاد بجوهر خود بمزاج
قلب و روح از خارج یا داخل مثل اشمام آشن چاهها و هوا چنانچه در حمیات وبائیه و از بدبوی جیفه و نفوذ کیفیت سموم بسوی قلب می افتد و بسا است که
بمشارکت شریان باشد چنانچه از وقوع لسع حیوان سمی بر شریان و ازین قبیل ست آنچه عارض میشود بسبب دیدان که بسوی فم معده صعود کنند و تفصیل
زیاده تر بعد ازین آنست اما امتلاء مواد خلطی یا ریحی حادث میکند غشی را یا بسبب کثرت و تسدید مجاری روح و حصر مجاری روح در قلب
تا آنکه مختنق شود و ازین قبیل ست انصباب اخلاط کثیره یا خون بسیار بسوی معده یا صدر و مانند آن یا انتقال از ماده ورم خناق و ذات الجنب
و ذات الریه بناحیهٔ قلب دفعةً و یا بسبب چسپیدن آن در مسام و تسدید مجاری خصوصاً در اعضای نفیسه و بسا است که عام در جمیع عروق بدن
باشد و اگرچه آن بکثرت فعل نکند و یا بسبب شدت اذیت آن بکیفیت بارده بسیار و لذاع بسیار یا محرقه بسیار و غشی که در ابتدای نوائب حمیات افتد
ازین قبیل ست و سببش اخلاط غلیظه لزجه یا لذاعه یا محرقه است و گاه این بقرب قلب و گاه در اعضای دیگر مشارک قلب مثل دماغ میباشد چون
دماغ مشدود کامله حادث شود سکته بهم رسد و غشی لامحاله باشد و گاهی در معده میباشد بسبب ضعف یا بسبب حادث که آن قابل تحلب است و بارد یا حار بسوی
فم آن باشد و گاهی بسبب کثرت سده در عروق بدن باشد و این مواد قتاله بیشتر از افراط اکل و شرب و تواتر تخمه یا بسبب سوء هضم باشد حتی که
منتشر گردد از آن در بدن چندانکه عروق را پر ساخته و مسالک نفس مسدود کند و ایضاً این مواد کثیر گاه اعانت می کند غشی بجهت حرمان بدن از
غذا بجهت آنکه بند میکند طریق غذاء جید را و خود مستحیل نمیشود بسوی غذا بنابر آنکه بسبب کثرت خود بر طبیعت مستولی میشود و از آن منفعل نمیگردد و متعفن
مزاج بدن از آن فاسد میگردد و این مواد که بکثرت یا برودت خود غشی حادث میکند آنست که چون در معده افتد و کمیت و برودت آن کمتر باشد
کرب و غشی آرد و اما استفراغ مفرط سبب غشی بنابر آنست که چون رطوبات بدنی اخراج یابند خواه فاسد باشند یا صالح بتبعیت آن ارواح
و قوی نیز خارج میشوند و اکثر از انها تحلیل میگردند و آن استفراغ یا استطلاق شکم بذرب یا اسهال متواتر یا زلق الامعاء و المعده یا سحج یا قی بسیار
یا رعاف یا خروج خون مفرط از عضو دیگر مثل دهن عروق مقعد در بواسیر یا جراحت و فصد و نفث الدم یا بوجهی دیگر چون حیض و نفاس و بول الدم یا
بزل آب استسقا یا شگافتن دبیله و اخراج ماده تمامه یکبار یا کثرت ریاضت یا طول مقام در حمام حار شدید التعریق یا بسببی از اسباب تعریق قوی مفرط
فاعل عرق بذاته مثل حرارت و یا معد آن مثل تخلخل بدن مفرط و یا رقت اخلاط در جوهر و طبائع او باشد و چون غشی عند استفراغ اخلاط عارض
شود و قوت حیوانی هنوز قوی باشد آن غشی مخوف نبود و این مثل غشی ست که بعد فصد عارض شود و گویند غشی که در ابتدای غب خالص و ابتدای
حمی که در باطن صاحبش ورم بود حادث گردد هم از قبیل استفراغی ست و آنچه در ابتدای حمیات دیگر افتد از اقسام امتلائی ست و اما سوء مزاج
ساذج سبب غشی چنان باشد که ضعیف میکند قلب را و تحلیل قوت می نماید اگر حار باشد به تخدیر قوت و اخماد حرارت و اطفای آن میکند
اگر بارد باشد و تخفیف رطوبت و تنشیف آن پس تنقیص حرارت می نماید اگر یابس باشد و اغمار حرارت میکند اگر رطب باشد و اما وجع حادث
میکند غشی را بسبب فرط تحلیل او روح را چنانچه در ایلاوس و قولنج و در لذع مفرط عارض در اعضای حساس از فم معده و امعا و مانند آن و در مثل
جراحات عصب و قروح آن و لذع عارض از لسع عقرب و زنبور و در قروح مفاصل ممنوع باشد که مفرغ ما بین آنها بسبب انصباب مواد موذیه و
مثل اوجاع قروح ساعیه غشی بشدت ایجاع او بسبب حدت او و تآکل او و اما ورم حادث می نماید غشی را بسبب عظم او خواه ظاهر باشد یا باطن که فاسد
میکند مزاج قلب را بتوسط تادیهٔ شرائین و یا بسبب عضوی که در آنست مثل غلاف قلب یا عضو قریب از قلب باشد و اگرچه ورم بسیار عظیم نباشد
بجهت آنکه او کار ورم عظیم بعیدی کند و یا بسبب وجع چون با آن شدت کند و بعضی گویند که ورم یا در جوهر دل باشد و یا اندر غلاف او

و یا درد و عصبه زائده که آنرا اذنی القلب گویند و غشی که از ورم گوهر دل افتد آنرا غشی قلبی نامند و آن مهلک ست و آنچه از ورم غلاف یا اذنی القلب باشد آنرا نیز مجازا غشی قلبی گویند و آن چند روز مهلت میدهد و قابل علاج ست خصوصا که از ورم بارد باشد و اما عضو مشارک پس معده سبب غشی چنان باشد که معده عضوی قریب الموضع از قلب ست و معهذا آنرا خصائص متعدده است باعتبار اجزای مختلفه او مثل آنکه شدید الحس ست و آن معدن اجتماع اخلاط مختلفه ست و آن حادث میکند غشی را یا بسبب آنکه بسیار بارد گردد چنانچه در بولیموس و یا بسبب آنکه بسیار گرم گردد و یا بسبب آنکه جمع کند بشدت و یا بسبب آنکه دران ماده غلیظه ردیه بارده یا لذاعه حریفه یا قروح و بثور در فم او باشد و اما اعضاء دیگر سبب غشی چنان باشد که یا بسبب وجع بود که برسد ازان عضو بقلب و یا بخار سمی که بقلب فرستد مثل آنکه در اختناق رحم عارض میشود و یا استفراغ که درین اعضا افتد و تحلیل روح از قلب کند مثل ضعف شدید از زخم معده و یا بسبب درد که موجب ضیق مجاری روح گردد در آنچه حوالی قلب ست مثل انسداد شریان وریدی و ابهر و یا بسبب امزجه فاسده ردیه قویه که بر اعضا غالب شود مثل آنکه در حمیات محرقه و وبائیه پیدا شود و این بشرکت جمیع اعضا باشد و اما استیلای اعراض نفسانی پس فرحت و لذت ازانجمله لذت جماع ست و رسیدن خبر خوش و یا وصول امر بسیار مرغوب که هرگاه بافراط و ناگاه باشد دل زیاده از عادت کشاده گردد و روح بدان سبب تبدد پذیرد و دل همچنان کشاده بماند و روح تحلیل گردد و غشی افتد و دران غشی هلاک شود و اما خوف عظیم یا خبر موحش یا اندوه عظیم که ناگاه و دفعتا رسد روح بتمامه بگریزد و در قلب محتقن و خاموش شود و موجب غشی گردد بدانکه غشی مستحکم قوی لا علاج ست خصوصا چون رنگ روی سبز گردد و سر و گردن در پیش آن ریخته شود و سر راست نتواند نشست و کسی که امراو باین حد رسد همچنان که سر و گردن او راست کنند هلاک گردد و شخصی که محتاج و واجب فصد نباید و بران غشی افتد نه بسبب کثرت استفراغ خون نه بسبب عادت معتاد بغشی که مقصود را بعد فصد جاری باشد در بدل و ماده مرض یا در معده او ضعف بالذات یا بسبب انصباب تشنج بسوی آن باشد و در تشنج محموم چون ماده او بسوی معده آن منحل گردد غشی حادث کند و کسی را که در اول فصد غشی افتد و عادت فصد کردن نداشته باشد آن بسبب هجوم امر غیر معتاد بران باشد و ازان خوف نباید کرد خاصته اگر معده قوی بود و اخلاط بدن او در رجه نباشد که از حرکت خون بحرکت در آمده احداث غشی نماید لهذا بتجربه رسیده که اینچنین کسان را بعد معتاد شدن بفصد هرگز غشی نیفتد و اکثر در بحران بسبب انتقاض ماده بسوی معده غشی عارض میشود و بیشتر فصد سبب غشی به تبرید و خلو قلب از ارواح میگردد و تشخیص اسباب غشی مثل تشخیص اسباب خفقان باید کرد چه علامات و ادله اسباب غشی قریب بعلامات خفقان ست بجهت آنکه اگر سبب ضعیف بود خفقان آرد و چون شدت کند غشی چون شدت بسیار نماید و فقط بکشد و ایضا دلالت نبض بر غشی و اسباب و دلالت قوی ست پس انضغاط آن مع ثبات قوت و ثقل و لطوء آن مع برآمدگی عروق بر ماده ضاغطه و امتلا دلالت کند و اختلاف شدید نبض مع فترات و صغر و ضعف مفرط و لطوء بر انحلال قوت و روح دلالت نماید و چون غشی دفعته واقع نشود بلکه بتدریج افتد اول نبض صغیر و نفس ضعیف و متغیر شدن گیرد و رنگ چهره زرد گردد و در حرکت چشم ضعف افتد و پیش چشم خیال ظلمت یا خیال رنگی دیگر پدید آید و اطراف سرد شود و اندک عرق سرد در بدن ظاهر گردد و لیسا ست که غثیان عارض شود و باشد که همه بدن سرد گردد و در غشی قوی مریض چشم باز نتواند کرد و گویند که اگر نبض مرتعش و منخفض و مختلف بلا نظام بود معلوم کنند که غشی می افتد بالجمله چون بعضی از علامات مذکوره فصد یا اسهال یا درد و جراحت یا مزاولت شئ که مولم باشد ابتدا نماید ازان بازشدند و تبدیل کرده حفظ قوت پردازند و سبب را ترک نمایند چه اگر سبب منقطع نشود موری بغشی گردد و اگر در غشی سبب بادی یا سابق یا اسباب مشارکت اعضا مثل سبب موجب در فم معده و علامات آن چیزی ظاهر نشود و با خفقان متواتر باشد و غشی بتکرار و متواتر واقع شود و شدید بود باید دانست که آن غشی قلبی و مستحکم ست یعنی سبب او در دل باشد و معهذا سبب قلب شدید الضعف بود زود هلاک کند و اگر پیش از غشی غثیان و کرب و تثاوب پدید آید غشی معدی باشد و امید قبول علاج بود و گویند ازانجا که هیچ سببی از اسباب ظاهر نباشد و غشی شدید افتد چنانچه از ضعف معده و اختناق رحم عارض میشود آن غشی از انسداد شریان وریدی یا ابهر باشد و اگر غشی بی سببی قوی پدید آید و بی علاج قوی زائل شود و زود پیدا گردد و زود ساکن شود و غشی خفیف باشد از قوت حس دل بود و یا سائر اقسام

از تقدم سبب معلوم گردد باید که بدریافت اسباب متقدمه بپردازند و اگر اسباب مشارکت عضو دیگر پیدا شود از شرکت آن عضو باشد

علاج کلی غشی

وقت نوبت آن دست و پا به بندند و سخت بمالند و عطریات بویانند و آب سرد و گلاب برروی و سینه بزنند و موی سر را بزور بکشند و شاخها بلا شرط بر ساقین
و میان کتفین بنهند و یا شوبه بکار برند و قی کنانند که نفع او در اکثر انواع غشی تجربه رسیده لیکن در غشی که از کثرت عرق باشد مضر ست و دواء المسک با سیب
حل کرده یا ماء اللحم بگلاب آمیخته یا عنبر و مشک در گلاب یا بید مشک حل کرده در حلق چکانند و اگر عنبر و مشک فاد زهر را در گلاب یا عرق بید و آب سیب حل کنند
و یا یک درم عود بدهند در غشی فعل عجیب دارد و بنسخه اطفاء الطبیب صاحب غشی را با فاقه می آرد و دواء المسک معتدل و در عرق کیوڑہ و عرق گاوزبان حل کرده
در حلق ریزند که در حالت غشی برای تقویت قلب و انبساط ارواح غریزی مجرب ست و یا شربت انار ولایتی در عرق مناسب حل کرده قطره قطره در حلق بچکانند
و گلاب تنها و خمیره گاوزبان برای غشی مجرب سویدی ست و همچنین شمیدن و نوشیدن عود در گلاب و عرق بید سادہ مجرب اوست و شربت ده درم عصاره گل سرخ
تازه از تجربات خود نوشته و کذا کباب خوردن و بوئیدن خروس و گویند که خوردن لحم غزال نفع میکند بغشی بالخاصیت و مجرب صحیح ست و قثا
و خیار و سیب و مشک و شراب ریحانی هر واحد تنها و اکثار در تنقیح نهری منقوع در سرکه و پوست نارنج و بادرنج هر واحد تنها و اشنه تنها و بخورا نافع
غشی ست و شمیم کافور و صندل و گلاب و مشک و زعفران و عنبر و عود و قرنفل و جوز بویا حسب مزاج و صیانه شد بید و غذا عبد الطیبین و تحت شراب سیب
سفید و جوز آب سیب با ماء اللحم و شراب مجرب نوشته و تحریک صوات عالی بهوت طبل و بوق متصل گوش و نافع دگویند که اطراف مالیدن گرم داشتن
و روغنهای گرم بر فم معده مالیدن بیدار داشتن و از سخن گفتن منع کردن اکثر انواع غشی را سود دارد و چون تحریک افاقه نشود سوزن بخلانند و الا
باطراف داغ دهند و بدانند که در اشیای بوئیدن و چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج ضرور ست باید که حسب مزاج هرچه در علاج غشی
سومزاجی بباید اخذ کنند قول شیخ و گیلانی غشی قوی و هادث از سوء مزاج مستحکم را علاج نیست و آنکه چنین نباشد بلکه آن خفیف تر یا تابع اسباب
خارج از قلب یا مشارکت عضوے دیگر بود علاج پذیرست و صاحب غشی گاه در غشی و گاه میان غشی و افاقه و گاه در نوبت اخف میان دو غشی میباشد
و چون در حال غشی باشد بقطع سبب آن مشغول شدن ممکن نیست بلکه احتیاج آنست که مقابله عرض عارض از علاج واجب نمایند و چون حالت غشی
موجود نباشد و اراده علاج استیصال مرض نمایند علاج او مختلف بحسب اختلاف قرائن باشد چنانچه لبناست که دو حاجت متضاده بحسب دو جز
مختلف جمع مشوند پس در اعضا بنقصان و استفراغ بنابر آنکه در ان اخلاط ست و در ارواح بزیادتی غذا و انعاش بنابر آنکه او را تحلل عارض شده حاجت افتد
و اکثر انچه عارض میشود از غشی واجب ست که در ان تدارک نمایند و مشغول شوند بچیزے که غذا دهد روح را از روائح عطره مگر در اختناق رحم بعده معالجه آن نمایند
از انعاشات قوت نمایند و از انچه لابد ست از ان در اکثر انواع غشی تکثیف بدن از خارج ست برای حقن روح متحلل مگر آنکه اسهال قوی بسیار باشد
که درین وقت تکثیف ظاهر اسهال زیاده می کند و یا سبب برد شدید باشد که درین صورت ایراد تبرید بدن جلب موت با طفای حرارت غریزی
ست و چون سبب از برد ظاهر نباشد پاشیدن آب سرد و ترویح و تجریع آب بارد و گلاب خاصةً و پوشیدن مصندلات و شمیدن روائح بارده بعمل
آرند که اکثر باین تدبیر افاقه می گردد و اگر غشی قوی تر باشد و عقیب امر حال حار بسیار نباشد باید که مشک در بینی دمند و غالیه ببویانند و بتجربه بد
نمایند و دواء المسک در حلق چکانند اگر ممکن باشد و بستر های جمیع اصحاب غشی در هوا سے بارد بود اگر از سبب بارد نباشد و اگر در حالت غشی یا پیش از ان
فواق یا غثیان باشد واجب ست که بوی طعام و درد ار ند و انعاش حرارت علیل نمایند و اعانت طبیعت کنند به تنقیه علق از مرغ و تهیج قی و تحریک
روح بخارج واجب ست که دوام تحریک او و تجلیب بران و آواز دوی و تعطیس بدن گردش و مانند آن در بینی نمایند پس اگر عطسه نکند مریض هلاک
گردد و باید که شراب سرد یا سخن بحسب حرارت و برودت مزاج جرعه جرعه بدهند و شراب باید تر و رقیق تر و خوش طعم و در ان قوت قبض باشد و در ان تلخی
قوی که دو طبیعت و فلفل نباشد و رنگ او مائل بزردی بود مگر آنکه غشی از استفراغ خصوصاً از مسام بسبب تحلل آن و کثرت در د عرق باشد

وسکنجبین وآب گرم بدهند وقی کنانند وبعد ازان شراب قیق ممزوج بآب بدهند وانار میخوش وسیب میخوش مص کنند واگر خلط لذاع باشد بدیت وآب گرم وداخل پر مرغ قی آورند واگر قی متعذر باشد شیاف مسهل استعمال نمایند وآب افسنتین لنبکر یا شربت افسنتین بیاشامند وبعد تنقیه بصندل وگل سرخ وکافور وآب حی العالم وآب خرفه وآب عصی الراعی بر معده ضماد کنند وادویه قابضه در ابتدا استعمال نکنند بلکه بعد تنقیه بدن تا خلط محتبس نگردد که تابع او ورم احشا بیباشد واگر خلط بلغمی باشد ایضا آرش آب بادروبه ور باطوولک استعمال نمایند وقی بسکنجبین مع آبے که دران شبت ونمک وترب جوشانیده باشند یا بعسل مع بعض این آبها کنانند وتریاق اربعه وجوارش فلافلی وسنجرنیا وو دوا المسک وجوارش عنبر وماننده آن بدهند وضماد مرکب از صبر وافسنتین وسنبل ومصطکی وموم وروغن زنبق وروغن ناردین بر معده ضماد کنند اسکندر گوید کسے راکه غشی بسبب انصباب خلط ردی بسوی معده عارض گردد نزد او در خانه آس وگل سرخ وبرگ کرم بنا باید داشت که آن را لبسیار مضر است

علاج غشی استفراغی

روائح اغذیه مشهیه بوباننده مگر نزد غثیان وماء اللحم خوشبو بیاشامند وامتصاص نان منقوع در شراب ریحانی مخلوط بگلاب نمایند وبساست که ببوئیدن دوغ مبرد منتفع میشوند اگر با استفراغ حرارت باشد وکذا کے آب غوره وافضل ازین رب ترشی ترنج است که دران برگ ونیز داخل نمایند وانچه نفع میکند آنرا نوشیدن آب گوشت قوی الطبخ مخلوط بعصیر او از شراب ریحانی وقدرے از زرده بیضه واندکی از آب سیب شیرین یا میخوش یا ترش ست بحسب جوب حال واگر از تسخین حذر کنند وبیاشامیدن شراب حیات نباشد رائب مبرد که دران نان سپید قوق باشد ببوئیند واصناف مصوص شرب فواکه غذا سازند وضماد حاوی گوید غشی که بسبب استفراغ کثیر باشد تقویت همه بدن وتقویت قلب خاصه باشامیدن شربت حماض اترج یا سیب یا پانزده درم بگلاب وشکر سفید هر احد یا نزده درم نمایند وغذا ماء اللحم وزردی بیضه نیم برشت وهر چه غذا البیعت وهر از اغذیه سریع الانهضام کثیر الغذا وترطیب مزاج بدن حتے الامکان از رطبات واغذیه واشربه فاضله کنند بقول شیخ اگر سبب غشی استفراغات واخیا باشد اطراف گرم کنند ودلک نمایند وبروغنها سے گرم خوشبو تمریخ کنند وبساست که احتیاج بستن اطراف افتد وتدبیر درحبس هر استفراغ بدانچه درباب آن مذکورست وتدبیر درانتعاش قوت نمایند وغشی که ازین نوع عقب هیضه افتد برای صاحب آن این دوانیکوست که اندکے سک المسک یا مشک خالص در شراب یا آب به یا سیب یا ماء اللحم قوی آمیخته وجور کنند وچون بهوش آید همان ماء اللحم اندک اندک بدهند وگویند که درین باب آب تر نقل مجرب بمرات است وخورانیدن فادزهر معدنی سوده بگلاب واندک عود وفادانیا ومشک ودواء المسک نیز مفید ست واگر قدرے ناریل دریائی درگلاب یا بید مشک سائیده در غشی که بعد هیضه بسبب صعود ابخره بطرف دماغ ودل بهم رسد استعمال نمایند قائم مقام تریاق فاروق خواهد بود وخائیدن گل نیلوفر یا پوربی مربی لکافور نفع بخشند واگر سبب غشی استفراغ از جهات خارجه باشد مثل عرق وماننده آن تدبیر مذکور بعمل آرند واطراف سرد کنند وبگلاب وآب سرد مالند وآب به وماء اللحم دهند واشیاے باردبوباننده وبرجلد برگ مورد وگل قیمولیا وپوست انار وکوفته بیخته وسائر قوابض بپاشند ومالیدن برگ آس خشک عود هندی نرم سوده بر اطراف وجمیع بدن وتدهین بعود هندی نیز حابس عرق ومقوی قوی وارواح نوشته اند وایضا قوت را بآب به وماء اللحم وخوشبوها مدد دهند وماده را بخارج حرکت ندهند ومثل ذرور مذکور در غشی استفراغی که از داخل باشد استعمال نباید کرد بلکه واجب ست که تقویت قوت در همه استفراغی نمایند لاسیما بتقریب روائح اغذیه مشهیه ماننده آن که مذکور شد ابوالحسن می نویسد که علاج غشی تابع استفراغ بفصد ماده باشد اگر ماده مائل بسوی خارج بود مثل عرق گلاب بروپاشند ومریض را در مواضع بارده بدارند وبرجسد او آب آس بمالند وآب ما ورد ببوئیند وربوب قابضه بیاشامند واز حمام منع کنند وبه دعت امر نمایند وغذا چوزه مرغ بآب سماق یا بآب زرشک بدهند واگر ماده مائل بسوی داخل باشد مثل هیضه وذرب است وبا بمالند وشراب خوشبو بیاشامند ودر حمام داخل نمایند وقوت را بروائح طیبه مثل صندل وکافور وگلاب مدد دهند ونان مبلول در شراب ریحانی یا چوزه مرغ بآب سماق غذا سازند واگر غشی تابع قی صفراوی باشد ساقها به بندند وبمالند وبر معده آب به

ولیف گرم و گلاب ضماد کنند و گلاب و آب زرشک و آب به و آب لیمو بیاشامند و ترشی ترنج بخورانند و آب تمر هندی یا سیب یا آب انار روانه بنوشانند و بغوره سماق غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد چوزهٔ مرغ بدهند و اگر قی بلغمی باشد سکنجبین بخورانند و شراب بیاشامند و چوزهٔ مرغ غذا سازند بر معده آب مرزنجوش و تمام طلا کنند و اگر غشی تابع نزف الدم باشد بوضع محاجم و لفافه ربیع و ربوب قابضه و روایح عطرهٔ باردچنس آن نمایند صاحب کامل گوید که گاه غشی عارض میشود از استفراغ پس اگر از استطلاق شکم باشد علاجش آنست که آب سرد بر روی زنند و نفس را بگرفتن بینی و دهن بند نمایند و عضل ساعدین به بندند و کف دست خوب بمالند و قی آورند و فم معده بمالند و تسخین آن نمایند و شراب ریحانی ممزوج بآب سرد بیاشامند و نان منقوع در شراب بخورانند و اشیای خوشبو از ریاحین وغیره ببویانند و تبخیر عود خام نمایند و بعد روایح طیبه باغذیه سهل الانهضام و سریع النفوذ مثل نان مبلول در شراب ریحانی و آب لحوم چوزهٔ مرغ و دراج و مانند غذا سازند و اگر استطلاق بطن از هیضه باشد آب سرد بر بدن ریزند و اگر از ذرب یا شرب دوای مسهل باشد آب گرم بر بدن بریزند و مریض را در حمام داخل نمایند و اگر استفراغ بقی باشد همه آنچه مذکور شد استعمال نمایند مگر عوض قی شیاف ملین طبیعت و بجای بستن دست و دلک اعضا عضل ساقین و دلک قدمین بعمل آرند وادویهٔ مسکن قی که در باب آن ذکر خواهد یافت بدهند و اگر قی صفراوی باشد بگلاب کافور و عصارهٔ سفرجل آب لیمو گرم و مانند آن بر معده ضماد کنند و اگر قی بلغمی باشد لبسک رامک و لادن و آب مرزنجوش خام و عود و قرنفل و لبسباسه و مانند آن ضماد نمایند و چون استفراغ بعرق باشد صاحبش را از حمام و شراب منع نمایند و بستن دستها و پایها و امساک نفس لنشاید کرد لیکن پاشیدن آب سرد بر چهره و بحیّن گلاب که دران آس خیسانیده باشند بر بدن یا آب طلع و آب آس و طلای بدن باشیای قابضه مثل اقاقیا و رامک و عفص بروغن طلع و روغن آس و مانند آن که در علاج کثرت عرق مسطور گردد بعمل آرند و لیسکون و دعت امر کنند و در موضع بارد و بهوا خواباانند و ریاحین بارده قابضه بو دیکان رند و اگر استفراغ برعاف باشد با نعاف رعاف استعمال نمایند و دست و پاها به بندند و بمالند و محاجم بر کبد نهند اگر رعاف از منخر راست آید یا بر طحال اگر از منخر چپ باشد و ریاحین بارده قابض نزدیک او دارند و بر کله را بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و از شراب و حمام منع نمایند و شربت سیب و رُب آن بیاشامند و نان مبلول بآن بخورانند و اگر قوت ضعیف باشد نان مبلول بشراب غلیظ بدهند و شراب حاد کهنه ندهند و ماء اللحم باقدری شربت سیب یا شراب غلیظ و گوشت مدقوق مطبوخ با سیب و آب امرود و به و مانند آن استعمال نمایند و غشی که زنان را از حیض یا عقب نفاس عارض شود اشیایی که حبس دم نمایند و فرزجات قابضهٔ حابسهٔ دم که مذکور گردد استعمال کنند و ساعدین بر بندند و کفین بزور بمالند و آب سرد و گلاب سرد بر روی زنند و محاجم بر پستان نهند و اشیای طیب الرائحه که با آن قبض باشد نزدیک دارند و ماء اللحم و سیب و به و امرود غذا سازند و مسکن در موضع بارد و صبب بادشمالی اختیار کنند و بادکش مبلول بگلاب بجنبانند و کذلک حیض ان عارض گردد و غشی از خروج دم حادث از جراحات و فصد حبس دم بادویهٔ قابضهٔ حابسه نمایند و تقویت نفس باشیای خوشبو و تقویت بدن باغذای موافق آن کنند و کذلک در غشی که بسبب انفجار مده از خراجات باشد بعمل آرند صاحب ذخیره وغیر آن نوشته اند که اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا چیزی دیگر که از آن برودت پیدا شده باشد مثل فصد یا جراحت که از آن خون بسیار رفته باشد آب سرد و گلاب سرد بر سینه و اندام او نباید زد لیکن بوی کباب و مرغ بریان کرده که کشنیز خشک بران پاشیده باشند و بوی سیب و به و امرود که بر آتش افگنند و بوی نان گرم ببویانند و ماء اللحم بدهند که شراب رقیق در حلق او چکانند و فم معده را بروغن گرم مثل روغن ناردین و مصطگی بمالند و چکانیدن دواء المسک بنوعی که در علاج غشی سوء مزاجی بارد می آید و دیگر ادویهٔ عطریهٔ مقویه با ماء اللحم و یا شوربای گوشت نیز مفید

علاج غشی سوء مزاجی

اگر سبب غشی حرارت مزاج باشد گلاب و آب سرد بر رو زنند و مفرحات مقویه چون خیاره و صندل و کافور و گلاب ببویانند و خمیرهٔ صندل یا شربت انار یا دواء الکرکم بارد یا شربت انار در گلاب یا عرق بیدمشک و عرق نیلوفر حل کرده اندک اندک در حلق او چکانند و یا شیرهٔ تخم خیارین و خرفه در عرقیات مذکور برآورده شربت صندل داخل کرده بدهند و نسخهٔ بارده که از گل نیلوفر و صندل سفید و گل ارمنی هر واحد یک ماشه در عرق صندل یا بید ساده دو تولہ سائیده آب شربت [illegible]

هرگز ندهند که اکثر از آن اختلاط عقل وتشنج عارض میشود بلکه بماء اللحم بسیار یا ممزوج بآب ونان مبلول بشراب ممزوج دهند وماکیان وجدی بریان نیم پخته کرده ونان گرم در روائح طیبه ببویانند واندک اندک ماء اللحم چکانند ودفعةً غذا ندهند بلکه اندک اندک تا معده بر هضم او قوی گردد واشیای خوشبو نزدیک بدارند وآنچه از تعب عارض شود باید که وقت وراحت اختیار نمایند وآب سرد بر دستها بریزند ودر مواضع بارد نشانند وغشی حادث از غلبهٔ تکثیف مزاج از فرط تحلیلات ویا بسی طبیعت چون دراز نوبت دوری باشد واجب است که وقت نوبت او لقمهٔ نان در آب انار یا شربت سیب دهند

علاج غشی عقب فصد

اکثر این عارض میشود باصحاب عروق ضیقه ومعدهٔ ضعیفه ویا بدانی که بران مرهٔ صفرا غالب باشد وکسی که معتاد بفصد نباشد پس چنین کسان را اول از فصد تدبیر از انتشیه ودر [illegible] مقوی معده وقلب ومسکن صفرا چون شربت انارین ورب سیب وبه ولیمو وسکنجبین وشربت صندل ترش وگلاب وعرق بید ساده بنوشانند وتمیره مروارید وخمیرهٔ صندل ترش ودواء المسک بارد ومعتدل خورانند وطریق فصد چنین کسان آنست که بیک دفعه خون بسیار از ایشان نگیرند بلکه زمانی زمانی قدری خون بگیرند وزمانی انگشت را بر دهن رگ بگذارند که خون باز ایستد پس انگشت بردارند تا قدری دیگر خون برآید باز انگشت را بران گذارند بعضی تا اخراج خون حسب حاجت مکرر عمل نمایند وچون در غشی افتند آنچه در علاج کلی غشی مذکور شد بعمل آرند وشراب ممزوج مبرد خصوصاً مع عصارهٔ دیگر ادویهٔ تقویت معده بپاشانند وحبس خون بادویهٔ حابسه نمایند وتقویت نفس باشیای خوشبو از ریاحین وطیوب بارده وبخور عود وصندل وکافور کنند وباغذیهٔ محمودهٔ سهل الانهضام مثل لحم دراج وتیهو وچوزهٔ مرغ ولحم جدی کوفته غذا سازند

علاج غشی از عوارض نفسانی

تدارک این نوع چنانکه گفته شد از بویانیدن روائح طیبه مناسب مزاج دهند وکردن بینی بعد از ان وپاشیدن گلاب آب سرد بر چهره نمایند واطراف بگلاب سرد وآب سرد بمالند وبدن را گرم دارند وفم معده را بروغن گرم مثل روغن مصطکی وناردین مالش نمایند وگلاب ماء اللحم در حلق چکانند وشربت فواکه بارد مثل رب سیب ورب ریباس وحماض وسکنجبین سرکه هر کدام ازینها که باشد ده درم بگلاب ده درم دهند وبصندلین وگلاب وکافور بر سینه ضماد کنند وغذا مزورهٔ اسفیدباج مغز بادام وکدو دهند وتغذیه بماء اللحم مع کعک وشراب مفرح یا سخن مناسب هرگاه غشی از غضب فرح عارض گردد القای اشیای طیبة الرائحه نزدیک آرند ونفس بند نمایند

علاج غشی از ضعف فم معده

اضمدهٔ مقویه باشند آنکه از مصطکی وبه صندل وزعفران وسوسن ساخته باشند وکذالک ضماد بشراب متخذ از مشک وسوسن نیز بر فم معده استعمال نمایند باوجود این بدلک اطراف وبستن آنها بسیار نفع می بخشد ودیگر مقویات که در بحث معده بتفصیل مسطور گردد استعمال کنند

علاج غشی از اختناق رحم

ترتیب بینی بروائح منتنه دارند خصوصاً ملائم وغیر ضار بفم معده زیرا که مراعات حال فم معده در غشی واجب ترست وآب سرد وپاشند وعطسه کنند وساق به بندند وقدم بمالند وماء العسل بر دفا وفوتنج وحاشا وصعتر وسائر ملطفات بدهند واندکی از جند بیدستر ودواء المسک تلخ ومانند آن بخورانند وشراب عفص ودهنهای حاره مثل روغن زنبق وقسط وناردین دهند الا سکنجبین نباید داد زیرا که رحم عصبیست وسکنجبین مضر عصبیست بلکه محاجم بر رانها بگذارند واشیای منتن الرائحه مثل جاوشیر وقنه وحلتیت واشترغار وسیر وغیره بویانند ودر رحم اشیای طیب الرائحه مثل خلوق ومشک وعنبر بردارند وصاحب کامل گوید که علاجش علاج غشی امتلائی است سوای سکنجبین واگر رحم بجانبی مائل شده باشد محجمه بران جانب دیگر نهند واگر بسوی فوق مرتفع شده باشد محجمه بر ران هر دو جانب گذارند

علاج غشی در ابتدای حمیات

تدبیرش علاج اعراض حمیات مذکور گردد وگویند در انجا که در باطن آماس باشد وبدان سبب شروع نوبت تپ غشی افتد باید که تجسس در آنکه تپ [illegible]

اطراف بمالند و گرم کنند و محکم بربندند و باشیای حاره تکمید نمایند و اکل طعام و شراب منع نمایند و خواب ترک کنند مگر آنکه غشی در ابتدای حمیات بسبب ضعف و قلت روح عارض گردد که دران وقت منع از خواب جائز نیست و شربت سیب و سکنجبین و مثل این غشی نافع است و اگر حاجت بغذای مطلق باشد مثل ماء اللحم و زردهٔ بیضه و حسو بمغز نان و ماء اللحم بدهند و گاه مضطر می شوند دران بخلط چیزی از شراب و اگر معدهٔ کسی احتیاج بتقویت [illegible] افتد باید که بآن رب به و عصارات فواکه عطره که دران قبض بود بیامیزند اما در وقت نوبت البته از شراب و اگر غشی بسبب تپ محرقه و حمیات دیگر باشد تدابیر مناسبه بافاقه آورند بعد ازان بازاله سبب آن که تپ ست بپردازند و ایضاً اگر غشی از نوائب حمیات حادث از اخلاط غلیظهٔ لزجه حادث شود علاجش در حمای غشی مذکور گردد

علاج غشی از سموم و بخار مزابل و غیر آن

اگر بسبب گزیدن حیوانی زهرناک یا طعامی زهردار باشد تریاق کبیر و شرودیطوس و فاوزهر مجرب بدهند و دواء المسک و جدوار و دیگر تریاقات مختصه بهریک از سموم و ادویهٔ آنها که در باب سموم خواهد آمد بکار برند و اگر از بخار غلیظ مزابل و غیره باشد حقنه کنند باین [illegible] توله سرکه [illegible] سه توله دوغ ترش گاو نیم آثار گلاب پاو آثار نمک طعام چهار توله خیار شنبر هشت توله عرق بهار نارنج و عرق صندل هریک هفت توله روغن گل [illegible] توله که بهوش آید و متصل آن گل مختوم سه توله در شراب نونیم آثار دوغ گاو یا و آثار حقنه نمایند و چون از استعمال این بخوبی بهوش نیاید و باشد که [illegible] جدوار و عود و سیاه و ترید و زعفران مساوی در بینی دمند که بهمان وقت بهوش می آرد و یا این لخلخه بو یا نند گل ارمنی و مختوم و [illegible] هریک سه ماشه و گلاب سه توله و سرکه کهنه دو توله عرق بهار کرنه چهار توله در تمام بدن بمالند و در گهواره شسته هوا خورند و گویند که کاسه از خوردن فوفل غشی عارض شود و علاجش آنست که جلد قدری آب نوشانند و غطسه آورند و بآب سرد سر انگشتان هر دو دست بشویند و از بنجاست که منع کرده اند خوردن ثفل فوفل که مخشن سینه است مگر آنکه در دهان باشد و لعاب از و فرو برند که مقوی قلب ست و ثفل دور نمایند اشتباه در غیر وقت نوبت غشی تحقیق سبب پرداخته از اله سبب موجب نمایند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل مزاج قلب با غذیه و اشربهٔ لائقه و مفرحات متعدیه و در امتلائی تنقیه و تقویت قلب با دویهٔ قلبیه معدله و مقویه و در استفراغی احتباس و توفیر غذا و در وجعی تسکین درد و تنقیه بفصد و مسهل و در ورمی تحلیل او و در غمی وهمی تفریح و در لسعی و لدغی و انچه از تناول سموم باشد علاج آن نمایند و غشی که از مشارکت اعضا افتد اسباب شرکت هریک دریافته بمعالجهٔ آن و اصلاح عضو مشارک پردازند و حکیم علی می نویسد که علاج آن بحسب خصوصیت اسباب نمایند پس اگر بسبب عضوی از کبد یا معده و یا غیر آن باشد علاج آن عضو کنند و علاج غشی بحسب آن عضو و خواهش احوال او نمایند و اگر غشی تابع کیفیتی از کیفیات فصول اربعه از حر او برد و غیر آن باشد معالجه بحسب آن باید کرد مثلاً اگر غشی بر انسانی در گرما نوبت نماید ثفل ببلاد بارد کشند و اگر این در سرما باشد ثفل ببلاد حاره کنند و علی هذا القیاس و صاحب کامل گوید که انچه از سوء مزاج عارض شود نظر کنند که بکدام عضو سوء مزاج غالب ست پس اگر بر قلب باشد تدبیری که برای سوء مزاج قلب مسطور شد استعمال نمایند و اگر غالب بر کبد باشد تدبیری که در علاج او بیاید باید کرد و اگر غالب بر معده باشد تدبیر علاج معده نمایند بانچه در تداوات معده از مضادت مزاج غالب بران بادویه اغذیه و استعمال ادویه خوشبو مقوی معده مذکور گردد و علی هذا القیاس باید که تدبیر اصحاب غشی بمقاومت سبب فاعل او باشد و شیخ میفرماید که هرگاه در غشی باشد در افاقه اندک باید تدبیرا ضد مثل تدبیر اول ست مع زیادتی تمکن دران اندر مثل این حال و مثال آنکه مشترک اند هر دو دران انیست که مثلاً بیاشامند ادویهٔ نافعه بحسب حال از انچه در باب خفقان مذکور شده و دران تعجیل نمایند زیرا که سرد و حرص در سبب نشیب ندارند و دران تمکن دران از زیادتی کرده شود و مثل آنست که چون از امتلای معده باشد جهد در قی نمایند که دران شفا ست و لیکن اگر امتلا باشد باجتناب [illegible] دارند و تقلیل غذا نمایند تا امتلا زیاده نشود در استعمال نمایند جمیع اعضای معده و شانه را بمالند و دران احتمال غذا نکنند مگر مثل آنچه مذکور در حال غشی که لابد ست ازان و بسیاری از اطبای حسب حال

ورداون غذا مبالغه میکنند باین گمان که دران صلاح مریض و نعش قوت اوست پس حرارت غریزی آنها مختنق میگردانند و هلاک میکنند و آنها منتفع میشوند به سکنجبین خصوصا که دران ملطفات و مقطعات مثل زوفا و مانند آن پخته باشند و چون حاجت تنقیه باشد و افاقه واقع شود واجب است که تقویه معده نمایند و ابتدا نمایند دران بمثل شربت سیب اسفناج مطبوخ بعسل و اضمده مقوی معده استعمال کنند و بعد ازان شراب ریحانی بیاشامند و بغذای محمود غذا سازند و صاحبان غشی که محتاج غذا شوند باید که قبل از نوبت بدو یا سه ساعت پسته بمغز بادام و نان بشوربا بخورده دهند و خوشبوئیها بویانند و اگر قبض طبع باشد غذا اسفیدباج مثل اسفیدباج و مانند آن دهند و بقول قرشی افضل اغذیه بصاحب غشی شوربای گوشت بشراب است تا آنکه از حرارت مفرط باشد

سقوط القوة بغتة

گاهی قوت حیوانی بغیر وجع و اسهال و ورم عظیم و استفراغ عظیم بسبب امتلای اخلاط یکبارگی ساقط میگردد و کمتر است که این خلط دموی باشد چه غلبه خون اکثر در بدن اول احداث امراض دیگر میکند بعد سقوط قوت دفعةً نرساند بلکه اکثر بسبب اجتماع اخلاط غلیظه در معده میباشد یا در عروق که ممتلی نماید مجاری نفس را مسدود سازد و اگر باشتداد کشد یکبارگی جمیع قوی را باطل کند و بعد غشی رسد و الا کمتر از غشی بود چنانکه قوت اعصاب و عضلات را ساقط گرداند و انسان بر حرکات بدنی غیر از جهد و کوشش قادر نبود و گاه بسبب قلت اخلاط در جوهر خود و قبول و تحلیل را بسرعت خصوصا و جهات حاره می افتد و گویند که سقوط قوت دفعةً گاه بسبب تهیج که روح را عارض شود چنانچه نسیم هبوب باد سموم بسیار ردی و یا نزد استنشاق هوای مفرط سرد شدید غیر مألوف عارض میگردد و گاهی بسبب امر ردی بجهت ماده میباشد و ماده مسقط قوت دفعةً در غالب امر وقتی این عمل میکند که یکبارگی از اعضای دیگر قریب به قلب یا در عضو شدید المشارکه منتقل شود چنانکه اضرار او بقوت قلب اشتداد نماید و اگر بعد لکن غلیظ باشد اسقاط او قوت را زیاده تر و شدیدتر باشد و لباست که افعال سیاست آنها غیر مألوف باشد و اگر چه غیر محتمل بود چون کثرت و تکرار یابد علاج تدبیر بین امراضان ترتیب علاج صاحبان غشی است پس اگر از امتلای دموی باشد فصد نمایند و مطفیات خون بعمل آرند و جهت تعدیل مزاج شیره مرداریر ساده یا عرق بیدمشک و عرق شیر دهند و اگر بسبب خلط دیگر از اخلاط غلیظه باشد دو سه روز مطبوخ افسنتین و سکنجبین داده تنقیه بدن بمثل ایارجات کبار کنند و اگر ایارج فیقرا باشد بعد فاریقون افتیمون و تمکیشی و مانند آن مرکب نموده بدهند فائده تمام دارد و بعد اسهال برای استیصال باقی مواد استعمال قی نمایند و بعد او منتاول مقویات معده و قلب که در احتوا را اطعمه بیاید و شمومات و مالیدن اطراف در ریاضت معتدله حرارت غریزی را بانتعاش آورند و باغذیه ملطفه مقطعه مثل نخود آب با خردل و روغن بیدانجیر روغن بادام غذا سازند و شراب رقیق کهنه یا ماء اللحم ساده استعمال نمایند و بعد از استفراغ بحمام روند و بدن و معده را بروغنهای ملطفه مثل روغن قسط و خیری بمالند و بعد از ان شراب سیب و یا شراب عسل یا شراب افسنتین تجویز دهند و چون فی الجمله بقوت گرایند بغذای قوی سریع الهضم اغتذا نمایند و بقول شیخ قوت زیاده میشود بغذای موافق و شراب موافق و بخور خوشبو معتدل مزاج مثل حار در مبرودین و بارد در محرورین و بهجت و سرور و براءت از احزان و مفرحات و تجدید امور حسنه و معاشرت احبا

ورم قلب

سابق ازین مذکور شده که ورم جوهر دل اگر حار باشد فی الحال قاتل است و حدوث ورم بارد و صلب در او بود و این قدر مهلت دهد که پیش از ان که تمام یابد هلاک کند تحقق ورم موقوف است بر انصباب ماده و اجتماع آن در موضع ورم بتدریج بود و چون ماده در مسلک انصباب بسوی قلب باشد و هنوز تمام انصباب نیافته و ورم ظاهر نگردد دران هنگام تدبیر او ممکن است و چون ماده منصب گردد چنانکه در اجتماع اخذ کند لا علاج است و آن را داخل اجتماع یا اوسط او هلاک کند و ظهور اختلاف عجیب در نبض و خفقان شدید و شدت لهیب بدن خصوصا در نواحی اعضای تنفس ثقل و تمدد و بعد ازان تابع بودن غشی متدارک از علامات حدوث ورم حار در قلب است علاج تدبیری که دران امید نجات است فصد باسلیق است و گاه طلوع میکنند در شفای او فصد شرایانی از شرایین دو اصل ابهام و نیز بر سینه صندل و کافور و صندل و آب کشنیز سبز نمایند و آب برف و کافور با لعاب ... گوید که چون علامات ورم قلب ظاهر گردد طریق تدبیر او تنقیه است لا محاله زیرا که مرض مادی است و این تنقیه مثل مسهل لیست بلکه مثل فصد ... باید از ان است که ...

بسوی خلاف بعید باشد زیراکه ماده هنوز متحرک بجهت قلب ست ولهذا باید که از باسلیق کنند بسر آنکه جذب ماده بنواحی کبد و ما بعد آن می نماید و بالجمله جمیع ورام قلب مثل اورام سائر اعضا صفراوی یا دموی یا رطوبی یا سوداوی باشد اگر مهلت علاج دهد مثل سائر اعضا بحسب ورم باید کرد

ورم اذنی القلب

و آن عبارت ست از ورم بارد و اکثر که در دو پاره گوشت عصبی که از قاعدهٔ دل رسته اند پیدا شود و این اکثر عقیب امراض حاره و حمیات مزمنه واقع میشود و علامتش آنست که مریض در صدر و یه قریب لفم معده ثقل یابد و در اکثر اوقات حالتی شبیه بغشی ظاهر گردد و از خاص دلائل و آنست که اکثر تهیج در چشم باشد و در رنگ چهره بقابیت زردی بود و چون تنفس نماید بقدر و ضیق بغیر سعال دریابد و نزد حرکت انبساط قلب انقطاع در انبساط احساس نماید و قادر بر انبساط تمام نباشد مگر در دو یا سه دفعه و تقدم امراض مذکوره نیز از دلائل مؤکده برین مرض ست و گویند که سرفه خفیف مروریا یابد و خواب جانب ورم متعسر باشد چه سرفه و درد غلبه کند و گاهی نباشد نا گاه سرفه شدت کند و گاهی سرفه و تپ بدور غب یا ربع یا نائبه شدت نماید و تپ مرض سرد زند بعد از غلبه کند تا نصف شب بماند و نبض سریع و متواتر و قاروره احمر ناصع و یا اقتم بود و باشد که بعد یک دو ماه از شدت سرفه و قته خون بسیار آید و یا اندک کند چنانچه در ابتدای سل و سقوط اشتها و قوت بود و در اکثر مشابه بدق باشد و فرق در هر دو از صلابت نبض و ماثیت قاروره از ابتدا تا انتها و کثرت اشتها و در ابتدا و سقوط آن تا مدت انتها در دق بخلاف این مرض توان کرد و در ورم حاره همه علامات بخلاف این باشند لیکن با وجود این ورم در اکثر بارد بود زیراکه اماس گرم مهلت نمیدهد و بعجلت هلاک میکند و اگر تدارک این ورم بارد بزودی نمایند علاج پذیرد و الا مریض روز بروز لاغر شود تا آنکه بمیرد چنانچه در حکایت بوزنه منقول از جالینوس مسطور شده و لهذا گفته اند که این مرض تا بطول نه انجامد قابل نیست علاج وحست و ترک ریاضت نماید و اغذیه صالحه بخورند و آب و دوائهای لطیفه بر صدر ریزند و تضمید و باشیای ملطفهٔ خوشبو و تقویت قوت برای تمکن و تحلیل کنند و گویند که آب نیمگرم که در آن اندکی اکلیل الملک کوفته بقدری سرکه و گلاب جوش داده باشند نطول سازند و چون تخفیف رو نماید و حالت شبیه بغشی زائل گردد تعریق صدر بروغن گل نیمگرم کنند و بروغن مذکور بسیار استنشاق نمایند و این سفوف دهند برگ بادرنجبویه برگ گاوزبان هر احد یکدرم ریوند دو دانگ سنبل الطیب و ثلاث درم تخم کرفس یک نیم درم برگ عنب الثعلب خشک پنج درم همه را کوفته بیخته بوزن درم با هفت درم شربت تفاح بدهند و غذا شوربای تیهو که در آن ادویهٔ داش بخته باشند بخورانند و بر سر طعام ده درم شراب آبفی خوشبو دهند و ایضا بهر تلطیف و تحلیل ماده طبیخ بابونه و اکلیل و خطمی و سپستان و سبوس گندم و تخم کرنب و شحم حنظل الثعلب هر یک یک قبضه بر سینه و فم معده تنطیل نمایند و بابونه و اکلیل و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب تمام و زعفران ضماد سازند و اگر خواهند تخم گاوزبان تخم ریحان بادرنجبویه سبز افزایند و در گلاب بسایند و ادویهٔ مقوی قلب مانند ماء اللحم ساده و عرق عنبر لبنیه و افسنتین و بادرنجبویه و امثال آن تلخ و شیرین جواهر و ارعلوی خانی در روزی دو سه بار دهند و اگر بدین تدبیر تحلیل نیابد بلین خفیف از گل بنفشه گل گاوزبان بادرنجبویه عنب الثعلب بسفایج هر یک نه ماشه سپستان صد عدد عناب بست عدد مویز منقی دو توله خوبانی هفت عدد در گلاب نیم آثار کیوره پاو آثار شب ترکرده صبح جوش داده صاف نموده گلقند مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین پنج توله روغن بادام هفت ماشه دهند و بجای آب بر عرق بادرنجبویه و گلاب و گاوزبان اکتفا کنند و غذا وقت شام شلهٔ مرغ یا پلاو دلشوربای مرغ و یا نان تنک لشوربا دهند و صبح تبرید جواهر مهره یک ماشه و خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته انیسون بسفایج گل گاوزبان هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک نه ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده شربت بادرنجبویه و گاوزبان هر یک دو توله تخم بادرنجبویه نه ماشه دهند و همین نطسه چهار روز بلین و تبرید داده جهت تعدیل دواء المسک تلخ با عرق و ادویهٔ مرکبه علوی خان و یا ماء اللحم حار دهند و گویند که اگر ورم حار باشد فصد باسلیق کنند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر و کدو و شاهتره هر یک پنج توله دهند و جهت تحلیل آن انکباب سازند از سبوس گندم و گل بنفشه و نیلوفر و انگور شفا و برگ فرنجمشک ریحان سبز و گل بادرنجبویه و سبوس جو هر یک یک قبضه و غذا اکثر حقنه و خرفه با سپنج دهند و یا آش جو لبشربت نیلوفر و باقی تدبیر از علاج امراض قلب از سوء مزاج حار یا دی اخذ کنند

وامرود و سیب و اناناس و کیشر و زردآلو و آلوبالو بسیار خورند

ورم غشای قلب

بدانکه بر قلب غشائی ست رقیق مثل غشاده و آن غیر غلاف قلب ست و بعض از اوائل گفته اند که این غشا تا نصف قلب میباشد و از ارسطو نقل کرده اند که این غشا لیفی می رأس صعود میکند و از آن غشای موضوع بر دماغ و بر قحف از جهل سهم میرسد و این غشا اصل جمیع اغشیه رأس ست و چون این غشا ورم کند مشابه بورم صلب میباشد و قلب را افشار دهد موجب غشی مع ضغطه گردد و بسا ست که دفعةً هلاک کند یا بایام قلیله قطع نفس و این ورم اگر حاد باشد مهلت علاج ندهد و اگر متوسط در حدت بود و ورم اندک باشد اکثر مریض از آن صحت یابد و علامت این علت غشی مع ضغطه و خفقان و ضعف و استرخای جمیع قوی ست علاج اگر مهلت علاج دهد تبرید صدر باشیای مبرده و محلله که در امتلای غلاف قلب می آید باید کرد و بر آن محاجم نهند و برباء الشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند لزوم نمایند و همین طبیعت باید کرد و اگر قوت اطاعت کند و مرض مهلت دهد بفصد و اخراج خون اندک باک نیست و چون این علت اشتداد نماید تعلیل العلاج نفع نبخشد

امتلای غلاف قلب

گاهی غلاف قلب از رطوبات مائی که مستحیل بسر شود ممتلی میگردد و عروق او از خون غلیظ که از غذای قلب ریشه اصل باشد ممتلی میشود و بسا ست که فضلات غلیظ که قلب بآن غذا نماید فاصل میگردد و در غلاف قلب می آید و علامت این علت اگر از امتلای خون باشد سرعت نبض و تواتر آن مع صلابت ست و اگر امتلا از رطوبات بلغمی بود لطوبت نبض و تراخی و اختلاف او ست و هر دو امتلا سبب تنفس و ضغطه پیدا میکنند و در منتهی این غشا حادث میگردد علاج اگر امتلا از خون باشد فصد کنند و بعد تنقیه بماء الفواکه و ادویه بارده نمایند و اشیای مبرده محلله مثل آرد جو و خطمی و صندلین و آب کشنیز و آب کاسنی و مانند آن بر سینه ضماد سازند و بجهت اصلاح غذا کنند و لزوم شربت عناب و تخم خرفه و سکنجبین معمول لقشر اصل سهند یا و برزوری و مانند آن نمایند و طعام او قلیه لحم جدی و ماهی رضراضی که بسرکه بریان کرده و زیرباج و چوزه مرغ ندیده باشند و بجهت غذیه برای اصلاح خون او بعد فراغ باشیای محموده موافقه مثل آب فواکه و مطبوخ کشنیز و آب انار و لشم او و سماق با نمک و زعفران حماضات و اسفیدباج جوزه مرغ و جدی و شیر خوار ست و الامرودیات زیرباج و انبرباریس و طعام متخذ از عناب بر همین باید و در مثل تنضیجه دهند و اگر امتلا از رطوبت بلغمی باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون و بحب ایارج و اطریفل مقوی بزنجبیل و تربد بمقدار قوت علیل و سن و مزاج آن نمایند و لزوم تناول تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک و امثال آن در اوقات مختلفه و تضمید صدر بمر و صبر و قرنفل و مصطکی و سنبل و ما لیدن پا با و بستن فها کنند و غذا قلایا سے محرقه و عصافیر و مانند آن دهند و از جمیع فواکه منع نمایند و مویز و انجیر و منفع کنند و مصطکی و عرق آب دهن نافع ست و این علت از اعلالی ست که قلب لطریق مجاورت از آن ایذا یابد

زوال عظمین

شیخ بلام یونانی که اعلای قلب ست بعض از اوائل ذکر کرده اند که این علت مدام معتبر و عین عارض میشود و گاهی این مرض وحشت گردد و احتیاج بتسخین علیل عموده و مریض هر دو ست افتاده باشد و ندرت تکلم از فرط الم شود و آن در یکروز هلاک نماید و اگر چنان اتفاق افتد که هلاکت و تاخیر نماید از هفته تجاوز نکند علاج هر که وقت این مرض شود امر بشرب اندک افیون مع سرکه برای تخدیر و ازاله الم کرده و اقدام برین بسبب اضطرار سرعت موت کرده میشود و ایضا امر بها در نفضه فصد شرائین صدغین اخراج خون بقدر صالح پس دماغ آن موضع شود و غرض از ذکر این مرض آن نیست که در تعداد امراض سریع القتل واقع شود و طمع در معالجه او کرده نشود

ضغطة القلب

این علت هرگاه عارض شود مریض چنان پندارد که دل او بسی افشارند و مقارن این حال غشی خفیف می افتد بعده لعاب بسیار از دهن او جاری میگردد

وسببش تشنج قدری خلط سوداوی حاد خونی یا صفراوی از جگر بر قلب است که تقبض و عفوصت خویش حالت مذکور پیدا میکند و حال ضعف و شدت غشی
بحسب قلت و کثرت و عدم حدت و حدت ماده متفاوت بود و این مرض قاتل نیست بلکه باستفراغ سودا بسرعت زائل میشود علاج تنقیه سودا
بمسهل آن دیجا و اجبن مع سکنجبین افتیمونی و حب لاجورد و سفوف آن یا حب غاریقون علوی خان و مطبوخ افتیمون تبرید نمایند و تقویت قلب بمفرح حار
و تریاق کبیر کنند و تعدیل مزاج جگر و تقویت آن پردازند و دواء المسک همراه عرق گاوزبان گلاب و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و
سکنجبین بزوری یک نیم توله گلقند یک نیم توله برای ضغطة القلب که از عفوصت قلب شبیه به تخمه غذائی و نفخ و ماده سوداوی باشد مفید است و بقول ابن ربن
تقویت مزاج دماغ بروائح طیبه مثل بوی فواکه سازند و استفراغ بمطبوخ افتیمون و یا بمعجون نجاح مناسب است و اگر مزاج مائل به برودت و رطوبت باشد
اگر اندکی ایارج فیقرا دهند مضر نباشد و در غذا لحم بسیار خفیف بدهند و اندکی شراب خوشبوی سیاه بنوشانند مگر آنکه بی تب باشد و بعض اطبا معجون مفرح دهند و از
جماع بالکل منع نمایند و استعمال آبزن و استحمام باب نیم گرم برای این علت نیکو است و افراط در استعمال آن ننمایند و استنشاق روغن بنفشه دائم نمایند
که باین طریق جلد صحت می شود

تقشر القلب

مرضی بود که در آن انسان چنان دریافت میکند که کسی دل او را بسحر اشد و از شدت الم آن غشی می افتد بیده فی الحال زائل میشود و هنگام حدوث آن تشنگی و
تشنج در چهره و پیشانی می افتد و عرق بسیار در مواضع مختلفه از بدن می آید و این علت فی الحقیقة از امراض معده است و در اکثر به اسهال صفراوی مزمن که بمدت
بطول کشد حادث می شود بجهت آنکه اسهال صفراوی گاه از انصباب صفرا به معده می باشد و آن چون طول کشد تحمل آن نتوان کرد اشد و بسبب مجاورت معده
از دل علیل دریافت کند که گویا قلب او می خراشد و الا در حدوث خراش در قلب نزد اسهال صفراوی شیطی بعید است بلکه موت بران سبقت میکند
و گاهی از نزله حاره لیعنی که از دماغ بمعده فرو ریزد عارض میگردد و وقت انقطاع نزله این حالت منقطع میشود علاج تنقیه صفرا بمسهل آن نمایند و
مفرح بارد و انوشدارو لولوی علوی خان بعرق صندل و شربت خشخاش و مانند آن اشربه مقویه خوشبو استعمال کنند و بر غذای جید لطیف مولد خون صالح
مثل گوشت کبک و تیهو و دراج و نان پاکیزه لزوم نمایند و بسبب تحرش اصلاح غذا برعایت صفرا کنند و آنجا که از نزله باشد تنقیه نزله حاره نمایند بدستوری
که در علاج آن مذکور شد و بقول طبری تنقیه رأس بمطبوخ استفراغ و غرغره کنند و اگر قوت مریض قوی باشد و خوف تشنج نبود حب ایارج یا حب بندق
بعده شربت خشخاش دهند و ایضا در تقشر قلب شیر بز ملی طباشیر و بادشه حب الآس و گل ارمنی ساییده در شربت خشخاش و توده آمیخته لیسانیدن و
کذا سماق و بادشه کتیرا زرور و هر یک یکماشه سوده در شربت خشخاش و توله شربت بعرق سه یا پنج توله دادن مفید نوشته اند بالجمله علاج تام این مرض
اصلاح خون بغذای محمود است و از هرچه مجفف و مفسد خون باشد منع نمایند و در فصد قیفال و اخراج دم بقدر صالح باکی نیست و ایضا ضمادات
مرطبه رادع فضول مثل برگ خبازی و برگ عنب الثعلب با اندکی زعفران لیسانیده و بشراب بعض سرشته ضماد کنند و بارد نیم ساییده در قیروطی روغن گل
و موم آمیخته بر پارچه کتان طلا نموده بر سینه گذارند که از آن کسب رطوبت و تعدیل مزاج حاصل شود

قذف القلب

این علت است که آدمی را چنان محسوس میگردد که قلب از سینه بیرون می آید و این حالت مع حدت مزاج و شدت سوء مزاج حار در قلب عارض میشود و اگر
این علت ظاهر گردد و با آن تپ قلب ظاهر نشود و آن از تغیر و سخونت دلی که بقلب میرسد بطریق غذا باشد آنچه ظاهر و لائق این علت آنست که گاه اندفاع
محسوس شود رنگ مریض برنگ خلط موذی غالب خون یا صفرا متغیر گردد بالجمله چون علت مذکور از ماده دموی یا صفراوی افتد پس بتغیر رنگ سرخ و زرد
بحسب ماده بزردی یا سرخی در آن وقت لازم بود و دیگر آثار غلبه خون و صفرا بر نوعیت خلط گواهی دهد و گونه و بیشانی و جانب چپ سینه و دماغ تپیدن
در طول عرق سرد پدید آید علاج بفصد باسلیق اندست است مثل علاج تقشر قلب است اوی نمایند و شربت صندل سه توله و گلاب و عرق بید و ...

غضب ظهور نماید و تدبیرش آنست که اولاً باستعمال ملینات و تبرید و طلیات بر سینه ازاله یبوست کنند پس بدستور مسطور استفراغ نمایند و بتقویت دل کوشند

علت دخانیه

که آنرا دخانیت قلب نیز گویند این مرض از احتراق اخلاط حادث میشود و دران انسان را یافته میشود که دود از دل او ببالا می آید و چون این حالت کثرت پذیرد غشی آرد سوزشی پیدا کند و سوزش اطراف و سینه و سپرز و بیخوابی و غلبه خفقانیت و خصوصاً بعد از هضم طعام نیز از علامات این مرض نوشته اند علاج بعد فصد صافن یا باسلیق بترطیب تنقیه سودا کوشند و مطبوخ افتیمون و ماء الجبن استعمال کنند و بعد تنقیه جهت تعدیل نوشته اند ادویه … علو یخان با عرق شیر بکار برند و اصلاح اخلاط با غذیه محموده در اجتهاد ورزند استفراغ خلط محترق نمایند و هر که را این علت عارض شود و بعد ازان اسهال ادوات مختلفه بهم رسد بسبب صحت یابد کذلک اگر عارض آید یا خون بواسیر سائل گردد یا مریض قی سیاه نماید شفا یابد و این مرض زائل گردد و مثل این مرض کسے در یابد که دور ربیع خالص بآن ابتدا نماید

جذب القلب

این مرضیست که بصاحب او چنان محسوس گردد که دل او باسفل کشیده میشود و سببش حصول خلط ردی در معالیق جگر است یا بسبب تشنج حرکات رخ دهد و آن حس انجذاب در قلب نیز لاحق شود و گاهے قلب را ازان اندک الم رسد و حالتی شبیه بغشی عارض گردد و استدلال بر نوعیت آن فضول از رنگ چهره مریض و رائحه قی و نبض و قاروره و براز او و دیگر اعراض مخصوصه هر خلط توان کرد علاج بعد از نضج تنقیه خلط موجب نمایند و ادویه ذی عطریت مقوی دل و جگر بسیار داخل نمایند و تضمید کبد بچیزی که اذیت آن خلط ازان دفع نماید و لزوم غذاے موافق نمایند و بتقویت قلب پردازند و ترک اشیاے مولد خلط مخصوص کنند

سوء تنفس قلب

گاهے حادث میشود انسان را ذوبان و استرخا بغیر سبب ظاهر زیرا که هضم او صالح میباشد و این علت از انواع اختلافات … نبض ظاهر شود و اگر تدارک آن نمایند بطریق ضعف قلب بسقوط قوت هلاک نماید و جالینوس حکایت کرده که دوستی شکایت ذوبان و انحلال قوت و نحول و استرخا نموده و آن دوست جالینوس حسن المعرفه بامر نبض بود و گفت که من در نبض خود جمیع اختلافات می یابم و در رگ دیگر همین یافتم و بعد اندک زمانی هلاک گردید علاج مداوات این علت در ملائم غذا است و استفراغ محمود و تضمید صدر بآنچه مقابل اعراض موذیه باشد و طبری گوید که این بیمار را قبل از موت او چند سال در بصره این حالت عارض شد و میگفت که قلب من بغیر سبب ظاهر منحل میگردد و نبض او دائماً استقصا میدیدم و آنرا منتظم بر نوعی از اختلافات می یافتم پس پرهیز تام نمود و بمطبوخ جامع استفراغ کرد و بعده تقویت معده پس تقویت دماغ پس تضمید صدر کرده شد و این عارض زائل گردید و مرا گفت که تو بسبب یافت اختلافات در نبض مرا ازین مرض خلاص کردی و نبض درست واجب است هر کسی که شکایت مثل این حال نماید تدبیر او همچنین باید

انقطاع غذا از قلب

این علت عجیب غریب است که این بیمار بیان نموده و بادر م … و صاحب … شود … از خلط عروقی که ازان غذا الی … قلب … میکنند و چون غذا از قلب منقطع گردد مزاج او گرم شود و تپ دقیق مثل دق لازم نماید … که این بسبب ورم گردد … قلت و نحول و ذوبان … شود ناقص حکم میکند که این از کلیه است و تپ ازان لازم شده و ندیده اند که این بسبب انقطاع غذا از قلب است و فرق بینهما آنست که نبض صاحب ورم کلیه سریع متواتر با عدم انقطاع غذا از قلب میباشد و بعد انقطاع آن ضعیف متفاوت متخلخل گردد پس اگر طبیب متبحر باشد فرق نماید که تغیر نبض را سبب دیگر غیر ورم کلیتین است علاج مدام تضمید صدر بکعک و سویق شعیر مخلوط با آب سیب نمایند که ازین قوت غذائیت بقلب رسد و تپ مفارقت کند و علاج اورام کلیتین بحسب وجوب علت باید کرد و این از دقیق معالجات است

حالتی که از غضب و غم و فرح بهم رسد

گاهی انسان … غضب شدید و غم و فرح مفرط هلاک میشود و این مرض اغلب بسے کسی را حادث شود که قلب او بالطبع ضعیف و مریض باشد

وضعف قلب بالطبع مرض ست علاج اما علاج حزن تفریح وقطع سبب محزن ست اگر حزن او بموت کسی باشد بران امر موت بانواع نصیحت سهل گردانند مثلاً
بران ثابت گردانند که موت امر اضطراریست مشترک میان جمیع مردم پس عاقل را نشاید که از امر اضطراری شامل جمیع ذی حیات جزع و فزع نماید بعده
بیان نماید که انسان نفس و بدن ست و نفس نمی میرد و چون از بدن مفارقت میکند بعالم خود میرسد و جمیع محاسن وسرور و فضائل می بیند و از حق تعالی
منزلت فضائلی که درین عالم اکتساب نموده می یابد و در جوار الهی در اتم نعمت و اکمل بقا میباشد و در حیات انسان تعب و عناد نفس او محصور و محبوس بود
در موت و مفارقت نجات ست و اگر حزن از شیء دیگر باشد مقابله آن باضداد آن نمایند و علاج فرح کثیر باضداد آن نمایند مثلاً اگر فرح بمال یا ولد یا موت
دشمن باشد اهانت آن نمایند و بموت تحذیر کنند و بگویند که امور دنیوی و فرح او فانی ست هر انسان را موت در پیش ست از تفکر در امور عاقبت لابد
و فرح بموت عدو جهل ست زیرا که عمر انسان متناهی ست و زمانه غیر متناهی پس شیء متناهی مع شیء غیر متناهی اگرچه اندک زیاده باشد او را مقدار نیست
نیست که عاقل بشیء که او را مقدار و وزن نباشد فرح نماید و ایضاً بفحوای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت هر کسی را مزه موت چشیدنی ست و چه خوش
گفته شاعر ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری + شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود + و علاج غضب قطع سبب اوست و تسکین غیض بانواع کلام
تسلی او بدانچه ملائم او باشد و یاد کردن موت هم مزیل غضب ست و بدانند که اینچنین علاج را مداوات روحانی طب روحانی نامند پس اگر کسی را قوت
و مبدم زیاده شود و کذلک حزن و یا غضب در معالجه او همین طریق مبادرت نمایند

امراض ثدی

یعنی پستان و آن هفده مرض ست یعنی قلت لبن و کثرت لبن و خروج خون و تجبن لبن و جمود دم در ثدی و تمدد آن و درد پستان و اورام ثدی و اوجاع ثدی و صلابت ثدی
و سلع و غدد و تعقد دران و دبیله ثدی و حکه ثدی و شقاق آن و حلمه ثدی و عظم و تعظیم ثدی و صغیر اکنون بدانکه چون لحم ثدی غددی ابیض اللون ست لهذا خون
مشابه آن میگردد برای غذای آن سفید میشود و همچنین آنچه فاضل از ان می ماند نیز سفید شیر میگردد و قیاس پستان بسوی شیر متولد از خون قیاس جگر بسوی خون
متولد از کیلوس ست که هر واحد از پستان و جگر مستحیل میگرداند رطوبت را بمشابهت خود در طبع و لون چنانچه کبد سرخ میگرداند کیلوس سفید را بدموبت و
سفید میسازد خون سرخ را بلبنیت و بقول جرجانی اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگر اند موضع تولد و تغیر صورت هر یک عضوی دیگر ست
اما اسباب تولد هر سه یکسان ست و اطبا را در امزاج شیر اختلاف ست اکثر سرد و تر و بعضی معتدل و برخی گرم و تر میدانند

قلت لبن

یعنی کمی شیر بدانکه شیر زیاده میشود از کثرت خون که به پستان رسد لیکن نه کثرت او با فراط که آن سبب عجز قوت از تصرف در ماده بسیار زائد موجب قلت شیر میگردد
آن خون جید صالح برای تولد شیر باشد که نه بران خلط دیگر غالب بود و نه سوء مزاج عارض گردد و ایضاً قوای ثدی بر جذب ماده و استحاله او قوی باشد یعنی مزاج او
معتدل بود پس سبب قلت شیر بالعضی اسباب قلت خون باشد و یا فقدان جودت آن و یا کثرت خون با فراط و سبب قلت خون یا از جهت ماده بود
و یا از جهت مزاج و آنکه از جهت ماده باشد یا قلت غذا و یا تناول اغذیه و ادویه مقلل خون و مضاد تولد آن بنا بر یبس و برد او و یا انصراف دم بسوی دیگر
یا نفاس یا بواسیر یا فصد یا حجامت یا نزول یا اسهال دم یا ورم و موی یا خروج خون از جراحت و غیر آن و یا انصراف طبیعت بسبب اعراض بدنی و نفسانی مثل خوف
شدید و حزن قوی و قلت شفقت بر ولد و جز آن و آنکه از جهت مزاج باشد مزاج همه بدن یا مزاج پستان مجفف رطوبت بود و یا مولد رطوبتی که از ان خون
نشود بنا بر فرط مائیت و بعد او از اعتدال صالح دمویت و غیر آن و اما سبب فقدان جودت دم و فساد آن غلبه یکی از اخلاط ثلاثه یعنی صفرا یا بلغم یا سودا باشد
و بعضی گفته اند که خون بسبب شدت کثرت خود بر فعل طبیعت عصیان نماید و طبیعت از استحاله او عاجز آید و سبب قلت تولد شیر گردد طریق التشخیص
باید که اولاً از نبض و قاروره و غیره حال غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه بر مزاج مرضعه دریافت نمایند پس هر کیفیتی که غالب معلوم شود سبب قلت
همان باشد بعده قوام و رنگ و بوی شیر و طعم آن تجربه سازند اگر رقیق و زرد و تیز بود تند طعم بگوید سببش غلبه صفرا باشد و اگر مائی و سفید

وترش بود طعم حامض و بصورت شمول حرارت طعم او شور بیان کند سببش غلبهٔ بلغم باشد و اگر غلیظ و مائل به تیرگی و ترش بود طعم گویند و از هر دو قسم مذکور بنجابت
قلیل المقدار بود سببش غلبهٔ سودا باشد و اگر آثار کثرت خون با فراط ظاهر شود سبب آن بحران باشد و اگر غائیه کیفیتی و خلطی مدرک نگردد و از حال مقدار تناول غذا و
کیفیت غذا سوال کنند اگر قلت غذا یا استعمال غذای یابس یا بارد و یا ریاضت گردد سببش همان باشد و اگر تناول غذای معتدل المقدار و صالح بیان نماید از حال
کثرت خروج خون سوال کنند اگر اقرار آن کند سبب او همین باشد و الا السبب اعراض نفسانی یا قلت شفقت باشد و هرگاه شیر بحدی غلیظ گردد که مثل رشته بیرون آید
سببش افراط یبوست باشد علاج اگر سبب قلت شیر قلت غذا باشد تکثیر غذا نمایند و اغذیهٔ حار رطب مولد خون جید مثل شیر با برنج و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و گوشت حلوان
و جوزهٔ مرغ دهند و دیگر اغذیهٔ مولد شیر مثل البان بشکر یا عسل بحسب امزجه و لحوم دواب و طیور و مغز آنها و پستانها که قبل از دوشیدن ذبح نموده باشند و خصیه ها و
بیضه ها و ماهی تازه و شیر برنج و رشته با شیر و فالوده و فیرنی شیر و بادام و حلوای نخود خام و باقلا و بورانی شلغم و بادنجان و زردک و حلوای آن و حلوای بیضهٔ مرغ
استعمال نمایند و خوردن تودری سرخ بقدر چهار ماشه با شیر گاو تازه یا با آش شیرین کرده درین باب مجرب معمول ست و هر چیزی را زیاده کند شیر را نیز زیاده
میکند در اکثر ابدان مثل تودرین و تخم خشخاش سفید و پستان بز و بهمن و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر ست و این حریره برای افزایش شیر
خیلی مفید ست نشاسته دو توله بشیر تازه نیم آثار حل کرده شیرهٔ برنج شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ مغز پنبه دانه شیرهٔ مغز خسکدانه شیرهٔ مغز چلغوزه هر واحد یک توله
شیرهٔ بادیان شیرهٔ دانهٔ هیل هر یک هفت ماشه شیرهٔ تخم شبت شش ماشه شیرهٔ تودری سرخ یک توله نبات ترنجبین بقدر ضرورت بآتش نرم بجوشانند و سفر کرده
بنوشند و غذا یک وقت همین باشد و در نسخهٔ بیاض حکیم تقرب خان شاگرد حکیم محمد هادی پدر علوی خان شیرهٔ مغز انجالک شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ خیارین هر واحد
یک توله بگلاب سه توله شیرهٔ تخم حقیقیه شش ماشه نیز داخل ست و این حسا نیز مجرب ست آرد باقلا میده گندم آرد نخود هر واحد یکتوله مغز بادام مقشر چهار توله
بادیان تخم اسپست تخم جرجیر هر یک سه ماشه با شکر سفید پخته تحسی نمایند و این سفوف نیز نافع ست تخم ریحان تخم مرو تخم بادروج تودری گلگون شقاقل
تخم گزر تخم انجره مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه هر واحد یک توله هر روز پنج مثقال بخورند و بالای آن شیر بنوشند و یا نخود
باقلای مطبوخ و حسای از آرد سمید و آرد نخود و فندقی با دیان و زیره ساخته بدهند و کذا ماء الشعیر بروغن بادام و جلاب آب شیر نیز با تخم رازیانه و تخم رطبه
بنوشانند و غذا باسفیدباج نمایند و یا تخم بلیون جوشانیده صاف نموده شیرین کرده بنوشند و یا سفوف او ساخته بشکر آمیخته دو درم بخورند و یا شیر تازه را در
آب جوشانیده آب صاف آنرا بخورند و اگر ده درم تخم رطبه و چهار عدد انجیر و دو وقیه بادیان گرفته در دو رطل آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف نموده صد
درم شیر تازه اضافه کرده خوب بجوشانند و صاف نموده روغن بادام پنج درم و شکر بست درم آمیخته بنوشند در تکثیر لبن عجیب مجرب ست و یا گوشت میش
بگندم و نخود هر دو کوفته در شیر تازه بپزند و در آن بادیان خصوصاً رطبه اندازند و بخورند و یا تخم رطبه تخم گزر تخم بلیون حلبه کنجد مقشر مساوی در عصارهٔ بادیان
جوشانیده عسل و اندکی روغن زرد داخل کرده بنوشند و باید دانست که عمده در علاج این استعمال اغذیه بیشتر از ادویه است و اغذیهٔ مسمنه نافع ست و رطبه را در
تکثیر لبن خاصیتی ست و دیگر اغذیه و ادویه که در اقوال اطبا می آید حسب حاجت با رعایت حال مزاج بعمل آرند و اگر سببش فساد غذا و تناول اطعمه
غیر موافقه باشد اصلاح یا ترک آن غذا نمایند و غذای جید الکیموس خورانند و اگر از تعب و ریاضت باشد بنوم راحت نمایند و اگر به سبب آن نزف الدم
باشد حبس او نمایند و اگر سبب آن سوء مزاج ساذج باشد تعدیل و تبدیل مزاج با غذیه و اشربهٔ مضاد آن مزاج نمایند و ازالهٔ سوء مزاج پستان
با دویهٔ موضعیه کنند مثلاً اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید دهند و از مبردات ضماد کنند و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خشخاش سفید
و سکنجبین و خوردن آش جو و از بقول کاهو و کشنیز و خرفه و اسفاناخ نافع بود و کشک جو آرد گندم مساوی در شیر حریره سازند و اندکی بزرقطونا در آن داخل
کرده نوشیدن و دوا و ترنجبین خوردن برای محرور مخصوص ست و اگر بسبب برودت و ضعف قوت جاذبهٔ ثدی باشد تدبیر مسخن و مجفف بعمل آرند
و کرفس و نعناع خصوص رازیانهٔ رطب دهند و غذا و دوای لطیف مائل بحرارت باید خورد و تخم گزر نیز نافع بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان
شود و مفید ست و از بقول بادیان و شبت و گندنا و کرفس و جرجیر مانند آن بخورانند و اگر سببش غلبهٔ خلطی باشد تنقیهٔ خلط غالب بحسب آن خلط و

تبدیل مزاج نمایند مثلاً در صفراوی شیرهٔ مغز تخم کدو و شیرهٔ تخم خرفه آب انار سکنجبین بیاده و دیگر اشربه و اغذیه حامضه و ماء الشعیر بالشکر یا بالشربت نیلوفر مبرّد دهند و ماء الشعیر بچوزهٔ مرغ که دران کدو و برگ کاهو داخل کرده باشند و لحوم جدی و اسفاناخ و کشک جو بخورانند و اخراج صفرا بمثل تمر هندی و آلوبخارا و شیرخشت نمایند و ترفه و توزیع یعنی منع از حرکات شدیده کنند و بقول شیخ غذای زن صفراوی مزاج مائل ببرودت و رطوبت گردانند و ماء الشعیر بجلاب دهند و ایضاً شیرهٔ تخم خیارین و تناول ادمغه و شرب شیر بز و گاو با شکر و خوردن ماهی رضراضی و گوشت بزغاله با سماق و اکارع فربه و حریره کشک جو و شیر تازه لحوم بره و جبن تازه و بستانی و اسفاناج و خرفه نفع بخشند و گویند که غذا اجاصیه و رمانیه و لیمونیه بخورانند و تدبیر بلغمی مزاج با غذیه و ادویه گرم در درجهٔ اول تا ثانی مع ترطیب یا قلت تجفیف نمایند و ازین قبیل ست جزر و جرجیر و بادیان سبز و شبت و کرفس رطب و سیر لبوب و بقلهٔ حمقا که آن مسخن مجفف ست و حریرهٔ آرد گندم مع اندکی حلبه و رازیانه و عسل و اسهال بعض حبوب مخرج بلغم کنند و غذا دراج و کباب و قلیهٔ نرگسی بدارچینی و زیره و زیرباج مفید ست و حرکت و لعب قبل از تناول طعام لازم گیرند و ماء الشعیر بعسل در بلغمی و سوداوی نیکو ست و سفوف بادیان و بیازیرهٔ سفید با شکر آمیخته بقدر چهار ماشه دهند و تخم ترب و تخم گزر و انیسون نافع و یا تخم کرفس و زیره و تخم شبت و بادیان و انیسون مساوی کوفته بیخته بعسل آمیخته بقدر مناسب بخورانند و تدبیر سوداوی مزاج باغذیه و ادویهٔ مسخنه قریب بدانچه در بلغمی مذکور شد و ترطیب بالغ کنند و ایضاً نوع سوداوی غالب و ریاح و مطعمه بحسب آن تدبیر نمایند و نوشیدن شیر و حریرهٔ گندم و نخود و جو و انجیر بروغن بادام و کذا سکنجبین بزوری و قی از ماهی شور و غذا نخوداب و قلیه و آبکامه با صعتر و دارچینی و مرغ فربه بیفید و ایضاً حسوی که از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه سازند نافع و از آب نیمگرم نطول نمایند و پستان را بلکه تمام بدن را بروغن بنفشه و بادام تغریق کنند و اگر شیر رشته باشد بنابر غلظ و سیلان و برآید تدبیرش تنطیل پستان بمرطبات قوی مثل بنفشه و خطمی و کشک جو و تلطیف آن و تناول مرطبات نمایند و اگر کثرت خون مفرط سبب باشد فصد کنند و حجامت میان هر دو شانه نمایند و ادویه مقلل خون و مولد شیر مقوی طبیعت دهند و از مفسدات خون احتراز نمایند و اگر بسبب اعراض نفسانی و قلت شفقت باشد منع سبب نمایند و توجه طبیعت بتولید شیر بخورانیدن مغز حاشد مقویات حسب مزاج نمایند و مرضعه را بخورانیدن شیر بطفل برغبت و محبت متوجه گردانند

اقوال بعض مجربین

شیخ الرئیس میفرماید که از ادویه معتدله مزید شیر البیست که بگیرند اسارون کوفته سی درم و برگ بادیان لبسته درم و رطبه پانزده درم و گندم مقشر بیست و پنج درم و نخود مقشر و جو سفید کوفته هر واحد شش درم و انجیر کلان ده عدد و در سی رطل آب بجوشانند تا هشت رطل یا کم از آن بماند پنج اوقیه از آن با نیم اوقیه روغن بادام شیرین و یک نیم اوقیه شکر سلیمانی بنوشند و ماهی مالح از مغزرات شیر ست و از ادویه مغزرهٔ لبن البیست که کنجد کوفته در شراب انگوری بمالند و صاف کرده بنوشند و ثفل آن بر پستان ضماد نمایند و ایضاً بگیرند مغز بادنجان بقدر نیم قفیز و در آب جوش قوی دهند تا مهرا شود بعده خوب مالیده صاف نموده بران یک اوقیه روغن زیت انداخته بنوشند و ثفل ضماد کنند و یا نخود سفید بشب در شیر خیسانیده صبح با شکر چند روز بنوشند و یا ماء الشعیر بعسل یا بجلاب و یا بگیرند تخم رطبه یک جزو حلبان دو جزو و یک قمحه از آن با آب گرم بخورند و یا حب البان دو درم بشراب خورند و از ادویه جیده البیست که روغن گاو ده درم گداخته در قدح کبیر شراب آمیخته بر نهار بنوشند و ساق لاله با جو مقشر بپزند و صاف کرده قدری شکر آمیخته بنوشند و یا بگیرند ترب و سبوس گندم و در شراب جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا تخم خشخاش بریان مع سویق مساوی بسکنجبین یا تخم سه روز تر کرده دهند و شونیز نیز بعسل بخورند و یا بگیرند تخم شبت و تخم گندنا و تخم حندقوقی هر واحد اوقیه تخم رطبه مساوی و در آب بادیان آمیخته بنوشند و اگر بعسل و روغن زرد آمیزند افضل ست گیلانی در شرح قانون نوشته که در زمانهٔ سابق این نسخه دوای مغزر شیر آزمودیم و بحمد الله در غایت خوبی آمد بگیرند مغز بادام مقشر و مغز پسته و مغز نارجیل تازه شیرین هر واحد ده اوقیه جو مقشر نه اوقیه و کتیرا سفید مقشر پنج اوقیه و نیکو بسایند بعده دو رطل شکر فائق مسحوق خوب آمیزند و بدانند و هر روز یک اوقیه از آن بگیرند و در شیر تازه جوشانیده بنوشند و این غذای جید مغزر ست و اگر علت چهار پایه که شیر آن بگیرند

بچیزی مناسب این باب نمایند اولی باشد جرجانی و ایلاقی مینویسند که از ادویهٔ شیر افزا انیست بگیرند تخم گزر و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم اسپست فی تخم ترب و تخم
گندنا و بادیان مساوی و برابر مجموع نخود بریان و همه را کوفته بیخته هر صباح پنج درم با پنج استار شیر تازه بدهند و غذای معتدل انیست که کشک گندم نیکوفته
بست درم نخود مقشر نیکوفته بست درم برگ شبت تر بست درم و اگر برگ نباشد تخم او ده درم انجیر خشک ده عدد تو دری ده درم همه را آمیز ند و هر صبح مقدار
بست درم ازین با چهار عدد انجیر و یک دو شاخ برگ بادیان تر در یک من آب بپزند تا بقدر پنجدرم باز آید و صد درم شیر تازه انداخته باز بپزند و پنجدرم روغن بادام
بست درم شکر سوده آمیخته بدهند و طعامی دیگر انیست تخم گندنا تخم اسپست تخم رطبه تو دری برگ بادیان هر یک دو درم کوفته در آب بپزند و صاف کرده مقدار سی
درم عسل و ده درم روغن گاو انداز ند و نان داخل کرده بدهند و اگر مسخن و شکر عوض عسل کنند روا باشد و این ضماد شیر زنان زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم با درنج کوفته
بیخته پنجدرم سرو درا باب بادرنج سرشته بر پستان ضماد نمایند خضر صاحب شفاء الاسقام گوید که نوشیدن شیر گاو و سبزی که دران بادیان رطب و شبت و جرجیر و کرفس جمله رطب
کنند خصوصا تخم آنها لیکن کرفس گاهی ضرر میکند باحداث تبور در بدن طفل و حریره از کشکاش و آرد نخود و گندم و حلیه در روغن گاو و شیر بادخال اندکی
بادیان ساخته و افقیه جزریه و لفتیه و ترنجبین معقود در شیر و ناطف که دران بزرکتان و تخم بادیان انداخته باشند و زردهٔ بیضه نافع ست و از انچه تجربه شده
پینه و سفوف تخم فصفصه و اکل کاسنی و شیر شبیر منقوع دران و نخود هر صباح این ادویه بحسب مزاج در حرارت و برودت و غیرها استعمال نمایند
و این سفوف شیر و منی بیفزاید تخم شلجم تخم رطبه تخم ترب تخم گندنا تخم پیاز آرد نخود بادیان تخم جرجیر مساوی کوفته بیخته سه درم صبح و شام با شیر بخورند
و بعد از ان نخود در شیر تر کرده بخورند و بران شیر بنوشند سویدی مینویسد که برای ادرار شیر خوردن نخود سفید و سرخ و کذا خشخاش و بادیان پختان
پاشیده و کذا اکل شلجم و کذا مغز تخم خیار ده درم در حساء آرد نخود و کذا لحم ضان بشلغم و نخود پخته و کذا لحم لقلق انجره مسلوق در شیرج تازه و یا بروغن
بادام و کذا تخم انجره بجلاب هر واحد مجرب نفست و خوردن تخم رطبه دو درم در بیضهٔ نیمبرشت و بعده شرب قدح شراب خوشبو یکبار ادویا قنبیط و تخم آن
و یا کرسنه و یا انیسون و یا تخم خبازی و یا کمون و یا دو قو و یا نخود سیاه و یا سنبلهٔ طلا و یا حب بلسان و یا مغز حب صنوبر کبار و یا ترنجبین و یا شحم ثوم بری و
یا بادرنج و یا اشنه دو درم و یا باقلا و یا سقاقل و یا ادامت اکل ترب و یا کرمهٔ سوداء و یا دراج و یا ادمان اکل انجیر رطب یا خشک و یا شقاقل و یا پنج فانث لاذر
گندم پخته و یا تخم آن و یا تخم جرجیر الماء و یا برنج و یا تخم خربزه و یا فندق و یا قلقاس و یا بوزیدان و یا کراث و یا بلور بکید انگور آب شسته و یا نانخواه و یا
قاقلی و یا عرعر و یا روغن مادهٔ گاو و یا بادنجان مسلوق در روغن زرد و یا چقندر و یا صمغ اجاص یا تخم کرنب یا حب لزلم و یا بلح و یا لوبیا و یا انزروت ولا شیم
مقرمز بالسحم فنفذ بستانی و یا ارنب یا حلیه تدی لپستان بره سوخته و کذا شرب پوست بیخ بادیان و انیسون و آب زیتون سیاه بعسل و بار الشعیر بتخم بادیان پخته و تخم
شبت و حسا آمیخته و یا حساء آرد ذرهٔ مع تخم بادیان پخته و حسا از دو سر ساخته و طبیخ خرما و کنجد یا یک سبع ده دو بیش گندم یک کف و شیر تازه پخته و برنج یک کف
و حلبه کوفته بیخته و گل حنا در حریره داخل کرده و مسخن و آب طبیخ برگ گاو زبان و نعناع بستانی در احسا پخته و طبیخ دوبیا و کذا تعلیق طلق بر موضع و کذا طلای عصارهٔ شنجار
و یا شحم از دیا و یا شحم حنظل خالی کرده و زیت دران تر کرده و سه روز در آفتاب داشته بر پستان هر واحد مدر لبن ست و خاک ارضه که از چوب خارج شود چون بخورند و عقب
آن سکنجبین بنوشند درین باب مجرب نطاکی ست قول اطبای هندستان کوفته بیخته مساوی شکر آمیخته یک توله با شیره بادیان و یا شیرهٔ ماده گاو
هر روز خوردن شیر زیاده میکند و یا بادیان فرزده مساوی کوفته بیخته هر روز بالقوع نخود صبح خوردن و بعضی نخود را در شیر می خیسانند و کذا زیرهٔ سفید سه
ستار کوفته بیخته دو درم با شیر و شکر دادن و همچنین زیرهٔ سفید ده پنج شرخ هر کدام دو دام سائیده در شیر ماده گاو حریره پخته نوشیدن نافع ست و اگر
بیچاره که قسمی از خراطین باریک ست و در هر فصل بر کنار تالابها یافته میشود و اکثر در موسم گرما صیادماهی از آن می سازند گرفته بر سنگ سائیده بقدر فالسه سه
حب بندند یکی صبح و دوم بعد زوال آفتاب و سوم هنگام شام بخورانند بهان روز در رو شیر میشود

کثرت لبن و درور مفرط آن

یعنی بسیاری شیر و جریان آن خود بخود از پستان بدانکه گاه از کثرت شیر الم و ورم در پستان و ضعف و فساد شیر و امراض دیگر مثل حمیات و جنون پیدا گردد و گاه شیر

در پستان زنان بغیر حمل و ولادت جمع شود و درد کند و خصوصاً وقت احتباس حیض و گاه در پستان مردان عند بلوغ و خصوصاً وقت گره افتادن در ثدیین آنها شیر مجتمع گردد و درد و تمدد و سبب این کثرت خون ست و یا وصف حدت و رقت در شیر و ضعف قوت ماسکه و بالجمله اسباب کثرت شیر ضد اسباب قلت لبن که مذکور شد علاج آنجا که از کثرت تناول غذا و فرط تولد خون در بدن شیر بسیار پیدا شود و با وجود آن ضعف و آفت دیگر ظاهر نگردد چیزهای مقلل شیر استعمال نشاید کرد و لیکن بصورت خوف آفت بتقلیل طعام علاج کنند نه باستعمال مجففات و تنشیف رطوبات و هرگاه کثرت شیر بحدی رسد که در آن خوف امراض دیگر باشد تدارک آن نمایند بحسب مزاج و عمده درین باب استعمال مجففات شدید التنشیف رطوبت یا بالشدت تحلیل و تسخین و ایضاً جمله مدرات ست و مرطبات شدید الاطفا مائی مقلل و مطفی مزاج ان ست و جمیع ادویه مقلل منی تقلیل شیر نماید و از اشیای بارد مثل تخم کاهو و عدس و طفشیل یعنی عدس مقشر مطبوخ بسرکه خوردن ست و بزر قطونا و لعاب او و کاهو و مانند آن و آرد باقلا بروغن گل و سرکه ضماد کردن و از ادویه حار مثل برگ سداب خوردن و ضماد کردن و تخم سداب خصوصاً جبلی و مثل فنجنکشت و تخم او خوردن ست و شربت کامل از اینها تا دو درم بود و صحیح تر در امر باورج آنست که او مقلل شیر ست و اگرچه بعضی گفته اند که آن مغزر شیر ست و خوردن کمون خصوص جبلی یک درم نیز مجفف شیر ست و ایضاً طلای آن بسرکه و از اطلیه حاره اشق بشراب ست و این طلا نیکو ست و بیخ کرنب ساییده ضماد نمایند و یا آرد عدس و باقلا و زعفران و جوز جندم و نمک با آب بارد ضماد کنند و ایضاً عصاره حلبه یا لک و مرداسنگ و روغن گل طلا سازند و آنچه بالخاصیت مفید ست طلای ثدی بسرطان بحری سوده یا بسرطان نهری سوخته بگلاب حل کرده ست و دیگر ادویه مجفف و مقلل منی چون بزر البنج و شیاف مامیثا و نانخواه و بادرنجبویه و شاهتره شرباً و ضماداً و استعمال ادویه مدره و شرب آب شور و روزه داشتن و فصد کردن و ریاضت و حمام و رخلوی معده و قی و تقلیل غذا و اجتناب خوردن اغذیه مولد شیر نافع ست و ضماد تخم کرنب یا مرو یا عدس بسرکه و یا چقندر کوفته قدری شونیز داخل کرده پخته و یا خراطین با آب ساییده و یا کشنیز و کندر و آب چقندر و یا نعناع و اندک نمک چند روز و یا کنجد و پودینه بری و انیسون و کزبره البر و برگ غار و تخم کرفس و قاقله کبار در آب چقندر آمیخته و یا زهره بزغاله و کندر و کرنب ساییده در آب چقندر سرشته و یا تخم کاهو و عدس و زیره بسرکه مفید ست و گویند که ضماد گل بابونه درین باب مجرب ست و این سفوف در درد شیر و منی قطع کند اهل سداب خشک هر یک پنج درم تخم بادروج حب الفقد هر یک ده درم کوفته بیخته سه درم بعسل آرند و این معجون هندی تقلیل شیر کند شهد انج سه جزو تال مکهانه تخم تمر هندی مندمل هر یک دو جزو کوفته بیخته بعسل سه چند بسرشند و غذا نان جو و عدس بسرکه و گوشت گاومیش و غیره دهند و اگر بسبب کثرت شیر احتباس طمث باشد مدرات حیض بدهند و گویند که در درد لبن پی مراد تنقیه مسهل مقدم دارند

اقوال بعض مصنفین

صاحب شفاء الاسقام می نویسد که همه اشیاء بارد یابس حامض مثل آب غوره و انار ترش و سرکه و مانند آن بلکه هر چیز بارد یابس مثل عدس و بلوط و جاورس نافع و این نقوع از املای استاد من ست آمله پنج درم کشنیز خشک ست درم دارچینی هفت زهره تمر هندی ده درم اشنه یکمثقال عدس مقشر دو درم در آب خیسانیده شکر یک اوقیه داخل کنند و یک درم تخم بادرنجبویه درست خورده بنوشند و این سفوف نیز قاطع لبن ست تخم بادروج تخم فنجنکشت هر واحد ده درم سداب خشک تخم کاهو عدس مقشر هر واحد پنج درم شربت سه درم و اگر وقت بلوغ ظاهر شود و درد کند فصد و تقلیل غذا و تدابیر مذکوره واجب بود

انطاکی و صاحب خلاصه گویند که خوردن سداب و ثوم و سماق و نعناع درین باب نافع ست و چون گل خراسانی و شب یمانی با سرکه ساییده بر پستان طلا کنند شیر را قطع کند و این طلا درین کار مجرب ست مرداسنگ زیره سیاه حلبه با دردی شراب استعمال نمایند و در اطلیه بهتر طلا ست که اول پستان را نیکو بدوشند آنگاه ضماد نمایند والا شیری که درآنجا مجتمع باشد منعقد و باعث قروح گردد و شیخ بوعلی گوید که ضماد تراب ثوم با آب بادرنگ سرشته مجرب من ست و طلای دردی سرکه و کذا کمون بعسل و خوردن اکارع مطبوخ بسرکه مجرب ابن ماجه است و ضماد اکلیل شوکران سوده با عصاره تازه او و یا حلبه سوده با آب سرشته و یا بزر کتان سوخته و یا کنجد ساییده بعسل آمیخته و یا زهره میش یا آرد باقلا و آرد گندم و روغن گل و یا نانخواه ساییده هر واحد قاطع شیر ست

خروج خون عوض شیر

سبب این علت خون ست یا فساد آن علامتش آنست که خفقان با سوزش دل و کثرت تشنگی و لاغری و فربهی پستان باشد علاج اول فصد صافن کنند و بفاصله چهار روز رگ باسلیق کشایند و مطفیات خون بکار برند و اگر زن متاهل بود تکرار مباشرت نماید زیرا که جماع درین باب تاثیری عظیم دارد و بعد فصد صافن نوشیدن شیره کاسنی و خیارین هر یک پنج ماشه تخم کاهو هفت ماشه و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده هر یک دو تولہ و غذا بقله خرفه بنان و ضماد باردہ از جالب برگ کاهو و سبز کاسنی هر واحد یک توله و گیرو و صندلین هر واحد نه ماشه در گلاب سوده در شب و روز هفت هشت بار زدن مجرب ست

تجبن لبن در پستان و سده دران

سبب جبنه شدن شیر در پستان یا حرارت مجففه رطوبت شیر ست و یا برودت مجمد آن و یا ضعف امتصاص طفل علامت هر واحد پوشیده نیست و سرعت تجبن حرارت التهاب پستان و عطش بر حرارت و ضد آن بر برودت دلالت کند و تجبن لبن گاه ورم پیدا کند و گاهی تمدد و بغیر ورم حادث نماید لیکن تجبن که از حرارت عارض شود در اکثر بورم انجامد بخلاف آنکه از برودت یا از ضعف امتصاص طفل افتد که کمتر محدث ورم گردد و فرق در تجبن با ورم بوجود وجع و دیگر آثار ورم حار و در تجبن بغیر ورم بوجود تمدد و عدم علامات ورم نمایند علاج آنچه از ضعف امتصاص باشد بفرمایند که شیر او از طفل دیگر بکاهند و آب نیمگرم بر سینه و پستان بریزند تا همه شیر بیرون آید و اگر بسبب تجبن شیر تمدد بغیر ورم حادث شود باید که بابونه بنفشه گل خطمی حلبه در روغن زرد و آب بجوشانند و نطول کنند و حرام مقو در شراب بپزند و ضماد کنند که شیر منجمد را تحلیل کند و یا پودینه سبز در روغن بابونه بپزند و پیشتر و یا بزرکتان حلبه بابونه خطمی خبازی تخم کرنب بروغن زنبق آمیخته ضماد کنند و با اسفنج تکمید نمایند و بقول ابن ماسویه نعناع را با اندکی نمک طعام کوفته ضماد کنند و چند روز همین نهج بعمل آرند و همچنین سداب اگر سبز بدست آید آب آن افشرده قدری پنیر مایه خرگوش و اگر نباشد همین که از بقر یا بز باشد حل کرده و نوشیدن شیر بسته را حل کند و اگر ماش که بهندی مونگ گویند و بیخ سنج که در هندی ساٹھی نامند با آب سائیده اندکی گرم کرده ضماد کنند شیر را که بسبب گرمی و خشکی منجمد شده باشد منحل کند و ایضاً در تجبن حار مدام روغن بنفشه بر پستان طلا نمایند و آب نیمگرم بر سینه و پستان بریزند و بقیروطی موم روغن بنفشه تمریخ نمایند و یا از گل بنفشه و کشنیز و آرد باقلا و آرد جو هر یک سه ماشه در آب برگ کاهو سبز ضماد کنند و سرطان نهری کوفته نهادن همان وقت شیر را منجمد از دو ورم را تحلیل کند و مکرر بتجربه رسیده و کذا چقندر با برگ کوفته در روغن گل و بنفشه و گلاب پخته نیمگرم ضماد کردن و در تجبن بارد قیروطی موم زرد در روغن خیری و سوسن و قسط استعمال نمایند تا سه روز بعده حلبه در روغن بابونه و یا بزرکتان و حلبه و بابونه خطمی و خبازی هر یک چهار ماشه آرد و تخم کرنب پنج ماشه بروغن زنبق آمیخته و انکباب بآبی که دران اکلیل و بابونه و کتان و ماکوه و حلبه و برگ کرنب و شبت پخته باشند هر یک پنج توله در روغن بابونه و زنبق هر یک سه توله آمیخته منفعت عظیم دارد و یا پودینه خشک یا تر کوفته بپزند تا مثل عصیده گردد بقیروطی آمیخته ضماد کنند و اگر آب گرم مطبوخ بابونه و نمام و فلیسوم بر پستان ریزند و بروغن نرگس مسح کنند نیز تجبن حادث از قبیل برد را نافع بود و بقول انطاکی بلع اندک موم کذا اطلای قیروطی آن شیر را منجمد گردد اگر تجبن بورم انجامد علاجش در ورم ثدی بیاید اقوال حکما شیخ الرئیس میفرماید که ادویه بالع از تجبن طلا بموم و بعض ادهان لطیفه مثل روغن خیری و روغن نعناع و مانند آن کما هست و طلا بنعناع مدقوق مجرب ست و در تجبن حار طلا بقیروطی و از لعابات بارده و ادهان بارده و موم مصفی و ضماد کشنیز سبز و ساق خرفه شدید النفع ست و از ادویه محلله برای تجبن حار آنست که تل خمر بروغن گل آمیزند و گرم کرده پارچه بدان آلوده بر پستان نهند و یا ضماد برگ عنب الثعلب سائیده و یا برگ کاکنج و برگ عنب الثعلب و برگ کرنب یا عصاره آنها بمرد زعفران آمیخته و ایضاً طلا بتخم خل و روغن بنفشه و اندک حلبه کوفته آمیخته و از ادویه محلله برای تجبن بارد دوام تنطیل بآب گرم ست و منع میکند از ان دقیق رازیانه و تناول تخم آن و شبت و جمیع ادویه مدر شیر و نطول بآب مطبوخ بابونه و شبت و نمام و حلبه و فلیسوم و چند بیدستر و از ادهان نافعه روغن سوسن و روغن نرگس و روغن قسط ست و از ادویه معتدله بیده آنست که بگیرند نان سفید میده و آرد جو و مرجیر و حلبه و خطمی و بزرکتان و سائیده ضماد نمایند و آنچه برای ورم که بعد تجبن عارض شود نافع بود آنست که بدان اسفنج بآب و سرکه نیمگرم آلوده نهند و یا مغز نان بآب و سرکه آمیخته و نعناع بشراب و سرکه ضماد نیکوست و مرقشیشا

مثل غبار سائیده بروغن گل و سفیده بیضه ضماد کردن و آنچه تقیح شده شیر در ثدی نماید انیست که طلا نماید بخراطین و یا مرباب فوتنج و انیسون آرد نخود و برگ غار و تخم کرفس و کمون شعلی و قاقله باب عصی الراعی وکذا کات دو آب چقندر گندم و شونیز پخته و ایضاً کندر بزهره بزگاو و یا بگیرند عسل لبنی برغن بنفشه آمیخته بدان مسح پستان کنند که حل تجبن و ورم نماید و تحتی آب کرنب درین باب نافع ست گیلانی در شرح نوشته که گاه حادث شود از شیر سدد و در منافذ سر پستان وبدان سبب خروج او مشکل گردد و این در اکثر بسبب غلظ شیر می افتد ولهذا النفع میکند آنرا ملطفات مفتحه مذکوره مشوی می از متقدمین نقل کرده که خوردن ده حبه از موم مثل جاورس ساخته بعض احسای موافقه آن و یا بست حبه از ان تنها تعقد لبن را نافع ست وکذا خوردن حلتیت بقدر باقلی و تجبن ضماد عرق مصارعین و یا روغن حناء چرک بدن مصارعین و یا کوز گل بروغن بنفشه و یا سبوس گندم مطبوخ بسرکه یا بالشراب یا سداب کوفته با آرد گندم در آب پخته و یا آرد کرسنه و شکل و سویق باب پخته و یا عدس مقشر مطبوخ مهرا و یا کنجد کوفته بروغن زرد آمیخته و یا سویق و آرد باقلا مطبوخ و یا خبث الحدید و یا بیخ خطمی کوفته در شراب پخته و یا سبوس گندم باریک کوفته بشراب ریحانی سرشته و یا زیره بسرکه سائیده و یا برگ کرنب بروغن زرد پخته و یا برز البنج سفید کوفته بشراب کهنه سرشته و یا سفر جل مشوی و یا سفیدی بیضه با آرد با قلا آمیخته و یا آرد گندم خشکار مطبوخ و یا آرد جو مطبوخ و یا زهره عقاب یا زوفای رطب یا آب نعناع آرد باقلا مطبوخ بسر لبن متجبن را منحل گرداند

جمود لبن و دم در ثدی و عفونت آن و امتداد و رض پستان

هرگاه در ایجاد شیر عفونت یا رشوه فساد بون و طعم شیر بران گواهی دهد و صاحب کامل گفته که استدلال بر انعقاد دم بصلابت و انتفاخ اندک و ظهور خون وقت دوشیدن شیر توان کرد و بقراط ذکر کرده که این منذر بجنون ست جالینوس نوشته که این دائمی نیست بلکه بندرت ست وقت ارتقاء بخارات دم بسوی دماغ علاج بقول شیخ بگیرند چقندر و بپزند تا مهرا شود پس بمغز نان و آرد باقلا بسایند و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و یا بنان و شبه که مسمی بروبقیاس رطبه است مع موم و روغن گل و یا نان و آب و زیت مع عسل و الشراب یا بسفنج هرچه ازینها میسر آید در روزی دو سه بار ضماد نمایند وکذلک کنجد کوفته بعسل آمیخته و یا روغن زرد در ان افزوده و اگر در ان نان خشکار یا آرد باقلا آمیزند برای شیر بسته که متعفن شده باشد نافع تر بود و تکمید بآب گرم و اکباب ثدی بر بخار آن نمایند و چون بزرکتان و حلبه و خطمی و تخم آن و بابونه کوفته هر واحد یک کف در آب چقندر بپزند تا مثل عصیده گردد و ضماد نمایند بسیار مفید بود و ایضاً تحلیل بدان نافع ست برای کسی که احتمال ثقل ضماد ننماید و اگر این بارض عارض گردد دنبوباش و تخم مویز سائیده بآب برگ سر و یا آب اثل یا آب برگ آس سرشته ضماد نمایند و چون تجبن لبن در پستان گردد و امت تمریخ او بروغن بنفشه پس آب گرم بران ریزند بعده باضمده مذکوره در اول باب ضماد نمایند و بقول صاحب جامع اگر در پستان دم جامد باشد با آرد باقلا مع آب و عسل ضماد نمایند و باب گرم و زیت و یا بآبی که دران حلبه و بزرکتان و حاشا جوشانیده باشند تکمید کنند و یا کنجد سوخته باریک شوده بعسل سرشته و یا بمغز نان خشکار و بزرکتان و حلبه باریک سائیده بآب طبیخ انجیر آمیخته ضماد سازند و می باید که از مس پستان اجتناب نمایند تا ماده بسوی آن نیاید و صاحب تشریح گوید که اسباب و اعراض جمود دم در ثدی قریب از جمود لبن در ثدی ست وکذا علاجش قریب از انست الا اضمده این قلیل الحرارة باشد و تمریخ بروغن بنفشه و تنمید بسلق مطبوخ مخیص بروغن گل و مغز نان و شبرم تحلیل بآب گرم مکرر نافع ست و علاج امتداد ثدی باد و یه که برای حفظ ثدی بصغر و منع او از عظم می آیند علاج کنند و بقول بعض متاخرین اگر خون در پستان بسته گردد شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه شیره تخم کاهو هفت ماشه شربت نیلوفر سکنجبین ساده داخل کرده نوشانند و اول فصد صافن کنند

اورام ثدی و اوجاع ثدوه

بدانکه آماس پستان باشد و اورام دیگر اعضا از اخلاط اربعه و ریح در ثدیت عارض میشود لیکن بر اکثر ورم پستانی موی و یا مرکب دم و بلغم پیدا شد پس ملاحظه نمایند اگر با تپ و تمدد و ضربان و حمرت پستان و حرارت لمس آن باشد ورم حار بود و اگر با قلت و ... عدم تپ و سرخی باشد ورم بارد بود با لجمله

علاج این اورام حسب سبب همانست که در اورام مطلق خواهد آمد و آنچه برای اقسام این مخصوص است درینجا مسطور میگردد

علاج ورم حار پستان

بعد فصد باسلیق و تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم هندوانه و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت نیلوفر خاکشی و شیرهٔ بارتنگ بشیر اگر ورم سخت عنب الثعلب آب حضض مکی هر یک چهار ماشه با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و اگر بعد از فصد و زلو اسپغول در سکنجبین یا آب سبز ند و بر پستان نهند از برای ورم دموی پستان شود و مفید بود و یا در ابتدا آرد باقلا سکنجبین و روغن گاو در هم سرشته ضماد کنند و یا اسپغول را در سرکه و آب برگ عنب الثعلب بجوشانند و با قدری گل سرخ سائیده ضماد نمایند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا گل سرخ عنب الثعلب مساوی کوفته بیخته به روغن گل چرب کرده در سرکه سرشته نیمگرم بر پارچه طلا ساخته بر ثدی گذارند و برای ورم ملتهب مغز نان جواری با آب عنب الثعلب و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا موم سفید شسته لعاب خطمی لعاب بهدانه لعاب اسپغول با روغن گل یا روغن بنفشه بطریق قیروطی طیار ساخته بر موضع ملتهب نهند و طلای سرکهٔ انگوری با روغن گل و آب عنب الثعلب باهم مخلوط ساخته نفع بین دارد و یا مغز نان کماج مغز نان خمیری هر یک شش ماشه در شیر گاو چهار توله پخته زردی بیضهٔ مرغ یک عدد و روغن گل و قدری زعفران آمیخته ضماد نمایند که دافع ورم و سوزش است و یا آرد باقلا گل بنفشه عنب الثعلب هر واحد یک توله با روغن گل و سرکه ضماد کنند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا مساوی با آب عنب الثعلب یا تیبوت آب کشنیز و زردی بیضه سرشته ضماد نمایند و ایضاً بهر روغ عدس و برگ عنب الثعلب کوفته در روغن گل آمیخته ضماد نمایند و برای تلیین تا رطوبات در پستان منعقد و منجمد نگردد گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی عنب الثعلب برگ خبازی برگ خطمی در آب جوش داده صاف نموده نطول کنند و یا برنج و دال مونگ که بهندی کهچڑی گویند یا سرد و در آب پخته از آب آن نطول نمایند و بقول انطاکی در ورم حار ضماد آرد باقلا و جو و حلبه و در بعض شحوم و سرکه سرشته و طلا با آب کشنیز و حی العالم نافع و ایضاً بعد فصد سرکه بسبب نمک با آب نیمگرم برابر آمیخته در مثانه انداخته تکمید نمایند و روغن گل یکتوله سکنجبین ساده دو توله آرد باقلا یکنیم توله آمیخته ضماد کنند و ضماد سبوس اسپغول با سرکه و گلاب و کذا برگ عنب الثعلب با روغن گل تا سه روز نیز نافع بعد از ان اقاقیا و آرد باقلا و صندلین و مکوه هر یک سه ماشه ضماد کنند تا بستر طمانیت نه انجامد و اگر تحلیل نشود مسهل دهند پس اگر اندکی باقی ماند بگلاب نیم گرم نطول کنند و در وقت تزید ورم با ضماد روادع و نطول ملینات سابقه حلبه و اکلیل الملک یا بابونه مخلوط سازند و یا آرد جو گل خطمی گل نیلوفر اسپغول کوفته بیخته مغز نان با آب عنب الثعلب تازه و روغن گل بخته مخلوط کرده نیمگرم ضماد نمایند و یا حضض جدوار زعفران شوده ضماد کنند و یا عدس در آب ریای شور بخته و یا برگ کرنب کوفته بسبندند و یا با آب عنب الثعلب و روغن گل طلا کنند و یا بابونه اکلیل الملک گل خطمی بنفشه هر یک پنج ماشه آرد جو آرد نخود هر یک ده ماشه کوفته بیخته با آب کاسنی و گلاب طلا سازند و یا گیرو پوست هلیلهٔ زرد صبر سوت تخبیل و یا پوست هلیلهٔ زرد صبر آرد جو آرد مونگ بد باقلا با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در وقت انتها حلبه و اکلیل الملک و بابونه صرف برای تحلیل و دیگر محللات استعمال نمایند و یا گل خطمی بزرکتان عنب الثعلب کوفته بیخته روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا تخم کتان یا بابونه اکلیل الملک گنجد باریک سائیده و بقیروطی موم سفید و روغن گل آمیخته طلا کنند و یا بابونه اسطوخودوس هندی مرزنجوش آرد جو حلبه گل خطمی تخم مرو هر یک شش ماشه اکلیل الملک چهار ماشه آرد باقلا نه ماشه بشیر گاو چهار توله بخته روغن گل داخل کرده ضماد نمایند که در انتها معمول است و چون حلبه بزرکتان اسطوخودوس هندی مرزنجوش گل خطمی آرد جو هر یک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در شیر گاو نیم پاو مثل مرهم بخته زرده بیضهٔ مرغ روغن گل داخل کرده ضماد کنند اگر ماده کم باشد تحلیل کند و اگر زیاده بود تفتیح و تقیح سازد و بدانند که گاهی بسبب انجماد شیر در پستان ورم گرم پیدا می شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود و درین صورت باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و چون گرم شود تجدید نمایند و از آرد جو آرد باقلا مغاث با آب کشنیز سبز و آب تخم خرفه سبز و زردهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر خراطین یا سرطین زنده را بکوبند و بر پستان به بندند در تحلیل ورم حار پستان و گداختن شیر بسته فائده عجیب کنند و مجرب است و یا کاهو در سرکه سائیده ضماد نمایند و یا اکلیل الملک و سوت در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و یا آرد مونگ آرد باقلا هر یک شش ماشه با آب عنب الثعلب تازه دو توله ضماد کنند و گاهی آب کشنیز تازه و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل هم افزایند و قدری

سرکه با آب نیمگرم آمیخته نطول سازند و اگر خارشی چهار ماشه بعرق شاهتره شش توله عرق عنب الثعلب شش توله اندکی گرم نموده شیره خیارین شش ماشه شربت
بنفشه دو توله داخل کرده بدهند و آرد باقلا عدس مقشر تخم کاهو آرد جو گل سرخ گل ارمنی سائیده در روغن گل و سرکه آمیخته ضماد کنند و ورم را که بسبب پا دقی شیر
باشد دور نماید و وقت انتها و سکون حرارت و وجع محللات سابقه ضماد نمایند و یا بابونه گل بنفشه اکلیل الملک سائیده در روغن گل و موم گداخته آمیزند
و ضماد کنند و یا برگ توت دینه و برگ عنب الثعلب سرکه و روغن گل پخته ضماد نمایند و وقت انحطاط بابونه قیصوم تمام اکلیل الملک عنب الثعلب بنفشه
جوشانیده صاف کرده نطول سازند بعضی نسبت حلبه چند بیدستر می افزایند و اگر ماده تحلیل نپذیرد و جمع گردد علاج دبیله پستان و اگر ورم بسبب کوفتگی
پستان حادث شود در ابتدا بعد فصد باسلیق همان جانب ضمادی که در جمود لبن برای مرض ثدی مذکور شد بعمل آرند و آب نیمگرم تنطیل نمایند و شانه را
باهستگی بران کشند و در روزی هفت هشت بار و یا آرد باقلا و جو مقشر هر یک یک نیم توله مونگ مقشر دو توله در شیر پخته ضماد کنند و یا برگ انار ترا به پخته نیمگرم ببندند
و بعد نفاذ ابتدا هر چه مناسب وقت تزید و انتهای ورم ست بعمل آرند و گلقند در عرق عنب الثعلب حل کرده صاف نموده خاکشی پاشیده نوشیدن برای
تب دور و که از ضربه ثدی عارض شود نافع ست و کذا ضماد زرده بیضه و روغن گل و کذا آرد باقلا در آب پخته مفید و در وجع پستان اورا طمث و تنقیه بحلبه و
بزر کتان و روغن گل نافع ست اقوال الاطبا حکیم علی گفته که در ابتداے ورم پستان صندل جوز القی برگ خبا آب عنب الثعلب سائیده طلا کنند که رادع
بقوت میباشند و در وسط بهر نضج برگ گل خطمی و امثال آن ضماد نمایند و اگر حاجت باشد مرهم اشق آمیزند تا زود نضج دهد و چون بشگافد مرهم بدهند علاج
کنند و در شرح قانون نوشته که اگرچه اورام ثدی با ورام سائر اعضا از وجوب ردع در ابتدا و تحلیل در آخر و خلط این هر دو تدبیر میان این هر دو وقت
برابر ست لیکن این اورام را خصوصیتی ست و آن اینست که رادع آن واجب ست که با ملطفات باشند و سبب این استعداد در ثدی برای انعقاد دم ست
بنابر آنکه با وجود حرارت او تحلل اجزای لطیف خون بسبب سخافت جرم او سهل ست و ازینجاست که شیخ و غیره می نویسند که در ابتدای ورم حار پستان
برادعات علاج کنند و با آن اندک ملطفات آمیزند و این مثل تکمید بسرکه ممزوج آب گرم ست یا ضماد اندک روغن گل و آرد باقلا بسکنجبین یا برگ عنب الثعلب کوفته
بروغن گل آمیخته و چون از ابتدا اندک تجاوز کند یعنی بعد سه روز با ضمده که در باب مثانه دجو و دم گذشت علاج کنند و این طلا بسیار نیکو ست آرد باقلا
اکلیل الملک سائیده و روغن کنجد آمیخته با آب شیرین طلا نمایند و ایضاً در آخر نان خشکار کوفته و آرد جو و باقلا و حلبه و خطمی هر واحد پنج جزو زعفران و جند و مرسنگ جزو و
زرده بیضه آمیخته ضماد نمایند و ایضاً طلای بزر کتان سائیده بسرکه نافع ست و بسیار باشد که بسام ورم ثدی منحل گردد و موضع خوف ذات الجنب بود
پس حیله کنند در آنکه بمنزله قطور این ورم راجع نمایند و بر سر ورم نهند سوای حوالی آن حوالی اسفل و رادع نهند و در ابتدای وجع تکمید کنند که رقیق تحلیل
شود و غلیظ باقی ماند و آن خطاست و چون سر پستان ورم کند فصد نمایند و مثل صندل و اقاقیا طلا کنند تا سرطان حادث نگردد و لهذا گفته اند که علت بسبب ثبات
رطوبت او برای حدوث سرطان اولی ست و ازین جهت می باید که در ابتدای حدوث وجع دران مبادرت نمایند با سفیداب ماده و تقویت جرم آن تا ورم
قبول نکند و بدان سبب تعد بسرطان نگردد و بولس گوید که چون شیر در پستان ببندد و ورم کند بار و خشکار و تخم کتان ضماد کنند و تکمید با آب گرم مفید ست و پستان را
بجامه گرم داشتن خاصه که دران دوایه محلله پخته باشند فائده تمام وارد صاحب کامل گوید که گاهی ورم حار بسبب تجبن لبن در پستان عارض می شود
و علاجش اینست که اسفنج در آب گرم ممزوج بسرکه اندک تر کرده بنهند و ایضاً نان سوده و روغن گل و زرده بیضه آمیخته ضماد نمایند و یا آرد باقلا آرد جو آرد حلبه
خطمی هر واحد یک جزو زعفران و مر هر واحد نیم جزو سائیده بزرده بیضه و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ایضاً بمغز نان خشکار در آب سوده زیت آمیخته
نیمگرم ضماد کنند و ایضاً در آبے که حلبه اکلیل الملک بزر کتان جوشانیده باشند اسفنج تر کرده گرم نهند و اگر حرارت قوی بسبب شدید باشد ضماد منافعش
که سابق مذکور شد بعمل آرند و چون حدت ساکن شود موم در روغن بنفشه گداخته با زرده بیضه در هاون کرده تسقیه آبے که دران بابونه و اکلیل الملک
جوشانیده باشند خوب حل نموده ضماد نمایند و اگر امور ورم مودی بجمع گردد اضمده که در دبیله پستان مسطور شوند بکار برند سوید می گوید که ضماد
بزر البنج سفید سائیده بشراب ریحانی سرشته در تحلیل ورم حار ثدی مجرب من ست و کذا شجرة ابی مالک که معروف لعبا بون بقا ست

عجیب مجرب است و تعلیق و قصد شود و کذا بیخ خبازی قطعہ قطعہ کردہ و در رشتہ بستہ و کذا یاقوت بر ثندی و ارم مرسل ور دست شفا طلوبا اکلا و ضماداً نافع و اگر سماق باریک
سائیدہ باب پختہ قبل از تولد بچہ ضماد کنند بعد تولد آن ورم پستان عارض نشود و برای ورم حار ثندی ضماد برگ بیخ سفید و یا روغن گل در صلایہ رصاص و دستہ
آن حل کردہ تا سیاہ شود و یا تقشار کنند در روغن گل و طین قیمولیا و یا گل شاموس بروغن گل آمیختہ و یا آرد باقلا بسویق و یا برگ خلاف و یا عدس و پوست
انار و زرد ورد مطبوخ و یا گل بخ ذم بگلاب آمیختہ و یا سفرجل مشوی و یا عصارۂ آن و برای ورم عارض از تجبن لبن بعد نفاس ضماد برگ بید انجیر سائیدہ
بسرکہ سرشتہ و کذا انفحہ جدی سودہ بعسل و مر آمیختہ و کذا نخود سیاہ مدقوق مطبوخ و کذا آرد کرسنہ و آرد جو و آرد گندم و کذا اطلق محلول و کذا روغن گل و سفیدی
و زردی بیضہ آمیختہ و کذا سرگین مادہ گاو بروغن گل آمیختہ و کذا پیاز عنصل در زیت خوشبو بریان کردہ و کذا برگ پودینہ با آرد باقلا پختہ و کذا آب کرفس
بسویق و کذا آرد باقلا و آرد جو مطبوخ و کذا تخم خطمی یا برگ آن تنہا یا بشراب پختہ و کذا جگر کسے بدن مصارعین یا حمامین و کذا بیخ خنثی بدردی شراب
پختہ و کذا عدس مطبوخ باب سیر و برگ کرنب و کذا عدس مقشر با نان سودہ و کذا بیخ خطمی کوفتہ و بعسل پختہ و کذا سبوس گندم در شراب پختہ ہر واحد نافع ست
اطبائے ہندی نویسند کہ برای ورم پستان تکوہ گل خیرہ و گوکھرو و نرلیسی اقنون گیرہ ہر واحد یک ماشہ سائیدہ نیم گرم ضماد نمایند و یا برگ گل عباسی
و برگ تکوہ سائیدہ ضماد نمایند و از برگ نیم و برگ ریگاین تکمید کردن و بستن نافع و کذا برگ شیشم جوش دادہ ورم را شستن و برگ ہائے
گرم بستن مفید و اگر در شروع گل بنڈول باب سرشتہ ضماد کنند در نظر دارند کہ خشک نگردد چون خشک گردد دیگر رقیق نہادن طلا نمایند بفضلہ تعالیٰ
ہم درد دفع و ورم تنہا تحلیل خواہد شد و اگر ورم نیم شود آرد جو بعرق برگ میوڑی و سرکہ آمیختہ ضماد نمایند اگر در روزے نفع ندہد صابان
بکار برند و رنہ آب برگ تکوہ سبز لطوخ ساختہ ضماد نمایند کہ زود دفع درد و ورم می نماید

علاج ورم ثندی بارد بلغمی

اول نطول از مطبوخ گل بابونہ اکلیل تکوہ سنبل الطیب برگ کرنب و انار و تکوہ ہر یک تولہ در شبانروزی ہفت ہشت کرت نطول آرند و از تخم کرفس
بابونہ و اکلیل تکوہ ہر یک ہفت ماشہ ضماد کنند و بسل البلغم تا سرد و ہند و نگذارند کہ پختہ شود و ایضاً تخم کرفس سائیدہ و یا گل بابونہ تنہا یا مخلوط باب بادیان یا
باب کرفس یا برگ خروع و یا مغز تخم آن و یا اشنہ و یا بادرنجبویہ و یا اکلیل ذریرہ یا کبیکج سائیدہ ضماد نمایند و ضماد چوب میدہ پوست کھنال تخم حلبہ پوست بیخ
بید انجیر گیرہ ہمہ برابر سائیدہ نیز نافع ورم بارد ثندی ست و دیگر اضمدۂ حارۂ مذکورۂ سابق مفید نطولات محللہ بکار برند و نطول آب بابونہ شبت حلبہ قیصوم سعتر
باب جوشانیدہ بر پستان ریختن نیز و رم بارد را تحلیل کنند و بقول انطاکی در ورم بارد اگر مادہ قوی باشد غاریقون و ایارج بخورانند و الا سکنجبین بزوری سکافیت
کند و سرگین گاو و اشق و زردی بیضہ و زعفران ضماد کنند و کذا مغز بید انجیر و تخم کتان

علاج صلابت ثندی و سلعہ و غدد و تعقد در آن

اگر ورم پستان مائل بصلابت شود اول فصد کنند و مسہلات سودا دہند و قیروطی از موم زرد یک نیم تولہ زردی بیضہ بط و و عدد روغن بنفشہ و بادام و روغن گل
ہر یک یک نیم تولہ ساختہ استعمال نمایند و یا آرد باقلا اکلیل الملک بروغن کنجد ضماد کنند و نطول ریاحین حارہ نمایند و مغز ساق گاو و موم ضماد کنند و یا حلبہ تخم
کتان خطمی انجیر پختہ بروغن سوسن و موم قیروطی ساختہ ضماد نمایند و از مولدات سودا پرہیز ایضاً در ورم صلب پستان بعد فصد باسلیق عنب الثعلب
چہار ماشہ شاہترہ شش ماشہ اصل السوس چہار ماشہ جوشانیدہ نبات یک تولہ داخل کردہ بنوشند و آرد باقلا آرد جو گل بابونہ اکلیل الملک بزر منقی سائیدہ
بروغن سوسن و پیہ بز قیروطی ساختہ ضماد کنند و یا حلبہ کوفتہ بسرکہ و روغن گل ضماد نمایند و یا برگ کرنب کوفتہ زعفران اندک اضافہ نمودہ ضماد سازند و
ضماد کما فیطوس تازہ و یا برگ خوخ سائیدہ بمسکہ آمیختہ و یا مسکہ گاو تنہا و یا آرد کرسنہ بعسل و یا پیہ بط با آرد جو و یا تخم کتان و یا روغن خیری و موم و یا
خاکستر سرطان نہری و یا بزر کتان سودہ بعسل آمیختہ و یا زہرہ بہست بردہ بسفیدہ یا توری و یا آرد گندم بشراب پختہ و یا بیخ خنثی بشراب پختہ و یا سبوس گندم
مطبوخ بشراب یا بول الصبی نماید یا تخم حلبہ و یا مرقشیشای سودہ بروغن گل آمیختہ ہر واحد نافع صلابت پستان ست و لیسا باشد کہ

منجر بطلانیت میگردد و درین صورت بعد فصد باسلیق مار الجبن بهندد اضمده که در مطلق سرطان گفته آید بکار برند و این در اکثر بهیچ علاج به نمیگردد و شیخ میفرماید که اگر ورم
پستان بصلابت میل کند در ابتدا بازرد و در شراب تر کرده ضماد کنند و یا بقیروطی روغن بنفشه و زرده بیضه طلا نمایند و اگر ورم صلب گردد بقیروطی موم و روغن گل
و قیروطی ارانی ماء الکافور طلا کنند و اکثر دران زهره گاو داخل می نمایند و گاهی بضماد برگ تازه و سوده علاج میکنند و بسا است که دردی مطبوخ کهنه نفع می کند
و یا دردی سرکه طلا کنند و برای سلع و غدد آن بهترین دوا آنست که برگ شفتالوی تر و برگ سداب رطب هر دو سائیده ضماد نمایند و اگر صلابت بقیه تعقد وقت
بلوغ یا حادث بعد ازان زاد و به تحلیل نگردد بشگافند و شحم آن بیرون آرند و صاحب کامل گفته که هرگاه در ثدی ورم صلب عارض گردد علاجش بعلاج ورم صلب
حادث در انثیین نمایند و بقراط گفته که گاهی در پستان وقت حمل صلابت عارض میشود و آن دلالت کند بر وجاع که جا مارا در زانو و سرین و چشم عارض شود
و بعض متاخرین می نویسند که گاهی صلابت غددی در ثدی بقدر کنار یا کم ازان پیدا میشود و بعد مدتی قریب بمقدار بیضه بط یا زیاده ازین رسیده التهاب
و سرخی رنگت در و باضربان دران ظاهر میگردد و آخر ریم کرده آماده انفجار میشود باید که بزودی تمام زلو چسپانند و خون بکر برآرند و اگر نافع نبود فصد
باسلیق هم نمایند و کشنیز خشک شش ماشه صندل سرخ چهار ماشه صندل سفید چهار ماشه کافور یک نیم ماشه در آب برگ کاسنی سبز و آب برگ مکوه سبز و آب
برگ بالنگ آب کشنیز سبز آب برگ خرفه سائیده ضماد کرده باشند که ماده را از نضج باز میدارد و صلابت را بتحلیل میبرد اگر قبل از ظهور سرخی و درد باستعمال
آرند حاجت فصد و زلو نمی افتد و مکرر بتجربه رسیده و بهر تلیین تعقد استعمال قیروطیات و شحومات و مرهم داخلیون مفید بود و در اکثر اول فصد باسلیق کفایت
کند و مغز نان خمیری بروغن گل چرب نموده بستن جا بتحلیل می برد و کذلک مصطکی چهار ماشه بزردی بیضه در روغن گل یک توله یا ریوند خطائی فقط و یا
آرد کرسنه و ریوند چینی و باقلا هر یک هفت ماشه در روغن گل یک نیم توله و گاهی از انقطاع حیض قبل از وقت خویش و حدوث شیر بغیر از حمل تعقد
پدید آید و درین حالت فصد صافن و باصفر عرق النسا بتجربه رسیده و مطبوخ پوست خیار شنبر فائده میکند و تعقد که از ضربه سر طفل حادث شود [illegible]
بسرکه سائیده طلا کردن مزیل آنست

دبیله ثدی

هرگاه ماده ورم پستان جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته به بندند که نضج ماده می نماید و یا تخم کتان با بونه اکلیل الملک در آب جوش داده ضماد کنند و
یا موم و روغن گل قیروطی ساخته ضماد کنند و دیگر العابیه ملینه منضجه چون لعاب حلبه و خطمی و تخم کتان و انجیر کوفته ضماد نیکو ست و یا گندم و باقلا و حلبه و تخم کتان را بطبیخ
با آب طبیخ انجیر آمیخته بندند و یا حلبه چهار ماشه بزرکتان دو ماشه آرد جو گل خطمی هر یک چهار ماشه تخم مرو ماشه انجیر زرد دو عدد بموم روغن آمیخته یا تنها ضماد کنند
و یا برگ نیم و یا پیاز پخته بر بندند و بقول صاحب کامل اگر ماده ورم اول بجمع مده گردد انجیر سفید نیم پا قدری روغن زرد و آب گرم بسایند که مثل مرهم گردد ضماد نمایند ایضا
حلبه و بزرکتان و کنجد باریک سائیده در شیر انجیر سرشته ضماد کنند و یا تخم سیر تخم دور کرده سوده در آب و روغن غنم بپزند بعده میعه سائله و بلغم و شحم الحمام باریک سائیده
و در آن نیم داخل کرده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و ضماد نمایند و بعد از نضج منفجر سازند و چون منفجر شد پاک گردد مرهم مثل مرهم سفیداب بندند و شیخ الرئیس نوشته که
چون پستان را ورم جامع عارض گردد از ادویه جیده آنست که بزرکتان و کنجد و بیخ سوسن و میعه سائله و لنشک و سرگین کبوتر و نطرون را در آب مساوی بگیرند و
بکوبند و به روغن کنجد و روغن خیری و مغز ساق بقر ضماد نمایند و اگر خواهند منضج درین داخل کنند و اگر حاجت شگاف افتد بشگافند و در نسخه انجیر خشک و مغز ساق
عوض مغز ساق گاو و در نسخه دیگر موم است و بعد شگاف جراحت را بدانچه در ریش دهان و زبان گفته شد معالجه نمایند که علاج جراحات اندام نازک یکسان
است و باقی هرچه در دبیله مطلق خواهد آمد حسب حاجت بکار برند

قروح و اکله ثدی

علاج قروح پستان مثل علاج قروح فم و زبان نمایند و رصاص محرق نافع قروح ثدی است و خوردن اطعمه قثای بری یا نوشیدن عصاره او و کذا ضماد آن و دهن
زیت در هاون رصاص حل کرده بغرض نافع و صابون القاقف خشک کرده سائیده بر قروح ذرور ساختن مجرب است شوبدی است و گویند که بنیب عفص

ن باب منفعت عظیم دارد وبقول شیخ برای قروح خبیثه که لحم ثدی را بخورد دیگر بگیرند قاقلی بسیت جزو ودران سماق وبا قلی یکجزو وبازو خام نیم جزو وسلیخه نیم جزو و
السو کیسه بوته تر کنند تا بیست روز بعده جوش دهند و بچوب بسر دیگر دانند تا نصف بماند پالیده صاف نموده با زبآتش ملائم غلیظ سازند ودر شیشه بدارند وبمرغ
بر موضع طلا کنند واین روغن برای جمیع تروح که در اعضای خو مثل دهن وزبان وغیره باشد نیکوست واکال را منع کند واصلاح او نماید

حکه ثدی وشقاق آن

بر حکه در پستان پیدا شده شود انجیر را با سرکه نیم سرشته طلا کنند بعده بطبیخ کرفس بطول سازند وبکابل محجمه گذارند وباقی تدبیر حسب حاجت از انچه در حکه مطلق خواهد آمد
ند وشقاق که بر پستان وشکم ودر انهای زنان پدید آید طین قیمولیا وکندر مساوی کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند ویا نارپسلحفاة بحری بسفیده بیضه سرشته نهند
وانچه در شقاق مطلق ذکر خواهد یافت موافق احتیاج بعمل آرند

حفظ ثدی از عظم ومنع او از سقوط بر صدر

زنی که اراده آن نماید که پستان وی تیز بماند دخول حمام کم کند وکذلک صبیان اگر اراده بقاء صغر خصیتین آنها باشد وحکیم شریف خان می نویسند
کاهی عارض میشود ثدیین را عظم وسقوط وآن از عیوب ست وعلاجش بجمیع مبردات مجمده ومجففات مقبض ومضیقات عروق باد ومخدرات کنند
ین دوا جامع ست وعجیب گل قیمولیا ومازو وسفیده ارزیز وبزر البنج با سرکه بر خرقه کتان پالیده ضماد سازند تا سه روز واگر افیون وبان با سرکه ضماد
نند نیز پستان را از بزرگ شدن باز دارد وهمچنین کندر ودوع سوخته وآرد جو کوفته بیخته با سرکه سرشته در هر ماه سه بار طلا کردن وبرگ وبار وگل و
وست انار باریک نموده یکشبانه روز در آب تر نمایند روز دیگر چند جوش داده صاف نموده چهارم آن روغن تلخ اضافه کرده بجوشانند تا آب
نی گردد وروغن بماند قدری بر پستان می مالیده باشند پستان را محکم سازد وبقول شیخ بگیرند سفیداب وطین قیمولیا هر واحد دو درم وبآب بزر البنج بسرشته
قدری روغن مصطکی آمیخته طلا کنند ومدام بر پستان خرقه کتان مغموس بآب مازو مبرد وسیما بر پستان مسترخی نهند وایضاً بتجربه زنان ست که طین حر
بسل طلا نمایند واگر دران افیون وبان بسرکه داخل کنند قوی تر گردد ویا بگیرند طین حر بیست درم وشوکران دو درم ودر سرکه طلا سازند ویا بگیرند گل شاموس
قاقیا وسفیداب وبعصاره شجر بنج طلا کنند ویا بگیرند بیضه قبج وزنجار وسیعه سائله وقیمولیا وبآب بزر قطونا طلا نمایند ویا حشیش شوکران کوفته بسرکه سرشته
لا کنند وسه روز بگذارند وچون اراده تخفیف کنند باسفنج مغموس در آب سرکه بشویند ویا بگیرند عصاره طراثیث وپوست انار ورصاص سوخته هر واحد سه درم
سب یمانی سفیداب عدس سوخته هر واحد یکدرم حلزون محرق قیسور هر واحد سه درم بآب بارتنگ سرشته طلا نمایند ویا بگیرند کمون یا پیاز سوسن و
بسل وآب سه روز بر پستان بدارند ویا بگیرند اشق وشوکران وسه روز بدارند وشوکران تنها نا نهرد و از دعاوی مذکوره درین باب نیست که بچون
ز زیر ثدیا دم قنفذ یا خون سلحفاة طلا کنند ویا بگیرند زیت وشب مسحوق مثل کحل ودرهاون سرب حل کنند تا لخته سرشته شود ومدام تمریخ آن نمایند وکذلک
ین حرو مازو خام بعسل آمیخته طلا کردن وبقول هبة الله اسفیداج وگل قیمولیا هر واحد دو درم شوکران یکدرم افیون نیم درم اقاقیا سه درم پوست انار نیم درم
عدس سوخته دو درم همه را سائیده بآب بنج یا بآب بارتنگ سرشته ضماد نمایند که از تزید وعظم باز دارد وبقول حکیم شریف خان طلا بحجر مسن محکوک در سرکه
آب همیلی ثمره دارد واگر شوکران وبیخ ولعاب بزر قطونا ومرداسنگ وسفیداب وافیون در سرکه سائیده قرص سازند وعند الحاجت طلا نمایند پستان وخصیه
ز بزرگ شدن باز دارد واحتلام وملمس ورستن موی را نیز منع کند ویا شب یمانی وروغن گل طلا کنند وباید که طلا تمام روز بدارند وبآب سرد بشویند
بولس گوید که گاهی پستان مردان هنگام احتلام مثل پستان زنان منتفخ شود درین حالت پستان را بشگافند وانچه اندران مثل ماده سلعه باشد بیرون آرند
آنگاه بروزدلیس بعرا بهم بدلند مثل مرهم حل ومرهم سفیداب علاج کنند وبقول صاحب خلاصه ذکائی اگر زیره سیاه بسایند وبآب سرشته ضماد کنند وخرقه را
بسرکه تر کرده بران گذارند وسینه بند محکم بندند وتا سه روز نگشایند وبعد از ان واکنند محافظت پستان کند وبزرگ فاحش وسست شدن ندهد واگر آرد جو
پوست انار کنار نبج بایک سائیده وبا سرکه آمیخته طلا کنند در هر ماه بعد از حیض سه روز متواتر در شب دو دو سه مرتبه حافظ از استرخاء آن باشد وطلای

قلق وکرب وتثاؤب وقشعریره حادث کنند ومثل اینها ست کسانیکه در حق آنها بقراط گفته که شرب شراب ممزوج بالمناصفه ایشان را صحت می بخشد واین نیز نسبت
که دران تنقیه وغسل مع تقویت ست وگاه معده مستعد شود بسبب شدت حس وبهر انفعال بسبب اندک این مودی بصرع وتشنج گردد واین قسمان
را دفع فضول صوم وغم وسبب محرک خلط اندا و بهر دو چون بدان سبب خلط مراری لاذع منصب شود بفم معده او منصب میگردد ازان بسبب شدت
حس وانداعی یا بد وصرع وغشی وتشنج بمشارکت دماغ بفم معده او واقع میشود واین انسان را عارض میگردد زیرا که بسبب شدت فم معده عارض میشود که
تحمل کنند یا افراط بشرب شراب یا جماع نماید تشنج وصرع افتد ومثل اینها گوئی در آنکاری علاجی می یابند لیباست از امتلای اکثر ایشان را سبات
طول بهمرسانند تا آنکه اگر قی کنند بیدار شوند لیباست که این سبب قی وصرع دریابیم لیباس مراقی وورد افکار واحلام فاسد میگردد بدانکه امراض معده چون
طول کشند بتمادی بتهاب نسبت آن وعسر آنکه علاج میشوند وازآفات ردیه در خلقت انیست که بیمار چنانچه مشد زایل باشد معده ماده بود زایل
منفع این نوازل مثل قلاقلی وفواق وتهوع در بانند آن سبب خوف فلاح است و بدو انصباب مواد ونزول از دماغ شود معده که ترتیب
دران باقی ماند تا آنکه معده را ضعیف کند وتسهیل تسبیح ابیات او و غیر آن نماید ومولفت جامع انصافه گفته که امراض معده گاهی در عام آنها حادث گردد
درعضوان افتند اما آنچه در فم آن حادث شود بسبب شدید باشد بر آنکه در عضو دیگر حس نداد او یا بسبب کم شدید یا نقی که گاهی مودی بهلاک میشود
بسبب مجاورت او بقلب مشارکت او بر دماغ را او امراض عارض بفم معده بعضی ازان عام بدان اسباب اعضا میباشند وبعضی ازان مشترک بدان یگر اعضا مثل
دماغ وقلب میباشند اما مشارکت او دماغ را مثل ارق ودوار مثل رعیات ووسواس وتشنج واحلام ردیه وصرع وسبات ست وجالینوس در کتاب
حیلة البرء ذکر نموده که دیدم شخصی را که با آن در تپ نفخه تشنج بغیر ظهور علامات تشنج دران عارض شد بعد ازان در اثر صفرا وی عارض گردید و آن تشنج ازان
فوراً زایل شد وکسانی را که اکثار از اغذیه رویه میکنند امراض ردی باند حمیات وبرقان عارض میشوند وچون قی میکنند آنچه در معده ایشان باشد زایل
میگردند واما مشارکت او مر قلب را بمنزله غشی وخفقان وغیر آنست وبعضی ازان خاص بفم معده بود و آن فساد اشتها وشهوت کلبی وبطلان اشتها
معروف ببولیموس ووجع الفواد وطفو طعام بر فم معده وعطش ست

ذکر وجوه استدلال براحوال معده

بدانکه بقول شیخ الرئیس موری که ازان استدلال براحوال معده میکنند آن از احوال طعام در احتمال معده آنرا وعدم احتمال آن وآن هضم در دفع او از معده آنرا
وشهوت طعام وشهوت شراب واز حرکات واضطرابات آن مثل خفقان معدی وفواق واز حال دهان وزبان در طعم وبلت وجفاف وخشونت ولاست
واز آنچه خارج میشود از معده بقی وبراز وریح نازله بصوت یا بغیر صوت وریح صاعده که آن آروغ ست وریح محتبسه که آن قراقر ست واز رنگ چهره
واز اوجاع وآلام معده واز حس معده واز جهت آنچه موافق یا موذی او از مطعومات ومشروبات وادویه باشد واز احوال مشارکت آن با اعضای
دیگر اما استدلال از احتمال طعام وعدم احتمال او انیست که اگر معده احتمال نکند بکثیر از معتاد که عادت آن شخص بخوردن آن مقدار جاری ست پس معده ضعیف
باشد بسببی از اسباب ضعف خواه منشاء ضعف امتلای بدن از رطوبات باشد که از خوردن مقدار معتدل مستغنی بود یا امر دیگر غیر این باشد واگر احتمال کند قوت
آن باقی بود واما استدلال از طریق هضم پس جودت هضم انیست که چون بر طعام معده مشتمل گردد عقب او ثقل در معده وقت رفع ونفخ وجشاء طعم وحشانی
یا حامض وفواق واختلاج وتمدد حادث نشود ومدت بقای طعام در معده مدت معتدل باشد ونزول او ازان در وقت مناسب نه قبل ونه بعد او
وخواب مستوی باشد وانتباه خفیف سریع بود وبر چشم تهیج ودر سر گرانی نباشد واجابت از طبع سهل بود واشکال شکم قبل از خبر اندک نفخ گردد واین دلالت
میکند بر جودت النفاعت معده بطعام وحسن اشتمال او بران واین دلالت میکند بر قوت معده وموافقت طعام در کم وکیفیت وچون معده مشتمل نشود
با اشتمال نیک جید الهضم نباشد قراقر وقواقر حادث شود وطعام مدت طویل در معده باقی ماند یا قبل از وقت واجب نازل گردد واز نشان صفرا
نیست که منع هضم کند بمنع مبطل یا ناقص خام زیرا که این امور از افعال برودت ست واز صفرا اینها حادث نمیشود بلکه آنرا

فاسد میکند بدانکه چون سوء مزاج حار افراط کند تا آنکه قوی را ضعیف نماید و اما از نشان سودا آنست که منع هضم و افساد او معاً نماید و بلغم مائل تر از سودا است بسوی فساد بسبب
کثرت رطوبتهائی که آن مهیا بعفونت و فساد است و بلغم حامض که حموضت او احداث غلیان می نماید طعام را بیشتر فاسد میکند و بدانکه چون معده ورم و قرحه نباشد و نه غذا
فاسد باشد و هضم نیابد سببش سوء مزاج بود و اکثر آن از برودت و رطوبت باشد و بعد او حار و بعد او یابس بود و اما استدلال از اشتهای طعام پس
استدلال از آن میکنند یا بزیادت او و یا بنقصان و بطلان او و یا بنوعی از انواع مانند آنکه گاه عطش و شوق بسوی بارد بود و گاه شوق بسوی ترش
و گاه بسوی ناشتنی والی و حریف و یا تنفر گردد و شوق بسوی حریف یا مالح یا حامض معاً از جهت آنکه اینها مشترک اند در افاده تقطیع خلط ضار پس دلیل ضعف
معده بود و بتوسط دلالت او بر کثرت فضول در آن و این وقتی باشد که چون قوای معده بدفع این فضول وافی نبود و معده قوی مائل بسوی دسومات باشد
و گاهی شوق بسوی اشیای ردی منافی طبع باشد چنانچه اشتهای انگشت و انشتار و غیر آن شود و سببش آن خلط فاسد غریب غیر مناسب با خلاط محمود است
و چون حاسه ذوق صحیح باشد اشتهائیکه بشهوت طعام دیگر را بر جا و چون شهوت فاسد گردد در آنجا آفت بود پس اگر اشتهای مفرط دسومات باشد در آنجا بقبض و
لکاثفت باشد و اگر طبیعت از طعوم مستخف کراهت کند و بسوی ... مائل بود در آنجا حرارت مستولی باشد و اگر خواهش مسخنات کند در آنجا برودت باشد
و اگر اشتهای مقطعات و حموضات و حریفات باشد در آنجا اخلاط لزج باشد و فرق میان مزاج طبیعی معده و مزاج غیر طبیعی آنست که صاحب مزاج طبیعی را اشتها
بمشاکل مزاج معده او می باشد و صاحب مزاج خارج از امر طبیعی را اشتها بمضاد او ... بود و معده حار شهوت آن بیشتر از غذا ابیا باشد مگر آنکه عطش مفرط
گردد و قوت حساسه را که با آن ادراک الم عطش میشود ساقط کند تحلیل کثیر دارد ... و اگر عطش با سبب گرم ... مسخن ... السعیر ساکن شود از بلغم مالح بود
و اگر بدان تسکین نیابد ماده صفراوی باشد و گاهی شدت حرارت بسبب قوت تحلیل آن طالب بدل ... قبل از سقوط قوت مهیج جوع شدید گردد و قسمی از
جوع شود که بدان صبر نتوان کرد و با آن غشی ... و چون در غذا تاخیر گردد و در معده که سودا و بلغم حامض انصباب یابد شهوت زیاده بیابد چون قدر آنها کمتر
از مقدار مستدعی ... باشد و ... و طلب غذا بجمیع اعضا عام است و مختص بمعده نیست لیکن این تمام طبیعی باشد و کاین از علائق استدعای
قوت غاذیه یعنی قوت جاذبه افعال خود تمام و کمال بغیر حاجت بسوی ادراک شعور میسازند و معده مخصوص بشهوت نفسانی است بهر آنکه حساس است و آنرا قوت
نفسانی ... شعور و ادراک ... این قوت ... و گاهی بعضی کسان را اتفاق افتد که گرسنگی بسیار گردد و طعام بسیار خورند و ... هضم نشود و ثقل کثیر
در غائط بر آید و معذلک بدن فربه نشود و سبب این حالت تحلیل کثیر سریع است به صحت هاضمه و جاذبه شهوانی و اما استدلال از طریق فواق آنست
که اگر صاحب او بلذع احساس کند در آنجا خلط حامض یا حریف یا تلخ باشد و اگر ... گردد در آنجا ریح باشد و اگر با این احساس نکند و عطش نباشد
خلط بلغمی باشد و اگر عقب استفراغات و حمیات بود در آنجا یبس باشد و اما استدلال از حال دهان و زبان اینست که اگر زبان در اوجاع معده
شدید الخشونت و حمرت بود بر غلیان دم یا ورم حار دموی در معده دلالت کند و اگر مائل بزردی بود آفت صفراوی باشد و اگر مائل بسیاهی بود سبب
سوداوی باشد و اگر مائل بسفیدی و لثنت بود سبب رطوبت باشد و هر رنگ که درین وقت در زبان پیدا گردد دلالت میکند بر آنکه در معده ماده ایست
که آنرا این لون است خواه ورم باشد یا غیر ورم مگر رنگ سیاه که بیشتر از ماده صفراوی محترق بحرارت آن پیدا شود انچه از آن بسوی زبان متصعد
می شود سیاه میگرداند و اگر یبس تنها یعنی حقیقی باشد نه از خشونت حادث از فقدان رطوبات بر زبان از فرط حرارت سبب یبوست باشد و کثرت
آب دهن و زبدیت او دلالت بر رطوبت معده ... میکنند و خشکی فم و قلت آب دهن بر یبس معده دلالت می نماید و حرارت و بر حرارت
اگر دیگر علامات دیگر معین این دلالت بر حرارت باشند و بدانکه خشکی دهن بر دو وجه بود یکی یبس حقیقی و او آنست که آب دهن نباشد و دوم یبس کاذب
و وی آنست که آب دهن موجود لزج باشد لیکن بسبب حرارت بخاری که متادی بدان گردد خشک شود و یبس واجب است که فرق نمایند میان یبس
... آنچه دهن لزج در دهان که آن دلالت ... بر رطوبت لزج دارد خواه از معده منبعث شود و یا از سر نازل گردد و اما طعم دهان پس
تلخ دلالت بر حرارت و صفرا می نماید و ترش در اکثر امر دلالت می کند بر برودت معده لیکن کمتر از برودت که با آن طعام اصلا منهضم نشود و یا

گل خراسانی بسر که سرشته وکذا البیستین کذا ماز و چهار درم افیون نیم درم وکذا ودع محرق اقاقیا شب حراثیث سوده بگلاب سرشته وکذا ماز و باریک سوده بآب خوب پخته بوروف سرکرده وکذا ابرسا سائیده بعسل سرشته وکذا اخون خفاش گاه گاه مانع پستان از عظم ست و بقول اطبای هند اگر بیخ کتائی بزرگ بیخ کتائی خرد پوست انار بیخ کندوری مولسری خام برابر باریک سائیده ضماد نمایند پستان غلطیده سخت نماید و ایضاً اگر نجانی که در ایام بارش میباشد چهل عدد در نمک انداخته در ظرف نگاهدارند که حجله یا بذات شود و با گل ملتانی آمیخته ضماد نمایند وکذا اسطری نارکی لیثق رخت بر که زرد و سرخ باشد خشک نموده با آب سائیده ضماد سازند و یا گیاه سجالو و بیخ اسگند هر روز سائیده بر پستان طلا کنند و اگر ابنه خرد که برابر نخود باشد و چهلی خرد ببول و مغز تخم تمرهندی و پوست انار هر یک در سایه خشک ساخته باریک سائیده دو دام از ادویه مذکوره نیم پاو روغن گاو و نیم پاو شکر حلوا ساخته بخورند و همچنین تا چهل روز بعمل آرند مثل پستان چهار ده ساله گردد و اگر ماز و سبز و شکر سرخ عوض تخم تمرهندی و پوست انار داخل کرده مساوی کوفته بیخته سفوف سازند و یکدام بخورند برای استحکام اعضا خصوص پستان نافع بود

تعظیم ثدی صغیر

اگر بیه گاو میش و پیه فیل مساوی بگدازند و حلوا ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند در پستان که بنهایت خرد بود عظیم پدید آید و خراطین یا علق بروغن کنجد سائیده ضماد کردن نیز پستان را بزرگ سازد و ایضاً سندهی کوتهه اسگند برابر باریک سائیده طلا کنند که معین بر بالیدن و برآمدن پستان ست و در نسخه دیگر پیپل بیخ عوض سندهی ست و نوشته که برابر سوده با مسکه گاو طلا نمایند۔

امراض معده

و آن چهل و دو مرض ست یعنی سوء مزاج معده و درد معده و ضعف معده و ضعف هضم و فساد هضم و تخمه و لطوء نزول طعام از معده و سرعت آن و تهیج و ضعف اشتها و فساد اشتها و شهوت کلبی و جوع بقری و جوع مغشی و عطش مفرط و اورام معده و دبیله معده و قروح و بثور معده و نفخ معده و جشاء و قذف و تمطی و احتباس جشاء و قی و تهوع و غثیان و قی الدم و جمود دم و لبن و فواق و انقلاب معده و کرب معده و اختلاج معده و وجع الفواد و حرقت معده و حکه معده و استرخای معده و تشنج معده و حبابات معده و تصغر معده و ضربه معده و خرق معده اکنون بدانکه گاه عارض می شود معده را امراض سوء مزاج ساذج مفرد یا مرکب یا مادی دموی و یا اصناف صفراوی و یا بلغمی زجاجی یا رقیق ساکن یا فی غلیان یا حامض یا مالح و یا مادی سوداوی حامض و عفص و گاه عارض میشود آنرا اورام و قروح و تفرق اتصال و مانند آن از اسباب باطنی و اسباب خارجی مثل صدمه و ضربه و گاهی احتمال انخراق میکند و فی الحال قتل نمی نماید و چون تفرق اتصال بحدی رسد که جرم معده را بشگافد صاحب آن بمیرد و بقراط گفته هر که معده او منخرق گردد هلاک شود و گاه عارض میشود آنرا تهلهل و تسبیح در لیف آن و گاه عارض میشود آنرا اسدد لکاثف و گاه عارض میشود آنرا از امراض خلقت در مقدار مانند آنکه بسیار کبیر یا صغیر گردد و از امراض شکل مثل آنکه شدید الاستداره شود و از امراض ملاست و خشونت که شدید الملاست مزلق گردد و از آفات وضع او که مثلاً وضع او شدید الغور بسوی خارج گردد و گاه عارض میشود سده فیما بین لیفات آن و سده در مجاری معده بسوی کبد و بسوی طحال و ذرب حادث شود اگر در مجاری کبد باشد و اشتها کم گردد اگر در مجاری طحال باشد و گاه عارض میشود در معده ریاح و نفخ بسبب اغذیه و بسبب ضعف نفس معده و بسوء مزاج معده گاه واقع میشود از اسباب خارجی از حرارت و برودت و غیر آن و گاه واقع میگردد از اسباب داخلی و از امراض معده آنست که هیجان کند از حرارت شدید یا بسبب عفونت او و در تجاذب مواد ردی بسوی آن و یا بسبب عفونت حرارت آن بر حالیکه ماده در ان عفونت ردی غیر طبیعی و چون سوء مزاج مادی باشد خالی از ان نیست که یا ماده منشرب غائص در جرم آن باشد و یا ملتصق بر جرم آن و یا مصبوب بر تجویف آن و گاه خلط موجود در معده متولد در ان باشد و گاهی منصب از عضو دیگر بسوی آن بود چنانچه از دماغ نزول حار یا بارد بمعده ریزد و بدان سبب مزاج معده گرم یا سرد گردد و مزاج آنکه بسوی او نازل شود میل کند و همچنین گاهی بسوی آن از زهره اخلاط صفراوی میریزد و این در بعضی کسان باشد که رگ بزرگ از زهره بسوی معده آنها آید عوض رگی که در اکثر مردم از زهره بسوی امعا می آید پس بسوی معده ریزد انچه انصباب آن بسوی امعا واجب بود و چون ماده طول کند مانع جاد

ازان در معده قروح پیدا کند و یا در لفه طاست و زلق احداث نماید و لبسا است که تاثیر او بسوی اول معا انچه متصل اوست متادی گردد اما افساد او در شهوت و هضم را
اول شیء ست و گاهی بسوی آن سوداز طحال میرسد و اکثر بسوی آن صفرا از کبد منصب میشود و گاهی اعانت این میکند از اسباب که در معده باشد مثل
وجع شدید و تاخیر طعام و ضعف قوت دافعهٔ آن و لبسا است که بسبب وران غضب یا غم یا انفعال نفسانی میباشد انچه تحریک ماده و انصباب مواد بسوی
معده می نماید و لذع حادث کند که بدون قی زائل نگردد و گاهی بسوی آن شکل این محرکات خصوصاً گرسنگی اخلاط صدیدی میرسد لاسیما چون در ین
نواحی قروح باشد و معده گاهی بسوی آن سودا نیز منصب میگردد و بسبب در انصباب سودا بسوی آن کثرت سودا است و ضعف معده و سبب انصباب
خون بسوی آن کثرت دم و هیجان او و در عضو اشرف ازان مجاور آن باشد یا در جانب آن مثل جگر و یا فوق آن مثل دماغ چون ازان دم بسوی حلق و مری برسد
و بسوی معده نافذ گردد و ضعف قوت دافعه معده اعانت بر قبول جمیع مواد منصب بسوی آن می نماید و از اسباب قویه در انصباب دم بسوی آن احتباس
غیر آن احتباس دم سیلان حیض یا خون بواسیر یا فرب یا ترک ریاضت معتاد یا قطع عضوی است که احتیاج سوی آن افتد بدفع آن از طریق معده و بقوا سهال
دم واقع میگردد و بدانکه ضعف معده سبب قوی است در انصباب ماده بسوی آن و اکثر انچه در معده یافته میشود و یا دران متولد میگردد از اخلاط
آن بلغم است و سبب درین آنست که کیلوس قریب الطبع از بلغم است و وقتی که چون منهضم نشود بهضم تام خون و صفرا و سودا نمیگردد و عند فساد هضم معده
بالضرور بلغم زیاده در معده متولد میشود و ایضاً بسوی معده در غالب احوال صفرا برای غسل آن مانند آنکه امعاء را غسل میدهد نمیرسد پس بلغم از ایلام دران
متولد میشود و مجتمع میباشد اما صفرا در بعض معده پیدا میشود و در اکثر بسوی آن از کبد میرسد با وجود آنکه صفرا در معده حار متولد میشود چون غذا قابل استحاله
بسرعت بسوی دخانیت ملاقی گردد و گاه عارض میشود معده را در خلقت و یا بسبب طول امراض و اوجاع و شود تدبیر آنکه جرم او مهازل اللحم شخص رقیق القوام
رقیق الجلد میگردد و این مودی بضعف در جمیع احوال او میشود و در معالجه آن احتیاج بکلفت می افتد و اسباب امراض معده همه اسباب امراض
مذکوره از اسباب خارجی بادی و داخلی غیر بادی سابق و واصل است و مخصوص بدان اغذیه است بنوعیکه مقتضی سوء هضم باشد و اگرچه معده صحیح القوام
بود یا بسیار اند کباشد حتی که معده صحیح مودی بضعف و ضمور گردد و یا کثرت استعمال دوائیکه معده معتاد استعانت بدان او در فعل خود گردد و یا آب کثیر
بقو و اسهال خصوصاً که محتاج بحرکت عنیفه غیر طبیعی و سست شود حمل لیف او و تحلیل نسج آن عارض شود و معده شدید الحس متعدی باقی تا از هم
اذی سببی و سرشود مزاج مضعف با فراط در فعل نقصان پیدا میکند حتی که حرارت ساقط آکثر سبب زلق معده میگردد و بنابر احداث ضعف یا سکر
بسبب غلبه رطوبت هرچند حادث از کثرت شرب آب ذم رطبات در طبائع حاره و حرارت بماده صفراوی بیشتر سبب این میگردد و آفات که در
افعال معده حادث می شود یا در قوت مشبهه جاذبه افتد بطوریکه اشتها اصلاً نشود و یا اشتها قلیل گردد و یا بسیار کثرت پذیرد و یا شهوت فاسد شود
و این یا بسبب غیبت ابا شد و یا بسبب آب و یا در قوت ماسکه که امساک او شدید یا ضعیف یا باطل گردد پس طعام را بسرعت متفرق گرداند و یا
در قوت هاضمه که هضم او باطل یا ضعیف یا فاسد شود و غذا را بدخانیت یا عفونت مستحیل سازد و یا در قوت دافعه که فعل او دران بسوی طبیعی
و یا بسوی خروج است او نماید و یا دفع او ضعیف یا باطل گردد و سبب تشنج که کاشف او در معده طول کند و بطی گردد ازان تجیر مولم محرک اخلاط عارض شود
و مثل فواکه منجر نیست بنابر کثرت رطوبت آنها و گاه اوجاع معده و لذاعه وغیر آن بمعده حادث شود و گاه تابع ضعف این همه قوی یا
بعض و طفو طعام و بطوء انحدار او یا سرعت انحدار او و ضعف هضم او یا بطلان آن یا فساد آن یا سقوط شهوت یا شهوت کلبی یا شهوت فاسد
میباشد و تابع این قراقر و جشا و نفخ و لذع وغیر آن میباشد و لبسا است که انچه حادث میشود از نها موجب میگردد و بسوی مشارکت میان
اعضای دیگر خصوصاً دماغ لشرکت فیما بین هر دو بعصب کبیر پس صرع یا تشنج یا مالیخولیا حادث گردد و یا در بعض عضو دیگر واقع شود و بسیار
باشد که خیال کند پیش چشم که لثه و نسج عنکبوت و دخان و ضباب است و اکثر قلب مشارک معده میگردد و غشی یا در شی می شود و یا بسبب
شدت وجع و خصوصاً در اورام عظیمهٔ آن یا بسبب کیفیت مفرط در حرارت و برودت یا تحلیل معده و اگر ماده از احداث غشی ضعیف باشد

که دلالت بر حرارت ضعیف مع رطوبت نماید که رطوبت را اندک بجوش آرد و معده خالی شود و از آن قاصر از انضاج پس حموضت عارض گردد مثل عصیر که ترش میگردد و چون سرد
کرده و نیز ترش میشود و چون جوش کند از حرارت ضعیف و گاهی حموضت از انصباب ماده حامض از طحال بسوی معده میباشد و آنچه بسبب طحال باشد با آن اشتها
اشتداد نماید و نفخ و قراقر و سوء هضم کثرت پذیرد و آروغ ترش آید و تفه از طعوم هم بر بلغم تفه و شور بر بلغم مالح دلالت کند و طعوم غریبه سمجه دلالت بر اخلاط غریبه عفنه
ردیه نماید و اما استدلال از آنچه خارج میشود از معده پس اگر ورقی تهوع فقط باشد و ماده بر نیاید ماده لحجه منتشره بود و اگر قی سهل باشد و عند تناول چیزی که
دران جلاء غسل باشد مثل ماء العسل و ماء السکر ماده بسهولت بر آید دلالت بر ماده مصبوب در تجویف نماید و اگر قی و تهوع باشد که ماده تمام بسهولت منقلع نشود بر اجتماع
هر دو امر یا بر لحوج خلط یا بر خروج چیزی و بقای چیزی دلالت کند و غثیان از ماده منتشره بتمامی باشد بلکه از ماده غیر منتشره نیز میباشد چون بسیار باشد
و فم معده را لذع کند و یا اندک باشد و حجم زیاده حاصل کند باختلاط آن با طعام و از قعر معده بسوی فم معده مرتقی گردد و لذع آن نماید و لهذا گاهی قذف اخلاط
بعد طعام سهل باشد و قبل او سهل نبود مگر آنکه ماده کثیر باشد لیکن چون حدوث تهوع و غثیان بر دوام باشد ماده منصبه بود و اگر دائم باشد ماده در معده علی الاتصال [illegible]
شود و ایضاً قی دلالت میکند بر وجود آن ماده که از آن خارج میگردد پس بر صفرا و سودا برنگ دلالت کند و بر بلغم حامض مالح بلون و طعم و بر بلغم زجاجی برنگ
و بر بلغم نازل از سر بلون مخاطی و بدانچه با آن از نوازل بسوی اعضای دیگر باشد و بعضی کسان باشند که چون ایشان طعام تناول نمایند احساس میکنند
که اگر حرکت زیاده نمایند طعام قی شود و این بر رطوبت فم معده و یا ضعف معده دلالت کند و آنچه از رطوبت باشد بر خلو معده نیز عارض گردد و آنچه از ضعف بود
بر امتلاء تنها عارض شود و ایضاً فرق فیما بین چنان کنند که در کائن از رطوبت بالضرور اندکی عارض آن چیزی از قسم رطوبت بر آید و در کائن از ضعف معده طعام تنها
خارج گردد و ایضاً در کائن از رطوبت البته شهوت طعام ضعیف بود و در کائن از ضعف چنین نباشد و اما براز پس مستوی معتدل در رنگ و لطافت دلالت بر جودت
هضم میکند و جودت هضم دلالت بر قوت معده می نماید و قوت معده بر اعتدال مزاج او دلالت میکند و آنچه از آن نامنهضم باشد دلالت بر ضعف معده و نیز بر مزاج
آن می نماید و رنگ نیز دلالت کند بر ماده که در معده بود و اگر در انجا لین و نتن باشد دلالت نماید بر آنکه از معده قبل از وقت نازل شده مثل شوربای [illegible]
پیران بنابر ضعف قوت ماسکه و اگر لین نباشد بر این امر دلالت نکند بلکه بر ضعف هاضمه دلالت نماید و در استدلال از صوت بعضی گفته اند که نزول او دلیل جودت
هضم و قوت نیز هست و کذلک قلت نتن او و شیخ میفرماید که صواب درین آنست که نزول او دلالت بر قوت نمیکند بلکه بر قدری ضعف لیکن آن ضعف کمتر از آن
که جشا بعد انهضام حادث کند و اما بودن او عظیم الصوت اگر بنابر جوهر او باشد آن بسبب غلظ او بود و اگر بسبب قوت دافعه باشد آن دلالت بر قوت ماسکه نماید
و لطیف رقیق که آنرا صوت نباشد دال بر تربیه قولست از کثیف مصوت خصوصاً آنکه تصویت او از اراده مرسله باشد و اما خروج از تلقای نفس او دلالت بر اخلاط
دهن کند و اما قلت نتن دلالت بر جودت هضم مینماید و نتن دلیل فساد است و عدم نتن اصلاً بر فجاجت او دلالت کند و اما جشا گاهی ترش بود و گاهی منتن و دخانی و یا زنگاری و یا زهمی
یا حمائی و یا تفهی و یا سمکی و گاهی شبیه بطعم چیزی که صاحب او تناول نموده و گاهی بیچ صرف که در ان کیفیت دیگر نباشد و آن صحیح ترین جشا هاست و اگر دخانی باشد و در آن
جوهر طعام سریع الاستحاله بسوی دخانیت نباشد مثل زرده بیضه مطبوخ و ترب و یا طعامی که با آن و صنعت در ایجاد او کیفیت دخانی بود مثل حلوای معمول با آتش و غیر
آن پس سبب آن حرارت معده باشد بماده یا بسوء مزاج ساذج و اگر بماده بود سببی از اقسام مواد و در طعم آن باشد مثلاً در کائن از ماده صفراوی تلخی محسوس شود و در
کائن از ماده سوداوی ترشی احساس نماید و اکثر این از ماده صفراوی بود که بسوی معده از مراره بریزد چنانکه سابق بیان رفته یا از نزله حاده سر خصوصاً چون انسان
صفراوی مزاج نباشد و ایضاً استدلال میکنند بر آنکه سبب حرارت مادی یا ساذج ست از جهت تقدم تغذیه بغذای بعید از دخانیت مثل نان جو که چون بیان جشای
دخانی آید سببش معده بود و ایضاً براز معائنه نمایند اگر آن مراری باشد دلالت کند بر آنکه سببش حرارت در معده هست و اگر براز مراری نبود واجب نیست که سبب
در معده نباشد چه بسا است که آن سوء مزاج حار ساذج باشد و ایضاً قی اگر صفراوی بود سببش معده باشد و الا جائز است که از اطعمه باشد و از معده بود و چون بدان
سوء مزاج حار ساذج باشد و قی اول دلیل ست بدانچه در ان خارج گردد بر آنکه سببش حرارت معده است و اگر بلغم غلیظ یا مائی لزج باشد سبب او اطعمه باشد زیرا که مثل
این بلغم در معده حار بسیار نباشد و گاهی جشای دخانی و حامض دلالت کند بر سهر که با آن معده فراغ کافی برای هضم نیابد و مشتعل گردد و عفونت پذیرد و آروغ

دود ناک شود و طعام ناگوارید ه بماند و اما اگر جشای حامض از غذای حامض بود و نه از غذائی که چون دران افراط کنند بسوی حموضت متغیر گردد پس این بسبب برودت
معده باشد و خصوصاً چون اغذیهٔ بعید التحمض مثل عسل تجربه کنند و دریابند که حموضت می پذیرد پس حکم کنند که سبب دران برد معده است بلا ماده یا بماده و بدانچه
با ماده بود ثقل در فم معده دائم بود و اکثر این باصحاب سودا یا اصحاب طحال و بکسے که بسوی معدهٔ او نوازل بارد فرود آید مثل اصحاب مراقیا عارض شود و
گاهی ترش میشود جشا از حرارت چون ماده حلو مصادفت نماید پس آن را بجوش دهد و ترش گرداند چنانچه جرجانی نوشته که آروغ ترش بیشتر از طعامهای
شیرین افتد و این چنان بود که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارت ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی تر
باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ را دود ناک سازد و بر آروغ ترش از حرارت دلالت میکند آنکه جشای حامض با علامات حرارت التهاب
و تلخی دهن و عطش و انتفاع به برد باشد و دلیل بر آنکه حرارت معده گاهی ترش میکند طعام و جشا را آنست که حرارت هوا شیر تازه را زود تر از آن
ترش میگرداند که برودت هوا و گاهی بلغم نیز بر ماده استدلال میکنند و چون جشا منتن باشد دلالت کند بر عفونت در معده مانند دلالت بیضه گاهے
بر [illegible] در معده دلالت نماید و سمکی و سهکی و دخانی دلالت بر رطوبت متعفن می نمایند و زنگاری دلالت کند بر حدت و حرارت مع عفونت و این دلالت
شدید تری نماید بر حرارت از دخانی و اما اگر جشا بے تغیر دخانی و غیر حامض باشد و مؤدی بطعم طعام بعد مدتے بر تناول طعام بود او دلالت بر ضعف معده
از احالهٔ طعام کند و اما قراقر دلالت میکند بر ضعف معده و شدت اشتمال او بر طعام و بر نفاخ رطب و اما استدلال از رنگ چهره پس آنکه
رنگ شدید الدلالت بر حال معده و کبد ست و اکثر امر و اکثر امراض معده بارد رطب میباشد و رنگ اصحاب او رصاصی بود و اگر با آنها صفرت
باشد مائل بسفیدی بود و اما استدلال از اوجاع معده مثل وجع ممدد وست که آن دلالت بر ریح میکند و گاهے بسبب شدت امتلای معده
از طعام باشد و فرق میان هر دو آنست که ریحی در اکثر با خفت و با انتقال بود و وجع ثقیل بر امتلا دلالت کند و لاذع دلالت مے نماید بر خلط
حامض یا حریف یا عفص یا تلخ و اما استدلال بدانچه بران از حس معده میکنند تفصیل آنست که چون احساس کنند در معده بدانچه
دلالت نماید بر سوء مزاج آن یا بغیر ثقل باشد و آن سوء مزاج ساذج بود و یا با ثقل بود و آن مادی باشد پس با این ثقل لذع بود یا نه اگر لذع نبود
با سقوط شهوت و سردی اطراف و مانند آن در آنجا باشد او بسبب [illegible] جامد در معده بود و یا چنان نباشد و آن بسبب بلغم تفه بود و اگر ثقل بسیار بود بلغم
زجاجی باشد و اگر اندک بود مائی رقیق یا زجاجی اندک باشد و فرق میان هر دو آنست که آب دهن در مائی رقیق و بسیار باشد و اگر با ثقل لذع بود پس اگر
با آن التهاب نباشد ماده حامض بود یا سوداوی اگر آن با قحل و سهر باشد آن باشد و الا بلغم حامض بود و اگر با آن لذع التهاب باشد ماده حار بود و اگر
معه تلخی دهن باشد ماده صفراوی بود و اگر تلخی دهن نباشد ماده سوداوی محترقه بود اگر در آنجا قحل و سهر و وسواس باشد و الا بلغم مالح بود و بعده
تلخی دهن یا از [illegible] بقلة بود پس صفرا صرف باشد یا چنین نباشد پس مخالطت مادهٔ دیگر بود یا سوداوی اگر بحرارت حموضت یا عفوصت باشد و الا بلغمی باشد
و اما استدلال از آنچه موافق یا منافی یا موذی باشد چنان ست که نظر کنند که ایا اشیاے سرد او را موافقت میکنند یا چیزهای گرم یا خشک یا تر بعد از آنکه
رعایت کیت امر کنند چه بیشتر غلطے واقع میشود چون رعایت آن نکنند و او آنست که بسیار باشد که اشیاے مبرده غلیان خلط رقیق مائی رطب باشد و [illegible]
خلط بلغمی را بشکنند پس گمان شود که از استعمال آن انتفاع حاصل شده و در ینجا حرارتست و حال برخلاف آن باشد و اتفاقا چیزے گرم منشیر خلط حار را
دفع کند و آن را تحلیل نماید و گمان افتد که از ان نفع بهم رسیده و در ینجا برودت ست و حال بالعکس آن باشد پس بر طبیب واجب ست که با وجود این هر دو
بر طرف سائر دلائل نظر دارد و همچنین منافع کاذبه مفتون نشود و گاهے درین استدلال بوجهے دیگر نیز غلطی واقع میشود و آن آنست که دوائے وارد
بدن چون نفع کند پس گاهے نفع او بدین جهت باشد که سبب مرض قطع کند و گاهے نفع او بدین سبب باشد که زائل میشود اعراض مرض و حائز ست
کند نفع بیکے ازین هر دو مضاد نافع بدیگر باشد مثال این آنچه عارض میشود اصحاب مراقیا را که گاهے ایشان نفع مے یابند باشیاے بارده این
بنا بر اصلاح مزاج کبد را و کسر حدت ماده سوداوی میباشد و گاهے منتفع میشوند باشیای حاره از بهر تحلیل آنها ریاح و نفخ را که در ایشان

بسیار پیدا شود و ایضاً چون نشان ان را از دو اضرر عارض میشود پس گاهے اضرار او بسبب زیادتی در اعراض پیدا شود چنانچه درینجا و کذلک بعضی از اعراض آنست که باجتماع دو سبب متضاد عارض میشود مثل انواع مراقیا که آن از حرارت کبد مع برودت معده حادث میگردد و درین هنگام گاه منتفع میشوند باشیای حاره و گاهی بچیزهای بارده و گاہے از سرد و ضرر می یابند و این همه از آنجاست که رعایت آن چه راستدلال بموافق و مخالف مزاج است و اما استدلال باحوال مشارکات چنین باید کرد که مثلاً نظر کنند که آیا دماغ منفعل از اسباب نوازل باعث لسبتوی معده برای نوازل است و یا کبد مولد صفرا باعث انجاست یا طحال عاجز از نفض سودا و وارم کثیر السودا است و این تعرف برای سبب است و نظر کنند که آیا پیش چشم شیء غیر معتاد غیر ثابت متخیل میگردد و آیا حادث میشود صداع و وسواس یا امتلا و ثقل یا خلوی معده و کذلک دوار فاقه و آیا حادث میگردد خفقان بر امتلا و یا بر خوا یا غشی و تشنج و این تعرف برای عرض است پس اگر امتلا خیالات یا صداع یا وسواس و منامات مختلفه یا خفقان یا سبات عظیم حادث کند معده ممتلی و ضعیف و بدان سوء مزاج باشد و اگر خفقان و صداع و غشی و وسواس در حالت خواب پیدا گردد بدانند که معده قبول میکند صفرا و خلط لذاع را که بسوے فم معده نزد خلا آید و یا خلط سوداوی و یا خلط بارد را و فرق درین اسباب علاماتے که مذکور شد توان کرد و آنچه ازین اسباب در اسفل معده باشد صداع و صرع و غشی و تشنج که از ان پیدا گردد عظیم نمی پذیرد و اعراض داله بر احوال او مشارکت بعضے دماغی اند مثل اختلاط ذهن و سبات و جمود و وسواس و بعضے قلبی اند مانند غشی و خفقان و سوء نبض و بعضے مشترک اند مثل بطلان نفس و عسر او و سوء او

طریق تشخیص

اسباب امراض معده حادث شد از سوء مزاج و ریاح و فساد غذا انست که اگر کسے شکایت مرضے معده کند اول دریافت این امر نمایند که سبب سوء مزاج ساذج ست یا مادی و این چنان باشد که از مریض بپرسند که در معده سبکی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی گوید ساذج بود و الا مادی و ایضاً مریض را غذای محمود خورانیده تفکر کنند پس اگر طعام مختلط ببعض مواد بر آید سوء مزاج مادی بود و اگر آمیزش چیزی از اخلاط بدان نباشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً ببول نظر کنند اگر ثخین غلیظ باشد سوء مزاج مادی بود و اگر صاف رقیق باشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً غثیان قوی ترین علامات سوء مزاج مادی ست و ایضاً ساذج مزمن عسر البرء بود بخلاف مادی که سهل العلاج ست بعد از ان سوال کنند که تشنگی هست یا نه و هضم قوی ست یا ضعیف اگر تشنگی مفرط و هضم قوی گوید حال قلت اشتها و جشای دخانی یا بخاری قلیل لذاعیته و سوزش آب دهن و انتفاع از مبردات و احتراق و فساد اغذیه لطیفه مثل گوشت طیور و مانند آن هرچه حار و قلیل المقدار باشد و انهضام اغذیه غلیظه بارد و خشکی دهن و التهاب معده و تضرر بمشروبات حاره و تقدم استعمال اشیاے حاره یا مقام در هواے گرم نیز بپرسند اگر این آثار تنها یافته شوند سببش سوء مزاج حار ساذج باشد و اگر با آن تلخی دهن و غثیان دائم بصورت کثرت ماده یا بودن او منشرب در قعر معده و بعد طعام بحالت قلت ماده یا رسیدن او بسوے فم معده و قی صفراوی و براز مراری اگر ماده در معده منشرب نباشد و زردی بول و براز و لذع فم معده بعد تناول طعام و آروغ منتن حریف نیز باشد سببش سوء مزاج صفراوی بود و اگر صرف اقرار تشنگی و خشکی زبان نماید و با آن هزال بدن و ذبول و تخفخف آب و قبض طبع و انتفاع با غذیه رطبه و عرق و ادهان و نفرت از اغذیه یابسه باشد سببش سوء مزاج یابس بود و اگر با وجود این کثرت اشتها مع ضعف هضم و کثرت نفخ و وسواس خیالات فاسد و وحشت و حرقت معده و ترشی یا تلخی دهن و صفرت لون مع سواد و غلظ قاروره و سیاهی آن و بطوء صغر و تواتر نبض و کثرت قی حامض مضرس و عظم طحال و اختلاج مراق باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و اگر تشنگی کمتر و هضم ضعیف بیان کند و رنگ چهره سفید مائل بزردی باشد و براز نرم و غیر منهضم و منتفخ بر آید و بوضع اشیاے حار بالفعل بر معده و تناول اشیاے حاره حریفه انتفاع یابد و اشتها زیاده بود و آروغ ترش آید و اغذیه خفیفه هضم گردد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و باشد که این سوء مزاج بدان حد رسد که سرد و زبعد چند ساعت از طعام ماکول تمدد و وجع عظیم که بدولت قی رطوبت ترش ساکن نشود عارض گردد و گاه مؤدی باستسقا ذربے گردد و یا دماغ در اوقات این سوء مزاج شریک گردد و صداع و طنین و مانند آن ظهور نماید اتفاق سوء مزاج

بارد با مزاج اصلی حار افتد قراقر و نفخ و جفاف و عطش کثرت پذیرد و فساد زیاده گردد و اگر بسببی دیگر احتیاج بفصد افتد و بدین مؤدی گردد و اگر با وجود تقدم گرسنگی اشتهاء ساقط
بود و بطعام کثیر آن غذا رغبت نباشد بلکه میل بسوی چیزی باشد که دران حدت و حرافت بود و چون آن را تناول نماید نفخ و تمدد و غثیان ظهور نماید یا بآروغ استراحت
یابد و جشای حامض و تخمه و کثرت آب دهن خصوصاً وقت خواب و تغیر رنگ بسفیدی و ترهل بدن بیاض قاروره و خامی آن بطوء نبض و لینت آن قی بلغمی
باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر از اغذیه رطبه و سوبات متنفر باشد و از آن و از شرب آب بارد و تناول فواکه رطب و بقول رد ایذا یابد و از تبدیل
غذا و از غذای یابس انتفاع حاصل گردد و کثرت لعاب دهن و غثیان و شهوت اشتهاء طعام باشد سببش سوء مزاج رطب ساذج بود و لیکن بسا است که بر قسم
معده رطوبت بالد باشد و صاحب او هر آنچه بخورد توهم کند که اگر حرکت نماید قی گردد و ایضاً اگر با وجود آثار برودت تمدد در معده و پهلو و شراسیف و طفو طعام
و کثرت ریاح نازله و جشائیه دریافت گردد سببش ریاح باشد و اگر با وجود تمدد شراسیف غثیان و حرقت معده و تغیر آروغ و نتن براز باشد سببش فساد
هضم غذا بود و بدانند که ترکیب علامات بعض انواع سوء مزاجات دلیل سوء مزاج مرکب باشد و ایضاً اگر لعاب دهن سائل شود خصوصاً وقت گرسنگی و در
حالت پری شکم ساکن گردد و غثیان تکاثف و هر چه بخورد همه بسرعت متغیر گردد و بخارات بسر متصاعد شوند و صداع آرند سببش سوء مزاج رطب بود و اگر با وجود
تشنگی و خشکی زبان ذبول بدن و یبس براز باشد سببش سوء مزاج حار یابس بود و اگر بدن سفید و مترهل نماید و کسل در حرکات پیدا آید و براز نرم آید و دهن
مریض پیوسته از رطوبت لزج تر بود و آروغ ترش و غثیان رنج دهد سببش سوء مزاج بارد رطب بود پس اگر آب دهن غالب بر حموضت طعم دهن چشا باشد
بر کثرت رطوبت دلالت کند و اگر حموضت دهن غالب باشد بر کثرت برودت مزاج دلالت نماید و اگر مریض هر روز لاغر تر شود و دهان خشک باشد و میل آب
کمتر بود و آروغ ترش آید و طعام بدگوار و صغر نبض و سفیدی قاروره و کثرت اشتهاء مع تخمه بود سببش سوء مزاج بارد یابس باشد

علاج کلی معده

بدانکه معده بمنزله حوض بدن است و صحت بدن موقوف بر صحت آن چه سلامتی حال اعضا موقوف بر تندرستی مزاج است و آن منوط بصلاحیت اخلاط و صلاحیت
اخلاط موقوف بر ترتیب جودت غذا و این هر دو بدون سلامتی حال معده نفعی نبخشد و از ینجا است که جمعی از اطبای ذوی اعتبار مثل مختار ابن بطلان و کندی و
محمد بن الیاس و غیرهم معده را از اعضای رئیسه شمرده اند بالجمله عضویست شریف هر قدر که اهتمام در معالجه آن بکار برند روا است و موجب صحت جمیع اعضا
و از انکه تقاضای غذا و هضم آن مخصوص بمعده است و محتاج الیها سائر اعضا است او را عضو مشارک گویند و آفت او موجب آفت همه اعضا است لهذا
رعایت او ضروری است در علاج هر مرض پس حافظ صحت معده را می باید که معده را از اجتماع اغذیه و اشیای دیر هضم و مفسدات اشتها محترز باشد و شرب
آب و شراب بسیار خصوص در مزاج بارد و استعمال فواکه رطب تمام جمله از مفسدات معده اند از آن اجتناب نماید و لیکن دوام ریاضت معتدل و گاه گاهی
فاقه کردن حافظ صحت معده است و اصول سبع که در اصلاح معده و اهم رعایت آن لازم است اول استعمال دوائیست که دباغت او کند چون [illegible]
گردد و این معنی در دوائی بود که عفوصت و قبض با وی بود باشد همچون آمله دوم آنکه بلاست او زائل سازد و حمل او را پاک کند و این معنی در ملطفات
و مقطعات و محللات صورت بندد مثل قرنفل سوم آنکه تشابه او را بجنباند و این معنی در آنچه موضعت و حرافت و ملوحت داشته باشد حاصل می آید مانند
لیمو و خردل و ابکامه چهارم آنکه ریاح را تحلیل کند و رطوبت بآله ذی زائل سازد چون زنجبیل پنجم آنکه سده او را بکشاید همچون صبر ششم آنکه قوای او را
بانعاش آرد و مثل زعفران هفتم آنکه حرارت غریزی او را نگاه دارد چون مصطکی و از نتائج افکار صاحب نزهة است و رای جمعی از متقدمین بران قرار
یافته که چون مصطکی بالست وزن آن ماء الحدید در کوزه نو پخته تا نند تا سوم حصه آن بسوزد پس هر روز هفت مثقال از آن بنوشند صحت معده را نگاه
دارد و قائم مقام ادویه کبار است و آب آهن تاب معدن حدید و گلاب قرنفلی که سه توله قرنفل کلان کلادار را در یک شیشه گلاب دو آتشه انداخته
چهل یوم در آفتاب بدارند و شب بردارند و بعده از سه توله تا هفت توله استعمال کنند بسیار فائده می بخشد و اگر با سفوف مصطکی سه ماشه و بر آن نبات بدهند
بقول علوی خان اثر عجیب دارد و از آنچه معده را قوت دهد و صحت او نگاهدارد و تشاهیه را قوی سازد و رطوبات را زائل کند و سوء هضم و تخمه و ریاح را

را دفع کند و در تقویت باه اثرے عظیم دارد معجونے ست که انطاکی ترتیب داده و اجزا معجون مغنی مسمی ساخته و آن انیست زنجبیل کرویا انیسون مغز چلغوزه بلوط قرنفل هر کدام یکجزو پوست ترنج مصطگی عود هندی هر کدام نصف جزو زعفران برگ سداب آمله خبث الحدید بر سعد هر کدام ربع جزو کوفته بیخته با چهار چند مجموع عسل مصفی و نصف آن آب نعناع و ربع آن هر یک از آب لیمو و آب سیب و آب آس سرشته در آخر قدری عنبر و مشک بگلاب حل کرده اضافه سازند و این کیفیت که مثل او یافته نمیشود شربتے دو درم و قوتش تا بیست سال باقی میماند و بقول شیخ در امراض معده علاج کرده میشود بمشروبات و اضمده و نطولات از آنهائی که دران ادویه جوشانیده باشند و باطلیه و مروخات از ادهان و مراهم متخذ از موم مطبوخ در آبها که دران ادویه پخته باشند اما انفع اطلیه اضمده و رینجا زیاده از نطولات ست که نطولات را دران تاثیر ضعیف ست بخلاف دماغ و چون نطول علاج کنند اگر علاج جرم معده از طرفی که متصل پشت ست مراد باشد باید که نطول را از مکانی که بعد او معتدبه باشد بریزند و اگر مراد علاج انچه در داخل معده ست از اخلاط و رطوبات و مانند آن باشد باید که سکون آن از مکان متوسط بود جالینوس گفته که ضماد کماد در نفع سریع تر از مشروبست و بدانند که علاج انچه عارض میشود از سوء مزاج در کیفیتین فاعلتین یعنی حرارت و برودت سهلتر ست بسبب سهولت وصول طبیعت بسوی ادویه مضاده آن هر دو که شدید القوة اند و اطبا را درین اختلاف ست بعضی گویند که علاج بارد باید که سهل تر باشد زیرا که ادویه حاره قوی تر از ادویه بارده اند بضرورت آنکه حرارت اقوی کیفیات فاعله است و بهر آنکه سخونت باطن بدن اعانت ادویه حاره بر تسخین میکند و ادویه بارده را ضعیف می نماید و بعضے گویند که علاج حار خیلے سهل تر ست بهر آنکه مزیل امراض فی الحقیقة طبیعت ست و ادویه معین آنست و طبیعت در سوء مزاج حار لامحاله بسیار قوی تر از ان باشد که در سوء مزاج بارد پس قوت آن بر ازاله سوء مزاج حار قوی تر باشد و بهر آنکه لا بد وارد بر معده از آب و غذا بیشتر از ان باشد که احتیاج بسوی او در تغذیه افضل ست و این لامحاله تبرید او اجب شده بر این مشکل میگردد و بهر آنکه اکثر در معده بلغم بسیار پیدا میشود و این معین تبرید او ست وحق آنست که علاج سوء مزاج حار در ابتدا اعسر تر ست از سوء مزاج بارد در ابتدای او و اما نزد انتها امر بالعکس باشد و این بهر آنست که طبیعت در ابتدای سوء مزاج حار اگرچه شدید القوة از ان باشد که در سوء مزاج بارد لیکن او شدید الاهتمام بدفع این مزاج نیست بنابر قلت منافات میان طبیعت و حرارت و در سوء مزاج بارد چنین نیست و اما در انتها طبیعت بطول مقاسات سوء مزاج حار در ایشان بدفع او مستقر نمیشود و درین وقت فی نفسه تضعیف یافته و در سوء مزاج بارد چنین نباشد چه برودت مستقر نمیگردد و دیگر آنکه طبیعت بسیار ضعیف گردد و الا در اول امر آنرا دفع میکند و اما علاج انچه از سوء مزاج در کیفیتین منفعلتین یعنی رطوبت و یبوست عارض میشود صعب تر ست و خصوصاً مزاج یابس بهر آنکه مقابله هر واحد از ینها بقوت ضعیف التاثیر میباشد و مقابل مزاج یابس عارض باستعمال اشیای مرطبه صعب تر از همه است و مدت تسخین بارد مثل مدت تبرید حار ست و خطر در تبرید عظیم تر ست در عضو مثل این اعضاء بسبب شدید تر و خصوصاً معده که آله هضم غذا و احاله آنست خوف در تبرید آن اعظم از تسخین ست لاسیما چون متقبل اعضای مجاوره معده سوء مزاج بارد باشد و خطر در ترطیب و تجفیف متشابه یکدیگر ست الا مدت ترطیب اطول ست و بدانکه امراض معده چون مادی باشد و نوع ماده آن متحقق نگردد ایارج نافع تر برای او از ایارج نیست زیرا که او معین تر ادویه بر مصالح معده و تمام افعال متعلقه آنست و جمیع ایارجات مقوی معده منقی فضول اوست فلهذا او نافع ترین ادویه است در استفراغ آن و خصوصاً چون نوع ماده که احتیاج باخراج آن باشد متحقق نشود زیرا که مخرج اخلاط مختلفه است و واجب ست که ایارج اختیار نمایند چون سوء مزاج بلا ماده باشد و آن مضر حار و یابس ست و در بارد قوی تر از ان خفه نمایند و هرگاه تنقیه معده نمودند از خلط خاص و یا معده خلط دیگر از عضو غیر منصب میگردد پس باید که بعد از ان تقویت معده نمایند تا آن خلط را قبول نکند و بستن اطراف و تسخین آنها در جنس حاده از غیر بسوی آن اعانت میکند و غمرت خشخاش مانع شدید انصباب مواد حاره است پس اگر خلط بارد باشد مقویات که بعد استفراغ دهند مثل مصطگی و قرص ورد صغیر و پودینه خشک و عود خام و قرنفل و مانند آن بکار برند و اگر خلط حار باشد ربوب و اقراص بارده که از گل و طباشیر و امثال آن ساخته باشند استعمال نمایند و کسی که صلابت و نخافت میان معده و کبد او یافته شود غذا و دوای او ماء الشعیر سازند و در شرب او روز بروز تدریج نمایند از ده تا بیست تا صد و در طول روز تا آنکه بر شرب یکبار یا دو بار قادر شوند عوض غذا یا مزوره و قریب دوا مستفرغ

ذکر امور مضر معده و امعا

بدانکه اکثر امراض معده تابع تخمه میباشد پس احتراز از آن نمایند و از اسباب او از اغذیهٔ غیر موافقه در کمیت و کیفیت او و بودن او غیر معتاد و از اهویهٔ وبائیه مانع جودت هضم اجتناب کنند و از اعدای معده امتلای طعام است و لهذا بدن ممتلی از طعام فربه نمیشود زیرا که طعام او نیک منهضم نمیگردد و پس از آن تازگی حاصل نمی نماید و اما مسک از طعام که با آن نقصان شهوت باشد فربه میشود بسبب آنکه معده او هضم طعام نیک می نماید و بدانکه طعامی که فی نفسه موافق معده نباشد بالتخصیص اعضا یا غیر او یا آن موافق نباشد بسبب کمیت خود یا بسبب کیفیت خود و بهر واحد از آن اگر سبب غلیان معده او بسوی فوق و یا حدوث ریاح در آن با حصول حس تخمه غذا و رفع آن بفوق چنانچه هندوانه را آب مایل بخفت باشد طافی گردد و استدعای رفع بقی نماید و اگر مایل بثقل باشد راسب گردد و استدعای دفع باسهال نماید و گاهی بعضی از آن طافی گردد بسبب خلاف او در خفت و ثقل یا اختلاف حرکات ریاح که در آن حادث شود و استدعای قی و اسهال هر دو نماید و بدانکه منع ثقل و ریح عظیم المضرت است و بسا است که ثقل آن تا بفوق رو کند حتی که بسوی معده عود کند و ایذای عظیم رساند پس گاهی از آن مثل بلادت و هیجان نماید و کرب و سقوط شهوت حادث کند و ایضا گاهی ریح بسوی معده ارتداد نماید و بخار او بسوی دماغ مرتفع شود و ایذا شدید رساند و آنچه در معده آسیب فاسد کند و بدانکه هر آنچه در آن با حرارت قبض نباشد از عصارات حامضه و حلوا و رطوبت عموماً برای معده بدی است و جمیع دهنها مرخی معده و غیر موافق و سالم تر آنها زیت و روغن پسته و روغن گل است و از ادویه و اغذیهٔ ضاره بمعده در اکثر امر مغز جلغوزه است و چقندر و باذروج و شلجم و غیر ذلک البطیخ و حماض و سرمق و بقلهٔ یمانی مگر بسرکه مری و زیت و ازین قبیل است حلبه و کنجد که آن هر دو مضعف معده اند و شیر و عسل و خربزه مضر معده است و کذلک انجبار و مغزه از شیر ها آنچه غلیظ حدیث باشد و از ادویه حب عرعر و حب الفقد و اقحوان است و بدانکه جمیع ادویهٔ مسهله و جمله آنچه معده را تر کند ردی است و جماع معده را مضرترین اشیا است و ترک او از انفع اشیا باشد و قی هر چند اگرچه از جهت تنقیه نفع میکند لیکن ضرر کثیر تضعیف او می نماید و جوع مفرط و هر طعام غلیظ و اشیای ثقیل و ادخال طعام بر طعام هضم ناشده ضار معده است و گویند که خوردن مشمش و شرب عصیر الیمون و ادمان اکل حصرم و روغن پسته و کثرت استعمال آب گرم و شراب کثیر المزاج و دوام استعمال فقاع شعیر و لحم قنفذ مضعف معده است

علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع کلبی و جوع و غشی و عطش مفرط و فواق و وجع الفؤاد است پس سماق و زرشک سائیده بسکنجبین و شربت انار آمیخته بخورند و صندل زرد و طباشیر سماق با سرکه و گلاب سائیده بر معده ضماد کنند یا شربت انار ترش و شربت لیمو با هر یک دو توله و عرق نیلوفر و بید ساده و کاسنی هر یک پنج توله بنوشانند و از تراشهٔ کدو و برگ خرفه و کاهو و کشنیز سبز هر یک دو توله و صندلین یکنیم توله ضماد سازند و ضماد سرد از خیار نیز مفید است و اگر در معده ضعف بود شربت سیب و شربت لیمون دهند یا سکنجبین سفرجلی بالجمله اشربه و ربوب بارده مسکن حرارت چون شربت عناب صندل و بنفشه و انار و غوره و لیمون و ریباس و سیب بنوشند و اغذیهٔ ترش بدهند و حصرمیه و سماقیه و البطون گاه نافع است و اگر معده ضعیف باشد ریباسیه و زرشکیه و حصرمیه با گوشت طیور و جوجهٔ مرغ غذا سازند و بالای طعام آب سرد بنوشند و معده گرم را بقا مفید است و گل سرخ و صندل و خرفه و عدس ضماد کنند و این دوا جمیع امراض گرم معده را مجرب نظامی است کشنیز خشک تخم کاسنی هر کدام یک و قیر گل سرخ هلیله زرد مصطکی هر کدام چهار درم قرنفل صندل سفید گل بنفشه رب السوس هر کدام سه درم همه را کوفته بیخته و در آب لعناع و آب لیمو سه مرتبه تر کرده برآرند و خشک سازند آنگاه با شکر طبرزد بقوام آورده بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند و خوردن طباشیر و گل سرخ آمله و رب سیب سرشته نیز مفید و دیگر معالجات با بقول زرشک و انارین و تمر هندی و سیب به و عبیرا و نارنج و برگ جامن در رب آن سماق و آمله و هلیله و مکیه صندل و طباشیر و کافور و گلاب یا کشنیز و کاسنی و عنب الثعلب و تخم خرفه و حب الآس و انار دانه و گل سرخ و پست جو و گلاب و ماء الشعیر

ولیمو وآب غوره وسرکه ومزورات وآب انار ترش ودوغ گاو ونعل رزند وشرب ضماد صندل سفید وسرخ وکذا شرب گل بنفشه وضماد آن بگلاب وشرب ترشی ترنج وکذا
شوربای باکیان ونهادن دست وپا در آب سرد وضماد شگوفه سیب ترش وشرب وضماد عصاره بهی سرد احد ودر تسکین التهاب معده مجرب پاید پی سنت
وکذا شرب ضماد وعصاره خیوط نرم انگور وعصاره حی العالم وعصاره خرفه وعصاره عصی الراعی وبزر قطونا وانار ترش وخیار وبارتنگ وشیر زنان
وشنجار یعنی کاهو بری وکذا شرب طبیخ اصل السوس ماء الشعیر با آب انار ترش وشربت انار ترش وآب انار ترش مع آب کشنیز سبز وگل لبنان افروز
بسکنجبین وآب حصرم وسرکه وترشی نارنج وآب توت شامی وماء القرع ودوغ گاو وکذا اکل لقله کرسنه ونیز تازه بی نمک ولحم سفید اترج وانار
ترش ودماغ باکیان واسفاناخ مسلوق ولحم قثاء مقشر وشفتالو بی پخته وتوت شامی وکدو ومزا پخته ونبق ونوقل وکذا ضماد آب کاسنی لیسوق وبیلا
عصاره اسفاناخ ویا روغن گل مخلوط بموم وآب سرد کرده ویا افون القبس یا عصاره قثاء وکذا امتصاص ریباس سرد احد مسکن التهاب حرارت معده است
اقوال حذاق شیخ میفرماید نفع میکند التهاب معده را شرب مزورات چون امن از سرعت قبول استحاله او وفساد او در معده حار باشد وسرکه خصوصاً بکشنیز
ورایب بقدر ومغز خیار وکذا ماهی تازه خاصةً مسکن التهاب معده است اگر امن از استحاله وفساد او باشد وآب سرد وکاسنی وقثاء وشفتالو غیر شدید الیماکة
که مستحیل بصفرا نگردد وکاهو وبرنج وعدس وکشنیز سبز بسرکه وکدو ومانند آن مخلوط بکافور وصندل وگل سرخ اگر احتیاج آن افتد وایضاً قرص طباشیر خورند
وخصوصاً چون درینجا اسهال صفراوی باشد وغذا بیضه مسلوق در سرکه وعدس وتریاینه وسماقیه وحصرمیه دهند وگوشت که ایشان را رخصت
آن میدهند آن لحم تیهو ودراج وچوزه مرغ ست واگر حرارت او بحد انهاک قوت نرسد غذا بارد غلیظ مثل قریص سمک تازه وقریص بطون الیضاً
هرانچه دران قبض باشد بخورانند وشرب خشخاش وشربت او بسیار نافع ست وتضمید بمبردات سود مند وگاهی مثانه مملو بآب سرد بر معده آنها
می نهند وچون تضمید معده با ضمده مبرده کنند باید که از سرد شدن حجاب وکبد که ضرر با فعال او رساند احتیاط نمایند چه بیشتر ازان آفت دبعض
وبرودت در کبد عارض میشود پس اگر ضرری ازان دریابند تدارک او بریختن روغن گرم بران موضع وتکمید بدان نمایند وبدل اضمده مشروبات کنند
شارح گیلانی از مسیحی وغیره نقل کرده که شرب ماء الشعیر مبرد وشیره تخم خرفه بشربت حصرم یا برب انار میخوش یا برب سیب وشرب آب سیب
بهدو انقض وسکنجبین سکری مع سکنجبین سفرجلی نافع ست واغذیه که بایشان صلاحیت دارند اهال وقریص بلحوم جدی وماهی تازه وسکباج بلحم
بقر وزیرباج معتدل وقرعیه است اگر هضم قوی باشد والا حصرمیه ومانند آن از آبهای فواکه وماضیه یا مزوره ویا بمثل دراج وکبک و
چوزه مرغ وجدی وحملان شیر خوار وبهترین آنها بچه مرغ ست که بالطبع مسکن حرارت معده است وبقول نافع کاهو وکاسنی وکشنیز ست واگر
حرارت قوی باشد قرص کافور بشرب میخوش ممزوج بآب بارد ست وسکنجبین شکری وآب انار میخوش آنجا را مناسب ست وازانچه بایشان
صلاحیت دارد دوغ بقر مفرد ست یا باین قرص که اصلاح فساد مزاج معده حار واطفاء التهاب وتسکین عطش نماید طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو
شیرین مغز تخم خیارین تخم خرفه سرد احد شخود رم گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرشک یا عصاره او شش درم گل ارمنی چهار درم بآب خرفه سرشته
قرص سازند ویکبار بقدر یک مثقال بدوغ گاو ویکبار با آب غوره ویکبار با آب ترنج ویکبار برب ریباس بدهند وتضمید معده بمبردات مثل صندل وگلاب
وخرفه وآب خلاف وطحلب وکافور وآب پوست کدو نمایند وآلوبخارا وانار ومغز خیار وکدو وشفتالو بخورند واگر با وجود حرارت معده ضعیف باشد
وحرارت ساکن شود گلقند شکری وطباشیر وگل سرخ وشربت لیمو وشربت حماض بخورانند مصنف حاوی صغیر وصاحب ترویج گویند
که هر صباح سکنجبین ساده صادق الحموضت ده درم وگلاب ده درم ویا رب ریباس یا سیب یا غوره یا نارنج یا لیمو هرچه ازینها حاضر باشد ده درم
بگلاب پانزده درم وسرشته باجلید بدهند وایضاً آب صادق البرودت قبل طعام ودوغ مع برف نوشیدن مفید وغذا مزوره انبرباریس
یا تمر هندی یا آلوبخارا یغیر بادام وشکر یا قشمش دهند ومضیره بهترین غذای ایشان ست صاحب کامل گوید که هرگاه هم معده را
سوء مزاج حار عارض گردد مریض را آب انار میخوش وشربت غوره ورب سیب میخوش بنوشانند واین سفوف گل سرخ تخم خرفه

مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد سه درم طباشیر صندل سفید گل ارمنی هر واحد دو درم تخم کشوث زرشک کشنیز خشک در سرکه تر کرده خشک نموده هر واحد دو درم
ربع کافور نیم درم عود خام یک درم باریک سائیده بقدر یک مثقال با آب انار میخوش و شربت سیب یا رب حصرم بدهند و این قرص نافع وقت استعمال نمایند طباشیر صمغ عربی
کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه رب السوس گل سفید هر واحد یک درم کافور ربع درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند هر قرص وزن دو درم تا
مثقال با دوغ گاو بقدر حاجت بخورند و ایضاً قرص طباشیر ملین یا قرص کافور بدوغ یا شربت سیب ساده یا با آب بقی ترنج یا رب ریباس یا رب حصرم یا آب انار
میخوش حسب شدت حرارت و ضعف آن بدهند و تضمید فم معده با آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کشنیز و آب کاهو و آب عصاره گلسرخ یا آب عصی الراعی
و جراده کدو بصندل و گلسرخ و کافور و مانند آن یا نمکی سرکه نمایند و لیف انگور نمایند و غذا بچوزه مرغ معمول با آب غوره یا آب انار یا آب ابنجر باریس مع شاخ خرفه
و کشنیز تر و خشک اندک نفاع دهند و ایضاً سکباج ماهی باربی و بوارد معموله با آب انار و آب زرشک بدهند طبری گوید که علاج سوء مزاج حار تنقیه بدن
اول بفصد و اسهال ست و در علاج سوء مزاج بسیط البته استفراغ نشاید مگر در مزاج حار و سبب این آنست که حرارت در معده اگرچه بسیط باشند
او مولد فضول و مورث امتلا است پس درین حالت استفراغ بدن اولی است و بعد ازان بغذائی که شهوت او بدان میل نماید مداوا کنند و اطعمه که معده حار
ازان انتفاع یابد آن بارد بالفعل و القوة است مثل حصرمیات متخذ از بچه مرغ کوچک مبرد و زیرباج متخذ از لحوم جدی مبرد و از فواکه سیب و امرود
و بهی و مغز خیار ست و از ادویه رب حصرم و رب سیب و رب سفرجل و سکنجبین ساده و تخم خرفه و اسپغول و دوغ گاو تازه و واجب است که طبیب تعقیب مزاج کبد نماید
اگر باعتدال نباشد بسوی اعتدال خاص او در نماید چه علاج سوء مزاج معده در حالیکه جگر متغیر از مزاج خاص خویش باشد کم نفع میکند و از انچه در سوء مزاج حار
معده بدان ضماد میکنند مثل آب عصی الراعی و جراده کدو و برگ بید و برگ اسپغول و برگ بارتنگ است و مطبوخ کاهو و کاسنی است و ایضاً ضماد
بزرقطونا که دران اندک شیاف مامیثا حل کرده باشند و انبج تازه یا صوف مغسول آغشته بر معده نهند و مریض را از گرسنگی مفرط منع کنند و نشستن در
آب جاری در گرما بر نهار تا که ریاضت و تعب نکرده باشند نافع ست و الا بعد ازان موافق نباشد ایلاقی و جرجانی بنویسند که اسباب سوء مزاج حار
معده یا تناول طعامها و شربها و ادویه گرم باشد یا مقام در جای و هوای گرم و درین بهترین چیزها دوغ گاو ست و آب انار شیرین لیست چون در
آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد دوغ با طباشیر یا قرص کافور دهند و آب غوره و ترشی ترنج و شربت ریباس و شربت لیمو موافق باشد اگر در
مذکور با این شربتها بهند جایز ست و کذلک با آب خرفه مفید و نسخه او همان است که در قول گیلانی مسطور شده و اشربه بارده قابض آن را موافق ست
و شیره تخم خرفه بیاشامند و برگ کاهو و ساق او با سرکه ادن و در طعام کشنیز تر و کدو و کاهو [illegible] گاو و لبن که مخصوص معمول گوشت ماکیان [illegible]
و باشیره [illegible] یا آب انار و آب زرشک آب سماق شود وارد و مزورات نیز درین نوع مفید ست و اگر با حرارت معده ضعیف باشد سکنجبین سفرجلی
یا شربت انار یا سکنجبین بزوری هر واحد تنها یا این سفوف دهند گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق منقی سه درم کشنیز خشک دو درم شکر طبرزد ده درم [illegible]
کرده برگ خرفه و ساق آن برگ بید هر را بکوبند و صندل سفید سوده با آن آمیخته بر معده ضماد نمایند و طلی بصندل و اندک کافور خیلی سود مند ست

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع کلبی و جوع البقر و تمدد معده و فواق ست مصطکی [illegible]
واحد یک [illegible] سائیده در گلقند آمیخته تناول نمایند و مصطکی سنبل الطیب عود و پوست ترنج در سرکه گلاب سائیده بر معده ضماد سازند و جوارش کمونی و
دواء المسک تلخ سازند و دیگر جوارشهای گرم چون جوارش عود و مصطکی و دارچینی و مربای گرم مثل زنجبیل مربی و جوز بوا و وج و گلقند بخورند و معجون [illegible]
امراض بارده معده [illegible] نیم مثقال دارچینی زعفران و بان خطائی دانه هیل مصطکی هر یک یک درم و نیم رطل [illegible] آمیخته عسل چهار
درم اضافه نموده نوشیدن [illegible] سوء مزاج بارد معده و ریح بارده تالیف حکیم شریف خان است که شوربای مرغ و تیهو و گوشت کباب و کنجشک [illegible] مانند آن
بدارچینی قرنفل خولنجان کشنیز خشک زیره خوشبو کرده غذا سازند و سنبل الطیب قرفه عود [illegible] هر یک دو مثقال زعفران یک درم باریک [illegible]

ادویه بسایند و با قدری مس آمیخته بشراب صاف بسرشند و روغن بلسان مقدار صالح بران بچکانند بعده بر پارچه طلای سطبر کنند و بر نهار بر معده گذارند و چون طعام خورند این ضماد را جدا نمایند و روغن بلسان تنها چون بر معده بارد و تر بمالند نفع بین نماید و دلک معده بدست و چسپانیدن طفل بر سینه که سن او میان چهار و هفت سال باشد بمعده و جلد سمور و سنجاب چون بر معده بارد نهند نفع بلیغ بخشد و موافق ترین اغذیه آنست که سخن بود و بخفیف نباشد مثل شوربای عصافیر و حساء متخذ بشحم بط و نخود آب بفراخ ناهض و ترک جماع ضرورست و بعض افاضل ذکر کرده اند که یکی را مزاج معده بارد بود و آن حریص بر جماع بود روزی در حالت مجامعت بمرد و بالجمله در مداوات معده قانون بیان میکنم بران عمل باید کرد بدانکه چون مزاج معده بارد باشد علاج با دویه حاره کنند و بحسب شدت آن حرارت ادویه باشد و چون مزاج او بارد یابس بود در مقابله بادویه حاره رطب بحسب برودت و یبوست او بحرارت و رطوبت دوا نمایند و اگر مزاج آن بارد رطب باشد ادویه که مقابله بدان کنند حار یابس باشند و کذلک سایر امزجه و موضع احتراز درین آنست که دوا بر مزاجی که مقابله او کنند در کدامی از کیفیات زائد نباشد بلکه مثل او باشد و این صعوبت که طبیب محتاج آنست که بمعرفت حد آن او دریافت نماید و گاه بنتفع میشود صاحب معده بارد چون سوء مزاج بارد بماده متمکن دران نباشد بانکه شراب قابض را باعتدال گرم کنند و اسفنج نو یا مغسول بجا کسترا با آب دریای شور اگر کهنه باشد دران تر کنند و بر معده نهند و همچنین در روغن یاسمین که دران چیزی از ادویه حار جوش داده باشند و روغن بلسان و سائر ادهان حاره چون قدری گرم کنند و دران اسفنج آغشته بر معده نهند نفع بین نماید و بدانکه این علاج وقتی ست که دماغ و کبد و قلب حار مزاج نباشند و اگر سوء مزاج در اعضا مختلف باشد مثلاً معده بارد و مزاج دماغ حار بود درین وقت استعمال ادویه حاره در معده بطمانینت نتوان کرد لیکن با حتراز بلکه چون تضمید معده باشیای حاره مسخنه نمایند چیزهائے که مسکن حرارت و دماغ باشند بنوشانند و تقویت راس نمایند تا بخارات حار را قبول نکند و یا حرارت ادویه ضماد معده کم کنند و یا تعدیل میان هر دو نمایند و بالجمله در مثل این حال آنچه ممکن باشد احتراز کنند گیلانی می نویسد واجب ست که استعمال مسخنات بحسب خروج از اعتدال برودت از سن و زمان و مزاج اصلی باشد و از مبردات و مرضات فواکه بارده و البان و آنچه از آن بسازند اجتناب باید کرد و ثابت این دوا استوده ست مصطکی قرص رد هر یک سه جزو کبر و پودینه خشک هر یک نیم جزو عود خام جزو احد بکوبند و همه با شراب کهنه ریحانی یا با آب انیسون و مصطکی و قرنفل بخورند و از آنچه نفع میکند ایشان را شراب ریحانی ست و جلاب مقوی بانیسون و مصطکی و عود و سنبل و مسک و جوارشات مقوی معده برای ایشان صلاحیت دارند مثل جوارش کمونی و عود و عنبر و سفرجلی و جلنجبین عسلی بانیسون و رازیانه و پودینه و نوشیدن ماء العسل مفوه بعود و مفتاح اذخر و مصطکی مفید

علاج امراض معده از سوء مزاج رطب

و آن ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است باید که در علاج این اهمال ننمایند که مودی با ستسقا میگردد و بهر تعدیل مزاج اطریفل صغیر و قرص ورد و یا هلیله مربی با مصطکی تناول کنند و گلاب بشربت آس یا شکر و یا کشنیز خشک و سماق و زرور ورد و گلنار رنگاب استعمال نمایند و خوردن گلقند شکری با مصطکی و کذا اصفهانیات اسکنجبین و کذا استفراغ بتشنجیم و تقلیل و تجفیف رطوبت معده مجرب یقینی ست و شربت یا شم یا گل سرخ مع انیسون یا زیره بشراب کهنه یا عذبه یا کندر یا مر یا جوز یا آس یا سفوف یا ترشی اطریفل مرتم یا اشر خام ادویا علاج سقطعل یا انجدان یا گلقند عسلی یا افسنتین یا مری شعری یا ریحان کافوری یا عود البخور مثقال یا شابانک که آن بر نوعست یا قاقله صغار یا آب آهن تاب یا بادیان یا خبث الحدید یا برگ ترنج یا آمله یا درنباد یا ترنجان یا کبر یا برگ آس یا حب آن یا بر نج کابلی یا باقلا و یا زنجبیل یا لیعان یا سنجاله لفرطه یا راوند دو درم یا طراثیث یا قرة العین یا حماما یا حاشا یا میعه خشک یا مغز قرطم یا ریحان سلیمانی یا وج یا کرویا یا دم یا اسارون دو درم و ضماد و شرب قنطاریون دو انبلای عدس مقشر جزو صحیح و امتصاص امرود و مضغ لیمو مالح دو درم بر نهار و ابتلاع آن هر دو درمی بعقیب رطوبت معده ست اقوال بعض اطبا شیخ میفرماید که چون رطوبت مادی باشد و آن اکثر بود علاج بملطفات و مقطعات نمایند و اگر دران حرارت هم رافت باشد بعد از آنکه اشیای مقطعه بدان آمیخته و شراب قوی اند کی استعمال کنند و اغذیه از ملطفات و مسخنات مشویه باشد و آب کمتر نوشند و قرص ورد و حمول از گل سرخ تازه نافع سوء مزاج رطب معده و آنچه رطوبت معده را زائل کند

شراب نیم گرم و روغن ناردین آغشته میگذارد و روغن ناردین تنها و روغن مصطکی و روغن قسط بمثل این معده نافع ست و اما چون سوء مزاج رطب همه ان باشد
پس در معالجه او قصد زیاده نمایند و از ادویه قوی الحرارة بکاهند

علاج امراض معده از سوء مزاج یابس ساذج

و آن وجع معده و صداع و سوء هضم و تخمه و فواق و تشنج معده است باید که مرطبات مثل شیر گاو و روغن بادام و مانند آن مثل بهدانه و شیره قطونا و اسفاناخ و کدو و یا شیر خر
و یا شیر زن و یا شیره بنفشه شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و قیروطی که از موم سفید و روغن بنفشه و کاهو ساخته باشند بمالند و غذا ماء الشعیر بشربت نیلوفر خورند و تدهین
معده با دهان رطبه نمایند و استحمام با آب گرم کنند و زود تر بعلاج آن باید پرداخت که در آخر مشکل گردد و مؤدی بذبول شود و اگر با آن تب باشد بدق
مؤدی گردد و اگر سوء مزاج مستحکم باشد ترطیب سائر بدن نمایند باستعمال حمام مرطب و آبزن مرطب غیره آن و بقول ابن الیاس هر صباح جلاب از نیلوفر
سه درم و شکر ده درم و یا آب هندوانه سه اوقیه و یا شیره تخم خرفه سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مع کدو و مغز بادام و لحوم جدی و
فروج و ماهی رضراضی سازند و یا غذا از تمر هندی بمغز بادام و اسفاناخ تناول نمایند و صاحب بلکی و جامع گویند که هرگاه سوء مزاج یابس باشد عنایت بترطیب
معده حتی الامکان نمایند که اکثر این مرض بعلت معروف بشیخوخت مؤدی میگردد و اگر با آن حرارت مضاف گردد از آن تب دق حادث شود پس
صاحب این شیر خر و شیر زنان بسفوف مرتب که در علاج دق مذکور گردد و دوغ گاو با آن سفوف بدهند با آب شیرین کدو زان بنفشه و نیلوفر و کدو و کاهو
و جو مقشر کوفته و امثال آن جوشانیده باشند استحمام نمایند و غذا حسو که برای اصحاب دق مسطور گردد و بچه مرغ معمول بکدو و کاهو و اسفاناخ و
قطف بطریق شوربا دهند و معده را بقیروطی معمول از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو بموم سفید و آب کاهو و آب حی العالم و آب خرفه
ضماد کنند و واجب ست که تدبیر صاحب این علت نهایت عنایت مرعی دارند تا در ذبول نیفتد قول شیخ الرئیس علاج آن قریب بعلاج دق
چه این علت دق معده است چون مستحکم شود اصلا علاج نپذیرد و ممکن نیست که برای ترطیب تنها قبض نمایند و بدن را تنهایی گذارند بلکه ترطیب واقع نشود
مگر بمشارکت بدن پس از ترطیب این کسان استحمام و نشاندن در آبزن ست و تکرار حمام بحسب یبوست ست پس گاهی ایشان را رخصت در مشی بسوی حمام
از ان نمیدهند بلکه نقل میکنند بسوی حمام و از ان بر بستر او تا حرکت تحلیل نیارد و آنچه ترشح میگیرد از آبزن نشف گردد و ایضا حمام مرخی قوت ست آنچه
محلل ست قریب به نیارند تا آن مضاعف نگردد و واجب ست که تحمیم ایشان بنقوع کردن ایشان در آبزن باشد که حاجت آنها بسوی حمام نیست و آب آبزن
معتدل میان بارد و حار باشد چنانکه اقشعرار و لذع نیارد بنوعی که از آن منفعل نشود بلکه بدان لذت یابد تا ترطیب و توسیع مسام نماید و مدت استحمام او چندان
باشد که بدن منتفخ گردد قبل از آن که ذبول شروع کند و چون از حمام بر آیند اندک راحت گیرند پس لبان لطیف بیاشامند اگر تیسیر باشد و آن یا شیر زنان
یا شیر خر یا شیر بز باشد و بهتر آنست که از پستان بمکند یا در ساعتی که بدوشند قبل زانکه از هوا منفعل گردد بنوشند و غذای شیر ده آنقدر باید که هضم
کند و قبل او ریاضت باعتدال کرده باشد و غیر او رضاعت نکند پس اگر حیوان غیر انسان باشد جودت هضم او و ادرار او و تیمن بر از آن یا بعدم
نتن و اعتدال او یا رطوبت و جفاف او و افراط او در یکی ازان هر دو یا استوای او یا ثخن او و بنا بر ریحیت دران دریافت نمایند و حیوان را به بدهند و
در مرعی او برای ریاضت او بگذارند بعد از ان بر بعض نظر کنند که آنچه از شیر و ماء الشعیر نوشیده هضم کرده است یا نه و این از آروغ او و سبکی احشای او معلوم کنند
سیما بعد ساعت چهارم یا پنجم اعاده استحمام آنها کنند بعده تمریخ اعضا بروغن نمایند تا ایت بکند آنها محتقن بمانند و اگر معتاد بحمام باشند مرتبه سوم
حمام کنانند و اگر اقتصار بر دو مرتبه صواب تر باشد و در ساعت متخلله میان دو استحمام که مذکور شد زیادت کنند پس راحت تام دهند و اگر مائل بشیر باشند بار
دوم بیاشامند و الا ماء الشعیر محکم الطبخ بنوعیکه آب او بسیار باشد بعده خوب بجوشانند تا آنکه آب اندک بماند بنوشند و نان خمیری نمکین تنوری محکم النضج
و ماهی رضراضی و یا ازدی طیور خفیفه اللحوم نرم و خروس خصی خفیفه اللحم سمین یا شیر بخورند و از لزج و صلب و غلیظ اجتناب کنند و اگر کثیر الغذا
باشد اینها را با وجود کثرت غذا بدهند الاستلام الاصحاب لطیف الکیموس طیب بود اختیار نمایند و کثرت غذا معتدا بدهند باید که ثقل و تمدد بسیار نیارد

علاج امراض معده از سوء مزاج حار رطب ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است باید ابهر تبرید و تخفیف اطریفلات بکار برند و مربای هلیله با مصطکی و امثال آن استعمال کنند و دیگر تدابیر مدن عامیت جمعی دارند و این قسم سوء مزاج باد امیکه قوی نگردد ضرر نمیکند و قیروطی از موم و روغن سوسن ساخته بمالند و یا مصطکی نهاشته نبات سائیده با گلاب یا با آب آن افشرده جوش کنند که بقیه آید لیسیدن شاید و غذا کنجشک بریان دهند بقول شیخ باردات ناشبهه آنرا نافع ست و بهرود تدبیر سوء مزاج حار و رطب جمع نمایند و قرص ورد معمول از گلسرخ تا نافع میکند و اگر دربیجا اسهال باشد قیروطی بروغن سفرجل استعمال کنند و محمود گوید که اگر سوء مزاج حار رطب بلا ماده باشد سکنجبین سیاده ده درم و گل سرخ سوده سه درم مصطکی یکدانگ بدهند و غذا مزوره زیرشک یا انار دانه مغز بادام و لحوم ماکیان و تیهو خورانند و باقی علاج او صرف عنایت به تبرید مزاج معده و تجفیف اوست و این سفوف نافع ست انار دانه بریان ده درم طباشیر سه درم حب الآس سه درم مصطکی نیم درم سعد یکدرم کوفته بیخته دو درم ازان با ده درم شربت به بدهند و هم او مصنف تریاق گوید که اگر بسبب سوء مزاج معده حرارت مع رطوبت مائی باشد علاج او مبادرت بقی از سکنجبین و آب گرم و آب شربت سیب یا تخم ترب مطبوخ در آب ده درم روغن کنجد آمیخته و صباح جلنجبین شکری ده درم سکنجبین ساده ده درم و گلاب عرق گاوزبان هر واحد ده درم بدهند و غذا زیرباج معمول از نخود و مغز بادام و سرکه و شکر یا از نارنج مع نخود و مغز بادام و کشمش خورانند و تلطیف معده بقی مکرر نمایند و هلیله مربی و سکنجبین شکری با طباشیر و جوارشات مجففه نافع ست و این سفوف مفید گل سرخ طباشیر هر واحد ده درم سماق سیر ده درم کشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده پنجدرم کوفته بیخته سه درم با شربت انار میخوش یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین ساده هرکدام که باشد ده درم بدهند و شیخ و دیگر متاخرین سوء مزاج دموی در معده ذکر نکرده اند و بعضے گویند سوء مزاج حار رطب که با ماده رطوبی باشد علامتش آنست که شهوت طعام بر اعتدال باشد و لعاب از دهن بسیار آید خصوصاً هنگام گرسنگی و غثیان بود و طعام بوست متغیر گردد و باشد که قی رطوبی آمده و علاجش قی آوردن بآب شبت و سکنجبین ضروری ست و مداومت هلیله مربی و گلقند شکری با طباشیر و جوارشات و جز آن هر چه مجفف بود مستحسن باشد طبری گوید که مداوات این مزاج و علاج سوء مزاج حار در نوع واحد ست و مختلف میباشد بحسب قوت و ضعف و کثرت و علامتش رطوبت بدن صاحب اوست اگر در افساد از حد تجاوز نکند و اعتدال شهوت و نرمی طبع و تغیر طعام بوست اگر بر مقدار واجب زیاده شود و ارتفاع بخارات حار یا رطب بسوی سر و سیلان آب از دهن وقت خواب و انتفاع باغذیه و ادویه بارده یابس گر بود و چیس آنها از مقدار قوت سوء مزاج تجاوز نکند و اگر قوی تر ازین باشد بضرر و فساد کثیر مودی گردد و بصاحب این مزاج قذف و غثیان از اشیای حریف طب عارض شود و علاجش آنست که بصاحب این مزاج نظر کنند اگر قوت صالح باشد فصد باسلیق کنند و خون بمقدار فساد و غلظ او برآرند بعد ازان این دوا بدهند بگیرند اطریفل خفیف الوزن یکدرم تربد مجوف خراشیده و حنظل یا کدو یکنیم درم افتیمون اقریطشی هلیله سیاه یکدو درم هلیله کابلی پنجدرم حب النیل سقمونیا زعفران کامدو ثلث درم جمله را سائیده بعسل بسرشته شربت او سه درم بقوی مزاج و زیادت و نقصان آن بحسب قوت نمایند و اگر مریض جوان و در سایر اعضای او حرارت شبابی باشد نه حرارت سوء مزاج واجب ست که استفراغ او باین دوا نمایند بگیرند هلیله کابلی و زرد و سیاه و آمله و بلیله از تخمها پاک کرده هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس حشیش غافت اسطولوقندریون هر یک سه درم افسنتین افتیمون هر یک پنجدرم مثل مطبوخ همه را بپزند بعده صد درم اگر قوت متحمل باشد ازان بگیرند و یکدرم غاریقون و نیم درم نمک هندی و پنجدرم شکر فانید منقوف دران بدانند و سی درم مویز منقی دران حل کرده نیمگرم بنوشند و از انچه صاحب این مزاج نفع بین می یابد معالجه باین ادویه است که ابتدا ماهی شور برود تبرید نمایند بعده شوربا که دران ترب یا ریخته باشد بنوشند و اندک پیاز رطب و قدرے شیرینی از عسل بخورند و بران نبیذ نوشانند یا آب گرم و قی آرند بیاشامند و بعضی افاضل بمضغ اندک نمک نفطی و سعد عند امتلا امر کرده اند و بعضے گفته اند که یک درم تخم ترب و یکدرم تخم سرمق و یکدرم تخم شبت کوفته بعسل آمیخته عند امتلا ببیند پس اگر قی خود بخود آید فبها والا پر مرغ بروغن بادام چرب کرده و در حلق اندازند تا معده نقای تمام یابد بعده آب نیم گرم غرغره کنند و دران روز چیزی نخورند و صباح آن اندک جلنجبین و گلاب تجرع نمایند و طعام تا شب نخورند و بهتر غذا آن بچه مرغ بریان و تخم نیم برشت خوارده بریان ست و بران اندک شراب معتدل میان حدیث و عتیق بنوشند و این و

که وثوق امکان معالجه او بود و اگر این ممکن نبود بدان تعرض ننمایند و اطریفل و هلیله مربی استعمال کنند که این اصلاح مزاج او و تنقیه معده او از فضول نماید از آنچه تقصیر این
معده بدان نمایند ادویه مجففه است باید که ادویه حاره خوشبو مثل حضض و شیاف بابونه و کشنیز خشک و مر و قدری مصطکی و اندکی صبر و آرد جو و قصب الذریره و آس و سنبل
باشد آن اگر از اعراض مانع شرب دوا باشد مجففه معدله باک نیست اگر قوت علیل علاج باشد مثل این نسخه بگیرند حسک و بابونه و اکلیل و برگ چغندر و برگ کرنب و سعد و
و خطمی و قرطم کوفته و جو مقشر کوفته جوشانیده بقدر حصه گرفته دران اندک بورق و نمک سوده آمیخته بعمل آرند و این مزاجیست که بقول جالینوس عن قریب صاحب تب کند
باید که ماء الشعیر باشد که ادویه محلله بنوشانند چه ماء الشعیر تنها در مثل این معده تلیین می نماید و صاحب این مزاج اگر ردی التدبیر باشد اکثر او را حمیات عفنی یا از
عفونت دم یا از عفونت رطوبت عارض شود سیما اگر مزاج کبد او حار باشد

علاج امراض معده از سوء مزاج حار یابس ساذج

و آن جمع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است بسر ترطیب و تبرید مزاج معده شیر ماء الشعیر و حسوها که از آرد جو و روغن بادام و شکر ساخته باشند بنوشند
و از این قبیل ست ماهی رضراضی و بازوی طیور خفیفه و بمعده اشیای مرطبه بمالند و بپوشند و هرگاه سوء مزاج یابس متمکن شود از آنکه او ممکن نیست مگر به ترطیب بدن
باستعمال حمام مرطب و آبزن مرطب و ادهان مرطبه و تناول اغذیه مرطبه و شیر گاو نافع ترین اشیاست جهت ترطیب باعانت طبیعت و بقول جرجانی اگر با سوء مزاج
گرم خشکی باشد گلاب بروغن بادام و شیر خر بدهند و دران بنشانند و روغن بنفشه بمالند چنانچه در علاج دق مذکور گردد و صاحب تشریح گوید که علاج این
قریب بعلاج حار ساذج ست لیکن درینجا واجب ست که در ترطیب مزاج معده و تبرید آن مبالغه نمایند آب فواکه رطبه خصوصا بطیخ هندی و از اشربه
شربت نیلوفر و شیره تخم خرفه بیاشامند و این ضماد نافع ست صندلین گلاب آب برگ خرفه آب کاهو آب کاسنی بالای خلاف پوست کدو مقادیر
مع شیم و آنگاه فور بقول شیخ علاج این است که میان سرد و تبرید بسیط آنها جمع نمایند لیکن حرارت اندک باشد تدبیر اصحاب یبس کفایت کند فطیر
ایشان تازه باشد و آنها سرد و گرم باد نیم گرم در بستر با بنوشند و کذلک سائر طعام آنها در تفریح معده آنها از روغن سفرجل و از زیت اتفاق باشد و گاهی
بشرب آب سرد بسیار صحت تام می یابند خصوصا اگر یبس با فراط نباشد طبری گوید که چون این مزاج متمکن گردد و مدت او طول نماید صحت او دشوار
گردد و صاحب این مزاج را واجب است که از استفراغ خود از آنچه منضج صفرا باشد غافل نگردد و با ادویه حار منضج رطوبات نشاید و موافق ترین آن
مثل این مطبوخ ست بگیرند هلیله زرد تخم دور کرده بست درم افسنتین پنج درم شاهتره پنج درم تمر هندی از الیاف و تخم پاک کرده سی درم عناب
آلو بخارا هر یک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی بکوبد یک کف ترنجبین بست درم همه اثل مطبوخ سازند و مالیده صاف نموده بقدر قوت علیل گرفته و
بقدر سه درم تمر بدهد و اگر با مطبوخ سقمونیا لیبدلیبدن ده درم فلوس خیار شنبر دران انداخته بنوشند و بعضی گمان میکنند که سقمونیا صاحب معده حار یابس را
ردی ست چنین نیست زیرا که سقمونیا چون در حب ایارج پی باید که انیسون و قدری مصطکی همراه نمایند معده را ضرر نکند و اخلاط صفراوی را بالخاصیت
خارج میکند چیزی را از او نیست که در اخراج صفرا قائم مقام او باشد و ابو ماهر موسی بن سیار صاحب این مزاج را استفراغ اگر احتیاج بدان باشد بنقوع
خیار شنبر هر دو درم در آب کاسنی مروق مقوی باید که سقمونیا بیشتر اختیار نموده و گفته که خیار شنبر اخلاط صفراوی محترقه را اخراج می نماید و اگر مریض
متحمل استفراغ نباشد بسبب ضعف قوت او و یا بسبب آنکه چون اخلاط صفراوی محترقه بسوی امعاء او جاری شوند شبیه بغشی او را لاحق گردد باید
که این نقوع بدهند تمر هندی منقی از ریشه و تخم پنجاه درم ترنجبین سی درم آلوی بخارا پنجاه عناب پنجاه سپستان یک کف تخم کشوث و تخم کاسنی
هر واحد یک کف برگ لبلاب با گشنیز خشک و طلع نخل و برگ عنب الثعلب عصاره گرم یک کف کشنیز تر در ظرف غضار کنند و بالای
او ده چندان آب انداخته دو روز در آفتاب گذاشته هر روز یک قدح کبیر از آن آب با شکر سکنجبین و جلاب و روغن بادام بنوشند و هرگاه
این نقوع متغیر گردد تجدید آن نمایند و بعض افاضل گفته اند که صاحب این مزاج را دوغ گاو و ماء الجبن اگر وقت ربیع باشد بیاشامند و دوام
شرب ماء الشعیر لازم گیرند و معده او را این ضماد نمایند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و آب برگ اسپغول و آب مجرا ده کدو و آب برگ بارتنگ

دا عصی الراعی حسب امکان تسقیه داده بر معده گذارند که ترطیب و تسکین حرارت او و اصلاح مزاج او نماید و ایضاً عصی الراعی و برگ انگور و شگوفه او و برگ بزرقطونا و برگ
بارتنگ سائیده بر معده ضماد کنند و در روزی دو بار تجدید ضماد نمایند و گاهی ضماد بسویق شعیر مطبوخ در آب انار میخوش مثل این معده نفع بلیغ نماید آبو ماهر گفته
که صاحب این مزاج مرغ تازه بنوشد و از فواکه انگور و امرود و آلو میرود و مانند آن بخورد و آنچه در اکثر اوقات لازم بود ماء الشعیر با آب انار میخوش ست و آنچه اکثر
مثل آب امرود و سیب و سفرجل همه را خوب بشاید و استعمال نمایند که تقویت معده و ترطیب آن نماید آنچه در غذا استعمال کنند چوزه مرغ رطب و ماهی های تازه و
رضراضی های بزرگ معروف بزبو مطبوخ بسرکه و سماهی مقلی با آب بعد از ان میرود بر طعام اندک شراب ابیض ممزوج میر بنوشند و از بقول کاهو و خیار و مسلوق و کاسنی
بیستور بخورند و بقول اربو ماهر اطعمه غلیظه مثل لحم بقر مسلوق مطبوخ بسرکه در مثل این معده موافق تر ست از چوزه مرغ و اطعمه خفیفه در چنین معده محترق میگردد
و نزد من مختار از اطعمه همانست که مذکور شده و مغز خیار بسرکه و مثل این معده نافع ست گیلانی نوشته که از علاجات او تبرید معده و ترطیب آن مثل ماء الشعیر
و روغن بادام شیرین یا روغن مغز تخم کدو و مانند آنست و با آن شربت آلو و آب تمر هندی مرکب سازند اگر طبیعت قبض باشد و غذای آنها از آلوچه
یا اجاص یا انار یا غوره سازند و وران کدو یا خیار و مانند آن از بقول بارد رطب بپزند و المسیحی گفته که برای سوء مزاج حار یابس معده نافع ست و از قوت کامل ایلیوس
الادویه ارجیجانس استخراج نموده اندایست گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض برگ عنب الثعلب برگ بادرنجبویه عصاره سوس طرسوس خالص هر یک ده درم
مغز بادام مقشر بیبان هلیله زرد هر یک بیست درم مصطکی دو درم باریک کوفته بیخته آب سفرجل پنج رطل صغیر صاف نموده بجوشانند تا دو ثلث برود و یک
ثلث بماند فرود آرند و آب سیب بیستور بجوشانیده فرود آرند و هر دو بیامیزند و بیخته هر دو شکر طبرزد داخل کرده بقوام نخین آورده فرود آرند هرگاه
نیمگرم شود ادویه مسحوقه بسرشند بعده در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و هر روز سه بیماریک مثقال بخورند اما ایلیوس بقوام کرده بآب سیب بهی و مصطکی
و عود نیام این ادویه زیاده کرده اند و بقول طبری این معجون بعد هضم طعام مذکوره تناول نمایند بعده اگر موافق آید رطب بنیست استعمال نمایند و این
معجون معروف تریاق معده ست

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد رطب ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است جوارشات حار یا بس چون کمونی و مصطکی و فلافلی و قرص ورد و شربت عود و جوارش آن و مرباء
زنجبیل و مانند آن خورند و مصطکی انیسون تخم کرفس در آب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و هر چه گرم و خشک باشد مثلاً فلیمه یا مطبخات فرنج و دواء
یا قوا اول تناول نمایند و روغن قسط و ناردین و زنبق بر معده بمالند و آن معجون که مسمی بفلافله هندی ست درین باب مجرب ست اهلیله بلیله آمله
دار فلفل شهد یا روغن بادام چرب کرده هر یک چهار درم شیطرج هندی دوازده درم باریک سائیده بقند سفید موافق مقدار شربتی بسرشند و بقول شیخ اگر
درینجا ماده باشد استفراغ آن نمایند بدستوری که در علاج کلی معده مسطور ست و اگر ماده زیاده بود اصحاب تجارب راه دران طریقه مشهور ست
اما در تغذیه چون ماده نباشد بدانچه دران قبض و تلخی باشد غذا سازند بهر آنکه بخاصیت تقبیض و تسخین بحرارت خود نماید و ازین قبیل ست شراب عفص
و از ادویه مشهوره ادویه استفیلینیه و شربت استفتین و صرف افسنتین از ادویه معمول بسفرجل ست و از اضمده و اطلیه و مرخات پس اضمده که
دران ادویه قابضه خوشبو مثل حماما و قصب الذریره و سنبل و ساذج و لادن و مقل و بیخ سوسن و بلسان و روغن آن و حب آن و میعه داخل باشد
اما مرخات پس قیروطیات متخذ از روغن مصطکی و زیت و روغن ناردین و روغن سفرجل استعمال نمایند و اگر ازین قدر نجاح حاصل نشود
اضمده محرره و اقاقیا استعمال کنند و از اضمده قویه انیست که بگیرند زعفران و سنبل سودی و مصطکی و روغن بلسان هر واحد یک جزو و عسل
سه جزو و مر سه جزو و صمغ البطم یک نیم جزو و فربیون یک جزو و ازان ضماد سازند و اگر اندکی ازان بخورند جائز ست و ایضاً میعه چهار و موم سه
مغز استخوان گوزن و جندصمغ البطم یک جزو روغن بلسان یکنیم جزو روغن ناردین دو جزو و ایضاً میعه سه مقل ارزق سه صبر احمر سه مصطکی دو جزو و ایضاً
میعه و روغن ناردین هشت روغن بلسان سه موم پنج ازان قیروطی سازند و اما اصحاب قیاس امر میکنند اول بریاضت معتدل و استعمال غذای

بعض انیسون سهل الانهضام معتدل المقدار رائق لقلت بمقدار یکه هضم کنند بعد از آن تدریج می نمایند و درین در استعمال ادویه مذکوره و ابتدا آن از جوارشات حاره خوشبو یا مایل باعتدال یا فوق اعتدال بحسب مقتضای مقابله مرض تا آنکه مزاج تعدیل یابد و ازین جوارشات فلافلی و کمونی ست و این دو واجید ست بگیرند حب غار و صمغ البطم و فلفل هر واحد یکجزو مرو میعه سائله و ناردین هر واحد دو جزو و قطر اسالیون یعنی کرفس جبلی و کاشم هر واحد نیم جزو و عسل بقدر کفایت معجون سازند و اگر برودت شدید تر باشد اسود سیاه و سنجبیل یا بخورند و از ادویه جیده برای جمیع امراض باردی رطب و غلیظ الرطوبة این شراب عنصل ست بگیرند عنصل مصفی پاک کرده قطع نموده سه من در ظرف آبگینه کرده سر او پوشیده شش ماه بگذارند طبری نوشته که حرانیان برای معده رطب مع برودت این معجون ترتیب داده اند بگیرند اطریفل ماحوذ زوفای خشک ناردین ناردشک طالیسفر صعتر فارسی هر یک دو درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک پنجدرم عود خام مصطکی موم المجوس اصل السوس هر یک دو درم وج دارچینی هر واحد پنجدرم هلیله سیاه و کابلی صبر سقوطری هر یک بست درم ایارج فیقرا چهل درم عاقرقرحا مویزج خردل سیاه هر یک ده درم بهمن سفید بوزیدان مغز بادام تلخ هر واحد پانزده درم همه را سائیده در عسل کف گرفته معجون سازند و چهل روز بدارند بعده بقدر حاجت و بحسب قوت و سن بدهند و بعض آنان درین موو فود مشکطرامشیع و برگ مرو و بعضی برگ مرزنجوش برگ باد رنجبویه و زبان زیاده میکنند و مقدار آنها مثل اجزای ادویه متوسطه کمتر از صبر و هلیله و زیاده از حنظلیا و ماحوذ میگیرند و اگر در بعض مزاج موافقت نکند میان تناول و مرتبه اول و بار دوم فاصله سه روز دهند و مقدار او لکا بدهند این معجون جید ست جابر قطیفی حرانی استخراج آن نموده و آنرا معجون اسود مسمی ساخته و تریاق معده نیز گویند

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است و علاج این مشکل ست بهر ترطیب اغذیه که در حرارت و رطوبت معتدل باشد بکار برند مثلاً ماء الشعیر باید که عسل گرفته آمیخته بنوشند یا شیر و عسل مانند آن بیاشامند و کذلک اشربه و مرققات و آبزنات بعمل آرند و بالجمله علاج این علاج مرض شیخوخی ست و شربت گاوزبان و دیا انار شیرین و نبوذ فانبوشند و قیروطی که از موم و روغن مصطکی و روغن ناردین ساخته باشند بر معده طلا نمایند و هرچه در افراد آن مذکور شد حسب حاجت ترکیب دهند و بقول شیخ تدبیر بردنمایند بطوری که تدبیر یبس میکنند یعنی مرطبات مستعمله و ران بدست که مسخن باشند و انچه تحلیل خود یا بالقبض قوی در یبس می افزاید از ان اجتناب نمایند و جمیع تکمیدات آنرا مضر ست و سوء کبذا زده و واجب ست که از اسخان قوی سریع مجتنب باشند که آن تخفیف و ترقید بوست نماید تسخین اندک اندک نمایند و ترطیب با این آن کنند و زیادت و به جوهر حار غریزی نمایند و زیادی و از انچه این فعل کنند شیر قبیل المزاج و شیر یا ماء الشعیر ممزوج با اندک عسل کف گرفته است تا غذای ماء الشعیر بسبب امتزاج عسل زیاده گردد و فضول عسل بسبب گرفتن کفیت کم شود و این برای ایشان جید ست و تمریخ معده بروغنهای خوشبو که با ترطیب تسخین نماید مثل روغن سنبل و ناردین و روغن مصطکی جید ست و گاهی با آن روغن بلسان می آمیزند و گاهی بر روغن بلسان اقتصار میکنند و نفع می بخشد و بهتر آنست که بدان اندک موم آمیزند تا لبث بر معده کند و از انچه منفعت قوی میکند انست که مصطکی بسایند و بر روغن ناردین آمیخته بر معده نهند و مصطکی چرب تر بگیرند و اگر برودت شدت کند طلای معده بزفت لابد ست هر روز آنرا بچسپانند و قبل از انکه سرد گردد جدا کنند و گاهی این در روزی دو بار استعمال میکنند که آن هم غاذی بسوی معده جذب می نماید و از انچه درین منفعت عظیم شدید نماید اعتناق جسم صحیح المزاج ست که آن معده را افاده حرارت غریزی و طعام را هضم شدید میکند و اگر طفل نباشد بچه سگ فربه یا گربه فربه باشد آن را در کنار گیرند و باید که طفل در کنار گرفته عرق نکند که سرشده برودت آرد و ممکن ست که بر شکم او چیزی که منع عرق نماید طلا کنند و افراط آب سرد نماید که آن مضر ترین اشیا ست و بقول جرجانی ماء الشعیر و شیر با عسل دهند و ماء الشعیر که اندک فلفل در ان پخته باشند با عسل بدهند و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده بمالند و مرغ خانگی فربه با شوربای گندم بادارچینی و فلفل دادن نافع ست مولف ترویج و حاوی صغیر گوید که این نوع خیلی بعید از قبول علاج ست هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس با گلقند شکری ده درهم بدهند و غذا مزوره نخود مغز بادام و مغز قرطم و لحوم خفیفه حاره رطبه و لحم تیهو و ماکیان و کبک و دراج خورند و تمریخ معده با دهان حاره مثل روغن سوسن و نرگس و زنبق و خیری نمایند و کذلک ادهان رطبه مثل روغن کدو و تیسر و طی

بروغن بادام و تمریخ بمسک و روغن زرد مفید و شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان یا بعرق بادیان نافع بود و تناول اطریفلات و هلیله مربی نیز سودمند و این
ضماد نافع ست سنبل مصطکی اذخر نانخواه هر واحد سه درم سعد قصب الذریره هر واحد پنج درم کوفته بیخته بآب سفرجل آمیخته بر معده ضماد کنند و این شربت نیز
نافع آب به ترش پنج رطل شراب کهنه پنج رطل بجوشانند تا نصف بماند بعده شکر طبرزد دو رطل انداخته باز بجوشانند و زنجبیل مصطکی قرنفل قاقله زعفران هر واحد
یک درم دارچینی دو درم کوفته در صره بسته در آخر جوش انداخته و دو سه جوش دیگر بدهند و هرگاه بقوام عسل آید از آتش فرود آورده صره را
از ان برآرند و خوب بفشرند و بقدر یک اوقیه از ان استعمال نمایند طبری گوید که سوء مزاج بارد یابس معده اصعب العلاج ست و آن چون متمکن شود
صورتش ذبول و جفاف و هزال مفرط گردد و اکثر اطبا در معالجه این مزاج غلطی میکنند و باشیای مرطبه مقابله آن می نمایند و حفظ جوهر معده نمیکنند لهذا [illegible]
استرخا میگردد و گاه جاری میشود و طعام قبول نمیکند و اگر قبول کند بران محتوی نگردد بسبب ضعف جوهر خود و استرخا و فرق میان معالجه این مزاج و مزاج بارد رطب
اندک ست و معالجه این از معالجه آن بمقداری زیاده بود که در ادویه این از اشیای رطبه مسخنه متوسطه در ترطیب یاد کرده شود و کسی که اراده معالجه
این مزاج بعلاج قانونی نماید واجب ست که سن علیل و مزاج اعضای او ملاحظه کند و حفظ هر عضو بر مزاج او نماید و از تغیر محافظت او سازد و بعده مداوای این
عضو نماید بدانچه ذکر میکنیم باید که از اطعمه بارده یابس و اطعمه حاره یابسه که یبوست او برکیفیات دیگر غالب تر باشد اجتناب نمایند و بر اغذیه حاره رطبه معتدل در
حرارت و رطوبت مثل لحم حمل رضیع و تذرو و فراریج و سمن بگندم و هریسه متخذه بفراریج و سمن و لحوم حملان اقتصار ورزند و اگر زمانه گرما باشد لحوم جدی و جوذابات معموله
بمیده گندم و شکر سفید که بران جدی رضیع و بچه مرغ فربه آویخته باشند باک نیست اگر حال مقتضی آن باشد و الا بدانچه مشاکل او باشد از هر دو راست
مثل آنکه میان چغندر و اسفاناخ و بلوخیا و کرنب و آبها و قلاکه بران زیت غسیل هم مانند آن داخل کرده باشند جمع نمایند و بیخ چغندر مسلوق مطیب بزیت
امثال آن خورند و از انچه مداوا بدان نمایند همانچه در مزاج بارد گذشت مساوی ست و آنچه خاص در علاج این زیاده میکنند تناول این معجون ست بگیرند
تخم شبت و تخم انجره و تودری و بوزیدان و تخم گزر بری و بستانی و تخم رطبه و بهمن سفید و سرخ و لسان العصافیر و شحم معروف با بیاد ویه را کوفته مثل او
فانیذ مدقوق با تخم آمیخته بشکر محلول بقوام آمیزند و بمقدار بخورند و بالای آن شیر تازه دوشیده بنوشند و سائر معاجین که در سوء مزاج بارد مذکور شد تقدم شربت
آنها کم نموده استعمال کنند و از انفع اشیا که صاحب این مزاج تناول نماید حساء متخذه از مغز قرطم و مغز حب القطن و کنجد بریان مدقوق ست از این
حسو سازند و بران عسل سفید شدید البیاض که دران رائحه صعتر و افسنتین نباشد اندازند و جمیع انچه مذکور شد بر معده نهادن نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی گرم هم
از ادویه این مزاج ست و شراب انجیر و شراب عسل و مجموع آن خیلی سودمند و از استفراغ حذر کنند مگر عند الضرورة و جمیع امراق متخذه از لحوم حملان رطبه بادیه
حار مفید ست و جماع در یافتن البته مناسب نیست و این معجون از انجمله است که این مزاج را در زمان اندک اصلاح و بهبودی تدبیری که مذکور شد هلیله سیاه کابلی
دارفلفل و افسنتین هر واحد بیست درم مصطکی عود خام هر واحد پنجدرم بوزیدان بیست درم حب الصنوبر کبار حب الزلم هر دو مقشر هر واحد پانزده درم راسن
خشک پنجدرم مغز پسته مغز بادام مقشر هر واحد سی درم همه را بسایند بعسل سفید بسرشند و بمقدار وقت هنگام خواب چون طعام از معده منحدر گردد و دائم تناول
نمایند و این معجون از تالیف موسی ابن سیار ست و بسیار عظیم النفع ست زیرا که جمیع ادویه آن جامع دو وافع و محلل اخلاط سوداوی ست و مسخن
معده باعتدال و تغیر بر دو مرطب هم می نماید و نافع ترین ادهان مخصوص این مزاج روغن خیری اصفر که گرم ست و ایضا تمریخ معده با ادهان مثل روغن
سوسن و یاسمین نافع بود و اما ادهان معمول با ادویه آنرا علاجیت ندارند و چون متعلم در مداوات سوء مزاج بارد نظر کند بران زیادت انچه رطب
مع اسخان ست صعب نیست و چون این فصل کند معالجه بعینه انجا بید

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی معده و سدد آن

و امراضی که از سدد عارض شود نقصان و بطلان شهوت و عطش مفرط ست بقول شیخ واجب ست که ازاله ماده در یافته نمایند که آن مشوف نقصت
استسقای آبی ست با قشر نمایص مقل شرب جامه سبز رنگ لاجح غائص ان یا ملتصق و یا مصبوب بجوف که نزد بعضی اطبا مسمی بطافی ست منجمله این

چهار قسم فرق میان قسم اول و ثانی بسهولت انفصال و عدم سهولت آن و مداخلت و رسائل ضیقه و وسیع است و سهل تر در انواع اربعه از جهت علاج و اندفاع
نقی و اسهال نوع چهارم است و عسر ترین آنها قسم ثانی و اما هر دو قسم دیگر یعنی اول و ثالث درین مختلف اند بحسب اختلاف در مراتب التصاق و انکشاف و معلوم
شده که اقدام نمایند بر استفراغ مواد بدن بدون تعرف امور عشره یعنی نوع ماده و مقدار آن و قوام آن و کیفیت آن و وضع آن در عضو و حال آن در سکون
و قوت حرکات و جهت حرکت ماده و حال عضو که ازان اخراج نمایند و حال بدن در قوت و مزاج و سن و سحنه او و دیگر احوال مانع از استفراغ که او را عارض
گردد و حال اشیای خارجه مثل فصل و بلد و عادت و صناعت و ایضاً مبدا فاعلی ماده و موضع تولد آن و جهت انصباب آن دریافت باید کرد پس اگر
تولد او در معده باشد در علاج قصد آن نمایند و اصلاح سبب مولد او کنند و اگر بسوی معده از عضو دیگر مثل دماغ یا مراره یا کبد یا طحال [illegible]
آنچه در معده حاصل شده و اصلاح عضو مرسل ماده بسوی آن و تقویت معده نمایند تا آنچه بسوی آن میریزد قبول ننماید و گاهی انصباب ماده وقت
گرسنگی بسبب جذب حدت آن عند حرکت قوت جاذبه معده و سکون هاضمه میگردد و قبول میکند از مواد آنچه در وقت دیگر قبول نمیکند و ظاهر است که اخلاط ردیه
بسوی معده منصب میگردد بلغم از دماغ و صفرا از مراره و سودا از طحال و فضول دیگر و این کسانی را افتد که احتمال جوع ندارند و گاه بر ایشان وقت آن غشی می افتد اگر
معده آنها شدید الجذب میباشد بسبب قوت حرارت محلله پس واجب است که معده را خالی نگذارند بر انصباب [illegible] و بوقت خوابیدن طعام نمایند و اغذیه مقوی
معده باشند و گاهی انصباب ماده در معده عند انفعالات نفسانی مثل غضب و غم و غیر آن میگردد بنابر تحرک اخلاط دران وقت و هیجان آن بسبب
تحرک ارواح به تبع آن انفعال نفسانی و اکثر وقت غضب صفرا میریزد زیرا که اخلاط را عند غضب مثل غلیان عارض میشود و این موجب استحاله
آنها بصفرا میگردد و هیجان در صفرا بیشتر میباشد زیرا که او قابل تر است برای انفعال از حرارت پس درین وقت از حدوث این انفعالات احتراز نمایند
و بلغ عارض ایشان بدون قی ساکن نمیشود و آنچه از دماغ بسوی معده نازل میگردد و آن اکثر بلغم رقیق میباشد نفع میکند آنرا فلفل سفید یک سبوده
و ستین و همچنین ازان ضعیف المعده است و ایارج ازان قوی است چه دران ادویه قوی محلل و جالی است و بیش ازین مذکور شده که ترکیب عسیر برای
علاج آنست که معده حار و سرد باشد که آنچه از سر نازل شود مثل خلالی و فوتنجی برای آن حاجت افتد و آن بجوهر معده ضرر رساند و آنچه از کبد منصب
گردد و اکثر آن صفرا میباشد علاج آن محتاج میگردد از تلیین طبیعت و استفراغ خلط رقیق و مراری مثل ماء الجبن بهلیله و سقمونیا و گاهی مائل آن از معده
کبد سر و فصدی نماید و بدانچه تقویت معده کنند نیز حاجت می افتد و واجب است تقدیم ملینات بر طعام و اتباع آن بقوابض و آنچه از طحال میرسد بدانچه
در باب شهوت کلبی خواهد آمد علاج نمایند و گاهی اخلاط حار لذاع بسوی فم معده منصب میگردد و غشی و تشنج حادث میکند و گاه انصباب آن موذی [illegible]
منتهی میشود و گاه سوداوی میباشد و لازم است که تقویت فم معده نمایند تا مواد منجلبه را قبول نکند با ضماد که دران قبض و عطریت باشد اما بارد در حال آنچه
حرارت و در حیات مثل قسب و سفرجل و کشک عصاره حصرم و شاخهای کلیف است و از ادهان مثل روغن گل اما حار ازان در ضد حال مذکور مثل مر و زعفران
و صبر و مصطکی و افسنتین و کندر و سنبل است و از ادهان مثل روغن ناردین و روغن مصطکی و بسیار باشد که بسبب اجتماع ماده در معده احتباس استفراغات
منقیه آن بود و انصباب بسوی آن چنانچه عند ترک قی معتاد و در مثل این آنچه جمع شده استفراغ آن نمایند و تفتیح وجه سیلان او و اماله از معده
بسوی آن کنند و از معده خلط را اخراج نکنند بسوی میل او در استفراغ و اگر مشکل گردد اخراج ثانی و آنکه قریب فم معده است بقی نمایند و آنچه خلاف
آنست باسهال پس اگر خلط منتشر بود داخل در جرم معده و رقیق در قوام باشد افضل شی که بعد آن کنند صبر است و مغسول آن صالح تر برای تقویت
و غیر مغسول بهتر تنقیه است چه از غسل استفراغ و تنقیه او ضعیف میگردد و ایارج موافق تر است از هر دو بهر آنکه دران از ادویه مصلح و معین و مانع
مضرت است و خصوصاً ساده غیر مخلوط بالعسل که مخلوط بالعسل اگرچه اسهال بیشتر از وی حاصل می نماید بنابر آنکه لقای او در معده بنسبت استعمال او
بطریق سفوف زیاده تر میباشد لیکن تقویت او کمتر میشود زیرا که عسل قوت ادویه تقویت و تنقیه هر دو می شکند و واجب است که چون آنرا بخورند
بعد آن بقصد و اعتدال مشی نمایند تا ایارج با اجزای خلط از حرکت اعانت بر استفراغ نماید برای او حاجت تقدیر بیست نیست که بدان یا دو قبل

استعمال ادویه مسهله و بعد آن جایز نیست بهر آنکه اگرچه خروج خلط متعسر بشکل نیست لیکن آن رقیق ست فضح بسرعت می یابد و لهذا بایست که به تکثیر بت ایارج
علت زائل میگردد و اگر در اینجا سقوط اشتها و یا غثیان باشد بدل زعفران در ایارج گل سرخ نمایند و چون حرارت ملتهبه دریابند ایارج استعمال نکنند چه آن لیباست
که سوء مزاج زیاده میکند خصوصاً چون خطا کنند [illegible] یا نیست بالجمله علاج سوء مزاج صفراوی و بلغمی و سوداوی جدا جدا مسطور گردد و
گاهی مجتمع میشوند در معده و بنابر متضاد [illegible] رقیق حراری [illegible] از غلیظ [illegible] واجب ست که قصد آن نمایند که آنچه اعظم [illegible]
و علاج سده واقع در مجاری قریب از معده [illegible] شکل مجاری که [illegible] مثل ایارج و مثل افسنتین نمایند

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع البقر و فتح معده و جشاء و تهوع و غثیان فواق و قلق و کرب [illegible] اختلاج معده
و وجع الفؤاد ست باید که آب نیمگرم و سکنجبین بکرر قی کنند و بعد از آن پوست سماق زرشک و غیره که در علاج سوء مزاج حار ساذج معده گذشت استعمال نمایند
و اگر احتیاج مسهل باشد مسهل صفرا یا تمر هندی و آلو [illegible] هلیله زرد و فلوس خیار شنبر و شربت افسنتین و یا مطبوخ هلیله مقوی [illegible] بحسب احتمال
اسهال آورند بعد از آن تبدیل مزاج نمایند بآنچه در علاج سوء مزاج حار ساذج مذکور شد و لعوق تمر هندی و آلو بخارا و زرشک یا شربت بنفشه و شربت انار
در اینجا بغایت سودمند ست و یا اطریفل کشنیزی یک توله و سه توله سکنجبین سفرجلی لیسانیده بدرقه منقوع آلو و یا زرشک یا شربت تمر هندی کنند و غذا
پالک و خرفه و بقله یمانی [illegible] جوارش طباشیر مسهل [illegible] هلیله و اطریفل که مبرد و مجفف معده است و جوارشات
مجففه غیر مسخن معده در صورتیکه صفرا با رطوبت آمیخته باشد نافع ست و شربت [illegible] و روغن بنفشه [illegible] و شکر و تمر هندی و ترنجبین و هلیله
بجهت تنقیه معده است و بالجمله منقیات معده از صفرا یا منقیات آنست مثل آب خیار و آب اسفاناخ و آب برگ خیار معصور و آب پوست خربزه و بیخ آن مطبوخ
و تخم [illegible] ماش [illegible] و یا مسهلات آن مثل افسنتین و گل سرخ [illegible] هلیله زرد و آلو بخارا و مشمش و تمر هندی
و شیر خشت و آب انارین و ماء الجبن و شربت ورد [illegible] مشترک النفع ست اقوال الاطبا [illegible] گویند که اول نگاه
باید کرد که ماده در معده پیدا می شود یا از عضو دیگر چون دماغ و جگر و سپرز در آن می آید و همچنین نگاه باید کرد که طبقات معده ماده را تشرب
کرده است یا ماده در فضای معده جمع ست اگر از عضوی دیگر در آن می آید اول آنچه در آمده است پاک باید کرد به قی یا باسهال بطریقیکه بر بعض آسان تر
باشد پس بعلاج و تنقیه آن عضو مشغول شوند و فم معده را قوت دهند تا ماده را که بدو می آید از خود باز دارد و اگر معده در حالت گرسنگی ماده را قبول کند
و این کسانی را باشد که اگر گرسنه شوند و طعام دیر یابند بیهوش گردند و تدبیر ایشان اینست که صباح شربتی از شربت غوره یا شربت انار یا شربت
لیمو یا شربت ریباس یا شربت به ترش [illegible] بنوشند و طعامها نیز ازین نوع سازند و صبح پیش از گرسنگی و حرکت ماده طعام خورند
و علاج کسانیکه معده ایشان وقت هضم [illegible] ماده را قبول کنند همین نوع باید کرد و این کسان بعد قی راحت یابند و از پس قی شربت مقوی
معده باید داد و اگر ماده در فضای معده ریخته باشد و بر صاحب او قی کردن آسان باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بفم معده دارد و تدبیر
قی کردن چنان باشد که بعد خوردن ماهی تازه قی با ماء الشعیر ممزوج سکنجبین نمایند و این دوا صفرا را بقی برآرد دیگر [illegible] ماء الشعیر سی درم [illegible]
درم آب مطبوخ [illegible] خربزه و بیخ خیار ده درم نمک [illegible] درم همه را آمیخته بنوشند و آب [illegible] تنها با سکنجبین نیز قی آورد [illegible]
بهم قی آرد و بعد از قی شربت انار ترش یا سکنجبین شکری یا آب انار ترش آمیخته بنوشند و اگر عادت قی کردن نباشد و قی دشوار باشد [illegible]
مطبوخ افسنتین اسهال آورند افسنتین پنج درم تمر هندی گل سرخ هر یک بیست درم همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا یکصد درم بماند صاف
نموده [illegible] درم ترنجبین در آن حل کرده باز صاف کرده صبر سقوطری یک درم داخل کرده بنوشند و اگر شکر عوض ترنجبین کنند جایز ست
و یا تمر هندی بیست درم آلو سیاه بیست دانه گل سرخ دو درم [illegible] همه را در گلاب بجوشانند [illegible] درم ترنجبین در آن حل کرده صاف نمایند

دو دو دانگ ریوند چینی آمیخته بیاشامند و اگر با این مطبوخات اجابت نشود مطبوخ هلیله و هندی داوی آنست که ایارج فیقرا با هلیله زرد و هندی با مطبوخ که ایارج فیقرا
یکدرم هلیله زرد دو درم کتیرا نیم درم با آب کاسنی سبز شربت حب سازند و اگر ازین ادویه کاره باشند گلشکر دو استار به هند و بست و پنج درم سکنجبین [illegible] آب
بالاش بنوشانند و بعد آن دو سه ساعت آب ندهند تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده ریزد یا در عروق اعضای صفراوی باشد با ماء الجبن با هلیله زرد و
سنا و سقمونیای مشوی و نمک هندی بدهند و اگر فصل بهار و عمر و قوت بیمار و دیگر احوال مساعد باشد فصد باسلیق نمایند پس بماء الجبن کنند و این طبیخ شاهتره و
افسنتین درین باب سخت نافع ست افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلو سیاه بیست دانه مویز منقی بیست درم همه را در سه من آب
بپزند تا بقدر دو صد درم بماند صاف نموده هر صبح بقدر چهل درم با ده درم شکر و یکدرم صبر بدهند و شربت انار مسهل که دران تربد و سقمونیا داخل ست معده را
از صفرا پاک کند و جوارش مسهل محمد زکریا صفرا و رطوبت از معده پاک نماید و اگر حرارت غالب باشد جلاب با طبیخ تمر هندی و شکر بدهند و جوارش طباشیر
معده را قوت دهد و اگر طبیعت نرم باشد و اراده حبس نمایند جوارش زرطباشیر و گلشکر هر یک ده درم عود خام و سماق هر یک پنجدرم ساییده در رب
به یا رب سیب بیامیزند سه درم بدهند و چون دانند که معده پاک شد تقویت فم معده نمایند تا ماده دیگر قبول نکند و گل سرخ صندل سفید طباشیر و اندکی
کافور در آب به و آب امرود ترش و گلاب و آب سیب آمیخته و خرقه بدان آلوده بر معده پوشند و طعام از گوشت دراج و تیهو با غوره و آنار ریواس پخته
و [illegible] موافق باشد و اگر با صفرا اندک رطوبت آمیخته باشد و صاحب علت را اشتهای طعام کمتر بود و آب دهان بسیار بود و غثیان هم بود اول
قی نمایند بعده معده را بنقوع صبر پاک کنند و این حب درین باب سودمند باشد صبر غاریقون هر واحد یکدرم بجلاب سرشته بدهند و بعد دو ساعت معجون [illegible]
و یا هلیله زرد دو درم و نیم سقمونیا نیم طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم با آب [illegible] سرشته بدهند و حب اصطمخیقون نیز تنقیه معده نماید و بعد
تنقیه معده را بطباشیر و گل سرخ سوده بگلاب سرشته تقویت دهند و شیخ بو علی سینا میفرماید که ایارج نافع ترین دواست برای اخلاط مراری معده خصوصاً
بطبیخ افسنتین این نسخه ایارج خفیف برای تنقیه این ماده نافع ست بگیرند قاقله اذخر و عود بلسان و اسارون و دارچینی هر واحد یک جزو صبر شش جزو
و اگر اراده قوت استفراغ بدان نکنند بلکه تنقیه معتدل خواهند وزن هر واحد یک و نیم جزو کنند و صبر را بحال خود دارند و از حبوب مجربه نافع درین نسخه است
که بگیرند صبر یکدرم و هلیله زرد و گل سرخ هر یک نیم درم و در آب کاسنی سبز بسرشند و سفرجلی مسهل معمول از سفرجل و شکر و سقمونیا و گاهی اقتصار کنند بر
نوشیدن یک دانگ سقمونیا در سه اوقیه دوغ منزوع از مسکه حل کرده یک ساعت گذاشته که امتزاج او نیک گردد و جلنجبین مسهل برای او عظیم النفع است و سکنجبین
شاهتره و خصوصاً برای مواد مراری و ایضاً طبیخ افسنتین و تمر هندی و آلو بخارا و شربت ورد مسهل خصوصاً در صیف و کذلک ماء الجبن بهلیله و اندک
سقمونیا یا صبر برای کسی که بدان اراده استفراغ ماده صفراوی کنند و این دوای جالینوس جید ست بگیرند افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ صحیح بیست
درم [illegible] آب بجوشانند تا [illegible] بجا نشیند با شکر اندک [illegible] و صبر موافق ست در استفراغات معده و سقمونیا موذی معده مضاد آنست پس لایق است
بران نکنند مگر وقت ضرورت و در مسهل این مواد اسهال میباید بقصد چون درینجا امتلا باشد نباید تا اخلاط [illegible] عروق و اطراف حرکت کنند و برای اخلاط معده منصب
گردد که دران مندفع شوند و آشامیدن ایارج در طبیخ افسنتین [illegible] مجرب ست و سفرجلی با این صفت هم تجربه رسیده بگیرند لحم سفرجل بریان در آرد
[illegible] و زعفران و افسنتین هر واحد یک نیم درم و روغن [illegible] درم و روغن سفرجل هشت درم و شراب ریحانی سرشته استعمال نمایند لیس
تقویت معده که با این صفت باشد می نماید و منع قبول او برای اخلاط حاره میکند و ایضاً از انچه تجربه شده آنست که بگیرند افسنتین ده درم و دارچینی
پنج درم عود بلسان سه درم سنبل الطیب سه درم برگ گل سرخ نانخواه دو درم عود دو درم مصطکی یک درم در آب بسیار بجوشانند تا بقدر رطل
یا کمتر از آن بماند صاف نمایند و دران صبر [illegible] نند و هر روز یک اوقیه بنوشند تا صحت حاصل شود و اگر غذا مطلوب باشد و دران لحم دراج و غذا بود
[illegible] کرده با آب شعیر و سکنجبین یا ماء العسل یا ماء الشعیر مخلوط بسکنجبین گرم و مانند آن از مشروبات خفیفه و گاهی آب گرم تنها تنقیه کند یا آب
برودت یا بروغن [illegible] گرم تنها یا سکنجبین با آب گرم تنها و آب گرم با عسل اندک غسل ماده می نماید که گاهی آن را قی بالطبع می اندازد و گاهی باسهال

معده رسیده باشد و گاهی معالجه مثل این ماده باسهال نیز میکنند بدانچه مذکور شد اگر مواد از ان منقطع نگردد و یا بسوی قعر معده مائل تر باشد و چون اراده اسهال یا ایارج
و مثل این ماده نمایند بعد تمام کردن رنج مثل از ان بار الشعیر بیاشامند و گاهی این خلط لاذع اندک باشد و استعمال پست جو با آب انار لذیذ او زائل میکند بیاب
شعیر سویق و تخفیف او و تقویت آنرا نارنج نیم معده پس با ده را قبول نمیکند و چون خلط موذی حار لذاع باشد و از ان غشی و تشنج عارض شود پس تدبیر او
بدانچه در باب غشی مذکور شد باید کرد و واجب است که اول مبادرت بنوشانیدن آب نیمگرم نمایند پس قی آن خلط را فی کنند و اوضح الحق البشان ساکن شود مجوسی گوید
که اگر سوء مزاج حار مع ماده صفراوی باشد قی بسکنجبین شکری و آب گرم بعد خوردن ماهی و ماء الشعیر نمایند بهر آنکه خلط در اعلای معده می باشد و
این در باه سته یا چهار بار استعمال کنند و بعد آن اشربه مسکن صفرا دهند و اگر مریض را عادت قی نباشد و بران سهل نبود باید که اسهال بمطبوخ هلیله و
گل سرخ و شاهتره و تمر هندی و مویز منقی با تربد و صبر و ایارج نمایند و اگر در انجا تب نباشد این حب بدهند هلیله زرد سه درم ایارج فیقرا افسنتین رومی
گل سرخ هر یک دو درم صبر سه درم باریک ساییده با آب شاهتره سرشته حب سازند شربت چهار درم سکنجبین شکری یا آب تمر هندی و کاسنی و آنقعا این دوا بدهند
هلیله زرد سه درم کوفته بیخته ایارج فیقرا یک درم بجلاب یا بشربت بنفشه سرشته سحرگاه بکار برند و این مطبوخ نیز نافع تمام مییده گل سرخ هفت
درم افسنتین پنج درم شاهتره ده درم آلو بخارا بیست عدد مویز خراسانی منقی تمر هندی هر یک بیست درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید
صاف نموده هر صبح چهار اوقیه از ان بیک مثقال صبر مسحوق بدهند و تضمید معده بگل سرخ و صندل و سک قدری کافور بگلاب محلول کرده نمایند و دوا
جالینوس که در قول شیخ گذشته برای اخلاط مرارّیه منتشره در خمل معده مع یک مثقال صبر سقوطری نافع نوشته و اگر صفرا از جگر بمعده یا باطراف سائر بدن
بریزد فصد باسلیق کنند و این حب اسهال آن ورد هلیله زرد و گل سرخ هر واحد پنج درم صبر هفت درم افسنتین چهار درم سقمونیای مشوی در سفوف حل یک درم
باریک ساییده بسکنجبین سرشته دو درم و نیم و تا سه درم بدهند مسیحی گوید که معالجه سوء مزاج معده حار مع ماده باین طور نمایند که اول تنقیه معده از ماده
صفراوی باسهال و یا بقی کنند یعنی اگر ماده بسوی فوق طرف فم معده باشد و عادت علیل باستعمال قی بود و تحریک قی بعد خوردن ماهی تازه و نوشیدن
ماء الشعیر بسکنجبین نیمگرم نمایند و اگر ماده مائل باسفل طرف قعر معده بود باید که اسهال شکم بدانچه منقی این اخلاط باشد باین طور نمایند که بگیرند صبر
هلیله و سکنجبین سرشته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ که از افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلو بخارا و مویز منقی ساخته باشند بنوشند و بکرر استعمال
این دوا نمایند تا معده پاک گردد که این بالغ النفع ست و یا دوای جالینوس که در قول شیخ مسطور شد با یک درم صبر و بست درم شکر بدهند و
اغذیه بارد رطب مثل بچه مرغ و کدو و بقله یمانی و خیار و کاهو و آلو بخارا بخورند و آب سرد و سکنجبین شکری و آب انار میخوش و آب آلو بخارا بنوشند ابن الیاس
و تخمهای میفرمایند که اگر سوء مزاج حار مع ماده صفراوی باشد قی بسکنجبین نمایند یا بمطبوخ تخم خربزه و اصل السوس و تخم شبت و تخم ترب اگر
بسکنجبین نیاید بعده اسهال بجوار الفواکه مثل تمر هندی و مشمش و آلوی بخارا یا بمطبوخ آن یا بشربت اجاص مسهل یا ترنجبین و شیر خشت دهند
پس تبدیل مزاج معده [illegible] و اقراص بارده مثل قرص طباشیر نمایند و سکنجبین سفرجلی و سماق و تمری دهند ساده نفع بین نمایند و این سفوف
نفع بلیغ بخشد بگیرند گل سرخ پنج درم طباشیر دو درم و نیم پوست سماق هلیله زرد هر واحد یک نیم درم مصطکی پنج درم را [illegible] شکر طبرزد پنج درم ادویه
کوفته بیخته سه درم صبح با آب سرد بخورند گیلانی نوشته که در مبادرست که اگر ماده لطیف و طافی و انسان معتاد بقی باشد قی بسکنجبین و آب گرم بعد
خوردن اشیای مرطبه مثل سمک و ماء الشعیر نمایند و از تهوع شدید که مزعج معده و موذی آنست حذر کنند و بعد قی تقویت معده بشربت انار یا ربت
یا شربت غوره یا [illegible] بجوش نمایند و اگر ماده راسب باشد اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلوی بخارا
و [illegible] سقمونیا کنند و اگر ماده منتشر در جرم معده باشد علاج مثل دوام فیقرا ست ایارج فیقرا اجراء دهند و اگر صفرا
بسوی معده از کبد بسبب حرارت مزاج او یا از سائر بدن بسبب مزاج حار او ریزد علاج [illegible] سکون غلیان او ساختن و عدو آنست علاج استفراغ
نفصد پس بمار الجبن مع سفوف مسهل صفرا یا حب مع سقمونیای مشوی یا بشربت انار مسهل ساختن و تقویت معده باقراص طباشیر و جون

بدن پاک کرده با غذیهٔ مبرده متخذ از آب انار میخوش و بآب حصرم غذا سازند و فراریج مطبوخ بیکی ازین آبها بخورند و در غذا تدریج نمایند تا آنکه معده قوت
یابد و از مقویات معدهٔ ایشان سکنجبین سفرجلی مخلوط بسکنجبین ست و گلقند مرکب بسماق و حصرم و طباشیر و قدری ریوند برای تقویت جگر نیز آمیزند

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی بلغمی

و این وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان شهوت طعام و جوع البقر و نفخ معده و جشاء و قی و تهوع و غثیان و فواق و قلق معده و اختلاج
معده و حرقت معده و تشنج معده است از نمک و آب گرم و تخم ترب و عسل بکدفعه قی کنند بعد ازان مصطکی پوست ترنج وغیره که در علاج سوء مزاج بارد رطب
معده گذشت بعمل آرند و ایضاً دبلغم لزج بتلطیف و تقطیع ماده تخم ترب و خردل و تخم شبت و تخم شلغم سرکه باشه خوشانیده صاف نموده نمک باشه و بورهٔ ارمنی
سکنجبین عسلی چار تولهٔ حل کرده بنوشند و قی کنند و یا بعد حصول تلطیف بطبیخ شبت و ترب قی کنند تا ماده منقطع شود و بیرون آید و اگر عادت قی نباشد
یا مانع بود بعد نضج بمنضج بلغم مسهل بلغم دهند و یا تربد دو جزو و زنجبیل یک جزو و شکر سه جزو اسهال آورند و بعد از تنقیه بقی یا اسهال بجوارشات گرم
مثل جوارش جالینوس و مربای زنجبیل و یا بمطبوخ مصطکی چهار ماشه عود سه ماشه قرنفل سه و نیم ماشه در گلاب پاؤ آثار تا بنیمه آید بنبات سه توله آمیخته
کرده تبدیل مزاج نمایند و بقول حکیم علی از مقیّیات رطوبات معده که دو بار یا زیاده ازان تا ده مرتبه بدان قی کنند اینست که بگیرند جوز القی و کوفته بیخته
اندکی روغن بادام شیرین بران ریزند بعده بشبل و عسل کف گرفته رقیق القوام آمیخته بدارند شربت ازان از یک مثقال تا دو سه مثقال بحسب قوت
مریض و ضعف آن و کثرت رطوبات و قلت آن باشد و طریق استعمالش اینست که اول شوربا قلیل رقیق مثل شوربا بخورانند بعد ازان دوا دهند و بالایش
یک کرچهٔ آب گرم بالکه جلاب گرم بنوشانند و ساعتی یا دو ساعت بران صبر کنند پس طعام مختلف شکم سیر تناول نمایند بعده یک ساعت یا نیم ساعت
بران صبر کنند و قدح بزرگ آب گرم یا آبی که دران تخم ترب کوفته یک اوقیه یا شبت دو باقه و نمک و روغن زرد و عسل هر واحد دو اوقیه بدهند و فرمش
حرکت کنند بعد ازان بپر مرغ در روغن بادام یا کنجد یا زیت آلوده قی آورند و یا بدون پر مرغ و این بطریق احوط عمل مذکور شده و الا دوای مذکور
در ابتدای تناول و با احتیاج بسوی اشیای مسطوره قی می آورد و این مقیّی خیلی منقّی ست و نفع بالغ می نماید و گویند که از ادویهٔ مفردهٔ منقّی رطوبات
از معده خوردن وج و قاقله و صبر و کمافیطوس و افسنتین و اشنه و انیسون و ابهل و بوزیدان و روغن بلسان و حب و عود آن و برگ تنبول و بیخ بادآورد
و فلفل سفید و بلیلهٔ کابلی و فلنجه و نعناع و انزروت و آس مع صبر و مصطکی هر دو و کباش و قرنفل و بیخ فتّا یک مثقال العسل و دار فلفل و زعفران و
قصب الذریره و درونج و کبابه و حرمل و دارچینی و اسپاد خولنجان و سلیخه و حماما و سنبل هندی و هیل و صعتر و برنوف و ریحان کافوری و مویز ست و کذا
اسارون شرباً و ضماداً و فلفل سیاه شرباً و خلطاً در طعام و کرنب نبطی اکلاً و عصارهٔ او شرباً و لادن شرباً و ضماداً نیز هر واحد منقّی معده ست اقوال حکما
بو علی سینا می نویسد که اگر خلط غلیظ باشد صواب آنست که بتقطیع و تلطیف او باشربهٔ مقطعهٔ ملطفه نمایند و ادویهٔ مقطعه مثل سکنجبین و کوامخ و کبر و خردل
و زیتون ست و اضمدهٔ ملطفه بکار برند بعده اسهال بدانچه مخرج آن باشد باید کرد و اگر اسهال بعد قی استعمال نمایند بهتر باشد و اگر ماده غالب بود و منقلع
نشود و قی نمایند بدانچه قوی تر باشد مثل طبیخ جوز القی و خردل و فلفل و این دوا منقّی بلغم ست مغز تخم قرطم کوفته بآب شبت حل کرده روغن غار بران انداخته بیاشامند
و دران پر مرغ آلوده ازان قی کنند و بعد تنقیهٔ معده انچه تعدیل مزاج و تسخین و تلطیف نماید استعمال کنند تا ماده باز دیگر پیدا نشود و چون اراده اسهال در مثل
این ماده نمایند یکی و بیشتر ازان بعد حمام نخود آب بیاشامند و دلک بسیار استعمال نمایند و استحمام بآب حمات و استفراغ و حرکات نافع ست
و بیشتر عادت بعضی انسان چنان باشد که بلغم بسیار در معدهٔ آن مجتمع گردد و کراث بسلق و خردل استعمال نماید و ازان صحت یابد بتقطیع جرم
غلیظ و اسهال که صاحب آنرا عارض گردد و اگر بلغم حامض باشد ایارج بسکنجبین خورند و دوا الفوتنج استعمال نمایند و ادویهٔ مسهلهٔ صالح
سکنجبین خلط غلیظ را حب افادیه و حب صبر کبیر و حب اصطمخیقون و صبر در سکنجبین بزوری قوی البزور مرتب بعسل ست و این ایارج مخصوص بدفع
غلیظ ست بگیرند تخم کرفس تش جزو و اطراف افسنتین انیسون بادیان هر واحد سه جزو فلفل سفید مر اسارون هر واحد یک نیم جزو

قسط سنبل رومی کاشم هر واحد دو جزو مصطکی زعفران هر واحد یکجزو و صبر بشت جزو قرص سازند و هر روز یک قرص بوزن مثقال بخورند تنقیهٔ معده برفق نماید
وگاهی احتیاج بایارجات کبار افتد و از آنچه این کسان نفع یابند خصوصاً بعد تنقیهٔ سابقه هلیلهٔ مربی و شربت افسنتین و زنجبیل مربی ست و موافق ترین اغذیه
برای اینها شوربای قنابر و گنجشک سوای فراخ ست که اجرام فراخ بطی الانهضام طویل المکث در معده است و بدانند که صحنا مجففست معده
ناشف سهل فضول از آنست و آب معدن آهن یا دران آهن بمرات کثیر داغ کرده معدهٔ رطب را نافع ست و سکنجبین عنصلی سخت سودمندست و سکنجبین سفرجلی
ساده برای مواد حاره و بفلفل و زنجبیل برای مواد غلیظه بارده خوب ست و ترکیبش اینست که آب سفرجل مائی قلیل العفوصت یکجزو و عسل برای مبرود و شکر برای
محرور یک جزو و سرکه چید کهنه نیم جزو بر آتش ملائم قوام نمایند و بردارند و اگر اراده کنند که برای مبرود سخت قوی النفع باشد دران زنجبیل و فلفل
داخل کنند و از آنچه نفع میکند در تحلیل مواد غلیظه از معده چسپانیدن طفل غیر بالغ خرد بلا حجاب از شکم ست و ایضاً اگر خلط بارد رطب باشد بر مسخنات محلله
اقتصار کنند و آنچه تخفیف او تقبیض نماید دران داخل نکنند که آن خطر عظیم ست دوا باشد یا غذا بسبب حبس خلط منتشر در جرم معده لیکن اگر خلط بکثرت
خود موذی باشد نه بفساد خود در تدارک آن ادویه و اغذیهٔ قابضه استعمال باید کرد و ادویهٔ مستفرغه بقی یا باسهال نیز دران لابدست مصنف کامل گوید
که اگر سوء مزاج بارد مع مادهٔ بلغمی یا سوداوی باشد مریض را حب صبر یا حب ذهب یا حب فادیه یا حب ایارج یا حب قوقایا دهند و نقوع صبر استعمال کنند
و امر بقی از ادویهٔ مقی بلغم نمایند و اگر تناول مقی بران سهل نباشد بعد خوردن ترب و نمک و خردل و عسل و شرب شراب قی کنانند و بعد قی زنجبیل مربی و
هلیلهٔ مربی و بلیلهٔ مربی و آمله مربی بدهند و چون معده پاک گردد مقویات معده تا مواد دیگر قبول نکند استعمال نمایند مثلاً قرص ورد و گلقند عسلی و قدرے
مصطکی بدهند و بالایش گلاب که دران عود خام و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و این ضماد صبر افسنتین رومی هر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب
سادج هندی قرنفل هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده و موم سرخ پنج درم در روغن زنبق و روغن ناردین یا روغن قسط و روغن مصطکی هر واحد
ده درم گداخته بیامیزند تا مستوی گردد بر فم معده یا قعر او ضماد نمایند و اگر برد معده قوی و بلغم دران بسیار باشد ماء الاصول بروغن بید انجیر قدرے
امروسیا دران مالیده بدهند و بعد ازین تریاق کبیر یک درم بشراب کهنه یا بقدرے میسوسن بخورانند و یا مثرودیطوس بشراب یا آب نعناع و آب
سیب دهند و این دوا مصطکی قرص ورد هر واحد سه درم کهربا نعناع خشک مرباء جوز عود خام هر یک دو درم لبیاسه یک مثقال باریک سائیده بشراب
و یا با آبی که دران مصطکی و سنبل و عود و قرنفل جوشانیده باشند بخورند و باید که هر چه مریض را ازین ادویه بدهند بحسب قوت علیل و علت دهند پس اگر
علت ضعیف باشد در علاج او جلنجبین و قرص ورد و مصطکی همراه گلاب که دران عود خام و قرنفل جوشانیده باشند کفایت کند و اگر مرض قوی باشد از
معجونات مذکوره و ایارجات کبار و ماء الاصول استعمال نمایند و بقراط در کتاب ابیذیمیا گفته که چون انسان را کرب و قلق عارض گردد و بسبب بلغم عفن
در معده باشد و باید که صاحب او را شراب ممزوج که نه کهنه و نه نو باشد بدهند زیرا که چنین شراب تسخین معده باعتدال و اعانت بر هضم نماید و چون طعام در معده
ترش گردد و زیره کرمانی و فقاح اذخر و قردمانا فلفل هر واحد یک جزو باریک سائیده بوزن درمے تا یک مثقال با شراب ریحانی بخورند ابو سهل گفته که اگر
سوء مزاج معدهٔ بارد مع ماده باشد باید که تنقیهٔ معده بقی بعد تناول اشیاے ملطفهٔ مقطعه مثل ماهی شور و ترب و عسل و طبیخ شبت و ترب و سکنجبین عسلی نیمگرم نمایند
و یا تنقیه بمسهل مثل حب اصطمخیقون یا حب متخذ از مصطکی و صبر کنند بعد ازان روغن بید انجیر بماء الاصول بیاشامند و اگر کفایت نکند ایارجات کبار بدهند
و اگر مریض متحمل آن نباشد امروسیا بروغن بادام و ماء الاصول دهند و چون معده پاک گردد دوائے که دران مصطکی و قرص ورد هر واحد سه درم ست
و در قول صاحب کامل گذشت سوای لبیاسه بدستور ساخته دو درم بمبیه یا شراب ریحانی یا با آب انیسون و مصطکی یا با آب قرنفل بدهند و درین وقت
کمونی و فلافلی و زنجبیل مربی و هلیلهٔ مربی نافع بود و طعام مثل نخود آب و قنابر و قطا یا مطبخات که دران ابازیر و افاویه باشد بدهند و شراب و هندیقون
باشد یا ماء العسل متخذ با فادیه یا شراب ریحانی کهنه یا شراب متخذ از مویز و عسل مصفی یا ماء العسل که دران عود خام و فقاح اذخر و مسک و مصطکی پخته باشند
و تضمید معده باشیای حارهٔ خوشبو مثل شراب سوسن بعنبر و عود و مسک و سنبل نمایند و بروغن بان یا روغن قسط یا روغن سوسن تدهین معده کنند

ابن الیاس گوید که در سوء مزاج بارد رطب مع مادهٔ لزج بلغمی تنظیف معده بقی از تخم ترب و اصل السوس و عسل و نمک و تخم خربزه کنند و هر صباح مطبوخ انیسون و بادیان و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم بدهند و غذا مزوره نخود مع مغز قرطم و دارچینی و زعفران و فلفل با قلایای مهزوره سازند و زنجبیل مربی ده درم با کمونی بقدر یک مثقال بخورند و اسهال طبع بحب ایارج و ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا بحقنهٔ حاده نمایند و تمریخ معده به روغن زنبق و خیری یا سوسن کنند و این جوارش کندر خیلی سودمند است فلفل و دارفلفل هر واحد سه درم کندر پانزده درم خولنجان زنجبیل هر واحد دوازده درم جوز بوا قرنفل هر واحد سه درم شکر سفید هم چند همه ادویه جمله را باریک سائیده بحریر بیخته بعسل کف گرفته سرشته و یک مثقال بخورند تحفهٔ هندی نوشته که ریاضت معتدل قبل طعام و استعمال اغذیهٔ خفیفه و تقلیل آن نمایند و بعد اشتهای صادق بخورند و اغذیه حاره یابس باشند مثل لحوم دراج و کبک و کنجشک مطجن مبزر مطیب بعبی و اشیاء مالحه مثل سمک مالح و حریفه مثل خردل و عسل و شربت سکنجبین سه روز کنند و تقلیل آب نمایند و شراب کهنه بنوشند و اگر از جوارشات استعمال کنند باید که تدریج تسخین مزاج برفق نمایند تا تشفیف مواد در معده و لزوجت آن نکند بلکه بانضاج و تلطیف مشغول شوند و اندک سکنجبین عنصلی بنوشند و کذا سکنجبین بزوری و قرص ورد و از آنچه نفع میکند شربت افسنتین بعد استفراغ بحب صبر و قوقایا و ایارج لوغاذیا بعد از آن استعمال معاجین کبار مثل مثرودیطوس و امروسیا است و این دوا برودت معده و کثرت بلغم را نافع است هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر واحد دو درم فلفل زنجبیل دارچینی سنبل مصطکی عود مرماحوز بادیان انیسون هر یک سه درم عود قرنفل بسباسه سادج هر یک دو درم زعفران یکدرم سائیده بمثلیه عسلی بسرشند شربت از یک مثقال تا دو مثقال و این ضماد نفع میکند سعد سنبل گل سرخ مصطکی عود نعناع سائیده با آب به و شراب سرشته بر فم معده ضماد نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که اول قی نمایند چنانچه ماهی شور و کرب خورده بالاش تخم ترب و تخم حرجیر و تخم شبت مساوی باریک سائیده بقدر پنج درم در سکنجبین سرشته و در طبیخ لوبیا و شبت و کرنب حل کرده نیمگرم بدهند و یا تخم ترب تخم سپندان سفید تخم جرجیر هر یک درم بورهٔ نان نمک طعام هر یک نیم درم سکنجبین عسلی بسرشند و در طبیخ شبت و ترب حل کنند و بنوشند و بعد قی تشنگی صبر کنند و بعده یا زنجبیل مربی یا هلیلهٔ مربی یا گلقند بدهند و بعد دو روز از قی بحب اصطمخیقون استفراغ نمایند و در هفته یکبار ایارج فیقرا بدهند و اگر رطوبت بسیار بود ماءالاصول به روغن بادام تلخ دهند و استفراغ با ایارج لوغاذیا و ایارجات کبار نمایند و بعد استفراغ صباح جلنجبین مصطکی و عود خام و قرنفل دهند و کمونی و فلافلی موافق است و جوارش عود مسهل سود دهد و ایارج که در قول شیخ گذشت معده را از اخلاط غلیظه پاک کند و اگر خوردن ایارج و ادویهٔ کریه بر مریض شاق باشد حب افاویه مسهل دهند و قرص گل با هفت درم جلنجبین در آب انیسون حل کرده بخورند و شربت سنبل و شربت مشک و شربت عنبر و شربت عود نافع است و این شربت مرکب مفید بگیرند پوست ترنج ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل سادج هندی قاقله قرنجشک دارفلفل هر یک دو مثقال قرنفل مصطکی جوزبوا هر یک دو درم همه را نیمکوفته در پارچه سست بسته در سه من گلاب بجوشانند تا نیمه آید پارچه را مالیده افشرده دور کنند و دو من عسل و یک من شکر آمیخته بقوام آرند و از آتش گرفته مشک و عنبر و زعفران هر یک مثقال سوده بیامیزند شربت سه درم تا پنج درم و جوارش عود و سفوف آن و جوارش عنبر و جوارش نار مشک برای سردی دست معده و ریاح بهترین اشیاست و حب صبر نسخهٔ اسحاق بن حنین در تنقیهٔ معده و سکنجبین نسخهٔ آن برای رطوبت لزج معدهٔ رطب نیز نافع و غاریقون یک مثقال بعسل سرشته خوردن و در طعام کرویا داخل کردن برای آروغ ترش سود دارد و شراب خبث الحدید هر بامداد نیم درم سه هفته بدهند و از فواکه رطب و از ترشیها پرهیز کنند و طعام کنجشک بریان و نخودآب و گوشت شکار به روغن جوز بریان کرده خورند و این ضماد معده را گرم کند بگیرند سعد فقاح اذخر سنبل عود رامک کندر مصطکی هر یک مثقال همه را کوفته بمیبه سرشته بر معده نهند و اگر افسنتین رومی و قصب الذریره زیاده کنند و بشراب کهنه و آب به بسرشند روا باشد و روغن مصطکی که در روغن زیت ساخته باشند نیز معده را قوت دهد و گرم کند طبری گوید که این سوء مزاج اگرچه کثیر الاذیت شدید الخطر است بجهت تولید آن ابتلال رباطات و اعصاب مربوطه را لیکن سهل المعالجه است اگر قوای طبیعی صحیح و سائر اعضای او مثل کبد و دماغ و قلب قوی باشند و معالجه او صعب گردد اگر باوی الم شدید از قبض تمدد باشد و این حادث نمی شود مگر وقتیکه در معده رطوبت بسیار حاصل شود و از آنچه دلالت میکند

بدین مزاج تغیر رنگ بسفیدی ست و بهل و کسل و بطوء حرکت و کثرت تثاؤب و سرعت ومعه وقت رسیدن سردی بدان و سیلاب آب از بینی و براز سفید منقطع مگر آنکه جگر بسیار قوی باشد و صفرا بسوی امعا بسیار ریزد پس اگر کبد قوی باشد بدن صاحب این مزاج عبل رطب گردد و شحم در اعضای او بسبب کثرت مادهٔ شحم زیاده شود الا آنکه کبد رطب مزاج یا ناقص الحرارة بود که درین وقت خون بسیار رطب گردد حتی که بآن از استرخای اعضا و رامن نباشد پس واجب ست که بر معالجهٔ آن اقدام نمایند و او ضعیف القوة باشد زیرا که این مرض محتاج باستفراغ قوی ست و معده چون مسترخی شود افعال طبیعی او باطل گردد و چون متشنج شود حرکات غیر طبیعی ازان تولد کند و ازان فساد هضم و بطلان او گردد و استرخا از اشیای مرطبهٔ مجسه و تشنج از چیزهای مسخن مجففت پیدا می شود و درینجا حالتی ثالث ست و آن اینست که نه متشنج شود و نه مسترخی غیر آنکه او نموست کند و دران رطوبات کریه الرائحه حاصل شود وازان معده بسیار ضعیف گردد و بر طعام مستولی نشود و چون این حالات ثلاثه بصحت پیوست واجب ست که ادویهٔ این علت مرکب بود از آنچه مسخن و محلل و مستفرغ و معطر باشد و همچنین امر دماغ و رحم در حاجت آنها بادویهٔ معطره است پس می باید که استفراغ کنند در ابتدای امر و اول معالجه بحقنهٔ معتدل نمایند بعد ازان باندکی زیاده از اعتدال پس چون طرق منفتح گردد و فضول خفت پذیرد استفراغ بادویه و استعمال تضمید و تنطیل و دلک نمایند و حقنهٔ معتدل اینست خانخشک یا بابونه اکلیل الملک برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف قرطم کوفته حلبه بزر کتان هر واحد حفنه عناب چهل سپستان دوازده پرسیاوشان برگ سلق و دران برگ لبلاب برگ چغندر هر واحد باقهٔ کبیر سبوس گندم حنظلی هر واحد دو کف هر دو در صره بسته همه را بجوشانند تا بربع آید پس صد درم ازان صاف نموده در بادون کنند و ده درم روغن خیری و پنج درم روغن بیدانجیر و دو دانگ بورق سرخ انداخته حل کرده و نیم گرم نموده ازان حقنه سازند یکبار در ابتدای روز بر نهار و یکبار در آخر روز وقت انحدار طعام از معده تا هفت روز متواتر و رعایت مزاج علیل نمایند پس اگر منقی نشود و از استعمال حقنهٔ قوی تر ازان منع نکنند پس تا هفت روز راحت دهند و غذا بشوربای لحوم حملان خفیفه یکساله و عصافیر و قنابر دهند بعد ازان همین حقنه استعمال کنند و دران دو درم سکبینج و یک درم جند بیدستر و یک درم جاوشیر اضافه نموده بپزند تا همه گداخته همرا شود و اگر باقی ماند ازان تنقیه باید ادویه بمقداری که مذکور شد و از هر دو درم روغن بورق طرح کنند و در بادون حل کرده در دو دفعه در دو روز متفرق حقنه کنند بعد ازان پنج روز راحت داده این حب بدهند بگیرند گل سرخ سکبینج انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم زنجبیل چینی جاوشیر وج اسارون حب بلسان هر واحد یک درم میعهٔ یابسه جند بیدستر هر یک سه دو ثلث درم هلیله سیاه پوست بیخ کبر بادیان هر واحد سه درم و نیم مصطکی رومی چهار درم غاریقون سه درم زعفران یکنیم درم صبر سقوطری پانزده درم بعض حذاق از حرانیان ذکر کرده اند که صبر و غاریقون را جمع نکنند و جالینوس در یک موضع هنگام ذکر ادویهٔ معده جمع نموده همه را سائیده و جاوشیر سکبینج را در شراب صاف جند خیسانیده حل کنند و ادویه آمیخته مثل فلفل حب سازند و در سایه خشک کرده ازین سه شربت و در مدت بیست و یک روز بخورند چون معلوم کنند که معده تنقیه یافت و براز او لین و رنگ او درست گردیده بر معده او این ضماد نمایند و گاهی این ضماد تنها از استفراغ غنی می سازد بگیرند آرد کرسنه مصطکی هر یک سه درم قصب الذریره و افواه عقده و نارمشک قاقله هر واحد دو درم وج هر واحد یکنیم درم سنبل یک درم و ثلث فوفل یک درم جوز السرو پوست بیرون پسته هر واحد یکنیم درم حب الآس برگ آن شش درم همه را باریک سائیده دو حصه کنند و یک حصه در قیروطی معمول بروغن ناردین و مصطکی آمیخته حل کنند در خرقه که بهیئت معده قطع کرده باشند مالیده بر معده نهند قبل از غذا یا در آخر هضم و اما در وقت حصول طعام در معده ضماد نکنند و حصهٔ دوم در آب سیب خوشبو یا آب سفرجل و آب تمام بپزند بنحوی که رقیق باشد و دران اسفنج نو یا مغسول بخاکستر اگر کهنه باشد و یا صوف سفید اگر اسفنج نباشد ترکرده در اوقات مذکوره بر معده نهند و برای تنقیهٔ معده از رطوبات حاصل دران و تقویت جرم معده و تقلیل آن این حب که اهل حران تجربه کرده اند بسیار عظیم النفع ست قبل طعام و بعد آن و با پرهیز و بعد ازان پرهیز تناول او صالح ست بیمار کسی که در معدهٔ او رطوبات باشد و آن ضعیف القوة بود بگیرند هلیله سیاه کابلی هر واحد پنج درم مصطکی سه درم کرویا نانخواه تخم کرفس زیرهٔ کرمانی انیسون هر یک سه درم نمک هندی یکنیم درم صبر سقوطری خالص همچند همه ادویه زعفران یک درم و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته حبها بزرگی نخود سازند و قبل طعام بوزن یک درم و ثلث بخورند و بران جرعهٔ آب گرم بنوشند و اگر بعد طعام تناول نمایند شربت او نیم درم کنند و دائم قبل طعام و بعد او بخورند که منقی معده

از رطوبات و مقوی آنست و این حب معروف بحب ذهبیت و این حب دیگر استفراغ معده از رطوبات و تقویت جرم آن اسخان آن نماید بگیرند زنجبیل قاقله صغار
دار فلفل فلفل سفید قرنفل اسارون فوج هر واحد یکدرم هلیله سیاه ده درم مصطکی سه درم افسنتین رومی افتیمون جعده کما فیطوس فو موسر واحد یکنیم درم حضض هندی
دو درم زعفران یکدرم صبر سقوطری پانزده درم رب السوس سه درم همه را سائیده بشراب عفص لسبر شند و حب ساخته دو درم بخورند و اگر بعد طعام خورند شربت یکدرم
یا کمتر سازند و از آنچه معالجه معده رطب بیان میکنند چون مزاج و وقت تعالج باین دویه مذکوره متسع نباشد و مریض ضیق الصدر مجنح الاکتاف طویل الرقبه نبود
انیست که در اول طعام شربت نمک بخورند بعده خردل مضروب بزیت لیشنع را که در ان شبت لسیار باشد بنوشند لیس قدح عسل جوشانیده بنوشند لیس ان
نبیذ کد رحدیث بنوشند و دائم آب گرم که در ان تخم سرق کوفته جوشانیده باشند بیاشامند و چون قی کردن خواهند سر برغن بادام آلوده در حلق انداز ند تا
نقاست تمام یابد و دران روز آب نباید نوشید و اگر تشنگی غالب کند اندک شربت سیب خوشبو بنوشند و بر گرسنگی صبر کنند و الا طعام خشک بخورند و بهنر آنست
که چیزے از ماکول و مشروب تناول نکنند و روز دیگر شربت با نمک بجوشانند آسا و قدح بزرگ بگیرند و بران سکنجبین مثل او ریخته صبح برنهار بنوشند و قی کنند
و بعد فراغ از ان اندک گلاب خوشبو بیاشامند تفضید معده بدانچه مقوی و معطر و جامع اجزای آن باشد مثل گل سرخ و مصطکی و اقاقیا و کعک و آس
و سیب خوشبو و مانند آن نمایند و غذاے او سه روز کبک تیهو بریان با قلایاے محترقه لحم حمل یکساله باشد و بران شراب خوشبو اندک بنوشند و اگر رطوبت
متعسر باشد و این معالجه نفع نه نماید و به معده بسیار قوی باشد بعلاج قوی تر ازین بپردازند و آن انیست که بهفت روز ایارج الاصول بروغن بادام تلخ و معجون
امروسیا بخورند هر روز بیست درم ایارج الاصول و دو ثلث درم امروسیا بدهند بعد از ان این حب بخورند بگیرند جاوشیر سکبینج مقل جند بیدستر هر واحد
یکدرم و آنچه از ان ترکردنی ست در آب گندنا تر کنند تا گداز د و لسپن ایارج فیقرا دو درم و تخم کرفس یکدرم سوده آمیزند و حب بقدر یکدرم سازند
سه حب بخورند و بران آبے که دران انیسون جوشانیده باشند بنوشند که این در یک دفعه معده را جلاء دهد و شرب ایارج الاصول تنها اصلاح جرم معده بارده و
تحلیل رطوبت آن نماید و ابوعمران چون استفراغ علیل میکرد و بقیه مواد در معده او میدانست هر روز دو ثلث درم ایارج فیقرای محمر میداد و در بعض اوقات
تریاق کبیر قدری حسب مزاج میخورانید و از ان نفع بین ظاهر میشد و قصد صاحب این علت نشاید مگر آنکه بعض اعضای وچنان باشند که مذکور شد پس فصد برای
نفس آن عضو موافق طریق نمایند و برای این علت این شربت اهل حران ذکر کرده اند و بدان اصلاح سوء مزاج بارد مع ماده و غیر ماده میکردند بگیرند حنظل تا
تازه خالص بیست درم و صبر سقوطری چهل درم و سنای مکی و مویز طائفی منقی هر واحد بیست درم و همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پالیده صاف نموده سه من
عسل سفید داخل کرده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد و هر روز سه ملعقه تا چهار ملعقه بحسب مزاج و قوت بخورند که آن رطوبات را بسهولت برآرد و جرم معده را
تقویت دهد و اجزای آنرا جمع نماید و همه این علاج تمام میشود تا آنکه مزاج علیل مزاج عضوی از اعضاے او متغیر نگردد و اگر مزاج عضوی متغیر شود حتی که
ازین معالجه منع کند پس طبیب را لازم باشد یا آنکه ترکیب دوائی دهد که دران نسخه استفراغ معده کند و آنچه اصلاح مزاج آن عضو متغیر نماید جمع باشد و یا
معالجه معده ترک کند و اقبال باصلاح مزاج آن عضو نماید پس چون مزاج او اصلاح یابد و بصحت و اعتدال خود عود کند طبیب معالجه معده اعاده نماید
گیلانی بعد تحریر نسخه حب قادیه معجون سودو جوارش مسهل نوشته که چون بدن تنقیه یافت تقویت معده بقرص گل سکنجبین عسلی یا گلقند عسلی یا بسلیه مربی و
یا بشربت نعنع مع گلقند مقوی بیادیان انیسون برگ نعنع کنند و جوارشات و معجونات مقوی معده مثل جوارش عنبر و عود و کمونی و سفرجلی مسک آگر به آن
اسهال باشد و یا مسهل اگر با آن قبض طبع بود و شراب قیق ریحانی و خائیدن مصطکی و عود و فلفل ایشان را نافع ست و غذا نخود آب و بعد تنقیه فراخ و
قنابر و عصافیر باشد و اگر در معده طعام ترش گردد شراب بیاشامند و بمضغ مصطکی و عود امر کنند و غذا العصافیر بریان نمایند و بعد ازین قول صاحب کامل
که مسطور شد تمام و کمال نقل کرده

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و جوع کلبی و نفخ معده و جشاء و قی و تهوع و غثیان و حرقت معده و حبابت معده و عضلات ست لعد از نفخ منفخ شو

مسہل سودا دہند و پس از تنقیہ تعدیل مزاج باشربہ و اغذیہ و ادویان مناسبہ کہ در علاج سوء مزاج بارد یابس ساذج معدہ و در مالیخولیای مراقی گذشت باید کرد و اگر سودا غلیظ تر بود بہ حمام مرطب مداومت کنند و بعد اسہال بمطبوخ افتیمون لکار برند و بگوشت مرغ و نخود آب غذا سازند و درین نوع تنقیہ بقی بسبب غلظ مادہ ترسب او در قعر معدہ مفید نیست لیکن اگر عادت قی باشد سکنجبین در آب شبت و تخم ترب پختہ نوشیدن و قی کردن صواب باشد و بعضے متاخرین می نویسند کہ اول فصد باسلیق کنند و بمطبوخ افتیمون فواکہی علوی خان و حب لاجورد تنقیہ معدہ کنند و باقی تدبیر آنچہ در مالیخولیا نوشتہ شد بعمل آرند شیخ میفرماید کہ اگر خلط مودی و منصب معدہ سوداوی باشد طبیخ فوتنج بعسل و طبیخ افتیمون بوذیہ بری نافع ست و تیمیا نی و فلقدیس و مشخنہ بعسل سرشتہ بر فم معدہ نہادن سود مند و باید کہ ہنگام صعوبت مرض اسفنج مبلول بسرکہ گرم بر معدہ نہند صاحب حاوی و ترویج گویند کہ در سوء مزاج بارد مع مادہ سوداوی تنقیہ معدہ بقی و اسہال بدانچہ مخرج سودا باشد مثل حب افتیمون و مطبوخ آن نمایند و ہر صبح شربت بادرنجبویہ دہ درم بنوشند و ماء الجبن مع افتیمون نفع میکند و غذا نخود آب بمغز قرطم دہند و تقویت معدہ بسنجبین سفرجلی و سفرجل مربی و اطریفلات و گلقند شکری و عسلی یا بلیسون یا بادیان و سکنجبین معدہ و تقویت آن بجوارش کمونی نمایند گیلانی مینویسد کہ سزاوار است تنقیہ معدہ از سودا بقی اگر طبیعت باشد بشرط انقطاع با آب شبت و سکنجبین یا تخم ترب کہ در آن خربق خلانیدہ باشند و اگر غلیظ باشد باسہال از مطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب افتیمون و سفوف مسہل سودا و ماء الجبن بعد ترطیب اخلاط بحمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر بدن و غذای ایشان مزورۂ زیرباج یا بچوزۂ مرغ یا متخذ بآب انار یا سماق باشد و اجتناب از اغذیہ و اشربۂ غلیظ و محرقہ و مولد اخلاط سوداوی و از حرکت متعب بدنی و نفسانی واجب ست و بالجملہ تعدیل مزاج بدانچہ دران ترطیب و حرارت معتدل باشد از اغذیہ و اشربہ باید کرد

علاج امراض معدہ از ریاح

و آن وجع معدہ و نفخ معدہ و قراقر و جشا و تشاؤب و تمطی و فواق ست و باید دانند کہ اسباب تولد ریح در معدہ و شکم دو چیز ست یکی تناول طعام و شراب مولد ریاح چون لوبیا و عدس و شراب شیرین غلیظ یا اشیای بسیار رطوبت چون امرود و سیب و خیار و بادرنگ و خضرات و انواع بقول و خوردن طعام و شراب بے ترتیب از جملہ اسباب تولد ریاح ست دوم ضعف حرارت غریزی کہ رطوبات و بخارات معدہ را اتمام ہضم و تحلیل نتوان کرد و آن بخارات مجتمعہ در شکم بعد مفارقت اجزای ارضی غلظت یافتہ مستحیل بریاح گردد و بسیار باشد کہ بعد از آن طعام گرم و لطف خوردہ شود و رطوبت معدہ را تحلیل نتواند کرد و بدان سبب ریاح و بخارا تولد کنند و گاہ سبب تولد ریاح خلو معدہ از طعام باشد و این ہنگامی ست کہ رطوبت غلیظ در معدہ بود و در خلو طبیعت متوجہ تحلیل آن رطوبت گردد و بخار در ہوای فضای معدہ و امعا در حرکت آید و از آن ریاح و قراقر تولد کنند و این نوع ریاح بخوردن طعام ساکن شود و اگرچہ غذا قلیل باشد و گاہ سبب تولد ریح امراض طحال و کثرت سودا باشد و در صاحبان مالیخولیای مراقی ریح بیشتر پیدا میشود و مثل این حال عارض میگردد و لہذا ایشان را ریاح بسیار ایذا میرسانند چہ سبب علت مراق در اکثر احوال سوء مزاج گرم معدہ باشد کہ رطوبات آنرا تحلیل نماید و بخار را انگیزد و در معدہ و منافذ ریح افتد و بدان سبب آن ریح و افر نتواند کرد یا معاودت کند بجانب معدہ برگردد و پیش فلاسفۂ زمان سبب دماغ بیاید بعضے ترش گشتہ با روغن مندفع گردد خصوصی کہ معدہ ضعیف باشد و فرق میان ریح سوداوی و آنکہ از طعام مرطب تولد کند آنست کہ ریح سوداوی غلیظ و طبع با او قبض باشد و ریح دیگر باتہی و بان منی بوست شکم و اجابت طبع بود و چون سبب شکم بالنفخ اقرار کند و احوال و تدبیرہای گذشتہ بہر یک گواہی دہد بالجملہ شیرۂ بادیان شیرۂ تخم کشوت و آب آن در دہ گلقند و داخل کردہ نیم گرم دہند و جوارش کمونی و غیر آن از ویکاسر ریاح نیز مفید بود و تنہا کو در تحلیل ریاح معدہ و نشف رطوبت آن نافع ست و سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و تکمید ببرگ شبت نیز مفید بود و حب حلتیت برای تحلیل ریاح معدہ عجیب التاثیر ست و اگر فائدہ نشود روغن سید انجیر بقدر یک تولہ در عرق بادیان شش تولہ داخل کردہ بنوشند و اندکی گرم کردہ بر معدہ طلا نمایند و اگر تنقیہ بیشتر مطلوب باشد بعد نضج بمسہل بلغم تنقیہ کنند و حب تار مشک استعمال نمایند و باقی علاج از وجع معدہ ریحی و نفخ معدہ اخذ کنند و این حب ہندی نیز دافع ریح معدہ است پوست ہلیلہ زرد زنجبیل نمک سیاہ نرکچور کالی تیتر حلتیت مساوی کوفتہ بیختہ در چند قند سیاہ کہنہ آمیختہ

حبها سازند و بقدر سه ماشه با آب نیمگرم صبح بخورند

علاج امراض معده از فساد غذا

و آن وجع معده و سوء هضم و هیضه و نفخ معده و جشا و قی و تهوع و غثیان و فواق و حرقت معده است اول با آب نیمگرم و نمک مکرر قی کنند بعد از آن گلقند و سکنجبین را ممزوج نموده همراه گلاب بخورند و غذا آب یخنی دهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود سنای مکی پنج ماشه تربد موصوف سه ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بدهند یا روغن بید انجیر یکتوله در عرق بادیان آمیخته بنوشانند و اگر تنقیه زیاده منظور باشد بعد نضج از منضج بلغم و مسهل بلغم تنقیه نمایند و تکمید بسبوس گندم و نمک مفید بود و باقی علاج در وجع معده و سوء هضم مسطور گردد

وجع معده

سبب درد معده یا سوء مزاج بلا ماده و خصوصاً حار لذاع و یا مع ماده و خصوصاً حاره لذاعه باشد و یا تفرق اتصال بسبب ریح ممدد یا لاذع محرق و یا سوء مزاج و تفرق اتصال هردو چنانچه در اورام حاره میباشد و گاهی از قروح اکاله بود و ظاهر ست که سبب حصول وجع در هر موضع یا سوء مزاج ست یا تفرق اتصال یا اجتماع این هردو امر چنانچه در اورام بود و سوء مزاج موجع گاه ساذج بود و گاهی مادی و هرچه باشد احداث آن وجع یا بالذات باشد و یا بالعرض بسبب تفرق اتصال و ماده موجعه یا فی قوام بود مثل اخلاط و یا بغیر فی قوام مثل ریح و تفرق اتصال موجع یا با تقیح باشد یا نه مانند آنکه با وی قرحه اکاله بود و یا بدون آن و سوء مزاج ساذج موجع بالذات حار یا بارد ست و یابس بالعرض بسبب تقشف و تفرق اتصال بود از سوء مزاج رطب وجع حادث نمیشود و ایجاع حار قوی تر از بارد باشد زیرا که آن اقوای فاعلتین ست و چون لذاع باشد ایجاع او شدید تر بود برآنکه درین حالت با وجود بودن او موجع بالذات موجع بالعرض نیز بنا بر لذع موجب تفرق اتصال نیز میباشد و اما سوء مزاج مادی جمیع اقسام او موجع ست لیکن ایجاع بالذات بحرارت بود و برودت بسیار اندک باشد مگر آنکه ایجاع آن بالعرض بود چنانچه ماده شدید الحموضت موجب تقطیع و لذع شدید گردد و وجع تابع تفرق اتصال مشتد شود نه بسبب برودت اما ایجاع سوء مزاج مادی بحرارت بسیار شدید میباشد و اگرچه آن بالذات تنها باشد و اگر معه لذع محرق باشد بلا شک وجع آن شدید تر باشد بالجمله درد معده بیشتر مادی میباشد و ساذج کمتر افتد لهذا بعضی اطبا مثل طبری سوء مزاج ساذج را از اسباب وجع شمرده اند و از آنکه ماده صفرا و سوداء لذاع ست وجع معده در اکثر ازینها افتد و باشد که از دیگر خلط نیز افتد زیرا که هر خلط ردی که در معده جمع شود ممکن ست که بکیفیت موذی یا کمیت نا طبعی درد پیدا کند لیکن از بلغم بسبب لینت او کمتر افتد مگر آنکه مالح باشد یا آن صفرا مخلوط بود و خون نیز باعث وجع معده نمیگردد مگر آنکه ورم در معده پیدا کند و بعضی کسان را وجع معده وقت خوردن طعام عارض میشود و بعد هضم ساکن میگردد و حدوث او از جهت طعام بسبب حموضت یا حرارت یا حرافت و غیر آن نباشد بلکه حدوث او از جهت معده بنا بر رطوبات فاسده یا ریاح یا اورام یا قروح در معده میباشد و اکثر این کسان اصحاب سوداء و اصحاب مالیخولیای مراقی میباشند که معده آنها ضعیف شده باشد و بعض مردم مراقی را وجع در آخر مدت حصول طعام در معده تا ساعت هشتم و نهم و دوازدهم عارض میگردد پس بعضی را از ایشان تا قی چیزی ترش مثل سرکه که از آن زمین بجوشد حادث نشود وجع ساکن نگردد و آن چیز ترش اکثر سوداء و گاهی بلغم ترش و گاهی سوداء و صفرای مرکب میباشد که در قعر معده تمکن گیرد و بعد خوردن طعام و گذشتن چند ساعت بر آن طعام بدان ماده مختلط شود و مطفو گردد و فم معده بسبب شدت حس خود از حدت ماده متاذی شود و طبیعت آنرا بقی دفع کند و بعضی را از انها وجع بنزول طعام ساکن میشود نه بقی و ازین هردو فریق و بعضی وجع مدت طویل باقی میماند و بقی و بنزول طعام ساکن نمیشود مگر بعد مدتی و این صعب باشد و بعضی کسان باشند که در معده ایشان وجع یا حرقت شدید وقت گرسنگی حادث می شود و چون غذا خورند ساکن میگردد و سبب اول یعنی آنانکه عارض میشود ایشان را وجع بعد خوردن طعام انصباب سوداء از طحال بسوی معده است و سبب ثانی یعنی آنانکه عارض میگردد ایشان را وجع بر گرسنگی انصباب صفرا است بسوی آن از کبد و گاهی وجع قوی در معده از دیدان میباشد و اسباب تولد دیدان در علاج امراض معده یعنی مسطور شده و گاهی در معده از سقطه بر آن یا ضربه که بر آن واقع شود و یا از ضعف آن عارض میگردد و بعضی

کسان را شدت حس معده آنها و اتفاق انصباب خلط مراری بسوی آن سبب وجع عظیم میگردد که گاهی غشی حادث میکند و گاهی از شرب آب سرد خصوصا بر خلو معده
وجع با تلق و فریاد حادث میشود بسبب تکثیف و قبض و جمع اجزای معده و ایذای آن بکیفیت آب خاصة که معده قوی الحس یا ضعیف باشد و گاهی
و فقه هلاک میگردانند بنا بر تادیه وجع بسوی قلب و گاهی وجع منحدر میگردد و قولنج حادث میکند و کسی را که وجع معده طول کشد و ران خوف ورم معده است
و در حوال منذر با ختناق رحم باشد و وجع فم معده در حوال السیار میباشد و بقراط در کتاب موت سریع گفته که چون در وجع معده بر پای راست چیزی
شبیه به نفاخه خشن ظاهر شود و صاحب او در روز بیست و هفتم هلاک گردد و هر گاه این بهم رسد او را اشتهای اشیای شیرین میشود و آنرا وجع شکم باشد و در ابروی
او آثار و بثور سیاه شبیه به باقلا ظاهر گردد و بعد از آن قرحه شود و تا روز دوم یا زیاده از آن سبات عارض گردد و هلاک شود و این انسان را سبات و کثرت نوم
ابتدای مرض وی می نماید و گاهی مجتمع میشود در معده مواد مختلفه بنا بر آلام که آنرا بهم رسد لیکن اختلاف این مواد و کثرت آن گاه ورم از جهت الم می آرد
پس هر گاه ماده موذی و رطوبت غلیظ جمع گردد وجع حادث شود و کذلک اگر معده چیزی از این اخلاط مختلفه تشربت کند از آن الم شدید حادث گردد و سردی
دست و پا در وجع معده روی میدهد و طبری گوید که گاهی بمعده درد حادث میشود بغیر فساد طعام و نه تهوع و نه قذف بود و نوعی که صاحب او خیال میکند که گویا
معده او می پیچد یا میفشرد و این علامت غریب است و سببش از نزول خلطها و دو عصبه نازل از راس بسوی معده میباشد **طریق تشخیص اسباب وجع**
معده باید که اولا از مریض بپرسند که درد هر وقت می ماند یا گاه گاه میباشد و گاهی نه اگر هر وقت بگوید اول حال کیفیت تناول طعام و کمیت آن بپرسند
اگر خوردن طعام موذی کثیر الکمیت یا ردی الکیفیت حار حریف لاذع یا حامض بیان کند سببش غذای موذی معده باشد و اگر خوردن غذای نفاخ
بگوید و با نفخ و تمدد و شکایت قراقر است و جشا و فواق و قراقر باشد و ایضا بعد استقرار طعام در قعر معده یا بعد غذای منفخ در جانب چپ بالای طحال درد خیزد و از
تمام آن موضع قراقر شود سببش ریاح باشد و الا علامات سوء مزاج ساذج و مادی که مسطور شده دریافت نمایند بعلامت هر نوع سوء مزاج که مدرک گردد
سببش همان نوع سوء مزاج باشد و ایضا هر گاه نشان سوء مزاج مادی معلوم شود حال لذع و التهاب معده نیز بپرسند اگر اقرار آن هر دو کند سببش خلط حار
تلخ یا شور باشد و اگر اقرار بصرف لذع بدون التهاب نماید سببش خلط حامض باشد و اگر آثار ورم و قرحه که مذکور گردد یافته شود سببش همان باشد و اگر با وجود
درد ضعف در هضم و فساد غذا او یافته گردد و تخفیف وجع بعد خوردن طعام و سکون آن بعد قی و عدم علامات سوء مزاج باشد سببش ضعف معده باشد و اگر
وجع یکسر از این علامات محسوس نگردد و [illegible] افعال معده جید بود و بهر اندک سببی چون بخار طعام و انصباب سوداء برای شهوت طعام ایذا یابد سببش قوت حس معده
باشد و اگر گوید که وقت خوردن طعام درد میشود لیکن وقت سکون درد بپرسند اگر گوید که بعد هضم غذا ساکن میگردد پس اگر آثار اجتماع رطوبات فاسده معلوم
یا علامات ریاح یا اورام یا قروح یافته شود سببش همان باشد و الا سببش ضعف معده باشد و اگر گوید که وقت هضم طعام درد میشود و بعد قی ترش ساکن میگردد
و با آن هضم ردی کرده سببش [illegible] انصباب سوداء باشد اگر طحال با آفت بود و الا اخلاط سوداء و صفرای مرکب یا بلغم حامض باشد و اگر مریض بیان کند که در هنگام
خلو معده درد میشود و بعد تناول طعام ساکن میگردد و درین صورت حال سوزش فم معده در حالت خلو معده از طعام بپرسند اگر اقرار آن کند پس اگر با آن تلخی دهن
و خروج صفرا بقی و انتفاع از ترشی و دیگر علامات صفرا یافته شود سببش انصباب صفرا از جگر به معده باشد و درین صورت اگر درد مائل بجانب راست باشد
بر مشارکت غشای مجلل کبد دلالت کند و اگر آثار سوداء مدرک گردد سببش انصباب سوداء و ترشی از طحال بر فم معده باشد و الا سببش غلبه ریاح و حرارت
خلو معده باشد و آنجا که تقدم ضربه و سقطه بر معده معلوم گردد سببش همان باشد

علاج کلی وجع معده

چون معده عضو مشارک و محل طبخ غذا است و آفت وی سرایت باعضای دیگر می نماید و موجب بلیات میگردد در علاج درد آن تجمل و تساهل روا ندارند که بسبب مشارکت دل و جگر
هلاکت میگردد و چون سبب درد معده [illegible] و ورم و قرحه [illegible] نماید و [illegible] سکنجبین بگلاب یا آب گرم آمیخته نوشیدن در اکثر اقسام درد معده
مجرب است و بقول جالینوس [illegible] تسکین درد میکند و اسهال [illegible] را قلع می نماید مگر قروح و ورم را گویند که طلای [illegible]

بزرالبنج و دارچینی و زنجبیل با عسل بر معده در انواع درد معده اثر تمام دارد و کذا جدوار و صبیل دو دانگ سائیده در جلاب گرم چند روز نوشیدن و از علاجات آن استفراغ بدن بحقنه‌هاے موافقه بعد وقوف بر مزاج علیل و مقدار اوست و حقنه لین باشد نه قوی و اصلاح غذا و اختیار افضل آن حتی الامکان و تخفیف آن بعد از آن معالجه الم حسب سبب نمایند و بدانچه مسکن وجع باشد ضماد کنند مثلاً بزر کتان سه درم زوفای رطب و دو درم سائیده در قیروطی که از روغن سفرجل ساخته باشند آمیخته بر معده ضماد سازند و تغویق معده بروغن سفرجل نهار مزیل وجع است و گویند که اگر درد وجع معده از صعب گردد بر محل معده اسفنج مبلول بسرکه گرم نهند و بلع بندقه اسرب برای وجع مزمن مجرب نوشته و کذا تعلیق مرجان در گردن و کذا شرب و تعلیق کهربا نافع وجع معده است و تعلیق سنگ یشم و امساک آن در دهن برای وجع معده مجرب سویدی است و فی خبر خیر البشر الصلوة تشفی من وجع البطن مطلقاً

علاج درد معده از ریاح

هرچه در علاج امراض معده از ریاح مسطور شد استعمال نمایند و جوارشات کاسر ریاح مثل کمونی و فودنجی و فلاذیقون و مانند آن تنها یا با شیره بادیان ناشته و گلقند چهار توله و گلاب نیم پاو نیمگرم بدهند و کمادات محلله نافع است و مصطکی دانه هیل هر واحد یک نیم ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته و یا بهلیله مربی آمیخته بخورند و گلقند در عرق هیل پنج توله حل کرده بنوشند و یا زیره سیاه یک نیم ماشه سوده بگلقند آمیخته بخورند و مصطکی سه ماشه سوده بروغن بابونه یک توله آمیخته نیمگرم بر معده مالیدن فی الفور تسکین درد می نماید و پودینه و کندر و مصطکی و زیره خائیدن و آب آن فرو بردن ریاح معده را دفع کند و کذا مصطکی در برگ تنبول بجای فوفل خورانیدن یا مصطکی نیم درم سوده بگلقند ده درم سرشته بخورند و بالایش ده درم صعتر فارسی جوشانیده صاف نموده بنوشند و اگر بزرالبنج سوخته برابر آن زنجبیل و دو وزن آن دارچینی گرفته سائیده بعسل سرشته بقدر یک درم بلیسانند در رفع درد معده ریحی و بارده مجرب بلا تخلف است و حب تنکار و سفوف نمک نیز درین باب مجرب مولف و سفوف نانخواه و حب هندی و حب حلتیت و عرق پان و [illegible] و معجون نمرود و حب بادکوله و معجون کاسر ریاح و معجون قولنج نیز مفید و این سفوف درین باب مجرب زراوند مدحرج تخم سداب نانخواه تخم شبت پودینه خشک جند بیدستر کوفته بیخته بقدر حاجت استعمال نمایند و آنجا که با وجود برودت و ریح معده طبع قبض بود از سکبینج و صبر و مقل و غاریقون مساوی حبوب ساخته دو درم با آب گرم بدهند که مجرب است و کذا دو ادای عصارهٔ ریوند و حب نارمشک و حب مبارک و سفوف سنا مجرب و خیارلوا در گلاب جوشانیده نافع و کذا انیسون بگلقند یا عسل و کذا مصطکی بعسل معمول است و حلتیت چهار حبه در پنبه نهاده بر آتش بریان کرده بدهند و از مغز تخم معصفر یک توله در آب شیره کشیده دو توله شکر سرخ آمیخته بطریق حریره پخته نیمگرم نوشیدن نافع است و دیگر کاسر ریاح مثل عنبر و جدوار و مومیائی و دارشیشعان و اذخر و [illegible] و دارچینی و سازج هندی و هیل استعمال کنند و نهادن محجمه ناری در اسرع سریع الساعت است و بادیان بادرنجبویه نانخواه هر یک هفت ماشه گلقند دو توله جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای ریح غلیظ محتبس در طبقات معده و قولنج نافع است و آنجا که مادهٔ ریحی غلیظ تر باشد اول به تنقیه حقنه عمل آرند یا مسهل بلغم و حب سکبینج که مذکور شد بدهند بعد از آن اشربه محلله بکار برند زیرا که درین حالت اگر بے تنقیه چیزی مسخن و محلل بدهند ماده را حرکت داده ریح زیاده کند و کمونی کبیر بعرق تنبول یا عرق نانخواه یا عرق حیات استعمال نمایند و نمک سلیمانی فائده معتدبه میکند و اگر بعد [illegible] معالجه [illegible] کنند سنای مکی پنج ماشه تمر هندی موصوف سه ماشه کوفته بیخته در گلقند دو توله آمیخته همراه عرق بادیان بدهند و روغن بید انجیر مالند اگر فائده نشود روز دیگر مسهل از عنب الثعلب بنفشه گل سرخ مویز منقی پرسیاوشان کاسنی بادیان بیخ بادیان سنای مکی جوشانیده مغز فلوس گلقند شکر سرخ داخل کرده روغن خروع آمیخته دهند و بجای آب عرق عنب الثعلب و نخود آب بدهند و بدیگر شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث هر یک پنج ماشه در عرق بادیان برآورده گلقند شربت دینار داخل کرده بنوشند و این نطول نمایند گل بابونه برگ شبت هر یک یا و سیر تخم خربزه تخم شبت تخم معصفر در آب بست آثار جوشانیده نطول نمایند و نقل بر بندند بالجمله درین نوع ریاضت هنگام خلو معده نیز مفید شناسند هرچه در علاج وجع بارد معده بیاید بکار برند و در درد معده که در خلو شکم بسبب غلبه ریاح افتد بسرش نیز تنقیه رطوبات غلیظه و تقویت معده است و آنجا که [illegible]

وسوء نفس هم رسد و شربت بسلام گردد و فصد نمایند ایضاً اگر ورم معده در دو بود و هنگام آروغ آواز طنین در گوش آید و مس هم گرفته باشد و اول بول و در اضلاع
بود بعده بمعده آید و درد از هم باشد بدانند که این مرض فراق ست شیره بادیان شش ماشه در آب برآورده گلقند با لیده صاف کرده دادن مفید بود و اگر
قبض بسیار باشد گلو لنجی وقت شام همراه آب تازه بخورند و اکثر ادویه مرکبه یونانیه که در وجع معده ریحی مستعمل ست جوارش کمونی کبیر معمول حکیم
علوی خان از برای سردی معده و درد و نفخ آن و آروغ ترش و فواق امتلائی و شهوت کلبی و قولنج ریحی استسقای طبلی و سردی انثیین و
قیلهٔ ریحی و تپهای بلغمی و سوداوی زیره سیاه مدبر بریان نیم رطل فلفل سیاه دو تولهٔ نه ماشه برگ سداب و رسایهٔ خشک کرده سلیخه سیاه دارچینی قرفه
حب بلسان مصطگی رومی سنبل الطیب هر واحد یکدرم بورهٔ ارمنی دو و نیم درم کوفته بیخته عسل مصفی سه چند ادویه بقوام آورده اول بوره داخل کرده
بر هم زنند پس ادویهٔ دیگر آمیزند شربت یکمثقال جوارش کمونی الترایفیت شاه ارزانی مقوی معده و قلب و دماغ و ملین شکم و ادامت آن مفید
درد معده و قولنج و دوی دارچینی بورهٔ سرخ هر یک پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه هر یک هفت درم سداب خشک پانزده درم زنجبیل قرنفل چهل درم زیره
کرمانی مدبر پنجاه درم هلیلهٔ مربی از تخم پاک کرده شصت درم گلقند صد درم مربیات و گلقند را بکوبند تا همچون معجون شود و ادویهٔ دیگر کوفته بیخته با آن بسرشند
و اگر قوام نرم خواهند قند سفید یا عسل سفید بالمناصفه بقوام آورده اضافه نمایند شربت از چهار درم تا شش درم و راقم گاهی زنجبیل و هلیلهٔ ساده یعنی غیر
مربی گرفته و تربد موصوف هموزن هلیله افزوده و در قند سه وزن ادویه معجون ساخته و انتفاع یافته جوارش کمونی مسهل معمول در درد معده و ملین
طبع و مزیل نفخ و قولنج و مداومت این در ازالهٔ اوجاع معده و قولنج دوری بمقداری که هر روز یک مرتبه اجابت بفراغت آید مع پرهیز از بقولات
اشیای مولد ریاح تجربه رسیده سنبل الطیب عود بلسان دارچینی سلیخه حب بلسان هر یک دو مثقال روغن بادام چهار مثقال بورهٔ ارمنی ده درم فلفل سیاه
سی درم برگ سداب زنجبیل هر یک چهل درم زیرهٔ سیاه صد درم تربد سفید خراشیده مجوف هموزن کل ادویه عسل سه چند همهٔ ادویه عسل را بعرق بادیان
قوام نموده ادویه کوفته بیخته ضم کنند خوراک از نیم تولهٔ تا یک تولهٔ تا یکنیم تولهٔ برای قوی مزاج مجرب ست جوارش پودینه نافع درد ریحی معده برگ پودینهٔ
خشک شش درم زنجبیل نانخواه زیرهٔ سیاه هر یک سه درم دانهٔ الایچی کلان بادیان فلفل گرد هر واحد دو درم قند سه چند جوارش فنداد یقون
برای درد معده و پشت و ضعف معده که بسبب سردی آن تولید ریاح در آن بسیار باشد و ضعف جگر بارد و استسقای طبلی نافع زنجبیل سنبل الطیب
هر یک سه درم مصطگی رومی نانخواه انیسون هر یک دو درم تخم کرفس پودینهٔ خشک هر یک دو و نیم درم زیرهٔ سیاه حب بلسان قرفه هر یک
یکدرم سادج هندی نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند خوراک یک مثقال حب تنکار برای درد معده و گرانی شکم و آوردن اشتها معمول ست
تنکار دو درم بزرالبنج دو و نیم درم فلفل سیاه دوازده درم صبر سقوطری شانزده درم کوفته در آب گهیکوار کهرل کرده حب بقدر نخود بندند جهت تحلیل
ریح و مواد دو سه حب بدهند و اگر رفع قبض مطلوب بود زیاده دهند مداومت این حب ریح را بالکل تحلیل می نماید و کلانی شکم و نزله بیکند حب
مبارک دافع درد شکم و رافع قبض و جهت کسی که از مسهل متنفر باشد و برای تدارک قبض و حمل مسهلات معمول اخراج مواد غلیظ کثیر بسهولت کند فلفل دو
ماشه بادیان انیسون هر یک سه ماشه گل بنفشه شش ماشه پوست هلیلهٔ زرد شش ماشه سبز تازه هر یک یک تولهٔ برگ سنای حجازی ترنجبین گلقند هر یک دو تولهٔ
اجزای کوفتنی را کوفته بیخته با کشمش و گلقند بازیکه بندند تا حب توان بست جهت قبض دائم استعمال نمایند تا یک تولهٔ و جهت اسهال دو تولهٔ معمول ست
و گاهی تربد موصوف شش ماشه و زنجبیل زرد یا شه افزوده شد و حب جالینوس که دافع درد و پری معده و اخلاط فاسده از معده است و
اسهال می آرد و در هر وقت مفید ان وادکل سرخ سه درم مصطگی چهار درم صبر هفت درم تربد سفید ده درم کوفته بیخته با آب برابر نخود بسازند و پانزده
حب با آب گرم وقت خواب بدهند حب بهاست نافع درد معده و هاضم زنجبیل بزر البنج سوخته هر یک دو درم فلفل دارفلفل تنکار هر واحد
یک درم نمک سیاه نمک لاهوری هر یک سه درم علیقت ربع درم بقدر بندق حب سازند و هر روز یک قرص حب تا دو شنبه کرسن
و مشک الاذفر سه درم و جهت تحلیل ریاح و قولنج معده و رفع قولنج و مغص یعنی درد معده که از تبعض باشد نهایت مجرب ست زنجبیل نفل

دارفلفل دارچینی فلفل سیاه مارمشک مصطکی هریک پنج ماشه سقمونیا قند سفید هریک هفت مثقال کوفته بیخته حب سازند بقدر نخود و بجهت حل قولنج نیم مثقال بخورند

نوع دیگر نافع درد معده و قولنج ریحی مغز تخم بید انجیر نمک سنگ سیاه حب ها هریک یکتوله انگوزه نیم توله آرد گندم نیم پاؤ داروها ساییده با آرد آمیخته در آب سرشته نان از یکطرف بپزند و از طرف خام بر موضع درد ببندند **نوع دیگر** که در اوجاع ریحی شکم معمول مؤلف ست زنجبیل تخم شبت نانخواه دارشیشعان وج زیرهٔ سیاه تخم کرفس نمک سیاه هریک دو درم حلتیت یک درم آرد باش سیاه پاؤ آثار بدستور نان پخته از طرف خام بروغن بید انجیر چرب کرده نیمگرم ببندند **دوای عصارهٔ ریوند** معمول در اوجاع شکم و مخرج اخلاط فاسدهٔ معده و جگر و سائر اعضا بآسانی و بحقیقه مجتبس و استسقا و یرقان را بسیار مفید و اکثر امراض بارد رطب و مانع و سینه و ریه و مفاصل وغیره را نافع ست عصارهٔ ریوند ترید موصوف هریک یکدرم گلسرخ چهار درم زنجبیل مصطکی هریک نیم درم شیرخشت ترنجبین هریک شش درم شربتی از یک درم تا سه درم بایدرقه مناسب این دوا اطفال و ضعیفان را مناسب نیست **روغن محلل** چون بر معده بمالند تحلیل درد و نفخ کند و نفع بقولنج و ریاح غلیظ می نماید و مجرب ست سنبل الطیب دارشیشعان بابونه برگ سداب تخم شبت شونیز مصطکی هریک یکتوله زیرهٔ کرمانی دو توله کوفته در یک آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند برابر آن روغن شبت سبز و روغن بید انجیر و روغن بابونه هریک چهار توله داخل کرده جوش دهند چون آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده عنبر اشهب یک ماشه حل نموده نگاه دارند وقت حاجت قدری گرفته نیمگرم بمالند اگر ریح غلیظ و درد شدید باشد وقت استعمال قدری جند بیدستر حل نمایند **سفوف نانخواه** که برای ریحی و درد معده و سپرز و تقویت هضم مجرب ست نانخواه تخم کرفس مساوی قند سفید هر دو کوفته بیخته دو درم بخورند **سفوف انار دانه** مفید درد شکم بادیان زنجبیل هلیلهٔ زرد نمک سیاه هریک نیم توله سنای مکی انار دانه هریک یک توله کوفته بیخته شش ماشه هر روز بخورند **سفوف سنا** لائق ثنا معمول بجهت اخراج اخلاط ثلاثه و درد شکم قولنج و قاتل کرم سنای مکی زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد نمک سیاه برابر کوفته بیخته از هفت ماشه تا یک توله با آب گرم دهند و با طفال موافق سن ایشان بدهند **نوع دیگر** جهت دفع درد معده و برای تقویت آن مجرب استاد مرحوم ست سنای مکی پنج توله مغز بادام یک توله مصطکی یک و نیم توله دانه هیل سه ماشه نبات هشت توله ساییده یک توله وقت خواب با آب گرم بخورند **سفوف نمک** تالیف مؤلف برای دفع درد و نفخ معده و اعانت هضم و اشتها عوض نمک سلیمانی باستعمال می آید نمک لاهوری نوشادر فلفل سیاه هریک یکتوله دارفلفل شش ماشه نمک سیاه سهاگه بریان هریک چهار ماشه انگوزهٔ بریان دو ماشه کوفته بیخته بدارند و بقدر دو ماشه بخورند **ضماد** که در دفع ریاح و درد معده و دفع غثیان و تهوع مجرب ست مغز نان خشکار پودینهٔ سبز هریک سه توله مصطکی سه ماشه زعفران یک ماشه همه را بسایند که مثل مرهم شود پس بر پارچه گذاشته بر معده گذارند **عرق تنبول** که جهت درد معده و قولنج ریحی و ریح البواسیر و ریح مفاصل بارد مجرب ست قرفه دارچینی قرنفل بسباسه جوزبوا بادیان دانه هیل زیرهٔ سیاه نانخواه پودینهٔ خشک هریک پانزده درم مشک یکدرم هلیلهٔ کابلی بلیله آمله شیطرج ابوزیدان هریک سه درم ریوند چینی فلفل دارفلفل زرنباد تخم کرفس سلیخه مصطکی هریک هفت درم برگ تنبول سی و دو درم گلاب یک من تبریزی آب باران سه من تبریزی بدستور عرق کشند پنج آثار **نوع دیگر** نافع درد معده و ریاح آن و هاضم و مشهی و معمول قرنفل گاوزبان بادیان سنبل الطیب سعد کوفی پودینه دارچینی گل سرخ خولنجان هریک پانزده مثقال نانخواه نیم رطل برگ تنبول نود و صد عدد وج خراسانی سادج هندی هریک هشت مثقال گلاب چهار رطل بدستور عرق کشند شربت تا چهار توله **نوع دیگر** بمنافع مذکور برگ تنبول پخته برگ پودینه گل گاوزبان هریک پاؤ آثار دانه هیل دارچینی نانخواه صعتر قرنفل خولنجان زنجبیل هریک نیم پاؤ گلاب چهار شیشه آب باران شیشه مشک دو ماشه جوزبوا پنج ماشه زعفران هفت ماشه شربتی هفت توله با جوارش کمونی کبیر **عرق حیات** که در وجع معدهٔ ریحی معمول حکیم اجمل خان ست برگ سنا سیزده و نیم توله صعتر نانخواه دارفلفل فلفل گرد سنبل الطیب بادیان الاچی کلان هریک نه توله ریوند خطائی خولنجان زیرهٔ سیاه هریک چهار و نیم توله وج مکی زرنباد تخم کرفس بهنگ کابلی هریک هفت توله بدستور عرق کشند شربتی از هفت توله تا نه توله باشد **عرق نانخواه** از حکیم ثناء الله صاحب که در اوجاع ریحی معده و امعا معمول ست نانخواه نیم آثار خولنجان زرنب زرنباد هریک پاؤ آثار گلاب شفته

بدستور عرق کشند شربتی از سه تولہ تا شش تولہ **عرق دارچینی** محلل ریاح و مقوی معده و باه و مفید نجیر از مجربات استاد مرحوم دارچینی چهار دام قرنفل نانخواه انیسون بادیان هر واحد دو دام گل بابونه تخم کرفس هر یک یکدام مشک یکمثقال زعفران دو مثقال شب چهار آثار آب تر کرده صبح مشک و زعفران بر دہن نیچہ بسته بقدر دو آثار عرق کشند **کماد** نافع درد معده کنجد سیاه نانخواه پوست بلیله زرد نمک شور ساییده بسرکه آمیخته در پارچه بسته بگرم تکمید کنند **ایضاً** جهت تسکین درد معده و امعاء و جگر و گرده و سپرز و جمیع اعضا نافع و سریع العمل و قولنج را بغایت مفید بابونه گل سرخ حلبه تخم کتان تخم شبت سبوس گندم نمک اکلیل الملک جمله یا هر چه بهم رسد بجوشانند و در مثانه گاو انداخته تکمید کنند و اگر اسفنج یا نمد بدین آب تر کرده بر عضو نهند قوی تر باشد **ایضاً** که در تحلیل ریاح معده و وجع آن بغایت مفید است که گاذران از آن پارچه می شویند زنجبیل نانخواه نمک سیاه زیره سیاه افسنتین پودینه خشک هر یک بقدر مناسب باهم آمیخته تکمید نمایند **معجون کاسر ریاح** که در فوائد مثل کمونی ست زیره سیاه زنجبیل پودینه خشک هر یک دو جزو صعتر مصطکی دارفلفل نانخواه هر یک یکجزو عسل چند **معجون** دافع ریاح معده و مفید بدرد آن و هاضم طعام زنجبیل برگ پودینه زیره کرمانی بادیان دانه هیل صعتر هر یک دو درم انیسون نانخواه فلفل گرد دارفلفل تخم کرفس مصطکی هر یک یکدرم کوفته بیخته بیک چند مویز منقی سوده بیشتر اعده بدو چند ادویه گلقند جوش داده بقوام آورده آمیز ند **ذکر ادویه هندیه** نافع درد معده ریحی **حب هندی** که جهت ریاح معده عجیب التاثیر است زنجبیل دو دام سهاگه بریان پوست بلیله زرد نمک لاهوری هینگ هر واحد یکدام کوفته بیخته بآب بیخ و یا برگ سهجنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک حب **حب صبر** دافع قبض نافع درد شکم و پهلوی ریحی ست صبر و صعتر هر یک شش درم فلفل سیاه مغز تخم هنگوٹ هر یک یکدرم کوفته بآب لیمون کهرل کرده مقدار نخود حب سازند و چهار حب بآب گرم بخورند دیگر کچلون یک جزو مغز کنیتها دو جزو فلفل سیاه بقدر ربع الکل ساییده چها بقدر فالسه بسته تا سه حب بدهند دافع درد معده و هاضم و مشهی و محلل صلابت معده و طحال ست **سفوف هندی** نمک سنگ نمک کالا نمک سونچر یا نمک سانبهر نمک پوست هلیله احمد دار فلفل جواکهار زنجبیل هر یک چهار درم انگوزه بریان یکدرم کوفته بیخته دو درم بخورند که درد و نفخ را مفید است دیگر نافع درد شکم و دافع ریاح تیزپهلا ترکهٹا انگوزه نمک سنگ فلفلمول اکلیل الملک چیتا و چاب دکنی کوفته بیخته از یکدرم تا دو درم بخورند **ضماد** برای درد شکم و رفع نفخ شکم بادیان برابر ساییده و یا تریلی بآب ساییده نیم گرم بر شکم ضماد کنند دیگر که برای درد شکم اطفال و قبض مفید بود هینگ ترکهٹا نمک سیندهه ایلوه کوفته بیخته با بول گاو خمیر کرده بر شکم طلا نمایند **عرق پان** نافع درد معده مقوی و هاضمه برگ پان صد عدد تیجپات دانه الایچی سفید کوفته هر یک نیم پاو سنبل الطیب جواین بادیان هر احد چهٹانک سه برگ پودینه خولنجان کوفته نر کچور کوفته هر یک دو دام و در پنج آثار آب تر کرده صبح برگ پان آمیخته عرق کشند **ضماد** نافع درد شکم بیکپا بوره سرکه سرشته بصره بسته تکمید کنند **اقوال البعض** **فاضل** شیخ بقا که اوجاع معده بارد ریحی اگر خفیف باشد تسکین آن بتکمید بجاورس و محاجم ناری خصوصاً وضع محجمه بزرگ بر موضع وسط شکم محتوی بر سره از هر جانب آن بنهاید و باید که محجمه یک ساعت بدون شرط بر آن موضع بگذارند که تسکین عجیب فی الحال میکند و شرب شراب صرف و تمریخ بادهان سخنه مسکن اوجاع صعبت و زاد و ند طویل در تحلیل اوجاع شدید ریحی سخت سود مند ست و همچنین جند بیدستر اگر بسرکه ممزوج بنوشند و یا تکمید شکم از ان بازیت کهنه نمایند و شراب صرف و خواب و ریاضت بر خلو شکم تحلیل ریاح می نماید و اگر حاجت بادویه قوی افتد هر چه در علاج نفخ بیاید استعمال نمایند و اگر وجع از ریح محتقن در معده و متصل بدان باشد حب لغاره و زیره بریان آنرا نفع می بخشند و اگر وجع از سودای نفاخ باشد باید که تکمید بقدری شب و زاج سوده بسرکه ترش و ایضاً بشاخهای شبت سوده نمایند **ایلاقی** **و جرجانی** گویند که از اغذیه منفخه و مرطبه احتراز نمایند و رعایت ترتیب طعام و ابازیر محلله چون دارچینی و زیره و کرویا و صعتر و سیر و انگدان و رازیانه داخل نمایند و فم معده و عضلات شکم را بروغن گرم بمالند و حقنه بکار داده که در آن کرفس و بادیان و زیره و انیسون و دوقو و فطراسالیون و کاشم و حب الغار و جند بیدستر داخل کرده باشند بعمل آرند و اگر گمان ورم شود ادویه حاده استعمال نکنند و بادویه حاره ملینه مثل شبت و بابونه و بیه لط و ما کیان حقنه کنند و اگر درد صعب نباشد تکمید بارزن و گاورس کفایت کند و نمک گرم کرده ریاح غلیظ را بشکند و نصب شیشه یا کدو با آتش بر ناف تسکین درد فی الحال می نماید و جلاب گرم که در آن انیسون و مصطکی و صعتر و مرزنجوش جوشانیده باشند بنوشند

واگر یک مثقال کرویا خائیده بران جلاب گرم بیاشامند سود دهد و اگر ماده ریح غلیظ باشد نوشیدن اشربه حاره نشاید و اول بحقنه تنقیه کنند بعد ازان ادویه
محلله بنوشند و تمریخ معده نمایند بروغن سنجبیر و روغن حب الغار و روغن سداب که دران جند بیدستر و فطراسالیون و زیره و سداب و حب الغار جوشانیده باشند و اگر
این ادویه بشراب جوشانیده صاف نموده بوزن ثلث آن شراب روغن داخل کرده باتش نرم بپزند تا شراب دور و روغن بماند صواب باشد و اگر نفخ سوداوی
بود بسرکه که دران کرفس و سداب و شبت و مرزنجوش و دوقو و حب الغار و بابونه و جعده پخته باشند تکمید نمایند و فنداذیقون و سنجرینیا و ناتخواه که کسر ریاح کند و تریاق
کبیر و مثرودیطوس درین باب بحقنه نافع ست و این معاجین بعد تنقیه دهند و ابتدا بحقنه پس مسهل کنند و طبیخ پودینه دشتی و طبیخ خولنجان و معجون خیارشنبر و
معجون حب الغار و معجون ابهل و جوارش کمونی و جوارش انجدان نافع ست و استفراغ بحب ایارج و سکبینج صواب باشد و نسخه آن در ذیل علاج مسطور شد صفت
معجون حب الغار که ریاح را بشکند حب الغار هشت درم برگ سداب پنج درم ناتخواه زیره شونیز کاشم فطراسالیون بادام تلخ فلفل دارفلفل مرج
پودینه دشتی هریک سه درم جندبیدستر جاوشیر سکبینج هریک دو درم همه را حسب دستور بسرشند شربتی سه درم صفت معجون ابهل که ماده بارده و ریاح را
تحلیل کند ابهل ناتخواه زیره هریک برابر بگیرند و بعسل بسرشند شربتی مثقال صفت جوارش که ریاح را تحلیل کند فلفل دارفلفل جوزبوا هریک
پنج درم زنجبیل خولنجان هریک ده درم کندر شصت درم شکر عسکری شصت درم همه را در عسل بسرشند شربتی سه درم صفت جوارش انجدان
فلفل دارفلفل هریک پنج درم ابرسا و زنجبیل هریک شش درم انیسون بادیان مصطکی هریک دو درم انجدان پانزده درم ناتخواه کرفس هریک دو درم همه را
کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی دو درم و کمونی در عینا نافع ست و شراب کهنه مفتح شده دکاسر ریاح ست و اگر طبیعت نرم باشد دو درم حب الرشاد
بریان نیمکوفته با آب نیمگرم بدهند و اگر طبع خشک باشد یک درم حب الرشاد و یک درم تخم کرفس در شراب جوشانیده بدهند و بسر صبح اندک کندر و زیره خائیدن خصوصاً
قبل از طعام تا معده را گرم کند و آروغ آرد سود دارد و بسیار باشد که مزاج اصلی صفرا باشد و سوء مزاج غریب بارد و از آن باشد پس ریاح و قراقر و تشنگی شکم
گردد و تدبیر آن است که قبل از خوردن طعام ده درم شراب کهنه بنوشند و در طعام ابازیر کنند داخل کنند و بسیار باشد که چیزی سرد خلط رقیق و بلغم شور ساکن دارد
و از تحلیل منع کند و بدان سبب ریاح ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم است و سردی نفع بخشد و حال خلاف آن باشد و ایضاً اکثر چیزی گرم تجربه زیاده تحلیل
کند و ریاح بشکند و گمان شود که مزاج سرد است و گرمی سود نموده و حال برخلاف آن بود پس بر طبیب واجب است که در علامات دیگر تامل نماید و اعتماد بران کند
و برچنین منافع کاذبه فریفته نشود که اگر بعضی عوارض زائل شود و یا انتفا لیکن بحسب ذات ضرر خواهد نمود مصنف حاوی و ترویح گوید که علاج بعضی
کسر نفخ و تجویه تنهم ست و هر صبح جلاب با دیان و انیسون هریک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و کندر و مصطکی بخایند و غذا نخود آب طعام فاضله طیور
سازند و دران سداب و ثوم اندازند و جوارشات کاسر نفخ مثل کمونی و اطریفلات و زنجبیل مربی و تریاق اربعه بخورند و تکمید معده بجاورس و سبوس و
نمک نمایند و گرسنگی و ریختن آب گرم بر معده یا نطول که دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش و شاهسفرم و نمام و غیره حشایش لطیفه جوشانیده باشند
نافع ست و این سفوف انیسون بادیان هر واحد سه درم ناتخواه یک درم کرویا یک درم شکر سفید مثل همه کوفته بیخته صبح بخورند و روغن مصطکی بر معده
مالند صفت آن بگیرند روغن کنجد یا زیت ربع رطل و مصطکی سی درم و همه را باتش ملائم و نیک متصاعد بپزند تا آنکه مصطکی در روغن بگدازد پس
از آتش فرود آرند صاحب شفاء الاسقام گوید که تکمید بسبوس و خرقه مسخن و جاورس مع نمک دریا فست و شرب آبی که دران عود و مصطکی
جوشانیده باشند و ترک شرب آب سرد بر طعام و خوردن جوارشات کاسر ریاح و استعمال سفوف اصول و سفوف حاکمی و حکیمی بطبع کندر و کمون و حل
طبیعت بحقنه نمایند و باقی علاج درد معده بارد کنند و استاد من امر می نمود بگلقند مزعفر با انیسون و مصطکی مسحوق یا با انیسون شده بآب گشکر
و ضماد سنبل و زرورد و جاورس با آب قرنفل سرشته باندک مشک عود و گیلانی میفرمود لیکه از آنچه معالجه بدان کرده می شود و ترک اغذیه نفاخه
و استعمال آروغ قبل طعام بخاییدن کندر و زیره و ریاضت قبل طعام و تکمید موضع بجاورس یا نمک مسخن و حجامت ناری و شرب شراب
مطبوخ دران زیره و انیسون و تخم کرفس و ناتخواه مساوی ست و از آنچه تحلیل ریاح میکند ایلست که خولنجان سکبینج سرشته حبها ساخته

یک مثقال با آب گرم بخورند یا بگیرند خولنجان سائیده بعسل سرشته صبح و شام بقدر جوز خورند و اگر طبع قبض باشد حب ایکلیج دو درم تا سه درم با آب نیمگرم بدهند و اگر از
شرب ادویه طبع کراهت کند تربد بیکپنیم درم سقمونیا یک قیراط با پنج درم گلقند سرشته و با پنج عدد بادام و ریاون سائیده با جلابی که دران بزوری جوشانیده باشند
بخورند که اسهال صفرا و بلغم نماید و ایارج فیقرا مسهل و مسکن وجع ست و اگر طبع نرم باشد یک درم حب الرشاد با آب گرم بدهند و فلافلی و کمونی و فودنجی و غیر آن
که در قول ایلاقی گذشت همه نافع ست و تقدم استفراغ بر شرب معجونات واجب ست و از انچه محض ریحی را نافع بود انیست که بگیرند سه درم حب الغار و
نمایند آب و فرو برند و همچنین زیره بریان کوفته و ایضاً تضمید به حب الغار سائیده بشراب سرشته و ایضاً نفع میکند آنرا اسداب و فلفل و مرو یا نانخواه بقدر یکمثقال
و این سفوف عود رطوبت معده و ریاح غلیظه را سود مند عود و مصطکی کبابه قرنفل هر واحد نیم درم سکر یک مثقال نبات سفید سی درم شربت هشت درم این
حقنه محلل ریاح ست زیره شونیز نانخواه سداب هر واحد یک جزو فلفل ربع جزو در آب هفت چندان بجوشانند تا آب سرخ گردد و بران نصف وزن
آن روغن ریخته بپزند تا آب برود و روغن بماند بدان حقنه کنند و این شیاف نیز همین اثر دارد شونیز سرخ راسن خشک قشور کندر پودینه جند
بید ستر جاوشیر شیاف ساخته تمام شب بدارند و این قرص وجع معده را که از ریاح غلیظ باشد نافع ست پوست بیخ کبر و قسط شیرین و مر و
جند بید ستر حب الغار حب بلسان مغز بادام تلخ فلفل قرص ساخته یک مثقال بخورند و سویدی از تمیمی و ابن سمجون و غیر آن نقل کرده
که شرب افسنتین و کاشم هر واحد مسکن وجع معده کائن از ریح غلیظ ست

علاج درد معده از فساد غذای موذی

هرچه در علاج امراض معده از فساد غذا مسطور شد بعمل آرند و بعده نظر کنند اگر سبب وجع کثرت مقدار طعام باشد چند روز تقلیل غذا کنند و اندک اندک
چند بار متفرق خورانند و آنجا که رداءت کیفیت غذا سبب درد بود اغذیه صالح الکیفیت مناسب حال معده دهند و ایضاً اگر درد بالای ناف باشد و ثقل
طعام و مواد در معده محسوس شود قی با آب نمک کرده مسهلات مناسبه سنای مکی گلقند شربت دینار و غیره باید داد و اگر مواد نباشد بعد قی تقویت معده
بگلقند و عرق بادیان و گلاب و غیره می باید کرد و یا بعد قی مصطکی سه ماشه سوده در گلقند یک توله آمیخته بخورند و بالایش شیره انیسون هفت ماشه بادیان نه ماشه الائچی
کلان پنج عدد در گلاب نیم پاو برآورده نبات سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد زیر ناف باشد مسهلات واجب ست و قی هرگز نباید فرمود و ایضاً جهت
درد معده بعد شود هضم و تخمه مصطکی عود پودینه خشک هر یک نیم ماشه جبل ریائی دو سرخ سوده بگلقند دو توله سرشته تناول نمایند بالایش شیره بادیان شیره
انیسون هر یک چهار ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دو توله بنوشند و این مطبوخ نافع درد معده و هیضه بلغمی ست عود غرقی زیره کرمانی هر یک دو
مثقال پودینه بادیان سنبل نیم کوفته هر واحد یک و نیم مثقال انیسون تخم کرفس صعتر فارسی هر واحد یکمثقال قرنفل هفت عدد نانخواه مصطکی هر یک نیم درم
گلقند سه توله همه را در چهار آثار آب بجوشانند هرگاه دو آثار بماند صاف کرده بقدر پاو آثار بنوشند و بعد سه چهار گهڑی باز بنوشند و اگر تشنگی غالب بود گلاب آمیخته
نوشیده باشند و گاهی برای درد با تخمه اول مسهل سنای مکی چهار ماشه سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش شربت دینار سه توله در عرق عنب الثعلب پنج توله
گلاب چهار توله حل کرده برای نوشیدن میدهند در روز دیگر برای تقویت معده و جگر و ادرار تصفیه بعرق شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی
شش ماشه گلقند دو توله و روز سوم لعاب گل خطمی سفید سه ماشه شیره زیره سفید چهار ماشه شیره خارخسک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله برای
ادرار رطوبات میدهند و اگر بعد علاج تخمه درد و قبض باقی بود سنای مکی چهار ماشه بگلقند توله سرشته خورده عرق عنب الثعلب بنوشند و اگر درد و قبض بسبب
بواسیر بود مقل ازرق سوده یک ماشه با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش گل سرخ تخم کاسنی کوفته بادیان بسفایج فستقی هر یک شش ماشه بعرق
بادیان ده توله گلاب چهار توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده بنوشند و اگر برای مرد لحیم شحیم تخمه و درد معده عارض گردد گلقند سه توله بعرق
عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده بنوشانند اگر روز دوم روز شدت درد زیر ناف و قلقان بود معجون کمونی کبیر چهار ماشه شیره بادیان چهار
ماشه شیره خارخسک شش ماشه شیره زیره کرمانی مدبر بمیان چهار ماشه گلقند دو توله بدهند و سوم روز شیره زیره سفید چهار ماشه شربت دو توله دهند

واگر وجع بعد غذای غلیظ باشد شربت دینار بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب و گلاب گلقند داخل کرده بنوشند واگر با تمدد و بشدت باشد تا چهل دریائی
نیم ماشه بگلاب و عرق بادیان هر یک چهار تولہ سوده بدهند و صاحب ترویح گوید که اگر سبب درد معده تناول طعام موذی باشد قی و تنقیه معده از ان طعام
بنوشیدن آب گرم و روغن کنجد نمایند و اگر بران صعب باشد بحقنه تنقیه کنند و هر صبح اندک جوارش عود و جوارش مصطگی بخورند و غذای شوربا چوزه مرغ
باشد و گویند که اگر از خوردن چیزی تیز مثل تره تیزک درد معده عارض شود بالائی شیر گاو چهار تولہ نبات دو تولہ صبح بدهند و وقت دوپهر غذای شوربای
نخود با روغن بنان تنک هنگام سه پهر مسکه گاو سه تولہ مغز بادام پنج عدد نبات یک نیم تولہ و وقت شام غذا بدستور و در میانه روز انار شیرین لاتی
هر قدر که خورده شود بخورند که در یک هفته صحت می شود

علاج درد معده از حرارت معده

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار سادج مذکور شد بکار برند و گویند که رائب مبرد و کذا لعاب اسپغول برای وجع معده حار بسرعة الساعة است و یا
دوغ گاو باب غوره و یا آب ریباس یا آب ترنج بدهند و گلقند بگل سرخ و طباشیر بخورانند و ضماد گل سرخ صندل سفید آب بهی آب آس آب سیب
گلاب اندکی کافور نیز برای درد معده حادث از حرارت نافع و شیخ مسفر باید که آنچه از سوء مزاج حار باشد رائب البقر دوغ ترش و آب سرد با شاهمند
و چوزه مرغ و کبک و دراج بماش و کدو و خرفه و ماهی خرد مسلوق بسرکه بخورند و از اشربه سکنجبین و رب غوره و از ادویه قرص طباشیر سست و ضمادات مبرده
استعمال نمایند و اگر نحافت و ذبول بهبینند آبزنات استعمال کنند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و حریره های مسمنه لطیفه معتدله بخورند و قرص نیز
صاحب شفاء الاسقام می نویسند که تعدیل مزاج باشربه بارده مثل شربت حصرم یا شربت سیب ترش و شربت حماض یا رب و آب نبا یا شربت هندبا
همراه زیرنبا تنها یا با طباشیر و تخم خرفه نمایند و گاهی احتیاج باندکی کافور افتد اگر سوء مزاج حار مفرط شدید باشد و یا شربت لیمون و اقراص آن و شربت
زرشک باعصاره آن و یا گلاب یکی ازین اشربه یا نبکنه بدهند و شربت لیمو سفرجلی یا سکنجبین سفرجلی یا رمانی بلیغ النفع ست و خصوصاً چون
باوجع معده ذرب و ضعف هضم باشد و رائب حامض عظیم النفع ست خصوصاً با طباشیر اگر حمای عفنی نباشد و گاهی کفایت می کند شرب آب سرد
بر نهار اگر سوء مزاج قوی نباشد و قرص طباشیر حامض یا کافوری بیکی ازین اشربه عند افراط حرارت بدهند و خصوصاً اگر با وجع اسهال صفراوی
باشد و اغذیه حصرمیه و رمانیه و زرشکیه و سماقیه و قرعیه با آب لیمو یا ریباج یا سکباج بخورند لیکن درین اغذیه نخود و اندکی دارچینی برای اصلاح
و تلطیف و اندکی مصطگی نیز داخل کنند و مویز با نار دانه بدهند با این طور که مبرد را کوفته با چوزه مرغ یا تخم بپزند و جمیع فواکه عطره بارده مثل سیب
امرود و سفرجل و زعرور و نبق و زیتون خام و ملح و حصاب شامی بدهند و از بقول کاسنی و کاهو و کشنیز بکار برند و کثرت تناول فواکه مذکوره
نکنند تا که وجع معده نفخ و غیره زیاده نماید و از اضمده سویق جو بگلاب و یا کاسنی بگلاب سوده و قطره سرکه آمیخته و یا زرورد و صندل شرب سیب
وگاهی با فزایش کافور پارچه بدان آلوده بر معده نهند و از ادهان روغن سفرجل یا روغن گل با اقاقیا محلول و یا روغن گل که دران
آب آس یا آب سیب یا آب سفرجل و چندان بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و سویدی گفته که شرب تخم حماض و کذا زهر علیق
کذا آب انار ترش و سویق و شرب و ضماد عصاره خوخ و اطراف نرم انگور و اکل کاهو بدون شستن آن و ضماد گل سرخ تازه و کذا نان
گندم هر واحد نافع وجع معده حار ست

علاج درد معده از خلط صفراوی

واین در حالت خلو معده اکثر عارض شود آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی گذشت استعمال نمایند و یا شیره آلوی بخارا شیره
زرشک در عرق قیاساً همراه سکنجبین شربت انار داخل کرده بدهند یا زرشک تمر هندی در عرق عنب الثعلب خیسانیده گلقند گلاب افزوده
بدهند و شیره خرفه سیاه هم درین نوع معمول ست و بعد از نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند و گلاب را گرم نموده پارچه بدان تر کرده تکمید کنند

و عود کنند مصطکی طباشیر هر یک یک باشه پوست بیرون پسته زرد و صندل سفید هر یک سه باشه کوفته بیخته روغن گل یک تولہ گلاب قدر حاجت آمیخته بر فم معده طلا کنند و در شدت حرارت کافور و آب سیب آب به اضافه نمایند که جهت درد معده حاره و حرقت فم معده نافع است و اغذیه تبرید شیء اصل کنند و در تعدیل مزاج جگر کوشند و اگر مناسب بینند فصد باسلیق دست راست نمایند و گویند که ضماد عصاره لسان الحمل و موم و روغن گل و کذا برگ عنب الثعلب و روغن آس و تمر هندی نیز طلا نمایند کذا فی الاطلاع ۱۲ ... بقول بوعلی سینا اگر وجع از خلط مراری حار باشد تنقیه آن نمایند و سکنجبین تلبیس که در ان مصطکی و افسنتین جوشانیده باشند استعمال کنند و تنقیه بالاستفراغ است که علاج استفراغ صفرا است لیکن اگر ماده در تجویف معده مصبوب باشد پس یا سهال مطبوخ فواکه یا آب انارین با هلیله زرد اگر ورم از منتشر باشد بعده تعدیل مزاج بدانچه در علاج وجع معده حار گذشت و کسی را که قی متعسر باشد بایس مسهل صفرا استفراغ نمایند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ تازه و تمر هندی هر یک ده درم در سه صد درم آب بجوشانند تا ثلث بماند و بعد صاف نموده در یکصد و هشتاد درم آن بیست درم ترنجبین داخل کرده و یک درم صبر مغسول اضافه نموده بیاشامند که تنقیه ماده منتشره بطبقات نماید انطاکی گوید که در وجع معده صفراوی اولی آنست که اول تنقیه نماید بعده تعدیل خلط بمضادات پس در حار ماء الشعیر و تمر هندی و آلو بخارا دهند و با غلبه رطوبت سماق و طباشیر و گل مختوم افزایند و مزورات حصرم یا سرکه یا لیمون دهند و تضمید گل سرخ و صندل و کشنیز و خرفه و عدس کنند و دوا که بجمیع امراض معده حار مجرب است دهند و آن در علاج امراض معده حار سابق مذکور شد ابو منصور گوید که بعد تنقیه صفرا یقی یا مسهل یا ماء الجبن غذیه بارده لطیفه مثل دراج و کبک و جوزه مرغ و تره خاله معمول با آب انار و آب غوره دهند و مانند آن دهند سکنجبین انار میخوش و آب آلو و نقوع مشمش بخورانند و این قرص مصلح وجع معده حار و مسکن تپ و تشنگی است طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هر یک پنج درم گل سرخ سه درم کافور و انگبی زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم با آب خرفه یا آب کدو قرص ساخته بعض اشربه مذکوره بخورند و معده را بپوست کدو و خرفه و برگ بید طلا و صندل سفید گلاب و کافور ضماد کنند و مغز خیار و انار ترش و شفتالو و آلوی بخارا و هر آنچه سرد و مطفی باشد بخورند طبری گوید که اگر با الم معده لسب عطش و حرقت دار آنها بخارا دهند لیکن قلت صبر بر اشیای بارد بالفعل باشد طبیب یقین کند که ماده صفراوی است و در علاج این اکثر اطبا غلطی میکنند زیرا که چون سوء مزاج حار می بینند بمطفیات علاج می نمایند و آن تبرید ماده در فم معده میکنند و الم می افزاید این وقتی نفع میکند که صفرا در فم معده متولد می شود هرگاه از بعض اعضا بسوی آن منصب گردد و یا مثل وصول غذا بآن اصل میشود تبرید فم معده نفع نمی بخشد بلکه طبیب حاذق ماهر در صناعت نظر بسوی قوت مریض و مزاج او و وقت و بلد و سایر قوانین فرموده بحقنه و مخرج صفرا تنقیه بدن نماید و چون ماده قلت و خفت یابد و طبیعت قوی گردد این مطبوخ بیاشامند تمر هندی منقی بیست درم ترنجبین صاف از خار پانزده درم آلوی بخارا عناب هر یک سی عدد کشنیز خشک ده درم تخم کاسنی هفت درم سپستان یک کف همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که یک رطل بماند بعده افشرده صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبر مالیده باز دوم صاف کنند و دو ثلث درم افسنتین رومی و دو دانگ حضض هندی و یک دانگ سقمونیای مشوی سوده در آب یا جلاب سرشته و در مطبوخ مصفی مالیده و هفت درم شکر داخل کرده نیم گرم بنوشند و دو پاسه بار بهیسان استعمال نمایند و بعض حذاق درین مطبوخ اندک هلیله زرد می افزایند و حذاق این درین مرض آب کاسنی موضوع در آفتاب که در ان افسنتین و برگ لبلاب انداخته باشند هر روز چهل درم با پانزده درم سکنجبین می نوشانند و آلو با هر روی جو بسیار لقوت علیل نظر می نمود و اگر قوت با استفراغ وفا میکرد بر مطبوخ مسطور اکتفا میفرمود و اگر قوت او ضعیف می بود نقوعے که در سوء مزاج حار می نوشانند لزوم شربا دمی نمود و تنقیه فم معده و سائر اعضا از صفرا باین طریق میکرد و شربت دردمکرر گاهی نمیداد و گاهی یکبار ابو القاسم بروی را درین علت شربت ورد نوشانید مرض او تخفیف یافت و بعد از ان بحسن تدبیر زائل گردید و طعام نداد و ماء الشعیر نوشانیده و ضماد فم معده او بلعاب بزرقطونا و آب سیب میخوش و آب سیاه و سک المسک و گلاب خالص نموده و گاهی در ان قدری حضض نکی افزوده پس مرض او زائل گشت و از ان شفا یافت و هم او گفته که وجع لفؤاد از نزول خلط حاد و عصب نازل از راس بسوی معده باشد تعطیس و دلک راس و تنقیه سر بحب ایارج بسرعت و سهولت زوال می پذیرد و اگر طبیب غلطی کرده علاج او بمعالجه غثیان و تهوع نمود لیساست که صورت غشی میگردد و اگر غلطی نکرده تنقیه راس ای بحب ایارج و حب صبر نمود و اگر

دربدن و فضول ظاهر گردد و بدادن حب قوقایا نیز باک نیست بسهولت زائل شود و درنفس تمام

علاج درد معده از برودت معده

هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج مسطور شد بعمل آرند و وضع محاجم ناری بر معده در اوجاع بارده معده منفعت شدید دارد و تسخین اطراف نیز مفید و گویند که دارشیشعان از یک مثقال تا دو مثقال را آب جوش شانیده با نبات نوشیدن برای دفع درد معده بارد بغایت مجرب ست و بعضی نوشته اند که یک درم دارشیشعان را در پانزده تولگ گلاب خالص بجوش شانند چون بربع ماند و تولگ شکر سرخ افزوده صاف کرده نیم گرم بنوشند و اگر یک درم آنرا با دو چند شکر سفوف ساخته بخورند و بالایش پنج تولگ آب نیم گرم نوشند نیز سریع الاثر ست و چند از تخم سعد یک درم با شربت عرق گاؤزبان و عرق بادیان یا عرق بید مشک گلاب و دو هفته نوشیدن در وجع معده بارده حاضر النفع ست و اگر زنجبیل مربائی نیز افزایند نفع آن تجربه رسیده و جوارش کمونی صغیر و جوارش جالینوس و حب هندی و دوا المسک جنطیانا و شربت عنبر نیز در دهبار و معده را نافع و اذخر با دیان صعتر ناخواه وج مساوی بآب خالص عرق کشیده نوشیدن برای درد معده که از سردی باشد و قولنج را نیز مفید ست و فودنجی و فنداد یقون و قرص سکبینج محمد زکریا نیز سود مند ست صاحب کامل مینویسد که این سفوفات برای اوجاع معده که از برودت باشد نافع ست بگیرند عود خام و مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و ساذج و جوز بوا هر واحد دو درم سعد و ناخواه و انیسون و تخم هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم همه را بار یک سائیده یک مثقال بشراب ریحانی یا بشربت سیب بخورند و ایضاً مصطکی سنبل الطیب قرنفل ساذج جوز بوا هر واحد یک درم تخم کرفس انیسون ناخواه زیره کرمانی پودینه نهری و جبلی هر یک سه درم جمله را باریک سائیده یک درم بشراب ریحانی بدهند و اگر بشراب انیسون دهند نفع بین نماید و این قرص نیز نافع آنست گل سرخ شش درم سنبل الطیب رب السوس هر یک سه درم مصطکی دو درم عود خام دو درم زعفران نیم درم باریک سائیده بشراب ریحانی سرشته قرص بوزن یک مثقال سازند و یک قرص با سکنجبین عسلی هفت درم بخورند و بعد آن گلاب که در آن قرنفل جوشانیده باشند بنوشند قرشی گوید که در وجع معده بارده معاجین و جوارشات مثل فلنجمشک و کمونی و سفرجلی قابض و جوارش تفاح و جوارش اترج برازیانه و انیسون و مصطکی و فلفل و سنبل و زنجبیل و قرنفل بدهند و گاهی برای تقلیل حرارت آنها برعایت حرارت کبد اگر معده یک حار باشد بعض اشربه بارده مثل سکنجبین سفرجلی ساذج یا شربت لیمو سفرجلی یا تفاحی آمیزند و اغذیه چون مرغ و ماکیان و گنجشک مطبخن یا جیدی یا نواهض حمام مطبخن یا مشهی به زیره و دارچینی و مصطکی و سنبل و فلفل و زنجبیل بدهند و آن اضمده سنبل و مصطکی و قرنفل و جوز بوا و رب آس و آب قرنفل و آب آس و سفرجل دانند و بان روغن یاسمین یا قسط و مصطکی و سنبل و روغن گل یا زیت و مصطکی و سنبل و عود و قرنفل استعمال کنند ابو منصور گوید که تریاق بشراب کهنه یا امروسیا با آب پودینه یا مثرودیطوس با آب مطبوخ مصطکی بدهند و دوائے که در آن قرص ورد و مصطکی ست و در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی و قول صاحب کامل گذشت بخورانند و شربت افسنتین معمول بعسل نفع بلیغ دارد و غذا نخود اب القنابر و عصافیر دهند و فراریج بسبب ثقل او مناسب نبود و ماء العسل با فادیه نوشند یا شربت از مویز و عنصل ساخته و تضمید معده با شیای حارۀ خوشبو مثل روغن سوسن و عنبر و مشک و عود خام بروغن بان و زنبق و قسط باید کرد سویدی گفته که عنبر شرباً و مضغاً و بخوراً و ضماداً و مصطکی شرباً و ضماداً و کذا عنصل هر واحد در وجع معده بارد مجرب من ست و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب غار یقون تنها و کاشم و نفلاح اذخر و اکلیل الملک و توم بعد خمر و بیل هندی و مربا خورد بشراب و زعفران و تخم حرمل و ساذج و حب بلسان و بیخ بادآورد و بیخ فونج و بلبوس مخلوط بفلفل و عود یک مثقال و خروس پیر بقرطم و بسفایج کوفته بجوشانند و مرق در عسل مطبوخ صعتر و ناخواه و کرفس و برگ فراسیون و زرفت و مثل او مصطکی و بول بقر و فالتر چوب زیتون تلخ درم بگلاب و تخم حندقوقا بشکر یک درم و بیخ شکاعا و شرب و ضماد اظفار الطیب و کلمه و مثل او مصطکی و دارچینی و قسط هندی تنها و بعسل و قسب عراقی و کندر و طلع و برگ توت و شاه سفرم و جمیع ضماد ها و بابونه و زوفای خشک و بادیان و روغن بادام شیرین و صعتر و اسارون و ضماد مسخن و اکلیل الملک کذا تخم او سائیده بعسل سرشته و کذا بقله حندقوقا و تخم آن و کذا نمک هندی و نمک نفطی و کذا افادانیا و عصاره کرفس کذا حب در آقن لحم صدف و کذا روغن قسط

وکذا روغن پستہ وکذا برگ کبر سائیده وپیہ ماکیان وکذا بیخ کبر ہر واحد نافع درد معدۂ بارد است

علاج درد معده از بلغم حامض

تنقیۂ معده از بلغم بقے واسہال کنند وتعدیل مزاج نمایند بدانچہ در وجع معدۂ بارد گذشت وہرچہ در علاج امراض معدۂ بلغمی مذکور شد بکار برند وبعد تنقیہ بقے و اسہال بر تناول گلقند ومصطکی وانیسون یا اطریفل صغیر مداومت کنند وغذا قلایا ومطنجنات با توابل ابازیر دہند وایضاً در وجع معدۂ بلغمی گلسرخ بیخ بادیان پرسیاوشان انجیر زرد گلقند جوشانیده بدہند با زبادیان مویز منقی افزایند واگر در دو سختی بجانب کبد زیاده باشد با اصول بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گلسرخ انیسون تخم کاسنی کوفتہ ہر یک چہار ماشہ جوشانیده گلقند داخل کرده دہند بعد اندک تخفیف مصطکی سوده یکماشہ با اطریفل صغیر یکتولہ سرشتہ بخورند بالایش تخم کاسنی گلسرخ جوشانیده گلقند آمیختہ بدہند واگر بعد مسہل درد در ہمہ شکم وہر قسمت بماند قرص گل صغیر چہار ماشہ بگلقند یک تولہ سرشتہ بخورند بالایش گلسرخ شش ماشہ بعرق شاہترہ ده تولہ جوشانیده نبات دو تولہ داخل کرده بنوشند اگر تخفیف نشود بدانند کہ ماده باقیست مسہل باید داد و بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گلسرخ عناب لسعاب ہر یک شش ماشہ مویز منقی دو تولہ انجیر زرد سہ عدد تخم کاسنی شش ماشہ جوشانیده با گلقند دہند وچہارم روز سنا ے مکی نہ ماشہ افزایند وحب قرص نور وحب حیات وحب مبارک حب جالینوس وحب صبر وداروے عصارۂ ریوند وسفوف سنا وانارو انہ وقرص ورد قرص گل وقرص ورد با غافث ومعجون قفطی ومعجون قولنج ودوای خنطیانا ہر واحد نافع ست واز گلسرخ سنبل الطیب مصطکی کہ با قرص ساختہ یک مثقال بطبیخ انیسون اصل السوس اذخر مکی ہر یک چہار ماشہ بابونہ سہ ماشہ اکلیل الملک دو ماشہ جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده دادن بسیار برای درد بلغمی شود مند وشوید ی نوشتہ کہ خوردن ہلیلۂ کابلی در اوند وعنصل ہر واحد نافع وجع معدۂ بلغمی ست انطاکی گوید کہ بعد قے بشرب غاریقون ومصطکی وایارج بماء العسل علاج کنند واز مجربات درین جوارش عود کمونی وفلافلی ست ومعجون نخونتن نیز مجرب ونسخۂ آن در علاج امراض معدۂ بارد ساذج گذشت طبری گوید کہ چون معلوم کنند کہ در معده رطوبت غلیظ بسیار ست یا متولد در ان یا منصب از سر یا از سائر اعضا کہ بسوی معده از انہا سیلان نماید علاجش اینست کہ نظر کنند بسوے قوت مریض وسن ومزاج وسائر اعضاے آن اگر قوی باشد قے واسہال ممکن بود اول بمطبوخ متوسط استفراغ نمایند بعد از ان بآب شرب مطبوخ وسکنجبین قے آورند واگر در دواے کہ بدہند قدری عاقرقرحا افزایند ضرر نکند وخائیدن مصطکی واندختن آب آن در ریختن آب گرم بر فم معده نیکوست وبعد استفراغ این ضماد استعمال نمایند بگیرند مر وصبر ہر یک دو دانگ جفت بلوط ہندی نیم درم گلسرخ مصطکی ہر یک دو ثلث درم کوفتہ بیختہ بقیروطی روغن خیری آمیختہ بر معده ضماد کنند واگر امتلا در بدن زیاده باشد واز نوشیدن دوا کراہت کنند حقنۂ متوسط بدفعات استعمال نمایند تا ماده بسوی اسفل جذب گردد وغذا باید کہ بجریره متخذ از آب سبوس آرد کرسنہ یا زیرباجات سازند وتخفیف غذا امر کنند ودر جمیع امراض معده باید کہ طبیب با ہر نظر کند بسوی ہواے بلد وطبع آن پس اگر مقوی مرض باشد مریض را از ان بلد نقل کنند واگر بضعف مرض مقوی طبیعت باشد یقین کند کہ علیل بحسن تدبیر صحت یابد وآبو ماہر صاحب این مرض را بسواک بسیار بنمایند از علاج مری بسواک امر میکرد وہر مرض فم معده مع سوء مزاج معده بسرعت شوے دماغ مرتقی میگردد وہرگاه طبیب را این ظاہر گردد بعلاج فم معده علاج راس مخلوط نماید از تنطیل وانکباب بر آب جشانیش وتعطیس اگر قوت علیل احتمال این کند داین معالجہ برای ازالۂ الم فم معده است وچون الم زائل شود اعاده بسوی معالجۂ سوء مزاج فم معده نماید واگر الم در قعر معده باشد وخلط حاصل رطوبی بود علاج بحقنہ عدول نماید ودر ان بابونہ واکلیل الملک داخل کند وبطلانیست ادویۂ مسہل رطوبت بخورانند بعد از انکہ در تسخین معده از اشیا باشد کہ آن او فق اشیا بمثل این علت اند وبدانکہ تضمید قعر معده البتہ ممکن نیست ودرین علت بالای ناف انثنایین وسلیخہ واشنہ وصبر ومر ضماد نمایند بر اکہ قوت ضماد قوی بموضع بعید از عضوے کہ بران ضماد نمایند میرسد پس باید کہ ضماد قوی بسیار باشد تا قوت او بقعر معده برسد واگر با الم حاجت تشبیہ بحرقت نار ودران موضع دریافت نماید فصل حاصل صفراوی باشد وعلاجش اگر قوت وسن مقتضی باشد تنقیہ بطبیخ افسنتین وغذا ...

بعده تنقیه موضع بخصف وافسنتین ومرد بمرکه وقدری روغن گل آمیخته نماید واگر با وجع چنان محسوس گردد که چیزی لشوی داخل وضع میگردد وسردی نیز معلوم شود وخلط حاصل رطوبی بود وعلاجش استفراغ بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه آن موضع بمرد صعتر مصطگی در قیروطی روغن ناردین وموم آمیخته باید کرد

علاج درد معده از یبوست

ترطیب بمثل ماء الشعیر بشکر یا بشربت سیب نمایند وماء الشعیر مبرد با بزبرطبه مثل اسفاناخ وقرع ومانند آن در مزاج حار یابس دهند وروغن بنفشه بلعاب اسبغول در ازالهٔ سوء مزاج حار یابس بلیغ النفع ست وتخم قرطم وکاهو وبنفشه نیز مفید بود وماء العسل رقیق وماء الشکر بشیر خر نافع ست وغذا امراق باثرید دهند وفواکه مائیه رطبه دهند وضماد جراده کدو یا لعاب بیدانه وتخم کتان وبزر قطونا بگلاب وتدهین بروغن بنفشه وروغن گل ممزوج نمایند وهرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت بکار برند

علاج درد معده از ماده سوداوی

هرچه در علاج امراض معده سوداوی مذکور شد بعمل آرند وتنقیه ماده وتقویت معده نمایند وبهترین منقیات فصد اسلیم و باسلیق از دست چپ ومطبوخ افتیمون ست وتعدیل مزاج طحال کنند وعرق شاهتره سبز مروق ده توله بشربت اسطوخودوس دو توله وکذا ایلیلهٔ سیاه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه شاهتره گاوزبان هریک شش ماشه وقیات شربت بادرنجبویه نافع ومقویات چون زعفران سنبل الطیب قرنفل مصطگی زرنباد وغیره بگلاب ضماد سازند وهمچنین بکار برده وشربت انار پیش منفع بنوشند واستعمال حب مقل نیز مفید ست وبسفایج جوشانیده باخیارشنبر وترنجبین نوشیدن وکذا افسنتین روغن گل وموم ضماد کردن برای وجع مزمن مجرب ست واز مجربات جالینوس اسهال بنقوع صبر خیارشنبر بآب کاسنی ست وقرص افسنتین ومعجون آن ومعجون اذخر ومعجون خبث الحدید نیز مفید وکبیر گویند که اگر درد معده از انصباب سوداوی شود ویا غیر سوخته از طحال بمعده عارض شود ودر قعر معده نکایت کند وهنگام هضم باطعام آمیخته بفم معده آید ودرد وبیقراری وتشنگی وسوزش سینه آرد وبعد قی ترشی سیاه متعفن اعراض مذکوره زائل گردد اول فصد باسلیق نمایند ومثل تطلیب بالونه بابونه بادرنجبویه بسیار بشبت اذان لغار دو تخم کرفس اذخر هریک یک توله در سرکه وگلاب جوشانیده بمثانه گاو انداخته تکمید نمایند بفاصله سه چهار روز رگ اسلیم زنند ومنقیات سوداوی مکررات کنند بیشتر از درد وبعد آن بعده بنابر تنقیه سودا ماء الجبن با سفوف لاجورد وحب آن استعمال نمایند وبعد از فراغ ماء الجبن جوارشن فواکه وخمیره معتدل ترش دهند واگر اندکی درد باقی ماند مجحمه ناری بر معده بنهند که اثر عظیم دارد وایضاً درین نوع چون مزمن شود فصد اسلیم حب تنادل معجون مسهل حب الملوک علوی خان سه ماشه باعرق کیوره ومشک هریک تولهٔ وقت خواب شب وصبح نیم آثار ماء الجبن با شربت الهی علوی خان چهار توله وغذا اماز چوزه مرغ مرغن همراه آچار آمله وتنقیه وشرب دکبیری انیسه که در سلسله ساخته باشند در عرصهٔ سه هفته صحت می بخشند وجرجانی وایلاقی می نویسند که اگر درد معده از خلط سوداوی خیزد اول قی باین طور نمایند که حسرلق سفید را در ترب غرس کنند ویکشبانه روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند ودر سکنجبین عسلی یکشبانه روز دیگر نهند وآن سکنجبین را بآب طبیخ شبت وبوره سرخ آمیخته نیمگرم بیاشامند وقدری از آن ترب بخورند وبعد قی استفراغ بحب اسطوخودوس نمایند ومدام معجون نجاح بخورند واین قرص سودا بکار برند صفت قرصی که درد معده را که بعد از طعام پدید آید وقی نافع آرام شود بگیرند انیسون تخم کرفس هریک پنج درم افسنتین ده درم سلیخه بیست درم مرفلفل وجند بیدستر وافیون هریک دو درم ونیم همه را بکوبند وقرص سازند شربتی یک درم

علاج درد معده از مواد مختلفه

اصلاح غذا وتخفیف او نمایند بعده استفراغ باین حب کنند تخم کرفس انیسون هر واحد دو دانگ تربد غاریقون هر واحد نیم درم افتیمون هر واحد نیم درم اصل السوس دو دانگ اگر خلط رطوبی غالب باشد درین ادویه تخم حنظل زیاده کنند واگر صعب باشد ایارج فیقرا افزایند واگر خلط مائل بصفرا باشد سقمونیا مشوی بسیار دو ایضافه نمایند وتنقیه معده بدانچه محلل ومعطر ومقوی باشد مثل خطمی وارد جو ولادن گل سرخ ومر وقسط قیروطی معمول بروغن ناردین

بهٔ مسلوق و عسل خورانند و علاج وجع که در خلو تا خوردن طعام حادث شود استفراغ صفرا و تلطیفه است اگر از صفرا باشد و با استفراغ سودا اگر از سودا
شده اما که هر دو خلط بسوی غیر جهت معده بدانچه در علاج کلی امراض معده مذکور شده و تقویت فم معده نمایند و واجب است که بعد از تنقیه غذا کنند و همراه
اینها غذای قلیل و معتدل اکثر در تغذیه خورانند و بران آب شراب ندهند مگر بتدریج تا وقت وجع و اما وجع که بعد طعام عارض شود و تسکین نیابد مگر بقی و آن
مستحب صواب و دران آنست که هر روز قدری عسل قبل طعام بخورانند و سبب آن زاب قی در یافت نمایند و مستفرغات مثل سکنجبین نقوع صبر بایدان
تنقیه کنند بعد ازان قرص کوکب استعمال نمایند و باید که در طعام ایشان دارچینی و زیره و زعفران داخل کنند و شربت افسنتین و عصفر ایشان را نافع است و جوارش خوزی
و آس و اطریفل صغیر و سفوف انار و گلنار و مصطکی و افسنتین و صبر و گل سرخ و قرنفل و سنبل و صعتر و سعد و آب آس بر معده نمایند و این و انیسون نافع است و کندر و مصطکی
بخواه پوست بیرون بیخ سعد و خام مساوی کوفته بیخته بعسل آمله مربا سرشته قبل طعام بقدر دو درم تا دو مثقال تجویز شده و استعمال کنند و شربت انار منعنع و سائر
و رب‌ها نافع بیاید نافع بود و وجع که از آشامیدن آب سرد علاج تناول شیای حاره و تکمید معده است و با گلاب و قرنفل سه عدد اینها چهار تولہ نوشانند
یا مصطکی هفت ماشه قرنفل سه ماشه بادیان نه ماشه در عرق بادرنجبویه یا آشا نجوشانند تا به نیمه آید عسل سه توله داخل کرده دهند و غذا کباب کبک و مرغ
بان دهند و علاج درد معده که از ذکاوت حس معده باشد بهر تغلیظ روح و تخدیر عضو آب کوکنار اندک بنوشند و گلاب و چیزی از اغذیه مغلظه مخدره دهند
ایضاً مخدرات مقوی معده مثل حافظ الصحة و مزید العمر نافع بود و هیچ دوا و غذا اگر دران طعم بسیار غالب باشد نباید داد و بقول شیخ علاج کسی که تقویت
بن معده او ایذا یابد اینست که چون هر روزی فراط نماید که استعمال مخدرات برفق لازم است و از غذا آنچه مغلظ خون باشد مثل هریسه و لحم بقدر استعمال نمایند
پس اگر موذی حار باشد باید که نواحی معده با یارج مکرر تنقیه کنند و در طعام صاحبش تاخیر ننمایند بلکه در اشتغال اینها واجب است که در ابتدای گرسنگی ایشان
نان بربوب فواکه و مثل سیب را آب بارد و گلاب دهند و گاهی و شراب با مزوج سرد نان ترکرده می‌دهند که آن تقویت فم معده می‌کند و اگر موذی بارد باشد
شراب ازان رعشه و تشنج عارض می‌شود پس تقویت معده بشراب قابض یا ادویه خوشبو قابض بلطف نمایند و تنقیه خلط که دران باشد باید کرد و علاج
وجع معده که بسبب ورم یا قرحه یا ضربه و سقطه عارض شود و در مقام آنها مسطور گردد

ضعف معده

بقول شیخ الرئیس ضعف معده اسم حال معده است چون هضم چنانکه باید یا طعام کرب خسیسا [illegible] و طعام از اسباب کوره و ریاح و هضم و لیسیار باشد که
هرگاه او محتمل هر شهوت طعام و قلت آن بود [illegible] شهوت بسیار باشد چنانچه اگر سبب آن فضول تر بود هضم اندک و این اشتهاء دا
معده نباشد و اگر سبب ضعف معده زیاده گردد و افراط شود آنجا قراقر و غثیان متغیر الطعم و غثیان باشد خصوصاً بر طعام و انسان را
باقی بهر سرد که چون طعام تناول نماید خیال کند که اگر حرکت نماید طعام بقی برآید و انتفاخ و وجع و ریاح یا مع صداع یا صداع تنها حادث گردد و اگر
سبب خلط زیاده گردد و جشا باشد و خروج براز گاه سهل و گاه بعسرت برآید و صاحب و سقوط الشهوة باشد و سریع بسوی غشی و طعام و چون طعام قریب آید
نزدیک باشد و بعضی اصحاب ضعف معده را اشتهای طعام اصلاً نباشد و این کسانی باشند که در معده ایشان فضول بسیار باشد و بعضی را اشتها بسیار
بود و بعضی را اشتها شود و چون طعام قریب آید ازان متنفر باشد و باشد که بسبب او بهر شد و آن عارض الیخولیای مراقی مثل عروض صداع و ثقل
راس بعد تناول طعام و ضربان و نادرون و سیعه و وجع میان کتفین و ترش ظاهر گردد و بدانکه ضعف معده سبب جمیع امراض فی میشود و این ضعف
گاه در اعالی معده و گاه در اسفل و گاه در هر دو می‌باشد و چون در اعالی معده باشد اذیت از طعام در ابتدای تناول آن بهنگام علو بودن آن
در اعالی معده بود و چون در اسفل معده باشد ایذا بعد استقرار طعام بود و اشتداد و براز ظاهر گردد و اسباب ضعف معده جمیع امراض واقع
در معده و تجربه متواتره و کثرت استعمال قی بود و علامات ضعف جرم معده آنست که بعداز قی بسیار و در آخر امراض مزمنه عارض شود و چون اندک
طعام خورده شود هضم شود و زیادتی آن باعث ثقل و گرانی گردد و ایضاً ضعف با ضعف اشتها و کاهش بدن و عدم ظهور علامات امراض دیگر نیز

شاهد حیست علاج چون علامات مذکوره ظاهر گردد پس در علامات ضعف قوای اربعه معده یعنی جاذبه و ماسکه و دافعه و هاضمه نگاه کنند در هر کدام از نیها که ضعف مدرک گردد بعلاج آن پردازند چنانچه هر یک ازان عنقریب مسطور گردد و ملاک امر در علاج این مرض بر تقلیل طعام ست و بدون آن زوال تام و استیصال این علت از ممتنعات و بهترین طریق تقلیل آن نیست که هر قدر طعامی که مریض میخورد ازان چهارم یا سوم حصه وزن کرده دو سه روز بخورانند اگر آنهم بخوبی هضم نشود از مقدار مقرره نیز قدری کم نمایند پس هر قدر که بخوبی هضم یابد و ازان ضرری ظاهر نشود هفته عشره برهمان مقدار بدارند بعده بقدر یک یک و دو دو توله در هر هفته اضافه نمایند تا آنکه بمقدار اشتهای مریض برسد و اگر احیانا در اثنای افزایش آن روزی در هضم فتوری یابند قدر مناسب ازان کم نمایند و باز بتدریج اندک اندک بیفزایند و بمقدار عادت مریض برسانند و درین اثنا چیزهای قابض و خوشبو و دوای مقوی معده مثل انوشدارو و جوارش آمله و قانصه و فنجنوش و سفرجلی قابض و غیر آن و در مزاج حار جوارش شاهی و زرشک و انارین و آمله لولوی و اطریفل کشنیزی و غیر آن مداومت نمایند و معجون سنگدان درین باب عجیب ست و سفوف تمر یک برای تقویت قوای اربعه معده معمول ست و قرنفل با دیان و انیسون و مصطکی هر واحد دو درم زنجبیل شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته دو درم خوردن نیز در ضعف معده مجرب ست و برای ضعف معده مع خفقان خوردن دو ماشه مسک با گلقند سرشته نافع ست و در ضعف معده معتدل مزاج طباشیر مصطکی با گلقند و یا با هلیله مربی و در حار مزاج و قبض طبع و خشکی دهان شربت انار و عرق کاسنی و در حار رطب با آب دهان گلقند شربت لیمو نوشدارو و شربت انار و یا طباشیر سوده یک ماشه با گلقند یک توله سرشته سکنجبین و گلاب مفید و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که درینجا مسطور گردد حسب حاجت بکار برند و هر چه در بحث تهلهل نسیج معده بیاید درینجا مفید شناسند و سنبل الطیب و سعد و اذخر و مصطکی با آب بهی سرشته بر معده ضماد نمایند و روغن ناردین بمالند و این طلا مجرب ست بگیرند گلنار و مصطکی هر یک یک نیم مثقال افسنتین و صبر هر واحد یک مثقال گلسرخ دو مثقال و نیم قرنفل و سعد و سنبل الطیب هر واحد یکدرم کوفته بیخته بگلاب یا شراب طلا سازند و غذا گوشت مرغ و تیهو و دراج بداد چینی و هیل و قرنفل و زیره و زعفران و غیره خوشبو نموده مناسب ست و از سماق و آب لیمو یا آب انار فتق سازند بالجمله علاج اکثر مریضان ضعف معده که باین طریق تقلیل غذا نموده شد و در مدت قلیل بعنایت رب جلیل شفای کلی یافتند و کسانی که از تکثیر طعام و امتلای شکم دست نکشیدند امراض ایشان مؤول بذرب یا استسقا گردید و عاقبت شربت مرگ چشیدند چنانچه نواب محتشم الدوله غوث محمد خان بهادر مغفور را در عین شباب این مرض عارض شد و از استعمال ادویه مقوی فایده معتد به حاصل نمیشد چون با حقر رجوع فرمودند جوارش شاهی با خبث الحدید مرتب ساخته خورانیدم و غذا یک نان تنوری بوزن نیم پاؤ با شوربا مقرر نمودم و بدون شافی مطلق در مدت یکماه صحت کلی یافتند و نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر مبرور را از سن طفولیت مبتلای این مرض بود و بتقلیل غذا و استعمال ادویه مقوی معده علاج نمودم و نفع کلی ظاهر شد بعد مدت دو سال از تکثیر اغذیه مختلفه و خوردن همین مرض عود نمود چون از تقلیل غذا و ترک شراب انکار فرمودند دست از علاج کشیدم بعده مرض استسقا لاحق گردید حکیم وارث علی خان را بمرض رز کشته طلب ساخته مرجوع علاج با ایشان فرمودند بعد چندی بسبب عدم اجتناب متحم الیه از مضرات مرض حکیم ممدوح ترک علاج نموده ست بطرف مقصد روانه شدند و محتشم الیه بعد دو هفته نقد جان بجان آفرین سپردند شیخ الرئیس میفرماید که اصحاب تجارب در معالجه ضعف معده بر تجفیف و تیبیس و بر چیزهایی که در علاج امراض بارده رطبه معده گذشت اقتصار میکنند و حق آن نیست که ضعف معده تابع هر سوء مزاج میباشد پس واجب ست که سوء مزاج دریافته بمقابل آن علاج نمایند چه گاهی ضعف بسبب یبوست معده میباشد و چون علاج آن بعلاج مذکوره اصحاب تجارب کنند موجب هلاکت مریض گردد و گاهی شفا در نوشانیدن آب بارد یا در نیمگاه بر برف سرد کرده و استعمال فواکه بارده میشود و گاهی علاج ضعف معده بمسخنات میکنند و ازان عطش غالب میگردد و مخالفت طبیعت نموده آب بارد شکم سیری نوشند و فی الحال شفای یابند و گاه خلط موذی بسبب امتلای آب منتقع میگردد و اگر درآنجا خلطی باشد باسهال خارج می شود و بزوال مرض خلاصی می یابد و اسهال از مضعفات معده است و با آن صلاح معده و بدن پیدا شده و بدانند که قوت تامه معده و بودن جمیع قوای اربعه آنست و هر قوت که ازان ضعیف گردد آن نوعی از ضعف معده باشد لیکن عادت بیشتر مردم بر آنست که ضعف معده ضعف قوت هاضمه را گویند

و هر قوت آن به سوء مزاج ضعیف میشود لیکن بیشتر اکثر امر برودت و رطوبت ضعیف میگردد و ازین جهت واجب ست که حفظ او بادویه حاره یابس کنند مگر
آنکه ضعف او بسببی دیگر باشد و حفظ ماسکه در اکثر امر بیابس مائل ببرودت نمایند و دافعه برطوبت مع قدری برودت و هاضمه بحرارت مع اندک رطوبت کنند
و بدانکه بدترین ضعف معده آنست که از تحلیل نسج لیف آن واقع شود زیرا که چون بافت لیفهای معده سست گردد و هر چهار قوت آن ضعیف
پدید آید و برین دلالت میکند آنکه در آنجا علامت سوء مزاج و ورم یافته نشود و تجدید اغذیه نفع نبخشد و ضعف قوت مغیره مؤدی باستسقای لحمی میگردد
و بدانند که چون معده اینچنان ضعیف گردد که اکثرا تغیر غذا ممکن نباشد از سببی بکثرت ضعف معده امر مؤول بزلق الامعا میگردد لیکن در اغلب سبب
ضعف معده همانست که اصحاب تجارب قصد تلافی او می نمایند و آن غلبه رطوبت بر معده و کثرت او بر آنست و ازینجهت تدبیر مقرره ایشان در اکثر
امر نفع می یابند و واجب ست که اضمده و مرغات مذکوره چون بدان اراده تقویت فم معده باشد گرم زیاده کرده استعمال نمایند چه تکاثر ارخای فم معده
می نماید و جالینوس درین باب این قیروطی استعمال میکرد بگیرند موم هشت مثقال و روغن ناردین فائق یک اوقیه و هر دو را بیامیزند و اگر معده شدید الضعف
باشد حتی که امساک طعام نتواند آن هر دو صبر و مصطکی هر واحد یک نیم مثقال و الا یک مثقال و عصاره حصرم یک مثقال بیامیزند و بران بهشند
و ایضا جالینوس ضمان کرده که جمیع علل معده که با آن حرارت شدید یا یبوست شدید نباشد صحت می یابند بسکنجبین سفرجلی باین نسخه بگیرند
آب به دو رطل و سرکه کهنه یک رطل و عسل بمقدار کفایت و بجوشانند تا آنکه بقوام عسل آید و زنجبیل یک اوقیه و ثلث تا دو اوقیه سوده بران پاشند و استعمال
نمایند و این دوا قریب آنست بگیرند آب بهی ۳ رطل و عسل ۳ رطل و هر دو مخلوط کرده بران فلفل ۳ اوقیه و تخم کرفس جبلی یک اوقیه اندازند
دارا نیز نفع میکند معده ضعیف را استعمال آن آزموده ست و همچنین [illegible] از حرکت و هر دو از ادویه جیده برای معده ضعیف مسترخی الرباطات ست
و دواء الفرس باین نسخه بگیرند هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده ده درم حرف بریان پنج درم نانخواه و صعتر فارسی هر یک ۳ درم خبث الحدید
ده درم شربت دو درم بشراب قوی و این نسخه ضماد برای ضعف معده مع صلابت او نوشته بگیرند سلیخه نیم اوقیه سوسن هشت کرمات فقاح اذخر
شش کرمات اصل [illegible] کرمات مقل دو کرمه و درینجا مراد از کرمه [illegible] مثقال ست و ایضا موم شانزده اوقیه صمغ البطم چهار اوقیه را تا پنج
مغسول یک نیم رطل [illegible] درخم اشق [illegible] دو کرمه ناردین [illegible] اوقیه افیمون هشت اوقیه صبر یک اوقیه روغن بلسان دو اوقیه قرفه یک اوقیه
بگیرند و بروغن زیت یا روغن گل مانند آن ترکیب دهند و شربت حب الآس ایشان را خیلی نافع ست و در نعناع منفعت ظاهر ست و سیسبر
بستانی و در اضمده معده حار و بارد داخل کرده میشود و زفت از اضمده معده بارد ضعیف ست و بدانند که ضعف معده گاهی بسبب بطوی انحدار
طعام میگردد چون دافعه ضعیف باشد پس واجب ست که نان برای ایشان کثیر الخمیر باشد و گاهی بسبب سرعت انحدار طعام میشود و باعث آن [illegible]
و ضعف قوت ماسکه آن و درین حالت باید که نان برای آنها مائل بقدری فطورت باشد ایضا ممدوح الیه می نویسد که علاج سخافت معده باستعمال
اضمده مسخنه قابضه که مذکور شد باید کرد و خصوصا ضمادهای خوشبو که دران موافقت برای قلب در ریح میباشد و جوارشات خوشبو قابض مثل
جوارش خوزی و جوارش قاقله و غیر آن که در علاج سردی و رطوبت معده مسطور شده استعمال نمایند و تخفیف و تلطیف اغذیه کنند و در چند مرتبه
آنرا بخورند تا به معده گرانی نیارد و از شراب یکبارگی ممتلی نشوند و بر طعام و شراب حرکت نکنند و آب و شراب بالای طعام ننوشانند و اگر شراب نوشند
شراب کهنه قوی مائل بعفوصت اندک اندک باید نوشید مصنف اقتباس میگوید که اگر با ضعف معده ضعف جگر و یا ضعف سپرز و یا ریه
و یا دماغ یار باشد باید که تدبیرات قویه استعمال نمایند و در انبعاث حرارت غریزی تمام بدن کوشند بمفرحات یا تقویه جواهر و عنبر و مشک و از
و اغذیه لطیفه مطیبه مانند پلاو و مطنجن و مزعفر و قورمه و غیره بترتیب اندازه بر وقت و بوئیدن عطرهای مقوی اعضای رئیسه و معده و مجلس را
بدوستان و محتشمان آراسته دارند و بشطرنج و چوسر و گنجفه و نظاره رقص [illegible] خوبصورت مشغول دارند تا حرارت غریزی را برانگیزد و قوت دهد
نگذارند که غمگین گردد و موجب زیادتی ضعف شود و لیشب سپرز ۳ ماشه و شربت فواکه دو توله آمیخته بلیسانند بالایش گلاب هفت توله بنوشانند

اگر نزله نباشد والا بعرق کاسنی یا بید مشک خورند که بالخاصیت مقوی قوای اربعه است خصوصاً در حار مزاج وکذا طباشیر دو ماشه در شربت انار یک دو توله واگر
مزاج بارد باشد سفوف بادیان تنها یا با نبات نه ماشه وکذا مصطکی دو ماشه در گلقند یک نیم توله وکذا پودینه خشک وکذا قرنفل وکذا دارچینی وتعلیق سنگ یشب
خصوصاً که نادعلی بران کنده باشد بسر دور نافع ست وسفوف نمک اندرانی معمول نواب علوی خان مقوی قوای اربعه معده حار وهم بارد ست وخصوصاً
هر که حرارت در مزاج بسیار داشته باشد وآب بسیار نوشد وطعام کم خورد واگر اندکی از طعام بخورد وهضم نیابد وبقیه ارسازد وضعف جگر وکثرت
تشنگی را که از ضعف آن بود از مجربات ست لیکن نمک را در آب لیمون عوض سرکه مدبر کنند ویک مثقال یا زیاده باب کشنیز وسکنجبین سفرجلی
لیموئی علوی خانی دو توله بدهند وهمچنین این سفوف راقم زرد رد وسماق بریان مع تخم انار دانه بریان طباشیر کشنیز بسرکه مدبر بریان هر واحد یک توله
نمک لاهوری نه ماشه در آب لیمون کاغذی تر نموده در سایه خشک سازند سه مرتبه خوراک از سه ماشه تا هفت ماشه وکرادویه مفرده مقوی
معده جدوار نفسجی نیم مثقال در گلاب سائیده خوردن مقوی معده است وکذلک فادزهر معدنی وحیوانی وخوردن بهی بجهت تقویت معده نهایت
موثر وچون سفرجل را در آرد جو بگیرند وپارچه بران بگذارند ودر خاکستر گرم این را نگاه دارند با دامی که آرد بالای او سرخ شود وسفرجل بریان
گردد در تقویت معده بغایت قوی الاثر ست واگر آب سفرجل بریان را کوفته بگیرند وشربت انار شیرین ونعناع ومصطکی سائیده قدری اضافه نمایند
دوای جید ست وهمچنین علم سیب ست واکثر آب این را باشیای مقوی معده مناسبه استعمال نموده شده وفوائد جلیله مشاهده گشته واگر عنبر را در روغن
مناسب حل کنند وپنبه با آن تر کرده بر معده نهند تقویت فم معده کند وبرگ ترنج یا گل آن یا پوست ثمر آنرا در سرکه یا آب انگور یا گلاب جوشانیده
نوشیدن مقوی معده واحشاست وآسارون مقوی معده بارد رطب جگر ومخرج فضول آن بادرار وتلیین ست وسویدی نوشته که خوردن وضماد کردن قسب
عراقی خشک قابض وکذا قرظ وکذا اجاص نیم وکذا گل ارمنی وخوردن پسته بریان وکذا ناشپاتی وکذا اقاقیا معده حار را وکذا گل بهی تنها وهمراه شکر
مثل گلقند وشربت آب آن معده حار را وکذا ابرگ بلسان مربی بعسل معده بارد را وکذا سیر سوده بسرکه آمیخته ونوشیدن یک مثقال عود الهندی بشراب
خوشبو یکساله قابض وکذا آب آهن تاب کنند وغ گاؤ آهن تاب معده حار را وکذا القوع عذبه وکذا شربت ورد مکرر وکذا اسکنجبین سفرجلی خوردن
مصطکی وضماد آن بروغن گل ونوشیدن وضماد کردن اشنه در شراب تر کرده وکذا آب خیو طکرم واطراف نرم آن وکذا انگلاب وضماد زیتون مملوح
در سرکه تند یکشبانه روز تر کرده سوخته خاکستر آن در شراب سرشته وکذا اسفاناخ وکذا روغن گل قند دل وخائیدن دو درم کروبا بر ناهار وبلع آن
وتفنیع وشم وضماد عنبر وتعلیق سنگ یشب بر معده وتناول کرش بقر واختلاط سرکه وکبر در طعام هر واحد مجرب من ست وآن اطبای دیگر منقول
ست که خوردن پوست ترنج وبرگ وتخم آن وسلیخه والشیم ونانخواه واشتر غار مخلل وتخم حماض بشراب یکساله ونقله ترنجان مسلوق وتخم آن
مدقوق ودارچینی وچوبلوا وزعفران وکبر باشل او مصطکی ومغز پسته مع پوست باریک آن وکشوث بشراب بسرکه عسل مخلوط در طعام وبیخ لوفا وتخم
کرنب ونعنع وانفیع یا سلطل برگ گل سرخ دو رطل جدا جدا سوده تا آنکه مثل مسکه گردد ولیکن شش رطل سرشته ودر آفتاب چند روز نهاده وهر روز حرکت
داده وخوردن کجان در طعام وبیخ بادآورد وگلقند شکری وچیلی وتر تیزه واکثر شراب آهن تاب وپوست عود بلسان بعسل وجبن حامض وسماق هندی ومقل مکی و
مرزنجوش وکباش وقرنفل وعود ومع تخم وتخم اوشنا وتخم عود بلسان وبرگ فیل دوقاقله کبار وصغار وگل لحیة التیس بشراب خوشبو یکساله وفاغیره ومغز
بادام شیرین مع پوست باریک آن وکبابه وقلقاس وعود وحب فیل وسنگ دو درم وزرنب وحب بلسان وحماما ودجاورس وزنجبیل ومربای آن وماش
وپوست رقیق بالای مغز جوز سبز وفلفل مخلوط بطعام وکرفس وآب او وزیره بشراب ریحانی قابض وجوز وپیاز بسرکه پرورده وبرگ انجدان بسرکه وکبر
مخلل وعود وبیخ وحب آن وفراست وپوست سنگدان ماکیان وساترم که ریحان صغیر الورق ست وفلنجه وسداب وتخم سیبان وتخم اراک وقطراسالیون
انیسون وبیاز اندروسا سالیوس ولحم خارپشت بستانی وباقلای مصری وپوست سنگدان شتر مرغ این همه معده بارد را وطباشیر وحب الآس سیاه وسفید
وهل دانه وزرشک وآمله وگلنار وثمر توت شامی وکنار وپست آن وبلح وبسر وبرنج وسفرجل وتخم شاهتره ونقره ومروارید وگل غلیق

وعصارهٔ اطراف و اوراق آن و تخم انگور و تخم آن و کشنیز خشک بریان و بیخ لشنین و لیموے مالح و دم الاخوین و آرد و غبیرا و پسته جو و آب انار ترش
و گل سرخ و برگ آن و مازوی سبز سوده برغن بادام لت کرده و کاهوے بستانی و اجاص شامی خام و مری شعیر مخلوط در طعام و مرجان سرخ همه معدهٔ حار را
و شراب زرشک مطبوخ و عصارهٔ آن و آب سیب ترش بریان و غیر بریان و نقوع تمرهندی و آب نارین معصور و تخم آن معدهٔ حار را و خبث الحدید
باریک سوده در شراب خوشبو یک شبانه روز تر کرده و آب افسنتین تازه و طبیخ خشک آن و آب برگ زیتون پانزده درم با شربت سیب و گل کرم بر بری
شراب تر کرده و اکل و ضماد سماق و تخم مویز و صندل سفید و سرخ و بلیلهٔ کابلی و پوست بیخ شجر زرشک و تخم آن و امرود و به وزعرور و سفید کاسنی صحرائی و
شاهتره و کافور و کاسنی بستانی و تخم آن و جفت بلوط و کشنیز سبز و شگوفهٔ کرم و حی العالم و توت شامی سرخ خام و بلیله زرد و بلیله و برگ مغیلان و ثمر آن و فوفل
در املک هر یک معدهٔ حار را و کیکنج و لبلابه و برگ سرو و جوزالسرو عصارهٔ شکاعی و کاشم و سنبل هندی و بسفایج و سعد و کندر و قشار آن و اذخر و آب نعناع
و حلبه مطبوخ بسرکه و عود و بلبسان و بادام تلخ و زیت انفاق تازه و ریوند و میعه سائله و مرو بیخ فاشرا و فرنجمشک و اظفار الطیب و قسط هندی و صعتر و
مشک و ارتشیشعان و راسن و صبر و دارفلفل و مشک و لادن و شراب بکسالهٔ قابض و زرنباد و فرقه القرنفل همه معده بارد را و ضماد پوست
طلع و زرور و باقماع او سوده بگلاب سرشته بر فم معده و برگ سرو سبز سائیده بزیت خوشبو آمیخته و افسنتین و وردی احمر سوخته با آب برگ
مورد تازه و عصارهٔ برگ آس و برگ او بیدوی خمر سائیده و روغن مصطگی و تخم مشمش سوخته در شراب کهنه و قصب الذریره مع مصطگی و برگ علیق و قطرات
و برگ سرو مخلوط بروغن گل و موم و روغن قطن و اقحوان و شابانک و کسیلا و جلبین زنده غیر سوخته گرم کرده در سرکه یا شراب چند بار سر کرده و گل
شقائق النعمان و صنوبر کبار بوزن او افسنتین رومی و امتصاص بیاس انار ترش لشیم او و امرود و تعلیق مرجان محاذی معده و صبیان
الماس بر معده و کلدانقره و فیروزه و یاقوت و بیخ خبازی با آهن کنده و بلور و شکاعا و بیخ خطمی با آهن برکنده و تختم زمرد و تناول طعام در ظرف نقره
هر واحد مقوی معده است و ذکر او ویه مرکبه که در ضعف معده معمول ست انوشدارو ساده که در تقویت معده و باه و اعضای رئیسه نفع تمام
دارد و بوی دهن و رنگ بدن نیکو گرداند و خفقان و فزع را نافع می آید و نسخه او همانست که در مبحث مالیخولیا در قول صاحب کامل بلفظ مفرح
کندی مرقوم گشته لیکن در نسخه معمول دندان قاقله و هیل و زرنب و بسباسه و جوز بوا و دار چینی هر یک سه درم سعد و زعفران دو درم زیاده و قند و عسل یا منا
صد و هشتاد مثقال و آمله را در شیر یک شبانه روز تر کرده بآب بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پشت غربال یا پارچه باریک صاف
کرده با قند و عسل بقوام آورده ادویه سوده بسرشته اگر وزن آمله نیم رطل کنند لذیذتر میشود و اگر قبض زیاده منظور نباشد بجای آمله مربای آمله
سائیده اندازند و اولی آنکه بعد چهل روز استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی می ماند خوراک آن از یک مثقال تا سه مثقال و پیش از طعام و بعد از طعام
توان خورد و محرور مزاج را باید که بارد یا بید داد و اگر بهی را عوض آمله اندازند نیز خوب است نوع دیگر قابل الاجزا که در تقویت معده و قابلیت معمول
است و مسمی با نوشدار وی جدواری آماده تولد و شیر سیاه دو پارچه سبز نموده بگلاب سه نیم سیر قند سفید یک رطل بقوام آورده و سنبل الطیب گلسرخ
هر یک نیم توله سعد کوفی و جدوار و پیپلی و مصطگی و دانه الایچی سفید و سیر و احد یک درم طباشیر و پسته و شیخ هر یک چهار و نیم ماشه تخم کاسنی تخم خرفه و مقشر
هر یک هفت ماشه از زرشک و قندی گلاب شیره برآورده داخل نمایند و اگر خواهند قدری عنبر و زعفران و مشک بیفزایند دوای
مسمی با نوشدار وی جدواری ست نوع دیگر بنسخه متاخرین گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل سارون و زرشک سنبل الطیب هر یک پنج درم
قرفه جوز بوا و قاقلین و زرنب و بسباسه و زعفران هر یک دو درم و شیره طباشیر صندل بگلاب سوده پسته و بیخ عود مصطگی ساذج هندی هر یک یک درم
زرنباد نیم درم و مربای آمله شسته دو درم کرده نیم رطل شربت انار شیرین و ولایتی سه رطل قند سفید چند بسته در ترتیب سازند و شیره زرشک
در گلاب برآورده صاف کرده اندازند نوع دیگر بنسخه قلانسی غنچه گل سرخ شش درم سعد کوفی بهمن سفید پوست بلیله گل گاوزبان هر یک
پنج درم قرنفل سنبل الطیب سارون بادرنجبویه بهمن سرخ هر یک سه درم قرفه زرنب مصطگی قاقله کبار قودرسی سرخ تودری شقاقل لسان

مشک خالص چہار دانگ گلاب چہل مثقال نبات سفید ہشتاد مثقال مشک و عنبر را با مقدار دہ مثقال نبات سفید کوفتہ از غربال موئین یا پارچہ باریک بگذرانند
و باقی نبات را بگلاب حل کردہ بقوام آوردہ تیز بزنند تا سفید شود عنبر و مشک کوبیدہ را مخلوط کردہ باز بزنند و اقراص سازند بقدر یک یک مثقال و
ہر روز یک قرص آن را با دہ مثقال گلاب تناول نمایند **جوارش زرشک** مقوی معدہ مصطکی قرنفل سنبل الطیب ہر یک نیم درم عود ساذج زرنباد
دارچینی ہر یک یک درم دانہ ہیل زرشک گل سرخ گاؤزبان ہر واحد دو درم قند سہ چند بقوام آورند **جوارش** کہ برای تقویت معدہ قائم مقام جوارش
عود ترش ست آب لیمو چہار عدد ساذج زرنب سلیخہ سنبل الطیب ہر واحد یکدرم گل سرخ دانہ قاقلہ ہر واحد دو درم قند سہ چند **حب مصطکی** جہت
تقویت معدہ ضعیفہ کہ دران بلغم و ریح متولد شود نفع تمام دارد نمک ہندی یک درم پوست ہلیلہ زرد یکنیم درم زنجبیل سنبل الطیب ہر یک دو
درم مصطکی سہ درم ہلیلہ سیاہ چہار درم صبر ہشت درم با آب گندنا حبہا سازند شربتی یکدرم **سفوف قرنفل** کہ جہت ضعف معدہ بارد مجرب ست
قرنفل بادیان ہر یک سہ درم انیسون مصطکی ہر یک دو درم زنجبیل یکدرم نبات مساوی کوفتہ بیختہ دو درم پیش از غذا بخورند و سفوف پودینہ [illegible]
قرنفل مصطکی تیز مقوی معدہ است **سکنجبین سفرجلی** معدہ و جگر را قوت دہد و جہت قلت ہضم کہ با عطش شدید بود سود دارد و آروغ بد بو دفع کند
و اشتہا آرد و سدہ جگر بکشاید و ناقہین را کہ در ہضم فتور باشد نفع تمام بخشد آب بہی ترش قند سفید ہر یک یک رطل سرکہ قسم اول ربع رطل بقوام
آرند و اگر بجای سرکہ آب لیمو کنند صواب باشد و اگر حرارت کثیر در مزاج مریض نباشد سکنجبین سفرجلی مرکب با فادیہ باین طور سازند کہ مصطکی سنبل الطیب
قرنفل یک یکدرم در خریطہ کردہ وقت پختن سکنجبین بیندازند **سکنجبین سفرجلی لیموی** مقوی معدہ و جگر آب بہی پنجاہ مثقال سرکہ و گلاب آب لیمو
ہر یک سی مثقال قند سفید یک من بقوام آرند **شربت عود** کہ معدہ و ہاضمہ را قوت دہد و بوی دہن خوش کند عود ہندی آملہ مقشر ہر یک دہ درم
سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا ہر یک دو درم مجموع را نیمکوفتہ در کیسہ کتان کنند و در سہ چہار یک گلاب جوشانیدہ کیسہ را خوب بمالند تا قوت ادویہ بگلاب
آید پس با یک من طبی قند بقوام آورند فرود آوردہ نیم درم مشک خالص سودہ دران حل کنند **شربت عود ترش** معدہ و اعضاے رئیسہ را قوت دہد
و غثیان و فساد ہضم و بخارات محترقہ و آروغ دخانی را دفع کند بگیرند سیب ترش و شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از ہر یک صد و پنجاہ درم آب ستانند
و با سہ صد درم قند بقوام آرند و عود قماری پنج درم صندل سفید سہ درم با درنجبویہ گل سرخ قرنفل مصطکی ہر یک دو درم سنبل الطیب اسارون کبابہ
ساذج ہندی ورق نقرہ ہر یک یکدرم عنبر و مشک و ورق طلا ہر یک نیم درم دران حل کنند **شربت زرشک** مقوی معدہ و جگر ست تخم کاسنی
گل سرخ ہر یک دو درم عود مصطکی سنبل الطیب دارچینی ہیل بوا نیمکوفتہ صندل سفید بگلاب سودہ ہر یک یکدرم زرشک چہار درم در گلاب تر کردہ بجوشانند
و صاف کردہ بقند و شربت انار شیرین بالمناصفہ سہ چند دادہ بقوام آرند خوراک دو تولہ بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاؤزبان **ضماد** جہت تقویت معدہ و تحلیل
ریاح نافخہ بسیار مفید ست مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سعد کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ ضماد کنند **ایضاً** برای ضعف معدہ و وجع فواد دارچینی
عود صلیب صندل سفید اگر تر کی زرنباد بگلاب سودہ روغن مصطکی داخل نمودہ بر فم معدہ طلا نمایند **عرق پان** تالیف حکیم رشد برای قوت معدہ
و ہاضمہ نظیر ندارد گل سرخ گاؤزبان ہر یک یکنیم پاؤ قرنفل یک پاؤ و برگ پان نیم پاؤ گلاب ہشت آثار قرنفل را جو کوب نمودہ و پان را ریزہ ریزہ کردہ در
چہار آثار گلاب صبح و چہار آثار شام انداختہ عرق کشند **نوع دیگر** کہ بجہت نواب علیہ کشیدہ شد قرنفل گاؤزبان نانخواہ ہر یک تولہ دارچینی پنج تولہ گل سرخ
پاؤ آثار برگ پان صد و پنجاہ عدد سیب پاک کردہ سہ عدد اجزای کوفتنی را کوفتہ بگلاب یکنیم آثار عرق بید مشک یکنیم آثار عرق گاؤزبان یک آثار
بخیسانند روز دوم با آتش ملائم دو آثار عرق کشند بعد ازان سہ تولہ نبات و دو ماشہ مشک و سہ ماشہ عنبر بعرق مذکور داخل کردہ بدارند و بعد
سہ روز میل کنند **عرق چوب چینی** مقوی معدہ است چوب چینی ریزہ ریزہ کردہ سہ صد مثقال در پنجاہ رطل آب جوش دہند کہ سی رطل بماند
پس گل سرخ سنبل الطیب زرنباد اشنہ انیسون صعتر کبابہ چینی ساذج ہندی نانخواہ ہر یک پنج مثقال پوست ترنج سعد کوفتہ بادیان
دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسہ ہیل ہر یک دہ مثقال پودینہ یک مشت نبات مویز منقی ہر یک یک رطل سفرجل مقشر منقی از تخم پارچہ پارچہ کردہ

پانزدہ عدد ادویہ نیکوفتہ و طبیخ چوب چینی خیسانیدہ عرق کشند و مشک و عنبر ہر یک یکمثقال در صرہ بستہ بدہان نیچہ بندند خوراک دو تولہ صبح و دو تولہ شام
قرص عود معدہ را قوت دہد و طعام ہضم کند و اشتہا آورد قرنفل مصطکی ہر یک سہ درم قاقلہ سنبل الطیب بسباسہ ہر یک دو درم عود خام قرفہ پوست ترنج
ہر یک پنجدرم زعفران جوزبوا زنجبیل دار فلفل ہر یک یکدرم قند سفید بوزن ادویہ کوفتہ بیختہ اقراص سازند شربتی دو درم باب بہی یا سیب جوارش مقوی
معدہ از مجربات بہی حکیم اصغر حسین صاحب ہلیلہ مربی آملہ مربی ہر یک پنج تولہ باب شستہ در عرق سہیل و عرق بادیان و عرق پودینہ ہر یک پاؤ آثار گلاب
نیم آثار بپزند تا مہرا شود و شیرہ آن برآوردہ با قند سفید دو چند عسل خالص یکچند ادویہ بقوام آوردہ و در عین قوام عنبر اشہب یا نبات سفید سودہ یکتولہ اگر از ند
تا بقوام آید بعدہ مصطکی رومی انیسون گل سرخ ہر یک سہ ماشہ عود غرقی پودینہ خشک صعتر فارسی برگ سداب الائچی ورد سنج عقربی زرنباد ابریشم خام مقرض
زرنب طباشیر نیلگون لسان ثور بہمنین ہر یک دو ماشہ جوزبوا بسباسہ فلفل سیاہ دار فلفل زنجبیل سنبل الطیب نانخواہ بادیان پوست زرد ترنج پوست
بیرون پستہ سعد کوفی خولنجان قرنفل ہر یک یکنیم ماشہ دو الائچی طباشیر سفید ہر یک دو نیم ماشہ کشنیز خشک یکماشہ قاقلین ہفت ماشہ پوست ہلیلہ کابلی چہار ماشہ
کوفتہ بیختہ آمیزند و مشک خالص یکماشہ زعفران یکنیم ماشہ سودہ آمیزند معجون رمان تالیف حکیم علوی خان مقوی معدہ و جگر و ہاضم طعام و مشتہی ست
آب انار ترش آب انار شیرین ہر یک یک آثار آب بہی شیرین آب بہی ترش ہر یک نیم آثار قند سفید عسل مصفی ہر یک یک آثار مجموع را باتش
ملائم بقوام آوردہ کف آن دور کردہ بسباسہ جوزبوا قرنفل دارچینی ہر یک یکدرم مصطکی رومی سنبل الطیب طباشیر سفید ہر یک یکنیم درم عود [illegible]
پوست بیرون پستہ پوست زرد ترنج قاقلین ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ با آن سرشتہ علی الرسم معجون سازند معجون ہاضمی مستعمل حضرت تقویت معدہ
و اشتہا و باہ و بسیار مجرب نوشتہ جوزبوا قرنفل بسباسہ لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی رومی زعفران عود غرقی ہر یک سہ مثقال
قاقلہ کبار ہر یک یکمثقال افسنتین دو نیم مثقال قند و گلاب ہر یک شش مثقال قند را در گلاب حل کردہ عسل بقدر کفایت اضافہ نمودہ بقوام آوردہ ادویہ
مسحوقہ بدان بسرشتہ شربتی یکمثقال و در نسخہ مشک نیم مثقال نیز دریں نسخہ داخل ست معجون کاسر ریاح جہت ضعف معدہ [illegible]
و احتباس حیض باشد و آروغ و اوجاع ریحی و قولنج و مفاصل و حبس بول و امراض بارد را نافع برگ سداب مصطکی گل سرخ قرنفل انیسون
بیخ ترکی نانخواہ بورہ ارمنی پوست بیرون پستہ از ہر یک سہ درم زیرہ سیاہ مدبر بسرکہ شش درم کوفتہ بیختہ با سہ چندان عسل بسرشتہ
و بعد پنج ماہ استعمال کنند شربتی دو مثقال معجون خبث الحدید برای ضعف معدہ و بواسیر را سودمند ست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد
آملہ مقشر گل سرخ ہر یک دہ درم اصل السوس جوزبوا اسارون سنبل الطیب اذخر مصطکی ہر یک ہفت درم خبث الحدید مدبر صد درم کوفتہ بیختہ
بعسل معجون سازند شربتی سہ درم معجون آملہ مقوی معدہ و قاطع [illegible] ضعف معدہ کہ بالکیفیت طبع باشد اکثر بعمل آمدہ و نفع کلی نمودہ شیر آملہ
شش درم گل سرخ سہ درم دانہ ہیل سعد کوفی زرشک ہر واحد دو درم زرنباد سنبل الطیب سلیخہ صمغ عربی ہر یک یک درم ہیل کلاں پوست
بیرون پستہ ہر یک یک نیم درم کوفتہ بیختہ بسہ چندان قند بقوام آوردہ آمیزند معجون سفرجل معمول برای تقویت معدہ و ہاضمہ
و قابض ست زہر مہرہ خطائی سودہ سنبل الطیب [illegible] پوست بیرون پستہ صمغ عربی بریان حب الآس پوست ترنج سعد کوفی دانہ ہیل [illegible]
زرنب ہر یک دو درم زرنباد مصطکی جوزبوا بسباسہ ہر یک یک درم طباشیر صندل سفید سودہ کشنیز خشک بریان گل سرخ ہر یک یکنیم درم شربت
انار شیرین چہار تولہ بہی خشک دو تولہ زرشک محلول بگلاب چہار درم و اگر بہی خشک نیم سہ عوض آن ہیل گرد اندازند۔ مفرح
برای تقویت معدہ و اعضای رئیسہ با قلع بخارات القلب و دافع وسوسہ و خفقان صندل سفید سودہ مروارید ناسفتہ بسد کہربا فادزہر معدنی بگلاب
سودہ گاؤزبان گل گاؤزبان گل سرخ گل نسرین بہمنین پوست ترنج زرشک ابریشم مقرض کشنیز مقشر عود غرقی زرنب [illegible]
برگ پودینہ بادرنجبویہ ہر یک یکدرم دانہ ہیل دو درم سنبل الطیب [illegible] ساذج ہندی قرنفل ہر یک نیم درم مشک [illegible] درم مربای آملہ
[illegible] مربای ہلیلہ یک عدد شربت انار شیرین شربت سیب شربت بہی ہر یک چہار تولہ قند سفید نیم [illegible] گلاب عرق گاؤزبان [illegible]

ل گوشت تدرو و دراج و تیهو و کبک و گنجشک و چوزه مرغ یا شوربا پخته یا بریان کرده و یا با زیره مثل زیره و کرویا و هیل و قرنفل و دارچینی و نانخواه و زعفران خوشبو ساخته بخورند و اگر شراب خواهد شراب قابض دهند و از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل سرخ و صبر و سفرجل مطبوخ و آب برگ آس بر فم معده ضماد نمایند و خواب بر پهلوی راست نمایند که معین بر انحدار طعام از فم معده است و دلک اطراف و حرکت بعد طعام بآهستگی و کسر ریاح معده همه علاج این علت است و این دوای هندی ضعف جاذبه معده را نافع نوشته اند بلیله شش درم و قاقله چهار درم چترک سه درم نمک سنگ دو درم کوفته بیخته بآب ترشی تخمیر کنند و حبها ساخته در سایه خشک کرده هر روز نهار دو درم بخورند

ضعف ماسکه

آفت و نقص میشود به قوت ماسکه یا باین طور که معده بسبب آفت خود بر طعام اصلاً مشتمل نگردد یا اندک مشتمل گردد و یا باشتمال ردی مرتعش یا خفقانی یا متشنج مشتمل شود و از ین پس مریض احساس باین نماید مثل تشنج و خفقان است و اما از رعشه معده گاهی در دل مریض را آگاهی نباشد لیکن بر آن استدلال میکنند باحساس لعبت از طعام اگرچه اندک باشد و شوق او بسوی انحدار طعام بدون آنکه قراقر و تمدد و نفخ بدان داعی باشد هرگاه در آخر رعشه مفرط گردد و رعشه بحدی رسد بدان احساس کنند چنانکه بار تعاد سایر اعضا احساس می نمایند بدانکه ماسکه را خشکی مایل به سردی مدد کند مگر آنکه بسیار از حد اعتدال بیرون شود و اسباب ضعف این قوت بقول حاجی و اطباء فی سنه تنبیع هست یکی ماده حاره محرق که معده را لذع نماید و قوت او را ضعیف کند پس طعام را که بران وارد گردد نگاه نتواند داشت و گاه سوء مزاج ساذج قوای معده را ضعیف کند لیکن این نادر باشد دوم ماده بارده مزلق که طعام را از معده بلغزاند سوم قروح و بثور در معده که از هرچه مماس گردد متاذی شود و خواهد که از خود بشتاب دفع کند و علامت ضعف قوت ماسکه دو گونه است یکی آنکه صاحب علت گمان نماید که اگر حرکت کند آنچه خورده است بقی برآید و بسبب رطوبت فم معده یا ضعف جرم معده باشد دوم آنکه هر طعام که خورده شود زود از معده با امعا فرود آید و غیر منهضم برآید و فرق میان رطوبت فم معده و ضعف جرم آن و به استدلال از آنچه خارج میشود از معده مسطور شد و علامت ماده حار و سوء مزاج حار ساذج و تشخیص اسباب امراض معده گذشت و آثار قروح و بثور معده در بحث آن خواهد آمد علاج اگر سبب علت ماده حار باشد اول آن ماده را برفق از معده اخراج نمایند بقی و اسهال سود و تنقیه کنند و سک و گلنار و گل سرخ و فوفل مساوی در گلاب آب برگ ریحان سبز ضماد نمایند بعد از آن رب سیب و بهی و شربت لیمو و ماء الشعیر مطبوخ بجاورس بیاشامند و اگر مدت طول کشد بار بحبن خوشانند و دوغ گاو آهن تاب و باسفوف طباشیر و گلنار و گل سرخ و قرنه و طراثیث و کهربا مساوی بدهند چندانکه بمقدار رفته آثار دوغ بخورد هم از ین ادویه باشد و اگر قرنه و طراثیث بهم نرسد عوض آن صمغ عربی و مازو شستم یا سوم حصه کنند و جوارش آمله لولوی علوی خانی درین باب مجربست و غذا برنج و جاورس مقشر و عدس مقشر با غوره و آب انار ترش آب به و تیهو و کبک و چوزه مرغ مطبوخ و بریان با آب غوره و آب انار دانه ترش کرده بدهند و بصندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و بهی و سیب بر معده ضماد نمایند و بقول انطاکی خوردن کباب ارنب بالخاصیة مقوی قوت ماسکه است و اگر سوء مزاج حار بلا ماده باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و اگر سبب علت رطوبت لزج مزلق باشد اول تنقیه معده بقی یا اسهال با ایارج فیقرا نموده جوارش خوزی و شربت آس و بیه و اطریفل صغیر استعمال کنند و ضماد از عود خام و سک و گلنار و گل سرخ و قرنفل و مانند آن سازند و غذا کباب و گنجشک و تیهو و خرگوش مشوی و مطبوخ با ابازیر چون زیره و کرویا و مانند آن خوشبو ساخته تناول نمایند

ضعف دافعه

بدانکه دافعه را رطوبت که میل به برودت دارد یاری دهد مگر آنکه خیلی از اعتدال منحرف گردد و لبسیار باشد که طعام در معده صحیح دوازده ساعت یا پانزده ساعت بماند و علامت ضعف دافعه آنست که طعام در معده بسیار بماند و بوی طعام از آروغ یافته شود و گویند که بطور انحدار طعام زیاده تر از نسبت و دو ساعت بود بلا فساد و فضله اندک خارج شود و با وجود بودن طعام لطیف نفخ و قراقر پیدا نماید و هر چند طعام لطیف تر بود قوت هاضمه بران مستولی تر باشد و زود تر از معده منحدر شود و هر چند غلیظ تر باشد هاضمه را بادی بیشتر باید کوشید و از معده بدیر بیرون شود و در جمله سرعت و بطور انحدار طعام بحسب کیفیت طعام

و قوت معده باشد و هرگاه مدت ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت یا فزون تر از بیست و دو ساعت باشد صحت نباشد و خالی از آفت نبود و آفت یا از جهت معده یا جگر یا امعا بود و یا از جهت طعام و ترتیب غیر محمود آن علاج آن واقعه را در اکثر احوال باشیای رطب با تبرید مثل آب فواکه و سکنجبین و یا ترنجبین و فلوس خیارشنبر در آب کاسنی حل کرده و مانند آن معالجه نمایند و هلیله مربی نافع است و غذا از شوربای آلو و تمر هندی و ماش مقشر و اسفاناخ بروغن بادام سازند و بعضی متاخرین می‌نویسند که در سافج تبدیل نمایند بدستوریکه بالا گفته شد و در بادی تنقیه بمطبوخ تمر هندی و آلو بخارا و حب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند و شربت دینار و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه جوارش مصطگی ساده و مرکب و جوارش عود شیرین و هلیله مربی و آمله مربی با مصطگی و دانه هیل یا عرق دارچینی و لودینه دهند و یا مصطگی و قرنفل هر یک سه ماشه الایچی کلان پنج عدد و نبات سه توله در گلاب یا در آب انار بجوشانند که منصه آید بنوشند و غذا لباب مرغ و کبک و تیهو و آهو با نان دهند و کنجاره بادام با نبات بسیار مفید است و همچنین کنجاره کنجد بوزن نه ماشه و نبات یکنیم توله هر روز و بروغن مصطگی مالیدن معده را چرب دارند

ضعف هضم

و آن آنست که طعام در معده بدیر هضم شود و دیرتر بماند و تبدیل معتاد منحدر نگردد و گویند که اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمه یکیست لیکن این قدر فرق است که اگر سبب ضعیف باشد ضعف هضم آرد و اگر قوی باشد تخمه و اگر متوسط باشد فساد هضم پس ضعف هضم نقصان هضم ست و تخمه بطلان آن و مراد از نقصان و بطلان هضم آنست که در هضم آفت افتد بسبب فاعل او که قوت هاضمه ست یعنی در قوت هاضمه فتور راه یابد بخلاف فساد هضم که عبارت ست از وقوع آفت در هضم نه بسبب فاعل و یعنی قوت هاضمه کامل باشد لیکن هضم ردی شود و صاحب کامل گوید که سوء استمراء و تخمه عبارت از آن که او بطلان هضم ست وقتی حادث شود که معده از هضم ضعیف گردد و این چنان باشد که اگر از معده طعام بسرعت منحدر نگردد آنرا ابطای هضم گویند و اگر طعام انهضام تام نیابد و بسوی بعض کیفیات ردیه متغیر شود آنرا سوء هضم نامند و اگر البته هضم نشود و منحدر نگردد و در معده فاسد شود آنرا تخمه خوانند و کسانی را که این اعراض عارض شوند ایشان را ممعودین گویند و جمیع این امراض از اسباب واحد حادث میشوند مگر ابطای هضم از اسباب ضعیف و تخمه از اسباب قوی و سوء هضم از اسباب متوسط پیدا گردد و این اسباب یا از داخل یا از خارج باشد و اسباب که از داخل باشد آن سوء مزاج معده و اخلاط محتقنه در معده و اورام و تفرق اتصال است و اما سوء مزاج یا حار باشد که اغذیه را در معده فاسد کند و بسوی بعض انواع ردیه عفنه مائل گرداند زیرا که حرارت قوی در معده معفن اغذیه است و استدلال میکنند بران از جشای دخانی و سهوکت آب دهان شبیه ببوی سماک و ماهی و از هضم اغذیه بارده غلیظه عسر الانهضام و عطش و معد نک عروض جع که از استعمال اشیای بارده بالفعل و بالقوه تسکین یابد یا سوء مزاج بارد بود و استدلال کرده میشود بران که آروغ ترش و قلت عطش و انتفاع با طعمه حاره و حدوث وجع از آن که بچیزهای سخن بالقوه و بالفعل ساکن گردد پس اگر برودت مفرط باشد غذا در معده البته متغیر نشود و جشای حامض حادث نگردد و یا یابس و یا رطب باشد و این هر دو مانع هضم نمیشوند بلکه دران نقصان می آرند در اول امر و جع حادث نمیکنند مگر آنکه حال دیگر یعنی در طول مدت پیدا می کنند و این چنان ست که مزاج یابس چون بر معده غالب شود و افراط کند از ان مرض مسمی قطیفوس که آن دق ست حادث گردد لاسیما اگر حرارت با یبس منضم شود و درین هنگام این مرض دق بسا ئر بدن عام گردد و از ان هلاس و ذبول حادث شود و مزاج رطب چون بر معده غالب گردد از ان استسقا حادث شود و لاسیما اگر برودت یا رطوبت مضاف گردد و اما اخلاط محتقن یا حار بود و استدلال بران بقلت اشتها و جشای دخانی و سهوکت ریق و زهومت آن کنند و این خلط یا در تجویف معده منصب باشد و استدلال میکنند بران بدین طور که صاحبش چون طعام عسر الفساد مثل گندم و جو بخورد و دقی یا تبرز کند بان صفرا به آید و یا طبقات معده تشرب او کرده باشد و استدلال کرده میشود بر وی بغثیان و قی که با آن چیزی بر نیاید و بشدت عطش و یا خلط بارد باشد و استدلال میکنند بران بنقصان شهوت طعام و به آروغ ترش و این نیز یا منصب در تجویف معده باشد و استدلال بران چنان نمایند که صاحبش چون طعام

که دران قوت جلا باشد مثل عسل تناول نماید و قی یا براز کنند با آن بلغم خارج گردد و یا متشرب در طبقهٔ معده بود و استدلال بران بغثیان که با تهوع
نباشد مگر آنکه در معده طعام بود و بقلت عطش و زیادت شهوت طعام توان کرد و باید که فرق میان آنکه از سوء مزاج و میان آنکه از خلط عارض میشود بوجهی
دیگر نمایند و آن اینست که نظر کنند اگر بدن ممتلی و عروق و بدن منتفخ بود و عند تناول اغذیهٔ معتدله براز مختلط ببلغم از اخلاط خارج شود و بول غلیظ غیر صافی
باشد مرض حادث که در معده از اخلاط محتقنه دران بود نه از سوء مزاج مفرد و اما اورام حادث در معده آن از انواع دبیلات [illegible] و آن یا حار باشد
و استدلال کنند بران بوجع و ضربان در موضع قعر معده و جشاء و حرارت زیر مس و تپ و تشنگی و یا بارد بود و استدلال کرده شود بران بثقل آن بی وجع و بدون
حرارت و بغیر وجع و اما تفرق اتصال یا از اسباب خارج مثل جراحت واقع در معده و ادویه حاده باشد و یا از داخل مانند انفتاح عروق و تاکل بود
و اسبابی که از خارج محدث امراض مذکوره اند آن قلت موافقت طعام ست و این یا از قبیل کمیت باشد چون طعام کثیر بود در معده بر هضم او قادر
نباشد مثل آتش اندک که بران چوب بسیار اندازند و بر سوختن آن قادر نباشد و یا از قبیل کیفیت بود چون ردی باشد مانند جغرات و ماهی
و ترب و غذا مطبوخ در مدخن بمنزله آتش که چون بران چوب رطب اندازند در تدبیر اشتعال او قادر نبود و یا از قبیل جوهر بود چون طعام غلیظ باشد مثل لحم بقر
و نان فطیر و مثال این آتش ضعیف ست که بران حطب متین اندازند و یا از قبیل ترتیب باشد چون انسان طعام خورد و هنوز منهضم نگردد که بر آن
طعام دیگر بخورد و هضم نشود و استدلال برین اسباب بمسائله از مریض توان کرد و قرشی گوید که نقصان هضم و بطلان او بسبب سوء مزاج مضعف
حتی که حار باشد چنانچه بسا ست که بعضی بشرب آب سرد بسیار از افراط عطش که بسبب خطای اطبا از منع آب [illegible] واجب میکنند شفا یابد
لیکن سوء مزاج بارد رطب اولی ست برای بودن سبب نقصان هضم و بطلان آن و بسبب جمیع اسباب ضعف اشتها که مسطور گردید عارض میشود
و ضعف جرم معده اولی اسباب اینست و گاهی بسبب طفو طعام بر معده میباشد چنانچه از نوشیدن شیر و شراب بسیار و خوردن نان گرم
و شرب آب بسیار بران و بسبب سرعت نزول طعام چنانچه از غذای مزلق مثل آلو بخارا و شوربای چرب می باشد و [illegible]ری
نوشته که امتناع هضم بغیر فساد مزاج از هشت سبب می باشد یا از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کمیت آن یا از سوء ترتیب اکل یا از ترک
استعمال وقت واجب یا از انصباب مواد ردی از اعضا بسوی معده یا از حصول مواد ردی غلیظ در معده یا از ضعف قوای طبیعی که بآنها هضم
تمام می شود یا از تعب و مصارعت یا کد یا بحرکت عنیف یا بجماع مفرط و شیخ میفرماید که آفت هضم یا تابع آفت در فعل معده یا بسبب غذا
یا بسبب در حال سکون بدن و حرکت آن می باشد و کائن بسبب امر معده یا سوء مزاج باشد و قوی ترین سوء مزاج در احداث آن بارد رطب و ضعیف
ترین او حار زیرا که اضرار بارد ساده بود یا با ماده در هضم شدید تر از مضرت حار ست و اما سوء مزاج یابس و رطب را اکثر اطبا ازان حد شمرده اند که تنها از انها
با وجود اعتدال هر دو کیفیت حار و بارد ضرر در هضم ظاهر شود لیکن یابس در بول و رطب استفراغات حادث میکند و اما در حال و در تاثیر سکون و نوم و ضد آنها و آنچه تابع
آنها از احکام غذا دران باشد آنست که غذا مقتضی سکون و نوم ست حتی که هضم یابد و چون بدل آنها حرکت یا سهر باشد هضم تام نشود و غذای ثقیل در معده
مدت طویل باقی می ماند پس حال او ازین احوال ثلاثه خالی نبود که منهضم گردد یا غیر منهضم یا قلیل الانهضام باقی ماند و اما غذای خفیف چون منهضم نشود و مدت بقای
او غیر منهضم طول نمیکند بلکه چون در معده آنچه آنرا هضم کند نباشد بسرعت فاسد میگردد و غذا یا مستحیل شود بهضم تام و یا مستحیل گردد یا انهضام غیر تام و ناگوارده
بیرون آید پس بدن از قدر ممکن تناول طعام غذا بقدر محتاج الیه نیابد و هزال عارض میگردد و یا اصلا منهضم نگردد و این بر دو وجه ست که درینحالت یا بهمان
بر حال خود باقی ماند و یا بجوهر غریب فاسد مستحیل گردد و بدن از وی غذای ردی یابد و گاهی این تقصیر در هضم حتی که در ثانی و ثالث و رابع میباشد و بدین سبب
استسقای لحمی و سرطان و نمله و جمره و بهق و برص و جرب عارض میشود و این بهر آنست که چون غاذی غیر نضیج و غیر ملایم طبیعت میباشد و اعضای بدن تغذیه آنرا جذب
نمی کنند پس عفونت بد بو میگردد و یا آنرا جذب مینمایند و تشبیه نها بدان نیک نشود و اگر در اینجا نقل و حرارت غالب باشد سیاه گرداند و گاهی سوداوی ازان
مثل قیر گردد و در سیاهی لون و در برص اسود یا قوبا حادث شود و چون معده غذا اصلا هضم نکند امر بزلق الامعا و یا باستسقای طبلی [illegible] گردد یا استسقای طبلی و قی مودی شود

که معده را دران آلقدر تاثیر باشد که از غذا بخار را انگیزد و بغیر آنکه هضم کند و بیدا اند که فساد هضم و ضعف آن بالجمله آفات آن چون زیاده عارض شود و آن قابل تدبیر است
علاج از آنست که بسبب ضعف و سوء مزاج مستحکم عارض گردد و اسباب ضعف هضم جمیع اسباب فساد هضم است که مذکور گردد که اعلامات این شکل علامات است
مگر آنکه اسباب صفرا از انجمله هضم را ضعیف میکند لیکن آنرا فاسد میکند و اما از اسباب سوء و اجتماع میان هرد و امر یعنی اضعاف هضم و افساد او است فی که ذکر مثل سوء
مزاج یابس رطب. از اخلاط سهاجیدگی نیز میشد که اصلا هضم را باطل کنند بلکه آنرا ضعیف میکنند و اضعاف هضم قبل از ابطال آن رطوبات استسقاء یابس
بد بول مودی میگردد و از اسباب فساد هضم سخافت عراق و قلت لحم او است و گاهی بسبب وضعف هضم سرعت نزول طعام باشد یا بسبب زلق از
معده که در زلق معده معلوم خواهد شد و این از اسباب فساد هضم [illegible] دران داخل است بلکه در اسباب ضعف هضم داخل میشود و این نزول
قبل از وقت گاهی با بودت احتوا از معده بر طعام باشد چون دافعه [illegible] و سرعت نماید و قوی باشد و گاهی چنین نباشد بلکه بسبب ضعف ماسکه بود
پس امساک آن ننماید که با طبیعی محتوی نگردد حتی که هضم تمام نماید این ضعف ماسکه گاهی عارضی بود و از اشیای مرخیه و غیر آن میباشد و گاهی این
بسبب اورام حاره و بلغمیه یا سوداویه یا قروح باشد آن باشد [illegible] احتوا پدید نشود و گاهی احتوا پدید شود بسبب [illegible] یا الذاع مراری
بود که هر واحد از این اغذیه بر سبیل اطلاق موجب ضعف هضم میگردد و یا فقدا حاره معده او را امراض حاره باشد یا صاحب [illegible] که مزاج آن حار واقع بود و هضم
باشد چیزی حار بخورد و منع هضم نماید و در این هنگام [illegible] هضم واجب کند و در اکثر فاسد نماید نه منع فقط و قبل این انسان گاهی آب سرد مینوشید بدل
مزاج هضم او بسبب اغذیه ماثره حرارت می نماید و کذلک هرگاه در معده اخلاط ردیه خصوصا لزجه باشد که میان معده و اغذیه حایل شود و احتوا او را ساکت
جید نباشد و گاهی شوق بسوی دفع شدیدتر باشد و امری که بسبب حایل جودت احتوا یافته می شود اگر احتوای معده بر طعام فی نفسه تام باشد و طعام باردی
کیفیت خود موذی نبود و اشتهای هضم بلا قصور حاصل شود و بسبب و آفت در هضم عارض نگردد و اگر با وجود بودن [illegible] تمام طعام موذی بود چنانچه آن
ثقل باشد و معده امساک طعام مثل امساک صاحب عشق برای بعض اثقال نماید و شوق مفارقت و دفع او کند هضم کمتر از آن باشد و با آن جشاء و قراقر و نفخ
نبود و اگر احتوا تام نباشد ضعف هضم و قراقر و جشاء بود و گاهی ضعف هضم و استحاله غذا بسوی بلغم موذی با قشعرار و سردی اطراف و توهم نوبت تب گردد
لیکن نبض مثل نبض اوائل نوبتهای تب نباشد یعنی ضعف نبض کمتر از آن باشد که در اول نوبت تب بود و گاهی ضعف هضم بسبب تخمه یا و تقدم امتلا باشد
و در کتاب موت سریع گفته کسی که با آن تخمه و ابطای هضم باشد و بر چشم بثره سیاه متشابه نخود که بعض او سرخ یا سبز بود ظاهر گردد با اختلاط عقل تبدل کند بعده
در روز هفتم بمیرد و از اسباب ضعف هضم یا بطلان او غم است چنانکه از اسباب جودت هضم سرور میباشد و جرجانی می نویسد که انواع سوء مزاج ساده یا
با ماده و هر طعامیکه نه باندازه و نه بوقت و ترتیب خورند و هر طعامیکه آنرا کیفیت ناستوده باشد همه اسباب ناگوار بیدن است و قوت ها ضعیف گردد و تقصیر
است پس هرگاه که در هضم تقصیر افتد بباید دانست که آفت در قعر معده است **دلائل ضعف هضم** اگر مریض شکایت صرف گرانی طعام در معده
و اندک تمدد و بقای طعام در معده زیاده از عادت کند مرض خفیف بود و اگر در آروغ طعم و بوی طعام ماکول تا زمان دراز دریافت کند و قراقر و غثیان و
تقلب نفس یعنی تهوع باشد مرض قوی بود و اگر تغیر طعام معتد به اصلا نباشد مثل آنکه برودت خیلی مفرط باشد مرض قوی تر بود و بدانند که چون طعام بدیر هضم شود
بدیر نازل گردد مگر آنکه سببی باشد که قوت دافعه از لذع یا ثقل یا کیفیت دیگر مضاد حرکت دهد پس از وقت غیر متغیر نه دزد و دفع کند و اگر شوق
مریض بسوی نزول طعام و بسوی جشاء بعد حدوث قراقر و جشای متواتر و فواق و نفخه بود و جشا مستدعی حدوث این امور باشد خواه این امور حادث شوند یا
هنوز حادث نشوند سببش احتوای رخی یعنی غیر قوی باشد و اگر نرمی براز و نتن او و قلت تازگی کبد و بدلی زبان باشد گاهی با آن لذع و نفخ حادث گردد
سببش نزول طعام از معده یا امعا قبل از وقت باشد بعد از آن اقسام سوء مزاج بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شده دریافت نمایند پس هر نوع از آنها
مشخص گردد سبب ضعف هضم همان باشد و ایضا عطش و قلت اشتها و جشای بدبو دخانی از دلائل اخلاط حاره است و خروج بلغم یا سودا در قی و ترشی و
سقوط اشتها و لا سیما اگر اخلاط بارد بسیار باشند مع دلائل برودت و ماده که مذکور شد دلیل اخلاط بارده است و اگر علامات ورم و قروح و ضعف معده [illegible]

متناول غذای بسیار یا ردی یافته نشود سببش آن باشد **علاج** اگر سبب ضعف هضم سوء مزاج ساده یا مادی یا ریح یا فساد غذا باشد علاجش بدستوریکه در انواع علاج امراض معده مسطور شد حسب سبب باید کرد و اگر از ضعف معده باشد علاج آن نیز گذشته و ابن ماسویه گفته که چون ضعف هضم علامات موصوفه از علامات حرارت و برودت یافته نشود آن بسبب ضعف جرم معده بود که مثل یا رچه کهنه شده باشد و علاجش اطریفل صغیر بخبث الحدید افضل فانه فاضل است و اگر از ورم و قرحه بود علاجش علیحده بیاید و درینجا بعض تراکیب مطب اساتذهٔ کرام و ادویه مفرده و مرکبهٔ یونانیه و هندیه معمول اطبای عظام مقوی هضم بقلم می آید طبیب لبیب حسب مزاج مریض بعمل آرد ولیکن تقلیل طعام و ترک بقول و اغذیهٔ مولد خلط خام درین مرض شرط است والا فائدهٔ کلی و نفع تام کمتر بانجام میرسد بالجمله اگر ضعف هضم با ضعف معده باشد دواء المسک معتدل با شیرهٔ دانه هیل و عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب شربت انار شیرین بدهند و یا نوشدارو در گلاب جوش داده و یا نوشدارو هفت ماشه عود غرقی شش ماشه در عرق الایچی و گلاب هر یک شش دام جوشانیده و یا جوارش عود جوارش آمله هر یک پنج ماشه ممزوج نموده بخورند و بالایش گلاب بنوشند و یا جوارش عود ترش هفت ماشه همراه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ انیسون دو ماشه شربت بزوری دو توله بدهند و مصطگی جوارش مصطگی و استعمال اطریفل کشنیزی که با هضم طلبی خبیث است نیز مفید و یا شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ دانه هیل سه ماشه شیرهٔ تخم خربزه چهار ماشه گلاب چهار توله شربت انار شیرین دو توله دهند و اگر با ضعف هضم شکوای اشتهاء مزاج حار باشد جوارش انارین خورده بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب عرق کیوڑه هر یک چهار توله شربت انار شیرین دو توله حل کرده بنوشند و شربت بزوری و شربت فالسه همراه جوارش آمله نیز نافع و اگر با درد شکم باشد جوارش کمونی کبیر شش ماشه با شیرهٔ بادیان و گلقند بخورند و یا جوارش مذکور با گلقند سرشته بخورند بعد سکنجبین ساده دو توله گلاب عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله بنوشند و یا جوارش سکنجبین سرشته و گلقند و عرقیات حل کرده استعمال نمایند و این ترکیب نسخه برای تلیین هضم طعام و تقویت معده است و اگر ضعف هضم با نزله و درد باشد جوارش مصطگی پنج ماشه خورده و یا قوذا یکتوله در عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و یا همراه طبیخ خطمی خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه نبات یکنیم توله خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و اگر با درد شانه باشد جوارش کمونی کبیر شش ماشه خورده عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب گلاب هر یک چهار توله گلقند سه توله بنوشند و اگر با وجع کاهل بعد غذای غلیظ بود شربت دینار گلقند بعرق بادیان عرق عنب الثعلب گلاب حل کرده بنوشند و اگر با خفقان و سوزاک و سدد گرده باشد و حبس بول با نرمی طبع بود جوارش املهٔ لولوی خورده بالایش شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه عرق خار خسک ده توله شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده تودری سرخ سه ماشه پاشیده بنوشند غذا پلاؤ و جوارش عود شیرین و ترش و انوشدارو ساده گلاب و عرق بادیان و نمک سلیمانی و سفوف عود با عرق نانخواه و سفوف پودینه با عرق الایچی در تقویت هضم عظیم الاثر است **ذکر ادویهٔ مفرده** معین بر هضم طعام مسیح گوید که کباش قرنفل و کذا خوردن جوز بوا از نیم درم تا یک درم و کذا جوز مربی و کذا پودینهٔ نهری درین باب مجرب من است و خوردن زنجبیل مربی و غیر مربی و کذا زنجبیل و کشک عرق آن و کذا زعفران و کذا امرود بعد طعام و کذا سعد و حب بلسان و تخم خیری و سنبل هندی و بسباسه و کاشم و قاقله کبار و صعتر و کذا اعنصل بریان مطبوخ بعسل و کذا سرکهٔ آن و شربت آن و کذا کما ذریوس و زنجبیل بالخصوص یک شبانه روز تر کرده و آن شراب را بشکر یا عسل القوام آورده و کذا فلفل سیاه و دفع ضرر او در محرورین بسرکه و کذا دار فلفل و عود بلسان و نانخواه و لیمو بالملح و بلبوس و زرنباد و فاغره و جرم جرجیر خام و پخته و تخم آن و ترنجان مطبوخ و تخم آن و پوست ترنج و برگ آن و دوقو و نعنع و سیسالیوس و حاشا و کندر و عود البخور یکمثقال و روغن بطم و جاوشیر و انجدان و اشترغار و دارچینی و سنبل هندی و کرفس و بیخ راسن و جرم افسنتین رومی و در شراب تر کرده و یا بشکر یا عسل شربت آن ساخته و فلبه در سرکه پخته و سداب و آمله و زرشک و بزر الشرک و داراک و درونج و کذا آمیختن زنجبیل و خولنجان و کبابه و فلفل سیاه و هیل و خردل در طعام و تمر هندی و درم قسطرون و دهن بلسان و شراب یکساله ریحانی قابض و ضماد و شرب سعد بسا ئله هر واحد معین بر هضم و مقوی آن و هاضم طعام است **ذکر ادویهٔ مرکبهٔ** نافع ضعف هضم

جوارش

جوارش مصطکی ساده که برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب دهن را مفید است مصطکی سه مثقال کوفته بیخته و نیم آثار شکر سفید در سی درم
گلاب بقوام آورده آمیزند خوراک شش ماشه تا دو درم **جوارش مصطکی مرکب** مصطکی یک توله دانه هیل شش ماشه سعد کوفی سنبل الطیب هر یک
پنج ماشه پوست ترنج نه ماشه کوفته بیخته گلاب و قند قوام نموده جوارش سازند **نوع دیگر** بنسخه علوی خان که در تحلیل ریاح و تقویت معده مجرب و ضعف
قلب بارد و جگر و خفقان بارد و سیلان آب دهن و اسهال بلغمی را نافع و اگر در مرض صرع بعد طعام خورانند بسیار فائده کند مصطکی زنجبیل قاقله کبار و صغار
و قرفه هر یک دو ماشه دارچینی فلفل گرد یا نانخواه کبابه زیره سیاه و سفید کرویا گل سرخ پوست ترنج کشنیز خشک پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی کشنیز
عود هندی زرنباد بادرنجبویه سنبل الطیب گل گاوزبان زعفران هر یک پنج ماشه کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه قوام ساخته آمیزند شربتی دو مثقال
با عرق بادیان دهند در نسخه دیگر ایشان که در صرع مستعمل وزن مصطکی سی ماشه و دارچینی ده ماشه است و انیسون پنج ماشه عوض کشنیز و هر دو پوست نوشته
و وزن زعفران هفت ماشه نگاشته و عود قماری هفت ماشه افزوده **جوارش عود شیرین** مقوی باضمه نافع بارد مزاج عود پنجدرم فرنجمشک جوز بوا
بسباسه دانه هیل قاقلین پوست ترنج طباشیر دارچینی گاوزبان زرنب هر یک یکدرم مصطکی سنبل الطیب گل سرخ نارمشک هر یک یکنیم درم زنجبیل
فلفل دارفلفل هر یک یکدرم مشک نیم درم عسل یا قند سه چند ادویه **نوع دیگر** که باضمه را قوت دهد و اشتها آرد و بلغم و رطوبت دفع کند عود هندی
پنجدرم قرنفل سه درم قاقله کبار و قاقله صغار سنبل الطیب هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته با عسل مصفی با دو آثار مرتب سازند و در نسخه دیگر که
آن هم معمول است وزن عود سه درم و زعفران دو درم است و پوست ترنج کبابه بسباسه جوز بوا مصطکی هر یک دو درم زیاده و نبات سه پاؤ و شهد
یک سیر **نوع دیگر** بنسخه حکیم علوی خان که معمول آن بوده عود قماری پنجدرم بسباسه قاقلین زعفران جوز بوا مصطکی سنبل الطیب فرنجمشک زنجبیل دارچینی بادیان
هر یک دو درم قرفه پوست ترنج طباشیر دارفلفل ابریشم مقرض پودینه گاوزبان قرنفل زرنب هر یک یکنیم درم زرنباد نیم درم مشک یک دانگ عسل مصفی
بقدر ضرورت معجون سازند **نوع دیگر** معمول عود غرقی پوست ترنج هر یک پنجدرم قرفه قرنفل مصطکی سنبل الطیب فرنجمشک زنجبیل دارچینی قاقله
صغار قاقله کبار بسباسه زعفران جوز بوا هر یک دو درم فلفل دارفلفل زنجبیل هر واحد یکدرم سعد کوفی نیم درم مشک دو
دانگ عسل و قند هر یک یکنیم من و در نسخه حکیم میرزا سلیمان وزن قرنفل چهار درم و مصطکی سه درم و زعفران جوز بوا هر واحد یکدرم و بسباسه سه درم
است و دارچینی و قاقله صغار و نارمشک و فلفل و سعد و مشک و عسل مطرح **نوع دیگر** از حکیم اکمل خان عود هندی دارچینی جوز بوا قرفه دانه هیل قرنفل
خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم اسارون زعفران هر یک دو درم مشک نیم مثقال نبات نیم رطل عسل مصفی سه وزن ادویه **جوارش**
عود و ترش نافع حار مزاج مقوی باضمه و ثابت و مشهی گل سرخ چهار درم صندل بگلاب سوده زرشک سه دانه هیل طباشیر عود غرقی پودینه
خشک پوست ترنج هر یک یکدرم شربت زرشک شیرین چهار توله تمر هندی سه توله در آب تر کرده آب زلال آن گرفته گلاب نیم پاؤ قند
سه چند ورق نقره نیم درم بدستور بسازند **نوع دیگر** که مجربات انسب بحره الذواطیب عود غرقی مصطکی پوست بیرون پسته هر یک دو درم عنبر اشهب
مشک خالص هر واحد یکماشه آب لیموی کاغذی هفت عدد و نبات نیم سیر معجون سازند **نوع دیگر** عود غرقی سه درم دانه هیل زرشک یکدو درم
برگ پودینه طباشیر پوست ترنج سنبل الطیب مصطکی قرنفل سعد کوفی دارچینی دانه قاقله کبار زرنب صندل بگلاب سوده اسارون فرنجمشک یکدرم
دارفلفل زنجبیل هر یک نیم درم آب لیمو هفت عدد آب نقوع تمر هندی چهار توله قند سه چند **نوع دیگر** بنسخه حکیم محمد رضا عود هندی هفت و نیم
مثقال قاقله سنبل الطیب زعفران قرنفل پوست ترنج بادرنجبویه مصطکی هر یک دو مثقال با دو بالا گلاب هفتاد و پنج مثقال آب لیموی تازه دو و نیم مثقال آب
سیب ترش قند سفید نبات سفید هر یک پنجاه مثقال بدستور معجون سازند **جوارش عنبر** مسخن معده و محلل ریاح غلیظ و قاطع بلغم و مقوی دل و دماغ
و حواس عنبر اشهب مشک خالص هر یک دو ماشه اسارون قرنفل زعفران هر یک سه ماشه دانه هیل دارچینی دارفلفل زنجبیل جوز بوا هر یک شش
ماشه نبات سفید شهد خالص هر یک پاؤ آثار بدستور جوارش سازند **جوارش نارمشک** تالیف والد حکیم علوی خان معده و جگر را

قوت دہد و اخلاط فاسده را دفع کند و ریاح غلیظ و خفقان را ببرد نارمشک شیطرج ہندی زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی قاقله صغار قاقله کبار قرنفل
ساذج ہندی بسباسه خولنجان مصطگی رومی کبابه چینی سنبل الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان انیسون افتیمون ہریک سه مثقال
ریوند چینی زعفران ہریک نیم مثقال تربد سفید شش مثقال کوفته بیخته با دو وزن او و عسل مصفی بسرشند شربتی چهار مثقال جوارش خولنجان
برای ہضم طعام و طرد ریاح و سردی معده و جگر مفید تخم کرفس انیسون زیرهٔ کرمانی کرویا طالیسفر ہریک یکدرم خولنجان قرنفل قرفه فلفل سیاه
سعد کوفی ہریک دو درم ہیل دارچینی نارمشک ہریک سه درم دار فلفل شش درم زنجبیل ہشت درم شکر سفید سه چند شربت دو درم حب ہاضم
و خوشبو فی الفور چوک ترش زنجبیل ہریک دو نیم دام نمک لاہوری پنج درم قرنفل دانه ہیل ہریک سه ماشه فلفل گرد دانه الایچی کلان ہریک دو ماشه
کوفته بیخته چوک را در آب لیمو حل کرده آمیخته بقدر نخود حب بندند و بعد طعام دو سه حب بخورند ایضاً ہاضم و مشتهی و بے نظیر پوست ہلیلهٔ زرد بادیان
پودینه نمک لاہوری چوک ترش ہر واحد چهار درم زنجبیل فلفل گرد دار فلفل دانه الایچی سفید نانخواه ہریک دو درم پوست شیطرج قرنفل ہریک
نیم درم با آب لیمو و عدد کھرل کرده حب بندند ایضاً ہاضم و مشتهی و دافع فضول معده و مفید دوران و معمول پوست ہلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله
فلفل زنجبیل نانخواه زیرهٔ سیاه و سفید چوک ترش نمک سیاه ہریک یکدام قرنفل پکیا نکسنای مکی سه دام آب لیموی کاغذی بقدر احتیاج کھرل کرده حب
بمقدار فندق بندند و یک یا دو بخورند ایضاً که برای ہضم طعام و درد شکم و تحلیل ریاح و تقویت معده معمول است پوست ہلیله پوست بلیله بادیان ہر واحد
یکدرم شیطرج پودینه خشک کشنیز خشک الایچی سفید ہریک دو درم زنجبیل فلفل سیاه شهاگه بریان ہریک نیم ماشه چوک ترش نمک سیاه ہریک یک توله
[illegible] ماشه ہمه را کوفته بیخته در آب [illegible] یا آب [illegible] در یک بقدر کنار دشتی حب بندند حب نمک ہاضم و دافع ریاح معده نمک سانبهر نمک سیاه
ہریک ده توله درنیم آثار سرکه کنند چوش دہند تمام سرکه جذب شود و قابل حب بستن گردد و بقدر کنار دشتی حب ہا ساخته بکار برند حب پچلونه که ہاضم
طعام و دافع ریاح نافع ہیضه است پنج نمک یعنی لاہوری نمک سونچر نمک سیاه نمک سانبهر نمک لنظی که آنرا لونکا لون گویند و دراز و میانه خالی میباشد
و پوست ہلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله بادیان نانخواه ہریک یکدرم زیرهٔ سیاه و سفید پوست شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل تنکار نوشادر سنای مکی
ہریک پنج ماشه ہلیت بریان سه ماشه ادویه باریک سائیده در لیست و یک عدد آب لیمو کھرل کنند تا قابل حب بستن شود بقدر کنار دشتی
حب بندند خوراک یک حب ترش معمول برای ہضم طعام و دفع ریاح و تقویت معده زنجبیل یک آثار قرنفل دار فلفل ہریک دو دام دانه ہیل
یک دام نمک سیاه نمک سنگ ہریک [illegible] آثار گوگرد زرد شفاف دو دام گوگرد را در روغن گاو بریان ساخته ہمه ادویه را جدا جدا کوفته بیخته
در آب لیمو تر کانیده آنقدر که دو انگشت بالای ادویه باشد و چون خشک شدن آب لیمو ہمان قدر دیگر بیفزایند و ہفت مرتبه چنین کنند بعد از آن حبها بمقدار
نخود بسته یک حب خورده باشند حب چلیت جهت تقویت معده و ہضم طعام تالیف حکیم شریف خان انگوزهٔ خالص چهار توله زنجبیل سه توله
قرنفل خولنجان فلفل دار فلفل کبابه چینی قاقله صغار مصطگی فندق بیا نانخواه ہلیلهٔ سیاه پوست ہلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله ہر واحد یک توله نمک لاہوری نمک سیاه
ہریک دو توله شونیز نه ماشه ادویه را کوفته بیخته چلیت را کوفته در روغن بریان نموده در آب حصرم آب لیمو و آب در یک آنقدر که چهار انگشت بالا باشد تر
نمایند یک شب مرتبه تجدید آب نمایند و چون خشک شود بسایند و اگر برای تقویت باه مرتب سازند در آب لیمو و ادرک تر کنند و ہمچنین شقاقل و لسان العصافیر و
ثعلب مصری ہر واحد یک توله افزایند خوراک معمول متأخرین مقوی قوت ہاضمه معده و اعضای رئیسه جهت دفع غثیان و منع انجره
مجرب و نافع و مشتهی بود تمامی پنج ماشه صندل سفید سه ماشه گل سرخ مصطگی بادرنجبویه ہریک دو ماشه سنبل الطیب بسباسه ساذج ہندی ہریک یکماشه
مشک خالص عنبر اشهب ورق طلا ہریک نیم ماشه شربت سیب شیرین شربت سیب ترش شربت انار شیرین شربت انار ترش ہریک شش توله
اگر مزاج صفراوی باشد شش توله آب لیموی کاغذی داخل نمایند برای ہاضم و مشتهی و خوش مزه از بیاض استاد مرحوم آب حصرم آب لیمو ہر یک
نیم آثار آب ادرک دو نیم توله پوست پنج [illegible] فلفل سیاه ہریک شش ماشه سهاگه بریان سه ماشه نمک لاہوری قدر قلیل ادویه سوده

در آبهاے مذکور آمیخته در شیشه نگاهدارند خوراک دو سه تولہ ایضاً مقوی و مفرح معده و افزاینده رنگ رو معمول چای خطائی یکدرم بادیان خطائی
نیم درم دانهٔ الایچی سفید دارچینی هر واحد نیم مثقال نبات یک نیم تولہ در گلاب یا بید مشک یا عرق کیوڑه و اگر نباشد در آب نیم سیر بجوشانند چون نیم پاؤ بماند
نیم گرم بطور قهوه بنوشند و چای خطائی را در آخر جوش اندازند سفوف تالیف حکیم محمد بادی که دافع رطوبات و مقوی معده و هاضم طعام ست دارچینی
مصطگی قرنفل بادیان خطائی زیره سیاه مربر زیره سفید مربر مساوی نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته یک مثقال بخورند و در نسخهٔ دیگر
سعد کوفی عود قماری نانخواه فلفل سیاه دار فلفل دانهٔ هیل صعتر بادیان انیسون کشنیز مقشر زنجبیل عوض قرنفل داخل ست خوراک بدستور با عرق
بادرنجبویه سفوف چچلونه که برای تقویت هاضمه معمول ترشک پوست سماق انار دانه طباشیر تخم خرفه مقشر بادیان دانهٔ الایچی سفید گل سرخ پوست
هلیله کابلی پوست هلیله زرد و پوست بلیله هلیله سیاه آمله هر یک شش ماشه زیره سیاه زیره سفید پوست ترنج انیسون دار فلفل پودینه خشک فلفل
سیاه شیطرج هندی هر یک چهار ماشه گل سرخ مقدم الذکر هر یک سه ماشه زیره سیاه پنج ماشه نمک لاہوری چوک ترش نمک طعام نمک سیاه کچلون هر
یک تولہ سهاگه شوره قلمی هر یک سه ماشه نوشادر دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک حب بندند و یک ماشه بعد طعام بخورند سفوف حیات
هاضم و ملین پوست هلیله کلان بادیان سنای مکی نمک سیاه زنجبیل پوست بلیله هر یک چهار جزو دار فلفل یک جزو کوفته بیخته تا یکتولہ بخورند و در نسخهٔ
دیگر زیره سفید عوض زنجبیل ست ایضاً هاضم و مشهی و ملین و مجرب پوست هلیله زرد زنجبیل بادیان نانخواه نمک لاہوری نمک سانبهر چواکهار نمک سیاه
سنای مکی ترید موصوف گل سرخ هر یک یک تولہ آمله کجری زیره سفید دانهٔ الایچی کلان هر یک سه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله سادج هندی فلفل سیاه
زیره سیاه سهاگه نوشادر برگ پودینه پوست ترنج الایچی خورد [illegible] پوست هر یک شش ماشه قرنفل حلتیت بریان هر یک [illegible] ماشه سفوف سازند خوراک
دو ماشه ایضاً هاضم و مشهی و دافع قبض و نفخ معمول بادیان انیسون فلفل سفید هر یک چهار ماشه سنبل الطیب الایچی خورد آمله دارچینی زنجبیل زیره سیاه
چواکهار نمک هندی نمک سنگ نمک سیاه نفطی سواتی هر یک سه ماشه گل سرخ هفت ماشه ترید موصوف ده ماشه سنای مکی یک تولہ کوفته بیخته در آب لیمو
تر کرده خشک نموده باز در آب زرشک تر نموده خشک کرده سائیده بحسب مزاج دهند سفوف هاضم نسخهٔ حکیم معتمد الملوک
و مجرب پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله نمک سنگ نمک سانبهر نمک سیندهه نمک کچیه زنجبیل اجوائن بادیان زیره سیاه و سفید پوست
شیطرج سهاگه خام هر یک یک تولہ حلتیت نصف بریان و نصف خام دو ماشه سفوف سازند باید که حلتیت را در آرد پیچیده بریان کنند
نوع دیگر هاضم و خوش مزه قائم مقام نمک سلیمانی معمول پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بادیان نانخواه زیره سفید نمک لاهوری نمک سیاه
نمک هندی چواکهار هر یک شش تولہ سهاگه بریان نوشادر فلفل گرد دانهٔ الایچی سفید زنجبیل دار فلفل هر یک یک تولہ سفوف سازند سفوف نمک
سلیمانی معمول برای هاضم طعام و اشتها نمک سانبهر یک رطل نمک سیاه پانزده مثقال نمک اندرانی نوشادر کانی هر یک پانزده مثقال تخم کرفس پنج
مثقال فلفل سیاه یا کم چهار مثقال فلفل سفید سه مثقال فقاح اذخر یا کم دو مثقال انیسون سنبل الطیب لیت خوشبو زیره سیاه هر یک یک نیم مثقال
دارچینی تخم انجدان مغز تخم قرطم زنجبیل انیسون اصل السوس هر یک یک درم باید که اول نمک سانبهر را صاف کنند و اگر هر سه نمک را صاف نمایند
خوب ست پس همه اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن شده یکماه در [illegible] دفن نمایند پس برآورده از یک ماشه تا دو ماشه استعمال کنند و هر قدر که کهنه
شود بهتر گردد سکنجبین گلقندی دافع رطوبت معده و هاضم نانخواه دو مثقال سادج هندی برگ پودینه هر یک سه مثقال مویز منقی پنج تولہ
همه را در سرکهٔ انگوری یا قندی مقطر نیم پاؤ تر کنند و صبح با پاؤ آثار گلقند و یک سیر گلاب بجوشانند تا نصف رسد پالیده صاف کرده با یک رطل
بقوام آرند عرق تنبول برای هاضمه و اشتها زنجبیل براج بادیان سادج هندی برگ پودینه نانخواه هر یک دو تولہ الایچی خورد مع پوست نیم کوفته
بهمنین سعد دارچینی اشنه زرنباد خولنجان اسارون قرنفل مصطگی [illegible] تخم کرفس عاقرقرحا کبابه سنبل الطیب
هر یک یکتولہ زعفران شش ماشه مشک دو ماشه در نیچه بندند ادویه کوفتنی را کوفته و در آب ترنجانیده نیم پاؤ مویز منقی داخل کرده صبح پنجاه برگ تنبول را

انداخته عرق کشند خوراک دو تولہ نوع دیگر من تصنیف حکیم شریف خان جهت اعانت هضم و سرخی رنگ رخسار و تقویت باه مجرب پان یکصد
و بست درم دارچینی سی درم بهمن سفید بست درم دانه کهیل جوز بوا تودری سرخ هریک دوازده درم آب باران بست آثار عرق ده آثار
بکشند شربت برای تطبیب عرق بادیان مرکب مقوی هاضمه رافع نفخ و مشهی بادیان یک سیر عود سه تولہ نانخواه پودینه خشک هر یک پنج تولہ
بطریق معمول عرق کشند قهوه مقوی معده و هاضم و مشهی الایچی سفید ده عدد قرنفل چهار عدد بادیان خطائی یک یا سه در آب جوش داده فرود آرند و بقدر
سه ماشه چای خطائی انداخته ساعتی دهن ظرف بند کنند پس صاف کرده با نبات شیرین نموده بطریق قهوه بنوشند دیگر که اصلا بهیر ندارد و هاضم
و سائر قوی را قوی نماید چوب چینی مثقال تا یک نیم مثقال از کارد ورق ورق کرده چای خطائی مثقال دارچینی بادیان خطائی هیل هر یک یک نیم
مثقال در گلاب یک شب تر کرده با یک من طبی آب با آتش ملایم بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بعد انحدار غذا از معده بقدر دو فنجان نیمگرم بنوشند
و در چند روز هضم نوشیده شود و اگر نبات داخل نمایند برای اقبال طبع بهتر است و در استعمال این نمک کم خورند و چاره ادر آخر جوش اندازند معجون
هاضم و قابض گل سرخ سه درم سعد و نیم درم قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب هر یک نیم درم کشنیز مقشر زرشک بیدانه هر یک دو درم
زرنباد کبابه آس پوست بیرون پسته پوست ترنج صندل سفید سوده طباشیر دانه قاقلین جوز بوا بسباسه قرفه هر یک یک درم زعفران نیم درم
شربت انار شیرین چکیده ادویه سه برابر آمیخته صلایه کرده پنج عدد قند سه چند اقوال حکما شیخ الرئیس میفرماید که ضعف هضم اگر از سبب خفیف
یا امتلای متقادم غیر کثیر عارض گردد در آن حالت خواب در جائی که هوای آن معتدل باشد و ترک ریاضت و آواز قوی و حمام و استعمال قی با آب نیمگرم
تقلیل غذا کفایت کند و اگر از آن قوی تر و عظیم تر باشد و عقب تناول طعام سوزش و غثیان و آروغ بودی مره غذا بود با آب نیمگرم مکرر قی کنند تا آنکه همه طعام فاسد
برآید بعد از آن بر سر روغن شبت یا روغن بنفشه یا بادام و روغن مورد و روغن گل برای تنویم و دفع ابخره ریزند و شکم و پهلو را بپارچه گرم تکمید نمایند و دست و پا
را تربیت و روغن گل بمالند و آب نیمگرم برآن ریزند و امر بخواب طویل نمایند و آن روز طعام ندهند چون روز دیگر مریض باشتهای طبعی برخیزد در حمام
داخل کنند و طعام سبک اندک بدهند الا اعاده خواب سبب لطیف اندک خفیف و تنویم شده و در متواتر نمایند تا معده او بحال خویش باز آید و گاهی
محتاج باسهال میشود و فلفل از معین ترین ادویه است بهضم و خواب بجمیع اشکال معین بر هضم است لیکن نوم بر پهلوی چپ شدید المعونت بر آنست و معده اگر گرم کند
بسبب اشتمال جگر بر معده و اما خواب بر پهلوی راست سبب عدت تحدر طعام از معده است و بدانند که اعتناق صبی که قریب باف باشد یعنی چسپانیدن طفل از
شکم که بحد بلوغ نرسیده باشد تمام شب از معین ترین چیزها بر هضم است و لازم است که عرق نیاید زیراکه عرق شکم را سرد کند و فایده ... رفاع بحرارت غریزی طفل
منع نماید و واجب است که با آن حرکت شهوت پیدا نشود که او مشوش حرکات قوای غاذیه است و بعضی مردم بچه سگ یا گربه سیاه در کنار گیرند و اما ضعف
هضم حادث بسبب حرارت ساده را سکنجبین سفرجلی و حبیبه اغذیه ترش قابض هلامی و قریصی و مانند آن از بوارد نافع بود و بقدر دو درم سفوف
مرکب از گل سرخ ده جزو طباشیر سه جزو کشنیز خشک سه پنج جزو با آب انار یا در سکنجبین سفرجلی بخورند تحفه سعدی گوید که علاج ضعف هضم
تقلیل طعام است و خوردن غذا بعد اشتهای صادق و ریاضت معتدل و اختیار اغذیه موافقه در کم و کیف و استعمال قی با آب نیمگرم و
سکنجبین اگر مواد مختلط الغذا باشد و شراب بهترین معین بر هضم است و همچنین خواب طویل و مالش دست و پا و جوارشات و معجونات هاضم و مشهی مثل
نوشدارو و فلافلی و کمونی و فنجنوش بحسب حاجت و تنقیه بملینات مناسبه که بر آن اعراض و اوقات و سن و مزاج دلالت کند
مصنف اقتباس می‌نویسد که اگر سبب ضعف هاضمه رطوبت باشد تنقیه آن نموده جوارش مصطکی و غیر آن جوارشات گرم با پوست
سنگدان مرغ صحرائی و دانه هیل و امثال اینها با شیره بادیان هفت ماشه و انیسون و زیره سیاه و کرویا هر یک سه ماشه و الایچی کلان چهار عدد
نبات دو تولہ دهند و تدبیر لطیف الغذا استعمال آرند و آنچه در علاج ضعف اشتهای بارد مسطور گردد بکار برند و اگر سبب آن خشکی بود لعوق ...
و بشند عرق شیر نوشانند و ادویه و اغذیه مرطبه بعمل آرند و اگر ضعف حرارت غریزی موجب آن بود بدادن ماء اللحم و شراب و شوربا ماء العاشن آن نمایند

وگوشت قاز و فاختہ یا پودینہ و زنجبیل وادرک دہند و اگر از قصور ہضم ثانی و ثالث ورابع باشد بتقویت آنہا کوشند و این نوع در آخر باستسقا انجامیده
بہلاک میرساند کذا فی النفیس الکبیر پوشیدہ نماند کہ آنچہ از رطوبت بود منجر باستسقا میگردد و آنچہ از یبوست بود بذیابیطس میکشد پس ہر دو نوع مہلک است
ابن الیاس گوید کہ علامت ضعف ہضم تمدد و ثقل معدہ است و علاجش تقویت معدہ باشربہ و ربوب باید اگر سببش سوء مزاج حار
باشد مثل رب ریباس و رب انار میخوش و رب سیب و ترنج و لیمو ہر چہ از اینہا بہم رسد با گلاب دہ درم و یا سکنجبین سفرجلی و گلاب ہر واحد دہ درم
بدہند و غذا مزورۂ تیہو یا چوزہ لحم بچہ مرغ و این سفوف نافع است گل سرخ کشنیز خشک ہر یک پنج درم کرویا و زیرہ ہر دو بریان کردہ ہر واحد
سہ درم طباشیر سفید نیم درم مغز تخم خیارین چہار درم کوفتہ بیختہ ہر صباح پنج درم بخورند و اگر بسبب سوء مزاج بارد باشد ہر صبح مصطکی و عود
ہندی ہر واحد نیم درم باریک سائیدہ در گلقند عسلی دہ درم آمیختہ بخورند ایلاقی و جرجانی مے نویسند کہ آنچہ بعلاج قوت ہاضمہ مخصوص
ست خاصۃ اگر مزاج سرد باشد اطریفل کبیر صغیر و جوارش عود و سنجر ینیا بشراب کہنہ یا بماء العسل خوردنش بہت و ضماد گرم نہادن و طعامہاے
گرم و سریع الہضم دادن و این ہمہ بعمل آرند زریرہ یاسمین زریرہ نسرین عود ہندی مصطکی لادن پوست ترنج قشور کندر قرنفل سک جوزبوا لیساسہ
فرنجمشک خیربوا زعفران بادرنجبویہ قاقلہ کبار قصب الذریرہ سنبل الطیب گل سرخ مساوی مشک بقدر رائحہ کوفتہ بیختہ بآب زنجوش
و آب برگ مورد سرشتہ ضماد نمایند و روغن مصطکی بمالند و اگر مزاج گرم باشد بہیہ و سکنجبین سفرجلی و شربت لیمو و انار باید داد و طعام مخصوص قلیل با آب
سماق و آب غورہ و آب انار ترش باید فرمود مسیحی گفتہ کہ ہرگاہ معدہ ضعیف با قلت عطش بطوئ نزول طعام و جشائے حامض باشد بگیرند گل سرخ
سہ درم عود مصطکی سلیخہ تفاح اذخر دارچینی افسنتین ہر واحد یکدرم و بشراب کہنہ قرص ساختہ ہر روز یک نیم مثقال بطبیخ زیرہ و نانخواہ بدہند و غذا
قلیل الرطوبت سریع الہضم سہیم الفضول تطیب با فاویہ حارہ از مثل قلایا و مطبخات لحوم قنابر و عصافیر خورند و ریاضت قبل طعام استعمال نمایند
و قلیل آب بریان و تکثیر نوم بعد از آن کنند و شراب کہنہ اندک بنوشند و اگر این اعراض در معدہ مزمن و متمکن باشند کمونی ملکی ہر دو مثقال
با وقیہ شراب کہنہ استعمال نمایند و اگر کفایت نکند خبث الشراب باین صفت تخم کرفس بادیان انیسون کمون نانخواہ سعتر کاشم کرویا کندر سنبل
قرنفل جوزبوا سعد زنجبیل کشنیز خشک فلفل دارفلفل دارچینی ہر واحد یک مثقال خبث الحدید دہ مثقال در شش رطل شراب بجوشانند تا نصف بماند
صاف کردہ ہر روز سی درم بنوشند و تخفیف غذا کنند و ہفتہ ہفتہ بیاشامند و از ترشی و فواکہ رطب پرہیز کنند و باین ضماد تضمید معدہ کنند سعد سنبل اذخر
افسنتین قصب الذریرہ مصطکی بشراب کہنہ و آب آمیختہ ضماد کنند و روغن ناردین بر معدہ بمالند و گرم کردہ صوف منفوش بدان آلودہ بر معدہ نہند
و بسیار چہ بربندند و شراب کہنہ یا ماء العسل یا میبہ بنوشند باین صفت بگیرند آب بہ ترش دہ دور و نگہدارند تا صاف کردہ بگیرند و آن با یکجزو شراب کہنہ
آمیختہ بجوشانند و کف بردارند حتی کہ در قوام جلاب آید و مقابل ہر رطل آن بگیرند زنجبیل و قرنفہ ہر واحد یکدرم و مصطکی دو درم کوفتہ در صرہ بستہ
در آخر قوام اندازند و وقت جوش دادہ بردارند و استعمال کنند و ہرگاہ قلت استمرا با عطش شدید و قلت شہوت طعام و جشائے دخانی و منتن باشد
این سکنجبین سفرجلی بنوشند بگیرند آب سفرجل حامض و نبات سفید یک جزو سرکہ تند ربع جزو بقوام آرند کہ مقوی معدہ مسترخی از حرارت
و مسکن شدت التہاب است و غذا از اشیاے حامضہ کہ با حموضت آن قبض باشد مثل حصرمیہ و تفاحیہ و رمانیہ و بوارد ہلام و قریص و مانند آن
سازند و این سفوف گل سرخ دہ درم طباشیر سہ درم سماق منقی سہ درم کشنیز خشک پنج درم کوفتہ بیختہ دو دو درم با آب انار میخوش و سکنجبین سفرجلی
بخورند و اگر با وجود این حال در معدہ نحافت و در بدن ہمیشہ زیادہ گردد در یرقوقت مریض را شیر یا ماء الشعیر بنوشانند و از بقول بارد مثل کاہو و خیار و
خبازی و کدو و لحم جدی و حملان شیر خوارہ و ماہی تازہ غذا سازند و قبل غذا و بعد آن ہر روز حمام و آبزن استعمال کنند و شراب رقیق کثیر المزاج بنوشند و حرکت
و سکون لازم گیرند و در جمیع تدبیر او تدبیر تخصیب بدن بعمل آرند قرشی و ملا سدید و صاحب شفاء الاسقام می نویسند کہ آنچہ از
سوء مزاج باشد تعدیل مزاج نمایند و در اکثر از برودت و رطوبت میباشد و ادویۂ نافعہ برای ضعف ہضم حاصل از سبب رطوبت آن مثل جلنجبین

جوارش اترج و سفرجلی قابض و مبهیه مطیب مفرد و مجموع با مصطگی و سنبل و قرنفل بست و از اقراص قرص عود و قرص ورد صغیر و کبیر حسب مزاج و قرص
بهو مطیب با قادسیه و قرص انبر باریس کبیر و صغیر استعمال نمایند و از سفوفات تقوی هضم قریب باعتدال در حرارت و برودت آنست کشنیز خشک
برو زرده هر واحد یک درم سنبل الطیب مصطگی و کندر و انیسون هر واحد نیم درم طباشیر و لک لبسر هر واحد ربع درم غذیه یک مثقال مشک بوزن
سه شعیر خوب باریک بسایند و بگلقند استعمال کنند و غذا از لحم ماکیان و بچه آن و حبدی مطنجن مزه با زیره و کشنیز خشک بدهند و این مرض
اکثر بسبب برودت و رطوبت واقع میشود و بدانکه بهتر علاج معده احتراز از طعام زائد بر قدر لائق و از ثقل غذاست و بسیار باشد که منع دوا از
مریض و ترک علاج در حق آن علاج تام حیثیت میگردد زیرا که اکثر علاج و آشامیدن ادویه سبب طول مرض می شود **تبصره** چون معلوم شده که
اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمه یکیست و کذا علاج آنها پس هرچه در باب سوء هضم و تخمه بیاید حسب حاجت در ضعف هضم نیز استعمال نمایند

فساد هضم

آنرا سوء هضم نیز گویند آنست که طعام هضم تام نیابد بلکه فاسد شود و متغیر بعض کیفیات ردیه گردد و بیشتر سبب این مرض کثرت کمیت یا رداءت
کیفیت غذا میباشد اما آنچه از کثرت کمیت طعام باشد نسبت بدانچه از رداءت کیفیت آن بود قلیل المضرت ست زیراکه از طعام کثیر بقدر تصرف
معده و ازان بدن را بهره میرسد اگرچه باقی غیر منهضم باشد بخلاف فاسد الکیفیت که مردود طبیعت و موذی بدن ست و بقول شیخ طعام در معده
فاسد میگردد یا بسبابی که آن ضد سبب صلاح طعام در معده است و یا بجهت سبب این یا در طعام باشد و یا در قابل طعام یعنی معده و یا امور عارضی
که برآنها طاری گردند اما طعام در معده فاسد میشود و یا بسبب کمیت او چنانکه بیشتر از ما ینبغی باشد و منفعل شود از هضم کمتر از آنچه می باید و یا کمتر
از ما ینبغی باشد و منفعل گردد از هضم زیاده از آنچه می شاید و محترق و متدد شود خصوصا چون غذا لطیف و معده حار باشد و قریب بآنست آنچه فاسد شود
غذای لطیف در معده حار ناری و یا بسبب کیفیت او چنانکه در نفس خود یعنی جوهر او سریع القبول باشد مر فساد را مثل لبن و یا سریع الاستحاله باشد مثل شیر
و یا بطی القبول مر صلاح را مثل کماه و لحم جاموش یا مفرط الکیفیت بنا بر حرارت او مثل عسل یا بنا بر برودت او مثل کدو و یا منافی اشتها باشد
بنا بر خاصیتی که در آنست مثل طعام بد بو یا مخوف طبیعت یا در طعم مانند کسی که طبیعت او از طعامی نفرت کند و اگرچه محمود باشد و نزد غیر او مشتهی
بود و یا بسبب وقت تناول طعام و این چنان ست که طعام تناول کرده شود و هنوز در معده امتلا و بقیه از غذای اول باشد یا خورده شود قبل
ریاضت و یا بعد نفض طعام اول و اخراج او و یا بسبب خطا در ترتیب طعام چنانکه سریع الهضم بالای بطی الهضم خورند و سریع الانهضام قبل از
بطی الانهضام منهضم گردد و بالای او طافی باقی ماند و فاسد گردد و آنرا که بدان مخلوط شود نیز فاسد کند و واجب ست در ترتیب که تقدیم خفیف
بر ثقیل نماید و ملین بر قابض مگر آنکه داعی مرضی باشد که تقدیم قابض برای حبس طبیعت واجب کند و یا بسبب کثرت اصناف طعام و خلط
بعض و بعض و ممزوج کنند سریع الهضم و بطی الهضم را و اما کائن بسبب قابل یا در جوهر او باشد و یا بسبب غیر او و آنچه مطیف اوست و در آن
حادث گردد و آنچه در جوهر او باشد مانند آنست که معده سوء مزاج مادی یا غیر مادی بود پس هضم ضعیف گردد یا منفضم تجاوز کند چنانچه در حاره بارد
معلوم شده و یا جوهر معده سخیف و شرب او رقیق گردد و یا احتوای او غذا را غیر متشابه و غیر جید باشد و یا جید باشد مگر ثقل او موذی معده باشد
پس آن اشتیاق گردد بکم کردن چیزی که در آنست و اگرچه قراقر و نفخ احداث نماید و این هر دو از اسباب ضعف هضم و بطلان او نیز هست
و یا قروح مانع جودت اشتمال معده بر غذا در آن باشد و آنچه بسبب غیر او باشد مثل آنکه در معده ریاح بود که میان آن و میان اشتمال
مانع بر تمام حائل گردد و چون گفته شود که از اسباب فساد هضم کثرت جشاست پس این از حیثیت جشا نیست بلکه از جهت ست که آن ریح
ست که پیدا میشود و معده را اشد میسازد و طعام می نماید و اشتمال قعر معده بر طعام نیک نمیشود و هرچه مطفی طعام ست آن عائق از هضم
و مثل آنکه بسوی معده از سر و جگر و طحال یا سائر اعضا آنچه طعام را بخلاف لطافت خود فاسد کند سیلان نماید و معده انصباب و تمکن نباشد و بیشتر بسوی

آن بعد هضم و عند خلو معده و شدت جوع و اکثر قبل از تمام هضم و بعد تناول طعام منصب میگردد چنانچه در اقیان خلط ردی سوداوی منصب غذا از جگر و طحال بمعده می ریزد و مثل آنکه آنچه مطیف بمعده است آنست که از کبد یا طحال بارد و یابس المزاج باشد و اما آنچه بسبب طاری بر طعام قابل او باشد مثل فقدان خواب یا ضعف محتاج الیه بر طعام سست یا وجدان حرکت غیر محتاج الیه بر طعام که مخصوص فاسد گرداند یا بنابر اتفاق شرب آب سرد زیاده از واجب یا کثرت یا اتفاق جماع بر آن یا تکثیر الوان طعام محیر طبیعت یا ضعف یا استحمام یا تعرض هوای شدید البرد و شدید الحر یا ردی یا بجهة ریاح مختص دافع هضم و مفسد آن و مخصص اغذیه و محرک آن در معده است و کذا خواب مفرط بر اغذیه سریع التغیر نیز مفسد هضم است و بدانند طعام که در معده فاسد شود یا متعفن یا متحرق و یا ترش گردد و یا کیفیت غریب غیر منسوب بسوی چیزی از کیفیات معتاده اکتساب نماید و این همه یا باستحاله طعام بسوی آن فساد و عفونت وغیره باشد و یا خلطی برین صفت با طعام مختلط گردد و فاسد گرداند و گاهی این خلط طافی باشد و راسب نشود و گاهی اندک راسب بسوی اسفل معده بود و منبسط نگردد و بسوی قعر معده متادی نشود و هرگاه طعام وارد گردد و زائد شود بسوی قعر معده مرتقی گردد و با همه طعام مختلط شود و گاهی مثل این خلط نافذ در عروق باشد بعده آن خلط رجوع کند و دفعة هنگامیکه میش اوسعد و واقع در وجوه منافذ باشد و با آن نفاذ نیاید در فضای معده حاصل شود و بجرم معده ملاقات مودی محوج بدفع آن گردد و چون معده حار باشد یا ماده یا ماده صفراوی منصب از کبد بسوی معده بسبب کثرت تولد او در آن یا از طریق مراره باشد در آن اغذیه خفیفه فاسد شوند و قوی غلیظ مثل لحم بقر هضم گردند و طحال سبب فساد طعام سست و بدانکه فساد هضم مؤدی بامراض کثیره خبیثه مثل صرع و مالیخولیای مراقی و مانند آن میگردد بلکه آن ام الامراض و منبع الاسقام است پس از امر هضم غافل نباید بود و عوارض آن نرانند و تدارک باید نمود و چون هضم ناقص فاسد گردد و اگرچه بجهت فسحت باشد منعکس نیز از جهت خوف عفونت و نتیجه فساد طعام حادث میکند و ایضاً شیخ در دلائل فساد هضم میفرماید که از آن فساد هضم خالی نباشد نتن براز ست زائد تر از نتن طبیعی و بدبوی جشا و غثیان و امادلائلی که گاهی با آن باشد و گاهی نه قراقر و آروغ و لذع و حرقت معده و نفخ و خروج ریح از اسفل ست طریق التشخیص اسباب فساد هضم باید که اولاً احوال غذای ماکول از کثرت و قلت کمیت و کیفیت او و وقت تناول و ترتیب آن و کثرت اقسام او و حال امور عارضه مثل ترک خواب و اتفاق حرکت و مقدار شرب جماع و استحمام بر آن و تعرض هوای بارد و حار بپرسند پس اگر سببی از اسباب مذکوره یافته شود سبب سوء هضم از غذا یا امور عارضه باشد و الا علامات سوء مزاجات معده و ریاح بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافت نمایند پس آثار هر واحد از آن که ظاهر گردد سببش همان باشد و ایضاً بصورت تحقق سوء مزاج مادی دریافت نمایند که غثیان و دیگر اعراض که با فساد هضم میباشد متواتر بلا فترات ست یا غیر متواتر با فترات اگر بلا فترات باشد بدانند که ماده فاسد در نفس معده است و اگر با فترات بود معلوم نمایند که مواد از عضو دیگر منصب میشود بعده حال آفت اعضای دیگر و حال انصباب از آن دریافت نمایند پس کثرت انصباب ماده از هر عضو که مدرک گردد انصباب ماده از آن باشد مثلاً اگر مریض صاحب نوازل بسوی حلق و ریه وغیره باشد بدانند که نزله از دماغ میریزد و معده از آن متالم میگردد و اگر از علامات مذکوره هیچ یافته نشود و با تطاول او جاع معده و امراض آن ضعف اشتها و نحافت بدن باشد سببش سخافت معده و تحلل نسیج لیف او باشد و از ین گاهی ضعف هضم و بطلان او بدون فساد هضم واقع میشود علاج هرگاه معلوم شود که هضم فاسد میشود آب نیمگرم نمک محلول نوشیده فی الفور قی کنند و اگر در مطبوخ شبت و بودینه سکنجبین آمیزند و نوشیده قی کنند بهتر باشد و انجا که از قی مانعی بود یا طعام از معده بسوی امعا منحدر شده باشد بهر دفع ماده باسهال جوارش شهریاران و تمری و مانند آن که با وجود اسهال مقوی معده نیز باشد بدهند بعد از تنقیه ترک طعام یا تقلیل آن نمایند هنگام شدت اشتها چیزی لطیف سریع الهضم مقوی معده مثل شوربای دراج و تیهو با دارچینی و فلفل و زعفران باید داد و ایضاً بعد تنقیه ریاضت و استحمام و ریختن آب گرم بر معده نافع ست و کذا شستن دست و پا در آب سرد هضم را تقویت میدهد و اسهال که بعد فساد هضم حادث شود دفعة بند نباید کرد

مگر بعد نقای معده از کیلوس فاسد شربت انار شیرین و جوارشات مناسبه باید داد و اگر پیچش عارض گردد با ادویهٔ هاضم و محلل ادویهٔ مغص ریه و مزلقه
مثل ریشهٔ خطمی باید آمیخت بالجمله تدارک جمیع اسباب مذکوره فساد هضم بمنع سبب نمایند مثلاً اگر سببش سوء مزاج مادی یا غیر مادی یا ریح یا فساد
غذا باشد علاجش بعلاجی که در امراض معده گذشت باید کرد و آنچه بسبب ضعف معده باشد علاجش نیز مذکور شد و در اینجا نیز علاج مخصوص بعض انواع
مسطور میگردد و آنچه از اورام معده و تفرق اتصال آن و قروح آن و سوء مزاج کبد و طحال عارض شود علاج هر واحد در مقامش مذکور گردد و شیخ میفرماید که
در فساد هضم اول اخراج طعام فاسد بقی یا اسهال و اصلاح تدبیر ماکول و مشروب نمایند و در جمیع احوال بسوی واجب رد کنند و طعام ندهند حتی که گرسنگی
او صادق شود و تنقیهٔ معده کنند اولاً بنوشیدن گلاب گرم کرده و نیز مقولهٔ شیخ ست که حق هر طعام فاسد در معده آنست که خارج کرده شود
و اگر دفع طبیعت دران کفایت کند بهتر و الا کمونی بقدر حاجت بخورانند و اگر کفایت نکند استعانت بسائر جوارشات مسهله نمایند و از ان
مقدار قلیل بقدریکه اخراج ثقل نماید فقط تناول کنند و سفرجلی مسهل من جمله مختار آنهاست

علاج فساد هضم بسبب طعام

هرچه در علاج امراض معده از فساد غذا قبل ازین مسطور شد بعمل آرند و در میان مذکور است که اگر فساد هضم از کثرت غذا باشد استدعای قی بآب
شبت و سکنجبین نمایند چون غذا از معده خارج گردد تقویت معده بکافتند و بعض جوارشات مسخنهٔ مجففه مثل کمونی کنند و اطراف در آب سرد نشیند
تا حرارت غریزی بر باطن بدن مستولی گردد و غذای لطیف مثل چوزهٔ مرغ و تیهو پخته بسر رسانند و برای انتعاش حرارت غریزی اندک شراب کهنه و یا نبیذ دهند
و صاحب کامل گوید که چون سوء هضم بسبب تناول طعام کثیر عارض شود باید که آن طعام را از قی خارج نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین بعده بعض
جوارشات استعمال کنند و تخفیف غذا و تلطیف آن فردای آن روز نمایند و معاودت باکثار غذا ننمایند و طبری گفته که بسبیل علاج امتناع هضم
از کمیت غذا آنست که چیزی نخورد تا آنکه نقای تام حاصل شود و بعد از ان چیزی مقوی معده باشد تناول نماید و اگر در اینجا عطش نباشد مثل مصطکی و عود خام
و گلاب استعمال کنند و طعام از خفیف ترین اشیا که بران قادر باشد با چیزی محمود بود و اگر عطش ظاهر گردد و مزاج گرم شود و تدبیر میری که در فساد کیفیت طعام
برای عطش و گرمی مزاج مذکور گردد سلوک نمایند و هر کسی را که سوء استمرا و تخمه دو دفعه بهم رسد واجب نیست که از فصد تاخیر نماید و اگر ضعیف القوة
باشد اخراج خون بمقدار قوت نمایند و شخصی را که سوء استمرا افتد و آن ممتلی باشد صبر کنند تا آنکه قوت او متماسک گردد بعد از ان تنقیهٔ بدن آن نمایند
بهر آنچه موافق مزاج او باشد و اطبا از مراعات حال شخصی که او را سوء استمرا و تخمه بهم رسد تساهل میکنند و صاحب ورلد در امراض ثقیله می اندازند و گاهی
عقب سوء استمرا و تخمه صداع یا درد گوش حادث شود باید که تقویت و تبرید مزاج دماغ او نمایند بروغن گل و سرکه و گلاب همه باهم آمیخته پارچه بدان تر کرده
بر سر گذارند تا آنکه درد سر و درد گوش زائل شود و اگر انحلال صداع متعسر گردد سعوط بروغن کدو و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران نمایند و ساق
ببندند و قدمین بمالند و اگر بعد تخمه و سوء استمرا امتلا در سر و دوی در گوش و ثقل در پلک چشم یافته شود لزوم انکباب بر آب حار مثل آب مطبوخ و غرغره بمری
نبطی و عاقرقرحا نمایند و چون تخفیف ابتدا کند امر بخفتن آب گرم بسیار بر سر کنند و لیشو بنفشه و بزر ورد و عطسه آورند و اگر سبب فساد هضم قلت غذا باشد در اصلاح مزاج
معده کوشند و تدبیر سوء مزاج حار معده بپردازند و غذا وافر خورند و اگر از رداءت کیفیت غذا حادث شود علاج تنقیهٔ معده از قی نمایند اگر سهل باشد و الا
آبکامه دران عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشد بشکر بدهند اگر کفایت نکند جوارش عود دهند و غذا سهل الانهضام مثل زیرباج جوزه مرغ خورانند و صاحب
کامل گوید که اگر سوء استمرا از قبیل اغذیهٔ ردی الکیفیه مثل حشرات و ماهی یا غلیظ الجوهر مثل لحم بقر و لحم اشتر و لحم تیس و بیضهٔ بسیار ریخته و مانند آن باشد استعمال قی نمایند
اگر سهل بود و الا جوارشات قویه بدهند و طبری میفرماید که رداءت کیفیت غذا آنست که طعام منتن یا عفن یا ردی الصنعت کریه الرائحه باشد یا اینکه در طعام
واحد جمع شود پس معده از هضم آن منع گردد زیرا که معده بطعام کریه الرائحه متوحش میشود و چون بران مستولی نشود هضم نکند و از ان عفونت حادث شود و فاسد گردد و غیر
منهضم فاسد بگذارد و بدن از ان ضعیف گردد زیرا که بدن از شی فاسد غذا نمیگیرد و اغراض سوء استمرا از فساد کیفیت طعام گویند مثال آن اینست که انسان بخورد اندکی از بیضه یا ماهی

دیباجی زیرا که آن بسریع الفساد ست و بران معده مستولی نشود و فاسد گردد و مندفع شود و غثیان پیدا کند و دافعه قوی گردد و سائر اخلاط مجتمعه در معده و امعا دفع شود و علاجش اینست که قی کند اگر سهل نباشد و الا آب گرم بنوشد و صبر کنند تا که جمیع طعام فاسد منحدر و مندفع گردد و اگر در اینجا مغص نباشد بشرب آب گرم حاجت نبود و آن بسهولت مندفع شود و چون تنقیه یابد دبشاشی و صفا گردد و خفت در معده محسوس شود و در حمام داخل شود و آب متوسط الحرارة بر معده او ریزند و چون خارج شود و عطش نباشد اندک از گلاب خالص که دران قدری سک و مصطگی و عود خام جوشانیده باشند بنوشند و بر معده او پارچه در آب سیب گلاب و آب به آب با درنجبویه اندک از آب برگ ترنج ترکرده نهند و اگر گرسنگی بسیار ظاهر شود بر سینه تیهو که بران مری خوشبو یا آب سفرجل یا آب سیب پاشیده باشند یا بسینه کبک فروج اقتصار کنند و سکون اختیار نمایند و بر بستر نرم بخوابند و اگر این ممکن نبود از مزورات و نان خشک اندک مری و اندکی زیت دهند و در روز دوم در حمام داخل کنند و عرق آورند و آب نیمگرم بر بدن ریزند و خارج شوند و غذا الحم حمل تا تسیفت خورند و شراب خوشبو صاف بنوشند و همچنین در روز سوم عمل نمایند بعد ازان بغذای معهود رجوع کنند و اگر بعد خروج از حمام تشنگی باشد شربت سیب خوشبو و شربت سفرجل شیرین تناول نمایند و بر معده پارچه مبلول بگلاب آب سیب مخوش نهند و رب ریباس و رب حصرم طبی آن نکو ست و چون اندک اشتها ظاهر شود طعام از تیهو و بچه مرغ مطبوخ با ناردانه و مویز بدهند و توابل او کشنیز خشک کمون و قطعه سفرجل و تفاح باشد اگر احشا و معده او سلیم بود و اما کسی را که سهج قدیم یا بواسیر باشد بهترین اشیا برای او عقب سوء استمرا کعک بریان بران گلاب پاشیده و حسای متخذ از نان خشک سائیده و اندک بادام بریان آمیخته است و در روز دوم مع برز قطونای بریان و تخم بارتنگ غذا جوزه مرغ بریان و تکمید معده نمایند و در روز سوم بروغن گل و هند و ماء اللحم معصور با اندک کشنیز خشک خورانند و از حموضات و جماع با ضرر و حذر کنند و روفس در مقاله خود با اہل بلده از بلدان ذکر کرده که هر کرا تخمه و سوء استمرا بهم رسد جماع کند که آن اکثر و فقه هلاک میکند و اما استرخاء حیات مطبقه لغیر شک حادث می نماید و گویند که اگر سوء هضم از غلظ غذا حادث شود بقی علاج کنند و بعد ازان آب سیب و آب به و اندک شراب بدهند تا معده بهضم قوی گردد و ایضاً اگر از غذای ثقیل مثل نان روغنی و بلاؤ سوء هضم و از شرکت معده غشی افتد بعد علاج بقی و اصلاح مزاج بدوای هاضم برای تقویت قلب و معده دواء المسک شش ماشه همراه عرق گاؤزبان پنج توله گلاب چهار توله عرق کیوڑا دو توله شربت انار شیرین دو توله یا شربت انارین چهار توله یا سکنجبین دو توله بدهند و اگر سوء استمرا از ترک وقت و آب طعام باشد و آن آنست که بخورد و معده از طعام اول پاک نشده باشد و یا بخورد در وقت عادت و عقب آن بار دیگر بخورد پس اول ثانی را و ثانی اول را فاسد کند و هر دو فساد پذیرند و درین حالت بر طبیب واجب ست که تامل نماید بفساد او که بکدام کیفیت فاسد شده و از آروغ دریافت کند پس اگر حامض یا دخانی یا منتن شده باشد علاجش همانست که در سوء ترتیب کور گردد و زیاده در معالجه او اینست که بعد تنقیه رجوع بسوی غذا در وقتیکه مریض غذا تناول می نمود نظر کنند و ازان تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی شدید از آنچه دائم بشد پدید آید پس غذا بخورند و ازان ممتلی نشوند و برین جمله و تا آخر وقت اندک اندک میفزایند تا آنکه ممکن نبود تا آخر ازان بعد ازان ابتدا بتقدم وقت او نمایند و از طعام بکاهند تا آنکه ممکن نباشد تقدم برای تاخر هضم و قلت گرسنگی و چون باین حال رسند معده رجوع بقوت طبیعی خود نماید پس در وقت معتاد دوام کنند بر خوردن لطیف ترانچه بران قادر باشد و چون قوی گردد استفراغ بدن او نمایند و این طریق برای کسیست که وقت طعام او فاسد باشد و این آنست که بقراط گفته کسی را که فساد وقت رو نماید اصلاح وقت او باید کرد و اگر تاخر هضم و فساد آن از سوء ترتیب باشد چنانچه طعام غلیظ یا قابض خورند و بالای او طعام لطیف یا ملین بخورند و ثانی قبل انحدار اول از معده فاسد گردد و یا طعام تناول نمایند و آن هضم نشود و عقب او طعام دیگر بخورند و هضم نگردد و طبری گوید که سوء تدبیر آنست که تقدیم طعام خفیف مثل گوشت جوزه مرغ و جدی نمایند و عقب او لحم بقر و پنیر خورند بعد ازان البان و بقول بخورند و چون در معده بقیه فضول بماند بعده دران طعام خفیف واقع شود و باندک سعی آنرا هضم کند و جگر بجذب او ابتدا نماید و چون طعام غلیظ واقع شود آنرا هضم نکند و چون معده قوی باشد در قبول طعام غلیظ ابتدا کند و بعد طعام فاسد عفونت واقع گردد و آنرا فاسد کند و فاسد مخلوط شود لغیر فاسد و آنرا نیز فاسد گرداند و کذالک سائر انواع سوء ترتیب هرگاه بحسب اجناس باشد

بهضم فاسد و ردی گردد پس چون طعام بسبب سوء ترتیب متغیر شود واجب است که نظر کنند بسوی جشای مریض اگر ترش باشد تدبیرش تنقیه معده است بنوشیدن آب گرم بعد از ان تقویت او بگلقند و مصطگی و اگر جشا منتن بود ایضا تنقیه معده بتجرع آب گرم کنند بعده آب گرم بر معده ریزند بعد از ان تعطیر او بمثل مشک و شربت راسن و شربت عود نمایند و اگر جشای دخانی باشد بعد تنقیه معده بشرب آب گرم تطفیه حرارت او برب به خوشبو و رب سیب و گلاب مسخن و مانند آن نمایند و آنچه از تدبیر موافق عند ظهور تیب یا ظهور صداع یا ثقل ذکر کرده ام آن بجمیع اقسام این عام است و گیلانی می نویسد که اگر سوء هضم حادث از قبل ترتیب غذا باشد آب گرم و شکر سفید بنوشانند و گلقند عسلی و بعض جوارشات مسهله مثل شهریاران بدهند و بعد تنقیه خواب آورند و بعد بیدار شدن امر بریاضت نمایند و بعد از ان در حمام داخل کنند و آب گرم بر معده ریزند و غذا اندک سریع الانهضام مثل شوربای چوزه مرغ دهند و صاحب کامل گوید که در رعایت ترتیب غذا چون انسان تقدیم غذای غلیظ بر لطیف یا حابس شکم بر ملین شکم نماید و غذای ثانی فاسد گردد قبل انحدار اول از معده قی استعمال کنند و معده را خاصة از غذای ثانی که فاسد شده پاک سازند و عقب آن سفرجل و کمثری و تفاح برای تقویت معده و اخراج غذای غلیظ بخورند و اگر از تقدیم غذای حابس شکم باشد باید که بعض جوارشات مسهله و آب گرم به روغن بادام شیرین استعمال نمایند و طبری در اسباب خفیه مفسد معده بیان کرده که آنچه در ان اکثر مردم غلط میکنند آن فساد ترتیب در اکل طعام است که تقدیم اخف اغذیه و تاخیر اغلظ آن یا تقدیم دسم و تاخیر ناشف یا یابس کنند و مؤدی بسوی استمرار و دیگر امراض مثل ضرب و سقوط شهوت و تشنج و وجع معده دائمی و غیر آن گردد و طریق علاج تشنج که بسبب این سوء استمرار یا فساد هضم محسوس شود آب گرم بنوشند تا غسل معده و تنقیه آن نماید بعد از ان نظر کنند بجانب تشنج که بعد تنقیه معده حادث گردد یعنی عطش شدید یا مغص در معده یا قراقر در امعا یا فتور در شهوت یا نه اگر حضور یا بد ازین نباشد بدانند که معده نقی و صاف گشته و اگر عطش قائم بود رب سیب خوشبو یا رب سفرجل خوشبو بدهند و غذا با شیرۀ بهیدانه یا شیرۀ تخم خیار بدهند آن از مزورات سازند و شربت آن نکنند و اگر عطش بعد انغذا ساکن شود باید دانست که معده طعام را قبول کرده و از نوشیدن آب منع کنند تا طعام او هضم شود و چون دفع شود بعد از ان نظر نمایند در دفعتا که عطش ظاهر شده یا نه پس اگر عطش ظاهر نشود و طعام هضم گردد بسوی عادت او برفق تدبیر کنند و اگر تشنگی بعد انغذا ساکن نشود آب با ندکی شراب اندک اندک بنوشند تا عطش ساکن گردد و تدبیرش بهمین طور نمایند تا آنکه هضم و شهوت او عود کند بسوی عادتی که در صحت او بوده و دائم پیش از تناول طعام رب سیب تعهد نمایند و بعضی سفرجل و تفاح خوشبو شیرین قبل طعام و ما بین تناول رب سیب و تناول طعام نمایند و بعد طعام چیزی از به و سیب بخورند مگر آنکه طبع قبض گردد و اراده تعدیل و تلیین او باشند و اگر تشنگی بعد نوشیدن آب گرم و تنقیه معده ساقط شود و در معده ثقل محسوس گردد و براز و بول سفید رنگ باشد بعد تنقیه معده جلنجبین مصطگی و شربت عسل ساذج بدهند و امر بخائیدن مصطگی و کندر و کباب و فرو بردن آب آن نمایند و چون اشتها ظاهر گردد طعام ناشف خفیف مثل صدور دراج یا کباب مشوی یا مطجن بخورانند و بر ان اندک شراب کهنه بنوشانند و همین تدبیر نمایند تا آنکه براز سرخ یا زرد گردد و یا در قاروره رنگینی ظاهر شود مع سلامت مزاج معده برفق و تدریج بسوی عادت او رد کنند و در بعض اوقات اندک جوارش سفرجلی یا فنداد یقون یا کمونی دهند و این وقتی ست که سن عالی باشد و اگر با وجود علو او بارد المزاج باشد این دویه بطمانینت بدهند و اکثر اطبا استعمال می نمایند جوارشات بر نهار و بر سیری شکم چون انسان محتاج بان گردد و خطری عظیم تر و سببی قوی تر در تهیج امراض و فساد مزاج معده و جگر از تناول فلافلی و ادویه حاده بر نهار نیست و فاضل جالینوس جابجا امر بترک استعمال ادویه حاده حتی الامکان نموده اند و اگر ضرورت داعی باشد عقب طعام محمود معتدل المقدار آنرا تناول کنند و امتحان معده دفعة نمایند که مؤدی بالام معده میشود و ایضا از غلطی عظیم آنست که اطبا اشاره می کنند بکسی که سوء استمرا آنرا حادث گردد به تناول جوارش حب الرمان و جوارش خوزی و نمیدانند که از طعام فاسد پاک شده یا نه و آیا ادرا سخ و باقی ست یا صاف و نقی گشته و آیا عقب تقلب او عطش حادث شده یا ساکن گردیده و آیا مزاج او گرم شده یا نه و حس طبیعت او میکنند و تفقد و تقلیل غذا و اصلاح او می نمایند طبیعت

قبض میشود و هنوز فساد باقی میباشد پس قراقر و وجع معده وامعا پیدا میکند وگاهی ازان بخارات بسوی سر متصاعد میشود و صداع شدید حادث میگردد ویا فاسد میشود و طعامیکه قبل ازان خورده است وگاهی قصد مینمایند که طعام او حب الریان یا سماق باشد و جوارش قابض میدهند و این سبب قولنج زحلی میگردد یا قراقر پیدا میشود در طبع قبض میگردد و تمدد حادث میشود وگاهی غشی پیدا میکند و سفوفات مقوی معده قابض طبع تناول نمایند مگر وقتیکه طبیب یقین نماید که علیل پاک گردید غیر آنکه معدهٔ او ضعیف گردد و بداند که مزاج او متحمل آنست پس قدری بدهند و این از انجمله است که طبیب استقصا دران و ترک باقی واجب است و این اسباب در ابتدا ضعیف ست و ازان امراض قوی پیدا میگردد و ایضاً از اسباب مولد فساد هضم که اکثر واقع میشود انیست که انسان فصد کند یا دوا مسهل بنوشد و معده ضعیف شود عقب فصد یا اسهال بعده طعام غلیظ مثل لحم بقر و غیره مانند آن بخورد یا آب بسیار بران بنوشد و آن مودی بفساد هضم و اسهال گردد بعد ازان قبل از نقاهت چیزی قابض بخورد و آن فضول محتقن شود و لیکن که ازان کبد او ضعیف گردد و مودی بامراض مزمنه و قتاله شود و یا عقب فصد و مسهل طعام ردی حریف معده مثل الیه یا شحم یا قدید یا کواخ عفنه بخورد و آن باسترخای معده و فساد آن مودی گردد و در آنوقت به ادویهٔ حاره علاج نماید و آن فضول محتقن شود و سبب حمیات خبیثه و صداع دائمی گردد ویا دوغ ویا ماست و مانند آن بخورد و فضول جمع شود و مودی بفالج و لقوه گردد و خلقی را دیدم که فصد کردند و عقب آن ماست یا دوغ و فواکه رطبه تناول نمودند و لقوه یا فالج عارض شد و سبب دران بر وجهیکه معده و مشارکت دماغ بعصبه ارتقای بخارات رطبه بارده بسوی دماغ و قبول او آنرا و استرخای عصب در وی آن ست و سبیل کسی که فصد کند یا دوای مسهل بنوشد آنست که طعام خفیف زود هضم صالح تناول نماید و بعد ازان بعادت خود رجوع کند و در اینجا سببی دیگر خفی تر ازین همه اسباب ست و او آنست که بدن بجماع یا دخول حمام گرم شود و آرزوی آب سرد بنوشد و مودی بفساد مزاج معده گردد و سبیل کسی که مزاج او بجماع یا بدخول حمام گرم شود انیست که صبر کند تا آنکه مزاج او تسکین یابد وگاهی استنشاق نماید و بدان مضمضه کند و اگر عطش صبر نکند جلاب ممزوج بنوشد که او سخت سرد نباشد و ازین حال اجتناب باید که من بسیاری را دیدم که درین تساهل نمودند و الشان را سوء مزاج حادث شد و این آنست که جالینوس گفته بسا است که مزاج انسان از شرب آب سرد در یکروز فاسد میگردد و بسا است که سوء مزاج حار از شرب او در وقت محمود صلاح می یابد

علاج فساد ہضم بسبب معده

اگر از حرارت معده باشد آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مذکور شد استعمال نمایند و یا شیرهٔ زرشک و فیاث بلوره و شربت انار سکنجبین داخل کرده بنوشند و جوارش صندل و جوارش کافوری و شربت لیمو با عرق بید مشک دهند و سکنجبین سفرجلی با عرق فواکه نافع ست و صندل و گل سرخ و قدری کافور در گلاب ساییده بر معده ضماد کنند و سعید ابن هبة الله گوید که چون طبیب تحقیق نماید که سوء هضم تابع سوء مزاج حار است بعلاماتیکه او دریابد از شدت التهاب و عطش و بهضم اغذیهٔ عسر الانهضام و سهولت آن پس مریض را بنوشیدن آب انار امر نماید و تبرید مزاج بشیرهٔ تخم خرفه و آب تمر هندی و سکنجبین ساده کند و اگر عطش شدید باشد شربت غوره با آب بارد بنوشد و اگر التهاب شدید بود قرص کافور با سکنجبین بدهد و صندل و گلاب و آب سماق و آب حی العالم بر معده طلا کنند و غذا مزورات سازند و چون صلاح یابد چوزهٔ مرغ متخذ با آب انار یا آب سماق بدهد و از اغذیه و اشربهٔ حاره حذر نماید و مجوسی گوید که چون سوء استمرار با آروغ دخانی باشد آنرا زیرا که رسته بود پس صاحب و را قرص ورد معمول اطبا شیر یا شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو بدهند و افضل ازین سکنجبین سفرجلی و شربت حصرم ممزوج بگلاب ست و این قرص حرارت معده و ضعف آنرا نافع ست طباشیر صندل سفید مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم بادرنگ تخم خیار و خرفه هر واحد وزن درم گل سرخ سفید درم زرشک نشش درم کافور بادانگ سائیده با آب خرفه قرص بوزن یک درم سازند و قرص ببهیه غوره یا بدوغ گاو بخورند و این قرص بسوء استمرار که از حرارت باشد نافع ست گل سرخ زرشک هر دو شش درم گل ارمنی صندل سفید

بجوارش عنبر و جوارش فلافلی علاج کنند و دارالاصول بقدری امروسیا و سجزینیا یا معجون نهدا دلیقون دهند و قرص ورد و گلقند عسلی بدهند و اگر سوء مزاج بارد قوی باشد دواءالمسک حلو و تریاق کبیر بمقدار حاجت و مثرودیطوس شبا دریطوس مانند آن از معجونات دهند و این جوارش نافع برد معده است زیره کرمانی در سرکه یک شبانروز تر کرده ده درم انیسون تخم کرفس نعناع خشک مرماحوز فودنج جبلی هر واحد شش درم مصطگی سنبل قرنفل قاقله بسباسه جوزبوا هر واحد چهار درم دارفلفل زنجبیل هر واحد پنج درم عود سک هر واحد سه درم باریک سائیده بعسل کف گرفته بسرشند و این جوارش عود نافع برد معده ضعف آنست سنبل الطیب مصطگی قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس هر واحد یکنیم درم عود صرف سک واحد سه درم همه را باریک سائیده بعسل کف گرفته بسرشند شربت از دو درم تا سه درم و این جوارش تفاح نافع ضعف معده بارد است بگیرند سیب منقی از تخم دو رطل در شراب ریحانی یک شبانه روز بخیسانند و بآتش معتدل بجوشانند تا مهرا شود باریک سائیده مثل آن عسل و خل کرده بقوام آرند بعد بران عود خام قرنفل جوزبوا زعفران هر واحد یک درم زنجبیل دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده اندازند و یک مثقال بخورند و این سفوف نافع آن جشای حامض است بگیرند سنبل مصطگی قاقله هر واحد دو درم عود هندی سک هر واحد سه درم انیسون تخم کرفس جوزبوا ورد طبی گل سرخ هر واحد چهار درم باریک سائیده از یک مثقال تا دو درم بشراب عود یا بمیبه مسکا یا بشراب ریحانی ده درم ممزوج بآب بخورند و این سفوف همین نفع دارد مصطگی سنبل بادرنجبویه هر واحد یکدرم سعد زیره کرمانی نعناع خشک انیسون هر واحد دو درم هلیله بلیله آمله هر واحد سه درم عود هندی یکنیم درم باریک سائیده دو درم بشراب ریحانی یا میبه خوشبو بخورند و این نسخه شربت عود است بگیرند گلاب دو رطل و در دیگ سنگین پاک نهاده عود هندی و سک هر واحد پنج درم سنبل قرنفل جوزبوا مصطگی هر واحد دو درم جریش کوفته در پارچه کتان خفیف سست بسته بآتش معتدل بپزند تا ثلث برود پارچه را نیکو مالیده بیرون آرند نبات کوفته دو رطل بران اندخته بآتش ملایم بقوام آرند و کف بردارند و بقدر یک دانگ مشک دران حل کرده از آتش گرفته صاف کرده در ظرفی بدارند و استعمال کنند و این شربت نافع سوء استمرای عارض از برودت است بگیرند آب به خوشبو و آب سیب شامی هر واحد دو رطل شراب ریحانی یک رطل سرکه خمر یک رطل همه را در آتش معتدل بپزند تا ثلث بماند صاف نموده زنجبیل مصطگی فلفل هر واحد سه درم زعفران یکدرم مشک نیم درم باریک سائیده بران اندازند و خوب بجوشانند و در ظرف برداشته وقت حاجت استعمال نمایند و این دوا برای جشای حامض نافع فلفل سفید دو درم گل سرخ یکدرم تخم شبت کمون هر واحد نیم درم باریک سائیده از نیم درم تا نیم مثقال بشراب ریحانی بخورند و از آنچه نفع میکند در آروغ ترش جوارش فلافلی است و بالجمله تدبیری که آنرا اغذ السبب و مزاج بارد و هاضم نشود و تدبیر بتسخین و تجفیف باید کرد و غذا از سهل الانهضام مثل نان خشکار صاف و لحوم طیور بری و جبلی مثل تیهو و دراج و کبک و بان زردی جوزه مرغ معمول بسرکه و کلوندیا و فلفل و مری و داجینی و شراب ریحانی و مشک طرزده مویز منقی باشد و گاه گاهی جوارش شاه مقل نمایند و بعد رطب مصطگی بخایند و از اغذیه عسر الانهضام و بارد مزاج احتراز کنند و ریاضت قبل غذا بعد از آن استحمام بآب گرم استعمال نمایند و تکمید معده بآبیکه دران عرق بنجوش نمام و برنجاسف و شیح پخته باشند بنهار کنند و باهمه که در علاج سوء مزاج بارد معده مسطور شد ضماد سازند و شیح میفر باید که سائیکه طعام در معده آنها ترش گردد اگر حرفت اندک عارضی باشد بکبیدن سیب شیرین و خوردن کشنیز خشک با آب قبل طعام نفع یابند و کذلک سفوف مصطگی و اگر قوی باشد از آنچه انفع از بلیغ نماید فقاح اذخر مع کرویا است و همچنین جمیع جوارشات حاره و جوارش خبث الحدید و گاهی نفع می یابند بگلقند و آب گرم تر کرده و چون هنگام خواب این دوا بخورند نافع آید فلفل زیره تخم شبت هر واحد یکجزو گلسرخ دو جزو کوفته بیخته نیم درم با آب گرم یا بشراب ممزوج بخورند و اگر حاجت بقوی تر ازین افتد قی استعمال نمایند بعد خوردن چیزی مالح و مقی حریف مثل فجل و سلق بران صبر نموده بسکنجبین عسلی مسخن و آب ترب و یا شبت مثل ماء العسل و غیره قی کنند بعد از آن بقرص ورد کبیر با اطریفل علاج نمایند و اکثر درین احتیاج بقی نمی افتد و هنگامیکه سبب آن برودت بلا ماده باشد و بواسطه آن طعام ترش گردد چون طعام در تابستان ترش شود آن فاسد تر است و برای صاحب آن واجب است که تبرید و شوربا ترکتا پیدا و بیا شفتات و قلایا و طبیخات لحم سرخ غذا سازند و دوا کتبدیل مزاج آن نماید فقط و یک نسخه مفید تشهی طعام در معده در علاج امراض معده بلغمی در قول مصنف کامل مسطور شد و اگر از رطوبت باشد علاجش بعلاج امراض معده که از سوء مزاج رطب باشد باید کرد کما ذکر و صاحب مغنی گوید که اگر سوء مزاج رطب بسبب استمرار فساد هضم بود علاجش انتفاع باغذیه یابسه نفرست از اغذیه رطبه است

نسخه جوارش عود

نسخه جوارش تفاح

علاجش بگلقند و سکنجبین نمایند و گنجشک و بچهٔ کبوتر بخورانند و اگر از رطوبت باشد پرهیز در علاج امراض معدهٔ یابس گذشت بعمل آرند و هم او گوید که علاجش
انقلاع با غذیهٔ رطبه است و علاجش بماء الشعیر مع روغن بادام نمایند و مزوره مرغ و لحوم مطبوخ بشوربا خورانند و بدعت و دخول حمام کنند و بقول ابومنصور اگر
در اینجا نحافت باشد شیر با ماء الشعیر بنوشانند و غذا بقول رطب مثل کاهو و خیار و کدو و خرفه و لحوم جیدی یا ماهی کوچک سازند و آب زن بصبح و قبل غذا و بعد آن استعمال کنند و اگر
رقیق مزاج کثیر بیاشامند و اگر التهاب بیش شدید باشد مثل علاج دق معالجه نمایند و اگر از ماده صفرا باشد چنانچه در علاج امراض صفراوی معده گذشت بکار برند و ایضا
بعد تنقیه اطریفل صغیر و سکنجبین لیسیده بالایش زرشک آلوبخارا شربت تمرهندی و ادویه سوء هضم با هم سکنجبین گلقند هر واحد یک نیم توله سرشته
گلاب چهار توله عرق بادیان پنج توله نوشیدن مع شربت انار مع سکنجبین ساده یک توله سکنجبین لیمونی دو توله گلاب ده توله عرق کاسنی چهار توله در صفرای غالب مفید و در سوء هضم
بلغم با صفرا بادیان سوده چهار ماشه سکنجبین دو توله گلقند یک نیم توله سرشته بخورند و ... تمر هندی دو توله در گلاب ... کرده بنوشند اقوال حکما ابومنصور گوید
که اولا تنقیهٔ معده بقی از آب گرم و ماء العسل سکنجبین کنند بعد از آن بمطبوخ بلیله و شاهتره و افسنتین و ایارج نمایند بعد ... از ادویهٔ خوشبو بلطف اخلاط مفتح مقوی قوت
دافعه بدفع فضول است و بزور قی نکنند که آن جذب صفرا بسوی معده کند ... قی نماید پس مرض زیاده گردد و جالینوس در این نوع
از ... افسنتین میکنند و گوید که این معده را بر دفع فضول قوی می نماید و تقویت معده ... کنند و ... سکنجبین سفرجلی و ... گل سرخ ده درم
و در علاج ضعف هضم در قول مسیحی گذشت بدهند و امر بخواب راحت و ترک تعب ... یافت کنند و غذا سهل الهضم و جامع قبض ... باشد مثل حصرمیه و سماقیه
و لیمونیه ... با رو و قریص ... مانند آن بجوزه مرغ خورانند و اگر بادی مخالف بود پرهیز ... بیاشامند شیخ میفرماید که اگر فساد هضم بسبب حرارت
معده یا صفرا منصب بسوی آن باشد تغلیظ اغذیه و میل آن به برودت حتی اکل ... بقدر تحلیل نمایند ... رقیق نسازند که رقیق در معده آنها بسرعت فاسد گردد
و صاحب صفرا قبل از طعام قی نماید و هم او می نویسد که سبب فساد هضم او انصباب صفرا از مجرای مذکور واقع و در ندرت باشد و اجب است که عادت قی قبل از طعام
چند روز نماید و اگر فایده شود و آن عادت را قطع کند تا معده را ضعیف نکند و باید که بعد قی بدوای مقوی معده را دفع خلط منصب بسوی آن تناول نمایند و دوام
تنقیه معده کنند بدانچه تقویت معده بدفع مادهٔ منصب بطرف آن نماید بعد از آن او دارقی قبل طعام بر قیاس ... رسانند ابن عباس گوید که
هرگاه سوء هضم از خلط ردی متولد در قعر معده یا منصب ... آن از عضو دیگر عارض شود باید که در آن استفراغ بدوای مسهل آن خلط استعمال نمایند و این آنست که ماده
قعر معده مائل بامعا باشد پس باید که استفراغ آن از موضعی نمایند که مائل تر بسوی آن بود مگر آنکه زمانه ضعیف و هوا گرم باشد که در آن هنگام استعمال قی باید کرد ...
خلط در ... طافی بر سر معده بیاشد و اگر امر چنین باشد نظر کنند اگر آن خلط صفراوی باشد باید که در آن مطبوخی که هلیله و بلیله و شاهتره و گل سرخ و بنفشه و
بادآورد و تمر هندی و آلوبخارا و مویز منقی و تمر هندی باشد آن در آن داخل باشد مقوی بصبر و سقمونیا استعمال کنند و اگر نوشیدن این مطبوخ سهل نبود شربت ورد مکرر یا سکنجبین
آب بهدانه استعمال نمایند یا بگیرند هلیله زرد سه درم باریک سائیده و ایارج فیقرا یکدرم سقمونیا نیم دانگ در گلاب یا شربت بنفشه سرشته بدهند و یا این حب هلیله زرد
غاریقون هر واحد یکدرم صبر سقوطری نیم درم افسنتین یک نیم دانگ سقمونیا ثمن درم باریک سائیده حب سازند و این یک شربت تام است و ایضا این نقوع ... منقی معده از
خلط صفراوی بدهند گل سرخ هفت درم افسنتین رومی سنای مکی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم شاهتره پوست هلیله زرد کوفته هر واحد ده درم تخم کاسنی تخم
کشوث هر واحد چهار درم آلوبخارا بیست عدد مویز منقی بیست درم در چهار رطل آب جوش نیم جوش نشانیده در ظرف آبگینه یا چینی کرده روزانه در آفتاب و شب در موضع گرم نهند
و بعده سه شبانروز چهار اوقیه از آن با یکمثقال صبر سقوطری و یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند و چون از استعمال این معده از خلط صفراوی پاک شود قرص ... و معجون لطیف مع
سکنجبین سفرجلی ساده یا شربت انار و شربت غوره و مانند آن استعمال کنند و بالجمله تدبیر علیل بعد استفراغ تدبیر کسی است که در سوء مزاج حار معده از ادویه و اغذیه مذکور شده باید کرد
ابن الیاس گوید که اگر ... با سوء مزاج حار معده حار باشد ... صلاح سکنجبین ساده یا سفرجلی و گلاب ... درم یا شربت سیب و ... طباشیر ربع درم بدهند غذا مزوره زرشک یا ریباس یا
مضیره بلحوم ماکیان خورانند و این قرص نافع است زرشک شش درم گل ارمنی طباشیر صندل مقاصری تخم خرفه مقشر هر واحد چهار درم کوفته بیخته با تخم خرفه قرص واحد وزن مثقال
سازند و در ... یا سکنجبین ... ابوالحسن ... فساد طعام از انصباب ... در معده باشد آن عظیم است ... اطبا معالجه این نوع خطا واقع میشود ... استفراغ ...

و مراعات قوت مریض بعده ازان ست پس اگر استفراغ ممکن بود و استفراغ بجا نمایند که جامع استفراغ بدن همه باشد مثل حب قوقایا و این سوء مزاج تا وقتیکه رطوبت متعفن نگردد
سهل العلاج ست و رطوبت در بعض حالتی که مزاج او حار رطب باشد کثرت نمی پذیرد مگر آنکه خون در بدن زیاده گردد و اوعیه را ممتلی سازد پس همه رطوبات بسوی
راس میرسد و آن رطوباتی ست که اگر عروق خالی یا محتاج بسوی خون باشند مملو باین هم گردند و باید که درین حالت غذای او اطعمه بارده یابس و معتدل
باشند و از خوردن شراب و اغذیه غلیظه و شرب بغیر اب منع کنند و تقلیل طعام اختیار کرده که تبرید راس نمایند و تخویف نموده که چون تبرید سر کنند
عضل منعصر گردد و نوبت با عضا ... رسد و استرخا و تشنج پیدا کند جالینوس حکایت کرده که دیدم انسانی را که اشتهای طعام کثیر نداشت بلکه چون طعام
حاضر میکردند از ان نفرت میکرد و اگر تکلف می نمودند غثیان و تهوع و تشنج او را عارض می شد و با خراج ماکول راحت می یافت و آنچه در معده او فاسد میشد اکثر
بحموضت فسادی می پذیرفت و با طعمه که دران حدت و حرافت باشد میلان میداشت پس دانستم که در معده او بلغم بسیار لزج جمع شده و او را امر کردم که از سکنجبین
در آب تربت نمودم و در همان روز شفا یافت حکیم علاء بن سر هندی در شرح اسباب نوشته که مرا اتفاق علاج این مرض افتاد و بعد ازان که مرض
شدید بود و مریض چون طعام میخورد کرب شدید عارض میشد بهر که او را می دید برو رحم میکرد و بعد ازان آروغ بسیار متواتر با و از بلند شبیه
با و از شتر می آمد و اکثر تا سه ساعت این حال می ماند بعده چون آروغ منقطع می شد از دهن او لعاب بسیار که از ان ظروف پر میگردید سائل می شد و
همین طور بران روز و شب میگذشت و ادرار او بول مول شده بود و جلد او با استخوان چسپیده بود و از قی و چشاق ... استراحت می یافت و احتمال غذا
نمیکرد بلکه چند مثقال از شوربای جوزه مرغ و گاهی آن نیز هضم نمیشد و اطبا در علاج او رحم بالغیب لیشک و ریب میکردند پس من رجوع کردم و استخاره بجا نمودم
و باب معالجه بر من مفتوح گشت و ابتدا العلاج تنقیه کردم و در اول روز التزام بحب ... و از مخترع حکیم عماد الدین محمود بماء اللحم برای منع نوازل و قبض شکم
تلیین و صرف عادت قی نمودم بعد ازان دواء المسک قبل طعام روز خورانیدم و سفوف هاضم بعد گذشتن ربع از روز بران بعده شراب چوب چینی قبل
غذای شب و ادرار دم و لزوم ضماد عماد الدین هر روز برای تقویت هاضمه کردم و بعد روز سوم صحت او ظاهر شد صفت دواء المسک نسخه ابن بیطار گلسرخ
طباشیر کشنیز خشک ... و احد یک ... جزء و مروارید جزء و نیم جزء مشک جند بیدستر یک جزء و در نبات سفید مقوم با آب سیب ترش و آب انار
ترش بسرشند و استعمال نمایند صفت شراب چوب چینی پوست بیخ کبر دشتی چهل رطل پوست بیخ گز آبله شقی هر یک هشت رطل پوست
بیخ سنگاهولی چوب چینی افتیمون عنب الثعلب سر پهوکا زرد چوب حب الآس صندل سفید زرنباد پوست بیخ منڈی برگ تا سنبل الطیب ... هر یک
چهار رطل هلیله سیاه ده رطل اسطوخودوس گلسرخ گاوزبان خولنجان پوست بیرون پسته هر یک دو رطل خبث الحدید چهارده رطل و آن هر چند کنند با
بهتر خصوصیه التهاب یک رطل ابریشم خام یک و نیم رطل جوز بوا زعفران هر یک سیزده درم صندل سرخ قاقله صغار دارچینی هر یک نصف رطل گوند
قند سیاه هشتاد عدد علی الرسم دفن کنند و بعد آمدن جوش عرق کشند بعده نقره اعلی هفت درم با آتش سرخ کرده هفت بار در چهار صد درم ازین عرق سرد
نمایند پس طلا پنجدرم هفت بار پس فولاد چهل درم دران نه بار سرد کنند و در شیشه نهاده قبل از خواب استعمال نمایند و طریق استعمالش نیست که سی درم ازان بگیرند
و دران هلیله کابلی سه درم عود مصطکی هر واحد یک درم یکشبانه روز تر کرده صاف نموده یک بار بنوشند صفت سفوف هاضم انار دانه ترش سی درم
دار فلفل فلفلمویه نانخواه کشنیز خشک زیره سیاه زیره سفید زنجبیل بی ریشه هر یک چهار درم طباشیر دارچینی سادج هندی قاقله صغار زعفران
هر یک پنج ماشه کوفته بیخته شکر سی درم اضافه کرده دو درم با آب قبل طعام به سه ساعت بخورند صفت ماء اللحم جوزه مرغ را ذبح نموده شکم او صاف
کرده باین توابل پر نمایند کشنیز خشک گاوزبان هر یک دو ماشه دارچینی خیرپوا مصطکی صندل سفید هر یک یا شه قرنفل عود هندی هر یک
نیم ماشه مشک دو حبه عنبر یک حبه گلاب آب خلاف هر یک بیست و چهار درم بر جوبهای موضوع در قعر قرع محدب بسوی فوق نهند و همان
انبیق وصل کرده بر آتش نرم گذاشته بچکانند و چون منقطع شود بردارند و قبل طعام بیاشامند که آن در حفظ رطوبت غریزی بغایت نافع و حافظ
حار غریزی مولد ارواح ست و اگر از سودا باشد بقول مصنف کامل هرگاه خلط محترق در معده سوداوی بود اسهال او بطبیخ افتیمون

وحب آن و نقوع صبر منقی سودا نموده دواء المسک حلو و معجون مفرح و شربت افسنتین و مطبوخ افتیمون و مربای ہلیله استعمال کنند و بادرنجبویه و نعناع و پودینه
کوہی و نہری بدہند و اغذیه معتدل محمود الکیموس سہل الانہضام خورانند و از اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و جو شفت و بادنجان و لحم بقر و لحم وحوش
و نمک سود و مانند آن منع کنند و این حب منقی معده از سودا است بگیرند قرنفل و ہلیله کابلی و ہلیله سیاه ہر واحد یکدرم بسفائج نمک نفطی اسطوخودوس ہر واحد چہار
دانگ ایارج فیقرا غاریقون افتیمون ہر واحد دو و نیم درم تربد سفید مجوف سه درم باریک سائیده با آب مایه بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از
سه درم تا چہار درم بعرق بادرنجبویه یا آب گرم بخورند و این حب نیز مخرج سودا است ہلیله کابلی و ایارج فیقرا و غاریقون ہر یک دو درم بسفائج تربد سفید
افتیمون ہر واحد چہار درم نمک نفطی یکدرم سقمونیا چہار دانگ قرنفل برگ بادرنجبویه ہر واحد نیم درم ہمه را باریک سائیده با آب پودینه نہری سرشته
حبها سازند و در سایه خشک کرده از سه تا چہار درم بخورند و ایضاً این حب مخرج سودا و منقی معده است ایارج فیقرا یکدرم غاریقون افتیمون ہر واحد
یک نیم درم شحم حنظل سقمونیا قرنفل پودینه ہر واحد ربع درم انیسون ملح نفطی ہر واحد یکدانگ ہلیله کابلی اسطوخودوس ہر واحد چہار دانگ تربد دو درم
باریک کوفته بیخته با آب بادرنجبویه حب ساخته در سایه خشک کرده سه درم بخورند و این نقوع صبر منقی معده از سودا است افسنتین رومی شش درم گل سرخ
ہلیله کابلی ہلیله سیاه ہر واحد پنج درم اسارون ساذج ہندی پودینه نہری برگ بادرنجبویه گاوزبان ہر واحد چہار درم اسطوخودوس کماذریوس کمافیطوس
بسفائج کوفته ہر واحد سه درم قرنفل یک نیم درم خربق سیاه کوفته یک درم مویز منقی بیست درم ہمه را در پنج رطل آب بجوشانند تا باقی ماند سرد کرده صاف نمایند
و ہر روز چہار اوقیه از آن گرفته با یک مثقال صبر سقوطری و دو درم روغن بادام شیرین بدہند و اگر درین باب ماء الجبن یا سفوف مخرج سودا استعمال نمایند سودمند
است و این سفوف موصوف ست بسفائج افتیمون ہر کدام سه درم ہلیله کابلی و سیاه ہر کدام پنج درم نمک نفطی لاجورد ہر کدام یک درم کوفته بیخته
روز اول دو درم با نیم رطل ماء الجبن و روز دوم سه درم با ہشت اوقیه ماء الجبن و روز سوم سه درم و نیم با ده اوقیه ماء الجبن روز چہارم چہار درم
با یک رطل ماء الجبن بدہند تا پنج روز یا یک ہفته ہمچنین وزن استعمال نمایند که اخراج سودا و تنقیه معده از آن نماید طبری گوید که اگر امتناع ہضم از
اجتماع مواد ردی در معده و حصول او در آن باشد نظر نمایند که آیا آن مع فساد بسوی یکی از کیفیات مثل حموضت و دخانیت و زناخت
مائل ست یا ہضم او تاخر نموده و متغیر نشده پس اگر متغیر بسوی یکی ازین کیفیات گردد در معالجه او کلام مذکور شده و استدلال بر تغیری حاصل در معده
از نوع تغیر طعام می باشد و معالجه آن سہل بود و اما اگر متغیر نگردد و ہضم او تاخر نماید یا منہضم نشود معالجه او صعب است و خلط حاصل در معده در آن سوداوی
یا خشک بود و خلط در عروق دقاق او یا جرم او متشرب باشد و در ہر دو حالت علاج او صعب بود پس اگر در عروق او باشد یا تاخر ہضم سوی فکر بود و اگر
در جرم او متشرب باشد یا تاخر ہضم حالت شبیه بغثیان بود و اگر شدت کند تہوع حادث گردد و اگر فضلات در عروق او باشد نظر بمقدار قوت مریض
نمایند اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق نمایند و اخراج خون بقدر احتمال قوت کنند بعد از آن تنقیه بدن بعد استعمال ماء الاصول بمطبوخ افتیمون نمایند
و حسوی متخذ از مغز قرطم و کنجد بریان کوفته و نخود آب دہند بعده بمقدار ہضم نظر کنند اگر صلاح یافته باشد باشیای خوشبو تقویت معده نمایند و غذا
مولد دم رطب مثل جوزه مرغ و چرب جدی دہند و امر بشرب شراب ابیض رقیق نمایند و از اکثار آن منع کنند و لزوم آب گرم و آبزن تودیع نمایند
تا آنکه ہضم قوی گردد و چون ہضم قوت یابد بلزوم این غذا امر کنند و از عدس و ثوم و پیاز و خردل و مانند آن منع نمایند و اگر فضلات متشرب در جرم
معده باشد و قوت او صالح بود فصد کنند و باین مطبوخ استفراغ نمایند بعد لزوم پرہیز و اختیار اخف اغذیه و نوشیدن ماء الاصول چند روز
بسکنجبین عنصلی و چندی بروغن بادام تلخ بگیرند ہلیله سیاه ده درم افتیمون ہفت درم افسنتین شاہترہ ہفت درم و جعده گل سرخ ہر درم قنطوریون
دقیق و غلیظ اسقولوقندریون بسفائج مقشر گرفته ہر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان ہر واحد دو درم مویز منقی بیست درم برگ گاوزبان
کبیسه را بستور مطبوخ بجوشانند بعده وزن ہشتاد درم تا صد درم از آن گرفته بگیرند و در آن غاریقون دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم افسنتین دو دانگ
نمک نفطی یک نیم دانگ سقمونیای مشوی سطوخوس سائیده بعسل سرشته با مطبوخ بنوشند و اگر شربت او را کفایت نکند بحسب احتمال قوت

سوده در گلاب نیم آثار بجوشانند که نیمه آید نبات سه توله انداخته نیم گرم نوشانند و اگر بدین تدبیر در روز زائل نگردد جوارش شهریاران یک توله بگلاب خورانند
و بجای آب برگ گلاب عرق بادیان اکتفا ورزند و در آن روز هیچ قسمی از غذا ندهند و در روز دوم وقت صبح مصطکی سه ماشه بگلقند یک و نیم توله آمیخته بلیسانند
و بالای آن شیرهٔ بادیان نه ماشه و انیسون پنج ماشه و الایچی کلان چهار عدد در گلاب نیم پاؤ و عرق پودینه و گلاب نقلی هر یک توله برآورده نبات جهات یک
و نیم توله داخل کرده نیم گرم بنوشانند و وقت دوپهر غذا شوربای مرغ بنان خشکا ر دهند و بالای آن نمک سلیمانی سه ماشه با گلاب نقلی یا عرق بادیان پنج توله
بدهند و تا دو سه روز همین دوا و غذا قناعت کنند و ایضاً برای اصلاح معده انیسون بادیان یک یک ماشه سوده بجوارش عود پنج ماشه سرشته با عرقیات
بدهند و یا جوارش عود هفت ماشه با شیرهٔ بادیان چهار ماشه انیسون ۵ ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر در تخمه غذای غیر منهضم با سهال برآید
ضعف گردد عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب [illegible] توله گلقند سکنجبین شربت بزوری هر یک یکتوله دهند و اگر تب آید روز دوم رب زرشک [illegible]
شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عنب الثعلب افزایند و ایضاً بعد اسهال بسیار گلقند و غیره داده بعد آن گل سرخ مویز منقی عنب الثعلب برسیاوشان [illegible]
جوشانیده گلقند برای تفتیح سده که باعث اسهال باشد بدهند و در نیمصورت پودینه که قابض ست موقوف میدارند و گل بنفشه در تخمه نمیدهند که [illegible]
معده است و کذا در تخمه با اسهال همراه ادویه محلله ادویه مغریه و لعابیه ضرور نیست و بعد از آنکه تخمه رفع گردد مثل ریشهٔ خطمی و بهدانه و آش جو باید داد و در تخمه
و هیضه دوای غذائی نباید داد و ایضاً در تخمه سکنجبین لیمو و دیگر ترشیجات ممنوع ست مگر آنکه تب باشد یا در معده بلغم بصفرا مخلوط باشد پس گلقند با سکنجبین [illegible]
باید داد و اگر در تخمه قی و اسهال و درد شکم و درد گرده حادث شود فصد باسلیق از جانب موافق در عین تخمه جائز است باید کرد و گلقند در عرقیات داده
بعده تلیین برعایت معده و گرده باید داد و اگر در تخمه از حرارت دوا و بند شدن اسهال هذیان احتراق حادث شود شربت السلام بود فصد کنند
و اگر در تخمه [illegible] کند و با قبض طبع و درد شکم باشد بنفشه بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی کوفته پنج ماشه [illegible] گل سرخ
هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله دهند و اگر بعد برطرف شدن عوارض تخمه بجهت تقویت و دفع بلغم معده و احشا بادیان دارچینی خطمی هر یک
چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله دهند و اگر ازین سوزش اول حادث شود آلو بخارا ۵ دانه عوض دارچینی کنند و اگر بعد علاج تخمه سوء تنفس و سرفه
و بر آمدن بلغم بسبب در آمدن بلغم در آلات صدر و ریه حادث گردد برای تقویت معده و آلات صدر خمیرهٔ گاؤزبان ۵ ماشه همراه الایچی گل گاؤزبان [illegible]
سه ماشه جوشانیده نبات یکتوله داخل کرده دهند و ایضاً در تخمه اول گلقند دو توله با بادیان شش ماشه جوشانیده بدهند اگر دوم روز پیچش شود
ریشهٔ خطمی شش ماشه افزایند و در تخمه مزاج صفراوی [illegible] اگر [illegible] کاذب شده باشد برای ازلاق ثقل و تفتیح سده و دفع ریاح محتبسه نقوع بنفشه تخم
خطمی بادیان پنج بادیان هر یک چهار ماشه ریشهٔ خطمی انیسون هر یک شش ماشه در عرق بادیان هفت توله عرق عنب الثعلب پنج توله گرم نموده تر کرده صبح
خام مالیده صاف کرده گلقند سه توله مالیده چهار تخم اول خورده بنوشند روز سوم پودینه دو ماشه مویز منقی ده دانه افزایند باز بجهت تهضیم جوارش عود
و گاهی نوشدارو شش ماشه خورده شیرهٔ الایچی کلان شیرهٔ بادیان هر یک چهار ماشه عرق کوه عرق بادیان پنج پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری
گلقند هر یک یک و نیم توله دهند و اگر بعد تخمه در اصلاح معده شقیقه بشرکت معده و جگر از صفراویت باقی ماند دوا المسک هفت ماشه خورده زرشک [illegible]
شش ماشه مویز منقی ده دانه در گلاب مالیده صاف کرده شربت انار منعنع یکتوله بنوشند و اگر بعد تخمه در اسهال بلغم مخاطی برآید و بعد قبض همین قسم
دوسه اسهال شده باشد و با ضعف و درد تلقین بود شیرهٔ الایچی کلان شیرهٔ الایچی خرد عرقیات شربت انار شیرین دهند باز جوارش انارین افزایند و اگر
تخمه با تپ بود گلقند سکنجبین هر واحد یکنیم توله عرق عنب الثعلب گلاب هر یک چهار توله خاکشی چهار ماشه غذا بشرط اشتها کهچڑی روز دوم مفتح شیرهٔ تخم کاسنی
شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله سکنجبین دو توله خاکشی چهار ماشه و ایضاً در تخمه مع حمی که آخر شب قی طعام ترش شده با تب تمام
کرده باشد بعده تپ خفیف و کثرت لعاب دهن عارض شود گلقند سه توله عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده سکنجبین ساده دو توله [illegible]
خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و آخر روز نیز همین نسخه بدهند غذا بشرط اشتها وقت شام کهچڑی بخورانند بعد آن [illegible] بر آمدن فضله غذا و کم شدن

نوع ماده در معده و دفع تکسیر اعضا و درد کمر از زیاده صفرا روز دوم شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند
و اگر در تخمه مع تپ بعد قی با آب نمک قی روده بسیار غلیظ باشد گلقند چهار توله بعرق بادیان ده توله گلاب چهار توله حل کرده شربت دینار سه توله حل کرده د
بعده و بسبب اجابت و زوال تخمه اگر تپ تخفیف و تکسیر اعضا و صداع و آب دهن باشد زهر مهره یک ماشه سوده بشربت انارین منعنع دو توله سرشته بخورند
بالائش عرق بادیان چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله خاکشی پاشیده بنوشند دوم روز بجای شربت انارین گلقند دو توله کنند
بعد تحلیل تپ و صداع خاکشی شش ماشه بعرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله یک جوش داده صاف کرده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه
دو توله بدهند زیرا که هرگاه قاروره رقیق شود و مواد تخمه بر طرف گردد شیرجات مضایقه ندارد دوم روز بجای کاهو شیره خیارین کنند بعد از آن اگر باج مراقی
و سوء مزاج معده و ضعف قلب باقی بود دواء المسک معتدل چهار ماشه خورده بالائش عرق بادیان بنوشند و ایضاً در تخمه مع حما که مزاج صفراوی
برای دفع غذای فاسد تحلیل و تقویت معده اول گلقند با سکنجبین سرشته خورده بالائش عرق بادیان گلاب بنوشند بعده اگر تپ آید شیره خیارین
هفت ماشه شیره مغز تخم تربوز شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه باید داد و اگر
بعد تخمه در تپ صفراوی آب تمر هندی چهار توله شیره کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند
سه توله نافع است و ایضاً در تخمه از عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله نمک سه ماشه محلول قی کنانیده عرقیات گلاب غیره دهند اگر دوم روز تپ آید
گل نیلوفر چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بعرق مکوه پاو سیر گلاب چهار توله جوشانیده گلقند در آن حل کرده خاکشی پاشیده بدهند غذا شله
کهچڑی و اگر ازین اسهال شود و در روانه باد بادیان چهار ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ شش ماشه تخم کاسنی کوفته نه ماشه بعرق عنب الثعلب گلاب جوشانیده
شیره مغز تخم کدو شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در تخمه مع حمی گلقند دو توله بعرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله
حل کرده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند غذا شله کهچڑی

اقوال بعض حذاق

شیخ و بعض شراح قانون می نویسند که در تخمه واجب است استعمال قذف یعنی قی از آب گرم و عسل و تلیین طبیعت باسهال بتناول بعض جوارشات مثل
شش شیر یاران و سفرجلی مسهل و یا بتناول تربد یک مثقال با ایارج فیقرا یک درم و عسل سرشته با آب گرم و فاقه و ترک طعام اگر طاقت باشد و اقتصار
بر غذای قلیل اگر طاقت نباشد و ریاضت و حمام و تعریق اگر امتلا و خوف حرکت او نمانده اگر خوف آن بود سکون و خواب طویل استعمال نمایند بالجمله چون
بطلان هضم و تخمه عارض گردد مبادرت نمایند با خراج آن طعام که در اعضا باشد تا تولد اخلاط نماید و از امراض نیندازد اما آنچه در معده باشد
بقی و اسهال و آنچه در امعا باشد باسهال و آنچه بسوی آلات بول رسید بادرار و آنچه در اعضای دیگر حاصل شده باشد مثل تعریق بریاضت و حمام و نوشش
و مانند آن و چون بدن از طعام فاسد پاک گردد بسوی معده توجه نمایند و تقویت آن پردازند بعد ازان بتدریج غذای لطیف قلیل المقدار
کثیر التغذیه دهند و حمام نمایند و بعد مراعات بلع چیزی که هضم او جید نماید و اعتبار علامات جودت هضم و کاسته کنند آب گرم بران ریزند و پارچه گرم معده
نهند و تمریخ شکم بروغن نمایند و گاهی تخمه بسبب کثرت خواب و دعت افتد چه خواب اگرچه از جهت هضم نفع میکند لیکن حرکت از جهت آنکه دفع فضلات
می نماید فائده میکند پس خواب مضرست از جهت احتیاج بسوی دفع فضول و بیخوابی مضرست از جهت احتیاج ماده بسوی هضم و گاهی تخمها و خوردن
بگرسنگی غیر حقیقی مودی بحدوث حرقت و حدت مالایطاق بمعده میگردد و این کسان بعلاج تخمه ضرر می یابند و معجون سفرجل اولیشان را صحت
می بخشد و گاهی ایشان دوا میکنند بقذف چیزی که خورده اند قرشی سدید کازرونی و صاحب شفاء الاسقام نوشته اند که در تخمه و فساد غذا
چون فساد غذا با رجوع ترش یا دخانی یا ثقل معده تنها دریافت گردد بادرت بقی نمایند و اگر قی بسبب مانعی متعسر باشد یا ثقل بسوی اسفل معده
میل کند تلیین طبیعت بشرب آب قوی الحرارت با اندک مصطکی نمایند و اگر با آن پانزده درم گلقند افزایند نافع تر و قوی تر باشند و بقتیله اسهل

معمول کنند یا حقنهٔ لین بعمل آرند و چون معده نقی گردد بعض شربه مقوی معده مثل شربت سیب بگلاب و اندک مصطکی و شربت غوره و بقرص عود یا بلیله مطیب بمثل مصطکی و سنبل و قرنفل و قاقله و عود یا بلیله ساذج بحسب مزاج استعمال نمایند و مثل روغن ناردین و روغن سفرجل بر معده مالند و غذا ترک کنند و سکون و راحت لازم گیرند بعده در حمام داخل نمایند و بخواب روند و بعد ازان تلطیف تدبیر چند روز کنند ابو الحسن سعید گوید که هرگاه تخمه حادث از کثرت غذا باشد علاجش نقی نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین و آب نبات و بعده قی گلقند عسلی دهند و غذا لطیف مثل شوربای دراج متخذ بسرکه بدهند و اندک شراب کهنه بیاشامند و از کثرت غذا پرهیزند و اگر تخمه حادث از رداءت کیفیت غذا باشد معده را از غذا ابقی پاک کنند اگر سهل باشد و الا آبیکه دران عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و اگر ازین اصلاح نیابد جوارش عود بخورانند و غذا سهل الانهضام مثل زیرباج تهیه سازند و اگر تخمه از غلظ غذا حادث گردد آب به یا آب سیب یا اندک شراب برای تقویت معده استعمال نمایند و اگر تخمه حادث بسبب تپ مثل تقدم حابس بمسهل باشد مریض را بنوشیدن آب گرم و شکر جیب بار امر کنند یا گلقند عسلی دهند و بعد نقای معده بخواب امر نمایند و بعد بیدار شدن ریاضت معتدل نمایند و در حمام داخل شوند و غذا سهل الانهضام مثل جوزهٔ مرغ با آب حصرم سازند و اندک شراب ریحانی بیاشامند و خواب را طول دهند

ابن الیاس گفته که تخمه اکثر بسبب اطعمهٔ کثیره می باشد باید که قذف آن طعام کنند و آبیکه دران نبات و عسل و نمک جوشانیده باشند یا سکنجبین ساده بروغن کنجد بنوشند یا خربزه بسیار خورند و قی کنند و یک دو روز گرسنه باشند و صبح گلقند ده درم و مصطکی نیم درم نمائیده فرو برند و بر گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت قبض باشد سفرجلی مسهل پنج درم در آب گرم حل کرده بنوشند و حسب قوت و معاودت قی جهد نمایند و اگر قی بسهولت نیاید شیر برنج بخورند و اگر تا دو روز بر گرسنگی صبر نتوانند کرد در آخر روز دوم کرد ماج ماکیان با زرک شیر رند و تکمید معده بپارچهٔ گرم یا نمد گرم کنند و بر شکم خوابانیده و اگر زمانه تابستان و مریض جوان باشد در آب سرد درآید تا حرارت غریزی بسوی داخل منعطف گردد و تقویت هضم نماید و تمریخ معده بروغن مصطکی یا بروغن ناردین نمایند البته آب نباید نوشید

بطوء نزول طعام از معده و سرعت آن از شکم

شیخ الرئیس نوشته که چیزی از طعام در معده تا قریب پانزده ساعت در حال صحت دوازده ساعت باقی می ماند بحسب اختلاف اسباب و دواعی و شارح قانون گفته که مقدار معتدل مدت بقای طعام در معدهٔ معتدل در آوان صحت و اعتدال هشت ساعت است بشهادت تجربه و امتحانات و آن عجیب است در آن خفت و غلظت و ست و برای جودت هضم او و در دهن و در آروغ دلالت میکند و احتباس طعام در معده بسبب بطوء هضم تا آنکه انهضام یابد باشد و اندفاع او بسبب دفع دافعه عند حصول هضم و بسبب محرک که دافعه را حرکت میدهد مثل لذع صفرا یا سودا و ترشی یا شی دیگر که مذکور گردد می باشد و نیست چنانکه قوی گمان کرده که همگی سبب در احتباس تنگی منفذ اسفل است و اگر همچنین بودی خروج ورم و بخار از حلق فرو برده ممکن نبودی و شراب و شیر در معده لبث نکردی و آن هر دو در معدهٔ ضعیف طفو و قراقر و نفخ بنمودی زیرا که قبل ازان منحدر شدی بلکه سبب نزول طبیعی طعام هضم و قوت معده بر دفع است نه بسیار تعلق برای آن لغیر آن از حال طعام چون معده را اذیت عارض نشود تا آنکه طعام منهضم گردد چه معدهٔ صحیح بران مشتمل میگردد و منفذ اسفل و بسیار تنگ میشود و چون وقت دفع برسد فراخ میگردد و معده چیزی را که دران است بطبیعت متعرض خود دفع میکند و چندانکه هضم استعجال کند نزول سرعت نماید و اگر درنگ کند نزول دیر نماید نه آنکه بعض اسباب منزل طعام از معده عارض شود و هنوز هضم نگردد از آنچه دانستی و مقدار معتدل برای بقای طعام در شکم و خروج او مابین دوازده ساعت تا بست و دو ساعت است و طعام بسیار چون منهضم نشود و بسبب کثرت او و ایضاً آنچه کیفیت او ردی باشد هر واحد ازین هر دو در معدهٔ صحیح قوی دافعه باقی نمی ماند بلکه بسوی اسفل بسرعت مندفع میگردد و گاهی عقب او خلفه و هیضه عارض می شود و چون معده ضعیف باشد طعام آن را ثقیل گرداند و یا ذی قرحه و بثور باشد یا دران خلط لزج مزلق بود طعام دران بسیار لبث نمیکند و برابر است که ضعف او در قوت ماسکه یا هاضمه او باشد چه ضعف هضم را ثقل طعام بر معده لازم است و ازان ثقل بنفسه موجب سرعت نزول است و اگرچه ماسکه فی نفسه قوی باشد و شناخت

علامات این اسباب از آنچه در ابواب ماضیه گذشت معلوم ست **علاج** کسی که نزول طعام از معده او دیر نگ نماید و یا طعام بر معده او طافی گردد از علامتش بر پهلوی راست خسپیدن است که معین بر سرعت نزول طعام از معده است واگرچه ضعیف المعونت بر هضم ست و شئی لطیف و ذلک قدری و کسی سریالج بتناول جوارشات و معاجین کاسر ریاح بران اعانت کند و بقول صاحب کامل طفوی طعام بر فم معده از ضعف قوت دافعه غذا بود و علامتش احساس ثقل در فم معده بعد تناول طعام و تعذی بغذا است و علاجش تقویت قوت مذکور بتقویت فم معده بدانچه مناسب او باشد و کسانیکه نزول طعام از معده آنها سرعت کند قومی از قدما ایشان را معودین نامند و متاخرین اسم معود بر کسی اطلاق می کنند که ضعف در معده او باشد و از آنچه برای ایشان تجربه کرده اند شما و آرد جاورس و تخم کتان و عسل ست و ایضاً نوشیدن آن و از ین جمله ست که بگیرند یک عدد بیضه سفیده دور نموده زرده آن دران بگذارند و یک ملعقه عسل و دو دانگ مصطکی سوده دران انداز ند و باهم آمیخته بر خاکستر گرم نهند و حرکت داده باشند تا بریان گردد و بخورند و تا سه روز استعمال نمایند و بالجمله باید که قبل از طعام قوابض بارد استعمال نمایند تنها اگر در اینجا مزاج حار باشد و مخلوط بحار اگر مزاج مائل ببرودت بود و واجب است که بر طعام خواب نمایند و حرکت و ریاضت البته نکنند و اطراف عالی به بندند

هیضه

مرضیست که طعام در معده هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال چنانچه سدید کازرونی نوشته که هیضه غذا در معده است و تحرک آن برای استفراغ پس ماده صفراوی بسبب لطافت و خفت او بقی خارج میشود و بلغمی بسبب ثقل خود منحدر می شود و باسهال استفراغ می یابد و بدین سبب در هیضه قی و اسهال عارض میگردد سر آنکه غذا چون فاسد میشود بعض از ان مستحیل بصفراویت میگردد و بعض آن بسوی بلغم ردی بالجمله آن حرکت مواد فاسده غیر منهضمه بود که از بدن باز گردد و بعنف و شدت دافعه بقی و اسهال مندفع شود چنانچه شیخ و تابعان اوی نویسند که هیضه حرکت مواد فاسده غیر منهضم بسوی انفصال از طریق معده و امعاست راجع بسوی آنها از همه بدن بحدت و سختی دافعه سر آنکه چون اغذیه خوب منهضم نمیشود و مستحیل باخلاط غیر موافقه بدن میگردد و طبیعت تحریک مینماید بدفع آن چون بران ثقل می آرد از جهات باصناف قی مراری و مائی و زنگاری احیانا و باصناف اسهال و هیضه که سبب آن از فساد طعام واحد بود سالمتر از انست که بسبب تواتر فساد بعد فساد باشد و هیضه ردی اول ابتدا بخفت می نماید بعد از ان وجع و مغص در شکم و امعا حادث میشود و منبسط و متصاعد میگردد و بسوی معده بسبب کثرت ایذا اخلاط حاده متخمه بسوی آن و در اکثر اسهال و قی هر دو میباشد و چون آن اخلاط مندفع میشوند اخلاط بدن بتبعیت او می نمایند پس ابتدا باسهال مراری میکنند بعده مائی خالص زنهک منتن می آیند پس گاهی مؤدی باسهال مثل غساله لحم تازه دسم الرائحه و بسوی خراطه میگردد و بعده بسوی استرخای نبض و تشنج و عرق بارد و بسوی موت مؤدی میشود و اصحاب هیضه را عطش بسیار میباشد و هر چند آب بنوشند زود در معده آنها گرم میگردد و صبر بر تشنگی ایشان را نافع است و بیشتر ایشان را بطلان نبض بسبب ضعف و تاذی و بسبب عوارض فاحشه عارض میشود و چون عوارض سکون یابند نبض عود میکنند و بهتر که اعادت هیضه یا شدت او را از ان خطر نباشد مثل کسی که معتاد بدان نبود و هیضه صبیان را اکثر افتد و در تابستان و خریف بسبب ضعف هضم درین هر دو فصل بیشتر عارض میگردد و در زمستان و ربیع کمتر و حدوث او کسی را بیشتر باشد که آب سرد بسیار بنوشد که غذای غلیظ را تر نماید لاسیما در افطار صوم و خوبانی و خربزه مهیج هیضه اند و بسیار باشد که هیضه محتبس گردد و بقیه ماده آن بسوی اعضای بول میل کند و در بول سوزش پیدا نماید جرجانی و ایلاقی گویند که هیضه از امراض حاده و با خطر ست هم قی می آید و هم اسهال و گاه اسهال بدون قی بود لیکن از غثیان خالی نباشد و اصل این مرض سوء هضم ست و اسباب این سه نوع ست یکی کثرت تناول طعام چنانکه معده از هضم او عاجز باشد دوم تناول طعام بلا ترتیب و در غیر وقت آن چنانکه طعام ثقیل اول خورده شود و از پس آن طعام خفیف و سریع الهضم بخورد و بعد از طعام فواکه تر چون انجیر و زرد آلو و خربزه تناول کنند و طعام سریع الانهضام باید و بر سر طعام ثقیل غیر منهضم بایستد و آن را فاسد کند سوم تناول طعام فاسد

که در معده زیاده تر فساد پذیرد و میل دارد و گردد و چون طعام در معده فاسد شد هر چه از آن مشابه تر بخلط صفرا باشد بقی برآید و هر چه اشبه بخلط بلغم بود
باسهال بیرون آید و احتمال این مرض چون طعام فاسد برآید و ساکن گردد سهل باشد لیکن اگر بعد از آن در معده و امعا سوزش پدید آید اصعب گردد و
از استفراغات صفراوی و اسهال مائی جا دیده بود و اتم شود و گاه باشد که اسهال غسالی افتد بکرب و ضعف و ذوبان بدن و نبض ضعیف و صغیر گردد و چشم
غائر شود و صدغ فرو رود و بینی باریک و کشیده شود و رنگ رو مشابه برنگ مردگان گردد و دست و پای سرد و ناخنها کبود شود و تشنج در عضلات دست و پا
در انها پدید آید و طبیب معالج این مرض ماهر و هوشیار و دلیر باید تا از صعوبت مرض نترسد و علاج باز نگیرد و صعوبت این مرض آن است که هر چه بیمار را دهند
زود بقی برآید و تشنگی غالب شود و آب بقی باز گردد و باز تشنه شود و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اعضا سرد گردد و اکثر کسان را این حال افتاد
و اطبا حفظ قوت ایشان نمودند و از مرض بسلامت بیرون آمدند پس طبیب ماهر و به همه علامات نظر کند اگر چه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج بیند خوف
نکند و ی بجای و نفس منتظم باشد خوف نکند و علاج موقوف ننماید و این مرض کودکان را بسبب بسیار خوردن اکثر افتد و سلیم تر باشد و آنچه بزرگان
و پیران را افتد با خطر باشد خاصه اگر قوی تر و فربه و رنگین و سخت گوشت باشند از بهر آنکه اینچنین کسان مستعد استفراغات صفراوی باشند یعنی در بدن
ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده در حرکت آید هر چیزی را که متصل آن است جذب نماید و اخلاط بسبب ضرورت خلا بسوی آن میل کنند و از این رو
گاه این کسان را هیضه بسیار افتد و در آن منفعت یابند و تن ایشان از اخلاط ردی پاک شود و کسانی که مستعد آن نباشند و عادت هیضه نبود و ناشتا
اگر یکبار افتد با خطر باشد و علامت ذوبان بدن درین آن است که بول تیره و بسیار آید و زرد و زرد رنگ باشد [illegible] و کامل
می نویسد که هیضه استفراغ مرادی بقی و اسهال است و آن یا از کثرت طعام بود چون بر معده ثقل آرد و اذیت دهد آنرا پس هرگاه بر دفع آن
قوی گردد اخراج نماید از آن آنچه قریب از فم معده است بقی و آنچه راسب است باسهال و یا از جهت کیفیت ردی در طعام بود خواه لذاع
معده بسبب اذیت خود بسوی اخراج او خواهش نماید خواه لزج که طعام را ازلاق و اخراج نماید و یا بسبب فساد طعام شیئی از انواع فساد که حادث
شود [illegible] نماید پس معده آنرا بسبب اذیت خود دفع نماید از آنچه لطیف طافی در علو معده است بقی و آنچه راسب اسفل او است باسهال و یا از انصباب اخلاط
مراری خواه از نفس مراره خواه از عضو دیگر پس لذع کند معده را و آن از خود دفع نماید و استدلال میکنند بهمین بر آنچه تابع میشود آنرا از قی و اسهال
از کرب و غشی و عطش شدید که بکثرت نوشیدن آب سرد ساکن نمیشود زیرا که آب درین معده بسرعت گرم میشود و از آن بجز تحریک عطش حاصل نمیگردد
و اذیت این مرض در اول امر اندک بود و چون طعام فاسد استفراغ یابد وجع اشتداد نماید عند خروج غلظ حادث از فساد طعام پس لذع میکند معده
و امعا بخلط مراری و حامض که خارج میشود از اسفل و لذع می نماید مری بدانچه اخراج می یابد بقی و بدین جهت معده و امعا متالم میشود و در این هنگام وجع
و کرب و قلق حادث میگردد حتی که غشی از آن عارض میشود و صدغین فرو میرود و چشم لاغر و بینی باریک و اطراف سرد و نبض ساقط میگردد و این
وقتی است که آفت قوی باشد نزدیک بودن اخلاط مستعد برای فساد در بدن ابوالحسن گوید که هیضه حرکت مفرط از معده برای دفع موذی
از آن بقی و اسهال است و سبب آن یا کثرت اغذیه است یا از خلط مراری غلیظ ردی موذی لذاع یا وارد است اغذیه مثل حلو خواه چرب جندی
گفته که سبب هیضه اکثر از تخمه و فساد طعام بسوی مرار یا بسوی برودت و بلغم بود و پس طبیعت از آن آنچه لطیف طافی در علو معده باشد بقی دفع نماید
و آنچه راسب در قعر معده باشد باسهال و اعراض این مرض کرب و غثیان و تشنگی و قی مراری و اسهال رقیق و مغص و قراقر و صداع و لهیب احتراق در فم
معده است و گاه این اعراض اشتداد نماید و در معده و امعا وجع و قلق و اضطراب و تشنج و برد اطراف و عرق سرد و لاغری چهره و باریکی بینی حادث شود
و گاه بسیار مفرط گردد و غشی و سقوط قوت و نبض از آن عارض شود و این عند غلبه اخلاط مستعد بفساد که بسبب فساد طعام فاسد میشوند عارض میشود
و امراو مثل بموت سریع در روز اول و ثانی میگرد و انطاکی می نویسد که حقیقت هیضه ضعف جمیع قواے معده و امعا سواے دافعه است
و سبب این در اغلب اجتماع اغذیه کثیر مختلف جوهر و فعل و کیفیت در معده و تقدم کثیف بر لطیف که تسهید نماید لطیف منفذ را پس فاسد گردد و تغیر آید

و خوف غشی چیزی باقی باشد مادام که تمام قرار نشود نباید خفت و در رفع آن عرض باید کوشید و مالیدن عضلات ابط و اطراف و ترسانیدن بیکبارگی باواز بلند
و همچنین متعجب ساختن درین باب بسی نافع و مجربست و کذا کشمیدن عطرهای مناسبه اما در حالت وقوع تشنج و احتباس بول پارچه بافته دو ستر کرده در
روغن قسط تر نموده بر پس گردن و عضلات دست و پا نهند و قیروطی گرم بر گاه و مثانه نیم گرم بمالند و گل بابونه برگ تنبول هر دو پاو آثار جوش کرده بر عانه
بربندند و از بنفشه و اکلیل الملک بابونه و تخم شبت و عنب الثعلب هر یک سه توله برگ کرنب و نیب و تمبک هر یک توله جوش کرده انکباب نمایند و شیره تخم
خربزه و قرطم و خیارین و خیار خشک هر یک نه ماشه و شربت بزوری چهار توله شکر ارده هند تا بول بکشاید و اما در سدر و دوار و وقوع زحیر و تنفس بطبیحه آنها رجوع
نمایند که بمقام هر یک مسطور است و اگر غشی واقع شود بهر حیله تحریک کنند و اطراف و بینی و گوش و میان انگشت او را سخت بمالند و موی صدغین و پیشانی بموچنه برکنند
و شربت مسک دیا دو و الی المسک بجای اللحم ساده در حلق چکانند و یا تنها مشک یک ماشه در گلاب کیوڑا هر یک دو توله اندک اندک چکانند و اما در وقوع فواق تدبیر آن
رجوع فرمایند که بیاید و گلاب و قرنفلی و شراب سیب هر یک [illegible] توله یا ماء اللحم پنج توله دهند که عظیم النفع است و هرگاه که اعراض منکره درین علت تسکین یابند بعد
از هیچ غذا نه دهند و خفته و خاموش و در استراحت دارند و اندکی از جا نفزا الصحت و یا مزید الصحه خورانند تا بر خواب به تسکین اخلاط اعانت نماید و از گرسنگی و تشنگی که بعد
وحشت بهم رسد و چون اشتهای طعام نیکو پدید آید و خواهند که غذا دهند باید که اندکی از آنچه مقوی معده و خفیف و سریع الهضم باشد مانند شوربای چوزه مرغ بنان
روده دهند و بالاش جو الطبیب یا بید و باشد در گلقند بچند درم خورانند و یا پوست هلیله زرد و بلیله یا تماکت بهوری در دهان دارند و از آب سرد و شکم سیر یکبارگی
خوردن تا مدت یک هفته و اقل تا سه روز اجتناب نمایند و ایضاً از خوردن چیزهای دیر هضم و محرک اخلاط چون هریسه بیضه مرغ و خربزه و شیرینیهای مضعف معده و
شوربای ابیات؟ مرغ و شراب و امثال اینها پرهیز باشند و اگر بجماع عادت باشد بعد یک هفته اجازت دهند لیکن در غیر وقت امتلاء و خلو و تناول همه اقسام شیرینیها و فواکه بارده
رطبه چون سیب ترش؟ و امرود و انگور و ناشپاتی و خربزه و هندوانه و آلو و شفتالوی شیرین و زرد آلو و آلو بالو و توت سیاه و سفید و نقوعات حلو و اغذیه لزجه چون
هریسه کله پاچه و چنگال و ماهیچه و حلوای مغز و بقولات پر روغن مثل پلاو و مطنجن و مزعفر و اغذیه لبنیه چون مهلبیه و شیربرنج و فالوده و نوشیدن آب سرد مضر معده اند و بر
آن اعانت نمایند و زعفران بالخاصیت بمعده اهل هیضه مضرست و همه آنچه در بطلان اشتها گفته آید درینجا نافع بود و کذا اکثر ریاضات و در آب سرد غوطه
زدن و در هوای سرد ساکن بودن و آب چشمها نوشیدن شیخ الرئیس و مؤلف جامع می نویسند که برای هیضه تدبیری در ابتدای حرکت آن و تدبیری در وسط حرکت
آن و تدبیری هنگام هیجان روی و عضیان خبیث و حرکت اعراض مخوفه آن مخصوص است یعنی در هیضه تدبیر در حالات ثلثه یعنی ابتدا و اشتداد و وقت انحطاط خاص
است اما در ابتدا پس چون علامات هیضه ظاهر شود یعنی تغیر آروغ از حال خود شروع کند و در معده ثقل و در امعا نخس محسوس گردد و با آن غثیان یا تهوع باشد
واجب است که بران چیزی از غذا البته تناول نمایند و نه بعد از آن مگر عند خوف سقوط قوت که دران حالت تدبیر او بدانچه مذکور گردد باید کرد و پس اولی چیزی
که عمل بدان سزاوار است آن قذف شی فاسد باقی بود اگر طعام هنوز قریب از فوق و طافی باشد و اگر عقبی نباشد در اسفل بود اتباع او بدانچه انحدار او نماید از
ملینات شکم نمایند و قی و ملین بمقداری باشد که باخراج آن شاید غیر آنکه زیاده بران یاشی بتحریک آن اخراج نماید و باید که چیزی قی کنند که دران ارخای معده
و اضعاف قوت آن نباشد مثل آنکه در روغن کنجد و مثل روغن زیتون و آب گرم است و دران چیز تغذیه هم نباشد مثل ماء العسل و سکنجبین شیرین با آب گرم
و چا جیان هیضه مقتصر بقصد تغذیه اند مگر بضرورت بلکه مثل آب گرم تنها یا مع اندک بوره ارمنی یا نمک نفطی یا آب گرم مع زیره قلیل قی باید کرد و کذلک اگر
از خود قی آید و ایشانرا تهوع ایذا دهد درآنجا نیز این علاج نمایند چه بقراط ذکر کرده که قی گاهی بقی و اسهال منع میشود و گاهی قی منع میکرد و باسهال و اسهال بقی و دوا
ست که اسهال و نجول خفیف از ترنجبین و شکر و نمک باشد یا حقنه خفیفه از آب چقندر بقدر شصت درم و بورق اندک بمقدار مثقال و شکر سرخ بقدر
ده درم و روغن گل یا کنجد بمقدار هفت مثقال و یا بخوردن مثل کمونی که آن درینجا بسیار نافع است و اما در اسهال و چون قی افراط نماید بوضع محاجم بی شرط بر شکم
او نمایند و بسا است که احتیاج بستن اطراف افتد و بر شکم بعصاره فواکه غیر قابضه طلا نمایند و اگر حرارت قوی نباشد بعد از آن بطلین پشتا پوری علاج کنند بعد از آن باید که بدبات
چیزی نمایند که خارج میشود و لیس یا دامیکه کیلوس یا شبیه آن خارج گردد بوجهی از وجوه البته حبس او جائز نیست که دران خطر عظیم است چنانچه بعضی مردم را دیدم

عجیب می‌بخشند و مصنف خلاصة الحکمت میگوید که در هیضه اگر غشی و بیهوشی عارض گردد و دندانها بهم افتد بحدیکه مطلق باز نگردد که گلاب یا چیزی در حلق او توان ریخت ناچار فصد
باسلیق یا اکحل هر کدام که خوب نمایان باشد بگیرند و قدری خون برآرند و چون بهوش آید بر دوی بند نمایند و زیاده خون نگیرند و صاحب خلاصة العلاج نوشته که بجهت غشی
و بیهوشی که اکثر درین علت عارض میگردد قطعه آهن را بآتش سرخ نموده بمفاصله یک وجب بر یافوخ مریض نگاه دارند و چهار عدد لیموی کاغذی را بریده بر آن آهن بریده
بیفشارند چنانچه قطره قطره بر یافوخ بچکد افاقه حاصل آید یا بجمله هرگاه نقاهی بدن زیاده حاصل گردد و استفراغ از حد در گذرد در آنوقت بتسکین کوشند و شربت انار
و سکنجبین و یا شربت بهی در آب آن و یا رب انار ترش در گلاب حل کرده بنوشانند و زهر مهره خطائی را در گلاب بید مشک حل کرده شربت انار میخوش افزوده در تسکین
تاثیر عجیب است و گاهی طباشیر و پوست بیرون پسته می فزایند و شربت لیمو عوض شربت انار میکنند و یا بشربت انار منعنع و شربت سفرجل ریاضی دهند و یا با گل مختوم
و گل ارمنی اقاقیا دهند و یا حب کوله باشیرهٔ کسیر و یا آب سماق مکرر سنگ تاب نموده باید داد و گاهی شربت زرشک و نقوع آن و سکنجبین ریاضی و شربت لیمو استعمال
مینمایند و رب نارین و شربت انارین منعنع و شربت حب الآس در تسکین قی و اسهال سخت سودمند است و اگر تشنگی تسکین نیابد انار دانه ترش را بگلاب
کشیده و طباشیر بر آن پاشیده یا بدون طباشیر جرعه جرعه بدهند و گاهی هنگام شدت عطش و حدت صفرا آب سرد برف میدهند و بقول داؤد اگر درینجا حرارت
شدید باشد و اعراق [illegible] بر آن گواهی بشیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و عصارهٔ خرفه مع صندل در سرکه سائیده بر معده ضماد نمایند و چون یکدرم طباشیر با رب انار دهند
قی و اسهال را در اندک مدت قطع کند و ضمادات قابضه مبرده بر معده ضماد کنند و صندل و گلاب بویانند و هرگاه قلق و اضطراب و سدر و دوار و سرخی چشم و یا فواق
باز لسبب العصبات باشد و رو نماید فی الفور قی کنانند و بعد از قی متصل دوای مسکن مثل فاد زهر و طباشیر و زرشک و قند ورد و انار دانهٔ ترش و دانهٔ هیل و تخم
حماض و مغز تخم لیموی کاغذی حسب حاجت دهند و اگر دوای رقیق نقی باز گردد طباشیر و زهر مهره سوده و زرشک و انار دانهٔ ترش و دانهٔ هیل سائیده
در شربت انار ترش یا شربت لیمو آمیخته بطور لعوق بلیسانند و زرشک و صندل و کافور در گلاب سائیده بر معده و قلب ضماد نمایند و گویند که اگر قی ساکن نشود
در آب اندک کعک سوده یا نان خشک تنور یا انار دانه سوده قدری آمیخته اندک اندک دهند و هر وقت که قی شود اعادهٔ آن مرة بعد اخری نمایند
تا آنکه قی ساکن گردد و بلع آب کند و مصنوع و نفع قرص کند یا خورانیدن او و رب انار بسیار نافع است یا قرص الطین بدهند و بقول جالینوس قرص
حب الآس بهتر از انست و امتصاص فواکه قابضه مثل سیب و بهی و امرود بهی نافع و ضماد کعک بسفرجل و شگوفه انگور و لخلخه التیین سماق و گلنار و پوست
انار و پست جو و صندل و گلسرخ و کافور و سک و گلاب سائیده و پاشیدن آب سرد بر مساکن او و انداختن برگ بید و گلسرخ و بنفشه و آس و نیلوفر و سیب و بوی
و در ان غذا ماء اللحم که در ان حبوب قابضه مذکوره حل کرده باشند و یا تغذیه بیضه که در سرکه جوشانیده انار دانه یا برگ آس یا سماق بر آن پاشیده باشند و یا
خوردن پست جو یا پست کنار یا پست انار دانه سودمند است و مخصوص از گوشت طائر که باشد و لهذا در منهاج برای ایشان نافع بود و در صورت کثرت ضعف غشی
ماء اللحم و شربت فواکه ترش در حلق چکانند و جوز بیمیر با ماء اللحم که در آن دواء المسک بارد حل کرده باشند نیز بقول ابن [illegible] مفید است از جمله باب
جید جوزه مرغ بریان شگافته بویانیدن ست و بقول بعض متاخرین غسل الوجه بسا کهی بآب را بی جهت تسکین قی مفید است و اگر حرارت بدرجه
اتم بود و قی بند نشود قرص کافور در شربت لیمو یا انار ترش سرشته بلیسند و در تسکین هیضه شدید الحرارت نوشیدن آب لیمو حکم اکسیر دارد و پوست بیرون پسته
طباشیر دانه هیل هر واحد یکماشه سوده در شربت انار یکتوله آمیخته خورانیدن بعد نقاهی داده در هیضه صفراوی نافع ست و کذا سبزی کنول گته دانه الائچی خورد
زرشک پوست سماق طباشیر کشنیز مقشر هر واحد یکماشه در شربت انار شیرین یکتوله فرو بردن طرافت [illegible] اکثر قی و اسهال را فی الحال بند میکند و سفوف
خسته کنار در ریناب شدید النفع است و چون عمل انقطاع پذیرد [illegible] اغذیه سوده باز دارند و تدریج بعادت خود [illegible] زارند و عند ضعف با ماء اللحم
السماق و انار دانه و زرشک دهند و حتی الوسع درین قسم هیضه از ادویه حاره مثل [illegible] و نارجیل [illegible] اجتناب نمایند تعلیم هرگاه قی و اسهال منقطع گردد
و در امعا هنوز زیاده موجود بود و از ان تکلیف عائد گردد ملینی بارد از آلو بخارا و گلسرخ و مشمش و مویز و تمر هندی و شربت ورد مکرر و گلقند و ترنجبین و شیرخشت باید داد
و یا آب تمر هندی [illegible] گلاب [illegible] توله گلقند چهار توله بدهند و یا شربت ورد مکرر و سکنجبین ساده و گلقند و عرق بادیان و گلاب دهند تا ماده باقی برآید و نجات یابد و همچنین

بعد انقضای هیضه از دو سه بار اجابت بقبض شود گلقند چهار توله بعرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله مالیده صاف کرده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند بالجمله اسهال هیضه و سوء هضم دفعةً بند نباید کرد بلکه اگر بند شود ملین باید داد مگر بشرط افراط آن برای قبض صالح استعمال طباشیر سوده بنوشند اردی ساده سرشته با شیره دانه هیل و شیرهٔ تخم خرفه و گلاب و شربت انار معمول ست و الضمادین باجه ارشن ناربن یا عود ترش یا مصطکی یا آمله مربی یا عود و طباشیر همراه احد یکماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته همراه شیرجات معمول و اگر بعد هیضه صالح و سوزش و خلش معده و خشکی و تشنگی باقی باشد آب عناب و آب آلو بخارا همراه شربت بنفشه دهند و اگر ثقل و قراقر و مغص ریاح بند بجوارشن مصطکی و کمونی علاج نمایند و اگر بهر دو امر موجود باشد در علاج هر ترکیب بدهند و هر گاه بعد از هیضه ضعف و سقوط قوت لاحق شود یا قوتی های مقوی حسب حاجت بعمل آرند و دواء المسک بارد و شربت ابریشم مرتب سازند و اگر بعد دو سه روز از انقضای هیضه زکام عارض شود عناب پنج دانه الایچی سفید چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه گلقند دو توله و یا سپستان سه ماشه گلقند دو توله جوشانیده بدهند بالجمله بعد اخراج مواد تخمه و هیضه تقویت معده و احشا ضرورست اگر ممر خیات برای ازلاق ثقل و یا مغریات برای تلیین صدر و نزله و سرفه حاجت افتد همراه مقویات معده و دافع مادهٔ آن باید داد و باقی تدبیر از علاج کلی هیضه که مذکور شد و ادویه مرکبه اقوال حذاق که مسطور میگردد حسب حاجت اخذ کنند قسم ادویه مرکبه که در هیضهٔ صفراوی معمول ست حب هیضه که جهت حبس هیضه و رفع سمیت آن معمول نارنگی را همین نوع درست بگذارند تا پوسیده گردد و خشک شود وقت حاجت با پوست و مغز و تخم باریک بسایند و بگلاب حبها بقدر نخود بندند خوراک از دو حب تا پنج حب بعد از نقاء معده بقی یا اسهال یا هر دو بنزد افراط آن فرو برند نوع دیگر از مجربات حکمای فرنگ که جهت حبس قی و اسهال و رفع حدت و سمیت ماده استعمال می نمایند افیون کافور انگوزه هر سه مساوی حل سازند که بگذارند شود و پس حبها بقدر نخود کوچک بسته یک و حب در آخر هیضه بدهند رب اناربن که در تسکین هیضه بکار آید آب انار شیرین آب انار ترش هر یک یک آثار در دیگ سنگین یا چینی قلعی دار بجوشانند تا نصف بماند یک آثار قند سفید داخل کرده بقوام آرند و اگر عود خام و آمله منقی هر یک چهار درم داخل کرده بجوشانند پس صاف کرده قند داخل نموده قوام نمایند در حبس قوی تر گردد سفوف حسته کناره که در هیضه برای حبس اسهال میدهند دانه هیل مغز حسته کنار مغز حستهٔ آمله صندل سفید کشنیز مقشر طباشیر پوست درخت ببول بیخ ساکهی هر یک یکدام انار دانهٔ ترش چهار دام سفوف ساخته بشربت انار منعنع بدهند سکنجبین ساده که دفع صفرا و بلغم نماید و در اکثر امراض معده مستعمل قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پاؤ آثار سرکه صاف بران ریزند و بقوام آورده یک وقیه گلاب بر سر آن ریخته فرود گیرند و اگر عسل بجای قند اندازند سکنجبین عسلی شود و اگر عوض سرکه آب لیمو اندازند شربت لیمو که معروف بسکنجبین لیموست خواهد شد و طریق ساختن شربت خاص و نارنج نیز چنین باشد شربت اناربن منعنع که در تسکین هیضه نفع دارد آب انار شیرین آب انار ترش هر یک یک رطل یکجا جوش داده شب بگذارند و صبح آب صاف آن گرفته با آتش ملایم بپزند تا بنصف رسد پس آب نعناع تازه صاف نموده نیم رطل شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آرند شربت انار ترش منعنع که در تسکین قی و غثیان و منع اسهال صفراوی مجرب و مفتح سده آب انار ترش یک رطل قند سفید یکنیم رطل آب نعنع معصور نیم رطل باهم آمیخته بقوام شربت آرند شربت حب الآس که مسکن هیضه ست حب الآس سه جزو کوفته بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده قند سفید ده جزو اضافه کرده بقوام آرند شربت سفرجلی ریباسی نافع هیضه و غثیان و قی صفراوی و مقوی قلب و مسکن عطش و حرارت جگر و اسهال ست آب بهی شیرین آب انار ترش و شیرین هر یک یک رطل پوست بیرون پسته ترنج حب الآس زرشک بیدانه مصطکی گل سرخ عود دانه قاقلین هر یک یک مثقال سنبل الطیب نیم مثقال کوفته در صره بسته باهم بجوشانند و صره را مالیده باشند و یا یک رطل قند سفید بقوام آرند ضماد جهت هیضه بعد دفع ضرر اغذیهٔ فاسده برای تسکین قی بر معده نهند صندل گل سرخ برادهٔ بهی برادهٔ سیب برگ مورد کوفته بیخته بگلاب آمیخته ضماد نمایند عرق هیضه که از معمولات شفیقی حکیم اصغر حسین ست زرشک برادهٔ صندل سفید انار دانهٔ ترش هر یک پاؤ آثار آلو بخارا بادیان هر یک نیم آثار پودینه یک آثار الایچی سفید دارچینی هر یک نیم پاؤ طباشیر هفت توله کافور چهار توله در ده آثار آب شب تر کرده صبح کافور در پنجه بسته چهار آثار عرق کشند لیکن در شدت حرارت استعمال این عرق بدون شربت لیمو و غیره مبردات جائز نیست قرص کافور

که در سفیده صفراوی وقت شدت حرارت بکار آید معمول ممدوح الیه طباشیر زرشک تخم حماض بریان زرورد صندل سفید کشنیز خشک کهربای شمعی
دانه هیل انار دانه ترش کافور حسب حاجت گرفته در آب زرشک سائیده اقراص سازند و در شربت لیمو باید داد اقوال حذاق علامه گیلانی
در شرح قانون می نویسد که آنچه در آخر سفیده مجرب است نهادن دست و پا در آب برف و وضع پارچه مبلول باب برف بر معده و اطراف است و اگر قلب
ضعیف بود و غش و قشعریره و ظاهر شده باشد آب انار کمی آمیخته و ماء اللحم با اندک آب سیب و اندک شراب قوی آمیخته دادن مضایقه ندارد و چاشنی گل خراسانی
مدبر بیشک و کافور تقطیع کنند و آنچه ... و قی و تسکین تشنگی نماید ربّ تشنی ترنج است سه درم از آن با آب انار ترش بیاشامند که قبض و تلطیفه بسیار کند و
گلاب را بالقیاس و تجربه ... درین مرض منافع عظیم یافتم و اکثر در علاج آن بدین اکتفا نمودم گاه نیمگرم و گاهی سرد کرده بسبب اختلاف احوال نوشانیدم و شفا حاصل
شد و گاهی بعد انقضای ... بر حسب حیله مثل تریاق دمشر و دلیطوس و مفرحات یاقوتی خورانیدم و صحت رو نمود و اگر هیجان ابی غلبه کند کف پا را بروغن
بادام شیرین ممزوج با اندک گلاب بمالند که این را درین باب دخل عظیم است و مسکن نزدیک سیل آب نمایند بنوعی که آواز ملایم جریان آب بگوش مریض
رسد و در حالت ضعف قوت نان برشته با آب غوره دهند و اگر تشنگی شدید باشد شیره تخم خرفه بریان با آب بهی و طباشیر و گل ارمنی و انار دانه بریان دهند
و در نوشیدن آب سرد افراط نکنند تا معده را ایذا نرساند و قوت را ضعیف نکنند و اگر کرب شدید باشد اطراف را در آب سرد گذارند و اگر درین حالت
حاجت بدون افیونیات بسبب ضرورت داعی بود پوست خشخاش با سبز کرده آب رقیق آن بدهند که در تسکین عطش و قی نیز است و در غذا اکتفا بشوربا
بلکه با آش ماش معمول بطریق معهود اقتصار کنند و بران قدری گل خراسانی بپاشند و گاهی از زرشک کشنیز تر و خشک بسازند و کذلک کرد نانک طیوخ خفیفه
و بعد غذا آب غوره یا آب سماق یا آب انار بنوشانند و یا زیرباج باب انار دانه یا غوره یا انار ترش دهند و نمک اندکی در اغذیه ایشان داخل
کنند و سفیده که بران انار دانه یا سماق باشند نافع بود و شیخ الرئیس میفرماید چون دانستی که در بدن مواد صفراوی هائج است و آن گاهی معاون
بر حدوث هیضه میباشد و از غذا خوف کلی نباشد لابد است از تدبیر معده درین هنگام از خارج بچیزی که مبرد باشد و اگرچه برف بود لیکن معونت برفی اگر مائل
بسوی آن بود بقدر احتمال و درین تبرید تسکین عطش نیز هست و چون قی افراط کند از جالبات او نیز تبرید معده مثل این تدبیر بوضع محاجم بغیر شرط
بر شکم است و اگر چیزی بارد از عصارات فواکه سرد کرده باشند نیز نافع تر بود و اگر بدان صندل و کافور و گلسرخ مخلوط کرده بر پوست شکم طلا نمایند نافع
باشد و گاهی احتیاج به بستن اطراف افتد اگر منقطع نشود و خوف سقوط قوت باشد مجوسی گوید که هرگاه هیضه عارض گردد قطع اسهال و قی تعرض ننمایند بلکه اعانت
طبیعت بران بدادن آب گرم و روغن بادام چند بار نمایند تا آنکه معده از فضلات پاک گردد و اگر قی و اسهال اسراف نماید شربت انار منعنع یا آب انار میخوش و اقت
دار و دو با شربت سیب یا لیمو یا شربت آس یا پوست بیرون پسته یا شربت سیب یا پوست خام خشک سائیده بگلاب بدهند و یا طبیخ انجدان کرده
هیضه بلغمی باید استعمال نمایند و بر معده آش به لقیمه ای سرکه و روغن گل و گل ارمنی و طباشیر ضماد کنند و روائح طیبه ببویانند و در آب سرد در آیند و غذا
امر کنند و اگر استفراغ چندان اسراف کند که دست و پا سرد گردد و غشی حادث شود آب سرد و گلاب بر روی کرده بر چهره بپاشند و ساعد و ساق به عصابه
محکم ببندند و کف دست و پا را نیکو بمالند و بروغن یاسمین یا روغن بان یا روغن دیگر که دران قدری نمک یا بوره ارمنی یا جند بیدستر یا فلفل سیاه
یا عاقرقرحا حل کرده باشند کف دست و پا را دهن نمایند و فم معده را خوب بمالند تا گرم شود و چون فاقه گردد چیزی از به و سیب متخوش بدهند و غذا
بنان مبلول در شراب ممزوج یا با آب سیب مع کعک سازند و کذا لیشه برهای جوزه فروج و دراج معمول زیرباج ممویز و انار دانه یا سماقیه یا زرشکیه و بلان اقطعه
یا سیب داخل کرده باشند بدهند و قدری شراب ریحانی ممزوج بگلاب بدهند و اگر مریض حرارت و لهیب معده و پهلوها و لذع و عطش شدید دریابد بر معده
و پهلو پارچه مبلول بصندل و گلاب و کافور و کرام قیروطی سرد نهند و شربت غوره و شربت انار و شربت سیب ممزوج و کذا آب انار یا آب سیب
یا آب به ... نافع کند و گل قبرسی یا گل ارمنی با اندکی کافور و عرق اشربه مذکوره و کذا لیست جو با آب سرد برف بدهند و تضمید معده بضماد متخذ از بهی و پسته و
و شکوفه انگور و اقاقیا و صندل و گلاب و کافور و اندکی زعفران نمایند و اگر اسهال و قی منقطع نشود سر دو بازو و ساق ببندند و کف دست و پا مالند و کف پا ما

گل ارمنی مبلول بسرکه و آب بس طلا نمایند و در آب سرد در آیند و اگر منقطع نگردد بر معده محجمهٔ بزرگ بغیر شرط نهند و چون قی و اسهال منقطع گردد پس از نفض غذا
اول دفعة عود نکنند بلکه اعتماد بر تقلیل غذا و تلطیف او کنند و لحوم طیر سهل الانهضام معمول با آب انار و غوره و عصارهٔ زرشک و معصوص کرده تلج و مانند آن
بدهند بعده بسوی غلیظ تر نقل نمایند و در غذا اندک اندک بیفزایند تا بعادت خود عود کند مسیحی گوید که هرگاه هیضه حادث شود سزاوار است که قصد
تنقیهٔ معده باب گرم نمایند و بتکرار بنوشند تا قی سهل گردد و معده از مادهٔ موذی غسل یابد و لهذا است که با آب گرم سکنجبین آمیخته می شود و اگر سقوط قوت
قبل از تنقیهٔ معده و بدن شروع کند و با آن اعراض ردی ظاهر شود و صفرا خارج گردد باید که اطراف و مفاصل و عضلات بمالند و بدهن تمریخ نمایند و تقطیه
شکم بضماد سفرجل بسرکه پخته و شگوفهٔ انگور و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و سماق و گلنار و پوست انار و لیست جو و آس نمایند و آب انار ترش و آب غوره و آب
سیب بنوشانند و اگر تشنگی شدت کند در آب سرد که مقدار نیم اوقیه شد شگوفهٔ انگور یا گل سرخ تازه یا طباشیر خیسانیده بدهند و اگر این آبها قی کند در
شربت سیب یا با اندک کعک یا ریک سوده بقدریکه آب را غلیظ کند آمیخته و یا کعک یا قدری لیست نار در آب سرد آمیخته اندک اندک بدهند تا به معده
ثقل ننماید پس اگر قی ساکن نشود رب انار مع اندک آب نعناع شکر بدهند و آنچه بدهند شدید البرودت نباشد تا معده و قوت طبیعی را ضرر نرساند و اگر قوت ضعیف
گردد درین کعک اندک با اللحم سینهٔ دراج یا بچهٔ مرغ یا کباب تیهو یا گردن هدی داخل کردن باکی ندارد و با آن اندک آب سیب [illegible] بدهند و اگر
تشنگی اشتداد نماید لیست جو با آب انار بنوشانند و بر معده از آب سیب به و گلاب آب آس تر کرده صندل کافور و زعفران الاوان حل کرده باشند طلا
نمایند و جمیع مفاصل بدن بگلاب و اطراف آس و صندل و کافور مسح کنند و چون معده نقی گردد و مرض ساکن شود در حمام داخل کنند و از طیهوج کرده با انار دانه
و زرشک و کشنیز خشک آمیخته بریان کرده و با تخم به و آب انار و آب سماق لیسیده داده یا طیهوج نموده و پس از آن انار بدهند و مویز منقوع با آب غوره یا شیره اندک بدهند و آرزو
خواب کوشش نمایند بغمز و تحریک سریر معلق و باید آنچه عادت او باشد و از آن لذت یابد بر آن خواب تحمل آرند و لطف شربات مقویه استعمال نمایند و اگر معده
تسکین نیابد بدانچه متعادی گردد بر شکم نهند و یک ساعت محجمهٔ بزرگ بعده از آن غذا بدهند و اگر محجمه بر شکم نهند میان کتفین نهند و اگر قی ساکن نشود این قرص
بدهند کندر ده درم گل خراسانی ده درم کبابه قاقله سپید احد ده درم نیم کافور یکدانگ سماق یک درم قرنفل نیم درم در لعاب اسبغول قرص ساخته یک مثقال با
رب انار که در آن نعناع پخته باشند بخورانند و باز در آن بندند آب سماق و پای بر بندند و بر تمام شکم صندل و گلسرخ و کافور و سک گل خراسانی [illegible]
بگلاب و آب آس اطراف انگور و خاکستر قصب و گلاب اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و بر آن پارچه مبلول بگلاب نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند و نیز محجمهٔ
بزرگ ناری گذارند و همه عضلات بدن بمالند و بعد ازین تبرید کنند اعادهٔ آشامیدن قی و انمایند و اگر غشی حادث گردد اندک قرص مسک در شراب یا به اللحم المعمول الذی
لحم جوجهٔ مرغ آمیخته بنوشانند و بچهٔ مرغ و دراج بریان کرده و هنگام بریان کردن شراب آب سیب بر آن پاشیده مقابل بینی او دارند و آن شربت که بنوشانند و
خشک و سیب و حب الآس و زرشک و انار دانهٔ ترش هریک در آب انار ترش معصور چهار چند آن خیسانیده بجوشانند و صاف نموده باز بپزند تا بقوام آید و اگر
اسهال شدت کند نشاسته بریان بطبیخ خشخاش و سماق آمیخته حقنه کنند و اگر تشنج در دست و پای حادث شود پارچه در شیر مضروب با روغن آلوده نیمگرم بر
عضلاتیکه در آن تشنج باشد ببندند و مقابل بینی سیب و سفرجل امرود و گل سرخ و صندل گذارند و ایلاقی و جرجانی گویند که محرور را در هیضه غثیان و
عطش بیشتر بود پس آب گرم بسیار نوشیده قی کنند تا معده را از طعام فاسد پاک کنند و نوشیدن جلاب و ماء العسل و روغن جایز نیست جلاب و ماء العسل بسبب دو وجه
نشاید یکی آنکه سهل شود و در معدهٔ محرور فاسد شود و صفرا گردند دوم آنکه هرچه غذا دهند و صاحب هیضه را غذا نباید داد و روغن بهر آن نشاید داد که معده را ضعیف کند
لیکن اگر در معده سوزش بود و اندک جلاب نیز بسکین جهت تخلیط بنوشند و اگر تشنگی و حرارت با آن غالب باشد جلاب یا سکنجبین بدهند و اگر قی تمام کرده باشند
و اراده تسکین آن باشد جلاب با آب انار ترش دهند و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده در آب انار دانه ترش آمیخته تجرع کنند و آب بهی ترش و آب سیب و بهی
و آب اطراف انگور سود دارد و اگر این آبها قی باز گردند اندکی کعک سوده و سویق انار دانه درین آبها آمیزند تا غلیظ شود و اندک اندک بنوشند و اگر کعک
سوده در شراب کنند و یک دو کفچه از آن بخورند و بخوابند جایز است و ضماد از صندل و گلنار و گلسرخ و بهی و سیب بریان کرده و برگ مورد و گلاب [illegible] کافور

وآب بیدوآب سیب و آب لیمو و انگور سرشته بر معده ضماد کنند و بعضی فاضل گفته اند که چون در هیضه وجع و لذع مفرط از انصباب اخلاط حاده و لذاع موجب وجع باشند شربت انار یا آب سیب بلعاب اسپغول بنوشانند تا ازلاق خلط و ازاله وجع نماید و اگر وجع باز گردد اعاده آن نمایند سعید بن هبة الله گفته که بر طبیب واجب ست که از مشاهده اعراض ردیه که تابع این مرض باشند محزون نگردد بلکه ابتدا بتنقیه معده از غذای فاسد بنوشیدن آب گرم مبادرت نماید حتی که معده از آن نقی و اسهال پاک شود و چون فضول زائل گردد و مریض صلاح یابد می باید که تقویت معده او بربّ انار کنند و اگر تشنگی بود آب سیب یا آب به بدهند و چون قی ساکن شود و تب نباشد مریض را در حمام داخل کنند و بر اعضا آب نیم گرم ریزند و غذا شوربای چوزه مرغ با آب سماق یا آب زرشک دهند و اگر اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد سفوف انار و رب سفرجل ساده دهند و قوت لیاری دهند بشرب ماء الشعیر که در آن ناردانه و قطعهای نبق پخته باشند و اگر عطش شدید باشد واجب ست که شیره تخم خرفه و زرشک با سکنجبین سفرجلی و آب سفرجل بطباشیر و گل ارمنی بدهند و بر معده آب مورد یا آب سماق طلا نمایند و انعاش قوت نماید با رایحه طیبه کنند و اگر قی ساکن نشود مریض را رب به بگل خراسانی و طباشیر و کافور و گل مختوم دهند و اگر قوت ضعیف گردد و انعاش او بمغز نان با آب سفرجل اندک شراب عفص نمایند و به مصر نرم و تحریک او بوجه اگر از آن لذت یابد و مسح پیشانی از افیون خواب آور ند و چون صلاح یابد بچوزه مرغ با آب سماق غذا سازند حضرت علی گوید که علاج هیضه مقصور بر ترک غذا در آن روز است و آب گرم بدهند تا تنقیه زیاده معده نماید و بر دفع فضول باقی اعانت کند و در شب بیت و یا تازه دهند و اگر با آن عفص باشد در آن مطبوخ خطمی نیز افزایند و اگر قی افراط کند پارچه مبلول بگلاب بر معده نهند و کعب مبلول بگلاب بپوشند و روز دوم و سوم بر شربت رمان اقتصار نمایند تا آنکه قوت او قوی گردد و بعد و بتدبیر اهل صحت عود کنند مصنف اقتباس مینویسد که در هیضه صفراوی بهتر آنست که آب شیرین خصوصاً از ریار انار و گلاب دو سه آثار سرد و برابر گرفته سکنجبین ساده صادق الحموضت پنج توله در یک پیاله داخل کرده نیم گرم بنوشانند تا قی خود بخود آید دو سه چهار مرتبه بلکه زیاده تکرار دهند تا از قی معده بی اختیار بر آید و خلط بیرون آید باز همچنین تکرار دهند و اگر بعد قی از خارج احتیاجی باشد بانند اسهال پر مرغ و انگشت در حلق لعمل آرند تا نقای تام حاصل آید و اگر اسهال ضعیف بود و طبع قبض یا نفخ شکم باشد باید که چهار سرخ سقمونیای مشوی در آب لوبخارا و تمر هندی که در آن گلاب عرق کاسنی باشد بدهند و اگر نفخ دفع شود و دو سه دفعه تکرار آن کنند تا طبع دو سه نوبت اجابت نماید و الا حقنه لینه علونجان طبع را بکشایند و دو بار عمل آرند تا نقای تام رود و بعد باید که تن را هر گز از پارچه نپوشند بلکه سر وارند و ترشح آب سرد و یا مریض را در روضه که آب تا گلو باشد نشانند و اگر آن میسر نشود در ظرف کلان نشانده بفاصله دو سه آثار آب سرد اندک اندک بریزند تا منع گدازش کند و درون گرم شود و بعد قرار طبع جهت دفع ضعف جواهر مهره یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت لیمون یک توله لیسانیده سکنجبین تفاحی و شربت به هر یک یک توله در گلاب و عرق بید مشک و کاسنی هر یک چهار توله بدهند و باقی لطیفه تدبیرات در علاج کلی گذشت

علاج هیضه بلغمی

اگر ماده متوجه بخروج از قی باشد بآب نیم گرم و نمک یا بآب ترب و سکنجبین عسلی و یا بطبیخ تخم ترب و شبت و نمک محلول و دیگر مقیئات مکرر قی کنند بعد از آن سکنجبین و گلقند همراه گلاب بخورند و اگر ماده متوجه با سفل بود برای تحلیل آن و تقویت معده و تفتیح و نشف رطوبات فاسده معده و امعا و اخراج آن بطریق امعا انیسون زیره سیاه مصطکی عود غرقی جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده نیم گرم چند بار بنوشانند و یا گلقند سه توله در عرق بادیان عرق عنب الثعلب گلاب یا لیمه سکنجبین ساده داخل کرده بدهند و بعد نقای معده شربت انار بن شنعنع عرق ملوه عرق کاسنی گلاب دهند تا که قوت قوی و مساعد باشد و در جلسین نکو شند و بعد نقای معده و امعا از طعام فاسد مطبوخ کشنیز خشک انیسون هیر کدام نیم و غیر آن که در علاج کلی و در قول انطاکی گذشت سوای عناب بدهند و آشامیدن چای خطائی که با قرنفل و بادیان خطائی گلاب جوشانیده باشند مجرب ست و اگر قی کند مکرر بدهند و برای آمله لطیف اخیر مصطکی نیز در هیضه بارد بغایت سود مند ست و دوائه هیل چهار ماشه گلقند سه توله نیز نافع و شب ناریل و حب الموسی مع آب نیز مقبول و بقول حکیم عابد آشامیدن زرنباد از یکدرم تا دو درم از ادویه دیگر غنی میکند و کذا سفوف زیره و چوب بابونه و گوساله قسمت تجربه پیوسته و خطا مکرر دیده خورانیدن نارجیل دریائی تنها و یا با فلفل سیاه و عود هندی و عود صلیب فادزهر معدنی از هر یک قدر دو دانگ فلفل سیاه و آشامیدن اندک اندک آبی که بقدر سی مثقال گرفته در آن فادزهر فنفدی انداخته بگذارند تا آنکه آب خوب تلخ گردد نیز نافع

واگر حابس قوی منظور باشد جوارش سفرجلی قابض و قرص عود و یا تریاق وشرو دیطوس بدهند و اگر سهرهم عارض گردد قرص راسن برای منع قی
و تنویم دهند و اطراف بمالند و محکم ببندند و زعفران و مشک و عود باریک سوده با آب بهی آمیخته بر معده ضماد کنند و دست و پای را بروغن سوسن بمالند و اگر بعد هیضه ضعف
بسیار گردد حب نابرجیل جواهری و دواء المسک و انیسا باید داد و اگر عود و پوست بیرون پسته و دانه هیل گل گاوزبان جدوار هر واحد یکماشه سوده لشربت انارین یکتوله
سرشته بلیسند و بالایش عرق کاسنی عرق مکوه عرق گاوزبان گلاب هر یک چهار توله شربت انارین دو توله بنوشند بعد دفع ماده برای تقویت معده
و دل و تحلیل قبض و صالح و اصلاح دبا نافع ست و اگر اعراض دیگر مثل غشی و تشنج وغیره رونماید هر چه در علاج کلی هیضه صفراوی بهر تدارک هر واحد مسطور شد
بکار برند و القی و حرارت اطراف سرد گردد و عرق سیلان نماید و فواق رنج دهد و تشنج دست و پا عارض شود طبیخ قرنفل بنوشانند و تکمید بکمادات خشک نمایند و ماء اللحم
ممزوج بشربت مشک و جدوار کنند و دلک بادهان مثل روغن ناردین و قسط نمایند و پنبه کهنه بدان تر کرده بر مبادی اعصاب عضلات گردن گذارند و گویند
که اگر بعد قی ماده باقی باشد بطلب حقیقت اخراج آن نمایند و بعد تنقیه ریباس کوفته بیخته در عرق بادیان عجین بقدر ماش ساخته سه حب دهند و سفوف
ارسطاطالیس خورانند و جوارش مصطکی و عود شیرین بدهند و اگر چوب پیاز انگا که نباتی ست هندی و در بلاد پورب بهم میرسد بقدر چهار سرخ با چند عدد فلفل
سیاه در گلاب یا عرق بادیان سائیده بنوشانند مجرب ست و فادزهر معدنی و حیوانی و بیش و نارجیل دریائی استعمال کردن نفع بلیغ می بخشد و دیگر ادویه قابضه
مثل دانه هیل و پوست ترنج و پودینه جدوار و جز آن نافع غذا آب یخنی دهند و حکیم شریف خان در تالیف شریف می نویسند که در سفری طعام لشب گذشته
بود و چند کس صباح آن طعام را خوردند بعده قی کردند و قی بند نمی شد و باعضای بعضی اثر کبودت و تیرگی ظاهر شده بود و دوا دیگر همراه نبود و الا چند عدد
پیپلا را در گلاب سائیده با وزن مختلفه استعمال نمودند نفع کلی بخشید و قرنفل در سیب غرس کنند چنانکه سر قرنفل اندکی بیرون باشد و تمام قرنفل در سیب داخل شود
و بعد شبی در ظرف گذارند بعده قرنفل برآورده استعمال نمایند که برای هیضه و وجع فواد و تقویت معده بیعدیل ست و اگر از ان سیب یکی سائیده اطفال را
که قی عارض میگردد بخورانند نفع دارد و کتاب قرنفل یک درم در گلاب و عرق بادیان جوشانیده جرعه جرعه نوشیدن مفید و بقول صاحب تکمله هندی شربت بول
آدمی بغایت مفید هیضه ... بگلاب سوده انفع الادویه ست و تریاق کبیر سریع التاثیر و کذلک مضغ پوست درخت عشر یا مثل ابتلاع آن و اگر برگ نازک
پیپل ... و عدد ... و ... بنوشند نیز مفید بود و گویند که نوشیدن شربت با آب پیاز درین مرض بسیار نافع و خاص الخاص ست نارجیل اگر ... یکنیم توله
پوست بادام پوستینه خشک سه یک توله الائچی سفید سه ماشه در پنج آثار آب بجوشانند چون نصف بماند کم کم بنوشانند که در پنجاب منقول از مجربات استاد
معدل ابن ضعف العباد ست و در نسخه مجربی وزن خشخاش توله است و نوشته که در سه پاؤ آب بجوشانند هرگاه ثلث کم گردد بکار برند و ترنج دانه الائچی صندل سفید
قرنفل عود غرقی پوست ترنج هر واحد یکدرم نبات شش درم کوفته بیخته دو درم بگلاب خوردن مفید ست و این دوا برای هیضه مجرب دوستی مکرر رسیده قرنفل
و فلفل یک عدد و دانه الائچی خرد از این هر یک بقدر که سه مرتبه بسر انگشت ابهام و سبابه و وسطی گرفته شود و همه را در ظرف گلی که پیک نو که آن را هندی کوری کلیه گویند
گذاشته سکوره بقدر آن بر دهنش نهاده بیمایه تخمیر کرده وثیقه در تنور گذارند تا آنکه ادویه بسوزد پس برآورده سه حصه کنند و هر روز یک حصه آن را با تنبول بخورند و قی
فی الحال منقطع شود و ... اجوائن جوشانیده نوشیدن نیز مفید هیضه بلغمی ست و این حب در ازاله درد معده و تحلیل هضم ... اشتها و اصلاح
فساد معده و سوء هضم نافع و در هیضه و بائی دوائی ست کافی بعون الله الشافی نسخه آن دار شش توله فلفل سیاه سه توله نمک طعام سه توله قرنفل کلمدار نوشادر مصعد هر واحد
نیم ماشه آهک آب نادیده سه ماشه افیون یکنیم ماشه یکروزه با آب ادرک صلایه کرده خشک نمایند بعده با آب لیمون کاغذی کهرل کرده حبها برابر نخود و کنار دشتی بندند برای
اطفال تا ده ساله از یک تا دو حب خرد برای جوان حب کلان دو در هیضه اگر تشنگی غالب باشد بعد خوردن حب بگلاب آمیخته نوشند اگر رشته حیات باقی ست
صحت یابد و جمله عوارض ردیه هیضه مبدل براحت گردد و اگر نه ده چوب که از شکستن سیاه بر می آید نه ماشه با آب سائیده بنوشانند نیز برای هیضه مفید بود
و بادیان سه درم پودینه دو درم قرنفل چهار عدد گلقند دو توله جوش داده نوشیدن سودمند و تخم فلفل سرخ یک عدد و بقدری موم حب ساخته خوردن نیز اکسیر
ست و تتلی بکسر تای فوقانی و سکون تای فوقانی ثانی که نباتی ست هندی در کشت گندم میباشد در قدری آب پنج عدد فلفل سیاه سائیده بخورانند و اگر قی شود

برگ شبنت و قشیب و گل پلاس و برگ انار و برگ نیپه باغی هر واحد یک قبضه جوش کرده انکباب نمایند و ثفل آن را گرم گرم بر زیر ناف بندند و تیز حرارت بنرد و تنها دوده
مدره باشد شربت بزوری معتدل و شربت کشوث علوبخارا ج بهند و جهت رفع لهیب تشنگی شیره بادیان نه ماشه و لاچی کلان پنج عدد گلقند چهار توله گلاب پاؤ آثار نوشند و از
یکنیم توله مغز خیارشنبر سه توله در آب برگ عنب الثعلب مغز کیسو ارضماد کنند و چون بعد حصول صحت سبات و یا قبض و یا فواق عارض گردد باید که سرکه و روغن گل
بهم دو بیاب بر تارک سر نیم گرم مالند و دیگر تدابیر که در سبات مذکور است بکار برند و مصطکی سه ماشه در گلقند یکتوله آمیخته بخورانند و پنج توله گلقند را در گلاب نیم آثار بخیسانند که
صبح بر گرما و نیمار و یا شیره کشیده با گل بنفشه یکتوله بدهند و جهت فواق گلاب ترنفلی چهار پنج توله نوشانند و همچنین مقطر سرکه دو سه توله در گلاب پاؤ آثار آمیخته دهند
و هر گاه که قی بکدام حیله بند نشود باید که شیشه حجامت بر معده گذارند و دست و پا را بشواط محکم ببندند و افشره لیموی کاغذی و یا مقطر یکنیم توله در آب سرد
بنوشانند و در سالی با بتدای فصل خریف هیضه وبائی عارض شده و هر کسی که آب سبز رنگ متعفن اندکی از دهن می انداخت اکثر همان زمان هلاک میشدند الا به هوش
میشکرد و دیده و جمیع عوارض زائل رو می نمود و درین اثنا هر کسی که بعد از انقضای یکپاس این هر سید و بهوش می آمد آن را دوغ گاوی آهن تاب هفت مرتبه و همچنین نقره
و طلا تاب کرده عوض آب و غذا دادم و زهر مهره یکماشه طباشیر دو ماشه صندل سفید یکنیم ماشه در گلاب سوده با دوغ یک پیاله صبح نوشانیدم و بوقت شام قرص
طباشیر کافوری قابض سه ماشه در شربت سیب یکتوله شربت نارنگی و شربت بهی هر یک یکنیم توله در عرق بهار ترنج هفت توله دادم و همین تدبیر اسهال
و قی موقوف شدی چنانچه سه صد و هشتاد نفر صحت یافتند و تا یکهفته این قسم هیضه شدت میداشت ذکر ادویه مرکبه که در هیضه وبائی برای رفع سمیت
آن معمول است لیکن ماده در غایت حدت نباشد تریاق الافاعی که رفع سمیت هوام کند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر که در وباء بعضی اوقات
بقدر نیم مثقال با گلاب و یا عرق بید یا قائم مقام آن تناول نماید بیشک و شبهه رفع اذیت وباء و تپ وبائی میکند و بغایت مجرب گفته اند و از جالینوس
منقول است که در سال وبای آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند بگیرند صبر زرد دو جزو مر صاف زعفران هر یک یک جزو راقم این اجزا را در گلاب سحق کرده
حبها بقدر نخود ساخته دو حب با گلاب به هیضه وبائی اکثر استعمال نموده و در رفع سمیت و شدت عوارض آن مفید یافته و بعضی کسانرا که در ایام هیضه وبائی بخوردن
دو حب از آن هر صباح امر کرده از عوارض آن سالم ماندند حب نارجیل جهت رفع هیضه و قی و غثیان و رفع سموم مشهوره نارجیل دریائی کهنه در گلاب ده نیم درم تخم ترنج تخم
نارنج هر یک یکدرم و اگر بجای تخم نارنج تخم کونله که نوعی از نارنگی است و یا کونله بوسیده خشک شده مجموع پوست و مغز و تخم بگیرند بهتر است با گلاب نرم سوده
حبها بقدر نخود بندند شربتی از سه حب تا شش حب تنقایق تا ده دوازده حب نیز میتوان داد و فیلا سه حب بخورانند اگر تسکین نمود بهتر و الا چهار پنج حب دیگر دهند
نوع دیگر قوی تر از آن جهت علل مذکوره هنگامی که قی و اسهال بند نشوند و ضعف و نقاهت بسیار باشد و برای تقویت بدن و حفظ صحت نافع است نارجیل بحری [illegible]
زمرد اعلی کهربای شمعی مرجان عقیق یمنی لعل بدخشی یاقوت رمانی یاقوت زرد عود هندی عود صلیب بسد مصطکی قرنفل دارچینی قاقله کبار ورق طلای محلول [illegible]
زعفران هر یک نیم درم صندل سفید طباشیر تخم ترنج تخم خرفه مقشر ورق نقره محلول هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال جواهر با بید مشک و یا گلاب ده روز کهرل ادویه مفتته
با بید مشک سرشته حبوب بقدر نخود سازند شربتی از سه حب تا چهار حب با گلاب و بید مشک و قرص برند و اگر یکدرم فادزهر معدنی دو قیراط عنبر اشهب سه قیراط مشک
خالص اضافه نمایند قوی تر گردد حب پنج مشکه برای رفع سمیت هیضه مجرب بی نظیر است پوست بیخ آک فلفل گرد برابر با آب ادرک کهرل کرده حب بقدر ماش
بندند و یکی بتعا هیضه بدهند دیگر معمول حکیم ارشد علیخان زردچوب هلدی تخم فلفل سرخ هر یک یکدام پوست بیخ آک سه دام با آب لیمو سائیده بقدر فلفل حب بسته دهند
هیضه تنگی خورانند رافع سمیت آنست دواء الفاء ابعد رفع هیضه جهت تقویت مزاج بار معمول فادانبا [illegible] حب داخالص و نهدی زهر مهره هر یک دو رتی
مشک خالص زعفران هر یک یک رتی عنبر نیم رتی طباشیر چهار رتی با گلاب یا عرق سه ده بلیسند و بالائش گلاب با بید مشک یک یا یکتوله بنوشند هر روز تا هفته اینقدر بخورند
و اگر گرمی کند مشک و عنبر داخل نکنند با شیره تخم خرفه و کشنیز خشک بدهند تعلیم هیضه که با طفال افتد بسبب بیشتر نوشانیدن شیر بسیار است یا خورانیدن طعام
یا بسرد و متواتر که یکی هضم نا شده بالایش دیگر بدهند و یا حرکات مفرطه که باعث سوء انهضام غذا گردد و این مرض هر چند ردی و خطرناک لیکن افراط اسهال در شدت
ضعف سقوط نبض ظهور تشنج درین چندان تخوف نیست خصوص صبیان رالیس باید که معالج از مشاهده این احوال مشوش نگردد و چون ماده در حرکت و طبیعت

بسوی معده بسبب ورم معده یا کبد یا قرحه معده و دری بنابر لزوم سوء مزاج معده و فرط امتلای آن و ورم معده و کثرت انصباب فضول در معده از کبد و در ورم کبدی و لزوم تپ بایں و رام که آن مسقط اشتها است و ورم صفراوی بسبب شدت کراهت طبیعت مر صفرا را شدیدتر برای اسقاط شهوت باشد نوزدهم احتباس حیض و در ابتدای حمل لیکن اکثر در ان فساد هضم عارض میشود بسبب موت قوت شهوانی و حادثه تمام بدن بسبب تقلب احتباس این اسباب چنانچه عقب اسهال و رم کثیر عارض میشود و این ردی عسر العلاج است و مؤدی میشود تا آنکه به مریض غذا عرض نمایند و از ان بچیزی خواهش نکند و چون مایل شود و آورند از ان نفرت کند و اگر سقوط این قوی تام بود صاحب او بچیزی از اطعمه خواهش نکند و این بدتر از انست و قوت شهوانی عقب استفراغ تنها ضعیف میشود بلکه بتدبیر مزاج مفرط بنابر منافات افراط هر سوء مزاج مر حیات و صحت را ساقط میگرداند بسبب یکم افراط سوء حرارت یا برودت حتی که قوت بحرارت و تحلیل شود یا بر قوت او تحدید آن بسبب منع تحلل مر اشتداد حرارت معده نماید بسبب دوم سوء حال قوم که بواسطه آن عروض آفت در هضم و کثرت فضول در معده بسبب آن منع اشتهای طعام نماید و آن قوم یا با تحلیل بود متصل به غرق و یا با تقلیل بسبب سوم ریاضت که چون موقع خود واقع نشود در عادت وقت استعمال او و ترتیب آن نکنند بهضم را فاسد کند و حرارت خارج از اعتدال شدت کند و قوت تحلیل کرد و فضول در معده کثرت پذیرد و اشتها قطع اند بسبب چهارم شرب آب بسیار بنابر تبرید معده و ارخای آن و افساد هضم اگر در معده هنگام شرب آب کثیر طعام باشد بسبب پنجم سوء مزاج یابس ضعف قوای معده بسبب ششم امتلای دموی و از کلام شیخ مستفاد میشود که گاهی سبب بطلان شهوت ضعف آن حرارت ساذج یا مع ماده میباشد پس شوق بمادر رطب که آن آب است سوای حار یابس یا ابس کی آن طعام است میگردد و آنکه با ماده بود در بن و را از بابت شهوت شدیدتر است و برودت مناسبت اشتهای طعام دارد و لهذا با وقت اعمال از ریاح زمستان از فصول مهیج شدید اشتها است و هر که در برف سفر کند اشتهای او اشتداد نماید و سبب این آنست که حرارت غریزی سیل هوا و مال مفرع آنست و برودت بفقدان آن با وجود آنکه گاهی سبب ضعف بشهوت طعام سوء مزاج بارد مفرط میگردد و چون قوت جسم جاذبه ضعیف شود و این نکرده با در بود بلکه گاهی سبب آن جمیع سوء مزاج مفرط میت قوت شهوانی میشود و هنگام هر سوء مزاج جمیع قوی را ضعیف میکند و شوق اشتها و حمیات بسبب سوء مزاج غلبه عطش و امتلای خلا داردی بلغ میباشد و شدیدتر برای اسقاط شهوت طعام در حمیات حاده باقی است بسبب هفتم مزاج و انحلال بسیار فاسد بنابر فساد هوا و بسبب ضعف جمیع قوی و رد یا بنابر فساد مزاج روح و قابلیت چون اسهال مفرط گردد شهوت با افراط اشتداد نماید بسبب هشتم ناقه اسهال کثیر بنابر کثرت اندفاع رطوبات و چون اشتهای ناقهین یافته نشود و ساقط گردد و دلالت بر عکس کند تا آنکه بسبب قلت خون و ضعف بدن باشد پس او را نیست نماید زیرا که سقوط شهوت ایشان و در اکثر امر بسبب افراط امتلا میباشد بضرورت آنکه در بن هنگام از سوء مزاج کمتر خالی میباشند و بدن شدید الامتلا شدید الاستعداد و نیز عکس او و گاهی اشتها ساقط بود و چون انسان بخوردن غذا شروع کند اشتها هیجان نماید بسبب یافتن و انتعاش قوت جاذبه از طعام بسبب هر دو یا بسبب تحریک تنبل زده اند که اشتها به ذوق یا تعرض کیفیت موجود در طعام بالفعل بسبب سوء مزاج مبطل اشتها فیلا اگر سوء مزاج مسقط اشتها حرارت باشد و طعام بارد بالفعل بقیاس این مزاج خورده شود پس این طعام تسکین حرارت کند و اشتها پدید آید و لهذا اول معده حار نوشیدن آب سرد بهر نها هیجان اشتها مینماید و اشتها صاحب اینست نادل قرید در آب سرد ترکیده عود میکند و چون خمار از شراب منتشر به خار ناتج حادث شود اشتها سوی شهوت با حاجت ابیحان مینماید پس اگر مبطل اشتها برودت باشد و طعام حار بالفعل ابل کرد و اشتها ظاهر شود و سقوط شهوت در امراض مزمنه دلیل ردی است طریق تشخیص اسباب این مرض باید که از احوال تشنگی و غثیان بپرسند اگر مریض اقرار صرف تشنگی نماید سببش حرارت ساده باشد پس حال آروغ و خفانی و اکراه طبیعت از اغذیه گرم و استراحت بنوشیدن آب سرد و وضع او ویرا بازدیاد بالفعل سوء هضم معده و دیگر آثار سوء مزاج حار ساذج که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت سوال کنند و اگر با تشنگی اقرار غثیان نیز کند لذع معده و کیفیت مزه دهن نیز و اگر با لذع مزه آن تلخ بگوید سببش صفرا باشد و اگر شور بیان نماید بلغم شور باشد و اگر اقرار صرف غثیان نماید با کثرت آب دهن و خواب از وجه دهن بود از حال رغبت طبیعت بخوردن چیزی گرم بالفعل یا حار و حریف و بعد خوردن آن ظهور الم و نفخ و تمدد و استراحت بآروغ سوال کنند اگر این آثار یافته شوند سببش بلغم لزج باشد و اگر سوای غثیان این آثار نباشد و تقلب نفس یعنی تهوع یا غثیان لازم برنج دهد و از دهن بوی بد آید و میل آب کند و

برآید و احیاناً در قی مادهٔ متعفن بیرون آید سببش خلط عفن باشد و اگر مریض را تشنگی و غثیان هر دو ان کار کند و با آن ضعف هضم و جشای حامض دارد طبیعت در
اکثر اکراه از آب بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد ساذج که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد و آثار سوء مزاج بارد ساذج دیگر که در [illegible] آن مرقوم
گردید موجود بود سببش برودت ساده باشد و اگر مزهٔ دهن ترش گوید با آن حرقت معده و قی سوداء و وسواس و تغیر رنگ زبان بسواد بود سببش
کثرت سوداء باشد و اگر این آثار یافته نشود و بدن در وقت ممتلی نماید و گرانی اعضاء باشد و تقدم طول راحت و ترک ریاضت یا عدم تنقیه و [illegible] در
تناول اغذیه و فواکه غلیظه و فجه بران گواهی دهد سببش امتلای بدن از اخلاط خام باشد و اگر جلد بدن درشت نماید و لاغر نباشد و عروق کمتر نماید و تقدم تدبیر مجفف
شاهد بود و اشتها اندک عقب ریاضت و استفراغ پدید آید سببش قلت تحلل باشد و اگر آثار ضعف جگر یا سدهٔ آن ظاهر شود و بدن روز بروز لاغر شود و اسهال
مختلف الالوان گاه سفید و گاه زرد و گاه سبز آید سببش قلت جذب کیلوس بسوی جگر باشد و اگر طحال بزرگ باشد و با وجود قلت اشتها طعام هضم
شود و از خوردن ترشی اشتها پدید آید سببش انقطاع سودای منصب از طحال باشد و اگر مریض ناقه باشد یا پیش از آن اسهال مفرط و استفراغ کثیر اتفاق
افتاده باشد سببش قلت خون باشد و اگر با وجود نقاهت تقدم استفراغات مفرطه همه بدن با وجود علامات سوء مزاج مستحکم باشد و چون مریض اشتهای چیزی
پیدا آید و پیش او برند و از آن نفرت کند و یا اصلاً اشتها نشود سببش موت قوت شهوانی باشد و اگر ابتدای حمل بود سببش احتباس حیض باشد و اگر آثار سدهٔ
یا سوء مزاج یابس یا امتلای دم یا دیدان شکم یا ورم معده یا کبد یا قرحهٔ معده و مری یافته شود و یا تقدم ترک عادت مثل شرب معتاد یا وجود غم و
وهم و غضب یا ملاقات هوای حار یا بارد یا ردی یا سوء حال نوم یا ریاضت غیر موقع یا شرب آب بسیار بود سببش همان باشد و اگر وجود کثرت اکل یا
غذای کریه یا شیر و مرطوب یا ترک طبع بود سببش تنفر طبیعت باشد و اگر از این علامات هیچ یافته نشود و سائر افعال معده سالم باشد و از خوردن اشیای
ترش اشتها پدید نیاید و از تناول چیزهای حریف مثل فلافلی بر ناهار فم معده متاذی نگردد و از آن لذع یا غثیان یا فواق حادث نشود و با آن بعض
علل دماغ مثل اختلاط ذهن بود سببش بطلان حس فم معده باشد

علاج اکثر اقسام ضعف اشتها

شیخ فرماید که علاج جید برای کسی که اشتهای طعام نداشته باشد و حرارت غالب هم نبود آنست که او را مدتی از طعام منع کنند و تعلیل آن نمایند تا آنکه انتعاش
قوت شود و تخمه هضم گردد چنانچه صاحب سهر را چون مدتی از خواب منع کنند نوم عرق بهم رسد و شارح گیلانی گوید که قوای حیوانی و بهیمیه را درین باب دخل تام
است چون انسان معلوم کند که اشتهای وی ضعیف یا باطل شده و جزم بدان نماید و آن در طبع او راسخ گردد و این اعتقاد اعانت میکند [illegible]
چون طبیب آنرا از طعام منع کند و گوید که آن ده یا بیست روز روا ماند آن طعام نخورد از آن مریض متنبه شد طبیعت او بسوی غذا خواهش کند و اشتها
پدید آید و طلب تقاضای او سخت نماید و اکثر مریضان این مرض را علاج باین طریق کردیم در قوی ایشان زندگی بود و اشتهای طعام در یک روز زیاده و رونق
ظاهر شد و مثال صاحب سهر دلالت میکند بر اعانت قوای بهیمیه درین باب سبب اشتغال و خوف مریض زائل تکلیف سهر بجوع آن بسوی نوم مستوفی شد
جالینوس گفته که قومی از من شکایت اختلال اشتها کردند و ایشان را امر بمنع طعام تا مدت طویل نمودم و چون بران عمل کردند اشتها بسوی ایشان عود نمود و حال
اشتها مثل حال خواب است هر که شکایت قلت خواب کرد اگر از آن منع کرده شد خواب خوش نمود و بقول شیخ از آنچه اشتها آورد و انتفاع بدان باید شخصی که
اشتهای وی بسبب ضعف ساقط شده باشد مثل ناقهین یا بسبب [illegible] باشد آنست که بخورند زیتون [illegible] و اندکی ماهی شور و تجرع نمایند سرکه و عسل اندک اندک
و واجب است که در طعام ایشان زعفران اصلاً داخل ننمایند الا اندک [illegible] افضل مشهی است و از مشهیات [illegible] نعناع و پیاز و زیتون فلفل و قلیل قرنفل و خولنجان
و سرکه و مخللات از این اشیاست و [illegible] بصل و ثوم و اندک حلتیت و [illegible] شامی اشتها برانگیزد شهوت طعام پیدا شود [illegible] تنقیه فم معده میکند و از ادویه
فائق برای اشتها دوای متخذ از آب به و سرکه و عسل و فلفل سفید و زنجبیل است و محقق شهوت است کسیکه او را مزاج حار باشد [illegible]
مشوق شهوت و مانع [illegible] است از کسانیکه معدهٔ ایشان طعام را قبول نکند رب نعناع برین صفت است که بگیرند انار ترش [illegible] افشرده آب به [illegible] نعناع

نوع دیگر قابض مقوی معده و جگر قند سفید پاؤ سیر آب لیمون هشت دام شربت حب الآس هفت دام آب انار ترش هشت دام شربت لیمون کاغذی ... سیر مربای
آمله هر یک چهار دام گلاب ... دام مصطگی ... الائچی زهر مهره خطائی هر یک سه ماشه گل سرخ زرد ورد چینی جوز بوا عود طباشیر هر یک دو ماشه بدستور مرتب سازند و بدانند که وزن
سیر دام درین دو جوارش بوزن عالمگیری معتبر ست **جوارش آمله** مقوی معده و مشهی خوشبو ... دفع اسهال ... آمله منقی طباشیر ... ده ده توله کشنیز مقشر
شش ماشه گل سرخ صدف سوخته هر یک چهار ماشه مصطگی طباشیر الائچی عود هندی پوست سماق هر یک سه ماشه آب لیمون کاغذی چهار توله قند سفید نیم آثار بقوام
آرند **نوع دیگر** مقوی معده و دل و جگر و اشتها آرد و طعام هضم نماید آمله منقی پنج درم عود مصطگی هر یک سه درم عنبر نیم مثقال قند سفید نیم آثار آب لیمون و سماق هر یک ... درم
درم بدستور مشهور تیار نمایند **جوارش عود ترش** مشهی هاضم و مقوی معده شربت سیب شیرین شربت بهی هر یک پاؤ سیر آب لیمون کاغذی چهار دام عود مصطگی
هر یک شش ماشه صندل سفید پوست بیرون پسته هر یک سه ماشه بقوام آرند **حب ترش** مؤلف مؤلف برای اشتها و تقویت معده ... آمله منقی پوست ترنج
بادیان گل سرخ الائچی صندل سفید زیره سفید پودینه خشک هر یک ... ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک سه ماشه نمک هوری ... ماشه نمک سیاه ... ماشه انار دانه ترش
چهار توله زرشک پوست سماق هر یک چهار ماشه کوفته بیخته در آب لیمون کاغذی شش عدد خمیر کرده حب بقدر نخود سازند و پنج شش حب خورده باشند و آنکه برای
اشتها و هضم طعام معمول آنجناب ست جعفرانت یک آثار آب لیمون کاغذی یا دو آثار آب ادرک دو توله سهاگه بریان ... شیطرج فلفل سیاه هر یک چهار ماشه نمک سیندهه
بقدر ذائقه در شیشه نگاه دارند خوراک تا دو توله **سفوف نمک** که اشتها آرد و مناسب محرورین ست و منع اسهال ... صفراوی نماید و همواره معمول ...
نمک اندرانی ... خرد خرد بشکنند و بر تابه آهنی یا سفال بر آتش نهند و سرکه تیز بر آن پاشند و حرکت همی دهند و چون سرکه خشک شود دیگر بپاشند همچنان تا سرکه ...
پاشند پس اگر سی درم ازین نمک باشد کشنیز بریان و عصاره زرشک انار دانه بریان پوست سماق هر یک ده درم اضافه کنند و کوفته بیخته قدر حاجت بخورند و اگر
با آب لیمون کاغذی آمیخته نمایند بهتر ست و معمول حکیم علوی خان نیست این قسم مقوی قوای اربعه معده حار و بارد ست خصوص مزاج حار را آنکه بسیار نوشد طعام کم
خورد و اگر اندکی بخورد هضم نشود و تبخیر ... و ضعف جگر و کثرت تشنگی مجرب بلا تخلف ست و بعضی نمک هفت درم نوشته اند باقی بدستور و گویند که این ...
میشود **سکنجبین تفاحی** تالیف حکیم ارزانی جهت اشتها و هضم و تفتیح سده جگر و تقویت معده و دل و دفع قی و غثیان نافع ست آب سیب پخته شیرین صد درم سرکه
چهل درم آب انار ترش آب لیمون کاغذی گلاب بید مشک هر یک بست درم قند سفید یک من ... پودینه سبز یک مشت در اثنای طبخ اندازند همچنان تا بست
چون خوب پخته شود ... **سکنجبین فواکهی** برای فوائد مذکوره تالیف حکیم شریف خانصاحب آب انار شیرین و ترش آب سیب آب بهی ترش آب بهی شیرین آب ...
آب زرشک آب فالسه آب تمر هندی از هر یک هشت درم سرکه انگوری شصت و چهار درم آب نعنع سه درم عسل و نبات یک یک آثار بقوام آرند و ادویه ...
مشک ... یک درم طباشیر چهار درم ... خوب ... با قدری ازین سکنجبین نیک مخلوط نمایند بعد ازان در تمام سکنجبین بوجه احسن خلط کنند فقط
شربت انبرباریس تالیف حکیم علوی خان صاحب حرارت جگر و معده و قلب را نافع ست و اشتهای طعام آورد و اعاده شهوت طعام زائل از حرارت کند
و ناقهین از امراض حاده را که بقیه از حرارت ساذجه در مزاج ایشان باشد بنهایت سودمند ست زرشک منقی پانزده مثقال آمله منقی هفت مثقال یک شب
در هفتاد و پنج مثقال آب ... و پنج مثقال گلاب بخیسانند و صبح بجوشانند تا آب گلاب بنصف رسد صاف نموده آب ترنج بیست مثقال آب به شیرین آب
سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب ... از هر یک پانزده مثقال مروارید محلول در آب ترنج ده مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال
داخل کرده بقوام آرند شربتی دو اوقیه **عرق انبرباریس** مقوی معده و جگر و قاطع صفرا و اشتهای طعام آورد زرشک منقی ... تمر هر یک ... شبانروز در آب
بخیسانند و مقدار هفت مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده بر ربع زرشک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند و اگر قدری
کهار ... داخل نمایند لذیذ خواهد شد **مربای تمر هندی** که هم داخل در ادویه و هم اغذیه است و اشتها آورد بگیرند تمر هندی خام سرخ رنگ و از پوست
مقشر سازند پس شق کرده تخم آن برآرند و در آب بجوش دهند چون نرم شود تمر هندی را از آب برآورده در هوا دارند ... آید بکه تمر ...
و آن جوش نموده اند آنرا صاف کرده بسه چند شکر آمیخته مع تمر هندی بقوام آرند تا قوام شربت گردد شیخ الرئیس ... ست که ...

سنبل الطیب یوبان اصیل سه مثقال و عسل حب بقدر کنار صحرائی بسته قبل غذا و بعد آن بخورند حب پچهناک برای زیادتی اشتها مجرب و اثر الائچی خرد عاقرقرحا از هر یک
دو درم بالچهڑ جوزبوا لبسباسه زعفران از هر یک پنج ماشه زنجبیل ستخوه فلفل سیاه دارچینی پچهناک مدبر از هر یک دو نیم ماشه این همه ادویه را در آب ادرک تا دو
پاس کهرل نمایند و بمقدار کنار خرد و ششتا دگولی بسته نگاهدارند و هر روز وقت صبح یک حب در جغرات پیچیده بخورند بالای آن پاڑه ماش بنهی که در جغرات
انداخته باشند بخورند و غذا مرغن و شکر و نارنگی و ناشپاتی و سیب انار و دیگر میوه ها خورده باشند و باید که بسیار شکم سیر بخورند و حذر نکنند که زود هضم خواهد شد
و طریق مدبر کردن پچهناک این ست که پچهناک قسم اول سفید آورده در ریسمان ببندند و شیر ماده گاو که از زاییدن او شش ماه گذشته باشد پنج آثار در ظرف گلی انداخته
پچهناک را در شیر آویزند و بالای ظرف سرپوش گذاشته دو پاس آتش دهند بعده پچهناک آورده بکار برند و شیر را در جائی دفن نمایند دوائی که در آوردن
اشتها از معمولات حکمای هندست بگیرند رام پتری که بشکل و ذائقه مثل جوتری میباشد یکتوله در کهرل باریک صلایه نمایند پس سیماب یک توله در آن انداخته
دو پاس کهرل نمایند تا یک ذات شود و هر صبح بقدر یک دو برنج در برگ پان بی مصالح خورده باشند در موسم سرما تا چهل روز و چون سیماب درین عام است
خوف مضرت آن نیست ایضاً زنجبیل دو دام بادیان یک دام حلتیت سه دام کوفته بیخته بآب لیمون قرص سازند و بر سفال یا تابه که زیر او انگشت افروخته باشند
بنهند تا سرخ شود و ساییده بقدر حاجت خورند که اشتها آورد ایضاً که برای اشتها مفید ست نمک سیاه فلفل گرد دارفلفل هر یک دو دام سہاگه بریان شده یکدام
دوازده پاس در آب لیمون سحق نموده چهار سرخ تا یکماشه بعد غذا بخورند ایضاً قرنفل نمک سیاه دارفلفل فلفل گرد زنجبیل گل پنج نوشادر بریان مساوی
کوفته بیخته یکدرم بخورند ایضاً از بیاض والد مرحوم مویز منقی انار دانه زنجبیل دارفلفل مساوی کوفته با شهد آمیخته بخورند ایضاً [illegible] قرنفل مصطگی هر یک چهار درم
زنجبیل بیست درم کوفته بیخته نبات دو چند آن آمیخته بعد طعام یک کف دست بخورند و اینکه در آوردن اشتها حکم اکسیر دارد معمول استادی مغفور
نمک سانبهر نمک سینده نمک سمهر نمک پونگا کاچ لون نمک کهاری نمک گجراتی جواکهار نمک کونی جمله برابر نوشادر برابر جمله را باریک ساخته در پیاله چینی
انداخته و آب لیمون کاغذی بران ریزند آنقدر که دو انگشت بالا آید و سر بسته در آفتاب بنهند تا خشک شود باز آب لیمون بهمان قدر انداخته چون خشک گردد
باز انداخته بار سوم که خشک شود نمکها را در پیاله گلی که زیر او گل حکمت کرده باشند گذارند و پیاله سفال دیگر واژگون بران گذارند بنوعی که کناره هر دو پیاله بهم پیوندند
و زیر آن آتش تند کنند تا دو پاس پارچه چند ته بآب تر کرده بر پشت پیاله بالا نهند و چون پارچه گرم شود دور کرده پارچه تر نموده بگذارند و بعد دو پاس پیاله بالا را
باهستگی بردارند آنچه صعود کرده در آن جمع شده باشد بگیرند و با قدری دارچینی و جوزبوا و امثال آن آمیخته اندکی بخورانند و اثر دو ملاحظه نمایند و اگر بر پیاله بالا در پشت
قدری گل آلایند بهتر باشد سفوف نمک که مشتهی و هاضم ست فلفل سیاه نانخواه شیطرج هر یک هفت درم دارفلفل دو درم پوست هلیله زرد دو درم
زنجبیل دوازده درم نمک سیاه پنجاه درم کوفته بیخته در آب لیمون سه بار سحق کرده و هر بار خشک ساخته یکدرم بخورند و در نسخه دیگر ادویه اول مع دارفلفل هر واحد
نه درم و پوست هلیله ده درم ست سفوف تنتریک که اشتها آرد و قوای اربعه معده و امعا را قوت دهد و مشتهی هم و هاضم و اگر شکم نرم باشد قبض کند
و اگر قبض بود بکشاید بهر آنکه هر قوتی که ضعیف باشد آنرا قوی میسازد و مجرب معمول الدیا چند ست انار دانه ترش که کهنه شود سیزده دام زنجبیل [illegible]
سفید هر یک ده دام ترید موصوف زیره سیاه تنتریک پوست هلیله زرد پوست بلیله هر یک یکدام نمک سنگ دو نیم دام جمله را یکجا بیخته سفوف سازند قبل از
طعام و بعد آن از دو درم تا سه درم بخورند و اگر دو وقت بخورند نیز رواست لیکن اگر قبض مطلوب باشد ادویه را بیا ریان سفوف بنمایند و اگر تلیین مقصود بود از
پارچه باریک بلکه از غربال بگذرانند سفوف بینائی که اشتها قوی آرد و از راه تقویت معده و تخفیف رطوبات غیر ایستاده نیز نفع دارد عود غرقی قرنفل هر یک دو ماشه پودینه
بادیان یک یکدام شاهتره [illegible] کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک دو ماشه سفوف مخترع حکیم اکمل خان برای اشتها و تقویت معده بی نظیر ست هلیله زرد هلیله کابلی
آمله و انیسون کشنیز خشک زنجبیل ترید سفید کچری بریان کرده هر یک شش ماشه هلیله سیاه سماق گل سرخ بادیان مصطگی پودینه نانخواه شیطرج طباشیر هر یک چهار ماشه
جواکهار دارچینی قرنفل پوست ترنج سنبل الطیب زیره سفید شیطرج دارفلفل پنج هر یک [illegible] باشد انار دانه هفت ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هر یک یکتوله
در آب لیمون و کهار [illegible] ادویه تر نمایند خشک ساخته سفوف سازند عرق پان [illegible] اشتها [illegible] قرنفل گل گاؤزبان دارچینی

هر یک پنج توله گاوزبان گل سرخ هر یک شش توله بادیان خطائی چای خطائی عود غرقی هر یک چهار توله زعفران شش ماشه مشک یک ماشه برگ تنبول صد عدد عرق بادیان
دو آثار گلاب چهار آثار ادویه نیمکوفته در عرق مذکور ترکرده صبح عرق کشند و مشک و زعفران در دهن نیچه بندند و دو سه توله بنات بخورند معجون عود شیخ مقوی
قوت هاضمه عود سه درم زرشک گل سرخ صندل کبابه هر واحد دو درم و آمله قاقله [illegible] سنبل الطیب تخم [illegible] بسباسه طباشیر دارچینی زنجبیل ساذج هندی قرنفل
زرنب گاوزبان پوست بیرون پسته هر یک یک درم زعفران زرنباد هر یک نیم درم مشک یک ماشه مربای بهی دو توله شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره و ورق
طلا هر یک نیم درم قند سفید [illegible] شیخ الرئیس میفرماید که طبیخ افاویه آن را نافع است و کذلک شراب کهنه و فلافلی و تریاق فاروق و ایضا [illegible] المنفعت است
و فودنجی ایشان را سخت موافق بود و جمیع جوارشات حاره همچنین تمر هندی مربی و هلیله مربی و شقاقل مربی و زنجبیل مربی و کمونات بالیشان نافع است خصوصا جوارش
که آن موافق تر از همه است صاحب کامل گوید که اگر از سوء مزاج بارد باشد جوارش سفرجل غیر ممسک و جوارش سیب و جوارش عود و جوارش [illegible] دهند
و سکنجبین سفرجلی که بعسل ساخته باشند از یک اوقیه تا دو اوقیه استعمال نمایند و این سفوف بدهند که درین باب مجرب است و سوء مزاج معده بارد را نافع زیره
کرمانی زیره نبطی تخم کرفس بادیان انیسون صعتر فارسی نانخواه پودینه جبلی فوفل جوزبوا زرنباد هر واحد یک جزو مصطکی سنبل الطیب هر یک نیم جزو قرنفل
ربع جزو باریک سایند از یک درم تا مثقال بشراب ریحانی ممزوج با آب دهند ابوسهل گوید که اگر سوء مزاج بارد باشد معاجین بشراب کهنه دهند و کبر مخلل [illegible]
نمایند و اگر بدوای قوی تر حاجت افتد فلافلی و فودنجی دهند و اقوی از آن شجرینا و لیطوس و تریاق کبیر است و این را نافع میگویند به برگ خوشبو که قبض
و حموضت معتدل داشته باشد از پوست و تخم پاک کرده بکوبند و آب او افشرده [illegible] از آن [illegible] هر یک نیم جزو از عسل یک جزو و بآتش
نرم بپزند و کف جدا کنند و در آن زنجبیل و فلفل سفید اندازند و در قوام عسل آرند این ضعف معده و کبد را نفع نماید و اشتها را برانگیزد و باید که قبل طعام بدو
ساعت بخورند و گاهی بعد طعام نیز استعمال می نمایند هرگاه برای سوء مزاج حار اراده استعمال او کنند فلفل و زنجبیل از آن ساقط کنند و گاهی اندکی
کم کرده میشود و گاهی شهوت خاندرا [illegible] نقصان کرده مخالف بعسل مخلل و جمیع اشیا که در آن حرافت و قبض باشد چون [illegible] نفع بخشد

علاج ضعف اشتها از صفرا

با بلغم شور تنقیه معده از اخلاط موجب قی و اسهال کنند بدانچه در علاج امراض معده صفراوی مسطور شد و گویند که چون خداوند مزاج گرم از ادویه کریهه نفرت کند
سفوفهای مشهی بقدر دانگی در شربت اوقیه [illegible] حل کرده بخورد و سقوط اشتها که بسبب [illegible] صفرا باشد و رکند بعد تنقیه تعدیل مزاج [illegible]
علاج در ضعف اشتها از حرارت گذشت استعمال نمایند و حب [illegible] و شربت لیموی سفرجلی و سکنجبین سفرجلی درین باب نافع است بولس گوید که اگر
شهوت بسبب کثرت کیموس [illegible] بود استفراغ او بقی و اسهال نمایند اگر قی سهل باشد بشراب آب نیمگرم یا شربت عسل [illegible]
مناسب ایشان بود استعمال کنند و اگر قی بر مریض مشکل باشد بهتر آنست که [illegible] لیموی [illegible] نمایند و قبل از آن [illegible] بغذای [illegible]
نمایند و دوای مسهل ایارج فیقرا [illegible] اگر ممکن باشد که اسهال ایشان [illegible] نمایند بهتر باشد
چه سفوفها [illegible] است بوعلی [illegible] نمایند و سکنجبین بصبر بهتر از سکنجبین [illegible] معاند معده است و ایضا [illegible] اخلاط رقیق
علاج کنند [illegible] عباس گوید که اگر حدوث او از مره صفرا باشد استعمال قی باشیای منقی صفرا [illegible] مزاج معده
[illegible] باید که محمود خجندی گوید که تنقیه معده بقی از سکنجبین و آب گرم و روغن کنجد نمایند یا تخم خربزه کوفته و تخم شبت در آب جوشانیده اندکی
عسل آمیخته قی کنند و بعد از تنقیه معده تقویت آن بربوب مقوی [illegible] مثل رب حصرم و ریباس و سکنجبین سفرجلی و شربت زرشک [illegible] معمول [illegible]
ممزوج زرشک یا غوره یا [illegible] که هرگاه از اخلاط صفراوی در معده اشتها باطل گردد اول بعض [illegible]
مطفی حدت صفرا و حرارت آن باشد مثل آب [illegible] شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول و شربت انار [illegible] غوره بنوشانند بعد از آن تنقیه [illegible]
و شاهتره و افتیمون نمایند و بعده برای تقویت معده طبیخ افسنتین گل سرخ و سنبل و شاهتره اطریفل صغیر استعمال کنند ابوالحسن [illegible] نوشته

که اگر خلط لطیف طافی بود علاج قی از سکنجبین و آب گرم بعد خوردن ماهی و نوشیدن آب شعیر نمایند و از تنوع شدید محترز باشند که موذی معده است بعد قی شربت انار یا شربت لیمون یا شربت حصرم استعمال کنند و اگر طبع منقبض باشد آب تمر هندی و سکنجبین یا شربت آلو بدهند و اگر صفرا راسب باشد تنقیه آن بمطبوخ فواکه نمایند و چون بجگر یا جمیع بدن میل داشته باشد تلیین طبع نمایند و بعد تنقیه بدن بغذیه مرطب یا غذیه مبرده مثل مزورات معمول آب غوره یا آب انار رسانند و بجهت منع مطبوخ با این آبها بخورانند

علاج ضعف اشتها از بلغم لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بکار برند یا اول بهر تلطیف ترنجبین و تخم کرفس و انیسون جوشانیده صاف نموده عسل و اندکی نمک داخل کرده بنوشانند بعد حصول تلطیف و نضج برای تنقیه ماده شبت و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف کرده نمک هندی و سکنجبین عسلی آمیخته نیمگرم بخورانند و بانگشت مدد نمایند تا ماده بقی برآید و اگر قی ممکن نباشد مسهل بلغم دهند و پس از تنقیه معاجین مقوی بدهند تا معده ماده را باز قبول نکند و جوارش عود و ملین و سفوف تنتریک و نمک و عرق هندی و تنبول و معجون نانخواه و معجون لقمان و معجون غیاثی و معجون مکی نیز نافع است و این حب تر نیز معده بارد را مفید زنجبیل فلفل آمله هر واحد یکجزو و دار فلفل دو جزو و پوست هلیله زرد ترید موصوف هر یک نیم جزو نمک چهار جزو باریک سائیده در آب لیمون بقدر کنار حب سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند و اگر پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله نمک سیاه سنای مکی بادیان مساوی در آب لیمون حب سازند و بقدر توله یا کم و زیاده با آب گرم وقت خواب فرو برند اشتها آرد و اجابت طبع نماید و این سفوف زنجبیل مزیل رطوبت معده و آب دهان دشتی است زنجبیل ده درم بادیان پنج درم مصطکی سه درم نبات برابر سفوف سازند و این سفوف نافع و اشتها آرد و تقویت معده کند و نافع اسهال است انار دانه پاو آثار زنجبیل زیره سفید هر واحد یکدام نمک سنگ و نیم دام کوفته بیخته بقدر توله یا کم و زیاده خورند و باید که ادویه را البسیار باریک نسازند و در نسخه دیگر الاچی خرد فلفل سیاه و دار فلفل شیطرج بادیان هر واحد یکدام نمک لاهوری چهار دام عوض زنجبیل و زیره نمک سنگ است و این عرق هندی مفید برای اشتها و تقویت با قضمه و دفع رطوبات معده و نفخ آن و نافع زردی اندام و ورم سپرز است آبیاری یک آثار آب لیمون آثار نمک تراشیده مساوی در شیشه کرده با آفتاب رسانند و بعده روز یک پیاله قهوه خوری از آن خورده باشند و اگر قدری قرنفل و دار چینی و نانخواه و دار فلفل را در آن هم بیزند نافع تر باشد و اگر قرنفل سه ماشه بادیان شیطرج فلفل سیاه یکدام سائیده در آب خزات یک آثار آب لیمون پاو آثار ریگ در کشت باو آمیزند و نمک سنیه بقدر قوت القیه بیفزایند و بقدر یکدرم تو نوشیده شود بر اشتها و هضم طعام مفید از بیاض استاد مرحوم مرقوم است و اگر نوشادر را در آوندگلی تصعید نمایند و برابر آن گندهک آملسار بگیرند و در آب سنج تر کهرل نمایند تا خشک شود و باز در سرکه مقطر کهرل کرده سائیده لگا بهارند و مقدار یک سرخ بخورند برای آوردن اشتها و دفع بلغم معمول است و اگر قرنفل یکدرم دار چینی دار فلفل سیل زیره سفید هر یک دو درم سماق انار دانه نانخواه زنجبیل هر یک چهار درم کوفته بیخته دو درم صبح و دو درم شام بخورند نقصان اشتها بود و اگر انار دانه ترش هلیله فلفل مرچ سیاه جو اکهار اجوائن لونگ هر واحد یکدام و نمک دو دام سوخته اجمود هر یک یکدام کوفته بیخته اول با لقمه طعام بخورند گرسنگی کمال آورد و طعام هضم کند این سفوف را با نوشیدن استعمال قی بخوراندن قریب برآن نوشانیدن سکنجبین عسلی آنرا نافع است و از آنچه آنرا نفع میکند سکنجبین و نبیذ و رب عسلی است که اگر بر همه اجزای آن شهد یکمن باشد صبر سه ماشه داخل کنند و هر روز سه ملعقه بنوشند و ایضا بیتون المارمع و معجون و کبر و مخلل بعسل و گاهی نفع میکند آنرا استعمال آب چشمه ها و اسفار و حرکات و بعد تنقیه بدانچه در علاج ضعف اشتها از برودت گذشت معالجه نمایند و مجوسی گوید که اگر از بلغم لزج باشد قی بمزج بلغم و رطوبت لزج نمایند و اسهال بحب صبر و حب ایارج دهند و جوارش سفرجلی مسهل کنند بعده جوارش فلافلی و اطریفل کبیر و حب ممسک دهند و این دوا بدهند بگیرند بیخ اذخر یک جزو سنبل الطیب عود هندی هر واحد نیم جزو باریک سائیده دو درم با آب گرم بخورند و بیبه ممسک نافعست و از اطعمه آنچه بسبزی کوهی و کرویا و فلفل و دار چینی و خولنجان ساخته باشند استعمال نمایند ابن جمیع نوشته که هرگاه بسبب اخلاط غلیظ بارد در تجویف معده اشتها باطل شود باید که با شیای ملطفه مقطعه قی استعمال کنند بعده اسهال شکم بدانچه منقی این اخلاط باشد باید کرد و اگر اخلاط غلیظه در جرم معده غائص باشد باید که بخورانیدن ایارج فیقرا یا حب صبر تنقیه نمایند و بعد تنقیه کمونی و فلافلی و هلیله مربی و زنجبیل و شقاقل مربی بدهند ابن الیاس گوید که تنقیه معده بقی از تخم ترب مطبوخ یا آب گشت یا کنگر زد و در آب جوشانیده و اندک عسل در آن حل کرده باید کرد و بعد نقاهت معده گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم یا انیسون بخورند و یا جوارش عود یا عنبر یا سکنجبین سفرجلی عسلی استعمال نمایند و یا این سفوف نافع سوء مزاج معده بارد

وضعف آن بدهند وانخواه پودینهٔ نهری بادیان هر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب قرنفل هر واحد دو درم همه را باریک ساییده یکدرم بخورند ابن هبة الله گفته که اگر
خلط فاعل بطلان شهوت بلغمی باشد تنقیهٔ آن بحب صبر یا حب قوقایا نمایند وبعد خورانیدن اغذیه بالجمله شربت آب شبت وسکنجبین عسلی قی کنانند وبعد تنقیه بدان مصطکی
ورود وسکنجبین عسلی بدهند وجلنجبین وهلیله مربی بخورانند وشراب ریحانی بنوشانند وغذا نخود آب دهند وبعد تنقیه اقراص و قنابر و عصافیر بریان خورانند

علاج ضعف اشتها از اخلاط عفن

بعد تنقیه قی کنند بسکنجبین وآب گرم پس تلیین طبیعت بماء الفواکه ومطبوخ آن نمایند وبعد برای تقویت وتعطیر معده دواء المسک وجوارش عود وعنبر وتفوشات مسکه
ومعنبره استعمال نمایند واین معجون مرجان درین باب مجرب است ودر تقویت معدهٔ حاره ومنع عفونت عجیب کشنیز خشک صندل سفید گلسرخ تخم کاسنی هر واحد یکجزو
گل مختوم طباشیر بهمن سفید مرجان سرخ هر واحد نیم جزو مروارید ناسفته کهربا شمعی مصطکی هر واحد ربع جزو ادویه را کوفته بیخته وجواهر را دو روز کهرل کرده دو ثلث عسل قوام
بگلاب بسرشند شربت از درمی تا دو درم وازاغذیه مطبوخ مطجن با آب فواکه وحبوب حمیده مثل برنج تناول نمایند زیرا که برنج را درین خصوصیت ست آن بعد از
تعفن ست علاج ضعف اشتها از اخلاط خام غذا کمتر خورند وحرکت و ریاضت معتدل بتدبیر کنند ومقیئات ومسهلات بلغم بعمل آرند بعده جوارش عود
وکمونی وغیره بکار برند وانفع تدابیر تعریق در حمام ومالش بدن بعد از ترطیب ست اشیای محرک اشتها مثل پیاز وسیر وکبر وشلجم مخلل استعمال نمایند
علاج ضعف اشتها از کثرت سودا تنقیهٔ سودا نمایند بطریقیکه در علاج امراض معدهٔ سوداوی گذشت بعد از ان جوارش وکبابه و مقطعات
برای تقطیع مابقی استعمال نمایند پس اغذیهٔ حسن الکیموس خوشبو بکار برند ابو الحسن گوید که اگر بطلان اشتها بسبب اجتماع خلط سوداوی در معده باشد
علاجش قی از آب شبت مطبوخ بماء العسل نمایند اگر طافی باشد واگر غلیظ باشد بمطبوخ افتیمون اسهال کنند واز اغذیهٔ مولد سودا یا محرق خون احتراز
نمایند بجوزه مرغ مطبوخ بآبهای قابض مثل آب سماق یا آب انار یا انار دانه ویا جالی مثل زیرباج غذا سازند واز تعب منع کنند علاج
ضعف اشتها از قلت تحلل فضول جهت استرخای جلد وتفتیح مسام وتحلیل فضول وتخلخل بدن تعریق بحمام نمایند وریاضت کنند وبدن را بآرد
نخود وبورق بمالند ومطبوخ حشایش مفتحه ومرخیه بنشینند وبروغنهای گرم مفتح تدهین نمایند ودیگر مفتحات بعمل آرند همگی در تحلیل فضول بدن کوشند تا طبیعت
محتاج بدل ما یتحلل گردد وشربت جلاب اصل السوس وشکر سفید وغذا مزورهٔ آب نخود بمغز بادام یا مغز قرطم واستعمال این نطول نافع ست بابونه اکلیل الملک
تمام برگ غار شبت هر واحد یکساعت در آب جوشانیده بر بدن نطول کنند بعده بپارچهٔ درشت بدن را بمالند و بروغن سوسن خیری تمریخ بدن نمایند

علاج ضعف اشتها از قلت جذب طحال

ودر ازالهٔ ضعف جگر وتفتیح سدهٔ آن کوشند چنانچه در بحث امراض جگر مذکور گردد وانچه از سده بود تدارک آن سهل ست بخلاف آنکه از ضعف جگر باشد که با
قوت می انجامد وهرچون باشد تسهیل در علاج این رد اندار شد نارسیدن غذا باعضا باعث هلاکت ست ودر بیامر نوشته که علاج ضعف اشتها وهضم از
ضعف کبد وسدهٔ آن بجمیع انچه منفتح و مقوی کبد وتفتیح سدهٔ آن باشد مثل سکنجبین بزوری باید کرد و زنجبیل مربی وتریاق کبیر وشرو دلیطوس بسیار نافع ست
وریاضت وحمام سرد و قیء وهر صباح نوشیدن اندک شراب کنهٔ رقیق مجرب ست هندی ست تمر هندی مربی وکبر بسرکه ومیبه نافع ودر طعام دارچینی اندک نافع
علاج ضعف اشتها از انقطاع سودا انچه بر عظم طحال وسدهٔ آن بیاید بکار برند وانفع مفتحات درین سکنجبین بزوری ست هر صباح ده درم ازان
بآب گرم حل کرده بنوشند یا هر صبح سه مثقال کامخ بخورند یا کبر مخلل یا زیتون مخلل یا ترب مخلل یا شلجم مخلل تناول کنند وقی بمقطعات ملطفه در ازالهٔ این نوع
تاثیر عظیم دارد وکامخ کبر وکامخ انجدان انجیر وسیر در سرکه پرورده ونرد وبحاره چون تخم کرفس بادیان وتخم سداب نانخواه ممزوج کرده واگر از قی مانع نباشد در
طبیخ تخم ترب وشبت وجو جبر بوده با نمک وسکنجبین عسلی آمیخته نوشیده قی کنند وشیخ الرئیس میفرماید که علاجش علاج طحال ست وتقویت آن وتفتیح مسامات
طحال ومعده با دویه که آنرا حرکت بطرف طحال ست مثل افتیمون و بسفایج کبر و سکنجبین کبر مخلل بقول ایلاقی وجرجانی تفتیح سده باشیای تیز مثل
فلفل وثوم وکبر وبصل بسرکه وانواع کوامخ یعنی آبکامه ها وشلجم که آنرا بجز دل تیز کرده باشند وعلت درین بالطبع بود وایارج فیقرا بانک افتیمون

عارض میگردد و آنرا وحم گویند و یا در کیفیت اشتها و آنرا جوع گویند و اگر این مفرط باشد آنرا جوع کلبی و شهوت کلبیه نامند و اما نقصان پس آن نقصان شهوت سقوط یا
او بمنزله علتی که آنرا ابیموس نامند و اما وحم شهوت اطعمه ردی الکیفیت است و حدوث آن از خلط ردی الکیفیت باشد که در معده متمکن شود و انسان خواهش
اطعمه ترش یا شور یا قابض یا حریف کند و گاهی خواهش خوردن گل و آهک و انگشت و خزف و غیر آنها از اشیای ردی الکیفیت نماید بدانکه بعض این عارض میگردد
هنگام اجتماع فضول دم حیض که جنین غذا بدان میکند در معده النسا و جمعی گویند که این مرض اکثر حوامل را عارض میگردد و بعد از ان زنان غیر حامله را و بعد آن
اطفال را و پس از ان مردان را و در حوامل بیشتر از ان افتد که دران وقت خون حیض محتبس میگردد و بدن زنان ممتلی میشود و فضول آن بسوی معده میریزد و دران
جمع میشود و در ابتدای حمل تا ماه سوم اکثر عارض میگردد بهر آنکه درین مدت خون حیض برای غذای بچه نمیشود و اگر سائل گردد بدان خوف سقوط حمل باشد و بسبب
لزوم سیلان آن ترطیب رحم و ابتلال و استرخای و ضعف او از ضبط جنین بهم رسد ابتدای حمل که تعلق جنین برحم درین هنگام ضعیف میباشد پس اول حمل بحسب
السبب صغر جثه و ضعف حاجت بغذای کثیر نمیباشد و خون محتبس فاضل از حاجت میماند و فاسد میگردد و قدری از فضول آن بسوی معده میریزد و چون آن کثیر و
سیال است طبیعت در خواست میکند چیزی که آنرا خشک گرداند و همچنین تا ماه چهارم و دوام نماید و چون در ماه چهارم بچه محتاج بکثرت غذا میشود و اخلاط مجتمعه
کم میگردد و بعضی بقی می بر آید و بعضی نضج یافته بتحلیل میرود جهت تقلیل طعام و باقی ابتدای کودک که قوی تر و بزرگ شده بکار آید این شهوت زائل میگردد و باشد که بعد
ماه نیز بماند بسبب کثرت ماده ردی و زنان غیر حامله را بدین سبب عارض میگردد که اکثر طمث ایشان نیک بند شده او بسیار بلا ترتیب میبرند و خون ایشان
با خلاط ردی آمیخته باشد و کذلک حال اطفال میباشد و اما مردان کسانی را افتد که معده ایشان اخلاط ردی باشد و حامله پسر را نسبت بحامله دختر
کمتر و ضعیف تر باشد بهر آنکه پسر بسبب قوت حرارت او غذا بسیار میجذبد و قدری از فضول … نیز تحلیل میابد نسبت بدختر و بدان سبب حامله
پسر کمتری ماند و بسبب حدوث قی و غثیان و دوران سر زنان حامله را در ابتدای حمل نیز همین است اما اگر معده زن … از اخلاط فاسد پاک باشد و جنین
او قوی بود و تناول اطعمه کثیره بلا ترتیب اتفاق نیفتد بدان سبب و رایج آرزوی باطل پیدا نیاید و غثیان و قی و غیره عوارض رنج ندهد و بقول شیخ
شهوت فاسد حامله را وحم گویند و وحام نیز نامند و در لغت وحام شهوت حبلی ست تا آنکه در عرف اطبا اعم از انست کما مر و بهم او گوید که صاحب …
شهوت آنست که بسوی اشیای ترش و حریف باشد و … آنست که بسوی حاره یابس مثل گل و زگال و سفال بود و سبب این است که میلان شهوت
بسوی حاره یابس قی باشد که فضول شدید الرطوبت و مائیت باشد و این لاحالة شدید الارخا برای معده باشد و اکثر موجب لق جنین و اسقاط آن گردد خصوصا
که این شهوت اشد منافات برای امر طبیعی و معتاد است زیرا که بسیار مردم در حالت صحت خواهش حامض و مالح مینمایند و حاره یابس چنین نیست و هر چه
شیء بعید تر از معتاد باشد حال ردی تر بود و بالجمله سبب فساد اشتها اجتماع خلط ردی ست در معده و نفوذ او در خمل آن و خواهش طبیعت بچیزی که مفسد
آن ماده فاسده باشد یعنی اگر آن خلط ردی نافذ در خمل معده بارد باشد طبیعت بخوردن اشیای مجففه حاره بسیار مائل بود و بالعکس این مذهب اکثر
محققین ست چنانچه شیخ الرئیس میفرماید که چون جمع شود در معده خلط ردی مخالف معتاد و کیفیت طبیعت مشتاق بسوی مضاد او گردد و مضاد مخالف
معتاد و مخالف معتاد است چه منافیات الفت است و بالعکس تجربت عارض میشود برای قوی اشتهای گل و انگشت و آهک و دیگر اشیا ازین قبیل زیرا که این
اشیا کیفیت ناشفه یا مسقطه و مضاد کیفیت این خلط مخالف است و حل این کلام شیخ موقوف ست بعلم معنی مضاد و مخالف بدانکه حکما تخصیص کرده اند لفظ ضدین
را بآنکه هر دو شی مباینت بسیار و غایت خلاف باشد مثل سیاهی و سفیدی و حرارت و برودت و تعبیر نموده اند لفظ متخالفین بدانچه میان هر دو چیز مباینت اندک
باشد و درین غایت خلاف نیز طلب است مثل سرخی و سیاهی حرارت و یبوست و لهذا ایشان دو چیز که دران غایت تباین باشد متضادین گویند و آن دو چیز که تباین
دران اندک باشد متخالفین نامند و ازین معلوم شد که متخالفین عام تر از ضدین ست زیرا که هر دو چیز متضادین باشند متخالفین بوند و متخالف بلا سبب یکی از دو ضد
ضد آن نباشد زیرا که میان مخالف و یکی از دو ضد غایت خلاف نیست ورنه برای یکی دو ضد باشد و درینجا مراد شیخ بلفظ مخالف مضاد … …
کیفیت … دو شی که آن هر دو متضاد اند چون آن هر دو خارج از اعتدال اند طرفین باشند … آن هر دو از اعتدال … متخالفین باشند …

حار باشد دیگر بارد بود و آنکه چنین نباشد تباین دران هر دو در غایت نبود اگر آن هر دو معتدل باشند پس ظاهر ست که تباین دران هر دو درین صورت اندک باشد و
اما اگر یکی ازان هر دو مثلاً حار باشد و دیگر بارد پس درین حالت آن هر دو متباین باشند بهر آنکه در اجتماع حرارت و برودت در جسم واحد امتناع نیست پس درین صورت
متضادین بالضرور اطراف باشند و مختلفین چنین نباشند والا تباین دران بسیار بودی پس بالضرور اوساط یا اطراف باشند لیکن در جهات متقابله پس معنی عبارت
سطور چنین باشد که چون در معده خلط ردی مخالف معتاد یعنی خلط صالح مقبول طبیعت در کیفیت جمع شود درین صورت مشتاق گردد طبیعت مدبر بدن بسوی
تحصیل شفای این مرض یا بسوی افنای این خلط ردی یا بسوی شی مضاد این خلط ردی در کیفیت مثل طین و اطعمه ردیه بهر آنکه ازاله هر شی بضد آن می باشد
پس اشتیاق طبیعت باین اشیا برای دفع آن خلط مخالف باین ضد بود و مضاد یعنی مثل طین وغیره مخالف معتاد یعنی خلط ردی بالضرور در مخالف معتاد یعنی خلط
صالح باشد زیرا که مخالفت میان طین و امثال آن و میان خلط صالح بسبب بودن آن هر دو مختلف در ماهیت ست لیکن این مضاد یعنی طین و مانند
آن مضاد خلط صالح معتاد نیست والا شی واحد را که آن مضاد ست دو ضد باشد یعنی مخالف معتاد و معتاد و این خلاف آنست که نزد حکما قرار یافته که
شی واحد را ضد نمی باشد مگر ضد واحد و ایضاً بقول قرشی شی مضاد را مخالف یافته میشود و گاهی نه بضرورت آنکه لابد معتاد معتدل یا قریب از اعتدال
باشد مادام که انسان بقید حیات ست ممکن نیست که اخلاط او خارج از اعتدال با فراط باشند فلهذا ممکن نیست که در معده و نه در غیر آن از اعضا اخلاط
متضاد معتاد جمع شوند بلکه مخالف آن و از شان طبیعت ست اشتهای بدن بهر شی ردی و خارج از اعتدال و این بایراد ضد باشد چنانچه قانون علاج
ست و درین صورت جمع شود در معده خلط ردی مخالف معتاد در کیفیت پس بالضرور طبیعت مشتاق بسوی شی مضاد او باشد تا که شفا بدان حاصل شود
و این مضاد لابد ست که مباین معتاد باشد بضرورت آنکه معتاد غیر این خلط ست و ضرور ست که این مباینت اندک باشد والا مضاد برای معتاد می شد و
مذکور شد که معتاد را ضد نیست پس درینجا نیست بالضرور مخالف برای معتاد و باشد و ایضاً بقول علامه شی مضاد این خلط مخالف معتاد که فاعل این مرض ست و در
معده حاصل شده مضاد معتاد نباشد زیرا که اگر مضاد او بودی این مرض حادث نمیشد بهر آنکه ردی مع ضد خود فعل و در معده جمع میشود و اشتیاق بسوی ضد محال
ست پس آنچه مضاد او ست مثل زکال مضاد معتاد نباشد زیرا که معتاد در وسط واقع ست و اگر نسبت یکی از هر دو طرف میبود آنچه مذکور شد که هر ضد را ازان
دو ضد باشد لازم می آید پس غرض شیخ از بیان تضاد و تخالف میان معتاد و میان مخالف او مجتمع در معده و مضاد شی برای دفع او ست مراد از منافیات
اضداد ست یعنی اشیائیکه دران غایت خلاف باشد و آن اطراف ست نه مطلق منافیات ورنه درین مخالفات که گاهی اوساط میباشند داخل شوند و مراد
از اطراف اطراف متقابله است یعنی هر واحد از دو شی و طرف باشد قیاس بسوی دیگر پس میان هر دو تنافی ازین منافیات غایت بعد باشد نه مطلق اطراف
و کذلک عکس این یعنی اطراف منافیات ست پس همه اطراف متقابل اضداد باشند یعنی هر واحد از دو شی که به نسبت دیگر دو طرف واقع شود منافیات ست
حاصل آنکه نیست که میان این منافیین ای کیفیت خلط ردی مجتمع در معده و کیفیت اشیائیکه طبیعت مشتاق آن برای دفع او ست تضاد ست همچنین میان
کیفیت خلط صالح و میان هر واحد از طرفین مذکورین یعنی کیفیت طین وغیره و کیفیت خلط ردی تخالف ست و بقول گیلانی فائده ایراد این کلام تنبیهست
که طبیب بداند که طلب طبیعت شهوت ردیه را اگرچه هدایت برای طبیب بسوی سبیل مداوات ست که بسبب خلط مجتمع در معده نیست اشتمال کیفیات
این اشیا و طلب آن بمشاکلت او برای خلط مجتمع در معده نیست بلکه بسبب مخالفت و مضادت آنها برای آنست پس طبیعت هنگام صحت طلب چیز مشاکل
مزاج بدن و اعضا مینماید تا حفظ صحت بدان چیز نماید و هنگام مرض طلب چیز مضاد مزاج حاصل و ماده حاصله میکند تا دفع کند آنرا بدان چیز زیرا که طبیعت باذن خالق لها
مسخر این امر ست که طلب نماید در صحت آنچه مناسب مزاج بدن باشد و در مرض آنچه مخالف آن باشد و گاهی چنین شیا بدرجه رسیده و بطول تکرار تجارب گردیده
حکما در قاعده مشهوره یعنی حفظ صحت بمثل و معالجه مرض بضد کرده شود ازان اشیا ماخوذ اند پس تابع حقیقت فعل طبیب آنست که اقتدای طبیعت نماید و
بعضی گویند که شهوت ردیه از اجتماع اخلاط فاسد در معده از طلب طبیعت برای دفع اذیت از خود نمی باشد بلکه بسبب ست و طلب آن خلط بود
چیزی را که مشاکل او ست در کیفیت چنانچه طالب نماید ماده عفن که در معده جمع باشد را او خوش میدارد و این هنگامی ست که خلط فا

غالب بر طبیعت باشد و طالب طبع و بیت قوی آن نماید و آن مخالف طبیعت بود پس طلب خواهش آن مخالف خواهش طبیعت باشد و شهوت خارج از طبیعت
بسوی اشیای مشاکله آن شهوت یعنی آن خلط مخالف طبیعت باشد یا تند خواهش ماهی نمکسود و کسی که بر بدن او خلط حار یابس غالب باشد میل خواهش ماست کسی که در
بدن او خلط بارد رطب باشد و آنچه بر این استدلال نموده باینکه زنی را دبیله در معده بود و خواهش خوردن زرنیخ نمود و بعد از آن منع کردند دیگر دبیله او شق شد و منفجر گردید
از آن قی اخلاط شبیه بزرنیخ احمر و اصفر در رنگ و بو اخراج یافت و همچنین اصحاب سوء المزاج فاسد خواهش نوشیدن سرکه و اشیای ترش مینمایند و چون قی کنند خلط ترش
که کند گرداند دندان را خارج میگردد و طبری گفته کسی که اراده علاج موت شهوت نماید واجب است که نظر کند که آیا مریض خواهش یک شیء از اشیا یا سوای
جمیع اشیا مینماید یا نه پس اگر در خواست نوعی از ماکول و مشروب کند نظر بسوی طبیعت آن چیز و فعل او کند و بداند که فاعل این مرض خلط مشاکل قوت
آن چیز است که خواهش آن مینماید پس علاج باستفراغ آن خلط نماید که استفراغ و ازاله آن قوت نماید و این نقصان شهوت و کلال آنست مثال این شخص
اگر از جمیع ماکولات آرزو هیچ نکند و خواهش سوای او نکند و تغییر کند حاسه یا پس حریف لذاع ست پس اند که در بدن او خلطی ست که طبیعت او حار یابس
است و آن حریف لذاع ست پس استفراغ مثل این خلط بدانچه مقابل او در قوت و فعل باشد باید کرد و هم او نوشته که گاهی انسان را علت معروف بفساد شهوت
و نقصان آن حادث میشود و خواهش یک چیز یا دو چیز میکند چنانچه در وقتی خواهش ماهی شور و در وقتی دیگر ماست کند و این هر دو مختلف در قوت اند زیرا که
ماهی شور حار یابس ست و ماست بارد رطب و شهوت بهم معده و صحت آن میباشد و سبب این شهوت انصباب خلط بارد و حامض قابض از طحال بسوی فم معده
است و واجب بود که شهوت او منصرف میشد بسوی جمیع آنچه معتاد بدان در اوان صحت خاص او بود و چون شهوت او بسوی ماهی و ماست مائل گردید یقین
پندارند که در بدن او خلطی ست که کیفیت او حرارت و یبوست و در آن رطوبت است طلب ماهی شور بسبب آن خلط است و الفا در عضوی از اعضای او
خلط بارد ست پس بسبب آن شهوت ماست باشد و این هر دو خلط مختلف در قوت اند و بعید نیست که این هر دو در یک بدن باشند بلکه جائز ست که خلطی
اکثر از آن باشد و یک خلط در فم معده بود و دیگر در قعر آن که در وقتی بر فم معده طافی گردد و خلط دیگر در اوعیه دماغ باشد و بسوی فم معده ترشح نماید پس مختلف شود
شهوت او بسبب آن خلط چنانچه جالینوس ذکر کرده که فساد شهوت بسبب اخلاط فاسده مجتمعه در رحم و معده و سائر اعضا باشد و حکیم علی بن نفیس گفته که بعضی
متقدمین و جمعی از متاخرین گمان کرده اند که طلب معده مر این اشیا بسبب مشاکلت آنها با خلاط مجتمع در معده است و طریق دانستن این آن واجب ست که خلط
مجتمع در معده را کیفیات مثل کیفیات این اشیای مطلوب طبیعت ست و بسبب آن علاج باید کرد و این گمان باطل و مغفل طبیب هالک رضی ست بالجمله محققین
این رسالا مستحق نمی شمارند که شهوت ردی اند در خواست خلط فاسد بود و مشاکل خود را زیرا که شهوت و نفرت هر دو از افعال طبیعت اند نه از خلط فاسد لا نه
شان طبیعت ست اشتیاق بسوی شیء مضاد خلط فاسد غالب بدن اگرچه طبیعت در غایت ضعف باشد و شیخ الرئیس گفته که میل طبیعت بسوی شیء موافق
مزاج غریب غیر اصلی ست و خواهش کاذب چنانچه خواهش شخصی که در معده او خلط غلیظ بلغمی باشد و خواهش تناول ماست نماید و همچنین اشیای حامضه و اطعمه
غلیظه رطبه که از آن او را عطش بهم رسد عطش او کاذب ست نه صادق و الفا گویند که این شهوت از طلب خلط شیء مشاکل را نمیباشد چنانچه این بعضی
زعم کرده اند بلکه از طلب طبیعت ست چیزی را که مضاد او باشد از جهت تغیر و جلا و تقطیع و تحلیل و غیر آن الحاصل کسانیکه طلب خلط فاسد را سبب آرزوی فاسد
میدانند میان آنکه از طلب طبیعت ست یا از خواهش ماده چنان فرق میکنند که آنچه از طلب خلط بود مشاکل خود در آن صحت سائر اعضا محفوظ بود و لیکن استیلای
عرض بر طبیعت باشد که متغیر شود باستعمال این اشیای مخالف طبیعت و دوام ننمایند زیرا که در ماده منفسد و در نعمت طبیعت اند باد نمایند و آفات و ضعیفت
ظاهر گردد و آنچه از طلب طبیعت باشد بسرعت اذیت صحت اکثر اعضا سوای صحت معده با آن باقی بود بسبب قوت طبیعت و استیلای وی و هر آن صحت وجود
و عدم حدوث ضعف و عارضه دیگر یا وجود تناول اشیای ردی نشان قوت طبیعت ست و بر مقهوری ماده دلالت کند و عکس آن علامت غلبه ماده و دلالت
بر ضعف طبیعت ست و علاج بدانکه ادویه که درین مرض استعمال مینمایند بعضی از آن مستفرغ خلط فاعل علت نمی اند و بعضی مستفرغ باسهال مثل تهیه و بعضی مصلح
غیر مستفرغ و از مصلحات بعضی معتدل بکیفیت ماده فاعله مثل مخففات ست چون اشیای ملحه و بعضی معتدل مزاج معده مثل [illegible] مسخنه و بعضی مقوی معده

بخایند و از استخوان ماکیان و تدرو کنند که فلفل و نمک و سهل سوده بران پاشیده بریان نمایند و باید که در علاج اهمال ننمایند که اکثار اکل طین مزاج کل بدن فاسد میکنند
و دلالت میکند بران طعامی که عفن گردد و ازان حادث شود افساد مزاج معده بعده مؤدی باستسقا گردد اقول العبض مجوبین شیخ میفرماید واجب است
که تنقیه خلط موجب شهوت فاسد نمایند و از تدبیر مجرب آنست که ماهی شور و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند و بران آبیکه دران لوبیای سرخ و نمک و شبت و حرف و تخم جرجیر
جوشانیده باشند نیم گرم نوشیده قی کنند و گاهی دران طین مع جوز و زعفران سه درم داخل کرده میشود و دیگاه یکبار یا دو بار قی کنند بعد ازان معجون هلیله بجوز جندم
استعمال نمایند و از انچه درین باب نافع ست خائیدن زیره سیاه و نانخواه بر نهار و بعد طعام و خوردن سفوف آنهاست و یا قاقله صغار و کبار و
کبابه هر واحد یکدرم و مثل همه شکر هر روز بخورند و از ادویه مرکب حب جفت بلوط که شدید النفع ست مثل این دوا ست جفت بلوط هشت درم شبابند ده درم
حشیش غافت شش درم بیخ اذخر چهار درم مر دو درم همه را کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند هر روز ثلث رطل تا سه روز متواتر بنوشند و ایضا جفت بلوط ده
درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد پنجدرم خبث الحدید کوفته چند بار در سرکه تند تر کرده و هر بار تا به بریان نموده ده درم همه را با
هشت اوقیه شراب عفص و هشت اوقیه آب بجوشانند تا نصف بماند و بر نهار در هفت روز بدهند اما در علاج شهوت طین حب تنقیه خلط [illegible] بکنند
مثل آنکه بعد خوردن ماهی نمکسود در آب لوبیا و شبت و ترب قی نمایند و ایضا انچه قوی‌تر ازین باشد قریب آنست و اگر احتیاج باسهال نیز افتد بکار برند و ازینها
قبیل ست تنقیه بحب [illegible] بهرنگ کابلی و نمک نفطی که آن نافع ست خصوصا اگر در بیجا کرم شکم باشند بعد ازان ادویه که دران خبث الحدید هم داخل
باشند و غیر آن که در قرابادین مذکورست استعمال نمایند و باید که از مصطکی و زیره کرمانی و نانخواه علک سایه ختة بخایند و قاقلین هر واحد یکدرم و شکر طبرزد مثل
همه بر نهار بخورند و برای [illegible] بهنگام مرارت کثیر اندک اندک بنوشند و از انچه برای ایشان تجربه کرده شد این معجون ست هلیله بلیله آمله جوز جندم مصطکی قاقله
کبابه نانخواه زنجبیل و در عسل سرشته قبل طعام و بعد آن بقدر جوز بخورند و از تدبیر جید دران آنست که صاحب او برای قی کنانند و اصلاح مزاج معده او کنند
بعد ازان بگیرند طین جید و در آب حل کنند و دران ادویه [illegible] که طعم آنها ظاهر نباشد داخل کنند بعده دران نمک [illegible] بقدر ذائقه داخل نموده در آفتاب
خشک نمایند و مشتهی طین را لزوم تناول او کنانند که دران دوا از یک شربت یا یک نیم شربت زیاده نباشد پس آن نافع خواهد کرد جمیع چیزیکه خورده است
خصوصا اگر دران چیزی مهیج قی مثل کبریت و مانند آن باشد که از خوردن گل نفرت خواهد نمود و بعضی زعم کرده اند که نافع ترین چیزیکه مستعمل برای
دفع اشتهای طین پیدا کرده آنست که بر نهار بچه کبوتر بریان بخورند بعد طعام اندک اندک بتنقل کنند و بتنقل بنانخواه بسیار عجیب ست و همچنین بادام تلخ
بعضی ادعا کرده اند که اگر یک سکوره روغن کنجد بنوشند قطع شهوت ردیه نماید پس سزاوار ست که درینباب اعتماد بر تجربه نمایند نه بر قیاس و از انچه ایشان
میکنند قائم مقام طین باشد عوض او بخورند جوز جندم و بعض مملحات ست و اگرچه از سنگریزه باشد و نشاسته گندم و خصوصا مملح تجربه کرده شده و از
انچه برای ایشان مجربست بگیرند نبیذ عفص هشت اوقیه بجوشانند تا نصف رطل بماند و صاف نموده بر نهار یک هفته بنوشند و از انچه در نقل استعمال او واجب ست
پسته و مویز و شاه بلوط و کشمش ست و برای بعضی از ایشان تجربه کرده اند تناول زیرباج که دران ماهی کوچک بیازد و کرویا و زیت مغسول و افاویه مثل فلفل و
زنجبیل و سداب باشد و گویند که این برای آن شدید النفع ست مسیحی گوید که تحریک قی نمایند بعد خوردن ماهی شور یا تازه با آب مطبوخ لوبیای سرخ و شبت
بانمک [illegible] قدری ترب را درین آب یک رطل گرفته و سکنجبین اوقیه داخل کرده نیم گرم بنوشند و قی کنند و چون معده از تنقیه یابد این مطبوخ بنوشند
جفت بلوط سه درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم باقی اجزا و ترکیب این در قول شیخ گذشت و ملیسه کابلی پنجدرم درین نسخه زیاده است و طعام
زیرباج گوشت بره یکساله یا ماکیان فربه باشد و بعده شربت [illegible] و اللحم سلیط [illegible] ایا زیرباج [illegible] بعده این دوا استعمال نمایند [illegible] شش درم هلیله سیاه
بلیله آمله هر واحد یکدرم کوفته بیخته بعسل سرشته نهار با آب گرم که دران مصطکی و انیسون نیم کوفته جوشانیده باشند بخورند و ایام کثیر استعمال نمایند حتی که شهوت
ردیه زائل شود و علک [illegible] لوبیه آن در قول شیخ گذشت بخایند و آبی فرو برند و کذا سفوف [illegible] قاقلین مصطکی مثقال بنهار بخورند و آب نیم گرم بران نوشند و
کثرت اکل طین با فساد معده بوقوع در استسقا انجامد این مطبوخ بیاشامند جفت بلوط هشت درم باقی همانست که در قول شیخ مسطور شد ایلاقی و جرجانی گوید

بخورند که ازان در هر روز یکبار یا دو بار اجابت گردد و معده از رطوبات پاک گرداند و بعد این علاج این ضماد استعمال نمایند بگیرند صبر سقوطری و فلفل قصب الذریره هر واحد
یکدرم سنبل مصطکی هر واحد نیم درم مر دو درم نارمشک سه درم ناردین دو درم همه را سائیده بروغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر فم معده قبل از طعام ضماد نمایند
و هنگام تناول طعام ضماد جدا کنند و اندک طعام مذکور بخورند و چون طعام از معده منحدر گردد باز ضماد کنند و این ضماد بعد تنقیح طریق بسیاست که صحت تام می بخشد
و این علاج عام ست برای کسیکه شهوت او از سوء مزاج بارد مع ماده باطل گردد و خاص ست برای کسی که آنرا سوء مزاج بارد بغیر ماده باشد الا اگر بغیر ماده بود
احتیاج بزیاده استفراغ نیفتد و ضماد و دواء خفیفه مذکوره کفایت کند و چون شهوت عود نمود و قاروره رنگین شد سوء مزاج زائل گردد و درین هنگام واجب
ست که بسوی تدبیر منعش در اکل و شرب رجوع کنند و شراب قوی صرف مقدار متوسط و اشیای مولد رطوبات بیاشامند و چون خون را اصلاح باید و از ان کثرت و
فساد ظاهر نگردد فصد نکنند و اگر فساد در خون ظاهر شود در فصد کردن باکی نیست و اگر خون متعفن گردد فصد نشاید کرد و آنچه اصلاح خون نماید بخورند و بنوشند
مثل گوشت بچه مرغ و جدی و نیمبرشت و بیضه نیمبرشت و شراب رقیق متوسط در قوت و استفراغ بطریق ادرار بول و باسهال نیز باطریق ادرار بول آنست که این
مسفوف با سکنجبین بدهند تخم کرفس انیسون اسارون تخم بطیون هر واحد یکدرم تخم خیار تخم قثا تخم خربزه هر واحد بعد تقشیر دو درم تخم خرفه پنج درم همه را سائیده مثل جمیع
ترنجبین یا فانیذ اگر طبع لین باشد آمیزند و هر روز سه درم ازان با سه درم سکنجبین بدهند و سکنجبین معمول بسرکه عنصل بسیار است که در تقطیع رطوبات و تنقیه معده
و تقویت کبد و اصلاح طحال بجدی رسد که از بسیار او بیخی گرداند پس باید که طبیب ازان غافل نگردد و شک نیست که این تدبیر اعاده شهوت و اصلاح خون نماید و هم
اذکر باید که شهوات ردیه مثل شهوت گل و خاکستر و غیر آن اکثر کسی را حادث شود که در اغشیه معده یا در زنان در رحم ایشان اخلاط ردی جمع شود و این منقسم بدو نوع
میگردد یک نوع سریع الزوال ست و نوع دیگر عسر الزوال و علاج هر دو واحد ست و فرق در علاج هر دو نوع بقوت و ضعف و قلت و کثرت ست زیرا که علاج یکی
قوی تر و اکثر از دیگر است و یک نوع او آنست که در تجویف معده اخلاط ردی جمع شود و صاحب خواهش شی مشاکل این خلط کند پس اگر خلط ارضی باشد خواهش
گل بسیار نماید و اگر خلط مالح یا بس بود اشتهای اشیای مالحه دیا بسه مثل نمک سود و قدید کند و اگر شی مجتمع در معده محترق سوداوی باشد خواهش انگشت و خاکستر و
امثال آن کند و این شهوت بمشاکلت ست و اما شهوت اضداد اخلاط ردیه مجتمعه در معده بهر دفع اذیت آن شهوت صحیح ست و این نوع زنان را حادث
میشود چون در رحم و در تجویف معده ایشان اخلاط ردی جمع شوند و این علت اکثر حبالی را عارض میگردد زیرا که اخلاط ردیه که با دم حیض خارج میشد در ایشان
محتقن میشوند و نوع دوم آنست که این اخلاط در طبقات معده و طبقات رحم منتشر باشند و علاج نوع اول یعنی آنکه از اجتماع رطوبات ردیه در جوف معده باشد
آنست که مرطوبات و اطعمه ردیه عفنه و غلیظه پرهیز کنند و اقتصار بر الطف و اقل حتی الامکان از غذا مثل تیهو و بچه مرغ و کبک و تدرج و زرده بیضه نیمبرشت نماید
مادامیکه مریض را توقف یا تریدیا شد چون نقصان پذیرد و لحوم حملان و شراب کند اندک باک نیست و اول آنچه در علاج ایشان ابتدا بدان کنند حقنه های متوسط در حرارت نمایند
بعد ازان قی بمالح و ترب دو دفعه متواتر روز اول بدانچه مذکور شد و روز دوم با آب ترب جوشانیده و سکنجبین بنج وری اگر مزاج احتمال آن کند و سکنجبین سیاه فج اگر مزاج او
احتمال برودت نکند و اگر کفایت نکند اطریفل مقوی یا ایارج استعمال نمایند و اگر انهم اکتفا نکند این معجون معروف بقاطع شهوت ردیه بدهند قاقله صغار و کبار و جوز
و عود بلسان مصطکی و عود خام و خبث بلوط و خبث الحدید مدبر منقوع در سرکه مغسول بعد ازان مقلو بروغن بادام هر واحد یکدرم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه
داء و باهر زیاده کرده درین معجون نانخواه زیره کرمانی انیسون نمک نفطی کبابه هر واحد ازان مثل اجزای دوا یعنی هر واحد یکدرم در ترنجبین کابلی هلیله سیاه و کابلی
عاقرقرحا و مویز هر واحد یکدرم ثلث فزوده اند بسایند و در عسل کف گرفته بسرشند و قبل طعام با یک درم استعمال نمایند و نزد یک من سیل طعام به ست و اگر علیل
با استفراغ قوی محتاج باشد ازین معجون سه درم بانکی سقمونیا آمیزند گاهی مرتقی میشود از معده قدری بخارات ازین اخلاط کشود و انس حل استفراغ آن کنند و
حقنه بحب ایارج و حب قوقایا و استعمال این معجون مع پرهیز و استعمال قدرت این علت را البته زائل کند و علاج نوع ثانی یعنی آنکه از تشرب اخلاط ردیه طبقات
معده و رحم باشد آنست که بعد رعایت تنقیه در علاج آن بر علاج قسم اول تضمید معده و رحم با این ضماد افزایند صبر مر مصطکی و سنبل هر واحد یکدرم سعد قاقله صغار
هیل و عود و ثلث درم خبث الحدید که اهل بصره با این طور میگیرند حدید فولاد را در شراب بجوشانند تا اثر زنگ غلیظ گردد بعده صاف نموده بران اخلاط مذکوره اندازند و خوب حل کرده

بر معده طلا کنند و بران پارچه در شراب تر کرده بگذارند و این ضماد تنها درین علت نفع بلیغ دارد و در اسکندریه حمات بعض سواحل چون خشک کنند و سائیده اندک
بشراب بقدر قوت و سن علیل بدهند فی الفور در این شهوت ردیه قطع کند و شهوت طین نیز ببرد و جمیع آنچه در شهوات ردیه ذکر کردم آن علاج شهوت مفرط طین
ست و اما در زنان این شهوت در ابتدای حمل که آنرا توحم گویند و سببش اجتماع فضول کثیر در رحم و چون طفل بزرگ شود و محتاج بغذای کثیر گردد بسا ست که این شهوات
ردیه از ایشان زائل شود و عسر تر ازین در دفع آنست که طبقات معده و نیز رحم تشرب ماده کرده باشند و اگر گویند که چرا خلط ردی مجتمع در معده طلب شی
مشاکل خود میکند و واجب آن بود که طبیعت این شهوت را دفع می نمود جوابش آنست که اجتماع فضول وی سبب تکون مرض ست و دلیل که مرض در تکون
آن غالب بر طبیعت طالب طاعت قوای آن باشد و این شهوت خارج از طبیعت بود پس هرگاه مرض در تکون باشد آن خارج از طبیعت ست
بالاضطرار شهوت نیز خارج از طبیعت باشد و شهوات خارج از طبیعت آرزوی شی مشاکل مرض می نمایند و ظاهر ست که شهوات طبیعیه اشتهای اشیای
مضاده مرض میکنند و شفای آن می نمایند پس گفته شود که شهوات طبیعیه شهوت برای دفع اذیت ست و شهوات خارج از طبیعت را شهوات مشاکله
گویند برای این مثالی بیان می نمایم که ساکنان تحت قطب جنوب و آن اهل زنج و نوبه اند اشتهای شراب بسیار می کنند و ساکنان تحت قطب
شمال مثل ترک و روس نیز آرزوی شراب بسیار می نمایند و بسیار دو فریق در نهایت بعد از دیگر در طبع و بلد و مزاج و غیر آن ست پس شهوت زنج
بمشاکلت ست و شهوت ترک برای دفع اذیت و طلب شهوت صحت **مصنف اقتباس** می نویسد که در کودکان بهر منع تناول گل حیله
چنانچه کلوخهارا الفلفل و صبر در آب نیسان آلوده پیش نهادند از ندا اگر آنرا بخورند بها نوقت از تیزی و تلخی آن بگذارند و باز نخورند و تفقد نبات نخود و بادیان
و حلغوزه سازند و یا با نها اندک اندک گل آمیخته و بدهند پس آهستگی آنرا کم کنند تا به نخود و حلغوزه قرار گیرد پس تنقیه بمسهلات مناسبه نمایند و بسا باشد که در
بزرگان و کودکان از خوردن گل جگر و سپرز ورم پیدا کنند و آنرا البته ملین خارج توان یافت و سفیدی لبها و قلت اشتهای طعام بلکه سقوط آن و باریکی
گردن و بالیدگی شکم و ضعف قوت و خشکی لبها و زردی رنگ وجه بار آثار سده جگر هم پیدا باشند پس در تفتیح سده و تحلیل ورم سعی بلیغ نمایند مفتحات قوی مثل
عنب الثعلب و انیسون و خار خسک و قرطم با سکنجبین بزوری و ریوندی دهند و دیگر محللات و ملینات و مفتحات و مسهلات هم باید داد و در تفتیح سده و تحلیل ورم بدستوری
کوشند که در امراض جگر بیاید و زنی عادت خوردن خشت کهنه و گل کوزه پخته داشت و هر روز تا نیم آثار میخورد همچنان پانی را در [illegible] فرموده وقت پیچیده گفتم که هر قدر که
خواهند بخایند و پیوسته در دهن دارند و آب آنرا فرو برند و لیکن هر روز خوبانی را زیاده و خشت را کم کنند تا آنکه خوبانی تنها بماند و بجای گل کوزه طباشیر در گلاب و عرق
کیسو اصلاح کرده قرص ساخته خورانیدم و ماء الجبن بسفوف لاجورد علوی خان با شربت شاهتره مدبر نوشانیدم و غذا پلاو گوشت مرغ سلیمانی و کلیجه و روده
با شوربای مرغ مذکور و خائیدن استخوان آن مقرر داشتم و وقت شام لاجورد مغسول مصطکی سوده هر یک دو ماشه و جوارش جالینوس یک توله آمیخته با عرق اجوائن
مرکب عرق عود هر یک پنج توله شربت سیب [illegible] و هر یک دو توله خورانیدم در یکماه صحت یافت و دیگری کاغذ و پوست بیضه مرغ تا دو آثار می خورد
شربت افتیمون علوی خان با ماء الجبن تا دو ماه نوشانیدم و چقندر خام بوزن سه پاو و نبات یک نیم پاو در تمام روز خورانیدم و بالای آن [illegible] سه بار
سه ماشه نمک سلیمانی و غذا شوربا بنان خشکار دادم همین تدبیر به شد و زنی سنگ جراحت هر روز بقدر نیم آثار میخورد و ماء الجبن [illegible] آنرا
اندک سنگ جراحت و اجزای دانه تازه مقرر کردم و بالایش سفوف که تباهی آرزوی حوالی را نافع ست و در قول صاحب کامل گذشت
خورانیدم و شب حب مسهل بعرق بهار دادم تا چهل روز هر روز دو سه نوبت اجابت طبع مختلف الالوان میشد و باین تدبیر صحت

اشتداد جوع و شهوت کلبی

و آن فرط اشتهاست از حد طبیعی بنوعیکه انسان اکثر از عادت و فوق حاجت بخورد و چون مستند شود و هر چند طعام کثیر المقدار خورد [illegible]
حریص بر ماکولات بود و از غایت حرص طعام هرکسی که شریک طعام او باشد مکالبه و محاربه کند چنانچه خاصه سگان [illegible]
سببش برودت [illegible] ست که در فم معده [illegible] قبض [illegible] اشتهای طعام آورد [illegible]

بخایند مصنف شرح گوید که علاج مجمل آن تسخین فم معده بمعاجین و مضوغات و اضمده است و تنقیه معده اگر دران فضول بلغمی بسبب ضعف هضم لازم بود و دست است جمع شود و مفصل تناول اغذیه بطی الهضم مثل بیضه پخته و ماکیان فربه و بط فربه و جوزابات و هرایس و اسفیدباجات و خبیص و شیرج است و اگر غذا بسبب حرارت جمیع بدن در معده لبث نکند حفظ طبیعت نمایند تا تحلل نگردد و حلوای نشاسته و ثرید با دهان مثل روغن زرد و عصیده بلحم سمین و ابازیر و توابل مثل عود و دارچینی دهند و شراب انگور کوهی بنوشند و آب مطبوخ زیره کرمانی بیاشامند و اگر احتیاج استفراغ باشد قی و اسهال بایارجات نمایند

علاج شهوت کلبی از بلغم حامض

اول تنقیه آن نمایند بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و غیر آن که در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بعد ازان بهر تسخین معده تریاق کبیر و دوالمسک و سنجرنیا و بهر چه در قسم با استطور شد بدهند و شراب حلو وقت نهار خوردن نافع و همراه چیزهای چرب نفع بود بشرطیکه اسهال نباشد و طعام مرغ و کبک و دراج و تیهو بریان کرده و شوربا با زیره و کرویا و دارچینی دهند و اگر طبع نرم باشد معجون کندر باید داد صفت معجون نارمشک مستعمل بعد تنقیه نارمشک قرنفل و دارفلفل هر یک یک درم سنبل الطیب صعتر فارسی کندر هر واحد یک درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شیخ میفرماید که آنچه سببش بلغم حامض باشد واجب است که صاحبش تناول نماید آنچه دران صعتر و خردل و فلفل افتد و عسل و ثوم و بصل و جوز و لوز و سوبات شحوم مثل شحم ماکیان مانند آن بخورد و غرض ازین بعض تنها تسخین است و آن ادویه حاره مذکوره است و در بعض تنها تعدیل حموضت [illegible] است کسی که قوی و متحمل اسهال باشد اسهال بعد استعمال این ملطفات بایارج مقوی بدانچه تقویت او میکنند باید کرد بعد ازان راچون تلطیف بمثل سکنجبین و بیاز و اغذیه ملطفه سوبات دهند و اما صاحب [illegible] کامل گوید که اگر حدوث او از خلط بلغمی منقطع شود نوشانیدن آب گرم بعد تدبیر ملطفات کنند که آن غسل اخلاط الشان [illegible] باشد و دیگر نفع بلغم از معده مثل حب ایارج و حب فادیه و حب صبر ایارج محمر بعسل و مانند آن بدهند و اغذیه چرب مثل جوزابات و ثرید با سفیدباجات و دسمه معمول بتوابل حار خورانند و شراب صرف کهنه زرد سرخ نوشانند بهر آنکه شراب را در صحت این علت صفت قویست چنانچه بقراط گفته که شرب شراب شفای جوع میکند و این بهر آنست که تسخین فم معده و تلطیف بلغم مینماید مگر سزاوار است که از شراب قابض حذر کنند که قبض مزید شهوت است و اگر غذا از معده منحدر گردد و بران ثقل نیارد و هریسه لحوم غلیظه و دسم و بیضه نیم برشت و فالوده معمول بروغن زرد و شیرج کثیر و خبیص بدهند و از اشیای حامضه و قابضه اجتناب نمایند که آن هر دو مزید شهوت اند و اگر لینت شکم کثرت نماید جوارش سفرجلی ممسک و اطریفل و جوارش خوزی و حب مطبوخ بدهند محمود گوید که علاجش تنقیه معده است و هر صبح جلاب زیاد در نخود بیدو اصل السوس مقشر کوفته هر یک یک درم و گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود بمغز بادام و مغز قرطم مع فلفل و کرویا و نانخواه و دارچینی سازند و با تنکه دران شبت و تخم ترب و اصل السوس اندکی کنکر زده نمک و عسل جوشانیده باشند قی کنند و بعد تنظیف معده یعنی گلقند عسلی ده درم و بادیان سه درم و مصطکی یک درم منقع کنند و غذا در آخر آن روز نخودآب بمغز قرطم و لحوم ماکیان و فرخ دهند و اگر تنقیه نباید حب ایارج یا حب صبر تناول نمایند

علاج شهوت کلبی از سودا

فصد باسلیق یا اسلیم اند دست چپ نمایند اگر خون زیاده باشد و یا طحال و آرم بود و تنقیه سودا بدستوریکه در علاج امراض معده از سوء مزاج سوداوی گذشت بمطبوخ افتیمون و یا ماء الجبن و یا مطبوخ بسفایج تربدی علوی خان کنند و بعد ازان مقویات معده مثل اطریفل دهند و یا جوارش خوزی خصوصاً اگر با تبع مرطب باشد و آب گرم بر نهار بنوشند و شیره برگ گز بقدر دو تولہ با شربت افتیمون و یا شاهتره و گاوزبان پوست بیخ کبر برگ گز شب در عرق گاوزبان خیسانیده باشد با دربنجویه نوشیدن نیز برای جوع الکلب که از سودا بشرکت طحال باشد معمول است و اطعمه نرم و دسم مثل زردی بیضه نیمبرشت و جوزابه نان که در زیره لحم بره و ماکیان فربه و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر و روغن نشاسته و لوزینه و خبیص و کعک و در شوربای چرب و اگر طبیعت نرم نباشد شیر تازه و گوشت بزغاله [illegible] [illegible] اندکی خولنجان و دارچینی [illegible] [illegible] که خواهند بخورند

واگر شراب انگوری کهنه یا دی بیامیزند معده را گرم کند و حموضت سودا را باز دارد و فم معده را سخنه و محاجم ناری بر طحال گذارند و تکمید آن نمایند و اگر مسهل دوا سودا به
بر طحال وراغ دهند گیلانی گوید که از معالجات این فصد اسیلم الیسر ست بعده اسهال بطبیخ افتیمون بعد از آن تبدیل مزاج نگاهدارند والاصل که در آن افتیمون
و بادرنجبویه داخل باشد و معجون افتیمون و وضع محاجم بر طحال بغیر شرط و غذا زیرباجات حلو و مزعفر بلحوم خفیفه مثل لحوم جدی و حمل و جوزا است و چرب تخدانه
بط فربه و ماکیان فربه و بیضه نیم برشت و لوزینه و حلوا از بادام و شکر و نشاسته و تضمید معده به برگ بادرنجبویه و برگ سیاوشان کوفته بیخته بگلاب و ایضا
بشوربای آب نخود و شبت غذا سازند طبری گفته که علاج این نوع صعب تر از علاج نوع اول ست بهر آنکه این محتاج به تنقیه معده و تسخین معده و فم آن است
و از علاج این قی بشراب عسل و آب ترب و سکنجبین بدفعات ست بعد از آن گلاب گرم کرده دهند و این شربت بدهند بگیرند آب انار میخوش یک رطل و دو
سنگلین انداخته پودینه خشک سه درم زیره کرمانی دو دانگ مصطکی یکدرم عود چینی دو ثلث درم داخل کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بعد قی استعمال نمایند و نافع
از آن این شربت ست بگیرند آب به خوشبو میخوش یک رطل سرکه یک رطل و بیامیزند و این ادویه سنبل الطیب دو دانگ مصطکی یکدرم عود چینی ثلث درم
سعد قرنفل و انیسون بادیان هر واحد دو درم پوست بیخ کبر سه درم همه کوفته در پارچه صره بسته شب در آب و سرکه بخیسانند بعده بجوشانند تا بجوش آید بعد این
دو حصه کنند و در یک حصه مثل آن شهد خالص داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و در حصه دوم دوچندان شکر سفید داخل کرده بپزند تا مثل اول گردد و هر
ازین هر دو موافق مزاج باشد استعمال نمایند و چون قی ساکن گردد معده [illegible] شود و شهوت کلبی واقف بود در اول طعام او این بخورانند بگیرند الیه حمل مشوی
و بکوبند تا مثل مسکه گردد بعده با آن کبد حمل رطب مشوی مثل آن بکوبند تا آنکه هر دو یکذات شوند بعده مسکه تازه اندک آمیخته در ابتدای طعام بدهند بعد از آن
اطعمه غلیظه بخورانند و حفظ طبیعت و حذر از تخمه و سوء استمرا کنند و قلیل ست اینکه هر که را شهوت کلبی بود تخمه و سوء استمرا اسهال هم رسد لیکن چنانچه ذکر میکنیم که اگر
تخمه و سوء استمرا عارض شود واجب ست که تنقیه معده او نمایند بدانچه بهر تنقیه معده عقب سوء استمرا مذکور شد و تعطیر معده و تقویت او کنند و اگر طبیعت
منحل گردد این سفوف بدهند زیره کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده ده درم برگ پودینه خشک برگ سداب خشک برگ بادرنجبویه خشک هر واحد دو درم
بلوط بریان پنج درم حب الآس بوزن پنج درم خرنوب شامی و نبطی هر واحد هفت درم همه را بسایند و اگر مزاج او حار باشد درین بزرقطونای بریان بقدر
حاجت بیفزایند و از آنچه طبیعت او حبس نماید مثل جوارش سفرجل ممسک و جوارش خوزی و منداوليقون ست و آب و با هر شراب احمر قوی میگرفته و با عود و مصطکی
جوشانیده بنوشانند و حبس طبیعت می نمود و معده را بدانچه تسخین و تعطیر او نماید مثل مشک و مصطکی و گل سرخ در آب آس و آب نعناع ضماد کنند مادام که معده
خالی باشد و از آنچه اصحاب این علت را بخورانند شیر مطبوخ بمسکه و شکر ست و ایضا بادام تازه بخورانند در ابتدای طعام بعد از آن بدانچه تسخین فم معده باشد بدهند
و از مضرترین اشیای قابض و عفص و حامض ست و از نافع ترین چیزها برای ایشان اشیای چرب و اشیای غلیظه است و نشاید که شراب قوی که در ان قبض باشد
بمقدار معتدل از ایشان قطع نمایند صاحب حاوی و ترویج گوید که تنقیه معده از سودا بحب افتیمون یا مطبوخ آن نمایند و هر صبح جلاب از بادرنجبویه سه
درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره نخوداب بمغز قرطم نمایند و یا آب گرم و سکنجبین و تخم ترب و عسل و نمک قی نمایند و مطعومات دسم تناول نمایند
و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نافع ست و گاهی حجامت بر محل طحال آن نیز النفع میکنند و برنج با شیر و شکر و مسکه بخورند و در خوردن روغن الیه مبالغه
کنند و آنچه مبرودین را نافع اینست که لحم جدی و حمل فربه با نخود و شبت بپزند و مرا سازند بعده شوربا صاف نموده در آن بچه مرغ و ماکیان فربه بپزند
و دارچینی و خولنجان و عود خوشبو ساخته بنوشند و گاهی این شوربا بشراب می آمیزند و آن تسخین بدن می نماید

علاج شهوت کلبی از حرارت

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت استعمال نمایند و اغذیه قلیل الغذا و خیار و خربزه و
کدو و مانند آن دهند و از هوای حار اجتناب نمایند و از علاجات او شربت [illegible] سیب و به و سیب و غوره است و اجتناب از شراب [illegible] تضمید معده بگلاب و
صندل و گلاب تغذیه با غذیه مبرده بطی الهضم مثل قریص بلحم بقر و سکباج ماهی تازه و خوردن قثا و خیار و نوشیدن آب صادق البرد و بقول ایلاقی شربت ریباس یا
آب سرد کرده و نشستن در آن و شرب شیر در وغن [illegible] و آب کاهو و کشنیز و خرفه [illegible] اطبا کثرت جوع را که بسبب حرارت باشد نافع

روغن مرغابی وماکیان وشحم بقر نافع واز افراط تر طیب احتراز کنند تا عقب آن بولیموس عارض نگردد وبعضی متاخرین مینویسند که اگر این نوع از تپ عارض شود شربت لیمو ونیلوفر هر یک دو توله در گلاب وعرق بید ساده وکاسنی هر یک هفت توله نوشانند وباقی تدبیر مناسب از باب حمیات اخذ کنند ودر غم وسهر آنچه در بحث سهر گذشت بعمل آرند بعده خمیرهٔ مروارید داده دهند

علاج شهوت کلبی از ضعف ماسکه

بقول شیخ قوت ماسکهٔ بدن اگر چه در اکثر بسبب برودت ضعیف میشود لیکن آن هر قوت بسبب سوء مزاج ضعیف میگردد وبر قول کسی که ازین منکر ست التفات نباید کرد بلکه واجب ست که نوع سوء مزاج دریافت نمایند وبمقابلهٔ ضد آن علاج کنند واغلب آنست که با رطوبت بود وایشان را جوارش خوزی بسیار نفع بخشد واگر طبیعت بسیار نرم باشد وجلنجبین این دو اعلاج تو لیست واز علاجات این نوع جوارش سفرجل ممسک واطریفل ست وشیر لسنگریزه داغ کرده وتضمید معده بلادن وادخال مرهم سعام واقافیه ولحم مقلو ومتخذ بتوابل حار مثل ارجعنی وماننده آن

علاج شهوت کلبی از نوازل

تدبیرش منع نزله است بآنچه در بحث نزله گذشت واماله او بطرف بینی ضرورست وتنقیهٔ آن بحب ایارج وحب صبر تیکرو وکمونی نیز مفید ست وعند نرمی طبع جوارش خوزی سودمند غذا شوربای چرب مرغ فربه که در آن دارچینی وصعتر وزیره وفلفل انداخته باشند

علاج شهوت کلبی از دیدان

قتل واخراج آن نمایند بادویهٔ قاتل دیدان ومخرج آن مثل افسنتین وبرنگ کابلی وشیح وماننده آن که در بحث دیدان خواهد آمد وباغذیهٔ غلیظهٔ بارده ونان در آب سرد تر کرده وآنچه معاودت نباشد از لحم خروس وماکیان وماهی وخصیه بروغن زیت بسازند وفواکه قابض استعمال نمایند وصاحب شفاء الاسقام گوید که اگر از دیدان کبار باشد برای آن این نسخه مجربست واز ان جماعتی صحت یافته وحشیشه کیسون شعر وحسن قنبیل وحب النیل وترمس سای وریوند چینی وبرگ شفتالو هر واحد نیم درم متقل ارزق محموده هر واحد ربع درم کوفته بیخته در عسل آمیخته بر جوع شدید بعد تجرع شیر طبیخ بعده عرق گاو زبان شکنجبین

جوع بقری

که مسمی بیولیموس ست وآنرا شهوت بقری وجوع البقر نیز گویند وآن گرسنگی اعضا با سیری معده است پس اعضا بسیار گرسنه ومحتاج بغذا باشند لیکن معده متنفر کاره غذا بود وگرسنگی که عبارت از تقاضای معده ست مر غذا را هیچ ظاهر نشود ولهذا گفته اند که این مرض فی الحقیقت ضد جوع وشهوت کلبی ست وگاهی شهوت کلبی منتهی باین مرض میشود خصوصا در امزجهٔ حاره ودرین امر متمادی گردد تا آنکه بغشی انجامد واطلاق جوع بران نظر باقتضاء اعضاست وانمرض را بسبب شبیه این جوع ببقر در عظم مسمی بجوع البقر وبولیموس گشته زیرا که معنی بوس بیونانی جوع ست ومعنی بولی شی بسیار بزرگ گویا که مراد از ان گاوست پس شبیه جوع بدان در عظم باشد زیرا که گرسنگی واقتضاء اعضا درین مرض در غایت شدت وبزرگی میباشد یعنی گرسنگی ست که از نهایت بزرگی بگاو می ماند چنانچه اهل فارس اجسام بسیار بزرگ را بگاو تشبیه میدهند وبعضی حرف الفاظی میگویند که مسمی بدان بهترین کرده که بقر را اعتبار این علت بهم میرسد وگیلانی مینویسد که این مرض قلیل الاعتبار از سقوط شهوت ست بهر آنکه شهوت چون ساقط گردد ومعنی بران بگذرد بلا شبهه اعضا گرسنه شوند لیکن هرگاه عادت اطبا بذکر آن منفردا از ان جاری شده ما نیز باتباع قوم ذکر آن جدا نمودیم وفرق فیما بین هر دو آنست که چون بطلان شهوت با ضعف مفرط عارض شود آن گاهی از شدت احتیاج جمیع اعضا بسوی غذا باشد واین مسمی بجوع البقر وبولیموس ست وگاهی چنین نباشد وآن مسمی بذهاب شهوت وبطلان وضعف آنست وبقول شیخ در اکثر مقدمهٔ این مرض جوع کلبی میباشد وبعد از ان شهوت باطل میگردد وگاهی بعد آن عارض نمیشود بلکه بطلان شهوت ابتدا میکند وبسا ست که امر این مودی بغشی میگردد وبسبب قرب فم معده از قلب سرایت برد آن بدین انطفای حرارت غریزی بنابر عدم غذا ونقصان رطوبت غریزی بباعث فرط تحلل از حرارت عارضی وبقول ایلاقی درین علت اسهال بسیار شود وبدان سبب عروق خالی گردد وقوت برود وغشی بمریض افتد واین مرض بیشتر در زمستان شدید وکسانی را عارض شود که در سرمای سخت سفر کنند وسرما زده گردند ومعده آنها ببرد شدید اذیت یافته باشد خصوصا که قبل از ان گرسنگی کشیده یا تقلیل غذا ورزیده باشند بهر آنکه اثر برد خارجی در معده تهی قوی تر وسخت تر بود وبالجمله سبب مخصوص سوء مزاج قاتل قوت حس وقوت جذب ست واز اخلاط منشی فم معده ومحلل آن واخلاط فاسدی در لیف آن تحرک بسعی دفع وتنفر از جذب شیر حاد شود وبقول انطاکی سبب دایم این مرض آنست که اولا تناول چیزیکه اعضا را گرم کند ودر باطن غوص کند مثل فلفل وصبر واکثر با هم باشند اتفاق افتد بعده سم

واحلی مثل تناول اشیای بارد یا خارجی مثل مشی در برف واکثار غسل بآب سرد کثیف شوند گاهی این مرض از کثرت استفراغ اخلاط حاره واز انصباب بلغم
بر فم معده واز ضعف اشتها بسبب حرارت نیز افتد قرشی در بیان مرض نوشته که این مرض سه نوع ست اول حادث از سوء مزاج بارد عارض فم معده قاتل قوت
جاذبه مع نقصان غذا و حاجت اعضا بسوی آن دوم حادث از سوء مزاج بارد مع بلغم زجاجی تفه که بر معده ثقل آرد و مزاج آنرا فاسد کند و از غذا پیدا
نماید و قوت جاذبه را ضعیف گرداند و شهوت را ابطال نماید پس کراهت غذا عارض شود و از جهت غذا از بدن منقطع گردد و جوع اعضا و سقوط شهوت و غشی حادث
گردد سوم حادث از ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در جمیع بدن و بقول سمرقندی این نوع سوم همی بجوع مغشی ست و شیخ الرئیس این را علیحده بیان نموده
و برای او بابی مستقل وضع کرده و بعض متاخرین مثل آن قسم سوم حادث از خلط رقیق بلغمی یا صفراوی نوشته اند بالجمله سبب آن اگر مرض سوء مزاج بارد مفرط
در فم معده باشد قوت حس و قوت جاذبه را باطل کند و این ابطال در جمیع معده سرایت کند پس بسبب ابطال قوت حس فم معده از امتصاص عروق و از
لذع سودا و ضعف آن آگاه نگردد و شهوت طعام رو نماید و بسبب ابطال قوت جاذبه صاحب او را فرو بردن یک لقمه مشکل گردد و اشتیاق اعضا بسوی غذا
بحال خویش باشد بجز آنکه از درد او و طلب مواد است قوت جاذبه طبعی معده کالم شود و اگر بلغم غلیظ لزج باشد که فم معده را در پوشد طبیعت بدفع آن نوشد از جذب
غذا باز ماند و آنکه ماده بلغم ملتصق معده میان جرم او و میان سودای مدفوعه حائل شود بدان سبب از لذع سودا و اثر امتصاص عروق که از انتهای اعضا و احتیاج
خبر دار نگردد تا گرسنگی ظاهر شود و اگر اخلاط رقیق باشد که در جرم فم معده نافذ شود و در لیف آن منتشر گردد و مزاج آنرا فاسد کند طبیعت بدفع آن متحرک
گردد و جاذبه ضعیف شود و بسبب اشتغال طبیعت بدفع آن شهوت باطل گردد و الحاصل انسان این مرض ضعیف و سقوط قوت و لاغری بدن روز بروز و بطلان شهوت
طعام و عود غشی احیانا عند استحکام مرض ست و طریق تشخیص اسباب آنکه از این همانست که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت پس اگر علامات برودت
ساذج یافته شود و تشنگی نهان باشد و یا اگر آثار اخلاط بلغمی یا صفراوی مدرک گردد و لیفا فتور نبض و دقت و قصر و صلابت آن و احساس سردی در فم معده
هنگام اکل و شنی دست پران و در آخر مرض عند امتلای پر درد و مشور شدن حرارت غریزی از زوال برودت ست و تقدم فصد یا شرب مسهل سقمونیا دلیل کثرت
استفراغ اخلاط حاره بود و آرزوی ترشی و حاقی و غثیان و غذا الثقال ان انصباب بلغم بر فم معده باشد و وجود حرارت و سرعت نبض و تخالف او مع خفقان علامت
ضعف اشتها بسبب حرارت ست و لزوم غثیان و تهوع دال بر نفوذ مواد رقیق در جرم معده و انتشار آن در لیف اوست علاج در حالت غشی بپاشیدن
آب سرد یا گلاب سرد بر روی و دست و پا بفرمایند و بعده گرم کرده و در مزاج بارد بر چهره بو پاشیدن اشیای خوشبو و خوشبوهای گرم مثل مشک و عنبر شاه سفرم و ند و شراب ریحانی و
بیسوس و جوزه مرغ بریان و سیاه قریب مریض بریان کرده و طین و دخن بعود و در حار مزاج گلاب و خیار و ریحان و سیب و بستن دست و پا محکم و مالیدن آن نها بروا و روغن خیری و زنبق
و نرگس و سوسن کشیدن و برکندن موی سر خصوصا موی صدغ و ناصیه و فرو بردن سوزن در دست و پا و بهاوزدن شاخهای باریک و کشیدن گوش و نواختن
طبل برای انتباه طبیعت و تبخیر بند و بخور و عود و چوب دارالفلفل و کذا دواءالمسک و تضمید معده بمقویات مثل گل سرخ و مصطکی و سنبل الطیب و عود و مسک و دواءالمسک
و نعناع و آس و بیسوس بهر حیه در علاج غشی مذکور شد بعمل آرند و چون از غشی افاقه یابد و بهوش باز آید نان بشراب ریحانی یا گلاب و عرق بید مشک و عرق گاؤزبان
یا بشراب ممزوج بمفرحات مذکوره یا شربت سیب یا آب آن تر نموده بدهند تا از معده و امعا بسرعت طرف جگر نافذ گردد و یا دارالفلفل در حلق چکانند و اگر اندکی
بیسوس یا شراب ریحانی یا دارالفلفل بیاشامند قوی تر گردد و یا جلاب از شربت بادرنجبویه ۵ درم یا از گلقند عسلی ۵ درم با بلیسون ۳ درم بنوشانند و اگر خواهند مصطکی نیز
افزایند و باغذیه سریع الانهضام مثل شوربا از لحوم فاضله چون گوشت جوزه مرغ یا دراج یا تیهو یا کبک بنخود و زیره و دارچینی و عود غذا سازند و مثل قیمه
معمول از لحوم مذکوره و مانند آن یا ابازیر حاره و شراب ریحانی بدهند تا اعضا بدان قوت یابند و بعد از آن بهر تعدیل و اصلاح معده جوارشات حاره
مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و مانند آن و اطریفلات بکار برند و اضمده حاره از لادن و مسک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و مانند آن بروغن مصطکی
وانه که شراب سرشته گرم کرده بر معده استعمال نمایند و اگر سفل بیسوسن حاضر باشد بگیند او و خل کنند و تدبیر شهوت کلبی بارد و علاج مرض معده
بارد پردازند با جمله در مادی که از بلغم غلیظ یا رقیق بلغمی یا صفراوی باشد هنگام غشی تدابیر مفیقه مذکوره بکار برند و در حالت افاقه

حسب ماده تنقیهٔ معده بادویهٔ مناسبه کنند بعد ازان در تعدیل و تقویت معده کوشند مثلاً در بلغمی تنقیهٔ بلغم بقی و اسهال بعد نضج ماده نمایند بنحویکه در علاج
امراض معدهٔ بلغمی گذشت و بعده بتسخین معده توجه نمایند مثل علاج شهوت کلبی بلغمی باید کرد و گل سرخ و سنبل الطیب مصطکی عود سائیده در گلاب
آمیخته بر فم معده ضماد کنند و در صفراوی تنقیهٔ آن و تعدیل بادویهٔ مبرده بطوریکه در علاج امراض معدهٔ صفراوی گذشت باید کرد لیکن قوت مریض را در تنقیه ملحوظ دارند
اگر مساعدت نکند زنهار جرأت بدان ننمایند بلکه تعدیل و تقویت معده ملاک امر شناسند لهذا گفته اند که معالجهٔ اقسام مادی آن بغایت مشکل ست بآنکه معده تنقیه طلبد
و ضعف قوت مانع آن گردد چنانچه شارح اسباب می نویسد که تنقیه درین نوع بسیار دشوار ست بآنکه تنقیه بدون قی و اسهال ممکن نیست و سقوط قوت و شهوت و
غشی ازان منع میکند **انطاکی** گوید که در حال غشی بعد از افاقه آن بپاشیدن آب سرد و نحیره کنند و اکثر معطسات خوشبو مثل فلفل مع نسرین استعمال باید و بعد افاقه
کعک در شراب ریحانی و گلاب و آب ریباس و سیب و انار ممزوج بطاقات نعنع دهند و گاهی ازین شربت با آب لیمو قوام میسازند و تنبیه شهوت درین مرض
بخوشبو کردن لحم و دفع بوی ابادکش بسوی بینی مریض نمایند و گاهی از آبهای مذکوره یا بعض آن طعام میسازند و از مجربات نیست که سماق و لیمون و گشنیز
و عود و پوست ترنج ممزوج کنند و بر لحوم و غیر آن استعمال نمایند و انیکه تضمید معده بصندل و عود و سداب و عنبر کنند و گاهی درین اطراف می نهند و چهره با آب
خلاف و گلاب و آس می شویند **شیخ الرئیس** و غیر آن می نویسند که علاجش علاج سقوط شهوت ست و بالجمله بر دو قوت و اعانت آن تا ساقط نشود و تهییج
اشتها واجب ست که اغذیهٔ مشتهیه خوشبو چون گوشت بزغاله و بره و ماکیان بریان کرده و فواکه خوشبو مثل سیب و به و امرود و طیبات مشتهیه که در ان
تغنی باشند مثل غالیه و مشک و ند و عود و عنبر بویانند و اگر حرارت باشد کافور و گلاب و گل سرخ استشمام نمایند تا قوت مجتمع گردد و تحلیل نشود و نان در
شراب خوشبو تر کرده بخورانند و نبیذ ریحانی بنوشانند یا تجرع کنانند و خصوصاً اگر کافور در چهار عرق و عود یا مشک غیر آن آمیخته باشند و شراب سوسن نیز
نفع میکند چون سبب او حرارت نباشد و دست و پای بربندند و منع از خواب کنند و آنچه ایشان را نفع کند انیست که بگیرند کعک و رب سوسن یا در نفوحات
خوشبو مالیده بر معده ضماد کنند و خصوصاً در حال غشی و ایضاً تکمید بدان نمایند و بمراهم خوشبو مثل مرهم صندل و مرهم مورد و اسفرم و ایضاً استعمال اضمده ازادو
قلبیهٔ خوشبو بر معدهٔ ایشان نفع میکند و بخورات عنبری تبخیر کنند و بر مفاصل مقویات مثل گلاب و آب آس و سوسن و کافور و مشک و زعفران و عود و سنبل
و گل سرخ ضماد نمایند اگر عند حرکات تحلل کثیر بسبب ضعف مفاصل و تکلف آن در حرکت را القوت عارض شود و تدبیر در تسخین بدن ایشان کنند اگر
سبب برودت باشد و تبرید آن نمایند اگر سبب حرارت باشد و ظاهر ست که اگر با حرارت باشد استعمال مسخنات از خارج جائز نبود زیرا که اعضا راجع بر یادتی
تحلیل زیاده کند و اگر عفونت نباشد استعمال آن نمایند تا رطوبات را از معده جذب کند و اگر در معدهٔ ایشان خلط صفراوی یا رقیق باشد دو ملعقه سکنجبین
بیک مثقال ایارج فیقرا بدهند یا کمتر ازان اگر ضعیف باشد تا تنقیهٔ معده نماید و ایضاً در صفراوی اغذیهٔ بارده بالقوه و بالفعل مقوی فم معده مثل نان
در آب انار یا سیب یا مانند آن خرید کرده بخورانند و اگر برودت مفرط باشد تریاق و سنجرینیا و دحمرثا و معجون اصطمخیقون و جوارش بزوری بخورانند
مؤلف اقتباس گوید که در حالت غشی گلاب آب سرد بر روی و تمام بدن زنند و دیگر تدابیر معمول آرند و این لخلخه بویانند عطر عنبر و مشک هر یک
دو ماشه زعفران کبابه عود سنبل الطیب صندل سفید هر یک سه ماشه و ضماد مقوی معده و قلب چون گل سرخ و عود و سنبل الطیب و مشک را لکا هر یک
هر یک ده درم زعفران یکدرم بر معده ضماد نمایند تا بهوش آید و حکیم علوی خان در عشرهٔ کامله این ضماد را از مجربات قلمی فرموده اند اسطوخودوس دو درم زرنب
سعد گل بادرنجبویه هر واحد یک مثقال دال نخود یا ماش مقشر بشیر بز سوده سه توله جند بیدستر سه ماشه زرده بیضهٔ مرغ یک عدد عطر عنبر یک ماشه آمیخته
بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و هنگام افاقه ماء اللحم ساده بشراب ممزوج دهند و بعد حصول نضج مواد از افتیمون زرنب سنبل الطیب پنج کرنس هر یک
چهار ماشه بادرنجبویه حب النیل سفید هر یک شش ماشه اسطوخودوس دقیق بسفایج صعتر هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله
منضج دهند و بجای آب برای العسل اکتفا ورزند و پنج شش روز دو پاس دو وقت دهند تا بعد دفع نضج و قاروره ظاهر گردد پس تنقیهٔ بدن و معده
نمایند بحب اسطوخودوس و شربت لیمون مسهل و در مطبوخ مذکور سنای مکی یک توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه میفزایند

و باید که در تنقیہ بلا حفظ قوت مریض فرمایند چنان نشود که بافراط تنقیہ قوت زائل شود و آهنتا آرد و غذا وقت شام بدستور از شوربای مرغ و نخود اتصل کے گرم هند و صبح مصطکی باشد در جوارش فوا کہ آمیختہ ورق نقرہ یکعدد پیچیده با مطبوخ فنطوریون دقیق صعتر فارسی انیسون دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک شش ماشه بخورانند و همین مطبوخ مسہل چهار پنج روز او دهند تقویت و تعدیل معجون سنخ تنبیا جوارش بزوری جوارش فواکه با ماء اللحم دهند صفت حب سطوخودوس تکبیر نداسطوخودوس بسفایج شیر سوس آلمہ کاسنی سنبل بلیلہ سیاه هر یک پنج درم تخم حنظل یکنیم درم غاریقون سه درم بسفایج درونج عقربی عصاره افسنتین لاجورد مغسول مصطکی هر یک دو درم سقمونیا مشوی نیم درم ایارج فیقرا چهار درم کوفته بیختہ بروغن بادام شیرین چرب ساخته حبها بندند شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت شربت مسہل تربد سفید بوزیدان خطائی بدہن هر یک نیم تولہ در آب پودینہ سبز و کاسنی مروق هر یک سیر پاؤ بعسل قوام ساخته آمیختہ شربتی تا چهار تولہ دهند صفت جوارش فواکه آب سیب پودینہ و بہی انناس نارنگی انبول لیموں سنترہ و کاغذی هر دو گلاب و کیوڑہ و بید مشک هر یک چهار تولہ آب باران هفت چند همه بآتش ملائم بجوشانند که تلخی بنیارد و چهارم حصہ بماند شربت سیب قند سفید و عسل قوام ساخته این آمیزند و داخل سازند بیل جوز بوا بسباسہ خولنجان عود زنجبیل اسارون قرنفل دارچینی پوست ترنج پوست بیرون پستہ هر واحد یکدرم مروارید سفتہ دو درم عنبر اشہب مشک جند بید ستر هر یک نیم درم شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت ماء اللحم گوشت حلوان چهار آثار گوشت آهو چهار آثار سنگ خوارہ بیست و پنج قطعہ گنجشک خانگی یکصد عدد مرغ جوان چهار عدد اسارون دارچینی چوب چینی بهمنین گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک شش تولہ بادیان خطائی چای خطائی خولنجان عشبہ زرنب نباد شقاقل سنبل الطیب صعتر هر یک هفت تولہ قرنفل پنج تولہ بسباسہ جوز الطیب هر یک چهار تولہ شونیز پانزده تولہ قرطم بیست تولہ مویز منقی نیم آثار برگ نعناع سبز و ریحان و ترنج هر یک یک آثار آب نیشکر سیر آثار عنبر و مشک هم یک یکدرم چهار شیشہ عرق کشند شربتی از هفت تولہ تا نه تولہ و اگر این مرض از نزلہ عارض گردد آثار آن ظاهر باشد پس معالجہ نزلہ بعده جوارشات مقوی معدہ بکار برند و ضعف معدہ بمعالجہ آن بپردازند و این طبیخ چای درین باب خیلی مفید ست چای خطائی بادیان خطائی بادیان رومی هر یک چهار ماشه بادیان سمی نه ماشه الایچی کلان پنج عدد قرنفل گلاه دار پانزده عدد نیمکوفتہ گلاب و آب باران هر یک یکنیم پاؤ بآتش بجوشانند که سوم حصہ بسوزد ادویہ سر پوش نهاده بار محکم بستہ تا سہ گھڑی بر دیگدان گذارند پس نبات سه تولہ داخل کرده بنوشند و اگر در معدہ خلط صفراوی بلغم رقیق آمیختہ محدث بولیموس گردد ایارج فیقرا یک مثقال باد ولعقہ سکنجبین ساده آمیختہ بلیسانند و باید که تا دو سه روز تکرار نمایند و پیوستہ مریض را پیش مطبخ نشستہ دارند که از بوی طعام اشتها پدید آید و اگر با این علت ذیابیطس یا رو ضیق النفس یار باشد اگرچہ زوال آن معلوم لیکن این ماء اللحم فائدہ می بخشد گوشت حلوان نر چهار آثار کبوتر صحرائی پانزده عدد گنجشک یکصد عدد مرغ جوان پنج عدد اسطوخودوس دیان خطائی چای خطائی بسفایج درونج عقربی زرنباد شقاقل بهمنین پرسیاوشان بوزیدان فنطوریون دقیق عشبہ چوب چینی خولنجان سنبل الطیب صعتر سعد گاوزبان شقاقل اسارون هر یک شش تولہ زوفای خشک بادیان هر یک نه تولہ ربالسوس صمغ عربی هر یک پنج تولہ ابریشم خام نیم آثار بادرنجبویہ یاد آثار مویز منقی یک آثار آب نیشکر پنج آثار مشک عنبر جند بید ستر هر یک درم چهار بکشند شربت نه تولہ و چون استسقای لحمی با این عوارض عارض گردد مریض بمعدہ سبتلم ہلاک خواهد شد و گویند که استعمال عود و سماق و لیمو و کشنیز و پوست ترنج هر واحد درین مرض مجرب ست گیلانی و صاحب مغنی و زبده می نویسند کسی را که بر و رسیده باشد باید که چون غشی و ضعف محسوس شود معدہ او را بکماد مسخن تکمید کنند و شراب مسخن بنوشانند و دلک بدن نمایند و اما در حال افاقت تحریک شهوت طعام بشم روائح اغذیہ مثل خبز مبلول بشراب ریحانی یا شراب بلیموسن و روائح بچہ مرغ بریان یا مطبوخ آن کنند و نان مبلول بشراب یا آب سیب غذیہ سریع الهضم النفوذ خورانند تا که بسوی عضا نافذ شود و غذا بآنها رسانند و ابدان و مفاصل ایشان با دهان حاره متخذ از سنبل و زعفران و اشنہ مسح نمایند و جسم ایشان را مسح کنند با آب عش آسیب تا تحلل قوت منع کنند و اصلاح معدہ بجوارش کمونی یا تریاق بشراب کنند نمایند و ماء اللحم بشراب بنوشند و چون بر خوردن طعام قدرت یابند شوربا متخذ با بازیچہ و جوزه بریان بخورند و اعانت اصلاح سوء مزاج معدہ بضماد آن نمایند و همچنین ترطیب بدن با دویہ اغذیہ حاره و اشربہ حاره کنند و چون قوت عود کند احوال اصلاح بنید بر در استعمال ادویہ و اغذیہ حاره تقلیل نمایند تا که بدن بخروج مفرط نگراید و رطوبات اصلیہ تحلیل نشود بعد از آن تلافی او مشکل نگردد و چون استفراغ در نوع مادی این علت بضعف قوت مستصواب نیست که حفظ قوت بروائح اغذیہ مثل این سکباج نمایند بگیرند گوشت گوسالہ و بط لاغر سکباج بپزند و بسیر سداب کرفس

و پودینه و پوست ترنج و زعفران و سنبل الطیب اندک مشک متبول ساخته بوی آن رسانند و عند دفع غشی انتباه آن باصوات طبل و بوق و کشیدن موی‌ها و گوش
و غمز بر عضلات که میان ابهام و سبابه است و عنف و ابجاع و طلای معده و مفاصل و بلیسون و نهادن کعک محلول بمیسون بر معده باید کرد و چون افاقه حاصل شود
ماء اللحم بنوشانند بعده بگیرند بیضه مرغ کیفیت و آنرا با نخود درست و اندکی زیره بپزند و چون نیم پخت شود قدری زیت انفاق بران ریزند و بعود خام بکوفته و دارچینی
و خولنجان متبول ساخته بپزند تا تمام پخته شود و آب سیب اندک بمانند پس قدری آب کامه و آب لیمو یا آب سیب ترش یا آب به ترش بران ریخته با آتش نرم یک جوش
داده فرود آرند بعده سه انه قطع کرده بر سطران اندازند و بوی آن بمدوره رسانند و امر بچشیدن آن کنند و اگر خواهند شوربا و گوشت آن بدهند که این شهوت طعام
حرکت دهد و قوت را یاری دهد بعده چون تحمل باشد ایارج فیقرا بدهند و الا حجر یمانی و تریاق دوا و المسک و دواء الکرکم و دحمرثا یا فنداد یقون یا جوارش بزوری بخورانند

جوع الغشی

و آن قسمی از جوع است که صاحب آن بر گرسنگی صبر نتواند کرد و چون وقت جوع در طعام تاخیر شود غشی بران افتد و قوت آن ساقط شود و فرق درین مرض
و در بولیموس آنست که درین معده عاری از غذا باشد بخلاف بولیموس و سبب این ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی و ران و در جمیع بدن سبب آنکه بسبب
حرارت شدید اعضا لامحاله حرارت معده وقت گرسنگی اشتداد و شدید تحلیل ارواح از فم آن بسیار میشود و بنابر کثرت مشارکت میان قلب و فم معده قلب را نیز
ضرر آن میرسد و غشی عارض میگردد و چون فم معده مع ذلک ضعیف بود هنگام گرسنگی رطوبات ردیه بران انصباب نماید و دران وقت عروض غشی زیاده تر و شدید تر بود
و ایضا بسبب گرمی اعضا تحلیل و تقاضای غذا بیشتر میشود و معده بنابر ضعف خود از آن متصاعد و تکلیف می‌یابد و اذیت و تقاضا شدید میگردد و باعث غشی
میشود و این مرض گاهی عقب تخمه و تواتر و افتقار بدن بسوی غذا و ضعف جمیع قوی حادث میشود و چون گرسنگی شدت میکند مزاج قلب گرم میگردد و حرارت دران
مشتعل میشود و ازان غشی می افتد و بیشتر از سواری کشتی و سفر بسیار در دریا عارض میگردد و یا از عمل بکد و ریاضت و تاخیر غذا از وقت و بدفعات کثیر یا معتاد تناول
لحوم غلیظ صبح و شام باشد و غذای خود را با غذیه لطیفه مبدل گرداند یا یکدفعه خفیف بخورد و آن لحم رساند قلب اول از جهت انقطاع غذا ازان بجانب کبد
ادمیر سپس گرم گردد و صاحب او را غشی بهم رسد از بعض اعراضه آنست که چون صاحب او گرسنه شود غشی بران افتد و علامت این مرض تشنگی و کرب و لهیب و قبض و بلیت
و شدت گرسنگی و عروض غشی اگر وقت گرسنگی طعام حاضر نباشد و وجود دیگر علامات سوء مزاج حار معده که در تشخیص امراض معده مذکور شد علاج در حالت غشی تدبیر افاقه
غشی نمایند چنانچه در جوع بقری گذشت و وقت افاقه ازاله سبب کنند و شیره تخم خرفه و کشنیز در گلاب عرق کیوره بر آورده شربت انار و سکنجبین داخل کرده بنوشانند
و هر گاه گرسنه شوند همان وقت غذا خورند و غذا آن که در آب انار و سیب یا شربت فواکه یا آب میوه های سرد دیگر مثل لیمو و ترشی ترنج ترکرده باشند بخورند
و غذا بسیار دارند تا وقت گرسنگی دیر شود و یا سکنجبین ساده ده درم و گلاب پانزده درم یا شربت سیب یا حماض سه واحده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و غذا مزوره ترش
و اسفاناخیه حصرمیه یا تمر هندی هر کدام که باشد با مغز بادام یا گیرند آب غوره یا سیب یا به و دران نان ترید کرده بخورند و اگر قوت ضعیف بسیار باشد بجوزه مرغ و هند لبنا
سائر تدابیر که در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت باید کرد و منع از خواب بسیار و عدم تاخیر طعام و تناول طعام بارد بالفعل و القوة مقوی معده نمایند حار بالفعل
مرخی معده و مزید ضعف آن و موجب تشنگی و معین بر تحلیل روح و شهوت و قوت است بخلاف بارد بالفعل که آن ببرد و خنکی جمع و تشدید معده و بدان سبب تقویت آن نماید
و جمع حرارت غریزی از انتشار و تکثیف مسام و تقویت قوت و منع روح از تحلیل میکند و سائر آنچه در اوجاع معده حار گذشت بعمل آرند طبری گوید که
تخمه را که تخمه بسیار عارض گردد بدن و محتاج بغذا باشد غذا نباید از جهت قوت او ضعیف شود و صاحب این علت مضطر است با آنکه ابتدا نمایند در علاج به
بتقویت معده و تعدیل آن تا آنکه معده تقویت یابد و چون معده تقویت یافت و مزاج فم معده او باعتدال آید شهوت او بحال می آید تقویت نیابد ضعیف میگردد
قوای او بجهت آنکه ممکن نیست استیفای غذا و بدن محتاج بآن است و شهوت زیاده میگردد و بسا است که بدان جهت قلب گرم میشود و بخارات آن بسوی
دماغ مرتقی میگردد و پس عقب گرمی قلب جمع و التهاب در فم معده بهم میرسد و ازان غشی که معروف بالغشی جوعی است حادث میگردد و علاج او آنست که چون کسی
بدین حالت بهم رسد امر بمالیدن دست و پای او بملایمت بدستان نمایند و پارچه مبلول بر قلب و فم معده و مفاصل و بینی از زند و اندک شراب ریحانی کشنیز غوره سرد کرده

استعمال نمایند صاحب کامل گوید کسی را که عطش از سوء مزاج حار مفرد باشد سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و یا آب نارنج و میخوش یا شیرهٔ تخم خرفه و رب غوره یا رب سیب
و میخوش و رب ریباس یا رب آلو یا ماء القرع یا عصارهٔ خرفه دهند و این قرص صبح و شام استعمال نمایند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر واحد چهار درم
صمغ عربی کتیرا نشاسته طباشیر صندل سفید هر یک سه درم کافور از ربع درم تا نیم درم بقدر حاجت همه را سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و شربت از دو درم تا مثقال
و یا یک وقیه از اشربهٔ مذکوره با آب سرد آمیخته بدهند مصنف حاوی صغیر و ترویج گوید که اگر بسبب شدت حرارت معده یا یبوست آن باشد هر صبح سکنجبین ساده
و گلاب و عرق کاسنی هر واحد ده درم و یا آب انار ترش یا میخوش هر واحد سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا آب حصرم و یا شربت آن و یا شربت ریباس هر کدام
باشد ده درم و یا شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا آب تربز سه اوقیه و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند
و کذا شربت انار ترش و میخوش یا شربت غوره بشیرهٔ تخم خرفه و غذا مزورهٔ حصرم یا تمر هندی یا زرشک بمغز بادام و شکر و مزورهٔ کدو و خیار بدهند و بر فم معده نهند و این قرص
برای عطش حادث از حرارت معده و قلب نافع ست صندل سفید و سرخ مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد نیم درم تخم خرفه
پنج درم طباشیر دو درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بیک مثقال با سکنجبین یا شیرهٔ تخم خرفه بدهند و لطف سعتی گوید که اگر
عطش حادث از سوء مزاج حار مفرد باشد سکنجبین شکری و آب انار چاشنی دار و آب سیب ترش و آب آلو بخارا و آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم خیار و شربت
غوره و آب زرشک سکنجبین سفرجلی یا رب سفرجل بنوشانند و شرب ماء القرع با سکنجبین و اکل امرود و سیب و نهادن دستها و پایها در آب سرد و تبرید معده
بسماق و گلاب و غذا لحوم جدی بسرکه و آب حصرم نافع ایلاقی و جرجانی می نویسند که آنچه از حرارت معده و سائر اعضا باشد سکنجبین و آب انار و آب فواکه
ترش و آب سرد دهند و بعد شرب این شربه خواب نمایند تا برودت و رطوبت آنها بقعر بدن برسد و حکیم در قول صحیح گذشت که تسکین تشنگی ست در آن
عرق تشنگی بنشاند بگیرند خربزهٔ هندی و کدو تازه و مغز خیار و خیار بادرنگ همه را مثل گلاب تقطیر کنند و گلاب بادی بیامیزند و اندک کافور در آن حل کنند
و بوزن همه آب غوره یا آب [illegible] یا آب تمر هندی آمیزند و طباشیر انداخته بجای آب بدهند و اگر شراب خوار باشد عوض آب غوره و دیگر آبها شراب سفید رقیق
یا نان خشک چکانیده با آن آب کدو و آب خربزهٔ هندی بیامیزند و سرد کرده بجای آب دهند و بدانند که شراب ممزوج بمزاج تام ترطیب کند و مضرت آب باز دارد
و تشنگی بنشاند و خواب آورد و لیکن اگر تپ باشد شراب نشاید داد و اگر جلاب جام با شراب بیامیزند و سرد کنند ترطیب و تسکین عطش نماید و اگر تشنگی بسبب نشست
در هوای گرم یا قرب آتش و آفتاب باشد دست و پای او را در آب سرد نهند و روغن گل سرد کرده بر سر او نهند یا بریزند و قدید بنوشانند برودت و تمر هندی بر دهان
داشتن تشنگی بنشاند گیلانی می نویسد که از مسکنات عطش روغن گل بر آب بارد و بر شیرهٔ تخم خرفه انداخته نوشیدن ست و تضمید صدر بمبردات بگیرند تخم خرفه
و در آب حصرم شیره او سازند و با آب جو بیامیزند و بر برف سرد کرده و پارچهٔ کتان بدان آلوده بر معده نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند تا آنکه برودت محسوس
گردد و عطش ساکن شود و تبرید معده بگلاب نمایند و نهادن پاها در آب سرد مسکن تشنگی ست اگر تابستان باشد و کتیرا نیم جزو در سفیدی بیضه حل کرده و مغز
تخم خیار سوده آمیخته حبها ساخته در سایه خشک کنند و در دهان نگاه دارند و این شربت مسکن عطش از حرارت ست سماق یک اوقیه در یک رطل گلاب شب
خیسانیده صاف کنند و آب امرود رطل و نبات نیم رطل آمیخته بجوشانند تا بقوام آید و غذا اسفاناخیه و قرعیه با لحوم بره و مرغ و جدی و ماهی خرد دهند و آلو بخارا و سماق
در دهن گیرند و خربزه تسکین عطش کند مگر کسی که محرور بسیار باشد یا خربزه بغایت شیرین باشد انطاکی گوید که آنچه از حرارت معده باشد علاجش شستن دست
و پا با آب سرد و مصابرت بر عطش ست و اگر ساکن نشود آب بسرکه آمیزند و شیر تازه و ماء الشعیر و ماء القرع و آب خرفه و تمر هندی بنوشند بعضی گویند
که آشامیدن عصارهٔ به ترش و سیب ترش و خواب بران بهترین معین ست بر ترطیب اعماق بدن ست و خوبانی که اندکی ترشی داشته باشد در دهن داشتن و آب
او فرو بردن تسکین بلیغ نماید و بر خنا و دنا است که چون تشنگی افراط کند آب سیب و دوغ گاو بنوشانند و اگر از ان تسکین نیابد قرص کافور دهند و چون خوف
عطش در سفر باشد تخم خرفه بسرکه یا سکنجبین بخورند و تخم خرفه کوفته بسه بار در دوغ تسقیه نموده اندک از ان خوردن دافع عطش تا ایام ست و این قرص مطفی حرارت
و عطش و حمیات محرقه است مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد یک جزو تخم کاهو تخم خرفه هر واحد نیم جزو رب السوس ربع جزو در آب خرفه یا لعاب بزرقطونا

بار نجار و رک پنج درم مغز بادام مغز چلغوزه هر یک چهار درم کوفته بیخته با صمغ عربی سه درم ترنجبین هفت درم سرشته حبها سازند و هرگاه مریض خود را از نوشیدن آب منع
نه دارد و یا بخواب رود و یا روزه دارد و یا آب گرم بنوشد یا عرق بادیان فی الفور ازاله این نوع تشنگی نماید و اگر از سوداء باشد تنقیه بحب لاجورد و یا مانند آن کنند بعده
تبرید ست در دهن نگاه دارند و اغذیه مرطبه دهند و بقول سدید گازرونی آنچه از خلط غلیظ یا لزج باشد ماء العسل یا آب گرم و شکر یا جلاب با اصل السوس و انیسون و سکنجبین بسراه تدقیق و تقطیع
و نضج و تحلیل آن خلط بدهند و اگر خلط موجب عطش مالح باشد ماء الشعیر برای جلاء و تنقیه و غسل و تسکین لذع و لهیب دهند و این همه بعد تنقیه معده و اخراج آنچه
در انست بقی یا اسهال استعمال نمایند و خضر بن علی گفته که گاهی در خلط غلیظ لزج احتیاج بزنجبیل مربی افتد و سکنجبین و شربت لیمون بسیار نافع است و این نوع تشنگی
بعطش کاذب است و گویند که خوردن ثوم مسکن این عطش است و بقول ابن هبة الله در عطش حادث از بلغم مالح عفن بعد تنقیه معده بقی از آب گرم و سکنجبین یا گلقند بخورند
و غذای ملطف مثل زیرباج حلو بشکر و روغن بادام و گوشت دراج بریان و باکیان مشوی تناول نمایند و بقول صاحب حاوی و تدریج قی بآب ترب و سکنجبین ساده و آب
گرم یا آب اصل السوس کنند و چند بار معده را بقی پاک کنند و غذا زیرباج معمول از نخود و مغز بادام و شکر و سرکه دهند و بقراط گفته که نوم مفرط مسکن عطش کاذب خصوصا
در روز و بعد طعام است و بتجربه نفع او بلیغ حاصل شده و گویند که آب بادیان و انیسون و پوست ترنج و فندق و عصاره برگ بادرنجبویه و کاسنی صحرائی و صبر هر واحد مسکن
عطش بلغمی است طبری گوید که عطش حادث از اجتماع اخلاط ردیه در معده و بدن بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت نباشد لیکن بطریق فساد ظاهر شود و مانند شهوات
ردیه مثل شهوت گل و انگشت و خاکستر و مانند آن ظاهر میگردد و نوعیکه آنرا شهوات ردیه گویند و سبب آن اخلاط ردیه مجتمع در بدن و معده میباشد پس هر شهوت ازین
شهوات ردیه بحسب خلط مجتمع در معده و بدن بود چنانچه یکی خواهش گل کند بنابر آنکه خلط مجتمع ارضی فاسد باشد و دیگری درخواست خاکستر نماید زیرا که خلط مجتمع محترق
سوداوی بود و بحسب این قیاس شهوات باشد و چون این معنی صحیح گردید در شهوات ردیه همچنین در عطش ردی باشد و سبب او اجتماع خلط مالح در معده چنانکه صاحب
خواهش آب کند و بنوشد نه بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت لیکن بسبب آنکه خلط مجتمع در معده خواهش آن مینماید و یا خلط شدید الیبس یا حرارت فاسد باشد پس خواهش آب کند
تا این خلط را دفع سازد نه بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت و این عطش بشرب آب البته ساکن نشود و بصبر کردن بران تضعف تسکین یابد علاج این نوع عطش است
که در ابتدا امر کنند بقی از آب ترب جوشانیده و سکنجبین و آب شبت و عسل هر دو جوشانیده با اندک نمک پس اگر عطش ساکن نشود فصد باسلیق نمایند اگر قوت باشد و از لحم
پرهیز تام کنند و از غذا بر زیرباجات مزوره اقتصار ورزند و اگر عطش منقطع نگردد این دوا بنوشند مگر آنکه مزاج او گرم شود زیرا که اگر مزاج او گرم گردد لا بد است از
تبدیل مزاج و قطع حرارت او و علاج عطش تنها نمایند در حالی که آن تغیر مزاج بسوی حرارت باشد و چون مزاج او را تسکین و تبدیل نمایند بسوی ادویات عطش عود کنند و نسخه دوا
بذر کرفس انیسون زنجبیل قاقله صغار زیره کرمانی هر واحد نیم درم ایارج فیقرا دو ثلث درم پنج عود طینشا تخم کرفس هر واحد دو دانگ نمک نفطی یک نیم دانگ انگشت نفاطی مشوی
و انگشت گل سرخ اصل السوس هر واحد نیم درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد یک درم کوفته بیخته بشراب اصاف و آب برگ ترب سرشته حبهای خرد سازند شربت
درم بمقدار قوت دهند و باید که شربت ازین دوا بخورند بعد از ان لزوم استعمال اطریفل نمایند و از اشیای مالحه منع کنند و اگر کفایت نکند و عطش زائل نگردد نظر کنند اگر
رطوبت مالح از سر نزول نماید از ریاضت و عمل شاق منع نمایند اگر صناعت کاره باشد و حب صبر و حب ایارج دهند اگر قوت اطاعت کند و چون بدن تنقیه یافت
امر بشرب ماء الشعیر و خوردن اسفیدباجات بلحوم جدی یا ماهی تازه رضراضی نمایند و اگر معتدل مزاج او گرم شود امر بانتقال سوی اشیای مره نمایند که این عطش
باین تدابیر زائل گردد و هرگاه که این عطش مشایخ افراط کند و ترهل و تهیج و سفیدی براز و قلت هضم پیدا کند درین هنگام امر بتقلیل غذا و استعمال ریاضت
کنند و حفاظت جگر نمایند تا قوت محیله او ضعیف نگردد

علاج عطش از غذای غلیظ لزج

مقطعات و ملطفات بلغم مثل سکنجبین با آب نیمگرم بنوشند و تدبیر هضم و انحدار از معده و اصلاح آن نمایند و هرچه در علاج عطش کاذب گذشت بعمل آرند و از غذا
زیرباجات دهند و حکیم علی نوشته که از غرائب احوال اینست که در شبی از شبهای رمضان مرا اتفاق افطار بماهی تازه افتاد و عطش بمن غلبه کرد چندانکه
از آب بسیار نوشیدم و معده از امتلاء مزاحمت بحجاب آلات تنفس رسانید و از جهت صعوبت امر بر من خوف غالب گردید و هرگاه کراهت غلبه عطش از ماهی تازه

دو قدح عرق وادویه اشامیدیم و در آخر قدح ثانی نفرت از شرب آب یافتم بعد ازان در دو بول شروع گردید چندانکه عدد او از اقت زیاده بر ده بار در مدت یک نیم ساعت رسید و دو سه مرتبه مقدار کثیر سائل میشد پس صحت حاصل گردید باذن الله تعالی

علاج عطش از تناول لحم افعی و فرفیون

و امثال آن از ادویه سمیه باید که تا یک هفته شیر بز تازه نیم آثار روغن گاو چهار و نیم توله نبات پنج توله بدهند و غذا آش جو و یا اسفاناخ و خرفه و گوشت بچه بز و داخل کرده با نان سازند و وقت عصر آب کدو و یا خیارین توله شربت نیلوفر چهار توله قرص طباشیر کافوری ساشه بدهند و چون در بر کشند ماء الجبن نوشانند و مفرحات بارده بکار برند و باقی تدبیر از باب سموم گرفته بعمل آرند و این نوع بقول ابن سرابیون تا بوقت مرگ میباشد با جمله سائر مبردات و مرطبات استعمال نمایند و مفرحات بارد کافوری تناول کنند و شیر گاو و روغن بنفشه و ماء الشعیر با روغن بنفشه و ماء الخیار و ماء القرع و آب تربز و هر چه مرطب بود بنوشند و بخورند و روغن گاو و نیکو ترین دوا آن ست اکثار آن نماید طبری گوید که تناول لحوم افاعی عطش ست بغیر سببی که فرفیون عطش می آرد و تحلیل رطوبات حتی که اصلی از آن بنماید و اما در اسخان اعضا آن فعلی نیست زیرا که احراق اعضا و تنشیف آن میکند و اول درجات احراق و تنشیف اسخان ست لیکن میان سخونت فرق ست و این سخونت نار محرق ست اندک باشد یا بسیار و سخونت ثوم و فلفل سخونتی قریب بملائمت ست و در اسخان نار البته ملائمت نیست پس در اسخان فرفیون ملائمت نیست بلکه تنشیف و احراق ست نمی بینی در اطلیه دواء الثعلب که امر باختلاط اندک ازان در آب بسیار و طلای خفیف بدان میکنند و بسا ست که جلد را میسوزد پس با فنای رطوبت عطش می آرد و علاجش ترطیب ست چنانچه سابق مذکور شد و اما لحوم افاعی قائم مقام ادویه سمومیه ست که در بدن غوص میکنند و تعفن بسیار در مثل زرایج که در طول زمان اثر میکنند حتی که غوص می نماید از اجزای لطیفه او در اعضا و لحوم افاعی چون بر بدن وارد میشود اول قلب را گرم میگرداند بعده سائر اعضای اصلیه را بعد ازان این فعل بطبقه معده میکند و با عضا نسبت مینماید و آنرا فاسد میکند و تحلیل قوای او مینماید بعض اوائل ذکر کرده اند که در لحم او ملو... برودت ست مفرغ اخلاط رطوبیه مسخن اعضا ست و آنچه اول گفتیم اصح ست و علاج عطش او علاج مرکب از علاج سموم و تلطیفه حرارت ست و کسیکه را این عطش بهم رسد این نقوع بدهند و اینده ماء الشعیر و نسخه نقوع این ست تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه تخم کشوث برگ کاسنی صحرائی عسا لیج انگور تمر هندی آلو بخارا عناب جو مقشر کوفته زرشک منقی گل سرخ انار دانه مرشنیز خشک همه را یک یک کف جمع نموده و کوفتنی را کوفته در ظرفی کرده بران رائب البقر تازه انداخته یک شبانه روز بگذارند و روز دیگر ازان یک قدح نهار بنوشند و چون روز برآید قدح ماء الشعیر با سکنجبین بخورند و در هر سه روز تجدید ادویه و رائب کنند گاهی این قرص همراه آن سرد دهند تخم خرفه طباشیر صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد دو درم ترنجبین گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد دو درم مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هر واحد ده درم کافور ربع درم ریوند چینی یک نیم درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید پنج درم کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند هر قرص بوزن دو درم و هر روز یک قرص با پانزده درم سکنجبین لیسیت درم ماء الخیار ترش و یا ده درم ماء القرع مشوی مبرد بدهند و صفت استخراج این ادویه بسیار گفتیم و مریض را بدخول حمام امر کنند و دران جلوس را طول ندهند و هنگام خروج از حمام روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بجز روغن گل تمریخ نمایند باکی نیست بهر آنکه باوجود حفظ رطوبتی که بدن علیل استفاده آن از حمام نموده ردع ماده که حدت یافته میکنند و گاهی این شربت عوض آب دائم بر بنائد و سیر... می نوشانند آب سیب سنجوش و شیرین و آب انار شیرین و میخوش و آب به شیرین و ترش و آب امرود چینی برآرند و با نصف وزن آن گلاب خلط کرده جوش خفیف داده دو کوزه نبات انداخته بپزند تا آنکه بگداز بعده از آتش فرود آورده صاف کرده سرد کنند و اگر خواهند تنها و یا با سکنجبین بنوشند و ابو ماهر این شربت را بر قرص مسطور کرده میداد و گفته که این تنها صحت می بخشد و گاهی امر بفصد کرده میشود و چون ضرر لحم افاعی در همه بدن منتشر گردد مادام که شکایت بعضوی از اعضای رئیسه مثل قلب و دماغ باشد فصد نکنند و عجب نیست که در اول سموم مانند آن از ادویه سمومیه فصد باید کرد تا در جمیع بدن منتشر نگردد و هنگام انتشار آن باضطرار فصد کنند جالینوس حکایت کسی را که لحم افاعی میخورد امر نقی مدام میشود عقب هر طعام که بخورد و آن جماعتی را علاج بقی نموده و ابو ماهر سبب آن سوال کرد پس گفت که قی تنقیه بدن بطریق غوص و تقصد نافی میکنند و این بهر آنست که فربهی بدن بنماید و لحم و شحم می آمد زیرا که مجاری پاک میگردد و بدن غذا بسیار میکشد و اما بطریق طبیعت ...

وبقصد اول قی راو عطش متولد از لحوم افاعی منفعت نیست وهرگاه انسان تریاق کبیر تناول نماید او را عطش پیدا کند پس شک نیست که تولد عطش از سم افاعی
فرفیونست و در معالجه او همین طریق سلوک نماید علاج عطش از تناول برف دعدوث عطش از ان یا بسبب شدت برودت آن باشد که فم معده را اذیت بهم
رسانید پس حرارت بسوی آن متوجه گردد و عطش آرد و یا بسبب حداثت تکاثف و تقبض فم معده باشد پس طبیعت محتاج بسوی آب مائل بهر ازاله این تکاثف گردد و یا بسبب
حرارت ناری ولیس ارضی آن باشد بهر آنکه برف مرکب از اجزای دخانی ست پس بعد ورود آن بر بدن از حرارت بدن برودت عارضی آن زائل شود و منحو اصلی ظاهر
میگردد و بدین جهت عطش می آرد بالجمله سکنجبین بدهند و آب گرم جرعه جرعه بنوشند و زنجبیل مربی و آمله مربی و هلیله مربی و شربت لیمو و فی نافع ست و مسکن این عطش ست
علاج عطش از کثرت تحلل مسهل بیست جو و نان خشک در آب انار یا آب غوره تر نموده بخورند و تدهین بدن بروغن بنفشه و کدو و بادام و مانند آن بهر ترطیب
نمایند و اگر قبل از تدهین بحمام معتدل نشینند تا آنکه در جلد نرمی محسوس گردد و بعد از ان روغن بمالند ترطیب اتم و اسرع حاصل شود و باید که حمام آنقدر گرم نباشد
که عرق آرد چه درین مرض از آمدن عرق و هر چه محلل و مجفف از ادویه و امور بدنی و نفسانی بود احتراز از ان واجب ست و حصرمیات بر برف مثرکرده بنوشند
و ارد و هر چه در نوع عطش حار گذشت مفید باشد و گویند که نوشیدن آب کاسنی یا عرق آن بست درم با شکر ده درم و یا دوغ و یا آب سیب ترش مع شربت مفید
و غذا حصرمیه و زرشکیه و ماهیه سپی خورده آبها و مزوره ترنج بدهند هرگاه امن از سحج گردد و این بعد دو روز از تناول ادویه مسهله باشد و قبیح منفر باید که مستفرغ
صبر نماید بر عطشی که استفراغ مورث آن گردیده تا آنکه بهضم او قوی گردد طبری گوید عطش که عقب استفراغ بید آباشد هرگاه دوا حسب مزاج شارب کند
عمل تام نماید عطش البته حادث نشود بلکه عطش را زائل کند و مورث عطش گردد چون دوا فوق مزاج شارب فوق قوت آن باشد و یا فاسد گردد تا لیعث
و عمل اکثر نماید پس آن مورث عطش شود بسبب تحلیل و رطوبات اصلیه و انتقال اعضا بسوی رطوبت در استخوان اعضای اصلیه و گاهی مورث تپ مطبقه و دق میگردد
و چون دوا مورث عطش گردد علاجش انعاش بمطعوم و مشروب ست پس حصرمیات مبرده و نان اشربه و در آب سرد و زیرباجات سافج و لحم جدی مطبوخ تا شب
بطلع یا بقول رطبه مثل کاهو و اطراف کاسنی سرد کرده بخورند و شراب ابیض ممزوج بمزاج کثیر بنوشند و در حمام داخل شوند و در بیت معتدل تا دیر نشینند اگر عرق نیاید
و اگر عرق آرد و یرنباید نشست و بعد آن تمریخ بروغن بنفشه کنند و خواب در خانه معتدل الکیفیت و استنشاق روغن بنفشه و شربت ماء الشعیر و ترک جماع البته تا تسکین
عطش و کسی را که عطش شدید عقب شرب دوا بهم رسد باید که بعد آن دوا نخورد و اگر ضرورت داعی شرب آن باشد ادویه حاده از ان حذف کنند و بلطیف از ان
اقتصار نمایند چون تمر هندی و عناب و آلو بخارا و اصلح اوقات و اوفق آن اختیار کنند و هرگاه عمل مفرط کند عمل آن قطع کنند یا بقی و یا بدخول حمام و یا بتناول چیزی که
تبرید معده آن نماید مثل بزر قطونا و تخم خرفه و عطش عقب دوا چون سحج بیارد سلیم باشد و چون سحج و عطش آرد در ان خطر عظیم بود و در جمع کردن معالجه میان
علاج سحج و علاج عطش و جمع میان این هر دو صعوبت ست مگر آنکه طبیب ماهر باشد پس تدبیر باده کند در معالجه آن اهم را و حذر نماید از انچه واقع شود و از فساد

علاج عطش از برد مزاج معده

و قلت عطش مع حرارت مزاج معده این قسم را طبری در معالجات بقراطی نوشته و گفته که اما کثرت عطش مع برد معده بسبب عجیبیست و آن انیست که معده
بارد بر آب قادر نبود و بهضم کامل نکند پس آب غلیظ گردد و از معده نافذ نشود و زود بکبد نرسد و متخضخض گردد و در آن غلیظ شود و چون آب متخضخض و
غلیظ گردد و انچه از رطوبت که در معده است بدان مختلط شود و سرد گردد و تا تلطیف نیابد بسبب غلظت نفوذ نکند و جگر و سایر اعضا محتاج بسوی آب باقی ماند و عطش
واقع شود و علاج این اول استفراغ ست و تنقیه معده باین دوا صبر سقوطری مصطکی سنبل بادرنجبویه را سائیده و قیروطی بروغن بادرنجبویه یا روغن قسط ساخته اکثر ادویه
آمیزند و نظر کنند که برد معده عام و بجمیع معده است یا در فم یا در قعر آن پس هر موضع که باشد پارچه بر هیئت آن تراشیده و دوا بران طلا کرده بر موضع
نمایند و حفظ علیل از تغیر مزاج بدن او نمایند هرگاه متغیر شود و اولا بتسکین مزاج او مشغول شوند بعد از ان بسوی معالجه معده کنند و اما غذای این علیل پس نقل
کنند بسوی برد معده که آن مع رطوبت ست یا مع یبوست پس اگر برد مع رطوبت باشد تقلیل ماهی نا شفته و لحم حمل مشوی غذا سازند و نبیذ کهنه غیر ممزوج بنوشند
مگر آنکه خوف تغیر مزاج بدن باشد پس اندک ممزوج نمایند و شیرینی او العسل سازند و مقدار طعام بحسب قوت معده و ضعف آن باشد اگر برد مع یبوست باشد غذا

او شوربای اسفیدباجات لقمانه و امثال آن سازند و دران نخ کرات نبطی اندازند و از اطعمه آنچه حار رطب مولد خون جید بود و اجازت دهند شراب که میان کنند و نو باشد
ممزوج بیاشامند و از آن البته اکثار نمایند و تضمید معده او باین ضماد نمایند سمن سفید سه درم تودری بوزیدان مصطکی هر واحد دو ثلث درم برگ مسفرم صبر ربع
هر واحد نیم درم همه را سائیده بشراب کهنه آمیخته بدستور مذکور ضماد نمایند و بدانند که تضمید معده برای هر مرض که خواهند وقت خلو معده از غذا جایز است و با هنگام او نیز
هضم دانا چون در معده طعام یا شراب باشد تضمید اولی و الیه جایز نبود و از جید ترین اشیا برای کسیکه معده او بارد بود و عطش کثیر او را عارض گردد نیست که آب نهار
نخورد و ملک الشراب بیاشامند و کمتر ازان دو امر جمع ست یکی سرعت وصول آب بقرب جگر و عروق و سائر اعضا و دوم اسخان معده و چون معده سخونت باعتدال یابد
هضم جید گردد و ایضا از جید اشیا برای او و لک خفیف معده بدست در اوقات ریختن آب گرم بران ست و همه آنچه معطر و خوشبو باشد برای آن نیکوست و اما
قلت عطش مع حرارت معده آن نیز از سبب عجیبت و آن اینست که گاهی با وجود حرارت در معده رطوبت رقیق شیرین باشد و یا از سر بسوی معده بسبب حرارت
آن رطوبات بریزد و با طعام مختلط شود و بحرارت معده گرم گردد و ازان نافذ شود و با عضا برسد پس اعضا ازان سیراب گردند و بدین علت ست آنچه
دیاسقوریدوس ذکر نموده که ثوم مسکن عطش ست و بدان اراده کرده که آن مسکن عطش کسی ست که در معده او رطوبت باشد و یا نازل شود از سر او بحرارت
ثوم رطوبات بسوی معده و بسوی اعضا جاری گردد و اعضا سیراب شوند همچنین هرگاه معده حار بود و دران رطوبات باشد و یا از سر رطوبات نزول نماید بسبب حرارت
معده منجذب شود و بسوی آن گرم و لطیف گردد و در عروق نافذ شود و اعضا بدان سیراب شوند و بهمین جهت عطش قلت پذیرد با وجود حرارت معده و اما
ضماد او پس نظر کنند که حرارت در کدام موضع آنست آیا در فم یا در قعر آن پس تضمید موضع حار آن باضمده مسکن حرارت نمایند و ترکیب هند ضماد را از ادویه
مسکن حرارت مقوی معده و معطر مثل فوفل و زیره و قصب و آس و گل سرخ و آب سیب میخوش و آب عصی الراعی و حی العالم و مانند آن اما غذا پس نظر کنند بسوی
قوت معده و هضم و غذای موافق بحسب آن بدهند و اگر حرارت مع یبس باشد در رطوبات که نازل شود و جمع میگردد تر طیب آن نماید غذای و شوربای
حصرمیات سرد و زیرباجات سازند موافق ترین اغذیه مثل این علت زیرباجات معدله آنست و اگر حرارت مع رطوبت باشد و کم ستسکی این حرارت
مع رطوبت نباشد پس واجب ست غذای و لحم جدی یا لحوم حملان شیرخوار و بهترین اغذیه تیهو و بچه مرغ ست اما تیهو مرقع آن و اما بچه مرغ مشوی بایه
انتباه عطش که از برودت جگر باشد و هم آن و سده جگر یا سار بقا و سوء مزاج حار کلیه پس انفع از فقد علاج هر واحد در مقام آن مسطور گردد و کذلک
آنچه در فصل امراض دیگر از حمیات و اورام باشد در اکثر امر بزوال آن مرض زائل گردد و تدبیرش از علاج همان مرض اخذ کنند

اورام معده

و آن حار یا بارد بود و ماده ورم حار یا بجوهر حار باشد مثل خون و صفرا و یا بحرارت عارضی حار بود مثل بلغم چون بعفونت گرم شود و سودا چون باحتراق گرم گردد
و ماده ورم بارد بلغم یا سودا باشد و ورم دموی را فلغمونی و ورم صفراوی را حمره معدی و بقول شیخ الرئیس باشرا گویند و ورم بلغمی را ورم رخو و سودای را ورم صلب
نامند و بقول جرجانی ورم معده بیشتر دموی بود یا صفراوی و ورم صلب کمتر افتد لیکن گاه باشد که آماس دموی و صفراوی بآخر صلب گردد و ورم بلغمی نیز کمتر افتد
و بقول گیلانی معده منبت بلغم ست و امراض بلغمی اکثر دران عارض شود بخلاف خون و صفرا که عروض اورام آنها در ظهور قبل عروض اورام بلغمی دران نمی باشد
و از اسباب ورم معده اوجاع متطاوله است پس اگر وجع معده طول کند و از حسن تدبیر زائل نگردد بدانند که درینجا ورم ست و ایضا احساس وجع
همیشگی و وجود ثقل در معده و ظهور نتوء دران خصوصا اگر ورم در قدام باشد و مریض بر پشت بخوابد یا نحیف البدن باشد و عدم ظهور ورم و وجود اختلاج معده اگر ورم
بسوی خلف باشد دلیل ورم معده است و ایضا ورم معده در اکثر از تپ و درد خالی نباشد لیکن اگر حار بود تپ و درد بشدت باشد و اگر بارد بود بخفت باشد طریق تشخیص اقسام این
ورم باید دانست اگر تپ تیز و تشنگی غالب و رنگ چهره سرخ و زبان سرخ و درشت باشد ورم دموی بود و بعده از بطلان اشتها و کرب و التهاب معده و غثیان و قی و وجع
معده مع ضربان احیانا و وقوع قی الدم قبل از ورم یا بعد ازان و دیگر آثار غلبه دم نیز سوال کنند و اگر با وجود تیزی تپ و شدت تشنگی زردی رنگ چهره و زبان
و بول و براز و قی صفراوی باشد ورم صفراوی بود و بعد ازان تلخی دهان و التهاب شدید و حرقت قوی و وجع ناخس در معده و سقوط اشتها و دیگر علامات

مویز منقی بعرق کاسنی وگاوزبان وعنب الثعلب خیسانیده گلقند داخل کرده بدهند وایضا بهر رفع قبض نیز برای تحلیل ورم فلوس خیارشنبر یک توله گلقند دو توله در
آب عنب الثعلب وآب کاسنی سبز مروق هر یک پنج توله مالیده صاف نموده زعفران وسرخ گل بنفشه سوده پاشیده دادن در ورم حار معده معمول اساتذه
است واز قلت وزن مغز فلوس مقصود تحلیل است نه منظور اسهال تا چار تا پنج روز بدهند که ورم تحلیل شود وعوارض آن برطرف گردد وزعفران برای تحلیل فضل
بلکه جهت رفع قبض معمول است ودر ورم معده گلقند مسند(?) ورغن بادام نمیدهند واغذیه بارده مثل آش جو وکهچری مونگ دال خشکه واسفاناخ وکدو وخرفه
نورلی بدهند وضماد در ابتدای ورم رادعات مثل صندل گل سرخ سوت پوست کدو وتر در گلاب وآب عنب الثعلب سبز یا آب کشنیز سبز سائیده بر معده ضماد کنند ولعوق
بعد زمان تزیدار درجو خطمی زر ورد با گلاب وآب کاسنی ضماد سازند بعد ازان در زوال انتها محللات ومرخیات را زیاده کنند خطمی آرد جو زر ورد تخم برگ کتان
وحلبه وسنبل الطیب بابونه آن مثل بابونه وسعد وعود ومصطکی ضماد کنند وضماد مغز خیارشنبر بروغن گل نیز برای تحلیل ورم حار معمول است واگر حاجت تنقیه شود
بعد از نضج روز هشتم از مسهل صفرا تنقیه کنند وگاهی از گل نیلوفر چهار ماشه گل بنفشه عنب الثعلب تخم خیارین کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره
زرشک هر یک شش ماشه در آب گرم خیسانیده بدستور منضج داده روز مسهل اجزای مسهله افزوده تنقیه می نمایند وگاهی منضج با دویه مرخیه مثل تخم خطمی خبازی
وغیره نموده باز اجزای مسهل وهمین مرخیات داخل کرده مسهل بدهند بعده اگر تپ باقی ماند گاو استعمال کنند وبرای عارضه پرا اسهال حسب نقل دهند وایضا بعد زوال التهاب
وعند قریب منتها بر تنقیه آب کاسنی مغز خیارشنبر وشربت بنفشه وروغن بادام شیرین وکذا آب عنب الثعلب مغز خیارشنبر وشربت ورد وشربت
دینار خوب است وبعد از تنقیه روز نهم آب کاسنی سبز مروق وآب عنب الثعلب سبز مروق یا شربت بزوری یا شربت نیلوفر ونخاکشی دهند وایضا قرص گل با عرق
کاسنی وبارتنگ وشربت بزوری ونخاکشی بعد تنقیه دادن مفید است ودر مباحث است که اگر طبع قبض باشد حقنه لینه لعمل آرند تا ماده را باسفل جذب نماید
بعد ازان آب تمر هندی وآب آلو بیاشامند واگر طبیعت قابض نباشد آب سیب رب حصرم ورب انار ورب ریباس ورتیاشی ترنج بنوشند ویا
بست درم انار دانه ترش ویک درم مصطکی دریک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده یک درم عود ویک درم سک حل کرده بنوشند ودر شفاء الاسقام
مسطور است که شربت بیخ هند باد لیمو مفید است ودر تکمله مسطور است که در ورم گرم معده تخم کاسنی گل نیلوفر مکوه اصل السوس شاهنیده با گلقند دهند وصندل و
آب کاسنی وکشنیز تر وآرد جو وخطمی وحلبه وبزر کتان وسنبل الطیب وقصب الذریره وبابونه حسب اوقات ضماد سازند وبقول سرهندی تا ثالث روز بر ورم نکند و
از خوردن گوشت منع کنند که نکس می آرد واز فواکه منع کنند مگر از انار وسیب اقوال علمای سویدی از روس(?) غیر آن نقل کرده که ضماد آب عنب الثعلب سویق
زر ورد وکذا آب برگ خیو واطراف نرم انگور با سویق وکذا مفض(?) وکذا سفرجل بریان وشربت کافور وکذا شربت ریباس وشربت ضماد وازناب(?)
عصای الراعی وکذا اخولان نافع ورم حار معده است علی بشر لیف می نویسد که در ورم حار معده بعد فصد باسلیق آب کاسنی سبز وآب عنب الثعلب سبز هر یک شش
توله شب در ظرفی نگهداشته صبح آب زلال بگیرند ودر روز بیاشامند وبا گلقند دو توله بدهند وبعد از سه چهار روز فلوس خیارشنبر شش توله لعاب اسپغول وروغن بادام
افزوده دهند تا ماده اخراج یابد وصندل سفید با آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند واگر صفرا غالب باشد از گل بنفشه نیلوفر سپستان عنب الثعلب خطمی خبازی کاسنی
بیخ کاسنی زرشک آلو بخارا مویز منقی گاوزبان گلقند منضج داده از آبهای مذکور ومغز فلوس خیارشنبر مسهل دهند وترنجبین تمر هندی نیز داخل نمایند واز حضض
مکی عنب الثعلب گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه ضماد سازند بعض متاخرین نوشته اند که در ورم حار دموی وصفراوی اول فصد باسلیق کشایند ودر دموی
خون بسیار گیرند ودر صفراوی اندک واگر از فصد مالتی بود بحجامت باشد میان کتفین نهند واگر ورم بجانب خلف معده بود وبالای معده نیز حجامت کنند واگر اقدام
باشد بر موضع کتفین نیز وبعد اخراج خون برای تلطیف منع انصباب ماده آب انارین با نبات ویا ترنجبین بدهند ویا قرص طباشیر با آب حصرم ویا شربت بنفشه
ونیلوفر هر یک دو توله وعرق کاسنی وگلاب وعرق مکوه ونیلوفر هر یک پنج توله بنوشانند ویا شیره کاسنی وخیارین وزرشک هر یک نه ماشه تخم کاهو هفت
ماشه آلو بخارا هفت عدد عناب پنج عدد شربت نیلوفر چهار توله ویا شربت انارین ویا رب سیب به رگاه بدهند ودر ابتدا ادویه رادعه مثل قابض(?) صندل
سفید ومامیثا گل سرخ وحضض هر یک نه ماشه در آب بستان افروز ومکوه سبز ضماد کنند ویا سیب یک عدد وزیر آتش بریان کرده وتراشیده کدو وساق خرفه

و مکوه و کشنیز سبز هر یک سه توله بکار برند و غذا کم و لطیف و سرد و محلل مثل آش جو با شربت انار شیرین و یا بنفشه و یا نیلوفر تا چهار روز دهند و روز پنجم این دوا دهند آب کشنیز
و مکوه و کاسنی هر یک سه توله آب انار ترش یک نیم توله شربت سیب چهار توله و هر روز زیاده کنند تا هفت روز و ضماد آرد جو و عدس و خطمی زرد و گل بنفشه و برگ بارتنگ
و تراشه کدو و برگ مکوه هر یک یک نیم توله صندلین نه توله زعفران سه ماشه سرکه چهار توله سازند و غذا نخود آب ماش مسلم یا مقشر و یا کدو خرفه دهند تا روز هفتم و روز هشتم
ضماد را موقوف داشته خیار شنبر هفت توله ترنجبین نه توله شیرخشت پنج توله آلو بخارا ده عدد در مروق مکوه و کاسنی هر یک دو اوقیه گلاب سه اوقیه گلقند یک اوقیه
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق مکوه و گلاب و نیلوفر دهند و وقت شام نقولات را موقوف نموده بدال نخود آب ماش مقشر و بعد پنج [illegible]
کنند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک [illegible] ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله
و یا در عرق مذکور برآورده شربت بنفشه چهار توله اسبغول [illegible] ماشه یا شیره دهند و غذا بدستور و همین نمط تا دوازده روز دهند و روز سیزدهم تبرید
پانزدهم دهند و روز شانزدهم اگر حاجت سینه مطبوخ ملینه و شربت [illegible] در دیگر [illegible] یا ستانی [illegible] دهند و غذا شوربای مرغاله یا تیهو و روز هفدهم قرص
گل سه ماشه مروق کاسنی و بارتنگ هر یک پنج توله و شربت زوری بارد چهار توله تا بیست روز بنوشانند تا اثری از آن نماند و این هر نوع ورم و [illegible]
تحلیل [illegible] یا ببلاکت [illegible] سازند [illegible] بآنچه [illegible] که گویند بعد از زوال تپ ابتدا تا آخر انحطاط و الفضل [illegible] حیات و محللات [illegible]
استعمال کنند و اگر طبع قبض [illegible] مغز فلوس [illegible] آب کاسنی و یا در طبیخ عنب الثعلب و تخم کاسنی هر یک [illegible] ماشه [illegible] دو توله گل سرخ [illegible] صاف نموده مغز خیار
شش توله شیرخشت سه توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام [illegible] داخل کرده باید داد و مسیحی گفته که اگر در معده ورم حار پیدا شود باید که ابتدا الفصد نماید خصوصا اگر سن
و قوت و وقت اعانت کند بعده اشیای مبرده استعمال نمایند و با آن چیزی از قابضات خوشبو مخلوط سازند مثل آب عنب الثعلب گلاب و آب کاسنی و اگر شکم قبض
باشد با آن [illegible] خیار شنبر آمیزند و گاهی با آن آب بادیان و قدری قرص ورد مخلوط کنند و هر گاه حرارت قوی نباشد قدری مصطکی مخلوط نمایند و غذای ماش مقشر
و کدو و بقله یمانی و اسفاناخ و روغن بادام سازند و در هفته دوم ماش [illegible] و لبلاب [illegible] و سورت آب بجلاب آب انار شیرین و سکنجبین شکری [illegible] کنند و در اول
امر چون ملتهب باشد با ضمادهای بارده مثل عنب الثعلب بارتنگ و پوست کدو و آرد جو و اطراف خلاف و بنفشه خشک ضماد کنند و بعد هفت روز چون حرارت
ساکن گردد باین اشیا بابونه و اکلیل الملک و افسنتین و سنبل و بیخ خطمی و صندل سرخ و قرنفل و زعفران آمیزند و یا قیروطی [illegible] مصطکی و موم و روغن ناردین گاه
در این قیروطی رب حصرم خشک می اندازند ایضا در مقام دیگر می نویسد که اگر با وجع معده تپ و ورم حار ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند و بر موضع وجع
صندل سفید و سرخ و گل سرخ و آب بهی نهند و ماء الشعیر غذا سازند و گوشت و شیرینی و شراب ترک نمایند و آب انار چاشنی دار و رب فواکه بارده بنوشند
و چون بصورت ورم ساکن شود مغز خیار شنبر در آب کاسنی مروق مالیده بیاشامند و اگر ایام طول کشد و حرارت ساکن شود و ورم صلب باقی ماند تدبیرش در
علاج ورم سوداوی باید جست و صاحب خلاصه می نویسد که علاج ورم حار دموی و صفراوی اول فصد باسلیق است و اخراج خون بقدر حاجت و بحسب احتمال
قوت و سن و وقت حاضر و غیر آن و ماء الشعیر با آب انار میخوش بنوشانند و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر بدیه دهند و تنقیه معده و در ابتدا ضماد مرکب از گل سرخ
و صندل و گل ارمنی و رسوت و شیاف مامیثا با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب به نمایند و ایضا در بدو ورم معده بگیرند آب مورد و گلاب و آب به و آب خرفه
و آب حی العالم و آب سیب و موم و روغن گل گداخته داخل کرده در هاون خوب حل سازند و بران اندک کافور و صندل سفید انداخته بر معده و فم آن ضماد
کنند و در آن پارچه کتان آلوده بر موضع ورم نهند و ایضا هنگام تزید بارد جو و بنفشه خشک و صندل سفید و آب عنب الثعلب آب بارتنگ و پوست کدو
ضماد نمایند و غذا مزوره اسفیدباج با اسفاناخ یا خیاری یا قطف و مانند آن دهند مغز بادام سفید در آن مالیده و چون ماده ورم بنضج ابتدا کند احتیاج تحلیل
افتد با آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل سفید و گل سرخ برای حفظ قوت معده کوفته بیخته با [illegible] آب عنب الثعلب و آب کاکنج ضماد کنند و ماء الشعیر
با شربت بنفشه بنوشانند و آب عنب الثعلب و آب کاسنی مطبوخ مروق چهار اوقیه گرفته مغز خیار شنبر پنج درم در آن مالیده روغن بادام شیرین دو درم
چکانیده پنج روز تا هفت روز بدهند بعده نظر کنند اگر تپ حرارت نباشد با آب کاسنی و عنب الثعلب اندک آب بادیان و کرفس ممزوج نمایند با هم [illegible]

ادهن گل بضیر به بهند و از آب سبوس گندم بشکر و روغن بادام و یا مغز نان خشکار بروغن بادام حریره ساخته تغذیه فرمایند و اگر ورم تحلیل نشود و امر او به تقیح مودی
گردد علاج دبیله معده نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که بعد فصد با سلیق اگر المی از ان نباشد به وسیب بریان کرده و تراشه کدو و ساق خرفه و برگ او کوفته
بر معده ضماد کردن سود دارد و شربت انار ترش و شیرین در ب سیب و رب به بدهند و از غذا بر کشکاب و آب انار اقتصار نمایند و آب با شربت بنفشه و نیلوفر آمیخته بدهند
و بعد از چهار روز آب برگ بارتنگ و آب کاسنی و آب عنب الثعلب هر یک یک قیه با چهار درم فلوس خیار شنبر و اندکی زعفران بدهند و اگر این بها حاضر
نباشد هر چه از ان میسر گردد سه اوقیه آنرا باید گرفت و درین سه روز ضماد از آرد جو و صندل و تراشه کدو تر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران سازند تا
روز یازدهم از روز هشتم تا چهار روز آب عنب الثعلب آب کاسنی هر یک دو جزو و آب بادیان تر و آب کرفس هر واحد یک جزو از همه بمقدار چهل درم گرفته با چهار درم
فلوس خیار شنبر و دو دانگ زعفران باید داد و اگر بعد هفته روز هنوز حرارت قائم باشد دوای مذکور بدون آب بادیان و آب کرفس بدهند و اگر طبع نرم باشد
عوض خیار شنبر قرص طباشیر قابض باید داد و با هم ورم تا یکدرم قرص گل در رب سیب و رب آبی بدهند و ضماد از عنب الثعلب و کشنیز خشک یکدو اوقیه بنفشه دو اوقیه
و خطمی یک اوقیه و آرد جو و بابونه هر یک نیم اوقیه و اکلیل الملک اوقیه و اصل السوس یک نیم اوقیه و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل هر یک پنج استار و در نسخه دیگر
برگ خطمی دو اوقیه و زعفران نیم اوقیه و عوض عنب الثعلب و کشنیز سنبل ست بنفشه ساخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر معده وضع باید ساخت و بعد از چهارده روز که حرارت
ساکن شده باشد در کشکاب پنج بادیان و پنج کرفس هر یک سه درم باید پخت و با روغن بادام باید داد و بابونه دو اوقیه پنج خطمی دو اوقیه افسنتین دو قیه سنبل
پنجدرم اصل السوس قیه اکلیل الملک دو قیه بپزند و گداخته و قیه موم زرد با اوقیه روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن هر یک پنج وقیه و در بعضی نسخه شبت
عوض اکلیل الملک ست بپزند ضماد سازند و ضماد جالینوس در ورم معده معتدل اوست مطبوخ آن بابونه و برگ چقندر و نیلوفر و اسفاناخ و سلیخه و کدو باشد
بروغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد بنده و خیار شنبر بدهند و اگر تب ساکن باشد جوزه مرغ بماش مقشر و برگ چقندر و زعفران پخته روا باشد لیکن تا بیست روز
از ابتدای مرض نگذرد و تب ساکن نشود جوزه مرغ نشاید داد و هرگاه ماده رقیق تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ باشد با ضماد محلل که در علاج ورم بلغمی مذکور گردد بکار برند
و هرگاه در آنجه نشود و در هم کنند علاجش در دبیله مسطور شود حجندی گفته که علاج ورم دموی فصد باسلیق ست اگر ممکن باشد و تناول اشربه و اغذیه حامضه
مطفیه و بهتر آنست که در ابتدا ماء ورد سرد با روعات کنند و بگلاب صندل ضماد نمایند و آب انار میخوش بنوشند و غذا با اشعیر و ماش مقشر با دام و کدو تمر هندی
یا آب انار ترش یا بر بوب فواکه ترش دهند و بعد چهار روز تا روز هفتم آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا شیره خرفه یا آب آن یا هر دو چهل درم بیاشامند و روز
هشتم در آب کاسنی سه یا چهار اوقیه پنج درم مغز خیار شنبر مالیده باندکی زعفران که دران تحلیل بهم نفع ست بنوشند و بعد از روز چهارم ضماد آرد جو و صندل غیر
که در قول جرجانی گذشت مع آب بارتنگ عوض زعفران بکار برند و بعد از هشتم تا چهار دهم آب عنب الثعلب آب کاسنی یکدو جزو آب کرفس آب بادیان
یکدو جزو بقدر چهل درم با شکر بدهند و بعد از هفتم ضماد عنب الثعلب و کشنیز خشک که در قول مسطور مذکور شد نافع ست و اگر طبیعت قبض باشد روز دهم و یا
دوازدهم هفت درم مغز فلوس و اندک زعفران و یکدرم روغن بادام در آبهای مذکوره داخل کنند شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که در اورام اعضا
باطنه خصوصاً معده واجب ست که خالی نباشد دوا از ادویه مقوی بنابر حفظ مزاج روح که در انست و محللات آن از قابض بهر حفظ قوت معده کذا قال القرشی
بقول گیلانی ورم حار معده منجمله امراض قاتله شدیدست و لاسیما چون خراج و دبیله شود و منفجر گردد پس چون از شدت حرقت و التهاب گمان شود که
ورم میکند واجب ست که در ابتدا از رادع قوی استعمال نمایند و اگرچه دران مثل کافور داخل باشد و خوف از تبرید آن نباید کرد چه مرض بسیار هائل قتال
است و مرتیخ معده بمثل روغن سفرجل و عصیر آن بسفرجل و پوست کدو و برگ خرفه و آرد جو و مانند آن بلکه قوی تر از ان نمایند و در یک هفته علاج دو
کس ایشان را ورم معده از ماده حار بود با این و اشباع زیادت تبرید نمودم و در اندک مدت صحت حاصل شد و در علاج کسیکه رعایت مثل این احتیاط
نکرد و بیداور او بعد انفجار بهلاکت انجامید و حق انست که بر تبرید شدید بحیث مهون تامل و ضرورت جسارت نمایند و منع غذا و تلطیف تدبیر برای ایشان
نافع ست و نضد و اکثر اوقات یعنی در اوائل حدوث آن سوای او اخر آن لابد ست نه استعمال او در جمیع اوقات مرض و از اسهال عنیف وقی

اجتناب نمایند و از ادویه و اغذیه بلیغه مثل شعیر و ماش و قطف و کدو و اقتصار ورزند ولیکن ادویه بلیغه مثل خیارشنبر باید چه دران خوف استفراغ بسیار خیارشنبر نیست کزان
نافع ورم و مخفف ماده است وگاهی از ایارج و صبر بوزن یکدانگ تا نیم درم دران می آمیزند و بهتر آنست که خیارشنبر با آب کاسنی بیاشامند وگاهی از آن
افسنتین اندکی افزون میکنند که آن بقبض خود نافع ست لیکن جرات با دخال افسنتین هنگام سکون شدت حرارت ماده کنند و قومی درین مرض هلیله استعمال میکنند
و من ازان کراهت میکنم یعنی باستعمال آن اصلا راضی نیستم و بوجهی از وجوه اسهال بهلیله درین جائز نیست وگاهی ایشان سکنجبین سقمونیا می آشامند و من آنرا مکروه میدارم
چه سقمونیا اضر الاشیا بمعده و معاند و مضعف آنست و سکنجبین بسبب قوت تنفیذ آن مضرست و اگر از مثل این چاره نباشد صبر قدری و آنچه تربیب او باشد
بسکنجبین بدهند و اگر ترک او تا ممکن باشد افضل ست زیرا که صبر نیز ضارست از جهت جذب مواد بسوی معده و کذلک سکنجبین از جهت تنفیذ صبر بمعده او
مسهلات نافعه در ابتدا آنست که بگیرند آب عنب الثعلب آب کاسنی دو اوقیه و مغز خیارشنبر سه درم و از کدو و روغن بادام هر واحد دو درم و بیاشامند
و مداومت نمایند تا طبیعت باین دوا نماید اگر طبع قبض باشد و واجب ست که اقدام بر نوشیدن آب سرد و بسیار و خالص نکنند بلکه بصورت آن بجلاب یا رب فواکه
بشکنند و اگر وجع شدت کند سه درم تخم خیار با آب سرد یا با آب برف بنوشانند و نوشیدن آب شکر طبرزد خیلی سودمند ست و ایضا آب کاسنی صحرائی و ضمده معتدل
از بلیح و قسب و گلنار و لحیة التیس و افسنتین چون ضماد کنند منع ورم کند اگر در جمیع اجزای معده منبسط باشد و مادام که حرارت باقی باشد و اگرچه بعد هفتم روز بود
آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی موقوف نکنند و چون از هفت روز تجاوز کند قرص ورد تا نیم درم و قدری از عصارهٔ افسنتین و
مصطکی با آن آمیزند و ایضا بادیان و کرفس آمیزند و غذا تا هفتم روز ماش و قطف و سرمق و کدو بروغن بادام یا زیت انفاق دهند و شرب جلاب با آب بخار او
عصارهٔ کاسنی بستانی و بری و در آخر درم مصطکی و عصارهٔ افسنتین بدهند و بعد هفتم آنچه جالی و منضج اندک باشد مثل سلق و لبلاب با آن آمیزند و ایضا درین هنگام سکنجبین
بیاشامند و گاهی چند روز قبل از این آنرا می نوشانند و گاهی با آب خمیرهٔ بنفشه آنرا می آشامند اگر غثیان شدید موذی نباشد و این تدبیر تا روز چهارم باشد
و چون بسبب ساکن شود و ورم نرم گردد وقت تحلیل باشد و چون اندک انحطاط یابد در ضماد مثل مصطکی و افسنتین داخل کنند و شراب از سکنجبین نفیس قدری کم کرده
و گاه نوشیدن خیارشنبر در آب بادیان و کرفس و روغن بادام شیرین تا آخر کفایت میکنند و صواب آنست که چون وقت علاج ارخا و تحلیل برسد از الهام
بر صرف مرخیات و محللات اقدام ننمایند بلکه ادویه مرخیه را با قابضه مخلوط سازند بهر آنکه در اقتصار بر مرخیات خطر عظیم ست و در اکثر صاحب او را هلاک
میگرداند خواه ادویه مشروبه باشد یا موضوعه بر معده از خارج و معده درین امر اولی از کبد ست و اگرچه کبد اشرف از آنست بهر آنکه معده حساس ست پس
رعایت این احتیاط در استعمال مرخیات واجب ست و قوابض صالح برای ایشان آنچه که دران عطریت باشد مثل مصطکی و گل سرخ ست و ایضا ناردین و سنبل
و گلنار و اطراف اشجار و از ادهان مثل روغن به و مصطکی و ناردین و سیب و زیت انفاق ست بلکه واجب ست که در تابستان و در ابتدا در مراهم و روغن گل
و زیت انفاق و روغن سفرجل و روغن سیب و در زمستان یا در زمان تحلیل روغن ناردین و شبت و بابونه و سوسن استعمال نمایند و در روغن مصطکی بیاشد
این دوا آنست صفت ضمادهٔ جیده در ابتدا و تزید و انتها ضماد نافع درین وقت و قبل آن بگیرند آرد جو و فوفل گل نیلوفر هر واحد اوقیه گل سرخ یک نیم اوقیه
زعفران نیم اوقیه بنفشه پانزده درم کتیرا پنج درم خطمی بابونه هر واحد ده درم صندل پانزده درم مصطکی اقاقیا گلنار هر واحد پنج درم موم و روغن گل بقدر یکه
جمع کند ازان اضمدهٔ جیده در ابتدای ورم اصل السوس و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه است و واجب نیست که با وجود اسهال شدید ضماد نمایند
بادویه مرخیه بلکه اول تبدیل تشکم کنند بعده ضماد استعمال نمایند و اما تضمید بقوابض وقت حاجت بمنع عند اسهال و ضعف قوت استعمال باید کرد و از اضمدهٔ
جیده در وقت منتهی تا انحطاط آنست که آنچه گرفته شود و اشیاء فقاح اذخر بابونه اکلیل الملک افسنتین وج سنبل الطیب بیخ خطمی صندل فوفل زعفران حب الغار
و با انتها [illegible] و در ابتدا زیاده کنند محللات در آخر و از اضمدهٔ جیده در انضاج ورم حار و باشد اگر اراده تحلیل آن باشد آنست که بگیرند اطراف گل سرخ
و [illegible] اطراف حی العالم و پوست ترنج و مصطکی و کندر هر واحد یک نیم جزو و سفرجل و لب [illegible] زعفران و صبر و مر هر واحد یک جزو و موم و روغن [illegible]
[illegible] ده جزو و چون بسبب حدوث اورام اوجاع کند باشد که ازان او معالجه بلطفات بود بسبب بوش حادث از مواد غلیظ بارد [illegible]

پس هرگاه این علاج سودی نبخشد و ورم گردد واجبست که علاجات ازان قطع کنند بهر آنکه ملطفات اکثر حار میباشند و استعمال آنها در ابتدای ورم جائز نیست و اقتصار بر
مسکنات او چون علاج مثل تخم بطاطا و کیان نمایند و چون ورم کهنه شود و ترش سنبل بخورانند و ضماد مقل مع حب البیان که در قرابادین مذکور است بعمل آرند و از انجمله
قیروطی میکنند این است قیروطی بروغن بلسان و صبر و موم سفید است و واجبست که قیروطی بالدرس مذکور در علاج ضعف معده استعمال کنند و ضماد اکلیل الملک
بسیار نافع است و ازین نوع است بابونه و گلنار و بنفشه و اکلیل الملک و خطمی که ازان ضماد نمایند و تکمید کنند و با آب آن تحلیل سازند و از انچه درین مفید است
افسنتین گل سرخ ده درم عود دو درم مصطکی سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم دو درم ملتهب یا کافور بجوشانند یا بگیرند ستاره خیار شنبر و در آب رطل آب
بپزند تا یک رطل بماند بعده صاف کرده و آب عنب الثعلب آب کاکنج سه رطل برابر بیامیزند و بجوشانند و بران موم و زیت فقط اندازند و مرهم نموده تمام آن را
ضعیف نصف آن بنوشند و اگر احتیاج بقویتر از ضماد مذکور افتد درآن تبعیت و بزرگتان ذهابه زیاده کنند و اگر ازین هم قویتر خواهند تخم کرفس و انیسون و دفوه
ساق گوزن و پیه ماکیان افزایند و گاه احتیاج بضماد قیاطریس و ضماد اصفر افتد و درین وقت گاه حاجت می آید بخوردن قرص مقل و از مراهم نافع درین وقت
مرهم باین صفت است بگیرند موم و روغن ناردین اوقیه مصطکی و صبر و سعد و اذخر هر واحد مثقال و مقل سه درم مقل را در شراب حل کنند و با ادویه بسحق و مرهم
جمع کنند و اگر درینجا اسهال باشد اکثر احتیاج با دخال عصاره حصرم یا عصاره افسنتین درین می افتد و با هر دو جمع کنند و از خطای عظیم است که تبرید مقاسات
ورم طول کند و مداومت معالجه بمبردات کنند و ورم در طریق صلابت خراج باشد و از نضج منع کنند چون این رعایت نمایند و گفته اند که قابلی سنگ لیشب چون
بدین طور تعلیق نمایند که بر معده کند عظیم المنفعت در علاج و اورام آن باشد و اما هرگاه ورم بسبیله خراج گردد علاج او جدا بیان خواهیم کرد گوید که علاج ضعف قوی
معده آنست که نظر کنند پس علیل و مزاج او و فصل و سال و بلد پس اگر زمانه تابستان باشد در آنگاه او موضع سرد و زیر باد کش سازند و از حرکت اجتناب کنند
و از غذا ماء الشعیر تنها اقتصار نمایند و هر روز دو وقت عادت غذای او بنوشانند و اگر احتیاج بزیادتی آن افتد زیاده کنند و اگر احتمال فصد باشد فصد باسلیق
نمایند و اخراج خون تا بنزالج کنند و تضمید معده او در اول این مرض باین قیروطی سازند بگیرند روغن گل که سرکه بجوشانیده باشند بدین طور که او را بنجاه درم
روغن گل خالص پنج رطل سرکه آمیخته با آتش ملایم بجوشانند تا سرکه بسوزد پس این روغن را صاف کرده با موم سفید قیروطی سازند و آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ
و آب عصی الراعی و آب جراده کدو و آب قداح خلاف و آب تربز باهم آمیخته ازان بسقیه قیروطی بر آتش نمایند بعده میان پارچه کتان بر معده قطع کرده طلا نموده بر
گذارند و پارچه دیگر باین آبها آغشته بالای آن نهند و هرگاه خشک شود درین آبها تر کنند و گاهی درین مرض این ضماد می نمایند بگیرند برگ انگور و قطیع و حی العالم
آن عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ همه را باریک بسایند و بران آرد جو و بنفشه و خطمی سفید کوفته بیخته اندازند و خوب مخلوط نموده ضماد
تنقیت ازان بر معده نمایند و چون هفت روز از ابتدای این مرض بگذرد و دور دکم شود و آثار سکون تزید مرض ظاهر گردد نقل باین تدبیر نمایند که بخورند ماء
خراسانی مسلوق بطبیخ باش مقشر مطبوخ با سفاناخ و بقلة یمانی و القلة رجله و مانند آن و این ضماد مرتب سازند بگیرند بابونه اکلیل الملک هر واحد دو درم قصب
یا البس درم گل سرخ افسنتین یا عصاره آن هر واحد پنج درم مصطکی دو ثلث درم عصاره حصرم خشک سه درم عصاره زرشک عصاره لحیة التیس هر واحد چهار
درم همه را سائیده باب قداح انگور و گلاب و قدر قلیل سرکه آمیخته بر پارچه مالیده بالای معده ضماد نمایند و اگر معده او احتمال غذا نکند بسبب ضعف یا الم
خود غذای او بدل ماء الشعیر حسو و خندروس سازند و در روز بدفعات دهند و این تدبیر هفت روز دیگر باشد پس ببینند اگر مرض نقصان یافت و
بیبت عطش ساکن شد و تپ زائل گردید و قاروره صاف شد پس نقل باین تدبیر نمایند که سلق مطبوخ بماش و روغن بادام بخورند و در غذا اندکی بیفزایند
و نقل بجای ماء الشعیر با سکنجبین سفرجلی نمایند و قدری سفرجل شیرین بخورند و بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک مصطکی و مرو صبر همه را کوفته بیخته از موم سفید و روغن گل
قیروطی ساخته بیامیزند و بر معده ضماد نمایند پس اگر احتمال این نماید و مزاج او متغیر نگردد و مرض بر دوی صحت یابد اگر مزاج او متغیر شود و حدت بیفزاید مرتبه دوم
فصد کنند اگر ممکن باشد بسوی تدبیر وسط و تدبیر اول حسب قوت مرض و ضعف آن و صلاح و فساد آن اعاده نمایند و این تدبیر ثالث که ذکر نمودم
بعد چهارده روز ظهور صلاح جائز است و تقدیم و تاخیر چیزی ازین تدبیر کنند و گاهی در آخر این علت تضمید باین ضماد می نمایند بگیرند مغز سفرجل میخوش

پس اگر ورم معده کهنه گردد قرص سنبل بدهند و تضمید باین ضماد نمایند مقل ده درم اشق پنج درم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل الطیب پنج درم مصطکی شش درم
درم روغن ناردین پانزده درم صمغ را بشراب حل کرده همه را جمع نموده ضماد کنند عجب جالی و ایلاقی گویند که پیوسته شیر شتر دادن علاج صواب است و قرص سنبل
دادن نفع دارد و در نسخه ضماد که بقول شیخ گذشت عجیبست و در ان اشق و مقل هر یک چهار جزو نموده و میعه سائله و مر و سنبل و مصطکی دو سه و اذخر افزوده و نوشته که صمغها
را بشراب که در ان انجیر خشک دوازده عدد پخته باشند حل کنند و با انگبین بسایند و این ضماد بعمل آرند تخم کتان حلبه تخم کرنب هر یک کفشت مر و سنبل و سعد هر یک
درم مقل و مصطکی هر یک هفت درم اشق سه درم صمغها را بشراب حل کنند و دواها بدان بسرشند و نسخه ضماد دیگر همانست که در قول مسیحی گذشت لکن در ان
بنفشه و زین ده درم و سنبل سه درم و میعه عوض سعد است و نوشته که معده را بروغن ناردین چرب کرده این ضماد را بربندند و هر وقت که طعام خورند پیش از ان
بچهار ساعت ضماد بردارند و بعد خوردن طعام بچهار ساعت باز بربندند و طعام از ان نوع که در قسم سابق گذشت بدهند و بجای آب جلاب و ماء العسل
یا شیر شتر بخورند مجوسی گفته که اگر ورم بارد صلب باشد باید که ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس با قدری آب عنب الثعلب و آب بادیان بدهند و اگر زمان
تابستان و هوا گرم و سن شباب بود آب بادیان و کرفس هر واحد دو اوقیه گرفته مغز خیارشنبر پنجدرم در ان مالیده با یکدرم روغن بید انجیر دهند و این [illegible]
باید داد دیگر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم انیسون تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم اصل السوس مقشر کوفته بابونه اکلیل الملک
هر واحد هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی پانزده درم همه را بچهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کنند و هر روز از ان چهار اوقیه گرفته
فلوس خیارشنبر در ان مالیده و روغن بید انجیر از یکدرم تا مثقال آمیخته بنوشند و اگر صلابت قوی باشد این مطبوخ بدهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ
بادیان بیخ اذخر هر واحد هفت درم اکلیل الملک بیخ خطمی اصل السوس مقشر کوفته و خشک هر واحد ده درم کمادریوس کمافیطوس بزرکتان حلبه هر واحد
پنجدرم تخم خطمی و خبازی هر واحد شش درم مصطکی علک الانباط هر واحد سه درم اشق جاوشیر سکبینج مقل هر واحد یکنیم درم مویز منقی بیست درم انجیر سفید ده عدد
همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه بیکدرم روغن خروع و مثقال امروسیا بدهند تا سه روز یا پنج روز و این ضماد
برای صلابت معده نافع است افسنتین رومی سنبل سلیخه مصطکی هر واحد چهار درم حلبه بزرکتان هر واحد پنجدرم زعفران مکی هر واحد درم صبر میعه هر واحد چهار درم همه را
باریک سائیده موم سرخ دو درم و نیم بروغن زنبق یا روغن قسط یا روغن ناردین پانزده درم بقدر حاجت گداخته ادویه خوب حل کرده از ان مرهم سازند و بر معده
ضماد کنند و این ضماد نیز مفید بابونه اکلیل الملک افسنتین کرنب شبت حلبه تخم کتان مغز تخم قرطم مقل ازرق هر واحد پنجدرم مصطکی سلیخه فوه نا هر واحد دو درم
سقوطری کندر هر واحد چهار درم مر زعفران هر واحد درم تخم خطمی خبازی گل بنفشه اشق سکبینج هر واحد سه درم انچه کوفتنی است کوفته بیخته و صموغ را در آب
کرنب حل کرده همه را در پیه مرغابی یا پیه بط یا مغز ساق گاو که در روغن سوسن گداخته باشند آمیزند و بر معده ضماد نمایند و اگر مرهم داخلیون بروغن قثطریا
روغن ناردین حل کرده و بقدری سادج هندی و زعفران و سلیخه و سنبل و غیره از اشیای خوشبو مقوی معده بارد آمیخته ضماد نمایند انشاء الله نفع بخشد
صاحب ترویج گوید که از انچه نفع میکند ایشانرا شربت اصول و ماء الاصول است و این مطبوخ بیاشامند پوست بیخ کرفس بادیان هر یک سه درم بادیان
تخم کرفس اصل السوس تخم خیارین شبت حلبه هر یک چهار درم انجیر ده عدد مویز منقی سرخ بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده سه روز
بنوشند هر روز ثلث رطل با پنج درم مغز خیارشنبر و نیم درم روغن بید انجیر و یکدرم روغن بادام و این ضماد نافع است حلبه تخم کتان تخم مرو بابونه اکلیل الملک
بیخ خطمی هر یک پنجدرم اشق مقل هر یک یکدرم انجیر ده عدد مصطکی سنبل الطیب یکدرم بطبوخ معهود مرتب ساخته ضماد نمایند و از اغذیه شوربای بچه مرغ و مزورات
معمول از طیهوج [illegible] کنند و در لیلات شب خبازی بروغن بادام شیرین یا مسکه تخم [illegible] دهند و اگر زمان صیف نباشد احتیاج باسهال فتصری از ایارجات [illegible]
دهند و بداخلیون ضماد کنند و این ضماد نافع است صبر اشق جاوشیر میعه هر یک پنجدرم سنبل مصطکی افسنتین مرو دانا اکلیل الملک بابونه تخم خطمی بیخ سیاه و شان
گل شبرم هر یک سه درم انجیر ده عدد حلبه تخم کتان هر یک هفت درم صموغ را با آب کرنب حل کرده ضماد مرتب سازند و انچه از دهان ایشان نافع است پیه مرغابی
پیه بط و مغز ساق بقر و مغز ساق غزال است طبری گوید که معالجه ورم سوداوی صعبست و اگر مریض از معالجه او غافل شود ورم سرطانی منقلب گردد و بسیار

از برگ حماض و عدس مقشر که بجوشانند آب ازان بریزند بروغن بادام شیرین و کشنیز تر و خشک سازند و قابض تر فرو و حب الآس تر و پست کنار و نبیذ او شاهبلوط و [illegible]
و سیب بخورند و جالینوس گفته که گاهی از قروح معده بجز و اسهال سنگ میشود پس معالجه او بدوغ گاو و کعک نمایند

نفخ معده و قراقر

نفخ دم شدن شکم است و قراقر بر وزن سلاسل آواز شکم سببش سه امر است یکی از جهت معده بسبب برودت مزاج معده و ضعف حرارت غریزی آن از انضاج غذا
پس چون این سبب غذا انضاج کامل نیابد و بخار بسیار ازان متولد گردد و بعد انفصال حرارت آن بخار بارد و غلیظ گشته بریاح نافخه مستحیل گردد و شکم را دم کند مثل مشک
پر باد و نفس تنگ گردد و ظاهر است که غذا اگرچه در طبع خود غیر نافخ باشد لیکن چون حرارت ازان ضعیف بود تبخیر نماید و ریح پیدا کند زیرا که ماده که در [illegible]
نفخ کثیر نباشد آن در شکم نفخ پیدا نمیکند الا آنکه حرارت مقصر باشد که تحریک نماید و هضم نکند و تحلیل بسبب عدم حرارت اصلا نفخ نمی باشد و اگرچه ماده نافخ باشد و چون
که ازان نفخ پیدا نمیشود و عدم تولد نفخ ازان بسبب یکی از امور ثلثه خواهد بود یکی آنکه آن چیز در جوهر خود خالی از نفخ باشد دوم دیگر که در نضج آن چیز
یعنی معده باشد یعنی اشتعال حرارت غریزی بران چندانکه ابخره و فضول را تحلیل کند تا آنکه چیزی ازان باقی نماند که قابل تولد ریاح باشد سوم [illegible]
حرکت [illegible] بکثرتی که برودت [illegible] و ادام که قوی میباشد موجب تبخیر نمیگردد و چون ضعیف میشود حرارت قاصر از تحلیل [illegible] عمل میکند و ازان ریاح پیدا میگردد [illegible]
حرارت معین هضم میباشد و ماده موجب بدان [illegible] نوشیدن آب بسیار بر غذا یا حرکت مخضخض غذا دران بهم [illegible]
و دوم از جهت طعام بسبب تناول طعامیکه حرارت معده از هضم و نضج تمام آن عاجز آید و چون نضج ناقص گردد نفخ آرد و آن طعام [illegible] خالی شود [illegible]
بود و ظاهر است که چون غذا بیشتر از مقدار باشد طبیعت از هضم آن عاجز آید و چون معده گنجایش آن ندارد دوم آنکه بسیار الرطوبت باشد مثل کدو و خیار [illegible]
و انگور و امثال آن [illegible] و انواع البقول هرچند معتدل المقدار خورده شود پس هنگام عمل حرارت ابخره غلیظ ازان پیدا گردد و حرارت از تحلیل آن عاجز آید [illegible]
سوم آنکه غذا بطبع نافخ بود و آن است که دران رطوبت غریبه فضلیه باشد مثل عدس و لوبیا و باقلا و نخود پس حرارت اگرچه معتدل باشد تحلیل آن [illegible]
بدون انحلال او بسوی ریح و ازان ریاح نافخه متولد گردد دیگر آنکه حرارت شدید القوه و ماده شدید القوام باشد که در چنین صورت اکثر از اغذیه نفاخه اصلا ریاح [illegible]
نمیشود و از اشربه نفاخه شراب غلیظ و حلو است مگر آنکه حلو رقیق باشد که ازان ریح رطوبت پیدا میشود و بسرعت بغیر ایذا تحلیل میشود و شراب [illegible]
[illegible] بسبب بقایا رطوبات فضلیه که غلیان از تحلیل آن بالتمام قاصر است و چون کهنه گردد بسبب طول زمان آن رطوبت تحلیل شود و نفخ نیارد چهارم آنکه طعام [illegible]
یعنی بوی آن مثل بوی ماهی یا تخم مرغ بوی روغن خراب یا بدبو باشد بهر آنکه طبیعت ازان نفرت کند و دران بمقتضای طبیعی تصرف نکند و فاسد گردد و ازان ریاح نافخه تولد کند
و ظاهر است که بسبب چنین غذا معده متوجه نمیشود بهر آنکه معده و روح که جنس دماغ و روح است باشیای خوشبو نفع و تقویت مییابد و از چیزهای بدبو متضرر میگردد پس [illegible]
خوشبو موافق مزاج آن بران وارد شود و بهضم آن قوی گردد و چون بران چیزی بدبو یا [illegible] مس رود [illegible] ضعیف گردد و هضم را فاسد گرداند سوم از جهت اخلاط
بسبب تصبب اخلاط بلغم یا سودا یا صفرای رقیق که بلغم با آن مخلوط میباشد پس از حرارت معده متحلل شوند و ریاح نافخه گردند و بقول شیخ کثرت سودا و امراض طحال اکثر
نفخ میشود و طبری گفته که گاهی در معده اخلاط کثیر مجتمع میشوند و آن گاهی رطوبت لزج و گاهی صفراوی حاد و گاهی سوداوی میباشد پس چاره نفخ میشود
معده را نفخ ازین اخلاط و سبب فاعل او حرارتی است که در قوت خود بحدی نرسد که این اخلاط را بسوزد و فانی گرداند پس ازین اخلاط بخارات حاره غلیظه نافخه
متحلل میگردد و این بخارات را ریاح نافخه نامند و جرم معده متورم و متشنج نمیشود ولیکن بمنزله مشک پرباد میشود و تنفس آلات او مضطرب میشود و گاهی شهوت
طعام قطع میگردد و این ریاح نافخه گاهی رطوبی میباشد یعنی رطوبت بر سائر اخلاط غالب بود و گاهی صفراوی مع رطوبت میباشد ولیکن علامت صفرا اظهر بود
و گاهی ریاح سوداوی بارد میباشد و هر واحد ازین علامت خاص است و شیخ میفرماید که گاهی سبب نفخ طعام حار بالطبع بود بهر آنکه وی چون ملاقات
کند ماده بارد رطب را که در معده باشد تحلیل و تبخیر آن نماید در حالیکه گرم گردد [illegible] هضم [illegible] حار او با القوه بسوی [illegible]
خصوصا باطن بدن برقضیه آن [illegible] ریاح ازان قوی گردد و بهمین وجه اکثر [illegible] عسل [illegible] اگرچه [illegible] دیگر باشد

تحلیل او نبودی ادویه مفتحه و محلله ریح و مضر او است که این استعمال نمایند چون تولد ریح از حرارت مزاج باشد که این ادویه درین هنگام مدد تولد ریاح و نفخ زیاده میکنند باز دیگر
داگرچه فی الحال تحلیل بیابد و الفیاً این استعمال نشاید کرد چون در بدن اخلاط باشند که از شان آنها استحاله بحرارت بسوی طبیعت ریح باشد چنانچه هرگاه در بدن اخلاط
غلیظ باشند و بولس گفته در شکم کسیکه ریاح متولد شود باید که استعمال نماید اشیائیکه حرارت غریزی زیاده کنند مثل ربیت که در ان زیره و کرفس و اسفند و لیمون جوشیده باشند
درازی در حاوی کبیر نوشته که سداب را با عسل بسایند تا مثل لعوق گردد با آن نصف وزن او زیره و ربع او نطرون سوده آمیزند و بقدر یک بندقه با سعوط بدان
در مقعده نهند که آن ریح بسیار از آن بیرون اخراج میکند بالجمله در سافج تعدیل و در حاوی اولاً تنقیه بعد از ان تعدیل مزاج و تقویت آن نمایند و الفیاً صاحب نفخ و قراقر شکم از
اطعمه غلیظه و نافخه و آب سرد و حموضات احتراز نماید و ریاضت کثیره و تکمید شکم بجاورس و سبوس و نمک گرم کرده و ...

علاج نفخ و قراقر از برودت معده

و ضعف حرارت غریزی آن انچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج گذشت و هرچه در باب ضعف هضم بارد مسطور شد بدان علاج نمایند و تقویت معده
بکنجبین و شربت آب مطبوخ زیره کرمانی باید کرد و این جوارش برای نفخ شکم که با ضعف هضم باشد مجرب است پودینه بادیان صعتر انیسون زیره سیاه پوست بیخ ...
زرنب سعد سنبل اذخر یکدرم نانخواه نیمدرم ... کشنیز خشک صندل ابگانیج ده هریک ده درم مربای بلیله چهار عدد ... چند عسل حسب معمول معجون سازند و این سفوف ...
ریاح ... و نفخ دور کند و معده را قوت دهد کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله کبار قرنفل نانخواه تخم کرفس هریک دو درم قاقله صغار قرنفل هریک نیمدرم زنجبیل و دارفلفل هر
دو دانگ قند سفید پنج مثقال کوفته بیخته خوراک دو درم و در نسخه دیگر بادیان دو درم تخم سداب ... مصطکی کندر بزرج ترکی هریک ... ماشه سعد شونیز پودینه کوهی
تمام هر کدام پنج ماشه جند بیدستر یکماشه عوض کرویا و زیره ... قاقلین ... قرنفل و دار فلفل ... زنجبیل دو ماشه خوراک یکدرم و این شربت نانخواه
دافع نفخ و قراقر و سردی معده است اجواین پنجاه درم در آب تر نمایند تا ... و بعده ... سیر شکر سفید بقوام آرند و الفیاً تریاق اربعه جوارش
کمونی و جوارش عود و مانند ... جوارش عنبر و جوارش ... مشک و حب ... و روغن مصطکی و روغن محلل و سفوف ... سفوف نعناع و سفوف کرفس و انیسون ...
و عرق بادیان مرکب عرق نانخواه و عرق محلل ریاح و شربت اذخر و عرق صعتر و عرق تنها کو و معجون کاسر ریاح ... معمول است و خوردن ... مثقال ... و کذا
دارچینی و کذا عود و ... و کذا جوز بوا و کذا نعناع و کذا ... و کذا افسنتین شرباً و ضماداً و کذا ... مصطکی سوده ... بالعسل یا بالشکر ... و کذا جند بیدستر و کذا
قسط هندی و بلخ شرباً و ضماداً ... در تحلیل ریاح و نفخ معده مجرب بیدی است و اطبای دیگر مثل ... و ابن ... و ابن جزله و ابن صهار بخت و جالینوس و حنین و
رازی و یافقی و دیسقوریدوس غافقی و ابن سمجون و غیره هم نوشته اند که خوردن سنبل هندی ... سفوف تخم آن قنطوریون و بهار و جوز مربی بالعسل و صعتر
و افسنتین و سنبل رومی و انیسون ... بالعسل سرشته و در ... و کرویا و ... کذا اذخر شرباً و نطولاً و راسن و کذا افطراساليون شرباً و ضماداً و کرفس و حرف
سپید و تخم شبت و کذا کندر شرباً و ضماداً و کذا زیره شرباً و ضماداً و زرنباد و ... و برگ ترنج و گل و پوست آن و نمک هندی و فلنجه و ناغره و کذا دارفلفل
شرباً و ضماداً و سلیخه شرباً و ضماداً و حرشف و لحم صعتر و لحم بط و بیضه آن و کذا مومیائی بقدر کرسنه بطبیخ سیساليوس یا بطبیخ سنبل هندی یا رومی و کذا قرة العین
یعنی کرفس ... و کذا روغن قیصوم و کذا قسط شیرین ضماداً و سیساليوس شرباً و ضماداً و انیسون و بیخ ... تخم او و کذا عصاره برگ آن ... شرباً و ضماداً و کذا کبر
و کشوث و کذا کسیلا و صبر و مغز حب صنوبر کبار و کذا تخم مرو شرباً و ضماداً و سافج هندی هر واحد محلل ریاح و دافع نفخ معده است شیخ میفرماید که اگر سببش برودت معده
و ضعف آن باشد بدانچه در باب مذکور شد علاج نمایند و بروغن که در ان ملطفات کاسر ریاح مثل نانخواه و کاشم و زیره جوشانیده باشند تمریخ نمایند و اگر احتیاج
بقوی تر از ین باشد سداب و تخم آن و حب الغار و انجدان و سیساليوس داخل کنند و روغن آن روغن غار و روغن بیدانجیر و مانند آن باشد و گاهی کفایت میکند تمریخ عضو
بروغنی که بدان شبت و مانند آن پخته باشند بعد از آن بمرهم قوی التحلیل مثل مرهم متخذ بزر فاد شبت و آب ... و مانند آن و گاهی حاجت می افتد بسوی حقنه بمثل
این و غیره او گاهی در ان زفت داخل میکنند و اگر برودت از ماده غلیظ باشد این ادویه نباید خورد که آن بیشتر موجب تهییج ریاح میگردد بلکه واجب است
اول تنقیه ماده نمایند بعد از آن ادویه مذکوره بخورند و اگر برودت ساذج باشد ... آن نکنند و ... هندوان ادویه که نوشیدن آن نفخ عظیم دارد

زیست که جیده یک خرمه خوب جوشانیده بنوشند یا طبیخ فودنج نهری بعسل آمیخته بیاشامند و طبیخ خولنجان خیلی سود مند ست و خولنجان بسکنجبین سرشته حبها بقدر نخود ساخته
یکمثقال با آب گرم خوردن بیخ بسیار و رطوبت اندک نزاج نماید از انجه در نفخه عاصیه عظیم النفع ست جند بیدستر ست چون با سرکهٔ ممزوج بگلاب مع زیت کنند نخود
و خصوصا که سرکهٔ انجدان و عنصل باشند گویند که کعب خنزیر سوخته در شراب جید ست وگاهی در نفخ خفیفه این تدبیر فائده میکند که شراب صرف بر اندک طعام نوشیده بخواب
روند چون بیدار شوند [illegible] زیست آن نجات یافته باشند و این مروخ نافع ست شونیز و حب الغار و سداب را در شراب جوش شدید دهند و صاف کرده با روغن نصف آن
این شراب بجوشانند تا روغن بماند و بر آن بمالند و همچنین روغن شونیز و بعضے گفته اند که جمسفرم برای صبیان که شکم ایشان نفخ کند بسیار نافع ست مسیحی گوید که نافع ست
نفخ معده را تکمید بجاورس گرم و نمک گرم و نوشیدن شراب که دران برنجاسف جوشانیده باشند و آبیکه دران انیسون و صعتر و مرزنجوش و مصطکی و کرویا جوشیده باشند
سفوف کرویا و زیره و نانخواه و صعتر و یا کمون و نانخواه و تخم کرفس مساوی در نبیذ جوشانیده بنوشند و اگر با لین طبیعت باشند زین بزور بدون شراب سفوف سازند
و یا شربت حب الآس بنوشند و اگر با تری طبع نباشد کمونی و فلافلی و فودنجی و کندری و سکنجبین بینا و مثرودیطوس تریاق کبیر بدهند یا زیره و بادیان و تخم کرفس و
فطراسالیون و کرویا و انیسون و سیسالیوس و کاشم و دوقو و سداب و شونیز و حب الغار و جند بیدستر در آب بجوشانند تا آنکه آب قوت این ادویه اخذ نماید پس صاف
کرده با روغن بجوشانند تا آب فانی گردد و بعده روغن نارد بر آن آمیخته بدان حقنه نیمگرم کنند و بر معده بمالند و اگر ریحها برودت زیاده نباشد شونیز و سداب و حب الغار و
جند بیدستر ساقط کنند و اگر دران جا ورم باشد انیسون و کرویا و شبت بگیرند و با ن شحم اوز یا شحم ماکیان آمیزند محمود شیرازی و حجندی می نویسند که حب الغار
بادیان و نانخواه و زیره و گلقند عسلی بدهند و غذا نخوداب بعفر فرطم و اندک دارچینی و زعفران دهند و این دوا بسیار نافع ست بگیرند زنجبیل دو درم کندر
سنبل الطیب تخم نمام هر واحد سه درم راسن شش درم پودینه خشک برگ سداب هر واحد دو درم صعتر نانخواه هر واحد یکدرم مصطکی یکنیم درم همه را کوفته بیخته دو درم
با آب زیره و نعناع و فودنج بخورند و اگر قراقر و ریاح بااین دوا منحل نگردد کمونی و فلافلی و جوارش شهریاران بدهند یا حب الرشاد یکدرم و گلقند عسلی ده درم جوشانیده
گرم بنوشانند و اگر طبیعت با نفخ و ریاح نرم باشد حب الرشاد بریان و زیره در سرکه تر کرده بریان هر واحد یکدرم بدهند و غذا کباب ماکیان دهند
و یا جوارش عنبر و یا عود و یا مصطکی بقدر یک مثقال قبل از طعام بخورند و باقی علاج از انچه در نوع آینده می آید اخذ کنند

علاج نفخ و قراقر از اغذیهٔ کثیر یا رطب یا نفاخ

تقلیل غذا و ترک اغذیهٔ رطبه و نفاخه و تناول اغذیهٔ سریع الانهضام مثل قلایا و مطجنات و زیرباج و دخول حمام بعد ریاضت قبل تناول غذا و شرب شراب
ریحانی علاج اینست و اگر کفایت نکند جوارش کمونی و صعتر از درم تا مثقال بحسب حرارت مزاج و برودت آن و قوت مرض و ضعف آن با آب نیمگرم بدهند و
معده را بدست گرم بمالند و بران آبیکه دران کمون و بابونه جوشانیده باشند بریزند و اگر قبض طبع باشد با یارج تعدیل آن نمایند و غذا نخوداب دهند
و سکنجبین و گلقند سرشته همراه عرقیات معمول ست وگاهی بادیان مصطکی هر یک دو ماشه سوده بگلقند سرشته همراه عرقیات داده می شود و بستن
نان پتش نیز مفید و یا از بادیان شش ماشه الایچی کلان چهار عدد انیسون چهار ماشه گلقند چهار توله در گلاب یا آب انار شیرین آورده بنوشانند و یا جوارش
انجدان بعرق پودینه و بادیان دهند و یا نمک سلیمانی دو ماشه بدهند اگر نانخواه زیره سفید زرنباد فلفل سیاه کوفته جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند
نیز برای نفخ شکم و بدهضمی مفید بود و در قانون ست که اگر سبب نفخه طعام نفاخ باشد آنرا ترک کرده بسوی غیر آن رجوع کنند و ترتیب نیک بامید
اختیار نمایند و معارضه از هضم نمایند که نفخ آرد و واجب ست که صاحب این شکم بخوابد بالای تکیه که مثل بینه باشد عباس گوید باید که غذا را
کم کنند و از اغذیهٔ غلیظه و مولده ریاح و نفخ اجتناب نمایند و حمام بعد از ریاضت قبل از غذا استعمال فرمایند و دلک معده و تکمید آن بنمک و زیره و نانخواه
و جاورس گرم کرده باید کرد و جوارشات سخن استعمال کنند و سفوف بزور بدهند ایضا صاحب [illegible] حب الرشاد و نانخواه تخم کرفس انیسون هر واحد دو درم
زرنباد حب البلسان هر واحد یکدرم جند بیدستر نیم درم همه را باریک کوفته یکدرم با شراب ریحانی بدهند و همین عمل کنند چون استعمال کنند [illegible]
یا دو از ان با شراب [illegible] یا نبیذ [illegible] نفخ [illegible] کنند و اگر صاحب [illegible] جوارش بنادیقون یا جوارش کمونی یکمثقال با آب نیم گرم بدهند

موصلی بیخته هر یک هفت توله باریک سائیده نمک طعام نمک لاهوری هر یک پنجدرم گندنای سبز تولا آمیخته ادویه مسحوقه اندک اندک از دست مانند خمیر سرشته در آفتاب گذارند تا خشک شود باز سوده بدارند خوراک از یک ماشه تا سه ماشه سفوف انیسون ریاح معده را دفع نماید و معده را از اخلاط غلیظ پاک [illegible] انیسون یا نانخواه تخم کرفس هر یک پنجدرم کندر چهار درم فقاح اذخر قسط مصطکی هر یک سه درم سپندان سفید سی درم کوفته بیخته بافانیذ آمیخته خوراک پنجدرم سفوف نعناع مقوی معده دافع ریاح و نفخ شکم پیش از غذا و بعد او توان خورد نعناع خشک ده درم سماق پنجدرم فلفل دو درم نمک پنجدرم کوفته بیخته از یکدرم تا دو مثقال بخورند عرق محلل ریاح و مقوی باه دارچینی چهار درم قرنفل نانخواه انیسون بادیان هر واحد دو درم گل بابونه تخم کرفس هر یک دو درم مشک یک مثقال زعفران دو مثقال شب در چهار آثار آب تر کرده صبح عرق کشند بقدر دو آثار و مشک زعفران در بیچه بندند معجون کاسر ریاح که در فائده مثل کمونی ست زیره سیاه زنجبیل پودینه هر یک دو جزو صعتر مصطکی دار فلفل نانخواه هر یک یک جزو عسل سه چند همه ادویه بسرشند معجون لبوب ازند انطاکی گوید که در نفخ و جشاء معده را بتقیه پاک کنند بعده محللات مثل طبیخ حلبه و فنطوریون و انیسون دهند و لعاب ایارج نمایند و بعد حصول تنقیه تسخین بمحللات و نفشیات مثل عود و عنبر و دوا المسک و دوا المملک و زیره و خردل و کرویا و بقدر و نفس سیر و لیمون و پودینه و سکنجبین بزوری کنند و گویند که در قراقر بلغمی حب منتن عظیم الاثر ست و سفوفها انواع و عود با عرق بادیان و نانخواه نافع طبری گوید اگر نفخه از رطوبتی که گرم شود و حدت پذیرد عارض گردد نظر بقاروره نمایند اگر حار باشد تدبیر او بدانچه در قسم نفخ صفراوی بیاید باید کرد و اگر قاروره معتدل یا سفید باشد علاجش استفراغ ست اگر قوت اطاعت کند و معده از ضعف بدان بحالت نرسد که با آن هضم فاسد شود با طریفل صغیر که با ایارج فیقرا سرشته باشند و بهتر چیزیکه درین علت برای استفراغ استعمال نمایند این نسخه است تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون دوقو فوج اسارون هر واحد دو درم برگ پودینه نعناع خشک صعتر برگ سداب برگ شبت خشک هر واحد دو درم مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ پخته بوزن هفتاد درم از ان صاف نمایند و بوزن یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم غاریقون تقویت داده و انقدر شکر یا عسل آمیخته نیم گرم بنوشند و از انچه ضماد این نفخه میکنند این ست مصطکی دو درم صبر دو درم غالق هر واحد یک نیمدرم سنبل سه درم اسارون تخم کرفس هر واحد یکدرم اصابع الصفر یک نیمدرم و تنها این را ضماد نفخه نفعی ست در ازاله نفخه معده چون خاص خشب یابس باشد و آن آنست که جالینوس آنرا بلوط الاصفر نامیده همه را ببسایند و موم روغن دهن ناردین و موم سرخ ساخته این ادویه آمیزند تا مستوی گردد پس بر پارچه بقدر معده مالیده ضماد نمایند و باید که غذای او تیهو و سینه دراج باشد و اگر احتیاج بحفظ قوت باشد بگوشت حمل و گوشت جدی غذا سازند و شراب کهنه سرخ بنوشند ؎

علاج نفخ و قراقر از سودا

انچه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بکار برند و معجون عشبه نیز مفید ست و حب جلنت و مقل معمول و شیخ میفرماید که نفخه لازم سوداوی را علاج بمثل سکنجبین و فنداد یقون و نانخواه نمایند و اگر احتیاج باستفراغ قوی افتد حب منتن استعمال کنند و بر معده اسفنج مبلول بسرکه لصق نهند و بهتر از ان سرکه اسنجدان ست و مسیحی گوید که اگر ریاح غلیظ سوداوی خام باشد سفوف متخذ از زراوند دحرج و تخم شبت و نانخواه و تخم سداب و نعناع خشک جند بیدستر دهند و لبسر که در ان حبه و نانخواه و شبت و تخم کرفس و سداب و حب الغار و مرزنجوش و دوقو و فطراسالیون جوشانیده باشند تکمید نمایند طبری نوشته که نفخه اگر از بخارات سوداوی باشد علاجش آنست که اگر قوت احتمال کند و زمانه و سن مقتضی باشد باین مطبوخ استفراغ نمایند زوفای خشک صعتر فارسی نعناع خشک برگ سداب پودینه خشک گاوزبان برگ بلنجمشک هر واحد سه درم هلیله سیاه افتیمون قریطی بسفایج رومی هر واحد دو درم تخم کرفس انیسون هر واحد یکدرم مویز منقی پانزده درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده و با ایارج فیقرا و غاریقون بحسب قوت و وقت مقوی ساخته نیم گرم بنوشند و باید که بر معده ضماد دیگه در نفخه رطوبی گذشت ضماد نمایند و در ان افسنتین و افتیمون و برگ سیسنبر هم افزایند و غذای او

جشا که بفارسی آروغ گویند نفخ بود که از راه دهن با آواز مندفع شود و تثاؤب را بفارسی فاژه و دهن دره نامند و این حالتی ست که چون حادث گردد انسان
بی اختیار دهن بکشاید و تمطی را خمیازه خوانند و آن کشیدن اعضا و بسط آن بسوی جوانب ست و سبب تثاؤب آنست که بخارات غیر منهضمه بسوی عضلات صعود
کنند و در عضلات فک و شفتین جمع شوند و بواسطه برد و کثافت محل و قلت تحلیل غلظت کسب نمایند پس طبیعت اراده دفع آن نماید و از قوت ارادیه عضلات
جو بید و بالضرور فکین [illegible] یابد و لهذا عقب قصور هضم و بیدار شدن از خواب قبل استیفای آن زیاده بهم رسد و سبب تمطی نیز همان بخار است مگر آنکه مخصوص
بفکین نیست بلکه در سائر عضلات بدن عام میباشد و حدوث جشا بقول صاحب کامل از ریح منفخ معده باشد که بسوی دهن مرتقی گردد و از بخارات که
مرتقی شود یا از اغذیه [illegible] بود و پس جشای دخانی باشد و یا از اخلاط بارد بلغمی پس جشای ترش بود و جشای حامض ایضاً یا از اغذیه بارد مزاج و یا
از اطعمه کثیر که معده قدرت بر هضم آن بسبب ضعف حرارت خود ندارد و در معده ترش گردد عارض شود و گاهی جشا قوی بود و غذا را از معده
خارج کند و منع از هضم نماید و منصور گوید که سبب جشا احتباس کیموس ردی در معده و فساد مزاج ست و ایلاقی گوید که آروغ ریاح ست که
قوت معده آنرا تحلیل نکند و بالا فرستد و این ریح یا از خلط غلیظ متولد شود و یا از ضعف معده و ضعف آن یا از سوء مزاج سازج بود و یا از ماده
و ماده ریح یا خلط بلغمی باشد یا سوداوی بود و بالجمله آروغ دو نوع ست طبیعی و ناطبیعی طبیعی آنست که باعتدال باشد و ریح قلیل که در معده جمع
شده باشد در ان برآید و بدان سبب تمدد معده زائل شود و هضم نیک گردد و ازین قبیل ست آنچه از نوشیدن آب با متصاص خوردن طعام کلی
ظاهر میگردد و سر آنکه درین هر دو صورت همراه آب و طعام هوا نیز جذب میشود و در حلق و فم معده جمع میگردد پس طبیعت آنرا باقرب طرق که دهن
دفع میکند و ریح او ریاح معده نیز مندفع میشود و آروغ که از تناول نیشکر می افتد قبیل تشرب آب ست با متصاص اما آروغ ناطبیعی همان اسباب
افتد که در بحث نفخ معده و در قول صاحب کامل و ایلاقی گفته شد و مضرت کثرت آروغ آنست که هضم را فاسد کند بسبب طفو طعام بر فم معده و عدم استقرار
قعر معده بر آن سر آنکه قوت هضم طعام در قعر معده است و چون از قعر معده بالا آید نامنهضم ماند و طبری نیز گفته که جشا دو نوع ست معتدل و غیر معتدل
و معتدل همانست که مذکور شد و جشای غیر معتدل چهار نوع ست اول آنکه از برودت معده باشد و از هضم طعام عاجز آید و بدینجهت ریاح پیدا
شود و طبیعت آنرا با آروغ دفع کند دوم آنکه از ضعف معده بود پس بر هضم طعام قادر نباشد و حرارت غریزی از آن اغذیه متعفنه در معده بخارات
ریحی برانگیزد و طبیعت آنرا با آروغ دفع نماید سوم آنکه از سوء ترتیب طعام بار و ادویه کیفیت آن باشد چهارم آنکه در معده ورم نضیجی شده باشد
و از آن ریاح متحلل گردد و جشا آید و این شدیدترین انواع ست طریق تشخیص اسباب مسطوره باید که اولا شکم مریض مس کنند اگر در آن ورم
یافته شود سببش همان باشد و الا احوال کمیت و کیفیت طعام و ترتیب تناول آن بپرسند اگر خوردن طعام بسیار یا مولد ریاح یا سوء ترتیب اکل
آن بیان نماید و جشا نزد ابتدای هضم طعام ظاهر شود سببش کثرت یا کیفیت طعام یا رداءت ترتیب تناول آن باشد و الا احوال کثرت و قلت
اشتها بپرسند اگر اشتها بسیار گوید و با آن هضم ضعیف باشد و براز منقطع خارج شود سببش برودت باشد و اگر اشتها معتدل گوید و سوء هضم و جشا
معده بعد طعام پدید آید سببش ضعف معده باشد پس سبب ضعف معده که از سوء مزاج سازج است یا مادی بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض
معده گذشت دریافت نمایند و شیخ میفرماید که اسباب جشا و دلالت او بر احوال معده در بابیست لالات ذکر نمودم فقط لیکن در اقسام اولی آنست
که آنچه در وجوه استدلال بر احوال معده از جشا مسطور شده بر آن هم نظر نمایند که از آن اقسام جشا و اسباب و علامات آن بوجه احسن منکشف میگردد علاج
هر سه مرض مذکور آنچه در علاج امراض معده از ریاح و وجع معده ریحی مسطور شد استعمال نمایند و اگر سبب تثاؤب و تمطی غلبه خون باشد و سائر علامات
غلبه آن مثل تنگی و کندی حواس و شیرینی دهن و جز آن مدرک گردد فصد نمایند و مطفیات خون بنوشانند و بهترین اشیا در دفع این امراض گلقند
و بادیان و گلاب و عنبر بوا و جوشیده [illegible] ست و در تنقیه و تقویت معده و تجوید هضم کوشند و مصطکی و دار چینی و زنجبیل و غیره بخایند و ایضا بعد تنقیه جهت تقویت
معده منفع انجدو بادیان [illegible] گلقند [illegible] مصطکی و گلقند و کذا دانه هیل [illegible] ماشه در گلقند [illegible]

از برودت و ماده بلغم و سودا و صفرا باشد هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و بلغمی و سوداوی و صفراوی و در علاج انواع نفخ معده مذکور شد
حسب سبب بکار برند و خوردن مشک ممزوج ریاح از جمیع بدن ست و دار فلفل با عسل ماده ریح را قلع کند و ثوم بی نظیر ست و نانخواه با سرکه خوردن و
بازیت طلا ساختن بغایت مفید و سویدی از ایلاقی و جالینوس و غیره نقل کرده که خوردن کشنیز سبز و غاریقون و مصطکی و بیخ اذخر و تخم کرفس و نقل
و تخم خشک و خرالبغی زرد فرا و خولنجان و امساک ذهب در دهن و لیسیدن قطران و اوبان استعمال کردیا و خوردن کراث قبل از غذا و ذراوند بشراب
و خوردن اندک پیاز و ترمس با سرکه و نوشیدن گلاب هر واحد نافع آروغ ترش ست و قرنفل و خردل و پودینه با عسل نیز مفید و تخم کیکر دانه هیل با گلقند
خوردن نیز در تمطی و تثاؤب سودمند ست و نمک سلیمانی در جشای غیر طبیعی بغایت نافع ست و انیسون کرویا صعتر شبت تخمه یک جزو مصطکی
نیم جزو و برای امراض مذکور و نفخ مجرب ست و این حب مصطکی در آروغ ترش بعد از قی بکار می آید غاریقون نیم مثقال قرنفل تربد موصوف هر واحد
یک مثقال مصطکی قاقله کبار زیره کرمانی هر یک دو مثقال نبات سفید سه مثقال شربتی دو مثقال و بقول اهل هند نمک سنگ پیپل مرچ سیاه
سونٹھ زیره کالونجی اجمود هینگ بریان جمله مساوی سائیده قبل از طعام و بعد آن خوردن آروغ بسیار باز دارد و اشتها آرد و باد گوله
دفع کند مسیحی گوید که در کثرت جشا بسبب ریاح متولد در معده قی کنند و طبیخ انیسون و صعتر و برگ سداب و کرویا و پودینه و نانخواه و زیره و نفع مصطکی
و قرنفل استعمال نمایند و مداومت تناول گلقند مصطکی کنند شیخ میفرماید که صاحب جشای حامض منتفع میشود از خوردن فلافلی بشراب و که ایشانرا
نفع میکند خوردن کشنیز خشک بقدر مثقال و بعد آن نوشیدن شراب صرف قبل غذا و بعد عشا و گاهی بقول بعضی دلایل معده نبوده و زایل
تا کیان تسکین آن مینماید و در جشای دخانی اگر از ماده باشد با فسنتین و ایارج نفع میابند و اگر بلا ماده بود چیزی که مبرد و مطفی باشد مثل
رب فواکه بارده و اغذیه مبرده منتفع میشوند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر سبب کثرت آروغ خلط بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه معده از آنها
بقی و حب افادیه و حب صبر و مصطکی نمایند بعد از آن تقویت معده بمعجون فلافلی و کندری و زنجبیل مربی کنند تا خلط غلیظ در معده نیاید و از طعام
ردی الهضم و مولد ریاح پرهیز باید کرد و اگر سبب آن ضعف معده باشد و سبب ضعف سوء مزاج سابق بود تبدیل آن مزاج نمایند چنانچه در
علاج سوء مزاجات مذکور شد انطاکی گوید که تنقیه بقی واجب بود و خوردن جوارشات و حمام و تکمید معده بپارچه گرم با آتش و استعمال این مطبوخ کرویا
انیسون شبت صعتر هر واحد یک جزو مصطکی نیم جزو خوب جوشانیده صاف کرده گرم بنوشند که مجرب ست و کذا قرنفل بکشنیز و انیسون و خردل و جوز و صعتر و نعنع
بعسل مفرد و مجموع و هرگاه آروغ از زلق یا سوء هضم یا تخمه باشد علاجش بعلاج این امراض کنند و اگر آروغ تواتر کند چیزی که منع طفو طعام کند مثل مصطکی
و خردل بدهند و در تمطی و تثاؤب بروغنهای گرم سائر عضلات یا عضلات فک را طلا کنند و تکثیر استحمام و تنفیس نمایند طبری گفته که اگر آروغ
از برودت معده باشد علاجش اسخان معده است بدانچه در فواق مسطور گردد و اگر از ضعف معده بود تقویت معده نمایند مع رعایت
مزاج آن نزد تقویت اگر ضعف بحرارت باشد مثل شربت سیب و زرشک دهند و تضمید معده بگل سرخ و کعک و آب سیب و آس نمایند
و اگر ضعف ببرودت بود و رطوبت و بان باشد پس علاجش بعلاج فواق که از اجتماع رطوبت در معده باشد باید کرد و اگر جشا از رداءت کیفیت
طعام یا سوء ترتیب آن باشد اصلاح غذا و شرب شراب موافق مزاج و تقلیل طعام و شراب و ریاضت اندک اگر مزاج او احتمال این نماید و اصلاح
غذای او نمایند و اگر از ورم باشد تضمید معده نمایند بدانچه محلل این ورم باشد مثل سرکه و روغن گل و اسفنج دران فرو برده بر ورم نهند و بدست بمالند و
بر فانه برنهند و اگر ورم نضیج نیافته باشد بلکه صلب بود تضمید معده بعد وقوف بر مزاج او و عدم مانع با فسنتین و گل سرخ و شیافات مایثا و پرشیاوشان مانند آن نمایند
و لعوق بروغن نکیت یا نه روز کنند بعده بضماد یکه دران ادنی قبض باشد مثل شحم رمان و کاسنی و ترمس و مانند آن تضمید نمایند و ورم چون تحلیل شده
جشا زائل گردد سعید بن هبة الله گوید که اگر خلط محدث مرض بلغمی باشد استفراغ او بحب صبر نمایند و تبدیل مزاج بگلقند عسلی و شرب آبیکه دران عود
و مصطکی جوشانیده باشند و غذای لطیف مثل نخود آب خورند و چون تنقیه معده و اصلاح بدن کرده شود بچوزه مرغ زیرباجا یا مقلو آ دهند

که بسبب ایذای معده باعث این حالات شوند طریق تشخیص اسباب اعراض مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که این عوارض تابع مرضی مثل ضعف معده و سوء هضم
و وجع معده و قروح آن و حرارت و انقلاب معده و ورم آن و ورم جگر و طحال و گرده و قولنج و دیدان و حمیات وغیر آن هست یا نه اگر باشد
غرض آن مرض باشد [illegible] گردد و [illegible] بحران باشد و بآن صداع و وجع معده و اختلاج لب و سیلان لعاب دهن و غثیان و سهر شدید [illegible] عرق بود
بحرانی باشد و [illegible] مرض دیگر [illegible] باشد پس نظر کنند که قی لازم و دائم هست یا نه اگر باشد اصلی بود و در حالت حال تناول اغذیه ترتیب اکل آن
قبل از معده شد [illegible] اگر غذای فاسد خورده باشد یا سوء ترتیب در اکل آن شده باشد سببش فساد غذا بود و الا علامات
سوء مزاج ساذج [illegible] بطریقیکه در تشخیص امراض معده گذشت دریافت نمایند اگر آثار سوء مزاج ساذج مدرک گردد با آن [illegible] معده دارد
شود احتمال [illegible] بدفع آن متحرک گردد سببش همان باشد و اگر علامات خلطی از اخلاط ثلاثه معلوم شود قی صفراوی یا بلغمی یا سوداوی باشد
و ایضاً از خروج هر خلط در قی و طعم آن بر نوعیت خلط فاعل استدلال توان کرد چنانکه اگر قی مراری آید و با آن تشنگی و تلخی دهن باشد قی صفراوی بود
و اگر قی بلغم برآید با قلت تشنگی و ترشی یا شوری یا شیرینی دهن و نفخ و قراقر بود و لعاب زبان سائل شود بلغمی باشد و اگر در قی سوداء آید
با عدم تشنگی و ترشی دهن و قراقر و نفخ در معده و طحال بود سوداوی باشد پس دریافت نمایند اگر با عطش و طعم ردی و در دهان عفونت ظاهر بود
سببش خلط حار ردی عفن باشد و اگر در قی صدید آید و با آن اذیت معده شدید مع خفت آن بود سببش خلط حار صدیدی باشد و این هر دو بکیفیت خود
موذی باشند نه بکمیت و اگر بجز عفونت و طعم ردی و قی ردی نباشد سببش خلط غیر عفن بود که بکمیت خود این فعل کند و اگر ادویه [illegible] ساکن گردد
خلط رقیق باشد و اگر ادویه ملطف تسکین نمایند غلیظ بود و بران دلالت میکند کثرت رطوبت و کثرت قی غیر ردی و کثرت براز و کثرت لعاب دهن
لاسیما اگر تقدم تخمه باشد و ایضاً نظر کنند اگر قی بسهولت آید ماده در فضای معده مصبوب بود و اگر دوام تهوع و عسر قی باشد ماده متشربه معده
بود و اگر قی وغیره لازم و دائم نبود بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شود و آفت در عضوی از اعضا مثل دماغ و جگر و مراره و طحال
رحم وغیر آن و یا در همه بدن باشد شرکی بود پس اگر خلل در عضوی از اعضای مذکوره وغیره مدرک گردد سببش شرکت همان عضو باشد و اگر با تپ بود
از مشارکت همه بدن باشد بعده استدلال بر نوعیت ماده بطریقیکه مسطور شد توان کرد و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که اگر غثیان عقیب
اکل عارض شود سببش رطوبت در معده او یا دیدان باشد و صاحب معده صفراوی کثیر الغثیان و قی میباشد لیکن غثیان و لذع و عطش اگر در
حالت گرسنگی غلبه کنند بدانند که ماده سخت رقیق ست و اگر این دائم بود باید دانست که ماده بسیار ست و اگر بعد طعام باشد ماده اندک بود و همچنین
هرگاه ماده در قعر معده باشد و طبقات معده آنرا تشرب نکرده باشند غثیان بعد دو ساعت از طعام ظاهر شود بهر آنکه صفرا با طعام مختلط شده از
قعر معده بسوی فم معده مرتقی میشود پس غثیان ظاهر میگردد و علامت منذر بقی تهوع و غثیان ست و خصوصاً چون با اینها اختلاج لب زیرین کشیدن
شراسیف بسوی فوق مقارن گردد و شیخ الرئیس میفرماید که غثیان گاهی علامت بحران باشد و گاهی علامت ردی در مثل حمیات وبائی
بود و چون غثیان بنا قیین کثرت نماید منذر [illegible] باشد و گاهی غثیان باقی بماند و منتقل بقی نگردد و سبب درین شدت قوت ماسکه یا ضعف
کیفیت مغثی یا قلت ماده اوست تا آنکه صاحب او هرگاه چیزی بران بخورد قی سهل گردد بلکه قی از خود حرکت کند و بیشتر صاحب چنین را
تشنج یا صرع یا شبیه بصرع دفعةً عارض شود و چیزی زنجاری یا بنفسجی قی کند و از ان خلاصی یابد و گاهی از سبات عظیم امتلائی در حمیات وغیر آن
خلاصی دهد و بیشتر قی از فواق سریع خلاص کند و ردی ترین قی آنست که خون قی کند مگر بروجهی که در قی الدم مذکور گردد و قریب است قی سوداوی
و سبب ردائت آنست که این هر دو در معده متولد نمیشود بلکه اینها از مکان بعید و از اعضای دیگر بسوی آن مندفع میشوند و بر گرفتن [illegible] عضو
معده و ضعف آن دلالت میکند و قی صرف که از ماده واحده بغیر مخالطت خلط دیگر باشد ردی ست اما صفراوی دلالت میکند بر فرط حرارت و بلغمی بر فرط
برودت و ساذج [illegible] دلالت می نماید و قی مختلف الالوان سوداوی و زنجاری و کراثی ردی ترست بهر آنکه به اجتماع اخلاط ردیه دلالت کند

وسابقترین قی مخلوط متوسط در غلظ و رقت از اخلاطی ست که آن در معده تولد کند و دران مجتمع گردد یا اندفاع او ازان یعنی معتاد باشد مثل بلغم و صفرا
و اما کراثی در امراض قلیل شده ست و اخضر مائل بسواد مثل لاجوردی و نیلنجی در اکثر امر بر خمود حرارت و موت قوت دلالت کند و آن هر دو غیر کراثی و زنجاری
اند باوجودیکه گاهی اتفاق می افتد که آن هر دو نیز بسبب احتراق می باشند الا احتراقی ازین هر دو قسم کم از تسوید هر دو که بدین صورت باشد آن مائل
باشراق و صفاء کراثیت بود و باوجود این قی اصفر و کراثی و زنجاری کسی را کثرت نماید که در کبد او سوء مزاج حار بسیار باشد اما اسود چرا آنکه
در اورام طحال و در آخر تپ ربع باشد ردی ست و قی منتن بیشتر ردی ست و خصوصاً هر کدام ازین هر دو که در حمیات و بائی بود و از ترکیب قی است
کرم معده منقلب منتنی و طبیعت قبض باشد پس انچه تسکین قی کند در قبض طبیعت زیاده نماید و انچه لین طبیعت کند در قی و او دیگر آنکه خلط
رقیق یا صفراوی باشد و علاج بآب آلو و تمر هندی و مانند آن کنند و هر دو امر را نفع بخشند و بعضی کسان باشند که مدام خواهش طعام کنند و چون
ازان ممتلی شوند قی کنند یا بسوی اسفل منزلق شود و باز اعاده کنند و این حالت دوام کنند و ایشان مثل تندرستان زندگی نمایند گویا که این
برای ایشان امر طبیعی ست و دریجا اطلاع نیست که صید تلخ میکنند و دام تلخ میخورد و شکم سیر نمیگردد و حیوانات دیگر باین صفت نباشند

علاج کلی قے

در قانون و شروح آن مسطور ست که انچه بسببش ماده ردی یا کثیر باشد استفراغ آن ماده بمشروبات منقیه یا مسهله و منضجات نمایند و تقلیل غذا و تلطیف
و استعمال صوم و ریاضت تلطیف کنند اگر ماده صفراوی باشد و حقنه های مناسب بحسب علامت نافع ست بنا بر آنکه ماده را بسوی اسفل مائل میکنند و بیشتر
حقنه بماده قطع قی میکند و قی نیز قطع می نماید اگر ماده باشد و اسهال دائر نباشد و نفع قی ظاهر ست که در اخراج مواد معده هر چونکه باشد هیچ چیز بادی نیست
بخصوص که ماده در قعر معده باشد لیکن آنجا که ماده مائل بقعر بود و ملتصقات آنرا آشربه نکرده باشد و فی الجمله مسهل و حقنه سود مند بود و اگر ماده فرو رفته باشد و
ادویه قوی زائل نگردد و بالجمله چون برای اخراج آن ماده قی کنانند آب گرم تنها یا سکنجبین یا شبت یا آب ترب و عسل مانند آن بنوشانند و اگر ماده که ازو
استفراغ آن یعنی یا غیر قی بود غلیظ باشد اول تلطیف و تقطیع آن کنند بعده استفراغ آن نمایند و غایت قصد در تدبیر ایشان دفع خلط مغثی ست یا تقلیل
آن اگر دفع تمامه بسبب مانعی جائز نشود و یا مسهل نباشد یا تقطیع اگر غلیظ و لزج باشد یا اصلاح او اگر عفن و حدیدی بود یا اعتدال ست تبرید بدینکه بنوشند بعد آنکه تعفن
شدید الملائم معده است و خصوصاً چون غذائی باشد یا ازان فراموش کنانیدن اگر سبب آن مولع باشد و قول رازی است که گاهی وخیال قبیحه
ردی کریه بد بو یا غیر بدبو و لیکن مشتبه و انسان تخیل میکند که در معده خلط موصوف باین صفت است و طبیعت خواهش دفع آن نماید پس واجب است که حالت زوال
کنانیدن حس و غافل کردن ذهن از وی که مثل این امور تا آنکه میل قی نکند پس رفع او و بعد تنقیه ادویه جالبه استعمال نمایند و ادویه مانع قی آن نافع
نوشیدن ست مثل به و سیب حامض و جمیع ادویه مشتهیه نافع این امراض ست و آن مثل مربه مطیب و ساده و شربت آنار منعنع ست و شربت
حصرم منعنع نیز مفید و تضمید لقوابض نافع ست و قطع قی کائن از امتلاء و کثرت اخلاط جائز نیست مگر آنکه قی از اندفاع ماده باشد و شد اطراف
بسیار نافع ست و حبس قی خصوصاً چون از اندفاع اخلاط از اعضای محیط معده بسوی معده باشد و این چنان باشد که اطراف بربندند بخصوص بست
مثلاً ساقین و قدمین نازل از فوق اما اگر اندفاع ماده از مثل راس باشد دران ربط این اطراف شدید المضرت ست و گاهی میرین اعانت کند
گرم کردن اطراف و نهادن آنها در آب گرم و گاهی احتیاج افتد با آنکه بر بازو و ساق دوائی محمر نهند و کفایت است که تسخین اطراف نافع
ست و در تسکین قی بنا بر جذب و تبرید انها در تسکین قی سریع حار نافع ست بجهت تبرید و کذلک تبرید معده مسکن آن ست و علاج بعضے
نزدیک ناف و میان کتفین و ساقین نهادن و اطراف بستن و بقوت مالیدن خواب آوردن و رفع قی اثر تمام دارد و بکرات بتجربه رسیده و کعک سوده
در آب سرد یک گهری خیسانیده نوشیدن عجیب الاثر است و همچنین نیست جو و کذالست میل الگ کوزه و سپیده گلاب داخل کنند بهتر باشد و بعضے نظم
کرده اند که بادام تلخ را چون بسایند و در آب حل کرده صاف نموده بنوشند برای قی غالب هایج بزرگترین علاج ست و جالینوس گفته که

آب جیبد دیه دیاکوریاست و بیبه و بیبوسن از جمله محتاج الیه ست و این ترکیب مجرب ست و آن عانت بر هضم نیز کند بزرکتان برسا
مصطکی کوند دیمای بعسل بجوشانند و استعمال کنند و چون ز علاج عاجز آیند لابد ست از مخدراتیکه در طبیعت آن تحریک قی ایست چنانکه در
طلع بزر البنج و جو ست مگر آنکه بآن دویه عطریه باشد که حفظ تخدیر آن و اصلاح قی آوردن آن و مقاومت سمیت آن نماید بلکه اضعف ازان تخم
خشخاش و تخم کاهو اقوای ازان پوست خشخاش خصوصا سیاه آن قریب آن ست بیخ لفاح بری قویتر ازان افیون ست و اندک ازان نافع یا
مطبوخ ست کو الا آن دویه تریاقیه عطریه بود که مقاومت سمیت کند و از تراکیب جیده من دین انیست که بگیرند پوست پسته و سک و بزر ورد
گل سرخ یک یکجزو فاد زهر نیم جزو و اگر حاضر نباشد زرنباد یکجزو و دران داخل کنند و افیون ثلث جزو و عود خام نیم جزو و قرص سازند شربت تا یک مثقال و از
انفع مرکبات جیده برای آن انیست که بگیرند سفرجل و فستق واحد یکجزو و تخم خشخاش ثلث جزو و پوست خشخاش ثمن جزو و پوست بیخ لفاح سیزده جزو و عود
خام چهارده جزو و آب نعناع بقدریکه همه ابو شود گلاب بقدر یک انگشت ازان بالا آید و آب خالص سه چند بر دو به آب طب بجوشانند تا مهرا شود و صاف
نموده برفق منعقد سازند و ازان بیاشامند و چون مخدرات بخورند ببوئیدن عطر لازم نمایند و بخوابند و اقراص ماریشوس که برآن جالینوس شهادت داده آنرا
نافع ست و آن جامع جمیع امور واجب در علاج قی ست و خصوصا چون خلط صدیدی باشد که این قرص تریاق اوست و بر انچه در قرابادین مکتوب ست
جالینوس گفته که دران انیسون و تخم کرفس برای عطریت و غذائیت و افسنتین برای جلاء و احد اخلاط و برای تقویت فم معده و شدت و اما چنین بنا بر مضادت لبعطریت
خود برای صدید فا حاذ او و درینجا برای اصلاح آب و تحلیل و دران عطریت ست که آن ملائم هر عضو عصبی ست و افیون برای تنویم و تخدیر و جند بیدستر برای تلافی
فساد افیون و مضرت آن و سمیت آنست و اما اقراص کوکب بد النفع ست در مثل این حال و کسیکه تهوع لازم و در ربیع یابد و معتاد بقی خصوصا در مثل
این فصل باشد باید که ناشتا مقدار چهار درم بیاز نرگس بخورند بعده آب گرم و سکنجبین بنوشند و قی کنند تا معده آن از فضول معتاد بدفع آن پاک گردد
و در بیاز نرگس تکثیر نمایند که آن تشنج حادث میکند ذکر ادویه هندیه مفید امراض مذکوره گیرو تقیه یکدام گرفته در آتش نکشت گرم نمایند که سرخ شود
در شش توله گلاب سه بار سرد کرده دو سه بار بنوشانند و اگر گلاب نباشد آب هم کافی ست و رفع افراط قی و تهوع معمول ست و اگر سفال آب نا دیده یا
نقره یا آهن را مکرر گرم کرده در آب سرد نمایند تا که ربع یا خمس یا نصف ثمن در داغ کردن تحلیل رود پس آنرا جرعه جرعه بنوشانند نیز مفید بود ایضا چراغ
کهنه گلی را که بغایت چرب بود در آتش اندازند تا خوب بسوزد و شعله از وی منطفی شود و در آب سرد کنند و ازان آب قدری بنوشند که برای رفع قی و تهوع
عجیب و همواره معمول ست و لیمون خشک در دهن داشتن و هر دو بازو بستن نیز حبس قی کند دیگر برنج ساٹھی در آب شسته یا تر نموده آن آب
نوشانیدن جهت قی متواتر که آب هم نشود و رفع تشنگی و قی که بعد شرب شراب حادث شود نافع ست دیگر کپور کچری کوفته بیخته در گلاب بقدر مونگ حب
سازند و دو حب بدهند و اگر کفایت نکند بعد ساعت دو سه حب دیگر دهند دافع غثیان و قی ست دیگر چون پرهای طاؤس بسوزند و خاکستر آن با شهد
آمیخته دو سه انگشت بلیسند تهوع باز دارد دیگر رایشه های پوست تا جیل زکا در بعد الف و قدری ازان همراه سه چهار سنگریزه نرم کرده ازان حبها سازند و در آب سیاه
بجوشانند چون نصف بماند زود آورده سرد نمایند پس بنوشانند که در رفع تهوع و قی مجرب نوشته دیگر مغز رٹھیٹھا چهار گھڑی در آب تر سازند تا که نرم شود و اندک
اندک ازان بخایند که دافع غثیان ست دیگر سرگین گاو سیاه هندی با قند سیاه ممزوج نموده بخورند و تصیب قی از جانب ست دیگر نیم نهای نیب که برگ نیز دران
باشد در خاکستر گرم اندازند تا که گرم شود پس سائیده صاف نموده بنوشند قی و غثیان را مفید بود ایضا تا ثمر کرازان شایسته سازند و بسوزند و خاکستر
آن در آب اندازند تا ته نشین گردد آب صاف او بنوشند دیگر چوب خشک با پوست خشک درخت پیپل آورده بسوزانند و خاکستر او بوزن ... گرفته
در آوند گلی با آب تازه حل سازند و یک ساعت نگاهدارند تا قیکه آب صاف شود و خاکستر آن در ته نشیند آن آب صاف بنوشند قی بند شود
دیگر تباشیر شکر ... در روغن زرد گرم اندازند و برآورده سرد کرده یک یک عدد بفاصله نیم گھڑی خورند با خاصیت نفع خاصه بلغمی نفع بخشد
نگر ریشهای درختان ... بسوزانند و خاکستر آن قدری بخورانند قی بند شود ایضا هفت عدد برگ تنبول بر آتش گرم کرده باریک سائیده بخورند همان وقت قی بند شود

دیگر قدری آہک مطفی و قدری زرد چوب باریک سحق دہ سیر دو در آب حل کنند و بگذارند دقیقۂ دو دقیقۂ نشیند آب صاف از بالا گرفته بنوشند و گفته که بکبال قی مجرب نوشته دیگر کوبل جامن کونپل درخت کسم سرد در آب سائیده نوشیدن حابس قی ست دیگر مغز خستۂ جامن دانۂ الایچی سفید از هر یک پنج ماشه بشربت انار شیرین سرشته خوردن و بالائش عرق کاسنی و کیوڑه نوشیدن نیز دافع قی و تهوع معمول ست دیگر جهت قی تهوع که از هر نوع باشد دانۂ هیل دانۂ قاقله مغز خستۂ کنار مغز خستۂ آمله دار فلفل سعد صندل سفید کشنیز خشک طباشیر پوست درخت بیل پهول پهرنگ پنج ساٹهی ناگکیسر از هر یک یک ماشه مشک دو حبه انار دانه چهار ماشه و بعضے اوقات بحسب حاجت زیاده هم کرده میشود و در بعض اوقات برعایت گرمی مشک دور کرده میشود کوفته بیخته گاهی بآب سرد و گاهی بشربت انارین منعنع و گاهی بسبب دیگر مناسب حال داده میشود خوراک از دو ماشه تا سه ماشه دیگر دانۂ الایچی خرد قرنفل ناگکیسر تنبول کٹ صندل سفید دار فلفل کهیل و دهان جمله برابر کوفته بیخته اندک اندک با شهد آمیخته ملیسند یا شکر آمیخته بخورند برای دفع قی از هر قسم که باشد نافع نوشته و همچنین انار دانۂ ترش مویز با دانه از هر یک پنج درم زیره کرمانی از هر یک درم هر سه را نرم کوفته تا سه مثقال دادن در دفع تهوع و قی هر قسم مجرب ست دیگر قرنفل الایچی خرد ناگکیسر مویز با انگ سعد کوفی صندل سفید دار فلفل مساوی سوده دو درم بعسل یا بشیره دادن نیز جمله انواع قی و غثیان را نافع نوشته ایضاً پودینه الایچی خرد صندل سفید کشنیز خشک تمر یک زر ورد با قند سفید سفوف ساخته دو درم بدهند دیگر قرنفل یک سرخ آرد کنار دار فلفل مغز افشنه تمر هندی سعد کوفی کشنیز خشک نیلوفر مغز کنول گٹه انار دانه زهر مهره از هر یک نیم ماشه سائیده بگلاب دادن برای حبس قی مجرب ست دیگر سماق زیرۂ سیاه برابر کوفته بیخته باب سردیا بعضے ربوب مناسبه بخورند جهت قی بلغمی و صفراوی بعد تجربۂ اطبا مجرب ست و اگر با آب اطراف انگور بخورند بیعدیل ست دیگر مغز تخم کنار دشتی برگ تلسی نبات از هر واحد یک درم فلفل گرد نیم درم کوفته بیخته با آب مقدار کنار دشتی حب سازند و یکی بخورند برای غثیان لازم دائمی مفید ست دیگر فلفل سیاه سه ماشه دار فلفل شش ماشه انار دانه یک تولہ چوا کهار یک نیم ماشه کوفته بیخته در قند سیاه حب بندند دو دو درم بخورند برای دفع قے و غثیان و هضم طعام و اشتها مجرب ست و اهل هند این حب را مرچادی گٹکا نامند

علاج قی و تهوع و غثیان صفراوی

هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج صفراوی مسطور شد بعمل آرند و ایضاً از اودیه که بدان قی درین نوع نمایند آب برگ حمار معصور سکنجبین یا اسکنجبین سرخ در تخم سرمق سه درم سوده با سکنجبین محلول در آب سرمق یا با آب مطبوخ سرمق و پوست خربزۂ خشک آمیخته و چون تنقیه حاصل شود مضمضه بسرکه ممزوج باب نمایند و چهره بگلاب بشویند و گلقند و سکنجبین بخورند تا چهار ساعت نگذرد طعام نخورند بعده اغذیهٔ خفیفه مثل اطراف جدی و لحم جوزه مرغ بخورند و ساقین و دست او را بر فوق ضماد نمایند و یا بعد قی زرورد سماق طباشیر از هر واحد یکماشه سوده بشربت لیمون یک نیم تولہ آمیخته بلیسند و بالائش شیرۂ زرشک تخم خرفه و خیارین از هر یک سه ماشه در گلاب یکپا و بر آورده شربت انارین یا شربت آلو چهار تولہ داخل کرده بنوشند و افشرۂ لیمون و افشرۂ تمر هندی و شربت لیمون و کوره درخت جامن نیز مفید بود و جائیکه طبع قبض بود آب نقوع تمر هندی بغایت مفید خصوصاً چون با خوبانی مربی در گل سرخ یا در گلاب بخیسانند و شکر یا گلقند افزایند و شرب تمر هندی بکشنیز و صندل نیز مسکن غثیان صفراوی ست و اگر حاجت افتد بعد نضج بمسهل صفرا تنقیه کنند و آنجا که بعد از تنقیه قدری از ماده باقی باشد و اخراج وی ممکن نبود و تعدیل و تسکین وی کوشند با دویه و اغذیهٔ مناسبه و شربت انار ترش و شربت انار منعنع و شربت غوره و ریباس با گلاب در تسکین قی اثر تمام دارد و سفوف طباشیر و زرورد و کشنیز خشک و سماق با شربت مناسبه در تسکین قے صفراوی و مزاج حار و عطش بغایت سودمند ست و گاهی سفوف مرکب از سماق و غورۂ خشک و زرشک و طباشیر و پوست بیرون پسته میدهند و گاهے بیکی یا بدو از ین ادویه بحسب حاجت اقتصار می نمایند و از جمله اشربۂ مناسبه شربت سیب ست و شربت بخاصه که عود و صندل و گلاب دروی آمیزند و جوارش انارین سه ماشه گلاب چهار تولہ شربت قاقله دو تولہ نیز نافع تهوع ست و اگر تهوع با نزله و اسهال و سرفه باشد رب السوس دانه هیل طباشیر از هر واحد یکماشه سوده بشربت خشخاش یک تولہ حب الآس چهار ماشه تخم بارتنگ پنج ماشه بدهند و برای تهوع و اسهال صفرا سفوف حب الرمان چهار ماشه بشربت

سکنجبین تمر ہندی تالیف حکیم علوی خان نافع از برای قی و غثیان صفراوی و شدت حرارت حمیات حادہ تیزیکہ با قبض طبیعت باشد و مق[illegible] بست گیرند
تمر ہندی صاف کردہ نیم رطل بود رد و رطل آب خالص و دو اوقیہ گلاب یکشب بخیسانند و صبح آب صاف آن بفشار بالیدن جرم آن [illegible] شکر سفید
داخل کردہ بجوشانند و قدری سفیدی تخم مرغ مخلوط باب بزنند کف تراکہ گیرند و چون یکرنگ کف بر سر نیارد صاف نمودہ باز در دیگ [illegible] نیم [illegible] ہر کدام انگوری
داخل کردہ بجوشانند تا بقوام آید بکار برند شربت تمر ہندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معدہ را قوت دہد و قی باز دارد بگیرند تمر ہندی [illegible]
[illegible] نند و صاف کنند و یک آثار قند سفید اضافہ نمودہ بقوام آرند شربت انارین منعنع مانع قی و فواق و مقوی معدہ دانہ انار شیرین [illegible] ہم بکوبند
آب آنرا دو من بگیرند و یکمن قند و یک اوقیہ آب نعناع اضافہ کردہ بقوام آورند لو عدیلہ جہت قی و تہوع و غثیان و تقطیع اخلاط و تسکین حرارت جگر و رفع [illegible] ملوحت معدہ و
اعادہ ہضم معمول آب انار ترش و آب انار شیرین آب لیمو ہر واحد پانزدہ مثقال قند سفید یک رطل گلاب نیم رطل باہم مخلوط ساختہ بقوام آرند و [illegible] قوام آب برگ نعناع
بقدر دہ مثقال داخل کنند و اگر الطف خواہند عرق نعناع اضافہ نمایند و اگر آب نعناع یا عرق آن اضافہ نکنند شربت انارین میشود و اگر شربت انار ترش خواہند
آب انار شیرین ضم نمایند و اگر شیرین خواہند آب انار ترش داخل نکنند شربت انار ترش منعنع قی باز دارد و صفرا دفع کند و معدہ را قوت دہد آب انار ترش دو
من نعناع سبز چند شاخ عود خام مصطکی آملہ منقی از ہر یک دو درم پوست بیرون پستہ نیم درم نیمکوفتہ در آب انار بجوشانند سوای مصطکی تا بنیمہ آید صاف کنند و با
یکمن قند سفید بقوام آورند بعد از آن مصطکی سودہ اضافہ نمایند شربت حماض مسکن صفرا و مانع قی و مقوی معدہ و دل و نافع خفقان حار آب حماض پنجاہ
مثقال قند سفید یکمن شربت سازند چنانچہ رسم است شربت لیمو معدہ را قوت دہد و اشتہا آورد و صفرا بشکند و قی باز دارد و ہاضم قوی گرداند و خمار دفع کند طریق
ساختن آن مانند شربت حماض است شربت فواکہ معدہ و دل را قوت دہد و قی باز دارد آب سیب آب انار شیرین ترش و امرود ہر یک یک جزو آب ریشک آب سماق
آب غورہ و زعرور از ہر یک نیم جزو بجوشانند تا بثلث آید قند سفید بقدر کفایت اضافہ نمودہ بقوام آرند شربت مشتق غثیان و قی را نافع است پوست
بیرون پستہ نعناع ہر یک دو درم گل سرخ انار دانہ زرشک ہر یک چہار درم عود مصطکی ہر یک یکدرم شاخہای انگور ترش دہ درم آب بہ یک رطل آب سیب
آب انار ہر یک نیم رطل جملہ را بپزند تا بنصف رسد پس صاف کنند و قند سفید آمیختہ بقوام آرند ضماد کہ در قی صفراوی بعد از تنقیہ بکار آید آب سیب
بریان آب بہ بریان صندل سفید گل سرخ مورد تر لادن عود کافور سیوسن بر معدہ ضماد کنند ایضاً جہت منع انصباب صفرا بر معدہ پوست ترنج زرد [illegible]
پوست بیرون پستہ سماق دانہ ہیل مصطکی رومی سنبل الطیب صندل سفید مساوی در گلاب بقدر حاجت سائیدہ بر فم معدہ ضماد نمایند ایضاً کہ منع
قی کند از مجربات استاد مرحوم کافور نیم جزو زعفران یک جزو عود سہ جزو صندل سفید و سرخ ہر یک چہار جزو گل سرخ سک ہر یک پنج جزو
با آب بہ و سماق ضماد کنند طلا کہ قی و ہیضہ را نافع است رامک سک گرد سماق برابر با آب برگ [illegible] بر معدہ طلا نمایند ایضاً کہ قی باز دارد اقاقیا سعد [illegible]
جوز السرو مازو گل سرخ آملہ گل ارمنی بلوط گادرس ہر پنج عدس گلنار ریزہ الینج صندل با آب مورد یا آب بہ بر شکم طلا کنند قرص مصطکی قی و فواق را نفع
دارد عود مصطکی ہر یک دو درم پوست بیرون پستہ چہار درم گل سرخ سک ہر یک پنج درم طباشیر دو درم قرص سماق مجرب برای کسیکہ طعام
قی کند و اشتہا باز دہد سماق سہ درم زرور و طباشیر زیرہ [illegible] کشنیز خشک بگلاب تر کردہ خشک نمودہ ہر یک دو درم پوست بیرون پستہ یکدرم
مصطکی نیم درم کوفتہ بیختہ بگلاب قرص کنند شربتی از یکدرم تا دو درم با شربت انار منعنع یا گلقند قرص طباشیر قابض معدہ را قوت دہد و قی و اسہال
باز دارد گل سرخ طباشیر انار دانہ کشنیز بریان ہر یک دہ مثقال پوست بیرون پستہ مصطکی ہر یک نیم مثقال سماق [illegible] مثقال زیرہ سیاہ مدبر یک مثقال
کوفتہ بیختہ بگلاب قرص سازند شربتی یکمثقال لعوق انار دانہ جہت تقویت معدہ و رفع قی و غثیان مجرب است گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پستہ انار دانہ
زرشک ہر یک پانزدہ مثقال سماق ہفت مثقال نعناع حب الآس ہر یک سہ مثقال جملہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کردہ [illegible]
آب لیمو و آب غورہ و آب بہ و آب تمر ہندی ہر یک [illegible] پنج مثقال سرکہ شصت و دو مثقال نبات دو صد مثقال بقوام آ[illegible]
[illegible] انار دانہ مقوی معدہ و دافع قی انار دانہ دہ درم مصطکی [illegible] ہر یک دام و یک رطل آب بجوشانند چون سوم حصہ [illegible] صاف کردہ

و ... دهن ممتلی باشد و دوای مسهل بلغم استعمال کنند و اگر دوا در معده ثابت نماند حقنه حاده عمل آرند و چون بدن تنقیه یابد دران هنگام ادویه مقوی معده ... بماند ابو سهل گوید که سبب تهوع و غثیان اگر خلط بلغمی غلیظ باشد که در خمل معده ملتصق گردد سکنجبین عنصلی و ایارج فیقرا و ثوم و قرطم و امثال اشیای ... بند و اگر غثیان از بلغم محتبس در قعر معده باشد باید که بعد شرب آب گرم که دران شبت و نمک هندی و پودینه جوشانیده باشند سکنجبین عنصلی امیحه ... اگر ملتصق بخمل معده باشد بشرب ایارج فیقرا و حب صبر تنقیه باید کرد و بعد تنقیه تقویت معده نمایند بار دیگر دران ده حب ... شود و سنجید ... اثم مبیه یا آب ... رب کهنه و شربت انار معمول بعسل مصفی و نعنع بیاشامند و این مطبوخ بکار برند انار دانه ترش سی درم مصطکی کندر هر واحد ... درم نعنع تمام ... باقه در دو رطل ... بنامند تا نصف بماند صاف نموده دران عود خام و سک هر واحد نیم درم داخل کرده دائم بنوشند یا این مطبوخ انار ترش تمام ... نانخواه پوست ... درم زیره کرمانی چهار درم جوشانیده صاف نموده یک درم را یک حب سوده انداخته صبح و شام بنوشند و ایضا درین حال ... نعنع ... در طبیخ کنند ... زیره و نعنع و فودنج و سداب و سنبل و قرنفل و دارچینی و جوزبوا و خولنجان استعمال نمایند و دائم بر فم معده ضماد ... زیره و سنبل و مصطکی جوزبوا و زعفران و ... عود هندی و قرنفل و هیل کوفته در شراب کهنه ریحانی و شراب سوسن ... شراب ... گذارند این هبة الله نوشته که تهوع و غثیان اگر از اخلاط لزجه عادت شود علاجش باستعمال اشیای ملطفه مثل سکنجبین و ... نمایند و استفراغ بدن بایارج کنند و تقلیل غذا نمایند ... کهنه بنوشند و غذا زیرباج یا نخود آب سازند و چون صلاح یابد بکنجشک مطبوخ و کبوتر بچه بریان غذا کنند و در حمام داخل نمایند و تدبیر معده ... بطریق ... باشد تا ممکن بلطیف تدبیر نمایند و اگر قی بلغمی باشد گلقند عسلی بخورانند و ماء العسل یا شراب کهنه بنوشانند و غذا ... بریان ... باشند یا مصوص ... مصطکی کنند ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که اگر تهوع و غثیان از ماده بلغمی بود قی ... سکنجبین عنصلی ... طبیخ شبت ... اسهال بایارج فیقرا ... سکنجبین ... و بعد تنقیه مبیه و شربت پودینه و شربت افسنتین هند و اگر شراب کهنه دهند باقی بلغم را قطع کند و بعد ... طعام ... کنجشک بریان و ... مانند آن بدهند و بر معده اضمده حاره نهند و اگر قی بلغمی بود که در معده جمع شده باشد نگاه باید کرد اگر ماده در فضای معده است و میل بلغم معده دارد بقی تنقیه نمایند و طبیخ شبت و سکنجبین اندکی بوده درین کفایت باشد و بعد قی معده را قوت دهند بجوارش عود و مبیه و شربت پودینه ... و اگر ماده میل بسوی قعر معده دارد بحب صبر و مصطکی و ایارج فیقرا و حب ... تنقیه نمایند و بعد ازان بجوارشات قوت ... اگر سبب ... غلط ردی در معده باشد آن را بقی منع باید کرد یا باسهال همچنان که اسهال را که از خلط ردی بود باسهال باز توان داشت یا بقی چنانچه بقراط گفته که اسهال و قی منع اسهال و قی میکند و قی منع اسهال و اسهال منع قی می‌نماید و این از بهر آنست که هرگاه قی از خلط ردی بود که در معده باشد چون آن خلط بیرون آید به اسهال یا بقی آن را باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلط ردی باشد چون آن خلط را خارج کنند باسهال یا بقی آن اسهال باز ایستد و اسباب باز داشتن قی اسهال را دو است یکی آنکه خلط بیرون آرد دوم آنکه ماده بسوی جانب مخالف نماید و اسباب باز داشتن اسهال قی را هم دو است یکی آنکه ماده را خارج کند دیگر آنکه ماده را از ... فرو کشد و اگر ماده در طبقات معده نشف کرده باشد اول قی باید کرد بماهی شور و خردل و ترب و سکنجبین عنصلی و مانند آن پس قی خلط را بایارج فیقرا و نقوع صبر و امثال آن تنقیه کنند و باین حال هیچ طعام و شراب و دوای قابض ... نشاید داد تا آن وقت که ماده تمامه منقطع نگردد و این حب خمل معده را از بلغم لزج پاک کند بگیرند ایارج فیقرا ... درم هلیله سیاه و کابلی هر یک دو درم ترمس ... و نمک هندی هر یک ... درم پودینه و جوزبوا و ... نانخواه ... قرنفل ... هر واحد یک نیم درم مصطکی دو درم تربد هفت درم همه را کوفته بآب پودینه سرشته حب سازند شربتی ... درم تا ... مثقال بشربت افسنتین یا مبیه و این شربت معده را قوت ... انار دانه ترش ... مصطکی ... درم کندر هفت درم پودینه سبز هر یک ... همه را در یک نیم من آب بجوشانند تا بسوم حصه باز آید صاف نموده یک درم ... سوده یک درم سک ... انداز ند و اندک اندک بدهند و این سفوف معده را قوت دهد پودینه مصطکی قرنفل عود هر یک ... درم کوفته بیخته دو درم با گلقند دو درم بدهند ایضا ... جزو عود مصطکی هر واحد یک جزو ریوند چینی پودینه نانخواه ورد ... کرده خشک نموده هر یک ... جزو شربتی ... مثقال با ... آب ... با ... زیاده او نسخه بصواب ... است که در قول ابو سهل گذشت طبری گفته که اگر تهوع و غثیان از ... رطوبی باشد

ساییده بآب سیب یا به دادن بغایت سودمندست و عود و صندل بگلاب سوده همین اثر دارد و کذا بودینه دشتی با شربت گل سرخ و قرنفل و عود هندی و ملیله و امثال آن بآب سیب و به سرشته بر معده نمایند و اگر طفل را در اثنای شدن خاکستی بعرق عنب الثعلب گلاب شربت نیلوفر دهند و اگر کحیل و دهان حب الآس مصطکی اصل السوس یا به کوفته معه طلا کنند و اگر طفل کلان باشد یکماشه یا زیاده طلبیا نند حیث که اطفال و تپ آنها مجرب ست تقویه مثل رب به و تمر و رب غوره و ریباس و شربت زرشک و مانند آن بدهند و شربت انار بغایت سودمند ست انک گل ارمنی دو دانگ آب سیب یا به یا امرود یا بدوغ یا سکنجبین یا شربت نعناع بغایت مفید ست و زرشک و سماق طباشیر و دانه هیل در شیر مرضعه حل کرده لیسانیدن و فادزهر معدنی دادن نافع و خورانیدن جوارش و اگر شربت فواکه سکنجبین تنها سود دارد و هنگامیکه عوضات با اطفال شیرخوار بخورانند باید که معده ایشان از شیر خالی باشد و بعد از ان نیز تا یکساعت زیاده ازان او را شیر ندهند و اگر سبب سقوطات باشد بعلاجش پردازند و صاحب تکمله هندی می نویسد که اگر بچه شیرخواره را سبب افتادن کام قی پدید آید و آنچه بچه بر دهند از و رنگ زرد و بدن لاغر شود گاه دو پستان را که اکثر به سر حادی، و بساییده شیره کنند و دو سه بار آن شیر را با دانه الایچی خرد و ناگوار شکر حزن ساییده باشند ممزوج ساخته ناس دهند قبل از طلوع آفتاب کام فرو شده با امرود و بچه روز بروز قوت گیرد

قی الدم

یعنی برآمدن خون بقی و آن یا از معده بود و یا از مری و بدانند که خروج خون از دهن گاه بقی بود و گاه بنفث و گاه بنقل و بقی وقتی باشد که خروج او از اعضای غذا بود او لا بعد الانفصال او از اعضای دیگر چنانچه عند سیلان دم از دماغ در حال خواب بسوی معده میباشد بعده از قی خارج میشود و خروج خون بنفث وقتی باشد که از اعضای تنفس خارج شود و بنقل هنگامیکه خروج او از اعضای دهن و حلق باشد بالجمله سبب قی الدم کشادن دهن رگ یا شگافتن و گسستن و سست و اکثر این عقب قی بسیار و اسهال بمسهل حاد افتد و یا انفجار ورم غیر پخته و قرحه و تاکل در اعصاب سند کوره و یا رعافت که سیلان کند بسوی معده بی آنکه شعور بدان نکنند و یا انصباب خون از کبد یا طحال یا کلیه یا مراق بسوی معده و خصوصا خونیکه استفراغ او واجب بود محتبس گردد و یا عروض قطع عضو که غذای او فاضل باند و یا عروض ترکیب یا صنعت معتاد و یا شرب زلو در آب و تعلق او بمعده یا مری و یا عروض بواسیر در معده و سبب شگافتن عروق یا از خارج بود و یا از داخل آنچه از خارج بود عروض جراحت ست یا ضربه یا سقطه یا از کوه پریدن از جائی یا برداشتن بار گران یا تناول شی حاد یا چسپیدن زلو و آنچه از داخل بود کثرت خون ست و اجتماع او در رگها زیاده از وسعت آنها یا صفرای حاد بود یا خلط شور که بدین اعضا گذرد و قرحه کند و سبب گشادن دهن رگ در این اعضا حرکت قوت دافعه ست بسببش یا حدت صفرا بود و اختلاط آن با خون و یا ضعف قوت ماسکه رگها و سبب ضعف ماسکه یا رطوبت مرخیه باشد که سر رگها را نرم و سست کند و از دفع قوت بکشاید و یا کثرت خون و امتلای اخلاط در رگها که احتمال آن نکنند و بیشتر قی الدم از صحت قوت باشد لیکن ان را دفع کند بطرفی که فی الحال دفع آن بسوی آن طرف اوفق بود و لهذا اکثر بیشتر و رقی کردن و در طلی خون مثلا راحت و خفت شود و این وقتی باشد که فضول طحال یا کبد بسوی معده بریزد پس قی کند و گاهی خون مجتمع در معده منجمد شود خواه منصب شده و دیگر یا اصل بود و آن از انفجار رگ آن باشد پس هرگاه این خون منجمد بقی خارج شود و مشابه علقه باشد اگر انجماد و دران باعتدال بود و یا ... باشد ... سیاه شده تر ازان بود و نقل محمد زکریا که گاهی انسان قطعه بقی کند و بعضش لحم زاید و تولولی یا باسوری بود که در معده منجمد پس منقطع گردد از جرم معده بسبب اکل طبیعت بسوی فوق آنرا دفع نماید و هر قی الدم که با تپ باشد آن ردی بود زیرا که دلالت او بر کمال غلیان و فرط حرارت بی غذا و ماده قوت او بسبب کثرت تحلیل و قلت اغتذا او گاهی در حمیات دموی دال بر قوت طبیعت و دفع ماده مرض بود

واگر با آن تب نباشد پس اکثر ردی نبود اما اگر نفث الدم از قدر واجب خارج شود منذر بهلاکت باشد طریق تشخیص [illegible] اولاً دریافت نمایند که خون از کدام عضوی آید و بعد ازان اسباب او معلوم کنند و این چنان باشد که از مریض حال آفت و [illegible] اعضا [illegible] اگر مریض خلل در دماغ بگوید و گاهی خون از دهن به تنحنح و از منخرین برآید باید دانست که خون رعافی ست و از [illegible] اگر آفت در مری یا معده یا جگر یا طحال بیان کند خون از همان عضو آید پس اگر خون سرخ بد بو بود از جگر باشد و این نوع [illegible] کبدی [illegible] افتد و آن در اکثر مهلک ست و اگر خون سیاه عکر برآید و غلیظ و مزهٔ او ترش بود از طحال باشد و اگر اندک اندک [illegible] شدید السواد باشد از مری بود و اگر دفعةً مقدار کثیر برآید و رنگ او مائل تر بسواد باشد از معده بود و دلالت بر انفجار عرق بسیار نماید و ممکن ست که این از مری باشد که بسوی معده سیلان نموده و دران جمع شده باشد و درین وقت احساس بسیلان او در داخل نمای دلالت کند و کذا جمع بین الکتفین شاهد آنست تعده اگر مریض وجع در عضوی از اعضای مذکوره بگوید و دران عضو از سابق بیماری بوده باشد و در ابتدا خون اندک اندک آید و بعد ازان کثرت پذیرد و گاهی با ریم و قشور آمیخته برآید باید دانست که دران عضو تاکل و قرحه است و اگر در عضوی از اعضای مذکور صرف حرارت و سوزش بیان نماید و خون که برآید سخت گرم بود و علامات حرارت ظاهر باشد و تقدم اسباب تسخین گواهی دهد بدانند که دران عضو سر رگها بسبب حدت و حرارت خون کشاده است و اگر دران علامات کثرت خون و امتلای اخلاط دیگر ظاهر گردد و خون بسیار برآید و مریض عقب ثقل خفت دریابد و خون صحیح غیر حاد و اکال یا عفن قروحی برآید و انقطاع استفراغ معتاد اتفاق افتاده باشد بدانند که سر رگها بسبب کثرت خون و بسیاری اخلاط دران کشاده شده است و اگر خون سخت گرم نباشد و نه بسیار برآید و مریض پیش ازان تدبیر مرطب و اغذیهٔ مرطب بسیار استعمال کرده باشد باید دانست که سر رگها بسبب رطوبت و نرمی کشاده است و اگر خون رقیق صدیدی برآید و با غم و کرب بود و پیش ازان مریض آبیکه دران زلو بود خورده باشد بسبب زلو باشد و اگر خون گاه گاه برآید و ازان مریض انتفاع یابد و رنگ مریض زرد باشد از بواسیر معده بود و بر سبب بادی بخروج خون دفعةً عقب سبب موذی استدلال توان کرد و هرگاه سقطه یا ضربه بر سینه رسد و نفث الدم پدید آید بر شگافتن عروق مری گواهی دهد علاج تدبیرش مثل نفث الدم نمایند و اول فصد باسلیق مناسب ست اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر بود و خون بسیار یکبار برآرند و ایضاً در امتلا فصد بعد فصد نیز ضرور ست زیرا که درینحالت هم تقلیل مطلوب ست و هم اماله و در فصد از برآمدن خون اگر مریض راحت یابد بند نکنند و کثیر المقدار برآرند و اگر غلبهٔ خون نباشد خون اندک اندک بدفعات بیرون آرند که درین صورت صرف اماله مقصود ست اما رعایت قوت در هر حال ضرور ست و بستن اطراف از بغل تا بذراع و از بن ران تا پا سخت محکم و بستن خصیتین در مردان و ثدیین در زنان جهت اماله قوی الاثر ست و ایضاً بهر اماله استعمال حقنه و وضع محاجم با شرط بر ساق نافع ست بعده نظر کنند اگر آفت در معده باشد دوا یکبارگی نخورند و دوا بسیار باریک نسازند و اگر در مری بود اندک اندک بنوشند بلکه قدری ازان در دهان بگیرند و بتدریج فرو برند و پشت بر تکیه نهاده باشند و ایضاً اگر خون از مری و معده آید قرص کهربا یا کهربا سائیده در شربت انجبار یکتوله سرشته با شیرهٔ خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب الآس هر یک شش ماشه در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ هر یک هفت توله شربت حب الآس دو توله تخم شربتی و بارتنگ هر یک پنج ماشه بدهند و اگر خون از سر یا جگر یا طحال آید بمعالجهٔ همان عضو کوشند و ماده را بجانب مخالف بفصد مستفرغ سازند بعد ازان اغذیه و تدابیر مذکوره و تا امتلا قوی نباشد و نهار خون بسیار نباید گرفت بلکه اندک اندک چند کرت [illegible] مقصود [illegible] حاصل گردد و بشرط عدم مانع هیچ وجه در فصد درنگ نباید کرد چه فصد بعد ابتدا نفع کثیر ندارد و بعد از فصد حسب مراعات [illegible] باصلاح حال و تقویت عضو بادویه نفث پردازند بدانچه در محل هر یک مفصل و مضبوط ست در دق الدم کبدی و طحالی قرص ساوند و [illegible] خشخاش

قی الدم ... بدن بسیار برآرند وگاه باشد کہ بقدر دو رطل خون بیرون آید ولکن آن زمان که نواکر ... اگر قی سخت مفرط بود اطراف به بندند وقرص گلنار بدہند ونسخہ
آن بمانند ... سبچی گذشت در آب باران یا آب بارتنگ قرص سازند واگر سببش شگافتن رگ بود ہمین تدبیر کافی ست واگر سببش تفجر بود
این قرص کہ ... دم الاخوین گلنار ہر یک سہ درم کہربا پنجدرم شادنج مغسول گل مختوم ہر یک دہ درم شب یمانی دو درم ونیم افیون دارچینی ہر یک
دو درم ازین جملہ ... سازند شربتی یک قرص در آب بارتنگ وآب عصی الراعی وآب بادروج وآب برگ وساق خرفہ واین قرص محل
انفتاح واشتہ ... را نافع ست سرمہ وشادنہ ودم الاخوین ہر یک سہ درم گلنار ومازو ہر یک دو درم شاخ گوزن سوختہ وشستہ واقاقیا
ہر واحد یکدرم لاد ... زعفران ہر واحد نیمدرم پرسیاوشان یک نیمدرم ہمہ را کوفتہ بیختہ بآب بارتنگ سرشتہ بوزن دو درم قرص سازند شربتی یک قرص
دریکی از آبہای مذ ... گل ارمنی وگل مختوم وطباشیر بآب بارتنگ وآب باران ورب جو زدہ مانند آن نافع ست وغذا الفتیل بآب سماق یا بآب
مقیرہ وتنمیہ معدہ ... شالکہ بارد وقابض نمایند واگر انفتاح عروق از سستی ودفنی رگہا بود بسبب رطوبت مزاج وتدبیر مرطب فلونیای فارسی وسنجرینیا
دو درم تا باید داد ... فقط سعید گوید کہ علاجش فصد باسلیق ست واستعمال ربوب قابضہ حالیہ مثل رب سماق ورب سفرجل باشیرہ تخم خرفہ
وشرب آب بارتنگ یا عصی الراعی یا طباشیر وگل ارمنی مع رب سفرجل پس اگر خروج خون منقطع نشود ادویہ مغریہ ملحمہ استعمال نمایند مانند قرص کہربا
باآب سیب یا قرص طباشیر بآب باران واگر خروج او اسراف نماید مریض را یک قیراط افیون بآب بارتنگ یا شیرہ تخم خرفہ بخورانند ومعدہ را بعصارہ
لحیۃ التیس واقاقیا وگل ارمنی وافیون وآب مورد ضماد نمایند وغذا مزورہ سماق یا آب انار کنند وبقول بارد مثل کاہو وخرفہ بخورند واگر قوت
ضعیف شود استعمال چوزہ مرغ مقند بآب سماق یا آب انار فرمانہ نمایند واز کثرت حرکت وامتلای طعام واز استعمال اغذیہ حارہ حذر کنند و
کسے راکہ قی الدم بنوائب وادوار عارض شود ہنگام اجتماع خون در بدن وکثرت او باید کہ قطع آن نکنند مگر آنکہ اسراف کند ومقدار او کثرت پذیرد
وقوت ضعیف گردد اگر بدون این علت کہ قطع واجب کند بقطع آن پردازند بغایت ضرر رسانند وبالجملہ علاج قی الدم علاج نفث الدم ست
محمد بن الیاس نوشتہ کہ گاہی بسبب انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او میباشد وعلاجش انیست کہ اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمایند و
ہر صبح صمغ عربی گل ارمنی بارتنگ اسپغول ہر واحد یکمثقال ہمہ را بریان نمودہ وصمغ وگل ارمنی سودہ با تخمہا آمیختہ بر بہ آس لیسر شند وبخورند یا قرص
کہربا وقرص طباشیر قابض ہر واحد یکدرم برب بہی دہ درم بخورند یا آب بہی سہ اوقیہ وکندر وصمغ عربی وگل ارمنی گلنار وسماق ودم الاخوین ہر واحد
یکدرم سائیدہ دران حل کردہ بنوشند یا نشاستہ ہلیلہ وخرنوب ہر واحد سہ مثقال بآب بہ بخورند یا آب بہ یا آب بارتنگ وگلاب ہر واحد
دو ... قرص گلنار یک مثقال دہند یا آب لیف گرم وگلاب ہر یک دہ درم وگل ارمنی بریان وصمغ عربی بریان وبارتنگ بریان ہر واحد
یک مثقال بدہند یا این قرص بخورند ونسخہ آن ہمان قرص ست کہ در قول صاحب کامل در نفث الدم مسطور شد لیکن سبیل الطبیب دو ازان طرح
ساختہ واوزان ادویہ اخیر ہر واحد یکدرم نگاشتہ وگفتہ کہ یک مثقال باشیرہ تخم خرفہ سہ اوقیہ بخورند وبر معدہ این ضماد نمایند ونسخہ آن نیز در قول مذکور
گذشت مگر صندل سرخ عوض گل سرخ نوشتہ ووزن ہمہ مساوی گرفتہ آب لیف انگور وآب سر فرو دہ وغذا مزورہ سماق بمغز بادام وچوزہ مرغ
بکشمش یا مزورہ حماض یا زرشک بشیرہ بادام وکشمش دہند ومریض را بسکوت وقلت کلام وسکون امر کنند واگر قی الدم بسبب سقطہ یا ضربہ سینہ باشد
ہر صبح قرص کہربا یکمثقال وگل قبرسی وعصارہ لحیۃ التیس ونشاستہ وصمغ عربی وکتیرا ہر واحد نیمدرم باشیرہ تخم خرفہ بریان بدہند وضمادی کہ دران ماش و
مغاث ست ومذکور شد باضافہ صندلین بر موضع ضربہ وسقطہ استعمال نمایند واگر باقی الدم سرفہ شدید باشد علاجش در نفث الدم مسطور شد جخندی گوید
کہ اگر خون مندفع ... کہ باشد فصد باسلیق ایمن واگر از طحال بود فصد باسلیق الیسر کشایند وخون در مرات کثیر مقدار یسیر بگیرند تا طبیعت بتعب انجلب
امتلاء ودفع نکنند قطعا ... بعد آن آب بہ بانک قتار کنند وگل ارمنی وپوست بیخ انجبار وصمغ عربی وگلنار ودم الاخوین تجرع نمایند وخرنوب وبلوط وسماق
بخورند وخون کہ ... معدہ بسبب انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او آید یا تابع تاکل قرحہ باشد حکم علاجش بعلاج نفث الدم نمایند ودران سرکہ

ممزوج با آب برف مجرب ست و این دو اقاطع نفث الدم ست گلنار گل ارمنی صمغ عربی طباشیر دم الاخوین مازو اقاقیا هر واحد یکدرم افیون نیم درم
با آب عصی الراعی و آس سرشته سه درم با آب بارتنگ سه کرده ممزوج با آب برف بخورند و اغذیه سماقیه و ریباسیه و زرشکیه سازند و دران بار ...
بحصفص و صندل و آب سرو آب بارتنگ ضماد نمایند و ربوب قابضه با آب برف و گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و شادنج بنوشند و عصاره خرفه
یا شیره تخم خرفه نافع ست طبری در باب نفث الدم نوشته که خروج خون بقذف وقوع از معده و مری یا از عروق بود که فند ... بسوی مری یا
بسوی معده یا رگی در مری بشگافد و این قذف مودی بسل نمیگردد خواه رگ ملتحم شود یا نه بلکه مودی ست بامراض دیگر ... ان افراط
میکند و علاج این همه که در قطع آن بیکردن بالغ النفع ست انیست که بگیرند خیار تلخ و اگر شیرین باشد زیاده بگیرند و قطع کرده ... دیک کف
برگ بارتنگ و یک کف لحیة التیس در ان داخل کرده بجوشانند تا همه مهرا گردد و صاف کرده چهار اوقیه ازین آب بگیرند ... انداخته باشد
در نفث الدم مذکور شد و کذا قول صاحب کامل همانجا مسطور گشت صاحب خلاصه مینویسد که اگر خون بسبب ... رگی ... معده و مری باشگافتن
آن نقی بیرون آید علاجش فصد صافن یا باسلیق ست و اگر خوف انجماد خون باشد با سکنجبین در ان شبت و پودینه جوشانیده باشند قی فرموده بعد ازان
بمحللات همچون طبیخ حلبه و بسفایج از جمود خون ایمن شوند و چون مدت طول کشد و قوی راضعیف گرداند از استعمال قوابض مثل اقاقیا و صمغ عربی
و دم الاخوین و گل ارمنی و سماق و کشنیز چاره نباشد و استه تمر هندی با شیره خرفه و آب نعناع و کذا مومیائی مجرب ست علی گیلانی در مجربات
خود نوشته قی الدم که از معده و مری و کبد بود اکثر آن بسبب خوردن داروهای گرم مثل جوز بوا و بسباسه و فلفل و یا خوردن غذاهای گرم
مثل سیر و خردل و امثال آن باشد و ما درین باب دراول دو مثقال بزرقطونا ناکوفته و سرد کرده با شیره تخم خیارین دو مثقال و شربت انار شیرین
یا میخوش ده مثقال ممزوج ساخته میدهیم و اگر احتیاج میشود اندکی کافور میدهیم و گاهی شیره بادام نیز اضافه میکنیم و گاهی تخم خربزه نیز با تخم خیارین
ممزوج مینمائیم و بغایت نافع می آید و غذا آب هندوانه با اندک نبات و اگر کافی نباشد فالوده با شیره بادام میدهیم و روغن نیز بر معده و جگر میتوان مالیدن
و ایضا او گفته که قرص گل و یا قرص معتدل و یا قرص بارد تالیف ما در قی الدم نافع ست و گاهی تریاق فاروق ... و مطبوخ احتیاج افتد اگر قوی ضعیف شده باشد

جمود دم و لبن

یعنی بسته شدن خون و شیر در معده و امعا بدانکه گاهی خون از عضو دیگر مثل دماغ و مری بمعده ریزد و یا از شگافتن رگ در جوف معده جمع شود و بسبب سردی و
ضعف حرارت دران منجمد گردد و کیفیت ردیه سمیه بر لاحق شود و ایضا گاه باشد که شیر نوشند و بواسطه برد معده و یا باستعمال اشیای مجمده چون پنیرمایه و مانند
آن ببندد و علامت انجماد این هر دو آنست که کرب و اضطراب و غشی و عرق سرد و سردی دست و پا و سقوط نبض و کزاز و وجع و تنگی نفس و نفخ شکم و غثیان
و احتباس بول و براز حادث گردد و گاهی لرزه قوی عارض شود و این ردی ست علاج تخم شبت و پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین و اندکی
نمک داخل کرده گرم گرم بنوشند و کار قی کنند و اگر بهت تلطیف خون منجمد اصول دهند پس قی کنند نیز مفید بود و بعد ازان بهر اذابت پنیر مایه حیوانات
خصوصا پنیر مایه خرگوش بقدر نیم درم تا یکمثقال با آب گرم یا با آب بادرنجبویه یا سکنجبین آمیخته بخورند و اگر میسر نشود پنیر مایه بزغاله یا بره ممزوج با اشیا
کمند نیز سود مند ست و دماغ خرگوش با نمک اندرانی هم مفید بود پس ملین مبارک با مزلقات دهند و یا بنا بر اخراج آن بقی این مطبوخ دهند تخم شبت تخم
ترب تخم شلجم پوست بیخ سیاه اصل السوس تخم اسفاناخ رومی هر یک سه ماشه نمک طعام یکتوله تخم جوز القی سه ماشه سوده سنده ساخته سکنجبین عسلی چهار توله
و بعد قی بجهت اخراج باقی حقنه کلینه یا مغز فلوس با ترنجبین و شربت دینار و روغن گل دهند بعده مفتحات و مرققات قریبه العهد آرند و اغذیه ملطفه
مقطعه بخورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و بقول صاحب کامل سرگین خروس یکدرم با اندک عسل سرشته با آب پودینه ... نافع ست
و کذا آب تیز ... یا شیح اشتر ده یا نمک ... دانه بقول شیخ الرئیس برای خون منجمد در معده و امعا عرق سفید یعنی حب الرشاد دو ... درم کوفته با آب
گرم بخورند یا با آب مطبوخ حاشا بدهند و کذا پنیر مایه خرگوش و برای جمود شیر در معده پنیر مایه مذکور یا آب نعناع مقدار دو اوقیه دهند ... بعد ...

حبس شدید مشبع بود چنانچه در آخر حمیات محرقه و استفراغات مجففه و جوع طویل عارض میشود و این دلیل خطر ست دوم آنکه از حبس [illegible] این بادی رطب زائل شود و اما آنچه از مشارکت باشد این نیز دو نوع ست یکی آنکه از شرکت یک عضو بود مثل آنکه در ورم عظیم جگر و [illegible] و یا ورم معده و یا در ورم حجب دماغ عارض شود و یا مشرف بر عروض ورم در حجب دماغ بود چنانچه هنگام ضربه مؤلم سر دوم آنکه از شرکت [illegible] عارض شود مثل آنکه در حمیات وقت تصعید آنها و در علامات بحران عارض گردد و ایضاً بقول شیخ گاهی فواق عقب قی عارض می شود بسبب [illegible] قی فم معده و یا بسبب ترک او خلط اندک را در آن که از قی مندفع نشود چنانچه گاهی فواق بسبب حبس قی و مصابرت بر آن میباشد و اگر [illegible] فواق از ماده باشد و او را خود بخود عطاس عارض شود فواق او منحل گردد و کذلک اگر قی کند و خلط اندازد پس اگر از قی فواق او منحل نشود بر ورم [illegible] آمده یا در اصل عصب که بسوی آن از دماغ آمده یا در دماغ دلالت کند و تابع این هر دو سرخی چشم میباشد و فرق میان هر دو با عراض او را [illegible] دماغ و اعراض ورم معده کرده میشود و فواق که داخل در علامات بحران باشد گاه علامت ردی بود و گاهی علامت جید باشد بوجهی که در [illegible] بحران ظاهر گردد و در فصول بقراط ست که چون فواق ساکن نشود و با آن سرخی چشم باشد آن ردی ست و دلالت بر ورم دماغ یا معده کند و در کتاب علامات موت مرقوم ست که چون صاحب فواق را ورم در جانب راست خارج از طبیعت بغیر سبب معروف عارض شود و فواق شدید باشد نقل او از فواق قبل طلوع آفتاب خارج گردد و در همان کتاب ست که هر کرا در فواق مغص و تی دکزاز باشد و ذهول عقل او گردد بمیرد و ایضاً فواق بعد استفراغات مفرط و سیلان خون و از ورم کبد و یا ضیق النفس در مرض حاد و باقی سیما نجاری ردی ست و در اسهال نیز بد ست و با زحیر قاتل

طریق تشخیص اقسام فواق باید که نظر کنند اگر علامات اورام دماغ یا معده یا جگر که در باب هر یک مسطور ست مدرک گردد سببش ورم آن عضو باشد و الا حال تقدم استفراغات مثل استفراغ خون یا اسهال یا قی یا جماع بسیار و حمیات محرقه و ترک غذا دریافت نمایند اگر باشد و فواق از قی ساکن نشود بلکه زیاده گردد سببش یبوست باشد و اگر حالات مذکور یافته نشود و از قی ساکن شود و حال تقدم تناول غذای کثیر یا غلیظ یا خوردن اشیای حاد حریف بپرسند اگر اقرار خوردن طعام بسیار یا غلیظ نماید و فواق متصل بعد تناول طعام ظاهر شود و در معده گرانی باشد سببش ثقل طعام موذی بود و اگر اقرار تناول چیزی حریف کند و حرقت فم معده باشد سببش لذع آن چیز بود و اگر اسباب مذکور یافته نشود علامات سوء مزاج ساذج و مادی تبوی که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نمایند پس آثار هر سوء مزاج که معلوم شود سببش همان باشد و ایضاً کثرت تشنگی و قوت هضم و میل طبیعت بچیزهای سرد و میل حرارت و باوجود تشنگی اگر سوزش فم معده و جشای دخانی و تلخی دهن و تقدم قی زرد و سبز و سیاه باشد بر خلط حاد لذاع گواهی دهد و قلت عطش و میل طبیعت باشیای گرم و ضعف هضم بر برودت معده دلالت کند و باوجود این آثار سیلان [illegible] و غثیان و فساد هضم و آروغ ترش و گرانی معده و قی بلغمی بر رطوبت لزج شاهد بود و وقوع فواق عقب تخمه و بدهضمی و طعام بادانگیز و آروغ و نفخ و قراقر [illegible]

تدبیر کلی

اکثر اقسام فواق بقول شیخ انفع علاج در فواقی که بسبب آن امتلای کثیر یا شی موذی بکیفیت باشد قی کردن ست و کذلک هر تحریک سخت و آواز بلند و غضب و فزع که دفعة واقع شوند و غم مفرط و پاشیدن آب سرد بر چهره حتی که دفعة ارتعاد آرد و حرکت و ریاضت و سواری و مصابرت بر حبس سعال و بانگ و برهش و جوع و عطاس را در قلع ماده فاعل فواق تاثیر عظیم ست و ایضاً از آنچه آنرا زائل کند طول حبس دم ست بهر آنکه شعور حرارت و تحرک آن بسبب دفع طرف مسام بنابر طلب استنشاق ست پس تحریک اخلاط بجهت و تحلیل آن مینماید و خواب طویل آنرا شدید النفع ست و تسخین اطراف مولم و وضع محاجم بلا شرط بر معده و بر میان کتفین و کذلک ضمع ادویه محمره نافع و ایضاً مریض را یکبارگی ترسانیدن و آواز [illegible] تفنگ و غیره قریب گوش در حالت بیخبری مریض کردن و خبر هولناک دفعة پیش او بیان کردن مانع اکثر اقسام فواق ست [illegible] نادی عفنه او فق از مسهل ست بهر آنکه مسهلات در معده از حرکت فواق توقف نمیکنند و باید که در فواق تکثیر اشیای خوا[illegible] معده نمایند

بن فواق مادی تا شش مثقال ست و نیم آب نیمگرم نافع و قرشی گوید که اکثار بی مبجوش فی الحال فواق واجب میکند و صاحب مصطفوی گوید که ... کوفته با چهار مثقال مسکه سرشته لیسیدن بعد زمانی طعام خوردن برای هر نوع فواق مجرب ست و اصل السوس مقشر نه ماشه کوفته بیخته حصه کنند یکی صبح و یکی وقت دوپهر و یکی شام با آب بخورند و اگر ماده بارد بلغمی باشد با شهد سرشته بدهند که جهت اکثر اقسام فواق معمول ست ... سائیده در عسل سرشته سه مرتبه یا چهار مرتبه لیسیدن عجیب ست و طبیخ سه درم قاقله با پوست نوشیدن بعد یاس مجرب نوشته اند ... قلب هر حیوان مسکن فواق ست و بقول اهل هند خار مغیلان خشک یا تر کوفته در نیم آثار آب بجوشانند و قتیکه نیم ماند آب بمانند ... عسل انداخته بنوشند و تنها نیز کافی ست و آب پودینه با آب انار ترش نیز اکثر اقسام را نافع ست و کذا السر کنجه فته با آب ... همچنین آب لیمو در بینی استنشاق نمودن و شمیم عود العطاس یعنی نکچهکنی و نمام و مرزنجوش در فواق شدید مجرب ست و خاکستر طاوس ... بقدر چهار ماشه با آب خوردن نیز مفید و ایضاً چوبی نارجیل بسوزند و در آب ندازند و بعد ساعتی قدری از آب مذکور گرفته ... در آن سائیده صاف نموده نوشیدن نافع و برگ قنب بقدر دو ماشه مغز بادام چهار عدد سائیده صاف کرده بنوشانند که مجرب ست ... بان سائیده دو سه قطره در هر دو جانب بینی چکانیدن در تسکین فواق مجرب و دخان مونگ در قلیان کشیدن معمول ست کذا ... سبوس در چای تنباکو نهند و همچنین پوست درخت لرزان و برگ انبه خشک و پوست سلطان الاشجار و ریشه نارجیل هر واحد در قلیان کشیدن نافع و بقول صاحب خلاصة التجارب موم بدست مالیده از آب نم کرده در چلم حقه نهاده کشیدن مفید ست و آب زیره که بجهار دو ... نو باشد جوشانیده بنوشند و اصل السوس افیون و پوست خشخاش نیز مشترک النفع ست

علاج فواق از طعام کثیر

با آب گرم تحریک قی کنند بعده گلقند و سکنجبین با گلاب بخورند و چند روز تقلیل غذا نمایند و در تجوید هضم کوشند و حرکت و ریاضت و ادویه مسخنه مثل تخم کرفس و زیره و پودینه و سنبل ... ماشه آن که در اقسام ما بعد خواهد آمد و شربت انیسون استعمال نمایند و بهتر آنست که یک شبانه روز غذا ندهند بعده در حمام داخل کنند و تغذیه بغذای لطیف مثل مطجنات معمول از لحوم کبوتر و بچه مرغ و تیهو نمایند و مسیحی گوید که هرگاه فواق عقب طعام غلیظ و شراب کثیر المزاج حادث شود آبیکه در آن زیره و نعناع و فودنج و اندک کندر جوشانیده باشند بنوشند و تکمیه معده از خارج کنند و جهد بجوارش ترک غذا نمایند بعد از آن در حمام داخل کنند و اغذیه خفیف قلیل المقدار استعمال نمایند و در طبیخ آن ابازیر داخل کنند و شراب صرف اندک بنوشند و اگر کفایت نکند ... بخورند کندر پنج درم راسن خشک سه درم پودینه خشک برگ سداب هر یک دو درم تخم تمام سه درم صعتر یک نیم درم نانخواه یک نیم درم ... پوست یک مثقال سه ماشه بطبیخ زیره بدهند و ابن الیاس و خجندی مینویسند که اگر از تناول طعام کثیر غلیظ باشد تنقیه معده از آن بقی و تقلیل غذا نمایند زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس مساوی کوفته بیخته سه درم تناول نمایند و خائیدن صعتر و نانخواه نفع کند

علاج فواق از ریح غلیظ

... سطور رشد تحلیل کنند و هر چه مسخن فم معده و کاسر ریاح و محلل آن باشد و آرد و فوق آن مثل مصطکی و زیره و پودینه و زنجبیل ... بند بخایند و نانخواه و صعتر و سداب و نعنع کوفته دو درم هر یک خوردن نافع ست و بر تشنگی صبر کنند و جوارشات گرم چون ... هفت ماشه خورند و شیره بادیان هفت ماشه شیره صعتر شیره انیسون هر یک پنج ماشه شیره زیره سفید سه ماشه شیره ... شش تولہ عرق نانخواه عرق هیل عرق پودینه گلقند هر یک تولہ شده بنوشند و استعمال سداب یا تخم آن با شراب ... دل ثلث درم چند بیدستر بسکنجبین حل کرده عجیب الاثر ست و آشامیدن شربت انیسون مرکب نیز مفید ست و اگر ... مواد مطبوخ بیخ کرفس پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی انیسون صعتر هر یک هفت ماشه بادر نجبویه بادیان

یا تر و یا بجوش تقشیر و کشنیز و سماق سوده بر آن پاشیده و نان پاکیزه با آب سرد و آب انار شیرین بدهند و بقول ابن جزار آب ترشی ترنج و
ست ابن سینا گفته که اگر خلط لاذع متولد در معده یا منصب بسوی آن باشد صاحب او را اگر ممکن باشد بمقیئات آن خارج
سکنجبین مثل شربت آب نیم گرم گاهی کفایت میکند شربت سرکه و آب شبت یا مسکه یا روغن بادام با آب گرم و حتی الامکان بخواب
شدید نماید خصوصاً با آب انار شیرین یا مخلوط مائل بحلاوت و آب انار دانه نیز از آنجمله است که انفع تنقیه و تقویت معده
از کیموس صفراوی باشد که تنقیه معده کنند باید که با آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن تعدیل ماء الشعیر مع آب انار شیرین دارا
تناول اشیای حاره مثل زنجبیل و فلفل و خردل و سداب باشد علاجش تجرع آب گرم و روغن بمرات کثیره و تفریغ معده بقی
نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر بسبب فواق چیزی گرم و تیز و انصباب خلط حار لذاع از جگر یا عضو دیگر باشد چند کرت
جرعه جرعه دهند و طعام مسکن فرمایند و اگر ساکن نشود قی کنانند بسکنجبین و آب گرم و با آب کشکاب سکنجبین و طعام حسو با
فائده نشود ایارج فیقرا یک مثقال با سکنجبین شربت بدهند و اگر یک درم ایارج فیقرا و دو درم هلیله زرد و ترنجبین شربت بدهند
و آب سرد و آب انار شیرین دهند و بعد این تدابیر ماء الشعیر با آب انار شیرین آمیخته دهند و ماء القرع و کشکاب و روغن
نوشته که اگر خلط صفراوی باشد اخراج او بقی نمایند و بعد آن ماء الشعیر و آب انار و آب لیمو و عناب بنوشند و غذا از زرده
سازند ابن الیاس و خجندی گویند که اگر سببش خلط حار لذاع و یا غذای حار حریف باشد علامتش حرقت معده و قی هر
قی بسکنجبین و آب گرم و عسل و شبت و تخم ترب یا آب معصور برگ ترب یا آب مطبوخ لوبیا و تخم خربزه و عسل و نمک
اخلاط ردی بقی و جلاب از لعاب اسپغول و بهدانه بروغن بنفشه یا بادام مقدار پنج درم و گلاب بدهند و غذا ماء الشعیر
بروغن بادام و کدو یا سویق بشکر سفید سرد کرده خورند و تدبیر مقصود درین گاهی بتوجه ماده [illegible] افضل بود و این گاه
یا اسهال یا ادرار قی افضل است زیرا که ماده فاعل مرض را از اقرب طرق و اسهل آن اخراج می نماید و گاهی بجذب الی
و حرکت و ریختن آب سرد بر روی دفعة ارتعاد بدن نماید و ماده از موضع فرود آید و گاهی باصلاح ماده و کسر حدت آن
گاهی بتقویت عضو باشد تا بدفع ماده متمکن گردد و در روش دیگر قبول نکند چنانچه تناول پوست پسته و سفرجل و قرط و دوا
و استعمال البان او ما بان ربوب و گاهی بتخدیر باشد تا اذیت موذی درک نکند مثل پوست خشخاش و افیون و غیر آن
لذاع حریف و انصباب و از سائر اعضا بسوی فم معده باشد استفراغ او با این مطبوخ افسنتین نمایند افسنتین رومی
هفت درم افتیمون جعده کمازریوس هر واحد سه درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده یک صد درم از آن صاف کنند و قبل از
بخورند بعده این مطبوخ بنوشند و اگر یک شربت او کفایت نکند دو شربت بخورند اگر قوت و مزاج او و وقت احتمال کند
نقوع مشمش یک قدح بده درم سکنجبین عنصلی بنوشند و هنگام اشتداد فواق دو جرعه آب گرم بروغن سوسن بیاشامند و اگر
بنوشند و نسخه نقوع مشمش این ست پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی منقی از لیف و تخم [illegible] درم آلو سیاه و عناب
درم تخم کاسنی تخم کشوث ترنجبین منقی هر یک کف فلوس خیارشنبر منقی [illegible] درم همه را در ظرف چینی کنند و بالای آن آب که جا
و یک شب در آفتاب گذارند و چهل درم از آن بنوشند که آن تنقیه بدن از خلط لذاع در چند روز کند و چون این نقوع
اقوی و احسن فعل بود و باید که غذای او زیرباجات معتدله بغیر زعفران چه چوزه [illegible] مطبوخ با آب بغیر نمک باشد و اگر مزاج او
[illegible] دیدم که در بصره نزد ابو ماهر آمده شکایت این فواق نمود پس هر گاه بر سببش واقف شد و تعیین کرد که آن
از سوال نمود و گفت کسی که [illegible] خوردن [illegible] و امر بخوردن [illegible]

واحد یک درم و باب تمام و یا با بیکه دران پودینه و انیسون و مصطکی جوش داده باشند بخورند و یا بگیرند قطراسالیون سوده زیره
بیخته سه درم ازان بشراب صرف بخورند و چون پوست بیرون پسته سبز و بیخ اذخر مساوی جوشانیده بنوشند نفع کند و
مثقال شیخ میفرماید که از معالجات نافعه برای فواق لحوجی و امتلائی آنست که ابتدا بقی کنند بعده ایارج فیقرا و عصاره
ل نمایند سی دو دانگ بیه هند بعد ازان هلیله مربی استعمال نمایند و واجب ست که در علاج او قصد این مو ثلاثه نمایند اول
سکنجبین عنصلی دوم تبدیل مزاج او تا آنکه تعدیل یابد اگر بکیفیت خود ابتدا و سوم اندک تخدیر حس فم معده حتی که دوای دبلیغ کم گرد
زعفران گل سرخ تازه مصطکی سنبل هر واحد چهار مثقال سازرون و مثقال نیم مثقال افیون یک مثقال عصاره بزر قطونا شسته
بزر قطونا و افیون هر دو مخدر اند و سنبل مقوی و محلل و اسارون رطوبات را البته مجاری بول مائل میکنند و ازان خارج
ری ثقل مائل میگردانند و از وی آنرا خارج میکند و قسط و زعفران هر دو منضج مقوی سخن اند لهذا این قرص بسیار نافع ست
بسیار کهنه و مزمن گردد و روغن کلکلانج آنرا مجرب النفع ست و شربت آن یک ملعقه با آب گرم ست و ازانچه نفع میکند
نبیذ ست و چون شدت کند و مزمن شود احتیاج بمعاجین حاره شات افتد مثل کمونی با آب نیمگرم یا گاهی بمعاجین کبار
یارا درین منفعت عظیم ست با آنکه دران تخدیر مع تقویت و تحلیل و نفع ست و از حبوب مثل حب سکبینج و حب اصطمخیقون
اق شدید المنفعت ست و ادویه علاج فواق کائن از ماده بارد با ترتیب ازان خوردن سداب نطرون بشراب ست
الماء و اسارون و نارمشک مرزنجوش و انجدان حتی که شم این مسکن فواق ست و زراوند دو قو و انیسون بعجیل
ساذج و دج و قیصوم مفرد و مرکب و ازینها لعوقات سازند که آن دفع برمعده والزم با آن از مشروبات ست
دیگر و جند بیدستر را درین خاصیت عجیب ست و گاهی ازان نیم درم و ثلث سکوره سرکه و دو ثلث سکوره
عسل شدید می نماید این ست که قیصوم و پودینه کوهی و مصطکی مساوی گرفته و بشراب و آب جوشانیده بنوشند و ایضا
اوقیه در یک قسط سرکه جوشانیده اندک بنوشند و ایضا برای رطب بارد نطرون بماء العسل ست و ایضا خولنجان
در بخورند و ایضا این قرص ست قسط صبر اذخر تمام خشک فو بیخ نری نعناع سداب تخم کرفس کندر اسارون هر واحد دو درم
انیسون مقل و درین ستوده است و گاهی اعانت میکند برین ادویه استعمال ادویه مسطه صاحب کامل گوید که اگر فواق از
یم سکنجبین مع عسل و آب شبت و آب ترب فشرده و مانند آن نمایند و این سفوف فواق حادث از امتلا را نافع ست
تخم کرفس نانخواه هر واحد یک جزو جند بیدستر ابوال ابل هر واحد ربع جزو باریک سائیده یک مثقال باب تمام بدهند و این
ست و ادویه آن همانست که در آخر قول شیخ مسطور شد دیگر درین مرض قسط ست و شیخ یابس یاد نوشته که
تا قرص سازند و خشک کنند شربتی نیم مثقال با آب تمام یا آب نعناع و اگر جند بیدستر یک نیم دانگ بسرکه ممزوج با آنچه دهند
اگر نشود عطاس با دخال فتیله قرطاس در بینی و شم کندش و مانند آن و حصر نفس استعمال کنند که فواق امتلائی
م درم با آب تمام بخورند البته نفع بخشد جبر حاتی و ایلاقی می نویسند که در فواق که از ماده سرد و تر در فم معده باشد
سکنجبین آب شبت و لوبیای سرخ و تخم جرجیر و بر تشنگی صبر کنند و انجدان و جند بیدستر بو یا نند و کندر مصطکی و پودینه
به ایارج فیقرا کنند و نانخواه و صعتر و سداب و پودینه در طعام داخل نمایند و ازان دو درم نهار بخورند و مصطکی
نفس مدقی سود دارد و کمونی و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق کبیر و فنداد یقون سخت نافع باشند و مرزنجوش
کرده یک سکره آن آب با یک کفچه عسل بدهند و یک درم بوره بشهد سرشته با آب گرم بدهند و انگشتان

فتیله پخته بروغن گل یک توله گلاب قدر حاجت سرشته بر فم معده طلا نمایند برای حرقت فم معده و جگر که در مرض مراق بهم
رسد و اگر حرارت باشد قدری کافور و آب بهی و سیب شیرین اضافه کنند و باقی همه تدبیر از بحث مالیخولیا اخذ کنند سه
پنج درم در آب لعاب برآورده و شکر سفید داخل کرده نوشیدن و کذا دست و پا در آب سرد نهادن و کذا دوغ گاو آ
بجربه سن ست و شرب آب غلیظ برنج پخته و کذا عصارهٔ خرفه پنج درم و کذا عصارهٔ گل سرخ تازه یا طبیخ یابس او و
بشکر و کذا سنبل هندی و کذا طبیخ مویز منقی و اکل لحم ابیض ترنج و کذا ابرة الراعی و کذا شفتالو پخته و کذا کاهو بستانی بسرکه
بروغن کنجد بریان کرده و کذا عصارهٔ مامیثا ده درم و ضماد گل کرم بری یا عصارهٔ برگ و شاخ انگور بستانی بسویق و شرا
پنج اذان القسیس و کذا کاهو بری و شربت ضماد عصارهٔ لبستان افروز و کذا شیر زنان هر واحد مسکن حرقت معده است و در
شوربای چوزهٔ مرغ و شوربا با سه چرب مطفی لسبب معده و حرقت حادث بعد قی ست و غافقی گوید که کنجد بشکر خورد
روغن کنجد مسکن حرقت حادث بعد شرب شراب ست طبری گفته حرقتی که در فم معده حادث شود بر دو نوع ست یکی متولد
معده بسرعت منجذ نگردد و بر فم معده طافی بماند مثل نان و طیر و اشیای غیر پخته یا فواکه خام که این همه چون برطوبت بیامیزد
حموضت مجاوز از حالت طبیعی یابد حتی که بمنزلهٔ اشیای مفرس گردند و بسبب شدت حموضت خود در فم معده اکثر کنند
یابد و گاهی این نوع از احتقان رطوبت خام در فم معده باشد و قلق آرد و نزد رسیدن حرارت مثل سرکه ترش گردد و علاج این
غسل ست و صاحب این علت بطعام قی نکند و اگر امتلا در بدن او یابند از استفراغ بمطبوخی که در آن افسنتین و افتیمون و طلیه
معده باین ضماد نمایند گل سرخ و مصطکی هر واحد یک درم عود و سنبل و قسط هر واحد دو ثلث درم قصب الذریره دو درم همه را سائیده
عصارهٔ بهی و روغن از روغن گل روین ساخته مخلوط نمایند و بر پارچه مالیده بر معده گذارند و حصهٔ دوم در آب آس رطب و آب سیب
آمیخته بپارچه آلوده بر معده نهند و از اغذیه بر اشیای خفیفه و لحوم خفیفه شوربا مثل تیهو و بچه مرغ اقتصار نمایند و بعد تنقیهٔ معده
بر بند … خشخاش سفید و تودری هر واحد سه درم کنجد سفید پنجاه درم شکر طبرزد مثل همه شربتی سه درم تا پنج درم صبح قبل
… افسنتین افتیمون … هلیله سیاه هر یک ده درم زوفای خشک صعتر مصطکی عود خام هر یک چهار درم تودری …
سه درم دارفلفل ده درم برگ بادرنجبویه خشک پنج سامونا زعفران یک نیم درم کوفته بیخته بران پنجاه سامونا کنجد عبر که
یا مویز منقی بسرشند و این معجون بهترین اشیا بجمیع انواع حرقت ست و نوع دوم نوع غریب ست بعض اطبا علا
او بدایت نمی یابند و آن ست که از طحال خلط سوداوی شدید الحموضه و حرافت لذاع میریزد و این از
جالینوس بر آن کس نمی نشیند و فرق میان این نوع و نوع اول آنست که اول عقب طعام و عند ابتدای هضم
بر نهار عند تحریک شهوت طعام ظاهر میگردد و در نوع اول نزد گرسنگی تسکین یابد و علاجش فصد اسیلم یا باسلیق ست و زد
بعد از آن بسکنجبین بزوری حسب احتمال سن و مزاج مداومت نمایند پس هلیله مربی و آمله مربی استعمال کنند
خو فتیلو مغلی بدهند و تضمید معده باین ضماد نمایند قسب پنج درم گل سرخ سه درم سعد دو درم افسنتین یک درم
قرنفل نیم درم سائیده بآب برگ ترنج سرشته قرص سازند بعده سائیده اگر حرارت شدید نباشد در شراب کهنه حل کرده
نمایند پس اگر امر او مستمر گردد تکمید طحال او بلبید بر پشت طحال تراشیده و در سرکه اندران … کرده اسقولوقندریون
و انجیر سیاه و تخم کرفس خوب جوشانیده باشند آلوده باید کرد و چون باین … ایام متوالی هر روز یکبار بر نهار تا چهار روز تکمید
طحال بعد ایام قلیل باین ضماد کنند افتیمون در سرکه تر کنند تا بگدازد پس بر پارچه طلا کرده بعد از آن بر طحال اندک